مرکز القائمیة اصفهان للبحوث والتحریات الکمبیوتریة

السلام علیک یا صاحب الزمان

بازار کتاب

المجلد، ٣٣

بحار الأنوار

الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار

علامه مجلسی

العربية

فارسی

بسم الله الرحمن الرحیم

بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار علیهم السلام با ترجمه فارسی

کاتب:

محمدباقر بن محمدتقی علامه مجلسی

نشرت فی الطباعهٔ:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

رقمی الناشر:

مرکز القائمیهٔ باصفهان للتحریات الکمبیوتریهٔ

الفهرس

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمه الأطهار المجلد ۳۳ : فتنه ها و محنت ها – ۶

اشاره

سرشناسه: مجلسی محمد باقربن محمدتقی ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان و نام پدیدآور: بحارالانوار: الجامعه لدرر أخبار الائمه الأطهار تالیف محمدباقر المجلسی.

مشخصات نشر: بیروت داراحیاء التراث العربی [۱۴۴۰].

مشخصات ظاهری: ج – نمونه.

یادداشت: عربی.

یادداشت: فهرست نویسی بر اساس جلد بیست و چهارم، ۱۴۰۳ق. [۱۳۶۰].

یادداشت: جلد۲۴،۵۲،۶۵،۶۶،۶۷،۸۷،۹۲،۹۱،۹۴،۱۰۳،۱۰۸(چاپ سوم: ۱۴۰۳ق.=۱۹۸۳م.=[۱۳۶۱]).

یادداشت: کتابنامه.

مندرجات: ج .۲۴. کتاب الامامه. ج.۵۲. تاریخ الحجه. ج۶۵،۶۶،۶۷. الایمان و الکفر. ج.۸۷. کتاب الصلاه . ج. ۹۱،۹۲ .الذکر و الدعا. ج. ۹۴. کتاب السوم. ج.۱۰۳.فهرست المصادر. ج.۱۰۸.الفهرست.–

موضوع: احادیث شیعه — قرن ۱۱ق

رده بندی کنگره: BP۱۳۵/م۳ب ۳۱۳۰۰ ی ح

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی: ۱۶۸۰۹۴۶

ص: ۱

**[ترجمه]

سرشناسه : مجلسی، محمد باقربن محمدتقی، ۱۰۳۷ – ۱۱۱۱ق.

عنوان قراردادی : بحار الانوار .فارسی .برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : ترجمه بحارالانوار/ مترجم گروه مترجمان؛ [برای] نهاد کتابخانه های عمومی کشور.

مشخصات نشر : تهران: نهاد کتابخانه های عمومی کشور، موسسه انتشارات کتاب نشر، ۱۳۹۲ -

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : دوره : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ ؛ ج.۱ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۷-۲ ؛ ج.۲ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۸-۹ ؛ ج.۳ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۹-۶ ؛ ج.۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰۷۰-۲ : ؛ ج.۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۱-۹ : ؛ ج.۶ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۲-۶ : ؛ ج.۷ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۳-۳ : ؛ ج.۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۴-۰ ؛ ج.۱۰ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۷۶-۴ : ؛ ج.۱۱ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۳-۲ : ؛ ج.۱۲ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۶۶-۵ : ؛ ج.۱۳ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۵-۶ : ؛ ج.۱۴ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۶-۳ : ؛ ج.۱۵ ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۸۷-۰ : ؛ ج.۹۷۸:۱۶--۶۰۰-۷۱۵۰-۸۸-۷ ؛ ج.۹۷۸:۱۷--۶۰۰-۷۱۵۰-۸۹-۴ ؛ ج.۱۸ : ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۰-۰ ؛ ج.۹۷۸:۱۹--۶۰۰-۷۱۵۰-۹۱-۷ ؛ ج.۹۷۸:۲۰--۶۰۰-۷۱۵۰-۹۲-۴ ؛ ج.۲۱: ۹۷۸-۶۰۰-۷۱۵۰-۹۳-۱ ؛ ج.۹۷۸:۲۲--۶۰۰-۷۱۵۰-۹۴-۸ ؛ ج.۹۷۸:۲۳--۶۰۰-۷۱۵۰-۹۵-۵

مندرجات : ج.۱. کتاب عقل و علم و جهل.- ج.۲. کتاب توحید.- ج.۳. کتاب عدل و معاد.- ج.۴. کتاب احتجاج و مناظره.- ج. ۵. تاریخ پیامبران.- ج.۶. تاریخ حضرت محمد صلی الله علیه وآله.- ج.۷. کتاب امامت.- ج.۸. تاریخ امیرالمومنین.- ج.۹. تاریخ حضرت زهرا و امامان والامقام حسن و حسین و سجاد و باقر علیهم السلام.- ج.۱۰. تاریخ امامان والامقام حضرات صادق، کاظم، رضا، جواد، هادی و عسکری علیهم السلام.- ج.۱۱. تاریخ امام مهدی علیه السلام.- ج.۱۲. کتاب آسمان و جهان - ۱.- ج.۱۳. آسمان و جهان - ۲.- ج.۱۴. کتاب ایمان و کفر.- ج.۱۵. کتاب معاشرت، آداب و سنت ها و معاصی و کبائر.- ج.۱۶. کتاب مواعظ و حکم.- ج.۱۷. کتاب قرآن، ذکر، دعا و زیارت.- ج.۱۸. کتاب ادعیه.- ج.۱۹. کتاب طهارت و نماز و روزه.- ج.۲۰. کتاب خمس، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر، عقود و معاملات و قضاوت

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

ناشر دیجیتالی : مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

یادداشت : ج.۲ – ۸ و ۱۰ – ۱۶ (چاپ اول: ۱۳۹۲) (فیپا).

موضوع : احادیث شیعه -- قرن ۱۱ق.

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور، مجری پژوهش

شناسه افزوده : نهاد کتابخانه های عمومی کشور. موسسه انتشارات کتاب نشر

رده بندی کنگره : BP۱۳۵/م۳ب۳۰۴۲۱۶۷ ۱۳۹۲

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۲۱۲

شماره کتابشناسی ملی : ۳۳۴۸۹۸۵

**[ترجمه]

تتمه أبواب ما جرى بعد قتل عثمان من الفتن و الوقائع و الحروب و غيرها

باب ۱۳ باب شـــهادة عمار رضـــى الله عنه و ظهور بغى الفئة الباغية بعد ما كان أبين من الشمس الضاحية و شهادة غيره من أتباع الأئمة الهادية

الأخبار

الفهرس

الموضوع/ الصفحه

**[ترجمه]

ص: ۲

ص: ۳

ص: ۴

الموضوع/ الصفحه

ص: ۵

ص: ۶

**[ترجمه]

«۳۶۴»

(۱)ج، الإحتجاج رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُ خَلْقٍ كَثِيرٍ وَ قَالُوا قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ فَدَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ عَلَى مُعَاوِيَهَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ هَاجَ النَّاسُ وَ اضْطَرَبُوا قَالَ لِمَا ذَا قَالَ قُتِلَ عَمَّارٌ قَالَ فَمَا ذَا قَالَ أَ لَيْسَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَهُ دُحِضْتَ فِي قَوْلِكَ أَ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لَمَّا أَلْقَاهُ بَيْنَ رِمَاحِنَا فَاتَّصَلَ ذَلِكَ بِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ فَإِذًا رَسُولُ اللَّهِ

ص: ۷

---

۱ - ۳۶۴- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی آخر عنوان: «احتجاجه [أی] أمير المؤمنين عليه السلام علی معاويه ...» من كتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۱.

صلی الله علیه و آله هُوَ الَّذِی قَتَلَ حَمْزَةَ وَ أَلْقَاهُ بَیْنَ رِمَاحِ الْمُشْرِکِینَ.

**[ترجمه]احتجاج - . طبرسی آن را در آخر عنوان: احتجاج امیر مؤمنان علیه السلام بر معاویه... از کتاب احتجاج ۱: ۱۸۱ روایت کرده است. - :

از امام صادق علیه السّلام روایت است که زمانی که عمار بن یاسر رحمه الله علیه کشته شد چهار ستون مردمان بسیاری لرزید و گفتند: رسول الله صلّی الله علیه و آله فرموده است: «عمار را گروه ستمگر به قتل می رساند». عمرو بن عاص بر معاویه وارد شد و گفت: یا امیر مؤمنان مردم به هیجان آمده و بر آشفته اند. پرسید: چرا؟ پاسخ داد: عمار کشته شده است. گفت: که چه؟ گفت: آیا رسول الله صلّی الله علیه و آله نفرموده است: او را گروه ستمگر به قتل می رساند، معاویه به او گفت: در سخنت این ادعا را رد کردی، آیا ما او را به قتل رساندیم، او را فقط علی بن ابی طالب زمانی که وی را در میان نیزه های ما انداخت به قتل رسانده است، و آن را به علی بن ابی طالب علیه السّلام وصل کرد. پس عمرو گفت: بنابراین رسول الله صلّی الله علیه و آله همان کسی است که حمزه را به قتل رسانید و او را بین نیزه های مشرکان انداخت .

**[ترجمه]

«۳۶۵»

(۱)لی، الأمالی للصدوق ابْنُ مُوسَی عَنِ الْأَسَدِیِّ عَنِ النَّخَعِیِّ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفُضَیْلِ عَنْ مَسْعُودٍ الْمُلَائِیِّ عَنْ حَبَّةَ الْعُرَنِیِّ قَالَ: أَبْصَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو رَجُلَیْنِ یَخْتَصِمَانِ فِی رَأْسِ عَمَّارٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ یَقُولُ هَذَا أَنَا قَتَلْتُهُ وَ یَقُولُ هَذَا أَنَا قَتَلْتُهُ فَقَالَ ابْنُ عَمْرٍو یَخْتَصِمَانِ أَیُّهُمَا یَدْخُلُ النَّارَ أَوَّلًا ثُمَّ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ قَاتِلُهُ وَ سَالِبُهُ فِی النَّارِ فَبَلَغَ ذَلِکَ مُعَاوِیَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ مَا نَحْنُ قَتَلْنَاهُ وَ إِنَّمَا قَتَلَهُ مَنْ جَاءَ بِهِ قَالَ الصَّدُوقُ رَحِمَهُ اللَّهُ یَلْزَمُهُ عَلَی هَذَا أَنْ یَکُونَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله قَاتِلَ حَمْزَةَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَاتِلَ الشُّهَدَاءِ مَعَهُ لِأَنَّهُ صلی الله علیه و آله هُوَ الَّذِی جَاءَ بِهِمْ.

**[ترجمه]امالی صدوق - . شیخ صدوق این دو را در حدیث: (۷ و ۸) از مجلس: (۶۳) از امالی ص ۳۳۰ روایت کرده است. - :

ابن موسی از اسدی، از نخعی، از ابراهیم بن حکم، از محمد بن فضیل، از مسعود ملایی از حبه عرنی گوید: عبدالله بن عمرو دو مرد را دید که بر سر، سر عمار با یکدیگر ستیز می کنند یکی می گفت: من او را کشتم و دیگری می گفت: من او را کشتم. پس ابن عمرو گفت: بر سر این ستیز می کنند که کدام یک از آن دو اول وارد جهنم شوند، سپس گفت: شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرمود: قاتل و سلب کننده او در آتش است.

و این به معاویه رسید، پس گفت: ما او را نکشته ایم بلکه فقط کسی که او را آورده است وی را کشته است.

صدوق می گوید: بر این اساس لازم است که نبی صلّی الله علیه و آله قاتل حمزه رضی الله عنه و قاتل شهدای همراه او باشد، زیرا او کسی است که آنان را آورد.

**[ترجمه]

«۳۶۶»

(۲)لی، الأمـالی للصـدوق وَ بِهَـذَا الْإِسْـنَادِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ عُبَيْـدِ اللَّهِ بْنِ مُوسَـى عَنْ سَـعْدِ بْنِ أَوْسٍ عَنْ بِلَـالِ بْنِ يَحْيَى الْعَبْسِيِّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ عُثْمَانُ (۳)

ص: ۸

۱- ۳۶۵- رواهما الشيخ الصدوق قدس اللّه نفسه فی الحديث: ۷ و ۸ من المجلس: ۶۳ من أماليه ص ۳۳۰.

۲- ۳۶۶- رواهما الشيخ الصدوق قدس اللّه نفسه فی الحديث: ۷ و ۸ من المجلس: ۶۳ من أماليه ص ۳۳۰.

۳- هـذا هو الصواب، و هاهنـا وقع التصـحيف فی مطبوعه الأمالی و ط الکمبانیّ من البحار، فصـحف لفظ «عثمان» ب «عمار». و الدليل علی التصـحيف أن حذيفه رفع اللّه مقامه توفی قبل شـهاده عمّار قدس اللّه نفسه نحوا من سـنه فإنّه کان مريضا حينما بايع الناس أمير المؤمنين عليه السـلام بعـد مهلک عثمان، و لما بلغه کتاب أمير المؤمنين عليه السـلام أمر فحمل إلی المسـجد فخطب النـاس و أخـذ بيعه الامام منهم و أکـد عليهم اللحوق به و نصـرته و بقی إلی أيام خروج طلحه و الزبير إلی البصـره و توفی بعـده بقليـل، و ممّا يـدلّ علی ذلک ما: رواه ابن عساکر فی ترجمه عمّار رضوان اللّه عليه من تاريـخ دمشق: ج ۱۱ ص ۸۱ قال: أخبرنا أبو القاسم السمرقندی أنبأنا أبو القاسم بن البسری و أبو طاهر القصاری و أبو محمّد و أبو الغنائم ابنا علی و أبو الحسين العاصمی و أبو عبـد اللّه النعالی قالوا: أنبأنا أبو عمر، أنبأنا أبو بکر، أنبأنا جدی أنبأنا الفضل بن دکين، أنبأنا عيسـی- يعنی ابن عبد الرحمن السـلمی- حدّثنی سـيار أبو الحکم عن رجل قد سماه قال: قال بنو عبس لحذيفه: إن أمير المؤمنين عثمان قد قتل فما تأمرنا؟ قال: الزموا عمـارا. قـالوا إن عمـارا لاـ يفـارق عليا!! قال: إن الحسـد هو أهلک الحسـد؛ و إنّما ينفرکم من عمّار قربه من علی؟! فو اللّه لعلی أفضل من عمّار أبعـد ما التراب و السـحاب و إن عمارا لمن الأخيار. و رواه أيضا الهيثمی فی کتاب مجمع الزوائد: ج ۷ ص ۲۴۳ و قال: رواه الطبرانی و رجاله ثقات. و رواه أيضا الحافظ ابن عساکر فی الحديث: ۱۱۹۶ من ترجمه أمير المؤمنين من تاريخ دمشق: ج ۳ ص ۱۷۷، ط ۲ و ذکرنا له فی تعليقه شواهد.

أَتَوْا حُذَيْفَهَ فَقَالُوا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قُتِلَ هَذَا الرَّجُلُ وَ قَدِ اخْتَلَفَ النَّاسُ فَمَا تَقُولُ قَالَ أَمَّا إِذَا أَتَيْتُمْ فَأَجْلِسُونِی قَالَ فَأَسْنَدُوهُ إِلَى صَدْرِ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ أَبُو الْیَقْظَانِ عَلَى الْفِطْرَهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَنْ یَدَعَهَا حَتَّى یَمُوتَ.

**[ترجمه]امالی صدوق - . شیخ صدوق این دو را در حدیث: (۷ و ۸) از مجلس: (۶۳) از امالی ص ۳۳۰ روایت کرده است. : -

و با این اسناد از ابراهیم بن حکم، از عبیدالله بن موسی، از سعد بن اوس، از بلال بن یحیی عبسی گوید: زمانی که عثمان کشته شد نزد حذیفه آمدند و گفتند: یا ابوعبدالله این مرد کشته شده و مردم دچار اختلاف شده اند، چه می گویی؟ گفت: حال که آمدید مرا بنشانید. گفت: او را به سینه مردی از آنان تکیه دادند. پس گفت: شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرمود: ابو یقظان بر فطرت است، سه بار، هرگز آن را رها نمی‌کند تا بمیرد.

**[ترجمه]

«۳۶۷»

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمُقْرِی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عِیسَى بْنِ مِهْرَانَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ دُکَیْنٍ عَنْ مُوسَى بْنِ قَیْسٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَسْبَاطٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَمَّارَ بْنَ یَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ یَقُولُ عِنْدَ تَوَجُّهِهِ إِلَى صِفِّینَ اللَّهُمَّ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ أَرْضَى لَکَ أَنْ أَرْمِیَ بِنَفْسِی مِنْ فَوْقِ هَذَا الْجَبَلِ لَرَمَیْتُ بِهَا وَ لَوْ أَعْلَمُ أَنَّهُ أَرْضَى لَکَ أَنْ أُوقِدَ لِنَفْسِی نَاراً فَأُوقِعَ فِیهَا لَفَعَلْتُ وَ إِنِّی لَا أُقَاتِلُ الشَّامَ إِلَّا وَ أَنَا أُرِیدُ بِذَلِکَ وَجْهَکَ وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ لَا تُخَیِّبَنِی وَ أَنَا

۱- ۳۶۷- رواه شیخ الطائفه فی الحدیث: ۴۸ من الجزء ۶ من أمالیه ص ۱۸۰. و رواه أیضا أبو مخنف قال: حدّثنی عبد الملک بن أبی حره الحنفیّ أن عمّار بن یاسر خرج إلی الناس فقال: اللّهمّ إنک تعلم أنی لو أعلم أن رضاک فی أن أقذف بنفسی فی هذا البحر لفعلته. اللّهمّ إنک تعلم أنی لو أعلم أن رضاک فی أن أضع ظبه سیفی فی صدری ثمّ انحنی علیه حتّی تخرج من ظهری لفعلت، و إنّی لا- أعلم الیوم عملا- هو أرضی لک من جهاد هؤلاء الفاسقین، و لو أعلم أن عملا من الاعمال هو أرضی لک منه لفعلته. هکذا رواه عنه الطبریّ فی عنوان: «مقتل عمار ...» من تاریخ الأمم و الملوک: ج ۱، ص ۳۳۱۷، و فی ط ج ۴ ص ۲۶ و فی ط: ج ۵ ص ۳۸. و رواه أیضا محمّد بن عبد اللّه الاسکافی المعتزلی المتوفی ۲۴۰ فی کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۳۶.

أَرِيدُ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طائفه آن را در حدیث: (۴۸) از جلد (۶) از امالی‌اش ص ۱۸۰ روایت کرده است.

و ابو مخنف نیز آن را روایت کرده است. و طبری نیز در عنوان (مقتل عمار...) از تاریخ الأمم و الملوک ۱: ۳۳۱۷، و در ط ج۴ ص ۲۶ و در ط ج۵ ص ۳۸ روایت کرده است.

و محمد بن عبدالله اسکافی معتزلی متوفی (۲۴۰) نیز در کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۳۶ روایت کرده است. - : حسین بن اسباط گوید: شنیدم که عمار بن یاسر رضی الله عنه به هنگام روی کردنش به صفین می گفت: بارخدا، اگر بدانم که برای تو پسندیده تر است که خود را از بالای این کوه بیاندازم قطعا می اندازم و اگر بدانم که برای تو پسندیده تر است که خود را در آتش بسوزانم قطعا در آن می انداختم و انجام می دادم و من با اهل شام نبرد نمی کنم مگر اینکه من به وسیله آن ذات تو را قصد می کنم و امیدوارم که مرا ناکام نکنی در حالی که من ذات کریم تو را قصد دارم.

**[ترجمه]

«۳۶۸»

(۱)ص، قصص الأنبياء عليهم السلام الصَّدُوقُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الشَّحَّامِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي حَاتِمٍ عَنْ عُمَرَ الْأَوْدِيِّ عَنْ سُفْيَانَ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْبَخْتَرِيِّ قَالَ: قَالَ عَمَّارٌ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَوْمَ صِفِّينَ ائْتُونِي بِشَرْبَةِ لَبَنٍ فَأُتِيَ فَشَرِبَ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ إِنَّ آخِرَ شَرْبَةٍ تَشْرَبُهَا مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَةُ لَبَنٍ ثُمَّ تَقَدَّمَ فَقُتِلَ فَلَمَّا قُتِلَ أَخَذَ خُزَيْمَةُ بْنُ ثَابِتٍ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَ وَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ يَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ وَ قَاتِلُهُ فِي النَّارِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ مَا نَحْنُ قَتَلْنَاهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ مَنْ جَاءَ بِهِ.

**[ترجمه]قصص الانبياء - . شیخ صدوق آن را در کتاب قصص الأنبیاء روایت کرده است اما کتاب هنوز به ما نرسیده است. : -

ابوبختری گوید: عمار رضی الله عنه روز صفین گفت: جرعه‌ای شیر برایم بیاورید. آورده شد و نوشید، سپس گفت: رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: آخرین نوشیدنی که از دنیا می نوشد شیر است. سپس پیش رفت و چون کشته شد، خزیمه بن ثابت شمشیرش را گرفت و نبرد کرد و گفت: شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرمود: عمار را گروه ستمگر به قتل می رساند و قاتل او در آتش است و معاویه گفت: ما او را نکشتیم بلکه کسی که او را آورده است او را به قتل رسانده است.

**[ترجمه]

«۳۶۹»

(۲)یج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ قَالَتْ كَانَ عَمَّارٌ يَنْقُلُ اللَّبِنَ بِمَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ صلى الله

علیه و آله یَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ صَدْرِهِ وَ یَقُولُ تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ.

**[ترجمه]خرائج - . قطب راوندی آن را در کتاب الخرائج روایت کرده است. - :

از ام سلمه روایت شده است که وی گفت: عمار در مسجد رسول الله صلّی الله علیه و آله خشت جابه جا می کرد و رسول الله صلّی الله علیه و آله در حالی که خاک را از سینه او پاک می کرد می فرمود: تو را دسته ستمگر به قتل می رساند.

**[ترجمه]

«۳۷۰»

(۳)قب، المناقب لابن شهرآشوب: کثر أصحاب الحدیث علی شریک و طالبوه بأنه یحدثهم بقول النبی صلی الله علیه و آله تقتلک الفئه الباغیه فغضب و قال أ تدرون أن لا فخر لعلی أن یقتل معه عمار إنما الفخر لعمار أن یقتل مع علی علیه السلام.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . ابن شهر آشوب آن را در مناقب آل ابی طالب روایت کرده است. - :

اصحاب حدیث بر سر شریک جمع شدند و از او خواستند که در خصوص این کلام نبی صلّی الله علیه و آله: «تو را دسته ستمگر به قتل می رساند» برایشان سخن بگوید، پس او برآشفت و گفت: آیا می دانید که برای علی افتخار نیست که عمار همراه او کشته شود، بلکه برای عمار افتخار است که به همراه علی علیه السّلام کشته شود .

**[ترجمه]

«۳۷۱»

(۴)کش، رجال الکشی ابْنُ قُتَیْبَهَ عَنِ الْفَضْلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ مَا تَقُولُ فِی عَمَّارٍ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ عَمَّاراً کَرَّرَ هَذَا ثَلَاثاً قَاتَلَ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قُتِلَ

۱- ۳۶۸- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی کتاب قصص الأنبیاء، و لکن الکتاب لم یصل إلینا بعد.

۲- ۳۶۹- رواه القطب الراوندیّ رحمه اللّه فی کتاب الخرائج.

۳- ۳۷۰- رواه ابن شهر أشوب فی مناقب آل أبی طالب.

۴- ۳۷۱- رواه الکشّیّ رحمه اللّه فی ترجمه عمّار تحت الرقم: ۳ من تلخیص رجاله ص ۳۱.

شَهِيداً قَالَ قُلْتُ فِي نَفْسِي مَا تَكُونُ مَنْزِلَةٌ أَعْظَمَ مِنْ هَذِهِ الْمَنْزِلَهِ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لَعَلَّكَ تَقُولُ مِثْلُ الثَّلَاثَهِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ قَالَ قُلْتُ وَ مَا عِلْمُهُ أَنَّهُ يُقْتَلُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَالَ إِنَّهُ لَمَّا رَأَى الْحَرْبَ لَا يَزْدَادُ إِلَّا شِدَّةً وَ الْقَتْلَ لَا يَزْدَادُ إِلَّا كَثْرَةً تَرَكَ الصَّفَّ وَ جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هُوَ هُوَ قَالَ ارْجِعْ إِلَى صَفِّكَ فَقَالَ لَهُ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ لَهُ ارْجِعْ إِلَى صَفِّكَ فَلَمَّا أَنْ كَانَ فِي الثَّالِثَهِ قَالَ لَهُ نَعَمْ فَرَجَعَ إِلَى صَفِّهِ وَ هُوَ يَقُولُ

الْيَوْمَ أَلْقَى الْأَحِبَّهَ***مُحَمَّداً وَ حِزْبَهُ

**[ترجمه]رجال كشي - . كشي آن را در زندگی‌نامه عمار ذيل شماره ۳ از تلخيص رجالش ص ۳۱ روايت كرده است. - :

حمران از امام باقر عليه السّلام گويد: به او عرض كردم: درباره عمار چه مى گويى؟ سه مرتبه فرمود: خداوند عمار را رحمت كند و فرمود: همراه امير مؤمنان عليه السّلام نبرد كرد و شهيد كشته شد، گويد: با خودم گفتم: منزلتى بزرگتر از اين منزلت نيست، پس به من روى كرد و فرمود: شايد تو هم مانند آن سه مرتبه هيهات هيهات مى گويى. ادامه داد عرض كردم: چگونه دانست كه در آن روز كشته مى شود؟ فرمود: او زمانى كه ديد جنگ شديدتر و كشتار بيشتر مى شود صف را ترك كرده و به سوى امير مؤمنان آمد و فرمود: يا امير مؤمنان، اين همان است؟ فرمود: به صفت برگرد، آن را سه مرتبه به او گفت و در هر مرتبه امير مؤمنان به او فرمود: به صفت برگرد و در مرتبه سوم به او گفت: بله، و به صفش برگشت در حالى كه مى گفت: امروز دوستان، محمد و ياران او را ديدار می‌كنم.

**[ترجمه]

بيان

الثلاثه سلمان و أبو ذر و مقداد رضى الله عنهم قوله هو هو أى هذا وقت الوعد الذى وعدت من الشهاده.

**[ترجمه]منظور از سه، سلمان، ابوذر و مقداد رضى الله عنه است، و اين كلام او «اين همان است» يعنى اين، زمان وعده اى است كه در خصوص شهادت وعده داده اى.

**[ترجمه]

«۳۷۲»

كش، رجال الكشي خَلَفُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ مَحْمُودٍ عَنْ هَاشِمِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ شُعْبَهَ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي خَالِدٍ قَالَ سَمِعْتُ قَيْسَ بْنَ أَبِي حَازِمٍ قَالَ قَالَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ ادْفِنُونِي فِي ثِيَابِي فَإِنِّي مُخَاصِمٌ.

**[ترجمه]رجال كشي: عمار بن ياسر فرمود: مرا در لباسم دفن كنيد كه من مبارز هستم.

**[ترجمه]

توضیح

أی إنی أرید أن أخاصم قاتلی عند الله فلا تسلبونی ثیابی لتكون لی شاهدا و حجه أو هو كنایه عن الشهاده بالحق فإنه یلزمه المخاصمه أی إنی شهید حقیقه و حكمه أن یدفن بثیابه.

**[ترجمه]یعنی من می خواهم که نزد خداوند علیه قاتلم اقامه دعوی کنم، پس لباسم را از من نگیرید تا شاهد و حجتی برای من باشد، یا اینکه آن کنایه از شهادت به حق است، زیرا لازمه آن نبرد است یعنی من حقیقتا شهید هستم و حکم او این است که با لباسش دفن شود.

**[ترجمه]

«۳۷۳»

كش، رجال الكشی خَلَفٌ عَنْ عُبَیْدِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ أَبِی نُعَیْمٍ عَنْ سُفْیَانَ عَنْ حَبِیبٍ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ قَالَ: أُتِیَ عَمَّارٌ یَوْمَئِذٍ بِلَبَنٍ فَضَحِكَ ثُمَّ قَالَ قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آخِرُ شَرَابٍ تَشْرَبُهُ مِنَ الدُّنْیَا مَذْقَةٌ مِنْ لَبَنٍ حَتَّی تَمُوتَ فِی خَبَرٍ آخَرَ أَنَّهُ قَالَ آخِرُ زَادِكَ مِنَ الدُّنْیَا ضَیَاحٌ مِنْ لَبَنٍ.

ص: ۱۱

**[ترجمه]رجال کشی: ابوبختری گوید: روزی برای عمار شیر آورده شد پس خندید و گفت: رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: آخرین نوشیدنی که ازدنیا می خوری مخلوط شیر است تا اینکه می میری.

درخبر دیگری آمده است که فرمود: آخرین توشه تو از دنیا شیر آمیخته با آب است .

**[ترجمه]

توضیح

المـذقه بالفتـح و الضم اللبن الممـذوق أی المخلوط بالماء قال فی النهایه المـذق المزج و الخلط یقال مذقت اللبن فهو مذیق إذا خلطته بالماء و المذقه الشربه من اللبن الممذوق و الضیاح بالفتح أیضا اللبن الرقیق الممزوج بالماء.

**[ترجمه]المـذقه با فتحه و ضـمه یعنی شـیر آمیخته با آب، در النهایه گویـد: المذق یعنی مخلوط شدن، آمیختگی، زمانی که شیر را با آب مخلوط کنی مـذقت اللبن گفته می شود و به آن شـیر مـذیق گوینـد. و المـذقه یعنی نوشـیدنی از شـیر مخلوط. و ضیاح با فتحه نیز شیر رقیق آمیخته با آب است.

**[ترجمه]

«۳۷۴»

(۱)کش، رجـال الکشـی خَلَفٌ عَنِ الْفَتْـحِ بْنِ عَمْرٍو الْوَرَّاقِ عَنْ یَزِیـدَ بْنِ هَـارُونَ عَنِ الْعَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ عَنْ أَسْوَدَ بْنِ مَسْـعَدَهَ عَنْ حَنْظَلَهَ بْنِ خُوَیْلِـدٍ قَالَ: إِنِّی لَجَالِسٌ عِنْـدَ مُعَاوِیَهَ إِذْ أَتَاهُ رَجُلَانِ یَخْتَصِـمَانِ فِی رَأْسِ عَمَّارٍ یَقُولُ کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَنَا قَتَلْتُهُ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو لِیَطِبْ بِهِ أَحَـدُکُمْ نَفْساً لِصَاحِبِهِ فَإِنِّی سَـمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله یَقُولُ تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ لَا تُغْنِی عَنَّا بِجُنُونِکَ یَا ابْنَ عَمْرٍو فَمَا بَالُکَ مَعَنَا قَالَ إِنِّی مَعَکُمْ وَ لَسْتُ أُقَاتِلُ إِنَّ أَبِی شَکَانِی إِلَی النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ أَطِعْ أَبَاکَ مَا دَامَ حَیّاً وَ لَا تَعْصِهِ فَإِنِّی مَعَکُمْ وَ لَسْتُ أُقَاتِلُ.

**[ترجمه]رجال کشی - . کشی آن را در زندگی‌نامه عمار ذیل شماره ۳ از تلخیص رجالش ص ۳۱ روایت کرده است. - :

حنظله بن خویلد گوید: زمانی که دو مرد نزد معاویه آمدند که درباره سر عمار ستیز می کردند که هر یک از آنها می گفت من او را کشته ام، من نزد او نشسته بودم پس عبدالله بن عمرو گفت: یکی از شما از نظر جان بر دوستش نیکی می کند که من شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرمود: او را گروه ستمگر به قتل می رساند.

پس معـاویه گفت: ای ابن عمرو جنونت را از مـا دور کن، خـاطرت بـا مـا نیست، گفتم من با شـما هسـتم اما نبرد نمی کنم که پدرم نزد نبی صـلّی الله علیه و آله از من گله کرده بود و رسول الله صلّی الله علیه و آله به من فرمود: ازپدرت تا زمانی که زنده است اطاعت کن و از او سرکشی نکن، پس من با شما هستم و مبارزه نمی کنم.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه یقال أغن عنی شرک أی اصرفه و کفه.

**[ترجمه]در النهایه گوید: أغن عنّی شرّک گفته می شود: یعنی شرت را از من دور کن و بازدار.

**[ترجمه]

«۳۷۵»

(۲)کشف، کشف الغمه فِی هَذَا الْحَرْبِ قُتِلَ أَبُو الْیَقْظَانِ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَدْ تَظَاهَرَتِ الرِّوَایَاتُ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ جِلْدَهُ بَیْنِ عَیْنَیَّ تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ.

وَ فِی صَحِیحِ مُسْلِمٍ (۳)عَنْ أُمِّ سَلَمَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ

۱- ۳۷۴- نفس الهامش رقم ۳۷۱.
۲- ۳۷۵- رواه الاربلی رحمه اللّه فی أواخر ما ذکره فی حرب صفّین من کتاب کشف الغمّه: ج ۱، ص ۲۵۸- ۲۶۱ ط بیروت.
۳- ۳ رواه مسلم بأسانید فی الباب. ۱۸ من کتاب الفتن و أشراط الساعه تحت الرقم: ۲۹۱۵ و ما بعده من صحیحه: ج ۴ ص ۲۲۳۵. و رواه أیضا بأسانید النسائی فی الحدیث: ۱۵۷ و ما بعده من کتاب خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام و علقنا علیه أیضا عن مصادر کثیره.

لِعَمَّارٍ يَقْتُلُكَ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ.

قَالَ ابْنُ الْأَثِيرِ وَ خَرَجَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ أَنِّی لَوْ أَعْلَمُ أَنَّ رِضَاکَ فِی أَنْ أَقْذِفَ بِنَفْسِی فِی هَذَا الْبَحْرِ لَفَعَلْتُهُ اللَّهُمَّ إِنَّکَ تَعْلَمُ لَوْ أَنِّی أَعْلَمُ أَنَّ رِضَاکَ فِی أَنْ أَضَعَ ظُبَهَ سَیْفِی فِی بَطْنِی ثُمَّ أَنْحَنِیَ عَلَیْهَا حَتَّی تَخْرُجَ مِنْ ظَهْرِی لَفَعَلْتُ وَ إِنِّی لَا أَعْلَمُ الْیَوْمَ عَمَلًا أَرْضَی لَکَ مِنْ جِهَادِ هَؤُلَاءِ الْفَاسِقِینَ وَ لَوْ أَعْلَمُ عَمَلًا هُوَ أَرْضَی لَکَ مِنْهُ لَفَعَلْتُهُ وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَرَی قَوْماً لَیَضْرِبُنَّکُمْ ضَرْباً یَرْتَابُ مِنْهُ الْمُبْطِلُونَ وَ اللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا حَتَّی بَلَّغُونَا سَعَفَاتِ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَی الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَی الْبَاطِلِ (۱)ثُمَّ قَالَ مَنْ یَبْتَغِی رِضْوَانَ رَبِّهِ فلا [لَا] یَرْجِعُ إِلَی مَالٍ وَ لَا وَلَدٍ فَأَتَاهُ عِصَابَهٌ فَقَالَ اقْصِدُوا بِنَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ الَّذِینَ یَطْلُبُونَ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ اللَّهِ مَا أَرَادُوا الطَّلَبَ بِدَمِهِ وَ لَکِنَّهُمْ ذَاقُوا الدُّنْیَا وَ اسْتَحَبُّوهَا وَ عَلِمُوا أَنَّ الْحَقَّ إِذَا لَزِمَهُمْ حَالَ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ مَا یَتَمَرَّغُونَ فِیهِ مِنْهَا وَ لَمْ یَکُنْ لَهُمْ سَابِقَهٌ یَسْتَحِقُّونَ بِهَا طَاعَهَ النَّاسِ وَ الْوَلَایَهَ عَلَیْهِمْ فَخَدَعُوا أَتْبَاعَهُمْ بِأَنْ قَالُوا إِمَامُنَا قُتِلَ مَظْلُوماً لِیَکُونُوا بِذَلِکَ جَبَابِرَهً وَ مُلُوکاً فَبَلَغُوا مَا تَرَوْنَ وَ لَوْ لَا هَذِهِ الشُّبْهَهُ مَا تَبِعَهُمْ رَجُلَانِ مِنَ النَّاسِ اللَّهُمَّ إِنْ تَنْصُرْنَا فَطَالَ مَا نَصَرْتَ وَ إِنْ تَجْعَلْ لَهُمُ الْأَمْرَ فَادَّخِرْ لَهُمْ بِمَا أَحْدَثُوا فِی عِبَادِکَ الْعَذَابَ الْأَلِیمَ ثُمَّ مَضَی وَ مَعَهُ الْعِصَابَهُ فَکَانَ لَا یَمُرُّ بِوَادٍ مِنْ أَوْدِیَهِ صِفِّینَ إِلَّا تَبِعَهُ مَنْ کَانَ هُنَاکَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ثُمَّ جَاءَ إِلَی هَاشِمِ بْنِ عُتْبَهَ بْنِ أَبِی الْوَقَّاصِ وَ هُوَ الْمِرْقَالُ وَ کَانَ صَاحِبَ رَایَهِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ یَا هَاشِمُ أَ عَوَراً وَ جُبْناً لَا خَیْرَ فِی أَعْوَرَ لَا یَغْشَی

ص: ۱۳

۱- ۱ و رواه أیضا محمّد بن عبد اللّه الاسکافی المتوفی عام: ۲۴۰ فی کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۳۶، ط ۱.

النَّاسَ ارْكَبْ يَا هَاشِمُ فَرَكِبَ وَ مَضَى مَعَهُ وَ هُوَ يَقُولُ:

أَعْوَرُ يَبْغِى أَهْلَهُ مَحَلًّا***قَدْ عَالَجَ الْحَيَاهَ حَتَّى مَلَّا

وَ عَمَّارٌ يَقُولُ: تَقَدَّمْ يَا هَاشِمُ الْجَنَّهُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ وَ الْمَوْتُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْأَسَلِ وَ قَدْ فُتِّحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ زُيِّنَتِ الْحُورُ الْعِينُ

الْيَوْمَ أَلْقَى الْأَحِبَّهَ***مُحَمَّداً وَ حِزْبَهُ

وَ تَقَدَّمَ حَتَّى دَنَا مِنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ يَا عَمْرُو بِعْتَ دِينَكَ بِمِصْرَ تَبّاً لَكَ تَبّاً لَكَ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ أَطْلُبُ بِدَمِ عُثْمَانَ قَالَ لَهُ هَيْهَاتَ أَشْهَدُ عَلَى عِلْمِى فِيكَ أَنَّكَ لَا تَطْلُبُ بِشَيْ ءٍ مِنْ فِعْلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى وَ إِنَّكَ إِنْ لَمْ تُقْتَلِ الْيَوْمَ تَمُتْ غَداً فَانْظُرْ إِذَا أُعْطِيَ النَّاسُ عَلَى قَدْرِ نِيَّاتِهِمْ مَا نِيَّتُكَ لِغَدٍ فَإِنَّكَ صَاحِبُ هَذِهِ الرَّايَهِ ثَلَاثاً مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هَذِهِ الرَّابِعَهُ مَا هِيَ بِأَبَرَّ وَ لَا أَتْقَى ثُمَّ قَاتَلَ عَمَّارٌ وَ لَمْ يَرْجِعْ وَ قُتِلَ قَالَ حَبَّهُ بْنُ جُوَيْنٍ الْعُرَنِيُّ قُلْتُ لِحُذَيْفَهَ بْنِ الْيَمَانِ حَدِّثْنَا فَإِنَّا نَخَافُ الْفِتَنَ فَقَالَ عَلَيْكُمْ بِالْفِئَهِ الَّتِى فِيهَا ابْنُ سُمَيَّهَ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ يَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ النَّاكِبَهُ عَنِ الطَّرِيقِ وَ إِنَّ آخِرَ رِزْقِهِ ضَيَاحٌ مِنْ لَبَنٍ قَالَ حَبَّهُ فَشَهِدْتُهُ يَوْمَ قُتِلَ يَقُولُ ائْتُونِى بِآخِرِ رِزْقٍ لِى مِنَ الدُّنْيَا فَأُتِيَ بِضَيَاحٍ مِنْ لَبَنٍ فِى قَدَحٍ أَرْوَحَ بِحَلْقَهٍ حَمْرَاءَ فَمَا أَخْطَأَ حُذَيْفَهُ مِقْيَاسَ شَعْرَهٍ فَقَالَ:

الْيَوْمَ أَلْقَى الْأَحِبَّهَ***مُحَمَّداً وَ حِزْبَهُ

وَ قَالَ وَ اللَّهِ لَوْ ضَرَبُونَا حَتَّى بَلَّغُونَا سَعَفَاتِ هَجَرَ لَعَلِمْتُ أَنَّنَا عَلَى الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ ثُمَّ قُتِلَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قِيلَ قَتَلَهُ أَبُو الْعَادِيَهِ وَ احْتَزَّ رَأْسَهُ ابْنُ جوى السَّكْسَكِيُّ وَ كَانَ ذُو الْكَلَاعِ سَمِعَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ يَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ تَقْتُلُكَ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ وَ آخِرُ شَرْبَهٍ تَشْرَبُهَا ضَيَاحٌ مِنْ لَبَنٍ.

وَ نُقِلْتُ مِنْ مَنَاقِبِ الْخُوارَزْمِيِّ (۱)قَالَ: شَهِدَ خُزَيْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ الْأَنْصَارِيُّ الْجَمَلَ وَ هُوَ لَا يَسُلُّ سَيْفاً وَ صِفِّينَ وَ قَالَ لَا أُصَلِّي أَبَداً خَلْفَ إِمَامٍ حَتَّى يُقْتَلَ عَمَّارٌ فَأَنْظُرَ مَنْ يَقْتُلُهُ فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ قَالَ فَلَمَّا قُتِلَ عَمَّارٌ قَالَ خُزَيْمَهُ قَدْ حَانَتْ لِيَ الصَّلَاهُ ثُمَّ اقْتَرَبَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ وَ كَانَ الَّذِي قَتَلَ عَمَّاراً أَبُو عَادِيَهَ الْمُرِّيُّ طَعَنَهُ بِرُمْحٍ فَسَقَطَ وَ كَانَ يَوْمَئِذٍ يُقَاتِلُ وَ هُوَ ابْنُ أَرْبَعٍ وَ تِسْعِينَ سَنَهً فَلَمَّا وَقَعَ أَكَبَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ فَاجْتَزَّ رَأْسَهُ فَأَقْبَلَا يَخْتَصِمَانِ كِلَاهُمَا يَقُولُ أَنَا قَتَلْتُهُ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ اللَّهِ إِنْ يَخْتَصِمَانِ إِلَّا فِي النَّارِ فَسَمِعَهَا مُعَاوِيَهُ فَقَالَ لِعَمْرٍو وَ مَا رَأَيْتُ مِثْلَ مَا صَنَعْتَ قَوْمٌ بَذَلُوا أَنْفُسَهُمْ دُونَنَا تَقُولُ لَهُمَا إِنَّكُمَا تَخْتَصِمَانِ فِي النَّارِ فَقَالَ عَمْرٌو هُوَ وَ اللَّهِ ذَلِكَ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُهُ وَ لَوَدِدْتُ أَنِّي مِتُّ قَبْلَ هَذَا بِعِشْرِينَ سَنَهً.

وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: كُنَّا نُعَمِّرُ الْمَسْجِدَ وَ كُنَّا نَحْمِلُ لَبِنَهً لَبِنَهً وَ عَمَّارٌ لَبِنَتَيْنِ لَبِنَتَيْنِ فَرَآهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله فَجَعَلَ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ رَأْسِ عَمَّارٍ وَ يَقُولُ يَا عَمَّارُ أَ لَا تَحْمِلُ كَمَا يَحْمِلُ أَصْحَابُكَ قَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْأَجْرَ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى قَالَ فَجَعَلَ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ وَ يَقُولُ وَيْحَكَ تَقْتُلُكَ

۱- ۱ رواه الخوارزمی بسنده عن البیهقیّ عن الحاکم فی الحدیث: ۶ من الفصل ۳ من الفصل ۱۶ من کتاب مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام ص ۱۲۳. و رواه الحاکم فی مناقب عمار، و بسند آخر فی مناقب خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین من کتاب مناقب الصحابه من المستدرک: ج ۳ ص ۳۸۵ و ۳۹۷ و لم یصرح بصحه الحدیثین. و سند الحدیث ضعیف، و لا یظن بمثل خزیمه أن لا یبصر نور شمس الحق و الحقیقه علیّ بن أبی طالب، و یستدل علیه و یهتدی به بواسطه نور عمّار قدس اللّه نفسه، و لا تنافی بین عرفانه الحق أولا و بین جدیته فی محاربه المرده بعد شهاده عمّار إذ هذه شأن کل مؤمن و لا یختص به.

الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّهِ وَ یَدْعُونَکَ إِلَى النَّارِ وَ قَالَ عَمَّارٌ أَعُوذُ بِالرَّحْمَنِ أَظُنُّهُ قَالَ مِنَ الْفِتَنِ.

قال أحمد بن الحسین البیهقی و هذا صحیح على شرط البخاری.

وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ لِأَبِیهِ عَمْرٍو حِینَ قُتِلَ عَمَّارٌ أَ قَتَلْتُمْ عَمَّاراً وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله علیه و آله مَا قَالَ فَقَالَ عَمْرٌو لِمُعَاوِیَهَ أَ تَسْمَعُ مَا یَقُولُ عَبْدُ اللَّهِ فَقَالَ إِنَّمَا قَتَلَهُ مَنْ جَاءَ بِهِ وَ سَمِعَهُ أَهْلُ الشَّامِ فَقَالُوا إِنَّمَا قَتَلَهُ مَنْ جَاءَ بِهِ فَبَلَغَتْ عَلِیّاً علیه السلام فَقَالَ إِذاً یَکُونُ النَّبِیُّ صلى الله علیه و آله قَاتِلَ حَمْزَهَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ لِأَنَّهُ جَاءَ بِهِ.

وَ نُقِلْتُ عَنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ (۱)عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ قَالَ: إِنِّی لَأَسِیرُ مَعَ مُعَاوِیَهَ فِی مُنْصَرَفِهِ مِنْ صِفِّینَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو یَا أَبَتِ أَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله علیه و آله یَقُولُ لِعَمَّارٍ وَیْحَکَ یَا ابْنَ سُمَیَّهَ تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ قَالَ فَقَالَ عَمْرٌو لِمُعَاوِیَهَ أَ لَا تَسْمَعُ مَا یَقُولُ هَذَا فَقَالَ مُعَاوِیَهُ مَا یَزَالُ یَأْتِینَا بِهَنَهٍ أَ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ الَّذِینَ جَاءُوا بِهِ.

وَ مِنْ مُسْنَدِ أَحْمَدَ أَیْضاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَارَهَ بْنِ خُزَیْمَهَ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: مَا زَالَ جَدِّی کَافّاً سِلَاحَهُ یَوْمَ الْجَمَلِ حَتَّى قُتِلَ عَمَّارٌ بِصِفِّینَ فَسَلَّ سَیْفَهُ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله علیه و آله یَقُولُ یَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ.

وَ مِنَ الْمُسْنَدِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّ عَمَّاراً اسْتَأْذَنَ عَلَى النَّبِیِّ صلى الله علیه و آله فَقَالَ الطَّیِّبُ الْمُطَیَّبُ ائْذَنْ لَهُ.

وَ مِنَ الْمَنَاقِبِ (۲)عَنْ عَلْقَمَهَ وَ الْأَسْوَدِ قَالا أَتَیْنَا أَبَا أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیَّ فَقُلْنَا

۱- ۱ و انظر مسند خزیمه بن ثابت من مسند أحمد: ج ۵ ص ۲۱۳، و باب مناقب عمّار من المستدرک: ج ۳ ص ۳۸۵.

۲- ۲ رواه الخوارزمی فی ح ۹ من الفصل المتقدم الذکر من المناقب ص ۱۲۴.

يَا أَبَا أَيُّوبَ إِنَّ اللَّهَ أَكْرَمَکَ بِنَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله إِذْ أَوْحَى إِلَى رَاحِلَتِهِ فَبَرَکَتْ عَلَى بَابِکَ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله ضَيْفاً لَکَ فَضِيلَةٌ فَضَّلَکَ اللَّهُ بِهَا أَخْبِرْنَا عَنْ مَخْرَجِکَ مَعَ عَلِيٍّ قَالَ فَإِنِّى أُقْسِمُ لَکُمَا أَنَّهُ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ فِى هَذَا الْبَيْتِ الَّذِى أَنْتُمَا فِيهِ وَ لَيْسَ فِى الْبَيْتِ غَيْرُ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلِيٌّ جَالِسٌ عَنْ يَمِينِهِ وَ أَنَا عَنْ يَسَارِهِ وَ أَنَسٌ قَائِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ إِذْ تَحَرَّکَ الْبَابُ فَقَالَ عليه السلام انْظُرْ مَنْ بِالْبَابِ فَخَرَجَ أَنَسٌ وَ قَالَ هَذَا عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَقَالَ افْتَحْ لِعَمَّارٍ الطَّيِّبِ الْمُطَيَّبِ فَفَتَحَ أَنَسٌ وَ دَخَلَ عَمَّارٌ فَسَلَّمَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَرَحَّبَ بِهِ وَ قَالَ إِنَّهُ سَيَكُونُ بَعْدِى فِى أُمَّتِى هَنَاتٌ حَتَّى يَخْتَلِفَ السَّيْفُ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَ حَتَّى يَقْتُلَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ حَتَّى يَبْرَأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ فَإِذَا رَأَيْتَ ذَلِکَ فَعَلَيْکَ بِهَذَا الْأَصْلَعِ عَنْ يَمِينِى عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ عليهما السلام وَ إِنْ سَلَکَ النَّاسُ کُلُّهُمْ وَادِياً وَ سَلَکَ عَلِيٌّ وَادِياً فَاسْلُکْ وَادِيَ عَلِيٍّ وَ خَلِّ عَنِ النَّاسِ إِنَّ عَلِيّاً لَا يَرُدُّکَ عَنْ هُدًى وَ لَا يَدُلُّکَ عَلَى رَدًى يَا عَمَّارُ طَاعَةُ عَلِيٍّ طَاعَتِى وَ طَاعَتِى طَاعَةُ اللَّهِ.

**[ترجمه]کشف الغمّه - . اربلی در اواخر مطالبی که درباره جنگ صفین از کتاب کشف الغمه ۱: ص ۲۵۸-۲۶۱ چاپ بیروت ذکر کرد روایت کرده است. - :

در این جنگ ابویقظان عمار بن یاسر رضی الله عنه کشته شد و روایات زیادی وجود دارد که نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: عمار بن یاسر پوست بین دو چشم من است، او را دسته ستمگر به قتل می رساند.

و در صحیح مسلم - . مسلم آن را با چند اسناد روایت کرده است در باب: (۱۸) از کتاب الفتن و أشراط الساعه ذیل شماره (۲۹۱۵) و مابعد آن از صحیحش ج۴: ص ۳۲۳۵.

و نسایی نیز با اسنادهایی آن را روایت کرده است در حدیث: (۱۵۷) و مابعد آن از کتاب خصائص امیر مؤمنان علیه السلام، و از مصادر بسیاری نیز بر آن افزودیم. -

از ام سلمه آمده است که رسول الله صلّی الله علیه و آله به عمار فرمود: تو را دسته ستمگر به قتل می رساند .

ابن اثیر گوید: و عمار بن یاسر ظاهر شد و گفت: بار خدایا تو می دانی که اگر بدانم که رضای تو در این است که خود را در این دریا بندازم قطعا آن را انجام می دهم، بار خدایا تو می دانی اگر بدانم رضای تو در این است که لبه شمشیرم را در شکمم بگذارم سپس بر روی آن خم شوم تا از پشتم خارج شود قطعا انجام می دهم و من امروز عملی پسندیده تر از نبرد با این فاسقان، برای تو نمی دانم و اگر عملی را بدانم که از این برای تو پسندیده تر است قطعا انجام می دهم، به خدا سوگند من قومی را می بینم که ضربه ای بر شما می زنند که باطل کنندگان از آن دچار تردید می شوند و به خدا سوگند اگر ما را بزنند به گونه ای که ما را به نخلستان‌های هجر برسانند می دانیم که ما بر حق و آنان بر باطل هستند. - . محمد بن عبدالله بن اسکافی متوفی (۲۴۰) نیز آن را در کتاب المعیار و الموازنه ص ۱۳۶، ط۱ روایت کرده است. -

سپس ادامه داد: هر که رضوان پروردگارش را خواستار است به سوی مال و فرزند باز نمی گردد.

پس گروهی نزد او آمدند. وی گفت: این گروهی که خواستار خون عثمان هستند ما را قصد کرده اند و به خدا سوگند قصدشان مطالبه خون او نیست، بلکه دنیا را چشیدند و خواستار کیسه کردن آن شدند و دریافتند که اگر حق با آنها همراه

شود میان آنها و آنچه که از آن، در آن غوطه ور هستند مانع می شود و پیشینه ای ندارند که به خاطر آن مستحق اطاعت مردم و ولایت بر آنان باشند، پس پیروانشان را فریب دادند به این صورت که گفتند: امام ما مظلومانه کشته شد یا به وسیله آن جبار و حاکم شوند. پس به آنچه می بینید، رسیدند و اگر این شبهه، نبود دو تن از مردم نیز از آنان پیروی نمی کرد. بارخدایا اگر ما را یاری کردی پس یاری ات طولانی شود و اگر امر را برای آنان قرار دادی پس به خاطر آنچه که درباره بندگانت واقع ساختند، عذاب دردناک را برای آنان ذخیره کن.

سپس رفت درحالی که آن گروه همراه او بود و بر دشتی از دشت های صفین گذر نمی کرد مگر اینکه کسانی از اصحاب رسول الله صلّی الله علیه و آله که در آنجا بودند، دنبال او می آمدند. سپس نزد هاشم بن عقبه بن ابو وقاص آمد که همان مرقال و پرچمدار علی علیه السّلام بود. پس گفت: ای هاشم یک چشم و ترس؟ در یک چشمی که مردم را نپوشاند خیری نیست، سوار شو هاشم، پس سوار شد و همراه او رفت درحالی که می گفت:

ـ یک چشمی که برای خویشانش در پی مکانی است، زندگی را آزموده است تا اینکه ملول گشته است

و عمار می گوید: به پیش برو ای هاشم! بهشت زیر سایه شمشیران و مرگ زیر سایه سرنیزه ها است و درهای آسمان گشوده شد و حوریان آراسته شده اند، امروز دوستان محمد و یاران او را دیدار می‌کنم.

پیش رفت تا اینکه به عمرو بن عاص نزدیک شد و گفت: ای عمرو، دینت را به شهری فروختی، هلاکت برتو باد، گفت: نه بلکه خواستار خون عثمان هستم، به او گفت: هیهات با شناختم به تو گواهی می دهم که تو با چیزی از عملت خواستار ذات خداوند متعال نیستی و اینکه تو اگر امروز کشته نشوی فردا می میری، پس بنگر زمانی که به مردم به میزان نیت هایشان عطا می شود، نیت تو برای فردا چیست که تو سه مرتبه در مقابل رسول اله صلّی الله علیه و آله صاحب این پرچم بودی و این چهارمی پاک تر و با تقواتر نیست، سپس با عمار نبرد کرد و او برنگشت و کشته شد.

حبّه بن جوین عرنی گوید: به حذیفه بن یمان گفتم: برای ما سخن بگو که ما از فتنه‌ها بیم داریم. پاسخ داد: بر شماست [نبرد] با دسته ای که ابن سمیه در آن است زیرا رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: او را دسته‌ای ستمگر منحرف شده از راه به قتل می رساند و آخرین روزی او شیر آمیخته با آب است.

حبّه گوید او را در روزی که کشته شد دیدم که می فرمود: آخرین روزی ام از دنیا را برایم بیاورید. پس شیر مخلوط با آب را در جامی بدبو با حلقه ای سرخ آوردند! پس حذیفه به اندازه تار مویی اشتباه نکرد که گفت:

امروز دوستان، محمد و یاران او را دیدار می‌کنم.

و گفت: به خدا سوگند اگر ما را می زدند تا ما را به نخلستان‌های هجر برسانند، قطعا می دانستم که ما بر حق و آنها بر باطل هستند سپس کشته شد. گفته شده او را ابو عادیه به قتل رساند و سرش را ابن جوی السلسکی جدا کرد و ذوالکلاع شنیده بود که عمرو بن عاص می گوید: رسول الله صلّی الله علیه و آله به عمار بن یاسر فرموده است: تو را دسته ستمگر به قتل می رساند و آخرین نوشیدنی که می نوشی شیر آمیخته با آب است.

و از مناقب خوارزمی - . خوارزمی آن را با سندش از بیهقی از حاکم در حدیث: (۶) از فصل (۳) از فصل (۱۶) از کتاب مناقب امیر مؤمنان علیه السلام ص ۱۲۳ روایت کرده است.

و الحاکم نیز آن را در مناقب عمار روایت کرده است، و با سندی دیگر در مناقب خزیمه بن ثابت ذی الشهادتین از کتاب مناقب الصحابه از المستدرک: ج۳ ص ۳۸۵ و ۳۹۷ روایت کرده است و به صحت دو حدیث تصریح نکرده است.

و سند این حدیث ضعیف است. -

نقل کردم که وی گوید: خزیمه بن ثابت انصاری در جمل شرکت کرد و شمشیری نکشید و نیز در صفین و گفت: هرگز پشت سر امامی نماز نمی خوانم تا اینکه عمار کشته شود، پس می نگرم که چه کسی او را به قتل می رساند که از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: او را دسته ستمگر به قتل می رساند.

گوید: و چون عمار کشته شد خزیمه گفت: وقت نماز بر من فرا رسد، سپس نزدیک شد. پس نبرد کرد تا اینکه کشته شد.

و کسی که عمار را به قتل رساند ابوعادیه مرّی بود که او با نیزه به او ضربه زد پس افتاد و او در آن روز نبرد می کرد درحالی که ۹۴ سال سن داشت و چون افتاد مردی مشغول او شد و سرش را جدا کرد و شروع به ستیز کردند و هر دو می گفتند من او را کشتم. پس عمرو بن عاص گفت: به خدا سوگند فقط بر سر آتش با یکدیگر ستیز می کنند. پس معاویه آن را شنید و به عمرو گفت: مانند این را ندیده ام گروهی غیر از ما جان خود را نثار کرده اند و تو به آن دو می گویی بر سر آتش ستیز می کنید. عمرو پاسخ داد: به خدا سوگند این همان است و تو آن را می دانی، دوست داشتم که بیست سال پیش می مردم.

و با اسناد از ابوسعید خدری گوید: در حال ساخت مسجد بودیم و ما آجرها را تک تک بلند می کردیم و عمار دو به دو، پس نبی صلّی الله علیه و آله او را دید و درحالی که خاک را از سر عمار تکان می داد فرمود: ای عمار آیا چنانکه یارانت حمل می کنند حمل نمی کنی؟ گفت: من از خداوند متعال اجر می خواهم. ادامه داد: خاک را از او تکان می داد و می فرمود: افسوس بر تو، تو را دسته ستمگری به قتل می رساند که تو آنان را به بهشت دعوت می کنی و آنها تو را به آتش، و عمار گوید: به رحمن پناه می برم —گمان می کنم گفت- از فتنه ها.

احمد بن حسین بیهقی گوید: و این بر اساس شرط بخاری صحیح است.

عبدالله بن عمرو بن عاص زمانی که عمار کشته شد به پدرش عمرو گفت: آیا عمار را کشتید درحالی که رسول الله صلّی الله علیه و آله آن سخن را فرموده است؟ پس عمرو به معاویه گفت: آیا می شنوی عبدالله چه می گوید. پس پاسخ داد: وی را فقط کسی کشته است که او را آورده است و اهل شام این سخن او را شنیدند، پس گفتند: او را کسی کشته است که وی را آورده است و این سخن به علی علیه السّلام رسید، پس فرمود: بنابراین نبی صلّی الله علیه و آله قاتل حمزه رضی الله عنه زیرا وی او را آورده است.

و از مسند احمد بن حنبل - . مراجعه شود: مسند خزیمه بن ثابت از مسند احمد: ج۵ ص ۲۱۳، باب مناقب عمار از المستدرک:

ج۳ ص ۳۸۵. -

از عبدالله بن حارث نقل کردم که گوید: من به همراه معاویه در بازگشتش از صفین بین او و عمرو بن عاص حرکت می‌کردم، ادامه داد: عبدالله بن عمرو گفت: پدر آیا نشنیدی که رسول الله صلّی الله علیه و آله به عمار می فرمود: افسوس ای پسر سمیه تو را دسته ستمگر به قتل می رساند؟ ادامه داد، عمرو به معاویه: آیا نمی شنوی این چه می گوید؟ معاویه گفت: پیوسته شگفتی به سوی ما می آید، آیا ما او را کشتیم؟ او را کسانی کشتند که آوردندش.

و نیز از مسند احمد، از محمد بن عماره بن خزیمه بن ثابت که گوید: جدم در روز جمل پیوسته سلاحش را بازگرفته بود تا اینکه عمار در صفین کشته شد پس شمشیرش را از نیام بیرون آورد و نبرد کرد تا اینکه کشته شد، گوید: از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: عمار را دسته ستمگر به قتل می رساند.

و از مسندی از علی علیه السّلام آمده است که عمار اجازه ورود بر نبی صلّی الله علیه و آله را خواست، پس فرمود: نیکزاد پاک است به او اجازه بده. و از مناقب - . خوارزمی آن را در ح۹ از فصل از مناقب که بیانش گذشت در ص ۱۲۴ روایت کرده است. -

از علقمه و اسود که گویند: نزد ابو ایوب انصاری آمدیم و گفتیم: یا ابو ایوب خداوند تو را با نبی اش گرامی داشت آنگاه که به مرکب او وحی کرد پس او بر در خانه تو نشست و رسول الله صلّی الله علیه و آله مهمان تو بود، فضیلتی که خداوند با آن بر تو لطف کرد، از خروجت به همراه علی علیه السّلام به ما خبر بده؟ گفت: من بر شما سوگند یاد می کنم که رسول الله صلّی الله علیه و آله در این خانه ای که شما در آن هستید بود و در خانه غیر از رسول الله صلّی الله علیه و آله و علی علیه السّلام در سمت راست او نشسته، و من در سمت چپ او نشسته، و انس در مقابل او ایستاده بود، کسی نبود و در حرکت کرد، پس رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: ببین چه کسی بر در است. پس انس خارج شد و گفت: عمار بن یاسر است. فرمود: برای عمار نیک پاک در را بگشای. و انس در را گشود و عمار داخل شد و بر رسول الله صلّی الله علیه و آله سلام کرد. پس به او خوشامدگویی کرد و فرمود: بعد از من در امتم خدشه هایی خواهد بود به گونه ای که شمشیر بین آنان کشیده می شود و برخی از آنان دیگری را می کشند و برخی از برخی دیگر بیزار می شود. چون آن را دیدی بر توست توجه به این اصلع که در سمت راستم نشسته است یعنی علی بن ابوطالب علیه السّلام. اگر همه مردم راهی رفتند و علی راه دیگر، تو در راه علی برو و مردم را رها کن که علی تو را از هدایت باز نمی دارد و تو را بر هلاکت رهنمون نمی شود. ای عمار طاعت علی طاعت من، و طاعت من طاعت خداست.

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام جلده بین عینی و فی بعض الروایات جلده ما بین عینی و أنفی و علی التقدیرین کنایه عن غایه الاختصاص و شده الاتصال.

و قال فی النهایه فی حدیث عمار لو ضـربونا حتی یبلغوا بنا سـعفات هجر السعفات جمع سعفه بالتحریک و هی أغصان النخیل و قیـل إذا یبست سـمیت سـعفه فإذا کانت رطبه فهی شـطبه و إنما خص هجر للمباعـده فی المسافه و لأنها موصوفه بکثره النخل و هجر اسم بلد معروف بالبحرین.

و فی القـاموس احتقبه و اسـتحقبه ادخره و فی الصـحاح احتقبه و اسـتحقبه بمعنی أی احتمله و منه قیـل احتقب فلاـن الإـثم کأنه جمعه و احتقبه من خلفه.

و فی النهایه العوار بالفتـح و قد یضم العیب و قیل إنهم یقولون للردی ء من کل شـی ء من الأمور و الأخلاق أعور و کل عیب و خلل فی شی ء فهو عوره و الأسل محرکه الرماح قوله أظنه أی قال الخدری أظن أن عمارا قال

أعوذ بالرحمن من الفتن.

و فی النهایه فیه ستکون هنات و هنات أی شرور و فساد یقال فی فلان هنات أی خصال شر و لا یقال فی الخیر و واحدها هنت و قد یجمع علی هنوات و قیل واحدها هنه تأنیث هن و هو کنایه عن کل اسم جنس.

**[ترجمه]این کلام امام علیه السلام: «پوستی بین دو چشمم» در بعضی روایات «پوست مابین چشم و بینی ام» آمده است و بر اساس هر دو فرض کنایه از نهایت اختصاص و شدت پیوند است.

و در النهایه گوید: در حدیث عمار آمده است: «اگر ما را می زدند تا آنجا که ما را نخلستان‌های هجر می رساندند» سعفات جمع سعفه با حرکت است و آن شاخه های نخل است و گفته شده: زمانی که خشک باشد سعفه نامیده می شود و چون مرطوب باشد شطبه نام دارد و «هجر» را فقط به جهت بعد در مسافت مختص کرده است و نیز به این دلیل که آنجا به فراوانی نخل معروف است «و هجر» اسم شهر معروفی در بحرین است.

و در قاموس: احتقبه و استحقبه یعنی آن را ذخیره کرد، و در صحاح: احتقبه و استحقبه به معنی آن را حمل کرد آمده است و از این ریشه گفته شده است: احتقب فلان الإثم گویی که او گناه را جمع کرده و خلف او آن را ذخیره کرده است.

و در النهایه آمده است: عوار با فتحه و گاه با ضمه یعنی عیب و گفته شده: آنها به هر پستی از هر چیزی از امور و اخلاق اعور می گویند و هر عیب و خللی در چیزی عورت خوانده می شود و الأسل در حالت متحرک یعنی نیزه. و این کلام او: « گمان می کنم» خدری گفته است یعنی گمان می کنم که عمار گفت: از فتنه ها به رحمن پناه می برم.

و در النهایه آمده است: «ستکون هنات و هنات» یعنی شرور و فساد، گفته می شود: فی فلان هنات: یعنی او در خصلت های شر است و درباره خیر گفته نمی شود و واحد آن هنت است و گاه بر هنوات جمع بسته می شود و گفته شده واحد آن هنه است، تأنیثی از هنّ و آن کنایه از هر اسم جنس است.

**[ترجمه]

«۳۷۶»

(۱)نص، کفایه الأثر أَبُو الْمُفَضَّلِ الشَّیْبَانِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ حَفْصٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِی عُبَیْدَهَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ عَمَّارٍ قَالَ: کُنْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی بَعْضِ غَزَوَاتِهِ وَ قَتَلَ عَلِیٌّ علیه السلام أَصْحَابَ الْأَلْوِیَهِ وَ فَرَّقَ جَمْعَهُمْ وَ قَتَلَ عَمْرَو بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْجُمَحِیَّ وَ قَتَلَ شَیْبَهَ بْنَ نَافِعٍ أَتَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَلِیّاً قَدْ جَاهَدَ فِی اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ فَقَالَ لِأَنَّهُ مِنِّی وَ أَنَا مِنْهُ وَارِثُ عِلْمِی وَ قَاضِی دَیْنِی وَ مُنْجِزُ وَعْدِی وَ الْخَلِیفَهُ بَعْدِی وَ لَوْلَاهُ لَمْ یُعْرَفِ الْمُؤْمِنُ الْمَحْضُ بَعْدِی حَرْبُهُ حَرْبِی وَ حَرْبِی حَرْبُ اللَّهِ وَ سِلْمُهُ سِلْمِی وَ سِلْمِی سِلْمُ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ أَبُو سِبْطَیَّ وَ الْأَئِمَّهِ بَعْدِی مِنْ صُلْبِهِ یُخْرِجُ اللَّهُ تَعَالَی الْأَئِمَّهَ الرَّاشِدِینَ وَ مِنْهُمْ مَهْدِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ فَقُلْتُ بِأَبِی أَنْتَ وَ أُمِّی یَا رَسُولَ اللَّهِ مَا هَذَا الْمَهْدِیُّ قَالَ یَا عَمَّارُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی عَهِدَ إِلَیَّ أَنَّهُ یُخْرِجُ مِنْ صُلْبِ الْحُسَیْنِ أَئِمَّهً تِسْعَهً وَ التَّاسِعُ مِنْ وُلْدِهِ

يَغِيبُ عَنْهُمْ وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ ماؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِماءٍ مَعِينٍ يَكُونُ لَهُ غَيْبَهٌ طَوِيلَهٌ يَرْجِعُ عَنْهَا قَوْمٌ وَ يُثْبِتُ عَلَيْهَا آخَرُونَ فَإِذَا كَانَ فِي آخِرِ الزَّمَانِ يَخْرُجُ فَيَمْلَأُ الدُّنْيَا قِسْطاً وَ عَدْلًا وَ يُقَاتِلُ عَلَى التَّأْوِيلِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى التَّنْزِيلِ وَ هُوَ سَمِيِّي وَ أَشْبَهُ النَّاسِ بِي يَا عَمَّارُ سَيَكُونُ بَعْدِي فِتْنَهٌ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَاتَّبِعْ عَلِيّاً وَ حِزْبَهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ

۱- ۳۷۶- رواه الخزاز رحمه اللّه فيما جاء عن عمّار فى الباب: ۱۷ من كتاب كفايه الاثر، ص ۱۲۰، ط ۲.

يَا عَمَّارُ إِنَّکَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِی مَعَ عَلِیٍّ صِنْفَیْنِ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ ثُمَّ یَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ قُلْتُ یَا رَسُولَ اللَّهِ أَ لَیْسَ ذَلِکَ عَلَی رِضَا اللَّهِ وَ رِضَاکَ قَالَ نَعَمْ عَلَی رِضَا اللَّهِ وَ رِضَایَ وَ یَکُونُ آخِرُ زَادِکَ شَرْبَهً مِنْ لَبَنٍ تَشْرَبُهُ فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ صِفِّینَ خَرَجَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ لَهُ یَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ أَ تَأْذَنُ لِی فِی الْقِتَالِ قَالَ مَهْلًا رَحِمَکَ اللَّهُ فَلَمَّا کَانَ بَعْدَ سَاعَهٍ أَعَادَ عَلَیْهِ الْکَلَامَ فَأَجَابَهُ بِمِثْلِهِ فَأَعَادَهُ ثَالِثاً فَبَکَی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَنَظَرَ إِلَیْهِ عَمَّارٌ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّهُ الْیَوْمُ الَّذِی وَصَفَ لِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَنَزَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ عَنْ بَغْلَتِهِ وَ عَانَقَ عَمَّاراً وَ وَدَّعَهُ ثُمَّ قَالَ یَا أَبَا الْیَقْظَانِ جَزَاکَ اللَّهُ عَنِ اللَّهِ وَ عَنْ نَبِیِّکَ خَیْراً فَنِعْمَ الْأَخُ کُنْتَ وَ نِعْمَ الصَّاحِبُ کُنْتَ ثُمَّ بَکَی علیه السلام وَ بَکَی عَمَّارٌ ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا تَبِعْتُکَ إِلَّا بِبَصِیرَهٍ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ یَوْمَ حُنَیْنٍ یَا عَمَّارُ سَتَکُونُ بَعْدِی فِتْنَهٌ فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ فَاتَّبِعْ عَلِیّاً وَ حِزْبَهُ فَإِنَّهُ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُ وَ سَتُقَاتِلُ بَعْدِیَ النَّاکِثِینَ وَ الْقَاسِطِینَ فَجَزَاکَ اللَّهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَنِ الْإِسْلَامِ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ فَلَقَدْ أَدَّیْتَ وَ بَلَّغْتَ وَ نَصَحْتَ ثُمَّ رَکِبَ وَ رَکِبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثُمَّ بَرَزَ إِلَی الْقِتَالِ ثُمَّ دَعَا بِشَرْبَهٍ مِنْ مَاءٍ فَقِیلَ مَا مَعَنَا مَاءٌ فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ فَأَسْقَاهُ شَرْبَهً مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبَهُ ثُمَّ قَالَ هَکَذَا عَهِدَ إِلَیَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ یَکُونَ آخِرُ زَادِی مِنَ الدُّنْیَا شَرْبَهً مِنَ اللَّبَنِ ثُمَّ حَمَلَ عَلَی الْقَوْمِ فَقَتَلَ ثَمَانِیَهَ عَشَرَ نَفْساً فَخَرَجَ إِلَیْهِ رَجُلَانِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَطَعَنَاهُ فَقُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَمَّا کَانَ اللَّیْلُ طَافَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فِی الْقَتْلَی فَوَجَدَ عَمَّاراً مُلْقًی فَجَعَلَ رَأْسَهُ عَلَی فَخِذِهِ ثُمَّ بَکَی علیه السلام وَ أَنْشَأَ یَقُولُ:

أَیَا مَوْتُ کَمْ هَذَا التَّفَرُّقُ عَنْوَهً***فَلَسْتَ تُبَقِّی لِی خَلِیلَ خَلِیلٍ

أَرَاکَ بَصِیراً بِالَّذِینَ أُحِبُّهُمْ***کَأَنَّکَ تَمْضِی نَحْوَهُمْ بِدَلِیلٍ

**[ترجمه]الکفـایه - . الخزار آن را در اثنـای آنچه که دربـاره عمـار در باب: (۱۷) از کتـاب کفایه الأثر، ص ۱۲۰، ط۲ آمده روایت کرده است. - :

عمار گوید: در یکی از غزوات همراه رسول الله صلّی الله علیه و آله بودم و علی علیه السّلام پرچمداران را کشت و جمع آنان را پراکنده کرد و عمرو بن عبدالله جمحی، شیبه بن نافع را به هلاکت رساند، نزد رسول الله صلّی الله علیه و آله آمدم و عرض کردم: یـا رسـول الله علی علیه السّلام حق جهـاد در راه خـدا را به جـای آورد، فرمود: زیرا او از من است و من از او هستم، او وارث علم من، قاضـی دین من، عملی کننـده وعـده من و خلیفه بعد از من است و اگر او نبود بعد از من مؤمن حقیقی شناخته نمی شد. جنگ با او جنگ با من و جنگ با من جنگ با خداست و صلح او صلح من و صلح من صلح خداست. به هوش باش که او پدر سبطین و ائمه بعد از من است. خداوند متعال ائمه راشدین را از صلب او بیرون می آورد و از جمله آنان مهدی این امت است. عرض کردم: پـدر و مادرم فـدای تو یا رسول الله صلّی الله علیه و آله، این مهدی کیست؟ فرمود: ای عمار! خداوند تبارک و تعالی بر من عهـد بسته است که از صـلب حسـین نه امام را بیرون می آورد و نهمین امام از فرزنـدان او از آنها غایب می شود و آن این سـخن خداونـد عزوجـل است: «قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَن يَأْتِيكُم بِمَاء مَّعِينٍ» { بگو به من خبر دهیـد اگر آب [آشامیـدنی] شـما [به زمین] فرو رود چه کسـی آب روان برایتـان خواهـد آورد} برای او غیبـتی طولانـی است، قومی از آن برمی گردند و قوم دیگر بر آن ثابت می مانند و چون آخرالزمان شود دنیا را از عدالت و عدل پر می کند و بر سر تأویل، نبرد می کند، چانکه من بر سر تنزیل نبرد کردم و او هم نام من و شبیه ترین مردم به من است.

ای عمار بعد از من فتنه ای خواهد بود و چون آن شد از علی و یاران او دنباله روی کن که او با حق و حق با اوست.

ای عمار تو بعد از من همراه علی با دسته ناکثان و قاسطان نبرد خواهی کرد، سپس دسته ستمگر تو را به قتل می رساند.

عرض کردم: یا رسول الله صلّی الله علیه و آله آیا آن مورد رضای خـدا و تو نیست؟ فرمود: بله، مورد رضای خدا و من است و آخرین توشه تو شربتی از شیر است که می نوشی.

و چون روز صـفین بود، عمار بن یاسـر به سوی امیر مؤمنان علیه السّلام خارج شـد و به او گفت: ای برادر رسول الله صلّی الله علیه و آله آیا اجازه نبرد به من می دهی؟ فرمود: خداونـد تو را رحمت کند، تأمل کن. و بعد از ساعتی سـخنش را بر او تکرار کرد و او نیز پاسـخ قبـل را به او داد و چون بار سوم کلامش را تکرار کرد امیر مؤمنان گریست و به عمار نگاه کرد، پس عمار گفـت: یـا امیر مؤمنـان! امروز، همـان روزی اسـت کـه رسـول الله صلّی الله علیه و آله برایم توصـیف کرد. پس امیر مؤمنـان از استرش پـایین آمـد و عمـار را در آغوش گرفت و بـا او وداع کرد. سـپس فرمود: یـا ابویقظان! خداونـد تو را از خـدا و نبی ات جزای خیر دهـد، بهترین برادر و بهترین همراه بودی. سـپس امام گریست و عمار نیز گریه کرد و گفت: به خـدا سوگند یا امیر مؤمنـان جز از روی بصـیرت از تـو پیروی نکردم که من از رسـول الله صلّی الله علیه و آله شـنیدم که روز حنین می فرمـود: ای عمار بعد از من فتنه ای خواهد بود و چون آن روز شد از علی و یاران او پیروی کن که او با حق و حق با اوست و بعد از من با ناکثین و قاسطین نبرد خواهی کرد. یا امیر مؤمنان خداوند درباره اسلام بهترین جزا را به تو دهاد که ادا کردی و ابلاغ کردی و خلوص ورزیدی، و سوار شد و امیر مؤمنان نیز سوار شد، سپس به سوی نبرد رفت.

پس جرعه ای آب طلب کرد، به او گفته شد: آبی همراهمان نیست، پس به سوی مردی از انصار رفت و او شربتی از شیر آمیخته با آب به او داد، آن را نوشید و سپس گفت: رسول الله صلّی الله علیه و آله این چنین به من عهد کرد که آخرین توشه ام از دنیا شربتی از شیر است.

سپس بر قوم حمله کرد و هجده تن را به هلاکت رساند، پس دو مرد از اهالی شام به سوی او خارج شدند و بر او ضربه زدند، پس کشته شد و چون شب شد امیر مؤمنان در میان کشته شدگان چرخید و عمار را افتاده یافت. پس سرش را بر روی پایش گذاشت و گریه کرد درحالی که می فرمود:

أیا الموت کم هذا التفرق عنوه فلست تبقی لی خلیل خلیل

أراک بصیراً بالذین أحبّهم کأنک تمضی نحوهم باللیل

ای مرگ چه خشن است این جدایی، پس برایم هیچ دوستی باقی نگذاشته ای.

تو را می بینم که بر کسانی که دوستشان دارم آگاهی، گویی که تو با راهنما به سوی آنان می روی.

**[ترجمه]

بیان

الشعر فی الدیوان هکذا:

أَلَا أَيُّهَا الْمَوْتُ الَّذِی لَیسَ تَارِکِی***أَرِحْنِی فَقَدْ أَفْنَیْتَ کُلَّ خَلِیلٍ

أَرَاکَ مُضِرّاً بِالَّذِینَ أُحِبُّهُمْ***کَأَنَّکَ تَنْحُو نَحْوَهُمْ بِدَلِیلٍ

وَ رَوَی الشَّارِحُ عَنِ ابْنِ أَعْثَمَ أَنَّ عَمَّاراً رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ لَمَّا بَرَزَ یَوْمَ صِفِّینَ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ هَلْ مِنْ رَائِحٍ إِلَی اللَّهِ تَطْلُبُ الْجَنَّهَ تَحْتَ ظِلَالِ الْأَسِنَّهِ

الْیَوْمَ أَلْقَی الْأَحِبَّهَ مُحَمَّداً وَ حِزْبَهُ

فَطَعَنَهُ ابْنُ جَوْنٍ فِی صَدْرِهِ فَرَجَعَ وَ قَالَ اسْقُونِی شَرْبَهً مِنْ مَاءٍ فَأَتَاهُ رَاشِدٌ مَوْلَاهُ بِلَبَنٍ فَلَمَّا رَآهُ کَبَّرَ وَ قَالَ هَذَا مَا أَخْبَرَنِی بِهِ حَبِیبِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِأَنَّ آخِرَ زَادِی مِنَ الدُّنْیَا ضَیَاحٌ مِنْ لَبَنٍ فَلَمَّا شَرِبَ خَرَجَ مِنْ مَکَانِ الْجُرْحِ وَ سَقَطَ وَ تُوُفِّیَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَتَاهُ عَلِیٌّ علیه السلام وَ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ إِنَّ امْرَأً لَمْ یَدْخُلْ عَلَیْهِ مُصِیبَهٌ مِنْ قَتْلِ عَمَّارٍ فَمَا هُوَ فِی الْإِسْلَامِ مِنْ شَیْ ءٍ ثُمَّ صَلَّی عَلَیْهِ وَ قَرَأَ هَاتَیْنِ الْبَیْتَیْنِ.

**[ترجمه]این شعر در دیوان اینگونه آمده است.

ألا أيها الموت الذی لیس تارکی أرحنی فقد أفنیت کلّ خلیل

أراک مضراً بالذین أحبّهم کأنک تنحو نحوهم بدلیل

ای مرگی که مرا ترک نمی کنی، راحتم کن که هر دوستی را نابود کرده ای.

تو را می بینم که بر کسانی که دوستشان دارم آسیب می سانی، گویی که تو با راهنمایی به سوی آنان می روی .

و شارح از ابن اعثم روایت کرد که عمار زمانی که روز صفین خارج شد گفت: ای مردم آیا قصدکننده ای به سوی خدا هست که امروز بهشت زیر سایه نیزه ها طلب می شود، دوستان، محمد و یاران او دیدار می کنم.

پس ابن جون بر سینه او ضربه زد، او برگشت و گفت: جرعه ای آب به من بنوشانید، پس غلامش راشد برایش شیر آورد، چون آن را دید فخر ورزید و گفت: این چیزی است که محبوبم رسول الله صلّی الله علیه و آله به من خبر داده است که آخرین توشه ام از دنیا شیر آمیخته با آب است و چون نوشید از محل زخم بیرون آمد و افتاد و وفات کرد. پس علی علیه السّلام نزد او آمد و فرمود: إنا لله و إنا الیه راجعون، کسی که از کشته شدن عمار مصیبتی به او نرسد در اسلام ارزشی ندارد. سپس بر او درود فرستاد و این دو بیت را قرائت کرد.

**[ترجمه]

«۳۷۷»

(۱)ختص، الإختصاص عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ نَصْرِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ لُوطِ بْنِ یَحْیَی عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ صَالِحِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ حَدَّثَنِی شَیْخٌ مِنْ أَسْلَمَ شَهِدَ صِفِّینَ مَعَ الْقَوْمِ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنَّ النَّاسَ عَلَی سَکَنَاتِهِمْ فَمَا رَاعَنَا إِلَّا صَوْتُ عَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ حِینَ اعْتَدَلَتِ الشَّمْسُ أَوْ کَادَتْ تَعْتَدِلُ وَ هُوَ یَقُولُ أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ رَائِحٌ إِلَی الْجَنَّهِ کَالظَّمْآنِ یَرَی الْمَاءَ مَا الْجَنَّهُ إِلَّا تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِی

الْیَوْمَ أَلْقَی الْأَحِبَّهَ مُحَمَّداً وَ حِزْبَهُ

یَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِینَ اصْدُقُوا اللَّهَ فِیهِمْ فَإِنَّهُمْ وَ اللَّهِ أَبْنَاءُ الْأَحْزَابِ دَخَلُوا فِی هَذَا الدِّینِ کَارِهِینَ حِینَ أَذَلَّتْهُمْ حَدُّ السُّیُوفِ وَ خَرَجُوا مِنْهُ طَائِعِینَ حَتَّی أَمْکَنَتْهُمُ الْفُرْصَهُ

۱- ۳۷۷- رواه یحیی بن الحسن بن البطریق رحمه اللّه فی الحدیث: ۵۴۰ و توالیه فی أواسط الفصل: ۳۶ من کتاب العمده ص ۱۶۸. و قد رواه مسلم بأسانید کثیره فی الباب: ۱۸ من کتاب الفتن و أشراط الساعه تحت الرقم: ۲۹۱۵ و ما بعده من صحیحه: ج ۴ ص ۲۲۳۵ من الطبعه المرقمه. و قد رواه أیضا بأسانید کثیره الحافظ النسائی تحت الرقم: ۱۵۷ و ما بعده من کتاب خصائص

أمير المؤمنين عليه السلام ص ۲۸۹ بيروت. و قد رواه الحافظ ابن عساكر على وجه بديع بأسانيد كثيره فى ترجمه عمّار من كتاب تاريخ دمشق: ج ۱۱/ الورق ... من مخطوطه المكتبه الظاهريه.

وَ كَانَ يَوْمَئِذٍ ابْنَ تِسْعِينَ سَنَةً قَالَ فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ إِلَّا الْإِلْجَامُ وَ الْإِسْرَاجُ وَ قَالَ عَمَّارٌ حِينَ نَظَرَ إِلَى رَايَةِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ إِنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ قَدْ قَاتَلْتُنَا ثَلَاثَ عَرَكَاتٍ وَ مَا هِيَ بِأَرْشَدِهِنَّ ثُمَّ حَمَلَ وَ هُوَ يَقُولُ:

نَحْنُ ضَرَبْنَاكُمْ عَلَى تَنْزِيلِهِ*** فَالْيَوْمَ نَضْرِبُكُمْ عَلَى تَأْوِيلِهِ

ضَرْباً يُزِيلُ الْهَامَ عَنْ مَقِيلِهِ***وَ يُذْهِلُ الْخَلِيلَ عَنْ خَلِيلِهِ

أَوْ يَرْجِعَ الْحَقُّ إِلَى سَبِيلِهِ***يَا رَبِّ إِنِّي مُؤْمِنٌ بِقِيلِهِ

ثُمَّ اسْتَسْقَى عَمَّارٌ وَ اشْتَدَّ ظَمَاؤُهُ فَأَتَتْهُ امْرَأَةٌ طَوِيلَةُ الْيَدَيْنِ مَا أَدْرِي أَ عُسٌّ مَعَهَا أَمْ إِدَاوَةٌ فِيهَا ضَيَاحٌ مِنْ لَبَنٍ فَشَرِبَهُ وَ قَالَ الْجَنَّةُ تَحْتَ الْأَسِنَّةِ

الْيَوْمَ أَلْقَى الْأَحِبَّهَ مُحَمَّداً وَ حِزْبَهُ

وَ اللَّهِ لَوْ هَزَمُونَا حَتَّى يَبْلُغُوا بِنَا سَعَفَاتِ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَى الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى الْبَاطِلِ ثُمَّ حَمَلَ وَ حَمَلَ عَلَيْهِ ابْنُ جُوَيْنٍ السَّكْسَكِيُّ وَ أَبُو الْعَادِيَةِ الْفَزَارِيُّ فَأَمَّا أَبُو الْعَادِيَةِ فَطَعَنَهُ وَ أَمَّا ابْنُ جُوَيْنٍ اجْتَزَّ رَأْسَهُ لَعَنَهُمَا اللَّهُ.

**[ترجمه]کتاب الاختصاص - . شیخ مفید آن را در حدیث: (۲۶) از کتاب اختصاص ص ۱۰، چاپ نجف روایت کرده است. - :

عبدالرحمن بن عوف گوید: پیرمردی از اسلم که به همراه آن قوم در صفین شرکت کرده است برایم حدیث کرد و گفت: به خدا سوگند مردم بر سکون خود بودند و جز صدای عمار بن یاسر ما را به وحشت نیانداخت، آنگاه که خورشید معتدل شد یا اینکه نزدیک بود که معتدل شود، درحالی که می گفت: ای مردم کیست که مانند تشنه ای که آب می بیند به سوی بهشت برود ؟ بهشت فقط زیر نیزه های بلند است، امروز دوستان، محمد و یاران او را دیدار می کنم.

ای جماعت مسلمانان خدا را درباره آنان تصدیق کنید، به خدا سوگند فرزندان احزاب به اکراه در این دین وارد شدند زیرا زمانی که تیزی شمشیرها آنان را خوار کرد و زمانی که فرصت برایشان مهیا شد، مطیعانه از آن خارج شدند.

و در آن روز نود سال داشت، پس فرمود: به خدا سوگند جز لگام و زین بستن نبود.

و عمار زمانی که به پرچم عمرو بن عاص نگاه کرد گفت: این پرچم در سه معرکه با ما جنگیده است. این شدیدتر از آنها نیست، سپس حمله کرد درحالی که می گفت: نحن ضربناکم علی تنزیله فالیوم نضربکم علی تأویله

ضرباً یزیل الهام عن مقیله و یذهل الخلیل عن خلیله

أو یرجع الحق إلی سبیله یل ربّ إنّی مؤمن بقیله

ما بر سر تنزیل آن بر شما ضربه زدیم، و امروز بر سر تأویل آن بر شما ضربه می زنیم،

ضربه ای که سرها را از جای خود جدا می کند و دوست را از دوست باز می دارد.

یا حق را به راه خویش باز می گرداند، بارخدایا من به امیر آن مؤمن هستم.

سپس عمار طلب آب کرد و تشنگی اش شدت گرفت، پس زنی با دستانی بلند که نمی دانم آیا قدح همراه او بود یا پارچ با شیر آمیخته به آب، به سوی او آمد، پس آن را نوشید و گفت: بهشت زیر نیزه ها است، امروز دوستان، محمد و یاران او را دیدار می کنم.

به خدا سوگند اگر ما را شکست بدهند تا اینکه ما را به نخل های خشکیده هجر برسانند، می دانستیم که ما بر حق و آنها باطل هستند.

سپس حمله کرد و ابن جوین السکسکی و ابو عادیه فزاری بر او یورش بردند و ابوعادیه بر او ضربه زد و این جوین سرش را جدا کرد، لعنت خدا بر آن دو باد.

**[ترجمه]

إيضاح

العالیه أعلی الرمح و الجمع العوالی و فی الصحاح لقیته عرکه بالتسکین أی مره و لقیته عرکات أی مرات.

**[ترجمه]العالیه: بالاترین قسمت نیزه و جمع آن عوالی است و در صحاح آمده است: لقیته عرکه با سکون یعنی یک مرتبه و لقیته عرکات یعنی چند مرتبه با او روبرو شدم.

**[ترجمه]

«۳۷۸»

(۱) مد، العمده مِنْ صَحِیحِ مُسْلِمٍ بِأَسَانِیدَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ:

ص: ۲۱

۱- ۳۷۸- رواه یحیی بن الحسن بن البطریق رحمه اللّه فی الحدیث: ۵۴۰ و توالیه فی أواسط الفصل: ۳۶ من کتاب العمده ص ۱۶۸. و قد رواه مسلم بأسانید کثیره فی الباب: ۱۸ من کتاب الفتن و أشراط الساعه تحت الرقم: ۲۹۱۵ و ما بعده من صحیحه: ج ۴ ص ۲۲۳۵ من الطبعه المرقمه. و قد رواه أیضا بأسانید کثیره الحافظ النسائی تحت الرقم: ۱۵۷ و ما بعده من کتاب خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام ص ۲۸۹ بیروت. و قد رواه الحافظ ابن عساکر علی وجه بدیع بأسانید کثیره فی ترجمه عمّار من کتاب

تاريخ دمشق: ج ١١/ الورق ... من مخطوطه المكتبه الظاهريه.

أَخْبَرَنِی مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنِّی أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِعَمَّارٍ حِینَ جَعَلَ یَحْفِرُ الْخَنْدَقَ وَ جَعَلَ یَمْسَحُ رَأْسَهُ وَ یَقُولُ أَبْشِرْ ابْنَ سُمَیَّهَ یَقْتُلُکَ فِئَهٌ بَاغِیَهٌ.

وَ بِأَسَانِیدَ أَیْضاً عَنْ أُمِّ سَلَمَهَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِعَمَّارٍ تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ.

وَ بِسَنَدٍ آخَرَ عَنْهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقْتُلُ عَمَّاراً الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ.

وَ مِنَ الْجَمْعِ بَیْنَ الصَّحِیحَیْنِ لِلْحُمَیْدِیِّ الْحَدِیثُ السَّادِسَ عَشَرَ مِنْ إِفْرَادِ الْبُخَارِیِّ مِنَ الصَّحِیحِ عَنْ عِکْرِمَهَ قَالَ: قَالَ لِیَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ لِابْنِهِ عَلِیٍّ انْطَلِقَا إِلَی أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ وَ اسْمَعَا مِنْ حَدِیثِهِ فَانْطَلَقْنَا فَإِذَا هُوَ فِی حَائِطٍ لَهُ یُصْلِحُهُ فَأَخَذَ رِدَاءَهُ وَ احْتَبَی ثُمَّ أَنْشَأَ یُحَدِّثُنَا حَتَّی أَتَی عَلَی ذِکْرِ بِنَاءِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ کُنَّا نَحْمِلُ لَبِنَهً لَبِنَهً وَ عَمَّارٌ اثْنَتَیْنِ اثْنَتَیْنِ فَرَآهُ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فَجَعَلَ یَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْهُ وَ یَقُولُ وَیْحَ عَمَّارٍ یَدْعُوهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ وَ یَدْعُونَهُ إِلَی النَّارِ وَ کَانَ یَقُولُ عَمَّارٌ أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفِتَنِ.

ثُمَّ ذَکَرَ الْخَبَرَ بِسَنَدٍ آخَرَ عَنْ عِکْرِمَهَ مِثْلَهُ ثم قال قال الحمیدی: و فی هذا الحدیث زیاده مشهوره لم یذکرها البخاری أصلا فی طریق هذا الحدیث و لعلها لم تقع إلیه أو وقعت فحذفها لغرض قصده (۱)

وَ أَخْرَجَهُ أَبُو بَکْرٍ الْبَرْقَانِیُّ وَ أَبُو بَکْرٍ الْإِسْمَاعِیلِیُّ قَبْلَهُ وَ فِی هَذَا الْحَدِیثِ عِنْدَهُمَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: وَیْحَ عَمَّارٍ تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ

ص: ۲۲

۱- ۱ قصد البخاری علی ما هو المستفاد من مواضع عدیده من کتبه هو إخفاء معالی أولیاء اللّه و فضائح الفئه الباغیه و إمامه معاویه!!! و الحدیث رواه مع بعض تلک الزیاده الحاکم النیسابوریّ و صححه و الذهبی فی کتاب قتال أهل البغی من المستدرک: ج ۲ ص ۱۴.

وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّهِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ.

قال أبو مسعود الدمشقی فی کتابه: لم یذکر البخاری هذه الزیاده و هی فی حدیث عبد الله بن المختار و خالد بن عبد الله الواسطی و یزید بن زریع و محبوب بن الحسن و شعبه کلهم عن خالد الحذاء و روی إسحاق عن عبد الوهاب هکذا قال و أما حدیث عبد الوهاب الذی أخرجه البخاری من دون تلک الزیاده فلم یقع إلینا من غیر حدیث البخاری هذا آخر معنی ما قاله أبو مسعود أقول قال ابن الأثیر فی ماده ویح ویس (۱)من کتاب النهایه فیه

قَالَ لِعَمَّارٍ وَیْحَ ابْنِ سُمَیَّهَ تَقْتُلُهُ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ.

ویح کلمه ترحم و توجع تقال لمن وقع فی هلکه لا یستحقها و قد یقال بمعنی المدح و التعجب و هی منصوبه علی المصدر و قد ترفع و تضاف و لا تضاف یقال ویح زید و ویحا له و ویح له.

ثم قال و فیه قال لعمار ویس ابن سمیه و فی روایه یا ویس ابن سمیه ویس کلمه تقال لمن یرحم و یرفق به مثل ویح و حکمها حکمها.

**[ترجمه]العمده - . یحیی بن حسن بن بطریق آن را در حدیث: (۵۴۰) روایت کرده است و ادامه آن در اواسط فصل: (۳۶) از کتاب العمده ص ۱۶۸ آمده است.

و مسلم نیز با اسنادهای بسیار در باب: (۱۸) از کتاب الفتن و أشراط الساعه ذیل شماره: (۲۹۱۵) و مابعد آن از صحیحش: ج۴ ص ۲۲۳۵ از چاپ شماره‌دار روایت کرده است.

حافظ نسایی نیز آن را با اسنادهای بسیاری ذیل شماره: (۱۵۷) و مابعد آن را از کتاب خصائص امیرمؤمنان علیه السلام ص ۲۸۹ بیروت روایت کرده است.

و حافظ ابن عساکر آن را به وجهی بدیع با اسنادهای بسیار در زندگی‌نامه عمار از کتاب تاریخ دمشق: ج۱۱/ الورق ... از نسخه خطی مکتبه ظاهریه روایت کرده است. - :

از صحیح مسلم با اسنادی از ابوسعید خدری که گوید: کسی که بهتر از من است به من خبر داد که رسول الله صلّی الله علیه و آله به عمار زمانی که حفر خندق را شروع کرد و درحالی که سرش را پاک می کرد، فرمود: بشارت باد پسر سمیه، تو را دسته ستمگر به قتل می رساند.

و نیز با اسنادهایی از ام سلمه آمده است که رسول الله صلّی الله علیه و آله به عمار فرمود: تو را دسته ستمگر به قتل می رساند. و با سند دیگر از او که می گوید: رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: عمار را دسته ستمگر به قتل می رساند.

عکرمه گوید: ابن عباس به من و پسرش علی گفت: به سوی ابوسعید خدری بروید و به حدیث او گوش بسپارید، ما رفتیم و پس او را یافتیم که دیواری را تعمیر می کرد ردایش را گرفت و چهار زانو نشست، سپس شروع به سخن گفتن کرد تا اینکه

به ذکر بنای مسجد رسید و گفت: ما آجرها را یک یک بلند می کردیم و عمار دوبه دو، پس نبی صلّی الله علیه و آله او را دید و درحالی که خاک را از او می تکاند فرمود: افسوس، عمار آنان را به بهشت دعوت می کند و آنها او را به آتش فرا می خوانند و عمار می گفت: از فتنه ها به خدا پناه می برم، سپس این خبر را مشابه آن با سند دیگری از عکرمه ذکر کرد.

سپس ادامه داد: حمیدی گوید و در این حدیث زیادت مشهوری است که بخاری در طریق این حدیث اصلا ذکر نکرده است و شاید آن زیادت برای او واقع نشده است یا اینکه واقع شده و بنا به غرضی آن را حذف کرده است. - . و حدیث را حاکم نیسابوری با اندکی زیادت روایت و تصحیح و ذهبی در کتاب قتال أهل البغی از المستدرک: ج۲ ص ۱۴ روایت کرده است.

-

و ابوبکر برقانی و ابوبکر اسماعیلی قبل از او آن را استخراج کرده اند و در این حدیث نزد آن دو اینگونه است که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: افسوس عمار را دسته ستمگر به قتل می رساند و او آنها را به بهشت دعوت می کند و آنها او را به سوی آتش فرا می خوانند.

ابومسعود دمشقی در کتابش گوید: بخاری این زیادت را ذکر نکرده است و آن در حدیث عبدالله بن مختار، خالد بن عبدالله واسطی، یزید بن زریع، محبوب بن حسن و نیز گروهی موجود است که همه آنها از خالد حذّاء گرفته اند و اسحاق از عبدالوهاب چنین روایت کرده است.

راوی گوید: و اما حدیث عبدالوهاب که بخاری آن را بدون آن زیادت استخراج کرده است، از غیر حدیث بخاری به ما نرسیده است. این آخرین معنای چیزی است که ابومسعود گفته است.

می گویم: ابن اثیر در ریشه: «ویح- ویس» - . و حدیث را در ریشه بغی از کتاب النهایه ذکر و تفسیر کرده است. -

از کتاب النهایه گوید: در آن به عمار فرمود: «ویح ابن سمیه تقتله الفئه الباغیه» ویح کلمه ترحم و درد است که به کسی که در مهلکه ای که مستحق آن نیست افتاده است گفته می شود و گاه به معنی مدح و تعجب نیز گفته می شود و منصوب بر مصدریت است و گاه مرفوع می شود و با اضافه و بدون اضافه می آید، گفته می شود: ویح زید، ویحاً له و ویح له.

سپس گوید: و در آن به عمار فرمود: «ویس ابن سمیه» و در روایتی «یا ویس ابن سمیه». ویس کلمه ای است که برای کسی که بر او مهربانی و نرمی می شود گفته می شود، مانند «ویح» و حکم اش حکم آن است.

**[ترجمه]

«۳۷۹»

(۲)کش، رجال الکشی جَعْفَرُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ حُسَیْنِ بْنِ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ أَقْوَاماً یَزْعُمُونَ أَنَّ عَلِیّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ لَمْ یَکُنْ إِمَاماً حَتَّی أَشْهَرَ سَیْفَهُ قَالَ خَابَ إِذَنْ عَمَّارٌ وَ خُزَیْمَهُ

بْنُ ثَابِتٍ وَ صَاحِبُکَ أَبُو عَمْرَهَ وَ قَدْ خَرَجَ یَوْمَئِذٍ صَائِماً بَیْنَ الْفِئَتَیْنِ بِأَسْهُمٍ فَرَمَی بِهَا قُرْبَی یَتَقَرَّبُ بِهَا إِلَی اللَّهِ حَتَّی قُتِلَ یَعْنِی عَمَّاراً.

**[ترجمه]رجال کشی - . این حدیث را کشی با اندکی زیادت در ابتدای آن که به مقام این حدیث نامربوط است در اواسط زندگی‌نامه عمار از رجالش ص ۳۵ چاپ نجف روایت کرده است. - :

ابوعبدالله علیه السّلام فرمود: گروهی گمان می کنند که علی علیه السّلام امام نبود تا اینکه شمشیرش را نمایان کرد. ادامه داد: بنابراین عمار، خزیمه بن ثابت و دوستت ابوعمره، ناکام ماندند درحالی که در آن روز، روزه دار بین دو دسته با تیرهایی خارج شد و آن را در را تقرب به خداوند پرتاب کرد تا اینکه کشته شد یعنی عمار .

**[ترجمه]

بیان

لعل المعنی أنهم ما کانوا یعتقدون إمامته علیه السلام قبل أن

ص: ۲۳

۱- ۱ و أیضا ذکر الحدیث فی ماده «بغی» من کتاب النهایه و فسره.

۲- ۳۷۹- الحدیث رواه الکشّیّ بزیاده فی أوله غیر مرتبطه بالمقام- فی أواسط ترجمه عمّار من رجاله ص ۳۵ ط النجف.

يشهر سيفه فيكونوا من الخائبين بتلك العقيده و لعل التخصيص لأنهم كانوا أعرف بهذا الوصف عند السائل من غيرهم و الظاهر أن الزاعمين هم الزيديه المشترطون فى الإمامه الخروج بالسيف.

قوله عليه السلام صائما يمكن أن يكون صائما ابتداء ثم اضطر إلى شرب اللبن أو شربه تصديقا لقول النبى صلى الله عليه و آله.

و قال السيد الداماد قدس سره صائما أى قائما واقفا ثابتا للقتال من الصوم بمعنى القيام و الوقوف يقال صام الفرس صوما أى قام على غير اعتلاف و صام النهار صوما إذا قام قائم الظهيره و اعتدل و الصوم ركود الريح و مصام الفرس و مصامته موقفه و الصوم أيضا الثبات و الدوام و السكون و ما صائم و دائم و قائم و ساكن بمعنى.

و الباء فى بأسهم للملابسه و المصاحبه أو خرج بين الفئتين و كان صائما بالصيام الشرعى و الباء أيضا للملابسه أو من الصوم بمعنى البيعه أى خرج مبايعا على بذل المهجه فى سبيل الله أو خرج بين صفى الفئتين داميا بأسهم من قولهم صام النعام أى رمى بذرقه و هو صومه فالباء للصله أو الدعامه فقد جاء الصوم بهذه المعانى كلها فى الصحاح و أساس البلاغه و المعرب و المغرب و القاموس و النهايه انتهى.

أقول: قد مضى كثير من أخبار هذا الباب فى باب فضائل عمار و فى باب مطاعن عثمان.

**[ترجمه]شاید معنی این باشد که آنها قبل از اینکه شمشیرش مشهور شود به امامت علی علیه السّلام معتقد بودند [نبودند] با آن عقیده از دسته شکست خوردگان بودند و شاید تخصیص به این علت باشد که آنها نزد سئوال‌کننده نسبت به سایرین از این صفت آگاه تر بودند و ظاهر این است که مقصود از گمان کنندگان زیدیه ای که در امامت، خروج با شمشیر را شرط می دانند، باشد.

این سخن او: «صائماً» ممکن است که در ابتدا روزه دار بوده باشد، سپس مجبور به نوشیدن شیر شده باشد یا اینکه در تأیید کلام نبی صلّی الله علیه و آله آن را نوشیده باشد.

و سید داماد گوید: «صائماً» یعنی قائم واقف ثابت برای نبرد از ریشه صوم به معنی قیام و وقوف است، گفته می شود: صام الفرس صوماً یعنی اسب بدون چریدن ایستاد و صام النهار صوماً زمانی است که شاخص ظهر برپا می شود و نیم روز گردد و الصوم: یعنی سکون باد، و مصام الفرس و مصامته یعنی محل ایستادن اسب و الصوم همچنین ثبات، دوام و سکون است و صائم، دائم، قائم و ساکن به یک معنی نیستند.

و باء در «بأسهم» برای ملابست و همراهی است. یا اینکه درحالی که به روزه شرعی روزه دار بود بین دو گروه خارج شد، و باء نیز برای ملابست است یا اینکه از ریشه صوم به معنی بیعت است، یعنی خارج شد درحالی که تیرهایی پرتاب می‌کرد که برگرفته از این کلام آنان است: صام النعام یعنی شترمرغ فضله انداخت و آن صوم اوست، پس باء برای صله یا دعامت است که صوم به همه این معانی در صحاح، اساس البلاغه، و المغرب و قاموس و النهایه آمده است پایان.

می گویم: بسیاری از اخبار این باب در باب فضائل عمار و باب مطاعن عثمان بیان شد.

**[ترجمه]

«۳۸۰»

(۱)کِتَابُ صِفِّينَ، لِنَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ وَ قَيْسِ بْنِ

ص: ۲۴

۱- ۳۸۰- رواه نصر بن مزاحم فی أواسط الجزء ۶ من کتاب صفّین ص ۳۲۳- ۳۵۹ ط مصر. و الحدیث الأول منه رواه ابن ماجه القزوینی فی باب فضل عمّار تحت الرقم: ۱۴۶ فی مقدّمه سننه ج ۱، ص ۴۴، قال: حدّثنا عثمان بن أبی شیبه و علیّ بن محمّد؛ قالا: حدّثنا وکیع، حدّثنا سفیان، عن أبی إسحاق، عن هانئ بن هانئ ... ثمّ روی بسند آخر قریبا منه عن علیّ علیه السلام أنّه دخل علیه عمّار فقال: مرحبا بالطیب المطیب سمعت رسول اللّه صلّی اللّه علیه [و آله] و سلم یقول: ملی ء عمارا إیمانا إلی مشاشه.

الرَّبِيعِ عَنْ أَبِی إِسْحَاقَ عَنْ هَانِئِ بْنِ هَانِئٍ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ: جَاءَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَسْتَأْذِنُ عَلَى النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ ائْذَنُوا لَهُ مَرْحَباً بِالطَّيِّبِ الْمُطَيَّبِ.

وَ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله حِينَ رَآهُمْ يَحْمِلُونَ الْحِجَارَةَ حِجَارَةَ الْمَسْجِدِ فَقَالَ مَا لَهُمْ وَ لِعَمَّارٍ يَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّهِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَى النَّارِ وَ ذَاکَ دَأْبُ الْأَشْقِيَاءِ الْفُجَّارِ.

وَ عَنْ سُفْيَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِی عَمَّارٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ شُرَحْبِيلَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: لَقَدْ مُلِئَ عَمَّارٌ إِيمَاناً إِلَى مُشَاشِهِ.

وَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ أَبِی رَبِيعَهَ الْإِيَادِیِّ عَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَنَسٍ عَنِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ الْجَنَّهَ لَتَشْتَاقُ إِلَى ثَلَاثَهٍ عَلِیٍّ وَ عَمَّارٍ وَ سَلْمَانَ.

وَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ سِيَاهٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِی ثَابِتٍ قَالَ: لَمَّا بُنِیَ الْمَسْجِدُ جَعَلَ عَمَّارٌ يَحْمِلُ حَجَرَيْنِ حَجَرَيْنِ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا أَبَا الْيَقْظَانِ لَا تَشُقَّ عَلَى نَفْسِکَ قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ أَعْمَلَ فِی هَذَا الْمَسْجِدِ قَالَ ثُمَّ مَسَحَ ظَهْرَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّکَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّهِ تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ.

وَ عَنْ حَفْصِ بْنِ عِمْرَانَ الْأَزْرَقِ الْبُرْجُمِیِّ عَنْ نَافِعِ بْنِ عُمَرَ الْجُمَحِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی مَلِيكَهَ قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ لِأَبِيهِ لَوْ لَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَ بِطَوَاعِيَتِکَ مَا سِرْتُ هَذَا الْمَسِيرَ أَ مَا سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لِعَمَّارٍ تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ.

وَ عَنْ حَفْصِ بْنِ عِمْرَانَ الْبُرْجُمِیِّ عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ عَنْ أَبِی الْبَخْتَرِیِّ قَالَ: أُصِيبَ أُوَيْسٌ الْقَرَنِیُّ مَعَ عَلِیٍّ بِصِفِّينَ.

وَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ الْجُهَنِيِّ أَنَّ عَمَّارَ بْنَ يَاسِرٍ نَادَى يَوْمَئِذٍ أَيْنَ مَنْ يَبْغِي رِضْوَانَ رَبِّهِ وَ لَا يَئُوبُ إِلَى مَالٍ وَ لَا وَلَدٍ قَالَ فَأَتَتْهُ عِصَابَةٌ مِنَ النَّاسِ فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ اقْصِدُوا بِنَا نَحْوَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَبْغُونَ دَمَ عُثْمَانَ وَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ اللَّهِ إِنْ كَانَ إِلَّا ظَالِماً لِنَفْسِهِ الْحَاكِمَ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَ دَفَعَ عَلِيٌّ الرَّايَةَ إِلَى هَاشِمِ بْنِ عُتْبَةَ وَ كَانَ عَلَيْهِ دِرْعَانِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام كَهَيْئَةِ الْمَازِحِ أَيَا هَاشِمُ أَ مَا تَخْشَى عَلَى نَفْسِكَ أَنْ تَكُونَ أَعْوَرَ جَبَاناً قَالَ سَتَعْلَمُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهِ لَأَلُفَّنَّ بَيْنَ جَمَاجِمِ الْقَوْمِ لَفَّ رَجُلٍ يَنْوِي الْآخِرَةَ فَأَخَذَ رُمْحاً فَهَزَّهُ فَانْكَسَرَ ثُمَّ أَخَذَ آخَرَ فَوَجَدَهُ جَاسِياً فَأَلْقَاهُ ثُمَّ دَعَا بِرُمْحٍ لَيِّنٍ فَشَدَّ بِهِ لِوَاءَهُ وَ لَمَّا دَفَعَ عَلِيٌّ عليه السلام الرَّايَةَ إِلَى هَاشِمٍ قَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ مِنْ أَصْحَابِ هَاشِمٍ اقْدَمْ مَا لَكَ يَا هَاشِمُ قَدِ انْتَفَخَ سَحْرُكَ عَوْراً وَ جُبْناً قَالَ مَنْ هَذَا قَالُوا فُلَانٌ قَالَ أَهْلُهَا وَ خَيْرٌ مِنْهَا إِذَا رَأَيْتَنِي صُرِعْتُ فَخُذْهَا ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ شُدُّوا شُسُوعَ نِعَالِكُمْ وَ شُدُّوا أُزُرَكُمْ فَإِذَا رَأَيْتُمُونِي قَدْ هَزَزْتُ الرَّايَةَ ثَلَاثاً فَاعْلَمُوا أَنَّ أَحَداً مِنْكُمْ لَا يَسْبِقُنِي إِلَيْهَا ثُمَّ نَظَرَ هَاشِمٌ إِلَى عَسْكَرِ مُعَاوِيَةَ فَرَأَى جَمْعاً عَظِيماً فَقَالَ مَنْ أُولَئِكَ قَالُوا أَصْحَابُ ذِي الْكَلَاعِ ثُمَّ نَظَرَ فَرَأَى جُنْداً آخَرَ فَقَالَ مَنْ أُولَئِكَ قَالُوا جُنْدُ أَهْلِ الْمَدِينَةِ قُرَيْشٍ قَالَ قَوْمِي لَا حَاجَةَ لِي فِي قِتَالِهِمْ قَالَ مَنْ عِنْدَ هَذِهِ الْقُبَّةِ الْبَيْضَاءِ قِيلَ مُعَاوِيَةُ وَ جُنْدُهُ فَحَمَلَ حِينَئِذٍ يُرْقِلُ إِرْقَالًا.

وَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ سِيَاهٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِي ثَابِتٍ قَالَ: لَمَّا كَانَ قِتَالُ صِفِّينَ وَ الرَّايَةُ مَعَ هَاشِمِ بْنِ عُتْبَةَ جَعَلَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ يَتَنَاوَلُهُ بِالرُّمْحِ وَ يَقُولُ اقْدَمْ يَا أَعْوَرُ لَا خَيْرَ فِي أَعْوَرَ لَا يَأْتِي الْفَزَعَ قَالَ فَجَعَلَ يَسْتَحْيِي مِنْ عَمَّارٍ وَ كَانَ عَالِماً بِالْحَرْبِ فَيَتَقَدَّمُ فَيَرْكُزُ الرَّايَةَ إِذَا

سَامَتْ إِلَيْهِ الصُّفُوفُ قَالَ عَمَّارٌ أَقْدِمْ يَا أَعْوَرُ لَا خَيْرَ فِي أَعْوَرَ لَا يَأْتِي الْفَزَعَ فَجَعَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ يَقُولُ إِنِّي لَأَرَى لِصَاحِبِ الرَّايَةِ السَّوْدَاءِ عَمَلًا لَئِنْ دَامَ عَلَى هَذَا لَتَفْنَيَنَّ الْعَرَبُ الْيَوْمَ فَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيداً وَ جَعَلَ عَمَّارٌ يَقُولُ صَبْراً عِبَادَ اللَّهِ الْجَنَّةُ فِي ظِلَالِ الْبِيضِ قَالَ وَ كَانَتْ عَلَامَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِصِفِّينَ الصُّوفَ الْأَبْيَضَ قَدْ جَعَلُوهُ فِي رُءُوسِهِمْ وَ عَلَى أَكْتَافِهِمْ وَ شِعَارُهُمْ يَا اللَّهُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا رَحِيمُ وَ كَانَتْ عَلَامَةُ أَهْلِ الشَّامِ خِرَقاً بِيضاً قَدْ جَعَلُوهَا عَلَى رُءُوسِهِمْ وَ أَكْتَافِهِمْ وَ كَانَ شِعَارُهُمْ نَحْنُ عِبَادُ اللَّهِ حَقّاً يَا لَثَارَاتِ عُثْمَانَ قَالَ فَاجْتَلَدُوا بِالسُّيُوفِ وَ عُمُدِ الْحَدِيدِ فَمَا تَحَاجَزْنَا حَتَّى حَجَزَ بينا [بَيْنَنَا] سَوَادُ اللَّيْلِ وَ مَا يرى [نَرَى] رَجُلًا مِنَّا وَ لَا مِنْهُمْ مُوَلِّياً فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَ ذَلِكَ الْيَوْمُ الثَّلَاثَاءُ خَرَجَ النَّاسُ إِلَى مَصَافِّهِمْ فَقَالَ أَبُو نُوحٍ فَكُنْتُ فِي خَيْلِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ يَقُولُ مَنْ يَدُلُّنِي عَلَى الْحِمْيَرِيِّ أَبِي نُوحٍ قَالَ قُلْتُ فَقَدْ وَجَدْتَهُ فَمَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا ذُو الْكَلَاعِ سِرْ إِلَيَّ فَقَالَ أَبُو نُوحٍ مَعَاذَ اللَّهِ أَنْ أَسِيرَ إِلَيْكَ إِلَّا فِي كَتِيبَةٍ قَالَ ذُو الْكَلَاعِ سِرْ فَلَكَ ذِمَّةُ اللَّهِ وَ ذِمَّةُ رَسُولِهِ وَ ذِمَّةُ ذِي الْكَلَاعِ حَتَّى تَرْجِعَ إِلَى خَيْلِكَ فَإِنَّمَا أُرِيدُ بِذَلِكَ أَنْ أَسْأَلَكَ عَنْ أَمْرٍ فِيكُمْ تَمَارَيْنَا فِيهِ فَسَارَا حَتَّى الْتَقَيَا فَقَالَ ذُو الْكَلَاعِ إِنَّمَا دَعَوْتُكَ أُحَدِّثُكَ حَدِيثاً حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فِي إِمَارَةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ أَبُو نُوحٍ وَ مَا هُوَ قَالَ حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ يَلْتَقِي أَهْلُ الشَّامِ وَ أَهْلُ الْعِرَاقِ وَ فِي إِحْدَى الْكَتِيبَتَيْنِ الْحَقُّ وَ إِمَامُ الْهُدَى وَ مَعَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ قَالَ أَبُو نُوحٍ لِعَمْرٍو [وَ] اللَّهِ إِنَّهُ لَفِينَا قَالَ أَ جَادٌّ هُوَ عَلَى قِتَالِنَا قَالَ أَبُو نُوحٍ نَعَمْ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ لَهُوَ أَشَدُّ عَلَى قِتَالِكُمْ مِنِّي فَقَالَ ذُو الْكَلَاعِ هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَأْتِيَ مَعِي صَفَّ أَهْلِ الشَّامِ فَأَنَا لَكَ جَارٌ مِنْهُمْ حَتَّى تَلْقَى عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فَتُخْبِرَهُ عَنْ عَمَّارٍ وَ جِدِّهِ فِي قِتَالِنَا لَعَلَّهُ

يَكُونُ صُلْحاً بَيْنَ هَذَيْنِ الْجُنْدَيْنِ فَقَالَ لَهُ أَبُو نُوحٍ إِنَّكَ رَجُلٌ غَادِرٌ وَ أَنْتَ فِي قَوْمٍ غُدُورٍ وَ إِنْ لَمْ تَكُنْ تُرِيدُ الْغَدْرَ أَغْدَرُوكَ وَ إِنِّي أَنْ أَمُوتَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَدْخُلَ مَعَ مُعَاوِيَةَ وَ أَدْخُلَ فِي دِينِهِ وَ أَمْرِهِ فَقَالَ ذُو الْكَلَاعِ أَنَا جَارٌ لَكَ مِنْ ذَلِكَ أَنْ لَا تُقْتَلَ وَ لَا تُسْلَبَ وَ لَا تُكْرَهَ عَلَى بَيْعَةٍ وَ لَا تُحْبَسَ عَنْ جُنْدِكَ وَ إِنَّمَا هِيَ كَلِمَةٌ تُبْلِغُهَا عَمْراً لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ بَيْنَ هَذَيْنِ الْجُنْدَيْنِ وَ يَضَعَ عَنْهُمُ الْحَرْبَ وَ السِّلَاحَ فَسَارَ مَعَهُ حَتَّى أَتَى عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ هُوَ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ وَ حَوْلَهُ النَّاسُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو يُحَرِّضُ النَّاسَ فَلَمَّا وَقَفَا عَلَى الْقَوْمِ قَالَ ذُو الْكَلَاعِ لِعَمْرٍو يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ هَلْ لَكَ فِي رَجُلٍ نَاصِحٍ لَبِيبٍ شَفِيقٍ يُخْبِرُكَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ لَا يَكْذِبُكَ قَالَ عَمْرٌو مَنْ هَذَا مَعَكَ قَالَ هَذَا ابْنُ عَمِّي وَ هُوَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو إِنِّي لَأَرَى عَلَيْكَ سِيمَاءَ أَبِي تُرَابٍ قَالَ أَبُو نُوحٍ عَلَيَّ سِيمَاءُ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ أَصْحَابِهِ وَ عَلَيْكَ سِيمَاءُ أَبِي جَهْلٍ وَ سِيمَاءُ فِرْعَوْنَ فَقَامَ أَبُو الْأَعْوَرِ فَسَلَّ سَيْفَهُ ثُمَّ قَالَ لَا أَرَى هَذَا الْكَذَّابَ يُشَاتِمُنَا بَيْنَ أَظْهُرِنَا وَ عَلَيْهِ سِيمَاءُ أَبِي تُرَابٍ فَقَالَ ذُو الْكَلَاعِ أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَئِنْ بَسَطْتَ يَدَكَ إِلَيْهِ لَأَحْطِمَنَّ أَنْفَكَ بِالسَّيْفِ ابْنُ عَمِّي وَ جَارِي عَقَدْتُ لَهُ ذِمَّتِي وَ جِئْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ لِيُخْبِرَكُمْ عَمَّا تَمَارَيْتُمْ فِيهِ فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو أُذَكِّرُكَ بِاللَّهِ يَا أَبَا نُوحٍ إِلَّا مَا صَدَقْتَ أَ فِيكُمْ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَقَالَ لَهُ أَبُو نُوحٍ مَا أَنَا بِمُخْبِرِكَ عَنْهُ حَتَّى تُخْبِرَنِي لِمَ تَسْأَلُ عَنْهُ فَإِنَّ مَعَنَا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله غَيْرَهُ وَ كُلُّهُمْ جَادٌّ عَلَى قِتَالِكُمْ قَالَ عَمْرٌو سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ إِنَّ عَمَّاراً تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ وَ إِنَّهُ لَيْسَ يَنْبَغِي لِعَمَّارٍ أَنْ يُفَارِقَ الْحَقَّ وَ لَنْ تَأْكُلَ النَّارُ مِنْهُ شَيْئاً فَقَالَ أَبُو نُوحٍ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَفِينَا جَادٌّ عَلَى قِتَالِكُمْ فَقَالَ عَمْرٌو وَ اللَّهِ إِنَّهُ لَجَادٌّ عَلَى قِتَالِنَا قَالَ نَعَمْ وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَقَدْ حَدَّثَنِي يَوْمَ الْجَمَلِ أَنَّا سَنَظْهَرُ عَلَيْهِمْ وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي أَمْسِ أَنْ لَوْ ضَرَبُونَا حَتَّى

يَبْلُغُوا بِنَا سَعَفَاتِ هَجَرَ لَعَلِمْنَا أَنَّا عَلَى الْحَقِّ وَ أَنَّهُمْ عَلَى بَاطِلٍ وَ لَكَانَتْ قَتْلَانَا فِي الْجَنَّةِ وَ قَتْلَاهُمْ فِي النَّارِ فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو هَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَجْمَعَ بَيْنَهُ وَ بَيْنِي قَالَ نَعَمْ فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُبْلِغَهُ أَصْحَابَهُ رَكِبَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ ابْنَاهُ وَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ ذُو الْكَلَاعِ وَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِيُّ وَ حَوْشَبٌ وَ الْوَلِيدُ بْنُ أَبِي مُعَيْطٍ فَانْطَلَقُوا حَتَّى أَتَوْا خُيُولَهُمْ وَ سَارَ أَبُو نُوحٍ وَ مَعَهُ شُرَحْبِيلُ بْنُ ذِي الْكَلَاعِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى أَصْحَابِهِ فَذَهَبَ أَبُو نُوحٍ إِلَى عَمَّارٍ فَوَجَدَهُ قَاعِداً مَعَ أَصْحَابِهِ مَعَ ابْنَيْ بُدَيْلٍ وَ هَاشِمٍ وَ الْأَشْتَرِ وَ جَارِيَةِ بْنِ الْمُثَنَّى وَ خَالِدِ بْنِ الْمُعَمَّرِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَجْلٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ فَقَالَ أَبُو نُوحٍ إِنَّهُ دَعَانِي ذُو الْكَلَاعِ وَ هُوَ ذُو رَحِمٍ فَذَكَرَ مَا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَهُمْ وَ قَالَ أَخْبَرَنِي عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ عَمَّارٌ تَقْتُلُهُ الْفِئَةُ الْبَاغِيَةُ فَقَالَ عَمَّارٌ صَدَقَ وَ لَيَضُرُّ بِهِ مَا سَمِعَ وَ لَا يَنْفَعُهُ فَقَالَ أَبُو نُوحٍ إِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَلْقَاكَ فَقَالَ عَمَّارٌ لِأَصْحَابِهِ ارْكَبُوا قَالَ وَ نَحْنُ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا بِعَمَّارٍ (۱)فَسِرْنَا حَتَّى لَقِينَاهُمْ ثُمَّ بَعَثْنَا إِلَيْهِمْ فَارِساً مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُسَمَّى عَوْفَ بْنَ بِشْرٍ فَذَهَبَ حَتَّى كَانَ قَرِيباً مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ نَادَى أَيْنَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ قَالُوا هَاهُنَا فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِ عَمَّارٍ وَ خَيْلِهِ فَقَالَ عَمْرٌو فَلْيَسِرْ إِلَيْنَا فَقَالَ عَوْفٌ إِنِّي أَخَافُ غَدَرَاتِكَ ثُمَّ جَرَى بَيْنَهُمَا كَلِمَاتٌ تَرَكْتُهَا إِلَى أَنْ قَالَ أَقْبَلَ عَمَّارٌ مَعَ أَصْحَابِهِ فَتَوَاقَفَا فَقَالَ عَمْرٌو يَا أَبَا الْيَقْظَانِ أُذَكِّرُكَ اللَّهَ إِلَّا كَفَفْتَ سِلَاحَ أَهْلِ هَذَا الْعَسْكَرِ وَ حَقَنْتَ دِمَاءَهُمْ فَعَلَامَ تُقَاتِلُنَا أَ وَ لَسْنَا نَعْبُدُ إِلَهاً وَاحِداً وَ نُصَلِّي [إِلَى] قِبْلَتِكُمْ وَ نَدْعُو دَعْوَتَكُمْ وَ نَقْرَأُ كِتَابَكُمْ وَ نُؤْمِنُ بِرَسُولِكُمْ قَالَ الْحَمْدُ

ص: ۲۹

۱- ۱ كذا في ط الكمبانيّ من أصلي و فيه اختلال، فيحتمل أن يكون من خطأ الكتاب أو المطبعه، أو من جهه تلخيص المصنّف العلامه و إليك نص كتاب صفّين ط مصر: ثمّ قال أبو نوح لعمار- و نحن اثنا عشر رجلا-: فإنه يريد أن يلقاك. فقال عمار لأصحابه: اركبوا. فركبوا و ساروا ثمّ بعثنا إليهم فارسا من عبد القيس يسمى عوف بن بشر ..

لِلَّهِ الَّذِی أَخْرَجَهَا مِنْ فِیکَ أَنَّهَا لِی وَ لِأَصْحَابِی الْقِبْلَهُ وَ الدِّینُ وَ عِبَادَهُ الرَّحْمَنِ وَ النَّبِیُّ وَ الْکِتَابُ مِنْ دُونِکَ وَ دُونِ أَصْحَابِکَ وَ جَعَلَکَ ضَالًّا مُضِلًّا لَا تَعْلَمُ هَادٍ أَنْتَ أَمْ ضَالٌّ وَ جَعَلَکَ أَعْمَی وَ سَأُخْبِرُکَ عَلَی مَا قَاتَلْتُکَ عَلَیْهِ أَنْتَ وَ أَصْحَابَکَ أَمَرَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْ أُقَاتِلَ النَّاکِثِینَ فَفَعَلْتُ وَ أَمَرَنِی أَنْ أُقَاتِلَ الْقَاسِطِینَ فَأَنْتُمْ هُمْ وَ أَمَّا الْمَارِقُونَ فَمَا أَدْرِی أُدْرِکُهُمْ أَمْ لَا أَیُّهَا الْأَبْتَرُ أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِعَلِیٍّ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ أَنَا مَوْلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ عَلِیٌّ بَعْدَهُ وَ لَیْسَ لَکَ مَوْلًی فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو فَمَا تَرَی فِی قَتْلِ عُثْمَانَ قَالَ فَتَحَ لَکُمْ بَابَ کُلِّ سُوءٍ قَالَ عَمْرٌو فَعَلِیٌّ قَتَلَهُ قَالَ عَمَّارٌ بَلِ اللَّهُ رَبُّ عَلِیٍّ قَتَلَهُ وَ عَلِیٌّ مَعَهُ قَالَ عَمْرٌو أَ کُنْتَ فِیمَنْ قَتَلَهُ قَالَ أَنَا مَعَ مَنْ قَتَلَهُ وَ أَنَا الْیَوْمَ أُقَاتِلُ مَعَهُ قَالَ فَلِمَ قَتَلْتُمُوهُ قَالَ أَرَادَ أَنْ یُغَیِّرَ دِینَنَا فَقَتَلْنَاهُ قَالَ عَمْرٌو أَ لَا تَسْمَعُونَ قَدِ اعْتَرَفَ بِقَتْلِ إِمَامِکُمْ قَالَ عَمَّارٌ وَ قَدْ قَالَهَا فِرْعَوْنُ قَبْلَکَ أَ لا تَسْتَمِعُونَ فَقَامَ أَهْلُ الشَّامِ وَ لَهُمْ زَجَلٌ فَرَکِبُوا خُیُولَهُمْ وَ رَجَعُوا فَبَلَغَ مُعَاوِیَهَ مَا کَانَ بَیْنَهُمْ فَقَالَ لَهُ هَلَکَتِ الْعَرَبُ إِنْ أَخَذَتْهُمْ خِفَّهُ الْعَبْدِ الْأَسْوَدِ یَعْنِی عَمَّاراً وَ خَرَجَ عَمَّارٌ إِلَی الْقِتَالِ وَ صَفَّتِ الْخُیُولُ بَعْضُهَا لِبَعْضٍ وَ زَحَفَ النَّاسُ وَ عَلَی عَمَّارٍ دِرْعٌ وَ هُوَ یَقُولُ أَیُّهَا النَّاسُ الرَّوَاحُ إِلَی الْجَنَّهِ فَاقْتَتَلَ النَّاسُ قِتَالًا شَدِیداً لَمْ یَسْمَعِ النَّاسُ بِمِثْلِهِ وَ کَثُرَتِ الْقَتْلَی حَتَّی إِنْ کَانَ الرَّجُلُ لَیَشُدُّ طُنُبَ فُسْطَاطِهِ بِیَدِ الرَّجُلِ أَوْ بِرِجْلِهِ فَقَالَ الْأَشْعَثُ لَقَدْ رَأَیْتُ أَخْبِیَهَ صِفِّینَ وَ أَرْوِقَتَهُمْ وَ مَا مِنْهَا خِبَاءٌ وَ لَا رِوَاقٌ وَ لَا بِنَاءٌ وَ لَا فُسْطَاطٌ إِلَّا مَرْبُوطاً بِیَدِ رَجُلٍ أَوْ رِجْلِهِ وَ جَعَلَ أَبُو سَمَّاکٍ الْأَسَدِیُّ یَأْخُذُ إِدَاوَهً مِنْ مَاءٍ وَ شَفْرَهَ حَدِیدٍ فَیَطُوفُ فِی الْقَتْلَی فَإِذَا رَأَی رَجُلًا جَرِیحاً وَ بِهِ رَمَقٌ أَقْعَدَهُ وَ سَأَلَهُ مَنْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام

فَإِنْ قَالَ عَلِيٌّ غَسَلَ عَنْهُ الدَّمَ وَ سَقَاهُ مِنَ الْمَاءِ وَ إِنْ سَكَتَ وَجَأَهُ بِسِكِّينٍ حَتَّى يَمُوتَ قَالَ فَكَانَ يُسَمَّى الْمُخَضْخِضَ.

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنِ الشَّعْبِيِّ عَنِ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّي إِلَى جَانِبِ عَمَّارٍ فَتَقَدَّمْنَا حَتَّى إِذَا دَنَوْنَا مِنْ هَاشِمِ بْنِ عُتْبَةَ قَالَ لَهُ عَمَّارٌ احْمِلْ فِدَاكَ أَبِي وَ أُمِّي وَ نَظَرَ عَمَّارٌ إِلَى رِقَّةٍ فِي الْمَيْمَنَةِ فَقَالَ لَهُ هَاشِمٌ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا عَمَّارُ إِنَّكَ رَجُلٌ تَأْخُذُكَ خِفَّةٌ فِي الْحَرْبِ وَ إِنِّي إِنَّمَا أَزْحَفُ بِاللِّوَاءِ زَحْفاً وَ أَرْجُو أَنْ أَنَالَ بِذَلِكَ حَاجَتِي وَ إِنِّي إِنْ خَفَفْتُ لَمْ آمَنِ الْهَلَكَةَ وَ قَدْ قَالَ مُعَاوِيَةُ لِعَمْرٍو وَيْحَكَ يَا عَمْرُو إِنَّ اللِّوَاءَ مَعَ هَاشِمٍ كَأَنَّهُ يُرْقِلُ بِهِ إِرْقَالًا وَ إِنْ زَحَفَ بِهِ زَحْفاً إِنَّهُ لَلْيَوْمُ الْأَطْوَلُ لِأَهْلِ الشَّامِ (1)فَلَمْ يَزَلْ بِهِ عَمَّارٌ حَتَّى حَمَلَ فَبَصُرَ بِهِ مُعَاوِيَةُ فَوَجَّهَ إِلَيْهِ جُمْلَةَ أَصْحَابِهِ وَ مَنْ بَرَزَ بِالنَّاسِ مِنْهُمْ فِي نَاحِيَتِهِ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْجَمْعِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو وَ مَعَهُ سَيْفَانِ قَدْ تَقَلَّدَ بِوَاحِدٍ وَ هُوَ يَضْرِبُ بِالْآخَرِ وَ أَطَافَتْ بِهِ خَيْلُ عَلِيٍّ فَقَالَ عَمْرٌو يَا اللَّهُ يَا رَحْمَانُ ابْنِي ابْنِي وَ كَانَ يَقُولُ مُعَاوِيَةُ اصْبِرْ اصْبِرْ فَإِنَّهُ لَا بَأْسَ عَلَيْهِ قَالَ عَمْرٌو لَوْ كَانَ يَزِيدُ إِذاً لَصَبَرْتَ وَ لَمْ يَزَلْ حُمَاةُ أَهْلِ الشَّامِ يَذُبُّونَ عَنْهُ حَتَّى نَجَا هَارِباً عَلَى فَرَسِهِ وَ مَنْ مَعَهُ وَ أُصِيبَ هَاشِمٌ فِي الْمَعْرَكَةِ قَالَ وَ قَالَ عَمَّارٌ حِينَ نَظَرَ إِلَى رَايَةِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ اللَّهِ إِنَّ هَذِهِ الرَّايَةَ قَدْ قَاتَلْتُهَا ثَلَاثَ عَرَكَاتٍ وَ مَا هَذِهِ بِأَرْشَدِهِنَّ وَ سَاقَ الْحَدِيثَ نَحْوَ رِوَايَةِ الْإِخْتِصَاصِ إِلَى قَوْلِهِ فَأَمَّا أَبُو الْعَادِيَةِ فَطَعَنَهُ وَ أَمَّا ابْنُ جُوَيْنٍ فَإِنَّهُ اجْتَزَّ رَأْسَهُ فَقَالَ ذُو الْكَلَاعِ لِعَمْرٍو وَيْحَكَ مَا هَذَا قَالَ عَمْرٌو إِنَّهُ سَيَرْجِعُ إِلَيْنَا وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يُصَابَ عَمَّارٌ فَأُصِيبَ عَمَّارٌ مَعَ عَلِيٍّ وَ أُصِيبَ ذُو الْكَلَاعِ مَعَ مُعَاوِيَةَ

١- ١ هذا هو الظاهر، و فى أصلى كان لفظ: «ان» فى قوله: «إن زحف به» مشطوبا، و كان فيه أيضا: لليوم أطول لأهل الشام». و فى كتاب صفّين ص ٣٤٠: «و قد كان قال معاويه لعمرو: ويحك إن اللواء اليوم مع هاشم بن عتبه و قد كان من قبل يرقل به ...».

فَقَالَ عَمْرٌو وَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَهُ مَا أَدْرِی بِقَتْلِ أَيِّهِمَا أَنَا أَشَدُّ فَرَحاً وَ اللَّهِ لَوْ بَقِیَ ذُو الْكَلَاعِ حَتَّی يُقْتَلَ عَمَّارٌ لَمَالَ بِعَامَّهِ قَوْمِهِ وَ لَأَفْسَدَ عَلَيْنَا جُنْدَنَا قَالَ فَكَانَ لَا يَزَالُ رَجُلٌ يَجِی ءُ فَيَقُولُ أَنَا قَتَلْتُ عَمَّاراً فَيَقُولُ لَهُ عَمْرٌو فَمَا سَمِعْتُمُوهُ يَقُولُ فَيَخْلِطُونَ حَتَّی أَقْبَلَ ابْنُ جُوَيْنٍ فَقَالَ أَنَا قَتَلْتُ عَمَّاراً فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو فَمَا كَانَ آخِرَ مَنْطِقِهِ قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ

الْيَوْمَ أَلْقَی الْأَحِبَّهَ مُحَمَّداً وَ حِزْبَهُ

فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو صَدَقْتَ أَنْتَ صَاحِبُهُ أَمَا وَ اللَّهِ مَا ظَفِرْتَ بِذَلِكَ وَ لَكِنْ أَسْخَطْتَ رَبَّكَ (١)

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ السُّدِّیِّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ الْهَمْدَانِیِّ قَالَ: نَظَرْتُ إِلَی عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ رُمِیَ رَمْيَهً فَأُغْمِیَ عَلَيْهِ وَ لَمْ يُصَلِّ الظُّهْرَ وَ الْعَصْرَ وَ لَا الْمَغْرِبَ وَ لَا الْعِشَاءَ وَ لَا الْفَجْرَ ثُمَّ أَفَاقَ فَقَضَاهُنَّ جَمِيعاً يَبْدَأُ بِأَوَّلِ شَیْ ءٍ فَاتَهُ ثُمَّ الَّتِی تَلِيهَا.

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنِ السُّدِّیِّ عَنِ ابْنِ حُرَيْثٍ قَالَ: أَقْبَلَ غُلَامٌ لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ اسْمُهُ رَاشِدٌ يَحْمِلُ شَرْبَهً مِنْ لَبَنٍ فَقَالَ عَمَّارٌ أَمَا إِنِّی سَمِعْتُ خَلِيلِی رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله قَالَ إِنَّ آخِرَ زَادِكَ مِنَ الدُّنْيَا شَرْبَهُ لَبَنٍ.

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنِ السُّدِّیِّ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ الْأَوْسَطِ قَالَ: احْتَجَّ رَجُلَانِ بِصِفِّينَ فِی سَلْبِ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ فِی قَتْلِهِ فَأَتَيَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ لَهُمَا وَيْحَكُمَا اخْرُجَا عَنِّی فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله قَالَ وَلِعَتْ قُرَيْشٌ بِعَمَّارٍ مَا لَهُمْ وَ لِعَمَّارٍ يَدْعُوهُمْ إِلَی الْجَنَّهِ وَ يَدْعُونَهُ إِلَی النَّارِ قَاتِلُهُ وَ سَالِبُهُ فِی النَّارِ قَالَ فَبَلَغَنِی أَنَّ مُعَاوِيَهَ قَالَ إِنَّمَا قَتَلَهُ مَنْ أَخْرَجَهُ يَخْدَعُ بِذَلِكَ طَغَامَ أَهْلِ الشَّامِ.

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی الزُّبَيْرِ عَنْ حُذَيْفَهَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله عليه و آله إِنَّ ابْنَ سُمَيَّهَ لَمْ يُخَيَّرْ بَيْنَ أَمْرَيْنِ قَطُّ إِلَّا اخْتَارَ

١- ١ كذا فی الأصل المطبوع، و فی كتاب صفّين ط مصر، ص ٣٤٢: «أما و اللّه ما ظفرت يداک ...».

أَشَدَّهُمَا (۱)

وَ فِی حَدِیثِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ قَالَ: حَمَلَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ هُوَ یَقُولُ:

کَلَّا وَ رَبِّ الْبَیْتِ لَا أَبْرَحُ أَجِی*** حَتَّی أَمُوتَ أَوْ أَرَی مَا أَشْتَهِی

أَنَا مَعَ الْحَقِّ أُقَاتِلُ مَعَ عَلِیٍّ***صِهْرِ النَّبِیِّ ذِی الْأَمَانَاتِ الْوَفِیِّ

إِلَی آخِرِ الْأَبْیَاتِ قَالَ فَضَرَبُوا أَهْلَ الشَّامِ حَتَّی اضْطَرُّوهُمْ إِلَی الْفُرَاتِ قَالَ وَ مَشَی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُوَیْدٍ سَیِّدُ جُرَشَ إِلَی ذِی الْکَلَاعِ فَقَالَ لَهُ لِمَ جَمَعْتَ بَیْنَ الرَّجُلَیْنِ قَالَ لِحَدِیثٍ سَمِعْتُهُ مِنْ عَمْرٍو ذَکَرَ أَنَّهُ سَمِعَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یَقُولُ لِعَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْعَبْسِیُّ وَ کَانَ مِنْ عُبَّادِ أَهْلِ زَمَانِهِ لَیْلًا فَأَصْبَحَ فِی عَسْکَرِ عَلِیٍّ علیه السلام فَحَدَّثَ النَّاسَ بِقَوْلِ عَمْرٍو فِی عَمَّارٍ فَلَمَّا سَمِعَ مُعَاوِیَهُ هَذَا الْقَوْلَ بَعَثَ إِلَی عَمْرٍو فَقَالَ أَفْسَدْتَ عَلَیَّ أَهْلَ الشَّامِ أَ کُلَّ مَا سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله تَقُولُهُ فَقَالَ عَمْرٌو قُلْتُهَا وَ لَسْتُ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ الْغَیْبَ وَ لَا أَدْرِی أَنَّ صِفِّینَ تَکُونُ وَ عَمَّارٌ خَصْمُنَا (۲)وَ قَدْ رَوَیْتَ أَنْتَ فِیهِ مِثْلَ الَّذِی رَوَیْتُ فِیهِ فَاسْأَلْ أَهْلَ الشَّامِ فَغَضِبَ مُعَاوِیَهُ وَ تَنَمَّرَ لِعَمْرٍو وَ مَنَعَهُ خَیْرَهُ فَقَالَ عَمْرٌو لَا خَیْرَ لِی فِی جِوَارِ مُعَاوِیَهَ إِنْ تَجَلَّتْ هَذِهِ الْحَرْبُ عَنَّا وَ کَانَ عَمْرٌو حَمِیَّ الْأَنْفِ فَقَالَ فِی ذَلِکَ

۱- ۱ هذا هو الظاهر المذکور فی کتاب صفّین، و فی ط الکمبانیّ من کتاب البحار: «إلا اختار أشدهما».

۲- ۲ هذا هو الظاهر لمقتضی الحال و سیاق الکلام، و فی کتاب صفّین ط مصر، و شرح المختار: ۱۲۴ من نهج البلاغه من ابن أبی الحدید: ج ۲ ص ۸۱۲ ط بیروت نقلا عن نصر بن مزاحم: «قلتها و لست أعلم الغیب و لا أدری أن صفّین تکون، قلتها و عمّار یومئذ لک ولی، و قد رویت أنت فیه مثل ...».

تُعَاتِبُنِی أَنْ قُلْتُ شَیْئاً سَمِعْتُهُ***وَ قَدْ قُلْتَ لَوْ أَنْصَفْتَنِی مِثْلَهُ قَبْلِی

وَ مَا كَانَ لِی عِلْمٌ بِصِفِّینَ أَنَّهَا***تَكُونُ وَ عَمَّارٌ یَحُثُّ عَلَی قَتْلِی

فَلَوْ كَانَ لِی بِالْغَیْبِ عِلْمٌ كَتَمْتُهَا***وَ كَابَدْتُ أَقْوَاماً مَرَاجِلُهُمْ تَغْلِی

إِلَی آخِرِ الْأَبْیَاتِ ثُمَّ أَجَابَهُ مُعَاوِیَهُ بِأَبْیَاتٍ تَشْتَمِلُ عَلَی الِاعْتِذَارِ فَأَتَاهُ عَمْرٌو وَ أَعْتَبَهُ وَ صَارَ أَمْرُهُمَا وَاحِداً ثُمَّ إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام دَعَا هَاشِمَ بْنَ عُتْبَهَ وَ مَعَهُ لِوَاؤُهُ وَ كَانَ أَعْوَرَ وَ قَالَ حَتَّی مَتَی تَأْكُلُ الْخُبْزَ وَ تَشْرَبُ الْمَاءَ فَقَالَ هَاشِمٌ لَأُجَهِّزَنَّ أَنْ لَا أَرْجِعَ إِلَیْكَ أَبَداً (۱)قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِنَّ بِإِزَائِكَ ذَا الْكَلَاعِ وَ عِنْدَهُ الْمَوْتُ الْأَحْمَرُ فَتَقَدَّمَ هَاشِمٌ وَ تَعَرَّضَ لَهُ صَاحِبُ لِوَاءِ ذِی الْكَلَاعِ فَاخْتَلَفَا طَعْنَتَیْنِ فَطَعَنَهُ هَاشِمٌ فَقَتَلَهُ وَ كَثُرَتِ الْقَتْلَی فَحَمَلَ ذُو الْكَلَاعِ فَاجْتَلَدَ النَّاسُ فَقُتِلَا جَمِیعاً وَ أَخَذَ ابْنُ هَاشِمٍ اللِّوَاءَ فَأُسِرَ أَسْراً فَأُتِیَ بِمُعَاوِیَهَ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَیْهِ وَ عِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَذَا الْمُخْتَالُ بْنُ الْمِرْقَالِ فَدُونَكَ الضَّبَّ اللَّاحِظَ (۲)فَإِنَّ الْعَصَا مِنَ الْعُصَیَّهِ وَ إِنَّمَا تَلِدُ الْحَیَّهُ حَیَّهً وَ جَزَاءُ السَّیِّئَهِ سَیِّئَهٌ فَقَالَ لَهُ ابْنُ هَاشِمٍ مَا أَنَا بِأَوَّلِ رَجُلٍ خَذَلَهُ قَوْمُهُ وَ أَدْرَكَهُ یَوْمُهُ قَالَ مُعَاوِیَهُ تِلْكَ ضَغَائِنُ صِفِّینَ وَ مَا جَنَی عَلَیْكَ أَبُوكَ فَقَالَ عَمْرٌو یَا أَمِیرَ

۱- ۱ كذا فی أصلی و فی كتاب صفّین و شرح ابن أبی الحدید: «لاجهدن ...» و هو أظهر.

۲- ۲ كذا فی أصلی من طبع الكمبانیّ من كتاب بحار الأنوار، و هذا إیجاز و اختصار مخل، و إلیك لفظ نصر بن مزاحم فی آخر الجزء الخامس من كتاب صفّین ص ۳۴۸ ط مصر: قال نصر: حدّثنا عمرو بن شمر قال: لما انقضی أمر صفّین و سلم الامر الحسن علیه السلام إلی معاویه [و] وفدت علیه الوفود، أشخص عبد اللّه بن هاشم إلیه أسیرا، فلما أدخل علیه مثل بین یدیه و عنده عمرو بن العاص فقال: یا أمیر المؤمنین هذا المختال ابن المرقال، فدونك الضب المضب المغتر المفتون؛ فإن العصی من العصیه ... و الضب: اللصوق بالأرض، و المضب: الذی یلزم الشی ء لا یفارقه.

الْمُؤْمِنِينَ أَمْكَنِّى مِنْهُ فَأَشْخَبَ أَوْدَاجَهُ عَلَى أَثْبَاجِهِ فَقَالَ لَهُ ابْنُ هَاشِمٍ أَ فَلَا كَانَ هَذَا يَا ابْنَ الْعَاصِ حِينَ أَدْعُوكَ إِلَى الْبِرَازِ وَ قَدِ ابْتَلَّتْ أَقْدَامُ الرِّجَالِ مِنْ نَقْعِ الْجِرْيَالِ (۱)إِذْ تَضَايَقَتْ بِكَ الْمَسَالِكُ وَ أَشْرَفْتَ فِيهَا عَلَى الْمَهَالِكِ وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ لَا مَكَانُكَ مِنْهُ لَنَشَبَتْ لَكَ مِنِّى خَافِيَةٌ أَرْمِيكَ مِنْ خِلَالِهَا بِأَحَدَّ مِنْ وَقْعِ الْأَثَافِيِّ (۲)فَإِنَّكَ لَا تَزَالُ تُكْثِرُ فِى دَهْشِكَ وَ تَخْبِطُ فِى مَرْسِكَ تَخَبُّطَ الْعَشْوَاءِ فِى اللَّيْلَةِ الْحِنْدِسِ الظَّلْمَاءِ قَالَ فَأَعْجَبَ مُعَاوِيَهَ مَا سَمِعَ مِنْ كَلَامِ ابْنِ هَاشِمٍ فَأَمَرَ بِهِ إِلَى السِّجْنِ وَ كَفَّ عَنْ قَتْلِهِ.

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنِ السُّدِّيِّ عَنْ عَبْدِ خَيْرٍ قَالَ: لَمَّا صُرِعَ هَاشِمٌ مَرَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ وَ هُوَ صَرِيعٌ بَيْنَ الْقَتْلَى فَقَالَ لَهُ أَقْرِئْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامَ وَ رَحْمَهَ اللَّهِ وَ قُلْ لَهُ أَنْشُدُكَ اللَّهَ إِلَّا أَصْبَحْتَ وَ قَدْ رَبَطْتَ مَقَاوِدَ خَيْلِكَ بِأَرْجُلِ الْقَتْلَى فَإِنَّ الدَّبْرَهَ تُصْبِحُ غَداً لِمَنْ غَلَبَ عَلَى الْقَتْلَى (۳)فَأَخْبَرَ الرَّجُلُ عَلِيّاً بِذَلِكَ فَسَارَ عَلِيٌّ عليه السلام فِى بَعْضِ اللَّيْلِ حَتَّى جَعَلَ الْقَتْلَى خَلْفَ ظَهْرِهِ وَ كَانَتِ الدَّبْرَهُ لَهُ عَلَيْهِمْ.

وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ (۴)عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِى سَلَمَهَ أَنَّ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَهَ دَعَا فِى

۱- ۱ فى كتاب صفّين: من نقيع الجريال. و فى تاج العروس: «الجريال» بالكسر، صبغ أحمر و كما سيأتى عند بيان المصنّف.

۲- ۲ كذا فى أصلى و سيأتى قريبا عند بيان المصنّف تفسيره، و فى شرح ابن أبى الحديد: ج ۲ ص ۸۱۴: «الاشافى» قيل: هى جمع «إشفى» و هو مخصف الاسكاف. هذا هو الظاهر المذكور فى شرح المختار: ۸۳ من نهج البلاغه من شرح ابن أبى الحديد: ج ۲ ص ۲۷۸، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۲ ص ۸۱۵.

۳- ۳ كذا فى أصلى، و فى كتاب صفّين ص ۳۵۳: «نصر، عن عمرو بن شمر، عن رجل عن أبى سلمه ...».

۴- ۴ و فى شرح المختار: ۱۲۴ من نهج البلاغه من شرح ابن أبى الحديد: ج ۲ ص ۸۱۷: «قال نصر: و حدّثنا عمر بن سعد عن الشعبى عن أبى سلمه ...». و القصه ذكرها أيضا الطبرىّ فى تاريخه: ج ۴ ص ۳۰ و فى ط بيروت: ج ۵ ص ۴۲ قال: قال أبو مخنف: و حدّثنى أبو سلمه أن هاشم بن عتبه ...».

النَّاسِ عِنْدَ الْمَسَاءِ أَلَا مَنْ كَانَ يُرِيدُ اللَّهَ وَ الدَّارَ الْآخِرَةَ فَلْيُقْبِلْ إِلَيَّ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ نَاسٌ فَشَدَّ فِي عِصَابَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ مِرَاراً فَلَيْسَ مِنْ وَجْهٍ يَحْمِلُ عَلَيْهِ إِلَّا صَبَرُوا لَهُ وَ قُوتِلَ فِيهِ قِتَالًا شَدِيداً فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ لَا يَهُولَنَّكُمْ مَا تَرَوْنَ مِنْ صَبْرِهِمْ فَوَ اللَّهِ مَا تَرَوْنَ مِنْهُمْ إِلَّا حَمِيَّةَ الْعَرَبِ وَ صَبْرَهَا تَحْتَ رَايَاتِهَا وَ عِنْدَ مَرَاكِزِهَا وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى الضَّلَالِ وَ إِنَّكُمْ لَعَلَى الْحَقِّ يَا قَوْمِ اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ اجْتَمِعُوا وَ اصْبِرُوا وَ امْشُوا بِنَا إِلَى عَدُوِّنَا عَلَى تُؤَدَةٍ رُوَيْداً وَ اذْكُرُوا اللَّهَ وَ لَا يُسَلِّمَنَّ رَجُلٌ أَخَاهُ وَ لَا تُكْثِرُوا الِالْتِفَاتَ وَ اصْمِدُوا صَمْدَهُمْ وَ جَالِدُوهُمْ مُحْتَسِبِينَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ فَقَالَ أَبُو سَلَمَةَ فَمَضَى فِي عِصَابَةٍ مِنَ الْقُرَّاءِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيداً هُوَ وَ أَصْحَابُهُ حَتَّى رَأَى بَعْضَ مَا يُسَرُّونَ بِهِ إِذْ خَرَجَ عَلَيْهِمْ فَتًى شَابٌّ وَ شَدَّ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ وَ يَلْعَنُ وَ يَشْتِمُ وَ يُكْثِرُ الْكَلَامَ فَقَالَ لَهُ هَاشِمٌ إِنَّ هَذَا الْكَلَامَ بَعْدَهُ الْخِصَامُ وَ إِنَّ هَذَا الْقِتَالَ بَعْدَهُ الْحِسَابُ فَاتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّكَ رَاجِعٌ إِلَى رَبِّكَ فَسَائِلُكَ عَنْ هَذَا الْمَوْقِفِ وَ مَا أَرَدْتَ بِهِ قَالَ فَإِنِّي أُقَاتِلُكُمْ لِأَنَّ صَاحِبَكُمْ لَا يُصَلِّي كَمَا ذُكِرَ لِي وَ أَنَّكُمْ لَا تُصَلُّونَ وَ أُقَاتِلُكُمْ لِأَنَّ صَاحِبَكُمْ قَتَلَ خَلِيفَتَنَا وَ أَنْتُمْ وَازَرْتُمُوهُ عَلَى قَتْلِهِ فَقَالَ لَهُ هَاشِمٌ وَ مَا أَنْتَ وَ ابْنَ عَفَّانَ إِنَّمَا قَتَلَهُ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ وَ قُرَّاءُ النَّاسِ حِينَ أَحْدَثَ أَحْدَاثاً وَ خَالَفَ حُكْمَ الْكِتَابِ وَ أَصْحَابُ مُحَمَّدٍ هُمْ أَصْحَابُ الدِّينِ وَ أَوْلَى بِالنَّظَرِ فِي أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ مَا أَظُنُّ أَنَّ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ لَا أَمْرَ هَذَا الدِّينِ عَنَاكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ قَطُّ قَالَ الْفَتَى أَجَلْ وَ اللَّهِ لَا أَكْذِبُ فَإِنَّ الْكَذِبَ يَضُرُّ وَ لَا يَنْفَعُ وَ يَشِينُ وَ لَا يَزِينُ فَقَالَ لَهُ هَاشِمٌ إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَا عِلْمَ لَكَ بِهِ فَخَلِّهِ وَ أَهْلَ الْعِلْمِ بِهِ قَالَ أَظُنُّكَ وَ اللَّهِ قَدْ نَصَحْتَنِي فَقَالَ لَهُ هَاشِمٌ وَ أَمَّا قَوْلُكَ فَإِنَّ صَاحِبَنَا لَا يُصَلِّي فَهُوَ أَوَّلُ مَنْ صَلَّى لِلَّهِ مَعَ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ أَفْقَهُهُ فِي دِينِ اللَّهِ وَ أَوْلَاهُ بِرَسُولِ اللَّهِ وَ أَمَّا مَنْ تَرَى مَعَهُ فَكُلُّهُمْ قَارِئُ الْكِتَابِ لَا يَنَامُ اللَّيْلَ تَهَجُّداً فَلَا يَغْرُرْكَ عَنْ دِينِكَ الْأَشْقِيَاءُ الْمَغْرُورُونَ قَالَ الْفَتَى يَا عَبْدَ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّكَ امْرَأً صَالِحاً أَخْبِرْنِي هَلْ تَجِدُ لِي مِنْ تَوْبَةٍ قَالَ نَعَمْ تُبْ إِلَى اللَّهِ يَتُبْ عَلَيْكَ قَالَ فَذَهَبَ الْفَتَى رَاجِعاً فَقَالَ رَجُلٌ

مِنْ أَهْلِ الشَّام خَدَعَکَ الْعِرَاقِیُّ قَالَ لَا وَ لَکِنْ نَصَحَنِی وَ قَاتَلَ هَاشِمٌ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ قِتَالًا شَدِیداً حَتَّی قَتَلَ تِسْعَهَ نَفَرٍ أَوْ عَشَرَهً وَ حَمَلَ عَلَیْهِ الْحَارِثُ بْنُ الْمُنْذِرِ فَطَعَنَهُ فَسَقَطَ وَ بَعَثَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام أَنْ قَدِّمْ لِوَاءَکَ فَقَالَ لِلرَّسُولِ انْظُرْ إِلَی بَطْنِی فَإِذَا هُوَ قَدِ انْشَقَّ فَأَخَذَ الرَّایَهَ رَجُلٌ مِنْ بَکْرِ بْنِ وَائِلٍ وَ رَفَعَ هَاشِمٌ رَأْسَهُ فَإِذَا هُوَ بِعُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَتِیلًا إِلَی جَانِبِهِ فَجَثَا حَتَّی دَنَا مِنْهُ فَعَضَّ عَلَی ثَدْیِهِ حَتَّی تَبَیَّنَتْ فِیهِ أَنْیَابُهُ ثُمَّ مَاتَ هَاشِمٌ وَ هُوَ عَلَی صَدْرِ عُبَیْدِ اللَّهِ وَ ضُرِبَ الْبَکْرِیُّ فَوَقَعَ فَأَبْصَرَ عُبَیْدَ اللَّهِ فَعَضَّ عَلَی ثَدْیِهِ الْآخَرِ وَ مَاتَ أَیْضاً فَوُجِدَا جَمِیعاً مَاتَا عَلَی صَدْرِ عُبَیْدِ اللَّهِ وَ لَمَّا قُتِلَ هَاشِمٌ جَزِعَ النَّاسُ عَلَیْهِ جَزَعاً شَدِیداً وَ أُصِیبَ مَعَهُ عِصَابَهٌ مِنْ أَسْلَمَ مِنَ الْقُرَّاءِ فَمَرَّ عَلَیْهِمْ عَلِیٌّ علیه السلام وَ هُمْ قَتْلَی حَوْلَهُ فَقَالَ:

جَزَی اللَّهُ خَیْراً عُصْبَهً أَسْلَمِیَّهً *** صَبَاحَ الْوُجُوهِ صُرِعُوا حَوْلَ هَاشِمٍ

یَزِیدُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بِشْرٌ وَ مَعْبَدٌ *** وَ سُفْیَانُ وَ ابْنَا هَاشِمٍ ذِی الْمَکَارِمِ

وَ عُرْوَهُ لَا یَبْعُدُ ثَنَاهُ وَ ذِکْرُهُ *** إِذَا اخْتَرَطَ الْبِیضُ الْخِفَافُ الصَّوَارِمُ

ثُمَّ قَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ هَاشِمٍ وَ أَخَذَ الرَّایَهَ ثُمَّ سَاقَ الْحَدِیثَ إِلَی قَوْلِهِ فَأَمَرَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام بِالْغُدُوِّ إِلَی الْقَوْمِ فَغَادَاهُمْ إِلَی الْقِتَالِ فَانْهَزَمَ أَهْلُ الشَّام وَ قَدْ غَلَبَ أَهْلُ الْعِرَاقِ عَلَی قَتْلَی أَهْلِ حِمْصٍ وَ غَلَبَ أَهْلُ الشَّام عَلَی قَتْلَی أَهْلِ الْعَالِیَهِ وَ انْهَزَمَ عُتْبَهُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ حَتَّی أَتَی الشَّامَ ثُمَّ إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام أَمَرَ مُنَادِیَهُ فَنَادَی فِی النَّاسِ أَنِ اخْرُجُوا إِلَی مَصَافِّکُمْ فَخَرَجَ النَّاسُ إِلَی مَصَافِّهِمْ وَ اقْتَتَلَ النَّاسُ إِلَی قَرِیبٍ مِنْ ثُلُثِ اللَّیْلِ.

**[ترجمه]کتاب صفین - . نصر بن مزاحم آن را در اواسط جلد(۶) از کتاب صفین ص ۳۲۳-۳۵۹ چاپ مصر روایت کرده است.

و حدیث اول از آن را ابن ماجه قزوینی در باب فضیلت عمار ذیل رقم (۱۴۶) در مقدمه سننش ج۱، ص۴۴ روایت کرده است. -

تألیف نصر بن مزاحم: علی علیه السّلام فرمود: عمار بن یاسر آمد و اذن ورود بر نبی صلّی الله علیه و آله را می خواست. فرمود: به او اجازه دهید، مرحبا بر پاک نیکو .

و از سفیان بن سعید، از سلمه بن کمیل، از مجاهد، از نبی صلّی الله علیه و آله زمانی که سنگ های مسجد را بلند می کردند فرمود: آنان و عمار را چه می شود که او آنان را به بهشت دعوت می کند و آنها او را به جهنم فرا می خوانند و این عادت نگون‌بختان فاسق است. و یکی از اصحاب نبی صلّی الله علیه و آله که وی فرمود: عمار تا مغز استخوانش از ایمان آکنده است.

نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: بهشت مشتاق دیدار سه تن است: علی، عمار و سلمان.

حبیب بن ثابت گوید: زمانی که مسجد بنا شد عمار سنگ ها را دوبه دو بلند می کرد پس رسول الله صلّی الله علیه و آله به او فرمود: یا ابویقظان بر خود دشوار مکن. پاسخ گفت: یا رسول الله صلّی الله علیه و آله من دوست دارم که در این مسجد کار کنم. ادامه داد: سپس بر کمر او دست کشید و فرمود: تو از اهل بهشت هستی، تو را دسته ستمگر به قتل می رساند.

ابن ملیکه گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص به پدرش گفت: اگر رسول الله صلّی الله علیه و آله به اطاعت از تو امر نکرده بود، این مسیر را طی نمی کردم. آیا نشنیدی که رسول الله صلّی الله علیه و آله به عمار می فرمود: تو را دسته ستمگر به قتل می رساند.

ابوبختری گوید: اویس قرنی همراه علی در صفین زخمی شد.

زید بن وهب جهنی گوید: عمار بن یاسر در آن روز ندا داد: کجاست کسی که خواستار رضوان پروردگارش است و به سوی مال و فرزند باز نمی گردد؟ ادامه داد پس گروهی از مردم نزد او آمدند، پس گفت: ای مردم با ما به سوی این قوم که خواستار خون عثمان هستند و گمان می کنند که او مظلومانه کشته شده است ببرید، به خدا سوگند غیر از ستمگر بر نفس حکم‌کننده‌اش به غیر آنچه که خدا نازل کرده است نبود .

و علی پرچم را به هاشم بن عتبه داد درحالی که دو زره بر او بود. پس علی علیه السّلام به مزاح به او فرمود: ای هاشم! از خود بیم نداری که یک‌چشم ترسو باشی؟ گفتم: یا امیرمؤمنان خواهی دانست، به خدا سوگند بین جمجمه‌های قوم می‌پیچم همانند پیچیدن مردی که آخرت را نیت کرده است. پس نیزه ای گرفت و آن را تکان داد، پس شکست، سپس نیزه دیگری گرفت و آن را سخت دید، پس آن را انداخت و نیزه سبکی طلب کرد و پرچمش را به آن بست.

و زمانی که علی علیه السّلام پرچم را به هاشم داد، مردی از بکر بن وائل از دوستان هاشم به او گفت: پیش برو تو را چه می‌ شود ای هاشم رگ گردنت ـ ریه‌ات ـ از نقص و ترس برآمده است. گفت: این کیست؟. گفتند: فلانی، گفت: اهل آن و بهتر از آن زمانی که دیدی افتادم، آن را بگیر. سپس به یارانش گفت: بندهای کفشتان را محکم کنید و دستارتان را محکم ببندید و چون مرا دیدید که پرچم را سه مرتبه حرکت دادم بدانید که یکی از شما به سوی آن بر من پیشی نگیرد. سپس هاشم به لشکر معاویه نگاه کرد و جمع عظیمی دید. گفت: اینان که هستند؟ گفتند: یاران ذوالکلاع. سپس نگاه کرد و لشکر دیگری دید. گفت: اینان که هستند. گفتند: لشکر اهل مدینه، قریش. گفت: قوم من، نیازی به نبرد با آنان ندارم. گفت: در این قبه سفید کیست؟ گفته شد معاویه و لشکر او. پس در این هنگام به سرعت حمله کرد.

حبیب بن ثابت گوید: زمانی که جنگ صفین بود و پرچم با هاشم بن عتبه بود، عمار بن یاسر او را با نیزه می‌گرفت و می گفت: پیش برو ای اعور، در اعوری که وارد فزع نشود هیچ خیری نیست.

ادامه داد: پس از عمار شرم داشت و از جنگ آگاه بود، پس پیش رفت و پرچم را فرو برد، زمانی که صف ها به او امید داشتند، عمار گفت: پیش برو اعور، در اعوری که وارد فزع نشود هیچ خیری نیست.

پس عمرو بن عاص شروع کرد: من برای صاحب این پرچم سیاه عملی می بینم که اگر بر آن ادامه دهد، امروز عرب نابود می‌شود، پس به شدت نبرد کردند.

و عمار می گفت: ای بندگان خدا صبر پیشه کنید، بهشت در سایه شمشیرهاست .

راوی ادامه داد: و علامت اهل عراق در صفین، پشم سفید بود که آن را در سر و بر روی شانه خود قرار داده بود و شعارشان یا الله، یا احد، یا صمد، یا رحیم بود.

و علامت اهل شام، تکه پارچه ای سفید بود که آن را بر روی سر و شانه های خود قرار داده بودند و شعارشان این بود، ای خونخواران عثمان، ما بندگان حقیقی خدا هستیم.

راوی ادامه داد: شمشیرها وستون های آهن بر یکدیگر ضربه زدند و باز ننشستیم تا اینکه تاریکی شب میانمان پرده انداخت و هیچ یک از ما و آنان پشت نکرد و چون صبح کردند درحالی که روز سه شنبه بود مردم به سوی صفوف خود رفتند و ابو نوح گفت: در سواران علی علیه السّلام بودم، پس با مردی از اهالی شام روبرو شدم که می گفت: چه کسی مرا به سوی حمیری ابو نوح راهنمایی می کند، ادامه داد: گفتم: او را یافته ای، تو کیستی؟ گفت: من ذوالکلاع هستم، به سوی من بیا، ابو نوح گفت: از اینکه جز در لشکر به سوی تو بیایم به خدا پناه می‌برم. ذوالکلاع گفت: حرکت کن که عهد خدا، عهد رسولش و عهد ذوالکلاع برای توست تا به سوی سوارانت برگردی. فقط می خواهم درباره امری که درباره شما در آن مجادله کردیم از تو سؤال کنم.

پس حرکت کردند تا اینکه به یکدیگر رسیدند، پس ذوالکلاع گفت: از تو دعوت کردم تا فقط حدیثی برایت بگویم که عمرو بن عاص در امارت عمر بن خطاب برایمان گفت. ابو نوح گفت: آن چیست، گفت: عمرو بن عاص برایمان حدیث گفت که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: اهل شام و اهل عراق با یکدیگر روبه رو می شوند درحالی که در یکی از دو لشکر حق و امام هدایت است و عمار بن یاسر همراه اوست، ابو نوح گفت: به جانم سوگند او در میان ماست، سؤال کرد: آیا او بر جنگ با ما مصمم است؟ ابو نوح گفت: بله و به پروردگار کعبه سوگند او از من بر نبرد با شما شدیدتر است.

ذوالکلاع گفت: آیا می توانی با من به صف اهل شام بیایی که من تو را در مقابل آنان پناه می دهم تا عمرو بن عاص را ببینی و به او از عمار و جدیتش در نبرد با ما خبر دهی، شاید بین این دو لشکر صلحی باشد. ابونوح به او گفت: تو مرد فریبکاری هستی و در قوم فریبکاری هستی و اگر قصد فریبکاری نداشته باشی فریبت می دهند و من اگر بمیرم برایم پسندیده تر از این است که همراه معاویه در دین و امر او وارد شوم. ذوالکلاع گفت: من تو را از اینکه کشته شوی و گرفته شوی و بر بیعت مجبور شوی و از لشکرت باز داشته شوی، پناه می دهم. این فقط کلمه ای است که به عمرو می رسانی، شاید خداوند بین این دو لشکر را اصلاح کند و جنگ و سلاح را از آنان بازدارد.

پس همراه او رفت تا اینکه به عمرو بن عاص رسد درحالی که او نزد معاویه بود و اطرافش مردم جمع شده بودند و عبدالله بن عمرو مردم را تحریک می کرد، چون آن دو بر قوم ایستادند ذوالکلاع به عمرو گفت: ای ابو عبدالله آیا برای توست درباره مرد ناصح، خردمند و دلسوزی که از عمار بن یاسر به تو خبر می دهد و به تو دروغ نمی گوید؟ عمرو گفت: این کیست که با توست؟ گفت: این پسر عموی من و از اهالی کوفه است، عمرو به او گفت: من نشانه ابوتراب را بر تو می بینم؟ ابو نوح گفت: نشانه محمد و یاران او بر من است و بر تو نشانه ابوجهل و فرعون است.

پس ابواعور برخاست و شمشیر از نیام کشید، سپس گفت: می بینم این دروغگو در حضور ما، ما را شماتت می کنم، درحالی

که بر او سیمای ابوتراب است. ذواکلاع گفت: به خدا سوگند اگر دستانت را به سوی او دراز کنی، بینی ات را با شمشیر خرد می کنم، او پسر عموی من و در پناه من است، برای او عهد بسته ام و او را به سوی شما آورده ام تا از آنچه که بر سر آن مجادله کرده اید به ما خبر دهد.

عمرو به او گفت: یا ابو نوح، خدا را به یادت می آورم که راست بگویی، آیا عمار بن یاسر در میان شماست؟ ابو نوح به او گفت: من از او به تو خبر نمی دهم تا بگویی چرا درباره او می پرسی؟ گفت: از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: عمار را دسته ستمگر می کشد و برای عمار شایسته نیست که از حق جدا شود و هرگز آتش چیزی از او را نخواهد بلعید.

ابو نوح گفت: لا إله إلا الله و الله اکبر، به خدا سوگند او در میان ماست و بر نبرد با شما مصمم است. پس عمرو گفت: به خدا سوگند او بر نبرد با ما مصمم است؟ گفت: بلی، به خداوندی که هیچ خدای جز او نیست سوگند روز جمل برایم سخن گفت که ما بر آنان غلبه خواهیم یافت و دیروز برایم سخن گفت که اگر ما را بزنند به گونه ای که ما را به نخل های خشکیده هجر برسانند، قطعاً می دانیم که ما بر حق و آنها بر باطل هستند و کشتگان ما در بهشت و کشتگان آنها در آتش است.

پس عمرو به او گفت: آیا می توانی من و او را جمع کنی؟ گفت: بلی، پس زمانی که قصد کرد که او را به یارانش برساند، عمرو بن عاص، دو پسرش، عقبه بن ابوسفیان، ذوالکلاع، ابواعور سلمی، حوشب و ولید بن ابومعیط سوار شدند و حرکت کردند تا به سوارانشان رسیدند.

و ابو نوح درحالی که شرحبیل بن ذی الکلاع همراه او بود، حرکت کرد تا به یارانش رسید پس جاریه بن مثنی، خالد بن معمر، عبدالله بن حجل و عبدالله بن عباس نشسته بود یافت، پس ابو نوح گفت: ذوالکلاع که از خویشان من است مرا خواند و آنچه که بین او و آنان گذشته بود را ذکر کرد و گفت: عمرو بن عاص به من خبر داد که از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیده است که می فرمود: عمار را دسته ستمگر به قتل می رساند.

عمار گفت: راست گفته است و آنچه شنیده است به ضرر اوست و سودی برایش ندارد. ابو نوح گفت: او می خواهد که تو را ببیند. عمار به یارانش گفت: سوار شوید، ادامه داد: ما همرا عمار دوازده نفر بودیم، پس حرکت کردیم تا به آنان رسیدیم، سپس سواری از عبدالقیس که عوف بن بشر خوانده می شد را به سوی آنان فرستادیم او تا نزدیکی قوم رفت، سپس ندا داد عمرو بن عاص کجاست؟ گفتند: اینجاست او را از جای عمار و سوارانش آگاه کرد، عمرو گفت: به سوی ما بیاید، عوف گفت: از حیله های شما بیم دارم، سپس بین آنان سخنی گذشت که آن را رها کردم تا اینکه گفت:

عمار با اصحابش روی آورد و به یکدیگر رسیدند، پس عمرو گفت: یا ابویقظان، اگر سلاح اهل این ارتش را بازنگیری و خونشان را حفظ نکنی خدا را به یادت می آورم، چرا با ما جنگ می کنی؟ آیا ما یک خدا را نمی پرستیم و به قبله شما نماز نمی خوانیم و دعوت شما را دعوت نمی کنیم و کتاب شما را نمی خوانیم و به رسولتان ایمان نداریم؟ گفت: حمد از آن خدایی است که این سخنان را از زبان تو بیرون آورد، برای من و یاران من، قبله، دین، عبادت رحمن، نبی و کتابی غیر از تو و اصحاب توست، تو را گمراه گمراه کننده قرار داد که نمی دانی هدایتگر هستی یا گمراه، و تو را نابینا قرار داد، تو را از آنچه

که بر سر آن با تو و یاران تو جنگ می کنم، آگاه می کنم، رسول الله صلّی الله علیه و آله به من امر کرد که با پیمان‌شکنان جنگ کنم، پس انجام دادم و او به من امر کرد که با قاسطین جنگ کنم پس شما آنها هستید، اما مارقون، نمی دانم آنها را می بینم یا نه.

ای ابتر آیا نمی دانی که رسول الله صلّی الله علیه و آله به علی علیه السّلام فرمود: هر که من مولای او هستم، علی مولای اوست. بار خدا با هر کسی که با او دوستی کرد، دوستی کن و با هر کسی که با او دشمنی کرد دشمنی کن، و من مولای خدا، رسول او، و بعد از او علی هستم و برای تو مولایی نیست.

پس عمرو به او گفت: درباره قتل عثمان چه می گویی؟ گفت: دروازه هر بدی را برای شما گشوده است. عمرو گفت: پس علی او را کشته است؟ عمار گفت: بله، شاید علی او را کشته است و علی همراه او بود. عمرو پرسید: آیا در میان قاتلان او بودی؟ گفت: من با کسی هستم که او را کشت و امروز همراه او نبرد می کنم. گفت: چرا او را کشتید؟ گفت: قصد داشت دینمان را تغییر دهد، پس او را کشتیم.

عمرو گفت: آیا نمی شنوید که به قتل امامتان اعتراف کرد! عمار گفت: و قبل از تو فرعون آن را گفته است.

پس اهل شام گفتند و برای آنان سر و صدایی بود، پس بر اسب ها سوار شدند و بازگشتند و آنچه مابینشان بود به معاویه رسید، پس به او گفت: اگر خفت برده سیاه یعنی عمار آنان را گرفته است، عرب نابود شده است.

و عمار به قصد جنگ خارج شد و اسب ها در کنار یکدیگر صف بسته بودند و مردم پیش می رفتند و بر عمار زره ای بود درحالی که می گفت: ای مردم شتاب به سوی بهشت. پس مردم به شدت جنگیدند که مردم نظیر آن را نشنیده بودند و کشته شدگان زیاد شدند طوری که مرد برای اینکه بندهای چادرش را ببندد بر روی دست یا پای او بود. اشعث گوید: خیمه ها و چادرهای صفین را دیدم و هیچ خیمه، چادر، بناء و سایه بانی نبود مگر اینکه به دست و پای مردی بسته شده بود.

و ابوسماک اسدی ظرفی از آب و تیغه آهنی گرفت و در میان کشته شدگان می چرخید و چون مردی زخمی می دید که رمقی داشت او را می نشاند و از او می پرسید امیرمؤمنان کیست و اگر می گفت علی خون او را می شست و به او آب می نوشاند و اگر ساکت می شد با تیغ ضربه ای به او می زد تا بمیرد. ادامه داد: پس حرکت دهنده نامیده می شد.

احنف بن قیس گوید: به خدا سوگند، در کنار عمار بودم، پس پیش رفتیم تا به هاشم بن عتبه نزدیک شدیم. عمار به او گفت: پدر و مادرم فدای تو سوار شو، و عمار به رقّه ای ــ زمینی نرم ــ در جناح راست نگاه کرد. پس هاشم به او گفت: خداوند تو را رحمت کند ای عمار، تو مردی هستی که سبکی در جنگ تو را می گیرد و من فقط با پرچم پیشروی می‌کنم و امیدوارم که با آن به حاجتم دست یابم و من اگر سبک باشم از هلاکت ایمن نیستم. و معاویه به عمرو گفت: وای بر تو ای عمرو، پرچم با هاشم است، او گویی با آن می دود و اگر با آن سینه خیز رود، امروز روز بلندی برای اهل شام است و پیوسته عمار با او بود تا حمله کرد، پس معاویه آن را دید و گروهی از یارانش و کسانی از آنان که در جانب او بر مردم آشکار شده بودند را به سوی او فرستاد. و در آن جمع عبدالله بن عمرو بود و همراه او دو شمشیر بود که یکی را به کمر بسته بود و با

دیگری ضربه می زد و سواران علی دور او حلقه زدند، پس عمرو گفت: یا خدا یا رحمن پسرم پسرم، معاویه گفت: صبر کن صبر کن ایرادی بر او نیست، عمرو گفت: اگر یزید نیز بود صبر می کردی، و پیوسته حامیان اهل شام از او دفاع می کردند تا اینکه درحالی که بر روی اسبش می گریخت، به همراه یارانش نجات پیدا کرد و هاشم در معرکه زخمی شد.

راوی ادامه داد: عمار زمانی که به شمشیر عمرو بن عاص نگاه می کرد، گفت: به خدا سوگند سه مرتبه با این شمشیر نبرد کردم و این صحیح‌ترین آنها نیست.

و حدیث را مشابه روایت الاختصاص تا این سخنش ادامه داد: اما ابوعادیه بر او ضربه زد و ابن جوین سرش را جدا کرد، پس ذوالکلاع به عمرو گفت: وای بر تو این چیست؟ عمرو گفت: آن به سوی ما باز خواهدگشت و آن قبل از این بود که عمار زخمی شود، پس عمار با علی زخمی شد و ذوالکلاع با معاویه.

عمرو گفت: به خدا سوگند ای معاویه نمی دانم از کشته شدن کدام یک از آن دو بیشتر خوشحال هستم. به خدا سوگند اگر ذوالکلاع بماند تا عمار کشته شود با همه قومش منصرف می شود و لشکرمان را بر ما تباه می کند.

ادامه داد: پی پیوسته مردی می آمد و می گفت: من عمار را کشتم، پس عمرو به او می گفت: از او چه شنیدید؟ پس مختلف گفتند، تا اینکه ابن جوین آمد و گفت: من عمار را کشتم، عمرو به او گفت: آخرین سخنش چه بود؟ گفت: شنیدم که می گفت: امروز دوستان، محمد و یاران او را دیدار می‌کنم.

پس عمرو به او گفت: راست گفتی تو صاحب آن هستی، اما به خدا سوگند با آنچه که به آن دست یافتی، پروردگارت را به خشم آوردی.

عبد خیر همدانی گوید: به عمار بن یاسر نگاه کردم، تیر انداخت و بیهوش شد و نه ظهر و عصر خواند و نه مغرب و عشاء و فجر. سپس به هوش آمد و همه آنها را قضا کرد، با اولین نمازی که از دست داده بود شروع کرد، سپس نماز بعد از آن را به جای آورد.

ابن حریث گوید: غلام عمار بن یاسر که اسمش راشد است، درحالی که شربتی از شیر در دست داشت آمد، عمار گفت: به هوش باش که از دوستم رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: آخرین توشه تو از دنیا شربتی از شیر است.

یعقوب بن اوسط گوید: دو مرد در صفین بر سر گرفتن عمار بن یاسر و قتل او اقامه حجت کردند، پس نزد عبدالله بن عمرو بن عاص رفتند، پس به آن دو گفت: وای بر شما از من دور شوید که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: قریش به عمار حرص دارد، آنها و عمار را چه می شود که او آنها را به بهشت دعوت می کند و آنها او را به آتش می خوانند، قاتل و سالب او در آتش است، ادامه داد: به من خبر رسید که معاویه گفت: او را کسی کشته است که وی را بیرون آورده است، و با این عوام شام را فریب می دهد .

رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: ابن سمیه هرگز بین دو امر مخیر نبوده است مگر اینکه شدیدترین آن دو را اختیار کرده

است.

و در حدیث عمر بن سعد گوید: عمار بن یاسر حمله کرد درحالی که می گفت:

ــ هرگز و به خداوند بیت سوگند پیوسته می‌آیم ــ حمله می‌کنم ــ تا بمیرم یا اینکه آنچه دوست دارم را ببینم.

ــ من با حق همراه هستم، همراه علی، داماد نبی صاحب وفادار امانت ها می جنگم.

تا پایان ابیات. راوی ادامه داد: اهل شام می زدند تا آنها را به سوی فرات پیش بردند.

ادامه داد: و عبدالله بن سوید سید جرش به سوی ذی الکلاع حرکت کرد و به او گفت: چرا آن دو مرد را جمع کردی؟ پاسخ داد: به دلیل حدیثی که از عمرو شنیدم که ذکر کرد که او از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیده است و آن اینکه او به عمار بن یاسر می فرمود: تو را دسته ستمگر به قتل می رساند.

پس عبدالله بن عمر عبسی که از عابدان مردم زمان خود بود، شبانه خارج شد و در لشکر علی علیه السّلام صبح کرد و سخن عمرو درباره عمار را برای مردم حدیث کرد، آنگاه که معاویه این سخن را شنید در پی عمرو فرستاد و گفت: اهل شام را بر من تباه کردی، آیا هرآنچه از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیده ای را می گویی؟ عمرو پاسخ داد، آن را گفتم درحالی‌که به خدا سوگند از غیب خبر نداشتم و نمی دانستم که صفین رخ می دهد و عمار دشمن ما می شود و نیز تو درباره او مشابه آنچه که من روایت کرده ام را روایت کرده ای، از اهل شام بپرس. معاویه خشمگین شد و از دست وی برآشفت و خیرش را از او منع کرد. پس عمرو گفت: اگر این جنگ از ما نمایان شود برایم در جوار معاویه هیچ خیری نیست، عمرو سخن زور نمی‌پذیرفت، پس درباره آن گفت:

تعاتبنی ان قلت شیئا سمعته و قد قلت لو أنصفتنی مثله قبلی

و ما کان لی علم بصفین انّها تکون و عمار یحثّ علی قتلی فلو کان لی بالغیب علم کتمتها و کایدت أقواما مراجلهم تغلی

مرا سرزنش می کنی که چیزی که شنیده ام را بر زبان آورده ام، و اگر انصاف کنی خود نیز پیش از من نظیر آن را گفته ای.

و من نمی دانستم که صفین رخ می دهد و عمار بر کشتن من ترغیب می کند.

و اگر من از غیب علم داشتم، آن را کتمان می کردم، و در برابر اقوامی که دیگ هایشان جوشان است مقاومت می کردم. تا پایان ابیات.

سپس معاویه با ابیاتی مشتمل بر طلب پوزش، به او پاسخ گفت، پس عمرو به سوی او آمد و او را ملامت کرد و امرشان متحد گردید.

سپس علی علیه السّلام، هاشم بن عقبه را درحالی که پرچم همراه او بود و یک چشم بود خواند و گفت: تا کی نان می خوری

و آب می نوشی؟ هاشم گفت: تلاش می کنم که هرگز به سوی تو بازنگردم. علی علیه السّلام فرمود: در مقابل تو ذوالکلاع قرار دارد و مرگ سرخ نزد او است، پس هاشم پیش رفت و صاحب پرچم ذوالکلاع بر او ظاهر شد، دو ضربه بر یکدیگر رد و بدل کردند، هاشم بر او ضربه زد و او را کشت و تعداد کشته شدگان زیاد شد، و ذوالکلاع حمله کرد و مردم شمشیر زدند و هر دو کشته شدند.

و پسر هاشم پرچم را گرفت و اسیر شد، او را نزد معاویه بردند و چون بر او وارد شد درحالی که عمرو بن عاص کنار او بود، گفت: یا امیر مؤمنان این حیله گر پسر مرقال است، در برابر تو سوسمار است که نگاه می‌کند، که عصا از عصا است و مار از مار زاده می شود و مجازات بدی، بدی است.

پسر هاشم گفت: من اولین مردی نیستم که قومش وی را رها کرده و روزگارش به سر آمده است. معاویه گفت: این، کینه های بازمانده از صفین است و پدرت بر تو جنایتی نکرده است. عمرو گفت: یا امیر مؤمنان به من فرصت بده تا شاهرگ هایش را به خاطر یاوه گویی هایش بیرون بکشم، پسر هاشم به او گفت: پسر عاص این [دلیری تو] زمانی که تو را به هماوردی می خواندم، آنگاه که پای مردان در باتلاق خون خیس می شد و راه ها بر تو تنگ آمد و در آستانه هلاکت بودی، نبود؟ به خدا سوگند اینک نیز اگر جایگاهت نسبت به او نبود تیری بیرون می‌کشیدم و به سویت رها می کردم که تیزتر از سنگهای اجاق باشد، زیرا تو هنوز بر هوس خود می افزایی و بسان شب کور در شب تاریک ظلمانی، چسبیده به ریسمانت سرگردانی. راوی گوید: معاویه از شنیدن سخنان ابن هاشم در شگفت شد و به زندانی کردن و خودداری از کشتن وی امر کرد.

عبد خیر گوید: زمانی که هاشم بر زمین افتاد، مردی بر او گذر کرد و او درحالی که بین کشته شدگان به خاک افتاده بود به او می گفت: از جانب من به امیر مؤمنان علیه السّلام سلام و رحمت خدا را برسان و بگو: تو را به خدا سوگند می دهم که صبح نکنی مگر اینکه پای کشتگان را به دوال اسبابت بسته باشی، زیرا فردا تعیین سرنوشت جنگ با کسی است که کشتگان را جمع کرده باشد. آن مرد علی را از آن پیام باخبر کرد و علی علیه السّلام نیمه شب روانه شد و کشتگان را بر پشتش می نهاد و ابتکار عمل علیه دشمن با او بود.

عمرو بن سعد از مردی از ابو سلمه روایت کرد که هاشم بن عقبه به هنگام غروب مرا فراخواند و گفت: به هوش باشید، هرکس خدا و سرای آخرت را می خواهد باید به سوی من آید. پس گروهی به سوی من آید. گروهی به سوی او رفتند و او با گروهی از یاران خود چند مرتبه به شدت بر شامیان هجوم برد، ولی هیچ سمتی نبود که او بر آن حمله کند که آنان مقاومت نکنند و به شدت در آن نبرد کردند. او به یارانش گفت: این مقاومتی که می بینید شما را به هراس نیافکند به خدا سوگند آنچه که از آنها می بینند جز تعصب عربی و مقاومت زیر پرچم های آن و در پایگاه های آن نیست، درحالی که آنها به یقین گمراهند و قطعاً شما بر حق هستید. ای قوم شکیبا باشید و با هم پایمردی کنید و گردهم آیید و صبر پیشه کنید و آرام ما را به سوی دشمنانمان ببرید و خدا را یاد کنید و هیچ کسی از برادرش در امان نباشد و به این سو و آن سو ننگرید و مانند آنان پایداری کنید و برای ثواب بر آنان شمشیر بکشید تا خداوند میان ما داوری کند و بهترین داوران است.

ابوسلمه گوید: پس او با گروهی از قاریان پیش رفت و او و یارانش جنگ سختی کردند تا اینکه آنچه که با آن شاد می شوند

را دیدند. در این هنگام جوانی به سوی آنان آمد که شمشیر می زد و نفرین و دشنام می داد و سخن بسیار می گفت .

هاشم به او گفت: در پی این سخن دادرسی و در پی این جنگ حسابرسی است، از خدا بترس که تو به سوی پروردگارت باز می گردی و او درباره این موضع و آنچه از آن قصد کرده ای از تو می پرسد. جوان گفت: من به این دلیل با شما پیکار می کنم که چنانکه برایم گفته اند مولای شما نماز نمی گزارد و شما نیز نماز نمی گزارید و نیز به این دلیل که مولای شما خلیفه ما را کشته است و شما در کشتن او به وی کمک کرده اید! هاشم به او گفت: تو را با پسر عفان چه کار؟ او را یاران محمد، قاریان مردم، پس از بدعت هایی که ایجاد کرد و با حکم کتاب مخالفت ورزید، کشته اند و یاران محمد همان اهل دین هستند و در اندیشیدن به امور مسلمانان شایسته ترند و نمی پندارم که امر این امت و امر این دین لحظه ای به تو مانده باشد؟ جوان گفت: آری به خدا سوگند دروغ نمی گویم که دروغ زیان می رساند و سودی ندارد، زشتی آورد و آراسته نکند. پس هاشم به او گفت: این امری است که تو از آن آگاهی نداری، پس آن را به آگاهان به آن بسپار. گفت: به خدا سوگند گمان می کنم که اندرز می دهی، پس هاشم به او گفت: اما اینکه گفتی مولای ما نماز نمی خواند، او اولین کسی است که با رسول الله صلّی الله علیه و آله نماز خواند و آگاه ترین فرد در دین خدا، و نزدیک ترین آنان به رسول الله صلّی الله علیه و آله است و این کسانی که همراه او می بینی، همه از قاریان قرآن هستند که شب ها از روی عبادت چشم برهم نمی دهند، پس این تیره بختان فریب خورده، تو را در دینت نفریبند.

جوان گفت: ای بنده خدا، تو را فردی صالح می پندارم، به من بگو آیا راه توبه ای برای من می بینی؟ گفت: بلی، به درگاه خدا توبه کن که توبه ات را بپذیرد. راوی گوید: جوان به قصد بازگشت حرکت کرد، مردی از شامیان به او گفت: آن عراقی فریبت داد، گفت: نه بلکه اندرزم داد.

هاشم و یارانش پیکاری سخت کردند تا اینکه نه یا ده نفر را کشت و حارث بن منذر بر او حمله کرد و بر او ضربتی زد که او افتاد و علی علیه السّلام به سوی او فرستاد که پرچمت را پیش ببر، پس او به فرستاده گفت: به شکمم نگاه کن، چون نگریست شکمش را دریده دید، پس مردی از بکر بن وائل پرچم را گرفت و هاشم سرش را بلند کرد و عبیدالله بن عمر بن خطاب را در کنارش کشته دید، پس سینه خیز رفت تا اینکه به او نزدیک شد، پس چندان دندان بر سینه او فشرد که تا اینکه دندان هایش در پیکر او فرورفت، سپس هاشم درحالی که بر روی سینه عبیدالله بن عمر بود، جان سپرد. و آن مرد بکری ضربت خورد و بر زمین افتاد و عبیدالله را دید، پس بر سمت دیگر سینه او دندان فشرد و او نیز جان سپرد و هر دو را بر سینه عبیدالله مرده یافتند.

چون هاشم کشته شد، مردم بر او بی تابی بسیار کردند و گروهی از قاریان اسلم نیز از پا درآمدند، پس علی علیه السّلام بر آنان که در اطرافش کشته شده بودند گذشت و فرمود:

خداوند گروه اسلمیان را جزای خیردهد که با چهره های تابناک پیرامون هاشم به خاک افتاده شده اند.

یزید، عبدالله، بشر، معبد، سفیان و دو پسر صاحب فضیلت هاشم

و گروهی بهم‌تافته ای که اگر روزی تیغ های برّان هم در نیام رود، ستایش و یاد آنان از خاطره ها نرود.

سپس عبدالله بن هاشم برخاست و پرچم را گرفت.

سپس راوی حدیث را تا این سخن او ادامه داد: پس علی علیه السّلام آنان را به حرکت زودهنگام به سوی آن قوم امر کرد، و سپیده دم برای نبرد نزد آنان رفت و اهل شام شکست خوردند و عراقیان کشتگان حمص را جمع کردند و شامیان کشتگان عالیه را و عقبه بن ابوسفیان عقب نشینی کرد تا به شام رسد.

سپس علی علیه السّلام به منادی اش امر کرد، پس او در میان مردم ندا داد که به سوی مصاف خود بیرون بیایید، پس مردم به سمت صفوف خود بیرون آمدند و تا نزدیکی پاس سوم شوم پیکار کردند.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الإرقال ضرب من الجنب و ناقه مرقل و مرقال إذا کانت کثیره الإرقال و المرقال لقب هاشم بن عتبه الزهری لأن علیا علیه السلام دفع إلیه الرایه یوم صفین فکان یرقل بها إرقالا قوله سامت إلیه الصفوف فی

ص: ۳۷

أكثر النسخ بالسين المهمله من قولهم سامت الإبل و الريح إذا مرت و استمرت أو من قولهم سامت الطير على الشى ء أى حامت و دامت و فى بعضها بالمعجمه من شاممته أى قاربته قوله فدونك الضب شبهه بالضب لبيان كثره حقده و شده عداوته قال الجوهرى فى المثل أعق من ضب لأنه ربما أكل حسوله و الضب الحقد تقول أضب فلان على غل فى قلبه أى أضمره و رجل خب ضب أى جربز مراوغ و قال فى المثل العصا من العصيه أى بعض الأمر من بعض و قال الزمخشرى فى المستقصى العصا من العصيه هى فرس جزيمه و العصيه أمها يضرب فى مناسبه الشى ء سنخه و كانتا كريمتين و يروى العصا من العصيه و الأفعى بنت حيه و المعنى أن العود الكبير ينشأ من الصغير الذى غرس أولا يضرب للشى ء الجليل الذى يكون فى بدئه حقيرا انتهى.

و الثبج بالتحريك ما بين الكاهل إلى الظهر و قال الجوهرى النقع محبس الماء و كذلك ما اجتمع فى البئر منه و المنقع الموضع يستنقع فيه الماء و استنقع الماء فى الغدير أى اجتمع و ثبت و استنقع الشى ء فى الماء على ما لم يسم فاعله و قال الجريال صبغ أحمر عن الأصمعى و جريال الذهب حمرته و الجريال الخمر و جربال الخمر لونها و هنا كنايه عن الدم قوله بأحد من وقع الأثافى لعل المراد بالأثافى هنا السمه التى تكوى بها قال الجوهرى المثفاه سمه كالأثافى و فى الأثافى مثل آخر مشهور قال فى المستقصى فى الأمثال رماه الله بثالثه الأثافى يعمد إلى قطعه من الجبل فيضم إليها حجران ثم ينصب عليها القدر و المراد بثالثتها تلك القطعه و هى مثل لأكبر الشر و أفظعه و قيل معناه أنه رماه بالأثافى أثفيه بعد أثفيه حتى رماه الله بالثالثه فلم يبق غايه و المراد أنه رماه بالشر كله قوله تكثر فى دهشك أى تكثر الكلام فى تحيرك و خوفك و فى بعض النسخ بالسين المهمله و هو النبت لم يبق عليه لون الخضره و المكان السهل ليس برمل و لا تراب و المرسه الحبل و الجمع مرس و فى بعض الروايات تكثر فى هوسك و تخبط فى دهسك و تنشب فى مرسك و الهوس شده الأكل و السوق اللين و المشى الذى يعتمد فيه صاحبه على الأرض و الإفساد و الدوران أو بالتحريك طرف من الجنون.

**[ترجمه]جوهری گوید: ارقال نوعی یورتمه است و ناقه مرقل و مرقال، زمانی گفته می شود که شتر بسیار یورتمه رود، و مرقال لقب هاشم بن عقبه زهری است، زیرا علی علیه السّلام در روز صفین پرچم را به او داد و او با آن با حالت دویدن می رفت. این سخن او «سامت إلیه الصفوف» در اغلب نسخه ها با سین است که برگرفته از این کلام عرب است: سامت الإبل و الریح زمانی که گذشت و استمرار داشت یا برگرفته از این کلام آنان است: سامت الطیر علی الشئ یعنی پرنده دور چیزی بچرخد و بر آن تدوام داشته باشد. و در بعضی نسخه ها با شین است یعنی به او نزدیک شدم. این سخن او «فدونک الضّب» او را برای بیان کینه زیاد و شدت دشمنی به سوسمار تشبیه کرده است. جوهری گوید: در مثل است: اعقّ من ضبّ، زیرا گاه او آنچه اطراف اوست را می خورد و الضب یعنی کینه، می گویی: أضب فلان علی غلّ فی قلبه یعنی فلانی کینه ای را در دلش پنهان کرد و رجل ضبّ یعنی مرد شیاد حیله گر. و گوید: در مثل است: العصا من العصیه و العصیه أمّها، و در تناسب چیزی با شبیه خود و نیکو بودن هر دو مثل زده می شود و روایت می شود: العصا من العصیّه و الأفعی بنت حیّه و معنی این است که چوب بزرگ از چوب کوچکی که در ابتدا کاشته شده است، نشأت می گیرد و برای شئ باارزشی که در ابتدا ناچیز است مثال زده می شود. پایان.

والثّبج با حرکت قسمت مابین دوش تا کمر است. و جوهری گوید: النقع یعنی مرداب و نیز آبی که در چاه جمع شود و المنقع جایی است که آب در آن حبس می شود و استنقع الماء فی الغدیر یعنی آب در برکه جمع شد و راکد ماند و استنقع الشئ فی الماء بر اساس مبنی للمجهول است. و گوید: الجریال یعنی رنگ قرمز، این از اصمعی است و جریال الذهب یعنی سرخی طلا و الجریال به معنی شراب نیز می باشد و جریال االخمر یعنی رنگ شراب و در اینجا کنایه از خون است. این سخن او «بأحّد من وقع الأثافی» شاید مقصود از أثافی در اینجا نشانه ای باشد که با آن داغ می شود. جوهری گوید: المثفاه نشانه ای مانند اثافی است و درباره اثافی مثل مشهور دیگری است که در المستقصی گفته است: در امثال است «رماه الله بثالثه الأثافی» به تکه سنگی از کوه تکیه می شود و دو سنگ دیگر به آن اضافه می شود، سپس دیگ بر روی آن قرار می گیرد و منظور از سومین آن، آن قطعه است و این مثلی است برای بزرگ‌ترین و فظیع ترین شر و گفته شده معنایش این است که او را سه پایه زد، پایه ای بعد از پایه دیگر تا اینکه خداوند او را با پایه سوم زد و پس غایتی نماند و مقصود این است که او را با همه شر و بدی زد. و این سخن او: «تکثر من دهشک» یعنی سخن درباره سرگردانی و ترست را زیاد می کنی و در بعضی نسخه ها با سین آمده است که آن گیاهی است که رنگ سبز بر آن نمانده است. و المکان السمل جایی است که نه شن است و نه خاک، و المرسه یعنی ریسمان و جمع آن مرس است. و در بعضی روایات آمده است: تکثر فی هوسک و تخبط دهسک و تنشب فی مرسک. و هوس شدت خوردن و کشیدن نرم و رفتنی است که صاحب آن در آن بر زمین تکیه می کند و تباه کردن و دوران یا با حرکت است یعنی نوعی از جنون است .

**[ترجمه]

باب ۱۴ باب ما ظهر من إعجازه علیه السلام فی بلاد صفین و سائر ما وقع فیها من النوادر

الأخبار

«۳۸۱»

(۱)لی، الأمالی للصدوق مَاجِیلَوَیْهِ عَنْ عَلِیٍّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی الصَّلْتِ الْهَرَوِیِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یُوسُفَ الْفِرْیَابِیِّ عَنْ سُفْیَانَ عَنِ الْأَوْزَاعِیِّ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی کَثِیرٍ عَنْ حَبِیبِ بْنِ الْجَهْمِ قَالَ: لَمَّا دَخَلَ بِنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام إِلَی بِلَادِ صِفِّینَ نَزَلَ بِقَرْیَهٍ یُقَالُ لَهَا صَنْدَوْدَاءُ ثُمَّ أَمَرَنَا فَعَبَرْنَا عَنْهَا ثُمَّ عَرَّسَ بِنَا فِی أَرْضٍ بَلْقَعٍ فَقَامَ إِلَیْهِ مَالِکُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَ تُنْزِلُ النَّاسَ عَلَی غَیْرِ مَاءٍ فَقَالَ یَا مَالِکُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ سَیَسْقِینَا فِی هَذَا الْمَکَانِ مَاءً أَعْذَبَ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَلْیَنَ مِنَ الزُّبْدِ الزُّلَالِ وَ أَبْرَدَ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْفَی مِنَ الْیَاقُوتِ فَتَعَجَّبْنَا وَ لَا عَجَبَ مِنْ قَوْلِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام ثُمَّ أَقْبَلَ یَجُرُّ رِدَاءَهُ وَ بِیَدِهِ سَیْفُهُ حَتَّی وَقَفَ عَلَی أَرْضٍ بَلْقَعٍ فَقَالَ یَا مَالِکُ احْتَفِرْ أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ فَقَالَ مَالِکٌ فَاحْتَفَرْنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَخْرَهٍ سَوْدَاءَ عَظِیمَهٍ فِیهَا حَلْقَهٌ تَبْرُقُ کَاللُّجَیْنِ فَقَالَ لَنَا رُومُوهَا فَرُمْنَاهَا بِأَجْمَعِنَا وَ نَحْنُ مِائَهُ رَجُلٍ فَلَمْ نَسْتَطِعْ أَنْ نُزِیلَهَا عَنْ مَوْضِعِهَا فَدَنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام رَافِعاً یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ یَدْعُو وَ هُوَ یَقُولُ:

۱- ۳۸۱- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۱۴ من المجلس: ۳۴ من أمالیه ص ۱۵۵.

طـاب طـاب مربـا بمـا لم طبيوثا بوثه شـتميا كوبا جاحا نوثا توديثا برحوثا (۱)آمِينَ آمِينَ رَبَّ الْعَـالَمِينَ رَبَّ مُوسَـى وَ هَـارُونَ ثُمَّ اجْتَـذَبَهَا فَرَمَاهَا عَنِ الْعَيْنِ أَرْبَعِينَ ذِرَاعاً قَالَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ فَظَهَرَ لَنَا مَاءٌ أَعْذَبُ مِنَ الشَّهْدِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ وَ أَصْـفَى مِنَ الْيَاقُوتِ فَشَـرِبْنَا وَ سُـقِينَا ثُمَّ رَدَّ الصَّخْرَهَ وَ أَمَرَنَا أَنْ نَحْثُوَ عَلَيْهَا التُّرَابَ ثُمَّ ارْتَحَلَ وَ سِـرْنَا فَمَا سِرْنَا إِلَّا غَيْرَ بَعِيدٍ قَالَ مَنْ مِنْكُمْ يَعْرِفُ مَوْضِعَ الْعَيْنِ فَقُلْنَا كُلُّنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَرَجَعْنَا فَطَلَبْنَا الْعَيْنَ فَخَفِيَ مَكَانُهَا عَلَيْنَا أَشَـدَّ خَفَاءٍ فَظَنَنَّا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السـلام قَدْ رَهِقَهُ الْعَطَشُ فَأَوْمَأْنَا بِأَطْرَافِنَا فَإِذَا نَحْنُ بِصَوْمَعَهِ رَاهِبٍ فَدَنَوْنَا مِنْهَا فَإِذَا نَحْنُ بِرَاهِبٍ قَدْ سَـقَطَتْ حَاجِبَاهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ فَقُلْنَا يَا رَاهِبُ أَ عِنْدَكَ مَاءٌ نَسْـقِي مِنْهُ صَاحِبَنَا قَالَ عِنْدِي مَاءٌ قَدِ اسْـتَعْذَبْتُهُ مُنْذُ يَوْمَيْنِ فَأَنْزَلَ إِلَيْنَا مَاءً مُرّاً خَشِـناً فَقُلْنَا هَذَا قَدِ اسْـتَعْذَبْتَهُ مُنْذُ يَوْمَيْنِ فَكَيْفَ وَ لَوْ شَـرِبْتَ مِنَ الْمَاءِ الَّذِي سَـقَانَا مِنْهُ صَاحِبُنَا وَ حَدَّثْنَاهُ بِالْأَمْرِ فَقَالَ صَاحِبُكُمْ هَذَا نَبِيٌّ قُلْنَا لَا وَ لَكِنَّهُ وَصِـيُّ نَبِيٍّ فَنَزَلَ إِلَيْنَا بَعْدَ وَحْشَـتِهِ مِنَّا وَ قَالَ انْطَلِقُوا بِي إِلَى صَاحِبِكُمْ فَانْطَلَقْنَا بِهِ فَلَمَّا بَصُرَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ شَمْعُونُ قَالَ الرَّاهِبُ نَعَمْ شَمْعُونُ هَذَا اسْمٌ سَمَّتْنِي بِهِ أُمِّي مَا اطَّلَعَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ أَنْتَ فَكَيْفَ عَرَفْتَهُ فَأَتِمَّ حَتَّى أُتِمَّهُ لَكَ قَالَ وَ مَا تَشَاءُ يَا شَـمْعُونُ قَالَ هَذَا الْعَيْنَ وَ اسْـمَهُ قَالَ هَذَا الْعَيْنُ رَاحُومَا وَ هُوَ مِنَ الْجَنَّهِ شَـرِبَ مِنْهُ ثَلَاثُمِائَهٍ وَ ثَلَاثَهَ عَشَـرَ وَصِـيّاً وَ أَنَا آخِرُ الْوَصِيِّينَ شَرِبْتُ مِنْهُ قَالَ الرَّاهِبُ هَكَـذَا وَجَدْتُ فِي جَمِيعِ كُتُبِ الْإِنْجِيلِ وَ أَنَا أَشْـهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّكَ وَصِـيُّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ثُمَّ رَحَـلَ أَمِيرُ الْمُـؤْمِنِينَ علیه السـلام وَ الرَّاهِبُ يَقْـدُمُهُ حَـتَّى نَزَلَ بِصِـفِّينَ وَ نَزَلَ مَعَهُ بِعَابِـدَيْنِ وَ الْتَقَى الصَّفَّانِ فَكَـانَ أَوَّلُ مَنْ أَصَـابَتْهُ الشَّـهَادَهُ الرَّاهِبَ فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُـؤْمِنِينَ علیه السـلام وَ عَيْنَـاهُ تَهْمِلَـانِ وَ هُـوَ يَقُـولُ الْمَرْءُ مَعَ مَنْ أَحَبَّ الرَّاهِبُ مَعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَهِ رَفِيقِي فِي الْجَنَّهِ.

**[ترجمه]امالی صدوق - . شیخ صدوق در حدیث (۱۴) از مجلس: (۳۴) از امالی‌اش ص ۱۵۵ روایت کرده است. - :

حبیب بن جهم گوید: چون علی بن ابی طالب علیه السـلام ما را ببلاد صفین می‌برد در دهی بنام صندودا منزل کرد سپس به ما دسـتور داد پس از آن ده گـذشتیم و مـا را در بیابـان بی‌آب فرود آورد. مالک بن حارث اشتر به سوی او برخاست و گفت: یا امیر المؤمنین مردم را در محـل بی‌آب منزل می‌دهی؟ فرمود ای مالـک براستی خـدای عز و جـل بزودی در اینجـا مـا را از آبی سیراب کنـد که شـیرین‌تر از شـکر و نرم‌تر از کره صـاف و سـردتر از برف است و زلالتر از یاقوت است، ما تعجب کردیم ولی گفتار امیر المؤمنین تعجبی نداشت، سـپس روی کرد درحالی‌که رداء از دوش برداشـته و شمشیر بدست داشت و آمد سر یک تیکه زمین لخت ایسـتاد و به مالک گفت با همراهانت اینجا را بکنید مالک گوید: آنجا را کندیم و سـنگ سیاه بزرگ دارای حلقه سـیمگونی نمایان شـد فرمود آن را دور کنیـد. همگی که صد مرد بدان چسبیدیم و نتوانستیم آن را از جای خود حرکت دهیم امیر المؤمنین نزدیـک آمـد و دست به دعـا برداشت و درحـالی‌که می‌فرمود «طاب طاب مر بما لم طیبوثا بوثه شـتمیا کوبا جاحا نوثا تودیثا برحوثا آمین آمین رب العالمین رب موسی و هرون» و آن را کشید و از جا کند و چهل ذراع دور انداخت .

مالـک بن حارث اشتر گویـد: و چشـمه آبی شـیرین‌تر از عسل و خنک‌تر از برف و پاکتر از یاقوت برای ما پدیـدار شـد از آن نوشیدیم و آب برداشتیم و سپس سنگ را روی آن نهاد و بما دستور داد خاک بر آن انباشتیم.

و از آنجـا کوچ کرد و انـدکی رفتیم گفت کـدام یـک از شـما جـای چشـمه را می‌دانـد؟ گفتیم یـا امیر المؤمنین همه می‌دانیم برگشتیم و هر چه جستجو کردیم جـای آن را نـدانستیم، گمـان کردیم امیر المؤمنین بسـیار تشـنه است و بـاطراف نگریستیم و صومعه راهبی عیان شـد، نزدیک آن رفتیم راهبی بود که از پیری ابروانش بر چشـمانش افتاده بود، گفتیم ای راهب آبی داری

که بمولای خود بنوشانیم گفت آبی دارم که دو روز است آن را خوشگوار کردم آبی برای ما آورد تلخ و بدمزه ، گفتیم این آبی است که از دو روز پیش خوشگوار کردی؟ کاش از آن آبی نوشیده بودی که سرور ما بما داد و داستان آن را برایش باز گفتیم ، گفت این سرور شما پیغمبر است گفتیم: نه، وصی پیغمبر است. پس از آنکه از ما وحشت داشت نزد ما فرود آمد و گفت مرا نزد سرور خود ببرید او را بردیم چون امیر المؤمنین او را دید فرمود شمعون، راهب گفت آری من شمعونم و مادرم مرا بدان نامیده و جز خدا کسی آن را نمی‌دانست و تو هم دانستی از کجا دانستی؟ اکنون نشانه امامت را تکمیل کن تا من هم ایمان خود را به تو تکمیل کنم. فرمود: ای شمعون چه می‌خواهی؟ گفت داستان این چشمه و نامش را، فرمود این چشمه «راحوما» نام دارد و از بهشت است و سیصد و سیزده وصی از آن نوشیده‌اند و من آخر اوصیائی هستم که از آن نوشیدم راهب گفت در همه کتابهای انجیل چنین دیده‌ام و گواهی می‌دهم که معبود حقی جز خدا نیست و محمد رسول خداست و تو وصی محمدی و امیر المؤمنین کوچید و آن راهب همراه او کوچید تا به صفین رسید و در عابدین نزول کرد وقتی دو لشکر بهم رسیدند اولین کسی بود که شربت شهادت نوشید امیر المؤمنین بالینش آمد و اشک از دیدگانش سرازیر بود و می‌فرمود هر فرد با کسی که او را دوست دارد، راهب در روز قیامت در بهشت رفیق من است .

**[ترجمه]

بیان

البلقع و البلقعه الأرض القفر التی لا ماء بها.

ص: ۴۰

۱- ۱ کذا.

**[ترجمه]البلقع و البلقعه: زمینی خالی بدون آب است .

**[ترجمه]

«۳۸۲»

(۱)یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ عَنْ زَاذَانَ وَ جَمَاعَهٍ مِنْ أَصْحَابِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام قَالُوا کُنَّا مَعَهُ بِصِفِّینَ فَلَمَّا أَنْ صَافَّ مُعَاوِیَهُ أَتَاهُ رَجُلٌ مِنْ مَیْمَنَتِهِ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فِی مَیْمَنَتِکَ خَلَلٌ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَی مُقَامِکَ فَرَجَعَ ثُمَّ أَقْبَلَ ثَانِیَهً فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فِی مَیْمَنَتِکَ خَلَلٌ فَقَالَ ارْجِعْ إِلَی مُقَامِکَ فَرَجَعَ ثُمَّ أَتَاهُ ثَالِثَهً کَأَنَّ الْأَرْضَ لَا تَحْمِلُهُ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فِی مَیْمَنَتِکَ خَلَلٌ فَقَالَ علیه السلام قِفْ فَوَقَفَ فَقَالَ علیه السلام عَلَیَّ بِمَالِکٍ الْأَشْتَرِ فَأَتَاهُ مَالِکٌ فَقَالَ علیه السلام یَا مَالِکُ قَالَ لَبَّیْکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ تَرَی مَیْسَرَهَ مُعَاوِیَهَ قَالَ نَعَمْ قَالَ تَرَی صَاحِبَ الْفَرَسِ الْمُعَلَّمِ قَالَ نَعَمْ قَالَ الَّذِی عَلَیْهِ الْقَبَاءُ الْأَحْمَرُ قَالَ نَعَمْ قَالَ انْطَلِقْ فَأْتِنِی بِرَأْسِهِ فَخَرَجَ مَالِکٌ فَدَنَا مِنْهُ وَ ضَرَبَهُ فَسَقَطَ رَأْسُهُ ثُمَّ تَنَاوَلَهُ فَأَقْبَلَ بِهِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَأَلْقَاهُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَأَقْبَلَ عَلِیٌّ علیه السلام عَلَی الرَّجُلِ فَقَالَ نَشَدْتُکَ اللَّهَ هَلْ کُنْتَ إِذْ نَظَرْتَ إِلَی هَذَا فَرَأَیْتَهُ وَ حُلِیَّهُ وَ هُوَ مَلَأَ قَلْبَکَ فَرَأَیْتَ الْخَلَلَ فِی أَصْحَابِکَ قَالَ اللَّهُمَّ نَعَمْ فَأَقْبَلَ عَلِیٌّ عَلَیْنَا وَ نَحْنُ حَوْلَهُ فَقَالَ أَخْبَرَنِی بِهَذَا وَ اللَّهِ رَسُولُ اللَّهِ أَ فَتَرَوْنَهُ بَقِیَ بَعْدَ هَذَا شَیْ ءٌ ثُمَّ قَالَ لِلرَّجُلِ ارْجِعْ إِلَی مُقَامِکَ.

**[ترجمه]الخرائج -. راوندی آن را در الخرائج ص ۱۷۰ روایت کرده است. -:

از زاذان و جمعی از یاران امیر مؤمنان علیه السّلام روایت است که گویند: همراه او در صفین بودیم و زمانی که معاویه صف... آرایی کرد مردی از جناح راستش آمد و گفت: یا امیر مؤمنان در جناح راستت خللی است. فرمود: به جای خویش بازگرد، پس او برگشت، سپس بار دیگر آمد و گفت: یا امیر مؤمنان در جناح راستت خللی است، فرمود: به جای خویش بازگرد، پس او برگشت، سپس برای بار سوم نزد او آمد، گویی که زمین او را حمل نمی کرد، پس گفت یا امیر مؤمنان در جناح راستت خللی است، پس امام فرمود: بایست، و او ایستاد، پس فرمود: مالک اشتر نزد من بیاید، پس مالک آمد، امام فرمود: ای مالک، مالک گفت: گوش به فرمانم امیرمؤمنان، فرمود: جناح چپ معاویه را می‌بینی، پاسخ داد: آری، فرمود: صاحب اسب نشان دار را می بینی، گفت: آری، فرمود: برو و سر او را برایم بیاور، مالک خارج شد و به او نزدیک شد و بر او ضربتی زد، پس سرش بر زمین افتاد. آن را گرفت و با آن به سوی امیرمؤمنان آمد و آن را در مقابل او گذاشت، پس علی علیه السّلام به آن مرد روی کرد و فرمود: خدا را سوگند می دهم زمانی که به او نگاه می کردی و او و جامه اش را می دیدی درحالی که دل تو را پر کردهه بود، در یاران خلل می دیدی؟ گفت: بارخدایا آری، پس علی به ما روی کرد و درحالی که دور او بودیم فرمود: به خدا سوگند رسول الله صلّی الله علیه و آله این را به من خبر داده بود، آیا به نظرتان غیر از این چیزی مانده است؟ سپس به مرد فرمود: به جای خویش بازگرد.

**[ترجمه]

«۳۸۳»

(۲)یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ عَقِیصَا قَالَ: خَرَجْنَا مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام نُرِیدُ صِفِّینَ فَمَرَرْنَا بِکَرْبَلَاءَ فَقَالَ هَذَا مَوْضِعُ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ أَصْحَابِهِ ثُمَّ سِرْنَا حَتَّی انْتَهَیْنَا إِلَی رَاهِبٍ فِی صَوْمَعَتِهِ وَ تَقَطَّعَ النَّاسُ مِنَ الْعَطَشِ وَ شَکَوْا إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام ذَلِکَ وَ أَنَّهُ قَدْ أَخَذَ بِهِمْ طَرِیقاً لَا مَاءَ فِیهِ مِنَ الْبَرِّ

ص: ۴۱

۱- ۳۸۲- و رواه الراوندیّ فی الخرائج ص ۱۷۰. و ربما یشیر إلی هذا الحدیث ما رواه الطبریّ قبل عنوان: «خبر هاشم بن عتبه ...» من تاریخه: ج ۴ ص ۲۹، و فی ط: ج ۵ ص ۴۲.

۲- ۳۸۳- و رواه الراوندیّ فی الخرائج ص ۱۹۹؛ أما التالیین فغیر موجودین فیه. و قریبا منه رواه نصر بن مزاحم «عن عبد العزیز بن سیاه، عن حبیب بن أبی ثابت، عن أبی سعید التیمی [دینار] المعروف بعقیصا ...» کما فی أوائل الجزء الثالث من کتاب صفّین، ص ۱۴۵، ط مصر. و قریبا منه رواه بسند آخر فی ص ۱۴۷. و رواه أیضا الاسکافی المتوفی عام: ۲۴۰ فی کتاب المغیار و الموازنه، ص ۱۳۴، ط ۱. و رواه أیضا الخوارزمی فی الفصل: ۳ من الفصل ۱۶ من مناقبه، ص ۱۶۷، ط النجف.

وَ تَرَکَ طَرِیقَ الْفُرَاتِ فَدَنَا مِنَ الرَّاهِبِ فَهَتَفَ بِهِ وَ أَشْرَفَ إِلَیْهِ قَالَ أَ قُرْبَ صَوْمَعَتِکَ مَاءٌ قَالَ لَا فَثَنَّی رَأْسَ بَغْلَتِهِ فَنَزَلَ فِی مَوْضِعٍ فِیهِ رَمْلٌ وَ أَمَرَ النَّاسَ أَنْ یَحْفِرُوا الرَّمْلَ فَحَفَرُوا فَأَصَابُوا تَحْتَهُ صَخْرَةً بَیْضَاءَ فَاجْتَمَعَ ثَلَاثُمِائَهِ رَجُلٍ فَلَمْ یُحَرِّکُوهَا فَقَالَ علیه السلام تَنَحَّوْا فَإِنِّی صَاحِبُهَا ثُمَّ أَدْخَلَ یَدَهُ الْیُمْنَی تَحْتَ الصَّخْرَهِ فَقَلَعَهَا مِنْ مَوْضِعِهَا حَتَّی رَآهَا النَّاسُ عَلَی کَفِّهِ فَوَضَعَهَا نَاحِیَةً فَإِذَا تَحْتَهَا عَیْنُ مَاءٍ أَرَقُّ مِنَ الزُّلَالِ وَ أَعْذَبُ مِنَ الْفُرَاتِ فَشَرِبَ النَّاسُ وَ اسْتَقَوْا وَ تَزَوَّدُوا ثُمَّ رَدَّ الصَّخْرَهَ إِلَی مَوْضِعِهَا وَ جَعَلَ الرَّمْلَ کَمَا کَانَ وَ جَاءَ الرَّاهِبُ فَأَسْلَمَ وَ قَالَ إِنَّ أَبِی أَخْبَرَنِی عَنْ جَدِّهِ وَ کَانَ مِنْ حَوَارِیِّ عِیسَی أَنَّ تَحْتَ هَذَا الرَّمْلِ عَیْنُ مَاءٍ وَ أَنَّهُ لَا یَسْتَنْبِطُهَا إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ وَ قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام أَ تَأْذَنُ لِی أَنْ أَصْحَبَکَ فِی وَجْهِکَ هَذَا قَالَ علیه السلام الْزَمْنِی وَ دَعَا لَهُ فَفَعَلَ فَلَمَّا کَانَ لَیْلَهُ الْهَرِیرِ قُتِلَ الرَّاهِبُ فَدَفَنَهُ بِیَدِهِ وَ قَالَ علیه السلام لَکَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ وَ إِلَی مَنْزِلِهِ فِی الْجَنَّهِ وَ دَرَجَتِهِ الَّتِی أَکْرَمَهُ اللَّهُ بِهَا.

**[ترجمه]خرائج - . راوندی در الخرائج: ۱۹۹ روایت کرده است. اما دو روایت بعد در آن موجود نیست و نزدیک به آن را نصر بن مزاحم در اوائل جلد سوم از کتاب صفین: ۱۴۵، چاپ مصر روایت کرده است، و نزدیک به آن را با سندی دیگر در ص ۱۴۷ روایت کرده است.

اسکافی متوفی (۲۴۰) نیز آن را در کتاب المعیار و الموازنه: ۱۳۴، چاپ اول روایت کرده است.

خوارزمی نیز آن را در فصل (۳) از فصل (۱۶) از مناقبش ص ۱۶۷، چاپ نجف روایت کرده است. - :

از ابوسعید عقیصا روایت است که گوید: همراه علی علیه السّلام به قصد صفین از کربلا گذر کردیم، پس فرمود: این محل حسین و یاران اوست. سپس حرکت کردیم تا به راهبی در صومعه ای رسیدیم و مردم از شدت تشنگی از پا درآمدند و از آن و اینکه راهی در بیابان بر آنان در پیش گرفته است که آب ندارد و راه فرات را رها کرده است نزد علی علیه السّلام شکایت کردند، پس به راهب نزدیک شد و او را صدا کرد و به او نگریست و فرمود: آیا نزدیکی صومعه ات آبی یافت می شود؟ گفت: خیر، پس سر استرش را خم کرد و در جایی شنی فرود آمد و بر مردم امر کرد که شن را حفر کنند، پس آنان کندند و در زیر آن به تخته سنی سفید رسیدند و سیصد مرد جمع شدند، اما نتوانستند آن را حرکت بدهند، پس امام علیه السّلام فرمود: کنار بروید که من صاحب آن هستم، پس دست راستش را زیر آن سنگ فرو کرد و آن را از جایش کند، طوری که مردم آن را بر کف دست او دیدند. آن را گوشه ای گذاشت و زیر آن چشمه آبی رقیق تر از زلال و شیرین تر از فرات بود. پس مردم نوشیدند و سیراب شدند و از آن توشه برگرفتند، سپس امام علیه السّلام صخره را به محل آن بازگرداند و شن را چنانکه بود قرار داد و راهب آمد و اسلام آورد و گفت: پدرم از جدش که از حواریون عیسی بود به من خبر داده است که زیر این شن چشمه آبی است و جز نبی یا وصی نبی آن را بیرون نمی آورد و به علی علیه السّلام گفت: آیا به من اجازه می دهی که در این مسیرت همراهی ات کنم، فرمود: همراه شو، و برای او دعا کرد، پس او چنین کرد و چون شب هریر شد راهب کشته شد و امام او را با دست خود دفن کرد و فرمود: گویی من به او و به جایگاه او در بهشت و درجه ای که خداوند او را به آن گرامی داشته است، می نگرم.

**[ترجمه]

یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا طَالَ الْمُقَامُ بِصِفِّینَ شَكَوْا إِلَیْهِ نَفَادَ الزَّادِ وَ الْعَلَفِ بِحَیْثُ لَمْ یَجِدْ أَحَدٌ مِنْ أَصْحَابِهِ شَیْئاً یُؤْكَلُ فَقَالَ علیه السلام طِیبُوا نَفْساً فَإِنَّ غَداً یَصِلُ إِلَیْكُمْ مَا یَكْفِیكُمْ فَلَمَّا أَصْبَحُوا وَ تَقَاضَوْهُ صَعِدَ علیه السلام عَلَى تَلٍّ كَانَ هُنَاكَ وَ دَعَا بِدُعَاءٍ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ یُطْعِمَهُمْ وَ یَعْلِفَ دَوَابَّهُمْ ثُمَّ نَزَلَ وَ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ فَمَا اسْتَقَرَّ إِلَّا وَ قَدْ أَقْبَلَتِ الْعِیرُ بَعْدَ الْعِیرِ عَلَیْهَا اللُّحْمَانُ وَ التَّمْرُ وَ الدَّقِیقُ وَ الْمِیرُ بِحَیْثُ امْتَلَأَتْ بِهَا الْبَرَارِی وَ فَرَّغَ أَصْحَابُ الْجِمَالِ جَمِیعَ الْأَحْمَالِ مِنَ الْأَطْعِمَهِ وَ جَمِیعَ مَا مَعَهُمْ مِنْ عَلَفِ الدَّوَابِّ وَ غَیْرِهَا مِنَ الثِّیَابِ وَ جِلَالِ الدَّوَابِّ وَ جَمِیعَ مَا یَحْتَاجُونَ إِلَیْهِ حَتَّى الْخَیْطَ وَ الْمِخْیَطَ ثُمَّ انْصَرَفُوا وَ لَمْ یَدْرِ أَحَدٌ مِنْ أَیِّ الْبِقَاعِ وَرَدُوا مِنَ الْإِنْسِ أَمْ مِنَ الْجِنِّ وَ تَعَجَّبَ النَّاسُ مِنْ ذَلِکَ.

**[ترجمه]خرائج: روایت است زمانی که اقامت در صفین طولانی شد، از پایان گرفتن آذوقه و علف به او شکایت کردند، طوری که هیچ یک از یارانش چیزی نمی یافتند که بخورند، پس امام علیه السّلام فرمود: آسوده باشید که فردا چیزی که برای شما کافی باشد، به شما می رسد و چون صبح کردند، آن را تقاضا کردند، پس امام علیه السّلام بر روی تپه ای که آنجا بود بالا رفت و با دعایی از خداوند طلب کرد که آنان را اطعام کند و به چهارپایانشان علف دهد، سپس پایین آمد و به مکان خویش بازگشت و هنوز مستقر نشده بود که کاروانی در پی کاروان رسید که بر آنها گوشت، خرما، آرد و آذوقه بود به گونه ای که بیابان‌ها از آنها پر شد و صاحبان شترها همه بارها اعم از طعام و تمامی آنچه که از علف چارپایان و جز آن از لباس، جل چارپایان با آنان بود و جمیع آنچه که به آن نیاز داشتند، حتی نخ و سوزن را خالی کردند، سپس رفتند و کسی ندانست از چه سرزمینی وارد شدند، انسان بودند یا جن و مردم از آن در شگفت شدند.

**[ترجمه]

«۳۸۵»

یج، الخرائج و الجرائح رَوَى عَلِیُّ بْنُ حَسَّانَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَثِیرٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: خَرَجَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام یُرِیدُ صِفِّینَ فَلَمَّا عَبَرَ الْفُرَاتَ وَ قَرُبَ مِنَ الْجَبَلِ وَ حَضَرَ وَقْتُ صَلَاهِ الْعَصْرِ أَمْعَنَ بَعِیداً ثُمَّ تَوَضَّأَ فَأَذَّنَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْأَذَانِ انْفَلَقَ الْجَبَلُ عَنْ هَامَهٍ بَیْضَاءَ وَ لِحْیَهٍ وَ وَجْهٍ أَبْیَضَ فَقَالَ

السَّلَامُ عَلَيْکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ مَرْحَباً بِوَصِيِّ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ قَائِدِ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ وَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ عَلَيْکَ السَّلَامُ يَا أَخِي شَمْعُونَ بْنَ حَمُّونَ الصَّفَا وَصِيَّ رُوحِ الْقُدُسِ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ کَيْفَ حَالُکَ قَالَ بِخَيْرٍ يَرْحَمُکَ اللَّهُ أَنَا مُنْتَظِرٌ نُزُولَ رُوحِ الْقُدُسِ فَاصْبِرْ يَا أَخِي عَلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَذَى فَاصْبِرْ يَا أَخِي حَتَّى تَلْقَى الْحَبِيبَ غَداً فَلَمْ أَعْلَمْ أَحَداً أَحْسَنَ بَلَاءً فِي اللَّهِ مِنْکُمْ وَ لَا أَعْظَمَ ثَوَاباً وَ لَا أَرْفَعَ مَکَاناً وَ قَدْ رَأَيْتُ مَا لَقِيَ أَصْحَابُکَ بِالْأَمْسِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَإِنَّهُمْ نُشِرُوا بِالْمَنَاشِيرِ وَ صُلِبُوا عَلَى الْخُشُبِ فَلَوْ تَعْلَمُ تِلْکَ الْوُجُوهُ الْمَارِقَةُ الْمُفَارِقَةُ لَکَ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهَا مِنْ عَذَابِ النَّارِ وَ السَّخَطِ وَ النَّکَالِ لَأَقْصَرَتْ وَ لَوْ تَعْلَمُ هَذِهِ الْوُجُوهُ الْمُتَمَنِّيَةُ بِکَ مَا لَهَا مِنَ الثَّوَابِ فِي طَاعَتِکَ لَتَمَنَّتْ أَنْ تُقْرَضَ بِالْمَقَارِيضِ وَ عَلَيْکَ السَّلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ قَالَ وَ الْتَأَمَ عَلَيْهِ الْجَبَلُ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى الْقِتَالِ فَسَأَلَهُ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ مَالِکٌ الْأَشْتَرُ وَ هَاشِمُ بْنُ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ وَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَ قَيْسُ بْنُ سَعْدٍ الْأَنْصَارِيُّ وَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيُّ وَ عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ عَنِ الرَّجُلِ فَأَخْبَرَهُمْ أَنَّهُ شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا وَ کَانُوا قَدْ سَمِعُوا کَلَامَهُمَا فَازْدَادُوا بَصِيرَةً فِي الْمُجَاهَدَةِ مَعَهُ وَ قَالَ عُبَادَةُ بْنُ الصَّامِتِ وَ أَبُو أَيُّوبَ بِأُمَّهَاتِنَا وَ آبَائِنَا نَفْدِيکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَوَ اللَّهِ لَنَنْصُرَنَّکَ کَمَا نَصَرْنَا أَخَاکَ رَسُولَ اللَّهِ وَ اللَّهِ مَا تَأَخَّرَ عَنْکَ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ إِلَّا شَقِيٌّ فَدَعَا لَهُمَا بِالْخَيْرِ.

**[ترجمه]خرائج:امام صادق عليه السلام فرمود: امير مؤمنان به قصد صفين خارج شد و چون از فرات عبور كرد و به كوه نزديك شد و وقت نماز عصر رسيد، حضرت به مكان دورى رفت و اذان گفت، چون از گفتن اذان فارغ شد مردى با سر و روى سپيد به سوى كوه روى آورد و گفت : سلام و رحمت و بركات خداوند بر تو باد، آفرين بر وصىّ خاتم پيامبران و پيشواى سپيد رويان و سيّد اوصياء. امير المؤمنين عليه السلام فرمود: سلام بر تو برادرم شمعون بن حمون صفا و وصى روح القدس عيسى بن مريم حالت چطور است؟ عرض كرد: خوب است، رحمت خدا بر تو باد من منتظر نزول روح القدس هستم، برادرم صبور باش بر آزارى كه مى‌بينى صبور باش تا فردا با حبيب ديدار كنى كه من كسى را كه امتحان و گرفتاريش در راه خداى عزّ و جلّ بيشتر و پاداشش نكوتر و مقام و منزلتش نزد خدا بالاتر از تو باشد سراغ ندارم. برادرم ! آنچه كه يارانت ديروز از بنى اسرائيل كشيدند را ديده‌اى با ارّه دو نيمشان مى‌كردند، و بچهار ميخ مى‌كشيدند و اگر اين چهره‌هاى بدبخت و زشت مى‌دانستند آن عذاب و عاقبت شومى را كه در جنگ با تو در انتظار آنهاست هر آينه در اين كار كوتاه مى‌آمدند و اگر اين چهره‌هاى سفيد و نورانى مى‌دانستند آن پاداشى را كه در طاعت تو برايشان آماده گشته هر آينه دوست مى‌داشتند كه با قيچى ريز ريز شوند، درود و رحمت و بركات خداوند بر تو باد. سپس از جايى كه بود غايب شد و على عليه السلام به سوى پيكار خارج شد.

عمّار بن ياسر، مالك اشتر، هاشم بن عتبه بن ابو وقّاص، ابو ايّوب انصارى، قيس بن سعد انصارى و عمرو بن حمق خزاعى و عباده بن صامت درباره ان مرد از او سؤال كردند. حضرت فرمود: او شمعون بن حمون صفا است، و سخن آن دو را شنيده بودند پس بصيرتشان در جهاد همراه او زياد شد. و عباده بن صامت و ابو ايوب عرض كردند: پدر و مادرمان فداى تو يا امير مؤمنان بخدا سوگند ما به همان صورت كه برادرت رسول خدا صلّى الله عليه و آله را يارى داديم تو را يارى خواهيم داد، و هيچ يك از مهاجرين و انصار جز آن كس كه شقى و بدبخت است از تو سر پيچى نكند. پس او براى آنان دعاى خير نمود.

**[ترجمه]

«۳۸۶»

(۱)جا، المجالس للمفيد عَلِيُّ بْنُ بِلَالٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَصْفَهَانِيِّ عَنِ الثَّقَفِيِّ عَنْ إِسْمَاعِيلَ [بْنِ] يَسَارٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِلْحٍ عَنْ عَبْدِ الْوَهَّابِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ مُزَاحِمِ بْنِ عَبْدِ الْوَارِثِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ شُعَيْبِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سَهْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ قَيْسٍ مَوْلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام مِثْلَهُ.

**[ترجمه]مجالس مفيد - . شيخ مفيد در مجلس(۱۲) از امالی‌اش ص ۱۰۵ روايت كرد. - :

على بن بلال، از على بن عبدالله اصفهانى، از ثقفى، از اسماعيل بن يسار، از عبدالله بن ملح، از عبدالوهاب بن ابراهيم، از ابوصادق، از مزاحم بن عبدالوارث، از محمد بن زكريا، از شعيب بن واقد، از محمد بن سهل، از پدرش، از قيس، غلام على بن ابى طالب عليه السّلام مشابه آن را آورده است.

**[ترجمه]

«۳۸۷»

(۲)شی، تفسير العياشى عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلَ النَّاسُ مَعَ أَمِيرِ

۱- ۳۸۶ - رواه الشيخ المفيد قدس سره فى المجلس: (۱۲) من أماليه ص ۱۰۵.

۲- ۳۸۷- رواه العيّاشىّ رحمه اللّه فى تفسير الآيه: ۹۱ من سوره التوبه من تفسيره: ج ۲ ص ۱۰۳. و رواه عنه السيّد البحرانىّ فى تفسير الآيه الكريمه من تفسير البرهان: ج ۲ ص ۱۵۰، ط ۲. و رواه أيضا الطبرىّ عن أبى مخنف عن عبد الرحمن بن جندب، عن أبيه فى أواخر حوادث سنه ۳۷ من تاريخه: ج ۱، ص ۳۳۴۵، و فى ط: ج ۴ ص ۴۳، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۵ ص ۶۰. و تقدم أيضا بسند آخر عن كتاب صفّين فى أواسط الباب: ۱۲ تحت الرقم: ۳۳۴ ص ۵۰۶ ط الكمبانىّ. و بعض كلام أمير المؤمنين المذكور فيه رواه السيّد الرضىّ فى المختار: ۴۲ و ما بعده من قصار نهج البلاغه. و رواه أيضا الشيخ الطوسىّ بسند آخر فى الحديث ۲ من المجلس ۹ من الجزء الثانى من أماليه.

الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ صِفِّينَ أَقْبَلْنَا مَعَهُ فَأَخَذَ طَرِيقاً غَيْرَ طَرِيقِنَا الَّذِی أَقْبَلْنَا فِيهِ حَتَّی إِذَا جُزْنَا النُّخَيْلَهَ وَ رَأَيْنَا أَبْيَاتَ الْكُوفَهِ إِذَا شَيْخٌ جَالِسٌ فِی ظِلِّ بَيْتٍ عَلَی وَجْهِهِ أَثَرُ الْمَرَضِ فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ نَحْنُ مَعَهُ حَتَّی سَلَّمَ عَلَيْهِ وَ سَلَّمْنَا مَعَهُ فَرَدَّ رَدّاً حَسَناً فَظَنَنَّا أَنَّهُ قَدْ عَرَفَهُ فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا لِی أَرَی وَجْهَكَ مُنْكَسِراً مُصْفَارّاً فَمِمَّ ذَاكَ أَ مِنْ مَرَضٍ فَقَالَ نَعَمْ فَقَالَ لَعَلَّكَ كَرِهْتَهُ فَقَالَ مَا أُحِبُّ أَنَّهُ يَعْتَرِينِی وَ لَكِنْ أَحْتَسِبُ الْخَيْرَ فِيمَا أَصَابَنِی (۱)قَالَ فَأَبْشِرْ بِرَحْمَهِ اللَّهِ وَ غُفْرَانِ ذَنْبِكَ فَمَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ قَالَ أَنَا صَالِحُ بْنُ سُلَيْمٍ قَالَ مِمَّنْ قَالَ أَمَّا الْأَصْلُ فَمِنْ سَلَامَانِ بْنِ طَيٍّ وَ أَمَّا الْجِوَارُ وَ الدَّعْوَهُ فَمِنْ بَنِی سُلَيْمِ بْنِ مَنْصُورٍ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا أَحْسَنَ اسْمَكَ وَ اسْمَ أَبِيكَ وَ اسْمَ أَجْدَادِكَ وَ اسْمَ مَنِ اعْتَزَيْتَ إِلَيْهِ فَهَلْ شَهِدْتَ مَعَنَا غَزَاتَنَا هَذِهِ فَقَالَ لَا وَ لَقَدْ أَرَدْتُهَا وَ لَكِنْ مَا تَرَی فِيَّ مِنْ لَجَبِ الْحُمَّی خَذَلَنِی عَنْهَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ لَيْسَ عَلَی الضُّعَفاءِ وَ لا عَلَی

۱- ۱ كذا فی أصلی، و فی تاريخ الطبریّ: «قال ما أحبّ أنّه بغيری. قال: أ ليس احتسابا للخير فيما أصابك منه؟ قال: بلی. قال: فابشر برحمه ربك ...». و قريبا منه رواه الاسكافی المتوفی عام: ۲۴۰ فی كتاب المعيار ص ۱۹۲، ط ۱.

الْمَرْضی وَ لاـ عَلَی الَّذِینَ لاـ یَجِدُونَ إِلَی آخِرِ الْآیَهِ مِنْ سُورَهِ الْبَرَاءَهِ ثُمَّ قَالَ فَخَبِّرْنِی مَا قَوْلُ النَّاسِ فِیمَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَ أَهْلِ الشَّام قَالَ مِنْهُمُ الْمَسْرُورُ وَ الْمَحْبُورُ فِیمَا کَانَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَهُمْ وَ هُمْ أَغَشُّ النَّاسِ لَکَ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ قَالَ وَ مِنْهُمُ الْکَاسِفُ الْآسِفُ (۱)لِمَا کَانَ مِنْ ذَلِکَ وَ أُولَئِکَ نُصَحَاءُ النَّاسِ لَکَ فَقَالَ لَهُ صَدَقْتَ جَعَلَ اللَّهُ مَا کَانَ مِنْ شَکْوَاکَ حَطّاً لِسَیِّئَاتِکَ فَإِنَّ الْمَرَضَ لَا أَجْرَ فِیهِ وَ لَکِنْ لَا یَدَعُ عَلَی الْعَبْدِ ذَنْباً إِلَّا حَطَّهُ وَ إِنَّمَا الْأَجْرُ فِی الْقَوْلِ بِاللِّسَانِ وَ الْعَمَلِ بِالْیَدِ وَ الرِّجْلِ وَ إِنَّ اللَّهَ لَیُدْخِلُ بِصِدْقِ النِّیَّهِ وَ السَّرِیرَهِ الصَّالِحَهِ عَالَماً جَمّاً مِنْ عِبَادِهِ الْجَنَّهَ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی - . عیاشی آن را در تفسیر آیه ۹۱ از سوره توبه از تفسیرش: ج۲، ص ۱۰۳ روایت کرده است. و سید بحرانی آن را از او در تفسیر آیه کریمه از تفسیر برهان: ج۲، ۱۵۰، چاپ۲ روایت کرده است.

طبری نیز آن را در اواخر حوادث سال ۳۷ از تاریخش: ج۱، ص۳۳۴۵، و در ط: ج۴ ص۴۳، و در چاپ جدید بیروت: ج۵ ص ۶۰ روایت کرده است.

و با سند دیگرش از کتاب صفین در اواسط باب: ۱۲ ذیل شماره ۳۳۴ ص ۵۰۶ چاپ کمپانی ذکر شد.

و بخشی از کلام مذکور امام در آن را سید رضی در مختار ۴۲ و مابعد آن از قصار نهج البلاغه روایت کرده است.

و شیخ طوسی نیز آن را با سندی دیگر در حدیث ۲ از مجلس ۹ از جلد دوم از امالی‌اش روایت کرده است. - :

عبدالرحمن بن جندب گوید: زمانی که مردم به همراه امیرمؤمنان علیه السّلام از صفین آمدند، ما همراه او راهی غیر از راهی که از آن آمدیم درپیش گرفتیم، تا اینکه از نخیله گذشتیم و خانه های کوفه را دیدیم، با پیرمردی روبه رو شدیم که در سایه خانه ای نشسته و بر صورتش اثر بیماری بود پس امیرمؤمنان به او روی کرد و ما نیز همراه او بودیم، بر او سلام کرد و ما نیز همراه او سلام دادیم و آن مرد به نیکویی پاسخ داد، پس گمان کردیم که وی را شناخته است، پس امیرمؤمنان علیه السّلام به او گفت: چه می شود که چهره ات را شکسته و زردرنگ می بینم، از چیست؟ آیا از بیماری است؟ پاسخ داد: آری، پرسید: شاید از آن اکراه داری؟ گفت: دوست دارم که مرا رها کند، اما گمان می کنم خیر در چیزی است که به من رسیده است. گفت: رحمت خدا و آمرزش گناهت را به تو بشارت می دهم، تو کیستی ای بنده خدا؟ گفت: من صالح بن سلیم هستم. فرمود: از کیستی؟ پاسخ داد: اصلم از سلامان بن طی است اما جوار و دعوت از بنی سلیم بن منصور است. پس امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: چه نیکوست نامت و نام پدرت و نام اجدادت و نام کسی که به او افتخار کردی، آیا با ما در این نبردمان شرکت کردی؟ گفت: خیر، خواستم اما این فشار تبی که بر من می بینی مرا از آن بازداشت، پس امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: «لَّیسَ عَلَی الضُّعَفَاء وَلاَ عَلَی الْمَرْضَی وَلاَ عَلَی الَّذِینَ لاَ یَجِدُونَ مَا یُنفِقُونَ» {بر ناتوانان و بر بیماران و بر کسانی که چیزی نمی یابند [تا در راه جهاد] خرج کنند} تا پایان آیه. سپس فرمود: به من بگو سخن مردم درباره آنچه که مابین ما و اهل شام بود چیست؟ گفت: برخی از آنها از آنچه که مابین شما و آنان بود، شاد و خرسندند و آنان فریبکارترین مردم نسبت به تو هستند. امام فرمود: راست گفتی، ادامه داد و برخی از آنها به خاطر آنچه که بود اندوهگین و متأسف هستند و اینان ناصحان مردم هستند، امام علیه السّلام به او فرمود: راست گفتی، خدا آنچه که از آن شکایت داری (بیماری) را موجب کاستن گناهانت قرار داد. در بیماری پاداشی نیست، اما هیچ گناهی بر بنده نمی گذارد مگر اینکه آن را از بین می برد و همانا

پاداش در گفتار به زبان و کردار با دست ها و قدم هاست و خداوند به خاطر نیت راست و درون پاک، هرکس از بندگانش را که بخواهد وارد بهشت می کند.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری حبرنی هذا الأمر أی سرنی و قال رجل کاسف البال أی سیئ الحال و کاسف الوجه أی عابس و الجم الکثیر.

**[ترجمه]جوهری گوید: حبرنی هذا الأمر یعنی این مسأله مرا شاد کرد و گوید: رجل کاسف البال یعنی مرد بدحال و کاسف الوجه یعنی عبوس، والجمّ یعنی بسیار.

**[ترجمه]

«۳۸۸»

(۲)یل، الفضائل لابن شاذان فض، کتاب الروضه بِالْإِسْنَادِ یَرْفَعُهُ إِلَی عَمَّارِ بْنِ یَاسِرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: لَمَّا سَارَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام إِلَی صِفِّینَ وَقَفَ بِالْفُرَاتِ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ أَیْنَ الْمَخَاضُ فَقَالُوا أَنْتَ أَعْلَمُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ امْضِ إِلَی هَذَا التَّلِّ وَ نَادِ یَا جلند [جُلَنْدَی] أَیْنَ الْمَخَاضُ قَالَ فَصَارَ حَتَّی وصلت تل [وَصَلَ إِلَی التَّلِ] وَ نَادَی یَا جلند [جُلَنْدَی] فَأَجَابَهُ مِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ خَلْقٌ کَثِیرٌ قَالَ فَبُهِتَ وَ لَمْ یَعْلَمْ مَا یَصْنَعُ فَأَتَی إِلَی الْإِمَامِ وَ قَالَ یَا مَوْلَایَ جَاوَبَنِی خَلْقٌ کَثِیرٌ فَقَالَ یَا قَنْبَرُ امْضِ وَ قُلْ یَا جلند [جُلَنْدَی] بْنَ کِرْکِرَ أَیْنَ الْمَخَاضُ قَالَ فَکَلَّمَهُ وَاحِدٌ وَ قَالَ وَیْلَکُمْ مَنْ عَرَفَ اسْمِی وَ اسْمَ أَبِی وَ أَنَا فِی هَذَا الْمَکَانِ وَ قَدْ بَقِیَ قِحْفُ رَأْسِی عَظْمَ نَخِرٍ رَمِیمٍ وَ لِی ثَلَاثُ آلَافِ سَنَةٍ مَا یَعْلَمُ الْمَخَاضَ هُوَ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ مِنِّی یَا وَیْلَکُمْ مَا أَعْمَی قُلُوبَکُمْ وَ أَضْعَفَ نُفُوسَکُمْ وَیْلَکُمْ امْضُوا إِلَیْهِ وَ اتَّبِعُوهُ فَأَیْنَ خَاضَ خُوضُوا مَعَهُ فَإِنَّهُ أَشْرَفُ الْخَلْقِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

ص: ۴۵

۱- ۱ هذا هو الصواب المذکور فی تفسیر البرهان، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «العاصف ...».

۲- ۳۸۸- الفضائل لشاذان بن جبرائیل ط النجف ص ۱۴. مع مغایرات غیر یسیره فی اللفظ، هذا و مؤلّفه مجهول الهویه.

**[ترجمه]فضائل و الروضه - . الفضائل شاذان بن جبرئیل، چاپ نجف ص ۱۴ - : با اسنادی که به عمار بن یاسر نسبت می دهد، گوید: زمانی که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام به سوی صفین حرکت کرد، بر فرات ایستاد و به یارانش گفت: مخاض کجاست؟ گفتند: تو آگاه تری ای امیرمؤمنان، پس به یکی از یارانش گفت: به سوی این تپه برو و ندا بده ای صخره مخاض کجاست؟ راوی ادامه داد: پس او رفت تا به تپه رسید و ندا داد ای صخره، پس از زیر زمین به او پاسخ داد: خلقتی فراوان. گفت: پس او مبهوت شد و ندانست چه باید انجام دهد، پس نزد امام علیه السّلام آمد و گفت: ای مولای من! خلقی فراوان پاسخ دادند. پس امام فرمود: ای قنبر برو و بگو: ای جلند بن کرکر مخاض کجاست؟ گفت: چون به او گفت خشمگین شد و گفت: وای بر شما چه کسی اسم مرا و اسم پدرم را می داند درحالی که من در این مکان هستم و پوست سرم، استخوان کرم خورده پوسیده‌ای باقی مانده است و سه هزار سال دارم، نمی‌دانم مخاض کجاست؟ او به خدا سوگند از من آگاه تر است، وای بر شما چه نابیناست دل های شما و چه ضعیف است نفسهایتان، وای بر شما! به سوی او بروید و از او دنباله روی کنید و هرجا وارد شد، همراه او وارد شوید که او شریف ترین مردم بعد از رسول الله صلّی الله علیه و آله است.

**[ترجمه]

بیان

مخاض الماء الموضع الذی یجوز الناس فیه مشاه و رکبانا.

**[ترجمه]مخاض آب: جایی است که مردم پیاده و سواره در آن مُجاز هستند.

**[ترجمه]

«۳۸۹»

(۱)یل، الفضائل لابن شاذان فض، کتاب الروضه بِالْإِسْنَادِ یَرْفَعُهُ إِلَی ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام مِنْ صِفِّینَ فَعَطِشَ الْجَیْشُ وَ لَمْ یَکُنْ بِتِلْکَ الْأَرْضِ مَاءٌ فَشَکَوْا ذَلِکَ إِلَی وَارِثِ عِلْمِ النُّبُوَّهِ فَجَعَلَ یَدُورُ فِی تِلْکَ الْأَرْضِ إِلَی أَنِ اسْتَبْطَنَ الْبَرَّ فَرَأَی صَخْرَهً عَظِیمَهً فَوَقَفَ عَلَیْهَا وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَیْکِ أَیَّتُهَا الصَّخْرَهُ فَقَالَتِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَارِثَ عِلْمِ النُّبُوَّهِ فَقَالَ لَهَا أَیْنَ الْمَاءُ قَالَ تَحْتِی یَا وَصِیَّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله قَالَ فَأَخْبَرَ النَّاسَ بِمَا قَالَتِ الصَّخْرَهُ لَهُ قَالَ فَانْکَبُوا إِلَیْهَا بِمِائَهِ نَفَرٍ فَعَجَزُوا أَنْ یُحَرِّکُوهَا فَعِنْدَ ذَلِکَ قَالَ علیه السلام إِلَیْکُمْ عَنْهَا ثُمَّ إِنَّهُ علیه السلام وَقَفَ عَلَیْهَا وَ حَرَّکَ شَفَتَیْهِ وَ دَفَعَهَا بِیَدِهِ فَانْقَلَبَتْ کَلَمْحِ الْبَصَرِ وَ إِذَا تَحْتَهَا عَیْنُ مَاءٍ أَحْلَی مِنَ الْعَسَلِ وَ أَبْرَدُ مِنَ الثَّلْجِ فَسَقَوُا الْمُسْلِمِینَ وَ سَقَوْا خُیُولَهُمْ وَ أَکْثَرُوا مِنَ الْمَاءِ ثُمَّ إِنَّهُ علیه السلام أَقْبَلَ إِلَی الصَّخْرَهِ وَ قَالَ لَهَا عُودِی إِلَی مَوْضِعِکِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَجَعَلَتْ تَدُورُ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ کَالْکُرَهِ فِی الْمَیْدَانِ حَتَّی أَطْبَقَتْ عَلَی الْعَیْنِ ثُمَّ رَجَعُوا وَ رَحَلُوا عَنْهَا.

**[ترجمه]فضائل، روضه - . در الفضائل روایتی با این متن نیافتم ولی در ص ۱۰۷ چیزی نزدیک به آن را روایت کرده است. - : با اسنادی که به ابن عباس نسبت می دهد، گوید: همراه علی بن ابی طالب علیه السّلام از صفین برگشتیم، لشکر تشنه شد و

در آن سرزمین آبی نبود، پس نزد وارث علم نبوت از آن شکایت کردند، و او شروع به چرخیدن در آن سرزمین کرد تا اینکه وارد صحرا شد، پس صخره بزرگی دید، بر روی آن ایستاد و فرمود: سلام بر تو ای صخره، صخره گفت: سلام بر تو ای وارث علم نبوت، امام فرمود: آب کجاست؟ پاسخ داد: در زیر من است ای وصی محمد. راوی ادامه داد: امام مردم از آنچه که صخره گفت باخبر کرد، ادامه داد: با صد نفر مشغول آن شدند، اما نتوانستند آن را حرکت دهند، در این هنگام علی علیه السّلام فرمود: از آن دور شوید، سپس بر آن ایستاد و با لبش آن را تکان داد و با دستش حرکت داد، پس مانند پلک برهم زدن غلتید و در زیر آن چشمه آبی بود که از عسل شیرین تر و از برف سردتر بود، مسلمانان و اسبان از آن نوشیدند و در آب زیاده‌روی کردند، سپس امام علیه السّلام به سوی صخره رفت و به او گفت: به مکان خویش بازگرد. ابن عباس گوید: پس مانند توپی در میدان شروع به دوران در زمین کرد تا اینکه بر روی چشمه واقع شد، سپس برگشتند و از آنجا سفر کردند.

**[ترجمه]

«۳۹۰»

(۲)یج، الخرائج و الجرائح عَنْ أَبِی هَاشِمٍ الْجَعْفَرِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ الصَّادِقِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا فَرَغَ عَلِیٌّ علیه السلام مِنْ صِفِّینَ وَقَفَ عَلَی شَاطِئِ الْفُرَاتِ وَ قَالَ أَیُّهَا الْوَادِی مَنْ أَنَا فَاضْطَرَبَ وَ تَشَقَّقَتْ أَمْوَاجُهُ وَ قَدْ نَظَرَ النَّاسُ فَسَمِعُوا مِنَ الْفُرَاتِ صَوْتاً أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّ عَلِیّاً أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ.

**[ترجمه]خرائج - . قطب الدین راوندی آن را در کتاب الخرائج روایت کرده است. - :

صادق علیه السّلام فرمود: زمانی که علی علیه السّلام از صفین فارغ شد، بر ساحل فرات ایستاد و فرمود: ای وادی، من کیستم؟ پس او برآشفت و امواجش شکافته شد، درحالی که مردم نگاه می کردند و از فرات صدای أشهد أن لا إله إلا الله و أشهد أن محمداً رسول الله و أن علیاً امیرالمؤمنین حجه الله علی خلقه را شنیدند.

**[ترجمه]

«۳۹۱»

(۳)یج، الخرائج و الجرائح عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ السَّکْسَکِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِیهِ علیه السلام أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام لَمَّا قَدِمَ مِنْ صِفِّینَ وَقَفَ عَلَی شَاطِئِ الْفُرَاتِ ثُمَّ انْتَزَعَ سَهْماً مِنْ کِنَانَتِهِ ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْهَا قَضِیباً أَصْفَرَ فَضَرَبَ بِهِ الْفُرَاتَ وَ قَالَ

۱- ۳۸۹- لم أجد فی الفضائل روایه بهذا النصّ إلّا أنّه فی ص ۱۰۷ ذکر ما یقرب منه.

۲- ۳۹۰- رواه القطب الدین الراوندیّ رحمه اللّه فی کتاب الخرائج.

۳- ۳۹۱- رواهما قطب الدین الراوندیّ فی کتاب الخرائج. و رواه مسندا الشیخ منتجب الدین رحمه اللّه فی الحکایه الأولی من

خاتمه أربعينه ص ٧۵.

انْفَجِرِی فَانْفَجَرَتْ اثْنَتا عَشْرَهَ عَیْناً کُلُّ عَیْنٍ کَالطَّوْدِ وَ النَّاسُ یَنْظُرُونَ إِلَیْهِ ثُمَّ تَکَلَّمَ بِکَلَامٍ لَمْ یَفْهَمُوهُ فَأَقْبَلَتِ الْحِیتَانُ رَافِعَهً رُءُوسَهَا بِالتَّهْلِیلِ وَ التَّکْبِیرِ وَ قَالَتِ السَّلَامُ عَلَیْکَ یَا حُجَّهَ اللَّهِ عَلَی خَلْقِهِ فِی أَرْضِهِ وَ یَا عَیْنَ اللَّهِ فِی عِبَادِهِ خَذَلَکَ قَوْمُکَ بِصِفِّینَ کَمَا خَذَلَ هَارُونَ بْنَ عِمْرَانَ قَوْمُهُ فَقَالَ لَهُمْ أَ سَمِعْتُمْ قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَهَذِهِ آیَهٌ لِی عَلَیْکُمْ وَ قَدْ أَشْهَدْتُکُمْ عَلَیْهِ.

**[ترجمه]خرائج – . قطب الدین راوندی آن دو را در کتاب الخرائج روایت کرده است. – :

امام صادق علیه السّلام از پدرش فرمود: علی علیه السّلام زمانی که از صفین آمد، بر ساحل فرات ایستاد، سپس تیری از تیردانش جدا کرد و تیری زردرنگ از آن رها کرد و با آن بر فرات زد و فرمود: بجوش، پس دوازده چشمه جوشیدن گرفت که هر چشمه مانند کوه بود و مردم درحال نگریستن به او بودند، سپس سخنی گفت که آن را نمی فهمیدند، پس دو نهنگی که سرشان را با تهلیل و تکبیر بلند کرده بودند، روی آوردند و گفتند: سلام بر تو ای حجت خدا بر خلقش در زمین و ای چشم خدا در میان بندگانش، قومت تو را در صفین رها کردند چنان که هارون بن عمران را قومش رها کردند. پس به آنان فرمود: آیا شنیدید؟ گفتند: بلی، فرمود: پس این آیتی برای من بر شماست و من شما را بر آن شاهد گرفته ام.

**[ترجمه]

«۳۹۲»

(۱)یج، الخرائج و الجرائح عَنْ عَبْدِ الْوَاحِدِ بْنِ زَیْدٍ قَالَ: کُنْتُ حَاجّاً إِلَی بَیْتِ اللَّهِ فَبَیْنَا أَنَا فِی الطَّوَافِ إِذْ رَأَیْتُ جَارِیَتَیْنِ عِنْدَ الرُّکْنِ الْیَمَانِیِّ تَقُولُ إِحْدَاهُمَا لِلْأُخْرَی لَا وَ حَقِّ الْمُنْتَجَبِ لِلْوَصِیَّهِ وَ الْقَاسِمِ بِالسَّوِیَّهِ وَ الْعَادِلِ فِی الْقَضِیَّهِ بَعْلِ فَاطِمَهَ الزَّکِیَّهِ الرَّضِیَّهِ الْمَرْضِیَّهِ مَا کَانَ کَذَا فَقُلْتُ مَنْ هَذَا الْمَنْعُوتُ فَقَالَتْ هَذَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَلَمُ الْأَعْلَامِ وَ بَابُ الْأَحْکَامِ قَسِیمُ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ رَبَّانِیُّ الْأُمَّهِ قُلْتُ مِنْ أَیْنَ تَعْرِفِینَهُ قَالَتْ کَیْفَ لَا أَعْرِفُهُ وَ قَدْ قُتِلَ أَبِی بَیْنَ یَدَیْهِ بِصِفِّینَ وَ لَقَدْ دَخَلَ عَلَی أُمِّی لَمَّا رَجَعَ فَقَالَ یَا أُمَّ الْأَیْتَامِ کَیْفَ أَصْبَحْتِ قَالَتْ بِخَیْرٍ ثُمَّ أَخْرَجَتْنِی وَ أُخْتِی هَذِهِ إِلَیْهِ وَ کَانَ قَدْ رَکِبَتْنِی مِنَ الْجُدَرِیِّ مَا ذَهَبَ بِهِ بَصَرِی فَلَمَّا نَظَرَ علیه السلام إِلَیَّ تَأَوَّهَ وَ قَالَ:

مَا إِنْ تَأَوَّهْتُ مِنْ شَیْ ءٍ رُزِئْتُ بِهِ***کَمَا تَأَوَّهْتُ لِلْأَطْفَالِ فِی الصِّغَرِ

قَدْ مَاتَ وَالِدُهُمْ مَنْ کَانَ یَکْفُلُهُمْ***فِی النَّائِبَاتِ وَ فِی الْأَسْفَارِ وَ الْحَضَرِ

ثُمَّ أَمَرَّ یَدَهُ الْمُبَارَکَهَ عَلَی وَجْهِی فَانْفَتَحَتْ عَیْنِی لِوَقْتِی وَ سَاعَتِی فَوَ اللَّهِ إِنِّی لَأَنْظُرُ إِلَی الْجَمَلِ الشَّارِدِ فِی اللَّیْلَهِ الْمُظْلِمَهِ بِبَرَکَتِهِ علیه السلام.

---

۱ – ۳۹۲- رواهما قطب الدین الراوندیّ فی کتاب الخرائج. و رواه مسندا الشیخ منتجب الدین رحمه اللّه فی الحکایه الأولی من خاتمه أربعینه ص ۷۵.

**[ترجمه]خرائج - . قطب الدين راوندی آن دو را در كتاب الخرائج روايت كرده است. و شيخ منتجب الدين راوندی نيز آن را در حكايت اول از پايان حكايت اربعين ص ۷۵ روايت كرده است. - :

عبدالواحد بن زيد گويد: در حج بيت الله بودم و درحالی‌كه در طواف بود دو دخترك را كنار ركن يمانی ديدم كه يكی از آنها به ديگری می‌گفت: نه و حق برگزيده برای وصيت، و تقسيم‌كننده با برابری، عادل در قضاوت، همسر فاطمه پاك راضيه مرضيه چنين نبود. گفتم كسی كه وصفش كردی كيست؟ گفت: اميرمؤمنان علی بن ابوطالب عليه السّلام شناس شناسان، دروازه احكام، قسيم بهشت و آتش و ربّانی امت است، گفتم: او را از كجا می‌شناسی؟ گفت: چگونه او را نشناسم درحالی‌كه پدرم در صفين در حضور او كشته شد و زمانی‌كه بازگشت بر مادرم وارد شد و فرمود ای مادر يتيمان چگونه هستی؟ مادرم پاسخ داد: خوبم سپس مرا و اين خواهرم را به سوی او بيرون برد، درحالی‌كه به ميزانی آبله بر من غالب شده بود كه بينايی‌ام را گرفته بود پس چون امام به من نظر كرد آه كشيد و فرمود:

اگر از آن چيزی كه به آن گرفتار شدم، چنانكه برای كودكان آه كشيده‌ام، آه نكشيده‌ام.

پدرشان وفات كرده است كيست كه در حوادث، و در سفر و حضر آنان را كفالت كند.

سپس دست مباركش را بر صورتم كشيد و در آن ساعت و لحظه چشمانم گشوده شد، و به خدا سوگند به بركت او در شب تاريك شتر رميده را می‌بينم .

**[ترجمه]

باب ۱۵ باب ما جری بين معاويه و عمرو بن العاص فی [التحامل علی] علی عليه السلام

الأخبار

«۳۹۳»

(۱)لی، الأمالی للصدوق الْقَطَّانُ عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ عَدِيٍّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ يُونُسَ بْنِ أَبِي إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّقْرِ عَنْ عَدِيِّ بْنِ أَرْطَاةَ قَالَ: قَالَ مُعَاوِيَةُ يَوْماً لِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَيُّنَا أَدْهَى قَالَ عَمْرٌو أَنَا لِلْبَدِيهَةِ وَ أَنْتَ لِلرَّوِيَّةِ قَالَ مُعَاوِيَةُ قَضَيْتَ لِي عَلَى نَفْسِكَ وَ أَنَا أَدْهَى مِنْكَ فِي الْبَدِيهَةِ قَالَ عَمْرٌو فَأَيْنَ كَانَ دَهَاؤُكَ يَوْمَ رَفَعْتُ الْمَصَاحِفَ قَالَ بِهَا غَلَبْتَنِي يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَ فَلَا أَسْأَلُكَ عَنْ شَيْ ءٍ تَصْدُقُنِي فِيهِ قَالَ وَ اللَّهِ إِنَّ الْكَذِبَ لَقَبِيحٌ فَاسْأَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ أَصْدُقْكَ فَقَالَ هَلْ غَشَشْتَنِي مُنْذُ نَصَحْتَنِي قَالَ لَا قَالَ بَلَى وَ اللَّهِ لَقَدْ غَشَشْتَنِي أَمَا إِنِّي لَا أَقُولُ فِي كُلِّ الْمَوَاطِنِ وَ لَكِنْ فِي مَوْطِنٍ وَاحِدٍ قَالَ وَ أَيُّ مَوْطِنٍ قَالَ يَوْمَ دَعَانِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ لِلْمُبَارَزَةِ فَاسْتَشَرْتُكَ فَقُلْتُ مَا تَرَى يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقُلْتَ كُفْوٌ كَرِيمٌ فَأَشَرْتَ عَلَيَّ بِمُبَارَزَتِهِ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ مَنْ هُوَ فَعَلِمْتُ أَنَّكَ غَشَشْتَنِي قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ دَعَاكَ رَجُلٌ إِلَى مُبَارَزَةٍ عَظِيمُ الشَّرَفِ جَلِيلُ الْخَطَرِ وَ كُنْتَ مِنْ مُبَارَزَتِهِ

۱- **۳۹۳**- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی الحدیث: ۵ من المجلس: ۱۷ من أمالیه ص ۶۹.

عَلَى إِحْدَى الحسنين [الْحُسْنَيَيْنِ] إِمَّا أَنْ تَقْتُلَهُ فَتَكُونَ قَدْ قَتَلْتَ قِتَالَ الْأَقْرَانِ وَ تَزْدَادُ بِهِ شَرَفاً إِلَى شَرَفِكَ وَ تَخْلُو بِمُلْكِكَ وَ إِمَّا أَنْ تَعْجَلَ إِلَى مُرَافَقَةِ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقاً قَالَ مُعَاوِيَةُ هَذِهِ شَرٌّ مِنَ الْأُولَى وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنِّي لَوْ قَتَلْتُهُ دَخَلْتُ النَّارَ وَ لَوْ قَتَلَنِي دَخَلْتُ النَّارَ قَالَ لَهُ عَمْرٌو فَمَا حَمَلَكَ عَلَى قِتَالِهِ قَالَ الْمُلْكُ عَقِيمٌ وَ لَنْ يَسْمَعَهَا مِنِّي أَحَدٌ بَعْدَكَ.

**[ترجمه]امالی صدوق - . شیخ صدوق آن را در حدیث ۵ از مجلس ۱۷ از امالی‌اش ص ۶۹ روایت کرده است. - :

یک روز معاویه به عمرو عاص گفت:

ای ابا عبد اللّه کدام ما زیرکتریم؟ عمرو گفت: من مرد بدیهه هستم و تو مرد اندیشه. معاویه گفت به نفع من قضاوت کردی و من در بدیهه هم از تو زیرکترم. عمرو گفت: این زیرکی تو روز بالا بردن قرآنها کجا بود؟ گفت: تو در آن بر من غلبه کردی و اکنون می‌خواهم از تو چیزی بپرسم و در جواب با من راست بگو. گفت: بخدا دروغ زشت است هر چه خواهی بپرس که با تو راست گویم. معاویه گفت: از روزی که با من همراه شدی به من دغلی کردی یا نه؟ گفت: نه. گفت بخدا سوگند به من دغل کرده‌ای، نمی‌گویم در همه میدان‌ها ولی در یک میدان. گفت: کدام میدان؟ گفت: روزی که علی بن ابی طالب مرا به میدان خود طلبید با تو مشورت کردم و گفتم چه رأی می‌دهی؟ گفتی همآوردت کریم است و بمن نظر دادی که بمیدان او بروم و تو او را بخوبی می‌شناختی و من دانستم که با من دغلی کردی. گفت: ای امیر المؤمنین مردی عظیم الشرف و بلند مقام تو را بمبارزه دعوت کرده بود و یکی از دو سرانجام خوش را داشتی یا او را می‌کشتی و پهلوانی میکردی و شرف بر شرفت می‌افزود و در سلطنت خود بی‌رقیب می‌شدی و یا به همراهی شهیدان و صالحان که چه خوب رفیقانند می‌شتافتی. معاویه گفت این از اولی بدتر است بخدا من می‌دانستم که اگر او را بکشم بدوزخ می‌روم و اگر هم مرا بکشد بدوزخ می‌روم. عمرو گفت: پس چه باعث بود که با او بجنگی؟ گفت ملک عقیم است و نباید این سخن را از من جز تو کسی بشنود.

**[ترجمه]

«۳۹۴»

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِيدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: اسْتَأْذَنَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ عَلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ اسْتَضْحَكَ مُعَاوِيَةُ فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو مَا أَضْحَكَكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَدَامَ اللَّهُ سُرُورَكَ قَالَ ذَكَرْتُ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ قَدْ غَشِيَكَ بِسَيْفِهِ فَاتَّقَيْتَهُ وَ وَلَّيْتَ فَقَالَ أَ تَشْمَتُ بِي يَا مُعَاوِيَةُ فَأَعْجَبُ مِنْ هَذَا يَوْمٌ دَعَاكَ إِلَى الْبِرَازِ فَالْتَمَعَ لَوْنُكَ وَ أَطَّتْ أَضْلَاعُكَ وَ انْتَفَخَ سَحْرُكَ وَ اللَّهِ لَوْ بَارَزْتَهُ لَأَوْجَعَ قَذَالَكَ وَ أَيْتَمَ عِيَالَكَ وَ بَزَّكَ سُلْطَانَكَ وَ أَنْشَأَ عَمْرٌو يَقُولُ:

مُعَاوِيَ لَا تُشْمِتْ بِفَارِسِ بُهْمَةٍ***لَقِيَ فَارِساً لَا تَعْتَلِيهِ الْفَوَارِسُ

مُعَاوِيَ لَوْ أَبْصَرْتَ فِي الْحَرْبِ مُقْبِلًا***أَبَا حَسَنٍ تَهْوِي عَلَيْكَ الْوَسَاوِسُ

وَ أَيْقَنْتَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّهُ*** لِنَفْسِكَ إِنْ لَمْ تُمْعِنِ الرَّكْضَ خَالِسٌ

دَعَاکَ فَصُمَّتْ دُونَهُ الْأُذُنُ إِذْ دَعَا***وَ نَفْسُکَ قَدْ ضَاقَتْ عَلَيْهَا الْأَمَالِسُ

أَ تُشْمِتُ بِی أَنْ نَالَنِی حَدُّ رُمْحِهِ***وَ عَضَّضَنِی نَابٌ مِنَ الْحَرْبِ نَاهِسٌ

فَأَیُّ امْرِئٍ لَاقَاهُ لَمْ يَلْقَ شِلْوَهُ***بِمُعْتَرَکٍ تُسْفَی عَلَيْهِ الرَّوَامِسُ

أَبَی اللَّهُ إِلَّا أَنَّهُ لَيْثُ غَابَةٍ***أَبُو أَشْبُلٍ تُهْدَی إِلَيْهِ الْفَرَائِسُ

فَإِنْ کُنْتَ فِی شَکٍّ فَأَرْهِجْ عَجَاجَةً***وَ إِلَّا فَتِلْکَ التُّرَّهَاتُ الْبَسَابِسُ

فَقَالَ مُعَاوِيَةُ مَهْلًا يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ لَا کُلَّ هَذَا قَالَ أَنْتَ اسْتَدْعَيْتَهُ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طائفه آن را در حدیث ۳۰ از جلد ۵ از امالی‌اش: ج۱ ص ۱۳۴ روایت کرده است. - :

مفید از محمد بن عمران، از محمد بن اسحاق از ولید بن محمد بن اسحاق از پدرش گوید:

عمرو بن عاص اذن ورود بر معاویه بن ابوسفیان را خواست و چون بر او وارد شد معاویه بر او خندید، عمرو به او گفت: ای امیرمؤمنان خداوند شادی‌ات را پایدار کند چه چیزی تو را به خنده آورده است؟ گفت: پسر ابوطالب به خاطرم آمد درحالی‌که با شمشیرش به سوی تو آمد و پس ترسیدی و پشت کردی. گفت: ای معاویه بر من شاد می‌شوی؟ آیا عجیب‌تر از اینکه روزی تو را به هماوردی خواند پس رنگت دگرگون شد و چهار ستونت به لرزه درآمد و رگ‌های گردنت باد کرد به خدا سوگند اگر او هماورد می‌شدی پس سرت را به درد می‌آورد، فرزندانت را یتیم می‌کرد و برسلطنتت غالب می‌شد و سرود:

ای معاویه با سوارکاری که با همت با سواری روبرو شد که سواران بر او برتری ندارند شاد نباش.

ای معاویه اگر در جنگ ابوالحسن را روی کننده دیدی وسوسه‌ها بر تو سقوط می‌کنند.

و یقین می‌یابی که مرگ حق است و گر چه بسیار خوب به دویدن بپردازی تو را می‌رباید.

تو را فرا می‌خواند و گوش بر غیر او خاموش است آنگاه که صدا کند و صحراهای خشک بر جانت تنگ می‌شود.

آیا مرا شمامتت می‌کنی که لبه نیزه او مرا دربرگرفت و دندان گزنده‌ای از جنگ بر من فرو رفت.

پس کیست که با او دیدار کند و با عضو جداشده خود در معرکه‌ای که بادهای سهمگین بر آن می‌وزد روبه‌رو نشود .

خدا خواست که او شیر بیشه، پدر شیربچه‌گان باشد که شکارها به‌سوی او هدایت می‌شوند.

پس تو اگر در شک بودی، گرد و غبار جنگ به پا کن و در غیر این‌صورت آنها مزخرفاتی باطل است.

معاویه گفت: فرصت بده ای ابوعبدالله، نیازی به این همه نبود!، گفت: تو آن را خواستی.

**[ترجمه]

بیان

استضحک لعله مبالغه فی الضحک أو أراد أن یضحک عمرا

ص: ۵۰

۱- ۳۹۴- رواه شیخ الطائفه فی الحدیث: ۳۰ من الجزء ۵ من أمالیه: ج ۱ ص ۱۳۴.

و التمع لونه ذهب و تغير و أط الرجل و نحوه يئط أطيطا صوت و يقال للجبان انتفخ سحرک أی رئتک و بزه سلبه.

و قال الجوهری البهمه بالضم الفارس الذی لا يدری من أين يؤتی من شده بأسه و يقال أيضا للجيش بهمه و منه قولهم فلان فارس بهمه و ليث غابه.

و فی القاموس الإمليس و بهاء الفلاه ليس بها نبات و الجمع أماليس و أمالس شاذ و قال نهس اللحم کمنع و سمع أخذ بمقدم أسنانه و نتفه و قال الشلو بالکسر العضو و الجسد من کل شی ء کالشلا و کل مسلوح أکل منه شی ء و بقيت منه بقيه و قال الروامس الرياح الدوافن للآبار و قال أرهج أثار الغبار و قال العجاج الغبار و قال الترهه کقبره الباطل و قال الترهات البسابس و بالإضافه الباطل.

**[ترجمه]استحضک شايد مبالغه‌ای در خنده باشد يا خواسته است که عمرو را به خنده آورد، التمع لونه يعنی رنگش رفت و دگرگون شد. اطّ الرجل و مانند آن يئط اطيطاً: يعنی صدا داد. و به ترسو گفته می‌شود: انتفح سحرک يعنی ريه‌ات باد کرد. و بزّه: يعنی آن را گرفت و ربود.

جوهری گويد: البهمه با ضمّه: سواری است که به خاطر شدت قدرتش فهميده نمی‌شود از کجا حمله می‌کند و به لشکر نيز بهمه گفته می‌شود و از اين است کلام عرب: فلانی اسب‌سواری بهمه و شير جنگل از آن است.

و در قاموس آمده است: إمليس و بهاء دشت خالی از گياه است و جمع آن اماليس است و امالس شاذ است. و گويد: نهس اللحم بر وزن منع و سمع: گرفتن گوشت با دندان‌های پيشين و کندن آن است و گويد: شلو با کسره: عضو جسد از هر چيزی است مانند شلا، و هر رهاشده‌ای

است که بخشی از او خورده شود و بقيه آن باقی مانده است. گويد: الروامس بادهای دفن‌کننده چاه‌هاست. و گويد: أرهج: يعنی غبار بر پا کرد. و عجاج يعنی غبار، و الترهه بر وزن قبره يعنی باطل و گويد: الترهات البسابس و با اضافه يعنی باطل.

**[ترجمه]

«۳۹۵»

(۱)کشف، کشف الغمه: لَمَّا عَزَمَ مُعَاوِيَهُ عَلَى قِتَالِ عَلِيٍّ علیه السلام شَاوَرَ فِيهِ ثِقَاتِهِ وَ أَهْلَ وُدِّهِ فَقَالُوا هَذَا أَمْرٌ عَظِيمٌ لَا يَتِمُّ إِلَّا بِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَإِنَّهُ قَرِيعُ زَمَانِهِ فِي الدَّهَاءِ وَ الْمَكْرِ وَ قُلُوبُ أَهْلِ الشَّامِ مَائِلَهٌ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَخْدَعُ وَ لَا يُخْدَعُ فَقَالَ صَدَقْتُمْ وَ لَكِنَّهُ يُحِبُّ عَلِيّاً فَأَخَافُ أَنْ يَمْتَنِعَ فَقَالُوا رَغِّبْهُ بِالْمَالِ وَ أَعْطِهِ مِصْرَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مِنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ خَلِيفَهِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ إِمَامِ الْمُسْلِمِينَ وَ خَلِيفَهِ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ذِي النُّورَيْنِ خَتَنِ الْمُصْطَفَى عَلَى ابْنَتَيْهِ وَ صَاحِبِ جَيْشِ الْعُسْرَهِ وَ بِئْرِ رُومَهَ الْمَعْدُومِ النَّاصِرِ الْكَثِيرِ الْخَاذِلِ الْمَحْصُورِ فِي مَنْزِلِهِ الْمَقْتُولِ عَطَشاً وَ ظُلْماً فِي مِحْرَابِهِ الْمُعَذَّبِ بِأَسْيَافِ الْفَسَقَهِ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ثِقَتِهِ وَ أَمِيرِ عَسْكَرِهِ بِذَاتِ السَّلَاسِلِ الْمُعَظَّمِ رَأْيُهُ الْمُفَخَّمِ تَدْبِيرُهُ أَمَّا بَعْدُ فَلَنْ يَخْفَى عَلَيْكَ احْتِرَاقُ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَجْعَتُهُمْ بِقَتْلِ عُثْمَانَ وَ مَا ارْتَكَبَهُ جَارُهُ بَغْياً وَ حَسَداً وَ امْتِنَاعُهُ عَنْ نُصْرَتِهِ وَ خِذْلَانُهُ إِيَّاهُ حَتَّى قُتِلَ فِي مِحْرَابِهِ فَيَا لَهَا

۱- ۳۹۵- ذکره الاربلی رحمه اللّه فیما ساقه من قضایا صفّین فی أواسط قضایاها من کتاب کشف الغمّه: ج ۱، ص ۲۵۴.

مُصِيبَةً عَمَّتِ النَّاسَ وَ فَرَضَتْ عَلَيْهِمْ طَلَبَ دَمِهِ مِنْ قَتَلَتِهِ وَ أَنَا أَدْعُوكَ إِلَى الْحَظِّ الْأَجْزَلِ مِنَ الثَّوَابِ وَ النَّصِيبِ الْأَوْفَرِ مِنْ حُسْنِ الْمَآبِ بِقِتَالِ مَنْ آوَى قَتَلَةَ عُثْمَانَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مِنْ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ صَاحِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَصَلَ كِتَابُكَ فَقَرَأْتُهُ وَ فَهِمْتُهُ فَأَمَّا مَا دَعَوْتَنِي إِلَيْهِ مِنْ قِتَالِ عَلِيٍّ فَقَدْ دَعَوْتَنِي وَ اللَّهِ إِلَى خَلْعِ رِبْقَةِ الْإِسْلَامِ مِنْ عُنُقِي وَ التَّهَوُّرِ فِي الضَّلَالَةِ مَعَكَ وَ إِعَانَتِي إِيَّاكَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ اخْتِرَاطِ السَّيْفِ فِي وَجْهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ هُوَ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ وَصِيُّهُ وَ وَارِثُهُ وَ قَاضِي دَيْنِهِ وَ مُنْجِزُ وَعْدِهِ وَ زَوْجُ ابْنَتِهِ سَيِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ أَبُو السِّبْطَيْنِ سَيِّدَيْ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّكَ خَلِيفَهُ عُثْمَانَ صَدَقْتَ وَ لَكِنْ تَبَيَّنَ الْيَوْمَ عَزْلُكَ مِنْ خِلَافَتِهِ وَ قَدْ بُويِعَ لِغَيْرِهِ فَزَالَتْ خِلَافَتُكَ وَ أَمَّا مَا عَظَّمْتَنِي بِهِ وَ نَسَبْتَنِي إِلَيْهِ مِنْ صُحْبَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَنِّي صَاحِبُ جَيْشِهِ فَلَا أَغْتَرُّ بِالتَّزْكِيَهِ وَ لَا أَمِيلُ بِهَا عَنِ الْمِلَّهِ وَ أَمَّا مَا نَسَبْتَ أَبَا الْحَسَنِ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ وَصِيَّهُ إِلَى الْبَغْيِ وَ الْحَسَدِ لِعُثْمَانَ وَ سَمَّيْتَ الصَّحَابَهَ فَسَقَهً وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ أَشْلَاهُمْ عَلَى قَتْلِهِ فَهَذَا كَذِبٌ وَ غَوَايَهٌ وَيْحَكَ يَا مُعَاوِيَهُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ أَبَا الْحَسَنِ بَذَلَ نَفْسَهُ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ بَاتَ عَلَى فِرَاشِهِ وَ هُوَ صَاحِبُ السَّبْقِ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ الْهِجْرَهِ وَ قَالَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله هُوَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ وَ هُوَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَ قَالَ فِيهِ يَوْمَ الْغَدِيرِ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ وَ قَالَ فِيهِ يَوْمَ خَيْبَرَ لَأُعْطِيَنَّ الرَّايَهَ غَداً رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ

وَ قَالَ فِيهِ يَوْمَ الطَّيْرِ اللَّهُمَّ ائْتِنِي بِأَحَبِّ خَلْقِكَ إِلَيْكَ فَلَمَّا دَخَلَ قَالَ وَ إِلَيَّ وَ إِلَيَّ وَ قَالَ فِيهِ يَوْمَ النَّضِيرِ عَلِيٌّ إِمَامُ الْبَرَرَهِ وَ قَاتِلُ الْفَجَرَهِ مَنْصُورٌ مَنْ نَصَرَهُ مَخْذُولٌ مَنْ خَذَلَهُ وَ قَالَ فِيهِ عَلِيٌّ وَلِيُّكُمْ بَعْدِي وَ أَكَّدَ الْقَوْلَ عَلَيَّ وَ عَلَيْكَ وَ عَلَى جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ وَ قَالَ إِنِّي مُخْلِفٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي وَ قَالَ أَنَا مَدِينَهُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا وَ قَدْ عَلِمْتَ يَا مُعَاوِيَهُ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ الْآيَاتِ الْمَتْلُوَّاتِ فِي فَضَائِلِهِ الَّتِي لَا يَشْرَكُهُ فِيهَا أَحَدٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى يُوفُونَ بِالنَّذْرِ وَ كَقَوْلِهِ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ كَقَوْلِهِ أَ فَمَنْ كانَ عَلى بَيِّنَهٍ مِنْ رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ كَقَوْلِهِ رِجالٌ صَدَقُوا ما عاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ وَ كَقَوْلِهِ قُلْ لا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْراً إِلَّا الْمَوَدَّهَ فِي الْقُرْبى وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَ مَا تَرْضَى أَنْ يَكُونَ سِلْمُكَ سِلْمِي وَ حَرْبُكَ حَرْبِي وَ تَكُونَ أَخِي وَ وَلِيِّي فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ يَا أَبَا الْحَسَنِ مَنْ أَحَبَّكَ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَكَ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَحَبَّكَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ وَ كِتَابُكَ يَا مُعَاوِيَهُ الَّذِي هَذَا جَوَابُهُ لَيْسَ مِمَّا يَنْخَدِعُ بِهِ مَنْ لَهُ عَقْلٌ وَ دِينٌ وَ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَهُ يُعْرِضُ عَلَيْهِ الْأَمْوَالَ وَ الْوِلَايَاتِ وَ كَتَبَ فِي آخِرِ كِتَابِهِ

جَهِلْتَ وَ لَمْ تَعْلَمْ مَحَلَّكَ عِنْدَنَا***فَأَرْسَلْتَ شَيْئاً مِنْ خِطَابٍ وَ مَا تَدْرِي

فَثِقْ بِالَّذِي عِنْدِي لَكَ الْيَوْمَ آنِفاً***مِنَ الْعِزِّ وَ الْإِكْرَامِ وَ الْجَاهِ وَ النَّصْرِ

فَأَكْتُبُ عَهْداً تَرْتَضِيهِ مُؤَكَّداً***وَ أَشْفَعُهُ بِالْبَذْلِ مِنِّي وَ بِالْبِرِّ

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَمْرٌو بِأَبْيَاتٍ لَيْسَ بِالشِّعْرِ الْجَيِّدِ يَطْلُبُ فِيهَا مِصْرَ (۱)وَ أَوَّلُهَا:

۱- ۱ هذا كان مؤخرا في أصلى فقدمناه لكونه أوفق، و القصه ذكرها الخوارزمى حرفيه فى الفصل الثالث من الفصل ۱۶ من مناقب أمير المؤمنين عليه السلام ص ۱۲۹.

أَبَى الْقَلْبُ مِنِّى أَنْ أَخَادَعَ بِالْمَكْرِ*** بِقَتْلِ ابْنِ عَفَّانَ أَجُرُّ إِلَى الْكُفْرِ

فَكَتَبَ لَهُ مُعَاوِيَهُ بِذَلِكَ وَ أَنْفَذَهُ إِلَيْهِ فَفَكَّرَ عَمْرٌو وَ لَمْ يَدْرِ مَا يَصْنَعُ وَ ذَهَبَ عَنْهُ النَّوْمُ فَقَالَ:

تَطَاوَلَ لَيْلِى بِالْهُمُومِ الطَّوَارِقِ***وَ صَافَحْتُ مِنْ دَهْرِى وُجُوهَ الْبَوَائِقِ

أَ أَخْدَعُهُ وَ الْخَدْعُ مِنِّى سَجِيَّهٌ***أَمْ أُعْطِيهِ مِنْ نَفْسِى نَصِيحَهَ وَامِقٍ

أَمْ أَقْعُدُ فِى بَيْتِى وَ فِى ذَاكَ رَاحَهٌ*** لِشَيْخٍ يَخَافُ الْمَوْتَ فِى كُلِّ شَارِقٍ

فَلَمَّا أَصْبَحَ دَعَا مَوْلَاهُ وَرْدَانَ وَ كَانَ عَاقِلًا فَشَاوَرَهُ فِى ذَلِكَ فَقَالَ وَرْدَانُ إِنَّ مَعَ عَلِيٍّ آخِرَهً وَ لَا دُنْيَا مَعَهُ وَ هِىَ الَّتِى تَبْقَى لَكَ وَ تَبْقَى فِيهَا وَ إِنَّ مَعَ مُعَاوِيَهَ دُنْيَا وَ لَا آخِرَهَ مَعَهُ وَ هِىَ الَّتِى لَا تَبْقَى عَلَى أَحَدٍ فَاخْتَرْ مَا شِئْتَ فَتَبَسَّمَ عَمْرٌو وَ قَالَ:

يَا قَاتَلَ اللَّهُ وَرْدَاناً وَ فِطْنَتَهُ***لَقَدْ أَصَابَ الَّذِى فِى الْقَلْبِ وَرْدَانُ

لَمَّا تَعَرَّضَتِ الدُّنْيَا عَرَضْتُ لَهَا***بِحِرْصِ نَفْسِى وَ فِى الْأَطْبَاعِ إِدْهَانٌ

نَفْسٌ تَعُفُّ وَ أُخْرَى الْحِرْصُ يَغْلِبُهَا***وَ الْمَرْءُ يَأْكُلُ نَتْناً وَ هُوَ غَرْثَانٌ

أَمَّا عَلِيٌّ فَدِينٌ لَيسَ يَشْرَكُهُ***دُنْيَا وَ ذَاكَ لَهُ دُنْيَا وَ سُلْطَانٌ

فَاخْتَرْتُ مِنْ طَمَعِى دُنْيَا عَلَى بَصَرِى***وَ مَا مَعِى بِالَّذِى أَخْتَارُ بُرْهَانٌ

إِنِّى لَأَعْرِفُ مَا فِيهَا وَ أُبْصِرُهُ***وَ فِيَّ أَيْضاً لِمَا أَهْوَاهُ أَلْوَانٌ

لَكِنَّ نَفْسِى تُحِبُّ الْعَيْشَ فِى شَرَفٍ***وَ لَيسَ يَرْضَى بِذُلِّ الْعَيْشِ إِنْسَانٌ

ثُمَّ إِنَّ عَمْراً رَحَلَ إِلَى مُعَاوِيَهَ فَمَنَعَهُ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ وَ وَرْدَانُ فَلَمْ يَمْتَنِعْ فَلَمَّا بَلَغَ مَفْرِقَ الطَّرِيقَيْنِ الشَّامِ وَ الْعِرَاقِ قَالَ لَهُ وَرْدَانُ طَرِيقُ الْعِرَاقِ طَرِيقُ الْآخِرَهِ وَ طَرِيقُ الشَّامِ طَرِيقُ الدُّنْيَا فَأَيُّهُمَا تَسْلُكُ قَالَ طَرِيقَ الشَّامِ.

**[ترجمه]کشف الغمّه - . اربلی در اثنای آنچه که از قضایای صفین ذکر کرده است از کتاب کشف الغمه: ج۱، ص۲۵۴ روایت کرده است. - : زمانی که معاویه بر جنگ با علی علیه السّلام تصمیم گرفت در خصوص آن با معتمدان و دوستان خود مشورت کرد پس به او گفتند: این کار بزرگی است جز با عمرو بن عاص صورت نمی‌گیرد که او در زیرکی و مگر یگانه روزگار است و دل‌های شامیان هواخواه است، نیرنگ می‌زند و نیرنگ نمی‌خورد. معاویه گفت: راست می‌گویید اما او دوست‌دار علی است می‌ترسم امتناع کند، گفتند: او را با پول ترغیب کن و مصر را به او ببخش پس برای او نوشت: از معاویه پسر ابوسفیان جانشین عثمان بن عفان امام مسلمانان و جانشین فرستاده پروردگار جهانیان ذوالنورین داماد مصطفی با دو دخترش، و صاحب لشکر عسره، و بئر روحه، از بین رفته، یاری‌کننده بسیار، حصر شده در منزل خویش، کشته شده از روی

عطش و ظلم در محراب خویش، تعذیب شده با شمشیر فاسقان به عمرو بن عاص صحابی رسول‌الله، معتمد و امیر لشکر او در ذات السلاسل، بزرگ‌رأی، و صاحب تدبیر فخیم، اما بعد سوختن دل مؤمنان و درد آنان از قتل عثمان از تو پوشیده نیست، و آنچه که همسایه او از روی ستم و حسد انجام داد، امتناع او از یاری وی و ترک کردن وی تا اینکه در محراب خویش کشته شود بر تو پوشیده نیست، شگفتا از مصیبتی که مردم را فرا گرفت و خونخواهی از قاتلان او را بر آنان واجب ساخت و من تو را به بهره وافر از ثواب و نصیب فراوان از حسن عاقبت با نبرد با کسی که به قاتلان عثمان پناه داد، فرا می‌خوانم.

و عمرو بن عاص برایش نوشت: از عمرو بن عاص صحابی رسول الله صلّی الله علیه و آله به معاویه پسر ابوسفیان، اما بعد نامه‌ات به من رسد، آن را خواندم و فهمیدم، اما آنچه که در خصوص جنگ با علی مرا به آن فرا خوانده‌ای، به خدا سوگند مرا به خلع کمند اسلام از گردنم و نابودی در گمراهی همراه تو و یاری کردن تو بر باطل و کشیدن شمشیر بر روی علی بن ابی طالب علیه السّلام دعوت کرده‌ای در حالی‌که او برادر، وصی، وارث رسول‌الله، قاضی دین او، عملی‌کننده وعده او، همسر دختر او و سرور زنان هر دو جهان و پدر سبطین سرور جوانان بهشت است.

و اما این کلام تو: که تو جانشین عثمان هستی، راست گفته‌ای اما امروز عزل تو از جانشینی او روشن شد و برای غیر او بیعت شده‌است پس خلافتت از بین رفت، اما آنچه که مرا با آن بزرگ کرده‌ای و در خصوص همراهی با رسول‌الله صلّی الله علیه و آله به من نسبت داده‌ای اینکه من صاحب لشکر او هستم، من با تزکیه اغفال نمی‌شوم و با آن از دین منحرف نمی‌شوم .

اما در خصوص آنچه که ابوالحسن برادر و وصی رسول‌الله را به ستم و حسد به عثمان نسبت دادی و صحابه را فاسق نامیدی و گمان کردی که او آنان را بر قتل او برانگیخت، دروغ و نیرنگ است.

وای بر تو معاویه آیا ندیدی که ابوالحسن جانش را در مقابل رسول‌الله نثار کرد و بر بستر او خفت و او پیشتاز به‌سوی اسلام و هجرت است و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله درباره او فرمود: او از من است و من از او هستم و او از من به منزله هارون از موسی است با این تفاوت که بعد من هیچ نبی‌ای نیست.

و در روز غدیر درباره او فرمود: هر که من مولای او هستم پس این علی مولای اوست بارخدایا با هر که او را دوست داشت دوستی کن و با هر که با او دشمنی کرد دشمنی کن و هر که او را یاری کرد یاری‌اش کن و هر که او را رها کرد رهایش کن.

و در روز خیبر درباره او فرمود: فردا پرچم را به مردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند.

و در روز طیر درباره او فرمود: بارالها محبوب‌ترین خلقت نزد تو را به‌سوی من بیاور پس چون وارد شد فرمود: و به‌سوی من و به‌سوی من.

و در روز نضیر درباره او فرمود: علی امام پارسایان و قاتل فاجران است هر که او را یاری کرد یاری شده است و هر که او را رها کرد رها شده است.

و درباره او فرمود: علی ولی شما بعد از من است و بر سخنش تأکید کرد: بر من، بر تو و بر تمامی مسلمانان و فرمود: من ثقلین را در میان شما بازمی‌گذارم: کتاب خدا و عترتم و فرمود: من شهر علم و علی دروازه آن است.

و ای معاویه آیات متوالی‌ای که خداوند درباره فضائل بی‌نظیر او نازل فرمود را دیدی مانند این کلام خداوند متعال«يُوفُونَ بِالنَّذْرِ» {[همان بندگانی که] به نذر خود وفا می کردند} و نیز این کلامش: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ» {ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست} و مانند این کلامش: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» { آیا کسی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است} و مانند این کلامش: «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» {رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ} و «قُل لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» { بگو به ازای آن [رسالت] پاداشی از شما خواستار نیستم مگر دوستی درباره خویشاوندان}.

و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: آیا خوشنود نیستی که صلح تو، صلح با من و جنگ تو جنگ من است و برادر و ولی من در دنیا و آخرت هستی، ای ابوالحسن هر که تو را دوست بدارد مرا دوست داشته است و هر که با تو دشمنی کند با من دشمنی کرده است و هر که تو را دوست بدارد خداوند او را وارد بهشت می‌کند و هر که با تو دشمنی کند خداوند او را در آتش داخل می‌کند.

و نامه تو ای معاویه، پاسخش این است کسی عقل و دین دارد به‌وسیله آن فریب نمی‌خورد و السلام.

پس معاویه درحالی‌که اموال و ولایات را به او عرضه می‌کند برایش نوشت و در پایان نامه‌اش نوشت:

ـ ناآگاه هستی و جایگاهت نزد ما را نمی‌دانی، پس چیزی از خطاب و آنچه که می‌دانی برایت فرستادم.

ـ پس به آنچه که امروز نزد من به تو نزدیک است از عزت، اکرام، جاه و پیروزی اطمینان کن.

ـ و عهدی می‌نویسم که به تأکید از آن خوشنود می‌شوی و آن را با بخشش و نیکی از جانب خود دو چندان می‌کنم.

و عمرو ابیاتی که شعر نیکویی نیست برایش نوشت که در آن مصر را از او طلب می‌کرد و آغاز آن چنین است:

ـ قلبم مانع از آن می‌شود که با مکر به مرگ ابن عفان نیرنگ کنم که با آن به کفر کشانده شوم.

پس آن را معاویه برایش نوشت و برایش امضا کرد پس معاویه اندیشید و ندانست چه کند و خواب از او زائل شد پس نوشت:
ـ شبم با غمهای ناگهانی به درازا کشید و با اقسام مصیبت‌ها روبه‌رو شدم.

ـ آیا بر او نیرنگ کنم و نیرنگ از جانب من خصلتی است یا اینکه نصیحتی دوستانه از جانب خود به او بکنم.

ـ یا اینکه در منزل خویش بنشینم که برای پیرمردی که در هر روز (که خورشید طلوع می‌کند) از مرگ بیم دارد، راحتی است.

و چون صبح کرد غلامش وردان را که انسان عاقلی بود صدا کرد و درباره آن با او مشورت کرد، وردان گفت: علی آخرت است و دنیائی با او نیست، و آخرت است که برای تو می‌ماند و با معاویه دنیاست و آخرتی همراه نیست آن است که برای کسی نمی‌ماند؛ پس هر کدام را خواستی انتخاب کن. عمرو تبسمی کرد و گفت:

ـ خداوند وردان و زیرکی او را بکشد، که وردان آنچه که در دل است را بیان کرد.

ـ زمانی که دنیا روی آورد با حرص نفسم خود را در معرض آن قرار دادم و در سرشت‌ها، دورویی و نفاق است.

ـ نفسی عفت پیشه می‌کند و بر دیگری حرص چیره می‌شود و انسان درحالی‌که گرسنه است گندیده را می‌خورد.

ـ اما علی، دینی است که دنیا با آن درنمی‌آمیزد و آن دنیا و سلطنت اوست.

ـ پس من با وجود آگاهی‌ام از روی طمع، دنیا را انتخاب کردم، و با آنچه که اختیار کردم برهانی همراه من نیست.

ـ من آنچه ـ عاقبتی ـ که در آن است را می‌دانم و از آن آگاهم ولی تمایلات من و خواسته‌های من نیز انواعی دارد .

ـ اما نفس من زندگی در شرافت را دوست دارد ولی انسان به ذلت زندگی، راضی نمی‌شود .

پس عمرو به‌سوی معاویه حرکت کرد و پسرش عبدالله و وردان او را منع کردند اما او امتناع نکرد و چون به دو راهی شام و عراق رسید وردان به او گفت: راه عراق راه آخرت و راه شام راه دنیاست کدام را طی می‌کنی؟ گفت: راه شام را.

**[ترجمه]

تَوْضِیحٌ

قَالَ الْجَوْهَرِیُّ الْقَرِیعُ الْفَحْلُ وَ السَّیِّدُ یُقَالُ فُلَانٌ قَرِیعُ دَهْرِهِ وَ قَرِیعُکَ الَّذِی یُقَارِعُکَ.

وَ قَالَ فِی النِّهَایَهِ فِیهِ ذِکْرُ بِئْرِ رُومَهَ هِیَ بِضَمِّ الرَّاءِ اسْمُ بِئْرٍ بِالْمَدِینَهِ اشْتَرَاهَا عُثْمَانُ وَ سَبَّلَهَا وَ فِی الْقَامُوسِ أَشْلَی دَابَّتَهُ أَرَاهَا الْمِخْلَاهَ لِتَأْتِیَهُ وَ النَّاقَهَ دَعَاهَا لِلْحَلْبِ وَ الْوَامِقُ الْمُحِبُّ وَ الشَّارِقُ الشَّمْسُ وَ شَرَقَتِ الشَّمْسُ طَلَعَتْ وَ الْغَرْثَانُ الْجَائِعُ.

**[ترجمه]جوهری گوید: قریع یعنی آقا و سرور، «فلان قریع دهره و قریعک الذی یقارعک»: فلانی سرور روزگار خویش است و هماورد توست در سروری کردن. در النهایه آمده است: در آن بئر رومه بیان شده است که با ضمه راء اسم چاهی در مدینه است که عثمان آن را خرید و وقف کرد و در قاموس آمده است: أشلا دابّته یعنی توبره را به چهارپایش نشان داد تا به سمت او بیاید، و أشلا الناقه: یعنی شتر را برای دوشیدن شیر صدا کرد. وامق یعنی: عاشق؛ و الشارق یعنی خورشید، و شرقت‌الشمس یعنی خورشید طلوع کرد و غرثان یعنی گرسنه.

**[ترجمه]

«۳۹۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ لَمْ یُبَایِعْ حَتَّی شَرَطَ أَنْ یُؤْتِیَهُ عَلَی الْبَیْعَهِ ثَمَناً فَلَا ظَفِرَتْ یَدُ الْمُبَایِعِ وَ خَزِیَتْ أَمَانَهُ الْمُبْتَاعِ فَخُذُوا لِلْحَرْبِ أُهْبَتَهَا وَ أَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا فَقَدْ شَبَّ لَظَاهَا وَ عَلَا سَنَاهَا وَ اسْتَشْعِرُوا الصَّبْرَ فَإِنَّهُ أَدْعَی إِلَی النَّصْرِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در ذیل مختار ۲۶ از نهج البلاغه روایت کرده است. - : بیعت نکرد مگر اینکه قیمت بیعت خویش را از او گرفت پس دست بیعت‌فروش خوار و عهد و پیمان خریدار رسوا باد، پس اکنون ساز جنگ را ساز کنید و برای پیکار با دشمن آماده شوید که تنور جنگ روشن شده و شعله آن بالا گرفته و شکیبایی را شعار خود سازید که صبر در جنگ سبب پیروزی است.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و لم یبایع قال الشارحون إشاره إلی ما اشتهر من أن أمیر المؤمنین علیه السلام لما نزل بالکوفه بعد فراغه من البصره کتب إلی معاویه کتابا یدعوه إلی البیعه فدعا قوما من أهل الشام إلی الطلب بدم عثمان فأجابوه و أشار إلیه أخوه بالاستعانه بعمرو بن العاص فلما قدم علیه و عرف حاجته إلیه تباعد عنه و جعل یمدح علیا علیه السلام فی وجهه حتی رضی معاویه أن یعطیه المصر فبایعه فذلک معنی قوله علیه السلام أن یؤتیه علی البیعه ثمنا ثم أردف ذلک بالدعاء علی البائع لدینه و هو عمرو بعدم الظفر فی الحرب أو بالثمن أو بشیء مما یأمله و ألحقه بالتوبیخ للمبتاع و هو معاویه بذکر هوان أمانته علیه و هی بلاد المسلمین و أموالهم.

و یحتمل أن یکون إسناد الخزی إلی الأمانه إسنادا مجازیا.

و ذهب بعض الشارحین إلی أن المراد بالبائع معاویه و بالمبتاع عمرو و هو ضعیف لأن الثمن إذا کان مصرا فالمبتاع هو معاویه

كذا ذكره ابن ميثم.

و قال ابن أبى الحديد فى أكثر النسخ فلا ظفرت يد المبايع بميم المفاعله و الظاهر ما رويناه.

ص: ۵۵

۱- ۳۹۶- رواه السيّد الرضىّ رفع اللّه مقامه فى ذيل المختار: ۲۶ من نهج البلاغه.

قوله علیه السلام فقد شب لظاها أی أوقدت نارها و أثیرت و روی بالبناء للفاعل أی ارتفع لهبها و السنا بالقصر الضوء.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام: «و بیعت نکرد» شارحان می گویند: اشاره‌ای است به آنچه که مشهور شد که امیرمؤمنان علیه السّلام زمانی که بعد از فراغت از بصره وارد کوفه شد برای معاویه نامه‌ای نوشت که در آن او را به بیعت دعوت کرد پس او جمعی از شامیان را به خونخواهی عثمان دعوت کرد و آنان او را اجابت کردند و برادرش او را رهنمایی کرد که از عمرو بن عاص کمک بگیرد و چون بر او وارد شد با او بیعت کرد و این معنای این کلام امام است: که قیمت بیعتش را به او بپردازید، سپس آن را با نفرین بر دین‌فروش یعنی عمرو به عدم پیروزی در جنگ یا با قیمت یا با چیزی از آنچه که آرزو دارد همراه کرده است و نکوهش خریدار یعنی معاویه را با ذکر خواری امانتش بر او که همان بلاد مسلمانان و اموال آن است، به او ملحق کرده است.

و محتمل است که اسناد رسوایی به امانت از نوع اسناد مجازی باشد.

و برخی از شراح بر این هستند که مقصود از فروشنده معاویه و منظور از خریدار عمرو است و این ضعیف است زیرا قیمت اگر مصر باشد، خریدار همان معاویه است، ابن میثم چنین ذکر کرده‌است.

و ابن ابوالحدید گوید در اغلب نسخه‌ها «فلا ظفرت ید المبایع» با میم مفاعله است و خوب چیزی است که ما ذکر کردیم.

و این کلام امام علیه السّلام «فقد شبّ لظاها» یعنی آتشش برافروخته و روشن شده است و یا بنای فاعل نیز روایت شده‌است یعنی شعله‌اش بالا گرفت. و سنا به‌صورت مقصور یعنی روشنایی.

**[ترجمه]

أقول

قال ابن أبی الحدید روی ابن قتیبه فی کتاب عیون الأخبار(1)قال رأی عمرو بن العاص معاویه یوما فضحک فقال مم تضحک یا أمیر المؤمنین أضحک الله سنک قال أضحک من حضور ذهنک حین إبدائک سوأتک یوم ابن أبی طالب علیهما السلام و الله لقد وجدته منانا و لو شاء أن یقتلک لقتلک فقال عمرو یا أمیر المؤمنین أما و الله إنی لعن یمینک حین دعاک إلی البراز فاحولت عیناک و انتفخ سحرک و بدا منک ما أکره ذکره فمن نفسک أضحک أو فدع

۱- ۱- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۶۸ من نهج البلاغه فی عنوان: «أخبار الجبناء و نوادرهم» من شرحه: ج ۲ ص ۳۳۳. و الحدیث ذکره ابن قتیبه فی أواسط کتاب الحرب من کتاب عیون الأخبار: ج ۱، ص ۱۶۹، ط بیروت.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گوید: ابن قتیبه در کتاب عیون الاخبار - . ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار ۶۸ از نهج البلاغه در عنوان: (اخبار جبناء و نوادرهم) از شرحش: ج۲ ص ۳۳۳ روایت کرده است.

و حدیث را ابن قتیبه در اواسط کتاب جنگ از کتاب عیون الأخبار: ج۱، ص ۱۶۹، چاپ بیروت روایت کرده است. - گوید: عمرو بن عاص روزی معاویه را دید که می‌خندد پس گفت: یا امیرمؤمنان خداوند لبانت را متبسم سازد از چه می‌خندی. پاسخ داد: از حضور ذهنت زمانی که در روز ابن ابوطالب بدی‌ات را به او نمایان کردی می‌خندم به خدا سوگند او مهربان بود اگر می‌خواست تو را بکشد قطعاً می کشت، عمرو گفت: یا امیرمؤمنان به خدا سوگند زمانی که تو را به هماوردی خواند در جانب راست تو بودم، چشمانت چپ شد و رگ گردنت باد کرد و حالتی از تو نمایان شد که دوست ندارم ذکر کنم پس یا به خود بخند یا رها کن .

**[ترجمه]

باب ۱۶ باب کتبه علیه السلام إلی معاویه و احتجاجاته علیه و مراسلاته إلیه و إلی أصحابه

الأخبار

«۳۹۷»

(۱)نهج، نهج البلاغه ج، الإحتجاج احْتِجَاجُهُ علیه السلام عَلَی مُعَاوِیَهَ فِی جَوَابِ کِتَابٍ کَتَبَهُ إِلَیْهِ وَ فِی غَیْرِهِ مِنَ الْمَوَاضِعِ وَ هُوَ مِنْ أَحْسَنِ الْحِجَاجِ وَ أَصْوَبِهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی (۲)کِتَابُکَ تَذْکُرُ اصْطِفَاءَ اللَّهِ تَعَالَی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله لِدِینِهِ وَ تَأْیِیدَهُ إِیَّاهُ بِمَنْ أَیَّدَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ فَلَقَدْ خَبَّأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْکَ عَجَباً إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا بِبَلَاءِ اللَّهِ عِنْدَنَا وَ نِعْمَتِهِ عَلَیْنَا فِی نَبِیِّنَا فَکُنْتَ فِی ذَلِکَ کَنَاقِلِ التَّمْرِ إِلَی هَجَرَ أَوْ دَاعِی مُسَدِّدِهِ إِلَی النِّضَالِ

ص: ۵۷

---

۱ - ۳۹۷- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۲۸ من باب الکتب من نهج البلاغه. و رواه الطبرسیّ رضی اللّه عنه فی عنوان «احتجاجه علی معاویه ...» من کتاب الاحتجاج ص ۱۷۶.

۲- ۲ کذا فی طبع الکمبانیّ من البحار و بهامشه و فی النهج و الاحتجاج: فقد أتانی. و فیهما: تذکر فیه.

وَ زَعَمْتَ أَنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ فَذَكَرْتَ أَمْراً إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ وَ إِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ وَ مَا أَنْتَ وَ الْفَاضِلَ وَ الْمَفْضُولَ وَ السَّائِسَ وَ الْمَسُوسَ وَ مَا لِلطُّلَقَاءِ وَ أَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ وَ التَّمْيِيزَ بَيْنَ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَ تَرْتِيبَ دَرَجَاتِهِمْ وَ تَعْرِيفَ طَبَقَاتِهِمْ هَيْهَاتَ لَقَدْ حَنَّ قِدْحٌ لَيْسَ مِنْهَا فَطَفِقَ يَحْكُمُ فِيهَا مَنْ عَلَيْهِ الْحُكْمُ لَهَا أَ لَا تَرْبَعُ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ عَلَى ظَلْعِكَ وَ تَعْرِفُ قُصُورَ ذَرْعِكَ وَ تَتَأَخَّرُ حَيْثُ أَخَّرَكَ الْقَدَرُ فَمَا عَلَيْكَ غَلَبَةُ الْمَغْلُوبِ وَ لَا لَكَ ظَفَرُ الظَّافِرِ وَ إِنَّكَ لَذَهَّابٌ فِي التِّيهِ رَوَّاغٌ عَنِ الْقَصْدِ أَ لَا تَرَى غَيْرَ مُخْبِرٍ لَكَ وَ لَكِنْ بِنِعْمَةِ اللَّهِ أُحَدِّثُ أَنَّ قَوْماً اسْتُشْهِدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لِكُلٍّ فَضْلٌ حَتَّى إِذَا اسْتُشْهِدَ شَهِيدُنَا قِيلَ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ خَصَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِسَبْعِينَ تَكْبِيرَةً عِنْدَ صَلَاتِهِ عَلَيْهِ أَ وَ لَا تَرَى أَنَّ قَوْماً قُطِّعَتْ أَيْدِيهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لِكُلٍّ فَضْلٌ حَتَّى إِذَا فُعِلَ بِوَاحِدِنَا كَمَا فُعِلَ بِوَاحِدِهِمْ قِيلَ الطَّيَّارُ فِي الْجَنَّةِ وَ ذُو الْجَنَاحَيْنِ وَ لَوْ لَا مَا نَهَى اللَّهُ عَنْهُ مِنْ تَزْكِيَةِ الْمَرْءِ نَفْسَهُ لَذَكَرَ ذَاكِرٌ فَضَائِلَ جَمَّةً تَعْرِفُهَا قُلُوبُ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا تَمُجُّهَا آذَانُ السَّامِعِينَ فَدَعْ عَنْكَ مَنْ مَالَتْ بِهِ الرَّمِيَّةُ فَإِنَّا صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَنَائِعُ لَنَا لَمْ يَمْنَعْنَا قَدِيمُ عِزِّنَا وَ عَادِيُّ طَوْلِنَا عَلَى قَوْمِكَ أَنْ خَلَطْنَاكُمْ بِأَنْفُسِنَا فَنَكَحْنَا وَ أَنْكَحْنَا فِعْلَ الْأَكْفَاءِ وَ لَسْتُمْ هُنَاكَ وَ أَنَّى يَكُونُ ذَلِكَ كَذَلِكَ وَ مِنَّا النَّبِيُّ وَ مِنْكُمُ الْمُكَذِّبُ وَ مِنَّا أَسَدُ اللَّهِ وَ مِنْكُمْ أَسَدُ الْأَحْلَافِ وَ مِنَّا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ مِنْكُمْ صِبْيَةُ النَّارِ وَ مِنَّا خَيْرُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ مِنْكُمْ حَمَّالَةُ الْحَطَبِ فِي كَثِيرٍ مِمَّا لَنَا وَ عَلَيْكُمْ فَإِسْلَامُنَا مَا قَدْ سُمِعَ وَ جَاهِلِيَّتُكُمْ مَا لَا تُدْفَعُ (1)وَ كِتَابُ اللَّهِ يَجْمَعُ لَنَا مَا شَذَّ عَنَّا وَ هُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ

۱- ۱ و فی النهج: و جاهلیتنا. و فی النهج و الاحتجاج: لا تدفع.

وَ قَوْلُهُ تَعَالَی إِنَّ أَوْلَی النَّاسِ بِإِبْراهِیمَ لَلَّذِینَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِیُّ وَ الَّذِینَ آمَنُوا وَ اللَّهُ وَلِیُّ الْمُؤْمِنِینَ فَنَحْنُ مَرَّهً أَوْلَی بِالْقَرَابَهِ وَ تَارَهً أَوْلَی بِالطَّاعَهِ وَ لَمَّا احْتَجَّ الْمُهَاجِرُونَ عَلَی الْأَنْصَارِ یَوْمَ السَّقِیفَهِ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَجُوا عَلَیْهِمْ فَإِنْ یَکُنِ الْفَلَجُ بِهِ فَالْحَقُّ لَنَا دُونَکُمْ وَ إِنْ یَکُنْ بِغَیْرِهِ فَالْأَنْصَارُ عَلَی دَعْوَاهُمْ وَ زَعَمْتَ أَنِّی لِکُلِّ الْخُلَفَاءِ حَسَدْتُ وَ عَلَی کُلِّهِمْ بَغَیْتُ فَإِنْ یَکُنْ ذَلِکَ کَذَلِکَ فَلَیْسَ الْجِنَایَهُ عَلَیْکَ فَیَکُونَ الْعُذْرُ إِلَیْکَ

وَ تِلْکَ شَکَاهٌ ظَاهِرٌ عَنْکَ عَارُهَا

وَ قُلْتَ إِنِّی کُنْتُ أُقَادُ کَمَا یُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّی أُبَایِعَ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ لَقَدْ أَرَدْتَ أَنْ تَذُمَّ فَمَدَحْتَ وَ أَنْ تَفْضَحَ فَافْتَضَحْتَ وَ مَا عَلَی الْمُسْلِمِ مِنْ غَضَاضَهٍ فِی أَنْ یَکُونَ مَظْلُوماً مَا لَمْ یَکُنْ شَاکّاً فِی دِینِهِ وَ لَا مُرْتَاباً بِیَقِینِهِ وَ هَذِهِ حُجَّتِی إِلَی غَیْرِکَ قَصْدُهَا وَ لَکِنِّی أَطْلَقْتُ لَکَ مِنْهَا بِقَدْرِ مَا سَنَحَ مِنْ ذِکْرِهَا ثُمَّ ذَکَرْتَ مَا کَانَ مِنْ أَمْرِی وَ أَمْرِ عُثْمَانَ فَلَکَ أَنْ تُجَابَ عَنْ هَذِهِ لِرَحِمِکَ مِنْهُ فَأَیُّنَا کَانَ أَعْدَی لَهُ وَ أَهْدَی إِلَی مَقَاتِلِهِ أَ مَنْ بَذَلَ لَهُ نُصْرَتَهُ فَاسْتَقْعَدَهُ وَ اسْتَکَفَّهُ أَمْ مَنِ اسْتَنْصَرَهُ فَتَرَاخَی عَنْهُ وَ بَثَّ الْمَنُونَ إِلَیْهِ حَتَّی أَتَی قَدَرُهُ عَلَیْهِ کَلَّا وَ اللَّهِ لَقَدْ عَلِمَ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ مِنْکُمْ وَ الْقَائِلِینَ لِإِخْوانِهِمْ هَلُمَّ إِلَیْنا وَ لا یَأْتُونَ الْبَأْسَ إِلَّا قَلِیلًا (۱)وَ مَا کُنْتُ لِأَعْتَذِرَ مِنْ أَنِّی کُنْتُ أَنْقِمُ عَلَیْهِ أَحْدَاثاً فَإِنْ کَانَ الذَّنْبُ إِلَیْهِ إِرْشَادِی وَ هِدَایَتِی لَهُ فَرُبَّ مَلُومٍ لَا ذَنْبَ لَهُ

وَ قَدْ یَسْتَفِیدُ الظِّنَّهَ الْمُتَنَصِّحُ

وَ مَا أَرَدْتُ إِلَّا الْإِصْلاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ

---

۱ – ۱ اقتباس من الآیه ۱۸ من سوره الأحزاب ۳۳، و فیها: «قَدْ یَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِینَ». و ما یأتی بعد سطرین اقتباس من الآیه ۸۸/ هود.

وَ ذَكَرْتَ أَنَّهُ لَيْسَ لِي وَ لِأَصْحَابِي عِنْدَكَ إِلَّا السَّيْفُ فَلَقَدْ أَضْحَكْتَ بَعْدَ اسْتِعْبَارٍ مَتَى أَلْفَيْتَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَنِ الْأَعْدَاءِ نَاكِلِينَ وَ بِالسُّيُوفِ مُخَوَّفِينَ

فَالْبَثْ قَلِيلًا يَلْحَقِ الْهَيْجَا حَمَلٌ

فَسَيَطْلُبُكَ مَنْ تَطْلُبُ وَ يَقْرُبُ مِنْكَ مَا تَسْتَبْعِدُ وَ أَنَا مُرْقِلٌ نَحْوَكَ فِي جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهاجِرِينَ وَ الْأَنْصارِ وَ التَّابِعِينَ بِإِحْسَانٍ شَدِيدٍ زِحَامُهُمْ سَاطِعٍ قَتَامُهُمْ مُتَسَرْبِلِينَ سَرَابِيلَ الْمَوْتِ أَحَبُّ اللِّقَاءِ إِلَيْهِمْ لِقَاءُ رَبِّهِمْ قَدْ صَحِبَتْهُمْ ذُرِّيَّةٌ بَدْرِيَّةٌ وَ سُيُوفٌ هَاشِمِيَّةٌ قَدْ عَرَفْتَ مَوَاقِعَ نِصَالِهَا فِي أَخِيكَ وَ خَالِكَ وَ جَدِّكَ وَ أَهْلِكَ وَ ما هِيَ مِنَ الظَّالِمِينَ بِبَعِيدٍ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار: ۲۸ از بخش نامه‌ها از نهج البلاغه روایت کرده است.

و طبرسی نیز آن را در عنوان «احتجاجش بر معاویه...» از کتاب الاحتجاج ص ۱۷۶ روایت کرده است. - : احتجاج اامام علیه السلام بر معوایه درجواب نامه‌ای که برای وی نوشت —و در مواردی غیر از آن- و یکی از نیکوترین و صحیح‌ترین حجت... آوران است.

پس از یاد خدا و درود نامه شما رسید، که در آن نوشتید، خداوند محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را برای دینش برگزید، و با یارانش او را تأیید کرد، راستی روزگار چه چیزهای شگفتی از تو بر ما آشکار کرده است تو می خواهی ما را از آنچه خداوند به ما عنایت فرمود، آگاه کنی و از نعمت وجود پیامبر با خبرمان سازی داستان تو داستان کسی را ماند که خرما به سرزمین پر خرمای هجر برد یا استاد خود را به مسابقه دعوت کند.

و پنداشتی که برترین انسان ها در اسلام فلان کس، و فلان شخص است چیزی را یاد آورده ای که اگر اثبات شود هیچ ارتباطی به تو ندارد، و اگر دروغ هم باشد به تو مربوط نمی شود، تو را با انسانهای برتر و غیر برتر، سیاستمدار و غیر سیاستمدار چه کار است اسیران آزاد شده و فرزندانشان را چه رسد به تشخیص امتیازات میان مهاجران نخستین، و ترتیب درجات، و شناسایی منزلت و مقام آنان هرگز خود را در چیزی قرار می دهی که از آن بیگانه ای، حال کار بدین جا کشید که محکوم حاکم باشد.

ای مرد چرا بر سر جایت نمی نشینی و کوتاهی کردن هایت را به یاد نمی آوری و به منزلت عقب مانده ات باز نمی گردی برتری ضعیفان، و پیروزی پیروزمندان در اسلام با تو چه ارتباطی دارد تو همواره در بیابان گمراهی سرگردان، و از راه راست روی گردانی.

آنچه می گویم برای آگاهاندن تو نیست، بلکه برای یاد آوری نعمت های خدا می گویم «آیا نمی بینی جمعی از مهاجر و انصار در راه خدا به شهادت رسیدند و هر کدام دارای فضیلتی بودند امّا آنگاه که شهید ما حمزه شربت شهادت نوشید، او را سیّد الشهداء خواندند، و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در نماز بر پیکر او بجای پنج تکبیر، هفتاد تکبیر گفت.

آیا نمی بینی گروهی که دستشان در جهاد قطع شد، و هر کدام فضیلتی داشتند، امّا چون بر یکی از ما ضربتی وارد شد و

دستش قطع گردید، طیّارش خواندند که با دو بال در آسمان بهشت پرواز می کند.

و اگر خدا نهی نمی فرمود که مرد خود را بستاید، فضائل فراوانی را بر می شمردم، که دل های آگاه مؤمنان آن را شناخته، و گوش های شنوندگان با آن آشناست، معاویه دست از این ادّعاها بردار، که تیرت به خطا رفته است، همانا ما، دست پرورده و ساخته پروردگار خویشیم، و مردم تربیت شدگان و پرورده های مایند.اینکه با شما طرح خویشاوندی ریختم، ما از طایفه شما همسر گرفتیم، و شما از طایفه ما همسر انتخاب کردید، و برابر با شما رفتار کردیم، عزّت گذشته، و فضیلت پیشین را از ما باز نمی دارد.

شما چگونه با ما برابرید که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از ماست، و دروغگوی رسوا از شما، حمزه شیر خدا – اسد اللّه – از ماست، و ابو سفیان، – اسد الاحلاف – از شما، دو سیّد جوانان اهل بهشت از ما، و کودکان در آتش افکنده شده از شما، و بهترین زنان جهان از ما، و زن هیزم کش دوزخیان از شما، از ما این همه فضیلت ها، و از شما آن همه رسوایی هاست .

اسلام ما را همه شنیده، و شرافت ما را همه دیده اند، و کتاب خدا برای ما فراهم آورد آنچه را به ما نرسیده که خدای سبحان فرمود: {و خویشاوندان نسبت به یکدیگر [از دیگران] در کتاب خدا سزاوارترند} و خدای سبحان فرمود: {در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است.}

پس ما یک بار به خاطر خویشاوندی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم، و بار دیگر به خاطر اطاعت از خدا، به خلافت سزاوارتریم.

و آنگاه که مهاجرین در روز سقیفه با انصار گفتگو و اختلاف داشتند، تنها با ذکر خویشاوندی با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بر آنان پیروز گردیدند، اگر این دلیل برتری است پس حق با ماست نه با شما، و اگر دلیل دیگری داشتند ادّعای انصار به جای خود باقی است.

معاویه، تو پنداری که بر تمام خلفا حسد ورزیده ام و بر همه آنها شوریده ام اگر چنین شده باشد جنایتی بر تو نرفته که از تو عذر خواهی کنم.

«و آن شکوه هایی است که ننگ آن دامنگیر تو نیست»

و گفته ای که مرا چونان شتر مهار کرده به سوی بیعت می کشاندند. سوگند به خدا خواستی نکوهش کنی، امّا ستودی، خواستی رسوا سازی که خود را رسوا کرده ای، مسلمان را چه باک که مظلوم واقع شود، ما دام که در دین خود تردید نداشته، و در یقین خود شک نکند، این دلیل را آورده ام حتّی برای غیر تو که پند گیرند، و آن را کوتاه آوردم به مقداری که از خاطرم گذشت.

سپس کار مرا با عثمان به یاد آوردی، تو باید پاسخ دهی که از خویشاوندان او می باشی راستی کدام یک از ما دشمنی اش با

عثمان بیشتر بود و راه را برای کشندگانش فراهم آورد آن کس که به او یاری رساند، و از او خواست به جایش بنشیند، و به کار مردم رسد یا آن که از او یاری خواست و دریغ کرد و به انتظار نشست تا مرگش فرا رسد نه، هرگز، به خدا سوگند: خداوند باز دارندگان از جنگ را در میان شما می شناسد، و آنان را که برادران خود را به سوی خویش می خوانند، و جز لحظه های کوتاهی در نبرد حاضر نمی شوند - . اقتباسی است از آیه ۱۸ از سوره احزاب و در آن آمده است: «قد یعلم الله المعقوفین». آنچه که بعد از دو سطر می‌آید اقتباسی است از آیه ۸۸/هود. - من ادّعا ندارم که در مورد بدعت های عثمان، بر او عیب نمی گرفتم، نکوهش می کردم و از آن عذر خواه نیستم، اگر گناه من ارشاد و هدایت اوست، بسیارند کسانی که ملامت شوند و بی گناهند.

«و بسیارند ناصحانی که در پند و اندرز دادن مورد تهمت قرار گیرند.»

من قصدی جز اصلاح تا نهایت توانایی خود ندارم، و موفّقیت من تنها به لطف خداست، و توفیقات را جز از خدا نمی خواهم، بر او توکّل می کنم و به سوی او باز می گردم.

نوشته ای که نزد تو برای من و یاران من چیزی جز شمشیر نیست در اوج گریه انسان را به خنده وا می داری فرزندان عبد المطلب را در کجا دیدی که پشت به دشمن کنند و از شمشیر بهراسند.

پس کمی صبر کن که هماورد تو به میدان آید.

آن را که می جویی به زودی تو را پیدا خواهد کرد، و آنچه را که از آن می گریزی در نزدیکی خود خواهی یافت، و من در میان سپاهی بزرگ، از مهاجران و انصار و تابعان، به سرعت به سوی تو خواهم آمد، لشکریانی که جمعشان به هم فشرده، و به هنگام حرکت، غبارشان آسمان را تیره و تار می کند. کسانی که لباس شهادت بر تن، و ملاقات دوست داشتنی آنان ملاقات با پروردگار است، همراه آنان فرزندانی از دلاوران بدر، و شمشیرهای هاشمیان می آیند که خوب می دانی لبه تیز آن بر پیکر برادر و دایی و جدّ و خاندانت چه کرد، می آیند.

و آن عذاب از ستمگران چندان دور نیست»

**[ترجمه]

بیان

قال ابن أبی الحدید (۱)بعد إیراد هذا الکتاب سألت النقیب أبا جعفر یحیی بن أبی زید قلت أری هذا الجواب منطبقا علی کتاب معاویه الذی بعثه مع أبی مسلم الخولانی إلی علی علیه السلام فإن کان هذا هو الجواب فالجواب الذی ذکره أرباب السیره و أورده نصر بن مزاحم فی کتاب صفین إذن غیر صحیح و إن کان ذاک الجواب فهذا الجواب إذن غیر صحیح و لا ثابت.

فقال لی بل کلاهما ثابت مروی و کلاهما کلام أمیر المؤمنین علیه السلام و ألفاظه ثم أمرنی أن أکتب ما یملیه علی فکتبته.

قال رحمه الله كان معاويه يتسقط عليا عليه السلام و يبغى عليه ما عساه أن يذكره من حال أبى بكر و عمر و أنهما غصباه حقه و لا يزال يكيده بالكتاب يكتبه و الرساله يبعثها يطلب غرته لينفث بما فى صدره من حال أبى بكر و عمر إما مكاتبه أو مراسله فيجعل ذلك حجه عليه عند أهل الشام و يضيفه إلى ما قدره فى أنفسهم من ذنوبه كما زعم فكان غمصه عندهم بأنه قتل عثمان أو مالأ على قتله و أنه قتل طلحه و الزبير و أسر عائشه و أراق دماء أهل البصره

۱- ۱ ذكره ابن أبى الحديد فى شرح الكتاب و هو المختار: ۲۸ من باب الكتب من نهج البلاغه.

و بقيت خصله واحده و هو أن يثبت عندهم أنه يبرأ من أبى بكر و عمر و ينسبهما إلى الظلم و مخالفه الرسول فى أمر الخلافه و أنهما وثبا عليها غلبه و غصباه إياها فكانت هذه تكون الطامه الكبرى و ليست مقتصره على إفساد أهل الشام عليه بل و أهل العراق الذين هم جنده و بطانته و أنصاره لأنهم كانوا يعتقدون إمامه الشيخين إلا القليل الشاذ من خواص الشيعه.

فلما كتب ذلك الكتاب مع أبى مسلم الخولانى قصد أن يغضب عليا و يحرجه و يحوجه إذا قرأ ذكر أبى بكر و أنه أفضل المسلمين إلى أن يرهن خطه فى الجواب بكلمه تقتضى طعنا فى أبى بكر فكان الجواب مجمجما (۱)غير بين ليس فيه تصريح بالتظليم لهما و لا التصريح ببراءتهما و تاره يترحم عليهما و تاره يقول أخذا حقى و قد تركته لهما.

فأشار عمرو بن العاص على معاويه أن يكتب كتابا ثانيا مناسبا للكتاب الأول ليستفزا فيه عليا عليه السلام و يستخفاه و يحمله الغضب منه أن يكتب كلاما يتعلقان به فى تقبيح حاله و تهجين مذهبه و قال له عمرو إن عليا عليه السلام رجل نزق تياه ما استطعمت (۲)منه الكلام بمثل تقريظ أبى بكر و عمر فاكتب إليه ثانيا فكتب كتابا أنفذه إليه مع أبى أمامه الباهلى و هو من الصحابه بعد أن عزم على بعثه مع أبى الدرداء و نسخه الكتاب.

من عبد الله معاويه بن أبى سفيان إلى على بن أبى طالب أما بعد فإن الله تعالى جده اصطفى محمدا صلى الله عليه و آله لرسالته و اختصه بوحيه و تأديه شريعته فأنقذ به من العمايه و هدى به من الغوايه ثم قبضه إليه رشيدا حميدا قد

۱- ۱ قال الفيروزآبادى: «الجمجمه» أن لا يبين كلامه و إخفاء الشى ء فى الصدر. منه رحمه اللّه- و جمجم عن الامر: لم يقدم عليه.

۲- ۲ النزق: الخفه فى كل أمر. العجله فى جهل و حمق. و التياه: كثير التيه و هو الكبر. و قال المجلسىّ على ما فى هامش بحار الأنوار ط الكمبانىّ: «الاستطعام» هنا استخراج الكلام. قال الجوهرىّ: «استطعمه» سأله أن يطعمه، و فى الحديث: إن استطعمكم الامام فأطعموه. انتهى. و فى بعض النسخ بتقديم الميم على العين و لعله تصحيف.

بلغ الشرع و محق الشرك و أخمد نار الإفک فأحسن الله جزاءه و ضاعف علیه نعمه و آلاءه.

ثم إن الله سبحانه اختص محمدا صلی الله علیه و آله بأصحاب أیدوه و آزروه و نصروه و کانوا کما قال الله سبحانه لهم أَشِدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَماءُ بَیْنَهُمْ فکان أفضلهم مرتبه و أعلاهم عند الله و المسلمین منزله الخلیفه الأول الذی جمع الکلمه و لم الدعوه و قاتل أهل الرده ثم الخلیفه الثانی الذی فتح الفتوح و مصر الأمصار و أذل رقاب المشرکین ثم الخلیفه الثالث المظلوم الذی نشر المله و طبق الآفاق بالکلمه الحنیفیه.

فلما استوثق الإسلام و ضرب بجرانه عدوت علیه فبغیته الغوائل و نصبت له المکاید و ضربت له بطن الأمر و ظهره و دسست علیه و أغریت به و قعدت حیث استنصرک عن نصرته و سألک أن تدرکه قبل أن یمزق فما أدرکته.

و ما یوم المسلمین منک بواحد لقد حسدت أبا بکر و التویت علیه و رمت إفساد أمره و قعدت فی بیتک عنه و استغویت عصابه من الناس حتی تأخروا عن بیعته.

ثم کرهت خلافه عمر و حسدته و استطلت مدته و سررت بقتله و أظهرت الشماته بمصابه حتی إنک حاولت قتل ولده لأنه قتل قاتل أبیه.

ثم لم تکن أشد حسدا منک لابن عمک عثمان نشرت مقابحه و طویت محاسنه و طعنت فی فقهه ثم فی دینه ثم فی سیرته ثم فی عقله و أغریت به السفهاء من أصحابک و شیعتک حتی قتلوه بمحضر منک لا تدفع عنه بلسان و لا ید.

و ما من هؤلاء إلا من بغیت علیه و تلکأت فی بیعته حتی حملت إلیه قهرا تساق بخزائم الاقتسار (۱)کما یساق الفحل المخشوش ثم نهضت الآن

ص: ۶۲

۱- ۱ و «الخزائم» جمع «الخزیمه» و خزمت البعیر بالخزامه و هی حلقه من شعر تجعل فی وتر أنفه یشد بها الزمام. و «الاقتسار» الاکراه علی الامر. منه رحمه اللّه.

تطلب الخلافه و قتله عثمان خلصاؤک و سجراؤک (۱)و المحدقون بک و تلک من أمانی النفوس و ضلالات الأهواء.

فدع اللجاج و العنت جانبا و ادفع إلینا قتله عثمان و أعد الأمر شوری بین المسلمین لیتفقوا علی من هو لله رضا فلا بیعه لک فی أعناقها و لا طاعه لک علینا و لا عتبی لک عندنا و لیس لک و لأصحابک عندی إلا السیف و الذی لا إله إلا هو لأطلبن قتله عثمان أین کانوا و حیث کانوا حتی أقتلهم أو تلحق روحی بالله.

فأما ما لا تزال تمت به من سابقتک و جهادک (۲)فإنی وجدت الله سبحانه یقول یَمُنُّونَ عَلَیْکَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لا تَمُنُّوا عَلَیَّ إِسْلامَکُمْ بَلِ اللَّهُ یَمُنُّ عَلَیْکُمْ أَنْ هَداکُمْ لِلْإِیمانِ إِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ و لو نظرت فی حال نفسک لوجدتها أشد الأنفس امتنانا علی الله بعملها و إذا کان الامتنان علی السائل یبطل أجر الصدقه فالامتنان علی الله یبطل أجر الجهاد و یجعله ک صَفْوانٍ عَلَیْهِ تُرابٌ فَأَصابَهُ وابِلٌ فَتَرَکَهُ صَلْداً لا یَقْدِرُونَ عَلی شَیْ ءٍ مِمَّا کَسَبُوا وَ اللَّهُ لا یَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِینَ قال النقیب أبو جعفر فلما وصل هذا الکتاب إلی علی علیه السلام مع أبی أمامه الباهلی کلم أبا أمامه بنحو مما کلم به أبا مسلم الخولانی و کتب معه هذا الجواب.

قال النقیب و فی کتاب معاویه هذا ذکر لفظه الجمل المخشوش أو الفحل المخشوش لا فی الکتاب الواصل مع أبی مسلم و لیس فی ذلک هذه اللفظه و إنما فیه حسدت الخلفاء و بغیت علیهم عرفنا ذلک من نظرک الشزر و قولک

۱- ۱ و السجیر الخلیل و الصفی، ج: سجراء، ذکره الفیروزآبادی و فی بعض النسخ: «سمراؤک» جمع «السمیر» و هو المحدث باللیل. منه رحمه اللّه.

۲- ۲ قال الجوهریّ: «المت» المد و التوسل بقرابه، و «الماته» الحرمه و الوسیله، تقول: فلان یمت بالملک بقرابه. انتهی. و فی بعض النسخ: تمن بالنون. منه رحمه اللّه. أقول: و فی المطبوع من شرح النهج: «تمن» کما هو المتناسب مع الآیه.

الهجر و تنفسك الصعداء و إبطاؤك عن الخلفاء قال و إنما كثير من الناس لا يعرفون الكتابين و المشهور عندهم كتاب أبى مسلم فيجعلون هذه اللفظه فيه و الصحيح أنها فى كتاب أبى أمامه أ لا تراها عادت فى الجواب و لو كانت فى كتاب أبى مسلم لعادت فى جوابه.

انتهى كلام النقيب أبى جعفر أقول إنما أوردت هذا الكتاب على كاتبه و ممليه أشد العذاب ليتضح الجواب و ليظهر لكل عاقل كفر هذا المنافق المرتاب.

قوله عليه السلام فلقد خبأ لنا الدهر قال فى النهايه خبأت الشى ء خبئا إذا أخفيته و الخب ء كل شى ء غائب مستور و لعل المعنى أن الدهر أخفى لنا من أحوالك شيئا عجبا لم نكن نظن ذلك حتى ظهر منك.

و يحتمل أن يكون على سبيل التجريد أى أنت أعجب الأشياء فى الدهر كنت مخفيا فظهرت من قبيل لقينى منه أسد: قال ابن ميثم و وجه العجب أنه أخبر أهل بيت النبى صلى الله عليه و آله بحاله و ما أنعم الله به عليه مع علمهم البالغ بحاله و كونهم أولى بالإخبار عنها و ضرب له فى ذلك مثلين و أصل المثل الأول أن رجلا قدم من هجر إلى البصره بمال اشترى به شيئا للربح فلم يجد فيها أكسد من التمر فاشترى بماله تمرا و حمله إلى هجر و ادخره فى البيوت ينتظر به السعر فلم يزدد إلا رخصا حتى فسد جميعه و تلف ما له فضرب مثلا لمن يحمل الشى ء إلى معدنه لينتفع به فيه و هجر معروفه بكثره التمر حتى أنه ربما يبلغ سعر خمسين جله بدينار و وزن الجله مائه رطل فذلك خمسه آلاف رطل و لم يسمع ذلك فى غيرها من البلاد.

و الثانى أنه شبهه بداعى مسدده و أستاده فى الرمى إلى المراماه و مسدده أولى بأن يدعوه إلى ذلك.

قوله عليه السلام إن تم اعتزلك كله أى تباعد عنك و المعنى ذكرت أمرا إن تم لم ينفعك و إن نقص لم يضرك بل لا تعلق له بك أصلا و الثلمه

الخلل فى الحائط و غيره و السياسه القيام على الشى ء بما يصلحه و ليس فى هذا الكلام شهاده منه عليه السلام على فضل الخلفاء لما عرفت من المصلحه فى هذا الإجمال.

و قال فى النهايه أصل الحنين ترجيع الناقه صوتها أثر ولدها و منه كتاب على عليه السلام إلى معاويه و أما قولك كيت و كيت فقد حن قدح ليس منها هو مثل يضرب لرجل ينتمى إلى نسب ليس منه أو يدعى ما ليس منه فى شى ء و القدح بالكسر أحد سهام الميسر فإذا كان من غير جوهر أخواته ثم حركها المفيض بها خرج له صوت يخالف أصواتها يعرف به.

قال الزمخشرى فى المستقصى القداح التى يضرب بها تكون من نبع فربما ضاع منها قدح فنحيت على مثاله من غرب أو غيره آخر بالعجله فإذا احتك معها صوت صوتا لا يشابه أصواتها فيقال ذلك ثم ضربه عمر لعقبه بن أبى معيط حين أمر النبى صلى الله عليه و آله بضرب عنقه يوم بدر فقال اقتل من بين قريش أراد عمر أنك لست من قريش.

و قيل فى بنى الحنان و هم بطن من بلحرث إن جدهم ألقى قدحا فى قداح قوم يضربون بالمسير و كان يضرب لهم رجل أعمى فلما وقع قدحه فى يده قال حن قدح ليس منها فلقب الحنان لذلك يضرب لمنتحل نسبا أو فضلا انتهى.

قوله عليه السلام يحكم فيها أى فى هذه القصه أو القضيه من كان الحكم لها عليه لا له.

و يجوز إرجاع الضمير إلى الطبقات.

و قال ابن ميثم يضرب لمن يحكم على قوم و فيهم و هو من أراد لهم و ليس للحكم بأهل بل هم أولى منه به.

و قال الجوهرى يقال اربع على نفسك و اربع على ظلعك أى ارفق بنفسك و كف يقال ظلعت الأرض بأهلها أى ضاقت بهم من كثرتهم و يقال

ارق على ظلعک أی اربع على نفسک و لا تحمل علیها أکثر مما تطیق.

و قال فی النهایه فیه أنه لا یربع على ظلعک الظلع بالسکون العرج و المعنى لا یقیم علیک فی حال ضعفک و ربع فی المکان إذا أقام به.

و فی الصحاح أصل الذراع هو بسط الید و یقال ضقت بالأمر ذرعا إذا لم تطقه و لم تقو علیه.

و قال ابن میثم قوله علیه السلام حیث أخره القدر إشاره إلى مرتبته النازله التی جرى القدر بها أن تکون نازله عن مراتب السابقین و قد أمره بالتأخر فیها و الوقوف عندها.

قوله علیه السلام فی التیه أی فی الضلال و التحیر أو فی التکبر.

قال فی النهایه تاه یتیه تیها إذا تحیر و ضل و إذا تکبر و الرواغ المیال.

و القصد المعتدل الذی لا یمیل إلى طرفی الإفراط و التفریط.

قوله علیه السلام غیر مخبر أی أتکلم بکلامی هذا لا لإخباری إیاک بل للتحدث بنعمته سبحانه إما لأن معاویه غیر قابل للخطاب و الإخبار بهذا الکلام و المقام مقام تحقیره أو لأنه کان عالما به أو لأنه یتراءى من مثل هذا الکلام و إخبار الخصم به المفاخره بذکر تلک الفضائل فدفع ذلک التوهم بقوله لکن بنعمه الله أحدث و ما بعد لکن بهذا الاحتمال أنسب و إن کان قوله علیه السلام لک بالأول ألصق.

قوله علیه السلام قیل سید الشهداء قال ابن أبی الحدید أی فی حیاه النبی صلى الله علیه و آله لأن علیا علیه السلام مات شهیدا و لا خلاف فی أنه أفضل من حمزه و جعفر و غیرهما بل هو سید المسلمین (۱)

ص: ۶۶

۱- ۱ هذا تلخیص کلام ابن أبی الحدید، و إلیک نص کلامه حرفیا فی شرح الکلام فی ج ۴ ص ۶۰۸ ط الحدیث ببیروت قال: المراد هاهنا [من قوله:] «سید الشهداء» حمزه رضی اللّه عنه. و ینبغی أن یحمل قول النبیّ صلّى اللّه علیه و آله فیه: «إنّه سید الشهداء» على أنّه سید الشهداء فی حیاه النبیّ [لا عموم الشهداء] لأن علیّا علیه السلام مات شهیدا، و لا یجوز أن یقال: حمزه سیده، بل هو سیّد المسلمین کلهم و لا خلاف بین أصحابنا أنّه أفضل من حمزه و جعفر رضی اللّه عنهما ...

قوله بسبعين تکبیره قال ابن میثم أی فی أربع عشره صلاه و ذلک أنه کلما کبر علیه خمسا حضرت جماعه أخری من الملائکه فصلی بهم علیه أیضا و ذلک من خصائص حمزه رضی الله عنه.

قوله علیه السلام لذکر ذاکر یعنی نفسه و إنما نکره و لم یأت بالألف و اللام و لم ینسبه إلی نفسه لئلا یصرح بتزکیه نفسه و استعار لفظ المج لکراهیه النفس لبعض ما یکرر سماعه و إعراضها عنه فإنها تصیر کالقاذف له من الأذن کما یقذف الماج الماء من فیه کذا قیل و الظاهر أنه کنایه عن أنها لوضوحها لا یمکن لأحد إنکارها فغیر المؤمنین و إن ثقل علیهم سماعها فلا یمکنهم إنکارها.

قوله علیه السلام فدع عنک إلخ الرمیه الصید یرمی یقال بئس الرمیه الأرنب أی بئس الشی ء مما یرمی الأرنب و المعنی دع ذکر من مال إلی الدنیا و أمالته إلیها و أمالته عن الطریق المستقیم فإن شأن الصید الخروج عن الطریق و هی إشاره إلی الخلفاء و الکلام فی بیان التفاضل سابقا و لاحقا.

و قال ابن أبی الحدید هذه إشاره إلی عثمان لا إلی أبی بکر و عمر و هذا مما لا یُسْمِنُ وَ لا یُغْنِی مِنْ جُوعٍ مع أن المذکور فی کتاب معاویه لم یکن عثمان وحده کما عرفت.

و قال ابن میثم رحمه الله أی فدع عنک أصحاب الأغراض الفاسده و لا تلتفت إلی ما یقولون فی حقنا کعمرو بن العاص و یحتمل أن یکون الإشاره إلی نفسه علی طریقه قولهم إیاک أعنی و اسمعی یا جاره.

و استعار لفظ الرمیه و کنی بها عن الأمور التی تقصدها النفوس و ترمیها بقصودها انتهی.

و لا یخفی بعده و أبعد منه ما ذکره الکیدری حیث قال أراد أنه مطعون فی نسبه و حسبه و أنه أزاله عن مقام التفاخر و التنافر مطاعن شهرت فیه انتهی.

و كأنه حمل الرميه على السهام المرميه.

قوله عليه السلام فإنا صنائع ربنا هذا كلام مشتمل على أسرار عجيبه من غرائب شأنهم التى تعجز عنها العقول و لنتكلم على ما يمكننا إظهاره و الخوض فيه فنقول صنيعه الملك من يصطنعه و يرفع قدره و منه قوله تعالى وَ اصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي أى اخترتك و أخذتك صنيعتى لتنصرف عن إرادتى و محبتى فالمعنى أنه ليس لأحد من البشر علينا نعمه بل الله تعالى أنعم علينا فليس بيننا و بينه واسطه و الناس بأسرهم صنائعنا فنحن الوسائط بينهم و بين الله سبحانه.

و يحتمل أن يريد بالناس بعض الناس أى المختار من الناس نصطنعه و نرفع قدره.

و قال ابن أبى الحديد هذا مقام جليل ظاهره ما سمعت و باطنه أنهم عبيد الله و الناس عبيدهم.

و قال ابن ميثم لفظ الصنائع فى الموضعين مجاز من قبيل إطلاق اسم المقبول على القابل و الحال على المحل يقال فلان صنيعه فلان إذا اختصه لموضع نعمته و النعمه الجزيله التى اختصهم الله بها هى نعمه الرساله و ما يستلزمه من الشرف و الفضل حتى كان الناس عيالاتهم فيها.

قوله عليه السلام و عادى طولنا قال الجوهرى عاد قبيله و هم قوم هود عليه السلام و شى ء عادى أى قديم كأنه منسوب إلى عاد.

و قال ابن أبى الحديد الطول الفضل و قال الأفعال الجميله كما تكون عاديه بطول المده تكون عاديه بكثره المناقب و المآثر و المفاخر و إن كانت المده قصيره و لا يراد بالقديم قديم الزمان بل من قولهم لفلان قديم أثر أى سابقه حسنه و إنما جعلنا اللفظ مجازا لأن بنى هاشم و بنى أميه لم يفترقا فى الشرف إلا منذ نشأ هاشم بن عبد مناف ثم لم تكن المده بين نشإ هاشم و إظهار محمد صلى الله عليه و آله الدعوه إلا نحو تسعين سنه انتهى.

و أقول: قـد ظهر لک مما سـبق أن بنی أمیه لم یکن لهم نسب صـحیح لیشارکوا فی الحسب آباءه مع أن قدیم عزهم لم ینحصـر فی النسب بل أنوارهم علیهم السـلام أول المخلوقات و من بـدء خلق أنوارهم إلی خلق أجسادهم و ظهور آثارهم کانوا معروفین بالعز و الشرف و الکمالات فی الأرضین و السماوات (۱)یخبر بفضلهم کل سلف خلفا و رفع الله ذکرهم فی کل أمه عزا و شرفا.

و قوله علیه السـلام فعل الأکفاء منصوب علی المصدر بفعل مقدر المکذب أبو سفیان و قیل أبو جهل و أسد الله حمزه رضی الله عنه و أرضاه و أسـد الأحلاف هو أسـد بن عبـد العزی و قال فی القاموس الحلف بالکسـر العهـد بین القوم و الصداقه و الصدیق یحلف لصاحبه أن لا یغدر به و الجمع أحلاف. و الأحلاف فی قول زهیر أسد و غطفان لأنهم تحالفوا علی

۱- ۱ و ینبغی لنا هاهنا أن نشیر إلی نموذج ممّا أشار إلیه المصنّف العلامه من طریق أهل السنه فنقول: روی أحمد فی الحدیث: ۲۵۱ من بـاب فضائـل أمیر المؤمنین علیه السـلام من کتـاب الفضائل ص ۱۷۸، ط ۱، قال: حـدّثنا الحسن، قال: حـدّثنا أحمد بن المقدام العجلیّ قال: حدّثنا الفضـیل بن عیاض، قال: حدّثنا ثور بن یزید، عن خالد بن معدان، عن زاذان: عن سلمان قال: سمعت حبیبی رسول اللّه صـلّی اللّه علیه [و آله] و سـلم یقول: کنت أنـا و علی نورا بین یـدی اللّه عزّ و جلّ قبل أن یخلق اللّه آدم بأربعه عشـر ألف عام، فلما خلق اللّه آدم قسم ذلک النور جزءین فجزء أنا و جزء علی. و للحدیث مصادر کثیره یقف علیها الباحث فی تعلیق الحدیث، و فی الحدیث: ۱۸۶ و تعلیقه من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق: ج ۱، ص ۱۵۱، ط ۲. و رواه أیضا ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۱۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۹ ص ۱۷۱، ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۳ ص ۲۵۲ قال: رواه أحمد فی مسـند سـلمان من کتاب المسـند [ج ۵ ص ۴۳۷] و ذکره [أیضـا] صـاحب الفردوس و زاد فیـه: ثم انتقلنا حتّی صرنا فی عبد المطلب فکان لی النبوّه و لعلی الوصیه.

التناصر و الأحلاف قوم من ثقيف و فی قریش ست قبائل عبد الدار و کعب و جمح و سهم و مخزوم و عدی لأنهم لما أرادت بنو عبد مناف أخذ ما فی أیدی عبد الدار من الحجابه و السقایه و أبت عبد الدار عقد کل قوم علی أمرهم حلفا مؤکدا علی أن لا یتخاذلوا فأخرجت بنو عبد مناف جفنه مملوءه طیبا فوضعتها لأحلافهم و هم أسد و زهره و تیم عند الکعبه فغمسوا أیدیهم فیها و تعاهدوا و تعاقدت بنو عبد الدار و حلفاؤها حلفا آخر مؤکدا فسموا الأحلاف انتهی و نحوه قال فی النهایه إلا أنه قال بعد قوله فغمسوا أیدیهم فیها و تعاقدوا فسموا المطیبین.

و صبیه النار إشاره إلی الکلمه التی قالها النبی صلی الله علیه و آله لعقبه بن أبی معیط حین قتله صبرا یوم بدر و قال کالمستعطف له صلی الله علیه و آله من للصبیه یا محمد قال النار.

و حَمّالَهَ الْحَطَبِ هی أم جمیل بنت حرب بن أمیه امرأه أبی لهب.

و قوله علیه السلام فی کثیر متعلق بمحذوف أی هذا الذی ذکرنا داخل فی کثیر مما یتضمن ما ینفعنا و یضرکم.

قوله علیه السلام و جاهلیتنا أی شرفنا و فضلنا فی الجاهلیه لا یدفعه أحد و فی بعض النسخ و جاهلیتکم و لعله أظهر.

و وجه الاستدلال بالآیه الأولی ظاهر لأنه علیه السلام کان أولی الأرحام برسول الله صلی الله علیه و آله و أقربهم إلیه و کذا الثانیه لأنه کان أقرب الخلق إلی اتباع رسول الله صلی الله علیه و آله و أول من آمن به و صدقه.

و قال الجوهری الفلج الظفر و الفوز و قد فلج الرجل علی خصمه یفلج فلجا و الاسم الفلج بالضم.

قوله علیه السلام و تلک شکاه قال الجوهری یقال هذا أمر ظاهر عنک عاره أی زائل قال الشاعر:

و عیرها الواشون إنی أحبها**و تلک شکاه ظاهر عنک عارها

ص: ٧٠

و قال شكوت فلانا شكاه إذا أخبرت بسوء فعله.

و قال ابن ميثم البيت لأبى ذويب و هو مثل يضرب لمن ينكر أمرا ليس منه فى شى ء و لا يلزمه دفعه.

و الخشاش بالكسر الذى يدخل فى عظم أنف البعير و خششت البعير إذا جعلت فى أنفه الخشاش و الغضاضه بالفتح المذله و المنقصه.

قوله عليه السلام و هذه حجتى إلى غيرك لعل المعنى لست أنت المقصود بها لحقارتك كقوله عليه السلام غير مخبر لك أو لعلمى بأنك لا تقبل حججى و لا تؤمن بها أو لأنك عالم بها و لا فائده فى إخبار العالم بل قصدى بذكرها إلى غيرك من السامعين لعله يؤمن بها من أنكرها و يطمئن بها قلب من آمن بها.

و قال ابن ميثم أى لست أنت المقصود بها إذ لست من هذا الأمر فى شى ء بل القصد منها غيرك أى الذين ظلموا و إنما ذكرت منها بقدر ما دعت الحاجه إليه و سنح لى أن أذكره فى جوابك.

قوله عليه السلام فلك أن تجاب أى هذه ليست مثل السابقه التى لم يكن لك السؤال فيها لأنك من بنى أميه و بينك و بينه رحم.

و قوله عليه السلام فأينا ابتداء تقرير الجواب: و الأعدى من العداوه أو من العدوان و الأول أصوب و أهدى إلى مقاتله أى لوجوه قتله و مواضعه من الآراء و الحيل أم من بذل أراد به نفسه المقدسه فإنه لما اشتد الحصار على عثمان بعث عليه السلام إليه و عرض عليه نصرته فقال عثمان لا أحتاج إلى نصرتك و لكن اقعد و كف شرك و ذلك لأن عثمان كان متهما له عليه السلام بالدخول فى أمره و أراد عليه السلام بقوله من استنصره معاويه و ذلك أنه بعث عثمان حال حصاره إلى الشام مستصرخا بمعاويه فلم يزل يتراخى عنه و يؤخر الخروج إلى أن قتل لطمعه فى الأمر و ذكر القدر و نسبه القتل إليه هاهنا مناسب لتبريه من دمه و البث

النشر و المنون الدهر و المنيه أى نشر إليه نوائب الدهر و أسباب المنيه و قوله عليه السلام و الله لقد علم الله اقتباس من قوله تعالى قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ قال الطبرسى رحمه الله هم الذين كانوا يعوقون غيرهم عن الجهاد مع رسول الله صلى الله عليه و آله و التعويق التثبيط وَ الْقائِلِينَ لِإِخْوانِهِمْ يعنى اليهود قالوا لإخوانهم المنافقين هَلُمَّ إِلَيْنا أى تعالوا و أقبلوا إلينا و دعوا محمدا صلى الله عليه و آله و قيل القائلون هم المنافقون قالوا لإخوانهم من ضعفه المسلمين لا تحاربوا و خلوا محمدا صلى الله عليه و آله فإنا نخاف عليكم الهلاك وَ لا يَأْتُونَ الْبَأْسَ أى لا يحضرون القتال و البأس الحرب و أصله الشده إِلَّا قَلِيلًا إلا كارهين يكون قلوبهم مع المشركين.

و لعل الغرض من الاقتباس أنه سبحانه عاب المعوقين و القائلين فالمتراخى مقصر على تقدير وجوب الحضور كما زعمته.

و يحتمل أن يكون غرضه واقعا تعويقه عن نصره عليه السلام و إن أوهم ظاهره نصر عثمان.

و قال الجوهرى نقمت على الرجل أنقم بالكسر إذا عتبت عليه.

و قال ابن ميثم

فى قوله عليه السلام فرب ملوم لا ذنب له.

و أنا ذلك الملوم و هو مثل لأكثم بن صيفى يضرب لمن قد ظهر للناس منه أمر أنكروه عليه و هم لا يعرفون حجته و عذره فيه و قوله و قد يستفيد إلخ يضرب مثلا لمن يبالغ فى النصيحه حتى يتهم أنه غاش و صدر البيت

و كم سقت فى آثاركم من نصيحه

و قال فى الصحاح و القاموس المتنصح من تشبه بالنصحاء و هذا المعنى و إن كان محتملا فى كلامه عليه السلام على وجه بعيد لكن الظاهر أنه ليس غرضا للشاعر و الظاهر ما ذكره الخليل فى العين حيث قال التنصح كثره النصيحه قال أكثم بن صيفى إياكم و كثره التنصح فإنه يورث التهمه انتهى و الظنه التهمه.

ص: ٧٢

قوله علیه السلام فلقد أضحکت بعد استعبار قال الجوهری عبرت عینه و استعبرت أی دمعت و العبران الباکی.

و قال ابن میثم أی أتیت بشی ء عجیب بالغ فی الغرابه فإن الضحک بعد البکاء إنما یکون لتعجب بالغ و ذلک کالمثل فی معرض الاستهزاء به.

و قیل معناه لقد أضحکت من سمع منک هذا تعجبا بعد بکائه علی الدین لتصرفک فیه و ألفیت الشی ء وجدته قوله علیه السلام فالبث قلیلا قال ابن میثم مثل یضرب للوعید بالحرب و أصله أن حمل بن بدر رجل من قشیر أغیر علی إبل له فی الجاهلیه فی حرب داحس و الغبراء فاستنقذها و قال:

لبث قلیلا یلحق الهیجاء حمل***ما أحسن الموت إذ الموت نزل

و قیل أصله أن مالک بن زهیر توعد حمل بن بدر فقال حمل لبث قلیلا البیت فأرسل مثلا ثم أتی و قتل مالکا فظفر أخوه قیس بن زهیر به و بأخیه حذیفه فقتلهما و قال:

شفیت النفس من حمل بن بدر***و سیفی من حذیفه قد شفانی

و قال الزمخشری فی المستقصی تمام البیت:

ما أحسن الموت إذا حان الأجل

و قال قالوا فی حمل هو اسم رجل شجاع یستظهر به فی الحرب و لا یبعد أن یراد به حمل بن بدر صاحب الغبراء یضربه من ناصره وراءه انتهی.

ثم اعلم أن حملا فی بعض النسخ بالحاء المهمله و فی بعضها بالجیم.

و قال الفیروزآبادی أرقل أسرع و الإرقال ضرب من الخبب و الجحفل بتقدیم الجیم علی الحاء الجیش و القتام الغبار و سطع الغبار و الرائحه و الصبح ارتفع و السربال القمیص و سرابیل الموت إنما کنایه عن الدروع و الأحوال و الهیئات التی وطنوا نفوسهم علی القتل فیها فکأنها أکفانهم

ص: ۷۳

و قوله علیه السلام ذریه بدریه أی أولاد البدریین.

و قد مر أن أخاه أی معاویه حنظله و خاله الولید و جده عتبه أبو أمه.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید - . ابن ابی الحدید آن را در شرح نامه که مختار ۲۸ از بخش نامه‌های نهج البلاغه است ذکر کرده است. - بعد از ذکر این نامه گوید: از نقیب ابوجعفر یحیی بن ابوزید سؤال کردم و گفتم این جواب را با نامه‌ای از معاویه که به همراه مسلم خولانی برای علی علیه السّلام نوشت مطابق می‌بینم پس اگر این همان جواب باشد پس پاسخی که اصحاب سیره ذکر کرده‌اند و نصر بن مزاحم نیز در کتاب صفین آورده است ناصحیح است و اگر آن، پاسخ باشد پس این پاسخ ناصحیح است و ثابت نیست.

او پاسخ داد: بله هر دو ثابت و مروری است و هر دو کلام امیرمؤمنان و الفاظ اوست سپس به من امر کرد که آنچه املا می‌کند بنویسم پس نوشتم، گفت:

معاویه درباره علی علیه السّلام خبر گردآوری می‌کرد و آنچه که امید داشت که از حال ابوبکر و عمر اینکه آن دو حق او را غصب کرده‌اند را جست‌وجو می‌کرد و پیوسته با نامه‌ای که می‌نگاشت و نامه‌ای که برای او ارسال می‌کرد بر او نیرنگ می‌زد درحالی‌که خواستار غفلت او بود تا آنچه که در خصوص احوال ابوبکر و عمر در سینه داشت را در مکاتبه یا مبادله رسول آشکار کند تا آن‌را نزد شامیان حجتی علیه او قرار دهد و آن را به گناهانی که به گمان خود در آنان ایجاد کرده بود اضافه کند و او را نزد آنان تحقیر می‌کرد به اینکه او عثمان را کشته و یا در قتل او همدستی کرده‌است یا اینکه او طلحه و زبیر را کشته و عایشه را اسیر کرده و خون اهل بصره را ریخته است و فقط یک خصلت باقی‌مانده است و آن اینکه برای آنان اثبات کند که او از ابوبکر و عمر بیزاری می‌جوید و آن دو را به ظلم و مخالفت با رسول در امر خلافت نسبت می‌دهد و اینکه آن دو با غلبه بر او جهیده‌اند و آن را از او غصب کرده‌اند پس این طامه کبری است و منحصر به بیزار کردن شامیان از او نیست بلکه بیزار کردن شامیان که لشکریان و همراهان و یاران او هستند نیز می‌باشد زیرا آنها جز گروهی اندک از خواص شیعه به امامت شیخین معتقد بودند.

و زمانی‌که آن کتاب را همراه ابومسلم خولانی فرستاد قصدش این بود که علی را به خشم آورد و او را در مضیقه و تنگنا قرار دهد، زمانی‌که ذکر ابوبکر و اینکه او برترین مسلمانان بود را قرائت کرد، در پاسخ سخنی که مقتضی طعن در ابوبکر باشد را بنگارد پس جواب مبهم و غیر صریح بود و در آن نه به ظالم دانستن آن دو تصریح شده بود و نه به بی‌گناهی آنان و گاه برای آنان طلب رحمت می‌کرد و گاه می‌فرمود: حقم را گرفتند و آن را برای آنان رها کردم .

پس عمرو بن عاص به معاویه اشاره کرد که نامه دومی که مناسب با نامه اول باشد بنویسد تا در آن علی را تحریک کنند و دچار هیجان کنند و خشم از آن او را بر این وادارد که کلامی که در تقبیح حال او و تحقیر مذهب او و در پی آن هستند را بنویسد. و عمرو به او گفت: علی مردی عجول و سردرگم است و هر کلامی نظیر ستایش ابوبکر و عمر توانستی دوباره برایش بنویس. پس معاویه نامه‌ای نگاشت که بعد از اینکه تصمیم گرفت با ابودرداء بفرستد او را همراه ابوامامه باهلی که از صحابه است فرستاد و نسخه نامه این است:

از بنـده خدا معاویه بن ابوسـفیان به علی بن ابوطالب. اما بعد، خداوند تعالی محمد را برای رسالتش برگزید و او را به وحی‌اش و ادای شـریعتش مخصـوص گردانیـد و به وسـیله او از جهـالت نجـات داد و از گمراهی هـدایت کرد سـپس او را رشـید قـابل سـتایش که شـرع را تبلیغ، شـرک را نـابود و آتش دروغ را خـاموش کرده است به سوی خود گرفت پس خداونـد جزای او را نیک گرداند و نعمت و برکات خویش را بر او دو چندان کند.

سپس خداونـد سـبحان محمـد را به یارانی مخصوص گردانید که او را تأیید، یاری و نصـرت کردند و چنان بودند که خداوند متعال به آنان فرمود: « أَشِدَّاء عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاء بَيْنَهُمْ» {بر کافران سختگیر [و] با همدیگر مهربانند} و برترین و بلند مرتبه‌ترین آنان نزد خدا و مسلمانان خلیفه اول بود که اتحاد ایجاد کرد و دعوت را دوباره به دست گرفت و با اهل رده پیکار کرد، سپس خلیفه دوم است که فتوحـات را آغـاز کرد و شـهرها را آبـاد کرد و مشـرکان را خوار کرد سـپس خلیفه سوم مظلوم که دین را ترویج کرد و آفاق را با کلمه یکتا پرستی پر کرد.

و زمانی‌که اسـلام استقرار یافت و ثبات پیدا کرد بر او دشمنی کردی و برای او مصیبت‌ها خواستی و نیرنگ‌ها بر او بر پا کردی و از هر جیزی علیه او سود جستی و برای او دسیسه چیدی و او را تحریک کردی و زمانی که از تو طلب یاری کرد از یاری‌اش بازنشستی و از تو درخواست کرد که قبل از اینکه دریده شود کمکش کنی اما چنین نکردی .

و مصیبت مسلمانان از دست تو، یکی دوتا نیست، بر ابوبکر حسادت کردی و بر او پیچیدی و تباه کردن امر او را هدف کردی و در خانه‌ات از او بازنشستی گروهی از مردم را فریفتی تا اینکه از بیعت او تأخیر کردند.

سپس از خلافت عمر بیزاری جستی و بر او حسادت کردی و مدتش را به درازا کشاندی و به کشته شدنش شاد شدی و شادی از مصیبت او را نمایان ساختی حتی در کشتن پسرش به این دلیل که قاتل پدرش را کشته است تلاش کردی.

سپس شدیـدترین حسـادت را برای پسـر عمویت عثمـان به خرج دادی، بـدی‌هـای او را ترویـج کردی و نیکی‌هـایش را پنهـان کردی و در فقه، دین، سیره سپس در عقلش طعنه زدی و کم‌خردان اصحاب و پیروانت را علیه او تحریک کردی تا اینکه او را در حضور تو کشتند درحالی‌که نه با دست و نه با زبان از او دفاع نکردی.

و کسـی از اینـان نیست مگر کسـی که بر او سـتم کردی و در بیعتش درنـگ کردی تـا اینکه به اجبـار بر آن واداشـته شـدی و چنانکه اسبی پوزه‌بسـته برده می‌شود با زمام‌های اکراه سوق داده شدی سپس اینک در طلب خلافت به پاخواسته‌ای درحالی‌که مخلصان و یاران و اطرافیانت قاتلان عثمان هستند و آن آرزوهای نفس‌ها و گمراهی‌های هواهاست.

پس لجاجت وسـختی را کنار بگذار و قاتلان عثمان را به ما تحویل بده و امر را از روی مشورت بین مسلمانان از سر بگیر تا بر این که چه کسـی مورد رضایت خـداست توافق کننـد و نه برای تو بیعتی بر گردن ماست و نه طاعت از تو بر ماست و نه عتابی نزد مـا برای تـوست و برای تو و اصـحاب تو جز شمشـیر چیزی نزد من نیست، و به خـدایی که غیر از او خـدایی نیست سوگند قاتلان عثمان را هر جا و هرگونه که باشند می‌جویم تا آنان را بکشم یا روحم به خدا ملحق شود.

و امـا در خصـوص آنچه که پیوسـته در خصـوص پیشـینه و جهـادت به خـود منسوب می‌کنی، من دیـدم که خداونـد سـبحان

می‌فرمایـد: « يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُل لَّا تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلَامَكُم بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» {از اینکه اسلام آورده اند بر تو منت می نهند بگو بر من از اسلام آوردنتان منت مگذارید بلکه [این] خداست که با هدایت کردن شما به ایمان بر شما منت می گذارد اگر راستگو باشید} و اگر در حال خود بنگری آن را منت‌گذارترین نفس بر خدا به خاطر عملش میابی و زمانی‌که منت بر سائل اجر صدقه را از بین می‌برد منت بر خدا نیز اجر جهاد را زائل می‌کند و آن را اینگونه قرار می‌دهد: «صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا لاَّ يَقْدِرُونَ عَلَى شَيْءٍ مِّمَّا كَسَبُواْ وَاللّهُ لاَ يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» {و مَثَل]صدقات[کسانی که اموال خویش را برای طلب خشنودی خدا و استواری روحشان انفاق می کنند، همچون مَثَلِ باغی است که بر فراز پشته ای قرار دارد]که اگر[رگباری بر آن برسد، دوچندان محصول برآورد، و اگر رگباری هم بر آن نرسد، باران ریزی]برای آن بس است[، و خداوند به آنچه انجام می دهید بیناست}

نقیب ابوجعفر گوید: زمانی‌که این نامه همراه ابوامامه باهلی به علی علیه السّلام رسید آنگونه که ابومسلم خولانی صحبت کرده بود با او سخن گفت و با او این پاسخ را نوشت.

نقیب ادامه داد: و در این نامه معاویه لفظ الجمل المخشوش یا الفحل المخشوش ذکر شده است نه در نامه واصله با ابومسلم و در آن این لفظ نیست بلکه در آن آمده است «بر خلفا حسد ورزیدی و بر آنان ستم کردی و همه این مطالب را از نگاه‌های خشم‌آلود، گفتارهای نامربوط و نفس‌های دردناک و کندی کردنت درباره خلفا فهمیدم» ادامه داد: بسیاری از مردم دو نامه را نمی‌شناسند و مشهور نزد آنان نامه ابومسلم است و این لفظ را در آن قرار می‌دهند و صحیح این است که آن در نامه ابوامامه است آیا نمی‌بینی که در پاسخ تکرار شده است و اگر در نامه ابومسلم در پاسخ او تکرار می‌شد.

کـام نقیب ابوجعفر پایان گرفت می گویم: فقط به این نامه را بر نویسنده و املاکننده آن با شدیدترین عذاب وارد کردم تا جواب روشن گردد و کفر این منافق مرتاب برای هر عاقلی آشکار گردد.

و درباره این کلام امام علیه السلام «فلقد خبّا لنا الدهر» در النهایه گوید: خبأت الشئ خبأ زمانی است که چیزی را پنهان کنی و الخب هر چیزی غایب پنهان را گویند. و شاید معنا این باشد که روزگار از احوال تو چیزهای عجیبی برای ما پنهان کرده است که گمان نمی‌کردیم تا اینکه از تو آشکار شد و محتمل است که به سبیل تجرید باشد یعنی تو عجیب‌ترین چیزها در روزگار هستی که پنهان بودی پس آشکار شدی که از قبیل لقینی منه اسد است.

ابن میثم گویم: وجه شگفتی این است که او اهل بیت نبی را با وجود علم وافرشان به حال او، و اولی بودن آنان به خبر دادن از آنها با آن بر او نعمت داده بود آگاه کرد و در این باره دو مثل برای او زده شده‌است و اصل مثل او این است که مردی از هجر با پولی که با آن چیزی برای سود بخرد به بصره آمد و در آن چیزی بی‌رونق‌تر از خرما ندید پس با پولش خرما خرید آن را به هجر برد و در خانه‌ها ذخیره کرد، درحالی‌که منتظر قیمت بود که جز بر ارزانی نیافزود تا اینکه همه آنها فاسد شد و مالش از بین رفت پس برای کسی که چیزی را به معدن آن می‌برد تا با آن در آنجا سود کند و هجر به فراوانی خرما معروف است طوری که شاید قیمت پنجاه جلّه از آن به یک دینار برسد و وزن یک جله صد رطل است پس آن پنج هزار رطل است و این در سایر بلاد شنیده نشده است.

و دوم اینکه او را به کسی که استادش در پرتاب را به مسابقه تیراندازی فرا می‌خواند تشبیه کرده است درحالی‌که مربی‌اش به این اولی است که او را به آن دعوت کند.

و این کلام او «إن تمّ اعتزلک کله» یعنی از تو دور است و معنی این است چیزی را یادآوری کرده‌ای که اگر اثبات شود فایده‌ای برای تو ندارد و اگر هم دروغ باشد ضرری برایت ندارد یعنی اصلا ارتباطی به تو ندارد. و الثلمه: خلل در دیوار یا جز آن. السیاسه: یعنی پرداختن به امری با آنچه که آن را اصلاح می‌کند و در این کلام شهادتی از امام علیه السّلام بر فضیلت خلفاء وجود ندارد به دلیل آنچه که از مصلحت در این اختصار دریافتی: و در النهایه گوید: اصل حنین ترجیع صدای شتر مادینه به دنبال بچه‌اش است و از آن نامه علی علیه السّلام به معاویه است: «[و اما قولك کیت و کیت فقد] حنّ قدح لیس فیها» و این مثلی است برای مردی که به نسبی که از آن نیست منسوب می‌شود یا آنچه که ارتباطی به او ندارد را ادعا می‌کند. القدح با کسره: یکی از تیرهای قمار است که اگر از غیر از جوهر سایر تیرها باشد و برنده آن، آن را حرکت دهد صدایی از آن خارج می‌شود که با اصوات سایر آنها تفاوت دارد و با آن شناخته می‌شود.

زمخشری در المستقصی گوید: قداحی که به آن مثل زده می‌شود از چوب درخت خدنگ است فربّما ضاع منها قدح پس بر اساس مشابه غربی یا غیر آن تیر دیگری را با عجله تراشیده شده است پس چون با آنها برخورد کند صدایی دارد که شبیه صدای آنها نیست. پس این گفته می‌شود سپس عمر آن را برای عقبه بن ابومعیط مثال زد زمانی‌که نبی به گردن زدن او در روز بدر امر کرد پس گفت: «اقتل من بین قریش» منظور عمر این بود که تو از قریش نیستی.

و درباره بنی حنان که شاخه‌ای از «بلحرث» هستند گفته شده است که جد آنان قدحی در قدح‌های قومی انداخت که به میسر مشغول بودند و مردی نابینا برای آنان می‌زد و زمانی‌که قدح او در دست آن مرد افتاد گفت: حنّ قدح لیس منها پس لقب حنان به این جهت به کسی که از نظر نسب یا فضیلت دروغ می‌بندد مثال زده می‌شود. پایان

و این کلام او: «یحکم فیها» یعنی درباره این قصه یا قضیه کسی که حکم برای آن علیه او باشد نه برای او، حکم می‌کند.

و ارجاع ضمیر به طبقات جایز است.

و ابن میثم گوید: برای کسی است که بر قومی و در میان آنان داوی می‌کند درحالی‌که او از اراذل آنان است و شایسته حکم کردن نیست بلکه آنها از او برای آن مناسب‌تر هستند.

جوهری گوید: گفته می‌شود: اربع علی نفسک و اربع علی ظلعك یعنی با خودت نرمخو باش و خودداری کن ــ اندازه خودت را نگهدار ــ. گفته می‌شود: ظلعت الأرض بأهلها یعنی زمین از کثرت اهالی‌اش بر آنان تنگ شد. و گفته می‌شود: ارق علی ظلعك یعنی اندازه خودت را نگهدار و بیش از توانش بر او حمل نکن .

و در النهایه گوید در آن است: «إنه لایربع علی ظلعك» الظلع با سکون: یعنی: لَنگ بودن و معنی این است در حالت ضعفت بر تو مقیم نمی‌شود. و ربع فی المکان یعنی در آن اقامت کرد.

و در صحاح آمده است: اصل ذراع باز بودن دست است و گفته می‌شود: ضقت بالأمر ذرعاً زمانی‌که آن را نتوانی و قادر به آن نباشی.

و ابن میثم گوید: این سخن او «حیث أخّره القدر» اشاره‌ای است به جایگاه پایین او که تقدیر بر آن جاری شده است که از جایگاه پیشینیان پایین‌تر باشد و به تأخیر در آن و وقوف در آن بر او امر کرده است.

و این کلام او: «فی القیه» یعنی در ضلالت و گمراهی یا در تکبّر.

در النهایه گوید: تاه یتیه تیهاً زمانی است که متحیر و گمراه شود یا تکبر بورزد. الرواغ: منحرف و القصد میانه‌رویی که به افراط و تفریط نمی‌گراید.

این سخن امام علیه السّلام: «غیر مخبر» یعنی این کلامم را نه برای خبر دادن به تو بلکه برای سخن از نعمت خداوند متعال بر زبان می‌آورم یا به این دلیل که معاویه شایسته خطاب و خبر دادن با این سخن نیست مقام مقام تحیر اوست یا به این دلیل که او از آن آگاه است یا به این سبب که از امثال این کلام و خبر دادن دشمن با آن فخر فروشی به ذکر آن فضائل به نظر می‌آید پس با این کلام: «بلکه برای یادآوری نعمت‌های خدا می گویم» آن توهم را رد کرد و عبارت بعد از لکن با این احتمال مناسب‌تر است گرچه «لک» در کلام او به عبارت اول پیوسته‌تر است.

واین کلام او «قیل سیّد الشهداء» ابن ابی الحدید گوید: یعنی در زندگی نبی صلّی الله علیه و آله زیرا علی علیه السّلام شهید از دنیا رفت و هیچ اختلافی در این نیست که او از حمزه، جعفر و سایرین برتر و بلکه سرور مسلمانان است. - . این تلخیصی کلام ابن ابی الحدید است . -

درباره این کلام او «بسبعین تکبیره» ابن میثم گوید هفتاد تکبیر در چهارده نماز و آن به این سبب که هر بار که بر او پنج تکبیر می‌گفت جماعت دیگری از ملائکه حاضر شدند پس بر آنان نیز امامت کرد و این از ویژگی‌های حمزه رضی الله عنه است.

و این کلام او «لذکر ذاکر» یعنی خودش، و فقط به این جهت که به تزکیه نفسش تصریح ننماید نکره آورده و الف و لام وارد نکرده و به خود نسبت نداده است. و لفظ «المجّ» را به جهت کراهت نفس از بعضی از آنچه که شنیدنش تکرار شده است و اعراضش از آن استعاره کرده است که آن مانند پرتاب‌کننده آن از گوش می‌شود چنانکه تف‌کننده آب را از دهانش بیرون می‌ریزد، چنین گفته شده است. و خوب این است که آن کنایه‌ای است از اینکه انکار آن فضائل به جهت وضوحش برای کسی امکان پذیر نیست پس غیر مؤمنان گرچه شنیدنش برایشان سنگین باشد امکان انکارش را ندارد.

و این کلام امام: «فدع عنک» تا پایان عبارت: الرمیه: صیدی که به سوی آن تیر انداخته می‌شود. گفته می‌شود: بئس الرمیه الأرنب یعنی بدترین چیزی که به سویش تیراندازی می‌شود خرگوش است و معنا این است: از ذکر کسی که به دنیا گرایید و دنیا او را به سوی خود کشانید و او از راه مستقیم منحرف کرد دست بکش که شأن شکار خارج شدن از راه است و این اشاره‌ای است به خلفاء و سخن در بیان برتری از نظر پیش و پس بودن.

و ابـن ابی الحدیـد گویـد: «ایـن اشـاره‌ای اسـت بـه عثمـان نه ابـوبکر و عمر» و این از مـواردی است که نه فربه می‌کنـد و نه از گرسنگی بی‌نیاز می‌کند علاوه بر اینکه آنچه که در نامه معاویه ذکر شده است فقط عثمان نبوده است چنانکه دانستی.

و ابـن میثـم گویـد: یعنی صاحبـان اغراض فاسـد ماننـد عمرو بن عـاص را از خـود دور کن و به آنچه که در خصـوص حق ما می‌گویند توجه نکن و محتمل است که مقصود اشاره به خود او باشد به طریقه این کلام آنان: به در می‌گویم که دیوار بشنود.

و لفظ «رمیه» را اسـتعاره آورده است و با آن از اموری که نفس‌ها قصـد می‌کنـد و با قصـدشان به سوی آن تیراندازی می‌کنند کنایه آورده است پایان .

بعیـد بودن این نظر پوشـیده نیست و بعیـدتر از آن چیزی است که کیـدری ذکر کرده است آنجـا که گویـد: قصـدش این بوده است که او در نسب و حسـبش خـدشه‌دار است و عیوبی که درباره او مشـهور شده است او را از مقام تفاخر و تنافر زائل کرده است پایان.

گویی او رمیه را بر تیر پرتاب شده حمل کرده است.

این کلام امام علیه السّلام: «ما دست پرورده وساخته پروردگار خویشیم» کلامی مشتمل بر اسراری شگفت از عجائب شأن آنان است که عقل‌هـا از آن عـاجز هسـتند و بـا براسـاس آنچه که بیـان و تعمق در آن بر ایمان امکان‌پـذیر است سـخن می‌گویم و می‌گـویم: صـنیعه الملک کسـی است که فرمـانروا او را سـاخت و منزلتش را رفعت بخشـید و این کلاـم خداونـد از آن اسـت «وَاصْطَنَعْتُکَ لِنَفْسِی» {و تـو را برای خود پروردم} یعنی تو را اختیـار کردم و سـاخته خویش برگرفتم تـا از اراده و محبت من منصـرف شوی پس معنی این است که بر هیچ یک از بشـر نعمتی بر ما نیست بلکه خداوند متعال بر ما نعمت بخشید و بین ما و او واسطه‌ای نیست و تمامی مردم مخلوق او هستند و ما واسطه بین آنها و خداوند سبحان هستیم.

و محتمل است که مقصودش از مردم برخی از مردم باشد یعنی گزیده‌ای از مردم که برمی‌گزینیم و منزلتشان را بالا می‌بریم.

ابن ابی الحدید گوید: این، جایگاه ارزشـمندی است ظاهر آن چیزی است که شـنیدی و باطنش این است که آنها بندگان خدا و مردم بندگان آنان هستند.

ابن میثم گویـد: لفظ صـنائع در دو مورد مجاز از نوع اطلاق اسم مقبول بر قابل و حال بر محلّ است فلانی دست پرورده فلانی است زمـانی گفته می‌شود که او را به جایگاه نعمت خویش مختص گردانـد. و نعمت وافری که خداونـد آنها را به آن مختص گردانید نعمت رسالت و آنچه که از شرف و فضیلت مستلزم آن است می‌باشد گویی که مردم در آن سربار آنان هستند.

و این کلام او علیه السّـلام: «و عادی طولنا» جوهری گوید: «عاد» نام قبیله‌ای است که همان قوم هود علیه السّـلام هسـتند و شئ عادّی یعنی قدیمی گویی که منسوب به عاد است .

و ابن ابی الحدیـد گویـد: طول: یعنی فضـل و نعمت. و گویـد: افعـال نیک چنانکه به طول مـدت عادی است به کثرت مناقب، تأثیرات و مفاخر نیز عادی است و گرچه مـدت نیز کوتاه باشـد و مقصود از قدیم، قدیم زمانی نیست بلکه برگرفته از این کلام

آن است که لفلان قدیم أثر یعنی فلانی پیشینه نیکویی دارد. و لفظ را به این دلیل مجاز قرار دادیم که بنی هاشم و بنی امیه در شرف و برتری جدا نبودند مگر از زمانی‌که هاشم بن عبد مناف رشد یافت سپس مدت بین نشأت هاشم و اظهار دعوت توسط محمد جز حدود نود سال نبوده است پایان.

و می‌گویم: از آنچه گذشت روشن شد که بنی امیه نسب صحیحی نداشتند تا در حسب اجدادشان مشارکت جویند. علاوه بر اینکه عزت دیرینشان منحصر در نسب نبوده است بلکه انوار آنان علیه السّلام اولین مخلوقات بوده است و از لحظه آغاز آفرینش انوارشان تا خلق تن‌هایشان و ظهور آثارشان معروف به عزت، شرف و کمالات در آسمان‌ها و زمین‌ها بودند که هر سلفی، خلف خویش را از فضیلت آنان آگاه می‌کرد و خداوند یاد آنان را در هر امتی از نظر عزت و شرف ترفیع بخشید.

و این کلام امام علیه السّلام: «فعل الأکفاء» منصوب بر مصدر به فعل مقدر است «المکذّب» ابوسفیان، و گفته شده ابوجهل است. «أسد الله» حمزه رضی الله عنه و أرضاه است و «وأسد الأحلاف» أسد بن عبد العزّی است و در قاموس گوید: الحلف با کسره عهد و پیمان بین مردم و رفاقت است و صدیق برای دوستش پیمان می‌بندد که به او خیانت نکند و جمع آن احلاف است. و احلاف در این سخن زهیر: أسد و غطفان لأنهم تحالفوا علی التناصر آمده است و احلاف قومی از ثقیف است و در قریش شش قبیله است: عبدالدار، کعب، جمح، سهم، مخزوم و عدی، زیرا آنان زمانی‌که پسران عبد مناف خواستند که پرده‌داری و سقایی را از عبدالدار بگیرند و عبدالدار ممانعت کرد هر قومی بر امر آنان پیمان بست با تأکید بر اینکه یکدیگر را رها نکنند پس قبیله بنی عبد مناف خمره پر از عطر را بیرون آورد و آن را برای هم‌پیمانشان یعنی اسد، زهره و تیم کنار کعبه گذاشت پس دست خویش را در آن فرو بردند و با یکدیگر پیمان بستند. و قبیله عبدالدار و هم‌پیمانانشان پیمان مؤکد دیگری بستند پس احلاف نامیده شدند پایان، و در النهایه نیز مشابه این را گفته است با این تفاوت که بعد از این کلام او «پس دستان خویش را در آن فرو بردند و عهد بستند» آورده است پس مطیبون نامیده شدند.

«وصبیه النار» اشاره‌ای است به کلامی که نبی صلّی الله علیه و آله به عقبه بن ابو معیط فرمود آنگاه که او را با صبر در روز بدر کشت پس ملتمسانه به او گفت: برای صبیه کیست ای محمد؟ فرمود: آتش.

و «حماله الحطب» ام جمیل دختر حرب ابن امیّه زن ابولهب است.

و این کلام امام علیه السّلام: «فی کثیر» متعلق به محذوف است یعنی این نکته‌ای که بیان کردیم در بسیاری از آنچه که متضمن نفع ما و ضرر شماست، داخل است.

و این کلام امام علیه السّلام: «و جاهلیتنا» یعنی شرف و برتری ما در دوره جاهلیت را کسی رد نمی‌کند و در بعضی نسخه‌ها «و جاهلیتکم» آمده است و شاید این بهتر باشد.

و وجه استدلال به آیه نخست روشن است زیرا امام علیه السّلام برترین خویشاوندان به رسول‌الله و نزدیک‌ترین آنها به اوست و آیه دوم نیز چنین است زیرا او نزدیک‌ترین مردم به پیروی از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و اولین کسی که به او ایمان آورد و وی را تأیید کرد می‌باشد.

جوهری گوید: الفلج یعنی پیروزی و کامیابی و قد فلج الرجل علی خصـمه یفلج فلجاً (مرد بر دشمن خود پیروز شد) و اسم آن فلج با ضمه است.

و این کلام امام علیه السّلام: «و تلک شکاه» جوهری گوید: گفته می‌شود: هـذا امر ظاهر عنک عاره یعنی این امری است که عیبش از تو زائل است شاعر گوید:

سخن چینان بر او عیب گرفتند که من او را دوست دارم و آن شکوه‌هایی است که ننگ آن دامن‌گیر تو نیست.

و گوید: شکوت فلاناً شکاه زمانی‌است که او را به بدی عملش آگاه کنی .

و ابن میثم گویـد: شعر از ابو ذؤیب است و آن مثلی است که برای کسـی زده می‌شود که امری که ارتبـاطی به او نـدارد و رد کردنش بر او لازم نیست را انکار می‌کند.

و الخشـاش بـا کسـره چیزی است که در اسـتخوان بینی شتر وارد می شود و خشـشت البعیر زمـانی گفته می‌شود که در بینی او خشاش بگذاری. الغضاضه با فتحه یعنی ذلت و نقص.

این کلام امام علیه السّلام: «و هـذه حجّتی إلی غیرک» شایـد معنی این است که تو به جهت حقارتت مقصود آن نیستی. مانند این کلام امام علیه السّلام: «غیر مخبر لک» یا به جهت آگاهی‌ام از اینکه تو دلیل مرا نمی‌پذیری و به آن ایمان نمی‌آوری یا به این دلیـل که تو از آن آگـاهی و در خبر دادن آگـاه فائـده‌ای نیست، بلکه قصـدم از ذکر آن، برای شـنوندگانی غیر از توسـت شاید کسی که آن را انکار کرده است به آن ایمان بیاورد و کسی که به آن ایمان آورده است دلش با آن آرام بگیرد.

ابن میثم گویـد: یعنی تو مقصود آن حجت نیستی زیرا تو در این مسأله اهمیتی نداری بلکه قصد از آن غیر توست یعنی کسانی که ظلم کردند و از آن فقط به میزان مورد نیاز و مقداری که از خاطرم گذشت که در جواب تو ذکر کنم را بیان کردم.

و این کلام امام علیه السّلام: «فلک أن تجاب» یعنی این مانند نامه پیشـین نیست که در آن سؤال نبود زیرا تو از بنی امیه هستی و میان تو و او نسبت خویشاوندی است و این کلام امام علیه السّلام: «فأیّنا» ابتدای تقریر جواب است.

«و الأعدی»: از ریشه عدوات یا عدوان است و مورد اول صـحیح‌تر است «و أهدی إلی مقاتله» یعنی به وجوه قتل او و مواضع او در مقابل آراء و حیله‌ها «أم من بـذل» مقصودش از آن وجود مقدس خویش است زیرا زمانی‌که محاصـره بر عثمان شدید شـد امام علیه السّلام به‌سوی او فرستاد و یاری‌اش را بر او عرضه کرد اما عثمان پاسخ داد: نیازی به یاری تو ندارم اما بنشین و شرت را بـازدار و آن به این دلیـل است که عثمـان امـام علیه السّلام را به دخـالت در امر خـویش متهم کرده بود و امـام علیه السّلام مقصودش از این کلامش «من استنصـره» معـاویه بود زیرا عثمـان به هنگام محاصـره‌اش به کمک‌خواهی از معاویه به‌سوی شام فرسـتد و او پیوسته از آن سستی کرد و به جهت طمعش در امر، خروج را تا قتل او به تأخیر انداخت. و مرگ و نسبت قتل به او در اینجا به مبرا بودنش از خون او مناسب است و البثّ: یعنی نشـر و گسترش، المنون: روزگار و مرگ یعنی حوادث روزگار و اسـباب مرگ به سوی او گسترش یـافت. و این کلاـم امـام علیه السّلام «و الله لقـد علم الله» اقتباسـی است از این کلام خـداوند

متعال «قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنكُمْ» و طبرسی گوید: آنان کسانی هستند که سایرین را از جهاد همراه رسول‌الله به تأخیر می‌اندازند و تعویق یعنی به تأخیر انداختن «والقائلین لإخوانهم» یعنی یهودیان که به برادران مناق خود گفتند «هلمّ إلینا» یعنی بیایید و به‌سوی ما روی کنید و محمد را رها کنید. و گفته شده: قائلون همان منافقان هستند که به برادران خود از میان مسلمانان ضعیف گفتند: پیکار نکنید و محمد را رها کنید که ما بر شما بیم هلاکت داریم. «و لا یأتون البأس» یعنی در نبرد حاضر نمی‌شوند. «البأس» یعنی نبرد و اصل آن شدت است. «الا قلیلاً» مگر با اکراه درحالی‌که دل‌هایشان با مشرکان است.

و شاید غرض از این اقتباس این باشد که خداوند سبحان به تأخیر اندازندگان و قائلان را نکوهش کرد پس کاهل بر اساس تقدیر وجوب حضور چنانکه پنداشتم مقصر است.

و محتمل است که غرضش واقعاً بازداشتن او از یاری امام علیه السّلام باشد گر چه ظاهر آن یاری عثمان را به ذهن می‌آورد.

و جوهری گوید: نقمت علی الرجل أنقم با کسره زمانی است که او را ملامت کنی.

و ابن میثم درباره این کلام امام علیه السّلام: «فربّ ملوم لاذنب له» گوید من همان ملامت‌شونده هستم و این مثلی برای اکثم بن صیفی است که برای کسی آورده می‌شود که از جانب او امری برای مردم آشکار شده است که آن را بر او ناپسند می‌شمارند درحالی‌که آنها حجت و عذر او در آن را نمی‌دانند و این کلام او «قد یستفید» تا پایان آخر برای کسی مثل زده می‌شود که در نصیحت زیاده‌روی می‌کند تا اینکه به فریب متهم می‌شود و ابتدای بیت این است:

و کم سقت فی آثارکم من نصیحه

و در صحاح و قاموس گوید: متنصح کسی است که از ناصحان تقلید کند و این معنی گرچه در کلام امام به وجهی بعید محتمل است اما خوب این است که آن غرض شاعر نیست و خوب چیزی است که خلیل در العین ذکر کرده است آنجا که گوید: التنصّح کثرت نصیحت است، اکثم بن صیفی گوید: از کثرت تنصح بر حذر باشید که آن تهمت را به‌دنبال دارد پایان. الظنّه یعنی تهمت.

این کلام امام علیه السّلام: «فلقد أضحکت بعد الاستعبار» جوهری گوید: عبرت عینه و استعبرت یعنی اشک ریخت و العبران: یعنی گریان.

ابن میثم گوید: یعنی چیز شگفت بسیاری عجیبی آوردم زیرا خنده بعد از گریه فقط برای تعجب فراوان است و آن در خصوص معرض استهزاء بودن به مانند مثل است.

و گفته شده: معنایش این است شنونده این سخن را از روی تعجب به خنده واداشتی بعد از گریستنش بر دین به جهت برخورد تو در آن. و ألفیت الشیء یعنی آن را یافتم. و این کلام امام علیه السّلام: «فالبث قلیلاً» ابن میثم گوید: مثلی است که برای تهدید به جنگ زده می‌شود و اصل آن این است که حمل بن بدر که مردی از قشیر است بر شتری که از آن او بود در جاهلیت در جنگ دابس و غبراء حمیت کرد و او را نجات داد و گفت:

اندکی صبر کن که هماورد تو به میدان آید، چه نیکوست مرگ، آنگاه که مرگ فرود آید.

و گفته شده: اصل آن این است که مالک بن زهیر حمل بن بدر را تهدید کردید پس حمل گفت: لبّث قليلاً و ادامه بيت. پس به عنوان مثال رايج شد سپس آمد و مالک را كشت و برادرش قيس بن زهير به او و برادرش حذيفه دست يافت و آن دو را به قتل رساند و گفت: عطش جانم را از حمل بن بدر فرونشاندم، و شمشيرم عطش مرا از حذيفه فرو نشاند.

زمخشری در مستقصی گويد:

چه نيكوست مرگ آنگاه كه هنگامه اجل رسد.

و گويد: درباره حمل گفتند: آن اسم مرد شجاعی است كه در جنگ از او طلب ياری می‌شد و بعيد نيست كه مقصود از آن حمل بن بدر صاحب غبراء باشد كسی كه افراد پشت سرش به او كمک كند اين مثل را می‌آورد. پايان.

بدان كه حمل در بعضی نسخه‌ها با حاء و در بعضی از آنها با جيم است.

فيروز آبادی گويد: أرقل يعنی شتاب كرد و ارقال نوعی يورتمه است. و جحفل يعنی لشكر، القتام يعنی غبار، و سطع الغبار و الرائحه و الصبح يعنی بالاـ آمد، السربال يعنی پيراهن، و «سرابيل الموت» فقط كنايه از زره‌ها، احوال و هيأت‌هايی است كه نفس خود را برای كشته‌شدن در آن آماده كرده‌اند گويی كه آنها كفن‌های آنان است.

و اين كلام امام عليه السّلام: «ذريه بدريه» يعنی فرزندان بدريان.

و بيان شد كه برادر معاويه حنظه، دايی‌اش وليد و جدش عتبه بن ابو أمّه است.

**[ترجمه]

«۳۹۸»

(۱)ما، الأمالی للشيخ الطوسی الْمُفِيدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِی مِخْنَفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنْ جَبْرِ بْنِ نَوْفٍ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى الشَّامِ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ وُجُوهُ أَصْحَابِهِ فَقَالُوا لَوْ كَتَبْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ أَصْحَابِهِ قَبْلَ مَسِيرِنَا إِلَيْهِمْ كِتَاباً تَدْعُوهُمْ إِلَى الْحَقِّ وَ تَأْمُرُهُمْ بِمَا لَهُمْ فِيهِ مِنَ الْحَظِّ كَانَتِ الْحُجَّةُ تَزْدَادُ عَلَيْهِمْ قُوَّةً فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ كَاتِبِهِ اكْتُبْ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِی سُفْيَانَ وَ مَنْ قِبَلَهُ مِنَ النَّاسِ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ لِلَّهِ عِبَاداً آمَنُوا بِالتَّنْزِيلِ وَ عَرَفُوا التَّأْوِيلَ وَ فَقُهُوا فِی الدِّينِ وَ بَيَّنَ اللَّهُ فَضْلَهُمْ فِی الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ وَ أَبُوكَ وَ أَهْلُكَ فِی ذَلِكَ الزَّمَانِ أَعْدَاءُ الرَّسُولِ مُكَذِّبُونَ بِالْكِتَابِ مُجْتَمِعُونَ عَلَى حَرْبِ الْمُسْلِمِينَ مَنْ لَقِيتُمْ مِنْهُمْ حَبَسْتُمُوهُ أَوْ عَذَّبْتُمُوهُ أَوْ قَتَلْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا أَرَادَ اللَّهُ تَعَالَى إِعْزَازَ دِينِهِ وَ إِظْهَارَ رَسُولِهِ دَخَلَتِ الْعَرَبُ فِی دِينِهِ أَفْوَاجاً وَ أَسْلَمَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ طَوْعاً وَ كَرْهاً فَكُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِی هَذَا الدِّينِ إِمَّا رَغْبَةً وَ إِمَّا رَهْبَةً فَلَيْسَ يَنْبَغِی لَكُمْ أَنْ تُنَازِعُوا أَهْلَ السَّبْقِ وَ مَنْ فَازَ بِالْفَضْلِ فَإِنَّهُ مَنْ نَازَعَهُ مِنْكُمْ فَبِحَوْبٍ وَ ظُلْمٍ فَلَا يَنْبَغِی لِمَنْ

كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَنْ يَجْهَلَ قَدْرَهُ وَ لَا يَعْدُوَ طَوْرَهُ وَ لَا يَشْفِيَ نَفْسَهُ بِالْتِمَاسِ مَا لَيْسَ لَهُ

١- ٣٩٨- رواهما الشيخ الطوسىّ رفع اللّه مقامه فى الحديث: ١٠ و الحديث: ٣٧ من الجزء ٧ و ٨ من أماليه ص ١١۵ و ١٣۵. و الحديث الأول قد تقدم عن كتاب صفّين فى أواخر الباب: ١١ ص ۴٨١ ط الكمبانىّ. و ليلاحظ المختار: ٧٨ و ما حوله من باب الكتب من كتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ٢١۶ ط ١.

إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ قَدِيماً وَ حَدِيثاً أَقْرَبُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَعْلَمُهُمْ بِالْكِتَابِ وَ أَقْدَمُهُمْ فِي الدِّينِ وَ أَفْضَلُهُمْ جِهَاداً وَ أَوَّلُهُمْ إِيمَاناً وَ أَشَدُّهُمْ اطِّلَاعاً بِمَا تَجْهَلُهُ الرَّعِيَّةُ عَنْ أَمْرِهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ وَ لا تَلْبِسُوا الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ لِتُدْحِضُوا بِهِ الْحَقَّ وَ اعْلَمُوا أَنَّ خِيَارَ عِبَادِ اللَّهِ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ بِمَا يَعْلَمُونَ وَ أَنَّ شَرَّهُمُ الْجُهَلَاءُ الَّذِينَ يُنَازِعُونَ بِالْجَهْلِ أَهْلَ الْعِلْمِ أَلَا وَ إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وَ حَقْنِ دِمَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَإِنْ قَبِلْتُمْ أَصَبْتُمْ رُشْدَكُمْ وَ هُدِيتُمْ لَحَظِّكُمْ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا الْفُرْقَةَ وَ شَقَّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ لَمْ تَزْدَادُوا مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْداً وَ لَمْ يَزْدَدْ عَلَيْكُمْ إِلَّا سَخَطاً وَ السَّلَامُ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ:

لَيْسَ بَيْنِي وَ بَيْنَ عَمْرٍو عِتَابٌ***غَيْرَ طَعْنِ الْكُلَى وَ حَزِّ الرِّقَابِ

فَلَمَّا وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَلَى جَوَابِهِ بِذَلِكَ قَالَ إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طوسی آن دو را در حدیث ۱۰: (۳۷) از جلد (۷ و ۸) از امالی‌اش ص ۱۱۵ و ۱۳۵ روایت کرده است. - :

جبر بن نوف گوید: زمانی که امیرمؤمنان علیه السّلام حرکت به سوی شام را قصد کرد یاران سرشناسش دور او حلقه زدند و گفتند: ای امیرمؤمنان اگر قبل از حرکتمان به‌سوی آنان، نامه‌ای برای معاویه و یارانش می‌نوشتی که در آن، آنان را به حق دعوت می‌کردی و آنان را به بهره‌ای که در آن است امر می‌کردی حجت بر آنان شدیدتر می‌شد، پس امیرمؤمنان علیه السّلام به کاتبش عبیدالله بن ابورافع فرمود بنویس:

بسم الله الرحمن الرحیم از بنده خدا امیرمؤمنان علی به معاویه بن ابوسفیان و افرادی که از جانب او گماشته شده‌اند، سلام بر شما، من نزد شما خدایی را ستایش می‌کنم که خدایی جز او نیست، اما بعد به راستی برای خداوند بندگانی است که به تنزیل ایمان دارند و تفسیر آن را شناخته و دانش دین را آموخته‌اند و خداوند برتری آنان را در قرآن حکیم بیان فرموده است و ای معاویه تو، پدرت و خانواده‌ات در آن روزگار با دشمن پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله بودید قرآن را دروغ می‌شمردید و بر جنگ با مسلمانان با خویش پیمان بسته بودید، به هر کدام از ایشان دست می‌یافتید به زندانش می‌افکندید یا شکنجه‌اش می‌کردید یا او را می‌کشتید تا اینکه خداوند اراده کرد دین خود را پیروز کند و پیامبر خویش را آشکار نماید، آنگاه عرب گروه گروه به دین او درآمدند و این امت خواه و ناخواه اسلام آوردند پس کسی را که از سابقه‌ای چون سابقه آنان و فضیلتی چون فضایل آنان بهره‌ای نبرده است سزاوار نیست با آنان بستیزید پس هر که از میان شما با او نزاع کند گناه و ستم کرده است. و هر که از عقل بهره‌ای برده است سزاوار نیست که اندازه خود را نداند و از خود فراتر رود و خود را به درخواست چیزی که حق او نیست بیازارد. پس شایسته‌ترین افراد به این امر از قدیم و جدید کسی است که از همه آنان به رسول‌الله صلّی الله علیه و آله نزدیک‌تر بوده و از به قرآن آشناتر و در دین قدیمی‌تر و در جهاد برتر و اولین آنان در ایمان و آگاه‌ترین آنها به آنچه که عامه مردم در خصوص امر خویش از آن ناآگاه هستند می‌باشد، پس از خدایی که به سوی او باز می‌گردید بپرهیزید و حق را با باطل درنیامیزید، تا به وسیله آن حق را تکذیب کنید بدانید که بهترین بندگان خدا آنانند که به آنچه می‌دانند عمل می‌کنند و بدترین ایشان نادانانی هستند که جاهلانه با اهل علم می‌ستیزند. به هوش باشید که من شما را به کتاب خدا و سنت

پیامبرش صلّی الله علیه و آله و جلوگیری از ریختن خون این امت فرا می‌خوانم پس اگر پذیرفتید راه رستگاری خود را یافته و به نصیب خویش رهنمون شده‌اید و اگر سرباز زدید و جز تفرقه و پراکندگی میان امت را نخواستید در آن صورت جز بر دوری خود از خدا نیفزوده‌اید و خداوند نیز هرگز جز بر خشم خود نسبت به شما نخواهد افزود و السلام. و معاویه برایش نوشت: اما بعد براستی میان من و عمرو گفتگویی جز دریدن جگرها و زدن گردن‌ها نیست.

پس امیرمؤمنان علیه السّلام زمانی که بر این جواب او را خواند فرمود: «إِنَّکَ لَا تَهْدِی مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ یَهْدِی مَن یَشَاء وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِینَ {در حقیقت تو هر که را دوست داری نمی توانی راهنمایی کنی لیکن خداست که هر که را بخواهد راهنمایی می کند و او به راه یافتگان داناتر است}

**[ترجمه]

بیان

الحز بالحاء المهمله و بالجیم المعجمه القطع.

**[ترجمه]«الحز» با حاء و جیم یعنی قطع کردن.

**[ترجمه]

«۳۹۹»

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْکَاتِبِ عَنِ الْأَجْلَحِ عَنْ حَبِیبِ بْنِ أَبِی ثَابِتٍ عَنْ ثَعْلَبَهَ بْنِ یَزِیدَ الْحِمَّانِیِّ قَالَ: کَتَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ إِلَیْنَا کِتَابَهُ وَ لَمْ یَدَعْنَا فِی شُبْهَهٍ وَ لَا عُذْرَ لِمَنْ رَکِبَ ذَنْباً بِجَهَالَهٍ وَ التَّوْبَهُ مَبْسُوطَهٌ وَ لا تَزِرُ وازِرَهٌ وِزْرَ أُخْری وَ أَنْتَ مِمَّنْ شَرَعَ الْخِلَافَ مُتَمَادِیاً فِی غَمْرَهِ الْأَمَلِ مُخْتَلِفَ السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ رَغْبَهً فِی الْعَاجِلِ وَ تَکْذِیباً بَعْدُ فِی الْآجِلِ وَ کَأَنَّکَ قَدْ تَذَکَّرْتَ مَا مَضَی مِنْکَ فَلَمْ تَجِدْ إِلَی الرُّجُوعِ سَبِیلًا وَ کَتَبَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ إِلَی عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الَّذِی أَعْجَبَکَ مِمَّا بَارَیْتَ مِنَ الدُّنْیَا وَ وَثِقْتَ بِهِ مِنْهَا مُنْقَلَبٌ عَنْکَ فَلَا تَطْمَئِنَّ إِلَی الدُّنْیَا

ص: ۷۵

۱- ۳۹۹- رواهما الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۱۰ و الحدیث: ۳۷ من الجزء ۷ و ۸ من أمالیه ص ۱۱۵ و ۱۳۵. و الحدیث الأول قد تقدم عن کتاب صفّین فی أواخر الباب: ۱۱ ص ۴۸۱ ط الکمبانیّ. و لیلاحظ المختار: ۷۸ و ما حوله من باب الکتب من کتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ۲۱۶ ط ۱.

فَإِنَّهَا غَرَّارَةٌ وَ لَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَذِرْتَ مَا بَقِيَ وَ انْتَفَعْتَ مِنْهَا بِمَا وُعِظْتَ بِهِ وَ لَكِنَّكَ تَبِعْتَ هَوَاكَ وَ آثَرْتَهُ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ تُؤْثِرْ عَلَى مَا دَعَوْنَاكَ إِلَيْهِ غَيْرَهُ لِأَنَّا أَعْظَمُ رَجَاءً وَ أَوْلَى بِالْحُجَّةِ وَ السَّلَامُ وَ كَتَبَ علیه السلام إِلَى أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ إِلَى أَصْحَابِ الْمَسَالِحِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ حَقّاً عَلَى الْوَالِي أَنْ لَا يُغَيِّرَهُ عَنْ رَعِيَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَ لَا مَرْتَبَةٌ اخْتَصَّ بِهَا وَ أَنْ يَزِيدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ وَ عَطْفاً عَلَيْهِمْ أَلَا وَ إِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَنْ لَا أَحْجُبَنَّ دُونَكُمْ سِرّاً إِلَّا فِي حَرْبٍ وَ لَا أَطْوِيَ دُونَكُمْ أَمْراً إِلَّا فِي حُكْمٍ وَ لَا أُؤَخِّرَ لَكُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ وَ أَنْ تَكُونُوا عِنْدِي فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِي عَلَيْكُمُ الْبَيْعَةُ وَ لَزِمَتْكُمُ الطَّاعَةُ وَ أَنْ لَا تَنْكُصُوا عَنْ دَعْوَةٍ وَ لَا تُفَرِّطُوا فِي صَلَاحٍ وَ أَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْمَعُوا لِي عَلَى ذَلِكَ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَنِي فِيهِ ثُمَّ أُحِلُّ لَكُمْ فِيهِ عُقُوبَتَهُ وَ لَا تَجِدُوا عِنْدِي فِيهَا رُخْصَةً فَخُذُوا هَذَا مِنْ أُمَرَائِكُمْ وَ أَعْطُوا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَذَا يَصْلُحْ أَمْرُكُمْ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]امام طوسی - . شیخ طوسی آن دو را در حدیث ۱۰ و حدیث ۳۷ از جلد (۷ و ۸) از امالی‌اش ص ۱۱۵ و ۱۳۵ روایت کرده است.

و حدیث نخست از کتاب صفین در اواخر باب: ۱۱ ص ۴۸۱ چاپ کمپانی بیان شد.

و مختار(۷۸) و نامه‌های نزدیک به آن از بخش نامه‌های کتاب نهج السعاده: ج۴ ص ۲۱۶ چاپ اول ملاحظه شود. - :

یزید حمانی گوید: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام برای معاویه بن ابوسفیان نوشت: اما بعد خداوند کتابش را به‌سوی ما فرستاد و ما را در شبهه رها نکرد، و برای کسی که جاهلانه بر مرکب گناه سوار شود هیچ عذری نیست و در توبه گشوده است و هیچ باربردارنده‌ای بار دیگری را برنمی‌دارد و تو از کسانی هستی که اختلاف را بنا نهاد و در طغیان امید در پیدا و پنهان، اصرار کرد تا زودرس _ دنیا _ را به دست آورد و دراز مدت _ آخرا _ را تکذیب کند، و گویی که تو آنچه از تو سر زد را به یاد آورده‌ای و برای بازگشت راهی نیافته‌ای.

و امام علیه السّلام برای عمرو بن عاص نوشت: از بنده خدا علی امیرمؤمنان به عمرو بن عاص. اما بعد آنچه که از دنیا دیده‌ای تو را شیفته کرده است و به آنچه که از دنیا به آن اطمینان کرده‌ای بر تو دگرگون خواهد شد پس به دنیا اطمینان نکن که آن فریبکار است و اگر از آنچه گذشته است عبرت می‌گرفتی در آنچه مانده است حذر پیشه می‌کردی و از آنچه که با آن تو را اندرز می‌دهد بهره می‌گرفتی؛ اما تو از هوای نفس خویش پیروی کردی و آن را ترجیح دادی و اگر چنین نبود بر آنچه که تو را به سوی آن دعوت کردیم غیر آن را ترجیح نمی‌دادی زیرا ما امیدوارانه‌تر و برای حجت سزاوارتر هستیم والسلام.

و امام علیه السّلام برای فرماندهان لشکرها نوشت: از بنده خدا امیرمؤمنان علی به صاحبان مسالح:

از بنده خدا، علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان به نیروهای مسلّح و مرز داران کشور پس از یاد خدا و درود همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمتها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک گردد و به برادرانش مهربانی بیشتری روا دارد. آگاه باشید حق شما بر من آن است که جز اسرار جنگی هیچ رازی را از شما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی

نکرده و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما به گونه‌ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسئولیّتهای یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمتهای خود را بر شما ارزانی دارد، و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آنچه صلاح است سستی ورزید، و برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستور العملهای ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آنچه که خدا امور شما را اصلاح می‌کند، اطاعت کنید، با درود.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری فلان یباری فلانا أی یعارضه و یفعل مثل فعله و فلان یباری الریح سخاء أی یعارضها خیرا و برکه.

أقول: و سیأتی الکتاب الأخیر بروایه النهج بتغییر ما.

**[ترجمه]جوهری گوید: فلان یباری فلاناً یعنی فلانی با فلانی معارضه می‌کند و مانند او را انجام می‌دهد و فلان یباری الریح سخاء یعنی در خیر و برکت با باد مسابقه می‌دهد.

می‌گویم و نامه اخیر با تغییری اندک به روایت نهج‌البلاغه خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۴۰۰»

(۱)نهج، نهج البلاغه: وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى مُعَاوِيَةَ- أَنَّهُ بَايَعَنِي الْقَوْمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عَلَى مَا بَايَعُوهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ يَكُنْ لِلشَّاهِدِ أَنْ يَخْتَارَ وَ لَا لِلْغَائِبِ أَنْ يَرُدَّ وَ إِنَّمَا الشُّورَى لِلْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَإِنِ اجْتَمَعُوا عَلَى

۱- ۴۰۰- رواه السیّد الرضیّ قدس اللّه نفسه فی المختار: ۶ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

رَجُلٍ وَ سَمَّوْهُ إِمَاماً كَانَ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًى فَإِنْ خَرَجَ مِنْ أَمْرِهِمْ خَارِجٌ بِطَعْنٍ أَوْ بِدْعَةٍ رَدُّوهُ إِلَى مَا خَرَجَ مِنْهُ فَإِنْ أَبَى قَاتَلُوهُ عَلَى اتِّبَاعِهِ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ وَ وَلَّاهُ اللَّهُ مَا تَوَلَّى وَ لَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَةُ لَئِنْ نَظَرْتَ بِعَقْلِكَ دُونَ هَوَاكَ لَتَجِدُنِّي أَبْرَأَ النَّاسِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ لَتَعْلَمَنَّ أَنِّي كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۶ از باب دوم نهج البلاغه روایت کرده است. - :

از نامه امام علیه السّلام به معاویه: همانا کسانی با من بیعت کرده اند که با ابا بکر و عمر و عثمان، با همان شرایط بیعت کردند، پس آن که در بیعت حضور داشت نمی تواند خلیفه ای دیگر انتخاب کند، و آن کس که غایب بود نمی تواند بیعت مردم را نپذیرد. همانا شورای مسلمین از آن مهاجرین و انصار است، پس اگر بر امامت کسی گرد آمدند، و او را امام خود خواندند، خشنودی خدا هم در آن است، حال اگر کسی کار آنان را نکوهش کند یا بدعتی پدید آورد، او را به جایگاه بیعت قانونی باز می گردانند، اگر سرباز زد با او پیکار می کنند، زیرا که به راه مسلمانان در نیامده، خدا هم او را در گمراهی اش رها می کند.

به جانم سوگند ای معاویه اگر دور از هوای نفس، به دیده عقل بنگری، خواهی دید که من نسبت به خون عثمان پاک ترین افرادم، و می دانی که من از آن ماجرا دور بوده ام، جز اینکه از راه خیانت مرا متّهم کنی، و حق آشکاری را بپوشانی. با درود.

**[ترجمه]

تنبیه

لعل هذا منه علیه السلام إلزام لمعاویه بالإجماع الذی أثبتوا به خلافه أبی بکر و عمر و عثمان و عدم تمسکه علیه السلام بالنص لعدم التفاتهم إلیه فی أول العهد مع عدم تطاول الأیام فکیف مع بعد العهد و قوله علیه السلام إنما الشوری إلخ أی الشوری الذی تعتقدونه و تحتجون به و لا حاجه إلی حمل الکلام علی التقیه کما نقله ابن أبی الحدید من أصحابنا الإمامیه قوله علیه السلام کان ذلک لله رضا أی بزعمهم و العزله الاسم من الاعتزال و التجنی أن یدعی علیک ذنب لم تفعله.

و قال ابن میثم رحمه الله هذا الفصل من کتاب کتبه إلی معاویه مع جریر بن عبد الله البجلی حین نزعه من همدان و صدره أما بعد فإن بیعتی یا معاویه لزمتک و أنت بالشام لأنه بایعنی القوم.

ثم یتلو قوله و ولاه الله ما تولی تمام الآیه.

و یتصل بها أن قال و إن طلحه و الزبیر بایعانی ثم نقضا بیعتی و کان نقضهما کردتهما فجاهدتهما علی ذلک حَتَّی جاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ کارِهُونَ فادخل یا معاویه فیما دخل فیه المسلمون فإن أحب الأمور إلی فیک العافیه إلا أن تتعرض للبلاء فإن تعرضت له قاتلتک و استعنت بالله علیک.

و قد أکثرت فی قتله عثمان فادخل فیما دخل فیه الناس ثم حاکم القوم إلی أحملک و إیاهم علی کتاب الله.

و أما هاتیک التی تریدها فهی خدعه الصبی عن اللبن.

ثم یتصل به قوله و لعمری إلی قوله ما بـدا لک ثم یتصل به و اعلم أنک من الطلقاء الـذین لا تحل لهم الخلافه و لا یعرض فیهم الشوری و قد أرسلت إلیک و إلی من قبلک جریر بن عبد الله و هو من أهل الإیمان و الهجره فبایع و لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

وَ قَالَ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَلَوْ کُنْتَ عَلَی مَا کَانَ عَلَیْهِ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ إِذَنْ مَا قَاتَلْتُکَ وَ لَا اسْتَحْلَلْتُ ذَلِکَ وَ لَکِنَّهُ إِنَّمَا أَفْسَدَ عَلَیْکَ بَیْعَتِی خَطِیئَتُکَ فِی عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ إِنَّمَا کَانَ أَهْلُ الْحِجَازِ الْحُکَّامَ عَلَی النَّاسِ حِینَ کَانَ الْحَقُّ فِیهِمْ فَلَمَّا تَرَکُوهُ صَارَ أَهْلُ الشَّامِ الْحُکَّامَ عَلَی أَهْلِ الْحِجَازِ وَ غَیْرِهِمْ مِنَ النَّاسِ وَ لَعَمْرِی مَا حُجَّتُکَ عَلَی أَهْلِ الشَّامِ کَحُجَّتِکَ عَلَی أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ لَا حُجَّتُکَ عَلَیَّ کَحُجَّتِکَ عَلَی طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ لِأَنَّ أَهْلَ الْبَصْرَهِ قَدْ کَانُوا بَایَعُوکَ وَ لَمْ یُبَایِعْکَ أَهْلُ الشَّامِ وَ إِنَّ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ بَایَعَاکَ وَ لَمْ أُبَایِعْکَ وَ أَمَّا فَضْلُکَ فِی الْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتُکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَوْضِعُکَ مِنْ بَنِی هَاشِمٍ فَلَسْتُ أَدْفَعُهُ وَ السَّلَامُ فَکَتَبَ علیه السلام فِی جَوَابِهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ صَخْرٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ أَتَانِی کِتَابُکَ کِتَابُ امْرِئٍ لَیْسَ لَهُ بَصَرٌ یَهْدِیهِ وَ لَا قَائِدٌ یُرْشِدُهُ قَدْ دَعَاهُ الْهَوَی فَأَجَابَهُ وَ قَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لَاغِطاً وَ ضَلَّ خَابِطاً زَعَمْتَ أَنَّهُ إِنَّمَا أَفْسَدَ عَلَیَّ بَیْعَتَکَ خَطِیئَتِی فِی عُثْمَانَ وَ لَعَمْرِی مَا کُنْتُ إِلَّا رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِینَ أَوْرَدْتُ کَمَا أَوْرَدُوا وَ أَصْدَرْتُ کَمَا أَصْدَرُوا وَ مَا کَانَ اللَّهُ لِیَجْعَلَهُمْ عَلَی ضَلَالٍ وَ لَا یَضْرِبَهُمْ بِعَمًی وَ أَمَّا مَا زَعَمْتَ أَنَّ أَهْلَ الشَّامِ الْحُکَّامُ عَلَی أَهْلِ الْحِجَازِ فَهَاتِ رَجُلَیْنِ مِنْ قُرَیْشِ الشَّامِ یُقْبَلَانِ فِی الشُّورَی أَوْ تَحِلُّ لَهُمَا الْخِلَافَهُ فَإِنْ زَعَمْتَ ذَلِکَ کَذَّبَکَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ وَ إِلَّا فَأَنَا آتِیکَ بِهِمَا مِنْ قُرَیْشِ الْحِجَازِ وَ أَمَّا مَا مَیَّزْتَ بَیْنَ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَهْلِ الْبَصْرَهِ وَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ فَلَعَمْرِی مَا الْأَمْرُ فِی ذَلِکَ إِلَّا وَاحِدٌ لِأَنَّهَا بَیْعَهٌ عَامَّهٌ وَاحِدَهٌ لَا یُثَنَّی فِیهَا النَّظَرُ وَ لَا

يُسْتَأْنَفُ فِيهَا الْخِيَارُ وَ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمُرَوِّي فِيهَا مُدَاهِنٌ وَ أَمَّا فَضْلِي فِي الْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتِي مِنَ الرَّسُولِ وَ شَرَفِي فِي بَنِي هَاشِمٍ فَلَوِ اسْتَطَعْتَ دَفْعَهُ لَفَعَلْتَ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا وَصَلَ هَذَا الْكِتَابُ إِلَى مُعَاوِيَهَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَلِيُّ وَ دَعِ الْحَسَدَ فَإِنَّهُ طَالَ مَا لَمْ يَنْتَفِعْ بِهِ أَهْلُهُ وَ لَا تُفْسِدْ سَابِقَهَ قَدِيمِكَ بِشَرٍّ مِنْ حَدِيثِكَ فَإِنَّ الْأَعْمَالَ بِخَوَاتِيمِهَا وَ لَا تُلْحِدَنَّ بِبَاطِلٍ فِي حَقٍّ مَنْ لَا حَقَّ لَكَ فِي حَقِّهِ فَإِنَّكَ إِنْ تَفْعَلْ ذَلِكَ لَا تُضْلِلْ إِلَّا نَفْسَكَ وَ لَا تَمْحَقْ إِلَّا عَمَلَكَ وَ لَعَمْرِي إِنَّ مَا مَضَى لَكَ مِنَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَهِ لَحَقِيقَهٌ أَنْ تَرُدَّكَ وَ تَرْدَعَكَ عَمَّا اجْتَرَأْتَ عَلَيْهِ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ إِجْلَاءِ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ الْحِلِّ وَ الْحَرَامِ فَاقْرَأْ سُورَهَ الْفَلَقِ وَ تَعَوَّذْ بِاللَّهِ مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ وَ مِنْ شَرِّ نَفْسِكَ الْحَاسِدِ إِذا حَسَدَ قَفَلَ اللَّهُ بِقَلْبِكَ وَ أَخَذَ بِنَاصِيَتِكَ وَ عَجَّلَ تَوْفِيقَكَ فَإِنِّي أَسْعَدُ النَّاسِ بِذَلِكَ وَ السَّلَامُ فَكَتَبَ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَتْنِي مِنْكَ مَوْعِظَهٌ مُوَصَّلَهٌ وَ رِسَالَهٌ مُحَبَّرَهٌ نَمَّقْتَهَا بِضَلَالِكَ وَ أَمْضَيْتَهَا بِسُوءِ رَأْيِكَ وَ كِتَابٌ لَيْسَ بِبَعِيدِ الشَّبَهِ مِنْكَ حَمَلَكَ عَلَى الْوُثُوبِ عَلَى مَا لَيْسَ لَكَ فِيهِ حَقٌّ وَ لَوْ لَا عِلْمِي بِكَ وَ مَا قَدْ سَبَقَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِيكَ مِمَّا لَا مَرَدَّ لَهُ دُونَ إِنْفَاذِهِ إِذَنْ لَوَعَظْتُكَ وَ لَكِنْ عِظَتِي لَا تَنْفَعُ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَهُ الْعَذَابِ وَ لَمْ يَخَفِ الْعِقَابَ وَ لَا يَرْجُو لِلَّهِ وَقاراً وَ لَمْ يَخَفْ لَهُ حِذَاراً فَشَأْنَكَ وَ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ مِنَ الضَّلَالَهِ وَ الْحَيْرَهِ وَ الْجَهَالَهِ تَجِدِ اللَّهَ فِي ذَلِكَ بِالْمِرْصَادِ مِنْ دُنْيَاكَ الْمُنْقَطِعَهِ وَ تَمَنِّيكَ الْأَبَاطِيلَ وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله فِيكَ وَ فِي أُمِّكَ وَ أَبِيكَ وَ السَّلَامُ (۱)

**[ترجمه]شاید این از جانب امام علیه السّلام الزامی برای معاویه بر اجماعی که به‌وسیله آن خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را اثبات کردند باشد و عدم تمسک امام به نص به جهت عدم اعتنای آنها به آن در اول دوره با وجود عدم فاصله زمانی باشد پس بعد از گذشت زمان چگونه خواهد بود. و این سخن امام علیه السّلام «انما الشوری» تا پایان یعنی شورایی که به آن اعتماد دارید و آن را حجت می‌دانید، و نیازی به حمل کلام بر تقیه نیست آنگونه که ابن ابی الحدید از اصحاب امامیه ما نقل کرده است. «خشنودی خدا هم در آن است» یعنی به گمان آنان، و عزله اسمی از اعتزال است و تجنّی این است که گناهی که مرتکب نشده‌ای را بر تو ادعا کند.

ابن میثم گوید: این بخشی از نامه‌ای است که امام با جریر بن عبدالله بحلّی زمانی که او را از همدان عزل کرد برای معاویه نوشت و ابتدای آن این است: اما بعد ای معاویه بیعت من بر تو لازم شد درحالی که تو در شام هستی زیرا کسانی با من بیعت کرده‌اند... سپس آیه و ولاه الله ما تولی را قرائت می‌کند. و در پی آن می‌فرماید: «طلحه و زبیر با من بیعت کردند سپس بیعتم را شکستند و شکستن پیمانشان مانند بازگشت‌شان بود پس با آن دو بر سر آن جهاد کردم تا اینکه حق آمد و امر خدا آشکار شد درحالی که آنها اکراه داشتند پس ای معاویه در آنچه که مسلمانان در آن وارد شدند داخل شود که محبوب‌ترین امور برای من در مورد تو عافیت است مگر اینکه در معرض مصیبت قرار بگیری که اگر چنین شوی با تو پیکار می‌کنم و علیه تو از خدا طلب یاری می‌کنم.

و درباره قاتلان عثمان زیاده کردی پس در آنچه که مردم در آن داخل شدند داخل شو سپس آن گروه را نزد من به محاکمه بیاور تا من تو و آنان را بر کتاب خدا وارد کنم اما آنچه که تو می‌خواهی فریب دادن کودک درباره شیر است.

سپس این کلام امام علیه السّلام «ولعمری» تا این سخنش: «مابدا لک» به آن وصل می‌شود و سپس به آن وصل می‌شود: «واعلم أنک من الطلقاء..» بدان که تو از اسیران آزادشده هستی، کسانی که خلافت بر آنان جایز نیست و شوری در میان آنان

مطرح نمی‌شود و به سوی تو و به سوی کسی که از جانب تو بود جریر بن عبدالله که از اهل ایمان و هجرت است ارسال کردم پس بیعت کن و هیچ قدرتی نیست جز با خدا.

و راوی ادامه داد: و معاویه برای امیرمؤمنان علیه السّلام نوشت: از معاویه بن ابوسفیان به علی بن ابی طالب: اما بعد اگر بر آنچه که ابوبکر و عمر بودند می‌بودی پس با تو جنگ نمی‌کردم و آن را بر تو جایز نمی‌دانستم اما اشتباه تو درباره عثمان بن عفان بیعت من بر تو را تباه کرد و اهل حجاز آنگاه که حق در میان آنان بود حکام بر مردم بودند و زمانی که حق را ترک کردند اهل شام حکام حجازیان و سایر مردم شدند و به جانم سوگند حجت تو بر شامیان مانند حجت تو بر اهل بصره نیست و نه حجت تو بر من مانند حجت تو بر طلحه و زبیر است زیرا اهل بصره با تو بیعت کرده بودند و شامیان تو را بیعت نکردند و طلحه و زبیر با تو بیعت کردند و من با تو بیعت نکرده‌ام.

و اما برتری تو در اسلام و نزدیکی‌ات به رسول الله صلّی الله علیه و آله و موقعیت در بنی هاشم را رد نمی‌کنم و السلام.

امام علیه السّلام در پاسخ او نوشت: از بنده خدا علی امیرمؤمنان به معاویه بن صخر. اما بعد. نامه‌ات به من رسید نامه مردی که نه دیده‌ای دارد که او را رهنمون شود و نه پیشوائی که او را به راه رستگاری کشاند، بلکه مردی است که هوا و هوس او را فراخوانده است و او اجابتش کرده است و گمراهی او را رهبری کرده است و او از آن تبعیت کرده است پس هیاهو کنان دوری گزید و نابخردانه گمراه شد، پنداشتی که اشتباه من درباره عثمان بیعت با مرا بر تو تباه کرده است، به جانم سوگند جز مانند مردی از مهاجرین نبودی چنانکه آنان وارد شدند وارد شدی و چنانکه آنان خارج شدند خارج شدی و خدا بر آن نبود که آنان را بر گمراهی قرار دهد و با ضلالت بزند.

اما در خصوص آنچه که گمان کردی که اهل شام حاکم بر اهل حجاز هستند، دو مرد از قریش شام را بیاورد که در شورا پذیرفته باشند یا خلافت بر آنان جایز باشد، اگر آن را گمان کنی مهاجران و انصار تو را تکذیب می‌کنند و در غیر این‌صورت من آن را از قریش حجاز برایت می آورم.

اما در مورد آنچه که بین شامیان و اهل بصره و طلحه و زبیر تمایز قائل شدی، به خدا سوگند امر درباره آن یکی است زیرا بیعت عام واحد است و در آن نظر دوباره وجود ندارد و اختیار از سر گرفته نمی‌شود و خارج شونده از آن نکوهشگر است و شک‌کننده در آن فریبکار است.

اما در خصوص برتری‌ام در اسلام و نزدیکی‌ام با رسول‌الله و شرفم در بنی هاشم اگر رد کردن آن را در توان داشتی قطعاً چنین می‌کردی و السلام.

و زمانی‌که این نامه به معاویه رسید نوشت:

اما بعد. ای علی از خدا بترس و حسادت را رها کن که آن به میزانی به درازا کشیده است که اهل آن از آن سود نبرده‌اند و پیشینه قدیمت را به‌وسیله شری از روزگار جدیدت تباه نکن که اعمال به عاقبت آنها سنجیده می‌شود و در حق کسی‌که در حق او حقی برای تو نیست با باطل منحرف نشود که تو اگر آن را انجام دهی جز خود را گمراه نکرده‌ای و جز عملت را ضایع

نساخته‌ای، به جانم سوگند سوابق نیکویی که از تو بوده است حقیقتی است که تو را از آنچه که در خصوص ریختن خون‌ها و راندن اهل حق از حلال و حرام دور می‌کند و باز می‌دارد. پس سوره فلق را قرائت کن و از شر آنچه که آفرید و از شر نفس حسودت آنگاه که حسادت ورزید به خدا پناه ببر، خداوند دلت را سامان بخشد، تو را به چنگ بگیرد و توفیقت را تعجیل فرماید که من سعادتمندترین مردم به آن خواهم بود والسلام.

پس امام علیه السّلام نوشت: اما بعد پند و اندرزی به‌هم پیوسته، نامه‌ای زینت داده شده از جانب تو به من رسید که آن را با گمراهی‌ات آراسته‌ای و با بداندیشی‌ات آن را امضا کرده‌ای و نامه‌ای که بی‌شباهت به هجوم بر جهیدن بر آنچه که در آن حقی برای تو نمی‌باشد نیست، و اگر آگاهی به تو و به آنچه که از جانب رسول‌الله صلّی الله علیه و آله درباره تو نبود که اجرای آن را بازگشتی نیست، قطعاً تو را اندرز می‌دادم، اما اندرز من برای کسی که کلمه عذاب بر او واجب شده است و از عقوبت نمی‌ترسد و کورکورانه به خدا امید ندارد، و از روی حذر از او بیم ندارد سودی ندارد. پس شأن تو و آنچه که تو از گمراهی، حیرت و نادانی بر آن هستی، خدا را در کمین دنیای منقطع و آرزوهای باطل خویش می‌یابی درحالی‌که آنچه که نبی صلّی الله علیه و آله درباره تو و مادر و پدرت گفته است را دریافته‌ای و السلام. - . ابن میثم آن را در شرح بر مختار ۷ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان از کتاب نهج البلاغه: ج۴ف ص ۳۵۶ چاپ جدید تهران روایت کرده است.

مختار ۴۵ و ۹۹ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان از کتاب نهج السعاده: ج۴ ص ۹۴ و ۲۶۶، چاپ اول ملاحظه شود. -

**[ترجمه]

بیان

أقول: قد روى السيد رضى الله عنه فى النهج بعض الكتابين

۱- ۱ رواه ابن ميثم رحمه اللّه فى شرحه على المختار: ۷ من باب كتب أمير المؤمنين من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۳۵۶ ط الحديث بطهران. و ليلاحظ المختار: ۴۵ و ۹۹ من باب كتب أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ۹۴ و ۲۶۶ ط ۱.

الذين أوردهما ابن میثم و خلطهما (۱)

قوله علیه السلام فهجر أی هذی و اللغط بالتحریک الصوت و الجلبه ذکره الجوهری و قال خبط البعیر فهو خابط إذا مشی ضالا فخبط بیدیه کل ما یلقاه و لا یتوقی شیئا و خبطه ضربه بالید و منه قیل خبط عشواء أی الناقه التی فی بصرها ضعف.

قوله علیه السلام طاعن قال ابن میثم أی فی صحتها فهو طاعن فی دین الله فیجب قتاله حتی یرجع إلیها و رویت فی الأمر نظرت فیه و فکرت أی الشاک فیها مداهن و المداهنه نوع من النفاق.

قوله علیه السلام موصله قال ابن أبی الحدید أی مجموعه الألفاظ من هاهنا و هاهنا و ذلک عیب فی الکتابه و الخطابه و قال حبرت الشی ء تحبیرا حسنته و زینته أی المزینه الألفاظ یشیر علیه السلام إلی أنه قد کان یظهر علیها أثر التکلف و التصنع.

و قال الجوهری نمق الکتاب ینمقه بالضم أی کتبه و نمقه تنمیقا زینه بالکتابه.

وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ (۲)کَتَبَ مُعَاوِیَهُ فِی أَثْنَاءِ حَرْبِ صِفِّینَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِنْ عَبْدِ اللَّهِ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ فِی مُحْکَمِ کِتَابِهِ وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ وَ إِنِّی أُحَذِّرُکَ اللَّهَ أَنْ تُحْبِطَ عَمَلَکَ وَ سَابِقَتَکَ بِشَقِّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ تَفْرِیقِ جَمَاعَتِهَا فَاتَّقِ اللَّهَ وَ اذْکُرْ مَوْقِفَ الْقِیَامَهِ وَ اقْلَعْ عَمَّا أَسْرَفْتَ فِیهِ مِنَ

۱- ۱ قد روی السیّد الرضیّ قریبا ممّا رواه عنه ابن میثم ثانیا، فی المختار: ۷ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

۲- ۲ فی شرح المختار ۷ من باب الکتب، ج ۱۴، ص ۴۲، ط مصر، قال: و هذا الکتاب کتبه علی علیه السلام جوابا عن کتاب کتبه معاویه إلیه فی أثناء حرب صفّین بل فی أواخرها.

الْخَوْضِ فِی دِمَاءِ الْمُسْلِمِینَ وَ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ لَوْ تَمَالَأَ أَهْلُ صَنْعَاءَ وَ عَدَنٍ عَلَی قَتْلِ رَجُلٍ وَاحِدٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ لَأَكَبَّهُمُ اللَّهُ عَلَی مَنَاخِرِهِمْ فِی النَّارِ فَكَیْفَ یَكُونُ حَالُ مَنْ قَتَلَ أَعْلَامَ الْمُسْلِمِینَ وَ سَادَاتِ الْمُهَاجِرِینَ بَلْهَ مَا طَحَنَتْ رَحَی حَرْبِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرْآنِ وَ ذَوِی الْعِبَادَهِ وَ الْإِیمَانِ مِنْ شَیْخٍ كَبِیرٍ وَ شَابٍّ غَرِیرٍ كُلُّهُمْ بِاللَّهِ تَعَالَی مُؤْمِنٌ وَ لَهُ مُخْلِصٌ وَ بِرَسُولِهِ مُقِرٌّ عَارِفٌ فَإِنْ كُنْتَ أَبَا حَسَنٍ إِنَّمَا تُحَارِبُ عَلَی الْإِمْرَهِ وَ الْخِلَافَهِ فَلَعَمْرِی لَوْ صَحَّتْ خِلَافَتُكَ لَكُنْتَ قَرِیباً مِنْ أَنْ تُعْذَرَ فِی حَرْبِ الْمُسْلِمِینَ وَ لَكِنَّهَا لَمْ تَصِحَّ لَكَ وَ أَنَّی بِصِحَّتِهَا وَ أَهْلُ الشَّامِ لَمْ یَدْخُلُوا فِیهَا وَ لَمْ یَرْتَضُوا بِهَا فَخَفِ اللَّهَ وَ سَطَوَاتِهِ وَ اتَّقِ بَأْسَ اللَّهِ وَ نَكَالَهُ وَ اغْمِدْ سَیْفَكَ عَنِ النَّاسِ فَقَدْ وَ اللَّهِ أَكَلَتْهُمُ الْحَرْبُ فَلَمْ یَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا كَالثَّمَدِ فِی قَرَارَهِ الْغَدِیرِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ فَكَتَبَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَیْهِ جَوَاباً عَنْ كِتَابِهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَتْنِی مِنْكَ مَوْعِظَهٌ مُوَصَّلَهٌ وَ رِسَالَهٌ مُحَبَّرَهٌ نَمَّقْتَهَا بِضَلَالِكَ وَ أَمْضَیْتَهَا بِسُوءِ رَأْیِكَ وَ كِتَابُ امْرِئٍ لَیْسَ لَهُ بَصَرٌ یَهْدِیهِ وَ لَا قَائِدٌ یُرْشِدُهُ دَعَاهُ الْهَوَی فَأَجَابَهُ وَ قَادَهُ الضَّلَالُ فَاتَّبَعَهُ فَهَجَرَ لَاغِطاً وَ ضَلَّ خَابِطاً فَأَمَّا أَمْرُكَ لِی بِالتَّقْوَی فَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ مِنْ أَهْلِهَا وَ أَسْتَعِیذُ بِاللَّهِ مِنْ أَنْ أَكُونَ مِنَ الَّذِینَ إِذَا أُمِرُوا بِهَا أَخَذَتْهُمُ الْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ وَ أَمَّا تَحْذِیرُكَ إِیَّایَ أَنْ یَحْبَطَ عَمَلِی وَ سَابِقَتِی فِی الْإِسْلَامِ فَلَعَمْرِی لَوْ كُنْتُ الْبَاغِیَ عَلَیْكَ لَكَانَ لَكَ أَنْ تُحَذِّرَنِی ذَلِكَ وَ لَكِنِّی وَجَدْتُ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ فَقاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلی أَمْرِ اللَّهِ فَنَظَرْنَا إِلَی الْفِئَتَیْنِ فَأَمَّا الْفِئَهُ الْبَاغِیَهُ فَوَجَدْنَاهَا الْفِئَهَ الَّتِی أَنْتَ فِیهَا لِأَنَّ بَیْعَتِی بِالْمَدِینَهِ لَزِمَتْكَ وَ أَنْتَ بِالشَّامِ كَمَا لَزِمَتْكَ بَیْعَهُ عُثْمَانَ بِالْمَدِینَهِ وَ أَنْتَ أَمِیرٌ لِعُمَرَ عَلَی الشَّامِ وَ كَمَا لَزِمَتْ یَزِیدَ أَخَاكَ بَیْعَهُ عُمَرَ بِالْمَدِینَهِ وَ هُوَ أَمِیرٌ لِأَبِی بَكْرٍ عَلَی الشَّامِ وَ أَمَّا شَقُّ عَصَا هَذِهِ الْأُمَّهِ فَأَنَا أَحَقُّ أَنْ أَنْهَاكَ عَنْهُ

فَأَمَّا تَخْوِيفُکَ لِی مِنْ قَتْلِ أَهْلِ الْبَغْیِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَمَرَنِی بِقِتَالِهِمْ وَ قَتْلِهِمْ وَ قَالَ لِأَصْحَابِهِ إِنَّ فِیکُمْ مَنْ یُقَاتِلُ عَلَی تَأْوِیلِ الْقُرْآنِ کَمَا قَاتَلْتُ عَلَی تَنْزِیلِهِ وَ أَشَارَ إِلَیَّ وَ أَنَا أَوْلَی مَنِ اتَّبَعَ أَمْرَهُ (۱)وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّ بَیْعَتِی لَمْ تَصِحَّ لِأَنَّ أَهْلَ الشَّامِ لَمْ یَدْخُلُوا فِیهَا فَإِنَّمَا هِیَ بَیْعَهٌ وَاحِدَهٌ تَلْزَمُ الْحَاضِرَ وَ الْغَائِبَ لَا یُسْتَثْنَی فِیهَا النَّظَرُ وَ لَا یُسْتَأْنَفُ فِیهَا الْخِیَارُ وَ الْخَارِجُ مِنْهَا طَاعِنٌ وَ الْمُرَوِّی فِیهَا مُدَاهِنٌ فَارْبَعْ عَلَی ظَلْعِکَ وَ انْزِعْ سِرْبَالَ غَیِّکَ وَ اتْرُکْ مَا لَا جَدْوَی لَهُ عَلَیْکَ فَإِنَّهُ لَیْسَ لَکَ عِنْدِی إِلَّا السَّیْفُ حَتَّی تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ صَاغِراً وَ تَدْخُلَ فِی الْبَیْعَهِ رَاغِماً وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]می گویم: سیدرضی الله عنه در نهج‌البلاغه بخشی از دو نامه‌ای که ابن میثم آورده است را ذکر کرده و ان دو را در هم آمیخته است. - . سید رضی نزدیک به آنچه را که ابن میثم از او روایت کرده است در مختار ۷ از باب دوم نهج البلاغه روایت کرده است. -

این سخن امام علیه السّلام: «هجر» یعنی هذیان گفت. و اللغط با حرکت یعنی سر و صدا و هیاهو جوهری این را گفته است و گوید: خبط البعیر فهو خابط زمانی است که کورکورانه برود و دستانش را در هر آنچه برخورد می کند فرو کند و از چیزی پرهیز نکند: و خبطه یعنی او را با دست زد و از این ریشه گفته شده‌است: خبط عشواء یعنی شتری که در بینایی‌اش ضعف دارد .

این کلام امام علیه السّلام «طاعن» ابن میثم گوید: یعنی در صحت آن، و او معترض به دین خداست پس جنگ با او واجب است تا به آن باز گردد. و روّیت فی الأمر: یعنی در آن نگریستم و فکر کردم یعنی شک کننده در آن منافق است، المداهنه نوعی نفاق است.

این کلام او: «موصله» ابن ابی الحدید گوید یعنی مجموعه الفاظی از اینجا و آنجا که این در کتابت و خطابه عیب است و گوید: حبرت الشئ تحبیراً: یعنی آن را نیکو کردم و زینته یعنی آن را با کتابت زینت دادم.

و ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه - . شرح مختار ۷ از بخش نامه‌ها، ج۱۴، ص ۴۲ چاپ مصر -

گوید: معاویه در اثنای جنگ صفین برای امیرمؤمنان علیه السّلام نوشت: از بنده خدا معاویه بن ابوسفیان به علی بن ابی طالب: اما بعد، خداوند متعال در کتابت محکمش می‌فرماید: وَلَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَإِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَلَتَکُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِینَ { و قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد} و من تو را بر حذر می‌دارم از اینکه با ایجاد تفرقه بین این امت و پراکنده کردن جمع ما کردار و پیشینه‌ات را تباه کنی، از خدا بترس و روز قیامت را به یاد آور و از آنچه که در خصوص فرو رفتن در خون مسلمانان زیاده‌روی کردی جدا شو که من از رسول‌الله صلّی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: زمانی‌که اهل صنعاء و عدن بر قتل مردی از مسلمانان متحد شدند خداوند آنان را بر روی صورتشان بر آتش خم کرد پس حال کسی‌که برجستگان مسلمانان و سادات مهاجران را کشته است چگونه است، بگذرم از آنچه که آسیاب جنگ او از اهالی قرآن و صاحبان عبادت و ایمان از پیر مردی مسن، و جوانی بی‌تجربه که همگی به خداوند متعال مؤمن، برای او مخلص و به رسول او معترف و آگاه بودند نابود کرد. پس ای ابوالحسن اگر فقط بر سر امارت و خلافت نبرد می کردی به جانم سوگند اگر خلافتت صحیح بود نزدیک بود

که در جنگ مسلمانان صاحب عذر باشی اما خلافت برای تو سزاوار نیست و کجاست صحت آن درحالی‌که اهل شام در آن وارد نشده‌اند و به آن خشنود نگشته‌اند پس از خدا و اقتدار او بترس و از قدرت خدا و هشدار او بپرهیز و شمشیرت را از مردم برکش که به خدا سوگند جنگ آنان را خورده است و جز آبی اندک در عمق برکه چیزی از آنان باقی نمانده است والله المستعان.

پس علی علیه السّلام در پاسخ به نامه او نوشت: از بنده خدا علی امیرمؤمنان به معاویه بن ابوسفیان، اما بعد اندرزی به‌هم پیوسته، نامه زینت داده شده‌ای از جانب تو به من رسید که آن را با گمراهی‌ات نوشته و با بدرأیی‌ات امضا کرده‌ای، و نامه مردی که دیده‌ای ندارد که او را رهنمون شود و نه پیشوایی که او را به رستگاری بکشاند، مردی که هوی و هوس او را فراخوانده است و او اجابتش کرده است و ضلالت او را رهنمایی کرده و او از آن پیروی کرده است پس هیاهو کنان هذیان گفت و کورکورانه گمراه شد.

اما در خصوص امر کردنت مرا به تقوا، امید دارم که از اهل آن باشم و از اینکه از جمله کسانی باشم که زمانی‌که به آن امر می‌شود عزت آنان را به گناه می‌کشاند، به خدا پناه می‌برم.

و اما در خصوص هشدارت به من که کردار و پیشه‌ام در اسلام تباه شود، به جانم سوگند اگر ستمگر بر تو بود برای تو جایز بود که مرا از آن بر حذر بداری اما من دیدم که خداوند متعال می‌فرماید: «فَقَاتِلُوا الَّتِی تَبْغِی حَتَّی تَفِیءَ إِلَی أَمْرِ اللَّهِ» {با آن [طایفه ای] که تعدی می کند بجنگید تا به فرمان خدا بازگردد} پس به دو گروه نگریستیم، و گروه ستمگر را گروهی که تو در آن هستی یافتیم زیرا بیعتم در مدینه درحالی‌که تو در شام هستی بر تو لازم شد چنانکه بیعت با عثمان در مدینه درحالی‌که تو امیر عمر بر شام بودی بر تو لازم شد و چنانکه بیعت با عمر در مدینه بر برادرت یزید درحالی‌که امیر ابوبکر بر شام بود لازم شد.

اما در خصوص ایجاد تفرقه در این امت، من سزاوارتر هستم که تو را از آن نهی کنم.

و در خصوص بیم دادنت به من در خصوص کشتن اهل ستم، رسول‌الله صلّی الله علیه و آله مرا به جنگ و کشتن آنان امر فرمود و درحالی‌که به من اشاره نمود به اصحابش فرمود: «براستی در میان شما کسی است که بر سر تأویل قرآن پیکار می‌کند چنانکه من بر سر تنزیل آن پیکار کردم.» و من سزاوارترین کسی هستم که از امر او پیروی شد - . این حدیث از نظر معنا متواتر یا مستفیض مقطوع الصدور است و جمع زیادی از حافظان اهل سنت از جمله نسایی در حدیث ۱۵۴ از کتاب خصائص علی علیه السلام آن را روایت کرده اند.

و ابن عساکر نیز آن را با اسنادهای فراوان ذیل شماره ۱۱۷۸ و مابعد آن از زندگی‌نامه امیر مؤمنان از تاریخ دمشق ج۳، ص ۱۶۳، چاپ دوم با تحقیق ما روایت کرده است. - ،

اما این کلامت که گفتی: بیعتم صحیح نیست زیرا اهل شام در آن داخل نشده‌اند، آن بیعت واحدی است که بر حاضر و غایب لازم است و نظر در آن تجدید نمی‌شود و اختیار در آن از سر گرفته نمی‌شود و خارج شونده از آن مخالف است و تردید

کننـده در آن منـافق است پس بر خود رحم کن، پیراهن گمراهی‌ات را بکن و آنچه که فایـده‌ای برایت نـدارد را رهـا کن من چیزی جز شمشیر برایت ندارم تا اینکه حقیرانه به فرمان خدا بازگردی یا اینکه به اجبار در بیعت وارد شوی و السلام.

**[ترجمه]

قال الجوهری بله کلمه مبنیه علی الفتح مثل کیف و معناها دع و یقال معناها سوی و فی الحدیث أعددت لعبادی الصالحین ما لا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر بله ما اطلعتهم علیه.

(۲)

**[ترجمه]جوهری گویـد «بله» کلمه‌ای مبنی بر فتـح بر وزن کیف و به معنی رهـا کن می‌باشـد و گفته می‌شود معنـای آن غیر است و در حـدیث آمـده است: برای بنـدگان صـالحم چیزی مهیا کرده‌ام که نه چشـمی دیـده و نه گوشـی شـنیده و نه بر قلب بشری خطور کرده است، بگذر از آنچه که آنان را بر آن آگاه کردم.

**[ترجمه]

«۳۹۸»

وَ قَالَ ابْنُ مِیثَم کَتَبَ أَمِیرُ الْمُـؤْمِنِینَ علیه السـلام إِلَی مُعَـاوِیَهَ أَمَّا بَعْـدُ فَقَـدْ بَلَغَنِی کِتَابُـکَ تَـذْکُرُ مُشَـاغَبَتِی وَ تَسْـتَقْبِحُ مُوَازَرَتِی وَ تَزْعُمُنِی مُتَجَبِّراً وَ عَنْ حَقِّ اللَّهِ مُقَصِّراً فَسُبْحَانَ اللَّهِ کَیْفَ تَسْتَجِیزُ الْغِیبَهَ وَ تَسْتَحْسِنُ الْعَضِیهَهَ إِنِّی لَمْ أُشَاغِبْ إِلَّا فِی أَمْرٍ بِمَعْرُوفٍ أَوْ نَهْیٍ عَنْ مُنْکَرٍ وَ لَمْ أَتَجَبَّرْ إِلَّا عَلَی بَاغٍ مَارِقٍ أَوْ مُلْحِـدٍ مُنَافِقٍ وَ لَمْ آخُـذْ فِی ذَلِکَ إِلَّا بِقَوْلِ اللَّهِ سُـبْحَانَهُ لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ لَوْ کانُوا آباءَهُمْ أَوْ أَبْناءَهُمْ وَ أَمَّا التَّقْصِیرُ فِی حَقِّ اللَّهِ فَمَعَاذَ اللَّهِ وَ إِنَّمَا الْمُقَصِّرُ فِی حَقِّ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مَنْ

۱- ۱ و الحـدیث متواتر معنی أو مسـتفیض مقطوع الصدور و قد رواه جمع کثیر من حفاظ أهل السـنه منهم النسائی فی الحدیث ۱۵۴ من کتـاب خصـائص علیّ علیه السـلام بتحقیقنـا و قـد علقنـاه علیه عن مصادر کثیره. و رواه ابن عساکر بأسانیـد جمه تحت الرقم ۱۱۷۸ و توالیه من ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ دمشق ج ۳، ص ۱۶۳، ط ۲ من تحقیقنا.

۲- ۲ ....

عَطَّلَ الْحُقُوقَ الْمُؤَكَّدَهَ وَ رَكِنَ إِلَى الْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدَعَهِ وَ أَخْلَدَ إِلَى الضَّلَالَهِ الْمُحَيِّرَهِ وَ مِنَ الْعَجَبِ أَنْ تَصِفَ يَا مُعَاوِيَهُ الْإِحْسَانَ وَ تُخَالِفَ الْبُرْهَانَ وَ تَنْكُثَ الْوَثَائِقَ الَّتِي هِيَ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ طَلِبَهٌ وَ عَلَى عِبَادِهِ حُجَّهٌ مَعَ نَبْذِ الْإِسْلَامِ وَ تَضْيِيعِ الْأَحْكَامِ وَ طَمْسِ الْأَعْلَامِ وَ الْجَرْيِ فِي الْهَوَى وَ التَّهَوُّسِ فِي الرَّدَى فَاتَّقِ اللَّهَ فِيمَا لَدَيْكَ وَ انْظُرْ فِي حَقِّهِ عَلَيْكَ وَ ارْجِعْ إِلَى مَعْرِفَهِ مَا لَا تُعْذَرُ بِجَهَالَتِهِ فَإِنَّ لِلطَّاعَهِ أَعْلَاماً وَاضِحَهً وَ سُبُلًا نَيِّرَهً وَ مَحَجَّهً نَهْجَهً وَ غَايَهً مُطَّلَبَهً يَرِدُهَا الْأَكْيَاسُ وَ تُخَالِفُهَا الْأَنْكَاسُ مَنْ نَكَبَ عَنْهَا جَارَ عَنِ الْحَقِّ وَ خَبَطَ فِي التِّيهِ وَ غَيَّرَ اللَّهُ نِعْمَتَهُ وَ أَحَلَّ بِهِ نَقِمَتَهُ فَنَفْسَكَ نَفْسَكَ فَقَدْ بَيَّنَ اللَّهُ لَكَ سَبِيلَكَ وَ حَيْثُ تَنَاهَتْ بِكَ أُمُورُكَ فَقَدْ أَجْرَيْتَ إِلَى غَايَهِ خُسْرٍ وَ مَحَلَّهِ كُفْرٍ وَ إِنَّ نَفْسَكَ قَدْ أَوْحَلَتْكَ شَرّاً وَ أَقْحَمَتْكَ غَيّاً وَ أَوْرَدَتْكَ الْمَهَالِكَ وَ أَوْعَرَتْ عَلَيْكَ الْمَسَالِكَ وَ مِنْ ذَلِكَ الْكِتَابُ وَ إِنَّ لِلنَّاسِ جَمَاعَهً يَدُ اللَّهِ عَلَيْهَا وَ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ خَالَفَهَا فَنَفْسَكَ نَفْسَكَ قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِكَ فَإِنَّكَ إِلَى اللَّهِ رَاجِعٌ وَ إِلَى حَشْرِهِ مُهْطِعٌ وَ سَيَبْهَظُكَ كَرْبُهُ وَ يَحِلُّ بِكَ غَمُّهُ فِي يَوْمٍ لَا يُغْنِي النَّادِمَ نَدَمُهُ وَ لَا يُقْبَلُ مِنَ الْمُعْتَذِرِ عُذْرُهُ يَوْمَ لا يُغْنِي مَوْلًى عَنْ مَوْلًى شَيْئاً وَ لا هُمْ يُنْصَرُونَ.

**[ترجمه]و ابن میثم گوید - . کمال الدین بن میثم آن را در شرحش بر مختار ۳۰ از بخش نامه‌های نهج البلاغه: ج۴، ص۴۴۸، چاپ ۳ ذکر کرده است. - :

امیرمؤمنان علیه السّلام نامه‌ای برای معاویه نوشت: اما بعد نامه‌ات به من رسید که فتنه‌انگیزی‌ام را یاد می‌کند و دورنگی‌ام را زشت می پنداشت و مرا متکبر و کوتاهی‌ورزنده از حق خدا می‌پنداشت منزه است خدای سبحان چگونه غیبت را جایز و بهتان را نیکو می‌دانی من جز در امر به معروف ونهی از منکر آشوب نکرده‌ام و جز بر ستمگر گمراه یا ملحد منافق قدرت‌نمایی نکرده‌ام و در آنها نیز جز به کلام خداوند سبحان تمسک نجسته‌ام: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ» {قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند هر چند پدرانشان یا پسرانشان باشند دوست بدارند}.

اما در خصوص کوتاهی در حق خدا، به خدا پناه می‌برم، کوتاهی‌کننده در حق خداوند تنها کسی است که از حقوق تأکید... شده مانع شود و به هواهای بدعت‌گونه اعتماد کند و در ضلالت حیران کننده جاودان باشد.

شگفت است ای معاویه که احسان را وصف می‌کنی و خود با برهان مخالفت می‌کنی و پیمان‌هایی که درخواست خداست و بر بندگانش حجت است را نقض می‌کنی و علاوه بر آن اسلام را فرو نهاده، احکام را ضایع کرده و نشانه‌ها را محو کرده و بر هوا و هوس حرکت کرده و در هلاکت دچار وهم شده‌ای پس نسبت به آنچه در اختیار داری از خدا بترس و در حقوق الهی که بر تو واجب است اندیشه کن، و به شناخت چیزی همت کن که در ناآگاهی از آن معذور نخواهی بود، همانا اطاعت خدا نشانه‌های آشکار و راه‌های روشن و راهی میانه و همیشه گشوده و پایانی دلپسند دارد که زیرکان به آن راه یابند و فاسدان از آن به انحراف روند. کسی که از دین سرباز زند، از حق روی‌گردان شده، و در وادی حیرت سرگردان خواهد گشت که خدا نعمت خود را از او گرفته و بلاهایش را بر او نازل می‌کند. معاویه! اینک به خود آی، و به خود بپرداز! زیرا خداوند راه و سرانجام امور تو را روشن کرده است، اما تو همچنان به‌سوی زیانکاری و جایگاه کفرورزی حرکت می‌کنی خواسته‌های دل تو را به بدی‌ها کشانده و در پرتگاه گمراهی قرار داده است و تو را در هلاکت انداخته و راه‌های نجات را بر روی تو بسته است.

و از آن نامه است: و برای مردم گروهی است که دست خدا بر آنان است و خشم خدا بر کسی است که با آنان مخالفت کند.

پس قبل از ورود در آرامگاهت به خود آی که تو به‌سوی خدا باز می گردی و به‌سوی حشر او در حرکتی و اندوه آن بر تو سنگین خواهد بود و در روزی که پشیمانی سودی برای پشیمان ندارد و عذر عذرخواه پذیرفته نیست و هیچ مولایی برای بنده‌ای فایده‌ای ندارد و یاری نمی‌شود غم آن بر تو نازل خواهد شد .

**[ترجمه]

«۳۹۹»

(۱)

نهج، نهج البلاغه فَاتَّقِ اللَّهَ فِیمَا لَدَیْکَ إِلَی قَوْلِهِ وَ أَوْعَرَتْ عَلَیْکَ الْمَسَالِکُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۰ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرده است. - :

از عبارت «نسبت به آنچه در اختیار داری از خدا بترس» تا این کلام او «راه‌های نجات را بر روی تو بسته است» آمده است.

**[ترجمه]

توضیح

قال الفیروزآبادی الشغب تهییج الشر کالتشغیب و شغبهم و بهم و علیهم کمنع و فرح هیج الشر علیهم و شاغبه شاره و قال المواربه المداهاه و المخاتله و فی أکثر النسخ موازرتی أی موازرتی علیك و العضیهه الإفك و البهتان و رکن إلیه کعلم مال و أخلدت إلی فلان أی رکنت إلیه و أخلد بالمکان أقام و الطمس إخفاء الأثر.

و قال الجوهری الهوس الطوفان باللیل و الهوس شده الأکل و الهوس السوق اللین یقال هست الإبل فهاست أی ترعی و تسیر و الهوس

۱- ۳۹۹- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۳۰ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

بالتحریک طرف من الجنون.

قوله علیه السلام فیما لدیک أی من مال المسلمین و فیئهم أو فی نعمه علیک و معرفه ما لا یعذر بجهالته معرفه الإمام و طاعته و الأعلام الأئمه أو الأدله و النهج الطریق الواضح.

و المطلبه النسخ المصححه متفقه علی تشدید الطاء قال الجوهری طلبت الشی ء طلبا و کذا اطلبته علی افتعلته و التطلب الطلب مره بعد أخری انتهی و المعنی غایه من شأنها أن تطلب و یطلبها العقلاء و یکشف عنه قوله علیه السلام یردها الأکیاس.

و قرأ ابن أبی الحدید بتخفیف الطاء و قال أی مساعفه لطالبها یقال طلب فلان منی کذا فاطلبته أی أسعفته به.

و الأنکاس جمع نکس بالکسر و هو الرجل الضعیف ذکره الجوهری و الجزری و قال ابن أبی الحدید و ابن میثم الدنی من الرجال و نکب عن الطریق عدل و الخبط المشی علی غیر استقامه قوله علیه السلام تناهت بک یقال تناهی أی بلغ و الباء للتعدیه أی بین الله لک سبیلک و غایتک التی توصلک إلیها أعمالک أو المعنی قف حیث تناهت بک أمورک کقولهم حیث أنت و قولهم مکانک فلا یکون معطوفا و لا متصلا بقوله فقد بین الله لک سبیلک.

قوله علیه السلام فقد أجریت هو من إجراء الخیل للمسابقه و قال فی الصحاح وحل الرجل وقع فی الوحل و أوحله غیره و الاقتحام الدخول فی الأمر بشده و یقال جبل وعر و مطلب وعر أی صعب حزن و الرمس بالفتح القبر و المهطع المسرع و بهظه الأمر أثقله.

**[ترجمه]فیروز آبادی گوید: شغب: برانگیختن شرّ است مانند تشغیب و شغبهم و بهم و علیهم بر وزن منع و فرح یعنی شر را علیه آنان برانگیخت. و شاغبه یعنی: شارّه، و گوید: مواربه یعنی نفاق و فریب دادن. و در اغلب نسخه‌ها: «موازرتی» آمده است یعنی یاری رساندم علیه تو، العضیهه یعنی، دروغ و بهتان، و رکن إلیه بر وزن علم یعنی گرایش یافت و أخلدت إلی فلان یعنی به آن تکیه کرد و أخلدت بالمکان: یعنی در آن اقامت کرد و طمس: یعنی پنهان کردن نشانه.

جوهری گوید: هوس طوفان شبانه و شدت خوردن و کشیدن آرام است. هست الإبل و هاست گفته می‌شود یعنی می‌چرد و حرکت می‌کند و هوس با حرکت نوعی از جنون است.

و این سخن امام علیه السّلام: «آنچه در اختیار داری» یعنی از اموال مسلمانان و غنائم آنان یا در نعمت بر تو. و شناخت آنچه که در ناآگاهی از آن معذور نخواهی بود شناخت امام و اطاعت از اوست. و اعلام: ائمه یا ادله است و نهج یعنی راه روشن.

و «المطلبه» نسخه‌های تصحیح شده بر تشدید طاء اتفاق دارند، جوهری گوید: طلبت الشئ طلباً و همچنین اطّلبته بر وزن افتعله و التطّلب: طلب پیدرپی است پایان. و این کلام امام «زیرکان به آن راه یابند» آن را روشن می‌سازد.

و ابن ابی الحدید با تخفیف طاء خوانده است و گوید: یعنی یاری رساندن به طالب آن، گفته می‌شود طلب فلان منّی کذا فأطلبته یعنی او را یاری کردم.

و الأنكاس جمع نكس با كسره است و آن مردی ضعيف است جوهری و جزری اين را ذكر كرده‌اند. و ابن ابی الحديد و ابن ميثم گويند: مرد پست. و نكبت عن الطريق يعنی از راه منحرف شدم. الخبط يعنی راه رفتن بدون استواری. و اين كلام امام عليه السّلام «تناهت بك» گفته می‌شود: تناهی يعنی رسيد و باء برای تعديه است يعنی خداوند راهت را و هدفت را كه اعمالت تو را به آن می‌رساند برايت روشن كرده است يا معنی اين است هر جا كه امورت تو را به آن رسانيد بايست مانند اين سخن عرب: حيث أنت، يا مكانك، پس معطوف و يا متصل به اين كلام او نيست: فقد بيّن الله لك سبيلك.

و اين كلام او «فقد أجريت» از حركت دادن اسب برای مسابقه است. و در صحاح گويد: و حل الرجلّ يعنی مرد در باتلاق افتاد يا اينكه ديگری او را در باتلاق انداخت. اقتحام يعنی داخل شدن در امری با شدت و سختی. و گفته می‌شود: جبل وعر و مطلب وعر يعنی دشوار اندوهناك. الرمس با فتحه يعنی قبر، مهطع يعنی شتابان و بهظه الأمر يعنی بر او سنگين شد.

**[ترجمه]

«۴۰۰»

(۱)وَ رَوَى ابْنُ أَبِی الْحَدِيدِ وَ ابْنُ مِيثَمٍ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَتَبَ إِلَى

۱- ۴۰۰- رواه ابن أبی الحديد و ابن ميثم فی شرحيهما علی المختار: ۳۲ من الباب الثانی من كتاب نهج البلاغه.

مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْیَا دَارُ تِجَارَهٍ رِبْحُهَا أَوْ خُسْرُهَا الْآخِرَهُ فَالسَّعِیدُ مَنْ کَانَتْ بِضَاعَتُهُ فِیهَا الْأَعْمَالَ الصَّالِحَهَ وَ مَنْ رَأَی الدُّنْیَا بِعَیْنِهَا وَ قَدَّرَهَا بِقَدْرِهَا وَ إِنِّی لَأَعِظُکَ مَعَ عِلْمِی بِسَابِقِ الْعِلْمِ فِیکَ مِمَّا لَا مَرَدَّ لَهُ دُونَ نَفَاذِهِ وَ لَکِنَّ اللَّهَ تَعَالَی أَخَذَ عَلَی الْعُلَمَاءِ أَنْ یُؤَدُّوا الْأَمَانَهَ وَ أَنْ یَنْصَحُوا الْغَوِیَّ وَ الرَّشِیدَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ لَا تَکُنْ مِمَّنْ لَا یَرْجُو لِلَّهِ وَقاراً وَ مَنْ حَقَّتْ عَلَیْهِ کَلِمَهُ الْعَذَابِ فَإِنَّ اللَّهَ بِالْمِرْصَادِ وَ إِنَّ دُنْیَاکَ سَتُدْبِرُ عَنْکَ وَ سَتَعُودُ حَسْرَهً عَلَیْکَ فَانْتَبِهْ مِنَ الْغَیِّ وَ الضَّلَالِ عَلَی کِبَرِ سِنِّکَ وَ فَنَاءِ عُمُرِکَ فَإِنَّ حَالَکَ الْیَوْمَ کَحَالِ الثَّوْبِ الْمَهِیلِ الَّذِی لَا یَصْلُحُ مِنْ جَانِبٍ إِلَّا فَسُدَ مِنْ آخَرَ وَ قَدْ أَرْدَیْتَ جِیلًا مِنَ النَّاسِ کَثِیراً خَدَعْتَهُمْ بِغَیِّکَ وَ أَلْقَیْتَهُمْ فِی مَوْجِ بَحْرِکَ تَغْشَاهُمُ الظُّلُمَاتُ وَ تَتَلَاطَمُ بِهِمُ الشُّبُهَاتُ فَجَارُوا عَنْ وِجْهَتِهِمْ وَ نَکَصُوا عَلَی أَعْقَابِهِمْ وَ تَوَلَّوْا عَلَی أَدْبَارِهِمْ وَ عَوَّلُوا عَلَی أَحْسَابِهِمْ إِلَّا مَنْ فَاءَ مِنْ أَهْلِ الْبَصَائِرِ فَإِنَّهُمْ فَارَقُوکَ بَعْدَ مَعْرِفَتِکَ وَ هَرَبُوا إِلَی اللَّهِ مِنْ مُوَازَرَتِکَ إِذْ حَمَلْتَهُمْ عَلَی الصَّعْبِ وَ عَدَلْتَ بِهِمْ عَنِ الْقَصْدِ فَاتَّقِ اللَّهَ یَا مُعَاوِیَهُ فِی نَفْسِکَ وَ جَاذِبِ الشَّیْطَانَ قِیَادَکَ فَإِنَّ الدُّنْیَا مُنْقَطِعَهٌ عَنْکَ وَ الْآخِرَهَ قَرِیبٌ مِنْکَ وَ السَّلَامُ

**[ترجمه]ابن ابی الحدید - . ابن ابی الحدید آن را به توالی در شرحش بر مختار ۳۲ از بخش نامه‌های نهج البلاغه: ج۱۶، ص ۱۳۳ چاپ جدید مصر، و در چاپ جدید بیروت: ج۴ ص۷۶۸ روایت کرده است. - و ابن میثم روایت کردند که امیرمؤمنان علیه السّلام برای معاویه بن ابوسفیان نوشت: اما بعد دنیا سرای تجارتی است که سود یا زیان آن آخرت است پس سعادتمند کسی است که متاعش در آن اعمال صالح باشد و کسی باشد که دنیا را دقیق و اندازه آن را به میزان آن اندازه گرفت، و من با وجود آگاهی‌ام با آگاهی پیشین درباره تو که اجرای آن را بازگشتی نیست تو را اندرز می‌دهم، اما خداوند متعال از علما پیمان گرفته است که امانت را ادا کنند و گمراه و راه یافته را نصیحت کنند. پس از خدا بترس و از جمله کسانی نباش که کورکورانه به خدا امید ندارد و کلمه عذاب بر او سزاوار شده است که خداوند در کمین است و دنیایت بر تو پشت خواهد کرد و حسرت به سویت خواهد آمد پس با بزرگی سن و از بین رفتن عمرت از گمراهی و ضلالت به هوش آی که حال امروز تو مانند حالت لباس پوسیده‌ای است که از یک جانب اصلاح نمی‌شود مگر اینکه از سمت دیگر خراب شود و گروهی بسیار از مردم را به هلاکت کشاندی، و با گمراهی خود فریبشان دادی، و در موج سرکش دریای جهالت خود غرقشان کردی، که تاریکی ها آنان را فرا گرفت، و در امواج انواع شبهات غوطه ور گردیدند، که از راه حق به بیراهه افتادند، و به دوران جاهلیت گذشتگانشان روی آوردند، و به ویژگی های جاهلی خاندانشان نازیدند، جز اندکی از آگاهان که مسیر خود را تغییر دادند، و پس از آن که تو را شناختند از تو جدا شدند، و از یاری کردن تو به سوی خدا گریختند، زیرا تو آنان را به کار دشواری وا داشتی، و از راه راست منحرفشان ساختی.ای معاویه در کارهای خود از خدا بترس، و اختیارت را از کف شیطان در آور، که دنیا از تو بریده و آخرت به تو نزدیک شده است.

**[ترجمه]

«۴۰۱»

(۱)قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ قَالَ أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْمَدَائِنِیُّ فَکَتَبَ إِلَیْهِ مُعَاوِیَهُ مِنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَقَفْتُ عَلَی کِتَابِکَ وَ قَدْ أَبَیْتَ عَلَی الْغَیِّ إِلَّا تَمَادِیاً (۲)وَ إِنِّی لَعَالِمٌ أَنَّ الَّذِی یَدْعُوکَ إِلَی ذَاکَ مَصْرَعُکَ الَّذِی لَا بُدَّ لَکَ مِنْهُ وَ إِنْ کُنْتَ مُوَائِلًا فَازْدَدْ غَیّاً إِلَی غَیِّکَ فَطَالَ مَا خَفَّ عَقْلُکَ وَ مَنَّیْتَ نَفْسَکَ مَا لَیْسَ لَکَ وَ الْتَوَیْتَ عَلَی مَنْ

هُوَ خَيْرٌ مِنْکَ ثُمَّ کَانَتِ الْعَافِیَهُ لِغَیْرِکَ وَ احْتَمَلْتَ الْوِزْرَ بِمَا أَحَاطَ بِکَ مِنْ خَطِیئَتِکَ وَ السَّلَامُ

ص: ۸۵

---

۱ - ۴۰۱- رواه ابن أبی الحدید- مع التوالی- فی شرحه علی المختار: ۳۲ من باب کتب نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۱۳۳، ط الحدیث بمصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۴ ص ۷۶۸.

۲- ۲ هذا هو الظاهر من السیاق و فی شرح نهج البلاغه ط مصر: علی الفتن. و فی ط الکمبانیّ: علی الغین.

قَالَ فَكَتَبَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَا أَتَيْتَ بِهِ مِنْ ضَلَالِكَ لَيْسَ بِبَعِيدِ الشَّبَهِ مِمَّا أَتَى بِهِ أَهْلُكَ وَ قَوْمُكَ الَّذِينَ حَمَلَهُمُ الْكُفْرُ وَ تَمَنِّي الْأَبَاطِيلِ عَلَى حَسَدِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله حَتَّى صُرِعُوا مَصَارِعَهُمْ حَيْثُ عَلِمْتَ لَمْ يَمْنَعُوا حَرِيماً وَ لَمْ يَدْفَعُوا عَظِيماً وَ أَنَا صَاحِبُهُمْ فِي تِلْكَ الْمَوَاطِنِ الصَّالِي بِحَرْبِهِمْ وَ الْفَالُّ لِحَدِّهِمْ وَ الْقَاتِلُ لِرُءُوسِهِمْ وَ رُءُوسِ الضَّلَالَةِ وَ الْمُتْبِعُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ خَلَفَهُمْ بِسَلَفِهِمْ فَبِئْسَ الْخَلَفُ خَلَفٌ أَتْبَعَ سَلَفاً وَ مَحَلُّهُ مَحَطُّهُ النَّارِ وَ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ طَالَ فِي الْغَيِّ مَا اسْتَمَرَرْتَ إِدْرَاجَكَ كَمَا طَالَ مَا تَمَادَى عَنِ الْحَرْبِ نُكُوصُكَ وَ إِبْطَاؤُكَ تَتَوَعَّدُ وَعِيدَ الْأَسَدِ وَ تَرُوغُ رَوَغَانَ الثَّعْلَبِ فَحَتَّامَ تَحِيدُ عَنِ اللِّقَاءِ وَ مُبَاشَرَةِ اللُّيُوثِ الضَّارِيَةِ وَ الْأَفَاعِي الْمُقَاتِلَةِ فَلَا تَسْتَبْعِدَنَّهَا فَكُلُّ مَا هُوَ آتٍ قَرِيبٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَمَا أَعْجَبَ مَا يَأْتِينِي مِنْكَ وَ مَا أَعْلَمَنِي بِمَا أَنْتَ صَائِرٌ إِلَيْهِ وَ لَيْسَ إِبْطَائِي عَنْكَ إِلَّا تَرَقُّباً لِمَا أَنْتَ لَهُ مُكَذِّبٌ وَ أَنَا لَهُ مُصَدِّقٌ وَ كَأَنِّي بِكَ غَداً تَضِجُّ مِنَ الْحَرْبِ ضَجِيجَ الْجِمَالِ مِنَ الْأَثْقَالِ وَ سَتَدْعُونِي أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ إِلَى كِتَابٍ تُعَظِّمُونَهُ بِأَلْسِنَتِكُمْ وَ تَجْحَدُونَهُ بِقُلُوبِكُمْ وَ السَّلَامُ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ أَمَّا بَعْدُ فَدَعْنِي مِنْ أَسَاطِيرِكَ وَ اكْفُفْ عَنِّي مِنْ أَحَادِيثِكَ وَ أَقْصِرْ عَنْ تَقَوُّلِكَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ افْتِرَائِكَ مِنَ الْكَذِبِ مَا لَمْ يَقُلْ وَ غُرُورِ مَنْ مَعَكَ وَ الْخِدَاعِ لَهُمْ فَقَدِ اسْتَغْوَيْتَهُمْ وَ يُوشِكُ أَمْرُكَ أَنْ يَنْكَشِفَ لَهُمْ فَيَعْتَزِلُوكَ وَ يَعْلَمُوا أَنَّ مَا جِئْتَ بِهِ بَاطِلٌ مُضْمَحِلٌّ وَ السَّلَامُ قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَطَالَ مَا دَعَوْتَ أَنْتَ وَ أَوْلِيَاؤُكَ أَوْلِيَاءُ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ الْحَقَّ أَسَاطِيرَ الْأَوَّلِينَ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ وَ جَهَدْتُمْ فِي إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ بِأَيْدِيكُمْ وَ أَفْوَاهِكُمْ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

وَ لَعَمْرِی لَیَتِمَّنَّ النُّورَ عَلَی کُرْهِکَ وَ لَیُنْفِذَنَّ الْعِلْمَ بِصِغَارِکَ وَ لَتُجَازَیَنَّ بِعَمَلِکَ فَعِثْ فِی دُنْیَاکَ الْمُنْقَطِعَهِ عَنْکَ مَا طَابَ لَکَ فَکَأَنَّکَ بِأَجَلِکَ قَدِ انْقَضَی وَ عَمَلِکَ قَدْ هَوَی ثُمَّ تَصِیرُ إِلَی لَظَی لَمْ یَظْلِمْکَ اللَّهُ شَیْئاً وَ ما رَبُّکَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِیدِ قَالَ فَکَتَبَ إِلَیْهِ مُعَاوِیَهُ أَمَّا بَعْدُ فَمَا أَعْظَمَ الرَّیْنَ عَلَی قَلْبِکَ وَ الْغِطَاءَ عَلَی بَصَرِکَ الشَّرُّ مِنْ شِیمَتِکَ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ بِرِوَایَهٍ أُخْرَی قَالَ فَکَتَبَ إِلَیْهِ عَلِیٌّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَسَاوِیَکَ مَعَ عِلْمِ اللَّهِ فِیکَ حَالَتْ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ أَنْ یَصْلُحَ أَمْرُکَ أَوْ أَنْ یَرْعَوِیَ قَلْبُکَ یَا ابْنَ الصَّخْرِ اللَّعِینِ زَعَمْتَ أَنْ یَزِنَ الْجِبَالُ حِلْمُکَ وَ یَفْصِلَ بَیْنَ أَهْلِ الشَّکِّ عِلْمُکَ وَ أَنْتَ الْجِلْفُ الْمُنَافِقُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ الْقَلِیلُ الْعَقْلِ الْجَبَانُ الرَّذْلُ فَإِنْ کُنْتَ صَادِقاً فِیمَا تَسْطُرُ وَ یُعِینُکَ عَلَیْهِ أَخُو بَنِی سَهْمٍ فَدَعِ النَّاسَ جَانِباً وَ ابْرُزْ لِمَا دَعَوْتَنِی إِلَیْهِ مِنَ الْحَرْبِ وَ الصَّبْرِ عَلَی الضَّرْبِ وَ أَعْفِ الْفَرِیقَیْنِ مِنَ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَیُّنَا الْمَرِینُ عَلَی قَلْبِهِ الْمُغَطَّی عَلَی بَصَرِهِ فَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَاتِلُ جَدِّکَ وَ أَخِیکَ وَ خَالِکَ وَ مَا أَنْتَ مِنْهُمْ بِبَعِیدٍ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گوید: ابوالحسن علی بن محمد مدائنی گوید: پس معاویه برای او نوشت: از معاویه پسر ابوسفیان به علی بن ابی طالب اما بعد نامه‌ات را قرائت کردم و از بر گمراهی خویش ثابت و پایدار می‌مانم و من می‌دانم چیزی که تو را به آن فرامی‌خواند قتلگاه توست که از آن گریزی برای تو نیست و اگر پناهنده بودی پس بر گمراهی‌ات بیافزای و مدت زمانی است که عقلت سبک شده است و خود را به چیزی امیدوار کرده‌ای که از آن تو نیست و با کسی که بهتر از توست درگیر شده‌ای پس عافیت برای غیر تو است و بار گناهی که تو را احاطه کرده است بر دوش می‌کشی. والسلام.

راوی گوید: پس علی علیه السّلام برای معاویه نوشت: اما بعد ضلالتی که از خود نمایان ساختی بی‌شباهت به آنچه که خانواده و خویشاوندانت انجام دادند نیست کسانی که کفر و تمنای آرزوهای باطل آنان را بر حسادت بر محمد برانگیخت با اینکه در قتلگاه خویش به خاک افتادند. طوری‌که دریافتی از حریمی منع نکردند و عظیمی را دفع نکردند درحالی‌که من در آن مواضع صاحب آنان بود که در آتش جنگشان وارد شده و تیزی شمشیرشان را شکسته و قاتل سر آنان و سرهای ضلالت هستم و ان شاء الله خلف آنان را به سلفشان پیوند می‌زنم و چه بد خلفی است خلفی که از سلفی پیروی کند که جایگاهش منزلگاه آتش است والسلام.

پس معاویه برای او نوشت: اما بعد استمرارت در گمراهی به درازا کشید چنانکه کنار کشیدنت از جنگ و کندی‌ات به درازا کشید، بسان تهدید شیر تهدید می‌کنی و بسان روباه گرد طعمه می‌گردی تا کی از روبه‌رو شدن با شیرهای درنده و افعی‌های جنگجو سرباز می‌زنی؟ آن را بعید نپندار که هر آنچه آمدنی است نزدیک است ان شاء الله والسلام .

راوی گوید: علی علیه السّلام برای او نوشت: اما بعد آنچه که از سوی تو به من می‌رسد مرا به شگفتی وا می‌دارد، و من چه نیک آگاهم از آنچه که تو به سوی آن در حرکت هستی. و کندی‌ام از تو جز از روی انتظار برای آنچه که تو درباره آن مکذب و من صادق هستم نیست و من تو را می‌بینم که فردا بسان شترانی که از سنگینی بارها ناله برمی‌آورند از جنگ ناله سرمی‌دهی و تو و یارانت مرا به‌سوی کتابی دعوت خواهید کرد که آن را با زبانتان بزرگ می‌دارید و با دلهایتان انکارش می‌کنید و السلام.

راوی گوید: معاویه برایش نوشت: اما بعد اساطیرت را از من برگیر و سخنانت را از من بازدار و شایعه‌پراکنی درباره رسول‌الله و افترائت از روی دروغ آنچه که نگفته است و فریب دادن همراهانت و نیرنگ آنان را رها کن که آنان را گمراه کرده‌ای و

نزدیک است که امرت برای آنان برملا شود پس تو را رها می‌کنند و می‌دانند که آنچه که آورده‌ای باطل و نابود شدنی است والسلام.

راوی گوید: پس علی علیه السّلام برای او نوشت: اما بعد دیری است که تو و یارانت یاران شیطان رانده‌شده را دعوت کردید، و حق اساطیر اولین‌ها را پشت سر خویش رها کردید و در خاموش کردن نور خدا با دست و زبانتان تلاش کردید و خداوند نورش را کامل خواهد کرد گرچه کافران ناخوش دارند.

و به جانم سوگند قطعاً نور با وجود اکراه تو کامل خواهد شد و علم به حقارت تو اجرا خواهد شد و به خاطر کردارت مجازات خواهی شد پس در دنیای بریده از تو هرچه برایت نیکو است فساد کن که تو مهلتت به پایان رسیده و کردارت سقوط کرده است سپس به‌سوی آتشی می‌روی که خداوند اندکی بر تو ظلم نکرده است و پروردگارت بر بندگان ستمکار نیست.

راوی گوید: معاویه برای او نوشت: اما بعد، چه بزرگ است چرک بر قلبت و پوششی بر دیده‌ات، شر از خصلت توست تا پایان آنچه که با روایت دیگری بیان شد.

گوید: علی علیه السّلام برای او نوشت: اما بعد بدی‌های تو با وجود علم خدا در تو و بین تو و اصلاح امرت یا توبه قلبت مانع شده است ای پسر لعنت شده صخر! گمان کردی که خردت با کوه سنجیده می‌شود و علمت اهل شک را از یکدیگر جدا می‌کند. درحالی‌که تو مردی خشن منافق، با دلی بسته، کم عقل ترسوی بزدل هستی، پس اگر در آنچه می‌نگاری و برادران بنی سهم در آن یاری‌ات می‌کنند صادق هستی مردم را کنار بنه و به سوی آنچه که در خصوص جنگ و صبر بر ضربت دعوتت کردم خارج شو و دو گروه را از جنگ معاف کن تا بدانی کدام یک از ما قلبش چرکین و دیده‌اش پوشیده است که من ابوالحسن قاتل جدت، برادر و دائی‌ات هستم و تو خیلی از آنها دور نیستی والسلام.

**[ترجمه]

إيضاح

أقول: روى السيد رضي الله عنه في النهج الكتاب الأول من قوله عليه السلام و أرديت جيلا إلى آخر هذا الكتاب. (۱)قوله عليه السلام و من رأى عطف على من كانت أي السعيد من يرى الدنيا بعينها أي يعرفها بحقيقتها أو يراها بالعين التي بها تعرف و هي عين البصيره و يعلم ما هي عليه من التغير و الزوال و إنها خلقت لغيرها ليقدرها بمقدارها و يجعلها في نظره لما خلقت له.

قوله عليه السلام ممن لا يرجو لِلَّهِ وَقاراً أي لا يتوقع لله عظمه فيعبده

۱- ۱ أي الكتاب الأول الذي مر هاهنا تحت الرقم: ۴۰۰ الذي رواه المصنّف عن ابن أبي الحديد و ابن ميثم رواه الرضي تحت

الرقم: ۳۲ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

و يطيعه و الوقار الاسم من التوقير و هو التعظيم.

و قيل الرجاء هاهنا بمعنى الخوف و المهيل المتداعى فى التمزق و منه رمل مهيل أى ينهال و يسيل و أرديت أى أهلكت و الجيل الصنف و روى بالباء الموحده و هو الخلق و تغشاهم أى تأتيهم و تحيط بهم و حاروا عدلوا و تحيروا و نكصوا أى رجعوا و عولوا على أحسابهم أى اعتمدوا على نخوه الجاهليه و تعصبهم و رجعوا عن الدين إلا من فاء أى رجع و الموازره المعاونه و الصعب مقابله الذلول كنايه عن الباطل لاقتحامه بصاحبه فى المهالك و القياد بالكسر حبل يقاد به الدابه و وائل منه على فاعل طلب النجاه ذكره الجوهرى و قال صليت اللحم و غيره أصليه صليا إذا شويته و يقال أيضا صليت الرجل نارا إذا أدخلته النار و جعلته يصلاها و صلى فلان النار بالكسر احترق و صلى بالأمر قاسى حره و شدته و قال فللت الجيش هزمته و يقال فله فانفل أى كسره فانكسر.

قوله عليه السلام و محله محطه الضمير الأول راجع إلى الخلف و الثانى إلى السلف و النار بدل أو عطف بيان لقوله محطه و لعل الأصوب محله و محطه فالضميران للسلف و درج الرجل مشى و أدرجت الكتاب طويته و قولهم خل درج الضب أى طريقه و الجمع الأدراج و راغ مال قوله عليه السلام لما أنت به مكذب أى ما أخبرنى به النبى صلى الله عليه و آله من وقت الحرب و شرائطه أو إتمام الحجه و اتباع أمره تعالى فى ذلك و نزول الملائكه للنصره و بكل ذلك كان لعنه الله مكذبا قوله عليه السلام فعث من عاث يعيث إذا أفسد و فى بعض النسخ فعش.

أقول: قال ابن أبى الحديد بعد إيراد تلك الكتب قلت و أعجب و أطرف ما جاء به الدهر و إن كانت عجائبه و بدائعه جمه أن يفضى الأمر بعلى عليه السلام إلى أن يصير معاويه ندا له و نظيرا مماثلا يتعارضان الكتاب و الجواب و يتساويان فيما يواجه به أحدهما صاحبه و لا يقول له على عليه السلام كلمه إلا قال له مثلها و أخشن منها فليت محمدا صلى الله عليه و آله كان

مشاهد ذلك ليرى عيانا لا خبرا أن الدعوه التى قام بها و قاسى أعظم المشاق فى تحملها و كابد الأهوال فى الذب عنها و ضرب بالسيوف عليها لما مهد دولتها و شيد أركانها و ملأ الآفاق بها خلصت صفوا عفوا لأعدائه الذين كذبوه لما دعا إليها و أخرجوه عن أوطانه لما حض عليها و أدموا وجهه و قتلوا عمه و أهله فكأنه كان يسعى لهم و يدأب لراحتهم كما قال أبو سفيان فى أيام عثمان و قد مر بقبر حمزه فضربه برجله و قال يا أبا عماره إن الأمر الذى اجتلدنا عليه بالسيف أمس فى يد غلماننا اليوم يتلعبون به ثم آل الأمر إلى أن يفاخر معاويه عليا كما يتفاخر الأكفاء و النظراء.

(۱)

**[ترجمه]می گویم: سیدرضی الله عنه نامه اول را از این کلام او «و أردیت جیلاً»تا پایان نامه در نهج‌البلاغه روایت کرده است. - . یعنی نامه اول که در اینجا ذیل شماره (۴۰۰) نامه‌ای است که مصنف از ابن ابی الحدید و ابن میثم روایت کرده است، سید رضی آن را ذیل شماره ۳۲ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرده است. -

این کلام امام علیه السّلام : «و من رأی» عطفی است بر «من کانت» یعنی سعادتمند کسی‌است که ذات دنیا را می‌خواهد یعنی دنیا را با حقیقت آن می‌شناسد یا آن را با چشمی که به‌وسیله آن شناخته می‌شود یعنی چشم بصیرت، می‌بیند و از دگرگونی و زوالی که دنیا بر آن بگیرد و آن را در گناهش برای آنچه که به خاطر آن آفریده شده است قرار دهد.

و این کلام او علیه السّلام: «ممن لا یرجو وقاراً» یعنی برای خداوند عظمتی انتظار ندارد که او عبادت کند و اطاعت نماید و وقار اسمی از توقیر یعنی تعظیم است.

و گفته شده رجاء در اینجا به معنی خوف است. المهیل یعنی رو به زوال و پاره شدن و رمل مهیل از آن است یعنی شنی که فرو می‌ریزد و جاری می‌شود، أردیت یعنی هلاک کردی، الجیل یعنی طبقه، گروه و با باء نیز روایت شده است که به معنی مردم است. تغشاهم یعنی به سوی آنان می‌آید و آنان را احاطه می‌کند. حاروا یعنی منحرف و سرگردان شدند. نکصوا یعنی بازگشتند، عوّلوا علی احسابهم، یعنی بر غرور جاهلیت و تعصب خویش بازگشتند و از دین برگشتند. إلا من فاء یعنی بازگشت، الموازه معاونت و یاری رساندن. الصعب مقابل رام است کنایه از باطل به جهت وارد کردن صاحبش در مهلکه‌ها. قیاد با کسره ریسمانی است که به‌وسیله آن چهارپا هدایت می‌شود. واءل منه بر مبنای فاعل طلب نجات است جوهری این را ذکر کرده است و گوید: صلیت اللحم و غیره أصلیه صلیاً زمانی است که آن را بپزی و نیز زمانی‌که مردی را داخل آتش کنی و جعلته یصلاها گفته می‌شود: صلیت الرجل ناراً. و صلی فلان النار با کسره یعنی: سوخت و صلی بالأمر یعنی از حرارت و شدت آن رنج برد. و گوید: فللت الجیش یعنی لشکر را شکست دادم. و فلّه فانفلّ گفته می‌شود یعنی آن را شکستم پس شکسته شد.

و این سخن امام علیه السّلام «و محلّه محطّه» ضمیر اول به خلف و ضمیر دوم به سلف باز می‌گردد و نار بدل یا عطف بیان برای «محلّه» است و شاید صحیح‌تر محلّه و محطّه باشد که در این‌صورت هر دو ضمیر به سلف باز می‌گردد. و درج الرجل: یعنی گام برداشت و أدرجت الکتاب: یعنی کتاب را بستم و این کلام عرب: خل درج الضب یعنی راه سوسمار و جمع آن أدراج است. و راغ یعنی گرایش یافت. و این سخن امام علیه السّلام «لما أنت به مکذّب» یعنی آنچه که نبی صلّی الله علیه و

آله در خصوص وقت جنگ و شرایط آن یا اتمام حجت و دنباله‌روی از فرمان خداوند متعال درباره آن و نزول ملائکه برای یاری به من خبر داده بود که او که نفرین خدا بر او باد همه آنان را تکذیب می‌کرد. این کلام او «فعث» از ریشه عاث یعوث است زمانی فساد کند و در برخی نسخه‌ها «فعش» آمده است.

می‌گویم: ابن ابی الحدید بعد از این نامه گوید: گفتم چه شگفت و عجیب است آنچه که روزگار آورد.- گرچه عجایب و شگفتی‌های آن فراوان است _ که کار علی علیه السّلام به جایی برسد که معاویه برای او شبیه، نظیر و مشابهی شود که در نامه و پاسخ با یکدیگر اختلاف دارند و در آنچه که یکی از آن دو دیگری را با آن مواجه می‌کند برابر هستند و علی علیه السّلام به او کلمه‌ای نمی‌گوید مگر اینکه او مثل آن و خشن‌تر از آن را به او می‌گوید کاش محمد شاهد آن بود تا به عیان نه به خبر ببیند که دعوتی که به آن پرداخت و در راه آن بزرگ‌ترین مشقت‌ها را تحمل کرد و در دفاع از آن وحشت‌ها تجربه کرد و در راه آن شمشیر کشید اینک زمانی که دولت آن را مهیا کرد و ارکانش را برپا ساخت و آن را در آفاق گسترش داد آسان و بی‌دغدغه برای دشمنانش که زمانی که آنان را به این دعوت فراخواند او را تکذیب کردند و زمانی که بر آن برانگیخت او را از وطنش بیرون راندند و چهره‌اش را خونین کردند و عمویش و خانواده‌اش را کشتند خالص شده است گویی او برای آنان تلاش می‌کرد و برای راحتی آنان پایداری می‌کرد چنانکه ابوسفیان در دوره عثمان در حالی که بر قبر حمزه می‌گذشت با پا بر آن زد و گفت: یا با عماره امری که دیروز بر سر آن شمشیر کشیدیم امروز در دست جوانان ماست و با آن سرگرم هستند سپس کار به جایی رسید که معاویه بر علی مباهات می‌کند چنانکه همتایان و نظیران بر یکدیگر مباهات می‌ورزند.

**[ترجمه]

«۴۰۲»

وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ (۲)کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَیْهِ علیه السلام مِنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا بَنِی عَبْدِ مَنَافٍ لَمْ نَزَلْ نَنْزِعُ مِنْ قَلِیبٍ وَاحِدٍ وَ نَجْرِی فِی حَلْبَهٍ وَاحِدَهٍ وَ لَیْسَ لِبَعْضِنَا عَلَی بَعْضٍ فَضْلٌ وَ لَا لِقَائِمِنَا عَلَی قَاعِدِنَا فَخْرٌ كَلِمَتُنَا مُؤْتَلِفَهٌ وَ أُلْفَتُنَا جَامِعَهٌ وَ دَارُنَا وَاحِدَهٌ وَ یَجْمَعُنَا كَرَمُ الْعِرْقِ وَ یَحْوِینَا شَرَفُ الْفَخَارِ وَ یَحْنُو قَوِیُّنَا عَلَی ضَعِیفِنَا وَ یُوَاسِی غَنِیُّنَا فَقِیرَنَا قَدْ خَلَصَتْ قُلُوبُنَا مِنْ دَغَلِ الْحَسَدِ وَ طَهُرَتْ أَنْفُسُنَا مِنْ خُبْثِ السَّجِیَّهِ فَلَمْ نَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّی كَانَ مِنْكَ مِنَ الْإِدْهَانِ فِی أَمْرِ ابْنِ عَمِّكَ وَ الْحَسَدِ لَهُ وَ تَضْرِیبِ النَّاسِ عَلَیْهِ حَتَّی قُتِلَ بِمَشْهَدٍ مِنْكَ لَا تَدْفَعُ عَنْهُ بِلِسَانٍ وَ لَا یَدٍ فَلَیْتَكَ أَظْهَرْتَ نَصْرَهُ حَیْثُ أَسْهَرْتَ خَتْرَهُ فَكُنْتَ كَالْمُتَعَلِّقِ بَیْنَ النَّاسِ بِعُذْرٍ وَ إِنْ ضَعُفَ وَ الْمُتَبَرِّئِ مِنْ دَمِهِ بِدَفْعٍ وَ إِنْ وَهَنَ وَ لَكِنَّكَ جَلَسْتَ فِی دَارِكَ تَدُسُّ إِلَیْهِ الدَّوَاهِیَ وَ تُرْسِلُ عَلَیْهِ الْأَفَاعِیَ حَتَّی إِذَا قَضَیْتَ وَطَرَكَ مِنْهُ أَظْهَرْتَ شَمَاتَهً وَ أَبْدَیْتَ طَلَاقَهً وَ حَسَرْتَ

۱- ۱ و قد ذکر ابن أبی الحدید بعده أبیاتا حسنه یعجبنی أن أذکر منها و هی: إذا عیر الطائی بالبخل مادر**و قرع قسا بالفهاهه باقل و قال السهی للشمس: أنت خفیه**و قال الدجی: یا صبح لونک حائل و فاخرت الأرض السماء سفاهه**و کاثرت الشهب الحصا و الجنادل فیا موت زر إن الحیاه ذمیمه**و یا نفس جدی إن دهرک هازل

۲- ۲. ذکره ابن أبی الحدید فی شرح المختار ۶۴ من باب کتب نهج البلاغه: ج ۵ ص ۱۷۸، ط الحدیث ببیروت.

لِلْأَمْرِ عَنْ سَاعِدِکَ وَ شَمَّرْتَ عَنْ سَاقِکَ وَ دَعَوْتَ إِلَی نَفْسِکَ وَ أَکْرَهْتَ أَعْيَانَ الْمُسْلِمِينَ عَلَی بَيْعَتِکَ ثُمَّ کَانَ مِنْکَ بَعْدَ مَا کَانَ مِنْ قَتْلِکَ شَيْخَيِ الْمُسْلِمِينَ أَبِی مُحَمَّدٍ طَلْحَهَ وَ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ الزُّبَيْرِ وَ هُمَا مِنَ الْمَوْعُودِينَ بِالْجَنَّهِ وَ الْمُبَشَّرُ قَاتِلُ أَحَدِهِمَا بِنَارِ الْآخِرَهِ هَذَا إِلَی تَشْرِيدِکَ بِأُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَهَ وَ إِحْلَالِهَا مَحَلَّ الْهَوَانِ مُبْتَذِلَهً بَيْنَ أَيْدِی الْأَعْرَابِ وَ فَسَقَهِ أَهْلِ الْکُوفَهِ فَمِنْ بَيْنِ مُنْتَهِرٍ لَهَا وَ بَيْنَ شَامِتٍ بِهَا وَ بَيْنَ سَاخِرٍ مِنْهَا أَ تَرَی ابْنَ عَمِّکَ کَانَ بِهَذَا لَوْ رَآهُ رَاضِياً أَمْ کَانَ يَکُونُ عَلَيْکَ سَاخِطاً وَ لَکَ عَنْهُ زَاجِراً أَنْ تُؤْذِیَ فِی أَهْلِهِ وَ تُشَرِّدَ بِحَلِيلَتِهِ وَ تَسْفِکَ دِمَاءَ أَهْلِ مِلَّتِهِ ثُمَّ تَرْکُکَ دَارَ الْهِجْرَهِ الَّتِی قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْهَا إِنَّ الْمَدِينَهَ لَتَنْفِی خَبَثَهَا کَمَا يَنْفِی الْکِيرُ خَبَثَ الْحَدِيدِ فَلَعَمْرِی لَقَدْ صَحَّ وَعْدُهُ وَ صَدَقَ قَوْلُهُ وَ لَقَدْ نَفَتْ خَبَثَهَا وَ طَرَدَتْ مِنْهَا مَنْ لَيْسَ بِأَهْلٍ أَنْ يَسْتَوْطِنَهَا فَأَقَمْتَ بَيْنَ الْمِصْرَيْنِ وَ بَعُدْتَ عَنْ بَرَکَهِ الْحَرَمَيْنِ وَ رَضِيتَ بِالْکُوفَهِ بَدَلًا مِنَ الْمَدِينَهِ وَ بِمُجَاوَرَهِ الْخَوَرْنَقِ وَ الْحِيرَهِ عِوَضاً عَنْ مُجَاوَرَهِ قَبْرِ خَاتَمِ النُّبُوَّهِ وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِکَ مَا عَنَيْتَ خَلِيفَتَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَيَّامَ حَيَاتِهِمَا فَقَعَدْتَ عَنْهُمَا وَ الْتَوَيْتَ عَلَيْهِمَا وَ امْتَنَعْتَ مِنْ بَيْعَتِهِمَا وَ رُمْتَ أَمْراً لَمْ يَرَکَ اللَّهُ تَعَالَی لَهُ أَهْلًا وَ رَقِيتَ سُلَّماً وَعْراً وَ حَاوَلْتَ مَقَاماً دَحْضاً وَ ادَّعَيْتَ مَا لَمْ تَجِدْ عَلَيْهِ نَاصِراً وَ لَعَمْرِی لَوْ وُلِّيتَهَا حِينَئِذٍ لَمَا ازْدَدْتَ إِلَّا فَسَاداً وَ اضْطِرَاباً وَ لَا أَعْقَبَتْ وَلَايَتُکَهَا إِلَّا انْتِشَاراً وَ ارْتِدَاداً لِأَنَّکَ الشَّامِخُ بِأَنْفِهِ الذَّاهِبُ بِنَفْسِهِ الْمُسْتَطِيلُ عَلَی النَّاسِ بِلِسَانِهِ وَ يَدِهِ وَ هَا أَنَا السَّائِرُ إِلَيْکَ فِی جَمْعٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ تَحُفُّهُمْ سُيُوفٌ شَامِيَّهٌ وَ رِمَاحٌ قَحْطَانِيَّهٌ حَتَّی يُحَاکِمُوکَ إِلَی اللَّهِ فَانْظُرْ لِنَفْسِکَ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ ادْفَعْ إِلَيَّ قَتَلَهَ عُثْمَانَ فَإِنَّهُمْ خَاصَّتُکَ وَ خُلَصَاؤُکَ وَ الْمُحْدِقُونَ بِکَ فَإِنْ أَبَيْتَ إِلَّا سُلُوکَ سَبِيلِ اللَّجَاجِ وَ الْإِصْرَارَ عَلَی الْغَيِّ وَ الضَّلَالِ فَاعْلَمْ أَنَّ هَذِهِ الْآيَهَ نَزَلَتْ فِيکَ وَ فِی أَهْلِ الْعِرَاقِ مَعَکَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَهً کانَتْ آمِنَهً مُطْمَئِنَّهً يَأْتِيها رِزْقُها رَغَداً مِنْ کُلِّ مَکانٍ فَکَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذاقَهَا اللَّهُ لِباسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ بِما کانُوا يَصْنَعُونَ: فَأَجَابَ عَلِيٌّ علیه السلام کِتَابَهُ بِمَا رَوَاهُ السَّيِّدُ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فِی النَّهْجِ

وَ الطَّبْرِسِیُّ رَحِمَهُ اللَّهُ فِی الْإِحْتِجَاجِ (۱)وَ اللَّفْظُ لِلسَّیِّدِ قَالَ وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ جَوَاباً عَنْ کِتَابٍ مِنْهُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا کُنَّا نَحْنُ وَ أَنْتُمْ عَلَی مَا ذَکَرْتَ مِنَ الْأُلْفَهِ وَ الْجَمَاعَهِ فَفَرَّقَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکُمْ أَمْسِ أَنَّا آمَنَّا وَ کَفَرْتُمْ وَ الْیَوْمَ أَنَّا اسْتَقَمْنَا وَ فُتِنْتُمْ وَ مَا أَسْلَمَ مُسْلِمُکُمْ إِلَّا کَرْهاً وَ بَعْدَ أَنْ کَانَ أَنْفُ الْإِسْلَامِ کُلُّهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِزْباً وَ ذَکَرْتَ أَنِّی قَتَلْتُ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ وَ شَرَّدْتُ بِعَائِشَهَ وَ نَزَلْتُ بَیْنَ الْمِصْرَیْنِ وَ ذَلِکَ أَمْرٌ غِبْتَ عَنْهُ فَلَا الْجِنَایَهُ عَلَیْکَ وَ لَا الْعُذْرُ فِیهِ إِلَیْکَ وَ ذَکَرْتَ أَنَّکَ زَائِرِی فِی الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ قَدِ انْقَطَعَتِ الْهِجْرَهُ یَوْمَ أُسِرَ أَخُوکَ فَإِنْ کَانَ فِیکَ عَجَلٌ فَاسْتَرْفِهْ فَإِنِّی إِنْ أَزُرْکَ فَذَلِکَ جَدِیرٌ أَنْ یَکُونَ اللَّهُ إِنَّمَا بَعَثَنِی لِلنِّقْمَهِ مِنْکَ وَ إِنْ تَزُرْنِی فَکَمَا قَالَ أَخُو بَنِی أَسَدٍ:

مُسْتَقْبِلِینَ رِیَاحَ الصَّیْفِ تَضْرِبُهُمْ*** بِحَاصِبٍ بَیْنَ أَغْوَارٍ وَ جُلْمُودِ

وَ عِنْدِیَ السَّیْفُ الَّذِی أَعْضَضْتُهُ بِجَدِّکَ وَ خَالِکَ وَ أَخِیکَ فِی مَقَامٍ وَاحِدٍ وَ إِنَّکَ وَ اللَّهِ مَا عَلِمْتُ الْأَغْلَفُ الْقَلْبِ الْمُقَارِبُ الْعَقْلِ وَ الْأَوْلَی أَنْ یُقَالَ لَکَ إِنَّکَ رَقِیتَ سُلَّماً أَطْلَعَکَ مَطْلَعَ سَوْءٍ عَلَیْکَ لَا لَکَ لِأَنَّکَ نَشَدْتَ غَیْرَ ضَالَّتِکَ وَ رَعَیْتَ غَیْرَ سَائِمَتِکَ وَ طَلَبْتَ أَمْراً لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَا فِی مَعْدِنِهِ فَمَا أَبْعَدَ قَوْلَکَ مِنْ فِعْلِکَ وَ قَرِیبٌ مَا أَشْبَهْتَ مِنْ أَعْمَامٍ وَ أَخْوَالٍ حَمَلَتْهُمُ الشَّقَاوَهُ وَ تَمَنِّی الْبَاطِلِ عَلَی الْجُحُودِ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَصُرِعُوا مَصَارِعَهُمْ حَیْثُ عَلِمْتَ لَمْ یَدْفَعُوا عَظِیماً وَ لَمْ یَمْنَعُوا حَرِیماً بِوَقْعِ سُیُوفٍ مَا خَلَا مِنْهَا الْوَغَی وَ لَمْ تُمَاشِهَا الْهُوَیْنَا وَ قَدْ أَکْثَرْتَ فِی قَتَلَهِ عُثْمَانَ فَادْخُلْ فِیمَا دَخَلَ فِیهِ النَّاسُ ثُمَّ حَاکِمِ الْقَوْمَ إِلَیَّ أَحْمِلْکَ وَ إِیَّاهُمْ عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ أَمَّا تِلْکَ الَّتِی تُرِیدُ فَإِنَّهَا خُدْعَهُ الصَّبِیِّ عَنِ

۱- ۱ رواه السیّد رفع اللّه مقامه فی المختار: ۶۴ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج البلاغه. و رواه الطبرسیّ قدّس سرّه فی الکتاب الثانی ممّا أورده فی عنوان: «احتجاج علی علیه السلام علی معاویه ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۷۹، ط بیروت.

اللَّبَنِ فِی أَوَّلِ الْفِصَالِ وَ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ.

**[ترجمه]و درجایی دیگر - . ابن ابی الحدید در شرح مختار ۶۴ از بخش نامه‌های نهج البلاغه: ج۵ ص ۱۷۸، چاپ جدید بیروت ذکر کرده است. - گوید: معاویه برای امام علیه السّلام نوشت: از معاویه پسر ابوسفیان به علی بن ابی طالب اما بعد ما پسران عبد مناف هنوز از یک چاه می‌گیریم و در یک مسیر واحد حرکت می‌کنیم و نه یکی از ما بر دیگری برتری دارد و نه ایستاده ما بر نشسته ما فخری دارد، کلمه ما مؤتلف است و الفت ما جامع و خانه ما یکی است، اصالت ریشه ما را جمع می‌کند و شرف افتخار ما را در بر می‌گیرد و قوی‌مان بر ضعیفمان دلسوزی می‌کند و غنی‌مان از فقیرمان حمایت می‌کند، دل‌های ما از فساد حسد صاف و جانهایمان از پلیدی خصائل پاک شده است و پیوسته چنان بودیم تا اینکه دورویی تو در خصوص پسر عمویت، حسادت بر او، تحریک مردم علیه او از تو پیش آمد تا اینکه او در حضور تو کشته شد درحالی‌که نه با زبان و نه با دست از او دفاع نکردی کاش آنگونه که نابکاری او را مشهور کردی یاری به او را نیز نمایان می‌کردی، که در این صورت در میان مردم صاحب عذری هرچند ضعیف، و مبرا از خون او با دفع هرچند سست، بودی، اما تو در خانه خویش نشستی درحالی‌که برای او مصیبت‌ها دسیسه کردی و افعیان را به‌سوی او فرستادی تا اینکه به مقصود خود از او رسیدی شادی و شادمانی نمایان کردی و آستین بالا زدی و دست به‌کار شدی و به‌سوی خود دعوت کردی و سرشناسان مسلمانان را بر بیعتت واداشتی.

پس از آن آنچه که در خصوص قتل دو شیخ مسلمانان ابومحمد طلحه و ابوعبدالله زبیر از تو رخ داد درحالی‌که آن دو از وعده داده‌شدگان به بهشت و مبشر قاتل یکی از آن دو به آتش آخرت بود، علاوه بر آن، آواره کردن ام‌المؤمنین عایشه و قرار دادن او در جایگاه خواری در حالت مبتذل مقابل بادیه‌نشینان و فاسقان اهل کوفه، که برخی از آنان او را سرزنش می‌کردند، برخی شماتت و برخی تمسخر.

براستی پسر عمویت اگر این را می‌دید به این راضی بود یا اینکه بر تو خشم می‌گرفت و تو را مانع می‌شد که خانواده‌اش را آزار برسانی همسرش را آواره کنی و خون اهل دینش را بریزی.

سپس ترک کردن سرای هجرتی که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله درباره آن فرموده بود «مدینه پلیدی خود را دفع می‌کند چنانکه دم آهنگری خبث آهن را دور می‌کند» به جانم سوگند وعده او صحیح و سخنش راست است و پلیدی‌اش را نفی کرده و کسی که شایسته این نیست که در آن وطن گیرد را از خود طرد کرده است پس بین دو شهر اقامت کردی و از برکت حرمین دور شدی و به جای مدینه به کوفه و به جای هم‌جواری با قبر خاتم نبوت به مجاورت با خورنق و حیره راضی شدی.

و پیش از آن نیز دو خلیفه رسول‌الله را در طول حیاتشان آزار دادی و از آنها بازنشستی و بر آن دو پیچیدی و از بیعت با آنان امتناع کردی و امری را قصد کردی که خداوند متعال تو را شایسته آن ندیده است و از پلکانی ناهنجار بالا رفتی و بیهوده برای جایگاهی تلاش کردی و آنچه که برای آن یاریگری نیافتی را مدعی شدی. به جانم سوگند اگر آن را سرپرستی می‌کردی اینک جز بر فساد و آشفتگی نمی‌افزودی و ولایتت جز پراکندگی و ارتداد چیزی به دنبال نداشت زیرا تو خودپسند نابودکننده خود، گستاخ بر مردم با زبان و دست هستی، و اینک این من هستم که در جمعی از مهاجران و انصار درحالی‌که شمشیرهای شامی و نیزه‌های قحطانی آنان را پوشانده است به‌سوی تو در حرکت هستم تا تو را در محضر خدا به محاکمه

ببرند پس به خودت و به مسلمانان بنگر و قاتلان عثمان را به من تحویل بده که آنان خواص و برگزیدگان حلقه‌زنندگان دور تو هستند پس اگر ممانعت بورزی و جز راه لجاجت و پافشاری بر گمراهی و ضلالت را نپیمایی بدان که این آیه درباره تو و عراقیان همراه تو نازل شده‌است: «وَضَرَبَ اللّهُ مَثَلاً قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللّهِ فَأَذَاقَهَا اللّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُواْ يَصْنَعُونَ» {و خدا شهری را م ث ل زده است که امن و امان بود [و] روزیش از هر سو فراوان میرسید پس [ساکنانش] نعمتهای خدا را ناسپاسی کردند و خدا هم به سزای آنچه انجام میدادند طعم گرسنگی و هراس را به [مردم] آن چشانید}

پس علی علیه السّلام نامه او را با آنچه که سید در نهج‌البلاغه و طبرسی در احتجاج - . سید آن را در مختار ۶۴ از بخش نامه‌ها‌ی امیر مؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه روایت کرده است.

و طبرسی آن را در کتاب دوم از آنچه که در عنوان: «احتجاج علی علیه السلام بر معاویه...» از کتاب احتجاج: ج ۱: ۱۷۹، چاپ بیروت روایت کرده است. - روایت کرده‌اند پاسخ گفت: لفظ از سید است که گوید: و از نامه امام علیه السّلام برای معاویه در پاسخ به نامه‌ای از او:پس از یاد خدا و درود چنانکه یاد آور شدی، ما و شما دوست بودیم و هم خویشاوند، امّا دیروز میان ما و شما بدان جهت جدایی افتاد که ما ایمان آوردیم و شما کافر شدید، و امروز ما در اسلام استوار ماندیم، و شما آزمایش گردیدید، اسلام آوردگان شما با ناخوشنودی، آنهم زمانی به اسلام روی آوردند که بزرگان عرب تسلیم رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم شدند، و در گروه او قرار گرفتند.

در نامه ات نوشتی که طلحه و زبیر را کشته، و عایشه را تبعید کرده ام، و در کوفه و بصره منزل گزیدم، این امور ربطی به تو ندارد، و لازم نیست از تو عذر بخواهد .

و نوشتی که با گروهی از مهاجران و انصار به نبرد من می آیی، هجرت از روزی که برادرت »یزید« در فتح مکّه اسیر شد پایان یافت، پس اگر در ملاقات با من شتاب داری، دست نگهدار، زیرا اگر من به دیدار تو بیایم سزاوارتر است، که خدا مرا به سوی تو فرستاده تا از تو انتقام گیرم، و اگر تو با من دیدار کنی چنان است که شاعر اسدی گفت: «تندباد تابستانی سخت می وزد و آنها را با سنگ ریزه ها، و در میان غبار و تخته سنگ ها، در هم می کوبند«

و در نزد من همان شمشیری است که در جنگ بدر بر پیکر جدّ و دایی و برادرت زدم.به خدا سوگند، می دانم تو مردی بی خرد و دل تاریک هستی بهتر است در باره تو گفته شود از نردبانی بالا رفته ای که تو را به پرتگاه خطرناکی کشانده، و نه تنها سودی برای تو نداشته، که زیانبار است، زیرا تو غیر گمشده خود را می جویی، و غیر گلّه خود را می چرانی.منصبی را می خواهی که سزاوار آن نبوده، و در شأن تو نیست، چقدر گفتار تو با کردارت فاصله دارد چقدر به عموها و دایی های کافرت شباهت داری شقاوت و آرزوی باطل آنها را به انکار نبوّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم وا داشت، و چنانکه می دانی در گورهای خود غلتیدند، نه در برابر مرگ توانستند دفاع کنند، و نه آنگونه که سزاوار بود از حریمی حمایت، و نه در برابر زخم شمشیرها خود را حفظ کردند، که شمشیرها در میدان جنگ فراوان، و سستی در برابر آن شایسته نیست.

تو در باره کشندگان عثمان فراوان حرف زدی، ابتدا چون دیگر مسلمانان با من بیعت کن، سپس در باره آنان از من داوری

بطلب، که شما و مسلمانان را به پذیرفتن دستورات قرآن وادارم، امّا آنچه را که تو می خواهی، چنان است که به هنگام گرفتن کودک از شیر، او را بفریبند، سلام بر آنان که سزاوار سلامند.

**[ترجمه]

تبیین

قوله علیه السلام کنا نحن و أنتم أی قبل البعثه أنا استقمنا أی علی منهاج الحق و بعد أن کان أنف الإسلام کله لرسول الله صلی الله علیه و آله حزبا فی أکثر النسخ بالزاء بعد الحاء المهمله المکسوره و فی بعضها بالراء المهمله بعد الحاء المفتوحه و کذلک کان فی نسخه ابن أبی الحدید قال أی بعد أن کان أنف الإسلام محاربا لرسول الله صلی الله علیه و آله و أنف کل شی ء أوله و کان أبو سفیان و أهله من بنی عبد شمس من أشد الناس علی رسول الله صلی الله علیه و آله فی أول الهجره إلی فتح مکه انتهی.

و الأظهر ما فی أکثر النسخ کما کان فی نسخه ابن میثم قال أی بعد أن اشتد الإسلام و صار للرسول صلی الله علیه و آله حزب قوی من الأشراف و استعار لفظ الأنف لهم باعتبار کونهم أعزاء أهله انتهی أو باعتبار أنهم مقدمون علی غیرهم فإنهم السَّابِقُونَ الْأَوَّلُونَ مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ فیکون هذا الکلام کالدلیل علی کون إسلامهم عن کره و إجبار فلا علیک فی الاحتجاج فلا الجنایه علیک و هو أظهر.

و قال ابن أبی الحدید أجمل علیه السلام فی الجواب و الجواب المفصل أن طلحه و الزبیر قتلا أنفسهما ببیعتهما و نکثهما و لو استقاما علی الطریقه لسلما و من قتله الحق فدمه هدر.

و أما الوعد لهما بالجنه فمشروط بسلامه العاقبه و الکلام فی سلامتها.

و أما قوله بشر قاتل ابن صفیه بالنار فقد اختلف فیه فقال قوم من علماء الحدیث و أرباب السیره هو کلام علی غیر مرفوع و قوم منهم جعلوه مرفوعا و علی کل حال فهو حق لأن ابن جرموز قتله مولیا خارجا من الصف و قاتل من هذه حاله فاسق مستحق للنار.

و أما عائشه فأی ذنب لأمیر المؤمنین علیه السلام فی ذلک و لو أقامت فی

منزلها لم تبتذل بين الأعراب و أهل الكوفه.

على أن عليا عليه السلام أكرمها و صانها و عظم من شأنها و لو كانت فعلت بعمر ما فعلت به ثم ظفر بها لقتلها و مزقها إربا إربا و لكن عليا عليه السلام كان حليما كريما.

و أما قوله لو عاش رسول الله صلى الله عليه و آله إلى آخره فلعلى عليه السلام أن يقلب الكلام عليه و يقول أ فتراه لو عاش أ كان رضى لحليلته أن تؤذى أخاه و وصيه.

و أيضا أ تراه لو عاش أ كان رضى لك يا ابن أبى سفيان أن تنازع عليا الخلافه و تفرق جماعه هذه الأمه.

و أيضا أ تراه لو عاش أ كان رضى لطلحه و الزبير أن يبايعا ثم ينكثا لا بسبب بل قالوا جئنا نطلب الدراهم فقد قيل لنا إن بالبصره مالا كثيرا.

فأما قوله ثم تركك دار الهجره فلا عيب عليه إذا انتقضت عليه أطراف الإسلام بالبغى و الفساد أن يخرج من المدينه إليها و يهذب أهلها و ليس كل من خرج من المدينه كان خبيثا فقد خرج عنها عمر مرارا إلى الشام.

ثم لعلى عليه السلام أن يقول و أنت يا معاويه قد نفتك المدينه أيضا فأنت إذن خبيث و كذلك طلحه و الزبير و عائشه الذين تتعصب لهم و تحتج على الناس بهم.

و قد خرج عن المدينه الصالحون كابن مسعود و أبى ذر و غيرهما و ماتوا فى بلاد نائيه عنها.

و أما قوله بعدت عن بركه الحرمين فكلام إقناعى ضعيف و الواجب على الإمام أن يقدم الأهم فالأهم من مصالح الإسلام و تقديم قتال أهل البغى على المقام فى الحرمين أولى.

و أما ما ذكره من خذلان عثمان و شماتته به و إكراه الناس على البيعه فكله

دعوى و الأمر بخلافها.

و أما قوله التويت على أبى بكر و عمر و قعدت عنهما و حاولت الخلافه فإن عليا عليه السلام لم يكن يجحد ذلك و لا ينكره و لا ريب أنه كان يدعى الأمر بعد وفاه رسول الله صلى الله عليه و آله لنفسه على الجمله إما للنص كما تقوله الشيعه أو لأمر آخر كما يقوله أصحابنا.

فأما قوله لو وليتها حينئذ لفسد الأمر و اضطرب الإسلام فهذا علم غيب لا يعلمه إلا الله و لعله لو وليها حينئذ لاستقام الأمر فإنه ما وقع الاضطراب عند ولايته بعد عثمان إلا لأن أمره هان عندهم بتأخره عن الخلافه و تقديم غيره عليه فصغر شأنه فى النفوس و قرر من تقدمه فى قلوب الناس أنه لا يصلح لها كل الصلوح و لو كان وليها ابتداء و هو على تلك الجلاله التى كان عليها أيام حياه رسول الله صلى الله عليه و آله و تلك المنزله الرفيعه و الاختصاص الذى كان له لكان الأمر غير الذى رأيناه.

و أما قوله لأنك الشامخ (١)فقد أسرف فى وصفه بما وصفه به و لا شك أنه عليه السلام كان عنده زهو و لكن لا هكذا و كان عليه السلام مع زهوه ألطف الناس خلقا انتهى كلامه.

و أقول على أصولنا لا يستحق الملعون الجواب بما قد ظهر من كفره و نفاقه من كل باب و هو عليه السلام كان أعلم بما يأتى به من الحق و الصواب و لا ريب أن الحق يئوب معه حيث آب.

قوله و قد انقطعت الهجره قال ابن ميثم لما أوهم كلامه أنه من المهاجرين أكذبه بقوله و قد انقطعت الهجره يوم أسر أبوك أى حين الفتح و ذلك أن معاويه و أباه و جماعه من أهله إنما أظهروا الإسلام بعد الفتح و

قد قال صلى الله عليه و آله لا هجره بعد الفتح.

و سمى عليه السلام أخذ العباس لأبى سفيان إلى رسول الله صلى الله عليه و آله غير مختار و عرضه على القتل أسرا.

و روى يوم أسر أخوك و قد كان أسر أخوه عمرو بن أبى سفيان يوم

۱- ۱ هذا هو الصواب المذكور فى شرح ابن أبى الحديد. و فى ط الكمبانىّ من البحار: لافك التابه.

بـدر فعلى هـذه الروايه يكون الكلام فى معرض التـذكره له بأن من شأنه و شأن أهله أن يؤسـروا و لا يسـلموا فكيف يـدعون مع ذلك الهجره فإن الهجره بهـذا الاعتبار منقطعه عنهم و لا يكون يوم أسـر ظرفا لانقطاع الهجره لأن الهجره إنما انقطعت بعد الفتح انتهى و لا يخفى ما فيه من التكلف و البعد.

و قال ابن أبى الحديد يوم أسـر أخوك يعنى يزيد بن أبى سـفيان أسر يوم الفتح فى باب الخندمه و كان خرج فى نفر من قريش يحاربون و يمنعون من دخول مكه فقتل منهم قوم و أسر يزيد بن أبى سفيان أسره خالد بن الوليد فخلصه أبو سفيان منه و أدخله داره فآمن

لأن رسول الله صلى الله عليه و آله قال من دخل دار أبى سفيان فهو آمن.

قوله فـاسترفه أى اطلب الرفـاهيه على نفسـك فى ذلـك فإنـك إنمـا تسـتعجل إلى مـا يضـرك أو لا ترهق نفسك بالعجل فإنى أزورك إن لم تزرنى فكما قال أخو بنى أسد.

قال ابن أبى الحديد كنت أسـمع قديما أن هذا البيت من شـعر بشـر بن أبى خازم الأسدى و الآن فقد تصفحت شعره فلم أجده و لا وقفت بعد على قائله.

و ريح حاصب تحمل الحصباء و هى صغار الحصا و إذا كانت بين أغوار و هى ما سفل من الأرض و كانت مع ذاك ريح صيف كانت أعظم مشقه و أشد ضررا على من تلاقيه.

فأما قوله و جلمود يمكن أن يكون عطفا على حاصب و أن يكون عطفا على أغوار أى بين أغوار من الأرض و حره و ذلك أشد لأذاها لما تكتسبه الحره من لفح السموم و وهجها و الوجه الأول أليق انتهى.

و قال الجوهرى الجلمد و الجلمود الصخر و قال أعضضته بسيفى أى ضربته به و عض الرجل بصاحبه يعض عضيضا أى لزمه.

و قـال ابن أبى الحديـد أعضضـته أى جعلته معضوضا برءوس أهلك به و أكثر ما يأتى أفعلت أن تجعله فاعلا و هنا من المقلوب أى عضضت رءوس أهلك به.

ص: ٩٥

و قال ابن میثم قوله عضضته یروی بالضاد المعجمه أی جعلته عاضا لهم و ألزمته بهم و یروی أغصصته بالغین المعجمه و الصادین المهملتین تقول أغصصت السیف بفلان أی جعلته یغص به المضروب هو الذی یغص بالسیف أی لا یکاد یسیغه.

و قد مر مرارا أن مراده علیه السلام من قوله الجد جد معاویه عتبه بن ربیعه و الخال الولید و الأخ حنظله قتلهم علیه السلام یوم بدر.

قوله علیه السلام ما علمت کلمه ما موصوله و هی بصلتها خبر أن و الأغلف بیان للموصول.

و یحتمل أن یکون المعنی ما دمت علمتک و اطلعت علیک وجدتک کذلک.

و قیل ما مصدریه و الأغلف القلب من لا بصیره له کان قلبه فی غلاف و المقارب العقل فی أکثر النسخ بصیغه الفاعل و کذا صححه الشارحان.

و قال الجوهری شی ء مقارب بکسر الراء بین الجید و الردی ء و لا نقل مقارب بفتح الراء.

و فی بعض النسخ المصححه بالفتح فیحتمل أن یکون بالمعنی المذکور أیضا.

و قال فی القاموس شی ء مقارب بکسر الراء بین الجید و الردی ء أو دین مقارب بالکسر و متاع مقارب بالفتح انتهی.

أو أرید به العقل الذی قاربه الشیطان و مسه أی أنت الذی تخبطه الشَّیْطانُ مِنَ الْمَسِّ قوله و الأولی أن یقال لک جواب لقوله و رقیت سلما و فی القاموس طلع الجبل علاه کطلع بالکسر علیک لا لک أی هذا المطلع أو الارتقاء وبال علیک غیر نافع لک ما أبعد قولک أی دعواک أنک أمیر المؤمنین و خلیفه المسلمین من فعلک و هو الخروج باغیا علی الإمام المفترض الطاعه و شق عصا المسلمین مع ما ترتکبه من المنکرات و الفسوق کلبس الحریر و المنسوج بالذهب و غیر ذلک کما ذکره ابن أبی الحدید و قریب ما أشبهت ما مصدریه أی قریب شبهک بأعمامک و أخوالک من بنی أمیه

الـذين حـاربوا رسول الله صـلی الله علیه و آله بوقع سـیوف متعلق بصـرعوا و مـا خلاـ صـفه لسـیوف و الوغی بالتحریک الجلبه و الأصوات و منه قیل للحرب وغی لما فیها من الصوت و الجلبه و لم تماشـها الهوینا أی لم یلحق ضربنا و وقعها هون و لا سهوله و لم یجر معها و روی و لم یتماسها بالسین المهمله أی لم یخالطها شی ء من ذلک و الهوینا موصوفها محذوفه کالضربه و الحاله و نحوها.

و أما تلک التی ترید أی طلبک قتله عثمان.

**[ترجمه]این کلام امام علیه السّـلام: ما و شما بودیم یعنی قبل از بعثت. «ما استوار ماندیم» یعنی بر راه حق. «بعد أن کان أنف الاسـلام کلّه لرسول‌الله خرباً» حزب در اغلب نسخه‌ها با زاء بعد از حاء مکسور آمده است و در بعضی نسخه‌ها با راء بعد از حاء مفتوح آمـده است و در نسـخه ابن ابی الحدیـد نیز چنین است گویـد: یعنی بعـد از اینکه بزرگـان عرب محاربی برای رسول‌الله بودنـد. و أنـف هر چیزی اول آن است و ابوسـفیان و خویشـان او از بنی عبـد شـمس شدیـدترین مردم بر رسـول‌الله در ابتـدای هجرت تا فتح مکه بودند پایان.

و بهتر چیزی است که در اغلب نسـخه‌ها آمـده است چنانکه در نسـخه ابن میثم نیز آمده است. گوید: یعنی بعد از اینکه اسـلام شـدت گرفت و برای رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله حزبی قوی از اشـراف تشـکیل شـد. و لفـظ أنف را به اعتبـار اینکه بزرگان خـانواده خود بودنـد برای آنان اسـتعاره گرفته است. پایان. یا به اعتبار اینکه آنان بر سایرین پیشـتاز بودنـد. زیرا آنان پیشـتازان نخست از میـان مهـاجران و انصـار بودنـد، پس این کلاـمماننـد دلیلی است بر اجبـار بودن اسـلام آوردن آنـان. فلاـ علیک در الاحتجاج فلا الجنایه علیک آمده است و این بهتر است.

ابن ابی الحدیـد گویـد امـام علیه السّـلام در جـواب به صورت اجمـالی آورده است و جواب مفصـل این است که طلحه و زبیر خودشان را با بیعت و نقضشان کشتند و اگر بر راه استوار می‌ماندند سالم می‌ماندند و کسی که کشتنش حق است خونش هدر رفته است.

اما در خصوص وعده بهشت به آن دو، این امر به سلامت عافیت مشروط است و سخن در مورد سلامت آن است.

و اما این سـخن او: قاتل ابن صـفیه را به آتش بشارت ده، درباره آن اختلاف وجود دارد، گروهی از عالمان حدیث و اصحاب سیره گوینـد این کلام غیر مرفوع علی است و گروهی از آنها آن را مرفوع قرار داده‌انـد و در هر صورت آن صـحیح است زیرا ابن جرموز او را درحـالی‌که روی‌گردان و خارج از صف بود کشت و قاتل کسیکه وضـعیتش چنین است فاسق مسـتحق آتش است.

و اما این سخن او: قاتل ابن صفیه را به آتش بشارت ده، در مورد آن اختلاف وجود دارد گروهی از عالمان حدیث و اصحاب سیره گوینـد: این کلام غیرمرفوع علی علیه السـلام است و گروهی از آنان آن را مرفوع قرار داده‌انـد و در هر صورت، آن حق است زیرا ابن جرموز او را در حـالی‌که روی‌گردان و خـارج از صف بود کشت و قاتل کسـی که وضـعیتش چنین است فاسـق مستحق آتش است .

و اما در خصوص عایشه، در مورد آن چه‌گناهی برای امیرمؤمنان علیه السّلام است که در منزل خویش اقامت می‌کرد بین بادیه نشینان و اهالی کوفه مبتذل نمی‌شد.

بر این اساس که علی علیه السّلام او را گرامی داشت، محافظت کرد و شأن او را بزرگ داشت اگر او آنچه که در مورد علی علیه السّلام انجام داد را در مورد عمر انجام می‌داد قطعاً او را می‌کشت و او را تکه‌تکه می‌کرد اما علی علیه السّلام بردبار بخشنده بود.

اما این سخن او: اگر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله زندگی می‌کرد تا پایان، برای علی است که این کلام را بر او برگرداند و بگوید: راستی اگر او زنده بود آیا می‌پسندید که همسرش برادر و وصی‌اش را آزار دهد.

و نیز به نظرت اگر او زنده بود آیا برای تو ای ابوسفیان می‌پسندید که بر سر خلافت با علی نزاع کنی و جمع این امت را پراکنده کنی.

و نیز به نظرت آیا اگر او زنده بود می‌پسندید که طلحه و زبیر بیعت کنند سپس بی‌سبب نقض کنند بلکه گفتند: ما به قصد درهم آمدیم به ما گفته شده در بصره اموال فراوانی است.

اما این کلام او «سپس ترک سرای هجرت توسط تو» عیبی بر او نیست که آنگاه که نواحی اسلام با ستم و فساد بر او پایان گرفت از مدینه به قصد آن نواحی خارج شود و اهالی آن را تهذیب کند و هر کسی که از مدینه خارج شود خبیث نیست که عمر بارها به‌سوی شام از آن خارج شد.

پس برای علی علیه السّلام سزاوار است که بگوید: و تو ای معاویه مدینه تو را نیز نفی کرده است پس تو نیز خبیث هستی و چنین است طلحه، زبیر و عایشه که بر آنان تعصب می‌ورزی و آنان را به عنوان حجت بر مردم عرضه می‌داری.

و صالحانی چون ابن مسعود، ابوذر و سایرین از مدینه خارج شده و در بلادی دور از آن وفات کرده‌اند .

اما این کلام او: از برکت حرمین دور شدی، کلام اقناعی ضعیفی است و بر امام واجب است که اهم را مقدم بدارد و اهم از مصالح اسلام و مقدم داشتن پیکار با اهل ستم بر اقامت در حرمین اولی است.

و اما آنچه که در خصوص رها کردن عثمان و شادی‌اش بر او و اجبار مردم بر بیعت با او ذکر کرده است همگی ادعاست و حقیقت غیر از آن است.

و اما این کلام او: «بر ابوبکر و عمر پیچیدی و از آن دو بازنشستی و برای خلافت تلاش کردی» علی علیه السّلام آن را نفی و انکار نکرد و شکی نیست که بعد از وفات رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در مجموع خلافت را برای خود ادعا می‌کرد یا به دلیل وجود نص چنانکه شیعه می‌گوید یا به دلیل امری دیگر چنانکه اصحاب ما می‌گوید.

و این سخن او «اگر خلافت را بر عهده می‌گرفتی امر تباه می‌شد» علم غیبی است که جز خدا از آن آگاه نیست و شاید اگر در

آن زمان او آن را سرپرستی می‌کرد امر استوار می‌شد زیرا آشفتگی در ولایت او بعد از عثمان فقط به این دلیل رخ داد که خلافت او نزد آنان به جهت تأخیرش از خلافت و مقدم کردن غیر او بر او، خوار شد پس شأنش در نفوس کوچک شد و کسی که در دلهای مردم بر او مقدم شد ثابت کرد که ما به‌طور کامل شایسته آن نیستم. و اگر در ابتدا درحالی‌که بر همان جلالتی که در دوره زندگی رسول الله صلّی الله علیه و آله و آن منزلت والا ـ و اختصاصی که از آن او بود، می‌بود آن را بر عهده می‌گرفت مسأله غیر از چیزی که ما دیدیم می‌بود.

و این سخن او: «تو خود پسند...» در وصف او به آن توضیحات زیاده‌روی کرده است و شکی نیست که امام علیه السّلام در نظر او خودپسند بود ولی نه این‌گونه، و امام علیه السّلام با وجود خودپسندی‌اش خوش‌اخلاق‌ترین مردم بود پایان کلام او.

می‌گویم براساس اصول ما ملعون با آنچه که از کفر و نفاقش در همه موارد روشن شده است مستحق پاسخ نیست ولی امام علیه السّلام به آنچه که از حق و درست انجام می‌داد آگاه‌تر بود و شکی نیست که حق هرجا که او برگردد همراه او برمی‌گردد.

این سخن او «وقد اتفطعت الهجره» ابن میثم گوید: زمانی‌که سخن او این را به‌گمان آورد که او از مهاجران است، امام آن را با این کلامش تکذیب کرد «هجرت از روزی که پدرت اسیر شد پایان گرفت» یعنی زمان فتح، و آن به این صورت که معاویه، پدرش و جمعی از خویشانش بعد از فتح فقط اظهار اسلام کردند و نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: بعد از فتح هیچ هجرتی نیست. و امام علیه السّلام گرفتن ابوسفیان توسط عباس و بردنش به سوی رسول الله «به‌صورت اجباری» و در معرض مرگ قرار دادن او را اسارت نامیده‌است.

و روایت شده‌است «روزی که برادرت اسیر شد» و برادرش عمرو بن ابوسفیان در روز بدر اسیر شده بود و براساس این روایت کلام در موضع یادآوری برای اوست به این که کسی شأن وی و شأن خانواده وی این است که اسیر شوند و اسلام نیاورند چگونه با وجود آن ادعای هجرت می‌کنند پس به این اعتبار هجرت از آنها پایان یافته است و «یوم أسر» ظرفی برای انقطاع الهجره نیست زیرا هجرت بعد از فتح پایان یافته است. پایان و تکلیف و بعدی که در این است پوشیده نیست.

ابن ابی الحدید گوید: «روزی که برادرت اسیر شد» یعنی یزید بن ابوسفیان در روز فتح در باب الخندمه اسیر شد که در گروهی از قریش برای پیکار و جلوگیری از ورود به مکه خارج شده بود که تعدادی از آنان کشته شد و یزید بن ابوسفیان اسیر شد و او را خالد بن ولید اسیر کرد و ابوسفیان او را از وی خلاصی بخشید و وارد خانه‌اش کرد پس امان یافت زیرا رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که وارد خانه ابوسفیان شود در امان است.

این کلام او «فاسترفه» یعنی طلب رفاه و آسایش بر خودت درباره آن، زیرا تو برای آنچه که به تو آسیب می‌رساند شتاب داری یا اینکه خود را با شتاب خسته نکن که اگر تو مرا نبینی من تو را می‌بینم پس چنان است که شاعر اسدی گفت .

ابن ابی الحدید گوید: در قدیم شنیده بودم که این بیت از شعر بشر بن ابو خازم اسدی است و الآن شعر او را ورق زدم اما آن را نیافتم و بر گوینده آن نیز دسترسی نیافتم.

«و ریح حاصب» بر حصباء حمل می‌شود که شن ریز است و «اذا کانت بین اغوار» اغوار زمین پست است و همراه آن باد تابستانی است که بر کسی که با آن مواجه شود دشوارتر و زیان‌آورتر است.

و این کلام او «و جلمود» ممکن است که عطف بر حاصب باشد یا اینکه عطف بر اغوار باشد یعنی بین اغواری از زمین و حرّه و آن به دلیل آزار ناشی از آنچه که حرّه از سوزش سموم و تابش آن کسب می‌کند شدیدتر است و وجه اول مناسب‌تر است. پایان.

جوهری گوید: الجلمد و جلمود یعنی صخره. گوید: أعضضته بسیفی یعنی او را با شمشیرم زدم وعض الرجل بصاحبه یعضّ عضیضاً یعنی با او همراه شد.

و ابن ابی الحدید گوید: أعضضته یعنی جعلته معضوضا برؤوس أهلك به. و اغلب آنچه که بر وزن افعلت می‌آید این است که او را فاعل قرار بدهی و در اینجا مقلوب است یعنی عضضت رؤوس اهلك به ــ سرهای خانواده‌ات را با آن زدم ــ .

و ابن میثم گوید: این کلام او: « عضضته» با ضاد روایت می‌شود یعنی او را گزنده آنان قرار دادم و او را با آنان همراه کردم و «أغصصته» با غین و دو صاد روایت شده است، می‌گویی: أغصصت السیف بفلان یعنی گذاشتم که او به‌وسیله شمشیرم گلوگیر شود و مضروب کسی است که با شمشیر گلوگیر می‌شود یعنی نزدیک است که آن را ببلعد.

و به دفعات بیان شد که مقصود امام از این کلامش: «الجدّ» جد معاویه عتبه بن ربیعه و منظور از دایی ولید و منظور از برادر حنظله است که امام آنان را در روز بدر به هلاکت رسانید.

این کلام امام: «ما عملت» کلمه ما موصوله است و به همراه صله‌اش خبر «إن» است و أغلف بیانی برای موصول است .

و محتمل است که معنی این باشد که مادامی که تو را شناختم و بر تو آگاهی یافتم تو را چنین یافتم.

و گفته شد: «ما» مصدریه است و الاغلف القلب کسی است که بصیرت ندارد گویی که قلبش در غلاف باشد «المقارب العقل» در اغلب نسخه‌ها به صیغه فاعل است و دو شارح آن را چنین صحیح داشته‌اند.

جوهری گوید: شئ مقارب با کسره راء: بین خوب و پست است و مقارب را با فتحه راء نگو.

و در بعضی نسخه‌های تصحیح شده با فتحه آمده است و ممکن است که باز هم به معنای مذکور باشد.

در قاموس گوید: شی مقارب با کسره راء: ما بین خوب و پست است یا دین مقارب با کسره و متاع مقارب با فتحه است پایان.

یا اینکه مقصود از آن عقلی است که شیطان به آن نزدیک شده و با آن تماس گرفته است یعنی تو کسی هستی که شیطان با تماس او برخورد کرده است. این سخن او: «و بهتر است درباره تو گفته شود» جوابی برای این سخن او «و از نردبانی بالا رفته‌ای» است و در قاموس آمده: طلع الجبل یعنی از کوه بالا رفت بر وزن طلع با کسره. «علیك لا لك» یعنی این بالا رفتن و

ارتقاء باری بر توست و برای تو مفید نیست. «ما أبعد قولك» یعنی این ادعای تو که امیرمؤمنان وخلیفه مؤمنان هستی چقدر از کردارت یعنی خروجت از روی ستم علیه امامی که اطاعتش واجب است و پراکنده کردن اتحاد مسلمانان به همراه آنچه که در خصوص منکرات و فسق مانند پوشیدن حریر، زربفت و جز آن مرتکب می‌شوی، دور است. ابن ابی الحدید چنین ذکر کرده‌است. «و قریب ما أشبهت» ما مصدریه است یعنی شباهت به عموها و دایی‌هایت از بنی امیه، کسانی که با رسول‌الله صلّی الله علیه و آله محاربه کردند نزدیک است. «بوقع سیوف» متعلق به فعل صرعوا است. «ما خلا» صفتی برای سیوف است «الوغی» با حرکت یعنی غوغا و هیاهو، و از آن ریشه به جنگ وغی گفته می‌شود به دلیل سر و صدا و هیاهویی که در آن است. «لم تماشها الهوینا» یعنی ضربه ما با سستی و ضعف ملحق نشد با آن همراه نشد، «و لم یتماسها» باسین روایت شده است یعنی چیزی از آن با آن درنیامیخته است. «و الهوینا» صفتی است که موصوفش محذوف است از قبیل ضربه، حالت و مانند آن.

و اما آنچه که می‌خواهی یعنی درخواست کردن قاتلان عثمان.

**[ترجمه]

«۴۰۳»

(۱)وَ قَالَ ابْنُ مِيثَم وَ ابْنُ أَبِی الْحَدِيدِ كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَی مُعَاوِيَةَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا حُلْوَةٌ خُضْرَةٌ ذَاتُ زِينَةٍ وَ بَهْجَةٍ لَمْ يُصَبْ إِلَيْهَا أَحَدٌ إِلَّا وَ شَغَلَتْهُ بِزِينَتِهَا عَمَّا هُوَ أَنْفَعُ لَهُ مِنْهَا وَ بِالْآخِرَةِ أُمِرْنَا وَ عَلَيْهَا حُثِثْنَا فَدَعْ يَا مُعَاوِيَةُ مَا يَفْنَی وَ اعْمَلْ لِمَا يَبْقَی وَ احْذَرِ الْمَوْتَ الَّذِی إِلَيْهِ مَصِيرُكَ وَ الْحِسَابَ الَّذِی إِلَيْهِ عَاقِبَتُكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ خَيْراً حَالَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ مَا يَكْرَهُ وَ وَفَّقَهُ لِطَاعَتِهِ وَ إِذَا أَرَادَ بِعَبْدٍ شَرّاً أَغْرَاهُ بِالدُّنْيَا وَ أَنْسَاهُ الْآخِرَةَ وَ بَسَطَ لَهُ أَمَلَهُ وَ عَاقَهُ عَمَّا فِيهِ صَلَاحُهُ وَ قَدْ وَصَلَنِی كِتَابُكَ فَوَجَدْتُكَ تَرْمِی غَيْرَ غَرَضِكَ وَ تُنْشِدُ غَيْرَ ضَالَّتِكَ وَ تَخْبِطُ فِی عَمَايَةٍ وَ تَتِيهُ فِی ضَلَالَةٍ وَ تَعْتَصِمُ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ تَلُوذُ بِأَضْعَفِ شُبْهَةٍ فَأَمَّا سُؤَالُكَ إِلَيَّ الْمُتَارَكَةَ وَ الْإِقْرَارَ لَكَ عَلَی الشَّامِ فَلَوْ كُنْتُ فَاعِلًا ذَلِكَ الْيَوْمَ لَفَعَلْتُهُ أَمْسِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ عُمَرَ وَلَّاكَهَا فَقَدْ عَزَلَ عُمَرُ مَنْ كَانَ وَلَّاهُ صَاحِبُهُ وَ عَزَلَ عُثْمَانُ مَنْ كَانَ عُمَرُ وَلَّاهُ وَ لَمْ يُنْصَبْ لِلنَّاسِ إِمَامٌ إِلَّا لِيَرَی مِنْ صَلَاحِ الْأُمَّةِ مَا قَدْ كَانَ ظَهَرَ لِمَنْ كَانَ قَبْلَهُ أَوْ خَفِيَ عَنْهُمْ غَيُّهُ وَ الْأَمْرُ يَحْدُثُ بَعْدَ الْأَمْرِ وَ لِكُلِ

۱- ۴۰۳- رویاه فی شرح المختار: ۳۷ من الباب الثانی من نهج البلاغه من شرحیهما.

وَالٍ رَأْيٌ وَ اجْتِهَادٌ فَسُبْحَانَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ لُزُومَکَ لِلْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدَعَهِ وَ الْحَیْرَهِ الْمُتَّبَعَهِ مَعَ تَضْیِیعِ الْحَقَائِقِ وَ اطِّرَاحِ الْوَثَائِقِ الَّتِی هِیَ لِلَّهِ طَلِبَهٌ وَ عَلَی عِبَادِهِ حُجَّهٌ فَأَمَّا إِکْثَارُکَ الْحِجَاجَ فِی عُثْمَانَ وَ قَتَلَتِهِ فَإِنَّکَ إِنَّمَا نَصَرْتَ عُثْمَانَ حَیْثُ کَانَ النَّصْرُ لَکَ وَ خَذَلْتَهُ حَیْثُ کَانَ النَّصْرُ لَهُ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]و ابن میثم و ابن ابی الحدید - . آن را در شرح مختار ۳۷ از بخش دوم از نهج البلاغه از شرحشان روایت کرده‌اند. -

گویند: امیرمؤمنان برای معاویه نوشت.

اما بعد، دنیا زیبای سرسبز دارای زینت و شکوهی است که کسی گرفتار آن نشد مگر اینکه با زینتش او را از آنچه که برایش سودمندتر از آن است غافل کرد، و ما به آخرت امر شدیم و بر آن تشویق شدیم پس ای معاویه آنچه که فانی است را رها کن و برای باقی کار کن و از مرگی که بازگشت به‌سوی آن است بر حذر باش و از حسابی که عاقبتت آن است. و بدان که خداوند زمانی‌که برای بنده‌ای خیری اراده می‌کند میان او و آن، چیزی که از آن اکراه دارد جدایی می‌اندازد و به او توفیق طاعت می‌بخشد و زمانی‌که برای بنده‌ای شری اراده کند او را با دنیا فریب می‌دهد و آخرت را از ذهن او به فراموشی می‌سپارد و امیدش را برای او وسعت می‌بخشد و او را از آنچه که صلاحش از آن است باز می‌دارد.

نامه‌ات به من رسید پس دیدم که تو غیر از هدفت را قصد کرده و غیر از گمشده‌ای را طلب می‌کنی و در جهالت کورکورانه می‌روی و در ضلالت سرگردانی و به غیر برهان چنگ می‌زنی و به ضعیف‌ترین شبهه پناه می‌بری.

اما درخواستت از در خصوص من متارکه و واگذار کردن شام به تو، اگر امروز فاعل این عمل بودم قطعاً دیروز آن را انجام می‌دادم. و اما این سخنت که عمر ولایت آن را به تو داد، عمر کسی که رفیقش به او ولایت داده بود را عزل کرد و عثمان کسی که عمر ولایت داده بود را عزل کرده و برای مردم امامی منصوب نکرد مگر اینکه آنچه که برای فرد پیش از او بود ظاهر شده بود را به صلاح امت ببینند یا اینکه گمراهی‌اش از آن پنهان بوده باشد و امری بعد از امر دیگر رخ می‌دهد و برای هر والی عقیده و اجتهادی است .

خدای را سپاس معاویه چه سخت به هوس های بدعت زا، و سرگردانی پایدار، وابسته ای حقیقت ها را تباه کرده، و پیمان ها را شکسته ای، پیمان هایی که خواسته خدا و حجّت خدا بر بندگان او بود. امّا جواب پرگویی تو نسبت به عثمان و کشندگان او آن است که:تو عثمان را هنگامی یاری دادی که انتظار پیروزی او را داشتی، و آنگاه که یاری تو به سود او بود او را خوار گذاشتی.با درود.

**[ترجمه]

«۴۰۴»

(۱)

ج، الإحتجاج مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام فَسُبْحَانَ اللَّهِ إِلَی قَوْلِهِ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]احتجاج - . طبرسی آن را در اواخر عنوان: «احتجاج امام علیه السلام بر معاویه در جوابی که برای او نوشت...» از کتاب احتجاج: ج ۱، ص ۱۸۰ روایت کرده است.

ظاهر این است که از نسخه کمپانی از بحار الانوار لفظ «نهج» افتاده است زیرا بعید است که بر مصنف پوشیده باشد که این کلام ذیل شماره ۳۷ از بخش نامه‌های نهج البلاغه مذکور است. - :

از نامه امام علیه السّلام: از «سبحان الله» تا این کلام او «والسلام» را آورده است.

**[ترجمه]

بیان

الحقائق هی ما یحق للرجل أن یحمیه کما یقال حامی الحقیقه و قیل هی الأمور التی ینبغی أن یعتقدها من خلافته علیه السلام و وجوب طاعته و وثائق الله عهوده المطلوبه له و هی علی عباده حجه یوم القیامه.

و قال ابن أبی الحدید (۲)و أما قوله علیه السلام إنما نصرت عثمان إلخ فقد روی البلاذری أنه لما أرسل عثمان إلی معاویه یستمده بعث یزید بن أسد القسری جد خالد بن عبد الله أمیر العراق و قال إذا أتیت ذا خشب فأقم بها و لا تتجاوزها و لا تقل الشاهد یری ما لا یری الغائب فإنی أنا الشاهد و أنت الغائب.

قال فأقام القسری بذی خشب حتی قتل عثمان فاستقدمه حینئذ معاویه فعاد إلی الشام بالجیش الذی کان أرسل معه و إنما صنع ذلک معاویه لیقتل عثمان فیدعو إلی نفسه.

---

۱ - ۴۰۴- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی أواخر عنوان: «احتجاجه علیه السلام علی معاویه فی جواب کتبه إلیه ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۰. و الظاهر أنّه سقط من نسخه الکمبانیّ من بحار الأنوار لفظه «نهج» إذ من البعید أنه خفی علی المصنّف کون الکلام مذکورا تحت الرقم: ۳۷ من باب الکتب من نهج البلاغه.

۲- ۲ ذکره فی شرح المختار: ۳۷ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۷۸۵ ط الحدیث ببیروت.

و کتب معاویه إلی ابن عباس عند صلح الحسن علیه السلام کتابا یدعوه فیه إلی بیعته و یقول له فیه و لعمری لو قتلتک بعثمان رجوت أن یکون ذلک لله رضا و أن یکون رأیا صوابا فإنک من الساعین علیه و الخاذلین له و السافکین دمه و ما جری بینی و بینک صلح فیمنعک منی و لا بیدک أمان.

فکتب إلیه ابن عباس جوابا طویلا- یقول فیه و أما قولک إنی من الساعین علی عثمان و الخاذلین له و السافکین دمه فأقسم بالله لأنت المتربص بعثمان و المحب لهلاکه و الحابس الناس قبلک عنه علی بصیره من أمره و لقد أتاک کتابه و صریخه یستغیث بک و یستصرخ فما حفلت حتی بعثت به معذرا بأخره و أنت تعلم أنهم لن یدرکوه حتی یقتل فقتل کما کنت أردت ثم علمت بعد ذلک أن الناس لن یعدلوا بیننا و بینک فطفقت تنعی عثمان و تلزمنا دمه و تقول قتل عثمان مظلوما فإن یک قتل مظلوما فأنت أظلم الظالمین ثم لم تزل مصوبا و مصعدا و جاثما و رابضا تستغوی الجهال و تنازعنا حقنا بالسفهاء حتی أدرکت ما طلبت وَ إِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَکُمْ وَ مَتاعٌ إِلی حِینٍ (۱)

**[ترجمه]حقائق همان است که برای مرد سزاوار است که از آن حمایت کند چنانکه حامی الحقیقه گفته می‌شود.

و گفته شده: اموری است که شایسته است که در مورد خلافت امام علیه السّلام و وجوب طاعت او به آن معتقد باشد. وثائق الله: پیمان‌های طلب شده خدا و آنها در روز قیامت حجتی بر بندگان اوست.

ابن ابی الحدید - . آن را در شرح مختار: (۳۷) از نهج البلاغه از شرحش: ج۴ ص۷۸۵ چاپ جدید بیروت ذکر کرده است. -

گوید: و اما این کلام امام علیه السّلام: «انما نصرت عثمان» تا پایان آن، بلاذری روایت کرده است که زمانی‌که عثمان به قصد کمک‌خواهی به‌سوی معاویه فرستاد یزید بن اسد قسری جد خالد بن عبدالله امیر عراق را فرستاد و گفت: زمانی‌که به ذاخشب رسیدی در آنجا اقامت کن و از آن گذر نکن و نگو که شاهد آنچه که غائب نمی‌بیند را می‌بینند که من شاهد هستم و تو غائب.

راوی ادامه داد: قسری در ذاخشب اقامت کرد تا اینکه عثمان کشته شد پس معاویه از او خواست که وارد شود پس با لشکری که همراه او فرستاده بود به شام بازگشت و معاویه فقط به این دلیل چنین کرد که عثمان کشته شود او مردم را به‌سوی خود دعوت کند.

و معاویه به هنگام صلح حسن علیه السّلام نامه‌ای برای ابن عباس نوشت که او را در آن به بیعت با خود دعوت می‌کند و به او می‌گوید: به جانم سوگند اگر در قصاص عثمان می‌کشتمت امید دارم که آن مورد رضای خدا و عقیده درستی باشد که تو از تلاش‌کنندگان علیه او، تلاش‌کنندگان علیه او، رها کنندگان او و ریزندگان خون او هستی ما آنچه که ما بین من و تو گذشت اصلاح شده است پس تو را از من باز می‌دارد و در دستت امان نیست.

پس ابن عباس جوابی طولانی برای او نوشت که در آن می‌گوید: و اما در خصوص این سخنت که من از تلاش‌کنندگان علیه عثمان، رها کنندگان و ریزندگان خون او هستم، به خدا سوگند که تو در کمین عثمان و دوستدار هلاکت او بودی و مردم را در بصره از امر او بازداشته بودی و نامه و فریاد کمک‌خواهی او به تو رسید که در آن از تو طلب یاری و استغاثه می‌کرد

پس اعتنا نکردی _تا اینکه کسی را با بهانه تأخیر به سوی او فرستادی_ و تو می‌دانی که آنها تا کشته شدن او به وی نمی... رسند پس چنانکه خواسته بودی کشته شد سپس بعد از آن دریافتی که مردم ما و تو را برابر نمی‌دانند پس به عزای عثمان نشستی و خون او را بر ما لازم کردی و گفتی: عثمان مظلومانه کشته شد که اگر او مظلومانه کشته شده باشد تو ظالم‌ترین ظالمان هستی سپس درحالی‌که بالا و پایین می‌رفتی و بسان پرنده شکاری سگان بر زمین می‌نشستی پیوسته نادانان را گمراه کردی و با کم‌خردان بر سر حقمان با ما نزاع کردی تا اینکه به آنچه می‌خواستی دست یافتی. «وَإِنْ أَدْرِی لَعَلَّهُ فِتْنَهٌ لَّكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَی حِینٍ» {و نمی دانم شاید آن برای شما آزمایشی و تا چند گاهی [وسیله] برخورداری باشد} - . اقتباسی است از آیه ۱۱۱ از سوره انبیاء. -

**[ترجمه]

بعث به أی بالجیش أو الصریخ معذرا بالتشدید و هو المقصر و من یبدی عذرا و لیس بمحق بأخره أی بتأخیر و تسویف أو آخرا حیث لا ینفع قال الجوهری بعته بأخره بکسر الخاء و قصر الألف أی بنسئه و جاء فلان بأخره بفتح الخاء أی أخیرا.

و فی النهایه فیه فصعد فی النظر و صوبه أی نظر إلی أعلای و أسفلی یتأملنی انتهی.

و جثم الطائر تلبد بالأرض و ربوض الغنم و الکلب مثل بروک الإبل و جثوم الطیر فتاره شبهه بالطیور الخاطفه و تاره بالکلاب الضاریه الصائده.

**[ترجمه]بعثت به یعنی لشکر را، یا فریادرس را، «معذّرا» با تشدید است یعنی کوتاهی‌کننده و کسی که عذری می‌آورد و محق نیست. «بأخره» یعنی با تأخیر و تعویق یا آخراً طوری‌که فایده ندارد، جوهری گوید: بعته بأخره با کسره خاء و قصر الف یعنی نسیه فروختم و جاء فلان بأخره با فتحه خاء یعنی در آخر آمد.

در النهایه درباره آن آمده است: «فصعّد فی النظر و صوّبه» یعنی به درحالی‌که در من تأمل می‌کرد مرا برانداز کرد. پایان.

جثم الطائر: یعنی پرنده به زمین چسبید، و ربوض گوسفند و سگ مانند بروک شتر و جثوم پرنده است و گاهی او را به پرنده شکاری و گاه به سگ درنده شکاری تشبیه کرده است.

**[ترجمه]

«۴۰۵»

(۲)وَ قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ رَوَی نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ أَنَّهُ كَتَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ

۱- ۱ اقتباس من الآیه: ۱۱۱ من سوره الأنبیاء.

۲- ۴۰۵- رواه ابن أبی الحدید تاما- و ابن میثم ناقصا- فی شرح المختار: ۱۰ من الباب الثانی من نهج البلاغه من شرحیهما: ج ۴ ص ۵۲۸ ط الحدیث ببیروت، و فی شرح کمال الدین ابن میثم: ج ۴ ص ۳۷۱. و رواه نصر بن مزاحم رحمه اللّه فی أواسط الجزء الثانی من کتاب صفّین ص ۱۰۸، ط مصر. و رویناه عنه و عن مصدر آخر تحت الرقم: ۹۱- ۹۲ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ۲۴۶.

عليه السلام إِلَى مُعَاوِيَهَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِی سُفْيَانَ سَلَامٌ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَيْکَ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ قَدْ رَأَيْتَ مُرُورَ الدُّنْيَا وَ انْقِضَاءَهَا وَ تَصَرُّمَهَا وَ تَصَرُّفَهَا بِأَهْلِهَا فِيمَا مَضَی مِنْهَا وَ خَيْرُ مَا اکْتَسَبْتَ مِمَّا بَقِیَ مِنَ الدُّنْيَا مَا أَصَابَ الْعِبَادُ الصَّالِحُونَ فِيمَا مَضَی مِنْهَا مِنَ التَّقْوَی وَ مَنْ يَقِسِ الدُّنْيَا بِالْآخِرَهِ يَجِدْ بَيْنَهُمَا بَوْناً بَعِيداً وَ اعْلَمْ يَا مُعَاوِيَهُ أَنَّکَ قَدِ ادَّعَيْتَ أَمْراً لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ لَا فِی الْقَدِيمِ وَ لَا فِی الْحَدِيثِ وَ لَا فِی الْبَقِيَّهِ وَ لَسْتَ تَقُولُ فِيهِ بِأَمْرٍ بَيِّنٍ يُعْرَفُ لَهُ أَثَرٌ وَ لَا عَلَيْکَ مِنْهُ شَاهِدٌ وَ لَسْتَ مُتَعَلِّقاً بِآيَهٍ مِنْ کِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عَهْدٍ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ فَکَيْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَقَشَّعَتْ عَنْکَ غَيَابَهُ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ دُنْيَا قَدْ فُتِنْتَ بِزِينَتِهَا وَ رَکَنْتَ إِلَی لَذَّتِهَا وَ خَلَّا بَيْنَکَ وَ بَيْنَ عَدُوِّکَ فِيهَا عَدُوٌّ کَلِبٌ مُضِلٌّ جَاهِدٌ مَلِيحٌ مُلِحٌّ مَعَ مَا قَدْ ثَبَتَ فِی نَفْسِکَ مِنْ حُبِّهَا دَعَتْکَ فَأَجَبْتَهَا وَ قَادَتْکَ فَاتَّبَعْتَهَا وَ أَمَرَتْکَ فَأَطَعْتَهَا فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ خُذْ أُهْبَهَ الْحِسَابِ فَإِنَّهُ يُوشِکُ أَنْ يَقِفَکَ وَاقِفٌ عَلَی مَا لَا يُجِنُّکَ بِهِ مِجَنٌّ وَ مَتَی کُنْتُمْ يَا مُعَاوِيَهُ سَاسَهَ الرَّعِيَّهِ أَوْ وُلَاهَ لِأَمْرِ هَذِهِ الْأُمَّهِ بِلَا قَدَمٍ حَسَنٍ وَ لَا شَرَفٍ تَلِيدٍ عَلَی قَوْمِکُمْ فَاسْتَيْقِظْ مِنْ سِنَتِکَ وَ ارْجِعْ إِلَی خَالِقِکَ وَ شَمِّرْ لِمَا سَيَنْزِلُ بِکَ وَ لَا تُمَکِّنْ عَدُوَّکَ الشَّيْطَانَ مِنْ بُغْيَتِهِ فِيکَ مَعَ أَنِّی أَعْرِفُ أَنَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ صَادِقَانِ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لُزُومِ سَابِقِ الشَّقَاءِ وَ إِنْ لَا تَفْعَلْ فَإِنِّی أُعْلِمُکَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِکَ إِنَّکَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ مِنْکَ الشَّيْطَانُ مَأْخَذَهُ فَجَرَی مِنْکَ مَجْرَی الدَّمِ فِی الْعُرُوقِ وَ لَسْتَ مِنْ أَئِمَّهِ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ لَا مِنْ رُعَاتِهَا وَ اعْلَمْ أَنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَوْ کَانَ إِلَی النَّاسِ أَوْ بِأَيْدِيهِمْ لَحَسَدُونَاهُ وَ لَامْتَنُّوا عَلَيْنَا بِهِ

ص: ۱۰۰

وَ لَكِنَّهُ قَضَاءٌ مِمَّنْ مَنَحَنَاهُ وَ اخْتَصَّنَا بِهِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ الصَّادِقِ الْمُصَدَّقِ لَا أَفْلَحَ مَنْ شَكَّ بَعْدَ الْعِرْفَانِ وَ الْبَيِّنَهِ رَبِّ احْكُمْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ عَدُوِّنَا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ قَالَ نَصْرٌ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَهُ بِالْجَوَابِ مِنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِى سُفْيَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِى طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَدَعِ الْحَسَدَ فَإِنَّكَ طَالَ مَا لَمْ تَنْتَفِعْ بِهِ إِلَى آخِرِ مَا مَرَّ بِرِوَايَهِ ابْنِ مِيثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ.

أَقُولُ وَجَدْتُ فِى كِتَابِ صِفِّينَ لِنَصْرٍ مِثْلَهُ (۱)وَ رَوَى ابْنُ مِيثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ كِتَابَهُ علیه السلام نَحْواً مِمَّا مَرَّ (۲)

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گوید - . ابن ابی الحدید آن را به صورت کامل و ابن میثم به صورت ناقص در شرح مختار ۱۰ از بخش دوم نهج البلاغه از شرحشان: ج۴ ص ۵۲۸ چاپ جدید بیروت، و در شرح کمال الدین ابن میثم: ج۴، ص۳۷۱ روایت کرده است.

و نصر بن مزاحم آن را در اواسط جلد دوم از کتاب صفین ص ۱۰۸، چاپ مصر روایت کرده استو

و ما آن را از او و منبعی دیگر ذیل شماره: (۹۱-۹۲) از بخش نامه‌های امیر مؤمنان از کتاب نهج السعاده: ج۴ ص ۲۴۶ روایت کردیم. - : نصر بن مزاحم روایت کرد که امیرمؤمنان علیه السّلام برای معاویه نوشت: از بنده خدا علی امیرمؤمنان به معاویه پسر ابوسفیان سلام بر کسی که از هدایت پیروی کرد، من در حضور شما خدایی که جز او خدایی نیست را حمد می گویم، اما بعد تو گذر دنیا، پایان یافتن، گذشتن و برخورد آن با اهل خویش در آنچه که از آن سپری شد را دیده‌ای و بهترین چیزی که در باقی‌مانده دنیا کسب می کنی چیزی است که بندگان صالح در روزگار گذشته دنیا از تقوی به‌دست آورده‌اند. و هر که دنیا و آخرت را قیاس کند میان آن دو فاصله بسیار می‌یابد. معاویه بدان که تو امری را که نه در دیروز، نه در امروز و نه پس از این شایسته آن نیستی ادعا کرده‌ای و درباره آن امر روشنی که بیانگر نشانه‌ای باشد نمی گویی و نه از آن شاهدی بر توست، و نه به آیه‌ای از کتاب خدا و عهدی از رسول‌الله مربوط هستی. چه خواهی کرد آنگاه که تاریکی از آنچه که در خصوص دنیا بر آن هستی برافتد، دنیایی که به زینتش فریفته شده‌ای، به لذتش تکیه کرده‌ای و در آن، میان تو و دشمنت فاصله انداخت، دشمنی سگ‌صفت، گمراه کننده، تلاشگر، ملیح، اصرار کننده، به همراه عشقی که از آن در تو ثابت شده است؛ تو را فراخواند و اجابتش کردی، رهبری‌ات کرد پس پیروی‌اش کردی، به تو فرمان داد پس اطاعتش کردی، پس از این امر کناره بگیر و آماده حساب باش که به زودی متوقف‌کننده‌ای تو را بر آنچه که هیچ سپری در برابر آن حفظ نخواهد کردی متوقف می‌سازد.

ای معاویه شما بدون سابقه نیکو و شرف دیرین بر قومتان کی رهبر رعیت و سرپرست امر این امت بوده‌اید، از خوابت بیدار شو و به‌سوی خالقت بازگرد و برای آنچه که بر تو نازل خواهد شد آماده باش و به دشمنت شیطان فرصت ستم بر خود را نده، با وجود آنکه می‌دانم که خدا و رسولش صادق هستند _ پناه می‌برم به خدا از ملازمت پیشینه‌های شقاوت _ و اگر چنین نکنی من تو را از آنچه که در مورد خودت از آن غافل هستی آگاه می کنم، که تو صاحب نعمتی هستی که شیطان به جایگاه خویش در تو دست یافته است و بسان خون در رگ در وجودت جاری شده است درحالی‌که از پیشوایان و سرپرستان این امت نیستی.

و بدان که این امر اگر بر عهده مردم یا به‌دست آنان بود قطعاً بر ما حسادت می کردند و ما را بر آن قدرت نمی‌دادند اما آن

تقدیری از جانب کسی است که آن را بر ما عطا کرد و بر زبان نبی صادق تأییدشده‌اش ما را به آن مختص گردید و کسی که بعد از شناخت و دلیل روشن تردید کند رستگار نمی‌شود، بار خدایا میان ما و دشمن با حق داوری کن که تو بهترین داوران هستی.

نصر گوید: پس معاویه در جواب او نوشت: از معاویه پسر ابوسفیان به علی بن ابی طالب اما بعد، حسادت را رها کن که آنچه که از آن سود نمی‌بری را به درازا کشانده‌ای.

تا پایان آنچه که ابن میثم رضی الله عنه بیان شد.

می‌گویم: در کتاب صفین نصر مشابه آن را یافتم. - . بیان شد که نصر بن مزاحم آن را در اواسط جلد دوم از کتاب صفین ص ۱۰۸، چاپ مصر روایت کرده است. -

و ابن میثم(رحمه الله علیه) نامه‌ای از امام علیه السّلام تقریباً مشابه آنچه که بیان شد را روایت کرد. - . بیان شد که کمال الدین ابن میثم آن را در شرح مختار ۱۰ از بخش دوم نهج البلاغه از شرحش، ج۴، ص ۳۷۱ روایت کرده است. -

**[ترجمه]

«۴۰۶»

(۳)وَ ذَکَرَ السَّیِّدُ الرَّضِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فِی النَّهْجِ بَعْضَهُ فَلْنَذْکُرْهُ لِلِاخْتِلَافِ الْکَثِیرِ بَیْنَهُمَا قَالَ وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَیْهِ أَیْضاً وَ کَیْفَ أَنْتَ صَانِعٌ إِذَا تَکَشَّفَتْ عَنْکَ جَلَابِیبُ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنْ دُنْیَا قَدْ تَبَهَّجَتْ بِزِینَتِهَا وَ خَدَعَتْ بِلَذَّتِهَا دَعَتْکَ فَأَجَبْتَهَا وَ قَادَتْکَ فَاتَّبَعْتَهَا وَ أَمَرَتْکَ فَأَطَعْتَهَا وَ إِنَّهُ یُوشِکُ أَنْ یَقِفَکَ وَاقِفٌ عَلَی مَا لَا یُنْجِیکَ مِنْهُ مِجَنٌّ فَاقْعَسْ عَنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ خُذْ أُهْبَهَ الْحِسَابِ وَ شَمِّرْ لِمَا قَدْ نَزَلَ بِکَ وَ لَا تُمَکِّنِ الْغُوَاهَ مِنْ سَمْعِکَ وَ إِنْ لَا تَفْعَلْ أُعْلِمْکَ مَا أَغْفَلْتَ مِنْ نَفْسِکَ فَإِنَّکَ مُتْرَفٌ قَدْ أَخَذَ الشَّیْطَانُ مِنْکَ مَأْخَذَهُ وَ بَلَغَ فِیکَ أَمَلَهُ وَ جَرَی مِنْکَ مَجْرَی الرُّوحِ وَ الدَّمِ وَ مَتَی کُنْتُمْ یَا مُعَاوِیَهُ سَاسَهَ الرَّعِیَّهِ وَ وُلَاهَ أَمْرِ الْأُمَّهِ بِغَیْرِ قَدَمٍ سَابِقٍ وَ لَا شَرَفٍ بَاسِقٍ وَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ لَوَازِمِ سَابِقِ الشَّقَاءِ وَ أُحَذِّرُکَ أَنْ تَکُونَ مُتَمَادِیاً فِی غِرَّهِ الْأُمْنِیِّهِ مُخْتَلِفَ الْعَلَانِیَهِ وَ السَّرِیرَهِ وَ قَدْ دَعَوْتَ إِلَی الْحَرْبِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِباً وَ اخْرُجْ إِلَیَّ وَ أَعْفِ الْفَرِیقَیْنِ عَنِ الْقِتَالِ لِتَعْلَمَ أَیُّنَا الْمَرِینُ عَلَی قَلْبِهِ وَ الْمُغَطَّی عَلَی بَصَرِهِ فَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ قَاتِلُ جَدِّکَ

ص: ۱۰۱

۱- ۱ تقدم أن نصر بن مزاحم رحمه اللّه رواه فی أواسط الجزء الثانی من کتاب صفّین ص ۱۰۸ ط مصر.

۲- ۲ تقدم أن کمال الدین ابن میثم رواه فی شرح المختار: ۱۰ من الباب الثانی من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۷۱.

۳- ۴۰۶- رواه السیّد رحمه اللّه فی المختار: ۱۰ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

وَ خَالِکَ وَ أَخِیکَ شَدْخاً یَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِکَ السَّیْفُ مَعِی وَ بِذَلِکَ الْقَلْبِ أَلْقَی عَدُوِّی مَا اسْتَبْدَلْتُ دِیناً وَ لَا اسْتَحْدَثْتُ نَبِیّاً وَ إِنِّی لَعَلَی الْمِنْهَاجِ الَّذِی تَرَکْتُمُوهُ طَائِعِینَ وَ دَخَلْتُمْ فِیهِ مُکْرَهِینَ وَ زَعَمْتَ أَنَّکَ جِئْتَ ثَائِراً بِعُثْمَانَ وَ لَقَدْ عَلِمْتَ حَیْثُ وَقَعَ دَمُ عُثْمَانَ فَاطْلُبْهُ مِنْ هُنَاکَ إِنْ کُنْتَ طَالِباً فَکَأَنِّی قَدْ رَأَیْتُکَ تَضِجُّ مِنَ الْحَرْبِ إِذَا عَضَّتْکَ ضَجِیجَ الْجِمَالِ بِالْأَثْقَالِ وَ کَأَنِّی بِجَمَاعَتِکَ تَدْعُونِی جَزَعاً مِنَ الضَّرْبِ الْمُتَتَابِعِ وَ الْقَضَاءِ الْوَاقِعِ وَ مَصَارِعَ بَعْدَ مَصَارِعَ إِلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ هِیَ کَافِرَةٌ جَاحِدَةٌ أَوْ مُبَایِعَةٌ حَائِدَةٌ.

**[ترجمه]سید رضی - . سید آن را در مختار ۱۰ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرده است. -

در نهج‌البلاغه بخشی از آن را ذکر کرده است که به‌دلیل اختلاف زیاد بین این دو نامه ذکر می‌کنم. گوید: و نامه دیگر امام علیه السّلام برای او: چه خواهی کرد، آنگاه که جامه های رنگین تو کنار رود، جامه هایی که به زیباییهای دنیا زینت شده است دنیا تو را با خوشی های خود فریب داده، تو را به سوی خود خواند، و تو به دعوت آن پاسخ دادی، فرمانت داد و اطاعت کردی.همانا به زودی تو را وارد میدان خطرناکی می کند که هیچ سپر نگهدارنده ای نجاتت نمی دهد.

ای معاویه از این کار دست بکش، و آماده حساب باش، و آماده حوادثی باش که به سراغ تو می آید.به گمراهان فرو مایه، گوش مسپار اگر چنین نکنی به تو اعلام می دارم که در غفلت زدگی قرار گرفته ای، همانا تو ناز پرورده ای هستی که شیطان بر تو حکومت می کند، و با تو به آرزوهایش می رسد، و چون روح و خون در سراسر وجودت جریان دارد.

معاویه از چه زمانی شما زمامداران امّت و فرمانده هان ملّت بودید نه سابقه درخشانی در دین، و نه شرافت والایی در خانواده دارید.پناه به خدا می برم از گرفتار شدن به دشمنی های ریشه دار تو را می ترسانم از اینکه به دنبال آرزوها تلاش کنی، و آشکار و نهانت یکسان نباشد.

معاویه مرا به جنگ خوانده ای، اگر راست می گویی مردم را بگذار و به جنگ من بیا، و دو لشکر را از کشتار باز دار، تا بدانی پرده تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده، و دیده چه کس پوشیده است من ابو الحسن، کشنده جدّ و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر، می باشم که سر آنان را شکافتم، امروز همان شمشیر با من است، و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می کنم، نه بدعتی در دین گذاشته، و نه پیامبر جدیدی برگزیده ام، من بر همان راه راست الهی قرار دارم که شما با اختیار رهایش کرده، و با اکراه پذیرفته بودید؛ خیال کردی به خونخواهی عثمان آمده ای در حالی که می دانی خون او به دست چه کسانی ریخته شده است.

اگر راست می گویی از آنها مطالبه کن همانا من تو را در جنگ می نگرم که چونان شتران زیر بار سنگین مانده، فریاد و ناله سر می دهی، و می بینم که لشکریانت با بی صبری از ضربات پیاپی شمشیرها، و بلاهای سخت، و بر خاک افتادن مداوم تن ها، مرا به کتاب خدا می خوانند در حالی که لشکریان تو، کافر و بیعت کنندگان پیمان شکنند

**[ترجمه]

بیان

و إنى أحمد إليك الله أى أحمد الله منهيا إليك قال فى النهايه فى كتابه عليه الصلاه و السلام أما بعد فإنى أحمد إليك الله أى أحمده معك فأقام إلى مقام مع و قيل معناه أحمد إليك نعمه الله بتحديثك إياها.

و قال الجوهرى قشعت الريح السحاب أى كشفته فانقشع و تقشع و أقشع أيضا.

و فى القاموس غيابه كل شى ء سترك منه و منه غيابات الجب و غيبان الشجر.

و الجلابيب جمع جلباب و هى الملحفه فى الأصل فاستعير لغيرها من الثياب.

قوله عليه السلام قد تبهجت أى صار ذات بهجه و حسن أو تكلفت البهجه.

و قال الجوهرى ألاح بسيفه لمع به و ألاحه أهلكه.

قوله أن يقفك واقف وقف جاء لازما و متعديا و استعمل هنا متعديا و يقال أيضا وقفه على ذنبه أى أطلعه عليه و الواقف هو الرب تعالى عند الحساب أو هو عليه السلام فى الدنيا أو عند مخاصمه القيامه و قيل أى الموت و المجن بكسر الميم و فتح الجيم الترس و التليد القديم و قعس عن الأمر تأخر عنه و الأهبه بالضم الاستعداد لما قد نزل بك أى الابتلاء بسوء العاقبه أو الحرب أو الموت أو القتل و ما بعده تنزيلا لما لا بد من وقوعه منزله الواقع و تقول أغفلت الشى ء إذا

تركته على ذكر منك و تغافلت عنه و مفعول أغفلت ضمير ما و من نفسك بيان ذلك الضمير و تفسير له.

كذا ذكره ابن ميثم و قيل الظرف متعلق بالإغفال على تضمين معنى الصرف و الإبعاد.

و الأظهر عندى أن من للتبعيض و هو حال عن الضمير أى من صفات نفسك و أحوالها و أترفته النعمه أطغته.

قوله عليه السلام مأخذه أى تناولك تناوله الكامل المعروف أو أخذ منك الموضع الذى يمكنه و ينفعه أخذه و يروى بالجمع.

و قال الفيروزآبادى فى ماده سوس من كتاب القاموس سست الرعيه سياسه أمرتها و نهيتها.

و سابق الشقاء ما سبق فى القضاء و التمادى تفاعل من المدى و هو الغايه و الغره الغفله و الأمنيه طمع النفس.

و قال الجوهرى الرين الطبع و الدنس يقال ران على قلبه ذنبه غلب و الشدخ كسر الشى ء الأجوف.

قوله عليه السلام و لقد علمت حيث وقع أى إن كنت تطلب ثارك عند من أجلب و حاصر فالذى فعل ذلك طلحه و الزبير فاطلب ثارك من بنى تيم و بنى أسد بن عبد العزى و إن كنت تطلبه ممن خذل فاطلبه من نفسك فإنك خذلته و كنت قادرا على أن تمده بالرجال فخذلته و قعدت عنه بعد أن استغاث بك.

كذا ذكره ابن أبى الحديد و الضجيج الصياح عند المكروه و المشقه و الجزع أى كأنى شاهد لجزعك من الحرب إذا عضتك الحرب و أصل العض اللزوم و منه العض بالأسنان أى إذا لزمتك و أثرت فيك شدتها تضج كما يضج الجمل بثقل حمله و مصارع بعد مصارع أى من سقوط على الأرض بعد سقوط و هى كافره أى جماعتك و الكافره الجاحده أصحابه الذين لم يبايعوا و المبايعه الحائده هم الذين بايعوه ثم عدلوا إليه من قولهم حاد

عن الشي ء إذا عدل و مال و هذا من إخباره عليه السلام بالغائبات و هو من المعجزات الباهرات.

**[ترجمه]و إنى احمد إليك الله يعنى درحالى‌که پايان سخنم به تو مى‌رسد خدا را حمد مى‌گويم. در النهايه گويد: در نامه امام عليه السّلام آمده است: اما بعد فأنى احمد اليك الله يعنى همراه تو حمد مى‌گويم پس إلى در مقام مع واقع شده است. گفته شده معنايش اين است: نعمت خدا را با به واداشتن تو به بيان آن نعمت، نزد تو حمد مى‌گويم.

جوهرى گويد: قشعت الريح الحساب يعنى باد ابرها را نمايان کرد و در مقابل براى ابر انقشع و تقشع به‌کار مى‌رود و أقشع نيز چنين است.

در قاموس آمده است: غيابه هر چيزى محل پنهان تو از آن است و غيابات الجب و غيبان الشجر از آن است.

و جلابيت جمع جلباب است که همان ملحفه است و در اصل بر غير آن در خصوص لباس استعاره گرفته شده است.

اين کلام امام عليه السّلام «قد تبهّجت» يعنى صاحب شکوه و زيبايى شد يا تظاهر به شکوه کرد.

و جوهرى گويد: ألاح بسيفه يعنى با شمشيرش درخشيد، و ألاحه يعنى او را هلاك کرد.

و اين کلام او: «أن يقفك واقف» وقف به صورت لازم و متعدى آمده است و در اينجا متعدى به‌کار رفته است و وقفه على ذنبه نيز گفته مى‌شود يعنى او را بر گناهش مطلع کرد و واقف خداوند متعال در هنگامه حساب است يا خداوند متعال در دنيا يا به هنگام مخاصمه قيامت است و گفته شده مرگ است. «المجنّ» با کسره ميم و فتحه جيم يعنى سپر و تليد يعنى قديمى. و قعس عن الامر: يعنى از آن بازنشست. الأهبه با ضمه آمادگى براى آنچه که بر تو نازل خواهد شد يا مبتلا شدن به سوء عاقبت يا جنگ يا مرگ يا قتل است، و عبارت بعد از آن آوردن آنچه که واجب الوقوع است به منزله وقوع يافته است. و اغفلت الشئ مى‌گويى زمانى که آن را با وجود يادآورى براى تو ترک کنى. و تظاهر به غفلت از آن بکنى و مفعول أغفلت ضمير «ما» است و «من نفسک» بيانى و تفسيرى براى آن ضمير است.

ابن ميثم چنين ذکر کرده است. و گفته شده: ظرف متعلق به اغفال براساس تضمين معناى روى‌گرداندن و دور کردن است.

و بهتر در نظر من اين است که «من» تبعيضيه باشد و آن حالى براى ضمير باشد يعنى از صفات و احوالات نفس تو. أترفته النعمه: يعنى نعمت او را سرکش کرد.

اين کلام امام عليه السّلام: «مأخذه» يعنى تو را به صورت کامل و معروف دربر گرفت يعنى جايگاهى که برايش ممکن بود و گرفتنش برايش نافع بود از تو گرفت و به صورت جمع نيز روايت مى‌شود.

و فيروز آبادى در ريشه «سوس» از کتاب قاموس گويد سُستُ الرعيه سياسةً: يعنى رعيت را امر و نهى کردم.

و سابق الشقاء يعنى آنچه که در قضا گذشت. و تمادى باب تفاعل از ريشه مدى يعنى غايت، است. الغرّه يعنى غفلت و الأمنيه:

طمع و آرزوی نفس.

جوهری گوید: الرین یعنی سرشت و آلودگی. و گفته می‌شود: ران علی قلبه ذنبه: یعنی گناهش بر قلب او چیره شد.

و و شدخ یعنی شکستن شئ توخالی.

این کلام او علیه السّلام: و لقد علمت حیث وقع یعنی اگر به دنبال انتقامت از کسی که او را گرفت و محاصره کرد هستی پس کسی که آن را انجام داد طلحه و زبیر است پس انتقامت را از بنی تمیم و بنی اسد بن عبد العزّی طلب کن و اگر آن را از کسی که او را رها کرد طلب می‌کنی آن را از خودت طلب کن که تو او را رها کردی که درحالی که قادر بودی او را با مردانت یاری کنی او را رها کردی و از او بازنشستی بعد از اینکه از تو طلب یاری کرد.

ابن ابی الحدید چنین ذکر کرده است. و ضجیج: فریاد به هنگام امر ناپسند و مشقت و جزع است یعنی گویی من شاهد جزع تو از جنگ هستم آنگاه که جنگ تو را به دندان گرفت. و اصل عضّ لزوم و همراهی است. و عض بالاسنان از این ریشه است یعنی دندان با تو همراه شد و شدتش را در تو تأثیرگذار کرد. فریاد می‌زنی چنانکه شتر از سنگینی بارش ناله برمی‌آورد. «و مصارع بعد مصارع» یعنی از سقوط بر زمین در پی سقوط دیگر «و هی کافره» یعنی جماعت تو کافر است و کافره یعنی انکار کننده، و منظور یاران اوست که بیعت نکردند. و المبایعه الحائده همان کسانی هستند که با او بیعت کردند سپس به‌سوی او برگشتند. که برگرفته از این کلام عرب است: حاد عن الشئ آنگاه که عدول کند و منحرف شود. و این از خبر دادن امام علیه السّلام از امور غائب است و این از معجزات مبهوت‌کننده است.

**[ترجمه]

«۴۰۷»

(۱)وَ قَالَ ابْنُ مِيثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ رُوِيَ أَنَّ مُعَاوِيَةَ اسْتَشَارَ بِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فِي أَنْ يَكْتُبَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام كِتَاباً يَسْأَلُهُ فِيهِ لِصُلْحٍ فَضَحِكَ عَمْرٌو وَ قَالَ أَيْنَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ مِنْ خُدْعَهِ عَلِيٍّ قَالَ أَ لَسْنَا بَنِي عَبْدِ مَنَافٍ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ لَهُمُ النُّبُوَّهُ دُونَكَ وَ إِنْ شِئْتَ أَنْ تَكْتُبَ فَاكْتُبْ فَكَتَبَ مُعَاوِيَهُ إِلَيْهِ مَعَ رَجُلٍ مِنَ السَّكَاسِكِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُقْبَهَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَظُنُّكَ لَوْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَ بِكَ مَا بَلَغَتْ وَ عَلِمْنَا لَمْ يَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ وَ إِنَّا وَ إِنْ كُنَّا قَدْ غُلِبْنَا عَلَى عُقُولِنَا فَقَدْ بَقِيَ لَنَا مِنْهَا مَا نَنْدَمُ بِهِ عَلَى مَا مَضَى وَ نُصْلِحُ مَا بَقِيَ وَ قَدْ كُنْتُ سَأَلْتُكَ الشَّامَ عَلَى أَنْ لَا يَلْزَمَنِي لَكَ طَاعَهٌ وَ لَا بَيْعَهٌ فَأَبَيْتَ ذَلِكَ عَلَيَّ فَأَعْطَانِي اللَّهُ مَا مَنَعْتَ وَ أَنَا أَدْعُوكَ الْيَوْمَ إِلَى مَا دَعَوْتُكَ إِلَيْهِ أَمْسِ فَإِنَّكَ لَا تَرْجُو مِنَ الْبَقَاءِ إِلَّا مَا أَرْجُو وَ لَا أَخَافُ مِنَ الْقَتْلِ إِلَّا مَا تَخَافُ وَ قَدْ وَ اللَّهِ رَقَّتِ الْأَجْنَادُ وَ ذَهَبَتِ الرِّجَالُ وَ أَكَلَتِ الْحَرْبُ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَاتِ أَنْفُسٍ بَقِيَتْ وَ إِنَّا فِي الْحَرْبِ وَ الرِّجَالَ سَوَاءٌ وَ نَحْنُ بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ وَ لَيْسَ لِبَعْضِنَا عَلَى بَعْضٍ فَضْلٌ إِلَّا فَضْلٌ لَا يُسْتَذَلُّ بِهِ عَزِيزٌ وَ لَا يُسْتَرَقُّ بِهِ حُرٌّ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا قَرَأَ عَلِيٌّ عليه السلام كِتَابَهُ تَعَجَّبَ مِنْهُ وَ مِنْ كِتَابِهِ ثُمَّ دَعَا عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِي رَافِعٍ كَاتِبَهُ وَ قَالَ لَهُ اكْتُبْ إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ أَنَّكَ لَوْ عَلِمْتَ وَ عَلِمْنَا أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَ بِكَ مَا بَلَغَتْ لَمْ يَجْنِهَا بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ وَ إِنَّا وَ إِيَّاكَ فِي غَايَهٍ لَمْ نَبْلُغْهَا بَعْدُ وَ إِنِّي لَوْ قُتِلْتُ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ حَيِيتُ ثُمَّ قُتِلْتُ ثُمَّ حَيِيتُ سَبْعِينَ مَرَّهً لَمْ أَرْجِعْ عَنِ الشِّدَّهِ فِي ذَاتِ اللَّهِ وَ الْجِهَادِ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ

---

۱ – ۴۰۷- رواه کمال الدین ابن میثم و ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۱۷ من نهج البلاغه من شرحیهما: ج ۴ ص ۳۸۹ و ۵۵۶ ط بیروت. و قد تقدم عن المصنّف العلامه فی أواخر الباب: ۱۲ ص ۵۲۰ من طبع الکمبانیّ نقل الکتاب عن مصدر آخر.

وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّهُ قَدْ بَقِیَ مِنْ عُقُولِنَا مَا نَنْدَمُ بِهِ عَلَی مَا مَضَی فَإِنِّی مَا نَقَضْتُ عَقْلِی وَ لَا نَدِمْتُ عَلَی فِعْلِی وَ أَمَّا طَلَبُکَ إِلَیَّ الشَّامَ فَإِنِّی لَمْ أَکُنْ لِأُعْطِیَکَ الْیَوْمَ مَا مَنَعْتُکَ أَمْسِ وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّ الْحَرْبَ قَدْ أَکَلَتِ الْعَرَبَ إِلَّا حُشَاشَةَ أَنْفُسٍ بَقِیَتْ أَلَا وَ مَنْ أَکَلَهُ الْحَقُّ فَإِلَی الْجَنَّهِ وَ مَنْ أَکَلَهُ الْبَاطِلُ فَإِلَی النَّارِ وَ أَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِی الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ فَلَسْتَ بِأَمْضَی عَلَی الشَّکِّ مِنِّی عَلَی الْیَقِینِ وَ لَیْسَ أَهْلُ الشَّامِ بِأَحْرَصَ عَلَی الدُّنْیَا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَی الْآخِرَهِ وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ لَیْسَ لِبَعْضِنَا عَلَی بَعْضٍ فَضْلٌ فَلَعَمْرِی إِنَّا بَنُو أَبٍ وَاحِدٍ وَ لَکِنْ لَیْسَ أُمَیَّهُ کَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْیَانَ کَأَبِی طَالِبٍ وَ لَا الْمُهَاجِرُ کَالطَّلِیقِ وَ لَا الصَّرِیحُ کَاللَّصِیقِ وَ لَا الْمُحِقُّ کَالْمُبْطِلِ وَ لَا الْمُؤْمِنُ کَالْمُدْغِلِ وَ لَبِئْسَ الْخَلَفُ خَلَفٌ یَتْبَعُ سَلَفاً هَوَی فِی نَارِ جَهَنَّمَ وَ فِی أَیْدِینَا بَعْدُ فَضْلُ النُّبُوَّهِ الَّتِی أَذْلَلْنَا بِهَا الْعَزِیزَ وَ نَعَشْنَا بِهَا الذَّلِیلَ وَ لَمَّا أَدْخَلَ اللَّهُ الْعَرَبَ فِی دِینِهِ أَفْوَاجاً وَ أَسْلَمَتْ لَهُ هَذِهِ الْأُمَّهُ طَوْعاً وَ کَرْهاً کُنْتُمْ مِمَّنْ دَخَلَ فِی الدِّینِ إِمَّا رَغْبَهً وَ إِمَّا رَهْبَهً عَلَی حِینَ فَازَ أَهْلُ السَّبْقِ بِسَبْقِهِمْ وَ ذَهَبَ الْمُهَاجِرُونَ الْأَوَّلُونَ بِفَضْلِهِمْ فَلَا تَجْعَلَنَّ لِلشَّیْطَانِ فِیکَ نَصِیباً وَ لَا عَلَی نَفْسِکَ سَبِیلًا وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]و ابن میثم - . کمال الدین ابن میثم و ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار: ۱۷ از نهج البلاغه از شرحشان: ج۴، ص۳۸۹ و ۵۵۶ چاپ بیروت روایت کرده‌اند.

و نقل این نامه از منبعی دیکر از علامه مصنف نیز در اواخر باب ۱۲ ص ۵۲۰ از چاپ کمپانی بیان شد. - گوید: روایت است که معاویه با عمرو بن عاص مشورت کرد که برای علی علیه السّلام نامه‌ای بنویسد و در آن درخواست صلح کند. پس عمرو خندید و گفت: معاویه کجائی از نیرنگ علی. معاویه گفت: آیا ما فرزندان عبد مناف نیستیم؟ پاسخ داد: آری اما آنان نبوت دارند و تو نداری و اگر خواستی بنویسی بنویس، پس معاویه با مردی از سکاسک که عبد الله بن عقبه خوانده می‌شد برای علی علیه السّلام نوشت: اما بعد من گمان می‌کنم اگر تو می‌دانستی که جنگ بر ما و تو به جایی که رسیده است می‌رسد و اگر می‌دانستم یکی از ما بر دیگری جنایت نکرده است و ما گرچه بر عقل خود چیرگی یافته‌ایم، اینک از آن چیزی مانده است که به وسیله آن بر گذشته پشیمان می‌شویم و آنچه که مانده است را اصلاح می‌کنیم و از تو شام را درخواست کرده بودم تا طاعت و بیعت بر من لازم نیاید اما آن را بر من منع کردی پس خداوند آنچه که تو منع کردی را به من عطا فرمود و من امروز تو را به آنچه که دیروز دعوتت کردم دعوت می‌کنم که به همان قدر که من امید دارم به زنده ماندن امیدواری، و به همان میزانی که از مرگ می‌ترسم که تو می‌ترسی و به خدا سوگند که جنگ سپاهیان را خسته، مردان را نابود و عرب را خورده است و نفس‌های واپسین مانده‌است و ما و مردان در جنگ برابر هستیم و ما فرزندان عبد مناف هستیم و یکی از ما بر دیگری برتری ندارد جز برتری‌ای که عزیز به‌وسیله آن ذلیل نمی‌شود و آزاده به‌وسیله آن به بردگی گرفته نمی‌شود. والسلام.

زمانی‌که علی علیه السّلام نامه او را قرائت کرد از او و نامه‌اش تعجب نمود پس کاتبش عبدالله بن ابی رافع را فراخواند و به او گفت: برای او بنویس:

اما بعد نامه‌ات به من رسید یادآور شده‌ای که اگر تو و ما می‌دانستیم که جنگ ما و تو را به‌جائی که رسیده‌است می‌رساند یکی از ما بر دیگری خیانت نمی‌کرد، و ما و تو در هدفی هستیم که هنوز به آن نرسیده‌ایم و من اگر در راه خدا کشته شوم و زندگی کنم و هفتاد مرتبه دیگر کشته شوم زندگی کنم از سختی در راه ذات خدا و جهاد با دشمنان خدا بازنمی‌گردم.

و اما این سخنت که از خرد ما اندکی مانده است که به وسیله آن بر گذشته ندامت می‌ورزیم، من عقلم را کم نکرده، و بر

کردارم پشیمان نیستم. اینکه خواستی شام را به تو واگذارم، همانا من چیزی را که دیروز از تو باز داشتم، امروز به تو نخواهم بخشید.

و امّا در مورد سخن تو که »جنگ، عرب را جز اندکی، به کام خویش فرو برده است« آگاه باش، آن کس که بر حق بود، جایگاهش بهشت، و آن که بر راه باطل بود در آتش است .

امّا اینکه ادّعای تساوی در جنگ و نفرات جهادگر را کرده ای، بدان، که رشد تو در شک به درجه کمال من در یقین نرسیده است، و اهل شام بر دنیا حریص تر از اهل عراق به آخرت نیستند.

و اینکه ادّعا کردی ما همه فرزندان عبد مناف هستیم و برخی از ما برخی دیگر برتری ندارد، به جانم سوگند ما فرزندان یک پدر هستیم امّا جدّ شما امیّه چونان جدّ ما هاشم، و حرب همانند عبد المطلّب، و ابو سفیان مانند ابو طالب نخواهند بود، هرگز ارزش مهاجران چون اسیران آزاد شده نیست، و حلال زاده همانند حرام زاده نمی باشد، و آن که بر حق است با آن که بر باطل است را نمی توان مقایسه کرد، و مؤمن چون مفسد نخواهد بود، و چه زشتند آنان که پدران گذشته خود را در ورود به آتش پیروی کنند.از همه که بگذریم، فضیلت نبوّت در اختیار ماست که با آن عزیزان را ذلیل، و خوار شدگان را بزرگ کردیم، و آنگاه که خداوند امّت عرب را فوج فوج به دین اسلام در آورد، و این امّت برابر دین اسلام یا از روی اختیار یا اجبار تسلیم شد، شما خاندان ابو سفیان، یا برای دنیا و یا از روی ترس در دین اسلام وارد شدید، و این هنگامی بود که نخستین اسلام آورندگان بر همه پیشی گرفتند، و مهاجران نخستین ارزش خود را باز یافتند، پس ای معاویه شیطان را از خویش بهره مند، و او را بر جان خویش راه مده.با درود.

**[ترجمه]

توضیح

أقول: روى الكتاب و الجواب ابن أبي الحديد و بعض الجواب السيد رضى الله عنه فى النهج (١)و أنا جمعت بين الروايات.

قال ابن أبي الحديد يقال طلب إلى فلان كذا و التقدير طلب كذا راغبا

ص: ١٠٥

١- ١ رواه السيّد الرضىّ رفع اللّه مقامه فى المختار: ١٧ من باب كتب أمير المؤمنين من نهج البلاغه. و قد تقدم عن المصنّف العلامه نقل الكتابين عن كتاب صفّين ص ۴٧١ ط مصر. و قد ذكرناه عن مصادر فى المختار: ١٠١ من باب كتب نهج السعاده: ج ۴ ص ٢۶٨ ط ١.

إلی فلان و الحشاشات جمع حشاشه و هی بقیه الروح فی المریض.

قوله علیه السلام فلست بأمضی قال ابن میثم أی بل أنا أمضی لأنی علی بصیره و یقین و حینئذ تبطل المساواه التی ادعاها معاویه انتهی.

و أقول: لعله لما کان غرضه لعنه الله تخویفه علیه السلام ببقیه الجنود و الرجال لکی یرتدع علیه السلام عن الحرب أجابه علیه السلام بأنک إذا لم تنزع عن الحرب مع شکک فی حصول ما تطلبه من الدنیا فکیف أترک أنا الحرب مع یقینی بما أطلبه من الآخره.

و فی النهج و أما قولک إنا بنو عبد مناف فکذلک نحن و لکن لیس أمیه کهاشم و قال ابن أبی الحدید الترتیب یقتضی أن یجعل هاشما بإزاء عبد شمس لأنه أخوه فی قعدد (۱)و کلاهما ولد عبد مناف لصلبه و أن یکون أمیه بإزاء عبد المطلب و أن یکون حرب بإزاء أبی طالب و أبو سفیان بإزاء أمیر المؤمنین علیه السلام و لما کان فی صفین بإزاء معاویه جعل هاشما بإزاء أمیه بن عبد شمس.

و لم یقل و لا أنا کأنت لأنه قبیح أن یقال ذلک کما لا یقال السیف أمضی من العصا بل قبیح به أن یقولها مع أحد من المسلمین کافه نعم قد یقولها لا تصریحا بل تعریضا لأنه یرفع نفسه عن أن یقیسها بأحد و هاهنا قد عرض بذلک فی قوله و لا المهاجر کالطلیق لأن معاویه کان من الطلقاء لأن کل من دخل علیه رسول الله صلی الله علیه و آله فی فتح مکه عنوه بالسیف فملکه ثم من علیه عن إسلام أو عن غیر إسلام فهو من الطلقاء فممن لم یسلم کصفوان بن أمیه و من أسلم ظاهرا کمعاویه بن أبی سفیان و کذلک کل من أسر فی الحرب ثم أطلق بفداء أو بغیر فداء فهو طلیق.

و أما قوله و لا الصریح کاللصیق أی الصریح فی الإسلام الذی أسلم

ص: ۱۰۶

۱- ۱ کذا فی شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید، و فسر بقریب الآباء من الجد الأکبر و فی ط الکمبانیّ من البحار: «فی تعدّده».

اعتقادا و إخلاصا ليس كاللصيق الذى أسلم خوفا من السيف أو رغبه فى الدنيا انتهى ملخص كلامه.

و الظاهر أن قوله كاللصيق إشاره إلى ما هو المشهور فى نسب معاويه كما سيأتى و قد بسط الكلام فى ذلک فى موضع آخر من هذا الشرح و تجاهل هنا حفظا لناموس معاويه.

و قد ذكر بعض علمائنا فى رساله فى الإمامه أن أميه لم يكن من صلب عبد شمس و إنما هو عبد من الروم فاستلحقه عبد شمس و نسبه إلى نفسه و كانت العرب فى الجاهليه إذا كان لأحدهم عبد و أراد أن ينسبه إلى نفسه أعتقه و زوجه كريمه من العرب فيلحق بنسبه قال و بمثل ذلک نسب الْعَوَّامُ أبو الزبير إلى خويلد فبنو أميه قاطبه ليسوا من قريش و إنما لحقوا و لصقوا بهم قال و يصدق ذلک قول أمير المؤمنين عليه السلام جوابا عن كتابه و ادعائه إنا بنو عبد مناف ليس المهاجر كالطليق و لا الصريح كاللصيق و لم يستطع معاويه إنكار ذلک انتهى.

و قال فى النهايه المدغل أى المنافق من أدغلت فى هذا الأمر إذا أدخلت فيه ما يفسده و قال هوى يهوى هويا إذا هبط و قال نعشه الله ينعشه نعشا إذا رفعه.

قوله عليه السلام على حين قال ابن أبى الحديد قال قوم من النحاه حين هنا مبنى على الفتح و قال قوم منصوب لإضافته إلى الفعل.

قوله عليه السلام لا تجعلن أى لا تستمر على تلک الحال و إلا فقد كان للشيطان فيک أوفر نصيب.

و قال ابن أبى الحديد ذكر نصر بن مزاحم فى كتاب صفين (۱)أن هذا الكتاب كتبه على عليه السلام إلى معاويه قبل ليله الهرير بيومين أو ثلاثه ثم قال فلما أتى معاويه كتاب على عليه السلام كتمه عمرو بن العاص أياما ثم

۱- ۱ ذكره ابن أبى الحديد فى شرح المختار: ۱۷ من الباب الثانى من نهج البلاغه. و ذكره نصر فى أواخر الجزء ۷ من كتاب صفّين ص ۴۷۱.

دعاه فأقرأه إياه فشمت به عمرو و لم يكن أحد من قريش أشد إعظاما لعلى من عمرو بن العاص منذ يوم لقيه و صفح عنه.

**[ترجمه]می گویم: ابن ابی الحدید نامه و پاسخ آن، و سید رضی الله عنه بخشی از پاسخ را در نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۷ از بخش نامه‌های امیرمؤمنان در نهج البلاغه روایت کرده است.

نقل این دو نامه از نامه‌ای از کتاب صفین ص ۴۱۷ چاپ مصر از علامه مصنف بیان شد. و آن را از منابعی در مختار ۱۰۱ از بخش نامه‌های نهج السعاده: ج۴ ص ۲۶۸ چاپ اول ذکر کردیم. - روایت کرده‌اند و من بین روایات را جمع بستم.

ابن ابی الحدید گوید: گفته می‌شود: طلب إلیّ فلان کذا و تقدیر این است طلب کذا راغباً إلی فلان. و حشاشات جمع حشاشه است یعنی نفس‌های آخر مریض .

این کلام اامام علیه السّلام: «فلست بأمضی» ابن میثم گوید: یعنی بلکه من قاطع‌تر هستم زیرا بصیرت و یقین دارم و در این حالت مساواتی که معاویه ادعا کرده بود باطل می‌شود، پایان.

و می گویم: شاید غرض معاویه لعنه الله ترساندن امام علیه السّلام از بقیه سپاهیان و مردان بوده باشد تا امام علیه السّلام از جنگ ممانعت ورزد پس امام علیه السّلام اینگونه به او پاسخ داد که تو زمانی‌که با وجود تردیدت در دستیابی به آنچه که از دنیا طلب می کنی از جنگ دست نمی‌کشی من چگونه با وجود یقینم به آنچه که از آخرت طلب می کنم، جنگ را رها کنم.

و در نهج‌البلاغه آمده‌است: «و اینکه ادعا کردی ما همه فرزندان عبد مناف هستیم آری چنین است اما جد شما امیه چونان جدّ ما هاشم نیست.» ابن ابی الحدید گوید: ترتیب اقتضا می کند که هاشم را در مقابل عبد شمس قرار دهد زیرا او در قعدد برادر اوست و هر دو فرزند عبد مناف از صلب او هستند و نیز اینکه امیه در مقابل عبدالمطّلب قرار بگیرد و حرب در مقابل ابوطالب و ابوسفیان در مقابل امیرمؤمنان علیه السّلام قرار بگیرد و اما از آنجا که در صفین در مقابل معاویه بود هاشم را در مقابل امیه پسر عبدشمس قرار داد.

و نفرموده‌است و نه من مانند تو هستم زیرا قبیح است که این جمله گفته شود چنانکه گفته نمی‌شود: شمشیر از عصا برنده‌تر است بلکه حتی قبیح است آن را با یکی از تمامی مسلمانان بگوید کرده اسبله این را می‌گوید ولی نه با صراحت بلکه با کنایه زیرا او خود را بالاتر از این می‌برد که خویشتن را با کسی مقایسه کند و در اینجا با این سخنش به آن کنایه زده است: «و نه مهاجر مانند اسیران آزاد شده است» زیرا معاویه از اسیران آزادشده بود، از آنجا که هر کسی که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در فتح مکه به زور شمشیر بر او وارد شد و سپس از روی اسلام یا غیر اسلام او را تصاحب کرد پس از اسیران آزادشده بود و کسانی که اسلام نیاورده‌اند مانند صفوان بن امیه، و کسانی که ظاهراً اسلام آوردند مانند معاویه بن ابی سفیان و همچنین هر کسی که در جنگ اسیر شده سپس با فدیه و غیر فدیه آزاد شدند، اسیر آزادشده هستند .

و این سخنش که لاالصریح کاللصیق یعنی صریح در اسلام، کسی که از روی اعتقاد و خلوص اسلام آورد مانند لصیقی که از ترس شمشیر یا تمایل به دنیا اسلام آورد نیست پایان خلاصه کلام او. و خوب این است که لصیق در کلام او اشاره‌ای است به آنچه که در خصوص نسب معاویه مشهور است چنانکه به‌زودی خواهد آمد و شارح در جایی دیگر از این شرح سخن در

خصوص آن را بسط داده است و ما در اینجا به‌جهت حفظ اسرار معاویه آن را فرو نهادیم.

و برخی از علمای ما در رساله‌ای در امامت ذکر کرده‌اند که امیه از صلب عبد شمس نبوده است بلکه او برده‌ای از روم بود که عبد شمس او را به خود ملحق ساخت و به خود منسوب کرد و عرب در جاهلیت زمانی‌که برده‌ای داشت و می‌خواست که او را به خود منسوب کند او را آزاد می‌کرد و زنی اصیل از عرب را به همسری او درآورد پس او به نسب وی ملحق می‌شد. گوید عوام ابو زبیر اینگونه به خولید منسوب شد، پس تمامی بنی امیه از قریش نیستند بلکه به آنها ملحق شده و پیوسته‌اند. گوید: و این کلام امیرمؤمنان علیه السّلام در پاسخ به نامه و این ادعایش که ما همه فرزندان عبد مناف هستیم: «ارزش مهاجران مانند اسرای آزادشده نیست و صریح مانند لصیق نیست» آن را تأیید می‌کند و معاویه نتوانست آن را انکار کند پایان.

در النهایه گوید: المدغل یعنی منافق از ریشه ادغلت فی هذا الأمر آنگاه که چیزی که موجب فساد آن می‌شود را در آن وارد کنی. و گوید: هوی یهوی هویاً زمانی‌است که سقوط کند. و گوید: نعشه الله ینعشه نعشاً زمانی‌است که خداوند او را رفعت ببخشد.

و این کلام امام علیه السّلام: «علی حین» ابن ابی الحدید گوید: گروهی از نحویان گوید «حین» در اینجا مبنی بر فتح است و گروهی گویند: به‌جهت اضافه شدنش به فعل منصوب است. و این کلام امام علیه السّلام: «لاتجعلنّ» یعنی بر آن حالت استمرار نداشته باش که در غیر این صورت شیطان نصیبی وافر از تو خواهد داشت .

و ابن ابی الحدید گوید: نصر بن مزاحم در کتاب صفین - . ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار ۱۷ از بخش دوم نهج البلاغه ذکر کرده است. و نصر آن را در اواخر جلد ۷ از کتاب صفین ص ۴۷۱ ذکر کرده است. - ذکر کرده است که این نامه را علی علیه السّلام دو یا سه شب قبل از هریر برای معاویه نوشته است سپس گوید: زمانی‌که نامه علی علیه السّلام به معاویه رسید چند روز نامه را از عمرو بن عاص مخفی نگه داشت سپس او را فرا خواند و نامه را برایش قرائت کرد و عمرو او را سرزنش کرد و از آن روز که علی با عمرو روبه‌رو شده و از خون او گذشته بود هیچ یک از قریشیان در بزرگداشت جدی‌تر از عمرو نبودند.

**[ترجمه]

«۴۰۸»

(۱)وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ رَوَی نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ فِی کِتَابِ صِفِّینَ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَنْ أَبِی رَوْقٍ قَالَ: جَاءَ أَبُو مُسْلِمٍ الْخَوْلَانِیُّ فِی نَاسٍ مِنْ قُرَّاءِ أَهْلِ الشَّامِ إِلَی مُعَاوِیَةَ قَبْلَ مَسِیرِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی صِفِّینَ فَقَالُوا لَهُ یَا مُعَاوِیَةُ عَلَامَ تُقَاتِلُ عَلِیّاً علیه السلام وَ لَیْسَ لَکَ مِثْلُ صُحْبَتِهِ وَ لَا مِثْلُ هِجْرَتِهِ وَ لَا قَرَابَتِهِ وَ لَا سَابِقَتِهِ فَقَالَ إِنِّی لَا أَدَّعِی أَنَّ لِی فِی الْإِسْلَامِ مِثْلَ صُحْبَتِهِ وَ لَا مِثْلَ هِجْرَتِهِ وَ لَا قَرَابَتِهِ وَ لَکِنْ خَبِّرُونِی عَنْکُمْ أَ لَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً قَالُوا بَلَی قَالَ فَلْیَدْفَعْ إِلَیْنَا قَتَلَتَهُ لِنَقْتُلَهُمْ بِهِ وَ لَا قِتَالَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَهُ قَالُوا فَاکْتُبْ إِلَیْهِ کِتَاباً یَأْتِهِ بِهِ بَعْضُنَا فَکَتَبَ مُعَاوِیَةُ مَعَ أَبِی مُسْلِمٍ الْخَوْلَانِیِّ مِنْ مُعَاوِیَةَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ سَلَامٌ عَلَیْکَ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَیْکَ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَی مُحَمَّداً بِعِلْمِهِ وَ جَعَلَهُ الْأَمِینَ عَلَی وَحْیِهِ وَ الرَّسُولَ إِلَی خَلْقِهِ وَ اجْتَبَی لَهُ مِنَ الْمُسْلِمِینَ أَعْوَاناً أَیَّدَهُ اللَّهُ بِهِمْ فَکَانُوا فِی مَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ عَلَی قَدْرِ فَضَائِلِهِمْ فِی الْإِسْلَامِ فَکَانَ أَفْضَلُهُمْ فِی

الْإِسْلَام وَ أَنْصَحُهُمْ لِلَّهِ وَ رَسُولِهِ الْخَلِيفَهَ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ خَلِيفَهَ خَلِيفَتِهِ مِنْ بَعْدِ خَلِيفَتِهِ ثُمَّ الثَّالِثَ الْخَلِيفَهَ الْمَظْلُومَ عُثْمَانَ فَكَلَّهُمْ حَسَدْتَ وَ عَلَى كُلِّهِمْ بَغَيْتَ عَرَفْنَا ذَلِکَ فِی نَظَرِکَ الشَّزْرِ وَ قَوْلِکَ الْهَجْرِ فِی تَنَفُّسِکَ الصُّعَدَاءِ وَ فِی إِبْطَائِکَ عَنِ الْخُلَفَاءِ تُقَادُ إِلَى کُلٍّ مِنْهُمْ کَمَا يُقَادُ الْفَحْلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى تُبَايِعَ وَ أَنْتَ كَارِهٌ

---

۱ – ۴۰۸- رواه نصر بن مزاحم بن بشار فی آخر الجزء الثانی من أصل عبد الوهاب من کتاب صفین ص ۸۵ ط مصر. و رواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۹ من الباب الثانی من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱۵، ص ۷۳ ط مصر، و فی ط بیروت: ج ۴ ص ۵۱۹. و للکلام شواهد و مصادر یجد الباحث کثیرا منها فی المختار: ۷۰ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج السعاده: ج ۴ ص ۱۷۰، ط ۱.

ثُمَّ لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنْهُمْ بِأَعْظَمَ حَسَداً مِنْكَ لِابْنِ عَمِّكَ عُثْمَانَ وَ كَانَ أَحَقَّهُمْ أَنْ لَا تَفْعَلَ ذَلِكَ بِهِ فِي قَرَابَتِهِ وَ صِهْرِهِ فَقَطَعْتَ رَحِمَهُ وَ قَبَّحْتَ مَحَاسِنَهُ وَ أَلَّبْتَ النَّاسَ عَلَيْهِ وَ بَطَنْتَ وَ ظَهَرْتَ حَتَّى ضُرِبَتْ إِلَيْهِ آبَاطُ الْإِبِلِ وَ قِيدَتْ إِلَيْهِ الْخَيْلُ الْعِرَابُ وَ حُمِلَ عَلَيْهِ السِّلَاحُ فِي حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقُتِلَ مَعَكَ فِي الْمَحَلَّةِ وَ أَنْتَ تَسْمَعُ فِي دَارِهِ الْهَائِعَةَ لَا تَرْدَعُ الظَّنَّ وَ التُّهَمَةَ عَنْ نَفْسِكَ فِيهِ بِقَوْلٍ وَ لَا عَمَلٍ وَ أُقْسِمُ قَسَماً صَادِقاً لَوْ قُمْتَ فِيمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ مَقَاماً وَاحِداً تُنَهْنِهُ النَّاسَ عَنْهُ مَا عَدَلَ بِكَ مَنْ قِبَلَنَا مِنَ النَّاسِ أَحَداً وَ لَمَحَى ذَلِكَ عِنْدَهُمْ مَا كَانُوا يَعْرِفُونَكَ بِهِ مِنَ الْمُجَانَبَةِ لِعُثْمَانَ وَ الْبَغْيِ عَلَيْهِ وَ أُخْرَى أَنْتَ بِهَا عِنْدَ أَنْصَارِ عُثْمَانَ ظَنِينٌ إِيوَاؤُكَ قَتَلَةَ عُثْمَانَ فَهُمْ عَضُدُكَ وَ أَنْصَارُكَ وَ يَدُكَ وَ بِطَانَتُكَ وَ قَدْ ذُكِرَ لِي أَنَّكَ تَتَنَصَّلُ مِنْ دَمِهِ فَإِنْ كُنْتَ صَادِقاً أَمْكِنَّا مِنْ قَتَلَتِهِ لِنَقْتُلَهُمْ بِهِ وَ نَحْنُ مِنْ أَسْرَعِ النَّاسِ إِلَيْكَ وَ إِلَّا فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ إِلَّا السَّيْفُ وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَنَطْلُبَنَّ قَتَلَةَ عُثْمَانَ فِي الْجِبَالِ وَ الرِّمَالِ وَ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ حَتَّى يَقْتُلَهُمُ اللَّهُ أَوْ لتحلفن [لَتَلْحَقَنَ] أَرْوَاحُنَا بِاللَّهِ وَ السَّلَامُ قَالَ نَصْرٌ فَلَمَّا قَدِمَ أَبُو مُسْلِمٍ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِهَذَا الْكِتَابِ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ قَدْ قُمْتَ بِأَمْرٍ وُلِّيتَهُ وَ وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّهُ لِغَيْرِكَ إِنْ أَعْطَيْتَ الْحَقَّ مِنْ نَفْسِكَ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مُسْلِماً مُحَرَّماً مَظْلُوماً فَادْفَعْ إِلَيْنَا قَتَلَتَهُ وَ أَنْتَ أَمِيرُنَا فَإِنْ خَالَفَكَ مِنَ النَّاسِ أَحَدٌ كَانَتْ أَيْدِينَا لَكَ نَاصِرَةً وَ أَلْسِنَتُنَا لَكَ شَاهِدَةً وَ كُنْتَ ذَا عُذْرٍ وَ حُجَّةٍ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام اغْدُ عَلَيَّ غَداً فَخُذْ جَوَابَ كِتَابِكَ فَانْصَرَفَ ثُمَّ رَجَعَ مِنْ غَدٍ لِيَأْخُذَ كِتَابَهُ فَوَجَدَ النَّاسَ قَدْ بَلَغَهُمُ الَّذِي جَاءَ فِيهِ فَلَبِسَتِ الشِّيعَةُ أَسْلِحَتَهَا ثُمَّ غَدَوْا فَمَلَئُوا الْمَسْجِدَ فَنَادَوْا كُلُّنَا قَتَلَ عُثْمَانَ وَ أَكْثَرُوا مِنَ النِّدَاءِ بِذَلِكَ وَ أُذِنَ لِأَبِي مُسْلِمٍ فَدَخَلَ فَدَفَعَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام جَوَابَ كِتَابِ مُعَاوِيَةَ فَقَالَ أَبُو مُسْلِمٍ لَقَدْ رَأَيْتُ قَوْماً مَا لَكَ مَعَهُمْ أَمْرٌ قَالَ وَ مَا ذَاكَ قَالَ بَلَغَ الْقَوْمَ أَنَّكَ تُرِيدُ أَنْ تَدْفَعَ إِلَيْنَا قَتَلَةَ عُثْمَانَ فَضَجُّوا وَ اجْتَمَعُوا وَ لَبِسُوا السِّلَاحَ وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ كُلَّهُمْ قَتَلَةُ عُثْمَانَ فَقَالَ عليه السلام وَ اللَّهِ مَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْفَعَهُمْ

إِلَيْكَمْ طَرْفَهَ عَيْنٍ قَطُّ لَقَدْ ضَرَبْتُ هَذَا الْأَمْرَ أَنْفَهُ وَ عَيْنَهُ فَمَا رَأَيْتُهُ يَنْبَغِي لِي أَنْ أَدْفَعَهُمْ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَى غَيْرِكَ فَخَرَجَ أَبُو مُسْلِمٍ بِالْكِتَابِ وَ هُوَ يَقُولُ الْآنَ طَابَ الضِّرَابُ وَ كَانَ جَوَابُ عَلِيٍّ عليه السلام مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ أَخَا خَوْلَانَ قَدِمَ عَلَيَّ بِكِتَابٍ مِنْكَ تَذْكُرُ فِيهِ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْهِ مِنَ الْهُدَى وَ الْوَحْيِ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَ الْوَعْدَ وَ أَيَّدَهُ بِالنَّصْرِ وَ مَكَّنَ لَهُ فِي الْبِلَادِ وَ أَظْهَرَ عَلَى أَهْلِ الْعَدَاوَهِ وَ الشَّنَآنِ مِنْ قَوْمِهِ الَّذِينَ وَثَبُوا عَلَيْهِ وَ شَنَفُوا لَهُ وَ أَظْهَرُوا تَكْذِيبَهُ وَ بَارَزُوهُ بِالْعَدَاوَهِ وَ ظَاهَرُوا عَلَى إِخْرَاجِهِ وَ عَلَى إِخْرَاجِ أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِهِ وَ أَلَّبُوا عَلَيْهِ الْعَرَبَ وَ جَامَعُوهُمْ عَلَى حَرْبِهِ وَ جَهَدُوا فِي أَمْرِهِ كُلَّ الْجَهْدِ وَ قَلَّبُوا لَهُ الْأُمُورَ حَتَّى جَاءَ الْحَقُّ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ فَكَانَ أَشَدُّ النَّاسِ عَلَيْهِ تَأْلِيباً وَ تَحْرِيضاً أُسْرَتَهُ وَ الْأَدْنَى فَالْأَدْنَى مِنْ قَوْمِهِ إِلَّا مَنْ عَصَمَهُ اللَّهُ مِنْهُمْ يَا ابْنَ هِنْدٍ فَلَقَدْ خَبَّأَ لَنَا الدَّهْرُ مِنْكَ عَجَباً وَ لَقَدْ قَدِمْتَ فَأَفْحَشْتَ إِذْ طَفِقْتَ تُخْبِرُنَا عَنْ بَلَاءِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى فِي نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ فِينَا فَكُنْتَ فِي ذَلِكَ كَجَالِبِ التَّمْرِ إِلَى هَجَرَ أَوْ كَدَاعِي مُسَدِّدِهِ إِلَى النِّضَالِ وَ ذَكَرْتَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى اجْتَبَى لَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَعْوَاناً أَيَّدَهُ اللَّهُ بِهِمْ فَكَانُوا فِي مَنَازِلِهِمْ عِنْدَهُ عَلَى قَدْرِ فَضَائِلِهِمْ فِي الْإِسْلَامِ فَكَانَ أَفْضَلُهُمْ كَمَا زَعَمْتَ فِي الْإِسْلَامِ وَ أَنْصَحُهُمْ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ الْخَلِيفَهَ الصِّدِّيقَ وَ خَلِيفَهَ الْخَلِيفَهِ الْفَارُوقَ وَ لَعَمْرِي ذَكَرْتَ أَمْراً إِنْ تَمَّ اعْتَزَلَكَ كُلُّهُ وَ إِنْ نَقَصَ لَمْ يَلْحَقْكَ ثَلْمُهُ (۱)وَ مَا أَنْتَ وَ الصِّدِّيقَ فَالصِّدِّيقُ مَنْ صَدَّقَ بِحَقِّنَا وَ أَبْطَلَ بَاطِلَ عَدُوِّنَا وَ مَا أَنْتَ وَ الْفَارُوقَ فَالْفَارُوقُ مَنْ فَرَّقَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ أَعْدَائِنَا (۲)

۱- ۱ الثلم: النقص و الخلال.

۲- ۲ كذا في طبع الكمباني من أصلي، و من عدم وجود الكلام على هذا النسق في جميع المصادر في رساله معاويه، و عدم وجود هذه القطعه بهذه الخصوصيه في مصدري المصنّف- كتاب صفّين و شرح ابن أبي الحديد- و غيرهما يتبين جليا أن هاهنا زيد في جواب أمير المؤمنين عليه السلام ما ليس منه؛ و لأجل التوضيح نسوق حرفيا لفظي كتاب صفّين و شرح ابن أبي الحديد، و هذا نصهما: و ذكرت أن اللّه تعالى اجتبى له من المسلمين أعوانا أيده اللّه بهم فكانوا في منازلهم عنده على قدر فضائلهم في الإسلام فكان أفضلهم- زعمت- في الإسلام و أنصحهم للّه و لرسوله الخليفه و خليفه الخليفه ... و لفظتا «تعالى» و اللام في قوله «و لرسوله» من شرح النهج فقط. و في بدايه حرب صفّين تحت الرقم ۳۵۹ من ترجمه أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب أنساب الاشراف: ج ۱ ص ۳۶۶ من المخطوطه، و في ط ۱: ج ۲ ص ۲۷۹ ما هذا لفظه: و ذكرت أن اللّه جل ثناؤه و تباركت أسماؤه، اختار له من المؤمنين أعوانا أيده بهم فكانوا في منازلهم عنده على قدم [قدر «خ»] فضائلهم في الإسلام فكان أفضلهم خليفته و خليفه خليفته من بعده، و لعمري إن مكانهما ...». و في كتاب العسجده في الخلفاء تحت الرقم ۱۱ منه من العقد الفريد: ج ۳ ص ۱۰۷، ط ۲ ما هذا نصه: و ذكرت أن اللّه اختار [له] من المسلمين أعوانا أيده بهم فكانوا في منازلهم عنده على قدر فضائلهم في الإسلام فكان أفضلهم- بزعمك- في الإسلام و أنصحهم للّه و لرسوله الخليفه و خليفه الخليفه ... فظهر ممّا ذكرناه أن ما ذكرها هنا في أصلي المطبوع غير موجود في مصدره المأخوذ منه و لا في غيره من المصادر القديمه فلا اعتبار له. و على فرض ثبوت مصدر معتبر له أيضا لا يدلّ على مدح لأنّه حكايه كلام لمعاويه مقرونه بالرد.

وَ ذَكَرْتَ أَنَّ عُثْمَانَ كَانَ فِی الْفَضْلِ تَالِیاً فَإِنْ یَكُنْ عُثْمَانُ مُحْسِناً فَسَیَجْزِیهِ اللَّهُ بِإِحْسَانِهِ وَ إِنْ یَكُنْ مُسِیئاً فَسَیَلْقَی رَبّاً غَفُوراً لَا یَتَعَاظَمُهُ ذَنْبٌ أَنْ یَغْفِرَهُ وَ لَعَمْرِی إِنِّی لَأَرْجُو إِذَا أَعْطَی اللَّهُ النَّاسَ عَلَی قَدْرِ فَضَائِلِهِمْ فِی الْإِسْلَامِ وَ نَصِیحَتِهِمْ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ أَنْ یَكُونَ نَصِیبُنَا فِی ذَلِكَ الْأَوْفَرَ إِنَّ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله لَمَّا دَعَا إِلَی الْإِیمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّوْحِیدِ لَهُ كُنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ صَدَّقَهُ فِیمَا جَاءَ بِهِ فَلَبِثْنَا أَحْوَالًا كَامِلَةً مُجَرَّمَةً تَامَّةً وَ مَا یَعْبُدُ اللَّهَ فِی رَبْعٍ سَاكِنٍ مِنَ الْعَرَبِ غَیْرُنَا فَأَرَادَ قَوْمُنَا قَتْلَ نَبِیِّنَا وَ اجْتِیَاحَ أَصْلِنَا وَ هَمُّوا بِنَا الْهُمُومَ وَ فَعَلُوا بِنَا الْأَفَاعِیلَ

ص: ۱۱۱

وَ مَنَعُونَا الْمِيرَهَ وَ أَمْسَكُوا عَنَّا الْعَذْبَ وَ أَحْلَسُونَا الْخَوْفَ وَ جَعَلُوا عَلَيْنَا الْإِرْصَادَ وَ الْعُيُونَ وَ اضْطَرُّونَا إِلَى جَبَلٍ وَعِرٍ وَ أَوْقَدُوا لَنَا نَارَ الْحَرْبِ وَ كَتَبُوا عَلَيْنَا بَيْنَهُمْ كِتَاباً لَا يُؤَاكِلُونَنَا وَ لَا يُشَارِبُونَنَا وَ لَا يُنَاكِحُونَنَا وَ لَا يُبَايِعُونَنَا وَ لَا نَأْمَنُ فِيهِمْ حَتَّى نَدْفَعَ إِلَيْهِمْ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله فَيَقْتُلُوهُ وَ يُمَثِّلُوا بِهِ فَلَمْ نَكُنْ نَأْمَنُ فِيهِمْ إِلَّا مِنْ مَوْسِمٍ إِلَى مَوْسِمٍ فَعَزَمَ اللَّهُ لَنَا عَلَى مَنْعِهِ وَ الذَّبَّ عَنْ حَوْزَتِهِ وَ الرَّمْيَاءَ مِنْ وَرَاءِ جَمْرَتِهِ [(١)](#)وَ الْقِيَامَ بِأَسْيَافِنَا دُونَهُ فِي سَاعَاتِ الْخَوْفِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ فَمُؤْمِنُنَا يَرْجُو بِذَلِكَ الثَّوَابَ وَ كَافِرُنَا يُحَامِي بِهِ عَنِ الْأَصْلِ وَ أَمَّا مَنْ أَسْلَمَ مِنْ قُرَيْشٍ بَعْدُ فَإِنَّهُمْ مِمَّا نَحْنُ فِيهِ أَخْلِيَاءُ فَمِنْهُمُ الْحَلِيفُ الْمَمْنُوعُ وَ مِنْهُمْ ذُو الْعَشِيرَهِ الَّتِي تُدَافِعُ عَنْهُ فَلَا يَبْغِيهِ أَحَدٌ مِثْلَ مَا بَغَانَا بِهِ قَوْمُنَا مِنَ التَّلَفِ فَهُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمَكَانِ نَجْوَهٍ وَ أَمْنٍ فَكَانَ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَكُونَ ثُمَّ أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى رَسُولَهُ بِالْهِجْرَهِ وَ أَذِنَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي قِتَالِ الْمُشْرِكِينَ فَكَانَ إِذَا احْمَرَّ الْبَأْسُ وَ دُعِيَتْ نَزَالِ أَقَامَ أَهْلَ بَيْتِهِ فَاسْتَقْدَمُوا فَوَقَى أَصْحَابَهُ بِهِمْ حَدَّ الْأَسِنَّهِ وَ السُّيُوفِ فَقُتِلَ عُبَيْدَهُ يَوْمَ بَدْرٍ وَ حَمْزَهُ يَوْمَ أُحُدٍ وَ جَعْفَرٌ وَ زَيْدٌ يَوْمَ مُؤْتَهَ وَ أَرَادَ مَنْ لَوْ شِئْتُ ذَكَرْتُ اسْمَهُ مِثْلَ الَّذِي أَرَادُوا مِنَ الشَّهَادَهِ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله غَيْرَ مَرَّهٍ إِلَّا أَنَّ آجَالَهُمْ عُجِّلَتْ وَ مَنِيَّتَهُ أُخِّرَتْ وَ اللَّهُ وَلِيُّ الْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ وَ الْمِنَّهُ عَلَيْهِمْ بِمَا قَدْ أَسْلَفُوا مِنَ الصَّالِحَاتِ فَمَا سَمِعْتُ بِأَحَدٍ وَ لَا رَأَيْتُهُ هُوَ أَنْصَحُ لِلَّهِ فِي طَاعَهِ رَسُولِهِ وَ لَا أَطْوَعُ لِنَبِيِّهِ فِي طَاعَهِ رَبِّهِ وَ لَا أَصْبَرُ عَلَى اللَّأْوَاءِ وَ الضَّرَّاءِ وَ حِينَ الْبَأْسِ وَ مَوَاطِنَ الْمَكْرُوهِ مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله مِنْ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ سَمَّيْتُ لَكَ وَ فِي الْمُهَاجِرِينَ خَيْرٌ كَثِيرٌ تَعْرِفُهُ جَزَاهُمُ اللَّهُ خَيْراً بِأَحْسَنِ أَعْمَالِهِمْ وَ ذَكَرْتَ حَسَدِيَ الْخُلَفَاءَ وَ إِبْطَائِي عَنْهُمْ وَ بَغْيِي عَلَيْهِمْ فَأَمَّا الْبَغْيُ عَلَيْهِمْ فَمَعَاذَ اللَّهِ أَنْ يَكُونَ

١- ١ كذا فى أصلى، و فى كتاب صفّين ط مصر، و شرح المختار ٩ من كتب نهج البلاغه لابن أبى الحديد: «و الرمى من وراء حرمته ...» و لكن قال عند الشرح: و يروى: و الرمياء.

وَ أَمَّا الْإِبْطَاءُ عَنْهُمْ وَ الْكَرَاهِيَةُ لِأَمْرِهِمْ فَلَسْتُ أَعْتَذِرُ إِلَى النَّاسِ مِنْ ذَلِكَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى ذِكْرُهُ لَمَّا قَبَضَ نَبِيَّهُ صلى الله عليه و آله قَالَتْ قُرَيْشٌ مِنَّا أَمِيرٌ وَ قَالَتِ الْأَنْصَارُ مِنَّا أَمِيرٌ فَقَالَتْ قُرَيْشٌ مِنَّا مُحَمَّدٌ فَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْأَمْرِ فَعَرَفَتْ ذَلِكَ الْأَنْصَارُ فَسَلَّمَتْ لَهُمُ الْوِلَايَةَ وَ السُّلْطَانَ فَإِذَا اسْتَحَقُّوهَا بِمُحَمَّدٍ دُونَ الْأَنْصَارِ فَإِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِمُحَمَّدٍ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُمْ وَ إِلَّا فَإِنَّ الْأَنْصَارَ أَعْظَمُ الْعَرَبِ فِيهَا نَصِيباً فَلَا أَدْرِي أَصْحَابِي سَلِمُوا مِنْ أَنْ يَكُونُوا حَقِّي أَخَذُوا أَوِ الْأَنْصَارُ ظُلِمُوا بَلْ عَرَفْتَ أَنَّ حَقِّي هُوَ الْمَأْخُوذُ وَ قَدْ تَرَكْتُهُ لَهُمْ تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ وَ قَطِيعَتِي رَحِمَهُ وَ تَأْلِيبِي عَلَيْهِ فَإِنَّ عُثْمَانَ عَمِلَ مَا قَدْ بَلَغَكَ فَصَنَعَ النَّاسُ بِهِ مَا رَأَيْتَ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ فِي عُزْلَةٍ عَنْهُ إِلَّا أَنْ تَتَجَنَّى فَتَجَنَّ مَا بَدَا لَكَ وَ أَمَّا مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ قَتَلَةِ عُثْمَانَ فَإِنِّي نَظَرْتُ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ ضَرَبْتُ أَنْفَهُ وَ عَيْنَهُ فَلَمْ أَرَ دَفْعَهُمْ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَى غَيْرِكَ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ لَمْ تَنْزِعْ عَنْ غَيِّكَ وَ شِقَاقِكَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ عَنْ قَلِيلٍ يَطْلُبُونَكَ لَا يُكَلِّفُونَكَ أَنْ تَطْلُبَهُمْ فِي بَرٍّ وَ لَا بَحْرٍ وَ لَا سَهْلٍ وَ لَا جَبَلٍ وَ قَدْ كَانَ أَبُوكَ قَدْ أَتَانِي حِينَ وَلَّى النَّاسُ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ أَنْتَ أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ وَ أَوْلَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ أَنَا زَعِيمٌ لَكَ بِذَلِكَ عَلَى مَنْ خَالَفَ عَلَيْكَ ابْسُطْ يَدَكَ أُبَايِعْكَ فَلَمْ أَفْعَلْ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ أَبَاكَ قَدْ كَانَ قَالَ ذَلِكَ وَ أَرَادَهُ حَتَّى كُنْتُ أَنَا الَّذِي أَبَيْتُ عَلَيْهِ لِقُرْبِ عَهْدِ النَّاسِ بِالْكُفْرِ وَ مَخَافَةِ الْفُرْقَةِ بَيْنَ أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَأَبُوكَ كَانَ أَعْرَفَ بِحَقِّي مِنْكَ فَإِنْ تَعْرِفْ مِنْ حَقِّي مَا كَانَ أَبُوكَ يَعْرِفُ تُصِبْ رُشْدَكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَسَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]و درجایی - . نصر بن مزاحم بن بشار آن را در آخر جلد دوم از اصل عبدالوهاب از کتاب صفین ص ۸۵ چاپ مصر روایت کرده است. و ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار ۹ از بخش دوم نهج البلاغه از شرحش: ج ۱۵، ص ۷۳ چاپ مصر، و در چاپ بیروت: ج۴ ص۵۱۹.

و برای این کلام شواهد و منابعی است که محقق بسیاری از انها را پیدا کرده است از جمله: مختار ۷۰ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از نهج السعاده: ج۴ ص ۱۷۰، چاپ اول. -

دیگر گوید: نصر بن مزاحم در کتاب صفین از عمرو بن سعد از ابی روق روایت کرد: ابومسلم خولانی در جمع گروهی از قاریان شامی قبل از حرکت امیرمؤمنان علیه السّلام به سوی صفین نزد معاویه آمدند و گفتند: ای معاویه بر سر چه با علی علیه السّلام پیکار می کنی در حالی که تو نظیر همراهی، هجرت، قرابت و سابقه او را نداری؟ پاسخ داد: من مدعی نیستم که در اسلام نظیر همراهی او، هجرت و قرابت او را دارم، اما شما به من بگویید آیا نمی‌دانید که عثمان مظلومانه کشته شده است؟ گفتند: آری، گفت: پس او باید قاتلان او را به ما بسپارد تا آنان را به خاطر او به قتل برسانیم و جنگی میان ما و او نباشد، گفتند: پس نامه‌ای برای او بنویس تا یکی از ما، آن را برای او ببرد.

پس معاویه نامه‌ای نوشت و به‌همراه ابومسلم خولانی فرستاد: بسم الله الرحمن الرحیم. از معاویه بن ابی سفیان به علی بن ابی طالب. سلام بر تو، من نزد تو خداوند را که جز او خدایی نیست ستایش کنم.

اما بعد، همانا خداوند به دانایی خویش محمد را برگزید و او را امین وحی و فرستاده خود نزد آفریدگانش قرار داد، و از مسلمانان یارانی برای او برگزید او را به‌وسیله ایشان حمایت کرد و هر یک از ایشان به اندازه مراتب و فضایل خود در اسلام نزد او پایگاه‌هایی داشتند. برترین ایشان در اسلام و خیراندیش‌ترین آنها در راه خدا و برای پیامبرش بعد از او بود و خلیفه جانشین او و سومی، خلیفه مظلوم عثمان بود، که تو بر همه ایشان رشک بردی و با همه گردنکشی کردی، و ما آن عصیان را در نگاه خشم‌آلود و گفتار ناهنجار و آه‌هایی که از دل برمی‌کشیدی و در تأخیر تو از (بیعت با) آن خلفا دریافتیم که به‌سان

کشاندن هیون فحلی حلقه در بینی کشانده می‌شدی، تا با اکراه با ایشان بیعت می کردی.

پس از بیعت به هیچ‌یک از آنان بیش از پسر عمّت، عثمان حسد نمی‌بردی، درحالی‌که او به سبب خویشاوندی و دامادیش بیش از آنان استحقاق داشت که با وی چنان نکنی، با او قطع رحم کردی و نکوییهایش را زشت شمردی و مردم را بر ضدش برانگیختی و نهان شدی و چهره نمودی، تا آنکه گروهی بر تو تاختند و سپاهی همدست بر ضدش نظام یافت و در حرم پیامبر خدا اسلحه به رویش کشیدند و در کنار تو، در یک محله، او را کشتند و تو بانگ و فریاد را از سرای او می‌شنیدی ولی به گفتار یا کردار خود هیچ دستی نجنباندی که شک و تهمت از خویشتن دور کنی. صادقانه سوگند می‌خورم، اگر در ماجرای او موضعی می گرفتی و حتی یک‌بار کاری می کردی که گزند مردم را از او بازداری، یک تن از ما هم تو را متهم نمی‌ساخت و مردم مخالفت و گردنکشی‌های تو را بر ضد عثمان از یاد می‌بردند.

گذشته از این هواداران عثمان از آن رو بر تو بدگمانند که تو قاتلان عثمان را پناه داده‌ای و اینک همانان یاران و دستیاران، و دست و بازو، و نزدیکان و رازداران تو هستند. به من گفته‌اند که تو خود را از خون او بری می‌دانی، اگر راست می گویی دست ما را بر قاتلانش گشاده‌دار تا ایشان را بکشیم، آنگاه (برای بیعت با تو) ما شتابنده‌ترین به‌سوی تو خواهیم بود و گر نه تو و یارانت را جز شمشیر نسزد. سوگند به خداوندی که خدایی جز او نیست. ما در کوه و صحرا و بیابان و دریا در پی قاتلان بتازیم تا خداوند ایشان را بکشد یا جان‌های ما به خداوند پیوندد. والسلام .

نصر ادامه داد: زمانی‌که ابومسلم با این نامه نزد علی علیه السّلام آمد، برخواست و خدا را حمد و ثنا گفت سپس فرمود: اما بعد تو به امری پرداختی و برعهده گرفتی که به خدا سوگند که دوست نداشتم برای غیر تو باشد اگر منصفانه بنگری عثمان مسلمان حرام مظلومانه کشته شد پس قاتلان او را به ما بسپار. تو امیر ما هستی و اگر یکی از مردم با تو مخالفت کند دستان ما یاریگر تو و زبان ما شاهد تو است و تو صاحب عذر و حجت بودی.

پس علی علیه السّلام فرمود: فردا نزد من بیا و پاسخ نامه‌ات را بگیر. پس او رفت و فردا بازگشت تا نامه‌اش را بگیرد پس دید که آنچه که او به خاطر آن آمده است به مردم رسیده است. پس شیعیان سلاح بستند سپس رفتند و مسجد را پر کردند و همگی فریاد زدند که همه ما قاتلان عثمان هستیم و این ندا را بسیار برآوردند و به ابومسلم اجازه داد پس داخل شد و علی علیه السّلام جواب نامه معاویه را به او داد.

ابومسلم گفت: مردمی را دیدم که تو با آنان کاری نداری. فرمود: کدام؟ گفت: به مردم رسیده است که تو می‌خواهی قاتلان عثمان را به ما تحویل دهی پس برآشفته شده، جمع شده و سلاح بسته‌اند و می‌پندارند که همه آنها قاتلان عثمان هستند. پس علی علیه السّلام فرمود: به خدا سوگند لحظه‌ای قصد نکردم که آنان را به شما تحویل دهم من در این باب نیک نگریسته و جوانب آن را سنجیده‌ام و صلاح نمی‌دانم که ایشان را نه به تو و نه به دیگری تسلیم کنم. پس ابومسلم با نامه خارج شد درحالی‌که می گفت: جنگ هم اکنون خوش است.

و جواب علی علیه السّلام چنین بود: از بنده خدا علی امیر مؤمنان به معاویه پسر ابوسفیان: پاسخ علی علیه السلام: از بنده خدا علی، امیرمؤمنان به معاویه بن ابی سفیان. اما بعد، آن مرد خولانی نامه تو را آورد که در آن محمد صلی الله علیه و آله و سلم

را یاد کرده و از نعمتی که خداوند، از هدایت و وحی، بدو بخشیده سخن گفته بودی، سپاس خدای را که وعده او را راست آورد و پیروزی را برایش به کمال رساند و دستش را بر کشورها گشود و بر دشمنان و بدگویان چیره‌اش کرد، او را بر کسانی از قوم خودش که بر او تاختند و کینه ورزیدند و درغگویش خواندند و دشمنی‌ها نشان دادند و بر بیرون راندن او و یاران او و خویشانش همدست شدند و عرب را بر ضدش برانگیختند و برای پیکار با او بسیج کردند و در کارش با نهایت سرسختی پای فشردند و عرصه را بر او تنگ ساختند، غالب فرمود و امر خدا، درحالی‌که بر همه آنان ناگوار بود، پیروز برآمد، درحالی‌که پافشارترین مردم در تحریک بر ضد او همان خاندان خود وی بودند و از قوم او آن که بدو نزدیکتر بود بیشتر لجاجت می‌کرد مگر آن کس که خداوند معصومش نگه داشته بود.

ای پسر هند به‌راستی روزگار نکته شگفتی را درباره تو از ما پنهان داشته بود، اینک تو خود آن را بروز دادی و رسوایی فزودی، آنجا که آغاز کردی تا نعمت خدای تعالی را در حق پیامبر خود صلی الله علیه و سلم و در مورد ما به خود ما خبر دهی، و چونان کسی گشتی که خرما به هجر برد، یا کسی‌که استاد تیراندازی خود را به مسابقه بخواند.

و یاد کردی که خداوند از مسلمانان یاورانی برای او برگزید و به‌وسیله ایشان یاریش داد و آنان را به اندازه فضایلشان در اسلام، نزد او پایگاه‌هایی بود و ادعا کردی برتر از همه ایشان در اسلام و نیکخواه‌ترین آنان نسبت به خدا و پیامبرش، آن خلیفه صدیق و جانشین آن خلیفه فاروق بوده‌اند، به جان خودم امری را ذکر کردی که اگر همه آن از تو دور شود و کاسته شود خللی به تو نمی‌رسد، تو را چه به صدیق؟ که صدیق کسی است که حق ما را تصدیق کرد و باطل دشمنمان را باطل کرد! و تو را چه به فاروق که؟ که فاروق کسی است که میان ما و دشمنمان جدایی انداخت.

و نوشتی که عثمان در فضل، سومین فرد بود. اگر عثمان نیکوکار بوده خدا در برابر نیکیش به او پاداش خواهد داد و اگر بدکار بوده پروردگار بسیار آمرزنده‌ای را خواهد دید که بزرگی هیچ گناهی بیش از گستردگی و شمول بخشش و آمرزش او نیست.

به جانم سوگند، مرا امید چنان است که آنگاه که خداوند به مردم به اندازه فضایلشان در اسلام و نیک‌خواهی ایشان نسبت به خود و پیامبر خود نصیبی عطا فرماید، سهم ما بیشتر باشد .

همانا وقتی محمد صلی الله علیه و آله مردم را به ایمان به خدا و یکتاپرستی دعوت کرد ما اهل بیت نخستین کسانی بودیم که به او ایمان آوردیم و آنچه آورده بود تصدیق کردیم و سالها بر همان اعتقاد بودیم، در صورتی‌که در ربع مسکون هیچ‌یک از اعراب، جز ما ایمان نیاورده بودند، پس قوم قریش خواستند پیامبرمان را بکشند و ریشه ما را برکنند و بار اندوهها را بر دلمان نهند و کارهای ناروا با ما کردند و ما را از خوراکی گوارا و نوشیدن جرعه‌ای زلال باز داشتند و بیم و ترس را به ما ارزانی داشتند و بر ما دیده‌بانان و جاسوسان گماشتند و ما را به رفتن بر کوهساری سخت و ناهموار ناگزیر کردند و آتش جنگ را بر (ضد) ما برافروختند و میان خود پیمانی نوشتند که با ما نخورند و نیاشامند و همسری و خرید و فروش نکنند و دست به دستمان نسایند و امانمان ندهند مگر آنکه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را به ایشان سپاریم تا او را بکشند و بدو مثل زنند (که عبرت دیگران باشد) و ما از ایشان جز از موسم حجی تا موسمی دیگر امان نداشتیم. پس خداوند ما را بر حمایت از او، دفاع از حریم و نگه‌داشت حرمت او و نگهبانی از او، با شمشیرهای خود، در تمام ساعات هولناک شبانه‌روز مصمم داشت،

مؤمن ما از این پایمردی امید ثواب داشت و کافرمان نیز به سبب خویشی و ریشه دودمانی خود از او حمایت می‌کرد.

اما دیگر قریشیان که اسلام آورده بودند چنان بیم و هراسی که ما داشتیم، نداشتند زیرا یا به سبب هم‌پیمانی، ریختن خونشان ممنوع بود یا عشیره و قومشان از آنان دفاع می‌کردند. و به هیچ‌کس چنان گزندی که از سوی قوممان متوجه ما بود نرسید، چه آنان از کشته شدن نجات یافته و در امان بودند. این امری بود که خدا خواسته بود چنان باشد.

سپس به پیامبر خود فرمان هجرت داد و از آن پس به وی اجازه داد با مشرکان بجنگد. چون نبرد سخت می‌شد و تکاوران را به میدان می‌خواندند، اهل بیت او به‌پا می‌خاستند و وی ایشان را جلو می‌انداخت و دیگر یاران خود را، در پناه ایشان که سپر بلا شده بودند، در برابر تندی پیکانها و تیزی شمشیرها حمایت می‌کرد، پس عبیده در جنگ بدر، و حمزه در جنگ احد و جعفر و زید در جنگ موته کشته شدند.

و کسی‌که اگر می‌خواستم نامش را ذکر می‌کردم آرزومند شهادت در راه خدا بود، همچون شهادتی که ایشان در رکاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، چندین بار پذیرا بودند و بدان نایل آمدند، جز آنکه مهلت آنان زودتر فرا رسید و مرگ این یک به تأخیر افتاد. و خدا ایشان را غریق احسان خویش کرد و به سبب اعمال صالحانه‌ای که از پیش تقدیم داشتند بر ایشان منت نهاد. و هرگز نشنیدم و ندیدم که در میان آنان کسی خدا را در فرمانبرداری از پیامبر او، نیک‌خواه‌تر، و پیامبرش را در فرمانبرداری از خدا گوش به فرمان‌تر، و در محنت و سختی و به گاه شدت خطر بردبارتر، و در جایگاه‌های ناگواربه همراهی با پیامبر صلی الله علیه و آله از آنان که برای تو نام بردم شکیباتر بوده باشد. مهاجران را نیکویی‌های بسیار بود که می‌دانیم، خداوند بسی بهتر از اعمال نیک آنان بدیشان پاداش دهاد.

تو از رشک بردن من بر خلفا و تأخیرم از آنها و گردنکشی من بر ضد ایشان سخن گفتی. اما درباره گردنکشی، پناه بر خدا اگر هرگز چنان بوده باشد، و اما تأخیر من در موافقت با ایشان و ناخوشایندی از کار آنان، من در این مورد از کسی پوزش نمی‌خواهم، زیرا چون خداوند، که یادش شکوهمند است، جان پاک پیامبرش صلی الله علیه و سلم را باز گرفت، قریش گفتند: امیر از ما باید، و انصار گفتند: امیر از ما باشد. سپس قریش گفتند: محمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و سلم از ما است پس ما بدین ولایت و فرماندهی سزاوارتریم.

و بر اثر آن انصار این حق را برای آنها شناختند و ولایت و سلطنت را به ایشان سپردند. اگر آنان حق خود را به مناسبت پیوندی بیش از انصار با محمد صلی الله علیه و آله و سلم مطالبه می‌کردند، در واقع نزدیک‌ترین مردم به محمد صلی الله علیه سزاوارتر از همه آنها بود. و گرنه انصار را در میان عرب نصیبی بیشتر در حکومت بود. (به هر تقدیر) نمی‌دانم آیا صحابه در این مورد که حق مرا گرفته‌اند (خطایی نکرده‌اند) و از این عیب منزه و سالمند؟یا انصار ستم کرده‌اند؟ [بلکه] فقط این را دانستم و دیدم آنچه سلب شده همان حق من است، و آن را به خدا واگذاشتم که از ایشان درگذرد.

اما آنچه از کار عثمان و اینکه من پیوند خویشاوندی خود را با او گسستم یاد کردی و از تحریکات من بر ضد او سخن گفتی، به راستی عثمان آنچه را خبرش نیز به تو رسیده خود کرد، و مردم [از آن] ماجرایی ساختند که دیده و شنیده‌ای. من به کلی از آن ماجرا بر کنار بودم، مگر آنکه بخواهی تهمت بندی، پس هر چه خواهی و تو را بایسته است تهمت بزن.

اما آنچه درباره قاتلان عثمان نوشتی، من در این باب نیک نگریسته و جوانب آن را سنجیده‌ام و صلاح نمی‌دانم که ایشان را نه به تو و نه به دیگری تسلیم کنم.

به جان خودم، سوگند می‌خورم که اگر تو از گمراهی و جداطلبی خود باز نایستی به زودی خواهی دید که آنان خود، تو را می‌جویند، و این بار گران را که تو حتی در بیابان، نه در دریا و کوه و دشت، به دنبال ایشان بگردی از شانه‌ات بر می‌دارند.

هنگامی که مردم ابوبکر را به سرپرستی خویش می‌گرفتند، پدرت نزد من آمد و گفت: پس از محمد صلی الله علیه و آله و سلم تو سزاوارترین کس به این کار هستی و من در این زمینه رهبری مقاومت در برابر هر کس را به مخالفت با تو پردازد بر عهده گیرم. دستت را فراز آر تا با تو بیعت کنم. و من چنان نکردم. و تو خود دانی که پدرت چنین گفت و چنین می‌خواست، و این من بودم که امتناع کردم زیرا مردم به روزگار کفر نزدیک بودند و من از ایجاد تفرقه بین مسلمانان بیم داشتم. پس پدرت بیش از تو به حق من آگاه بود و اگر تو نیز همان قدر که پدرت حقم را می‌شناخت، حق مرا بشناسی راه درست را یافته‌ای و اگر چنین نکنی خداوند (مرا) از تو بی‌نیازی دهد. والسلام.

**[ترجمه]

توضیح

وجدت الکتاب و الجواب فی أصل کتاب نصر (۱)

ص: ۱۱۳

۱- ۱ تقدم أنّه رواه نصر بن مزاحم فی أواسط الجزء الثانی- أواخر الجزء الثانی من أصل عبد الوهاب- من کتاب صفّین ص ۸۵ و فی ط: ص ۱۱۲.

و قال فی القاموس شزره و إلیه یشزره نظر منه فی أحد شقیه أو هو نظر فیه إعراض أو نظر الغضبان بمؤخر العین أو النظر عن یمین و شمال.

و قال فی النهایه الخشاش عوید یجعل فی أنف البعیر یشد به الزمام لیکون أسرع لانقیاده و منه حدیث جابر فانقادت معه الشجره کالبعیر المخشوش هو الذی جعل فی أنفه الخشاش انتهی.

و ضرب آباط الإبل کنایه عن رکوبها و السیر علیها و إیجافها و الهائعه الصوت تفزع منه و تخافه من عدو و نهنهه عن الأمر زجره و تنصل إلیه من الجنایه خرج و تبرأ.

و فی النهایه شنفوا له أی أبغضوه و قال الجوهری ألبت الجیش جمعته و تألبوا تجمعوا و التألیب التحریض و هو الحث علی القتال و قال هجر اسم بلد و فی المثل کمبضع التمر إلی هجر و قال فی بضع أبضعت الشی ء و استبضعته أی جعلته بضاعه و فی المثل کمستبضع تمر إلی هجر و ذلک أن هجر معدن التمر.

قوله علیه السلام أو کداعی مسدده أی کمن یدعو من یعلمه الرمی إلی المناضله أی المراماه قال الجوهری التسدید التوفیق للسداد و هو الصواب و القصد من القول و العمل إلی أن قال و قد استد الشی ء أی استقام و قال:

أعلمه الرمایه کل یوم***فلما استد ساعده رمانی

و قال حول مجرم و سنه مجرمه أی تامه انتهی و الاجتیاح الاستیصال.

قوله علیه السلام و منعونا المیره و أمسکوا عنا العذب و فی النهج و منعونا العذب و قال ابن أبی الحدید العذب هنا العیش العذب لا الماء العذب علی أنه قد نقل أنهم منعوا أیام الحصار فی شعب بنی هاشم من الماء العذب.

قوله علیه السلام و أحلسونا الخوف أی ألزموناه و الحلس کساء رقیق

ص: ۱۱۴

يكون تحت برذعه البعير و أحلاس البيوت ما يبسط تحت حر الثياب و لما كان حلس البعير و حلس البيت ملازما لهما قال و أحلسونا الخوف.

قوله عليه السلام إلى جبل وعر أى غليظ حزن يصعب الصعود إليه و هذا مثل ضربه لصعوبه مقامهم و يحتمل الحقيقه لأن الشعب الذى حصروا فيه مضيق بين جبلين.

و فى النهج فعزم الله لنا عن الذب عن حوزته و الرمى من وراء حرمته مؤمننا يبغى بذلك الأجر قوله عليه السلام فعزم الله لنا أى وفقنا لذلك و جعلنا عازمين و قيل أراد لنا الإراده اللازمه منه و اختار لنا أن نذب عن حوزه الإسلام و حوزه الملك بيضته و الذب المنع و الدفع و الحرمه ما لا يحل انتهاكه و الرمى من وراء الحرمه كنايه عن المحافظه و المحاماه.

و الوراء إما بمعنى الأمام أو كنايه عن الحمايه الخفيه أو لأن الوراء مظنه أن يؤتى منه غفله و الضميران فى حوزته و حرمته راجعان إلى النبى صلى الله عليه و آله أو إلى الله تعالى فإن حرمته حرمه الله و رميا بكسر الراء و الميم المشدده و تشديد الياء مبالغه فى الرمى قال الجوهرى و كانت بينهم رميا ثم صاروا إلى حجيزى و قال الجمره كل قبيل انضموا فصاروا يدا واحده و لم يخالفوا غيرهم فهى جمره قوله عليه السلام يحامى عن الأصل أى يدافع عن محمد صلى الله عليه و آله حميه و محافظه على النسب.

و فى النهج بعد ذلك و من أسلم من قريش خلو مما نحن فيه بحلف يمنعه أو عشيره تقوم دونه فهو من القتل بمكان أمن و كان رسول الله صلى الله عليه و آله إذا احمر البأس و أحجم الناس قدم أهل بيته فوقى بهم أصحابه حر السيوف و الأسنه فقتل عبيده بن الحرث يوم بدر و قتل حمزه يوم أحد و قتل جعفر يوم مؤته و أراد من لو شئت ذكرت اسمه مثل الذى أرادوا من الشهاده و لكن آجالهم عجلت و منيته أخرت.

و قال ابن ميثم الواو فى قوله و من أسلم للحال أى و الحال أن من أسلم من قريش عدا بنى هاشم و بنى عبد المطلب خالين مما نحن فيه من

البلاء آمنين من الخوف أو القتل فمنهم من كان له حلف و عهد مع المشركين يمنعه و منهم من كان له عشيره تحفظه.

قوله عليه السلام إذا احمر البأس قال السيد الرضى (۱)فى النهج هذا كنايه عن اشتداد الأمر و قد قيل فى ذلك أقوال أحسنها أنه شبه حمى الحرب بالنار التى تجمع الحراره و الحمره بفعلها و لونها.

و مما يؤيد ذلك قول النبى صلى الله عليه و آله الآن حمى الوطيس و الوطيس مستوقد النار.

و أحجم الناس أى نكصوا و تأخروا و أراد بقوله من لو شئت ذكرت اسمه نفسه عليه السلام.

أقول: ذكر الرضى رضى الله عنه هكذا المكتوب بإسقاط كثير و زاد فى آخره بعض الفقرات من مكتوب آخر سيأتى فى محله و رواه ابن ميثم أيضا نحوا مما روينا عن ابن أبى الحديد و وجدناه فى مواضع أخر فجمعنا بين الروايات.

**[ترجمه]نامه و پاسخ آن را در اصل كتاب نصر يافتم. - . بيان شد كه نصر بن مزاحم آن را در اواسط جلد دوم -اواخر جلد دوم از اصل عبدالوهاب- از كتاب صفين ص ۸۵ و در چاپ: ص۱۱۲ روايت كرده است. -

در قاموس گويد: شزره و إليه يشزره: در يكى از دو طرف او نگريست يا نگاهى كه در آن اعراض باشد يا نگاه فرد خشمگين با گوشه چشم يا نگاه از راست و چپ.

در النهايه گويد: خشخاش چوب كوچكى است كه در بينى شتر قرار داده مى‌شود و زمام به آن بسته مى‌شود تا براى كشيدنش سريع‌تر باشد و اين حديث جابر از آن است «فانقادت معه الشجره كالبعير المخشوش» و مخشوش شترى است كه در بينى‌اش خشخاش گذاشته‌اند. پايان.

و ضرب آباط الإبل كنايه از سوار شدن بر شتر و حركت بر روى آن و به هيجان آوردن آن است و الهائعه صدايى است كه از آن مى‌ترسى و مى‌هراسى از سوى دشمن. و نهنهه عن الأمر: او را از كارى بازداشت. و تنصلّ إليه من الجنايه يعنى خارج شد و تبرى حسبت.

و در النهايه آمده است: شنفوا له يعنى با او دشمنى كنيد. و جوهرى گويد: ألّبت الجيش يعنى لشكر را جمع كردم و تألّبوا يعنى جمع شدند. و التأليب يعنى تحريض كه همان تحريك بر جنگ است. و گويد هجر اسم شهرى است و در مثل آمده است كمبضع التمر إلى هجر. و درباره بضع گفته است: أبضعت الشئ و استبضعته يعنى آن را متاعى قرار دادم. و در مثل آمده است: كمستبضع تمر إلى هجر. و آن به اين سبب كه هجر منبع خرماست. و اين كلام امام عليه السّلام كداعى مسدّده يعنى مانند كسى كه، معلم تيراندازى خود را به مبارزه يعنى تيراندازى دعوت مى‌كند. جوهرى گويد: تسديد يعنى توفيق سداد كه همان درست و هدف از قول و عمل است تا اينكه گويد: قد استّد الشئ يعنى استوار شد. و گويد.

هر روز به او تيراندازى مى‌آموزم، پس زمانى كه بازوانش قدرت يافت مرا هدف تير خود ساخت.

و گويد: حوم مجرّم و سنه مجرمه يعنى سال كامل. پايان. اجتياح يعنى: نابودى. و اين كلام امام كه «و منعونا الميره و أمسكوا

عنّا العـذاب» و در نهـج‌البلاغه «و منعونا العذب» و ابن ابی الحدید گوید: عذب در اینجا زندگی شـیرین است نه آب شـیرین بر این اساس که نقل شده که آنها در ایام محاصره در دره بنی هاشم از آب شیرین منع شده‌اند.

و این کلاـم امـام علیه السّـلام «و أحلسونا الخوف» یعنی ترس را ملازم ما کردنـد. و الحلس: پوشـش نازکی است که زیر پالان شتر است. و أحلاس البیوت: فرشی که زیر حرارت پیراهن‌ها پهن می‌شود و از آنجا که حلس شتر و حلس بیت با آنها ملازم و همراه است فرموده است و أحلسونا الخوف ــ ترس با ما همراه بود ــ.

این کلاـم امـام علیه السّـلام: «إلی جبـل وعر» یعنی کـوه خشن ناهنجـار که صـعود به آن دشوار است و این مثلی است که برای دشواری اقامت آنان زده می‌شود، حقیقت نیز محتمل است زیرا دره‌ای که در آن محصور بودند بین دو کوه قرار داشت.

و در نهـج البلاغه آمده است: «فعزم الله لنا علی الذب عن حوزته و الرمی من وراء حرمته مؤمننا یبغی بذلک الأجر» «عزم الله لنا» یعنی خداوند ما را به آن توفیق داد و ما را مصـمم بر آن قرار داد. و گفته شده: اراده لازم از آن را برای ما اراده کرد و برای ما برگزیـد کـه از قلمرو اسـلام دفـاع کنیـم، و حـوزه الملـک یعنی دایره آن. و الـذبّ یعنی منع و دفـع کردن و الحرمه: آنچه که هتکش جایز نیست. و الرمی من وراء الحرمه کنایه از محافظت و حمایت است.

و الوراء به معنـای جلو یـا کنـایه از حمایت پنهانی است یا به این دلیل که از پشت سـر گمان غفلت می‌رود. و هر دو ضـمیر در «حوزته و حرمته» به نبی صـلّی الله علیه و آله یا به خدای متعال برمی‌گردد زیرا حرمت او حرمت خداست. و «رمیاً» با کسره راء و میم مشـدده و تشدیـد یـاء مبـالغه در رمی است جوهری گویـد: کانت بینهم رمیاً ثم صارو إلی حجّیزی. و گویـد: الجمره: هر قبیله‌ای که منضم شدنـد و دستی واحـد شدند و با دیگران مخالفت نکردند. این کلام امام علیه السّـلام یحامی عن الأصل یعنی از محمد صلّی الله علیه و آله از روی تعصب و محافظت بر نسب دفاع می‌کند .

و در نهـج البلاغه بعـد از آن آمده است: و هر که از قریشان اسـلام آورد از آنچه که ما در آن هستیم به سـبب پیمانی که او را منع می‌کنـد یـا عشـیره‌ای که مانع او می‌شود عاری است ، پس او از قتل ایمن است. و رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله هرگاه که آتش جنگ شـعله‌ور می‌شـد و مردم شانه خالی می‌کردند، اهل بیتش را مقدم می‌داشت و اصـحابش را به وسـیله آنان از تیزی شمشـیرها و نیزه‌ها حفظ می‌کرد پس عبیـده بن حرث در روز بـدر، و حمزه روز احد، جعفر روز مؤته کشـته شدند و منظورش این است اگر کسـی خواست نامش را ذکر کنم ماننـد چیری است که از شـهادت اراده کردنـد اما اجلشان تعجیل کرد و مرگ آن کس به تأخیر افتاد.

ابن میثم گویـد: واو در این کلام او: «و من أسـلم» حالیه است یعنی و حال آنکه هر که غیر از فرزنـدان هاشم و عبـدالمطلب از قریش اسـلام آوردنـد از بلاـیی که مـا در آن هستیم دور و از ترس یا مرگ ایمن هسـتند، که برخی از آنان پیمان و عهـدی با مشرکان دارند که آن را از او دفع می‌کند یا عشیره‌ای دارد که او را حفظ می‌کند.

و این کلاـم او: «اذا احمّر البأس» سـید رضـی - . سید آن را ذیـل مختـار آخر از کلام غریب امیر مؤمنان علیه السـلام قبل از مختار (۲۶۱) از باب سوم از نهج البلاغه ذکر کرده است، و آنچه که مصنف در اینجه نقل کرده است معنای کلام سید است و

در همه فقرات نص کلام او نیست. -

در نهج البلاغه گوید کنایه از شدت گرفتن امر است و دوباره آن اقوالی گفته شده است که بهترین آن این است که دفاع عرب را به آتش تشبیه کرده است که حرارت و قرمزی را با عمل و رنگش جمع کرده است.

و از مواردی که آن را تأیید می کند این کلام نبی صلّی الله علیه و آله است الآن حمی الوطیس و وطیس یعنی تنور و أحجم الناس یعنی مردم عقب نشستند و تأخیر کردند. و منظورش از این کلام «من لو شئت ذکرت اسمه» خود امام علیه السّلام است .

می گویم: رضی این نامه را با حذف بسیار ذکر کرده است و در پایان آن برخی فقرات از نامه‌ای دیگر را افزوده است که در محل آن خواهد آمد و ابن میثم نیز آن را شبیه به آنچه که از ابن ابی الحدید روایت کردیم روایت کرده است و آن را در مواضعی دیگر یافتیم و روایات را با هم جمع بستیم.

**[ترجمه]

«۴۰۹»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى مُعَاوِيَةَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الدُّنْيَا لِمَا بَعْدَهَا وَ ابْتَلَى فِيهَا أَهْلَهَا لِيَعْلَمَ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا وَ لَسْنَا لِلدُّنْيَا خُلِقْنَا وَ لَا بِالسَّعْيِ فِيهَا أُمِرْنَا وَ إِنَّمَا وُضِعْنَا فِيهَا لِنُبْتَلَى بِهَا وَ قَدِ ابْتَلَانِي بِكَ وَ ابْتَلَاكَ بِي فَجَعَلَ أَحَدَنَا حُجَّةً عَلَى الْآخَرِ فَعَدَوْتَ عَلَى طَلَبِ الدُّنْيَا بِتَأْوِيلِ الْقُرْآنِ فَطَلَبْتَنِي بِمَا لَمْ تَجْنِ يَدِي وَ لَا لِسَانِي وَ عَصَبْتَهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ الشَّامِ بِي وَ أَلَّبَ عَالِمُكُمْ جَاهِلَكُمْ وَ قَائِمُكُمْ قَاعِدَكُمْ فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ

ص: ۱۱۶

۱- ۱ ذکره رحمه اللّه فی ذیل المختار الأخیر من غریب کلام أمیر المؤمنین علیه السلام قبل المختار: ۲۶۱ من الباب الثالث من نهج البلاغه، و ما نقله المصنّف هنا معنی کلام السیّد و لیس بنص کلامه فی جمیع الفقرات.

۲- ۴۰۹- رواه السیّد الرضیّ رضی اللّه عنه فی المختار: ۵۵ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام فی نهج البلاغه.

وَ نَازِعِ الشَّيْطَانَ قِيَادَكَ وَ اصْرِفْ إِلَى الْآخِرَهِ وَجْهَكَ فَهِيَ طَرِيقُنَا وَ طَرِيقُكَ وَ احْذَرْ أَنْ يُصِيبَكَ اللَّهُ مِنْهُ بِعَاجِلِ قَارِعَهٍ تَمَسُّ الْأَصْلَ وَ تَقْطَعُ الدَّابِرَ فَإِنِّي أُولِي بِاللَّهِ أَلِيَّهً غَيْرَ فَاجِرَهٍ لَئِنْ جَمَعَتْنِي وَ إِيَّاكَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَا أَزَالُ بِبَاحَتِكَ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنا وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار: ۵۵ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه روایت کرده است. - : نامه دیگری از امام علیه السلام به معاویه: پس از یاد خدا و درود همانا خداوند سبحان دنیا را برای آخرت قرار داده، و مردم را در دنیا به آزمایش گذاشت، تا روشن شود کدام یک نیکوکارتر است.ما را برای دنیا نیافریده اند، و تنها برای دنیا به تلاش فرمان داده نشدیم، به دنیا آمدیم تا در آن آزمایش گردیم.و همانا خداوند مرا به تو، و تو را با من آزمود، و یکی از ما را بر دیگری حجّت قرار داد. تو با تفسیر دروغین قرآن به دنیا روی آوردی، و چیزی از من درخواست می کنی که دست و زبانم هرگز به آن نیالود. - قتل عثمان- تو و مردم شام، آن دروغ را ساختید و به من تهمت زدید تا آگاهان شما مردم ناآگاه را، و ایستادگان شما زمینگیر شدگان را بر ضدّ من تحریک کنند.معاویه از خدا بترس، و با شیطانی که مهار تو را می کشد، مبارزه کن، و به سوی آخرت که راه من و تو است باز گرد، و بترس از خدا که به زودی با بلایی کوبنده ریشه ات را بر کند، و نسل تو را بر اندازد. همانا برای تو به خدا سوگند می خورم، سوگندی که بر آن وفا دارم، اگر روزگار من و تو را در یک جا گرد آورد، هم چنان بر سر راه تو خواهم ماند: تا خدا میان ما داوری کند و او بهترین داوران است.

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام بالسعی فیها أی لها و فی تحصیلها و قیل أی ما أمرنا بالسعی فیها لها و قد ابتلانی بک أی بأن أمرنی بنهیک عن المنکر و الجهاد معک و ابتلاک بی بأن فرض علیک طاعتی فجعل أحدنا أی نفسه علیه السلام و فی الإجمال أنواع البلاغه کما لا یخفی فعدوت علی طلب الدنیا أی وثبت علیها و اختلستها و قیل علی هاهنا متعلقه بمحذوف دل علیه الکلام أی تعدیت و ظلمت مصرا علی طلب الدنیا و تأویل القرآن ما کان یموه به معاویه علی أهل الشام و یقول لهم أنا ولی عثمان و قال تعالی مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً ثم یعدهم الظفر و الدوله علی أهل العراق بقوله تعالی فَلا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كانَ مَنْصُوراً و عصبته أی ألزمتنیه کما تلزم العصابه و قال الفیروزآبادی العصب الشد و ألب عالمکم التألیب التحریض.

و قال ابن میثم أی عالمکم بحالی و قائمکم بجهادی و منازعتی (۱)

قوله علیه السلام فی نفسک أی فی أمرها أو بینک و بین الله.

و القیاد ما یقاد به الدابه و منازعته جذبه و عدم الانقیاد له.

و احذر أن یصیبک الله منه قال ابن أبی الحدید الضمیر فی منه راجع إلی الله تعالی و من لابتداء الغایه.

۱- ۱ فی الکلام اختلال، و فی شرح نهج البلاغه لابن میثم رحمه اللّه: «و أراد [علیه السلام] ألب علیکم عالمکم بحالی جاهلکم به، و قائمکم فی حربی قاعدکم عنه».

و قال القطب الراونـدى أى من البهتان الـذى أتيته و من للتعليل أى من أجله و هو بعيـد و قال الفيروزآبادى القارعه الشديده من شدائد الدهر و هى الداهيه يقال قرعتهم قوارع الدهر.

تمس الأصل قال ابن أبى الحديد أى تقطعه و منه ماء ممسوس أى يقطع الغله انتهى.

و فيه نظر إذ المس بمعنى القطع لم يـذكره أحـد من أهـل اللغه و أمـا الماء الممسوس فهو الماء بين العـذب و المالـح كما ذكره الجوهرى أو الـذى نـالته الأيـدى كمـا ذكره الخليـل فى العين و الفيروزآبادى أو الماء الـذى يمس الغله فيشـفيها و كل ما شـفى الغليل و العذب الصافى كما ذكره هو.

و الظاهر أنه من المس بالمعنى المعروف أى احذر داهيه تصـيب أصلك كما يقال أصابه داء أو بلاء فيكون أصابه الأصل كنايه عن الاستيصـال كـالفقره التاليه و الـدابر العقب و النسل و التابع و آخر كل شـى ء فإنى أولى أى أحلف و الاسم منه الأليه جوامع الأقـدار قال ابن أبى الحديد من إضافه الصـفه إلى الموصوف للتأكيد و قال باحه الدار وسـطها حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنا أى بالظفر و النصر.

**[ترجمه]این کلام امام علیه السّـلام «بالسـعی فیها» یعنی برای آن و در به دست آوردن آن. و گفته شده: یعنی ما به تلاش در آن به خـاطر آن امر نشـدیم. و مرا به تو آزموده است یعنی به اینکه مرا به نهی کردن تو از منکر و جهاد با تو امر کرده است. و تـو را بـا من آزمـود به این‌که طاعت مرا بر تـو واجب کرده است و «یکی از مـا را قرار داد» یعنی خود امـام علیه السّـلام. و در اختصار چنانکه روشن است اقسام بلاغت وجود دارد، فعدوت علی طلب الدنیا: یعنی بر دنیا جهیدی و آن را ربودی .

و گفته شده «علی» در اینجا متعلق به محذوفی است که کلام بر آن دلالت دارد یعنی مصـرّانه در طلب دنیا، ظلم و ستم کردی. و تأویـل قرآن چیزی بود که معـاویه به دروغ بر مردم شـام عرضه می‌کرد و به آنان می‌گفت: من ولی عثمان هسـتم و خـداوند متعال فرمود: «وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا» {و هر کس مظلوم کشـته شود به سـرپرست وی قدرتی داده ایم} سپس پیروزی و غلبه بر عراقیان را با این کلامش: «فَلاَ يُسْرِف فِّي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا» {پس [او] نبایـد در قتل زیاده روی کند زیرا او [از طرف شـرع] یـاری شـده است} به آنـان وعـده می‌داد و عصبته یعنی آن را برخود ملزم کردم چنـانکه پیشـانی‌بنـد لازم می‌شود. و فیروز آبادی گوید: العصب یعنی بستن. وألّب عالمکم التألیب یعنی تحریک کردن.

و ابن میثم گوید: یعنی آگاه شـما از حال من و قائم شـما به جهاد و نزاع با من. و این کلام امام علیه السّـلام «فی نفسک» یعنی در امر نفست یـا بین خود و خـدا. و قیـاد: چیزی است که چهارپـا به‌وسـیله آن کشـیده می‌شود. و منازعه یعنی کشـیدن و عـدم پیروی از او «و احـذر أن یصـیبک الله منـک» ابـن ابی الحدیـد گویـد: ضـمیر در منه به خداونـد متعـال برمی‌گردد و «من» برای ابتدای غایت است.

و قطب راونـدی گویـد: یعنی از بهتـانی که آوردی و «من» برای تعلیل است یعنی به خاطر آن و این بعیـد است. و فیروز آبادی گوید: القارعه: شدیدی از شدائد روزگار است که همان فاجعه است و گفته می‌شود مصیبت‌های روزگار بر آن ضربه زد.

«تمسّ الأصـل» ابن ابی الحدیـد گویـد: یعنی آن را قطع می‌کنـد و ماء مسوس از آن است یعنی تشـنگی سوزان را قطع می‌کند

پایان.

و در آن نکته‌ای است زیرا هیچ‌یک از اهل لغت مسّ را به معنی قطع کردن ذکر نکرده است و ماء مسوس نیز آبی بین شیرین و شور است آنگونه که جوهری کرده است یا هر کسی که به آن دست یافته می‌شود چنانکه خلیل در العین و فیروز آبادی این را ذکر کرده‌اند یا آبی است که با غلیان مواجه می‌شود و آن را برطرف می‌سازد و هر آنچه که تشنگی سوزان را برطرف می‌کند و آب صاف چنانکه از او ذکر کرده است. و خوب این است که آن از ریشه مس به معنی معروف باشد یعنی از اینکه مصیبتی به اصلت برسد بر حذر باش، چنانکه گفته می‌شود: أصابه داء او بلاء که در این صورت رسیدن به اصل کنایه از ویران کردن است چنانکه در فقره بعد آمده است. الدابر: عقب، نسل، دنباله و آخر هر چیز. «فانی أولی» یعنی سوگند می‌خورم و اسم آن الألیه است. «جوامع الأقدار» ابن ابی الحدید گوید: از نوع اضافه صفت به مصوف به جهت تأکید است. و گوید: باحه الدار یعنی وسط حیاط، «حتی یحکم الله بیننا» یعنی با پیروزی و یاری.

**[ترجمه]

«۴۱۰»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ آنَ لَکَ أَنْ تَنْتَفِعَ بِاللَّمْحِ الْبَاصِرِ مِنْ عِیَانِ الْأُمُورِ فَقَدْ سَلَکْتَ مَدَارِجَ أَسْلَافِکَ بِادِّعَائِکَ الْأَبَاطِیلَ وَ اقْتِحَامِکَ غُرُورَ الْمَیْنِ وَ الْأَکَاذِیبِ وَ بِانْتِحَالِکَ مَا قَدْ عَلَا عَنْکَ وَ ابْتِزَازِکَ لِمَا اخْتُزِنَ دُونَکَ فِرَاراً مِنَ الْحَقِّ وَ جُحُوداً لِمَا هُوَ أَلْزَمُ لَکَ مِنْ لَحْمِکَ وَ دَمِکَ مِمَّا قَدْ وَعَاهُ سَمْعُکَ وَ مُلِئَ بِهِ صَدْرُکَ فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ وَ بَعْدَ الْبَیَانِ إِلَّا اللَّبْسُ فَاحْذَرِ الشُّبْهَهَ وَ اشْتِمَالَهَا عَلَی لُبْسَتِهَا فَإِنَّ الْفِتْنَهَ طَالَ مَا أَغْدَفَتْ جَلَابِیبَهَا

ص: ۱۱۸

۱- ۴۱۰- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۶۵ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

وَ أَغْشَتِ الْأَبْصَارَ ظُلْمَتُهَا وَ قَدْ أَتَانِي كِتَابٌ مِنْكَ ذُو أَفَانِينَ مِنَ الْقَوْلِ ضَعُفَتْ قُوَاهَا عَنِ السِّلْمِ وَ أَسَاطِيرَ لَمْ يَحُكْهَا مِنْكَ عِلْمٌ وَ لَا حِلْمٌ أَصْبَحْتَ مِنْهَا كَالْخَائِضِ فِي الدَّهَاسِ وَ الْخَابِطِ فِي الدِّيمَاسِ وَ تَرَقَّيْتَ إِلَى مَرْقَبَةٍ بَعِيدَةِ الْمَرَامِ نَازِحَةِ الْأَعْلَامِ يَقْصُرُ دُونَهَا الْأَنُوقُ وَ يُحَاذَى بِهَا الْعَيُّوقُ وَ حَاشَ لِلَّهِ أَنْ تَلِيَ لِلْمُسْلِمِينَ بَعْدِي صَدَراً أَوْ وِرْداً أَوْ أُجْرِيَ لَكَ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ عَقْداً أَوْ عَهْداً فَمِنَ الْآنَ فَتَدَارَكْ نَفْسَكَ وَ انْظُرْ لَهَا فَإِنَّكَ إِنْ فَرَّطْتَ حَتَّى يَنْهَدَ إِلَيْكَ عِبَادُ اللَّهِ أُرْتِجَتْ عَلَيْكَ الْأُمُورُ وَ مُنِعْتَ أَمْراً هُوَ مِنْكَ الْيَوْمَ مَقْبُولٌ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار: ۶۵ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرده است. - : نامه‌ای از امام علیه السلام به معاویه: پس از یاد خدا و درود معاویه وقت آن رسیده است که از حقائق آشکار پند گیری، تو با ادّعاهای باطل همان راه پدرانت را می پیمایی، خود را در دروغ و فریب افکندی، و خود را به آنچه برتر از شأن تو است نسبت می دهی، و به چیزی دست دراز می کنی که از تو باز داشته اند، و به تو نخواهد رسید.این همه را برای فرار کردن از حق، و انکار آنچه را که از گوشت و خون تو لازم تر است، انجام می دهی، حقایقی که گوش تو آنها را شنیده و از آنها آگاهی داری، آیا پس از روشن شدن راه حق، جز گمراهی آشکار چیز دیگری یافت خواهد شد و آیا پس از بیان حق، جز اشتباه کاری وجود خواهد داشت از شبهه و حق پوشی بپرهیز، فتنه ها دیر زمانی است که پرده های سیاه خود را گسترانده، و دیده هایی را کور کرده است.

نامه ای از تو به دست من رسید که در سخن پردازی از هر جهت آراسته، امّا از صلح و دوستی نشانه ای نداشت، و آکنده از افسانه هایی بود که هیچ نشانی از دانش و بردباری در آن به چشم نمی خورد.در نوشتن این نامه کسی را مانی که پای در گل فرو رفته، و در بیغوله ها سرگردان است، مقامی را می طلبی که از قدر و ارزش تو والاتر است، و هیچ عقابی را توان پرواز بر فراز آن نیست و چون ستاره دور دست «عیّوق» از تو دور است.

پناه بر خدا که پس از من ولایت مسلمانان را بر عهده گیری، و سود و زیان آن را بپذیری، یا برای تو با یکی از مسلمانان پیمانی یا قراردادی را امضا کنم.از هم اکنون خود را دریاب، و چاره ای بیندیش، که اگر کوتاهی کنی، و برای در هم کوبیدنت بندگان خدا برخیزند، درهای نجات بروی تو بسته خواهد شد، و آنچه را که امروز از تو می پذیرند فردا نخواهند پذیرفت، با درود.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن أبی الحدید هذا الکتاب هو جواب کتاب وصل من معاویه إلیه بعد قتل علی علیه السلام الخوارج و فیه تلویح بما کان یقوله من قبل أن رسول الله صلی الله علیه و آله وعدنی بقتال طائفه أخری غیر أصحاب الجمل و صفین و إنه سماهم المارقین فلما واقفهم فی النهروان و قتلهم فی یوم واحد و هم عشره آلاف فارس أحب أن یذکر معاویه بما کان یقوله من قبل و یعد به أصحابه و خواصه فقال له قد آن لک أی قرب و حان أن تنتفع بما عاینت و شاهدت معاینه من صدق القول الذی کنت أقوله للناس و یبلغک و تستهزئ به و قال یقال قد رأیته لمحا باصرا أی نظرا بتحدیق شدید و مخرجه مخرج رجل لابن و تامر أی ذو

لبن و تمر فمعنی باصر أی ذو بصر و عیان الأمور معاینتها أی قرب أن تنتفع بما تعلمه یقینا من استحقاقی للخلافه و براءتی من کل شبهه.

و قال ابن میثم وصف اللمح بالباصر مبالغه فی الإبصار کقولهم لیل ألیل و المدرج المسلک و قال ابن أبی الحدید الأباطیل جمع باطل علی غیر القیاس و إقحامک أی إلقائک نفسک بلا رویه فی غرور المین و هو الکذب و بانتحالک أی ادعائک کذبا ما قد علا عنک أی لم تبلغه و لست أهلا له

ص: ۱۱۹

و ابتزازك أى استلابك لما اختزن دونك أى منعك الله منه من إمره المسلمين و بيت مالهم من قولهم اختزن المال أى أحرزه فرارا أى فعلت ذلك كله فرارا من الحق لما هو ألزم لك يعنى من فرض طاعتى عليك.

قال ابن ميثم لأنهما دائما فى التغير و التبدل بخلاف وجوب الطاعه فإنه أمر لازم انتهى.

و يمكن أن يقال لأنك تفارقهما و لا تفارقه و الظاهر أن ذلك مجاز عن شده اللزوم مما قد وعاه سمعك أى من النص و كلمه ما فى ما ذا استفهاميه أو نافيه على لبستها فى بعض النسخ بالضم و فى بعضها بالكسر قال فى النهايه اللبسه بالكسر الهيئه و الحاله و قال ابن أبى الحديد اللبسه بالضم يقال فى الأمر لبسه أى اشتباه و ليس بواضح و يجوز أن يكون اشتمالها مصدرا مضافا إلى معاويه أى اشتمالك إياها على اللبسه أى ادراعك إياها و تقمصك بها على ما فيها من الإبهام و الاشتباه و يجوز أن يكون مصدرا مضافا إلى ضمير الشبهه فقط أى احذر الشبهه و احتوائها على اللبسه التى فيها.

و قال أغدفت المرأه قناعها أى أرسلته على وجهها و أغشت الأبصار أى جعلتها غشاء و سترا للأبصار و فى بعض النسخ بالعين المهمله و هو سوء البصر بالليل أو العمى فالظلمه مرفوعه بالفاعليه.

ذو أفانين أى أساليب مختلفه لا يناسب بعضها بعضا.

ضعفت قواها عن السلم قال ابن ميثم أى ليس لها قوه أن يوجب صلحا.

و قال ابن أبى الحديد أى عن الإسلام أى لم تصدر تلك الأفانين المختلفه عن مسلم و كان كتب إليه أن يفرده بالشام و أن يوليه العهد من بعده و أن لا يكلفه الحضور عنده و قرأ أبو عمرو ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً و قال ليس المعنى بهذا الصلح بل الإسلام و الإيمان لا غير.

و قال الأساطير الأباطيل واحدها أسطوره و إسطاره بالكسر و حوك الكلام صنعته و نظمه و الحلم العقل أو الأناه.

ص: ۱۲۰

و قال ابن میثم لأن الکتاب کان فیه خشونه و تهور و ذلک ینافی الحلم و ینافی غرضه من الصلح.

و قال الجوهری الـدهس و الـدهاس مثل اللبث و اللباث المکان السـهل اللین لا یبلغ أن یکون رملا و لیس هو بتراب و لا طین و لونه الدهسه.

و قال الدیماس السرب المظلم تحت الأرض و السـرب البیت فی الأرض تقول السرب الوحشی فی سربه و الغرض عدم استقامه القول و المرقبه الموضع العـالی أی دعوی الخلافه و المرام المقصـد و بعـده کنـایه عن الرفعه و نزوح الأعلام کنایه عن صـعوبه الوصول إلیهـا و فی الصـحاح نزحت الـدار نزوحـا بعـدت و قـال الأنوق علی فعول طـائر و هو الرحمه و فی المثـل أغر من بیض الأنوق لأنها تحرزه فلا تکاد یظفر بها لأن أوکارها فی رءوس الجبال و الأماکن البعیده و هی تحمق مع ذلک انتهی.

قوله علیه السـلام و حاش لله أصله حاشا لله أی معاذ الله و هو فعل ماض علی صیغه المفاعله مأخوذ من الحشی أی الناحیه و فاعله أن تلی و قال الزجاج حاش لله براءه لله.

و الصدر بالتحریک رجوع الشاربه عن الماء کالورد بالکسر الإشراف علی الماء.

قوله علیه السـلام فتدارک نفسک أی تدبر آخر أمرک و قوله علیه السـلام حتی أی ینهض قوله علیه السـلام أرتجت علیک أی أغلقت.

**[ترجمه]ابن ابی الحدیـد گویـد: این نـامه جواب نـامه‌ای است که بعـد از اینکه علی علیه السّـلام خوارج را کشت از جـانب معـاویه به او رسـید و در آن اشـاره‌ای است به آنچه که از این قبیـل می‌گویـد که رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله جنـگ با گروه دیگری غیر از اصـحاب جمل و صـفین را به من وعـده کرده است وی آنان را مارقین نامیده است پس زمانی‌که در نهروان آن را متوقف کرد و در یـک روز آنـان را که ده هزار سوار بودنـد به هلاکت رسانـد دوست داشت آنچه که از قبل می‌گفت و به یاران و خواصـش وعـده می‌داد برای معاویه یادآوری کنـد پس به او فرمود: وقت آن شده و فرا رسـیده ای معاویه که از آنچه دیـدم و شاهـد بـودم بهره‌منـد شودی در خصوص راستی سـخنی که به مردم می‌گفتم و به تو می‌رسـید و تو آن را به تمسـخر می‌گرفتی. و ادامه داد: گفته می‌شود: قـد رأیته لمحـاً باصـراً یعنی نگـاهی بـا خیرگی بسـیار، و مخرجه مخرج رجل تامر و لابن یعنی مرد صاحب شیر و خرما پس معنی باصر صاحب بینایی است، و عیان الأمور یعنی بررسی امور، یعنی وقت آن شده است که از آنچه که در خصوص استحقاق من برای خلافت و مبرا بودنم از هر شبهه‌ای به یقین می‌دانی بهره‌مند شودی.

و ابن میثم گوید: وصف کردن لمح به باصر مبالغه‌ای در دیدن است مانند این کلام عرب: لیل ألیل. و المدرج یعنی مسلک، و ابن ابی الحدید گوید: اباطیل جمع غیر قیاسی باطل است. إقحامک یعنی انداختن تو توسط خودت بدون تأمل و فکر در فریب دروغ، و مین یعنی کـذب، و بانتحالک یعنی ادعای دروغین تو، ما قد علا عنک یعنی آنچه که به آن نرسـیده‌ای و شایسـته آن نیستی. ابتزازک یعنی ربودن تو، لمـا اختزن دونـک یعنی آنچه که خداونـد متعـال در خصوص سـلطه بر مسـلمانان و بیت‌المال آنـان از تو بازداشـته است، که برگرفته از این کلاـم عرب است: اختزن المـال یعنی مال را نگه داشت. «فراراً» یعنی همه آنها را برای فرار از حق انجام دادی «لما هو ألزم منک» یعنی در خصوص فرض اطاعت از من بر تو .

ابن میثم گوید: زیرا آن دو برخلاف وجوب طاعت دائماً در تغییر و دگرگونی بودند پس این امری لازم است پایان.

و ممکن است که گفته شود: زیرا تو از آن دو دوری می‌کنی و او را ترک نمی‌کنی و خوب این است که آن مجاز از شدت لزوم است. «مما قد وعاه سمعک» یعنی از نص، و کلمه ما در «ماذا» استفهامی یا نافیه است. «علی لبستها» در بعضی نسخه‌ها با ضمه و در بعضی دیگر با کسره است، در النهایه گوید: اللبسه با کسره هیأت و حالت است و ابن ابی الحدید گوید: اللبسه با ضمه است در گفته می‌شود می الأمر لبسه یعنی در این مسأله اشتباهی است و واضح نیست. و جایز است که اشتمال آن مصدری مضاف به معاویه باشد یعنی اشتمالك ایاها علی اللبسه یعنی آن را بسان زره بپوشی و چون جامه بر تن کنی با وجود ابهام اشتباهی که درباره آن است و جایز است که فقط مصدری مضاف به ضمیر شبهه باشد یعنی از شبهه و شمولیت آن بر ابهامی که در آن است بر حذر باش.

و گوید: أغدقت المرأه قناعها یعنی روبندش را بر روی صورتش انداخت. و أغشت الابصار یعنی آن را پوشش و غشایی برای چشم‌ها قرار دادم، و در بعضی نسخه‌ها با عین است که ضعف چشم در شب یا بینایی است پس ظلمه به‌عنوان فاعل مرفوع است.

«ذوالأفانین» یعنی شیوه‌های گوناگونی که بخشی از آنها با بخشی دیگر تناسب ندارد.

«ضعفت قواها عن السلم» ابن میثم گوید: یعنی قدرتی ندارد که صلح را واجب کند.

ابن ابی الحدیدگوید: یعنی از اسلام یعنی آن شگردهای مختلف از هیچ مسلمانی بروز نکرده است و معاویه برای او نوشته بود که شام را به او منحصر سازد و او را به ولایت عهدی بعد از خود منصوب کند و وی را به‌حضور در کنار خود مکلف نکند و ابوعمرو قرائت کرد: «ادْخُلُواْ فِی السِّلْمِ كَآفَّةً» {همگی به اطاعت [خدا] درآیید} و گوید: مقصود از آن صلح نیست بلکه اسلاماً و ایمان است نه چیز دیگر .

و گوید: اساطیر یعنی باطل‌ها و واحد آن اسطوره و اسطاره با کسره است، و حوك الکلام یعنی سخن‌پردازی و نظم آن، الحلم: عقل یا تأمل.

ابن میثم گوید: زیرا در نامه خشونت و تهور بود که این با خرد و با هدفش در خصوص صلح منافات دارد.

جوهری گوید: الدّهس و الدّهاس مانند اللبث و اللباث است یعنی مکان فراخ نرم که به حد شن بودن نمی‌رسد و نه خاک است و نه گل و رنگش خاکستری است.

و گوید: الدیماس: سرب تاریک در زیر زمین است و سرب همان خانه در زمین است می‌گویی: السرب الوحشی فی سربه و مقصود عدم استواری سخن است. المرقبة: مکانی مرتفع یعنی ادعای خلافت است. المرام یعنی مقصد و عبارت بعد از آن کنایه از رفعت است. و نزوح الأعلام کنایه از دشواری دست‌یابی به آن است. و در صحاح آمده است: نزحت الدار نزوحاً: یعنی دور شد. و گوید: الأنوق بر وزن فعول پرنده‌ای است و آن کرکس است و در مثل آمده است: اعزّ من بیض الأنوق زیرا

این پرنـده تخمش را محافظت می‌کند و تقریباً به آن دست‌یافته نمی‌شود زیرا لانه آن در نوک کوه‌ها و اماکن دور است و آن با این وجود حماقت می‌کند. پایان.

این کلام او «و حاش للّه» اصل آن حاشا للّه است یعنی پناه بر خدا و آن فعل ماضی برصیغه مفاعله برگرفته از «حشی» یعنی ناحیه است و فاعل آن «أن تلی» است و زجاج گوید: حاش للّه یعنی برای خدا برائت است.

و الصدر با حرکت: بازگشت نوشنده از آب است بر وزن ورد با کسره که اشراف بر آب است.

این سخن امام علیه السّلام «فتدارک نفسک» یعنی در پایان کارت تدبیر کن. و این کلام او «حتی ینهد» یعنی تا برخیزد. و این کلام وی «ارتجّت علیک» یعنی بر تو بسته شد .

**[ترجمه]

«۴۱۱»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابِهِ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی عَلَی التَّرَدُّدِ فِی جَوَابِکَ وَ الِاسْتِمَاعِ إِلَی کِتَابِکَ لَمُوَهِّنٌ رَأْیِی وَ مُخَطِّئٌ فِرَاسَتِی وَ إِنَّکَ إِذْ تُحَاوِلُنِی الْأُمُورَ وَ تُرَاجِعُنِی السُّطُورَ کَالْمُسْتَثْقِلِ النَّائِمِ تَکْذِبُهُ أَحْلَامُهُ أَوِ الْمُتَحَیِّرِ الْقَائِمِ بَهَظَهُ مَقَامُهُ (۲)لَا یَدْرِی أَ لَهُ مَا یَأْتِی أَمْ عَلَیْهِ

ص: ۱۲۱

۱- ۴۱۱- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۷۲ من باب کتب نهج البلاغه ..

۲- ۲ کذا فی النسخه المطبوعه من ط الکمبانیّ من البحار، و فیما عندی من نسخ المطبوعه من نهج البلاغه: «یبهظه».

وَ لَسْتَ بِهِ غَيْرَ أَنَّهُ بِكَ شَبِيهٌ وَ أَقْسِمُ بِاللَّهِ إِنَّهُ لَوْ لَا بَعْضُ الِاسْتِبْقَاءِ لَوَصَلَتْ إِلَيْكَ مِنِّی نَوَازِعُ تَقْرَعُ الْعَظْمَ وَ تَهْلِسُ اللَّحْمَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الشَّيْطَانَ قَدْ ثَبَّطَكَ عَنْ أَنْ تُرَاجِعَ أَحْسَنَ أُمُورِكَ وَ تَأْذَنَ لِمَقَالِ نَصِيحَتِكَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۷۲ از بخش نامه‌های نهج البلاغه روایت کرده است. - : و از نامه‌های امام علیه السلام: پس از یاد خدا و درود من با پاسخ های پیاپی به نامه هایت، و شنیدن مطالب نوشته هایت، رأی خود را سست، و زیرکی خود را به خطا نسبت می دهم، و همانا تو که مدام خواسته هایی از من داری و نامه های فراوان می نویسی، به کسی مانی که به خواب سنگینی فرو رفته، و خواب های دروغینش او را تکذیب می کند، یا چون سرگردانی هستی که ایستادن طولانی بر او دشوار می باشد، و نمی داند.آیا آینده به سود او یا به زیانش خواهد بود گرچه تو آن کس نیستی امّا به تو شباهت دارد.به خدا سوگند اگر پرهیز از خونریزی در مهلت تعیین شده نبود، ضربه کوبنده ای دریافت می کردی که استخوان را خرد، و گوشت را بریزاند، معاویه بدان که شیطان تو را نمی گذارد تا به نیکوترین کارت بپردازی، و اندرزی که به سود تو است بشنوی.درود بر آنان که سزاوار درودند.

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام فإنی علی التردد قال ابن أبی الحديد ليس معناه التوقف بل التردد و التكرار أی أنا لائم نفسی علی أنی أكرر تاره بعد تاره أجوبتك عما تكتبه و أجعلك نظيرا لی أكتب و تجيبنی و تكتب و أجيبك و إنما كان ينبغی أن يكون جواب مثلك السكوت.

قوله عليه السلام لموهن رأيی أی أعده واهنا ضعيفا و الغرض المبالغه فی عدم استحقاقه للجواب و إلا فلم يكن فعله عليه السلام إلا حقا و صوابا.

قوله عليه السلام و إنك إذ تحاولنی الأمور الظاهر من كلام الشارحين أنهما حملا المحاوله علی معنی القصد و الإراده و حينئذ يحتاج إلی تقدير حرف الجر.

و يحتمل أن يكون مفاعله من حال بمعنی حجز و منع أی تمانعنی الأمور و تراجعنی السطور أی بالسطور كالمستثقل النائم قال ابن أبی الحديد أی كالنائم يری أحلاما كاذبه أو كمن قام بين يدی سلطان أو بين قوم عقلاء ليعتذر عن أمر أو ليخطب لأمر فی نفسه قد بهظه مقامه ذلك أی أثقله فهو لا يدری هل ينطق بكلام هو له أم عليه فيتحير انتهی.

و فی قوله عليه السلام إنه بك شبيه إيذان بأن معاويه أقوی فی ذلك و يقال استبقيت من الشی ء أی تركت بعضه و استبقاه أی استحياه و يحتمل أن يكون من أبقيت عليه أی رحمته نوازع تقرع العظم قال ابن أبی الحديد روی نوازع جمع نازعه أی جاذبه قالعه و يروی قوارع بالقاف و الراء و يروی تهلس اللحم تلهس بتقديم اللام فأما تهلس بكسر اللام فالمعنی تذيبه حتی يصير كبدن به الهلاس و هو السل و أما تلهس فهو بمعنی تلحس

أبدلت الحاء هاء و هو من لحست كذا بلسانى بالكسر ألحسته أى تأتى على اللحم حتى تلحسه لحسا لأن الشى ء إنما يلحس إذا ذهب و بقى أثره.

و يروى و تنهس بالنون و السين المهمله و النهس و النهش بالمهمله و المعجمه هو أخذ اللحم بمقدم الأسنان.

و أما بعض الاستبقاء الذى أشار إليه فقال ابن ميثم لو لا بعض المصالح لوصلت إليك منى قوارع و أراد شدائد الحرب.

و قال ابن أبى الحديد الإماميه تقول إن النبى صلى الله عليه و آله فوض إليه أمر نسائه بعد موته و جعل إليه أن يقطع عصمه أيتهن شاء إذا رأى ذلک و له من الصحابه جماعه يشهدون له بذلک فقد كان قادرا على أن يقطع عصمه أم حبيبه و يبيح نكاحها للرجال عقوبه لها و لمعاويه فإنها كانت تبغض عليا عليه السلام كما يبغضه أخوها و لو فعل ذلک لانتهس لحمه و قد رووا عن رجالهم أنه تهدد عائشه بضرب من ذلک قال و أما أصحابنا فيقولون قد كان معه من الصحابه قوم كثيرون

سمعوا من رسول الله صلى الله عليه و آله يلعن معاويه بعد إسلامه و يقول إنه منافق كافر و إنه من أهل النار.

و الأخبار فى ذلک مشهوره فلو شاء أن يحمل إلى أهل الشام خطوطهم و شهاداتهم بذلک و أسمعهم قوله مشافهه لفعل و لكن رأى العدول عن ذلک مصلحه لأمر يعلمه هو عليه السلام.

و قال أبو زيد البصرى إنما أبقى عليه لأنه خاف أن يفعل معاويه كفعله عليه السلام فيقول لعمرو بن العاص و حبيب بن مسلمه و بسر بن أرطاه و أمثالهم اروروا أنتم عن النبى صلى الله عليه و آله أنه كان يقول فى على عليه السلام أمثال ذلک انتهى.

و قال الجوهرى ثبطه عن الأمر تثبيطا شغله عنه و قال أذن له إذنا استمع.

**[ترجمه]این کلام او«فإنی علی التردد» ابن ابی الحدید گوید: معنایش توقف نیست، بلکه تردد و تکرار است، یعنی من نفسم را ملامت می کنم که گاه گاه پاسخ دادن به نامه های تو را تکرار می کنم و تو را همتای خود قرار می دهم، می نویسم و تو جواب مرا می دهی و تو می نویسی و من جوابت را می دهم. بلکه شایسته بود که جواب چون تویی سکوت باشد، این کلام او علیه السّلام: « الموهن رأیی» یعنی آن را سست ضعیف به حساب می آورم و غرض مبالغه کردن در عدم استحقاق او برای جواب است وگرنه عمل او جز حق و درست نبوده است. و این کلام او « إنک اذ تحاولنی الأمور» ظاهر کلام شارحین این است که آن محاولت را بر معنی قصد و اراده حمل کرده اند و در این صورت به تقدیر گرفتن حرف جر نیاز دارد.

و محتمل است که مفاعله از ریشه حال به معنی مانع شد، باشد یعنی امور مرا مانع می شود و تراجعنی السطور یعنی با سطرها، ابن ابی الحدید درباره کالمستثقل النائم گوید: یعنی مانند خفته، خواب های دروغ می بیند یا مانند کسی که در حضور سلطان یا در میان جمع عقلا برخاسته است تا از امری طلب پوزش کند یا برای امری با خود سخن بگوید «قد بهظه مقامه ذلک» یعنی بر او سنگینی کرده است، پس او نمی داند سخنی که می گوید به نفع اوست یا ضرر او، سردرگم می شود. پایان.

و درباره این کلام او « إنه بک شبیه» خبری است از اینکه معاویه در آن قوی تر است، و گفته می شود: استبقیت من الشئ یعنی قسمتی از آن را رها کردم و استبقاه یعنی او را زنده نگه داشت و محتمل است که از ریشه أبقیت علیه، یعنی بر او حکم

کردم باشد. «نوازع تقرع العظم» ابن ابی الحدید گوید: روایت شده که نوازع جمع نازعه است یعنی جذب کننده برکننده و «قوارع» نیز روایت می شود، و «تهلس اللحم»، «تلهس» با تقدیم لام روایت می شود، و تهلس با کسره لام، یعنی آن را ذوب می کند تا مانند بدنی که سل دارد، شود. و تلهس به معنی تلحس است که حاء به هاء تبدیل شده است و از ریشه لحست کذا بلسانی با کسره است، یعنی ألحسته که به معنی بر گوشت می رسی تا آن را بلیسی است، زیرا شئ زمانی لیسیده می شود که از بین برود و اثرش باقی بماند.

و «تنهس» نیز روایت می شود و النهس و النهش گرفتن گوشت با دندان های پیشین است.

و بعض الاستبقاء که به آن اشاره نموده است، ابن میثم گوید: اگر برخی از مصالح نبود قطعاً مصیبت هایی از جانب من به تو می رسید و مقصودش شداید جنگ است.

ابن ابی الحدید گوید: امامیه می گوید: نبی صلّی الله علیه و آله امور مربوط به زنانش، بعد از وفاتش را به او تفویض نمود، به او سپرد که عصمت هریک از آنان را اگر به نظرش رسید، قطع کند و جماعتی از صحابه است که در این خصوص برای او شهادت می دهد، پس او قادر بود که عصمت ام‌حبیبه را در مجازاتی برای او و معاویه قطع کند و نکاحش را برای مردان مباح بشمارد، زیرا او بر علی علیه السّلام دشمنی می کرد، چنانکه برادرش چنین کرد و اگر چنین می کرد، گوشت او دریده می شد و از مردانشان روایت کرده اند که عائشه را به نوعی از آن تهدید کرده است. اما اصحاب ما می گویند: جمع زیادی از صحابه همراه او بودند که از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدند که معاویه را بعد از اسلام آوردنش نفرین می کرد و می فرمود: او منافق کافر است و او از اهل آتش است و اخبار در این باره مشهور است. پس اگر می خواست که نوشته‌ها و شهادت آنان بر آن را بر اهل شام نقل کند و سخن او را به صورت شفاهی به گوش آنان برساند، قطعا انجام می داد، اما عدل از آن را مصلحی برای امری که خود امام علیه السّلام می داند، دید.

ابو زید بصیری گوید: بر او رها کرد، زیرا امام علیه السّلام ترسید که معاویه نیز مانند عمل او را انجام دهد و به عمرو بن عاص، حبیب بن مسلمه، بسر بن ارطأه و امثال آنان بگوید: شما نیز از نبی صلّی الله علیه و آله روایت کنید که درباره علیه السّلام امثال آن را می فرمود. پایان

و جوهری گوید: ثبّطه عن الأمر تثبیطاً، یعنی او را از آن مشغول و سرگرم کرد. و گوید: أذن له أذناً: یعنی شنید.

**[ترجمه]

«۴۱۲»

(۱)وَ رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ مِنْ کِتَابِ أَبِی الْعَبَّاسِ یَعْقُوبَ بْنِ أَبِی أَحْمَدَ

۱- ۴۱۲- رواه ابن أبى الحديد فى شرح المختار: ۱۰ من باب كتاب أمير المؤمنين عليه السلام من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۵۲۵ ط الحديث ببيروت.

الصَّيْمَرِيِّ أَنَّ مُعَاوِيَهَ كَتَبَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ الْمَطْبُوعُ عَلَى قَلْبِكَ الْمُغَطَّى عَلَى بَصَرِكَ الشَّرُّ مِنْ شِيمَتِكَ وَ الْعُتُوُّ مِنْ خَلِيقَتِكَ فَشَمِّرْ لِلْحَرْبِ وَ اصْبِرْ لِلضَّرْبِ فَوَ اللَّهِ لَيَرْجِعَنَّ الْأَمْرُ إِلَى مَا عَلِمْتَ وَ الْعَاقِبَهُ لِلْمُتَّقِينَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَخْطَأَكَ مَا تَمَنَّى وَ هَوَى قَلْبُكَ فِيمَا هَوَى فَارْبَعْ عَلَى ظَلْعِكَ وَ قِسْ شِبْرَكَ بِفَتْرِكَ تَعْلَمْ أَيْنَ حَالُكَ مِنْ حَالِ مَنْ يَزِنُ الْجِبَالَ حِلْمُهُ وَ يَفْصِلُ بَيْنَ أَهْلِ الشَّكِّ عِلْمُهُ وَ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ يَا ابْنَ الصَّخْرِ يَا ابْنَ اللَّعِينِ يَزِنُ الْجِبَالَ فِيمَا زَعَمْتَ حِلْمُكَ وَ يَفْصِلُ بَيْنَ أَهْلِ الْجَهْلِ عِلْمُكَ وَ أَنْتَ الْجَاهِلُ الْقَلِيلُ الْفِقْهِ الْمُتَفَاوِتُ الْعَقْلِ الشَّارِدُ عَنِ الدِّينِ وَ قُلْتَ فَشَمِّرْ لِلْحَرْبِ وَ اصْبِرْ لِلضَّرْبِ فَإِنْ كُنْتَ صَادِقاً فِيمَا تَزْعُمُ وَ يُعِينُكَ عَلَيْهِ ابْنُ النَّابِغَهِ فَدَعِ النَّاسَ جَانِباً وَ أَعْفِ الْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْقِتَالِ وَ ابْرُزْ إِلَيَّ لِتَعْلَمَ أَيُّنَا الْمَرِينُ عَلَى قَلْبِهِ الْمُغَطَّى عَلَى بَصَرِهِ فَأَنَا أَبُو الْحَسَنِ حَقّاً قَاتِلُ أَخِيكَ وَ خَالِكَ وَ جَدِّكَ شَدْخاً يَوْمَ بَدْرٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ بِيَدِي وَ بِذَلِكَ الْقَلْبِ أَلْقَى عَدُوِّي.

ثم قال الشدخ كسر الشی ء الأجوف يقال شدخت رأسه فانشدخ.

و هؤلاء الثلاثه حنظله بن أبی سفيان و الوليد بن عتبه و أبوه عتبه بن ربيعه فحنظله أخوه و الوليد خاله و عتبه جده و قد قتلوا فی غزاه بدر.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید - . ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار ۱۰ از بخش نامه امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه: ج۴، ص ۵۲۵ چاپ جدید بیروت روایت کرده است. -

از کتاب ابوعباس یعقوب بن احمد صیمری روایت کرد که معاویه لعنه الله برای امیرمؤمنان علیه السّلام نوشت که: اما بعد تو قلبت ممهور، دیده ات پوشیده است، شر از خصلت تو و سرکشی از اخلاق توست، پس برای جنگ آماده باش و بر ضربه صبور باش. به خدا سوگند امر قطعاً به آنچه که دانستی، برمی گردد و عاقبت از آن پرهیزکاران است، دریغا دریغا، آنچه که دلت آن را تمنا کرد و چیزهایی که دوست داشت تو را به اشتباه انداخت؛ پایت را به اندازه گلیمت دراز کن، اندازه خود را نگهدار! می فهمی حال تو کجا و حال کسی که بردباری اش را کوه ها زینت می‌بخشند و علمش میان اهل شک جدائی می اندازد، کجا!. والسلام.

پس امیرمؤمنان علیه السّلام برای او نوشت: اما بعد ای پسر لعین که به گمان خود بردباری ات با کوه ها سنجیده می شود و عملت بین اهل جهالت، جدائی می اندازد، درحالی که تو جاهل کم دانش، صاحب خردی متفاوت و منحرف از دین هستی .

و گفتم: آستین را برای جنگ بالا- بزن و برای جنگ بردبار باش!، اگر در ادعایت راست می گویی و ابن نابغه تو را بر آن یاری می‌دهد، مردم را بگذار و دو لشکر را از کشتار باز دار و به جنگ من بیا، تا بدانی پرده تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده، و دیده چه کس پوشیده است. من ابو الحسن، کشنده جدّ و دایی و برادر تو در روز نبرد بدر، می باشم که سر آنان را شکافتم، امروز همان شمشیر با من است، و با همان قلب با دشمنانم ملاقات می کنم.

سپس گوید: الشدخ: شکافتن شی میان‌تهی. گفته می شود: شدخت رأسه فانشدخ (سرش را شکستم، پس شکسته شد) و این سه نفر حنظله بن ابوسفیان، ولید بن عتبه، و پدرش عتبه بن ربیعه، حنظله برادر او، ولید دایی اش و عتبه جد اوست که همگی

در غزوه بدر کشته شدند.

**[ترجمه]

«۴۱۳»

(۱)أَمَّا بَعْدُ فَمَا أَعْجَبَ مَا یَأْتِینِی مِنْکَ وَ مَا أَعْلَمَنِی بِمَنْزِلَتِکَ الَّتِی أَنْتَ إِلَیْهَا صَائِرٌ وَ نَحْوَهَا سَائِرٌ وَ لَیْسَ إِبْطَائِی عَنْکَ إِلَّا لِوَقْتٍ أَنَا بِهِ مُصَدِّقٌ وَ أَنْتَ بِهِ مُکَذِّبٌ فَکَأَنِّی أَرَاکَ وَ أَنْتَ تَضِجُّ مِنَ الْحَرْبِ وَ إِخْوَانُکَ یَدْعُونَنِی خَوْفاً مِنَ السَّیْفِ

ص: ۱۲۴

---

۱ - ۴۱۳- رواه أیضا فی شرح المختار المتقدم الذکر، قال: و قد رأیت له [علیه السلام] ذکر هذا المعنی فی کتاب غیر هذا، و هو: «أما بعد فما أعجب ما یأتینی منک».

إِلَی کِتَابٍ هُمْ بِهِ کَافِرُونَ وَ لَهُ جَاحِدُونَ ثُمَّ قَالَ وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ.

**[ترجمه]اما بعد چه شگفت است، آنچه از سوی تو به من می رسد و آنچه که مرا به جایگاهی که تو به سوی آن می روی و به سمت آن در حرکت هستی، آگاه کرد و کندی ام از تو فقط برای وقتی است که من تأیید کننده آن هستم و تو تکذیب کننده آن هستی. همانا من تو را در جنگ می نگرم که فریاد و ناله سر می دهی و برادرانت از ترس شمشیر، مرا به کتابی دعوت می کنند که آنان کافر و منکر آن هستند. - . آن را در شرح مختار پیشین روایت کرده است -

سپس گوید: و از نامه امام علیه السّلام برای معاویه، گوید: و نیز نوشت:

**[ترجمه]

«۴۱۴»

(۱)قَالَ: وَ کَتَبَ أَیْضاً علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَطَالَ مَا دَعَوْتَ أَنْتَ وَ أَوْلِیَاؤُکَ أَوْلِیَاءُ الشَّیْطَانِ الْحَقَّ أَسَاطِیرَ وَ نَبَذْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِکُمْ وَ حَاوَلْتُمْ إِطْفَاءَهُ بِأَفْوَاهِکُمْ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْکافِرُونَ وَ لَعَمْرِی لَیُنْفِذَنَّ الْعِلْمَ فِیکَ وَ لَیُتِمَّنَّ النُّورَ بِصِغَرِکَ وَ قَمْأَتِکَ وَ لَتُخْسَأَنَّ طَرِیداً مَدْحُوراً أَوْ قَتِیلًا مَثْبُوراً وَ لَتُجْزَیَنَّ بِعَمَلِکَ حَیْثُ لَا نَاصِرَ لَکَ وَ لَا مصرح [مُصْرِخَ] عِنْدَکَ وَ قَدْ أَسْهَبْتَ فِی ذِکْرِ عُثْمَانَ وَ لَعَمْرِی مَا قَتَلَهُ غَیْرُکَ وَ لَا خَذَلَهُ سِوَاکَ وَ لَقَدْ تَرَبَّصْتَ بِهِ الدَّوَائِرَ وَ تَمَنَّیْتَ لَهُ الْأَمَانِیَّ طَمَعاً فِیمَا ظَهَرَ مِنْکَ وَ دَلَّ عَلَیْهِ فِعْلُکَ وَ إِنِّی لَأَرْجُو أَنْ أَلْحَقَکَ بِهِ عَلَی أَعْظَمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ أَکْبَرَ مِنْ خَطِیئَتِهِ فَأَنَا ابْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ صَاحِبُ السَّیْفِ وَ إِنَّ قَائِمَهُ لَفِی یَدِی وَ قَدْ عَلِمْتَ مَنْ قَتَلْتُ بِهِ مِنْ صَنَادِیدِ بَنِی عَبْدِ شَمْسٍ وَ فَرَاعِنَهِ بَنِی سَهْمٍ وَ جُمَحَ وَ مَخْزُومٍ وَ أَیْتَمْتُ أَبْنَاءَهُمْ وَ أَیَّمْتُ نِسَاءَهُمْ وَ أُذَکِّرُکَ مَا لَسْتَ لَهُ نَاسِیاً یَوْمَ قَتَلْتُ أَخَاکَ حَنْظَلَهَ وَ جَرَرْتُ بِرِجْلِهِ إِلَی الْقَلِیبِ وَ أَسَرْتُ أَخَاکَ عَمْراً فَجَعَلْتُ عُنُقَهُ بَیْنَ سَاقَیْهِ رِبَاطاً وَ طَلَبْتُکَ فَفَرَرْتَ وَ لَکَ حُصَاصٌ فَلَوْ لَا أَنِّی لَا أُتْبِعُ فَارّاً لَجَعَلْتُکَ ثَالِثَهُمَا وَ أَنَا أُولِی لَکَ بِاللَّهِ أَلِیَّهَ بَرَّهٍ غَیْرِ فَاجِرَهٍ لَئِنْ جَمَعَتْنِی وَ إِیَّاکَ جَوَامِعُ الْأَقْدَارِ لَأَتْرُکَنَّکَ مَثَلًا یَتَمَثَّلُ بِهِ النَّاسُ أَبَداً وَ لَأُجَعْجِعَنَّ بِکَ فِی مَنَاخِکَ حَتَّی یَحْکُمَ اللَّهُ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ وَ هُوَ خَیْرُ الْحاکِمِینَ وَ لَئِنْ أَنْسَأَ اللَّهُ فِی أَجَلِی قَلِیلًا لَأُغْزِیَنَّکَ سَرَاهَ الْمُسْلِمِینَ وَ لَأَنْهَدَنَّ إِلَیْکَ فِی جَحْفَلٍ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ ثُمَّ لَا أَقْبَلُ لَکَ مَعْذِرَهً وَ لَا شَفَاعَهً وَ لَا أُجِیبُکَ

۱- ۴۱۴- ذکره فی شرح المختار السالف الذکر قال: و وقفت له علیه السلام علی کتاب آخر إلی معاویه یذکر فیه هذا المعنی أوله: «أما بعد فطالما دعوت أنت و أولیاؤک ...».

إِلَی طَلَبٍ وَ سُؤَالٍ وَ لَتَرْجِعَنَّ إِلَی تَحَیُّرِکَ وَ تَرَدُّدِکَ وَ تَلَدُّدِکَ فَقَدْ شَاهَدْتَ وَ أَبْصَرْتَ وَ رَأَیْتَ سُحُبَ الْمَوْتِ کَیْفَ هَطَلَتْ عَلَیْکَ بِصَیِّبِهَا حَتَّی اعْتَصَمْتَ بِکِتَابٍ أَنْتَ وَ أَبُوکَ أَوَّلُ مَنْ کَفَرَ بِهِ وَ کَذَّبَ بِنُزُولِهِ وَ لَقَدْ کُنْتُ تَفَرَّسْتُهَا وَ آذَنْتُکَ أَنَّکَ فَاعِلُهَا وَ قَدْ مَضَی مِنْهَا مَا مَضَی وَ انْقَضَی مِنْ کَیْدِکَ فِیهَا مَا انْقَضَی وَ أَنَا سَائِرٌ نَحْوَکَ عَلَی أَثَرِ هَذَا الْکِتَابِ فَاخْتَرْ لِنَفْسِکَ وَ انْظُرْ لَهَا وَ تَدَارَکْهَا فَإِنَّکَ إِنْ فَرَّطْتَ وَ اسْتَمْرَرْتَ عَلَی غَیِّکَ وَ غُلَوَائِکَ حَتَّی یَنْهَدَ إِلَیْکَ عِبَادُ اللَّهِ أُرْتِجَتْ عَلَیْکَ الْأُمُورُ وَ مُنِعْتَ أَمْراً هُوَ الْیَوْمَ مِنْکَ مَقْبُولٌ یَا ابْنَ حَرْبٍ إِنَّ لَجَاجَکَ فِی مُنَازَعَهِ الْأَمْرِ أَهْلَهُ مِنْ سِفَاهِ الرَّأْیِ فَلَا یَطْمَعَنَّکَ أَهْلُ الضَّلَالِ وَ لَا یُوبِقَنَّکَ سَفَهُ رَأْیِ الْجُهَّالِ فَوَ الَّذِی نَفْسُ عَلِیٍّ بِیَدِهِ لَئِنْ بَرَقَتْ فِی وَجْهِکَ بَارِقَهٌ مِنْ ذِی الْفَقَارِ لَتَصْعَقَنَّ صَعْقَهً لَا تُفِیقُ مِنْهَا حَتَّی یُنْفَخَ فِی الصُّورِ النَّفْخَهَ الَّتِی یَئِسْتَ مِنْهَا کَما یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ أَصْحابِ الْقُبُورِ.

**[ترجمه] - . آن را در شرح مختار پیشین روایت کرده است. -

اما بعد دیرهنگامی است که تو و دوستانت، دوستان شیطان واقعی اساطیر را دعوت کرده اید، و آن را پشت سر خویش انداخته اید و با زبان هایتان تلاش کردید که آن را خاموش کنید: {خداوند نمی گذارد تا نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید} و به جانم سوگند به یقین علم در تو اجرا خواهد شد و نور با حقارت تو کامل خواهد شد و مطرود رانده‌شده یا مقتول هلاک شده رانده خواهی شد و به خاطر عملت مجازات خواهی شد، به گونه ای که نه یاری گری برای توست و نه توضیح دهنده ای نزد توست .

و در ذکر عثمان زیاده روی کردی و به جانم سوگند، جز تو کسی او را نکشت و جز تو کسی او را رها نکرد، و به وسیله او در کمین دوائر نشستی و برای او آرزوها تمنا کردی، در طمع به آنچه که از تو نمایان شد و عملت بر آن دلالت نمود و من امیدوارم که به خاطر گناهی بزرگتر از گناه او و فراتر از اشتباه او، تو را به او ملحق کنم، که من پسر عبدالطلب صاحب شمشیر هستم و قبضه آن در دست من است و می دانی چه کسانی از دلاوران بنی عبدالشمس و فرعون های بنی سهم، مخزوم را کشته ام و پسرانشان را یتیم و زنانشان را بیوه کرده ام و آنچه که فراموش نکرده ای را برایت یادآوری می کنم. در روزی که برادرت حنظله را کشتم و پایش را به چاه کشاندم و برادرت عمرو را اسیر کردم و گردنش را بین دو ساقش بستم و تو را طلب کردم، پس فرار کردی و برای تو بهره ای است و اگر خودداری‌ام از تعقیب فراری نبو، قطعاً تو را سومین آنان قرار می دادم و من به خدا سوگند یاد می کنم، سوگند راستین غیر فاسق که اگر تقدیر، من و تو را جمع کند، تو را به مثلی تبدیل می کنم که مردم برای همیشه به آن مثل بزنند و تو را در اقامتگاهت فریاد می زنم تا خداوند بین من و تو داوری کند که او بهترین داوران است.

اگر خداوند اجلم را به تأخیر می انداخت، قطعاً سران مسلمانان را علیه تو تحریک می کردم و در لشکری از مهاجرین و انصار به سویت می‌آیم سپس نه عذری برایت می پذیرفتم و نه شفاعتی و به طلب و درخواستی پاسخ نمی دادم و به تحیر، تردید و بهتت باز می گشتی و می دید، شاهد بود و نظاره می کردی که چگونه ابر مرگ بارانش را بر تو فرو می ریخت تا به کتابی چنگ بزنی که تو و پدرت اولین کسی هستید که به آن کفر ورزیدید و نزولش را تکذیب کردید و تو به آن خیره شده بودی و اعلام کردی که تو انجام دهنده آن هستی، درخصوص آن آنچه گذشت، گذشت و آنچه از نیرنگ تو در خصوص آن سپری شد، سپری شد و من به دنبال این نامه به سوی تو در حرکت هستم. پس برای نفست انتخاب کن و به آن نظر کن و آن

را مهیا کن، که تو اگر زیاده روی کردی و به گمراهی و تجاوزت از حد ادامه دادی، تا اینکه بندگان خدا به سوی تو بیایند، امور بر تو بسته می شود و از امری که امروز از تو مقبول است، منع می شوی .

ای پسر حرب، لجاجت تو در نزاع بر سر امر با اهل آن از سفاهت اندیشه است، پس اهل ضلالت تو را به طمع نیافکنند و سفاهت اندیشه نادانان، تو را نابود نکند. به کسی که جان علی در دست اوست قسم، اگر در سیمای تو بارقه ای از ذی العقار بدرخشد، دچار صاعقه می شوی، صاعقه ای که از آن به هوش نمی آیی تا در صور دمیده شود، دمیدنی که از آن ناامیده شده ای، چنانکه کفار از اهل قبور ناامید شده اند.

**[ترجمه]

توضیح

قال ابن الأثیر فی النهایه فی حدیث أبی هریره إذا سمع الشیطان الأذان ولی و له حصاص الحصاص شده العدو و حدته و قیل هو أن یمصع بذنبه و یصر بأذنیه و یعدو و قیل هو الضراط و قال جعجع القوم إذا أناخوا بالجعجاع و هی الأرض الجعجاع أیضا الموضع الضیق الخشن و منه کتاب عبید الله بن زیاد و جعجع بحسین و أصحابه أی ضیق علیهم المکان.

و قال فی القاموس الجعجاع الأرض عامه و الحرب و مناخ سوء لا یقر فیه صاحبه و الفحل الشدید الرغاء و الجعجعه صوت الرحی و نحر الجزور و أصوات الجمال إذا اجتمعت و بروک البعیر و تبریکه و الحبس و القعود علی غیر طمأنینه و تجعجع ضرب بنفسه الأرض من وجع.

و فی النهایه السری النفیس الشریف و قیل السخی ذو المروءه و الجمع سراه بالفتح علی غیر قیاس و تضم السین.

و فی قوله علیه السلام لأغزینک کأنه علی الحذف و الإیصال و فی

بعض النسخ بالزای من أغزاه إذا حمله علی الغزو.

و فی القاموس الجحفل کجعفر الجیش الکثیر.

قوله علیه السلام فقد شاهدت یدل علی أنه کان الکتاب بعد الرجوع عن صفین عند إراده العود إلیه و الغلواء بضم الغین و فتح اللام و قد تسکن الغلو و شره الشباب و أوله.

و قال الجوهری أرتجت الباب أغلقته و أرتج علی القارئ علی ما لم یسم فاعله إذا لم یقدر علی القراءه کأنه أطبق علیه کما یرتج الباب و لا تقل ارتج علیه بالتشدید.

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه گوید: در حدیث ابو هریره آمده است: «اذا سمع الشیطان الاذان ولیّ و له حصاص» الحصاص یعنی شدت دویدن و سرعت آن. و گفته شده این است که دمش را تکان دهد و گوشش را تیز کند و بدود، و گفته شده آن باد شکم است. و جعجع القوم گوید زمانی‌که در عجعاج اقامت کند و عجعاج زمین است و نیز مکان تنگ خشن است. و نامه عبیدالله بن زیاد از آن است: و جعجع بحسین و اصحابه یعنی مکان بر آنان تنگ شد.

و در قاموس گوید: جعجاج: در معنای عام زمین و جنگ است. اقامتگاه بدی است که صاحبانش در آن آرام نمی‌گیرد. فعل یعنی شدید الرغاء. الجعجعه: صدای آسیاب و گلوی قربانی و صدای شتران آنگاه که جمع می‌شوند. و نشستن شتر، نشاندن او و حبس و نشستن بدون اطمینان است. تجعجع: خود را به زمین زد از ریشه وجع است.

در النهایه آمده است: السرّی: نمیس شریف. گفته‌شده: سخاوتمند جوانمرد و جمع آن سراه است با فتحه به بدون قیاس و سین ضمه نیز می‌گیرد.

و این کلام او «لأغرینّک» گویی بر اساس حذف و وصل است و در بعضی نسخه‌ها با زاء از ریشه أغزاه آمده است یعنی زمانی‌که او را بر نبرد وادار کنی.

و در قاموس آمده است: الجحفل بر وزن جعفر: ارتش انبوه است.

این کلام او: «فقد شاهدت» بر این دلالت دارد که نامه بعد از رجعت از صفین و به هنگام قصد بازگشت به آن است و الغلواء با ضمه و فتحه لام سکون آن یعنی غلو و شره الشباب و أوّل آن .

و جوهری گوید: ارتجت الباب یعنی در را بستم. و أرتج علی القاری بدون آوردن فاعل یعنی قادر بر قرائت نبود گویی که بر او بسته شده است چنانکه در بسته می‌شود و أرتجّ علیه با تشدید نیز کم نیست.

**[ترجمه]

(١)كَنْزُ الْفَوَائِدِ لِلْكَرَاجُكِيِّ، نُسْخَهُ كِتَابِ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِی سُفْيَانَ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْهَوَی يُضِلُّ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ الْحِرْصَ يُتْعِبُ الطَّالِبَ الْمَحْرُومَ وَ أَحْمَدُ الْعَاقِبَتَيْنِ مَا هُدِیَ إِلَی سَبِيلٍ وَ مِنَ الْعَجَبِ الْعَجِيبِ ذَامٌّ مَادِحٌ أَوْ زَاهِدٌ رَاغِبٌ وَ مُتَوَكِّلٌ حَرِيصٌ كَلَاماً ضَرَبْتُهُ لَكَ مَثَلًا لِتَدَبَّرَ حِكْمَتَهُ بِجَمْعِ الْفَهْمِ وَ مُبَايَنَهِ الْهَوَی وَ مُنَاصَحَهِ النَّفْسِ فَلَعَمْرِی يَا ابْنَ أَبِی طَالِبٍ لَوْ لَا الرَّحِمُ الَّتِی عَطَفَتْنِی عَلَيْكَ وَ السَّابِقَهُ الَّتِی سَلَفَتْ لَكَ لَقَدْ كَانَ اخْتَطَفَكَ بَعْضُ عُقْبَانِ أَهْلِ الشَّامِ فَصَعِدَ بِكَ فِی الْهَوَاءِ ثُمَّ قَذَفَكَ عَلَی دَكَادِكِ شَوَامِخِ الْأَبْصَارِ فَأُلْفِيتَ كَسَحِيقِ الْفِهْرِ عَلَی مِسَنِّ الصَّلَابَهِ لَا يَجِدُ الذَّرُّ فِيكَ مُرْتَقًی وَ لَقَدْ عَزَمْتُ عَزْمَهَ مَنْ لَا تَعْطِفُهُ رِقَّهٌ إِنْ لَمْ تَذَرْ وَ لَا تُبَايِنْ مَا قَرَّبْتَ بِهِ أَمَلَكَ وَ طَالَ لَهُ طَلَبُكَ لَأُورِدَنَّكَ مَوْرِداً تَسْتَمِرُّ مَذَاقَهُ إِنْ فَسَحَ لَكَ فِی الْحَيَاهِ بَلْ نَظُنُّكَ قَبْلَ ذَلِكَ مِنَ الْهَالِكِينَ وَ بِئْسَ الرَّأْیُ رَأْیٌ يُورِدُ أَهْلَهُ الْمَهَالِكَ وَ يُمَنِّيهِمُ الْعَطَبَ إِلَی حِينَ لَاتَ مَنَاصٍ وَ قَدْ قُذِفَ بِالْحَقِّ عَلَی الْبَاطِلِ وَ ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ

---

١ - ۴١۵- رواه- و ما بعده- العلامه الكراجكیّ رحمه اللّه فی الفصل الثالث من الرساله من الثالثه كتاب كنز الفوائد: ج ٢ ص ٢٠١ ط ١. و رويناه عنه فی المختار: ١۵٧ من باب الكتب من نهج السعاده: ج ۵ ص ٢٩٠.

کارِهُونَ وَ لِلَّهِ الْحُجَّهُ الْبالِغَهُ وَ الْمِنَّهُ الظَّاهِرَهُ وَ السَّلَامُ جَوَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ عَلَيْهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ بِتَنْوِيقِ الْمَقَالِ وَ ضَرْبِ الْأَمْثَالِ وَ انْتِحَالِ الْأَعْمَالِ تَصِفُ الْحِكْمَهَ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهَا وَ تَذْكُرُ التَّقْوَى وَ أَنْتَ عَلَى ضِدِّهَا قَدِ اتَّبَعْتَ هَوَاكَ فَحَادَ بِكَ عَنِ الْمَحَجَّهِ وَ لَحَجَ بِكَ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ فَأَنْتَ تَسْحَبُ أَذْيَالَ لَذَّاتِ الْفِتَنِ وَ تَخْبِطُ فِي زَهْرَهِ الدُّنْيَا كَأَنَّكَ لَسْتَ تُوقِنُ بِأَوْبَهِ الْبَعْثِ وَ لَا بِرَجْعَهِ الْمُنْقَلَبِ قَدْ عَقَدْتَ التَّاجَ وَ لَبِسْتَ الْخَزَّ وَ افْتَرَشْتَ الدِّيبَاجَ سُنَّهً هِرَقْلِيَّهً وَ مُلْكاً فَارِسِيّاً ثُمَّ لَمْ يَقْنَعْكَ ذَلِكَ حَتَّى يَبْلُغُنِي أَنَّكَ تَعْقِدُ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِكَ لِغَيْرِكَ فَيَمْلِكُ دُونَكَ وَ تُحَاسِبُ دُونَهُ وَ لَعَمْرِي لَئِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَمَا وَرِثْتَ الضَّلَالَهَ عَنْ كَلَالَهٍ وَ إِنَّكَ لَابْنُ مَنْ كَانَ يَبْغِي عَلَى أَهْلِ الدِّينِ وَ يَحْسُدُ الْمُسْلِمِينَ وَ ذَكَرْتَ رَحِماً عَطَفَتْكَ عَلَيَّ فَأُقْسِمُ بِاللَّهِ الْأَعَزِّ الْأَجَلِّ أَنْ لَوْ نَازَعَكَ هَذَا الْأَمْرَ فِي حَيَاتِكَ مَنْ أَنْتَ تَمْهَدُهُ لَهُ بَعْدَ وَفَاتِكَ لَقَطَعْتَ حَبْلَهُ وَ لَبَتَتَّ أَسْبَابَهُ وَ أَمَّا تَهْدِيدُكَ لِي بِالْمَشَارِبِ الْوَبِيئَهِ وَ الْمَوَارِدِ الْمُهْلِكَهِ فَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَبْرِزْ إِلَيَّ صَفْحَتَكَ كَلَّا وَ رَبِّ الْبَيْتِ مَا أَنْتَ أَبِي عُذْرٍ عِنْدَ الْقِتَالِ وَ لَا عِنْدَ مُنَافَحَهِ الْأَبْطَالِ وَ كَأَنِّي بِكَ لَوْ شَهِدْتَ الْحَرْبَ وَ قَدْ قَامَتْ عَلَى سَاقٍ وَ كَشَرَتْ عَنْ مَنْظَرٍ كَرِيهٍ وَ الْأَرْوَاحُ تُخْتَطَفُ اخْتِطَافَ الْبَازِيِّ زَغَبَ الْقَطَا لَصِرْتَ كَالْمُولَهِهِ الْحَيْرَانَهِ تَضْرِبُهَا الْعَبْرَهُ بِالصَّدَمَهِ لَا تَعْرِفُ أَعْلَى الْوَادِي عَنْ أَسْفَلِهِ فَدَعْ عَنْكَ مَا لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّ وَقْعَ الْحُسَامِ غَيْرُ تَشْقِيقِ الْكَلَامِ فَكَمْ عَسْكَرٍ قَدْ شَهِدْتُهُ وَ قِرْنٍ نَازَلْتُهُ وَ رَأَيْتُ اصْطِكَاكَ قُرَيْشٍ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَ مَنْ هُوَ أَعْلَى مِنْكُمَا لِي تَبَعٌ وَ أَنْتَ الْيَوْمَ تُهَدِّدُنِي

فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ أَنْ لَوْ تُبْدِی الْأَیَّامُ عَنْ صَفْحَتِکَ لَنَشَبَ فِیکَ مِخْلَبُ لَیْثٍ هَصُورٍ لَا یَفُوتُهُ فَرِیسَتُهُ بِالْمُرَاوَغَهِ کَیْفَ وَ أَنَّی لَکَ بِذَلِکَ وَ أَنْتَ قَعِیدَهُ بِنْتِ الْبِکْرِ الْمُخَدَّرَهِ یَفْزَعُهَا صَوْتُ الرَّعْدِ وَ أَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ الَّذِی لَا أُهَدَّدُ بِالْقِتَالِ وَ لَا أُخَوَّفُ بِالنِّزَالِ فَإِنْ شِئْتَ یَا مُعَاوِیَهُ فَابْرُزْ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا وَصَلَ هَذَا الْجَوَابُ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ جَمَعَ جَمَاعَهً مِنْ أَصْحَابِهِ وَ فِیهِمْ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَرَأَهُ عَلَیْهِمْ فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو قَدْ أَنْصَفَکَ الرَّجُلُ کَمْ رَجُلٍ أَحْسَنَ فِی اللَّهِ قَدْ قُتِلَ بَیْنَکُمَا ابْرُزْ إِلَیْهِ فَقَالَ لَهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ أَخْطَأْتَ اسْتُکَ الْحُفْرَهَ أَنَا أَبْرُزُ إِلَیْهِ مَعَ عِلْمِی أَنَّهُ مَا بَرَزَ إِلَیْهِ أَحَدٌ إِلَّا وَ قَتَلَهُ لَا وَ اللَّهِ وَ لَکِنِّی سَأُبْرِزُکَ إِلَیْهِ.

**[ترجمه]کنز الفوائد کراجکی - . آن و مابعد آن را علامه کراجکی در فصل سوم از رساله سوم کتاب کنز الفوائد: ج۲ ص ۲۰۱ چاپ اول روایت کرده است.

آن را از او مختار: ۱۵۷ از بخش نامه‌های نهج البلاغه: ج۵ ص ۲۹۰ روایت کردیم. - :

نسخه نامه معاویه بن ابوسفیان به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام: اما بعد هوا و هوس، پیروش را گمراه و حرص، طالب محرومش را خسته می‌کند و ستوده‌ترین عاقبت‌ها چیزی است که به سوی راه هدایت کند و از شگفتی بسیار است خدمت کننده ستایشگر یا زاهد راغب و توکل‌کننده حریص، کلامی را برایت مثال زدم تا با جمع فهم، مخالفت با هوا و خلوص نفس در حکمتش تأمل کنی به جانم سوگند ای پسر ابوطالب اگر نبود خویشاوندی‌ای که مرا بر تو مهربان کرده است و اگر نبود سابقه‌ای که از تو گذشته است قطعاً یکی از عقاب‌های اهالی شام تو را ربوده بود و تو را در هوا بالا برده و بر تپه‌های بلند پرتاب کرده بود پس تو را بسان له‌شده زیر سنگ بر سنگ چاقو تیزکن می‌دیدم که هیچ ذره به‌هم پیوسته‌ای در تو نیست و بسان کسی که هیچ شفقتی او را بر سر رحم نمی‌آورد تصمیم گرفتم اگر آنچه که امیدت به آن را نزدیک کرده‌ای و تقاضایت بر آن به درازا کشید را رها نکنی و کنار ننهی تو را در آبشخوری وارد می‌کنم که اگر مجال زندگی بیابی آن را به استمرار طعم آن را می‌چشی، بلکه پیش از آن تو را از هلاک‌شدگان می‌پنداشتیم. و بدترین اندیشه اندیشه‌ای است که صاحبش را در مهلکه‌ها وارد می‌کند و هلاکت را برایش آرزو می‌کند تا زمانی که هیچ گریزی نیست، با حق باطل دور شد و امر خدا آشکار شد درحالی‌که آنها اکراه داشتند و حجت رسا و لطف آشکار از آن خداست. با درود.

پاسخ امیرمؤمنان علیه السّلام: از بنده خدا امیرمؤمنان علی بن ابی طالب به معاویه بن ابوسفیان .

اما بعد نامه‌ات همراه آراستن کلام، آوردن مثال، و انتحال اعمال به من رسید، حکمت را توصیف می‌کنی درحالی‌که از اهل آن نیستی و تقوا را ذکر می‌کنی درحالی‌که بر ضد آن هستی، از هوایت پیروی کردی پس تو را از مقصد منحرف کرد و از راه راست دور کرد، پس تو دامن لذت‌های فتنه‌ها را می‌کشی و در درخشش دنیا نابخردانه پیش می‌روی گویی که به بازگشت بعث و رجعت به بازگشتگاه یقین نداری تاج بسته‌ای و خز بر تن کرده‌ای و بسان سنت هرقلی _ پادشاهان روم _ و فرمانروایان پارس دیباج فرش کرده‌ای سپس آن تو را قانع نکرد تا اینکه به من رسید که تو امر را بعد از خود برای دیگری منعقد کردی پس فرمانروایی را او می‌کند و حسابش را تو پس می‌دهی! و به جانم سوگند. اگر چنین کنی ضلالت را از پیشینیان ارث برده‌ای و تو پسر کسی هستی که بر اهل دین ستم می‌کند و بر مسلمانان حسد می‌ورزد.

و خویشاوندی را ذکر کردی که تو را بر من مهربان کرده است، به خداوند اعز اجل قسم می‌خورم که تو اگر در زندگی‌ات بر

سر این امر با کسی که بعد از وفاتت برای او مهیا می کنی نزاع کنی قطعاً ریسمان آن را قطع کرده و اسباب آن را بریده‌ای.

اما در خصوص تهدید من به آبشخورهای مسموم و هلاکت‌بار، من بنده خدا علی بن ابی طالب تو را به نبرد می‌خوانم به پروردگار کعبه قسم هرگز به‌هنگام نبرد و به‌هنگام مبارزه با قهرمانان، صاحب عذر نیستی. گویی من تو را در می‌بینم که زمانی که جنگ فرا برسد و برپا شود و چهره کریه خود را نمایان سازد و ارواح بسان ربودن باز، ربوده شوند و مرغ سنگخواره کرک بریزد مانند شتر مشتاق حیرانی که تضربها العبره بالصدمه بالای وادی را از پایین آن تشخیص نمی‌دهد. آنچه که اهل آن نیستی را از رها کن که ضربه شمشیر غیر از شکاف سخن است چه لشکرهایی که در آن شرکت کردم و چه بسیار هم‌آوردی که بر او فرود آمدم، من برخورد قریش در حضور رسول الله را شاهد بودم، آنگاه که تو، پدرت و کسی که فراتر از شما است پیرو من هستند و تو امروز مرا تهدید می کنی. به خدا اگر روزگار چهره تو را آشکار کند قطعا چنگال شیری درنده در تو فرو می‌رود که با نیرنگ شکارش را ازدست نمی‌دهد کیف و أنی لک بذلک و أنت قعیده بنت البکر المخدّره که صدای رعدی آن را به وحشت می‌اندازد و من علی بن ابی طالب هستم که با جنگ تهدید نمی‌شوم و از هم‌آوردی نمی‌ترسم پس اگر خواستی ای معاویه به مبارزه بیا والسلام.

پس زمانی که این جواب به معاویه بن ابی سفیان رسید جمعی از یارانش از جمله عمرو بن عاص را جمع کرد و آن بر آنان خواند پس عمرو به او گفت: این مرد با تو انصاف کرده است چه بسیار مردانی که در راه خدا نیکی کرده‌اند بین شما دو تن کشته شده‌اند با او نبرد کن. پس به او گفت: ابو عبدالله اشتباه کردی قبر شایسته توست من با او هماورد شوم با وجودی که می‌دانم کسی با او هماورد نشد مگر اینکه کشته شد به خدا سوگند نه اما من تو را با او هماورد می کنم.

**[ترجمه]

«۴۱۶»

(۱)نُسْخَهُ کِتَابٍ آخَرَ مِنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا لَوْ عَلِمْنَا أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَ بِکَ مَا بَلَغَتْ لَمْ یَجُنَّهَا بَعْضُنَا عَلَی بَعْضٍ وَ إِنْ کُنَّا قَدْ غُلِبْنَا عَلَی عُقُولِنَا فَقَدْ بَقِیَ لَنَا مِنْهَا مَا نَرُمُّ بِهِ مَا مَضَی وَ نُصْلِحُ مَا بَقِیَ وَ قَدْ کُنْتُ سَأَلْتُکَ الشَّامَ عَلَی أَنْ لَا تَلْزَمَنِی لَکَ طَاعَهٌ فَأَبَیْتَ ذَلِکَ عَلَیَّ وَ أَنَا أَدْعُوکَ الْیَوْمَ إِلَی مَا دَعَوْتُکَ إِلَیْهِ أَمْسِ فَإِنَّکَ لَا تَرْجُو مِنَ الْبَقَاءِ إِلَّا مَا أَرْجُو وَ لَا تَخَافُ مِنَ الْفَنَاءِ إِلَّا مَا أَخَافُ وَ قَدْ وَ اللَّهِ رَقَّتِ الْأَجْنَادُ وَ ذَهَبَتِ الرِّجَالُ وَ نَحْنُ جَمِیعاً بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ لَیْسَ لِبَعْضِنَا فَضْلٌ عَلَی بَعْضٍ یُسْتَذَلُّ بِهِ عَزِیزٌ وَ لَا یُسْتَرَقُّ بِهِ حُرٌّ جَوَابُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ

ص: ۱۲۹

۱- ۴۱۶- الکتابان رواهما العلامه الکراجکیّ رفع اللّه مقامه فی الفصل الثالث من الرساله الثالثه من کتاب کنز الفوائد: ج ۲ ص ۲۰۱ ط ۱. و قد تقدم عن المصنّف نقل الکتابین عن مصدر آخر فی أواخر الباب: ۱۲ من هذا الکتاب ص ۵۲۰ ط ۱. و أیضا تقدم عن المصنّف روایه الکتابین عن مصادر أخر فی أواسط هذا الباب ص ۵۴۶ ط الکمبانیّ. و للکتابین مصادر أخر کثیره

يجد الباحث كثيرا منها فى ذيل المختار: ١٠١ من باب كتب أمير المؤمنين من نهج السعاده: ج ۴ ص ٢٧٢ ط ٢.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ جَاءَ فِی کِتَابِکَ تَذْکُرُ أَنَّکَ لَوْ عَلِمْتَ أَنَّ الْحَرْبَ تَبْلُغُ بِنَا وَ بِکَ مَا بَلَغَتْ لَمْ یَجُنَّهَا بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ وَ إِنَّا وَ إِیَّاکَ نَلْتَمِسُ غَایَةً مِنْهَا لَمْ نَبْلُغْهَا بَعْدُ وَ أَمَّا طَلَبُکَ إِلَیَّ الشَّامَ فَإِنِّی لَمْ أَکُنْ لِأُعْطِیَکَ الْیَوْمَ مَا مَنَعْتُکَ أَمْسِ وَ أَمَّا اسْتِوَاؤُنَا فِی الْخَوْفِ وَ الرَّجَاءِ فَلَسْتَ بِأَمْضَى عَلَى الشَّکِّ مِنِّی عَلَى الْیَقِینِ وَ لَا أَهْلُ الشَّامِ عَلَى الدُّنْیَا بِأَحْرَصَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَلَى الْآخِرَةِ وَ أَمَّا قَوْلُکَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ فَکَذَلِکَ نَحْنُ وَ لَکِنْ لَیْسَ أُمَیَّةُ کَهَاشِمٍ وَ لَا حَرْبٌ کَعَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ لَا أَبُو سُفْیَانَ کَأَبِی طَالِبٍ وَ لَا الطَّلِیقُ کَالْمُهَاجِرِ وَ لَا الْمُبْطِلُ کَالْمُحِقِّ وَ فِی أَیْدِینَا فَضْلُ النُّبُوَّةِ الَّتِی قَتَلْنَا بِهَا الْعَزِیزَ وَ بِعْنَا بِهَا الْحُرَّ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نسخه - . این دو نامه را علامه کراجکی در فصل سوم از رساله سوم از کتاب کنز الفوائد: ج۲، ص ۲۰۶ چاپ اول روایت کرده است.

و این دو کتاب را مصنف از منبع دیگری در اواخر باب ۱۲ از این کتاب ص ۵۲۰ چاپ اول بیان شد.

و روایت این دو کتاب از مصنف از منابع دیگری در اواسط این باب ص ۵۴۶ چاپ کمپانی بیان شد.

و این دو نامه منابع بسیار دیگری دارد که بسیاری از آنها را یافت از جمله ذیل مختار ۱۰۱ از بخش نامه‌های امیرمؤمنان از نهج السعاده: ج۴ ص ۲۷۲ چاپ دوم. -

نامه دیگری از معاویه بن ابوسفیان به امیر مؤمنان علیه السلام: اما بعد اگر می‌دانستیم که جنگ بر ما و تو به جایی که رسیده است می‌رسد یکی از ما بر دیگری جنایت نمی‌کرد و ما گرچه بر عقل خود چیرگی یافته‌ایم، اینک از آن چیزی مانده است که به وسیله آن بر گذشته پشیمان می‌شویم و آنچه که مانده است را اصلاح می‌کنیم و از تو شام را درخواست کرده بودم تا طاعت و بیعت بر من لازم نیاید اما آن را بر من منع کردی و من امروز تو را به آنچه که دیروز دعوتت کردم دعوت می‌کنم که به همان قدر که من امید دارم به زنده ماندن امیدواری، و به همان میزانی از مرگ می‌ترسم که تو می‌ترسی و به خدا سوگند که جنگ سپاهیان را خسته، مردان را نابود کرده است و ما همگی فرزندان عبد مناف هستیم و یکی از ما بر دیگری برتری ندارد جز برتری‌ای که عزیز به‌وسیله آن ذلیل نمی‌شود و آزاده به‌وسیله آن به بردگی گرفته نمی‌شود. والسلام.

پاسخ امیر مؤمنان: از بنده خدا امیرمؤمنان علی بن ابی طالب به معاویه بن ابو سفیان.

اما بعد نامه‌ات به من رسید یادآور شده‌ای که اگر تو و ما می‌دانستیم که جنگ ما و تو را به‌جائی که رسیده‌است می‌رساند یکی از ما بر دیگری خیانت نمی‌کرد، و ما و تو در هدفی هستیم که هنوز به آن نرسیده‌ایم و در خصوص

درخواست شام از من، من چیزی که دیروز از تو منع کردم را امروز به تو نمی‌بخشم. امّا اینکه ادّعای تساوی در ترس و امید را کرده ای، بدان، که رشد تو در شک به درجه کمال من در یقین نرسیده است، و اهل شام بر دنیا حریص تر از اهل عراق به آخرت نیستند.و اینکه ادّعا کردی ما همه فرزندان عبد مناف هستیم ما چنین هستیم امّا امیّه مانند هاشم، و حرب همانند عبد المطّلب، و ابو سفیان مانند ابو طالب نیست، هرگز اسیر آزاد شده چون مهاجر نیست و باطل مانند سزاوار نیست و در دست ما فضل نبوت است که با ان شکست‌ناپذیر را کشتیم و آزاد را فروختیم.با درود.

**[ترجمه]

توضیح

الدكادك جمع الدكداك و هو من الرمل ما التبد منه بالأرض و لم يرتفع و الأبصار كأنه جمع البصر بالضم و هو الجانب و حرف كل شی ء.

قوله كسحيق الفهر أی كالشی ء الذی سحقه الفهر.

و فی القاموس الفهر بالكسر الحجر قد رما يدق به الجوز أو ما يملأ الكف و قال الصلايه مدق الطيب انتهی.

و لعل المراد بمسنها وسطها كمسان الطريق و المسن بالكسر حجر يحد عليه السكين.

و فی القاموس المنوق كمعظم المذلل من الجمال و من النخل الملقح و النواق رائض الأمور و مصلحها و النوقه الحذاقه فی كل شی ء و تنوق فی مطعمه و ملبسه تجود و بالغ و قال لحج السيف كفرح نشب فی الغمد و مكان لحج ككتف ضيق و الملحج الملجأ و لحجه كمنعه ضربه و إليه لجأ.

فما ورثت الضلاله أی لم تأخذ هذه الضلاله من بعيد فی النسب بل أخذت من أبيك.

قال الجوهری الكلاله الذی لا ولد له و والد و العرب تقول لم يرثه

ص: ١٣٠

كلاله أى لم يرثه عن عرض بل عن قرب و استحقاق قال الفرزدق:

ورثتم قناه الملك غير كلاله***عن ابنى مناف عبد شمس و هاشم

و الوبيئه فعيله من الوباء و هو الطاعون أو المرض العام يقال أرض وبيئه أى كثيره الوباء و قد يخفف فيشدد ما أنت بأبى عذر أى لابتدائى بالقتال يقال فلان أبو عذرها إذا كان هو الذى افترعها و افتضها و قولهم ما أنت بذى عذر هذا الكلام أى لست بأول من افتضه.

و لا يبعد أن يكون بالغين المعجمه و الدال المهمله قال الجوهرى رجل ثبت الغدر أى ثابت فى قتال و كلام و المنافحه المدافعه و المضاربه و قرب كل من القرنين إلى الآخر بحيث يصل إليه نفحه أى ريحه و نفسه.

و قال الجوهرى كشر البعير عن نابه أى كشف عنه و الكشر التبسم و قال الزغب الشعيرات الصفر على ريش الفرخ و الفراخ زغب و قال يقال شقق الكلام إذا أخرجه أحسن مخرج و الهصر بالكسر و الهصور الأسد و راغ الرجل و الثعلب روغا و روغانا مال و حاد عن الشى ء و قعيده الرجل امرأته و الخدر ستر يمد للجاريه فى ناحيه البيت و بالفتح إلزام البنت الخدر كالإخدار و التخدير و هى مخدوره و مخدره و مخدره.

**[ترجمه]الوكادك جمع دكداك است يعنى شنى كه به زمين فشرده است و ارتفاع ندارد.

الابصار گويى جمع بصر با ضمه است و آن جانب و لبه هر چيز است.

اين سخن امام عليه السّلام: «كسحيق الفهر» يعنى مانند چيزى كه سنگ آن را خرد كرده است.

و در قاموس الفهر با كسره: سنگ در اندازه‌اى كه گردو با آن شكسته مى‌شود يا اندازه‌اى كه كف است را پر مى‌كند. و گويد السلايه: هاون چاشنى

و شايد منظور از مسنّها وسط آن باشد مانند مسان الطريق، و المسنّ با كسره سنگى است كه چاقو بر آن تيز مى‌شود.

و در قاموس: المنوّق بر وزن معظم، در مورد شتر رام و در مورد نخل بارور است. و النواق: تربيت‌كننده و اصلاح‌كننده امور است. و النوقه مهارت در هر چيزى است، تنوّق فى مطعمه و طبسه: يعنى تجوّد و مبالغه كرد. و گويد لحج السيف بر وزن فرح يعنى در غلاف داخل شد، و مكان لحج بر وزن كتف يعنى مكان تنگ و الملجح يعنى پناهگاه، لحج بر وزن صنعه يعنى او را زد و به‌سوى او پناه برد.

فما ورثت الضلاله، يعنى اين ضلالت را از نسب دور نگرفتى بلكه از پدرت گرفتى.

جوهرى گويد: كلاله كسى است كه فرزند دارد نه پدر، و عرب مى‌گويد: لم يرثه كلاله يعنى آن را از عرض به‌ارث نبرد بلكه از روى قرابت و استحقاق به‌ارث برد. فرزدق گويد:

ورثتم قناه الملک غیر کلاله عن ابنی مناف عبد شمش و هاشم

نیزه پادشاه را نه از دور بلکه از پسران مناف عبد شمس و هاشم به‌ارث گرفته‌اید.

الوبیئه بر وزن فعلیه از ریشه وباء است که به معنی طاعون یا بیماری همه‌گیر است. گفته می‌شود أرض و بیئه یعنی سرزمین و بازده، و با تخفیف و تشدید است. «ما أنت بأبی عذر» یعنی برای آغاز کردن جنگ توسط من. گفته می‌شود: فلان ابو عذرها زمانی‌که او کسی باشد که از او ازاله بکارت کرده باشد. و این کلام آنان: ما أنت بذی عذر هذا الکلام یعنی تو اولین کسی نیستی که این کلام را آغاز کرده‌ای.

و بعید نیست که با غین و دال باشد جوهری گوید: رجل ثبت الغدر یعنی در جنگ و کلام ثابت است، و منافحه، دفاع و ضربت زدن متقابل و نزدیکی هر یک از دو رقیب به دیگری است به گونه‌ای که رایحه و نفس او به دیگری می‌رسد.

جوهری گوید: کشر البعیر عن نابه یعنی آن را نمایان کرد. و الکشر یعنی تبسم، و گوید: الزغب موهای زرد بر پر جوجه الفراخ زغب. و گوید: شقّق الکلام گفته می‌شود زمانی‌که آن را در بهترین حالت ادا نماید و الهصر با کسره و هصور: شیر است و راغ الرجل و الثعلب روغاً و روغاناً: یعنی از چیزی منحرف شد. و قعیده الرجل یعنی زن او، و الخدر پرده‌ای است که در گوشه‌ای از خانه برای کنیز کشیده می‌شود، و با فتحه ملزوم کردن دختر به خدر است مانند اخدار و تخدیر و او مخدوره، مخدّره و مخدره است.

**[ترجمه]

«۴۱۷»

(۱)کَنْزُ الْفَوَائِدِ، کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام افْتِخَاراً فَقَالَ علیه السلام أَ عَلَیَّ یَفْتَخِرُ ابْنُ آکِلَهِ الْأَکْبَادِ ثُمَّ قَالَ لِعُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ اکْتُبْ:

مُحَمَّدٌ النَّبِیُّ أَخِی وَ صِنْوِی***وَ حَمْزَهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمِّی

وَ جَعْفَرٌ الَّذِی یُضْحِی وَ یُمْسِی***یَطِیرُ مَعَ الْمَلَائِکَهِ ابْنُ أُمِّی

وَ بِنْتُ مُحَمَّدٍ سَکَنِی وَ عِرْسِی***مُسَاطٌ لَحْمُهَا (۲)بِدَمِی وَ لَحْمِی

۱- ۴۱۷- رواه العلامه الکراجکیّ رحمه اللّه فی الفصل: ۳ من الرساله ۳ من کتاب کنز الفوائد: ج ۱ ص ۱۲۳، و فی ج ۲ ص ۲۳۳.

۲- ۲ و کتب فی هامش ط الکمبانیّ من البحار أن فی نسخه من کنز الفوائد: «مسوط لحمها بدمی و لحمی».

وَ سِبْطَا أَحْمَدَ ابْنَایَ مِنْهَا***فَأَیُّکَمْ لَهُ سَهْمٌ کَسَهْمِی

سَبَقْتُکُمْ إِلَی الْإِسْلَامِ طُرّاً***غُلَاماً مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِی

وَ أَوْجَبَ لِی الْوَلَاءَ مَعاً عَلَیْکُمْ***خَلِیلِی یَوْمَ دَوْحِ غَدِیرِ خُمِّی

أَقُولُ ذَکَرَهَا فِی الدِّیوَانِ مَعَ زِیَادَهٍ وَ تَغْیِیرٍ هَکَذَا:

وَ أَوْجَبَ لِی وَلَایَتَهُ عَلَیْکُمْ***رَسُولُ اللَّهِ یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ

وَ أَوْصَانِی النَّبِیُّ عَلَی اخْتِیَارٍ*** لِأُمَّتِهِ رِضًی مِنْکُمْ بِحُکْمِی

أَلَا مَنْ شَاءَ فَلْیُؤْمِنْ بِهَذَا***وَ إِلَّا فَلْیَمُتْ کَمَداً بِغَمٍّ

أَنَا الْبَطَلُ الَّذِی لَمْ تُنْکِرُوهُ*** لِیَوْمِ کَرِیهَهٍ وَ لِیَوْمِ سِلْمِی

**[ترجمه]کنز الفوائد - . علامه کراجکی آن را در فصل ۳ از رساله ۳ از کتاب کنز الفوائد: ج۱، ص۱۲۳ و در ج۲ ص:۲۳۳ روایت کرده است. - :

معاویه برای امیرمؤمنان علیه السّلام با افتخار نوشت، پس علی علیه السّلام فرمود: آیا پسر جگرخوار بر من فخر می‌فروشد؟ سپس به عبیدالله بن ابی رافع گفت: بنویس:

ـ محمد نبی برادر و همزاد من است، و حمزه سیدالشهدا عموی من است.

ـ و جعفر که در ظهر و شب هنگام با ملائکه پرواز می‌کند پسر مادر من است.

ـ و دختر محمد آرامش و همسر من است، گوشتش با گوشت و خونم آمیخته است.

ـ و دو نوه احمد پسران من از او هستند، پس کدام‌یک از شما سهمی مانند سهم من دارد.

ـ و در اسلام بر شما پیشی گرفته آنگاه که جوانی نوخاسته بوده‌ام که به ابتدای بلوغ نرسیده بودم.

ـ و خلیل من، در روز بیشه‌زار غدیر خم ولایتم را بر همه شما واجب کرد.

می‌گویم آن را با اندکی زیادت و تغییر در دیوانش چنین ذکر کرده‌است:

ـ رسول‌الله ولایتش را در روز غدیر خم برای من بر شما واجب کرد.

ـ آن حضرت با انتخاب من برای مسلمانان و تصویب شما، مرا به جانشینی خود برگزید.

ــ به هوش باش هر که خواست به این ایمان آورد و در غیر این‌صورت از غصه بمیرد.

من قهرمانی هستم که شجاعتم را در روز گرفتاری و روز صلح نمی‌توانید منکر شوید .

**[ترجمه]

بیان

السکن بالتحریک کل ما سکنت إلیه و العرس بالکسر امرأه الرجل و السوط خلط الشی ء بعضه ببعض و سوطه أی خلطه و الدوح جمع الدوحه و هی الشجره العظیمه و الکمد بالتحریک الحزن المکتوم.

**[ترجمه]سکن با حرکت هر چیزی است که به آن اعتماد می‌کنی و عرس با کسره: همسر مرد است.

و السوط: آمیختن چیزی با چیز دیگر است و سوّطه یعنی آن را آمیخت. و الدوح جمع دوحه است یعنی درخت بزرگ، الکمد با حرکت یعنی غم پنهان.

**[ترجمه]

«۴۱۸»

(۱)ج، الإحتجاج رَوَی أَبُو عُبَیْدَهَ قَالَ: کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّ لِی فَضَائِلَ کَثِیرَهً کَانَ أَبِی سَیِّداً فِی الْجَاهِلِیَّهِ وَ صِرْتُ مَلِکاً فِی الْإِسْلَامِ وَ أَنَا صِهْرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ خَالُ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَاتِبُ الْوَحْیِ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَ بِالْفَضَائِلِ یَبْغِی عَلَیَّ ابْنُ آکِلَهِ الْأَکْبَادِ اکْتُبْ إِلَیْهِ یَا غُلَامُ

مُحَمَّدٌ النَّبِیُّ أَخِی وَ صِهْرِی

وَ سَاقَ الْأَبْیَاتَ إِلَی قَوْلِهِ:

سَبَقْتُکُمْ إِلَی الْإِسْلَامِ طُرّاً**مُقِرّاً بِالنَّبِیِّ فِی بَطْنِ أُمِّی

وَ صَلَّیْتُ الصَّلَاهَ وَ کُنْتُ طِفْلًا**صَغِیراً مَا بَلَغْتُ أَوَانَ حُلْمِی

ص: ۱۳۲

---

۱ – ۴۱۸- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی أواخر عنوان: «احتجاجه علیه السلام علی معاویه فی جواب کتبه إلیه» من کتاب الاحتجاج: ج ۱ ص ۲۶۵. و للأبیات مصادر کثیره یقف الباحث علی عده منها فی کتاب الغدیر: ج ۲ ص ۲۵ ط ۲. و قد رویناها أیضا عن مصادر کثیره فی المختار: ۶۶ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج السعاده: ج ۴ ص ۱۶۳، ط ۱.

وَ سَاقَ الْأَبْيَاتَ إِلَی قَوْلِهِ:

فَوَیْلٌ ثُمَّ وَیْلٌ ثُمَّ وَیْلٌ*** لِمَنْ یَلْقَی الْإِلَهَ غَداً بِظُلْمِی

فَقَالَ مُعَاوِیَهُ اخْفُوا هَذَا الْکِتَابَ لَا یَقْرَؤُهُ أَهْلُ الشَّامِ فَیَمِیلُوا إِلَی ابْنِ أَبِی طَالِبٍ.

**[ترجمه]احتجاج - . طبرسی آن را در آخر عنوان (احتجاج امام علیه السلام بر معاویه در جوابی که برای او نوشت) از کتاب احتجاج: ج۱، ص۲۶۵ روایت کرده است. این ابیات منابعی بسیاری دارد که محقق بر تعدادی از آنها دست یافته است از جمله در کتاب الغدیر: ج ۲، ص۲۵ چاپ دوم. آن را در منابع بسیاری در مختار ۶۶ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از نهج السعاده: ج۴، ص۱۶۳، چاپ اول روایت کردیم. - :

ابو عبیده روایت کرد: معاویه برای علی امیرمؤمنان علیه السّلام نوشت: برای من فضیلت‌های بسیار است، پدرم در جاهلیت سروری بوده است و من در اسلام فرمانروا شدم و من خویشاوند سببی رسول‌الله و دائی مؤمنان و کاتب وحی هستم پس امیرمؤمنان علیه السّلام نوشت: آیا پسر جگرخوار با فضیلت‌ها بر من ستم می‌کند؟ ای غلام بنویس: «محمد نبی برادر و خویشاوند سببی من است» و ابیات را تا این سخنش ادامه داد:

سبقتکم إلی الإسلام طرّاً مقرّاً بالنبیّ فی بطن إمّی

وصلّیت الصلاه و کنتُ طفلاً صغیراً ما بلغتُ أوانَ حلمی

در نوجوانی در اسلام بر شما پیشی گرفتم درحالی‌که در شکم مادرم به نبی اقرار کردم.

و در حالی‌که کودکی صغیر بودم که به ابتدای بلوغ نرسیده بودم نماز خواندم.

و ابیات را ادامه داد:

فویلٌ ثمّ ویلٌ ثمّ ویلٌ لمن یلقی الإلهَ غداً بظلمی

وای، وای، وای بر کسی‌که فردا خدا را با ظلم بر من دیدار می‌کند.

پس معاویه گفت: این نامه را پنهان کنید تا اهل شام آن را نخوانند که به‌سوی ابن ابی طالب می‌گرایند .

**[ترجمه]

«۴۱۹»

(۱)کِتَابُ صِفِّینَ لِنَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ، قَالَ: کَتَبَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی مُعَاوِیَهَ:

أَصْبَحْتَ مِنِّی یَا ابْنَ حَرْبٍ جَاهِلًا**إِنْ لَمْ نُرَام مِنْکُمُ الْکَوَاهِلَا

بِالْحَقِّ وَ الْحَقُّ یُزِیلُ الْبَاطِلَا**هَذَا لَکَ الْعَامَ وَ عَاماً قَابِلًا

**[ترجمه]کتاب صفین - . نصر آن را در اوائل جلد سوم از کتاب صفین ص ۱۳۷، چاپ دوم مصر. -

تألیف نصر بن مزاحم گوید: علی علیه السّلام برای معاویه نوشت:

أصبحت منّی یا ابن حرب جاهلاً أن نرام منکم الکواهلا

بالحقّ و الحقّ یزیل الباطلا هذا لک العام و عاماً قابلاً

ای پسر جنگ نسبت به من نادان هستی و پنداشتی که ما در برابر شما از پشتیبانی از حق شانه خالی کردیم.

سوگند بحق که حقّ باطل را برطرف می سازد، آنچه گفتم برای مبارزه امسال تو آماده است، کاری به سال آینده نداشته باش

.

**[ترجمه]

«۴۲۰»

(۲)کِتَابُ الْغَارَاتِ لِإِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ، قَالَ رُوِیَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَتَبَ إِلَی مُعَاوِیَهَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی ذَا الْجَلَالِ وَ الْإِکْرَام خَلَقَ الْخَلْقَ وَ اخْتَارَ خِیَرَهً مِنْ خَلْقِهِ وَ اصْطَفَی صَفْوَهً مِنْ عِبَادِهِ یَخْلُقُ ما یَشاءُ وَ یَخْتارُ ما کانَ لَهُمُ الْخِیَرَهُ سُبْحانَ اللَّهِ وَ تعالی عَمَّا یُشْرِکُونَ (۳)فَأَمَرَ الْأَمْرَ وَ شَرَعَ الدِّینَ وَ قَسَمَ الْقَسْمَ عَلَی ذَلِکَ وَ هُوَ فَاعِلُهُ وَ جَاعِلُهُ وَ هُوَ الْخَالِقُ وَ هُوَ الْمُصْطَفِی وَ هُوَ الْمُشَرِّعُ وَ هُوَ الْقَاسِمُ وَ هُوَ الْفَاعِلُ لِمَا یَشَاءَ لَهُ الْخَلْقُ وَ لَهُ الْأَمْرُ وَ لَهُ الْخِیَرَهُ وَ الْمَشِیَّهُ وَ الْإِرَادَهُ وَ الْقُدْرَهُ وَ الْمُلْکُ وَ السُّلْطَانُ أَرْسَلَ رَسُولَهُ خِیَرَتَهُ وَ صِفْوَتَهُ بِالْهُدَی وَ دِینِ الْحَقِّ وَ أَنْزَلَ عَلَیْهِ کِتَابَهُ فِیهِ تِبْیَانُ کُلِّ شَیْ ءٍ مِنْ شَرَائِعِ دِینِهِ فَبَیَّنَهُ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ وَ فِیهِ فَرَضَ الْفَرَائِضَ وَ قَسَّمَ فِیهِ سِهَاماً أَحَلَّ بَعْضَهَا لِبَعْضٍ وَ حَرَّمَ بَعْضَهَا لِبَعْضٍ بَیَّنَهَا یَا مُعَاوِیَهُ إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ الْحُجَّهَ وَ ضَرَبَ أَمْثَالًا لَا یَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ فَأَنَا سَائِلُکَ عَنْهَا أَوْ بَعْضِهَا إِنْ کُنْتَ تَعْلَمُ وَ اتَّخَذَ الْحُجَّهَ بِأَرْبَعَهِ أَشْیَاءَ عَلَی الْعَالَمِینَ فَمَا هِیَ یَا مُعَاوِیَهُ وَ لِمَنْ هِیَ وَ اعْلَمْ أَنَّهُنَّ حُجَّهٌ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ عَلَی مَنْ

۱- ۴۱۹- رواه نصر فی أوائل الجزء الثالث من کتاب صفّین ص ۱۳۷، ط ۲ بمصر.

۲- ۴۲۰- الحدیث و ما بعده موجود تحت الرقم: ۱۰۰ من تلخیص کتاب الغارات ص ۱۹۵- ۲۰۳ ط ۱.

۳- ۳ ما بین القوسین المزدوجین اقتباس من الآیه: ۶۸ من سوره القصص: ۲۸.

خَالَفَنَا وَ نَازَعَنَا وَ فَارَقَنَا وَ بَغَی عَلَیْنَا وَ الْمُسْتَعَانُ اللَّهُ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَ عَلَیْهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکِّلُونَ وَ کَانَ جُمْلَهُ تَبْلِیغِهِ رِسَالَهَ رَبِّهِ فِیمَا أَمَرَهُ وَ شَرَعَ وَ فَرَضَ وَ قَسَمَ جُمْلَهُ الدِّینِ یَقُولُ اللَّهُ أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ هِیَ لَنَا أَهْلَ الْبَیْتِ لَیْسَتْ لَکُمْ ثُمَّ نَهَی عَنِ الْمُنَازَعَهِ وَ الْفُرْقَهِ وَ أَمَرَ بِالتَّسْلِیمِ وَ الْجَمَاعَهِ فَکُنْتُمْ أَنْتُمُ الْقَوْمَ الَّذِینَ أَقْرَرْتُمْ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ فَبِذَا لَکُمْ (۱)فَأَخْبَرَکُمُ اللَّهُ أَنَّ مُحَمَّداً لَمْ یَکُ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ (۲)وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ أَ فَإِنْ ماتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أَعْقابِکُمْ فَأَنْتَ وَ شُرَکَاؤُکَ یَا مُعَاوِیَهُ الْقَوْمُ الَّذِینَ انْقَلَبُوا عَلَی أَعْقَابِهِمْ وَ ارْتَدُّوا وَ نَقَضُوا الْأَمْرَ وَ الْعَهْدَ فِیمَا عَاهَدُوا اللَّهَ وَ نَکَثُوا الْبَیْعَهَ وَ لَمْ یَضُرُّوا اللَّهَ شَیْئاً أَ لَمْ تَعْلَمْ یَا مُعَاوِیَهُ أَنَّ الْأَئِمَّهَ مِنَّا لَیْسَتْ مِنْکُمْ وَ قَدْ أَخْبَرَکُمُ اللَّهُ أَنَّ أُولِی الْأَمْرِ هُمُ الْمُسْتَنْبِطُو الْعِلْمِ (۳)وَ أَخْبَرَکُمْ أَنَّ الْأَمْرَ الَّذِی تَخْتَلِفُونَ فِیهِ یُرَدُّ إِلَی اللَّهِ وَ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلَی أُولِی الْأَمْرِ الْمُسْتَنْبِطِی الْعِلْمِ فَمَنْ أَوْفَی بِمَا عَاهَدَ اللَّهُ عَلَیْهِ یَجِدِ اللَّهَ مُوفِیاً بِعَهْدِهِ یَقُولُ اللَّهُ أَوْفُوا بِعَهْدِی أُوفِ بِعَهْدِکُمْ وَ إِیَّایَ فَارْهَبُونِ وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْ یَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلی ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً وَ قَالَ لِلنَّاسِ بَعْدَهُمْ فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ فَتَبَوَّأْ مَقْعَدَکَ مِنْ جَهَنَّمَ وَ کَفی بِجَهَنَّمَ سَعِیراً وَ نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِیمَ الْمَحْسُودُونَ وَ أَنْتَ الْحَاسِدُ لَنَا

۱- ۱ هذا هو الظاهر، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «و بذلک».

۲- ۲ مقتبس من الآیه: ۴۰ من سوره الأحزاب: ۳۳ «ما کانَ مُحَمَّدٌ أَبا أَحَدٍ مِنْ رِجالِکُمْ وَ لکِنْ رَسُولَ اللَّهِ وَ خاتَمَ النَّبِیِّینَ ...».

۳- ۳ الظاهر أن هذا هو الصواب، و فی أصلی من ط الکمبانیّ: «أن أولی الامر المستنبطو العلم».

خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ بِيَدِهِ وَ نَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَ أَسْجَدَ لَهُ الْمَلَائِكَةَ وَ عَلَّمَهُ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ اصْطَفَاهُ عَلَى الْعَالَمِينَ فَحَسَدَهُ الشَّيْطَانُ فَكَانَ مِنَ الْغَاوِينَ وَ نُوحاً حَسَدَهُ قَوْمُهُ إِذْ قَالُوا ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَنْ يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ ذَلِكَ حَسَدٌ مِنْهُمْ لِنُوحٍ أَنْ يُقِرُّوا لَهُ بِالْفَضْلِ وَ هُوَ بَشَرٌ وَ مِنْ بَعْدِهِ حَسَدُوا هُوداً إِذْ يَقُولُ قَوْمُهُ ما هذا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَ يَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ وَ لَئِنْ أَطَعْتُمْ بَشَراً مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذاً لَخاسِرُونَ قَالُوا ذَلِكَ حَسَداً أَنْ يُفَضِّلَ اللَّهُ مَنْ يَشَاءُ وَ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ يَشاءُ وَ مِنْ قَبْلِ ذَلِكَ ابْنُ آدَمَ قَابِيلُ قَتَلَ هَابِيلَ حَسَداً فَكَانَ مِنَ الْخَاسِرِينَ وَ طَائِفَةٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِذْ قالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ ابْعَثْ لَنا مَلِكاً نُقاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَمَّا بَعَثَ اللَّهُ لَهُمْ طَالُوتَ مَلِكاً حَسَدُوهُ وَ قالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنا (١)وَ زَعَمُوا أَنَّهُمْ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ كُلَّ ذَلِكَ نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ ما قَدْ سَبَقَ وَ عِنْدَنَا تَفْسِيرُهُ وَ عِنْدَنَا تَأْوِيلُهُ وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَرى وَ نَعْرِفُ فِيكُمْ شِبْهَهُ وَ أَمْثَالَهُ وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ فَكَانَ نَبِيُّنَا صلى الله عليه و آله فَلَمَّا جاءَهُمْ ما عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ (٢)حَسَداً مِنْ عِنْدِ أَنْفُسِهِمْ أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ عَلى مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ (٣)حَسَداً مِنَ الْقَوْمِ عَلَى تَفْضِيلِ بَعْضِنَا عَلَى بَعْضٍ أَلَا وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ آلُ إِبْرَاهِيمَ الْمَحْسُودُونَ حُسِدْنَا كَمَا حُسِدَ آبَاؤُنَا مِنْ قَبْلِنَا سُنَّةً وَ مَثَلًا وَ قَالَ اللَّهُ وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ لُوطٍ وَ آلَ عِمْرانَ وَ آلِ يَعْقُوبَ وَ

١- ١ اقتباس من الآيه: ٢٤۶ من سوره البقره.

٢- ٢ اقتباس من الآيه: ٨٩ من سوره البقره: ٢.

٣- ٣ اقتباس من الآيه: ٩٠ من سوره البقره، و أولها: بِئْسَمَا اشْتَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ أَنْ يَكْفُرُوا بِما أَنْزَلَ اللَّهُ بَغْياً أَنْ يُنَزِّلَ اللَّهُ ... و الآيه ١٠٩ من سوره البقره.

آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ وَ آلَ داوُدَ (۱)فَنَحْنُ آلُ نَبِيِّنا مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أ لَمْ تَعْلَمْ يَا مُعَاوِيَهُ إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْراهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَ هذَا النَّبِيُّ وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ نَحْنُ أُولُو الْأَرْحَامِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى النَّبِيُّ أَوْلى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلى بِبَعْضٍ فِي كِتابِ اللَّهِ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتٍ اخْتَارَنَا اللَّهُ وَ اصْطَفَانَا وَ جَعَلَ النُّبُوَّهَ فِينَا وَ الْكِتَابَ لَنَا وَ الْحِكْمَهَ وَ الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ وَ بَيْتَ اللَّهِ وَ مَسْكَنَ إِسْمَاعِيلَ وَ مَقَامَ إِبْرَاهِيمَ فَالْمُلْكُ لَنَا وَيْلَكَ يَا مُعَاوِيَهُ

ص: ۱۳۶

۱- ۱ كذا فى أصلى المطبوع، و الظاهر أن راوى الرساله نقل لفظ الامام بالمعنى و لم يتحفظ على ألفاظه عليه السلام، و الكلام إشاره إلى آيات من القرآن الكريم منها قوله تعالى فى الآيه: ۳۳ من سوره آل عمران: إِنَّ اللَّهَ اصْطَفى آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِيمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَى الْعالَمِينَ و منها قوله عزّ و جلّ فى الآيه: ۵۴ من سوره النساء: أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ؟ فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً و منها قوله تعالى فى الآيه ۲۴۸ من سوره البقره: إِنَّ آيَهَ مُلْكِهِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ فِيهِ سَكِينَهٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ بَقِيَّهٌ مِمَّا تَرَكَ آلُ مُوسى وَ آلُ هارُونَ تَحْمِلُهُ الْمَلائِكَهُ و منها قوله عزّ شأنه فى الآيه: ۸۴ من سوره الأنعام: وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسى وَ هارُونَ و منها قوله جل و علا فى الآيه: ۶ من سوره يوسف: وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلى آلِ يَعْقُوبَ و منها قوله عزّ شأنه فى الآيه: ۵۹ من سوره الحجر: إِلَّا آلَ لُوطٍ إِنَّا لَمُنَجُّوهُمْ أَجْمَعِينَ و منها قوله تعالى فى الآيه: ۱۳ من سوره «سبأ»: اعْمَلُوا آلَ داوُدَ شُكْراً وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ إلى غير ذلك ممّا أشاد القرآن الكريم فى مدح المصطفين من آل الرسل و الأنبياء. و عسى أن يمن اللّه علينا بالظفر على كلام الامام فى مصدر وثيق ذكر فيه الكلام حرفيا مسندا فيغنينا عن كثير ممّا تكلفنا فى كونه مشارا إليه من كلام الامام.

وَ نَحْنُ أَوْلَى بِإِبْرَاهِيمَ وَ نَحْنُ آلُهُ وَ آلُ عِمْرَانَ وَ أَوْلَى بِعِمْرَانَ وَ آلُ لُوطٍ وَ نَحْنُ أَوْلَى بِلُوطٍ وَ آلُ يَعْقُوبَ وَ نَحْنُ أَوْلَى بِيَعْقُوبَ وَ آلُ مُوسَى وَ آلُ هَارُونَ وَ آلُ دَاوُدَ وَ أَوْلَى بِهِمْ وَ آلُ مُحَمَّدٍ أَوْلَى بِهِ وَ نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً (۱)وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ فِي خَاصَّةِ نَفْسِهِ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أَهْلِهِ وَ لِكُلِّ نَبِيٍّ وَصِيَّةٌ فِي آلِهِ أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ أَوْصَى بابنه [ابْنَهُ] يَعْقُوبَ وَ يَعْقُوبَ أَوْصَى بَنِيهِ إِذْ حَضَرَهُ الْمَوْتُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً أَوْصَى إِلَى آلِهِ سُنَّةَ إِبْرَاهِيمَ وَ النَّبِيِّينَ اقْتِدَاءً بِهِمْ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ لَيْسَ لَكَ مِنْهُمْ وَ لَا مِنْهُ سُنَّةٌ فِي النَّبِيِّينَ وَ فِي هَذِهِ الذُّرِّيَّةِ الَّتِي بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ قَالَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ (۲)وَ هُمَا يَرْفَعَانِ الْقَوَاعِدَ مِنَ الْبَيْتِ رَبَّنا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِنا أُمَّةً مُسْلِمَةً لَكَ فَنَحْنُ الْأُمَّةُ الْمُسْلِمَةُ وَ قَالا رَبَّنَا وَ ابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آياتِكَ فَنَحْنُ أَهْلُ هَذِهِ الدَّعْوَةِ وَ رَسُولُ اللَّهِ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُ بَعْضُنَا مِنْ بَعْضٍ وَ بَعْضُنَا أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي الْوَلَايَةِ وَ الْمِيرَاثِ ذُرِّيَّةً بَعْضُها مِنْ بَعْضٍ وَ اللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۳)وَ عَلَيْنَا نَزَلَ الْكِتَابُ وَ فِينَا بُعِثَ الرَّسُولُ وَ عَلَيْنَا تُلِيَتِ الْآيَاتُ وَ نَحْنُ الْمُنْتَحِلُونَ لِلْكِتَابِ وَ الشُّهَدَاءُ عَلَيْهِ وَ الدُّعَاةُ إِلَيْهِ وَ الْقُوَّامُ بِهِ فَبِأَيِّ حَدِيثٍ بَعْدَهُ يُؤْمِنُونَ (۴)أَ فَغَيْرَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَةُ تَبْغِي رَبّاً أَمْ غَيْرَ كِتَابِهِ كِتَاباً أَمْ غَيْرَ الْكَعْبَةِ بَيْتِ اللَّهِ وَ مَسْكَنِ إِسْمَاعِيلَ وَ مَقَامِ أَبِينَا إِبْرَاهِيمَ تَبْغِي قِبْلَةً أَمْ غَيْرَ مِلَّتِهِ تَبْغِي

۱- ۱ قطعه من الآیه: ۳۳ من سوره الأحزاب، و الاخبار من طریق أهل السنه متواتره علی أن الآیه الکریمه نزلت فی علی و فاطمه و الحسن و الحسین علیهم السلام و لیلاحظ ما رواه الحافظ الحسکانی فی تفسیر الآیه الکریمه من کتاب شواهد التنزیل: ج ۲ ص ۱۰- ۹۳ ط ۱.

۲- ۲ کذا فی أصلی فإن صح فاللام فی قوله: «لإبراهیم» بمعنی «عن» أی قال اللّه تعالی حاکیا عن إبراهیم و إسماعیل ...

۳- ۳ اقتباس من الآیه: ۳۱ من سوره آل عمران: ۳.

۴- ۴ اقتباس من الآیه: ۱۸۵ من سوره الأعراف: ۷.

دِینـاً أَمْ غَیْرَ اللَّهِ تَبْغِی مَلِکـاً: فَقَـدْ جَعَـلَ اللَّهُ ذَلِـکَ فِینَـا فَقَـدْ أَبْـدَیْتَ عَـدَاوَتَکَ لَنَـا وَ حَسَـدَکَ وَ بُغْضَـکَ وَ نَقْضَکَ عَهْـدَ اللَّهِ وَ تَحْرِیفَکَ آیَاتِ اللَّهِ وَ تَبْدِیلَکَ قَوْلَ اللَّهِ قَالَ اللَّهُ لِإِبْرَاهِیمَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی لَکُمُ الدِّینَ أَ فَتَرْغَبُ عَنْ مِلَّتِهِ وَ قَدِ اصْطَفَاهُ اللَّهُ فِی الدُّنْیَا وَ هُوَ فِی الْـآخِرَهِ مِنَ الصَّالِحِینَ أَمْ غَیْرَ الْحُکْمِ تَبْغِی حُکْمـاً أَمْ غَیْرَ الْمُسْـتَحْفَظِ مِنَّا تَبْغِی إِمَامـاً الْإِمَـامَهُ لِإِبْرَاهِیمَ وَ ذُرِّیَّتِهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ تَبَعٌ لَهُمْ لَـا یَرْغَبُـونَ عَنْ مِلَّتِهِ قَـالَ فَمَنْ تَبعَنِی فَـإِنَّهُ مِنِّی أَدْعُوکَ یَـا مُعَـاوِیَهُ إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ کِتَـابِهِ وَ وَلِیِّ أَمْرِهِ الْحَکِیم مِنْ آلِ إِبْرَاهِیـمَ وَ إِلَی الَّذِی أَقْرَرْتَ بِـهِ زَعَمْتَ إِلَی اللَّهِ وَ الْوَفَـاءِ بِعَهْـدِهِ وَ مِیثـاقَهُ الَّذِی واثَقَکُمْ بِهِ إِذْ قُلْتُمْ سَـمِعْنا وَ أَطَعْنـا (۱)وَ لا تَکُونُوا کَـالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْـدِ مـا جـاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیـاً بَیْنَهُمْ (۲)وَ لاـ تَکُونُوا کَـالَّتِی نَقَضَتْ غَزْلَها مِنْ بَعْـدِ قُوَّهٍ أَنْکاثاً تَتَّخِـذُونَ أَیْمـانَکُمْ دَخَلًـا بَیْنَکُمْ أَنْ تَکُـونَ أُمَّهٌ هِیَ أَرْبی مِنْ أُمَّهٍ فَنَحْنُ الْـأُمَّهُ الْـأَرْبَی فَ لاـ تَکُونُوا کَـالَّذِینَ قـالُوا سَـمِعْنا وَ هُمْ لاـ یَسْـمَعُونَ (۳)اتَّبِعْنَا وَ اقْتَـدِ بِنَا فَإِنَّ ذَلِکَ لَنَا آلَ إِبْرَاهِیمَ عَلَی الْعَالَمِینَ مُفْتَرَضٌ فَإِنَّ الْأَفْئِدَهَ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُسْـلِمِینَ تَهْوِی إِلَیْنَا وَ ذَلِکَ دَعْوَهُ الْمَرْءِ الْمُسْلِمِ (۴)فَهَلْ

۱- ۱ اقتباس من الآیه ۷ من سوره المائده: ۵.

۲- ۲ کـذا فی أصـلی المطبوع، و الظـاهر أن راوی کلاـم الامام قـد اختلط علیه الامر و لم یضـبط الکلام حرفیا، لعل الامام هاهنا اقتبس من آیتین من القرآن الکریم: أولاهمـا الآیه: ۱۰۵ من سوره آل عمران و هـذا نصـها: وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَیِّناتُ ... و ثانیهما الآیه: ۱۴ من سوره الشوری: ۴۲: وَ ما تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْعِلْمُ بَغْیاً بَیْنَهُمْ ...

۳- ۳ اقتباس من الآیه: ۲۱ من سوره الأنفال: ۸، و فیها: وَ لا تَکُونُوا کَالَّذِینَ قالُوا: سَمِعْنا وَ هُمْ لا یَسْمَعُونَ

۴- ۴ و هو إبراهیم الخلیـل علی نبیّنـا و آله علیه السـلام و الکلام إشاره إلی قوله تعالی فی الآیه: ۳۵ و ما بعـده من سوره إبراهیم حکایه عنه. وَ إِذْ قالَ إِبْراهِیمُ رَبِّ اجْعَلْ هذَا الْبَلَدَ آمِناً وَ اجْنُبْنِی وَ بَنِیَّ أَنْ نَعْبُدَ الْأَصْنامَ ... رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ؛ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ وَ ارْزُقْهُمْ مِنَ الثَّمَراتِ لَعَلَّهُمْ یَشْکُرُونَ

تَنْقِمُ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ مَا أَنْزِلَ إِلَيْنَا (۱)وَ اقْتَدَيْنَا وَ اتَّبَعْنَا مِلَّهَ إِبْرَاهِيمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَهُ مِنْ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِی سُفْيَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَدِ انْتَهَى إِلَيَّ كِتَابُكَ فَأَكْثَرْتَ فِيهِ ذِكْرَ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ آدَمَ وَ نُوحٍ وَ النَّبِيِّينَ وَ ذِكْرَ مُحَمَّدٍ وَ قَرَابَتَكُمْ مِنْهُ وَ مَنْزِلَتَكُمْ وَ حَقَّكَ وَ لَمْ تَرْضَ بِقَرَابَتِكَ مِنْ مُحَمَّدٍ حَتَّى انْتَسَبْتَ إِلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ أَلَا وَ إِنَّمَا كَانَ مُحَمَّدٌ رَسُولًا مِنَ الرُّسُلِ إِلَى النَّاسِ كَافَّهً فَبَلَّغَ رِسَالاتِ رَبِّهِ لَا يَمْلِكُ شَيْئاً غَيْرَهُ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْماً جَعَلُوا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْجِنَّهِ نَسَباً وَ قَدْ خِفْتُ عَلَيْكَ أَنْ تُضَارِعَهُمْ أَلَا وَ إِنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِی كِتَابِهِ أَنَّهُ لَمْ يَكُ يَتَّخِذُ وَلَداً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِی الْمُلْكِ وَ لَا وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ فَأَخْبِرْنَا مَا فَضْلُ قَرَابَتِكَ وَ مَا فَضْلُ حَقِّكَ وَ أَيْنَ وَجَدْتَ اسْمَكَ فِی كِتَابِ اللَّهِ وَ مُلْكَكَ وَ إِمَامَتَكَ وَ فَضْلَكَ أَلَا وَ إِنَّمَا نَقْتَدِی بِمَنْ كَانَ قَبْلَنَا مِنَ الْأَئِمَّهِ وَ الْخُلَفَاءِ الَّذِينَ اقْتَدَيْتَ بِهِمْ فَكُنْتَ كَمَنِ اخْتَارَ وَ رَضِیَ وَ لَسْنَا مِنْكُمْ قُتِلَ خَلِيفَتُنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ وَ قَالَ اللَّهُ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً فَنَحْنُ أَوْلَى بِعُثْمَانَ وَ ذُرِّيَّتِهِ وَ أَنْتُمْ أَخَذْتُمُوهُ عَلَى رِضًى مِنْ أَنْفُسِكُمْ جَعَلْتُمُوهُ خَلِيفَهً وَ سَمِعْتُمْ لَهُ وَ أَطَعْتُمْ فَأَجَابَهُ عَلِيٌّ عليه السلام أَمَّا الَّذِی عَيَّرْتَنِی بِهِ يَا مُعَاوِيَهُ مِنْ كِتَابِی وَ كَثْرَهِ ذِكْرِ آبَائِی إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ وَ النَّبِيِّينَ فَإِنَّهُ مَنْ أَحَبَّ آبَاءَهُ أَكْثَرَ ذِكْرَهُمْ فَذِكْرُهُمْ حُبُّ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنَا أُعَيِّرُكَ بِبُغْضِهِمْ فَإِنَّ بُغْضَهُمْ بُغْضُ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أُعَيِّرُكَ بِحُبِّكَ آبَاءَكَ وَ كَثْرَهِ ذِكْرِهِمْ فَإِنَّ حُبَّهُمْ كُفْرٌ

۱- ۱ اقتباس من الآيه: ۵۹ من سوره المائده: ۵ و هذا نصها: قُلْ يا أَهْلَ الْكِتابِ هَلْ تَنْقِمُونَ مِنَّا إِلَّا أَنْ آمَنَّا بِاللَّهِ وَ ما أُنْزِلَ إِلَيْنا وَ ما أُنْزِلَ مِنْ قَبْلُ وَ أَنَّ أَكْثَرَكُمْ فاسِقُونَ

وَ أَمَّا الَّذِی أَنْکَرْتَ مِنْ نَسَبِی مِنْ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ قَرَابَتِی مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ فَضْلِی وَ حَقِّی وَ مُلْکِی وَ إِمَامَتِی فَإِنَّکَ لَمْ تَزَلْ مُنْکِراً لِذَلِکَ لَمْ یُؤْمِنْ بِهِ قَلْبُکَ أَلَا وَ إِنَّا أَهْلَ الْبَیْتَ کَذَلِکَ لَا یُحِبُّنَا کَافِرٌ وَ لَا یُبْغِضُنَا مُؤْمِنٌ وَ الَّذِی أَنْکَرْتَ مِنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ آتَیْنا آلَ إِبْراهِیمَ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ آتَیْناهُمْ مُلْکاً عَظِیماً فَأَنْکَرْتَ أَنْ تَکُونَ فِینَا فَقَدْ قَالَ اللَّهُ النَّبِیُّ أَوْلی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أُولُوا الْأَرْحامِ بَعْضُهُمْ أَوْلی بِبَعْضٍ فِی کِتابِ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَوْلَی بِهِ وَ الَّذِی أَنْکَرْتَ مِنْ إِمَامَهِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ زَعَمْتَ أَنَّهُ کَانَ رَسُولًا وَ لَمْ یَکُنْ إِمَاماً فَإِنَّ إِنْکَارَکَ عَلَی جَمِیعِ النَّبِیِّینَ الْأَئِمَّهِ وَ لَکِنَّا نَشْهَدُ أَنَّهُ کَانَ رَسُولًا نَبِیّاً إِمَاماً صلی الله علیه و آله وَ لِسَانُکَ دَلِیلٌ عَلَی مَا فِی قَلْبِکَ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی أَمْ حَسِبَ الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ یُخْرِجَ اللَّهُ أَضْغانَهُمْ وَ لَوْ نَشاءُ لَأَرَیْناکَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِیماهُمْ وَ لَتَعْرِفَنَّهُمْ فِی لَحْنِ الْقَوْلِ وَ اللَّهُ یَعْلَمُ أَعْمالَکُمْ أَلَا وَ قَدْ عَرَفْنَاکَ قَبْلَ الْیَوْمِ وَ عَدَاوَتَکَ وَ حَسَدَکَ وَ مَا فِی قَلْبِکَ مِنَ الْمَرَضِ الَّذِی أَخْرَجَهُ اللَّهُ وَ الَّذِی أَنْکَرْتَ مِنْ قَرَابَتِی وَ حَقِّی فَإِنَّ سَهْمَنَا وَ حَقَّنَا فِی کِتَابِ اللَّهِ قِسْمَهُ لَنَا مَعَ نَبِیِّنَا فَقَالَ وَ اعْلَمُوا أَنَّما غَنِمْتُمْ مِنْ شَیْ ءٍ فَأَنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِی الْقُرْبی وَ قَالَ فَآتِ ذَا الْقُرْبی حَقَّهُ وَ لَیْسَ وَجَدْتَ سَهْمَنَا مَعَ سَهْمِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ سَهْمَکَ مَعَ الْأَبْعَدِینَ لَا سَهْمَ لَکَ إِنْ فَارَقْتَهُ فَقَدْ أَثْبَتَ اللَّهُ سَهْمَنَا وَ أَسْقَطَ سَهْمَکَ بِفِرَاقِکَ وَ أَنْکَرْتَ إِمَامَتِی وَ مُلْکِی فَهَلْ تَجِدُ فِی کِتَابِ اللَّهِ قَوْلَهُ لِآلِ إِبْرَاهِیمَ وَ اصْطَفَاهُمْ عَلَی الْعَالَمِینَ فَهُوَ فَضَّلَنَا عَلَی الْعَالَمِینَ وَ تَزْعُمُ أَنَّکَ لَسْتَ مِنَ الْعَالَمِینَ أَوْ تَزْعُمُ أَنَّا لَسْنَا مِنْ آلِ إِبْرَاهِیمَ فَإِنْ أَنْکَرْتَ ذَلِکَ لَنَا فَقَدْ أَنْکَرْتَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَهُوَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُفَرِّقَ بَیْنَنَا وَ بَیْنَ إِبْرَاهِیمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ إِسْمَاعِیلَ وَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ فِی کِتَابِ اللَّهِ فَافْعَلْ.

**[ترجمه]کتاب غارات - . این حدیث و مابعد آن ذیل شماره ۱۰۰ از تلخیص کتاب غارات ص ۱۹۵-۲۰۳ چاپ اول موجود است. -

تألیف ابراهیم بن محمد ثقفی گوید: روایت شده‌است که علی علیه السّلام برای معاویه نوشت: از بنده خدا امیرمؤمنان علی بن ابی طالب به معاویه، و بعد، خداوند تبارک و تعالی صاحب بزرگی و کرامت خلق را آفرید و برگزیده‌ای از خلقش انتخاب کرد و بهترین بندگان را برگزید: «وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاء وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ» - . اقتباسی از آیه ۶۸ از سوره قصص: ۲۸ -

{و پروردگار تو هر چه را بخواهد می آفریند و برمی گزیند و آنان اختیاری ندارند منزه است خدا و از آنچه [با او] شریک می گردانند برتر است} پس امر را فرمان داد، دین را وضع کرد و قسمت را بر اساس آن تقسیم نمود و او انجام‌دهنده و قرار... دهنده آن است و اوست آفریننده، برگزیننده، تشریع‌کننده، تقسیم‌کننده، و اوست انجام‌دهنده هرآنچه که خلق آن را می‌خواند و امر، اختیار، مشیت، اراده، قدرت، فرمانروایی و سلطه از آن اوست.

رسولش، برگزیده و بهترینش را با هدایت و دین حق فرستاد، و کتابش را بر او نازل فرمود که در آن بیان هر چیزی از شرائع دینش است پس آن را برای قومی که می‌دانند تبیین نمود، فرض کردن فرائض در آن است. سهم‌هایی که برخی از آن‌ها را برای برخی حلال و برخی از آن‌ها را برای برخی حرام کرده است در آن قسمت کرده است. معاویه اگر از حجت آگاه بودی آن را بیان کرده‌است؟ و مثال‌هایی زده است که جز عالمان آن را نمی‌دانند، اینک من درباره آن یا بخشی از آن از تو سؤال می کنم اگر می‌دانستی؟ و حجت به چهار امر را بر جهانیان اتخاذ کرد معاویه! آن‌ها کدامند؟ و برای کیستند؟ بدان که آن‌ها حجتی برای ما اهل بیت است بر کسی که با ما مخالفت و نزاع کند و از ما جدا شود و بر ما ستم کند و خداست که از او استعانت جسته می‌شود، بر او توکل کردم و توکل‌کنندگان باید بر او توکل کنند.

و جمله ابلاغ او رسالت پروردگارش درباره آنچه که امر، شرع، فرض و قسمت کرد جمله دین بود خداوند می‌فرماید: «أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ مِنكُمْ» {خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید} آن برای ما اهل بیت است نه برای شما.

سپس از نزاع و تفرقه نهی کرد و به تسلیم و اجتماع امر کرد و شما قومی بودید که به خدا و رسولش اقرار کردید پس نظرتان را تغییر دادید؛ پس خداوند به شما خبر داد که محمد پدر یکی از مردان شما نیست بلکه رسول خدا و خاتم انبیاء است - . اقتباس از آیه ۴۰ از سوره احزاب (۳۳). - و فرمود:«أَفَإِن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ» {آیا اگر او بمیرد یا کشته شود از عقیده خود برمی گردید} ای معاویه تو و هم‌دستانت قومی هستید که دگرگون شده و برگشتید و امر و عهدی که با خدا بسته بودید را نقض کردید بیعت را شکستید و به خدا ضرری نرساندید.

آیا ندانستی ای معاویه که ائمه از ماست نه از شما، و خداوند به شما خبر داده است که اولو الأمر همان یابندگان علم هستند و به شما خبر داده است که امری که درباره آن دچار اختلاف هستید به خدا، رسول و به اولو الأمر یابندگان علم باز می گردد و هرکه به آنچه که با خدا بر سر آن عهد بسته است وفا کند خداوند را وفادار به عهدش میابد خداوند می‌فرماید: «وَأَوْفُواْ

بِعَهْدِي أَوفِ بِعَهْدِكُمْ وَإِيَّايَ فَارْهَبُونِ» {و به پیمانم وفا کنید تا به پیمانتان وفا کنم و تنها از من بترسید} و نیز قرمود: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» {بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم} است و به مردم بعد از آنان فرمود: «فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ بِهِ وَمِنْهُم مَّن صَدَّ عَنْهُ» {پس برخی از آنان به وی ایمان آوردند و برخی از ایشان از او روی برتافتند} و در جایگاهت از جهنم بنشین و دوزخ پر شراره بس است.

و ما خاندان ابراهیم همان حسادت ورزیده‌شدگان هستیم و تو حسود بر ما هستی.

خداوند آدم را با دست خویش خلق کرد و از روحش در آن دمید و ملائکه را به سجده او درآورد و همه نام‌ها را به او آموخت و او را بر جهانیان برگزید پس شیطان بر او حسد ورزید و از فریبکاران بود. و قوم نوح بر او حسد ورزیدند آنگاه که گفتند:«مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ» {این [مرد] جز بشری چون شما نیست می خواهد بر شما برتری جوید} این حسودی از جانب آنان بر نوح بود که به فضل او اقرار کنند درحالی‌که او بشر است.

و پس از او بر هود حسادت ورزیدند آنگاه که به قومش گفت: «مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يَأْكُلُ مِمَّا تَأْكُلُونَ مِنْهُ وَيَشْرَبُ مِمَّا تَشْرَبُونَ * وَلَئِنْ أَطَعْتُم بَشَرًا مِثْلَكُمْ إِنَّكُمْ إِذًا لَّخَاسِرُونَ» {این [مرد] جز بشری چون شما نیست از آنچه می خورید می خورد و از آنچه می نوشید می نوشد و اگر بشری مثل خودتان را اطاعت کنید در آن صورت قطعا زیانکار خواهید بود} و آن را از روی حسد گفتند که خداوند هر که را بخواهد برتری می‌دهد و هر که را بخواهد به رحمتش مخصوص می‌گرداند.

و پیش از آن پسر آدم قابیل از روی حسد هابیل را کشت و از زیانکاران بود.

و گروهی از بنی‌اسرائیل: «إِذْ قَالُواْ لِنَبِيٍّ لَّهُمُ ابْعَثْ لَنَا مَلِكًا نُّقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللّهِ» {آنگاه که به پیامبری از خود گفتند پادشاهی برای ما بگمار تا در راه خدا پیکار کنیم} و زمانی‌که خداوند طالوت را به‌عنوان فرمانروا بر آنان فرستاد بر او حسادت کردند و گفتند: هرگز فرمانروایی بر ما برای او نخواهد بود - . اقتباسی از آیه ۲۴۶ سوره بقره - و پنداشتند که خود بر فرمانروایی سزاوارتر از او هستند، همه این موارد را از خبرهایی که گذشته است و تفسیر و تأویلش نزد ماست برایت بیان می‌کنیم و هر که افترا زد شکست خورد و شبیه و نظیر آن را در شما می‌دانیم «وَمَا تُغْنِي الآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَن قَوْمٍ لاَّ يُؤْمِنُونَ» {و هشدارها گروهی را که ایمان نمی آورند سود نمی بخشد} پس نبی ما بود و زمانی‌که آنچه شناختند به‌سویشان آمد از روی حسد از جانب خویش بر آن کفر ورزیدند - . اقتباسی از آیه ۸۹ سوره بقره - : «أَن يُنَزِّلُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ عَلَى مَن يَشَاء مِنْ عِبَادِهِ» - . اقتباسی از آیه ۹۰ سوره بقره. - {که چرا خداوند از فضل خویش بر هر کس از بندگانش که بخواهد [آیاتی] فرو می فرستد} از روی حسادت از جانب گروهی بر برتری دادن بعضی از ما بر بعضی دیگر.

به‌هوش باش که ما اهل بیت خاندان ابراهیم حسد ورزیده‌شدگان هستیم بر ما حسد ورزیدند چنانکه از روی سنت و مثل پیش از ما بر پدران ما حسد ورزیده‌اند، و خداوند فرمود: و آل ابراهیم، لوط، عمران، یعقوب، موسی، هارون و داود، و ما آل نبی‌مان محمدصلّی الله علیه و آله. آیا ندانستی ای معاویه که: إِ«نَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَـذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُواْ وَاللّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ» {در حقیقت نزدیکترین مردم به ابراهیم همان کسانی هستند که او را پیروی کرده اند و [نیز] این پیامبر و

کسانی که [به آیین او] ایمان آورده اند و خدا سرور مؤمنان است}

و ما خویشاوندان هستیم خداوند فرمود: «النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُوْلُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ» {پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند} ما اهل بیت هستیم که خداوند ما را انتخاب کرد و برگزید و نبوت را در میان ما قرار داد و کتاب، حکمت، علم، ایمان، بیت الله، مسکن اسماعیل، مقام ابراهیم از آن ماست پس ملک برای ماست، وای بر تو ای معاویه.

ما به ابراهیم سزاوارتر هستیم و ما خاندان او و خاندان عمران هستیم، ما سزاوارتر به عمران و خاندان لوط هستیم و ما به لوط وخاندان یعقوب سزاوارتر هستیم، و ما به یعقوب، و خاندان موسی، هارون و داوود سزاوارتر هستیم و خاندان محمد، و ما به آن سزاوارتر هستیم.

و ما اهل بیتی هستیم که خداوند آلودگی را از آنان زدود و آنان را بسیار پاکیزه گردانید - . بخشی از آیه ۳۳ احزاب، و اخبار از طریق اهل بیت متواتر است بر این که آیه کریمه درباره علی، فاطمه, حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. آنچه که حافظ حسکانی در تفسیر آیه کریمه از کتاب شواهد تنزیل: ج۲ ص ۱۰-۹۳ چاپ اول روایت کرده است ملاحظه شود. -

و برای هر نبی دعوتی در میان خواص خود، فرزندان و خانواده خویش است و برای هر نبی جانشینی در خاندان خویش است.

آیا ندانستی که ابراهیم پسرش یعقوب را وصی کرد و یعقوب آنگاه که مرگش فرا رسید پسرش را وصی کرد و محمد طبق سنت ابراهیم و انبیاء و در اقتداء به آنان برای خاندانش وصیت کرد چنانکه خداوند به او امر کرده بود، برای تو از آنان و از او سنتی در میان انبیاء نیست و در این ذریه‌ای که برخی از آن‌ها از برخی دیگر است، خداوند به ابراهیم و اسماعیل درحالی‌که ستون‌های بیت را بالا می‌بردند فرمود: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَيْنِ لَكَ وَمِن ذُرِّيَّتِنَا أُمَّةً مُّسْلِمَةً لَّكَ» { پروردگارا ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر]} ، و ما امت مسلمانان هستیم و گفتند: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولاً مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ» {پروردگارا در میان آنان فرستاده ای از خودشان برانگیز تا آیات تو را بر آنان بخواند}.

و ما اهل این دعوت هستیم و رسول خدا از ما و ما از او هستیم، یکی از ما از دیگری است و برخی از ما در ولایت و میراث به دیگری سزاوارتر هستیم .

{فرزندانی که بعضی از آنان از [نسل] بعضی دیگرند و خداوند شنوای داناست} - . اقتباسی از آیه ۳۱ / آل عمران - ،

و کتاب بر ما نازل شد و رسول در میان ما مبعوث شد و آیات بر ما تلاوت شد و ما کتاب را پذیرفتیم و ما شاهدان بر آن، دعوت‌کنندگان به آن و برپادارندگان آن هستیم: {پس به کدام سخن بعد از قرآن ایمان می آورند} - . اقتباسی از آیه ۱۸۵/ سوره اعراف -

معاویه! آیا خدایی غیر از الله طلب می‌کنی؟ یا کتابی غیر از کتاب او؟ یا بیت اللهی غیر از کعبه و غیر از مسکن اسماعیل و

مقام پدرمان ابراهیم قبله‌ای می‌خواهی؟ یا غیر از آیین او دینی می‌خواهی یا غیر از خدا فرمانروایی؟

پس خداوند آن را در میان ما قرار داد پس تو دشمنی‌ات با ما را، حسادت، کینه توزی، پیمان شکنی‌ات با خدا، تحریف آیات خدا، تبدیل کلام خداوند را آشکار کردی، خداوند به ابراهیم فرمود: {خداوند برای شما این دین را برگزید}، پس آیا از آیین او منحرف می‌شوی درحالی‌که خداوند او را در دنیا برگزید و در آخرت او از صالحان است. یا آیا غیر از این حکم حکمی می‌خواهی؟ یا غیر از سپرده‌شده از میان ما امامی می‌خواهی؟

امامت از آن ابراهیم و فرزندان اوست و مؤمنان پیرو آنان هستند که از آیین او منحرف نمی‌شوند، خداوند فرمود: {پس هر که از من پیروی کند بی گمان او از من است} معاویه! تو را به سوی خدا، رسول، کتاب، ولی امر سنجیده او از خاندان ابراهیم به سوی کسانی که به آنان اقرار کردی دعوت می‌کنم گمان کردی به خدا و وفا به عهد او: {پیمانی را که شما را به [انجام] آن متعهد گردانیده به یاد آورید آنگاه که گفتید شنیدیم و اطاعت کردیم} - . اقتباسی از آیه ۷/ مائده - و مانند کسانی نباشید که بعد از اینکه علم به سویشان آمد از روی ستم در میان خود، پراکنده و دچار اختلاف شدند - . در اصل چاپی من چنین است و ظاهر این است که امر بر راوی کلام امام مشتبه شده است و کلام را به صورت حرفی حفظ نکرده است، و شاید امام در اینجا از دو آیه اقتباس کرده است: نخست آیه: ۱۰۵ از سوره آل عمران که نص آن این است: «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ»

و دومین آن آیه ۱۱۴ سوره شوری: «وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْعِلْمُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ» - :

{و مانند آن [زنی] که رشته خود را پس از محکم بافتن [یکی یکی] از هم میگسست مباشید که سوگندهای خود را میان خویش وسیله [فریب و] تقلب سازید [به خیال این] که گروهی از گروه دیگر [در داشتن امکانات] افزونترند} و ما همان گروه افزونتر هستیم. {و مانند کسانی مباشید که گفتند شنیدیم در حالی که نمی شنیدند} - . اقتباسی از آیه ۲۱ سوره انفال: «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ قَالُوا سَمِعْنَا وَهُمْ لاَ يَسْمَعُونَ» - از ما پیروی کن و به ما اقتدا کن که آن از آن ما آل‌ابراهیم است، بر جهانیان واجب است که دلهای مؤمنان و مسلمانان به‌سوی ما تمایل دارد و آن دعوت فرد مسلمان - . و او ابراهیم خلیل الله است. -

است، و آیا جز این بر ما عیب می‌گیری که ما به خدا و آنچه به‌سوی ما نازل کرده‌است ایمان آوردیم - . اقتباسی از آیه ۵۹ سوره مائده: «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ هَلْ تَنقِمُونَ مِنَّا إِلاَّ أَنْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ مِن قَبْلُ وَأَنَّ أَكْثَرَكُمْ فَاسِقُونَ» -

و از آیین ابراهیم که درود خدا بر او، بر محمد و خاندان او باد اقتدا و پیروی کردیم.

پس معاویه برای او نوشت: از معاویه پسر ابوسفیان به علی بن ابی طالب: نامه‌ات به من رسید، ابراهیم، اسماعیل، آدم، نوح، انبیاء، و محمد، خویشاوندی‌تان با او، جایگاهتان و حقت را بسیار ذکر کرده‌ای و به خویشاوندی‌ات با محمد راضی نگشته‌ای تا اینکه خود را به تمامی انبیاء نسبت دادی، به‌هوش باش که محمد فقط رسولی از رسولان به‌سوی تمامی مردم است که رسالات پروردگارش را ابلاغ نمود و جز این چیزی در تملک ندارد. به‌هوش باش که خداوند قومی را ذکر کرده است که میان خود و بهشت نسبتی قرار داده‌اند و من بیم آن دارم که تو به آنان شبیه شوی، به‌هوش باش که خداوند در کتابش نازل

فرمود که او نه فرزندی گرفته‌است و نه شریکی در ملک برای اوست و نه سرپرستی از روی ذلت، پس به ما بگو فضیلت، خویشاوندی‌ات، امامت و برتری را در کجای کتاب خدا یافتی؟ به هوش باش ما فقط به ائمه و خلفایی که به آنان اقتدا کردی اقتدا می‌کنیم پس تو مانند کسی هستی که اختیار کرد و راضی شد و ما از تو نیستیم خلیفه ما امیر مؤمنان عثمان بن عفان کشته شد و خداوند فرمود: {و هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم} پس ما به عثمان و ذریه او سزاوارتریم و شما با رضایت خویش آن را گرفتید و او را خلیفه خویش قرار دادید به او گوش سپردید و اطاعت کردید.

پس علی علیه السّلام به او جواب داد: اما آنچه که با آن بر من عیب گرفته‌ای ای معاویه در خصوص نامه‌ام و کثرت ذکر پدرانم، ابراهیم، اسماعیل و انبیاء، هر که پدرانش را دوست دارد آنان را فراوان یاد می‌کند و یاد کردن آنان حب خدا و رسول اوست و من دشمنی با آنان را بر تو عیب می‌شمارم که دشمنی با آنان دشمنی با خدا و رسول اوست و دوست داشتن پدرانت و کثرت ذکر آنان را بر تو عیب می‌شمارم که دوستی با آن کفر است.

اما آنچه‌که در خصوص نسبتم با ابراهیم و اسماعیل و نزدیکی‌ام با محمد، و فضیلت، حق، فرمانروایی و امامتم انکاری کردی، تو هنوز منکر آن هستی، دلت به آن ایمان نیاورده است و ما اهل بیت چنین هستیم نه کافر ما را دوست دارد و نه مؤمن با ما دشمنی می‌کند.

و آنچه که از این کلام خداوند انکار کردی: {در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم} و انکار کردی که در میان باشد، خداوندفرمود: {پیامبر به مؤمنان از خودشان سزاوارتر [و نزدیکتر] است و همسرانش مادران ایشانند و خویشاوندان [طبق] کتاب خدا بعضی [نسبت] به بعضی اولویت دارند}. و ما به آن سزاوارتر هستیم و آنچه‌که در خصوص امامت محمد صلّی الله علیه و آله انکار کردی و گمان کردی که او رسول بوده و امام نبوده است، به معنی انکار جمیع انبیاء ائمه است اما ما شهادت می‌دهیم که او رسول نبی امام بوده است، و زبان تو گواهی است بر آنچه که در دل توست و خداوند متعال فرمود: {گفتند گوش فرا دهید و چون به انجام رسید هشداردهنده به سوی قوم خود بازگشتند گفتند ای قوم ما ما کتابی را شنیدیم که بعد از موسی نازل شده [و] تصدیق کننده [کتابهای] پیش از خود است و به سوی حق و به سوی راهی راست راهبری می کند} به هوش باش که ما پیش از امروز تو را، دشمنی‌ات، حسادت و مرضی که در دل توست که خداوند آن را آشکار کرده‌است را شناخته‌ایم. و آنچه‌که در خصوص، قرابت و حق من انکار کردی، پس سهم ما و حق ما در کتاب خدا به عنوان قسمتی برای ما و انبیاء است، پس فرمود: {و بدانید که هر چیزی را به غنیمت گرفتید یک پنجم آن برای خدا و پیامبر و برای خویشاوندان [او] است} و نیز فرمود: {و حق خویشاوند را به او بده} و سهم ما را همراه سهم خدا و رسولش و سهم خودت را همراه دورترین‌ها نیافته‌ای، سهمی برای تو نیست آنگاه که از آن جدا شدی پس خداوند سهم تو را با جدائی‌ات اسقاط نمود.

و امامت و فرمانروایی‌ام را انکار کرده‌ای، آیا در کتاب خدا این کلام او خطاب به آل ابراهیم را می‌یابی: «و آنان را بر جهانیان برتری داد». و این برتری ما بر جهانیان است و می‌پنداری تو از جهانیان نیستی؟ یا می‌پنداری ما از آل ابراهیم نیستیم، که اگر این را بر ما انکار کنی محمد را انکار کرده‌ای که او از ما و ما از او هستیم پس اگر توانستی ما و ابراهیم علیه السّلام، اسماعیل، محمد و خاندان او را در کتاب خدا جدا کنی انجام بده.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام جمله الدین کان یحتمل الجیم و الحاء المهمله فعلی الأول لعله بدل أو عطف بیان أو تأکید لقوله جمله تبلیغه و قوله یقول الله بتأویل المصدر خبر و یمکن أن یقرأ بقول الله بالباء الموحده و علی الثانی جمله الدین خبر.

قوله علیه السلام إن أولی الأمر إشاره إلی قوله سبحانه وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَ إِلی أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ قوله علیه السلام دعوه المرء المسلم لعل المراد به إبراهیم علیه السلام حیث قال رَبَّنا إِنِّی أَسْکَنْتُ مِنْ ذُرِّیَّتِی بِوادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِنْدَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنا لِیُقِیمُوا الصَّلاهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ و إنما عبر هکذا للإشاره إلی أن قائله أحد الذین مر ذکرهما حیث قالا وَ اجْعَلْنا مُسْلِمَیْنِ لَکَ الآیه.

قوله علیه السلام و اصطفاهم إشاره إلی قوله سبحانه إِنَّ اللَّهَ اصْطَفی آدَمَ وَ نُوحاً وَ آلَ إِبْراهِیمَ وَ آلَ عِمْرانَ عَلَی الْعالَمِینَ

**[ترجمه]«جمله الدین» احتمال دارد با جیم باشد و نیز محتمل است با حاء باشد که براساس اول شاید بدل یا عطف بیان تأکید برای این کلام او «جمله تبلیغه» باشد و «یقول الله» به تأویل مصدر خبر است و ممکن است که «بقول الله» با باء قرائت شود و براساس قرائت دوم «جمله الدین» خبر است.

این کلام امام «إن أولی الأمر» اشاره‌ای است به این کلام خداوند سبحان: «وَلَوْ رَدُّوهُ إِلَی الرَّسُولِ وَإِلَی أُوْلِی الأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِینَ یَسْتَنبِطُونَهُ مِنْهُمْ» {و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند}

این کلام او: «دعوه المرء المسلم» شاید مقصود از آن ابراهیم باشد از آنجا که فرمود: «رَّبَّنَا إِنِّی أَسْکَنتُ مِن ذُرِّیَّتِی بِوَادٍ غَیْرِ ذِی زَرْعٍ عِندَ بَیْتِکَ الْمُحَرَّمِ رَبَّنَا لِیُقِیمُواْ الصَّلاَهَ فَاجْعَلْ أَفْئِدَهً مِّنَ النَّاسِ تَهْوِی إِلَیْهِمْ» {پروردگارا من [یکی از] فرزندانم را در دره‌ای بی‌کشت نزد خانه محترم تو سکونت دادم پروردگارا تا نماز را به پا دارند پس دلهای برخی از مردم را به سوی آنان گرایش ده} و فقط به این جهت این چنین از آن تعبیر کرده است که اشاره‌ای باشد به اینکه قائل آن یکی از دو فردی که ذکرش گذشت از آنجا که فرمود: «رَبَّنَا وَاجْعَلْنَا مُسْلِمَیْنِ لَکَ وَمِن ذُرِّیَّتِنَا أُمَّهً مُّسْلِمَهً لَّکَ» {پروردگارا ما را تسلیم [فرمان] خود قرار ده و از نسل ما امتی فرمانبردار خود [پدید آر]}

و این کلام امام علیه السّلام: و آنان را برگزیدید اشاره‌ای است به این کلام خداوند سبحان: «إِنَّ اللّهَ اصْطَفَی آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِیمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَی الْعَالَمِینَ» {به یقین خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر مردم جهان برتری داده است}

**[ترجمه]

(۱)کِتَابُ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ، مِنْ عَیْنِهِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبَانٍ عَنْهُ قَالَ وَ حَدَّثَنِی أَیْضاً عُمَرُ بْنُ أَبِی سَلَمَهَ وَ زَعَمَ أَبُو هُرَیْرَهَ الْعَبْدِیُّ أَنَّهُ سَمِعَهُ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِی سَلَمَهَ قَالَ: إِنَّ مُعَاوِیَهَ دَعَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ نَحْنُ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِصِفِّینَ وَ دَعَا أَبَا هُرَیْرَهَ فَقَالَ لَهُمَا انْطَلِقَا إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَأَقْرِئَاهُ مِنِّی السَّلَامَ وَ قُولَا لَهُ وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَعْلَمُ أَنَّکَ أَوْلَی النَّاسِ بِالْخِلَافَهِ وَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّی لِأَنَّکَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ الْأَوَّلِینَ وَ أَنَا مِنَ الطُّلَقَاءِ وَ لَیْسَ لِی مِثْلُ سَابِقَتِکَ فِی الْإِسْلَامِ وَ قَرَابَتِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عِلْمِکَ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ عَلَیْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ وَ لَقَدْ بَایَعَکَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ بَعْدَ مَا تَشَاوَرُوا قَبْلَ ثَلَاثَهِ أَیَّامٍ ثُمَ

ص: ۱۴۱

۱- ۴۲۱- الحدیث مذکور فی کتاب سلیم بن قیس الهلالی المطبوع بالنجف الأشرف ص ۱۶۰.

أَتَوْکَ فَبَایَعُوکَ طَائِعِینَ غَیْرَ مُکْرَهِینَ وَ کَانَ أَوَّلُ مَنْ بَایَعَکَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ ثُمَّ نَکَثَا بَیْعَتَکَ ظُلْماً وَ طَلَبَا مَا لَیْسَ لَهُمَا وَ بَلَغَنِی أَنَّکَ تَعْتَذِرُ مِنْ قَتْلِ عُثْمَانَ وَ تَتَبَرَّأُ مِنْ دَمِهِ وَ تَزْعُمُ أَنَّهُ قُتِلَ وَ أَنْتَ قَاعِدٌ فِی بَیْتِکَ وَ أَنَّکَ قَدْ قُلْتَ حِینَ قُتِلَ اللَّهُمَّ لَمْ أَرْضَ وَ لَمْ أُمَالِئْ وَ قُلْتَ لَهُ یَوْمَ الْجَمَلِ حِینَ نَادَوْا یَا لَثَارَاتِ عُثْمَانَ قُلْتَ کُبَّتْ قَتَلَهُ عُثْمَانَ الْیَوْمَ لِوُجُوهِهِمْ إِلَی النَّارِ أَ نَحْنُ قَتَلْنَاهُ إِنَّمَا قَتَلَهُ هُمَا وَ صَاحِبَتُهُمَا وَ أَمَرُوا بِقَتْلِهِ وَ أَنَا قَاعِدٌ فِی بَیْتِی وَ أَنَا ابْنُ عَمِّ عُثْمَانَ وَ الْمُطَالِبُ بِدَمِهِ فَإِنْ کَانَ الْأَمْرُ کَمَا قُلْتَ فَأَمْکِنَّا مِنْ قَتَلَهِ عُثْمَانَ وَ ادْفَعْهُمْ إِلَیْنَا نَقْتُلْهُمْ بِابْنِ عَمِّنَا وَ نُبَایِعْکَ وَ نُسَلِّمْ إِلَیْکَ الْأَمْرَ هَذِهِ وَاحِدَهٌ وَ أَمَّا الثَّانِیَهُ فَقَدْ أَنْبَأَتْنِی عُیُونِی وَ أَتَتْنِی الْکُتُبُ عَنْ أَوْلِیَاءِ عُثْمَانَ مِمَّنْ هُوَ مَعَکَ یُقَاتِلُ وَ تَحْسَبُ أَنَّهُ عَلَی رَأْیِکَ وَ رَاضٍ بِأَمْرِکَ وَ هَوَاهُ مَعَنَا وَ قَلْبُهُ عِنْدَنَا وَ جَسَدُهُ مَعَکَ و أَنَّکَ تُظْهِرُ وَلَایَهَ أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ تَتَرَحَّمُ عَلَیْهِمَا وَ تَکُفُّ عَنْ عُثْمَانَ وَ لَا تَذْکُرُهُ وَ لَا تَتَرَحَّمُ عَلَیْهِ وَ لَا تَلْعَنُهُ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی وَ لَا تَسُبُّهُ وَ لَا تَتَبَرَّأُ مِنْهُ وَ بَلَغَنِی أَنَّکَ إِذَا خَلَوْتَ بِبِطَانَتِکَ الْخَبِیثَهِ وَ شِیعَتِکَ وَ خَاصَّتِکَ الضَّالَّهِ الْمُغِیرَهِ الْکَاذِبَهِ تَبَرَّأْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ لَعَنْتَهُمْ وَ ادَّعَیْتَ أَنَّکَ وَصِیُّ رَسُولِ اللَّهِ فِی أُمَّتِهِ وَ خَلِیفَتُهُ فِیهِمْ وَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَی جَلَّ اسْمُهُ فَرَضَ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ طَاعَتَکَ وَ أَمَرَ بِوَلَایَتِکَ فِی کِتَابِهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّهُ أَمَرَ مُحَمَّداً أَنْ یَقُومَ بِذَلِکَ فِی أُمَّتِهِ وَ أَنَّهُ أَنْزَلَ عَلَیْهِ یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ فَجَمَعَ قُرَیْشاً وَ الْأَنْصَارَ وَ بَنِی أُمَیَّهَ بِغَدِیرِ خُمٍّ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی فَجَمَعَ أُمَّتَهُ بِغَدِیرِ خُمٍّ فَبَلَّغَ مَا أُمِرَ بِهِ فِیکَ عَنِ اللَّهِ وَ أَمَرَ أَنْ یُبَلِّغَ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّکَ أَوْلَی بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنَّکَ مِنْهُ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ بَلَغَنِی أَنَّکَ لَا تَخْطُبُ خُطْبَهً إِلَّا قُلْتَ قَبْلَ أَنْ تَنْزِلَ عَنْ مِنْبَرِکَ وَ اللَّهِ إِنِّی

لَأَوْلَى بِالنَّاسِ وَ مَا زِلْتُ مَظْلُوماً مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ اللَّهِ لَئِنْ كَانَ مَا بَلَغَنِي عَنْكَ حَقّاً فَلَظُلْمُ أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ إِيَّاكَ أَعْظَمُ مِنْ ظُلْمِ عُثْمَانَ لِأَنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّكَ تَقُولُ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ شُهُودٌ فَانْطَلَقَ عُمَرُ وَ بَايَعَ أَبَا بَكْرٍ وَ مَا اسْتَأْمَرَكَ وَ لَا شَاوَرَكَ وَ لَقَدْ خَاصَمَ الرَّجُلَانِ الْأَنْصَارَ بِحَقِّكَ وَ حُجَّتِكَ وَ قَرَابَتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ لَوْ سَلَّمَا لَكَ الْأَمْرَ وَ بَايَعَاكَ كَانَ عُثْمَانُ أَسْرَعَ النَّاسِ إِلَى ذَلِكَ لِقَرَابَتِكَ مِنْهُ وَ حَقِّكَ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ ابْنُ عَمِّكَ وَ ابْنُ عَمَّتِكَ ثُمَّ عَمَدَ أَبُو بَكْرٍ فَرَدَّهَا إِلَى عُمَرَ عِنْدَ مَوْتِهِ مَا شَاوَرَكَ وَ لَا اسْتَأْمَرَكَ حِينَ اسْتَخْلَفَهُ وَ بَايَعَ لَهُ ثُمَّ جَعَلَكَ عُمَرُ فِي الشُّورَى بَيْنَ سِتَّةٍ مِنْكُمْ وَ أَخْرَجَ مِنْهَا جَمِيعَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ وَ غَيْرَهُمْ فَوَلَّيْتُمْ ابْنَ عَوْفٍ أَمْرَكُمْ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ حِينَ رَأَيْتُمُ النَّاسَ قَدِ اجْتَمَعُوا وَ اخْتَرَطُوا سُيُوفَهُمْ وَ حَلَفُوا بِاللَّهِ لَئِنْ غَابَتِ الشَّمْسُ وَ لَمْ تَخْتَارُوا أَحَدَكُمْ لَنَضْرِبَنَّ أَعْنَاقَكُمْ وَ لَنُنْفِذُ فِيكُمْ أَمْرَ عُمَرَ وَ وَصِيَّتَهُ فَوَلَّيْتُمْ أَمْرَكُمْ ابْنَ عَوْفٍ فَبَايَعَ عُثْمَانَ وَ بَايَعْتُمُوهُ ثُمَّ حُصِرَ عُثْمَانُ فَاسْتَنْصَرَكُمْ فَلَمْ تَنْصُرُوهُ وَ دَعَاكُمْ فَلَمْ تُجِيبُوهُ وَ بَيْعَتُهُ فِي أَعْنَاقِكُمْ وَ أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ حُضُورٌ شُهُودٌ فَخَلَّيْتُمْ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَهْلِ مِصْرَ فَخَلَّيْتُمْ حَتَّى قَتَلُوهُ وَ أَعَانَهُمْ طَوَائِفُ مِنْكُمْ عَلَى قَتْلِهِ وَ خَذَلَهُ عَامَّتُكُمْ فَصِرْتُمْ فِي أَمْرِهِ بَيْنَ قَاتِلٍ وَ آمِرٍ وَ خَاذِلٍ ثُمَّ بَايَعَكَ النَّاسُ وَ أَنْتَ أَحَقُّ بِهَا مِنِّي فَأَمْكِنِّي مِنْ قَتَلَهِ عُثْمَانَ حَتَّى أَقْتُلَهُمْ وَ أُسَلِّمَ الْأَمْرَ لَكَ وَ أُبَايِعَكَ أَنَا وَ جَمِيعُ مَنْ قِبَلِي مِنْ أَهْلِ الشَّامِ فَلَمَّا قَرَأَ عَلِيٌّ علیه السلام كِتَابَ مُعَاوِيَةَ وَ بَلَّغَهُ أَبُو الدَّرْدَاءِ رِسَالَتَهُ وَ مَقَالَتَهُ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام لِأَبِي الدَّرْدَاءِ قَدْ أَبْلَغْتُمَانِي مَا أَرْسَلَكُمَا بِهِ مُعَاوِيَةُ فَاسْمَعَا مِنِّي ثُمَّ أَبْلِغَاهُ عَنِّي وَ قُولَا لَهُ إِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ لَا يَعْدُو أَنْ يَكُونَ أَحَدَ رَجُلَيْنِ إِمَّا إِمَامَ هُدًى حَرَامَ

الدَّم وَاجِبَ النُّصْرَهِ لَا تَحِلَّ مَعْصِيَتُهُ وَ لَا يَسَعُ الْأُمَّهَ خِذْلَانُهُ أَوْ إِمَامَ ضَلَالَهٍ حَلَالَ الدَّم لَا تَحِلَّ وَلَايَتُهُ وَ لَا نُصْرَتُهُ فَلَا يَخْلُو مِنْ إِحْدَى الْخَصْلَتَيْنِ وَ الْوَاجِبُ فِى حُكْم اللَّهِ وَ حُكْم الْإِسْلَام عَلَى الْمُسْلِمِينَ بَعْدَ مَا يَمُوتُ إِمَامُهُمْ أَوْ يُقْتَلُ ضَالًّا كَانَ أَوْ مُهْتَدِياً مَظْلُوماً كَانَ أَوْ ظَالِماً حَلَالَ الدَّم أَوْ حَرَامَ الدَّم أَنْ لَا يَعْمَلُوا عَمَلًا وَ لَا يُحْدِثُوا حَدَثاً وَ لَا يُقَدِّمُوا يَداً وَ لَا رِجْلًا وَ لَا يَبْدَءُوا بِشَيْ ءٍ قَبْلَ أَنْ يَخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ إِمَاماً يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ عَفِيفاً عَالِماً وَرِعاً عَارِفاً بِالْقَضَاءِ وَ السُّنَّهِ يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ وَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ وَ يَأْخُذُ لِلْمَظْلُوم مِنَ الظَّالِمِ وَ يَحْفَظُ أَطْرَافَهُمْ وَ يَجْبِى فَيْئَهُمْ وَ يُقِيمُ حِجَّتَهُمْ وَ جُمْعَتَهُمْ وَ يَجْبِى صَدَقَاتِهِمْ ثُمَّ يَحْتَكِمُونَ إِلَيْهِ فِى إِمَامِهِمُ الْمَقْتُولِ ظُلْماً لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ فَإِنْ كَانَ إِمَامُهُمْ قُتِلَ مَظْلُوماً حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِدَمِهِ وَ إِنْ كَانَ قُتِلَ ظَالِماً أُنْظِرَ كَيْفَ كَانَ الْحُكْمُ فِى هَذَا وَ إِنَّ أَوَّلَ مَا يَنْبَغِى لِلْمُسْلِمِينَ أَنْ يَفْعَلُوهُ أَنْ يَخْتَارُوا إِمَاماً يَجْمَعُ أَمْرَهُمْ إِنْ كَانَتِ الْخِيَرَهُ لَهُمْ وَ يُتَابِعُوهُ وَ يُطِيعُوهُ وَ إِنْ كَانَتِ الْخِيَرَهُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِلَى رَسُولِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَاهُمُ النَّظَرَ فِى ذَلِكَ وَ الِاخْتِيَارَ وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَدْ رَضِىَ لَهُمْ إِمَاماً وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ اتِّبَاعِهِ وَ قَدْ بَايَعَنِى النَّاسُ بَعْدَ قَتْلِ عُثْمَانَ وَ بَايَعَنِى الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ بَعْدَ مَا تَشَاوَرُوا بِى ثَلَاثَهَ أَيَّام وَ هُمُ الَّذِينَ بَايَعُوا أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ عَقَدُوا إِمَامَتَهُمْ وَلِىَ بِذَلِكَ أَهْلُ بَدْرٍ وَ السَّابِقَهِ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ غَيْرَ أَنَّهُمْ بَايَعُوهُمْ قَبْلُ عَلَى غَيْرِ مَشُورَهٍ مِنَ الْعَامَّهِ وَ إِنَّ بَيْعَتِى كَانَتْ بِمَشُورَهٍ مِنَ الْعَامَّهِ فَإِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ اسْمُهُ جَعَلَ الِاخْتِيَارَ إِلَى الْأُمَّهِ وَ هُمُ الَّذِينَ يَخْتَارُونَ وَ يَنْظُرُونَ لِأَنْفُسِهِمْ وَ اخْتِيَارُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ وَ نَظَرُهُمْ لَهَا خَيْرٌ لَهُمْ مِنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ لَهُمْ وَ كَانَ مَنِ اخْتَارُوهُ وَ بَايَعُوهُ بَيْعَتُهُ بَيْعَهُ هُدًى وَ كَانَ إِمَاماً وَاجِباً عَلَى النَّاسِ طَاعَتُهُ وَ نُصْرَتُهُ فَقَدْ تَشَاوَرُوا فِىَّ وَ اخْتَارُونِى بِإِجْمَاعٍ مِنْهُمْ وَ إِنْ كَانَ اللَّهُ جَلَّ وَ عَزَّ هُوَ الَّذِى يَخْتَارُ وَ لَهُ الْخِيَرَهُ فَقَدِ اخْتَارَنِى لِلْأُمَّهِ وَ اسْتَخْلَفَنِى عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَهُمْ بِطَاعَتِى وَ نُصْرَتِى فِى كِتَابِهِ الْمُنْزَلِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فَذَلِكَ أَقْوَى بِحُجَّتِى وَ أَوْجَبُ بِحَقِّى

وَ لَوْ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ عَلَى عَهْدِ أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ أَ کَانَ لِمُعَاوِیَهَ قِتَالُهُمَا وَ الْخُرُوجُ عَلَیْهِمَا لِلطَّلَبِ قَالَ أَبُو هُرَیْرَهَ وَ أَبُو الدَّرْدَاءِ لَا قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَکَذَلِکَ أَنَا فَإِنْ قَالَ مُعَاوِیَهُ نَعَمْ فَقُولَا لَهُ إِذاً یَجُوزَ لِکُلِّ مَنْ ظُلِمَ بِمَظْلِمَهٍ أَوْ قُتِلَ لَهُ قتیلا [قَتِیلٌ] أَنْ یَشُقَّ عَصَا الْمُسْلِمِینَ وَ یُفَرِّقَ جَمَاعَتَهُمْ وَ یَدْعُوَ إِلَى نَفْسِهِ مَعَ أَنَّ وُلْدَ عُثْمَانَ أَوْلَى بِطَلَبِ دَمِ أَبِیهِمْ مِنْ مُعَاوِیَهَ قَالَ فَسَکَتَ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ أَبُو هُرَیْرَهَ وَ قَالا قَدْ أَنْصَفْتَ مِنْ نَفْسِکَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ لَعَمْرِی لَقَدْ أَنْصَفَنِی مُعَاوِیَهُ إِنْ تَمَّ عَلَى قَوْلِهِ وَ صَدَقَ مَا أَعْطَانِی فَهَؤُلَاءِ بَنُو عُثْمَانَ رِجَالٌ قَدْ أَدْرَکُوا لَیْسُوا بِأَطْفَالٍ وَ لَا مُوَلًّى عَلَیْهِمْ فَلْیَأْتُوا أَجْمَعْ بَیْنَهُمْ وَ بَیْنَ قَتَلَهِ أَبِیهِمْ فَإِنْ عَجَزُوا عَنْ حُجَّتِهِمْ فَلْیَشْهَدُوا لِمُعَاوِیَهَ بِأَنَّهُ وَلِیُّهُمْ وَ وَکِیلُهُمْ فِی خُصُومَتِهِمْ وَ لْیَقْعُدُوا هُمْ وَ خُصَمَاؤُهُمْ بَیْنَ یَدَیَّ مَقْعَدَ الْخُصُومِ إِلَى الْإِمَامِ وَ الْوَالِی الَّذِینَ یُقِرُّونَ بِحُکْمِهِ وَ یُنْفِذُونَ قَضَاءَهُ فَأَنْظُرُ فِی حُجَّتِهِمْ وَ حُجَّهِ خُصَمَائِهِمْ فَإِنْ کَانَ أَبُوهُمْ قُتِلَ ظَالِماً وَ کَانَ حَلَالَ الدَّمِ أَبْطَلْتُ دَمَهُ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَى أَهْدَرْتُ دَمَهُ وَ إِنْ کَانَ أَبُوهُمْ قُتِلَ مَظْلُوماً حَرَامَ الدَّمِ أَقَدْتُهُمْ مِنْ قَاتِلِ أَبِیهِمْ فَإِنْ شَاءُوا قَتَلُوا وَ إِنْ شَاءُوا عَفَوْا وَ إِنْ شَاءُوا قَبِلُوا الدِّیَهَ وَ هَؤُلَاءِ قَتَلَهُ عُثْمَانَ فِی عَسْکَرِی یُقِرُّونَ بِقَتْلِهِ وَ یَرْضَوْنَ بِحُکْمِی عَلَیْهِمْ فَلْیَأْتِنِی وُلْدُ عُثْمَانَ وَ مُعَاوِیَهُ إِنْ کَانَ وَلِیَّهُمْ وَ وَکِیلَهُمْ فَلْیُخَاصِمُوا قَتَلَتَهُ وَ لْیُحَاکِمُوهُمْ حَتَّى أَحْکُمَ بَیْنَهُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنْ کَانَ مُعَاوِیَهُ إِنَّمَا یَتَجَنَّى وَ یَطْلُبُ الْأَعَالِیلَ وَ الْأَبَاطِیلَ فَلْیَتَجَنَّ مَا بَدَا لَهُ فَسَوْفَ یُعِینُ اللَّهُ عَلَیْهِ قَالَ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ أَبُو هُرَیْرَهَ قَدْ وَ اللَّهِ أَنْصَفْتَ مِنْ نَفْسِکَ وَ زِدْتَ عَلَى النَّصَفَهِ وَ أَزَحْتَ عِلَّتَهُ وَ قَطَعْتَ حُجَّتَهُ وَ جِئْتَ بِحُجَّهٍ قَوِیَّهٍ صَادِقَهٍ مَا عَلَیْهَا لَوْنٌ ثُمَّ خَرَجَ أَبُو هُرَیْرَهَ وَ أَبُو الدَّرْدَاءِ فَإِذَا نَحْوٌ مِنْ عِشْرِینَ أَلْفَ رَجُلٍ مُقَنَّعِینَ فِی الْحَدِیدِ فَقَالُوا نَحْنُ قَتَلَهُ عُثْمَانَ مُقِرُّونَ رَاضُونَ بِحُکْمِ عَلِیٍّ علیه السلام عَلَیْنَا وَ لَنَا فَلْیَأْتِنَا أَوْلِیَاءُ عُثْمَانَ فَلْیُحَاکِمُونَا إِلَى أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی دَمِ أَبِیهِمْ وَ إِنْ وَجَبَ عَلَیْنَا الْقَوَدُ أَوِ الدِّیَهُ اصْطَبَرْنَا لِحُکْمِهِ وَ سَلَّمْنَا فَقَالا قَدْ

أَنْصَفْتُمْ وَ لَا يَحِلَّ لِعَلِيٍّ علیه السلام دَفْعُكَمْ وَ لَا قَتْلُكَمْ حَتَّى يُحَاكِمُوكُمْ إِلَيْهِ فَيَحْكَمَ بَيْنَكَمْ وَ بَيْنَ أَصْحَابِكَمْ بِكِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وَ انْطَلَقَ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ أَبُو هُرَيْرَهَ حَتَّى قَدِمَا عَلَى مُعَاوِيَهَ فَأَخْبَرَاهُ بِمَا قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ مَا قَالَ قَتَلَهُ عُثْمَانَ وَ مَا قَالَ أَبُو النُّعْمَانِ بْنُ صمان (۱)فَقَالَ مُعَاوِيَهُ فَمَا رَدَّ عَلَيْكُمَا فِي تَرَحُّمِهِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ كَفِّهِ عَنِ التَّرَحُّمِ عَلَى عُثْمَانَ وَ بَرَاءَتِهِ مِنْهُ فِي السِّرِّ وَ مَا يَدَّعِي مِنِ اسْتِخْلَافِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِيَّاهُ وَ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ مَظْلُوماً مُنْذُ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالا- بَلَى قَدْ تَرَحَّمَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ عِنْدَنَا وَ نَحْنُ نَسْمَعُ ثُمَّ قَالَ لَنَا فَمَا يَقُولُ إِنْ كَانَ اللَّهُ جَعَلَ الْخِيَارَ إِلَى الْأُمَّهِ فَكَانُوا هُمُ الَّذِينَ يَخْتَارُونَ وَ يَنْظُرُونَ لِأَنْفُسِهِمْ وَ كَانَ اخْتِيَارُهُمْ لِأَنْفُسِهِمْ وَ نَظَرُهُمْ لَهَا خَيْراً لَهُمْ وَ أَرْشَدَ مِنِ اخْتِيَارِ اللَّهِ وَ اخْتِيَارِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَدِ اخْتَارُونِي وَ بَايَعُونِي فَبَيْعَتِي بَيْعَهُ هُدًى وَ أَنَا إِمَامٌ وَاجِبٌ عَلَى النَّاسِ نُصْرَتِي لِأَنَّهُمْ قَدْ تَشَاوَرُوا فِيَّ وَ اخْتَارُونِي وَ إِنْ كَانَ اخْتِيَارُ اللَّهِ وَ اخْتِيَارُ رَسُولِهِ خَيْراً لَهُمْ وَ أَرْشَدَ مِنِ اخْتِيَارِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ وَ نَظَرِهِمْ لَهَا فَقَدِ اخْتَارَنِي اللَّهُ وَ رَسُولُهُ لِلْأُمَّهِ وَ اسْتَخْلَفَانِي عَلَيْهِمْ وَ أَمَرَاهُمْ بِنُصْرَتِي وَ طَاعَتِي فِي كِتَابِ اللَّهِ الْمُنْزَلِ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ الْمُرْسَلِ وَ ذَلِكَ أَقْوَى بِحُجَّتِي وَ أَوْجَبُ لِحَقِّي ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ فِي عَسْكَرِهِ وَ جَمَعَ النَّاسَ وَ مَنْ بِحَضْرَتِهِ مِنَ النَّوَاحِي وَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارَ ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ إِنَّ مَنَاقِبِي أَكْثَرُ مِنْ أَنْ تُحْصَى وَ بَعْدَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنِّي سَأُنَبِّئُكُمْ عَنْ خِصَالٍ سَبْعَهٍ قَالَهَا رَسُولُ اللَّهِ أَكْتَفِي بِهَا مِنْ جَمِيعِ مَنَاقِبِي وَ فَضْلِي أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ فَضَّلَ فِي كِتَابِهِ النَّاطِقَ السَّابِقَ إِلَى الْإِسْلَامِ فِي غَيْرِ آيَهٍ مِنْ كِتَابِهِ عَلَى الْمَسْبُوقِ وَ أَنَّهُ لَمْ يَسْبِقْنِي إِلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ

۱- ۱ كذا.

قَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ مَا سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَنْ قَوْلِهِ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولئِكَ الْمُقَرَّبُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْزَلَهَا اللَّهُ فِی الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْصِيَائِهِمْ وَ أَنَا أَفْضَلُ أَنْبِيَاءِ اللَّهِ وَ رُسُلِهِ وَ وَصِيِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَفْضَلُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَامَ نَحْوٌ مِنْ سَبْعِينَ بَدْرِيّاً جُلُّهُمْ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ بَقِيَّتُهُمْ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ مِنْهُمْ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ وَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ أَبُو أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيُّ وَ فِی الْمُهَاجِرِينَ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّا قَدْ سَمِعْنَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ ذَلِكَ قَالَ فَأَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ فِی قَوْلِ اللَّهِ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْكُمْ وَ قَوْلِهِ إِنَّما وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكاةَ وَ هُمْ راكِعُونَ الْآيَةَ (۱)ثُمَّ قَالَ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً (۲)فَقَالَ النَّاسُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ خَاصٌّ لِبَعْضِ الْمُؤْمِنِينَ أَمْ عَامٌّ لِجَمِيعِهِمْ فَأَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رَسُولَهُ أَنْ يُعَلِّمَهُمْ وَ أَنْ يُفَسِّرَ لَهُمْ مِنَ الْوَلَايَةِ مَا فَسَّرَ لَهُمْ مِنْ صَلَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ وَ زَكَاتِهِمْ وَ حَجِّهِمْ فَنَصَبَنِی لِلنَّاسِ بِغَدِيرِ خُمٍّ وَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَرْسَلَنِی بِرِسَالَةٍ ضَاقَ بِهَا صَدْرِی وَ ظَنَنْتُ أَنَّ النَّاسَ مُكَذِّبِی بِهَا فَأَوْعَدَنِی لَأُبَلِّغَنَّهَا أَوْ يُعَذِّبَنِی قُمْ يَا عَلِيُّ ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ بَعْدَ أَنْ أَمَرَ بِلَالًا أَنْ يُنَادِيَ بِ الصَّلَاةَ جَامِعَةً فَصَلَّى بِهِمُ الظُّهْرَ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِيٌّ مَوْلَاهُ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ وَ انْصُرْ

ص: ۱۴۷

۱- ۱ و هی الآیه: ۵۵ من سوره المائده، و لیراجع ما رواه أبو نعیم الحافظ فی شأن نزول الآیه الکریمه من کتاب النور المشتعل ص ۶۱- ۸۵ و ما رواه الحافظ الحسکانی فی کتاب شواهد التنزیل: ج ۱، ص ۱۶۱- ۱۸۴، ط ۱.

۲- ۲ و هی الآیه: ۱۶ من سوره التوبه و إلیک تمام الآیه الکریمه: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تُتْرَكُوا وَ لَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ الَّذِينَ جاهَدُوا مِنْكُمْ وَ لَمْ يَتَّخِذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ لا رَسُولِهِ وَ لَا الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً، وَ اللَّهُ خَبِيرٌ بِما تَعْمَلُونَ

مَنْ نَصَرَهُ وَ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ فَقَامَ إِلَيْهِ سَلْمَانُ الْفَارِسِيُّ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَلَاؤُهُ فِيمَا ذَا فَقَالَ وَلَاؤُهُ كَوَلَايَتِي مَنْ كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلامَ دِيناً فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَاتُ فِي عَلِيٍّ خَاصَّةً فَقَالَ فِيهِ وَ فِي أَوْصِيَائِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بَيِّنْهُمْ لَنَا فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَصِيِّي وَ صِنْوِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي وَ أَحَدَ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ وُلْدِهِ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ عليهما السلام ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ الْقُرْآنُ مَعَهُمْ وَ هُمْ مَعَ الْقُرْآنِ لَا يُفَارِقُونَهُ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَقَامَ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا مِنَ الْبَدْرِيِّينَ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَمَا قُلْتَ سَوَاءً لَمْ تَزِدْ حَرْفاً وَ لَمْ تَنْقُصْ حَرْفاً وَ قَالَ بَقِيَّهُ السَّبْعِينَ قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ وَ لَمْ نَحْفَظْهُ كُلَّهُ وَ هَؤُلَاءِ الِاثْنَا عَشَرَ خِيَارُنَا وَ أَفْضَلُنَا فَقَالَ صَدَقْتُمْ لَيْسَ كُلُّ النَّاسِ يَحْفَظُ بَعْضُهُمْ أَحْفَظُ مِنْ بَعْضٍ فَقَامَ مِنَ الِاثْنَيْ عَشَرَ أَرْبَعَهٌ أَبُو الْهَيْثَمِ بْنُ التَّيِّهَانِ وَ أَبُو أَيُّوبَ وَ عَمَّارٌ وَ خُزَيْمَهُ بْنُ ثَابِتٍ ذُو الشَّهَادَتَيْنِ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّا قَدْ سَمِعْنَا قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ حَفِظْنَا أَنَّهُ قَالَ يَوْمَئِذٍ وَ هُوَ قَائِمٌ وَ عَلِيٌّ عليه السلام قَائِمٌ إِلَى جَانِبِهِ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَنْصِبَ لَكُمْ إِمَاماً يَكُونُ وَصِيِّي فِيكُمْ وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ فِي أَهْلِ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي وَ الَّذِي فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ فِي كِتَابِهِ طَاعَتَهُ وَ أَمَرَكُمْ فِيهِ بِوَلَايَتِهِ فَرَاجَعْتُ رَبِّي خَشْيَهَ طَعْنِ أَهْلِ النِّفَاقِ وَ تَكْذِيبِهِمْ فَأَوْعَدَنِي لَأُبَلِّغُهَا أَوْ لَيُعَذِّبَنِّي أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالصَّلَاهِ وَ قَدْ بَيَّنْتُهَا لَكُمْ وَ سَنَنْتُهَا وَ الزَّكَاهِ وَ الصَّوْمِ وَ الْحَجِّ فَبَيَّنْتُهَا وَ فَسَّرْتُهَا لَكُمْ وَ أَمَرَكُمْ فِي كِتَابِهِ بِالْوَلَايَهِ وَ إِنِّي أُشْهِدُكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَنَّهَا خَاصَّهٌ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ الْأَوْصِيَاءِ مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ أَخِي وَ وَصِيِّي عَلِيٌّ أَوَّلُهُمْ ثُمَّ الْحَسَنُ ثُمَّ الْحُسَيْنُ ثُمَّ تِسْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ عليه السلام

لَا يُفَارِقُونَ الْكِتَابَ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی قَدْ أَعْلَمْتُكُمْ مَفْزَعَكُمْ وَ إِمَامَكُمْ بَعْدِی وَ دَلِيلَكُمْ وَ هَادِيَكُمْ وَ هُوَ أَخِی عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام وَ هُوَ فِيكُمْ بِمَنْزِلَتِی فَقَلِّدُوهُ دِينَكُمْ وَ أَطِيعُوهُ فِی جَمِيعِ أُمُورِكُمْ فَإِنَّ عِنْدَهُ جَمِيعَ مَا عَلَّمَنِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَرَنِی اللَّهُ أَنْ أُعَلِّمَهُ إِيَّاكُمْ وَ أُعَلِّمَكُمْ أَنَّهُ عِنْدَهُ فَاسْأَلُوهُ وَ تَعَلَّمُوا مِنْهُ وَ مِنْ أَوْصِيَائِهِ بَعْدَهُ وَ لَا تُعَلِّمُوهُمْ وَ لَا تَتَقَدَّمُوهُمْ وَ لَا تَتَخَلَّفُوا عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَهُمْ لَا يُزَايِلُونَهُ وَ لَا يُزَايِلُهُمْ ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِأَبِی الدَّرْدَاءِ وَ أَبِی هُرَيْرَةَ وَ مَنْ حَوْلَهُ يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَنْزَلَ فِی كِتَابِهِ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَجَمَعَنِی رَسُولُ [اللَّهِ] صلى الله عليه و آله وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ فِی كِسَاءٍ وَ قَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ [أَحِبَّتِی وَ عِتْرَتِی وَ حَامَّتِی وَ أَهْلُ بَيْتِی فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ أَنَا فَقَالَ إِنَّكِ إِلَى خَيْرٍ وَ إِنَّمَا أُنْزِلَتْ فِيَّ وَ فِی أَخِی عَلِيٍّ وَ ابْنَتِی فَاطِمَةَ وَ ابْنَيَّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ خَاصَّةً لَيْسَ مَعَنَا غَيْرُنَا وَ فِی تِسْعَةٍ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ مِنْ بَعْدِی فَقَامَ كُلُّهُمْ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ حَدَّثَتْنَا بِذَلِكَ فَسَأَلْنَا عَنْ ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَحَدَّثَنَا بِهِ كَمَا حَدَّثَتْنَا أُمُّ سَلَمَةَ ثُمَّ قَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ أَنْزَلَ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ فَقَالَ سَلْمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ عَامَّةٌ أَمْ خَاصَّةٌ فَقَالَ أَمَّا الْمَأْمُورُونَ فَعَامَّةٌ لِأَنَّ جَمَاعَةَ الْمُؤْمِنِينَ أُمِرُوا بِذَلِكَ وَ أَمَّا الصَّادِقُونَ فَخَاصَّةٌ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ أَوْصِيَائِی مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ قُلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِی غَزْوَةِ تَبُوكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ لِمَ خَلَّفْتَنِی فَقَالَ إِنَّ الْمَدِينَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِی أَوْ بِكَ وَ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا النُّبُوَّةَ فَإِنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِی

فَقَامَ رِجَالٌ مِمَّنْ مَعَهُ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّا سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي غَزْوَهِ تَبُوكَ فَقَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ فِي سُورَهِ الْحَجِّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَ اسْجُدُوا وَ اعْبُدُوا رَبَّكُمْ إِلَى آخِرِ السُّورَهِ [(۱)](#)فَقَامَ سَلْمَانُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَنْتَ عَلَيْهِمْ شَهِيدٌ وَ هُمْ شُهَدَاءُ عَلَى النَّاسِ الَّذِينَ اجْتَبَاهُمُ اللَّهُ وَ مَا جَعَلَ عَلَيْهِمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِلَّهَ أَبِيهِمْ إِبْرَاهِيمَ قَالَ عَنَى بِذَلِكَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ إِنْسَاناً أَنَا وَ أَخِي وَ أَحَدَ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَامَ خَطِيباً وَ لَمْ يَخْطُبْ بَعْدَهَا وَ قَالَ إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ أَيُّهَا النَّاسُ أَمْرَيْنِ لَنْ تَضِلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُ قَدْ عَهِدَ إِلَيَّ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ شَهِدْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ فَقَالَ حَسْبِيَ اللَّهُ فَقَامَ الِاثْنَا عَشَرَ فَقَالُوا نَشْهَدُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حِينَ خَطَبَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ قَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ شِبْهَ الْمُغْضَبِ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ كُلُّ أَهْلِ بَيْتِكَ فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ أَوْصِيَائِي مِنْهُمْ عَلِيٌّ أَخِي وَ وَزِيرِي وَ وَارِثِي وَ خَلِيفَتِي فِي أُمَّتِي وَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي هَذَا أَوَّلُهُمْ وَ آخِرُهُمْ ثُمَّ وَصِيِّي ابْنِي هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحَسَنِ ثُمَّ وَصِيُّهُ هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ ثُمَّ وَصِيِّي ابْنِي وَ سَمِيُّ أَخِي ثُمَّ وَصِيُّهُ سَمِيِّي ثُمَّ سَبْعَهٌ مِنْ وُلْدِهِ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ حَتَّى يَرِدُوا عَلَيَّ الْحَوْضَ شُهَدَاءَ لِلَّهِ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَجَهُ عَلَى خَلْقِهِ مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ فَقَامَ السَّبْعُونَ الْبَدْرِيُّونَ وَ نَحْوُهُمْ مِنَ الْآخَرِينَ فَقَالُوا أَدْرَكْنَا وَ مَا كُنَّا نَسِينَا نَشْهَدُ أَنَّا قَدْ سَمِعْنَا ذَلِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

۱- ۱ الآیه: ۷۷- ۷۸ من سوره الحجّ: ۲۲.

فَلَمْ يَدَعْ عليه السلام شَيْئاً إِلَّا نَاشَدَهُمْ فِيهِ حَتَّى أَتَى عَلَى آخِرِ مَنَاقِبِهِ وَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِيهِ كُلَّ ذَلِكَ يُصَدِّقُونَهُ وَ يَشْهَدُونَ أَنَّهُ حَقٌّ فَلَمَّا حَدَّثَ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ أَبُو هُرَيْرَةَ مُعَاوِيَةَ بِكُلِّ ذَلِكَ وَ بِمَا رَدَّ عَلَيْهِ النَّاسُ وَجَمَ مِنْ ذَلِكَ وَ قَالَ يَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ لَئِنْ كَانَ مَا تُحَدِّثَانِّي عَنْهُ حَقّاً لَقَدْ هَلَكَ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ غَيْرَهُ وَ غَيْرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شِيعَتِهِ ثُمَّ كَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَئِنْ كَانَ مَا قُلْتَ وَ ادَّعَيْتَ وَ اسْتَشْهَدْتَ عَلَيْهِ أَصْحَابَكَ حَقّاً لَقَدْ هَلَكَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ جَمِيعُ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ غَيْرَكَ وَ غَيْرَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ شِيعَتِكَ وَ قَدْ بَلَغَنِي تَرَحُّمُكَ عَلَيْهِمْ وَ اسْتِغْفَارُكَ لَهُمْ وَ إِنَّهُمْ لَعَلَى وَجْهَيْنِ مَا لَهَا ثَالِثٌ إِمَّا تَقِيَّةٌ إِنْ أَنْتَ تَبَرَّأْتَ مِنْهُمْ خِفْتَ أَنْ يَتَفَرَّقَ عَنْكَ أَهْلُ عَسْكَرِكَ الَّذِينَ تُقَاتِلُنِي بِهِمْ وَ إِنْ كَانَ الَّذِي ادَّعَيْتَ بَاطِلًا وَ كَذِباً فَقَدْ جَاءَنِي بَعْضُ مَنْ تَثِقُ بِهِ مِنْ خَاصَّتِكَ بِأَنَّكَ تَقُولُ لِشِيعَتِكَ وَ بِطَانَتِكَ بِطَانَةِ السَّوْءِ إِنِّي قَدْ سَمَّيْتُ ثَلَاثَةً مِنْ بَنِيَّ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ فَإِذَا سَمِعْتُمُونِي أَتَرَحَّمُ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَئِمَّةِ الضَّلَالَةِ فَإِنَّمَا أَعْنِي بِذَلِكَ بَنِيَّ وَ الدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى عَلَى صِدْقِ مَا أَتَوْنِي بِهِ وَ رَقَّوْهُ إِلَيَّ أَنْ قَدْ رَأَيْنَاكَ بِأَعْيُنِنَا فَلَا نَحْتَاجُ أَنْ نَسْأَلَ عَنْ ذَلِكَ غَيْرَنَا وَ إِلَّا فَلِمَ حَمَلْتَ امْرَأَتَكَ فَاطِمَةَ عَلَى حِمَارٍ وَ أَخَذْتَ بِيَدِ ابْنَيْكَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِذْ بُويِعَ أَبُو بَكْرٍ فَلَمْ تَدَعْ أَحَداً مِنْ أَهْلِ بَدْرٍ وَ السَّابِقَةِ إِلَّا وَ قَدْ دَعَوْتَهُمْ وَ اسْتَنْفَرْتَهُمْ عَلَيْهِ فَلَمْ تَجِدْ مِنْهُمْ إِنْسَاناً غَيْرَ أَرْبَعَةٍ سَلْمَانُ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ الْمِقْدَادُ وَ الزُّبَيْرُ لَعَمْرِي لَوْ كُنْتَ مُحِقّاً لَأَجَابُوكَ وَ سَاعَدُوكَ وَ نَصَرُوكَ وَ لَكِنِ ادَّعَيْتَ بَاطِلًا وَ مَا لَا يُقِرُّونَ بِهِ وَ سَمِعَتْكَ أُذُنَايَ وَ أَنْتَ تَقُولُ لِأَبِي سُفْيَانَ حِينَ قَالَ لَكَ غَلَبَكَ عَلَيْهِ أَذَلُّ أَحْيَاءِ قُرَيْشٍ تَيْمٌ وَ عَدِيٌّ وَ دَعَاكَ إِلَى أَنْ يَنْصُرَكَ فَقُلْتَ لَوْ وَجَدْتُ أَعْوَاناً أَرْبَعِينَ رَجُلًا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ مِنْ أَهْلِ السَّابِقَةِ لَنَاهَضْتُ الرَّجُلَ فَإِنَّا لَمْ نَجِدْ غَيْرَ أَرْبَعَةِ رَهْطٍ بَايَعْتُ مُكْرَهاً قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَرَأْتُ كِتَابَكَ فَكَثُرَ مَا يُعْجِبُنِي مِمَّا خَطَّتْ فِيهِ يَدُكَ وَ أَطْنَبْتَ

فِيهِ مِنْ كَلَامِكَ وَ مِنَ الْبَلَاءِ الْعَظِيمِ وَ الْخَطْبِ الْجَلِيلِ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّهِ أَنْ يَكُونَ مِثْلُكَ يَتَكَلَّمُ أَوْ يَنْظُرُ فِي عَامَّهِ أَمْرِهِمْ أَوْ خَاصَّتِهِ وَ أَنْتَ مَنْ تَعْلَمُ وَ ابْنُ مَنْ قَدْ عَلِمْتَ وَ أَنَا مَنْ قَدْ عَلِمْتَ وَ ابْنُ مَنْ تَعْلَمُ وَ سَأُجِيبُكَ فِيمَا قَدْ كَتَبْتَ بِجَوَابٍ لَا أَظُنُّكَ تَعْقِلُهُ أَنْتَ وَ لَا وَزِيرُكَ ابْنُ النَّابِغَهِ عَمْرٌو الْمُوَافِقُ لَكَ كَمَا وَافَقَ شَنٌّ طَبَقَهَ فَإِنَّهُ هُوَ الَّذِي أَمَرَكَ بِهَذَا الْكِتَابِ وَ زَيَّنَهُ لَكَ أَوْ حَضَرَكُمَا فِيهِ إِبْلِيسُ وَ مَرَدَهُ أَصْحَابِهِ وَ فِي رِوَايَهٍ أُخْرَى وَ مَرَدَهُ أَبَالِسَتِهِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَدْ كَانَ خَبَّرَنِي أَنَّهُ رَأَى عَلَى مِنْبَرِهِ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا أَئِمَّهَ ضَلَالَهٍ مِنْ قُرَيْشٍ يَصْعَدُونَ عَلَى مِنْبَرِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ يَنْزِلُونَ عَلَى صُورَهِ الْقُرُودِ يَرُدُّونَ أُمَّتَهُ عَلَى أَدْبَارِهِمْ عَنِ الصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ اللَّهُمَّ وَ قَدْ خَبَّرَنِي بِأَسْمَائِهِمْ رَجُلًا رَجُلًا وَ كَمْ يَمْلِكُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ عَشَرَهٌ مِنْهُمْ مِنْ بَنِي أُمَيَّهَ وَ رَجُلَيْنِ مِنْ حَيَّيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ مِنْ قُرَيْشٍ عَلَيْهِمَا مِثْلُ أَوْزَارِ الْأُمَّهِ جَمِيعاً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ وَ مِثْلُ جَمِيعِ عَذَابِهِمْ فَلَيْسَ دَمٌ يُهَرَاقُ فِي غَيْرِ حَقِّهِ وَ لَا فَرْجٌ يُغْشَى وَ لَا حُكْمٌ بِغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا كَانَ عَلَيْهِمَا وِزْرُهُ (۱)وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ بَنِي أَبِي الْعَاصِ إِذَا بَلَغُوا ثَلَاثِينَ رَجُلًا جَعَلُوا كِتَابَ اللَّهِ دَخَلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلًا وَ مَالَ اللَّهِ دُوَلًا (۲)وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا أَخِي إِنَّكَ لَسْتَ كَمِثْلِي إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِي أَنْ أَصْدَعَ بِالْحَقِّ وَ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَعْصِمُنِي

۱- ۱ و هذا من فروع مسأله و قاعده: «من سن سنه سيئه فله وزرها و وزر من عمل بها إلى يوم القيامه» و القاعده متواتره عن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و سلم و قد رواها مسلم بأسانيد كثيره في باب الحث على الصدقه و هو الباب: ۲۰ من كتاب الزكاه ۱۲ تحت الرقم: ۱۰۱۷ و في باب: «من سن سنه حسنه أو سيئه ...» و هو الباب ۶ من كتاب العلم: ۴۷ من صحيحه: ج ۲ ص ۷۰۴ و ج ۴ ص ۲۰۵۹ ط دار الاحياء للتراث. و رواها أيضا الطبراني في ترجمه جرير أو جابر من كتاب المعجم الكبير.

۲- ۲ و لهذه القطعه من الكلام أيضا شواهد في كتب أهل السنه و لها مصادر، و قد رواها الحافظ ابن عساكر بأسانيد في ترجمه معاويه و مروان من تاريخ دمشق، و بعض طرقها ينتهي إلى معاويه نفسه.

مِنَ النَّاسِ فَأَمَرَنِی أَنْ أُجَاهِدَ وَ لَوْ بِنَفْسِی فَقَالَ فَقاتِلْ فِی سَبِیلِ اللَّهِ لا تُکَلَّفُ إِلَّا نَفْسَکَ وَ قَالَ حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتالِ (۱)وَ قَدْ مَکَثْتُ بِمَکَّهَ مَا مَکَثْتُ لَمْ أُومَرْ بِقِتَالٍ ثُمَّ أَمَرَنِی بِالْقِتَالِ لِأَنَّهُ لَا یُعْرَفُ الدِّینُ إِلَّا بِی وَ لَا الشَّرَائِعُ وَ لَا السُّنَنُ وَ الْأَحْکَامُ وَ الْحُدُودُ وَ الْحَلَالُ وَ الْحَرَامُ وَ إِنَّ النَّاسَ یَدَعُونَ بَعْدِی مَا أَمَرَهُمُ اللَّهُ بِهِ وَ مَا أَمَرَهُمْ فِیکَ مِنْ وَلَایَتِکَ وَ مَا أَظْهَرْتُ مِنْ مَحَبَّتِکَ مُتَعَمِّدِینَ غَیْرَ جَاهِلِینَ مُخَالَفَهً لِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیکَ فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَاناً عَلَیْهِمْ فَجَاهِدْهُمْ فَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاکْفُفْ یَدَکَ وَ احْقُنْ دَمَکَ فَإِنَّکَ إِنْ نَابَذْتَهُمْ قَتَلُوکَ وَ إِنْ تَابَعُوکَ وَ أَطَاعُوکَ فَاحْمِلْهُمْ عَلَی الْحَقِّ وَ إِلَّا فَادْعُ النَّاسَ فَإِنِ اسْتَجَابُوا لَکَ وَ وَازَرُوکَ فَنَابِذْهُمْ وَ جَاهِدْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاکْفُفْ یَدَکَ وَ احْقُنْ دَمَکَ وَ اعْلَمْ أَنَّکَ إِنْ دَعَوْتَهُمْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ فَلَا تَدَعَنَّ عَنْ أَنْ تَجْعَلَ الْحُجَّهَ عَلَیْهِمْ إِنَّکَ یَا أَخِی لَسْتَ مِثْلِی إِنِّی قَدْ أَقَمْتُ حُجَّتَکَ وَ أَظْهَرْتُ لَهُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِیکَ وَ إِنَّهُ لَمْ یُعْلَمْ أَنِّی رَسُولُ اللَّهِ وَ أَنَّ حَقِّی وَ طَاعَتِی وَاجِبَانِ حَتَّی أَظْهَرْتُ ذَلِکَ وَ أَمَّا أَنْتَ فَإِنِّی کُنْتُ قَدْ أَظْهَرْتُ حُجَّتَکَ وَ قُمْتُ بِأَمْرِکَ فَإِنْ سَکَتَّ عَنْهُمْ لَمْ تَأْثَمْ غَیْرَ أَنَّهُ أُحِبُّ أَنْ تَدْعُوَهُمْ وَ إِنْ لَمْ یَسْتَجِیبُوا لَکَ وَ لَمْ یَقْبَلُوا مِنْکَ وَ تَظَاهَرَتْ عَلَیْکَ ظَلَمَهُ قُرَیْشٍ فَدَعْهُمْ فَإِنِّی أَخَافُ عَلَیْکَ إِنْ نَاهَضْتَ الْقَوْمَ وَ نَابَذْتَهُمْ وَ جَاهَدْتَهُمْ مِنْ غَیْرِ أَنْ یَکُونَ مَعَکَ فِئَهٌ تَقْوَی بِهِمْ أَنْ یَقْتُلُوکَ وَ التَّقِیَّهُ مِنْ دِینِ اللَّهِ وَ لَا دِینَ لِمَنْ لَا تَقِیَّهَ لَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ قَضَی الِاخْتِلَافَ وَ الْفُرْقَهَ عَلَی هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ لَوْ شَاءَ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدی وَ لَمْ یَخْتَلِفْ اثْنَانِ مِنْهَا وَ لَا مِنْ خَلْقِهِ وَ لَمْ یُتَنَازَعْ فِی شَیْ ءٍ مِنْ أَمْرِهِ وَ لَمْ یَجْحَدِ الْمَفْضُولُ ذَا الْفَضْلِ فَضْلَهُ وَ لَوْ شَاءَ عَجَّلَ مِنْهُ النَّقِمَهَ وَ کَانَ مِنْهُ التَّغْیِیرُ حِینَ یُکَذِّبُ الظَّالِمُ وَ یَعْلَمُ الْحَقَّ أَیْنَ مَصِیرُهُ وَ اللَّهُ جَعَلَ الدُّنْیا دَارَ الْأَعْمَالِ وَ جَعَلَ الْآخِرَهَ دَارَ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَساؤُا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی فَقُلْتُ شُکْراً لِلَّهِ عَلَی نَعْمَائِهِ وَ صَبْراً عَلَی بَلَائِهِ وَ تَسْلِیماً وَ رِضًی بِقَضَائِهِ ثُمَّ قَالَ یَا أَخِی أَبْشِرْ فَإِنَّ حَیَاتَکَ وَ مَوْتَکَ مَعِی (۲)وَ أَنْتَ أَخِی وَ أَنْتَ

۱- ۱ الآیه ۴۸ و ۶۵/ الأنفال. و کان فی الأصل: جاهد فی سبیل اللّه.

۲- ۲ و لهذه القطعه من الحدیث أسانید و مصادر، و قد رواها أهل السنه بأسانیدهم التی تنتهی إلی الشهید الفقیه المجاهد قتیل الظلمه و الطغاه و المنافقین حجر بن عدی الکندی رفع اللّه درجاته. و لیراجع الحدیث: ۹۴۶ و ما بعده و تعلیقاتها من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق ج ۲ ص ۴۳۴- ۴۳۶ ط ۲.

وَصِيِّي وَ أَنْتَ وَزِيرِي وَ أَنْتَ وَارِثِي وَ أَنْتَ تُقَاتِلُ عَلَى سُنَّتِي وَ أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ لَکَ بِهَارُونَ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ إِذِ اسْتَضْعَفَهُ أَهْلُهُ وَ تَظَاهَرُوا عَلَيْهِ وَ كَادُوا يَقْتُلُونَهُ فَاصْبِرْ لِظُلْمِ قُرَيْشٍ إِيَّاکَ وَ تَظَاهُرِهِمْ عَلَيْکَ فَإِنَّهَا ضَغَائِنُ فِي صُدُورِ قَوْمٍ لَهُمْ أَحْقَادُ بَدْرٍ وَ تُرَاثُ أُحُدٍ وَ إِنَّ مُوسَى أَمَرَ هَارُونَ حِينَ اسْتَخْلَفَهُ فِي قَوْمِهِ إِنْ ضَلُّوا فَوَجَدَ أَعْوَاناً أَنْ يُجَاهِدَهُمْ بِهِمْ فَإِنْ لَمْ يَجِدْ أَعْوَاناً أَنْ يَكُفَّ يَدَهُ وَ يَحْقُنَ دَمَهُ وَ لَا يُفَرِّقَ بَيْنَهُمْ فَافْعَلْ أَنْتَ كَذَلِکَ إِنْ وَجَدْتَ عَلَيْهِمْ أَعْوَاناً فَجَاهِدْهُمْ وَ إِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً فَاكْفُفْ يَدَکَ وَ احْقُنْ دَمَکَ فَإِنَّکَ إِنْ نَابَذْتَهُمْ قَتَلُوکَ وَ اعْلَمْ أَنَّکَ إِنْ لَمْ تَكُفَّ يَدَکَ وَ تَحْقُنْ دَمَکَ إِذَنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَاناً تَخَوَّفْتُ عَلَيْکَ أَنْ يَرْجِعَ النَّاسُ إِلَى عِبَادَهِ الْأَصْنَامِ وَ الْجُحُودِ بِأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَاسْتَظْهِرْ بِالْحُجَّهِ عَلَيْهِمْ وَ دَعْهُمْ لِيَهْلِکَ النَّاصِبُونَ لَکَ وَ الْبَاغُونَ عَلَيْکَ وَ يَسْلَمَ الْعَامَّهُ وَ الْخَاصَّهُ فَإِذَا وَجَدْتَ يَوْماً أَعْوَاناً عَلَى إِقَامَهِ كِتَابِ اللَّهِ وَ السُّنَّهِ فَقَاتِلْ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتَ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَإِنَّمَا يَهْلِکُ مِنَ الْأُمَّهِ مَنْ نَصَبَ لَکَ أَوْ لِأَحَدٍ مِنْ أَوْصِيَائِکَ وَ عَادَى وَ جَحَدَ وَ دَانَ بِخِلَافِ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ وَ لَعَمْرِي يَا مُعَاوِيَهُ لَوْ تَرَحَّمْتُ عَلَيْکَ وَ عَلَى طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ كَانَ تَرَحُّمِي عَلَيْكُمْ وَ اسْتِغْفَارِي لَكُمْ لَعْنَهً عَلَيْكُمْ وَ عَذَاباً وَ مَا أَنْتَ وَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ بِأَعْظَمَ جُرْماً وَ لَا أَصْغَرَ ذَنْباً وَ لَا أَهْوَنَ بِدْعَهً وَ ضَلَالَهً مِنَ الذين [اللَّذَيْنِ] أَسَّسَا لَکَ وَ لِصَاحِبِکَ الَّذِي تَطْلُبُ بِدَمِهِ وَ وَطَّئَا لَكُمَا ظُلْمَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَمَلَاكُمْ عَلَى رِقَابِنَا قَالَ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَى أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ يَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا هؤُلاءِ أَهْدى مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا سَبِيلًا أُولئِکَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ وَ مَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ نَصِيراً أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْکِ فَإِذاً لا يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيراً أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلى ما آتاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَنَحْنُ النَّاسُ وَ نَحْنُ الْمَحْسُودُونَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَدْ آتَيْنا

آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً فَالْمُلْكَ الْعَظِيمُ أَنْ جَعَلَ مِنْهُمْ أَئِمَّهً مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ عَصَى اللَّهَ وَ الْكِتَابُ وَ الْحِكْمَهُ و النُّبُوَّهُ فَلِمَ يُقِرُّونَ بِذَلِكَ فِی آلِ إِبْرَاهِيمَ وَ يُنْكِرُونَهُ فِی آلِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله يَا مُعَاوِيَهُ فَإِنْ تَكْفُرْ بِهَا أَنْتَ وَ صَاحِبُکَ وَ مَنْ قِبَلَکَ مِنْ طَغَامِ أَهْلِ الشَّامِ وَ الْيَمَنِ وَ الْأَعْرَابِ أَعْرَابِ رَبِيعَهَ وَ مُضَرَ جُفَاهِ الْأُمَّهِ فَقَدْ وَكَّلَ اللَّهُ بِها قَوْماً لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ (۱)يَا مُعَاوِيَهُ إِنَّ الْقُرْآنَ حَقٌّ وَ نُورٌ وَ هُدًى وَ رَحْمَهٌ وَ شِفَاءٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ فِی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى (۲)يَا مُعَاوِيَهُ إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدَعْ صِنْفاً مِنْ أَصْنَافِ الضَّلَالَهِ وَ الدُّعَاهِ إِلَى النَّارِ إِلَّا وَ قَدْ رَدَّ عَلَيْهِمْ وَ احْتَجَّ عَلَيْهِمْ فِی الْقُرْآنِ وَ نَهَى عَنِ اتِّبَاعِهِمْ وَ أَنْزَلَ فِيهِمْ قُرْآناً نَاطِقاً عِلْمُهُ مِنْ عِلْمِهِ وَ جَهْلُهُ مِنْ جَهْلِهِ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ لَيسَ مِنَ الْقُرْآنِ آيَهٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا مِنْ حَرْفٍ إِلَّا وَ لَهُ تَأْوِيلٌ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ وَ فِی رِوَايَهٍ أُخْرَى وَ مَا مِنْهُ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ مُطَّلَعٌ عَلَى ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَ بَطْنِهِ وَ تَأْوِيلِهِ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ الرَّاسِخُونَ فِی الْعِلْمِ نَحْنُ آلَ مُحَمَّدٍ وَ أَمَرَ اللَّهُ سَائِرَ الْأُمَّهِ أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنا وَ ما يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُوا الْأَلْبابِ وَ أَنْ يُسَلِّمُوا إِلَيْنَا وَ يَرُدُّوا الْأَمْرَ إِلَيْنَا وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ وَ لَوْ رَدُّوهُ إِلَى الرَّسُولِ وَ إِلى أُولِی الْأَمْرِ مِنْهُمْ لَعَلِمَهُ الَّذِينَ يَسْتَنْبِطُونَهُ مِنْهُمْ هُمُ الَّذِينَ يُسْأَلُونَ عَنْهُ وَ يُطْلَبُونَهُ

۱- ۱ اقتباس من الآيه: ۸۹ من سوره الأنعام و هذا نصها: فَإِنْ يَكْفُرْ بِها هؤُلاءِ فَقَدْ وَكَّلْنا بِها قَوْماً لَيْسُوا بِها بِكافِرِينَ

۲- ۲ إشاره إلى الآيه: ۴۴ من سوره «فصلت»: قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدىً وَ شِفاءٌ، وَ الَّذِينَ لا يُؤْمِنُونَ فِی آذانِهِمْ وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى ...

وَ لَعَمْرِی لَوْ أَنَّ النَّاسَ حِینَ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَلَّمُوا لَنَا وَ اتَّبَعُونَا وَ قَلَّدُونَا أُمُورَهُمْ لَأَکَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَا طَمِعْتَ أَنْتَ یَا مُعَاوِیَهُ فَمَا فَاتَهُمْ مِنَّا أَکْثَرُ مِمَّا فَاتَنَا مِنْهُمْ وَ لَقَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ فِیَّ وَ فِیکَ آیَاتٍ مِنْ سُورَهٍ خَاصَّهٍ الْأُمَّهُ یُؤَوِّلُونَهَا عَلَی الظَّاهِرِ وَ لَا یَعْلَمُونَ مَا الْبَاطِنُ وَ هِیَ فِی سُورَهِ الْحَاقَّهِ فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ یُدْعَی بِکُلِّ إِمَامِ ضَلَالَهٍ وَ إِمَامِ هُدًی وَ مَعَ کُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا أَصْحَابُهُ الَّذِینَ بَایَعُوهُ فَیُدْعَی بِی وَ بِکَ یَا مُعَاوِیَهُ وَ أَنْتَ صَاحِبُ السِّلْسِلَهِ الَّذِی یَقُولُ یا لَیْتَنِی لَمْ أُوتَ کِتابِیَهْ وَ لَمْ أَدْرِ ما حِسابِیَهْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ ذَلِکَ وَ کَذَلِکَ کُلُّ إِمَامِ ضَلَالَهٍ کَانَ قَبْلَکَ أَوْ یَکُونُ بَعْدَکَ لَهُ مِثْلُ ذَلِکَ مِنْ خِزْیِ اللَّهِ وَ عَذَابِهِ وَ نَزَلَ فِیکُمْ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَهً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ (۱)وَ ذَلِکَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ رَأَی اثْنَیْ عَشَرَ إِمَاماً مِنْ أَئِمَّهِ الضَّلَالَهِ عَلَی مِنْبَرِهِ یَرُدُّونَ النَّاسَ عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَی رَجُلَانِ مِنْ قُرَیْشٍ وَ عَشَرَهٌ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ أَوَّلُ الْعَشَرَهِ صَاحِبُکَ الَّذِی تَطْلُبُ بِدَمِهِ وَ أَنْتَ وَ ابْنُکَ وَ سَبْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحَکَمِ بْنِ أَبِی الْعَاصِ أَوَّلُهُمْ مَرْوَانُ (۲)وَ قَدْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ طَرَدَهُ وَ مَا وَلَدَ حِینَ أُسْمِعَ

۱- ۱ و هی الآیه: ۶۰ من سوره الإسراء: ۱۷. و قد روی الحافظ الکبیر ابن عساکر بأسانید نزول الآیه الکریمه فی بنی أبی العاص بن الربیع فی ترجمه مروان من تاریخ دمشق. و رواه أیضا العلامه الامینی رحمه اللّه عن مصادر کثیره جدا فی عنوان: «الحکم [بن] أبی العاص فی القرآن» من کتاب الغدیر: ج ۸ ص ۲۴۷- ۲۵۰.

۲- ۲ فی النسخ هنا تصحیف و اشتباه فخلفاء بنی أمیّه علی المشهور أربعه عشر عثمان و معاویه و یزید و مروان بن الحکم و ابنه عبد الملک و سلیمان بن عبد الملک و هشام بن عبد الملک و الولید بن یزید بن عبد الملک و یزید بن ولید الناقص و إبراهیم بن الولید و مروان بن محمّد و علی بعض النسخ لعله أسقط بعضهم لقله ملکهم و عدم استقرار أمرهم کما یظهر من التواریخ منه رحمه اللّه.

نَبِیُّنَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنَّا أَهْلُ بَیْتٍ اخْتَارَ اللَّهُ لَنَا الْآخِرَهَ عَلَی الدُّنْیَا وَ لَمْ یَرْضَ لَنَا الدُّنْیَا ثَوَاباً وَ قَدْ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ أَنْتَ وَ وَزِیرُکَ وَ صُوَیْحِبُکَ یَقُولُ إِذَا بَلَغَ بَنُو أَبِی الْعَاصِ ثَلَاثِینَ رَجُلًا اتَّخَذُوا کِتَابَ اللَّهِ دَخَلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلًا وَ مَالَ اللَّهِ دُوَلًا یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّ نَبِیَّ اللَّهِ زَکَرِیَّا نُشِرَ بِالْمِنْشَارِ وَ یَحْیَی ذُبِحَ وَ قَتَلَهُ قَوْمُهُ وَ هُوَ یَدْعُوهُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ذَلِکَ لِهَوَانِ الدُّنْیَا عَلَی اللَّهِ إِنَّ أَوْلِیَاءَ الشَّیْطَانِ قَدْ حَارَبُوا أَوْلِیَاءَ الرَّحْمَنِ قَالَ اللَّهُ إِنَّ الَّذِینَ یَکْفُرُونَ بِآیاتِ اللَّهِ وَ یَقْتُلُونَ النَّبِیِّینَ بِغَیْرِ حَقٍّ وَ یَقْتُلُونَ الَّذِینَ یَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذابٍ أَلِیمٍ یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ أَخْبَرَنِی أَنَّ أُمَّتَهُ سَیَخْضِبُونَ لِحْیَتِی مِنْ دَمِ رَأْسِی وَ أَنِّی مُسْتَشْهَدٌ وَ سَتَلِی الْأُمَّهَ مِنْ بَعْدِی وَ أَنَّکَ سَتَقْتُلُ ابْنِیَ الْحَسَنَ غَدْراً بِالسَّمِّ وَ أَنَّ ابْنَکَ یَزِیدَ لَعَنَهُ اللَّهُ سَیَقْتُلُ ابْنِیَ الْحُسَیْنَ یَلِی ذَلِکَ مِنْهُ ابْنُ زَانِیَهٍ وَ أَنَّ الْأُمَّهَ سَیَلِیهَا مِنْ بَعْدِکَ سَبْعَهٌ مِنْ وُلْدِ أَبِی الْعَاصِ وَ وُلْدِ مَرْوَانَ بْنِ الْحَکَمِ وَ خَمْسَهٌ مِنْ وُلْدِهِ تکلمه [تُکْمِلُهُ] اثْنَا عَشَرَ إِمَاماً قَدْ رَآهُمْ رَسُولُ اللَّهِ یَتَوَاثَبُونَ عَلَی مِنْبَرِهِ تَوَاثُبَ الْقِرَدَهِ یَرُدُّونَ أُمَّتَهُ عَنْ دِینِ اللَّهِ عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَی وَ أَنَّهُمْ أَشَدُّ النَّاسِ عَذَاباً یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ أَنَّ اللَّهَ سَیُخْرِجُ الْخِلَافَهَ مِنْهُمْ بِرَایَاتٍ سُودٍ تُقْبِلُ مِنَ الْمَشْرِقِ یُذِلُّهُمُ اللَّهُ بِهِمْ وَ یَقْتُلُهُمْ تَحْتَ کُلِّ حَجَرٍ وَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ وُلْدِکَ مَیْشُومٌ وَ مَلْعُونٌ جِلْفٌ جَافٍ مَنْکُوسُ الْقَلْبِ فَظٌّ غَلِیظٌ قَاسٍ قَدْ نَزَعَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ الرَّأْفَهَ وَ الرَّحْمَهَ أَخْوَالُهُ مِنْ کَلْبٍ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْهِ وَ لَوْ شِئْتُ لَسَمَّیْتُهُ وَ وَصَفْتُهُ وَ ابْنُ کَمْ هُوَ فَیَبْعَثُ جَیْشاً إِلَی الْمَدِینَهِ فَیَدْخُلُونَهَا فَیُسْرِفُونَ فِیهَا فِی الْقَتْلِ وَ الْفَوَاحِشِ وَ یَهْرُبُ مِنْهُمْ رَجُلٌ مِنْ وُلْدِی زَکِیٌّ تَقِیٌّ الَّذِی یَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً کَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً وَ إِنِّی لَأَعْرِفُ اسْمَهُ وَ ابْنَ کَمْ هُوَ یَوْمَئِذٍ وَ عَلَامَتَهُ وَ هُوَ مِنْ وُلْدِ ابْنِیَ الْحُسَیْنِ علیه السلام الَّذِی یَقْتُلُهُ ابْنُکَ یَزِیدُ وَ هُوَ الثَّائِرُ بِدَمِ أَبِیهِ فَیَهْرُبُ إِلَی مَکَّهَ وَ یَقْتُلُ صَاحِبُ ذَلِکَ الْجَیْشِ رَجُلًا مِنْ وُلْدِی زَکِیّاً بَرِیئاً عِنْدَ أَحْجَارِ الزَّیْتِ ثُمَّ یَصِیرُ ذَلِکَ الْجَیْشُ إِلَی مَکَّهَ وَ إِنِّی لَأَعْلَمُ اسْمَ أَمِیرِهِمْ وَ عِدَّتَهُمْ وَ أَسْمَاءَهُمْ وَ سِمَاتِ

خُيُولِهِمْ فَإِذَا دَخَلُوا الْبَيْدَاءَ وَ اسْتَوَتْ بِهِمُ الْأَرْضُ خُسِفَ بِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَوْ تَرى إِذْ فَزِعُوا فَلا فَوْتَ وَ أُخِذُوا مِنْ مَكانٍ قَرِيبٍ قَالَ مِنْ تَحْتِ أَقْدَامِهِمْ فَلَا يَبْقَى مِنْ ذَلِكَ الْجَيْشِ أَحَدٌ غَيْرُ رَجُلٍ وَاحِدٍ يُقَلِّبُ اللَّهُ وَجْهَهُ مِنْ قِبَلِ قَفَاهُ وَ يَبْعَثُ اللَّهُ لِلْمَهْدِيِّ أَقْوَاماً يُجْمَعُونَ مِنْ أَطْرَافِ الْأَرْضِ قَزَعٌ كَقَزَعِ الْخَرِيفِ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَ اسْمَ أَمِيرِهِمْ وَ مُنَاخَ رِكَابِهِمْ فَيَدْخُلُ الْمَهْدِيُّ الْكَعْبَهَ وَ يَبْكِي وَ يَتَضَرَّعُ قَالَ جَلَّ وَ عَزَّ أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذا دَعاهُ وَ يَكْشِفُ السُّوءَ وَ يَجْعَلُكُمْ خُلَفاءَ الْأَرْضِ هَذَا لَنَا خَاصَّهً أَهْلَ الْبَيْتِ أَمَا وَ اللَّهِ يَا مُعَاوِيَهُ لَقَدْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ هَذَا الْكِتَابَ وَ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَنْتَفِعُ بِهِ وَ أَنَّكَ سَتَفْرَحُ إِذَا أَخْبَرْتُكَ أَنَّكَ سَتَلِي الْأَمْرَ وَ ابْنُكَ بَعْدَكَ لِأَنَّ الْآخِرَهَ لَيْسَتْ مِنْ بَالِكَ وَ إِنَّكَ بِالْآخِرَهِ لَمِنَ الْكَافِرِينَ وَ سَتَنْدَمُ كَمَا نَدِمَ مَنْ أَسَّسَ هَذَا الْأَمْرَ لَكَ وَ حَمَلَكَ عَلَى رِقَابِنَا حِينَ لَمْ تَنْفَعْهُ النَّدَامَهُ وَ مِمَّا دَعَانِي إِلَى الْكِتَابِ بِمَا كَتَبْتُ بِهِ أَنِّي أَمَرْتُ كَاتِبِي أَنْ يَنْسَخَ ذَلِكَ لِشِيعَتِي وَ أَصْحَابِي لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَنْفَعَهُمْ بِذَلِكَ أَوْ يَقْرَأَهُ وَاحِدٌ مِنْ قِبَلِكَ فَيُخْرِجَهُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الضَّلَالَهِ إِلَى الْهُدَى وَ مِنْ ظُلْمِكَ وَ ظُلْمِ أَصْحَابِكَ وَ فِتْنَتِكُمْ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ أَحْتَجَّ عَلَيْكَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَهُ هَنِيئاً لَكَ يَا أَبَا الْحَسَنِ تَمَلُّكُ الْآخِرَهِ وَ هَنِيئاً لَنَا تَمَلُّكُ الدُّنْيَا.

**[ترجمه]کتاب سلیم بن قیس عمر بن ابی سلمه گوید - . حدیث در کتاب سلیم بن قیس هلالی چاپ نجف اشرف ص ۱۶۰ مذکور است. - : معاویه ابودرداء را فراخواند درحالی‌که ما همراه امیرمؤمنان علیه السّلام در صفین بودیم و ابوهریره را نیز فراخواند و به آن دو گفت: نزد علی بروید و سلام مرا به او ابلاغ کنید و بگویید: به خدا سوگند من می‌دانم که تو سزاوارترین مردم به خلافت هستی و تو از من نسبت به آن محق‌تر هستی چرا که تو از مهاجران نخستین و من از اسیران آزادشده هستم و نظیر پیشینه تو در اسلام و قرابتت به رسول الله صلّی الله علیه و آله و علمت به کتاب خدا و سنت نبی‌اش صلّی الله علیه و آله برای من نیست و مهاجران و انصار بعد از اینکه سه روز قبل با یکدیگر مشورت کردند نزد تو آمدند و داوطلبانه و بدون اکراه با تو بیعت کرده‌اند و اولین کسی که با تو بیعت کرد طلحه و زبیر بودند سپس بیعتت را از روی ستم شکستند و آنچه که از آن آن دو نیست را طلب کردند.

به من رسیده است که تو از قتل عثمان اعتذار می‌کنی و از خون او ادعای بی‌گناهی می‌کنی و می‌پنداری که او درحالی‌که تو در خانه خویش نشسته‌ای، کشته شده است. درحالی‌که تو زمانی‌که او کشته‌شد گفتی: خدایا راضی نیستم و جانب‌داری نمی‌کنم، روز جمل زمانی‌که ندا برآوردند ای خونخواهان عثمان، گفتی: امروز قاتلان عثمان را بر روی صورت بر آتش واژگون کردم، آیا ما او را به قتل رساندیم؟ او را فقط آن دو زن همراه آنها کشته‌اند و به قتل او فرمان داده‌اند، درحالی‌که من در خانه خویش نشسته‌ام و من پسر عموی عثمان و خونخواه او هستم.

اگر امر چنان باشد که تو می‌گویی، پس ما را بر قاتلان عثمان تمکین کن و آنان را به ما بسپار تا در مقابل پسرعمویمان به قتل برسانیم و با تو بیعت کنیم و امر را به تو واگذار کنیم. این مسأله نخست.

و اما مطلب دوم اینکه جاسوسانمان به من خبر داده‌اند و نامه‌هایی از دوستان عثمان به من رسیده است، از کسانی‌که همراه تو پیکار می‌کنند و گمان می‌کنی که بر رأی و عقیده تو هستم و به امر تو راضی هستند، درحالی‌که تمایل آنها با ما، دلهایشان نزد ما و جسم‌شان همراه توست، که تو دوستی ابوبکر و عمر را اظهار می‌کنی و بر آن دو طلب رحمت می‌کنی و از عثمان باز می‌داری و او را یاد نمی‌کنی و بر او طلب رحمت نمی‌کنی و نفرینش نمی‌کنی.

و در روایت دیگری آمده است او را دشنام نمی‌دهی و از او اعلان بی گناهی نمی‌کنی.

و به من رسیده است که تو زمانی‌که با خواص، شیعیان و نزدیکان گمراه، حسود کاذبت خلوت کردی نزد آنان از ابوبکر، عمر و عثمان اعلان برائت کردی و آنان را نفرین کردی و ادعا کردی که تو وصی رسول خدا در امت او و جانشین او در میان آنان هستی و خداوند متعال طاعتت را بر مؤمنان واجب کرده و در کتابش و سنت نبی‌اش به ولایت تو امر فرموده است و اینکه او به محمد امر کرده است که در میان امتش به آن بپردازد و بر او نازل فرموده است: «یَا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَیْکَ مِن رَّبِّکَ وَإِن لَّمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ» {ای پیامبر آنچه از جانب پروردگارت به سوی تو نازل شده ابلاغ کن و اگر نکنی پیامش را نرسانده ای و خدا تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد} پس او قریش، انصار و بنی‌امیه را در غدیر خم ـ و در روایتی دیگر امتش را در غدیر خم ـ جمع کرده و آنچه که در خصوص تو از جانب خداوند به آن مأمور شده‌است را ابلاغ نموده است و امر کرده است که حاضر به غائب برساند و آنان را آگاه کند که تو از خود آنان نسبت به آنان اولی‌تر هستی و اینکه تو نسبت به او به منزله هارون از موسی هستی.

و به من رسیده است که تو هیچ خطبه‌ای ایرادی نمی‌کنی مگر اینکه قبل از اینکه از منبرت پایین بیائی بگویی به خدا سوگند من بر مردم سزاوارترم و از زمانی‌که رسول الله صلّی الله علیه و آله وفات یافت، مظلوم هستم و به خدا سوگند اگر آنچه که از تو به من رسیده است حقیقت باشد قطعاً ظلم ابوبکر و عمر بر تو بزرگتر از ظلم عثمان است زیرا به من رسیده است که می‌گویی: درحالی‌که ما حاضر بودیم، رسول الله صلّی الله علیه و آله وفات یافت، پس عمر رفت و با ابوبکر بیعت کرد و نه از تو طلب امر شد و نه با تو مشورت شد و این دو مرد با وجود حق، حجت و قرابتت به رسول‌الله صلّی الله علیه و آله، با انصار دشمنی کردند و اگر امر را به تو واگذار می‌کردند و با تو بیعت می‌کردند، عثمان سریع‌ترین مردم به سوی تو بود به‌جهت قرابت تو به او و حق تو بر او، زیرا او پسر عمو و پسر عمه توست.

سپس ابوبکر تعمد مرد و هنگام مرگش آن را به عمر واگذار کرد و زمانی‌که او را جانشین کرد و با او بیعت کرد، با تو مشورت نکرد و از تو طلب امر نکرد.

سپس عمر در شورا تو را بین شش نفر از خودتان قرار داد و همه مهاجرین و انصار و سایرین را از آن خارج کرد، پس در روز سوم ابن عوف را ولی امر خویش کردید، آنگاه که دیدید مردم جمع شدند و شمشیرها را کشیدند و به خدا سوگند یاد کرده‌اند که اگر خورشید غروب کند و شما یکی از خود را انتخاب نکرده باشید، قطعاً گردنتان را می‌زنیم و امر و وصیت عمر را در میان شما اجرا می‌کنیم. پس ابن عوف را سرپرست امر خویش کردید و او با عثمان بیعت کرد و شما با او بیعت کردید.

سپس عثمان محاصره شد، و از شما یاری خواست اما او را یاری نکردید، شما را خواند اما اجابتش نکردید درحالی‌که بیعت او در گردنتان بود و شما ای گروه مهاجرین و انصار حاضر و شاهد هستید دست اهل شهر را بازگذاشتید تا او را کشتند و گروه‌هایی از شما آنان را در قتل او یاری کردند و عامه شما او را رها کرد و در خصوص او بین قاتل، آمر، و رها کنند قرار گرفتید سپس مردم با تو بیعت کردند درحالی‌که تو از من نسبت به آن سزاوارتر هستی پس درباره قاتلان عثمان به من امکان بده تا آنان را به قتل برسانم و امر را به تو واگذار کنم و من و تمامی شامیانی که جانب من هستند با تو بیعت کنیم.

زمانی‌که علی علیه السّلام نامه معاویه را خواند و ابودرداء پیام و گفته او را به او رساند علی علیه السّلام به ابودرداء گفت: آنچه‌که معاویه فرستاده بود را به من رساندید اینک از من بشنوید سپس آن را به او برسانید و به او بگویید: عثمان بن عفان

خارج از این دو حالت نیست یا امام هدایت است که خونش حرام، یاری‌اش واجب و سرکشی از او جایز نیست و رها کردنش برای مردم ممکن نیست یا اینکه امام ضلالت، خونش حلال، دوستی‌اش و یاری‌اش غیر جایز است، و از این دو خصلت خارج نیست، و واجب در حکم خدا، و حکم اسلام بر مسلمانان بعد از مرگ امامشان یا قتل او چه در ضلالت چه در هدایت، مظلومانه باشد یا ظالمانه، خونش حلال باشد یا حرام، این است که عملی انجام ندهند، صحبتی نکنند، دست و پایی مقدم ندارند و کاری را شروع نکنند قبل از اینکه امامی برای خود انتخاب کنند که امرشان را جمع کند درحالی‌که پاکدامن، عالم، پرهیزکار، آگاه به قضاوت و سنت است که امرشان را جمع می‌کند میانشان داوی می‌کند، و حق مظلوم را از ظالم می‌گیرد و نواحی آنان را حفاظت می‌کند، غنائمشان را جمع‌آوری می‌کند و حجتشان و اجتماعشان را اقامه می‌کند و صدقاتشان را جمع‌آوری می‌کند، سپس درباره امامشان که مظلومانه به قتل رسیده است نزد او به داوی می‌روند و تا او به حق میان آنان داوری کند پس اگر امامشان مظلومانه به قتل رسیده باشد برای اولیای دم او حکم می‌دهد و اگر ظالمانه کشته شده باشد بنگر که حکم دراین‌باره چگونه است.

اولین چیزی که برای مسلمانان جایز است که انجام دهند این است که امامی برگزینند که امرشان را جمع می‌کند اگر برگزیده آنان باشد، و از او پیروی و اطاعت می‌کنند و اگر برگزیده خدا و رسولش باشد خداوند آنان را در تأمل در آن و اختیار بی‌نیاز می‌کند و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله برای آنان امامی را پسندیده است و آنان را به اطاعت و پیروی او امر کرده است.

بعد از قتل عثمان مردم با من بیعت کردند و مهاجرین و انصار بعد از سه روز مشورت در مورد من، با من بیعت کردند و آنان کسانی هستند که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کردند و امامتشان را منعقد کردند و اهل بدر، و پیشتازان از میان مهاجران و انصار آن را دنبال کردند با این تفاوت که آنان پیش از آن بدون مشورت با عامه با آنها بیعت کردند اما بیعت با من با مشورت عامه بود.

و خداوندی که اسمش برتر است اگر اختیار را برای مردم قرار می‌داد و آنها کسانی هستند که انتخاب می‌کنند و خود می‌نگرند و انتخابشان از جانب خودشان است و نظر آنان برای آنان از انتخاب خدا و رسولش، بهتر است و کسی که آنها انتخاب کردند و با او بیعت کردند، بیعتش بیعت هدایت بود و او امامی بود که اطاعت و یاری‌اش بر مردم واجب بود پس آنان در مورد من مشورت کردند و با اجماع خود مرا انتخاب کردند.

و اگر خداوند همان کسی است که انتخاب می‌کند و اختیار با اوست پس او مرا برای امت برگزید و مرا بر آنان جانشین کرده و آنان را به اطاعت و یاری من در کتاب نازل شده‌اش و سنت نبی‌اش امر فرمود و آن حجت مرا تقویت و حق مرا واجب کرد. و اگر عثمان بر عهد ابوبکر و عمر کشته شده است آیا برای معاویه در پیکار با آنان و خروج بر آنان خواسته‌ای بود؟ ابوهریره و ابودرداء گفتند: خیر، علی علیه السّلام فرمود: من نیز چنین هستم پس اگر معاویه گفت: آری، به او بگویید: پس برای هر کسی‌که با ظلمی مورد ظلم قرار گرفت یا اینکه مقتولانه کشته شد جایز است که مسلمانان را پراکنده سازد و اتحاد آنان را متفرق کند و به‌سوی خود دعوت کند علاوه بر اینکه فرزندان عثمان نسبت به معاویه به خونخواهی پدر خویش سزاوارتر هستند.

راوی گوید: ابودرداء و ابوهریره سکوت کردند و گفتند: انصاف کردی. علی علیه السّلام گفت: به جانم سوگند معاویه با من

انصاف کرده است اگر بر اساس سخنش انجام دهد و آنچه‌که به من عطا کرده است راست باشد پس این پسران عثمان، مردانی هستند که به بلوغ رسیدند و کودک نیستند و سرپرستی بر آنان نیست پس بیایند تا آنها و قاتلان پدرشان را کنار هم جمع کنم و اگر از حجت و برهان ناتوان بودند برای معاویه شهادت بدهند که او در خصومتشان سرپرست و وکیل آنان است و باید آنها و دشمنانشان در حضور من در جایگاه خصوم نزد امام و والی به عنوان کسانی‌که حکم او را به رسمیت می‌شناسند و قضاوت او را اجرا می‌کنند بنشیند تا من در برهان آنها و برهان خصمشان تأمل کنم پس اگر پدرشان به عنوان ظالم کشته شده بود و خونش حلال بود خونش را باطل می‌کنم ــ و در روایتی دیگر خونش را مهدور می‌کنم ــ و اگر پدرشان مظلومانه کشته شده بود و خونش حرام بود قاتل پدرشان را قصاص می‌کنم، پس اگر خواستند می‌کشند و اگر خواستند عفو می‌کنند و اگر خواستند دیه قبول می‌کنند.

قاتلان عثمان در سپاه من هستند به قتل او اعتراف می‌کنند و به حکم من برخود راضی هستند پس فرزندان عثمان و معاویه اگر سرپرست و وکیل آنها باشد بیایند و علیه قاتلان او اقامه دعوی کنند و آنان را محاکمه کنند تا من با کتاب خدا و سنت نبی‌اش بین آنان داوری کنم و اگر معاویه فقط جنایت می‌کند و در پی علت و باطل است پس هر چه برایش بدا حاصل شد جنایت کند که خداوند علیه او یاری خواهد کرد.

ابودرداء و ابوهریره گفتند: به خدا سوگند انصاف کردی و بر انصاف افزودی و علت او را از بین بردی و برهانش را قطع کردی و حجت قوی راستینی که از دورنگی دور است اقامه کردی.

سپس ابوهریره و ابودرداء خارج شدند و با حدود بیست هزار مرد آهن‌پوش روبه‌رو شد که گفتند: ما قاتلان عثمان هستیم معترف و به حکم علی علیه السّلام علیه خود و برای خود راضی هستیم پس اولیای عثمان بیایند و ما را نزد امیرمؤمنان در مورد خون پدرشان به محاکمه ببرند و اگر قصاص یا دیه را بر ما واجب کرد بر حکمش صبر می‌کنیم و می‌پذیریم پس آن دو گفتند: انصاف کردید و تسلیم شما و کشتن شما برای علی جایز نیست تا شما را به‌سوی او به محاکمه ببرند و او با کتاب خدا و سنت نبی‌اش بین شما و یارانتان داوری کند. ابودرداء و ابوهریره رفتند تا نزد معاویه رسیدند و او را از آنچه‌که علی علیه السّلام و آنچه‌که قاتلان عثمان و ابونعمان بن صمان گفتند آگاه کردند.

پس معاویه گفت: در خصوص طلب رحمتش برای ابوبکر و عمر و خودداری‌اش از طلب رحمت برای عثمان و برائت پنهانی‌اش از او چه گفت و در خصوص جانشینی او توسط رسول الله و اینکه از زمان وفات رسول الله صلّی الله علیه و آله همچنان مورد ظلم است چه ادعا کرد؟ گفتند: آری نزد ما بر ابوبکر، عمر و عثمان طلب رحمت کرد و ما می‌شنیدیم سپس در اثنای آنچه‌که می‌گفت، به ما گفت: اگر خداوند اختیار را برای مردم قرار داده بود و آنان همان کسانی بود که انتخاب می‌کردند و خود اندیشه می‌کردند و اختیارشان به خود بود و اندیشه آنان در این مورد از انتخاب خدا و رسول الله صلّی الله علیه و آله برایشان بهتر و صحیح‌تر بود پس آنان مرا انتخاب کردند و با من بیعت کردند بیعت هدایت، و من امامی هستم که یاری کردنم بر مردم واجب است زیرا آنان درباره من مشورت کردند و مرا انتخاب کردند. و اگر انتخاب خدا و رسولش از انتخاب و اندیشه خود آنان برایشان بهتر و صحیح‌تر باشد پس خدا و رسولش مرا برای امت انتخاب کردند و مرا بر آنان خلیفه کردند و آنان را به یاری و اطاعت از من در خصوص کتاب منزل خدا بر زبان نبی و مرسلش امر کردند و این برای حجت من

قوی‌تر و برای حقم واجب‌تر است.

سپس در میان سپاهش از منبر بالا رفت و مردم و کسانی‌که از نواحی، مهاجران و انصار جمع شده بودند سپس خدا را حمد و ثنا گفت سپس فرمود: ای گروه‌های مردم مناقب من بیشتر از این است که شمرده شود و بعد از اینکه خداوند در کتابش درباره آن نازل کرد و بعد از آنچه که رسول الله فرمود من شما را از هفت خصلتی که رسول الله فرمود آگاه خواهم کرد و از جمیع مناقب و فضیلتم به آن اکتفا می‌کنم. آیا می‌دانید که خداوند در کتاب ناطقش سابق در اسلام را در بیش از یک آیه از کتابش بر مسبوق برتری داده است و در شتاب به سوی خدا و رسولش هیچ یک از امت بر من پیشی نگرفته است گفتند: اللهم آری .

فرمود شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا از آنچه‌که از رسول‌الله درباره این کلام خداوند: «وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُوْلَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» {و سبقت گیرندگان مقدمند، آنانند همان مقربان [خدا]} سؤال شد آگاه هستید، رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند آن را درباره انبیاء و اولیا آنان نازل فرمود و من برترین انبیاء و رسولان خدا هستم و وصی من علی برترین اولیاء است.

پس حدود ۷۰ بدری برخاستند که اغلب آنان انصار و مابقی از مهاجرین بودند که ابوهیثم بن تیهان و خالد بن زید ابوایوب انصاری از آنان بود و در میان مهاجرین عمار بن یاسر بود و گفتند: گواهی می‌دهیم که از رسول الله شنیدیم که آن را فرمود.

ادامه داد: شما را در خصوص این کلام خداوند: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ أَطِيعُواْ اللّهَ وَأَطِيعُواْ الرَّسُولَ وَأُوْلِي الأَمْرِ» {ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید} و این کلام او «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُواْ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلاَةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» و ادامه آیه - . آیه ۵۵ سوره مائده، و به آنچه که ابو نعیم حافظ درباره شأن نزول آیه کریمه از کتاب النور المشتعل ص ۶۱-۸۰ و آنچه که حافظ حسکانی در کتاب شواهد التنزیل: ج۱، ص ۱۶۱-۱۸۴، چاپ اول روایت کرده‌اند ملاحظه شود. - {ولی شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آورده اند همان کسانی که نماز برپا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند} به خدا سوگند می‌دهم، سپس فرمود: و غیر از خدا و فرستاده او و مؤمنان محرم اسراری نگرفته‌اند - . و آن آیه ۱۶ سوره توبه است و تمام آیه این است: «أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تُتْرَكُواْ وَلَمَّا يَعْلَمِ اللّهُ الَّذِينَ جَاهَدُواْ مِنكُمْ وَلَمْ يَتَّخِذُواْ مِن دُونِ اللّهِ وَلاَ رَسُولِهِ وَلاَ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيجَةً وَاللّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ» - .

پس مردم گفتند یا رسول‌الله آیا مخصوص برخی از مؤمنان است یا برای همه عام است پس خداوند به رسولش امر فرمود که به آنان بیاموزد و آنچه‌که از نماز، روزه، زکات و حجشان برای آنان تفسیر کرده‌است را درباره ولایت برایشان تفسیر کند، پس در غدیر خم مرا قائم کرد و فرمود: خداوند مرا با رسالتی فرستاد که سینه‌ام از آن تنگ شد و گمان کردم که مردم آن را تکذیب می‌کنند، پس به من وعده کرد که آن را ابلاغ کنم یا اینکه عذابم می‌دهد. برخیز ای علی! سپس با بلندترین صدایش بعد از فرمانش به بلال که به نماز جماعت ندا دهد و ظهر را بر آنان خواند ندا برآورد و فرمود: ای مردم خداوند مولای من و من مولای مؤمنان هستم و من از خود آنان نسبت به آنان اولی هستم هر که من مولای او هستم پس علی مولای اوست، بارالها با هر که او را دوست داشت دوستی کن و با هر که با او دشمن شد دشمنی کن و هر که او را یاری کرد، یاری کن و هر که او را رها کرد رهایش کن. پس سلمان فارسی به‌سوی او برخاست و گفت: یا رسول خدا ولای او در چیست؟ فرمود: ولای او

مانند ولای من است هر که من از خود او نسبت به او اولی هستم پس علی نیز از خود او نسبت به او اولی است و خداوند نازل فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الإِسْلَامَ دِينًا» {امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم}

پس سلمان گفت: یا رسول الله این آیات به صورت خاص درباره علی نازل شده است؟ فرمود: درباره او و درباره اوصیای من تا روز قیامت. پس سلمان گفت یا رسول الله صلّی الله علیه و آله آنها را برای ما تبیین کن فرمود: علی علیه السّلام برادر، وزیر، وصی، همزاد، وارث و جانشین من در امتم، بعد از من ولی هر مؤمن است و یازده امام از فرزندان او: حسن، حسین، سپس نه تن از فرزندان حسین یکی بعد از دیگری، قرآن همراه آنان است و آنها همراه قرآن هستند، از آن جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.

پس دوازده مرد از بدریان برخاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که آن را چنانکه گفتی، بی‌هیچ زیادت و نقصی از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدیم و بقیه هفتاد تن گفتند: ما این را شنیدیم اما همه آن را حفظ نکرده‌ایم و این دوازده نفر بهترین و برترین ما هستند. پس فرمود: راست می‌گویید، همه مردم حفظ نمی‌کنند، برخی از برخی دیگر بیشتر حفظ می‌کنند.

از میان آن دوازده نفر چهار تن برخاستند: ابوهیثم بن تیهان، ابوایوب، عمار و خزیمه بن ثابت ذوالشهابتین و گفتند: گواهی می‌دهیم که کلام رسول الله صلّی الله علیه و آله را شنیدیم و حفظ کردیم که وی در آن روز ـ در حالی‌که او ایستاده بود و علی علیه السّلام در کنارش بود ـ فرمود: ای مردم خداوند مرا امر کرده است که برای شما امامی منصوب کنم که وصی من در میان شما و خلیفه من پس از من در میان امت و اهل بیتم باشد، و کسی باشد که خداوند در کتابش اطاعتش را بر مؤمنان فرض کرد و در آن شما را به ولایت او امر فرمود، پس از بیم طعن اهل نفاق و تکذیب آنها به پروردگارم رجوع کردم، او مرا تهدید کرد که یا آن را ابلاغ کنم یا عذابم می‌دهد.

ای مردم خداوند در کتابش شما را به نماز امر فرمود و آن را برای شما تبیین نمود و من آن را وضع کردم، و زکات، روزه و حج را برای شما تبیین و تفسیر کردم و در کتابش شما را به ولایت امر فرمود و من ای مردم گواهی می‌دهم که آن خاص علی بن ابی طالب و اولیا از فرزندان من و فرزندان برادر و وصی من است علی اولین آنهاست سپس حسن و حسین و سپس نه تن از فرزندان حسین که از کتاب جدا نمی‌شود تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.

ای مردم من پناهگاه و امام شما بعد از خود و راهنما و هدایتگر شما را به شما شناساندم و او برادر من علی بن ابی طالب علیه السّلام است و او در میان شما به منزله من است پس در دینتان از او تقلید کنید و در تمامی امورتان از او اطاعت کنید که جمیع آنچه که خدا به من آموخت نزد اوست و خداوند به من امر کرد که آن را به شما بیاموزم و به شما بیاموزم که آن نزد اوست پس از او بخواهید و از او و از اولیای بعد از او بیاموزید و به آنان نیاموزید و بر آنان پیشی نگیرید و از آنان عقب نمانید که آنان همراه حق و حق همراه آنان است آنها از او جدا نمی‌شود و آن از آنان جدا نمی‌شود.

سپس علی علیه السّلام به ابودرداء و ابوهریره و کسانی‌که اطرافش بودند فرمود: ای مردم آیا می‌دانید که خداوند تبارک و تعالی در کتابش نازل فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» {خدا فقط می خواهد آلودگی

را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاك و پاکیزه گرداند} پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله من، فاطمه، حسن و حسین را در ردائی جمع کرد و فرمود: بار خدایا اینان عزیزان، عترت، نزدیکان و اهل بیت من هستند پس آلودگی را از آنان بزدای و آنان را پاکیزه کن.

پس ام‌سلمه گفت: و من؟ فرمود تو به سوی خیر هستی، این آیه به‌طور خاص فقط درباره من، برادرم علی، دخترم فاطمه و پسرانم حسن و حسین علیهم السّلام نازل شده است و غیر از ما کسی همراه ما نیست و نیز درباره نه نفر از فرزندان حسین بعد از من. پس همه آنان برخاستند و گفتند: شهادت می‌دهیم که ام‌سلمه آن را برای ما حدیث کرد پس از رسول الله درباره آن سؤال کردیم وی چنانکه ام‌سلمه برایمان حدیث گفته بیان کرد.

سپس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که خداوند که نامش برتر است نازل کرد: « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْ اللّهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» {ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا پروا کنید و با راستان باشید}، سلمان گفت: ای رسول الله عام است یا خاص. فرمود: امرشدگان عام هستند زیرا جماعت مؤمنان به آن امر شده‌اند، اما راستان خاص هستند علی بن ابی طالب، و اولیای من تا روز قیامت، و به رسول الله در غزه تبوك عرض کردم یا رسول الله چرا مرا جانشین کردی؟ فرمود: مدینه جز به‌وسیله من یا تو اصلاح نمی‌شودو تو از من به منزله هارون از موسی هستی با این تفاوت که بعد از من نبی‌ای نیست، پس مردان از مهاجرین و انصار برخاستند و گفتند: ما گواهی می‌دهیم که آن را در غزه تبوك از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدیم.

پس فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم که خداوند در سوره حج فرمود: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ارْكَعُوا وَاسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ» تا پایان سوره - . آیه ۷۷-۷۸ سوره حج - .

پس سلمان برخاست و گفت: یا رسول‌الله اینان که تو بر آن گواه و آنها بر مردم گواه هستند کیستند، کسانی‌که خداوند آنان را برگزید و در دین از حرج آیین پدرشان ابراهیم بر آنان قرار نداد؟ فرمود: منظور از آن سیزده انسان است من، برادرم و یازده تن از فرزندان من. گفتند: اللهم آری .

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول الله به عنوان خطیب برخاست و بعد از آن خطبه ایراد نکرده است و فرمود: من در، شما ای مردم دو امر را ترك می‌کنم که تا زمانی‌که به آن دو چنگ زده‌اید گمراه نخواهید شد کتاب خدا و اهل بیتم که خداوند مهربان آگاه بر من عهد کرده است که آن دو هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند، پس گفتند: بار خدایا بلی ما به همه آنها گواهی می‌دهیم. پس فرمود: خداوند برای من بس است.

پس دوازده نفر برخاستند و گفتند: گواهی می‌دهیم که رسول الله زمانی‌که در روزی که در آن وفات یافت خطبه ایراد نمود عمر بن خطاب درحالتی شبیه خشم‌آلود برخاست و گفت: یا رسول الله آیا همه اهل بیتت؟ فرمود: نه بلکه اولیای من از آنها، علی برادر، وزیر، وارث و جانشین من در میان امتم و ولی هر مؤمن پس از من، این اولین آنها و آخرین آنهاست سپس وصی من این پسرم و ــبا دست به حسن اشاره کردــ سپس وصی او ــو به حسین اشاره کردــ سپس وصی پسرم و هم‌نام برادرم، سپس وصی او، هم‌نام من سپس هفت تن از فرزندان او یکی بعد از دیگری تا اینکه در حوض بر من وارد شوند درحالی‌که در

زمین خـدا گواهـان خـدا و حجت‌های او بر خلق او هسـتند، هر که از آنان اطاعت کنـد از خـدا اطاعت کرده است و هر که از آنان سرکشـی کنـد از خـدا سرکشـی کرده است پس هفتاد بـدری و نظیر آنان از سایرین برخاسـتند گفتنـد: آنچه که فراموش کردیم را بازیافتیم گواهی می‌دهیم که ما آن را از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدیم.

پس امـام علیه السّـلام چیزی را رها نکرد مگر اینکه در آن آنان را قسم داد تا اینکه به آخر مناقبش و آنچه که رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله دربـاره او فرمـوده است رسـید، در همه آنهـا آنـان او را تصـدیق کردنـد و گـواهی دادنـد که او حـق است. پس ابودرداء و ابوهریره همه آن و آنچه که مردم در او پاسـخ داده بودنـد را برای معـاویه حـدیث کردنـد. او از آن ناراحت شـد و گفت: ای ابودرداء و ابوهریره اگر آنچه که از آن برایم صـحبت کردیـد راست باشد مهاجرین و انصار غیر او و غیر اهل بیت و شیعه او هلاک شده‌اند .

سپس معاویه برای امیرمؤمنان علیه السّلام نوشت: اگر آنچه که گفتی، ادعا کردی و اصحابت را بر آن گواه گرفته‌ای حق باشد ابوبکر، عمر، عثمـان و جمیع مهـاجران و انصـار غیر خود اهل بیت و شـیعه‌ات هلاک شـده‌انـد، تطلب رحمتت بر آنان، و طلب آمرزشت برای آنان به من رسیده است و این بر دو وجه است و وجه سومی ندارد یا تقیه است اگر تو از آنان برائت بجوئی بیم این داری که اهل سپاهت از تو پراکنده گردند کسانی‌که به‌وسیله آنان با من جنگ می‌کنی. و اگر آنچه‌که ادعا کردی باطل و کذب باشد یکی از خواصت که به او اطمینان داری نزد من آورده است که تو به شیعه، و خواص سوئت می‌گویی: من سه تن از پسـرانم را ابوبکر، عمر و عثمـان نامیـده‌ام پس هرگـاه از من شـنیدید که بر یکی از ائمه ضـلالت ترحم می‌کنم منظور از آن فقط پسـرم است و دلیل بر آن ــو در روایت دیگری ــ بر صـدق آنچه که برایم آورده‌اند و به من رسانده‌اند ــ این است که با چشم خود تو را دیـده‌ایم و نیـازی نـداریم که درباره آن از سایرین سؤال کنیم، اگر چنین نیست چرا همسـرت فاطمه را بر الاغ سوار کردی و دست پسـرانت حسن و حسین را گرفتی آنگاه که ابوبکر بیعت می‌شـد پس هیـچ‌یک از اهل بدر و پیشـتازان را رها نکردی مگر اینکه آنان را دعوت کردی و علیه او تحریک کردی و از میان آنان جز چهار نفر نیافتی: سلمان، ابوذر، مقداد و زبیر، به جـانم سوگنـد اگر محق بودی تو را اجابت، یاری و کمک می‌کردنـد. اما ادعای باطل کردی و آنچه که به آن اقرار نمی‌کنند را مدعی شدی و گوشـهایم از تو شـنید که به ابوسفیان زمانی‌که به تو گفت: حقیرترین ناحیه قریش تیم وعدی بر تو غلبه کرد و تو را خوانـد تا یاری‌ات کنی می‌گویی: اگر چهل مرد یاری‌گر از مهاجرین و انصار از پیشـتازان می‌یافتم با این مرد نزاع می‌کردم پس زمانی‌که جز چهار تن نیافتی به اجبار بیعت کردی.

راوی گویـد: امیرمؤمنـان برای او نوشت: امـا بعـد نـامه‌ات را خوانـدم و آنچه‌که مرا به شـگفتی واداشت زیـاد بود، از آنچه که دسـتت نگاشـته بود و دربـاره آن کلاـم را به درازا کشانـده‌ای، و از بلای بزرگ و مصـیبت سترگ بر این امت است که چون تویی در خصوص عـامه یا خاصه امرشان صـحبت می‌کنـد و انـدیشه می‌کنـد تو کسـی هستی که می‌شناسـی و پسر کسـی که شناخته‌ای و من کسـی هسـتم که شـناخته‌ای و پسـر کسی که می‌شناسی و در آنچه که نگاشته‌ام به تو پاسخ خواهم داد پاسخی که گمان نکنم که نه تو و نه وزیر تو پسـر نابغه عمرو که موافق با توست چنانکه در با تخته جور است، آن را دریابیـد؛ اوسـت کسی‌که تو را به این نامه فرمان داد و آن را برای تو زینت داد یا اینکه در آن ابلیس و بزرگان اصحاب او ــ و در روایتی دیگر و بزرگان ابلیس‌های او ــ نزد شـما حاضـر بود. و به راستی رسول الله صـلّی الله علیه و آله به من خبر داده است که او بر منبرش دوازده مرد از ائمه ضـلالت از قریش را دیـد که از منـبر رسـول الله صـلّی الله علیه و آله بالاـ می‌ورد و درصـورت میمون پـایین

می‌آیند امت او را از صراط مستقیم منحرف می‌کنند بارالها و اسامی تک تک آنان را به من خبر داده است و اینکه هر یک از آنها بعد از دیگری چه مدت فرمانروایی می‌کند، ده نفر از آنها از بنی‌امیه و دو مرد از دو قبیله دیگر غیر از قریش است که نظیر بارهای همه امت، تا روز قیامت بر آنان است و نظیر جمیع عذاب آنها بر آن دو است و هیچ خونی نیست که به ناحق ریخته شود و ناموسی دریده شود و هیچ حکم ناحقی نیست مگر اینکه بار آن بر آن اوست.

از او شنیدم که می‌فرمود: فرزندان ابو العاص زمانی‌که به سی مرد برسند کتاب خدا را درآمد و بندگان او را برده و اموال خدا را سلسله‌وار قرار می‌دهند و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: ای برادرم تو مثل من نیستی که خداوند به من امر کرده است که حق را اجرا کنم و به من خبر داده است که برخی از مردم از من سرکشی می‌کنند و به من امر کرده است که جهاد کنم ولو با جانم. فرمود: «فَقَاتِلْ فِی سَبِیلِ اللّهِ لاَ تُکَلَّفُ إِلاَّ نَفْسَکَ» {پس در راه خدا پیکار کن جز عهده دار شخص خود نیستی} «حَرِّضِ الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْقِتَالِ» - . آیه ۴۸ و ۶۵ انفال و در اصل «جاهد فی سبیل الله» بود. -

{ای پیامبر مؤمنان را به جهاد برانگیز }و در مدتی که در مکه اقامت کردم به جنگ امر نشدم سپس به جنگ امر کرد زیرا نه دین جز با من شناخته می‌شود و نه شرائع، سنت‌ها، احکام، حدود، حلال و حرام، و اینکه مردم پس از من آنچه که خداوند به آنان امر کرده است و آنچه که در خصوص ولایت تو امر کرده است و آنچه که از محبت تو اظهار کردم را به متعمدانه و از روی آگاهی و در مخالفت با آنچه که خداوند درباره تو امر کرده است رها می‌کنند پس اگر با آنان ستیز کنی تو را به قتل می‌رسانند و اگر از تو پیروی و اطاعت کنند آنان را بر حق وادار کن و در غیر این‌صورت مردم را دعوت کن اگر استجابتت کردند و تو را یاری کردند با آنها ستیز کن و جهاد کن و اگر یاری‌گری نیافتی دست بکش و خونت را نریز و بدان که تو اگر آنان را دعوت کردی و استجابتت نکردند از اینکه حجت را بر آنان قرار بدهی دست نکش. تو ای برادرم مثل من نیستی که من حجتت را بر آنان اقامه کردم و آنچه که خداوند درباره تو نازل کرده‌است را برای آنان اظهار کردم و معلوم نبود که من فرستاده خدا هستم و حق و طاعتم بر مردم واجب است تا اینکه آن را اظهار کردم و در مورد تو من حجتت را اظهار کردم و به امرت پرداختم پس اگر در مقابل آنان سکوت کردی گناهی مرتکب نشده‌ای جز اینکه دوست دارم که آنان را دعوت کنی و اگر استجابتت نکردند و از تو نپذیرفتند و ظالمان قریش بر تو فراوان شدند آنها را رها کن. که من بر تو بیم دارم که اگر بدون اینکه گروهی که با آنان تقویت شوی با این قوم نزاع، ستیز و جنگ کنی تو را به قتل برسانند و تقیه از دین خداست و کسی که تقیه ندارد دین ندارد و خداوند اختلاف و تفرقه را بر این امت تقدیر کرده است و اگر می‌خواست آنان را بر هدایت جمع می‌کرد دو تن از آنها و نه از خلقش دچار اختلاف نمی‌شدند و در هیچ امری نزاع نمی‌کردند و مفضول فضل و برتری صاحب فضل را انکار نمی‌کرد و اگر خدا می‌خواست انتقام از او را تعجیل می‌فرمود و زمانی‌که ظالم درحالی‌که می‌داند که سرنوشت حق کجاست و خداوند دنیا را سرای اعمال و آخرت را سرای ثواب و عقوبت قرار داده‌است، تکذیب می‌کرد تغییری از جانب او رخ می‌داد «لِیَجْزِیَ الَّذِینَ أَسَاؤُوا بِمَا عَمِلُوا وَیَجْزِیَ الَّذِینَ أَحْسَنُوا بِالْحُسْنَی» {تا کسانی را که بد کرده اند به [سزای] آنچه انجام داده اند کیفر دهد و آنان را که نیکی کرده اند به نیکی پاداش دهد} این امر را به عنوان شکری بر نعمت‌های او، صبری بر امتحان او و تسلیم و رضا به تقدیر او گفتم.

سپس فرمود: برادرم مژده باد که زندگی و مرگ تو با من است - . برای این حدیث مراجعه شود: ۹۴۶ و مابعد آن و تعلیقات مربوط به ان از زندگی امیر مؤمنان علیه السلام از تاریخ دمشق ج۲ ص ۴۳۴-۴۳۶ چاپ دوم. -

و تو برادر، وصی، وزیر و وارث من هستی و براساس سنت من جنگ می‌کنی و تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی و در هارون برای تو اسوه نیکویی است آنگاه که خویشانش تضعیفش کردند و از یکدیگر حمایت کردند و نزدیک بود که او را به قتل برسانند، پس بر ظلم قریش بر خود و کثرت آنها بر خود صبر پیشه کن که آن کینه‌هایی در سینه قومی است که حقد بدر، و کینه‌های احد را دارند و موسی آنگاه که هارون را در قوم خویش جانشین کرد به او امر فرمود که اگر گمراه شدند و او یارانی یافت به وسیله آنها با آنان بجنگد و اگر یارانی نیافت دست بکشد، خونش را حفظ کند و میان آنان جدایی نیاندازد پس تو نیز چنین کن اگر علیه آنان یارانی یافتی با آنان جهاد کن و اگر یارانی نیافتی دست بازدار و خونت را حفظ کن که اگر تو با آنان ستیز کنی تو را خواهند کشت و بدان که تو اگر زمانی‌که یارانی نداری دست بازنداری و خونت را حفظ نکنی بر تو بیمناک هستم که مردم به پرستش بت‌ها و انکار اینکه من فرستاده خدا هستم باز گردند پس با حجت بر آنان پیروز شو، رهایشان کن تا سرزنش کنندگان تو و ستمگران بر تو هلاک شوند و عامه و خاصه سالم بمانند. و اگر روزی یارانی بر اقامه کتاب خدا و سنت یافتی بر سر تأویل قرآن جنگ کن چنانکه من بر سر تنزیل آن جنگ کردم که فقط کسانی از امت که به تو یا به یکی از اولیای من ناسزا گفت، جنگ و انکار کرد و به مخالف آنچه‌که شما بر آن هستید معتقد شد هلاک می‌شود.

به جانم سوگند معاویه اگر بر تو، و بر طلحه و زبیر طلب رحمت کردم طلب رحمتم برای شما و طلب آمرزشم برای شما لعنت و عذابی بر شما بود و تو و طلحه و زبیر از نظر گناه بزرگتر و کوچکتر نیستید و از نظر بدعت و ضلالت کمتر از دو نفری که برای تو و رفیقت که خونخواه او هستی ظلم بر ما اهل بیت را برایتان پایه‌گذاری و مقدمه چینی کردند و شما را علیه ما تحریک کردند نیستید خداوند تبارک و تعالی فرمود: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُؤْمِنُونَ بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ وَيَقُولُونَ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ هَؤُلاء أَهْدَى مِنَ الَّذِينَ آمَنُواْ سَبِيلاً * أُوْلَـئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللّهُ وَمَن يَلْعَنِ اللّهُ فَلَن تَجِدَ لَهُ نَصِيرًا * أَمْ لَهُمْ نَصِيبٌ مِّنَ الْمُلْكِ فَإِذًا لاَّ يُؤْتُونَ النَّاسَ نَقِيرًا * أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللّهُ مِن فَضْلِهِ» {آیا کسانی را که از کتاب [آسمانی] نصیبی یافته اند ندیده ای که به جبت و طاغوت ایمان دارند و در باره کسانی که کفر ورزیده اند می گویند اینان از کسانی که ایمان آورده اند راه یافته ترند، ایناناند که خدا لعنتشان کرده و هر که را خدا لعنت کند هرگز برای او یاوری نخواهی یافت، آیا آنان نصیبی از حکومت دارند [اگر هم داشتند] به قدر نقطه پشت هسته خرمایی [چیزی] به مردم نمی دادند، بلکه به مردم برای آنچه خدا از فضل خویش به آنان عطا کرده رشک می ورزند} و مردم و رشک‌ورزیده‌شدگان ما هستیم. و فرمود: «فَقَدْ آتَيْنَآ آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَآتَيْنَاهُم مُّلْكًا عَظِيمًا» {در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم} و ملک بزرگ این است که در میان آنان ائمه قرار دهد که هر که از خدا اطاعت کرد از آنان اطاعت می‌کند و هر که از خدا، کتاب، حکمت و نبوت سرکشی کرد از آنان سرکشی می‌کند پس چرا آن را در آل ابراهیم اقرار می‌کنید اما در آل محمد صلّی الله علیه و آله انکار می‌کنید.

ای معاویه اگر تو و رفیقت و کسانی‌که از میان عوام اهل شام، یمن و بادیه‌نشینان، بادیه‌نشینان ربیعه و مضر و جفاکاران بر امت به آن کفر بورزید خداوند قومی که کافر آن نیستند را بر آن گمارده است. - . اقتباسی از آیه ۸۹ سوره انعام: «فَإِن يَكْفُرْ بِهَا هَـؤُلاء فَقَدْ وَكَّلْنَا بِهَا قَوْمًا لَّيْسُواْ بِهَا بِكَافِرِينَ» -

ای معاویه قرآن حق، نور، هدایت، رحمت و شفایی برای مؤمنان است و کسانی‌که ایمان نمی‌آورند در گوشهایشان سنگینی

است و [گویی] آنان را از جایی دور نـدا می دهند. - . اشاره به آیه ۴۴ سوره فصّلت: «قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاء وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ عَلَيْهِمْ عَمًى» -

ای معاویه خداوند گروهی از گروه‌های ضـلالت و دعوت‌کنندگان به‌سوی آتش را رها نکرده است مگر اینکه در قرآن به آن پاسـخ داده و بر آنـان حجـت آورده است و از پیروی آنـان نهی فرمـوده است و در میـان آنـان قرآن نـاطقی فرسـتاده است که کسـانی‌که آن را دریافتنـد دریافتنـد و کسانی که از آن جاهل هسـتند جاهلنـد من از رسول الله صلّی الله علیه و آله شـنیدم که می‌فرمـود: در قرآن هیـچ آیـه‌ای نیست مگر اینکه ظـاهر و بـاطنی دارد و هیـچ حرفی نیست مگر اینکه تـأویلی دارد: «وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلاَّ اللّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» {تاویلش را جز خـدا و ریشه داران در دانش کسـی نمی دانـد} ـــدر روایتی دیگر: و هیچ حرفی از آن نیست مگر اینکه حد مطلعی بر ظاهر، باطن و تأویل قرآن دارد {تاویلش را جز خدا و ریشه داران در دانش کسـی نمی دانـد}ـــ ریشه‌داران در دانش مـا خانـدان محمـد هستیم و خداونـد سایر امت را امر فرموده است که بگوینـد: به آن ایمان آوردیم و همه آنهـا از جـانب پروردگارمـان است و جز اولـو الألبـاب ذکر نمی‌کنـد و اینکه امر را به مـا بسـپارند و به سوی ما بازگرداننـد و خداونـد فرموده است: {و اگر آن را به پیامبر و اولیای امر خود ارجاع کنند قطعا از میان آنان کسانی اند که [می توانند درست و نادرست] آن را دریابند} آنان همان کسانی هستند که درباره آن سؤال می‌کنند و آن را طلب می‌کنند.

به جـانم سوگنـد زمـانی‌که رسول الله صلّی الله علیه و آله وفـات کرد مردم برای مـا سـر فرود آوردنـد و از ما پیروی کردنـد و امرشان را به ما واگذار کردند تا بالای سر و زیر پایشان بخورند. زمانی‌که ای معاویه تو طمع کردی بیشتر از آنچه‌که ما آنان را از دست بـدهیم آنها ما را از دست دادند و خداوند درباره من و تو آیاتی از سوره‌ای خاص را نازل کرده است که مردم آن را براسـاس ظـاهرش تفسـیر می‌کننـد و از باطن آن آگاهی ندارنـد و آن در سوره الحاقه است: فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ... و وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ... و آن اینکه هر امام ضـلالت و امام هدایت خوانده می‌شود درحالی‌که همراه هر یک از آنان یارانشان است که بـا او بیعت کرده‌انـد پس من و تو خوانـده می‌شویم ای معـاویه درحـالی‌که تو صاحب سلسـله‌ای هستی که می‌گویـد: «فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهْ * وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيهْ» { ای کاش کتابم را دریافت نکرده بودم، و از حساب خود خبردار نشـده بودم} از رسول الله شنیدم که آن را می‌فرمود و همچنین برای هر امام ضلالت که قبل از تو باشد یا پس از تو باشد نیز نظیر این حقـارت و عـذاب خـداست و این کلام خداونـد دربـاره شـما نـازل شـده‌است : «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي القُرْآنِ» - . آیه ۶۰ از سوره اسراء - {و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم و [نیز] آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمـایش مردم قرار نـدادیم} و آن اینکه رسـول‌الله دوازده امـام ضـلالت را بر روی منـبرش مشاهـده کرد که مردم را مردم را به عقب بـاز می‌گردانیـد، دو مرد از قریش و ده مرد از بنی‌امیه که اولین این ده تن رفیق توست که خونخواه او هسـتی و تـو و پسـرت و هفت تن از فرزنـدان حکم بن عـاص که اولین آنهـا مروان است و رسول الله او را نفرین و طرد کرد و زمانی‌که از نبی‌مان رسول الله می‌شنیدم او متولد نشده بود.

ما اهل بیت هستیم خداوند آخرت را برای ما بر دنیا برگزید از روی ثواب دنیا را برایمان نپسندید و تو، وزیر و رفیق حقیرت از رسول‌الله شـنیده‌اید که می‌فرماید: زمانی‌که پسـران ابی العاص به سـی مرد برسـند کتاب خدا را درآمد، بندگان خدا را غلام و اموال خدا را سلسله‌وار بر می‌گزینند.

ای معاویه نبی خدایا زکریا با ارّه کشته شد، یحیی ذبح شد و قومش او را کشتند درحالی‌که او آنان را به‌سوی خدا دعوت می‌کرد و این به جهت خواری دنیا بر خدا بود که اولیای شیطان با اولیای رحمن مبارزه کرده‌اند. خداوند فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللّهِ وَيَقْتُلُونَ النَّبِيِّينَ بِغَيْرِ حَقٍّ وَيَقْتُلُونَ الِّذِينَ يَأْمُرُونَ بِالْقِسْطِ مِنَ النَّاسِ فَبَشِّرْهُم بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» {کسانی که به آیات خدا کفر می ورزند و پیامبران را بناحق می کشند و دادگستران را به قتل می رسانند آنان را از عذابی دردناک خبر ده}

ای معاویه رسول خدا به من خبر داده است که امتش محاسنم را از خون سرم رنگین می‌کنند درحالی‌که شهید می‌شوم و پس از من تو بر امت ولایت می‌یابی و با نیرنگ پسرم حسن را با سم به قتل خواهی رساند و یزید که نفرین خدا بر او باد پسرم حسین را به قتل خواهد رساند و ابن الزانیه، آن را از او ولایت می‌گیرد. و پس از تو هفت تن از فرزندان ابی العاص و فرزند مروان بن حکم و پنج تن از فرزندان او بر امت ولایت خواهند یافت در تکمیل آن ۱۲ امامی که رسول الله صلّی الله علیه و آله دیده است که بسان جهیدن میمون بر منبر می‌پرند و امت را از دین خدا به عقب باز می‌گردانند و آنها در روز قیامت شدیدترین عذاب را خواهند داشت و خلافت با پرچم‌های سیاهی که از مشرق روی می‌کند از آنان خارج خواهند شد، خداوند آنان را به وسیله آنها ذلیل می‌کند و زیر هر سنگی آنان را می‌کشد و مردی از فرزندان تو حرام‌زاده خشن، خشک، بیماردل، گستاخ، سنگدل قاسی است که خداوند رقت و رحمت را از دلش جدا کرده است و دایی‌هایش از کلب هستند گویی که اکنون به او نگاه می‌کنم و اگر بخواهم نام او را می‌آورم توصیفش می‌کنم و می‌گویم که او چند سال دارد، او سپاهی به‌سوی مدینه گسیل می‌دارد و آنها در آن داخل می‌شوند و در قتل و فواحش در آن زیاده‌روی و مردی پاک و متقی از فرزندان من که با قسط و عدل زمین را آکنده می‌کند چنانکه از ظلم و ستم آکنده است از آنان می‌گریزد و من اسم او را و اینکه در آن روز چند سال دارد و علامتش چیست را می‌دانم، و او از فرزندان پسرم حسین که پسرت یزید می‌کشد است او خون‌خواه پدرش است، پس به‌سوی مکه می‌گریزد و صاحب آن لشکر مردی پاک و بی‌گناه از فرزندان مرا در نزدیکی احجار الزیت به قتل می‌رساند سپس آن لشکر به‌سوی مکه حرکت می‌کند و من نام فرمانده آنان، تعداد، اسماء، نشانه‌های اسبان آنان را می‌دانم و زمانی‌که وارد بیداء شوند زمین بر آنان استوار شد در خاک فرو رفتند خداوند فرمود: «وَلَوْ تَرَى إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ» {و ای کاش می دیدی هنگامی را که [کافران] وحشت زده اند [آنجا که راه] گریزی نمانده است و از جایی نزدیک گرفتار آمده اند}. گوید از زیر پاهایشان پس از آن لشکر غیر از یک مرد باقی نمی‌ماند که خداوند چهره اش را وارونه می‌گرداند و خداوند برای مهدی اقوامی را مبعوث می‌کنند که از گوشه‌های زمین جمع می‌شوند و بسان ابرهای پراکنده پاییز پراکنده می‌شود و به خدا سوگند من نام آنان، نام فرمانده آنان و محل اقامت رکاب‌های آنان را می‌دانم و مهدی وارد کعبه می‌شود و می‌گرید و تضرع می‌کند و خداوند فرمود: «أَمَّن يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ وَيَجْعَلُكُمْ خُلَفَاء الْأَرْضِ» {یا [کیست] آن کس که درمانده را چون وی را بخواند اجابت می کند و گرفتاری را برطرف می گرداند و شما را جانشینان این زمین قرار می دهد} و این خاص ما اهل بیت است.

آگاه باش به خدا سوگند ای معاویه این نامه را درحالی برایت نوشتم که می‌دانم که تو از آن بهره نمی‌گیری و زمانی‌که خبر دادم که تو و بعد از تو پسرت امر را بر عهده می‌گیرید شادمان می‌شوی زیرا آخرت در خاطر تو نیست و تو در آخرت از کافران هستی و پشیمان خواهی شد، چنانکه کسی‌که این امر را برای تو بنا نهاد و تو را علیه ما تحریک کرد، پشیمان شد آنگاه که پشیمانی سودی برایش نداشت.

و از اموری که مرا به چنین نامه‌ای فراخواند این است که به کاتبم امر کردم که از آن برای پیروان و اصحابم نسخه‌ای بنویسد شاید خداوند با آن به آنان فایده‌ای رساند یا اینکه یکی از گماشتگان تو آن را بخواند و خداوند به‌وسیله آن و ما او را از گمراهی به‌سوی هدایت و از ظلم تو و یارانت و از فتنه شما خارج سازد و دوست داشتم که علیه تو اقامه حجت کنم.

پس معاویه برای او نوشت: ای ابوالحسن تصاحب آخرت گوارای تو باد و تصاحب دنیا گوارای ما باد.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری مالأته علی الأمر ممالاه ساعدته علیه و شایعته و فی الحدیث ما قتلت عثمان و لا مالأت علی قتله و قال القود القصاص و أقدت القاتل بالقتیل أی قتلته به یقال أقاده السلطان من أخیه و استقدت الحاکم أی سألته أن یقید القاتل بالقتیل و قال زاح الشیء بعد و ذهب ما علیها لون اللون الدقل و هو أردأ التمر أی ما ذکرت فی حجتک کلها قویه لیس فیها کلام شعیف تشبیها بهذا النوع من التمر و قال الجوهری قولهم وَافَقَ شَنٌّ طَبَقَهَ (1)قال ابن السکیت هو شن بن أفصی بن عبد القیس و طبق

۱- ۱ و شن حی بن عبد القیس و هو شن بن أقصی بن عبد القیس بن أفصی بن دعمه بن جدیله بن أسد بن ربیعه بن نزار منهم الأعور الشنی و فی المثل وافق شن طبقه . کذا فی هامش هذا المقام من البحار ط الکمبانیّ.

حی من إیاد و کانت شن لا یقام لها فواقعتها طبق فانتصفت منها فقیل وافق شن طبقه وافقه فاعتنقه انتهی.

و سیأتی الکلام فیه و فی أجزاء الخبر.

**[ترجمه]جوهری گوید: مالأته علی الأمر ممالاه: او را علیه آن امر یاری و همراهی کردم و در حدیث آمده است: ما قتلت عثمان و ما مالأت علی قتله عثمان را نکشتم و بر قتل او یاری نکردم. و گوید: القود یعنی قصاص، و أقدت القاتل بالقتیل یعنی او را به‌خاطر مقتول به قتل رساندم، گفته می‌شود: أقاده السلطان من أخیه و استقدت الحاکم یعنی از حاکم خواستم که قاتل را به سبب مقتول قصاص کند. و گوید: زاح الشیئ: دور شد و از بین رفت. «ما علیها لون» اللون یعنی دقل که آن بدترین نوع خرماست یعنی آنچه‌که در حجت تو بیان کردم همگی قوی است و در آن کلام ضعیفی نیست در تشبیه به این نوع خرما. و جوهری گوید: این کلام آنان: وافق شنّ طبقه: ابن سکیت گوید: او شنّ بن أفصی بن عبد القیس است و طبق، قبیله‌ای از أیاد است و شن چنان بود که کسی را یارای هماوردی با نبود، پس طبقه با او پنجه افکند ــ در پاسخ به سؤالاتش ــ و نیمی از آن را ستاند؛ پس گفته شد وافق شن طبقه، و با او موافقت کرد و به اوگردن نهاد. پایان. و سخن درباره آن و بعضی بخش‌های این روایت به زودی خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۴۲۲»

(۱)نی، الغیبه للنعمانی ابْنُ عُقْدَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ وَ عَبْدُ الْعَزِیزِ وَ عَبْدُ الْوَاحِدِ ابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ یُونُسَ عَنْ رِجَالِهِمْ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مَعْمَرِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ وَ أَخْبَرَنَا بِهِ مِنْ غَیْرِ هَذِهِ الطُّرُقِ هَارُونُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ الْمُعَلَّی الْهَمْدَانِیِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ جَامِعِ بْنِ عَمْرٍو الْکِنْدِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُبَارَکِ شَیْخٍ لَنَا کُوفِیٍّ ثِقَةٍ عَنْ عَبْدِ الرَّزَّاقِ بْنِ هَمَّامٍ عَنْ مَعْمَرٍ عَنْ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُلَیْمٍ وَ ذَکَرَ أَبَانٌ أَنَّهُ سَمِعَهُ أَیْضاً عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِی سَلَمَةَ قَالَ مَعْمَرٌ وَ ذَکَرَ إِبْرَاهِیمُ الْعَبْدِیُّ أَنَّهُ أَیْضاً سَمِعَهُ عَنْ عُمَرَ بْنِ أَبِی سَلَمَةَ عَنْ سُلَیْمٍ أَنَّ مُعَاوِیَةَ لَمَّا دَعَا أَبَا الدَّرْدَاءِ وَ أَبَا هُرَیْرَةَ وَ نَحْنُ مَعَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فِی صِفِّینَ فَحَمَّلَهُمَا الرِّسَالَةَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَدَّیَاهَا إِلَیْهِ قَالَ قَدْ بَلَّغْتُمَانِی مَا أَرْسَلَکُمَا بِهِ مُعَاوِیَةُ فَاسْتَمِعَا مِنِّی وَ أَبْلِغَاهُ عَنِّی کَمَا بَلَّغْتُمَانِی قَالا نَعَمْ فَأَجَابَهُ عَلِیٌّ علیه السلام الْجَوَابَ بِطُولِهِ حَتَّی انْتَهَی إِلَی ذِکْرِ نَصْبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِیَّاهُ بِغَدِیرِ خُمٍّ وَ سَاقَ الْحَدِیثَ نَحْواً مِمَّا رَوَیْنَا مِنْ کِتَابِ سُلَیْمٍ إِلَی قَوْلِهِ فَانْطَلَقَ أَبُو الدَّرْدَاءِ وَ أَبُو هُرَیْرَةَ فَحَدَّثَا مُعَاوِیَةَ بِکُلِّ مَا قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ اسْتَشْهَدَ عَلَیْهِ وَ مَا رَدَّ عَلَیْهِ النَّاسُ وَ شَهِدُوا بِهِ.

۱- ۴۲۲- رواه النعمانیّ رحمه اللّه فی الحدیث: ۸ من الباب: ۴ من کتاب الغیبه ص ۴۵ ط ۲.

**[ترجمه]غیبه النعمـانی - . نعمانی آن را در حـدیث ۸ از باب ۴ کتـاب الغیبه ص ۴۵ چـاپ دوم روایـت کرده است. - : ابن عقده، محمد بن همّام، عبدالعزیز و عبدالجبار دو پسر عبدالله بن یونس از رجال خود، از عبدالرزاق بن همّام، از معمر بن راشد، از ابـان بن ابی عیاش. و از طریقی غیر از طرق هارون بن محمـد، از احمـد بن عبیـدالله بن جعفر بن معلّی همـدانی، از عمرو بن جامع بن عمرو کنـدی، از عبدالله بن مبارک که پیرمردی از ماست و کوفی و از ثقات است، از عبدالرزاق بن تمام، از معمّر، از ابو عیّاش از سلیم آن را به ما خبر داده‌است و ابان ذکر کرده‌است که آن را از عمر بن ابی سلمه نیز شنیده‌است.

سلیم گوید: معاویه زمانی که ابودرداء و ابوهریره را فراخواند ما در صفین همراه امیرمؤمنان علیه السّلام بودیم پس آن‌دو نامه را به‌سوی امیرمؤمنان آوردند و آن را به او سپردند. فرمود: آنچه‌که معاویه شـما را به‌وسـیله آن فرستاده است ابلاغ کردید پس از من بشنوید و آن را از من به او ابلاغ کنید چنانکه به من ابلاغ کردید. گفتند: بله پس علی علیه السّلام این جواب را با طول آن بیان کرد تا اینکه به ذکر منصوب کردن رسول الله صلّی الله علیه و آله در غدیر خم او را، پایان گرفت.

و حدیث را شبیه به آنچه‌که از کتاب سـلیم بیان کردیم تا این سخن او: پس ابودرداء و ابوهریره رفتند و همه آنچه‌که علی علیه السّلام فرمود، و برخود شهادت خواست و آنچه‌که مردم به او پاسخ دادند و به آن گواهی دادند را برای معاویه نقل کردند .

**[ترجمه]

باب ۱۷ باب ما ورد فی معاویه و عمرو بن العاص و أولیائهما و قد مضی بعضها فی باب مثالب بنی أمیه

الأخبار

«۴۲۳»

(۱)فس، تفسیر القمی وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ خِیانَهً فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ عَلی سَواءٍ نَزَلَتْ فِی مُعَاوِیَهَ لَمَّا خَانَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام.

**[ترجمه]تفسیر علی ابن ابراهیم - . علی بن ابراهیم آن را در تفسیر آیه ۵۸ از سوره انفال روایت کرده است.

و بحرانی آن را از او در تفسـیر آیه کریمه از تفسـیر برهان: ج۲ ص ۹۰ چـاپ سوم روایت کرده است. - : «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ خِيَانَهً فَانبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاء» {و اگر از گروهی بیم خیـانت داری [پیمانشـان را] به سویشـان بینـداز [تـا طرفین] به طور یکسان [بدانند که پیمان گسسته است]} درباره معاویه آنگاه که به امیرمؤمنان علیه السّلام خیانت کرد نازل شد.

**[ترجمه]

بیان

لعل المراد أن أمیر المؤمنین عمل بهـذا الحکم فی معاویه قال البیضاوی و وَ إِمَّا تَخافَنَّ مِنْ قَوْمٍ معاهـدین خیانه نقض عهـد تلوح لک فَانْبِذْ إِلَیْهِمْ فاطرح إلیهم عهدهم عَلی سَواءٍ علی عدل أو طریق قصد فی العداوه و لا تناجزهم الحرب فإنه یکون خیانه منک

أو على سواء فى الخوف أو العلم بنقض العهد.

**[ترجمه]شايد مقصود اين است كه اميرمؤمنان عليه السّلام درباره معاويه به اين حكم عمل كرد. بيضاوى گويد: «وَإِمَّا تَخَافَنَّ مِن قَوْمٍ» درحالى‌كه خيانت نقض پيمانى كه بر تو آشكار مى‌شود را با يكديگر پيمان بسته‌اند: «فَانبِذْ إِلَيْهِمْ»، پس عهد آنها را به‌سوى آنان رها كن. «عَلَى سَوَاءٍ» براساس عدل يا بر طريق ميانه‌روى در دشمنى درحالى‌كه در جنگ با آنان نزاع نمى‌كنى كه آن خيانتى از جانب توست يا به طور يكسان در ترس يا علم به پيمان شكنى.

**[ترجمه]

«۴۲۴»

(۲)قب، المناقب لابن شهرآشوب المحاضرات عَنِ الرَّاغِبِ أَنَّهُ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَا يَمُوتُ ابْنُ هِنْدٍ حَتَّى يُعَلِّقَ الصَّلِيبَ فِي عُنُقِهِ- وَ قَدْ رَوَاهُ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ وَ ابْنُ شِهَابٍ الزُّهْرِيُّ وَ الْأَعْثَمُ الْكُوفِيُّ وَ أَبُو حَيَّانَ التَّوْحِيدِيُّ وَ أَبُو الثَّلَّاجِ فِي جَمَاعَةٍ

ص: ۱۶۱

۱- ۴۲۳- رواه علىّ بن إبراهيم فى تفسير الآيه: ۵۸ من سوره الأنفال: ۸. و رواه عنه البحرانىّ فى تفسير الآيه الكريمه من تفسير البرهان: ج ۲ ص ۹۰ ط ۳.

۲- ۴۲۴- المناقب لابن شهرآشوب، فصل «فى إخباره بالغيب»، ج ۲ ص ۲۵۹، ط ايران.

فَكَانَ كَمَا قَالَ عليه السلام.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . المناقب ابن شهر آشوب، فصل «فی إحباره بالعیب» ج۲، ص ۲۵۹ چاپ ایران - : در محاضراتی از راغب آمده‌است که امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: پسر هند نمی‌میرد مگر اینکه صلیبی در گردنش آویخته شود. و احنف بن قیس، ابن شهاب زهری، اعثم کوفی، ابو حیان توحیدی، و ابو ثلاج در جمعی آن را روایت کرده‌اند و چنانکه امام علیه السّلام فرموده بود شد.

**[ترجمه]

«۴۲۵»

(۱)فس، تفسیر القمی وَ مَنْ یَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فِی وَلَایَهِ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَإِنَّ لَهُ نارَ جَهَنَّمَ خالِدِینَ فِیها أَبَداً قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ أَنْتَ قَسِیمُ النَّارِ تَقُولُ هَذَا لِی وَ هَذَا لَکَ قَالُوا فَمَتَی یَکُونُ مَتَی مَا تَعِدُنَا یَا مُحَمَّدُ مِنْ أَمْرِ عَلِیٍّ وَ النَّارِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی حَتَّی إِذا رَأَوْا ما یُوعَدُونَ یَعْنِی الْمَوْتَ وَ الْقِیَامَهَ فَسَیَعْلَمُونَ یَعْنِی فُلَاناً وَ فُلَاناً وَ فُلَاناً وَ مُعَاوِیَهَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ أَصْحَابَ الضَّغَائِنِ مِنْ قُرَیْشٍ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً (۲)

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم - . علی بن ابراهیم آن را در تفسیر آیه کریمه ۲۳ سوره جن از تفسیرش روایت کرده است. - : «وَمَن یَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ _ فی ولایه علی صلوات الله علیه _ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدِینَ فِیهَا أَبَدًا» {و هر کس خدا و پیامبرش را نافرمانی کند _ در ولایت علی علیه السّلام _ قطعا آتش دوزخ برای اوست و جاودانه در آن خواهند ماند}. نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: ای علی تو قسیم آتش هستی درحالی‌که می گویی: این برای من و این برای توست. گفتند: پس چه زمانی است؟ ای محمد در خصوص امر علی و آتش چه زمانی را به ما وعده می‌دهی؟ پس خداوند متعال نازل فرمود: «حَتَّی إِذَا رَأَوْا مَا یُوعَدُونَ» {[باش] تا آنچه را وعده داده می شوند ببینند}، یعنی مرگ و قیامت «فَسَیَعْلَمُونَ» {آنگاه دریابند} منظورش فلانی، فلانی و معاویه، عمروبن عاص و کینه توزان قریش است: «مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا» {که یاور چه کسی ضعیف تر و کدام یک شماره اش کمتر است.}

**[ترجمه]

«۴۲۶»

(۳)فس، تفسیر القمی مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ زِیَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنِ ابْنِ بُکَیْرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِیَادٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ فِی قَوْلِهِ وَ أَنَّا لا نَدْرِی أَ شَرٌّ أُرِیدَ بِمَنْ فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَداً فَقَالَ لَا بَلْ وَ اللَّهِ شَرٌّ أُرِیدَ بِهِمْ حِینَ بَایَعُوا مُعَاوِیَهَ وَ تَرَکُوا الْحَسَنَ بْنَ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم - . علی بن ابراهیم در تفسیر آیه ۱۰ از سوره جن از تفسیرش این را روایت کرد. - : حسن بن زیاد گوید: ابو عبدالله علیه السّلام درباره این کلام خداوند: «و أَنَّا لَا نَدْرِی أَشَرٌّ أُرِیدَ بِمَن فِی الْأَرْضِ أَمْ أَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ

رَشَدًا» {و ما [درست] نمی دانیم که آیا برای کسانی که در زمینند بدی خواسته شده یا پروردگارشان برایشان هدایت خواسته است} می‌فرمود: پس گفت: خیر بلکه به خدا سوگند شری است که آنگاه که با معاویه بیعت کردند و حسن بن علی علیه السّلام را رها کردند برای آنان خواسته می‌شود.

**[ترجمه]

«۴۲۷»

(۴)ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام بِإِسْنَادِ التَّمِیمِیِّ عَنِ الرِّضَا علیه السلام عَنْ آبَائِهِ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ: لَقَدْ عَلِمَ الْمُسْتَحْفَظُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

ص: ۱۶۲

۱- ۴۲۵- رواه علیّ بن إبراهیم فی تفسیر الآیه الکریمه و هی الآیه: ۲۳ من سوره الجن: ۷۲ من تفسیره. و رواه أیضا عنه السیّد هاشم البحرانیّ رحمه اللّه فی تفسیر الآیه الکریمه من سوره الجن من تفسیر البرهان: ج ۴ ص ۳۹۳.
۲- ۲ هذا هو الظاهر، و فی أصلی: «فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً» یعنی فلانا و فلانا و فلانا و معاویه و عمرو بن العاص و أصحاب الضغائن من قریش «مَنْ أَضْعَفُ ناصِراً وَ أَقَلُّ عَدَداً».
۳- ۴۲۶- رواه علیّ بن إبراهیم رحمه اللّه فی تفسیر الآیه: ۱۰ من سوره الجن من تفسیره.
۴- ۴۲۷- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی أواخر الباب: ۳۱ تحت الرقم: ۲۷۵ منه من کتاب عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۶۳، و فی ط بیروت ص ۶۹.

أَنَّ أَهْلَ صِفِّينَ قَدْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَرى

**[ترجمه]عيون اخبار الرضا - . شيخ صدوق آن را در اواخر باب ۳۱ ذيل شماره ۲۷۵ از كتاب عيون أخبار رضا عليه السلام: ج۲، ص ۶۳ و در چاپ بيروت ص ۶۹ روايت كرده است. - : اميرمؤمنان عليه السّلام فرمود: مستحفظون از اصحاب رسول‌الله دانسته‌اند كه خداوند اهل صفين را بر زبان نبی‌اش نفرين كرده‌است و هر كه افترا زند ناكام می‌ماند .

**[ترجمه]

«۴۲۸»

(۱)فس، تفسير القمی فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى فَإِنَّهُ كَانَ سَبَبُ نُزُولِهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله دَعَا إِلَى بَيْعَةِ عَلِيٍّ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَلَمَّا بَلَّغَ النَّاسَ وَ أَخْبَرَهُمْ فِي عَلِيٍّ مَا أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْبِرَهُمْ بِهِ رَجَعُوا النَّاسُ فَاتَّكَأَ مُعَاوِيَةُ عَلَى الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَ أَبِي مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ ثُمَّ أَقْبَلَ يَتَمَطَّى نَحْوَ أَهْلِهِ وَ يَقُولُ وَ اللَّهِ مَا نُقِرُّ لِعَلِيٍّ بِالْوَلَايَةِ أَبَداً وَ لَا نُصَدِّقُ مُحَمَّداً مَقَالَتَهُ فِيهِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ جَلَّ ذِكْرُهُ فَلا صَدَّقَ وَ لا صَلَّى وَ لكِنْ كَذَّبَ وَ تَوَلَّى ثُمَّ ذَهَبَ إِلى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى أَوْلى لَكَ فَأَوْلى وَعِيداً لِلْفَاسِقِ فَصَعِدَ رَسُولُ اللَّهِ الْمِنْبَرَ وَ هُوَ يُرِيدُ الْبَرَاءَةَ مِنْهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ لا تُحَرِّكْ بِهِ لِسانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ فَسَكَتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ لَمْ يُسَمِّهِ.

**[ترجمه]تفسير علی بن ابراهيم - . علی بن ابراهيم آن را در تفسير آيه كريمه از تفسيرش: ج۲، ص ۳۹۷، چاپ دوم روايت كرده است و بحرانی نيز از او و از ابن شهر آشوب در تفسير آيه كريمه از تفسير برهان: ج۴ ص ۴۰۶ روايت كرده است و فرات بن ابراهيم كوفی آن را با اسانيدی در تفسير سوره مباركه از تفسيرش ص ۱۹۵، چاپ اول روايت كرده است و حافظ حسكانی آن را از او در حديث ۱۰۴۰ از كتاب شواهد التنزيل: ج۲، ص۲۵۹ چاپ اول روايت كرده است. - : «فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى» {پس]گويند[تصديق نكرد و نماز برپا نداشت}: سبب نزول اين آيه اين است كه رسول الله صلّی الله عليه و آله در روز غدير خم به بيعت علی عليه السّلام فراخواند و زمانی‌كه به مردم ابلاغ كرد و آنچه‌كه خداوند اراده كرده كه به آنان خبر دهد را در خصوص علی به آنان خبر داد، مردم بازگشتند پس معاويه بر مغيره بن شعبه و ابوموسی اشعری تكيه داد پس به‌سوی قومش خرامان رفت درحالی‌كه می‌گفت: به خدا سوگند هرگز ولايت را برای علی اقرار نمی‌كنيم و گفته محمد را تأييد نمی‌كنيم پس خداوند نازل فرمود: «فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى * وَلَكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى* ثُمَّ ذَهَبَ إِلَى أَهْلِهِ يَتَمَطَّى * أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى * ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى» {پس]گويند[تصديق نكرد و نماز برپا نداشت، بلكه تكذيب كرد و روی گردانيد، پس خرامان به سوی اهل خويش رفت! وای بر تو! پس وای]بر تو![}، به‌عنوان تهديدی برای فاسق، پس رسول الله به قصد اعلام برائت از او از منبر بالا رفت و خداوند نازل فرمود: « لَا تُحَرِّكْ بِهِ لِسَانَكَ لِتَعْجَلَ بِهِ» {زبانت را]در هنگام وحی[زود به حركت درنياور تا در خواندن]قرآن[شتابزدگی به خرج دهی} پس رسول‌الله سكوت كرد و نام او را بر زبان نياورد.

**[ترجمه]

بيان

فَلا صَدَّقَ من الصدق أو التصديق يَتَمَطَّى أى يتبختر افتخارا بذلك أَوْلى لَکَ ويل لک.

**[ترجمه]«فَلَا صَدَّقَ» از صدق یا تصدیق است، «یَتَمَطَّی» از روی افتخار به آن خرامان راه رفت، «أَوْلَی لَکَ فَأَوْلَی»: وای بر تو.

**[ترجمه]

«۴۲۹»

(۲)فس، تفسير القمی دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ الْمَسْجِدَ وَ فِيهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ الْحَكَمُ بْنُ

ص: ۱۶۳

۱- ۴۲۸- رواه علیّ بن إبراهيم رحمه اللّه فی تفسير الآيه الكريمه من تفسيره: ج ۲ ص ۳۹۷، ط ۲. و رواه البحرانیّ عنه و عن ابن شهر أشوب فی تفسير الآيه الكريمه من تفسير البرهان: ج ۴ ص ۴۰۶. و رواه بأسانيد فرات بن إبراهيم الكوفیّ رحمه اللّه فی تفسير السوره المباركه من تفسيره ص ۱۹۵ ط ۱.

۲- ۴۲۹- رواه علیّ بن إبراهيم رحمه اللّه فی تفسير الآيه الكريمه من تفسيره. و رواه عنه السيّد هاشم البحرانیّ رحمه اللّه فی تفسير الآيه الكريمه من تفسير البرهان: ج ۴ ص ۵۱۵. و كلمتا «عمرو بن» مقحمتان فی الحديث، أو أن لفظه «أبو» سقطت من الحديث أی و [كان] فيه أبو عمرو بن العاص و الحكم ...

أَبِی الْعَاصِ فَقَالَ عَمْرٌو یَا أَبَا الْأَبْتَرِ وَ کَانَ الرَّجُلُ فِی الْجَاهِلِیَّهِ إِذَا لَمْ یَکُنْ لَهُ وَلَدٌ یُسَمَّی أَبْتَرَ ثُمَّ قَالَ عَمْرٌو وَ إِنِّی لَأَشْنَأُ مُحَمَّداً أَیْ أُبْغِضُهُ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله إِنَّ شانِئَکَ أَیْ مُبْغِضَکَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ هُوَ الْأَبْتَرُ یَعْنِی لَا دِینَ لَهُ وَ لَا نَسَبَ.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم - . علی بن ابراهیم آن را در تفسیر آیه کریمه از تفسیرش روایت کرد و سید هاشم بحرانی نیز آن را در تفسیر آیه کریمه از تفسیر برهان: ج۴ ص ۵۱۵ روایت کرده است. - : رسول الله وارد مسجد شد و عمرو بن عاص و حکم بن ابی العاص در آن بودند پس عمرو گفت: یا ابو ابتر. و در جاهلیت به مردی که فرزند پسر نداشت ابو ابتر می گفتند سپس عمرو گفت: من با محمد دشمنی می کنم پس خداوند بر رسولش نازل فرمود: «إِنَّ شَانِئَکَ» یعنی دشمن تو عمرو بن عاص، «هُوَ الْأَبْتَرُ» یعنی نه دینی برای اوست و نه نسبی.

**[ترجمه]

«۴۳۰»

(۱)یب، تهذیب الأحکام ابْنُ طَرِیفٍ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَی أَهْلَ مَکَّهَ أَنْ یُؤَاجِرُوا دُورَهُمْ وَ أَنْ یُغْلِقُوا عَلَیْهَا أَبْوَاباً وَ قَالَ سَوَاءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ قَالَ وَ فَعَلَ ذَلِکَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ عُثْمَانُ وَ عَلِیٌّ علیه السلام حَتَّی کَانَ فِی زَمَنِ مُعَاوِیَهَ.

**[ترجمه]التهذیب - . شیخ طوسی آن را در کتاب حج از کتاب تهذیب الأحکام روایت کرده است، و نزدیک به ان را شیخ در حدیث ۱۰۴ از باب زیادات از کتاب تهذیب: ج۵ ص ۳۸۸ چاپ نجف روایت کرده است.

و نزدیک به آن را سید رضی الله عنه ذیل مختار ۶۷ از باب نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه روایت کرده است.

و در تفسیر آیه ۲۴ و مابعد آن از سوره حج در تفسیر برهان: ج۳ ص ۸۳-۸۴ چاپ ۳ شواهد. - :

ابن طریف، از ابن علوان، از جعفر، از پدرش از علی علیه السّلام روایت کرد که رسول‌الله اهل مکه را نهی فرمود که خانه‌های خود را کرایه بدهند و بر آن درهایی ببندند و فرمود: مقیم و بادیه‌نشین در آن برابر است. فرمود: و ابوبکر، عمر، عثمان و علی علیه السّلام چنین کردند تا اینکه زمان معاویه فرا رسید.

**[ترجمه]

«۴۳۱»

(۲)مع، معانی الأخبار الْمُکَتِّبُ عَنِ ابْنِ زَکَرِیَّا عَنِ ابْنِ حَبِیبٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ عُبَیْدٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ عَبْدِ الْغَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَدِیِّ بْنِ ثَابِتٍ عَنِ الْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ قَالَ: أَقْبَلَ أَبُو سُفْیَانَ وَ مُعَاوِیَهُ یَتْبَعُهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ الْعَنِ التَّابِعَ وَ الْمَتْبُوعَ اللَّهُمَّ عَلَیْکَ بِالْأُقَیْعِسِ قَالَ ابْنُ الْبَرَاءِ لِأَبِیهِ مَنِ الْأُقَیْعِسُ قَالَ مُعَاوِیَهُ.

**[ترجمه]معـانی الأخبـار - . شـیخ صـدوق آن را در بـاب معنی القعیس از کتـاب معـانی الأخبار، ج۲، ص ۳۲۷ چاپ نجف روایت کرده است. - : براء بن عازب گوید: ابوسـفیان آمد درحالی‌که معاویه به‌دنبال او بود پس رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: خدایا تابع و متبوع را نفرین کن اللهم أقیعس را بگیر، ابن براء به پدرش گفت أقعیس کیست: گفت معاویه.

**[ترجمه]

«۴۳۲»

(۳)کِتَابُ صِفِّینَ، مِثْلَهُ.

ص: ۱۶۴

---

۱ - ۴۳۰- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی کتاب الحـجّ من کتاب تهذیب الأحکام. و قریبا منه رواه الشـیخ رحمه اللّه فی الحدیث: ۱۰۴ من باب الزیادات من کتاب التهذیب: ج ۵ ص ۳۸۸ ط النجف. و قریبا منه رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی ذیل المختار: ۶۷ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج البلاغه. و فی تفسیر الآیه: ۲۴ و ما بعدها من سوره الحجّ فی تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۸۳- ۸۴ ط ۳ شواهد.

۲- ۴۳۱- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی الباب: معنی الاقیعس من کتاب معانی الأخبار: ج ۲ ص ۳۲۷ ط النجف.

۳- ۴۳۲- رواه نصـر بن مزاحم المنقریّ فی أوائـل الجزء الرابع من کتـاب صـفّین ص ۲۱۶ ط مصـر. و رواه العلامـه الامینی مع أحـادیث أخر فی معناه عن مصادر کثیره فی عنوان: «المغالات فی معاویه» من کتاب الغـدیر: ج ۱۰، ص ۱۳۹- ۱۷۷. و لاحظ ما رواه ابن أبی الحدید فی آخر شرحه علی المختار: ۵۴ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۶۰.

قال الصدوق رضی الله عنه الأقیعس تصغیر الأقعس و هو الملتوی العنق و القعاس التواء یأخذ فی العنق من ریح کأنما یکسره إلی ما وراءه و الأقعس العزیز الممتنع و یقال عز أقعس و القوعس الغلیظ العنق الشدید الظهر من کل شی ء و القعوس الشیخ الکبیر و القعس نقیض الحدب و الفعل قعس یقعس قعسا و الجمع قعساوات و قعس و القعساء من النمله الرافعه صدرها و ذنبها و الاقعنساس شده و التقاعس هو من تقاعس فلان إذا لم ینفذ و لم یمض لما کلف و مقاعس حی من تمیم.

**[ترجمه]کتاب صفین - . نصر بن مزاحم منقری آن را در اوائل جز چهارم از کتاب صفین ص ۲۱۶ چاپ مصر روایت کرده است و علامه امینی آن را به همراه احادیثی دیگر در باره این موضوع از منابع بسیاری در عنوان: (المغالات فی معاویه) از کتاب الغدیر: ج ۱۰، ۱۳۹-۱۷۷ روایت کرده است. آنچه که ابن ابی الحدید در آخر شرح خود بر مختار ۵۴ نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۶۰ روایت کرده است ملاحظه شود. - :

مشابه آن آمده.

صدوق گوید: أقیعس تصغیر اقعس است و او فرد پیچیده گردن است و قعاس خمیدگی است از وَرَم در گردن، گویی آن را به‌سمت پشت می‌شکند و الأقعس شکست‌ناپذیر و نفوذناپذیراست. و عز أقعس گفته می‌شود: القوس: گردن‌کلفت با پشتی محکم از هر چیز است، القعوس: پیرمرد کهنسال است، القعس متضاد گوژپشت است و فعل آن قعس یعقس قعساً و جمع آن قعساوات و قعس است. القعساء در خصوص مورچگان، مورچه‌ای با سینه و دم برآمده است. اقعناس، شدت است و التقاعس از ریشه تقاعس فلان است آنگاه که به تکلیف خود عمل نکند و دنبال اجرای آن نرود و مقاعس قبیله‌ای از تمیم است.

**[ترجمه]

«۴۳۳»

(۱)مع، معانی الأخبار ابْنُ الْوَلِیدِ عَنْ مُحَمَّدٍ الْعَطَّارِ وَ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِیسَ مَعاً عَنِ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ السَّیَّارِیِّ عَنِ الْحَکَمِ بْنِ سَالِمٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّا وَ آلَ أَبِی سُفْیَانَ أَهْلُ بَیْتَیْنِ تَعَادَیْنَا فِی اللَّهِ قُلْنَا صَدَقَ اللَّهُ وَ قَالُوا کَذَبَ اللَّهُ قَاتَلَ أَبُو سُفْیَانَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَاتَلَ مُعَاوِیَهُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ قَاتَلَ یَزِیدُ بْنُ مُعَاوِیَهَ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام وَ السُّفْیَانِیُّ یُقَاتِلُ الْقَائِمَ علیه السلام.

**[ترجمه]معانی الأخبار - . صدوق آن را در باب: «معنی قوله الصادق علیه السلام: إنا و آل أبی سفیان أهل بیتین تعادینا فی الله عز و جل» از کتاب معانی الأخبار: ج۲ ص ۳۲۸ چاپ نجف، و در اواسط شرحش بر مختار (۵۶) ج۱: ص ۷۹۴، چاپ بیروت روایت کرده است. - : امام صادق علیه السّلام فرمود: ما و خاندان ابوسفیان دو اهل بیت هستیم که بر سر خدا با یکدیگر دشمنی کردیم ما گفتیم: خدا راست گفت و آنها گفتند خدا دروغ گفت: ابوسفیان با رسول الله جنگید و معاویه با علی بن ابی طالب، و یزید بن معاویه با حسین بن علی جنگید و سفیانی با قائم علیه السّلام جنگ می کند.

**[ترجمه]

(۲)قب، المناقب لابن شهرآشوب كِتَابُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُؤَذِّنِ عَنْ أَبِی مُعَاوِیَهَ الضَّرِیرِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سُمَیٍّ عَنْ أَبِی صَالِحٍ عَنْ أَبِی هُرَیْرَهَ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ فِی تَفْسِیرِ ابْنِ جُرَیْجٍ عَنْ عَطَاءٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِی قَوْلِهِ أَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمِ الْحاكِمِینَ وَ قَدْ

ص: ۱۶۵

۱- ۴۳۳- رواه الصدوق رحمه اللّه فی الباب: «معنی قول الصادق علیه السلام: إنا و آل أبی سفیان أهل بیتین تعادینا فی اللّه عزّ و جلّ من كتاب معانی الأخبار: ج ۲ ص ۳۲۸ ط النجف. و فی أواسط شرحه علی المختار ۵۶ ج ۱، ص ۷۹۴، ط بیروت.

۲- ۴۳۴- رواه ابن شهرآشوب رحمه اللّه فی عنوان: «فصل فی طاعه علی و عصیانه» من مناقب آل أبی طالب: ج ۳ ص ۷ ط النجف. و رواه عنه البحرانیّ فی تفسیر الآیه الأخیره من سوره «التین: ۹۵» من تفسیر البرهان: ج ۴ ص ۴۷۷ ط ۳.

دَخَلَتِ الرِّوَايَاتُ بَعْضُهَا فِی بَعْضٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ فِی بَیْتِ أُمِّ هَانِئٍ فَزِعاً فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِکَ فَقَالَ یَا أُمَّ هَانِئٍ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَرَضَ عَلَیَّ فِی مَنَامِی الْقِیَامَهَ وَ أَهْوَالَهَا وَ الْجَنَّهَ وَ نَعِیمَهَا وَ النَّارَ وَ مَا فِیهَا وَ عَذَابَهَا فَأَطْلَعْتُ فِی النَّارِ فَإِذَا أَنَا بِمُعَاوِیَهَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَائِمَیْنِ فِی حَرِّ جَهَنَّمَ تَرْضَخُ رُءُوسَهُمَا الزَّبَانِیَهُ بِحِجَارَهٍ مِنْ جَمْرِ جَهَنَّمَ یَقُولُونَ لَهُمَا هَلْ آمَنْتُمَا بِوَلَایَهِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَیَخْرُجُ عَلِیٌّ مِنْ حِجَابِ الْعَظَمَهِ ضَاحِکاً مُسْتَبْشِراً وَ یُنَادِی حُکِمَ لِی وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ فَذَلِکَ قَوْلُهُ أَ لَیْسَ اللَّهُ بِأَحْکَمِ الْحاکِمِینَ فَیُبْعَثُ الْخَبِیثُ إِلَی النَّارِ وَ یَقُومُ عَلِیٌّ فِی الْمَوْقِفِ یَشْفَعُ فِی أَصْحَابِهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ شِیعَتِهِ.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . ابن شهر آشوب آن را در عنوان «فصل فی طاعه علیّ و عصیانه» از مناقب آل ابی طالب: ج۳، ص۷ چاپ نجف روایت کرده است و بحرانی آن را از او در تفسیر آیه اخیر از سوره التین/ ۹۵ از تفسیر برهان: ج۴، ص ۴۷۷ چاپ سوم روایت کرده است. - : ابن عباس درباره این کلام خداوند: «أليس الله بأحكم الحاكمين» گوید: روایات با یکدیگر متداخل است که نبی صلّی الله علیه و آله در خانه ام هانئ هراسان از خواب برخاست پس درباره آن از او سؤال کرد، فرمود: ای ام هانئ خداوند در خوابم قیامت و اهوال آن، بهشت و نعمت‌های آن، آتش و آنچه‌که در آن است و عذاب آن را به من نمایان ساخت پس به آتش نگاه کردم ناگهان با معاویه، عمرو بن عاص روبرو شدم که در حرارت جهنم ایستاده‌اند و فرشتگان عذاب با سنگ‌هایی از اخگر جهنم سر آنان را خرد می‌کنند و می‌گویند آیا به ولایت علی بن ابی طالب ایمان آوردید.

ابن عباس گوید پس علی خندان و شادمان از حجاب ظلمت خارج می‌شود و ندا برمی‌آورد: به پروردگار کعبه سوگند حکم از آن من است. که این، کلام خداوند است: «أليس الله بأحكم الحاكمين». پس خبیث به آتش فرستاده می‌شود و علی در موقف می‌ایستد درحالی‌که درباره اصحاب، اهل بیت و شیعه خود شفاعت می‌کند .

**[ترجمه]

«۴۳۵»

(۱)مع، معانی الأخبار ابْنُ الْمُتَوَکِّلِ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الثُّمَالِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مُعَاوِیَهُ یَکْتُبُ بَیْنَ یَدَیْهِ وَ أَهْوَی بِیَدِهِ إِلَی خَاصِرَتِهِ بِالسَّیْفِ مَنْ أَدْرَکَ هَذَا یَوْماً أَمِیراً فَلْیَبْقُرْ خَاصِرَتَهُ بِالسَّیْفِ فَرَآهُ رَجُلٌ مِمَّنْ سَمِعَ ذَلِکَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَوْماً وَ هُوَ یَخْطُبُ بِالشَّامِ عَلَی النَّاسِ فَاخْتَرَطَ سَیْفَهُ ثُمَّ مَشَی إِلَیْهِ فَحَالَ النَّاسُ بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُ فَقَالُوا یَا عَبْدَ اللَّهِ مَا لَکَ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَنْ أَدْرَکَ هَذَا یَوْماً أَمِیراً فَلْیَبْقُرْ خَاصِرَتَهُ بِالسَّیْفِ قَالَ فَقَالُوا أَ تَدْرِی مَنِ اسْتَعْمَلَهُ قَالَ لَا قَالُوا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عُمَرُ فَقَالَ الرَّجُلُ سمع [سَمْعاً] وَ طَاعَهً لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ.

**[ترجمه]معانی الأخبار - . شیخ صدوق آن را در باب: معنای استعانت نبی از معاویه در کتابت وحی، از کتاب معانی الأخبار، ج۲، ص ۳۲۸، چاپ نجف. و در ان آمده است: سمعاً و طاعهً - :

ثمالی گوید: از ابو جعفر شنیدیم که می‌گوید رسول‌الله درحالی‌که معاویه در حضور او کتابت می‌کند و دستش را به‌سوی

خاصره‌اش پایین آورده‌است فرمود هر که روزی این را به‌عنوان امیر ببیند خاصره‌اش را با شمیر بشکافد پس مردی از کسانی که آن را از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیده بود روزی او را دید درحالی‌که وی در شام بر مردم خطبه ایراد می‌کند پس شمشیر از نیام برآورد و به‌سوی او حرکت کرد و مردم بین آنان حائل شدند و گفتند: بنده خدا تو را چه می‌شود؟ گفت: شنیدم که رسول‌الله می‌فرمود: هر که روزی این را به‌عنوان امیر ببیند خاصره‌اش را با شمشیر بشکافد. ادامه داد: گفتند: آیا می‌دانی چه کسی او را به کار گمارد گفت: خیر، گفتند: امیرمؤمنان عمر، پس مرد گفت: اطاعت از امیرمؤمنان.

**[ترجمه]

بیان

بقره کمنعه شقه و وسعه.

**[ترجمه]بقره بر وزن منعه یعنی شکاف و وسیع کرد.

**[ترجمه]

«۴۳۶»

(۲)ن، عیون أخبار الرضا علیه السلام الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَیْهَقِیُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ یَحْیَی الصَّوْلِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ

ص: ۱۶۶

---

۱ – ۴۳۵- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی الباب: معنی استعانه النبیّ بمعاویه فی کتابه الوحی من کتاب معانی الأخبار: ج ۲ ص ۳۲۸ ط النجف. و فیه: سمعا و طاعه.

۲ – ۴۳۶- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی آخر الباب: ۳۲ من کتاب عیون أخبار الرضا- علیه السلام-: ج ۲ ص ۸۶ ط النجف.

مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: حَلَفَ رَجُلٌ بِخُرَاسَانَ بِالطَّلَاقِ أَنَّ مُعَاوِيَةَ لَيْسَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَيَّامَ كَانَ الرِّضَا عليه السلام بِهَا فَأَفْتَى الْفُقَهَاءُ بِطَلَاقِهَا فَسُئِلَ الرِّضَا عليه السلام فَأَفْتَى أَنَّهَا لَا تُطَلَّقُ فَكَتَبَ الْفُقَهَاءُ رُقْعَةً أَنْفَذُوهَا إِلَيْهِ وَ قَالُوا لَهُ مِنْ أَيْنَ قُلْتَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَنَّهَا لَمْ تُطَلَّقْ فَوَقَّعَ عليه السلام فِي رُقْعَتِهِمْ قُلْتُ هَذَا مِنْ رِوَايَتِكُمْ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ لِمُسْلِمَةِ الْفَتْحِ وَ قَدْ كَثُرُوا عَلَيْهِ أَنْتُمْ خَيْرٌ وَ أَصْحَابِي خَيْرٌ وَ لَا هِجْرَةَ بَعْدَ الْفَتْحِ فَأَبْطَلَ الْهِجْرَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ هَؤُلَاءِ أَصْحَاباً لَهُ فَرَجَعُوا إِلَى قَوْلِهِ.

**[ترجمه]تنبيه الخاطر - . شيخ صدوق آن را در آخر باب: ۳۲ از كتاب عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج۲، ص ۸۶ چاپ نجف روايت كرده است. - :

احمد بن محمد بن اسحاق از پدرش گويد: مردى در خراسان در ايامى كه رضا عليه السّلام در آنجا بود به طلاق عهد بست كه معاويه از اصحاب رسول‌الله صلّى الله عليه و آله نيست و فقهاء بر طلاق همسرش فتوا داد پس از رضا عليه السّلام سؤال شد و او فتوا داد كه وى طلاق داده نمى‌شود، و فقها نامه‌اى براى او نوشتند آن را نزد او بردند و به او گفتند: از كجا گفتى اى پسر رسول خدا كه او طلاق داده نمى‌شود، امام عليه السّلام در نامه آنان ثبت كرد: اين را از روايت شما از ابوسعيد خدرى گفتم كه رسول‌الله صلّى الله عليه و آله به مسلمه الفتح درحالى‌كه بر او جمع شده بودند فرمود: شما خوب و اصحاب من خوب هستند و بعد از فتح هيچ هجرتى نيست پس هجرت را باطل كرد و اينان را اصحابى براى خود قرار نداد پس به قول او برگشتند .

**[ترجمه]

«۴۳۷»

(۱)ل، الخصال ابْنُ مُوسَى عَنِ ابْنِ زَكَرِيَّا عَنِ ابْنِ حَبِيبٍ عَنْ نُصَيْرِ بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْلَى عَنْ يَحْيَى بْنِ سَلَمَةَ بْنِ كُهَيْلٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِي الْجَعْدِ عَنْ أَبِي حَرْبِ بْنِ أَبِي الْأَسْوَدِ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله يَقُولُ مِنْ شَرِّ خَلْقِ اللَّهِ خَمْسَةٌ إِبْلِيسُ وَ ابْنُ آدَمَ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ وَ فِرْعَوْنُ ذُو الْأَوْتَادِ وَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ رَدَّهُمْ عَنْ دِينِهِمْ وَ رَجُلٌ مِنْ هذا [هَذِهِ] الْأُمَّةِ يُبَايَعُ عَلَى كُفْرٍ عِنْدَ بَابِ لُدٍّ قَالَ ثُمَّ قَالَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُ مُعَاوِيَةَ يُبَايَعُ عِنْدَ لُدٍّ ذَكَرْتُ قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلَحِقْتُ بِعَلِيٍّ فَكُنْتُ مَعَهُ.

**[ترجمه]الخصال - . شيخ صدوق آن را در حديث آخر از باب خمسه از الخصال ج۱، ص ۳۱۹ چاپ نجف روايت كرده است. - :

نبى صلّى الله عليه و آله فرمود: از بدترين خلائق خدا پنج تن است: ابليس، پسر آدم كه برادرش را كشت، فرعون ذوالأوتاد، مردى از بنى‌اسرائيل كه آنان را از دينشان بازگرداند و مردى از اين امت كه بر دروازه لدّ بر كفر بيعت مى‌كند. سپس فرمود: من آنگاه كه معاويه در لدّ بيعت مى‌كرد سخن رسول‌الله صلّى الله عليه و آله را به ياد آوردم پس به على ملحق شدم و همراه او بودم.

**[ترجمه]

«۴۳۸»

(۲)کِتَابُ صِفِّینَ، لِنَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ یَحْیَی بْنِ یَعْلَی مِثْلَهُ

**[ترجمه]کتاب صفین - . نصر بن مزاحم آن را در اوائل جلد چهارم از کتاب صفین، ص ۲۱۷، چاپ مصر روایت کرده است. - :

تألیف نصر بن مزاحم از یحیی بن یعلی مشابه آن را آورده.

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی لد بالضم قریه بفلسطین یقتل عیسی علیه السلام الدجال عند بابها.

**[ترجمه]فیروز آبادی گوید «لدّ» با ضمه روستایی در فلسطین است که عیسی علیه السّلام دجّال را در دروازه آن می‌کشد.

**[ترجمه]

«۴۳۹»

(۳)یر، بصائر الدرجات الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ بَشِیرٍ النَّبَّالِ

۱- ۴۳۷- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی الحدیث الأخیر من باب الخمسه من الخصال ج ۱، ص ۳۱۹ ط ۳.
۲- ۴۳۸- رواه نصر بن مزاحم المنقریّ رحمه اللّه فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۷ ط مصر.
۳- ۴۳۹- رواه الصفار کتاب بصائر الدرجات فی باب أن الأئمّه یعرضون علیهم أعدائهم ح ۱، ص ۲۸۴، ط قم.

عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: کُنْتُ خَلْفَ أَبِی وَ هُوَ عَلَی بَغْلَتِهِ فَنَفَرَتْ بَغْلَتُهُ فَإِذَا رَجُلٌ شَیْخٌ فِی عُنُقِهِ سِلْسِلَهٌ وَ رَجُلٌ یَتْبَعُهُ فَقَالَ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ اسْقِنِی اسْقِنِی فَقَالَ الرَّجُلُ لَا تَسْقِهِ لَا سَقَاهُ اللَّهُ قَالَ وَ کَانَ الشَّیْخُ مُعَاوِیَهَ.

**[ترجمه]بصائر الدرجات - . صفار آن را در کتاب بصائر الدرجات، باب الأئمه یرضون علیهم أعدائهم، ج۱، ص۲۸۴، چاپ قم روایت کرده است. - : امام باقرعلیه السّلام فرمود: پشت سر پدرم درحالی‌که بر روی استرش بود، و استرش رم کرد پس با پیرمردی روبرو شدیم که در گردنش رشته‌ای بود و مردی دنبال او بود پس گفت: ای علی بن حسین مرا آب بده مرا آب بده. پس مرد گفت او را آب نده، خداوند او را آب ندهد، فرمود و آن پیرمرد معاویه لعنه الله بود.

**[ترجمه]

«۴۴۰»

(۱)ختص، الإختصاص أَیُّوبُ بْنُ نُوحٍ وَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُغِیرَهِ عَنِ الْعَبَّاسِ مِثْلَهُ.

**[ترجمه]اختصاص - . شیخ مفید آن را به همراه احادیثی دیگر با اسنادهایی دیگر در همین معنا در اواسط کتاب الاختصاص، ص۲۶۹، چاپ نجف روایت کرده است. - :

از ایوب بن نوح، حسن بن علی بن عبدالله بن مغیره از عباس مشابه آن را آورده.

**[ترجمه]

«۴۴۱»

(۲)یر، بصائر الدرجات مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَیْنِ عَنْ مُوسَی بْنِ سَعْدَانَ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ هَارُونَ بْنِ خَارِجَهَ عَنْ یَحْیَی بْنِ أُمِّ الطَّوِیلِ قَالَ: صَحِبْتُ عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ علیهما السلام فِی الْمَدِینَهِ إِلَی مَکَّهَ وَ هُوَ عَلَی بَغْلَتِهِ وَ أَنَا عَلَی رَاحِلَهٍ فَجُزْنَا وَادِیَ ضَجْنَانَ فَإِذَا نَحْنُ بِرَجُلٍ أَسْوَدَ فِی رَقَبَتِهِ سِلْسِلَهٌ قَالَ وَ هُوَ یَقُولُ یَا عَلِیَّ بْنَ الْحُسَیْنِ اسْقِنِی سَقَاکَ اللَّهُ قَالَ فَقَالَ عَلِیٌّ فَوَضَعَ رَأْسَهُ عَلَی صَدْرِهِ ثُمَّ حَرَّکَ دَابَّتَهُ قَالَ فَالْتَفَتُّ فَإِذَا رَجُلٌ یَجْذِبُهُ وَ هُوَ یَقُولُ لَا تَسْقِهِ لَا سَقَاهُ اللَّهُ قَالَ فَحَرَّکْتُ رَاحِلَتِی فَلَحِقْتُ بِعَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام قَالَ فَقَالَ لِی أَیَّ شَیْ ءٍ رَأَیْتَ فَأَخْبَرْتُهُ فَقَالَ ذَاکَ مُعَاوِیَهُ.

**[ترجمه]بصائر الدرجات - . صفار آن را در کتاب بصائر الدرجات، باب الأئمه یرضون علیهم أعدائهم، ج۱، ص۲۸۶ روایت کرده است. - : یحیی بن ام الطویل گوید: از مدینه تا مکه علی بن حسین را همراهی کردم درحالی‌که او بر استر و من بر شتر مادینه بودم و ار وادی ضجنان گذشتیم و ناگهان با مردی سیاه که در گردنش زنجیر است روبرو شدیم، ادامه داد، و او می‌گفت یا علی بن حسین مرا آب بده که خداوند تو را سیراب کند، راوی ادامه داد: پس علی فرمود، و سرش را بر سینه نهاد و چهارپایش را حرکت داد، توجه کردم پس مردی را دیدم که او را می‌کشید و می‌گفت، او را آب نده که خداوند او را سیراب نکند، راوی گوید: شترم را حرکت دادم و به علی بن حسین علیه السّلام رسیدم، پس به من فرمود: آیا چیزی دیدی، به

او خبر دادم، فرمود: او معاویه بود.

**[ترجمه]

«۴۴۲»

(۳)حه، فرحه الغری مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ بْنِ الذَّیَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ مَوْهُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاضِی عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمُبَارَکِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْوَاحِدِ عَنْ عَلِیٍّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عُقْبَهَ عَنْ سُلَیْمَانَ بْنِ الرَّبِیعِ عَنْ نَصْرِ بْنِ

ص: ۱۶۸

---

۱ - ۴۴۰- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه- مع أحادیث أخر بأسانید أخر فی معناه- فی أواسط کتاب الاختصاص ص ۲۶۹ ط النجف.

۲- ۴۴۱- رواه الصفار فی کتاب بصائر الدرجات. فی باب أن الأئمّه علیهم السلام یعرضون علیهم أعدائهم، ص ۲۸۶.

۳- ۴۴۲- رواه ابن طاوس رحمه اللّه فی کتاب فرحه الغریّ ص ۲۴، ط النجف. و قصه لعن معاویه علیّا علیه السلام و السبطین و حواریه مذکوره فی أواخر الجزء ۸ و هو الجزء الأخیر من کتاب صفّین ص ۵۵۳ ط مصر. و وراها أیضا الطبریّ فی ختام عنوان: «اجتماع الحکمین بدومه الجندل» من حوادث سنه: ۳۷ من تاریخه: ج ۵ ص ۷۱ ط بیروت.

مُزَاحِمٍ التَّمِيمِيِّ فِي كِتَابِ صِفِّينَ قَالَ: كَانَ مُعَاوِيَةُ إِذَا قَنَتَ لَعَنَ عَلِيّاً علیه السلام وَ ابْنَ عَبَّاسٍ وَ قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ وَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیهما السلام وَ لَمْ يُنْكَرْ ذَلِكَ عَلَيْهِ إِمَّا خَوْفاً مِنْ مُؤْمِنٍ أَوِ اعْتِقَاداً مِنْ جَاهِلٍ وَ كَانَ خَالِدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ أَسَدِ بْنِ كَرِيزِ بْنِ عَامِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ شَمْسِ بْنِ عَمْعَمَةَ بْنِ حَرِيزِ بْنِ شَقِّ بْنِ مُصْعَبِ بْنِ يَشْكُرَ بْنِ دَهْمِ بْنِ أَفْرَكَ بْنِ بَدِيرِ بْنِ قَسْرٍ الْقَسْرِيُّ يَقُولُ عَلَى الْمِنْبَرِ الْعَنُوا عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَإِنَّهُ لُصُّ بْنُ لُصٍّ بِضَمِّ اللَّامِ فَقَامَ إِلَيْهِ أَعْرَابِيٌّ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا أَعْلَمُ مِنْ أَيِّ شَيْ ءٍ أَعْجَبُ مِنْ سَبِّكَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَمْ مِنْ مَعْرِفَتِكَ بِالْعَرَبِيَّةِ.

**[ترجمه]فرحه الغری - . ابن طاووس ان را در کتاب فرحه الغری، ص ۲۴ چاپ نجف روایت کرده است و قصه لعن علی علیه السلام، سبطین و اصحابش توسط معاویه در اواخر جز ۸، جلد آخر کتاب صفین ص ۵۵۳ چاپ مصر مذکور است و طبری نیز آن دو را در ختام عنوان (تجمع دو داور در دومه جندل) از حوادث سال ۳۷ از تاریخش: ج۵ ص ۷۱ چاپ بیروت روایت کرده است. - :

نصر بن مزاحم تمیمی در کتاب صفین گوید: معاویه زمانی که قنوت می‌خواند علی علیه السّلام ابن عباس، قیس بن سعد، حسن و حسین علیه السّلام را نفرین می‌کرد و این عمل او بر او نفی نمی‌شد که یا از ترس از جانب مؤمن بود و از جانب جاهل از روی اعتقاد، و خالد بن عبدالله بن یزید بن اسد بن کریز بن عامر بن عبدالله بن عبد شمس بن عمعمه بن حریز بن شق بن مصعب بن یشکر بن دهم بن أفرک بن بدیر بن قسر قسری بر روی منبر می‌گفت: علی بن ابی طالب را نفرین کنید که او دزد پسر دزد است (لمص را با ضمه ادا می‌کرد) پس بادیه‌نشینی برخاست و گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم از چه چیزی تعجب کنم از دشنام تو بر علی بن ابی طالب یا از آشنایی تو با زبان عربی.

**[ترجمه]

«۴۴۳»

(۱)کشف، کشف الغمه مِنْ كِتَابِ الْمُوَفَّقِيَّاتِ لِلزُّبَيْرِ بْنِ بَكَّارٍ الزُّبَيْرِيِّ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ قَالَ مُطَرِّفُ بْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ وَفَدْتُ مَعَ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ كَانَ أَبِي يَأْتِيهِ فَيَتَحَدَّثُ مَعَهُ ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَيَّ فَيَذْكُرُ مُعَاوِيَةَ وَ يَذْكُرُ عَقْلَهُ وَ يُعْجَبُ بِمَا يَرَى مِنْهُ إِذْ جَاءَ ذَاتَ لَيْلَةٍ فَأَمْسَكَ عَنِ الْعَشَاءِ وَ رَأَيْتُهُ مُغْتَمّاً فَانْتَظَرْتُهُ سَاعَةً وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لِشَيْ ءٍ حَدَثَ فِينَا وَ فِي عَمَلِنَا فَقُلْتُ مَا لِي أَرَاكَ مُغْتَمّاً مُنْذُ اللَّيْلَةِ فَقَالَ يَا بُنَيَّ جِئْتُ مِنْ عِنْدِ أَخْبَثِ النَّاسِ قُلْتُ وَ مَا ذَاكَ قَالَ قُلْتُ لَهُ وَ خَلَوْتُ بِهِ إِنَّكَ قَدْ بَلَغْتَ سِنّاً فَلَوْ أَظْهَرْتَ عَدْلًا وَ بَسَطْتَ خَيْراً فَإِنَّكَ قَدْ كَبِرْتَ وَ لَوْ نَظَرْتَ إِلَى إِخْوَتِكَ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَوَصَلْتَ أَرْحَامَهُمْ فَوَ اللَّهِ مَا عِنْدَهُمُ الْيَوْمَ شَيْ ءٌ تَخَافُهُ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ مَلِكَ أَخُو تَيْمٍ فَعَدَلَ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ فَوَ اللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ مَلِكَ أَخُو بَنِي عَدِيٍّ فَاجْتَهَدَ وَ شَمَّرَ عَشْرَ سِنِينَ فَوَ اللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ إِلَّا أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ عُمَرُ ثُمَّ مَلِكَ عُثْمَانُ فَهَلَكَ رَجُلٌ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ فِي مِثْلِ نَسَبِهِ وَ فَعَلَ مَا فَعَلَ وَ عُمِلَ بِهِ مَا عُمِلَ فَوَ اللَّهِ مَا عَدَا أَنْ هَلَكَ فَهَلَكَ ذِكْرُهُ وَ ذِكْرُ مَا فُعِلَ بِهِ وَ إِنَّ أَخَا بَنِي

---

۱ - ۴۴۳- رواه عليّ بن عيسى الاربلى رحمه اللّه فى أواخر عنوان: «فى ذكر مناقب شتّى ...» و قبيل عنوان: «ذكر قتله و مده

خلافته ...» من كتاب كشف الغمّه: ج ٢ ص ۴۴ ط بيروت.

هَاشِمٍ یُصَاحُ بِهِ فِی کُلِّ یَوْمٍ خَمْسَ مَرَّاتٍ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَأَیُّ عَمَلٍ یَبْقَی بَعْدَ هَذَا لَا أَمَّ لَکَ لَا وَ اللَّهِ إِلَّا دَفْناً دَفْناً.

**[ترجمه]کشف الغمّه - . علی بن عیسی اربلی آن را در اواخر عنوان: (فی ذکر مناقب شتی...) و اندکی قبل از عنوان (ذکر قتله و مده خلافته...) از کتاب کشف الغمه: ج۲، ص ۴۴، چاپ بیروت روایت کرده است. - : مطرب بن مغیره بن شعبه گوید: به همراه ابو مغیره نزد معاویه رفتم و پدرم نزد او می‌آمد با او صحبت می‌کرد و نزد من برمی‌گشت و از معاویه و عقل او یاد می‌کرد و از آنچه‌که از او می‌دید در شگفت می‌شد تا اینکه شبی آمد و عشا را رها کرد و او را غمگین دیدم و ساعتی منتظر او شدم و گمان کردم که در ما و کار ما اتفاقی رخ داده‌است، پس گفتم: چه شده تو را از شب غمگین می‌بینم، گفت: پسرم از نزد خبیث‌ترین مردم آمدم، گفتم: چه شده؟ گفت: درحالی‌که با او تنها بودم به او گفتم به سنی رسیده‌ای کاش عدل پیشه کنی و خیر بگسترانی، که تو مسن شده‌ای و کاش به برادرانت از بنی‌هاشم نظر می‌کردی و با آنان خویشاوندی از سر می‌گرفتی، به خدا سوگند نزد آنا چیزی نیست که از آن بترسی.

پس گفت: دریغا دریغا برادر تیم فرمانروایی کرد و عدالت پیشه کرد و کارها کرد پس به خدا سوگند از هلاکش نگذشته بود که یادش از بین رفت جز اینکه گوینده‌ای بگوید ابوبکر، و سپس برادر بنی عدی فرماروایی یافت ده سال تلاش کرد و کمر همت بست به خدا سوگند از مرگش نگذشته بود که یادش از بین رفت جز اینکه گوینده‌ای بگوید عمر. سپس عثمان فرمانروایی یافت و نابود شد مردی که در نسب و عمل و کردار کسی مانند او نبود، به خدا سوگند هنوز از بین نرفته بود که یادش و یاد آنچه که انجام داد نابود شد، در حالی‌که برادر بنی هاشم هر روز پنج مرتبه فریاد می‌زنند که «أشهد أن محمداً رسول الله» پس بعد از این چه عملی باقی می‌ماند، بی‌مادر باشی، به خدا سوگند فقط دفنشان می‌کنم.

**[ترجمه]

بیان

أی أقتلهم و أدفنهم دفنا أو أدفن و أخفی ذکرهم و فضائلهم و هو أظهر.

**[ترجمه]یعنی أقتلهم و ادفنهم دفناً یا أدفن و أخفی ذکرهم و فضائلهم و این بهتر است.

**[ترجمه]

«۴۴۴»

(۱)کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْکَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: نَزَلَتْ سُورَهُ الْحَاقَّهِ فِی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ فِی مُعَاوِیَهَ عَلَیْهِ مِنَ اللَّهِ جَزَاءُ مَا عَمِلَهُ.

**[ترجمه]کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره معاً - . علامه کراجکی آن را در کتاب کنز الفوائد روایت کرده است. - :

امام باقرعلیه السّلام فرمود: سوره حاقه درباره امیرمؤمنان و معاویه نازل شده و جزای عملش از جانب خداوند بر اوست.

**[ترجمه]

«۴۴۵»

(۲)وَ یُؤَیِّدُهُ مَا رَوَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّاسٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ رَجُلٍ عَنِ الْحَلَبِیِّ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِیَمِینِهِ إِلَی آخِرِ الْآیَاتِ فَهُوَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ أَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتابَهُ بِشِمالِهِ فَالشَّامِیُّ.

**[ترجمه]و آنچه‌که محمد بن عباس از حسن بن احمد از محمد بن عیسی از مردی از حلبی از امام صادق علیه السّلام روایت کرده است مؤید آن است که فرمود: این کلام خداوند «فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بِیَمِینِهِ» تا پایان آیات امیرمؤمنان است. و این کلام او«فَأَمَّا مَنْ أُوتِیَ کِتَابَهُ بشماله» شامی که نفرین خدا بر او باد است

**[ترجمه]

«۴۴۶»

(۳)وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ أَنَّ مُعَاوِیَهَ صَاحِبُ السِّلْسِلَهِ وَ هُوَ فِرْعَوْنُ هَذِهِ الْأُمَّهِ.

**[ترجمه]و از امام صادق روایت است که معاویه صاحب زنجیر و فرعون این امت است.

**[ترجمه]

«۴۴۷»

(۴)کا، الکافی أَحْمَدُ بْنُ إِدْرِیسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْجَبَّارِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ إِلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ مَا الْعَقْلُ قَالَ مَا عُبِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اکْتُسِبَ بِهِ الْجِنَانُ قَالَ قُلْتُ فَالَّذِی کَانَ فِی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ تِلْکَ النَّکْرَاءُ تِلْکَ الشَّیْطَنَهُ وَ هِیَ شَبِیهَهٌ بِالْعَقْلِ.

**[ترجمه]الکافی - . ثقه الاسلام کلینی آن را در حدیث سوم از کتاب العقل و الجهل از الکافی: ج۱، ص۱۱ روایت کرده است. - :

احمد بن ادریس از محمد بن عبدالجبار از یکی از اصحابمان که آن را به امام صادق علیه السّلام نسبت می‌دهد گوید: به او عرض کردم عقل چیست؟، فرمود هر چه با آن رحمن را بپرستد و بهشت را به‌دست آورد. گوید: عرض کردم آنچه که در معاویه بود؟ فرمود: آن نکراء، شیطنه است که شبیه به عقل است.

**[ترجمه]

«۴۴۸»

(۵)کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ أَبِی

۱- ۴۴۴- رواه العلامه الکراجکیّ رحمه اللّه فی کتاب کنز الفوائد.

۲- ۴۴۵- رواه العلامه الکراجکیّ رحمه اللّه فی کتاب کنز الفوائد.

۳- ۴۴۶- رواه العلامه الکراجکیّ رحمه اللّه فی کتاب کنز الفوائد.

۴- ۴۴۷- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی الحدیث الثالث من کتاب العقل و الجهل من الکافی: ج ۱، ص ۱۱.

۵- ۴۴۸- رواهما ثقه الإسلام الکلینی فی باب قوله عزّ و جلّ: «سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ» من کتاب الحجّ من کتاب الکافی: ج ۴ ص ۲۴۲ ط الآخوندی. و رواهما عنه السیّد البحرانیّ فی تفسیر الآیه: ۲۵ من سوره الحجّ من تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۸۳ ط ۳. و فیهما بقطرانهم؛ و سیأتی فی کتاب الحجّ باب فضل مکّه بعض الروایات المرتبطه بالمقام.

الْعَلَاءِ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ مُعَاوِيَهَ أَوَّلُ مَنْ عَلَّقَ عَلَى بَابِهِ مِصْرَاعَيْنِ بِمَكَّهَ فَمَنَعَ حَاجَّ بَيْتِ اللَّهِ مَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ سَواءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ وَ كَانَ النَّاسُ إِذَا قَدِمُوا مَكَّهَ نَزَلَ الْبَادِي عَلَى الْحَاضِرِ حَتَّى يَقْضِيَ حَجَّهُ وَ كَانَ مُعَاوِيَهُ صَاحِبَ السِّلْسِلَهِ الَّتِي قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِي سِلْسِلَهٍ ذَرْعُها سَبْعُونَ ذِراعاً فَاسْلُكُوهُ إِنَّهُ كانَ لا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ وَ كَانَ فِرْعَوْنَ هَذِهِ الْأُمَّهِ.

**[ترجمه]الکافی - . ثقه الاسلام کلینی آن را در باب این سخن خداوند عز و جل (سواء العاکف و الباد) از کتاب حج از کتاب الکافی: ج۴، ص ۲۴۲، چاپ آخوندی روایت کرده است. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: معاویه اولین کسی است که در مکه دو لنگه بر درش نهاد و حاجی بیت‌الله را از آنچه خداوند فرمود منع کرد: «سَوَاء الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِ» {مقیم در آنجا و بادیه‌نشین یکسان قرار داده‌ایم}، و مردم زمانی که به مکه می‌آمدند بادیه‌نشین بر مقیم وارد می‌شد تا اینکه حجش را به‌جای آورد. و معاویه صاحب زنجیر بود خداوند فرمود: «ثُمَّ فِي سِلْسِلَهٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ * إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ» {پس در زنجیری که درازی آن هفتاد گز است وی را در بند کشید، چرا که او به خدای بزرگ نمی گروید} و فرعون این امت بود.

**[ترجمه]

«۴۴۹»

(۱)کا، الکافی الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي الْعَلَاءِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام عَنْ أَبِيهِ علیه السلام قَالَ: لَمْ يَكُنْ لِدُورِ مَكَّهَ أَبْوَابٌ وَ كَانَ أَهْلُ الْبُلْدَانِ يَأْتُونَ بِقُطْوَانِهِمْ فَيَدْخُلُونَ فَيَضْرِبُونَ بِهَا وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ بَوَّبَهَا مُعَاوِيَهَ.

أقول: سيأتي أخبار كثيره في كتاب الحج في أن أول من ابتدع ذلک معاويه.

**[ترجمه]کافی - . ثقه الاسلام کلینی آن را در باب این سخن خداوند عز و جل (سواء العاکف و الباد) از کتاب حج از کتاب الکافی: ج۴، ص ۲۴۲، چاپ آخوندی روایت کرده است و سید بحرانی آن را از او در تفسیر آیه ۲۵ از سوره حج در تفسیر برهان: ج۳، ص۸۳، چاپ سوم روایت کرده است. - :

امام صادق علیه السّلام از پدرش فرمود: برای خانه‌های مکه دری نبود و اهالی شهرها با خیمه‌هایشان می‌آمدند، وارد می‌شدند و بر آن می‌زدند و اولین کسی که بر آن در نهاد معاویه بود .

می گویم: اخبار بسیاری در کتاب حج درباره اینکه اولین کسی که آن را بدعت نهاد معاویه لعنه الله است خواهد آمد.

**[ترجمه]

«۴۵۰»

(۲)یب، تهذیب الأحکام الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ عَنْ فَضَالَهَ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ أَوَّلَ مَنْ خَطَبَ وَ هُوَ جَالِسٌ مُعَاوِیَهُ وَ اسْتَأْذَنَ النَّاسَ فِی ذَلِکَ مِنْ وَجَعٍ کَانَ فِی رُکْبَتَیْهِ وَ کَانَ یَخْطُبُ خُطْبَهً وَ هُوَ جَالِسٌ وَ خُطْبَهً وَ هُوَ قَائِمٌ ثُمَّ یَجْلِسُ بَیْنَهُمَا.

**[ترجمه]التهذیب - . شیخ طوسی آن را در حدیث ۷۴ از عنوان: (باب العمل فی لیله الجمعه و یومها) از کتاب نماز از کتاب التهذیب: ج۳، ص ۲۰، چاپ نجف روایت کرده است. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: اولین کسی که در حالت نشسته خطبه ایراد کرد معاویه است و درباره آن به‌خاطر درد زانوانش از مردم اجازه گرفت و یک خطبه در حالت نشسته، یک خطبه در حالت قیام ایراد می‌کرد و بین دو خطبه می‌نشست.

**[ترجمه]

«۴۵۱»

(۳)د، العدد القویه کَانَ مُعَاوِیَهُ یَکْتُبُ فِیمَا یَنْزِلُ بِهِ یَسْأَلُ لَهُ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ

ص: ۱۷۱

۱- ۴۴۹- رواهما ثقه الإسلام الکلینی فی باب قوله عزّ و جلّ: «سَواءً الْعاکِفُ فِیهِ وَ الْبادِ» من کتاب الحجّ من کتاب الکافی: ج ۴ ص ۲۴۲ ط الآخوندی. و رواهما عنه السیّد البحرانیّ فی تفسیر الآیه: ۲۵ من سوره الحجّ من تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۸۳ ط ۳. و فیهما بقطرانهم؛ و سیأتی فی کتاب الحجّ باب فضل مکّه بعض الروایات المرتبطه بالمقام.

۲- ۴۵۰- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۷۴ من عنوان: «باب العمل فی لیله الجمعه و یومها» من کتاب الصلاه من کتاب التهذیب: ج ۳ ص ۲۰ ط النجف.

۳- ۴۵۱- رواه علیّ بن یوسف بن علیّ بن المطهّر الحلّیّ- أخو العلّامه الحلّیّ- المولود عام: ۶۳۵ فی کتاب العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه، و الکتاب إلی الآن لم ینشر. و الحدیث رواه حرفیا أبو عمر بن عبد البر فی أواسط ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب الاستیعاب بهامش الإصابه: ج ۳ ص ۴۴. و بعض محتویات الحدیث رواه ابن أبی الدنیا فی آخر مقتل أمیر المؤمنین علیه السلام الموجود- بنقص فی أوله- فی المجموعه: ۹۵ من المکتبه الظاهریه الورق ۲۳۲ منه. و رواه ابن عساکر بأسانید عن ابن أبی الدنیا و غیره فی الحدیث: ۱۵۰۵ و ما بعده من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق: ج ۳ ص ۴۰۵- ۴۰۹ ط ۲.

علیهما السلام عَنْ ذَلِکَ فَلَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَالَ ذَهَبَ الْفِقْهُ وَ الْعِلْمُ بِمَوْتِ ابْنِ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ لَهُ أَخُوهُ عُتْبَهُ لَا یَسْمَعُ هَذَا أَهْلُ الشَّامِ فَقَالَ دَعْنِی عَنْکَ.

**[ترجمه]العدد - . علی بن یوسف بن علی بن مطهر حلی -برادر علامه حلی- متولد سال ۶۳۵ آن را در کتاب العدد القویه لدفع المخاوف الیومیه روایت کرده است و این کتاب تاکنون به چاپ نرسیده است.

و این حدیث را ابو عمر بن عبدالبرّ به صور حرفی در اواسط زندگی امیر مؤمنان از کتاب الاستیعاب در حاشیه الاصابه: ج۳ ص۴۴ روایت کرده است و برخی از مطالب حدیث را ابن ابی الدنیا در پایان مقتل امیر مؤمنان علیه السلام موجود با نقصی در ابتدای آن- در مجموعه ۹۵ از مکتبه ظاهریه ورق ۲۳۲ از ان روایت کرده است. و ابن عساکر آن را با اسنادهایی از ابن ابی الدنیا و دیگران در حدیث: ۱۵۰۵ و مابعد آن از زندگی امیر مؤمنان علیه السلام از تاریخ دمشق: ج۳، ص ۴۰۵ - ۴۰۹ چاپ دوم روایت کرده است. - :

معاویه درباره آنچه که بر او می‌رسید از علی بن ابی طالب علیه السّلام درباره آن سؤال می‌کرد و می‌نوشت و زمانی که خبر قتل او به وی رسید گفت: فقه و علم با مرگ پسر ابوطالب رفت، پس برادرش عتبه به او گفت: این را شامیان نشنوند. گفت: رهایم کن.

**[ترجمه]

«۴۵۲»

(۱)ختص، الإختصاص هَلَکَ مُعَاوِیَهُ وَ هُوَ ابْنُ ثَمَانِیَ وَ سَبْعِینَ سَنَهً وَ وَلِیَ الْأَمْرَ عِشْرِینَ سَنَهً.

**[ترجمه]اختصاص - . شیخ مفید آن را در کتاب الاختصاص ص ۱۳۱، چاپ تهران روایت کرده است. - :

معاویه لعنه الله در ۷۸ سالگی به هلاکت رسید و بیست سال ولایت کرد.

**[ترجمه]

«۴۵۳»

(۲) ختص، الإختصاص ابْنُ عِیسَی عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سَعِیدٍ عَنْ إِبْرَاهِیمَ بْنِ أَبِی الْبِلَادِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی الْمُغِیرَهِ قَالَ: نَزَلَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام بِضَجْنَانَ فَقَالَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ لَا غَفَرَ اللَّهُ لَکَ فَلَمَّا قَالَ ذَلِکَ قَالَ أَ تَدْرُونَ لِمَنْ قُلْتُ أَوْ قَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِنَا فَقَالَ مَرَّ بِی مُعَاوِیَهُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ یَجُرُّ سِلْسِلَهً قَدْ أَدْلَعَ لِسَانَهُ یَسْأَلُنِی أَنْ أَسْتَغْفِرَ لَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّهُ یُقَالُ إِنَّهُ وَادٍ مِنْ أَوْدِیَهِ جَهَنَّمَ.

أقول: قد أوردنا مثله بأسانید فی باب أحوال البرزخ و باب معجزات الباقر علیه السلام.

**[ترجمه]اختصاص - . شیخ مفید آن را در اواسط کتاب الاختصاص ص ۲۷۰، چاپ نجف روایت کرده است. - :

علی بن ابومغیره گوید: امام باقرعلیه السّلام به ضجنان آمد و سه مرتبه فرمود: خداوند تو را نیامرزد و زمانی که این را گفت فرمود: آیا می‌دانید به چه کسی گفتم یا اینکه یکی از اصحابمان سؤال کرد، پس فرمود معاویه بن ابوسفیان بر من گذر کرد درحالی که زنجیری می‌کشید که زبانش را بیرون آورده است از من خواست که برای او طلب آمرزش کنم سپس فرمود: گفته می‌شود آن یکی از وادی‌های جهنم است.

می گویم: مشابه آن را با اسناد در باب احوال برزخ و باب معجزات باقر علیه السّلام آوردیم.

**[ترجمه]

«۴۵۴»

(۳)کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام یَقُولُ لَمَّا کَانَ سَنَهُ إِحْدَی وَ أَرْبَعِینَ أَرَادَ مُعَاوِیَهُ الْحَجَّ فَأَرْسَلَ نَجَّاراً وَ أَرْسَلَ بِالْآلَهِ وَ کَتَبَ إِلَی صَاحِبِ الْمَدِینَهِ أَنْ یَقْلَعَ مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ یَجْعَلُوهُ عَلَی قَدْرِ مِنْبَرِهِ بِالشَّامِ فَلَمَّا نَهَضُوا لِیَقْلَعُوهُ انْکَسَفَتِ الشَّمْسُ وَ زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ فَکَفُّوا

۱- ۴۵۲- رواه الشیخ المفید فی کتاب الاختصاص ص ۱۳۱، ط طهران.

۲- ۴۵۳- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی أواسط کتاب الاختصاص ص ۲۷۰ ط النجف.

۳- ۴۵۴- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی عنوان: «المنبر و الروضه و مقام النبیّ صلّی اللّه علیه و آله» من أبواب الزیارات فی آخر کتاب الحجّ من الکافی: ج ۴ ص ۵۵۴ ط الآخوندی.

وَ كَتَبُوا بِذَلِكَ إِلَى مُعَاوِيَهَ فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ يَعْزِمُ عَلَيْهِمْ لِمَا فَعَلُوهُ فَفَعَلُوا فَمِنْبَرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْمَدْخَلُ الَّذِی رَأَیْتَ.

**[ترجمه]الكافی - . ثقه الاسلام کلینی آن را در عنوان (المنبر و الروضه و مقام النبی صلّی الله علیه و آله) از ابواب زیارات در پایان کتاب حج از الکافی: ج ۴، ص ۵۵۴ف چاپ آخوندی روایت کرده است. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: در سال ۴۱ معاویه حج کرد پس نجاری را به همراه ابزار فرستاد و به صاحب مدینه نوشت که منبر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را برکند و آن را منبر او در شام قرار دهد. پس زمانی‌که برخاستند که آن را برکنند خورشید تیره و تار شد، و زمین به لرزه افتاد پس دست برداشتند و آن را برای معاویه نوشتند و او برای آنا نوشت زمانی که ان را انجام دادند قصد آنان می‌کند پس آن را انجام دادند و منبر رسول‌الله مدخلی است که دیدی.

**[ترجمه]

«۴۵۵»

(۱)تَقْرِیبٌ، قَالَ ابْنُ الْأَثِیرِ فِی الْكَامِلِ أَرَادَ مُعَاوِیَهُ فِی سَنَهِ خَمْسِینَ مِنَ الْهِجْرَهِ أَنْ یَنْقُلَ مِنْبَرَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنَ الْمَدِینَهِ إِلَی الشَّامِ وَ قَالَ لَا نَتْرُكُ مِنْبَرَ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله وَ عَصَاهُ فِی الْمَدِینَهِ وَ هُمْ قَتَلَهُ عُثْمَانَ وَ طَلَبَ الْعَصَا وَ هِیَ عِنْدَ سَعْدٍ الْقُرَظِیِّ فَحَرَّكَ الْمِنْبَرَ فَكَسَفَتِ الشَّمْسُ حَتَّی رُئِیَتِ النُّجُومُ بَادِیَهً فَأَعْظَمَ النَّاسُ ذَلِكَ فَتَرَكَهُ وَ قِیلَ أَتَاهُ جَابِرٌ وَ أَبُو هُرَیْرَهَ فَقَالا لَا یَصْلُحُ أَنْ یُخْرَجَ مِنْبَرُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ مَوْضِعٍ وَضَعَهُ فِیهِ وَ تَنَقُّلَ عَصَاهُ إِلَی الشَّامِ فَتَرَكَهُ وَ زَادَ فِیهِ سِتَّ دَرَجَاتٍ وَ اعْتَذَرَ مِمَّا صَنَعَ.

أقول: یظهر من الخبر أن هذا اعتذار من القوم له.

**[ترجمه]تقریب - . عز الدین محمد بن محمد بن عبدالکریم معروف به ابن اثیر آن را در حوادث سال پنجاه از کتاب الکامل: ج ۳، ص ۲۲۹، چاپ بیروت روایت کرده است و طبری نیز آن را در با اسنادهایی در اواسط حوادث سال ۵۰۰ از تاریخ الامم و الملوک: ج۵، ص ۲۳۸، و در چاپ اول: ج۲، ص ۹۲ روایت کرده است و ابن کثیر از او در ابتدای حوادث سال ۵۰ از تاریخ الامم و الملوک: ج۵، ص ۲۳۸، و در چاپ اول: ج۲، ص ۹۲ روایت کرده است و ابن کثیر از او در ابتدای حوادث سال ۵۰ از کتاب البدایه و النهایه: ج ۸، ص ۴۵ چاپ بیروت روایت کرده است. مسعودی نیز از او در اوائل عنوان: (ذکر لمع من اخبار معاویه...) از کتاب مروج الذهب: ج۳، ص ۳۵، چاپ مصر روایت کرده است. - :

ابن اثیر در الکامل گوید: معاویه در سال پنجاه هجری قصد کرد که منبر رسول‌الله را از مدینه به شام منتقل کند و گفت منبر و عصای نبی صلّی الله علیه و آله را در مدینه که قاتلان عثمان هستند رها نمی‌کنیم و عصا را طلب کرد که نزد سعد قرظی بود و منبر را حرکت داد پس خورشید تیره و تار شد تا اینکه ستارگان را آشکارا دیدم و مردم آن را بزرگ کردند پس آن را رها کرد.

و گفته‌شده جابر و ابوهریره نزد او آمدند و گفتند: شایسته نیست منبر رسول‌الله از محلی که در آن نهاده‌است خارج شود و

عصایش را به شام منتقل کرد و آن را رها کرد و بر آن شش درجه افزود و از آنچه انجام داد عذرخواهی کرد .

می گویم: از خبر روشن می‌شود که این اعتذاری از جانب قوم از اوست.

**[ترجمه]

«۴۵۶»

(۲)کِتَابُ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ عَنْ أَبَانٍ عَنْ سُلَیْمٍ وَ عُمَرَ بْنِ أَبِی سَلَمَهَ قَالا قَدِمَ مُعَاوِیَهُ حَاجّاً فِی خِلَافَتِهِ الْمَدِینَهَ بَعْدَ مَا قُتِلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ

ص: ۱۷۳

۱- ۴۵۵- ذکره عزّ الدین محمّد بن محمّد بن عبد الکریم المعروف بابن الأثیر فی أوائل حوادث سنه خمسین من کتاب الکامل: ج ۳ ص ۲۲۹ ط بیروت. و رواه الطبریّ بأسانید فی أواسط حوادث سنه ۵۰ من تاریخ الأمم و الملوک: ج ۵ ص ۲۳۸، و فی ط ۱: ج ۲ ص ۹۲. و رواه عنه ابن کثیر فی أول حوادث سنه ۵۰ من تاریخ الأمم و الملوک: ج ۵ ص ۲۳۸، و فی ط ۱: ج ۲ ص ۹۲. و رواه عنه ابن کثیر فی أول حوادث سنه: ۵۰ من کتاب البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۴۵ ط بیروت. و رواه أیضا المسعودیّ فی أوائل عنوان: «ذکر لمع من أخبار معاویه ...» من کتاب مروج الذهب: ج ۳ ص ۳۵ ط مصر.

۲- ۴۵۶- رواه سلیم بن قیس الهلالی فی کتابه، ص ۱۹۹، ط بیروت. و رواه عنه السیّد علیخان المدنیّ و العلامه الامینی فی ترجمه قیس بن عباده من کتاب الدرجات الرفیعه ص ۴۳۹ و الغدیر: ج ۲ ص ۱۰۶، ط بیروت.

عَلَيْهِ وَ صَالَحَ الْحَسَنُ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى بَعْدَ مَا مَاتَ الْحَسَنُ عليه السلام وَ اسْتَقْبَلَهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَنَظَرَ فَإِذَا الَّذِي اسْتَقْبَلَهُ مِنْ قُرَيْشٍ أَكْثَرُ مِنَ الْأَنْصَارِ فَسَأَلَ عَنْ ذَلِكَ فَقِيلَ إِنَّهُمْ يَحْتَاجُونَ لَيْسَتْ لَهُمْ دَوَابُّ فَالْتَفَتَ مُعَاوِيَةُ إِلَى قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَقَالَ يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ مَا لَكُمْ لَا تَسْتَقْبِلُونِّي مَعَ إِخْوَانِكُمْ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالَ قَيْسٌ وَ كَانَ سَيِّدَ الْأَنْصَارِ وَ ابْنَ سَيِّدِهِمْ أَقْعَدَنَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ لَمْ يَكُنْ لَنَا دَوَابُّ قَالَ مُعَاوِيَةُ فَأَيْنَ النَّوَاضِحُ فَقَالَ قَيْسٌ أَفْنَيْنَاهَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ يَوْمَ أُحُدٍ وَ مَا بَعْدَهُمَا فِي مَشَاهِدِ رَسُولِ اللَّهِ حِينَ ضَرَبْنَاكَ وَ أَبَاكَ عَلَى الْإِسْلَامِ حَتَّى ظَهَرَ أَمْرُ اللَّهِ وَ أَنْتُمْ كَارِهُونَ قَالَ مُعَاوِيَةُ اللَّهُمَّ غَفْراً قَالَ قَيْسٌ أَمَا إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ سَتَرَوْنَ بَعْدِي أَثَرَةً ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ تُعَيِّرُنَا بِنَوَاضِحِنَا وَ اللَّهِ لَقَدْ لَقِينَاكُمْ عَلَيْهَا يَوْمَ بَدْرٍ وَ أَنْتُمْ جَاهِدُونَ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ أَنْ يَكُونَ كَلِمَةُ الشَّيْطَانِ هِيَ الْعُلْيَا ثُمَّ دَخَلْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ كَرْهاً فِي الْإِسْلَامِ الَّذِي ضَرَبْنَاكُمْ عَلَيْهِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ كَأَنَّكَ تَمُنُّ عَلَيْنَا بِنُصْرَتِكُمْ إِيَّانَا فَلِلَّهِ وَ لِقُرَيْشٍ بِذَلِكَ الْمَنُّ وَ الطَّوْلُ أَ لَسْتُمْ تَمُنُّونَ عَلَيْنَا يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ بِنُصْرَتِكُمْ رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ مِنْ قُرَيْشٍ وَ هُوَ ابْنُ عَمِّنَا وَ مِنَّا فَلَنَا الْمَنُّ وَ الطَّوْلُ أَنْ جَعَلَكُمُ اللَّهُ أَنْصَارَنَا وَ أَتْبَاعَنَا فَهَدَاكُمْ بِنَا فَقَالَ قَيْسٌ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله رَحْمَةً لِلْعَالَمِينَ فَبَعَثَهُ إِلَى النَّاسِ كَافَّةً وَ إِلَى الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ وَ الْأَحْمَرِ وَ الْأَسْوَدِ وَ الْأَبْيَضِ اخْتَارَهُ لِنُبُوَّتِهِ وَ اخْتَصَّهُ بِرِسَالَتِهِ فَكَانَ أَوَّلُ مَنْ صَدَّقَهُ وَ آمَنَ بِهِ ابْنَ عَمِّهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَبُو طَالِبٍ يَذُبُّ عَنْهُ وَ يَمْنَعُهُ وَ يَحُولُ بَيْنَ كُفَّارِ قُرَيْشٍ وَ بَيْنَ أَنْ يَرْدَعُوهُ وَ يُؤْذُوهُ وَ أَمَرَ أَنْ يُبَلِّغَ رِسَالَةَ رَبِّهِ فَلَمْ يَزَلْ مَمْنُوعاً مِنَ الضَّيْمِ وَ الْأَذَى حَتَّى مَاتَ عَمُّهُ أَبُو طَالِبٍ وَ أَمَرَ ابْنَهُ بِمُوَازَرَتِهِ فَوَازَرَهُ وَ نَصَرَهُ وَ جَعَلَ نَفْسَهُ دُونَهُ فِي كُلِّ شَدِيدَةٍ وَ كُلِّ ضِيقٍ وَ كُلِّ خَوْفٍ وَ اخْتَصَّ اللَّهُ بِذَلِكَ عَلِيّاً عليه السلام مِنْ بَيْنِ قُرَيْشٍ وَ أَكْرَمَهُ مِنْ بَيْنِ جَمِيعِ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ فَجَمَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله جَمِيعَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فِيهِمْ أَبُو طَالِبٍ وَ أَبُو لَهَبٍ وَ هُمْ يَوْمَئِذٍ أَرْبَعُونَ رَجُلًا فَدَعَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ خَادِمُهُ عَلِيٌّ عليه السلام وَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله

فِی حَجْرِ عَمِّهِ أَبِی طَالِبٍ فَقَالَ أَیُّکُمْ یَنْتَدِبُ أَنْ یَکُونَ أَخِی وَ وَزِیرِی وَ وَصِیِّی وَ خَلِیفَتِی فِی أُمَّتِی وَ وَلِیَّ کُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِی فَأَمْسَکَ الْقَوْمُ حَتَّی أَعَادَهَا ثَلَاثاً فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَنَا یَا رَسُولَ اللَّهِ فَوَضَعَ رَأْسَهُ فِی حَجْرِهِ وَ تَفَلَ فِی فِیهِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ امْلَأْ جَوْفَهُ عِلْماً وَ فَهْماً وَ حُکْماً ثُمَّ قَالَ لِأَبِی طَالِبٍ یَا أَبَا طَالِبٍ اسْمَعِ الْآنَ لِابْنِکَ وَ أَطِعْ فَقَدْ جَعَلَهُ اللَّهُ مِنْ نَبِیِّهِ بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ آخَی صلی الله علیه و آله بَیْنَ عَلِیٍّ وَ بَیْنَ نَفْسِهِ فَلَمْ یَدَعْ قَیْسٌ شَیْئاً مِنْ مَنَاقِبِهِ إِلَّا ذَکَرَهَا وَ احْتَجَّ بِهَا وَ قَالَ مِنْهُمْ جَعْفَرُ بْنُ أَبِی طَالِبٍ الطَّیَّارُ فِی الْجَنَّهِ بِجَنَاحَیْنِ اخْتَصَّهُ اللَّهُ بِذَلِکَ مِنْ بَیْنِ النَّاسِ وَ مِنْهُمْ حَمْزَهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ وَ مِنْهُمْ فَاطِمَهُ سَیِّدَهُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَإِذَا وَضَعْتَ مِنْ قُرَیْشٍ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَهْلَ بَیْتِهِ وَ عِتْرَتَهُ الطَّیِّبِینَ فَنَحْنُ وَ اللَّهِ خَیْرٌ مِنْکُمْ یَا مَعْشَرَ قُرَیْشٍ وَ أَحَبُّ إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ إِلَی أَهْلِ بَیْتِهِ مِنْکُمْ لَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاجْتَمَعَتِ الْأَنْصَارُ إِلَی أَبِی ثُمَّ قَالُوا نُبَایِعُ سَعْداً فَجَاءَتْ قُرَیْشٌ فَخَاصَمُونَا بِحَقِّهِ وَ قَرَابَتِهِ فَمَا یَعْدُو قُرَیْشٌ أَنْ یَکُونُوا ظَلَمُوا الْأَنْصَارَ أَوْ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ وَ لَعَمْرِی مَا لِأَحَدٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ لَا لِقُرَیْشٍ وَ لَا لِأَحَدٍ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْعَجَمِ فِی الْخِلَافَهِ حَقٌّ مَعَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ وُلْدِهِ مِنْ بَعْدِهِ فَغَضِبَ مُعَاوِیَهُ وَ قَالَ یَا ابْنَ سَعْدٍ عَمَّنْ أَخَذْتَ هَذَا وَ عَمَّنْ رَوَیْتَهُ وَ عَمَّنْ سَمِعْتَهُ أَبُوکَ أَخْبَرَکَ بِذَلِکَ وَ عَنْهُ أَخَذْتَهُ فَقَالَ قَیْسٌ سَمِعْتُهُ وَ أَخَذْتُهُ مِمَّنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْ أَبِی وَ أَعْظَمُ عَلَیَّ حَقّاً مِنْ أَبِی قَالَ مَنْ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَالِمُ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ صِدِّیقُهَا الَّذِی أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ قُلْ کَفی بِاللَّهِ شَهِیداً بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ وَ مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتابِ فَلَمْ یَدَعْ قَیْسٌ آیَهً نَزَلَتْ فِی عَلِیٍّ علیه السلام إِلَّا ذَکَرَهَا قَالَ مُعَاوِیَهُ فَإِنَّ صِدِّیقَهَا أَبُو بَکْرٍ وَ فَارُوقَهَا عُمَرُ وَ الَّذِی عِنْدَهُ عِلْمُ الْکِتَابِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَلَامٍ قَالَ قَیْسٌ أَحَقُّ بِهَذِهِ الْأَسْمَاءِ وَ أَوْلَی بِهَا الَّذِی أَنْزَلَ اللَّهُ فِیهِ أَ فَمَنْ کانَ عَلی بَیِّنَهٍ مِنْ

رَبِّهِ وَ يَتْلُوهُ شاهِدٌ مِنْهُ وَ الَّذِی نَصَبَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِغَدِیرِ خُمٍّ فَقَالَ مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ أَوْلَی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِیٌّ أَوْلَی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ قَالَ فِی غَزْوَهِ تَبُوكَ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی وَ كَانَ مُعَاوِیَهُ یَوْمَئِذٍ بِالْمَدِینَهِ فَعِنْدَ ذَلِكَ نَادَی مُنَادِیَهُ وَ كَتَبَ بِذَلِكَ نُسْخَهً إِلَی عُمَّالِهِ أَلَا بَرِئَتِ الذِّمَّهُ مِمَّنْ رَوَی حَدِیثاً فِی مَنَاقِبِ عَلِیٍّ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ قَامَتِ الْخُطْبَهُ فِی كُلِّ مَكَانٍ عَلَی الْمَنَابِرِ بِلَعْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ الْبَرَاءَهِ مِنْهُ (1)وَ الْوَقِیعَهِ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ اللَّعْنَهِ لَهُمْ بِمَا لَیْسَ فِیهِمْ علیهم السلام

---

۱ - ۱ و القصه متواتره و لها شواهد كثیره جدا یمكن أن یفرد لها تألیف مستقل ضخم، ثمّ إن كثیرا من محتویات هذه الروایه رواه حرفیا أبو الحسن المدائنی فی كتاب الاحداث، و ابن عرفه المعروف بنفطویه فی تاریخه كما رواه عنهما ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۲۰۳/ أو ۲۱۰ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۳ ص ۵۹۵ ط الحدیث ببیروت. و بعض شواهدها مذكوره فی الحدیث: ۳۲ من باب مناقب علیّ علیه السلام من صحیح مسلم: ج ۷ ص ۱۱۹، و فی ط: ج ۴ ص ۱۸۷. و رواه أیضا الترمذی فی الحدیث: ۱۴ من باب مناقب علیّ علیه السلام من كتاب المناقب من سننه: ج ۵ ص ۶۳۸. و أیضا یجد الباحث شواهد أخر فی الحدیث: ۲۷۱ و توالیه و تعلیقاتها من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق: ج ۱، ص ۲۲۶- ۲۳۴، ط ۲. و أیضا للموضوع شواهد أخر فی الحدیث: ۹۱- ۹۲ من كتاب خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام للنسائی ص ۱۶۹. و أیضا للقصه شواهد فی الحدیث: ۶۶۷ و ما بعده و تعلیقاتها من ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ دمشق: ج ۲ ص ۱۸۲، ط ۲. و أیضا ذكر ابن أبی الحدید شواهد كثیره فی شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۳۵۶، و فی ط الحدیث ببیروت ج ۱، ص ۷۷۸. و روی الیاقوت الحموی فی عنوان: «سجستان» من كتاب معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۸ قال: لعن علیّ بن أبی طالب رضی اللّه عنه علی منابر الشرق و الغرب و لم یلعن علی منبر سجستان إلّا مره، و امتنعوا علی بنی أمیّه حتّی زادوا فی عهدهم: و أن لا یلعن علی منبرهم أحد. ثمّ قال الیاقوت: و أی شرف أعظم من امتناعهم من لعن أخی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم علی منبرهم و هو یلعن علی منابر الحرمین مكّه و المدینه. أقول: و قریبا منه جدا ذكره صاحب تاریخ روضه الصفا عن أهل الجبل و ذكر أبیاتا فی مدحهم. و أیضا روی السیّد مرتضی الداعی الحسینی أن أهل شیراز امتنعوا عن اللعن أربعین شهرا و دفعوا فی ذلك إلی عمال بنی أمیّه جعلا بخلاف جهال و نواصب اصبهان فانهم دفعوا الجعل كی یلعنوه!! هكذا ذكره فی كتاب تبصره العوام. و روی ابن عبد ربّه فی عنوان: أخبار معاویه من كتاب العسجده الثانیه فی الخلفاء و تواریخهم من العقد الفرید، ج ۲، ص ۳۰ و فی ط ۲، ج ۳، ص ۱۲۷، قال: لما مات الحسن بن علیّ علیهما السلام حج معاویه فدخل المدینه و أراد. أن یلعن علیا علی منبر رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فقیل له: إن هاهنا سعد بن أبی وقاص و لا نراه یرضی بهذا فابعث إلیه و خذ رأیه. فأرسل إلیه [معاویه] و ذكر له ذلك؟! فقال: إن فعلت لاخرجن من المسجد ثمّ لا أعود إلیه، فأمسك معاویه عن لعنه حتّی مات سعد، فلما مات لعنه علی المنبر و كتب إلی عماله: أن یلعنوه علی المنابر. ففعلوا. فكتبت أم سلمه زوج النبیّ صلّی اللّه علیه و آله إلی معاویه: إنكم تلعنون اللّه و رسوله علی منابركم!! و ذلك إنكم تلعنون علیّ بن أبی طالب و من أحبه و أنا أشهد أن اللّه أحبه و رسوله. فلم یلتفت [معاویه] إلی كلامها. و قال الجاحظ: إن معاویه كان یقول فی آخر خطبه الجمعه: اللّهمّ إن أبا تراب ألحد فی دینك و صد عن سبیلك فالعنه لعنا وبیلا و عذبه عذابا ألیما. و كتب بذلك إلی الآفاق فكانت هذه الكلمات یشاد بها علی المنابر إلی أیّام عمر بن عبد العزیز. و إن قوما من بنی أمیّه قالوا لمعاویه: یا أمیر المؤمنین إنك قد بلغت ما أملت فلو كففت عن هذا الرجل.

فقـال: لا و اللّه حتّى يربو عليه الصـغير، و يهرم عليه الكبير و لا يـذكر له ذاكر فضـلا. رواه عنه ابن أبى الحديـد فى شـرحه- على المختار: ۵۶ من نهج البلاغه-: ج ۱، ص ۳۵۶، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۷۸. و رواه مع ما تقدم العلامه الامينى فى ترجمه قيس بن سعد من كتاب الغدير: ج ۲ ص ۱۰۲، ط بيروت ثمّ قال: قال الزمخشرىّ فى ربيع الابرار- على ما يعلق بالخاطر- و الحافـظ السـيوطى: إنّه كـان فى أيّام بنى أميّه أكثر من سـبعين ألف منبر يلعن عليها علىّ بن أبى طالب بما سـنه لهم معاويه من ذلك. و فى ذلك يقول الشيخ أحمد الحفظى الشافعى فى أرجوزته: و قد حكى الشيخ السيوطى إنّه***قد كان فيما جعلوه سنه سبعون ألف منبر و عشـره***من فوقهن يلعنون حيـدره و هـذه فى جنبها العظائم***تصـغر بل توجه اللوائم فهل ترى من سـنها يعـادى؟***أم لاـ و هـل يستر أو يهـادى أو عـالم يقـول: عنـه نسـكت***أجب فـإنى للجـواب منصـف أ ليس ذا يـؤذيه أم لا فاسـمعن***إن الـذى يؤذيه من و من و من عـاون أخـا العرفـان بالجواب***و عاد من عادى أبا تراب و ليت شـعرى هل يقال: اجتهدا*** كقولهم فى بغيه أم ألحد! بل جاء فى حديث أم سـلمه***هل فيكم اللّه يسب مه لمه؟ و أيضا روى ابن أبى الحديد فى شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه: ج ۱ ص ۷۸۲ ط الحديث ببيروت قال: و ذكر شيخنا أبو جعفر الاسكافى أن معاويه وضع قوما من الصـحابه و قوما من التابعين على روايه أخبار قبيحه فى علىّ عليه السلام تقتضى الطعن فيه و البراءه منه و جعل لهم على ذلـك جعلاـ يرغب فى مثله، فـاختلقوا مـا أرضـاه، منهم أبو هريره و عمرو بن العاص و المغيره بن شـعبه، و من التابعين عروه بن الزبير. أقول: ثم ذكر نموذجا من تلك الأحاديث المختلقه فراجعه البته فإنّه يوضـح لك وزن روايات أهل السـنه. و ليلاحظ البته ما أورده العلامه الامينى عن مصادر كثيره فى الغدير: ج ۱۰، ص ۲۶۰- ۲۶۶.

ثُمَّ إِنَّ مُعَاوِيَهَ مَرَّ بِحَلْقَهٍ مِنْ قُرَيْشٍ فَلَمَّا رَأَوْهُ قَامُوا إِلَيْهِ غَيْرَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ لَهُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا مَنَعَکَ مِنَ الْقِیَامِ کَمَا قَامَ أَصْحَابُکَ إِلَّا لِمَوْجِدَهٍ عَلَیَّ بِقِتَالِی إِیَّاکُمْ یَوْمَ صِفِّینَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّ ابْنَ عَمِّی عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ قَدْ قُتِلَ أَیْضاً مَظْلُوماً قَالَ فَتُسَلِّمُ

ص: ۱۷۸

الْأَمْرَ إِلَى وُلْدِهِ وَ هَذَا ابْنُهُ قَالَ إِنَّ عُمَرَ قَتَلَهُ مُشْرِكٌ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَمَنْ قَتَلَ عُثْمَانَ قَالَ قَتَلَهُ الْمُسْلِمُونَ قَالَ فَذَلِكَ أَدْحَضُ لِحُجَّتِكَ وَ أَحَلُّ لِدَمِهِ إِنْ كَانَ الْمُسْلِمُونَ قَتَلُوهُ وَ خَذَلُوهُ فَلَيْسَ إِلَّا بِحَقٍّ قَالَ فَإِنَّا قَدْ كَتَبْنَا فِي الْآفَاقِ نَنْهَى عَنْ ذِكْرِ مَنَاقِبِ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَكُفَّ لِسَانَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ وَ ارْبَعْ عَلَى نَفْسِكَ قَالَ فَتَنْهَانَا عَنْ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ قَالَ لَا قَالَ فَتَنْهَانَا عَنْ تَأْوِيلِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَنَقْرَؤُهُ وَ لَا نَسْأَلُ عَنْ مَا عَنَى اللَّهُ بِهِ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَيُّمَا أَوْجَبُ عَلَيْنَا قِرَاءَتُهُ أَوِ الْعَمَلُ بِهِ قَالَ الْعَمَلُ بِهِ قَالَ فَكَيْفَ نَعْمَلُ بِهِ حَتَّى نَعْلَمَ مَا عَنَى اللَّهُ بِمَا أَنْزَلَ عَلَيْنَا قَالَ يُسْأَلُ عَنْ ذَلِكَ مَنْ يَتَأَوَّلُهُ عَلَى غَيْرِ مَا تَتَأَوَّلُهُ أَنْتَ وَ أَهْلُ بَيْتِكَ قَالَ إِنَّمَا أُنْزِلَ الْقُرْآنُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِي فَأَسْأَلُ عَنْهُ آلَ أَبِي سُفْيَانَ وَ آلَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ الْيَهُودَ وَ النَّصَارَى وَ الْمَجُوسَ قَالَ فَقَدْ عَدَلْتَنِي بِهَؤُلَاءِ قَالَ لَعَمْرِي مَا أَعْدِلُكَ بِهِمْ إِلَّا إِذَا نَهَيْتَ الْأُمَّةَ أَنْ يَعْبُدُوا اللَّهَ بِالْقُرْآنِ وَ بِمَا فِيهِ مِنْ أَمْرٍ أَوْ نَهْيٍ أَوْ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ أَوْ نَاسِخٍ أَوْ مَنْسُوخٍ أَوْ عَامٍّ أَوْ خَاصٍّ أَوْ مُحْكَمٍ أَوْ مُتَشَابِهٍ وَ إِنْ لَمْ تَسْأَلِ الْأُمَّةُ عَنْ ذَلِكَ هَلَكُوا وَ اخْتَلَفُوا وَ تَاهُوا قَالَ مُعَاوِيَةُ فَاقْرَءُوا الْقُرْآنَ وَ لَا تَرْوُوا شَيْئاً مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيكُمْ وَ مِمَّا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ وَ ارْوُوا مَا سِوَى ذَلِكَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْقُرْآنِ يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِؤُا نُورَ اللَّهِ بِأَفْواهِهِمْ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ اكْفِنِي نَفْسَكَ وَ كُفَّ عَنِّي لِسَانَكَ وَ إِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا فَلْيَكُنْ سِرّاً فَلَا تُسْمِعْهُ أَحَداً عَلَانِيَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَبَعَثَ إِلَيْهِ بِخَمْسِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ ثُمَّ اشْتَدَّ الْبَلَاءُ بِالْأَمْصَارِ كُلِّهَا عَلَى شِيعَةِ عَلِيٍّ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ بَلِيَّةً أَهْلُ الْكُوفَةِ لِكَثْرَةِ مَنْ بِهَا مِنَ الشِّيعَةِ وَ اسْتَعْمَلَ عَلَيْهَا زِيَاداً ضَمَّهَا إِلَيْهِ مَعَ الْبَصْرَةِ وَ جَمَعَ لَهُ الْعِرَاقَيْنِ وَ كَانَ يُتْبِعُ الشِّيعَةَ وَ هُوَ بِهِمْ عَالِمٌ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْهُمْ قَدْ عَرَفَهُمْ وَ سَمِعَ كَلَامَهُمْ أَوَّلَ شَيْ‌ءٍ فَقَتَلَهُمْ تَحْتَ كُلِّ كَوْكَبٍ وَ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ وَ مَدَرٍ وَ أَخَافَهُمْ وَ قَطَعَ الْأَيْدِيَ وَ الْأَرْجُلَ مِنْهُمْ وَ صَلَبَهُمْ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ وَ سَمَلَ أَعْيُنَهُمْ وَ طَرَدَهُمْ وَ شَرَّدَهُمْ حَتَّى انْتَزَحُوا عَنِ الْعِرَاقِ فَلَمْ يَبْقَ بِهَا أَحَدٌ مِنْهُمْ إِلَّا مَقْتُولٌ أَوْ مَصْلُوبٌ أَوْ طَرِيدٌ أَوْ هَارِبٌ

وَ كَتَبَ مُعَاوِيَهُ إِلَى عُمَّالِهِ وَ وُلَاتِهِ فِی جَمِیعِ الْأَرَضِینَ وَ الْأَمْصَارِ أَنْ لَا یُجِیزُوا لِأَحَدٍ مِنْ شِیعَهِ عَلِیٍّ وَ لَا مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ لَا مِنْ أَهْلِ وَلَایَتِهِ الَّذِینَ یَرْوُونَ فَضْلَهُ وَ یَتَحَدَّثُونَ بِمَنَاقِبِهِ شَهَادَهً وَ کَتَبَ إِلَى عُمَّالِهِ انْظُرُوا مَنْ قِبَلَکُمْ مِنْ شِیعَهِ عُثْمَانَ وَ مُحِبِّیهِ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ أَهْلِ وَلَایَتِهِ الَّذِینَ یَرْوُونَ فَضْلَهُ وَ یَتَحَدَّثُونَ بِمَنَاقِبِهِ فَادْنُوا مَجَالِسَهُمْ وَ أَکْرِمُوهُمْ وَ قَرِّبُوهُمْ وَ شَرِّفُوهُمْ وَ اکْتُبُوا إِلَیَّ بِمَا یَرْوِی کُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِیهِ بِاسْمِهِ وَ اسْمِ أَبِیهِ وَ مِمَّنْ هُوَ فَفَعَلُوا ذَلِکَ حَتَّى أَکْثَرُوا فِی عُثْمَانَ الْحَدِیثَ وَ بَعَثَ إِلَیْهِمْ بِالصِّلَاتِ وَ الْکِسَى وَ أَکْثَرَ لَهُمُ الْقَطَائِعَ مِنَ الْعَرَبِ وَ الْمَوَالِی فَکَثُرُوا فِی کُلِّ مِصْرٍ وَ تَنَافَسُوا فِی الْمَنَازِلِ وَ الضِّیَاعِ وَ اتَّسَعَتْ عَلَیْهِمُ الدُّنْیَا فَلَمْ یَکُنْ أَحَدٌ یَأْتِی عَامِلَ مِصْرٍ مِنَ الْأَمْصَارِ وَ لَا قَرْیَهٍ فَیَرْوِی فِی عُثْمَانَ مَنْقَبَهً أَوْ یَذْکُرُ لَهُ فَضِیلَهً إِلَّا کُتِبَ اسْمُهُ وَ قُرِّبَ وَ شُفِّعَ فَمَکَثُوا بِذَلِکَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ کَتَبَ إِلَى عُمَّالِهِ أَنَّ الْحَدِیثَ قَدْ کَثُرَ فِی عُثْمَانَ وَ فَشَا فِی کُلِّ مِصْرٍ وَ مِنْ کُلِّ نَاحِیَهٍ فَإِذَا جَاءَکُمْ کِتَابِی هَذَا فَادْعُوهُمْ إِلَى الرِّوَایَهِ فِی أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ فَإِنَّ فَضْلَهُمَا وَ سَوَابِقَهُمَا أَحَبُّ إِلَیَّ وَ أَقَرُّ لِعَیْنِی وَ أَدْحَضُ لِحُجَّهِ أَهْلِ هَذَا الْبَیْتِ وَ أَشَدُّ عَلَیْهِمْ مِنْ مَنَاقِبِ عُثْمَانَ وَ فَضْلِهِ فَقَرَأَ کُلُّ قَاضٍ وَ أَمِیرٍ مِنْ وُلَاتِهِ کِتَابَهُ عَلَى النَّاسِ وَ أَخَذَ النَّاسُ فِی الرِّوَایَاتِ فِیهِمْ وَ فِی مَنَاقِبِهِمْ ثُمَّ کَتَبَ نُسْخَهً جَمَعَ فِیهَا جَمِیعَ مَا رُوِیَ فِیهِمْ مِنَ الْمَنَاقِبِ وَ الْفَضَائِلِ وَ أَنْفَذَهُمَا إِلَى عُمَّالِهِ وَ أَمَرَهُمْ بِقِرَاءَتِهَا عَلَى الْمَنَابِرِ فِی کُلِّ کُورَهٍ وَ فِی کُلِّ مَسْجِدٍ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ یُنْفِذُوا إِلَى مُعَلِّمِی الْکَتَاتِیبِ أَنْ یُعَلِّمُوهَا صِبْیَانَهُمْ حَتَّى یَرْوُوهَا وَ یَتَعَلَّمُوهَا کَمَا یَتَعَلَّمُونَ الْقُرْآنَ حَتَّى عَلَّمُوهَا بَنَاتِهِمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ خَدَمَهُمْ وَ حَشَمَهُمْ فَلَبِثُوا بِذَلِکَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ کَتَبَ إِلَى عمال [عُمَّالِهِ] نُسْخَهً وَاحِدَهً إِلَى جَمِیعِ الْبُلْدَانِ انْظُرُوا مَنْ قَامَتْ عَلَیْهِ الْبَیِّنَهُ أَنَّهُ یُحِبُّ عَلِیّاً وَ أَهْلَ بَیْتِهِ فَامْحُوهُ مِنَ الدِّیوَانِ وَ لَا تُجِیزُوا لَهُ شَهَادَهً ثُمَّ کَتَبَ کِتَاباً آخَرَ مَنِ اتَّهَمْتُمُوهُ وَ لَمْ تُقَمْ عَلَیْهِ بَیِّنَهٌ فَاقْتُلُوهُ فَقَتَلُوهُمْ عَلَى التُّهَمِ وَ الظَّنِّ وَ الشُّبَهِ تَحْتَ کُلِّ کَوْکَبٍ حَتَّى لَقَدْ کَانَ الرَّجُلُ یَسْقُطُ بِالْکَلِمَهِ فَیُضْرَبُ عُنُقُهُ وَ لَمْ یَکُنْ ذَلِکَ الْبَلَاءُ فِی بَلَدٍ أَکْبَرَ وَ لَا أَشَدَّ مِنْهُ بِالْعِرَاقِ وَ لَا سِیَّمَا

بِالْكُوفَهِ حَتَّى إِنَّ الرَّجُلَ مِنْ شِيعَهِ عَلِيٍّ وَ مِمَّنْ بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِهِ بِالْمَدِينَهِ وَ غَيْرِهَا لَيَأْتِيهِ مَنْ يَثِقُ بِهِ فَيَدْخُلُ بَيْتَهُ ثُمَّ يُلْقَى عَلَيْهِ سِتْرٌ فَيَخَافُ مِنْ خَادِمِهِ وَ مَمْلُوكِهِ فَلَا يُحَدِّثُهُ حَتَّى يَأْخُذَ عَلَيْهِ الْأَيْمَانَ الْمُغَلَّظَهَ لَيَكْتُمَنَّ عَلَيْهِ وَ جُعِلَ الْأَمْرُ لَا يَزْدَادُ إِلَّا شِدَّهً وَ كَثُرَ عِنْدَهُمْ عَدُوُّهُمْ وَ أَظْهَرُوا أَحَادِيثَهُمُ الْكَاذِبَهَ فِي أَصْحَابِهِمْ مِنَ الزُّورِ وَ الْبُهْتَانِ فَيَنْشَأُ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ إِلَّا مِنْهُمْ وَ مَضَى عَلَى ذَلِكَ قُضَاتُهُمْ وَ وُلَاتُهُمْ وَ فُقَهَاؤُهُمْ وَ كَانَ أَعْظَمَ النَّاسِ فِي ذَلِكَ بَلَاءً وَ فِتْنَهً الْقُرَّاءُ الْمُرَاءُونَ الْمُتَصَنِّعُونَ الَّذِينَ يُظْهِرُونَ لَهُمُ الْحُزْنَ وَ الْخُشُوعَ وَ النُّسُكَ وَ يَكْذِبُونَ وَ يُعَلِّمُونَ الْأَحَادِيثَ لِيَحْظَوْا بِذَلِكَ عِنْدَ وُلَاتِهِمْ وَ يُدْنُوا لِذَلِكَ مَجَالِسَهُمْ وَ يُصِيبُوا بِذَلِكَ الْأَمْوَالَ وَ الْقَطَائِعَ وَ الْمَنَازِلَ حَتَّى صَارَتْ أَحَادِيثُهُمْ تِلْكَ وَ رِوَايَاتُهُمْ فِي أَيْدِي مَنْ يَحْسَبُ أَنَّهَا حَقٌّ وَ أَنَّهَا صِدْقٌ فَرَوَوْهَا وَ قَبِلُوهَا وَ تَعَلَّمُوهَا وَ عَلَّمُوهَا وَ أَحَبُّوا عَلَيْهَا وَ أَبْغَضُوا وَ صَارَتْ بِأَيْدِي النَّاسِ الْمُتَدَيِّنِينَ الَّذِينَ لَا يَسْتَحِلُّونَ الْكَذِبَ وَ يُبْغِضُونَ عَلَيْهِ أَهْلَهُ فَقَبِلُوهَا وَ هُمْ يَرَوْنَ أَنَّهَا حَقٌّ وَ لَوْ عَلِمُوا أَنَّهَا بَاطِلٌ لَمْ يَرْوُوهَا وَ لَمْ يَتَدَيَّنُوا بِهَا فَصَارَ الْحَقُّ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ بَاطِلًا وَ الْبَاطِلُ حَقّاً وَ الصِّدْقُ كَذِباً وَ الْكَذِبُ صِدْقاً وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَتَشْمَلَنَّكُمْ فِتْنَهٌ يَرْبُوا فِيهَا الْوَلِيدُ وَ يَنْشَأُ فِيهَا الْكَبِيرُ تَجْرِي النَّاسُ عَلَيْهَا وَ يَتَّخِذُونَهَا سُنَّهً فَإِذَا غُيِّرَ مِنْهَا شَيْ ءٌ قَالُوا أَتَى النَّاسُ مُنْكَراً غُيِّرَتِ السُّنَّهُ فَلَمَّا مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام لَمْ يَزَلِ الْفِتْنَهُ وَ الْبَلَاءُ يَعْظُمَانِ وَ يَشْتَدَّانِ فَلَمْ يَبْقَ وَلِيٌّ لِلَّهِ إِلَّا خَائِفاً عَلَى دَمِهِ وَ فِي رِوَايَهٍ أُخْرَى إِلَّا خَائِفاً عَلَى دَمِهِ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَ إِلَّا طَرِيداً وَ لَمْ يَبْقَ عَدُوٌّ لِلَّهِ إِلَّا مُظْهِراً الْحُجَّهَ غَيْرَ مُسْتَتِرٍ بِبِدْعَتِهِ وَ ضَلَالَتِهِ فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ مَوْتِ مُعَاوِيَهَ بِسَنَهٍ حَجَّ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ علیه السلام بَنِي هَاشِمٍ رِجَالَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ مَوَالِيَهُمْ وَ مَنْ حَجَّ مِنْهُمْ وَ مِنَ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ يَعْرِفُهُ الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ

بَيْتِهِ ثُمَّ أَرْسَلَ رُسُلًا لَا تَدَعُوا أَحَداً مِمَّنْ حَجَّ الْعَامَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْمَعْرُوفِينَ بِالصَّلَاحِ وَ النُّسُكِ إِلَّا اجْمَعُوهُمْ لِي فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ بِمِنًى أَكْثَرُ مِنْ سَبْعِمِائَهِ رَجُلٍ وَ هُمْ فِي سُرَادِقِهِ عَامَّتُهُمْ مِنَ التَّابِعِينَ وَ نَحْوٌ مِنْ مِائَتَيْ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله فَقَامَ فِيهِمْ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ هَذَا الطَّاغِيَهَ قَدْ فَعَلَ بِنَا وَ بِشِيعَتِنَا مَا قَدْ رَأَيْتُمْ وَ عَلِمْتُمْ وَ شَهِدْتُمْ وَ إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَسْأَلَكُمْ عَنْ شَيْ ءٍ فَإِنْ صَدَقْتُ فَصَدِّقُونِي وَ إِنْ كَذَبْتُ فَكَذِّبُونِي وَ أَسْأَلُكُمْ بِحَقِّ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ حَقِّ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ قَرَابَتِي مِنْ نَبِيِّكُمْ عَلَيْهِ وَ آلِهِ السَّلَامُ لَمَّا سَتَرْتُمْ مَقَامِي هَذَا وَ وَصَفْتُمْ مَقَالَتِي وَ دَعَوْتُمْ أَجْمَعِينَ فِي أَمْصَارِكُمْ مِنْ قَبَائِلِكُمْ مَنْ أَمِنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَ فِي رِوَايَهٍ أُخْرَى بَعْدَ قَوْلِهِ فَكَذِّبُونِي اسْمَعُوا مَقَالَتِي وَ اكْتُبُوا قَوْلِي ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَمْصَارِكُمْ وَ قَبَائِلِكُمْ فَمَنْ أَمِنْتُمْ مِنَ النَّاسِ وَ وَثِقْتُمْ بِهِ فَادْعُوهُمْ إِلَى مَا تَعْلَمُونَ مِنْ حَقِّنَا فَإِنِّي أَتَخَوَّفُ أَنْ يَدْرُسَ هَذَا الْأَمْرُ وَ يَذْهَبَ الْحَقُّ وَ يُغْلَبَ وَ اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْكافِرُونَ وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً مِمَّا أَنْزَلَ اللَّهُ فِيهِمْ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا تَلَاهُ وَ فَسَّرَهُ وَ لَا شَيْئاً مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي أَبِيهِ وَ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ فِي نَفْسِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا رَوَاهُ وَ كُلَّ ذَلِكَ يَقُولُ أَصْحَابُهُ اللَّهُمَّ نَعَمْ وَ قَدْ سَمِعْنَاهُ وَ شَهِدْنَاهُ وَ يَقُولُ التَّابِعُ اللَّهُمَّ قَدْ حَدَّثَنِي بِهِ مَنْ أُصَدِّقُهُ وَ أَئْتَمِنُهُ مِنَ الصَّحَابَهِ فَقَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ إِلَّا حَدَّثْتُمْ بِهِ مَنْ تَثِقُونَ بِهِ وَ بِدِينِهِ قَالَ سُلَيْمٌ فَكَانَ فِيمَا نَاشَدَهُمُ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ ذَكَّرَهُمْ أَنْ قَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام كَانَ أَخَا رَسُولِ اللَّهِ حِينَ آخَى بَيْنَ أَصْحَابِهِ فَآخَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ نَفْسِهِ وَ قَالَ أَنْتَ أَخِي وَ أَنَا أَخُوكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله اشْتَرَى مَوْضِعَ

مَسْجِدِهِ وَ مَنَازِلِهِ فَابْتَنَاهُ ثُمَّ ابْتَنَى فِيهِ عَشَرَهَ مَنَازِلَ تِسْعَهً لَهُ وَ جَعَلَ عَاشِرَهَا فِی وَسَطِهَا لِأَبِی ثُمَّ سَدَّ کُلَّ بَابٍ شَارِعٍ إِلَی الْمَسْجِدِ غَیْرَ بَابِهِ فَتَکَلَّمَ فِی ذَلِکَ مَنْ تَکَلَّمَ فَقَالَ مَا أَنَا سَدَدْتُ أَبْوَابَکُمْ وَ فَتَحْتُ بَابَهُ وَ لَکِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی بِسَدِّ أَبْوَابِکُمْ وَ فَتْحِ بَابِهِ ثُمَّ نَهَی النَّاسَ أَنْ یَنَامُوا فِی الْمَسْجِدِ غَیْرَهُ وَ کَانَ یُجْنِبُ فِی الْمَسْجِدِ وَ مَنْزِلُهُ فِی مَنْزِلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَوُلِدَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِیهِ أَوْلَادٌ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ فَتَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ حَرَصَ عَلَی کُوَّهٍ قَدْرَ عَیْنِهِ یَدَعُهَا مِنْ مَنْزِلِهِ إِلَی الْمَسْجِدِ فَأَبَی عَلَیْهِ ثُمَّ خَطَبَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنِی أَنْ أَبْنِیَ مَسْجِداً طَاهِراً لَا یَسْکُنُهُ غَیْرِی وَ غَیْرُ أَخِی وَ ابْنَیْهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَصَبَهُ یَوْمَ غَدِیرِ خُمٍّ فَنَادَی لَهُ بِالْوَلَایَهِ وَ قَالَ لِیُبَلِّغِ الشَّاهِدُ الْغَائِبَ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لَهُ فِی غَزْوَهِ تَبُوکَ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی وَ أَنْتَ وَلِیُّ کُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِی قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ دَعَا النَّصَارَی مِنْ أَهْلِ نَجْرَانَ إِلَی الْمُبَاهَلَهِ لَمْ یَأْتِ إِلَّا بِهِ وَ بِصَاحِبَتِهِ وَ ابْنَیْهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَنْشُدُکُمُ اللَّهَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ دَفَعَ إِلَیْهِ اللِّوَاءَ یَوْمَ خَیْبَرَ ثُمَّ قَالَ لَأَدْفَعُهَا إِلَی رَجُلٍ یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ کَرَّارٍ غَیْرِ فَرَّارٍ یَفْتَحُهَا اللَّهُ عَلَی یَدَیْهِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَعَثَهُ بِبَرَاءَهَ وَ قَالَ لَا یُبَلِّغُ عَنِّی إِلَّا أَنَا أَوْ رَجُلٌ مِنِّی قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمْ یَنْزِلْ بِهِ شَدِیدَهٌ قَطُّ إِلَّا قَدَّمَهُ لَهَا ثِقَهً بِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ یَدْعُهُ بِاسْمِهِ قَطُّ إِلَّا یَقُولُ یَا أَخِی وَ ادْعُوا إِلَیَّ أَخِی

قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ فَتَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَضَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ جَعْفَرٍ وَ زَيْدٍ فَقَالَ يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّي وَ أَنَا مِنْكَ وَ أَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ بَعْدِي قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ كَانَتْ لَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كُلَّ يَوْمٍ خَلْوَةٌ وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةٌ إِذَا سَأَلَهُ أَعْطَاهُ وَ إِذَا سَكَتَ ابْتَدَأَهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَضَّلَهُ عَلَى جَعْفَرٍ وَ حَمْزَةَ حِينَ قَالَ لِفَاطِمَةَ زَوَّجْتُكِ خَيْرَ أَهْلِ بَيْتِي أَقْدَمَهُمْ سِلْماً وَ أَعْظَمَهُمْ حِلْماً وَ أَكْبَرَهُمْ عِلْماً قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ أَنَا سَيِّدُ وُلْدِ آدَمَ وَ أَخِي عَلِيٌّ سَيِّدُ الْعَرَبِ وَ فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ ابْنَايَ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَمَرَهُ بِغُسْلِهِ وَ أَخْبَرَهُ أَنَّ جَبْرَئِيلَ عليه السلام يُعِينُهُ قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فِي آخِرِ خُطْبَةٍ خَطَبَهَا إِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ أَهْلَ بَيْتِي فَتَمَسَّكُوا بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ فَلَمْ يَدَعْ شَيْئاً أَنْزَلَهُ اللَّهُ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام خَاصَّةً وَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ مِنَ الْقُرْآنِ وَ لَا عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله إِلَّا نَاشَدَهُمْ فِيهِ فَيَقُولُ الصَّحَابَةُ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا وَ يَقُولُ التَّابِعُ اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ حَدَّثَنِيهِ مَنْ أَثِقُ بِهِ فُلَانٌ وَ فُلَانٌ ثُمَّ قَدْ نَاشَدَهُمْ أَنَّهُمْ قَدْ سَمِعُوهُ يَقُولُ مَنْ زَعَمَ أَنَّهُ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُ عَلِيّاً فَقَدْ كَذَبَ لَيْسَ يُحِبُّنِي وَ يُبْغِضُ عَلِيّاً فَقَالَ لَهُ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّهُ مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ مَنْ أَحَبَّهُ فَقَدْ أَحَبَّنِي وَ مَنْ أَبْغَضَهُ فَقَدْ أَبْغَضَنِي وَ مَنْ أَبْغَضَنِي فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهَ فَقَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَدْ سَمِعْنَا

وَ تَفَرَّقُوا عَلَی ذَلِکَ.

**[ترجمه]کتاب سلیم بن قیس - . سلیم بن قیس هلالی ان را در کتابش ص ۱۹۹، چاپ بیروت روایت کرده است و سید علیخان مدنی و علامه امینی آن را در زندگی قیس بن عباده از کتاب الدرجات الرفیعه ص ۴۳۹، و الغدیر: ج۲، ص ۱۰۶، چاپ بیروت روایت کرده‌اند. - : سلیم و عمر بن ابوسلمه گوید. معاویه در دوره خلافتش بعد از شهادت امیرمؤمنان و صلح با حسن _ و روایت شده بعد از وفات حسن _ به قصد حج وارد مدینه شد و مردم مدینه از او استقبال کردند پس نگریست و دید قریشیانی که از او استقبال کردند از انصار بیشتر است پس در این باره سؤال کرد. گفته شد: آنها محتاج هستند چارپایانی ندارند، پس معاویه به قیس بن سعد بن عباده روی کرد و گفت: ای گروه انصار شما را چه می‌شود همراه برادران قریشی خود از من استقبال نمی‌کنید؟ پس قیس که سرور انصار و پسر سرور آنان است گفت: نداشتن چارپا ما را مانع شده‌است، معاویه گفت: پس نواضح کجایند؟ قیس پاسخ داد: آن را روز بدر، احد و پس از آن دو در مشاهد رسول‌الله آنگاه که بر سر اسلام بر تو و پدرت ضربت می‌زدیم، از بین بردیم تا اینکه امر خدا نمایان شد و شما بیزار هستید. معاویه گفت: بارالها بیامرز، قیس گفت: به‌هوش باش که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: بعد از من خودپسندی خواهید دید.

سپس گفت: ای معاویه آیا ما را به سبب نواضحمان نکوهش می‌کنی؟ به خدا سوگند سوار بر آنان در روز بدر با شما روبرو شدیم درحالی‌که شما برای خاموش کردن نور خدا تلاش می‌کردید و اینکه کلمه شیطان همان برتر باشد سپس تو و پدرت به اجبار در اسلامی داخل شدید که بر سر آن بر شما ضربت زدیم، معاویه گفت: گویی تو با یاری‌ات به ما منت می‌گذاری، شگفتا از او و از قریش با آن منت و لطف، ای گروه انصار آیا با یاری کردنتان به رسول‌الله که از قریش و پسرعموی ما و از ماست بر ما منت نمی‌گذارید، پس منت و لطف از آن ماست که شما را یاریگران ما و پیروان ما قرار داد و شما را به‌وسیله ما یاری کرد .

قیس گفت: خداوند محمد را به‌عنوان رحمتی برای جهانیان مبعوث کرد و او را به‌سوی تمامی مردم، جن و انس، سرخ و سیاه و سفید فرستاد، او را برای نبوت برگزید و به رسالتش مخصوص گردانید و اولین کسی‌که او را تصدیق کرد و به او ایمان آورد پسر عمویش علی بن ابی طالب، بود و ابوطالب از او دفاع و حمایت کرد و مانع از این شد که کفار قریش او را بازدارند و به او آزار رسانند و مأمور شد که رسالت پروردگارش را ابلاغ کند و پیوسته ستم و اذیت از او منع می‌شد تا اینکه عمویش ابوطالب وفات یافت و پسرش را به حمایت از او امر کرد و او وی را حمایت و یاری کرد تا اینکه خود را در هر دشواری، تنگنا و ترسی بر او مقدم داشت و خداوند از میان قریش علی را به آن مخصوص گردانید و از بین تمامی عرب و عجم او را گرامی داشت پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله تمامی فرزندان عبدالمطلب که در میان آنان ابوطالب و ابولهب بود و در آن روز چهل مرد بودند را جمع کرد و آنان را دعوت کرد و علی علیه السّلام به او خدمت کرد، و رسول‌الله در اتاق عمویش ابوطالب بود و گفت: کدام‌یک از شما داوطلب می‌شود که برادر، وزیر، وصی و جانشین من در امتم و ولیّ هر مؤمن بعد از من شود؟ پس قوم خودداری کردند تا اینکه آن را سه مرتبه تکرار کرد پس علی علیه السّلام فرمود: من یا رسول‌الله، پس سرش را بر روی پایش قرار داد و در دهان او تف کرد و فرمود خدایا درون او را از علم، فهم و حکمت آکنده کن، سپس به ابوطالب فرمود: ای ابوطالب اینک به پسرت گوش بسپار و از او اطاعت کن که خداوند او را نسبت به نبی‌اش به منزله هارون نسبت به موسی قرار داده است و بین خود و علی پیمان اخوت بست.

و قیس چیزی از مناقب او را نـاگفته رها نکرد و آن را به عنوان حجت ارائه کرد و گفت: از جمع آنان جعفر بن ابوطالب طیار بـا دو بال در بهشت است که خداونـد از بین مردم او را به آن مخصوص گردانیـده است و از آنان حمزه سـید الشـهداء، فاطمه سرور زنـان بهشتی [دو جهان] است و چون از قریش، رسول‌الله، اهل بیت و عترت مطهر او را کنار بگـذارم ای معشـر قریش به خدا سوگند ما از شـما برتر، نزد خدا و رسول او و اهل بیت او از شما برتر هستیم. رسول‌الله وفات یافت و انصار نزد پدرم جمع شدند و گفتند: با سـعد بیت می‌کنیم پس قریش آمد و بر سر حق و قرابت او با ما مخاصمه کرد و بیش از این نیست که قریش بر انصار و خانـدان محمـد ظلم کردنـد و به جانم سوگنـد هیچ‌یک از انصار، قریش، و نه کسـی از عرب و عجم همراه علی بن ابی طالب علیه السّلام و پس از او فرزندان او، حقی در خلافت ندارد. پس معاویه خشمگین شد و گفت ای پسر سعد این را از که گرفتی، از که روایت کردی و از که شـنیدی، پـدرت آن را به تو خبر داد و از او گرفتی؟ قیس پاسخ داد: او را از کسـی‌که از پـدرم برتر و بیش از پـدرم بر مـن حق دارد شـنیدم و گرفتم: گفت: کیست؟ گفت: علی بن ابی طـالب علیه السّـلام عـالم و صـدّیق این امت که خداونـد دربـاره او نـازل فرمود: «قل کفی بالله شـهیداً بینی و بینکم و من عنـده علم الکتاب» . و قیس هیچ آیه‌ای که درباره علی علیه السّـلام نازل شـده‌است را ناگفته رها نکرد. معاویه گفت: صـدیق این امت ابوبکر، فاروق آن عمر و کسـی‌که علم الکتـاب نزد اوست عبـدالله بن سـلام است. قیس گفت: محق‌تر به این نـام‌هـا و سـزاوارتر به آنها کسـی است که خداونـد دربـاره او نـازل فرمود: «أَفَمَن كَانَ عَلَى بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» {آیا کسـی که از جانب پروردگارش بر حجتی روشن است و شاهدی از [خویشان] او پیرو آن است}و کسـی‌که رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله او را در غدیر خم منصوب کرد و فرمود: هر که من مولای او و از خود او به او سـزاوارتر بودم پس علی از خود او به او سـزاوارتر است و در غزه تبوک فرمود: تو از من به منزله هارون از موسی هستی با این تفاوت که بعد از من هیچ نبی‌ای نیست. – . این قصه متواتر است و شواهد بسیار زیادی برای آن وجود دارد: بسیاری از مطالب این روایت را ابو الحسن مدائنی به صورت حرفی در کتاب الاحداث، أین عرفه معروف به نفطویه در تـاریخش روایت کرده‌انـد چنان که ابن ابی الحدیـد آن را از آن دو در شـرح مختار ۲۰۳ یا ۲۱۰ از نهج البلاغه از شرحش: ج۳، ص ۵۹۵چاپ جدید بیروت روایت کرده است.

و برخی شواهـد آن در حدیث ۳۲ از باب مناقب علی علیه السـلام از صـحیح مسلم: ج ۷، ص ۱۱۹، و در چاپ: ج۴، ص۱۸۷۰ مذکور است.

و ترمذی نیز ان را در حدیث ۱۴ از باب مناقب علی علیه السلام از کتاب المناقب از سننش: ج۵ ص ۶۳۸ روایت کرده است.

. همچنین محقـق شواهـد دیگری را در حـدیث ۲۷۱ و مـا بعـد آن و تعلیقـات آن از زنـدگی امیر مؤمنان علیه السـلام از تاریخ دمش: ج۱ ص ۲۲۶-۲۳۴، چاپ دوم یافته است.

برای این موضوع شواهـد دیگری در حـدیث ۹۱-۹۲ از متـاب خصـائص امیر مؤمنان علیه السـلام تألیف نسایی ص ۱۶۹ وجود دارد.

و برای این داسـتان شواهـدی لست در حدیث: ۶۶۷ و ما بعـد آن و تعلیقاتش از زنـدگی امیر مؤمنان از تاریـخ دمشق: ج۲ ص ۱۸۲ چاپ دوم.

ابن ابی الحدید نیز شواهد زیادی را در شرح مختار ۵۶ از نهج اللاغه: ج۱، ص ۳۵۶، و در چاپ جدید بیروت: ج۱ ص ۷۷۸ ذکر کرده است.

و یاقوت حموی نیز در عنوان «سجستان» از کتاب معجم البلدان: ج۵ ص ۳۸ در این موضوع روایت کرده است.

و ابن عبد ربه در عنوان (اخبار معاویه) از کتاب العسجده الثانیه فی الخلفاء و تواریخهم از العقد الفرید: ج۲، ص ۳۰، و در چاپ دوم، ص ۱۲۷ در این موضوع روایت کرده است.

و ابن ابی الحدید از او در شرحش بر مختار ۵۶ از نهج البلاغه- ج۱، ص ۳۵۶، و در چاپ جدید بیروت: ج۱، ص۷۷۸ روایت کرده است. -

و معاویه در آن زمان در مدینه بود و در آن هنگام منادی خود را صدا کرد و نسخه‌ای از آن را برای کارگزارانش نوشت: به‌هوش باشید که ذمه را از کسی‌که حدیثی در مناقب علی و اهل بیت او روایت کند کنار می‌گذارم و در هر مکانی خطبه بر منبرها به لعن علی بن ابی طالبعلیه السّلام، برائت از او، و بدگویی درباره اهل بیت او و نفرین آنان با آنچه‌که در آنان نیست، پرداخت.

سپس معاویه بر جمعی از قریشان گذر کرد پس زمانی‌که او را دیدند غیر از عبدالله بن عباس به‌سوی او برخاستند، پس به او گفت: ای پسر عباس چیزی تو را از قیام چنانکه برخاستند منع نکرد جز خشم بر من به سبب نبردم با شما در روز صفین، ای پسر عباس پسر عمویم عثمان مظلومانه کشته شد. ابن عباس گفت: عمر بن خطاب نیز مظلومانه کشته شد و تو امر را به پسرش واگذار کردی و این پسر اوست. گفت: عمر را مشرک کشت. ابن عباس گفت: عثمان را چه‌کسی کشت؟ پاسخ داد: او را مسلمانان کشتند. گفت: این حجت تو را باطل‌تر و خون او را حلال‌تر می‌کند، اگر او را مسلمانان کشته بودند جز به حق نبوده‌است. گفت: ما در آفاق نوشتیم که از ذکر مناقب علی و اهل بیت او نهی می‌کنیم پس ای ابن عباس زبانت را بازدار و اندازه خودت را نگهدار. گفت: پس ما را از قرائت قرآن نهی می‌کنی؟ گفت خیر. گفت: و ما را از تأویل آن نهی می‌کنی؟ گفت: آری، پاسخ داد: پس آن را قرائت کنیم و درباره آنچه خدا قصد کرده‌است سؤال نکنیم؟ گفت آری. گفت: کدام‌یک بر ما واجب‌تر است قرائت آن یا عمل به آن؟ گفت: عمل به آن، گفت: پس تا ندانیم مقصود خدا از آنچه نازل کرده‌است چه بوده‌است چگونه به آن عمل کنیم؟ پاسخ داد: درباره آن از کسی‌که آن را به غیر آنچه‌که تو و اهل بیت تو تأویل می‌کنید، تأویل می‌نماید سؤال می‌شود. گفت: قرآن فقط بر اهل بیت من نازل شده‌است پس درباره آن از خاندان ابوسفیان، خاندان ابومعیط، یهود، نصاری و مجوس سؤال کنم؟ گفت: آیا از اینان عدول کردی؟ گفت: به‌جانم سوگند از آنان عدول نکردم مگر زمانی‌که امت از این نهی شد که خدا را با قرآن و با آنچه‌که از امر، نهی، حلال و حرام، ناسخ و منسوخ، عام و خاص، محکم و متشابه در آن آمده‌است بپرستند و اگر امت درباره این امور سؤال نکنند هلاک می‌شوند و دچار اختلاف و سردرگمی می‌شوند. معاویه گفت: پس قرآن را قرائت کنید و چیزی از آنچه‌که خداوند درباره شما نازل کرده‌است و چیزی از آنچه‌که رسول‌الله گفته‌است روایت نکنید و غیر از آن را روایت کنید. ابن عباس گفت: خداوند متعال در قرآن فرمود: «يُرِيدُونَ لِيُطْفِؤُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» {می خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند و حال آنکه خدا گر چه کافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید}. معاویه گفت: ابن عباس، خود را نگه‌دار، و

زبانت را از من بازدار و اگر به‌انجام آن ناگزیر بودی باید در خفا باشد، آن را آشکارا به گوش کسی نرسان.

سپس به منزلش برگشت و پنجاه هزار درهم و به روایتی دیگر صد هزار درهم برای او فرستاد سپس بلا در همه شهرها بر شیعه علی و اهل بیت او شدت گرفت و گرفتارترین مردم اهالی کوفه بودند به‌جهت کثرت شیعه در آن، و زیاد را در آن به کار گمارد و همراه آن بصره را نیز او ملحق کرد و عراقین را برای او جمع کرد و او شیعه را دنبال می‌کردند و از آنان آگاه بود زیرا او در ابتدا از آنان بود و آنان را شناخته و کلامشان را شنیده بود پس زیر هر ستاره و سنگ و خس و خاشاکی که بودند آنان را می‌کشت و آنان را می‌ترسانید، دست و پای آنان را قطع می‌کرد و بر تنه نخل به صلیب می‌کشید و چشمانشان را از حدقه در می‌آورد و آنان را طرد و آواره کرد تا اینکه از عراق رفتند و کسی از آنها در آن باقی نماند جز مقتول، مصلوب، مطرود یا فراری. و معاویه برای کارگزاران و والیانش در تمامی سرزمین‌ها و شهرها نوشت که به هیچ‌یک از شیعیان، اهل بیت، اهل ولایت علی که فضیلت او را روایت می‌کنند و در مورد مناقب او صحبت می‌کنند اجازه شهادت ندهند. و برای کارگزارانش نوشت: به گماشتگان خود از پیروان عثمان، محبین، اهل بیت او و اهل بیت کسانی‌که فضیلت او را روایت می‌کنند و درباره مناقب او صحبت می‌کنند بنگرید، جایگاه آنان را نزدیک کنید، آنان را گرامی بدارید و مقرب بسازید و برتری دهید و هر آنچه‌که هر یک از آنان روایت می‌کند را با نام او، نام پدر و اینکه از کیست را برای من بنویسید و چنین کردند تا اینکه حدیث درباره عثمان را فزونی بخشیدند و هدایا و لباس برای آنان فرستاد و زمین کشاورزی ــ که روی آن کار کنند و اجاره بدهند ــ از عرب و موالی را برای آنان زیاد کرد پس در هر شهری فراوان شدند و بر سر منازل و املاک رقابت کردند و دنیا بر آن فراخ شد هیچ کارگزار شهری از شهرها یا روستا نبود که بیاید و درباره عثمان صفت برجسته‌ای روایت کند یا فضیلتی از او ذکر کند مگر اینکه نامش نوشته می‌شد، مقرب و شفاعت می‌شد و ماشاءالله بر این روال بودند.

سپس برای کارگزارش نوشت که حدیث درباره عثمان زیاد شده و در هر شهر و ناحیه‌ای منتشر شده‌است پس زمانی‌که این نامه من به شما رسید آنها را به روایت درباره ابوبکر و عمر دعوت کنید که فضیلت و سوابق آنان برای من محبوب‌ترو شادکننده‌تر است و حجت اهل این بیت را بیشتر بی‌اعتبار می‌کند و از مناقب عثمان و فضیلت او، بر آنان شدیدتر است پس هر قاضی و امیری از والیان او نامه وی را بر مردم قرائت کردند و مردم به روایت درباره آنان و مناقب آنان را شروع کردند. سپس نسخه‌ای نوشت که در آن تمامی مناقب و فضائلی را که درباره آنان روایت شده‌است را در آن جمع کرد و آن را برای کارگزارانش فرستاد و قرائت آن در منبرها و در هر کوره و مسجدی به آنان دستور داد و به آنان فرمان داد که به معلمان مکتب‌خانه برسانید که آن را به کودکانشان بیاموزد تا آن را روایت کنند و بیاموزند چنانکه قرآن را می‌آموزند و تا آن را به دختران، زنان، و خدم و حشم خود یاد دهند و ماشاءالله بر این روال ماندند.

و برای کارگزارانش در تمامی سرزمین‌ها نسخه واحدی نوشتی: به کسی‌که دلیل روشن علیه او استوار شد بنگرید که آیا علی و اهل بیت او را دوست می‌دارد پس او را از دیوان کنار بزنید و به او اجازه شهادت ندهید.

سپس نامه دیگری نوشت کسی‌که او را متهم می‌کنید و دلیل روشنی بر او استوار نشده است را بکشید. پس آنان را با تهمت، ظن، و شبهه در زیر هر ستاره‌ای که بودند به قتل رساندند تا اینکه اگر مردی کلمه‌ای را حذف می‌کرد گردنش را می‌زدند. و این مصیبت در هیچ بلادی بزرگ‌تر و شدیدتر از عراق و به‌ویژه کوفه نبود طوری‌که مردی از شیعیان علی و از اصحاب او که

در مـدینه و سـایر شــهرها بـاقی‌مانـده بودنـد فرد مـورد اعتمـادش نزد او می‌آمـد و وارد خـانه‌اش می‌شـد سـپس پوششـی بر او می‌انداخت و از خادم و غلام خود می‌ترسید و با او صحبت نمی‌کرد تا سوگند محکم از بگیرد که بر او کتمان می‌کند.

و جز بر شدت این امر افزوده نمی‌شد و نزد آنان دشـمنانشان زیاد شد و احادیث دروغین خود درباره اصحاب خویش از زور و بهتـان را آشـکار کردنـد پس مردم بر آن رشـد کردنـد و جز از آنـان نمی‌آموختنـد و قضـات، والیـان و فقهایشان بر اساس آن حرکت کردند.

و فتنه‌انگیزترین مردم در این خصوص قاریـان ریاکـار جـاعلی بودنـد که برای آنان اظهار حزن، خشوع و پارسایی می‌کردنـد و دروغ می‌گفتند و احادیث را یاد می‌دادند تا به وسـیله آن نزد والیان خود بهره‌مند شوند و به‌جهت آن جایگاه‌شان نزدیک شود و به وسـیله آن به اموال، زمین تیولی و منـازل دست یابنـد تا اینکه آن را روایت کردنـد، پذیرفتنـد، آموختنـد و یاد دادنـد و بر اسـاس آن دوسـتی و دشـمنی کردنـد و در دست مردم متـدینی قرار گرفت که دروغ را جـایز نمی‌داننـد و بر اهـل آن دشـمنی می‌کنند پس آن را پذیرفتند درحالی‌که روایت نمی‌کردند و به آن معتقد نمی‌شدند.

پس در آن زمان حق باطل و باطل حق شد، راست،دروغ و دروغ راست شد و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرموده است: شما را فتنه‌ای فرا می‌گیرد که در آن کودک بزرگ می‌شود و بزرگ رشـد می‌کند و مردم براساس آن حرکت می‌کنند و آن را به عنوان سـنت می‌گیرنـد و زمانی‌که چیزی از آن تغییر کنـد می‌گوینـد مردم تکـذیب‌کنان آمده‌اند که سـنت تغییر کرده‌است. و زمانی‌که حسن بن علی علیه السّلام وفات کرد فتنه و بلاء همچنان رشد می‌کرد و شدت می‌گرفت هیچ دوستی برای خدا باقی نمانـد مگر اینکه بیم خونش را داشت ـــ و در روایت دیگری آمـده‌است مگر اینکه بیم خونش را داشت که کشـته شودـــ و جز اینکه مطرود و آواره باشد، و هیچ دشمنی برای خدا نبود مگر اینکه برهانش را آشکار و بدعت و ضلالتش را نمایان می‌کرد.

و یک سال پیش از مرگ معاویه حسـین بن علی علیه السّلام و عبـدالله بن عباس و عبـدالله بن جعفر حج کردند و حسـین علیه السّلام مردان، زنان و موالی بنی‌هاشم و همه افرادی که از میان آنان و انصار که حسین و اهل بیتش او را می‌شناختند جمع کرد سپس رسولانـی فرسـتاد که هیـچ‌یـک از کسـانی‌که از میان اصـحاب رسول‌الله، معروف به صـلاح و پارسائی را که امسال حج کرده است را رها نکنیـد مگر اینکه آنان را نزد من جمع کنیـد پس در منی بیش از هفتصـد مرد نزد او جمع شدنـد درحالی‌که آنان در خیمه او بودند عامه آنان از تابعین و حدود دویست نفر از اصـحاب نبی صلّی الله علیه و آله بودند، به‌عنوان خطیب در میان آنان ایسـتاد و خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود: اما بعد این سـتمگر با ما و شیعه ما آنچه‌که دیدید، دانستید و شاهد بودید را انجام داده‌است و من می‌خواهم درباره مسأله‌ای از شما سؤال کنم اگر راست گفتم تصدیقم کنید و اگر دروغ گفتم تکذیبم کنید و به حق خدا بر شما و به حق رسولش و خویشاوندی من بر نبی‌تان صلّی الله علیه و آله از شما می‌خواهم که این مقام مرا بپوشانید و سخن مرا وصف کنید و در شهرهایتان از قبائل خود کسانی از مردم که به آنان اطمینان دارید را دعوت کنید.

و در روایت دیگری بعـد از این کلاـم او: پس تکـذیبم کنیـد آمـده‌است: این سـخنم را بشـنوید و گفته‌ام را بنویسـید سـپس به شهرهـا و قبائـل خود بازگردیـد و کسانی از مردم که به آنان اطمینان و اعتقاد داریـد را به‌سوی آنچه‌که درباره حق ما می‌دانید دعـوت کنیـد کـه من بیم آن دارم که این امر منـدرس شـد و حق بین برود و غلبه کنـد {و حـال آنکه خـدا گر چه کـافران را ناخوش افتد نور خود را کامل خواهد گردانید}.

و چیزی از آنچه‌که خداوند در قرآن درباره آنان نازل کرده‌است را رها نکرد مگر اینکه آن را تلاوت و تفسیر کرد و چیزی از آنچه‌که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله درباره پدرش، برادر، مادر و خودش و اهل بیتش فرموده‌است را رها نکرد مگر اینکه آن را روایت کرد و در همه آنها اصحابش می‌گفت: اللهم آری آن را از رسول‌الله شنیده‌ایم و شاهد بوده‌ایم و تابعی می‌گوید: اللهم آری کسی از اصحاب که او را تصدیق می‌کنم و به او ایمان دارم آن را برایم گفته‌است. پس فرمود شما را به خدا سوگند می‌دهم که آن را برای کسی‌که به او و دینش اطمینان دارید حدیث کنید.

سلیم گوید: در آنچه که حسین علیه السّلام آنان را سوگند داد و برایشان ذکر کرد، فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که علی بن ابی طالب علیه السّلام برادر رسول‌الله بود، آنگاه که بین یارانش پیمان برادری بست بین او و خود پیمان برادری بست و فرمود: تو برادر من و من برادر تو در دنیا و آخرت هستم. گفتند: اللهم آری.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله محل مسجد و منازلش را خریداری کرد و آن را بنا کرد سپس در آن ده منزل بنا کرد که نه منزل برای او بود و دهمین آن در وسط آنها را برای پدرم قرار داد سپس هر در گشوده به مسجد غیر از در او را بست و درباره آن بسیار صحبت کردند پس فرمود: من درهای شما را بستم و در او را گشودم چرا که خداوند مرا به بستن درهای شما و گشودن در او امر کرد. سپس مردم غیر او را از خوابیدن در مسجد نهی کرد او در مسجد جنابت می‌کرد و منزلش در منزل رسول‌الله بود و در آن برای رسول‌الله فرزندانی متولد شد گفتند اللهم آری.

فرمود: پس آیا می‌دانید که عمر بن خطاب روزنه‌ای به اندازه چشمش از منزلش به مسجد طمع داشت پس بر او منع فرمود سپس خطبه ایراد فرمود که خداوند به من امر کرده‌است که مسجد پاکی بنا کنم که جز من، برادرم و پسران او کسی در آن ساکن نشود. گفتند: اللهم آری.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول‌الله در روز غدیر خم او را منصوب کرد و ولایت او را ندا برآورد و فرمود: حاضر به غائب ابلاغ کند گفتند: اللهم آری.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در غزوه تبوک به او فرمود: تو نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی هستی و تو بعد از من ولی هر مؤمن هستی؟ گفتند: اللهم آری.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول‌الله زمانی‌که مسیحیان اهل نجران را به مباهله دعوت کرد جز با او، همسر و پسران او نیامد؟ اللهم آری.

فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که در روز خیبر پرچم را به او داد و فرمود آن را به مردی می‌سپارم که خدا و رسولش او را دوست دارد، هجوم آورنده‌ای که نمی‌گریزد، و خداوند خیبر را به‌دست او می‌گشاید؟ گفتند: اللهم آری.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول‌الله او را با برائت فرستاد و فرمود: درباره من تبلیغ نمی‌کند جز من یا مردی از من. گفتند: اللهم آری.

فرمود: آیا می‌دانید که بر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله هرگز سختی فرود نیامد مگر اینکه به‌جهت اطمینان به او، وی را بر آن مقدم داشت و او هرگز او را به دشمن نخواند مگر اینکه بگوید ای برادرم و برادرم را برای من صدا کنید، گفتند: اللهم آری .

فرمود: آیا می‌دانید که رسول‌الله بین او و جعفر و زید قضاوت کرد و فرمود: ای علی تو از من و من از تو هستم و تو پس از من ولی هر مؤمن هستی. گفتند: اللهم آری.

فرمود: آیا می‌دانید که او هر روز با رسول‌الله خلوت و هر شب با او حضوری داشت هرگاه از او درخواست می‌کرد به او عطا می‌نمود و چون سکوت می‌کرد آغاز می‌نمود؟ گفتند: اللهم آری.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول‌الله او را بر جعفر و حمزه ترجیح داد آنگاه که به فاطمه فرمود: تو را به همسری بهترین اهل بیتم، قدیمی‌ترین آنان در اسلام، بزرگترین آنان در بردباری، بیشترین آنان از نظر علم درآوردم. گفتند: اللهم آری.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول‌الله فرمود: من سرور فرزندان آدم، برادرم علی سرور عرب، فاطمه سرور زنان بهشت و پسرانم حسن و حسین سرور جوانان بهشتی هستند. گفتند: اللهم آری.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول‌الله او را به غسل خود امر نمود و به او خبر داد که جبرئیل کمکش می‌کند؟ گفتند: اللهم آری.

فرمود: آیا می‌دانید که رسول‌الله در آخرین خطبه‌ای که ایراد نمود فرمود: من در میان شما ثقلین، کتاب خدا و اهل بیتم را به‌جای می‌گذارم پس به این دو چنگ بزنید که هرگز گمراه نمی‌شوید. گفتند: اللهم آری.

پس چیزی از آنچه از قرآن و نه بر زبان نبی‌اش صلّی الله علیه و آله که خداوند به‌طور خاص درباره علی بن ابی طالب علیه السّلام، و درباره اهل بیتش نازل کرده‌است را رها نکرد مگر اینکه آنان را درباره آن سوگند داد پس صحابی گفت: اللهم آری شنیده‌ایم و تابعی گفت:اللهم آری، فلانی و فلانی که به او اطمینان دارم آن را برایم گفته‌است. سپس آنان را سوگند داد که آنان از او شنیده‌اند که می‌فرمود: هر که گمان کند که مرا دوست می‌دارد و با علی دشمنی کند دروغ گفته‌است و درحالی‌که با علی دشمنی دارد مرا دوست ندارد. پس کسی به او گفت: یا رسول‌الله این چگونه‌است؟ فرمود: زیرا او از من و من از او هستم هر که او را دوست بدارد مرا دوست داشته‌است و هر که با او دشمنی کند با من دشمنی کرده‌است و هر که با من دشمنی کند با خدا دشمنی کرده‌است. گفتند: اللهم آری آن را شنیده‌ایم و بر آن پراکنده شدند.

**[ترجمه]

بیان

قوله اللهم غفرا أی اللهم اغفر لی غفرا أو اللهم افتتاح للکلام و الخطاب لقیس أی اغفر ما وقع منی أو استر معایبی.

و قال ابن الأثیر فی النهایه فیه

قال للأنصار إنكم ستلقون بعدی أثره فاصبروا.

الأـثره بفتـح الهمزه و الثـاء الاـسم مـن آثر يـؤثر إيثـارا إذا أعطی أراد أنـه يسـتأثر عليكم فيفضـل غيركم فی نصـيبه من الفی ء و الاستيثار الانفراد بالشی ء.

و قال الجوهری سـمل العين فقأها يقال سـملت عينه تسـمل إذا فقأت بحديـده محماه و قال نزحت الدار بعدت و بلد نازح و قوم منازيح و قد نزح بفلان إذا بعد عن دياره غيبه بعيده و تقول أنت بمنتزح من كذا أی بعيد منه.

قوله عليه السلام فولد لرسول الله صلی الله عليه و آله أی ولد له أولاد من فاطمه كانوا أولادا لرسول الله صلی الله عليه و آله.

**[ترجمـه]ايـن كلاـم او: اللهم غفراً يعنی اللهم اغفر لی غفراً يـا اينكه اللهم آغـازی برای كلاـم و خطـاب قيس است يـا اينكه آنچه‌كه از من رخ داده‌است را بيامرز يا معايبم را بپوشان.

و ابن اثير در النهايه گويد: در آن به انصار فرمود: «شما بعد از من با خودپسندی روبه‌رو خواهيد شد پس شكيبا باشيد» الأثره با فتحه همزه و ثاء اسمی از فعل أثر يؤثر ايثاراً است زمانی‌كه عطا كند بخواهد كه بر شما منحصر شود پس در سهمش از غنيمت غير شما را ترجيح می‌دهد و الاستئثار: منحصر بودن به چيزی.

و جوهری گويـد: سـمل العين يعنی آن را بيرون آورد، سـملت عينه تمسـل زمـانی گفته می‌شود كه بـا ابزار آهنی داغی بيرون آورده شود و گويـد: نزحت الـدار يعنی خانه دور شـد، و بلـد نازح و قوم منازيـح و قد نزح بفلان زمانی‌كه به مدتی طولانی از ديار خود دور شود و می‌گويی: أنت منتزح من كذا يعنی از آن دور هستی.

و اين كلام او: «و لد لرسول الله» يعنی فرزندانی از فاطمه برای او متولد شد كه فرزندان رسول‌الله صلّی الله عليه و آله بودند.

**[ترجمه]

«۴۵۷»

(۱)ما، الأمالی للشـيخ الطوسـی ابْنُ الصَّلْتِ عَنِ ابْنِ عُقْـدَهَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَبَّادٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَابِسٍ عَنْ حُصَـيْنٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَنَتَ فِی الصُّبْحِ فَلَعَنَ مُعَاوِيَهَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ أَبَا مُوسَی وَ أَبَا الْأَعْوَرِ وَ أَصْحَابَهُمْ.

**[ترجمه]امالی طوسـی - . شـيخ طوسی آن را در حديث آخر از مجلس ۲۵ از امالی‌اش، ج۲، ص۷۳۳، چاپ بيروت روايت كرده است - :

عبدالله بن معقل گويد: علی عليه السّـلام در صـبح قنوت خواند و معاويه، عمرو بن عاص، ابوموسی، ابواعور و اصحاب آنان را نفرين كرد.

**[ترجمه]

«۴۵۸»

(۲)کِتَابُ صِفِّينَ، لِنَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ

ص: ۱۸۵

۱- ۴۵۷- رواه الشيخ الطوسیّ فی الحديث الأخير من المجلس ۲۵ من أماليه، ج ۲، ص ۷۳۳، ط بيروت.

۲- ۴۵۸- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبی الحديد أيضا عن كتاب صفّين فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحديد علی نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فی مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

يُونُسَ بْنِ الْأَرْقَمِ عَنْ عَوْفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ هِنْدٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: فَلَمَّا نَظَرَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى رَايَاتِ مُعَاوِيَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ وَ الَّذِى فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَيْهِ أَعْوَاناً رَجَعُوا إِلَى عَدَاوَتِهِمْ مِنَّا إِلَّا أَنَّهُمْ لَمْ يَدَعُوا الصَّلَاةَ.

**[ترجمه] - ۴۵۸- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

- كِتَابُ صِفِّينَ، لِنَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ أَبِى عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ

ص: ۱۸۵

يُونُسَ بْنِ الْأَرْقَمِ عَنْ عَوْفٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ هِنْدٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: فَلَمَّا نَظَرَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى رَايَاتِ مُعَاوِيَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ وَ الَّذِى فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَيْهِ أَعْوَاناً رَجَعُوا إِلَى عَدَاوَتِهِمْ مِنَّا إِلَّا أَنَّهُمْ لَمْ يَدَعُوا الصَّلَاةَ.

**[ترجمه]

«۴۵۹»

(۱)وَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ سِيَاهٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِى ثَابِتٍ قَالَ: لَمَّا كَانَ قِتَالُ صِفِّينَ قَالَ رَجُلٌ لِعَمَّارٍ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ أَ لَمْ يَقُلْ رَسُولُ اللَّهِ قَاتِلُوا النَّاسَ حَتَّى يُسْلِمُوا فَإِذَا أَسْلَمُوا عَصَمُوا مِنِّى دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ وَ اللَّهِ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ حَتَّى وَجَدُوا عَلَيْهِ أَعْوَاناً.

**[ترجمه] - ۴۵۹- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فی مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

- وَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ سِيَاهٍ عَنْ حَبِيبِ بْنِ أَبِی ثَابِتٍ قَالَ: لَمَّا كَانَ قِتَالُ صِفِّينَ قَالَ رَجُلٌ لِعَمَّارٍ يَا أَبَا الْيَقْظَانِ أَ لَمْ يَقُلْ رَسُولُ اللَّهِ قَاتِلُوا النَّاسَ حَتَّى يُسْلِمُوا فَإِذَا أَسْلَمُوا عَصَمُوا مِنِّی دِمَاءَهُمْ وَ أَمْوَالَهُمْ قَالَ بَلَى وَ لَكِنْ وَ اللَّهِ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ حَتَّى وَجَدُوا عَلَيْهِ أَعْوَاناً.

**[ترجمه]

«۴۶۰»

(۲)وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ حَبِيبٍ عَنْ مُنْذِرٍ الثَّوْرِيِّ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَعْلَى الْوَادِی وَ مِنْ أَسْفَلِهِ وَ مَلَئُوا الْأَوْدِيَةَ كَتَائِبَ يَعْنِی يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ اسْتَسْلَمُوا حَتَّى وَجَدُوا أَعْوَاناً (۳)

**[ترجمه] - ۴۶۰- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبی الحديد أيضا عن كتاب صفّين فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فی مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

- وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْ حَبِيبٍ عَنْ مُنْذِرٍ الثَّوْرِيِّ قَالَ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا أَتَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مِنْ أَعْلَى الْوَادِی وَ مِنْ أَسْفَلِهِ وَ مَلَئُوا الْأَوْدِيَةَ كَتَائِبَ يَعْنِی يَوْمَ فَتْحِ مَكَّةَ اسْتَسْلَمُوا حَتَّى وَجَدُوا أَعْوَاناً - ۳ هذا هو الظاهر الموافق لما رواه عن نصر بن مزاحم ابن أبی الحديد فی آخر شرحه على المختار: ۵۴ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۶۰.

و فی ط الكمبانیّ من البحار: «عن منذر العلوی قال: قال محمّد بن الحنفيه: لما أتاهم العدو من أعلى الوادی و من أسفله و ملئوا الاوديه كتائب استسلموا حتّى وجدوا أعوانا».

-

**[ترجمه]

«۴۶۱»

(۴)وَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحَسَنِ وَ أَيْضاً عَنِ الْحَكَمِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ أَبِی النَّجُودِ عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ

بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِی سُفْيَانَ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِی فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ قَالَ الْحَسَنُ فَمَا فَعَلُوا وَ لَا أَفْلَحُوا.

**[ترجمه] - ۴۶۱- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه.

و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

- وَ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحَسَنِ وَ أَيْضاً عَنِ الْحَكَمِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ أَبِی النَّجُودِ عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِی سُفْيَانَ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِی فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ قَالَ الْحَسَنُ فَمَا فَعَلُوا وَ لَا أَفْلَحُوا.

**[ترجمه]

«۴۶۲»

(۵)وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِی فَاقْتُلُوهُ (۶)

ص: ۱۸۶

۱- ۴۵۹- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه. و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

۲- ۴۶۰- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه. و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و

الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

٣- ٣ هذا هو الظاهر الموافق لما رواه عن نصر بن مزاحم ابن أبى الحديد فى آخر شرحه على المختار: ۵۴ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۶۰. و فى ط الكمبانىّ من البحار: «عن منذر العلوى قال: قال محمّد بن الحنفيه: لما أتاهم العدو من أعلى الوادى و من أسفله و ملئوا الاوديه كتائب استسلموا حتّى وجدوا أعوانا».

۴- ۴۶۱- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۵- ۴۶۲- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۶- و قريبا منه رواه أيضا ابن عدى بأسانيد كثيره فى تضاعيف تراجم جماعه ممن ذكره و ترجم له، فرواه فى ترجمه الحكم بن ظهير من كتاب الكامل: ج ۲ ص ۶۲۶ ط ۱، قال: أخبرنا علىّ بن العباس، حدّثنا عباد بن يعقوب، حدّثنا الحكم بن ظهير، عن عاصم، عن زر [بن] حبيش عن عبد اللّه [بن مسعود قال:] ان رسول اللّه صلّى اللّه عليه [و آله] و سلم قال: إذ رأيتم معاويه على منبرى فاقتلوه. و رواه أيضا فى ترجمه عمرو بن عبيد فى ج ۵ ص ۱۷۵۱ و ۱۷۵۴ و ۱۷۵۶. و أيضا رواه بأسانيد فى ترجمه علىّ بن زيد بن جدعان فى ج ۵ ص ۱۸۴۴. و أيضا رواه بأسانيد فى ترجمه عبد الرزاق فى ج ۵ ص ۱۹۵۱. و رواه أيضا فى آخر ترجمه مؤلف كتاب مغازى النبىّ صلّى اللّه عليه و آله محمّد بن إسحاق فى ج ۵ ص ۱۱۲۵. و رواه أيضا فى ترجمه مجالد بن سعيد فى ج ۶ ص ۲۴۱۶. و رواه أيضا فى ترجمه الوليد بن القاسم فى ج ۷ ص ۲۵۴۴. و رواه أيضا البلاذرى فى ترجمه معاويه من كتاب أنساب الأشراف: ح ۲/ الورق ۷۵/ ب/.

قَالَ فَحَدَّثَنِي بَعْضُهُمْ قَالَ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ: فَلَمْ نَفْعَلْ وَ لَمْ نُفْلِحْ (۱)

**[ترجمه] - ۴۶۲- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبی الحديد أيضا عن كتاب صفّين فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فی مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

- وَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ يَخْطُبُ عَلَى مِنْبَرِي فَاقْتُلُوهُ - و قريبا منه رواه أيضا ابن عدی بأسانيد كثيره فی تضاعيف تراجم جماعه ممن ذكره و ترجم له، فرواه فی ترجمه الحكم بن ظهير من كتاب الكامل: ج ۲ ص ۶۲۶ ط ۱، قال:

أخبرنا علیّ بن العباس، حدّثنا عباد بن يعقوب، حدّثنا الحكم بن ظهير، عن عاصم، عن زر [بن] حبيش عن عبد اللّه [بن مسعود قال:] ان رسول اللّه صلّى اللّه عليه [و آله] و سلم قال:

إذ رأيتم معاويه على منبری فاقتلوه.

و رواه أيضا فی ترجمه عمرو بن عبيد فی ج ۵ ص ۱۷۵۱ و ۱۷۵۴ و ۱۷۵۶.

و أيضا رواه بأسانيد فی ترجمه علیّ بن زيد بن جدعان فی ج ۵ ص ۱۸۴۴.

و أيضا رواه بأسانيد فی ترجمه عبد الرزاق فی ج ۵ ص ۱۹۵۱.

و رواه أيضا فی آخر ترجمه مؤلف كتاب مغازی النبیّ صلّى اللّه عليه و آله محمّد بن إسحاق فی ج ۵ ص ۱۱۲۵.

و رواه أيضا فی ترجمه مجالد بن سعيد فی ج ۶ ص ۲۴۱۶.

و رواه أيضا فی ترجمه الوليد بن القاسم فی ج ۷ ص ۲۵۴۴.

و رواه أيضا البلاذری فی ترجمه معاويه من كتاب أنساب الأشراف: ح ۲/ الورق ۷۵/ ب/.

-

قَالَ فَحَدَّثَنِی بَعْضُهُمْ قَالَ قَالَ أَبُو سَعِیدٍ الْخُدْرِیُّ: فَلَمْ نَفْعَلْ وَ لَمْ نُفْلِحْ - ١ هذا هو الظاهر الموافق لما رواه ابن أبی الحدید عن نصر فی آخر شرحه علی المختار: ۵۴ من نهج البلاغه: ج ١، ص ٧۶٠، ط بیروت، و فیه أیضا: «فقال الحسن:

فو اللّه ما فعلوا و لا أفلحوا».

-

**[ترجمه]

«۴۶۳»

(٢)وَ عَنْ یَحْیَی بْنِ یَعْلَی عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ خَیْثَمَهَ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِنَّ مُعَاوِیَهَ فِی تَابُوتٍ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ لَا کَلِمَهُ فِرْعَوْنَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی مَا کَانَ أَحَدٌ أَسْفَلَ مِنْ مُعَاوِیَهَ.

**[ترجمه] - ۴۶۳- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ٢١۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ٣١ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ١، ص ٧۶٠.

و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه.

و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

- وَ عَنْ یَحْیَی بْنِ یَعْلَی عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ خَیْثَمَهَ قَالَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِنَّ مُعَاوِیَهَ فِی تَابُوتٍ فِی الدَّرْکِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَ لَوْ لَا کَلِمَهُ فِرْعَوْنَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی مَا کَانَ أَحَدٌ أَسْفَلَ مِنْ مُعَاوِیَهَ.

**[ترجمه]

«۴۶۴»

(٣)وَ عَنْ جَعْفَرٍ الْأَحْمَرِ عَنْ لَیْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَمُوتُ مُعَاوِیَهُ عَلَی غَیْرِ مِلَّهِ الْإِسْلَامِ.

**[ترجمه] - ۴۶۴- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ٢١۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبی الحديد أيضا عن كتاب صفّين فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فی مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

– وَ عَنْ جَعْفَرٍ الْأَحْمَرِ عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَمُوتُ مُعَاوِيَةُ عَلَى غَيْرِ مِلَّهِ الْإِسْلَامِ.

**[ترجمه]

«۴۶۵»

(۴)وَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُحَارِبِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَمُوتُ مُعَاوِيَةُ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِی.

**[ترجمه] – ۴۶۵– هذه الأحاديث كلها– ما عدا الحديث الأول– موجوده فی أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبی الحديد أيضا عن كتاب صفّين فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فی مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

– وَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ لَيْثٍ عَنْ مُحَارِبِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَمُوتُ مُعَاوِيَةُ عَلَى غَيْرِ مِلَّتِی.

**[ترجمه]

«۴۶۶»

(۵)وَ عَنْ قَيْسِ بْنِ الرَّبِيعِ وَ سُلَيْمَانَ بْنِ قَرْمٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِیِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَلِیٍّ عليه السلام قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِیَّ صلى الله عليه و آله

۱- ۱ هذا هو الظاهر الموافق لما رواه ابن أبى الحديد عن نصر فى آخر شرحه على المختار: ۵۴ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۶۰، ط بيروت، و فيه أيضا: «فقال الحسن: فو اللّه ما فعلوا و لا أفلحوا».

۲- ۴۶۳- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۳- ۴۶۴- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۴- ۴۶۵- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۵- ۴۶۶- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

فِي النَّوْمِ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا لَقِيتُ مِنْ أَمَّتِهِ مِنَ الْأَوَدِ وَ اللَّدَدِ فَقَالَ انْظُرْ فَإِذَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ مُعَاوِيَهُ مُعَلَّقَيْنِ مُنَكَّسَيْنِ تُشْدَخُ رُءُوسُهُمَا بِالصَّخْرِ (۱)

**[ترجمه] - ۴۶۶- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

- وَ عَنْ قَيْسِ بْنِ الرَّبِيعِ وَ سُلَيْمَانَ بْنِ قَرْمٍ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ التَّيْمِيِّ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: رَأَيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله

ص: ۱۸۷

فِي النَّوْمِ فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ مَا لَقِيتُ مِنْ أُمَّتِهِ مِنَ الْأَوَدِ وَ اللَّدَدِ فَقَالَ انْظُرْ فَإِذَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ مُعَاوِيَهُ مُعَلَّقَيْنِ مُنَكَّسَيْنِ تُشْدَخُ رُءُوسُهُمَا بِالصَّخْرِ - ۱ و قريبا منه جدا رواه ابن أبى الحديد بسندين فى شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۸۱۴ ط بيروت.

-

**[ترجمه]

«۴۶۷»

(۲)وَ عَنْ يَحْيَى بْنِ يَعْلَى عَنْ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَمَّارٍ الدُّهْنِيِّ عَنْ أَبِي الْمُثَنَّى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: مَا بَيْنَ تَابُوتِ مُعَاوِيَهَ وَ تَابُوتِ فِرْعَوْنَ إِلَّا دَرَجَهٌ وَ مَا انْخَفَضَتْ تِلْكَ الدَّرَجَهُ إِلَّا لِأَنَّهُ قَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلى

**[ترجمه] - ۴۶۷- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه.

و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

- وَ عَنْ یَحْیَی بْنِ یَعْلَی عَنْ عَبْدِ الْجَبَّارِ بْنِ عَبَّاسٍ عَنْ عَمَّارٍ الدُّهْنِیِّ عَنْ أَبِی الْمُثَنَّی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: مَا بَیْنَ تَابُوتِ مُعَاوِیَهَ وَ تَابُوتِ فِرْعَوْنَ إِلَّا دَرَجَهٌ وَ مَا انْخَفَضَتْ تِلْکَ الدَّرَجَهُ إِلَّا لِأَنَّهُ قَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی

**[ترجمه]

«۴۶۸»

(۳)وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ یَزِیدَ الْقُرَشِیِّ (۴)عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: دَخَلَ زَیْدُ بْنُ أَرْقَمَ عَلَی مُعَاوِیَهَ فَإِذَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ جَالِسٌ مَعَهُ عَلَی السَّرِیرِ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ زَیْدٌ جَاءَ حَتَّی رَمَی بِنَفْسِهِ بَیْنَهُمَا فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَ مَا وَجَدْتَ لَکَ مَجْلِساً إِلَّا أَنْ تَقْطَعَ بَیْنِی وَ بَیْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ زَیْدٌ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله غَزَا غَزْوَهً وَ أَنْتُمَا مَعَهُ فَرَآکُمَا مُجْتَمِعَیْنِ فَنَظَرَ إِلَیْکُمَا نَظَراً شَدِیداً ثُمَّ رَآکُمَا الْیَوْمَ الثَّانِیَ وَ الْیَوْمَ الثَّالِثَ کُلَّ ذَلِکَ یُدِیمُ النَّظَرَ إِلَیْکُمَا فَقَالَ فِی الْیَوْمِ الثَّالِثِ إِذَا رَأَیْتُمْ مُعَاوِیَهَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ مُجْتَمِعَیْنِ فَفَرِّقُوا بَیْنَهُمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ یَجْتَمِعَا عَلَی خَیْرٍ.

**[ترجمه] - ۴۶۸- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه.

و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

- وَ عَنْ أَبِی عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنِ الْعَلَاءِ بْنِ یَزِیدَ الْقُرَشِیِّ - ۴ کذا فی ط مصر من کتاب صفّین، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «عن العلاء بن یزید القرشیّ ...» و ذکره الشیخ فی رجاله فی أصحاب الصادق علیه السلام.

و قریبا من هذا الحدیث روی عن عباده بن صامت الصحابیّ کما رواه عنه ابن عبد ربه فی عنوان: «خبر عمرو بن العاص مع معاویه» من کتاب العقد الفرید: ج ۳ ص ۱۱۴. و رواه أیضا الباعونی فی الباب: ۶۴ من کتاب جواهر المطالب الورق ۸۲/.

و قد رویناه عن مصدر آخر؛ عن شداد بن أوس فی تعلیق المختار: ۱۷۲ من نهج السعاده ج ۲ ص ۸۵.

- عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیهما السلام قَالَ: دَخَلَ زَیْدُ بْنُ أَرْقَمَ عَلَی مُعَاوِیَهَ فَإِذَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ جَالِسٌ مَعَهُ عَلَی السَّرِیرِ فَلَمَّا رَأَی ذَلِکَ زَیْدٌ جَاءَ حَتَّی رَمَی بِنَفْسِهِ بَیْنَهُمَا فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَ مَا وَجَدْتَ لَکَ مَجْلِساً إِلَّا أَنْ تَقْطَعَ بَیْنِی وَ بَیْنَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ

فَقَالَ زَيْدٌ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله غَزَا غَزْوَةً وَ أَنْتُمَا مَعَهُ فَرَآكُمَا مُجْتَمِعَيْنِ فَنَظَرَ إِلَيْكُمَا نَظَراً شَدِيداً ثُمَّ رَآكُمَا الْيَوْمَ الثَّانِيَ وَ الْيَوْمَ الثَّالِثَ كُلَّ ذَلِكَ يُدِيمُ النَّظَرَ إِلَيْكُمَا فَقَالَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ إِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ مُجْتَمِعَيْنِ فَفَرِّقُوا بَيْنَهُمَا فَإِنَّهُمَا لَنْ يَجْتَمِعَا عَلَى خَيْرٍ.

**[ترجمه]

«۴۶۹»

(۵)وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ (۶)عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرِو بْنِ

ص: ۱۸۸

۱- ۱ و قريبا منه جدا رواه ابن أبى الحديد بسندين فى شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۸۱۴ ط بيروت.

۲- ۴۶۷- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۳- ۴۶۸- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۴- ۴ كذا فى ط مصر من كتاب صفّين، و فى ط الكمبانىّ من البحار: «عن العلاء بن يزيد القرشىّ ...» و ذكره الشيخ فى رجاله فى أصحاب الصادق عليه السلام. و قريبا من هذا الحديث روى عن عباده بن صامت الصحابىّ كما رواه عنه ابن عبد ربه فى عنوان: «خبر عمرو بن العاص مع معاويه» من كتاب العقد الفريد: ج ۳ ص ۱۱۴. و رواه أيضا الباعونى فى الباب: ۶۴ من كتاب جواهر المطالب الورق ۸۲/. و قد رويناه عن مصدر آخر؛ عن شداد بن أوس فى تعليق المختار: ۱۷۲ من نهج السعاده ج ۲ ص ۸۵.

۵- ۴۶۹- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۶- هو من رجال الصحاح الست مترجم فى تهذيب التهذيب ۱۱/ ۳۲۹. و الحديث رواه أيضا أبو يعلى و البزاز فى مسنديهما. و رواه أحمد فى المسند، ج ۴، ص ۴۲۱ فى مسند أبى برزه. و رواه الذهبى فى ميزان الاعتدال فى ترجمه يزيد بن أبى زياد. و رواه ابن قيم الجوزيه فى المنار المنيف فى الفصل ۳۷، ص ۱۱۸. و رواه الطبرانى فى المعجم الكبير كما فى الغدير من طريق ابن عبّاس. و رواه السيوطى فى اللئالى المصنوعه ۱/ ۴۲۷. و رواه محمّد بن سليمان الكوفىّ بسنده عن أبى برزه تحت الرقم ۷۸۶ فى أواسط الجزء الخامس من مناقب علىّ عليه السلام الورق ۱۶۹/ أو فى ط ۱، ج ۲، ص ۲۸۰. و رواه نصر فى وقعه صفّين، ص ۲۱۹ و رواه عنه ابن أبى الحديد فى شرح نهج البلاغه كما تقدمت الإشاره إليه. قال الامينى: لما لم يجد القوم غمزا فى إسناد هذا الحديث و كان ذلك عزيزا على من يتولى معاويه فحذف أحمد [فى المسند] الاسمين و جعل مكانهما فلان و فلان و اختلق آخرون تجاهه ما أخرجه ابن قانع فى معجمه [بسند ضعيف] ... عن صالح شقران قال: بينما نحن ليله فى سفر إذ سمع النبىّ صلّى اللّه عليه و آله صوتا فذهبت انظر فإذا معاويه بن أبى رافع و عمرو بن رفاعه ... الحديث. ثمّ ذكر الامينى بعده كلاما جيدا فراجع البته ج ۱۰، ص ۱۴۰. هذا و فى صفّين: يزال حوارى ... يحس. أ ما يزال و لا يزال فلكل منهما وجه و المعنى واحد.

الْأَحْوَصِ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو هِلَالٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بَرْزَهَ الْأَسْلَمِیَّ أَنَّهُمْ کَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَمِعُوا غِنَاءً فَتَشَرَّفُوا لَهُ فَقَامَ رَجُلٌ فَاسْتَمَعَ لَهُ وَ ذَلِکَ قَبْلَ أَنْ تُحَرَّمَ الْخَمْرُ فَأَتَاهُمْ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ هُمَا مُعَاوِیَهُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ یُجِیبُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ وَ هُوَ یَقُولُ:

لَا یَزَالُ حَوَارِیَّ تَلُوحُ عِظَامُهُ***زَوَی الْحَرْبُ عَنْهُ أَنْ یُجَنَّ فَیُقْبَرَا

فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ یَدَیْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ ارْکُسْهُمْ فِی الْفِتْنَهِ رَکْساً اللَّهُمَّ دُعَّهُمْ إِلَی النَّارِ دَعّاً.

**[ترجمه] - ۴۶۹- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه.

و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

- وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَیْلٍ عَنْ یَزِیدَ بْنِ أَبِی زِیَادٍ - هو من رجال الصحاح الست مترجم فی تهذیب التهذیب ۱۱/ ۳۲۹.

و الحدیث رواه أیضا أبو یعلی و البزاز فی مسندیهما.

و رواه أحمد فی المسند، ج ۴، ص ۴۲۱ فی مسند أبی برزه.

و رواه الذهبی فی میزان الاعتدال فی ترجمه یزید بن أبی زیاد.

و رواه ابن قیم الجوزیه فی المنار المنیف فی الفصل ۳۷، ص ۱۱۸.

و رواه الطبرانی فی المعجم الکبیر کما فی الغدیر من طریق ابن عبّاس.

و رواه السیوطی فی اللئالی المصنوعه ۱/ ۴۲۷.

و رواه محمّد بن سلیمان الکوفیّ بسنده عن أبی برزه تحت الرقم ۷۸۶ فی أواسط الجزء الخامس من مناقب علیّ علیه السلام الورق ۱۶۹/ أو فی ط ۱، ج ۲، ص ۲۸۰.

و رواه نصر فی وقعه صفّین، ص ۲۱۹ و رواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه کما تقدمت الإشاره إلیه.

قال الامینی: لما لم یجد القوم غمزا فی إسناد هذا الحدیث و کان ذلک عزیزا علی من یتولی معاویه فحذف أحمد [فی المسند]

الاسمين و جعل مكانهما فلان و فلان و اختلق آخرون تجاهه ما أخرجه ابن قانع فى معجمه [بسند ضعيف] ... عن صالح شقران قال: بينما نحن ليله فى سفر إذ سمع النبىّ صلّى اللّه عليه و آله صوتا فذهبت انظر فإذا معاويه بن أبى رافع و عمرو بن رفاعه ... الحديث.

ثمّ ذكر الامينى بعده كلاما جيدا فراجع البته ج ١٠، ص ١۴٠. هذا و فى صفّين: يزال حوارى ...

يحس. أ ما يزال و لا يزال فلكل منهما وجه و المعنى واحد.

- عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَمْرِو بْنِ

ص: ١٨٨

الْأَحْوَصِ قَالَ أَخْبَرَنِی أَبُو هِلَالٍ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا بَرْزَهَ الْأَسْلَمِیَّ أَنَّهُمْ كَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَمِعُوا غِنَاءً فَتَشَرَّفُوا لَهُ فَقَامَ رَجُلٌ فَاسْتَمَعَ لَهُ وَ ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ تُحَرَّمَ الْخَمْرُ فَأَتَاهُمْ ثُمَّ رَجَعَ فَقَالَ هُمَا مُعَاوِيَهُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ يُجِيبُ أَحَدُهُمَا الْآخَرَ وَ هُوَ يَقُولُ:

لَا يَزَالُ حَوَارِیَّ تَلُوحُ عِظَامُهُ**زَوَی الْحَرْبُ عَنْهُ أَنْ يُجَنَّ فَيُقْبَرَا

فَرَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ يَدَيْهِ فَقَالَ اللَّهُمَّ ارْكُسْهُمْ فِی الْفِتْنَهِ رَكْساً اللَّهُمَّ دُعَّهُمْ إِلَی النَّارِ دَعّاً.

**[ترجمه]

«۴٧٠»

(١)وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ الثُّمَالِیِّ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِی الْجَعْدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: إِنَّ تَابُوتَ مُعَاوِيَهَ فِی النَّارِ فَوْقَ تَابُوتِ فِرْعَوْنَ وَ ذَلِكَ بِأَنَّ فِرْعَوْنَ قَالَ أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلی

**[ترجمه] - ۴٧٠- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ٢١۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ٣١ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ١، ص ٧۶٠.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

- وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ الثُّمَالِیِّ عَنْ سَالِمِ بْنِ أَبِی الْجَعْدِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: إِنَّ تَابُوتَ مُعَاوِیَهَ فِی النَّارِ فَوْقَ تَابُوتِ فِرْعَوْنَ وَ ذَلِکَ بِأَنَّ فِرْعَوْنَ قَالَ أَنَا رَبُّکُمُ الْأَعْلی

**[ترجمه]

«۴۷۱»

(۲)وَ عَنْ شَرِیکٍ عَنْ لَیْثٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: أَتَیْتُ النَّبِیَ

۱- ۴۷۰- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه. و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

۲- ۴۷۱- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه. و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

صلى الله علیه و آله فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ یَطْلُعُ عَلَیْکُمْ مِنْ هَذَا الْفَجِّ رَجُلٌ یَمُوتُ حِینَ یَمُوتُ وَ هُوَ عَلَی غَیْرِ سُنَّتِی فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَیَّ وَ تَرَکْتُ أَبِی یَلْبَسُ ثِیَابَهُ وَ یَجِیءُ فَطَلَعَ مُعَاوِیَهُ.

**[ترجمه] - ۴۷۱- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه.

و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

- وَ عَنْ شَرِیکٍ عَنْ لَیْثٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: أَتَیْتُ النَّبِیَ

ص: ۱۸۹

صلى الله علیه و آله فَسَمِعْتُهُ یَقُولُ یَطْلُعُ عَلَیْکُمْ مِنْ هَذَا الْفَجِّ رَجُلٌ یَمُوتُ حِینَ یَمُوتُ وَ هُوَ عَلَی غَیْرِ سُنَّتِی فَشَقَّ ذَلِکَ عَلَیَّ وَ تَرَکْتُ أَبِی یَلْبَسُ ثِیَابَهُ وَ یَجِیءُ فَطَلَعَ مُعَاوِیَهُ.

**[ترجمه]

«۴۷۲»

(۱)وَ عَنْ تَلِیدِ (۲)بْنِ سُلَیْمَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْأَقْمَرِ قَالَ: وَفَدْنَا عَلَی مُعَاوِیَهَ وَ قَضَیْنَا حَوَائِجَنَا ثُمَّ قُلْنَا لَوْ مَرَرْنَا بِرَجُلٍ قَدْ شَهِدَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَایَنَهُ فَأَتَیْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ فَقُلْنَا یَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ حَدِّثْنَا مَا شَهِدْتَ وَ رَأَیْتَ قَالَ إِنَّ هَذَا أَرْسَلَ إِلَیَّ یَعْنِی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ لَئِنْ بَلَغَنِی أَنَّکَ تُحَدِّثُ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَکَ فَجَثَوْتُ عَلَی رُکْبَتَیَّ بَیْنَ یَدَیْهِ ثُمَّ قُلْتُ وَدِدْتُ أَنَّ أَحَدَّ سَیْفٍ فِی جُنْدِکَ عَلَی عُنُقِی (۳)فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا کُنْتُ لِأُقَاتِلَکَ وَ لَا أَقْتُلَکَ وَ ایْمُ اللَّهِ مَا یَمْنَعُنِی أَنْ أُحَدِّثَکُمْ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ فِیهِ رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَرْسَلَ إِلَیْهِ یَدْعُوهُ وَ کَانَ یَکْتُبُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَجَاءَ الرَّسُولُ فَقَالَ هُوَ یَأْکُلُ فَأَعَادَ عَلَیْهِ الرَّسُولَ الثَّالِثَهَ (۴)فَقَالَ هُوَ یَأْکُلُ فَقَالَ لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ فَهَلْ تَرَوْنَهُ یَشْبَعُ.

**[ترجمه] - ۴۷۲- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه.

و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

- وَ عَنْ تَلِيدِ - ٢ له ترجمه فى التهذيب و غيره و فى الأصل: بليد.

- بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْأَقْمَرِ قَالَ: وَفَدْنَا عَلَى مُعَاوِيَهَ وَ قَضَيْنَا حَوَائِجَنَا ثُمَّ قُلْنَا لَوْ مَرَرْنَا بِرَجُلٍ قَدْ شَهِدَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ عَايَنَهُ فَأَتَيْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ فَقُلْنَا يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ حَدِّثْنَا مَا شَهِدْتَ وَ رَأَيْتَ قَالَ إِنَّ هَذَا أَرْسَلَ إِلَيَّ يَعْنِي مُعَاوِيَهَ فَقَالَ لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُحَدِّثُ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ فَجَثَوْتُ عَلَى رُكْبَتَيَّ بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قُلْتُ وَدِدْتُ أَنَّ أَحَدَّ سَيْفٍ فِي جُنْدِكَ عَلَى عُنُقِي - ٣ هذا هو الظاهر، و فى ط الكمبانىّ من البحار: «إن أحد سيف فى جسدك ...».

- فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا كُنْتُ لِأُقَاتِلَكَ وَ لَا أَقْتُلَكَ وَ ايْمُ اللَّهِ مَا يَمْنَعُنِي أَنْ أُحَدِّثَكُمْ مَا سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فِيهِ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَرْسَلَ إِلَيْهِ يَدْعُوهُ وَ كَانَ يَكْتُبُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَجَاءَ الرَّسُولُ فَقَالَ هُوَ يَأْكُلُ فَأَعَادَ عَلَيْهِ الرَّسُولَ الثَّالِثَهَ - ۴ كذا فى أصلى غير أن ما بين المعقوفين قد سقط منه و أخذناه من كتاب صفّين ص ٢٢٠ ط مصر.

- فَقَالَ هُوَ يَأْكُلُ فَقَالَ لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ فَهَلْ تَرَوْنَهُ يَشْبَعُ.

**[ترجمه]

«۴٧٣»

(۵)قَالَ: وَ خَرَجَ مُعَاوِيَهُ مِنْ فَجٍّ قَالَ فَنَظَرَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِلَى أَبِي سُفْيَانَ وَ هُوَ رَاكِبٌ وَ مُعَاوِيَهُ وَ أَخُوهُ أَحَدُهُمَا قَائِدٌ وَ الْآخَرُ سَائِقٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْقَائِدَ وَ السَّائِقَ وَ الرَّاكِبَ قُلْنَا أَنْتَ سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ نَعَمْ وَ إِلَّا فَصَمَّتَا أُذُنَايَ كَمَا عَمِيَتَا عَيْنَايَ (۶)

١- ۴٧٢- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ٢١۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ٣١ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ١، ص ٧۶٠. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

٢- ٢ له ترجمه فى التهذيب و غيره و فى الأصل: بليد.

٣- ٣ هذا هو الظاهر، و فى ط الكمبانىّ من البحار: «إن أحد سيف فى جسدك ...».

۴- ۴ كذا فى أصلى غير أن ما بين المعقوفين قد سقط منه و أخذناه من كتاب صفّين ص ٢٢٠ ط مصر.

۵- ۴۷۳- هذه الأحاديث كلها- ما عدا الحديث الأول- موجوده فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحديث الأول فقد رواه ابن أبى الحديد أيضا عن كتاب صفّين فى شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بين المعقوفين قد سقط عن ط الكمبانىّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبى الحديد على نهج البلاغه. و هذا الحديث ما وجدته فى مظانه من كتاب صفّين ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها كما سقط عنه أحاديث أخر.

۶- ۶ و قريبا منه رواه العلامه الامينى رحمه اللّه عن مصادر أخر فى عنوان: «المغالات فى معاويه» من الغدير: ج ۱۰، ص ۱۲۰. و روى ابن أبى الحديد فى أواسط شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۷۹۳، ط بيروت قال: و روى شيخنا أبو عبد اللّه البصرى المتكلم عن نصر بن عاصم الليثى عن أبيه قال: أتيت مسجد رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله و الناس يقولون: نعوذ بالله من غضب اللّه و غضب رسوله. فقلت: ما هذا؟ قالوا: معاويه قام الساعه فأخذ بيد أبى سفيان فخرجا من المسجد فقال رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله: لعن اللّه التابع و المتبوع ربّ يوم لامتى من معاويه ذى الاستاه. قالوا: يعنى الكبير العجز. و قال: روى العلاء بن حريز القشيرى أن رسول اللّه صلّى اللّه عليه و سلم قال لمعاويه لتتخذن يا معاويه البدعه سنه و القبيح حسنا أكلك كثير و ظلمك عظيم. قال: و روى الحارث بن حصيره، عن أبى صادق، عن ربيعه بن ناجذ قال: قال علىّ عليه السلام: نحن و آل أبى سفيان قوم تعادوا فى الامر و الامر يعود كما بدا.

**[ترجمه] - ۴۷۳- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر.

و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰.

و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه.

و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

-قَالَ: وَ خَرَجَ مُعَاوِیَهُ مِنْ فَجٍّ قَالَ فَنَظَرَ إِلَیْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِلَی أَبِی سُفْیَانَ وَ هُوَ رَاکِبٌ وَ مُعَاوِیَهُ وَ أَخُوهُ أَحَدُهُمَا قَائِدٌ وَ الْآخَرُ سَائِقٌ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَیْهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ اللَّهُمَّ الْعَنِ الْقَائِدَ وَ السَّائِقَ وَ الرَّاکِبَ قُلْنَا أَنْتَ سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ نَعَمْ وَ إِلَّا فَصَمَّتَا أُذُنَایَ کَمَا عَمِیَتَا عَیْنَایَ - ۶ و قریبا منه رواه العلامه الامینی رحمه اللّه عن مصادر أخر فی عنوان: «المغالات فی معاویه» من الغدیر: ج ۱۰، ص ۱۲۰.

و روی ابن أبی الحدید فی أواسط شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۷۹۳، ط بیروت قال:

و روی شیخنا أبو عبد اللّه البصری المتکلم عن نصر بن عاصم اللیثی عن أبیه قال: أتیت مسجد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و الناس یقولون: نعوذ بالله من غضب اللّه و غضب رسوله. فقلت: ما هذا؟ قالوا: معاویه قام الساعه فأخذ بید أبی سفیان فخرجا من المسجد فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله: لعن اللّه التابع و المتبوع ربّ یوم لامتی من معاویه ذی الاستاه. قالوا: یعنی الکبیر العجز.

و قال: روی العلاء بن حریز القشیری أن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم قال لمعاویه لتتخذن یا معاویه البدعه سنه و القبیح حسنا أکلک کثیر و ظلمک عظیم.

قال: و روی الحارث بن حصیره، عن أبی صادق، عن ربیعه بن ناجذ قال: قال علیّ علیه السلام: نحن و آل أبی سفیان قوم تعادوا فی الامر و الامر یعود کما بدا.

-

ص: ۱۹۰

**[ترجمه]

«۴۷۴»

(۱)وَ عَنْ عَبْدِ الْعَزِیزِ بْنِ الْخَطَّابِ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِی الْأَسْوَدِ عَنْ إِسْمَاعِیلَ عَنِ الْحَسَنِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا

رَأَیْتُمْ مُعَاوِیَهَ عَلَی مِنْبَرِی یَخْطُبُ فَاقْتُلُوهُ.

**[ترجمه]کتاب صفین نصر بن مزاحم - . همه این احادیث غیر از حدیث اول در اوائل جلد چهارم از کتاب صفین ص ۲۱۵ و ما بعد آن از چاپ مصر موجود است. و حدیث اول را ابن ابی الحدید از کتاب صفین در شرح مختار ۵۴ از نهج البلاغه از شرحش: ج۴ ص ۳۱ چاپ مصر و در چاپ جدید بیروت: ج۱، ص ۷۶۰ روایت کرده است. - : عمروبن هند جبلی از پدرش گوید زمانی که علی علیه السّلام به پرچم‌های معاویه و شامیان نگاه کرد فرمود: سوگند به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید اسلام نیاورده‌اند بلکه تسلیم شده‌اند و کفر را پنهان کرده‌اند و زمانی که یارانی بر آن یافتند به دشمنی خود با ما برگشتند با این تفاوت که نماز را رها نکرده‌اند.

**[ترجمه]

«۴۷۵»

(۲)

أَقُولُ قَالَ عَبْدُ الْحَمِیدِ بْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَهِ، رَوَی أَبُو الْحَسَنِ عَلِیُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی سَیْفٍ الْمَدَائِنِیُّ فِی کِتَابِ الْأَحْدَاثِ قَالَ: کَتَبَ مُعَاوِیَهُ نُسْخَهً وَاحِدَهً إِلَی عُمَّالِهِ بَعْدَ عَامِ الْجَمَاعَهِ أَنْ بَرِئَتِ الذِّمَّهُ مِمَّنْ رَوَی شَیْئاً مِنْ فَضْلِ أَبِی تُرَابٍ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ فَقَامَتِ الْخُطَبَاءُ فِی کُلِّ کُورَهٍ وَ عَلَی کُلِّ مِنْبَرٍ یَلْعَنُونَ عَلِیّاً وَ یَبْرَءُونَ مِنْهُ وَ یَقَعُونَ فِیهِ وَ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ وَ سَاقَ الْخَبَرَ نَحْواً مِمَّا مَرَّ إِلَی أَنْ (۳)قَالَ

ص: ۱۹۱

۱- ۴۷۴- هذه الأحادیث کلها- ما عدا الحدیث الأول- موجوده فی أوائل الجزء الرابع من کتاب صفّین ص ۲۱۵ و ما بعدها من ط مصر. و أمّا الحدیث الأول فقد رواه ابن أبی الحدید أیضا عن کتاب صفّین فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۴ ص ۳۱ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۷۶۰. و ما وضعناه بین المعقوفین قد سقط عن ط الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه. و هذا الحدیث ما وجدته فی مظانه من کتاب صفّین ط مصر، و الظاهر أنّه قد سقط عنها کما سقط عنه أحادیث أخر.

۲- ۴۷۵- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۲۰۳/ أو ۲۱۰ من نهج البلاغه: ج ۳ ص ۵۹۵ ط الحدیث ببیروت.

۳- ۳ کان ینبغی علی المصنّف أن یذکر الکلام حرفیا و لا یحیل علی الغائب الذی أکثر الناس عن الوصول إلیه قاصرون أو لمدلول أمثاله مستنکرون، و کیف کان فنحن نذکر الکلام حرفیا أخذا من شرح المختار، ۲۰۳/ أو ۲۰۱ من نهج البلاغه لابن أبی الحدید: ج ۳ ص ۵۹۵ قال: و روی أبو الحسن علیّ بن محمّد بن أبی سیف المدائنی فی کتاب الاحداث قال: کتب معاویه نسخه واحده إلی عماله بعد عام الجماعه: أن برئت الذمّه ممن روی شیئا من فضل أبی تراب و أهل بیته. فقامت الخطباء فی کل کوره و علی کل منبر یلعنون علیا و یبرءون منه و یقعون فیه و فی أهل بیته، و کان أشدّ الناس بلاء حینئذ أهل الکوفه لکثره من بها من شیعه علی علیه السلام، فاستعمل علیهم [معاویه] زیاد بن سمیه و ضم إلیه البصره، فکان یتتبع الشیعه و هم بهم عارف لانه کان

منهم أيّام علىّ عليه السلام فقتلهم تحت كل حجر و مدر، و أخفاهم و قطع الأيدى و الارجل و سمل العيون و صلبهم على جذوع النخل، و طردهم و شردهم عن العراق، فلم يبق بها معروف منهم. و كتب معاويه إلى عماله فى جميع الآفاق: أن لا يجيزوا لاحد من شيعه على و أهل بيته شهاده. و كتب إليهم: أن انظروا من قبلكم من شيعه عثمان و محبيه و أهل ولايته و الذين يروون فضائله و مناقبه فادنوا مجالسهم و قربوهم و أكرموهم و اكتبوا إلى بكل ما يروى كل رجل منهم و اسمه و اسم أبيه و عشريته. ففعلوا ذلك حتّى أكثروا فى فضائل عثمان و مناقبه، لما كان يبعثه إليهم معاويه من الصلات و الكساء و الجباء و القطائع، و يفيضه فى العرب منهم و الموالى. فكثر ذلك فى كل مصر، و تنافسوا فى المنازل و الدنيا، فليس يجى ء أحد مردود من الناس عاملا- من عمال معاويه فيروى فى عثمان فضيله أو منقبه ألا كتب اسمه و قربه شفعه. فلبثوا بذلك حينا. ثمّ كتب [معاويه] إلى عماله أن الحديث فى عثمان قد كثر و فشا فى كل مصر و فى كل وجه و ناحيه، فإذا جاءكم كتابى هذا فادعوا الناس إلى الروايه فى فضائل الصحابه و الخلفاء الاولين؛ و لا- تتركوا خبرا يرويه أحد من المسلمين فى أبى تراب إلّا و تأتونى بمناقض له فى الصحابه؛ فإن هذا أحبّ إلى و أقر لعينى و أدحض لحجه أبى تراب و شيعته و أشدّ إليهم من مناقب عثمان و فضله. فقرئت كتبه على الناس فرويت أخبار كثيره فى مناقب الصحابه مفتعله لا حقيقه لها، وجد الناس فى روايه ما يرجى هذا المجرى حتّى أشادوا بذكر ذلك على المنابر و ألقى إلى معلمى الكتاتيب فعلموا صبيانهم و غلمانهم من ذلك الكثير الواسع حتّى رووه و تعلموه كما يتعلمون القرآن، و حتّى علموه بناتهم و نساءهم و خدمهم و حشمهم فلبثوا بذلك ما شاء اللّه. ثمّ كتب [معاويه] إلى عماله نسخه واحده إلى جميع البلدان: انظروا من قامت عليه البينه أنّه يحب عليا و أهل بيته فامحوه من الديوان و أسقطوا عطاءه و رزقه. و شفع ذلك بنسخه أخرى: من اتهمتموه بموالات هؤلاء القوم فنكلوا به و أهدموا داره. فلم يكن البلاء أشدّ و لا أكثر منه بالعراق، و لا سيما بالكوفه حتّى أن الرجل من شيعه علىّ عليه السلام ليأتيه من يثق به فيدخل بيته فيلقى إليه سره و يخاف من خادمه و مملوكه، و لا يحدثه حتّى يأخذ عليه الايمان الغليظه ليكتمن عليه. فظهر حديث كثير موضوع و بهتان منتشر، و مضى على ذلك الفقهاء و القضاه و الولاه. و كان أعظم الناس فى ذلك بليه القراء المراءون، و المستضعفون الذين يظهرون الخشوع و النسك فيفتعلون الأحاديث ليحظوا بذلك عند ولاتهم و يقربوا مجالسهم و يصيبوا به الأموال و الضياع و المنازل حتّى انتقلت تلك الاخبار و الأحاديث إلى أيدى الديانين الذين لا يستحلون الكذب و البهتان فقبلوها و رووها و هم يظنون أنّها حق؛ و لو علموا أنّها باطله لما رووها و لا تدينوا بها. فلم يزل الامر كذلك حتّى مات الحسن بن علىّ عليه السلام فازداد البلاء و الفتنه فلم يبق أحد من هذا القبيل إلّا و هو خائف على دمه أو طريد فى الأرض. أقول: ثمّ ساق الحديث كما رواه المصنّف فى المتن. و أيضا روى ابن أبى الحديد قبل الحديث المذكور حديثا آخر عن الإمام الباقر عليه السلام يشترك فى كثير من المعانى مع الحديث المذكور فعلى طلاب الحق أن يراجعوه و يتعمقوا فيه.

فَلَمْ یَزَلِ الْأَمْرُ کَذَلِکَ حَتَّی مَاتَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِیٍّ علیهما السلام فَازْدَادَ الْبَلَاءُ وَ الْفِتْنَهُ فَلَمْ یَبْقَ أَحَدٌ مِنْ هَذَا الْقَبِیلِ إِلَّا خَائِفٌ عَلَی دَمِهِ أَوْ طَرِیدٌ فِی الْأَرْضِ ثُمَّ تَفَاقَمَ الْأَمْرُ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ وَلِیَ عَبْدُ الْمَلِکِ بْنُ مَرْوَانَ فَاشْتَدَّ الْأَمْرُ عَلَی الشِّیعَهِ وَ وَلَّی عَلَیْهِمُ الْحَجَّاجَ بْنَ یُوسُفَ فَتَقَرَّبَ إِلَیْهِ أَهْلُ النُّسُکِ وَ الصَّلَاحِ وَ الدِّینِ بِبُغْضِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ مُوَالاهِ أَعْدَائِهِ وَ مُوَالاهِ مَنْ یَدَّعِی مِنَ النَّاسِ أَنَّهُمْ أَیْضاً أَعْدَاؤُهُ فَأَکْثَرُوا فِی الرِّوَایَهِ فِی فَضْلِهِمْ وَ سَوَابِقِهِمْ وَ مَنَاقِبِهِمْ وَ أَکْثَرُوا مِنَ النَّقْصِ مِنْ عَلِیٍّ علیه السلام وَ عَیْبِهِ وَ الطَّعْنِ فِیهِ وَ الشَّنَآنِ لَهُ حَتَّی إِنَّ إِنْسَاناً وَقَفَ لِلْحَجَّاجِ وَ یُقَالُ إِنَّهُ جَدُّ الْأَصْمَعِیِّ عَبْدِ الْمَلِکِ بْنِ قَرِیبٍ فَصَاحَ بِهِ أَیُّهَا الْأَمِیرُ إِنَّ أَهْلِی عَقُّونِی وَ سَمَّوْنِی عَلِیّاً وَ إِنِّی فَقِیرٌ بَائِسٌ وَ أَنَا إِلَی صِلَهِ الْأَمِیرِ مُحْتَاجٌ فَتَضَاحَکَ لَهُ الْحَجَّاجُ وَ قَالَ لِلُطْفِ مَا تَوَسَّلْتَ بِهِ قَدْ

وَلَّيْتُکَ مَوْضِعَ کَذَا.

و قـد روی ابن عرفه المعروف بنفطویه و هو من أکـابر المحـدثین و أعلامـهم فی تـاریخه مـا ینـاسب هـذا الخبر و قـال: إن أکثر الأحادیث الموضوعه فی فضائل الصحابه افتعلت فی أیام بنی أمیه تقربا إلیهم بما یظنون أنهم یرغمون به أنف بنی هاشم.

**[ترجمه]می گـویم - . ابن ابی الحدیـد آن را در شـرح مختـار ۲۰۳/ یا ۲۱۰ نهـج البلاغه: ج۳، ص ۵۹۵ چاپ جدیـد بیروت روایت کرده است. - :

عبدالحمید بن ابی الحدید در شـرح نهج البلاغه گوید ابوالحسن علی بن محمد بن ابوسـیف مدائنی در کتاب الاحداث روایت کرد: معاویه بعد از سال جماعت نسـخه واحدی برای کارگزارانش نوشت که من از کسـی که چیزی از فضـیلت ابوتراب و اهل بیت او روایت کند ذمه را کنار می گذارم پس خطباء در هر کوره بر هر منبری برخاستند درحالی که علی را نفرین می کنند و از او بیزاری می‌جویند و درباره او و اهل بیت او بد گویی می کنند.

و این خبر را مشـابه آنچه که بیـان شـد ادامه داد تـا اینکه گفت: و این امر پیوسـته چنین بود تـا اینکه حسن بن علی علیه السّـلام وفـات کرد: پس بلاـء و فتنه فزونی گرفت تـا اینکه کسـی از این دسـته باقی نمانـد مگر اینکه بیم خون خود داشت یا اینکه در زمین آواره بود.

سپس امر بعد از قتل حسـین علیه السّلام شدید شد و عبدالملک بن مروان ولایت یافت و امر بر شیعه شدت گرفت و حجاج بن یوسف را بر آنان گمارد پس اهل پارسایی و صـلاح و دین به دشـمنی علی و دوستی با دشمنان او و دوستی با کسانی از مردم که ادعا می کردند دشـمن او و هستند به او نزدیک شدند و در روایت درباره فضائل و سوابق و مناقب آنان زیاده گفتند و درباره نقص و عیب علی علیه السّـلام و طعن در او و بیزاری از او بسیار گفتند حتی فردی که گفته می‌شود جد اصمعی عبدالملک بن قریب است برای حجـاج ایسـتاد و فریـاد زد ای امیرمؤمنـان خـانواده‌ام مرا عاق کردنـد و مرا علی نامیدنـد و من فقیر مسـکین و محتاج بخشـش امیر هسـتم پس حجاج تظاهر به خنـده کرد و گفت: به سـبب ظرافت آنچه که به آن متوسل شـدی ولایت فلان محل را به تو می‌دهم.

و ابن عرفه معروف به نفطویه که از بزرگان محـدثین و اعلام آنان در تاریـخ آن است چیزی که با این خبر تناسب دارد روایت کرده است و گویـد: اغلب احادیث جعلی درباره فضـیلت‌های صـحابه در ایام بنی‌امیه به‌جهت تقرب به آنان به وسـیله آنچه که گمان کردند به وسیله آن پوزه بنی‌هاشم را به خاک می‌مالند ساخته شده است.

**[ترجمه]

«۴۷۶»

(۱)مد، العمده مِنَ الْجَمْعِ بَیْنَ الصِّحَاحِ السِّتَّهِ لِرَزِینٍ الْعَبْدَرِیِّ مِنْ صَحِیحِ النَّسَائِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: مَرَرْتُ عَلَی أَبِی ذَرٍّ بِالرَّبَذَهِ فَقُلْتُ مَا أَنْزَلَکَ بِهَذِهِ الْأَرْضِ قَالَ کُنَّا بِالشَّامِ فَقَرَأْتُ وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ الْآیَهَ

قَالَ مُعَاوِيَهُ مَا هَذِهِ فِينَا مَا هَذِهِ إِلَّا فِی أَهْلِ الْكِتَابِ فَقُلْتُ إِنَّهَا فِينَا وَ فِيهِمْ فَكَانَ بَيْنِی وَ بَيْنَهُمْ فِی هَذَا الْكَلَامِ

ص: ۱۹۴

۱- ۴۷۶- رواهما يحيی بن الحسن ابن البطريق رفع اللّه مقامه فی الحديث: ۳۴- ۳۵ من الفصل الأخير- و هو «فصل فی [ذكر] شی ء من الاحداث بعد رسول اللّه، و ذكر أعداء أمير المؤمنين ...»- من كتاب العمده ص ۲۳۷- ۲۳۸. و الحديث الثانی الذی رواه الحميدی مذكور فی آخر الباب: ۲۵- و هو باب من لعنه النبیّ أو سبه أو دعا عليه- من كتاب البر و الصله تحت الرقم: ۲۶۰۴ من صحيح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۱۰ قال: حدّثنا محمّد بن المثنی العنزی ح [كذا] و حدّثنا ابن بشار- و اللفظ لابن المثنی قالا: حدّثنا أميّه بن خالد حدّثنا شعبه، عن أبی حمزه القصاب: عن ابن عبّاس قال: كنت ألعب مع الصبيان فجاء رسول اللّه صلّی اللّه عليه و سلم فتواريت خلف باب قال: فجاء فحطأنی حطأه [أی] ضرب بين كتفی بكفه مبسوطه] و قال: اذهب و ادع لی معاويه. قال: فجئت فقلت هو يأكل. قال: ثم قال لی: اذهب فادع لی معاويه. قال: فجئت فقلت: هو يأكل. فقال: لا أشبع اللّه بطنه. قال: ابن المثنی: قلت لاميه: ما [معنی] حطأنی؟ قال: فقدنی قفده. حدّثنی إسحاق بن منصور، أخبرنا النضر بن شميل، حدّثنا شعبه، أخبرنا أبو حمزه [قال:] سمعت ابن عبّاس يقول: كنت ألعب مع الصبيان فجاء رسول اللّه صلّی اللّه عليه و سلم فاختبأت منه. فذكر بمثله.

فَوَصَلَ ذَلِکَ إِلَی عُثْمَانَ فَکَتَبَ إِلَیَّ إِنْ شِئْتَ تَنَحَّیْتَ عَنْهُ فَذَلِکَ الَّذِی أَنْزَلَنِی هُنَا.

**[ترجمه] - ۴۷۶- رواهما یحیی بن الحسن ابن البطریق رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۳۴- ۳۵ من الفصل الأخیر- و هو «فصل فی [ذکر] شی ء من الاحداث بعد رسول اللّه، و ذکر أعداء أمیر المؤمنین ...»- من کتاب العمده ص ۲۳۷- ۲۳۸.

و الحدیث الثانی الذی رواه الحمیدی مذکور فی آخر الباب: ۲۵- و هو باب من لعنه النبیّ أو سبه أو دعا علیه- من کتاب البر و الصله تحت الرقم: ۲۶۰۴ من صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۱۰ قال:

حدّثنا محمّد بن المثنی العنزی ح [کذا] و حدّثنا ابن بشار- و اللفظ لابن المثنی قالا: حدّثنا أمیّه بن خالد حدّثنا شعبه، عن أبی حمزه القصاب:

عن ابن عبّاس قال: کنت ألعب مع الصبیان فجاء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم فتواریت خلف باب قال: فجاء فحطأنی حطأه [أی] ضرب بین کتفی بکفه مبسوطه] و قال: اذهب و ادع لی معاویه.

قال: فجئت فقلت هو یأکل. قال: ثم قال لی: اذهب فادع لی معاویه. قال: فجئت فقلت: هو یأکل. فقال: لا أشبع اللّه بطنه.

قال: ابن المثنی: قلت لامیه: ما [معنی] حطأنی؟ قال: فقدنی فقده.

حدّثنی إسحاق بن منصور، أخبرنا النضر بن شمیل، حدّثنا شعبه، أخبرنا أبو حمزه [قال:] سمعت ابن عبّاس یقول: کنت ألعب مع الصبیان فجاء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم فاختبأت منه. فذکر بمثله.

- مد، العمده مِنَ الْجَمْعِ بَیْنَ الصِّحَاحِ السِّتَّهِ لِرَزِینٍ الْعَبْدَرِیِّ مِنْ صَحِیحِ النَّسَائِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: مَرَرْتُ عَلَی أَبِی ذَرٍّ بِالرَّبَذَهِ فَقُلْتُ مَا أَنْزَلَکَ بِهَذِهِ الْأَرْضِ قَالَ کُنَّا بِالشَّامِ فَقَرَأْتُ وَ الَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّهَ وَ لا یُنْفِقُونَها فِی سَبِیلِ اللَّهِ الْآیَهَ قَالَ مُعَاوِیَهُ مَا هَذِهِ فِینَا مَا هَذِهِ إِلَّا فِی أَهْلِ الْکِتَابِ فَقُلْتُ إِنَّهَا فِینَا وَ فِیهِمْ فَکَانَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُمْ فِی هَذَا الْکَلَامِ

ص: ۱۹۴

فَوَصَلَ ذَلِکَ إِلَی عُثْمَانَ فَکَتَبَ إِلَیَّ إِنْ شِئْتَ تَنَحَّیْتَ عَنْهُ فَذَلِکَ الَّذِی أَنْزَلَنِی هُنَا.

**[ترجمه]

«۴۷۷»

(۱)وَ مِنَ الْجَمْعِ بَیْنَ الصَّحِیحَیْنِ لِلْحُمَیْدِیِّ مِنْ إِفْرَادِ مُسْلِمٍ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: کُنْتُ أَلْعَبُ مَعَ الصِّبْیَانِ فَجَاءَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَوَارَیْتُ خَلْفَ بَابٍ فَجَاءَ فَحَطَأَنِی حَطْأَهً وَ قَالَ اذْهَبْ فَادْعُ لِی مُعَاوِیَهَ قَالَ فَجِئْتُ فَقُلْتُ هُوَ یَأْکُلُ ثُمَّ قَالَ اذْهَبْ فَادْعُ لِی مُعَاوِیَهَ قَالَ فَجِئْتُ فَقُلْتُ هُوَ یَأْکُلُ فَقَالَ لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ.

**[ترجمه]العمـده - . یحیی بن حسن بطریق آن دو را در حدیث ۳۴-۳۵ از فصل آخر –فصل فی ذکر شـیء من الأحداث بعد رسول الله و ذکر أعداء امیر المؤمنین...»- از کتاب العمده ص ۲۳۷-۲۳۸ روایت کرده است.

و حـدیث دوم که حمیـدی روایت کرد در آخر باب: ۲۵ –بـاب من لعنه النبی أو سبّه أو دعا علیه- از کتاب البرّ و الصـله ذیل شماره ۲۶۰۴: ج۴ ص ۲۰۱۰ مـذکور است. - : زیـد بن وهب گویـد: در زبـده بر ابوذر گذر کردم و گفتم: چه چیزی تو را به این سرزمین آورده است؟ گفت: در شام بودیم و «وَالَّذِینَ یَکْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّهَ وَلاَ یُنفِقُونَهَا فِی سَبِیلِ اللّهِ» {و کسانی که زر و سیم را گنجینه می کننـد و آن را در راه خـدا هزینه نمی کننـد}را قرائت کردم معـاویه گفت: این دربـاره مـا نیست این فقط دربـاره اهـل کتاب است گفتم: این درباره ما و آنان است ودر خصوص این موضوع بین من و آنان بحث درگرفت پس آن را به عثمان وصل کرد و برایم نوشت اگر بخواهی از آن کناره‌گیری کن و این چیزی است که مرا به اینجا آورده است.

ابن عباس گوید: با کودکان درحال بازی بودم پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله آمد و من پشت در پنهان شدم پس آمد و مرا تکانی داد و فرمود: برو و معاویه را برایم بخوان. پس آمدم عرض کردم: او درحال خوردن است. سپس فرمود: برو و معاویه را برایم بخوان. آمدم و عرض کردم او درحال خوردن است. پس فرمود: خداوند شکمش را سیر نکند.

**[ترجمه]

«۴۷۸»

(۲)أَقُولُ رَوَاهُ فِی الْإِسْتِیعَابِ، بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

**[ترجمه]می گویم - . ابو عمر ابن عبـدالبرّ آن را در زندگی‌نامه معاویه از کتاب الاستیعاب در حاشـیه الاصابه: ج۳، ص ۴۰۱ روایت کرد. - :

آن را در استیعاب با اسنادش از ابن عباس روایت کرده‌است.

**[ترجمه]

«۴۷۹»

(۳)و روی العلامه قـدس سـره فی کشف الحق نقلا عن صـحیح مسـلم مثله ثم قال قال الحسن بن مثنی قلت ما معنی حطأنی قال وقذنی وقذه و أقول قال فی ماده حطا من النهایه

فی حدیث ابن عباس قال أخذ النبی بقفای فحطانی حطوه.

قال الهروی هکذا جاء به الراوی غیر مهموز و قال قال ابن الأعرابی الحطو تحریک الشـی ء مزعزعا و قال رواه شمر بالهمزه یقال حطأه یحطؤه حطأ إذا دفعه بکفه و قیل لا یکون الحطأه إلا ضربه

۱- ۴۷۷- رواهما یحیی بن الحسن ابن البطریق رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۳۴- ۳۵ من الفصل الأخیر- و هو «فصل فی [ذکر] شی ء من الاحداث بعد رسول اللّه، و ذکر أعداء أمیر المؤمنین ...»- من کتاب العمده ص ۲۳۷- ۲۳۸. و الحدیث الثانی الذی رواه الحمیدی مذکور فی آخر الباب: ۲۵- و هو باب من لعنه النبیّ أو سبه أو دعا علیه- من کتاب البر و الصله تحت الرقم: ۲۶۰۴ من صحیح مسلم: ج ۴ ص ۲۰۱۰ قال: حدّثنا محمّد بن المثنی العنزی ح [کذا] و حدّثنا ابن بشار- و اللفظ لابن المثنی قالا: حدّثنا أمیّه بن خالد حدّثنا شعبه، عن أبی حمزه القصاب: عن ابن عبّاس قال: کنت ألعب مع الصبیان فجاء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم فتواریت خلف باب قال: فجاء فحطأنی حطأه [أی] ضرب بین کتفی بکفه مبسوطه] و قال: اذهب و ادع لی معاویه. قال: فجئت فقلت هو یأکل. قال: ثم قال لی: اذهب فادع لی معاویه. قال: فجئت فقلت: هو یأکل. فقال: لا أشبع اللّه بطنه. قال: ابن المثنی: قلت لامیه: ما [معنی] حطأنی؟ قال: فقدنی فقده. حدّثنی إسحاق بن منصور، أخبرنا النضر بن شمیل، حدّثنا شعبه، أخبرنا أبو حمزه [قال:] سمعت ابن عبّاس یقول: کنت ألعب مع الصبیان فجاء رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم فاختبأت منه. فذکر بمثله.

۲- ۴۷۸- رواه أبو عمر ابن عبد البر فی ترجمه معاویه من کتاب الاستیعاب بهامش الإصابه: ج ۳ ص ۴۰۱ قال: و روی أبو داود الطیالسی قال: حدّثنا هشیم و أبو عوانه عن أبی حمزه عن ابن عباس [قال:] إن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم بعث إلی معاویه یکتب له فقیل: إنّه یأکل. ثم بعث إلیه فقیل: إنّه یأکل. فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه [و آله] و سلم: لا أشبع اللّه بطنه. و قد أشار إلیه أیضا ابن حجر فی ترجمه معاویه من کتاب الإصابه: ج ۳ ص ۴۳۴ و لکنه راوغ و لم یسرد الحدیث حرفیا قال: و فی مسند أحمد- و أصله فی مسلم- عن ابن عبّاس قال: قال لی النبیّ صلّی اللّه علیه و آله و سلم: ادع لی معاویه و کان کاتبه!!!.

۳- ۴۷۹- رواه العلامه رحمه اللّه فی المطلب الرابع من کتاب نهج الحق و کشف الصدق ص ۳۸۰ ط بیروت و انظر دلائل الصدق: ج ۳ ص ۲۲۰ ط ۱.

بالكف بين الكتفين انتهى.

**[ترجمه]علامه - . علامه آن را در مطلب رابع از کتاب نهج الحق و کشف الصدق ص ۲۸۰ چاپ بیروت روایت کرده است. و مراجعه شود: دلایل الصدق، ج۳، ص ۲۲۰ف چاپ اول. -

قدّس سره در کشف الحق مشابه آن را به نقل از صحیح مسلم روایت کرده سپس گوید: حسن بن مثنی گوید: معنای حطانی چیست؟ گفت با من برخورد کرد و می‌گویم: در النهایه درباره ماده «حطا» گوید: در حدیث ابن عباس آمده است: گوید: «أخذ النبی بقفای فحطانی حطوه» هروی گوید: راوی آن را اینگونه بدون همزه آورده است و گوید: اعرابی گوید: الحطو: حرکت دادن شی با تکان دادن است و گوید: شمر آن را با همزه روایت کرده است. حطأه یحطؤن حطئاً گفته می‌شود. زمانی‌که آن را با کف دستت دفع کنی. و گفته‌شده حطأه فقط ضربه زدن با کف دست بین دو کتف است .

**[ترجمه]

«۴۸۰»

(۱)وَ رُوِیَ فِی الْمُسْتَدْرَکِ مِنَ الْفِرْدَوْسِ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَوَّلُ مَنْ یَخْتَصِمُ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّهِ بَیْنَ یَدَیِ الرَّبِّ عَزَّ وَ جَلَّ عَلِیٌّ علیه السلام وَ مُعَاوِیَهُ.

**[ترجمه]و در المستدرک من الفردوس - . برایم روشن نشد که این کتاب مستدرک تألیف کیست اما این حدیث با آنچه که جمعی در معنای آن روایت کرده‌اند تأیید شده است: ابوبکر بن ابو شیبه آن را در عنوان: «أول ما یقضی بین الناس» از کتاب الدیات از مصنف: ج۱۱/ ورق ۴۹/ آن را روایت کرده است.

و حدیث دوم را به صورت حرفی ابن دیریل روایت کرده است چنانکه در شرح مختار ۳۵ نهج البلاغه از شرح ابن ابی الحدید: ج۱، ص ۴۵۴ آمده است.

و برای حدیث نخست نیز منابع و اسنادهای دیگری است که برخی از انها در حدیث ۷۲۲ و تعلیق آن از زندگی امیر مؤمنان از تاریخ دمشق: ج۳ ص ۲۲۴ مذکور است. - با اسناد از ابن عمر روایت کرد: رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: اول کسی از این امت که در حضور پروردگار اقامه دعوی می‌کنند علی و معاویه است.

**[ترجمه]

«۴۸۱»

(۲)کِتَابُ عَبَّادٍ الْعُصْفُرِیِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی الْعَبْسِیِّ عَنْ بِلَالِ بْنِ یَحْیَی عَنْ حُذَیْفَهَ بْنِ الْیَمَانِ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَیْتُمْ مُعَاوِیَهَ بْنَ أَبِی سُفْیَانَ عَلَی الْمِنْبَرِ فَاضْرِبُوهُ بِالسَّیْفِ وَ إِذَا رَأَیْتُمُ الْحَکَمَ بْنَ أَبِی الْعَاصِ وَ لَوْ تَحْتَ أَسْتَارِ الْکَعْبَهِ فَاقْتُلُوهُ الْخَبَرَ.

**[ترجمه]کتـاب عبـاد العصـفری - . به کتـاب عبـاد عصـفری دست نیـافتم. - از حماد بن عیسـی العبسـی از بلال بن یحیی از حذیفه بن یمان گوید: رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله فرمود: هرگاه معاویه بن ابوسـفیان را بر منبر دیدید او را با شمشـیر بزنید و هرگاه حکم بن ابی العاص را دیدید هر چند زیر پرده‌های کعبه، او را بکشید. ادامه خبر.

**[ترجمه]

«۴۸۲»

(۳)كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ شُرَيْحٍ عَنْ ذَرِيحٍ الْمُحَارِبِي

ص: ۱۹۶

۱- ۴۸۰- لم یتبین لی أن کتاب المسـتدرک هذا لمن و لکن الحدیث مؤید بما رواه جماعه ممّا هو فی معناه. و قد رواه أبو بکر ابن أبی شـیبه فی عنوان: «أول ما یقضـی بین الناس» من کتاب الدیات من المصـنّف: ج ۱۱/ الورق ۴۹/ أ/ قال: حدّثنا مروان بن معـاویه، عن التیمی عن أبی مجلز، عن قیس بن عبـاد، قال: قال علی: أنا أول من یجثو للخصوم بین یـدی اللّه یوم القیامه. حـدّثنا وکیع قال: حدّثنا فضـیل بن مرزوق، عن عطیه بن سـعد العوفی، عن عبد الرحمن بن جندب: عن علی [علیه السـلام] أنه سئل عن قتلاه و قتلی معاویه؟ فقال: أجی ء أنا و معاویه فنختصم عنـد ذی العرش فأینا فلـج فلـج أصـحابه. أقول: و علی هذا یحمل إطلاق الحـدیث الأـول و مـا رواه المصـنّف فی المتن و أمثالهما فالاولیه إضافیه. و الحـدیث الثانی رواه حرفیا ابن دیزیل کما فی شـرح المختار: ۳۵ من نهـج البلاـغه من شـرح ابن أبی الحدیـد: ج ۱، ص ۴۵۴. و للحـدیث الأول أیضا مصادر و أسانیـد أخر بعضـها مذکور فی الحدیث: ۲۲۷ و تعلیقه من ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ دمشق: ج ۳ ص ۲۲۴.

۲- ۴۸۱- لا یحضرنی کتاب عباد العصفری.

۳- ۴۸۲- لم أطلع بعد علی کتاب محمّد بن المثنی هذا، و لکن الحدیث مؤید بشواهد قطعیه و قد ذکر العلامه الامینی قصه لعن أمیر المؤمنین علیه السلام معاویه و عتاته عن مصادر جمه من کتب أهل السنه فی ترجمه عمرو بن العاص من کتاب الغدیر: ج ۲ ص ۱۳۲، ط بیروت.

قَالَ قَالَ الْحَارِثُ بْنُ الْمُغِيرَهِ النَّضْرِيُّ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ أَبَا مَعْقِلٍ الْمُزَنِیَّ حَدَّثَنِی عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَنَّهُ صَلَّی بِالنَّاسِ الْمَغْرِبَ فَقَنَتَ فِی الرَّكْعَهِ الثَّانِیَهِ وَ لَعَنَ مُعَاوِیَهَ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ أَبَا مُوسَی الْأَشْعَرِیَّ وَ أَبَا الْأَعْوَرِ السُّلَمِیَّ قَالَ الشَّیْخُ علیه السلام صَدَقَ فَالْعَنْهُمْ.

**[ترجمه]کتاب محمد بن مثنی - . به کتاب محمد بن مثنی دست نیافتم اما این حدیث با شواهدی قطعی تأیید شده است. و علامه أمینی قصه لعن امیر مؤمنان توسط معاویه و مخالفانش را از منابع بسیاری از کتب اهل سنت در زندگی‌نامه عمرو بن عاص از کتاب الغدیر» ج۲، ص ۱۳۲ چاپ بیروت ذکر کرده است. - از جعفر بن محمد بن شریح از ذریح محاربی گوید: حرث بن مغیره نضری به امام صادق علیه السّلام گفت: ابومعقل مزنی از امیرمؤمنان برایم حدیث گفته است که وی مغرب را بر مردم امامت کرد و در رکعت دوم قنوت خواند و معاویه، عمرو بن عاص، ابوموسی اشعری و ابواعور سلمی را نفرین کرد: امام صادق علیه السّلام فرمود: راست گفت پس آنان را نفرین کن.

**[ترجمه]

«۴۸۳»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا مُعَاوِیَهُ بِأَدْهَی مِنِّی وَ لَكِنَّهُ یَغْدِرُ وَ یَفْجُرُ وَ لَوْ لَا كَرَاهِیَهُ الْغَدْرِ كُنْتُ مِنْ أَدْهَی النَّاسِ وَ لَكِنْ كُلُّ غُدَرَهٍ فُجَرَهٌ وَ كُلُّ فُجَرَهٍ كُفَرَهٌ وَ لِكُلِّ غَادِرٍ لِوَاءٌ یُعْرَفُ بِهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ اللَّهِ مَا أُسْتَغْفَلُ بِالْمَكِیدَهِ وَ لَا أُسْتَغْمَزُ بِالشَّدِیدَهِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۹۸ یا ۲۰۰ نهج البلاغه روایت کرده است - :

و از كلام امام علیه السّلام: به خدا سوگند كه معاویه از من هوشیارتر نیست اما او نیرنگ و ستم می‌كند و اگر كراهت نیرنگ نبود هر آینه از مردم مكارتر بودم اما هر نیرنگی فجوری است و هر فجوری كفر است و برای هر نیرنگ بازی پرچمی است كه در روز قیامت به‌وسیله آن شناخته می‌شود و به خدا سوگند با حیله غافلگیر نمی‌شوم و با دشواری نرم نمی‌شوم.

**[ترجمه]

بیان

قوله بأدهی منی الدهاء بالفتح الفطنه و جوده الرأی و یقال رجل داهیه و هو الذی لم یغلب علیه أحد فی تدابیر أمور الدنیا.

و قال ابن أبی الحدید الغدره بضم الفاء و فتح العین الكثیر الغدر و الكفره و الفجره الكثیر الكفر و الفجور و كل ما كان علی هذا البناء فهو الفاعل فإن سكنت العین فهو المفعول تقول رجل ضحكه أی یضحك و ضحكه أی یضحك منه و یروی غدره و فجره و كفره علی فعله للمره الواحده.

و قال ابن میثم قال بعض الشارحین وجه لزوم الكفر هنالك أن الغدر علی وجه استباحه ذلك و استحلاله كما هو المشهور من

حال ابن العاص و معاویه فی استباحه ما علم تحریمه ضروره و جحده هو الکفر و یحتمل أن یرید کفر نعم الله و سترها بإظهار معصیته کما هو المفهوم منه لغه.

أقول: إطلاق الکفر علی ارتکاب الکبائر و اجتناب الفرائض شائع فی الأخبار.

قوله علیه السلام ما أستغفل أی لا یمکن للخصم أن یجعلنی غافلا بکیده بل

ص: ۱۹۷

۱- ۴۸۳- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۱۹۸/ أو ۲۰۰ من نهج البلاغه.

أعلم مقصوده لكنی قد أعرض عنه للمصلحه و أحكم بظاهر الأمر رعايه للشريعه أو لا تجوز المكيده علی كما تجوز علی ذوی الغفله و لا أستغمز الغمز العصر باليد و الكبس أی لا ألين بالخطب الشديد بل أصبر عليه و يروی بالراء المهمله أی لا أستجهل بشدائد المكاره.

**[ترجمه]اين كلام او «بأدهی منّی» الدهاء با فتحه يعنی هوشياری و نيكی رأی و انديشه، و رجل داهيه گفته می‌شود و او كسی است كه كسی در تدبير امور دنيا بر او غلبه نمی‌يابد.

و ابن ابی الحديد گويد: الغدره با ضمه فاءالفعل و فتحه عين‌الفعل: پر نيرنگ و الكفره و الفجره نيز پركفر و پرفجور و هر آنچه‌كه بر اين وزن باشد فاعل است و اگر عين‌الفعل را ساكن كنی مفعول است می‌گويی رجلٌ ضحكةٌ يعنی مردی كه می‌خندد و ضحكته يعنی به او خنديده می‌شود. و غدره، فجره و كفره بر وزن فعله به عنوان مصدر مرّه نبز روايت شده است.

ابن ميثم گويد: برخی از شارحين گويند: وجه لزوم كفر در اينجا اين است كه نيرنگ بر وجه مباح و حلال بودن است چنانكه از حال ابن عاص و معاويه در استباحه آنچه كه بنا به ضرورت تحريم آن معلوم شود و انكار آن كفر است و محتمل است كه مقصودش كفر نعمت‌های خداوند و پنهان كردن آن با اظهار معصيت او باشد چنانكه از نظر لغوی از آن مفهوم می‌شود.

می‌گويم: اطلاق كفر بر ارتكاب گناهان كبيره و اجتناب از فرائض در اخبار شايع است.

اين كلام او «ما استغفل» يعنی برای دشمن ممكن نيست كه مرا با حيله‌اش غافلگير كند بلكه من مقصود او را می‌دانم اما بنا به مصلحتگاه از آن اعراض می‌كنم و به ظاهر امر حكم می‌كنم بنا به رعايت شريعت يا اينكه حيله بر من آنگونه كه بر غافلان جايز است جايز نمی‌باشد. «لا استغمز» الغمز يعنی فشردن با دست و فشار دادن، يعنی با مصيبت‌های بزرگ نرم نمی‌شوم بلكه بر آن صبور هستم و با راء نيز روايت می‌شود يعنی با دشواری‌های ناپسند ناآگاه و ناآشنا نيستم .

**[ترجمه]

«۴۸۴»

(۱)كشف الحق، للعلامه قدس الله روحه قال روی صاحب كتاب الهاويه أن معاويه قتل أربعين ألفا من المهاجرين و الأنصار و أولادهم.

**[ترجمه]كشف الحق - . علامه آن را در اواخر مطلب رابع از كتاب كشف الحق و نهج الصدق ص ۳۱۲ چاپ بيروت روايت كرده است. و مراجعه شود: دلايل الصدق، ج۳، ص ۲۳۵، چاپ اول. - :

تأليف علامه قدّس الله روحه، گويد: صاحب كتاب الهاويه روايت كرد كه معاويه چهل هزار نفر از مهاجران، انصار و فرزندان آنان را كشت.

**[ترجمه]

«۴۸۵»

(۲)

أقول: قال مؤلف إلزام النواصب و العلامه رحمه الله فی کشف الحق، روی أبو المنذر هشام بن محمد بن السائب الکلبی فی کتاب المثالب کان معاویه لعماره بن الولید المخزومی و لمسافر بن أبی عمرو و لأبی سفیان و لرجل آخر سماه و کانت هند أمه من المغلمات و کان أحب الرجال إلیها السودان و کانت إذا ولدت أسود دفنته و کانت حمامه إحدی جدات معاویه لها رایه فی ذی المجاز.

قالا و ذکر أبو سعید إسماعیل بن علی السمعانی الحنفی من علماء أهل السنه فی مثالب بنی أمیه و الشیخ أبو الفتوح جعفر بن محمد الهمدانی من علمائهم فی کتاب بهجه المستفید أن مسافر بن عمرو بن أمیه بن عبد شمس کان ذا جمال و سخاء فعشق هندا و جامعها سفاحا و اشتهر ذلک فی قریش فلما حملت و ظهر السفاح هرب مسافر من أبیها إلی الحیره و کان سلطان العرب عمرو بن هند و طلب أبوها عتبه أبا سفیان و وعده بمال جزیل و زوجه هندا فوضعت بعد ثلاثه أشهر معاویه ثم ورد أبو سفیان علی عمرو بن هند فسأله مسافر عن حال هند فقال إنی تزوجتها فمرض و مات.

**[ترجمه]می گویم - . علامه آن را در آخر مطلب رابع از کتاب کشف الحق و نهج الصدق ص ۳۰۷ چاپ بیروت روایت کرده است. و مراجعه شود: دلایل الصدق، ج۳، ص ۲۳۶، چاپ اول، یا احقاق حق. - :

مؤلف إلزام النواصب و علامه در کشف الغمه گویند: ابو منذر هشام بن محمد بن سائب کلبی در کتاب مثالب روایت کرد: معاویه برای عماره بن ولید مخزومی، مسافر بن ابوعمرو، ابو سفیان و مرد دیگری که نامش را آورده است بود و مادرش هند کنیزکی از خدمتگذاران بود و محبوب‌ترین مردها نزد او سیاهان بودند و زمانی که فرزند سیاهی به‌دنیا می‌آورد او را دفن می کرد، و حمامه یکی از زنان اجداد معاویه بود که در ذی‌المجاز پرچم داشت.

گویند: و ابوسعید اسماعیل بن علی سمعانی حنفی از علمای اهل سنت در مثالب بنی امیه و شیخ ابوالفتوح جعفر بن محمد همدانی از علمای آنان در کتاب بهجت المستفید ذکر کرده‌اند که مسافر بن عمرو بن امیه بن عبد شمس صاحب جمال و سخاوت بود و شیفته هند شد و به زنا با او مجامعت کرد و این در میان قریش مشهور شد و زمانی که او حامله شد و زنا برملا شد مسافر در فرار از پدر هند به سوی حیره رفت و سلطان عرب عمرو بن هند بود و پدر هند عتبه، ابوسفیان را طلب کرد و وعده مال فراوان به او داد و او را به همسری هند درآورد و بعد از سه ماه معاویه را وضع حمل کرد سپس ابوسفیان بر عمرو بن هند وارد شد پس مسافر درباره حال هند از او سؤال کرد پاسخ داد: با او ازدواج کردم، بیمار شد و مرد.

**[ترجمه]

«۴۸۶»

(۳)و قال العلامه رحمه الله فی کشف الحق، ادعی معاویه أخوه زیاد

۱ - ۴۸۴- رواه العلامه قدّس سرّه فی أواخر المطلب الرابع من کتاب کشف الحق و نهج الصدق ص ۳۱۲، ط بیروت و انظر دلائل الصدق: ج ۳ ص ۲۳۵ ط ۱.

۲- ۴۸۵- رواه العلامه فی آخر المطلب الرابع من کتاب کشف الحق و نهج الصدق، ص ۳۰۷، ط بیروت و لیلاحظ کتاب دلائل الصدق: ج ۳ ص ۲۳۶ ط ۱، أو إحقاق الحقّ.

۳- ۴۸۶- ذکره العلامه رفع اللّه مقامه فی أوائل المطلب الرابع من کتاب کشف الحق و نهج الصدق ص ۳۰۷ ط بیروت.

و كان له مـدّع يقال له أبو عبيده عبد بنى علاج من ثقيف فأقدم معاويه على تكذيب ذلك الرجل مع أن زيادا ولد على فراشه و ادعى معاويه أن أبا سفيان زنى بوالده زياد و هى عند زوجها المذكور و إن زيادا من أبى سفيان انتهى.

**[ترجمه]علامه در كشف الحق - . علامه آن را در اوائل مطلب رابع از كتاب كشف الحق و نهج الصدق ص ۳۰۷ چاپ بيروت روايت كرده است - گويد: معاويه برادرى با زياد را ادعا كرد و براى او مدعى‌اى بود كه ابوعبيد عبد بنى علاج از ثقيف ناميده مى‌شد پس معاويه آن مرد را تكذيب كرد با وجود اينكه زياد بر بستر او زاده شده بود و معاويه ادعا كرد كه ابوسفيان با مادر زياد درحالى‌كه همسر مذكورش بوده است زنا كرده است و زياد از ابوسفيان است. پايان

**[ترجمه]

«۴۸۷»

(۱)و قال العلامه الشيرازى فى نزهه القلوب،: أولاد الزنا نجب لأن الرجل يزنى بشهوته و نشاطه فيخرج الولد كاملا و ما يكون من الحلال فمن تصنع الرجل إلى المرأه و لهذا كان عمرو بن العاص و معاويه بن أبى سفيان من دهاه الناس ثم ساق الكلام فى بيان نسبهما على ما سيأتى من كتاب ربيع الأبرار ثم زاد على ذلك و قال و منهم زياد ابن أبيه و فيه يقول الشاعر:

ألا أبلغ معاويه بن حرب***مغلغله من الرجل اليمانى

أ تغضب أن يقال أبوك عف***و ترضى أن يكون أبوك زان

**[ترجمه]علامه شيرازى در نزهه القلوب - . هنوز به كتاب نزهه القلوب دست نيافتم. - گويد: اولاد زنا برجسته هستند زيرا مرد با شهوت و نشاط خود زنا مى‌كند و كودك كاملى خارج مى‌شود و كودكى كه حلال است از تظاهر مرد به زن است و به اين جهت عمرو بن عاص و معاويه بن ابوسفيان از مردم زيرك بودند.

سپس كلام را به بيان نسب اين دو براساس آنچه‌كه از كتاب ربيع الأبرار خواهد آمد ادامه داد سپس بر آن افزود و گفت: و از جمله آنان زياد بن ابيه است كه شاعر درباره آن مى‌گويد:

ألا أبلغ معاويه بن حرب مغلغله من الرجل اليمانى

أتغضب أن يقال أبوك عفّ و ترضى أن يكون أبوك زان

هان معاويه بن حرب، پيامى از جانب مرد يمنى برسان

آيا برآشفته مى‌شود كه گفته شود پدرت عفيف است و مى‌پسندى كه پدرت زناكار باشد.

**[ترجمه]

«۴۸۸»

(۲)کِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ يُوسُفَ بْنِ كُلَيْبٍ الْمَسْعُودِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ حَمَّادٍ الطَّائِيِّ عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ الْبَارِقِيِّ قَالَ: قَدِمَ عَقِيلٌ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ هُوَ جَالِسٌ فِي صَحْنِ مَسْجِدِ الْكُوفَهِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا يَزِيدَ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ قُمْ وَ أَنْزِلْ عَمَّكَ فَذَهَبَ بِهِ وَ أَنْزَلَهُ وَ عَادَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ اشْتَرِ لَهُ قَمِيصاً جَدِيداً وَ رِدَاءً جَدِيداً وَ إِزَاراً جَدِيداً وَ نَعْلًا جَدِيداً فَغَدَا عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فِي الثِّيَابِ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ وَ عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا أَبَا يَزِيدَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَرَاكَ أَصَبْتَ مِنَ الدُّنْيَا شَيْئاً إِلَّا هَذِهِ الْحَصْبَاءَ قَالَ يَا أَبَا يَزِيدَ يَخْرُجُ عَطَائِي فَأُعْطِيكَاهُ فَارْتَحَلَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى مُعَاوِيَهَ فَلَمَّا سَمِعَ بِهِ مُعَاوِيَهُ نَصَبَ

ص: ۱۹۹

۱- ۴۸۷- لم أظفر بكتاب نزهه القلوب بعد.

۲ – ۴۸۸- الحديث مذكور تحت الرقم: ۳۲ من تلخيص كتاب الغارات ص ۶۵ ط ۱. و رواه عنه ابن أبى الحديد فى شرح المختار: ۲۹ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۱۵۷.

كَرَاسِيَّهُ وَ أَجْلَسَ جُلَسَاءَهُ فَوَرَدَ عَلَيْهِ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَةِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَقَبَضَهَا فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ أَخْبِرْنِي عَنِ الْعَسْكَرَيْنِ قَالَ مَرَرْتُ بِعَسْكَرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَإِذَا لَيْلٌ كَلَيْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ نَهَارٌ كَنَهَارِ النَّبِيِّ إِلَّا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَيْسَ فِي الْقَوْمِ وَ مَرَرْتُ بِعَسْكَرِكَ فَاسْتَقْبَلَنِي قَوْمٌ مِنَ الْمُنَافِقِينَ مِمَّنْ نَفَرَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ فَقَالَ مَنْ هَذَا الَّذِي عَنْ يَمِينِكَ يَا مُعَاوِيَةُ قَالَ هَذَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ قَالَ هَذَا الَّذِي اخْتَصَمَ فِيهِ سِتَّةُ نَفَرٍ فَغَلَبَ عَلَيْهِ جَزَّارُهَا فَمَنِ الْآخَرُ قَالَ الضَّحَّاكُ بْنُ قَيْسٍ الْفِهْرِيُّ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ أَبُوهُ جَيِّدَ الْأَخْذِ خَسِيسَ النَّفْسِ فَمَنْ هَذَا الْآخَرُ قَالَ أَبُو مُوسَى الْأَشْعَرِيُّ قَالَ هَذَا ابْنُ الْمَرَاقَةِ فَلَمَّا رَأَى مُعَاوِيَةُ أَنَّهُ قَدْ أَغْضَبَ جُلَسَاءَهُ قَالَ يَا أَبَا يَزِيدَ مَا تَقُولُ فِيَّ قَالَ دَعْ عَنْكَ قَالَ لَتَقُولَنَّ قَالَ أَ تَعْرِفُ حَمَامَةَ قَالَ وَ مَنْ حَمَامَةُ قَالَ أَخْبَرْتُكَ وَ مَضَى عَقِيلٌ فَأَرْسَلَ مُعَاوِيَةُ إِلَى النَّسَّابَةِ فَقَالَ أَخْبِرْنِي مَنْ حَمَامَةُ قَالَ أَعْطِنِي الْأَمَانَ عَلَى نَفْسِي وَ أَهْلِي فَأَعْطَاهُ قَالَ حَمَامَةُ جَدَّتُكَ وَ كَانَتْ بَغِيَّةً فِي الْجَاهِلِيَّةِ لَهَا رَايَةٌ تُؤْتَى.

قال الشيخ: قال أبو بكر بن زبين (۱)هي أم أم أبی سفيان.

**[ترجمه]کتاب غارات - . این حدیث ذیل شماره ۳۲ از تلخیص کتاب غارات ص ۶۵ چاپ اول مذکور است و ابن ابی الحدید آن را از او در شرح مختار ۲۹ نهج البلاغهک ج۱، ص ۱۵۷ روایت کرده است. -

ابراهیم بن ثقفی، عبدالصمد بارقی گوید عقیل بر علی علیه السّلام که در صحن مسجد کوفه نشسته بود وارد شد و گفت: سلام و رحمت خدا بر تو باد ای امیرمؤمنان. فرمود: و سلام بر تو ای ابو زید سپس به حسن بن علی علیه السّلام روی کرد و فرمود: برخیز و نزد عمویت برو پس او را برد نشاند و به‌سوی او برگشت به او گفت: برای او پیراهن، رداء، دستار و کفشی جدید بخر. فردا در آن پوشش نزد علی علیه السّلام آمد و گفت: سلام از دنیا به چیزی غیر از این ریگ دست نیافته‌ای. فرمود: ای ابو زید عطایم بیرون می‌آید و آن را به تو عطا می‌کنم .

پس از علی به‌سوی معاویه رفت، زمانی‌که معاویه این را شنید کرسی‌هایش را برپا کرد و همنشینانش را نشاند پس بر او وارد شد و به بخشیدن صد هزار درهم به او امر کرد، آن را گرفت و معاویه به او گفت: درباره دو سپاه به من خبر بده. گفت: بر سپاه امیرمؤمنان علی بن ابی طالب گذر کردم پس شب چون شب نبی صلّی الله علیه و آله و روز چون روز نبی بود با این تفاوت که رسول‌الله در میان قوم نیست و بر سپاه تو گذر کردم پس قومی از منافقان از کسانی‌که در شب عقبه رسول‌الله را دور کردند از من استقبال کردند سپس گفت: این کسی‌که در سمت راست توست کیست؟ گفت: ابن عمرو بن عاص است. گفت: این کسی است که شش نفر بر سر آن ستیز کردند و قصاب آنها بر او غلبه یافت. و دیگری کیست؟ گفت: ضحاک بن قیس فهری. گفت: به‌هوش باش به خدا سوگند پدر او نیکو می‌گرفت و خسیس النفس بود و این دیگری کیست؟ گفت: ابوموسی اشعری. گفت: او پسر مراقه است.

پس زمانی‌که معاویه دید او همنشینانش را خشمگین کرده است گفت: ای ابویزید درباره من چه می‌گویی: گفت: خود را رها کن. گفت: باید بگویی. گفت آیا حمامه را می‌شناسی؟ گفت: حمامه کیست؟ گفت: تو را آگاه کردم.

و عقیل رفت و معاویه در پی نسب‌شناس فرستاد. گفت: از حمامه به من خبر بده؟ گفت: خود و خانواده‌ام را امان بده. پس امان داد گفت: حمامه جد توست و در جاهلیت زنی زناکار بود که پرچمی داشت که نزد او می‌آمدند.

شیخ گفت: ابوبکر بن زبین گوید او مادر مادر ابوسفیان است.

**[ترجمه]

«۴۸۹»

(۲)و قال ابن أبی الحدید فی شرح نهج البلاغه: معاویه هو أبو عبد الرحمن معاویه بن أبی سفیان صخر بن حرب بن أمیه بن عبد شمس بن عبد مناف و أمه هند بنت عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف و أبو سفیان هو الذی قاد قریشا فی حروبها إلی النبی صلی الله علیه و آله و کانت هند

ص: ۲۰۰

۱- ۱ کذا فی الأصل و لعلّ الصواب: الزبیر بن أبی بکر.

۲- ۴۸۹- رواه ابن أبی الحدید فی شرحه علی المختار: ۲۵ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۷۰ ط الحدیث ببیروت. و ما رواه عن کتاب ربیع الابرار موجود فیه فی «باب القرابات و الأنساب» منه فی ج ۳ و رواه عنه العلامه الامینی فی الغدیر: ج ۱، ص ۱۷۰.

تذکر فی مکه بفجور و عهر.

و قال الزمخشری فی کتاب ربیع الأبرار،: کان معاویه یعزی إلی أربعه إلی مسافر بن أبی عمرو و إلی عماره بن الولید بن المغیره و إلی العباس بن عبد المطلب و إلی الصباح مغن کان لعماره بن الولید قال و کان أبو سفیان دمیما قصیرا و کان الصباح عسیفا لأبی سفیان شابا وسیما فدعته هند إلی نفسها فغشیها و قالوا إن عتبه بن أبی سفیان من الصباح أیضا و قالوا إنها کرهت أن تضعه فی منزلها فخرجت إلی أجیاد فوضعته هناک و فی هذا المعنی یقول حسان أیام المهاجاه بین المسلمین و المشرکین فی حیاه رسول الله صلی الله علیه و آله قبل عام الفتح:

لمن الصبی بجانب البطحاء***فی الترب ملقی غیر ذی مهد

نجلت به بیضاء آنسه***من عبد شمس صلته الخد:

قال ابن أبی الحدید: و ولی معاویه اثنتین و أربعین سنه منها اثنتان و عشرون سنه ولی فیها إماره الشام مذ مات أخوه یزید بن أبی سفیان بعد خمس سنین من خلافه عمر إلی أن قتل أمیر المؤمنین علیه السلام فی سنه أربعین و منها عشرون سنه خلیفه إلی أن مات فی سنه ستین و کان أحد کُتَّاب رسول الله صلی الله علیه و آله و اختلف فی کتابته له کیف کانت فالذی علیه المحققون من أهل السیره أن الوحی کان یکتبه علی علیه السلام و زید بن ثابت و زید بن أرقم و إن حنظله بن الربیع و معاویه بن أبی سفیان کانا یکتبان له إلی الملوک و إلی رؤساء القبائل و یکتبان حوائجه بین یدیه و یکتبان ما یجبی من أموال الصدقات ما یقسم له فی أربابها و کان معاویه علی أس الدهر مبغضا لعلی علیه السلام شدید الانحراف عنه و کیف لا یبغضه و قد قتل أخاه حنظله یوم بدر و خاله الولید بن عتبه و شرک عمه حمزه فی جده و هو عتبه أو فی عمه و هو شیبه علی اختلاف الروایه و قتل من بنی عمه من بنی عبد شمس نفرا کثیرا من أعیانهم و أماثلهم ثم

جاءت الطامه الکبری واقعه عثمان فنسبها کلها إلیه بشبهه إمساکه عنه و انضواء کثیر من قتلته إلیه فتأکدت البغضه و ثارت الأحقاد و تذکرت تلک التراث الأولی حتی أفضی الأمر إلی ما أفضی إلیه و قد کان معاویه مع عظم قدر علی علیه السلام فی النفوس و اعتراف العرب بشجاعته و أنه البطل الذی لا یقام له یتهدده و عثمان بعد حی بالحرب و المنابذه و یراسله من الشام رسائل خشنه ثم قال و معاویه مطعون فی دینه عند شیوخنا یرمی بالزندقه و قد ذکرنا فی نقض السفیانیه علی شیخنا أبی عثمان الجاحظ ما رواه أصحابنا فی کتبهم الکلامیه عنه من الإلحاد و التعرض لرسول الله صلی الله علیه و آله و ما تظاهر به من الجبر و الإرجاء و لو لم یکن شی ء من ذلک لکان فی محاربته الإمام ما یکفی فی فساد حاله لا سیما علی قواعد أصحابنا و کونهم بالکبیره الواحده یقطعون علی المصیر إلی النار و الخلود فیها إن لم یکفرها التوبه و قال فی موضع آخر معاویه عند أصحابنا مطعون فی دینه منسوب إلی الإلحاد قد طعن فیه شیخنا أبو عبد الله البصری فی کتاب نقض السفیانیه علی الجاحظ و روی عنه أخبارا تدل علی ذلک.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید - . ابن ابی الحدید آن را در شرحش بر مختار: ۲۵ نهج البلاغه: ج۱، ص۲۷۰ چاپ جدید بیروت روایت کرده است. و آنچه که از کتاب ربیع الأبرار روایت کرده است در «باب القرابات و الأنساب» از آن ج ۳ موجود است، و علامه امینی ان ر از او در الغدیر: ج۱، ص ۱۷۰ روایت کرده است. - در شرح نهج البلاغه گوید: معاویه، ابوعبدالرحمن معاویه بن ابوسفیان صخر بن حرب بن امیه بن عبد شمس بن عبد مناف است. و مادرش هند دختر عتبه بن ربیعه بن عبد شمس بن عبد مناف است و ابوسفیان همان کسی است که قریش را در جنگ‌هایش با نبی صلّی الله علیه و آله رهبری کرد و هند در مکه به فجور و بی‌عفتی یاد می‌شد.

و زمخشری در کتاب ربیع الأبرار گوید: معاویه به چهار مرد منسوب می‌شد: مسافر بن ابوعمرو، عمار بن ولید بن مغیره، عباس بن عبدالمطلب و صباح که مغنی عماره بن ولید بود، گوید: و ابوسفیان بدشکل کوتاه قامت بود و صباح اجیر ابوسفیان، جوانی زیبارو بود پس هند او را به‌سوی خود خواند و او نزد وی آمد و گفتند: عتبه بن ابوسفیان نیز از صباح است و گفتند: او اکراه داشت که وی را در منزل خود وضع حمل کند پس به‌سوی اجیاد خارج شد و او را آنجا وضع حمل کرد و حسان در روزهای هجو متقابل میان مسلمانان و مشرکان در دوره حیات رسول‌الله، پیش از سال فتح در این‌باره می گوید:

لمن الصبیّ بجانب البطحاء فی الترب ملقی غیر ذی مهد

نجلت به بیضاء آنسه من عبد شمس صلته الخدّ

از کودکی در جانب بطحاء، افتاده در خاک بدون گهواره.

او را دوشیزه‌ای سفیدروی با گونه‌ای درخشان از عبد شمس زاده است.

ابن ابی الحدید گوید: معاویه ۴۲ سال ولایت کرد بیست و دو سال از آن را در امارات شام ولایت کرد، از زمانی‌که برادرش یزید بن ابوسفیان بعد از سال پنجم خلافت عمر تا شهادت امیرمؤمنان در سال ۴۰. و بیست سال از آن را خلیفه بود تا اینکه در سال شصت وفات کرد. و یکی از کاتبان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بود و درباره اینکه کتابت او برای وی چگونه است

اختلاف است درحالی‌که آنچه محققان اهل سیره بر آن هستند این است که وحی را علی علیه السّلام، زید بن ثابت، زید بن ارقم، می‌نگاشتند و حنظله بن ربیع و معاویه بن ابوسفیان کاتب او برای ملوک و رؤسای قبائل بودند و در حضور او خواسته‌های او را می‌نگاشتند و آنچه‌که از اموال صدقات و آنچه‌که بین اصحاب آن تقسیم می‌شد را می‌نوشتند .

و معاویه از ابتدای روزگار نسبت به علی کینه‌توز و از او انحراف بسیار داشت و چگونه از او کینه نداشته باشد درحالی‌که او برادرش حنظله را در روز بدر، دایی‌اش ولید بن عتبه را کشت و عمویش حمزه در جدش عتبه یا در عمویش شیبه، با اختلاف روایت سهیم بود و از عمو زادگانش از بنی عبد شمس تعداد بسیاری از برجستگان و سرشناسانشان را کشت و مصیبب بزرگ واقعه عثمان پیش آمد و او همه آن را با شبهه خودداری‌اش از عثمان و پناه بردن بسیاری از قاتلان او به وی، به علی نسبت داد پس بغض شدت گرفت و کینه‌ها خروشید و آن کینه‌های نخستین را یادآوری کرد تا اینکه امر به آنجایی که رسید ختم شد.

و معاویه با وجود بزرگی شأن علی علیه السّلام نزد دیگران و اعتراف عرب به شجاعت او و اینکه او قهرمانی است که کسی تاب رویارویی با او را ندارد، او را تهدید می‌کرد و عثمان هنوز با جنگ و ستیز زنده‌است و از شام با نامه‌هایی تند با او مکاتبه می‌کرد.

سپس گوید: و معاویه نزد شیوخ ما در دینش مورد طعنه و خدشه است و متهم به زندقه است و در نقض السفیانیه بر شیخمان ابوعثمان جاحظ آنچه‌که اصحابمان در کتب کلامی او درباره الحاد و تعرض به رسول‌الله صلّی الله علیه و آله و آنچه‌که از جبر و ارجاء تظاهر کرد را ذکر کردیم و اگر هیچ‌یک از این موارد نباشد نیز در محاربت او با امام چیزی است که در فساد حال او کافی است به ویژه براساس قواعد اصحاب ما و اینکه با یک گناه کبیره اگر توبه کفاره آن نباشد بر رفتن به‌سوی آتش و جاودانگی در آن نظر قطع دارند.

و در جایی دیگر گوید: معاویه نزد اصحاب ما در دینش طعن و خدشه است و به الحاد منسوب است و شیخمان ابوعبدالله بصری در کتاب نقض السفیانیه درباره آنب ر حاجط طعنه زده است و اخباری که بر آن دلالت دارد از او روایت کرده است .

**[ترجمه]

«۴۹۰»

(۱)رَوَی ذَلِکَ أَحْمَدُ بْنُ أَبِی طَاهِرٍ فِی کِتَابِ أَخْبَارِ الْمُلُوکِ أَنَّ مُعَاوِیَهَ سَمِعَ الْمُؤَذِّنَ یَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَهَا فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ فَقَالَ لِلَّهِ أَبُوکَ یَا ابْنَ عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ کُنْتَ عَالِیَ الْهِمَّهِ مَا رَضِیتَ لِنَفْسِکَ إِلَّا أَنْ تَقْرِنَ اسْمَکَ بِاسْمِ رَبِّ الْعَالَمِینَ.

**[ترجمه]احمد بن ابی طاهر در کتاب اخبار الملوک - . هنوز خبری از کتاب اخبار الملوک به من نرسیده است.

این حدیث در اوائل جلد چهارم از کتاب صفین ص ۲۱۶ چاپ جدید مصر موجود است - آن را روایت کرده است که معاویه شنید که مؤذن می‌گوید: اشهد أن لا إله الا الله پس آن را تکرار کرد و مؤذن گفت: أشهد ان محمداً رسول‌الله پس

گفت: شگفتا ای پسر عبدالله، والاهمت بوده‌ای برای خود نپسندیدی مگر اینکه نامت با نام پروردگار جهانیان قرین باشد.

**[ترجمه]

«۴۹۱»

(۲)قَالَ وَ رَوَى نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ ظُهَيْرٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ عَنِ

ص: ۲۰۲

۱- ۴۹۰- ما وصلنى بعد خبر عن كتاب أخبار الملوك.

۲- ۴۹۱- الحديث موجود فى أوائل الجزء الرابع من كتاب صفّين ص ۲۱۶ ط الحديث بمصر. و تقدم تحت الرقم: ۴۶۱ ص ۵۶۵ ط ۱، نقل المصنّف الحديث مباشره عن كتاب صفّين.

الْحَسَنِ قَالَ وَ حَدَّثَنَا الْحَکَمُ أَیْضاً عَنْ عَاصِمِ بْنِ أَبِی النَّجُودِ عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَیْشٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رَأَیْتُمْ مُعَاوِیَهَ بْنَ أَبِی سُفْیَانَ یَخْطُبُ عَلَی مِنْبَرِی فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ فَقَالَ الْحَسَنُ فَوَ اللَّهِ مَا فَعَلُوا وَ لَا أَفْلَحُوا.

**[ترجمه]گوید: و نصر بن مزاحم از حکم بن ظهیر از اسماعیل بن حسن روایت کرده است.

گوید: رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: هرگاه دیدید که معاویه بن ابوسفیان بر روی منبر من خطبه ایراد می‌کند گردنش را بزنید. پس حسن فرمود: به خدا سوگند چنین نکردند و رستگار نشدند.

**[ترجمه]

«۴۹۲»

(۱)وَ رَوَی أَیْضاً فِی مَوْضِعٍ آخَرَ مِنْ تَارِیخِ مُحَمَّدِ بْنِ جَرِیرٍ الطَّبَرِیِّ أَنَّهُ قَالَ: فِی هَذِهِ السَّنَهِ [۲۸۴] عَزَمَ الْمُعْتَضِدُ عَلَی لَعْنِ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ عَلَی الْمَنَابِرِ وَ أَمَرَ بِإِنْشَاءِ کِتَابٍ یُقْرَأُ عَلَی النَّاسِ فَخَوَّفَهُ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَیْمَانَ اضْطِرَابَ الْعَامَّهِ وَ أَنَّهُ لَا یَأْمَنُ أَنْ تَکُونَ فِتْنَهٌ فَلَمْ یَلْتَفِتْ إِلَیْهِ فَکَانَ أَوَّلُ شَیْ ءٍ بَدَأَ بِهِ الْمُعْتَضِدُ مِنْ ذَلِکَ التَّقْدِیمَ إِلَی الْعَامَّهِ بِلُزُومِ أَعْمَالِهِمْ وَ تَرْکِ الِاجْتِمَاعِ وَ الْعَصَبِیَّهِ وَ الشَّهَادَاتِ عِنْدَ السُّلْطَانِ إِلَّا أَنْ یُسْأَلُوا (۲)وَ مَنَعَ الْقُصَّاصَ عَنِ الْقُعُودِ عَلَی الطُّرُقَاتِ وَ أُنْشِئَ هَذَا الْکِتَابُ وَ عُمِلَتْ مِنْهُ نُسَخٌ قُرِئَتْ بِالْجَانِبَیْنِ مِنْ مَدِینَهِ السَّلَامِ فِی الْأَرْبَاعِ وَ الْمَحَالِّ وَ الْأَسْوَاقِ فِی یَوْمِ الْأَرْبِعَاءِ لِسِتٍّ بَقِینَ مِنْهَا وَ مُنِعَ الْقُصَّاصُ مِنَ الْقُعُودِ فِی الْجَانِبَیْنِ وَ مُنِعَ أَهْلُ الْحِلَقِ فِی الْفُتْیَا أَوْ غَیْرُهُمْ مِنَ الْقُعُودِ فِی الْمَسْجِدَیْنِ

ص: ۲۰۳

---

۱ – ۴۹۲- رواه الطبریّ فی حوادث: سنه: ۲۸۴ من تاریخ الأمم و الملوک: ج ۱۰، ص ۵۵ ط الحدیث ببیروت. و رواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۲۷ من باب الکتب من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۵۹۳ ط الحدیث ببیروت. و بما أن الکتاب کان فی قدح معاویه خاصّه و بنی أمیّه عامه لم یسقه ابن کثیر حرفیا بل اکتفی بالإشاره إلیه فی حوادث سنه: ۲۸۴ من کتاب البدایه و النهایه: ج ۶ ص ۷۶ ط بیروت.

۲ – ۲ و مثله فی شرح ابن أبی الحدید؛ و فی تاریخ الطبریّ: «و ترک الاجتماع و القضیه و الشهادات عند السلطان ...». و ما وضعناه بین المعقوفین مأخوذ منه و من شرح ابن أبی الحدید، غیر أن ما ساقه المصنّف هنا أکثریا بحسب اللفظ أقرب إلی ما فی شرح نهج البلاغه منه إلی ما فی تاریخ الطبریّ.

وَ نُـودِیَ فِی الْمَسْـجِدِ الْجَـامِعِ بِنَهْیِ النَّاسِ عَنِ الِاجْتِمَـاعِ عَلَی قَـاصٍّ أَوْ غَیْرِهِ وَ مُنِعَ الْقُصَّاصُ وَ أَهْـلُ الْحِلَقِ مِنَ الْقُعُودِ وَ نُودِیَ إِنَّ الذِّمَّهَ قَدْ بَرِئَتْ مِمَّنِ اجْتَمَعَ مِنَ النَّاسِ فِی مُنَاظَرَهٍ وَ جَدَلٍ وَ تَقَدَّمَ إِلَی الشُّرَّابِ الَّذِینَ یُسْقَوْنَ الْمَاءَ فِی الْجَامِعَیْنِ أَنْ لَا یَتَرَحَّمُوا عَلَی مُعَاوِیَهَ وَ لَا یَـذْکُرُوهُ بِخَیْرٍ وَ کَانَتْ عَادَتُهُمْ جارِیَهً بِالتَّرَحُّم وَ تَحَـدَّثَ النَّاسُ أَنَّ الْکِتَابَ الَّذِی قَـدْ أَمَرَ الْمُعْتَضِدُ بِإِنْشَائِهِ بِلَعْنِ مُعَاوِیَهَ یُقْرَأُ بَعْدَ صَلَاهِ الْجُمُعَهِ عَلَی الْمِنْبَرِ فَلَمَّا صَلَّی النَّاسُ الْجُمُعَهَ بَادَرُوا إِلَی الْمَقْصُورَهِ لِیَسْمَعُوا قِرَاءَهَ الْکِتَابِ فَلَمْ یُقْرَأْ وَ قِیلَ (۱)إِنَّ عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ سُلَیْمَانَ صَرَفَهُ عَنْ قِرَاءَتِهِ وَ إِنَّهُ أَحْضَرَ یُوسُفَ بْنَ

ص: ۲۰۴

۱- ۱ من قوله: «و قیل: إن عبید اللّه بن سلیمان صرفه عن قراءته- إلی قوله: - فأمسک المعتضد فلم یرد إلیه جوابا و لم یأمر بعد ذلک فی الکتاب بشیء» ذکره الطبریّ فی خاتمه الکتاب، و أمّا ابن أبی الحدید فذکره مثل ما ذکره المصنّف هاهنا. ثمّ إن الطبریّ ذکر قبل الکتاب بعد قوله: «فلما صلی الناس الجمعه بادروا إلی المقصوره لیسمعوا قراءه الکتاب فلم یقرأ» ما نصه: فذکر أن المعتضد أمر بإخراج الکتاب الذی کان المأمون أمر بإنشائه بلعن معاویه؛ فأخرج له من الدیوان فأخذ من جوامعه نسخه هذا الکتاب، و ذکر أنّها نسخه الکتاب الذی أنشئ للمعتضد بالله: بسم اللّه الرحمن الرحیم، الحمد لله العلی العظیم، الحلیم الحکیم، العزیز الرحیم، المتفرد بالوحدانیه، الباهر بقدرته الخالق بمشیئته و حکمته، الذی یعلم سوابق [أسرار «خ»] الصدور؛ و ضمائر القلوب، لا یخفی علیه خافیه و لا یعزب عنه مثقال ذره فی السماوات العلی و لا فی الأرضین السفلی قد أحاط بکل شی ء علما و أحصی کل شی ء عددا، و ضرب [و جعل «خ»] لکل شی ء أمدا، و هو العلیم الخبیر. و الحمد لله الذی برأ خلقه لعبادته، و خلق عباده لمعرفته، علی سابق علمه فی طاعه مطیعهم و ماضی أمره فی عصیان عاصیهم، فبین لهم ما یأتون و ما یتقون، و نهج لهم سبل النجاه؛ و حذرهم مسالک الهلکه، و ظاهر علیهم الحجه و قدم إلیهم المعذره، و اختار لهم دینه الذی ارتضی لهم و أکرمهم به، و جعل المعتصمین بحبله و المتمسکین بعروته أولیاءه و أهل طاعته، و المعاندین عنه و المخالفین له أعداءه و أهل معصیته، لیهلک من هلک عن بینه و یحیی من حی عن بینه و إن اللّه لسمیع علیم. و الحمد لله الذی اصطفی محمّدا رسوله من جمیع بریته و اختاره لرسالته و ابتعثه بالهدی و الدین المرتضی إلی عباده أجمعین، و أنزل علیه الکتاب المبین المستبین، و تأذن له بالنصر و التمکین، و أیده بالعز و البرهان المتین فاهتدی به من اهتدی، و استنقذ به من استجاب له من العمی و أضل من أدبر و تولی حتّی أظهر اللّه أمره و أعز نصره و قهر من خالفه، و أنجز له ما وعده، و ختم به رسله [رسالته «خ»] و قبضه مؤدیا لأمره مبلغا لرسالته ناصحا لامته، مرضیا مهتدیا إلی أکرم مآب المنقلبین و أعلی منازل أنبیائه المرسلین و عباده الفائزین، فصلّی اللّه علیه أفضل صلاه و أتمها و أجلها و أعظمها و أزکاها و أطهرها و علی آله الطیبین. و الحمد لله الذی جعل أمیر المؤمنین و سلفه الراشدین المهتدین ورثه خاتم النبیین و سیّد المرسلین و القائمین و المقومین لعباده المؤمنین و المستحفظین ودائع الحکمه و مواریث النبوّه، و المستخلفین فی الأمه، و المنصورین بالعز و المنعه و التأیید و الغلبه حتّی یظهر اللّه دینه علی الدین کله و لو کره المشرکون. و قد انتهی إلی أمیر المؤمنین ما علیه جماعه من العامّه من شبهه قد دخلتهم فی أدیانهم و فساد قد لحقهم فی معتقدهم .. أقول: جمیع ما ذکره المعتضد فی مقدّمه کتابه حقّ غیر هذا الذیل الذی ذکره حول سلفه فإن کله باطل و بعض سلفه کالمنصور و الرشید و المتوکل لم یکونوا أقل ضلاله من معاویه بل بعضهم کان أعتی و أطغی منه، و من أراد أن یعرف شیئا یسیرا من تورط هؤلاء فی الطغیان فعلیه بکتاب أنساب الأشراف.

يَعْقُوبَ الْقَاضِی وَ أَمَرَهُ أَنْ يَعْمَلَ الْحِيلَهَ فِی إِبْطَالِ مَا عَزَمَ الْمُعْتَضِدُ عَلَيْهِ فَمَضَی يُوسُفُ فَكَلَّمَ الْمُعْتَضِدَ فِی ذَلِکَ وَ قَالَ لَهُ إِنِّی أَخَافُ أَنْ تَضْطَرِبَ الْعَامَّهُ وَ يَكُونَ مِنْهَا عِنْدَ سَمَاعِهَا هَذَا الْكِتَابَ حَرَكَهٌ فَقَالَ إِنْ تَحَرَّكَتِ الْعَامَّهُ أَوْ نَطَقَتْ وَضَعْتُ السَّيْفَ فِيهَا فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَمَا تَصْنَعُ بِالطَّالِبِيِّينَ الَّذِينَ يَخْرُجُونَ فِی كُلِّ نَاحِيَهٍ وَ يَمِيلُ إِلَيْهِمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ لِقَرَابَتِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ وَ مَا فِی هَذَا الْكِتَابِ مِنْ إِطْرَائِهِمْ أَوْ كَمَا قَالَ وَ إِذَا سَمِعَ النَّاسُ هَذَا كَانُوا إِلَيْهِمْ أَمْيَلَ وَ كَانُوا هُمْ أَبْسَطَ أَلْسِنَهً وَ أَثْبَتَ حُجَّهً مِنْهُمُ الْيَوْمَ فَأَمْسَکَ الْمُعْتَضِدُ فَلَمْ يَرُدَّ عَلَيْهِ جَوَاباً وَ لَمْ يَأْمُرْ بَعْدَ ذَلِکَ فِی الْكِتَابِ بِشَیْ ءٍ وَ كَانَ مِنْ جُمْلَهِ الْكِتَابِ بَعْدَ أَنْ قَدَّمَ حَمْدَ اللَّهِ وَ الثَّنَاءَ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاهَ عَلَی رَسُولِهِ صلی الله عليه و آله أَمَّا بَعْدُ فَقَدِ انْتَهَی إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مَا عَلَيْهِ جَمَاعَهُ الْعَامَّهِ مِنْ شُبْهَهٍ قَدْ دَخَلَتْهُمْ فِی أَدْيَانِهِمْ وَ فَسَادٍ قَدْ لَحِقَهُمْ فِی مُعْتَقَدِهِمْ وَ عَصَبِيَّهٍ قَدْ غَلَبَتْ عَلَيْهَا أَهْوَاؤُهُمْ وَ نَطَقَتْ بِهَا أَلْسِنَتُهُمْ عَلَی غَيْرِ مَعْرِفَهٍ وَ لَا رَوِيَّهٍ قَدْ قَلَّدُوا فِيهَا قَادَهَ الضَّلَالَهِ بِلَا بَيِّنَهٍ وَ لَا بَصِيرَهٍ وَ خَالَفُوا السُّنَنَ الْمُتَّبَعَهَ إِلَی الْأَهْوَاءِ الْمُبْتَدَعَهِ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَواهُ بِغَيْرِ هُدیً مِنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لا يَهْدِی الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ خُرُوجاً عَنِ الْجَمَاعَهِ وَ مُسَارَعَهً

إِلَی الْفِتْنَهِ وَ إِیثَاراً لِلْفُرْقَهِ وَ تَشْتِیتاً لِلْکَلِمَهِ وَ إِظْهَاراً لِمُوَالاهِ مَنْ قَطَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْمُوَالاهَ وَ بَتَرَ مِنْهُ الْعِصْمَهَ وَ أَخْرَجَهُ مِنَ الْمِلَّهِ وَ أَوْجَبَ عَلَیْهِ اللَّعْنَهَ وَ تَعْظِیماً لِمَنْ صَغَّرَ اللَّهُ حَقَّهُ وَ أَوْهَنَ أَمْرَهُ وَ أَضْعَفَ رُکْنَهُ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ الشَّجَرَهِ الْمَلْعُونَهِ وَ مُخَالَفَهً لِمَنِ اسْتَنْقَذَهُمُ اللَّهُ بِهِ مِنَ الْهَلَکَهِ وَ أَسْبَغَ عَلَیْهِمْ بِهِ النِّعْمَهَ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ الْبَرَکَهِ وَ الرَّحْمَهِ وَ اللَّهُ یَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ فَأَعْظَمَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا انْتَهَی إِلَیْهِ مِنْ ذَلِکَ وَ رَأَی تَرْکَ إِنْکَارِهِ حَرَجاً عَلَیْهِ فِی الدِّینِ وَ فَسَاداً لِمَنْ قَلَّدَهُ اللَّهُ أَمْرَهُ مِنَ الْمُسْلِمِینَ وَ إِهْمَالًا لِمَا أَوْجَبَهُ اللَّهُ عَلَیْهِ مِنْ تَقْوِیمِ الْمُخَالِفِینَ وَ تَبْصِیرِ الْجَاهِلِینَ وَ إِقَامَهِ الْحُجَّهِ عَلَی الشَّاکِّینَ وَ بَسْطِ الْیَدِ عَنِ الْمُعَانِدِینَ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ یُخْبِرُکُمْ مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِینَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ لَمَّا ابْتَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله بِدِینِهِ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَصْدَعَ بِأَمْرِهِ بَدَأَ بِأَهْلِهِ وَ عَشِیرَتِهِ فَدَعَاهُمْ إِلَی رَبِّهِ وَ أَنْذَرَهُمْ وَ بَشَّرَهُمْ وَ نَصَحَ لَهُمْ وَ أَرْشَدَهُمْ وَ کَانَ مَنِ اسْتَجَابَ لَهُ وَ صَدَّقَ قَوْلَهُ وَ اتَّبَعَ أَمْرَهُ نَفَرٌ یَسِیرٌ مِنْ بَنِی أَبِیهِ (۱)مِنْ بَیْنِ مُؤْمِنٍ بِمَا أَتَی بِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ نَاصِرٍ لِکَلِمَتِهِ وَ إِنْ لَمْ یَتَّبِعْ دِینَهُ إِعْزَازاً لَهُ وَ إِشْفَاقاً عَلَیْهِ فَمُؤْمِنُهُمْ مُجَاهِدٌ بِبَصِیرَتِهِ وَ کَافِرُهُمْ مُجَاهِدٌ بِنُصْرَتِهِ وَ حَمِیَّتِهِ یَدْفَعُونَ مَنْ نَابَذَهُ وَ یَقْهَرُونَ مَنْ عَابَهُ وَ عَانَدَهُ وَ یَتَوَثَّقُونَ لَهُ مِمَّنْ کَانَفَهُ وَ عَاضَدَهُ وَ یُبَایِعُونَ لَهُ مَنْ سَمَحَ لَهُ بِنُصْرَتِهِ وَ یَتَجَسَّسُونَ أَخْبَارَ أَعْدَائِهِ وَ یَکِیدُونَ لَهُ بِظَهْرِ الْغَیْبِ کَمَا یَکِیدُونَ لَهُ بِرَأْیِ الْعَیْنِ حَتَّی بَلَغَ الْمَدَی وَ حَانَ وَقْتُ الِاهْتِدَاءِ فَدَخَلُوا فِی دِینِ اللَّهِ وَ طَاعَتِهِ وَ تَصْدِیقِ رَسُولِهِ وَ الْإِیمَانِ بِهِ بِأَثْبَتِ بَصِیرَهٍ وَ أَحْسَنِ هُدًی وَ رَغْبَهٍ فَجَعَلَهُمُ اللَّهُ أَهْلَ بَیْتِ الرَّحْمَهِ أَهْلَ بَیْتِهِ الَّذِینَ أَذْهَبَ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِیراً مَعْدِنَ الْحِکْمَهِ وَ وَرَثَهَ النُّبُوَّهِ وَ مَوْضِعَ الْخِلَافَهِ أَوْجَبَ اللَّهُ لَهُمُ الْفَضِیلَهَ وَ أَلْزَمَ الْعِبَادَ لَهُمُ الطَّاعَهَ (۲)

۱- ۱ کذا فی تاریخ الطبریّ طبع الحدیث ببیروت، و فی ط الحدیث ببیروت من شرح نهج البلاغه لابن أبی الحدید: «نفیر یسیر ...» و فی ط الکمبانیّ من البحار: «امرؤ یسیر ...».

۲- هذا هو الصواب، و فی أصولی: «فجعلهم اللّه أهل بیت الرحمه و أهل بیت الدین [الذین «خ»] أذهب عنهم الرجس و طهرهم تطهیرا و معدن الحکمه ...». و معلوم أن بنی عبّاس من جدهم إلی المعتضد کاتب هذه الرساله لم یکونوا علی هذه الأوصاف و کان جدهم العباس و ابنه حبر الأمه عبد اللّه لم یریا أنفسهم أهلا للخلافه و لا رآهم الناس أهلا لها، و لهذا قال العباس بعد وفاه النبیّ لعلی: هلم أبایعک ... و أیضا لم یر أبو بکر و عمر و عثمان للعباس و بنیه سهما فی الخلافه. و أمّا أحفاد العباس بل و کثیر من أبنائه فکانوا أهل لهو و تورط فی الشهوات و معدن الرجس و القسوه و التوغل فی ملاذ الدنیا و الرکون إلیها و قد بلغوا أقصی حدّ الظلم و العدوان، و سیر إجمالی فی سیره المنصور و الرشید و المتوکل یوضح ما أشرنا إلیه کالشمس فی رائعه النهار!! أ هؤلاء أهل بیت الرحمه؟ فمن أهل بیت القسوه و الجفوه؟ أ هؤلاء أذهب اللّه عنهم الرجس؟ أ هؤلاء معدن الحکمه؟ فمن معدن الجهاله و السفاهه؟ أ هؤلاء ورثه النبوّه و موضع الخلافه؟ فمن ورثه الطغیان و الالحاد؟ و أی فضیله کانت فیهم غیر النسب، و نسب عمه أبی لهب کان أقرب من نسبهم و لم یفده شیئا، و کیف ألزم اللّه طاعتهم علی العباد و کانوا طغی العباد، و أظلم الظالمین و اللّه تعالی یقول: «لا یَنالُ عَهْدِی الظّالِمِینَ».

وَ كَانَ مِمَّنْ عَانَدَهُ وَ كَذَّبَهُ وَ حَارَبَهُ مِنْ عَشِيرَتِهِ الْعَدَدُ الْكَثِيرُ وَ السَّوَادُ الْأَعْظَمُ يَتَلَقَّوْنَهُ بِالضَّرَرِ وَ التَّثْرِيبِ وَ يَقْصِدُونَهُ بِالْأَذَى وَ التَّخْوِيفِ وَ يُنَابِذُونَهُ بِالْعَدَاوَةِ وَ يَنْصِبُونَ لَهُ الْمُحَارَبَةَ وَ يَصُدُّونَ عَنْ قَصْدِهِ وَ يَنَالُونَ بِالتَّعْذِيبِ مَنِ اتَّبَعَهُ وَ كَانَ أَشَدُّهُمْ فِي ذَلِكَ عَدَاوَةً وَ أَعْظَمُهُمْ لَهُ مُخَالَفَةً أَوَّلَهُمْ فِي كُلِّ حَرْبٍ وَ مُنَاصَبَةٍ وَ رَأْسَهُمْ فِي كُلِّ إِجْلَابٍ وَ فِتْنَةٍ لَا تُرْفَعُ عَنِ الْإِسْلَامِ رَايَةٌ إِلَّا كَانَ صَاحِبَهَا وَ قَائِدَهَا وَ رَئِيسَهَا أَبَا سُفْيَانَ بْنَ حَرْبٍ صَاحِبَ أُحُدٍ وَ الْخَنْدَقِ وَ غَيْرِهِمَا وَ أَشْيَاعَهُ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ الْمَلْعُونِينَ فِي كِتَابِ اللَّهِ ثُمَّ الْمَلْعُونِينَ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِي مَوَاطِنَ عِدَّةٍ لِسَابِقِ عِلْمِ اللَّهِ فِيهِمْ وَ مَاضِي حُكْمِهِ فِي أَمْرِهِمْ وَ كُفْرِهِمْ وَ نِفَاقِهِمْ فَلَمْ يَزَلْ لَعَنَهُ اللَّهُ يُحَارِبُ مُجَاهِداً وَ يُدَافِعُ مُكَايِداً وَ يَجْلِبُ مُنَابِذاً حَتَّى قَهَرَهُ السَّيْفُ وَ عَلَا أَمْرُ اللَّهِ وَ هُمْ كَارِهُونَ فَتَعَوَّذَ بِالْإِسْلَامِ غَيْرَ مَنْطُوٍّ عَلَيْهِ وَ أَسَرَّ الْكُفْرَ غَيْرَ مُقْلِعٍ عَنْهُ فَقَبِلَهُ وَ قَبِلَ وُلْدُهُ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ بِحَالِهِ وَ حَالِهِمْ ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى كِتَاباً فِيمَا أَنْزَلَهُ عَلَى رَسُولِهِ يَذْكُرُ فِيهِ شَأْنَهُمْ (1)وَ هُوَ

ص: ۲۰۷

۱- ۱ هذا هو الظاهر المذكور فی شرح ابن أبی الحدید، و فی أصلی من طبع الکمبانیّ من البحار: «ثم أنزل اللّه تعالی کتابا فیما أنزل اللّه علی رسوله فیهم شأنهم» و فی تاریخ الطبریّ: فمما لعنهم اللّه به علی لسان نبیه صلّی اللّه علیه و آله و سلم و أنزل به کتابا قوله: «وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما یَزِیدُهُمْ إِلَّا طُغْیاناً کَبِیراً» [۶۰/ الاسراء: ۱۷] و لا اختلاف بین أحد انه أراد بها بنی أمیه. و منه قول الرسول علیه السلام: و قد رآه مقبلا علی حمار و معاویه یقود به و یزید ابنه یسوق به: لعن اللّه القائد و الراکب.

قَوْلُهُ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ وَ لَا خِلَافَ بَیْنَ أَحَدٍ أَنَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی أَرَادَ بِهَا بَنِی أَمَیَّهَ وَ مِمَّا وَرَدَ مِنْ ذَلِکَ فِی السُّنَّهِ وَ رَوَاهُ ثِقَاتُ الْأُمَّهِ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِیهِ وَ قَدْ رَآهُ مُقْبِلًا عَلَی حِمَارٍ وَ مُعَاوِیَهُ یَقُودُهُ وَ یَزِیدُ یَسُوقُهُ لَعَنَ اللَّهُ الرَّاکِبَ وَ الْقَائِدَ وَ السَّائِقَ وَ مِنْهُ مَا رَوَتْهُ الرُّوَاهُ عَنْهُ مِنْ قَوْلِهِ یَوْمَ بَیْعَهِ عُثْمَانَ تَلَقَّفُوهَا یَا بَنِی عَبْدِ شَمْسٍ تَلَقُّفَ الْکُرَهِ فَوَ اللَّهِ مَا مِنْ جَنَّهٍ وَ لَا نَارٍ وَ هَذَا کُفْرٌ صُرَاحٌ یَلْحَقُهُ اللَّعْنَهُ مِنَ اللَّهِ کَمَا لَحِقَتِ الَّذِینَ کَفَرُوا مِنْ بَنِی إِسْرائِیلَ عَلی لِسانِ داوُدَ وَ عِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ ذلِکَ بِما عَصَوْا وَ کانُوا یَعْتَدُونَ وَ مِنْهُ مَا یُرْوَی مِنْ وُقُوفِهِ عَلَی ثَنِیَّهِ أُحُدٍ بَعْدَ ذَهَابِ بَصَرِهِ وَ قَوْلِهِ لِقَائِدِهِ هُنَالِکَ دَمَیْنَا مُحَمَّداً وَ قَتَلْنَا أَصْحَابَهُ [(۱)](#)وَ مِنْهَا الْکَلِمَهُ الَّتِی قَالَهَا لِلْعَبَّاسِ قَبْلَ الْفَتْحِ وَ قَدْ عُرِضَتْ عَلَیْهِ الْجُنُودُ لَقَدْ أَصْبَحَ مُلْکُ ابْنِ أَخِیکَ عَظِیماً فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ وَیْحَکَ إِنَّهُ لَیْسَ بِمُلْکٍ إِنَّهَا النُّبُوَّهُ وَ مِنْهُ قَوْلُهُ یَوْمَ الْفَتْحِ وَ قَدْ رَأَی بِلَالًا عَلَی ظَهْرِ الْکَعْبَهِ یُؤَذِّنُ وَ یَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَقَدْ أَسْعَدَ اللَّهُ عُتْبَهَ بْنَ رَبِیعَهَ إِذْ لَمْ یَشْهَدْ هَذَا الْمَشْهَدَ

۱- ۱ کذا فی أصلی، و فی ط الحدیث ببیروت من شرح ابن أبی الحدید: «هاهنا رمینا محمّدا ...» و فی ط بیروت من تاریخ الطبریّ: «هاهنا ذبینا محمّدا و أصحابه ...».

وَ مِنْهَا الرُّؤْيَا الَّتِی رَآهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَوَجَمَ لَهَا قَالُوا فَمَا رُئِیَ بَعْدَهَا ضَاحِکاً رَأَی نَفَراً مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ یَنْزُونَ عَلَی مِنْبَرِهِ نَزْوَ الْقِرَدَهِ (۱)وَ مِنْهَا طَرْدُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْحَکَمَ بْنَ أَبِی الْعَاصِ لِمُحَاکَاتِهِ إِیَّاهُ فِی مِشْیَتِهِ وَ أَلْحَقَهُ اللَّهُ بِدَعْوَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله آفَهً بَاقِیَهً حِینَ الْتَفَتَ إِلَیْهِ فَرَآهُ یَتَخَلَّجُ یَحْکِیهِ فَقَالَ کُنْ کَمَا أَنْتَ فَبَقِیَ عَلَی ذَلِکَ سَائِرَ عُمُرِهِ هَذَا إِلَی مَا کَانَ مِنْ مَرْوَانَ ابْنِهِ وَ افْتِتَاحِهِ أَوَّلَ فِتْنَهٍ کَانَتْ فِی الْإِسْلَامِ وَ احْتِقَابِهِ کُلَّ دَمِ حَرَامٍ سُفِکَ فِیهَا أَوْ أُرِیقَ بَعْدَهَا (۲)وَ مِنْهَا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَی عَلَی نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ قَالُوا مُلْکُ بَنِی أُمَیَّهَ (۳)وَ مِنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله دَعَا مُعَاوِیَهَ لِیَکْتُبَ بَیْنَ یَدَیْهِ فَدَافَعَ بِأَمْرِهِ وَ اعْتَلَّ بِطَعَامِهِ فَقَالَ صلی الله علیه و آله لَا أَشْبَعَ اللَّهُ بَطْنَهُ فَبَقِیَ لَا یَشْبَعُ وَ یَقُولُ وَ اللَّهِ مَا أَتْرُکُ الطَّعَامَ شِبَعاً وَ لَکِنْ إِعْیَاءً وَ مِنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ یَطْلُعُ مِنْ هَذَا الْفَجِّ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِی یَحْشُرُ عَلَی غَیْرِ مِلَّتِی فَطَلَعَ مُعَاوِیَهُ وَ مِنْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ إِذَا رَأَیْتُمْ مُعَاوِیَهَ عَلَی مِنْبَرِی فَاقْتُلُوهُ

۱- ۱ و مثله فی شرح ابن أبی الحدید: و ینزون- علی زنه یدعون-: یثبون و یعلون علیه. و فی تاریخ الطبریّ: و منه الرؤیا التی رآها النبیّ صلّی اللّه علیه و سلم فوجم لها فما رئی ضاحکا بعدها فأنزل اللّه: وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَهً لِلنَّاسِ [وَ]الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ [۶۰/ الاسراء: ۱۷].

۲- ۲ هذا هو الصواب کما فی تاریخ الطبریّ و شرح ابن أبی الحدید. و الاحتقاب: الارتکاب. و فی ط الکمبانیّ من البحار: «احتقانه».

۳- ۳ و مثله فی شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه، و فی تاریخ الطبریّ: «و منه ما أنزل اللّه علی نبیه فی سوره القدر: «لَیْلَهُ الْقَدْرِ خَیْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ» من ملک بنی أمیّه.

وَ مِنْهَا الْحَدِيثُ الْمَشْهُورُ الْمَرْفُوعُ أَنَّهُ صلى الله عليه و آله قَالَ إِنَّ مُعَاوِيَهَ فِی تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ فِی أَسْفَلِ دَرْکٍ مِنْ جَهَنَّمَ يُنَادِی يَا حَنَّانُ يَا مَنَّانُ فَيُقَالُ لَهُ آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ وَ مِنْهَا انْتِزَاؤُهُ بِالْمُحَارَبَهِ لِأَفْضَلِ الْمُسْلِمِينَ فِی الْإِسْلَامِ مَكَاناً وَ أَقْدَمِهِمْ إِلَيْهِ سَبْقاً وَ أَحْسَنِهِمْ فِيهِ أَثَراً وَ ذِكْراً عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُنَازِعُهُ حَقَّهُ بِبَاطِلِهِ وَ يُجَاهِدُ أَنْصَارَهُ بِضُلَّالِهِ وَ أَعْوَانِهِ وَ يُحَاوِلُ مَا لَمْ يَزَلْ هُوَ وَ أَبُوهُ يُحَاوِلَانِهِ مِنْ إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ جُحُودِ دِينِهِ وَ يَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ (۱)يَسْتَهْوِی أَهْلَ الْجَهَالَهِ وَ يُمَوِّهُ لِأَهْلِ الْغَبَاوَهِ بِمَكْرِهِ وَ بَغْيِهِ الذين [اللَّذَيْنِ] قَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْخَبَرَ عَنْهُمَا فَقَالَ لِعَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ تَقْتُلُکَ الْفِئَهُ الْبَاغِيَهُ تَدْعُوهُمْ إِلَى الْجَنَّهِ وَ يَدْعُونَکَ إِلَى النَّارِ مُؤْثِراً لِلْعَاجِلَهِ كَافِراً بِالْآجِلَهِ خَارِجاً مِنْ طَرِيقَهِ الْإِسْلَام (۲)مُسْتَحِلًّا لِلدَّمِ الْحَرَامِ حَتَّى سُفِکَ فِی فِتْنَتِهِ وَ عَلَى سَبِيلِ غَوَايَتِهِ وَ ضَلَالَتِهِ دِمَاءٌ مَا لَا يُحْصَى عَدَدُهُ مِنْ خِيَارِ الْمُسْلِمِينَ الذَّابِّينَ عَنْ دِينِ اللَّهِ وَ النَّاصِرِينَ لِحَقِّهِ مُجَاهِداً فِی عَدَاوَهِ اللَّهِ مُجْتَهِداً فِی أَنْ يُعْصَى اللَّهُ فَلَا يُطَاعَ وَ تَبْطُلَ أَحْكَامُهُ فَلَا تُقَامَ وَ يُخَالَفَ دِينُهُ فَلَا يُدَانَ وَ أَنْ تَعْلُوَ كَلِمَهُ الضَّلَالِ وَ تَرْتَفِعَ دَعْوَهُ الْبَاطِلِ وَ كَلِمَهُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْيَا وَ دِينُهُ الْمَنْصُورُ وَ حُكْمُهُ النَّافِذُ وَ أَمْرُهُ الْغَالِبُ وَ كَيْدُ مَنْ عَادَاهُ وَ حَادَّهُ الْمَغْلُوبُ الدَّاحِضُ حَتَّى احْتَمَلَ أَوْزَارَ تِلْکَ الْحُرُوبِ وَ مَا اتَّبَعَهَا وَ تَطَوَّقَ تِلْکَ الدِّمَاءَ وَ مَا سُفِکَ بَعْدَهَا وَ سَنَّ سُنَنَ الْفَسَادِ الَّتِی عَلَيْهِ إِثْمُهَا وَ إِثْمُ مَنْ عَمِلَ بِهَا وَ أَبَاحَ الْمَحَارِمَ لِمَنِ ارْتَكَبَهَا وَ مَنَعَ الْحُقُوقَ أَهْلَهَا وَ غَرَّتْهُ الْآمَالُ وَ اسْتَدْرَجَهُ الْإِمْهَالُ وَ كَانَ مِمَّا أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ بِهِ اللَّعْنَهَ قَتْلُهُ مَنْ قَتَلَ صَبْراً (۳)مِنْ خِيَارِ

۱- ۱ هذا هو الصواب المذكور فی شرح ابن أبی الحديد، و هی الآيه: ۳۲ من سوره التوبه: ۹ و فی ط الكمبانیّ من البحار و تاريخ الطبریّ: «وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ».

۲- ۲ كذا فی طبع الكمبانیّ من كتاب البحار، و فی تاريخ الطبریّ و شرح ابن أبی الحديد «خارجا من ربقه الإسلام ...».

۳- ۳ و مثله فی شرح ابن أبی الحديد على نهج البلاغه، و فی تاريخ الطبریّ: «ثم ممّا أوجب اللّه له به اللعنه قتله من قتل صبرا من خيار الصحابه و التابعين و أهل الفضل و الديانه، مثل عمرو بن الحمق و حجر بن عدی فيمن قتل [من] أمثالهم فی أن تكون له العزه و الملک و الغلبه، و لله العزه و الملک و القدره، و اللّه عزّ و جلّ يقول: وَ مَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِناً مُتَعَمِّداً فَجَزاؤُهُ جَهَنَّمُ خالِداً فِيها وَ غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذاباً عَظِيماً [۹۳/ النساء: ۴].

الصَّحَابَهِ وَ التَّابِعِینَ وَ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ الدِّینِ مِثْلِ عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُزَاعِیِّ وَ حُجْرِ بْنِ عَدِیٍّ الْکِنْدِیِّ فِیمَنْ قَتَلَ مِنْ أَمْثَالِهِمْ عَلَی أَنْ یَکُونَ لَهُ الْعِزَّهُ وَ الْمُلْکُ وَ الْغَلَبَهُ ثُمَّ ادَّعَاؤُهُ زِیَادَ بْنَ سُمَیَّهَ أَخاً وَ نِسْبَتُهُ إِیَّاهُ إِلَی أَبِیهِ وَ اللَّهُ تَعَالَی یَقُولُ ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ رَسُولُهُ یَقُولُ مَلْعُونٌ مَنِ ادَّعَی إِلَی غَیْرِ أَبِیهِ أَوِ انْتَمَی إِلَی غَیْرِ مَوَالِیهِ (۱)وَ قَالَ الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ وَ لِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ فَخَالَفَ حُکْمَ اللَّهِ تَعَالَی وَ رَسُولِهِ جِهَاراً وَ جَعَلَ الْوَلَدَ لِغَیْرِ الْفِرَاشِ وَ الْحَجَرَ لِغَیْرِ الْعَاهِرِ فَأَحَلَّ بِهَذِهِ الدَّعْوَهِ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ فِی أُمِّ حَبِیبَهَ أُمِّ الْمُؤْمِنِینَ وَ فِی غَیْرِهَا مِنَ النِّسَاءِ مِنْ شُعُورٍ وَ وُجُوهٍ قَدْ حَرَّمَهَا اللَّهُ وَ أَثْبَتَ بِهَا مِنْ قُرْبَی قَدْ أَبْعَدَهَا اللَّهُ مَا لَمْ یَدْخُلِ الدِّینَ خَلَلٌ مِثْلُهُ وَ لَمْ یَنَلِ الْإِسْلَامُ تَبْدِیلًا یُشْبِهُهُ وَ مِنْ ذَلِکَ إِیثَارُهُ لِخِلَافَهِ اللَّهِ عَلَی عِبَادِهِ ابْنَهُ یَزِیدَ السِّکِّیرَ الْخِمِّیرَ صَاحِبَ الدِّیَکَهِ وَ الْفُهُودِ وَ الْقِرَدَهِ وَ أَخْذُ الْبَیْعَهِ لَهُ عَلَی خِیَارِ الْمُسْلِمِینَ بِالْقَهْرِ وَ السَّطْوَهِ وَ التَّوَعُّدِ وَ الْإِخَافَهِ وَ التَّهْدِیدِ وَ الرَّهْبَهِ وَ هُوَ یَعْلَمُ سَفَهَهُ وَ یَطَّلِعُ عَلَی رَهْقِهِ وَ خُبْثِهِ وَ یُعَایِنُ سَکَرَاتِهِ وَ فَعَلَاتِهِ وَ فُجُورَهُ وَ کُفْرَهُ فَلَمَّا تَمَکَّنَ قَاتَلَهُ اللَّهُ فِیمَا تَمَکَّنَ مِنْهُ طَلَبَ بِثَأْرَاتِ الْمُشْرِکِینَ وَ طَوَائِلِهِمْ عِنْدَ الْمُسْلِمِینَ فَأَوْقَعَ بِأَهْلِ الْمَدِینَهِ فِی وَقْعَهِ الْحَرَّهِ

۱- و مثله فی شرح ابن أبی الحدید، غیر أن فیه «و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یقول ...» و فی تاریخ الطبریّ: و ممّا استحق به اللعنه من اللّه و رسوله ادعاؤه زیاد بن سمیه، جرأه علی اللّه، و اللّه یقول: «ادْعُوهُمْ لِآبائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ ...» [۵/ الأحزاب: ۳۳] و رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم یقول: ملعون من ادعی إلی غیر أبیه أو انتمی إلی غیر موالیه.

الْوَقْعَهَ الَّتِی لَمْ یَکُنْ فِی الْإِسْلَامِ أَشْنَعُ مِنْهَا وَ لَا أَفْحَشُ فَشَفَی عِنْدَ نَفْسِهِ غَلِیلَهُ وَ ظَنَّ أَنَّهُ قَدِ انْتَقَمَ مِنْ أَوْلِیَاءِ اللَّهِ وَ بَلَغَ الثَّأْرَ لِأَعْدَاءِ اللَّهِ فَقَالَ مُجَاهِراً بِکُفْرِهِ وَ مُظْهِراً لِشِرْکِهِ:

لَیْتَ أَشْیَاخِی بِبَدْرٍ شَهِدُوا***جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ

قَوْلَ مَنْ لَا یَرْجِعُ إِلَی اللَّهِ وَ لَا إِلَی دِینِهِ وَ لَا إِلَی کِتَابِهِ وَ لَا إِلَی رَسُولِهِ وَ لَا یُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ مِنْ أَغْلَظِ مَا انْتَهَکَ وَ أَعْظَمِ مَا اجْتَرَمَ سَفْکُهُ دَمَ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا مَعَ مَوقِعِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَکَانِهِ وَ مَنْزِلَتِهِ مِنَ الدِّینِ وَ الْفَضْلِ وَ الشَّهَادَهِ لَهُ وَ لِأَخِیهِ بِسِیَادَهِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّهِ اجْتِرَاءً عَلَی اللَّهِ وَ کُفْراً بِدِینِهِ وَ عَدَاوَهً لِرَسُولِهِ وَ مُجَاهَرَهً لِعِتْرَتِهِ وَ اسْتِهَانَهً لِحُرْمَتِهِ کَأَنَّمَا یَقْتُلُ لَعَنَهُ اللَّهُ قَوْماً مِنْ کَفَرَهِ التُّرْکِ وَ الدَّیْلَمِ لَا یَخَافُ مِنَ اللَّهِ نَقِمَهً وَ لَا یُرَاقِبُ مِنْهُ سَطْوَهً فَبَتَرَ اللَّهُ عُمُرَهُ وَ اجْتَثَّ أَصْلَهُ وَ فَرْعَهُ وَ سَلَبَهُ مَا تَحْتَ یَدِهِ وَ أَعَدَّ لَهُ مِنْ عَذَابِهِ وَ عُقُوبَتِهِ مَا اسْتَحَقَّهُ مِنَ اللَّهِ بِمَعْصِیَتِهِ هَذَا إِلَی مَا کَانَ مِنْ بَنِی مَرْوَانَ مِنْ تَبْدِیلِ کِتَابِ اللَّهِ وَ تَعْطِیلِ أَحْکَامِ اللَّهِ وَ اتِّخَاذِ مَالِ اللَّهِ بَیْنَهُمْ دُوَلًا وَ هَدْمِ بَیْتِ اللَّهِ وَ اسْتِحْلَالِ حَرَامِهِ وَ نَصْبِهِمُ الْمَجَانِیقَ عَلَیْهِ وَ رَمْیِهِمْ بِالنِّیرَانِ إِلَیْهِ لَا یَأْلُونَ إِحْرَاقاً وَ إِخْرَاباً وَ لِمَا حَرَّمَ اللَّهُ مِنْهُ اسْتِبَاحَهً وَ انْتِهَاکاً وَ لِمَنْ لَجَأَ إِلَیْهِ قَتْلًا وَ تَنْکِیلًا وَ لِمَنْ آمَنَهُ اللَّهُ بِهِ إِخَافَهً وَ تَشْرِیداً حَتَّی إِذَا حَقَّتْ عَلَیْهِمْ کَلِمَهُ الْعَذَابِ وَ اسْتَحَقُّوا مِنَ اللَّهِ الِانْتِقَامَ وَ مَلَئُوا الْأَرْضَ بِالْجَوْرِ وَ الْعُدْوَانِ وَ عَمُّوا عِبَادَ اللَّهِ بِالظُّلْمِ وَ الِاقْتِسَارِ وَ حَلَّتْ عَلَیْهِمُ السَّخَطُ وَ نَزَلَتْ بِهِمْ مِنَ اللَّهِ السَّطْوَهُ أَتَاحَ اللَّهُ لَهُمْ مِنْ عِتْرَهِ نَبِیِّهِ وَ أَهْلِ وِرَاثَتِهِ وَ مَنِ اسْتَخْلَصَهُ مِنْهُمْ لِخِلَافَتِهِ مِثْلَ مَا أَتَاحَ مِنْ أَسْلَافِهِمُ الْمُؤْمِنِینَ وَ آبَائِهِمُ الْمُجَاهِدِینَ لِأَوَائِلِهِمُ الْکَافِرِینَ فَسَفَکَ اللَّهُ دِمَاءَهُمْ مُرْتَدِّینَ کَمَا سَفَکَ بِآبَائِهِمْ دِمَاءَ آبَائِهِمْ مُشْرِکِینَ وَ قَطَعَ اللَّهُ دَابِرَ الَّذِینَ ظَلَمُوا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ إِنَّمَا أَمَرَ لِیُطَاعَ وَ مَثَّلَ لِیُتَمَثَّلَ وَ حَکَمَ لِیُفْعَلَ قَالَ سُبْحَانَهُ إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْکَافِرِینَ وَ أَعَدَّ لَهُمْ سَعِیراً وَ قَالَ

أولئِکَ یَلْعَنُهُمُ اللَّهُ وَ یَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ فَالْعَنُوا أَیُّهَا النَّاسُ مَنْ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ وَ فَارِقُوا مَنْ لَا تَنَالُونَ الْقُرْبَهَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بِمُفَارَقَتِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ أَبَا سُفْیَانَ بْنَ أُمَیَّهَ وَ مُعَاوِیَهَ ابْنَهُ وَ یَزِیدَ بْنَ مُعَاوِیَهَ وَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَکَمِ وَ وُلْدَهُ وَ وُلْدَ وُلْدِهِ اللَّهُمَّ الْعَنْ أَئِمَّهَ الْکُفْرِ وَ قَادَهَ الضَّلَالِ وَ أَعْدَاءَ الدِّینِ وَ مُجَاهِدِی الرَّسُولِ وَ مُعَطِّلِی الْأَحْکَامِ وَ مُبَدِّلِی الْکِتَابِ وَ مُنْتَهِکِی الدَّمِ الْحَرَامِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَبْرَأُ إِلَیْکَ مِنْ مُوَالاهِ أَعْدَائِکَ وَ مِنَ الْإِغْمَاضِ لِأَهْلِ مَعْصِیَتِکَ کَمَا قُلْتَ لا تَجِدُ قَوْماً یُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْیَوْمِ الْآخِرِ یُوادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أَیُّهَا النَّاسُ اعْرِفُوا الْحَقَّ تَعْرِفُوا أَهْلَهُ وَ تَأَمَّلُوا سُبُلَ الضَّلَالَهِ تَعْرِفُوا سَابِلَهَا فَقِفُوا عِنْدَ مَا وَقَّفَکُمُ اللَّهُ عَلَیْهِمْ وَ أَنْفِذُوا لِمَا أَمَرَکُمُ اللَّهُ بِهِ وَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ یَسْتَعْصِمُ بِاللَّهِ لَکُمْ وَ یَسْأَلُهُ تَوْفِیقَکُمْ وَ یَرْغَبُ إِلَیْهِ فِی هِدَایَتِکُمْ وَ اللَّهُ حَسْبُهُ وَ عَلَیْهِ تَوَکُّلُهُ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ (۱)

۱- ۱ و مثله فی شرح ابن أبی الحدید علی نهج البلاغه، و لکن فی ط الحدیث ببیروت من تاریخ الطبریّ بعده زیاده هکذا نصها: یا ایها الناس اعرفوا الحق تعرفوا أهله، و تأملوا سبل الضلاله تعرفوا سابلها، فإنه إنّما یبین عن الناس أعمالهم، و یلحقهم بالضلال و الصلاح آباؤهم فلا یأخذکم فی اللّه لومه لائم، و لا یمیلن بکم عن دین اللّه استهواء من یستهویکم و کید من یکیدکم و طاعه من تخرجکم طاعته إلی معصیه ربکم. أیها الناس بنا هداکم اللّه و نحن المستحفظون فیکم أمر اللّه، و نحن ورثه رسول اللّه و القائمون بدین اللّه، فقفوا عند ما نقفکم علیه، و انفذوا لما نأمرکم به، فإنکم ما أطعتم خلفاء اللّه و أئمه الهدی علی سبیل الایمان و التقوی و أمیر المؤمنین یستعصم اللّه لکم و یسأله توفیقکم و یرغب إلی اللّه فی هدایتکم لرشدکم و فی حفظ دینه علیکم حتّی تلقوه به مستحقین طاعته، مستحقبین لرحمته، و اللّه حسب أمیر المؤمنین فیکم و علیه توکله، و باللّه علی ما قلده من أمورکم استعانته و لا حول لأمیر المؤمنین و لا قوه إلا باللّه، و السلام علیکم. و کتب أبو القاسم عبید اللّه بن سلیمان فی سنه أربع و ثمانین و مائتین.

وَ قَالَ فِی مَوْضِعٍ آخَرَ (۱)إِنَّ مُعَاوِیَهَ أَمَرَ النَّاسَ بِالْعِرَاقِ وَ الشَّامِ وَ غَیْرِهِمَا بِسَبِّ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ وَ الْبَرَاءَهِ مِنْهُ وَ خَطَبَ بِذَلِکَ عَلَی مَنَابِرِ الْإِسْلَامِ وَ صَارَ ذَلِکَ سُنَّهً فِی أَیَّامِ بَنِی أُمَیَّهَ إِلَی أَنْ قَامَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ فَأَزَالَهُ.

وَ قَالَ الْجَاحِظُ: إِنَّ مُعَاوِیَهَ کَانَ یَقُولُ فِی آخِرِ خُطْبَهِ الْجُمُعَهِ اللَّهُمَّ إِنَّ أَبَا تُرَابٍ أَلْحَدَ فِی دِینِکَ وَ صَدَّ عَنْ سَبِیلِکَ فَالْعَنْهُ لَعْناً وَبِیلًا وَ عَذِّبْهُ عَذَاباً أَلِیماً وَ کَتَبَ بِذَلِکَ إِلَی الْآفَاقِ فَکَانَتْ هَذِهِ الْکَلِمَاتُ یُنَادَی بِهَا عَلَی الْمَنَابِرِ إِلَی خِلَافَهِ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ.

وَ ذَکَرَ الْمُبَرَّدُ فِی الْکَامِلِ أَنَّ خَالِدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْقَسْرِیَّ لَمَّا کَانَ أَمِیرَ الْعِرَاقِ فِی خِلَافَهِ هِشَامٍ کَانَ یَلْعَنُ عَلِیّاً علیه السلام عَلَی الْمِنْبَرِ.

وَ ذَکَرَ الْجَاحِظُ أَنَّ قَوْماً مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ قَالُوا لِمُعَاوِیَهَ إِنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ مَا أَمَّلْتَ فَلَوْ کَفَفْتَ عَنْ لَعْنِ هَذَا الرَّجُلِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ حَتَّی یَرْبُوَ عَلَیْهِ الصَّغِیرُ وَ یَهْرَمَ عَلَیْهِ الْکَبِیرُ وَ لَا یَذْکُرَ لَهُ ذَاکِرٌ فَضْلًا وَ أَرَادَ زِیَادٌ أَنْ یَعْرِضَ عَلَی أَهْلِ الْکُوفَهِ الْبَرَاءَهَ مِنْ عَلِیٍّ وَ لَعْنَهُ وَ أَنْ یَقْتُلَ کُلَّ مَنِ امْتَنَعَ مِنْ ذَلِکَ وَ یُخَرِّبَ مَنْزِلَهُ فَضَرَبَهُ اللَّهُ ذَلِکَ الْیَوْمَ بِالطَّاعُونِ فَمَاتَ بَعْدَ ثَلَاثَهِ أَیَّامٍ وَ ذَلِکَ فِی أَیَّامِ مُعَاوِیَهَ.

۱- ۱ الظاهر من سیاق الکلام جلیا أن الضمیر فی قوله: «و قال فی موضع آخر» راجع إلی أحمد بن أبی طاهر المتقدم فی بدایه الحدیث ۴۹۰ فی ص ۵۶۷، أی و قال أحمد بن أبی طاهر فی موضع آخر من کتاب أخبار الملوک. و کتاب أخبار الملوک ما اطلعت علیه بعد، و لکن هذه الأخبار لها مصادر أخر، و جمیعها مع أخبار أخر فی معناها ذکرها بأوضح ممّا ذکره صاحب کتاب أخبار الملوک- ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۷۸- ۸۱۵ ط الحدیث ببیروت.

قَالَ وَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْإِسْكَافِيُّ وَ رُوِيَ أَنَّ مُعَاوِيَةَ بَذَلَ لِسَمُرَةَ بْنِ جُنْدَبٍ مِائَةَ أَلْفِ دِرْهَمٍ حَتَّى يَرْوِيَ أَنَّ هَذِهِ الْآيَةَ نَزَلَتْ فِي عَلِيٍّ عليه السلام وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ يُشْهِدُ اللَّهَ عَلى ما فِي قَلْبِهِ وَ هُوَ أَلَدُّ الْخِصامِ وَ إِذا تَوَلَّى سَعى فِي الْأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيها وَ يُهْلِكَ الْحَرْثَ وَ النَّسْلَ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ الْفَسادَ وَ أَنَّ الْآيَةَ الثَّانِيَةَ نَزَلَتْ فِي ابْنِ مُلْجَمٍ وَ هِيَ وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللَّهِ فَلَمْ يَقْبَلْ فَبَذَلَ لَهُ مِائَتَيْ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَلَمْ يَقْبَلْ فَبَذَلَ لَهُ ثَلَاثَمِائَةِ أَلْفٍ فَلَمْ يَقْبَلْ فَبَذَلَ أَرْبَعَمِائَةٍ فَقَبِلَ وَ رَوَى ذَلِكَ.

وَ قَالَ: إِنَّ مُعَاوِيَةَ وَضَعَ قَوْماً مِنَ الصَّحَابَةِ وَ قَوْماً مِنَ التَّابِعِينَ عَلَى رِوَايَةِ أَخْبَارٍ قَبِيحَةٍ فِي عَلِيٍّ عليه السلام فَاخْتَلَقُوا مَا أَرْضَاهُ مِنْهُمْ أَبُو هُرَيْرَةَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ وَ مِنَ التَّابِعِينَ عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ.

قَالَ وَ قَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَكْذَبُ النَّاسِ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَبُو هُرَيْرَةَ الدَّوْسِيُّ.

قَالَ وَ قَدْ رَوَى الْوَاقِدِيُّ أَنَّ مُعَاوِيَةَ لَمَّا عَادَ مِنَ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ خَطَبَ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ إِنَّكَ سَتَلِي الْخِلَافَةَ مِنْ بَعْدِي فَاخْتَرِ الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ فَإِنَّ فِيهَا الْأَبْدَالَ وَ قَدِ اخْتَرْتُكُمْ فَالْعَنُوا أَبَا تُرَابٍ فَلَعَنُوهُ.

قَالَ وَ رَوَى شَيْخُنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيُّ الْمُتَكَلِّمُ عَنْ نَصْرِ بْنِ عَاصِمٍ اللَّيْثِيِّ (1)عَنْ أَبِيهِ قَالَ: أَتَيْنَا مَسْجِدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ النَّاسُ

۱- ۱ هذا هو الصواب، و فی ط الکمبانیّ من کتاب البحار: «عن نصر، عن عاصم اللیثی ...». و نصر هذا من رجال صحاح أهل السنه مترجم فی کتاب تهذیب التهذیب: ج ۱۰ ص ۴۲۷. و أمّا أبو عاصم بن عمرو بن خالد اللیثی فهو من الصحابه و الصحابه کلهم عدول عند أهل السنه. قال ابن عبد البر فی حرف العین من کتاب الاستیعاب بهامش الإصابه: ج ۳ ص ۱۳۵. عاصم بن عمرو بن خالد اللیثی والد نصر بن عاصم روی عنه ابنه نصر بن عاصم: حدّثنا عبد الوارث بن سفیان، حدّثنا قاسم، حدّثنا أحمد بن زهیر، حدّثنا موسی بن إسماعیل، حدّثنا غسان بن مضر، حدّثنا أبو سلمه سعید بن یزید: عن نصر بن عاصم اللیثی عن أبیه قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم: ویل لهذه الأمه من ذی الاستاه. و قال مره أخری: ویل لأمتی من فلان ذی الاستاه. و قال أحمد [بن زهیر]: لا أدری سمع هذا عاصم عن رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم أم لا؟. انظروا إلی هذا الأعور!! الصحابیّ العادل عنده یقول: «قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و سلم: ویل لهذه الأمه من ذی الاستاه» ثم هو یبدی هواه و حبّه لإمامه الذی أصمه عن الحق و یقول: لا أدری أسمع عاصم هذا عن رسول اللّه أم لا؟!!. و ذکره أیضا الحافظ ابن حجر فی ترجمه عاصم تحت الرقم: ۴۳۵۵ من کتاب الإصابه: ج ۲ ص ۲۴۶ قال: ذکره ابن أبی خیثمه و غیره فی الصحابه. و روی البغوی من طریق نصر بن عاصم اللیثی عن أبیه قال: قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم: ویل لهذه الأمه من فلان ذی الاستاه. قال البغوی: لا أدری له صحبه أم لا؟. قال ابن حجر: قلت: [الحدیث] قد أخرجه الطبرانی من الوجه الذی أخرجه منه البغوی فزاد فی أوله ما یدلّ علی صحبته و هو قوله: دخلت المسجد- مسجد المدینه- و أصحاب رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم یقولون: نعوذ باللّه من غضب اللّه و غضب رسوله. قلت: مم ذاک؟ قالوا: کان یخطب آنفا فقام رجل فأخذ بید ابنه ثمّ خرجا!! فقال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم: لعن اللّه القائد و المقود به، ویل لهذه الأمه من فلان ذی الاستاه. و لیراجع مسند عاصم بن عمرو بن

خالد أو ابنه نصر من المعجم الكبير للطبرانى.

يَقُولُونَ نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ غَضَبِ اللَّهِ وَ غَضَبِ رَسُولِهِ فَقُلْتُ مَا هَذَا قَالُوا مُعَاوِيَهُ قَامَ السَّاعَهَ فَأَخَذَ بِيَدِ أَبِی سُفْیَانَ فَخَرَجَا فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَعَنَ اللَّهُ التَّابِعَ وَ الْمَتْبُوعَ رُبَّ یَوْمٍ لِأُمَّتِی مِنْ مُعَاوِیَهَ ذِی الْأَسْتَاهِ قَالُوا یَعْنِی کَبِیرَ الْعَجُزِ.

ص: ۲۱۶

قَالَ وَ رَوَى الْعَلَاءُ بْنُ جَرِيرٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ لِمُعَاوِيَةَ لَتَتَّخِذَنَّ يَا مُعَاوِيَةُ الْبِدْعَةَ سُنَّةً وَ الْقَبِيحَ حَسَناً أَكْلُكَ كَثِيرٌ وَ ظُلْمُكَ عَظِيمٌ.

قَالَ وَ رَوَى الْحَارِثُ بْنُ حَصِيرَةَ عَنْ أَبِي صَادِقٍ عَنْ رَبِيعَةَ بْنِ نَاجِذٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام نَحْنُ وَ آلُ أَبِي سُفْيَانَ قَوْمٌ تَعَادَوْا فِي اللَّهِ وَ الْأَمْرُ يَعُودُ كَمَا بَدَأَ.

قَالَ وَ رُوِيَ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُرَّةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام قَالَ: رَأَيْتُ اللَّيْلَةَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَشَكَوْتُ إِلَيْهِ فَقَالَ هَذِهِ جَهَنَّمُ فَانْظُرْ مَنْ فِيهَا فَإِذَا مُعَاوِيَةُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مُعَلَّقَيْنِ بِأَرْجُلِهِمْ مُنَكَّسَيْنِ تُرْضَخُ رُءُوسُهُمَا بِالْحِجَارَةِ أَوْ قَالَ تُشْدَخُ.

قَالَ وَ رَوَى صَاحِبُ كِتَابِ الْغَارَاتِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ سَيَظْهَرُ عَلَى النَّاسِ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي عَظِيمُ السُّرَّةِ وَاسِعُ الْبُلْعُومِ يَأْكُلُ وَ لَا يَشْبَعُ يَحْمِلُ وِزْرَ الثَّقَلَيْنِ يَطْلُبُ الْإِمَارَةَ يَوْماً فَإِذَا أَدْرَكْتُمُوهُ فَابْقُرُوا بَطْنَهُ قَالَ وَ كَانَ فِي يَدِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَضِيبٌ قَدْ وَضَعَ طَرَفَهُ فِي بَطْنِ مُعَاوِيَةَ.

**[ترجمه]و در جایی دیگر نیز از تاریخ محمد بن جریر طبری - . طبری آن را در حوادث سال ۲۸۶ از تاریخ الامم و الملوک: ج ۱۰، ص ۵۵ چاپ جدید بیروت روایت کرده است و ابن ابی الحدید آن را از او در شرح مختار ۲۷ از بخش نامه... های نهج البلاغه: ج۴ ص ۴۹۳ چاپ جدید بیروت روایت کرده است. -

روایت کرد که وی گوید: در این سال: [۲۸۴] معتضد بر نفرین معاویه بن ابوسفیان بر روی منابر تصمیم گرفت و به نگارش نامه‌ای دستور داد که بر مردم خوانده شود پس عبیدالله بن سلیمان او را از آشفتگی مردم و اینکه ممکن است که فتنه باشد بیم داد. پس به او اعتنا نکرد و اولین چیزی که معتضد از آن آغاز کرد تبیین عامه به الزام به کارهای خود، ترک تجمع، عصبیت و شهادت نزد سلطان جز در مواردی که خواسته شوند و منع قصه‌گویان از نشستن بر راه‌ها بود.

و این نامه نگارش شد و نسخه‌هایی از آن تهیه شد و در دو طرف مدینه السلام در نواحی، محله‌ها، بازارهای روز چهارشنبه که از این مطمئن نیستم قرائت شد و قصه‌گویان از نشستن در دو جانب، اهل حلقه‌ها در فتوا یا جز آنان از نشستن در دو مسجد منع شدند .

و در مسجد جامع به نهی مردم از تجمع نزد قصه‌گویان یا غیر آنان و منع قصه‌گویان و اهل حق از نشستن ندا داده شد. و ندا داده شد که ذمه از کسی از مردم که در مناظره یا جدل تجمع کند کنار گذارده می‌شود. و به ساقیانی که در دو مسجد جامع آب می‌دادند ابلاغ شد که برای معاویه طلب رحمت نکنند و او را به نیکی یاد نکنند و عادت شایع آنان طلب رحمت بود. و مردم گفته‌اند که نامه‌ای که معتضد به نگارش آن با نفرین معاویه دستور داد بعد از نماز جمعه بر روی منبر می‌شود پس زمانی که مردم جمعه را اقامه کردند به‌سوی مقصوره _ اتاقک _ شتافتند تا قرائت‌نامه را بشنوند اما قرائت نشد.

و گفته شده: عبید الله بن سلیمان او را از قرائت آن بازداشت و اینکه او یوسف بن یعقوب قاضی را احضار کرد و به او دستور داد که برای باطل کردن تصمیم معتضد حیله‌ای ببندد پس یوسف رفت و درباره آن با معتضد صحبت کرد و به او گفت: من

بیم این دارم که عامه مردم برآشفته شوند و به‌هنگام شنیدن این نامه حرکتی از آنان بروز کند. پس گفت: اگر عامه حرکتی کنند یا سخنی بگویند شمشیر را در میان آنان قرار می‌دهم. پس گفت: یا امیرمؤمنان با طالبین که در هر ناحیه‌ای سر بر می‌آورند و مردم بسیاری به‌جهت قرابت آنان به رسول‌الله به آنان تمایل دارند چه می‌کنی درحالی‌که در این نامه درباره تمجید آنان چیزی نیامده‌است یا چنانکه گفت و زمانی‌که مردم این را بشنوند بیشتر به‌سمت آنان می‌گرایند و امروز زبان اینان از آنان فصیح‌تر و حجتشان ثابت‌تر است پس معتضد سکوت کرد و به او پاسخ نداد و بعد از آن درخصوص نامه هیچ دستوری نداد.

و از جملات آن نامه بعد از تقدیم حمد و ثنای خدا و درود بر رسول او صلّی الله علیه و آله این بود. اما بعد آنچه جماعت عامه بر آن هستند به امیرمؤمنان رسیده است در خصوص شبهه‌ای که در دینشان وارد شده و فسادی که در اعتقادشان رخنه کرده و عصبیتی که هواهایشان بر آن غلبه یافته و زبانهایشان بدون معرفت و اندیشه بر آن نطق کرده است که در آن بدون دلیل روشن و آگاهی از رهبران گمراهی تقلید کرده و با سنت‌های متبوع به‌سوی امیال بدعت‌آمیز منحرف شدند. خداوند عز و جل فرمود: «وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنِ اتَّبَعَ هَوَاهُ بِغَيْرِ هُدًى مِّنَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ» {و کیست گمراه تر از آنکه بی راهنمایی خدا از هوسش پیروی کند بی تردید خدا مردم ستمگر را راهنمایی نمی کند} در خروج از جماعت و شتاب به‌سوی فتنه، ترجیح فتنه و پراکنده کردن کلمه و اظهار دوستی کسی‌که خداوند دوستی را از او قطع کرده و عصمت را از بریده و او را از دین خارج کرده و نفرین را بر او واجب کرده‌است و بزرگداشت کسی‌که خداوند حق او را کوچک، امرش را سست، رکنش را از بنی امیه شجره ملعون ضعیف کرد، و مخالفت کسی‌که خداوند آنان را به‌وسیله او از هلاکت نجات داد و نعمت را به‌وسیله او بر آنان کامل کرد، از اهل بیت برکت و رحمت: «وَاللّهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهِ مَن يَشَاء وَاللّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ» {خدا هر که را خواهد به رحمت خود اختصاص دهد و خدا دارای فزون بخشی عظیم است} : آنچه‌که در خصوص آن به امیرمؤمنان رسید سنگین آمد و دید که در ترك انکار آن بر او حرجی در دین، فسادی برای هر یك از مسلمانان که خداوند امرش را به او سپرده است و اهمالی برای آنچه‌که خداوند در خصوص اصلاح مخالفان، آگاه کردن جاهلان، اقامه حجت بر اهل شك و دست‌درازی بر عنادورزان بر او واجب کرده است می‌باشد.

و امیرمؤمنان به شما ای گروه‌های مسلمانان خبر می‌دهد که خداوند عز و جلّ ثناؤه زمانی‌که محمد را با دینش مبعوث کرد و به او امر نمود که امر او را اجرا کند، وی با خانواده و عشیره خود آغاز کرد آنان را به‌سوی پروردگار خود دعوت کرد و به آنان انذار و بشارت داد، آنها را نصیحت و هدایت کرد و کسانی‌که او را استجابت کردند و کلام او را تصدیق کردند تعداد اندکی از پسران پدرش بودند از میان مؤمنان به آنچه‌که از جانب پروردگارش آورده است و یاریگر کلمه او و گرچه از روی علاقه به او و بیم بر او دینش را پیروی نمی‌کردند، مؤمن آنان مجاهد با بصیرت خود و کافر آنان مجاهد به یاری و جانبداری از او بود. بر کسی‌که او را سرزنش کند غلبه می‌کردند و به کسانی‌که او را حمایت و پشتیبانی می‌کردند اطمینان داشتند، و از کسی که به او اجازه یاری کردن می‌دادند برای او بیعت می‌گرفتند، و اخبار دشمنانش را پیگیری می‌کردند. از حفظ برای او حیله و نیرنگ می‌کردند همان طور که با چشم ظاهر برای او نیرنگ می‌کردند تا اینکه کار به نهایت رسید و وقت هدایت فرار رسید. پس در دین خدا و طاعت او و تصدیق رسول او و ایمان به او با ثابت‌ترین بصیرت و بهترین هدایت و رغبت وارد شدند.

و خداوند آنان را اهل بیت رحمت قرار داد، اهل بیت او کسانی‌که خداوند آلودگی را از آنان زدود و آنان را بسیار پاکیزه کرد، معدن حکمت، وارثان نبوت و جایگاه خلافت هستند، خداوند فضیلت را بر آنان واجب کرد و بندگان را به طاعت آنان ملزم کرد.

و از جمله کسانی‌که از عشیره او با وی دشمنی کردند، او را تکذیب نمودند با وی محاربه کردند تعداد بسیاری بود و گروه بزرگتر با ضرر و سرزنش با او روبرو شدند و قصد آزار و ترساندن او را داشتند و با دشمنی با او نزاع می‌کردند و جنگ را برای او برپا کردند و او را از هدفش منع می‌کردند و به عذاب پیروان او می‌پرداختند.

و در این خصوص دشمن‌ترین و مخالف‌ترین آنان اولین آنان در هر جنگ و خصومت، پیشوای آنان در هر هیاهو و فتنه‌ای بود، هیچ پرچمی علیه اسلام به اهتزار در نمی‌آمد مگر اینکه صاحب و پیشوا و رئیس آن ابوسفیان بن حرب صاحب احد و خندق و غیر آن بود و پیروان او از بنی امیه ملعون در کتاب خدا سپس ملعون بر زبان رسول‌الله صلّی الله علیه و آله در چند موضع به‌جهت علم پیشین خدا درباره آن و حکم برّنده‌اش در خصوص امر و کفر و نفاق آنان، و او که نفرین خدا بر او باد پیوسته مجاهدانه پیکار می‌کرد مکارانه دفاع می‌کرد، ستیزکنان هیاهو برپا می‌کرد تا اینکه شمشیر او را مقهور ساخت و امر خدا برتری یافت درحالی‌که آنان اکراه داشتند پس به اسلام پناه بردند بدون اینکه به آن دل ببندد و بدون اینکه از کفر جدا شود آن را پنهان کرد و نبی او را و فرزندان او را با وجود آگاهی‌اش از حال او و آنان پذیرفت سپس خداوند متعال در آنچه‌که بر رسولش نازل فرمود کتابی فروفرستاد که در آن شأن آنها را یاد می‌کند، که این کلام اوست: {آن درخت لعنت شده در قرآن} و میان هیچ‌کس هیچ اختلافی نیست که مقصود خداوند تبارک و تعالی از آن بنی امیه است.

و از مواردی که در سنت آمده و ثقات امت روایت کرده‌اند کلام رسول‌الله صلّی الله علیه و آله درباره آنان است که درحالی‌که او را دید که سوار بر الاغ روی کرده و معاویه آن را می‌کشد و یزید آن را می‌کشید فرمود: نفرین خدا بر سوار، قائد و سائق باد.

و از جمله آن چیزی است که راویان درباره او و از کلام او در روز بیعت عثمان روایت کرده‌اند: «ای فرزندان عبد شمس بسان ربودن توپ آن [خلافت] را بربائید که به خدا سوگند نه بهشتی است نه آتشی، و این کفر صریحی است که نفرین خدا به آن ملحق می‌شود آنگونه‌که ملحق شده‌است: «الَّذِینَ کَفَرُواْ مِن بَنِی إِسْرَائِیلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُودَ وَعِیسَى ابْنِ مَرْیَمَ ذَلِکَ بِمَا عَصَوا وَّکَانُواْ یَعْتَدُونَ» {از میان فرزندان اسرائیل آنان که کفر ورزیدند به زبان داوود و عیسی بن مریم مورد لعنت قرار گرفتند این [کیفر] به خاطر آن بود که عصیان ورزیده و [از فرمان خدا] تجاوز می کردند}

و از جمله آن چیزی است که بعد از، رفتن بینائی‌اش درباره وقوفش بر گردنه احد و سخنش به فرمانده‌اش روایت می‌شود که: در اینجا محمد را خونین کردم و یارانش را کشتیم. و از جمله آن عبارتی است که قبل از فتح ـ درحالی‌که سربازان بر او عارض شده‌اند ـ به عباس گفته است: براستی ملك پسر برادرت بزرگ شده است و عباس به او گفت: وای بر تو آن ملك نیست بلکه نبوت است. و از جمله آن سخنش در روز فتح است که درحالی‌که بلال را بر روی کعبه دید که در اذان می‌گوید: أشهد أن محمداً رسول الله، گفت: خداوند عتبه بن ربیعه را سعادتمند کرده است که این صحنه را شاهد نیست.

و از جمله آن رؤیایی است که رسول‌الله دید و به‌خاطر آن برآشفت. گفتند: و پس از آن خندان دیده نشد. تعدادی از بنی امیه را دیـد که بسان جهیدن میمون بر منبرش می‌جهند. و از جمله آن طرد حکم بن ابی عاص توسط رسول‌الله به دلیل تقلید از وی در راه رفتن است، و خداونـد به دعـای رسول‌الله آفتی جـاودان به او رسانـد زمـانی‌که به او نگـاه کرد و او را دیـد که بـا تکان خوردن از او تقلید می‌کند پس فرمود: «چنانکه هستی باش» پس ادامه عمرش را بر آن حالت باقی ماند.

این علاوه بر چیزی است که از مروان پسر و آغاز اولین فتنه در اسلام توسط او و در شیشه کردن هر خون حرامی که در آن و یا بعد از آن فتنه ریخته شد، می‌باشد.

و از جمله آن چیزی است که خداونـد متعال بر نبی‌اش صلّی الله علیه و آله نازل فرمود: « لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ» {شب قـدر از هزار ماه ارجمنـدتر است} گفتنـد: فرمانروایی بنی امیه. و از جمله آن اینکه رسول‌الله معاویه را فراخواند تا درحضور او کتابت کند پس در مقابل امر او مقاومت کرد و غذایش را بهانه کرد پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: خداوند شکمت را سیر نگردانـد. پس سیری ناپـذیر بـاقی مانـد. و می‌گفت: به خـدا سوگنـد غـذا را از روی سـیری رها نمی‌کنم بلکه از روی خستگی است. و از جمله آن اینکه رسـول‌الله صـلّی الله علیه و آله فرمود: از این گردنه مردی از امتم سـر بر می‌آورد که بر غیر دین من محشور می‌شود پس معاویه سـر بر آورد. و از جمله اینکه رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله فرمود: هرگاه معاویه را بر منبر من دیدید او را بکشید.

و از جمله آن حـدیث مشـهور مرفـوع است که رسـول‌الله صـلّی الله علیه و آله فرمود: معـاویه در تـابوتی از آتش در پـایین‌ترین سطـح از جهنم است که نـدا بر می‌آورد یا حنان یا منان پس به او گفته می‌شود: «آلآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» {اکنون در حالی که پیش از این نافرمانی می کردی و از تباهکاران بودی}

و از جمله آن شـتابش به پیکار با برترین مسلمانان در اسلام از نظر جایگاه، قدیمی‌ترین آنها از نظر شتاب به آن، و بهترین آنها در آن از نظر أثر و نام علی بن ابی طالب علیه السّـلام که با باطل خود بر سـر حق او ستیز می‌کنـد و با گمراهان و یاران خود با انصار او جهاد می‌کنـد و پیوسـته او و پـدرش برای خاموش کردن نور خداوند تلاش می‌کنند و دین او را انکار می‌کند «وَيَأْبَى اللّهُ إِلاَّ أَن يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» {ولی خداونـد نمی گـذارد تا نور خود را کامل کنـد هر چنـد کافران را خوش نیایـد}. جاهلاـن را گمراه می‌کنـد و نادانـان را بـا مکروه و سـتمی که رسول‌الله صـلّی الله علیه و آله در خبر دادن از آن دو پیش‌دستی کرده است فریب می‌دهد، نبی به عمار بن یاسر فرمود: «تو را دسته ستمگر به قتل می‌رساند تو آنان را به بهشت دعوت می‌کنی و آنان تو را به آتش فرا می‌خواننـد» درحالی‌که او ترجیـح‌دهنـده حاضـر و کافر به آینده، خارج از طریقت اسـلام، حلال‌کننده خون حرام است تا جاییکه که در فتنه‌اش و بر سبیل ضـلالت و گمراهی‌اش خون‌های تعـداد بی‌شـماری از بهترین مسـلمانان را ریخت کسانی‌که مـدافع دین خدا و یاری‌گر حق او بودند، درحالی‌که وی در دشـمنی خدا نبرد می‌کرد و تلاش می‌کرد که از خـدا سرکشـی کنـد پس اطاعت نشود و احکامش باطل گردد و اجرا نشود و با دینش مخالفت شود پس به آن معتقـد نگردند که کلمه گمراهی برتری یابـد و دعوت باطـل والاـ شود درحالی‌که کلمه خـدا همان برتر و دین او یاری شـده، حکمش نافـذ، امرش غـالب است و هر که بـا او دشـمنی کرد فریب خورد و مخـالفت او مغلوب بی‌اعتبـار است تا اینکه بارهای آن جنگ‌ها و تبعات را بر دوش گرفت و آن خون‌ها و هرچه ما بعد آن ریخت را برگردن گرفت و سنت‌های فسادی وضع کرد که گناه آنها

و گناه کسی‌که به آنها عمل کرد بر اوست و محرمات را برای کسی‌که مرتکب آن شد مباح کرد و حقوق را از اهل آن منع کرد و آمال او را فریفت و امهال او را به تدریج پیش برد.

از جمله مواردی که خداوند به‌وسیله آن نفرین را بر او واجب کرده‌است کشتن صبورانه افرادی از برگزیدگان صحابه، تابعین، اصحاب فضیلت و دین چون عمرو بن حمق خزاعی و حجر بن عدی کندی است، در میان کسانی نظیر آنان که به این جهت که برای او عزت، ملک و غلبه باشد به قتل رساند.

سپس ادعای برادری زیاد بن سمیه توسط او و نسبت دادن او به پدر خود است و خداوند متعال می‌فرماید: «ادْعُوهُمْ لِآبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنـدَ اللَّهِ» {آنان را به [نام] پدرانشان بخوانید که این نزد خدا عادلانه تر است} و رسول می‌فرماید: ملعون است کسی‌که انتساب به غیر پدر خود را مدعی باشد یا به غیر موالی خود منسوب شود.

و فرمود: «نوزاد برای بستر است و برای زناکار سنگ است». پس آشکارا با حکم خداوند متعال و رسولش مخالفت کرد و کودک را برای غیر بستر و سنگ را برای غیر زناکار قرار داد و با این دعوت از محارم خدا و رسولش درباره ام حبیبه، مادر مؤمنان و سایر زنان موها و چهره‌هایی که خداوند حرام کرده است را حلال کرد و به‌وسیله آنها نزدیکانی که خداوند دور کرده است را اثبات کرد، آنچه‌که خللی چون آن وارد دین نشده و اسلام با تبدیلی نظیر آن مواجه نشده است.

و از جمله آن برتری دادن پسر مست شراب‌خوار صاحب خروس و پلنگ و میمونش، یزید برای جانشینی خداوند بر بندگانش و گرفتن بیعت برای او از برگزیدگان مسلمانان با قهر، خشونت، تهدید، ترساندن، و وحشت است، درحالی‌که او از سفاهت او آگاه و به ظلم و خباثت او عالم است و در سکرات و اعمال، فجور و کفرش با او همکاری می‌کند.

پس او که خدا او را مرگ دهد، تا آنجا که توانست خواستار خون و قدرت مشرکان نزد مسلمانان شد و اهل مدینه را در واقعه حرّه گرفتار کرد، واقعه‌ای که در اسلام شنیع‌تر و کثیف‌تر از آن نبوده است و با آن حس انتقام خود را ارضاء کرد و پنداشت که از اولیاء خدا انتقام گرفته است و خونخواهی به دشمنان خدا رسیده است، پس درحالی‌که کفرش را آشکار و شرکش را نمایان می‌کرد گفت:

لیت أشیاخی ببدر شهدوا جزع الخزرج من وقع الأسل

کاش اجداد من در بدر بی‌تابی خزرج از اصابت نیزه‌ها را شاهد بود.

سخن کسی‌که به خدا، دین او، کتاب او و رسول او باز نمی‌گردد و به خدا و به آنچه‌که از جانب او آمده‌است، ایمان نمی‌آورد.

سپس از بزرگترین مواردی که انتهاک کرد و عظیم‌ترین آنچه‌که مرتکب شد، ریختن خون حسین بن علی علیه السّلام بود، با وجود جایگاه او از رسول‌الله صلّى الله علیه و آله و موقعیت و منزلت او در دین، فضیلت و شهادت به سیادت او و برادرش بر جوانان بهشتی، در گستاخی بر خدا، کفر به دین او، دشمنی با رسول او، بی‌پرده‌گویی با اهل بیت او و سبک شمردن حرمت

او، گویی که او لعنه الله گروهی از کافران ترک و دیلم را می‌کشد که از انتقام خدا نمی‌ترسد و از قدرت او بیم ندارد، پس خداوند عمر او را قطع کرد و اصل و فرعش را از ریشه برکند و آنچه‌که زیر دستش بود را از او سلب کرد و عذاب و عقوبتی برای او آماده کرد که با معصیتش، از جانب خداوند فقط مستحق آن است.

این علاوه بر چیزی‌است که از جانب بنی مروان بوده‌است، از تبدیل کتاب خدا، تعطیل احکام خدا، و گرفتن اموال خدا در میان خود به‌صورت چرخشی و متناوب، انهدام بیت‌الله، حلال کردن حرام او برپاکردن مجانیق علیه آن و پرتاب آتش به‌سوی آن درحالی‌که از هیچ سوزاندن و تخریبی دریغ نمی‌کردند تا اینکه کلمه عذاب بر آنان واجب شد و از جانب خداوند مستحق انتقام شدند و زمین را از ستم و تجاوز پر کردند و بندگان خدا را با ظلم و اجبار فراگرفتند و نارضایتی بر آنان چیره شد و از جانب خداوند هجومی بر آنان فرود آمد و خداوند برای آنان در خصوص عترت نبی‌اش و اهل وراثت او به کسانی‌که از میان آنان برای جانشینی خود برگزید نظیر آنچه‌که در خصوص پیشینیان مؤمن، و اجداد مجاهدشان برای اوائل کافرشان مقدر کرده‌بود را مقدر کرد پس خداوند خون آنان را درحالی‌که مرتد بودند ریخت چنانکه به خاطر احداد آنان خون اجداد مشرکان را ریخت و خداوند نسل کسانی که ظلم کردند را قطع کرد و حمد از آن خداوند پروردگار جهانیان است.

ای مردم خداوند امر کرده‌است تا اطاعت شود و مثال زده‌است تا دنباله‌روی شود و حکم کرده‌است تا انجام شود و فرمود: «إِنَّ اللَّهَ لَعَنَ الْكَافِرِينَ وَأَعَدَّ لَهُمْ سَعِيرًا» {خدا کافران را لعنت کرده و برای آنها آتش فروزانی آماده کرده است} « أُولَـٰئِكَ يَلعَنُهُمُ اللَّهُ وَيَلْعَنُهُمُ اللَّاعِنُونَ» {آنان را خدا لعنت می کند و لعنت کنندگان لعنتشان می کنند}

پس ای مردم کسی‌که خدا و رسولش نفرین کرده‌است را نفرین کنید. کسی‌که جز با جدائی از او به خدا تقرب نمی‌جوئید را رها کنید .

بار خدایا ابوسفیان بن امیه، پسرش معاویه، یزید پسر معاویه، مروان بن حکم و پسرش و پسر پسرش را نفرین کن. بارخدایا امامان کفر، رهبران ضلالت، دشمنان دین، پیکارکنندگان با رسول، تعطیل‌کنندگان احکام، تبدیل‌کنندگان کتاب، منتهکین خون حرام را نفرین کن.

بار الها ما از دوستی دشمنانت و از اغماض اهل معصیت به‌سوی تو برائت می‌جوئیم چنانکه فرمودی: «لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ» { قومی را نیابی که به خدا و روز بازپسین ایمان داشته باشند [و] کسانی را که با خدا و رسولش مخالفت کرده اند دوست بدارند}

ای مردم حق را بشناسید تا اهل آن را بشناسید و در راه‌های ضلالت تأمل کنید تا طی‌کننده آن را بشناسید و بر آنچه‌که خداوند شما را بر آن متوقف کرده‌است بایستید و آنچه را که خدا شما را به آن امر فرموده‌است اجرا کنید و امیرمؤمنان علیه السّلام شما را به خدا می‌سپارد و توفیق شما را از او مسألت می‌کند و در هدایت شما به‌سوی او مشتاق است و خدا برای او کافی است و توکلش بر اوست و لا قوه إلّا بالله العلیّ العظیم.

و در جایی گوید: معاویه که نفرین خدا بر او باد مردم عراق، شام و سایر آنها را به دشنام دادن علی علیه السّلام و بیزاری از او

دستور داد و با آن در منبرهای اسلام خطبه ایراد کرد و این عمل در ایام بنی امیه سنت شد تا اینکه عمر بن عبدالعزیز بر سر کار آمد و آن را از بین برد.

جاحظ گوید: معاویه در آخر خطبه جمعه می‌گفت: بارخدایا ابوتراب در دینت الحاد کرد و از راهت بازداشت پس او را به نفرینی تلخ نفرین کن و به عذابی دردناک عذاب کن.

و آن را برای آفاق نوشت و با این کلمات تا دوره خلافت عمر بن عبدالعزیز بر منبرها ندا داده می‌شد. و مبرد در الکامل ذکر کرد که خالد بن عبدالله قسری زمانی‌که در خلافت هشام امیر عراق بود، علی‌علیه السّلام را بر منبر نفرین می‌کرد .

و جاحظ ذکر کرد که قومی از بنی امیه به معاویه گفتند: تو به آنچه می‌خواستی دست یافتی کاش از نفرین این مرد دست می‌کشیدی؟ گفت: به خدا سوگند خیر، تا کودک بر آن بزرگ شود و بزرگ بر آن پیر شود و هیچ یادکننده‌ای فضیلتی برای او ذکر نکند. و زیاد قصد کرد که برائت از علی و نفرین او را بر اهل کوفه عرضه دارد و هرکسی‌که از آن امتناع کند را به قتل برساند و خانه‌اش را ویران کند که خداوند در آن روز او را به طاعون مبتلا کرد و بعد از سه روز به هلاکت رسید و این در دوره معاویه بود.

راوی گوید: ابوجعفر اسکافی گوید: روایت است که معاویه به ثمر بن جندب صدهزار درهم بخشید تا روایت کند که این آیه درباره علی علیه السّلام: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهِدُ اللَّهَ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ * وَإِذَا تَوَلَّى سَعَى فِي الأَرْضِ لِيُفْسِدَ فِيهَا وَيُهْلِكَ الْحَرْثَ وَالنَّسْلَ وَاللّهُ لاَ يُحِبُّ الفَسَادَ» { و از میان مردم کسی است که در زندگی این دنیا سخنش تو را به تعجب وامی دارد و خدا را بر آنچه در دل دارد گواه می گیرد و حال آنکه او سخت ترین دشمنان است، و چون برگردد [یا ریاستی یابد] کوشش می کند که در زمین فساد نماید و کشت و نسل را نابود سازد و خداوند تباهکاری را دوست ندارد} و آیه دوم درباره ابن ملجم: «وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاء مَرْضَاتِ اللّه» {و از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا می فروشد} روایت شده‌است، او نپذیرفت پس دویست هزار درهم به او بخشید، ولی او نپذیرفت، پس سیصد هزار درهم بخشید، او قبول نکرد، چهارصد بخشید پذیرفت و آن را روایت کرد و گوید: معاویه گروهی از صحابه و گروهی از تابعین را بر روایت اخبار ناپسند درباره علی علیه السّلام گمارده‌است پس آنان آنچه‌که او می‌پسندند را ساختند از جمله آنان ابوهریره، عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و از تابعین عروه بن زبیر است. گوید: از علی علیه السّلام روایت است که وی فرمود: دروغگوترین مردم بر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله ابوهریره دوسی است.

ادامه داد: و واقدی روایت کرده است که معاویه زمانی‌که از عراق به شام برگشت گفت: ای مردم رسول‌الله‌صلّی الله علیه و آله فرمود: تو بعد از من خلافت را برعهده می‌گیری پس زمین مقدس را اختیار کن که در آن قهرمانان هستند و من شما را اختیار کردم پس ابوتراب را نفرین کنید پس نفرینش کردند.

گوید: شیخمان ابوعبدالله بصری متکلم است از نصر بن عاصم لیثی از پدرش روایت کرد: به مسجد رسول‌الله‌صلّی الله علیه و آله آمدیم درحالی‌که مردم می‌گفتند: از خشم خدا و خشم رسولش به خدا پناه می‌بریم، پس گفتم: چه شده؟ گفتند: معاویه چندی پیش برخاست و دست ابوسفیان را گرفت و خارج شدند و رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: نفرین خدا بر تابع و

متبوع باد، چه بسیار روزها است برای امت من از معاویه ذی‌الاستاه گفتند: یعنی سالخورده.

گوید: و علاء بن جریر روایت کرد که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله به معاویه فرمود: ای معاویه تو بدعت را سنت و قبیح را نیکو می‌گیری خوراکت بسیار و ظلمت بزرگ است.

علی علیه السّلام فرمود: ما و خاندان ابوسفیان قومی هستیم که بر سر خدا با یکدیگر دشمنی کردیم و امر چنانکه آغاز شد باز می‌گردد.

علی علیه السّلام فرمود: امشب رسول‌الله را در خواب دیدم و نزد او شکوه کردم پس فرمود: این جهنم است بنگر چه‌کسی در آن است پس معاویه و عمرو بن عاص را دیدم که از پا به‌صورت وارونه آویزان هستند و سرهایشان با سنگ خرد می‌شود یا فرمود شکسته می‌شود.

راوی گوید: صاحب کتاب غارات از اعمش از انس بن مالك روایت کرد که گوید: شنیدم که رسول‌الله فرمود مردی با مقعدی بزرگ و حلقی وسیع از امتم بر مردم ظهور خواهد کرد که می‌خورد و سیر نمی‌شود، او بار ثقلین را بر دوش می‌کشد و روزی امارت را طلب می‌کند پس اگر او را درک کردید شکمش را بدرید. گوید: و در دست رسول‌الله شاخه‌ای بود که نوک آن را در شکم معاویه قرار داد.

**[ترجمه]

توضیح

الواجم الذی اشتد حزنه و أمسک عن الکلام و تخلج المفلوج فی مشیته بالخاء المعجمه ثم الجیم أی تفکک و تمایل و السابله أبناء السبیل.

قوله علیه السلام الأمر و یعود کما بدا أی یقع الحرب بینی و بینهم کما وقع بین النبی و بینهم أو یعودون إلی الکفر أو إشاره إلی السفیانی و قال الجوهری السرم یعنی بالضم مخرج الثفل و هو طرف المعی المستقیم کلمه مولده.

**[ترجمه]الواجم: کسی است که اندوهش شدید است و از کلام خودداری می‌کند و تخلّج المفلوج فی مشیته یعنی شل و منحرف شد. و السابله اصحاب سبیل است .

این کلام امام علیه السّلام: «و الأمر و یعود کما بدأ» یعنی جنگ میان من و آنان واقع می‌شود چنانکه بین نبی و آنان واقع شد یا اینکه به کفر باز می‌گردند یا اشاره به سفیانی است. و جوهری گوید: السرم با ضمه مخرج ثفل است و آن سمت مستقیم معده است و کلمه‌ای مولد است.

**[ترجمه]

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَهٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ هَارُونَ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ

۱- ۵۰۷- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث الأخیر من المجلس: ۸ من المجلد الثانی من أمالیه ص ۶۰۹.

جَرِيرِ بْنِ أَشْعَثَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی الْمُغِیرَهِ (۱)عَنْ سَعِیدِ بْنِ جُبَیْرٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: کُنْتُ عِنْدَ مُعَاوِیَهَ وَ قَدْ نَزَلَ بِذِی طُوًی فَجَاءَهُ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ فَسَلَّمَ عَلَیْهِ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ یَا أَهْلَ الشَّامِ هَذَا سَعْدٌ وَ هُوَ صَدِیقٌ لِعَلِیٍّ قَالَ فَطَأْطَأَ الْقَوْمُ رُءُوسَهُمْ وَ سَبُّوا عَلِیّاً علیه السلام فَبَکَی سَعْدٌ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِیَهُ مَا الَّذِی أَبْکَاکَ قَالَ وَ لِمَ لَا أَبْکِی لِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یُسَبُّ عِنْدَکَ وَ لَا أَسْتَطِیعُ أَنْ أُغَیِّرَ وَ قَدْ کَانَ فِی عَلِیٍّ خِصَالٌ لَأَنْ تَکُونَ فِیَّ وَاحِدَهٌ مِنْهُنَّ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنَ الدُّنْیَا وَ مَا فِیهَا أَحَدُهَا أَنَّ رَجُلًا کَانَ بِالْیَمَنِ فَجَفَاهُ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَقَالَ لَأَشْکُوَنَّکَ إِلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَقَدِمَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَسَأَلَهُ عَنْ عَلِیٍّ علیه السلام فَثَنَّی عَلَیْهِ فَقَالَ أَنْشُدُکَ بِاللَّهِ الَّذِی أَنْزَلَ عَلَیَّ الْکِتَابَ وَ اخْتَصَّنِی بِالرِّسَالَهِ أَ عَنْ سَخَطٍ تَقُولُ مَا تَقُولُ فِی عَلِیٍّ علیه السلام قَالَ نَعَمْ یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ أَ لَا تَعْلَمُ أَنِّی أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ قَالَ بَلَی قَالَ فَمَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ وَ الثَّانِیَهُ أَنَّهُ بَعَثَ یَوْمَ خَیْبَرَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَی الْقِتَالِ فَهُزِمَ وَ أَصْحَابُهُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله لَأُعْطِیَنَّ الرَّایَهَ غَداً إِنْسَاناً یُحِبُّ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ یُحِبُّهُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَغَدَا الْمُسْلِمُونَ وَ عَلِیٌّ أَرْمَدُ فَدَعَاهُ فَقَالَ خُذِ الرَّایَهَ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عَیْنِی کَمَا تَرَی فَتَفَلَ فِیهَا فَقَامَ فَأَخَذَ الرَّایَهَ ثُمَّ مَضَی بِهَا حَتَّی فَتَحَ اللَّهُ عَلَیْهِ وَ الثَّالِثَهُ أَنَّهُ خَلَّفَهُ فِی بَعْضِ مَغَازِیهِ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام یَا رَسُولَ اللَّهُ خَلَّفْتَنِی مَعَ النِّسَاءِ وَ الصِّبْیَانِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَ مَا تَرْضَی أَنْ تَکُونَ مِنِّی بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِیَّ بَعْدِی

۱- ۱ هذا هو الصواب، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «عن ابن أشعث بن إسحاق، عن جعفر بن أبی المائره». و الرجلان قمیان موثقان عند حفاظ أهل السنه، و ذکرهما ابن حجر و لکن ذکر الأول بعنوان التمییز، و الثانی بعنوان کونه من رجال الصحاح فی کتاب تهذیب التهذیب: ج ۱، ص ۳۵۰ و ج ۲ ص ۱۰۸.

وَ الرَّابِعَهُ سَدَّ الْأَبْوَابَ فِي الْمَسْجِدِ إِلَّا بَابَ عَلِيٍّ وَ الْخَامِسَهُ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَهُ إِنَّما يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً فَدَعَا النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله عَلِيّاً وَ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ فَاطِمَهَ عليهم السلام فَقَالَ اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي فَأَذْهِبْ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طوسی آن را در حدیث آخر از مجلس ۸ از جلد دوم امالی‌اش ص ۶۰۹ روایت کرده است. - :

ابن عباس گوید: نزد معاویه بودم درحالی‌که در ذی‌طوی وارد شده‌بود و سعد بن ابووقاص نزد او آمد و بر او سلام کرد و معاویه گفت: ای اهالی شام این سعد است و او دوست علی است. گفت: مردم سر خود را به زیر افکند و علی را دشنام دادند پس گریست، معاویه به او گفت: چه چیزی تو را به گریه واداشت؟ گفت: چرا بر مردی از اصحاب رسول‌الله صلّی الله علیه و آله نگریم که در حضور تو دشنام داده می‌شود و نمی‌توانم بر سر غیرت آیم درحالی‌که در علی خصلت‌هایی بود که اگر یکی از آنها در من بود از دنیا و هر آنچه در آن است برایم محبوب‌تر بود یکی از آنها این است که مردی در یمن بود که علی بن ابی طالب علیه السّلام بر او تندی کرد پس گفت: شکایت تو را نزد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله می‌برم و نزد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله آمد و از او درباره علی علیه السّلام سؤال کرد پس وی او را ثنا گفت و فرمود: تو را به خدایی که کتاب را بر من نازل کرد و مرا به رسالت برگزید سوگند می‌دهم آیا آنچه‌که درباره علی علیه السّلام می گویی از روی خشم است؟ گفت: آری یا رسول‌الله. فرمود: آیا نمی‌دانی که من از خود مؤمنان بر آنان شایسته‌تر هستم؟ گفت: آری. فرمود: پس هر که من مولای او هستم پس علی نیز مولای اوست.

دوم اینکه: او در روز خیبر عمر بن خطاب را به جنگ فرستاد پس او و یارانش شکست خوردند پس فرمود: فردا پرچم را به فردی می‌دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش نیز او را دوست دارند پس مسلمانان صبح کردند و علی علیه السّلام دچار درد چشم شد پس او را فراخواند و فرمود: پرچم را بگیر، فرمود: یا رسول‌الله چشمم چنان است که می‌بینی؟ پس در آن تف انداخت پس او برخاست و پرچم را گرفت سپس با آن رفت تا اینکه خداوند بر او گشایش حاصل کرد.

و سوم اینکه نبی او را در یکی از غزوات جا گذاشت و پس علی علیه السّلام فرمود: یا رسول‌الله مرا همراه زنان و کودکان بر جای گذاشتی؟ پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: آیا نمی‌پسندی که نسبت به من به منزله هارون نسبت به موسی باشی با این تفاوت‌که بعد از من نبی نیست. و چهارم اینکه در مسجد همه درها را مسدود کرد جز در علی.

و پنجم: این {خدا فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان [پیامبر] بزداید و شما را پاك و پاکیزه گرداند} نازل شد پس نبی صلّی الله علیه و آله علی، حسن، حسین و فاطمه علیهم السّلام را فراخواند و فرمود: بارخدایا اینان خانواده من هستند پس آلودگی را از آنان بزدای و آنان را بسیار پاکیزه گردان.

**[ترجمه]

بیان

الثناء بتقديم المثلثه يطلق على المدح و الذم و فى الأول أغلب و بتقديم النون بالعكس.

**[ترجمه]الثناء با تقديم ثاء بر مدح و ذم اطلاق می‌شود و در مدح غالب‌تر است و با تقديم نون بالعكس است.

**[ترجمه]

«۵۰۸»

(۱)كنز، كنز جامع الفوائد و تأويل الآيات الظاهره الْكَرَاجُكِيُّ بَلَغَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَلَامُ نَافِعِ بْنِ جُبَيْرٍ فِی مُعَاوِيَهَ وَ قَوْلُهُ إِنَّهُ كَانَ يُسْكِتُهُ الْحِلْمُ وَ يُنْطِقُهُ الْعِلْمُ فَقَالَ علیه السلام بَلْ كَانَ يُنْطِقُهُ الْبَطَرُ وَ يُسْكِتُهُ الْحَصَرُ.

**[ترجمه]كنز الكراجكی - . علامه كراجكی آن را در كتاب كنز الفوائد روايت كرده است. - :

كلام نافع بن جبير درباره معاويه كه او را خرد به سكوت وا می‌دارد و علم به سخن می‌آورد به حسين بن علی علیه السلام رسيد پس فرمود: بلكه گستاخی او را به سخن وامی‌دارد و ناتوانی او را ساكت می كند.

**[ترجمه]

بيان

الحصر بالتحريك العی.

ص: ۲۱۹

۱- ۵۰۸- رواه العلامه الكراجكیّ فی كتاب كنز الفوائد.

**[ترجمه]الحصر با حرکت یعنی ضعف و ناتوانی .

**[ترجمه]

باب ۱۸ باب ما جری بینه علیه السلام و بین عمرو بن العاص لعنه اللّه و بعض أحواله

الأخبار

«۵۰۹»

(۱)ج، الإحتجاج قَالَ علیه السلام فِی عَمْرٍو جَوَاباً عَمَّا قَالَ فِیهِ عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَهِ یَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ أَنَّ فِیَّ دُعَابَهً وَ أَنِّی امْرُؤٌ تِلْعَابَهٌ أُعَارِسُ [أُعَافِسُ] وَ أُمَارِسُ لَقَدْ قَالَ بَاطِلًا وَ نَطَقَ آثِماً أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْکَذِبُ إِنَّهُ یَقُولُ فَیَکْذِبُ وَ یَعِدُ فَیُخْلِفُ وَ یَسْأَلُ فَیُلْحِفُ وَ یُسْأَلُ فَیَبْخَلُ وَ یَخُونُ الْعَهْدَ وَ یَقْطَعُ الْإِلَّ فَإِذَا کَانَ عِنْدَ الْحَرْبِ فَأَیُّ زَاجِرٍ وَ آمِرٍ هُوَ مَا لَمْ تَأْخُذِ السُّیُوفُ مَآخِذَهَا فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ کَانَ أَکْبَرُ مَکِیدَتِهِ أَنْ یَمْنَحَ الْقَوْمَ سَبَّتَهُ أَمْ وَ اللَّهِ إِنِّی لَیَمْنَعُنِی مِنَ اللَّعِبِ ذِکْرُ الْمَوْتِ وَ إِنَّهُ لَیَمْنَعُهُ عَنْ قَوْلِ الْحَقِّ نِسْیَانُ الْآخِرَهِ إِنَّهُ لَمْ یُبَایِعْ مُعَاوِیَهَ حَتَّی شَرَطَ لَهُ أَنْ یُؤْتِیَهُ أَتِیَّهً وَ یَرْضَخَ عَلَی تَرْکِ الدِّینِ لَهُ رَضِیخَهً.

**[ترجمه]احتجاج - . طبرسی آن را قبل از عنوان: «و کتب محمد بن ابی بکر إلی معاویه احجاجا علیه» از کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص۱۸۲ روایت کرده است. - :

امام علیه السّلام درباره عمرو در پاسخ به آنچه که درباره او گفت فرمود: شگفتا از عمرو عاص پسر نابغه میان مردم شام گفت که من اهل شوخی و خوشگذرانی بوده، و عمر بیهوده می گذرانم حرفی از روی باطل گفت و گناه در میان شامیان از انتشار داد، مردم آگاه باشید بدترین گفتار دروغ است.عمرو عاص سخن می گوید، پس دروغ می بندد، وعده می دهد و خلاف آن مرتکب می شود، در خواست می کند و اصرار می ورزد، اما اگر چیزی از او بخواهند، بخل می ورزد، به پیمان خیانت می کند، و پیوند خویشاوندی را قطع می نماید، پیش از آغاز نبرد در هیاهو و امر و نهی بی مانند است تا آنجا که دست ها به سوی قبضه شمشیرها نرود.اما در آغاز نبرد، و برهنه شدن شمشیرها، بزرگ ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کرده، فرار نماید.

آگاه باشید به خدا سوگند که یاد مرگ مرا از شوخی و کارهای بیهوده باز می دارد، ولی عمرو عاص را فراموشی آخرت از سخن حق باز داشته است، با معاویه بیعت نکرد مگر بدان شرط که به او پاداش دهد، و در برابر ترک دین خویش، رشوه ای تسلیم او کند.

**[ترجمه]

«۵۱۰»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام فِی ذِکْرِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ عَجَباً لِابْنِ النَّابِغَهِ وَ ذَکَرَ نَحْوَهُ

۱- ۵۰۹- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه قبل عنوان: «و کتب محمّد بن أبی بکر إلی معاویه احتجاجا علیه» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۲.

۲- ۵۱۰- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۸۲ من کتاب نهج البلاغه.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در المختار ۸۲ از کتاب نهج البلاغه روایت کرده است. - :

و از کلام امام علیه السّلام در ذکر عمرو بن عاص: شگفتا از پسر نابغه و مانند آن را ذکر کرده‌است.

**[ترجمه]

بیان

نبغ الشی ء ظهر قال بعض الشارحین سمیت أم عمرو النابغه لشهرتها بالفجور و تظاهرها به و سیأتی وصف نسبه لعنه الله.

و زعم کنصر زعما مثلثه أی قال حقا أو باطلا و أکثر ما یستعمل فی الباطل و ما یشک فیه و الدعابه بالضم المزاح و المراد هنا الدعابه الخارجه عن الاعتدال.

وَ رُوِیَ أَنَّهُ کَانَ یَقُولُ لِأَهْلِ الشَّام إِنَّمَا أَخَّرْنَا عَلِیّاً لِأَنَّ فِیهِ هَزْلًا لَا جِدَّ مَعَهُ وَ تَبِعَ فِی ذَلِکَ أَثَرَ عُمَرَ حَیْثُ قَالَ یَوْمَ الشُّورَی لَمَّا أَرَادَ صَرْفَ الْأَمْرِ عَنْهُ علیه السلام لِلَّهِ أَنْتَ لَوْ لَا أَنَّ فِیکَ دُعَابَهً.

و رجل تلعابه بالکسر أی کثیر اللعب و المعافسه و العفاس بالکسر الملاعبه و فی بعض نسخ کتاب الإحتجاج أعاوس [أعارس] مکان أعافس و لعله من أعرس الرجل إذا دخل بامرأته عند بنائها و قد یطلق علی الجماع و الممارسه المزاوله قال ابن الأثیر فی ماده مرس من کتاب النهایه و قد یطلق علی الملاعبه و منه حدیث علی زعم أننی کنت أعافس و أمارس أی ألاعب النساء.

و أَلْحَفَ أی أَلَحَّ و إِلٌّ بالکسر العهد و القرابه و الحلف و الجار ذکره الفیروزآبادی فی ماده أَلَّ من کتاب القاموس و المراد بقطع الْإِلِّ هنا قطع الرحم أو تضییع الحلیف و الجار.

و المآخذ علی لفظ الجمع و فی بعض النسخ علی المفرد.

و کلمه کان الأولی تامه و الإشاره إلی أخذ السیوف مآخذها و هو التحام الحرب و مخالطه السیوف و أکبر بالباء الموحده و هو أظهر مما فی بعض النسخ من المثلثه.

و المکیده المکر و الحیله و یمنح کیمنع أی یعطی و السَّبَّهُ الاست أی العجز أو حلقه الدبر و المراد بإعطاء القوم سبته ما ذکره أرباب السیر و یضرب به المثل من کشفه سوأته شاغرا برجلیه لما لقیه أمیر المؤمنین علیه السلام فی بعض أیام صفین و قد اختلطت الصفوف و اشتعل نار الحرب فحمل علیه السلام علیه فألقی نفسه عن فرسه رافعا رجلیه کاشفا عورته فانصرف عنه لافتا وجهه و فی ذلک قال أبو فراس:

و لا خیر فی دفع الأذی بمذله***کما ردها یوما بسوأته عمرو

و الأتیه العطیه و الرضخ العطاء القلیل و المراد بالأتیه و الرضیخه ولایه مصر

و لعل التعبير عنها بالرضيخه لقلتها بالنسبه إلى ترك الدين.

**[ترجمه]نبع الشئ یعنی ظاهر شد، و برخی از شارحین گفته‌اند: مادر عمرو به‌جهت شهرتش به فجور و اظهار آن نابغه نامیده شده‌است و شرح نسب او لعنه الله به زودی خواهد آمد.

و زعم _ بر وزن نصر _ زعماً با سه حرکت یعنی سخنی حق یا باطل گفت و بیشترین استعمال آن درباره باطل و آنچه‌که مورد شک است می‌باشد. و الدعابه _ با ضمه _ یعنی مزاح و مقصود در اینجا مزاح خارج از حد اعتدال است.

و روایت است که او به اهل شام می‌گفت: فقط به این دلیل علی را به تأخیر انداختیم که در او هزل _ مزاح _ است و جدیتی با او نیست و این زمینه، راه عمر را دنبال کرد... آنجا که روز شورا زمانی‌که خواست او را از امر خلافت کنار بزند گفت: به خدا سوگند تو بودی، اگر که در تو مزاح نبود.

و رجل تلعابه با کسره یعنی: خوش‌گذران، و معافسه و العفاس با کسره: ملاعبه و شوخی. و در بعضی نسخه‌های کتاب احتجاج «اعارس» به‌جای اعافس آمده‌است و شاید از ریشه «أعرس الرجل» باشد وقتی که بعد از ازدواج به او دخول می‌کند، و بر جماع نیز اطلاق می‌شود. و ممارسه یعنی پرداختن. ابن اثیر در ریشه «مرس» از کتاب النهایه گوید و گاه بر بازی نیز اطلاق می‌شود. و از آن است حدیث علی علیه السّلام: «زعم أننی کنت اعافس و أمارس» یعنی سرگرم زنان هستم.

«ألحف» یعنی اصرار کرد. إلّ با کسره یعنی، عهد، قرابت، پیمان، پناه، فیروزآبادی در ریشه «إلّ» از کتاب القاموس این را ذکر کرده‌است. و مقصود از قطع عهد در اینجا قطع روابط خویشاوندی یا ضایع کردن هم‌پیمان و همسایه است.

«المآخذ» به لفظ جمع است و در بعضی نسخه‌ها بر لفظ مفرد است.

و کلمه کان اوّلی تام است و اشاره‌ای است به گرفتن قبضه شمشیرها یعنی آغاز جنگ و درگیری شمشیرهاست و اکبر با باء است و این از آنچه‌که در بعضی نسخه‌ها با ثاء آمده‌است بهتر است و المکیده یعنی مکر و حیله. «یمنح» بر وزن «یمنع» یعنی می‌بخشد. «السبّه» باسن یا کپل یا مقعد، و مقصود از اعطاء القوم سبّته چیزی است که اصحاب سیر ذکر کرده‌اند و به آن مثال زده می‌شود در خصوص کشف عورتش در حالتی که پاهایش راباز کرده بود، زمانی‌که امیرمؤمنان در یکی از روزهای صفین با او روبرو شد درحالی‌که صف‌ها در یکدیگر آمیخته شده و آتش جنگ برافروخته شده بود امام علیه السّلام بر او حمله برد پس خود را از اسبش پایین انداخت درحالی‌که پاهای خود را بالا آورده و عورت خویش را نمایان کرده بود پس امام روی از برگرفت و از او منصرف شد و در این‌باره ابوفراس گوید:

لا خیر فی دفع الإذی بمذله کما ردّها یوماً بسوأته عمرو

در دفع آزار با ذلت و خواری چنانکه روزی عمرو با عورتش آن را دفع کرد هیچ خیری نیست.

الأتیّه یعنی هدیه و بخشش، الرضخ بخشش اندک، و منظور از أتیه و رضیخه ولایت مصر است و شاید تعبیر از آن با واژه رضیخه به‌جهت اندک بودن آن در قبال ترک دین باشد .

**[ترجمه]

«۵۱۱»

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ سَعِیدٍ عَنِ الزُّبَیْرِ بْنِ بَکَّارٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: کَانَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ یَقُولُ إِنَّ فِی عَلِیٍّ دُعَابَهً فَبَلَغَ ذَلِکَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ زَعَمَ ابْنُ النَّابِغَهِ أَنِّی تِلْعَابَهٌ مَزَّاحَهٌ ذُو دُعَابَهٍ أُعَافِسُ وَ أُمَارِسُ هَیْهَاتَ یَمْنَعُ مِنَ الْعِفَاسِ وَ الْمِرَاسِ ذِکْرُ الْمَوْتِ وَ خَوْفُ الْبَعْثِ وَ الْحِسَابِ وَ مَنْ کَانَ لَهُ قَلْبٌ فَفِی هَذَا عَنْ هَذَا لَهُ وَاعِظٌ وَ زَاجِرٌ أَمَا وَ شَرُّ الْقَوْلِ الْکَذِبُ إِنَّهُ لَیُحَدِّثُ فَیَکْذِبُ وَ یَعِدُ فَیُخْلِفُ فَإِذَا کَانَ یَوْمُ الْبَأْسِ فَأَیُّ زَاجِرٍ وَ آمِرٍ هُوَ (۲)مَا لَمْ یَأْخُذِ السُّیُوفُ هَامَ الرِّجَالِ فَإِذَا کَانَ ذَلِکَ فَأَعْظَمُ مَکِیدَتِهِ فِی نَفْسِهِ أَنْ یَمْنَحَ الْقَوْمَ اسْتَهُ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طوسی آن را در حدیث ۲۱ از جلد پنجم امالی‌اش ص ۱۳۱ چاپ بیروت روایت کرده است. و حدیث ۳۶ از امالی شیخ مفید ص ۸۲ ملاحظه شود. - :

عمرو بن عاص می گفت: در علی مزاحی است، و این به امیرمؤمنان علیه السّلام رسید پس فرمود: پسر نابغه پنداشته که من خوشگذران، اهل مزاح و شوخی هستم که بیهوده عمر می گذرانم دریغا که یاد مرگ، ترس از رستاخیز و حساب از سرگرمی و مشغولیت باز می‌دارد و هر که قلبی داشته باشد در این سخن از آن، برای او پنددهنده و منع کننده‌ای است.

آگاه باشید بدترین گفتار دروغ است او سخن می گوید و دروغ می گوید، وعده می‌دهد و خلاف آن مرتکب می‌شود و چون روز جنگ باشد در هیاهو و امر و نهی بی‌مانند است تا آنجا که شمشیرها بر سر مردان نرفته است اما در آغاز نبرد و برهنه شدن شمشیرها بزرگ‌ترین نیرنگ او این است که عورت خویش آشکار کند.

**[ترجمه]

«۵۱۲»

(۳)کِتَابُ، الْغَارَاتِ لِإِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ قَالَ: بَلَغَ عَلِیّاً علیه السلام أَنَّ ابْنَ الْعَاصِ یَنْتَقِصُهُ عِنْدَ أَهْلِ الشَّامِ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ یَا عَجَباً عَجَباً لَا یَنْقَضِی لِابْنِ النَّابِغَهِ یَزْعُمُ لِأَهْلِ الشَّامِ إِلَی آخِرِ الْکَلَامِ وَ جَمَعَ بَیْنَ الرِّوَایَتَیْنِ.

---

۱ - ۵۱۱- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۲۱ من الجزء الخامس من أمالیه ص ۱۳۱، ط بیروت. و لیلاحظ الحدیث: ۳۶ من أمالی الشیخ المفید ص ۸۲.

۲- ۲ هذا هو الظاهر المذکور فی المطبوع من أمالی الشیخ، و فی ط الکمبانیّ من البحار: «فأی زاجر و أین هو؟ ...».

۳ - ۵۱۲- الحدیث مذکور تحت الرقم: ۱۸۸ من المطبوع من منتخب کتاب الغارات: ج ۱، ص ۵۱۳ ط ۱. و للحدیث صور مختلفه و أسانید و مصادر کثیره جدا علی وسع الباحث أن یقف علی بعضها تحت الرقم: ۹۸ من ترجمه أمیر المؤمنین علیه

السلام من كتاب أنساب الاشراف: ج ۲ ص ۱۲۷، ط ۱، و فی المخطوطه: ج ۱/ الورق ۲۲۵. و ذکره أیضا عن مصادر و علی صور العلامه الامینی فی ترجمه عمرو بن العاص من کتاب الغدیر: ج ۲ ص ۱۲۸، ط بیروت.

**[ترجمه]کتـاب الغارات – . حـدیث ذیل شـماره ۱۸۸ از نسـخه چـاپ شـده کتاب الغارات: ج ۱، ص ۵۱۳ چاپ اول مـذکور است. برای این حدیث صورت‌ها و اسنادهای مختلفی است که محقق می‌تواند دردر ذیل شماره ۹۸ از زندگی‌نامه امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب أنساب الأشراف: ج۲، ص ۱۲۷، چاپ اول، و در نسخه خطی: ج ۱، ورق ۲۲۵ به آن دست یابد.

علامـه امینی نیز آن را از منابع و صورتهایی در زنـدگی‌نامه عمرو بن عاص در کتاب الغـدیر: ج۲ ص ۱۲۸، چاپ بیروت ذکر گرده است. –

از ابراهیم بن محمد ثقفی، گوید: به علی علیه السّـلام خبر رسـید که ابن عاص نزد شامیان او را کم ارزش می‌سازد پس از منبر بالاـ رفت و حمـد و ثنای خـدا گفت و فرمود: شـگفتا ـ شـگفتی بی‌پایان ـ از پسر نابغه در میان شامیان انتشار داده... تا پایان کلام و دو روایت را با یکدیگر جمع کرده‌است.

**[ترجمه]

«۵۱۳»

(۱)کِتَـابُ، سُـلَیْم بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْ سُـلَیْم قَالَ: إِنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ خَطَبَ بِالشَّام فَقَالَ بَعَثَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی جَیْشٍ فِیهِ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ فَظَنَنْتُ أَنَّهُ إِنَّمَـا بَعَثَنِی لِکَرَامَتِی عَلَیْهِ فَلَمَّا قَـدِمْتُ قُلْتُ یَـا رَسُولَ اللَّهِ أَیُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَیْکَ فَقَـالَ عَـائِشَهُ فَقُلْتُ مِنَ الرِّجَـالِ قَـالَ أَبُوهَا أَیُّهَا النَّاسُ وَ هَـذَا عَلِیٌّ یَطْعَنُ عَلَی أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ قَـدْ سَـمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله یَقُولُ إِنَّ اللَّهَ ضَرَبَ بِالْحَقِّ عَلَی لِسَانِ عُمَرَ وَ قَلْبِهِ وَ قَالَ فِی عُثْمَانَ إِنَّ الْمَلَائِکَهَ لَتَسْتَحْیِی مِنْ عُثْمَانَ وَ قَدْ سَمِعْتُ عَلِیّاً وَ إِلَّا فَصَمَّتَا یَعْنِی أُذُنَیْهِ یَرْوِی عَلَی عَهْدِ عُمَرَ أَنَّ نَبِیَّ اللَّهِ نَظَرَ إِلَی أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ مُقْبِلَیْنِ فَقَالَ یَا عَلِیُّ هَذَانِ سَیِّدَا کُهُولِ أَهْلِ الْجَنَّهِ مِنَ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ مَا خَلَا النَّبِیِّینَ مِنْهُمْ وَ الْمُرْسَـلِینَ وَ لَا تُحَـدِّثْهُمَا بِـذَلِکَ فَیَهْلِکَا فَقَامَ عَلِیٌّ علیه السـلام فَقَالَ الْعَجَبُ لِطُغَاهِ أَهْلِ الشَّام حَیْثُ یَقْبَلُونَ قَوْلَ عَمْرٍو وَ یُصَـدِّقُونَهُ وَ قَـدْ بَلَغَ مِنْ حَـدِیثِهِ وَ کَذِبِهِ وَ قِلَّهِ وَرَعِهِ أَنْ یَکْذِبَ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ لَعَنَهُ سَـبْعِینَ لَعْنَهً وَ لَعَنَ صَاحِبَهُ الَّذِی یَدْعُو إِلَیْهِ فِی غَیْرِ مَوْطِنٍ وَ ذَلِکَ أَنَّهُ هَجَا رَسُولَ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله بِقَصِیدَهٍ سَبْعِینَ بَیْتاً فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله اللَّهُمَّ إِنِّی لَا أَقُولُ الشِّعْرَ وَ لَا أُحِلُّهُ فَالْعَنْهُ أَنْتَ وَ مَلَائِکَتُکَ بِکُلِّ بَیْتٍ لَعْنَهً تَتْرَی عَلَی عَقِبِهِ إِلَی یَوْمِ الْقِیَـامَهِ ثُمَّ لَمَّا مَـاتَ إِبْرَاهِیمُ بْنُ رَسُولِ اللَّهِ صـلی الله علیه و آله قَـامَ فَقَـالَ إِنَّ مُحَمَّداً قَـدْ صَارَ أَبْتَرَ لَا عَقِبَ لَهُ وَ إِنِّی لَأَشْـنَأُ النَّاسِ لَهُ وَ أَقْوَلُهُمْ فِیهِ سُوءاً فَأَنْزَلَ اللَّهُ إِنَّ شانِئَـکَ هُوَ الْأَبْتَرُ یَعْنِی أَبْتَرَ مِنَ الْإِیمَانِ وَ مِنْ کُلِّ خَیْرٍ مَا لَقِیتُ مِنْ هَـذِهِ الْأُمَّهِ مِنْ کَـذَّابِیهَا وَ مُنَافِقِیهَا لَکَأَنِّی بِالْقُرَّاءِ الضَّعَفَهِ الْمُتَهَجِّدِینَ رَوَوْا حَدِیثَهُ وَ صَدَّقُوهُ فِیهِ وَ احْتَجُّوا عَلَیْنَا أَهْلَ الْبَیْتَ بِکَذِبِهِ إِنَّا نَقُولُ خَیْرُ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ وَ لَوْ شِـئْتُ لَسَـمَّیْتُ الثَّالِثَ وَ اللَّهِ مَا أَرَادَ بِقَوْلِهِ فِی عَائِشَهَ وَ أَبِیهَا إِلَّا رِضَا مُعَاوِیَهَ بِسَخَطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَقَدِ اسْتَرْضَاهُ بِسَخَطِ اللَّهِ

۱– ۵۱۳– کتاب سلیم بن قیس الهلالی ص ۱۷۲ ط بیروت.

وَ أَمَّا حَدِيثُهُ الَّذِي يَزْعُمُ أَنَّهُ سَمِعَهُ مِنِّي فَلَا وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ كَذَبَ عَلَيَّ يَقِيناً وَ أَنَّ اللَّهَ لَمْ يَسْمَعْهُ مِنِّي سِرّاً وَ لَا جَهْراً اللَّهُمَّ الْعَنْ عَمْراً وَ الْعَنْ مُعَاوِيَةَ بِصَدِّهِمَا عَنْ سَبِيلِكَ وَ كَذِبِهِمَا عَلَى كِتَابِكَ وَ اسْتِخْفَافِهِمَا بِنَبِيِّكَ صلى الله عليه و آله وَ كَذِبِهِمَا عَلَيْهِ وَ عَلَيَّ.

**[ترجمه]کتاب سلیم بن قیس هلالی - . کتاب سلیم بن قیس هلالی ص ۱۷۲، چاپ بیروت. - ، سلیم گوید: عمرو بن عاص در شام خطبه ایراد کرد و گفت: رسول‌الله صلّی الله علیه و آله مرا در رأس سپاهی که ابوبکر و عمر در آن هستند گسیل داشت پس گمان کردم که فقط بنا به کرامتم بر او مرا گسیل داشته‌است و چون آمدم عرض کردم: یا رسول‌الله کدام‌یک از مردم نزد تو محبوب‌تر است؟ فرمود عایشه. عرض کردم: از مردان؟ فرمود پدر او. این مردم درحالی‌که این علی درباره ابوبکر، عمر و عثمان بد گویی می‌کند و شنیدم که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله می‌فرماید: خداوند حق را بر زبان و دل عمر جاری کرده‌است. و درباره عثمان فرمود: ملائکه از عثمان شرم دارند. و از علی علیه السّلام شنیدم که اگر چنین نباشد گوشهایم ناشنوا شود که در عهد عمر روایت می‌کند که نبی خدا به ابوبکر و عمر که روی کرده‌بودند نگاه کرد و فرمود: ای علی این دو سرور کهنسالان بهشت از اولین و آخرین‌ها غیر از انبیاء و مرسلین هستند و در این‌باره با آنان سخن مگو که هلاک می‌شوند.

پس علی علیه السّلام برخاست و فرمود: شگفتا از عامه شامیان، که گفته عمرو را می‌پذیرند و تأیید می‌کنند درحالی‌که از حدیث، دروغ و کم تقوایی به جایی رسیده که بر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله دروغ می‌بندد و رسول او را هفتاد مرتبه و رفیق او را که به‌سوی او دعوت می‌کند در موارد مختلف نفرین کرده‌است. و آن به این‌صورت که او رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را با قصیده‌ای هفتاد بیتی هجو کرد پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: بارخدا من شعر نمی‌گویم و آن را جایز نمی‌دانم پس تو و ملائکه‌ات به ازای هر بیت نفرینی بر او بفرستید که تا روز قیامت به نسل او برسد. سپس هنگامی‌که ابراهیم پسر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله وفات یافت برخاست و گفت: محمد بی‌تبار شده‌است و دنباله‌ای ندارد و من از دشمن‌ترین مردم به او هستم بدگفتارترین مردمان در باره او. پس خداوند نازل فرمود: {دشمنت خود بی تبار خواهد بود} یعنی بی‌تبار از ایمان و از هر خیر.

به سبب آنچه‌که از دروغگویان و منافقان این امت دیدم گویی که من در مقابل قراء ضعیف شب‌زنده‌داری هستم که حدیث او را روایت کرده و او را در آن تأیید کرده و با دروغ او بر ما اهل بیت حجت می‌آورند که بگویم: بهترین این امت ابوبکر و عمر است و اگر خواستی نفر سوم را نیز نام ببر! به خدا سوگند مقصودش از سخنش درباره عایشه و پدرش جز رضای معاویه با خشم خدا نیست و با خشم خدا رضایت او را کسب کرده‌است. و اما سخنش که ادعا می‌کند از من شنیده‌است، به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند خیر، او خود به یقین می‌داند که بر من دروغ بسته‌است و خداوند آشکار و پنهان آن را از جانب من به گوش او نرسانده‌است. بارخدایا عمرو و معاویه را نفرین کن به‌جهت منحرف کردنشان از راه تو و دروغشان بر کتاب و سبک شمردن نبی‌ات صلّی الله علیه و آله و دروغشان بر او و بر من.

**[ترجمه]

(۱)أَقُولُ، قَالَ ابْنُ مِيثَم رَحِمَهُ اللَّهُ كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَی عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَی الْأَبْتَرِ بْنِ الْأَبْتَرِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ شَانِئِ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ فِی الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْإِسْلَامِ سَلَامٌ عَلی مَنِ اتَّبَعَ الْهُدی أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ تَرَکْتَ مُرُوَّتَکَ لِامْرِئٍ فَاسِقٍ مَهْتُوکٍ سِتْرُهُ يَشِينُ الْکَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخِلْطَتِهِ فَصَارَ قَلْبُکَ لِقَلْبِهِ تَبَعاً کَمَا وَافَقَ شَنٌّ طَبَقَهَ فَسَلَبَکَ دِينَکَ وَ أَمَانَتَکَ وَ دُنْيَاکَ وَ آخِرَتَکَ وَ کَانَ عِلْمُ اللَّهِ بَالِغاً فِيکَ فَصِرْتَ کَالذِّئْبِ يَتْبَعُ الضِّرْغَامَ إِذَا مَا اللَّيْلُ دَجَا أَوِ الصُّبْحُ أَتَی (۲)يَلْتَمِسُ فَاضِلَ سُؤْرِهِ وَ حَوَايَا فَرِيسَتِهِ وَ لَکِنْ لَا نَجَاةَ مِنَ الْقَدَرِ وَ لَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ لَأَدْرَکْتَ مَا رَجَوْتَ وَ قَدْ رَشَدَ مَنْ کَانَ الْحَقُّ قَائِدَهُ فَإِنْ يُمَکِّنِ اللَّهُ مِنْکَ وَ مِنِ ابْنِ آکِلِهِ الْأَکْبَادِ أُلْحِقْکُمَا بِمَنْ قَتَلَهُ اللَّهُ مِنْ ظَلَمَهِ قُرَيْشٍ عَلَی عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ إِنْ تُعْجِزَا أَوْ تَبْقَيَا بَعْدِی فَاللَّهُ حَسْبُکُمَا وَ کَفَی بِانْتِقَامِهِ انْتِقَاماً وَ بِعِقَابِهِ عِقَاباً وَ السَّلَامُ.

وَ رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِيدِ مِثْلَهُ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ مِنْ کِتَابِ صِفِّينَ.

**[ترجمه]می گويم: ابن ميثم - . کمال الدين بن ميثم بحرانی آن را در شرحش بر مختار ۳۹ از باب دوم نهج البلاغه: ج۵، ص ۸۵ چاپ بيروت، و در چاپ سوم ج۵ ص ۵۸ روايت کرده است.

و ابن ابی الحديد نيز آن را به نقل از کتاب صفين در شرحش بر مختار ۳۹ از باب دوم نهج البلاغه: ج۱۶، ص ۱۶۳، و در چاپ جديد بيروت: ج۴، ص ۷۹۱

روايت کرده است. -

گويد: اميرمؤمنان برای عمرو بن عاص نوشت: از بنده خدا علی اميرمؤمنان به بی‌تبار پسر بی‌تبار عمرو بن عاص دشمن محمد و خاندان محمد در جاهليت واسلام، سلام بر کسی که از هدايت پيروی کرد. اما بعد تو جوانمردی‌ات را به خاطر فرد فاسقی که پرده‌اش هتک شده‌است و با مقامش کريم را بدنام می کند و با درآميختنش خردمند را سفيه می کند رها کرده‌ای، پس قلبت تابع قلب او شد چنانکه شن با طبقه همراه شد؛ پس دينت، امانتت، دنيا و آخرت را از تو ربود و علم خدا در تو بالغ بود پس مانند گرگی شدی که از شير دنباله‌روی می کند آنگاه که شب تاريک شود تا صبح فرا رسد در پی ته‌مانده آب او و بازمانده شکار اوست اما هيچ گريزی از تقدير نيست و اگر با حق بگيری به آنچه اميد داری دست می‌يابی و هدايت می‌شود آن کس که حق راهنمای او باشد.

اگر خداوند درباره تو و پسر جگرخوار به من فرصت دهد شما را به کسانی از ظالمان قريش در عهد رسول‌الله صلّی الله عليه و آله که خداوند هلاکشان کرد ملحق می کنم و اگر سالخورده شديد يا بعد از من باقی‌مانديد خداوند برای شما بس است و انتقام او کافی و عقوبت او پس است و السلام .

و ابن ابی الحديد مشابه آن را از نصر بن مزاحم از کتاب صفين روايت کرده‌است.

**[ترجمه]

(۳)ج، الإحتجاج نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ

ص: ۲۲۵

۱- ۵۱۴- رواه كمال الـدين ابن ميثم البحرانىّ رحمه اللّه فى شـرحه على المختار: ۳۹ من الباب الثانى من نهـج البلاغه: ج ۵ ص ۸۵ ط بيروت، و فى ط ۳ ج ۵ ص ۵۸. و رواه أيضا ابن أبى الحديـد- نقلا عن كتاب صـفّين- فى شـرحه على المختار ۳۹ من الباب الثانى من نهج البلاغه: ج ۱۶، ص ۱۶۳، و فى ط الحديث ببيروت: ج ۴ ص ۷۹۱.

۲- ۲ هـذا هو الظاهر من السياق و المستفاد قطعيا ممّا يأتى فى بيان المصـنّف، و فى ط الكمبانىّ من البحار هنا: «أو الصبح إذا يلتمس ...» و هذا السياق أحسن ممّا فى أصلى من شرح ابن أبى الحديد: «أو أتى الصبح ...».

۳- ۵۱۵- رواه الطبرسـىّ رحمه اللّه فى آخر عنوان: «احتجـاج علىّ عليه السـلام على معـاويه فى جواب كتـاب كتب إليه ...» من كتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۲، ط بيروت. و رواه السـيّد الرضـىّ قدس اللّه نفسه فى المختار: ۳۹ من بـاب كتب أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب نهج البلاغه.

فَإِنَّكَ جَعَلْتَ دِينَكَ تَبَعاً لِدُنْيَا امْرِئٍ ظَاهِرٍ غَيُّهُ مَهْتُوكٍ سِتْرُهُ يَشِينُ الْكَرِيمَ بِمَجْلِسِهِ وَ يُسَفِّهُ الْحَلِيمَ بِخِلْطَتِهِ فَاتَّبَعْتَ أَثَرَهُ وَ طَلَبْتَ فَضْلَهُ اتِّبَاعَ الْكَلْبِ لِلضِّرْغَامِ يَلُوذُ إِلَى مَخَالِبِهِ وَ يَنْتَظِرُ مَا يُلْقَى إِلَيْهِ مِنْ فَضْلِ فَرِيسَتِهِ فَأَذْهَبْتَ دُنْيَاكَ وَ آخِرَتَكَ وَ لَوْ بِالْحَقِّ أَخَذْتَ أَدْرَكْتَ مَا طَلَبْتَ فَإِنْ يُمَكِّنِ اللَّهُ مِنْكَ وَ مِنِ ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَجْزِكُمَا بِمَا قَدَّمْتُمَا وَ إِنْ تُعْجِزَا وَ تَبْقَيَا فَمَا أَمَامَكُمَا شَرٌّ لَكُمَا وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه] الاحتجاج - . طبرسی آن را در آخر عنوان: (احتجاج علیّ علیه السلام علی معاویه فی جواب کتاب کتبه إلیه...) از کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۲، چاپ بیروت.

و سید رضی آن را در مختار ۳۹ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام کتاب نهج البلاغه روایت کرده است. - ،

نهج‌البلاغه: و از نامه امام علیه السّلام به عمرو بن عاص:

تو دین خود را پیرو دنیای کسی قرار دادی که گمراهی اش آشکار است، پرده اش دریده، و افراد بزرگوار در همنشینی با او لکّه دار، و در معاشرت با او به سبک مغزی متّهم می گردند.تو در پی او می روی، و چونان سگی گرسنه به دنبال پس مانده شکار شیر هستی، به بخشش او نظر دوختی که قسمت های اضافی شکارش را به سوی تو افکند، پس دنیا و آخرت خود را تباه کردی، در حالی که اگر به حق می پیوستی به خواسته های خود می رسیدی.اگر خدا مرا بر تو و پسر ابو سفیان مسلّط گرداند، سزای زشتی های شما را خواهم داد، اما اگر قدرت آن را نیافتم و باقی ماندید آنچه در پیش روی دارید برای شما بدتر است.با درود

**[ترجمه]

بیان

إلی الأبتر إشاره إلی قوله تعالی إِنَّ شانِئَکَ هُوَ الْأَبْتَرُ فإنه نزل فیه.

قال ابن أبی الحدید أما غی معاویه فلا ریب فی ظهور ضلاله و بغیه.

و أما مهتوک ستره فإنه کان کثیر الهزل و الخلاعه صاحب جلساء و سمار و معاویه لم یتوقر و لم یلزم قانون الرئاسه إلا منذ خرج علی أمیر المؤمنین و احتاج إلی الناموس و السکینه و إلا فقد کان فی أیام عثمان شدید التهتک موسوما بکل قبیح و کان فی أیام عمر یستر نفسه قلیلا منه إلا أنه کان یلبس الحریر و یشرب فی آنیه الذهب و الفضه و یرکب البغلات ذوات السروج المحلاه بها و علیها جلال الدیباج و الوشی و کان حینئذ شابا عنده نزق الصبا و أشر الشبیبه و سکر السلطان و الإمره و نقل الناس عنه فی کتب السیره أنه کان یشرب الخمر فی أیام عثمان بالشام فأما بعد وفاه أمیر المؤمنین علیه السلام و استقرار الأمر له فقد اختلف فیه فقیل إنه شرب الخمر فی سر و قیل لم یشرب و لا خلاف فی أنه سمع الغناء و طرب علیه و أعطی و وصل علیه أیضا.

و أما قوله یشین الکریم بمجلسه و یسفه الحلیم بخلطته فالأمر کذلک لأنه لم یکن فی مجلسه إلا شتم بنی هاشم و قذفهم و

التعرض بذكر الإسلام و الطعن عليه و إن أظهر الانتماء إليه.

ص: ۲۲۶

قوله عليه السلام كما وافق شن طَبَقَهَ قال فی مجمع الأمثال قال الشرقی بن القطامی کان رجل من دهاه العرب و عقلائهم يقال له شن فقال و الله لأطوفن حتی أجد امرأه مثلی فأتزوجها فبينما هو فی بعض مسير إذا رافقه رجل فی الطريق فسأله شن أين تريد فقال موضع كذا و كذا يريد القريه التی يقصدها شن فرافقه حتی إذا أخذا فی مسيرهما قال شن أ تحملنی أم أحملك فقال له الرجل يا جاهل أنا راكب و أنت راكب فكيف أحملك أم تحملنی.

فسكت عنه شن فسارا حتی إذا قربا من القريه إذا هما بزرع قد استحصد فقال أ تری هذا الزرع أكل أم لا فقال له الرجل يا جاهل تری نبتا مستحصدا فتقول أكل أم لا فسكت عنه شن حتی إذا دخلا القريه لقيتهما جنازه فقال شن أ تری صاحب هذا النعش حيا أم ميتا فقال الرجل ما رأيت أجهل منك جنازه تسأل عنها أ ميت صاحبهما أم حی فسكت عنه شن فأراد مفارقته فأبی الرجل أن يتركه حتی يسير به إلی منزله فمضی معه.

و كان للرجل بنت يقال لها طَبَقَهُ فلما دخل عليها أبوها سألته عن ضيفه فأخبرها بمرافقته إياه و شكا إليها جهله و حدثها بحديثه فقالت يا أبت ما هذا بجاهل أما قوله أ تحملنی أم أحملك فأراد أ تحدثنی أم أحدثك حتی نقطع طريقنا.

و أما قوله أ تری هذا الزرع أكل أم لا فإنما أراد هل باعه أهله فأكلوا ثمنه أم لا.

و أما قوله فی الجنازه فأراد هل ترك عقبا يحيا بهم ذكره أم لا.

فخرج الرجل فقعد مع شن فحادثه ساعه ثم قال أ تحب أن أفسر لك ما سألتنی عنه قال نعم ففسره فقال شن ما هذا من كلامك فأخبرنی من صاحبه فقال ابنه لی فخطبها إليه فزوجه و حملها إلی أهله فلما رأوها قالوا وافق شن طَبَقَهَ فذهبت مثلا يضرب للمتوافقين.

و قال الأصمعی هم قوم كان لهم وعاء أدم فتشنن فجعلوا له طبقا فوافقه

فقيل وافق شَنٌّ طَبَقَه.

و هكذا رواه أبو عبيده فى كتابه و فسره.

و قال ابن الكلبى طبقه قبيله من إياد كانت لا تطاق فوقعت بها شن ابن أقصى بن عبد القيس فانتصفت منها و أصابت فيها فضربتا مثلا للمتفقين فى الشده و غيرها قال الشاعر:

لقيت شن إياد بالقنا***طبقا وافق شن طبقه

فزاد المتأخرون فيه وافقه فاعتنقه انتهى.

و قال الجوهرى أنى يأنى أنيا و أنى و أناء أى حان و أنى تأنيه أيضا أدرك.

و فى بعض النسخ بالتاء.

و الحوايا الأمعاء و هو جمع حويه.

قوله عليه السلام أدركت أى من الدنيا بقدر كفايتك أو من الآخره.

قوله عليه السلام فإن يمكن الله المفعول محذوف أى يمكننى.

قوله عليه السلام و إن تعجزا أى غلبتما على فالمفعول محذوف أيضا.

و لنذكر هنا نسب هذا الأبتر لعنه الله و صاحبه الأكفر و بعض مثالبه و مثالب أبيه.

اعلم أن العاص بن وائل أباه كان من المستهزءين برسول الله صلى الله عليه و آله و الكاشفين له بالعداوه و الأذى و فيه و فى أصحابه نزل إِنَّا كَفَيْناكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ و لقب فى الإسلام بالأبتر لقوله سيموت هذا الأبتر غدا فينقطع ذكره يعنى رسول الله صلى الله عليه و آله و كان يشتم رسول الله صلى الله عليه و آله و يضع فى طريقه الحجاره ليعثر بها إذا خرج ليلا للطواف و هو أحد القوم الذين روّعوا زينب ابنه رسول الله صلى الله عليه و آله فى هودجها حتى أجهضت جنينا ميتا فلما بلغه صلى الله عليه و آله لعنهم.

و عمرو هجا رسول الله صلی الله علیه و آله هجاء کثیرا و کان یعلمه صبیان مکه فینشدونه و یصیحون برسول الله صلی الله علیه و آله إذا مر بهم رافعین أصواتهم بالهجاء فی وجهه فقال رسول الله صلی الله علیه و آله و هو یصلی بالحجر اللهم إن عمرو بن العاص هجانی و لست بشاعر فالعنه بعدد ما هجانی.

رواه عبد الحمید بن أبی الحدید عن الواقدی و غیره من أهل الحدیث (۱)

**[ترجمه]إلی الأبتر اشاره‌ای است به این کلام خداوند متعال: {دشمنت خود بی تبار خواهد بود} که درباره او نازل فرمود.

ابن ابی الحدید گوید: در خصوص گمراهی معاویه شکی در ظهور ضلالت و ستم او نیست.

پرده‌اش دریده به این سبب که او اهل شوخی و هرزگی دارای همنشینان و شب‌نشینان بود و معاویه وقار پیشه نکرد و به قانون ریاست ملزم نشد مگر بعد از خروجش علیه امیرمؤمنان و احتیاجش به آبرو و آرامش و گرنه در دوره عثمان، بسیار رسوا و موسوم به هر قبیحی بود و در ایام عمر اندکی خود را از او مخفی می‌کرد جز اینکه او حریر بر تن می‌کرد در ظروف طلایی و نقره‌ای می‌نوشید و بر استرهایی با زین‌های زینتی و دیبا و تزیین سوار می‌شود و در آن زمان جوانی بود که شور و نشاط جوانی، مستی سلطان و امارت با او بود و مردم در کتب سیره درباره او نقل کرده‌اند که در دوره عثمان در شام شراب می‌نوشید، اما بعد از وفات امیرمؤمنان علیه السّلام و استقرار امر برای او در مورد وی اختلاف است و گفته شده او در خفا شراب می‌نوشید و گفته شده: نمی‌نوشید اما اختلافی در این نیست که به آواز گوش می‌داد و بر آن به‌وجد می‌آمد و بر آن عطا و صله نیز می‌بخشید.

و این کلام او «فرد سخاوتمند در همنشینی با او لکه دار، و شخص بزرگوار در معاشرت با او به سبک مغزی متهم می‌گردد.»

و حقیقت چنین است زیرا در مجلس او جز نکوهش بنی هاشم، افترا زدن به آنان، و تعرض به ذکر اسلام و بدگویی درباره آن نبود گرچه وابستگی به اسلام را ابراز می‌کرد.

و این کلام او «کما وافق شن طبقه» در مجمع الامثال گوید شرقی بن قطامی گوید: مردی از زیرکان و عقلای عرب بود که شن خوانده می‌شد پس گفت: به خدا سوگند می‌گردم تا زنی مثل خود بیایم و با او ازدواج کنم و درحالی‌که در یکی از مسیرها بود مردی در راه با او همراه شد و شن از او سؤال کرد: قصد کجا داری؟ گفتم: فلان جا، و روستایی که مقصد شن بود را می‌خواست پس با او همراه شد تا زمانی‌که در مسیرشان رفتند، شن گفت: تو مرا سوار می‌کنی یا من تو را سوار کنم؟ مرد به او گفت: نادان من سواره هستم تو هم سواره هستی پس چگونه من تو را سوار کنم یا تو مرا سوار کنی؟ پس شن ساکت شد و حرکت کردند تا به آن روستا نزدیک شدند پس به کشته‌ای رسیدند که محصولش رسیده بود. پس سؤال کرد به نظرت این کشته خورده شده یا خیر؟ مرد به او گفت: گیاه رسیده می‌بینی و می‌گویی خورده شده یا خیر. و شن سکوت کرد تا اینکه وارد روستا شدند و با جنازه‌ای روبه‌رو شدند پس شن گفت: به نظرت صاحب این نعش زنده‌است یا مرده؟ مرد به او گفت: نادان‌تر از تو ندیدم جنازه است می‌پرسی صاحب آن مرده است یا زنده سپس سکوت کرد و خواست که از او جدا شود و مرد مانع از این شد که او را رها کند تا او را به منزلش ببرد پس با او همراه شد .

برای آن مرد دختری بود که طبقه نامیده می‌شد و چون پدرش بر او وارد شد از او درباره مهمانش سؤال کرد پس از همراهی‌اش با او به وی خبر داد و از نادانی او شکایت کرد و سخن او را برای وی بازگو کرد. پس دختر گفت: پدر او نادان نیست. این کلام او که «تو مرا سوار می‌کنی یا من تو را سوار کنم» یعنی تو با من صحبت می‌کنی یا من با تو صحبت کنم تا راهمان را کوتاه کنیم.

و این سخنش که «به نظرت این کشته خورده شده یا خیر، منظورش این است که صاحبان آن، آن را فروخته و قیمت آن را خورده‌اند یا خیر؟

سخنش درباره جنازه مقصودش این است که آیا فرزندانی دارد که به‌وسیله آنان یادش زنده ماند یا خیر.

پس مرد خارج شد و با شن نشست و ساعتی او صحبت کرد سپس گفت آیا دوست داری آنچه‌که از من سؤال کردی را برایت تفسیر کنم؟ گفت: بله، پس آن را تفسیر کرد. شن گفت: این سخن تو نیست بگو صاحب آن کیست؟ گفت: دخترم، پس او را از وی خواستگاری کرد پس مرد او را به همسری وی درآورد و شن او را نزد خویشان خود برد و زمانی‌که او را دیدند گفتند: وافق شن طبقه: پس مثلی شد برای دو امر موافق.

و اصمعی گوید: آنان قومی هستند که مشکی پوستین داشتند و پوسیده و برای آن سرپوشی گذاشتند پس با آن سازش یافت پس گفته شد: وافق شن طبقه و ابوعبیده در کتابش آن را چنین روایت و تفسیر کرده‌است.

و ابن کلبی گوید: طبقه قبیله‌ای از ایاد است که کسی را یارای مبارزه با ایشان نبود پس شن بن اقصی بن عبدالقیس با آنان درگیر شد و نیمی را از آن قبیله گرفت و از آن برخوردار شد، پس این دو مثلی برای دو امر موافق در شدت و غیر آن شدند. شاعر گوید:

لقیت شن أیاد بالقنا طبقاً وافق شن طبقه

و متأخران بر آن افزوده‌اند: با او موافق شد و او را پذیرفت. پایان.

و جوهری گوید: أنی یأنی أنیاً و أنی و أناء یعنی فرا رسید و أنی و تأنیه نیز یعنی رسید .

و در بعضی نسخه‌ها با تاء است. و الحوایا یعنی امعاء و احشاء و جمع حویه است.

و این سخن او «أدرکت» یعنی از دنیا به قدر کفایت یا از آخرت.

و این سخن اوعلیه السّلام «فإن یمکّن الله» مفعول محذوف است یعنی یمکّننی و این سخن او «تعجزا» یعنی بر من غلبه یافتید. و باز هم مفعول محذوف است.

و در اینجا نسب ابن ابتر که لعنت خدا بر او باد و رفیق کافرتر و برخی عیوب او و پدرش را ذکر می‌کنیم.

بـدان كه عاص بن وائل، پدر او از تمسـخر كنندگان رسول‌الله صـلّى الله عليه و آله و ابرازكنندگان دشـمنى و اذيت درباره او و ياران او بود. نزول «إِنَّا كَفَيْنَاكَ الْمُسْتَهْزِئِينَ» {كه ما [شر] ريشخندگران را از تو برطرف خواهيم كرد}، و به‌جهت اين سخنش: «اين بى‌تبار فردا خواهد مرد و نامش منقطع خواهد شد» منظورش رسول‌الله بود، در اسلام به ابتر ملقب شد و رسول‌الله صلّى الله عليه و آله را نكوهش مى‌كرد و در راهش سـنگ مى‌چيد تا زمانى‌كه شبانه براى طواف خارج مى‌شود با آن برخورد كند و او يكى از افرادى است كه زينب دختـر رسـول‌الله را در كجـاوه‌اش ترسانـد تـا اينكه جنينى مرده سـقط كرد و چون اين خـبر به او رسيد آنان را نفرين كرد.

و عمرو رسول‌الله صلّى الله عليه و آله را بسيار هجو كرد و آن را به كودكان مكه مى‌آموخت و آنها آن را مى‌خواندند و زمانى كه رسـول الله صـلّى الله عليه و آله بر آنـان گـذر مى‌كرد بـا صـداى بلنـد خطـاب به وى او را هجـو مى‌كردنـد، پس رسـول الله درحالى‌كه در اتاق نماز مى‌خوانـد فرمود: بارخـدايا عمرو بن عاص مرا هجو كرده است و من شاعر نيسـتم پس به تعـدادى كه مرا هجو كرده است او را نفرين كن .

عبدالحميد بن ابى الحديد از واقدى و ساير اهل حديث آن را روايت كرده است. - . آن را به دنبال حديث بعد در شرح مختار ۸۲ نهج البلاغه: ج۲ ص۴۵۶ چاپ جديد بيروت روايت كرده است. -

**[ترجمه]

«۵۱۶»

قَالَ وَ رَوَى أَهْلُ الْحَدِيثِ أَنَّ النَّضْرَ بْنَ الْحَارِثِ وَ عُقْبَةَ بْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ عَمَدُوا إِلَى سَلَى جَمَلٍ (۲)فَرَفَعُوهُ بَيْنَهُمْ وَ وَضَعُوهُ عَلَى رَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ هُوَ سَاجِدٌ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ فَسَالَ عَلَيْهِ فَصَبَرَ وَ لَمْ يَرْفَعْ رَأْسَهُ وَ بَكَى فِي سُجُودِهِ وَ دَعَا عَلَيْهِمْ فَجَاءَتِ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ عليها السلام وَ هِيَ بَاكِيَةٌ فَرَفَعَتْهُ عَنْهُ فَأَلْقَتْهُ وَ قَامَتْ عَلَى رَأْسِهِ وَ هِيَ بَاكِيَةٌ فَرَفَعَ رَأْسَهُ وَ قَالَ اللَّهُمَّ عَلَيْكَ بِقُرَيْشٍ قَالَهَا ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ رَافِعاً صَوْتَهُ إِنِّي مَظْلُومٌ فَانْتَصِرْ قَالَهَا ثَلَاثاً ثُمَّ قَامَ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ وَ ذَلِكَ بَعْدَ وَفَاةِ عَمِّهِ أَبِي طَالِبٍ بِشَهْرَيْنِ.

قَالَ: وَ لِشِدَّةِ عَدَاوَةِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَرْسَلَهُ أَهْلُ مَكَّةَ إِلَى النَّجَاشِيِّ لِيَطْرُدَ أَصْحَابَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله عَنْ بِلَادِهِ مُهَاجِرَةَ حَبَشَةَ وَ لِيَقْتُلَ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عِنْدَهُ إِنْ أَمْكَنَهُ فَكَانَ مِنْهُ فِي أَمْرِ جَعْفَرٍ هُنَاكَ مَا هُوَ مَشْهُورٌ فِي السِّيَرِ.

وَ قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ ذَكَرَ الزَّمَخْشَرِيُّ فِي كِتَابِ رَبِيعِ الْأَبْرَارِ قَالَ: كَانَتِ النَّابِغَةُ أُمُّ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ أَمَةً لِرَجُلٍ مِنْ عَنَزَةَ فَسُبِيَتْ فَاشْتَرَاهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جُدْعَانَ التَّيْمِيُّ بِمَكَّةَ فَكَانَتْ بَغِيّاً ثُمَّ أَعْتَقَهَا فَوَقَعَ عَلَيْهَا أَبُو لَهَبِ بْنُ عَبْدِ

۱- ۱ رواه مع ما يليه فى شرحه على المختار: ۸۲ من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۴۵۶ ط الحديث ببيروت.

٢- ٢ السلى على زنه بلى: غلاف الولد فى بطن أمه.

الْمُطَّلِبِ وَ أَمَيَّهُ بْنُ خَلَفٍ الْجُمَحِيُّ وَ هِشَامُ بْنُ الْمُغِيرَهِ الْمَخْزُومِيُّ وَ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَ الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ السَّهْمِيُّ فِي طُهْرٍ وَاحِدٍ فَوَلَدَتْ عَمْراً فَادَّعَاهُ كُلُّهُمْ فَحُكِّمَتْ أُمُّهُ فِيهِ فَقَالَتْ هُوَ مِنَ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ وَ ذَلِكَ لِأَنَّ الْعَاصَ بْنَ وَائِلٍ كَانَ يُنْفِقُ عَلَيْهَا كَثِيراً قَالُوا وَ كَانَ أَشْبَهَ بِأَبِي سُفْيَانَ.

قَالَ وَ رَوَى أَبُو عُبَيْدَهَ مَعْمَرُ بْنُ الْمُثَنَّى فِي كِتَابِ الْأَنْسَابِ أَنَّ عَمْراً اخْتَصَمَ فِيهِ يَوْمَ وِلَادَتِهِ رَجُلَانِ أَبُو سُفْيَانَ بْنُ حَرْبٍ وَ الْعَاصُ بْنُ وَائِلٍ فَقِيلَ لِتَحْكُمْ أُمُّهُ فَقَالَتْ أُمُّهُ إِنَّهُ مِنَ الْعَاصِ بْنِ وَائِلٍ فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ أَمَا إِنِّي لَا أَشُكُّ أَنِّي وَضَعْتُهُ فِي رَحِمِ أُمِّهِ فَأَبَتْ إِلَّا الْعَاصَ فَقِيلَ لَهَا أَبُو سُفْيَانَ أَشْرَفُ نَسَباً فَقَالَتْ إِنَّ الْعَاصَ بْنَ وَائِلٍ كَثِيرُ النَّفَقَهِ عَلَيَّ وَ أَبُو سُفْيَانَ شَحِيحٌ فَفِي ذَلِكَ يَقُولُ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ لِعَمْرِو بْنِ الْعَاصِ حَيْثُ هَجَاهُ مُكَافِئاً لَهُ عَنْ هَجَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله:

أَبُوكَ أَبُو سُفْيَانَ لَا شَكَّ قَدْ بَدَتْ***لَنَا فِيكَ مِنْهُ بَيِّنَاتُ الدَّلَائِلِ

فَفَاخِرْ بِهِ إِمَّا فَخَرْتَ فَلَا تَكُنْ***تُفَاخِرُ بِالْعَاصِ الْهَجِينِ بْنِ وَائِلٍ

وَ إِنَّ الَّتِي فِي ذَاكَ يَا عَمْرُو حُكِّمَتْ***فَقَالَتْ رَجَاءً عِنْدَ ذَاكَ لِنَائِلٍ

مِنَ الْعَاصِ عَمْرٌو تُخْبِرُ النَّاسَ كُلَّمَا***تَجَمَّعَتِ الْأَقْوَامُ عِنْدَ الْمَحَافِلِ

وَ رَوَى ابْنُ عَبْدِ الْبَرِّ فِي الْإِسْتِيعَابِ (۱)عَنِ ابْنِ الْكَلْبِيِّ فِي كِتَابِهِ فِي أَخْبَارِ صِفِّينَ: أَنَّ بُسْرَ بْنَ أَرْطَاهَ بَارَزَ عَلِيّاً عليه السلام يَوْمَ صِفِّينَ فَطَعَنَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْكَشَفَ لَهُ فَكَفَّ عَنْهُ كَمَا عَرَضَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ مَعَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ وَ لَهُمْ فِيهَا أَشْعَارٌ مَذْكُورَهٌ فِي مَوْضِعِهَا مِنْ ذَلِكَ الْكِتَابِ مِنْهَا فِيمَا ذَكَرَ ابْنُ الْكَلْبِيِّ وَ الْمَدَائِنِيُّ قَوْلَ الْحَارِثِ بْنِ النَّضْرِ السَّهْمِي:

أَ فِي كُلِّ يَوْمٍ فَارِسٌ لَيْسَ يَنْتَهِي***وَ عَوْرَتُهُ وَسْطَ الْعَجَاجِهِ بَادِيَهٌ

يَكُفُّ لَهَا عَنْهُ عَلِيٌّ سِنَانَهُ***وَ يَضْحَكُ مِنْهُ فِي الْخَلَاءِ مُعَاوِيَهُ

۱- ۱ الحديث موجود فى آخر ترجمه بسر بن أرطاه من كتاب الاستيعاب بهامش الإصابه: ج ۱، ص ۱۶۱. و فى شرح نهج البلاغه لابن أبى الحديد، ج ۶، ص ۳۱۶، و فيه: الخيل المغيره صبحه.

بَدَتْ أَمْسِ مِنْ عَمْرٍو فَقَنَّعَ رَأْسَهُ***وَ عَوْرَهُ بُسْرٍ مِثْلُهَا حَذْوَ حَاذِيَهٍ

فَقُولَا لِعَمْرٍو ثُمَّ بُسْرٍ أَ لَا انْظُرَا***سَبِيلَكُمَا لَا تَلْقَيَا اللَّيْثَ ثَانِيَهً

وَ لَا تَحْمَدَا إِلَّا الْحَيَا وَ خُصَاكُمَا***هُمَا كَانَتَا وَ اللَّهِ لِلنَّفْسِ وَاقِيَهٌ

وَ لَوْلَاهُمَا لَمْ تَنْجُوَا مِنْ سِنَانِهِ*** وَ تِلْکَ بِمَا فِيهَا عَنِ الْعَوْدِ نَاهِيَهٌ

مَتَى تَلْقَيَا الْخَيْلَ الْمَشِيخَهَ صُحْبَهً (۱)***وَ فِيهَا عَلِيٌّ فَاتْرُكَا الْخَيْلَ نَاحِيَهً

وَ كُونَا بَعِيداً حَيْثُ لَا يَبْلُغُ الْقَنَا***نُحُورَكُمَا إِنَّ التَّجَارِبَ كَافِيَهٌ

وَ رُوِيَ أَنَّ مُعَاوِيَهَ قَالَ لِبُسْرٍ بَعْدَ ذَلِکَ وَ كَانَ يَضْحَکُ لَا عَلَيْکَ يَا بُسْرُ ارْفَعْ طَرْفَکَ وَ لَا تَسْتَحْيِ فَلَکَ بِعَمْرٍو أُسْوَهٌ وَ قَدْ أَرَاکَ اللَّهُ مِنْهُ وَ أَرَاهُ مِنْکَ فَصَاحَ فَتًى مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ وَيْلَكُمْ يَا أَهْلَ الشَّامِ أَ مَا تَسْتَحْيُونَ لَقَدْ عَلَّمَكُمْ عَمْرٌو كَشْفَ الْأَسْتَارِ ثُمَّ أَنْشَدَ الْأَبْيَاتَ وَ رُوِيَ أَنَّهُ قَالَ مُعَاوِيَهُ لِعَمْرٍو يَوْماً بَعْدَ اسْتِقْرَارِ خِلَافَتِهِ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَا أَرَاکَ إِلَّا وَ يَغْلِبُنِي الضَّحِکُ قَالَ بِمَا ذَا قَالَ أَذْكُرُ يَوْمَ حَمَلَ عَلَيْکَ أَبُو تُرَابٍ فِي صِفِّينَ فَأَزْرَيْتَ نَفْسَکَ فَرَقاً مِنْ شَبَا سِنَانِهِ وَ كَشَفْتَ سَوْأَتَکَ لَهُ فَقَالَ عَمْرٌو أَنَا مِنْکَ أَشَدُّ ضَحِكاً إِنِّي لَأَذْكُرُ يَوْمَ دَعَاکَ إِلَى الْبِرَازِ فَانْتَفَخَ سَحْرُکَ وَ رَبَا لِسَانُکَ فِي فَمِکَ وَ غَصِصْتَ بِرِيقِکَ وَ ارْتَعَدَتْ فَرَائِصُکَ وَ بَدَا مِنْکَ مَا أَكْرَهُ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ بَعْدَ مَا جَرَى بَيْنَهُمَا الْجُبْنُ وَ الْفِرَارُ مِنْ عَلِيٍّ لَا عَارَ عَلَى أَحَدٍ فِيهِمَا وَ كَانَ بُسْرٌ مِمَّنْ يَضْحَکُ مِنْ عَمْرٍو فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُ لَا مَحِيصَ حَذَا حَذْوَهُ وَ صَارَ مَضْحَكَهً لَهُ أَيْضاً-.

وَ رَوَى ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ عَنِ الْبَلاذُرِيِّ فِي كِتَابِ أَنْسَابِ الْأَشْرَافِ قَالَ: قَامَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ بِالْمَوْسِمِ فَأَطْرَى مُعَاوِيَهَ وَ بَنِي أُمَيَّهَ وَ تَنَاوَلَ بَنِي هَاشِمٍ وَ ذَكَرَ مَشَاهِدَهُ بِصِفِّينَ وَ يَوْمِ أَبِي مُوسَى فَقَامَ إِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ يَا عَمْرُو إِنَّکَ بِعْتَ دِينَکَ مِنْ مُعَاوِيَهَ فَأَعْطَيْتَهُ مَا فِي يَدِکَ وَ مَنَّاکَ مَا فِي يَدِ غَيْرِهِ فَكَانَ الَّذِي أَخَذَ مِنْکَ فَوْقَ الَّذِي أَعْطَاکَ وَ كَانَ الَّذِي أَخَذْتَ مِنْهُ دُونَ الَّذِي أَعْطَيْتَهُ وَ كُلٌّ رَاضٍ بِمَا

۱- ۱ و في شرح النهج لابن أبي الحديد، ج ۶، ص ۳۱۷: المغيره صبحه.

أَخَذَ وَ أَعْطَى فَلَمَّا صَارَتْ مِصْرُ فِي يَدِكَ تَتَبَّعَكَ بِالنَّقْضِ عَلَيْكَ وَ التَّعَقُّبِ لِأَمْرِكَ ثُمَّ بِالْعَزْلِ لَكَ حَتَّى لَوْ أَنَّ نَفْسَكَ فِي يَدِكَ لَأَرْسَلْتَهَا وَ ذَكَرْتَ يَوْمَكَ مَعَ أَبِي مُوسَى فَلَا أَرَاكَ فَخَرْتَ إِلَّا بِالْغَدْرِ وَ لَا مَنَنْتَ إِلَّا بِالْفُجُورِ وَ الْغِشِّ وَ ذَكَرْتَ مَشَاهِدَكَ بِصِفِّينَ فَوَ اللَّهِ مَا ثَقُلَتْ عَلَيْنَا وَطْأَتُكَ وَ لَا نَكَأَتْ فِينَا جُرْأَتُكَ وَ لَقَدْ كُنْتَ فِيهَا طَوِيلَ اللِّسَانِ قَصِيرَ الْبَنَانِ آخِرَ الْحَرْبِ إِذَا أَقْبَلَتْ وَ أَوَّلَهَا إِذَا أَدْبَرَتْ لَكَ يَدَانِ يَدٌ لَا تَقْبِضُهَا عَنْ شَرٍّ وَ يَدٌ لَا تَبْسُطُهَا إِلَى خَيْرٍ وَ وَجْهَانِ وَجْهٌ مُونِسٌ وَ وَجْهٌ مُوحِشٌ وَ لَعَمْرِي مَنْ بَاعَ دِينَهُ بِدُنْيَا غَيْرِهِ لَحَرِيٌّ حُزْنُهُ عَلَى مَا بَاعَ وَ أَمَا إِنَّ لَكَ بَيَاناً وَ لَكِنْ فِيكَ خَطَلٌ وَ إِنَّ لَكَ لَرَأْياً وَ لَكِنْ فِيكَ فَشَلٌ وَ إِنَّ أَصْغَرَ عَيْبٍ فِيكَ لَأَعْظَمُ عَيْبٍ فِي غَيْرِكَ.

ص: ۲۳۲

**[ترجمه]گوید: و اهل حدیث روایت کرده‌اند که نضر بن حارث و عقبه بن ابو معیط و عمرو بن عاص بچه‌دان شتری در دست گرفتند و آن را میان خود بالا بردند و بر سر رسول الله صلّی الله علیه و آله قرار دادند درحالی‌که او در حیاط کعبه در سجده بود بر او سرازیر شد، صبر کرد و سر بلند نکرد و در سجده‌اش گریست و آنان را نفرین کرد. دخترش فاطمه گریان آمد و آن را از وی برداشت و کناری انداخت و به تمیز کردن سرش مشغول شد و درحالی‌که گریه می‌کرد، و پیامبر سر بلند کرد و فرمود: بارخدایا قریش را به تو می‌سپارم و این جمله را سه مرتبه تکرار کرد. سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: من مظلوم هستم پس یاری‌ام کن و این را نیز سه مرتبه تکرار کرد. سپس برخاست و وارد منزلش شد. ای واقعه دو ماه بعد از وفات عمویش ابوطالب بود.

راوی گوید: به جهت شدت دشمنی عمرو بن عاص با رسول الله صلّی الله علیه و آله اهالی مکه او را به سوی نجاشی فرستادند تا اصحاب رسول الله صلّی الله علیه و آله را از سرزمینش مهاجره حبشه بیرون کند و جعفر بن ابی طالب را اگر ممکن شد در حضورش به قتل برساند. اما در خصوص امر جعفر امری رخ داد که در سره‌ها مشهور است.

ابن ابی الحدید گوید: زمخشری در کتاب ربیع الأبرار گوید: نابغه مادر عمرو بن عاص کنیز مروی از عنزه بود پس اسیر شد و عبدالله بن جذعان تیمی در مکه او را که زناکار بود خرید سپس او را آزاد کرد و ابولهب بن عبدالمطلب، امیه بن خلف جمحی، هشام بن مغیره مخزومی، ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل سهمی در یک دوره طهارت واحد با او همبستر شدند و عمرو زاده شد. هر یک از آنها مدعی او شدند پس مادرش درباره او حکم داد و گفت او از عاص بن وائل است و این بدان جهت بود که عاص بن وائل بر او بسیار هزینه می‌کرد. و گفتند: به ابوسفیان شبیه‌تر است.

گوید: ابوعبیده معمر بن مثنی در کتاب انساب روایت کرد که در روز ولادت عمرو دو مرد نزاع کردند: ابوسفیان بن حرب و عاص بن وائل، پس گفته شد: باید مادرش داوری کند و مادرش گفت: او از عاص بن وائل است. ابوسفیان گفت: اما من تردیدی ندارم که من او را در رحم مادرش گذاشتم اما او غیر عاص را رد کرد. پس به او گفته شد: نسب ابوسفیان شریف‌تر است، پاسخ داد: عاص بن وائل بسیار خرج می‌کند اما ابوسفیان خسیس است. و در این‌باره حسان بن ثابت به عمرو بن عاص آنجا که در پاسخ به هجو او از رسول‌الله، او را هجا گفت می‌گوید:

أبوك أبو سفيان لا شكّ قد بدت لنا فيك منه بينات الدلائل

ففاخر به إمّا فخرت فلاتكن تفاخر بالعاص الهجين بن وائل

وإنّ التى فى ذاك ياعمرو حكمت فقالت رجاء عند ذاك لنائل

من العاص عمرو تخبر الناس كلّما تجمّعت الأقوام عند المحافل

ــ تردیدی نیست که پدر تو ابوسفیان است، دلائلی روشن از او در تو بر ما نمایان شده‌است.

ــ پس به او فخر کن اگر فخر فروختی، و به عاص بن وائل فرومایه افتخار نکن.

ـ و زنی که درباره آن داوری کردی ای عمرو داوری کرد و به امید آنچه‌که نزد آن می‌یابد گفت:

ـ عمرو از عاص است هرگاه اقوام در محافل اجتماع می‌کنند مردم را خبر می‌دهد.

و ابن عبدالبر در الاستیعاب - . این حدیث در پایان زندگی‌نامه بسر بن أرطاه از کتاب الاستیعاب در حاشیه الإصاه: ج۱، ص ۱۶۱ و در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج۶، ص ۳۱۶ موجود است. - از ابن کلبی در کتابش فی اخبار صفین روایت کرد که بسر بن أرط در روز صفین با علی علیه السّلام هماورد شد پس علی علیه السّلام بر او ضربه زد پس او عورت خویش نمایان ساخت و امام از او دست کشید چنانکه نظیر آن با عمرو بن عاص برایش رخ داده بود. گوید و درباره آن برای آنان اشعاری است که در محل آن در آن کتاب مذکور است.

از جمله آن، در اثنای آنچه‌که ابن کلبی و مدائنی ذکر کرده‌اند گفته حادث بن نضر سهمی است:

أفی کلّ یوم فارس لیس ینتهی و عورته وسط العجاجه بادیه

یکفّ لها عنه علیّ سنانه و یضحک منه فی الخلاء معاویه

بدت أمس من عمرو فقنّع رأسه و عوره بسر مثلها حذو حاذیه

فقولا لعمرو ثمّ بسر ألا انظرا سبیلکما لا تلقیا اللیث ثانیه

و لا تحمدا إلا الحیا و خصاکما هما کانتا و الله للنفس واقیه

و لو لاهما لم تنجوا من سنانه و تلک بما فیها عن العود ناهیه

متی تلقیا المشیخه صحبه و فیها علیّ فاترکا الخیل ناحیه

و کونا بعیداً حیث لایبلغ القنا نحورکما إنّ التجارب کافیه

آیا در هر روزی سواری است، پایانی ندارد، و عورت او در میانه گرد و غبار نمایان است.

بدان جهت علی نیزه خویش از او باز می‌دارد و معاویه در خلوت بر او خنده می‌کند.

دیروز از عمرو نمایان شد و نقاب بر سر کرد و عورت بسر مثل آن بود و پا جای پای او نهاد.

پس به عمرو سپس بسر بگویید به مسیر خود بنگرید که بار دیگر با شیر روبه‌رو نگردید.

و جز حیا و احلیل خویش را نستایید که آن دو به خدا سوگند حافظ جان است.

و اگر آن دو نبودند از نیزه او نجات نمی‌یافتید و آن با آنچه که در بردارد از بازگشت به آن نهی می‌کند .

هرگاه سوارانی سالخورده از اصحاب دیدید و در آن علی بود پس سواران را به جانبی ترک کنید.

به‌گونه‌ای دور باشید که نیزه به سینه‌های شما اصابت نکند که تجربه‌ها کافی است.

و روایت است که معاویه پس از آن ماجرا درحالی‌که می‌خندید به بسر گفت: شماتتی بر تو نیست ای بسر نگاهت را بالا بگیر و شرمگین مباش که عمرو برای تو الگویی است و خداوند آن را از او به تو و از تو به او نشان داده است.

و جوانی از اهالی کوفه فریاد زد: وای بر شما ای شامیان آیا شرم نمی کنید، عمرو برهنه کردن باسن‌ها _ عورت _ را به شما آموخت، سپس ابیاتی را قرائت کرد.

و روایت است که معاویه روزی بعداز استقرار خلافتش به عمرو گفت: ای عبدالله تو را نمی بینم مگر اینکه خنده بر من غالب می شود. گفت: چرا؟ گفت: روزی را به یاد می آورم که ابوتراب در صفین بر تو حمله کرد و برای رهایی از نوک نیزه او، خود را خوار کردی و عورتت را برای او نمایان ساختی. پس عمرو گفت: مرا بیش از تو خنده آید، من روزی را به یاد می آورم که تو را به هماوردی فراخواند، پس رگ های گردنت باد کرد و زبانت در دهانت جانگرفت و آب دهانت در گلویت گیر کرد و چهار ستونت لرزید و آنچه که نمی پسندم از تو نمایان شد. پس معاویه بعداز آنچه که میان آن دو گذشت، گفت: در ترس و فرار از علی ننگی بر کسی نیست.

و بسر از جله کسانی بود که عمرو را تمسخر می کرد، پس زمانی که دانست گزیری نیست راه او درپیش گرفته، او نیز مضحکه ای برای وی شد.

و ابن ابی الحدید از بلاذری در کتاب انساب الأشراف روایت کرد: عمرو بن عاص در موسم به پاخاست و معاویه و بنی امیه را تمجید کرد و به بنی هاشم پرداخت و دیده هایش از صفین و روز ابوموسی اشعری را ذکر کرد. پس ابن عباس به سوی او برخاست و گفت: ای عمرو، تو دینت را در ازای معاویه فروخته ای و آنچه که در دستت است را به او داده ای و او تو را به آنچه که در دست غیر اوست امیدوار کرده است و آنچه که از تو گرفته است فراتر از چیزی است که به تو بخشیده است و آنچه که از او گرفته ای کمتر از چیزی است که به او داده ای و هرکدام به آنچه که داده و گرفته‌اند، راضی هستند. پس زمانی که مصر در دستان تو قرار گرفت، تو را با نقض تو و پیگیری امرت، سپس عزلت دنبال می کند تا اینکه اگر جانت نیز در دستت بود آن را رها می کنی. روزت همراه با ابوموسی را یاد کردی، پس می بینیم که فقط به حیله افتخار می کنی و فقط به فجور و دغل توجه می کنی و دیده هایت از صفین را یاد کردی، به خدا سوگند فشارت بر ما سنگینی نکرد و جرأت ما را زخمی نکرد و در آن، زمانی که پایان جنگ نزدیک می شد و ابتدای آن سپری می شد، زبانی دراز و دستی کوتاه داشتی. برای تو دو دست است، دستی که از شر باز نمی داری و دستی که به خیر نمی گشایی، و دو چهره داری، چهره ای مأنوس و چهره ای وحشتناک. و به جانم سوگند هرکه دینش را به دنیای غیر خود بفروشد، اندوهش برآنچه فروخته است، شایسته است. به هوش باش که برای تو بیانی است، اما در تو یاوه ای است، و برای تو اندیشه ای است اما در تو شکستی است و

کوچک ترین عیب تو، بزرگ ترین عیب سایرین است .

**[ترجمه]

باب ۱۹ باب نادر

الأخبار

«۵۱۷»

(۱)فس، تفسير القمی الْحُسَيْنُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ السُّكَيْنِيُّ عَنْ أَبِی سَعِيدٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هَارُونَ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: لَمَّا بَلَغَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمْرُ مُعَاوِيَهَ وَ أَنَّهُ فِی مِائَهِ أَلْفٍ قَالَ مِنْ أَیِّ الْقَوْمِ قَالُوا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ عليه السلام لَا تَقُولُوا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ لَكِنْ قُولُوا مِنْ أَهْلِ الشُّومِ وَ هُمْ مِنْ أَبْنَاءِ مِصْرٍ لُعِنُوا عَلی لِسانِ داوُدَ فَ جَعَلَ مِنْهُمُ الْقِرَدَهَ وَ الْخَنَازِيرَ ثُمَّ كَتَبَ إِلَی مُعَاوِيَهَ لَا تَقْتُلِ النَّاسَ بَيْنِی وَ بَيْنَكَ وَ لَكِنْ هَلُمَّ إِلَی الْمُبَارَزَهِ فَإِنْ أَنَا قَتَلْتُكَ فَإِلَی النَّارِ أَنْتَ وَ يَسْتَرِيحُ النَّاسُ مِنْكَ وَ مِنْ ضَلَالَتِكَ وَ إِنْ قَتَلْتَنِی فَأَنَا إِلَی الْجَنَّهِ وَ يُغْمَدُ عَنْكَ السَّيْفُ الَّذِی لَا يَسَعُنِی غِمْدُهُ حَتَّی أَرُدَّ مَكْرَكَ وَ بِدْعَتَكَ وَ أَنَا الَّذِی ذَكَرَ اللَّهُ اسْمَهُ فِی التَّوْرَاهِ وَ الْإِنْجِيلِ بِمُوَازَرَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله وَ أَنَا أَوَّلُ مَنْ بَايَعَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله تَحْتَ الشَّجَرَهِ فِی قَوْلِهِ تَعَالَی لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ فَلَمَّا قَرَأَ مُعَاوِيَهُ كِتَابَهُ وَ عِنْدَهُ جُلَسَاؤُهُ قَالُوا قَدْ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَنْصَفَكَ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ وَ اللَّهِ مَا أَنْصَفَنِی وَ اللَّهِ لَأَرْمِيَنَّهُ بِمِائَهِ أَلْفِ سَيْفٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَصِلَ إِلَیَّ وَ وَ اللَّهِ مَا أَنَا مِنْ رِجَالِهِ وَ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله يَقُولُ وَ اللَّهِ يَا عَلِیُّ لَوْ بَارَزَكَ أَهْلُ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ لَقَتَلْتَهُمْ أَجْمَعِينَ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَا يَحْمِلُكَ يَا مُعَاوِيَهُ عَلَی قِتَالِ مَنْ تَعْلَمُ وَ تُخْبِرُ

۱- ۵۱۷- تفسير علیّ بن إبراهيم فی ذيل الآيه ۷ من سوره الشوری «فَرِيقٌ فِی الْجَنَّهِ وَ فَرِيقٌ فِی السَّعِيرِ».

فِيهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ بِمَا تُخْبِرُ مَا أَنْتَ وَ نَحْنُ فِي قِتَالِهِ إِلَّا عَلَى الضَّلَالَهِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ إِنَّمَا هَذَا بَلَاغٌ مِنَ اللَّهِ وَ مَا اسْتَطَعْتُ وَ اللَّهِ مَا أَسْتَطِيعُ أَنَا وَ أَصْحَابِي رَدَّ ذَلِكَ حَتَّى يَكُونَ مَا هُوَ كَائِنٌ قَالَ وَ بَلَغَ ذَلِكَ مَلِكَ الرُّومِ وَ أُخْبِرَ أَنَّ رَجُلَيْنِ قَدْ خَرَجَا يَطْلُبَانِ الْمُلْكَ فَسَأَلَ مِنْ أَيْنَ خَرَجَا فَقِيلَ لَهُ رَجُلٌ بِالْكُوفَهِ وَ رَجُلٌ بِالشَّامِ قَالَ فَأَمَرَ الْمَلِكُ وُزَرَاءَهُ فَقَالَ تَخَلَّلُوا هَلْ تُصِيبُونَ مِنْ تُجَّارِ الْعَرَبِ مَنْ يَصِفُهُمَا لِي فَأُتِيَ بِرَجُلَيْنِ مِنْ تُجَّارِ الشَّامِ وَ رَجُلَيْنِ مِنْ تُجَّارِ مَكَّهَ فَسَأَلَهُمْ عَنْ صِفَتِهِمَا فَوَصَفُوهُمَا لَهُ ثُمَّ قَالَ لِخُزَّانِ بُيُوتِ خَزَائِنِهِ أَخْرِجُوا إِلَيَّ الْأَصْنَامَ فَأَخْرَجُوهَا فَنَظَرَ إِلَيْهَا فَقَالَ الشَّامِيُّ ضَالٌّ وَ الْكُوفِيُّ هَادٍ ثُمَّ كَتَبَ إِلَى مُعَاوِيَهَ أَنِ ابْعَثْ إِلَيَّ أَعْلَمَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ كَتَبَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنِ ابْعَثْ إِلَيَّ أَعْلَمَ أَهْلِ بَيْتِكَ فَأَسْمَعَ مِنْهُمَا ثُمَّ أَنْظُرَ فِي الْإِنْجِيلِ كِتَابِنَا ثُمَّ أُخْبِرَكُمَا مَنْ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ وَ خَشِيَ عَلَى مُلْكِهِ فَبَعَثَ مُعَاوِيَهُ يَزِيدَ ابْنَهُ وَ بَعَثَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْحَسَنَ ابْنَهُ عليه السلام فَلَمَّا دَخَلَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى الْمَلِكِ أَخَذَ بِيَدِهِ وَ قَبَّلَهَا ثُمَّ قَبَّلَ رَأْسَهُ ثُمَّ دَخَلَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَجْعَلْنِي يَهُودِيّاً وَ لَا نَصْرَانِيّاً وَ لَا مَجُوسِيّاً وَ لَا عَابِداً لِلشَّمْسِ وَ الْقَمَرِ وَ لَا الصَّنَمِ وَ الْبَقَرِ وَ جَعَلَنِي حَنِيفاً مُسْلِماً وَ لَمْ يَجْعَلْنِي مِنَ الْمُشْرِكِينَ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ثُمَّ جَلَسَ لَا يَرْفَعُ بَصَرَهُ فَلَمَّا نَظَرَ مَلِكُ الرُّومِ إِلَى الرَّجُلَيْنِ أَخْرَجَهُمَا ثُمَّ فَرَّقَ بَيْنَهُمَا ثُمَّ بَعَثَ إِلَى يَزِيدَ فَأَحْضَرَهُ ثُمَّ أَخْرَجَ مِنْ خَزَائِنِهِ ثَلَاثَمِائَهٍ وَ ثَلَاثَهَ عَشَرَ صُنْدُوقاً فِيهَا تَمَاثِيلُ الْأَنْبِيَاءِ وَ قَدْ زُيِّنَتْ بِزِينَهِ كُلِّ نَبِيٍّ مُرْسَلٍ فَأَخْرَجَ صَنَماً فَعَرَضَهُ عَلَى يَزِيدَ فَلَمْ يَعْرِفْهُ ثُمَّ عَرَضَ عَلَيْهِ صَنَمٌ صَنَمٌ فَلَا يَعْرِفُ مِنْهَا شَيْئاً وَ لَا يُجِيبُ مِنْهَا بِشَيْءٍ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ أَرْزَاقِ الْخَلَائِقِ وَ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْنَ تَجْتَمِعُ وَ عَنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ أَيْنَ تَكُونُ إِذَا مَاتُوا فَلَمْ يَعْرِفْ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً

ص: ۲۳۴

ثُمَّ دَعَا الْمَلِکُ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ عليهما السلام فَقَالَ إِنَّمَا بَدَأْتُ بِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَهَ كَيْ يَعْلَمَ أَنَّکَ تَعْلَمُ مَا لَا يَعْلَمُ وَ يَعْلَمُ أَبُوکَ مَا لَا يَعْلَمُ أَبُوهُ فَقَدْ وُصِفَ لِی أَبُوکَ وَ أَبُوهُ وَ نَظَرْتُ فِی الْإِنْجِيلِ فَرَأَيْتُ فِيهِ مُحَمَّداً رَسُولَ اللَّهِ صلی الله عليه و آله وَ الْوَزِيرَ عَلِيّاً عليه السلام وَ نَظَرْتُ فِی الْأَوْصِيَاءِ فَرَأَيْتُ فِيهَا أَبَاکَ وَصِيَّ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ سَلْنِی عَمَّا بَدَا لَکَ فِيمَا تَجِدُهُ فِی الْإِنْجِيلِ وَ عَمَّا فِی التَّوْرَاهِ وَ عَمَّا فِی الْقُرْآنِ أُخْبِرْکَ بِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَدَعَا الْمَلِکُ بِالْأَصْنَامِ فَأَوَّلُ صَنَمٍ عُرِضَ عَلَيْهِ فِی صِفَهِ الْقَمَرِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام فَهَذِهِ صِفَهُ آدَمَ أَبِی الْبَشَرِ ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ آخَرُ فِی صِفَهِ الشَّمْسِ فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام هَذِهِ صِفَهُ حَوَّاءَ أُمِّ الْبَشَرِ ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ آخَرُ فِی صِفَهٍ حَسَنَهٍ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ شَيْثِ بْنِ آدَمَ وَ كَانَ أَوَّلَ مَنْ بُعِثَ وَ بَلَغَ عُمُرُهُ فِی الدُّنْيَا أَلْفَ سَنَهٍ وَ أَرْبَعِينَ عَاماً ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ صَنَمٌ آخَرُ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ نُوحٍ صَاحِبِ السَّفِينَهِ وَ كَانَ عُمُرُهُ أَلْفاً وَ أَرْبَعَمِائَهِ سَنَهٍ وَ لَبِثَ فِی قَوْمِهِ أَلْفَ سَنَهٍ إِلَّا خَمْسِينَ عاماً ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ صَنَمٌ آخَرُ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ إِبْرَاهِيمَ عليه السلام عَرِيضُ الصَّدْرِ طَوِيلُ الْجَبْهَهِ ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ صَنَمٌ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ إِسْرَائِيلَ وَ هُوَ يَعْقُوبُ ثُمَّ أُخْرِجَ إِلَيْهِ صَنَمٌ آخَرُ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ إِسْمَاعِيلَ ثُمَّ أُخْرِجَ إِلَيْهِ صَنَمٌ آخَرُ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ يُوسُفَ بْنِ يَعْقُوبَ بْنِ إِسْحَاقَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ صَنَمٌ آخَرُ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ مُوسَی بْنِ عِمْرَانَ وَ كَانَ عُمُرُهُ مِائَتَيْنِ وَ أَرْبَعِينَ سَنَهً وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ إِبْرَاهِيمَ خَمْسُمِائَهِ عَامٍ ثُمَّ أُخْرِجَ إِلَيْهِ صَنَمٌ آخَرُ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ دَاوُدَ صَاحِبِ الْحَرْبِ ثُمَّ أُخْرِجَ إِلَيْهِ صَنَمٌ آخَرُ فَقَالَ هَذِهِ صِفَهُ شُعَيْبٍ ثُمَّ زَكَرِيَّا ثُمَّ يَحْيَی ثُمَّ عِيسَی بْنِ مَرْيَمَ رُوحِ اللَّهِ وَ كَلِمَتِهِ وَ كَانَ عُمُرُهُ فِی الدُّنْيَا ثَلَاثاً وَ ثَلَاثِينَ سَنَهً ثُمَّ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ يَهْبِطُ إِلَی الْأَرْضِ بِدِمَشْقَ وَ هُوَ الَّذِی يَقْتُلُ الدَّجَّالَ ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ صَنَمٌ صَنَمٌ فَيُخْبِرُ بِاسْمِ نَبِيٍّ نَبِيٍّ ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ الْأَوْصِيَاءُ وَ الْوُزَرَاءُ فَكَانَ يُخْبِرُ بِاسْمِ وَصِيٍّ وَصِيٍّ وَ وَزِيرٍ وَزِيرٍ ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ أَصْنَامٌ بِصِفَهِ الْمُلُوكِ فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام

هَذِهِ أَصْنَامٌ لَمْ نَجِدْ صِفَتَهَا فِي التَّوْرَاةِ وَ لَا فِي الْإِنْجِيلِ وَ لَا فِي الزَّبُورِ وَ لَا فِي الْقُرْآنِ فَلَعَلَّهَا مِنْ صِفَةِ الْمُلُوكِ فَقَالَ الْمَلِكُ أَشْهَدُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ أَنَّكُمْ قَدْ أُعْطِيتُمْ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ وَ عِلْمَ التَّوْرَاةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الزَّبُورِ وَ صُحُفِ إِبْرَاهِيمَ وَ أَلْوَاحِ مُوسَى ثُمَّ عُرِضَ عَلَيْهِ صَنَمٌ يَلُوحُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً فَقَالَ لَهُ الْمَلِكُ مَا يُبْكِيكَ فَقَالَ هَذِهِ صِفَةُ جَدِّي مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله كَثُّ اللِّحْيَةِ عَرِيضُ الصَّدْرِ طَوِيلُ الْعُنُقِ عَرِيضُ الْجَبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ أَفْلَجُ الْأَسْنَانِ حَسَنُ الْوَجْهِ قَطَطُ الشَّعْرِ طَيِّبُ الرِّيحِ حَسَنُ الْكَلَامِ فَصِيحُ اللِّسَانِ كَانَ يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ بَلَغَ عُمُرُهُ ثَلَاثاً وَ سِتِّينَ سَنَةً وَ لَمْ يَخْلُفْ بَعْدَهُ إِلَّا خَاتَمٌ مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِي يَمِينِهِ وَ خَلَّفَ سَيْفَهُ ذو [ذَا] الْفَقَارِ وَ قَضِيبَهُ وَ جُبَّةَ صُوفٍ وَ كِسَاءَ صُوفٍ كَانَ يَتَسَرْوَلُ بِهِ لَمْ يَقْطَعْهُ وَ لَمْ يَخُطَّهُ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ فَقَالَ الْمَلِكُ إِنَّا نَجِدُ فِي الْإِنْجِيلِ أَنَّهُ يَكُونُ لَهُ مَا يَتَصَدَّقُ بِهِ عَلَى سِبْطَيْهِ فَهَلْ كَانَ ذَلِكَ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عليه السلام قَدْ كَانَ ذَلِكَ فَقَالَ الْمَلِكُ فَبَقِيَ لَكُمْ ذَلِكَ فَقَالَ لَا قَالَ الْمَلِكُ لَهَذِهِ أَوَّلُ فِتْنَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ غَلَبَا أَبَاكُمَا ثُمَّ عَلَى مُلْكِ نَبِيِّكُمْ وَ اخْتِيَارُهُمْ عَلَى ذُرِّيَّةِ نَبِيِّهِمْ مِنْكُمُ الْقَائِمُ بِالْحَقِّ وَ الْآمِرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهِي عَنِ الْمُنْكَرِ قَالَ ثُمَّ سَأَلَ الْمَلِكُ الْحَسَنَ عليه السلام عَنْ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ خَلَقَهَا اللَّهُ لَمْ تَرْكُضْ فِي رَحِمٍ فَقَالَ الْحَسَنُ أَوَّلُ هَذَا آدَمُ ثُمَّ حَوَّاءُ ثُمَّ كَبْشُ إِبْرَاهِيمَ ثُمَّ نَاقَةُ اللَّهِ ثُمَّ إِبْلِيسُ الْمَلْعُونُ ثُمَّ الْحَيَّةُ ثُمَّ الْغُرَابُ الَّذِي ذَكَرَهُ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ قَالَ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ أَرْزَاقِ الْخَلَائِقِ فَقَالَ الْحَسَنُ عليه السلام أَرْزَاقُ الْخَلَائِقِ فِي السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ تَنْزِلُ بِقَدَرٍ وَ تُبْسَطُ بِقَدَرٍ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ أَيْنَ يَكُونُونَ إِذَا مَاتُوا قَالَ تَجْتَمِعُ عِنْدَ صَخْرَةِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فِي كُلِّ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ وَ هُوَ عَرْشُ اللَّهِ الْأَدْنَى مِنْهَا يَبْسُطُ اللَّهُ

الْأَرْضَ وَ إِلَيْهَا يَطْوِيهَا وَ إِلَيْهِ الْمَحْشَرُ وَ مِنْهَا اسْتَوَى رَبُّنَا إِلَى السَّمَاءِ وَ الْمَلَائِكَهُ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ أَرْوَاحِ الْكُفَّارِ أَيْنَ تَجْتَمِعُ قَالَ تَجْتَمِعُ فِي وَادِي حَضْرَمَوْتَ وَرَاءَ مَدِينَهِ الْيَمَنِ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ نَاراً مِنَ الْمَشْرِقِ وَ نَاراً مِنَ الْمَغْرِبِ وَ يُتْبِعُهَا بِرِيحَيْنِ شَدِيدَتَيْنِ فَيَحْشُرُ النَّاسَ عِنْدَ صَخْرَهِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ فَيَحْشُرُ أَهْلَ الْجَنَّهِ عَنْ يَمِينِ الصَّخْرَهِ وَ يُزْلِفُ الْمُتَّقِينَ وَ تَصِيرُ جَهَنَّمُ عَنْ يَسَارِ الصَّخْرَهِ فِي تُخُومِ الْأَرَضِينَ السَّابِعَهِ وَ فِيهَا الْفَلَقُ وَ السِّجِّينُ فَيُعَرِّفُ الْخَلَائِقَ مِنْ عِنْدِ الصَّخْرَهِ فَمَنْ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّهُ دَخَلَهَا وَ مَنْ وَجَبَتْ لَهُ النَّارُ دَخَلَهَا وَ ذَلِكَ قَوْلُهُ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّهِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ فَلَمَّا أَخْبَرَ الْحَسَنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِصِفَهِ مَا عُرِضَ عَلَيْهِ مِنَ الْأَصْنَامِ وَ تَفْسِيرِ مَا سَأَلَهُ الْتَفَتَ الْمَلِكُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَهَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ قَالَ شَعَرْتَ أَنَّ ذَلِكَ عِلْمٌ لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ أَوْ وَصِيٌّ مُوَازِرٌ قَدْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِمُوَازَرَهِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله أَوْ عِتْرَهُ نَبِيٍّ مُصْطَفًى وَ غَيْرُهُ الْمُعَادِي فَقَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ آثَرَ دُنْيَاهُ عَلَى آخِرَتِهِ وَ هَوَاهُ عَلَى دِينِهِ وَ هُوَ مِنَ الظَّالِمِينَ قَالَ فَسَكَتَ يَزِيدُ وَ خَمَدَ قَالَ فَأَحْسَنَ الْمَلِكُ جَائِزَهَ الْحَسَنِ وَ أَكْرَمَهُ وَ قَالَ لَهُ ادْعُ رَبَّكَ حَتَّى يَرْزُقَنِي دِينَ نَبِيِّكَ فَإِنَّ حَلَاوَهَ الْمُلْكِ قَدْ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ ذَلِكَ وَ أَظُنُّهُ سَمّاً مُرْدِياً وَ عَذَاباً أَلِيماً قَالَ فَرَجَعَ يَزِيدُ إِلَى مُعَاوِيَهَ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ الْمَلِكُ أَنَّهُ يُقَالُ مَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْعِلْمَ بَعْدَ نَبِيِّكُمْ وَ حَكَمَ بِالتَّوْرَاهِ وَ مَا فِيهَا وَ الْإِنْجِيلِ وَ مَا فِيهِ وَ الزَّبُورِ وَ مَا فِيهِ وَ الْفُرْقَانِ وَ مَا فِيهِ فَالْحَقُّ وَ الْخِلَافَهُ لَهُ وَ كَتَبَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام أَنَّ الْحَقَّ وَ الْخِلَافَهَ لَكَ وَ بَيْتَ النُّبُوَّهِ [فِيكَ]وَ فِي وُلْدِكَ فَقَاتِلْ مَنْ قَاتَلَكَ يُعَذِّبْهُ اللَّهُ بِيَدِكَ ثُمَّ يُخَلِّدْهُ فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَإِنَّ مَنْ قَاتَلَكَ نَجِدُهُ فِي الْإِنْجِيلِ أَنَّ عَلَيْهِ لَعْنَهَ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَهِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ عَلَيْهِ

لَعْنَهُ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم - . تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ۷ سوره شوری «فریق فی الجنه و فریق فی التسعیر» - : امام صادق علیه السّلام از پدرانش علیهم السّلام فرمود: زمانی که امر معاویه و اینکه وی در صدهزار سرباز است، به امیرمؤمنان علیه السّلام رسید فرمود: از کدام قوم هستند؟ گفتند: از اهل شام. فرمود: نگویید از اهل شام بلکه بگویید از اهل شوم و آنان از مردم مصر هستند که بر زبان داوود نفرین شدند، پس خداوند برخی از آنان را به میمون و خوک تبدیل کرد. سپس برای معاویه نوشت: میان من و خودت، مردم را به هلاکت نراسان بلکه به مبارزه بشتاب و اگر من تو را کشتم تو به سوی آتش می روی و مردم از تو و از ضلالت تو به راحتی می رسند و اگر تو مرا کشتی من به سوی بهشت می روم و شمشیری که تا مکر و بدعت تو را رد نکنم، غلاف نمی کنم، از تو غلاف می شود، و من کسی هستم که خداوند نامش را در تورات و انجیل به همکاری با رسول الله صلّی الله علیه و آله، ذکر کرده است و من اولین کسی هستم که در زیر درخت در این کلام خداوند، «لَقَدْ رَضِیَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِینَ إِذْ یُبَایِعُونَکَ تَحْتَ الشَّجَرَهِ» {به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می کردند از آنان خشنود شد} با رسول الله صلّی الله علیه و آله بیعت کرد. زمانی که معاویه نامه او را قرأئت کرد، درحالی که همنشینانش نزد او بودند، گفتند: به خدا سوگند انصاف کرده است. معاویه گفت: به خدا سوگند انصاف نکرده است و به خدا سوگند با صدهزار شمشیر شامیان بر او ضربت می زنم قبل از این که به من برسد، و به خدا سوگند من از مردان او نیستم و شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرماید: و علی! به خدا سوگند اگر اهالی شرق و غرب با تو هماورد شوند، همه آنها را به قتل می رسانی.

پس مردی از قوم به او گفت: ای معاویه چه چیزی تو را به جنگ با کسی که می شناسی و درباره او با آنچه که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرموده است، خبر می دهی، وا می دارد، در نبرد با او تو و ما فقط برضلالت هستیم. معاویه گفت: این فقط ابلاغی ــ تقدیری ــ از جانب خداست و به خدا سوگند من و اصحاب نتوانستیم و نمی توانیم آن را رد کنیم تا این که آنچه می‌خواهد بشود بشود.

راوی گوید: این امر به پادشاه روم رسید و به او خبر دادند که دو مرد به قصد فرمانروایی خارج شده اند. سؤال کرد: از کجا خارج شده‌اند؟ به او گفته شد: مردی از کوفه و مردی در شام. راوی گوید: پادشاه وزیرانش را امر کرد و گفت: جست وجو کنید، آیا به تجاری از عرب دست می یابید که آن دو را برای ما توصیف کنند؟ پس دو مرد از تجار شام و دو مرد از تجار مکه آوردند و فرمانروا درباره ویژگی آن دو از آنان سؤال کرد، و آنان آن دو را برای او توصیف کردند. سپس به خزانه‌دار خزانه داری اش گفت: بت ها را برای من بیرون آورید. پس بیرون آوردند، به آنها نگاه کرد و گفت: شامی گمراه است و کوفی هدایت یافته. سپس برای معاویه و علی نوشت که داناترین فرد اهل بیتت را نزد من بفرست تا به آن دو گوش بسپارم و در کتابمان انجیل تأمل کنم، سپس به شما خبر دهم که کدام یک از شما به این امر محقق تر است و بر ملکش بیم می رود.

پس معاویه پسرش یزید و امیرمؤمنان فرزندش حسن را فرستاد و زمانی که یزید، که نفرین خدا بر او باد، بر پادشاه وارد شد، دستش را گرفت و بوسید، سپس سر او را بوسید، سپس حسن بن علی علیه السّلام وارد شد و فرمود: حمد از آن خدایی است که مرا یهودی، نصرانی، مجوس، پرستنده خورشید، ماه، بت و گاو قرار نداد و مرا یکتاپرست مسلمان قرار داد و مرا از مشرکان

قرار نداد. متبارک است خدای صاحب عرش بزرگ و حمد از آن خدای پروردگار جهانیان است. سپس نشست و دیده‌اش را بالا نگرفت .

و زمانی که فرمانروای روم به دو مرد نگاه کرد، آن دو را بیرون آورد و آن دو را جدا کرد، سپس به دنبال یزید فرستاد و او را احضار کرد، سپس از خزانه اش سه هزار و سیصد صندوق بیرون آورد که در آن تمثال انبیاء بود و به زینت هر نبی مرسل آراسته شده است و بتی بیرون آورد و آن را بر یزید نمایان کرد. او آن را نشناخت، سپس تک به تک بت هایی به او نشان داد که وی هیچ یک از آنها را نشناخت و در خصوص آنها به چیزی پاسخ نداد. سپس درباره ارزاق مخلوقات و ارواح مؤمنان سؤال کرد که کجا جمع می شود و از ارواح کفار سؤال کرد که زمانی که می میرند کجایند، پس هیچ یک از آنها را ندانست.

سپس فرمانروا، حسن بن علی را خواند و گفت: فقط بدین جهت با یزید بن معاویه شروع کردم که بداند که تو آنچه که او نمی داند را می دانی و پدرت آنچه که پدر او نمی داند را می داند، پدرت و پدر او برای من وصف شده‌اند و در انجیل تأمل کردم و در آن دیدم که محمد رسول خدا و وزیر، علی است. و در اوصیاء نگریستم و در آن دیدم که پدرت وصی محمد رسول الله است. پس حسن به او فرمود: درباره آنچه که در انجیل می یابی و در خصوص آنچه که در تورات و قرآن آمده است، از من سؤال کن تا ان شاء الله تو ر از آن آگاه کنم.

پس فرمانروا بت ها را طلب کرد و اولین بتی که بر او عرضه شد در صفت ماه بود، پس حسن علیه السّلام به او فرمود: این صفت آدم ابوالبشر است، سپس بت دیگری در صفت خورشید بر او عرضه شد، حسن علیه السّلام فرمود: این صفت حوا ام البشر است، سپس بت دیگری در صفتی نیکو بر او عرضه شد. فرمود: این صفت شیث بن آدم است و او اولین کسی است که مبعوث شد و عمرش در دنیا به هزارو چهل سال رسید. سپس بت دیگری بر او عرضه شد، فرمود: این صفت نوح صاحب کشتی است و عمرش هزار و چهارصد سال بود و نهصد و پنجاه سال در میان قومش ماند، سپس بت دیگری بر او عرضه شد، فرمود: این صفت ابراهیم علیه السّلام است سینه ای پهن و پیشانی فراخ داشت. سپس بت دیگری بر او عرضه شد فرمود: این صفت اسرائیل است که همان یعقوب است، سپس بت دیگری بر او نمایان شد که فرمود: این صفت اسماعیل است سپس بت دیگری بر او آشکار شد، فرمود: این صفت یوسف بن یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم است، سپس بت دیگری بر او عرضه شد که فرمود: این صفت موسی بن عمران است و عمرش دویست و چهل سال بود و میان او و ابراهیم پانصد سال فاصله بود. سپس بت دیگری بر او آورده شد که فرمود: این صفت داوود صاحب جنگ است. سپس بت دیگری بر او بیرون آورده شد که فرمود: این صفت شعیب است. سپس زکریا، یحیی، عیسی بن مریم، روح الله و کلمه خداست و عمرش در دنیا سی وسه سال بود و خداوند او را به سوی آسمان بالا برد و در دمشق بر زمین هبوط می کند و او کسی است که دجال را می کشد. سپس بت های دیگری بر او عرضه شد و او نام تک تک انبیاء را خبر داد. سپس اوصیاء وزراء بر او عرضه شد و او نام تک تک اوصیاء و وزیران را خبر داد، سپس بت هایی در صفت ملوك بر او عرضه شد، پس حسن علیه السّلام فرمود: اینها بت هایی است که صفت آنها را نه در تورات، نه در انجیل و نه در زبور و نه در قرآن نیافتم، شاید از صفت ملوک باشند.

پس ملك گفت: ای اهل بیت محمد، بر شما گواهی می دهم که علم اولین ها و آخرین ها، علم تورات، انجیل، زبور، صحف

ابراهیم و الواح موسی به شما عطا شده است.

سپس بتی درخشان بر او عرضه شد که چون به آن نگریست به شدت گریست، پس فرمانروا به او گفت: چه چیز تو را به گریه واداشت؟ فرمود: این صفت جدم محمد است، صاحب محاسن انبوه، سینه ای عریض، گردنی بلند، پیشانی فراخ، بینی عقابی، دندان هایی فاصله‌دار، سیمایی نیکو، موی مجعد، رایح های خوش، زبانی فصیح، امر به معروف می کرد و از منکر نهی می فرمود، عمرش به شصت وسه سال رسید. بعد از خود جز انگشتری که بر آن «لاإله الا الله محمدرسول الله» نوشته است، چیزی برجای نگذاشت و آن را در دست راستش به انگشت می کرد و شمشیرش ذوالفقار، عصایش، جبه پشمینه، تن پوشی پشمینه برجای ماند که دائماً بر تن می کرد و آن را پاره نکرد و نقش نزد تا اینکه به خدا پیوست.

فرمانروا گفت: ما در انجیل می بینیم که آن برای اوست تا زمانی که با آن بر دو نوه اش صدقه دهد، آیا چنین بود؟ حسن علیه السّلام به امیر فرمود: چنین بود .

فرمانروا سؤال کرد: آن برای شما باقی ماند؟ فرمود: خیر،

فرمانروا گفت: این اولین فتنه از این امت است، آن دو بر پدرتان غلبه یافتند، سپس بر ملک نبی تان و ترجیح دادنشان بر ذریه نبی شان، قائم به حق، امربه معروف و نهی از منکر از شماست.

راوی گوید: سپس فرمانروا از حسن علیه السّلام درباره هفت چیزی که خداوند آفریده است و در رحم جای نگرفته است سؤال کرد. حسن علیه السّلام فرمود: اول آدم سپس حوا، سپس قوچ ابراهیم، سپس ناقه خدا، سپس ابلیس ملعون، سپس مار، سپس کلاغی که خداوند در قرآن ذکر کرده است.

راوی گوید: سپس از او درباره روزی مخلوقات سؤال کرد، و حسن علیه السّلام فرمود: روزی مخلوقات در آسمان چهارم است وبه اندازه فرود می آید و به اندازه فراخ می شود. سپس از او درباره ارواح مؤمنان سؤال کرد که چون مردند کجا هستند؟ فرمود: درهر شب جمعه در کنار صخره بیت القدس جمع می شوند و آن پایین ترین عرش خداست، از آن خداوند زمین را می گستراند و به سوی آن، آن را می پیچد و محشر از آن و به سوی آن است و از آن پروردگارمان بر آسمان و ملائکه استیلا یافت.

سپس از او درباره ارواح کفار سؤال کرد که کجا جمع می شوند؟ فرمود: در وادی حضرموت پشت شهر یمن جمع می شوند، سپس خداوند آتشی از شرق و آتشی از غرب می فرستد که دو باد ت_ند به دنبال آن است و مردم کنار صخره بیت المقدس مح_شور می شوند و اهل بهشت از سمت راست صخره محشور می شوند و متقیان آورده می‌شوند و جهنم از جانب چپ صخره در مرزهای زمین های هفتگانه حاصل می شود و در آن فلق و سجین است و مخلوقات از کنار صخره شناخته می شوند و کسی که بهشت بر او واجب است، وارد بهشت می شود و کسی که آتش بر او واجب است، وارد آن می شود و این کلام خداوند است: «فَرِيقٌ فِي الْجَنَّهِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ» {گروهی در بهشتند و گروهی در آتش}

پس زمانی که حسن علیه السّلام از صفت اصنامی که بر او عرضه کرد و تفسیر آنچه که از او سؤال کرد، خبر داد. فرمانروا به

یزید بن معاویه لعنه الله نظر کرد و گفت: احساس کردم که آن علمی است که جز نبی مرسل یا وصی وزیری که خداوند او را به همراهی با نبی اش گرامی داشته است یا عترت نبی مصطفی نمی داند و غیر او دشمن است که خداوند بر قلب او مهر زده است و دنیایش را بر آخرتش و هوایش را بر دینش ترجیح داده است و او از ظالمان است. راوی گوید: یزید سکوت کرد و خاموش ماند.

راوی گوید: فرمانروا به حسن بخشش نیکو کرد و اور ا گرامی داشت و به او گفت: از پروردگارت بخواه که دین نبی ات را به من روزی کند که شیرینی فرمانروایی میان من و آن جدائی انداخته است و این را سمی مهلک و عذابی دردناک می دانم.

راوی گوید: یزید نزد معاویه برگشت و فرمانروا برای او نوشت: گفته می شود کسی که بعد از نبی تان علم به او عطا شده و به تورات و آنچه در آن است، انجیل و آنچه در آن است، زبور و آنچه در آن است، فرقان و آنچه در آن است، حکم کند حق است و خلافت از آن اوست. و برای علی بن ابی طالب نوشت: براستی حق و خلافت از آن تو و بیت نبوت و در میان فرزندان توست، پس با هر که با تو جنگید، جنگ کن که خداوند او را به دست تو عذاب می دهد و او را در آتش جهنم جاودان می سازد، و هر که با تو جنگید را در انجیل می یابیم که لعنت خدا، ملائکه و جمیع مردم بر اوست و لعنت اهالی آسمان ها و زمین هاست بر اوست.

**[ترجمه]

بیان

تخللوا أی ادخلوا فی خلال الناس و تجسسوا قال الجوهری تخللت القوم إذا دخلت بین خللهم و خلالهم و قوله علیه السلام و کان أول من بعث أی من أولاد آدم.

قوله علیه السلام أول هذا أی بحسب الرتبه أو الأولویه إضافیه.

و ثم فی بعضها أیضا للترتیب الرتبی لا الزمانی کإبلیس.

و لعل المراد بالحیه الحیه التی أدخلت إبلیس الجنه و ذکر الغراب المخصوص و وصفه بعدم الرکض فی الرحم لأنه لم یکن غرابا حقیقه و کان بصورته أو أطلق الرحم علی ما یعم البیضه تغلیبا قوله علیه السلام منها یبسط الله الأرض أی عند خراب الدنیا منها یأخذ فی خراب العمارات و تسییر الجبال و إلیها ینتهی إفناء الأرض و إذهابها بعد الحشر أو هما بمعنی الماضی أی منها بسط الأرض فی بدو الخلق و إلیها رجع البسط فیکون إضافیا بالنسبه إلی ما سوی الکعبه أو أجاب علیه السلام موافقا لما فی کتبهم و یحتمل أن یکون الطی کنایه عن حشر الناس إلیها فیکون ما بعده تفسیرا له و استواء الرب کنایه عن عروج الملائکه منها إلی تنظیم أمور السماء أو الأخذ بعد الفراغ منها فی خلق السماء.

**[ترجمه]تخلّلوا؛ یعنی در بین مردم وارد شوید و تجسس کنید. جوهری گوید: تخلّلت القوم زمانی است که در خلل و خلال آنها وارد شود. و این کلام «و کان اول من بعث» یعنی از میان فرزندان آدم.

و این کلام امام علیه السّلام «اول هذا» یعنی براساس رتبه یا اولویت، و اضافه شدن «و ثم» در برخی از آنها نیز برای ترتیب رتبه ای است نه زمانی مانند ابلیس.

و شاید منظور از مار، ماری باشد که شیطان را وارد بهشت کرد، و کلاغ مخصوص را ذکر کرده و آن را به عدم جا گرفتن در رحم توصیف کرده است، زیرا آن کلاغ حقیقی نیست بلکه در سیمای کلاغ است و رحم به عنوان تغلیب برآنچه که تخم را شامل می شود اطلاق شده است. این کلام امام «خداوند زمین را از آن می گستراند» یعنی به هنگام خراب کردن دنیا در ویران کردن عمارات، حرکت دادن کوه ها از آن آغاز می کند و ویران کردن زمین و از بین بردن آن بعد از حشر به آن منتهی می شود. یا اینکه این دو به معنی ماضی است، یعنی در ابتدای خلقت زمین را از آن گستراند و گستراندن نیز به آن بازگشت. پس نسبت به غیر کعبه اضافی است. یا اینکه امام علیه السّلام بر اساس آنچه که در کتابهای آنان آمده است، جواب داده است و محتمل است که طی کنایه از محشور کردن مردم به سوی آن باشد که در این صورت، ما بعد آن تفسیری برای آن است. و استقرار پروردگار کنایه ای از عروج ملائکه از آن به سوی تنظیم امور آسمان، یا شروع آفرینش آسمان بعد از فراغت از آن است.

**[ترجمه]

«۵۱۸»

(۱)ف، تحف العقول بَعَثَ مُعَاوِيَهُ رَجُلًا مُتَنَكِّراً يَسْأَلُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام عَنْ مَسَائِلَ سَأَلَهُ عَنْهَا مَلِكُ الرُّوم فَلَمَّا دَخَلَ الْكُوفَهَ وَ خَاطَبَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْكَرَهُ فَقَرَّرَهُ فَاعْتَرَفَ لَهُ بِالْحَالِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام قَاتَلَ اللَّهُ ابْنَ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ مَا أَضَلَّهُ وَ أَضَلَّ مَنْ مَعَهُ قَاتَلَهُ اللَّهُ لَقَدْ أَعْتَقَ جَارِيَهً مَا أَحْسَنَ أَنْ يَتَزَوَّجَهَا حَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّهِ قَطَعُوا رَحِمِي وَ صَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَ أَضَاعُوا أَيَّامِي وَ دَعَا بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٍ فَدُعُوا فَقَالَ يَا أَخَا أَهْلِ الشَّامِ هَذَانِ ابْنَا رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هَذَا ابْنِي فَاسْأَلْ أَيَّهُمْ أَحْبَبْتَ فَقَالَ الشَّامِيُّ

ص: ۲۳۸

۱- ۵۱۸- رواه الحسن بن علیّ بن شعبه فی الحدیث الثالث ممّا اختاره من کلم الإمام علیه السلام فی کتاب تحف العقول ص ۱۶۴.

أَسْأَلُ هَـذَا يَعْنِی الْحَسَنَ ثُمَّ قَالَ کَمْ بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ وَ کَمْ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ کَمْ بَیْنَ الْمَشْـرِقِ وَ الْمَغْرِبِ وَ عَنْ هَـذَا الْمَحْوِ الَّذِی فِی الْقَمَرِ وَ عَنْ قَوْسِ قُزَحَ وَ عَنْ هَـذِهِ الْمَجَرَّهِ وَ عَنْ أَوَّلِ شَـیْ ءٍ انْتَضَحَ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ وَ عَنْ أَوَّلِ شَـیْ ءٍ اهْتَزَّ عَلَیْهَا وَ عَنِ الْعَیْنِ الَّتِی تَأْوِی إِلَیْهَا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ وَ عَنِ الْعَیْنِ الَّتِی تَأْوِی إِلَیْهَا أَرْوَاحُ الْمُشْـرِکِینَ وَ عَنِ الْمُؤَنَّثِ وَ عَنْ عَشَرَهِ أَشْیَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَقَـالَ الْحَسَنُ علیه السـلام یَـا أَخَـا أَهْـلِ الشَّام بَیْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِـلِ أَرْبَعُ أَصَـابِعَ مَـا رَأَیْتَ بِعَیْنَیْکَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ قَدْ تَسْـمَعُ بِأُذُنَیْکَ بَاطِلًا کَثِیراً وَ بَیْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ دَعْوَهُ الْمَظْلُومِ وَ مَدُّ الْبَصَـرِ فَمَنْ قَالَ غَیْرَ هَذَا فَکَذِّبْهُ وَ بَیْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ یَوْمٌ مُطَّرِدٌ لِلشَّمْسِ تَنْظُرُ إِلَی الشَّمْسِ حِینَ تَطْلُعُ وَ تَنْظُرُ إِلَیْهَا حِینَ تَغْرُبُ فَمَنْ قَالَ غَیْرَ هَـذَا فَکَذِّبْهُ وَ أَمَّا هَذِهِ الْمَجَرَّهُ فَهِیَ أَشْـرَاجُ السَّمَاءِ مِنْهَا مَهْبِطُ الْمَـاءِ الْمُنْهَمِرِ عَلَی قَوْمِ نُوحٍ وَ أَمَّا قَوْسُ قُزَحَ فَلَا تَقُلْ قُزَحُ فَإِنَّ قُزَحَ شَـیْطَانٌ وَ لَکِنَّهَا قَوْسُ اللَّهِ وَ أَمَانٌ مِنَ الْغَرَقِ وَ أَمَّا الْمَحْوُ الَّذِی فِی الْقَمَرِ فَإِنَّ ضَوْءَ الْقَمَرِ کَانَ مِثْلَ ضَوْءِ الشَّمْسِ فَمَحَاهُ اللَّهُ وَ قَالَ فِی کِتَابِهِ فَمَحَوْنا آیَهَ اللَّیْلِ وَ جَعَلْنا آیَهَ النَّهارِ مُبْصِرَهً وَ أَمَّا أَوَّلُ شَـیْ ءٍ انْتَضَـحَ عَلَی وَجْهِ الْـأَرْضِ فَهُوَ وَادِی دَلَسٍ وَ أَمَّا أَوَّلُ شَـیْ ءٍ اهْتَزَّ عَلَی وَجْهِ الْـأَرْضِ فَهِیَ النَّخْلَهُ وَ أَمَّا الْعَیْنُ الَّتِی تَـأْوِی إِلَیْهَـا أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِینَ فَهِیَ عَیْنٌ یُقَـالُ لَهَـا سَـلْمَی وَ أَمَّا الْعَیْنُ الَّتِی تَـأْوِی إِلَیْهَـا أَرْوَاحُ الْکَـافِرِینَ فَهِیَ عَیْنٌ یُقَـالُ لَهَـا بَرَهُوتُ وَ أَمَّا الْمُؤَنَّثُ فَإِنْسَانٌ لَا یُـدْرَی امْرَأَهٌ هُوَ أَمْ رَجُلٌ فَیُنْتَظَرُ بِهِ الْحُلُمُ فَإِنْ کَانَتِ امْرَأَهً بَانَ ثَـدْیَاهَا وَ إِنْ کَانَ رَجُلًا خَرَجَتْ لِحْیَتُهُ وَ إِلَّا قِیلَ لَهُ یَبُولُ عَلَی الْحَائِطِ فَإِنْ أَصَابَ الْحَائِطَ بَوْلُهُ فَهُوَ رَجُلٌ وَ إِنْ نَکَصَ کَمَا یَنْکُصُ بَوْلُ الْبَعِیرِ فَهِیَ امْرَأَهٌ

وَ أَمَّا عَشَرَةُ أَشْيَاءَ بَعْضُهَا أَشَدُّ مِنْ بَعْضٍ فَأَشَدُّ شَيْ ءٍ خَلَقَ اللَّهُ الْحَجَرُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَجَرِ الْحَدِيدُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْحَدِيدِ النَّارُ وَ أَشَدُّ مِنَ النَّارِ الْمَاءُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَاءِ السَّحَابُ وَ أَشَدُّ مِنَ السَّحَابِ الرِّيحُ وَ أَشَدُّ مِنَ الرِّيحِ الْمَلَكُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَلَكِ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ أَشَدُّ مِنْ مَلَكِ الْمَوْتِ الْمَوْتُ وَ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ أَمْرُ اللَّهِ قَالَ الشَّامِيُّ أَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام وَصِيُّ مُحَمَّدٍ ثُمَّ كَتَبَ هَذَا الْجَوَابَ وَ مَضَى بِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ أَنْفَذَهُ مُعَاوِيَةُ إِلَى ابْنِ الْأَصْفَرِ فَلَمَّا أَتَاهُ قَالَ أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا لَيْسَ مِنْ عِنْدِ مُعَاوِيَةَ وَ لَا هُوَ إِلَّا مِنْ عِنْدِ مَعْدِنِ النُّبُوَّةِ.

**[ترجمه]تحف العقول - . حسن بن علی بن شعبه آن را در حدیث سوم از سخنان برگزیده امام علیه السلام در کتاب تحف العقول ص ۱۶۴ روایت کرده است. - : معاویه مردی را با لباسی ناشناخته فرستاد که از امیرمؤمنان علیه السّلام درباره مسائلی که فرمانروای روم از او سؤال کرده است، سؤال کند. پس چون وارد کوفه شد و امیرمؤمنان را خطاب کرد، حضرت او را انکار کرد، پس از او اقرار خواست و آن مرد در همان لحظه برای او اعتراف کرد. پس امیرمؤمنان فرمود: خداوند پسر جگرخوار را مرگ دهد، چه گمراه است او و چه گمراه است همراهان او، خداوند او را مرگ دهد. کنیزکی که را آزاد کرد که چقدر نیکو بود که او به همسری حکم درآورد. خداوند بین من و این امت داوری کند، خویشاوندی ام را قطع کردند، جایگاه بزرگم را حقیر کردند و روزهایم را تباه کردند. و حسن، حسین و محمد را فراخواند، پس آنان را فراخواندند، فرمود: ای برادر شامی، این دو پسران رسول الله صلّی الله علیه و آله و این پسر من است، از هر کدام آنان که دوست داشتی سؤال کن. شامی گفت: از این یعنی حسن می‌پرسم. سپس گفت: فاصله بین حق و باطل چقدر است؟ بین آسمان و زمین چه مقدار فاصله است؟ بین مشرق و مغرب چه فاصله ای است؟ این محوی که در ماه است؟ قوس قزح؟ این مجرا ؟ اولین چیزی که بر زمین تراوش کرد؟ اولین چیزی که برآن اهتراز یافت؟ از چشمه ای که ارواح مؤمنان به آن پناه می برد؟ از چشمه ای که ارواح مشرکان به آن پناه می برد؟ از مؤنث؟ ده چیزی که برخی از آنها شدیدتر از برخی دیگر است؟ پس حسن علیه السّلام فرمود: ای برادر شامی بین حق و باطل چهار انگشت است، آنچه با چشمانت می بینی حق است و آنچه با گوشت می شنوی غالبا باطل است. و بین آسمان و زمین دعوت مظلوم و دامنه دید چشم است، پس هرکه جز این بگوید او را تکذیب کن. و بین مشرق و مغرب یک روز کامل برای خورشید است، زمانی که خورشید طلوع کرد به آن می نگری و زمانی که غروب کرد به آن می نگری، هرکه را که جز این بگوید تکذیب کن.

اما در خصوص این مجرا، آن شکاف‌های آسمان است، محل نزول آب ریزان بر قوم نوح از آن است. و در خصوص قوس قزح، قزح نگو، زیرا قزح شیطان است، بلکه بگو آن قوس الله است، أمان از غرق شدن است.

و در خصوص محوی که در ماه است، نور ماه، مانند نور خورشید بود، پس خداوندآن را محو کرد و در کتابش فرمود: «وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ آيَتَيْنِ فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً» {و شب و روز را دو نشانه قرار دادیم نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم}

اولین چیزی که برروی زمین تراوش کرد وادی دلس است.

اولین چیزی که برروی زمین به اهتراز درآمد، نخله است.

وچشمه ای که ارواح مؤمنان به آن پناه می برد، چشمه ای است که سلمی خوانده می شود.

و چشمه ای که ارواح کافران به آن پناه می برد، چشمه ای است که برهوت خوانده می شود.

و اما در خصوص مؤنث، دانسته نمی شود انسان مرد است یا زن، پس تا بلوغ او صبر می شود، اگر زن باشد، سینه او نمایان می شود و اگر مرد باشد، ریش او بیرون می آید و در غیر این صورت به او گفته می شود که بر دیوار بول کند، اگر بولش به دیوار برخورد کند، مرد است و اگر چنان که بول شتر برمی گردد برگردد، او زن است .

و ده چیز دیگر که برخی از دیگری شدیدتر است. شدیدترین چیزی که خداوند خلق کرد سنگ است، شدیدتر از سنگ آهن، شدیدتر از آهن آتش، شدیدتر از آتش آب، شدیدتر از آب، ابر، شدیدتر از ابر باد و شدیدتر از باد فرشته و شدیدتر از فرشته، فرشته مرگ و شدیدتر از فرشته مرگ، مرگ و شدیدتر از مرگ، امر خداست.

شامی گفت: گواهی می دهم که تو پسر رسول خدا و علی وصی محمد است. سپس این جواب را نوشت و با آن به سوی معاویه رفت و معاویه آن را به سوی ابن اصفر فرستاد و چون به او رسید گفت: گواهی می دهم که این از جانب معاویه نیست، بلکه فقط از جانب معدن نبوت است.

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام فمن قال غیر هذا أی برأیه و قال الجوهری اطرد الشی ء تبع بعضه بعضا و جری تقول اطرد الأمر إذا استقام.

و الأنهار تطرد أی تجری انتهی و لعل المراد یوم تام أو فی أی وقت و فصل کان.

و فی القاموس الشرج محرکه العری و منفسح الوادی و مجره السماء و الشرج مسیل من الحره إلی السهل و الجمع شراج و أشد من الملک أی الملک الموکل بالریاح.

**[ترجمه]این کلام علیه السّلام که «هرکه غیر این گفت» یعنی به نظر او. و جوهری گوید: اطرد الشئ، یعنی برخی از آن در پی برخی دیگر آمد و جریان یافت. اطرد الامر، می گویی زمانی که استوار گردد. و الانهار تطرد، یعنی رودها جاری می شود. پایان. و شاید منظور روز کامل باشد یا در چه وقت و فصلی بوده است. و در قاموس الشرج با حرکت، عریانی و وسعت وادی و مجرای السماء و الشرج: مسیری از ریگزار تا دشت و جمع آن شراج است و شدید از باد فرشته است، یعنی فرشته گمارده شده بر بادها .

**[ترجمه]

باب ۲۰ باب نوادر الاحتجاج علی معاویه

الأخبار

«۵۱۹»

(۱)جا، المجالس للمفید الْحُسَیْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ التَّمَّارُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْقَاسِمِ الْأَنْبَارِیِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ یَحْیَی عَنِ ابْنِ الْأَعْرَابِیِّ عَنْ حَبِیبِ بْنِ بَشَّارٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ عَاصِمٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ قَالَ: لَمَّا وَفَدَ شَدَّادُ بْنُ أَوْسٍ (۲)عَلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ أَکْرَمَهُ وَ أَحْسَنَ قَبُولَهُ وَ لَمْ یُعْتِبْهُ عَلَی شَیْ ءٍ کَانَ مِنْهُ وَ وَعَدَهُ وَ مَنَّاهُ ثُمَّ إِنَّهُ حَضَرَ فِی یَوْمِ حَفْلٍ فَقَالَ لَهُ یَا شَدَّادُ قُمْ فِی النَّاسِ وَ اذْکُرْ عَلِیّاً وَ عِبْهُ لِأَعْرِفَ بِذَلِکَ نِیَّتَکَ فِی مَوَدَّتِی فَقَالَ لَهُ شَدَّادُ أَعْفِنِی مِنْ ذَلِکَ فَإِنَّ عَلِیّاً قَدْ لَحِقَ بِرَبِّهِ وَ جُوزِیَ بِعَمَلِهِ وَ کُفِیتَ مَا کَانَ یُهِمُّکَ مِنْهُ وَ انْقَادَتْ لَکَ الْأُمُورُ عَلَی إِیثَارِکَ فَلَا تَلْتَمِسْ مِنَ النَّاسِ مَا لَا یَلِیقُ بِحِلْمِکَ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِیَهُ لَتَقُومَنَّ بِمَا أَمَرْتُکَ بِهِ وَ إِلَّا فَالرَّیْبُ فِیکَ وَاقِعٌ فَقَامَ شَدَّادُ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی افْتَرَضَ طَاعَتَهُ عَلَی عِبَادِهِ وَ جَعَلَ رِضَاهُ عِنْدَ أَهْلِ التَّقْوَی آثَرَ مِنْ رِضَا خَلْقِهِ عَلَی ذَاکَ مَضَی أَوَّلُهُمْ وَ عَلَیْهِ یَمْضِی آخِرُهُمْ

ص: ۲۴۱

۱- ۵۱۹- رواه الشیخ المفید فی الحدیث: ۷ من المجلس ۱۱ من أمالیه.

۲- ۲ و الرجل من الصحابه و من أصحاب الصحاح الست، مترجم فی کتاب الإصابه و تهذیب التهذیب و غیرهما.

أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ الْآخِرَةَ وَعْدٌ صَادِقٌ يَحْكُمُ فِيهَا مَلِكٌ قَادِرٌ وَ إِنَّ الدُّنْيَا أَجَلٌ حَاضِرٌ يَأْكُلُ مِنْهَا الْبَرُّ وَ الْفَاجِرُ وَ إِنَّ السَّامِعَ الْمُطِيعَ لِلَّهِ لَا حُجَّةَ عَلَيْهِ وَ إِنَّ السَّامِعَ الْعَاصِيَ لَا حُجَّةَ لَهُ وَ إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بِالْعِبَادِ خَيْراً عَمَّلَ عَلَيْهِمْ صُلَحَاءَهُمْ وَ قَضَّى بَيْنَهُمْ فُقَهَاءَهُمْ وَ جَعَلَ الْمَالَ فِي أَسْخِيَائِهِمْ وَ إِذَا أَرَادَ بِهِمْ شَرّاً عَمَّلَ عَلَيْهِمْ سُفَهَاءَهُمْ وَ قَضَّى بَيْنَهُمْ جُهَلَاءَهُمْ وَ جَعَلَ الْمَالَ عِنْدَ بُخَلَائِهِمْ وَ إِنَّ مِنْ صَلَاحِ الْوُلَاةِ أَنْ يَصْلُحَ قُرَنَاؤُهَا وَ نَصَحَكَ يَا مُعَاوِيَةُ مَنْ أَسْخَطَكَ بِالْحَقِّ وَ غَشَّكَ مَنْ أَرْضَاكَ بِالْبَاطِلِ وَ قَدْ نَصَحْتُكَ بِمَا قَدَّمْتَ وَ مَا كُنْتُ أَغُشُّكَ بِخِلَافِهِ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ اجْلِسْ يَا شَدَّادُ فَجَلَسَ فَقَالَ لَهُ إِنِّي قَدْ أَمَرْتُ لَكَ بِمَالٍ يُغْنِيكَ أَ لَسْتَ مِنَ السُّمَحَاءِ الَّذِينَ جَعَلَ اللَّهُ الْمَالَ عِنْدَهُمْ لِصَلَاحِ خَلْقِهِ فَقَالَ لَهُ شَدَّادٌ إِنْ كَانَ مَا عِنْدَكَ مِنَ الْمَالِ هُوَ لَكَ دُونَ مَالِ الْمُسْلِمِينَ فَعَمَدْتَ جَمْعَهُ مَخَافَةَ تَفَرُّقِهِ فَأَصَبْتَهُ حَلَالًا وَ أَنْفَقْتَهُ حَلَالًا فَنَعَمْ وَ إِنْ كَانَ مِمَّا شَارَكَكَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ فَاحْتَجَبْتَهُ دُونَهُمْ فَأَصَبْتَهُ اقْتِرَافاً وَ أَنْفَقْتَهُ إِسْرَافاً فَإِنَّ اللَّهَ جَلَّ اسْمُهُ يَقُولُ إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كانُوا إِخْوانَ الشَّياطِينِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ أَظُنُّكَ قَدْ خُولِطْتَ يَا شَدَّادُ أَعْطُوهُ مَا أَطْلَقْنَاهُ لَهُ لِيَخْرُجَ إِلَى أَهْلِهِ قَبْلَ أَنْ يَغْلِبَهُ مَرَضُهُ فَنَهَضَ شَدَّادٌ وَ هُوَ يَقُولُ الْمَغْلُوبُ عَلَى عَقْلِهِ بِهَوَاهُ سِوَايَ وَ ارْتَحَلَ وَ لَمْ يَأْخُذْ مِنْ مُعَاوِيَةَ شَيْئاً.

**[ترجمه]مجالس مفید - . شیخ مفید آن را در حدیث ۷ از مجلس ۱۱ امالی‌اش روایت کرده است. - :

شعبی گوید: چون شدّاد بن اوس بر معاویه وارد شد، معاویه او را گرامی داشت، و به خوبی از وی پذیرائی بعمل آورد، و او را نسبت به خطائی که از او سر زده بود سرزنش نکرد، و وعده‌های خوشی به او داد و نسبت به آنها ترغیبش نمود. پس از آن روزی در جمعی او را احضار کرد و به وی گفت : شدّاد! در میان مردم برخیز و علی را یاد کن و از او عیب جوئی نما، تا به قصد و نیّت تو در دوستی خودم پی ببرم. شدّاد گفت: مرا از این عمل معاف‌دار، زیرا که علی به پروردگارش ملحق شده و به پاداش کردار خود رسیده، و تو نیز از گرفتاری او آسوده گشته‌ای، و با این بخشش‌های بی‌حسابت کارها به فرمان تو آمده است، بنا براین آنچه را که شایسته مقام حلم تو نیست از مردم مخواه. معاویه گفت: یا اینکه به آنچه فرمانت دادم بپاخیز و گر نه درباره تو تردید نموده و بدبین خواهم شد.

شدّاد برخاست و گفت: سپاس خدائی راست که طاعت خود را بر بندگانش واجب نمود، و در نزد پرهیزکاران رضای خویش را بر رضای دیگر مخلوقاتش مقدّم داشت، بر همین رویّه پیشینیان گذشتند، و آیندگان نیز بر همین منوال خواهند گذشت.

ای مردم همانا آخرت وعده راستی است که پادشاهی توانا در آن حکم می‌نماید، و دنیا چیز حاضری است که نیکوکار و زشت‌کردار از آن برخوردارند، و راستی آن کس که می‌شنود و فرمان خدا می‌برد حجّتی بر او نیست و آن کس که می شنود و مخالفت می ورزد حجّتی برایش نیست، و هر گاه خداوند خیر بندگانش را بخواهد صالحان آنان را بر آنان حکومت دهد، و فقیهانشان را مقام قضاوت بخشد، و ثروت را در اختیار سخاوتمندانشان نهد، و هر گاه بدی آنان را بخواهد سفیهان و بی... خردان آنان را برایشان حکومت دهد، جاهلانشان را مقام قضاوت بخشد، و ثروت را در اختیار بخیلانشان نهد. و همانا از نشانه های صالح بودن والیان این است که نزدیکان و همنشینان آنها افراد صالح باشند. ای معاویه آن کس که تو را به تذکّر به حق به خشم آورده ناصح و خیرخواه توست ، و آن کس که تو را با باطل خرسند ساخته به تو نیرنگ زده است .و البتّه که من تو را با آنچه گفتم خیرخواهی نمودم و هرگز با خلاف آن به تو نیرنگ نخواهم زد.

معاویه گفت : شدّاد بنشین، شدّاد نشست. معاویه گفت : دستور داده‌ام مالی به تو بدهند که نیاز تو را برطرف سازد، مگر من از آن سخاوتمندان نیستم که خداوند به خاطر صلاح آفریدگانش مال را در اختیار آنها قرار داده است؟!

شـدّاد گفت: اگر ثروتی که در اختیـار داری مـال خـود تـو است و حـقّ مسـلمین نیست و از ترس اینکه پراکنـده نشود جمعش کرده‌ای و از راه حلال بدست آورده و در راه حلال نیز انفاق نموده‌ای بسیار خوب است، و اگر ثروتی است که مسلمانان با تو در آن شـریک‌انـد امّـا تو آن را از ایشان پوشـیده داشـته و برای خود تصـرّف کرده و به طور اسـراف انفاق کرده‌ای، بـدان آن خدائی که نامش بس عزیز است فرموده {چرا که اسـرافکاران برادران شیطان‌هایند} معاویه گفت: شدّاد! بگمانم دیوانه شده... ای! سـپس گفت: آنچه برایش مقرّر داشـته‌ایم به او بدهیـد تا به نزد اهلش برود پیش از آنکه بیماریش بر وی غلبه کنـد. شدّاد برخاست و می گفت : آن کس که توسط هوای نفسـش عقل خود را از دست داده شـخص دیگری غیر از من است، و رفت و از معاویه چیزی نگرفت .

**[ترجمه]

بیان

فی یوم حفل أی یوم اجتمع فیه الناس عنده یقال حفل القوم حفلا اجتمعوا و المجلس کثر أهله.

**[ترجمه]در روز حفـل یعنی روزی که در آن مردم نزد او جمع شدنـد. گفته می شود: حفل القوم حفلًا یعنی جمع شدنـد، و حفل المجلس: یعنی اهل آن زیاد شد .

**[ترجمه]

«۵۲۰»

(۱)کش، رجال الکشی نَصْـِرُ بْنُ الصَّبَّاحِ عَنْ إِسْـحَاقَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِیِّ عَنْ أَمِیرِ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی الْحَسَنِ الرِّضَا علیه السلام قَالَ کَانَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ یَقُولُ إِنَّ الْمَحَامِـدَةَ تَأْبَی أَنْ یُعْصَـِی اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْتُ وَ مَنِ الْمَحَامِـدَةُ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی حُذَیْفَةَ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام

۱- ۵۲۰- رواه الکشّیّ رحمه اللّه فی ترجمه محمّد بن أبی حذیفه تحت الرقم: ۲۰ من منتخب رجاله ص ۶۶ ط النجف.

أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی حُذَیْفَهَ هُوَ ابْنُ عُتْبَهَ بْنِ رَبِیعَهَ وَ هُوَ ابْنُ خَالِ مُعَاوِیَهَ.

وَ أَخْبَرَنِی بَعْضُ رُوَاهِ الْعَامَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْحَاقَ قَالَ حَدَّثَنِی رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ: كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی حُذَیْفَهَ بْنِ عُتْبَهَ بْنِ رَبِیعَهَ مَعَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَ أَشْیَاعِهِ وَ كَانَ ابْنَ خَالِ مُعَاوِیَهَ وَ كَانَ رَجُلًا مِنْ خِیَارِ الْمُسْلِمِینَ فَلَمَّا تُوُفِّیَ عَلِیٌّ علیه السلام أَخَذَهُ مُعَاوِیَهُ وَ أَرَادَ قَتْلَهُ فَحَبَسَهُ فِی السِّجْنِ دَهْراً ثُمَّ قَالَ مُعَاوِیَهُ ذَاتَ یَوْمٍ أَ لَا نُرْسِلُ إِلَی هَذَا السَّفِیهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی حُذَیْفَهَ فَنُبَكِّتَهُ وَ نُخْبِرَهُ بِضَلَالِهِ وَ نَأْمُرَهُ أَنْ یَقُومَ فَیَسُبَّ عَلِیّاً قَالُوا نَعَمْ فَبَعَثَ إِلَیْهِ مُعَاوِیَهُ فَأَخْرَجَهُ مِنَ السِّجْنِ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِیَهُ یَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی حُذَیْفَهَ أَ لَمْ یَأْنِ لَكَ أَنْ تُبْصِرَ مَا كُنْتَ عَلَیْهِ مِنَ الضَّلَالَهِ بِنُصْرَتِكَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ الْكَذَّابَ أَ لَمْ تَعْلَمْ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ أَنَّ عَائِشَهَ وَ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرَ خَرَجُوا یَطْلُبُونَ بِدَمِهِ وَ أَنَّ عَلِیّاً هُوَ الَّذِی دَسَّ فِی قَتْلِهِ وَ نَحْنُ الْیَوْمَ نَطْلُبُ بِدَمِهِ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی حُذَیْفَهَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ أَنِّی أَمَسُّ الْقَوْمِ بِكَ رَحِماً وَ أَعْرَفُهُمْ بِكَ قَالَ أَجَلْ قَالَ فَوَ اللَّهِ الَّذِی لَا إِلَهَ غَیْرُهُ مَا أَعْلَمُ أَحَداً شَرِكَ فِی دَمِ عُثْمَانَ وَ أَلَّبَ النَّاسَ عَلَیْهِ غَیْرَكَ لَمَّا اسْتَعْمَلَكَ وَ مَنْ كَانَ مِثْلَكَ فَسَأَلَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ أَنْ یَعْزِلَكَ فَأَبَی فَفَعَلُوا بِهِ مَا بَلَغَكَ وَ وَ اللَّهِ مَا أَحَدٌ شَرِكَ فِی قَتْلِهِ بَدْئاً وَ أَخِیراً إِلَّا طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ عَائِشَهُ فَهُمُ الَّذِینَ شَهِدُوا عَلَیْهِ بِالْعَظِیمَهِ وَ أَلَّبُوا عَلَیْهِ النَّاسَ وَ شَرِكَهُمْ فِی ذَلِكَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ وَ ابْنُ مَسْعُودٍ وَ عَمَّارٌ وَ الْأَنْصَارُ جَمِیعاً قَالَ قَدْ كَانَ ذَلِكَ إِی وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَشْهَدُ أَنَّكَ مُنْذُ عَرَفْتُكَ فِی الْجَاهِلِیَّهِ وَ الْإِسْلَامِ لَعَلَی خُلُقٍ وَاحِدٍ مَا زَادَ الْإِسْلَامُ فِیكَ قَلِیلًا وَ لَا كَثِیراً وَ إِنَّ عَلَامَهَ ذَلِكَ فِیكَ لَبَیِّنَهٌ تَلُومُنِی عَلَی حُبِّی عَلِیّاً خَرَجَ مَعَ عَلِیٍّ كُلُّ صَوَّامٍ قَوَّامٍ مُهَاجِرِیٍّ وَ أَنْصَارِیٍّ كَمَا خَرَجَ مَعَكَ أَبْنَاءُ الْمُنَافِقِینَ وَ الطُّلَقَاءِ وَ الْعُتَقَاءِ خَدَعْتَهُمْ عَنْ دِینِهِمْ وَ خَدَعُوكَ عَنْ دُنْیَاكَ وَ اللَّهِ یَا مُعَاوِیَهُ مَا خَفِیَ عَلَیْكَ مَا صَنَعْتَ وَ مَا خَفِیَ عَلَیْهِمْ مَا صَنَعُوا إِذْ أَحَلُّوا أَنْفُسَهُمْ سَخَطَ اللَّهِ فِی طَاعَتِكَ وَ اللَّهِ لَا أَزَالُ أُحِبُّ عَلِیّاً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ أُبْغِضُكَ فِی اللَّهِ وَ فِی رَسُولِهِ أَبَداً مَا بَقِیتُ

قَالَ مُعَاوِيَهُ وَ إِنِّی أَرَاکَ عَلَی ضَلَالِکَ بَعْدُ رُدُّوهُ إِلَی السِّجْنِ فَرَدُّوهُ فَمَاتَ فِی السِّجْنِ.

**[ترجمه]رجال کشی - . کشی آن را در زندگی‌نامه محمد بن ابو حذیفه ذیل رقم ۲۰ از منتخب رجالش ص ۶۶، چاپ نجف روایت کرده است. - :

ابوالحسن رضا علیه السّلام فرمود: امیرمؤمنان می فرمود: محامده ابا دارند که از خداوند عزوجل عصیان کنند. عرض کردم محامده چه کسانی هستند. فرمود: محمد بن جعفر، محمد بن ابوبکر، محمد بن ابو حذیفه، محمد بن امیرمؤمنان علیه السّلام.

و محمد بن ابوحذیفه پسرعتبه بن ربیعه، پسردائی معاویه است.

مردی از اهل شام گوید: محمد بن ابوحذیفه بن عتبه بن ربیعه همراه علی بن ابی طالب علیه السّلام بود و از انصار و پیروان او بود و پسردائی معاویه بود ومردی از برگزیدگان مسلمان بود و زمانی که علی علیه السّلام وفات یافت، معاویه او را گرفت و قصد قتل او را داشت. پس او را به مدتی طولانی در زندان حبس کرد، سپس روزی گفت: به سوی این سفیه، محمد بن ابوحذیفه بفرستیم که او را مهار و از ضلالتش آگاهش کردیم و به او دستور می دهیم که بیایستد و علی را دشنام دهد. گفتند: بلی. پس معاویه در پی او فرستاد و وی را از زندان خارج کرد و به او گفت: ای محمد بن ابوحذیفه، آیا وقت آن نرسیده که ضلالتی که با یاری کردنت به علی بن ابی طالب کذاب را ببینی، آیا نمی‌دانی که عثمان مظلومانه کشته شد و عایشه، طلحه و زبیر به خونخواهی او قیام کردند و علی همان کسی است که در قتل او دسیسه چید و ما امروز خونخواه او هستیم. محمدبن ابوحذیفه گفت: تو به یقین می دانی که من نزدیک‌ترین و آگاه ترین قوم به تو هستم. گفت: آری. گفت: پس به خدایی که هیچ خدایی جزاو نیست سوگند، هیچ کسی را نمی شناسم که در خون عثمان شرکت کرد و مردم را برآن تحریک کرده باشد غیراز تو، آنگاه که تو را به کار گمارد و نظیر تو بود، پس مهاجران و انصار از او خواستند که تو را عزل کند و او ابا ورزید، پس آنچه که شد را در حق او انجام دادند و به خدا سوگند در ابتدا و انتهای قتل عثمان کسی جز طلحه، زبیر و عایشه شرکت نکردند. اینان کسانی هستند که به گناه بزرگ علیه او شهادت دادند و مردم را علیه او برانگیختند و در این مورد عبدالرحمن بن عوف، ابن مسعودعمار و جمیع انصار با آنان شریک هستند. گفت: چنین بود، یعنی به خدا سوگند من گواهی می دهم که از زمانی که تو را در جاهلیت و اسلام شناختم بر یک اخلاق واحد بودی و اسلام نه کم نه زیاد، چیزی بر تو نیافزود و علامت آن در تو روشن است. مرا بر حب علی سرزنش می کنی، روزه‌داران و قائمان مهاجرین و انصار همراه علی خارج شدند، چنانکه فرزندان منافقین، اسیران آزادشده و رهاشدگان با تو خارج شدند. آنها را از دینشان غافل کردی و آنها تو را از دنیایت غافل کردند، به خدا سوگند معاویه، آنچه که تو انجام دادی بر تو پوشیده نیست و آنچه که آنان انجام دادند برآنان پوشیده نیست، آنگاه که در اطاعت از تو خشم خدا را برخود فرود آورند، به خدا سوگند برای خدا و رسولش هنوز علی را دوست می دارم و در راه خدا و رسولش تا زمانی که زنده هستم با تو دشمنی می کنم.

معاویه گفت: می بینم هنوز بر گمراهی ات هستی، او را به زندان بازگردانید. پس بازگرداندند و او در زندان وفات کرد.

**[ترجمه]

بیان

فنبكته التبكيت التقريع و التأنيب و بكته بالحجه أى غلبه و فى بعض النسخ فننكبه على التفعيل من نكب عن الطريق أى عدل أو على بناء المجرد أى نجعله منكوبا و النكبه إصابه النوائب و فى بعض النسخ فنبكيه من الإبكاء و هو تصحيف.

**[ترجمه]نبكته التكبيت، يعنى سركوب و ملامت كردن. و بكته بالحجّته يعنى با برهان براو غلبه كرد، و در بعضى نسخه ها فننكبه بروزن تفعيل از نكب عن الطريق آمده است، يعنى از راه منحرف شد يا بر بناى مجرد است، يعنى او را منكوب قرار مى دهيم و النكبته، رسيدن مصيبت است و در بعضى نسخه ها فنبكيه از ريشه إبكاء يعنى گرياندن آمده است و اين تصحيف است.

**[ترجمه]

«۵۲۱»

(۱)كش، رجال الكشى مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِى عَلِيٍّ الْخُزَاعِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَطَّارِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ الْغَفَّارِ عَنْ أَبِى بَكْرِ بْنِ أَبِى عَيَّاشٍ عَنْ عَاصِمِ بْنِ أَبِى النَّجُودِ عَمَّنْ شَهِدَ ذَلِكَ أَنَّ مُعَاوِيَهَ حِينَ قَدِمَ الْكُوفَهَ وَ دَخَلَ عَلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ كَانَ الْحَسَنُ عليه السلام قَدْ أَخَذَ الْأَمَانَ لِرِجَالٍ مِنْهُمْ مُسَمَّيْنَ بِأَسْمَائِهِمْ وَ أَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَ كَانَ مِنْهُمْ صَعْصَعَهُ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ صَعْصَعَهُ قَالَ مُعَاوِيَهُ لِصَعْصَعَهَ أَمَا وَ اللَّهِ إِنِّى كُنْتُ لَأُبْغِضُ أَنْ تَدْخُلَ فِى أَمَانِى قَالَ وَ أَنَا وَ اللَّهِ أُبْغِضُ أَنْ أُسَمِّيَكَ بِهَذَا الِاسْمِ ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيْهِ بِالْخِلَافَهِ قَالَ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ إِنْ كُنْتَ صَادِقاً فَاصْعَدِ الْمِنْبَرَ فَالْعَنْ عَلِيّاً قَالَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَتَيْتُكُمْ مِنْ عِنْدِ رَجُلٍ قَدَّمَ شَرَّهُ وَ أَخَّرَ خَيْرَهُ وَ إِنَّهُ أَمَرَنِى أَنْ أَلْعَنَ عَلِيّاً فَالْعَنُوهُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَضَجَّ أَهْلُ الْمَسْجِدِ بِآمِينَ فَلَمَّا رَجَعَ إِلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا عَنَيْتَ غَيْرِى ارْجِعْ حَتَّى تُسَمِّيَهُ بِاسْمِهِ فَرَجَعَ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَنِى أَنْ أَلْعَنَ عَلِيَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ عليهما السلام فَالْعَنُوا مَنْ لَعَنَ عَلِيَّ بْنَ أَبِى طَالِبٍ قَالَ فَضَجُّوا بِآمِينَ قَالَ فَلَمَّا خُبِّرَ مُعَاوِيَهُ قَالَ لَا وَ اللَّهِ مَا عَنَى غَيْرِى أَخْرِجُوهُ لَا يُسَاكِنِّى فِى بَلَدٍ فَأَخْرَجُوهُ.

**[ترجمه]رجال كشى - . كشى آن را در زندگى‌نامه صعصعه ذيل رقم ۱۹ از منتخب رجالش ص ۶۵، روايت كرده است. - : عاصم بن ابى نجود از كسى كه شاهد آن بوده است گويد كه معاويه زمانى كه وارد كوفه شد و مردانى از اصحاب على عليه السّلام بر او وارد شدند، در حالى كه حسن عليه السّلام براى مردانى از آنان كه با نام آنها و نام پدران آنها هم اسم بودند، امان گرفته بود و از جمله آنان صعصعه بود، زمانى كه صعصعه بر او وارد شد معاويه به او گفت: به خدا سوگند اكراه داشتم كه در امانم داخل شوى. گفت: و من نيز به خدا سوگند اكراه دارم كه تو را با اين نام بنامم، سپس خلافت را بر او تصديق كرد. راوى گويد: معاويه گفت: اگر صادق هستى از منبر بالا برو و على را نفرين كن. راوى گويد: از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت، سپس گفت: اى مردم از نزد مردى مى آيم كه شرّش مقدم و خيرش مؤخر شد و او به من دستور داده است كه على را نفرين كنم، پس او كه نفرين خدا براو باد را نفرين كنيد، پس اهل مسجد فرياد آمين سر دادند، پس چون به سوى او بازگشت، آنچه كه او گفت را به وى خبر دادند. وى گفت: خير، به خدا سوگند جز من منظورت نبود، برگرد تا او را با نامش ذكر كنى، پس بازگشت و از منبر بالا رفت و گفت: اى مردم اميرمؤمنان به من دستور داده است كه على بن ابى طالب را نفرين كنم، پس كسى كه على بن ابى طالب را نفرين كرده، نفرين كنيد. راوى گويد: فرياد آمين برآوردند، گويد:

زمانی که معاویه خبردار شد گفت: به خدا سوگند قصدش غیر من نبود، او را بیرون کنید تا در یک شهر با من ساکن نباشد. پس او را اخراج کردند.

**[ترجمه]

بیان

لعله أراد أمیر المؤمنین أمیرهم حقا علیا علیه السلام فإنه علیه السلام کان أمر أصحابه باللعن إذا خافوا القتل أو أراد أمیرهم المسلط علیهم

ص: ۲۴۴

۱- ۵۲۱- رواه الکشّیّ رحمه اللّه فی ترجمه صعصعه تحت الرقم: ۱۹ من مختار رجاله ص ۶۵.

جورا و قوله فالعنوا من لعن أوهم أن المراد فالعنوا من لعنه الأمير و بينه بأنه على و مقصوده ظاهر.

**[ترجمه]شاید منظور او از امیرمؤمنان، امیر برحق آنان علی باشد، زیرا او اصحابش را هرگاه که بیم قتل داشتند یا به نفرین امر فرمود یا اینکه مقصودش امیر مسلط برآن به جور و ستم باشد. این کلام او «العنوا من لعن» این را به گمان می آوردد که مقصود این است که العنوا من لعنه الأمر. و آن را اینگونه بیان کرده است که او علی است و مقصودش ظاهر است.

**[ترجمه]

«۵۲۲»

(۱)کش، رجال الكشی رُوِیَ أَنَّ الْأَحْنَفَ بْنَ قَیْسٍ وَفَدَ إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ جَارِیَهَ بْنَ قُدَامَهَ (۲)وَ الْحُبَابَ بْنَ یَزِیدَ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ لِلْأَحْنَفِ أَنْتَ السَّاعِی عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ عُثْمَانَ وَ خَاذِلُ أُمِّ الْمُؤْمِنِینَ عَائِشَهَ وَ الْوَارِدُ الْمَاءَ عَلَی عَلِیٍّ بِصِفِّینَ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ ذَاکَ مَا أَعْرِفُ وَ مِنْهُ مَا أُنْکِرُ أَمَّا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عُثْمَانُ فَأَنْتُمْ مَعْشَرُ قُرَیْشٍ حَضَرْتُمُوهُ بِالْمَدِینَهِ وَ الدَّارُ مِنَّا عَنْهُ نَازِحَهٌ وَ قَدْ حَضَرَهُ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ بِمَعْزِلٍ وَ کُنْتُمْ بَیْنَ خَاذِلٍ وَ قَاتِلٍ وَ أَمَّا عَائِشَهُ فَإِنِّی خَذَلْتُهَا فِی طُولِ بَاعٍ وَ رُحْبِ سِرْبٍ وَ ذَلِکَ أَنِّی لَمْ أَجِدْ فِی کِتَابِ اللَّهِ إِلَّا أَنْ تَقِرَّ فِی بَیْتِهَا وَ أَمَّا وُرُودِیَ الْمَاءَ بِصِفِّینَ فَإِنِّی وَرَدْتُ حِینَ أَرَدْتَ أَنْ تَقْطَعَ رِقَابَنَا عَطَشاً فَقَامَ مُعَاوِیَهُ وَ تَفَرَّقَ النَّاسُ ثُمَّ أَمَرَ مُعَاوِیَهُ لِلْأَحْنَفِ بِخَمْسِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ لِأَصْحَابِهِ بِصِلَهٍ فَقَالَ لِلْأَحْنَفِ حِینَ وَدَّعَهُ حَاجَتُکَ قَالَ تُدِرُّ عَلَی النَّاسِ عَطِیَّاتِهِمْ وَ أَرْزَاقَهُمْ وَ إِنْ سَأَلْتَ الْمَدَدَ أَتَاکَ مِنَّا رِجَالٌ سَلِیمَهُ الطَّاعَهِ شَدِیدَهُ النِّکَایَهِ وَ قِیلَ إِنَّهُ کَانَ یَرَی رَأْیَ الْعَلَوِیَّهِ وَ وَصَلَ الْحُبَابَ بِثَلَاثِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ کَانَ یَرَی رَأْیَ الْأُمَوِیَّهِ فَصَارَ الْحُبَابُ إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ تُعْطِی الْأَحْنَفَ وَ رَأْیُهُ رَأْیُهُ خَمْسِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ وَ تُعْطِینِی وَ رَأْیِی رَأْیِی ثَلَاثِینَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَقَالَ یَا حُبَابُ إِنِّی اشْتَرَیْتُ بِهَا دِینَهُ

۱- ۵۲۲- رواه الكشّی رضوان اللّه علیه تحت الرقم: ۲۸ من تلخیص رجاله ص ۸۴ ط النجف.

۲- ۲ هذا هو الصواب، و هاهنا فی النسخه المطبوعه من مختار رجال الكشّی و الأصول الحاكیه عنه تصحیف: «حارثه بن قدامه».

فَقَالَ الْحُبَابُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَشْتَرِی مِنِّی أَيْضاً دِينِی فَأَتَمَّهَا وَ أَلْحَقَهُ بِالْأَحْنَفِ فَلَمْ يَأْتِ عَلَى الْحُبَابِ أُسْبُوعٌ حَتَّى مَاتَ وَ رُدَّ الْمَالُ بِعَيْنِهِ إِلَى مُعَاوِيَهَ فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ يَرْثِی الْحُبَابَ:

أَ تَأْكُلُ مِيرَاثَ الْحُبَابِ ظُلَامَهً***وَ مِيرَاثُ حَرْبٍ جَامِدٌ لَکَ ذَائِبُهُ

أَبُوکَ وَ عَمِّی يَا مُعَاوِيَهُ أَوْرَثَا***تُرَاثاً فَيَخْتَارُ التُّرَاثَ أَقَارِبُهُ

وَ لَوْ كَانَ هَذَا الدِّينُ فِی جَاهِلِيَّهٍ***عَرَفْتَ مَنِ الْمَوْلَى الْقَلِيلُ جَلَائِبُهُ

وَ لَوْ كَانَ هَذَا الْأَمْرُ فِی غَيْرِ مُلْكِكُمْ***لَأَدَّيْتَهُ أَوْ غَصَّ بِالْمَاءِ شَارِبُهُ

فَكَمْ مِنْ أَبٍ لِی يَا مُعَاوِيَهُ لَمْ يَكُنْ***أَبُوکَ الَّذِی مِنْ عَبْدِ شَمْسٍ يُقَارِبُهُ

**[ترجمه]رجال کشی - . کشی آن را ذیل رقم ۲۸ از تلخیص رجالش ص ۸۴، چاپ نجف روایت کرده است. - :

روایت است که احنف بن قیس نزد معاویه، جاریه بن قدامه و حباب یزید رفت. پس معاویه به احنف گفت: تو علیه امیر مؤمنان عثمان تلاش کردی، ام مؤمنین عائشه را رها کردی و در صفین به علی آب رساندی؟ گفت: ای امیرمؤمنین، برخی از این موارد را می دانم و برخی را نمی دانم.

در خصوص امیرمؤمنان عثمان، شما ای گروه قریش او را در مدینه حاضر کردید و خانه ما از او دور بود و مهاجرین و انصار دور از او نزد او حاضر شدند، درحالی که شما بین رهاکننده و قاتل بودید.

و در خصوص عائشه، من او را با اختیار رها کردم، زیرا در کتاب جز این نیافتم که در خانه خویش ساکن باشد، اما در خصوص ورودم بر آب در صفین، من زمانی وارد شدم که نزدیک بود گردنمان از عطش قطع شود. پس معاویه برخاست و مردم پراکنده شدند.

سپس معاویه به اعطای پنجاه هزار درهم به احنف و اعطای صله به یاران او امر کرد، پس به احنف زمانی که با او وداع کرد گفت: نیازت چیست؟ گفت: اینکه عطایای مردم و روزی آنها را بر آنان فراوان کنی و اگر یاری خواستی، مردانی نیک اطاعت و با آسیب شدید از جانب ما به سوی تو می آیند و گفته شده او به مذهب علویه معتقد بود.

به حباب سی هزار درهم عطا شد و به مذهب اموی تمایل داشت. پس حباب نزد معاویه رفت و گفت: ای امیرمؤمنان به احنف و عقیده او پنجاه هزار درهم می بخشی وبه من و عقیده من سی هزار درهم می بخشی. گفت: ای حباب من با آن دین او را خریدم. حباب گفت: یا امیرمؤمنان از من نیز دینم را بخر، پس آن را کامل کرد و به احنف رسانید و هفته ای بر حباب نگذشت که وفات کرد و عین آن مال به معاویه بازگشت و فرزدق در رثای حباب می گوید:

أتأكل ميراث الحباب ظلامه و ميراث حرب جامد لک ذائبه

أبوك و عمّى يا معاويه أورثا تراثاً فيختار التراث أقاربه

و لو كان هذا الدين فى جاهليه لأدّيته أو غص بالماء شاربه

فكم من أب لى يا معاويه لم يكن أبوك الذى من عبد شمس يقاربه

آيا ميراث حباب را ظالمانه می‌خوری و و ميراث حرب برای تو محفوظ است و از تو خارج نمی‌شود.

ای معاويه پدرت و عموی من ميراثی بر جای گذاشته‌اند و ميراث را نزديكان آن اختيار می كنند.

و اگر اين دين در جاهليت بود قطعا آن را ادا می كردم يا اينكه هر كه آن را می‌خورد با آن خفه می‌شد.

و چه بسيار اجدادی كه من دارم اما پدر تو كه از عبد شمس است با آنان قابل قياس نيست .

**[ترجمه]

إيضاح

قوله فى طول باع قال السيد الداماد رحمه الله الباع قدر مد اليدين و ما بينهما من البدن و بسط اليد بالمال و طول الباع كنايه عن المقدره و الميسره و الاقتدار و الشوكه قاله الزمخشرى فى الفائق و الأساس و الفيروزآبادى و ابن الأثير فى القاموس و النهايه و قال فى الصحاح الرحب بالضم السعه تقول فلان رحب الصدر و الرحب بالفتح الواسع تقول منه بلد رحب و قال السرب بالفتح الإبل و السرب أيضا الطريق و فلان آمن فى سربه بالكسر أى فى نفسه و فلان واسع السرب أى رخى البال.

و فى المغرب السرب بالفتح فى قولهم خلى سربه أى طريقه و منه قوله إذا كان مخلى السرب أى موسعا عليه غير مضيق عليه.

يعنى أنى لم أخذلها و هى محتاجه إلى الانتصار بل خذلتها و هى فى طول باع و رحب سرب أى فى مندوحه و فسحه عن القتال و تجهيز الجيش بأن تقر فى بيتها موقره مكرمه رحبه الصدر رخيه البال واسعه السرب لأنها لم تكن مأموره بالمسير إلى البصره و تجهيز الجيش و المطالبه بدم عثمان و مقاتله على بن أبى طالب على ذلك و لا مضطره إلى شى ء من ذلك بل كانت فى سعه عن ذلك كله و مع ذلك فإنها كانت فى طول باع من الشوكه و القدره و اجتماع الجيوش و كثره الأعوان و الأنصار و العدد و العدد.

ص: ۲۴۶

و أيضا خذلتها لأنی لم أجد فی کتاب الله تعالی إلا أن تقر فی بیتها إذ قال عز من قائل وَ قَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ أقول و یحتمل أن یکون فی طول باع و رحب سرب حالا عن الفاعل أی لم یکن علی حرج فی ذلک کما یومئ إلیه آخر کلامه رحمه الله.

و قوله جامد لک ذائبه لعله کنایه عن أنه محفوظ لک لم یبطل منه شی ء مما کان فی معرض البطلان و الضیاع و لم یتعد إلی الغیر.

و الجلائب جمع جلیبه و هو ما جلب و عبد جلیب مجلوب و امرأه جلیب من جلبی و جلائب أی عرفت من المولی القلیل الأموال و العبید أنا أو أنت.

قوله أو غص بالماء شاربه غص بفتح العین المعجمه و إهمال الصاد المشدده و شاربه بالرفع علی الفاعلیه و الباء فی قوله بالماء للتعدیه.

و قال ابن الأثیر فی النهایه یقال غصصت بالماء أغص غصصا فأنا غاص و غصان إذا شرقت به أو وقف فی حلقک فلم تکد تسیغه و المعنی لو کان هذا الأمر الذی وقع فی غیر سلطنتکم لأدیت فاعل هذا الفعل و لم یکن یقدر أن یبلغه لضعفه.

**[ترجمه]این کلام او «فی طول باع» سید و امام رحمه الله گوید: باع اندازه امتداد دو دست و فاصله مابین آن دو در بدن است. و بسط الید بالمال و طول الباع کنایه ازقدرت، امکان، اقتدار و شوکت است. زمخشری این را در الفائق و الاساس و فیروزآبادی و ابن اثیر در قاموس و النهایه گوید و در الصحاح گوید: الرحب با ضمه یعنی وسعت، می گویی فلان رحب الصدر است و الرحب بافتحه یعنی فراخ از این ریشه می گویی بلد رحب. و گوید: السرب بافتحه یعنی شتر، و سرب به معنی راه نیز می باشد و فلان آمن فی سربه – باکسره- یعنی فلانی در خود ایمن است. و فلان واسع السرب یعنی آسوده بال.

در المغرب: سرب با فتحه در این کلام آنان، خلّی سربه یعنی راه او را باز گذاشت و این کلام او از آن است: اذا کان مخلّی السرب یعنی وسیع و غیر تنگنا.

یعنی من او را درحالی که نیازمند به کمک است رها نکردم بلکه وی را در حالی رهاکردم که در وسعت و فراخی بود، یعنی در برابر جنگ و تجهیز لشکر اختیار و آزادی عمل داشت. به اینکه موقر، محترم با دلی فراخ، آسوده خاطر، مختار در منزل خویش بنشیند، زیرا او به حرکت به سوی بصره و تجهیز سپاه، خونخواهی عثمان و جنگ با علی بن ابی طالب بر سر آن مأمور نبود و به هیچ یک از این امور مجبور نبود، بلکه در برابر همه آنها آزاد بود و با وجود آن، او در وسعتی از شوکت، قدرت، اجتماع سپاه، کثرت یار و حامی و تعدد و تجهیزات بود.

و نیز به این دلیل او را رها کردم که در کتاب خداوند متعال

فقط این را یافتم که او در خانه خود بنشیند، آنجا که فرمود: « وَقَرْنَ فِی بُیُوتِکُنَّ» {و در خانه هایتان قرار گیرید} می گویم: و محتمل است که فی طول باع و رحب رسب، حالی از فاعل باشد یعنی در آن در حرج نبود، چنانکه پایان کلام وی به آن اشاره دارد.

و این کلام او «جامد لک ذائبه» شاید کنایه ای باشد از اینکه آن برای تو محفوظ است، چیزی از آن از مواردی که در معرض بطلان و نابودی است، باطل نشده است و به غیر سرایت نکرده است .

و جلائب: جمع جلیبه است و آن چیزی است که گرفته می شود و عبد جلیب یعنی غلام گرفته، و امرأه جلیب از جبلی و جلائب یعنی برده اندک مایه و غلام را شناختی، من یا تو.

این سخن او «أو غصّ بالماء شاربه» غصّ با فتحه عین و صاد مشدد است و «شاربه» بنار بر فاعل بودن مرفوع است و باء در «بالماء» برای تعدیه است.

و ابن اثیردر النهایه گوید: غصصت بالماء أغصّ غصماً، أنا غاصّ و غصان، گفته می شود زمانی که با آن خفه شدی یا در گلویت گیر کرد و نمی توانی به راحتی فرو ببری و معنا اینکه اگر این امر که در غیر سلطنت شما رخ داده بود حقِ کننده این کار را چنان ادا می کردم که به دلیل ضعفش قادر نباشد که به آن دست یابد.

**[ترجمه]

«۵۲۳»

(۱)یل، الفضائل لابن شاذان قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ كُنْتُ أَنَا وَ مُعَاوِيَهُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ بِالشَّامِ فَبَيْنَا نَحْنُ ذَاتَ يَوْمٍ إِذْ نَظَرْنَا إِلَى شَيْخٍ وَ هُوَ مُقْبِلٌ مِنْ صَدْرِ الْبَرِّيَّهِ مِنْ نَاحِيَهِ الْعِرَاقِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ عَرِّجُوا بِنَا إِلَى هَذَا الشَّيْخِ لِنَسْأَلَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلَ وَ إِلَى أَيْنَ يُرِيدُ وَ كَانَ مَعَ مُعَاوِيَهَ أَبُو الْأَعْوَرِ السُّلَمِيُّ وَ وَلَدَا مُعَاوِيَهَ خَالِدٌ وَ يَزِيدُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ قَالَ فَعَرَّجْنَا إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَهُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ يَا شَيْخُ وَ إِلَى أَيْنَ تُرِيدُ فَلَمْ يُجِبْهُ الشَّيْخُ فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمَا لَا تُجِيبُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الشَّيْخُ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّحِيَّهَ غَيْرَ هَذِهِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ صَدَقْتَ يَا شَيْخُ أَصَبْتَ وَ أَخْطَأْنَا وَ أَحْسَنْتَ وَ أَسَأْنَا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَيْخُ فَقَالَ

ص: ۲۴۷

۱- ۵۲۳- کتاب الفضائل هذا منسوب إلی شاذان بن جبرئيل القمّیّ رحمه اللّه من أعلام القرن السادس.

الشَّيْخُ وَ عَلَيْکَ السَّلَامُ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ مَا اسْمُکَ يَا شَيْخُ فَقَالَ اسْمِي جَبَلٌ وَ کَانَ ذَلِکَ الشَّيْخُ طَاعِناً فِي السِّنِّ بِيَدِهِ شَيْ ءٌ مِنَ الْحَدِيدِ وَ وَسَطُهُ مَشْدُودٌ بِشَرِيطٍ مِنْ لِيفِ الْمُقْلِ وَ فِي رِجْلَيْهِ نَعْلَانِ مِنْ لِيفِ الْمُقْلِ وَ عَلَيْهِ كِسَاءٌ قَدْ سَقَطَ لِحَامُهُ وَ بَقِيَ سَدَانُهُ وَ قَدْ بَانَتْ شَرَاسِيفُ خَدَّيْهِ وَ قَدْ غَطَّتْ حَوَاجِبُهُ عَلَى عَيْنَيْهِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ يَا شَيْخُ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ وَ إِلَى أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ أَتَيْتُ مِنَ الْعِرَاقِ أُرِيدُ بَيْتَ الْمَقْدِسِ قَالَ مُعَاوِيَهُ كَيْفَ تَرَكْتَ الْعِرَاقَ قَالَ عَلَى الْخَيْرِ وَ الْبَرَكَهِ وَ النِّفَاقِ قَالَ لَعَلَّکَ أَتَيْتَ مِنَ الْكُوفَهِ مِنَ الْغَرِيِّ قَالَ الشَّيْخُ وَ مَا الْغَرِيُّ قَالَ مُعَاوِيَهُ الَّذِي فِيهِ أَبُو تُرَابٍ قَالَ الشَّيْخُ مَنْ تَعْنِي بِذَلِکَ وَ مَنْ أَبُو تُرَابٍ قَالَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ قَالَ لَهُ الشَّيْخُ أَرْغَمَ اللَّهُ أَنْفَکَ وَ رَضَّ اللَّهُ فَاکَ وَ لَعَنَ اللَّهُ أُمَّکَ وَ أَبَاکَ وَ لِمَ لَا تَقُولُ الْإِمَامُ الْعَادِلُ وَ الْغَيْثُ الْهَاطِلُ يَعْسُوبُ الدِّينِ وَ قَاتِلُ الْمُشْرِكِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ سَيْفُ اللَّهِ الْمَسْلُولُ ابْنُ عَمِّ الرَّسُولِ وَ زَوْجُ الْبَتُولِ تَاجُ الْفُقَهَاءِ وَ كَنْزُ الْفُقَرَاءِ وَ خَامِسُ أَهْلِ الْعَبَاءِ وَ اللَّيْثُ الْغَالِبُ أَبُو الْحَسَنَيْنِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ الصَّلَاهُ وَ السَّلَامُ فَعِنْدَهَا قَالَ مُعَاوِيَهُ يَا شَيْخُ إِنِّي أَرَى لَحْمَکَ وَ دَمَکَ قَدْ خَالَطَ لَحْمَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ دَمِهِ حَتَّى لَوْ مَاتَ عَلِيٌّ مَا أَنْتَ فَاعِلٌ قَالَ لَا أَتَّهِمُ فِي فَقْدِهِ رَبِّي وَ أُجَلِّلُ فِي بُعْدِهِ حُزْنِي وَ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ لَا يُمِيتُ سَيِّدِي وَ إِمَامِي حَتَّى يَجْعَلَ مِنْ وُلْدِهِ حُجَّهً قَائِمَهً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ فَقَالَ يَا شَيْخُ هَلْ تَرَكْتَ مِنْ بَعْدِکَ أَمْراً تَفْتَخِرُ بِهِ قَالَ تَرَكْتُ الْفَرَسَ الْأَشْقَرَ وَ الْحَجَرَ وَ الْمِدَرَ وَ الْمِنْهَاجَ لِمَنْ أَرَادَ الْمِعْرَاجَ قَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لَعَلَّهُ لَا يَعْرِفُکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَسَأَلَهُ مُعَاوِيَهُ فَقَالَ يَا شَيْخُ أَ تَعْرِفُنِي قَالَ الشَّيْخُ وَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا مُعَاوِيَهُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ أَنَا الشَّجَرَهُ الزَّكِيَّهُ وَ الْفُرُوعُ الْعَلِيَّهُ سَيِّدُ بَنِي أُمَيَّهَ فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ بَلْ أَنْتَ اللَّعِينُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِ وَ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ إِنَّ اللَّهَ قَالَ

وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِي الْقُرْآنِ وَ الشَّجَرَهُ الْخَبِيثَهُ وَ الْعُرُوقُ الْمُجْتَثَّهُ الْخَسِيسَهُ الَّذِي ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ رَبَّهُ وَ قَالَ فِيهِ نَبِيُّهُ الْخِلَافَهُ مُحَرَّمَهٌ عَلَى ابْنِ أَبِي سُفْيَانَ الزَّنِيمِ بْنِ الزَّنِيمِ ابْنِ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ الْفَاشِي ظُلْمُهُ فِي الْعِبَادِ فَعِنْدَهَا اغْتَاظَ مُعَاوِيَهُ وَ حَنَقَ عَلَيْهِ فَرَدَّ يَدَهُ إِلَى قَائِمِ سَيْفِهِ وَ هَمَّ بِقَتْلِ الشَّيْخِ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا أَنَّ الْعَفْوَ حَسَنٌ لَأَخَذْتُ رَأْسَكَ ثُمَّ قَالَ أَ رَأَيْتَ لَوْ كُنْتُ فَاعِلًا ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ إِذَنْ وَ اللَّهِ أَفُوزُ بِالسَّعَادَهِ وَ تَفُوزُ أَنْتَ بِالشَّقَاوَهِ وَ قَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ أَشَرُّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ عُثْمَانُ شَرٌّ مِنْكَ قَالَ مُعَاوِيَهُ يَا شَيْخُ هَلْ كُنْتَ حَاضِراً يَوْمَ الدَّارِ قَالَ وَ مَا يَوْمُ الدَّارِ قَالَ مُعَاوِيَهُ يَوْمَ قَتَلَ عَلِيٌّ عُثْمَانَ فَقَالَ الشَّيْخُ تَاللَّهِ مَا قَتَلَهُ وَ لَوْ فَعَلَ ذَلِكَ لَعَلَاهُ بِأَسْيَافٍ حِدَادٍ وَ سَوَاعِدَ شِدَادٍ وَ كَانَ يَكُونُ فِي ذَلِكَ مُطِيعاً لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ قَالَ مُعَاوِيَهُ يَا شَيْخُ هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ صِفِّينَ قَالَ وَ مَا غِبْتُ عَنْهَا قَالَ كَيْفَ كُنْتَ فِيهَا قَالَ الشَّيْخُ أَيْتَمْتُ مِنْكَ أَطْفَالًا وَ أَرْمَلْتُ مِنْكَ إِخْوَاناً وَ كُنْتُ كَاللَّيْثِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ تَارَهً وَ بِالرُّمْحِ أُخْرَى قَالَ مُعَاوِيَهُ هَلْ ضَرَبْتَنِي بِشَيْ ءٍ قَطُّ قَالَ الشَّيْخُ ضَرَبْتُكَ بِثَلَاثَهٍ وَ سَبْعِينَ سَهْماً فَأَنَا صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي بُرْدَتِكَ وَ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي مَسْجِدِكَ وَ صَاحِبُ السَّهْمَيْنِ اللَّذَيْنِ وَقَعَا فِي عَضُدِكَ وَ لَوْ كَشَفْتَ الْآنَ لَأَرَيْتُكَ مَكَانَهُمَا: فَقَالَ مُعَاوِيَهُ يَا شَيْخُ هَلْ حَضَرْتَ يَوْمَ الْجَمَلِ قَالَ وَ مَا يَوْمُ الْجَمَلِ قَالَ مُعَاوِيَهُ يَوْمَ قَاتَلَتْ عَائِشَهُ عَلِيّاً قَالَ وَ مَا غِبْتُ عَنْهَا قَالَ مُعَاوِيَهُ يَا شَيْخُ الْحَقُّ كَانَ مَعَ عَلِيٍّ أَمْ مَعَ عَائِشَهَ قَالَ الشَّيْخُ بَلْ مَعَ عَلِيٍّ قَالَ مُعَاوِيَهُ أَ لَمْ يَقُلِ اللَّهُ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله لَهَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ الشَّيْخُ أَ لَمْ يَقُلِ اللَّهُ تَعَالَى يا نِساءَ النَّبِيِّ ... وَ قَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَ لا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجاهِلِيَّهِ الْأُولى وَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَنْتَ يَا عَلِيُّ خَلِيفَتِي عَلَى نِسْوَانِي وَ أَهْلِي وَ طَلَاقُهُنَّ بِيَدِكَ أَ فَتَرَى فِي ذَلِكَ مَعَهَا حَقٌّ حَتَّى سَفَكَتْ دِمَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَ أَذْهَبَتْ أَمْوَالَهُمْ فَلَعْنَهُ اللَّهِ عَلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ وَ هُمَا كَامْرَأَهٍ

نُوحٍ فِي النَّارِ وَ لَبِئْسَ مَثْوَى الْكَافِرِينَ قَالَ مُعَاوِيَهُ يَا شَيْخُ مَا جَعَلْتَ لَنَا شَيْئاً نَحْتَجُّ بِهِ عَلَيْكَ فَمَتَى ظُلِمَتِ الْأُمَّهُ وَ طُفِيَتْ عَنْهُمْ قَنَادِيلُ الرَّحْمَهِ قَالَ لَمَّا صِرْتَ أَمِيرَهَا وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَزِيرَهَا قَالَ فَاسْتَلْقَى مُعَاوِيَهُ عَلَى قَفَاهُ مِنَ الضَّحِكِ وَ هُوَ عَلَى ظَهْرِ فَرَسِهِ فَقَالَ يَا شَيْخُ هَلْ مِنْ شَيْ ءٍ نَقْطَعُ بِهِ لِسَانَكَ قَالَ وَ مَا ذَا قَالَ عِشْرُونَ نَاقَهً حَمْرَاءَ مَحْمِلُهُ عَسَلًا وَ بُرّاً وَ سَمْناً وَ عَشَرَهُ آلَافِ دِرْهَمٍ تُنْفِقُهَا عَلَى عِيَالِكَ وَ تَسْتَعِينُ بِهَا عَلَى زَمَانِكَ قَالَ الشَّيْخُ لَسْتُ أَقْبَلُهَا قَالَ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ لِأَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ دِرْهَمٌ حَلَالٌ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ دِرْهَمٍ حَرَامٍ قَالَ مُعَاوِيَهُ لَئِنْ أَقَمْتَ فِي دِمَشْقَ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ قَالَ مَا أَنَا مُقِيمٌ مَعَكَ فِيهَا قَالَ مُعَاوِيَهُ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ الشَّيْخُ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ وَ لا تَرْكَنُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ ما لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِياءَ ثُمَّ لا تُنْصَرُونَ وَ أَنْتَ أَوَّلُ ظَالِمٍ وَ آخِرُ ظَالِمٍ ثُمَّ تَوَجَّهَ الشَّيْخُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ.

**[ترجمه]الفضائل - . کتاب فضائل به شاذان بن جبرئیل قمی از اعلام قرن ششم منسوب است. - :

جابر بن عبدالله انصاری گوید: من و معاویه بن ابوسفیان در شام بودیم، درحالی که روزی به پیرمردی که از بیابانی از سمت عراق می آمد نگاه می کردیم معاویه گفت: مسیرمان را به سمت این پیرمرد متمایل کن تا از او سؤال کنیم از کجا می آید و به کجا می رود. و ابو اعور سلمی و دو پسر معاویه خالد و یزید، و عمرو بن عاص با وی بودند. به سوی او منحرف شدیم، پس معاویه به او گفت: پیرمرد ازکجا آمدی و قصد کجا داری؟ پیرمرد به او پاسخ نداد، پس عمرو بن عاص گفت: چرا پاسخ امیرمؤمنان را نمی دهی! پیرمرد گفت:خداوند تحیت را غیر از قرار داده است. معاویه گفت: راست می گویی ای پیرمرد، ما اشتباه کردیم و تو درست عمل کردی و ما بد کردیم. السلام علیک ای پیرمرد. پیرمرد گفت: و علیک السلام.

معاویه گفت: نامت چیست ای پیرمرد؟ گفت: نامم جبل است و آن مرد درحالی که پا به سن گذاشته بود، قطعه ای آهنی در دست داشت که وسط آن با بندی از لیف مقل بسته شده بود، در پایش کفشی از لیف مقل و بر تنش تن پوشی بود که درزهایش رفته و تار و پودش مانده بود و غضروف های گونه اش نمایان و ابروانش، چشم هایش را پوشانده بود .

معاویه گفت: ای مرد از کجا آمدی و قصد کجا داری؟ گفت: از عراق آمدم وقصد بیت المقدس دارم. معاویه گفت: عراق را در چه حالی ترک کردی؟ گفت: برخیر و برکت و نفاق. گفت: احتمالاً از کوفه از غریّی آمدی؟ سؤال کرد: غریی چیست؟ معاویه گفت: چیزی که ابوتراب در آن است. مرد گفت: منظورت ازآن کیست و ابوتراب کیست؟ گفت: علی بن ابوطالب. شیخ گفت: خداوند تو را به خاک زند، دهانت را خرد کند و پدر و مادرت را نفرین کند، چرا نمی گویی امام عادل، باران ریزان، رئیس دین، قاتل مشرکین، قاسطین و مارقین، شمشیر از نیام برآمده خدا، پسرعموی رسول، همسر بتول، تاج فقهاء، گنج فقرا، پنجمین فرد اهل عبا، شیر غالب، پدرحسنین بن ابی طالب علیه السّلام.

در این هنگام معاویه گفت: ای مرد می بینم گوشت و خونت با گوشت و خون علی بن ابی طالب درآمیخته است، اگر علی بمیرد چه می کنی؟ گفت: در فقدان او پروردگارم را متهم نمی کنم و در فراق او حزنم فراوان می شود و می دانم که خداوند سرور و امام را نمی میراند تا از فرزندان او حجتی قائم تا روز قیامت قرار دهد. معاویه گفت: ای مرد آیا بعداز خود امری برجای گذاشته‌ای که به آن افتخار کنی؟ گفت: اسبی با یال قرمز، سنگ و گل و لای و منهاج برای کسی که قصد معراج دارد را بر جا گذاشتم. عمرو بن عاص گفت: امیرمؤمنین، شاید او تو را نمی شناسد.

معاویه از او سؤال کرد و گفت: ای مرد مرا می شناسی؟ مرد گفت: تو کیستی؟ گفت: من معاویه پسر ابوسفیان هستم، من شجره پاک و شاخه های والاء سرور بنی امیه هستم. مرد به او گفت: خیر، تو نفرین‌شده برزبان نبی او و در کتاب مبین او هستی که خداوند فرمود: «و الشجره الملعونه فی القرآن». و شجره خبیث، نژادهای ریشه‌کن شده پست هستی، کسی که به خود و پروردگار خود ظلم کرد و نبی اش درباره او فرمود: خلافت بر پسر ابوسفیان حقیر بن حقیر پسر جگرخوار که ظلمش در میان بندگان شایع است حرام است.

در این هنگام معاویه به خشم آمد و بر او برآشفت و دستش را به سمت قبضه شمشیرش برد و تصمیم به قتل آن مرد گرفت، سپس گفت: اگر عفو بهتر نبود قطعاً سرت را می گرفتم. سپس گفت: اگر آن را انجام می دادم چه می کردی؟ مرد گفت: پس به خدا سوگند به سعادت دست می یافتم و تو به شقاوت و کسی که از تو بهتر است، کسی که از تو بدتر است را کشته است و عثمان بدتر از توست.

معاویه گفت: ای شیخ آیا در روز دار حاضر بود؟ مرد گفت: روز دار چیست؟ معاویه گفت: روزی که علی، عثمان را کشت. مرد گفت: به خدا سوگند او وی را نکشته است و اگر چنین می کرد، قطعاً او را با شمشیرهای آهنین و بازوان محکم بالا می برد و در آن مطیع خدا و رسولش بود. معاویه گفت: ای مرد آیا در روز صفین حاضر بودی؟ گفت: از آن غایب نبودم. گفت: در آن چگونه بودی؟ گفت: کودکانی از تو را یتیم و برادرانی از تو را بیوه کردم و مانند شیری بودم که گاه با شمشیر ضربه می زدم و گاه با نیزه.

معاویه گفت: آیا هرگز به من ضربه زده ای؟ مرد گفت: تو را با هفتاد و سه تیر زدم، صاحب دو تیری که در بُرده ات رفت و صاحب دو تیری که در سجده گاهت رفت و صاحب دو تیری که در بازویت رفت، من هستم، اگر الآن نمایان کنی جای آن را دو را به تو نشان می دهم.

معاویه گفت: ای مرد آیا در روز جمل حاضر بودی؟ گفت: روز جمل کدام است؟ معاویه گفت: روزی که عایشه با علی جنگ کرد. گفت: از آن غایب نبودم. معاویه گفت: ای مرد حق با علی بود یا عایشه؟ مرد گفت: قطعاً با علی. معاویه گفت: آیا خداوند نفرموده است «وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ» {و همسرانش مادران ایشانند} و نبی به او، ام المؤمنین نگفت! مرد گفت: آیا خداوند نفرمود: ای زنان نبی: «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى» {و در خانه هایتان قرار گیرید و مانند روزگار جاهلیت قدیم زینتهای خود را آشکار مکنید} و نبی نفرمود: تو ای علی، جانشین من بر زنان و خانواده من هستی و طلاق آنان به دست توست، آیا براستی در آن برای او حق می بینی که خون مسلمانان را ریخت و اموال آنان را از بین برد. پس لعنت خدا بر قوم ظالم باد و آن دو مانند زن نوح در آتش هستند و جایگاه کافران، بد است .

معاویه گفت: ای مرد چیزی برای ما باقی نگذاشتی که با آن بر تو حجت آوریم. چه زمانی بر امت ظلم کردم و چراغهای رحمت را از آنان خاموش کردم. گفت: زمانی که تو امیر آنها و عمرو بن عاص وزیر آنان شد.

راوی گوید: معاویه از خنده بر پشت افتاد، در حالی‌که سوار بر اسب بود. پس گفت: ای مرد چیزی وجود دارد که با آن زبان تو را کوتاه کنیم؟ گفت: و آن چیست؟ گفت: بیست شتر مادینه سرخ با بار عسل، گندم و روغن، ده هزار درهم که بر خانواده

ات خرج کنی و در روزگارت از آن کمک بگیری. مرد گفت: آن را نمی پذیرم. گفت: چرا؟ شیخ گفت: زیرا از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرماید: یک درهم حلال از هزار درهم حرام بهتر است. معاویه گوید: اگر در دمشق مقیم بودی گردنت را می زدم. گفت: من همراه تو در آن مقیم نمی شوم. معاویه گفت: چرا؟ شیخ گفت: زیرا خداوند متعال می فرماید: «وَلاَ تَرْكَنُواْ إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُواْ فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّن دُونِ اللّهِ مِنْ أَوْلِيَاء ثُمَّ لاَ تُنصَرُونَ» {و به کسانی که ستم کرده اند متمایل مشوید که آتش [دوزخ] به شما می رسد و در برابر خدا برای شما دوستانی نخواهد بود و سرانجام یاری نخواهید شد} و تو اولین ظالم و آخرین ظالم هستی، سپس شیخ به سمت بیت المقدس روی کرد.

**[ترجمه]

توضیح

قال الجوهری التعریج علی الشی ء الإقامه علیه یقال عرج فلان علی المنزل إذا حبس مطیته علیه و أقام و انعرج الشی ء انعطف.

**[ترجمه]جوهری گوید: التعریج علی الشیئ یعنی اقامت برآن. عرج فلان علی المنزل گفته می شود زمانی که مرکوبش را برآن حبس کند و مقیم کند و انعرج الشیء یعنی منعطف و خم شد.

**[ترجمه]

«۵۲۴»

(۱)یل، فض، کتاب الروضه قِيلَ دَخَلَ ضِرَارٌ صَاحِبُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام عَلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بَعْدَ وَفَاتِهِ علیه السلام فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ يَا ضِرَارُ صِفْ لِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَخْلَاقَهُ الْمَرْضِيَّةَ قَالَ ضِرَارٌ كَانَ

ص: ۲۵۰

---

۱ - ۵۲۴- کتاب الفضائل و الروضه منسوبان إلی شاذان بن جبرئیل القمّیّ من أعلام القرن السادس، و لکن تنظر بعض علمائنا فی صحه النسبه کما فی عنوان: «الروضه و الفضائل» من کتاب الذریعه: ج ۱۱، ص ۲۸۲ و ج ۱۶، ص ۲۵. و للکلام صور أحسن ممّا ذکره المصنّف هاهنا عن کتاب الروضه و الفضائل، و له مصادر و أسانید کثیره جدا، و قد رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۷۷ من الباب الثالث من نهج البلاغه، و رواه أیضا ابن شهرآشوب فی عنوان: «المسابقه بالزهد» من مناقب آل أبی طالب: ج ۱، ص ۳۷۱ ط النجف و یأتی أیضا هاهنا مسندا تحت الرقم: ۵۳۸ ص ۵۸۴.

وَ اللَّهِ بَعِيدَ الْمُدَى شَدِيدَ الْقُوَى يَنْفَجِرُ الْإِيمَانُ مِنْ جَوَانِبِهِ وَ تَنْطِقُ الْحِكْمَةُ مِنْ لِسَانِهِ يَقُولُ حَقّاً وَ يَحْكُمُ فَصْلًا فَأَقْسِمُ لَقَدْ شَاهَدْتُهُ لَيْلَةً فِي مِحْرَابِهِ وَ قَدْ أَرْخَى اللَّيْلُ سُدُولَهُ وَ هُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي قَابِضاً عَلَى لَمَّتِهِ يَتَمَلْمَلُ تَمَلْمُلَ السَّلِيمِ وَ يَئِنُّ أَنِينَ الْحَزِينِ وَ يَقُولُ يَا دُنْيَا أَ بِي تَعَرَّضْتِ وَ إِلَيَّ تَشَوَّفْتِ غُرِّي غَيْرِي لَا حَانَ حِينُكِ أَجَلُكِ قَصِيرٌ وَ عَيْشُكِ حَقِيرٌ وَ قَلِيلُكِ حِسَابٌ وَ كَثِيرُكِ عِقَابٌ فَقَدْ طَلَّقْتُكِ ثَلَاثاً لَا رَجْعَةَ لِي إِلَيْكِ آهِ مِنْ بُعْدِ الطَّرِيقِ وَ قِلَّةِ الزَّادِ قَالَ مُعَاوِيَةُ كَانَ وَ اللَّهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ كَذَلِكَ وَ كَيْفَ حُزْنُكَ عَلَيْهِ قَالَ حُزْنُ امْرَأَةٍ ذُبِحَ وَلَدُهَا فِي حَجْرِهَا قَالَ فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ مُعَاوِيَةُ بَكَى وَ بَكَى الْحَاضِرُونَ.

**[ترجمه]الفضائل و كتاب الروضه - . كتاب الفضائل و الروضه به شاذان بن جبرئيل قمی از اعلام قرن ششم منسوب هستند.

اين كلام دارای صورتهايی بهتر از آنچه كه مصنف در اينجا از كتاب الروضه و الفضائل ذكر كرده، است و دارای منابع و اسنادهای بسياری است و سيد رضی آن را در مختار ۷۷ از بخش سوم نهج البلاغه، و ابن شهر آشوب ان را در عنوان «المسابقه» بالزهد از مناقب آل أبی طالب: ج۱، ص ۳۷۱ چاپ نجف روايت كرده است و در اينجا نيز مسندی ذيل رقم ۵۳۸ ص ۵۸۴ خواهد آمد. - : گفته شده: ضرار، صحابی اميرمؤمنان علی بن ابی طالب عليه السّلام بر معاويه بن ابوسفيان وارد شد و معاويه به او گفت: ای ضرار، علی بن ابی طالب و اخلاق پسنديده او را برايم توصيف كن. ضرار گفت: به خدا سوگند غايتش والا، قدرتش بسيار بود، ايمان از اطرافش فوران می كند و حكمت از زبانش جاری می‌شود، حق می گويد و حكمش فصل است و سوگند ياد می كنم كه شبی او را در محراب ديدم كه درحالی كه شب، پرده های خود را افكنده بود، و او ايستاده، محاسن را به دست گرفته، چون مار گزيده به خود می پيچيد، و محزون ناله می كرد و می گفت: ای دنيا، آيا برای من خودنمايی می كنی يا شيفته من شده ای تا روزی در دل من جای گيری هرگز مبادا غير مرا بفريب، مهلت تو كوتاه، دوران زندگانی تو حقير، اندك تو، و عقابت بسيار است. تو را سه طلاقه كرده ام، تا بازگشتی نباشد آه از توشه اندك، و درازی راه.

معاويه گفت: به خدا سوگند اميرمؤمنين چنين بود، پس حزن تو چگونه است؟ گفت: اندوه زنی كه فرزند خود را بر پای خود قربانی كرده است. چون معاويه اين را شنيد گريست و حاضران نيز گريستند.

**[ترجمه]

بيان

المدى الغايه أی كان ذا همه عاليه يتوجه إلى تحصيل معالی الأمور و ما يعسر تحصيله على أكثر الخلق.

و يقال نطف الماء ينطف و ينطف إذا قطر قليلا قليلا و السدل جمع السديل و هو ما يسيل و يرخى على الهودج و يقال سلمته الحيه أی لدغته و السليم اللديغ و قيل إنما سمی سليما تفؤلا بالسلامه.

و يقال هو يتململ على فراشه إذا لم يستقر من الوجع و الاستفهام عن تعرضها و تشوفها استفهام إنكار لذلك منها و استحقار لها و استبعاد لموافقته إياها على ما تريد و تشوف إلى الخير تطلع و من السطح تطاول و نظر و أشرف و فی بعض النسخ بالقاف تشوقت غری غيری أی خداعك و غرورك لا يدخل علی و ليس المراد الأمر بغرور غيره.

و قال الجوهری حان له أن یفعل کذا یحین حینا أی آن و حان حینه أی قرب وقته انتهی و هذا دعاء علیها أی لا قرب وقت انخداعی بک و غرورک لی.

**[ترجمه]المدی یعنی غایت، یعنی زمانی که صاحب همت عالی باشد، کسب امور والا و آنچه که تحصیل آن بر اکثر خلق دشوار است را قصد کند.

و نطف الماء ینطف و ینطف، گفته می شود زمانی که اندک اندک بچکد. و السدل جمع سدیل است و آن چیزی که بر محمل کشیده می شود. سلمته الحیّه گفته می شود، یعنی مار او را نیش زد و سلیم یعنی مارگزیده. و گفته شده فقط به جهت تفاؤل به سلامتی سلیم نامیده شده است.

و یتململ علی فراشه، گفته می شود: زمانی که از درد آرام و قرار نداشته باشد و استفهام از تعرض و انتظار آن، استفهام انکار آن از آن و حقیر شمردن آن و بعید دانستن موافقت او با آن برآنچه که می خواهد، است. تشوّف إلی الخیر: یعنی منتظر آن بود، و تشوّف من السطح یعنی سرکشیدن، نگاه کردن و اشراف داشتن است. و در بعضی نسخه ها با قاف آمده است. «غرّی غیری» یعنی حیله و فریب تو در من اثر نمی کند و منظور، امر کردن به فریب غیر او نیست.

جوهری گوید: حان له أن یفعل کذا یحین حیناً، یعنی فرا رسیده است و حان حینه یعنی وقت آن نزدیک شده است، پایان. و به این جهت او را نفرین کرده است: یعنی هنگام فریب خوردن من به وسیله تو و نیرنگ تو بر من، نزدیک نشود .

**[ترجمه]

«۵۲۵»

(۱)کشف، کشف الغمه حَضَرَ جَمَاعَةٌ عِنْدَ مُعَاوِیَةَ وَ عِنْدَهُ عَدِیُّ بْنُ حَاتِمٍ وَ کَانَ

ص: ۲۵۱

۱- ۵۲۵- رواه الاربلی رحمه اللّه فی آخر عنوان «وقعه الجمل» من کتاب کشف الغمّه: ج ۱ ص ۲۴۴ بیروت.

فِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ذَرْنَا نُكَلِّمْ عَدِيّاً فَقَدْ زَعَمُوا أَنَّ عِنْدَهُ جَوَاباً فَقَالَ إِنِّي أَحذِّرُكُمُوهُ فَقَالُوا لَا عَلَيْكَ دَعْنَا وَ إِيَّاهُ فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ يَا أَبَا طَرِيفٍ مَتَى فُقِئَتْ عَيْنُكَ قَالَ يَوْمَ فَرَّ أَبُوكَ وَ قُتِلَ شَرَّ قَتْلَهٍ وَ ضَرَبَكَ الْأَشْتَرُ عَلَى اسْتِكَ فَوَقَعْتَ هَارِباً مِنَ الزَّحْفِ وَ أَنْشَدَ:

أَمَا وَ أَبِي يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ لَوْ أَنَّنِي***لَقِيتُكَ يَوْمَ الزَّحْفِ مَا رُمْتَ لِي سَخَطاً

وَ كَانَ أَبِي فِي طَيِ ءٍ وَ أَبُو أَبِي***صَحِيحَيْنِ لَمْ تَنْزِعْ عُرُوقُهُمَا الْقِبْطَا

وَ لَوْ رُمْتَ شَتْمِي عِنْدَ عَدْلٍ قَضَاؤُهُ*** لَرُمْتُ بِهِ يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ مَدَى شَحْطاً

فَقَالَ مُعَاوِيَهُ قَدْ كُنْتُ حَذَّرْتُكُمُوهُ فَأَبَيْتُمْ.

**[ترجمه]کشف الغمّه - . اربلی آن را در آخر عنوان «وقعه الجمل» از کتاب کشف الغمه: ج۱ ص ۲۴۴ بیروت روایت کرده است. - :

جمعی از جمله عبدالله بن زبیر نزد معاویه حاضر شدند. درحالی که عدی بن حاتم نزد او بود. گفتند: ای امیرمؤمنان، اجازه بده با عدی صحبت کنیم، و گمان کردند که او جوابی دارد. گفت: شما را از او برحذر می دارم، گفتند: تو کارت نباشد، ما را با او رها کن. پس ابن زبیر گفت: ای پسر طریف، چه زمانی چشمانت نابینا شد؟ گفت: روزی که پدرت فرار کرد و به بدترین نوع کشته شد و اشتر بر عورتت ضربه زد و در حال فرار از پیشروی به دام افتادی و سرود:

أما و أبی یابن الزبیر لو أننی لقیتک یوم الزحف ما رمت لی سخطا

و کان أبی فی طیئ و ابو أبی صحیحین لم تنزع عروقهما قبطا

و لو رمت شتمی عند عدل قضاؤه لرمت به یا ابن الزبیر مدی شحطا

آگاه باش به جان پدرم سوگند ای پسر زبیر اگر در روز پیشروی با تو روبرو می‌شدم عیبی بر من نمی گرفتی.

که پدرم و پدر پدرم در قبیله طئ صحیح النسب بودند و اصلشان از قبط جدا نشده است.

ای پسر زبیر اگر به هنگام قضای آن قصد دشنام مرا داشته باشی قطعا با آن جای بسیار دوری را قصد می کنی. (در من جایی برای شماتت نیست)

معاویه گفت: شما را برحذر داشته بودم، اما امتناع کردید.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الشحط البعد یقال شحط المزار أی بعد و تشحط المقتول بدمه أی اضطرب فیه.

**[ترجمه]جوهری گوید: الشحط یعنی بعد و دوری، گفته می شود. شحط المزار یعنی دیدار دور شد، و تشحّط المقتول بدمه، یعنی مقتول در خون غلتید.

**[ترجمه]

«۵۲۶»

(۱)کَشْفُ الْحَقِّ، لِلْعَلَّامَهِ رَحِمَهُ اللَّهُ رَوَی الْجُمْهُورُ أَنَّ أَرْوَی بِنْتَ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ دَخَلَتْ عَلَی مُعَاوِیَهَ فِی خِلَافَتِهِ بِالشَّامِ وَ هِیَ یَوْمَئِذٍ عَجُوزٌ کَبِیرَهٌ فَلَمَّا رَآهَا قَالَ مَرْحَباً بِکِ یَا خَالَهُ قَالَتْ کَیْفَ أَنْتَ یَا ابْنَ أُخْتِی لَقَدْ کَفَرْتَ النِّعْمَهَ وَ أَسَأْتَ لِابْنِ عَمِّکَ الصُّحْبَهَ وَ تَسَمَّیْتَ بِغَیْرِ اسْمِکَ وَ أَخَذْتَ غَیْرَ حَقِّکَ بِلَا بَلَاءٍ کَانَ مِنْکَ وَ لَا مِنْ أَبِیکَ بَعْدَ أَنْ کَفَرْتُمْ بِمَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَأَتْعَسَ اللَّهُ مِنْکُمُ الْجُدُودَ حَتَّی رَدَّ اللَّهُ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ وَ کَانَتْ کَلِمَهُ اللَّهِ هِیَ الْعُلْیا وَ نَبِیُّنَا هُوَ الْمَنْصُورُ عَلَی کُلِّ مَنْ نَاوَاهُ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ فَکُنَّا أَهْلَ الْبَیْتِ أَعْظَمَ النَّاسِ فِی هَذَا الدِّینِ بَلَاءً وَ عَنْ أَهْلِهِ غَنَاءً وَ قَدْراً حَتَّی قَبَضَ اللَّهُ نَبِیَّهُ مَغْفُوراً ذَنْبُهُ مَرْفُوعَهً مَنْزِلَتُهُ شَرِیفاً عَنِ اللَّهِ مَرْضِیّاً فَوَثَبَ عَلَیْنَا بَعْدَهُ تَیْمٌ

ص: ۲۵۲

---

۱ – ۵۲۶- رواه العلامه رحمه اللّه فی آخر المطلب الرابع من کتاب کشف الحق و نهج الصدق ص ۳۱۳ ط بیروت و فی متن دلائل الصدق: ج ۳ ص ۲۳۶ ط ۱. و لیراجع کتاب بلاغات النساء. و رواه أیضا ابن عبد ربّه تحت عنوان «وفود أروی بنت عبد المطلب» فی آخر کتاب الزبرجده من العقد الفرید. هذا و سیرویه المصنّف ثانیه تحت الرقم ۵۳۲، فلاحظ.

وَ عَدِيٌّ وَ بَنُو أَمَيَّهَ فَأَنْتَ تَهْتَدِي بِهُدَاهُمْ وَ تَقْصِدُ لِقَصْدِهِمْ فَصِرْنَا بِحَمْدِ اللَّهِ فِيكَمْ أَهْلَ الْبَيْتِ بِمَنْزِلَهِ قَوْم مُوسَى فِي آلِ فِرْعَوْنَ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَ يَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ وَ صَارَ سَيِّدُنَا مِنْكُمْ بَعْدَ نَبِيِّنَا بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى حَيْثُ يَقُولُ يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي فَلَمْ يُجْمَعْ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله [لَنَا] شَمْلٌ وَ لَمْ يُسَهَّلْ [لَنَا] وَعْثٌ وَ غَايَتُنَا الْجَنَّهُ وَ غَايَتُكُمُ النَّارُ فَقَالَ لَهَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ أَيَّتُهَا الْعَجُوزُ الضَّالَّهُ اقْصِرِي مِنْ قَوْلِكِ وَ غُضِّي مِنْ طَرْفِكِ قَالَتْ وَ مَنْ أَنْتَ قَالَ أَنَا عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ قَالَتْ يَا ابْنَ النَّابِغَهِ ارْبَعْ عَلَى ظَلْعِكَ وَ أغض [أَهِنْ]لِسَانَ نَفْسِكَ مَا أَنْتَ مِنْ قُرَيْشٍ فِي لُبَابِ حَسَبِهَا وَ لَا صَحِيحِ نَسَبِهَا وَ لَقَدِ ادَّعَاكَ خَمْسَهٌ مِنْ قُرَيْشٍ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّكَ ابْنُهُ وَ لَطَالَ مَا رَأَيْتُ أُمَّكَ أَيَّامَ مِنًى بِمَكَّهَ تَكْسِبُ الْخَطِيئَهَ وَ تَتَّزِنُ الدَّرَاهِمَ مِنْ كُلِّ عَبْدٍ عَاهِرٍ هَائِجٍ وَ تَسَافَحُ عَبِيدَنَا فَأَنْتَ بِهِمْ أَلْيَقُ وَ هُمْ بِكَ أَشْبَهُ مِنْكَ تُقْرَعُ بَيْنَهُمْ.

**[ترجمه]کشف الحق - . علامه آن را در آخر مطلب رابع از کتاب کشف الحق و نهج الصدق ص ۳۱۳ چاپ بیروت و در متن دلائل الصدق: ج۳، ص ۲۳۶، چاپ اول روایت کرده است و به کتاب بلاغات النساء نیز مراجعه شود. ابن عبد ربه نیز آن را در عنوان «وفود أروی بنت عبدالمطلب» در آخر کتاب زبرجده از عقد الفرید روایت کرده است. - :

تألیف علامه: جمهور روایت کرده است که أروی دختر حرث بن عبدالمطلب در دوره خلافت معاویه در شام بر او وارد شد و در آن هنگام پیرزنی کهنسال بود، پس چون او را دید گفت: خوش آمدی خاله .

گفت: چگونه هستی تو ای پسر خواهر من، کفر نعمت کردی و در همراه پسر عمویت بد کردی و به غیر نامت، خود را نامیدی و غیر حقت را بدون دشواری از جانب تو و پدرت گرفتی، بعد از اینکه به آنچه که محمد آورد، کفر ورزیدی و خداوند بهره‌تان را بد کرد، تا اینکه خداوند حق را به اهل آن بازگردانید و کلمه الله همان برتر و نبی ما، همان یاری‌شده علیه هرکسی که با او ستیز کرده است، گرچه مشرکان اکراه داشتند است و ما اهل بیت، در این دین بزرگترین مردم از نظر محنت، از نظر بی نیازی از اهل آن و از نظر جایگاه هستیم، تا اینکه خداوند نبی اش را درحالی که گناهش آمرزیده، جایگاهش رفعت یافته، نزد خدا شریف و مورد رضایت بود، به سوی خود ستانید. پس بعد از او تیم، عدی و بنی امیه بر ما جهیدند و تو به هدایت آنان هدایت می شوی و قصد آنان را قصد داری، به حمد خدا ما در میان شما، اهل بیت شدیم، به منزله قوم موسی در خاندان فرعون که پسران آنان را می کشند، زنانشان را به بردگی می برند و سرور ما بعد از نبی به منزله هارون از موسی شد، آنجا که می فرماید: «قَالَ ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي وَكَادُواْ يَقْتُلُونَنِي» {گفت ای فرزند مادرم این قوم مرا ناتوان یافتند و چیزی نمانده بود که مرا بکشند} و بعد از رسول خدا اتحادی ایجاد نشد و مشقتی آسان نشد و غایت ما بهشت و غایت شما آتش است.

عمرو بن عاص به او گفت: ای پیرزن گمراه، سخنت را کوتاه کن و چشمت را ببند. گفت: تو کیستی؟ گفت: من عمرو بن عاص هستم. گفت: ای پسر نابغه خوشتن نگاه دار و خود زبان فروبند. تو از قریش در حسب و نسب نیکو و صحیح آن نیستی. پنج نفراز قریش مدعی تو شدند که هریک ازآنها ادعا می کرد که تو پسر او هستی، و چه بسیار مادرت را در ایام منی در مکه دیدم که گناه کسب می کرد و درهم ها را از هر بنده زناکار شوریده وزن می کرد و با غلامان ما زنا می کرد که تو به آنان لایق تر و آنها به تو بیش از تو شبیه هستند، بین آنها قرعه انداخته می‌شوی .

**[ترجمه]

(۱)کشف، کشف الغمه مِنْ کِتَابِ الْمُوَفَّقِیَّاتِ لِلزُّبَیْرِ بْنِ بَکَّارٍ الزُّبَیْرِیِّ حَدَّثَ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ: دَخَلَ مِحْفَنُ بْنُ أَبِی مِحْفَنٍ الضَّبِّیُّ عَلَی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ یَا مُعَاوِیَهُ جِئْتُکَ مِنْ عِنْدِ أَلْأَمِ الْعَرَبِ وَ أَعْیَا الْعَرَبِ وَ أَجْبَنِ الْعَرَبِ وَ أَبْخَلِ الْعَرَبِ قَالَ وَ مَنْ هُوَ یَا أَخَا بَنِی تَمِیمٍ قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ قَالَ مُعَاوِیَهُ اسْمَعُوا یَا أَهْلَ الشَّامِ مَا یَقُولُ أَخَاکُمُ الْعِرَاقِیُّ فَابْتَدَرُوهُ أَیُّهُمْ یُنْزِلُهُ عَلَیْهِ وَ یُکْرِمُهُ فَلَمَّا تَصَدَّعَ النَّاسُ عَنْهُ قَالَ لَهُ کَیْفَ قُلْتَ فَأَعَادَ عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُ وَیْحَکَ یَا جَاهِلُ کَیْفَ یَکُونُ أَلْأَمَ الْعَرَبِ وَ أَبُوهُ أَبُو طَالِبٍ وَ جَدُّهُ عَبْدُ الْمُطَّلِبِ وَ امْرَأَتُهُ

ص: ۲۵۳

۱- ۵۲۷- رواه علیّ بن عیسی الاربلی رحمه اللّه قبیل عنوان: «ذکر قتله و مده خلافته ...» من کتاب کشف الغمّه: ج ۲ ص ۴۷ ط بیروت. و رواه باختصار بسنده عن ابن أبی الدنیا، الحافظ ابن عساکر فی الحدیث: ۱۱۰۹ من ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ دمشق: ج ۳ ص ۷۶ ط ۲. و فیه: جاء ابن أجور التمیمی إلی معاویه ...

فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَنَّی یَکُونُ أَبْخَلَ الْعَرَبِ فَوَ اللَّهِ لَوْ کَانَ لَهُ بَیْتَانِ بَیْتُ تِبْنٍ وَ بَیْتُ تِبْرٍ لَأَنْفَدَ تِبْرَهُ قَبْلَ تِبْنِهِ وَ أَنَّی یَکُونُ أَجْبَنَ الْعَرَبِ فَوَ اللَّهِ مَا الْتَقَتْ فِئَتَانِ قَطُّ إِلَّا کَانَ فَارِسَهُم غَیْرَ مُدَافَعٍ وَ أَنَّی یَکُونُ أَعْیَا الْعَرَبِ فَوَ اللَّهِ مَا سَنَّ الْبَلَاغَةَ لِقُرَیْشٍ غَیْرُهُ وَ لَمَّا قَامَتْ أُمُّ مِحْفَنٍ عَنْهُ أَلْأَمَ وَ أَبْخَلَ وَ أَجْبَنَ وَ أَعْیَا لِبُظْرِ أُمِّهِ فَوَ اللَّهِ لَوْ لَا مَا تَعْلَمُ لَضَرَبْتُ الَّذِی فِیهِ عَیْنَاکَ فَإِیَّاکَ عَلَیْکَ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْعَوْدَ إِلَی مِثْلِ هَذَا قَالَ وَ اللَّهِ أَنْتَ أَظْلَمُ مِنِّی فَعَلَی أَیِّ شَیْ ءٍ قَاتَلْتَهُ وَ هَذَا مَحَلُّهُ قَالَ عَلَی خَاتَمِی هَذَا حَتَّی یَجُوزَ بِهِ أَمْرِی قَالَ فَحَسْبُکَ ذَلِکَ عِوَضاً مِنْ سَخَطِ اللَّهِ وَ أَلِیمِ عَذَابِهِ قَالَ لَا یَا ابْنَ مِحْفَنٍ وَ لَکِنِّی أَعْرِفُ مِنَ اللَّهِ مَا جَهِلْتَ حَیْثُ یَقُولُ وَ رَحْمَتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ.

**[ترجمه]کشف الغمه - . علی بن عیسی اربلی اندکی قبل از عنوان «ذکر قتله و مده خلافته...» از کتاب کشف الغمه: ج۲، ص۴۷، چاپ بیروت روایت کرده است. - :

از کتاب موفقیات تألیف زبیر بن بکار زبیری، از رجالش گوید: محفن بن ابی محفن ضبی بر معاویه وارد شد و گفت: ای معاویه از حضور پست ترین، الکن ترین، ترسوترین و بخیل ترین فرد عرب می آیم. گفت: و او کیست ای برادر بنی تمیم؟ گفت: علی بن ابوطالب. معاویه گفت: ای اهالی شام بشنوید برادر عراقیتان چه می گوید، به سوی او بشتابید کدام یک از شما او را مهمان خویش می کند و گرامی اش می دارد.

زمانی که مردم از او پراکنده شدند، به او گفت: چه گفتی؟ پس او سخنش را بر او تکرار کرد، پس او گفت: وای بر تو ای نادان چگونه پست ترین عرب است درحالی که پدرش ابوطالب، جدش عبدالمطّلب و همسرش فاطمه دختر رسول الله صلّی الله علیه و آله است، و هرگز بخیل ترین نیست، به خدا سوگند اگر تو خانه برای او باشد، خانه‌ای از کاه و خانه ای از طلا، قطعاً طلایش را بیش از کاهش می بخشد.

و کجا ترسوترین عرب است؟ به خدا سوگند هرگز دو گروه روبرو نشد مگر اینکه سوار مهاجم آنان بود.

و کجا الکن ترین عرب است، به خدا سوگند، جز او بلاغت را برای قریش وضع نکرد، و این صفات مادر محفن است که پست‌ترین و خسیس‌ترین و ترسوترین و الکن‌ترین است به خاطر تکه ختنه مادرش؛ به خدا سوگند اگر نبود آنچه را که می... دانستی چیزی را که چشمانت در آن است ــ یعنی سر ــ میزدم. پس لعنت خدا بر تو باد که تو را از او و تکرار چنین سخنانی برحذر می‌دارم.

گفت: به خدا سوگند تو از من ظالم تر هستی، برچه اساسی با او نبرد کردی، درحالی که این جایگاه اوست؟ گفت: براساس این انگشترم تا امرم به وسیله آن جایز شود. گفت: پس آن به عنوان جایگزینی از خشم خدا و عذاب دردناک او برای تو کافی است. گفت: خیر، ابن محفن من از خدا چیزی می دانم که تو از آن جاهلی، آنجا که می فرماید: «و رحمتی وسعت کلّ شیء»

**[ترجمه]

(۱)وَ حَدَّثَ الزُّبَيْرُ عَنْ رِجَالِهِ قَالَ: قَدِمَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَى مُعَاوِيَهَ وَ كَانَ يَلْبَسُ أَدْنَى ثِيَابِهِ وَ يَخْفِضُ مِنْ شَأْنِهِ لِمَعْرِفَتِهِ أَنَّ مُعَاوِيَهَ كَانَ يَكْرَهُ إِظْهَارَهُ لِشَأْنِهِ وَ جَاءَ الْخَبَرُ إِلَى مُعَاوِيَهَ بِمَوْتِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام فَسَجَدَ شُكْراً لِلَّهِ تَعَالَى وَ بَانَ السُّرُورُ فِي وَجْهِهِ فِي حَدِيثٍ طَوِيلٍ ذَكَرَهُ الزُّبَيْرُ ذَكَرْتُ مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَهِ إِلَيْهِ وَ أَذِنَ لِلنَّاسِ وَ أَذِنَ لِابْنِ عَبَّاسٍ بَعْدَهُمْ فَدَخَلَ فَاسْتَدْنَاهُ وَ كَانَ قَدْ عَرَفَ بِسَجْدَتِهِ فَقَالَ لَهُ أَ تَدْرِي مَا حَدَثَ بِأَهْلِكَ قَالَ لَا قَالَ فَإِنَّ أَبَا مُحَمَّدٍ رَحِمَهُ اللَّهُ تُوُفِّيَ فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَكَ فَقَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ عِنْدَ اللَّهِ

ص: ۲۵۴

---

۱ – ۵۲۸– رواه الاربلی رحمه اللّه– مع الحدیث التالی– فی العنوان المتقدم الذکر آنفا من کتاب کشف الغمّه: ج ۲ ص ۴۸ ط بیروت. و للکلام شواهد کثیره ذکرنا بعضها فی تعلیق الحدیث: ۱۵۰۵ من ترجمه أمیر المؤمنین من تاریخ دمشق: ج ۳ ص ۴۰۸. و أیضا بعض الشواهد یجده الباحث فی الحدیث: ۳۶۸ و تعلیقاته من ترجمه الامام الحسن من تاریخ دمشق ص ۲۳۰ ط بیروت ۱.

نَحْتَسِبُ الْمُصِیبَهَ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ مُصِیبَتَنَا بِالْحَسَنِ رَحِمَهُ اللَّهُ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَتْنِی سَجْدَتُکَ فَلَا أَظُنُّ ذَلِکَ إِلَّا لِوَفَاتِهِ وَ اللَّهِ لَا یَسُدُّ جَسَدُهُ حُفْرَتَکَ وَ لَا یَزِیدُ انْقِضَاءُ أَجَلِهِ فِی عُمُرِکَ وَ لَطَالَ مَا رُزِینَا بِأَعْظَمَ مِنَ الْحَسَنِ ثُمَّ جَبَرَ اللَّهُ قَالَ مُعَاوِیَهُ کَمْ کَانَ أَتَی لَهُ قَالَ شَأْنُهُ أَعْظَمُ مِنْ أَنْ یُجْهَلَ مَوْلِدُهُ قَالَ أَحْسَبُهُ تَرَکَ صِبْیَهً صِغَاراً قَالَ کُلُّنَا کَانَ صَغِیراً فَکَبِرَ ثُمَّ قَالَ أَصْبَحْتَ سَیِّدَ أَهْلِکَ قَالَ أَمَّا مَا أَبْقَی اللَّهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ فَلَا ثُمَّ قَامَ وَ عَیْنُهُ تَدْمَعُ فَقَالَ مُعَاوِیَهُ لِلَّهِ دَرُّهُ لَا وَ اللَّهِ مَا هَیَّجْنَا قَطُّ إِلَّا وَجَدْنَاهُ سَیِّداً وَ دَخَلَ ابْنُ عَبَّاسٍ عَلَی مُعَاوِیَهَ بَعْدَ انْقِضَاءِ الْعَزَاءِ فَقَالَ یَا أَبَا الْعَبَّاسِ أَ مَا تَدْرِی مَا حَدَثَ فِی أَهْلِکَ قَالَ لَا قَالَ هَلَکَ أُسَامَهُ بْنُ زَیْدٍ فَعَظَّمَ اللَّهُ أَجْرَکَ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَیْهِ راجِعُونَ رَحِمَ اللَّهُ أُسَامَهَ وَ خَرَجَ وَ أَتَاهُ بَعْدَ أَیَّامٍ وَ قَدْ عَزَمَ عَلَی مُحَاقَّتِهِ (۱)فَصَلَّی فِی الْجَامِعِ یَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَیْهِ یَسْأَلُونَهُ عَنِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ الْفِقْهِ وَ التَّفْسِیرِ وَ أَحْوَالِ الْإِسْلَامِ وَ الْجَاهِلِیَّهِ وَ افْتَقَدَ مُعَاوِیَهُ النَّاسَ فَقِیلَ إِنَّهُمْ مَشْغُولُونَ بِابْنِ عَبَّاسٍ وَ لَوْ شَاءَ أَنْ یَضْرِبُوا مَعَهُ بِمِائَهِ أَلْفِ سَیْفٍ قَبْلَ اللَّیْلِ لَفَعَلَ فَقَالَ نَحْنُ أَظْلَمُ مِنْهُ حَبَسْنَاهُ عَنْ أَهْلِهِ وَ مَنَعْنَاهُ حَاجَتَهُ وَ نَعَیْنَا إِلَیْهِ أَحِبَّتَهُ انْطَلِقُوا فَادْعُوهُ فَأَتَاهُ الْحَاجِبُ فَدَعَاهُ فَقَالَ إِنَّا بَنُو عَبْدِ مَنَافٍ إِذَا حَضَرَتِ الصَّلَاهُ لَمْ نَقُمْ حَتَّی نُصَلِّیَ أُصَلِّی إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ آتِیهِ فَرَجَعَ وَ صَلَّی ابْنُ عَبَّاسٍ الْعَصْرَ وَ أَتَاهُ فَقَالَ حَاجَتُکَ فَمَا سَأَلَهُ حَاجَهً إِلَّا قَضَاهَا وَ قَالَ أَقْسَمْتُ عَلَیْکَ لَمَّا دَخَلْتَ بَیْتَ الْمَالِ فَأَخَذْتَ حَاجَتَکَ وَ إِنَّمَا أَرَادَ أَنْ یُعَرِّفَ أَهْلَ الشَّامِ مَیْلَ ابْنِ عَبَّاسٍ إِلَی الدُّنْیَا فَعَرَفَ مَا یُرِیدُهُ فَقَالَ إِنَّ ذَلِکَ لَیْسَ لِی وَ لَا لَکَ فَإِنْ أَذِنْتَ أَنْ أُعْطِیَ کُلَّ ذِی حَقٍّ حَقَّهُ فَعَلْتُ قَالَ أَقْسَمْتُ عَلَیْکَ إِلَّا دَخَلْتَ فَأَخَذْتَ حَاجَتَکَ فَدَخَلَ فَأَخَذَ بُرْنُسَ خَزٍّ أَحْمَرَ

۱- ۱ المحاقه: المخاصمه، یقال: حاققت زیدا علی کذا: خاصمته علیه.

يُقَالُ إِنَّهُ كَانَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام ثُمَّ خَرَجَ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بَقِيَتْ لِي حَاجَةٌ قَالَ مَا هِيَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ قَدْ عَرَفْتَ فَضْلَهُ وَ سَابِقَتَهُ وَ قَرَابَتَهُ وَ قَدْ كَفَاكَهُ الْمَوْتُ أُحِبُّ أَنْ لَا يُشْتَمَ عَلَى مَنَابِرِكُمْ قَالَ هَيْهَاتَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ هَذَا أَمْرُ دِينٍ أَ لَيْسَ أَ لَيْسَ وَ فَعَلَ وَ فَعَلَ فَعَدَّدَ مَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ أَوْلَى لَكَ يَا مُعَاوِيَةُ وَ الْمَوْعِدُ الْقِيَامَةُ وَ لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ وَ سَوْفَ تَعْلَمُونَ وَ تَوَجَّهَ إِلَى الْمَدِينَةِ.

**[ترجمه]و زبیر از رجالش - . اربلی آن را به همراه حدیث بعد در عنوانی از کتاب کشف الغمه که سابقا ذکر شد: ج۲، ص۴۸، چاپ بیروت روایت کرده است. این کلام دارای شواهد بسیاری است که برخی از آنها را در تعلیق حدیث ۱۵۰۵ از زندگی‌نامه امیر مؤمنان از تاریخ دمشق: ج۳، ص ۴۰۸ ذکر کردیم و محقق می‌تواند برخی از شواهد آن را در حدیث ۳۶۸ و تعلیقات آن از زندگی‌نامه امام حسن از تاریخ دمشق، ص ۲۳۰ چاپ اول بیروت بیابد. - ،

حدیث گفت: ابن عباس بر معاویه وارد شد، درحالی که پست ترین لباسش را تن کرده بود و از شأن او می‌کاست، به جهت آگاهی اش از این مطلب که معاویه از اظهار شأن او اکراه داشت و درحالی که خبر وفات حسن بن علی علیه السّلام به او رسیده بود، پس سجده شکر به جای آورد و سرور در سیمایش نمایان شد. در حدیثی طولانی که زبیر ذکر کرده است و من به مقدار نیاز آن را ذکر کردم. به مردم و پس از آنها به ابن عباس اجازه داد، پس وارد شد و به او نزدیک شد درحالی که از سجده او آگاه بود، پس به او گفت: آیا می دانی برای خانواده ات چه رخ داده؟ گفت: خیر. گفت: ابو محمد وفات کرد، خداوند اجرت را فراوان کند. گفت: انا لله و انا إلیه راجعون نزد خداوند مصیبتمان به رسول الله را اجر می‌خواهیم، و نزد خدا مصیبتمان به حسن را اجر می‌خواهیم، به من خبر رسیده است که تو سجده کرده ای و گمان نمی کنم آن جز برای وفات او باشد، به خدا سوگند جسم او قبر تو را پر نمی کند و پایان مهلت او بر عمر تو نمی افزاید و بسیار طولانی به مصیبتی بزرگتر از حسن سوگوار شدیم. سپس خداوند جبران کرد. معاویه گفت: چه مدت بر او گذشت؟ گفت: شأن والاتر از این است که ولادتش مجهول باشد. گفت: گمان می‌کنم فرزند صغیر دارد؟ گفت: هریک از ما صغیر بود و بزرگ شد. سپس گفت: سرور اهلت شدی. گفت: تا زمانی که خداوند ابوعبدالله حسین بن علی را باقی گذارده است، خیر. سپس درحالی که چشمانش اشکبار بود، برخاست. پس معاویه گفت: لله درّه لا و الله ما هیّجناه قط إلا وجدناه سیداً.

و ابن عباس بعد از پایان سوگواری بر معاویه وارد شد، پس معاویه گفت: ای ابو عباس آیا می دانی در خانواده ات چه رخ داد. گفت: خیر. گفت: اسام بن یزید هلاک شد. پس خداوند اجرت را زیاد کرد. گفت: إنا لله و إنا إلیه راجعون خداوند اسامه را رحمت کند و خارج شد.

و بعد از چند روز نزد او آمد، درحالی که قصد مرافعه با او و بر سر حق را داشت، پس در جامع روز جمعه نماز خواند و مردم بر او جمع شدند، درحالی که درباره حلال، حرام، فقه، تفسیر، احوال اسلام و جاهلیت از او سؤال می کردند و معاویه درباره مردم سؤال کرد. به او گفته شد آنها مشغول ابن عباس هستند، اگر بخواهد که قبل از شب با صدهزار شمشیر همراه او ضربه زنند، قطعاً انجام می دهد! گفت: ما از او ظالم تر هستیم، او را از خانواده اش حبس کردیم حاجتش را از او منع کردیم و او را به سوگ عزیزانش نشاندیم، بروید و او را صدا زنید. پس نگهبان آمد و او را صدا کرد. پس گفت: ما پسران عبد مناف هستیم، زمانی که نماز فرا رسید قیام نمی کنیم تا اینکه نماز بخوانیم، نماز می خوانیم و انشاءالله نزدش می آیم، پس بازگشت.

و ابن عباس عمر را خواند و نزد او آمد پس گفت: حاجتت چیست؟ پس او حاجتی نخواست مگر اینکه برآورده کرد و گفت: زمانی که وارد بیت المال شدی و حاجتت را گرفتی برتو قسم خوردم - و قصدش فقط این بود که اهل شام، تمایل ابن عباس به دنیا را بدانند و پس ابن عباس از هدف او آگاه شد- و گفت: آن نه برای من است نه برای تو، اگر اجازه دهی حق هر صاحب حقی را به او عطا کنم، قطعاً انجام می دادم. گفت: بر تو قسم می خورم که وارد شوی و حاجتت را بگیری. پس وارد شد و عبای خز قرمز را که گفته می شود متعلق به امیرمؤمنان علی بن ابی طالب است، گرفت و خارج شد و گفت: یا امیرمؤمنان حاجت دیگری مانده است. گفت: آن چیست؟ گفت: فصیلت، سابقه و قرابت علی بن ابی طالب را می دانی و مرگ تو را از او نجات داد دوست دارم که بر منابرتان به او دشنام داده نشود. گفت: هیهات یا ابن عباس هذا امر دین آیا چنین نیست، آیا چنین نیست و چنین کرد و چنان کرد است و آنچه که ما بین او و علی علیه السّلام بود را برشمرد. پس ابن عباس گفت: این برای تو بهتر است ای معاویه و موعد قیامت است و برای هر خبری هنگام [وقوع] است و به زودی خواهید دانست و سپس به مدینه روی کرد .

**[ترجمه]

«۵۲۹»

وَ حَدَّثَ الزُّبَيْرُ عَنْ رِجَالِهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّ مُعَاوِيَهَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ وَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ فَقَالَ إِنَّكُمْ تُرِيدُونَ أَنْ تَسْتَحِقُّوا الْخِلَافَهَ كَمَا اسْتَحْقَقْتُمُ النُّبُوَّهَ وَ لَا يَجْتَمِعَانِ لِأَحَدٍ حُجَّتُكُمْ فِي الْخِلَافَهِ شُبْهَهٌ عَلَى النَّاسِ تَقُولُونَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَمَا بَالُ خِلَافَهِ النَّبِيِّ فِي غَيْرِنَا وَ هَذِهِ شُبْهَهٌ لِأَنَّهَا تُشْبِهُ الْحَقَّ فَأَمَّا الْخِلَافَهُ فَتَنْقَلِبُ فِي أَحْيَاءِ قُرَيْشٍ بِرِضَى الْعَامَّهِ وَ شُورَى الْخَاصَّهِ فَلَمْ يَقُلِ النَّاسُ لَيْتَ بَنِي هَاشِمٍ وَلُونَا وَ لَوْ أَنَّ بَنِي هَاشِمٍ وَلُونَا لَكَانَ خَيْراً لَنَا فِي دُنْيَانَا وَ آخِرَتِنَا فَلَا هُمْ حَيْثُ اجْتَمَعُوا عَلَى غَيْرِكُمْ تَمَنَّوْكُمْ وَ لَوْ زَهِدْتُمْ فِيهَا أَمْسِ لَمْ تُقَاتِلُوا عَلَيْهَا الْيَوْمَ وَ أَمَّا مَا زَعَمْتُمْ أَنَّ لَكُمْ مَلِكاً هَاشِمِيّاً وَ مَهْدِيّاً قَائِماً فَالْمَهْدِيُّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ علیه السلام وَ هَذَا الْأَمْرُ فِي أَيْدِينَا حَتَّى نُسَلِّمَهُ إِلَيْهِ (۱)وَ لَعَمْرِي لَئِنْ مَلَكْتُمُوهَا (۲)مَا رَائِحَهُ عَادٍ وَ صَاعِقَهُ ثَمُودَ بِأَهْلَكَ لِلْقَوْمِ مِنْكُمْ ثُمَّ سَكَتَ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا نَسْتَحِقُّ الْخِلَافَهَ بِالنُّبُوَّهِ فَإِذَا لَمْ نَسْتَحِقَّهَا بِهَا فَبِمَ نَسْتَحِقُّهَا وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ الْخِلَافَهَ وَ النُّبُوَّهَ لَا تَجْتَمِعَانِ لِأَحَدٍ فَأَيْنَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى فَقَدْ آتَيْنا آلَ إِبْراهِيمَ الْكِتابَ وَ الْحِكْمَهَ وَ آتَيْناهُمْ مُلْكاً عَظِيماً

۱- ۱ و منه أخذ هذا الاختلاق و قول الزور بعض شیعه بنی عبّاس المتملقین لهم فی ایامهم المتقربین إلیهم بالترهات و الاباطیل فافتری علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم بأنّه قال: الخلافه فی ولد عمی العباس إلی أن یسلموها إلی المسیح عیسی بن مریم!!!.

۲- ۲ کذا فی بعض النسخ، و فی بعض آخر: «لئن ملکتمونا ...».

فَالْكِتَابُ النُّبُوَّةُ وَ الْحِكْمَةُ السُّنَّةُ وَ الْمُلْكَ الْخِلَافَةُ وَ نَحْنُ آلُ إِبْرَاهِيمَ أَمْرُ اللَّهِ فِينَا وَ فِيهِمْ وَاحِدٌ وَ السُّنَّةُ لَنَا وَ لَهُمْ جَارِيَةٌ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ حُجَّتَنَا مُشْتَبِهَةٌ فَوَ اللَّهِ لَهِيَ أَضْوَأُ مِنَ الشَّمْسِ وَ أَنْوَرُ مِنْ نُورِ الْقَمَرِ وَ إِنَّكَ لَتَعْلَمُ ذَلِكَ وَ لَكِنْ ثَنَى عِطْفَكَ وَ صَعَّرَكَ قَتْلُنَا أَخَاكَ وَ جَدَّكَ وَ أَخَاهُ وَ خَالَكَ فَلَا تَبْكِ عَلَى أَعْظُمٍ حَائِلَةٍ وَ أَرْوَاحٍ أَهْلِ النَّارِ وَ لَا تَغْضَبَنَّ لِدِمَاءٍ أَحَلَّهَا الشِّرْكُ وَ وَضَعَهَا فَأَمَّا تَرْكُ النَّاسِ أَنْ يَجْتَمِعُوا عَلَيْنَا فَمَا حُرِمُوا مِنَّا أَعْظَمُ مِمَّا حُرِمْنَا مِنْهُمْ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّا زَعَمْنَا أَنَّ لَنَا مَلِكاً مَهْدِيّاً فَالزَّعْمُ فِي كِتَابِ اللَّهِ شِرْكٌ قَالَ تَعَالَى زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُبْعَثُوا وَ كُلٌّ يَشْهَدُ أَنَّ لَنَا مَلِكاً وَ لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ وَاحِدٌ لَبَعَثَ اللَّهُ لِأَمْرِهِ مِنَّا مَنْ يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا وَ قِسْطاً كَمَا مُلِئَتْ ظُلْماً وَ جَوْراً لَا تَمْلِكُونَ يَوْماً وَاحِداً إِلَّا مَلَكْنَا يَوْمَيْنِ وَ لَا شَهْراً إِلَّا مَلَكْنَا شَهْرَيْنِ وَ لَا حَوْلًا إِلَّا مَلَكْنَا حَوْلَيْنِ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ الْمَهْدِيَّ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ فَإِنَّمَا يَنْزِلُ عِيسَى عَلَى الدَّجَّالِ فَإِذَا رَآهُ يَذُوبُ كَمَا تَذُوبُ الشَّحْمَةُ وَ الْإِمَامُ مِنَّا رَجُلٌ يُصَلِّي خَلْفَهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ وَ لَوْ شِئْتَ سَمَّيْتُهُ وَ أَمَّا رِيحُ عَادٍ وَ صَاعِقَةُ ثَمُودَ فَإِنَّهُمَا كَانَا عَذَاباً وَ مُلْكُنَا وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَحْمَةٌ.

**[ترجمه]و زبیر از رجالش از ابن عباس حدیث روایت کرد که معاویه بر او و بنی هاشم روی کرد و گفت: شما می خواهید که مستحق خلافت باشید چنانکه مستحق نبوت شدید واین دو برای کسی با هم جمع نمی شود و حجت شما در خلافت شبهه ای بر مردم است. می گویید: ما اهل بیت بنی صلّی الله علیه و آله هستیم، پس جانشینی نبی در غیر ما چرا؟ و این شبهه است، زیرا شبیه حق است، خلافت در میان قبائل قریش به رضایت عامه و شور خاصه در گردش است و مردم نگفته اند کاش بنی هاشم بر ما ولایت می یافت و اگر بنی هاشم بر ما ولایت می یافت قطعاً در دنیا و آخرتمان برای ما بهتر بود و نه آنجا که بر غیر شما اجتماع کردند، شما را آرزو کردند و اگر دیروز از آن کناره گرفته اید، چرا امروز بر سر آن جنگ می کنید. اما در خصوص آنچه که ادعا کردید که برای شما فرمانروایی هاشمی و مهدی قائم است، مهدی عیسی بن مریم است و این امارت در دست ماست تا آن را به او بسپاریم و به جانم سوگند اگر برآن تملک می یافتند رایحه عاد و صاعقه ثمود برای قوم هلاک کننده تر از شما نبود، سپس ساکت شد.

پس عبدالله بن عباس به او گفت: اما در خصوص این سخنت که ما مستحق جانشینی نبوت هستیم، اگر مستحق جانشینی آن نیستیم، پس چگونه مستحق آن هستیم. و اما در خصوص این سخنت که خلافت و نبوت برای کسی جمع نمی شود، پس این کلام خداوند متعال کجاست: «در حقیقت ما به خاندان ابراهیم کتاب و حکمت دادیم و به آنان ملکی بزرگ بخشیدیم» درحالی که کتاب نبوت، حکمت، سنت است و ملک خلافت و ما آل ابراهیم هستیم و امر خدا درباره ما و آنان یکی است و سنت بر ما و آنان جاری است. اما این کلامت که حجت ما شبهه ناک، به خدا سوگند، آن از آفتاب روشن تر و از نور ماه درخشان تر است و تو این را می دانی، اما کشته شدن برادرت، جدت و برادر او و دایی ات توسط ما، کمرت را خم کرده و حقیرت کرده است. پس بر بزرگترین حائله و ارواح اهل آتش گریه نکن و برای خون هایی که شرک آن را حلال کرد و پست کرد خشمگین نشو.

و در خصوص اینکه مردم اجتماع بر ما را ترک کردند، آنچه از ما محروم داشتند، بزرگتر از آنچه که ما از آنان محروم داشتیم نیست. و این سخنت که ما ادعا کردیم که برای ما فرمانروایی مهدی است، بدان که ادعا در کتاب خدا شرک است، خداوند متعال فرمود: «زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَن لَّن يُبْعَثُوا» {کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که هرگز برانگیخته نخواهند شد} و هریک گواهی می دهد که برای ما فرمانروایی است و اگر فقط یک روز از دنیا باقی مانده باشد، خداوند برای امر خویش کسی از ما

را مبعوث می دارد که زمین را با عـدل و قسط پر می کنـد، چنانکه از ظلم پرشده است و شـما یک روز فرمانروایی نمی کنید، مگر اینکه ما دو روز فرمانروایی کنیم و نه یک ماه، مگر اینکه ما دو ماه، و نه یک سال مگر اینکه ما دو سال فرمانروایی کنیم.

اما در خصوص این سـخنت که مهـدی عیسی بن مریم است، عیسـی فقط بر دجال فرود می آیـد و او چون وی را ببینـد، بسان چربی ذوب می شود و امام از بین ماست، مردی که عیسـی بن مریم پشت سر او نماز می خواند و اگر بخواهی، نام او را برایت ذکر می کنم.

اما طوفان عاد و صاعقه ثمود، این دو عذاب بودند و ملک ما به حمد خدا رحمت است.

**[ترجمه]

«۵۳۰»

(۱)وَ حَدَّثَ الزُّبَيْرُ قَالَ: حَجَّ مُعَاوِيَهُ فَجَلَسَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فَأَعْرَضَ عَنْهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ لِمَ تُعْرِضُ عَنِّي فَوَ اللَّهِ إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَنِّی أَحَقُّ بِالْخِلَافَهِ مِنِ ابْنِ عَمِّکَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ لِمَ ذَاکَ لِأَنَّهُ کَانَ مُسْلِماً وَ کُنْتَ کَافِراً قَالَ لَا وَ لَکِنِ ابْنُ عَمِّی عُثْمَانُ قُتِلَ مَظْلُوماً قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ عُمَرُ قُتِلَ مَظْلُوماً قَالَ إِنَّ عُمَرَ قَتَلَهُ کَافِرٌ وَ إِنَّ عُثْمَانَ قَتَلَهُ الْمُسْلِمُونَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ ذَاکَ أَدْحَضُ لِحُجَّتِکَ فَأَسْکَتَ مُعَاوِیَهُ.

**[ترجمه]و زبیر حـدیث گفت: معـاویه حـج کرد و کنار ابن عباس نشـست، پس ابن عباس از او روی برگردانـد، پس گفت: چرا از من روی برمی گیری، به خدا سوگند تو می دانی که من از پسر عمویت برخلافت محق تر هستم. ابن عباس گفت: چرا، چـون او مسـلمانان بـود و تـو کـافر؟ گفـت: خیر، بلکه پسرعمویم عثمـان مـظلومـانه کشـته شـد. ابن عبـاس گفت: و عمر نیز مـظلومانه کشته شد. گفت: عمر را کافر به قتل رساند و عثمان را مسلمانان کشتند، ابن عباس گفت: این حجت تو را بیشتر بی اعتبار می کند، پس معاویه ساکت شد.

**[ترجمه]

«۵۳۱»

(۲)وَ مِنْ کِتَابِ مَعَالِمِ الْعِتْرَهِ، لِلْجَنَابِذِيِّ عَنْ ذَکْوَانَ مَوْلَى مُعَاوِيَهَ قَالَ: قَالَ

---

۱ – ۵۳۰– رواه الاربلی رحمه اللّه فی ترجمه الامام الحسن فی أواخر عنوان: «السادس فی علمه علیه السلام» من کتاب کشف الغمّه: ج ۲ ص ۱۷۶.

۲ – ۵۳۱– رواه الاربلی رحمه اللّه فی ترجمه الامام الحسن فی أواخر عنوان: «السادس فی علمه علیه السلام» من کتاب کشف الغمّه: ج ۲ ص ۱۷۶.

مُعَاوِيَةُ لَا أَعْلَمَنَّ أَحَداً سَمَّى هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ ابْنَيْ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا فَعَلْتُ وَ فَعَلْتُ وَ لَكِنْ قُولُوا ابْنَيْ عَلِيٍّ قَالَ ذَكْوَانُ فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ ذَلِكَ أَمَرَنِي أَنْ أَكْتُبَ بَنِيهِ فِي الشَّرَفِ قَالَ فَكَتَبْتُ بَنِيهِ وَ بَنِي بَنِيهِ وَ تَرَكْتُ بَنِي بَنَاتِهِ ثُمَّ أَتَيْتُهُ بِالْكِتَابِ فَنَظَرَ فِيهِ فَقَالَ وَيْحَكَ لَقَدْ أَغْفَلْتَ كُبْرَ بَنِيَّ فَقُلْتُ مَنْ قَالَ أَمَّا بَنُو فُلَانَةَ لِابْنَتِهِ بَنِيَّ أَمَّا بَنُو فُلَانَةَ بَنِيَّ لِابْنَتِهِ قَالَ قُلْتُ اللَّهَ أَ يَكُونُ بَنُو بَنَاتِكَ بَنِيكَ وَ لَا يَكُونُ بَنُو فَاطِمَةَ بَنِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مَا لَكَ قَاتَلَكَ اللَّهُ لَا يَسْمَعَنَّ هَذَا أَحَدٌ مِنْكَ.

**[ترجمه]و از کتاب معالم العتره تألیف جنابذی، از ذکوان، غلام معاویه گوید: معاویه گفت: کسی را نبینم که این دو جوان را پسران رسول الله بنامد وگرنه چنین و چنان می کنم، بلکه بگویید پسران علی.

ذکوان گوید: پس از آن به من دستور داد که پسرانش را به ترتیب شرف بنویسم. گوید: پسرانش و پسران پسرانش را نوشته و پسران دخترانش را رها کردم و نوشته را نزدش آوردم، پس نگاه کرد و گفت: وای بر تو بزرگان پسرانم را غفلت کرده ای، گفتم: چه کسی؟ گفت: پسران فلانی- دخترش- پسران من هستند و پسران فلان -دخترش-پسران من هستند. گوید: گفتم شگفتا، آیا پسران دخترانت پسران تو هستند و پسران فاطمه، پسران رسول الله صلّی الله علیه و آله نیستند. گفت: خداوند تو را نکشد، کسی این را از تو نشنود. - . اربلی آن را در زندگی‌نامه امام حسن در اواخر عنوان: «السادس فی علمه علیه السلام» از کتاب کشف الغمه: ج۲ ص ۱۷۶ روایت کرده است. -

**[ترجمه]

توضیح

قال ابن الأثیر فی النهایه البظر بفتح الباء الهنه التی تقطعها الخافضه من فرج المرأه عند الختان و إنما ذکرها هنا للاستخفاف به و بنسبه و اللام للتعلیل و ما قامت عنه أنه کنایه عنه نفسه أ لیس أ لیس أی عدد ما صدر عنه علیه السلام بالنسبه إلیه فقال أ لیس فعل کذا و أ لیس فعل کذا و کذا قوله و فعل و فعل و قال الجوهری أولی لک تهدید و وعید و قال الأصمعی أی قاربه ما یهلکه أی نزل به و قال عطفا الرجل جانباه و ثنی فلان عنی عطفه إذا أعرض عنک و قال الصعر المیل فی الخد خاصه و قد صعر خده و صاعر أی أماله من الکبر و منه قوله تعالی وَ لا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنّاسِ قوله علی أعظم حائله أی متغیره بالیه و وضعها أی جعلها وضیعه غیر محترمه و فی الصحاح کبر الشی ء معظمه و قولهم هو کبر قومه بالضم أی هو أقعدهم فی النسب.

**[ترجمه]ابن اثیر در النهایه گوید: البظر با فتحه باء، یعنی جزئی که خافضه به هنگام ختنه کردن از فرج زن قطع می کند و در اینجا فقط به جهت تحقیر او و نسب او ذکر کرده است و لام برای تعلیل است. «و ما قامت عنه» کنایه از خود اوست. «ألیس ألیس» یعنی آنچه که از امام علیه السّلام در رابطه با او رخ داده است را برشمرد و گفت: آیا چنین نکرد، آیا چنین نکرد و این سخن او « و فعل و فعل» چنین است. جوهری گوید: اولی لک التهدید و وعید. و اصمعی گوید: یعنی آنچه که او را به هلاکت می رساند به او نزدیک شد، یعنی بر او فرود آمد، و گوید: دو عطف مرد یعنی دو پهلوی او. و ثنی فلان عنّی عطفه، یعنی از تو روی برگرداند. و گوید: الصعر یعنی معوج شدن، به ویژه در گونه و قد صعّر خده و صاعر یعنی از روی غرور آن را برگرداند . این کلام خداوند از آن است. « وَلَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لِلنَّاسِ» {و از مردم [به نخوت] رخ برمتاب}

این کلام او: «علی اعظم حائله» یعنی متغیر منـدرس «وضـعها»، یعنی آن را پست و غیرمحترم قرار داد. و در صـحاح آمده است: «کبر الشیء» بخش عمده آن، و این کلام آنان: هو کبر قومه با ضمه، یعنی او پایین‌ترین آنان در نسب است.

**[ترجمه]

«۵۳۱»

(۱) ، بشاره المصطفی مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ شَهْرَیَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْخُزَاعِیِ

ص: ۲۵۸

۱- ۵۳۱- رواه الطبریّ فی الجزء الأول من کتاب بشاره المصطفی ص ۱۲، ط النجف الأشرف. و رواه الحموینی عن مصدر آخر فی الباب: ۶۸ من السـمط الأول من کتاب فرائد السـمطین: ج ۱ ص ۳۷۴ ط بیروت. و رواه العلامه الامینی عنهما و عن ریاض العلماء فی آخر ترجمه عمرو بن العاص من کتاب الغدیر: ج ۲ ص ۱۷۷، ط بیروت.

عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ بُنَانٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّكُونِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُوقٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ دِينَارٍ الضَّبِّيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ ضَحَّاكٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: اجْتَمَعَ الطِّرِمَّاحُ وَ هِشَامٌ الْمُرَادِيُّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحِمْيَرِيُّ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ فَأَخْرَجَ بَدْرَةً فَوَضَعَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا مَعْشَرَ شُعَرَاءِ الْعَرَبِ قُولُوا قَوْلَكُمْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ لَا تَقُولُوا إِلَّا الْحَقَّ وَ أَنَا نَفِيٌّ مِنْ صَخْرِ بْنِ حَرْبٍ إِنْ أَعْطَيْتُ هَذِهِ الْبَدْرَةَ إِلَّا مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ فَقَامَ الطِّرِمَّاحُ فَتَكَلَّمَ وَ قَالَ فِي عَلِيٍّ وَ وَقَعَ فِيهِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ اجْلِسْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ نِيَّتَكَ وَ رَأَى مَكَانَكَ ثُمَّ قَامَ هِشَامٌ الْمُرَادِيُّ فَقَالَ أَيْضاً وَ وَقَعَ فِيهِ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ اجْلِسْ مَعَ صَاحِبِكَ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهُ مَكَانَكُمَا فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحِمْيَرِيِّ وَ كَانَ خَاصّاً بِهِ تَكَلَّمْ وَ لَا تَقُلْ إِلَّا الْحَقَّ ثُمَّ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ قَدْ آلَيْتَ أَلَّا تُعْطِيَ هَذِهِ الْبَدْرَةَ إِلَّا قَائِلَ الْحَقِّ فِي عَلِيٍّ قَالَ نَعَمْ أَنَا نَفِيٌّ مِنْ صَخْرِ بْنِ حَرْبٍ إِنْ أَعْطَيْتُهَا مِنْهُمْ إِلَّا مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِي عَلِيٍّ فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَتَكَلَّمَ ثُمَّ قَالَ:

بِحَقِّ مُحَمَّدٍ قُولُوا بِحَقٍّ*** فَإِنَّ الْإِفْكَ مِنْ شِيَمِ اللِّئَامِ

أَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ بِأَبِي وَ أُمِّي***رَسُولُ اللَّهِ ذِي الشَّرَفِ التَّمَامِ

أَ لَيْسَ عَلِيٌّ أَفْضَلَ خَلْقِ رَبِّي***وَ أَشْرَفَ عِنْدَ تَحْصِيلِ الْأَنَامِ

وَلَايَتُهُ هِيَ الْإِيمَانُ حَقّاً***فَذَرْنِي مِنْ أَبَاطِيلِ الْكَلَامِ

وَ طَاعَةُ رَبِّنَا فِيهَا وَ فِيهَا***شِفَاءٌ لِلْقُلُوبِ مِنَ السَّقَامِ

عَلِيٌّ إِمَامُنَا بِأَبِي وَ أُمِّي*** أَبُو الْحَسَنِ الْمُطَهَّرُ مِنْ حَرَامٍ

إِمَامُ هُدًى آتَاهُ اللَّهُ عِلْماً***بِهِ عُرِفَ الْحَلَالُ مِنَ الْحَرَامِ

وَ لَوْ أَنِّي قَتَلْتُ النَّفْسَ حُبّاً*** لَهُ مَا كَانَ فِيهَا مِنْ أَثَامٍ

يَحُلُّ النَّارَ قَوْمٌ يُبْغِضُوهُ ***وَ إِنْ صَامُوا وَ صَلَّوْا أَلْفَ عَامٍ

فَلَا وَ اللَّهِ مَا تَزْكُو صَلَاةٌ***بِغَيْرِ وَلَايَهِ الْعَدْلِ الْإِمَامِ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِكَ اعْتِمَادِی*** وَ بِالْغُرَرِ الْمَيَامِينِ اعْتِصَامِی

بَرِئْتُ مِنَ الَّذِی عَادَی عَلِيّاً***رو حَارَبَهُ مِنْ أَوْلَادِ الْحَرَامِ

تَنَاسَوْا نَصْبَهُ فِی يَوْمِ خُمٍّ ***مِنَ الْبَارِئِ وَ مِنْ خَيْرِ الْأَنَامِ

بِرَغْمِ الْأَنْفِ مَنْ يَشْنَأُ كَلَامِی*** عَلِیٌّ فَضْلُهُ كَالْبَحْرِ طَامٍ

وَ أَبْرَأُ مِنْ أُنَاسٍ أَخَّرُوهُ***وَ كَانَ هُوَ الْمُقَدَّمَ بِالْمَقَامِ

عَلِیٌّ هَزَّمَ الْأَبْطَالَ لَمَّا***رَأَوْا فِی كَفِّهِ مَاحَ الْحُسَامِ

عَلَی آلِ النَّبِیِّ صَلَاهُ رَبِّی***صَلَاهً بِالْكَمَالِ وَ بِالتَّمَامِ

فَقَالَ مُعَاوِيَهُ أَنْتَ أَصْدَقُهُمْ قَوْلًا فَخُذْ هَذِهِ الْبَدْرَهَ.

**[ترجمه]تفسیر امام عسکری و بشاره المصطفی - . طبری آن را در جلد اول از کتاب بشارت المصطفی ص ۱۲، چاپ نجف اشرف روایت کرده است. حمویی آن را از منبعی دیگر در باب ۶۸ از سمط اول کتاب فرائد السمطین: ج۱، ص ۳۷۴ چاپ بیروت روایت کرده است و علامه امینی آن را از آن دو و از ریاض العلماء در پایان ترجمه عمرو بن عاص از کتاب غدیر: ج۲، ص ۱۷۷، چاپ بیروت روایت کرده است. - : هشام بن محمد از پدرش گوید: طرماح، هشام مرادی، محمدبن عبدالله حمیری نزد معاویه بن ابی سفیان جمع شدند، پس او کیسه‌ای بیرون آورد و آن را در مقابلش قرار داد و گفت: ای گروه شاعران عرب، سخنتان درباره علی بن ابی طالب را بگویید و جز حق نگویید و من انکارشده ای از صخر بن حرب هستم، اگر این کیسه را جز به کسی بدهم که درباره علی حق بگویید.

طرماح برخاست و درباره علی گفت و درباره او بدگویی کرد، پس معاویه گفت: بنشین خداوند از نیتت آگاه است و مکانت را می بیند. سپس هشام مرادی برخاست و درباره او بدگویی کرد. و معاویه گفت: همراه با رفیقت بنشین که خداوند از جایگاه شما آگاه است. پس عمرو بن عاص به محمدبن عبدالله حمیری که از خواص او بود گفت: سخن بگو و جز حق نگو، سپس گفت: ای معاویه آیا سوگند خورده ای که این کیسه را فقط به کسی که درباره علی حق بگوید، می بخشی؟ گفت: آری، اگر آن را جز به کسی که درباره علی حق بگوید ببخشم من انکارشده از جانب صخر بن حرب هستم. پس محمد بن عبدالله برخاست، صحبت کرد سپس گفت:

به حق محمد سخن حق بگوببد که دروغ از خصلت فرومایگان است.

پدر و مادرم فدای رسول الله صاحب شرف کامل، آیا بعد از محمد صلوات الله علیه

علی علیه السلام برترین مخلوق پروردگارم و شریف‌ترین آنانبه هنگام کسب مردمان نیست؟

ولایت او ایمان حقیقی است، پس کلام‌های بیهوده را از من دور کن.

و طاعت پروردگارمان در آن است و در آن شفایی برای دلها است از دردها.

به جان پدر و مادرم سوگند علی ابوالحسن مطهر از حرام، امام ماست.

امام هدایتی که خداوند به او علمی عطا کرد که به وسیله آن حلال را از حرام می‌شناسد.

و من اگر در عشق او کسی را هلاک کنم، گناهی مرتکب نشده‌ام.

قومی که با او دشمنی کند در آتش وارد می‌شود گرچه هزار سال روزه بگیرند و نماز بخوانند .

به خدا سوگند به غیر از ولایت امام عدل نمازی صحیح نیست.

ای امیر مؤمنان اعتمادم بر تو و تمسکم بر درخشان‌های متبرک _ ائمه علیه السلام _ است.

از آن کس از حرامزادگان که با علی دشمنی و جنگ کند برائت جستم.

کسانی که خود را از منصوب شدنش از جانب خالق و برترین مردم در روز غدیر به فراموشی زدند.

علیرغم آن کس که از کلامم بیزار است فضیلت علی مانند دریا مملو است.

و برائت می‌جویم از کسانی که او را تأخیر انداختند درحالی‌که او بر آن در مقام، مقدم بود.

علی قهرمانان را شکست داد آنگاه که در دستش شمشیر نابودکننده را دیدند.

درود پروردگارم، درودی تام و کامل بر خاندان نبی باد.

پس معاویه گفت: تو راستگوترین آنها هستی پس این کیسه زر را بگیر.

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس ابن نفی کغنی نفاه أبوه و قال طمی الماء علا و طمی البحر امتلأ.

**[ترجمه]در قاموس گوید: ابن نفی بر وزن غنی، یعنی پدرش او را انکار کرد. و گوید: طمی الماء یعنی آب بالا آمد و طمی

البحر: يعنى دريا پر شد.

**[ترجمه]

«۵۳۳»

(۱)وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ فِي وُفُودِ أَرْوَى بِنْتِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ عَلَى مُعَاوِيَهَ أَنَّهُ قَالَ لَهَا كَيْفَ كُنْتِ بَعْدَنَا فَقَالَتْ بِخَيْرٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَقَدْ كَفَرْتَ النِّعْمَهَ وَ أَسَأْتَ لِابْنِ عَمِّكَ الصُّحْبَهَ وَ تَسَمَّيْتَ بِغَيْرِ اسْمِكَ وَ أَخَذْتَ غَيْرَ

ص: ۲۶۰

۱- ۵۳۳- رواهما السيّد ابن طاوس رحمه اللّه فى كتاب الطرائف. و قد تقدم ما يرتبط بالحديث الثانى تحت الرقم ۵۲۶، فراجع.

حَقِّکَ مِنْ غَیرِ دَیْنٍ کَانَ مِنْکَ وَ لَا مِنْ آبَائِکَ وَ لَا سَابِقَهٍ لَکَ فِی الْإِسْلَامِ بَعْدَ أَنْ کَفَرْتُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَتْعَسَ اللَّهُ مِنْکُمُ الْجُدُودَ وَ أَصْعَرَ مِنْکُمُ الْخُدُودَ وَ رَدَّ الْحَقَّ إِلَی أَهْلِهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ وَ کَانَتْ کَلِمَتُنَا هِیَ الْعُلْیَا وَ نَبِیُّنَا هُوَ الْمَنْصُورُ فَوَلِیتُمْ عَلَیْنَا بَعْدُ فَأَصْبَحْتُمْ تَحْتَجُّونَ عَلَی سَائِرِ النَّاسِ بِقَرَابَتِکُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَیْهِ مِنْکُمْ وَ أَوْلَی بِهَذَا مِنْکُمْ وَ کُنَّا فِیکُمْ بِمَنْزِلَهِ بَنِی إِسْرَائِیلَ فِی آلِ فِرْعَوْنَ وَ کَانَ عَلِیٌّ بَعْدَ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِمَنْزِلَهِ هَارُونَ مِنْ مُوسَی فَغَایَتُنَا الْجَنَّهُ وَ غَایَتُکُمُ النَّارُ.

**[ترجمه]الطرائف - . سید ابن طاووس آن دو را در کتاب طرائف روایت کرده است. و مطالب مربوط به حدیث بعد ذیل شماره ۵۲۶ بیان شد مراجعه کن. حدیث دوم در کتاب سلیم بن قیس ص ۱۷۳، چاپ بیروت موجود است. - : ابن عبد ربه در کتاب العقد الفرید در قصه دارمیه الحجونیه ذکر کرد که معاویه به او گفت: آیا می دانی چرا در پی تو فرستادم؟ گفت: فقط خدا از غیب آگاه است. گفت: در پی تو فرستادم تا از تو سؤال کنم چرا علی را دوست داری و مرا بیزاری و با او دوستی کردی و با من دشمنی؟ گفت: آیا مرا معاف می‌داری؟ گفت: معاف نمی‌کنم. گفت: چون ابا بورزی علی را به خاطر عدلش بر رعیت، تقسیم برابر او دوست دارم و از تو به سبب جنگیدنت با کسی که از تو نسبت به امر لایق تر است و درخواست چیزی که برای تو حق نیست بیزارم، و با علی براساس ولایتی که رسول الله برای او منعقد کرد و به سبب علاقه اش به مساکین، بزرگداشت اهل دین دوستی کردم و با تو به خاطر خون ریزی و ستمت در قضاوت و حکم بر اساس هوا و هوس دشمنی کردم.

و در کتاب مذکور در ورود اروی دختر حارث بن عبدالمطّلب بر معاویه آمده است که معاویه به او گفت: بعد از ما چگونه بودی؟ گفت: خوب بودم امیرمؤمنان، کفر نعمت کردی و در همراهی با پسر عمویت بد کردی و به غیر نامت خود را نامیدی و غیر حقت را از غیر دینی که تو و پدرانت بر آن بودی گرفتی و بعد از اینکه به رسول الله کفر ورزیدید، در اسلام سابقه‌ای برای تو نیست، و خداوند اقبالتان را نابود و رویتان را حقیر کرد و حق را به اهل آن بازگردانید، گرچه مشرکان اکراه داشتند و کلمه ما همان برتر و نبی ما همان فرد یاری شده بود و شما بر ما ولایت یافتید، بعد از اینکه به قرابتتان به رسول الله بر سایر مردم اتمام حجت می کردید درحالی که ما از شما به آنان نزدیکتر و از شما نسبت به آن لایق تر هستیم و ما در میان شما به منزله بنی اسرائیل در آل فرعون بودیم و علی بعد از نبی مان محمد صلّی الله علیه و آله به منزله هارون از موسی بود و پایان ما بهشت و پایان شما آتش است.

**[ترجمه]

بیان

أتعسه أهلکه و الجدود جمع الجد و هو البخت.

**[ترجمه]أتعسه یعنی او را هلاک کرد. الجدود: جمع جدّ یعنی بخت و اقبال است.

**[ترجمه]

(۱)أَقُولُ وَجَدْتُ فِی کِتَابِ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ الْهِلَالِیِّ عَنْ أَبَانِ بْنِ أَبِی عَیَّاشٍ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ: دَعَا مُعَاوِیَهُ قُرَّاءَ أَهْلِ الشَّامِ وَ قُضَاتَهُمْ فَأَعْطَاهُمُ الْأَمْوَالَ وَ بَثَّهُمْ فِی نَوَاحِی الشَّامِ وَ مَدَائِنِهَا یَرْوُونَ الرِّوَایَاتِ الْکَاذِبَهَ وَ یَضَعُونَ لَهُمُ الْأُصُولَ الْبَاطِلَهَ وَ یُخْبِرُونَهُمْ بِأَنَّ عَلِیّاً قَتَلَ عُثْمَانَ وَ یَتَبَرَّأُ مِنْ أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ أَنَّ مُعَاوِیَهَ یَطْلُبُ بِدَمِ عُثْمَانَ وَ مَعَهُ أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ وَ وُلْدُ عُثْمَانَ حَتَّی اسْتَمَالُوا أَهْلَ الشَّامِ وَ اجْتَمَعَتْ کَلِمَتُهُمْ وَ لَمْ یَزَلْ مُعَاوِیَهُ عَلَی ذَلِکَ عِشْرِینَ سَنَهً ذَلِکَ عَمَلُهُ فِی جَمِیعِ أَعْمَالِهِ حَتَّی قَدِمَ عَلَیْهِ طُغَاهُ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَعْوَانُ الْبَاطِلِ الْمُنْتَزِلُونَ لَهُ بِالطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ یُعْطِیهِمُ الْأَمْوَالَ وَ یَقْطَعُهُمُ الْقَطَائِعَ حَتَّی نَشَأَ عَلَیْهِ الصَّغِیرُ وَ هَرِمَ عَلَیْهِ الْکَبِیرُ وَ هَاجَرَ عَلَیْهِ الْأَعْرَابِیُّ وَ تَرَکَ أَهْلُ الشَّامِ لَعْنَ الشَّیْطَانِ وَ قَالُوا لُعِنَ عَلِیٌّ وَ قَاتِلُ عُثْمَانَ فَاسْتَقَرَّ عَلَی ذَلِکَ جَهَلَهُ الْأُمَّهِ وَ أَتْبَاعُ أَئِمَّهِ الضَّلَالَهِ وَ الدُّعَاهِ إِلَی النَّارِ فَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ وَ لَوْ شاءَ اللَّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَی الْهُدی وَ لَکِنَّ اللَّهَ یَفْعَلُ ما یَشاءُ-.

أَبَانٌ عَنْ سُلَیْمٍ قَالَ: کَانَ لِزِیَادِ بْنِ سُمَیَّهَ کَاتِبٌ یَتَشَیَّعُ وَ کَانَ لِی صَدِیقاً فَأَقْرَأَنِی کِتَاباً کَتَبَهُ مُعَاوِیَهُ إِلَی زِیَادٍ جَوَابَ کِتَابِهِ إِلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ کَتَبْتَ إِلَیَّ تَسْأَلُنِی عَنِ الْعَرَبِ مَنْ أُکْرِمُ مِنْهُمْ وَ مَنْ أُهِینُ وَ مَنْ

ص: ۲۶۱

۱- ۵۳۴- الحدیث موجود فی کتاب سلیم بن قیس ص ۱۷۳ ص ۱۷۳ ص، ط بیروت.

أَقَرِّبُ وَ مَنْ أَبَعِّدُ وَ مَنْ آمَنُ مِنْهُمْ وَ مَنْ أَحْذَرُ وَ فِى رِوَايَهٍ أُخْرَى وَ مَنْ أُومِنُ مِنْهُمْ وَ مَنْ أَخِيفُ وَ أَنَا يَا أَخِى أَعْلَمُ النَّاسِ بِالْعَرَبِ انْظُرْ إِلَى هَذَا الْحَيِّ مِنَ الْيَمَنِ فَأَكْرِمْهُمْ فِى الْعَلَانِيَهِ وَ أَهِنْهُمْ فِى السِّرِّ فَإِنِّى كَذَلِكَ أَصْنَعُ بِهِمْ أُكْرِمُهُمْ فِى مَجَالِسِهِمْ وَ أُهِينُهُمْ فِى الْخَلَاءِ إِنَّهُمْ أَسْوَأُ النَّاسِ عِنْدِى حَالًا وَ يَكُونُ فَضْلُكَ وَ عَطَاؤُكَ لِغَيْرِهِمْ سِرّاً مِنْهُمْ وَ انْظُرْ إِلَى رَبِيعَهَ بْنِ نِزَارٍ فَأَكْرِمْ أُمَرَاءَهُمْ وَ أَهِنْ عَامَّتَهُمْ فَإِنَّ عَامَّتَهُمْ تَبَعٌ لِأَشْرَافِهِمْ وَ سَادَاتِهِمْ وَ انْظُرْ إِلَى مُضَرَ فَاضْرِبْ بَعْضَهَا بِبَعْضٍ فَإِنَّ فِيهِمْ غِلْظَهً وَ كِبْراً وَ نَخْوَهً شَدِيدَهً فَإِنَّكَ إِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَ ضَرَبْتَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ كَفَاكَ بَعْضُهُمْ بَعْضاً وَ لَا تَرْضَ بِالْقَوْلِ مِنْهُمْ دُونَ الْفِعْلِ وَ لَا بِالظَّنِّ دُونَ الْيَقِينِ وَ انْظُرْ إِلَى الْمَوَالِى وَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْأَعَاجِمِ فَخُذْهُمْ بِسُنَّهِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَإِنَّ فِى ذَلِكَ خِزْيَهُمْ وَ ذُلَّهُمْ أَنْ يَنْكِحَ الْعَرَبُ فِيهِمْ وَ لَا يُنْكِحُونَهُمْ وَ أَنْ يرثوهم [تَرِثَهُمُ]الْعَرَبُ وَ لَا يَرِثُوا الْعَرَبَ وَ أَنْ تَقْصُرَ بِهِمْ فِى عَطَائِهِمْ وَ أَرْزَاقِهِمْ وَ أَنْ يُقَدَّمُوا فِى الْمَغَازِى يُصْلِحُونَ الطَّرِيقَ وَ يَقْطَعُونَ الشَّجَرَ وَ لَا يَؤُمَّ أَحَدٌ مِنْهُمُ الْعَرَبَ فِى صَلَاهٍ وَ لَا يَتَقَدَّمْ أَحَدٌ مِنْهُمْ فِى الصَّفِّ الْأَوَّلِ إِذَا أُحْضِرَتِ الْعَرَبُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ الصَّفَّ وَ لَا تُوَلِّ أَحَداً مِنْهُمْ ثَغْراً مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ وَ لَا مِصْراً مِنْ أَمْصَارِهِمْ وَ لَا يَلِى أَحَدٌ مِنْهُمْ قَضَاءَ الْمُسْلِمِينَ وَ لَا أَحْكَامَهُمْ فَإِنَّ هَذِهِ سُنَّهُ عُمَرَ فِيهِمْ وَ سِيرَتُهُ جَزَاهُ عَنْ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ بَنِى أُمَيَّهَ خَاصَّهً أَفْضَلَ الْجَزَاءِ فَلَعَمْرِى لَوْ لَا مَا صَنَعَ هُوَ وَ صَاحِبُهُ وَ قُوَّتُهُمَا وَ صَلَابَتُهُمَا فِى دِينِ اللَّهِ لَكُنَّا وَ جَمِيعَ هَذِهِ الْأُمَّهِ لِبَنِى هَاشِمٍ الْمَوَالِيَ وَ لَتَوَارَثُوا الْخِلَافَهَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ كَمَا يَتَوَارَثُ أَهْلُ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ جَلَّ وَ عَزَّ أَخْرَجَهَا مِنْ بَنِى هَاشِمٍ وَ صَيَّرَهَا إِلَى بَنِى تَيْمِ بْنِ مُرَّهَ ثُمَّ خَرَجَتْ إِلَى عَدِيِّ بْنِ كَعْبٍ وَ لَيْسَ فِى قُرَيْشٍ حَيَّانِ أَذَلَّ مِنْهُمَا وَ لَا أَنْذَلَ فَأَطْمَعَنَا فِيهَا وَ كُنَّا أَحَقَّ بِهَا مِنْهُمَا وَ مِنْ عَقِبِهِمَا لِأَنَّ فِينَا الثَّرْوَهَ وَ الْعِزَّ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِى الرَّحِمِ مِنْهُمَا ثُمَّ نَالَهَا صَاحِبُنَا عُثْمَانُ بِشُورَى وَ رِضًا مِنَ الْعَامَّهِ بَعْدَ شُورَى ثَلَاثَهِ أَيَّامٍ مِنَ السِّتَّهِ وَ نَالَهَا مَنْ نَالَهَا قَبْلَهُ بِغَيْرِ شُورَى

فَلَمَّا قُتِلَ صَاحِبُنَا عُثْمَانُ مَظْلُوماً نِلْنَاهَا بِهِ لِأَنَّ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً وَ لَعَمْرِی یَا أَخِی لَوْ کَانَ عُمَرُ سَنَّ دِیَهَ الْعَبْدِ نِصْفَ دِیَهِ الْمَوْلَی لَکَانَ أَقْرَبَ إِلَی التَّقْوَی وَ لَوْ وَجَدْتُ السَّبِیلَ إِلَی ذَلِکَ وَ رَجَوْتُ أَنْ تَقْبَلَهُ الْعَامَّهُ لَفَعَلْتُ وَ لَکِنِّی قَرِیبُ عَهْدٍ بِحَرْبٍ فَأَتَخَوَّفُ فُرْقَهَ النَّاسِ وَ اخْتِلَافَهُمْ عَلَیَّ وَ بِحَسْبِکَ مَا سَنَّهُ عُمَرُ فِیهِمْ وَ هُوَ خِزْیٌ لَهُمْ وَ ذُلٌّ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی یَا أَخِی لَوْ أَنَّ عُمَرَ سَنَّ دِیَهَ الْمَوَالِی عَلَی النِّصْفِ مِنْ دِیَهِ الْعَرَبِیِّ فَذَلِکَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَی لِمَا کَانَ لِلْعَرَبِ فَضْلٌ عَلَی الْعَجَمِ (1)فَإِذَا جَاءَکَ کِتَابِی هَذَا فَأَذِلَّ الْعَجَمَ وَ أَهِنْهُمْ وَ أَقْصِهِمْ وَ لَا تَسْتَعِنْ بِأَحَدٍ مِنْهُمْ وَ لَا تَقْضِ لَهُمْ حَاجَهً فَوَ اللَّهِ إِنَّکَ لَابْنُ أَبِی سُفْیَانَ خَرَجْتَ مِنْ صُلْبِهِ وَ قَدْ کُنْتَ حَدَّثْتَنِی وَ أَنْتَ یَا أَخِی عِنْدِی صَدُوقٌ أَنَّکَ قَرَأْتَ کِتَابَ عُمَرَ إِلَی الْأَشْعَرِیِّ بِالْبَصْرَهِ وَ کُنْتَ یَوْمَئِذٍ کَاتِبَهُ وَ هُوَ عَامِلٌ بِالْبَصْرَهِ وَ أَنْتَ أَنْذَلُ النَّاسِ عِنْدَهُ وَ أَنْتَ یَوْمَئِذٍ ذَلِیلُ النَّفْسِ تَحْسَبُ أَنَّکَ مَوْلًی لِثَقِیفٍ وَ لَوْ کُنْتَ تَعْلَمُ یَوْمَئِذٍ یَقِیناً کَیَقِینِکَ الْیَوْمَ أَنَّکَ ابْنُ أَبِی سُفْیَانَ لَأَعْظَمْتَ نَفْسَکَ وَ أَنَفْتَ أَنْ تَکُونَ کَاتِباً لِدَعِیِّ الْأَشْعَرِیِّینَ وَ أَنْتَ تَعْلَمُ وَ نَحْنُ نَعْلَمُ یَقِیناً أَنَّ أَبَا سُفْیَانَ کَانَ یَحْذُو حَذْوَ أُمَیَّهَ بْنِ عَبْدِ شَمْسٍ وَ حَدَّثَنِی ابْنُ أَبِی الْمُعَیْطِ أَنَّکَ أَخْبَرْتَهُ أَنَّکَ قَرَأْتَ کِتَابَ عُمَرَ إِلَی أَبِی مُوسَی الْأَشْعَرِیِّ وَ بَعَثَ إِلَیْهِ بِحَبْلٍ طُولُهُ خَمْسَهُ أَشْبَارٍ وَ قَالَ لَهُ أَعْرِضْ مَنْ قِبَلَکَ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ فَمَنْ وَجَدْتَ مِنَ الْمَوَالِی وَ مَنْ أَسْلَمَ مِنَ الْأَعَاجِمِ قَدْ بَلَغَ خَمْسَهَ أَشْبَارٍ فَقَدِّمْهُ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ فَشَاوَرَکَ أَبُو مُوسَی فِی ذَلِکَ فَنَهَیْتَهُ وَ أَمَرْتَهُ أَنْ یُرَاجِعَ فَرَاجَعَهُ وَ ذَهَبْتَ أَنْتَ بِالْکِتَابِ إِلَی عُمَرَ وَ إِنَّمَا صَنَعْتَ مَا صَنَعْتَ تَعَصُّباً لِلْمَوَالِی وَ أَنْتَ یَوْمَئِذٍ تَحْسَبُ أَنَّکَ ابْنُ عَبْدِ ثَقِیفٍ فَلَمْ تَزَلْ تَلْتَمِسُ حَتَّی رَدَدْتَهُ عَنْ رَأْیِهِ وَ خَوَّفْتَهُ فُرْقَهَ النَّاسِ فَرَجَعَ وَ قُلْتَ لَهُ یَوْمَئِذٍ وَ قَدْ عَادَیْتَ أَهْلَ هَذَا الْبَیْتِ أَخَافُ أَنْ یَثُورُوا إِلَی عَلِیٍّ فَیَنْهَضَ بِهِمْ فَیُزِیلَ مُلْکَکَ فَکَفَّ عَنْ ذَلِکَ وَ مَا أَعْلَمُ یَا أَخِی

ص: ۲۶۳

۱- ۱ و فی نسخه من الکتاب: «لما کان تفضل العرب علی العجم [ظ]».

وُلِدَ مَوْلُودٌ مِنْ أَبِی سُفْیَانَ أَعْظَمَ شُؤْماً عَلَیْهِمْ مِنْکَ حِینَ رَدَدْتَ عُمَرَ عَنْ رَأْیِهِ وَ نَهَیْتَهُ عَنْهُ وَ خَبَّرَنِی أَنَّ الَّذِی صَرَفْتَ بِهِ عَنْ رَأْیِهِ فِی قَتْلِهِمْ أَنَّکَ قُلْتَ إِنَّکَ سَمِعْتَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام یَقُولُ لَتَضْرِبَنَّکُمُ الْأَعَاجِمُ عَلَی هَذَا الدِّینِ عَوْداً کَمَا ضَرَبْتُمُوهُمْ عَلَیْهِ بَدْءاً وَ قَالَ لَیَمْلَأَنَّ اللَّهُ أَیْدِیَکُمْ مِنَ الْأَعَاجِمِ وَ لَیَصِیرُنَّ أَسَداً لَا یَفِرُّونَ فَلَیَضْرِبُنَّ أَعْنَاقَکُمْ وَ لَیَغْلِبُنَّکُمْ عَلَی فَیْئِکُمْ فَقَالَ لَکَ وَ قَدْ سَمِعَ ذَلِکَ مِنْ عَلِیٍّ یَرْوِیهِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَذَلِکَ الَّذِی دَعَانِی إِلَی الْکِتَابِ إِلَی صَاحِبِکَ فِی قَتْلِهِمْ وَ قَدْ کُنْتُ عَزَمْتُ عَلَی أَنْ أَکْتُبَ إِلَی عُمَّالِی فِی سَائِرِ الْأَمْصَارِ فَقُلْتَ لِعُمَرَ لَا تَفْعَلْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَإِنِّی لَسْتُ آمَنُ أَنْ یَدْعُوَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَی نُصْرَتِهِ وَ هُمْ کَثِیرٌ وَ قَدْ عَلِمْتَ شَجَاعَةَ عَلِیٍّ وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ عَدَاوَتَهُ لَکَ وَ لِصَاحِبِکَ فَرَدَدْتَهُ عَنْ ذَلِکَ فَأَخْبَرْتَنِی أَنَّکَ لَمْ تَرُدَّهُ عَنْ ذَلِکَ إِلَّا عَصَبِیَّةً وَ أَنَّکَ لَمْ تَرْجِعْ عَنْ رَأْیِهِ جُبْناً وَ حَدَّثْتَنِی أَنَّکَ ذَکَرْتَ ذَلِکَ لِعَلِیٍّ فِی إِمَارَةِ عُثْمَانَ فَأَخْبَرَکَ أَنَّ أَصْحَابَ الرَّایَاتِ السُّودِ وَ فِی رِوَایَةٍ أُخْرَی وَ خَبَّرْتَنِی أَنَّکَ سَمِعْتَ عَلِیّاً فِی إِمَارَةِ عُثْمَانَ یَقُولُ إِنَّ أَصْحَابَ الرَّایَاتِ السُّودِ الَّتِی تُقْبِلُ مِنْ خُرَاسَانَ هُمُ الْأَعَاجِمُ وَ أَنَّهُمُ الَّذِینَ یَغْلِبُونَ بَنِی أُمَیَّةَ عَلَی مُلْکِهِمْ وَ یَقْتُلُونَهُمْ تَحْتَ کُلِّ کَوْکَبٍ فَلَوْ کُنْتَ یَا أَخِی لَمْ تَرُدَّ عُمَرَ عَنْ ذَلِکَ لَجَرَتْ سُنَّةٌ وَ لَاسْتَأْصَلَهُمُ اللَّهُ وَ قَطَعَ أَصْلَهُمْ وَ إِذَنْ لَانْتَسَتْ بِهِ الْخُلَفَاءُ بَعْدَهُ (1)حَتَّی لَا یَبْقَی مِنْهُمْ شَعْرٌ وَ لَا ظُفُرٌ وَ لَا نَافِخُ نَارٍ فَإِنَّهُمْ آفَةُ الدِّینِ فَمَا أَکْثَرَ مَا قَدْ سَنَّ عُمَرُ فِی هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخِلَافِ سُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَتَابَعَهُ النَّاسُ عَلَیْهَا وَ أَخَذُوا بِهَا فَتَکُونُ هَذِهِ مِثْلَ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَمِنْهُنَّ تَحْوِیلُهُ الْمَقَامَ عَنِ الْمَوْضِعِ الَّذِی وَضَعَهُ فِیهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- ۱ لانتست به الخلفاء: اقتدت به و جعلوه أسوه.

وَ صَاعُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ مُدُّهُ وَ حِینَ غَیَّرَهُ وَ زَادَ فِیهِ وَ نَهْیُهُ الْجُنُبَ عَنِ التَّیَمُّمِ وَ أَشْیَاءُ کَثِیرَهٌ شَتَّی أَکْثَرُ مِنْ أَلْفِ بَابٍ أَعْظَمُهَا وَ أَحَبُّهَا إِلَیْنَا وَ أَقَرُّهَا لِأَعْیُنِنَا زَیْلُهُ الْخِلَافَهَ عَنْ بَنِی هَاشِمٍ وَ عَنْ أَهْلِهَا وَ مَعْدِنِهَا لِأَنَّهَا لَا تَصْلُحُ إِلَّا لَهُمْ وَ لَا تَصْلُحُ الْأَرْضُ إِلَّا بِهِمْ فَإِذَا قَرَأْتَ کِتَابِی هَذَا فَاکْتُمْ مَا فِیهِ وَ مَزِّقْهُ قَالَ فَلَمَّا قَرَأَ زِیَادٌ الْکِتَابَ ضَرَبَ بِهِ الْأَرْضَ ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَیَّ فَقَالَ وَیْلِی مِمَّا خَرَجْتُ وَ فِیمَا دَخَلْتُ کُنْتُ مِنْ شِیعَهِ آلِ مُحَمَّدٍ فَدَخَلْتُ فِی شِیعَهِ آلِ الشَّیْطَانِ وَ حِزْبِهِ وَ فِی شِیعَتِهِ مَنْ یَکْتُبُ مِثْلَ هَذَا الْکِتَابِ إِنَّمَا وَ اللَّهِ مَثَلِی کَمَثَلِ إِبْلِیسَ أَبَی أَنْ یَسْجُدَ لِآدَمَ کِبْراً وَ کُفْراً وَ حَسَداً قَالَ سُلَیْمٌ فَلَمْ أُمْسِ حَتَّی نَسَخْتُ کِتَابَهُ فَلَمَّا کَانَ اللَّیْلُ دَعَا بِالْکِتَابِ فَمَزَّقَهُ وَ قَالَ لَا یَطَّلِعَنَّ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ عَلَی مَا فِی هَذَا الْکِتَابِ وَ لَمْ یَعْلَمْ أَنِّی نَسَخْتُهُ.

وَ وَجَدْتُ أَیْضاً فِی الْکِتَابِ الْمَذْکُورِ بِرِوَایَهِ أَبَانٍ عَنْ سُلَیْمٍ أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِی عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِی طَالِبٍ قَالَ- کُنْتُ عِنْدَ مُعَاوِیَهَ وَ مَعَنَا الْحَسَنُ وَ الْحُسَیْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمَا وَ عِنْدَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَالْتَفَتَ إِلَیَّ مُعَاوِیَهُ فَقَالَ یَا عَبْدَ اللَّهِ مَا أَشَدَّ تَعْظِیمَکَ لِلْحَسَنِ وَ الْحُسَیْنِ وَ مَا هُمَا بِخَیْرٍ مِنْکَ وَ لَا أَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْ أَبِیکَ وَ لَوْ لَا أَنَّ فَاطِمَهَ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَقُلْتُ مَا أُمُّکَ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ بِدُونِهَا فَقُلْتُ وَ اللَّهِ إِنَّکَ لَقَلِیلُ الْعِلْمِ بِهِمَا وَ بِأَبِیهِمَا وَ أُمِّهِمَا بَلْ وَ اللَّهِ لَهُمَا خَیْرٌ مِنِّی وَ أَبُوهُمَا خَیْرٌ مِنْ أَبِی وَ أُمُّهُمَا خَیْرٌ مِنْ أُمِّی یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّکَ لَغَافِلٌ عَمَّا سَمِعْتُهُ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ فِیهِمَا وَ فِی أَبِیهِمَا وَ أُمِّهِمَا مِمَّا قَدْ حَفِظْتُهُ وَ وَعَیْتُهُ وَ رَوَیْتُهُ قَالَ هَاتِ یَا ابْنَ جَعْفَرٍ فَوَ اللَّهِ مَا أَنْتَ بِکَذَّابٍ وَ لَا مُتَّهَمٍ فَقُلْتُ إِنَّهُ أَعْظَمُ مِمَّا فِی نَفْسِکَ قَالَ وَ إِنْ کَانَ أَعْظَمَ مِنْ أُحُدٍ وَ حِرَاءَ جَمِیعاً فَلَسْتُ أُبَالِی

إِذَا قَتَلَ اللَّهُ صَاحِبَکَ وَ فَرَّقَ جَمْعَکَمْ وَ صَارَ الْأَمْرُ فِی أَهْلِهِ فَحَدِّثْنَا فَمَا نُبَالِی مَا قُلْتُمْ وَ لَا یَضُرُّنَا مَا عَدَّدْتُمْ قُلْتُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآیَهِ وَ ما جَعَلْنَا الرُّؤْیَا الَّتِی أَرَیْناکَ إِلَّا فِتْنَهً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَهَ الْمَلْعُونَهَ فِی الْقُرْآنِ فَقَالَ إِنِّی رَأَیْتُ اثْنَیْ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَئِمَّهِ الضَّلَالِ یَصْعَدُونَ مِنْبَرِی وَ یَنْزِلُونَ یَرُدُّونَ أُمَّتِی عَلَی أَدْبَارِهِمُ الْقَهْقَرَی فِیهِمْ رَجُلَیْنِ مِنْ حَیَّیْنِ مِنْ قُرَیْشٍ مُخْتَلِفَیْنِ وَ ثَلَاثَهٌ مِنْ بَنِی أُمَیَّهَ وَ سَبْعَهٌ مِنْ وُلْدِ الْحَکَمِ بْنِ أَبِی الْعَاصِ وَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ إِنَّ بَنِی أَبِی الْعَاصِ إِذَا بَلَغُوا خَمْسَهَ عَشَرَ رَجُلًا جَعَلُوا کِتَابَ اللَّهِ دَخَلًا وَ عِبَادَ اللَّهِ خَوَلًا یَا مُعَاوِیَهُ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ عَلَی الْمِنْبَرِ وَ أَنَا بَیْنَ یَدَیْهِ وَ عمرو [عُمَرُ] بْنُ أَبِی سَلَمَهَ وَ أُسَامَهُ بْنُ زَیْدٍ وَ سَعْدُ بْنُ أَبِی وَقَّاصٍ وَ سَلْمَانُ الْفَارِسِیُّ وَ أَبُو ذَرٍّ الْغِفَارِیُّ وَ الْمِقْدَادُ وَ الزُّبَیْرُ بْنُ الْعَوَّامِ وَ هُوَ یَقُولُ أَ لَسْتُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ فَقُلْنَا بَلَی یَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ أَوْلَی بِهِ مِنْ نَفْسِهِ وَ ضَرَبَ بِیَدِهِ عَلَی مَنْکِبِ عَلِیٍّ علیه السلام اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ أَیُّهَا النَّاسُ أَنَا أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مَعِی أَمْرٌ وَ عَلِیٌّ مِنْ بَعْدِی أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مَعَهُ أَمْرٌ ثُمَّ ابْنِیَ الْحَسَنُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مَعَهُ أَمْرٌ ثُمَّ أَعَادَ فَقَالَ یَا أَیُّهَا النَّاسُ إِذَا أَنَا اسْتُشْهِدْتُ فَعَلِیٌّ أَوْلَی بِکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ عَلِیٌّ فَابْنِیَ الْحَسَنُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ إِذَا اسْتُشْهِدَ الْحَسَنُ فَابْنِیَ الْحُسَیْنُ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ الْحُسَیْنُ فَابْنِی عَلِیُّ بْنُ الْحُسَیْنِ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مَعَهُ أَمْرٌ ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَی عَلِیٍّ فَقَالَ یَا عَلِیُّ إِنَّکَ سَتُدْرِکُهُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ فَإِذَا اسْتُشْهِدَ فَابْنِی مُحَمَّدٌ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ وَ سَتُدْرِکُهُ أَنْتَ یَا حُسَیْنُ فَأَقْرِئْهُ مِنِّی السَّلَامَ ثُمَّ یَکُونُ فِی عَقِبِ مُحَمَّدٍ رِجَالٌ وَاحِدٌ بَعْدَ وَاحِدٍ وَ لَیْسَ مِنْهُمْ أَحَدٌ إِلَّا وَ هُوَ أَوْلَی بِالْمُؤْمِنِینَ مِنْهُمْ بِأَنْفُسِهِمْ لَیْسَ لَهُمْ مَعَهُ أَمْرٌ کُلُّهُمْ هَادُونَ

مُهْتَدُونَ فَقَامَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ هُوَ يَبْكِي فَقَالَ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تُقْتَلُ قَالَ نَعَمْ أَهْلِكُ شَهِيداً بِالسَّمِّ وَ تُقْتَلُ أَنْتَ بِالسَّيْفِ وَ تُخْضَبُ لِحْيَتُكَ مِنْ دَمِ رَأْسِكَ وَ يُقْتَلُ ابْنِيَ الْحَسَنُ بِالسَّمِّ وَ يُقْتَلُ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ بِالسَّيْفِ يَقْتُلُهُ طَاغٍ ابْنُ طَاغٍ دَعِيٌّ بْنُ دَعِيٍّ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا ابْنَ جَعْفَرٍ لَقَدْ تَكَلَّمْتَ بِعَظِيمٍ وَ لَئِنْ كَانَ مَا تَقُولُ حَقّاً لَقَدْ هَلَكَتْ أُمَّةُ مُحَمَّدٍ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ غَيْرَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ أَوْلِيَائِكُمْ وَ أَنْصَارِكُمْ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ إِنَّ الَّذِي قُلْتُ بحق [حَقٌّ] سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مُعَاوِيَةُ يَا حَسَنُ وَ يَا حُسَيْنُ وَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا يَقُولُ ابْنُ جَعْفَرٍ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنْ كُنْتَ لَا تُؤْمِنُ بِالَّذِي قَالَ فَأَرْسِلْ إِلَى الَّذِينَ سَمَّاهُمْ فَاسْأَلْهُمْ عَنْ ذَلِكَ فَأَرْسَلَ مُعَاوِيَةُ إِلَى عمرو [عُمَرَ] بْنِ أَبِي سَلَمَةَ وَ إِلَى أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ فَسَأَلَهُمَا فَشَهِدَا أَنَّ الَّذِي قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ قَدْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَمَا سَمِعَهُ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا ابْنَ جَعْفَرٍ قَدْ سَمِعْنَا فِي الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ أَبِيهِمَا فَمَا سَمِعْتَ فِي أُمِّهِمَا وَ مُعَاوِيَةُ كَالْمُسْتَهْزِئِ وَ الْمُنْكِرِ فَقُلْتُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ لَيْسَ فِي جَنَّةِ عَدْنٍ مَنْزِلٌ أَشْرَفَ وَ لَا أَفْضَلَ وَ لَا أَقْرَبَ إِلَى عَرْشِ رَبِّي مِنْ مَنْزِلِي وَ مَعِي ثَلَاثَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي أَوَّلُهُمْ أَخِي عَلِيٌّ وَ ابْنَتِي فَاطِمَةُ وَ ابْنَايَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ وَ تِسْعَةٌ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمُ الرِّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً هُدَاةٌ مُهْتَدُونَ أَنَا الْمُبَلِّغُ عَنِ اللَّهِ وَ هُمُ الْمُبَلِّغُونَ عَنِّي وَ هُمْ حُجَجُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ شُهَدَاؤُهُ فِي أَرْضِهِ وَ خُزَّانُهُ عَلَى عِلْمِهِ وَ مَعَادِنُ حِكَمِهِ مَنْ أَطَاعَهُمْ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُمْ فَقَدْ عَصَى اللَّهَ لَا تَبْقَى الْأَرْضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ إِلَّا بِبَقَائِهِمْ وَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا بِهِمْ يُخْبِرُونَ الْأُمَّةَ بِأَمْرِ دِينِهِمْ حَلَالِهِمْ وَ حَرَامِهِمْ يَدُلُّونَهُمْ عَلَى رِضَى رَبِّهِمْ وَ يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ سَخَطِهِ بِأَمْرٍ وَاحِدٍ وَ نَهْيٍ وَاحِدٍ لَيْسَ

فِيهِمْ اخْتِلَافٌ وَ لَا فُرْقَةٌ وَ لَا تَنَازُعٌ يَأْخُذُ آخِرُهُمْ عَنْ أَوَّلِهِمْ إِمْلَائِي وَ خَطَّ أَخِي عَلِيٍّ بِيَدِهِ يَتَوَارَثُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ أَهْلُ الْأَرْضِ كُلُّهُمْ فِي غَمْرَهٍ وَ غَفْلَهٍ وَ تِيهَهٍ وَ حَيْرَهٍ غَيْرَهُمْ وَ غَيْرَ شِيعَتِهِمْ وَ أَوْلِيَائِهِمْ لَا يَحْتَاجُونَ إِلَى أَحَدٍ مِنَ الْأُمَّهِ فِي شَيْ ءٍ مِنْ أَمْرِ دِينِهِمْ وَ الْأُمَّهُ تَحْتَاجُ إِلَيْهِمْ هُمُ الَّذِينَ عَنَى اللَّهُ فِي كِتَابِهِ وَ قَرَنَ طَاعَتَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَ طَاعَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَأَقْبَلَ مُعَاوِيَهُ عَلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ ابْنِ عَبَّاسٍ وَ الْفَضْلِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عمرو [عُمَرَ] بْنِ أَبِي سَلَمَهَ وَ أُسَامَهَ بْنِ زَيْدٍ فَقَالَ كُلُّكُمْ عَلَى مَا قَالَ ابْنُ جَعْفَرٍ قَالُوا نَعَمْ قَالَ يَا بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّكُمْ لَتَدَّعُونَ أَمْراً عَظِيماً وَ تَحْتَجُّونَ بِحُجَجٍ قَوِيَّهٍ إِنْ كَانَتْ حَقّاً وَ إِنَّكُمْ لَتُضْمِرُونَ عَلَى أَمْرٍ تُسِرُّونَهُ وَ النَّاسُ عَنْهُ فِي غَفْلَهٍ عَمْيَاءُ وَ إِنْ كَانَ مَا تَقُولُونَ حَقّاً لَقَدْ هَلَكَتِ الْأُمَّهُ وَ ارْتَدَّتْ عَنْ دِينِهَا وَ تَرَكَتْ عَهْدَ نَبِيِّهَا صلى الله عليه و آله غَيْرَكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ مَنْ قَالَ بِقَوْلِكُمْ فَأُولَئِكَ فِي النَّاسِ قَلِيلٌ فَقُلْتُ يَا مُعَاوِيَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ وَ قَلِيلٌ مِنْ عِبادِيَ الشَّكُورُ وَ يَقُولُ وَ ما أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ وَ يَقُولُ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ وَ يَقُولُ لِنُوحٍ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ يَا مُعَاوِيَهُ الْمُؤْمِنُونَ فِي النَّاسِ قَلِيلٌ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَا مُعَاوِيَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فِي كِتَابِهِ وَ قَلِيلٌ ما هُمْ وَ يَقُولُ لِنُوحٍ وَ ما آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ وَ يَقُولُ وَ ما أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ يَا مُعَاوِيَهُ الْمُؤْمِنُونَ فِي النَّاسِ قَلِيلٌ وَ إِنَّ أَمْرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَعْجَبُ حَيْثُ قَالَتِ السَّحَرَهُ لِفِرْعَوْنَ فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ إِنَّما تَقْضِي هذِهِ الْحَياهَ الدُّنْيا إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنا فَآمَنُوا بِمُوسَى وَ صَدَّقُوهُ وَ تَابَعُوهُ فَسَارَ بِهِمْ وَ بِمَنْ تَبِعَهُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَأَقْطَعَهُمُ الْبَحْرَ وَ أَرَاهُمُ الْأَعَاجِيبَ وَ هُمْ مُصَدِّقُونَ بِهِ وَ بِالتَّوْرَاهِ مُقِرُّونَ لَهُ بِدِينِهِ فَمَرَّ بِهِمْ عَلَى قَوْمٍ يَعْبُدُونَ أَصْنَاماً لَهُمْ فَ قالُوا يا مُوسَى اجْعَلْ لَنا إِلهاً كَما لَهُمْ آلِهَهٌ ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فَعَكَفُوا عَلَيْهِ جَمِيعاً غَيْرَ هَارُونَ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ قَالَ لَهُمُ السَّامِرِيُّ هذا إِلهُكُمْ وَ إِلهُ مُوسى وَ قَالَ لَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ ادْخُلُوا الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَهَ الَّتِي

كَتَبَ اللَّهُ لَكَمْ فَكَانَ مِنْ جَوَابِهِمْ مَا قَصَّ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ إِنَّ فِيها قَوْماً جَبَّارِينَ وَ إِنَّا لَنْ نَدْخُلَها حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْها فَإِنَّا داخِلُونَ قَالَ مُوسَى رَبِّ إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي وَ أَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ الْقَوْمِ الْفاسِقِينَ: فَاحْتَذَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ ذَلِكَ الْمِثَالَ سَوَاءً وَ قَدْ كَانَتْ لَهُمْ فَضَائِلُ وَ سَوَابِقُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ مَنَازِلُ بَيْنَهُ قَرِيبَةٌ مِنْهُ مُقِرِّينَ بِدِينِ مُحَمَّدٍ وَ الْقُرْآنِ حَتَّى فَارَقَهُمْ نَبِيُّهُمْ صلى الله عليه و آله فَاخْتَلَفُوا وَ تَفَرَّقُوا وَ تَحَاسَدُوا وَ خَالَفُوا إِمَامَهُمْ وَ وَلِيَّهُمْ حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ عَلَى مَا عَاهَدُوا عَلَيْهِ نَبِيَّهُمْ غَيْرَ صَاحِبِنَا الَّذِي هُوَ مِنْ نَبِيِّنَا بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ نَفَرٍ قَلِيلٍ اتَّقَوُا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى دِينِهِمْ وَ إِيمَانِهِمْ وَ رَجَعَ الْآخَرُونَ الْقَهْقَرَى عَلَى أَدْبَارِهِمْ كَمَا فَعَلَ أَصْحَابُ مُوسَى عليه السلام بِاتِّخَاذِهِمُ الْعِجْلَ وَ عِبَادَتِهِمْ إِيَّاهُ وَ زَعْمِهِمْ أَنَّهُ رَبُّهُمْ وَ إِجْمَاعِهِمْ عَلَيْهِ غَيْرَ هَارُونَ وَ وُلْدِهِ وَ نَفَرٍ قَلِيلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ نَبِيُّنَا صلى الله عليه و آله قَدْ نَصَبَ لِأُمَّتِهِ أَفْضَلَ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ وَ خَيْرَهُمْ ثُمَّ الْأَئِمَّةَ وَاحِداً بَعْدَ وَاحِدٍ بِغَدِيرِ خُمٍّ وَ فِي غَيْرِ مَوْطِنٍ وَ احْتَجَّ عَلَيْهِمْ بِهِ وَ أَمَرَ بِطَاعَتِهِمْ وَ أَخْبَرَهُمْ أَنَّ أَوَّلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ مِنْهُ بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ أَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّهُ مَنْ كَانَ هُوَ وَلِيَّهُ وَ مَنْ أَوْلَى بِهِ مِنْ نَفْسِهِ فَعَلِيٌّ أَوْلَى بِهِ وَ أَنَّهُ خَلِيفَتُهُ فِيهِمْ وَ وَصِيُّهُ وَ أَنَّ مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَ اللَّهَ وَ مَنْ عَصَاهُ عَصَى اللَّهَ وَ مَنْ وَالاهُ وَالَى اللَّهَ وَ مَنْ عَادَاهُ عَادَى اللَّهَ فَأَنْكَرُوهُ وَ جَهِلُوهُ وَ تَوَلَّوْا غَيْرَهُ يَا مُعَاوِيَةُ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ حِينَ بَعَثَ إِلَى مُؤْتَةَ أَمَّرَ عَلَيْهِمْ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام ثُمَّ قَالَ إِنْ هَلَكَ جَعْفَرٌ فَزيدُ بْنُ حَارِثَةَ فَإِنْ هَلَكَ زَيْدٌ فَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ رَوَاحَةَ وَ لَمْ يَرْضَ لَهُمْ أَنْ يَخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَ فَكَانَ يَتْرُكُ أُمَّتَهُ وَ لَا يُبَيِّنَ لَهُمْ خَلِيفَتَهُ فِيهِمْ بَعْدَهُ بَلَى وَ اللَّهِ مَا تَرَكَهُمْ فِي عَمًى وَ لَا شُبْهَةٍ بَلْ رَكِبَ الْقَوْمُ مَا رَكِبُوا بَعْدَ نَبِيِّهِمْ وَ كَذَّبُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَهَلَكُوا وَ هَلَكَ مَنْ شَايَعَهُمْ وَ ضَلَّ مَنْ تَابَعَهُمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِنَّكَ لَتَتَفَوَّهُ بِعَظِيمٍ وَ الِاجْتِمَاعُ عِنْدَنَا خَيْرٌ مِنَ

الِاخْتِلَافِ وَ قَدْ عَلِمْتَ أَنَّ الْأُمَّهَ لَمْ تَسْتَقِمْ عَلَى صَاحِبِکَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ مَا اخْتَلَفَتْ أُمَّهٌ بَعْدَ نَبِیِّهَا إِلَّا ظَهَرَ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَی أَهْلِ حَقِّهَا وَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّهَ اجْتَمَعَتْ عَلَی أُمُورٍ کَثِیرَهٍ لَیْسَ بَیْنَهَا اخْتِلَافٌ وَ لَا مُنَازَعَهٌ وَ لَا فُرْقَهٌ شَهَادَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ وَ صَوْمُ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ حِجُّ الْبَیْتِ وَ أَشْیَاءُ کَثِیرَهٌ مِنْ طَاعَهِ اللَّهِ وَ نَهْیِ اللَّهِ مِثْلِ تَحْرِیمِ الزِّنَا وَ السَّرِقَهِ وَ قَطْعِ الْأَرْحَامِ وَ الْکَذِبِ وَ الْخِیَانَهِ وَ اخْتَلَفَتْ فِی شَیْئَیْنِ أَحَدُهُمَا اقْتَتَلَتْ عَلَیْهِ وَ تَفَرَّقَتْ فِیهِ وَ صَارَتْ فِرَقاً یَلْعَنُ بَعْضُهَا بَعْضاً وَ یَبْرَأُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَ الثَّانِی لَمْ تَقْتَتِلْ عَلَیْهِ وَ لَمْ تَتَفَرَّقْ فِیهِ وَ وَسَّعَ بَعْضُهُمْ فِیهِ لِبَعْضٍ وَ هُوَ کِتَابُ اللَّهِ وَ سُنَّهُ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ مَا یَحْدُثُ زَعَمَتْ أَنَّهُ لَیْسَ فِی کِتَابِ اللَّهِ وَ لَا سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَمَّا الَّذِی اخْتَلَفَتْ فِیهِ وَ تَفَرَّقَتْ وَ تَبَرَّأَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ فَالْمُلْکُ وَ الْخِلَافَهُ زَعَمَتْ أَنَّهَا أَحَقُّ بِهَا مِنْ أَهْلِ بَیْتِ نَبِیِّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمَنْ أَخَذَ بِمَا لَیْسَ بَیْنَ أَهْلِ الْقِبْلَهِ اخْتِلَافٌ وَ رَدَّ عِلْمَ مَا اخْتَلَفُوا فِیهِ إِلَی اللَّهِ سَلِمَ وَ نَجَا مِنَ النَّارِ وَ لَمْ یَسْأَلْهُ اللَّهُ عَمَّا أَشْکَلَ عَلَیْهِ مِنَ الْخَصْلَتَیْنِ اللَّتَیْنِ اخْتُلِفَ فِیهِمَا وَ مَنْ وَفَّقَهُ اللَّهُ وَ مَنَّ عَلَیْهِ وَ نَوَّرَ قَلْبَهُ وَ عَرَّفَهُ وُلَاهَ الْأَمْرِ وَ مَعْدِنَ الْعِلْمِ أَیْنَ هُوَ فَعَرَفَ ذَلِکَ کَانَ سَعِیداً وَ لِلَّهِ وَلِیّاً وَ کَانَ نَبِیُّ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً قَالَ حَقّاً فَغَنِمَ أَوْ سَکَتَ فَلَمْ یَتَکَلَّمْ فَالْأَئِمَّهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَعْدِنِ الرِّسَالَهِ وَ مُنْزَلِ الْکِتَابِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْیِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِکَهِ لَا تَصْلُحُ إِلَّا فِیهَا لِأَنَّ اللَّهَ خَصَّهَا بِهَا وَ جَعَلَهَا أَهْلَهَا فِی کِتَابِهِ وَ عَلَی لِسَانِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَالْعِلْمُ فِیهِمْ وَ هُمْ أَهْلُهُ وَ هُوَ عِنْدَهُمْ کُلُّهُ بِحَذَافِیرِهِ بَاطِنُهُ وَ ظَاهِرُهُ وَ مُحْکَمُهُ وَ مُتَشَابِهُهُ وَ نَاسِخُهُ وَ مَنْسُوخُهُ یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ أَرْسَلَنِی فِی إِمْرَتِهِ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَنِّی أُرِیدُ أَنْ أَکْتُبَ الْقُرْآنَ فِی مُصْحَفٍ فَابْعَثْ إِلَیْنَا مَا کَتَبْتَ مِنَ الْقُرْآنِ فَقَالَ تَضْرِبُ وَ اللَّهِ عُنُقِی قَبْلَ أَنْ تَصِلَ إِلَیْهِ قُلْتُ وَ لِمَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ یَقُولُ لا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ یَعْنِی لَا یَنَالُهُ کُلَّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ إِیَّانَا نَحْنُ عَنَی الَّذِینَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنَّا الرِّجْسَ وَ طَهَّرَنَا تَطْهِیراً وَ قَالَ أَوْرَثْنَا الْکِتابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنا مِنْ عِبادِنا فَنَحْنُ الَّذِینَ اصْطَفَانَا اللَّهُ مِنْ عِبَادِهِ وَ نَحْنُ صَفْوَهُ اللَّهِ وَ لَنَا ضَرَبَ الْأَمْثَالَ وَ عَلَیْنَا نَزَلَ الْوَحْیُ

فَغَضِبَ عُمَرُ وَ قَالَ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ يَحْسَبُ أَنَّهُ لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ عِلْمٌ غَيْرَهُ فَمَنْ كَانَ يَقْرَأُ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْئاً فَلْيَأْتِنَا بِهِ فَكَانَ إِذَا جَاءَ رَجُلٌ بِقُرْآنٍ يَقْرَؤُهُ وَ مَعَهُ آخَرُ كَتَبَهُ وَ إِلَّا لَمْ يَكْتُبْهُ فَمَنْ قَالَ يَا مُعَاوِيَةُ إِنَّهُ ضَاعَ مِنَ الْقُرْآنِ شَيْ‏ءٌ فَقَدْ كَذَبَ هُوَ عِنْدَ أَهْلِهِ مَجْمُوعٌ ثُمَّ أَمَرَ عُمَرُ قُضَاتَهُ وَ وُلَاتَهُ فَقَالَ اجْتَهِدُوا آرَاءَكُمْ وَ اتَّبِعُوا مَا تَرَوْنَ أَنَّهُ الْحَقُّ فَلَمْ يَزَلْ هُوَ وَ بَعْضُ وُلَاتِهِ قَدْ وَقَعُوا فِي عَظِيمَةٍ فَكَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیهما السلام يُخْبِرُهُمْ بِمَا يَحْتَجُّ بِهِ عَلَيْهِمْ وَ كَانَ عُمَّالُهُ وَ قُضَاتُهُ يَحْكُمُونَ فِي شَيْ‏ءٍ وَاحِدٍ بِقَضَايَا مُخْتَلِفَةٍ فَيُجِيزُهَا لَهُمْ لِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُؤْتِهِ الْحِكْمَةَ وَ فَصْلَ الْخِطابِ وَ زَعَمَ كُلُّ صِنْفٍ مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ أَنَّهُمْ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ الْخِلَافَةِ دُونَهُمْ فَبِاللَّهِ نَسْتَعِينُ عَلَى مَنْ جَحَدَهُمْ حَقَّهُمْ وَ سَنَّ لِلنَّاسِ مَا يَحْتَجُّ بِهِ مِثْلُكَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَامُوا فَخَرَجُوا.

**[ترجمه]می گویم: در کتاب سلیم بن قیس هلالی از ابان از ابوعیّاش از او یافتم که وی گوید: معاویه قاریان شامی و قضات آنان را فراخواند و اموالی به آنان بخشید و آنها را در نواحی و شهرهای شام پراکنده کرد، درحالی که روایت های دروغین روایت می کنند و اصولی باطل برای آنها وضع می کنند و به آنان خبر می دهد که علی عثمان را کشته است و از ابوبکر و عمر بیزاری می جوید و معاویه خونخواه عثمان است و ابان بن عثمان و فرزندان عثمان همراه او هستند، تا اهل شام را گمراه کردند و آنها را یک پارچه کردند و معاویه در بیست سال، در همه اعمالش چنین کرد، تا اینکه عامه شامیان و یاری گران باطلی که در خوردن و آشامیدن بر او فرود می آیند و او به آنان اموالی و زمین تیولی می بخشند، نزد او آمدند تا اینکه کودک بر آن بزرگ شد و بزرگ بر آن مسن شد و بادیه نشین برآن مهاجرت کرد و اهل شام نفرین شیطان را رها کردند و گفتند: نفرین بر علی و قاتل عثمان، و جاهلان امت و پیروان ائمه ضلالت، دعوت کنندگان به آتش بر آن ثابت ماندند و خدا برای ما بس است و بهترین پشتیبان است. «وَلَوْ شَاء اللّهُ لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى» {و اگر خدا می خواست قطعا آنان را بر هدایت گرد می آورد} اما خداوند هرچه بخواهد انجام می دهد.

ابان از سلیم گوید: زیاد بن سمیه کاتبی شیعی داشت که دوست من بود و برای من نامه ای قرائت کرد که معاویه در پاسخ نامه زیاد برای او نوشته بود: «اما بعد، برایم نوشته ای که از عرب بپرسم گرامی‌ترین، خوارترین آنان، نزدیکترین و دورترین آنان، ایمن ترین و برحذرترین آنان کیست»

و در روایتی دیگر: ازکدام یک از آنان ایمنی است و از کدام یک ترسیده می شود، و من ای برادرم آگاه ترین مردم به عرب هستم. به این قبله از یمن بنگر، در پیدا آنها را گرامی بدار و در پنهان خوارشان کن، من با آنها چنین می کنم، در مجالسشان گرامی‌شان می دارم ودر خفا خوارشان می کنم، آنها نزد من بدحال ترین هستند و فضل و عطای تو برای غیر آنان در خفا از آنان باشد.

و به ربیعه بن نزار بنگر و امیرانشان را گرامی و عامه آنان را خوار بدار که عامه آنان تابع اشراف و سروان آنان است. به مضر بنگر و گروهی از آن را با گروهی دیگر بزن که در میان آنها خشونت، کبر و نخوت شدیدی است، و تو چون چنین کنی و برخی از آنها را به وسیله برخی دیگر بزنی، برخی از آنها تو را در مقابل برخی دیگر حفاظت می کند و در مقابل آنها به کلام بدون عمل و به ظن بدون یقین راضی نباش.

و به موالی و غیر عربی که اسلام آوردند بنگر، پس با سنت عمر بن خطاب با آنان برخورد کن که در آن حقارت و ذلت آنان است که عرب با آنان ازدواج کند و آنها با عرب ازدواج نکنند، عرب از آنها ارث می برد و آنها از عرب ارث نمی برند و در

بخشش و روزی آنها برآنان کوتاهی کنی و در نبردها مقدم شوند تا راه را آباد کنند و درختان را قطع کنند و هیچ یک از آنها در نماز بر عرب امامت نکند و هیچ یک از آنان تا زمانی که عرب حاضر است در صف نخست مقدم نشود، مگر اینکه صف کامل نشود. وهیچ یک از آنان را بر بخشی از بخشها و یا شهری از شهرهای مسلمانان نگمار، و هیچ یک از آنان قضاوت و احکام مسلمانان را عهده دار نشود، که این سنت و سیره عمر درباره آنان است که خداوند او را درباره امت محمد و به ویژه بنی امیه بهترین جزا عطا فرماید.

و به جانم سوگند اگر عمل او و رفیقش و قدرت و صلابت آن دو در دین نبود، قطعاً ما و تمامی این امت، بردگان بنی هاشم بودیم و خلافت را یکی بعد از دیگری به ارث می بردند، چنانکه خانواده خسرو و قیصر به ارث می برد، اما خداوند عزوجل آن را از بنی هاشم خارج کرد و آن را یک مرتبه در میان بنی تمیم بن مّره قرار داد، سپس به سوی عدّی بن کعب بیرون برد، درحالی که در قریش قبیله ای ذلیل تر و پست تر از این دو نیست، پس ما در آن طمع کردیم و ما از آن دو و فرزندان آنها نسبت به آن محق تر بودیم، زیرا در میان ما ثروت و عزت بود و ما در خویشاوندی از آن دو به رسول الله صلّی الله علیه و آله نزدیکتر بودیم.

سپس رفیقمان عثمان با شورا و رضایت عامه، بعد از شور سه روزه از میان شش نفر به آن دست یافت و افراد پیش از او، بدون شورا به آن دست یافتند. و زمانی که رفیقمان عثمان مظلومانه کشته شد به آن دست یافتیم، زیرا کسی که مظلومانه کشته شود، خداوند برای ولی او قدرتی قرار داده است.

و به جانم سوگند برادر، اگر عمر دیه برده را نصف دیه ارباب قرار می داد، به تقوی نزدیک تر بود و اگر راهی برآن می یافتم و امید داشتم که عامه آن را بپذیرند، قطعاً چنین می کردم و اما من فاصله زیادی از جنگ ندارم و از تفرقه و اختلاف مردم بر خود می ترسم و آنچه که عمر درباره آنان وضع کرده است، برای تو بس است و این حقارت و ذلتی برای آنان است.

و در روایت دیگری آمده است: ای برادر اگر عمر دیه موالی را نصف دیه عرب وضع می کرد، این به تقوی نزدیک تر بود، از آنجا که عرب را بر عجم فضیلتی است، پس چون این نوشته من به تو رسید عجم را خوار و ذلیل کن و آنها را دور کن و از هیچ یک از آنان کمک نگیر و حاجت آنان را برآورده نکن، که به خدا سوگند تو پسر ابوسفیان هستی و از صلب او خارج شدی و پیش از این با تو صحبت کرده بودم و تو ای برادرم نزد من راستگو هستی. تو نامه عمر به اشعری را در بصره خوانده ای و در آن روز تو کاتب او بودی، درحالی که او کارگزار بصره بود و تو نزد او پست ترین افراد بودی و تو در آن هنگام ذلیل النفس بودی. گمان می کردی که برده ثقیف هستی و اگر آن روز بسان یقین امروزت به یقین می دانستی که پسر ابوسفیان هستی، ق_طعاً خود را بزرگ می پنداشتی و نن_گ می داشتی که ک_اتب حرامزاده اشعری ها باشی و ت_و و ما به یقین می دانیم که ابوسفیان، راه امیه بن عبدشمس را می پیمود.

ابن ابومعیط برایم حدیث گفت که به او خبر داده ای که نامه عمر به ابوموسی اشعری را خوانده ای که ریسمانی به طول پنج وجب برای او فرستاد و به او گفت: اهالی بصره را از طرف خودت فرابخوان و هر کس از موالی و عجمی‌های مسلمان که قامت آنان به پنج وجب رسید پیش بیاور و گردن بزن. پس ابو موسی درباره آن با تو مشورت کرد و تو او را از آن نهی کردی و به او امر کردی که مراجعه کند و او به وی مراجعه کرد و تو با نامه به سوی عمر رفتی و از روی تعصب بر موالی

کـاری که انجـام دادی را انجـام دادی. و تـو در آن روز گمـان می کردی که پسـر برده ثقیـف هسـتی ــ از موالی هسـتی ــ و پیوسـته از او درخواست می کردی تـا اینکه او را از نظرش منصـرف کردی و او را از ت‍ـفرقه مردم بیم دادی. پس بازگشت و در آن هنگام درحالی که با اهل این بیت دشـمنی می کردی به او گفتی: می ترسم که ــ این عجمها ــ به سوی علی برانگیخته شونـد، پس به پا خیزنـد و حکومت تو را از بین ببرنـد. پس از آن خودداری کن و به یاد نـدارم ای برادرم! که کودکی در آل ابوسـفیان زاده شـده باشـد کـه برای آنـان شـوم تر از تـو باشـد زمـانی کـه عمر را از رأیش منصرف کردی و او را از آن کـار بازداشتی.

و به من خبر داده‌اند که تو کسی هستی که او را از نظرش درباره قتل آنان منصرف کردی، تو به او گفته ای که از علی بن ابی طالب علیه السّلام شنیده ای که می گوید: در بازگشت، عجم‌ها شما را بر این دین خواهند زد، چنانکه شما در ابتدا آنان را بر آن زده اید .

و گویـد: خداونـد دسـتان شـما را از عجم پر می کند و آنها شـیری می شوند که نمی گریزند و گردنتان را می زنند و بر غنائم شما غلبه می یابند.

آن را به او گفت، درحـالی که آن را از علی شـنیده بود که از رسول الله صلّی الله علیه و آله روایت می کرد: این همان مطلبی اسـت کـه مرا بـه نوشـتن برای رفیقـت ــ ابـو موسـی اشـعری ــ دربـاره قتـل آنـان فرا خوانـد، درحـالی کـه مصـمم بـودم برای کارگزارانم در سایر شهرها بنویسم، و به عمر گفتی: امیرمؤمنان انجام بده که من مطمئن هستم که علی آنها را به یاری خویش فرا می خوانـد، درحـالی که آنهـا بسـیارند و از شـجاعت و اهـل بیت او و دشـمنی او با خود و رفیقت آگاهی، پس او را از آن منصرف کردی، و باخبر شدم که تو او را فقط از روی تعصب منصرف کرده ای و او را از روی ترس از نظرش برنگردانیدی، و برایم حدیث گفته ای که تو آن را در امارت عثمان برای علی ذکر کرده ای. پس به تو خبر داده است که اصـحاب پرچم های سیاه –و درروایتی دیگر: و به من خبر داده ای که از علی در امارت عثمان شـنیده ای که می گوید: اصـحاب شمشیرهای سیاه- که ازجانب خراسان روی می کنند، همان عجم ها هسـتند وآنها کسانی اند که بر ملك بنی امیه غلبه می یابند و آنها را زیر هر ستاره ای باشند، می کشند.

پس برادرم اگر تو او را از آن منصـرف نکرده بودی، سنتی جاری می شد و خداوند آنها را ن‍ـابود می کرد و ریشه آنان را بر می کنـد و خلفای بعـداز او به وی اقتـدا می‌کردنـد، تا اینکه هیچ، مو، ناخن و دمنده آتش از آنان باقی نمی ماند که آنها آفت دین هسـتند و چه بسـیار است آنچه که عمر در این امت برخلاف رسول الله صلّی الله علیه و آله وضع کرد و مردم بر اساس آن از او پیروی کردنـد و به آن تمسـك جسـتند و این یکی از آنهـاست، از جمله آنهاست: تغییر دادن مقام ابراهیم از موضـعی که رسـول الله صـلّی الله علیه و آله در آن قرار داده بود صـاع و مـدّ ــ پیمـانه ــ رسول الله صـلّی الله علیه و آله را تغییر داد و بر آن افزود و نهی کردن جنب از تیمم و مـوارد فراوان مختلـف، بیش از هزار مـورد که بزرگـترین و محبـوب ترین آنهـا و چیزی که بیش از همه، چشم ما را روشن نمود، برکنـدن خلافت از بنی هاشم بود در حالی که آنان اهل و معـدن آن بودند، زیرا خلافت جز شایسـته آنان نیست و زمین اصلاح نمی شود جز با آنان و چون این نامه ام را خواندی، آنچه در آن است پنهان کرده و آن را پاره کن.

گویـد: زمـانی که زیـاد نامه را خوانـد، آن را بر زمین زد. سـپس به من روی کرد و گفت: وای بر من از آنچه که از آن خارج شدم ودر آن داخل شدم، من از شیعه آل محمد بودم ودر شیعه آل شیطان وحزب او وارد شدم و در شیعه او کسی است که چنین نامه‌ای می نویسند. به خـدا سوگنـد مثل من، مثل ابلیس است که از روی کبر، کفر و حسادت اب_ا ورزیـد ک_ه برای آدم سجده کند.

سلیم گویـد: عصـر نکردم تـا اینکه نامه او را نوشـتم و چون شب شـد، نامه را خواست و آن را پاره کرد و گفت: هیـج یک از مردم از این نامه آگاه نشود و نمی دانست که من نسخه ای ازآن نوشتم.

و همچنین در نـامه مـذکور به روایت ابـان از سـلیم یافتم که وی گویـد: عبـدالله بن جعفر بن ابوطالب برایم حـدیث گفت: نزد معاویه بود وحسن و حسین علیهما السّلام همراه ما بودند و نزد او عبدالله بن عباس بود، پس معاویه به من روی کرد وگفت: ای ابوعبـدالله چه زیاد است تعظیمت برای حسن وحسـین، درحالی که نه آن دو از تو بهتر هسـتند نه پـدرشان بهتر از پدر توست و اگر فاطمه دختر رسول الله صلّی الله علیه و آله نبود، می گفتم مادرت اسماء بنت عمیس کمتر از او نیست.

گفتم: به خـدا سوگنـد تو از آنها، پـدرشان و مادرشان اندک می دانی، بلکه به خدا سوگند آن دو بهتر از من، پدرشان بهتر از پـدر من و مادرشـان بهـتر از مـادر من است. ای معـاویه تو از آنچه که من از رسول الله صـلّی الله علیه و آله شـنیدم، غـافلی که درباره آن دو و پدر و مادرشان چیزهایی که من حفظ کردم و به آن آگاهی یافتم و روایت کردم را می فرمود.

گفت: بـده ای پسـر جعفر، به خـدا سوگند تو نه کذابی، نه متهم. گفتم: این بزرگتر از چیزی است که در توست؟ گفت: واگر بزرگتر از مجموع احـد و حراء باشـد، اعتنایی نمی کنم، آنگاه که خداونـد رفیقت را کشت و جمعتان را پراکنده کرد و امر در میان اهل آن شد، پس با ما صحبت کن، که ما اعتنا نمی کنیم که چه گفتید و آنچه آماده کرده اید، آسیبی به ما نمی رساند .

گفتم: شنیدم که رسول الله درحالی که درباره این آیه سؤال شد: «وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤيَا الَّتِی أَرَيْنَاکَ إِلاَّ فِتْنَةً لِّلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِی القُرْآنِ» {و آن رؤیایی را که به تو نمایاندیم و [نیز] آن درخت لعنت شده در قرآن را جز برای آزمایش مردم قرار ندادیم} فرمود: دوازده مرد از رهبران ضـلالت را دیـدم که از منبرم بالا و پایین می روند و امتم را به عقب بازگردانند، در میان آنان دو مرد از دو قبیله مختلف قریش، سه مرد از بنی امیه، هفت تن از فرزنـدان حکم بن ابی العاص است و شـنیدم که می فرمود: بنی ابی العاص، زمانی که به پانزده مرد برسـند، کتاب خـدا را شـبهه و بنـدگان خـدا را نوکر قرار دادیـد. ای معاویه من شـنیدم که رسول الله صـلّی الله علیه و آله درحـالی که من، عمرو بن ابوسـلمه، اسـامه بن زیـد، سـعد بن ابی وقّاص، سـلمان فارسـی، ابوذر غفـاری، مقـداد و زبیر بن عوام، درحضور او بودیم، برروی منبر می فرمود: آیـا من از خود مؤمنان نسبت به آنان اولی نیسـتم؟ گفـتیم: آری ای رسـول خـدا. فرمـود: هرکه من مولـای او هسـتم، پس این مولـای اوست، از خود او نسـبت به او اولی است و دسـتش را بر شـانه علی علیه السّـلام زد. بـار خـدایا هرکه بـا او دوستی کرد، بـا او دوستی کن و هرکه بـا او دشـمنی کرد بـا او دشـمنی کن. ای مردم من از خود مؤمنـان نسبت به آنـان اولی هسـتم. برای آنهـا با وجود من امری نیست و علی بعـد از من از خودشان نسـبت به آنان اولی است و با وجود او امری برای آنان نیست. سـپس پسـرم حسن از خود مؤمنان نسـبت به آنان اولی است و با وجود او امری برای آنان نیست.

سپس تکرار کرد و گفت: ای مردم، چون من شما را گواه می گیرم، پس علی از خود شما نسبت به شما اولی است و چون علی شهید شد، پسرم حسن از خود مؤمنان نسبت به آنان اولی است و چون حسن شهید شد، پسرم حسین از خود مؤمنان نسبت به آنان اولی است و چون حسین شهید شد، پسرم علی بن حسین از خود آنان نسبت به آنان اولی است و با وجود او امری برای او نیست.

سپس به علی روی کرد و فرمود: ای علی تو او را می بینی، پس از جانب من به او سلام برسان و چون او شهید شد، پسرم محمد از خود مؤمنان نسبت به آنان اولی است و تو ای حسین او را می بینی، پس از جانب من به او سلام برسان. سپس در میان فرزندان محمد مردانی یکی بعد از دیگری می باشند هیچ یک از آنان نیست، مگر اینکه او از خود مؤمنان نسبت به آنان اولی است و با وجود او امری برای آنان نیست همه آنها هدایت شده هدایت یافته هستند.

پس علی بن ابی طالب گریان برخاست و فرمود: پدر و مادرم فدای تو، رسول الله آیا کشته می شوی؟ فرمود: آری، شهید با سم نابود می شوم و تو با شمشیر کشته می شوی و مح_اسنت از خون سرت رنگین می شود و پسرم حسن با سم به قتل می رسد و پسرم حسین با شمشیر کشته می شود و او را ستمگر پسر ستمگر، حرامزاده پسر حرامزاده به قتل می رسد.

معاویه گفت: ای پسرجعفر، سخن بزرگی گفتی. اگر آنچه که می گویی حقیقت باشد، امت محمد از مهاجرین و انصار غیر از شما اهل بیت، دوستان و یاران شما، هلاک شده است. گفتم: به خدا سوگند آنچه که گفتم حق است، آن را از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم.

معاویه گفت: ای حسن و حسین و ای پسر عباس، ابن جعفر چه می گوید؟ ابن عباس گفت: اگر به آنچه که گفت ایمان نداری، در پی کسانی که نامشان را آورد، بفرست و درباره آن از آنان سؤال کن.

معاویه در پی عمرو بن ابوسلمه و اسامه بن زید فرستاد و از آنان دو سؤال کرد، پس گواهی دادند که آنچه ابن جعفر گفته است را از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیده ایم، چنانکه او شنیده است.

پس معاویه گفت: ای ابن جعفر درباره حسن، حسین و پدرشان شنیدیم، درباره ما در آن دو چه شنیده ای ؟ درحالی‌که معاویه با حالت تمسخر و انکار بود، پس گفتم: شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرماید: در جنت عدن منزلی شریف تر، برتر و نزدیک از منزل من به عرش پرودگارم نیست و سیزده نفر از اهل بیتم همراه من هستند. اولین آنها برادرم علی است و دخترم فاطمه و دو پسرم حسن وحسین و هفت نفر از فرزندان حسین است که خداوند آلودگی را از آنان زدود وآنان را بسیار پاکیزه کرد، هدایت گران هدایت یافته، من ابلاغ کننده از جانب خدا هستم و آنها ابلاغ کننده از جانب من هستند وآنها حجت های خدا بر خلق و گواهان او در زمین او، خزانه داران علم او و معادن حکمت او هستند. هرکه از آنان اطاعت کند، از خدا اطاعت کرده است و هرکه از آنان عصیان کند، از خدا عصیان کرده است و زمین لحظه ای نیز بدون بقای آنان باقی نمی ماند و جز به وسیله آنها اصلاح نمی شود. امت را از امر دین شان و حلال و حرامشان آگاه می کند. آنها را به سوی رضای پروردگارشان راهنمایی می کنند و با امری واحد و نهی واحد از خشم او باز می دارند. در میان آنها نه اختلافی است نه پراگندکی و نه نزاع، آخرین آنها از نخستین شان املای من را می گیرند که برادرم علی با خط خویش نگاشته است و آن را تا

روز قیامت از یگدیکر به ارث می برند. اهل زمین همگی در جهل، غفلت، سرگردانی و حیرت هستند، جز آنان و پیروان و دوستان آنان. در هیچ امری از دین شان به هیچ یک از امت نیاز ندارند و امت نیازمند آنان است. آنان همان کسانی هستند که خداوند در کتابش مد نظر داشته است و طاعت آنها را به طاعت خود و رسول الله قرین کرده است و فرمود: «خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید» پس معاویه به حسن و حسین، ابن عباس، فضل بن عباس، عمرو بن سلمه و اسامه بن زید روی کرد و گفت: همه شما بر آنچه ابن جعفر گفت، هستید؟ گفتند: آری. گفت: ای پسران عبدالمطّلب، شما امر بزرگی را مدعی هستید و با حجت هایی قوی برهان می آورید، اگر حق باشد و شما امری را پنهان می کنید و مردم از آن در غفلتی جاهلانه هستند و اگر آنچه که می گویید حق باشد، امت هلاک شده و از دینش مرتد شد و عهد نبی اش را رها کرده است، جز شما اهل بیت، و کسانی که قائل به سخن شما باشند، در بین مردم اندک هستند. پس گفتم: ای معاویه، خداوند تبارک و تعالی می فرماید: «وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ» {و از بندگان من اندکی سپاسگزارند} و می‌فرماید: «وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» {و بیشتر مردم هر چند آرزومند باشی ایمانآورنده نیستند} و می‌فرماید:. «إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَقَلِيلٌ مَّا هُمْ» { به استثنای کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند و اینها بس اندکند } و به نوح می... فرماید: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلاَّ قَلِيلٌ» {و با او جز [عده] اندکی ایمان نیاورده بودند} ای معاویه مؤمنان در میان مردم اندک هستند. امر بنی اسرائیل شگفت آورتر است، آنگاه که ساحران به فرعون گفتند: «فَاقْضِ مَا أَنتَ قَاضٍ إِنَّمَا تَقْضِي هَذِهِ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * إِنَّا آمَنَّا بِرَبِّنَا» {هر حکمی می خواهی بکن که تنها در این زندگی دنیاست که [تو] حکم می رانی ما به پروردگارمان ایمان آوردیم}. پس به موسی ایمان آوردند و او را تصدیق کردند و از او تبعیت کردند. پس او آنها و کسانی از بنی اسرائیل که از او پیروی کردند را حرکت داد و آنان را بر دریا گذر داد و شگفتی ها به آنان نشان داد درحالی که آنها او و تورات را تصدیق می کردند و به دین او اقرار داشتند، پس آنها را بر قومی بت پرست عبور داد: «قَالُواْ يَا مُوسَى اجْعَل لَّنَا إِلَـهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ». سپس گوساله را اتخاذ کردند و همگی جز هارون و اهل بیت او بر آن ماندند و سامری به آنها گفت: «فَقَالُوا هَذَا إِلَهُكُمْ وَإِلَهُ مُوسَى» {این خدای شما و خدای موسی است} بعد از آن به آنان گفت: «ادْخُلُوا الأَرْضَ المُقَدَّسَةَ الَّتِي كَتَبَ اللّهُ» {به سرزمین مقدسی که خداوند برای شما مقرر داشته است درآیید} و از جمله جواب آنها چیزی است که خداوند در کتابش برای آنان حکایت کرده است: «إِنَّ فِيهَا قَوْمًا جَبَّارِينَ وَإِنَّا لَن نَّدْخُلَهَا حَتَّىَ يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِن يَخْرُجُواْ مِنْهَا فَإِنَّا دَاخِلُونَ» {در آنجا مردمی زورمندند و تا آنان از آنجا بیرون نروند ما هرگز وارد آن نمی شویم پس اگر از آنجا بیرون بروند ما وارد خواهیم شد} موسی گفت: «رَبِّ إِنِّي لا أَمْلِكُ إِلاَّ نَفْسِي وَأَخِي فَافْرُقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ» {پروردگارا من جز اختیار شخص خود و برادرم را ندارم پس میان ما و میان این قوم نافرمان جدایی بینداز}

پس این امت نیز راه آن مثال را در پیش گرفت. و همراه رسول الله فضائل و سوابقی و منازل روشن نزدیک به او داشتند، به دین محمد و قرآن اقرار داشتند، تا اینکه نبی شان از آنها جدا شد. پس دچار اختلاف و تفرقه شدند و بر یکدیگر حسادت ورزیدند و با امام و ولی شان مخالفت کردند، تا اینکه کسی از آنان بر آنچه که با نبی شان عهد بسته بودند، نماند جز رفیق ما که او نسبت به نبی مان، به منزله هارون نسبت به موسی بود و نیز تعداد اندکی که بر دین و ایمان شان تقوای خدا در پیش گرفتند و دیگران به جای نخست خویش بازگشتند، چنانکه یاران موسی چنین کرد، با اتخاذ گوساله و پرستش آن و پنداشتن اینکه آن پروردگار آنان است، و اجماعشان بر آن، جز هارون و فرزندانش و تعداد اندکی از اهل بیتش، و نبی ما برترین، اولی ترین و بهترین مردم سپس ائمه را یکی بعد از دیگری، در غیر خم و در غیر از وطن، برای امتش برگزید، با او بر آنان

حجت آورد و به طاعت آنان امر کرد و به آنان خبر داد که اولین آنها علی بن ابی طالب است که نسبت به او به منزله هارون نسبت به موسی است و او بعد از او، ولی هر مؤمن است و هرکه او ولی وی و از خود او نسبت به او اولی باشد، علی به او اولی است و او جانشین وی در میان آنها و وصی اوست و هرکه از او اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است و هرکه از او عصیان کند از خدا عصیان کرده است و هرکه با او دوستی کند، با خدا دوستی کرده است و هرکه با او دشمنی کند با او دشمنی کرده است، پس او را انکار کردند و نشناختند و غیر او را ولایت دادند.

معاویه دانستی که رسول الله زمانی که به سوی مؤته فرستاد، جعفر بن ابی طالب را امیر کرد. سپس گفت: اگر جعفر هلاک شد، پس زید بن حارثه، و اگر زید هلاک شد، پس عبدالله بن رواح، و برای آنها راضی نشد که خودشان انتخاب کنند، پس آیا امتش را درحالی که جانشین خود در آنان را بعد از خود برای آنان تبیین نکرده است رها می کند، بله به خدا سوگند آنها را در ضلالت و شبهه ترک نکرد، بلکه قوم سوار مرکبی شدند که بعد از نبی شان و بر رسول الله صلّی الله علیه و آله دروغ بستند. پس هلاک شدند و کسانی که با آنان همراه بود، هلاک شدند و پیروان آنها گمراه شد، پس دور باد گروه ظالمان.

معاویه گفت: ابن عباس تو سخن بزرگ بر زبان می آوری، درحالی که اجتماع نزد ما بهتر از اختلاف است و دریافته ای که این بر رفیقت استوار نمی گردد.

ابن عباس گوید: شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرمود: هیچ امتی بعد از نبی اش دچار اختلاف نشد، مگر اینکه اهل باطل آن بر اهل حق آن غالب شد و این امت بر امور بسیاری اجتماع کرده است که در آن نه اختلافی است، نه نزاعی و نه تفرقه ای. از جمله شهادت بر لا إله الّا الله و محمداً رسول الله صلّی الله علیه و آله، نمازهای پنج گانه، روزه ماه رمضان، حج بیت الله، و امور بسیاری از اطاعت و نهی خدا مانند تحریم، زنا، دزدی، قطع روابط خویشاوندی، دروغ و خیانت. و دو مورد دچار اختلاف است، یکی از آن دو که برآن همدیگر را کشتند و در آن دچار چنددستگی شدند و به فرقه هایی تبدیل شدند که برخی از آنها برخی دیگر را نفرین می کنند و برخی از برخی دیگر برائت می جوید و دوم که بر سر آن همدیگر را نکشتند و برآن دچار چند دستگی نشدند و برخی در آن برای برخی دیگری، وسعت و فراخی به وجود آوردند و آن کتاب خدا و سنت نبی او صلّی الله علیه و آله است. و آنچه که رخ می دهد، گمان کردی در کتاب خدا و سنت نبی او صلّی الله علیه و آله نیست. و اما آنچه که در آن دچار اختلاف و تفرقه شدند و برخی از برخی دیگر برائت جستند، ملك و خلافت است و گمان کردند که آنها از اهل بیت نبی خدا صلّی الله علیه و آله نسبت به آن محق تر هستند و هرکه آنچه که بین اهل قبله بر سرآن اختلافی نیست را بگیرد و علم آنچه که در آن دچار اختلاف هستند را به خدا رجوع دهد، سلامتی یافت و از آتش نجات یافته است و خداوند درباره دو خصلتی که درباره آنها اختلاف دارد، بر او اشکال گرفت، از او سؤال نمی کند و هر کسی خداوند به او توفیق داد و براو منت نهاد و قلبش را نورانی کرد و والیان امر را به او شناساند و معدن علم را هرکجا که باشد، شناخت، سعادتمند و ولی خداست. و نبی خدا صلّی الله علیه و آله می فرمود: خداوند رحمت کند بنده ای که سخن حق گفت. پس غنیمت گرفت یا ساکت شد و صحبت نکرد. پس ائمه از اهل بیت نبوت است و معدن رسالت، محل نزول کتاب، محل هبوط وحی و محل آمد و شد و ملائکه جز در میان آنان شایسته نیست، زیرا خداوند آن را به آنان اختصاص داده است و در کتابش و بر زبان نبی اش، آنان را اهل آن قرار داده است. پس علم در میان آنان است و آنها اهل آن هستند و تمامی آن، باطن و ظاهرش، محکم و متشابهش و ناسخ و منسوخش نزد آنان است.

ای معاویه، عمر بن خطاب در امارتش مرا نزد علی بن ابی طالب فرستاد، با این پیام که: من می خواهم قرآن را در مصحفی بنویسم. پس آنچه که از قرآن نوشته ای را به سوی ما بفرست. پس فرمود: به خدا سوگند قبل از رسیدن به آن باید گردن مرا بزنی. گفتم: چرا؟ فرمود: خداوند می فرماید: «لَّا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» {که جز پاک شدگان بر آن دست ندارند} یعنی جز مطهران به آن دست نمی یابند. مقصود ما هستیم، کسانی که خداوند آلودگی را از ما زدوده و ما را بسیار پاکیزه کرده است. و فرمود: «ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْکِتَابَ الَّذِینَ اصْطَفَیْنَا مِنْ عِبَادِنَا» {سپس این کتاب را به آن بندگان خود که [آنان را] برگزیده بودیم به میراث دادیم} پس کسانی هستیم که خداوند از میان بندگانش برگزید و ما برگزیده خدا هستیم و برای ما مثال زده شده و بر ما وحی نازل شد.

پس عمر برآشفت و گفت: ابن ابوطالب گمان می کند که نزد کسی غیر از او علمی نیست. پس هر کسی که چیزی از قرآن را قرائت می کند نزد ما بیاید و چون مردی که چیزی از قرآن قرائت می کرد، آمد و فرد دیگری همراه او قرائت می کند آن را نوشت و در غیر این صورت آن را ننوشت.

پس ای معاویه هرکه گفت چیزی از قرآن از بین رفته است، دروغ گفته است. آن نزد اهل آن مجموع است. سپس عمر به قضات و والیانش دستور داد و گفت: در آراء خود اجتهاد کنید و آنچه که حق می بینید را پیروی کنید. پس پیوسته او و برخی از ولا تش در گناه بزرگی گرفتار می شدند و علی بن ابی طالب علیه السّلام به وسیله آنچه که با آن برآن حجت می آورد، آنان را آگاه می کرد و کارگزاران و قضاوتش درباره یک امر واحد به قضاوت های مختلف حکم می دادند و او آن را برای آنان جایز می دانست، زیرا خداوند حکمت و فصل الخطاب را به او عطا نکرده است و هر گروهی از اهل قبله پنداشت که خود معدن علم و خلاف هستند، آنان علیه کسی که حق آنها را انکار کرد و برای مردم آنچه را که امثال تو به وسیله آن برآنان برهان می آورند، وضع کرد، از خدا استعانت می جوییم. سپس برخاستند و خارج شدند.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و اختلف فی شیئین کذا فی أصل الکتاب و فی کتاب الإحتجاج و اختلفوا فی سنن اقتتلوا فیها و صاروا فرقا یلعن بعضها بعضا و هی الولایه.

فأما علی ما فی الأصل فالشی ء الآخر إما القرآن کما ذکره بعد أو البراءه من خلفاء الجور و لعنهم و ترکه للمصلحه و التقیه.

و قوله فمن أخذ المراد بهم المستضعفون فإنهم إذا أخذوا بالمجمع علیه من ولایه الأئمه و محبتهم و لم یتبرءوا من أعدائهم لاختلاف الأمه فیه و لم یقولوا بإمامه الأئمه لذلک و لم یکن لهم قوه فی العلم و العقل یمکنهم معرفه ذلک کان یحتمل نجاتهم فی الآخره.

و یؤیده أنه

روی فی الإحتجاج فی سیاق هذه الروایه من کلام الحسن علیه السلام و روی هذه الکلمات أیضا عنه علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا النَّاسُ ثَلَاثَهٌ مُؤْمِنٌ یَعْرِفُ حَقَّنَا وَ یُسَلِّمُ لَنَا وَ یَأْتَمُّ بِنَا فَذَلِکَ نَاجٍ مُحِبٌّ لِلَّهِ وَلِیٌّ.

و ناصب لنا العداوه یتبرأ منا و یلعننا و یستحل دماءنا و یجحد حقنا و یدین

ص: ۲۷۱

الله بالبراءه منا فهذا كافر مشرك فاسق و إنما كفر و أشرك من حيث لا يعلم كما سبوا الله بغير علم كذلك كثيرا يشرك بالله بغير علم.

و رجل أخذ بما لم يختلف فيه و رد علم ما أشكل عليه إلى الله مع ولايتنا و لا يأتم بنا و لا يعادينا و يعرف حقنا فنحن نرجو أن يغفر الله له و يدخله الجنه فهذا مسلم ضعيف.

انتهى.

و قد أوردت الخبر بروايه الإحتجاج فى موضع آخر يناسبه و إنما كررنا للاختلاف.

**[ترجمه]این کلام امام علیه السّلام: و درباره دو امر دچار اختلاف شد، در اصل کتاب چنین است و در کتاب الاحتجاج و درباره سنت هایی که بر سر آن جنگ کردند و چند دسته شدند، که برخی ازآنها برخی دیگر را نفرین می کردند، دچار اختلاف شدند و آن ولایت است.

اما بر اساس آنچه که در اصل آمده است، امر دیگر یا قرآن است، چنانکه بعد از آن ذکر کرده است، یا برائت از خلفای جور و نفرین آنها و ترک آن برای مصلحت و تقیه است .

و در این سخن او «فمن أخذ» منظور از آنان مستضعفان هستند، زیرا زمانی که به امر مورد اجماع در خصوص ولایت ائمه و محبت آنها چنگ بزنند و به جهت اختلاف امت از دشمنانان آنها برائت نجویند به دلیل آن به امامت ائمه معتقد نباشند و قدرتی در علم و عقل نداشته باشند و شناخت آن برایشان ممکن نباشد، نجاتشان در آخرت محتمل است.

و آنچه که در الاحتجاج در سیاق این روایت از کلام حسن علیه السّلام روایت کرده است، مؤید آن است و این کلمات از او را نیز روایت کرده است که او فرمود: مردم بر سه دسته اند، مؤمنی که حق ما را می شناسد و تسلیم ما می شود و به ما اقتدا می کند، پس او نجات یافته، محب خدا و من است.

و بر پا کننده دشمنی با ما که از ما برائت می جوید و ما را نفرین می کند و خون م_ا را ح_لال می شمارد و ح_ق ما را انکار می کند و با برائت جستن از ما دینداری می‌کندپس او کاف_ر مشرک فاسق است و از ج_ایی که نمی داند، کفر و شرک ورزیده است و چنانکه خدا را به غیر علم دشنام داده اند به وفور، بدون علم به خدا شرک می ورزند.

و مردی که به آنچه که مورد اختلاف نیست چنگ می زند و علم آنچه که مورد اشکال است را با وجود ولایت ما به خدا می سپارد، و به ما اقتدا نمی کند و با ما دشمنی نمی کند و حق ما را می شناسد، پس ما امید داریم که خداوند او را بیامرزد و وارد بهشت کند که او مسلمانی ضعیف است. پایان.

و این خبر را به روایت احتجاج در جایی دیگر که با آن مناسب است، ذکر کرده ام و فقط به جهت اختلاف تکرار کردیم.

**[ترجمه]

«۵۳۵»

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِی الْمُفَضَّلِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَیْمَانَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ رِبْعِیِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْجَارُودِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: قَالَ مُعَاوِیَهُ لِخَالِدِ بْنِ مَعْمَرٍ عَلَی مَا أَحْبَبْتَ عَلِیّاً قَالَ عَلَی ثَلَاثِ خِصَالٍ عَلَی حِلْمِهِ إِذَا غَضِبَ وَ عَلَی صِدْقِهِ إِذَا قَالَ وَ عَلَی عَدْلِهِ إِذَا وَلِیَ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طوسی آن را در حدیث سوم از مجلس ۸، از جلد دوم امالی‌اش ص ۶۰۵ چاپ بیروت روایت کرده است. - :

معاویه به خالد بن معمّر گفت: چرا علی را دوست می داری؟ گفت: به جهت سه خصلت، بردباری اش آنگاه که خشمگین می شود، صدقش آنگاه که سخن می گوید، عدلش آنگاه که ولایت می کند .

**[ترجمه]

«۵۳۶»

(۲)کا، الکافی یب، تهذیب الأحکام حَبِیبُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ بَشَّارٍ عَنْ زَیْدٍ الشَّحَّامِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: أُخِذَ نَبَّاشٌ فِی زَمَنِ مُعَاوِیَهَ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ مَا تَرَوْنَ فَقَالُوا نُعَاقِبُهُ فَنُخَلِّی سَبِیلَهُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ مَا هَکَذَا فَعَلَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ فَمَا فَعَلَ قَالَ فَقَالَ یُقْطَعُ النَّبَّاشُ وَ قَالَ هُوَ سَارِقٌ وَ هَتَّاکُ الْمَوْتَی.

**[ترجمه]الکافی - . ثقه السلام کلینی آن را در عنوانک «باب حدّ النباش» در اواسط کتاب الحدود کتاب الکافی» ج۷، ص۲۲۸ روایت کرده است. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: نبش ق_برکننده ای در زمان معاویه دستگیر شد، پس او ب_ه یارانش گفت: چ_ه می گویید؟ گفتند: او را مجازات کنیم و رهایش کنیم، پس مردی از آن جمع گفت: علی بن ابی طالب علیه السّلام چنین نکرد. گفت: پس چه کرد؟ گفت: فرمود، او را قطع می کنیم و فرمود: او سارق و هتک کننده مردگان است.

**[ترجمه]

«۵۳۷»

(۳)کِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ رَفَعَهُ قَالَ: إِنَ

۱- ۵۳۵- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث الثالث من المجلس: ۸ من المجلد الثانی من أمالیه ص ۶۰۵ ط بیروت.

۲- ۵۳۶- رواه ثقه الإسلام الكلينى رفع اللّه مقامه فى عنوان: «باب حدّ النباش». فى أواسط كتاب الحدود من كتاب الكافى: ج ۷ ص ۲۲۸.

۳- ۵۳۷- و الحديث موجود تحت الرقم: ۲۰۲ من كتاب منتخب الغارات: ج ۱، ص ۵۳۳، ط ۱. و يأتى أيضا باختصار فى الباب: ۳۴ و هو باب: «ذكر أصحاب النبىّ و أمير المؤمنين ...» من هذا الكتاب ص ۷۲۹ ط ۱. و رواه ابن أبى الحديد عن كتاب الغارات و عن ابن الكلبى فى شرحه على المختار: ۵۶ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۷۹۹ ط الحديث ببيروت.

النَّجَاشِیَّ الشَّاعِرَ شَرِبَ الْخَمْرَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَحَدَّهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَقَامَهُ فِی سَرَاوِیلَ فَضَرَبَهُ ثَمَانِینَ ثُمَّ زَادَهُ عِشْرِینَ سَوْطاً وَ قَالَ هَذَا لِجُرْأَتِکَ عَلَی رَبِّکَ وَ إِفْطَارِکَ فِی شَهْرِ رَمَضَانَ فَغَضِبَ وَ لَحِقَ بِمُعَاوِیَهَ فَدَخَلَ طَارِقُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَا کُنَّا نَرَی أَنَّ أَهْلَ الْمَعْصِیَهِ وَ الطَّاعَهِ وَ أَهْلَ الْفُرْقَهِ وَ الْجَمَاعَهِ عِنْدَ وُلَاهِ الْعَدْلِ وَ مَعَادِنِ الْفَضْلِ سِیَّانِ فِی الْجَزَاءِ حَتَّی رَأَیْتُ مَا کَانَ مِنْ صَنِیعِکَ بِأَخِی الْحَارِثِ فَأَوْغَرْتَ صُدُورَنَا وَ شَتَّتَّ أُمُورَنَا وَ حَمَّلْتَنَا عَلَی الْجَادَّهِ الَّتِی کُنَّا نَرَی أَنَّ سَبِیلَ مَنْ رَکِبَهَا النَّارُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ إِنَّها لَکَبِیرَهٌ إِلَّا عَلَی الْخاشِعِینَ یَا أَخَا بَنِی نَهْدٍ فَهَلْ هُوَ إِلَّا رَجُلٌ مِنَ الْمُسْلِمِینَ انْتَهَکَ حُرْمَهً مِنْ حُرَمِ اللَّهِ فَأَقَمْنَا عَلَیْهِ حَدّاً کَانَ کَفَّارَتَهُ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَی یَقُولُ فِی کِتَابِهِ وَ لا یَجْرِمَنَّکُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ علی أَلَّا تَعْدِلُوا اعْدِلُوا هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوی فَخَرَجَ طَارِقٌ وَ لَقِیَهُ الْأَشْتَرُ فَقَالَ لَهُ أَنْتَ الْقَائِلُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ أَوْغَرْتَ صُدُورَنَا وَ شَتَّتَّ أُمُورَنَا قَالَ طَارِقٌ أَنَا قَائِلُهَا قَالَ الْأَشْتَرُ وَ اللَّهِ مَا ذَلِکَ کَمَا قُلْتَ وَ إِنَّ صُدُورَنَا لَهُ لَسَامِعَهٌ وَ إِنَّ أُمُورَنَا لَهُ لَجَامِعَهٌ قَالَ فَغَضِبَ طَارِقٌ وَ قَالَ سَتَعْلَمُ یَا أَشْتَرُ أَنَّهُ غَیْرُ مَا قُلْتَ فَلَمَّا جَنَّهُ اللَّیْلُ هَمَسَ (۱)هُوَ وَ النَّجَاشِیُّ وَ ذَهَبَا إِلَی مُعَاوِیَهَ فَلَمَّا دَخَلَا عَلَیْهِ نَظَرَ مُعَاوِیَهُ إِلَی طَارِقٍ وَ قَالَ مَرْحَباً بِالْمُورِقِ غُصْنُهُ وَ الْمُعْرِقِ أَصْلُهُ الْمُسَوَّدِ غَیْرِ الْمَسُودِ (۲)مِنْ رَجُلٍ کَانَتْ مِنْهُ هَفْوَهٌ وَ نَبْوَهٌ بِاتِّبَاعِهِ صَاحِبَ الْفِتْنَهِ وَ رَأْسَ الضَّلَالَهِ إِلَی آخِرِ مَا قَالَ لَعَنَهُ اللَّهُ فَقَالَ طَارِقٌ یَا مُعَاوِیَهُ إِنَّ الْمَحْمُودَ عَلَی کُلِّ حَالٍ رَبٌّ عَلَا فَوْقَ عِبَادِهِ فَهُمْ

۱- ۱ همس- علی زنه ضرب-: سار باللیل بلا فتور.

۲- ۲ کذا فی المصدر المحکی عنه و شرح ابن أبی الحدید، و کان المصنّف قد أسقط ما وضعناه بین المعقوفین و کان فی ط الکمبانیّ. من البحار هکذا: «مرحبا بالموت غصنه- إلی أن قال: - من رجل کانت منه هفوه ...».

بِمَنْظَرٍ وَ مَسْمَعٍ مِنْهُ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ لَمْ يَكُنْ يَتْلُو مِنْ قَبْلِهِ كِتَاباً وَ لَا يَخُطُّهُ بِيَمِينِهِ إِذاً لَارْتابَ الْمُبْطِلُونَ فَعَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ رَسُولٍ كانَ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا كُنَّا نُوضَعُ فِي رجال مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله مُرْشِدِينَ مَنَاراً لِلْهُدَى وَ مَعْلَماً لِلدِّينِ سَلَفاً لِخَلَفٍ مُهْتَدِينَ وَ خَلَفاً لِسَلَفٍ مُهْتَدِينَ أَهْلَ دِينٍ لَا دُنْيَا وَ أَهْلَ الْآخِرَهِ كُلُّ الْخَيْرِ فِيهِمْ أَهْلَ بُيُوتَاتٍ وَ شَرَفٍ لَيْسُوا بِنَاكِثِينَ وَ لَا قَاسِطِينَ (۱)فَلَمْ تَكُ رَغْبَهُ مَنْ رَغِبَ عَنْهُمْ وَ عَنْ صُحْبَتِهِمْ إِلَّا لِمَرَارَهِ الْحَقِّ حَيْثُ جَرَّعُوهَا وَ لِوُعُورَتِهِ حَيْثُ سَلَكُوهَا غَلَبَتْ عَلَيْهِمْ دُنْيَا مُؤْثَرَهٌ وَ هَوًى مُتَّبَعٌ وَ كانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَراً مَقْدُوراً وَ قَدْ فَارَقَ الْإِسْلَامَ قَبْلَنَا جَبَلَهُ بْنُ الْأَيْهَمِ فِرَاراً مِنَ الضَّيْمِ وَ أَنْفاً مِنَ الذِّلَّهِ فَلَا تَفْخَرْ يَا مُعَاوِيَهُ أَنْ قَدْ شَدَدْنَا إِلَيْكَ الرِّحَالَ وَ أَوْضَعْنَا نَحْوَكَ الرِّكَابَ فَتَعْلَمُ وَ تُنْكِرُ ثُمَّ أَجْلَسَهُ مُعَاوِيَهُ عَلَى سَرِيرِهِ وَ دَعَا لَهُ بِمُقَطَّعَاتٍ وَ بُرُودٍ يَضَعُهَا عَلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ بِوَجْهِهِ يُحَدِّثُهُ حَتَّى قَامَ فَلَمَّا قَامَ خَرَجَ طَارِقٌ فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ مُرَّهَ وَ عَمْرُو بْنُ صَيْفِيٍّ يَلُومَانِهِ فِي خُطْبَتِهِ إِيَّاهُ وَ فِيمَا عَرَضَ لِمُعَاوِيَهَ فَقَالَ طَارِقٌ لَهُمَا وَ اللَّهِ مَا قُمْتُ حَتَّى كَانَ بَطْنُ الْأَرْضِ أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْ ظَهْرِهَا عِنْدَ إِظْهَارِ مَا أُظْهِرُ مِنَ الْبَغْيِ وَ الْعَيْبِ وَ النَّقْصِ لِأَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ لِمَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْهُ فِي الْعَاجِلَهِ وَ الْآجِلَهِ وَ لَقَدْ قُمْتُ مَقَاماً عِنْدَهُ أَوْجَبَ اللَّهُ عَلَيَّ فِيهِ أَنْ لَا أَقُولَ إِلَّا حَقّاً فَبَلَغَ عَلِيّاً مَقَالَهُ طَارِقٍ فَقَالَ لَوْ قُتِلَ أَخُو بَنِي نَهْدٍ لَقُتِلَ شَهِيداً وَ زَعَمَ بَعْضُ النَّاسِ أَنَّ طَارِقَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ رَجَعَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ مَعَهُ النَّجَاشِيُّ.

**[ترجمه]کتاب غارات - . و حديث ذيل رقم ۲۰۲ از كتاب منتخب الغارات: ج۱، ص۵۲۳، چاپ اول موجود است.

و با اختصار در باب ۳۴ يعنى باب «ذكر اصحاب النبى و امير المؤمنين...» از اين كتاب ص ۷۲۹، چاپ اول مى‌آيد. و ابن ابى الحديد نيز آن را در كتاب غارات و از ابن ابى كلبى در شرحش بر مختار ۵۶ نهج البلاغه ج۱، ص ۷۹۹ چاپ جديد بيروت روايت كرده است. -

تأليف ابراهيم بن محمد ثقفى آن را مرفوع كرده و گويد: نجاشى شاعر در ماه رمضان شراب نوشيد و اميرمؤمنان حد را بر او جارى كرد و او را در سراويل قرار داد و هشتاد ضربه بر او زد، سپس بيست تازيانه بر آن افزود و فرمود: اين به جهت گستاخى ات بر پروردگارت و باز كردن روزه در ماه رمضان است. پس خشمگين شد و به معاويه ملحق شد.

طارق بن عبدالله بر اميرمؤمنان عليه السّلام وارد شد و گفت: اى اميرمؤمنان نمى ديديم كه اهل معصيت و طاعت و اهل تفرقه و اجتماع نزد واليان عدل و معادن فضل در جزاء برابر باشند، تا اينكه رفتارت بر برادرم حارث را ديديم كه ما را خشمگين كرد و امورمان را پراكنده ساخت و ما را وارد مسيرى كرد كه مى ديديم پايان هركه در آن داخل شد آتش است. پس على عليه السّلام فرمود: «وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ» {و به راستى اين [كار] گران است مگر بر فروتنان}. اى برادر بنى نهد، آيا او جز مردى از مسلمانان است كه حرمت كسى كه خدا حرام كرده است، هتک كرده است و ما بر او حدى كه كفاره آن بود را بر او جارى كرده ايم كه خداوند در كتابش مى فرمايد: «وَلاَ يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَآنُ قَوْمٍ عَلَى أَلاَّ تَعْدِلُواْ اعْدِلُواْ هُوَ أَقْرَبُ لِلتَّقْوَى» {و البته نبايد دشمنى گروهى شما را بر آن دارد كه عدالت نكنيد عدالت كنيد كه آن به تقوا نزديكتر است}. پس طارق خارج شد و اشتر با او برخورد كرد و به او گفت: تو به اميرمؤمنان گفتى به خشم آمديم و امورمان پراكنده شد. طارق گفت: من گوينده آن هستم. اشتر گفت: به خدا سوگند چنانكه تو گفتى نيستى، دل هاى ما مطيع او و امور ما براى او مجموع است. پس طارق به خشم آمد و گفت: اشتر! به زودى خواهى دانست كه آن غير از اين است كه تو گفتى. و چون شب فرا رسيد او و نجاشى نجوا كردند و به سوى معاويه رفتند و چون بر او وارد شدند، معاويه به طارق نگريست و گفت: درود بر آنكه شاخه

اش پر برگ است، از مردی که با پیروی کردنش از صاحب فتنه و پیشوای ضـلالت، لغزش و خطایی بود و تا پایان آنچه که او لعنه الله گفت.

طـارق گفت: ای معاویه سـتوده در هر حال پروردگاری است که برتر از بنـدگانش، بلنـد مرتبه شـد و آنها در معرض دیـدن و شنیـدن او هسـتند. در میان آنها رسولی از آنان معبوث کرد که از قلب خویش کتابی نمی خواند و با دست خویش آن را نمی نگـاشت، زمـانی که باطلاـن دچـار تردیـد شدنـد. پس سـلام بر او بـاد از رسولی که بر مؤمنـان مهربان بود، اما بعـد ما در میان مردانی از اصـحاب مرشـد نبی منـاره ای برای هـدایت و علمی برای دین، سـلفی برای خلف هـدایت یافته و خلفی برای سـلف هدایت یافته اهل دین و نه اهل دنیا قرار گرفتیم، تمام خیری در میان اهل آخرت بود، اهل بیوتات و شـرف، نه ناکث هسـتند نه قاسط، و رویگرانی کسـی که از آنان و همراهی آنان روی برتافت، جز برای تلخی حق، آنجا که آن را جرعه جرعه نوشیدند و برای سـختی آن، آنجا که آن را طی کردنـد نبود، دنیای ترجیـح داده شده و هوای پیروی شده برآنان غلبه یافت و امر خداوند تقـدیری مقدر بود. و قبل از ما جبله بن ایهم در گریز از سـتم و بیزاری از ذلت از اسـلام جدا شده است. پس ای معاویه افتخار نکن که مـا رحـل را به تو بسـته ایم و رکـاب را به سوی تو قرار داده ایم که می دانی و انکـار می کنی. سـپس معـاویه او را بر تخت خویش نشانـد و برای او لبـاس‌هـا و بُردههایی خواست که بر او قرار بدهنـد. سـپس به او روی کرد و با اوصـحبت کرد تا اینکه برخـاست. چون او برخـاست، طـارق خارج شـد، پس عمرو بن مرّه وعمرو بن صـیفی نزد او آمدنـد، درحالی که او را به سبـب صـحبتش بـا معـاویه و آنچه که بر او عرضه کرده است، ملامـت می‌کردنـد. پس طـارق به آنـان گفت: به خـدا سـوگند برنخاسـتم مگر اینکه زیر زمین از ظـاهر آن برایم محبـوب تر بـود. به هنگـام ابراز سـتم و عیب و نقص در حق اصـحاب محمد صلّی الله علیه و آله و کسـی که در دنیا و آخرت از او برتر است و نزد او در مقامی ایسـتاده ام که خداوند در آن بر من واجب کرد که جز حق نگویم. گفته طارق به علی رسید پس فرمود: اگر برادر بنی نهدی کشته شود، شهید کشته شده است.

برخی از مردم گفته‌اند که طارق بن عبدالله به همراه نجاشی به سوی علی علیه السّلام بازگشت.

**[ترجمه]

«۵۳۹»

وَ قَالَ أَیْضاً فِیهِ رُوِیَ أَنَّ مُعَاوِیَةَ بْنَ أَبِی سُفْیَانَ قَالَ إِنِّی أُحِبُّ أَنْ أَلْقَی رَجُلًا قَدْ أَتَتْ عَلَیْهِ سِنٌّ وَ قَدْ رَأَی النَّاسَ یُخْبِرُنَا عَمَّا رَأَی فَقِیلَ لَهُ هَذَا رَجُلٌ بِحَضْرَمَوْتَ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ فَأَتَاهُ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُکَ فَقَالَ أَمَدٌ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ لَبَدٍ قَالَ مَا أَتَی عَلَیْکَ مِنَ السِّنِینَ قَالَ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ سِتُّونَ سَنَةً قَالَ کَذَبْتَ ثُمَّ تَشَاغَلَ عَنْهُ مُعَاوِیَةُ ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَیْهِ بَعْدَ ذَلِکَ فَقَالَ لَهُ مَا اسْمُکَ قَالَ أَمَدٌ قَالَ ابْنُ مَنْ قَالَ ابْنُ لَبَدٍ قَالَ مَا أَتَی عَلَیْکَ مِنَ السِّنِینَ قَالَ سِتُّونَ وَ ثَلَاثُمِائَةٍ قَالَ أَخْبِرْنَا عَمَّا رَأَیْتَ مِنَ الْأَزْمَانِ الْمَاضِیَةِ إِلَی زَمَانِنَا هَذَا مِنْ ذَاکَ قَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ کَیْفَ تَسْأَلُ مَنْ یَکْذِبُ قَالَ إِنِّی مَا کَذَّبْتُکَ وَ لَکِنْ أَحْبَبْتُ أَعْلَمُ کَیْفَ عَقْلُکَ قَالَ یَوْمٌ شَبِیهُ یَوْمٍ وَ لَیْلَةٌ شَبِیهَةٌ بِلَیْلَةٍ یَمُوتُ مَیِّتٌ وَ یُولَدُ مَوْلُودٌ وَ لَوْ لَا مَنْ یَمُوتُ لَمْ تَسَعْهُمُ الْأَرْضُ وَ لَوْ لَا مَنْ یُولَدُ لَمْ یَبْقَ أَحَدٌ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ قَالَ فَأَخْبِرْنِی هَلْ رَأَیْتَ هَاشِماً قَالَ نَعَمْ رَأَیْتُ رَجُلًا طُوَالًا حَسَنَ الْوَجْهِ یُقَالُ إِنَّ بَیْنَ عَیْنَیْهِ بَرَکَةٌ أَوْ غُرَّةُ بَرَکَةٍ قَالَ فَهَلْ رَأَیْتَ أُمَیَّةَ قَالَ نَعَمْ رَأَیْتُ رَجُلًا قَصِیراً أَعْمَی یُقَالُ إِنَّ فِی وَجْهِهِ أَشَراً أَوْ شَوْباً قَالَ فَهَلْ رَأَیْتَ مُحَمَّداً قَالَ مَنْ مُحَمَّدٌ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ

وَيْحِكَ أَ فَلَا فَخَّمْتَهُ كَمَا فَخَّمَهُ اللَّهُ فَقُلْتَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فَأَخْبِرْنِي مَا كَانَتْ صِنَاعَتُكَ قَالَ كُنْتُ رَجُلًا تَاجِراً قَالَ فَمَا بَلَغَتَ فِي تِجَارَتِكَ قَالَ كُنْتُ لَا أَشْتَرِ عَيْباً وَ لَا أَرُدُّ رِبْحاً قَالَ مُعَاوِيَهُ سَلْنِي قَالَ أَسْأَلُكَ أَنْ تُدْخِلَنِي الْجَنَّهَ قَالَ لَيْسَ ذَلِكَ بِيَدِي وَ لَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ قَالَ فَأَسْأَلُكَ أَنْ تَرُدَّ عَلَيَّ شَبَابِي قَالَ لَيْسَ ذَلِكَ بِيَدِي وَ لَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ قَالَ فَلَا أَرَى عِنْدَكَ شَيْئاً مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ لَا أَمْرِ الْآخِرَهِ فَرُدَّنِي مِنْ حَيْثُ جِئْتُ قَالَ أَمَّا هَذَا فَنَعَمْ ثُمَّ أَقْبَلَ مُعَاوِيَهُ عَلَى جُلَسَائِهِ فَقَالَ لَقَدْ أَصْبَحَ

۱- ۱ ما بين المعقوفين أخذناه من شرح المختار: ۵۶ من نهج البلاغه من شرح ابن أبى الحديد.

هَذَا زَاهِداً فِيمَا أَنْتُمْ فِيهِ رَاغِبُونَ (۱)

**[ترجمه]کنز الفوائد کراجکی - . علامه آن را در اواخر کتاب کنز الفوائد، ص ۲۷۰، چاپ اول روایت کرده است. و این مختار ۷۷ از بخش سوم نهج البلاغه است که از منبعی دیگر ذیل شماره ۵۲۴ ص ۵۷۸ بیان شدو با سندی نزدیک به متن مختار ۵۲ از بخش دوم باب خطبه‌های نهج البلاغه ج۳ ص ۱۹۹ چاپ اول روایت کردیم - : ابو صالح از موالی ام هانئ گوید: ضرار بن ضمره کنانی، روزی بر معاویه بن ابوسفیان وارد شد. پس به او گفت: ای ضرار علی را برای من توصیف کن. گفت: آیا مرا از آن معاف می داری؟ گفت: معاف نمی کنم. گفت: اگر گریزی نیست، به خدا سوگند او دارای هدف والا، قـدرت بسیار بود، سخـنش فصل بود و به عـدل حکم می کرد، علم از جوانب او می جوشید و حکمت بر زبانش جاری می شد. از دنیا و درخشندگی آن بیزار بود و به شب و تاریکی آن انس داشت.

به خدا سوگند پراشک و صاحب فکری بلند بود. کف دستش را بر می گرداند و خود را خطاب می کرد، از لباس، اندکش و از طعام، بدش را می پسندید، به خدا سوگند با ما مانند یکی از ما بود. زمانی که نزدش می رفتیم ما را نزدیک می ساخت و زمانی که از او سؤال می کردیم، به ما پاسخ می داد و با وجود نزدیکی اش به ما، به سبب هیبت او با او صحبت نمی‌کردیم و چون می خندید با دندان هایی چون لؤلؤ چیده‌شده می خندید، اهل دین را بزرگ می داشت و مساکین را دوست داشت، قوی را در باطل خویش حریص و ضعیف را از عدل خویش مأیوس نمی کند .

خدا را گواه می‌گیرم که او را در یکی از مکانهای قیامش دیدم که در حالی که شب پرده‌هایش را افکنده و ستارگانش غروب کرده بود در محرابش ایستاده، محاسن را به دست گرفته، چون مار گزیده به خود می پیچید، و محزون می گریست و می گفت: ای دنیا ای دنیای از من دور شو، آیا برای من خودنمایی می کنی یا شیفته من شده ای تا روزی در دل من جای گیری هرگز مبادا غیر مرا بفریب، تو را سه مرتبه ترک کرده ام، عمر تو کوتاه، خیر تو اندک، و اهمیت تو حقیر است.آه از توشه اندک، و درازی سفر و وحشت راه.

پس اشک بر محاسن معاویه نشست و آن را با آستینش پاک کرد و گریه در گلوی همه جمع گیر کرد و گفت: ابوالحسن این چنین بود. پس شوق تو بر او چگونه است ای ضرار؟ گفت: شوق مادری تک‌فرزند که یگانه فرزند خود را بر پای خود ذبح کرده است، پس اشکش خشک نمی‌شود و حزنش تسکین نمی یابد.

معاویه گفت: اما اینان اگر مرا از دست بدهند، چیزی از این سخنان در مورد من نمی گویند و نمی یابند. سپس به یارانش روی کرد و گفت: به خدا قسم اگر جمیعاً جمع شوید، آیا آنچه که این غلام از دوستش ادا کرد را درباره من ادا می کنید؟ و گفته می شود که عمرو بن عاص به او گفت: همراهی به اندازه همراه است.

و دوباره آن گفت: روایت است که معاویه پسر ابوسفیان گفت: من دوست دارم مردی را ببینم که سنی بر او گذشته است و مردم را دیده است و ما را از آنچه که دیده است آگاه کند. به او گفته شد: مردی است در حضرموت. پس در پی او فرستاد و او نزد وی آمد به او گفت: نامت چیست؟ گفت: امد. گفت: پسر کیستی؟ گفت: پسر ابد. گفت: چه سنی بر تو گذشته است؟ گفت: سیصد و شصت سال. گفت: دروغ می گویی. و تظاهر به غفلت از او کرد. سپس به او روی کرد و گفت: نامت

چیست؟ امد، گفت: پسر کیستی؟ گفت: پسر ابد. گفت: چه سنی بر تو گذشته است؟ گفت: سیصد و شصت سال. گفت: آنچه که از زمان های گذشته تا زمان ما دیده ای را به ما خبر بده. گفت: یا امیرمؤمنان چگونه از کسی که دروغ می گوید، سؤال می کنی. گفت: تو را درغگو نپنداشتم، اما دوست داشتم که عقلت را بیازمایم. گفت: روزی شبیه به روزی و شبی شبیه به شبی، میتی می میرد، کودکی زاده می شود و اگر کسی نمی مرد، زمین برایشان وسیع نبود و اگر کسی زاده نمی شد، کسی بر روی زمین باقی نمی ماند. گفت: به من بگو آیا هاشم را دیده ای؟ گفت: آری دیده ام، مردی بلند و نیک سیما، گفته می شود که بین دو چشمش برکتی یا درخشش برکتی است. گفت: آیا امیه را دیده ای؟ گفت: آری دیده ام، مردی کوتاه نابینا، گفته می شود در چهره‌اش سوهان یا نقصی است. گفت: آیا محمد را دیده ای؟ گفت: محمد کیست؟ گفت: رسول الله صلّی الله علیه و آله.

گفت: وای برتو چرا او را چنان که خداوند تعظیم کرده است، تعظیم نکردی و گفتی رسول الله. گفت: بگو پیشه ات چه بود؟ گفت: مردی تاجر بودم. گفت: در تجارتت به چه رسیدی؟ گفت: عیبی را نمی پوشاندم، و سودی نمی‌خواهم.

معاویه گفت: از من بخواه. گفت: از تو می خواهم که مرا وارد بهشت کنی. گفت: به دست من نیست و قادر به آن نیستم. گفت: پس از تو می خواهم که جوانی ام را به من بازگردانی. گفت: این به دست من نیست و قادر به آن نیستم. گفت: نزد تو چیزی از امر دنیا و آخرت نمی بینم، پس مرا از جایی که آمدم، بازگردان. گفت: این خوب است. سپس معاویه به همنشینانش روی کرد و گفت: این به آنچه که شما به آن مشتاق هستید، زاهد شده است. - . کنز الفوائد: ص ۲۶۰، چاپ اول -

**[ترجمه]

«۵۴۰»

وَ رُوِیَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَوْهَبٍ عَنْ بَعْضِ أَشْیَاخِهِ أَنَّ مَسْجِدَ الرَّمْلَهِ لَمَّا حُفِرَ أَسَاسُهُ فِی دَهْرِ مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ انْتَهَی بِهِمُ الْحَفْرُ إِلَی صَخْرَهٍ فَقَلَعُوهَا فَإِذَا تَحْتَهَا شَابٌّ دَهِینُ الرَّأْسِ مُوَفَّرُ الشَّعْرِ قَائِمٌ مُسْتَقْبِلُ الْقِبْلَهِ فَکَلَّمُوهُ فَلَمْ یُکَلِّمْهُمْ فَکُتِبَ بِذَلِکَ إِلَی مُعَاوِیَهَ قَالَ فَخَرَجْنَا بِالْکِتَابِ فِی خَمْسَهٍ فَأَتَیْنَا مُعَاوِیَهَ فَأَخْبَرْنَاهُ بِذَلِکَ وَ رَفَعْنَا إِلَیْهِ الْکِتَابَ فَأَمَرَ أَنْ تُرَدَّ الصَّخْرَهُ عَلَی حَالِهِ کَمَا کَانَ.

**[ترجمه]و از عبدالله بن موهب، از یکی از شیوخش روایت است که زمانی که زیر بنای مسجد رمله در دوره معاویه بن ابوسفیان حفر شد، در حفر کردن به صخره ای رسیدند. آن را کندند و با جوانی با موی فراوان روغن‌زده قائم به سوی قبله روبه رو شدند، پس با او صحبت کردند و او با آنان صحبت نکرد، این را برای معاویه نوشتند. گفت: پس نامه را پنج نفر از ما نزد معاویه بردیم و آن را به او خبر دادیم و نامه را به او دادیم، پس دستور داد که صخره را به حال خود، چنانکه بود بازگردانید.

**[ترجمه]

«۵۴۱»

وَ حَدَّثَهُمْ غَيْرُ وَاحِدٍ أَنَّهُ لَمَّا أَجْرَى مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِی سُفْيَانَ الْقَنَاةَ الَّتِی فِی أُحُدٍ أَمَرَ بِقُبُورِ الشُّهَدَاءِ فَنُبِشَتْ فَضَرَبَ رَجُلٌ بِمِعْوَلِهِ فَأَصَابَ إِبْهَامَ حَمْزَةَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَبَجَسَ الدَّمُ مِنْ إِبْهَامِهِ فَأُخْرِجَ رَطْباً يَنْثَنِی وَ أُخْرِجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ حِزَامٍ وَ عَمْرُو بْنُ الْجَمُوحِ وَ كَانَا قُتِلَا يَوْمَ أُحُدٍ وَ هُمْ رِطَابٌ يَنْثَنُونَ بَعْدَ أَرْبَعِينَ سَنَةً فَدُفِنَا فِی قَبْرٍ وَاحِدٍ وَ كَانَ عَمْرُو بْنُ الْجَمُوحِ أَعْرَجَ فَقَالَ أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ إِنَّهُ لَشَیْ ءٌ لَا آمُرُ بَعْدَهُ بِمَعْرُوفٍ وَ لَا أَنْهَى عَنْ مُنْكَرٍ.

**[ترجمه]و چندین نفر از آنها روایت کرد که معاویه بن ابی سفیان، زمانی که قناتی که در احد بود را ایجاد کرد، بر قبور شهداء دستور داد. پس نبش شد، پس مردی با بیلش ضربه ای زد و به ابهام حمزه (رض) برخورد کرد و خون از ابهامش جاری شد. پس او را درحالی که بدنش انعطاف پذیر بود، بیرون آورند، و عبدالله بن عمرو بن حزام و عمرو بن جموح که کشته گان احد بودند، بعد از چهل سال با بدنی انعطاف پذیر بیرون آورده شدند و در یک قبر دفن شدند و عمروبن جموح، لنگ بود.

ابوسعید خدری گوید آن چیزی است که بعد از نه به معروف امر می کنم و نه از منکر نهی.

**[ترجمه]

«۵۴۲»

(۲)کِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِيمَ الثَّقَفِيِّ قَالَ: بَلَغَنَا أَنَّ مُعَاوِيَةَ قَالَ لِهَيْثَمِ بْنِ الْأَسْوَدِ وَ كَانَ عُثْمَانِيّاً وَ كَانَتِ امْرَأَتُهُ عَلَوِيَّةَ الرَّأْيِ تُحِبُّ عَلِيّاً وَ تَكْتُبُ بِأَخْبَارِ مُعَاوِيَةَ فِی أَعِنَّةِ الْخَيْلِ فَتَدْفَعُهَا بِعَسْكَرِهِ علیه السلام فِی صِفِّينَ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ يَا هَيْثَمُ أَهْلُ الْعِرَاقِ كَانُوا أَنْصَحَ لِعَلِيٍّ أَمْ أَهْلُ الشَّامِ لِی قَالَ أَهْلُ الْعِرَاقِ قَبْلَ أَنْ يُضْرَبُوا بِالْبَلَاءِ كَانُوا أَنْصَحَ لِصَاحِبِهِمْ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَالَ وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّ الْقَوْمَ نَاصَحُوا عَلِيّاً علیه السلام عَلَى الدِّينِ وَ نَاصَحَكَ أَهْلُ الشَّامِ عَلَى الدُّنْيَا وَ أَهْلُ الدِّينِ أَصْبَرُ وَ هُمْ أَهْلُ بَصِيرَةٍ وَ نَصْرٍ وَ أَهْلُ الدُّنْيَا أَهْلُ يَأْسٍ وَ طَمَعٍ ثُمَّ وَ اللَّهِ مَا لَبِثَ أَهْلُ الْعِرَاقِ أَنْ نَبَذُوا الدِّينَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ نَظَرُوا إِلَى الدُّنْيَا الَّتِی فِی يَدِكَ فَمَا أَصَابَهَا مِنْهُمْ إِلَّا الَّذِی لَحِقَ

۱- ۱ کنز الفوائد، ص ۲۶۰، ط ۱.

۲- ۵۴۲- الحدیثان موجودان تحت الرقم ۲۰۳ و تالیه من منتخب کتاب الغارات: ج ۲، ص ۵۴۵ ۵۴۷ ط ۱. و الحدیث الأول رواه ابن أبی الحدید فی شرحه علی المختار: ۵۶ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۸۰۲، ط الحدیث ببیروت.

بِكَ قَالَ مُعَاوِيَهُ فَمَا مَنَعَ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ أَنْ يَطْلُبَ مَا قِبَلَنَا قَالَ أَكْرَمَ نَفْسَهُ أَنْ يَكُونَ رَأْساً فِی الْعَارِ وَ ذَنَباً فِی الطَّمَعِ قَالَ هَلْ كَانَتِ امْرَأَتُکَ تَكْتُبُ بِالْأَخْبَارِ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فِی أَعِنَّهِ الْخَيْلِ فَتُبَاعُ قَالَ نَعَمْ.

**[ترجمه]کتاب غارات – . این دو حدیث ذیل شماره ۲۰۳ از منتخب کتاب غارات: ج۲، ص ۵۴۵-۵۴۶، چاپ اول موجود است. و حدیث اول را ابن ابی الحدید در شرحش بر مختار ۵۶ نهج البلاغه: ج۱، ص ۸۰۲، چاپ جدید بیروت روایت کرده است. حدیث دوم را علی بن عیسی اربلی در اواخر عنوان «ذکر کراماته و ما جری علی لسانه من إخباره بالمغیبات» از کتاب کشف الغمه: ج۱، ص ۲۸۴، چاپ بیروت روایت کرد.

با عنوان: «ذکر لمع من کلامه و أخباره...» از کتاب مروج الذهب: ج۲، ص ۴۳۰ چاپ مصر.

–

ابراهیم ثقفی گوید: به ما رسیده است که معاویه به هیثم بن اسود که عثمانی و همسرش علوی مذهب و دوستدار علی بود، اخبار معاویه را در عنان اسب ها می نوشت و به سوی لشکر امام علیه السّلام در صفین می فرستاد، نوشت: ای هیثم، اهل عراق برای علی خالص بود یا اهل شام برای من؟ گفت: اهل عراق قبل از اینکه گرفتار بلا شوند، برای صاحب خویش از اهل شام، خالص تر بودند. گفت: چرا؟ گفت: زیرا آن جمع، علی را بر دین نصیحت کردند و اهل شام تو را بر دنیا نصیحت کردند و اهل دین صبورترند و اهل بصیرت و یاری هستند، و اهل دنیا اهل یأس و طمع هستند. سپس به خدا سوگند دیری نمی‌پاید که اهل عراق دین را پشت سر خویش بیافکنند و به دنیایی که در دست توست، نگاه کنند و نمی یابد هیچ یک از آنان به آن دست نمی‌یابد، جـز آن کسی که به تو ملحق شود.

معاویه گفت: چه چیزی اشعث بن قیس را مانع از این شد که آنچه نزد ماست را طلب کند؟ گفت: خود را از اینکه سری در ننگ و دُمی در طمع باشد، گرامی داشت. گفت: آیا همسرت اخبار را برای علی در زمام اسب ها می نوشت، و فروخته می... شد؟ گفت: آری.

**[ترجمه]

«۵۴۳»

وَ عَنْ مُحَارِبِ بْنِ سَاعِدَهَ الْإِيَادِیِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ مُعَاوِيَهَ وَ عِنْدَهُ أَهْلُ الشَّامِ لَيْسَ فِيهِمْ غَيْرُهُمْ إِذْ قَالَ يَا أَهْلَ الشَّامِ قَدْ عَرَفْتُمْ حُبِّی لَكُمْ وَ سِيرَتِی فِيكُمْ وَ قَدْ بَلَغَكُمْ صَنِيعُ عَلِیٍّ بِالْعِرَاقِ وَ تَسْوِيَتُهُ بَيْنَ الشَّرِيفِ وَ بَيْنَ مَنْ لَا يُعْرَفُ قَدْرُهُ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ لَا يَهُدُّ اللَّهُ رُكْنَکَ وَ لَا يَعْدِمُکَ وُلْدُکَ وَ لَا يُرِينَا فَقْدُکَ قَالَ فَمَا تَقُولُونَ فِی أَبِی تُرَابٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مَا أَرَادَ وَ مُعَاوِيَهُ سَاكِتٌ وَ عِنْدَهُ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ فَتَذَاكَرَا عَلِيّاً علیه السلام بِغَيْرِ الْحَقِّ فَوَثَبَ رَجُلٌ مِنْ آخِرِ الْمَجْلِسِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ دَخَلَ مَعَ الْقَوْمِ فَقَالَ يَا مُعَاوِيَهُ تَسْأَلُ أَقْوَاماً فِی طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ وَ اخْتَارُوا الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَهِ وَ اللَّهِ لَوْ سَأَلْتَهُمْ عَنِ السُّنَّهِ مَا أَقَامُوهَا فَكَيْفَ يَعْرِفُونَ عَلِيّاً وَ فَضْلَهُ أَقْبِلْ عَلَيَّ أُخْبِرْکَ ثُمَّ لَا تَقْدِرُ أَنْ تُنْكِرَ أَنْتَ وَ لَا مَنْ عَنْ يَمِينِکَ يَعْنِی عَمْراً هُوَ وَ اللَّهِ الرَّفِيعُ جَارُهُ الطَّوِيلُ عِمَادُهُ دَمَّرَ اللَّهُ بِهِ الْفَسَادَ وَ بَارَ بِهِ الشِّرْکُ وَ وَضَعَ بِهِ الشَّيْطَانَ وَ أَوْلِيَاءَهُ وَ ضَعْضَعَ بِهِ الْجَوْرَ وَ أَظْهَرَ بِهِ الْعَدْلَ وَ نَطَقَ زَعِيمُ الدِّينِ وَ

أَطَابَ الْمَوْرِدَ وَ أَضْحَى الدَّاجِىَ وَ انْتَصَرَ بِهِ الْمَظْلُومُ وَ هَدَمَ بِهِ بُنْيَانَ النِّفَاقِ وَ انْتَقَمَ بِهِ مِنَ الظَّالِمِينَ وَ أَعَزَّ بِهِ الْمُسْلِمِينَ كَرِيحِ رَحْمَةٍ أَثَارَتْ سَحَاباً مُتَفَرِّقاً بَعْضَهَا إِلَى بَعْضٍ حَتَّى الْتَحَمَ وَ اسْتَحْكَمَ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى ثُمَّ تَجَاوَبَتْ نَوَاتِقُهُ وَ تَلَأْلَأَتْ بَوَارِقُهُ وَ اسْتَرْعَدَ خَرِيرُ مَائِهِ فَأَسْقَى وَ أَرْوَى عَطْشَانَهُ وَ تَدَاعَتْ جِنَانُهُ وَ اسْتَقَلَّتْ بِهِ أَرْكَانُهُ وَ اسْتَكْثَرَتْ وَابِلُهُ وَ دَامَ رزازه [رَذَاذُهُ] وَ تَتَابَعَ مَهْطُولُهُ فَرَوِيَتِ الْبِلَادُ وَ اخْضَرَّتْ وَ أَزْهَرَتْ ذَلِكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ سَيِّدُ الْعَرَبِ إِمَامُ الْأُمَّةِ وَ أَفْضَلُهَا وَ أَعْلَمُهَا وَ أَجْمَلُهَا وَ أَحْكَمُهَا أَوْضَحَ لِلنَّاسِ سِيرَةَ الْهُدَى بَعْدَ السَّعْيِ فِى الرَّدَى وَ هُوَ وَ اللَّهِ إِذَا اشْتَبَهَتِ الْأُمُورُ وَ هَابَ الْجَسُورُ وَ احْمَرَّتِ الْحَدَقُ وَ انْبَعَثَ الْقَلَقُ وَ أَبْرَقَتِ الْبَوَاتِرُ اسْتَرْبَطَ عِنْدَ ذَلِكَ جَأْشُهُ وَ عُرِفَ بَأْسُهُ وَ لَاذَ بِهِ الْجَبَانُ الْهَلُوعُ فَنَفَّسَ كُرْبَتَهُ وَ حَمَى حِمَايَتَهُ مُسْتَغْنٍ بِرَأْيِهِ عَنْ مَشُورَةِ ذَوِى الْأَلْبَابِ بِرَأْيٍ صَلِيبٍ وَ حِلْمٍ أَرِيبٍ مُجِيبٌ لِلصَّوَابِ مُصِيبٌ فَأَسْكَتَ الْقَوْمَ جَمِيعاً وَ أَمَرَ مُعَاوِيَهُ بِإِخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ وَ هُوَ يَقُولُ قُلْ جاءَ الْحَقُّ وَ زَهَقَ

الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كانَ زَهُوقاً وَ كَانَ مُعَاوِيَةُ تُعْجِبُهُ الْفَصَاحَةُ وَ يُصْغِي لِلْمُتَكَلِّمِ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْ كَلَامِهِ.

**[ترجمه]از محارب بن ساعده ایادی گوید: نزد معاویه بودم، درحالی که شامیان در حضور او بودند و غیر آن در میانشان نبود، آنگاه که گفت: ای اهل شام علاقه و شیوه من درباره خود را دانسته اید و رفتار علی با عراق و برابری قائل شدن او بین شریف و کسی که اندازه اش معلوم نیست، به شما رسیده است، پس مردی از آنان گفت: خداوند رکنت را ویران نکند و فرزندت را تو نگیرد و فقدان تو را به ما نشان ندهد. معاویه گفت: درباره ابوتراب چه می گویید: مردی از آنان آنچه که او خواست را گفت و معاویه ساکت بود و عمرو بن عاص و مروان بن حکم نزد او بود. پس علی را به ناحق یاد کردند.

پس مردی کوفی که همراه آن جمع وارد شده بود، از آخر مجلس پرید و گفت: ای معاویه از اقوامی سؤال می کنی که در طغیان خویش سرگردانند و دنیا را بر آخرت ترجیح داده اند؟ به خدا سوگند اگر از زبان هایی سؤال کنی که برآن مقیم نشده اند بنگر علی و فضیلت او را چگونه می شناسند به من روی کن تا تو را آگاه کنم سپس نه تو و نه کسی که در جانب راست توست، یعنی عمرو قادر به انکار نیستید. به خدا سوگند همسایه او والا، ستونش بلند است خداوند به وسیله او فساد را نابود کرد و شرک را از بین برد و شیطان و دوستانش را پست کرد و جور را به لرزه درآورد و عدل را نمایان کرد و پیشوای دین نطق کرد و آبشخور را پاک کرد و تاریکی را روشن کرد و مظلوم را به وسیله او یاری کرد و بنیان نفاق را ویران کرد و از ظالمان انتقام گرفت و مسلمانان را قوی کرد، مانند باد رحمتی که ابر پراکنده ای که برخی در کنار برخی دیگر است را برانگیخت تا تحکم و به داوری خواسته شد. پس خشن بود و برابری ایجاد کرد، سپس سنگ آتش‌زنه‌اش پاسخ داد و بارقه هایشان درخشیدن گرفت و شرشر آبش چون تندری به صدا درآمد، پس تشنگانش را آب داد و سیراب کرد و باغچه‌های آن را فراخواند و ارکانش به آن قدرت یافت و ریزشش فراوان شد و صدای قطراتش دوام یافت و بارانش ادامه یافت، پس بلاد را آبیاری شد و سرسبز شد و شکوفه داد. او علی بن ابی طالب، سرور عرب، امام امت، و برترین، عالم ترین، زیباترین، و حکیم تر آن است، سیرت هدایت را برای مردم بعد از تلاش در هلاکت، روشن ساخت و او به خدا سوگند زمانی که امور مشتبه شد و نترس ترسید و چشم ها سرخ شد و نگرانی ایجاد شد و برنده‌ها درخشیدن گرفت، در آن هنگام خونسرد باقی ماند و قدرتش شناخته می شود و ترسو هراسان به او پناه می برد. پس اندوهش را از بین می برد و حمایتش می‌کند درحالی که با اندیشه خود از مشورت با خردمندان بی نیاز است، با اندیشه ای محکم و حلمی خردمند اجابت کننده و دست‌یابنده به درست.

پس جمع ساکت شدند و معاویه به اخراج او دستور داد. پس اخراج شد، درحالی که می گفت: حق آمد و باطل از میان رفت، که باطل از میان‌رفتنی است.

و معاویه فصاحت را می پسندید و تا زمانی که متکلم از کلامش فارغ شود، به او گوش می سپرد.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری نتقت الغرب من البئر أی جذبته و نتقت المرأه أی کثر ولدها.

و فی القـاموس الناتق الفاتق و الرافع و الباسط و من الزناد الواری و من النوق التی تسـرع الحمل و من الخیل الـذی ینفض راکبه انتهی.

و الأکثر مناسب کما یظهر بعد التأمل.

و الخریر صوت الماء و تـداعی القوم اجتمعوا و رزت السـماء صوتت من المطر و کان المهطول بمعنی الهاطل أی المطر المتتابع أو الضعیف الدائم و الأریب العاقل و أرب الدهر اشتد.

**[ترجمه]جوهری گوید: نتفت الغرب من البئر، یعنی آن را کشیدم و نتفت المرأه، یعنی فرزندانش بسیار شد.

و در قاموس الناتق یعنی شـکافنده، بالابرنده و بسطدهنده و از چخماق یعنی آن‌که آتشـش بیرون آید و از شتر یعنی، در حمل سریع است و از اسب: اسبی که سوارش را تکان می‌دهد. پایان. و چنانکه بعد از تأمل روشن می شود، اکثر اینها مناسب است.

الخریر:صدای آب،تداعی القوم، یعنی جمع شدند، ورزت السـماء، یعنی به خاطر باران صدا داد و مهطول به معنی هاطل است، یعنی باران مستمر یا ضعیف دائم. و الأریب یعنی عاقل و ارب الدّهر: یعنی شدت گرفت.

**[ترجمه]

«۵۴۴»

(۱)کشف، کشف الغمه مِنْ کِتَابِ لُطْفِ التَّدْبِیرِ لِمُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَطِیبِ قَالَ: حُکِیَ أَنَّ مُعَاوِیَهَ بْنَ أَبِی سُفْیَانَ قَالَ لِجُلَسَائِهِ بَعْدَ الْحُکُومَهِ کَیْفَ لَنَا أَنْ نَعْلَمَ مَا تَئُولُ إِلَیْهِ الْعَاقِبَهُ فِی أَمْرِنَا قَالَ جُلَسَاؤُهُ مَا نَعْلَمُ لِذَلِکَ وَجْهاً قَالَ فَأَنَا أَسْتَخْرِجُ عِلْمَ ذَلِکَ مِنْ عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَإِنَّهُ لَا یَقُولُ الْبَاطِلَ فَدَعَا ثَلَاثَهَ رِجَالٍ مِنْ ثِقَاتِهِ وَ قَالَ لَهُمُ امْضُوا حَتَّی تَصِیرُوا جَمِیعاً مِنَ الْکُوفَهِ عَلَی مَرْحَلَهٍ ثُمَّ تَوَاطَئُوا عَلَی أَنْ تَنْعَوْنِی بِالْکُوفَهِ وَ لْیَکُنْ حَدِیثُکُمْ وَاحِداً فِی ذِکْرِ الْعِلَّهِ وَ الْیَوْمِ وَ الْوَقْتِ وَ مَوْضِعِ الْقَبْرِ وَ مَنْ تَوَلَّی الصَّلَاهَ عَلَیْهِ وَ غَیْرِ ذَلِکَ حَتَّی لَا تَخْتَلِفُوا فِی شَیْ ءٍ ثُمَّ لْیَدْخُلْ أَحَدُکُمْ فَلْیُخْبِرْ بِوَفَاتِی ثُمَّ لْیَدْخُلِ الثَّانِی فَیُخْبِرُ بِمِثْلِهِ ثُمَ

ص: ۲۷۹

۱- ۵۴۴- رواه علیّ بن عیسی الاربلی رحمه اللّه فی أواخر عنوان: «ذکر کراماته و ما جری علی لسانه من إخباره بالمغیبات» من کتاب کشف الغمّه: ج ۱، ص ۲۸۴ ط بیروت. و رواه بتفصیل أکثر المسعودیّ فی آخر ذکره شهاده الإمام أمیر المؤمنین متصلا بعنوان: «ذکر لمع من کلامه و أخباره ...» من کتاب مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۳۰ ط مصر. و رواه أیضا عن جماعه صاحب عبقات الأنوار فی الوجه: ۳۸ من قدحه فی حدیث: «أصحابی کالنجوم ...» من حدیث الثقلین من کتاب العبقات: ج ... ص: ۷۵۷

لِيَدْخُلِ الثَّالِثُ فَيُخْبِرُ بِمِثْلِ خَبَرِ صَاحِبَيْهِ وَ انْظُرُوا مَا يَقُولُ عَلِيٌّ فَخَرَجُوا كَمَا أَمَرَهُمْ مُعَاوِيَهُ ثُمَّ دَخَلَ أَحَدُهُمْ وَ هُوَ رَاكِبٌ مُغِذٌّ شَاحِبٌ فَقَالَ لَهُ النَّاسُ بِالْكُوفَهِ مِنْ أَيْنَ جِئْتَ قَالَ مِنَ الشَّامِ قَالُوا لَهُ مَا الْخَبَرُ قَالَ مَاتَ مُعَاوِيَهُ فَأَتَوْا عَلِيّاً عليه السلام فَقَالُوا جَاءَ رَجُلٌ رَاكِبٌ مِنَ الشَّامِ يُخْبِرُ مِنْ مَوْتِ مُعَاوِيَهَ فَلَمْ يَحْفِلْ عَلِيٌّ بِذَلِكَ ثُمَّ دَخَلَ الْآخَرُ مِنَ الْغَدِ وَ هُوَ مُغِذٌّ فَقَالَ لَهُ النَّاسُ مَا الْخَبَرُ فَقَالَ مَاتَ مُعَاوِيَهُ وَ خَبَّرَ بِمِثْلِ مَا خَبَّرَ صَاحِبُهُ فَأَتَوْا عَلِيّاً عليه السلام فَقَالُوا رَجُلٌ رَاكِبٌ يُخْبِرُ بِمَوْتِ مُعَاوِيَهَ بِمِثْلِ مَا أَخْبَرَ صَاحِبُهُ وَ لَمْ يَخْتَلِفْ كَلَامُهُمَا فَأَمْسَكَ عَلِيٌّ عليه السلام ثُمَّ دَخَلَ الْآخَرُ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ فَقَالَ النَّاسُ مَا وَرَاءَكَ قَالَ مَاتَ مُعَاوِيَهُ فَسَأَلُوهُ عَمَّا شَاهَدَ فَلَمْ يُخَالِفْ قَوْلَ صَاحِبَيْهِ فَأَتَوْا عَلِيّاً عليه السلام فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ صَحَّ هَذَا الْخَبَرُ هَذَا رَاكِبٌ ثَالِثٌ قَدْ خَبَّرَ بِمِثْلِ خَبَرِ صَاحِبَيْهِ فَلَمَّا كَثُرُوا عَلَيْهِ قَالَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ كَلَّا أَوْ تُخْضَبَ هَذِهِ مِنْ هَذِهِ يَعْنِي لِحْيَتَهُ مِنْ هَامَتِهِ وَ يَتَلَاعَبُ بِهَا ابْنُ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ فَرَجَعَ الْخَبَرُ بِذَلِكَ إِلَى مُعَاوِيَهَ.

**[ترجمه]کشف الغمه: از کتاب لطف التدبیر تألیف محمد بن عبدالله خطیب که گوید: حکایت شده است که معاویه بن ابوسفیان به همنشینانش بعد از حکمیت گفت: چگونه است که بدانیم عاقبت در امر ما به کجا می رسد؟ همنشینانش گفتند: برای آن وجهی سراغ نداریم. گفت: من علم آن را از علی بیرون می آورم که او باطل نمی گوید. پس سه تن از ثقاتش را خواند و به آنان گفت: بروید تا اینکه در کوفه صاحب مرتبه ای شوید، سپس همدستی کنید بر اینکه خبر مرگ مرا به کوفه بدهید و باید سخن_تان درباره ذکر علت، روز، وقت و محل قبر و اینکه چه کسی اقامه نماز بر آن را بر عهده گرفت و امثال آن یکی باشد تا در چیزی دچار اختلاف نداشته باشید، سپس یکی از شما وارد می شود و خبر مرگم را می دهد، سپس دیگری وارد می شود و مانند او خبر می دهد، سپس نفر سوم وارد می شود و مانند دو دوستش خبر می دهد و بنگرید که علی چه می گوید.

پس چنانکه معاویه دستور داده بود خارج شدند، سپس یکی از آنها درحالی که سواره شتابان و رنگ‌پریده بود، وارد شد و مردم کوفه به او گفتند: از کجا آمدی؟ گفت: از شام. گفتند: چه خبر؟ گفت: معاویه مرد. پس نزد علی رفتند، و گفتند: مردی سوار از شام خبر مرگ معاویه را آورده است. پس علی به آن اعتنا نکرد، پس فردا دیگری آمد و او نیز شتابان بود، مردم به او گفتند: چه خبر؟ گفت: معاویه مرد. مانند خبر دو دوستش را داد پس نزد علی رفتند و گفتند: مردی سوار خبر مرگ معاویه را می دهد مانند خبر دوستش و سخنشان متفاوت نیست پس علی علیه السّلام خودداری کرد.

سپس دیگری روز سوم آمد و مردم گفتند: پشت سرت چه خبر است؟ گفت: معاویه مرد. پس از او درباره آنچه که دیده است سؤال کردند، پس با کلام دوستش متفاوت نبود. پس نزد علی علیه السّلام آمدند و گفتند: یا امیرمؤمنان این خبر درست است، این سوار سوم است که مانند دو نفر سابق خبر می دهد و چون بر او بسیار شدند، علی علیه السّلام فرمود: تا اینکه این از این رنگین شود، یعنی محاسنش از خونش و پسر جگرخوار با آن بازی کند، پس با این خبر به سوی معاویه بازگشت.

**[ترجمه]

بیان

الإغذاذ فی السیر الإسراع الشاحب المتغیر أی کان علیه لون السفر قوله علیه السلام و یتلاعب بها أی بالخلافه و الرئاسه.

**[ترجمه]الإغـذاذ فی السـیر: یعنی سـرعت، شـاحب: دگرگون یعنی رنـگ سـفر بر او بود، و این کلام او «و با آن بازی کنـد» یعنی با خلافت و سیاست.

**[ترجمه]

«۵۴۵»

(۱)إرْشَـادُ الْقُلُوبِ، بِإِسْـنَادِهِ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیهما السـلام قَالَ: بَیْنَمَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام یَتَجَهَّزُ إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ یُحَرِّضُ النَّاسَ عَلَی قِتَالِهِ إِذِ اخْتَصَمَ إِلَیْهِ رَجُلَانِ فِی فِعْلٍ فَعَجَّلَ أَحَدُهُمَا فِی الْکَلَامِ وَ زَادَ فِیهِ فَالْتَفَتَ إِلَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَالَ لَهُ اخْسَأْ فَإِذَا رَأْسُهُ رَأْسُ الْکَلْبِ فَبُهِتَ مَنْ حَوْلَهُ وَ أَقْبَلَ الرَّجُلُ بِإِصْـبَعِهِ الْمُسَبِّحَهِ یَتَضَرَّعُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ یَسْأَلُهُ الْإِقَالَهَ فَنَظَرَ إِلَیْهِ وَ حَرَّکَ شَـفَتَیْهِ فَعَادَ کَمَا کَانَ خَلْقاً سَوِیّاً فَوَثَبَ إِلَیْهِ بَعْضُ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ هَذِهِ الْقُدْرَهُ لَکَ کَمَا رَأَیْنَا وَ أَنْتَ تُجَهِّزُ

ص: ۲۸۰

---

۱ – ۵۴۵– رواهمـا الـدیلمیّ رحمه اللّه فی کتاب إرشاد القلوب، ح ۳۰ فی عنوان فضـائله علیه السـلام من طریق أهل البیت ج ۲، ص ۲۷۲.

إِلَی مُعَاوِیَهَ فَمَا بَالُکَ لَا تَکْفِینَاهُ بِبَعْضِ مَا أَعْطَاکَ اللَّهُ مِنْ هَذِهِ الْقُدْرَهِ فَأَطْرَقَ قَلِیلًا وَ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَیْهِمْ وَ قَالَ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِی هَذِهِ الْقَصِیرَهِ فِی طُولِ هَذِهِ الْفَیَافِی وَ الْفَلَوَاتِ وَ الْجِبَالِ وَ الْأَوْدِیَهِ حَتَّی أَضْرِبَ بِهَا صَدْرَ مُعَاوِیَهَ عَلَی سَرِیرِهِ فَأَقْلِبَهُ عَلَی أُمِّ رَأْسِهِ لَفَعَلْتُ وَ لَوْ أَقْسَمْتُ عَلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أُوتَی بِهِ قَبْلَ أَنْ أَقُومَ مِنْ مَجْلِسِی هَذَا وَ قَبْلَ أَنْ یَرْتَدَّ إِلَی أَحَدٍ مِنْکُمْ طَرْفُهُ لَفَعَلْتُ وَ لَکِنَّا کَمَا وَصَفَ اللَّهُ تَعَالَی فِی کِتَابِهِ عِبادٌ مُکْرَمُونَ لا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ.

**[ترجمه]ارشاد القلوب - . دیلمی این دو را در کتاب ارشاد القلوب، ج ۳۰ در عنوان (فضائله علیاه السلام من طریق اهل البیت) ج ۲، ص ۲۷۲ روایت کرده است. - : ابوجعفر باقر علیه السّلام فرمود: درحالی که امیرمؤمنان به سوی معاویه مجهز می شد و مردم را برجنگ با او تشویق می کرد. دو مرد درباره عملی نزد او اقامه دعوی کردند، پس یکی از آن دو در کلام عجله کرد و بر آن افزود. پس امیرمؤمنان به او نگاه کرد و فرمود: دور شو، پس ناگهان سرش بسان سر سگ شد و کسانی که اطرافش بودند مبهوت شدند و مرد با انگشت مسبحه به سوی امیرمؤمنان علیه السّلام زاری کرد و طلب گذشت داشت، پس به او نگاه کرد و لبانش را تکان داد. پس چنانکه بود به حالت خلقتی استوار بازگشت. پس یکی از اصحابش به سوی او جهید و گفت: یا امیرمؤمنان تو چنان که دیدی، صاحب این قدرت هستی و برای معاویه مجهز می شوی، چرا ما را با بخشی از این قدرتی که خداوند به تو عطا فرموده است، از او حفاظت نمی کنی؟ پس اندکی سرش را پایین انداخت و سپس به سوی آنان بالا برد و فرمود: به کسی که دانه را شکافت و انسان را خلق کرد سوگند، اگر بخواهم با این پای کوچکم در طول این صحراها و دشت ها و کوه ها بیابان‌ها بزنم تا با آن بر سینه معاویه بر روی تختش بزنم و او را بر نوک سرش واژگون کنم، انجام می دهم و اگر بر خدا سوگند بخورم که قبل از اینکه از این نشستن برخیزم، قبل از اینکه چشم برهم بزنید او را بیاورم، قطعاً انجام می دهم، اما ما چنان هستیم که خداوند متعال در کتابش وصف کرده است: «بَلْ عِبَادٌ مُّکْرَمُونَ *لَا یَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُم بِأَمْرِهِ یَعْمَلُونَ» {بندگانی ارجمندند که در سخن بر او پیشی نمی گیرند و خود به دستور او کار می کنند}

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری خسأت الکلب خسأ طردته و خسأ الکلب نفسه یتعدی و لا یتعدی.

**[ترجمه]جوهری گوید: خسأت الکلب خسأ: آن را طرد کردی و خسأت الکلب نفسه، متعدی و لازم است.

**[ترجمه]

«۵۴۶»

(۱)إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، بِإِسْنَادِهِ إِلَی مِیثَمٍ التَّمَّارِ قَالَ: خَطَبَ بِنَا أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی جَامِعِ الْکُوفَهِ فَأَطَالَ فِی خُطْبَتِهِ وَ أَعْجَبَ النَّاسَ تَطْوِیلُهَا وَ حُسْنُ وَعْظِهَا وَ تَرْغِیبُهَا وَ تَرْهِیبُهَا وَ إِذْ دَخَلَ نَذِیرٌ مِنْ نَاحِیَهِ الْأَنْبَارِ مُسْتَغِیثاً یَقُولُ اللَّهَ اللَّهَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فِی رَعِیَّتِکَ وَ شِیعَتِکَ هَذِهِ خَیْلُ مُعَاوِیَهَ قَدْ شَنَّتْ عَلَیْنَا الْغَارَهَ فِی سَوَادِ الْفُرَاتِ مَا بَیْنَ هِیتَ وَ الْأَنْبَارِ فَقَطَعَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام

الْخُطْبَهَ وَ قَالَ وَيْحَكَ بَعْضُ خَيْلِ مُعَاوِيَهَ قَدْ دَخَلَ الدَّسْكَرَهَ الَّتِی تَلِی جُدْرَانَ الْأَنْبَارِ فَقَتَلُوا فِيهَا سَبْعَ نِسْوَهٍ وَ سَبْعَهً مِنَ الْأَطْفَالِ ذُكْرَاناً وَ سَبْعَهً إِنَاثاً وَ شَهَرُوا بِهِمْ وَ وَطَئُوهُمْ بِحَوَافِرِ الْخَيْلِ وَ قَالُوا هَذِهِ مُرَاغَمَهً لِأَبِی تُرَابٍ فَقَامَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْحَسَنِ الْأَزْدِیُّ بَيْنَ يَدَیِ الْمِنْبَرِ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ الْقُدْرَهُ الَّتِی رَأَيْتَ بِهَا وَ أَنْتَ عَلَى مِنْبَرِكَ أَنَّ فِی دَارِكَ خَيْلُ مُعَاوِيَهَ بْنِ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ وَ مَا فَعَلَ بِشِيعَتِكَ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهَا هَذَا فَلِمَ تُغْضِی عَنْ مُعَاوِيَهَ فَقَالَ لَهُ وَيْحَكَ يَا إِبْرَاهِيمُ لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَهٍ وَ يَحْيَى مَنْ حَیَّ عَنْ بَيِّنَهٍ فَصَاحَ النَّاسُ مِنْ جَوَانِبِ الْمَسْجِدِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِلَى مَتَى يَهْلِكُ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَهٍ وَ يَحْيَا مَنْ حَیَّ عَنْ بَيِّنَهٍ وَ شِيعَتُكَ تَهْلِكُ فَقَالَ لَهُمْ

ص: ۲۸۱

---

۱ - ۵۴۶- رواهما الديلمیّ رحمه اللّه فی كتاب إرشاد القلوب، ح ۳۰ فی عنوان فضائله عليه السلام من طريق أهل البيت ج ۲، ص ۲۷۲.

لِيَقْضِيَ اللَّهُ أَمْراً كانَ مَفْعُولًا فَصاحَ زَيْدُ بْنُ كَثِيرٍ الْمُرَادِيُّ وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ تَقُولُ بِالْأَمْسِ وَ أَنْتَ تُجَهِّزُ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ تُحَرِّضُنَا عَلَى قِتَالِهِ وَ يَحْتَكِمُ إِلَيْكَ الرَّجُلَانِ فِي الْفِعْلِ فَتَعَجَّلَ عَلَيْكَ أَحَدُهُمَا فِي الْكَلَامِ فَتَجْعَلُ رَأْسَهُ رَأْسَ الْكَلْبِ فَيَسْتَجِيرُ بِكَ فَتَرُدُّهُ بَشَراً سَوِيّاً وَ نَقُولُ لَكَ مَا بَالُ هَذِهِ الْقُدْرَةِ لَا تَبْلُغُ مُعَاوِيَةَ فَتَكْفِيَنَا شَرَّهُ فَتَقُولُ لَنَا وَ فَالِقِ الْحَبَّةِ وَ بَارِئِ النَّسَمَةِ لَوْ شِئْتُ أَنْ أَضْرِبَ بِرِجْلِي هَذِهِ الْقَصِيرَةِ صَدْرَ مُعَاوِيَةَ فَأَقْلِبَهُ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ لَفَعَلْتُ فَمَا بَالُكَ لَا تَفْعَلُ مَا تُرِيدُ إِلَّا أَنْ تُضَعِّفَ نُفُوسَنَا فَنَشُكَّ فِيكَ فَنَدْخُلَ النَّارَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَأَفْعَلَنَّ ذَلِكَ وَ لَأُعَجِّلَنَّهُ عَلَى ابْنِ هِنْدٍ فَمَدَّ رِجْلَهُ عَلَى مِنْبَرِهِ فَخَرَجَتْ عَنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ وَ رَدَّهَا إِلَى فَخِذِهِ وَ قَالَ مَعَاشِرَ النَّاسِ أَقِيمُوا تَارِيخَ الْوَقْتِ وَ أَعْلِمُوهُ فَقَدْ ضَرَبْتُ بِرِجْلِي هَذِهِ السَّاعَةَ صَدْرَ مُعَاوِيَةَ فَقَلَّبْتُهُ عَنْ سَرِيرِهِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَظَنَّ أَنَّهُ قَدْ أُحِيطَ بِهِ فَصَاحَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَيْنَ النَّظِرَةُ فَرَدَدْتُ رِجْلِي عَنْهُ وَ تَوَقَّعَ النَّاسُ وُرُودَ الْخَبَرِ مِنَ الشَّامِ وَ عَلِمُوا أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا يَقُولُ إِلَّا حَقّاً فَوَرَدَتِ الْأَخْبَارُ وَ الْكُتُبُ بِتَارِيخِ تِلْكَ السَّاعَةِ بِعَيْنِهَا مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ بِعَيْنِهِ أَنَّ رِجْلًا جَاءَتْ مِنْ نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ مَمْدُودَةً مُتَّصِلَةً فَدَخَلَتْ مِنْ إِيوَانِ مُعَاوِيَةَ وَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ حَتَّى ضَرَبَتْ صَدْرَهُ فَقَلَّبَتْهُ عَنْ سَرِيرِهِ عَلَى أُمِّ رَأْسِهِ فَصَاحَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَيْنَ النَّظِرَةُ وَ رُدَّتْ تِلْكَ الرِّجْلُ عَنْهُ وَ عَلِمَ النَّاسُ مَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حَقّاً.

**[ترجمه]ارشاد القلوب: میثم تمار گوید: امیرمؤمنان علیه السّلام در مسجد جامع کوفه بر ما خطبه ایراد کرد و خطبه اش را به درازا کشاند و مردم از طول آن و نیکی موعظه، ترغیب و ترهیب آن در شگفت شدند و زمانی که هشداردهنده‌ای از ناحیه انبار درحالی که فریاد کمک برمی آورد، آمد و گفت: الله الله یا امیرمؤمنان درباره رعتیت وشعیه ات، این سواران معاویه درسواد فرات، مابین هیت وانبار بر ما یورش آورده است.

پس امیرمؤمنان علیه السّلام خطبه را قطع کرد و فرمود: وای بر شما ای سواران معاویه که بر روستایی که پشت دیوارهای انبار است، وارد شده است و در آن هفت زن و هفت پسربچه و هفت‌دختر بچه را به قتل رسانده اند و آنان را شهره کردند و با سم اسب آنان را لگدکوب کرد و گفتند این دشمنی با ابوتراب است. پس ابراهیم بن حسن ازدی در مقابل منبر برخاست و گفت: ای امیرمؤمنان این قدرتی که با آن درحالی که بر منبر خود هستی دیده ای، که سواران معاویه، پسر جگرخوار در خانه تو است و دیده ای که او با شیعه ات چه کرد، درحالی که او از آن آگاه نیست، چرا با او مدارا می کنی.

به او گفت: وای بر تو ای ابراهیم: «لیهلک من هلک عن بیّنه و یحیی من حیّ عن بیّنه» پس مردم از زوایای مسجد فریاد زدندند: ای امیرمؤمنان تا کی هلاکت کسانی که از روی دلیلی روشن هلاک می شوند و زندگی کسانی که از روی دلیلی روشن زنده می‌مانند، ادامه داد و تا کی شیعه ات هلاک می شود؟ به آنان فرمود: «لِيَقْضِيَ اللّٰهُ أَمْراً كَانَ مَفْعُولاً» {تا خداوند کاری را که انجام شدنی بود به انجام رساند}

پس زید بن کثیرمرادی فریاد زد و گفت: ای امرمؤمنان دیروز درحالی که برای معاویه مجهز می شدی و ما را برجنگ با او تشویق می کردی و دو نفر درباره امری نزد تو به داوری آمدند و یکی از آنها در سخن گفتن عجله کرد و تو سرش را به سر سگ تبدیل کردی و به تو متوسل شد و او را به بشری صحیح بازگرداندی و ما به تو گفتیم: چرا این قدرت به معاویه نمی رسد و ما را از شر او حفظ نمی کنی و به ما گفتی: به شکافنده دانه و آفریننده انسان قسم، اگر بخواهم با این پای کوتاهم بر سینه معاویه بزنم و او را بر نوک سرش دگرگون کنم، قطعاً انجام می دادم، تو را چه می شود، انجام نمی دهی؟ تو فقط می خواهی نفس ما را ضعیف کنی و در تو شک کنیم پس وارد جهنم شویم.

امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: آن را انجام می دهم و آن را بر پسر هند تعجیل می کنم. پس پایش را روی منبر پهن کرد پس از درهای مسجد خارج شد و دوباره آن را به رانش بازگردانید و گفت: ای گروه مردم، تاریخ وزمان این وقت را حفظ کنید و آن را اعلام کنید که در این لحظه با پایم بر سینه معاویه زدم و او را از تختش با سر زوی زمین انداختم. پس او گمان کرد که احاطه شده است، پس فریاد زد: ای امیرمؤمنان! پس مهلت چه شد؟ پس پایم را از او بازگرداندم و مردم منتظر رسیدن خبر از شام بودند و می دانستند که امیرمؤمنان علیه السّلام جز حق نمی گوید. پس اخبار و نامه‌هایی در خصوص تاریخ دقیق آن ساعت از آن روز وارد شده است که پایی کشیده متصل از ناحیه کوفه آمد و از ایوان معاویه وارد شد درحالی که مردم نگاه می کردند تا اینکه بر سینه او زد و او را بر روی سر از تختش وارونه کرد، پس فریاد زد: یا امیرمؤمنان! پس مهلت چه شد؟ و آن پا را از او بازگردانید. مردم دانستند که آنچه امیر مؤمنان گقته است، حق است.

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی أغضی أدنی الجفون و علی الشی ء سکت.

**[ترجمه]فیروزآبادی گوید: أغضی، یعنی پلک‌ها را نزدیک کرد، و أغضی علی الشئ: یعنی سکوت کرد.

**[ترجمه]

«۵۴۷»

(۱)بشا، بشاره المصطفی الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَیْنِ بْنِ بَابَوَیْهِ عَنْ عَمِّهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ

ص: ۲۸۲

۱- ۵۴۷- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه و فسر غریبه فی الحدیث: ۹ من الباب: ۲۸ من کتاب معانی الأخبار، ص ۵۸ ط ۲. و رواه الطبریّ بالسند المذکور هاهنا- عنه فی الحدیث: ۱۸ فی الجزء الأول من کتاب بشاره المصطفی ص ۱۴، ط النجف.

أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَمِّهِ أَبِی جَعْفَرِ بْنِ بَابَوَیْهِ عَنِ الطَّالَقَانِیِّ عَنِ الْجَلُودِیِّ عَنِ الْمُغِیرَهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ رَجَاءِ بْنِ أَبِی سَلَمَهَ عَنْ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: خَطَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِالْکُوفَهِ عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ نَهْرَوَانَ وَ بَلَغَهُ أَنَّ مُعَاوِیَهَ یَسُبُّهُ وَ یَعِیبُهُ وَ یَقْتُلُ أَصْحَابَهُ فَقَامَ خَطِیباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ صَلَّی عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ ذَکَرَ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَی نَبِیِّهِ وَ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَا آیَهٌ فِی کِتَابِ اللَّهِ مَا ذَکَرْتُ مَا أَنَا ذَاکِرُهُ فِی مَقَامِی هَذَا یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَمَّا بِنِعْمَهِ رَبِّکَ فَحَدِّثْ اللَّهُمَّ لَکَ الْحَمْدُ عَلَی نِعَمِکَ الَّتِی لَا تُحْصَی وَ فَضْلِکَ الَّذِی لَا یُنْسَی أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ بَلَغَنِی مَا بَلَغَنِی وَ إِنِّی أَرَانِی قَدِ اقْتَرَبَ أَجَلِی وَ کَأَنِّی بِکُمْ وَ قَدْ جَهِلْتُمْ أَمْرِی وَ إِنِّی تَارِکٌ فِیکُمْ مَا تَرَکَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِی وَ هِیَ عِتْرَهُ الْهَادِی إِلَی النَّجَاهِ خَاتَمِ الْأَنْبِیَاءِ وَ سَیِّدِ النُّجَبَاءِ وَ النَّبِیِّ الْمُصْطَفَی یَا أَیُّهَا النَّاسُ لَعَلَّکُمْ لَا تَسْمَعُونَ قَائِلًا یَقُولُ مِثْلَ قَوْلِی بَعْدِی إِلَّا مُفْتَرِیاً أَنَا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنُ عَمِّهِ وَ سَیْفُ نَقِمَتِهِ وَ عِمَادُ نُصْرَتِهِ وَ بَأْسُهُ وَ شِدَّتُهُ أَنَا رَحَی جَهَنَّمَ الدَّائِرَهُ وَ أَضْرَاسُهَا الطَّاحِنَهُ أَنَا مُؤْتِمُ الْبَنِینَ وَ الْبَنَاتِ وَ قَابِضُ الْأَرْوَاحِ وَ بَأْسُ اللَّهِ الَّذِی لَا یَرُدُّهُ عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِینَ أَنَا مُجَدِّلُ الْأَبْطَالِ وَ قَاتِلُ الْفُرْسَانِ وَ مُبِیرُ مَنْ کَفَرَ بِالرَّحْمَنِ وَ صِهْرُ خَیْرِ الْأَنَامِ أَنَا سَیِّدُ الْأَوْصِیَاءِ وَ وَصِیُّ خَیْرِ الْأَنْبِیَاءِ أَنَا بَابُ مَدِینَهِ الْعِلْمِ وَ خَازِنُ عِلْمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَارِثُهُ أَنَا زَوْجُ الْبَتُولِ سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ فَاطِمَهَ التَّقِیَّهِ الزَّکِیَّهِ الْبَرَّهِ الْمَهْدِیَّهِ حَبِیبَهِ حَبِیبِ اللَّهِ وَ خَیْرِ بَنَاتِهِ وَ سُلَالَتِهِ وَ رَیْحَانَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سِبْطَاهُ خَیْرُ الْأَسْبَاطِ وَ وَلَدَایَ خَیْرُ الْأَوْلَادِ هَلْ أَحَدٌ یُنْکِرُ مَا أَقُولُ أَیْنَ مُسْلِمُو أَهْلِ الْکِتَابِ أَنَا اسْمِی فِی الْإِنْجِیلِ إِلْیَا وَ فِی التَّوْرَاهِ بریها وَ فِی الزَّبُورِ أری وَ عِنْدَ الْهِنْدِ کلبن وَ عِنْدَ الرُّومِ بطریسا وَ عِنْدَ الْفُرْسِ جبیر وَ عِنْدَ التُّرْکِ تبیر وَ عِنْدَ الزِّنْجِ خبیر وَ عِنْدَ الْکَهَنَهِ بوی وَ عِنْدَ الْحَبَشَهِ تبریک وَ عِنْدَ أُمِّی حَیْدَرَهُ وَ عِنْدَ ظِئْرِی مَیْمُونٌ وَ عِنْدَ الْعَرَبِ عَلِیٌّ وَ عِنْدَ الْأَرْمَنِ فریق وَ عِنْدَ أَبِی زهیر [ظَهِیرٌ]

أَلَا وَ إِنِّی مَخْصُوصٌ فِی الْقُرْآنِ بِأَسْمَاءٍ احْذَرُوا أَنْ تَغْلِبُوا عَلَیْهَا فَتَضِلُّوا فِی دِینِکُمْ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ (۱)أَنَا ذَلِکَ الصَّادِقُ وَ أَنَا الْمُؤَذِّنُ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَیْنَهُمْ أَنْ لَعْنَهُ اللَّهِ عَلَی الظّالِمِینَ أَنَا ذَلِکَ الْمُؤَذِّنُ وَ قَالَ وَ أَذانٌ مِنَ اللّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَنَا ذَلِکَ الْأَذَانُ وَ أَنَا الْمُحْسِنُ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِنَّ اللّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِینَ وَ أَنَا ذُو الْقَلْبِ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِنَّ فِی ذلِکَ لَذِکْری لِمَنْ کانَ لَهُ قَلْبٌ وَ أَنَا الذَّاکِرُ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِینَ یَذْکُرُونَ اللّهَ قِیاماً وَ قُعُوداً وَ عَلی جُنُوبِهِمْ وَ نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ أَنَا وَ عَمِّی وَ أَخِی وَ ابْنُ عَمِّی وَ اللَّهِ فَالِقِ الْحَبَّهِ وَ النَّوَی لَا یَلِجُ النَّارَ لَنَا مُحِبٌّ وَ لَا یَدْخُلُ الْجَنَّهَ لَنَا مُبْغِضٌ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ عَلَی الْأَعْرافِ رِجالٌ یَعْرِفُونَ کُلًّا بِسِیماهُمْ وَ أَنَا الصِّهْرُ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ الَّذِی خَلَقَ مِنَ الْماءِ بَشَراً فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً وَ أَنَا الْأُذُنُ الْوَاعِیَهُ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ تَعِیَها أُذُنٌ واعِیَهٌ وَ أَنَا السَّالِمُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ اللَّهُ وَ رَجُلًا سَلَماً لِرَجُلٍ وَ مِنْ وُلْدِی مَهْدِیُّ هَذِهِ الْأُمَّهِ أَلَا وَ قَدْ جُعِلْتُ مِحْنَتَکُمْ بِبُغْضِی یُعْرَفُ الْمُنَافِقُونَ وَ بِمَحَبَّتِی امْتُحِنَ الْمُؤْمِنُونَ هَذَا عَهْدُ النَّبِیِّ الْأُمِّیِّ أَلَا إِنَّهُ لَا یُحِبُّکُمْ إِلَّا مُؤْمِنٌ وَ لَا یُبْغِضُکُمْ إِلَّا مُنَافِقٌ

۱- ۱ هذا هو الصواب، و فی أصلی: «إن اللّه مع الصادقین» و الآیه هی الآیه: ۱۱۹ من سوره التوبه: ۹.

وَ أَنَا صَاحِبُ لِوَاءِ رَسُولِ اللَّهِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ رَسُولُ اللَّهِ فَرَطِي وَ أَنَا فَرَطُ شِيعَتِي وَ اللَّهِ لَا عَطِشَ مُحِبِّي وَ لَا خَافَ وَلِيِّي أَنَا وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ وَ اللَّهُ وَلِيِّي وَ حَسْبُ مُحِبِّي أَنْ يُحِبُّوا مَا أَحَبَّ اللَّهُ وَ حَسْبُ مُبْغِضِي أَنْ يُبْغِضُوا مَنْ أَحَبَّ اللَّهُ أَلَا وَ إِنَّهُ بَلَغَنِي أَنَّ مُعَاوِيَةَ سَبَّنِي وَ لَعَنَنِي اللَّهُمَّ اشْدُدْ وَطْأَتَكَ عَلَيْهِ وَ أَنْزِلِ اللَّعْنَةَ عَلَى الْمُسْتَحِقِّ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ رَبَّ إِسْمَاعِيلَ وَ بَاعِثَ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ ثُمَّ نَزَلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ أَعْوَادِهِ فَمَا عَادَ إِلَيْهَا حَتَّى قَتَلَهُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ.

**[ترجمه]بشاره المصطفی - . شیخ صدوق آن را در حدیث ۹ از باب ۲۸ کتاب معانی الأخبار ص ۵۸، چاپ دوم روایت و غریب آن را تفسیر کرده است، و طبری آن را با سند مذکور در اینجا از او در حدیث ۱۸ از جلد اول کتاب بشاره المصطفی ص ۱۴، چاپ نجف روایت کرده است. - : امام باقرعلیه السّلام فرمود: امیرمؤمنان درباز گشتش ازنهروان خطبه ایراد کرد، درحالی که به او رسیده بود که معاویه او را دشنام می دهد و ملامت می کند و یارانش را می کشد. پس به عنوان خطیب برخاست، خدا را حمد و ثنا گفت و بر رسول الله صلّی الله علیه و آله درود فرستاد و آنچه که خداوند بر نبی اش و بر او عطا فرموده است را ذکر کرد و سپس فرمود: اگر آیه ای در کتاب خدا نبود، آنچه که در این جایگاه ذکر می کنم را ذکر نمی کردم، خداوند عز و جل می فرماید: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ» {و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی} بار خدایا حمد از آن توست، بر نعمت هایت که قابل شمارش نیست و فضلت که قابل فراموشی نیست.

ای مردم به من خبرهایی رسیده است، و به من نمایان می شود که اجلم نزدیک شده است و من شما را می بینم که نسبت به امرم جاهل هستید و من در میان شما آنچه که رسول الله برجای گذاشت را بر جای می‌گذارم، کتاب خدا و عترتم که عترت هدایتگر به سوی نجات خاتم الانبیاء ، سرور برگزیدگان و نبی مصطفی است. ای مردم شاید بعد از من از قائلی نشنوید که نظیر این کلام مرا بگوید، مگر به دروغ که من برادر رسول خدا، پسر عموی او، شمشیر انتقام او، ستون یاری، قدرت و شدت او هستم. من آسیاب چرخان جهنم و دندە های خرد کننده آن هستم، من یتیم‌کننده پسران و دختران، گیرنده جان ها و قدرت خدا هستم که آن را از گروه گناهکاران باز نمی دارد، من مجادله‌کننده قهرمانان، قاتل سواران، نابود کننده هرکسی که به رحمان کفر ورزید و داماد برترین مردم هستم، من سرور اوصیا، وصی برترین انبیاء هستم، من دروازه شهر علم و خزانه‌دار علم رسول الله صلّی الله علیه و آله و وارث او هستم. من همسر بتول سرور زنان جهانیان فاطمه پرهیزکار پاک، راستگوی هدایت... کننده، دوست دوست خدا و بهترین دختران و سلاله او و ریحانه رسول الله است و نوه هایش بهترین نوه ها و پسرانم برترین پسران است، آیا کسی هست که آنچه می گویم را انکار کند.

مسلمانان اهل کتاب کجایند؟ نام من در انجیل إلیا، در تورات بریها، در زبور أری، نزد هندیان کلبن، نزد رومیان بطریس، نزد فارسیان جبیر، نزد ترک تیر، نزد سیاهان خبیر، نزد کاهنان بوی، نزد حبشیان تبریک، نزد مادرم حیدره، نزد دایه ام میمون (مبارک)، و نزد عرب علی و نزد ارامنه فریق و نزد پدرم زهیر نامیده می شوم.

به هوش باشید که من در قرآن به اسمایی مخصوص شده ام بر حذر باشید که برآن غلبه نیابید که در دینتان گمراه می شوید، خداوند عزوجل می فرماید: «وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ» {و با راستان باشید} و من آن صادق هستیم.

و من در دنیا و آخرت مؤذن هستم و خداوند متعال فرمود: «فَأَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ أَن لَّعْنَةُ اللّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» {پس آوازدهنده ای میان آنان آواز درمی دهد که لعنت خدا بر ستمکاران باد} من آن مؤذن هستم و فرمود: «وَأَذَانٌ مِّنَ اللّهِ وَرَسُولِهِ» {و [این

آیات] اعلامی است از جانب خدا و پیامبرش} و من آن اذان هستم.

و من نیکوکار هستم خداوند فرمود: «وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ» {و در حقیقت خدا با نیکوکاران است}

و من صاحبدل هستم خداوند می‌فرماید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرَى لِمَن كَانَ لَهُ قَلْبٌ» {قطعا در این [عقوبتها] برای هر صاحبدل عبرتی است} و آن یادکننده من هستم خداوند می‌فرماید: «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىَ جُنُوبِهِمْ» {همانان که خدا را [در همه احوال] ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می کنند}

آگاه باشید من آزمون شما قرار داده شده ام. منافقان، با کینه من شناخته می شوند و مؤمنان با محبت من آزموده می شوند ابن عهد نبی امی است. به هوش باشید جز مؤمن شما را دوست ندارد و جز منافق با شما دشمنی نمی کند. من پرچمدار رسول الله در دنیا و آخرت هستم و رسول الله سهم من و من سهم شیعه ام است. به خدا سوگند محبم تشنه نمی شود و ولی من نمی ترسد، من ولی مؤمنان هستم و خدا ولی من است و برای محب من بس که آنچه که خدا دوست دارد را دوست بدارند و برای دشمن من همین بس که با کسی که خدا دوست دارد دشمنی کنند.

به هوش باشید که به من خبر رسیده است که معاویه مرا دشنام داده و نفرین کرده است. بار خدایا فشارت بر او را شدید کن و لعنت را بر مستحق نازل کن. آمین رب العالمین، پروردگار اسماعیل، و برانگیزاننده ابراهیم که تو ستودنی قابل ستایش هستی.

سپس امام علیه السّلام از منبر پایین آمد و دیگر به آن بازنگشت تا اینکه ابن ملجم که نفرین خدا بر او باد وی را به قتل رساند.

**[ترجمه]

«۵۴۸»

(۱)کا، الکافی عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ مَوْلًى لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام سَأَلَهُ مَالًا فَقَالَ يَخْرُجُ عَطَائِي فَأُقَاسِمُكَهُ فَقَالَ لَا أَكْتَفِي وَ خَرَجَ إِلَى مُعَاوِيَةَ فَوَصَلَهُ فَكَتَبَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُخْبِرُهُ بِمَا أَصَابَ مِنَ الْمَالِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَا فِي يَدِكَ مِنَ الْمَالِ قَدْ كَانَ لَهُ أَهْلٌ قَبْلَكَ وَ هُوَ صَائِرٌ إِلَى أَهْلٍ بَعْدَكَ وَ إِنَّمَا لَكَ مِنْهُ مَا مَهَّدْتَ لِنَفْسِكَ فَآثِرْ نَفْسَكَ عَلَى إِصْلَاحِ وُلْدِكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ جَامِعٌ لِأَحَدِ رَجُلَيْنِ إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِطَاعَةِ اللَّهِ فَسَعِدَ بِمَا شَقِيتَ وَ إِمَّا رَجُلٍ عَمِلَ فِيهِ بِمَعْصِيَةِ اللَّهِ فَشَقِيَ بِمَا جَمَعْتَ لَهُ وَ لَيْسَ مِنْ هَذَيْنِ أَحَدٌ بِأَهْلٍ أَنْ تُؤْثِرَهُ عَلَى نَفْسِكَ وَ لَا تُبَرِّدَ لَهُ عَلَى ظَهْرِكَ فَارْجُ لِمَنْ مَضَى رَحْمَةَ اللَّهِ وَ ثِقْ لِمَنْ بَقِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ.

**[ترجمه]الکافی - . روایه ثقه الاسلام کلینی در حدیث ۲۸ از روضه الکافی ص ۷۲، و سید رضی آن را در مختار ۴۱۶ از باب سوم نهج البلاغه روایت کرده است. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: یکی از موالی امیرمؤمنان علیه السّلام مالی از او طلب کرد، پس فرمود: بخشش خارج شود، آن را با تو قسمت می کنم. گفت: اکتفا نمی کنم و به سوی معاویه خارج شد، پس بر او بخشید پس در نامه‌ای برای امیرمؤمنان

مالی که به آن دست یافته است را به او خبر داد. پس امیرمؤمنان علیه السّلام برای او نوشت: پس از ستایش پروردگار آنچه از دنیا هم اکنون در دست تو است، پیش از تو در دست دیگران بود، و پس از تو نیز به دست دیگران خواهد رسید و برای تو فقط آن چیزی است که برای خود مهیا کرده‌ای پس خودت را بر اصلاح فرزندت ترجیح بده، و همانا تو برای دو نفر مال خواهی اندوخت، یا شخصی که اموال جمع شده تو را در طاعت خدا به کار گیرد، پس به آنچه که تو را به هلاکت افکند سعادتمند می شود، یا کسی است که آن را در گناه به کار اندازد، پس با اموال جمع شده تو هلاک خواهد شد، که هیچ یک از این دو نفر سزاوار نیستند تا بر خود مقدّمشان بداری، و بار آنان را بر دوش کشی، پس برای گذشتگان رحمت الهی امیدوار باش، و برای بازماندگان روزی خدا مطمئن باش.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه برد لی علی فلان حق أی ثبت.

**[ترجمه]در النهایه گوید: برد لی علی فلان حق یعنی او را حقی بر من ثابت شد.

**[ترجمه]

«۵۴۹»

(۲)ختص، الإختصاص کَتَبَ مُعَاوِیَهُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ

ص: ۲۸۵

---

۱ – ۵۴۸– رواه ثقه الإسلام الکلینی فی الحدیث: ۲۸ من روضه الکافی ص ۷۲ و رواه السیّد الرضی فی المختار: ۴۱۶ من الباب الثالث من نهج البلاغه.

۲ – ۵۴۹– الحدیث موجود فی کتاب الاختصاص– المنسوب إلی الشیخ المفید رحمه اللّه ص ۱۳۸، ط ۲، و فی ط النجف ص ۱۳۲.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ يَا عَلِيُّ لَأَضْرِبَنَّكَ بِشِهَابٍ قَاطِعٍ لَا يُذَكِّيهِ الرِّيحُ وَ لَا يُطْفِيهِ الْمَاءُ إِذَا اهْتَزَّ وَقَعَ وَ إِذَا وَقَعَ نَقَبَ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا قَرَأَ عَلِيٌّ عليه السلام كِتَابَهُ دَعَا بِدَوَاةٍ وَ قِرْطَاسٍ ثُمَّ كَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ أَمَّا بَعْدُ يَا مُعَاوِيَةُ فَقَدْ كَذَبْتَ أَنَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام وَ أَنَا أَبُو الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَاتِلُ جَدِّكَ وَ عَمِّكَ وَ خَالِكَ وَ أَبِيكَ وَ أَنَا الَّذِي أَفْنَيْتُ قَوْمَكَ فِي يَوْمِ بَدْرٍ وَ يَوْمِ فَتْحٍ وَ يَوْمِ أُحُدٍ وَ ذَلِكَ السَّيْفُ بِيَدِي يَحْمِلُهُ سَاعِدِي بِجُرْأَةِ قَلْبِي كَمَا خَلَّفَهُ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله بِكَفِّ الْوَصِيِّ لَمْ أَسْتَبْدِلْ بِاللَّهِ رَبّاً وَ بِمُحَمَّدٍ نَبِيّاً وَ بِالسَّيْفِ بَدَلًا وَ السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ وَ دَعَا الطِّرِمَّاحَ بْنَ عَدِيٍّ الطَّائِيَّ وَ كَانَ رَجُلًا مُفَوَّهاً طُوَالًا فَقَالَ لَهُ خُذْ كِتَابِي هَذَا فَانْطَلِقْ بِهِ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ رُدَّ جَوَابَهُ فَأَخَذَ الطِّرِمَّاحُ الْكِتَابَ وَ دَعَا بِعِمَامَةٍ فَلَبِسَهَا فَوْقَ قَلَنْسُوَتِهِ ثُمَّ رَكِبَ جَمَلًا بَازِلًا فَتِيقاً مُشْرِفاً عَالِياً فِي الْهَوَاءِ فَسَارَ حَتَّى نَزَلَ مَدِينَةَ دِمَشْقَ فَسَأَلَ عَنْ قُوَّادِ مُعَاوِيَةَ فَقِيلَ لَهُ مَنْ تُرِيدُ مِنْهُمْ فَقَالَ أُرِيدُ جَرْوَلًا وَ جَهْضَماً وَ صَلَادَةً وَ قِلَادَةً وَ سَوَادَةً وَ صَاعِقَةً وَ أَبَا الْمَنَايَا وَ أَبَا الْحُتُوفِ وَ أَبَا الْأَعْوَرِ السُّلَمِيَّ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ وَ الْهَدْيَ بْنَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ الْكِنْدِيَّ فَقِيلَ إِنَّهُمْ مُجْتَمِعُونَ عِنْدَ بَابِ الْخَضْرَاءِ فَنَزَلَ وَ عَقَلَ بَعِيرَهُ وَ تَرَكَهُمْ حَتَّى اجْتَمَعُوا فَرَكِبَ إِلَيْهِمْ فَلَمَّا بَصُرُوا بِهِ قَامُوا إِلَيْهِ يَهْزَءُونَ بِهِ فَقَالَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ يَا أَعْرَابِيُّ عِنْدَكَ خَبَرٌ مِنَ السَّمَاءِ قَالَ نَعَمْ جَبْرَائِيلُ فِي السَّمَاءِ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ فِي الْهَوَاءِ وَ عَلِيٌّ فِي الْقَفَاءِ فَقَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيُّ مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ مِنْ عِنْدِ التَّقِيِّ النَّقِيِّ إِلَى الْمُنَافِقِ الرَّدِيِّ قَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيُّ فَمَا تَنْزِلُ إِلَى الْأَرْضِ حَتَّى نُشَاوِرَكَ قَالَ وَ اللَّهِ مَا فِي مُشَاوَرَتِكُمْ بَرَكَةٌ وَ لَا مِثْلِي يُشَاوِرُ أَمْثَالَكُمْ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ فَإِنَّا نَكْتُبُ إِلَى يَزِيدَ بِخَبَرِكَ وَ كَانَ يَزِيدُ يَوْمَئِذٍ وَلِيُّ عَهْدِهِمْ فَكَتَبُوا إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ يَا يَزِيدُ فَقَدْ قَدِمَ عَلَيْنَا مِنْ عِنْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام أَعْرَابِيٌّ لَهُ لِسَانٌ يَقُولُ فَمَا يَمَلُّ وَ يُكْثِرُ فَلَا يَكِلُّ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا قَرَأَ يَزِيدُ الْكِتَابَ أَمَرَ أَنْ يُهَوَّلَ عَلَيْهِ وَ أَنْ يُقَامَ لَهُ سِمَاطَانِ بِالْبَابِ بِأَيْدِيهِمْ أَعْمِدَةُ الْحَدِيدِ فَلَمَّا تَوَسَّطَهُمُ الطِّرِمَّاحُ قَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ كَأَنَّهُمْ زَبَانِيَةُ مَالِكٍ فِي ضِيقِ الْمَسَالِكِ

عِنْدَ تِلْكَ الْهَوَالِكِ قَالُوا اسْكُتْ هَؤُلَاءِ أَعِدُّوا لِيَزِيدَ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ يَزِيدُ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَعْرَابِيُّ قَالَ اللَّهُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ عَلَى وَلَدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ قَالَ سَلَامُهُ مَعِي مِنَ الْكُوفَةِ قَالَ إِنَّهُ يَعْرِضُ عَلَيْكَ الْحَوَائِجَ قَالَ أَمَّا أَوَّلُ حَاجَتِي إِلَيْهِ فَنَزْعُ رُوحِهِ مِنْ بَيْنِ جَنْبَيْهِ وَ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَجْلِسِهِ حَتَّى يَجْلِسَ فِيهِ مَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ وَ أَوْلَى مِنْهُ قَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيُّ فَإِنَّا نَدْخُلُ عَلَيْهِ فَمَا فِيكَ حِيلَةٌ قَالَ لِذَلِكَ قَدِمْتُ فَاسْتَأْذَنَ لَهُ عَلَى أَبِيهِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى مُعَاوِيَةَ وَ نَظَرَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ السَّرِيرِ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ قَالَ وَ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَقُولَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ نَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ فَمَنْ أَمَّرَكَ عَلَيْنَا فَقَالَ نَاوِلْنِي كِتَابَكَ قَالَ إِنِّي لَأَكْرَهُ أَنْ أَطَأَ بِسَاطَكَ قَالَ فَنَاوِلْهُ وَزِيرِي قَالَ خَانَ الْوَزِيرُ وَ ظَلَمَ الْأَمِيرُ قَالَ فَنَاوِلْهُ غُلَامِي قَالَ غُلَامُ سَوْءٍ اشْتَرَاهُ مَوْلَاهُ مِنْ غَيْرِ حِلٍّ وَ اسْتَخْدَمَهُ فِي غَيْرِ طَاعَهِ اللَّهِ قَالَ فَمَا الْحِيلَةُ يَا أَعْرَابِيُّ قَالَ مَا يَحْتَالُ مُؤْمِنٌ مِثْلِي لِمُنَافِقٍ مِثْلِكَ قُمْ صَاغِراً فَخُذْهُ فَقَامَ مُعَاوِيَهُ صَاغِراً فَتَنَاوَلَ مِنْهُ ثُمَّ فَضَّهُ وَ قَرَأَهُ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ كَيْفَ خَلَّفْتَ عَلِيّاً قَالَ خَلَّفْتُهُ وَ اللَّهِ جَلْداً حَرِباً ضَابِطاً كَرِيماً شُجَاعاً جَوَاداً لَمْ يَلْقَ جَيْشاً إِلَّا هَزَمَهُ وَ لَا قَرْناً إِلَّا أَرْدَاهُ وَ لَا قَصْراً إِلَّا هَدَمَهُ قَالَ فَكَيْفَ خَلَّفْتَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَالَ خَلَّفْتُهُمَا صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا صَحِيحَيْنِ فَصِيحَيْنِ كَرِيمَيْنِ شُجَاعَيْنِ جَوَادَيْنِ شَابَّيْنِ طَرِيَّيْنِ يَصْلُحَانِ لِلدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ قَالَ فَكَيْفَ خَلَّفْتَ أَصْحَابَ عَلِيٍّ قَالَ خَلَّفْتُهُمْ وَ عَلِيٌّ بَيْنَهُمْ كَالْبَدْرِ وَ هُمْ كَالنُّجُومِ إِنْ أَمَرَهُمُ ابْتَدَرُوا وَ إِنْ نَهَاهُمُ ارْتَدَعُوا فَقَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيُّ مَا أَظُنُّ بِبَابِ عَلِيٍّ أَحَداً أَعْلَمَ مِنْكَ قَالَ وَيْلَكَ اسْتَغْفِرْ رَبَّكَ وَ صُمْ سَنَةً كَفَّارَةً لِمَا قُلْتَ كَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ الْفُصَحَاءَ الْأُدَبَاءَ النُّطَقَاءَ وَ وَقَعْتَ فِي بَحْرِ عُلُومِهِمْ غَرِقْتَ يَا شَقِيُّ قَالَ الْوَيْلُ لِأُمِّكَ قَالَ بَلْ طُوبَى لَهَا وَلَدَتْ مُؤْمِناً يَغْمِزُ مُنَافِقاً مِثْلَكَ قَالَ لَهُ يَا أَعْرَابِيُّ هَلْ لَكَ فِي جَائِزَةٍ قَالَ أَرَى اسْتِنْقَاصَ رُوحِكَ فَكَيْفَ لَا أَرَى اسْتِنْقَاصَ مَالِكَ فَأَمَرَ لَهُ بِمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَقَالَ أَزِيدُكَ يَا أَعْرَابِيُّ قَالَ أَسْدِ يَداً سُدْ أَبَداً فَأَمَرَ لَهُ

بِمِائَهِ أَلْفٍ أُخْرَی فَقَالَ ثَلِّثْهَا فَإِنَّ اللَّهَ فَرْدٌ ثُمَّ ثَلَّثَهَا فَقَالَ الْآنَ مَا تَقُولُ قَالَ أَحْمَدُ اللَّهَ وَ أَذُمُّکَ قَالَ وَ لِمَ وَیْلَکَ قَالَ لِأَنَّهُ لَمْ یَکُنْ لَکَ وَ لَا لِأَبِیکَ مِیرَاثاً إِنَّمَا هُوَ مِنْ بَیْتِ مَالِ الْمُسْلِمِینَ أَعْطَیْتَنِیهِ ثُمَّ أَقْبَلَ مُعَاوِیَهُ عَلَی کَاتِبِهِ فَقَالَ اکْتُبْ لِلْأَعْرَابِیِّ جَوَاباً فَلَا طَاقَهَ لَنَا بِهِ فَکَتَبَ أَمَّا بَعْدُ یَا عَلِیُّ فَلَأُوَجِّهَنَّ إِلَیْکَ بِأَرْبَعِینَ حِمْلًا مِنْ خَرْدَلٍ مَعَ کُلِّ خَرْدَلَهٍ أَلْفُ مُقَاتِلٍ یَشْرَبُونَ الدِّجْلَهَ وَ یَسْقُونَ الْفُرَاتَ فَلَمَّا نَظَرَ الطِّرِمَّاحُ إِلَی مَا کَتَبَ بِهِ الْکَاتِبُ أَقْبَلَ عَلَی مُعَاوِیَهَ فَقَالَ سَوْأَهً لَکَ یَا مُعَاوِیَهُ فَلَا أَدْرِی أَیُّکُمَا أَقَلُّ حَیَاءً أَنْتَ أَمْ کَاتِبُکَ وَیْلَکَ لَوْ جَمَعَتِ الْجِنُّ وَ الْإِنْسُ وَ أَهْلُ الزَّبُورِ وَ الْفُرْقَانِ کَانُوا لَا یَقُولُونَ بِمَا قُلْتَ قَالَ مَا کَتَبَهُ عَنْ أَمْرِی قَالَ إِنْ لَمْ یَکُنْ کَتَبَهُ عَنْ أَمْرِکَ فَقَدِ اسْتَضْعَفَکَ فِی سُلْطَانِکَ وَ إِنْ کَانَ کَتَبَهُ بِأَمْرِکَ فَقَدِ اسْتَحْیَیْتُ لَکَ مِنَ الْکَذِبِ أَ مِنْ أَیِّهِمَا تَعْتَذِرُ وَ مِنْ أَیِّهِمَا تَعْتَبِرُ أَمَا إِنَّ لِعَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ دِیکاً أَشْتَرَ جَیِّداً أَخْضَرَ یَلْتَقِطُ الْخَرْدَلَ بِجَیْشِهِ فَیَجْمَعُهُ فِی حَوْصَلَتِهِ قَالَ وَ مَنْ ذَلِکَ یَا أَعْرَابِیُّ قَالَ ذَلِکَ مَالِکُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ ثُمَّ أَخَذَ الْکِتَابَ وَ الْجَائِزَهَ وَ انْطَلَقَ بِهِ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَأَقْبَلَ مُعَاوِیَهُ عَلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ نَرَی لَوْ وَجَّهْتُکُمْ بِأَجْمَعِکُمْ فِی کُلِّ مَا وَجَّهَ بِهِ صَاحِبُهُ مَا کُنْتُمْ تُؤَدُّونَ عَنِّی عُشْرَ عَشِیرِ مَا أَدَّی هَذَا عَنْ صَاحِبِهِ.

**[ترجمه]اختصاص - . حدیث در کتاب الاختصاص منسوب به شیخ مفید- ص۱۳۸، چاپ دوم، و در چاپ نجف ص ۱۳۲ موجود است. -:

معاویه برای امیرمؤمنان علیه السّلام نوشت:

با نام خداوند بخشایشگر مهربان اما بعد، ای علی تو را با آتشی برنده می زنم که نه باد آن را برمی افروزد و نه آب آن را خاموش می کند، چون به حرکت درآید، واقع می شود و چون واقع شود سوراخ می کند و السلام.

علی علیه السّلام زمانی که نامه او را خواند، دوات و کاغذی طلب کرد، سپس نوشت: اما بعد، ای معاویه دروغ گفته ای، من علی بن ابی طالب علیه السّلام پدر حسن، حسین، قاتل جد تو و عمو، دائی و پدر تو هستم و من کسی هستم که قوم تو را در روز بدر و روز فتح و احد نابود کردم و آن شمشیر در دستم است و بازویم با شجاعت قلبم، آن را حمل می کند، چنانکه نبی صلّی الله علیه و آله با دست وصی پشت آن است. خدا را با هیچ پروردگاری و محمد را با هیچ شمشیر و شمشیر را با جانشینی عوض نمی کنم و سلام برآنکه از هدایت پیروی کرد.

سپس نامه را لوله کرد و طرماح بن عدی طائی که مرد سخنور بلندی بود را صدا کرد و به او گفت: این نامه را بگیر و با آن به سوی معاویه برو و پاسخ او را بگیر. پس طرماح نامه را گرفت و عمامه ای خواست و آن را برروی بالا پوشش پوشید و بر شتر نه‌ساله فربه بلند، بالا رفته در هوا سوار شد و حرکت کرد تا اینکه به شهر دمشق رسید. پس درباره فرماندهان معاویه سؤال کرد. به او گفته شد: کدام یک را می خواهی؟ گفت: جرول جهضم و صلاده و قلاده و سواده و صاعقه، ابوالمنایا، ابو الحتوف، ابو اعور اسلمی، عمرو بن عاص، شمر بن ذی الجوشن، هدی بن محمد بن اشعث کندی را می خواهم. به او گفته شد: آنها کنار باب الخضراء جمع

هستند. پس فرود آمد، شترش را بست و آنها را ترک کرد تا اینکه جمع شدند، پس به سوی آنان سوار شد و زمانی که او را دیدند مسخره کنان به سوی او برخاستند، یکی از آنان گفت: ای بادیه نشین خبری از آسمان داری؟ گفت: آری، جبرئیل در آسمان، ملک الموت در هوا و علی در قفا است. گفت: ای بادیه نشین از کجا آمدی؟ گفت: از نزد تقی نقی به سوی منافق

پست. به او گفت: ای بـادیه نشـین بر زمین نمی آیی تـا با تو مشورت کنیم؟ گفت: به خـدا سوگنـد در مشورت با شـما برکتی نیست و امثال من با امثال شـما مشورت نمی کند. گفتند: ای بادیه نشـین، پس ما خبر تو را برای یزید می نویسـیم و یزید درآن هنگام ولی عهـد بود. پس برای او نوشـتند: اما بعـد، ای یزیـد بادیه نشـینی از نزد علی بن ابی طالب نزد ما آمده است که زبانی دارد که می گوید و ملول نمی شود و زیاد می گوید و خسـته نمی شود والسـلام. یزید زمانی که نامه را خواند، دستور داد که او را بترسانـد و برای او دو صف بر در برپـا شود که در دست هایشـان سـتون هـای آهنی است، زمانی که طرماح در میان آنان قرار گرفت، گفت: اینان که هستند، گویی فرشتگان عذاب مالکی در تنگنای گذرگاه ها در آن مهلکه هاست؟ گفتند: ساکت بـاش اینان برای یزیـد آماده شـده است. طولی نکشـید که یزیـد خارج شـد و چون به او نگاه کرد، گفت: سـلام بر تو ای بادیه نشـین. گفت: سـلام مؤمن مهیمن بر پسـر امیرمؤمنین است. گفت: امیرمؤمنـان به تو سـلام می رسانـد. گفت: سـلام او از کوفه همراه من است، گفت: او حاجت ها را بر تو عرضه می دارد. گفت: اما اولین حاجتم از او جدا کردن روحش از بین دو پهلوی اوست و اینکه از مجلس خویش برخیزد تا کسـی که از او نسـبت به آن محق تر و اولی تر است در آن بنشـیند. به او گفت: ای بادیه نشین، ما بر او وارد می شویم، حیله تو چیست؟ گفت: برای این آمده ام. پس برای ورود بر پدرش از او اجازه خواست.

زمانی که بر معاویه وارد شـد و به او و تخت او نگاه کرد گفت: سـلام بر تو ای پادشاه. گفت: چه چیزی تو را مانع از این شـد که امیرمؤمنان بگویی. گفت: ما مؤمنان هستیم، چه کسی تو را بر ما امیر کرده است؟ گفت: نامه ات را به من بده .

گفت: من اکراه دارم که بر بسـاط تو قـدم گـذارم. گفت: پس به وزیرم بـده. گفت: وزیر خیانت کرد و امیر سـتم کرد. گفت: پس آن را به غلامم بـده. گفت: غلام بدی که صاحبش او را بدون حلال ودن خریده است و در غیر طاعت خدا به کار گرفته است. گفت: چـاره چیست ای بادی نشـین؟ گفت: مؤمنی چون من بر منافقی چون تو نیرنگ نمی زنـد، حقیرانه برخیز و آن را بگیر.

معاویه حقیرانه برخاست و آن را گرفت، سـپس باز کرد و قرائت کرد، پس گفت: ای بادیه نشین، چگونه علی را ترک کردی. گفت: به خدا سوگند او را صـبور جنگاور، ضابط، کریم، شـجاع، بخشـنده ای ترک کردم که با لشکری ربرو نشد، مگر اینکه شکست داد و بـا هماوردی، مگر این که او را قصـد کرد و با قصـری مگر اینکه نابودش کرد. گفت: حسن و حسـین را چگونه ترک کردی؟ گفـت: آن دو علیه السّـلام را صـحیح، فصـیح، کریم، شـجاع، بخشـنده، جـوان، شـاداب، که دنیـا را و آخرت را اصـلاح می کننـد، رهـا کردم. گفت: اصـحاب علی را چگونه ترک کردی؟ گفت: آنها را درحالی رها کردم که علی در میان آنان مانند ماه و آنها چون ستارگان هستند. اگر به آنان امر کند، اقدام می کنند و اگر آنها را نهی کند، خودداری می کنند. به او گفت: ای بـادیه نشـین، بر در علی کسـی را آگـاه تر از تو گمـان نمی کنم. گفت: وای بر تو، از پروردگارت طلب آمرزش کن و یـک سـال را به عنوان کفـاره بر آنچه گفتی، روزه بگیر، اگر فصـیحان ادیب نـاطق را ببینی و در دریـای دانش آنها قرار بگیری، چگونه خواهی بود ای بدبخت. گفت: وای بر مادرت. گفت: خوشا به حال او، مؤمنی زاده است که منافقی چون تو را بی اعتبار می کند. به او گفت: ای بادیه نشین آیا عطائی می‌خواهی. گفت: کم شدن روحت را می بینم، پس چگونه کم شدن مالت را نبینم. پس به بخشـیدن صدهزار درهم امر کرد. گفت: ای بادیه نشین، بیشتر بر تو عطا می کنم، گفت: نعمتی ببخش تا همیشه سـرور قومی باشـی. پس به صدهزار دیگر دسـتور داد. پس گفت: آن را سه برابر کن که خداوند فرد است، پس آن را سه برابر کردنـد. گفت: الآـن چه می گـویی؟ گفت: خـدا را حمـد می گـویم و تو را مـذمت می کنم. گفت: وای بر تو، چرا؟

گفت: زیرا این میراث تو و پدرت نبوده است، بلکه از بیت المال مسلمانان به من بخشیدی. سپس معاویه به کاتبش روی کرد و گفت: برای بادیه نشین جوابی بنویس که ما قدرتی بر آن نداریم، پس نوشت: اما بعد، ای علی چهل بار از خردل به سویت می فرستم که با هر خردلی، هزار جنگاور است که دجله را می نوشند و فرات را سیراب می کنند.

طرماح زمانی که به نوشته کاتب نگاه کرد، به سوی معاویه رو کرد و گفت: بد است برای تو ای معاویه، نمی دانم کدام یک از شما کم شرتر هستید، تو یا کاتب؟ وای بر تو، اگر جن و انس، اهل زبور و فرقان را جمع می کردی، آنچه که تو می گویی را نمی گفتند. گفت: از امر من ننوشته است. گفته: اگر از روی امر تو ننوشته است، پس در قدرتت تو را ضعیف کرده است و اگر به امر تو نوشته است، پس از کذب برای تو شرم دارم. از کدام یک عذرخواهی می کنی و کدام‌یک را معتبر می دانی؟ آگاه باش که علی علیه السّلام خروس اشتر خوب سبزی دارد که با لشکرش خردل بر می چیند و در چینه‌دانش جمع می کند. گفت: او کیست ای بادیه نشین. گفت: او مالک بن حارث اشتر است.

سپس نامه و بخشش را گرفت و با آن به سوی علی بن ابی طالب علیه السّلام رفت و معاویه به یارانش روی کرد و گفت: می بینم اگر همه شما را در تمامی آنچه که صاحب او فرستاده بود، می فرستادم، یک صدم از آنچه که او درباره صاحبش ادا کرد را درباره من ادا نمی کردید.

**[ترجمه]

بیان

الطرماح بكسر الطاء و الراء و تشديد الميم و قال الجوهرى فاه بالكلام على زنه قال و تفوه لفظ به و المفوه المنطيق و قال بزل البعير فطرنا به أى انشق فهو بازل ذكرا كان أو أنثى و ذلك فى السنه التاسعه و ربما بزل فى السنه الثامنه و قال يقال جمل فتيق إذا انفتق سمنا و فى بعض النسخ بالنون قال الجوهرى الفنيق الفحل المكرم و قال الجرول الحجاره.

و الجهضم الضخم الهامه المستدير الوجه و الأسد و الصلد و الصلب الأملس و يحتمل أن تكون تلك أسامى خدمه و أن يكون قال ذلك نبزا و استهزاء و السماط بالكسر الصف من الناس و النخل و الجلد الصلابه و الجلاده تقول منه

جلد الرجل بالضم فهو جلد ذكره الجوهری و قال حرب الرجل بالكسر اشتد غضبه و رجل حرب و أسد حرب أسد يدا سد أبدا أی أعط نعمه تكون أبدا سيدا للقوم و الأجيد الحسن العنق أو طويله و الأعسر هو الذی يعمل باليد اليسری و يقال إنه أشد شی ء رميا.

**[ترجمه]طرماح با كسره طاء، راء و تشديد ميم است. و جوهری گويد: فاه بالكلام بر وزن قال و تفوه، يعنی بيان كرد. و المفوه يعنی سخن‌آور. و گويد: بذل البعير، يعنی دندانش شكافته شد. پس او بازل است، چه نر باشد چه ماده، و اين در سال نهم است و شايد در سال هشتم باشد. و گويد: جمل فتيق گفته می شود. زمانی كه فربه شود. و در بعضی نسخه ها با نون است و جوهری گويد: فنيق: اصيل و نژاده، و گويد: الجرول يعنی سنگ و الجهضم، يعنی دارای سر بزرگ و چهره گرد. و الأسد، الصلد و الصلب، يعنی نرم. و محتمل است كه اين اسم ها نام خدم او باشد و آن را برای توهين و تمسخر گفته باشد. و سماط با كسره صفی از مردم و نخل است و الجلد: صلابت و استواری، از آن جلد الرجل با ضمه می گويی و او جلد است. اين را جوهری ذكر كرده است و گويد: حرب الرجل با كسره، يعنی خشمش شدت يافت. و رجل حرب و اسد حرب، أسد يداً سد ابداً، يعنی نعمتی ببخش تا هميشه سرور قومی باشی و الاجيد يعنی نيک گردن يا صاحب گردن بلند. الاعسر، كسی است كه با دست چپ كار می كند و گفته می شود: إنه أشد شئ رمياً.

**[ترجمه]

«۵۵۰»

أَقُولُ وَجَدْتُ الرِّوَايَةَ بِخَطِّ بَعْضِ الْأَفَاضِلِ بِاخْتِلَافٍ مَا فَأَحْبَبْتُ إِيرَادَهَا عَلَی هَذَا الْوَجْهِ أَيْضاً قَالَ قَالَ الشَّيْخُ الْأَدِيبُ أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْبُسْتِيُّ بِالْأَسَانِيدِ الصِّحَاحِ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام لَمَّا رَجَعَ مِنْ وَقْعَهِ الْجَمَلِ كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَهُ بْنُ أَبِی سُفْيَانَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ ابْنِ عَبْدِ اللَّهِ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِی سُفْيَانَ إِلَی عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدِ اتَّبَعْتَ مَا يَضُرُّكَ وَ تَرَكْتَ مَا يَنْفَعُكَ وَ خَالَفْتَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّهَ رَسُولِهِ صلی الله عليه و آله وَ قَدِ انْتَهَی إِلَيَّ مَا فَعَلْتَ بِحَوَارِيِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله عليه و آله طَلْحَهَ وَ الزُّبَيْرِ وَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَهَ فَوَ اللَّهِ لَأَرْمِيَنَّكَ بِشِهَابٍ لَا تُطْفِيهِ الْمِيَاهُ وَ لَا تُزَعْزِعُهُ الرِّيَاحُ إِذَا وَقَعَ وَقَبَ وَ إِذَا وَقَبَ ثَقَبَ وَ إِذَا ثَقَبَ نَقَبَ وَ إِذَا نَقَبَ الْتَهَبَ فَلَا تَغُرَّنَّكَ الْجُيُوشُ وَ اسْتَعِدَّ لِلْحَرْبِ فَإِنِّی مُلَاقِيكَ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَكَ بِهَا وَ السَّلَامُ فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ إِلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَكَّهُ وَ قَرَأَهُ وَ دَعَا بِدَوَاهٍ وَ قِرْطَاسٍ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ ابْنِ عَبْدِهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ أَخِی رَسُولِ اللَّهِ وَ ابْنِ عَمِّهِ وَ وَصِيِّهِ وَ مُغَسِّلِهِ وَ مُكَفِّنِهِ وَ قَاضِی دَيْنِهِ وَ زَوْجِ ابْنَتِهِ الْبَتُولِ وَ أَبِی سِبْطَيْهِ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ إِلَی مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِی سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أَفْنَيْتُ قَوْمَكَ يَوْمَ بَدْرٍ وَ قَتَلْتُ عَمَّكَ وَ خَالَكَ وَ جَدَّكَ وَ السَّيْفُ الَّذِی قَتَلْتُهُمْ بِهِ مَعِی يَحْمِلُهُ سَاعِدِی بِثَبَاتٍ مِنْ صَدْرِی وَ قُوَّهٍ مِنْ بَدَنِی وَ نُصْرَهٍ مِنْ رَبِّی كَمَا جَعَلَهُ النَّبِيُّ صلی الله عليه و آله فِی كَفِّی فَوَ اللَّهِ مَا اخْتَرْتُ عَلَی اللَّهِ رَبّاً وَ لَا عَلَی الْإِسْلَامِ دِيناً وَ لَا عَلَی مُحَمَّدٍ نَبِيّاً وَ لَا عَلَی السَّيْفِ بَدَلًا فَبَالِغْ مِنْ رَأْيِكَ فَاجْتَهِدْ وَ لَا تَقْصُرْ فَقَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْكَ الشَّيْطَانُ وَ اسْتَفَزَّكَ الْجَهْلُ وَ الطُّغْيَانُ

وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ وَ السَّلَامُ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى وَ خَشِيَ عَوَاقِبَ الرَّدَى ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ وَ خَتَمَهُ وَ دَعَا رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ الطِّرِمَّاحُ بْنُ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ الطَّائِيُّ وَ كَانَ رَجُلًا جَسِيماً طَوِيلًا أَدِيباً لَبِيباً فَصِيحاً لَسِناً مُتَكَلِّماً لَا يَكِلُّ لِسَانُهُ وَ لَا يَعْيَا عَنِ الْجَوَابِ فَعَمَّمَهُ بِعِمَامَتِهِ وَ دَعَا لَهُ بِجَمَلٍ بَازِلٍ وَثِيقٍ فَائِقٍ أَحْمَرَ فَسَوَّى رَاحِلَتَهُ وَ وَجَّهَهُ إِلَى دِمَشْقَ فَقَالَ لَهُ يَا طِرِمَّاحُ انْطَلِقْ بِكِتَابِي هَذَا إِلَى مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ وَ خُذِ الْجَوَابَ فَأَخَذَ الطِّرِمَّاحُ الْكِتَابَ وَ كَوَّرَ بِعِمَامَتِهِ وَ رَكِبَ مَطِيَّتَهُ وَ انْطَلَقَ حَتَّى دَخَلَ دِمَشْقَ فَسَأَلَ عَنْ دَارِ الْإِمَارَهِ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْبَابِ قَالَ لَهُ الْحُجَّابُ مَنْ بُغْيَتُكَ قَالَ أُرِيدُ أَصْحَابَ الْأَمِيرِ أَوَّلًا ثُمَّ الْأَمِيرَ ثَانِياً فَقَالُوا لَهُ مَنْ تُرِيدُ مِنْهُمْ قَالَ أُرِيدُ جَعْشَماً وَ جَرْوَلًا وَ مُجَاشِعاً وَ بَاقِعاً وَ كَانَ أَرَادَ أَبَا الْأَعْوَرِ السُّلَمِيَّ وَ أَبَا هُرَيْرَهَ الدَّوْسِيَّ وَ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ فَقَالُوا هُمْ بِبَابِ الْخَضْرَاءِ يَتَنَزَّهُونَ فِي بُسْتَانٍ فَانْطَلَقَ وَ سَارَ حَتَّى أَشْرَفَ عَلَى ذَلِكَ الْمَوْضِعِ فَإِذَا قَوْمٌ بِبَابِهِ فَقَالُوا جَاءَنَا أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ دُوَيْنٌ إِلَى السَّمَاءِ تَعَالَوْا نَسْتَهْزِئْ بِهِ فَلَمَّا وَقَفَ عَلَيْهِمْ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ هَلْ عِنْدَكَ مِنَ السَّمَاءِ خَبَرٌ فَقَالَ بَلَى اللَّهُ تَعَالَى فِي السَّمَاءِ وَ مَلَكُ الْمَوْتِ فِي الْهَوَاءِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فِي الْقَفَاءِ فَاسْتَعِدُّوا لِمَا يَنْزِلُ عَلَيْكُمْ مِنَ الْبَلَاءِ يَا أَهْلَ الشَّقَاوَهِ وَ الشَّقَاءِ قَالُوا مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ قَالَ مِنْ عِنْدِ حُرٍّ تَقِيٍّ نَقِيٍّ زَكِيٍّ مُؤْمِنٍ رَضِيٍّ مَرْضِيٍّ فَقَالُوا وَ أَيَّ شَيْ ءٍ تُرِيدُ فَقَالَ أُرِيدُ هَذَا الدَّعِيَّ الرَّدِيَّ الْمُنَافِقَ الْمُرْدِيَ الَّذِي تَزْعُمُونَ أَنَّهُ أَمِيرُكُمْ فَعَلِمُوا أَنَّهُ رَسُولُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام إِلَى مُعَاوِيَهَ فَقَالُوا هُوَ فِي هَذَا الْوَقْتِ مَشْغُولٌ قَالَ بِمَا ذَا بِوَعْدٍ أَوْ وَعِيدٍ قَالُوا لَا وَ لَكِنَّهُ يُشَاوِرُ أَصْحَابَهُ فِيمَا يُلْقِيهِ غَداً قَالَ فَسُحْقاً لَهُ وَ بُعْداً فَكَتَبُوا إِلَى مُعَاوِيَهَ بِخَبَرِهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَرَدَ مِنْ عِنْدِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ فَصِيحٌ لَسِنٌ طَلِقٌ ذَلِقٌ يَتَكَلَّمُ فَلَا يَكِلُّ وَ يُطِيلُ فَلَا يَمَلُّ فَأَعِدَّ لِكَلَامِهِ جَوَاباً بَالِغاً وَ لَا تَكُنْ عَنْهُ غَافِلًا وَ لَا سَاهِياً وَ السَّلَامُ

فَلَمَّا عَلِمَ الطِّرِمَّاحُ بِذَلِكَ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ وَ نَزَلَ عَنْهَا وَ عَقَلَهَا وَ جَلَسَ مَعَ الْقَوْمِ الَّذِينَ يَتَحَدَّثُونَ فَلَمَّا بَلَغَ الْخَبَرُ إِلَى مُعَاوِيَهَ أَمَرَ ابْنَهُ يَزِيدَ أَنْ يَخْرُجَ وَ يَضْرِبَ الْمَصَافَّ عَلَى بَابِ دَارِهِ فَخَرَجَ يَزِيدُ وَ كَانَ عَلَى وَجْهِهِ أَثَرُ ضَرْبَهٍ فَإِذَا تَكَلَّمَ كَانَ جَهِيرَ الصَّوْتِ فَأَمَرَ بِضَرْبِ الْمَصَافِّ فَفَعَلُوا ذَلِكَ وَ قَالُوا لِلطِّرِمَّاحِ هَلْ لَكَ أَنْ تَدْخُلَ عَلَى بَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ لِهَذَا جِئْتُ وَ بِهِ أُمِرْتُ فَقَامَ إِلَيْهِ وَ مَشَى فَلَمَّا رَأَى أَصْحَابَ الْمَصَافِّ وَ عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُودٌ فَقَالَ مَنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ كَأَنَّهُمْ زَبَانِيَهُ لِمَالِكٍ عَلَى ضِيقِ الْمَسَالِكِ فَلَمَّا دَنَا مِنْ يَزِيدَ نَظَرَ إِلَيْهِ فَقَالَ مَنْ هَذَا الْمَيْشُومُ بْنُ الْمَيْشُومِ الْوَاسِعُ الْحُلْقُومِ الْمَضْرُوبُ عَلَى الْخُرْطُومِ فَقَالُوا مَهْ يَا أَعْرَابِيُّ ابْنُ الْمَلِكِ يَزِيدُ فَقَالَ وَ مَنْ يَزِيدُ لَا زَادَ اللَّهُ مُرَادَهُ وَ لَا بَلَغَهُ مُرَادَهُ وَ مَنْ أَبُوهُ كَانَا قُدُماً غَائِصَيْنِ فِي بَحْرِ الْجَلَافَهِ وَ الْيَوْمَ اسْتَوَيَا عَلَى سَرِيرِ الْخِلَافَهِ فَسَمِعَ يَزِيدُ ذَلِكَ وَ اسْتَشَاطَ وَ هَمَّ بِقَتْلِهِ غَضَباً ثُمَّ كَرِهَ أَنْ يُحْدِثَ دُونَ إِذْنِ أَبِيهِ فَلَمْ يَقْتُلْهُ خَوْفاً مِنْهُ وَ كَظَمَ غَيْظَهُ وَ خَبَأَ نَارَهُ وَ سَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَقْرَأُ عَلَيْكَ السَّلَامَ فَقَالَ سَلَامُهُ مَعِي مِنَ الْكُوفَهِ فَقَالَ يَزِيدُ سَلْنِي عَمَّا شِئْتَ فَقَدْ أَمَرَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ بِقَضَاءِ حَاجَتِكَ فَقَالَ حَاجَتِي إِلَيْهِ أَنْ يَقُومَ مِنْ مَقَامِهِ حَتَّى يَجْلِسَ مَنْ هُوَ أَوْلَى مِنْهُ بِهَذَا الْأَمْرِ قَالَ فَمَا ذَا تُرِيدُ آنِفاً قَالَ الدُّخُولَ عَلَيْهِ فَأَمَرَ بِرَفْعِ الْحِجَابِ وَ أَدْخَلَهُ إِلَى مُعَاوِيَهَ وَ صَوَاحِبِهِ فَلَمَّا دَخَلَ الطِّرِمَّاحُ وَ هُوَ مُتَنَعِّلٌ قَالُوا لَهُ اخْلَعْ نَعْلَيْكَ فَالْتَفَتَ يَمِيناً وَ شِمَالًا ثُمَّ قَالَ هَذَا رَبُّ الْوَادِ الْمُقَدَّسِ فَأَخْلَعَ نَعْلَيَّ فَنَظَرَ فَإِذَا هُوَ مُعَاوِيَهُ قَاعِدٌ عَلَى السَّرِيرِ مَعَ قَوَاعِدِهِ وَ خَاصَّتِهِ وَ مُثُلٍ بَيْنَ يَدَيْهِ خَدَمُهُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَلِكُ الْعَاصِي فَقَرُبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَالَ وَيْحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ مَا مَنَعَكَ أَنْ تَدْعُوَهُ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ يَا أَحْمَقُ نَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ فَمَنْ أَمَّرَهُ عَلَيْنَا بِالْخِلَافَهِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ مَا مَعَكَ يَا أَعْرَابِيُّ فَقَالَ كِتَابٌ مَخْتُومٌ مِنْ إِمَامٍ مَعْصُومٍ فَقَالَ نَاوِلْنِيهِ قَالَ أَكْرَهُ أَنْ أَطَأَ بِسَاطَكَ قَالَ نَاوِلْهُ وَزِيرِي هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى

عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَالَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ظَلَمَ الْأَمِيرُ وَ خَانَ الْوَزِيرُ فَقَالَ نَاوِلْهُ وَلَدِي هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ مَا نَرْضَى بِإِبْلِيسَ فَكَيْفَ بِأَوْلَادِهِ فَقَالَ نَاوِلْهُ مَمْلُوكِي هَذَا وَ أَشَارَ إِلَى غُلَامٍ لَهُ قَائِمٍ عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ مَمْلُوكٌ اشْتَرَيْتَهُ مِنْ غَيْرِ حِلٍّ وَ تَسْتَعْمِلُهُ فِي غَيْرِ حَقٍّ قَالَ وَيْحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ فَمَا الْحِيلَةُ وَ كَيْفَ نَأْخُذُ الْكِتَابَ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَ تَأْخُذَهُ بِيَدِكَ عَلَى غَيْرِ كُرْهٍ مِنْكَ فَإِنَّهُ كِتَابُ رَجُلٍ كَرِيمٍ وَ سَيِّدٍ عَلِيمٍ وَ حِبْرٍ حَلِيمٍ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ فَلَمَّا سَمِعَ مِنْهُ مُعَاوِيَهُ وَثَبَ مِنْ مَكَانِهِ وَ أَخَذَ مِنْهُ الْكِتَابَ بِغَضَبٍ وَ فَكَّهُ وَ قَرَأَهُ وَ وَضَعَهُ تَحْتَ رُكْبَتِهِ ثُمَّ قَالَ كَيْفَ خَلَّفْتَ أَبَا الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ قَالَ خَلَّفْتُهُ بِحَمْدِ اللَّهِ كَالْبَدْرِ الطَّالِعِ حَوَالَيْهِ أَصْحَابُهُ كَالنُّجُومِ الثَّوَاقِبِ اللَّوَامِعِ إِذَا أَمَرَهُمْ بِأَمْرٍ ابْتَدَرُوا إِلَيْهِ وَ إِذَا نَهَاهُمْ عَنْ شَيْءٍ لَمْ يَتَجَاسَرُوا عَلَيْهِ وَ هُوَ مِنْ بَأْسِهِ يَا مُعَاوِيَهُ فِي تَجَلُّدٍ بَطَلٍ شُجَاعٍ سَيِّدٍ سَمَيْدَعٍ إِنْ لَقِيَ جَيْشاً هَزَمَهُ وَ أَرْدَاهُ وَ إِنْ لَقِيَ قِرْناً سَلَبَهُ وَ أَفْنَاهُ وَ إِنْ لَقِيَ عَدُوّاً قَتَلَهُ وَ جَزَاهُ قَالَ مُعَاوِيَهُ كَيْفَ خَلَّفْتَ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ قَالَ خَلَّفْتُهُمَا بِحَمْدِ اللَّهِ شَابَّيْنِ نَقِيَّيْنِ تَقِيَّيْنِ زَكِيَّيْنِ عَفِيفَيْنِ صَحِيحَيْنِ سَيِّدَيْنِ طَيِّبَيْنِ فَاضِلَيْنِ عَاقِلَيْنِ عَالِمَيْنِ مُصْلِحَيْنِ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ فَسَكَتَ مُعَاوِيَهُ سَاعَهً فَقَالَ مَا أَفْصَحَكَ يَا أَعْرَابِيُّ قَالَ لَوْ بَلَغْتَ بَابَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام لَوَجَدْتَ الْأُدَبَاءَ الْفُصَحَاءَ الْبُلَغَاءَ الْفُقَهَاءَ النُّجَبَاءَ الْأَتْقِيَاءَ الْأَصْفِيَاءَ وَ لَرَأَيْتَ رِجَالًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ حَتَّى إِذَا اسْتَعَرَتْ نَارُ الْوَغَى قَذَفُوا بِأَنْفُسِهِمْ فِي تِلْكَ الشُّعَلِ لَابِسِينَ الْقُلُوبَ عَلَى مَدَارِعِهِمْ قَائِمِينَ لَيْلَهُمْ صَائِمِينَ نَهَارَهُمْ لَا تَأْخُذُهُمْ فِي اللَّهِ وَ لَا فِي وَلِيِّ اللَّهِ عَلِيٍّ لَوْمَهُ لَائِمٍ فَإِذَا أَنْتَ يَا مُعَاوِيَهُ رَأَيْتَهُمْ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ غَرِقْتَ فِي بَحْرٍ عَمِيقٍ لَا تَنْجُو مِنْ لُجَّتِهِ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَهَ سِرّاً هَذَا رَجُلٌ أَعْرَابِيٌّ بَدَوِيٌّ لَوْ أَرْضَيْتَهُ بِالْمَالِ لَتَكَلَّمَ فِيكَ بِخَيْرٍ

فَقَالَ مُعَاوِيَهُ يَا أَعْرَابِيُّ مَا تَقُولُ فِي الْجَائِزَهِ أَ تَأْخُذُهَا مِنِّي أَمْ لَا قَالَ بَلْ آخُذُهَا فَوَ اللَّهِ أَنَا أُرِيدُ اسْتِقْبَاضَ رُوحِكَ مِنْ جَسَدِكَ فَكَيْفَ بِاسْتِقْبَاضِ مَالِكَ مِنْ خِزَانَتِكَ فَأَمَرَ لَهُ بِعَشَرَهِ آلَافِ دِرْهَمٍ ثُمَّ قَالَ أَ تُحِبُّ أَنْ أَزِيدَكَ قَالَ زِدْ فَإِنَّكَ لَا تُعْطِيهِ مِنْ مَالِ أَبِيكَ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَلِيُّ مَنْ يَزِيدُ قَالَ أَعْطُوهُ عِشْرِينَ أَلْفاً قَالَ الطِّرِمَّاحُ اجْعَلْهَا وَتْراً فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى هُوَ الْوَتْرُ وَ يُحِبُّ الْوَتْرَ قَالَ أَعْطُوهُ ثَلَاثِينَ أَلْفاً فَمَدَّ الطِّرِمَّاحُ بَصَرَهُ إِلَى إِيرَادِهِ فَأَبْطَأَ عَلَيْهِ سَاعَهً فَقَالَ يَا مَلِكُ تَسْتَهْزِئُ بِي عَلَى فِرَاشِكَ فَقَالَ لِمَا ذَا يَا أَعْرَابِيُّ قَالَ إِنَّكَ أَمَرْتَ لِي بِجَائِزَهٍ لَا أَرَاهَا وَ لَا تَرَاهَا فَإِنَّهَا بِمَنْزِلَهِ الرِّيحِ الَّتِي تَهُبُّ مِنْ قُلَلِ الْجِبَالِ فَأُحْضِرَ الْمَالُ وَ وُضِعَ بَيْنَ يَدَيِ الطِّرِمَّاحِ فَلَمَّا قَبَضَ الْمَالَ سَكَتَ وَ لَمْ يَتَكَلَّمْ بِشَيْءٍ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ يَا أَعْرَابِيُّ كَيْفَ تَرَى جَائِزَهَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ هَذَا مَالُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ خِزَانَهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَخَذَهُ عَبْدٌ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِينَ فَالْتَفَتَ مُعَاوِيَهُ إِلَى كَاتِبِهِ وَ قَالَ اكْتُبْ جَوَابَهُ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا عَلَيَّ وَ مَا لِي طَاقَهٌ فَأَخَذَ الْكَاتِبُ الْقِرْطَاسَ فَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ وَ ابْنِ عَبْدِهِ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوَجِّهُ إِلَيْكَ جُنْداً مِنْ جُنُودِ الشَّامِ مُقَدِّمَتُهُ بِالْكُوفَهِ وَ سَاقَتُهُ بِسَاحِلِ الْبَحْرِ وَ لَأَرْمِيَنَّكَ بِأَلْفِ حِمْلٍ مِنْ خَرْدَلٍ تَحْتَ كُلِّ خَرْدَلٍ أَلْفُ مُقَاتِلٍ فَإِنْ أَطْفَأْتَ نَارَ الْفِتْنَهِ وَ سَلَّمْتَ إِلَيْنَا قَتَلَهَ عُثْمَانَ وَ إِلَّا فَلَا تَقُلْ غَالَ ابْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ لَا يَغُرَّنَّكَ شَجَاعَهُ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَ اتِّفَاقُهُمْ فَإِنَّ اتِّفَاقَهُمْ نِفَاقٌ فَمَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الْحِمَارِ النَّاهِقِ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ نَاعِقٍ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا نَظَرَ الطِّرِمَّاحُ إِلَى مَا يَخْرُجُ تَحْتَ قَلَمِهِ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ لَا أَدْرِي أَيُّكُمَا أَكْذَبُ أَنْتَ بِادِّعَائِكَ أَمْ كَاتِبُكَ فِيمَا كَتَبَ لَوِ اجْتَمَعَ أَهْلُ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ لَمْ يَقْدِرُوا بِهِ عَلَى ذَلِكَ فَنَظَرَ مُعَاوِيَهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَقَدْ كَتَبَ مِنْ غَيْرِ أَمْرِي فَقَالَ إِنْ كُنْتَ لَمْ تَأْمُرْهُ فَقَدِ اسْتَضْعَفَكَ وَ إِنْ كُنْتَ أَمَرْتَهُ فَقَدِ اسْتَفْضَحَكَ

أَوْ قَالَ إِنْ كَتَبَ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِهِ فَقَدْ خَانَکَ وَ إِنْ أَمَرْتَهُ بِذَلِکَ فَأَنْتُمَا خَائِنَانِ كَاذِبَانِ فِی الدُّنْيَا وَ الْآخِرَهِ ثُمَّ قَالَ الطِّرِمَّاحُ يَا مُعَاوِيَهُ أَظُنُّکَ تُهَدِّدُ الْبَطَّ بِالشَّطِّ

فَدَعِ الْوَعِيدَ فَمَا وَعِيدُکَ ضَائِرٌ*** أَ طَنِينُ أَجْنِحَهِ الذُّبَابِ يَضِيرُ

وَ اللَّهِ إِنَّ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام لَدِيكاً عَلِيَّ الصَّوْتِ عَظِيمَ الْمِنْقَارِ يَلْتَقِطُ الْجَيْشَ بِخَيْشُومِهِ وَ يَصْرِفُهُ إِلَى قَانِصَتِهِ وَ يَحُطُّهُ إِلَى حَوْصَلَتِهِ فَقَالَ مُعَاوِيَهُ وَ اللَّهِ كَذَلِکَ هُوَ مَالِکُ بْنُ [الْحَارِثِ] الْأَشْتَرُ النَّخَعِيُّ ثُمَّ قَالَ ارْجِعْ بِسَلَامٍ مِنِّی وَ فِی رِوَايَهٍ أُخْرَى خُذِ الْمَالَ وَ الْكِتَابَ وَ انْصَرِفْ فَجَزَاکَ اللَّهُ عَنْ صَاحِبِکَ خَيْراً فَأَخَذَ الطِّرِمَّاحُ الْكِتَابَ وَ حَمَلَ الْمَالَ وَ خَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ وَ رَكِبَ مَطِيَّتَهُ وَ سَارَ ثُمَّ الْتَفَتَ مُعَاوِيَهُ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَوْ أَعْطَيْتُ جَمِيعَ مَا أَمْلِکُ لِرَجُلٍ مِنْكُمْ لَمْ يُؤَدِّ عَنِّی عُشْرَ عَشِيرِ مَا أَدَّى هَذَا الْأَعْرَابِيُّ عَنْ صَاحِبِهِ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لَوْ أَنَّ لَکَ قَرَابَهً كَقَرَابَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام وَ كَانَ مَعَکَ الْحَقُّ كَمَا هُوَ مَعَهُ لَأَدَّيْنَا عَنْکَ أَفْضَلَ مِنْ ذَلِکَ أَضْعَافاً مُضَاعَفَهً فَقَالَ مُعَاوِيَهُ فَضَّ اللَّهُ فَاکَ وَ قَطَعَ شَفَتَيْکَ وَ اللَّهِ لَكَلَامُکَ عَلَيَّ أَشَدُّ مِنْ كَلَامِ الْأَعْرَابِيِّ وَ لَقَدْ ضَاقَتْ عَلَيَّ الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا.

**[ترجمه]می گویم: این روایت را با خط یکی از افاضل با اختلاف یافتم، پس دوست داشتم که بر این وجه نیز ذکر کنم. گوید: شیخ ادیب ابوبکر بن عبدالعزیر بستی با اسناد صحیح می گوید: امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السّلام زمانی که از واقعه جمل بازگشت، معاویه بن ابی سفیان نامه ای برای نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا و پسر بنده خدا، معاویه بن ابوسفیان به علی بن ابوطالب، اما بعد آنچه که به تو آسیب می رساند را پیروی و آنچه که برای تو سودمند است را رها کرده ای و با کتاب خدا و سنت رسول الله صلّی الله علیه و آله مخالفت کرده ای و آنچه که با مریدان رسول الله، طلحه، زبیر و ام مؤمنین عایشه کرده ای، به من رسیده است. به خدا سوگند تو را با آتشی هدف قرار می دهم که نه آب ها خاموشش می کند و نه بادها آن را به حرکت در می آورد، آنگاه که واقع شود، فرود می رود و چون فرود رود، حفره ایجاد می کند و چون حفره ایجاد کند، می شکافد. و چون شکافت، شعله ور می شود و لشکریان تو را مغرور نکنند و برای جنگ آماده باش که من با سربازانی با تو روبرو می شوم که تو بر آن جرأتی نداری و السلام.

زمانی که نامه به امیرمؤمنان علیه السّلام رسید، آن را گشود، قرائت کرد و دوات و کاغذی طلب کرد و برای او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا و پسر بنده خدا علی بن ابی طالب، برادر رسول الله، پسرعمو، وصی، غسل دهنده، کفن کننده، قاضی دین او، همسر دختر او بتول، و پدر دو نوه او، حسن و حسین، به معاویه بن ابی سفیان.

اما بعد، من در روز بدر خویشانت را هلاک کردم و عمو، دایی و جدت را به قتل رساندم و شمشیری که با آن آنها را کشتم، با من است، بازویم با ثباتی از دلم، قدرتی از بدنم و یاری از پروردگارم، آن را حمل می کند، آنگونه که نبی صلّی الله علیه و آله در دستم قرار داد. به خدا سوگند هیچ خدایی را بر خدا، هیچ دینی را بر اسلام و هیچ نبی را بر محمد و هیچ جایگزینی را بر شمشیر ترجیح نداده ام، در اندیشه ات، نهایت کوشش خود را به کار ببند، تلاش کن و کوتاهی نکن که شیطان بر تو چیره شده و جهل و سرکشی تو را برانگیخته است و خواهی دانست، کسانی که ظلم کردند خواهی دانست به کدام بازگشتگاه برخواهند گشت، و سلام بر کسی که از هدایت پیروی کرد و از عواقب هلاکت بیم یافت.

سپس نامه را لوله کرد و بر آن مهر زد و یکی از اصحابش که طرماح بن عدی بن حاتم طائی خوانده می شود و مردی تنومند بلند و ادیبی خردمند فصحیح زبان آور سخنگو بود که زبانش خسته نمی شد و از جواب عاجز نمی ماند، را صدا کرد و عمامه خود را بر او بست و شتر دندان‌شکافته مطمئن فربه سرخ برایش طلب کرد و پالانش را بست و درحالی که رویش به سوی دمشق بود، گفت: طرماح با این نامه به سوی معاویه بن ابوسفیان برو جواب را بگیر.

پس طرماح نامه را گرفت عمامه اش را بست و سوار مرکبش شد و رفت تا اینکه وارد دمشق شد، پس از مرکز امارت سؤال کرد و چون به دروازه رسید. دربان گفت: چه کسی را می خواهی؟ گفت: اول اصحاب امیر را می خواهم، سپس امیر را. به او گفتند: کدام یک از آنان را می خواهی؟ گفت:جعشم، جرول، مجاشع و باقع را می خواهم ــ و ابو اعور سلمی، ابوهریره دوسی، عمرو بن عاص و مروان بن حکم را می خواست ــ پس گفتند: آن‌ها بر در خضراء در باغ تفریح می کنند.

پس رفت و حرکت تا به آن محل نزدیک شد، پس با جمعی که بر در آن بودند، روبرو شد. گفتند: بادیه نشین رسیده به آسمان نزدمان آمده، بیایید او را به تمسخر بگیریم. پس چون وی بر آنان ایستاد، گفت: ای بادیه نشین، آیا از آسمان خبر داری؟ گفت: بله، خداوند متعال در آسمان، ملک الموت در هوا، امیرمؤمنان علی بن ابی طالب در قفاء است. پس ای اهل شقاوت، و سه روزی برای بلایی که بر شما می رسد، آماده شوید. گفتند: از کجا آمدی؟ گفت: از نزد آزاده تقی نقی زکی مؤمن راضی پسندیده. گفتند: و چه می خواهی؟ گفت: این حرامزاده پست منافق هلاک کننده را می خواهم که گمان می کنید امیرتان است، پس دریافتند که او فرستاده امیرمؤمنان علیه السّلام به سوی معاویه است، گفتند: در این وقت او مشغول است .

گفت: به چه؟ به وعده یا تهدید؟ گفتند: نه، بلکه به یارانش درباره آنچه که فردا با آن روبرو می شود مشورت می کند. گفت: پس نابود و دور باد.

خبر او را برای معاویه نوشتند: اما بعد، مرد اعرابی بادیه نشین فصیح زبان آور گشاده زبان سخنوری، از نزد علی بن ابی طالب آمده است که صحبت می کند و خسته نمی شود، طولانی می سازد و ملول نمی شود، پس برای کلام او جواب بلیغی آماده کن و از او غافل و بی توجه نباش والسلام. زمانی که طرماح از آن آگاه شد، مرکبش را نشاند و از آن پایین آمد و آن را بست و همراه جمعی که صحبت می کردند، نشست.

چون خبر به معاویه رسید، به پسرش یزید دستور داد که خارج شود و صف ها را بر در سرایش تشکیل دهید. پس یزید خارج شد، درحالی که بر چهره اش اثر ضربت بود و با صدای بلند صحبت می کرد و به تشکیل صفوف دستور داد. پس چنین کردند و به طرماح گفتند: آیا می خواهی بر دروازه امیرمؤنان وارد شوی، گفت: برای این آمدم و به آن امر شدم. پس به سوی او برخاست و رفت و زمانی که اصحاب صفوف را در لباس هایی سیاه دید، گفت: این گروه که هستند؟ گویی فرشتگان عذاب مالکی بر تنگراه هستند و چون به یزید نزدیک شد، به او نگاه کرد و گفت: کیست این خالکوبی شده پسر خالکوبی شده با حلقوم گشاده و مضروب بر خرطوم. گفتند: خاموش ای اعرابی، او پسر پادشاه، یزید است. گفت: یزید کیست؟ خداوند نه بر توشه او افزاید نه او را به هدفش برساند و پدرش کیست؟ در گذشته در دریای گستاخی غرق بودند و امروز بر تخت خلافت استقرار یافتند و یزید این سخن را شنید و برافروخت و از روی خشم تصمیم به قتل او گرفت، اما اکراه

داشت که بـدون اذن پدر انجام دهد. پس از ترس پدر او را به قتل نرساند و خشـمش را فرو خورد و آتش آن را خاموش کرد و بر او سـلام کرد و گفت: ای اعرابی، امیرمؤمنان بر تو سـلام می رسانـد. گفت: سـلام او از کوفه همراه من است. یزید گفت: هرچه خواسـتی از من درخواست کن که امیرمؤنـان به برآورده کردن حـاجتت دسـتور داده است. گفت: حـاجت من از او این است که از مقـام خـویش برخیزد تـا کسـی که از او به این امر لایـق تر است بنشـیند. گفت: هم اکنـون چه می خواهی؟ گفت: ورود بر او را. پس برکنار رفتن پرده دستور داد و او را نزد معاویه و زنان همنشین وی برد .

چون طرمـاح بـا کفش وارد شـد، به او گفتنـد: کفش هـایت را بکن. به چپ و راست نگـاه کرد و گفت: این پروردگار وادی مقدس است که کفش هایم را در آورم پس نگاه کرد و معاویه را دید که به همراه یاران و خواص خود بر تخت نشسـته اسـت و خدمتکارانش در مقابل او هسـتند. گفت: سـلام بر تو ای فرمانروای عصیانگر، پس عمرو بن عاص به او نزدیک شد و گفت: وای بر تو ای بدوی، چه چیزی تو را مانع از این شد که با عنوان امیرمؤمنان بخوانی؟ بدوی گفت: مادرت به عزایت بنشیند ای احمق، ما مؤمنان هستم، چه کسی او را به خلافت بر ما امر کرده است.

معـاویه گفت: چه با خود داری ای بـدوی؟ گفت: نامه ای ممهور از امامی معصوم. گفت: آن را به من بـده، گفت: اکراه دارم که بر بسـاطت پـا نهم. گفت: به این وزیرم بـده و به عمرو بن عـاص اشـاره کرد. گفت: هیهـات هیهـات، امیر ظلم کرد و وزیر خیانت کرد. گفت: به این پسـرم بده و به یزید اشاره کرد. گفت: به خود ابلیس راضی نمی شویم، چگونه به فرزندان او راضی شویم؟ گفت: به این غلامم بده و به غلامی که بالای سر او ایستاده بود، اشاره کرد. بدوی گفت: غلامی که به حرام خریده ای و در غیرحـق به کـار گمـاردی! گفت: وای بر تـو ای بـدوی، پس چـاره چیست، چگونه نـامه را بگیرم؟ بـدوی گفت: اینکه از مکان خویش برخیزی و بـدون اکراه آن را با دسـتت بگیری که آن نامه مردی اصـیل، سـروری دانا، مجتهدی بردبار، رؤوف و مهربان بر مسلمانان است.

معاویه چون این را از او شنید، از جای خویش جهید و با خشم نامه را از او گرفت و آن را باز کرد و خواند و زیر زانویش قرار داد و گفت: ابوالحسن و حسین را چگونه ترک کردی؟ گفت: به حمد خدا، او را چون بدری تابان که یارانش چون ستارگان نافـذ درخشان، اطراف او هسـتند که چون آنان را امری دهـد، به سوی آن می شـتابند و چون آنها را از چیزی نهی کنـد بر آن جسـارت نمی کننـد ترک کردم. ای معاویه این از قـدرت اوست، در دلاوری، قهرمانی شـجاع و سـروری شـریف است، اگر با لشکری روبرو شود، شکست می دهد و هلاک می کند و اگر با هماوردی روبرو شود، او را می گیرد و نابود می کند و اگر با دشمنی روبرو شود، می کشد و مجازاتش می کند .

معاویه گفت: حسن و حسـین را چگونه ترک کردی؟ گفت: به حمد خدا، آن دو را جوان، نقی، باتقوا، پاک، عفیف، صحیح، سرور، مطهر، فاضل، عاقل عالم اصلاحگر در دنیا و آخرت رها کردم.

معاویه لحظه ای ساکت شد و گفت: چه فصـیح هستی ای بدوی! گفت: اگر به در امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب برسـی، ادبای فصـیح بلیغ فقیه نجیب متقی برگزیـده را می یابی و مردانی را می بینی که در اثر سـجده نشانه هایشان در چهره است، ، طوری که چون آتش جنگ برافروخته شود، خود را در آن شـعله ها می اندازنـد، درحالی که قلب هایی بر روی زره های خود بر تن کرده، شب را قائم، روز را روزه دار بوده انـد و در راه خـدا و ولی خـدا، علی، نکوهش هیچ نکوهش گری به آنان نمی رسد،

پس ای معاویه تو آنها را بر این حال دیدی، در دریای عمیقی غرق شده ای که از امواج آن نجات نمی یابی.

عمرو بن عاص پنهانی به معاویه گفت: او مردی بدوی بادی نشین است، اگر او را به مال راضی کنی تا درباره تو صحبت کند، نیکٔ است. معاویه گفت: ای بدوی، درباره بخشش چه می گویی؟ آیا از من می گیری یا خیر؟ گفت: بله، آن را می گیرم. به خدا سوگند من می خواهم روحت را از جسمت بگیرم، پس درباره گرفتن مالت از خزائنت چگونه هستم. پس امر کرد ده هزار درهم به او عطا کنند. سپس گفت: آیا دوست داری بیشتر کنم؟ گفت: بیافزا که تو از مال پدرت نمی بخشی و خداوند دوست دار کسی است که بیافزاید. گفت: بیست هزار درهم به او بدهید. طرماح گفت: آن را فرد قرار بده که خداوند متعال فرد است و فرد را دوست دارد. گفنت: سی هزار درهم به او ببخشید، پس طرماح منتظر آوردن آن بود و چون ساعتی بر او کندی کرد، گفت: ای فرمانروا، مرا در بساط خود به تمسخر می گیری؟ گفت: چرا ای اعرابی؟ گفت: تو به بخششی بر من امر کردی نه من آن را، می بینم نه تو، گویی بسان بادی است که از قله کوه ها می وزد! پس مال حاضر شد و در مقابل طرماح قرار گرفت و زمانی که آن را گرفت، ساکت شد و چیزی نگفت .

عمرو بن عاص گفت: ای اعرابی، بخشش امیرمؤمنین را چگونه می بینی؟ اعرابی گفت: این مال مسلمانان از خزانه پروردگار جهانیان است که بنده ای از بندگان صالح خدا آن را گرفته است.

معاویه به کاتبش روی کرد و گفت: جوابش را بنویس، به خدا سوگند دنیا بر من ستم کرده است و توانی ندارم، پس کاتب کاغذ را گرفت و نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا و پسر بنده او معاویه بن ابوسفیان به علی بن ابوطالب، اما بعد، من لشکری از لشکریان شام به سویت گسیل می دارم که جلودار آن در کوفه و ساقه آن در ساحل دریا است و به وسیله هزار بار از خردل که زیر هر خردل هزار جنگاور است بر تو ضربت می زنم. پس اگر آتش فتنه را خاموش کردی و قاتلان عثمان را به من تحویل دادی، سالم می مانی و در غیر این صورت نگو پسر ابوسفیان غافلگیر کرد و شجاعت عراقیان و اتحاد آنها، تو را فریب ندهد که اتحاد آن نفاق است و مثل آنان، مثل الاغ عرعرکننده است که با هر جنبنده ای منحرف می شوند. والسلام.

چون طرماح به آنچه که از زیر قلم او خارج می شد نگاه کرد، گفت: منزه است خدا، نمی دانم کدام یکٔ از شما کاذب تر است، تو با ادعایت یا کاتب در آنچه که نوشت! اگر اهل شرق و غرب از جن و انس جمع شوند، بر آن قادر نیستند. پس معاویه نگاه کرد و گفت: به خدا سوگند، بدون دستور من نوشته است. پس گفت: اگر به او دستور نداده ای، پس تو را ضعیف کرده است و اگر به او امر کرده ای تو را رسوا کرده است.

یا گفت: اگر از القای خود نوشته است، به تو خیانت کرده است و اگر تو او را به آن دست داده ای، پس شما در دنیا و آخرت خائن کاذب هستید. سپس طرماح گفت: ای معاویه گمان می کنم مرغابی را با شط تهدید می کنی.

فدع الوعید فما وعیدکٔ ضائر أطنین أجنحه الذباب یضیر

تهدید را رها کن که تهدیدت آسیبی نمی‌رساند، آیا صدای بال مگس ضرری می‌رساند .

به خدا سوگند برای امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام، خروسی با صدای بلند و منقار بزرگ است که با نوکش لشکر را برمی چیند و به سوی سنگدانش می فرستد و به سمت چینه دانش پایین می فرستد. پس معاویه گفت: به خدا سوگند فقط مالک اشتر نخعی چنین است، سپس گفت: با سلاحی از جانب من بازگرد.

و در روایت دیگر: مال و نامه را برگیر و برگرد که خداوند درباره رفیقت، جزای خیر به تو دهد. پس طرماح نامه را گرفت و مال را بلند کرد و از حضور او خارج شد، سوار مرکبش شد و حرکت کرد.

سپس معاویه به یارانش نگاه کرد و گفت: اگر همه آنچه که دارم را به مردی از شما ببخشم، یک صدم از آنچه که این اعرابی درباره رفیقش ادا کرد را درباره من ادا نمی کنید.

پس عمرو بن عاص گفت: اگر تو قرابتی بسان قرابت علی بن ابی طالب علیه السّلام داشتی و حق، چنانکه همراه اوست، همراه تو بود، آنچه که به مراتب بهتر از آن است را درباره تو ادا می کردیم. پس معاویه گفت: زبانت را خاموش کن و لبانت را فرو ببند، به خدا سوگند سخن تو از سخن این بدوی بر من شدیدتر است، دنیا با تمامی وسعتش بر من تنگ شده است.

**[ترجمه]

توضیح

الزعزعه تحریک الریاح لشجره و نحوها ذکره الفیروزآبادی و قال وقب الظلام دخل و الشمس وقبا و وقوبا غابت و الوثیق المحکم و المصاف جمع المصف و هو موضع الصف و السمیدع بفتح السین و المیم بعدها مثناه تحتانیه السید الکریم الشریف السخی الموطأ الأکتاف و الشجاع و فی الصحاح ضاره یضوره و یضیره ضورا و ضیرا أی ضره.

**[ترجمه]الزعزعه، حرکت دادن درخت و امثال آن توسط باد. فیروزآبادی این را ذکر کرده و گوید: وقب الظلام یعنی تاریکی داخل شد و وقب الشمس وقباً و وقوباً: یعنی خورشید پنهان شد و الوثیق یعنی محکم، المصاف جمع مصف است که محل صف است. السمیدع با فتحه سین: سرور کریم شریف سخاوتمند، بزرگوار و شجاع. و در صحاح: ضاره یضوره و یضیره ضوراً و ضیراً، یعنی به او آسیب رساند.

**[ترجمه]

«۵۵۲»

(۱)أَقُولُ نُقِلَ مِنْ خَطِّ الشَّهِیدِ قُدِّسَ سِرُّهُ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ

ص: ۲۹۴

۱- ۵۵۲- للحدیث- عدا بعض خصوصیاته- مصادر کثیره و أسانید یجد الباحث کثیرا منها تحت الرقم: ۴۰۱ و تالیه و تعلیقهما

من ترجمه أمير المؤمنين عليه السلام من تاريخ دمشق: ج ١، ص ٣٦٩ ط ٢.

مُعَاوِيَهُ لِأَبِی الْمُرَقِّعِ الْهَمْدَانِیِّ اشْتِمْ عَلِیّاً قَالَ بَلْ أَشْتِمُ شَاتِمَهُ وَ ظَالِمَهُ قَالَ أَ هُوَ مَوْلَاکَ قَالَ وَ مَوْلَاکَ إِنْ کُنْتَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ قَالَ فَادْعُ عَلَیْهِ قَالَ بَلْ أَدْعُو عَلَی مَنْ هُوَ دُونَهُ قَالَ مَا تَقُولُ فِی قَاتِلِهِ قَالَ هُوَ فِی النَّارِ مَعَ مَنْ سَرَّهُ ذَلِکَ قَالَ مَنْ قَوْمُکَ قَالَ الزُّرْقُ مِنْ هَمْدَانَ الَّذِینَ أَسْحَبُوکَ یَوْمَ صِفِّینَ.

**[ترجمه]می گویم: از خط شهید نقل شده است که وی گوید - . برای این حدیث منابع و اسنادهای بسیاری است که محقق بسیاری از آنها را ذیل شماره ۴۰۱ و مابعد آن و در تعلیق آن دو از زندگی‌نامه امیر مؤمنان علیه السلام از تاریخ دمشق: ج ۱، ص ۳۶۹، چاپ دوم می‌یابد. - :

معاویه به ابومرقع همدانی گفت: علی را دشنام بده. گفت: دشنام دهنده و ستمگر بر او را دشنام می دهم .

گفت: آیا او مولای توست؟ گفت: و نیز مولای تو اگر از مسلمانان باشی. گفت: پس او را نفرین کن. گفت: بلکه کسی که در مقابل اوست را نفرین می کنم. گفت: درباره قتل او چه می گویی؟ گفت: او به همراه کسی که آن وی را شادمان کرد، در آتش است. گفت: قوم تو کدام است؟ گفت: زرق از همدان، کسانی که روز صفین تو را به عقب نشینی وا داشتند.

**[ترجمه]

(۱)وَ مِنْ خَطِّهِ أَیْضاً قَالَ رَوَی أَبُو عُمَرَ الزَّاهِدُ فِی کِتَابِ فَائِتِ الْجَمْهَرَهِ أَنَّ رَجُلًا سَأَلَ مُعَاوِیَهَ یَوْمَ صِفِّینَ عَنْ مَسْأَلَهٍ فَقَالَ لَهُ سَلْ عَلِیّاً فَإِنَّهُ أَعْلَمُ مِنِّی قَالَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ جَوَابُکَ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ جَوَابِهِ فَقَالَ لَهُ لَقَدْ کَرِهْتَ رَجُلًا رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَغُرُّهُ بِالْعِلْمِ غَرّاً وَ لَقَدْ رَأَیْتُ عُمَرَ إِذَا أَشْکَلَ عَلَیْهِ الشَّیْ ءُ قَالَ أَ هَاهُنَا أَبُو الْحَسَنِ قُمْ لَا أَقَامَ اللَّهُ رِجْلَیْکَ وَ مَحَا اسْمَهُ مِنَ الدِّیوَانِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَکُنْتُ جَالِساً عِنْدَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَجَاءَنَا الرَّجُلُ وَ قَدْ سَبَقَهُ خَبَرُهُ إِلَیْنَا فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ جِئْتُکَ مُسْتَأْمِناً فَقَالَ لَهُ أَنْتَ صَاحِبُ الْکَلَامِ أَنْتَ تُعَرِّفُ مُعَاوِیَهَ مَنْ أَنَا فَکَیْفَ رَأَیْتَ جَوَابَ الْمُنَافِقِ قُمْ لَا أَقَامَ اللَّهُ رِجْلَیْکَ فَبَقِیَ مُذَبْذَباً.

و ذکر ابن الندیم فی الفهرست أن هذا أبا عمر کان نهایه فی النصب و المیل علی علی علیه السلام.

ص: ۲۹۵

---

۱ – ۵۵۲– للحدیث– عدا بعض خصوصیاته– مصادر کثیره و أسانید یجد الباحث کثیرا منها تحت الرقم: ۴۰۱ و تالیه و تعلیقهما من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ دمشق: ج ۱، ص ۳۶۹ ط ۲.

**[ترجمه]و نیز به خط او، گوید: ابوعمر زاهد در کتاب فائت الجمهره، روایت کرد که مردی روز صفین درباره مسأله‌ای از معاویه سؤال کرد، پس به او گفت: از علی بپرس که او از من داناتر است. پس مرد به او گفت: پاسخ تو برای من از پاسخ او محبوب تر است. به او گفت: بیزارم از مردی که دیدم رسول الله صلّی الله علیه و آله بسیار او را به علم گرامی‌می‌داشت و دیدم که عمر، زمانی که امری بر او دشوار می شد، گفت: آیا ابوالحسن اینجاست؟ برخیز، خداوند پاهایت را مستقر نگرداند و نام او را از دیوان خط زد.

ابن عباس گوید: نزد امیرمؤمنان علیه السّلام نشسته بودم،

پس مردی نزدمان آمد که خبرش به ما رسیده بود و گفت: ای امیرمؤمنان برای امان خواستن نزد تو آمده ام. پس به او فرمود: تو صاحب آن سخن هستی. تو به معاویه می شناسانی که من کیستم؟ جواب منافق را چگونه دیدی؟ برخیز که خداوند پاهایت را مستقر نگرداند. پس مردد باقی ماند. و ابن ندیم در الفهرست ذکر کرده است که این ابو عمر منتهای دشنام و انحراف بر علی علیه السّلام بود .

**[ترجمه]

باب ۲۱ باب بدو قصه التحکیم و الحکمین و حکمهما بالجور رأی العین و قد مر بعض ذلک فیما مضی من قصص صفین.

الأخبار

«۵۵۳»

(۱)قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ قَالَ نَصْرٌ رَوَی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ زِیَادِ بْنِ النَّضْرِ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام بَعَثَ أَرْبَعَمِائَةٍ عَلَیْهِمْ شُرَیْحُ بْنُ هَانِئٍ وَ مَعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ یُصَلِّی بِهِمْ وَ مَعَهُمْ أَبُو مُوسَی الْأَشْعَرِیُّ وَ بَعَثَ مُعَاوِیَةُ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فِی أَرْبَعِمِائَةٍ ثُمَّ إِنَّهُمْ خَلَّوْا بَیْنَ الْحَکَمَیْنِ فَکَانَ رَأْیُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَیْسٍ فِی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ کَانَ یَقُولُ وَ اللَّهِ إِنِ اسْتَطَعْتُ لَأُحْیِیَنَّ سُنَّهَ عُمَرَ-.

قَالَ نَصْرٌ وَ فِی حَدِیثِ مُحَمَّدِ بْنِ عُبَیْدِ اللَّهِ عَنِ الْجُرْجَانِیِّ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ أَبُو مُوسَی الْمَسِیرَ قَامَ إِلَیْهِ شُرَیْحُ بْنُ هَانِئٍ فَأَخَذَ بِیَدِهِ وَ قَالَ یَا أَبَا مُوسَی إِنَّکَ قَدْ نُصِبْتَ لِأَمْرٍ عَظِیمٍ لَا یُجْبَرُ صَدْعُهُ وَ لَا یُسْتَقَالُ فِتْنَتُهُ وَ مَهْمَا تَقُلْ مِنْ شَیْ ءٍ عَلَیْکَ أَوْ لَکَ تُثْبِتْ حَقَّهُ وَ تَرَی صِحَّتَهُ وَ إِنْ کَانَ بَاطِلًا وَ إِنَّهُ لَا بَقَاءَ لِأَهْلِ الْعِرَاقِ إِنْ

۱- ۵۵۳- رواه ابن أبی الحدید فی أواسط شرحه علی المختار: ۳۵ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۴۴۴ ط الحدیث ببیروت.

مَلِکَهُمْ مُعَاوِیَهُ وَ لَا بَأْسَ عَلَی أَهْلِ الشَّامِ إِنْ مَلِکَهُمْ عَلِیٌّ وَ قَدْ کَانَتْ مِنْکَ تَثْبِیطَهٌ أَیَّامَ الْکُوفَهِ وَ الْجَمَلِ وَ إِنْ تُشَفِّعْهَا بِمِثْلِهَا یَکُنِ الظَّنُّ بِکَ یَقِیناً وَ الرَّجَاءُ مِنْکَ یَأْساً فَقَالَ أَبُو مُوسَی مَا یَنْبَغِی لِقَوْمٍ اتَّهَمُونِی أَنْ یُرْسِلُونِی لِأَدْفَعَ عَنْهُمْ بَاطِلًا أَوْ أَجُرَّ إِلَیْهِمْ حَقّاً-.

وَ رَوَی الْمَدَائِنِیُّ فِی کِتَابِ صِفِّینَ قَالَ- لَمَّا اجْتَمَعَ أَهْلُ الْعِرَاقِ عَلَی طَلَبِ أَبِی مُوسَی وَ أَحْضَرُوهُ لِلتَّحْکِیمِ عَلَی کُرْهٍ مِنْ عَلِیٍّ علیه السلام لَهُ أَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ وَ عِنْدَهُ وُجُوهُ النَّاسِ وَ الْأَشْرَافِ فَقَالَ لَهُ یَا أَبَا مُوسَی إِنَّ النَّاسَ لَمْ یَرْضَوْا بِکَ وَ لَمْ یَجْتَمِعُوا عَلَیْکَ لِفَضْلٍ لَا تُشَارَکُ فِیهِ وَ مَا أَکْثَرَ أَشْبَاهَکَ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ الْمُتَقَدِّمِینَ قَبْلَکَ وَ لَکِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ أَبَوْا إِلَّا أَنْ یَکُونَ الْحَکَمُ یَمَانِیّاً وَ رَأَوْا أَنَّ مُعْظَمَ أَهْلِ الشَّامِ یَمَانٍ وَ ایْمُ اللَّهِ إِنِّی لَأَظُنُّ ذَلِکَ شَرّاً لَکَ وَ لَنَا فَإِنَّهُ قَدْ ضُمَّ إِلَیْکَ دَاهِیَهُ الْعَرَبِ وَ لَیْسَ فِی مُعَاوِیَهَ خَلَّهٌ یَسْتَحِقُّ بِهَا الْخِلَافَهَ فَإِنْ تَقْذِفْ بِحَقِّکَ عَلَی بَاطِلِهِ تُدْرِکْ حَاجَتَکَ مِنْهُ وَ إِنْ یَطْمَعْ بَاطِلُهُ فِی حَقِّکَ یُدْرِکْ حَاجَتَهُ مِنْکَ وَ اعْلَمْ یَا أَبَا مُوسَی أَنَّ مُعَاوِیَهَ طَلِیقُ الْإِسْلَامِ وَ أَنَّ أَبَاهُ رَأْسُ الْأَحْزَابِ وَ أَنَّهُ یَدَّعِی الْخِلَافَهَ مِنْ غَیْرِ مَشُورَهٍ وَ لَا بَیْعَهٍ فَإِنْ زَعَمَ لَکَ أَنَّ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ اسْتَعْمَلَاهُ فَلَقَدْ صَدَقَ اسْتَعْمَلَهُ عُمَرُ وَ هُوَ الْوَالِی عَلَیْهِ بِمَنْزِلَهِ الطَّبِیبِ یَحْمِیهِ مَا یَشْتَهِی وَ یُوْجِرُهُ مَا یَکْرَهُ ثُمَّ اسْتَعْمَلَهُ عُثْمَانُ بِرَأْیِ عُمَرَ وَ مَا أَکْثَرَ مَا اسْتَعْمَلَا مِمَّنْ لَمْ یَدَّعِ الْخِلَافَهَ وَ اعْلَمْ أَنَّ لِعَمْرٍو مَعَ کُلِّ شَیْ ءٍ یَسُرُّکَ خَبِیئاً یَسُوؤُکَ وَ مَهْمَا نَسِیتَ فَلَا تَنْسَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام بَایَعَهُ الْقَوْمُ الَّذِینَ بَایَعُوا أَبَا بَکْرٍ وَ عُمَرَ وَ عُثْمَانَ وَ أَنَّهَا بَیْعَهُ هُدًی وَ أَنَّهُ لَمْ یُقَاتِلْ إِلَّا الْعَاصِینَ وَ النَّاکِثِینَ فَقَالَ أَبُو مُوسَی رَحِمَکَ اللَّهُ وَ اللَّهِ مَا لِی إِمَامٌ غَیْرُ عَلِیٍّ وَ إِنِّی لَوَاقِفٌ عِنْدَ مَا رَأَی وَ إِنَّ حَقَّ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ رِضَا مُعَاوِیَهَ وَ أَهْلِ الشَّامِ وَ مَا أَنْتَ وَ أَنَا إِلَّا بِاللَّهِ.

وَ رَوَی الْبَلَاذُرِیُّ فِی کِتَابِ أَنْسَابِ الْأَشْرَافِ قَالَ- قِیلَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ

الْعَبَّاسِ مَا مَنَعَ عَلِيّاً أَنْ يَبْعَثَكَ مَعَ عَمْرٍو يَوْمَ التَّحْكِيمِ قَالَ مَنَعَهُ حَاجِزُ الْقَدَرِ وَ مِحْنَةُ الِابْتِلَاءِ وَ قِصَرُ الْمُدَّةِ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ كُنْتُ لَقَعَدْتُ عَلَى مَدَارِجِ أَنْفَاسِهِ نَاقِضاً مَا أَبْرَمَ وَ مُبْرِماً مَا نَقَضَ أَطِيرُ إِذَا أَسَفَ وَ أَسِفُ إِذَا طَارَ وَ لَكِنْ سَبَقَ قَدَرٌ وَ بَقِيَ أَسَفٌ وَ مَعَ الْيَوْمِ غَدٌ وَ الْآخِرَةُ خَيْرٌ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ-.

قَالَ نَصْرٌ وَ فِي حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ شِمْرٍ قَالَ- أَقْبَلَ أَبُو مُوسَى إِلَى عَمْرٍو فَقَالَ يَا عَمْرُو هَلْ لَكَ فِي أَمْرٍ هُوَ لِلْأُمَّةِ صَلَاحٌ وَ لِصُلَحَاءِ النَّاسِ رِضًا نُوَلِّي هَذَا الْأَمْرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ الَّذِي لَمْ يَدْخُلْ فِي شَيْ ءٍ مِنْ هَذِهِ الْفِتْنَةِ وَ لَا فِي هَذِهِ الْفُرْقَةِ قَالَ وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ قَرِيبَيْنِ يَسْمَعَانِ الْكَلَامَ فَقَالَ عَمْرٌو فَأَيْنَ أَنْتَ يَا أَبَا مُوسَى عَنْ مُعَاوِيَةَ فَأَبَى عَلَيْهِ أَبُو مُوسَى فَقَالَ عَمْرٌو أَ لَسْتَ تَعْلَمُ أَنَّ عُثْمَانَ قُتِلَ مَظْلُوماً وَ مُعَاوِيَةَ وَلِيُّ عُثْمَانَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ وَ مَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنا لِوَلِيِّهِ سُلْطاناً [۳۳ الْإِسْرَاءُ] ثُمَّ إِنَّ بَيْتَ مُعَاوِيَةَ فِي قُرَيْشٍ مَا قَدْ عَلِمْتَ وَ هُوَ أَخُو أُمِّ حَبِيبَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ زَوْجِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله وَ قَدْ صَحِبَهُ وَ هُوَ أَحَدُ الصَّحَابَةِ ثُمَّ عَرَضَ لَهُ بِالسُّلْطَانِ فَقَالَ لَهُ إِنْ هُوَ وَلِيَ الْأَمْرَ أَكْرَمَكَ كَرَامَةً لَمْ يُكْرِمْكَ أَحَدٌ قَطُّ بِمِثْلِهَا فَقَالَ أَبُو مُوسَى اتَّقِ اللَّهَ يَا عَمْرُو فَإِنَّ هَذَا الْأَمْرَ لَيْسَ عَلَى الشَّرَفِ إِنَّمَا هُوَ لِأَهْلِ الدِّينِ وَ الْفَضْلِ مَعَ أَنِّي لَوْ كُنْتُ أُعْطِيهِ أَفْضَلَ قُرَيْشٍ شَرَفاً لَأَعْطَيْتُهُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّهُ وَلِيُّ عُثْمَانَ فَإِنِّي لَمْ أَكُنْ أُوَلِّيهِ إِيَّاهُ لِنَسَبِهِ مِنْ عُثْمَانَ وَ أَدَعُ الْمُهَاجِرِينَ الْأَوَّلِينَ وَ أَمَّا تَعْرِيضُكَ لِي بِالْإِمْرَةِ وَ السُّلْطَانِ فَوَ اللَّهِ لَوْ خَرَجَ لِي مِنْ سُلْطَانِهِ مَا وَلِيتُهُ وَ لَا كُنْتُ أَرْتَشِي فِي اللَّهِ وَ لَكِنَّكَ إِنْ شِئْتَ أَحْيَيْنَا سُنَّةَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ وَ رُوِيَ أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ غَيْرَ مَرَّةٍ وَ اللَّهِ إِنِ اسْتَطَعْتُ لَأُحْيِيَنَّ اسْمَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ إِنْ كُنْتَ إِنَّمَا تُرِيدُ أَنْ تُبَايِعَ ابْنَ عُمَرَ لِدِينِهِ فَمَا يَمْنَعُکَ مِن ابْنِی عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَعْرِفُ فَضْلَهُ وَ صَلَاحَهُ فَقَالَ إِنَّ ابْنَکَ لَرَجُلُ صِدْقٍ وَ لَکِنَّکَ قَدْ غَمَسْتَهُ فِی هَذِهِ الْفِتْنَه-.

قَالَ نَصْرٌ وَ رُوِیَ عَنِ النَّضْرِ بْنِ صَالِحٍ قَالَ- کُنْتُ مَعَ شُرَیْحِ بْنِ هَانِئٍ فِی غَزْوَهِ سِجِسْتَانَ فَحَدَّثَنِی أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام أَوْصَاهُ بِکَلِمَاتٍ إِلَی عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ قَالَ لَهُ قُلْ لِعَمْرٍو إِذَا لَقِیتَهُ إِنَّ عَلِیّاً یَقُولُ لَکَ إِنَّ أَفْضَلَ الْخَلْقِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ کَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَیْهِ وَ إِنْ نَقَصَهُ وَ إِنَّ أَبْعَدَ الْخَلْقِ مِنَ اللَّهِ مَنْ کَانَ الْعَمَلُ بِالْبَاطِلِ أَحَبَّ إِلَیْهِ وَ إِنَّ زَادَهُ وَ اللَّهِ یَا عَمْرُو إِنَّکَ لَتَعْلَمُ أَیْنَ مَوْضِعُ الْحَقِّ فَلِمَ تَتَجَاهَلُ أَ بِأَنْ أُوتِیتَ طَمَعاً یَسِیراً صِرْتَ لِلَّهِ وَ لِأَوْلِیَائِهِ عَدُوّاً فَکَانَ مَا أُوتِیتَ قَدْ زَالَ عَنْکَ فَ لا تَکُنْ لِلْخائِنِینَ خَصِیماً وَ لَا لِلظَّالِمِینَ ظَهِیراً أَمَا إِنِّی أَعْلَمُ أَنَّ یَوْمَکَ الَّذِی أَنْتَ فِیهِ نَادِمٌ هُوَ یَوْمُ وَفَاتِکَ وَ سَوْفَ تَتَمَنَّی أَنَّکَ لَمْ تُظْهِرْ لِی عَدَاوَهً وَ لَمْ تَأْخُذْ عَلَی حُکْمِ اللَّهِ رِشْوَهً قَالَ شُرَیْحٌ فَأَبْلَغْتُهُ ذَلِکَ یَوْمَ لَقِیتُهُ فَتَمَعَّرَ وَجْهُهُ وَ قَالَ مَتَی کُنْتُ قَابِلًا مَشُورَهَ عَلِیٍّ أَوْ مُنِیباً إِلَی رَأْیِهِ أَوْ مُعْتَدّاً بِأَمْرِهِ فَقُلْتُ وَ مَا یَمْنَعُکَ یَا ابْنَ النَّابِغَهِ أَنْ تَقْبَلَ مِنْ مَوْلَاکَ وَ سَیِّدِ الْمُسْلِمِینَ بَعْدَ نَبِیِّهِمْ مَشُورَتَهُ لَقَدْ کَانَ مَنْ هُوَ خَیْرٌ مِنْکَ أَبُو بَکْرٍ وَ عُمَرُ یَسْتَشِیرَانِهِ وَ یَعْمَلَانِ بِرَأْیِهِ فَقَالَ إِنَّ مِثْلِی لَا یُکَلِّمُ مِثْلَکَ فَقُلْتُ بِأَیِّ أَبَوَیْکَ تَرْغَبُ عَنْ کَلَامِی بِأَبِیکَ الْوَشِیظِ أَمْ بِأُمِّکَ النَّابِغَهِ فَقَامَ مِنْ مَکَانِهِ وَ قُمْتُ.

قَالَ نَصْرٌ وَ رَوَی أَبُو جَنَابٍ الْکَلْبِیُّ- أَنَّ عَمْراً وَ أَبَا مُوسَی لَمَّا الْتَقَیَا بِدَوْمَهَ الْجَنْدَلِ أَخَذَ عَمْرٌو یُقَدِّمُ أَبَا مُوسَی فِی الْکَلَامِ وَ یَقُولُ إِنَّکَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَبْلِی وَ أَنْتَ أَکْبَرُ مِنِّی سِنّاً فَتَکَلَّمْ أَنْتَ ثُمَّ أَتَکَلَّمُ أَنَا فَجَعَلَ ذَلِکَ سُنَّهً وَ عَادَهً بَیْنَهُمَا وَ إِنَّمَا کَانَ مَکْراً وَ خَدِیعَهً وَ اغْتِرَاراً لَهُ بِأَنْ یُقَدِّمَهُ فَیَبْدَأَ بِخَلْعِ عَلِیٍّ ثُمَّ یَرَی رَأْیَهُ.

قَالَ ابْنُ دَیْزِیلَ فِی کِتَابِ صِفِّینَ أَعْطَاهُ عَمْرٌو صَدْرَ الْمَجْلِسِ وَ کَانَ لَا یَتَکَلَّمُ قَبْلَهُ وَ أَعْطَاهُ التَّقَدُّمَ فِی الصَّلَاهِ وَ فِی الطَّعَامِ لَا یَأْکُلُ حَتَّی یَأْکُلَ وَ إِذَا

خَاطَبَهُ فَإِنَّمَا يُخَاطِبُهُ بِأَجَلِّ الْأَسْمَاءِ وَ يَقُولُ لَهُ يَا صَاحِبَ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى اطْمَأَنَّ إِلَيْهِ وَ ظَنَّ أَنَّهُ لَا يَغُشُّهُ فَلَمَّا انْمَخَضَتِ الزُّبْدَهُ بَيْنَهُمَا قَالَ لَهُ عَمْرٌو أَخْبِرْنِي مَا رَأْيُكَ يَا أَبَا مُوسَى قَالَ أَرَى أَنْ أَخْلَعَ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ وَ نَجْعَلَ الْأَمْرَ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ يَخْتَارُونَ مَنْ يَشَاءُونَ فَقَالَ عَمْرٌو الرَّأْيُ وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتَ فَأَقْبَلَا إِلَى النَّاسِ وَ هُمْ مُجْتَمِعُونَ فَتَكَلَّمَ أَبُو مُوسَى فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ رَأْيِي وَ رَأْيَ عَمْرٍو قَدِ اتَّفَقَ عَلَى أَمْرٍ نَرْجُو أَنْ يُصْلِحَ اللَّهُ بِهِ شَأْنَ هَذِهِ الْأُمَّهِ فَقَالَ عَمْرٌو صَدَقَ ثُمَّ قَالَ لَهُ تَقَدَّمْ يَا أَبَا مُوسَى فَتَكَلَّمْ فَقَامَ أَبُو مُوسَى لِيَتَكَلَّمَ فَدَعَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ وَيْحَكَ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّهُ خَدَعَكَ إِنْ كُنْتُمَا قَدِ اتَّفَقْتُمَا عَلَى أَمْرٍ فَقَدِّمْهُ قَبْلَكَ لِيَتَكَلَّمَ بِهِ ثُمَّ تَكَلَّمْ أَنْتَ بَعْدَهُ فَإِنَّهُ رَجُلٌ غَدَّارٌ وَ لَا آمَنُ أَنْ يَكُونَ أَعْطَاكَ الرِّضَا فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ فَإِذَا قُمْتَ بِهِ فِي النَّاسِ خَالَفَكَ وَ كَانَ أَبُو مُوسَى رَجُلًا مُغْفِلًا فَقَالَ أَيْهاً عَنْكَ إِنَّا قَدِ اتَّفَقْنَا فَتَقَدَّمَ أَبُو مُوسَى فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا قَدْ نَظَرْنَا فِي أَمْرِ هَذِهِ الْأُمَّهِ فَلَمْ نَرَ شَيْئاً هُوَ أَصْلَحُ لِأَمْرِ هَؤُلَاءِ وَ لَا أَلَمُّ لِشَعَثِهَا مِنْ أَنْ لَا يُبَيِّنَ أُمُورَهَا (۱)وَ قَدِ اجْتَمَعَ رَأْيِي وَ رَأْيُ صَاحِبِي عَلَى خَلْعِ عَلِيٍّ وَ مُعَاوِيَهَ وَ أَنْ يَسْتَقْبِلَ هَذَا الْأَمْرُ فَيَكُونَ شُورَى بَيْنَ الْمُسْلِمِينَ يُوَلُّونَ أُمُورَهُمْ مَنْ أَحَبُّوا وَ إِنِّي قَدْ خَلَعْتُ عَلِيّاً وَ مُعَاوِيَهَ فَاسْتَقْبِلُوا أُمُورَكُمْ وَ وَلُّوا مَنْ رَأَيْتُمُوهُ لِهَذَا الْأَمْرِ أَهْلًا ثُمَّ تَنَحَّى فَقَامَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فِي مَقَامِهِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَذَا قَدْ قَالَ مَا سَمِعْتُمْ وَ خَلَعَ صَاحِبَهُ وَ أَنَا أَخْلَعُ صَاحِبَهُ كَمَا خَلَعَهُ وَ أُثْبِتُ صَاحِبِي مُعَاوِيَهَ فِي الْخِلَافَهِ فَإِنَّهُ وَلِيُّ عُثْمَانَ وَ الطَّالِبُ بِدَمِهِ وَ أَحَقُّ النَّاسِ بِمَقَامِهِ فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَى مَا لَكَ لَا وَفَّقَكَ اللَّهُ قَدْ غَدَرْتَ وَ فَجَرْتَ إِنَّمَا مَثَلُكَ

۱- ۱ كذا فى ط الكمبانىّ من الأصل، و فى طبع الحديث ببيروت من شرح ابن أبى الحديد: ج ۱، ص ۴۵۱: «من أن لا تتباين أمورها».

كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ وَ إِنْ تَتْرُكْهُ يَلْهَثْ فَقَالَ لَهُ عَمْرٌو إِنَّمَا مَثَلُكَ كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً وَ حَمَلَ شُرَيْحُ بْنُ هَانِئٍ عَلَى عَمْرٍو فَقَنَّعَهُ بِالسَّوْطِ وَ حَمَلَ ابْنٌ لِعَمْرٍو عَلَى شُرَيْحٍ فَقَنَّعَهُ بِالسَّوْطِ وَ قَامَ النَّاسُ فَحَجَزُوا بَيْنَهُمَا فَكَانَ شُرَيْحٌ بَعْدَ ذَلِكَ يَقُولُ مَا نَدِمْتُ عَلَى شَيْ ءٍ نَدَامَتِي أَنْ لَا أَكُونَ ضَرَبْتُ عَمْراً بِالسَّيْفِ بَدَلَ السَّوْطِ لَكِنْ أَتَى الدَّهْرُ بِمَا أَتَى بِهِ وَ الْتَمَسَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ عليه السلام أَبَا مُوسَى فَرَكِبَ نَاقَتَهُ وَ لَحِقَ بِمَكَّةَ فَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ يَقُولُ قَبَّحَ اللَّهُ أَبَا مُوسَى لَقَدْ حَذَّرْتُهُ وَ هَدَيْتُهُ إِلَى الرَّأْيِ فَمَا عَقَلَ وَ كَانَ أَبُو مُوسَى يَقُولُ لَقَدْ حَذَّرَنِي ابْنُ عَبَّاسٍ غُدَرَهَ الْفَاسِقِ وَ لَكِنِ اطْمَأْنَنْتُ إِلَيْهِ وَ ظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يُؤْثِرُ شَيْئاً عَلَى نَصِيحَهِ الْأُمَّهِ قَالَ نَصْرٌ وَ رَجَعَ عَمْرٌو إِلَى مَنْزِلِهِ مِنْ دُومَهِ الْجَنْدَلِ فَكَتَبَ إِلَى مُعَاوِيَهَ:

أَتَتْكَ الْخِلَافَهُ مَزْفُوفَهً*** هَنِيئاً مَرِيئاً تَقَرُّ الْعُيُونَا

تُزَفُّ إِلَيْكَ زِفَافَ الْعَرُوسِ*** بِأَهْوَنَ مِنْ طَعْنِكَ الدَّارَ عَيْناً

إِلَى آخِرِ الْأَبْيَاتِ فَقَامَ سَعِيدُ بْنُ قَيْسٍ الْهَمْدَانِيُّ وَ قَالَ وَ اللَّهِ لَوِ اجْتَمَعْتُمَا عَلَى الْهُدَى مَا زِدْتُمَا عَلَى مَا نَحْنُ الْآنَ عَلَيْهِ وَ مَا ضَلَالُكُمَا بِلَازِمٍ لَنَا وَ مَا رَجَعْتُمَا إِلَّا بِمَا بَدَأْتُمَا بِهِ وَ إِنَّا الْيَوْمَ لَعَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ أَمْسِ وَ قَامَ كُرْدُوسُ بْنُ هَانِئٍ مُغْضَباً وَ أَنْشَدَ أَبْيَاتاً فِي الرِّضَا بِخِلَافَهِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ إِنْكَارِ خِلَافَهِ مُعَاوِيَهَ وَ حُكْمِ الْحَكَمَيْنِ وَ تَكَلَّمَ جَمَاعَهٌ أُخْرَى بِمِثْلِ ذَلِكَ قَالَ نَصْرٌ وَ كَانَ عَلِيٌّ عليه السلام لَمَّا سَمِعَ مَا خَدَعَ بِهِ عَمْرٌو أَبَا مُوسَى غَمَّهُ ذَلِكَ وَ سَاءَهُ وَ خَطَبَ النَّاسَ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ إِنْ أَتَى الدَّهْرُ بِالْخَطْبِ الْفَادِحِ وَ الْحَدَثِ الْجَلِيلِ إِلَى آخِرِ مَا سَيَأْتِي بِرِوَايَهِ السَّيِّدِ الرَّضِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ قَالَ

أَلَا إِنَّ هَـٰذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ الذين [اللَّذَيْنِ] اخْتَرْتُمُوهُمَا قَدْ نَبَذَا حُكْمَ الْكِتَابِ وَ أَحْيَيَا مَا أَمَاتَ وَ اتَّبَعَ كُلٌّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا هَوَاهُ وَ حَكَمَ بِغَيْرِ حُجَّةٍ وَ لَا بَيِّنَةٍ وَ لَا سُنَّةٍ مَاضِيَةٍ وَ اخْتَلَفَا فِيمَا حَكَمَا فَكِلَاهُمَا لَمْ يُرْشِدِ اللَّهُ فَاسْتَعِدُّوا لِلْجِهَادِ وَ تَأَهَّبُوا لِلْمَسِيرِ وَ أَصْبِحُوا فِي مُعَسْكَرِكُمْ يَوْمَ كَذَا (۱)قَالَ نَصْرٌ فَكَانَ عَلِيٌّ عليه السلام بَعْدَ الْحُكُومَةِ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ وَ الْمَغْرِبَ وَ فَرَغَ مِنَ الصَّلَاةِ وَ سَلَّمَ قَالَ اللَّهُمَّ الْعَنْ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْراً وَ أَبَا مُوسَى وَ حَبِيبَ بْنَ مَسْلَمَةَ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ خَالِدٍ وَ الضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ وَ الْوَلِيدَ بْنَ عُقْبَةَ فَبَلَغَ ذَلِکَ مُعَاوِيَةَ فَكَانَ إِذَا صَلَّى لَعَنَ عَلِيّاً وَ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ ابْنَ عَبَّاسٍ وَ قَيْسَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ وَ الْأَشْتَرَ وَ زَادَ ابْنُ دَيْزِيلَ فِي أَصْحَابِ مُعَاوِيَةَ أَبَا الْأَعْوَرِ السُّلَمِيَّ وَ رَوَى ابْنُ دَيْزِيلَ أَيْضاً أَنَّ أَبَا مُوسَى كَتَبَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ بَلَغَنِي أَنَّکَ تَلْعَنُنِي فِي الصَّلَاةِ وَ يُؤَمِّنُ خَلْفَکَ الْجَاهِلُونَ وَ إِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ مُوسَى عليه السلام رَبِّ بِما أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيراً لِلْمُجْرِمِينَ.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گوید - . ابن ابی الحدید در اواسط شرحش بر مختار ۳۵ نهج البلاغه: ج۱، ص۴۴۴ چاپ جدید بیروت روایت کرده است. - :

نصر گوید: عمر بن سعد از مجالد از شعبی از زیاد بن نضر روایت کرد که علی علیه السلام چهارصد تن را به سرپرستی شریح بن هانئ فرستاد و عبدالله بن عباس همراه اوست که بر آنان پیش نماز می شود و ابوموسی اشعری همراه آنان است و معاویه بن عمرو بن عاص را در چهارصد تن گسیل داشت، سپس آنها بین دو حکم را خالی گذاشتند و رأی عبدالله بن قیس درباره عبدالله بن عمر بن خطاب بود و می گفت: به خدا سوگند، اگر می توانستم سنت عمر را احیا می کردم.

نصر گوید: و در حدیث، محمد بن عبیدالله از جرجانی گوید: زمانی که ابوموسی قصد رفتن کرد، شریح به سوی او برخاست و دستش را گرفت و گفت: ای ابوموسی، تو برای امر بزرگی منصوب شده ای که شکافت آن، قابل ترمیم و فتنه آن قابل گذشت نیست و هر چیزی که بگویی، علیه تو باشد یا به نفع تو، تو حق بودن آن را اثبات می‌کنی و صحت آن را می‌بینی، گرچه باطل باشد. اگر معاویه فرمانروای عراقیان شود، بقایی برای اهل عراق نیست و اگر علی فرمانروای شامیان شود، صدمه ای به آنان نمی رسد. از تو تأخیری در روزهای کوفه و جمل بوده است و اگر آن را به امثال آن اضافه کنی، ظن به تو یقین و امید به تو یأس می شود. پس ابوموسی گفت: برای قومی که مرا متهم می کنند، شایسته نیست که مرا بفرستند تا باطلی را از آنان منع یا حقی را به سوی آنان بکشم.

و مدائنی در کتاب صفین روایت کرد: زمانی که مردم عراق بر طلب ابوموسی توافق کردند و با وجود اکراه علی علیه السلام، او را برای تحکیم حاضر کردند، عبدالله بن عباس به همراه سرشناسان مردم و اشراف نزد او آمد و گفت: ای ابوموسی، مردم به سبب فضیلتی که منحصر به تو باشد، به تو راضی نشده و بر تو توافق نکرده اند، چه زیادند امثال تو از مهاجرین و انصار که قبل از تو پیشتازند، بلکه مردم عراق از اینکه حَکَم غیر یمنی باشد امتناع ورزیدند و دیدند که اغلب مردم شام یمانی هستند و به خدا سوگند، من آن را شری برای تو و ما می پندارم، زیرا هفت خط ــ زیرک ــ عرب به تو ملحق شده است و در معاویه خصلتی نیست که به سبب آن مستحق خلافت باشد، پس اگر باطل او را با حق خود دفع کنی به حاجتت از او دست می یابی و اگر باطل او در حق تو طمع کند، به حاجتش از تو دست می یابد.

ابوموسی! بدان که معاویه آزادشده اسلام است و پدرش سردسته احزاب بود و بدون مشورت و بیعت، ادعای خلافت می کند. اگر برای او اذعان کرد که عمر و عثمان او را به کار گمارده اند، راست می گوید. عمر او را به کار گمارد، درحالی که او

والی بر او بود، برای او به منزله طبیبی بود که او را از آنچه میـل می کرد، منع می کرد و آنچه از آن اکراه داشت را در حلق او می ریخت. سپس عثمان او را با نظر عمر به کار گرفت و چه بسیارند کسانی که آن دو بکار گرفتند از میان کسانی که ادعای خلافت نکردنـد. و بدان که برای عمرو به همراه هرآنچه که تو را شادمان می کند، پنهانی است که به ضـرر توست و هرچه را فراموش کردی، فراموش نکن که بـا علی علیه السـلام کسانی بیعت کرده انـد که با ابوبکر، عمر و عثمان بیعت کرده انـد و آن بیعت هدایت است و او جز با سرکشان و بیعت شکنان نبرد نمی کند.

ابوموسـی گفـت: خداونـد تـو را رحمت کنـد، به خـدا سوگنـد امـامی جز علی برای من نیست و من نزد آنچه که دیـده است، ایستاده ام و حق خدا نزد من محبوب تر است از رضایت معاویه و شامیان، و تو و من جز با خدا نیستیم .

و بلاذری در کتاب انساب الاشـراف گویـد: به عبـدالله بن عباس گفته شد: چه چیزی علی علیه السـلام را بازداشت که در روز تحکیم، تو را همراه عمرو بفرستد. گفت: تقدیر ستمگر و بلای آزمایش، مانع او شد و به خدا سوگند اگر مرا فرستاده بود، راه بر گـذرگاه نفس های او می بسـتم، آنچه را گسـست پیونـد می‌دادم و آنچه را پیوند می‌داد می گسسـتم، چون پرواز می کرد فرود می آمدم و چون فرود می آمد، بال فرا می گشادم، ولی سـرنوشت پیشی گرفت و فقط اندوه و تأسف به جای مانده است و همراه امروز فردایی است و آخرت برای امیرمؤمنان بهتر است.

نصـر گوید: در حدیث عمرو بن شـمر گوید: موسی به عمرو روی کرد و گفت: ای عمرو آیا درباره امارت کسی که برای این امت شایسـته و مورد رضایت صـلحای مردم باشـد نظری داری. این امر را به عبـدالله بن عمر بن خطاب که نه در این فتنه داخل شده و نه در این فرقه، می سپاریم. گفت: راوی گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص و عبدالله بن زبیر نزدیک بودند و این کلام را می شـنیدند، پس عمرو گفت: ابوموسـی، تو از معـاویه در چه موضـعی هستی. پس ابوموسـی بر او ابا ورزیـد، عمرو گفت: آیا نمی دانی که عثمان مظلومانه کشته شد و معاویه ولی عثمان است و خداوند متعال فرموده است: {هر کس مظلوم کشته شود به سرپرست وی قدرتی داده ایم}. و نیز خانواده معاویه در قریش چنان است که می دانی و او برادر ام حبیبه، ام المؤمنین و همسر نبی صلّی الله علیه و آله است و با وی همراه بوده و یکی از صحابه اوست. سپس قدرت را بر او عرضه داشت، پس به او گفت: اگر او ولی امر شود تو را چنان بزرگ می دارد که هرگز کسی مانند او گرامی ات نداشته است.

ابوموسـی گفت: از خدا بترس عمرو، این امر بر اساس شرف نیست بلکه آن فقط برای اهل دین و فضیلت است، علاوه بر اینکه اگر من نیز آن را به شریف ترین قریش می دادم، قطعاً به علی بن ابی طالب می دادم.

اما این سـخنت که او ولی عثمان است، من او را به جهت نسبتش با عثمان به او نمی سپردم و مهاجرین نخستین را رها کنم. اما در خصوص عرضه امارت و سلطنت به من، به خدا سوگند از سلطنت او برای من چیزی خارج شود، من او را ولایت نداده ام و نه در را خداه رشوه می دهم، اما اگر می خواستم سنت عمر بن خطاب را زنده می کردم.

و روایت کرد که او چندین مرتبه می گفت: به خدا سوگند اگر می توانستم، قطعاً اسم عمر بن خطاب را زنده می کردم.

عمرو بن عـاص گفت: اگر می خواهی که بـا ابن عمر فقط به خاطر دینش بیعت کنی، چه چیزی تو را از پسـرم عبـدالله باز می

دارد، درحالی‌که تو فضل و شایستگی او را می دانی! گفت: پسر تو مرد صادقی است اما تو او را وارد این فتنه کرده‌ای.

نصر گوید: و از نضر بن صالح روایت شده است که گوید: همراه شریح بن هانئ در غزوه سجستان بودم و برایم حدیث گفت که علی علیه السلام چند جمله را خطاب به عمرو بن عاص گفته است و فرموده است: به عمرو زمانی که وی را دیدی بگو که علی به تو می گوید: برترین مردم نزد خدا کسی است که عمل کردن به حق نزد او محبوب تر است، گرچه از او بکاهد و دورترین مردم به خدا کسی است که عمل کردن به باطل نزد او محبوب تر باشد، گرچه بر او بیافزاید. به خدا سوگند ای عمرو، تو می دانی جایگاه حق کجاست، پس چرا خود را به نادانی می زنی. آیا به اینکه مایه اندکی داده شده دشمن خدا و اولیای خدا شدی؟ به خدا سوگند که آنچه داده شده ای، از تو زائل می شود. پس برای خیانتکاران، یاور و برای ستمکاران، پشتیبان نباش. به هوش باش که من می دانم که روزی که تو در ان پشیمان هستی، روز مرگ توست و تو در آن آرزو خواهی کرد که کاش با من دشمنی نمی کردی و بر حکم خدا رشوه نمی گرفتی.

شریح گفت: من آن را در روزی که عمرو را دیدم، به وی رساندم، پس چهره اش درهم رفت و گفت: من کی از علی مشورتی پذیرفته یا سر به فرمانش سپرده و از رأی او پیروی کرده ام.

گفتم: ای پسر نابغه، چه چیزی تو را باز می دارد که مشورت مولای خود و سرور مسلمانان پس از پیامبرشان صلّی الله علیه و آله را بپذیری؟ درحالی‌که از کسانی که از تو بس بهتر بوده اند، ابوبکر و عمر از وی مشورت می خواستند و به رأیش عمل می کردند؟ گفت: چون منی با چون تویی سخن نمی گوید. گفتم: به کدام پدر و مادرت می بالی و از سخن گفتن با من سر می تابی؟ به پدر بی نژادت یا مادرت نابغه. سپس از جای خود برخاست و من نیز برخاستم.

عمرو بن سعد گفت: ابوجناب کلبی برایم روایت کرد: هنگامی که عمرو و ابوموسی در دومه جندل ملاقات کردند عمرو می... کوشید عبدالله بن قیس را در سخن گفتن مقدم دارد و می‌گفت: تو پیش از من با پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله مصاحبت داشته‌ای و به سن از من بزرگتری پس نخست تو سخن گویی و من پس از تو سخن گویم. عمرو رفته رفته ابوموسی را عادت می‌داد که در هرچیزی مقدم باشد و بدین ترتیب فریبش داد تا در خلع علی نیز پیش افتد.

ابن دیزیل در کتاب صفین گوید: عمرو صدر مجلس را به او تقدیم می‌کرد و پیش از او صحبت نمی‌کرد و در نماز تقدم را به می‌بخشید و در طعام چیزی نمی‌خورد تا او تناول کند و چون او را خطاب می‌کرد او را با گرامی‌ترین اسم‌ها خطاب می‌کرد و به او می‌گفت: یا صحابی رسول الله تا به او اطمینان نمی‌کند و گمان کند که او را نمی‌فریبد و چون میانشان محکم شد عمرو گفت: ای ابوموسی به من بگو رأی تو چیست؟ گفت: رأی من آن است که این دو هر دو مرد علی و معاویه را خلع کنیم و سپس کار تعیین خلیفه را به شورایی از مسلمانان واگذاریم که هرکس را خواهند و خوش دارند برای خود برگزینند و عمرو به او گفت: رأی درست همین است که نظر توست.

پس هر دو داور درحالی‌که انبوه مردم گرد آمده بودند به جمع پیوستند نخست ابوموسی به سهن درآمد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: رأی من و عمرو بر یک امر قرار گرفته است که امیدواریم با اجرای آن خداوند کار این امت را به صلاح کشاند عمرو گفت: راست می‌گوید! سپس گفت: ای ابو موسی، پس تو سخن گوی.

ابو موسی فراز رفت تا سخن بگوید، ابن عباس وی را بخواند و گفت: وای بر تو، من یقین دارم که او قصد فریب تو را دارد، اگر شما هر دو بر امر واحدی توافق کرده‌اید بگذار او پیش از تو درباره آن سخن بگوید و آنگاه تو پس از وی سخن گوی زیرا عمرو مرد حیله‌گری است و من ایمن نیستم که او بدانچه شما میان خود توافق کرده و هر دو بدان رضا داده‌اید وفا کند، و می‌دانم چون تو در میان مردم به پا خیزی و سخن گویی با تو مخالفت خواهد کرد.ابو موسی که مردی کودن بود گفت: ما توافق کرده‌ایم.

از این رو پیش افتاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و گفت: ای مردم، ما در کار این امت نگریستیم و دیدیم هیچ چیز کارسازتر و التیام‌بخش‌تر از آن نیست که کارهای امت به اختلاف نکشد. بنابراین رأی من و همتایم، عمرو بر این قرار گرفت که علی و معاویه را خلع کنیم و تعیین آینده این امر را به شورایی از میان مسلمانان بسپاریم که هرکس را خوش دارند به ولایت امور خویش گمارند. اینک من علی و معاویه را خلع کردم، شما کار خویش را به دست گیرید و هرکس را شایسته می‌دانید به ولایت بر خود گمارید. سپس به کناری رفت.

آنگاه عمرو بن عاص در جای او ایستاد و خدا را سپاس و ستایش کرد و سپس گفت: این مرد آنچه شنیدید بگفت و مولای خود را خلع کرد، من نیز مولای او را همچنانکه او وی را خلع کرد خلع کردم و مولای خود معاویه را بر خلافت استوار می... دارم. وی دست‌نشانده و دوستدار عثمان و خواستار انتقام خون او و شایسته‌ترین مردم به این مقام است.

ابوموسی به او گفت: خدایت کامروا نکند که به غدر ناپیمانی کردی و فجور ورزیدی، به راستی در مثل به سگ مانی که اگر بر آن حمله ور شوی زبان از کام برآورد و اگر آن را رها کنی باز هم زبان از کام برآورد.

پس عمرو به او گفت: به راستی که تو در مثل به درازگوش مانی که کتابهایی را برپشت می کشد.

شریح ابن هانئ بر عمرو حمله کرد و تازیانه بر سر و رویش کوفت و پسر عمرو بر شریح حمله کرد و با تازیانه او را زد و مردم برخاستند و میانه را گرفتند. شریح چندی بعد می‌گفت: از هیچ چیز بدین اندازه پشیمان نیستم که کاش به جای تازیانه او را با شمشیر می‌زدم اما روزگار چنان شد که دیدیم .

یاران علی از ابو موسی خواستند که از آنجا برود و او بر ناقه خود نشست و رهسپار مکه شد. ابن عباس می‌گفت: خدا ابوموسی را روسیاه کند، من او را برحذر داشتم و به رأی خردمندانه رهنمون شدم ولی او خرد نورزید. ابو موسی نیز خود می‌گفت: ابن عباس مرا از نیرنگ آن تبهکار برحذر داشته بود ولی من به او اطمینان کردم و می‌پنداشتم که وی چیزی را بر خیرخواهی بر امت ترجیح نمی‌دهد.

نصر گوید: و عمرو از دومه جندل به منزلش بازگشت و برای معاویه نوشت:

أتتك الخلافه مزفوفةً هنيئاً مريئاً تقرّ العيونا

تزفّ إليك زفاف العروس بأهون من طعنك الدار علينا

نوعروس خلافت به گونه‌ای گوارا و لذت‌بخش به سویت آغوش گشود و نگرانیها برفت و دیدگان آرام یافت.

چنان به آغوشت درآمد که نو عروسی را به زفاف در کنار گیری و این بسی آسانتر از آن است که مردان زره‌پوش را به نیزه زنی.

سعید بن قیس همدانی برخاست و گفت: به خدا سوگند اگر بر راه هدایت نیز اتفاق می‌کردید بر ما چیزی بیش از آن که اینک برآنیم نمی‌افزودید و از این رو گمراهی شما برای ما الزام‌آور نیست، شما در پایان کارتان به همان اختلافی رسیدید که در آغاز داشتید، و من امروز در هواداری علی چنانم که همگی دیروز چنان بودیم. و کردوس بن هانئ خشمگین برخاست و ابیاتی را در رضایت بر خلافت علی علیه السلام و انکار خلافت معاویه و حکم حکمین سرود و جمعی دیگر نیز مانند او سخن گفتند.

نصر گوید زمانی که علی علیه السلام خبر فریب ابوموسی توسط عمرو را شنید اندوهگین و غمناک شد و برای مردم خطبه ایراد کرد: خدا را سپاس هر چند که روزگار دشواری های فراوان و حوادثی بزرگ پدید آورد.

تا پایان آنچه که به روایت سید رضی خواهد آمد و فرمود:

آگاه باشید که این دو مردی که برگزیدید حکم کتاب را رها کرده‌اند و آنچه که میرانید را زنده کرده‌اند و هر یک از آنها از هوای خود پیروی کرد و بدون حجت و دلیل روشن و سنت قاطع حکم داد و در آنچه که حکم کردند دچار اختلاف شدند، خداوند هر دو آنها را هدایت نکند پس برای جهاد آماده شوید و برای حرکت مهیا شوید و در فلان روز در اردوی خود صبح کنید. - . این مختار ۳۵ از کتاب نهج البلاغه است و دارای منابع زیادی است که برخی از آنها را در مختار ۲۵۹ و ماقبل آن از نهج السعاده: ج۲، ص ۳۵۶، چاپ اول ذکر کرده است و حدیث را ابن ابی الحدید در اواخر شرحش بر مختار ۳۵ از نهج البلاغه ج۱، ص۴۵۴ روایت کرد. -

نصر گوید: علی علیه السلام بعد از حکمیت زمانی که صبح و مغرب را خواند و از نماز فارغ شد و سلام داد فرمود: بارخدایا معاویه، عمرو، ابو موسی، حبیب بن مسلمه، عبدالرحمن بن خالد، و ضحاک بن قیس، و ولید بن عقبه را لعنت کن، این خبر به معاویه رسید پس چون نماز خواند علی، حسن، حسین، ابن عباس، قیس بن سعد بن عباده و اشتر را نفرین کرد.

و ابن دیزیل در جمع یاران معاویه ابواعور سلمی را افزوده است.

و همچنین ابن دیزیل روایت کرد که ابوموسی از مکه برای علی علیه السلام نوشت: أما بعد به من خبر رسیده است که تو در نماز مرا نفرین می کنی و نادانان پشت سرت آمین می گویند و من آنچه که موسی علیه السلام گفت را می گویم: «رَبِّ بِمَا أَنْعَمْتَ عَلَيَّ فَلَنْ أَكُونَ ظَهِيرًا لِّلْمُجْرِمِينَ» {پروردگارا به پاس نعمتی که بر من ارزانی داشتی هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود}

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس الـدهاء النکر و جوده الرأی و الأدب و رجل داه و ده و داهیه و قال فی النهایه أسف الطائر إذا دنا من الأرض و أسف الرجل للأمر إذا قاربه و فی الصـحاح تمعر لونه عند الغضب تغیر و فی القاموس الوشـیظ کأمیر الأتباع و الخدم و الأجلاف و لفیف من الناس لیس أصـلهم واحدا و هم وشـیظه فی قومهم حشوفهم و قال غفل عنه غفولا ترکه و سها عنه کأغفله و المغفل کمعظم من لا فطنه له و قال أیها بالفتح و بالنصب أمر بالسکوت و قال قنع رأسه بالسوط غشاه بها.

ص: ۳۰۳

۱- ۱ و هذا هو المختار: ۳۵ من کتاب نهج البلاغه، و له مصادر کثیره ذکر بعضها فی المختار ۲۵۹ و ما قبله من نهج السعاده: ج ۲ ص ۳۵۶ ط ۱. و الحدیث رواه ابن أبی الحدید فی أواخر شرحه علی المختار: ۳۵ من نهج البلاغه ج ۱، ص ۴۵۴.

أقول: رجعنا إلى كتاب نصر فوجدنا ما أخرجه ابن أبى الحديد موافقا له فى المعنى.

**[ترجمه]در قاموس گويد: الدهاء يعنى بديع و نيكو بودن انديشه و ادب و رجل داه، ده و داهيه گفته مى شود. و در النهايه گويد: أسف الطائر، زمانى است كه پرنده به زمين نزديك شود و أسف الرجل للأمر، زمانى است كه مرد به امرى نزديك شود. در الصحاح تغير لونه عند الغضب: يعنى رنگش به هنگام خشم دگرگون شد. و در قاموس: الوشيظ بر وزن امير يعنى پيروان، خدم، دهاتيان و جمع كثيرى از مردم كه اصلشان واحد نيست، و هم وشيظه فى قومهم: آنها در ميان قوم خود انبوه هستند. و گويد: غفل عنه غفولاً، يعنى او را ترك كرد و از او غفلت كرد، مانند أغفه و المغفل بر وزن المعظم كسى است كه صاحب زيركى نيست. و گويد: إيهاً با فتحه و نصب، امر بر سكوت است و گويد: قنع رأسه بالسوط، يعنى بر سر او تازيانه زد .

مى گويم: به كتاب نصر مراجعه كرديم و آنچه ابن ابى الحديد استخراج كرده بود را در معنا با آن موافق ديديم.

**[ترجمه]

«۵۵۴»

(۱)، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام أَجَابَ بِهِ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِيَّ عَنْ كِتَابٍ كَتَبَهُ إِلَيْهِ مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي اتَّعَدُوا فِيهِ لِلْحُكُومَهِ وَ ذَكَرَ هَذَا الْكِتَابَ سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى الْأُمَوِيُّ فِي كِتَابِ الْمَغَازِي فَإِنَّ النَّاسَ قَدْ تَغَيَّرَ كَثِيرٌ مِنْهُمْ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ حَظِّهِمْ فَمَالُوا مَعَ الدُّنْيَا وَ نَطَقُوا بِالْهَوَى وَ إِنِّي نَزَلْتُ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مَنْزِلًا مُعْجِباً اجْتَمَعَ بِهِ أَقْوَامٌ أَعْجَبَتْهُمْ أَنْفُسُهُمْ فَإِنِّي أُدَاوِي مِنْهُمْ قَرْحاً أَخَافُ أَنْ يَعُودَ عَلَقاً وَ لَيْسَ رَجُلٌ فَاعْلَمْ أَحْرَصَ عَلَى جَمَاعَهِ أُمَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ أُلْفَتِهَا مِنِّي أَبْتَغِي بِذَلِكَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ كَرَمَ الْمَآبِ وَ سَأَفِي بِالَّذِي وَأَيْتُ عَلَى نَفْسِي وَ إِنْ تَغَيَّرْتَ عَنْ صَالِحِ مَا فَارَقْتَنِي عَلَيْهِ فَإِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجْرِبَهِ وَ إِنِّي لَأَعْبَدُ أَنْ يَقُولَ قَائِلٌ بِبَاطِلٍ وَ أَنْ أُفْسِدَ أَمْراً قَدْ أَصْلَحَهُ اللَّهُ فَدَعْ مَا لَا تَعْرِفُ فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ إِلَيْكَ بِأَقَاوِيلِ السَّوْءِ وَ السَّلَامُ.

قوله عليه السلام من حظهم أى من الآخره.

و قوله عليه السلام منزلا قال ابن أبى الحديد أى يعجب من رآه أى يجعله متعجبا منه و هذا الكلام شكوى من أصحابه و نصاره من أهل العراق فإنه كان اختلافهم عليه و اضطرابهم شديدا جدا.

و المنزل و النزول هاهنا مجاز و استعاره و المعنى أنى حصلت فى هذا الأمر الذى حصلت فيه على حال معجبه لمن تأملها.

و قال الجوهرى العجيب الأمر يتعجب منه و عجبت من كذا و تعجبت بمعنى و أعجبنى هذا الشى ء لحسنه و قد أعجب فلان بنفسه فهو معجب بنفسه

۱- ۵۵۴- رواه السيّد الرضىّ رحمه اللّه فى المختار ما قبل الأخير من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

و برأيه و الاسم العجب بالضم انتهى.

فإنى أداوى منهم قرحا قال ابن ميثم استعار لفظ القرح لما فسد من حاله باجتماعهم على التحكيم و لفظ المداواه لاجتهاده فى إصلاحهم و روى أدارى و كذلك استعار لفظ العلق و هو الدم الغليظ لما يخاف من تفاقم أمرهم و قوله فاعلم اعتراض حسن بين ليس و خبرها بالذى وأيت أى وعدت و ضمنت من شرط الصلح على ما وقع عليه عن صالح ما فارقتنى عليه أى من وجوب الحكم بكتاب الله و عدم اتباع الهوى و الاغترار بمقارنه الأشرار.

و قال ابن أبى الحديد يجوز أن يكون قوله عليه السلام و إن تغيرت من جمله قوله عليه السلام فيما بعد فإن الشقى كما تقول إن خالفتنى فإن الشقى من يخالف الحق لكن تعلقه بالسابق أحسن لأنه أدخل فى مدح أمير المؤمنين صلوات الله و سلامه عليه كأنه يقول أنا أفى و إن كنت لا تفى و الضد يظهر حسن الضد و إنى لأعبد أى إنى لآنف من أن يقول غيرى قولا باطلا فكيف لا آنف ذلك أنا من نفسى.

و قال الجوهرى قال أبو زيد العبد بالتحريك الغضب و الأنف و الاسم العبده مثل الأنفه و قد عبد أى أنف فدع ما لا تعرف أى لا تبن أمرك إلا على اليقين فإن شرار الناس أى لا تصغ إلى أقوال الوشاه فإن الكذب يخالط أقوالهم كثيرا فلا تصدق ما عساه يبلغك عنى فإنهم سراع إلى أقاويل السوء.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ماقبل آخر از بخش سوم نهج البلاغه روایت کرد. - : و از نامه امام علیه السلام که در پاسخ به نامه ابوموسی اشعری که درباره مکانی که در آن برای حکمیت به توافق رسیدند او نوشت خطاب به نوشت و سعید بن یحیی اموی در کتاب المغازی آن را آورده است: همانا بسیاری از مردم تغییر کردند، و از سعادت و رستگاری بی بهره ماندند، به دنیا پرستی روی آورده، و از روی هوای نفس سخن گفتند.کردار اهل عراق مرا به شگفتی وا داشته است، که مردمی خودپسند در چیزی گرد آمدند، می خواستم زخم درون آنها را مداوا کنم، پیش از آن که غیر قابل علاج گردد. پس بدان در امّت اسلام، هیچ کس همانند من وجود ندارد که به وحدت امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و به انس گرفتن آنان به همدیگر، از من دلسوزتر باشد.من در این کار پاداش نیک و سرانجام شایسته را از خدا می طلبم، و به آنچه پیمان به ستم وفا دارم، هر چند تو دگرگون شده، و همانند روزی که از من جدا شدی نباشی. همانا تیره روز کسی است که از عقل و تجربه ای که نصیب او شده، محروم ماند، و من از آن کس که به باطل سخن گوید یا کاری را که خدا اصلاح کرده بر هم زند، بیزارم.آنچه را نمی دانی واگذار، زیرا مردان بد کردار، با سخنانی نادرست به سوی تو خواهند شتافت، با درود.

این سخن امام علیه السلام: «من حظّهم» یعنی از آخرت.

و این سخن او: «منزلاً معجباً» ابن ابی الحدید گوید: هرکسی که آن را ببیند را به شگفتی وا می دارد، یعنی او را متعجب از آن قرار می دهد و این سخن لکه ای از اصحاب و یاران عراقی‌اش است، زیرا اختلاف آنها درباره او و شگفتی شان بسیار شدید بود.

والمنزل و نزول، در اینجا مجاز و استعاره است و معنا این است که من در این امری که به آن رسیدم، به حالتی شگفت آور برای کسی که در آن تأمل می کند رسیده ام .

و جوهری گوید: العجیب، امری است که از آن تعجب می شود و عجبت من کذا و تعجّب، به یک معنا است و أعجبنی هذا الشی لحسنه و قد اعجب فلان بنفسه، و او معجب بنفسه و برأیه است و اسم آن العجب با ضمه است. پایان.

«فإنی أداوی منهم قرحاً» ابن میثم گوید: لفظ القرح را برای آنچه که از حالش به سبب اجتماع آنها بر تحکیم تباه شده و لفظ المداواه را برای تلاشش در اصلاح آنها، استعاره گرفته است و «أداری» نیز روایت شده است. و همچنین لفظ العلق که خون غلیظ است را برای آنچه که از شدت امر آنان بیم دارد، استعاره گرفته است و این سخن او «فاعلم» جمله معترضه نیکویی بین لیس و خبر آن است. بالذی وأیت، یعنی وعده کردم و از شرط صلح بر آنچه که بر او واقع شد تضمین کردم.

عن صالح ما فارقتنی علیه، یعنی از وجوب حکم بر کتاب خدا و عدم پیروی از هوا و هوس و فریب خوردن از همنشینی با اشرار.

ابن ابی الحدید گوید: جایز است که این سخن امام علیه السلام: «و أن تغیّرت» از جمله سخن امام در ما بعد آن «فإنّ الشقی» باشد، چنانکه می گویی: اگر با من مخالفت کنی، نگون بخت کسی است که با حق مخالفت کند، اما متعلق بودن به پیش از آن بهتر است، زیرا آن در مدح امیرمؤمنان علیه السلام بیشتر وارد است، گویی که می فرماید: من وفا می کنم، گرچه تو وفا نمی کردی. و متضاد نیکویی متضاد را آشکار می کند. «و إنّی لأعبد» یعنی من این که غیر من سخن باطلی بگوید را ننگ می شمارم، پس چگونه آن را از خودم ننگ نشمارم.

و جوهری گوید: ابوزید گوید: العبد با حرکت یعنی غضب و خشونت و اسم آن العبده بر وزن أنفه است و قد عبد یعنی تندی کرد. «فدع ما لا تعرف» یعنی امرت را جز بر یقین بنا نکن. «فإن شرار الناس» یعنی به سخنان سخن چینان گوش نکن، زیرا سخنانشان بسیار با دروغ آمیخته است و آنچه که امید داری که از جانب من به تو برسد را تصدیق نکن که آنها به سوی سخنان سوء شتابان هستند .

**[ترجمه]

«۵۵۵»

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مَالِکٍ النَّحْوِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْحَسَنِیِّ عَنْ عِیسَی بْنِ مِهْرَانَ عَنْ یَحْیَی بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ شَرِیکٍ عَنْ عِمْرَانَ بْنِ طُفَیْلٍ عَنْ أَبِی نَجَبَةَ قَالَ: سَمِعْتُ عَمَّارَ بْنَ یَاسِرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ یُعَاتِبُ أَبَا مُوسَی الْأَشْعَرِیَ

۱- ۵۵۵- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۶ من الجزء السابع من أمالیه: ج ۱، ص ۱۸۴، ط بیروت.

وَ یُوَبِّخُهُ عَلَی تَأَخُّرِهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ قُعُودِهِ عَنِ الدُّخُولِ فِی بَیْعَتِهِ وَ یَقُولُ لَهُ یَا أَبَا مُوسَی مَا الَّذِی أَخَّرَکَ عَنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَوَ اللَّهِ لَئِنْ شَکَکْتَ فِیهِ لَتَخْرُجَنَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ أَبُو مُوسَی یَقُولُ لَهُ لَا تَفْعَلْ وَ دَعْ عِتَابَکَ لِی فَإِنَّمَا أَنَا أَخُوکَ فَقَالَ لَهُ عَمَّارٌ رَحِمَهُ اللَّهُ مَا أَنَا لَکَ بِأَخٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَلْعَنُکَ لَیْلَةَ الْعَقَبَةِ وَ قَدْ هَمَمْتَ مَعَ الْقَوْمِ بِمَا هَمَمْتَ فَقَالَ لَهُ أَبُو مُوسَی أَ فَلَیْسَ قَدِ اسْتَغْفَرَ لِی قَالَ عَمَّارٌ قَدْ سَمِعْتُ اللَّعْنَ وَ لَمْ أَسْمَعِ الِاسْتِغْفَارَ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طوسی آن را در حدیث ۲ از جلد هفتم امالی: ج۱، ص۱۸۴ چاپ بیروت روایت کرده است : -

ابونجبه گوید: شنیدم که عمار بن یاسر رحمه الله، ابوموسی اشعری را به خاطر تأخیرش از علی بن ابی طالب علیه السلام و بازنشستنش از داخل شدن در بیعت او، سرزنش و نکوهش می کرد و به او می گفت: ای ابوموسی، چه چیزی تو را از امیرمؤنان علیه السلام به تأخیر انداخت که به خدا سوگند، اگر در او تردید کنی، قطعاً از اسلام خارج می شوی و ابوموسی به او می گفت: چنین نکن و نکوهش مرا رها کن که من برادر تو هستم، پس عمار به او گفت: من برادر تو نیستم، شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله در شب عقبه تو را نفرین می کرد و من همراه قوم به آنچه که تصمیم گرفتم، همت گماردم. پس ابوموسی گفت: آیا برای من طلب آمرزش نکرد؟ عمار گفت: نفرین شنیدم و طلب آمرزش نشنیدم.

**[ترجمه]

«۵۵۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامِهِ علیه السلام لَمَّا اضْطَرَبَ عَلَیْهِ أَصْحَابُهُ فِی أَمْرِ الْحُکُومَةِ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَمْ یَزَلْ أَمْرِی مَعَکُمْ عَلَی مَا أُحِبُّ حَتَّی نَهَکَتْکُمُ الْحَرْبُ وَ قَدْ وَ اللَّهِ أَخَذَتْ مِنْکُمْ وَ تَرَکَتْ وَ هِیَ لِعَدُوِّکُمْ أَنْهَکُ وَ لَقَدْ کُنْتُ أَمْسِ أَمِیراً فَأَصْبَحْتُ الْیَوْمَ مَأْمُوراً وَ کُنْتُ أَمْسِ نَاهِیاً فَأَصْبَحْتُ الْیَوْمَ مَنْهِیّاً وَ قَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَ لَیْسَ لِی أَنْ أَحْمِلَکُمْ عَلَی مَا تَکْرَهُونَ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۲۰۶ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. و ما آن را از منابعی در مختار ۲۲۳ از نهج السعاده: ج۲، ص ۲۵۴، چاپ اول روایت کردیم. - :

و از کلام امام علیه السلام زمانی که یارانش در خصوص امر حکمیت دچار آشفتگی شدند:

ای مردم همواره کار من با شما به دلخواه من بود، تا آن که جنگ شما را ناتوان کرد به خدا اگر جنگ کسانی را از شما گرفت و جمعی را گذاشت، برای دشمنان کوبنده‌تر است. من دیروز فرمانده و امیر شما بودم ولی امروز فرمانم می‌دهند، دیروز بازدارنده بودم که امروز مرا باز می‌دارند شما زنده ماندن را دوست دارید و من نمی‌توانم شما را به راهی که دوست ندارید اجبار کنم.

**[ترجمه]

توضیح

قال الجوهری نَهَكْتُ الثوب بالفتح نَهْكاً لبسته حتی خلق و نهكت من الطعام بالغت فی أكله و نَهَكَتْهُ الحمی إذا أجهدته و أضنته و نقضت لحمه و فیه لغه أخری نَهِكَتْهُ الحمی تَنْهَكُهُ نَهَكاً و نَهْكَةً.

قوله علیه السلام و تركت أی لم یستأصلكم بل فیكم بعد بقیه و هی لعدوكم أنهك لأن القتل فی أهل الشام كان أشد استحرارا و الوهن كان فیهم أظهر.

قوله علیه السلام و لیس لی أن أحملكم أی لا قدره لی علیه و إن كان یجب علیكم إطاعتی.

**[ترجمه]جوهری گوید: نهكت الثوب با فتحه نهكاً: یعنی پیراهن را پوشیدم تا اینكه مندرس شد و نهكت من الطعام، یعنی در خوردن غذا زیاده روی كردم، نهكته الحمی تنهكه نهكاً و نهكه .

و این سخن امام علیه السلام: «و تركت» یعنی شما را ریشه كن نكرد، بلكه در میان شما بقیه ای است كه آن برای دشمن شما خسته كننده تر است، زیرا كشتار در میان شامیان شدیدتر و سستی در میانشان آشكارتر است.

این سخن امام علیه السلام: «و لیس لی أن أحملكم» یعنی من قدرتی بر آن ندارم، گرچه اطاعت از من بر شما واجب است.

**[ترجمه]

«۵۵۷»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی أَهْلِ الْأَمْصَارِ یَقُصُّ فِیهِ

ص: ۳۰۶

۱- ۵۵۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۲۰۶ من كتاب نهج البلاغه. و رویناه عن مصادر فی المختار: ۲۲۳ من نهج السعاده: ج ۲ ص ۲۵۴ ط ۱.

۲- ۵۵۷- رواه السیّد الرضیّ قدس اللّه سره فی المختار: ۵۶ من باب كتب أمیر المؤمنین علیه السلام من كتاب نهج البلاغه.

مَا جَرَى بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَهْلِ صِفِّينَ وَ كَانَ بَدْءُ أَمْرِنَا أَنَّا الْتَقَيْنَا وَ الْقَوْمُ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ الظَّاهِرُ أَنَّ رَبَّنَا وَاحِدٌ وَ نَبِيَّنَا وَاحِدٌ وَ دَعْوَتَنَا فِي الْإِسْلَامِ وَاحِدَةٌ لَا نَسْتَزِيدُهُمْ فِي الْإِيمَانِ بِاللَّهِ وَ التَّصْدِيقِ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ لَا يَسْتَزِيدُونَنَا الْأَمْرُ وَاحِدٌ إِلَّا مَا اخْتَلَفْنَا فِيهِ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ وَ نَحْنُ مِنْهُ بَرَاءٌ فَقُلْنَا تَعَالَوْا نُدَاوِي مَا لَا يُدْرَكُ الْيَوْمَ بِإِطْفَاءِ النَّائِرَةِ وَ تَسْكِينِ الْعَامَّةِ حَتَّى يَشْتَدَّ الْأَمْرُ وَ يَسْتَجْمِعَ فَنَقْوَى عَلَى وَضْعِ الْحَقِّ فِي مَوَاضِعِهِ فَقَالُوا بَلْ نُدَاوِيهِ بِالْمُكَابَرَةِ فَأَبَوْا حَتَّى جَنَحَتِ الْحَرْبُ وَ رَكَدَتْ وَ وَقَدَتْ نِيرَانُهَا وَ حَمِشَتْ فَلَمَّا ضَرَّسَتْنَا وَ إِيَّاهُمْ وَ وَضَعَتْ مَخَالِبَهَا فِينَا وَ فِيهِمْ أَجَابُوا عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى الَّذِي دَعَوْنَاهُمْ إِلَيْهِ فَأَجَبْنَاهُمْ إِلَى مَا دَعَوْا وَ سَارَعْنَاهُمْ إِلَى مَا طَلَبُوا حَتَّى اسْتَبَانَتْ عَلَيْهِمُ الْحُجَّةُ وَ انْقَطَعَتْ مِنْهُمُ الْمَعْذِرَةُ فَمَنْ تَمَّ عَلَى ذَلِكَ مِنْهُمْ فَهُوَ الَّذِي أَنْقَذَهُ اللَّهُ مِنَ الْهَلَكَةِ وَ مَنْ لَجَّ وَ تَمَادَى فَهُوَ الرَّاكِسُ الَّذِي رَانَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ وَ صَارَتْ دَائِرَةُ السَّوْءِ عَلَى رَأْسِهِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۵۶ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: نامه به شهرهای دور برای روشن ساختن حوادث صفّین:

آغاز کار چنین بود که ما با مردم شام دیدار کردیم، که در ظاهر پروردگار ما یکی، و پیامبر ما یکی، و دعوت ما در اسلام یکی بود، و در ایمان به خدا و تصدیق کردن پیامبرش، هیچ کدام از ما بر دیگری برتری نداشت، و با هم وحدت داشتیم جز در خون عثمان که ما از آن بر کناریم.پس به آنان گفتیم:بیایید با خاموش ساختن آتش جنگ، و آرام کردن مردم، به چاره جویی و درمان بپردازیم، تا کار مسلمانان استوار شود، و به وحدت برسند، و ما برای اجرای عدالت نیرومند شویم.امّا شامیان پاسخ دادند:«چاره ای جز جنگ نداریم» پس - از پیشنهاد حق ما - سرباز زدند، و جنگ در گرفت، و تداوم یافت، و آتش آن زبانه کشید. پس آنگاه که دندان جنگ در ما و آنان فرو رفت، و چنگال آن سخت کارگر افتاد، به دعوت ما - صلح و گفتگو - گردن نهادند، و بر آنچه آنان را خواندیم، پاسخ دادند.ما هم به درخواست آنان پاسخ دادیم، و آنچه را خواستند زود پذیرفتیم، تا حجّت را بر آنان تمام کنیم، و راه عذر خواهی را ببندیم.آنگاه آن که بر پیمان خود استوار ماند، از هلاکت نجات یافت، و آن کس که در لجاجت خود پا فشرد، خدا پرده ناآگاهی بر جان او کشید، و بلای تیره روزی گرد سرش گردانید.

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام و القوم عطف علی الضمیر فی التقینا قوله علیه السلام و الظاهر أن ربنا واحد قال ابن أبی الحدید لم یحکم لأهل صفین بالإسلام بل بظاهره.

و لا نستزیدهم أی لا نطلب منهم زیاده فی الإیمان فی الظاهر حتی یشتد الأمر أی یستحکم بأن یتمهد قواعد الخلافه.

و قال الجوهری جنوح اللیل إقباله و رکدت أی دامت و ثبتت و وقدت کوعدت أی اشتعلت و حمشت أی استقرت و ثبتت و روی و استحمشت و هو أصح ذکره ابن أبی الحدید و قال و من رواها بالسین المهمله أراد اشتدت و صلبت.

و قال الجوهری أحمشت القدر أشبعت وقودها و قال الأحمس الشدید الصلب و قد حمس بالکسر.

فلما ضرستنا أی عضتنا بأضراسها و یقال ضرسهم الدهر أی اشتد علیهم و الضرس العض بالأضراس و لعل التشدید هاهنا للمبالغه و یقال ضرسته الحرب أی جربته و أحکمته و أنقذت فلانا من الشر و استنقذته و تنقذته و انتقذته خلصته فنقذ کفرح و الرکس رد الشی ء مقلوبا و ران الله علی قلبه أی طبع و ختم و قال الطبرسی فی مجمع البیان الدائره هی الراجعه بخیر أو شر و دائره السَّوْءِ العذاب و الهلاک.

و قال ابن أبی الحدید السَّوْءُ المصدر و السُّوءُ الاسم و الدوائر أیضا الدواهی.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام: «والقوم» معطوف بر ضمیر موجود در «التقینا» است .

و ابن ابی الحدید درباره این سخن امام علیه السلام: «و الظاهر أن ربّنا واحد» گوید: بر اسلام اهل صفین حکم نکرده است، بلکه به ظاهر آن حکم کرده است.

« و لا نستزیدهم» یعنی زیادت در ایمان در ظاهر را از آنها طلب نمی کنیم. «حتی یشتدّ الأمر» یعنی با مهیا شدن پایه های خلافت تقویت می شود.

و جوهری گوید: جنوح الیل یعنی روی آوردن شب، رکدت یعنی ثابت و استوار شد، و قدرت بر وزن وعدت یعنی شعله ورتر شد، حشمت یعنی ثابت و مستقر شد، و «استحشمت» نیز روایت شده است که این صحیح تر است و ابن ابی الحدید آن را ذکر کرده است و گوید: و هر که آن را با سین روایت کرده است، مقصودش شدید و محکم شد، است.

و جوهری گوید: أحشمت القدر، یعنی سوخت آن را زیاد کردم و گوید: الأحمس یعنی سفت محکم و قد حمس با کسره است.

«فلما ضرّستنا» یعنی ما را با دندان های آسیا گزید، و ضرّسهم الدهر گفته می شود یعنی روزگار بر آنان سخت شد و الضرس یعنی گزیدن با دندان های آسیا و شاید تشدید در اینجا برای مبالغه باشد و ضرّسته الحرب، گفته می شود یعنی جنگ او را آزموده و محکم کرد. أنقذت فلاناً من الشر و استنقذته و تنقذت و انتقدته، یعنی او را خلاص کردم و نقذ بر وزن فرح است و الرکس، رد کردن چیزی به صورت وارونه است و «ران الله علی قلبه» یعنی بر قلب او مهر زد. و طبرسی در مجمع البیان گوید: الدائره، بازگشت‌کننده با خیر یا شر است و دائره السوء یعنی عذاب و هلاکت.

و ابن ابی الحدید گوید: السّوء مصدر است و السوء اسم است و به معنی مصیبت ها نیز می باشد.

**[ترجمه]

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ إِنَّ الْبَغْيَ وَ الزُّورَ يُوتِغَانِ الْمَرْءَ فِي دِينِهِ وَ دُنْيَاهُ وَ يُبْدِيَانِ خَلَلَهُ عِنْدَ مَنْ يَعِيبُهُ وَ قَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ غَيْرُ مُدْرِكٍ مَا قَدْ قُضِيَ فَوَاتُهُ وَ قَدْ رَامَ أَقْوَامٌ أَمْراً بِغَيْرِ الْحَقِّ فَتَأَوَّلُوا عَلَى اللَّهِ فَأَكْذَبَهُمْ فَاحْذَرْ يَوْماً يَغْتَبِطُ فِيهِ مَنْ أَحْمَدَ عَاقِبَةَ عَمَلِهِ وَ يَنْدَمُ مَنْ أَمْكَنَ الشَّيْطَانَ مِنْ قِيَادِهِ فَلَمْ يُجَاذِبْهُ وَ قَدْ دَعَوْتَنَا إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ لَسْتَ مِنْ أَهْلِهِ وَ لَسْنَا إِيَّاكَ أَجَبْنَا وَ لَكِنْ أَجَبْنَا الْقُرْآنَ إِلَى حُكْمِهِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۷ از بخش دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : از نامه امام علیه السلام به معاویه: همانا ستمگری و دروغ پردازی، انسان را در دین و دنیا رسوا می کند، و عیب او را نزد عیب جویان آشکار می سازد، و تو می دانی آنچه که از دست رفت باز نمی گردد.گروهی باطل طلبیدند، و خواستند با تفسیر دروغین، حکم خدا را دگرگون سازند، و خدا آنان را دروغگو خواند.معاویه، از روزی بترس که صاحبان کارهای پسندیده خوشحالند، و تأسف می خوردند که چرا عملشان اندک است، آن روز کسانی که مهار خویش در دست شیطان دادند سخت پشیمانند.تو ما را به داوری قرآن خواندی، در حالی که خود اهل قرآن نیستی، و ما هم پاسخ مثبت به تو ندادیم، بلکه داوری قرآن را گردن نهادیم.با درود.

**[ترجمه]

بیان

یوتغان أی یهلکان و فی بعض النسخ یذیعان أی یظهران سره و یفضحانه و قال الجوهری الخلل فساد فی الأمر.

قوله علیه السلام فتأولوا قال الراوندی معناه قد طلب قوم أمر هذه

ص: ۳۰۸

۱- ۵۵۸- رواه السیّد الرضیّ رضوان اللّه علیه فی المختار: ۴۷ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه.

الأمه فتأولوا القرآن كقوله تعالى وَ أَولِي الْأَمْرِ مِنْكَمْ فسموا من نصبوه من الأمراء أولى الأمر متحكمين على الله فأكذبهم الله بكونهم ظالمين بغاه و لا يكون الوالى من قبل الله كذلك.

و قال ابن ميثم بغوا على سلطان الله و هى الخلافه الحقه فجعلوا لخروجهم و بغيهم تأويلا- و هو الطلب بدم عثمان و نحوه من الشبه الباطله فأكذبهم الله بنصره عليهم و رد مقتضى شبههم و الإكذاب كما يكون بالقول يكون بالفعل.

و قال ابن أبى الحديد فى بعض النسخ فتأولوا على الله أى حلفوا أى من أقسم تجبرا و اقتدارا لأفعلن كذا أكذبه الله و لم يبلغه أمله و روى تألوا على الله أى حرفوا الكلام عن مواضعه و تعلقوا بشبهه فى تأويل القرآن انتصارا لمذاهبهم فأكذبهم الله بأن ظهر للعقلاء فساد تأويلاتهم و الأول أصح.

قوله عليه السلام يغتبط فيه أى يتمنى مثل حاله من أحمد عاقبه عمله أى وجدها محموده و قياد الدابه ما تقاد به.

و قال ابن ميثم كتب عليه السلام هذا الكتاب بعد التحكيم أو عند إجابته للتحكيم.

**[ترجمه]يوتغان يعنى هلاك مى كنند و در بعضى نسخه ها «يذيغان» آمده است، يعنى راز آن را افشا مى كنند و برملا مى سازند. و جوهرى گويد: الخلل يعنى تباهى در امر.

اين سخن امام عليه السلام: «فتأولوا» راوندى گويد: معنايش اين است كه جمعى خواستار امر اين امت شدند، پس قرآن را تأويل كردند، مانند اين سخن خداوند متعال: « و أولى الأمر منكم» پس اميرانى كه منصوب كردند را اولو الأمر ناميدند، درحالى كه بر خدا متحكم بودند، پس خداوند آنان را به جهت ظالم بودنشان ستمگر ناميد و والى از جانب خداوند چنين نيست.

و ابن ميثم گويد: بر سلطان خدا كه همان خلافت حق است، ستم كردند و براى خروج و ستمشان، تأويل قرار داند كه اين همان خونخواهى عثمان و شبهات باطل نظير آن است. پس خداوند آنا را با يارى رساندن عليه آنها، رد مقتضاى شبه آنان تكذيب كرد و تكذيب چنانكه با قول است، با عمل نيز مى باشد.

و ابن ابى الحديد گويد: در بعضى نسخه ها «فتألّوا على الله» آمده است، يعنى سوگند ياد كردند، يعنى كسى كه از روى قدرت و اقتدار قسم خورد كه چنين مى كنم، خداوند او را تكذيب كرد و او را به آرزويش نرساند. و «تأوّلوا على الله» روايت شده است، يعنى سخن را از مواضع آن تحريف كردند و به جهت يارى كردن مذاهب خود، به شبه در قرآن چنگ زدند پس خداوند آنان را به اين صورت كه فساد تأويلاتشان را براى عقلاء آشكار كرد، تكذيب نمود و مورد اول صحيح تر است .

و اين سخن امام عليه السلام: يغتبط فيه، يعنى شبيه حال او را تمنا مى كند. من أحمد عاقبه عمله، يعنى آن را پسنديده يافت و قياد الدابه، آنچه كه به وسيله آن هدايت مى شود.

و ابن ميثم گويد: امام عليه السلام اين نامه را بعد از تحكيم يا به هنگام اجابتش براى تحكيم نوشت.

**[ترجمه]

«۵۵۹»

(۱)شا، الإرشاد مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ حِينَ رَجَعَ أَصْحَابُهُ عَنِ الْقِتَالِ بِصِفِّينَ لَمَّا اغْتَرَّهُمْ مُعَاوِيَةُ بِرَفْعِ الْمَصَاحِفِ فَانْصَرَفُوا عَنِ الْحَرْبِ لَقَدْ فَعَلْتُمْ فَعْلَةً ضَعْضَعَتْ مِنَ الْإِسْلَامِ قُوَاهُ وَ أَسْقَطَتْ مُنَّتَهُ وَ أَوْرَثَتْ وَهْناً وَ ذِلَّةً لَمَّا كُنْتُمُ الْأَعْلَيْنَ وَ خَافَ عَدُوُّكُمُ الِاجْتِيَاحَ وَ اسْتَحَرَّ بِهِمُ الْقَتْلُ وَ وَجَدُوا أَلَمَ الْجِرَاحِ رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ وَ دَعَوْكُمْ إِلَى مَا فِيهَا لِيَفْثَئُوكُمْ عَنْهَا وَ يَقْطَعُوا الْحَرْبَ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ وَ يَتَرَبَّصُوا بِكُمْ رَيْبَ الْمَنُونِ خَدِيعَةً وَ مَكِيدَةً فَمَا أَنْتُمْ

ص: ۳۰۹

۱- ۵۵۹- رواه الشيخ المفيد رحمه اللّه فی الفصل: ۳۶ من مختار كلام أمير المؤمنين فی كتاب الإرشاد ص ۱۴۳. و ذكره الطبریّ فی ج ۴ من تاريخه ص ۴۰ عن أبی مخنف و الحديث التالی رواه أيضا فی ص ۴۲ منه.

إِنْ جَامَعْتُمُوهُمْ عَلَى مَا أَحَبُّوا وَ أَعْطَيْتُمُوهُمُ الَّذِی سَأَلُوا إِلَّا مَغْرُورِینَ وَ ایْمُ اللَّهِ مَا أَظُنُّكُمْ بَعْدَهَا مُوَافِقِی رُشْدٍ وَ لَا مُصِیبِی حَزْمٍ.

**[ترجمه]الارشاد - . شیخ مفید آن را در فصل ۳۶ از مختار كلام امیر مؤمنان در كتاب ارشاد، ص۱۴۳ روایت كرد. و طبری آن را در ج۴ ص۴۰ از ابی مخنف ذكر كرد و حدیث بعد را نیز در ص ۴۲ آن روایت كرد. - :

از كلام امیرمؤمنان علیه السلام زمانی كه اصحابش از نبرد صفین بازگشتند، آنگاه كه معاویه با بالابردن قرآن ها، آنان را فریفت، پس از جنگ منصرف شدند:

عملی انجام دادید كه قوای اسلام را ضعیف كرد و قدرت آن را از بین برد و سستی و ذلت را به ارمغان آورد. زمانی كه شما برتر بودید و دشمنتان از ریشه كنی ترسید و كشتار بر آنان شدید شد و با درد زخم مواجه شدند، قرآن ها را بالا بردند و شما را به آنچه كه در آن است، دعوت كردند تا شما را از آن آرام كنند و جنگ میان خود و شما را قطع كنند و از روی نیرنگ و مكر بسان حوادث روزگار، در كمین شما باشند و شما اگر با آنها بر آنچه كه دوست دارند، همراه شدید و آنچه كه خواستند را به آنها بخشیدید، جز در حالت فریب‌خورده، به خدا سوگند بعد از آن شما را هدایت یافته و دوراندیش نمی پندارم.

**[ترجمه]

بیان

المنه بالضم القوه و استحر القتل اشتد ذكرهما الجوهری و قال فَثَأْتُ القدر سكنت غلیانها بالماء و فَثَأْتُ الرجل عنی إذا كسرته بقول أو غیره و سكنت غضبه و ریب المنون حوادث الدهر و المنون الموت أیضا.

**[ترجمه]المنّه با ضمه یعنی قدرت و استحّر القتل یعنی شدت گرفت، این را جوهری ذكر كرده است و گوید: فثأت القدر یعنی جوشیدن دیگ به وسیله آب ساكن شد و فثأت الرجل عنّی، زمانی است كه او را با سخن یا غیر آن شكستی و خشمش را فروكش كردی. ریب المنون یعنی حوادث روزگار و المنون به معنی مرگ نیز می باشد.

**[ترجمه]

«۵۶۰»

(۱)شا، الإرشاد وَ مِنْ كَلَامِهِ علیه السلام بَعْدَ كَتْبِ صَحِیفَهِ الْمُوَادَعَهِ وَ التَّحْكِیمِ وَ قَدِ اخْتَلَفَ عَلَیْهِ أَهْلُ الْعِرَاقِ عَلَی ذَلِكَ فَقَالَ: وَ اللَّهِ مَا رَضِیتُ وَ لَا أَحْبَبْتُ أَنْ تَرْضَوْا فَإِذَا أَبَیْتُمْ إِلَّا أَنْ تَرْضَوْا فَقَدْ رَضِیتُ وَ إِذَا رَضِیتُ فَلَا یَصْلُحُ الرُّجُوعُ بَعْدَ الرِّضَا وَ لَا التَّبْدِیلُ بَعْدَ الْإِقْرَارِ إِلَّا أَنْ یُعْصَی اللَّهُ بِنَقْضِ الْعَهْدِ وَ یَتَعَدَّی كِتَابَهُ بِحَلِّ الْعَقْدِ فَقَاتِلُوا حِینَئِذٍ مَنْ تَرَكَ أَمْرَ اللَّهِ وَ أَمَّا الَّذِی أَنْكَرْتُمْ عَلَی الْأَشْتَرِ مِنْ تَرْكِهِ أَمْرِی بِخَطِّ یَدِهِ فِی الْكِتَابِ وَ خِلَافِهِ مَا أَنَا عَلَیْهِ فَلَیْسَ مِنْ أُولَئِكَ وَ لَا أَخَافُهُ عَلَی ذَلِكَ وَ لَیْتَ فِیكُمْ مِثْلَهُ اثْنَیْنِ بَلْ لَیْتَ فِیكُمْ مِثْلَهُ وَاحِداً یَرَی فِی عَدُوِّكُمْ مَا یَرَی إِذَنْ لَخَفَّتْ عَلَیَّ مُؤُونَتُكُمْ وَ رَجَوْتُ أَنْ یَسْتَقِیمَ لِی بَعْضُ أَوَدِكُمْ وَ قَدْ نَهَیْتُكُمْ عَمَّا أَتَیْتُمْ وَ عَصَیْتُمُونِی فَكُنْتُ أَنَا وَ أَنْتُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ:

وَ هَلْ أَنَا إِلَّا مِنْ غَزِيَّهَ إِنْ غَوَتْ***غَوَيْتُ وَ إِنْ تَرْشُدْ غَزِيَّهُ أَرْشُدْ

**[ترجمه]الارشاد - . شیخ مفید آن را در فصل ۳۷ از مختـار کلام امیر مؤمنان در کتاب الارشاد، ص ۱۴۳ روایت کرد و در اواخر قصه صفین از تاریخ الامم و الملوک: ج۴، ص۴۲ چاپ مصر روایت کرد. - :

و از کلام امام علیه السلام بعد از اینکه نامه موادعه و تحکیم را نوشت و عراقیان بر سر آن با او دچار اختلاف شدند، پس فرمود: به خدا سوگند راضی نبودم و دوست نداشتم که راضی شدید و چون جز از رضایت ابا ورزیدید، راضی شدم و زمانی که راضی شدم، نه رجوع بعد از رضایت شایسته است و نه تبدیل بعد از اقرار، مگر اینکه با عهدشکنی از خدا سرکشی شود و با شکستن پیمان از کتابش تجاوز شود. پس در این هنگام با هر کسی که امر خدا را رها کرد، پیکار کنید.

اما در خصوص آنچه که بر اشتر درباره اینکه امر مرا ترک کرده است، با دست خطی که نامه‌اش در دست اوست انکار کردید و من برخلاف آن نیستم، پس او از آنان نیست و از آن بر او بیم ندارم و کاش در میان شما دو تن و کاش یک نفر مانند او بود، که آنچه که او در دشمنتان می بیند را ببینند، که در این حالت رنج شما بر من سبک می شد و امید داشتم که برخی از انحراف شما برای من استوار شود و شما را از آنچه که انجام داده اید، نهی کردم و شما از من سرکشی کردید. پس من و شما چنانکه اخو هوازن گفت، بودیم:

و هل أنا إلا من غزيّه إن غوت غويت و إن ترشد غزيه أرشد

آیا من جز از قبیله غزیه هستم که هرگاه گمراه شود گمراه می‌شوم و هرگاه هدایت شود هدایت می‌شوم.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری غزیه قبیله قال درید بن الصمه و ذکر البیت.

ص: ۳۱۰

---

۱ - ۵۶۰- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الفصل: ۳۷ مما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب الإرشاد، ص ۱۴۳. و تقدم أیضا هاهنا آخر الصفحه ۵۰۵ من طبعه الکمبانیّ، و فی هذه الطبعه ص ... بروایه نصر فی کتاب صفّین. و رواه أیضا الطبریّ فی أواخر قصه صفّین من تاریخ الأمم و الملوک: ج ۴ ص ۴۲ ط مصر.

**[ترجمه]جوهری گوید: غزیه قبیله ای است و درید بن صمّه این را گفته و این بیت را ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۵۶۱»

(۱)یج، الخرائج و الجرائح شا، الإرشاد قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام عِنْدَ مَا رَفَعَ أَهْلُ الشَّامِ الْمَصَاحِفَ وَ شَكَّ فَرِيقٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ لَجَئُوا إِلَى الْمُسَالَمَةِ وَ دَعَوْهُ إِلَيْهَا وَيْلَكُمْ إِنَّ هَذِهِ خَدِيعَةٌ وَ مَا يُرِيدُ الْقَوْمُ الْقُرْآنَ لِأَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَهْلِ قُرْآنٍ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ امْضُوا عَلَى بَصَائِرِكُمْ فِي قِتَالِهِمْ فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا تَفَرَّقَتْ بِكُمُ السُّبُلُ وَ نَدِمْتُمْ حَيْثُ لَا تَنْفَعُكُمُ النَّدَامَةُ.

وَ كَانَ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ وَ كَفَرَ الْقَوْمُ بَعْدَ التَّحْكِيمِ وَ نَدِمُوا عَلَى مَا فَرَطَ مِنْهُمْ فِي الْإِجَابَةِ إِلَيْهِ وَ تَفَرَّقَ بِهِمُ السُّبُلُ وَ كَانَ عَاقِبَتُهُمُ الدَّمَارَ

**[ترجمه]الخرائج و الارشاد - . شیخ مفید آن را در فصل دوم از فصول إخبار امیر المؤمنین علیه السلام عن الغائبات قبل تحققها از کتاب الإرشاد، ص ۱۶۵ روایت کرد. - :

امیرمؤمنان علیه السلام زمانی که شامیان قرآن ها را بالا بردند و گروهی از اصحابش شک کردند و به مسالمت و دعوت به آن پناه بردند، فرمود: وای بر شما، این نیرنگ است و این قوم قرآن را نمی خواهند، زیرا آنها اهل قرآن نیستند. پس از خدا بترسید و با بصیرت خود به جنگ اقدام کنید که اگر چنین نکنید راه ها بر شما مختلف می شود و آنجا که پشیمانی هیچ سودی ندارد، پشیمان می شوید.

و امر چنان شد که فرمود و آن جمع بعد از تحکیم کفر ورزیدند و بر آنچه که در اجابت او کوتاهی کردند، پشیمان شدند و راه بر آنان مختلف شد و عاقبتشان نابودی بود.

**[ترجمه]

«۵۶۲»

(۲)قب، المناقب لابن شهرآشوب روی فی معنی قوله تعالی وَ مِنَ النَّاسِ مَنْ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلى حَرْفٍ أنه كان أبو موسى و عمرو.

وَ رَوَى ابْنُ مَرْدَوَيْهِ بِأَسَانِيدِهِ عَنْ سُوَيْدِ بْنِ غَفَلَةَ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَبِي مُوسَى عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَقَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ إِنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ اخْتَلَفُوا فَلَمْ يَزَلِ الِاخْتِلَافُ بَيْنَهُمْ حَتَّى بَعَثُوا حَكَمَيْنِ ضَالَّيْنِ ضَالٌّ مَنِ اتَّبَعَهُمَا وَ لَا تَنْفَكُّ أُمُورُكُمْ تَخْتَلِفُ حَتَّى تَبْعَثُوا حَكَمَيْنِ يَضِلَّانِ وَ يَضِلُّ مَنْ تَبِعَهُمَا قَالَ سُوَيْدٌ فَقُلْتُ أُعِيذُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونَ أَحَدَهُمَا قَالَ فَخَلَعَ قَمِيصَهُ

۱- ۵۶۱- رواه الشيخ المفيد رفع اللّه مقامه فى الفصل الثانى من فصول إخبار أمير المؤمنين عليه السلام عن الغائبات قبل تحققها من كتاب الإرشاد، ص ۱۶۵.

۲- ۵۶۲- رواه ابن شهرآشوب رفع اللّه مقامه فى عنوان «الحكمين و الخوارج» من كتاب مناقب آل أبى طالب: ج ۲ ص ۳۶۳ ط النجف. و قريبا ممّا رواه عن سويد بن غفله، رواه أيضا المسعوديّ فى عنوان «الحكمين» من كتاب مروج الذهب: ج ۲ ص ۴۰۳ ط مصر. و وجدت فى بعض مسوداتى أنّه رواه أيضا معنعنا اليعقوبى فى تاريخه، ج ۲ ص ۱۶۶، ط النجف و فى ط بيروت ص ۱۹۰، قال: قال ابن الكلبى أخبرنى عبد الرحمن بن حصين، عن سويد ... قال: [إنى لأساير] أبا موسى الأشعريّ ... و قد ذكرنا للحديث مصادر أخرى فى المختار: ۱۷۵ من كتاب نهج السعاده: ج ۱، ص ۶۲۵ ط ۲، و فى ط ۱: ج ۲ ص ۵۵.

وَ قَالَ بَرَّأَنِي اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ كَمَا بَرَّأَنِي مِنْ قَمِيصِي وَ لَمَّا جَرَى لَيْلَةُ الْهَرِيرِ صَاحُوا يَا مُعَاوِيَةُ هَلَكَتِ الْعَرَبُ فَقَالَ يَا عَمْرُو أَ نَفِرُّ أَوْ نَسْتَأْمِنُ قَالَ لَنَرْفَعُ الْمَصَاحِفَ عَلَى الرِّمَاحِ وَ نَقْرَأُ أَ لَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا نَصِيباً مِنَ الْكِتابِ يُدْعَوْنَ إِلى كِتابِ اللَّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِنْهُمْ وَ هُمْ مُعْرِضُونَ فَإِنْ قَبِلُوا حُكْمَ الْقُرْآنِ رَفَعْنَا الْحَرْبَ وَ رَافَعْنَا بِهِمْ إِلَى أَجَلٍ وَ إِنْ أَبَى بَعْضُهُمْ إِلَّا الْقِتَالَ فَلَلْنَا شَوْكَتَهُمْ وَ يَقَعُ بَيْنَهُمُ الْفُرْقَةُ وَ أَمَرَ بِالنِّدَاءِ وَ أَنْ يُصْرَخَ فِيهِمْ فَلَسْنَا وَ لَسْتُمْ مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَ لَا الْمُجْمِعِينَ عَلَى الرِّدَّةِ فَإِنْ تَقْبَلُوهَا فَفِيهَا الْبَقَاءُ لِلْفِرْقَتَيْنِ وَ لِلْبَلْدَةِ وَ إِنْ تَدْفَعُوهَا فَفِيهَا الْفَنَاءُ وَ كُلُّ بَلَاءٍ إِلَى مُدَّةٍ فَقَالَ مِسْعَرُ بْنُ فَدَكِيٍّ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ الطَّائِيُّ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ الْكِنْدِيُّ أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَيْحَكُمْ وَ اللَّهِ إِنَّهُمْ مَا رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ إِلَّا خَدِيعَةً وَ مَكِيدَةً حِينَ عَلَوْتُمُوهُمْ وَ قَالَ خَالِدُ بْنُ مَعْمَرٍ السَّدُوسِيُّ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَحَبُّ الْأُمُورِ إِلَيْنَا مَا كُفِينَا مَئُونَتَهُ وَ أَنْشَدَ رِفَاعَةُ بْنُ شَدَّادٍ الْبَجَلِيُّ:

وَ إِنْ حَكَمُوا بِالْعَدْلِ كَانَتْ سَلَامَةً*** وَ إِلَّا أَثَرْنَاهَا بِيَوْمٍ قُمَاطِرٍ

فَقَصَدَ إِلَيْهِ عِشْرُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَقُولُونَ يَا عَلِيُّ أَجِبْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذَا دُعِيتَ إِلَيْهِ وَ إِلَّا دَفَعْنَاكَ بِرُمَّتِكَ إِلَى الْقَوْمِ أَوْ نَفْعَلُ بِكَ مَا فَعَلْنَا بِعُثْمَانَ قَالَ فَاحْفَظُوا عَنِّي مَقَالَتِي فَإِنِّي آمُرُكُمْ بِالْقِتَالِ فَإِنْ تَعْصُونِي فَافْعَلُوا مَا بَدَا لَكُمْ قَالُوا فَابْعَثْ إِلَى الْأَشْتَرِ لِيَأْتِيَكَ فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَزِيدَ بْنَ هَانِئٍ السَّبِيعِيَّ يَدْعُوهُ فَقَالَ الْأَشْتَرُ إِنِّي قَدْ رَجَوْتُ أَنْ يَفْتَحَ اللَّهُ لِي لَا تَعْجَلْنِي وَ شَدَّدَ فِي الْقِتَالِ فَقَالُوا حَرَّضْتَهُ فِي الْحَرْبِ فَابْعَثْ إِلَيْهِ بِعَزِيمَتِكَ لِيَأْتِيَكَ وَ إِلَّا وَ اللَّهِ اعْتَزَلْنَاكَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يَا يَزِيدُ عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ لَهُ عُدْ إِلَيْنَا فَإِنَّ الْفِتْنَةَ قَدْ وَقَعَتْ فَسَارَ إِلَيْهِ يَزِيدُ وَ أَبْلَغَهُ مَقَالَ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَقْبَلَ الْأَشْتَرُ وَ هُوَ يَقُولُ

لِأَهْلِ الْعِرَاقِ يَا أَهْلَ الذُّلِّ وَ الْوَهْنِ أَ حِينَ عَلَوْتُمُ الْقَوْمَ وَ عَلِمُوا أَنَّكُمْ لَهُمْ قَاهِرُونَ فَرَفَعُوا لَكُمُ الْمَصَاحِفَ خَدِيعَةً وَ مَكْراً فَقَالُوا قَاتَلْنَاهُمْ فِي اللَّهِ وَ نَتْرُكُ قِتَالَهُمُ الْآنَ فِي اللَّهِ فَقَالَ أَمْهِلُونِي سَاعَةً فَإِنِّي أَحْسَسْتُ بِالْفَتْحِ وَ أَيْقَنْتُ بِالظَّفَرِ قَالُوا لَا قَالَ أَمْهِلُونِي عَدْوَةَ فَرَسِي قَالُوا إِنَّا لَسْنَا نُطِيعُكَ وَ لَا لِصَاحِبِكَ وَ نَحْنُ نَرَى الْمَصَاحِفَ عَلَى رُءُوسِ الرِّمَاحِ نُدْعَى إِلَيْهَا فَقَالَ خُدِعْتُمْ وَ اللَّهِ فَانْخَدَعْتُمْ وَ دُعِيتُمْ إِلَى وَضْعِ الْحَرْبِ فَأَجَبْتُمْ فَقَامَ جَمَاعَةٌ مِنْ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنْ أَجَبْتَ الْقَوْمَ أَجَبْنَا وَ إِنْ أَبَيْتَ أَبَيْنَا فَقَالَ عليه السلام نَحْنُ أَحَقُّ مَنْ أَجَابَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ إِنَّ مُعَاوِيَةَ وَ عَمْراً وَ ابْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ حَبِيبَ بْنَ مَسْلَمَةَ وَ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ وَ الضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَ قُرْآنٍ أَنَا أَعْرَفُ بِهِمْ مِنْكُمْ قَدْ صَحِبْتُهُمْ أَطْفَالًا وَ رِجَالًا فِي كَلَامٍ لَهُ فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ فَإِنَّا قَدِ اخْتَرْنَا عَمْراً فَقَالَ الْأَشْعَثُ وَ ابْنُ الْكَوَّاءِ وَ مِسْعَرٌ الْفَدَكِيُّ وَ زَيْدٌ الطَّائِيُّ نَحْنُ اخْتَرْنَا أَبَا مُوسَى فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّكُمْ قَدْ عَصَيْتُمُونِي فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ فَلَا تَعْصُونِي الْآنَ فَقَالُوا إِنَّهُ قَدْ كَانَ يُحَذِّرُنَا مِمَّا وَقَعْنَا فِيهِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَيْسَ بِثِقَةٍ قَدْ فَارَقَنِي وَ قَدْ خَذَّلَ النَّاسَ عَنِّي ثُمَّ هَرَبَ مِنِّي حَتَّى آمَنْتُهُ بَعْدَ شَهْرٍ وَ لَكِنَّ هَذَا ابْنُ عَبَّاسٍ أُوَلِّيهِ ذَلِكَ قَالُوا وَ اللَّهِ مَا نُبَالِي أَنْتَ كُنْتَ أَمِ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ فَالْأَشْتَرُ قَالَ الْأَشْعَثُ وَ هَلْ سَعَّرَ الْحَرْبَ غَيْرُ الْأَشْتَرِ وَ هَلْ نَحْنُ إِلَّا فِي حُكْمِ الْأَشْتَرِ قَالَ الْأَعْمَشُ حَدَّثَنِي مَنْ رَأَى عَلِيّاً عليه السلام يَوْمَ صِفِّينَ يُصَفِّقُ بِيَدَيْهِ وَ يَقُولُ يَا عَجَباً أُعْصَى وَ يُطَاعُ مُعَاوِيَةُ وَ قَالَ قَدْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَبَا مُوسَى قَالُوا نَعَمْ قَالَ فَاصْنَعُوا مَا بَدَا لَكُمُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ صَنِيعِهِمْ

وَ قَالَ الْأَحْنَفُ إِذَا اخْتَرْتُمْ أَبَا مُوسَى فَادْفَئُوا ظَهْرَهُ فَقَالَ خُرَيْمُ بْنُ فَاتِكٍ الْأَسَدِیُ:

لَوْ كَانَ لِلْقَوْمِ رَأْیٌ یَرْشُدُونَ بِهِ*** أَهْلُ الْعِرَاقِ رَمَوْكُمْ بِابْنِ عَبَّاسٍ

لَكِنْ رَمَوْكُمْ بِشَیْخٍ مِنْ ذَوِی یَمَنٍ*** لَمْ یَدْرِ مَا ضَرْبُ أَسْدَاسٍ وَ أَخْمَاسٍ

فَلَمَّا اجْتَمَعُوا كَانَ كَاتِبُ عَلِیٍّ علیه السلام عُبَیْدَ اللَّهِ بْنَ أَبِی رَافِعٍ وَ كَاتِبُ مُعَاوِیَهَ عُمَیْرَ بْنَ عَبَّادٍ الْكَلْبِیَّ فَكَتَبَ عُبَیْدُ اللَّهِ هَذَا مَا تَقَاضَی عَلَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ مُعَاوِیَهُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ فَقَالَ عَمْرٌو اكْتُبُوا اسْمَهُ وَ اسْمَ أَبِیهِ هُوَ أَمِیرُكُمْ فَأَمَّا أَمِیرُنَا فَلَا فَقَالَ الْأَحْنَفُ لَا تَمْحُ اسْمَ إِمَارَهِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام اللَّهُ أَكْبَرُ سُنَّهٌ بِسُنَّهٍ وَ مِثْلٌ بِمِثْلٍ وَ إِنِّی لَكَاتِبُ یَوْمِ الْحُدَیْبِیَهِ.

وَ رَوَی أَحْمَدُ فِی الْمُسْنَدِ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله أَمَرَ أَنْ یُكْتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ فَقَالَ سُهَیْلُ بْنُ عَمْرٍو هَذَا كِتَابٌ بَیْنَنَا وَ بَیْنَکَ فَافْتَحْهُ بِمَا نَعْرِفُهُ وَ اكْتُبْ بِاسْمِکَ اللَّهُمَّ فَأَمَرَ بِمَحْوِ ذَلِکَ وَ كَتَبَ بِاسْمِکَ اللَّهُمَّ هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَیْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ سُهَیْلُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَهْلُ مَكَّهَ فَقَالَ سُهَیْلٌ لَوْ أَجَبْتُکَ إِلَی هَذَا لَأَقْرَرْتُ لَکَ بِالنُّبُوَّهِ فَقَالَ امْحُهَا یَا عَلِیُّ فَجَعَلَ یَتَلَكَّأُ وَ یَأْبَی فَمَحَاهَا النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وَ كَتَبَ هَذَا مَا اصْطَلَحَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ وَ أَهْلُ مَكَّهَ یَقُولُ اللَّهُ فِی كِتَابِهِ لَقَدْ كانَ لَكُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ.

وَ رَوَی مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ عَنْ بُرَیْدَهَ بْنِ سُفْیَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ كَعْبٍ أَنَّ النَّبِیَّ صلی الله علیه و آله قَالَ لِعَلِیٍّ فَإِنَّ لَکَ مِثْلَهَا تُعْطِیهَا وَ أَنْتَ مُضْطَهِدٌ.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . ابن شهر آشوب آن را در عنوان «الحكمین و الخوارج» از كتاب مناقب آل أبی طالب: ج۲، ص۳۶۳، چاپ نجف روایت كرد.

حدیثی نزدیک به انچه که از سوید بن غفله روایت کرد را مسعودی نیز در عنوان «حکمین» از کتاب مروج الذهب: ج۲، ص ۴۰۳، چاپ مصر روایت کرد.

و در یکی از دست‌نوشته‌هایم یافتم که یعقوبی نیز معنای آن را در تاریخش: ج۲، ص ۱۶۶، چاپ نجف و در چاپ بیروت ص ۱۹۰ روایت کرد.

ما برای این حدیث منابع دیگری در مختار ۱۷۵ از کتاب نهج السعاده: ج۱، ص ۶۲۵، چاپ دوم و در چاپ اول، ج۱، ص ۵۵ ذکر کردیم. - :

در معنای این سخن خداوند متعال: «وَمِنَ النَّاسِ مَن یَعْبُدُ اللَّهَ عَلَی حَرْفٍ» {و از میان مردم كسی است كه خدا را فقط بر یک حال [و بدون عمل] میپرستد} روایت شده است که آنها ابوموسی و عمرو بودند. ابن مردویه با اسنادش از سوید بن غفله روایت کرد که وی گوید: همراه ابوموسی بر ساحل فرات بودم و گفت: شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرماید: بنی اسرائیل دچار اختلاف شدند و اختلاف، پیوسته در میان آنان بود تا اینکه دو داور گمراه فرستادند که هر که از آن دو پیروی کرد، گمراه بود و امور شما پیوسته دچار اختلاف است تا اینکه دو داور می فرستید که گمراه می شوند و هرکه از آنها

پیروی کند، گمراه می شود.

سوید گوید: گفتم: تو را به پناه خدا می برم از اینکه یکی از آن دو باشی. گفت: پس پیراهنش را از تن کند و گفت: خدا مرا از آن پاک ساخت، چنانکه از پیراهنم مبرا کرد.

چون شب هریر رخ داد، فریاد زدند: ای معاویه، عرب نابود شد، گفت: عمرو فرار کنیم یا امان بخواهیم؟ گفت: باید قرآن ها را بر روی نیزه ها بالا ببریم و بخوانیم: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ أُوْتُواْ نَصِيبًا مِّنَ الْكِتَابِ يُدْعَوْنَ إِلَى كِتَابِ اللّهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ وَهُم مُّعْرِضُونَ» {آیا داستان کسانی را که بهره ای از کتاب [تورات] یافته اند ندانسته ای که چون به سوی کتاب خدا فرا خوانده می شوند تا میانشان حکم کند آنگه گروهی از آنان به حال اعراض روی برمی تابند} اگر حکم قرآن را بپذیرند، جنگ را برطرف کرده ایم و آنها را به سوی مرگ برده ایم و اگر برخی از آنها جز جنگ را نپذیرفتند، شوکتشان را درهم می شکنیم و تفرقه میانشان ایجاد می شود و به ندا دادن امر کرد و اینکه در میانشان فریاد برآوردند که: ما و شما نه از مشرکان هستیم و نه از اجماع کنندگان بر رده، اگر آن را بپذیرید، بقا برای هر دو گروه و شهر در آن است و اگر آن را رد کنید، نابودی در آن است و آزمونی مدتی دارد.

پس مسعر بن فدکی، زید بن حسین طائی و اشعث بن قیس کندی گفتند: این قوم را به کتاب خدا پاسخ بگو. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: وای بر شما، به خدا سوگند قرآن ها را جز برای مکر و نیرنگ بالا نبرده اند، زمانی که آنها را شناختید. و خالد بن معمر سدوسی گفت: یا امیرمؤمنان، محبوب ترین امور نزد ما آن است که ما را از رنج حفظ کند و رفاعه بن شداد بجلّی سرود:

و إن حكموا بالعدل كانت سلامه و إلّا أثرناها بيوم قماطر

و اگر عادلانه حکم دهند سلامتی است و در غیر این صورت در روزی سخت جنگ را برپا می‌کنیم.

پس بیست هزار نفر، قصد او کردند، درحالی که می گفتند: ای علی، کتاب خدا را اجابت کن، آنگاه که به سوی آن دعوت شده ای، در غیر این صورت تو را به سوی قوم پیش می بریم یا آنچه که با عثمان کردیم را با تو انجام می دهیم.

فرمود: پس این گفته مرا به خاطر بسپارید. من شما را به جنگ امر می کنم گرچه سرکشی می کنید، هرآنچه که برایتان روشن شد را انجام دهید. گفتند: به سوی اشتر بفرست تا نزد تو آید. پس یزید بن هانئ سبیعنی را به سوی او فرستاد که او را می خواند، پس اشتر گفت: من امید بسته ام که خداوند برای من فتح حاصل کند، مرا به شتاب وادار نکن و در جنگ محکم باش .

گفتند: او را به جنگ تشویق کرده ای، با عزم به سوی او بفرست یا نزد تو بیاید و در غیر این صورت به خدا سوگند تو را عزل می کنیم. علی علیه السلام فرمود: یزید به سوی او بازگرد و به او بگو: به سوی ما بازگرد که فتنه به وقوع پیوسته است. پس یزید به سوی او حرکت کرد و گفته علی علیه السلام را به او رساند، پس اشتر روی کرد، درحالی که به عراقیان می گفت: ای اهل ذلت و سستی، زمانی که بر قوم برتری یافتید و دانستیند که شما بر آنها غالب هستید، قرآن ها را به نیرنگ و مکر بالا

بردند.

گفتند: در راه خدا با آنها نبرد کردیم و اینک در راه خدا جنگ با آنان را رها می کنیم.

گفت: ساعتی به من مهلت دهید، من فتح را احساس کردم و به پیروزی یقین یافتم. گفتند: خیر، گفت: به اندازه تاختن اسبم به من مهلت دهید. گفتند: ما نه از تو اطاعت می کنیم و نه از رفیقت، درحالی که ما قرآن را بر سر نیزه ها می بینیم که به سوی آن دعوت می شویم. گفت: نیرنگ کردید و به خدا سوگند نیرنگ خوردید و به رهاکردن جنگ دعوت شدید و اجابت کردید.

پس گروهی از بکر بن وائل برخاستند و گفتند: ای امیرمؤمنان، اگر این قوم را اجابت کنی، اجابت می کنیم و اگر امتناع کنی، امتناع می کنیم. فرمود: ما شایسته ترین کسانی هستیم که کتاب خدا را اجابت کردند و معاویه، عمرو، ابن ابومعیط، حبیب بن مسلمه، ابن ابوسرح و ضحاک بن قیس اصحاب دین و قرآن نیستند. من آنها را بیش از شما می شناسم، در کودکی و بزرگسالی با آنها همراه بوده ام ... در کلامی از او.

شامیان گفتند: ما عمرو را برگزیده ایم، پس اشعث، ابن کوّاء، مسعر فدکی و زید طائی گفتند: ما ابوموسی را برگزیدیم.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: شما در ابتدای امر از من سرکشی کردید، پس اینک سرکشی نکنید. گفتند: او ما را از آنچه که در آن گرفتار شدیم، برحذر می داشت. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: او مورد اطمینان نیست، از من جدا شده است و مردم را از من دور کرده است، سپس از من فرار کرد تا اینکه بعد از یک ماه به او امان دادم، اما ابن عباس را بر آن می گمارم. گفتند: به خدا سوگند اعتنا نمی کنیم که تو باشی یا ابن عباس. فرمود: پس اشتر. اشعث گفت: آیا کسی غیر از اشتر جنگ را برافروخت و آیا ما جز در حکم اشتر بوده ایم؟

اعمش گفت: کسی که علی علیه السلام در روز صفین دید، برایم گفت که دستانش را برهم می زد و می فرمود: شگفتا، من سرکشی می شوم و معاویه اطاعت می شود. فرمود: جز ابوموسی را نمی پذیرید؟ گفتند: آری، فرمود: پس هرچه برایتان روشن شد را انجام دهید، بارخدایا من از عمل آنها به سوی تو برائت می جویم.

احنف گوید: اگر ابوموسی را برگزیدید، پشت او را گرم کنید. پس خریم بن فاتک اسدی گفت:

لو کان للقوم رأی یرشدون به أهل العراق رموکم بابن العباس

لکنّ رموکم بشیخ من ذوی یمن لم یدر ما ضرب أسداس و أخماس

اگر آن قوم اندیشه‌ای داشتند که با آن هدایت شوند عراقیان به وسیله ابن عباس شما را دور می‌کردند.

اما با کهنسالی از یمنیان شما را دور کردند که هیچ احاطه و اطلاعی ندارد.

و زمانی که جمع شدند، کاتب علی علیه السلام، عبیدالله بن رافع و کاتب معاویه، عمیر بن عباد کلبی بود، پس عبیدالله نوشت: این چیزی است که امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب و معاویه بن ابوسفیان مدعی آن هستند، پس عمرو گفت: نام او و نام پدرش را بنویسید، او امیر شماست اما امیر ما خیر.

احنف گفت: اسم امارت مؤمنان را پاک نکن.

علی علیه السلام: فرمود: الله اکبر، سنت به سنت و مثل به مثل و من کاتب روز حدیبیه هستم.

و احمد در مسندی روایت کرد که نبی صلّی الله علیه و آله امر کرد که بنویسید: بسم الله الرحمن الرحیم، پس سهیل بن عمرو گفت: این نوشته ای میان ما و شماست، پس آن را با آنچه ما می شناسیم آغاز کن و بنویس با نام تو خدایا، پس به پاک کردن آن امر فرمود و نوشت: با نام تو خدایا، این چیزی است که محمد رسول خدا و سهیل بن عمرو و اهل مکه بر آن موافقت کردند. سهیل گفت: اگر این را اجابت کنم، به نبوت تو اقرار کرده ام، فرمود: علی آن را پاک کن، پس او تأخیر و امتناع کرد و نبی آن را پاک کرد و نوشت: این چیزی است که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلّب و اهل مکه بر آن موافقت کردند، در کتابش می فرماید: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ» {قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست}

و محمد بن اسحاق از بریده بن سفیان، از محمد بن کعب روایت کرد که نبی صلّی الله علیه و آله به علی فرمود: مانند آن برای توست و آن را می بخشی، درحالی که مظلوم هستی.

**[ترجمه]

بیان

و إلا أثرناها أی هیجنا الحرب من أثار الغبار بیوم قماطر بضم القاف أی فی یوم شدید قال الجوهری یوم قماطر و قمطریر أی شدید.

**[ترجمه]«إلا أثرناها» یعنی جنگ را برانگیخته ایم از أثار الغبار است. «بیوم قماطر» با ضمه قاف یعنی در روزی سخت، جوهی گوید: روز قماطر و قمطریر یعنی سخت.

**[ترجمه]

«۵۶۳»

(۱)کش، رجال الکشی رَوَتْ بَعْضُ الْعَامَّهِ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ قَالَ حَدَّثَنِي

١- ٥٦٣- رواه أبو عمرو الكشّيّ رحمه اللّه تحت الرقم: ٢٨ فى ترجمه الأحنف بن قيس من رجاله ص ٨٥ ط النجف. و الظاهر أنّه هو ما رواه الطبرىّ بسياق أجود فى آخر حرب صفّين من تاريخه: ج ٥ ص ٥٣ ط بيروت قال: حدّثنى علىّ بن مسلم الطوسىّ قال: حدّثنا حبان، قال حدّثنا مبارك عن الحسن قال: أخبرنى الأحنف ...

الْأَحْنَفُ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَأْذَنُ لِبَنِی هَاشِمٍ وَ كَانَ يَأْذَنُ لِی مَعَهُمْ قَالَ فَلَمَّا كَتَبَ إِلَيْهِ مُعَاوِيَهُ إِنْ كُنْتَ تُرِيدُ الصُّلْحَ فَامْحُ عَنْكَ اسْمَ الْخِلَافَهِ فَاسْتَشَارَ بَنِی هَاشِمٍ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْهُمُ انْزَحْ هَذَا الِاسْمَ الَّذِی نَزَحَهُ اللَّهُ قَالَ فَإِنَّ كُفَّارَ قُرَيْشٍ لَمَّا كَانَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ بَيْنَهُمْ مَا كَانَ وَ كَتَبَ هَذَا مَا قَاضَی عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ أَهْلَ مَكَّهَ كَرِهُوا ذَلِكَ وَ قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ إِنَّكَ لَرَسُولُ اللَّهِ مَا مَنَعْنَاكَ أَنْ تَطُوفَ بِالْبَيْتِ قَالَ فَكَيْفَ إِذَنْ قَالُوا اكْتُبْ هَذَا مَا قَاضَی عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَهْلَ مَكَّهَ فَرَضِيَ قَالَ الْأَحْنَفُ فَقُلْتُ لِذَلِكَ الرَّجُلِ كَلِمَهٌ فِيهَا غِلْظَهٌ وَ قُلْتُ لِعَلِيٍّ أَيُّهَا الرَّجُلُ وَ اللَّهِ مَا لَكَ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ إِنَّا مَا حَابَيْنَاكَ فِی بَيْعَتِنَا وَ لَوْ نَعْلَمُ أَحَداً فِی الْأَرْضِ الْيَوْمَ أَحَقَّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكَ لَبَايَعْنَاهُ وَ لَقَاتَلْنَاكَ مَعَهُ أُقْسِمُ بِاللَّهِ إِنْ مَحَوْتَ عَنْكَ هَذَا الِاسْمَ الَّذِی دَعَوْتَ النَّاسَ إِلَيْهِ وَ بَايَعْتَهُمْ عَلَيْهِ لَا نَرْجِعُ إِلَيْهِ أَبَداً.

**[ترجمه]رجال کشی - . ابو عمرو کشی آن را ذیل شماره ۲۸ در زندگی احنف بن قیس از رجالش ص ۸۵ چاپ نجف روایت کرد. - : برخی از عامه از حسن بصری روایت کرد که وی گوید: احنف برایم حدیث گفت که علی علیه السلام همزمان به من و به بنی هاشم اجازه می داد، ادامه داد: زمانی که معاویه برای او نوشت، اگر خواستار صلح هستی، نام خلافت را از خود پاک کن. پس با بنی هاشم مشورت کرد و مردی از آنان به او گفت: این نامی که خداوند رها کرده است را رها کن. فرمود: کفار قریش زمانی که آن حادثه میان آنان و روسل الله صلّی الله علیه و آله بود و نوشت این چیزی است که محمد رسول خدا بر سر آن اهل مکه را فراخواند، آن را نپسندیدند و گفتند: اگر بدانیم که تو رسول خدا هستی، مانع نمی شدیم که بیت را طواف کنی. فرمود: پس چگونه؟ گفتند: بنویس این چیزی است که محمد بن عبدالله، اهل مکه را بر آن فراخواند، پس راضی شد. احنف گوید: به آن مردی کلامی تند گفتم و به علی گفتم: ای مرد، به خدا سوگند آنچه که رسول الله فرمود، برای تو جایز نیست، بیعتمان با تو از روی مهربانی با تو نبود و اگر امروز در زمین کسی را می شناختیم که از تو به این امر سزاوارتر از توست، قطعاً با او بیعت می کردیم و همراه او با تو پیکار می کردیم. به خدا سوگند اگر این اسمی که مردم را به سوی آن فراخواندی و بر سر آن با آنان بیعت کردی را از خود پاک کنی، هرگز به سوی آن باز نمی گردیم.

**[ترجمه]

بیان

انزح هذا الاسم من باب الإفعال أی بعد أو علی بناء المجرد من نزح البئر یقال نزحتنی أی أنفدت ما عندی و لعله كان هذا القبیح من القول للتضجر من اضطراب الأمر.

و قراءته بصیغه الماضی علی الاستفهام الإنكاری فیكون المرفوع فی الأول و المنصوب فی الثانی راجعین إلی معاویه بعیده.

و یمكن أن یكون بالباء الموحده و الراء المهمله (1)أی عظمه و أكرمه أو بالیاء و الجیم أی أظهره فیكون غلظه الأحنف علی القائل الثانی

١- ١ أى «برحه اللّه» و هكذا أثبت فى تاريخ الطبرىّ فى حديثه الذى أشرنا إليه.

**[ترجمه]انزح هـذا الاسم از باب افعال به معنى بـد است يا بر بناى مجرد از نزح البئر است. گفته مى شود: نزحتنى يعنى آنچه كه نزدم بود را تمام كردى و شايد اين به جهت بيزارى از آشـفتگى امر از كلام قبيح باشد و قرائنش به صـيغه ماضـى به عنوان استفهام انكارى و بازگشت ضمير مرفوع در اول و منصوب در دوم به معاويه، بعيد است.

و ممكن است كه بـاء و راء باشـد، يعنى او را بزرگ و گرامى بـدار يـا بـا يـاء و جيم باشـد، يعنى آن را اظهار كن، پس خشـم احنف بر گوينده دوم است.

**[ترجمه]

«۵۶۴»

(۱)

ما، الأمالى للشيخ الطوسى الْمُفِيدُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِمْرَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِى السَّرِيِّ عَنْ هِشَامٍ عَنْ أَبِى مِخْنَفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا وَقَعَ الِاتِّفَاقُ عَلَى كَتْبِ الْقِصَّهِ بَيْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ بَيْنَ مُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِى سُفْيَانَ حَضَرَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فِى رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فِى رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِلْكَاتِبِ اكْتُبْ هَذَا مَا تَقَاضَى عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِى طَالِبٍ وَ مُعَاوِيَهُ بْنُ أَبِى سُفْيَانَ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ اكْتُبْ اسْمَهُ وَ اسْمَ أَبِيهِ وَ لَا تُسَمِّهِ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنَّمَا هُوَ أَمِيرُ هَؤُلَاءِ وَ لَيْسَ هُوَ بِأَمِيرِنَا فَقَالَ الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ لَا تَمْحُ هَذَا الِاسْمَ فَإِنِّى أَتَخَوَّفُ إِنْ مَحَوْتَهُ لَا يَرْجِعُ إِلَيْكَ أَبَداً فَامْتَنَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ مَحْوِهِ فَتَرَاجَعَ الْخِطَابُ فِيهِ مَلِيّاً مِنَ النَّهَارِ فَقَالَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ امْحُ هَذَا الِاسْمَ نَزَحَهُ اللَّهُ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام اللَّهُ أَكْبَرُ سُنَّهٌ بِسُنَّهٍ وَ مِثْلٌ بِمِثْلٍ وَ اللَّهِ إِنِّى لَكَاتِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَوْمَ الْحُدَيْبِيَهِ وَ قَدْ أَمْلَى عَلَيَّ هَذَا مَا قَاضَى عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ سُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو فَقَالَ لَهُ سُهَيْلٌ امْحُ رَسُولَ اللَّهِ فَإِنَّا لَا نُقِرُّ لَكَ بِذَلِكَ وَ لَا نَشْهَدُ لَكَ بِهِ اكْتُبْ اسْمَكَ وَ اسْمَ أَبِيكَ فَامْتَنَعْتُ مِنْ مَحْوِهِ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله امْحُهُ يَا عَلِيُّ وَ سَتُدْعَى فِى مِثْلِهَا فَتُجِيبُ وَ أَنْتَ عَلَى مَضَضٍ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ مِثْلُ هَذَا يُشْبِهُ بِذَلِكَ وَ نَحْنُ مُؤْمِنُونَ وَ أُولَئِكَ كَانُوا كُفَّاراً فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَا ابْنَ النَّابِغَهِ وَ مَتَى لَمْ تَكُنْ لِلْفَاسِقِينَ

ص: ۳۱۶

---

۱ - ۵۶۴ - رواه الشيخ الطوسى رفع الله مقامه فى الحديث: (۱۸) من الجزء السابع من أماليه:ج ۱، ص ۱۹۰، ط بيروت. ورواه أيضا الطبرى عن أبى مخنف فى آخر قضيه صفين من تاريخه: ج ۵ ص ۵۲ ط بيروت.

وَلِيّاً وَ لِلْمُسْلِمِينَ عُدُوّاً وَ هَلْ تُشْبِهُ إِلَّا أَمَّکَ الَّتِی دَفَعَتْ بِکَ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لَا جَرَمَ لَا یَجْمَعُ بَیْنِی وَ بَیْنَکَ مَجْلِسٌ أَبَداً فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ اللَّهِ إِنِّی لَأَرْجُو أَنْ یُطَهِّرَ اللَّهُ مَجْلِسِی مِنْکَ وَ مِنْ أَشْبَاهِکَ ثُمَّ کَتَبَ الْکِتَابَ وَ انْصَرَفَ النَّاسُ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طوسی آن را در حدیث ۱۸ از جلد هفتم أمالی: ج۱، ص ۱۹۰، چاپ بیروت روایت کرد.

و طبری نیز آن را از ابو مخنف در آخر قضیه صفین از تاریخش: ج۵، ص۵۲، چاپ بیروت روایت کرد. - :

عبدارحمان بن جندب از پدرش گوید: زمانی که بر نوشتن جریان بین امیرمؤمنان علیه السلام و معاویه بن ابوسفیان توافق شد، عمرو بن عاص در جمع مردانی از اهل شام و عبدالله بن عباس در جمع مردانی از عراق حاضر شدند، پس امیرمؤمنان به کاتب فرمود: بنویس این چیزی است که امیرمؤمنان، علی بن ابی طالب و معاویه بن ابوسفیان بر آن توافق کردند.

عمرو بن عاص گفت: نام او و نام پدرش را بنویس و او را به عنوان امیرمؤمنان ذکر نکن، زیرا او فقط امیر اینان است و امیر ما نیست. احنف بن قیس گفت: این عنوان را پاک نکن که من بیم دارم اگر آن را پاک کنی هرگز به تو بازنگردد. امیرمؤمنان علیه السلام از پاک کردن آن امتناع نمود، پس خطاب در آن برای مدت مدیدی از روز به تأخیر افتاد، پس اشعث بن قیس گفت: این اسم را پاک کن که خداوند آن را دور کرده است.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: الله اکبر سنت به سنت و مثل به مثل، به خدا سوگند من در روز حدیبیه کاتب رسول الله صلّی الله علیه و آله بودم و بر من املا نمود: این چیزی است که محمد رسول خدا و سهیل بن عمرو بر آن توافق کردند .

سهیل گفت: رسول خدا را پاک کن که ما آن را برای تو اقرار نمی کنیم و گواهی نمی دهیم، نام خود و پدرت را بنویس. از پاک کردن آن امتناع کردم و نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: علی آن را پاک کن، تو در نظیر این خوانده خواهی شد، درحالی که در تنگنا هستی اجابت می کنی.

عمرو بن عاص گفت: سبحان الله و آیا این شبیه آن است، درحالی که ما مؤمن هستیم و آنها کافر بودند؟ امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای پسر نابغه، چه زمانی برای فاسقان دوست و برای مسلمانان دشمن نبوده‌ای، و آیا جز به مادرت که تو را بیرون راند، شبیه هستی؟ عمرو بن عاص گفت: بی تردید من و تو را هیچ مجلسی جمع نمی کند. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: به خدا سوگند من امید دارم که خداوند مجلس مرا از تو و امثال تو پاک کند. سپس نامه را نوشت و مردم رفتند.

**[ترجمه]

«۵۶۵»

(۱)فس، تفسیر القمی فِی قِصَّهِ الْحُدَیْبِیَهِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَا عَلِیُّ إِنَّکَ أَبَیْتَ أَنْ تَمْحُوَ اسْمِی مِنَ النُّبُوَّهِ فَوَ الَّذِی بَعَثَنِی بِالْحَقِّ نَبِیّاً لَتُجِیبَنَّ أَبْنَاءَهُمْ إِلَی مِثْلِهَا وَ أَنْتَ مَضِیضٌ مُضْطَهَدٌ فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ صِفِّینَ وَ رَضُوا بِالْحَکَمَیْنِ کَتَبَ هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ مُعَاوِیَهُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لَوْ عَلِمْنَا أَنَّکَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ مَا حَارَبْنَاکَ وَ

لَكِنِ اكْتُبْ هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ مُعَاوِيَهُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ صَدَقَ اللَّهُ وَ صَدَقَ رَسُولُهُ أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله بِذَلِكَ.

**[ترجمه]تفسير علی بن ابراهيم - . علی بن ابراهيم آن را در تفسيرش روايت كرد. - :

در قصه حديبيه، رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود: ای علی، تو از اينكه نام مرا از نبوت پاک كنی امتناع كردی، به كسی كه مرا به حق به عنوان نبی مبعوث كرد سوگند، تو در نظير اين پسران اينان را اجابت می كنی، درحالی كه در تنگنا و فشار هستی.

و چون روز صفين شد و به دو حكم رضايت دادند، نوشت اين چيزی است كه اميرمؤمنان علی بن ابی طالب و معاويه بن ابوسفيان بر آن توافق كردند. عمرو بن عاص گفت: اگر می دانستيم كه تو اميرمؤمنان هستی، با تو جنگ نمی كرديم. بنويس: اين چيزی است كه علی بن ابی طالب و معاويه بن ابوسفيان بر آن توافق كردند، اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: خدا و رسولش راست گفتند، رسول الله صلّى الله عليه و آله آن را به من خبر داده است.

**[ترجمه]

بيان

المضض وجع المصيبه.

**[ترجمه]المضض يعنی درد مصيبت.

**[ترجمه]

«۵۶۶»

(۲)ل، الخصال فِيمَا أَجَابَ بِهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام الْيَهُودِيَّ السَّائِلَ عَمَّا فِيهِ مِنْ خِصَالِ الْأَوْصِيَاءِ قَالَ عليه السلام وَ أَمَّا السَّادِسَهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ فَتَحْكِيمُهُمْ وَ مُحَارَبَهُ ابْنِ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ وَ هُوَ طَلِيقُ بْنُ طَلِيقٍ مُعَانِدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ مُنْذُ بَعَثَ اللَّهُ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله إِلَى أَنْ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ مَكَّهَ عَنْوَهً فَأُخِذَتْ بَيْعَتُهُ وَ بَيْعَهُ أَبِيهِ لِي مَعَهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ فِي ثَلَاثَهِ مَوَاطِنَ بَعْدَهُ وَ أَبُوهُ بِالْأَمْسِ أَوَّلُ مَنْ سَلَّمَ عَلَيَّ بِإِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ وَ جَعَلَ يَحُثُّنِي عَلَى النُّهُوضِ فِي أَخْذِ حَقِّي مِنَ الْمَاضِينَ قَبْلِي يُجَدِّدُ لِي بَيْعَتَهُ كُلَّمَا أَتَانِي وَ أَعْجَبُ الْعَجَبِ أَنَّهُ لَمَّا رَأَى رَبِّي تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَدْ رَدَّ إِلَيَّ حَقِّي وَ أَقَرَّهُ فِي مَعْدِنِهِ وَ انْقَطَعَ طَمَعُهُ أَنْ يَصِيرَ فِي دِينِ اللَّهِ رَابِعاً وَ فِي أَمَانَهٍ حَمَلْنَاهَا حَاكِماً كَرَّ عَلَى

۱- ۵۶۵- رواه علیّ بن إبراهيم فی تفسيره.

۲- ۵۶۶- رواه الشيخ الصدوق رفع اللّه مقامه فى الحديث: ۵۸ من باب السبعه من كتاب الخصال: ج ۱، ص ۳۶۴ ط ۲.

الْعَاصِي بْنِ الْعَاصِ فَاسْتَمَالَهُ فَمَالَ إِلَيْهِ ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ بَعْدَ إِذْ أَطْعَمَهُ مِصْرَ وَ حَرَامٌ عَلَيْهِ أَنْ يَأْخُذَ مِنَ الْفَيْ ءِ دُونَ قِسْمِهِ دِرْهَماً وَ حَرَامٌ عَلَى الرَّاعِي إِيصَالُ دِرْهَم إِلَيْهِ فَوْقَ حَقِّهِ فَأَقْبَلَ يَخْبِطُ الْبِلَادَ بِالظُّلْم وَ يَطَؤُهَا بِالْغَشْم فَمَنْ بَايَعَهُ أَرْضَاهُ وَ مَنْ خَالَفَهُ نَاوَاهُ ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَيَّ نَاكِثاً عَلَيْنَا مُغَيِّراً فِي الْبِلَادِ شَرْقاً وَ غَرْباً وَ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ الْأَنْبَاءُ تَأْتِينِي وَ الْأَخْبَارُ تَرِدُ عَلَيَّ بِذَلِكَ فَأَتَانِي أَعْوَرُ ثَقِيفٍ فَأَشَارَ عَلَيَّ أَنْ أُوَلِّيَهُ الْبِلَادَ الَّتِي هُوَ بِهَا لِأُدَارِيَهُ بِمَا أُوَلِّيهِ عَنْهَا وَ فِي الَّذِي أَشَارَ بِهِ الرَّأْيَ فِي أَمْرِ الدُّنْيَا لَوْ وَجَدْتُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي تَوْلِيَتِهِ لِي مَخْرَجاً وَ أَصَبْتُ لِنَفْسِي فِي ذَلِكَ عُذْراً فَأَعْمَلْتُ الرَّأْيَ فِي ذَلِكَ وَ شَاوَرْتُ مَنْ أَثِقُ بِنَصِيحَتِهِ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِرَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ لِي وَ لِلْمُؤْمِنِينَ فَكَانَ رَأْيُهُ فِي ابْنِ آكِلَهِ الْأَكْبَادِ كَرَأْيِي يَنْهَانِي عَنْ تَوْلِيَتِهِ وَ يُحَذِّرُنِي أَنْ أُدْخِلَ فِي أَمْرِ الْمُسْلِمِينَ يَدَهُ وَ لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَرَانِي أَتَّخِذُ الْمُضِلِّينَ عَضُداً فَوَجَّهْتُ إِلَيْهِ أَخَا بَجِيلَهَ مَرَّةً وَ أَخَا الْأَشْعَرِيِّينَ مَرَّةً كِلَاهُمَا رَكَنَ إِلَى الدُّنْيَا وَ تَابَعَ هَوَاهُ فِيمَا أَرْضَاهُ فَلَمَّا لَمْ أَرَهُ يَزْدَادُ فِيمَا انْتَهَكَ مِنْ مَحَارِمِ اللَّهِ إِلَّا تَمَادِياً شَاوَرْتُ مَنْ مَعِي مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله الْبَدْرِيِّينَ وَ الَّذِينَ ارْتَضَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَمْرَهُمْ وَ رَضِيَ عَنْهُمْ بَعْدَ بَيْعَتِهِمْ وَ غَيْرَهُمْ مِنْ صُلَحَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ التَّابِعِينَ فَكُلٌّ يُوَافِقُ رَأْيُهُ رَأْيِي فِي غَزْوِهِ وَ مُحَارَبَتِهِ وَ مَنْعِهِ مِمَّا نَالَتْ مَعَهُ يَدُهُ وَ إِنِّي نَهَضْتُ إِلَيْهِ بِأَصْحَابِي أُنْفِذُ إِلَيْهِ مِنْ كُلِّ مَوْضِعٍ كُتُبِي وَ أُوَجِّهُ إِلَيْهِ رُسُلِي وَ أَدْعُوهُ إِلَى الرُّجُوعِ عَمَّا هُوَ فِيهِ وَ الدُّخُولِ فِيمَا فِيهِ النَّاسُ مَعِي فَكَتَبَ إِلَيَّ يَتَحَكَّمُ عَلَيَّ وَ يَتَمَنَّى عَلَيَّ الْأَمَانِيَّ وَ يَشْتَرِطُ عَلَيَّ شُرُوطاً لَا يَرْضَاهَا اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ رَسُولُهُ وَ لَا الْمُسْلِمُونَ وَ يَشْتَرِطُ فِي بَعْضِهَا أَنْ أَدْفَعَ إِلَيْهِ أَقْوَاماً مِنْ أَصْحَابِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله أَبْرَاراً فِيهِمْ عَمَّارُ بْنُ يَاسِرٍ وَ أَيْنَ مِثْلُ عَمَّارٍ وَ اللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُنَا مَعَ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله مَا يُعَدُّ مِنَّا خَمْسَةٌ إِلَّا كَانَ سَادِسَهُمْ وَ لَا أَرْبَعَةٌ إِلَّا كَانَ خَامِسَهُمْ اشْتَرَطَ دَفْعَهُمْ إِلَيْهِ لِيَقْتُلَهُمْ وَ يَصْلِبَهُمْ وَ انْتَحَلَ دَمَ عُثْمَانَ وَ لَعَمْرُ اللَّهِ مَا أَلَّبَ عَلَى عُثْمَانَ وَ لَا جَمَعَ النَّاسَ عَلَى قَتْلِهِ إِلَّا هُوَ وَ أَشْبَاهُهُ مِنْ

أَهْلِ بَیْتِهِ أَغْصَانُ الشَّجَرَهِ الْمَلْعُونَهِ فِی الْقُرْآنِ فَلَمَّا لَمْ أَجِبْ إِلَی مَا اشْتَرَطَ مِنْ ذَلِکَ کَرَّ مُسْتَعْلِیاً فِی نَفْسِهِ بِطُغْیَانِهِ وَ بَغْیِهِ بِحَمِیرٍ لَا عُقُولَ لَهُمْ وَ لَا بَصَائِرَ فَمَوَّهَ لَهُمْ أَمْراً فَاتَّبَعُوهُ وَ أَعْطَاهُمْ مِنَ الدُّنْیَا مَا أَمَالَهُمْ بِهِ إِلَیْهِ فَنَاجَزْنَاهُمْ وَ حَاکَمْنَاهُمْ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بَعْدَ الْإِعْذَارِ وَ الْإِنْذَارِ فَلَمَّا لَمْ یَزِدْهُ ذَلِکَ إِلَّا تَمَادِیاً وَ بَغْیاً لَقِینَاهُ بِعَادَهِ اللَّهِ الَّتِی عَوَّدَنَا مِنَ النَّصْرِ عَلَی أَعْدَائِهِ وَ عَدُوِّنَا وَ رَایَهُ رَسُولِ اللَّهِ بِأَیْدِینَا لَمْ یَزَلِ اللَّهُ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَفُلُّ حِزْبَ الشَّیْطَانِ بِهَا حَتَّی یَقْضِیَ الْمَوْتَ عَلَیْهِ وَ هُوَ مُعَلِّمٌ رَایَاتِ أَبِیهِ الَّتِی لَمْ أَزَلْ أُقَاتِلُهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِی کُلِّ الْمَوَاطِنِ فَلَمْ یَجِدْ مِنَ الْمَوْتِ مَنْجًی إِلَّا الْهَرَبَ فَرَکِبَ فَرَسَهُ وَ قَلَّبَ رَایَتَهُ وَ لَا یَدْرِی کَیْفَ یَحْتَالُ فَاسْتَعَانَ بِرَأْیِ ابْنِ الْعَاصِ فَأَشَارَ عَلَیْهِ بِإِظْهَارِ الْمَصَاحِفِ وَ رَفْعِهَا عَلَی الْأَعْلَامِ وَ الدُّعَاءِ إِلَی مَا فِیهَا وَ قَالَ إِنَّ ابْنَ أَبِی طَالِبٍ وَ حِزْبَهُ أَهْلُ بَصَائِرَ وَ رَحْمَهٍ وَ بُقْیَا وَ قَدْ دَعَوْکَ إِلَی کِتَابِ اللَّهِ أَوَّلًا وَ هُمْ مُجِیبُوکَ إِلَیْهِ آخِراً فَأَطَاعَهُ فِیمَا أَشَارَ بِهِ عَلَیْهِ إِذْ رَأَی أَنَّهُ لَا مَنْجَا لَهُ مِنَ الْقَتْلِ أَوِ الْهَرَبِ غَیْرُهُ فَرَفَعَ الْمَصَاحِفَ یَدْعُو إِلَی مَا فِیهَا بِزَعْمِهِ فَمَالَتْ إِلَی الْمَصَاحِفِ قُلُوبُ مَنْ بَقِیَ مِنْ أَصْحَابِی بَعْدَ فَنَاءِ خِیَارِهِمْ وَ جَهْدِهِمْ فِی جِهَادِ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَ أَعْدَائِهِمْ عَلَی بَصَائِرِهِمْ فَظَنُّوا أَنَّ ابْنَ آکِلَهِ الْأَکْبَادِ لَهُ الْوَفَاءُ بِمَا دَعَا إِلَیْهِ فَأَصْغَوْا إِلَی دَعْوَتِهِ وَ أَقْبَلُوا بِأَجْمَعِهِمْ فِی إِجَابَتِهِ فَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ ذَلِکَ مِنْهُ مَکْرٌ وَ مِنِ ابْنِ الْعَاصِ مَعَهُ وَ أَنَّهُمَا إِلَی النَّکْثِ أَقْرَبُ مِنْهُمَا إِلَی الْوَفَاءِ فَلَمْ یَقْبَلُوا قَوْلِی وَ لَمْ یُطِیعُوا أَمْرِی وَ أَبَوْا إِلَّا إِجَابَتَهُ کَرِهْتُ أَمْ هَوِیتُ شِئْتُ أَوْ أَبَیْتُ حَتَّی أَخَذَ بَعْضُهُمْ یَقُولُ لِبَعْضٍ إِنْ لَمْ یَفْعَلْ فَأَلْحِقُوهُ بِابْنِ عَفَّانَ أَوِ ادْفَعُوهُ إِلَی ابْنِ هِنْدٍ بِرُمَّتِهِ فَجَهَدْتُ عَلِمَ اللَّهُ جَهْدِی وَ لَمْ أَدَعْ عِلَّهً فِی نَفْسِی إِلَّا بَلَّغْتُهَا فِی أَنْ یُخَلُّونِی وَ رَأْیِی فَلَمْ یَفْعَلُوا وَ رَاوَدْتُهُمْ عَلَی الصَّبْرِ عَلَی مِقْدَارِ فُوَاقِ النَّاقَهِ أَوْ رَکْضَهِ الْفَرَسِ فَلَمْ یُجِیبُوا مَا خَلَا هَذَا الشَّیْخَ وَ أَوْمَأَ بِیَدِهِ إِلَی الْأَشْتَرِ وَ عُصْبَهً مِنْ أَهْلِ بَیْتِی فَوَ اللَّهِ مَا مَنَعَنِی أَنْ أَمْضِیَ عَلَی بَصِیرَتِی إِلَّا مَخَافَهُ أَنْ یُقْتَلَ هَذَانِ

وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ فَيَنْقَطِعَ نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ ذُرِّيَّتِهِ مِنْ أَمَّتِهِ وَ مَخَافَهُ أَنْ يُقْتَلَ هَذَا وَ هَذَا وَ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنَفِيَّهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا (۱)فَإِنِّی أَعْلَمُ لَوْ لَا مَكَانِی لَمْ يَقِفَا ذَلِكَ الْمَوْقِفَ فَلِذَلِكَ صَبَرْتُ عَلَى مَا أَرَادَ الْقَوْمُ مَعَ مَا سَبَقَ فِيهِ مِنْ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَلَمَّا رَفَعْنَا عَنِ الْقَوْمِ سُيُوفَنَا تَحَكَّمُوا فِی الْأُمُورِ وَ تَخَيَّرُوا الْأَحْكَامَ وَ الْآرَاءَ وَ تَرَكُوا الْمَصَاحِفَ وَ مَا دَعَوْا إِلَيْهِ مِنْ حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ مَا كُنْتُ أُحَكِّمُ فِی دِينِ اللَّهِ أَحَداً إِذْ كَانَ التَّحْكِيمُ فِی ذَلِكَ الْخَطَأَ الَّذِی لَا شَكَّ فِيهِ وَ لَا امْتِرَاءَ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا ذَلِكَ أَرَدْتُ أَنْ أُحَكِّمَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِی أَوْ رَجُلًا مِمَّنْ أَرْضَى رَأْيَهُ وَ عَقْلَهُ وَ أَثِقُ بِنَصِيحَتِهِ وَ مَوَدَّتِهِ وَ دِينِهِ وَ أَقْبَلْتُ لَا أُسَمِّی أَحَداً إِلَّا امْتَنَعَ مِنْهُ ابْنُ هِنْدٍ وَ لَا أَدْعُوهُ إِلَى شَیْ ءٍ مِنَ الْحَقِّ إِلَّا أَدْبَرَ عَنْهُ وَ أَقْبَلَ ابْنُ هِنْدٍ يَسُومُنَا عَسَفاً وَ مَا ذَاكَ إِلَّا بِاتِّبَاعِ أَصْحَابِی لَهُ عَلَى ذَلِكَ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا غَلَبَتِی عَلَى التَّحْكِيمِ تَبَرَّأْتُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مِنْهُمْ وَ فَوَّضْتُ ذَلِكَ إِلَيْهِمْ فَقَلَّدُوهُ امْرَأً فَخَدَعَهُ ابْنُ الْعَاصِ خَدِيعَهً ظَهَرَتْ فِی شَرْقِ الْأَرْضِ وَ غَرْبِهَا وَ أَظْهَرَ الْمَخْدُوعُ عَلَيْهَا نَدَماً.

**[ترجمه]الخصال - . شیخ صدوق ان را در حدیث ۵۸ از باب سبعه کتاب الخصال: ج۱، ص ۳۶۴، چاپ دوم روایت کرد. - :

در آنچه که امیرمؤنان علیه السلام با آن به یهودی ای که درباه خصال انبیاء سؤال کرد، پاسخ داد. فرمود: و اما خصلت ششم، ای برادر یهودی، داور کردن دو حکم توسط آنان و جنگ پسر جگرخوار در حالی‌که او اسیر آزادشده پسر اسیر آزادشده، از زمانی که خداوند محمد صلّی الله علیه و آله را مبعوث کرد تا زمانی که خداوند مکه را بر او گشود به شدت معاند خدا، رسول خدا و مؤمنان است. در آن روز و در سه مورد بعد از آن بیعت او و پدرش را برای خود گرفتم و پدرش دیروز، اولین کسی بود که امارت مؤمنین را برای من پذیرفت و شروع به تشویق من برای به پا خاستن در گرفتن حقم از افراد پیش از من نمود و هر بار که نزد من می آمد بیعتش را با من تجدید می کرد.

و شگفت انگیزتر اینکه، او زمانی که دید خداوند تبارک و تعالی حقم را به من بازگردانده است و آن را در معدن آن قرار داده است و طمعش در اینکه در دین خدا، چهارمین و در امانتی که ما بر دوش گرفته ایم، حاکم باشد، قطع شد، بر عاصی بن عاص جهید و او را به سوی خود متمایل کرد و او نیز متمایل شد. سپس بعد از اینکه او را به طمع مصر انداخت، او را مشغول کرد و بر او حرام است که درهمی غیر از سهمش از غنیمت بگیرد و بر سرپرست نیز رساندن درهمی بیشتر از حقش به او حرام است که او سرزمین ها را با ظلم لگدمال و با بی عدالتی درنوردیده است و هرکه با او بیعت کند، او را راضی کرده است و هرکه با او مخالفت کند با او ستیز کرده است.

سپس درحالی که عهدشکنانه آشکارا و در شرق و غرب، چپ و راست بلاد هجوم می آورد، به من روی کرد، درحالی که خبرها به من می رسد و اخبار درخصوص آن بر من وارد می شود. و أعور ثقفی نزد من آمد و به من اشاره کرد که او را بر بلادی که در آن است، بگمارم تا با او از آنچه که او را از آن رویگردان می کنم، مدارا کنم و در آنچه که به آن اشاره کرد نظر در ا مورد امور دنیوی بود. اگر نزد خداوند در گماردن او راه نجاتی برای خود می یافتم و در آن برای خودم عذری می یافتم، آن نظر را اعمال می کردم و با کسی که به خلوصش برای خدا و رسول او و صلّی الله علیه و آله، برای خود و مؤمنان اطمینان دارم، مشورت کردم و نظرش درباره پسر جگرخوار مانند نظر من بود. مرا از گماردن او نهی کرد و مرا برحذر داشت که دست او را در امر مسلمانان داخل کنم. و خداوند مرا نبیند که گمراهان را به عنوان یاریگر بگیرم. پس یک بار برادر بجیله

و بار دیگر برادران اشعری را به سوی او فرستادم و هر دو به دنیا تکیه کردند و در آنچه که او را راضی می کرد، از هوایش پیروی کرد و او را ندیدم که در آنچه که به محارم خدا بی حرمتی می کرد جز زیاده روی بیافزاید. با اصحاب محمد از میان بدریان و کسانی که خداوند از امرشان راضی شد و بعد از بیعتشان از آنها راضی شد و صالحان مسلمانان و تابعان غیر از آنها که همراه من بودند، مشورت کردم و نظر هریک از آنها در مورد نبرد و پیکار با او و منع او از آنچه که به آن دست یافت، با نظر من موافق بود.

و من اصحابم را به سوی او فرستادم و از هر مکانی نامه هایم را به سوی او ارسال کردم و رسولانم را به سوی او فرستادم، درحالی که او را به رجوع از آنچه که در آن است و ورود در آنچه که مردم همراه من در آن هستند، دعوت می کردم و شرطی بر من گذاشت که نه خدا و رسولش می پسندد و نه مسلمانان و در برخی از آنها شرط کرده بود که گروهی از اصحاب محمد و ابراری از جمله عمار بن یاسر را به او تحویل دهم و نظیر عمار کجاست؟

به خدا سوگند ما را همراه نبی صلّی الله علیه و آله دیده ای که جزء ما پنج نفر شمرده نمی شود، مگراینکه ششمین آن باشد و نه چهار شمرده نمی شویم، مگر اینکه پنجمین آنها باشد، او تحویل آنها به وی را شرط کرده است تا آنها را به قتل برساند و به چهارمیخ بکشد و خون عثمان را مدعی شد. و به خدا سوگند جز او و امثال او از اهل بیت او، شاخه های درخت نفرین شده در قرآن علیه عثمان تحریک نکرد و مردم را بر قتل او جمع نکرد.

زمانی که به آنچه که در خصوص آن شرط کرد جواب ندادم، درحالی که خود را برتر می دید با سرکشی و ستمش بر حمیر که نه عقل دارند نه بصیرت، یورش آورد و برای آنها دسیسه ای چید پس از او پیروی کردند و از مال دنیا آنچه که به وسیله آن آنها را به سوی خود متمایل کرده بود، به آنان عطا کرد و ما بعد از اعذار و انذار با آنها ستیز کریدم و نزد خدا به محاکمه بردیم.

پس زمانی که این جز بر سرکشی و ستم نیافزود، به عادت خدا که در خصوص یاری علیه دشمنان او و دشمن ما عادتمان داده است، با او مواجه شدیم، درحالی‌که پرچم رسول الله در دست ماست، خداوند تبارک و تعالی پیوسته حزب شیطان را به وسیله آن درهم می شکست تا اینکه مرگش فرا رسید و او علامت پرچم های پدرش است که پیوسته همراه رسول الله در هر مکانی با آن نبرد می کردیم و از مرگ گریزی جز فرار نیافت. پس بر اسبش سوار شو و پرچمش را وارونه کرد، درحالی که نمی داند چه نیرنگی به کار ببرد.

پس از اندیشه ابن عاص یاری گرفت و او به آشکارکردن قرآن و بالا بردن آن بر پرچم ها و دعوت به آنچه که در آن است، راهنمایی کرد و گفت: ابن ابی طالب و حزب او اهل بصیرت و رحمت هستند و باقی مانده اند، درحالی که تو را اولا به کتاب خدا دعوت کرده اند و آنان در آخر تو را اجابت می کنند. پس در آنچه که راهنمایی اش کرد، از او اطاعت کرد، زمانی که دید که غیر از آن از مرگ یا فرار گریزی نیست، پس قرآن ها را بالا برد، درحالی که به زعم خود به آنچه که در آن است دعوت می کرد.

پس دل های اصحابم بعد از رفتن برگزیدگان و تلاششان در جهاد با دشمنان خدا و دشمنان خود با بصیرت خود باقی ماندند،

به مصاحف تمایل یافتند و گمان کردند که پسر جگرخوار به آنچه که به آن دعوت می کند وفا می کند. پس به دعوتش گوش سپردند و همگی به اجابت او روی آوردند و آنان را آگاه کردم که آن مکری از جانب اوست و ابن عاص همراه اوست و آنها به نقض کردن نزدیکترند تا وفاکردن، اما سخن مرا نپذیرفتند و از امرم اطاعت نکردند و جز از اجابت کردن او امتناع کردند، چه بیزار باشم، چه دوست بدارم، چه بخواهم یا امتناع کنم، تا اینکه برخی از آنها به برخی دیگر می گفت: اگر انجام نداد، او را به ابن عفان ملحق کنید یا او را به پسر هند تحویل دهید.

پس تلاش کردم -خدا از تلاش من آگاه است و در نفسم ضعف ومرضی رها نکردم، مگر اینکه به آن رسیدم- در اینکه مرا و رأیم را رها کنند، اما چنین نکردند و بر صبری به میزان یک دوشیدن شتر یا تاختن اسب بر آنان پافشاری کردم، اما جز این پیرمرد ـ و با دستش به اشتر اشاره کرد ـ و گروهی از اهل بیتم اجابت نکردند، به خدا سوگند، جز ترس از اینکه مبادا این دو –و با دستش به حسن و حسین اشاره کرد- کشته شوند مرا از حرکت بر اساس بصیرتم بازنداشت، که نسل رسول الله و ذریه او از مادرش قطع شود و نیز ترس از اینکه این و این کشته شوند و با دستش به عبدالله بن جعفر و محمد بن حنیفه اشاره کرد. پس من می دانم که اگر مکانم نبود در این موقوف نمی ایستادند. پس بدین جهت بر آنچه که این قوم می خواهد صبر کردم. علاوه بر آنچه که علم خداوند در آن پیشی گرفته است.

و زمانی که شمشیرهایمان را از قوم برداشتیم، در امور تحکیم کردند و احکام و آراء را برگزیدند و مصاحف و آنچه که از حکم قرآن به آن دعوت می کردند را رها کردند، درحالی‌که من کسی را در دین خدا حَکم نمی کردم، چرا که تحکیم در امر خدا، خطایی است که هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

و چون جز آن را نپذیرفتند، خواستم مردی از اهل بیتم یا مردی از میان کسانی که اندیشه و عقلش را می پسندم و به خلوص، دوستی و دینش اطمینان دارم را حکم کنم و چون نام آوردم، ابن هند از آن امتناع کرد و به هر چیز حقی که وی را دعوتم کردم پشت کرد و ابن هند استبداد را بر ما تحمیل می کرد که این جز از طریق پیروی اصحابم از او در این مورد صورت نمی پذیرفت.

و چون غیر از موافقتم با تحکیم را نپذیرفتند، از آنها به سوی خدا برائت جستم و آن را به ایشان واگذار کردم. پس آن را به فردی سپردند و ابن عاص او را با خدعه ای فریفت که در شرق و غرب زمین آشکار شد و فریب‌خورده در آن اظهار ندامت کرد.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و فی أمانه حملناها إشاره إلی أن الأمانه فی قوله تعالی إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ هی الخلافه کما مر و سیأتی و کونه حاکما أن

۱- ۱ قد ذكرنا فى بعض تحقيقاتنا أن إرجاع الإشاره فى قوله عليه السلام ثانيا: «هذا و هذا» إلى ابن جعفر و ابن الحنفيه من سهو الرواه، إذ لو كان لأمير المؤمنين عليه السلام ملأ الدنيا مثل عبد اللّه بن جعفر و محمّد بن الحنفيه لكان يفادى بهم فى سبيل اللّه و يحارب بهم أعداء اللّه و لو يهلكون فى تلك الحروب و يقطع شافتهم!!! و أمّا الحسن و الحسين عليهما السلام بما أنهما كانا غصنى شجره النبوّه و نسل رسول اللّه منحصر فيهما و هما أبو الأئمّه من ذرّيه رسول اللّه فأمير المؤمنين كان مأمورا بحفظهما و وقايتهما عن التلف حتّى لا ـ ينقطع نسل رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله عن صفحه العالم كى يتم بهم حجه اللّه على الاولين و الآخرين.

يكون بمشورته و كون الأمر شورى كما كان يظهر كثيرا و خبط البعير الأرض بيده خبطا ضربها و منه قيل خبط عشواء و هى الناقه التى فى بصرها ضعف تخبط إذا مشت لا تتوقى شيئا و الغشم الظلم و يقال أبقيت على فلان إذا رعيت عليه و رحمته و الاسم منه الْبُقْيَا قاله الجوهرى و قال الرمه قطعه من الحبل باليه و منه قولهم دفع إليه الشى ء برمته و أصله أن رجلا دفع إلى رجل بعيرا بحبل فى عنقه فقيل ذلك لكل من دفع شيئا بجملته و يقال سامه خسفا أى أورده عليه و العسف الأخذ على غير الطريق و الظلم.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام: «و فی أمانه حملناها» اشاره‌ای است به اینکه امانت در این سخن خداوند متعال: «إنّا عرضنا الأمانه» خلافت است چنانکه بیان شد و به زودی نیز خواهد آمد و نیز اشاره ای است به اینکه حاکم بودن او این است که به مشورت او باشد و نیز به شورایی بودن امر، چنانکه بسیار روشن می شد. «خبط البعیر الأرض بیده خبطاً» یعنی زدن آن و از آن گفته شده: خبط عشواء و عشواء ماده شتری است که ضعفی در بینایی اوست، هنگام راه رفتن خطا می کند و از چیزی حذر ندارد. الغشم یعنی ظلم و أبقیت علی فلان گفته می شود، زمانی که بر او مراقبت می‌کنی و بر او رحم می کنی و اسم آن البقیا است. این را جوهری گوید و گوید: الرمّه، تکه ای پوسیده از ریسمان است و این سخن آنها: دفع إلیه الشئ برمّته، از آن است و اصل آن این است که مردی، شتری که ریسمانش در گردنش بود را به سوی مردی دیگر انداخت، پس این جمله برای هرکسی که چیزی را به طور کامل بسپارد گفته شده است. و سامه خسفاً گفته می شود، یعنی خواری بر او وارد کرد و العسف، گرفتن از غیر راه آن و به ظلم است

**[ترجمه]

«۵۶۷»

(۱)کِتَابُ سُلَیْمِ بْنِ قَیْسٍ، قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لِلْحَکَمَیْنِ حِینَ بَعَثَهُمَا احْکُمَا بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ وَ إِنْ کَانَ فِیهِمَا حَزُّ حَلْقِی فَإِنَّهُ مَنْ قَادَهَا إِلَی هَؤُلَاءِ فَإِنَّ نِیَّتَهُمْ أَخْبَثُ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی فَلَقِیَهُ صِدِّیقٌ لَهُ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ مَا هَذَا الِانْتِشَارُ الَّذِی بَلَغَنِی عَنْکَ مَا کَانَ أَحَدٌ مِنَ الْأُمَّهِ أَضْبَطَ لِلْأَمْرِ مِنْکَ فَمَا هَذَا الِاخْتِلَافُ وَ الِانْتِشَارُ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام أَنَا صَاحِبُکَ الَّذِی تَعْرِفُ إِلَّا أَنِّی قَدْ بُلِیتُ بِأَخَابِثَ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ أُرِیدُهُمْ عَلَی الْأَمْرِ فَیَأْبَوْنَ فَإِنْ تَابَعْتُهُمْ عَلَی مَا یُرِیدُونَ تَفَرَّقُوا عَنِّی.

**[ترجمه]کتاب سلیم بن قیس - . حدیث در کتاب سلیم بن قیس موجود است اما ما با مراجعه به فهرست کتاب به آن دست نیافتیم.

و حدیثی نزدیک به آن را بلاذری به صورت مسند در حدیث ۴۰۳ از زندگی امیر مؤمنان از انساب الأشراف: ج۲، ص۳۳۳، چاپ اول روایت کرد. - :

امیرمؤمنان علیه السلام زمانی که دو حکم را فرستاد، به آنها گفت: با کتاب خدا و سنت نبی او حکم کنید اگر چه بریدن گردن من در آن باشد، زیرا اوست کسی که خلافت را به این افراد کشانده است پس نیت ایشان خبیث‌تر است.

پس مردی از انصار به او گفت و در روایتی دیگر، مخلصی از انصار او را دید و به او گفت: این پراکندگی که درباره تو به

من می رسد، چیست؟ هیچ یک از امت از تو مسلط تر بر امر نبود، پس این اختلاف و پراکندگی چیست؟ علی علیه السلام به او فرمود: من رفیق تو هستم که می شناسی، با این تفاوت که که من گرفتار خبیث ترین های خلق خدا شده ام. آنها را بر امر مجبور می کنم و ایشان امتناع می کنند و اگر در آنچه که می خواهند از آنها پیروی کنم، از من پراکنده می شوند.

**[ترجمه]

بیان

الحز بالحاء المهمله القطع و القرض فإنه من قادها أی الخلافه.

**[ترجمه]الحزّ با حاء قطع کردن و بریدن است. «فإنه من قادها» یعنی خلافت را.

**[ترجمه]

«۵۶۸»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام بَعْدَ التَّحْکِیمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ إِنْ أَتَی الدَّهْرُ بِالْخَطْبِ الْفَادِحِ وَ الْحَدَثِ الْجَلِیلِ وَ أَشْهَدُ أَنْ

ص: ۳۲۱

---

۱ – ۵۶۷- الحدیث موجود فی کتاب سلیم بن قیس لکن لم نعثر علیه مع مراجعه فهرس الکتاب. و قریبا منه رواه البلاذری مسندا فی الحدیث: ۴۰۳ من ترجمه أمیر المؤمنین من أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۳ ط ۱.

۲ – ۵۶۸- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۳۳ من نهج البلاغه. و للخطبه أسانید و مصادر کثیره یجد الباحث بعضها فی المختار: ۲۵۹ من نهج السعاده: ج ۲ ص ۳۵۶ ط ۱.

لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَيْسَ مَعَهُ إِلَهٌ غَيْرُهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صلى الله عليه و آله أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَعْصِيَةَ النَّاصِحِ الشَّفِيقِ الْعَالِمِ الْمُجَرَّبِ تُورِثُ الْحَسْرَةَ وَ تُعْقِبُ النَّدَامَةَ وَ قَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكُمْ فِي هَذِهِ الْحُكُومَةِ أَمْرِي وَ نَخَلْتُ لَكُمْ مَخْزُونَ رَأْيِي لَوْ كَانَ يُطَاعُ لِقَصِيرٍ أَمْرٌ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِينَ الْجُفَاةِ وَ الْمُنَابِذِينَ الْعُصَاةِ حَتَّى ارْتَابَ النَّاصِحُ بِنُصْحِهِ وَ ضَنَّ الزَّنْدُ بِقَدْحِهِ فَكُنْتُ وَ إِيَّاكُمْ كَمَا قَالَ أَخُو هَوَازِنَ:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى*** فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۳ از نهج البلاغه روایت کرد و برای این خطبه منابع و اسنادهای بسیاری است که محقق برخی از آنها را در مختار ۲۵۹ از نهج السعاده: ج۲، ص۳۵۶، چاپ اول می‌یابد.

- : و از خطبه امام علیه السلام بعد از حکمیت: خدا را سپاس هر چند که روزگار دشواری های فراوان و حوادثی بزرگ پدید آورد.شهادت می دهم جز خدای یگانه و بی مانند خدایی نباشد و جز او معبودی نیست، و گواهی می دهم محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بنده و فرستاده اوست.

پس از حمد و ستایش خدا، بدانید که نافرمانی از دستور نصیحت کننده مهربان دانا و با تجربه، مایه حسرت و سرگردانی و سرانجامش پشیمانی است.من رأی و فرمان خود را نسبت به حکمیّت به شما گفتم، و نظر خالص خود را در اختیار شما گذاردم. - ای کاش که از قصیر پسر سعد اطاعت می شد - ولی شما همانند مخالفانی ستمکار، و پیمان شکنانی نافرمان، از پذیرش آن سرباز زدید، تا آنجا که نصیحت کننده در پند دادن به تردید افتاد، و از پند دادن خودداری کرد، داستان من و شما چنان است که برادر هوازنی سروده است:«در سرزمین منعرج، دستور لازم را دادم امّا نپذیرفتند، که فردا سزای سرکشی خود را چشیدند.»

**[ترجمه]

بیان

الخطب الأمر العظيم و الفادح الثقيل.

و قال الجوهري المجرب الذى قد جربته الأمور و أحكمته فإن كسرت الراء جعلته فاعلا إلا أن العرب تكلمت به بالفتح قوله عليه السلام و نخلت أى أخلصت و صفيت من نخلت الدقيق بالمنخل قوله عليه السلام لو كان يطاع يطاع هو مثل يضرب لمن خالف ناصحه و أصل المثل أن قصيرا كان مولى لجذيمه بن الأبرش بعض ملوك العرب و قد كان جذيمه قتل أبا الزبا ملكه الجزيره فبعث إليه ليتزوج بها خدعه و سألته القدوم عليها فأجابها إلى ذلك و خرج فى ألف فارس و خلف باقى جنوده مع ابن أخته و قد كان قصيرا أشار عليه بأن لا يتوجه إليها فلم يقبل فلما قرب الجزيره استقبلته جنود الزبا بالعده و لم ير منهم إكراما له فأشار عليه قصير بالرجوع و قال من شأن النساء الغدر فلم يقبل فلما دخل عليها قتلته فعندها قال قصير لا يطاع لقصير أمر فصار مثلا لكل ناصح عصى.

و قال ابن ميثم و قد يتوهم أن جواب لو هاهنا مقدم و الحق أن جوابها محذوف و التقدير إنی أمرتكم و نصحت لكم فلو أطعتمونی لفعلتم ما أمرتكم به.

قوله عليه السلام فأبيتم إلى آخره فی تقدير استثناء لنقيض التالی و تقديره لكنكم أبيتم على إباء المخالفين انتهى.

ص: ۳۲۲

و لعل الأنسب على تقدير الجواب أن يقال لو أطعتمونى لما أصابتكم حسره و ندامه أو لكان حسنا و نحوهما و يحتمل أن يكون لو للتمنى فلا يحتاج إلى تقدير جواب على بعض الأقوال.

و قال فى القاموس الانتباذ التنحى و تحيز كل من الفريقين فى الحرب كالمنابذه.

قوله عليه السلام حتى ارتاب الناصح لعله محمول على المبالغه أى لو كان ناصح غيرى لارتاب.

قوله عليه السلام و ضن الزند بقدحه الزند العود الذى يقدح به النار قيل هو مثل يضرب لمن يبخل بفوائده إذا لم يجد لها قابلا عارفا بحقها.

و أخو هوازن هو الدريد بن الصمه و البيت من قصيده له فى الحماسه و قصته أن أخاه عبد الله بن الصمه غزا بنى بكر بن هوازن فغنم منهم و استاق إبلهم فلما كان بمنعرج اللوى قال و الله لا أبرح حتى أنحر النقيعه و هى ما ينحر من النهب قبل القسمه فقال أخوه لا تفعل فإن القوم فى طلبك و أبى عليه و أقام و نحر النقيعه و بات فلما أصبح هجم القوم عليه و طعن عبد الله بن الصمه فاستغاث بأخيه دريد فنهنه عنه القوم حتى طعن هو أيضا و صرع و قتل عبد الله و حال الليل بين القوم فنجا دريد بعد طعنات و جراح فأنشد القصيده و مطابقه المثل للمضرب ظاهره.

**[ترجمه]الخطب یعنی امر بزرگ و الفادح یعنی سنگین.

جوهری گوید: مجرّب کسی است که امور را آزموده و محکم کرده است و اگر راء را مکسور کنی آن را فاعل کرده ای با این تفاوت که عرب آن را با فتحه به کار برده است. این سخن امام علیه السلام: «و نخلت» یعنی خالص و پاک کردم. از نخلت الدقیق بالمنخل، یعنی آرد را با الك، الك کردم. این سخن او: «لو کان یطاع...» مثلی است برای کسی که با نصیحت‌کننده خود مخالفت کند، زده می شود و اصل مثل این است که قصیر غلام جذیمه بن ابرش، یکی از ملوك عرب بود و جذیمه، پدر زبّا ملکه جزیره را کشته بود و به دنبال او فرستاده بود تا با نیرنگ با او ازدواج کند و زبا از او خواست که نزد وی آید و جذیمه او را اجابت کرد و با هزار سوار خارج شد و سایر سربازانش را به همراه پسر خواهرش باقی گذاشت و قصیر او را راهنمایی کرده بود که به سوی او نرود، اما نپذیرفت و چون به جزیره نزدیک شد، لشکریان زبا با ساز و برگ از او استقبال کردند و او از آنان اکرامی ندید و قصیر به او اشاره کرد که بازگردد گفت: نیرنگ از خصلت زنان است اما او نپذیرفت و چون بر او وارد شد، زبا وی را کشت و قصیر در این هنگام گفت: لا یطاع لقصیر امر. پس مثلی شد برای هر نصیحت‌کننده ای که اطاعت نمی شود.

ابن میثم گوید: و گاه تصور می شد که جواب لو در اینجا مقدم است و صحیح این است که جواب آن، محذوف است و تقدیرش این است: إنی امرتکم و نصحت لکم فلو أطعنمونی لفعلتم ما أمرتکم به.

این سخن امام علیه السلام: «فأبیتم» تا پایان آن در تقدیر استثناء برای نقیض ما بعد آن است و تقدیرش این است: لکنّکم أبیتم عليِ إبا المخالفین. پایان.

و شایـد بر اساس تقـدیر، جواب مناسب تر این باشـد که گفته شود: لو أطعتمونی لما أصابتکم حسـره و نـدامه یا لکان حسـناً و مانند آنها و محتمل است که لو برای تمنی باشد، پس بر اساس برخی اقوال، نیازی به تقدیر جواب نیست.

در القاموس گوید: الانتباذ دوری و کناره کشیدن هریک از طرفین در جنگ است مانند منابذه.

این سـخن امام علیه السلام: «حتی ارتاب الناصح» شاید بر مبالغه حمل شود، یعنی اگر نصیحت گری غیر از من بود، قطعاً تردید می کرد. این سـخن امام علیه السـلام: «و ضنّ الزند بقدحه» الزند چوبی است که به وسیله آن آتش روشن می شود، گفته شده مثلی است که برای کسی که اگر برای فوائدش، فرد قابل آگاه به حق آن را نیابد، بر آن بخل می ورزد.

و أخو هوازن درید بن صمه است و این بیت از قصیده ای حماسی از اوست و قصه آن این است که برادرش عبدالله بن صمه بر بنی بکر بن هوازن یورش برد و از آنهـا غنیمت گرفت و شتران آنـان را پیش برد و چون در منعجرج اللوی بود، گفت: به خـدا سوگنـد ترک نمی کنم تـا اینکه نقیعه را ذبـح کنم و نقیعه چیزی از غنیمت است که قبل از تقسـیم کردن، ذبـح می شود. پس برادرش گفت: چنین نکن که قوم به دنبال تو هسـتند، اما او امتناع کرد و ساکن شـد و نقیعه را ذبح کرد و شب را ماند و چون صبح کرد، آن قوم بر او یورش آوردند و عبدالله بن صـمه زخمی شد و از برادرش درید طلب یاری کرد و قوم مانع او شدند تا اینکه او نیز زخمی شد و بر زمین افتاد و عبدالله کشته شد و شب میان قوم حائل شد و درید بعد از ضربه ها و زخم نجات یافت و این قصیده را سرود و مطابقت مثل با این موقعیت روشن است.

**[ترجمه]

«۵۶۹»

(۱)أَقُولُ وَجَدْتُ فِی بَعْضِ نُسَخِ نَهْجِ الْبَلَاغَهِ، مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السـلام فِی شَأْنِ الْحَکَمَیْنِ وَ ذَمِّ أَهْلِ الشَّام جُفَاهٌ طَغَامٌ عَبِیدٌ أَقْزَامٌ جُمِعُوا مِنْ کُلِّ أَوْبٍ وَ تُلُقِّطُوا مِنْ کُلِّ شَوْبٍ مِمَّنْ یَنْبَغِی أَنْ یُفَقَّهَ وَ یُؤَدَّبَ وَ یُعَلَّمَ وَ یُدَرَّبَ وَ یُوَلَّی عَلَیْهِ وَ یُؤْخَذَ عَلَی یَدَیْهِ لَیْسُوا مِنَ الْمُهاجِرِینَ وَ الْأَنْصارِ وَ لَا مِنَ الَّذِینَ تَبَوَّؤُا الدَّارَ

ص: ۳۲۳

۱- ۵۶۹- الخطبه مذکوره قبل انقضاء باب الخطب من نهج البلاغه بأربعه أرقام و شرحها ابن أبی الحدید و ابن میثم رحمه اللّه.

أَلَا وَ إِنَّ الْقَوْمَ اخْتَارُوا لِأَنْفُسِهِمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا يُحِبُّونَ وَ إِنَّكُمُ اخْتَرْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ أَقْرَبَ الْقَوْمِ مِمَّا تَكْرَهُونَ وَ إِنَّمَا عَهْدُكُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ بِالْأَمْسِ يَقُولُ إِنَّهَا فِتْنَةٌ فَقَطِّعُوا أَوْتَارَكُمْ وَ شِيمُوا سُيُوفَكُمْ فَإِنْ كَانَ صَادِقاً فَقَدْ أَخْطَأَ بِمَسِيرِهِ غَيْرَ مُسْتَكْرَهٍ وَ إِنْ كَانَ كَاذِباً فَقَدْ لَزِمَتْهُ التُّهَمَةُ فَادْفَعُوا فِي صَدْرِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ خُذُوا مَهَلَ الْأَيَّامِ وَ حُوطُوا قَوَاصِيَ الْإِسْلَامِ أَ لَا تَرَوْنَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى وَ إِلَى صَفَاتِكُمْ تُرْمَى.

**[ترجمه]می گویم - . این خطبه چهار خطبه قبل از پایان یافتن باب خطبه‌های نهج البلاغه مذکور است و ابن ابی الحدید و ابن میثم آن را شرح داده‌اند. - :

در برخی نسخه های نهج البلاغه از خطبه امام علیه السلام درباره شأن دو حکم و نکوهش شامیان یافتم: سخت‌دلان فرومایه، بندگان پست از هر جانبی جمع کردند و از هر آمیختنی برچیدند. از میان کسانی که شایسته است که تعلیم ببیند، تأدیب شود، بیاموزد و تمرین شود و بر او سرپرست بگیرند و دستانش گرفته شود. اینان نه از مهاجرین و انصار هستند و نه از کسانی که وطن ساختند.

بدانید که به راستی آن قوم، نزدیک ترین فرد از قوم به آنچه دوست دارند را برای خود برگزیدند و شما نزدیک ترین فرد از قوم به آنچه اکراه دارید را برای خود برگزیدید و شما دیروز عبدالله بن قیس را شناختید که می گفت: این فتنه است، پس زه کمان های خود را ببرید و شمشیرهایتان را در غلاف کنید.

پس اگر راستگو بود، با رفتنش درحالی که مجبور نبود، خطا کرد و اگر دروغگو بود، پس تهمت بر او لازم است. پس آنچه که در سینه عمرو بن عاص است را به وسیله عبدالله بن عباس دفع کنید و مهلت چندروزه بگیرید و نواحی دور اسلام را نگه دارید. آیا نمی بینید که شهرهایتان مورد هجوم قرار می گیرد و قلعه هایتان هدف قرار گرفته است.

**[ترجمه]

بیان

لم یتعرض له الشراح و فی القاموس القزم محرکه الدناءه و القماءه أو صغر الجسم فی الجمال و صغر الأخلاق فی الناس و رذال الناس للواحد و الجمع و الذکر و الأنثی و قد یثنی و یجمع و یذکر و یؤنث یقال رجل قزم و رجال أقزام و ککتاب اللئام و ککتف و جبل الصغیر الجثه اللئیم لا غناء عنده.

و قال الأوب الطریق و الجهه و الشوب الخلط أی من أخلاط الناس.

قوله علیه السلام و یولی علیه أی هم من السفهاء الذین ینبغی أن یتولی أمورهم غیرهم من الأولیاء و الحکام.

و فی القاموس شام سیفه یشیمه غمده و استله ضد و قال المهل و یحرک و المهله بالضم السکینه و الرفق و مهله تمهیلا أجله و المهل محرکه التقدم فی الخیر و أمهله أنظره و لعل المعنی اغتنموا المهله و اشتغلوا بحفظ البلاد القاصیه و ثغور المسلمین عن

غـارات الكـافرين و المنـافقين و لعل رمى الصـفاه كنايه عن طمعهم فيما لم يكونوا يطمعون قبل ذلك فإن الرمى على الصـفاه و هى الحجر الأملس لا يؤثر و قد مر قريب منه فى كلامه عليه السلام.

ص: ۳۲۴

**[ترجمه]شـراح به آن نپرداخته انـد و در قاموس گويـد: القزم با حركت يعنى پستى، زبونى يا كوچكى جسم در شتر و پستى اخلاق در مرام و پستى مردم و براى واحـد، جمع، مـذكر و مؤنث است و گـاه مثنى، جمع، مـذكر و مؤنث مى شود. گفته مى شود: رجل قزم و رجال أقزام و ككتاب لئيمان و ككتف و جبل يعنى كوچك اندام پستى كه نزد او هيچ بى نيازى نيست.

و گويد: الأوب، يعنى راه و جهت، الشوب يعنى آميختن يعنى مردم مختلف.

اين سـخن امام عليه السـلام: «و يولّى عليه» يعنى آنها از سفيهانى هستند كه لازم است كه سرپرستى و حاكمى غير از خود امور آنها را برعهده بگيرد .

و در قاموس: شام سيفه يشيمه، يعنى شمشير را در غلاف كرد و استلّه متضاد آن است. و گويد: المهل كه حركت مى گيرد و المهله با ضـمه يعنى آرامش و نرمى و مهله تمهيلاً يعنى به تأخير انـداخت: المهل با حركت، مقـدم شـدن در خير و أمهله، به او مهلت داد و شايـد معنـا اين باشـد كه مهلت را غنيمت شـماريد و به حفظ سـرزمين هاى دور و نواحى مسـلمانان از يورش هاى كفـار و منافقان مشـغول باشيـد. و شايـد رمى الصـفا كنايه از طمع آنان در آنچه كه پيش از اين طمع نمى كردنـد، باشـد. پس الرمى على الصـفاه تخته سـنگ صـاف است كه بر آن اثر گـذارده نمى شود و سـخنى نزديک به آن در كلام امام عليه السـلام بيان شد .

**[ترجمه]

باب ۲۲ باب إخبار النبى صلى الله عليه و آله بقتال الخوارج و كفرهم

الأخبار

«۵۷۰»

(۱)ما، الأمالى للشيخ الطوسى الْمُفِيدُ عَنِ ابْنِ قُولَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدٍ عَنْ أَبِى الْجَوْزَاءِ عَنِ ابْنِ عُلْوَانَ عَنْ عَمْرِو بْنِ خَالِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِى أَنْ أَتَّخِذَكَ أَخاً وَ وَصِيّاً فَأَنْتَ أَخِى وَ وَصِيِّى وَ خَلِيفَتِى عَلَى أَهْلِى فِى حَيَاتِى وَ بَعْدَ مَوْتِى مَنِ اتَّبَعَكَ فَقَدْ تَبِعَنِى وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْكَ فَقَدْ تَخَلَّفَ عَنِّى وَ مَنْ كَفَرَ بِكَ فَقَدْ كَفَرَ بِى وَ مَنْ ظَلَمَكَ فَقَدْ ظَلَمَنِى يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّى وَ أَنَا مِنْكَ يَا عَلِيُّ لَوْ لَا أَنْتَ لَمَا قُوتِلَ أَهْلُ النَّهْرِ قَالَ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ أَهْلُ النَّهْرِ قَالَ قَوْمٌ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ.

**[ترجمه]امالى طوسى - . شيخ طائفه ان را در حديث ۴۳ از جلد هفتم امالى: ج۱، ص ۲۰۳، چاپ بيروت روايت كرد. - :

اميرمؤمنـان عليه السـلام فرمـود: رسـول الله صـلّى الله عليه و آله فرمود: على خداونـد به من امر فرمود كه تو را به عنوان برادر و وصـى بگيرم، پس تو برادر، وصـى و جانشـين من بر خانواده ام در زنـدگى و بعد از مرگ من هستى. هركه از تو پيروى كرد، مرا پيروى كرده است و هركه از تو تعلل كرد، از من تعلل كرده است و هركه به تو كفر ورزيـد، به من كفر ورزيده است و هر كه به تو ظلم كرد، به من ظلم كرده است. اى على، تو از من و من از تو هسـتم. على اگر تو نبودى، با اهل نهر جنگ نمى شد،

ادامه داد: عرض کردم یا رسول الله و اهل نهر کیست؟ فرمود: قومی که از اسلام خارج، چنانکه تیر از هدف خارج می‌شود.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فی حدیث الخوارج یمرقون من الدین مروق السهم من الرَّمِیَّهِ أی یجوزونه و یخرقونه و یتعدونه کما یمرق السهم الشی ء المرمی به و یخرج منه و قد تکرر فی الحدیث و منه حدیث علی علیه السلام

ص: ۳۲۵

۱- ۵۷۰- رواه شیخ الطائفه فی الحدیث: ۴۳ من الجزء السابع من کتاب الأمالی: ج ۱، ص ۲۰۳ ط بیروت.

أمرت بقتال المارقين يعنى الخوارج.

و قال فى الرميه بعد ذكر الحديث الرميه الصيد الذى ترميه فتقصده و ينفذ فيها سهمک و قيل هى كل دابه مرميه.

**[ترجمه]در النهايه در حديث خوارج گويد: «يمرقون من الدين مروق السهم من الرميه» يعنى از دين مى گذرند، آن را مى درند و از آن تجاوز مى كنند، چنانكه تير از شئ مورد هدف تجاوز مى كند و از آن خارج مى شود. و در حديث تكرار شده است و اين حديث على عليه السلام از آن است: «أمرت بقتال المارقين» يعنى خوارج.

و بعد از ذكر اين حديث درباره رميه گويد: الرميه، صيدى است كه آن را مورد تيراندازى قرار مى دهى و آن را قصد مى كنى و تيرت را در آن وارد مى كنى. و گفته شده هر چهارپاى مورد تيراندازى است .

**[ترجمه]

«۵۷۱»

(۱)ما، الأمالى للشيخ الطوسى جَمَاعَةٌ عَنْ أَبِى الْمُفَضَّلِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ ملاس النُّمَيْرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عُلَيَّهَ قَالَ وَ حَدَّثَنِى أَبُو عِيسَى جُبَيْرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الدَّقَّاقُ عَنْ عَمَّارِ بْنِ خَالِدٍ الْوَاسِطِيِّ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ يُوسُفَ الْأَزْرَقِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِى أَوْفَى قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْخَوَارِجُ كِلَابُ أَهْلِ النَّارِ.

**[ترجمه]امالى طوسى - . شيخ طوسى آن را در حديث ۳۶ از جلد ۱۷ امالى: ج ۱، ص ۵۰۰ روايت كرد. - :

رسول الله صلّى الله عليه و آله فرمود: خوارج سگان اهل آتش هستند.

**[ترجمه]

«۵۷۲»

(۲)يج، الخرائج و الجرائح رَوَى أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَسَمَ يَوْماً قَسْماً فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ تَمِيمٍ اعْدِلْ فَقَالَ وَيْحَکَ وَ مَنْ يَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ قِيلَ نَضْرِبُ عُنُقَهُ قَالَ لَا إِنَّ لَهُ أَصْحَاباً يُحَقِّرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ وَ صِيَامَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَ صِيَامِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّهِ رَئِيسُهُمْ رَجُلٌ أَدْعَجُ أَحَدُ ثَدْيَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَهِ قَالَ أَبُو سَعِيدٍ إِنِّى كُنْتُ مَعَ عَلِيٍّ حِينَ قَتَلَهُمْ وَ أَلْتَمِسُ فِى الْقَتْلَى بِالنَّهْرَوَانِ فَأُتِيَ بِهِ عَلَى النَّعْتِ الَّذِى نَعَتَهُ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله.

**[ترجمه]الخرائج - . قطب راوندى آن را در كتاب خرائج روايت كرد. - :

ابوسعيد خدرى روايت كرد كه نبى روزى قسمت كرد، پس مردى از تميم گفت: انصاف كن. فرمود: واى بر تو اگر من انصاف نكنم، كيست كه انصاف كند؟ گفته شد: گردنش را بزنيم؟ فرمود: نه، او يارانى دارد كه نماز و روزه آنها، نماز و

روزه شما را تحقیر می کند، بسان انحراف تیر از هدف، از دین منحرف می شوند. رئیس آنها مردی است که یکی از سینه هایش مانند سینه زن درشت است. ابوسعید گوید: زمانی که علی آنان را به قتل رساند، من همراه او بودم و در میان کشتگان نهروان جستجو کرد بر همان صفتی که رسول الله صلّی الله علیه و آله وی را با آن توصیف کرد، آورده شد.

**[ترجمه]

«۵۷۳»

(۳)قب، المناقب لابن شهرآشوب تَفْسِیرُ الْقُشَیْرِیِّ وَ إِبَانَهُ الْعُکْبَرِیِّ عَنْ سُفْیَانَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ سَلَمَهَ بْنِ کُهَیْلٍ عَنْ أَبِی الطُّفَیْلِ أَنَّهُ سَأَلَ ابْنُ الْکَوَّاءِ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَی هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا فَقَالَ علیه السلام إِنَّهُمْ أَهْلُ حَرُورَاءَ ثُمَّ قَالَ الَّذِینَ ضَلَ

ص: ۳۲۶

۱- ۵۷۱- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی الحدیث: ۳۶ من الجزء ۱۷ من أمالیه: ج ۱، ص ۵۰۰.

۲- ۵۷۲- رواه القطب الراوندیّ رحمه اللّه فی کتاب الخرائج.

۳- ۵۷۳- ذکره ابن شهرآشوب رفع اللّه مقامه فی أواسط عنوان: «فصل فی الحکمین و الخوارج» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۳۶۸ ط النجف.

سَعْيُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً فِی قِتَالِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أُولئِکَ الَّذِینَ کَفَرُوا بِآیاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِیمُ لَهُمْ یَوْمَ الْقِیامَهِ وَزْناً ذلِکَ جَزاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِما کَفَرُوا بِوَلَایَهِ عَلِیٍّ علیه السلام وَ اتَّخَذُوا آیَاتِ الْقُرْآنِ وَ رُسُلِی یَعْنِی مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله هُزُواً اسْتَهْزَءُوا بِقَوْلِهِ أَلَا مَنْ کُنْتُ مَوْلَاهُ فَعَلِیٌّ مَوْلَاهُ وَ أُنْزِلَ فِی أَصْحابِهِ إِنَّ الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ کانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ نَزَلَتْ فِی أَصْحَابِ الْجَمَلِ.

تَفْسِیرُ الْفَلَکِیِّ أَبُو أُمَامَهَ قَالَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله فِی قَوْلِهِ تَعَالَی یَوْمَ تَبْیَضُّ وُجُوهٌ وَ تَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِینَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ هُمُ الْخَوَارِجُ.

الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمٌ وَ الطَّبَرِیُّ وَ الثَّعْلَبِیُّ فِی کُتُبِهِمْ أَنَّ ذَا الْخُوَیْصِرَهِ التَّمِیمِیَّ قَالَ لِلنَّبِیِّ اعْدِلْ بِالسَّوِیَّهِ فَقَالَ وَیْحَکَ إِنْ أَنَا لَمْ أَعْدِلْ قَدْ خنت [خِبْتَ] وَ خَسِرْتَ فَمَنْ یَعْدِلُ فَقَالَ عُمَرُ ائْذَنْ لِی أَضْرِبْ عُنُقَهُ فَقَالَ دَعْهُ فَإِنَّ لَهُ أَصْحَاباً وَ ذَکَرَ وَصْفَهُ فَنَزَلَ وَ مِنْهُمْ مَنْ یَلْمِزُکَ فِی الصَّدَقاتِ.

مُسْنَدُ أَبِی یَعْلَی الْمَوْصِلِیِّ وَ إِبَانَهُ ابْنِ بَطَّهَ الْعُکْبَرِیِّ وَ عِقْدُ ابْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْدُلُسِیِّ وَ حِلْیَهُ أَبِی نُعَیْمٍ الْأَصْفَهَانِیِّ وَ زِینَهُ أَبِی حَاتِمٍ الرَّازِیِّ وَ کِتَابُ أَبِی بَکْرٍ الشِّیرَازِیِّ أَنَّهُ ذُکِرَ رَجُلٌ بَیْنَ یَدَیِ النَّبِیِّ بِکَثْرَهِ الْعِبَادَهِ فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لَا أَعْرِفُهُ فَإِذَا هُوَ قَدْ طَلَعَ فَقَالُوا هُوَ هَذَا فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَمَا إِنِّی أَرَی بَیْنَ عَیْنَیْهِ سَفْعَهً مِنَ الشَّیْطَانِ فَلَمَّا رَآهُ قَالَ لَهُ هَلْ حَدَّثَتْکَ نَفْسُکَ إِذْ طَلَعْتَ عَلَیْنَا أَنَّهُ لَیْسَ فِی الْقَوْمِ أَحَدٌ مِثْلُکَ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَوَقَفَ یُصَلِّی فَقَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَ لَا رَجُلٌ یَقْتُلُهُ فَحَسَرَ أَبُو بَکْرٍ عَنْ ذِرَاعَیْهِ وَ صَمَدَ نَحْوَهُ فَرَآهُ رَاکِعاً فَرَجَعَ فَقَالَ أَقْتُلُ رَجُلًا یَرْکَعُ وَ یَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ علیه السلام اجْلِسْ فَلَسْتَ بِصَاحِبِهِ

ص: ۳۲۷

ثُمَّ قَالَ أَ لَا رَجُلٌ يَقْتُلُهُ فَقَامَ عُمَرُ فَرَآهُ سَاجِداً فَقَالَ أَقْتُلُ رَجُلًا يَسْجُدُ وَ يَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ فَقَالَ النَّبِيُّ اجْلِسْ فَلَسْتَ بِصَاحِبِهِ قُمْ يَا عَلِيُّ فَإِنَّكَ أَنْتَ قَاتِلُهُ إِنْ أَدْرَكْتَهُ فَمَضَى وَ انْصَرَفَ وَ قَالَ لَهُ مَا رَأَيْتُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله لَوْ قُتِلَ لَكَانَ أَوَّلَ فِتْنَةٍ وَ آخِرَهَا (۱)وَ فِي رِوَايَةٍ هَذَا أَوَّلُ قَرْنٍ يَطْلُعُ فِي أُمَّتِي لَوْ قَتَلْتُمُوهُ مَا اخْتَلَفَ بَعْدِي اثْنَانِ وَ قَالَ أُبَيٌّ وَ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى ثانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيا خِزْيٌ وَ هُوَ الْقَتْلُ وَ نُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيامَهِ عَذابَ الْحَرِيقِ بِقِتَالِهِ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . ابن شهر آشوب آن را در اواسط عنوان «فصل فی الحکمین و الخوارج» از کتاب مناقب آل ابی طالب: ج۲، ص ۳۶۸، چاپ نجف روایت کرد. - : ابوطفیل گوید: ابن کواء از امیرمؤمنان علیه السلام درباره این سخن خداوند متعال: «قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا» {بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم} سؤال کرد. امام فرمود: آنها اهل حروراء هستند، سپس فرمود: الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» {[آنان] کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند} درباره جنگ با علی بن ابی طالب علیه السلام است «أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَلِقَائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا * ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُوا» {[آری] آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد، این جهنم سزای آنان است چرا که کافر شدند} به ولایت علی علیه السلام است و آیات قرآن و «رُسُلِي» یعنی محمد صلّی الله علیه و آله «هُزُوًا» {ریشخند گرفتند} این سخن او «هرکه من مولای او هستم، علی مولای اوست» را به ریشخند گرفتند و درباره اصحاب او نازل فرمود: «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا» {بی گمان کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده اند باغهای فردوس جایگاه پذیرایی آنان است} و ابن عباس گوید: درباره اصحاب جمل نازل شده است.

تفسیر فلکی ابوأمامه گوید: نبی صلّی الله علیه و آله درباره این سخن خداوند: «يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهٌ وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ» {[در آن] روزی که چهره هایی سپید و چهره هایی سیاه گردد اما سیاهرویان [به آنان گویند] آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید} ادامه آیه فرمود: آنها خوارج هستند.

بخاری، مسلم، طبری و ثعلبی در کتبشان گویند که ذوالخویصره تمیمی به نبی صلّی الله علیه و آله گفت: به مساوات رفتار کن. فرمود: وای بر تو، اگر من انصاف نکنم و خیانت کرده و آسیب بزنم، کیست که انصاف کند؟ عمر گفت: به من رخصت بده تا گردنش را بزنم. فرمود: او را رها کن که او یارانی دارد و توصیف او را ذکر کرد. پس نازل شد: «وَمِنْهُم مَّن يَلْمِزُكَ فِي الصَّدَقَاتِ» {و برخی از آنان در [تقسیم] صدقات بر تو خرده می گیرند}

مسند ابویعلی موصلی، ابانه بن بطه عکبری، عقد ابن عبد ربه اندلسی، حلیه ابونعیم اصفهانی و زینت ابوحاتم رازی و کتاب ابوبکر شیرازی گویند که مردی در حضور نبی به کثرت عبادت یاد شد و نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: او را نمی شناسم، پس او ظاهر شد و گفتند: او این است. نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: آگاه باشید که من میان دو چشم او لکه سیاهی از شیطان می بینم و چون او را دید به او فرمود: آیا زمانی که بر ما ظاهر شدی، نفست با تو سخن نگفت که در قوم کسی مانند تو نیست؟ گفت: آری، سپس وارد مسجد شد و به نماز ایستاد.

نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: کیست که او را بکشد. پس ابوبکر بازوانش را باز کرد و به سوی او قصد کرد و او را در رکوع دید، سپس برگشت و گفت: مردی که در رکوع است و لا إله الّا الله می گوید را بکشم، پس فرمود: بنشین که تو صاحب او نیستی .

سپس فرمود: آیا مردی هست او را بکشد، عمر برخاست و او را در سجده دید، پس گفت: آیا مردی که سجده می کند و می گوید لا إله الّا الله را بکشم؟ نبی فرمود: بنشین که تو صاحب او نیستی. علی برخیز که تو قاتل او هستی، اگر به او برسی. پس رفت و بازگشت و گفت: او را ندیدم، پس نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر کشته می شد، اولین و آخرین فتنه بود. - . احمد بن حنبل آن را در مسند ابو سعید خدری از مسندش: ج۳، ص۱۵ روایت کرد.

و ابن کثیر آن را از او، بزار و ابو یعلی با اسنادهای آنان در حدیث ششم از آنچه که درباره خوارج در زندگی‌نامه امیر مؤمنان علیه السلام از تاریخ البدایه و النهایه: ج۷، ص ۲۹۸، چاپ بیروت دار الفکر روایت کرد.

و ابن حجر آن را از مسند ابی یعلی در عنوان «ذو ثدیه» و زندگی او از کتاب الإصابه» ج۱، ص ۴۸۴ روایت کرد.

و علامه امینی آن را در عنوان: «تهالک الخلیفه علی المبدأ» از کتاب غدیر: ج۷، ص۲۱۶ چاپ بیروت به نقل از حلیه الأولیاء: ج۲، ص۳۱۷، و ج۳، ص۲۲۷، و از ثمار القلوب ثعالبی ص ۲۳۲، از احمد در کتاب المسند: ج۳، ص ۱۵، از تاریخ ابن کثیر: ج۷، ص ۲۹۸ و از الاصابه: ج۱، ص ۴۸۴ روایت کرد.

و ابن ابی الحدید نیز آن را در شرح مختار ۳۶ از نهج اللاغه: ج۲، ص ۲۶۵، چاپ مصر، و در چاپ جدید بیروت: ج۱، ص ۴۵۹ روایت کرد. -

و در روایتی آمده است، این اولین مخاصمی است که در امت من ظهور می کند، اگر او را بکشید، بعد از من هیچ دو نفری دچار اختلاف نمی شدند.

و پدرم و انس بن مالک گویند: خداوند متعال «ثَانِيَ عِطْفِهِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِزْيٌ» {[آن هم] از سر نخوت تا [مردم را] از راه خدا گمراه کند در این دنیا برای او رسوایی است} را نازل کرد همان قتل است و «وَنُذِيقُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَذَابَ الْحَرِيقِ» {و در روز رستاخیز او را عذاب آتش سوزان میچشانیم} به سبب نبردش با علی بن ابی طالب علیه السلام.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه السفعه نوع من السواد مع لون آخر و منه حدیث أبی الیسر أری فی وجهک سفعه من غضب أی تغیرا إلی السواد.

وَ فِي حَدِيثِ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَيْهَا وَ عِنْدَهَا جَارِيَةٌ بِهَا سَفْعَةٌ فَقَالَ إِنَّ بِهَا نَظْرَةً فَاسْتَرْقُوا لَهَا أَيْ عَلَامَةً مِنَ الشَّيْطَانِ أَوْ ضَرْبَةً

وَاحِدَةً مِنْهُ وَ هِيَ الْمَرَّةُ مِنَ السَّفْعِ الْأَخْذِ.

ص: ۳۲۸

۱- ۱ و رواه أحمد بن حنبل فی مسند أبی سعید الخدریّ من مسنده: ج ۳ ص ۱۵. و رواه عنه و عن البزار، و عن أبی یعلی بأسانیدهم ابن کثیر فی الحدیث السادس مما أورده حول الخوارج فی ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من تاریخ البدایه و النهایه: ج ۷ ص ۲۹۸ ط بیروت دار الفکر. و رواه ابن حجر عن مسند أبی یعلی فی عنوان: «ذو الثدیه» و ترجمتها من کتاب الإصابه: ج ۱، ص ۴۸۴. و رواه العلامه الامینی رحمه اللّه فی عنوان: «تهالک الخلیفه علی المبدأ» من کتاب الغدیر: ج ۷ ص ۲۱۶ ط بیروت نقلا عن حلیه الأولیاء: ج ۲ ص ۳۱۷، و ج ۳ ص ۲۲۷، و عن ثمار القلوب- للثعالبی- ص ۲۳۲، و عن أحمد فی کتاب المسند: ج ۳ ص ۱۵، و عن تاریخ ابن کثیر: ج ۷ ص ۲۹۸ و عن الإصابه: ج ۱ ص ۴۸۴. و رواه أیضا ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۳۶ من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۶۵ ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱، ص ۴۵۹.

وَ مِنْهُ حَدِيثُ ابْنِ مَسْعُودٍ قَالَ لِرَجُلٍ رَآهُ إِنَّ بِهَذَا سَفْعَةً مِنَ الشَّيْطَانِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ لَمْ أَسْمَعْ فَمَا قُلْتَ فَقَالَ أَنْشَدْتُكَ اللَّهَ هَلْ تَرَى أَحَداً خَيْراً مِنْكَ قَالَ لَا قَالَ فَلِهَذَا قُلْتُ مَا قُلْتُ جَعَلَ مَا بِهِ مِنَ الْعُجْبِ مَسّاً مِنَ الْجُنُونِ.

**[ترجمه]در النهایه گوید: السفعه نوعی از سیاهی به همراه رنگی دیگر است و حدیث ابویسر از آن است: أری فی وجهک سفعه من غضب، یعنی تغییری به سمت سیاهی .

و در حدیث ام سلمه آمده است که او بر وی داخل شد، درحالی که نزد او کنیزی بود که لکه ای بر او بود، پس گفت: بر او نگاهی است، پس او را به بردگی بگیرید، یعنی علامتی از شیطان یا ضربه ای از اوست و آن مصدر مره از سفع یعنی گرفتن است.

و حدیث ابن مسعود از اوست که به مردی که او را دید، گفت: بر او لکه ای از شیطان است. مرد به او گفت: نشنیدم چه گفتی؟ گفت: تو را به خدا سوگند می دهم آیا کسی را بهتر از خود می بینی؟ گفت: خیر. گفت: به این جهت آن سخن را گفتم، خودشیفتگی او را نوعی از جنون قرار داد.

**[ترجمه]

«۵۷۴»

(۱)کشف، کشف الغمه ذَكَرَ الْإِمَامُ أَبُو دَاوُدَ سُلَيْمَانُ بْنُ الْأَشْعَثِ فِي مُسْنَدِهِ الْمُسَمَّى بِالسُّنَنِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ وَ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي اخْتِلَافٌ وَ فُرْقَةٌ قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقِيلَ وَ يُسِيئُونَ الْفِعْلَ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَ قَتَلُوهُ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ لَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْ ءٍ مَنْ قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ.

وَ نَقَلَ مُسْلِمُ بْنُ حَجَّاجٍ فِي صَحِيحِهِ وَ وَافَقَهُ أَبُو دَاوُدَ بِسَنَدِهِمَا عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ أَنَّهُ كَانَ فِي الْجَيْشِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ عَلِيٍّ علیه السلام قَالَ فَقَالَ عَلِيٌّ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ يَخْرُجُ قَوْمٌ مِنْ أُمَّتِي يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَيْسَ قِرَاءَتُكُمْ إِلَى قِرَاءَتِهِمْ بِشَيْ ءٍ وَ لَا صَلَاتُكُمْ إِلَى صَلَاتِهِمْ بِشَيْ ءٍ وَ لَا صِيَامُكُمْ إِلَى صِيَامِهِمْ بِشَيْ ءٍ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُ لَهُمْ وَ هُوَ عَلَيْهِمْ لَا يُجَاوِزُ قِرَاءَتُهُمْ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ لَوْ يَعْلَمُ الْجَيْشُ الَّذِينَ يُصِيبُونَهُمْ مَا قَضَى لَهُمْ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّهِمْ لَنَكَلُوا عَنِ الْعَمَلِ وَ آيَةُ ذَلِكَ أَنَّ فِيهِمْ رَجُلًا لَهُ عَضُدٌ لَيْسَ لَهُ ذِرَاعٌ عَلَى عَضُدِهِ مِثْلُ حَلَمَةِ الثَّدْيِ عَلَيْهِ شَعَرَاتٌ بِيضٌ أَ فَتَذْهَبُونَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ أَهْلِ الشَّامِ وَ تَتْرُكُونَ هَؤُلَاءِ يَخْلُفُونَكُمْ فِي ذَرَارِيِّكُمْ وَ أَمْوَالِكُمْ وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونُوا هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ فَإِنَّهُمْ قَدْ سَفَكُوا الدَّمَ الْحَرَامَ

---

۱ – ۵۷۴- رواه الاربلی رحمه اللّه فی فضائل علیّ علیه السلام قبیل قوله: «و أمّا تفصیل العلوم فمنه ابتداؤها و إلیه تنسب» من کتاب کشف الغمّه: ج ۱ ص ۱۲۸، ط بیروت. و الحدیث رواه أبو داود- مع أخبار أخر فی ذمّ الخوارج- فی آخر کتاب السنه

قبیل کتاب الأدب تحت الرقم: ۴۷۶۸ من سننه: ج ۲ ص ۵۴۵ و فی ط دار الفکر: ج ۴ ص ۲۴۴.

وَ أَغَارُوا عَلَى سَرْحِ النَّاسِ فَسِيرُوا قَالَ سَلَمَةُ فَنزَلَنِي زَيْدُ بْنُ وَهْبٍ مَنْزِلًا مَنْزِلًا حَتَّى قَالَ مَرَرْنَا عَلَى قَنْطَرَةٍ فَلَمَّا الْتَقَيْنَا وَ عَلَى الْخَوَارِجِ يَوْمَئِذٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ الرَّاسِبِيُّ فَقَالَ لَهُمْ أَلْقُوا الرِّمَاحَ وَ سَلُّوا السُّيُوفَ مِنْ جُفُونِهَا فَإِنِّي أَخَافُ أَنْ يُنَاشِدُوكُمْ كَمَا نَاشَدُوكُمْ أَيَّامَ حَرُورَاءَ فَرَجَعُوا فَوَحَشُوا بِرِمَاحِهِمْ وَ سَلُّوا السُّيُوفَ وَ شَجَرَهُمُ النَّاسُ بِالرِّمَاحِ قَالَ وَ قُتِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَ مَا أُصِيبَ يَوْمَئِذٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا رَجُلَانِ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام الْتَمِسُوا فِيهِمُ الْمُخْدَجَ وَ هُوَ النَّاقِصُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَقَامَ عَلِيٌّ عليه السلام بِنَفْسِهِ حَتَّى أَتَى نَاساً وَ قَدْ قُتِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ قَالَ أَخْرِجُوهُمْ فَأَخْرَجُوهُمْ فَوَجَدُوهُ مِمَّا يَلِي الْأَرْضَ فَكَبَّرَ ثُمَّ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ بَلَّغَ رَسُولُهُ قَالَ فَقَامَ إِلَيْهِ عُبَيْدَةُ السَّلْمَانِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَ سَمِعْتَ هَذَا الْحَدِيثَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ إِي وَ اللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ حَتَّى اسْتَحْلَفَهُ ثَلَاثاً وَ هُوَ يَحْلِفُ لَهُ.

**[ترجمه]کشف الغمه - . اربلی آن را در فضائل علی علیه السلام قبل از این سخن «و اما تفصیل العلوم فمنه ابتداؤها و إلیه تنسب» از کتاب کشف الغمه: ج ۱، ص ۱۲۸، چاپ بیروت روایت کرد.

و حدیث را ابو داود –به همراه اخبار دیگری در ذم خوارج- در آخر کتاب سنت قبل از کتاب ادب ذیل شماره ۴۷۶۸ از سننش: ج ۲، ص ۵۴۵ و در چاپ دارالفکر: ج ۴، ص ۲۴۴ روایت کرد. - :

رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: در امت من اختلاف و تفرقه ای خواهد بود، قومی که گفتار نیکو دارند و کردار بد، قرآن را قرائت می کنند که از ترقوه‌شان فراتر نمی‌رود از دین منحرف می شوند، چنانکه تیر از هدف منحرف می شود. آنها بدترین خلق هستند، خوشا به سعادت کسی که آنها را بکشد و آنها وی را به قتل برسانند. به سوی کتاب خدا دعوت می کنند، درحالی که بر چیزی از آن نیستند. هرکه با آنان نبرد کند از آنها نسبت به خدا اولی تر است.

و مسلم بن حجاج در صحیحش نقل کرد و ابوداود با وی موافق است با سندشان از زید بن وهب که او در لشکر کسانی بود که با علی علیه السلام همراه بود و علی علیه السلام فرمود: ای مردم شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: قومی از امتم ظاهر می شوند که قرآن می خوانند که قرائت شما در مقابل قرائت آنها و نماز و روزه شما در مقابل نماز و روزه آنها چیزی نیست. قرآن می خوانند درحالی که می پندارند که آن برای ایشان است، درحالی که آن علیه آنان است، قرائتشان از ترقوه شان فراتر نمی رود، از دین منحرف می شوند، چنانکه تیر از هدف منحرف می شود. اگر لشکری که بر آنان دست می... یابد از آنچه که بر زبان نبی شان برای آنها جاری شده است آگاه بودند، از عمل سستی می کردند و نشانه آن این است که در میان آنها مردی است که بازویی دارد که آرنج ندارد و بر روی بازویش سیاهی سینه است که موهای سفید بر آن است. پس آیا به سوی معاویه و شامیان می روید و اجازه می دهید اینان در میان فرزندان و اموالتان جانشین شما باشند. به خدا سوگند امید دارم که این قوم باشند که آنها خون حرام را ریختند و بر آسودگی مردم یورش آوردند، پس حرکت کنید.

سلمه گوید: زید بن وهب منزل به منزل برایم نقل کرد تا اینکه گفت: بر پل گذر کردیم و چون به یکدیگر رسیدیم و در آن هنگام عبدالله بن وهب راسبی رهبر خوارج بود و به آنان گفت: نیزه ها را بیاندازید و شمشیرها را از غلاف بکشید که من بیم دارم که شما را چنانکه در روزهای حروراء سوگندتان دادند، سوگند بدهند.

پس بازگشتند و نیزه هایشان را رها کردند و شمشیرها را برکشیدند و مردم با نیزه با آنها روبرو شدند. ادامه داد: و برخی بر

روی برخی دیگر کشته شدند و جز دو تن از مردم در آن روز گرفتار نشدند.

علی علیه السلام فرمود: در میان آنها ناقص را جستجو کنید، اما او را نیافتند، پس علی علیه السلام خود برخاست تا اینکه به مردمی رسید که برخی بر روی برخی دیگر کشته شده اند فرمود: آنها را بیرون آورید، پس بیرون آوردند و او را چسبیده به زمین یافتند. پس تکبیر گفت و فرمود: خداوند راست گفت و رسولش ابلاغ نمود.

ادامه داد: عبید سلمانی به سوی او برخاست و گفت: یا امیرمؤمنان، به خدایی که جز او هیچ خدایی نیست آیا این حدیث را از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدی؟ راوی گوید: یعنی به خدایی که هیچ خدایی جز او نیست سوگند، تا اینکه سه مرتبه از او سوگند خواست و او برایش سوگند خورد.

**[ترجمه]

«۵۷۵»

(۱)مد، العمده مِنَ الْجَمْعِ بَیْنَ الصَّحِیحَیْنِ مِنْ إِفْرَادِ مُسْلِمٍ مِثْلَهُ

**[ترجمه]العمده - . مراجعه شود: حدیث ۸۶۲ در فصل آخر —فصل ذکر شیٔ من الأحداث الواقعه بعد رسول الله- از کتاب العمده ص ۲۴۲. - :

از جمع بستن بین دو صحیح از افراد مسلم، مشابه آن روایت شده است .

**[ترجمه]

بیان

أقول- رواه أیضا ابن الأثیر فی جامع الأصول من صحیح مسلم و أبی داود عن زید بن وهب.

لنکلوا عن العمل أی امتنعوا و ترکوه اتکالا علی هذا العمل و ثوابه.

فنزلنی زید بن وهب أی ذکر القصه منزلا ـ منزلا ـ و قال الإربلی رحمه الله یقال وحش الرجل إذا رمی بثوبه و سلاحه مخافه أن یلحق.

و فی النهایه أتی النبی صلی الله علیه و آله بمخدج أی ناقص الخلق.

ص: ۳۳۰

۱- ۵۷۵- انظر الحدیث ۸۶۲ فی الفصل الأخیر- و هو فصل [ذکر] شی ء من الاحداث [الواقعه] بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و

آله و سلم- من كتاب العمده ص ۲۴۲.

و التشاجر بالرماح التطاعن بها.

**[ترجمه]می گویم: ابن اثیر نیز آن را در جامع الاصول از صحیح مسلم و ابوداود از زید بن وهب روایت کرده است.

لنکلو عن العمل، یعنی امتناع کردند و آن را به جهت تکیه بر این کار و ثواب آن رها کردند.

فنزلنی زید بن وهب یعنی قصه را منزل به منزل برایم ذکر کرد و اربلی گوید: وحش الرجل زمانی گفته می شود که مرد، لباس و سلاحش را از ترس اینکه به او برسند، بیاندازد.

و در النهایه گوید: أتی النبی بمخدج یعنی ناقص الخلقه ای نزد پیامبر آورده شد. التشاجر بالرماح یعنی ضربه زدن به یکدیگر به وسیله نیزه ها.

**[ترجمه]

«۵۷۶»

(۱)کشف، کشف الغمه وَ نَقَلَ الْبُخَارِیُّ وَ مُسْلِمٌ وَ مَالِکٌ فِی الْمُوَطَّإِ أَنَّ أَبَا سَعِیدٍ الْخُدْرِیَّ قَالَ: أَشْهَدُ إِنِّی لَسَمِعْتُ هَذَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَاتَلَهُمْ وَ أَنَا مَعَهُ وَ أَمَرَ بِذَلِکَ الرَّجُلِ فَالْتُمِسَ فَوُجِدَ وَ أُتِیَ بِهِ حَتَّی نَظَرْتُ إِلَیْهِ عَلَی نَعْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی نَعَتَ.

وَ نَقَلَ الْبُخَارِیُّ وَ النَّسَائِیُّ وَ مُسْلِمٌ وَ أَبُو دَاوُدَ فِی صِحَاحِهِمْ قَالَ سُوَیْدُ بْنُ غَفَلَهَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام إِذَا حَدَّثْتُکُمْ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدِیثاً فَوَ اللَّهِ لَأَنْ أَخِرَّ مِنَ السَّمَاءِ لَأَحَبُّ إِلَیَّ مِنْ أَنْ أَکْذِبَ عَلَیْهِ وَ فِی رِوَایَهٍ مِنْ أَنْ أَقُولَ عَلَیْهِ مَا لَمْ یَقُلْ وَ إِذَا حَدَّثْتُکُمْ فِیمَا بَیْنِی وَ بَیْنَکُمْ فَإِنَّ الْحَرْبَ خُدْعَهٌ وَ إِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ سَیَخْرُجُ قَوْمٌ فِی آخِرِ الزَّمَانِ حُدَثَاءُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ یَقُولُونَ مِنْ قَوْلِ خَیْرِ الْبَرِیَّهِ یَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا یُجَاوِزُ إِیمَانُهُمْ حَنَاجِرَهُمْ یَمْرُقُونَ مِنَ الدِّینِ کَمَا یَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ فَأَیْنَمَا لَقِیتُمُوهُمْ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ فِی قَتْلِهِمْ أَجْراً لِمَنْ قَتَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ یَوْمَ الْقِیَامَهِ.

أقول: أورد ابن الأثیر الخبرین فی جامع الأصول من الأصول المذکوره.

و رواه ابن بطریق من صحیح البخاری بسندین.

**[ترجمه]کشف الغمه - . اربلی آن را در فضائل علی علیه السلام قبل از این سخن «و اما تفصیل العلوم فمنه ابتداؤها و إلیه تنسب» از کتاب کشف الغمه: ج۱، ص ۱۲۹، چاپ بیروت روایت کرد. - :

بخاری و مسلم و مالک در الموطأ نقل کردند که ابوسعید خدری گوید: گواهی می دهم که این را از رسول الله شنیدم و گواهی می دهم که علی بن ابوطالب علیه السلام با آنان پیکار کرد و من همراه او بودم و درباره آن مرد دستور داد، پس جستجو شد و یافت شد و آورده شد تا اینکه به او نگاه کردم. او بر صفتی بود که رسول الله توصیف کرده بود.

و بخاری و نسائی، مسلم، و ابوداود در صحاحشان نقل کردند که سوید بن غفله گوید: علی علیه السلام فرمود: زمانی که حدیثی از رسول الله صلّی الله علیه و آله برایتان نقل می کنم. به خدا سوگند اگر از آسمان به تأخیر افتم برای من پسندیده تر از این است که بر او دروغ ببندم -و در روایتی دیگر: از اینکه آنچه که او نگفته است را از جانب او بگویم- و درباره آنچه که مابین من و شماست، برایتان حدیث بگویم، زیرا جنگ نیرنگ است و من از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: و در آخرالزمان قومی ظهور خواهد کرد که دارای دندانی جوان و خردی سفیه هستند که کلام بهترین مردم را می گویند. قرآن قرائت می کنند و ایمانشان از حنجره شان فراتر نمی رود، از دین منحرف می شوند، چنانکه تیر از هدف منحرف می شود. پس هرجا با آنها روبرو شدید، آنان را بکشید که برای کسی که آنان را به قتل برساند، در روز قیامت به خاطر قتل آنها اجری نزد خداوند است.

می گویم: ابن اثیر این دو خبر را در «جامع الاصول» از اصول مذکور (ج ۱۰، ص۸۲ چاپ دارالفکر، بیروت) آورده است و ابن بطریق آن را از صحیح بخاری با دو سند روایت کرده است.

**[ترجمه]

«۵۷۷»

(۲)کشف، کشف الغمه وَ مِنْ مَنَاقِبِ أَحْمَدَ بْنِ مَرْدَوَیْهِ عَنِ ابْنِ أَبِی الْیَسَرِ الْأَنْصَارِیِ

ص: ۳۳۱

۱- ۵۷۶- رواه الاربلی رحمه اللّه فی فضائل علیّ علیه السلام قبیل العنوان المتقدم الذکر آنفا من کتاب کشف الغمّه: ج ۱، ص ۱۲۹.

۲- ۵۷۷- رواه الاربلی رفع اللّه مقامه فی فضائل علیّ علیه السلام- قبیل عنوان: «وصف زهده «علیه السلام» فی الدنیا و سنته فی رفضها ...»- من کتاب کشف الغمّه: ج ۱، ص ۱۵۸، ط بیروت. و لقصه الخوارج مصادر و أسانید کثیره یجد الباحث کثیرا منها تحت الرقم: ۱۶۷ و ما بعده من کتاب خصائص أمیر المؤمنین علیه السلام- للنسائی- ص ۳۰۱ ط بیروت، و فی أواخر الباب: ۵۳ تحت الرقم: ۲۱۳ و ما بعده من السمط الأول من فرائد السمطین: ج ۱، ص ۲۷۴ ط بیروت، و تحت الرقم: ۲۶۱ و ما حوله من نهج السعاده: ج ۲ ص ۳۶۶ و ما حولها ط ۱.

[عَنْ] أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ عَائِشَهَ قَالَ فَقَالَتْ مَنْ قَتَلَ الْخَارِجِيَّهَ قَالَ قُلْتُ قَتَلَهُمْ عَلِيٌّ قَالَتْ مَا يَمْنَعُنِي الَّذِي فِي نَفْسِي عَلَى عَلِيٍّ أَنْ أَقُولَ الْحَقَّ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي وَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ عليه السلام.

وَ مِنْهُ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَهَ فَقَالَتْ لِي مَنْ قَتَلَ الْخَوَارِجَ فَقُلْتُ قَتَلَهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام قَالَ فَسَكَتَتْ قَالَ فَقُلْتُ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَنْشُدُكِ بِاللَّهِ وَ بِحَقِّ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله إِنْ كُنْتِ سَمِعْتِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله شَيْئاً أَخْبَرْتِنِيهِ قَالَ فَقَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ وَ أَعْظَمُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَسِيلَهً.

وَ مِنْهُ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قَالَتْ لِي عَائِشَهُ يَا مَسْرُوقُ إِنَّكَ مِنْ أَكْرَمِ بَنِيَّ عَلَيَّ وَ أَحَبِّهِمْ إِلَيَّ فَهَلْ عِنْدَكَ عِلْمٌ مِنَ الْمُخْدَجِ قَالَ قُلْتُ نَعَمْ قَتَلَهُ عَلِيٌّ عَلَى نَهْرٍ يُقَالُ لِأَسْفَلِهِ تامراء [تَامَرَّا] وَ أَعْلَاهُ النَّهْرَوَانُ بَيْنَ أَخَاقِيقَ وَ طَرْفَاءَ قَالَ فَقَالَتْ فَأْتِنِي مَعَكَ بِمَنْ يَشْهَدُ قَالَ فَأَتَيْتُهَا بِسَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ كُلِّ سَبْعٍ عَشَرَهَ وَ كَانَ النَّاسُ إِذْ ذَاكَ أَسْبَاعاً فَشَهِدُوا عِنْدَهَا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَتَلَهُ عَلَى نَهْرٍ يُقَالُ لِأَسْفَلِهِ تامراء [تَامَرَّا] وَ أَعْلَاهُ النَّهْرَوَانُ بَيْنَ أَخَاقِيقَ وَ طَرْفَاءَ قَالَتْ لَعَنَ اللَّهُ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَتَلَهُ عَلَى نِيلِ مِصْرَ قَالَ قُلْتُ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرِينِي أَيَّ شَيْ ءٍ سَمِعْتَ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ فِيهِمْ قَالَتْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ وَ أَقْرَبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَسِيلَهً يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ مِنْهُ عَنْ مَسْرُوقٍ أَيْضاً مِنْ حَدِيثٍ آخَرَ حَيْثُ شَهِدَ عِنْدَهَا الشُّهُودُ فَقَالَتْ

قَاتَلَ اللَّهُ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ أَصَابَهُ بِمِصْرَ قَالَ يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ فَحَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ عَائِشَةَ وَ ذَكَرَ عِنْدَهَا أَهْلَ النَّهْرِ فَقَالَتْ مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُوَلِّيَهُ اللَّهُ إِيَّاهُ قَالُوا وَ لِمَ ذَلِكَ قَالَتْ إِنِّي سَمِعْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ شِرَارُ أُمَّتِي يَقْتُلُهُمْ خِيَارُ أُمَّتِي وَ مَا كَانَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ إِلَّا مَا يَكُونُ بَيْنَ الْمَرْأَةِ وَ أَحْمَائِهَا وَ بِالْإِسْنَادِ عَنْهُ أَنَّهَا قَالَتِ اكْتُبْ لِي شَهَادَةَ مَنْ شَهِدَ مَعَ عَلِيٍّ النَّهْرَوَانَ فَكَتَبْتُ شَهَادَةَ سَبْعِينَ مِمَّنْ شَهِدُوا ثُمَّ أَتَيْتُهَا بِالْكِتَابِ فَقُلْتُ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ اسْتَشْهَدْتِ قَالَتْ إِنَّ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ أَخْبَرَ أَنَّهُ أَصَابَهُ عَلَى نِيلِ مِصْرَ قَالَ فَقُلْتُ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ أَسْأَلُكِ بِحَقِّ اللَّهِ وَ حَقِّ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله وَ حَقِّي عَلَيْكِ إِلَّا مَا أَخْبَرْتِينِي بِمَا سَمِعْتِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فِيهِ قَالَتْ إِنْ نَشَدْتِنِي فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ وَ أَقْرَبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَسِيلَةً وَ فِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنْهُ أَنَّهَا سَأَلَتْهُ فَأَخْبَرَهَا أَنَّ عَلِيّاً قَتَلَهُمْ فَقَالَتْ انْظُرْ مَا تَقُولُ قُلْتُ وَ اللَّهِ لَهُوَ قَتَلَهُمْ فَقَالَتْ مِثْلَ مَا تَقَدَّمَ وَ زَادَتْ فِيهِ وَ إِجَابَهَ دَعْوَهٍ.

و أورده صديقنا العز المحدث الحنبلى الموصلى أيضا.

و قد ورد هذا عن مسروق عن عائشه بعده طرق اقتصرنا على ما أوردناه.

**[ترجمه]کشف الغمه - . اربلی آن را در فضائل علی علیه اسلام –قبل از عنوان «وصف زهده علیه السلام فی الدنیا و سننه فی رفضها...»- از کتاب کشف الغمه: ج۱، ص ۱۵۸، چاپ بیروت روایت کرد.

برای قصه خوارج منابع و اسنادی است که محقق بسیاری از آنها را ذیل شماره ۱۶۷ و مابعد آن از کتاب خصائص امیر مؤمنان علیه السلام تألیف نسایی، ص ۳۰۱، چاپ بیروت، و در اواخر باب باب ۵۳ ذیل شماره ۲۱۳ و مابعد آن از سمط اول از فرائد سمطین: ج۱، ص ۲۷۴، چاپ بیروت، و ذیل شماره ۲۶۱ از نهج السعاده: ج۲، ص ۳۶۶ و پیرامون آن، چاپ اول می‌یابد. - :

ابن ابویسر از پدرش گوید: بر ام‌مؤمنین عایشه وارد شدم، گفت: خارجیه را چه کسی کشت؟ گوید: گفتم علی آنان را کشت، گفت: آنچه که در نفسم علیه علی است مرا مانع از این نمی شود که حق را بگویم. شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرماید: بهترین امتم بعد از من آنان را می کشد و از او شنیدم که می فرماید: علی با حق است و حق با علی است.

و نیز از آن مسروق گوید: بر عایشه وارد شدم، به من گفت: چه کسی خوارج را کشت؟ گفتم: علی آنان را کشت. گفت: پس او ساکت شد. گفتم: یا ام‌مؤمنین تو را به خدا و به حق نبی اش صلّی الله علیه و آله سوگند می دهم که اگر از رسول الله صلّی الله علیه و آله چیزی شنیدی مرا آگاه کنی؟ راوی گوید: پس گفت: شنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرمود: او بدترین مردم و خلائق است و آنان را بهترین خلق و خلائق و بزرگ ترین آنها نزد خداوند در روز قیامت از نظر وسیله می کشد.

و نیز از آن مسروق گوید: عایشه به من گفت: ای مسروق، تو گرامی ترین فرزندانم نزد من و محبوب ترین آنها هستی، آیا از مخدج خبری داری؟ گوید: گفتم: بلی، او را علی بر نهری بین اخاقیق و طرفاء که به پایین آن تامرّاء و بالای آن نهروان گفته می شود به قتل رساند. راوی گوید: عایشه گفت: پسی کسی که شاهد بود را همراه خود نزد من بیاور. راوی گوید: پس هفتاد مرد از هر هفتاد - و مردم آن زمان اسباع بودند- آوردند، پس نزد او شهادت دادند که علی علیه السلام او را بر نهری که به

پـایین آن تـامرّاء و بالاـی آن نهروان گفته می شود، بین أخـاقیق و طرفـاء به قتـل رسانـد. عایشه گفت: خـدا عمرو بن عاص را نفرین کنـد که برایم نوشت که او وی را بر نیـل مصـر کشـته است. راوی گویـد: گفتم: یا ام‌مؤمنان، به من بگو چه شـنیدی که رسول الله صـلّی الله علیه و آله درباره آنان می فرماید؟ گفت: شـنیدم که رسول الله صلّی الله علیه و آله می فرماید: آنها بدترین خلق و مخلوقات هستند و برترین خلق و مخلوقات و نزدیک ترین ایشان نزد از نظر وسیله نزد خداوند، او را به قتل می رساند.

و نیز از آن، مسـروق از حـدیثی دیگر گویـد: آنجـا که شاهـدان در حضور او شـهادت دادنـد گفت: خداونـد عمرو بن عاص ا مرگ دهد که او برایم نوشت که وی در مصر به او دست‌یافته است.

یزیـد بن زیاد گوید: کسـی که از عایشه شـنید، برایم حدیث گفت، درحالی که اهل نهر در حضور او ذکر شد فرمود: دوسـت نداشـتم خداوند او را بر آن ولایت دهد! گفتند چرا؟ گفت: از رسول الله صـلّی الله علیه و آله شـنیدم که می فرماید: بار خدایا، آنهـا اشـرار امت من هسـتند که بهترین هـای امتم آنـان را به قتـل می رسانـد و میـان من و او نبود، جز آنچه که بین زن و اقوام شوهرش است.

و اسـناد از او روایت کرد که گفت: شهادت هرکسی که همراه علی علیه السلام شاهد نهروان بود را برایم بنویس پس شهادت هفتـاد تن از کسانی که شاهـد بودنـد را نوشـتم، سـپس نامه را برای او آوردم. گفتم: یا ام مؤمنین چرا شـهادت گرفتی؟ گفت: عمرو بن عاص خبر داد که او بر نیل مصر به وی دست‌یافته است.

راوی گوید: گفتم: ای ام مؤمنین، به حق خدا و رسولش و حق من بر تو، از تو می خواهم آنچه که از رسول الله صـلّی الله علیه و آله درباره او شنیدی را به من بگویی.

و در حـدیثی دیگر از او آمـده است که عـایشه از او سؤال کرد و او به وی خبر داد که علی آنان را به قتل رسانـد، پس گفت: بنگر چه می گویی؟ گفتم: به خـدا سوگنـد، او آنان را به قتل رسانـد. پس او نظیر آنچه که گـذشت را گفت و بر آن افزود: و اجابت کردن دعوتی.

و دوست بزرگوارمان، محدث حنبلی موصلی نیز مانند آن را آورده است.

و این از مسروق از عایشه به چند طریق وارد شده است که ما آن را بر آنچه که وارد کردیم، محدود کردیم.

**[ترجمه]

توضیح

قال الإربلی المصنف رحمه الله الأخاقیق شقوق فی الأرض و فی الحدیث وقصت به ناقته فی أخاقیق جرذان و قال الأصمعی إنما هو لخاقیق جمع لخقوق و قال الأزهری هی صحیحه کما جاءت فی الحدیث أخاقیق.

و ذکر نحوه ابن الأثیر فی النهایه.

**[ترجمه]اربلی مصـنف گویـد: أخاقیق، شـکاف در زمین است و در حـدیث آمده است و قصت به ناقته فی أخاقیق جرذان و اصمعی گوید: آن لخاقیق جمع لخقوق است و ازهری گوید: آن صحیح است، چنانکه در حدیث أخاقیق آمده است.

و ابن اثیر مشابه آن را در النهایه ذکر کرده است.

**[ترجمه]

«۵۷۸»

(۱)مد، العمده بِإِسْـنَادِهِ إِلَی أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ مِنْ مُسْنَدِهِ بِإِسْنَادِهِ إِلَی عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِنَّ قَوْماً یَمْرُقُونَ

ص: ۳۳۳

۱- ۵۷۸- رواهما یحیی بن الحسن بن البطریق رفع اللّه مقامه مسنده فی الفصل الأخیر من کتاب العمده ص ۲۳۱.

مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَ قَتَلُوهُ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ كُلَيْبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كُنْتُ جَالِساً عِنْدَ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ إِنِّي دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ إِلَّا عَائِشَهَ فَقَالَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ كَيْفَ أَنْتَ وَ قَوْمٌ كَذَا وَ كَذَا قَالَ قُلْتُ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ قَوْمٌ يَخْرُجُونَ مِنَ الْمَشْرِقِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ فِيهِمْ رَجُلٌ مَخْدُوجُ الْيَدِ كَأَنَّ يَدَيْهِ ثَدْيُ حَبَشِيَّهٍ.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ طَارِقِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: سَارَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى النَّهْرَوَانِ فَقَتَلَ الْخَوَارِجَ فَقَالَ اطْلُبُوا الْمُخْدَجَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ سَيَجِي ءُ قَوْمٌ يَتَكَلَّمُونَ بِكَلِمَهِ الْحِكْمَهِ لَا يُجَاوِزُ حُلُوقَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ سِيمَاهُمْ أَوْ فِيهِمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ مَخْدُوجُ الْيَدِ فِي ثَدْيِهِ شَعَرَاتٌ سُودٌ فَإِنْ كَانَ فِيهِمْ فَقَدْ قَتَلْتُمْ شَرَّ النَّاسِ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ فِيهِمْ فَقَدْ قَتَلْتُمْ خَيْرَ النَّاسِ قَالَ ثُمَّ إِنَّا وَجَدْنَا الْمُخْدَجَ فَخَرَرْنَا سُجَّداً وَ خَرَّ عَلِيٌّ عليه السلام سَاجِداً مَعَنَا.

وَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الْوَضِي ءِ قَالَ: شَهِدْتُ عَلِيّاً حِينَ قَتَلَ أَهْلَ النَّهْرَوَانِ قَالَ الْتَمِسُوا الْمُخْدَجَ فَطَلَبُوهُ فِي الْقَتْلَى فَقَالُوا لَيْسَ نَجِدُهُ فَقَالَ ارْجِعُوا فَالْتَمِسُوهُ فَوَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ فَرَدَّدَ ذَلِكَ مِرَاراً كُلُّ ذَلِكَ يَحْلِفُ بِاللَّهِ لَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ فَانْطَلَقُوا فَوَجَدُوهُ تَحْتَ الْقَتْلَى فِي طِينٍ فَاسْتَخْرَجُوهُ فَجِي ءَ بِهِ فَقَالَ أَبُو الْوَضِي ءِ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ حَبَشِيّاً عَلَيْهِ ثَدْيَانِ أَحَدُ ثَدْيَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَهِ عَلَيْهَا شَعَرَاتٌ مِثْلُ شَعَرَاتٍ تَكُونُ عَلَى ذَنَبِ الْيَرْبُوعِ.

وَ بِإِسْنَادٍ آخَرَ إِلَى أَبِی الْوَضِیءِ قَالَ: كُنَّا غَائِرِينَ إِلَى الْكَوفَهِ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام فَلَمَّا بَلَغْنَا مَسِيرَهَ لَيْلَتَيْنِ أَوْ ثَلَاثٍ شَذَّ مِنَّا نَاسٌ كَثِيرٌ فَذَكَرْنَا ذَلِكَ لِعَلِيٍّ علیه السلام فَقَالَ لَا يَهُولَنَّكُمْ أَمْرُهُمْ فَإِنَّهُمْ سَيَرْجِعُونَ فَذَكَرَ الْحَدِيثَ بِطُولِهِ وَ قَالَ فَحَمِدَ اللَّهَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام وَ قَالَ إِنَّ خَلِيلِی أَخْبَرَنِی أَنَّ قَائِدَ هَؤُلَاءِ رَجُلٌ مُخْدَجُ الْيَدِ عَلَى حَلَمَهِ ثَدْيِهِ شَعَرَاتٌ كَأَنَّهُنَّ ذَنَبُ الْيَرْبُوعِ فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَأَتَيْنَاهُ فَقُلْنَا لَمْ نَجِدْهُ فَجَاءَ عَلِيٌّ علیه السلام بِنَفْسِهِ فَجَعَلَ يَقُولُ اقْلِبُوا ذَا اقْلِبُوا ذَا حَتَّى جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ فَقَالَ هُوَ ذَا فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام اللَّهُ أَكْبَرُ وَ لَا يُنَبِّئُكُمْ أَخْبَرَ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَجَعَلَ النَّاسُ يَقُولُونَ هَذَا مَلَكٌ هَذَا مَلَكٌ لِقَوْلِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ بِسَنَدٍ آخَرَ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ أَمَا إِنَّ خَلِيلِی أَخْبَرَنِی أَنَّهُمْ ثَلَاثَهُ إِخْوَهٍ مِنَ الْجِنِّ هَذَا أَكْبَرُهُمْ وَ الثَّانِی لَهُ جَمْعٌ كَثِيرٌ وَ الثَّالِثُ فِيهِ ضَعْفٌ.

**[ترجمه]العمده - . یحیی بن حسن بن بطریق آن دو را به صورت مسنده در فصل آخر از کتاب العمده ص ۲۳۱ روایت کرده است. - :

رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: براستی قومی از اسلام منحرف می شوند، چنانکه تیر از هدف منحرف می شود، قرآن را قرائت می کنند، درحالی‌که از ترقوه شان فراتر نمی رود. خوشا به حال کسی که آنان را به قتل برساند و ایشان وی را به قتل برسانند.

و عاصم بن کلیب از پدرش گوید: نزد علی علیه السلام نشسته بودم، فرمود: بر رسول الله صلّی الله علیه و آله وارد شدم و جز عایشه کسی در حضور او نبود، فرمود: ای پسر ابوطالب تو و قومی چنین و چنان چگونه هستی؟ عرض کردم: خدا و رسولش داناترند. فرمود: قومی که از مشرق ظهور می کنند، قرآن می خوانند، درحالی‌که از ترقوه شان فراتر نمی روند. از دین منحرف می شوند چنانکه تیر از هدف منحرف می شود. در میان آنها مردی با دستی ناقص است که گویی دستانش سینه زنی حبشی است.

و طارق بن زیاد گوید: علی علیه السلام به سوی نهروان خارج شد و خوارج را شکست داد و فرمود: ناقص را جستجو کنید که نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: قومی خواهد آمد که کلام حکمت بر زبان می آورند که از حلقشان فراتر نمی رود و منحرف می شوند، چنانکه تیر از هدف منحرف می شود. نشانه آنها یا در میان آنها، مردی سیاه با دستی ناقص است که در سینه اش موهایی سیاه است، پس اگر او در میان آنها باشد، بدترین مردم را کشته اید و اگر او در میان آنها نباشد، بهترین مردم را کشته اید.

راوی گوید: سپس ناقص را یافتیم و سجده کنان بر زمین افتادیم و علی علیه السلام سجده کنان با ما به زمین افتاد. ابووضیئ گوید: علی را زمانی که اهل نهروان را کشت، دیدم که فرمود: ناقص را جستجو کنید. پس او را در میان کشتگان جستجو کردند و گفتند: او را نیافتیم، فرمود: بازگردید و او را جستجو کنید، به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم و آن را چند مرتبه تکرار کرد و هر مرتبه به خدا سوگند می خورد نه، دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم. پس رفتند و او را زیر کشتگان در گل یافتند و او را بیرون کشیدند و آوردند و ابووضیئ گوید: و من چون به او نگاه می کردم، گویی به مردی نگاه می کردم که دو سینه دارد که یکی از سینه هایش مانند سینه زنی است که بر آن موهایی چون موهای دم موش است.

و با اسـنادی دیگر به ابوضیئ گوید: همراه علی بن ابی طالب علیه السلام درحال ورود به کوفه بودیم و چون به مسیر دو یا سه شبه رسـیدیم، افراد بسیاری از ما جدا شدند، پس این را برای علی علیه السلام گفتیم. فرمود: امر انها شما را به وحشت نیاندازد که آنهـا بازخواهنـد گشت. پس حـدیث را بـا طول آن ذکر کرد و راوی گویـد: علی بن ابی طـالب علیه السـلام خـدا را حمد گفت و فرمود: دوسـتم به من خبر داد که رهبر اینـان مردی با دست ناقص است که بر روی سـیاهی سـینه اش موهایی است که گـویی دم مـوش اسـت، پس او را جسـتجو کردنـد و نیافتنـد. نزد او آمـدیم و گفـتیم او را نیـافتیم. علی علیه السـلام خـود آمد درحالی که می فرمود: این را برگردانید، این را برگردانید، تا اینکه مردی از کوفیان آمد و گفت: او این است. علی علیه السلام فرمود: الله اکبر، آگاه‌تر از خدا کسـی نیست که به شـما خبر دهد. راوی گوید: به جهت کلام علی علیه السـلام شروع به گفتن این فرمانرواست این فرمانرواست، کردند .

و با سـندی دیگری از او گوید که وی فرمود: آگاه باشـید که دوسـتم به من خبر داده است که آنها سه برادر از جنیان هسـتند، این بزرگترین آنهاست و برادر دوم جمع بسیاری دارد و در برادر سوم ضعفی است.

**[ترجمه]

«۵۷۹»

(۱)مد، العمده مِنْ صَحِیحِ الْبُخَارِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی سَعِیدٍ الْخُدْرِیِّ قَالَ: بَیْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ هُوَ یَقْسِمُ قَسْماً إِذْ أَتَاهُ ذُو الْخُوَیْصِرَهِ وَ هُوَ رَجُلٌ مِنْ بَنِی تَمِیم فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ اعْدِلْ فَقَالَ وَیْلَکَ مَنْ یَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ قَدْ خِبْتَ وَ خَسِرْتَ إِذَا لَمْ أَکُنْ أَعْدِلُ فَقَالَ عُمَرُ یَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِی فِیهِ أَضْرِبْ عُنُقَهُ فَقَالَ لَهُ دَعْهُ فَإِنَّ لَهُ أَصْحَاباً یُحَقِّرُ أَحَدُکُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَ صِیَامَهُ مَعَ صِیَامِهِمْ یَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا یُجَاوِزُ تَرَاقِیَهُمْ یَمْرُقُونَ مِنَ الدِّینِ کَمَا یَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ یَنْظُرُ أَحَدُکُمْ إِلَی نَصْلِهِ فَلَا یُوجَدُ فِیهِ شَیْ ءٌ ثُمَّ یَنْظُرُ إِلَی رِصَافِهِ فَلَا یُوجَدُ فِیهِ شَیْ ءٌ ثُمَّ یَنْظُرُ إِلَی نَضِیِّهِ وَ هُوَ قِدْحُهُ فَلَا یُوجَدُ فِیهِ شَیْ ءٌ ثُمَّ یَنْظُرُ إِلَی قُذَذِهِ فَلَا یُوجَدُ فِیهِ شَیْ ءٌ قَدْ سَبَقَ الْفَرْثَ وَ الدَّمَ آیَتُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ إِحْدَی عَضُدَیْهِ مِثْلُ ثَدْیِ الْمَرْأَهِ أَوْ مِثْلُ الْبَضْعَهِ تَدَرْدَرُ یَخْرُجُونَ عَلَی خَیْرِ فِرْقَهٍ مِنَ الْإِسْلَامِ قَالَ أَبُو سَعِیدٍ الْخُدْرِیُّ فَأَشْهَدُ أَنِّی سَمِعْتُ هَذَا الْحَدِیثَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ

۱- ۵۷۹- رواهما یحیی بن الحسن بن البطریق رفع اللّه مقامه مسنده فی الفصل الأخیر من کتاب العمده ص ۲۳۱

صلى الله علیه و آله وَ أَشْهَدُ أَنَّ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَاتَلَهُمْ وَ أَنَا مَعَهُ فَأَمَرَ بِذَلِکَ الرَّجُلِ فَالْتُمِسَ فَأُتِیَ بِهِ حَتَّی نَظَرْتُ إِلَیْهِ عَلَی نَعْتِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الَّذِی نَعَتَهُ.

- وَ رُوِیَ أَیْضاً بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی سَلَمَهَ مِثْلَهُ

**[ترجمه]العمده - . یحیی بن حسن بن بطریق آن دو را به صورت مسنده در فصل آخر از کتاب العمده ص ۲۳۱ روایت کرده است. - :

ابوسعید خدری گوید: درحالی که نزد رسول الله صلّی الله علیه و آله بودیم و او چیزی را قسمت می کرد، ذو خویصره که مردی از بنی تمیم است، نزد او آمد و گفت: یا رسول الله انصاف کن! فرمود: وای بر تو اگر من انصاف نکنم، کیست که انصاف کند، اگر من منصف نباشم تو ناکام‌مانده و زیان‌دیده ای.

عمر گفت: یا رسول الله درباره او به من اجازه بده که گردنش را بزنم، به او فرمود: او را رها کن که او یارانی دارد که هریک از شما در کنار نماز و روزه آنان، نماز و روزه خود را حقیر می شمارد، قرآن می خوانند که از ترقوه شان فراتر نمی رود، از دین منحرف می شوند، چنانکه تیر از هدف منحرف می شود. هریک از شما به سرپیکانش می نگرد، پس چیزی در آن نیست، سپس به رصافش می نگرد و در آن چیزی نیست، سپس به خدنگش می نگرد و در آن نیز چیزی نیست، سپس به پر تیرش می نگرد و در آن چیزی نیست، بر سرگین و خون پیشی گرفته است. نشانه آنها مرد سیاهی است که یکی از بازوانش مانند سینه زن یا مانند قطعه گوشتی در حرکت است که علیه بهترین فرقه از اسلام ظهور می کنند.

ابوسعید خدری گوید: شهادت می دهم که من این حدیث را از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم و شهادت می دهم که علی بن ابی طالب علیه السلام با آنان پیکار کرد و من همراه او بودم. پس به یافتن آن مرد فرمان داد، پس جستجو شد و آورده شد تا اینکه به او نگاه کردم درحالی‌که بر صفتی بود که رسول الله صلّی الله علیه و آله وصف کرده بود.

با اسناد از ابوسلمه نیز مشابه آن روایت شده است .

**[ترجمه]

بیان

أورد ابن الأثیر الخبر فی جامع الأصول و قال الرصاف العقب الذی یکون فوق مدخل النصل فی السهم واحدها رصفه.

و قال فی النهایه فی حدیث الخوارج فینظر فی نضیه النضی نصل السهم و قیل هو السهم قبل أن ینحت إذا کان قدحا و هو أولی لأنه قد جاء فی الحدیث ذکر النصل بعد النضی و قیل هو من السهم ما بین الریش و النصل قالوا سمی نضیا لکثره البری و النحت فکأنه جعل نضوا أی هزیلا و قال القذذ ریش السهم واحدتها قذه.

و فی جامع الأصول الفرث السرجین و ما یکون فی الکرش.

و فی النهایه فی حدیث ذی الثدیه مثل البضعه تدردر أی ترجرج تجی ء و تذهب و الأصل تتدردر فحذف إحدی التاءین تخفیفا.

**[ترجمه]ابن اثیر این خبر را در جامع الاصول (ج ۱۰، ص ۸۳) آورده است و گوید: الرصاف دنباله ای است که بالای مدخل سر پیکان در تیر است و واحد آن رصفه است.

و در النهایه در حدیث خوارج گوید: «فینظر فی نضیّه» النضی سر تیر است و گفته شده تیر قبل از تراش است، اگر خدنگ باشد و این مناسب تر است، زیرا در حدیث نصل بعد از نضی آمده است و گفته شده: مابین پر و سر پیکان در تیر است. گویند: به جهت کثرت تراش، نضی نامیده شده است و گویی که او را نضو، یعنی لاغر کرده اند و گوید: القذ پر تیر است و واحد آن قذه است.

در جامع الاصول: الغرث سرگین و آنچه که در معده است، می باشد.

در النهایه در حدیث ذوالثدیه گوید: «مثل البضعه تدردر» یعنی تکان می خورد، می آید و می رود و اصل آن تتدردر است که یکی از دو تاء به جهت تخفیف حذف شده است.

**[ترجمه]

«۵۸۰»

(۱)مد، العمده مِنْ صَحِیحِ الْبُخَارِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ مُصْعَبٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِی عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَی قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا قَالَ هُمُ الْحَرُورِیَّهُ لَا هُمُ الْیَهُودُ وَ لَا هُمُ النَّصَارَی أَمَّا الْیَهُودُ فَکَذَّبُوا مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله وَ أَمَّا النَّصَارَی فَکَفَرُوا بِالْجَنَّهِ وَ قَالُوا

ص: ۳۳۶

---

۱ – ۵۸۰– رواه ابن البطریق رحمه اللّه فی الحدیث: ۸۵۰ فی الفصل الأخیر من کتاب العمده ص ۲۳۸. و رواه البخاری فی الحدیث ما قبل الأخیر من تفسیر سوره الکهف من کتاب التفسیر: ج ۶ ص ۱۱۷، ط دار إحیاء التراث العربی. و الحدیثان التالیان رواهما أیضا البخاری فی «باب قتل الخوارج و الملحدین ...» من کتاب استتابه المرتدین من صحیحه: ج ۹ ص ۲۰– ۲۱.

لَا طَعَامَ فِيهَا وَ لَا شَرَابَ وَ الْحَرُورِيَّهُ هُمُ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مِيثاقِهِ وَ كَانَ سَعْدٌ يُسَمِّيهِمُ الْفَاسِقِينَ.

وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ ما كانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْماً بَعْدَ إِذْ هَداهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ ما يَتَّقُونَ قَالَ كَانَ ابْنُ عُمَرَ يَرَاهُمْ شِرَارَ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَالَ إِنَّهُمُ انْطَلَقُوا إِلَى آيَاتٍ نَزَلَتْ فِي الْكُفَّارِ فَجَعَلُوهَا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ.

وَ بِإِسْنَادِهِ أَيْضاً عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ: ذُكِرَ الْحَرُورِيَّهُ فَقَالَ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ.

**[ترجمه]العمده - . ابن بطريق آن را در حديث ۸۵۰ در فصل آخر از كتاب العمده ص ۲۳۸ روايت كرده است.

و بخارى آن را در حديث ماقبل آخر از تفسير سوره كهف از كتاب تفسير: ج۶، ۱۱۷، چاپ دار إحياء التراث العربى روايت كرد.

و دو حديث بعد را نيز بخارى در باب «قتل خوارج و الملحدين...» در كتاب استتابه المرتدين از صحيحش: ج۹، ص ۲۰ و ۲۱ روايت كرد. - :

از صحيح بخارى با اسنادش از عمرو بن مصعب گويد: از پدرم درباره اين كلام خداوند متعال: {بگو آيا شما را از زيانكارترين مردم آگاه گردانم} سؤال كردم، گفت: آنها حروريان هستند. آنها نه يهودند و نه نصارى. يهوديان، محمد صلّى الله عليه و آله را تكذيب كردند و نصارى بهشت را منكر شدند و گفتند: در آن نه طعام است و نه شراب و حروريان همان كسانى هستند كه عهد خدا را بعد از ميثاق با او شكستند و سعد آنان را فاسقين مى ناميد.

و از كتاب مذكور درباره اين كلام خداوند متعال: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُم مَّا يَتَّقُونَ» {و خدا بر آن نيست كه گروهى را پس از آنكه هدايتشان نمود بى راه بگذارد مگر آنكه چيزى را كه بايد از آن پروا كنند برايشان بيان كرده باشد} گويد: ابن عمر آنها را بدترين هاى خلق خداوند متعال مى دانست و گفت: آنها به سوى آياتى كه درباره كفار نازل شد، رفتند و آنها را براى مؤمنان قرار دادند.

و نيز با اسنادش از ابن عمر گويد: حروريان را ذكر كرد و گفت: نبى صلّى الله عليه و آله فرمود: از اسلام منحرف مى شوند، چنانكه تير از هدف منحرف مى شود.

**[ترجمه]

«۵۸۱»

(۱)مد، العمده مِنْ تَفْسِيرِ الثَّعْلَبِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الطُّفَيْلِ قَالَ: سَأَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ عَلِيّاً عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا قَالَ أَنْتُمْ يَا أَهْلَ حَرُورَاءَ وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً أَيْ يَظُنُّونَ بِفِعْلِهِمْ أَنَّهُمْ مُطِيعُونَ مُحْسِنُونَ أُولئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآياتِ رَبِّهِمْ وَ لِقائِهِ فَحَبِطَتْ أَعْمالُهُمْ فَلا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَهِ وَزْناً.

وَ بِإِسْنَادِهِ أَيْضاً عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ قَالَ: وَقَفَ أَبُو أُمَامَهَ وَ أَنَا مَعَهُ عَلَى رُءُوسِ الْحَرُورِيَّهِ بِالشَّامِ عِنْدَ بَابِ حِصْنِ دِمَشْقَ فَقَالَ لَهُمْ كِلَابٌ كِلَابٌ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً شَرُّ قَتْلَى يُظِلُّ السَّمَاءُ وَ خَيْرُ قَتْلَى قَتْلَاهُمْ وَ دَمَعَتْ عَيْنُ أَبِي أُمَامَهَ قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ رَأَيْتُ قَوْلَكَ لِهَؤُلَاءِ الْقَتْلَى شَرَّ قَتْلَى يُظِلُّ السَّمَاءُ وَ خَيْرُ قَتْلَى قَتْلَاهُمْ أَ شَيْ ءٌ مِنْ قِبَلِ رَأْيٍ رَأَيْتَهُ أَوْ شَيْ ءٌ سَمِعْتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ أَ يَكُونُ مِنْ قِبَلِ رَأْيٍ رَأَيْتُهُ إِنِّي إِذَنْ لَجَرِي ءٌ لَوْ لَمْ أَسْمَعْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِلَّا مَرَّهً أَوْ مَرَّتَيْنِ حَتَّى عَدَّ سَبْعَ مَرَّاتٍ مَا حَدَّثْتُ بِهِ فَقَالَ الرَّجُلُ فَإِنِّي رَأَيْتُكَ دَمَعَتْ عَيْنَاكَ قَالَ هِيَ رَحْمَهٌ رَحِمْتُهُمْ كَانُوا مُؤْمِنِينَ فَكَفَرُوا بَعْدَ إِيمَانِهِمْ ثُمَّ قَرَأَ وَ لا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ ما جاءَهُمُ الْبَيِّناتُ إِلَى قَوْلِهِ أَ كَفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمانِكُمْ ثُمَّ قَالَ أَبُو أُمَامَهَ هُمُ الْحَرُورِيَّهُ.

۱- ۵۸۱- و ليراجع تفسير الآيه: ۱۱۸ من سوره آل عمران من تفسير الثعلبى.

**[ترجمه]العمده - . مراجعه شود: تفسیر آیه ۱۰۳ از سوره کهف از تفسیر ثعلبی - :

ابوطفیل گوید: عبدالله بن کواء از علی علیه السلام درباره این سخن خداوند: {بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم} سؤال کرد. فرمود: شما هستید ای اهل حروراء {[آنان] کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند} یعنی با کردار خویش می پندارند که آنها مطیع نیکوکار هستند: {[آری] آنان کسانی اند که آیات پروردگارشان و لقای او را انکار کردند در نتیجه اعمالشان تباه گردید و روز قیامت برای آنها [قدر و] ارزشی نخواهیم نهاد}

عبدالله بن شدّاد گوید: ابوامامه درحالی که من با او بودم، بالای سر حروریان در شام، کنار دروازه قلعه دمشق ایستاده و دو یا سه مرتبه به آنان گفت: سگان سگان، بدترین کشتگانی که آسمان بر آنها سایه انداخت و بهترین کشتگان، کشتگان آنها هستند و چشمان ابوامامه باریدن گرفت. راوی گوید: مردی گفت: سخنت به این کشتگان، بدترین کشتگانی که آسمان سایه انداخت و بهترین کشتگان، کشتگان آنان است را شنیدم، آیا از قبل چیزی دیده ای یا چیزی از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیده ای؟ گفت: آیا از قبل چیزی بوده که من ببینم؟ من گستاخ هستم، اگر یک یا دو و تا هفت مرتبه شمرد آنچه که گفتم را از رسول الله صلّی الله علیه و آله نشنیده باشم. پس مرد گفت: دیدم که چشمانت اشکبار شد. گفت: این مهربانی است که بر آنان کردم، آنها مؤمن بودند و بعد از ایمانشان کافر شدند. سپس قرائت کرد: «وَلاَ تَكُونُواْ كَالَّذِينَ تَفَرَّقُواْ وَاخْتَلَفُواْ مِن بَعْدِ مَا جَاءهُمُ الْبَيِّنَاتُ» {و چون کسانی مباشید که پس از آنکه دلایل آشکار برایشان آمد پراکنده شدند و با هم اختلاف پیدا کردند} را تا این سخن او: «أَكْفَرْتُم بَعْدَ إِيمَانِكُمْ» {آیا بعد از ایمانتان کفر ورزیدید} سپس ابوبمامه گفت: آنها حروریان هستند.

**[ترجمه]

بیان

و خیر قتلی قتلاهم أی الذین هم قتلوهم.

**[ترجمه]«و خیر قتلی قتلاهم» یعنی کسانی که آنان را به قتل رساندند.

**[ترجمه]

«۵۸۲»

(۱)مد، العمده ذَكَرَ الثَّعْلَبِيُّ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لا تَتَّخِذُوا بِطانَةً مِنْ دُونِكُمْ لا يَأْلُونَكُمْ خَبالًا بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي أُمَامَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ: هُمُ الْخَوَارِجُ.

**[ترجمه]العمده - . مراجعه شود: تفسیر آیه ۱۰۳ از سوره آل عمران از تفسیر ثعلبی - :

ثعلبی در تفسیر این کلام خداوند متعال: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ بِطَانَةً مِّن دُونِكُمْ لاَ يَأْلُونَكُمْ خَبَالاً» {ای کسانی که ایمان آورده اید از غیر خودتان [دوست و] همراز مگیرید [آنان] از هیچ نابکاری در حق شما کوتاهی نمی ورزند} با اسنادش از ابوامامه از رسول الله ذکر کرد که وی فرمود: آنها خوارج هستند.

**[ترجمه]

«۵۸۳»

(۲)مد، العمده مِنَ الْجَمْعِ بَيْنَ الصَّحِيحَيْنِ لِلْحُمَيْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ أَنَّ الْحَرُورِيَّةَ لَمَّا خَرَجَتْ عَلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام قَالُوا لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام كَلِمَةُ حَقٍّ أُرِيدَ بِهَا بَاطِلٌ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَصَفَ لَنَا نَاساً إِنِّي لَأَعْرِفُ صِفَتَهُمْ فِي هَؤُلَاءِ يَقُولُونَ الْحَقَّ بِأَلْسِنَتِهِمْ لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ وَ أَشَارَ إِلَى حَلْقِهِ مِنْ أَبْغَضِ خَلْقِ اللَّهِ إِلَيْهِ مِنْهُمْ أَسْوَدُ إِحْدَى يَدَيْهِ لَحْيُ شَاةٍ أَوْ حَلَمَةُ ثَدْيٍ فَلَمَّا قَتَلَهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام قَالَ انْظُرُوا فَنَظَرُوا فَلَمْ يَجِدُوا شَيْئاً فَقَالَ ارْجِعُوا فَوَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثاً ثُمَّ وَجَدُوهُ فِي خَرِبَةٍ فَأَتَوْا بِهِ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ وَ أَنَا حَاضِرٌ ذَلِكَ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ قَوْلِ عَلِيٍّ عليه السلام فِيهِمْ.

وَ مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ مِنَ الْمُتَّفَقِ عَلَيْهِ مِنَ الْبُخَارِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ بِشْرِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ فِي الْحَرُورِيَّةِ شَيْئاً قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ وَ أَهْوَى بِيَدِهِ قِبَلَ الْعِرَاقِ يَخْرُجُ مِنْهُ قَوْمٌ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يَتَجَاوَزُ تَرَاقِيَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ وَ فِي حَدِيثِ الْعَوَّامِ بْنِ حَوْشَبٍ يَلِيهِ قَوْمٌ قِبَلَ الْمَشْرِقِ مُحَلَّقَةٌ رُءُوسُهُمْ.

[ترجمه]العمده - . برای این حدیث منابعی است و خطیب آن را در زندگی‌نامه عبدالله بن ابی رافع ذیل شماره: **۵۴۵۳ از تاریخ بغداد: ج ۱۰، ص۳۰۵ روایت کرد. - :

از جمع بستن بین دو صحیح حمیدی با اسنادش از عبدالله بن ابورافع گوید: زمانی که حروریان علیه علی بن ابی طالب ظهور کردند، گفتند: هیچ حکمی نیست جز برای خدا، علی علیه السلام فرمود: کلام حقی که باطل از آن قصد می شود، براستی رسول الله صلّی الله علیه و آله مردمی را برای ما توصیف کرده است که من صفت آنها را در اینانی که با زبانشان حقی می گویند که از ترقوه شان فراتر نمی رود، می بینم و به گروهی از منفورترین خلق خدا نزد وی اشاره کرد و از جمله آنها، مرد سیاه پوستی است که بر یکی از دستانش ریش گوسفند یا نوک سینه بود.

و چون علی بین ابی طالب علیه السلام آنان را کشت، فرمود: بنگرید، پس نگاه کردند و چیزی نیافتند، فرمود: بازگردید که به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم این را دو یا سه مرتبه فرمود، سپس او را در خرابه‌ای یافتند و او را آوردند و در مقابل او قرار دادند پس عبدالله درحالی‌که من حاضر بودم درباره امر آنان و سخن علی علیه السلام درباره آنان گفت:

بشر بن عمر گوید: شنیدم که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله درباره حروریان چیزی می‌فرماید گوید: درحالی‌که دستش را به‌سمت عراق پایین آورد شنیدم که می‌فرماید: قومی از آن خارج می‌شود که قرآن را قرائت می کنند درحالی‌که از ترقوه‌شان فراتر نمی‌رود از اسلام منحرف می‌شوند چنانکه تیر از هدف منحرف می‌شود. و در حدیث عوام بن حوشب به‌دنبال آن آمده

است قومی از سوی شرق با سرهایی تراشیده.

**[ترجمه]

«۵۸۴»

(۳)و قال ابن أبی الحدید قد تظاهرت الأخبار حتی بلغت حد التواتر بما وعد

ص: ۳۳۸

۱- ۵۸۲- و لیراجع تفسیر الآیه: ۱۱۸ من سوره آل عمران من تفسیر الثعلبی.

۲- ۵۸۳- و لهذا الحدیث مصادر و قد رواه الخطیب فی ترجمه عبید اللّه بن أبی رافع تحت الرقم: ۵۴۵۳ من تاریخ بغداد: ج ۱۰، ص ۳۰۵.

۳- ۵۸۴- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۳۶ من نهج البلاغه: ج ۱ ص ۴۵۸ ط الحدیث ببیروت، و فی ط الحدیث بمصر: ج ۲ ص ۲۶۵.

الله تعالی قاتلی الخوارج من الثواب علی لسان رسول الله صلی الله علیه و آله.

وَ فِی الصِّحَاحِ الْمُتَّفَقِ عَلَیْهَا أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بَیْنَا هُوَ یَقْسِمُ قَسْماً إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِی تَمِیمٍ یُدْعَی ذَا الْخُوَیْصِرَهِ فَقَالَ اعْدِلْ یَا مُحَمَّدُ فَقَالَ صلی الله علیه و آله قَدْ عَدَلْتُ فَقَالَ لَهُ ثَانِیَهً اعْدِلْ یَا مُحَمَّدُ فَإِنَّکَ لَمْ تَعْدِلْ فَقَالَ صلی الله علیه و آله وَیْلَکَ وَ مَنْ یَعْدِلُ إِذَا لَمْ أَعْدِلْ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ فَقَالَ یَا رَسُولَ اللَّهِ ائْذَنْ لِی أَضْرِبْ عُنُقَهُ فَقَالَ دَعْهُ فَسَیَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْمٌ یَمْرُقُونَ مِنَ الدِّینِ کَمَا یَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِیَّهِ یَنْظُرُ أَحَدُکُمْ إِلَی نَصْلِهِ فَلَا یَجِدُ شَیْئاً فَیَنْظُرُ إِلَی نَضِیِّهِ فَلَا یَجِدُ شَیْئاً ثُمَّ یَنْظُرُ إِلَی الْقُذَذِ فَکَذَلِکَ سَبَقَ الْفَرْثَ وَ الدَّمَ یَخْرُجُونَ عَلَی خَیْرِ فِرْقَهٍ مِنَ النَّاسِ یُحَقَّرُ صَلَاتُکُمْ فِی جَنْبِ صَلَاتِهِمْ وَ صَوْمُکُمْ عِنْدَ صَوْمِهِمْ یَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا یُجَاوِزُ تَرَاقِیَهُمْ آیَتُهُمْ رَجُلٌ أَسْوَدُ أَوْ قَالَ أَدْعَجُ مُخْدَجُ الْیَدِ إِحْدَی ثَدْیَیْهِ کَأَنَّهَا ثَدْیُ امْرَأَهٍ أَوْ بَضْعَهٌ تَدَرْدَرُ وَ فِی بَعْضِ الصِّحَاحِ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ لِأَبِی بَکْرٍ وَ قَدْ غَابَ الرَّجُلُ عَنْ عَیْنِهِ قُمْ إِلَی هَذَا فَاقْتُلْهُ فَقَامَ ثُمَّ عَادَ وَ قَالَ وَجَدْتُهُ یُصَلِّی فَقَالَ لِعُمَرَ مِثْلَ ذَلِکَ فَعَادَ وَ قَالَ وَجَدْتُهُ یُصَلِّی فَقَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام مِثْلَ ذَلِکَ فَقَالَ لَمْ أَجِدْهُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَوْ قُتِلَ هَذَا لَکَانَ أَوَّلَ فِتْنَهٍ وَ آخِرَهَا أَمَا إِنَّهُ سَیَخْرُجُ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا الْحَدِیثَ وَ فِی بَعْضِ الصِّحَاحِ یَقْتُلُهُمْ أَوْلَی الْفَرِیقَیْنِ بِالْحَقِّ.

وَ فِی مُسْنَدِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ عَنْ مَسْرُوقٍ قَالَ: قَالَتْ لِی عَائِشَهُ إِنَّکَ مِنْ وُلْدِی وَ مِنْ أَحَبِّهِمْ إِلَیَّ فَهَلْ عِنْدَکَ عِلْمٌ مِنَ الْمُخْدَجِ فَقُلْتُ نَعَمْ قَتَلَهُ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَلَی نَهَرٍ یُقَالُ لِأَعْلَاهُ تامراء [تَامَرَّا] وَ لِأَسْفَلِهِ النَّهْرَوَانُ بَیْنَ لَخَاقِیقَ وَ طَرْفَاءَ قَالَتِ ابْغِنِی عَلَی ذَلِکَ بَیِّنَهً فَأَقَمْتُ رِجَالًا شَهِدُوا عِنْدَهَا بِذَلِکَ قَالَ فَقُلْتُ لَهَا سَأَلْتُکِ بِصَاحِبِ الْقَبْرِ مَا الَّذِی سَمِعْتِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

فِيهِمْ قَالَ نَعَمْ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّهُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ يَقْتُلُهُمْ خَيْرُ الْخَلْقِ وَ الْخَلِيقَهِ وَ أَقْرَبُهُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَسِيلَهً.

وَ فِی كِتَابِ صِفِّينَ لِلْوَاقِدِيِّ عَنْ عَلِيٍّ علیه السلام لَوْ لَا أَنْ تَبْطَرُوا فَتَدَعُوا الْعَمَلَ لَحَدَّثْتُكُمْ بِمَا سَبَقَ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِمَنْ قَتَلَ هَؤُلَاءِ.

وَ فِيهِ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ يَخْرُجُ فِی آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحْدَاثُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ قَوْلُهُمْ مِنْ خَيْرِ أَقْوَالِ الْبَرِيَّهِ صَلَاتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ صَلَاتِكُمْ وَ قِرَاءَتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ قِرَاءَتِكُمْ لَا يُجَاوِزُ إِيمَانُهُمْ تَرَاقِيَهُمْ أَوْ قَالَ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّهِ فَاقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ قَتْلَهُمْ أَجْرٌ لِمَنْ قَتَلَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَهِ.

وَ فِی كِتَابِ صِفِّينَ أَيْضاً لِلْمَدَائِنِيِّ عَنْ مَسْرُوقٍ أَنَّ عَائِشَهَ قَالَتْ لَهُ لَمَّا عَرَفَتْ أَنَّ عَلِيّاً قَتَلَ ذَا الثُّدَيَّهِ لَعَنَ اللَّهُ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَيَّ يُخْبِرُنِی أَنَّهُ قَتَلَهُ بِالْإِسْكَنْدَرِيَّهِ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ يَمْنَعُنِی مَا فِی نَفْسِی أَنْ أَقُولَ مَا سَمِعْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ يَقْتُلُهُ خَيْرُ أُمَّتِی مِنْ بَعْدِی.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید - ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار ۳۶ نهج البلاغه: ج۱، ص ۴۵۸، چاپ جدید بیروت، و در چاپ جدید مصر: ج۲، ص ۲۶۵ روایت کرد. - گوید: اخبار فراوان شد تا اینکه به حد تواتر رسید در خصوص ثوابی که خداوند متعال از زبان رسول‌الله به قاتلان خوارج وعده داده است و در صحاح مورد توافق است که رسول‌الله درحالی‌که چیزی قسمت می‌کرد مردی از بنی تمیم که ذوخویصره خوانده می‌شد نزد او آمد و گفت: انصاف کن ای محمد، فرمود: انصاف کرده‌ام، پس بار دیگر گفت: انصاف کن یا محمد که تو انصاف نکرده‌ای پس فرمود: وای بر تو اگر من انصاف نکرده‌ام کیست که انصاف کند.

پس عمر بن خطاب برخاست و گفت: یا رسول‌الله به من اجازه بده گردن او را بزنم فرمود: او را رها کن که از نسل او قومی ظهور خواهد کرد که بسان انحراف تیر از هدف از اسلام منحرف می‌شوند هر یک از شما به سر پیکان او می‌نگرد چیزی نمی‌یابد به خدنگ او می‌نگرد چیزی نمی‌یابد به پر او می‌نگرد چنین است، بر سرگین و خون پیشی گرفته است علیه بهترین فرقه از مردم ظهور می‌کنند نماز شما و روزه شما در کنار نماز و روزه آنها حقیر است، قرآن قرائت می‌کنند درحالی‌که از ترقوه‌شان فراتر نمی‌رود نشانه آنها مرد سیاه‌پوستی است یا فرمود: سیاه‌چشم با دستی ناقص که یکی از سینه‌هایش سینه زن یا گوشتی لرزان است.

و در برخی از صحاح آمده است: رسول الله صلّی الله علیه و آله به ابوبکر درحالی‌که آن مرد از چشم او غایب شد فرمود: به سوی او برخیز و وی را بکش پس برخاست و برگشت و گفت: او را در نماز یافتم! پس به عمر مانند آن را فرمود و او برگشت و گفت: او را در نماز یافتم! پس مانند آن را به علی علیه السلام فرمود پس گفت او را نیافتم. رسول الله صلّی الله علیه و آله فرمود: اگر او کشته شود اولین و آخرین فتنه است آگاه باشید که آن از نسل او خارج می‌شود ادامه حدیث.

و در یکی از صحاح آمده است: شایسته‌ترین گروه‌ها به حق آنان را به قتل می‌رساند.

و در مسندی احمد بن حنبل از مسروق گوید: عایشه به من گفت: تو از فرزندان من و از محبوب‌ترین آنها نزد من هستی آیا از

نـاقص خبری داری؟ گفتم: بله او را علی بن ابی طـالب علیه السـلام بر نهری که به بالاـی آن تامرّاء و به پایین آن نهروان گفته می‌شود بین لخـاقیق و طرفـاء به قتـل رسانـد. گفت: دلیل روشـنی بر آن برایم جسـتجو کن پس مردانی آوردم که نزد او بر آن شهادت دادند راوی گوید به او گفتم: به صاحب قبر از تو آنچه‌که درباره آنها از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدی را از تو می‌خـواهم؟ راوی گویـد: بلـه از او شـنیدم که می‌فرمایـد: آنهـا بـدترین خلـق و مخلوقـات هسـتند که برترین خلـق و خلاـئق و نزدیـک‌تریـن آنهـا از نظر وسـیله نزد خداونـد آنـان را می‌کشـد. و در کتـاب صـفین واقـدی از علی علیـه السـلام گویـد: اگر گسـتاخیتان نبود که عمل را رها کنید درباره آنچه‌که بر زبان رسول الله صلّی الله علیه و آله برای کسی‌که اینان را بکشد جاری شده است برایتان می‌گفتم.

و درباره آن از علی علیه السـلام فرمود شـنیدم که رسول الله صـلّی الله علیه و آله می‌فرماید: در آخرالزمان قومی ظهور می‌کنند که جوان و کم خرد هسـتند سخنانشان از بهترین سخنان خلائق، نمازشان بیشتر از نماز شما و قرائتشان بیشتر از قرائت شماست، ایمانشان از ترقوه‌شان ـ یا فرمود: از حنجره‌شان ـ فراتر نمی‌رود، بسان انحراف تیر از هدف از دین منحرف می‌شوند پس آنان را بکشید که کشتن آنها، در روز قیامت اجری برای قاتلان آنان است.

و نیز در کتاب صـفین مدائنی از مسـروق گوید که عایشه زمانی‌که دانست علی علیه السلام ذوالثدیه را کشته است به او گفت: خداوند عمرو بن عاص را لعنت کند که برایم نوشت و خبر داد که او وی را در اسـکندریه کشته است آگاه باشید که آنچه‌که در نفسم است مرا مانع از این نمی‌شود که آنچه‌که از رسول الله صلّی الله علیه و آله شنیدم را بگویم که فرمود: برترین امتم بعد از من وی را به قتل می‌رساند.

**[ترجمه]

«۵۸۵»

(۱)أَقُولُ وَ رُوِیَ فِی جَـامِعِ الْـأُصُولِ تِلْـکَ الْأَخْبَـارُ وَ الْأَخْبَارُ السَّابِقَهُ بِأَسَانِیـدَ وَ رُوِیَ عَنْ أَبِی سَـعِیدٍ الْخُـدْرِیِّ قَالَ: بَعَثَ عَلِیٌّ علیه السـلام وَ هُوَ بِالْیَمَنِ إِلَی النَّبِیِّ صـلی الله علیه و آله بِذَهِیبَهٍ فِی تُرْبَتِهَا فَقَسَمَهَا بَیْنَ أَرْبَعَهٍ الْأَقْرَعِ بْنِ حَابِسٍ وَ عُیَیْنَهَ بْنِ بَدْرٍ الْفَزَارِیِّ وَ عَلْقَمَهَ بْنِ عَلَاثَهَ الْعَـامِرِیِّ وَ زَیْـدِ بْنِ الْخَیْـلِ الطَّائِیِّ فَتَغَضَّبَتْ قُرَیْشٌ وَ الْأَنْصَـارُ فَقَـالُوا یُعْطِیهِ صَـنَادِیدَ أَهْـلِ نَجْـدٍ وَ یَـدَعُنَا قَالَ إِنَّمَا أَتَأَلَّفُهُمْ فَأَقْبَلَ رَجُلٌ غَائِرُ الْعَیْنَیْنِ نَاتِی الْجَبِینِ کَثُّ اللِّحْیَهِ مُشْرِفُ

ص: ۳۴۰

---

۱ – ۵۸۵– ذکره ابن الأـثیر فی کتـاب الفتن فی حرف الفـاء فی عنـوان: «الخوارج» تحت الرقم: ۷۵۴۹ و ما بعـده من کتاب جامع الأصول: ج ۱۰، ص ۷۶– ۹۳ ط دار الفکر.

الْوَجْنَتَيْنِ مَحْلُوقُ الرَّأْسِ فَقَالَ يَا مُحَمَّدُ اتَّقِ اللَّهَ قَالَ فَمَنْ يُطِيعُ اللَّهَ إِذَا عَصَيْتُهُ أَ فَيَأْمَنُنِي عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ وَ لَا تَأْمَنُونِي فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ أَقْتُلُهُ أَرَاهُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ فَمَنَعَهُ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ إِنَّ مِنْ ضِئْضِئِ هَذَا قَوْماً يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الْإِسْلَامِ مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ يَقْتُلُونَ أَهْلَ الْإِسْلَامِ وَ يَدَعُونَ أَهْلَ الْأَوْثَانِ لَئِنْ أَدْرَكْتُهُمْ لَأَقْتُلَنَّهُمْ قَتْلَ عَادٍ وَ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى قِيلَ مَا سِيمَاهُمْ قَالَ سِيمَاهُمُ التَّحْلِيقُ أَوْ قَالَ التَّسْبِيدُ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُمْ فَأَنِيمُوهُمْ.

**[ترجمه]می گویم - . ابن اثیر آن را در کتاب الفتن در حرف راء در عنوان: «الخوارج» ذیل شماره ۷۵۴۹ و مابعد آن از کتاب جامع الأصول: ج ۱۰، ص ۷۶-۹۳ چاپ دارالفکر ذکر کرده است. -

و در جامع الاصول آن اخبار و اخبار سابق را با اسناد روایت کرده است.

و از ابوسعید خدری روایت کرد که گوید: علی علیه السلام درحالی که در یمن بود طلاهایی را در خاکش به سوی نبی صلّی الله علیه و آله فرستاد پس وی آن را بین چهارتن اقرع بن حابس، عینیه بن بدر فزاری، علقمه بن علاثه عامری و زید بن خیل طائی تقسیم کرد پس قریش و انصار برآشفتند و گفتند: آن را به بزرگان اهل نجد می‌بخشد و ما را رها می کند!! فرمود: من فقط آنها را نزدیک می کنم پس مردی با چشمی فرورفته، پیشانی برآمده، محاسنی انبوه و گونه‌هایی برآمده و سری تراشیده روی کرد و گفت: ای محمد از خدا بترس. فرمود: آنگاه که من از خدا سرکشی کنم کیست که از او طاعت کند او مرا بر اهل زمین امین کرده است و شما مرا امین نمی‌دانید؟ مردی از قوم گفت: او را می کشم. خالد بن ولید او را دید و مانعش شد و چون پشت کرد فرمود: از نسل او قومی است که قرآن می‌خوانند درحالی که از حنجره‌شان فراتر نمی‌رود، بسان برون رفتن تیر از هدف، از اسلام منحرف می‌شوند؛ اهل اسلام را می کشند و بت‌پرستان را رها می کنند. اگر به آنان می‌رسیدم قطعاً آنها را بسان کشتن قوم عاد می کشتم. و در روایتی دیگر آمده است: گفته شد: و نشانه آنها چیست؟ فرمود: نشانه آنها تراشیدن مو ــ یا فرمود کندن مو ــ است پس هرگاه آنها را دیدید به قتل برسانید.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن الأثیر فی ماده ضأضأ من کتاب النهایه بعد ذکر بعض الخبر الضئضئ الأصل یقال ضئضئ صدق و ضؤضؤ صدق و حکی بعضهم ضئضی ء بوزن قندیل یرید أنه یخرج من نسله و عقبه.

و رواه بعضهم بالصاد المهمله و هو بمعناه.

و قال فی حدیث الخوارج التسبید فیهم فاش هو الحلق و استیصال الشعر و قیل هو ترک التدهن و غسل الرأس و قال أنیموهم أی اقتلوهم.

و یقال نامت الشاه و غیرها إذا ماتت و النائمه المیته.

أقول: الأخبار فی ذلک فی کتب الخاصه و العامه کثیره ترکناها مخافه الإکثار و التکرار.

**[ترجمه]ابن اثیر در ماده «ضأضأ» از کتاب النهایه بعد از ذکر بخشی از خبر گوید: الضئضئ یعنی اصل، ضئضئ صدق و ضؤضؤ صدق گفته می‌شود. و برخی از آنها ضئضئ بر وزن قندیل نیز حکایت کرده است و منظورش این است که از نسل و فرزندان او خارج می‌شود.

و برخی از آنها آن را با صاد روایت کرده است که به همین معناست .

و در حدیث خوارج گوید: «التسبید فیهم فاش» که تسبید همان تراشیدن و کندن مو است. و گفته شده رها کردن روغن زدن و شستن سر است. و گوید: أنیموهم یعنی آنان را به قتل برسانید.

و نامت الشاه و جز آن گفته می‌شود زمانی که گوسفند بمیرد و النائمه یعنی مرده.

می گویم: اخبار درباره آن در کتب خاصه و عامه فراوان است و از بیم زیاده گویی و تکرار آن را رها کردیم.

**[ترجمه]

«۵۸۶»

(۱)کِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی عِمْرَانَ الْکِنْدِیِّ قَالَ: قَالَ ابْنُ الْکَوَّاءِ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَنِ الْأَخْسَرُونَ أَعْمَالًا الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً قَالَ کَفَرَهُ أَهْلِ الْکِتَابِ فَإِنَّ أَوَّلِیهِمْ کَانُوا فِی حَقٍّ فَابْتَدَعُوا فِی دِینِهِمْ فَأَشْرَکُوا بِرَبِّهِمْ وَ هُمْ یَجْتَهِدُونَ فِی الْعِبَادَهِ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلی شَیْ ءٍ فَهُمُ الْأَخْسَرُونَ أَعْمَالًا الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً

ص: ۳۴۱

۱- ۵۸۶- و انظر الحدیث: ۸۷ من کتاب الغارات: ج ۱، ص ۱۸۰.

ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ وَ قَالَ وَ مَا أَهْلُ النَّهْرَوَانِ غَداً مِنْهُمْ بِبَعِيدٍ قَالَ ابْنُ الْكَوَّاءِ لَا أَتَّبِعُ سِوَاكَ وَ لَا أَسْأَلُ غَيْرَكَ قَالَ إِذَا كَانَ الْأَمْرُ إِلَيْكَ فَافْعَلْ الْخَبَرَ.

ص: ۳۴۲

**[ترجمه]کتاب غارات - . مراجعه شود: حدیث ۸۷ از کتاب الغارات: ۱، ص ۱۸۰. - :

تألیف ابراهیم بن محمد ثقفی با اسنادش از ابوعمران کندی گوید: ابن کوّاء به امیرمؤمنان علیه السلام گفت: از زیانکارترین مردم کسانی که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند کیست؟ فرمود: کافران اهل کتاب که اولین‌های آنها در حق بودند پس در دینشان بدعت کردند و به پروردگارشان شرک ورزیدند درحالی که در عبادت تلاش می‌کنند گمان می‌کنند که بر چیزی هستند پس آنها زیانکارترین مردم کسانی که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند

سپس صدایش را بلند کرد و فرمود: و فردا اهل نهروان از آنها دور نیستند. ابن کواء گفت: از غیر تو پیروی نمی‌کنم و غیر تو را نمی‌خواهم. فرمود: اگر امر به سوی تو بود چنین کن. ادامه خبر .

**[ترجمه]

باب ۲۳ باب قتال الخوارج و احتجاجاته صلوات الله علیه

الأخبار

«۵۸۷»

(۱)قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ رَوَی ابْنُ دَیْزِیلَ فِی کِتَابِ صِفِّینَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زِیَادٍ عَنْ خَالِدِ بْنِ حُمَیْدٍ عَنْ عُمَرَ مَوْلَی غُفْرَهَ قَالَ: لَمَّا رَجَعَ عَلِیٌّ علیه السلام مِنْ صِفِّینَ إِلَی الْکُوفَهِ أَقَامَ الْخَوَارِجَ حَتَّی جَمُّوا ثُمَّ خَرَجُوا إِلَی صَحْرَاءٍ بِالْکُوفَهِ تُسَمَّی حَرُورَاءَ فَتَنَادَوْا لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ أَلَا إِنَّ مُعَاوِیَهَ وَ عَلِیّاً أَشْرَکَا فِی حُکْمِ اللَّهِ فَأَرْسَلَ عَلِیٌّ علیه السلام إِلَیْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ فَنَظَرَ فِی أَمْرِهِمْ وَ کَلَّمَهُمْ ثُمَّ رَجَعَ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ لَهُ مَا رَأَیْتَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ اللَّهِ مَا أَدْرِی مَا هُمْ فَقَالَ علیه السلام أَ رَأَیْتَهُمْ مُنَافِقِینَ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا سِیمَاهُمْ سِیمَاءَ مُنَافِقِینَ إِنَّ بَیْنَ أَعْیُنِهِمْ لَأَثَرَ السُّجُودِ وَ هُمْ یَتَأَوَّلُونَ الْقُرْآنَ فَقَالَ علیه السلام دَعُوهُمْ مَا لَمْ یَسْفِکُوا دَماً أَوْ یَغْصِبُوا مَالًا وَ أَرْسَلَ إِلَیْهِمْ مَا هَذَا الَّذِی أَحْدَثْتُمْ وَ مَا تُرِیدُونَ قَالُوا نُرِیدُ أَنْ نَخْرُجَ نَحْنُ وَ أَنْتَ

---

۱ - ۵۸۷- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۴۰ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۴۹۰ ط الحدیث ببیروت، و فی ط الحدیث بمصر: ج ۲ ص ۳۱۰.

وَ مَنْ كَانَ مَعَنَا بِصِفِّينَ ثَلَاثَ لَيَالٍ وَ نَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَمْرِ الْحَكَمَيْنِ ثُمَّ نَسِيرَ إِلَى مُعَاوِيَهَ فَنُقَاتِلَهُ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَهَلَّا قُلْتُمْ هَذَا حِينَ بَعَثْنَا الْحَكَمَيْنِ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ الْعَهْدَ وَ أَعْطَيْنَاهُمُوهُ أَلَّا قُلْتُمْ هَذَا حِينَئِذٍ قَالُوا كُنَّا قَدْ طَالَتِ الْحَرْبُ عَلَيْنَا وَ اشْتَدَّ الْبَأْسُ وَ كَثُرَ الْجِرَاحُ وَ كَلَّ الْكُرَاعُ وَ السِّلَاحُ فَقَالَ لَهُمْ أَ فَحِينَ اشْتَدَّ الْبَأْسُ عَلَيْكُمْ عَاهَدْتُمْ فَلَمَّا وَجَدْتُمُ الْجَمَامَ قُلْتُمْ نَنْقُضُ الْعَهْدَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ يَفِي لِلْمُشْرِكِينَ بِالْعَهْدِ أَ فَتَأْمُرُونَنِي بِنَقْضِهِ فَمَكَثُوا مَكَانَهُمْ لَا يَزَالُ الْوَاحِدُ مِنْهُمْ يَرْجِعُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام وَ لَا يَزَالُ الْآخَرُ مِنْهُمْ يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِ عَلِيٍّ عليه السلام فَدَخَلَ وَاحِدٌ مِنْهُمْ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام بِالْمَسْجِدِ وَ النَّاسُ حَوْلَهُ فَصَاحَ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ فَتَلَفَّتَ النَّاسُ فَنَادَى لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُتَلَفِّتُونَ فَرَفَعَ عَلِيٌّ عليه السلام رَأْسَهُ إِلَيْهِ فَقَالَ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ أَبُو حَسَنٍ فَقَالَ عليه السلام إِنَّ أَبَا حَسَنٍ لَا يَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ الْحُكْمُ لِلَّهِ ثُمَّ قَالَ حُكْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِيكُمْ فَقَالَ لَهُ النَّاسُ هَلَّا مِلْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى هَؤُلَاءِ فَأَفْنَيْتَهُمْ فَقَالَ إِنَّهُمْ لَا يَفْنُونَ إِنَّهُمْ لَفِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ أَرْحَامِ النِّسَاءِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَهِ.

قَالَ وَ رَوَى أَنَسُ بْنُ عِيَاضٍ الْمَدَنِيُّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليهما السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عليه السلام أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام كَانَ يَوْماً يَؤُمُّ النَّاسَ وَ هُوَ يَجْهَرُ بِالْقِرَاءَهِ فَجَهَرَ ابْنُ الْكَوَّاءِ مِنْ خَلْفِهِ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ فَلَمَّا جَهَرَ ابْنُ الْكَوَّاءِ مِنْ خَلْفِهِ بِهَا سَكَتَ عَلِيٌّ عليه السلام فَلَمَّا أَنْهَاهَا ابْنُ الْكَوَّاءِ عَادَ عَلِيٌّ عليه السلام فَأَتَمَّ قِرَاءَتَهُ فَلَمَّا شَرَعَ عَلِيٌّ عليه السلام فِي الْقِرَاءَهِ أَعَادَ ابْنُ الْكَوَّاءِ الْجَهْرَ بِتِلْكَ الْآيَهِ فَسَكَتَ عَلِيٌّ عليه السلام فَلَمْ يَزَالا كَذَلِكَ يَسْكُتُ هَذَا وَ يَقْرَأُ ذَاكَ مِرَاراً حَتَّى قَرَأَ عَلِيٌّ عليه السلام فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ فَسَكَتَ ابْنُ الْكَوَّاءِ وَ عَادَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى

قِرَاءَتِهِ.

قَالَ وَ ذَكَرَ الطَّبَرِيُّ فِى التَّارِيخِ (۱)أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمَّا دَخَلَ الْكُوفَهَ دَخَلَهَا مَعَهُ كَثِيرٌ مِنَ الْخَوَارِجِ وَ تَخَلَّفَ مِنْهُمْ بِالنُّخَيْلَهِ وَ غَيْرِهَا خَلْقٌ كَثِيرٌ لَمْ يَدْخُلُوهَا فَدَخَلَ حُرْقُوصُ بْنُ زُهَيْرٍ السَّعْدِيُّ وَ زُرْعَهُ بْنُ بُرْجٍ الطَّائِيُّ وَ هُمَا مِنْ رُءُوسِ الْخَوَارِجِ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام فَقَالَ لَهُ حُرْقُوصُ تُبْ مِنْ خَطِيئَتِكَ وَ اخْرُجْ بِنَا إِلَى مُعَاوِيَهَ نُجَاهِدْهُ فَقَالَ عليه السلام إِنِّى كُنْتُ نَهَيْتُ عَنِ الْحُكُومَهِ فَأَبَيْتُمْ ثُمَّ الْآنَ تجعلوها [تَجْعَلُونَهَا] ذَنْباً أَمَا إِنَّهَا لَيْسَتْ بِمَعْصِيَهٍ وَ لَكِنَّهَا عَجْزٌ مِنَ الرَّأْيِ وَ ضَعْفٌ فِى التَّدْبِيرِ وَ قَدْ نَهَيْتُكُمْ عَنْهُ فَقَالَ لَهُ زُرْعَهُ أَمَا وَ اللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَتُبْ مِنْ تَحْكِيمِكَ الرِّجَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ أَطْلُبُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ وَ رِضْوَانَهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام بُؤْساً لَكَ مَا أَشْقَاكَ كَأَنِّى بِكَ قَتِيلًا تَسْفِى عَلَيْكَ الرِّيَاحُ قَالَ زُرْعَهُ وَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ ذَلِكَ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام يَخْطُبُ النَّاسَ فَصَاحُوا بِهِ مِنْ جَوَانِبِ الْمَسْجِدِ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ صَاحَ بِهِ رَجُلٌ وَ لَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَ إِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ.

وَ رَوَى ابْنُ دَيْزِيلَ فِى كِتَابِ صِفِّينَ قَالَ: كَانَتِ الْخَوَارِجُ فِى أَوَّلِ مَا

۱- ۱ هذا و ما بعده رواه ابن أبى الحديد فى شرح المختار: ۳۶ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۴۶۱ ط الحديث ببيروت. و الحديث رواه الطبرىّ فى أواخر حوادث سنه: ۳۶ من تاريخه: ج ۴ ص ۵۲ ط مصر: و رواه أيضا البلاذرى- مع كثير ممّا تقدم و يأتى- فى الحديث: ۴۲۶ و ما حوله من ترجمه أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۵۵ ط ۱. و يجد الباحث شواهد كثيره للمطالب المتقدمه فى المختار: ۲۵۵ و ما حوله من كتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۳۴۰ ط ۱.

انْصَرَفَتْ عَنْ رَايَاتِ عَلِيٍّ عليه السلام تُهَدِّدُ النَّاسَ قَتْلًا قَالَ فَأَتَتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ عَلَى النَّهْرِ إِلَى جَنْبِ قَرْيَةٍ فَخَرَجَ مِنْهَا رَجُلٌ مَذْعُوراً آخِذاً بِثِيَابِهِ فَأَدْرَكُوهُ فَقَالُوا لَهُ أَرْعَبْنَاكَ قَالَ أَجَلْ فَقَالُوا قَدْ عَرَفْنَاكَ أَنْتَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَبَّابٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ نَعَمْ قَالُوا فَمَا سَمِعْتَ مِنْ أَبِيكَ يُحَدِّثُ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ فَحَدَّثَهُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ إِنَّ فِتْنَةً جَائِيَةٌ الْقَاعِدُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الْقَائِمِ الْحَدِيثَ وَ قَالَ غَيْرُهُ بَلْ حَدَّثَهُمْ أَنَّ طَائِفَةً تَمْرُقُ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ يَقْرَءُونَ الْقُرْآنَ صَلَاتُهُمْ أَكْثَرُ مِنْ صَلَاتِكُمْ الْحَدِيثَ فَضَرَبُوا رَأْسَهُ فَسَالَ دَمُهُ فِي النَّهْرِ مَا امْذَقَرَّ أَيْ مَا اخْتَلَطَ بِالْمَاءِ كَأَنَّهُ شِرَاكٌ ثُمَّ دَعَوْا بِجَارِيَةٍ لَهُ حُبْلَى فَبَقَرُوا عَمَّا فِي بَطْنِهَا وَ قَالَ عَزَمَ عَلِيٌّ عليه السلام الْخُرُوجَ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى الْحَرُورِيَّةِ وَ كَانَ فِي أَصْحَابِهِ مُنَجِّمٌ فَقَالَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَسِرْ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ سِرْ عَلَى ثَلَاثِ سَاعَاتٍ مَضَيْنَ مِنَ النَّهَارِ فَإِنَّكَ إِنْ سِرْتَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ أَصَابَكَ وَ أَصَابَ أَصْحَابَكَ أَذًى وَ ضُرٌّ شَدِيدٌ وَ إِنْ سِرْتَ فِي السَّاعَةِ الَّتِي أَمَرْتُكَ بِهَا ظَهَرْتَ وَ ظَفِرْتَ وَ أَصَبْتَ مَا طَلَبْتَ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام أَ تَدْرِي مَا فِي بَطْنِ فَرَسِي هَذِهِ أَ ذَكَرٌ هُوَ أَمْ أُنْثَى قَالَ إِنْ حَسَبْتُ عَلِمْتُ فَقَالَ عليه السلام مَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدْ كَذَّبَ بِالْقُرْآنِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَ يُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَ يَعْلَمُ ما فِي الْأَرْحامِ ثُمَّ قَالَ عليه السلام إِنَّ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله مَا كَانَ يَدَّعِي عِلْمَ مَا ادَّعَيْتَ عِلْمَهُ أَ تَزْعُمُ أَنَّكَ تَهْدِي إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي يُصِيبُ النَّفْعُ مَنْ سَارَ فِيهَا وَ تَصْرِفُ عَنِ السَّاعَةِ الَّتِي يَحِيقُ السُّوءُ بِمَنْ سَارَ فِيهَا فَمَنْ صَدَّقَكَ بِهَذَا فَقَدِ اسْتَغْنَى عَنِ الِاسْتِعَانَةِ بِاللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ فِي صَرْفِ الْمَكْرُوهِ عَنْهُ وَ يَنْبَغِي لِلْمُوقِنِ بِأَمْرِكَ أَنْ يُوَلِّيَكَ الْحَمْدَ دُونَ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ لِأَنَّكَ بِزَعْمِكَ هَدَيْتَهُ إِلَى السَّاعَةِ الَّتِي يُصِيبُ النَّفْعُ مَنْ سَارَ فِيهَا وَ صَرَفْتَهُ عَنِ السَّاعَةِ الَّتِي يَحِيقُ السُّوءُ بِمَنْ سَارَ فِيهَا فَمَنْ آمَنَ بِكَ فِي هَذَا لَمْ آمَنْ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ كَمَنِ اتَّخَذَ

مِنْ دُونِ اللَّهِ ضِدّاً وَ نِدّاً اللَّهُمَّ لَا طَيْرَ إِلَّا طَيْرُکَ وَ لَا ضَيْرَ إِلَّا ضَيْرُکَ وَ لَا إِلَهَ غَيْرُکَ ثُمَّ قَالَ نُخَالِفُ وَ نَسِيرُ فِي السَّاعَهِ الَّتِي نَهَيْتَنَا عَنْهَا ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِيَّاكُمْ وَ التَّعَلُّمَ لِلنُّجُومِ إِلَّا مَا يُهْتَدَى بِهِ فِي ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ إِنَّمَا الْمُنَجِّمُ كَالْكَاهِنِ وَ الْكَاهِنُ كَالْكَافِرِ وَ الْكَافِرُ فِي النَّارِ أَمَا وَ اللَّهِ إِنْ بَلَغَنِي أَنَّکَ تَعْمَلُ بِالنُّجُومِ لَأُخَلِّدَنَّکَ السِّجْنَ أَبَداً مَا بَقِيتَ وَ لَأُحَرِّمَنَّکَ الْعَطَاءَ مَا كَانَ لِي سُلْطَانٌ ثُمَّ سَارَ فِي السَّاعَهِ الَّتِي نَهَاهُ عَنْهَا الْمُنَجِّمُ فَظَفِرَ بِأَهْلِ النَّهْرِ وَ ظَهَرَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَالَ لَوْ لَمْ نَسِرْ فِي السَّاعَهِ الَّتِي نَهَانَا عَنْهَا الْمُنَجِّمُ لَقَالَ النَّاسُ سَارَ فِي السَّاعَهِ الَّتِي أَمَرَ بِهَا الْمُنَجِّمُ فَظَفِرَ وَ ظَهَرَ أَمَا إِنَّهُ مَا كَانَ لِمُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله مُنَجِّمٌ وَ لَا لَنَا مِنْ بَعْدِهِ حَتَّى فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا بِلَادَ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ أَيُّهَا النَّاسُ تَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ وَ ثِقُوا بِهِ فَإِنَّهُ يَكْفِي مِمَّنْ سِوَاهُ قَالَ فَرَوَى مُسْلِمٌ الضَّبِّيُّ عَنْ حَبَّهَ الْعُرَنِيِّ قَالَ لَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَيْهِمْ رَمَوْنَا فَقُلْنَا لِعَلِيٍّ عليه السلام يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ رَمَوْنَا فَقَالَ كُفُّوا ثُمَّ رَمَوْنَا فَقَالَ لَنَا كُفُّوا ثُمَّ الثَّالِثَهَ فَقَالَ الْآنَ طَابَ الْقِتَالُ احْمِلُوا عَلَيْهِمْ وَ رُوِيَ أَيْضاً عَنْ قَيْسِ بْنِ سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ قَالَ لَهُمْ أَقِيدُونَا بِدَمِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ فَقَالُوا كُلُّنَا قَتَلَهُ فَقَالَ احْمِلُوا عَلَيْهِمْ.

وَ ذَكَرَ أَبُو هِلَالٍ الْعَسْكَرِيُّ فِي كِتَابِ الْأَوَائِلِ أَنَّ أَوَّلَ مَنْ قَالَ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عُرْوَهُ بْنُ حُبَيْرٍ (۱)قَالَهَا بِصِفِّينَ وَ قِيلَ أَوَّلُ مَنْ قَالَهَا يَزِيدُ بْنُ عَاصِمٍ الْمُحَارِبِيُّ قَالَ وَ كَانَ أَمِيرُهُمْ أَوَّلَ مَا اعْتَزَلُوا ابْنَ الْكَوَّاءِ ثُمَّ بَايَعُوا عَبْدَ

۱- ۱ كذا في أصلي، و في ط الحديث ببيروت من شرح المختار: ۳۶ من نهج البلاغه من شرح ابن أبي الحديد: عروه بن حدير.

اللَّهِ بْنَ وَهْبٍ الرَّاسِبِيَّ-.

وَ ذَكَرَ الْمَدَائِنِيُّ فِي كِتَابِ الْخَوَارِجِ قَالَ- لَمَّا خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى أَهْلِ النَّهْرِ أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ كَانَ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ يَرْكُضُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى عَلِيٍّ فَقَالَ الْبُشْرَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ مَا بُشْرَاكَ قَالَ إِنَّ الْقَوْمَ عَبَرُوا النَّهْرَ لَمَّا بَلَغَهُمْ وُصُولُكَ فَأَبْشِرْ فَقَدْ مَنَحَكَ اللَّهُ أَكْتَافَهُمْ فَقَالَ اللَّهَ أَنْتَ رَأَيْتَهُمْ قَدْ عَبَرُوا قَالَ نَعَمْ فَأَحْلَفَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فِي كُلِّهَا يَقُولُ نَعَمْ فَقَالَ عليه السلام وَ اللَّهِ مَا عَبَرُوا وَ لَنْ يَعْبُرُوهُ وَ إِنَّ مَصَارِعَهُمْ لَدُونَ النُّطْفَهِ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَنْ يَبْلُغُوا الْأَثْلَاثَ وَ لَا قَصْرَ بُورَانَ حَتَّى يَقْتُلَهُمُ اللَّهُ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ فَارِسٌ آخَرُ يَرْكُضُ فَقَالَ كَقَوْلِ الْأَوَّلِ فَلَمْ يَكْتَرِثْ عليه السلام بِقَوْلِهِ وَ جَاءَتِ الْفُرْسَانُ كُلُّهَا تَرْكُضُ وَ تَقُولُ مِثْلَ ذَلِكَ فَقَامَ عَلِيٌّ عليه السلام فَجَالَ فِي مَتْنِ فَرَسِهِ قَالَ فَقَالَ شَابٌّ مِنَ النَّاسِ وَ اللَّهِ لَأَكُونَنَّ قَرِيباً مِنْهُ فَإِنْ كَانُوا عَبَرُوا النَّهْرَ لَأَجْعَلَنَّ سِنَانَ هَذَا الرُّمْحِ فِي عَيْنَيْهِ أَ يَدَّعِي عِلْمَ الْغَيْبِ فَلَمَّا انْتَهَى عَلِيٌّ إِلَى النَّهْرِ وَجَدَ الْقَوْمَ قَدْ كَسَرُوا جُفُونَ سُيُوفِهِمْ وَ عَرْقَبُوا خَيْلَهُمْ وَ جَثَوْا عَلَى رُكَبِهِمْ وَ تَحَكَّمُوا تَحْكِيمَهً وَاحِدَهً بِصَوْتٍ عَظِيمٍ لَهُ زَجَلٌ فَنَزَلَ ذَلِكَ الشَّابُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي كُنْتُ شَكَكْتُ فِيكَ آنِفاً وَ إِنِّي تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ وَ إِلَيْكَ فَاغْفِرْ لِي فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام إِنَّ اللَّهَ هُوَ الَّذِي يَغْفِرُ الذُّنُوبَ فَاسْتَغْفِرْهُ-.

وَ ذَكَرَ الْمُبَرِّدُ فِي الْكَامِلِ قَالَ- لَمَّا وَاقَفَهُمْ عَلِيٌّ عليه السلام بِالنَّهْرَوَانِ قَالَ لَا تَبْدَءُوهُمْ بِقِتَالٍ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ فَحَمَلَ مِنْهُمْ رَجُلٌ عَلَى صَفِّ عَلِيٍّ عليه السلام فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَهً فَخَرَجَ إِلَيْهِ عليه السلام فَضَرَبَهُ فَقَتَلَهُ فَلَمَّا خَالَطَهُ سَيْفُهُ قَالَ يَا حَبَّذَا الرَّوْحَهُ إِلَى الْجَنَّهِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ وَ اللَّهِ مَا أَدْرِي إِلَى الْجَنَّهِ أَمْ إِلَى النَّارِ

فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ مِنْ بَنِی سَعْدٍ إِنَّمَا حَضَرْتُ اغْتِرَاراً بِهَذَا الرَّجُلِ یَعْنِی عَبْدَ اللَّهِ وَ أَرَاهُ قَدْ شَکَّ وَ اعْتَزَلَ عَنِ الْحَرْبِ بِجَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ وَ مَالَ أَلْفٌ مِنْهُمْ إِلَی جِهَةِ أَبِی أَیُّوبَ الْأَنْصَارِیِّ وَ کَانَ عَلَی مَیْمَنَةِ عَلِیٍّ علیه السلام فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ احْمِلُوا عَلَیْهِمْ فَوَ اللَّهِ لَا یُقْتَلُ مِنْکُمْ عَشَرَةٌ وَ لَا یَسْلَمُ مِنْهُمْ عَشَرَةٌ فَحَمَلَ عَلَیْهِمْ فَطَحَنَهُمْ طَحْناً وَ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِهِ علیه السلام تِسْعَةٌ وَ أَفْلَتَ مِنَ الْخَوَارِجِ ثَمَانِیَةٌ.

وَ ذَکَرَ الْمُبَرَّدُ وَ غَیْرُهُ أَیْضاً أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَمَّا وَجَّهَ إِلَیْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ لِیُنَاظِرَهُمْ قَالَ لَهُمْ مَا الَّذِی نَقَمْتُمْ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالُوا لَهُ قَدْ کَانَ لِلْمُؤْمِنِینَ أَمِیراً فَلَمَّا حَکَمَ فِی دِینِ اللَّهِ خَرَجَ مِنَ الْإِیمَانِ فَلْیَتُبْ بَعْدَ إِقْرَارِهِ بِالْکُفْرِ نَعُدْ إِلَیْهِ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا یَنْبَغِی لِمُؤْمِنٍ لَمْ یَشُبْ إِیمَانُهُ بِشَکٍّ أَنْ یُقِرَّ عَلَی نَفْسِهِ بِالْکُفْرِ قَالُوا إِنَّهُ أَمَرَ بِالتَّحْکِیمِ قَالَ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَ بِالتَّحْکِیمِ فِی قَتْلِ صَیْدٍ فَقَالَ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ فَکَیْفَ فِی إِمَامَةٍ قَدْ أَشْکَلَتْ عَلَی الْمُسْلِمِینَ فَقَالُوا إِنَّهُ قَدْ حُکِمَ عَلَیْهِ فَلَمْ یَرْضَ قَالَ إِنَّ الْحُکُومَةَ کَالْإِمَامَةِ وَ مَتَی فَسَقَ الْإِمَامُ وَجَبَتْ مَعْصِیَتُهُ وَ کَذَلِکَ الْحَکَمَانِ لَمَّا خَالَفَا نُبِذَتْ أَقَاوِیلُهُمَا فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ اجْعَلُوا احْتِجَاجَ قُرَیْشٍ حُجَّةً عَلَیْهِمْ فَإِنَّ هَذَا مِنَ الَّذِینَ قَالَ اللَّهُ فِیهِمْ بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ وَ قَالَ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا.

وَ قَالَ الْمُبَرَّدُ- أَوَّلُ مَنْ حَکَمَ عُرْوَةُ بْنُ أُدَیَّةَ وَ قِیلَ رَجُلٌ مِنْ بَنِی مُحَارِبٍ یُقَالُ لَهُ سَعِیدٌ وَ لَمْ یَخْتَلِفُوا فِی اجْتِمَاعِهِمْ عَلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَهْبٍ الرَّاسِبِیِّ وَ إِنَّهُ امْتَنَعَ عَلَیْهِمْ وَ أَوْمَأَ إِلَی غَیْرِهِ فَلَمْ یَرْضَوْا إِلَّا بِهِ فَکَانَ إِمَامَ الْقَوْمِ وَ أَوَّلُ سَیْفٍ سُلَّ مِنْ سُیُوفِ الْخَوَارِجِ سَیْفُ عُرْوَةَ بْنِ أُدَیَّةَ وَ ذَاکَ أَنَّهُ أَقْبَلَ عَلَی الْأَشْعَثِ فَقَالَ لَهُ مَا هَذِهِ الدَّنِیَّةُ یَا أَشْعَثُ وَ مَا هَذَا التَّحْکِیمُ أَ شَرْطٌ أَوْثَقُ مِنْ شَرْطِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ثُمَّ شَهَرَ عَلَیْهِ السَّیْفَ وَ الْأَشْعَثُ مُوَلٍّ فَضَرَبَ بِهِ عَجُزَ بَغْلَتِهِ وَ عُرْوَةُ هَذَا مِنَ الَّذِینَ نَجَوْا مِنْ حَرْبِ النَّهْرَوَانِ فَلَمْ یَزَلْ بَاقِیاً مُدَّةً فِی

أَيَّام مُعَاوِيَهَ حَتَّى أُتِیَ بِهِ زِيَادٌ وَ مَعَهُ مَوْلًى لَهُ فَسَأَلَهُ عَنْ أَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَقَالَ خَيْراً فَسَأَلَهُ عَنْ عُثْمَانَ وَ أَبِی تُرَابٍ فَتَوَلَّى عُثْمَانَ سِتَّ سِنِينَ مِنْ خِلَافَتِهِ ثُمَّ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ وَ فَعَلَ فِی أَمْرِ عَلِیٍّ عليه السلام مِثْلَ ذَلِكَ إِلَى أَنْ حَكَّمَ ثُمَّ شَهِدَ عَلَيْهِ بِالْكُفْرِ ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ مُعَاوِيَهَ فَسَبَّهُ سَبّاً قَبِيحاً ثُمَّ سَأَلَهُ عَنْ نَفْسِهِ فَقَالَ لَهُ أَوَّلُكَ لِزِنْيَهٍ وَ آخِرُكَ لِدَعْوَهٍ وَ أَنْتَ بَعْدُ عَاصٍ لِرَبِّكَ فَأَمَرَ بِهِ زِيَادٌ فَضُرِبَ عُنُقُهُ ثُمَّ دَعَا مَوْلَاهُ فَقَالَ لَهُ صِفْ لِی أُمُورَهُ قَالَ أُطْنِبُ أَمْ أَخْتَصِرُ قَالَ بَلِ اخْتَصِرْ قَالَ مَا أَتَيْتُهُ بِطَعَامٍ بِنَهَارٍ قَطُّ وَ لَا فَرَشْتُ لَهُ فِرَاشاً بِلَيْلٍ قَطُّ قَالَ وَ سَبَبُ تَسْمِيَتِهِمْ الْحَرُورِيَّهَ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام لَمَّا نَاظَرَهُمْ بَعْدَ مُنَاظَرَهِ ابْنِ عَبَّاسٍ إِيَّاهُمْ كَانَ فِيمَا قَالَ لَهُمْ أَ لَا تَعْلَمُونَ أَنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَمَّا رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ قُلْتُ لَكُمْ إِنَّ هَذِهِ مَكِيدَهٌ وَ وَهْنٌ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَصَدُوا إِلَى حُكْمِ الْمَصَاحِفِ لَأَتَوْنِی وَ سَأَلُونِی التَّحْكِيمَ أَ فَتَعْلَمُونَ أَنَّ أَحَداً كَانَ أَكْرَهَ لِلتَّحْكِيمِ مِنِّی قَالُوا صَدَقْتَ قَالَ فَهَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ اسْتَكْرَهْتُمُونِی عَلَى ذَلِكَ حَتَّى أَجَبْتُكُمْ إِلَيْهِ فَاشْتَرَطْتُ أَنَّ حُكْمَهُمَا نَافِذٌ مَا حَكَمَا بِحُكْمِ اللَّهِ فَمَتَى خَالَفَاهُ فَأَنَا وَ أَنْتُمْ مِنْ ذَلِكَ بِرَاءٌ وَ أَنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ حُكْمَ اللَّهِ لَا يَعْدُونِی قَالُوا اللَّهُمَّ نَعَمْ قَالَ وَ كَانَ مَعَهُمْ فِی ذَلِكَ الْوَقْتِ ابْنُ الْكَوَّاءِ قَالَ وَ هَذَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يَذْبَحُوا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ خَبَّابٍ وَ إِنَّمَا ذَبَحُوهُ فِی الْفُرْقَهِ الثَّانِيَهِ بِكَسْكَرَ فَقَالُوا لَهُ حَكَمْتَ فِی دِينِ اللَّهِ بِرَأْيِنَا وَ نَحْنُ مُقِرُّونَ بِأَنَّا كُنَّا كَفَرْنَا وَ لَكِنَّا الْآنَ تَائِبُونَ فَأَقِرَّ بِمِثْلِ مَا أَقْرَرْنَا بِهِ وَ تُبْ نَنْهَضْ مَعَكَ إِلَى الشَّامِ فَقَالَ أَ مَا تَعْلَمُونَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ أَمَرَ بِالتَّحْكِيمِ فِی شِقَاقٍ بَيْنَ الرَّجُلِ وَ امْرَأَتِهِ فَقَالَ سُبْحَانَهُ فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها وَ فِی صَيْدٍ أُصِيبَ كَأَرْنَبٍ يُسَاوِی نِصْفَ دِرْهَمٍ فَقَالَ يَحْكُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْكُمْ فَقَالُوا لَهُ فَإِنَّ عَمْراً لَمَّا أَبَى عَلَيْكَ أَنْ تَقُولَ فِی كِتَابِكَ هَذَا مَا كَتَبَهُ عَبْدُ اللَّهِ عَلِیٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَحَوْتَ اسْمَكَ مِنَ الْخِلَافَهِ وَ كَتَبْتَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ فَقَدْ خَلَعْتَ نَفْسَكَ

فَقَالَ لِی بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَسْوَهٌ حِینَ أَبَی عَلَیْهِ سُهَیْلُ بْنُ عَمْرٍو أَنْ یَکْتُبَ هَذَا مَا کَتَبَهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَ سُهَیْلُ بْنُ عَمْرٍو وَ قَالَ لَهُ لَوْ أَقْرَرْتُ بِأَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَا خَالَفْتُکَ وَ لَکِنِّی أُقَدِّمُکَ لِفَضْلِکَ فَاکْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لِی یَا عَلِیُّ امْحُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قُلْتُ لَا تُشَجِّعْنِی نَفْسِی عَلَی مَحْوِ اسْمِکَ مِنَ النُّبُوَّهِ قَالَ فَقِفْنِی عَلَیْهِ فَمَحَاهُ بِیَدِهِ ثُمَّ قَالَ اکْتُبْ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ثُمَّ تَبَسَّمَ إِلَیَّ وَ قَالَ یَا عَلِیُّ أَمَا إِنَّکَ سَتُسَامُ مِثْلَهَا فَتُعْطِی فَرَجَعَ مَعَهُ مِنْهُمْ أَلْفَانِ مِنْ حَرُورَاءَ وَ قَدْ کَانُوا تَجَمَّعُوا بِهَا فَقَالَ لَهُمْ عَلِیٌّ مَا نُسَمِّیکُمْ ثُمَّ قَالَ أَنْتُمُ الْحَرُورِیَّهُ لِاجْتِمَاعِکُمْ بِحَرُورَاءَ.

وَ رَوَی أَهْلُ السِّیَرِ کَافَّهً أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام لَمَّا طَحَنَ الْقَوْمَ طَلَبَ ذَا الثُّدَیَّهِ طَلَباً شَدِیداً وَ قَلَبَ الْقَتْلَی ظَهْراً لِبَطْنٍ فَلَمْ یَقْدِرْ عَلَیْهِ فَسَاءَهُ ذَلِکَ وَ جَعَلَ یَقُولُ وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ اطْلُبُوا الرَّجُلَ وَ إِنَّهُ لَفِی الْقَوْمِ فَلَمْ یَزَلْ یَتَطَلَّبُهُ حَتَّی وَجَدَهُ وَ هُوَ رَجُلٌ مُخْدَجُ الْیَدِ کَأَنَّهَا ثَدْیٌ فِی صَدْرِهِ.

وَ رَوَی ابْنُ دَیْزِیلَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: لَمَّا شَجَرَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام بِالرِّمَاحِ قَالَ اطْلُبُوا ذَا الثُّدَیَّهِ فَطَلَبُوا طَلَباً شَدِیداً حَتَّی وَجَدُوهُ فِی وَهْدَهٍ مِنَ الْأَرْضِ تَحْتَ نَاسٍ مِنَ الْقَتْلَی فَأُتِیَ بِهِ وَ إِذَا رَجُلٌ عَلَی یَدَیْهِ مِثْلُ سَبَلَاتِ السِّنَّوْرِ فَکَبَّرَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ کَبَّرَ النَّاسُ مَعَهُ سُرُوراً بِذَلِکَ.

وَ رُوِیَ أَیْضاً عَنْ مُسْلِمٍ الضَّبِّیِّ عَنْ حَبَّهَ الْعُرَنِیِّ قَالَ: کَانَ رَجُلًا أَسْوَدَ مُنْتِنَ الرِّیحِ لَهُ یَدٌ کَثَدْیِ الْمَرْأَهِ إِذَا مُدَّتْ کَانَتْ بِطُولِ الْیَدِ الْأُخْرَی وَ إِذَا تُرِکَتِ اجْتَمَعَتْ وَ تَقَلَّصَتْ وَ صَارَتْ کَثَدْیِ الْمَرْأَهِ عَلَیْهَا شَعَرَاتٌ مِثْلُ شَوَارِبِ الْهِرَّهِ فَلَمَّا وَجَدُوهُ قَطَعُوا یَدَهُ وَ نَصَبُوهَا عَلَی رُمْحٍ ثُمَّ جَعَلَ عَلِیٌّ علیه السلام یُنَادِی صَدَقَ اللَّهُ وَ بَلَّغَ رَسُولُهُ لَمْ یَزَلْ یَقُولُ ذَلِکَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ بَعْدَ الْعَصْرِ إِلَی أَنْ غَرَبَتِ الشَّمْسُ أَوْ کَادَتْ.

وَ رُوِیَ أَیْضاً أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا عِیلَ صَبْرَ عَلِیٌّ علیه السلام فِی طَلَبِ الْمُخْدَجِ قَالَ ائْتُونِی بِبَغْلَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَرَکِبَهَا وَ اتَّبَعَهُ النَّاسُ فَرَأَی

الْقَتْلَى وَ جَعَلَ يَقُولُ اقْلِبُوا فَيَقْلِبُونَ قَتِيلًا عَنْ قَتِيلٍ حَتَّى اسْتَخْرَجَهُ فَسَجَدَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ رَوَى كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ أَنَّهُ لَمَّا دَعَى بِالْبَغْلَهِ قَالَ ائْتُونِی بِهَا فَإِنَّهَا هَادِيَهٌ فَوَقَفَتْ بِهِ عَلَى الْمُخْدَجِ فَأَخْرَجَهُ مِنْ تَحْتِ قَتْلَى كَثِيرِينَ.

وَ رَوَى الْعَوَّامُ بْنُ حَوْشَبٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ يَزِيدَ بْنِ رُوَيْمٍ قَالَ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام يُقْتَلُ الْيَوْمَ أَرْبَعَهُ آلَافٍ مِنَ الْخَوَارِجِ أَحَدُهُمْ ذُو الثُّدَيَّهِ فَلَمَّا طَحَنَ الْقَوْمَ وَ رَامَ اسْتِخْرَاجَ ذِی الثُّدَيَّهِ فَأَتْعَبَهُ أَمَرَنِی أَنْ أَقْطَعَ لَهُ أَرْبَعَهَ آلَافِ قَصَبَهٍ فَرَكِبَ بَغْلَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ قَالَ اطْرَحْ عَلَى كُلِّ قَتِيلٍ مِنْهُمْ قَصَبَهً فَلَمْ أَزَلْ كَذَلِكَ وَ أَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ وَ هُوَ رَاكِبٌ خَلْفِی وَ النَّاسُ يَتْبَعُونَهُ حَتَّى بَقِيَتْ فِی يَدِی وَاحِدَهٌ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ وَ إِذَا وَجْهُهُ أَرْبَدُ وَ إِذَا هُوَ يَقُولُ وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ فَإِذَا خَرِيرُ مَاءٍ عِنْدَ مَوْضِعِ دَالِيَهٌ فَقَالَ فَتِّشْ هَذَا فَفَتَّشْتُهُ فَإِذَا قَتِيلٌ قَدْ صَارَ فِی الْمَاءِ وَ إِذَا رِجْلُهُ فِی يَدِی فَجَذَبْتُهَا وَ قُلْتُ هَذِهِ رِجْلُ إِنْسَانٍ فَنَزَلَ عَنِ الْبَغْلَهِ مُسْرِعاً فَجَذَبَ الرِّجْلَ الْأُخْرَى وَ جَرَرْنَاهُ حَتَّى صَارَ عَلَى التُّرَابِ فَإِذَا هُوَ الْمُخْدَجُ فَكَبَّرَ عَلِيٌّ عليه السلام بِأَعْلَى صَوْتِهِ ثُمَّ سَجَدَ فَكَبَّرَ النَّاسُ كُلُّهُمْ.

وَ قَدْ رَوَى كَثِيرٌ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ أَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله قَالَ لِأَصْحَابِهِ يَوْماً إِنَّ مِنْكُمْ مَنْ يُقَاتِلُ عَلَى تَأْوِيلِ الْقُرْآنِ كَمَا قَاتَلْتُ عَلَى تَنْزِيلِهِ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا فَقَالَ عُمَرُ أَنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا بَلْ هُوَ خَاصِفُ النَّعْلِ وَ أَشَارَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام.

وَ قَدْ رَوَى الْمُحَدِّثُونَ أَنَّ رَجُلًا تَلَا بِحَضْرَهِ عَلِيٍّ عليه السلام قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمالًا الَّذِينَ ضَلَّ سَعْيُهُمْ فِی الْحَياهِ الدُّنْيا وَ هُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَهْلُ حَرُورَاءَ مِنْهُمْ.

قَالَ الْمُبَرَّدُ وَ مِنْ شَعْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِی لَا اخْتِلَافَ فِيهِ أَنَّهُ قَالَهُ وَ كَانَ

يُرَدِّدُهُ أَنَّهُمْ لَمَّا سَامُوهُ أَنْ يُقِرَّ بِالْكَفْرِ وَ يَتُوبَ حَتَّى يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَى الشَّامِ فَقَالَ أَ بَعْدَ صُحْبَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ التَّفَقُّهِ فِي دِينِ اللَّهِ أَرْجِعُ كَافِراً ثُمَّ قَالَ:

يَا شَاهِدَ اللَّهِ عَلَيَّ فَاشْهَدْ***أَنِّي عَلَى دِيْنِ النَّبِيِّ أَحْمَدَ

مَنْ شَكَّ فِي اللَّهِ فَإِنِّي مُهْتَدِي*** يَا رَبِّ فَاجْعَلْ فِي الْجِنَانِ مَوْرِدِي

وَ رُوِيَ أَيْضاً فِي الْكَامِلِ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام فِي أَوَّلِ خُرُوجِ الْقَوْمِ عَلَيْهِ دَعَا صَعْصَعَةَ بْنَ صُوحَانَ الْعَبْدِيَّ وَ قَدْ كَانَ وَجَّهَهُ إِلَيْهِمْ [وَ] زِيَادَ بْنَ النَّضْرِ الْحَارِثِيَّ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فَقَالَ لِصَعْصَعَةَ بْنِ صُوحَانَ بِأَيِّ الْقَوْمِ رَأَيْتَهُمْ أَشَدَّ إِطَاعَةً فَقَالَ بِيَزِيدَ بْنِ قَيْسٍ الْأَرْحَبِيِّ فَرَكِبَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى الْحَرُورَاءِ فَجَعَلَ يَتَخَلَّلُهُمْ حَتَّى صَارَ إِلَى مِضْرَبِ يَزِيدَ بْنِ قَيْسٍ فَصَلَّى فِيهِ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ خَرَجَ فَاتَّكَأَ عَلَى قَوْسِهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ فَقَالَ هَذَا مَقَامُ مَنْ فَلَجَ فِيهِ فَلَجَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ كَلَّمَهُمْ وَ نَاشَدَهُمْ فَقَالُوا إِنَّا أَذْنَبْنَا ذَنْباً عَظِيماً بِالتَّحْكِيمِ وَ قَدْ تُبْنَا فَتُبْ إِلَى اللَّهِ كَمَا تُبْنَا نَعْدِلْكَ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ فَرَجَعُوا وَ هُمْ سِتَّةُ آلَافٍ فَلَمَّا اسْتَقَرُّوا بِالْكُوفَةِ أَشَاعُوا أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام رَجَعَ عَنِ التَّحْكِيمِ وَ رَآهُ ضَلَالًا وَ قَالُوا إِنَّمَا يَنْتَظِرُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَنْ يُسْمِنَ الْكُرَاعُ وَ يُجْبَى الْمَالُ ثُمَّ يَنْهَضَ بِنَا إِلَى الشَّامِ فَأَتَى الْأَشْعَثُ عَلِيّاً عليه السلام فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّ النَّاسَ قَدْ تَحَدَّثُوا أَنَّكَ رَأَيْتَ الْحُكُومَةَ ضَلَالًا وَ الْإِقَامَةَ عَلَيْهَا كُفْراً فَقَامَ عَلِيٌّ عليه السلام فَخَطَبَ فَقَالَ مَنْ زَعَمَ أَنِّي رَجَعْتُ عَنِ الْحُكُومَةِ فَقَدْ كَذَبَ وَ مَنْ رَآهَا ضَلَالًا فَقَدْ ضَلَّ فَخَرَجَتْ حِينَئِذٍ الْخَوَارِجُ مِنَ الْمَسْجِدِ فَحَكَمَتْ ثُمَّ قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ كُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ كُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ وَ لَوْ لَا مُحَاقَّةُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام

فِی مَعْنَی الْحُکومَهِ فِی هَذِهِ الْمَرَّهِ لَمْ یَکُنْ حَرْبُ النَّهْرَوَانِ وَ لَکَانَ علیه السلام یَنْهَضُ بِهِمْ إِلَی مُعَاوِیَهَ وَ یَمْلِکُ الشَّامَ فَإِنَّهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ حَاوَلَ أَنْ یَسْلُکَ مَعَهُمْ مَسْلَکَ التَّعْرِیضِ وَ الْمُوَارَبَهِ وَ فِی الْمَثَلِ النَّبَوِیِّ الْحَرْبُ خُدْعَهٌ وَ ذَلِکَ أَنَّهُمْ قَالُوا تُبْ إِلَی اللَّهِ مِمَّا فَعَلْتَ کَمَا تُبْنَا نَنْهَضْ مَعَکَ إِلَی الْحَرْبِ فَقَالَ لَهُمْ کَلِمَهً مُرْسَلَهً یَقُولُهَا الْأَنْبِیَاءُ وَ الْمَعْصُومُونَ فَرَضُوا بِهَا وَ عَدُّوهَا إِجَابَهً لَهُمْ إِلَی سُؤَالِهِمْ وَ صَفَتْ لَهُ علیه السلام نِیَّاتُهُمْ وَ اسْتَخْلَصَ بِهَا ضَمَائِرَهُمْ مِنْ غَیْرِ أَنْ تَتَضَمَّنَ تِلْکَ الْکَلِمَهُ اعْتِرَافاً بِکُفْرٍ أَوْ ذَنْبٍ فَلَمْ یَتْرُکْهُ الْأَشْعَثُ وَ جَاءَ إِلَیْهِ مُسْتَفْسِراً فَأَفْسَدَ الْأَمْرَ وَ نَقَضَ مَا دَبَّرَهُ علیه السلام وَ عَادَتِ الْخَوَارِجُ إِلَی شُبْهَتِهَا الْأُولَی وَ هَکَذَا الدُّوَلُ الَّتِی تَظْهَرُ فِیهَا أَمَارَاتُ الزَّوَالِ یُتَاحُ لَهَا أَمْثَالُ الْأَشْعَثِ مِنْ أُولِی الْفَسَادِ فِی الْأَرْضِ سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِینَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِیلًا ثُمَّ قَالَ قَالَ الْمُبَرَّدُ ثُمَّ مَضَی الْقَوْمُ إِلَی النَّهْرَوَانِ وَ قَدْ کَانُوا أَرَادُوا الْمُضِیَّ إِلَی الْمَدَائِنِ فَمِنْ طَرِیفِ أَخْبَارِهِمْ أَنَّهُمْ أَصَابُوا فِی طَرِیقِهِمْ مُسْلِماً وَ نَصْرَانِیّاً فَقَتَلُوا الْمُسْلِمَ لِأَنَّهُ عِنْدَهُمْ کَافِرٌ وَ اسْتَوْصُوا بِالنَّصْرَانِیِّ وَ قَالُوا احْفَظُوا ذِمَّهَ نَبِیِّکُمْ قَالَ وَ لَقِیَهُمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ خَبَّابٍ فِی عُنُقِهِ مُصْحَفٌ عَلَی حِمَارٍ وَ مَعَهُ امْرَأَتُهُ وَ هِیَ حَامِلٌ فَقَالُوا لَهُ إِنَّ هَذَا الَّذِی فِی عُنُقِکَ لَیَأْمُرُنَا بِقَتْلِکَ فَقَالَ لَهُمْ مَا أَحْیَاهُ الْقُرْآنَ فَأَحْیَوْهُ وَ مَا أَمَاتَهُ فَأَمِیتُوهُ فَوَثَبَ رَجُلٌ مِنْهُمْ عَلَی رُطَبَهٍ سَقَطَتْ مِنْ نَخْلَهٍ فَوَضَعَهَا فِی فِیهِ فَصَاحُوا بِهِ فَلَفَظَهَا تَوَرُّعاً وَ عَرَضَ لِرَجُلٍ مِنْهُمْ خِنْزِیرٌ فَضَرَبَهُ فَقَتَلَهُ فَقَالُوا هَذَا فَسَادٌ فِی الْأَرْضِ وَ أَنْکَرُوا قَتْلَ الْخِنْزِیرِ ثُمَّ قَالُوا لِابْنِ خَبَّابٍ حَدِّثْنَا عَنْ أَبِیکَ فَقَالَ سَمِعْتُ أَبِی یَقُولُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله سَتَکُونُ بَعْدِی فِتْنَهٌ یَمُوتُ فِیهَا قَلْبُ الرَّجُلِ کَمَا یَمُوتُ بَدَنُهُ یُمْسِی مُؤْمِناً وَ یُصْبِحُ کَافِراً فَکُنْ عَبْدَ اللَّهِ الْمَقْتُولَ وَ لَا تَکُنِ الْقَاتِلَ

قَالُوا فَمَا تَقُولُ فِی أَبِی بَكْرٍ وَ عُمَرَ فَأَثْنَى خَيْراً قَالُوا فَمَا تَقُولُ فِی عَلِیٍّ بَعْدَ التَّحْكِيمِ وَ فِی عُثْمَانَ فِی السِّنِينَ السِّتِّ الْأَخِيرَهِ فَأَثْنَى خَيْراً قَالُوا فَمَا تَقُولُ فِی التَّحْكِيمِ وَ الْحُكُومَهِ قَالَ إِنَّ عَلِيّاً أَعْلَمُ بِاللَّهِ مِنْكُمْ وَ أَشَدُّ تَوَقِّياً عَلَى دِينِهِ وَ أَنْفَذُ بَصِيرَهً فَقَالُوا إِنَّكَ لَسْتَ بِمُتَّبِعِ الْهُدَى إِنَّمَا تَتَّبِعُ الرِّجَالَ عَلَى إِيمَانِهِمْ ثُمَّ قَرَّبُوهُ إِلَى النَّهْرِ فَأَضْجَعُوهُ وَ ذَبَحُوهُ قَالَ وَ سَاوَمُوا رَجُلًا نَصْرَانِيّاً بِنَخْلَهٍ لَهُ فَقَالَ هِیَ لَكُمْ فَقَالُوا مَا كُنَّا لِنَأْخُذَهَا إِلَّا بِثَمَنٍ فَقَالَ وَا عَجَبَاهْ أَ تَقْتُلُونَ مِثْلَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَبَّابٍ وَ لَا تَقْبَلُونَ جنا [جَنَى] نَخْلَهٍ وَ رَوَى أَبُو عُبَيْدَهَ قَالَ طُعِنَ وَاحِدٌ مِنَ الْخَوَارِجِ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ فَمَشَى فِی الرُّمْحِ وَ هُوَ شَاهِرٌ سَيْفَهُ إِلَى أَنْ وَصَلَ إِلَى طَاعِنِهِ فَقَتَلَهُ وَ هُوَ يَقْرَأُ وَ عَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضى قَالَ اسْتَنْطَقَهُمْ عَلِیٌّ عليه السلام بِقَتْلِ ابْنِ خَبَّابٍ فَأَقَرُّوا بِهِ فَقَالَ انْفَرِدُوا كَتَائِبَ لِأَسْمَعَ قَوْلَكُمْ كَتِيبَهً كَتِيبَهً فَتَكَتَّبُوا كَتَائِبَ وَ أَقَرَّتْ كُلُّ كَتِيبَهٍ بِمَا أَقَرَّتْ بِهِ الْأُخْرَى مِنْ قَتْلِ ابْنِ خَبَّابٍ وَ قَالُوا لَنَقْتُلَنَّكَ كَمَا قَتَلْنَاهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ لَوْ أَقَرَّ أَهْلُ الدُّنْيَا كُلُّهُمْ بِقَتْلِهِ هَكَذَا وَ أَنَا أَقْدِرُ عَلَى قَتْلِهِمْ لَقَتَلْتُهُمْ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ شُدُّوا عَلَيْهِمْ فَأَنَا أَوَّلُ مَنْ يَشُدُّ عَلَيْهِمْ وَ حَمَلَ بِذِی الْفَقَارِ حَمْلَهً مُنْكَرَهً ثَلَاثَ مَرَّاتٍ كُلُّ حَمْلَهٍ يَضْرِبُ بِهِ حَتَّى يَعْوَجَّ مَتْنُهُ ثُمَّ يَخْرُجُ فَيُسَوِّيهِ بِرُكْبَتَيْهِ ثُمَّ يَحْمِلُ بِهِ حَتَّى أَفْنَاهُمْ.

وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ قَالَ: خَطَبَ عَلِیٌّ عليه السلام الْخَوَارِجَ يَوْمَ النَّهْرِ فَقَالَ لَهُمْ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَوْضِعُ الرِّسَالَهِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَهِ وَ عُنْصُرُ الرَّحْمَهِ وَ مَعْدِنُ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَهِ نَحْنُ أُفُقُ الْحِجَازِ بِنَا يَلْحَقُ الْبَطِی ءُ وَ إِلَيْنَا يَرْجِعُ التَّائِبُ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی نَذِيرٌ لَكُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَى بِأَهْضَامِ هَذَا الْوَادِی.

إلی آخر ما أورده السید الرضی رحمه الله فی المختار من کتاب نهج البلاغه، الآتی قریبا.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید در شرح نهج‌البلاغه گوید - . ابن ابی الحدید در شرح مختار ۴۰ نهج البلاغه از شرحش: ج۱، ص۴۹۰ چاپ جدید بیروت، و در چاپ جدید مصر: ج۲، ص ۳۱۰ روایت کرد. - :

ابن دیزل در کتاب صفین از عبدالرحمان بن زیاد، از خالد بن حمید، از عمر مولای غفره روایت کرد: زمانی‌که علی علیه السلام از صفین به کوفه بازگشت خوارج اقامت کردند تا اینکه جمع شدند سپس به‌سوی صحرایی در کوفه که حروراء خوانده می‌شد خارج شدند و ندا برآوردند: حکم فقط از آن خداست گرچه مشرکان اکراه داشته باشند آگاه باشید که معاویه و علی در حکم خدا شرک ورزیده‌اند.

پس علی علیه السلام عبدالله بن عباس را به‌سوی آنان فرستاد او در امر آنان تأمل کرد و با آنان صحبت کرد و به‌سوی علی علیه السلام بازگشت و به او گفت: چه دیدی؟ ابن عباس گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم آنان چه هستند؟ فرمود آیا آنان را منافق دیدی؟ گفت: به خدا سوگند سیمایشان سیمای منافق نیست در میان چشمانشان اثر سجود است و آنها قرآن را تأویل می‌کنند. پس امام علیه السلام فرمود: تا زمانی‌که خونی نریخته و مالی غصب نکرده‌اند آنها را رها کنید؛ و به سوی آنان فرستاد: این چیست که ایجاد کرده‌اید و چه می‌خواهید؟ گفتند: می‌خواهیم ما، تو و هر کسی‌که در صفین با ما بود سه شب خارج شویم و از امر حکمین به درگاه خداوند توبه کنیم سپس به‌سوی معاویه برویم و با او پیکار کنیم تا خداوند میان ما و او حکم کند. علی علیه السلام فرمود: چرا زمانی‌که حکمین را فرستادیم و از آنان عهد گرفتیم وبه آنان عهد دادیم این را نگفتید. گفتند: جنگ بر ما طولانی شده و صدمه شدت گرفته و جراحت فراوان شده و پاها و سلاح‌ها کند شده بود! به آنان فرمود: پس آیا چون صدمه بر شما شدت گرفت عهد بستید و چون آسایش یافتید گفتند عهد بشکنیم؟ رسول‌الله به عهد با مشرکان وفا می‌کرد آیا شما مرا به شکستن آن امر می‌کنید؟

پس درجای خویش ماندند و پیوسته یکی از آنان به‌سوی علی بازمی‌گشت و یکی دیگر از آنها از حضور علی علیه السلام خارج می‌شد و یکی از آنها در مسجد بر علی علیه السلام وارد شد درحالی‌که مردم پیرامون او بودند و فریاد زد: حکم فقط از آن خداست گرچه مشرکان اکراه داشته باشند پس مردم به اطراف نگریستند پس او ندا برآورد: حکم از آن خداست گرچه به اطراف نگاه‌کنندگان اکراه داشته باشند! و علی علیه السلام سرش را به‌سوی او بالا گرفت و او گفت: حکم فقط از آن خداست گرچه ابوالحسن اکراه داشته باشد. پس امام علیه السلام فرمود: ابوالحسن اکراهی ندارد که حکم از آن خدا باشد سپس فرمود: منتظر حکم خدا درباره شما هستم.

پس مردم به او گفتند: یا امیرمؤمنان آیا با اینان مخالف نیستی که آنان را نابود کنیم؟ فرمود: اینان نابود نمی‌شوند. آنها تا روز قیامت در صلب مردان و رحم زنان هستند.

گوید: و انس بن عیاض مدنی از جعفر بن محمد علیه السلام از پدرش از جدش علیهم السلام روایت کرد که علی علیه السلام روزی درحالی‌که قرائت را جهر می‌نمود بر مردم امامت می‌کرد پس ابن کوّاء از پشت سرش بلند قرائت کرد: «وَلَقَدْ أُوحِيَ إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ لَئِنْ أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَلَتَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ» {و قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو

بودنـد وحی شده است اگر شـرک ورزی حتما کردارت تباه و مسـلما از زیانکاران خواهی شد} و چون ابن کواء از پشت سـر آن را جهر نمود علی علیه السـلام سـکوت کرد و چون بن کواء آن را به پایان رساند علی علیه السلام بازگشت و قرائتش را به پایان رساند و چون علی علیه السـلام شـروع به قرائت نمود ابن کواء جهر را با آن آیه تکرار کرد پس علی علیه السـلام ساکت شد و پیوسته چنین بودند یکی سکوت می‌کرد دیگری قرائت می‌کرد تا اینکه علی علیه السلام قرائت کرد: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ» {پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند} پس ابن کواء سکوت کرد و علی علیه السلام به قرائتش بازگشت.

راوی گوید: و طبری در تاریخ - . این حدیث و ما بعد آن را ابن ابی الحدید در شرح مختار ۳۶ از نهج البلاغه از شرحش: ج ۱، ص ۴۱۶ چاپ جدید بیروت روایت کرد.

و این حدیث را طبری در اواخر حوادث سال ۳۶ از تاریخش: ج ۴، ص ۵۲، چاپ مصر روایت کرد، و بلاذری نیز آن را به همراه بسیاری از آنچه که گذشت و خواهد آمد در حدیث ۴۲۶ و اطراف آن از زندگی‌نامه امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب انساب الأشراف: ج ۲، ص ۳۵۵، چاپ اول روایت کرد.

و محقق شواهد بسیاری برای مطالب پیشین را در مختار ۲۵۵ و اطراف آن از کتاب نهج السعاده: ج ۲، ص ۳۴۰ چاپ اول می... یابد. - ذکر کرد که علی علیه السلام زمانی‌که وارد کوفه شد همراه او بسیاری از خوارج نیز وارد آن شدند و مردم بسیاری از آنها در نخیله و غیر آن عقب ماندند و وارد آن نشدند و حرقوص بن زهیر سعدی، زرعه بن برج طائی که از سران خوارج علیه علی علیه السلام بودند وارد شدند و حرقوص به او گفت: از اشتباهت توبه کن و همراه ما به سوی معاویه خارج شو تا با او جهاد کنیم.

و امام علیه السلام فرمود: من شما را از حکمیت نهی کردم و شما امتناع ورزیدید و اکنون آن را گناه می‌شمارید؟ آگاه باشید که آن معصیت نیست بلکه ناتوانی از اندیشه و ضعف در تدبیر است و من شما را از آن نهی کرده‌ام. و زرعه به او گفت: آگاه باش به خدا سوگند اگر از حکمیت دادن به آن مردان توبه نکنی درحالی‌که خواستار خدا و رضوان او هستم تو را به قتل می‌رسانم. پس علی علیه السلام فرمود: نگون‌بختی بر تو باد، چه شقاوتمند هستی، گویی می‌بینم که کشته شده‌ای و بادها بر تو می‌وزد. زرعه گفت: دوست داشتم که چنین باشد.

علی علیه السلام درحالی‌که بر مردم خطبه ایراد می‌کرد خارج شد پس از اطراف مسجد فریاد برآوردند که حکم فقط از آن خداست و مردی بر او فریاد زد: {و قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد} و علی علیه السلام فرمود: {پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند}

و ابن دیزیل در کتاب صفین روایت کرد خوارج در ابتدای رویگردانی‌شان از پرچم‌های علی علیه السلام مردم را به قتل تهدید می‌کرد. راوی گوید: پس گروهی از آنها بر لبه نهر در کنار روستایی آمدند پس مردی از آنها وحشت‌زده درحالی‌که پیراهنش را گرفته بود خارج شد، به او رسیدند و گفتند: تو را ترساندیم؟ گفت: آری، گفتند: تو را شناختیم تو عبدالله پسر

خباب صحابی رسول الله صلّی الله علیه و آله هستی گفت: آری، گفتند: از پدرت چه شنیدی که از رسول الله حدیث می‌کرد، راوی گوید: پس برای آنان حدیث کرد که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: فتنه‌ای در راه است که کسی که از آن بازنشیند بهتر از کسی است که بر پا شود ادامه حدیث.

سایرین گویند: بلکه برای آنها حدیث گفت که گروهی از دین منحرف می‌شوند چنانکه تیر از هدف منحرف می‌شوند قرآن می‌خوانند و نمازشان بیشتر از نماز شماست ادامه حدیث.

پس سرش را زدند و خونش در نهر جاری شد طوری‌که با آب آمیخته شده گویی که بندکفش است سپس زن باردار او را فراخواندند و آنچه که در شکمش بود را دریدند.

راوی گوید: علی علیه السلام خروج از مکه به‌سوی حروریه را تصمیم گرفت درحالی‌که در میان اصحابش منجمی بود به او گفت: یا امیرمؤمنان در این ساعت حرکت نکن و سه ساعت سپری شده از روز حرکت کن که اگر در این ساعت حرکت کنی به تو و یارانت اذیت و آسیب شدیدی می‌رسد و اگر در ساعتی که تو را به آن امر کردم حرکت کنی سیطره می‌یابی، پیروز می‌شوی و به هرچه خواستی دست می‌یابی .

علی علیه السلام به او فرمود: آیا می‌دانی آنچه‌که در شکم اسب من است نر است یا ماده گفت: اگر حساب کنم می‌دانم. فرمود: هرکه این را در مورد تو تصدیق کند قرآن را تکذیب کرده است. خداوند متعال فرمود: «إِنَّ اللَّهَ عِندَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ» {در حقیقت خداست که علم [به] قیامت نزد اوست و باران را فرو می فرستد و آنچه را که در رحمهاست می داند} . سپس فرمود: محمدصلّی الله علیه و آله علم آنچه‌که تو علمش را ادعا کرده‌ای ادعا نمی‌کرد آیا گمان می‌کنی که تو به ساعتی که هر که در آن حرکت کند به منفعت دست می‌یابد هدایت می‌کنی و از ساعتی که هر که در آن حرکت کند گرفتار بدی می‌شود بر حذر می‌داری، پس هر که این را تصدیق کند در رفع مکروه از وی از استعانت جستن به خدا بی‌نیازی جسته است و برای فرد مطمئن به امر تو لازم است که تو را حمد گوید نه خداوند جلّ جلاله را زیرا تو به گمان خود او را به ساعتی که هر که در آن حرکت کند به منفعت دست می‌یابد هدایت کرده و از ساعتی که هر که در آن حرکت کند را از اینکه گرفتار سؤ شود بازداشته‌ای پس هر که در این به تو ایمان آورد بر او ایمن نیستم که مانند کسی باشد که غیر از خدا رقیب و نظیری گرفته است باشد بارخدایا هیچ فالی جز فال تو و هیچ ضرری بر ضرر تو و هیچ خدایی جز تو نیست.

سپس فرمود: مخالفیم و در ساعتی که از آن نهی کردی حرکت می‌کنیم سپس به مردم روی کرد و گفت: ای مردم شما را از آموختن نجوم بر حذر می‌دارم جز آنچه‌که در تاریکی صحرا و دریا به وسیله آن هدایت می‌شود منجم مانند کاهن و کاهن مانند کافر است و کافر در آتش است آگاه باشید به خدا سوگند اگر به من برسد که تو براساس نجوم عمل می‌کنی تو را تا زمانی‌که زنده‌ای در زندان جاودانه می کنم و تا زمانی‌که قدرت از آن من است تو را از بخشش محروم می‌کنم.

سپس در ساعتی که منجم وی را از آن نهی کرد حرکت کرد و بر اهل نهر پیروز شد و بر آنان غلبه یافت سپس فرمود: اگر در این ساعتی که منجم ما را از آن نهی کرد حرکت نمی‌کردیم مردم می‌گفتند: در ساعتی که منجم به آن امر کرد حرکت کرد و پیروز شد و غلبه یافت آگاه باشید که نه برای محمد منجمی بود و نه بعد از او برای ما منجمی بود تا اینکه خداوند

سرزمین‌های خسرو و قیصر را بر ما گشود، ای مردم بر خدا توکل کنید و به او اطمینان کنید که از غیر خود کفایت می‌کند.

راوی گوید: مسلم ضبی از حبّه عرنی روایت کرد: زمانی‌که به آنان رسیدیم به‌سوی ما تیراندازی کردند پس به علی گفتیم: یا امیرمؤمنان به‌سوی ما تیر انداختند فرمود دست بکشید سپس به‌سوی ما تیر انداختند، او به ما فرمود دست بکشید سپس برای بار سوم چنین شد و فرمود: الآن پیکار نیکو شد بر آنان یورش ببرید.

و از قیس بن سعد بن عباده نیز روایت کرد که علی علیه السلام زمانی‌که به آنان رسید به آنان فرمود: ما را به خون عبدالله بن خبّاب اجازه قصاص دهید، گفتند: همه ما او را به قتل رساندیم فرمود: بر آنان یورش ببرید.

و ابوهلال عسکری در کتاب اوائل ذکر کرد که اولین کسی‌که گفت: حکم از آن خداوند عزوجلّ است عروه بن حبیر بود که آن را در صفین گفت: و گفته شده: اولین کسی‌که آن را گفت یزید بن عاصم محاربی است گوید: و فرمانده آنها در ابتدای کناره‌گیری‌شان ابن کواء بود سپس با عبدالله بن وهب راسبی بیعت کردند.

مدائنی در کتاب خوارج ذکر کرد: زمانی‌که علی علیه السلام به‌سوی اهل نهر خارج شد مردی از اصحابش از کسانی‌که در جلودارش بودند درحالی‌که می‌دوید روی کرد تا اینکه به علی علیه السلام رسید و گفت: بشارت یا امیرمؤمنان فرمود: بشارتت چیست؟ گفت: زمانی‌که خبر رسیدن تو به قوم رسید از نهر عبور کردند بشارت باد که خداوند شانه‌های آنان را به تو عطا کرده‌است. فرمود: تو دیدی که عبور کرده‌اند؟ گفت: آری پس سه مرتبه او را سوگند داد درحالی‌که در هر مرتبه می‌گفت بله، امام علیه السلام فرمود: به خدا سوگند عبور نکرده‌اند و عبور نخواهند کرد که محل هلاکت آنها قبل از نهر است به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند به اثلاث نخواهند رسید و لا قصو بوران تا اینکه خداوند آنان را بکشد و هر که دروغ بست شکست خورد.

راوی گوید: سپس سواری دیگر درحالی‌که می‌دوید آمد و مانند سخن شخص اول را گفت و امام علیه السلام به سخن او اعتنا نکرد و سواران آمدند درحالی‌که همه آنها می‌دویدند و مانند آن را می‌گفتند. پس علی علیه السلام برخاست و بر پشت اسبش جولان داد. راوی گفت: جوانی از مردم گفت: به خدا سوگند به او نزدیک خواهم بود و اگر از نهر عبور کرده باشند سر این نیزه را در چشم او فرو می‌کنم، آیا ادعای علم غیب دارد؟

زمانی‌که علی علیه السلام به نهر رسید قوم را یافت که غلاف شمشیرها را شکسته و پی اسبانشان را بریده‌اند و بر روی زانو خم شدند و با صدای بلندی که طنین داشت به یک حکمیت تن داده‌اند. آن جوان پایین آمد و گفت: یا امیرمؤمنان من چندی پیش در تو شک کرده بودم و به‌سوی خدا و تو توبه می‌کنم پس مرا ببخش امام فرمود خداست که گناهان را می‌بخشد از او طلب آمرزش کن.

و مبرد در الکامل ذکر کرد: زمانی‌که علی علیه السلام در نهروان به آنان رسید فرمود: جنگ را بر آنان شروع نکنید تا بر شما شروع کنند پس مردی از آنان بر صف علی علیه السلام حمله کرد و سه تن از آنان را کشت و علی علیه السلام به‌سوی او خارج شد و او را زد و به قتل رساند و چون شمشیرش بر فرود آمد گفت: چه نیکوست رفتن به سوی بهشت. عبدالله بن وهب

گفت: به خدا سوگند نمی‌دانم به سوی بهشت یا آتش. و مردی از آنان از بنی سعد گوید: این مرد ـ یعنی عبدالله ـ را گمراه کردی و او را می‌بینم که شک کرده و با جمعی از مردم از جنگ کناره گرفته است.

و هزار تن از آنها به سوی ابوایوب انصاری که در جناح راست علی علیه السلام بود متمایل شدند پس به یارانش فرمود: بر آنان حمله کنید که به خدا سوگند ده تن از شما کشته نمی‌شود و ده تن از آنها سالم نمی‌ماند. پس بر آنان یورش بردند و آنان را خرد کردند و از یاران او نه نفر کشته شد و از خوارج هشت تن گریختند .

و مبرد و غیر از او نیز ذکر کردند امیرمؤمنان علیه السلام زمانی‌که عبدالله بن عباس را به‌سوی آنان فرستاد تا با آنان مناظره کند به آنان گفت: چرا بر امیرمؤمنان خشم گرفتید؟ به او گفتند: امیری برای مؤمنان بود و چون در دین خدا حکمیت اجرا کرد از ایمان خارج شد، پس باید بعد از اقرارش به کفر توبه کند تا به سوی او بازگردیم.

ابن عباس گوید: برای مؤمنی که ایمانش با شک در نیامیخته است شایسته نیست که کفر را بر خود اقرار کند. گفتند: او به تحکیم امر کرد. گفت: خداوند در کشتن صید به تحکیم امر کرد و فرمود: «یَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» {که [نظیر بودن] آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند} پس چگونه در امامتی که بر مسلمانان دچار اشکال شده است حکمیت نباشد؟ گفتند: بر او حکم شد و او راضی نشد. گفت: حکومت مانند امامت است و هرگاه امام فاسق شد معصیتش واجب است و دو حَکم نیز چنین هستند چون مخالف کردند سخنانشان رها می‌شود. پس برخی به برخی دیگر گفتند: احتجاج قریش را حجتی بر آنان قرار دهید زیرا اینان از کسانی هستند که خداوند درباره آنان فرمود: «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» {بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند} و نیز فرمود: «وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» {و مردم ستیزهجو را بدان بیم دهی}

مبرّد گفت: اولین کسی که حکم کرد عروه بن ادیه بود و گفته شده مردی از بنی محارب بود که سعید خوانده می‌شد و در اجتماعشان بر عبدالله بن وهب راسبی و نیز در این‌باره که او بر آنان امتناع کرد و به غیر خود اشاره کرد اما آنها جز به او راضی نشدند دچار اختلاف نیستند پس او امام آن قوم بود و اولین شمشیری که از شمشیرهای خوارج کشیده شد شمشیر عروه بن ادیه بود و آن زمانی بود که او به اشعث روی کرد و به او گفت: این زبون کیست ای اشعث! و این تحکیم چیست؟ آیا شرطی از شرط خداوند عزوجل مورد اطمینان‌تر هست؟ سپس بر او شمشیر کشید درحالی‌که اشعث پشت کرده بود. پس بر کپل استرش ضربه زد.

و عروه از کسانی است که از جنگ نهروان نجات یافتند و مدتی در عهد معاویه هنوز زنده بود تا اینکه او را نزد زیاد آوردند و غلامی همراه او بود پس درباره ابوبکر و عمر از او سؤال کرد، گفت خیر است و درباره عثمان و ابوتراب از او سؤال کرد. گفت عثمان شش سال از خلافت او را بر عهده گرفت سپس به کفر او گواهی داد و درباره امر علی علیه السلام مانند آن را انجام داد تا اینکه حکم کرد سپس به کفر او گواهی داد سپس درباره معاویه از او سؤال کرد پس او را به زشتی دشنام داد سپس درباره خودش از او سؤال کرد پس به او گفت: ابتدای تو زنا و آخر تو دعوت است و تو بعد از عاص از آن پروردگارت هستی.

پس زیاد در مورد او دستور داد و گردنش را زد سپس غلامش را خواند و به او گفت: امور او را برایم توصیف کن گفت:

طولانی کنم یا مختصر بگویم؟ گفت: البته مختصر کن. گفت: هرگز در روز طعامی برای او نیاوردم و در شب هرگز بستری برای او پهن نکردم.

گوید: و سبب تسمیه آنها به حروریه این است که علی علیه السلام زمانی‌که بعد از مناظره ابن عباس با آنها، با آنان مناظره کرد در میان آنچه که به آنان فرموده بود: آیا نمی‌دانید که این قوم زمانی‌که قرآن‌ها را بالا بردند به شما گفتم این نیرنگ و سستی است و اگر آنها قصد حکم قرآن‌ها را داشتند نزد من می‌آمدند و از من تحکیم می‌خواستند آیا کسی را سراغ دارید که بیش از من از تحکیم بیزار باشد گفتند: راست گفتی، فرمود: آیا می‌دانید که شما بر سر آن از من بیزار شدید تا اینکه شما را در مورد آن اجابت کردم و شرط کردم که حکم آن اجرایی است تا زمانی‌که به حکم خدا حکم کنند و تا زمانی‌که با آن مخالفت کنند من و شما از آن برائت می‌جوییم و شما می‌دانید که حکم خدا از من فراتر نمی‌رود گفتند: آری.

راوی گوید: و در آن زمان ابن کوّاء همراه آنان بود گوید: و این قبل از آن است که عبدالله بن خبّاب را بکشند و او را در فرقه دوم در کسکر ذبح کردند و به او گفتند: در دین خدا با نظر ما حکم کردی و ما به این معترف هستیم که ما کفر ورزیدیم اما اینک توبه کردیم پس تو نیز به نظیر آنچه‌که ما اقرار کردیم اقرار کن و توبه کن تا همراه تو به‌سوی شام برخیزیم .

گفت: آگاه باشید شما می‌دانید که خداوند متعال در اختلاف بین مرد و همسرش به تحکیم امر کرد و فرمود: «فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» {پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید} و نیز در شکاری که دست یافت مانند خرگوش که معادل نصف درهم است فرمود: {که [نظیر بودن] آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند} به او گفتند: زمانی‌که عمرو بر تو امتناع کرد که در نامه‌ات بگویی «این چیزی است که بنده خدا علی امیرمؤمنان نوشت» نامت را از خلافت پاک کردی و نوشتی: «علی بن ابی طالب» پس خودت را خلع کردی.

پس فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و آله برای من نمونه‌ای است زمانی که سهیل بن عمرو بر او امتناع کرد که بنویسد «این چیزی است که محمد رسول خدا و سهیل بن عمرو نوشتند:» و به او گفت: اگر اقرار کنم که تو رسول خدا هستی با تو مخالفتی ندارم اما تو را به‌جهت برتری‌ات مقدم می‌کنم پس بنویس «محمد پسر عبدالله»

پس به من فرمود: علی! رسول‌الله را پاک کن. عرض کردم: نفسم مرا بر پاک کردن اسمت از نبوت تشویق نمی‌کند. فرمود: پس مرا بر این کار بگمار، و آن را با دست خویش پاک کرد و فرمود: بنویس «محمد بن عبدالله» سپس لبخندی به من زد و فرمود: علی آگاه باش که تو نیز به مشابه آن گرفتار می‌شود و می‌بخشی.

پس دو هزار از آنها همراه او از حروراء بازگشتند درحالی‌که در آن تجمع کرده بودند. پس علی علیه السلام به آنان فرمود: شما را چه بنامیم؟ سپس فرمود: شما به جهت تجمعتان بر حروراء حروریه هستید.

تمامی اهل سیر روایت کردند که علی علیه السلام زمانی‌که قوم را نابود کرد سخت در پی ذوثدیه بود و کشتگان را از پشت به شکم بازگردانید و بر او دست نیافت و این وی را اندوهگین کرد، پس فرمود به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم

آن مرد را جستجو کنید که او قطعاً در میان این قوم است و پیوسته او را جستجو می‌کرد تا اینکه وی را یافت درحالی‌که او مردی با دستی ناقص بود گویی آن دست، پستانی در سینه او بود.

و ابن دیزیل از اعمش از یزید بن وهب روایت کرد: زمانی‌که علی علیه السلام با نیزه به آنان ستیز کرد فرمود: ذوثدیه را طلب کنید پس سخت او را جستجو کردند تا اینکه او را در گودالی از زمین زیر تعدادی از کشتگان یافتند و او را آوردند و مردی بود که بر روی دستانش چیزی مانند سبیلهای گربه بود. پس علی علیه السلام به خاطر شادی از آن تکبیر گفت و مردم همراه او تکبیر گفتند.

و نیز از مسلم ضبی از حبّه عرنی روایت کرد: مردی سیاه‌پوست با بویی بد بود که دستی مانند پستان زن داشت چون دراز می‌شد به طول دست دیگر بود و چون رها می‌شد جمع و چروک می‌شد و مانند سینه زنی می‌شد که بر آن موهایی مانند سبیل‌هایی گربه بود و چون او را یافتند دستش را قطع کردند و آن را بر روی نیزه گذاشتند سپس علی علیه السلام شروع به ندا دادن کرد: خداوند راست گفت و رسولش ابلاغ کرد و پیوسته او و اصحابش بعد از عصر تا غروب آفتاب یا نزدیکی غروب، آن را می‌گفتند.

و نیز روایت کرد که وی گفت: زمانی‌که صبر علی علیه السلام در جستجوی ناقص عاجز ماند فرمود: استر رسول الله را برای من بیاورید بر آن سوار شد و مردم از او پیروی کردند و کشتگان را دید و فرمود: برگردانید پس کشتگان را تک‌به‌تک برگرداندند تا اینکه او را بیرون آوردند پس علی علیه السلام سجده کرد.

و بسیاری از مردم روایت کرد که وی زمانی‌که استر را خواست فرمود: آن را برایم بیاورید که آن هدایت‌گر است پس او را بر ناقص متوقف کرد و او را از زیر کشتگان بسیاری بیرون آورد.

و یزید بن رویم روایت کرد: علی علیه السلام فرمود: امروز چهار هزار تن از خوارج کشته می‌شود که یکی از آنان ذوثدیه است و زمانی‌که قوم را نابود کرد و قصد بیرون آوردن ذوثدیه را کرد و این امر وی را خسته کرد به من دستور داد که چهار هزار نی ببرم و خود بر استر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله سوار شد و فرمود: بر هر یک از کشتگان آنها یک نی بینداز و پیوسته چنین بودم و من در مقابل او بودم و او پشت سر من سوار بود و مردم به‌دنبال او بودند تا اینکه در مقابل یکی از آنها ماندم و به او نگاه کردم پس چهره‌اش گرفته بود و می‌فرمود: به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم پس شرشر آبی از کنار چرخ چاهی می‌آمد فرمود: اینجا را جستجو کن پس جستجو کردم و کشته‌ای را دیدم که در آب افتاده بود و پایش در دستش بود آن را کشیدم و گفتم این پای انسان است پس او شتابان از استرش پایین آمد و پای دیگر را کشید و او را کشیدیم تا به خاک آوردیم پس او ناقص بود و علی علیه السلام با بلندترین صدا تکبیر گفت و سجده کرد و همه مردم تکبیر گفتند.

و بسیاری از محدثین روایت کرده‌اند که نبی صلّی الله علیه و آله روزی به اصحابش فرمود: براستی یکی از شما بر سر تأویل قرآن پیکار می‌کند چنانکه من بر سر تنزیل آن پیکار کردم، ابوبکر گفت: من یا رسول‌الله؟، فرمود: خیر. عمر گفت: من یا رسول‌الله؟ فرمود: خیر بلکه او وصله‌زننده کفش است و به علی علیه السلام اشاره کرد.

و محدثون روایت کرده‌اند که مردی در حضور علی علیه السلام تلاوت کرد: {بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم [آنان] کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند} و علی علیه السلام فرمود: حروریان از آنها هستند. مبّرد گوید: از شعر امیرمؤمنان که هیچ اختلافی نیست وی آن را سروده است و آن را تکرار می‌کرده است این است که زمانی‌که بر او تحمیل کردند که به کفر اقرار کند و توبه کند تا همراه او به‌سوی شام حرکت کنند فرمود: آیا بعد از همراهی رسول الله و تفقه در دین خدا کافر باز می‌گردم سپس فرمود:

یا شاهد الله علیّ فاشهد أنّی علی دین النبیّ أحمد

من شکَّ فی الله فأنّی مهتدی یا ربِّ فاجعل فی الجنان موردی

ــ ای شاهد خدا بر من شاهد باش که من بر دین نبی احمد هستم ــ اگر کسی در دین خدا شک کند، من هدایت‌یافته هستم. پروردگارا ورودم را در بهشت قرار بده

و در الکامل نیز روایت کرد که علی علیه السلام در آغاز خروج آن قوم علیه او صعصعه بن صوحان عبدی را خواند درحالی‌که زیاد بن نضر حارثی را به همراه عبدالله بن عباس به‌سوی آنان فرستاده بود پس به صعصعه بن صوحان فرمود: در نظرت آنها اطراف کدام قوم بیشتر حلقه می‌زنند؟ گفت: پیرامون یزید بن قیس أرحبی.

پس علی علیه السلام به‌سوی حروراء سوار شد و از میان آنان گذشت تا به محل ضربت خوردن یزید بن قیس رسید و دو رکعت در آنجا نماز خواند و سپس خارج شد و بر کمانش تکیه کرد و به مردم رو کرد و فرمود: این جایگاهی است که هر که در آن پیروز شود شد تا روز قیامت پیروز می‌شود سپس با آنان صحبت کرد و سوگند داد پس گفتند: ما با تحکیم گناه بزرگی مرتکب شده‌ایم و توبه کرده‌ایم پس تو نیز مانند ما به درگاه خداوند توبه کن به سویت باز می‌گردیم. پس علی علیه السلام فرمود من از هر گناهی از خداوند طلب آمرزش می‌کنم.

پس رجعت کردند درحالی‌که شش هزار نفر بودند و چون در کوفه مستقر شد شایعه کردند که علی علیه السلام از تحکیم بازگشته و آن را ضلالت دانسته است و گفتند: امیرمؤمنان فقط منتظر است که مرکوب‌ها فربه شوند و اموال جمع‌آوری شود پس ما را به‌سوی شام به قیام برمی‌انگیزد. پس اشعث نزد علی علیه السلام آمد و گفت: یا امیرمؤمنان مردم گویند که تو حکمیت را ضلالت و ماندن بر آن را کفر دیده‌ای. پس علی علیه السلام برخاست و خطبه ایراد کرد و فرمود: هر که گمان کند که من از حکمیت بازگشته‌ام دروغ گفته است و هرکه آن را ضلالت بداند گمراه شده است، پس خوارج از مسجد خارج شدند و حکم دادند.

سپس ابن ابی الحدید گوید: هر فسادی که در خلافت امیرمؤمنان علیه السلام بود و هر آشفتگی که رخ داد ریشه‌اش اشعث بود و اگر مرافعه امیرمؤمنان درباره معنای حکمیت در این مرتبه نبود جنگ نهروان نبود و امام علیه السلام آنها را به سوی شام حرکت می‌داد و شام را به تملک خود درمی‌آورد زیرا امام علیه السلام تلاش کرد با آنان مسلک تعریض و ابهام را بپیماید و در مثل نبوی جنگ نیرنگ است. و آن به این دلیل است که آنان گفتند: از آنچه انجام دادی به درگاه خداوند توبه کن

چنانکه ما توبه کردیم تا همراه تو به سوی جنگ برخیزیم پس او سخن مرسلی که انبیاء و معصومین می‌گوید را به آنان فرمود پس آن را پسندیدند و اجابت درخواستشان به‌شمار آوردند و به‌وسیله آن نیاتشان برای او پاک و درونشان با آن خالص شد بدون اینکه امام علیه السلام آن را تدبیر کند و خوارج به شبهه نخست خود بازگشتند و چنین است دولت‌هایی که نشانه‌های زوال بر آن آشکار می‌شود از میان اصحاب در زمین کسانی چون اشعث برایشان مقدر می‌شود به عنوان سنت خدا در میان کسانی‌که پیش از این بودند و هرگز برای سنت خدا تبدیلی نخواهی یافت.

راوی گوید: مبرد گوید سپس آن قدم به سوی نهروان حرکت کردند و قصدشان رفتن به‌سوی مدائن بود و از اخبار جالب آنها این است که در مسیر خود یک مسلمان و یک نصرانی دیدید پس مسلم را به این دلیل که در نظرشان کافر بود کشتند و نصرانی را سفارش کردند و گفتند: عهد نبی‌تان را حفظ کنید.

و گوید عبدالله بن خباب با آنها روبرو شد درحالی‌که بر گردنش قرآن بود بر الاغی سوار بود و همسر باردارش با او بود پس به او گفتند: این چیزی که در گردن توست ما را به کشتن تو دستور می‌دهد! به آنان گفت: آنچه قرآن زنده کرد را زنده کنید و آنچه قرآن میرانید را بمیرانید. پس مردی از آنها بر خرمای رسیده‌ای که از نخل افتاده بود جهید و آن را در دهان او قرار داد و بر او فریاد زدند و با خویشتنداری آن را بیرون انداخت و بر مردی از آنها خوکی گذر کرد وی آن را زد و کشت پس گفتند: این فساد در زمین است و کشتن خوک را ناپسند دانستند، سپس به پسر خبّاب گفتند: از پدرت برایمان حدیث بگو گفت: از پدرم شنیدم که می‌گوید: رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود: بعد از آن فتنه‌ای خواهد بود که در آن دل مرد می‌میرد چنانکه بدنش می‌میرد به عنوان مؤمن شب می‌کند و به‌عنوان کافر صبح می‌کند پس بنده مقتول خدا باش و قاتل نباش
.

گفتند: درباره ابوبکر و عمر چه می‌گویی پس او را به نیکی ثنا گفت، گفتند: درباره علی بعد از تحکیم و عثمان در شش سال اخیر چه می‌گویی پس به نیکی ثنا گفت، گفتند: درباره تحکیم و حکمیت چه می‌گویی؟ گفت: علی از شما نسبت به خدا آگاه‌تر و بر دینش حافظ‌تر و بصیرتش نافذتر است.

گفتند: تو پیرو هدایت نیستی پیروی مردان براساس ایمانشان است پس او را بر نهر نزدیک کردند و به پهلو خواباندند و او را ذبح کردند. راوی گوید: با مردی نصرانی در سر نخلی که از آن او بود چانه زدند مرد گفت: آن برای شماست. گفتند: آن را جز به قیمت نمی‌گیریم، پس مرد گفت: شگفتا که کسی چون عبدالله بن خبّاب را می‌کشید و چیدن نخلی را نمی‌پذیرید.

و ابوعبیده روایت کرد: یکی از خوارج در روز نهروان ضربه خورد و با تکیه بر نیزه‌اش راه رفت درحالی‌که شمشیرش را کشیده بود تا اینکه به ضربه‌زننده رسید و او را کشت درحالی‌که می‌خواند: «وَعَجِلْتُ إِلَيْكَ رَبِّ لِتَرْضَى» {ای پروردگارم به سویت شتافتم تا خشنود شوی}

گوید: علی علیه السلام درباره قتل ابن خبّاب از آنها استنطاق کرد پس به آن اعتراف کردند گفت: در برگه‌هایی جدا بنویسید تا برگه به برگه سخنانتان را بشنوم پس برگه‌هایی نوشتند و هر برگه به آنچه‌که دیگری اقرار کرده بود در خصوص قتل ابن خباب اقرار کرد و گفتند: چنانکه او را کشتیم تو را نیز خواهیم کشت.

فرمود: به خدا سوگند اگر تمامی اهل دنیا این چنین به قتل او اقرار کنند و من بر قتل آنها قادر باشم قطعاً تمامی آنها را می‌کشتم سپس به اصحابش روی کرد و فرمود: بر آنها یورش ببرید که من اولین کسی هستم که بر آنها یورش می‌برد و با ذوالفقار سه مرتبه حمله سختی بر آن برد که در هر حمله با آن ضربه می‌زد تا اینکه پشت آن خمیده شد سپس خارج می‌شد و آن را با زانویش صاف می‌کرد سپس با آن حمله می‌کرد تا اینکه آنها را از بین برد.

و محمد بن حبیب روایت کرد: علی علیه السلام در روز نهر بر خوارج خطبه ایراد کرد و فرمود: ما اهل بیت نبوت، جایگاه رسالت، محل رفت و آمد ملائکه، عنصر رحمت، معدن علم و حکمت هستیم ما افق حجاز هستیم کند به ما ملحق می‌شود و توبه‌کننده به‌سوی ما بازمی‌گردد ای مردم شما را از آن می‌ترسانم که مبادا صبح کنید درحالی‌که جنازه‌هایتان در اطراف این رود و زمین‌های پست و بلند این دشت افتاده باشد. تا پایان آنچه‌که سید رضی در مختار ۳۶ از کتاب نهج‌البلاغه که به زودی خواهد آمد آورده است.

**[ترجمه]

«۵۸۸»

(۱)کِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُبَارَكِ وَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ بَكْرِ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ خَالِدٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ عَمْرِو بْنِ قَيْسٍ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ قَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً يَقُولُ أَنَا فَقَأْتُ عَيْنَ الْفِتْنَةِ وَ لَوْ لَا أَنَا مَا قُوتِلَ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَ لَا أَصْحَابُ الْجَمَلِ وَ لَوْ لَا أَنِّي أَخْشَى أَنْ تَتَّكِلُوا فَتَدَعُوا الْعَمَلَ لَأَخْبَرْتُكُمْ بِالَّذِي قَضَى اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكُمْ لِمَنْ قَاتَلَهُمْ مُبْصِراً بِضَلَالِهِمْ عَارِفاً لِلْهُدَى الَّذِي نَحْنُ عَلَيْهِ.

وَ عَنْ عُبَيْدِ بْنِ سُلَيْمَانَ النَّخَعِيِّ عَنْ سَعِيدٍ الْأَشْعَرِيِّ قَالَ: اسْتَخْلَفَ عَلِيٌّ عليه السلام حِينَ سَارَ إِلَى النَّهْرَوَانِ رَجُلًا مِنَ النَّخَعِ يُقَالُ لَهُ هَانِئُ بْنُ هَوْذَةَ فَكَتَبَ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّ غَنِيّاً وَ بَاهِلَةَ فَتَنُوا فَدَعَوُا اللَّهَ عَلَيْكَ أَنْ يَظْفَرَ بِكَ [عَدُوُّكَ]قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام أَجْلِهِمْ عدوك مِنَ الْكُوفَةِ وَ لَا تَدَعْ مِنْهُمْ أَحَداً.

وَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ قَادِمٍ عَنْ شَرِيكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ لَيْثٍ عَنْ أَبِي يَحْيَى قَالَ سَمِعْتُ عَلِيّاً يَقُولُ اغْدُوا خُذُوا حَقَّكُمْ مَعَ النَّاسِ وَ اللَّهُ يَشْهَدُ أَنَّكُمْ تُبْغِضُونِّي وَ أَنِّي أُبْغِضُكُمْ.

**[ترجمه]کتاب غارات - . این سه حدیث را ثقفی در حدیث ۲-۴ از کتاب الغارات علی ما فی تلخیصه روایت کرد. - : زر بن حبیش گوید: از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرماید: من چشمان فتنه را بر کندم و اگر من نبودم، کسی با اهل نهروان و اصحاب جمل پیکار نمی کرد و اگر بیم آن نبود که تن زنید و عمل رها کنید، و به ثواب آن بسنده کنید، چیزی را که بر زبان پیامبرتان صلی الله علیه و آله در باب کسی که با آنها نبرد می کند، در حالی که به گمراهیشان آگاه است و راه ما را راه هدایت می داند، جاری شده است، بازمی گفتم.

سعید اشعری گوید: علی علیه السلام زمانی‌که به‌سوی نهروان حرکت کرد مردی از نخع که هانئ بن هوذه خوانده می‌شد را جانشین کرد پس برای علی علیه السلام نوشت که غنی و باهله فتنه کرده‌اند و دست به دعا برداشته‌اند که تو شکست بخوری!

راوی گویـد: علی علیه السـلام برای آنـان نوشت: آنـان را که دشـمن تو هسـتند از کوفه بران و حتی یـک تن از آنـان را بـاقی مگذار.

ابویحیی گوید: شنیدم که علی علیه السلام می‌فرماید: بشتابید و با دیگر مردم، حقتان را بگیرید و خدا گواه است که شما با من دشمنی دارید و من با شما دشمنی دارم.

**[ترجمه]

«۵۸۹»

(۲)نهج، نهج البلاغه قَالَ علیه السـلام وَ قَدْ مَرَّ بِقَتْلَی الْخَوَارِجِ یَوْمَ النَّهْرِ بُؤْساً لَکُمْ لَقَدْ ضَرَّکُمْ مَنْ غَرَّکُمْ فَقِیلَ لَهُ مَنْ غَرَّهُمْ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ علیه السلام الشَّیْطَانُ الْمُضِلُّ وَ الْأَنْفُسُ الْأَمَّارَهُ بِالسُّوءِ غَرَّتْهُمْ بِالْأَمَانِیِّ وَ فَسَحَتْ لَهُمْ فِی الْمَعَاصِی وَ وَعَدَتْهُمُ الْإِظْهَارَ فَاقْتَحَمَتْ بِهِمُ النَّارَ.

ص: ۳۵۶

۱- ۵۸۸- الأحادیث الثلاثه رواه الثقفی رحمه اللّه فی الحدیث: ۲- ۴ من کتاب الغارات علی ما فی تلخیصه.

۲- ۵۸۹- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۳۲۳ من الباب الثالث من نهج البلاغه.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۲۳ از باب سوم نهج البلاغه روایت کرد. -:

در جنگ نهروان هنگامی که از کنار کشتگان خوارج می گذشت فرمود: بدا به حال شما آن که شما را فریب داد به شما زیان رساند. پرسیدند چه کسی آنان را فریفت، ای امیر المؤمنین علیه السّلام فرمود: شیطان گمراه کننده، و نفسی که به بدی فرمان می دهد، آنان را با آرزوها مغرور ساخت، و راه گناه را بر ایشان آماده کرد، و به آنان وعده پیروزی داد، و سرانجام به آتش جهنّم گرفتارشان کرد.

**[ترجمه]

بیان

و فسحت أی أوسعت لهم بالرخصه فی المعاصی و وعدتهم الإظهار أی أن یظهرهم و یغلبهم علینا.

**[ترجمه]«و فسحت» یعنی رخصت در معصیت‌ها برای آنان وسیع کردی، «وعدتهم الإظهار» یعنی آنها را بر ما غلبه و سیطره می‌دهی.

**[ترجمه]

«۵۹۰»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام لَمَّا سَمِعَ قَوْلَ الْخَوَارِجِ لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ کَلِمَهُ حَقٍّ یُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را با زیاداتی در ذیلش در مختار ۴۰ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -:

و امام علیه السلام زمانی که شعار خوارج را شنید که می گویند لا حکم الّا لله فرمود: سخن حقی است که از آنان اراده باطل شد.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن أبی الحدید قال الله تعالی إِنِ الْحُکْمُ إِلَّا لِلَّهِ أی إذا أراد الله شیئا من أفعاله فلا بد من وقوعه بخلاف غیره من القادرین و تمسکت الخوارج به فی إنکارهم علیه علیه السلام فی القول بالتحکیم مع عدم رضاه علیه السلام کما ذکر فی السیر و أراد الخوارج نفی کل ما یسمی حکما و هو باطل لأن الله تعالی قد أمضی حکم کثیر من المخلوقین فی کثیر من الشرائع.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گوید: خداوند متعال فرمود: «إنِ الحکم إلّا لله» یعنی زمانی که خداوند چیزی از افعالش را اراده کند وقوع آن حتمی است بر خلاف قادران غیر او و خوارج در انکار امام علیه السلام در اعتقاد به تحکیم علی‌رغم عدم رضایت او

به آن تمسک جستند چنانکه در سیر ذکر شده است و خوارج نفی هر آنچه که حکم نامیده می‌شود را اراده کردند درحالی که این باطل است زیرا خداوند متعال حکم بسیاری از مخلوقات را در بسیاری از شرائع اجرا کرده است.

**[ترجمه]

«۵۹۱»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ سَمِعَ علیه السلام رَجُلًا مِنَ الْحَرُورِیَّهِ یَتَهَجَّدُ وَ یَقْرَأُ فَقَالَ نَوْمٌ عَلَی یَقِینٍ خَیْرٌ مِنْ صَلَاهٍ فِی شَکٍّ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۹۷ از باب قصار نهج البلاغه روایت کرد. - :

و امام صدای مردی از اهالی حروراء را شنید که نماز شب می‌خواند و قرآن تلاوت می کرد فرمود: خوابیدن همراه با یقین برتر از نمازگزاران با شک و تردید است.

**[ترجمه]

«۵۹۲»

(۳)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ خُطْبَهٍ لَهُ علیه السلام فِی تَخْوِیفِ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ فَأَنَا نَذِیرٌ لَکُمْ أَنْ تُصْبِحُوا صَرْعَی بِأَثْنَاءِ هَذَا النَّهْرِ وَ بِأَهْضَامِ هَذَا الْغَائِطِ عَلَی غَیْرِ بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّکُمْ وَ لَا سُلْطَانٍ مُبِینٍ مَعَکُمْ قَدْ طَوَّحَتْ بِکُمُ الدَّارُ وَ احْتَبَلَکُمُ الْمِقْدَارُ وَ قَدْ کُنْتُ نَهَیْتُکُمْ عَنْ هَذِهِ الْحُکُومَهِ فَأَبَیْتُمْ عَلَیَّ إِبَاءَ الْمُخَالِفِینَ الْمُنَابِذِینَ حَتَّی صَرَفْتُ رَأْیِی إِلَی هَوَاکُمْ وَ أَنْتُمْ مَعَاشِرَ أَخِفَّاءِ الْهَامِ سُفَهَاءُ الْأَحْلَامِ وَ لَمْ آتِ لَا أَبَا لَکُمْ بُجْراً وَ لَا أَرَدْتُ بِکُمْ ضُرّاً.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۶ از نهج البلاغه روایت کرد. - : شما را از آن می ترسانم مبادا صبح کنید در حالی که جنازه های شما در اطراف رود نهروان و زمین های پست و بلند آن افتاده باشد، بدون آن که برهان روشنی از پروردگار، و حجّت و دلیل قاطعی داشته باشید.از خانه ها آواره گشته و به دام قضا گرفتار شده باشید.

من شما را از این حکمیّت نهی کردم ولی با سر سختی مخالفت کردید، تا به دلخواه شما کشانده شدم.

شما ای بی خردان، و بی خردان، ای ناکسان و بی پدران، من که این فاجعه را به بار نیاوردم و هرگز زیان شما را نخواستم

**[ترجمه]

بیان

الأهضام جمع هضم و هو المطمئن من الوادی و الغائط ما سفلت من الأرض و السلطان الحجه و لعل المراد بالبینه الحجه الشرعیه و بالسلطان الدلیل العقلی و قال الجوهری طاح یطوح و یطیح هلک

۱- ۵۹۰- رواه السیّد الرضیّ مع زیادات فی ذیله فی المختار: ۴۰ من کتاب نهج البلاغه.

۲- ۵۹۱- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۹۷ من باب قصار نهج البلاغه.

۳- ۵۹۲- رواه السیّد قدس اللّه نفسه فی المختار: ۳۶ من نهج البلاغه.

و سقط و کذلک إذا تاه فی الأرض و طوحه أی توهه و ذهب به هاهنا و هاهنا و المراد بالدار الدنیا و احتبلکم أی أوقفکم فی الحبال و المقدار قضاء الله و قدره و الهام جمع الهامه و هی الرأس و خفتها کنایه عن قله العقل أو عن الطیش و عدم الثبات فی الرأی و الأحلام جمع حلم بالکسر و هو الأناه و العقل و لا أبا لک کلمه تستعمل فی المدح کثیرا و فی الذم أیضا و فی معرض التعجب و الظاهر هنا الذم أو التعجب و البجر الأمر العظیم و الداهیه و یروی هجرا و هو الساقط من القول و یروی عرا و العرو المعره الإثم.

**[ترجمه]الاهضام جمع هضم یعنی محل مطمئن از دشت است، الغائط زمین پست است، السلطان یعنی حجت و شاید منظور از البینه برهان شرعی و منظور از سلطان دلیل عقلی باشد. جوهری گوید: طاح یطوح، و یطیح یعنی هلاک و ساقط شد و چنین است تاه فی الأرض، طوّحه یعنی او را سرگردان کرد و او را به اینجا و آنجا برد. و منظور از «الدار» دنیا است، «احتبلکم» یعنی شما را در دام انداخت «المقدار» قضا و قدر خداست «الهام» جمع هامه یعنی سر است و خفت آن کنایه از کم‌عقلی یا سبکسری و عدم ثبات در اندیشه است. الاحلام جمع حِلم یعنی تأمل و عقل است «لا أباً لک» عبارتی است که بیشتر در مدح و نیز در ذم و تعجب به‌کار می‌رود و خوب در اینجا نکوهش یا تعجب است. «البُجر» امر بزرگ و فاجعه است و «هجراً» نیز روایت می‌شود که کلام ساقط و بی‌ارزش است و «عراً» روایت می‌شود یعنی العر و المعره یعنی گناه.

**[ترجمه]

«۵۹۳»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام فِی الْخَوَارِجِ لَمَّا سَمِعَ قَوْلَهُمْ لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ قَالَ کَلِمَهُ حَقٍّ یُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ نَعَمْ إِنَّهُ لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَکِنْ هَؤُلَاءِ یَقُولُونَ لَا إِمْرَهَ وَ إِنَّهُ لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِیرٍ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ یَعْمَلُ فِی إِمْرَتِهِ الْمُؤْمِنُ وَ یَسْتَمْتِعُ فِیهَا الْکَافِرُ وَ یُبَلِّغُ اللَّهُ فِیهَا الْأَجَلَ وَ یُجْمَعُ بِهِ الْفَیْ ءُ وَ یُقَاتَلُ بِهِ الْعَدُوُّ وَ تَأْمَنُ بِهِ السُّبُلُ وَ یُؤْخَذُ بِهِ لِلضَّعِیفِ مِنَ الْقَوِیِّ حَتَّی یَسْتَرِیحَ بَرٌّ وَ یُسْتَرَاحَ مِنْ فَاجِرٍ وَ فِی رِوَایَهٍ أُخْرَی أَنَّهُ لَمَّا سَمِعَ تَحْکِیمَهُمْ قَالَ حُکْمَ اللَّهِ أَنْتَظِرُ فِیکُمْ وَ قَالَ أَمَّا الْإِمْرَهُ الْبَرَّهُ فَیَعْمَلُ فِیهَا التَّقِیُّ وَ أَمَّا الْإِمْرَهُ الْفَاجِرَهُ فَیَتَمَتَّعُ فِیهَا الشَّقِیُّ إِلَی أَنْ تَنْقَطِعَ مُدَّتُهُ وَ تُدْرِکَهُ مَنِیَّتُهُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۰ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : سخن حقّی است، که از آن اراده باطل شد آری درست است، فرمانی جز فرمان خدا نیست، ولی اینها می گویند زمامداری جز برای خدا نیست، در حالی که مردم به زمامداری نیک یا بد، نیازمندند، تا مؤمنان در سایه حکومت، به کار خود مشغول و کافران هم بهرمند شوند، و مردم در استقرار حکومت، زندگی کنند، به وسیله حکومت بیت المال جمع آوری می گردد و به کمک آن با دشمنان می توان مبارزه کرد.جادّه ها أمن و امان، و حقّ ضعیفان از نیرومندان گرفته می شود، نیکوکاران در رفاه و از دست بدکاران، در امان می باشند.

و در روایت دیگری آمده، چون سخن آنان را در باره حکمیّت شنید فرمود - منتظر حکم خدا در باره شما هستم. - و نیز فرمود: - امّا در حکومت پاکان، پرهیزکار به خوبی انجام وظیفه می کند ولی در حکومت بدکاران، ناپاک از آن بهرمند می شود تا مدّتش سر آید و مرگ فرا رسد.

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام كلمه حق الظاهر أن المراد بالكلمه قولهم لا حكم إلا لله و الباطل الذى أريد بها المعنى الذى قصدوه لا ما يفهم من كلام بعض الشارحين أن دعاء أصحاب معاويه إياكم إلى كتاب الله كلمه حق لكن مقصودهم بها ليس العمل بكتاب الله بل فتوركم عن الحرب و تفرق أهوائكم و معناها الحق حصر الحكم حقيقه فيه سبحانه إذ حكم غيره تعالى إنما يجب متابعته لأنه حكمه تعالى (۲)

ص: ۳۵۸

۱- ۵۹۳- رواه السيّد الرضىّ رفع اللّه مقامه فى المختار: ۴۰ من كتاب نهج البلاغه.

۲- ۲ و يمكن أن يكون المعنى [من] الحق الـذى لم يريدوه حصر الحق الذى يجب إطاعته من حيث إنّه حكم به ذلك الحاكم فلا ينافى صدق الحكم من غير تجوز على حكم الرسول و الامام و قضاه العدل لإطلاق الحكم مطلقا على حكمهم فى كثير من الأحاديث و الاخبار، و قد شنعوا تجويز الحكم مطلقا و نفى الإمره من لوازمه، فتدبر. منه رحمه اللّه.

قوله علیه السلام و إنه لا بد للناس إلخ قال بعض الشارحین الألفاظ کلها ترجع إلی إمره الفاجر قال یعمل فیها المؤمن أی لیست بمانعه للمؤمن من العمل و یستمتع فیها الکافر أی یتمتع بمدته و یبلغ الله فیها الأجل لأن إماره الفاجر کإماره البر فی أن المده المضروبه فیها تنتهی إلی الأجل الموقت للإنسان.

و قال بعضهم الضمیر فی إمرته راجع إلی الأمیر مطلقا فالإمره التی یعمل فیها المؤمن الإمره البره و التی یستمتع فیها الکافر الإمره الفاجره و المراد بعمل المؤمن فی إمره البر عمله علی وفق أوامر الله و نواهیه و باستمتاع الکافر فی إمره الفاجر انهماکه فی اللذات الحاضره و یبلغ الله فیها الأجل أی فی إمره الأمیر سواء کان برا أو فاجرا و فائدتها تذکیر العصاه ببلوغ الأجل و تخویفهم به و یؤید هذا الوجه الروایه الأخری.

و یمکن أن یکون المعنی أنه لا بد فی انتظام أمور المعاش أمیر بر أو فاجر لیعمل المؤمن بما یستوجب به جنات النعیم و یتمتع فیها الکافر لیکون حجه علیه و لعله أظهر لفظا و معنی.

قوله علیه السلام حتی یستریح کلمه حتی إما لبیان الغایه و المعنی تستمر تلک الحال حتی یستریح البر من الأمراء و هو الظاهر أو مطلقا و یستریح الناس من الفاجر أو مطلقا بالموت أو العزل و فیهما راحه للبر لأن الآخره خیر من الأولی و لا یجری الأمور غالبا علی مراده و لا یستلذ کالفاجر بالانهماک فی الشهوات و راحه للناس من الفاجر لخلاصهم من جوره و إن انتظم به نظام الکل فی المعاش.

و إما لترتب الغایه أی حتی یستریح البر من الناس فی دوله البر من الأمراء و یستریح الناس مطلقا من بغی بعض الفجار و من الشرور و المکاره فی

دوله الأمير مطلقا برا كان أو فاجرا و لا ينافى ذلک إصابه المكروه من فاجر أحيانا.

قوله عليه السلام حكم الله أنتظر أى جريان القضاء بقتلهم و حلول وقته.

قوله عليه السلام إلى أن تنقطع مدته أى مده دولته أو حياته.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام «کلمه حق» ظاهر این است که منظور از کلمه این سخن آنها «لاـ حکم إلّا لله» است و باطلی که از آن اراده شده معنایی است که از آن قصد کرده‌اند آنچه‌که از کلام برخی شارحان فهمیده می‌شود که دعوت یاران معاویه از شما به‌سوی کتاب خدا سخن حقی است اما مقصود آنها از آن عمل به کتاب خدا نیست بلکه سستی شما از جنگ و پراکندگی تمایلات شما است و معنای حق آن محصور کردن حقیقی حکم در خداوند سبحان است زیرا حکم غیر از خداوند سبحان فقط به این جهت که حکم خداوند است تبعیتش واجب است.

و این سخن امام «و انه لا بّد للناس» تا پایان آن، برخی از شارحان گوید: همه الفاظ به امارت فاجر بازمی‌گردد و گوید «یعمل فیها المؤمن» بازدارنده مؤمن از عمل نیست «یستمتع فیها الکافر» یعنی برای مدتی بهره می‌برد، «یبلغ الله فیها الرجل» زیرا امارت فاجر مانند امارت نیکوکار است در اینکه مدت معین در آن به اجل معین شده برای انسان ختم می‌شود.

و برخی از آنها گوید: ضمیر در «إمرته» مطلقاً به امیر بازمی‌گردد پس امارتی که مؤمن در آن کار می‌کند امارت نیکوست و امارتی که کافر در آن لذت می‌برد امارت فاجر است و منظور از عمل مؤمن در امارت نیکوکار کار کردن وی بر اساس اوامر و نواهی خدا و منظور از لذت بردن کافر در امارت فاجر فرو رفتنش در لذت‌های حاضر است. «یبلغ الله فیها الرجل» یعنی در امارت امیر چه نیکوکار باشد چه فاجر و فائده آن متذکر شدن سرکشان به رسیدن اجل و بیم دادن آنها از آن است. و روایت دیگر این وجه را تأیید می‌کند.

و ممکن است که معنا این باشد که ناگزیر در نظم بخشیدن به امور زندگی باید امیری نیکوکار یا فاجر باشد تا مؤمن به آنچه‌که براساس آن جنات نعیم را مستوجب می‌شود عمل کند و کافر از آن لذت ببرد تا حجتی بر او باشد و شاید این از نظر لفظ و معنی بهتر باشد.

این سخن امام علیه السلام: «حتی یستریح» کلمه حتی یا برای بیان غایت است و معنی این است آن حالت استمرار دارد تا اینکه درستکار از امراء آسوده شود و این خوب است یا اینکه مطلقاً آسوده شود و مردم از فاجر آسوده شود یا مطلقاً با مرگ یا عزل آسوده شود و در این دو آسایشی برای درستکار است زیرا آخرت از دنیا بهتر است و امور غالباً بر مراد او جاری نمی‌شود و مانند کافر از فرو رفتن در شهوات لذت نمی‌برد و آسایش مردم از فاجر به‌جهت خلاصی آنها از ستم اوست گرچه نظام هر یک از آنها در معیشت به‌وسیله او نظم یابد.

و یا برای ترتب غایت است یعنی تا مردم درستکار در دولت امیران درستکار آسوده شود و مردم مطلقاً از ستم برخی فاجران و از بدی‌ها و مکاره در دولت امیر به‌صورت مطلق چه درستکار باشد چه فاجر آسوده شوند و این احیاناً با رسیدن مکروه از جانب فاجر منافات ندارد.

این سخن امام علیه السلام «حکم الله فانتظره» یعنی جاری شدن قضا بر قتل آنها و رسیدن وقت آن.

این سخن امام علیه السلام: «إلی أن تنقطع مدته» یعنی مدت دولت یا زندگی او.

**[ترجمه]

«۵۹۴»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام كَلَّمَ بِهِ الْخَوَارِجَ أَصَابَكُمْ حَاصِبٌ وَ لَا بَقِيَ مِنْكُمْ آبِرٌ أَ بَعْدَ إِيمَانِي بِاللَّهِ وَ جِهَادِي مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَشْهَدُ عَلَى نَفْسِي بِالْكُفْرِ لَ قَدْ ضَلَلْتُ إِذاً وَ ما أَنَا مِنَ الْمُهْتَدِينَ فَأُوبُوا شَرَّ مَآبٍ وَ ارْجِعُوا عَلَى أَثَرِ الْأَعْقَابِ أَمَا إِنَّكُمْ سَتَلْقَوْنَ بَعْدِي ذُلًّا شَامِلًا وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ أَثَرَةً يَتَّخِذُهَا الظَّالِمُونَ فِيكُمْ سُنَّةً.

قال السید رضی الله عنه قوله علیه السلام و لا بقی منکم آبر یروی علی ثلاثه أوجه أحدها بالراء من قولهم رجل آبر للذی یأبر النخل أی یصلحه.

و یروی آثر و هو الذی یأثر الحدیث أی یحکیه و یرویه و هو أصح الوجوه عندی کأنه علیه السلام قال و لا بقی منکم مخبر.

و یروی آبز بالزاء المعجمه و هو الواثب و الهالک أیضا یقال له آبز.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۵۸ و ۵۹ از نهج البلاغه روایت کرد. - : آنگاه که شعار خوارج را شنید که می گویند، لا حکم الا للّه در نکوهش آنان فرمود: سنگ حوادث و بلا بر شما ببارد چنانکه اثری از شما باقی نگذارد! آیا پس از ایمانم به خدا، و جهاد کردنم در رکاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله به کفر خویش گواهی دهم؟ اگر چنین کنم گمراه شده و از هدایت شدگان نخواهم بود.

پس به بدترین جایگاه رهسپار شوید و به راه گذشتگان بازگردید. آگاه باشید! به زودی پس از من به خواری و ذلت گرفتار می‌شوید و شمشیر برّنده بر شما مسلط می گردد و به استبدادی دچار خواهید شد که برای دیگر ستمگران راه و رسم حکومت قرار خواهد گرفت.

سید گوید این کلام امام علیه السلام «و لا بقی منکم آبر» به سه وجه روایت می‌شود یکی با راء که برگرفته از این سخن آنان رجل آبر للذی یأبر النخل یعنی آن را اصلاح می کند. دوم: آثر نقل شد یعنی بازگوکننده حدیث و این نقل به نظر من بهتر است گویا امام می‌فرماید: از شما خبردهنده‌ای باقی نماند. سوم: آبز با زاء نیز روایت شد به معنای هلاک‌شونده، پرش کننده که به هلاک شونده «آبز» گویند.

**[ترجمه]

«۵۹۵»

(۲)وَ قَالَ علیه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَی حَرْبِ الْخَوَارِجِ وَ قِیلَ لَهُ إِنَّهُمْ قَدْ عَبَرُوا جِسْرَ النَّهْرَوَانَ مَصَارِعُهُمْ دُونَ النُّطْفَهِ وَ اللَّهِ لَا یُفْلِتُ مِنْهُمْ عَشَرَهٌ وَ لَا یَهْلِکُ مِنْکُمْ عَشَرَهٌ.

قال الرضی رحمه الله یعنی بالنطفه ماء النهر و هو أفصح کنایه عن الماء و إن کان کثیرا جما.

ص: ۳۶۰

۱- ۵۹۴- رواه السیّد الرضیّ فی المختار: ۵۸ و ۵۹ من نهج البلاغه.

۲- ۵۹۵- رواه السیّد الرضیّ فی المختار: ۵۸ و ۵۹ من نهج البلاغه.

**[ترجمه]حضرت فرمود: به هنگام حرکت برای جنگ با خوارج، شخصی گفت، خوارج از پل نهروان عبور کردند امام علیه السلام فرمود: قتلگاه خوارج این سوی نهر است، به خدا سوگند! از آنها جز ده نفر باقی نمی‌ماند، و از شما نیز ده نفر کشته نخواهد شد.

رضی گوید: منظور امام از نطفه آب نهر است که از فصیح‌ترین کنایه در رابطه با آب است، هرچند زیاد و فراوان باشد.

**[ترجمه]

بیان

روی أنه کلمهم بهذا الکلام لما اعتزلوه و تنادوا من کل ناحیه لا حکم إلا لله الحکم لله یا علی لا لک و قالوا بان لنا خطاؤنا فرجعنا و تبنا فارجع إلیه أنت و تب و قال بعضهم اشهد علی نفسک بالکفر ثم تب منه حتی نطیعک و الحاصب الریح الشدیده التی تثیر الحصباء و هی صغار الحصی و إصابه الحاصب کنایه عن العذاب و قیل أی أصابکم حجاره من السماء و الأوب بالفتح و الإیاب بالکسر الرجوع و الأعقاب مؤخر الأقدام و أثرها بالتحریک علامتها و الرجوع علی العقب هو القهقری فهو کالتأکید للسابق قیل هو أمر لهم بالإیاب و الرجوع إلی الحق من حیث خرجوا منه قهرا کان القاهر یضرب فی وجوههم یردهم علی أعقابهم و الرجوع هکذا شر الأنواع و قیل هو دعاء علیهم بالذل و انعکاس الحال.

أقول: و یحتمل أن یکون الأمر علی التهدید کقوله تعالی قُلِ اعْمَلُوا فَسَیَرَی اللَّهُ عَمَلَکُمْ و الأثره بالتحریک الاسم من قولک فلان یستأثر علی أصحابه أی یختار لنفسه أشیاء حسنه و یخص نفسه بها و الاستیثار الانفراد بالشی ء أو من آثر یؤثر إیثارا إذا أعطی أی یفضل الظالمون غیرکم علیکم فی نصیبکم و یعطونهم دونکم و قیل یجوز أن یکون المراد بالأثره النمام.

و النهروان بفتح النون و الراء و جوز تثلیث الراء ثلاث قری أعلی و أوسط و أسفل بین واسط و بغداد.

و الصرع الطرح علی الأرض و المصرع یکون مصدرا و موضعا و المراد هنا مواضع هلاکهم و الإفلات و التفلت و الانفلات التخلص من الشی ء فجأه من غیر تمکث.

و هذا الخبر من معجزاته علیه السلام المتواتره و روی أنه لما قتل الخوارج وجدوا المفلت منهم تسعه تفرقوا فی البلاد و وجدوا المقتول من أصحابه علیه السلام ثمانیه.

و یمکن أن یکون خفی علی القوم مکان واحد من المقتولین أو یکون التعبیر بعدم هلاک العشره للمشاکله و المناسبه بین القرینتین.

ص: ۳۶۱

**[ترجمه]روایت است که وی زمانی که آنها از او کناره گرفتند و از هر گوشه‌ای ندا برآوردند که حکم فقط از آن خداست و حکم برای خداست نه برای تو علی با این عبارت با آنان سخن گفت. گفتند: اشتباه ما بر ما آشکار شد پس بازگشتیم و توبه کردیم تو نیز بازگرد و توبه کن، و برخی از آنان گفتند: به کفر خویش گواهی ده سپس از آن توبه کن تا از تو اطاعت کنیم. «الحاصب» باد تندی است که شن را بلند می‌کند و حصباء شن است و اصابه الحاصب کنایه از عذاب است. و گفته شده یعنی سنگی از آسمان به شما برسد. «الأوب» با فتحه و الإیاب با کسره: رجوع است و الأعقاب پاشنه پاست و أثرها با حرکت علامت آن است. رجوع علی العقب عقب نشینی است که مانند تأکید برای عبارت پیشین است گفته شده او آنان را به برگشت و رجوع به حق از جایی که به اجبار از آن خارج شدند امر کرد گویی که اجبارکننده بر صورت آنان می‌زند درحالی‌که آنها را به جای نخست بازمی‌گرداند و رجوع این چنینی بدترین نوع است و گفته شده این نفرین آنان به ذلت و دگرگونی حال است.

می‌گویم: محتمل است که امر بر وجه تهدید باشد مانند این سخن خداوند متعال: «و قل اعملوا فسیری الله عملکم» الأثره با حرکت اسمی از این سخن توست: فلان یستأثر علی اصحابه یعنی امور نیك را برای خود برمی‌گزیند و آن را به خود اختصاص می‌دهد. الاستئثار چیزی را مختص خود کردن. یا از ریشه آثر یوثر ایثاراً است زمانی که اعطا کرد یعنی ظالمان غیر شما را در بهره شما برتری می‌دهند و آنها را به کسانی غیر از شما می‌دهند. و گفته شده: جایز است که منظور از أثره سخن... چنین باشد.

و نهروان با فتحه نون و راء و جواز تثلیت راء سه روستای اعلی، اوسط و اسفل است که بین واسط و بغداد است.

الصرع افتادن بر روی زمین است و المصرع مصدر و اسم مکان است و در اینجا مقصود محل هلاکت آنان است و الافلات و التفلت و الانفلات: خلاصی ناگهانی و بدون مکث از چیزی است، و این خبر از معجزات متواتر امام علیه السلام است و روایت است که زمانی که خوارج را به هلاکت رساند نجات‌یافتگان آنها را نه تن یافتند که در بلاد پراکنده شدند و مقتول از اصحاب امام را هشت تن یافتند. و ممکن است که مکان یکی از مقتولان بر قوم پنهان باشد یا اینکه تعبیر با عدم هلاکت ده تن برای مشاکله و تناسب بین دو قرینه باشد.

**[ترجمه]

«۵۹۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام لِبَعْضِ أَصْحَابِهِ لَمَّا عَزَمَ عَلَی الْمَسِیرِ إِلَی الْخَوَارِجِ فَقَالَ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنْ سِرْتَ فِی هَذَا الْوَقْتِ خَشِیتُ أَنْ لَا تَظْفَرَ بِمُرَادِکَ مِنْ طَرِیقِ عِلْمِ النُّجُومِ فَقَالَ علیه السلام أَ تَزْعُمُ أَنَّکَ تَهْدِی إِلَی السَّاعَهِ الَّتِی مَنْ سَارَ فِیهَا صُرِفَ عَنْهُ السُّوءُ وَ تُخَوِّفُ مِنَ السَّاعَهِ الَّتِی مَنْ سَارَ فِیهَا حاقَ بِهِ الضُّرُّ فَمَنْ صَدَّقَکَ بِهَذَا فَقَدْ کَذَّبَ الْقُرْآنَ وَ اسْتَغْنَی عَنِ الِاسْتِعَانَهِ بِاللَّهِ تَعَالَی فِی نَیْلِ الْمَحْبُوبِ وَ دَفْعِ الْمَکْرُوهِ وَ یَنْبَغِی فِی قَوْلِکَ لِلْعَامِلِ بِأَمْرِکَ أَنْ یُولِیَکَ الْحَمْدَ دُونَ رَبِّهِ لِأَنَّکَ بِزَعْمِکَ أَنْتَ هَدَیْتَهُ إِلَی السَّاعَهِ الَّتِی نَالَ فِیهَا النَّفْعَ وَ آمن [أَمِنَ] الضُّرَّ ثُمَّ أَقْبَلَ علیه السلام عَلَی النَّاسِ فَقَالَ أَیُّهَا النَّاسُ إِیَّاکُمْ وَ تَعَلُّمَ النُّجُومِ إِلَّا مَا یُهْتَدَی بِهِ فِی بَرٍّ أَوْ بَحْرٍ فَإِنَّهَا تَدْعُو إِلَی الْکِهَانَهِ الْمُنَجِّمُ کَالْکَاهِنِ وَ الْکَاهِنُ کَالسَّاحِرِ وَ السَّاحِرُ کَالْکَافِرِ وَ الْکَافِرُ فِی النَّارِ سِیرُوا عَلَی اسْمِ اللَّهِ وَ عَوْنِهِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۷۷ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: به هنگام حرکت برای نبرد با خوارج، در ماه صفر سال ۳۸ هجری، شخصی با پیشگویی از راه شناخت ستارگان گفت:اگر در این ساعت حرکت کنید، پیروز نمی شوید و من از راه علم ستاره شناسی این محاسبه را کردم، امام فرمود :گمان می کنی تو از آن ساعتی آگاهی که اگر کسی حرکت کند زیان نخواهید دید و می ترسانی از ساعتی که اگر کسی حرکت کند ضرری دامنگیر او خواهد شد کسی که گفتار تو را تصدیق کند، قرآن را تکذیب کرده است، و از یاری طلبیدن خدا در رسیدن به هدف های دوست داشتنی، و محفوظ ماندن از ناگواریها، بی نیاز شده است.

برای عمل‌کننده به فرمانت لازم است که به جای خداوند، تو را ستایش کنند چون به گمان خود مردم را به ساعتی آشنا کردی که منافعشان را به دست می آورند و از ضرر و زیان در امان می مانند.

سپس به مردم رو کرد و فرمود: ای مردم، از فرا گرفتن علم ستاره شناسی برای پیشگویی های دروغین، بپرهیزید، جز آن مقدار از علم نجوم که در دریا نوردی و صحرا نوردی به آن نیاز دارید، چه اینکه ستاره شناسی شما را به غیب گویی و غیب گویی به جادوگری می کشاند، و ستاره شناس چون غیب گو، و غیب گو چون جادوگر و جادوگر چون کافر و کافر در آتش جهنم است.با نام خدا و یاری او حرکت کنید.

**[ترجمه]

«۵۹۷»

(۲) نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَ قَدْ قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ نَهَيْتَنَا عَنِ الْحُكُومَهِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهَا فَمَا نَدْرِي أَيُّ الْأَمْرَيْنِ أَرْشَدُ فَصَفَّقَ علیه السلام إِحْدَى يَدَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى ثُمَّ قَالَ هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَهَ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ أَنِّي حِينَ أَمَرْتُكُمْ بِمَا أَمَرْتُكُمْ بِهِ حَمَلْتُكُمْ عَلَى الْمَكْرُوهِ الَّذِي يَجْعَلُ اللَّهُ فِيهِ خَيْراً فَإِنِ اسْتَقَمْتُمْ هَدَيْتُكُمْ وَ إِنِ اعْوَجَجْتُمْ قَوَّمْتُكُمْ وَ إِنْ أَبَيْتُمْ تَدَارَكْتُكُمْ لَكَانَتِ الْوُثْقَى وَ لَكِنْ بِمَنْ وَ إِلَى مَنْ أُرِيدُ أَنْ أُدَاوِيَ بِكُمْ وَ أَنْتُمْ دَائِي كَنَاقِشِ الشَّوْكَهِ بِالشَّوْكَهِ وَ هُوَ يَعْلَمُ أَنَّ ضَلَعَهَا مَعَهَا اللَّهُمَّ قَدْ مَلَّتْ أَطِبَّاءُ هَذَا الدَّاءِ الدَّوِيِّ وَ كَلَّتِ النَّزَعَهُ بِأَشْطَانِ الرَّكِيِّ أَيْنَ الْقَوْمُ الَّذِينَ دُعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ فَقَبِلُوهُ وَ قَرَءُوا الْقُرْآنَ فَأَحْكَمُوهُ وَ هِيجُوا إِلَى الْجِهَادِ فَوَلَّهُوا اللِّقَاحَ إِلَى أَوْلَادِهَا (۳)وَ سَلَبُوا السُّيُوفَ أَغْمَادَهَا وَ أَخَذُوا بِأَطْرَافِ الْأَرْضِ زَحْفاً

۱- ۵۹۶- رواه السيّد الرضيّ رضوان اللّه تعالى عليه في المختار: ۷۷ من كتاب نهج البلاغه.

۲- ۵۹۷- رواه السيّد الرضيّ قدس اللّه نفسه في المختار: ۱۱۹ من كتاب نهج البلاغه.

۳- ۳ كذا في طبع الكمباني من البحار- غير أن كلمه «إلى» كانت محذوفه منها- و فيما عندي من نسخ نهج البلاغه: «فولهوا و له اللقاح إلى أولادها». و قد أشار المصنّف في شرحه الآتي الآن أن في بعض النسخ الذي كان عنده كان كذلك.

زَحْفاً وَ صَفّاً صَفّاً بَعْضٌ هَلَكَ وَ بَعْضٌ نَجَا لَا يُبَشَّرُونَ بِالْأَحْيَاءِ وَ لَا يُعَزَّوْنَ عَنِ الْمَوْتَى مُرْهُ الْعُيُونِ مِنَ الْبُكَاءِ خُمْصُ الْبُطُونِ مِنَ الصِّيَامِ ذُبُلُ الشِّفَاهِ مِنَ الدُّعَاءِ صُفْرُ الْأَلْوَانِ مِنَ السَّهَرِ عَلَى وُجُوهِهِمْ غَبَرَةُ الْخَاشِعِينَ أُولَئِكَ إِخْوَانِيَ الذَّاهِبُونَ فَحَقٌّ لَنَا أَنْ نَظْمَأَ إِلَيْهِمْ وَ نَعَضَّ الْأَيْدِيَ عَلَى فِرَاقِهِمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ يُسَنِّي لَكُمْ طُرُقَهُ وَ يُرِيدُ أَنْ يَحُلَّ دِينَكُمْ عُقْدَةً عُقْدَةً وَ يُعْطِيَكُمْ بِالْجَمَاعَةِ الْفُرْقَةَ وَ بِالْفُرْقَةِ الْفِتْنَةَ فَاصْدِفُوا عَنْ نَزَغَاتِهِ وَ نَفَثَاتِهِ وَ اقْبَلُوا النَّصِيحَةَ مِمَّنْ أَهْدَاهَا إِلَيْكُمْ وَ اعْقِلُوهَا عَلَى أَنْفُسِكُمْ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۱۹ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: پس از پذیرش «حکمیّت» در صفیّن، یکی از یاران گفت:ما را از حکمیّت نهی فرمودی، سپس پذیرفتی و داور تعیین کردی ما نمی دانیم کدام یک از این دو کار درست است امام دست بر روی دست کوبید و با تأسف فرمود: این سزای کسی است که بیعت با امام خود را ترک گوید، و پیمان بشکند.به خدا سوگند، هنگامی که شما را به جنگ با معاویه فراخواندم، خوشایندتان نبود، ولی خداوند خیر شما را در آن قرار داده بود، اگر مقاومت می کردید، شما را راهنمایی می کردم و اگر به انحراف می رفتید شما را به راه راست برمی گرداندم، اگر سر باز می زدید، دوباره شما را برای مبارزه آماده می کردم، در آن صورت وضعیّتی مطمئن داشتیم.امّا دریغ، با کدام نیرو بجنگم و به چه کسی اطمینان کنم شگفتا، می خواهم به وسیله شما بیماری ها را درمان کنم ولی شما درد بی درمان من شده اید، کسی را می مانم که خار در پایش رفته و با خار دیگری می خواهد آن را بیرون کشد، در حالی که می داند خار در تن او بیشتر شکند و بر جای ماند.خدایا طبیب این درد مرگبار به جان آمده، و آب رسان این شوره زار ناتوان شده است.

کجا هستند مردمی که به اسلام دعوت شده و پذیرفتند، قرآن تلاوت کردند و معانی آیات را شناختند، به سوی جهاد بر انگیخته شده چونان شتری که به سوی بچّه خود روی می آورد شیفته جهاد گردیدند، شمشیرها از نیام بر آوردند، و گرداگرد زمین را گروه گروه، صف به صف، احاطه کردند، بعضی شهید، و برخی نجات یافتند.هیچ گاه از زنده ماندن کسی در میدان جنگ شادمان نبودند، و در مرگ شهیدان نیازی به تسلیت نداشتند، با گریه های طولانی از ترس خدا، چشم هایشان ناراحت، و از روزه داری فراوان، شکم هایشان لاغر و به پشت چسبیده بود.لب هایشان از فراوانی دعا خشک، و رنگ های صورت از شب زنده داری ها زرد، و بر چهره هایشان غبار خشوع و فروتنی نشسته بود.آنان برادران من هستند که رفته اند، و بر ماست که تشنه ملاقاتشان باشیم، و از اندوه و فراقشان انگشت حسرت به دندان بگیریم.

همانا شیطان، راه های خود را به شما آسان جلوه می دهد، تا گره های محکم دین شما را یکی پس از دیگری بگشاید، و به جای وحدت و هماهنگی، بر پراکندگی شما بیفزاید.از وسوسه و زمزمه و فریب کاری شیطان روی گردانید، و نصیحت آن کس را که خیرخواه شماست گوش کنید، و به جان و دل بپذیرید.

**[ترجمه]

إيضاح

قوله علیه السلام هذا جزاء من ترک العقده أی الرأی و الحزم و قیل مراده علیه السلام هذا جزاؤکم حین ترکتم الرأی الأصوب فیکون هذا إشاره إلی حیرتهم التی دل علیها قولهم فما ندری أی الأمرین أرشد فیکون ترک العقده منهم لا منه علیه السلام.

و يمكن حمله على ظاهره الألصق بقوله عليه السلام بعد ذلك حملتكم على المكروه إلخ و لا يلزم خطاؤه كما توهمه الخوارج بأن يكون المراد كان هذا جزائى حين تركت العقده أى هذا مما يترتب على ترك العقده و إن كان تركها اضطرارا لا اختيارا و لا عن فساد رأى كما يدل عليه صريح قوله عليه السلام بعد ذلك و لكن بمن و إلى من فإن ترك الأصلح إذا لم يمكن العمل بالأصلح مما لا فساد فيه و لا ريب فى عدم إمكان حربه عليه السلام بعد رفعهم المصاحف و افتراق أصحابه.

قوله عليه السلام على المكروه أى الحرب إشاره إلى قوله تعالى فَعَسى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئاً وَ يَجْعَلَ اللّهُ فِيهِ خَيْراً كَثِيراً و المكروه مكروه لهم لا له عليه السلام.

قوله و إن اعوججتم لعل المراد بالاعوجاج اليسير من العصيان لا الإباء

ص: ۳۶۳

المطلق و بالتقويم الإرشاد و التحريض و التشجيع و بالإباء الإباء المطلق و بالتدارك الاستنجاد بغيرهم من قبائل العرب و أهل الحجاز و خراسان فإن كلهم كانوا من شيعته عليه السلام كذا ذكره ابن أبى الحديد.

قوله عليه السلام و لكن بمن أى بمن أستعين فى هذا الأمر الذى لا بد له من ناصر و معين و إلى من أرجع فى ذلك.

قوله عليه السلام كناقش الشوكه هذا مثل للعرب لا تنقش الشوكه بالشوكه فإن ضلعها معها أى إذا استخرجت الشوكه بمثلها فكما أن الأولى انكسرت فى رجلك و بقيت فى لحمك كذلك تنكسر الثانيه فإن ضلعها بالتحريك أى ميلها معها أى طباع بعضكم يشبه طباع بعض و يميل إليها كما تميل الشوكه إلى مثلها.

و قال ابن الأثير فى ماده نقش من النهايه نقش الشوكه إذا استخرجها من جسمه و به سمى المنقاش الذى ينقش به.

و الداء الدوى الشديد من دوى إذا مرض و النزعه جمع نازع و هو الذى يستقى الماء و الشطن هو الحبل و الركى جميع الركيه و هى البئر كأنهم عن المصلحه فى قعر بئر عميق و كل عليه السلام من جذبهم إليه أو شبه عليه السلام وعظه لهم و قله تأثيره فيهم بمن يستقى من بئر عميقه لأرض وسيعه و عجز عن سقيها.

قوله عليه السلام فولهوا اللقاح اللقاح بكسر اللام الإبل الواحده لقوح و هى الحلوب أى جعلوا اللقاح والهه إلى أولادها بركوبهم إياها عند خروجهم إلى الجهاد و فى بعض النسخ فولهوا وله اللقاح إلى أولادها و الوله إلى الشى ء الاشتياق إليه.

و أخذوا بأطراف الأرض أى أخذوا الأرض بأطرافها كما قيل أو أخذوا على الناس بأطراف الأرض أى حصروهم يقال لمن استولى على غيره و ضيق عليه قد أخذ بأطراف الأرض و أخذوا أطرافها من قبيل أخذت

ص: ۳۶۴

بالخطام و الزحف الجيش يزحفون إلى العدو أى يمشون و يكون مصدرا كالصف و نصبهما على الحاليه أى زحفا بعد زحف و صفا بعد صف فى الأطراف أو المصدريه أى يزحفون زحفا قوله لا يبشرون أى لشده ولههم إلى الجهاد لا يفرحون ببقاء حيهم حتى يبشروا به و لا يحزنون لقتل قتيلهم حتى يعزوا به أو لما قطعوا العلائق الدنيويه إذا ولد لأحدهم مولود لم يبشر به و إذا مات منهم أحد لم يعزوا عنه و الأول أظهر لا سيما على نسخه القيل.

و قال فى النهايه المره مرض فى العين لترك الكحل و قال الخمص الجوع و المجاعه و رجل خمص إذا كان ضامر البطن و ذبل أى قل ماؤه و ذهبت نضارته و قال الجوهرى يقال حق لك أن تفعل أى خليق بك و قال سناه أى فتحه و سهله و يقال صدف عن الأمر أى انصرف عنه و نزغ الشيطان بينهم أى أفسد و أغرى و نفثاته وساوسه التى ينفث بها.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام «هذا جزاء من ترک العقده» یعنی اندیشه و دوراندیشی و گفته شده منظور امام علیه السلام این است که این جزای شماست زمانی‌که اندیشه صحیح را رها کردید پس این اشاره‌ای است به حیرت آنها که این سخن آنها: «فما ندری أیّ الأمرین اَرشد» بر آن دلالت دارد پس ترک بیعت از جانب آنهاست نه امام علیه السلام.

و حمل آن بر ظاهر متصل به این سخن امام بعد از آن «حملتکم علی المکروه» تا پایان آن نیز ممکن است و مستلزم خطای او نیست چنانکه خوارج به ذهن می‌آورند به این‌صورت که این جزای من است زمانی‌که بیعت را رها کردم یعنی این اموری است که بر ترک بیعت مترتب می‌شود گرچه ترک آن از روی اضطرار باشد نه اختیار و فساد رأی، چنانکه سخن صریح امام علیه السلام بعد از آن بر آن دلالت می کند «اما دریغ، با کدام نیرو بجنگیم و به چه کسی اطمینان کنم» پس ترک اصلح زمانی‌که عمل به اصلح ممکن نباشد از مواردی است که فسادی در آن نیست و در عدم امکان‌پذیر بودن جنگ امام علیه السلام بعد از بلند کردن قرآن توسط آنها و پراکندگی اصحابش تردیدی نیست.

این سخن امام علیه السلام «علی المکروه» یعنی جنگ اشاره‌ای است به این سخن خداوند متعال: «فَعَسَىٰ أَن تَكْرَهُواْ شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا» {پس چه بسا چیزی را خوش نمی دارید و خدا در آن مصلحت فراوان قرار می دهد} و مکروه برای آنان است نه برای امام علیه السلام .

و این سخن او «و أن اعوججتم» شاید منظور انحراف اندک از عصیان باشد نه امتناع مطلق، و بالتقویم یعنی ارشاد، تشویق و ترغیب، و بالإباء یعنی امتناع مطلق و بالتدارک یعنی خواستن از غیر آنان از قبائل عرب و اهل حجاز و خراسان زیرا همه آنان از شیعه امام علیه السلام بودند ابن ابی الحدید چنین ذکر کرده است.

و این سخن امام علیه السلام «کناقش الشوکه» مثلی برای عرب است لا تنقش الشوکه بالشوکه فإن ضلعها معها یعنی زمانی‌که خار را با خار بیرون بیاوری پس چنانکه خار اول در پایت می‌شکند و در گوشتت می‌مانند خار دوم نیز می‌شکند. « فإن ضلعها» با حرکت یعنی تمایل آن است، یعنی طبع برخی از شما به طبع برخی دیگر شبیه است و به آن می گراید چنانکه خار به نظیر خود تمایل دارد.

و ابن اثیر در ماده نقش از النهایه گوید: نقش الشوکه زمانی است که خار را از بدن خود بیرون آورد و به‌جهت آن، آنچه‌که

به‌وسیله آن حکاکی می‌شود منقش نامیده شده است.

«الداء الدوی» درد شدید از ریشه دوی است آنگاه که مریض شود. «النزعه» جمع نازع است یعنی کسی که آب می کشد، «الشطن» ریسمان است، «الرکیّ» جمع رکیّه است یعنی چاه گویی که آنها نسبت به مصلحت در عمق چاهی عمیق هستند و امام علیه السلام از کشیدن آنها به خود ناتوان شد یا اینکه امام علیه السلام پند خود به آنان و تأثیر اندکش در آنان را به کسی که از چاهی عمیق برای زمینی وسیع آب می کشد و از آبیاری آن ناتوان است تشبیه کرده‌است.

این سخن امام علیه السلام «فولّهوا اللقاح» لقاح با کسره لام یعنی شتر و واحد آن لقوح است یعنی شیرده یعنی شتران را با سوار شدن آنها به هنگام خروجشان به‌سوی جهاد مشتاق بچه‌های خود قرار دادند و در بعضی نسخه‌ها «فولهوا و له اللقاح إلی أولادها» و الوله إلی الشئ: اشتیاق به آن.

«و أخذوا بأطراف الأرض» یعنی چنانکه گفته شده اطراف زمین را احاطه کردند یا اینکه مردم را در اطراف زمین محاصره کردند به کسی که غیر او بر او مسلط شود و بر او فشار آورد گفته می‌شود: قد أخذ بأطراف الأرض، و أخذوا اطرافها از قبیل با دهنه گرفته شد است. الزحف: الجیش یزحفون إلی العدو یعنی به‌سوی دشمن حرکت می کنند و مانند صف مصدر است و نصب آن بنا بر حال بودن است یعنی زحفاً بعد زحف و صفاً بعد صف فی الأطراف است یا اینکه مصدریه است یعنی یزحفون زحفاً. این سخن او «لا یبشّرون» یعنی به‌جهت شدت اشتیاقشان به جهاد برای زنده ماندن زنده خود شاد نمی‌شوند تا به آن بشارت دهند و بر مرگ کشته خود غمگین نمی‌شوند تا برآن تسلیت بگویند یا زمانی که علائق دنیوی را قطع کنند زمانی که نوزادی برای آنان زاده می‌شود به آن بشارت نمی‌دهند و زمانی که یکی از آنها بمیرد بر آن تسلیت نمی گویند و معنای اول بهتر است خصوصاً براساس نسخه قبل.

و در النهایه گوید المره بیماری در چشم به‌جهت ترک سرمه است. گوید: الخمص: گرسنگی و قحطی است و رجل خمص زمانی است که شکم‌تهی باشد. ذبل یعنی آبش کم شد و طراوتش از بین رفت. جوهری گوید: حق لک أن تفعل گفته می‌شود یعنی برای تو سزاوار است که انجام بدهی. گوید: سناه یعنی آن را گشود و آسان کرد. و صدف عن الأمر گفته می‌شود یعنی از آن منصرف شد. و نزغ الشیطان بینهم یعنی شیطان میان آنان را تباه کرد و تحریک کرد و نفثاته یعنی وسوسه‌های او می‌دمد.

**[ترجمه]

«۵۹۸»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَام لَهُ علیه السلام قَالَ لِلْبُرْجِ بْنِ مُسْهِرٍ الطَّائِیِّ وَ قَدْ قَالَ لَهُ بِحَیْثُ یَسْمَعُهُ لَا حُکْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ کَانَ مِنَ الْخَوَارِجِ اسْکُتْ قَبَحَکَ اللَّهُ یَا أَثْرَمُ فَوَ اللَّهِ لَقَدْ ظَهَرَ الْحَقُّ فَکُنْتَ فِیهِ ضَئِیلًا شَخْصُکَ خَفِیّاً صَوْتُکَ حَتَّی إِذَا نَعَرَ الْبَاطِلُ نَجَمْتَ نُجُومَ قَرْنِ الْمَاعِزِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۸۲ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : برج بن مسهر طایی از شعرای

مشـهور خوارج بود و با صدای بلند گفت «حکومت فقط از آن خداست» امام در سال ۳۸ هجری در کوفه در جواب او فرمود: خاموش باش خـدا رویت را زشت گرداند، ای دندان پیشـین افتاده.به خدا سوگند آنگاه که حق آشـکار شد تو ناتوان بودی، و آواز تو آهسته بود و آن هنگام که باطل بانگ بر آورد، چونان شاخ بز سر بر آوردی.

**[ترجمه]

بیان

قبحک الله بالتخفیف و التشدیـد أی نحاک عن الخیر و قیل کسـرک یقال قبحت الجوزه أی کسـرتها و الثرم سـقوط الأسـنان و الضئیل الدقیق النحیف الخفی و نعر أی صاح کنایه عن ظهور الباطل و قوه أهله و نجم طلع أی طلعت بلا شرف و لا شجاعه و لا قدم بل علی غفله و الماعز واحد المعز من الغنم و هو خلاف الضأن.

**[ترجمه]«قبّحک الله» با تخفیف و تشدیـد یعنی تو را از خیر دور کند. و گفته شده تو را بشـکند قبّحت الجوزه گفته می‌شود یعنی گردو را شکسـتم. الثرم یعنی افتادن دندان، و الضـئیل یعنی ظریف، نحیف پنهان. «نعر» یعنی فریاد زد کنایه از ظهور باطل و قـدرت اهـل آن. نجـم طلـوع کرد یعنی بـدون شـرف و شـجاعت و قـدمت بلکـه بـا غفلـت طلـوع کرد. المـاعز واحـد معز از گوسفندان است که بز مخالف ضأن است.

**[ترجمه]

«۵۹۹»

(۲)کِتَابُ الْغَـارَاتِ، لِإِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيِّ عَنْ إِسْـمَاعِيلَ بْنِ أَبَانٍ عَنْ عَبْـدِ الْغَفَّارِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنِ الْمَنْصُورِ بْنِ عُمَرَ عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَيْشٍ

ص: ۳۶۵

۱- ۵۹۸- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۱۸۲ من کتاب نهج البلاغه.

۲- ۵۹۹- رواه الثقفی رضوان اللّه علیه فی الحدیث الأول من کتاب الغارات.

وَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عِمْرَانَ بْنِ أَبِی لَیْلَی عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی لَیْلَی عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ زِرِّ بْنِ حُبَیْشٍ قَالَ: خَطَبَ عَلِیٌّ علیه السلام بِالنَّهْرَوَانِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ أَمَّا بَعْدُ أَنَا فَقَأْتُ عَیْنَ الْفِتْنَهِ لَمْ یَکُنْ أَحَدٌ لِیَجْتَرِئَ عَلَیْهَا غَیْرِی وَ فِی حَدِیثِ ابْنِ أَبِی لَیْلَی لَمْ یَکُنْ لِیَفْقَأَهَا أَحَدٌ غَیْرِی وَ لَوْ لَمْ أَکُ فِیکُمْ مَا قُوتِلَ أَصْحَابُ الْجَمَلِ وَ أَهْلُ النَّهْرَوَانِ وَ ایْمُ اللَّهِ لَوْ لَا أَنْ تَتَّکِلُوا وَ تَدَعُوا الْعَمَلَ لَحَدَّثْتُکُمْ بِمَا قَضَی اللَّهُ عَلَی لِسَانِ نَبِیِّکُمْ صلی الله علیه و آله لِمَنْ قَاتَلَهُمْ مُبْصِراً لِضَلَالَتِهِمْ عَارِفاً لِلْهُدَی الَّذِی نَحْنُ عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی سَلُونِی عَمَّا شِئْتُمْ سَلُونِی قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِی إِنِّی مَیِّتٌ أَوْ مَقْتُولٌ بَلْ قَتْلًا مَا یَنْتَظِرُ أَشْقَاهَا أَنْ یَخْضِبَهَا مِنْ فَوْقِهَا بِدَمٍ وَ ضَرَبَ بِیَدِهِ إِلَی لِحْیَتِهِ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ لَا تَسْأَلُونِّی عَنْ شَیْ ءٍ فِیمَا بَیْنَکُمْ وَ بَیْنَ السَّاعَهِ وَ لَا عَنْ فِئَهٍ تُضِلُّ مِائَهً أَوْ تَهْدِی مِائَهً إِلَّا نَبَّأْتُکُمْ بِنَاعِقِهَا وَ سَائِقِهَا فَقَامَ إِلَیْهِ رَجُلٌ فَقَالَ حَدِّثْنَا یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَنِ الْبَلَاءِ قَالَ إِنَّکُمْ فِی زَمَانٍ إِذَا سَأَلَ سَائِلٌ فَلْیَعْقِلْ وَ إِذَا سُئِلَ مَسْئُولٌ فَلْیَتَّبِّتْ أَلَا وَ إِنَّ مِنْ وَرَائِکُمْ أُمُوراً أَتَتْکُمْ جَلَّلًا مُزَوَّجاً وَ بَلَاءً مُکْلِحاً مُلِحّاً وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ أَنْ لَوْ قَدْ فَقَدْتُمُونِی وَ نَزَلَتْ بِکُمْ کَرَاهِیَهُ الْأُمُورِ وَ حَقَائِقُ الْبَلَاءِ لَقَدْ أَطْرَقَ کَثِیرٌ مِنَ السَّائِلِینَ (۱)وَ فَشِلَ کَثِیرٌ مِنَ الْمَسْئُولِینَ وَ ذَلِکَ إِذَا قَلَّصَتْ حَرْبُکُمْ وَ شَمَّرَتْ عَنْ سَاقٍ وَ کَانَتِ الدُّنْیَا بَلَاءً عَلَیْکُمْ وَ عَلَی أَهْلِ بَیْتِی حَتَّی یَفْتَحَ اللَّهُ لِبَقِیَّهِ الْأَبْرَارِ (۲)

۱- ما بین المعقوفین مأخوذ من المختار: ۹۰ من نهج البلاغه، و فیه: «و لو فقدتمونی و نزلت بکم کرائه الأمور، و حوازب الخطوب لاطرق کثیر من السائلین ...».

۲- ۲ و فی المختار المشار إلیه من نهج البلاغه: «و شمرت عن ساق، و ضاقت الدنیا علیکم ضیقا تستطیلون معه أیّام البلاء علیکم حتّی یفتح اللّه لبقیه الابرار منکم».

فَانْصُرُوا أَقْوَاماً كَانُوا أَصْحَابَ رَايَاتٍ يَوْمَ بَدْرٍ وَ يَوْمَ حُنَيْنٍ تُنْصَرُوا وَ تُؤْجَرُوا وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَصْرَعَكُمُ الْبَلِيَّةُ (۱)فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ حَدِّثْنَا عَنِ الْفِتَنِ قَالَ إِنَّ الْفِتْنَهَ إِذَا أَقْبَلَتْ شَبَّهَتْ وَ إِذَا أَدْبَرَتِ اسْتَقَرَّتْ يُشْبِهْنَ مُقْبِلَاتٍ وَ يُعْرَفْنَ مُدْبِرَاتٍ إِنَّ الْفِتَنَ تَحُومُ كَالرِّيَاحِ يُصِبْنَ بَلَداً وَ يُخْطِئْنَ أُخْرَى أَلَا إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِی عَلَيْكُمْ فِتْنَهُ بَنِی أُمَيَّهَ إِنَّهَا فِتْنَهٌ عَمْيَاءُ مُظْلِمَهٌ مُطَيِّنَهٌ عَمَّتْ فِتْنَتُهَا وَ خَصَّتْ بَلِيَّتُهَا وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِیَ عَنْهَا يَظْهَرُ أَهْلُ بَاطِلِهَا عَلَى أَهْلِ حَقِّهَا حَتَّى تُمْلَأَ الْأَرْضُ عُدْوَاناً وَ ظُلْماً وَ بِدَعاً أَلَا وَ إِنَّ أَوَّلَ مَنْ يَضَعُ جَبَرُوتَهَا وَ يَكْسِرُ عَمَدَهَا وَ يَنْزِعُ أَوْتَادَهَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ ايْمُ اللَّهِ لَتَجِدُنَّ بَنِی أُمَيَّهَ أَرْبَابَ سَوْءٍ لَكُمْ بَعْدِی كَالنَّابِ الضَّرُوسِ تَعَضُّ بِفِيهَا وَ تَخْبِطُ بِيَدَيْهَا وَ تَضْرِبُ بِرِجْلَيْهَا وَ تَمْنَعُ دَرَّهَا لَا يَزَالُونَ بِكُمْ حَتَّى لَا يَتْرُكُوا فِی مِصْرِكُمْ إِلَّا تَابِعاً لَهُمْ أَوْ غَيْرَ ضَارٍ وَ لَا يَزَالُ بَلَاؤُهُمْ بِكُمْ حَتَّى لَا يَكُونَ انْتِصَارُ أَحَدِكُمْ مِنْهُمْ إِلَّا مِثْلَ انْتِصَارِ الْعَبْدِ مِنْ رَبِّهِ إِذَا رَآهُ أَطَاعَهُ وَ إِذَا تَوَارَى عَنْهُ شَتَمَهُ وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ فَرَّقُوكُمْ تَحْتَ كُلِّ حَجَرٍ لَجَمَعَكُمُ اللَّهُ لِشَرِّ يَوْمٍ لَهُمْ أَلَا إِنَّ مِنْ بَعْدِی جُمَّاعَ شَتَّى أَلَا إِنَّ قِبْلَتَكُمْ وَاحِدَهٌ وَ حَجَّكُمْ وَاحِدٌ وَ عُمْرَتَكُمْ وَاحِدَهٌ وَ الْقُلُوبَ مُخْتَلِفَهٌ ثُمَّ أَدْخَلَ عليه السلام أَصَابِعَهُ بَعْضَهَا فِی بَعْضٍ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ مَا هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ هَذَا هَكَذَا يَقْتُلُ هَذَا هَذَا وَ يَقْتُلُ هَذَا هَذَا قِطَعاً جَاهِلِيَّهً لَيْسَ فِيهَا هُدًى وَ لَا عَلَمٌ يُرَى نَحْنُ أَهْلَ

۱- ۱ كذا فی اصلی، و فيه حذف و تقديم و السياق يستدعی أن يكون محل هذا الكلام بعد قوله عليه السلام الآتی قريبا: «اللّه ربّ العالمين» كما هو كذلك فی شرح المختار: ۹۰ من نهج البلاغه من شرح ابن أبی الحديد و هذا لفظه: «الا و إنكم مدركوها فانصروا قوما كانوا أصحاب رايات بدر و حنين تؤجروا» ...

الْبَيْتِ مِنْهَا بِمَنْجَاةٍ وَ لَسْنَا فِيهَا بِدُعَاةٍ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا نَصْنَعُ فِی ذَلِکَ الزَّمَانِ قَالَ انْظُرُوا أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ فَإِنْ لَبَدُوا فَالْبُدُوا وَ إِنِ اسْتَصْرَخُوكُمْ فَانْصُرُوهُمْ تُؤْجَرُوا وَ لَا تَسْبِقُوهُمْ فَتَصْرَعَكُمُ الْبَلِيَّةُ فَقَامَ رَجُلٌ آخَرُ فَقَالَ ثُمَّ مَا يَكُونُ بَعْدَ هَذَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ ثُمَّ إِنَّ اللَّهَ يُفَرِّجُ الْفِتَنَ بِرَجُلٍ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ كَتَفْرِيجِ الْأَدِيمِ بِأَبِی ابْنُ خِيَرَهِ الْإِمَاءِ يَسُومُهُمْ خَسْفاً وَ يَسْقِيهِمْ بِكَأْسٍ مُصَبَّرَهٍ فَلَا يُعْطِيهِمْ إِلَّا السَّيْفَ هَرْجاً هَرْجاً يَضَعُ السَّيْفَ عَلَى عَاتِقِهِ ثَمَانِيَهَ أَشْهُرٍ وَدَّتْ قُرَيْشٌ عِنْدَ ذَلِکَ بِالدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا لَوْ يَرَوْنِی مَقَاماً وَاحِداً قَدْرَ حَلْبِ شَاهٍ أَوْ جَزْرِ جَزُورٍ لِأَقْبَلَ مِنْهُمْ بَعْضَ الَّذِی يَرُدُّ عَلَيْهِمْ حَتَّى تَقُولُ قُرَيْشٌ لَوْ كَانَ هَذَا مِنْ وُلْدِ فَاطِمَهَ لَرَحِمَنَا فَيُغْرِيهِ اللَّهُ بِبَنِی أُمَيَّهَ فَيَجْعَلُهُمْ مَلْعُونِينَ أَيْنَما ثُقِفُوا أُخِذُوا وَ قُتِّلُوا تَقْتِيلًا سُنَّهَ اللَّهِ فِی الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلُ وَ لَنْ تَجِدَ لِسُنَّهِ اللَّهِ تَبْدِيلًا.

**[ترجمه]کتاب غارات – . ثقفی آن را در حدیث اول از کتاب غارات روایت کرد. – : زرّ بن حبیش گوید: علی علیه السلام در نهروان خطبه ایراد کرد پس خدا را حمد و ثنا گفت سپس فرمود: برخی از مورّخان نقل کرده اند که این سخنرانی امام علیه السّلام پس از حادثه جنگ نهروان در سال ۳۸ هجری ایراد خدا را حمد و ثنا گفت و فرمود:

پس از حمد و ستایش پروردگار، ای مردم من بودم که چشم فتنه را کندم، و جز من هیچ کس جرأت چنین کاری را نداشت —و در حدیث ابو لیلی کسی غیر از من تا چشم آن را بکند– و اگر من در میان شما نبودم با اصحاب نهروان و جمل جنگ نمی‌شد و به خدا سوگند اگر سستی و رها کردنتان کار را نبود درباره آنچه که برای کسی که آگاهانه از ضلالت آنان و مطلع از هدایتی که ما بر آن هستیم با آنان پیکار کند بر زبان نبی‌تان جاری است با شما صحبت می کردم.

پس از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید. درباره آنچه که می‌خواهید از من بپرسید، پس از من بپرسید پیش از آن که مرا نیابید که من میت یا مقتول هستم البته قتلی که شقاوتمندترین آنان منتظر نیست که آن را از بالا- با خونش رنگین کند و با دستش به محاسنش زد.

سوگند به خدایی که جانم در دست اوست، نمی پرسید از چیزی که میان شما تا روز قیامت می گذرد، و نه از گروهی که صد نفر را هدایت یا گمراه می سازد، جز آن که شما را آگاه می سازم و پاسخ می دهم. پس مردی به سوی او برخاست و گفت: یا امیر مؤمنان درباره امتحان برای ما سخن بگو، فرمود: آگاه باشید شما در زمانی هستید که اگر سؤال‌کننده‌ای سؤال کرد باید بیاندیشد و اگر سؤال‌شونده‌ای سوال شد باید تثبیت شود .

آگاه باشید که به دنبال شما امور بزرگ متشلبه و امتحان خشن مصر به شما می‌رسد به کسی که دانه را شکافت و انسان را آفرید سوگند آن روز که مرا از دست دادید، و نگرانی ها و مشکلات بر شما باریدن گرفت، و بسیاری از پرسش کنندگان به حیرت فرو رفته می گویند سر انجام چه خواهد شد که گروه بسیاری از پرسش شوندگان از پاسخ دادن فرو مانند

این حوادث هنگامی رخ نشان می دهد که جنگ در میان شما طولانی شود، و دنیا چنان بر شما و بر اهل بیتم بلایی گردد تا روزی که خداوند پرچم فتح و پیروزی را برای باقی‌مانده نیکان شما به اهتزاز در آورد.

پس اقوامی بودند که در روز بدر و حنین اصحاب پرچم‌ها بودند را یاری کنید که یاری می‌شوید اجر دریافت می‌کنید و بر آنان پیشی نگیرید که گرفتار مصیبت می‌شوید پس مردی دیگر برخاست و گفت: یا امیر مؤمنان درباره فتنه‌ها با ما سخن بگو.

فرمود: فتنه ها آنگاه که روی آورنـد با حق شباهت دارنـد، و چون پشت کنند حقیقت چنانکه هست، نشان داده می شود، فتنه ها چون می آینـد شـناخته نمی شونـد، و چون می گذرنـد، شـناخته می شونـد، فتنه ها چون گرد بادها می چرخنـد، از همه جا عبور می کنند، در بعضی از شهرها حادثه می آفرینند و از برخی شهرها می گذرند.

آگاه باشـید همانا ترسـناکترین فتنه ها در نظر من، فتنه بنی امیّه بر شما است، فتنه ای کور و ظلمانی که سلطه اش همه جا را فرا گرفته و بلای آن دامنگیر نیکوکاران است.هر کس آن فتنه ها را بشـناسد نگرانی و سختی آن دامنگیرش گردد، و هر کس که فتنه ها را نشـناسد، حادثه ای برای او رخ نخواهد داد. اهل باطل آن بر اهل حقش غلبه می‌یابد تا اینکه زمین از دشـمنی، ستم و بدعت پر می‌شود. آگاه باشـید اولین کسـی که جبروت آن را خوار می‌کند و پایه‌هایش را در هم می‌شکند و ستون‌های آن را برمی‌کند خدای پروردگار جهانیان است.

به خـدا سوگند بنی امیّه بعد از من برای شـما زمامداران بدی خواهند بود، آنان چونان شتر سرکشـی که دست به زمین کوبد و لگـد زنـد و بـا دنـدان گاز گیرد و از دوشـیدن شیر امتناع ورزد، با شـما چنین برخورداری دارنـد، و در شـهر شـما کسـی باقی نگذارنـد، جز آن کس که برای آنها تابع باشـد یا آزاری بـدانها نرسانـد.و بلای فرزندان بنی امیّه، بر شـما طولانی خواهد ماند چنـدان که یاری خواسـتن شـما از ایشان چون یاری خواسـتن بنـده باشد از مولای خویش که هرگاه او را ببیند اطاعتش کند و چون از او غایب شود دشنامش دهد به خدا سوگند اگر شما را در زیر سنگها پراکنده سازند خداند شما را برای بدترین روزی که برای آنان است جمع می‌کند، آگاه باشید بعد از من جماعات مختلفی است، به هوش باشید که قبله، حج و عمره شما واحد و دلهایتان مختلف است، سپس انگشتانش را در یکدیگر فرو برد.

مردی برخاست و گغت این چیست یا امیر مؤمنان؟ فرمود: این، چنین است این دیگری را می‌کشد و آن این یک را می‌کشد و ظلمتی با تاریکی عصر جاهلیّت، بر شما فرود می آید.نه نور هدایتی در آن پیدا، و نه پرچم نجاتی در آن روزگاران بچشم می خورد. ما اهل بیت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آن فتنه ها در امانیم و مردم را بدان نمی خوانیم.

مردی برخـاست و گفت: یـا امیر مؤمنان ما در آن زمان چه کنیم؟ فرمود: به اهل بیت نبی‌تان بنگریـد اگر اقامت کردنـد اقامت کنید، اگر از شما طلب یاری کردند یاری‌شان کنید و بر آنان پیشی نگیرید که دچار مصیبت می‌شوید.

مردی برخاست و گفت: یا امیر مؤمنان بعد از این چیست؟ فرمود: خدا فتنه های بنی امیّه را به وسیله مردی از ما اهل بیت نابود، و از شـما جدا خواهد ساخت مانند جدا شدن پوست از گوشت —به جان پدرم پسر بهترین زنان- خدا با دست افرادی، خواری و ذلّت را به فرزندان امیّه می چشاند که به سـختی آنها را کنار می زنند، و جام تلخ بلا و ناراحتی و مصیبت را در کامشان می ریزنـد، و جز شمشـیر چیزی به آنها نمی دهند هرجاً هرجاً هشت ماه شمشـیر بر گردنش می‌نهد.. در آن هنگام، قریش دوسـت دارد آنچه در دنیاست بدهد تا یک بار مرا بنگرد، گر چه لحظه کوتاهی - به اندازه دوشیدن شیری یا کشتن شتری- باشد، تا با اصـرار آنچه که بر آنـان رد می‌شـود را بپـذیرم تـا اینکه قریش گفت: اگر این از فرزنـدان فـاطمه بـود بر مـا رحم می‌کرد پس خداونـد او را به وسـیله بنی امیه را فریب می‌دهد پس آنها را ملعون می‌سازد هرجا شمشـیر بکشـند گرفته می‌شوند و به سـختی کشته می‌شوند به عنوان سنت خدا در میان گذشتگان، و برای سنت خدا تبدیلی نیست.

**[ترجمه]

بیان

الجلل محركه الأمر العظيم مزوجا أى مقرونا بمثله و الكلوح العبوس يقال كلح و أكلح و قلصت بالتشديد أى انضمت و اجتمعت و بالتخفيف أى كثرت و تزايدت من قلصت البئر إذا ارتفع ماؤها و شمرت عن ساق أى كشفت عن شده و حام الطائر و غيره حول الشى ء دار مطينه أى مخفيه و الناب الناقه المسنه و الضروس السيئه الخلق تعض حالبها و جماع الناس كرمان أخلاطهم من قبائل شتى و كلما تجمع و انضم بعضه إلى بعض و لبد كنصر و فرح أقام و لزق كتفريج الأديم أى الجلد عن اللحم و ابن خيره الإماء القائم عليه السلام يسومهم خسفا أى يوليهم ذلا و كأس مصبره ممزوجه بالصبر و فى النهايه فيه بين يدى الساعه هرج أى قتال و اختلاط و أصل الهرج الكثره فى الشى ء و الاتساع.

أقول: و قد مضى بعض هذه الخطبه مشروحا.

**[ترجمه]الجلل با حركت امر بزرگ است «مزوجاً» يعنى مقرون به شبيه خود. الكلوح يعنى عبوس و كلح و أكلح گفته مى‌شود. «قلّصت» يعنى منضم و جمع شد، و با تخفيف يعنى فراوان و زياد شد از ريشه قلصت البئر زمانى‌كه آبش بالا آمد. «شمر عن ساق» مشقتى را آشكار كرد. حام الطائر و غيره حول الشئ: پرنده و غير آن اطراف چيزى چرخيد. «مطينه» يعنى مخفى، «الناب» ماده شتر پير، «الضروس» شتر بداخلاقى كه دوشنده خود را گاز مى‌گيرد. جماع الناس كرّمان: يعنى در آميختن مردم از قبائل مختلف و هرگاه جمع شوند و برخى به برخى ديگر ملحق شوند. «لبد» بر وزن نصر و فرح يعنى اقامت كرد و چسبيد، «كتفريج الأديم» يعنى جدا شدن پوست از گوشت. «ابن خيره الإماء» يعنى قائم عليه السلام. «يسومهم خسفاً» يعنى خفت را به آنان مى‌بخشد «كأس مصبره» يعنى جام آميخته با صبر. و در النهايه گويد: در آن آمده است «بين يدى الساعه هرج» يعنى جنگ و درگيرى. و اصل هرج فراوانى و فراخى چيزى است.

مى‌گويم: بخشى از اين خطبه به‌صورت مشروح بيان شد.

**[ترجمه]

«۶۰۰»

(۱)نهج، نهج البلاغه مِنْ كَلَام لَهُ عليه السلام قَالَهُ لِلْخَوَارِجِ وَ قَدْ خَرَجَ إِلَى مُعَسْكَرِهِمْ وَ هُمْ مُقِيمُونَ عَلَى إِنْكَارِ الْحُكُومَهِ فَقَالَ عليه السلام أَ كُلُّكُمْ شَهِدَ مَعَنَا صِفِّينَ

ص: ۳۶۸

۱- ۶۰۰- رواه السيّد الرضىّ رحمه اللّه فى المختار: ۱۲۰ من كتاب نهج البلاغه.

قَالُوا مِنَّا مَنْ شَهِدَ وَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَشْهَدْ قَالَ عليه السلام فَامْتَازُوا فِرْقَتَيْنِ فَلْيَكُنْ مَنْ شَهِدَ صِفِّينَ فِرْقَةً وَ مَنْ لَمْ يَشْهَدْهَا فِرْقَةً حَتَّى أُكَلِّمَ كُلًّا بِكَلَامِهِ وَ نَادَى النَّاسَ فَقَالَ أَمْسِكُوا عَنِ الْكَلَامِ وَ أَنْصِتُوا لِقَوْلِي وَ أَقْبِلُوا بِأَفْئِدَتِكُمْ إِلَيَّ فَمَنْ نَشَدْنَاهُ شَهَادَةً فَلْيَقُلْ بِعِلْمِهِ فِيهَا ثُمَّ كَلَّمَهُمْ عليه السلام بِكَلَامٍ طَوِيلٍ مِنْهُ أَ لَمْ تَقُولُوا عِنْدَ رَفْعِهِمُ الْمَصَاحِفَ حِيلَةً وَ غِيلَةً وَ مَكْراً وَ خَدِيعَةً إِخْوَانُنَا وَ أَهْلُ دَعْوَتِنَا اسْتَقَالُونَا وَ اسْتَرَاحُوا إِلَى كِتَابِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَالرَّأْيُ الْقَبُولُ مِنْهُمْ وَ التَّنْفِيسُ عَنْهُمْ فَقُلْتُ لَكُمْ هَذَا أَمْرٌ ظَاهِرُهُ إِيمَانٌ وَ بَاطِنُهُ عُدْوَانٌ وَ أَوَّلُهُ رَحْمَةٌ وَ آخِرُهُ نَدَامَةٌ فَأَقِيمُوا عَلَى شَأْنِكُمْ وَ الْزَمُوا طَرِيقَتَكُمْ وَ عَضُّوا عَلَى الْجِهَادِ بَنَوَاجِذِكُمْ وَ لَا تَلْتَفِتُوا إِلَى نَاعِقٍ نَعَقَ إِنْ أُجِيبَ أَضَلَّ وَ إِنْ تُرِكَ ذَلَّ وَ قَدْ كَانَتْ هَذِهِ الْفَعْلَةُ وَ قَدْ رَأَيْتُكُمْ أَعْطَيْتُمُوهَا وَ اللَّهِ لَئِنْ أَبَيْتُهَا مَا وَجَبَتْ عَلَيَّ فَرِيضَتُهَا وَ لَا حَمَّلَنِي اللَّهُ ذَنْبَهَا وَ وَ اللَّهِ إِنْ جِئْتُهَا إِنِّي لَلْمُحِقُّ الَّذِي يُتَّبَعُ وَ إِنَّ الْكِتَابَ لَمَعِي مَا فَارَقْتُهُ مُذْ صَحِبْتُهُ فَلَقَدْ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ إِنَّ الْقَتْلَ لَيَدُورُ بَيْنَ الْآبَاءِ وَ الْأَبْنَاءِ وَ الْإِخْوَانِ وَ الْقَرَابَاتِ فَمَا نَزْدَادُ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ وَ شِدَّةٍ إِلَّا إِيمَاناً وَ مُضِيّاً عَلَى الْحَقِّ وَ تَسْلِيماً لِلْأَمْرِ وَ صَبْراً عَلَى مَضَضِ الْجِرَاحِ وَ لَكِنَّا إِنَّمَا أَصْبَحْنَا نُقَاتِلُ إِخْوَانَنَا فِي الْإِسْلَامِ عَلَى مَا دَخَلَ فِيهِ مِنَ الزَّيْغِ وَ الِاعْوِجَاجِ وَ الشُّبْهَةِ وَ التَّأْوِيلِ فَإِذَا طَمِعْنَا فِي خَصْلَةٍ يَلُمُّ اللَّهُ بِهَا شَعَثَنَا وَ نَتَدَانَى بِهَا إِلَى الْبَقِيَّةِ فِيمَا بَيْنَنَا رَغِبْنَا فِيهَا وَ أَمْسَكْنَا عَمَّا سِوَاهَا.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۲۰ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : پس از پافشاری خوارج در شورشگری، امام علیه السّلام به قرارگاهشان رفت و خطاب به جمع خوارج فرمود: - آیا همه شما در جنگ صفّین بودید گفتند بعضی بودیم و برخی حضور نداشتیم. فرمود: به دو گروه تقسیم شوید، تا متناسب با هر کدام سخن گویم.دو دسته شدند، امام ندا در داد که: ساکت باشید، به حرفهایم گوش فرا دهید و با جان و دل به سوی من توجّه کنید، و هر کس را برای گواهی سوگند دادم با علم گواهی دهد.آنگاه سخنان طولانی مطرح فرمود که - برخی از آن خطبه این است: -

آنگاه که شامیان در گرما گرم جنگ، و در لحظه های پیروزی ما، با حیله و نیرنگ، و مکر و فریب کاری قرآن ها را بر سر نیزه بلند کردند شماها نگفتید که: «شامیان، برادران ما و هم آیین ما هستند از ما می خواهند از خطای آنان بگذریم.و راضی به حاکمیّت کتاب خدا شده اند، نظر ما این است که حرفشان را قبول کنیم و از آنان دست برداریم» امّا من به شما گفتم که: این توطئه، ظاهرش ایمان و باطن آن دشمنی و کینه توزی است، آغاز آن رحمت و پایان آن پشیمانی است، پس در همین حال به مبارزه ادامه دهید، و از راهی که در پیش گرفته اید منحرف نشوید، و در جنگ دندان بر دندان فشارید، و به ندای ندا دهند ای گوش ندهید، زیرا اگر پاسخ داده شوند گمراه کننده اند، و اگر رها گردند خوار و ذلیل شوند، که همواره چنین بود.امّا دریغ شماها را دیدم که به خواسته های شامیان گردن نهادید، و حکمیّت را پذیرفتید سوگند به خدا اگر از آن سرباز می زدم مسئول پی آمدهای آن نبودم، و خدا گناه آن را در پرونده من نمی افزود.به خدا سوگند اگر هم حکمیّت را می پذیرفتم به این کار سزاوار پیروی بودم زیرا قرآن با من است، از آن هنگام که یار قرآن گشتم از آن جدا نشدم.

ما با پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بودیم، و همانا جنگ و کشتار گرداگرد پدران، فرزندان، برادران و خویشاوندان ما دور می زد، امّا از وارد شدن هر مصیبت و شدّتی جز بر ایمان خود نمی افزودیم، و بیشتر در پیمودن راه حق، و تسلیم بودن برابر اوامر الهی، و شکیبایی بر درد جراحت های سوزان، مصمّم می شدیم.

امّا امروز با پیدایش زنگارها در دین، کژی ها و نفوذ شبهه ها در افکار، تفسیر و تأویل دروغین در دین، با برادران مسلمان خود به جنگ خونین کشانده شدیم، پس هر گاه احساس می کنیم چیزی باعث وحدت ماست و به وسیله آن با یکدیگر

نزدیـک می شویم، و شـکاف هـا را پر و بـاقی مانـده پیونـدها را محکم می کنیم، به آن تمایـل نشان می دهیم، آن را گرفته و دیگر راه را ترک می گوییم.

**[ترجمه]

«۶۰۱»

(۱)ج، الإحتجاج أَ لَمْ تَقُولُوا إِلَى آخِرِ الْكَلَامِ

**[ترجمه]الاحتجـاج - . طبرسـی آن را در عنوان: «احتجـاجه علیه السـلام علی الخوارج...» از کتـاب احتجـاج: ج۱، ص ۱۸۵، چاپ بیروت روایت کرد. - :

«ألم تقولوا» تا پایان کلام. - . این مختار کلام ابن ابی الحدیـد در شـرح مختار ۱۲۱ از نهج البلاغه از شرحش: ج۲، ص۷۹۰ از چاپ جدید بیروت است. -

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام بکلامه أی بالکلام الذی یلیق به.

و قـال فی النهـایه فیه نشـدتک الله و الرحم أی سألتک بالله و بالرحم و قال الجوهری الغیله بالکسـر الخـدیعه و نفس تنفیسا فرج تفریجا قوله علیه السلام

۱- ۶۰۱- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی عنوان: «احتجاجه علیه السلام علی الخوارج ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۵، ط بیروت.

أوله رحمه لأنه كان وسيله إلى حقن الدماء و الفعله بالفتح المره من الفعل و المراد بها الرضا بالحكومه و فريضتها ما وجب بسببها و ترتب عليها و إن الكتاب لمعى أى لفظا و معنى و المضض وجع المصيبه قوله عليه السلام إلى البقيه أى إلى بقاء ما بقى فيما بيننا من الإسلام كما ذكره ابن ميثم و الأظهر عندى أنه من الإبقاء بمعنى الرحم و الإشفاق و الإصلاح كما فى الصحيفه لا تبقى على من تضرع إليها.

و قال فى القاموس أبقيت ما بيننا لم أبالغ فى فساده و الاسم البقيه و أُولُوا بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسادِ أى إبقاء.

و قال ابن أبى الحديد هذا الكلام ليس يتلو بعضه بعضا و لكنه ثلاثه فصول لا يلتصق أحدها بالآخر آخر الفصل الأول قوله عليه السلام و إن ترك ذل.

و آخر الفصل الثانى قوله على مضض الجراح و الفصل الثالث ينتهى آخر الكلام (۱)

**[ترجمه]«بكلامه» در سخن امام عليه السلام يعنى به كلامى كه شايسته اوست. و در النهايه گويد: در آن آمده است «نشدتك الله و الرحم» يعنى به خدا و خويشاوندى از تو خواستم و جوهرى گويد: الغيله با كسره يعنى نيرنگ، نفّس تنفيسا يعنى: فروگذاشتن. «أوله رحمه» به اين دليل كه آن وسيله‌اى براى جلوگيرى از خونريزى است. «الفعله» با فتحه مصدر مره از الفعل است و منظور از آن رضايت به حكميت است «فريضتها» يعنى آنچه به سبب آن واجب است و بر آن مترتب است. «و إن الكتاب لمعى» يعنى از نظر لفظ و معنا، المضض درد مصيبت است. اين سخن امام عليه السلام: « إلى البقيه» يعنى بقاى آنچه‌كه از اسلام در ميان ما باقى‌مانده است چنانكه ابن ميثم ذكر كرده است. و بهتر در نظر من اين است كه آن از ريشه إبقاء به معنى رحم و شفقت و اصلاح است چنانكه در صحيفه آمده است بر كسى‌كه به‌سوى آن تضرع كند رحم نمى‌كند.

در قاموس گويد: أبقيت ما بيننا يعنى در فساد آن زياده‌روى نمى‌كنم و اسم آن البقيه است: «أُوْلُواْ بَقِيَّةٍ يَنْهَوْنَ عَنِ الْفَسَادِ فِى الأَرْضِ» {خردمندانى نبودند كه [مردم را] از فساد در زمين باز دارند} يعنى إبقاء.

ابن ابى الحديد گويد: اين كلام در پى يكديگر نيامده است بلكه سه فصل است كه يكى متصل به ديگرى نيست و پايان فصل اول اين كلام اوست «و إن ترك ذل»

و پايان فصل دوم اين سخن امام عليه السلام «على مضض الجراح» است و فصل سوم به پايان كلام ختم مى‌شود.

**[ترجمه]

«۶۰۲»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عليه السلام فِى التَّحْكِيمِ إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ وَ لَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّى عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِى شَيْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ

نَحْكَمَ بِكِتَابِهِ وَ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِی کِتَابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ وَ إِنْ حُکِمَ بِسُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهِ

۱- ۱ هذا مختار کلام ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۱۲۱ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۲ ص ۷۹۰ من ط الحدیث ببیروت.

۲- ۶۰۲- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۱۲۲ من کتاب نهج البلاغه و ما وضعناه بین المعقوفات مأخوذ منه.

وَ أَمَّا قَوْلُكَمْ لِمَ جَعَلْتَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ أَجَلًا فِی التَّحْكِيمِ فَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ لِيَتَبَيَّنَ الْجَاهِلُ وَ يَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِی هَذِهِ الْهُدْنَهِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ لَا يُؤْخَذُ بِأَكْظَامِهَا فَتَعْجَلَ عَنْ تَبَيُّنِ الْحَقِّ وَ تَنْقَادَ لِأَوَّلِ الْغَیِّ إِنَّ أَفْضَلَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ مَنْ كَانَ الْعَمَلُ بِالْحَقِّ أَحَبَّ إِلَيْهِ وَ إِنْ نَقَصَهُ وَ كَرَثَهُ مِنَ الْبَاطِلِ وَ إِنْ جَرَّ إِلَيْهِ فَائِدَهً وَ زَادَهُ فَأَيْنَ يُتَاهُ بِكُمْ وَ مِنْ أَيْنَ أُتِيتُمْ اسْتَعِدُّوا لِلْمَسِيرِ إِلَی قَوْمٍ حَيَارَی عَنِ الْحَقِّ لَا يُبْصِرُونَهُ وَ مُوزَعِينَ بِالْجَوْرِ لَا يَعْدِلُونَ عَنْهُ جُفَاهٍ عَنِ الْكِتَابِ نُكُبٍ عَنِ الطَّرِيقِ مَا أَنْتُمْ بِوَثِيقَهٍ يُعْلَقُ بِهَا وَ لَا زَوَافِرِ عِزٍّ يُعْتَصَمُ إِلَيْهَا لَبِئْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ أُفٍّ لَكُمْ لَقَدْ لَقِيتُ مِنْكُمْ بَرْحاً يَوْماً أُنَادِيكُمْ وَ يَوْماً أُنَاجِيكُمْ فَلَا أَحْرَارُ صِدْقٍ عِنْدَ النِّدَاءِ وَ لَا إِخْوَانُ ثِقَهٍ عِنْدَ النَّجَاءِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۲۲ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: در پاسخ خوارج که ماجرای حکمیّت را نمی پذیرفتند قبل از ورود به شهر در نزدیکی کوفه فرمود:

ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیّت «داوری» انتخاب کردیم - که آنها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می خواستند - این قرآن، خطّی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن گوید، و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند، و همانا انسانها می توانند از آن سخن گویند، و هنگامی که شامیان ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خویش داور گردانیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کنیم، در حالی که خدای بزرگ فرمود:«اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول باز گردانید» باز گرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم، و باز گرداندن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم این است که سنّت او را انتخاب کنیم، پس اگر از روی راستی به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم، و اگر در برابر سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تسلیم باشند ما بدان اولی و برتریم.امّا سخن شما که چرا میان خود و آنان برای حکمیّت - داوری - مدّت تعیین کردی من این کار را کردم تا نادان خطای خود را بشناسد، و دانا بر عقیده خود استوار بماند، و اینکه شاید در این مدّت آشتی و صلح، خدا کار امّت را اصلاح کند و راه تحقیق و شناخت حق باز باشد، تا در جستجوی حق شتاب نورزند، و تسلیم اوّلین فکر گمراه کننده نگردند.

همانا برترین مردم در پیشگاه خدا کسی است که عمل به حق در نزد او دوست داشتنی تر از باطل باشد، هر چند از قدر او بکاهد و به او زیان رساند، و باطل به او سود رساند و بر قدر او بیفزاید.مردم چرا حیران و سرگردانید و از کجا به اینجا آورده شدید آماده شوید برای حرکت به سوی شامیانی که از حق روی گرداندند و آن را نمی بینند، و به ستمگری روی آورده حاضر به پذیرفتن عدالت نیستند، از کتاب خدا فاصله گرفتند، و از راه راست منحرف گشتند افسوس ای کوفیان شما وسیله ای نیستید که بشود به آن اعتماد کرد، و نه یاوران عزیزی که بتوان به دامن آنها چنگ زد شما بد نیروهایی در افروختن آتش جنگ هستید، نفرین بر شما.چقدر از دست شما ناراحتی کشیدم، یک روز آشکارا با آواز بلند شما را به جنگ می خوانم و روز دیگر آهسته در گوش شما زمزمه دارم، نه آزاد مردان راستگویی هستید به هنگام فراخواندن و نه برادران مطمئنّی برای راز داری هستید .

**[ترجمه]

(۱)

ج، الإحتجاج قَالَ علیه السلام إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ إِلَى قَوْلِهِ وَ تَنْقَادُ لِأَوَّلِ الْغَيِّ.

**[ترجمه]احتجاج - . طبرسی آن را در عنوان «احتجاجه علیه السلام علی الخوارج...» از کتاب خوارج: ج۱، ص ۱۸۶، چاپ بیروت روایت کرد. - :

امام علیه السلام فرمود: «إنّا لم نحکّم الرجل» تا این سخن او «و تنقاد لأوّل الغیّ»

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام إنا لم نحکم حاصل الجواب أنا لم نرض بتحکیم الرجلین مطلقا بل علی تقدیر حکمهما بالصدق فی الکتاب و السنه لأن القوم دعونا إلی تحکیم القرآن لا تحکیم الرجلین و إنما رضینا بتحکیم الرجلین لحاجه القرآن إلی الترجمان فالحاکم حقیقه هو القرآن لا الرجلان فإذا خالف الرجلان حکم الکتاب و السنه لم یجب علینا قبول قولهما.

مع أن رضاه علیه السلام کان اضطرارا کما عرفت مرارا.

قوله علیه السلام فإذا حکم بالصدق أی إذا حکم بالصدق فی الکتاب و السنه فیجب أن یحکم بخلافتنا لأنا أحق الناس بالکتاب و السنه و إذا حکم بالصدق فیهما فنحن أولی الناس باتباع حکمهما فعدم اتباعنا لعدم

---

۱ - ۶۰۳- رواه الطبرسیّ رضوان اللّه علیه فی عنوان: «احتجاجه علیه السلام علی الخوارج ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۶، ط بیروت.

حكمهم بالصدق و إلا ـ لاتبعناه و إذا حكم بالصدق فيهما فنحن أحق الناس بهذا الحكم فيجب عليهم اتباع قولنا لا علينا اتباع قولهم.

و الضمير فى قوله أحق الناس به عائد إلى الكتاب أو إلى الله أو إلى الحكم و فى قوله أولاهم به إلى الرسول أو إلى الحكم.

قوله عليه السلام ليتبين الجاهل أى ليظهر للجاهل وجه الحق و التبين يكون لازما و متعديا و يتثبت العالم بدفع الشبهه و يطمئن قلبه.

قوله عليه السلام و لا يؤخذ بأكظامها معطوف على يتبين.

و قال ابن الأثير فى كظم من كتاب النهايه و فى حديث على بأكظامها هى جمع كظم بالتحريك و هو مخرج النفس من الحلق و أول الغى هو أول شبهه عرضت لهم من رفع المصاحف و كرنه الغم أو أكرثه أى اشتد عليه و بلغ منه المشقه و تاه يتيه تيها تحير و ضل أو تكبر و من أين أتيتم أى هلكتم أو دخل عليكم الشيطان و الشبهه و الحيله و قال الجوهرى أوزعته بالشى ء أغريته به لا يعدلون به أى ليس للجور عندهم عديل و يروى لا يعدلون عنه أى لا يتركونه إلى غيره و الجفاء البعد عن الشى ء.

و نكب عن الطريق ينكب نكبا عدل ما أنتم بوثيقه أى بعروه وثيقه أو بذى وثيقه و الوثيقه الثقه و علق بالشى ء كفرح و تعلق به أى نشب و استمسك و زافره الرجل أنصاره و خاصته و الحشاش بضم الحاء و تشديد الشين جمع حاش و هو الموقد للنار و كذلك الحشاش بالكسر و التخفيف و قيل هو ما يحش به النار أى يوقد و البرح الشده و فى بعض النسخ بالتاء و هو الحزن يوما أناديكم أى جهرا و يوما أناجيكم أى سرا فلا أحرار أى لا تنصرون و لا تحمون و لا إخوان ثقه أى لا تكتمون السر و لا تعملون بلوازم الإخاء.

**[ترجمه]این سخن امام « إنّا لم نحكّم الرجل» نتیجه جواب این است كه ما به طور مطلق به تحكیم این دو مرد راضی نمی‌شویم بلكه با فرض حكم دادن آنها با راستی در كتاب و سنت راضی می‌شویم زیرا این قوم ما را به تحكیم قرآن دعوت كردند نه تحكیم این دو مرد و ما فقط به‌جهت نیاز قرآن به ترجمه به تحكیم این دو مرد راضی شدیم پس داور حقیقی قرآن است نه آن دو مرد. پس هرگاه این مردان با حكم كتاب و سنت مخالفت كنند قبول سخن آنها بر ما واجب نیست علاوه بر اینكه رضایت امام علیه السلام چنانكه به دفعات دریافتی از روی اجبار بود.

این سخن امام علیه السلام «فإذا حكم بالصدق» یعنی اگر از روی راستی به كتاب خدا و سنت داوری شود واجب است كه بر خلاف ما حكم شود زیرا ما سزاوارترین مردم به كتاب و سنت هستیم و هرگاه از روی راستی در آن دو حكم شود ما شایسته ترین مردم به پیروی از حكم آن دو هستیم پس عدم پیروی ما از آن به‌جهت عدم حكم آن دو از روی راستی است در غیر این‌صورت قطعاً از آن پیروی می كردیم و هرگاه از روی راستی در آن دو حكم شود ما سزاوارترین مردم به این حكم هستیم پس پیروی از سخن ما آنها بر ما.

و ضمیر در این سخن او «احقّ الناس به» به كتاب یا الله یا تحكیم و در «أولاهم به» به رسول یا به حكم باز می گردد.

و این سخن امام علیه السلام «لیتبیّن الجاهل» یعنی تا وجه حق برای جاهل آشکار شود و تبین لازم و متعدی است و عالم با رفع شبهه ثبات می‌یابد قلبش اطمینان می گیرد.

و این سخن امام علیه السلام: «لا یؤخذ بأکظامها» معطوف بر «یتبین» است .

و ابن اثیر در «کظم» از کتاب النهایه گوید و «بأکظامها» در حدیث علی جمع کظم با حرکت است که محل خروج نفس از حلق است. «اول الغیّ» اولین شبهه‌ای است که از بالا ـ بردن قرآنها برای آنان حاصل شد. کرثه الغم و أکرثه یعنی غم بر او شدت گرفت و به مشقت رسید. تاه یتیه تیهاً یعنی متحیر و گمراه شد یا تکبر ورزید. «و من أین أتیتم» یعنی هلاک شدید یا شیطان، شبهه و حیله بر شما وارد شد. جوهری گوید: أوزعته بالشئ یعنی او را با آن تحریک کردم «لا یعدلون به» یعنی ستم نزد آنان همانندی ندارد و «لا ـ یعدلون عنه» روایت می‌شود یعنی آن را برای غیر خود رها نمی کنند. الجفاء دوری از چیزی است. نکب عن الطریق ینکب نکباً یعنی منحرف شد. «ما أنتم بوثیقه» یعنی به ریسمانی محکم یا مطمئن. الوثیقه یعنی اطمینان و علق بالشئ بر وزن فرح و تعلّق به یعنی متصل و متمسک شد. زافره الرجل یعنی یاران و خواص مرد. الحشاش با ضمه حاء و تشدید شین جمع حاش یعنی سوخت آتش است و حشاش با کسره و تخفیف نیز چنین است. و گفته شده: چیزی است که به‌وسیله آن آتش روشن می‌شود. البرح: شدت و در بعضی نسخه‌ها با تاء آمده است یعنی حزن «یوماً أنادیکم» یعنی آشکارا «یوماً أناجیکم» یعنی پنهانی «فلا أحرار» یعنی نه یاری می‌شوید و نه حمایت «و لا إخوان الثقه» یعنی سری را کتمان نمی کنید و به بایدهای برادری عمل نمی کنید.

**[ترجمه]

«۶۰۴»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام لِلْخَوَارِجِ

ص: ۳۷۲

۱- ۶۰۴- رواه السیّد الرضیّ رضی اللّه عنه فی المختار: ۱۲۷ من کتاب نهج البلاغه.

فَإِنْ أَبَيْتُمْ إِلَّا أَنْ تَزْعُمُوا أَنِّی أَخْطَأْتُ وَ ضَلَلْتُ فَلِمَ تُضَلِّلُونَ عَامَّةَ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله بِضَلَالِی وَ تَأْخُذُونَهُمْ بِخَطَئِی وَ تُكَفِّرُونَهُمْ بِذُنُوبِی سُیُوفُكُمْ عَلَی عَوَاتِقِكُمْ تَضَعُونَهَا مَوَاضِعَ الْبَرَاءِ وَ السُّقْمِ وَ تَخْلِطُونَ مَنْ أَذْنَبَ بِمَنْ لَمْ یُذْنِبْ وَ قَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله رَجَمَ الزَّانِیَ [الْمُحْصَنَ] ثُمَّ صَلَّی عَلَیْهِ ثُمَّ وَرَّثَهُ أَهْلَهُ وَ قَتَلَ الْقَاتِلَ وَ وَرَّثَ مِیرَاثَهُ أَهْلَهُ وَ قَطَعَ السَّارِقَ وَ جَلَدَ الزَّانِیَ غَیْرَ الْمُحْصَنِ ثُمَّ قَسَمَ عَلَیْهِمَا مِنَ الْفَیْ ءِ وَ نَكَحَا الْمُسْلِمَاتِ فَأَخَذَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِذُنُوبِهِمْ وَ أَقَامَ حَقَّ اللَّهِ فِیهِمْ وَ لَمْ یَمْنَعْهُمْ سَهْمَهُمْ مِنَ الْإِسْلَامِ وَ لَمْ یُخْرِجْ أَسْمَاءَهُمْ مِنْ بَیْنِ أَهْلِهِ ثُمَّ أَنْتُمْ شِرَارُ النَّاسِ وَ مَنْ رَمَی بِهِ الشَّیْطَانُ مَرَامِیَهُ وَ ضَرَبَ بِهِ تِیهَهُ وَ سَیَهْلِكُ فِیَّ صِنْفَانِ مُحِبٌّ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْحُبُّ إِلَی غَیْرِ الْحَقِّ وَ مُبْغِضٌ مُفْرِطٌ یَذْهَبُ بِهِ الْبُغْضُ إِلَی غَیْرِ الْحَقِّ وَ خَیْرُ النَّاسِ فِیَّ حَالًا النَّمَطُ الْأَوْسَطُ فَالْزَمُوهُ وَ الْزَمُوا السَّوَادَ الْأَعْظَمَ فَإِنَّ یَدَ اللَّهِ علی [مَعَ] الْجَمَاعَهِ وَ إِیَّاكُمْ وَ الْفُرْقَهَ فَإِنَّ الشَّاذَّ مِنَ النَّاسِ لِلشَّیْطَانِ كَمَا أَنَّ الشَّاذَّهَ مِنَ الْغَنَمِ لِلذِّئْبِ أَلَا مَنْ دَعَا إِلَی هَذَا الشِّعَارِ فَاقْتُلُوهُ وَ لَوْ كَانَ تَحْتَ عِمَامَتِی هَذِهِ وَ إِنَّمَا حُكِّمَ الْحَكَمَانِ لِیُحْیِیَا مَا أَحْیَا الْقُرْآنُ وَ یُمِیتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ وَ إِحْیَاؤُهُ الِاجْتِمَاعُ عَلَیْهِ وَ إِمَاتَتُهُ الِافْتِرَاقُ عَنْهُ فَإِنْ جَرَّنَا الْقُرْآنُ إِلَیْهِمْ اتَّبَعْنَاهُمْ وَ إِنْ جَرَّهُمْ إِلَیْنَا الْقُرْآنُ اتَّبَعُونَا فَلَمْ آتِ لَا أَبَا لَكُمْ بُجْراً وَ لَا خَتَلْتُكُمْ عَنْ أَمْرِكُمْ وَ لَا لَبَّسْتُهُ عَلَیْكُمْ وَ إِنَّمَا اجْتَمَعَ رَأْیُ مَلَئِكُمْ عَلَی اخْتِیَارِ رَجُلَیْنِ أَخَذْنَا عَلَیْهِمَا أَنْ لَا یَتَعَدَّیَا الْقُرْآنَ فَتَاهَا عَنْهُ وَ تَرَكَا الْحَقَّ وَ هُمَا یُبْصِرَانِهِ وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا فَمَضَیَا عَلَیْهِ وَ قَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَیْهِمَا فِی الْحُكُومَهِ بِالْعَدْلِ وَ الصَّمْدِ لِلْحَقِّ سُوءَ رَأْیِهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۲۷ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : از کلام امام علیه السلام به خوارج:

پس اگر چنین می پندارید که من خطا کرده و گمراه شدم، پس چرا همه امّت محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را به گمراهی من گمراه می دانید و خطای مرا به حساب آنان می گذارید و آنان را برای خطای من کافر می شمارید شمشیرها را بر گردن نهاده، کور کورانه فرود می آورید و گناهکار و بی گناه را به هم مخلوط کرده همه را یکی می پندارید در حالی که شما می دانید، همانا رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم زناکاری را که همسر داشت سنگسار کرد، سپس بر او نماز گزارد، و میراثش را به خانواده اش سپرد، و قاتل را کشت و میراث او را به خانواده اش بازگرداند، دست دزد را برید و زناکاری را که همسر نداشت تازیانه زد، و سهم آنان را از غنائم می داد تا با زنان مسلمان ازدواج کنند.پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم آنها را برای گناهانشان کیفر می داد، و حدود الهی را بر آنان جاری می ساخت، امّا سهم اسلامی آنها را از بین نمی برد، و نام آنها را از دفتر مسلمین خارج نمی ساخت. - پس با انجام گناهان کبیره کافر نشدند –

شما - خوارج - ، بدترین مردم و آلت دست شیطان، و عامل گمراهی این و آن می باشید.به زودی دو گروه نسبت به من هلاک می گردند:دوستی که افراط کند و به غیر حق کشانده شود، و دشمنی که در کینه توزی با من زیاده روی کرده به راه باطل در آید.بهترین مردم نسبت به من گروه میانه رو هستند.از آنها جدا نشوید، همواره با بزرگ ترین جمعیّت ها باشید که دست خدا با جماعت است.از پراکندگی بپرهیزید، که انسان تنها بهره شیطان است آنگونه که گوسفند تنها طعمه گرگ خواهد بود.

آگاه باشید هر کس که مردم را به این شعار «تفرقه و جدایی» دعوت کند او را بکشید هر چند که زیر عمامه من باشد.اگر به آن دو نفر - ابو موسی و عمرو عاص - رأی به داوری داده شد، تنها برای این بود که آنچه را قرآن زنده کرد زنده سازند، و

آنچه را قرآن مرده خوانـد، بمیرانند، زنده کردن قرآن این است که دست وحدت به هم دهند و به آن عمل نمایند، و میراندن، از بین بردن پراکنـدگی و جـدایی است، پس اگر قرآن مـا را به سوی آنـان بکشانـد آنـان را پیروی می کنیم، و اگر آنان را به سوی ما سوق داد باید اطاعت کنند.پدر مباد شـما را من شرّی براه نیانداخته، و شما را نسبت به سرنوشت شما نفریفته، و چیزی را بر شـما مشتبه نساخته ام، همانا رأی مردم شما بر این قرار گرفت که دو نفر را برای داوری انتخاب کنند، ما هم از آنها پیمان گرفتیم که از قرآن تجاوز نکنند، امّا افسوس که آنها عقل خویش را از دست دادند، حق را ترک کردند در حالی که آن را به خوبی می دیدنـد، چون سـتمگری بـا هوا پرستی آنهـا سازگـار بود با سـتم همراه شدنـد، ما پیش از داوری ظالمانه شان با آنها شرط کردیم که به عدالت داوری کنند و بر أساس حق حکم نمایند، امّا به آن پای بند نماندند.

**[ترجمه]

إيضاح

قوله علیه السـلام و ضـللت بكسر اللام و فتحها أقول لما قالت الخوارج لعنهم الله إن الدار دار الكفر لا يجوز الكف عن أحد من أهلها قتلوا الناس حتى الأطفال و قتلوا البهائم و ذهبوا إلى تكفير أهل الكبائر مطلقا و لذا أكفروا أمير المؤمنين صـلوات الله عليه و من تبعه على تصويب التحكيم فلذا احتج علیه السلام عليهم بأنه لو كان صاحب الكبيره كافرا لما صلى عليه

ص: ۳۷۳

رسول الله صلى الله عليه و آله و لا ـ ورثه من المسلم و لا ـ مكنه من نكاح المسلمات و لا ـ قسم عليهم من الفی ء و لأخرجه من إطلاق لفظ الإسلام علیه.

و قوله علیه السلام و ورث میراثه یدل ظاهرا علی عدم إرث المسلم من الکافر و لعله إلزام علیهم.

قوله علیه السلام و نکحا أی السارق و الزانی المسلمات و لم یمنعهما رسول الله صلی الله علیه و آله من ذلک.

قوله علیه السلام من بین أهله أی أهل الإسلام و مرامی الشیطان طرق الضلال التی یسوق الإنسان إلیها بوساوسه و ضرب به تیهه أی وجهه إلیه من ضربت فی الأرض إذا سافرت و الباء للتعدیه و التیه بالکسر و الفتح الحیره و بالکسر المفازه یتاه فیها.

و تقیید البغض بالإفراط لعله لتخصیص أکمل الأفراد بالذکر أو لأن المبغض مطلقا مجاوز عن الحد أو لأن الکلام إخبار عما سیوجد منهم مع أن فیه رعایه الازدواج و التناسب بین الفقرتین.

وَ قَالَ فِی النِّهَایَهِ فِی حَدِیثِ عَلِیٍّ علیه السلام خَیْرُ هَذِهِ الْأُمَّهِ النَّمَطُ الْأَوْسَطُ.

النمط الطریقه و من الطرائق و الضرب من الضروب یقال لیس هذا من ذلک النمط أی من ذلک الضرب و النمط الجماعه من الناس أمرهم واحد و قال فیه علیکم بالسواد الأعظم أی جمله الناس و معظمهم الذین یجتمعون علی طاعه السلطان و سلوک المنهج المستقیم و قال إن ید الله علی الجماعه أی إن الجماعه من أهل الإسلام فی کنف الله و ید الله کنایه عن الحفظ و الدفاع عنهم.

قوله علیه السلام إلی هذا الشعار قال ابن میثم أی مفارقه الجماعه و الاستبداد بالرأی و قوله علیه السلام و لو کان تحت عمامتی کنایه عن أقصی القرب من عنایته أی و لو کان ذلک الداعی فی هذا الحد من عنایتی به

و قال ابن أبی الحدید کان شعارهم أن یحلقوا وسط رءوسهم و یبقوا الشعر مستدیرا حوله کالإکلیل و قال و لو کان تحت عمامتی أی و لو اعتصم و احتمی بأعظم الأشیاء حرمه فلا تکفوا عن قتله.

أقول: و یحتمل أن یکون شعارهم قولهم لا حکم إلا لله و أن یکون کنی بقوله تحت عمامتی عن نفسه.

قوله علیه السلام و إحیاؤه الاجتماع علیه أی ما یحییه القرآن هو الاجتماع علیه و ما یمیته هو الافتراق عنه أو إن الاجتماع علی القرآن إحیاؤه إذ به یحصل الأثر و الفائده المطلوبه منه و الافتراق عنه إماته له و البجر بالضم و الفتح الداهیه و الأمر العظیم و الختل الخداع.

قوله علیه السلام و إنما اجتمع یظهر منه جوابان عن شبهتهم أحدهما إنی ما اخترت التحکیم بل اجتمع رأی ملئکم علیه و قد ظهر أنه علیه السلام کان مجبورا فی التحکیم.

و ثانیهما أنا اشترطنا علیهما فی کتاب التحکیم أن لا یتجاوزا حکم القرآن فلما تعدیا لم یجب علینا اتباع حکمهما.

و الملأ أشراف الناس و رؤسائهم و مقدموهم الذین یرجع إلی قولهم ذکره فی النهایه و الصمد القصد.

و سوء رأیهما مفعول سبق أو الاستثناء أیضا علی التنازع أی ذکرنا أولا أنا إنما نتبع حکمهما إذا لم یختارا سوء الرأی و الجور فی الحکم.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام «ظلت» با کسره لام و فتحه آن است. می‌گویم: زمانی‌که خوارج که نفرین خدا بر آنان باد گفتند: سرا سرای کفر است خودداری از هیچ‌یک از اهالی این سرا جایز نیست مردم و حتی کودکان را کشتند، چارپایان را کشتند و مطلقاً صاحبان گناهان کبیره را تکفیر کردند و لذا امیرمؤمنان علیه السلام و هر کسی‌که در تصدیق تحکیم از او پیروی کرد را تکفیر کردند لذا امام علیه السلام به اینکه اگر صاحب گناه کبیره کافر باشد رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بر او نماز نمی‌خواند از مسلمانان به او ارث نمی‌داد و او را قادر به نکاح زنان مسلمان نمی‌ساخت و از غنیمت به او سهم نمی‌داد و او را از اطلاق لفظ اسلام بر او خارج می‌کرد، بر آنان حجت آورد.

این سخن امام علیه السلام «ورّث میراثه» ظاهر بر عدم ارث بردن مسلمانان از کافر دلالت دارد و شاید این الزام بر آنان باشد و این سخن امام «نکحا» یعنی دزد و زناکار زنان مسلمان را، و رسول‌الل صلّی الله علیه و آله این دو را از آن منع نکرده است.

این سخن امام علیه السلام: «من بین اهله» یعنی اهل اسلام. «مرامی الشیطان» راه‌های ضلالت که شیطان با وسوسه‌های خود انسان را به‌سوی آنها می‌کشد. «ضرب به تیهه» یعنی او را به‌سوی آن فرستاد از ضربت فی الأرض زمانی‌که سفر کردی و باء برای تعدیه است و التیه با کسره و فتحه یعنی سرگردانی و با کسره یعنی صحرایی که در آن سرگردان می‌شوند.

و مقید کردن بغض به افراط شاید به‌جهت اختصاص دادن کامل‌ترین افراد به ذکر باشد یا به این دلیل باشد که مبغض مطلقاً از حد تجاوز می‌کند یا به این دلیل که این کلام خبر دادن درباره چیزی است که از آنها سر خواهد زد علاوه بر اینکه رعایت ازدواج و تناسب میان دو فقره در آن وجود دارد.

در النهایه گوید: در حدیث علی علیه السلام «خیر هذه الأمه النمط الأوسط» نمط یعنی راهی از راهها و نوعی از انواع گفته می‌شود لیس هذا من ذلک النمط یعنی این از آن نوع نیست و النمط یعنی جمعی از مردم است که امرشان واحد است. و در آن گوید «علیکم بالسواد الأعظم» یعنی تمام مردم و اغلب آنها که بر اطاعت حاکم و پیمودن راهی مستقیم اجتماع دارند. و گوید: اِنّ یدالله علی الجماعه یعنی جماعت از اهل اسلام در جوار خدا هستند و یدالله کنایه از حفاظت و دفاع از آنان است.

این سخن امام علیه السلام «إلی هذا الشعار» ابن میثم گوید یعنی جدایی از جمع و استبداد در عقیده.

و این سخن امام علیه السلام «و لو کان تحت عمامتی» کنایه از نهایت نزدیکی به توجه او یعنی گرچه آن انگیزه در این حد از توجه من به آن است.

و ابن ابی الحدید گوید: علامت آنها این بود که وسط سرشان را می‌تراشیدند و مو در اطراف آن مانند تاج باقی می‌ماند و گوید «و لو کان تحت عمامتی» یعنی اگر به محترم‌ترین اشیا نیز توسل جست و طلب حمایت کرد نیز از قتل او خودداری نکنید.

می گویم: و محتمل است که شعار آنها این سخن آنان که «لا حکم الا لله» باشد و محتمل است که «تحت عمامتی» در سخنش کنایه از خودش باشد.

این سخن امام علیه السلام: «احیاؤه الاجتماع علیه» یعنی آنچه‌که قرآن زنده می کند اجتماع بر آن است و آنچه‌که آن را می‌میراند پراکندگی از آن است یا اینکه اجتماع بر قرآن زنده کردن آن است آنگاه که تأثیر و فائده مطلوب از آن به‌وسیله آن حاصل شود. و پراکندگی از آن کشتن آن است. البجر با ضمه و فتحه یعنی مصیبت و امر بزرگ. الختل یعنی نیرنگ.

این سخن امام علیه السلام «انّما اجتمع» از آن دو جواب در خصوص شبه آنان روشن می‌شود یکی اینکه من تحکیم را انتخاب نکردم بلکه رأی انبوه شما بر آن توافق کرد و روشن شد که امام در تحکیم مجبور بود.

و دوم اینکه ما در نامه تحکیم بر آن دو شرط کردیم که از حکم قرآن تجاوز نکنند و چون از آن تعدی کنند پیروی از حکم آن دو بر ما واجب نیست .

الملأ: اشراف، رؤسا و جلوداران مردم که به سخن آنان مراجعه می‌شود. این را در النهایه ذکر کرده است. الصمد یعنی قصد.

و «سوء رأیهما» مفعول سبق یا و نیز استثناء از باب تنازع است یعنی در ابتدا ذکر کردیم که ما فقط زمانی از حکم آن دو پیروی می کنیم که سؤ رأی و ستم در حکم را انتخاب نکنند.

**[ترجمه]

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عليه السلام فِی مَعْنَی الْحَكَمَیْنِ فَأَجْمَعَ رَأْیُ مَلَئِكُمْ عَلَی أَنِ اخْتَارُوا رَجُلَیْنِ فَأَخَذْنَا عَلَیْهِمَا أَنْ یُجَعْجِعَا عِنْدَ الْقُرْآنِ وَ لَا

---

۱ – ۶۰۵– رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۱۷۵ من كتاب نهج البلاغه. و جمله منه رواه الهروی فی ماده: «جعجع» من كتاب غریب الحدیث و رواها عنه ابن الأثیر فی نفس الماده من كتاب النهایه.

يُجَاوِزَاهُ وَ يَكُونَ أَلْسِنَتُهُمَا مَعَهُ وَ قُلُوبُهُمَا تَبَعَهُ فَتَاهَا عَنْهُ وَ تَرَكَا الْحَقَّ وَ هُمَا يُبْصِرَانِهِ وَ كَانَ الْجَوْرُ هَوَاهُمَا وَ الِاعْوِجَاجُ رَأْيَهُمَا وَ قَدْ سَبَقَ اسْتِثْنَاؤُنَا عَلَيْهِمَا فِي الْحُكْمِ بِالْعَدْلِ وَ الْعَمَلِ بِالْحَقِّ سُوءَ رَأْيِهِمَا وَ جَوْرَ حُكْمِهِمَا وَ الثِّقَةَ فِي أَيْدِينَا لِأَنْفُسِنَا حِينَ خَالَفَا سَبِيلَ الْحَقِّ وَ أَتَيَا بِمَا لَا يُعْرَفُ مِنْ مَعْكُوسِ الْحُكْمِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۷۵ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - :

از کلام او در معنی حکمین: رأی جمعیّت شما در صفّین یکی شد که دو مرد را به داوری برگزینند - ابو موسی اشعری، عمرو عاص - و از آن دو پیمان گرفتیم که در برابر قرآن تسلیم باشند، و از آن تجاوز نکنند و زبان آن دو با قرآن و قلب هایشان پیرو کتاب خدا باشد.امّا آنها از قرآن روی گردان شدند، حق را آشکارا می دیدند و ترک گفتند، که جور و ستم، خواسته دلشان، و کجی و انحراف در روش فکریشان بود.در صورتی که پیش از صدور رأی زشت و حکم جائرانه، با آنها شرط کرده بودیم که به عدل حکم کرده و به حق عمل کنند.ما به حقّانیت خود ایمان داریم در حالی که آن دو از راه حق بیرون رفتند و حکمی بر خلاف حکم خدا صادر کردند

**[ترجمه]

ایضاح

قال فی النهایه فی حدیث علی علیه السلام فأخذنا علیهما أن یجعجعا عند القرآن.

أی یقیما عنده یقال جعجع القوم إذا أناخوا بالجعجاع و هی الأرض و الجعجاع أیضا الموضع الضیق الخشن و قال فی القاموس التبع محرکه التابع یکون واحدا و جمعا و یجمع علی أتباع.

قوله علیه السلام و الثقه فی أیدینا أی أنا علی برهان و ثقه فی أمورنا قوله علیه السلام بما لا یعرف أی لا یصدق به.

**[ترجمه]در النهایه گوید: در حدیث علی علیه السلام «فأخذنا أن یجعجعا عند القرآن» یعنی نزد قرآن ساکن باشند، جعجع القوم گفته می‌شود زمانی‌که در جعجاع که زمین است مقیم شوند و الجعجاع همچنین مکان تنگ خشن است. در قاموس گوید: التّبع با حرکت: تابع است و واحد و جمع است و بر اتباع جمع بسته می‌شود.

این سخن امام علیه السلام: «الثقه فی أیدینا» یعنی ما در امور خود بر برهان و اطمینان هستیم، این سخن اما معلیه السلام: «بما لا یعرف» یعنی آنچه‌که تأیید نمی‌شود .

**[ترجمه]

«۶۰۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه مِنْ وَصِيَّتِهِ علیه السلام لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ لَمَّا بَعَثَهُ لِلِاحْتِجَاجِ عَلَى الْخَوَارِجِ لَا تُخَاصِمْهُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّ

الْقُرْآنَ حَمَّالٌ ذُو وُجُوهٍ تَقُولُ وَ يَقُولُونَ وَ لَكِنْ حَاجِّهِمْ بِالسُّنَّهِ فَإِنَّهُمْ لَنْ يَجِدُوا عَنْهَا مَحِيصاً.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ماقبل آخر از باب نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به عبد اللّه بن عبّاس آن هنگام که او را در سال ۳۸ هجری برای گفتگو با خوارج فرستاد:

به قرآن بـا خوارج به جـدل مپرداز، زیرا قرآن دارای دیـدگاه کلّی بوده، و تفسیرهای گونـاگونی دارد، تو چیزی می گویی، و آنهـا چیز دیگر، لیکن بـا سنّت پیـامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بـا آنـان به بحث و گفتگو بپرداز، که در برابر آن راهی جز پذیرش ندارند

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و لکن حاجهم بالسنه قال ابن أبی الحدید

كَقَوْلِ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ مَعَهُ حَيْثُمَا دَارَ.

و غیر ذلک من النصوص.

و قال الجوهری یقال ما عنه محیص أی محید و مهرب.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام: «و لکن حاجّهم بالسنّه» ابن ابی الحدید گوید مانند این سخن نبی صلّی الله علیه و آله است: علی با حق و حق با علی است هرجا که او بچرخد آن نیز همراه او می‌چرخد و نیز نصوصی غیر از آن. جوهری گوید: ما عنه محیص گفته می‌شود: یعنی از آن گریز و محل فراری نیست.

**[ترجمه]

«۶۰۷»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَ قَدْ أَرْسَلَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ يَعْلَمُ لَهُ عِلْمَ قَوْمٍ مِنْ جُنْدِ الْكُوفَهِ هَمُّوا بِاللَّحَاقِ بِالْخَوَارِجِ وَ كَانُوا عَلَى خَوْفٍ مِنْهُ

۱- ۶۰۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار ما قبل الأخیر من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج البلاغه.

۲- ۶۰۷- رواه السیّد الرضیّ رضوان اللّه علیه فی المختار: ۱۷۹ من کتاب نهج البلاغه. و قریبا منه رویناه مسندا فی المختار: ۲۹۷ من کتاب نهج السعاده: ج ۲ ص ۴۸۲ ط ۱.

عليه السلام فَلَمَّا عَادَ إِلَيْهِ الرَّجُلُ قَالَ لَهُ أَمِنُوا فَقَطَنُوا أَمْ جَبُنُوا فَظَعَنُوا فَقَالَ الرَّجُلُ بَلْ ظَعَنُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عليه السلام بُعْداً لَهُمْ كَما بَعِدَتْ ثَمُودُ أَمَا لَوْ أُشْرِعَتِ الْأَسِنَّةُ إِلَيْهِمْ وَ صُبَّتِ السُّيُوفُ عَلَى هَامَاتِهِمْ لَقَدْ نَدِمُوا عَلَى مَا كَانَ مِنْهُمْ إِنَّ الشَّيْطَانَ الْيَوْمَ قَدِ اسْتَفَلَّهُمْ وَ هُوَ غَداً مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ وَ مُخَلٍّ عَنْهُمْ فَحَسْبُهُمْ بِخُرُوجِهِمْ مِنَ الْهُدَى وَ ارْتِكَاسِهِمْ فِي الضَّلَالِ وَ الْعَمَى وَ صَدِّهِمْ عَنِ الْحَقِّ وَ جِمَاحِهِمْ فِي التِّيهِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۷۹ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: در آستانه جنگ نهروان امام فردی را فرستاد تا گروهی از کوفیان که قصد ملحق شدن به لشکر خوارج را داشتند و ترسناک بودند بپاید، از او پرسید «ایمن شدند و بر جای ماندند یا ترسیدند و فرار کردند، مرد گفت «ترسیدند و به خوارج پیوستند» فرمود:

از رحمت خدا دور باشند چونان قوم ثمود، آگاه باشید اگر نیزه ها به سوی آنان راست شود و شمشیرها بر سرشان فرود آید، از گذشته خود پشیمان خواهند شد، امروز شیطان آنها را به تفرقه دعوت کرد، و فردا از آنها بیزاری می جوید، و از آنها کنار خواهد کشید.همین ننگ آنان را کافی است که از هدایت گریختند و در گمراهی و کوری فرو رفتند، راه حق را بستند، و در حیرت و سرگردانی ماندند.

**[ترجمه]

بیان

قطن بالمكان أقام و قوله بعدا منصوب على المصدر و هو ضد القرب و الهلاك قوله عليه السلام قد استفلهم في بعض النسخ بالقاف أي حملهم أو اتخذهم قليلا و سهل عليه أمرهم و في أكثر النسخ بالفاء أي وجدهم فلا لا خير فيهم أو مفلولين منهزمين و في بعضها استفزهم أي استخفهم و في بعضها استقبلهم أي قبلهم و المراد بالغد اليوم الذي تصب السيوف على هاماتهم أو يوم القيامه.

و قال الجوهري الركس رد الشي ء مقلوبا و ارتكس فلان في أمر كان قد نجا منه و جمح الفرس كمنع اعتز فارسه و غلبه و التيه المفازه و الضلال.

**[ترجمه]قطن بالمکان یعنی: مقیم شد، و این سخن او «بعداً» به‌عنوان مصدر منصوب است و متضاد قرب و هلاکت است. این سخن امام علیه السلام «قد استفلّهم» در بعضی نسخه‌ها با قاف آمده است یعنی بر آنان حمل کرد یا آنها را کم پنداشت و امر آنها بر او آسان شد. و در اغلب نسخه‌ها با فاء آمده است یعنی آنها را مغلوبی که هیچ خیری در آنان نیست یافت یعنی شکست‌خورده مغلوب و در بعضی نسخه‌ها «استفزّهم» یعنی آنها را کم‌ارزش شمرد و در برخی از آنها «استقبلهم» آمده است یعنی آنها را پذیرفت. و منظور از فردا روزی است که شمشیرها بر سرشان فرو می‌ریزد یا روز قیامت است. جوهری گوید: الرکس بازگرداندن شی به‌صورت وارونه است ارتکس فلان فی امر کان یعنی از آن نجات یافت. جمح الفرس بر وزن منع یعنی اسبش سرکش شد و بر او غلبه یافت، التیه صحرا و ضلالت.

**[ترجمه]

«۶۰۸»

(۱)ج، الإحتجاج رُوِیَ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَرْسَلَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ إِلَی الْخَوَارِجِ وَ کَانَ بِمَرْأًی مِنْهُمْ وَ مَسْمَعٍ لِیَسْأَلَهُمْ مَا ذَا الَّذِی نَقَمُوا عَلَیْهِ فَقَالَ لَهُمُ ابْنُ عَبَّاسٍ مَا ذَا نَقَمْتُمْ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالُوا لَهُ فِی الْجَوَابِ نَقَمْنَا یَا ابْنَ الْعَبَّاسِ عَلَی صَاحِبِکَ خِصَالًا کُلُّهَا مُکَفِّرَهٌ مُوبِقَهٌ تَدْعُو إِلَی النَّارِ أَمَّا أَوَّلُهَا فَإِنَّهُ مَحَی اسْمَهُ مِنِ إِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ ثُمَّ کَتَبَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مُعَاوِیَهَ فَإِذَا لَمْ یَکُنْ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَنَحْنُ الْمُؤْمِنُونَ فَلَسْنَا نَرْضَی أَنْ یَکُونَ أَمِیرَنَا وَ أَمَّا الثَّانِیَهُ فَإِنَّهُ شَکَّ فِی نَفْسِهِ حِینَ قَالَ لِلْحَکَمَیْنِ انْظُرَا فَإِنْ کَانَ مُعَاوِیَهُ أَحَقَّ بِهَا فَأَثْبِتَاهُ وَ إِنْ کُنْتُ أَوْلَی بِهَا فَأَثْبِتَانِی فَإِذَا هُوَ شَکَّ فِی نَفْسِهِ فَلَمْ یَدْرِ

ص: ۳۷۷

---

۱ – ۶۰۸- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی عنوان: «احتجاجه علیه السلام علی الخوارج ...» من کتاب الاحتجاج: ج ۱، ص ۱۸۷، ط بیروت.

أ هُوَ الْمُحِقُّ أَمْ مُعَاوِيَهُ فَنَحْنُ فِيهِ أَشَدُّ شَكّاً وَ الثَّالِثَهُ أَنَّهُ جَعَلَ الْحَكَمَ إِلَى غَيْرِهِ وَ قَدْ كَانَ عِنْدَنَا أَحْكَمَ النَّاسِ وَ الرَّابِعَهُ أَنَّهُ حَكّمَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ إِلَيْهِ وَ الْخَامِسَهُ أَنَّهُ قَسَّمَ بَيْنَنَا الْكُرَاعَ وَ السِّلَاحَ يَوْمَ الْبَصْرَهِ وَ مَنَعَنَا النِّسَاءَ وَ الذُّرِّيَّهَ وَ السَّادِسَهُ أَنَّهُ كَانَ وَصِيّاً فَضَيَّعَ الْوَصِيَّهَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ قَدْ سَمِعْتَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَقَالَهَ الْقَوْمِ فَأَنْتَ أَحَقُّ بِجَوَابِهِمْ فَقَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ قُلْ لَهُمْ أَ لَسْتُمْ تَرْضَوْنَ بِحُكْمِ اللَّهِ وَ حُكْمِ رَسُولِهِ قَالُوا نَعَمْ قَالَ أَبْدَأُ عَلَى مَا بَدَأْتُمْ بِهِ فِي بَدْءِ الْأَمْرِ ثُمَّ قَالَ كُنْتُ أَكْتُبُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْوَحْيَ وَ الْقَضَايَا وَ الشُّرُوطَ وَ الْأَمَانَ يَوْمَ صَالَحَ أَبَا سُفْيَانَ وَ سُهَيْلَ بْنَ عَمْرٍو فَكَتَبَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ أَبُو سُفْيَانَ وَ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو فَقَالَ سُهَيْلٌ إِنَّا لَا نَعْرِفُ الرَّحْمَنَ الرَّحِيمَ وَ لَا نُقِرُّ أَنَّكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ لَكِنَّا نَحْسَبُ ذَلِكَ شَرَفاً لَكَ أَنْ تُقَدِّمَ اسْمَكَ قَبْلَ أَسْمَائِنَا وَ إِنْ كُنَّا أَسَنَّ مِنْكَ وَ أَبِي أَسَنُّ مِنْ أَبِيكَ فَأَمَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالَ اكْتُبْ مَكَانَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ فَمَحَوْتُ ذَلِكَ وَ كَتَبْتُ بِاسْمِكَ اللَّهُمَّ وَ مَحَوْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ كَتَبْتُ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ لِي إِنَّكَ تُدْعَى إِلَى مِثْلِهَا فَتُجِيبُ وَ أَنْتَ مُكْرَهٌ وَ هَكَذَا كَتَبْتُ بَيْنِي وَ بَيْنَ مُعَاوِيَهَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ هَذَا مَا اصْطَلَحَ عَلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ مُعَاوِيَهُ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ فَقَالا لَقَدْ ظَلَمْنَاكَ بِأَنْ أَقْرَرْنَا بِأَنَّكَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَاتَلْنَاكَ وَ لَكِنِ اكْتُبْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ فَمَحَوْتُ كَمَا مَحَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَإِنْ

أَبَیْتُمْ ذَلِکَ فَقَدْ جَحَدْتُمْ فَقَالُوا هَذِهِ لَکَ خَرَجْتَ مِنْهَا فَقَالَ وَ أَمَّا قَوْلُکُمْ أَنِّی شَکَکْتُ فِی نَفْسِی حَیْثُ قُلْتُ لِلْحَکَمَیْنِ انْظُرَا فَإِنْ کَانَ مُعَاوِیَهُ أَحَقَّ بِهَا مِنِّی فَأَثْبِتَاهُ فَإِنَّ ذَلِکَ لَمْ یَکُنْ شَکّاً مِنِّی وَ لَکِنِّی أَنْصَفْتُ فِی الْقَوْلِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ إِنَّا أَوْ إِیَّاکُمْ لَعَلی هُدیً أَوْ فِی ضَلالٍ مُبِینٍ وَ لَمْ یَکُنْ ذَلِکَ شَکّاً وَ قَدْ عَلِمَ اللَّهُ أَنَّ نَبِیَّهُ عَلَی الْحَقِّ قَالُوا وَ هَذِهِ لَکَ قَالَ وَ أَمَّا قَوْلُکُمْ أَنِّی جَعَلْتُ الْحَکَمَ إِلَی غَیْرِی وَ قَدْ کُنْتُ عِنْدَکُمْ أَحْکَمَ النَّاسِ فَهَذَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ جَعَلَ الْحَکَمَ إِلَی سَعْدٍ یَوْمَ بَنِی قُرَیْظَهَ وَ قَدْ کَانَ أَحْکَمَ النَّاسِ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لَقَدْ کانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ فَتَأَسَّیْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالُوا وَ هَذِهِ لَکَ بِحُجَّتِنَا قَالَ وَ أَمَّا قَوْلُکُمْ أَنِّی حَکَّمْتُ فِی دِینِ اللَّهِ الرِّجَالَ فَمَا حَکَّمْتُ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَکَّمْتُ کَلَامَ رَبِّیَ الَّذِی جَعَلَهُ اللَّهُ حَکَماً بَیْنَ أَهْلِهِ وَ قَدْ حَکَّمَ اللَّهُ الرِّجَالَ فِی طَائِرٍ فَقَالَ وَ مَنْ قَتَلَهُ مِنْکُمْ مُتَعَمِّداً فَجَزاءٌ مِثْلُ ما قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ فَدِمَاءُ الْمُسْلِمِینَ أَعْظَمُ مِنْ دَمِ طَائِرٍ قَالُوا وَ هَذِهِ لَکَ بِحُجَّتِنَا قَالَ وَ أَمَّا قَوْلُکُمْ أَنِّی قَسَمْتُ یَوْمَ الْبَصْرَهِ لَمَّا أَظْفَرَنِی اللَّهُ بِأَصْحَابِ الْجَمَلِ الْکُرَاعَ وَ السِّلَاحَ وَ مَنَعْتُکُمُ النِّسَاءَ وَ الذُّرِّیَّهَ فَإِنِّی مَنَنْتُ عَلَی أَهْلِ الْبَصْرَهِ کَمَا مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَی أَهْلِ مَکَّهَ فَإِنْ عَدَوْا عَلَیْنَا أَخَذْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ وَ لَمْ نَأْخُذْ صَغِیراً بِکَبِیرٍ وَ بَعْدُ فَأَیُّکُمْ کَانَ یَأْخُذُ عَائِشَهَ فِی سَهْمِهِ قَالُوا وَ هَذِهِ لَکَ بِحُجَّتِنَا قَالَ وَ أَمَّا قَوْلُکُمْ أَنِّی کُنْتُ وَصِیّاً فَضَیَّعْتُ الْوَصِیَّهَ فَأَنْتُمْ کَفَرْتُمْ وَ قَدَّمْتُمْ عَلَیَّ وَ أَزَلْتُمُ الْأَمْرَ عَنِّی وَ لَیْسَ عَلَی الْأَوْصِیَاءِ الدُّعَاءُ إِلَی أَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا یَبْعَثُ اللَّهُ الْأَنْبِیَاءَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِمْ فَیَدْعُونَ إِلَی أَنْفُسِهِمْ وَ الْوَصِیُّ مَدْلُولٌ عَلَیْهِ مُسْتَغْنٍ عَنِ الدُّعَاءِ إِلَی نَفْسِهِ وَ ذَلِکَ لِمَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله

وَ لَقَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ ذِكْرُهُ وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا فَلَوْ تَرَکَ النَّاسُ الْحَجَّ لَمْ يَكُنِ الْبَيْتُ لِيَكْفُرَ بِتَرْكِهِمْ إِيَّاهُ وَ لَكِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَكْفُرُونَ بِتَرْكِهِمُ الْبَيْتَ لِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى نَصَبَهُ لَهُمْ عَلَماً وَ كَذَلِکَ نَصَبَنِی عَلَماً حَيْثُ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَ أَنْتَ مِنِّی بِمَنْزِلَةِ الْكَعْبَةِ تُؤْتَى وَ لَا تَأْتِی (۱)فَقَالُوا وَ هَذِهِ لَکَ بِحُجَّتِنَا فَأَذْعَنُوا فَرَجَعَ بَعْضُهُمْ وَ بَقِيَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لَمْ يَرْجِعُوا مِمَّنْ كَانُوا قَعَدُوا عَنْهُ فَقَاتَلَهُمْ فَقَتَلَهُمْ.

**[ترجمه]الاحتجاج - . طبرسی آن را در عنوان «احتجاجه علیه السلام علی الخوارج...» از کتاب الاحتجاج: ج۱، ص ۱۸۷، چاپ بیروت روایت کرد. - :

روایت است که امیرمؤمنان علیه السلام عبدالله بن عباس را به‌سوی خوارج فرستاد درحالی‌که در دید و محل شنیدن از آنان بود تا از آنان بپرسد چرا با او دشمنی دارند؟ پس ابن عباس به آنان گفت: کینه چه چیزی را از امیرمؤمنان به دل گرفتید؟ در جواب به او گفتند: ابن عباس خصلت‌هایی را از رفیقت به دل گرفته‌ایم که همه آنها تکفیر شده ویرانگر است که به‌سوی آتش فرامی‌خواند.

اولین آنها این است که او نامش را از امارت مؤمنان پاک کرد سپس بین او و معاویه نوشته شد و زمانی‌که او امیرمؤمنان نباشد و ما مؤمنان هستیم راضی نیستیم که او امیر ما باشد.

دوم اینکه او در خود شک کرد زمانی‌که به دو حکم گفت: بنگرید پس اگر معاویه شایسته آن بود او را باقی گذارید و اگر من شایسته آن بودم مرا باقی گذارید پس زمانی‌که او در خود تردید کند و نداند که آیا او محق است یا معاویه ما درباره او شک بیشتری داریم. و سوم اینکه او حکم را برای غیر خود قرار داد درحالی‌که نزد ما از داورترین مردم بود.

و چهارم اینکه وی او مردانی را در این حکم کرد درحالی‌که این بر وی نبود .

پنجم اینکه او در روز بصره اسبان و سلاح را میان ما تقسیم کرد و زنان و فرزندان را از ما منع کرد.

ششم اینکه او وصی بود اما وصیت را تباه کرد.

ابن عباس گفت: یا امیرمؤمنان سخنان آن قوم را شنیدم و تو به پاسخ دادن به آنان سزاوارتری، فرمود بله سپس ادامه داد: ای ابن عباس به آنان بگو: آیا به حکم خدا و حکم رسولش راضی نیستید؟ گفتند: بله. گفت: بر آنچه‌که در ابتدای امر با آنان شروع کردید شروع می‌کنم سپس فرمود: برای رسول‌الله صلّی الله علیه و آله وحی، قضایا، شروط و أمان را می‌نگاشتم روزی که با ابوسفیان و سهیل بن عمرو صلح کرد نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم. این چیزی است که محمد رسول خدا با ابوسفیان و سهیل بن عمرو بر آن توافق کردند.

پس سهیل گفت: ما رحمن رحیم را نمی‌شناسیم و اقرار نمی‌کنیم که تو رسول‌الله هستی بلکه برای تو برتری می‌دانیم که اسمت را پیش از اسم ما مقدم بداری گرچه ما از تو مسن‌تر و پدرم از پدر تو مسن‌تر است. پس رسول‌الله صلّی الله علیه و آله به من امر کرد و فرمود: به‌جای بسم الله الرحمن الرحیم بنویس «باسمک اللهم» پس آن را پاک کردم و باسمک اللهم نوشتم و

رسول‌الله را پاک کردم و محمد بن عبدالله نوشتم، پس به من فرمود: تو به نظیر این امر خوانده می‌شوی و به اجبار اجابت می‌کنی. و من بین خودم و معاویه و عمرو بن عاص چنین نوشتم: «این چیزی است که امیرمؤمنان و معاویه و عمرو بن عاص بر آن توافق کردند». پس گفتند: با اقرارمان به اینکه تو امیرمؤمنان هستی و با تو پیکار کردیم به تو ظلم کردیم بلکه بنویس علی بن ابی طالب، پس چنانکه رسول‌الله صلّی الله علیه و آله پاک کرد پاک کردم پس اگر از آن امتناع کنید ستم کرده‌اید، گفتند: این برای توست از آن خارج شدی.

فرمود: اما درخصوص این سخنتان «که من به خودم شک کردم آنگاه که به حکمین گفتم بنگرید پس اگر معاویه از من به آن سزاوارتر بود او را باقی گذارید» آن شک از جانب من نبود بلکه من در این سخن خداوند متعال: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَى هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» {و در حقیقت یا ما یا شما بر هدایت یا گمراهی آشکاریم} انصاف کردم و آن شک نبود درحالی‌که خداوند می‌داند که نبی‌اش بر حق است گفتند: و این برای توست.

فرمود: و درخصوص این سخنتان که «من حکم را برای غیر خود قرار دادم درحالی‌که نزد شما داورترین مردم بودم «پس این رسول‌الله صلّی الله علیه و آله است که در روز بنی قریظه حکم را برای سعد قرار داد درحالی‌که خود داورترین مردم بود. و خداوند متعال فرموده است: «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ» {قطعا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا سرمشقی نیکوست} پس به رسول‌الله صلّی الله علیه و آله تأسی جستم. گفتند و این برای توست در مقابل حجت ما.

فرمود: و اما در خصوص این سخنتان که «من در دین خدا مردانی را حکم کردم» من مردان را حکم نکردم بلکه کلام پروردگارم که آن را بین اهلش حکم قرار داد حکم کردم و درحالی‌که خداوند درباره پرنده‌ای مردان را حکم کرد و فرمود: « وَمَن قَتَلَهُ مِنكُم مُّتَعَمِّدًا فَجَزَاء مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» {هر کس از شما عمدا آن را بکشد باید نظیر آنچه کشته است از چهارپایان کفاره ای بدهد که [نظیر بودن] آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند} و خون مسلمانان از خون پرنده عظیم‌تر است. گفتند: و این برای توست در مقابل حجت ما.

فرمود: و این سخنتان که « من در روز بصره زمانی‌که خداوند مرا در مقابل اصحاب جمل پیروز کرد اسب و سلاح را تقسیم کردم و زنان و فرزندان را از شما منع کردم» من بر اهل بصره لطف کردم چنانکه رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بر اهل مکه لطف کرد پس اگر بر ما تجاوز کردند آنان را به گناهانشان مؤاخذه کردیم و کوچک را به خاطر بزرگ مؤاخذه نکردیم! و گذشته از این کدام‌یک از شما عائشه را در سهم خود می‌گرفت گفتند: و این برای توست در مقابل حجت ما.

فرمود: و این سخنتان که «من وصی بودم و وصیت را تباه کردم» شما کفر ورزیدید و بر من مقدم داشتید و امر را از من زائل کردید و بر اوصیاء نیست که به‌سوی خود دعوت کنند، خداوند انبیا صلوات‌الله علیهم را مبعوث می‌کند پس به‌سوی خود دعوت می‌کنند و وصی به‌سوی او راهنمایی‌شده از دعوت به‌سوی خود بی‌نیاز است و آن برای کسی است که به خدا و رسولش صلّی الله علیه و آله ایمان آورد و خداوند عز ذکره فرمود: «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً» {و برای خدا حج آن خانه بر عهده مردم است [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد} پس اگر مردم حج را ترک کنند شایسته بود بیت با ترکش از جانب آنان تکفیر شود اما آنها به ترک کردن خود بیت را تکفیر کردند زیرا خداوند متعال آن را به‌عنوان علامتی برای آنان منصوب کرد و مرا نیز به‌عنوان علامتی منصوب کرد آنجا که رسول‌الله صلّی الله علیه و آله فرمود:

«ای علی تـو از من به منزله هـارون از موسـی هسـتی و تو از من به منزله کعبه هسـتی که به‌سویت آمـده می‌شود و تو نمی‌آیی» گفتند: و این برای توست در مقابل حجت ما پس اذعان کردند و برخی از آنها بازگشـتند و چهار هزار نفر از آنان باقی ماندند و بازنگشتند، از جمله کسانی که از او بازمانده بودند. پس وی با آنان پیکار کرد و به هلاکت رسانید.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السـلام فدماء المسـلمین لعل المراد أن تحکیم الرجال فی الطائر لما کان لجهل الناس و الاضـطرار فالضـروره هنا أشـد فالکلام علی التنزل فإنه علیه السـلام منع أولا تحکیم الرجال و قال بعد التسلیم لا فساد فیه و یحتمل أن یکون مؤیدا لأول الکلام ردا لشـبهه أصـحاب معـاویه بالمقایسه بالطائر أی لم نحکم الرجال لأن التحکیم إنما ورد فی الأمور الجزئیه التی لا مفسـده کثیرا فی الخطإ فیها و لا یمکن مقایسه دماء المسـلمین بها فإنه قیاس مع الفارق و لکنه بعیـد و لا یجری فی بعض الأخبار التی وردت بهذا الوجه.

**[ترجمه]این سـخن امام علیه السـلام: «خون مسـلمانان» شاید منظور این باشد که حکم کردن مردان درباره پرنده از آنجا که به جهت جهـل مردم و اضـطرار بود، پس ضـرورت در اینجا شدیـدتر است، پس کلام از باب تنزل است، زیرا امام علیه السـلام اولا تحکیم مردان را منع کرد و بعـد از پذیرفتن فرمود: در آن فسادی نیست و محتمل است که تأئیدکننده ای برای ابتدام کلام در رد شـبهه یـاران معـاویه درخصوص مقایسه با پرنـده باشـد، یعنی مردان را داور نکرده ای، زیرا فقط در اموری جزئی که در صورت اشـتباه در آن، فسادی در آن نیست، وارد شده است و مقایسه کردن خون مسلمانان با آن ممکن نیست، زیرا این قیاس مع الفارق است. اما این بعید است و در برخی از اخباری که به این وجه وارد شده است، نیامده است.

**[ترجمه]

«۶۰۹»

(۲)ب، قرب الإسناد الْیَقْطِینِیُّ عَنِ الْقَدَّاحِ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام أَنَّ عَلِیّاً

ص: ۳۸۰

۱- ۱ ما بین المعقوفین غیر موجود فی طبعه الکمبانیّ من البحار، و أخذناه من کتاب الاحتجاج ط بیروت ص ۱۸۹. و قوله صلّی اللّه علیه و آله و سلم: «أنت بمنزله الکعبه تؤتی و لا تأتی ...» رواه أیضا ابن الأثیر فی ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب أسد الغابه: ج ۴ ص ۳۱ ط ۱. و أیضا روی ما فی معناه ابن عساکر فی الحـدیث: ۹۱۲ من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السـلام من تاریخ دمشق: ج ۲ ص ۴۰۷ ط ۲. و رواه ابن المغازلی فی الحدیث: ۱۴۹ من کتابه: مناقب أمیر المؤمنین علیه السلام: ص ۱۰۶، ط ۱. و لیلاحظ ما رواه السیوطی نقلا عن الدیلمیّ فی ذیل کتاب اللآلی المصنوعه: ج ۱، ۶۲.

۲- ۶۰۹- رواه الحمیری رحمه اللّه فی الحدیث: ۹۰ من کتاب قرب الإسناد، ص ۱۴، ط ۱.

عليه السلام كَانَ يُبَاشِرُ الْقِتَالَ بِنَفْسِهِ وَ أَنَّهُ نَادَى ابْنَهُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ يَوْمَ النَّهْرَوَانِ قَدِّمْ يَا بُنَيَّ اللِّوَاءَ فَقَدَّمَ ثُمَّ قَالَ قَدِّمْ يَا بُنَيَّ اللِّوَاءَ فَقَدَّمَ ثُمَّ وَقَفَ فَقَالَ لَهُ قَدِّمْ يَا بُنَيَّ فَتَكَعْكَعَ الْفَتَى فَقَالَ قَدِّمْ يَا ابْنَ اللَّخْنَاءِ ثُمَّ جَاءَ عَلِيٌّ حَتَّى أَخَذَ مِنْهُ اللِّوَاءَ فَمَشَى بِهِ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ أَمْسَكَ ثُمَّ تَقَدَّمَ عَلِيٌّ بَيْنَ يَدَيْهِ فَضَرَبَ قُدُماً.

**[ترجمه]قرب الاسناد - . حمیری آن را در حدیث ۹۰ از کتاب قرب الأسناد، ص ۱۴، چاپ اول روایت کرد. - : یقطینی از قدّاح از جعفر از پدرش علیه السلام روایت کرد که علی علیه السلام خود مباشرت به پیکار می کرد و پسرش محمد بن حنیفه را در روز نهروان ندا داد: پسرم پرچم را پیش بیاور و او پیش آورد. سپس فرمود: پسرم پرچم را پیش بیاور و او پیش آورد. سپس ایستاد و به او گفت: پیش برو پسرم، پس جوان ترسید. فرمود: پیش برو ای پسر زن ختنه‌نشده. سپس علی علیه السلام آمد تا اینکه پرچم را از او گرفت و تا آنجا که خدا خواست آن را برد. سپس ایستاد، سپس علی علیه السلام از مقابل خود پیش رفت و به این سو و آن سو منحرف نشد.

**[ترجمه]

إيضاح

قال الجوهری كعكعته فتكعكع أی حبسته فاحتبس و تكعكع أی جبن و رجل كعكع بالضم أی جبان ضعيف و قال لخن السقاء بالكسر أی أنتن و منه قولهم أمه لخناء و يقال اللخناء التی لم تختن و قال مضى قدما لم يعرج و لم ينثن.

**[ترجمه]جوهری گوید: کعکعته فتکعکع یعنی او را حبس کردم پس محبوس شد و تکعکع یعنی ترسید و رجل کعکع با ضمه یعنی ترسوی ضعیف. و گوید: لخن السقاء با کسره یعنی بدبو شد و أمه لخناء از آن است و گفته می شود اللخناء: زنی است که ختنه نشده است و گوید: مضی قدماً یعنی خم و منحرف نشد.

**[ترجمه]

«۶۱۰»

(۱)يد، التوحيد الدَّقَّاقُ عَنِ الْأَسَدِيِّ عَنِ الْبَرْمَكِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ سُلَيْمَانَ الْجَعْفَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَاشِمِيِّ عَنْ سَعْدٍ الْخَفَّافِ عَنِ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: لَمَّا وَقَفَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ عليهما السلام عَلَى الْخَوَارِجِ وَ وَعَظَهُمْ وَ ذَكَّرَهُمْ وَ حَذَّرَهُمُ الْقِتَالَ قَالَ لَهُمْ مَا تَنْقِمُونَ مِنِّی إِلَّا أَنِّی أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ فَقَالُوا أَنْتَ كَذَلِكَ وَ لَكِنَّكَ حَكَّمْتَ فِی دِينِ اللَّهِ أَبَا مُوسَى الْأَشْعَرِیَّ فَقَالَ عليه السلام وَ اللَّهِ مَا حَكَّمْتُ مَخْلُوقاً وَ إِنَّمَا حَكَّمْتُ الْقُرْآنَ وَ لَوْ لَا أَنِّی غُلِبْتُ عَلَى أَمْرِی وَ خُولِفْتُ فِی رَأْيِی لَمَا رَضِيتُ أَنْ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا بَيْنِی وَ بَيْنَ أَهْلِ حَرْبِ اللَّهِ حَتَّى أُعْلِيَ كَلِمَةَ اللَّهِ وَ أَنْصُرَ دِينَ اللَّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْجَاهِلُونَ وَ الْكَافِرُونَ.

**[ترجمه]توحید - . شیخ صدوق آن را در حدیث ۶ از باب ۳۰ کتاب توحید روایت کرد. - :

اصبغ بن نباته گوید: زمانی که امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام بر خوارج ایستاد و آنان را اندرز داد و آنان را تذکیر داد و از جنگ برحذر داشت، به آنان فرمود: از من چه کینه ای دارید جز اینکه من اولین کسی هستم که به خدا و رسولش ایمان آورد. پس به او گفتند: تو چنین هستی، اما تو ابوموسی اشعری را در دین خدا داور کردی، پس فرمود: به خدا سوگند من هیچ مخلوقی را داور نکردم، بلکه قرآن را داور کردم و اگر در امرم بر من غلبه نمی شد و با نظرم مخالفت نمی شد، راضی نمی شدم که جنگ بارهایش را بین من و اهالی جنگ خدا قرار دهد تا کلمه خدا را بالا ببرم و دین خدا را یاری کنم، گرچه جاهلان و کافران اکراه داشته باشند.

**[ترجمه]

«۶۱۱»

(۲)ب، قرب الإسناد هَارُونُ عَنِ ابْنِ صَدَقَةَ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ علیهما السلام أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام كَانَ يَدْعُو عَلَى الْخَوَارِجِ فَيَقُولُ فِي دُعَائِهِ

ص: ۳۸۱

۱- ۶۱۰- رواه الشيخ الصدوق قدس اللّه نفسه فی الحديث: ۶ من الباب: ۳۰ من كتاب التوحيد.

۲- ۶۱۱- رواه الحميری رحمه اللّه فی الحديث: ۳۷ من كتاب قرب الإسناد، ص ۸.

اللَّهُمَّ رَبَّ الْبَيْتِ الْمَعْمُورِ وَ السَّقْفِ الْمَرْفُوعِ وَ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَ الْكِتَابِ الْمَسْطُورِ أَسْأَلُكَ الظَّفَرَ عَلَى هَؤُلَاءِ الَّذِينَ نَبَذُوا كِتَابَكَ وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ وَ فَارَقُوا أُمَّةَ أَحْمَدَ صلى الله عليه و آله عُتُوّاً عَلَيْكَ.

**[ترجمه]قرب الاسناد - . حمیری آن را در حدیث ۳۷ از کتاب قرب الأسناد، ص ۸ روایت کرد. - :

هارون از صدقه از جعفر از پدرش علیه السلام روایت کرد که علی علیه السلام خوارج را نفرین می کرد و در نفرینش می فرمود: بارخدایا ای پروردگار بیت معمور، سقف برافراشته، دریای مملو و کتاب مسطور، پیروزی بر اینان که کتابت را پشت سرخویش انداخته و از روی تمرد از تو، از امت احمد جدا شدند، از تو می خواهم .

**[ترجمه]

«۶۱۲»

(۱)مد، العمده بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ مِنْ مُسْنَدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ زَيْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: قَدِمَ عَلَى عَلِيٍّ علیه السلام قَوْمٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ مِنَ الْخَوَارِجِ فِيهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْجَعْدُ بْنُ بَعْجَهَ فَقَالَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ يَا عَلِيُّ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام بَلْ مَقْتُولٌ قَتْلًا ضَرْبَهً عَلَى هَذَا يُخْضَبُ هَذِهِ يَعْنِي لِحْيَتَهُ وَ رَأْسَهُ عَهْدٌ مَعْهُودٌ وَ قَضَاءٌ مَقْضِيٌّ وَ قَدْ خَابَ مَنِ افْتَرَى وَ عَاتَبَهُ فِي لِبَاسِهِ فَقَالَ مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَلْبَسَ فَقَالَ مَا لَكَ وَ لِلِبَاسِي هُوَ أَبْعَدُ مِنَ الْكِبْرِ وَ أَجْدَرُ أَنْ يَقْتَدِيَ بِيَ الْمُسْلِمُ.

**[ترجمه]العمده - . ابن بطریق آن را در فصل آخر در عنوان فصل فی شئ من الأحداث الطارئه بعد رسول الله...» در حدیث ۸۲۱ از کتاب العمده ۳ ۲۳۳ روایت کرد.

و این حدیث را عبدالله بن احمد ذیل شماره ۳۲ از باب فضائل أمیر مؤمنان علیه السلام از کتاب الفضائل ص ۲۳، چاپ اول روایت کرد.

و همچنین با اسنادهایی دیگر در حدیث ۳۱ و ۴۷ ص ۳۰ روایت کرد، و طباطبائئ در تعلیقش برای آن مصادر دیگری ذکر کرده است.

و عبدالله بن احمد آن را ذیل شماره ۷۰۳ از کتاب المسند: ج ۱، ص ۹۱، چاپ اول روایت کرد. - :

زید بن وهب گوید: جمعی از اهالی بصره از خوارج نزد علی علیه السلام رفتند که در میان آنان مردی بود که جعد بن بعجه خوانده می شد. به او گفت: ای علی از خدا بترس که تو مرده ای. علی علیه السلام فرمود: بلکه مقتول هستم قتل ضربه ای بر این —سرش– که این —محاسنش– را رنگین می کند، عهدی وعده داده شده و قضایی مقدر و هر که افترا زند ناکام می ماند. او را درباره لباسش سرزنش کرد و گفت: چه چیزی تو را مانع از این می شود که بپوشی؟ پس فرمود: تو را چه به لباس من! این از کبر دورتر و به اقتداکردن مسلمان به من شایسته تر است.

**[ترجمه]

(۲)ل، الخصال فِی خَبَرِ الْیَهُودِیِّ السَّائِلِ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَمَّا فِیهِ مِنْ خِصَالِ الْأَوْصِیَاءِ قَالَ علیه السلام وَ أَمَّا السَّابِعَهُ یَا أَخَا الْیَهُودِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانَ عَهِدَ إِلَیَّ أَنْ أُقَاتِلَ فِی آخِرِ الزَّمَانِ مِنْ أَیَّامِی قَوْماً مِنْ أَصْحَابِی یَصُومُونَ النَّهَارَ وَ یَقُومُونَ اللَّیْلَ وَ یَتْلُونَ الْکِتَابَ یَمْرُقُونَ بِخِلَافِهِمْ عَلَیَّ وَ مُحَارَبَتِهِمْ إِیَّایَ مِنَ الدِّینِ

ص: ۳۸۲

۱- ۶۱۲- رواه ابن البطریق رحمه اللّه فی الفصل الأخیر فی عنوان: «فصل فی شی ء من الاحداث [الطارئه] بعد رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلم ...» فی الحدیث: ۸۲۱ من کتاب العمده ص ۲۳۳. و الحدیث رواه عبد اللّه بن أحمد تحت الرقم: ۳۲ من باب فضائل أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب الفضائل ص ۲۳ ط ۱. و رواه أیضا فی الحدیث: ۳۱ و ۴۷ ص ۳۰ بأسانید أخر، و قد ذکر الطباطبائی له مصادر أخر فی تعلیقه. و أیضا رواه عبد اللّه بن أحمد تحت الرقم: ۷۰۳ من کتاب المسند: ج ۱، ص ۹۱ ط ۱.

۲- ۶۱۳- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی آخر الحدیث: ۵۸ من باب السبعه من کتاب الخصال: ج ۱، ص ۳۸۱.

مُرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّهِ فِيهِمْ ذُو الثُّدَيَّهِ يُخْتَمُ لِی بِقَتْلِهِمْ بِالسَّعَادَهِ فَلَمَّا انْصَرَفْتُ إِلَی مَوْضِعِی هَذَا یَعْنِی بَعْدَ الْحَكَمَيْنِ أَقْبَلَ بَعْضُ الْقَوْمِ عَلَی بَعْضٍ بِاللَّائِمَهِ فِيمَا صَارُوا إِلَيْهِ مِنْ تَحْكِيمِ الْحَكَمَيْنِ فَلَمْ یَجِدُوا لِأَنْفُسِهِمْ مِنْ ذَلِكَ مَخْرَجاً إِلَّا أَنْ قَالُوا كَانَ يَنْبَغِی لِأَمِيرِنَا أَنْ لَا يُتَابِعَ مَنْ أَخْطَأَ وَ أَنْ يَقْضِیَ بِحَقِيقَهِ رَأْيِهِ عَلَی قَتْلِ نَفْسِهِ وَ قَتْلِ مَنْ خَالَفَهُ مِنَّا فَقَدْ كَفَرَ بِمُتَابَعَتِهِ إِيَّانَا وَ طَاعَتِهِ لَنَا فِی الْخَطَإِ وَ أَحَلَّ لَنَا بِذَلِكَ قَتْلُهُ وَ سَفْكُ دَمِهِ فَتَجَمَّعُوا عَلَی ذَلِكَ وَ خَرَجُوا رَاكِبِينَ رُءُوسَهُمْ يُنَادُونَ بِأَعْلَی أَصْوَاتِهِمْ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ ثُمَّ تَفَرَّقُوا فُرْقَهً بِالنُّخَيْلَهِ وَ أُخْرَی بِحَرُورَاءَ وَ أُخْرَی رَاكِبَهً رَأْسَهَا تَخْبِطُ الْأَرْضَ شَرْقاً حَتَّی عَبَرَتْ دِجْلَهَ فَلَمْ تَمُرَّ بِمُسْلِمٍ إِلَّا امْتَحَنَتْهُ فَمَنْ تَابَعَهَا اسْتَحْيَتْهُ وَ مَنْ خَالَفَهَا قَتَلَتْهُ فَخَرَجْتُ إِلَی الْأُولَيَيْنِ وَاحِدَهٍ بَعْدَ أُخْرَی أَدْعُوهُمْ إِلَی طَاعَهِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الرُّجُوعِ إِلَيْهِ فَأَبَيَا إِلَّا السَّيْفَ لَا يَقْنَعُهُمَا غَيْرُ ذَلِكَ فَلَمَّا أَعْيَتِ الْحِيلَهُ فِيهِمَا حَاكَمْتُهُمَا إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَقَتَلَ اللَّهُ هَذِهِ وَ هَذِهِ كَانُوا يَا أَخَا الْيَهُودِ لَوْ لَا مَا فَعَلُوا لَكَانُوا رُكْناً قَوِيّاً وَ سَدّاً مَنِيعاً فَأَبَی اللَّهُ إِلَّا مَا صَارُوا إِلَيْهِ ثُمَّ كَتَبْتُ إِلَی الْفِرْقَهِ الثَّالِثَهِ وَ وَجَّهْتُ رُسُلِی تَتْرَی وَ كَانُوا مِنْ جِلَّهِ أَصْحَابِی وَ أَهْلِ التَّعَبُّدِ مِنْهُمْ وَ الزُّهْدِ فِی الدُّنْيَا فَأَبَتْ إِلَّا اتِّبَاعَ أُخْتَيْهَا وَ الِاحْتِذَاءَ عَلَی مِثَالِهِمَا وَ أَسْرَعَتْ فِی قَتْلِ مَنْ خَالَفَهَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ تَتَابَعَتْ إِلَيَّ الْأَخْبَارُ بِفِعْلِهِمْ فَخَرَجْتُ حَتَّی قَطَعْتُ إِلَيْهِمْ دِجْلَهَ أُوَجِّهُ السُّفَرَاءَ وَ النُّصَحَاءَ وَ أَطْلُبُ الْعُتْبَی بِجُهْدِی بِهَذَا مَرَّهً وَ بِهَذَا مَرَّهً وَ أَوْمَی بِيَدِهِ إِلَی الْأَشْتَرِ وَ الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ وَ سَعِيدِ بْنِ قَيْسٍ الْأَرْحَبِيِّ وَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ الْكِنْدِيِّ فَلَمَّا أَبَوْا إِلَّا تِلْكَ رَكِبْتُهَا مِنْهُمْ فَقَتَلَهُمُ اللَّهُ يَا أَخَا الْيَهُودِ عَنْ آخِرِهِمْ وَ هُمْ أَرْبَعَهُ آلَافٍ أَوْ يَزِيدُونَ حَتَّی لَمْ يُفْلِتْ مِنْهُمْ مُخْبِرٌ (۱)فَاسْتَخْرَجْتُ ذَا الثُّدَيَّهِ مِنْ قَتْلَاهُمْ بِحَضْرَهِ مَنْ تَرَی لَهُ

۱- ۱ كذا فی هذه الروایه و الظاهر أنّه من سهو الراوی إذ ورد عن أمیر المؤمنین علیه السلام بنحو الاستفاضه أنّه قال: «لا یفلت منهم عشره و لا یقتل منكم عشره» و ذكر.

ثَدْيٌ كَثَدْيِ الْمَرْأَهِ ثُمَّ الْتَفَتَ علیه السلام إِلَی أَصْحَابِهِ فَقَالَ أَ لَیسَ کَذَلِکَ قَالُوا بَلَی یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ.

(۱)

**[ترجمه]الخصال - . شیخ صدوق آن را در آخر حدیث ۵۸ از باب سبعه از کتاب الخصال: ج ۱، ص ۳۸۱ روایت کرد. - :

در خبر یهودی که از امیرمؤمنان علیه السلام درباره خصال اوصیاء سؤال کرد، فرمود: و خصلت هفتم ای برادر یهودی، رسول الله صلّی الله علیه و آله بر من عهد کرد که در اواخر عمرم با جمعی از اصحابم پیکار می کنم که روزه می گیرند و شب زنده داری می کنند و کتاب خدا را تلاوت می کنند و به دلیل اختلافشان با من و نبردشان با من، همچون برون رفتن تیر از کمان از دین خارج می‌شوند. در میان آنان ذو ثدیه است که کشتن آنها بر من به سعادت من ختم می شود.

و زمانی که به این موضعم ــ یعنی بعد از حکمین ــ روی کردم، برخی از قوم با ملامت در خصوص آنچه که درباره تحکیم حکمین به آن حرکت کردند، روی کردند و برای خود از آن راه خروجی نیافتند، جز اینکه بگویند: برای امیر ما شایسته است که از کسی که خطا کرد، پیروی نکند. و به حقیقت رأیش بر قتل خود و قتل کسانی از ما که که با او مخالفت کرد، قضاوت کند. پس به پیروی اش از او، ما را و طاعتش بر ما در خطا را تکفیر کردند و به وسیله آن قتل و ریختن خونش را حلال کردند.

پس بر آن تجمع کردند و در حالی که بر رأی خود پای می‌فشردندخارج شدند و با بلندترین صدا ندا دادند که «لا حکم إلا لله» سپس پراکنده شدند. فرقه ای در نخیله، دیگری در حروراء و دیگری درحالی‌که به رأی خود عمل می‌کردند ــ خودسرانه ــ به طرف شرق رفتند تا اینکه از دجله عبور کردند و بر مسلمانی عبور نکردند جز اینکه وی را آزمودند، پس هرکه را که از آنها پیروی کرد زنده گذاشتند و هرکه را که با آنان مخالف کرد به قتل رساندند.

و به سوی دو گروه یکی بعد از دیگری خارج شدم، درحالی که آنها را به اطاعت خدا و رجوع به سوی او دعوت می کردم، اما از هرچه غیر از شمشیر امتناع ورزیدند و غیر از آن، آنان را قانع نمی ساخت. پس زمانی که در برابر آنان چاره‌ای نیافتم، آن دو گروه را به خدا حواله دادم ــ خدا را حکم قرر دادم ــ. پس خداوند این و این را به قتل رساند. ای برادر یهودی اگر آنچه انجام دادند، نبود، رکنی قوی و مانعی نفوذناپذیر بودند، اما خداوند از هرچه غیر از آنچه که شدند، امتناع ورزید.

سپس برای فرقه سوم نوشتم و پی در پی برایشان فرستادم، درحالی که از بزرگان یارانم و از اهل عبادت و زهد در دنیا بودند، اما جز از پیروی از دو مشابه خود و حرکت بر نظیر آنها امتناع ورزیدند و شروع به کشتار مسلمانان مخالف خود کردند و اخبار درخصوص عمل آنها به سوی من سرازیر شد. پس خارج شدم تا اینکه دجله را به قصد آنها طی کردم. سفیران و ناصحان را فرستادم و توسط به این و آن رضایت آنان را می‌جستم ــ و با دستش به اشتر، احنف بن قیس، سعید بن قیس ارحبی و اشعث بن قیس کندی اشاره کرد ــ اما چون از غیر آن امتناع کردند، به سوی آنان تاختم، پس خداوند آنان را از تا آخرین نفرشان کشت. ای برادر یهودی درحالی که آنها چهارهزار نفر یا بیشتر بودند تا اینکه هیچ خبردهنده ای - . در بسیاری از روایات به جای «مخبر» کلمه عشره یا تسعه آمده است یعنی حتی ده تای آنان نگریختند. - از آنان نگریخت. پس

ذوثدیه را از میان کشتگان آنها در حضور کسانی که سینه‌ای چون سینه زن بر او می‌دیدند بیرون کشیدم. سپس امام علیه السلام به یارانش روی کرد و فرمود: آیا چنین نیست؟ گفتند: بلی یا امیرمؤمنان.

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی فی القاموس جل الشی ء و جلاله بضمها معظمه و قوم جله بالکسر عظماء ساده ذوو أخطار.

**[ترجمه]فیروزآبادی در قاموس گوید: جلّ الشئ و جلاله با ضمه آن یعنی اغلب آن. و قوم جلّه با کسره، بزرگان، سروران، مقامات بالا.

**[ترجمه]

«۶۱۴»

(۲)یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ عَنْ أَبِی حَمْزَهَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ علیهما السلام عَنْ أَبِیهِ قَالَ: لَمَّا أَرَادَ عَلِیٌّ علیه السلام أَنْ یَسِیرَ إِلَی النَّهْرَوَانِ اسْتَنْفَرَ أَهْلَ الْکُوفَهِ وَ أَمَرَهُمْ أَنْ یُعَسْکِرُوا بِالْمَدَائِنِ فَتَأَخَّرَ عَنْهُ شَبَثُ بْنُ رِبْعِیٍّ وَ عَمْرُو بْنُ حُرَیْثٍ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَیْسٍ وَ جَرِیرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (۳)وَ قَالُوا ائْذَنْ لَنَا أَیَّاماً نَتَخَلَّفْ عَنْکَ فِی بَعْضِ حَوَائِجِنَا وَ نَلْحَقْ بِکَ فَقَالَ لَهُمْ قَدْ فَعَلْتُمُوهُ سَوْأَهً لَکُمْ مِنْ مَشَایِخَ فَوَ اللَّهِ مَا لَکُمْ مِنْ حَاجَهٍ تَتَخَلَّفُونَ عَلَیْهَا وَ إِنِّی لَأَعْلَمُ مَا فِی قُلُوبِکُمْ وَ سَأُبَیِّنُ لَکُمْ تُرِیدُونَ أَنْ تُثَبِّطُوا عَنِّی النَّاسَ وَ کَأَنِّی بِکُمْ بِالْخَوَرْنَقِ وَ قَدْ بَسَطْتُمْ سُفْرَتَکُمْ لِلطَّعَامِ إِذْ یَمُرُّ بِکُمْ ضَبٌّ فَتَأْمُرُونَ صِبْیَانَکَ فَیَصِیدُونَهُ فَتَخْلَعُونِّی وَ تُبَایِعُونَهُ ثُمَّ مَضَی إِلَی الْمَدَائِنِ وَ خَرَجَ الْقَوْمُ إِلَی الْخَوَرْنَقِ وَ هَیَّئُوا طَعَاماً فَبَیْنَمَا هُمْ کَذَلِکَ عَلَی سُفْرَتِهِمْ وَ قَدْ بَسَطُوهَا إِذْ مَرَّ بِهِمْ ضَبٌّ فَأَمَرُوا صِبْیَانَهُمْ فَأَخَذُوهُ وَ أَوْثَقُوهُ وَ مَسَحُوا أَیْدِیَهُمْ عَلَی یَدِهِ کَمَا أَخْبَرَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ أَقْبَلُوا عَلَی الْمَدَائِنِ فَقَالَ لَهُمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِئْسَ لِلظَّالِمِینَ بَدَلًا لَیَبْعَثَنَّکُمُ اللَّهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ إِمَامِکُمُ الضَّبِّ الَّذِی بَایَعْتُمْ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْکُمْ یَوْمَ الْقِیَامَهِ مَعَ إِمَامِکُمْ وَ هُوَ یَسُوقُکُمْ إِلَی النَّارِ ثُمَّ قَالَ لَئِنْ کَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مُنَافِقُونَ فَإِنَّ مَعِی مُنَافِقِینَ أَمَا وَ اللَّهِ یَا شَبَثُ وَ یَا ابْنَ حُرَیْثٍ لَتُقَاتِلَانِ ابْنِیَ الْحُسَیْنَ هَکَذَا أَخْبَرَنِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله.

۱- المؤرخون و المحدّثون أنّه أفلت منهم تسعه.

۲- ۶۱۴- رواه مع التوالی قطب الدین الراوندیّ رحمه اللّه فی کتاب الخرائج.

۳- ۲ کذا فی هذه الروایه، و هذا أیضا سهو من راوی الحدیث إذ جریر بن عبد اللّه فارق الإمام علیه السلام قبل وقعه صفّین و لم یعد إلیه إلی أن استشهد الإمام علیه السلام.

**[ترجمه]خرائج - . قطب الدین راوندی آن را با توالی در کتاب الخرائج روایت کرد. - :

علی بن حسین علیه السلام از پدرش روایت کرد: زمانی که علی علیه السلام قصد کرد که به سوی نهروان حرکت کند، اهل کوفه را فراخواند و به آنان دستور داد که در مدائن اردو بزنند و شبث بن ربعی، عمرو بن حریث، اشعث بن قیس و جریر بن عبدالله از او تعلل کردند و گفتند: چند روزی به ما اجازه بده تا برای برخی حاجت هایمان از تو باز بمانیم و به تو ملحق شویم. به آنان فرمود: آن را انجام داده اید؟ زشتی بر شما باد ای بزرگان!، به خدا سوگند شما حاجتی ندارید که به خاطر آن بازبمانید. من از آنچه در دل های شماست آگاهم و برایتان بیان می کنم، شما می خواهید که از مردم تأخیر کنید و گویی من شما را در خورنق می‌بینم درحالی که شما سفره خویش را برای طعام گسترانیده اید، آنگاه سوسماری بر شما گذر می کند، به کودکانتان دستور می دهید و آنها آن را شکار می کنند. پس مرا خلع می کنید و با او بیعت می کنید.

سپس به سوی مدائن حرکت کرد و آن جماعت به سوی خورنق خارج شدند و طعامی آماده کردند و درحالی که بر سفره پهن خود بودند، سوسماری بر آنان گذر کرد، پس به کودکانشان دستور دادند و آنها آن را گرفتند و بستند و دستانشان را بر دست او کشیدند، چنانکه علی علیه السلام خبر داده بود و به مدائن روی کردند. پس امیرمؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: برای ظالمان بدترین جایگزین است خداوند در روز قیامت شما را به همراه امامتان سوسمار که با او بیعت کرده اید، محشور می کند. گویی من در روز قیامت به شما می نگرم که همراه امامتان هستید و او شما را به سوی آتش می کشد.

سپس فرمود: اگر با رسول الله منافقانی بودند، با من نیز منافقانی است. ای شبث و ای ابن حریث! به خدا سوگند آگاه باشید که شما با پسرم حسین علیه السلام پیکار می کنید. رسول الله صلّی الله علیه و آله چنین به من خبر داده است.

**[ترجمه]

«۶۱۵»

یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام لَمَّا سَارَ إِلَی النَّهْرَوَانِ شَکَّ رَجُلٌ یُقَالُ لَهُ جُنْدَبٌ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام الْزَمْنِی وَ لَا تُفَارِقْنِی فَلَزِمَهُ فَلَمَّا دَنَوْا مِنْ قَنْطَرَهِ النَّهْرَوَانِ نَظَرَ عَلِیٌّ علیه السلام قَبْلَ زَوَالِ الشَّمْسِ إِلَی قَنْبَرٍ یُؤْذِنُهُ بِالصَّلَاهِ فَنَزَلَ وَ قَالَ ائْتِنِی بِمَاءٍ فَقَعَدَ یَتَوَضَّأُ فَأَقْبَلَ فَارِسٌ وَ قَالَ قَدْ عَبَرَ الْقَوْمُ فَقَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَا عَبَرُوا وَ لَا یَعْبُرُونَهَا وَ لَا یُفْلِتُ مِنْهُمْ إِلَّا دُونَ الْعَشَرَهِ وَ لَا یُقْتَلُ مِنْکُمْ إِلَّا دُونَ الْعَشَرَهِ وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ فَتَعَجَّبَ النَّاسُ فَقَالَ جُنْدَبٌ إِنْ صَحَّ مَا قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام فَلَا أَحْتَاجُ إِلَی دَلِیلٍ غَیْرِهِ فَبَیْنَمَا هُمْ کَذَلِکَ إِذْ أَقْبَلَ فَارِسٌ فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ الْقَوْمُ عَلَی مَا ذَکَرْتَ لَمْ یَعْبُرُوا الْقَنْطَرَهَ فَصَلَّی بِالنَّاسِ الظُّهْرَ وَ أَمَرَهُمْ بِالْمَسِیرِ إِلَیْهِمْ فَقَالَ جُنْدَبٌ قُلْتُ لَا یَصِلُ إِلَی الْقَنْطَرَهِ قَبْلِی أَحَدٌ فَرَکَضْتُ فَرَسِی فَإِذَا هُمْ دُونَ الْقَنْطَرَهِ وُقُوفٌ فَکُنْتُ أَوَّلَ مَنْ رَمَی فَقُتِلُوا کُلُّهُمْ إِلَّا تِسْعَهً وَ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِنَا تِسْعَهٌ ثُمَّ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام اطْلُبُوا ذَا الثُّدَیَّهِ فَطَلَبُوهُ فَلَمْ یَجِدُوهُ فَقَالَ اطْلُبُوا فَوَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ ثُمَّ قَامَ فَرَکِبَ الْبَغْلَهَ نَحْوَ قَتْلَی کَثِیرٍ فَقَالَ اقْلِبُوهَا فَاسْتَخْرِجُوا ذَا الثُّدَیَّهِ فَقَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی عَجَّلَکَ إِلَی النَّارِ وَ قَدْ کَانَ الْخَوَارِجُ خَرَجُوا عَلَیْهِ قَبْلَ ذَلِکَ بِجَانِبِ الْکُوفَهِ فِی حَرُورَاءَ وَ کَانُوا إِذْ ذَاکَ اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً قَالَ فَخَرَجَ إِلَیْهِمْ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فِی إِزَارِهِ وَ رِدَائِهِ رَاکِباً الْبَغْلَهَ فَقِیلَ لَهُ الْقَوْمُ شَاکُونَ فِی السِّلَاحِ أَ تَخْرُجُ إِلَیْهِمْ کَذَلِکَ قَالَ إِنَّهُ لَیْسَ بِیَوْمِ قِتَالِهِمْ وَ صَارَ إِلَیْهِمْ بِحَرُورَاءَ وَ قَالَ لَهُمْ لَیْسَ الْیَوْمَ أَوَانُ قِتَالِکُمْ وَ سَتَفْتَرِقُونَ حَتَّی تَصِیرُوا أَرْبَعَهَ آلَافٍ فَتَخْرُجُونَ

عَلَيَّ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ فِي مِثْلِ هَذَا الشَّهْرِ فَأَخْرُجُ إِلَيْكَمْ بِأَصْحَابِي فَأُقَاتِلُكَمْ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكَمْ إِلَّا دُونَ عَشَرَةٍ وَ يُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِي يَوْمَئِذٍ دُونَ عَشَرَةٍ هَكَذَا أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَلَمْ يَبْرَحْ مِنْ مَكَانِهِ حَتَّى تَبَرَّأَ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ وَ تَفَرَّقُوا إِلَى أَنْ صَارُوا أَرْبَعَةَ آلَافٍ بِالنَّهْرَوَانِ.

**[ترجمه]الخرائج: روایت است که علی علیه السلام زمانی که به سوی نهروان حرکت کرد، مردی که جندب خوانده می شد، شک کرد، پس علی علیه السلام به او فرمود: با من همراه شو و از من جدا نشو. پس با او همراه شد و زمانی که به پل نهروان نزدیک شدند، علی علیه السلام قبل از زوال خورشید به قنبر نگریست که برای نماز، اذان می گوید. پس پایین آمد و فرمود: برایم آب بیاور و نشست و وضو گرفت. پس سواری آمد و گفت: آن قوم عبور کرده اند، پس امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: عبور نکرده اند و از آن عبور نمی‌کنند و جز ده تن از آنان نمی گریزد و جز ده از شما کشته نمی شود. به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم.

پس مردم تعجب کردند و جندب گفت: اگر آنچه علی علیه السلام گفت صحیح باشد، به راهنمایی غیر او نیاز ندارم. پس آنها چنین بودند وقتی که سواری آمد و گفت: یا امیرمؤمنان، آن قوم چنانکه ذکر کردی، از پل عبور نکرده اند، پس او بر مردم نماز ظهر خواند و آنها را به حرکت به سوی آنان دستور داد. پس جندب گفت: گفتم کسی قبل از من به پل نمی‌رسد، پس اسبم را به تاخت بردم، پس آنها قبل از پل ایستاده بودند و من اولین کسی بودم که تیراندازی کرد و جز نه تن، همه آنان کشته شدند و از اصحاب ما نه تن کشته شدند. سپس علی علیه السلام فرمود: ذوثدیه را جستجو کنید، او را جستجو کردند و نیافتند. فرمود: او را جستجو کنید، به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم. سپس برخاست و به سوی کشتگان بسیار، سوار بر استر شد، فرمود: آنها را برگردانید، پس ذوثدیه را بیرون کشیدند، فرمود: سپاس خدایی راست که تو را به سوی آتش تعجیل فرمود .

و خوارج قبل از آن از جانب کوفه در حروراء علیه او خارج شده بودند و در آن زمان دوازده هزار بودند. ادامه داد: امیرمؤمنان علیه السلام با دستار و ردای خود و سوار بر استر به سوی آنان خارج شد، به او گفته شد: قوم سلاح بر تن کرده اند، آیا این چنین به سوی آنان خارج می‌شوی؟ فرمود: پیکار با آنان امروز نیست و به سوی آنان در حروراء حرکت کرد و به آنان فرمود: امروز وقت نبردتان نیست، پراکنده خواهید شد یا اینکه چهارهزار نفر شوید. در مانند چنین روز و چنین ماهی علیه من خارج می شوید و با یارانم به سوی شما خارج می‌شوم و با شما پیکار می‌کنم تا جز کمتر از ده نفر از شما باقی نماند و در آن روز از اصحاب من کمتر از ده نفر کشته می شود. رسول الله صلّی الله علیه و آله چنین به من خبر داده است، و از مکانش جدا نشد تا اینکه برخی از آنها از برخی دیگر برائت جست و پراکنده شدند تا اینکه در نهروان چهارهزار نفر شدند.

**[ترجمه]

«۶۱۶»

یج، الخرائج و الجرائح رُوِيَ عَنْ جُنْدَبِ بْنِ زُهَيْرٍ الْأَزْدِيِّ قَالَ: لَمَّا فَارَقَتِ الْخَوَارِجُ

عَلِيّاً خَرَجَ علیه السلام إِلَيْهِمْ وَ خَرَجْنَا مَعَهُ فَانْتَهَيْنَا إِلَى عَسْكَرِهِمْ فَإِذَا لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيِّ النَّحْلِ فِي قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ وَ فِيهِمْ أَصْحَابُ الْبَرَانِسِ وَ ذَوُو الثَّفِنَاتِ فَلَمَّا رَأَيْتُ ذَلِكَ دَخَلَنِي شَكٌّ فَتَنَحَّيْتُ وَ نَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَ رَكَزْتُ رُمْحِي وَ وَضَعْتُ تُرْسِي وَ نَثَرْتُ عَلَيْهِ دِرْعِي وَ قُمْتُ أُصَلِّي وَ أَنَا أَقُولُ فِي دُعَائِي اللَّهُمَّ إِنْ كَانَ قِتَالُ هَؤُلَاءِ رِضًا لَكَ فَأَرِنِي مِنْ ذَلِكَ مَا أَعْرِفُ بِهِ أَنَّهُ الْحَقُّ وَ إِنْ كَانَ لَكَ سَخَطاً فَاصْرِفْ عَنِّي إِذْ أَقْبَلَ عَلِيٌّ علیه السلام فَنَزَلَ عَنْ بَغْلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَامَ يُصَلِّي إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ قَطَعُوا النَّهْرَ ثُمَّ جَاءَ آخَرُ يَشْتَدُّ بِهِ دَابَّتُهُ فَقَالَ قَطَعُوهُ وَ ذَهَبُوا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مَا قَطَعُوهُ وَ لَا يَقْطَعُونَهُ وَ لَيُقْتَلُنَّ دُونَ النُّطْفَةِ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ لِي يَا جُنْدَبُ تَرَى التَّلَّ قُلْتُ نَعَمْ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حَدَّثَنِي أَنَّهُمْ يُقْتَلُونَ عِنْدَهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّا نَبْعَثُ إِلَيْهِمْ رَسُولًا يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ فَيَرْشُقُونَ وَجْهَهُ بِالنَّبْلِ وَ هُوَ مَقْتُولٌ قَالَ فَانْتَهَيْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَإِذَا هُمْ فِي مُعَسْكَرِهِمْ لَمْ يَبْرَحُوا وَ لَمْ يَتَرَحَّلُوا فَنَادَى النَّاسَ وَ ضَمَّهُمْ ثُمَّ أَتَى الصَّفَّ وَ هُوَ يَقُولُ مَنْ يَأْخُذُ هَذَا الْمُصْحَفَ فَيَمْشِيَ بِهِ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَيَدْعُوَهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ وَ هُوَ مَقْتُولٌ وَ لَهُ الْجَنَّةُ فَمَا أَجَابَهُ أَحَدٌ إِلَّا شَابٌّ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعْصَعَةَ فَلَمَّا رَأَى حَدَاثَةَ سِنِّهِ قَالَ لَهُ ارْجِعْ إِلَى مَوْقِفِكَ ثُمَّ أَعَادَ فَمَا أَجَابَهُ أَحَدٌ إِلَّا ذَلِكَ الشَّابُّ قَالَ خُذْهُ أَمَا إِنَّكَ مَقْتُولٌ فَمَشَى بِهِ حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَوْمِ حَيْثُ يُسْمِعُهُمْ نَادَاهُمْ إِذْ رَمَوْا وَجْهَهُ بِالنَّبْلِ فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا وَ وَجْهُهُ كَالْقُنْفُذِ فَقَالَ عَلِيٌّ علیه السلام دُونَكُمُ الْقَوْمَ فَحَمَلْنَا عَلَيْهِمْ قَالَ جُنْدَبٌ ذَهَبَ الشَّكُّ عَنِّي وَ قَتَلْتُ بِكَفِّي ثَمَانِيَةً وَ لَمَّا قُتِلَ الْحَرُورِيَّةُ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام الْتَمِسُوا فِي قَتْلَاهُمْ رَجُلًا مَخْدُوجاً حدی [إِحْدَى] يَدَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَقَامَ فَأَمَرَ بِهِمْ فَقَلَّبَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَإِذَا حَبَشِيٌّ إِحْدَى عَضُدَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَةِ عَلَيْهِ شَعَرَاتٌ كَسِبَالِ السِّنَّوْرِ

فَكَبَّرَ وَ كَبَّرَ النَّاسُ مَعَهُ وَ قَالَ هَذَا شَيْطَانٌ لَوْ لَا أَنْ تَتَّكِلُوا لَحَدَّثْتُكَمْ بِمَا أَعَدَّ اللَّهُ عَلَى لِسَانِ نَبِيِّكَمْ لِمَنْ قَاتَلَ هَؤُلَاءِ.

**[ترجمه]خرائج: از جندب زهير أزدى روايت است: زمانى كه خوارج از على عليه السلام جدا شدند، وى به سوى آنان خارج شد و ما همراه او خارج شديم و به لشكر آنان رسيديم. در قرائت قرآن براى آنان صدايى چون صداى زنبور بود و در ميان آنان صاحبان برنس و پينه بودند و چون آن را ديدم دچار شك شدم، پس دست كشيدم و از اسب پايين آمدم و نيزه ام را فرو بردم و سپرم را گذاشتم و زره ام را بر آن انداختم و به نماز ايستادم، درحالى كه در دعايم مى گفتم: بارخدايا، اگر نبرد با اينان رضاى توست، در اين مورد چيزى كه به وسيله آن بدانم كه اين حق است را به من بنمايان و اگر مورد خشم توست، مرا از آن منصرف كن. تا اينكه على عليه السلام آمد و از استر رسول الله صلّى الله عليه و آله پايين امد و به نماز ايستاد تا اينكه مردى نزد او آمد و گفت: نهر را طى كردند. سپس مرد ديگرى آمد كه چارپايش را به تاخت مى برد و گفت: از آن گذشتند و رفتند. اميرمؤمنان عليه السلام فرمود: آن را طى نكردند و طى نمى كنند و و قبل از نهر كشته مى‌شوند، اين عهدى از خدا و رسول او است و به من فرمود: اى جندب، تپه را مى بينى، عرض كردم: بله، فرمود: رسول الله برايم سخن گفت كه آنها كنار آن كشته مى شوند. سپس فرمود: ما رسولى به سوى آنان مى فرستيم كه آنها را به كتاب خدا و سنت نبى اش دعوت مى كند. پس آنها به صورت او درحالى كه كشته شده است صدمه مى‌زنند. راوى گويد به آن جمع رسيديم و آنها در اردوى خود بودند و نرفتند و سفر نكردند. پس مردم را ندا داد و آنان را به ملحق كرد، سپس به صف آمد درحالى كه مى گفت: كيست كه اين قرآن را بگيرد و آن را به سوى اين قوم ببرد و آنها را به كتاب خدا و سنت نبى اش دعوت كند، درحالى كه او كشته مى شود و بهشت از آن اوست؟ پس جز جوانى از بنى عامر بن صعصعه او را اجابت نكرد. پس چون سن كم او را ديد، فرمود: به جاى خويش بازگرد. سپس تكرار كرد و كسى جز آن جوان او را اجابت نكرد. فرمود: آن را بگير، بدان كه تو كشته مى شوى.

پس آن را برد تا اينكه به قوم نزديك شد، طورى كه صداى او به آنان برسد. آنان را ندا داد، پس به سوى او تيراندازى كردند و صورتش را با تير زدند، پس به ما روى كرد درحالى كه صورتش مانند جوجه تيغى بود. پس على عليه السلام فرمود: اينك اى قوم! پس ما بر آنان حمله كرديم. جندب گويد: شكّم از بين رفت و با دستم هشت نفر را كشتم.

و زمانى كه حروريه كشته شدند على عليه السلام فرمود: در ميان كشتگان آنان مردى ناقص را جستجو كنيد كه يكى از دستانش مانند سينه زن است، پس او را طلب كردند و نيافتند. پس برخاست و در مورد آنان دستور داد و برخى بر برخى ديگر برگردانده شدند. پس مردى حبشى بود كه يكى از بازوانش مانند سينه زن بود كه بر آن موهايى مانند سبيل گربه بود. پس تكبير گفت و مردم همراه او تكبير گفتند: اين شيطان است. اگر جبرگرايى نمى كرديد، آنچه كه خداوند بر زبان نبى اش براى كسى كه با اينان نبرد كند، وعده داده است را برايتان مى گفتم.

**[ترجمه]

«۶۱۷»

(۱)شا، الإرشاد مِنْ كَلَامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لِلْخَوَارِجِ حِينَ رَجَعَ إِلَى الْكُوفَهِ وَ هُوَ بِظَاهِرِهَا قَبْلَ دُخُولِهِ إِيَّاهَا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ

وَ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ اللَّهُمَّ إِنَّ هَـذَا مَقَـامُ مَنْ فَلَـجَ فِيهِ كَانَ أَوْلَى بِالْفَلْـجِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ وَ مَنْ نُطِفَ فِيهِ أَوْ عَنِتَ فَهُوَ فِى الْآخِرَهِ أَعْمى وَ أَضَـلَّ سَبِيلًا نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّهُمْ حِينَ رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ فَقُلْتُمْ نُجِيبُهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ قُلْتُ لَكُمْ إِنِّى أَعْلَمُ بِالْقَوْمِ مِنْكُمْ إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَ لَا قُرْآنٍ إِنِّى صَحِبْتُهُمْ وَ عَرَفْتُهُمْ أَطْفَالًا وَ رِجَالًا فَكَانُوا شَرَّ أَطْفَالٍ وَ شَرَّ رِجَالٍ امْضُوا عَلَى حَقِّكُمْ وَ صِدْقِكُمْ إِنَّمَا رَفَعُوا الْقَوْمُ لَكُمْ هَـذِهِ الْمَصَاحِفَ خَدِيعَهً وَ وَهْناً وَ مَكِيدَهً فَرَدَدْتُمْ عَلَىَّ رَأْيِى وَ قُلْتُمْ لَا بَلْ نَقْبَلُ مِنْهُمْ فَقُلْتُ لَكُمُ اذْكُرُوا قَوْلِى لَكُمْ وَ مَعْصِيَتَكُمْ إِيَّاىَ فَلَمَّا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْكِتَابَ اشْتَرَطْتُ عَلَى الْحَكَمَيْنِ أَنْ يُحْيِيَا مَا أَحْيَاهُ الْقُرْآنُ وَ أَنْ يُمِيتَا مَا أَمَاتَهُ الْقُرْآنُ فَإِنْ حَكَمَا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَلَيْسَ لَنَا أَنْ نُخَالِفَ حُكْمَ مَنْ حَكَمَ بِمَا فِى الْكِتَابِ وَ إِنْ أَبَيَا فَنَحْنُ مِنْ حُكْمِهِمَا بِرَاءٌ قَالَ بَعْضُ الْخَوَارِجِ فَخَبِّرْنَا أَ تَرَاهُ عَدْلًا يُحَكِّمُ الرِّجَالُ فِى الدِّمَاءِ فَقَالَ علیه السلام إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ إِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ وَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ دَفَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ وَ إِنَّمَا يَتَكَلَّمُ بِهِ الرِّجَالُ قَالُوا لَهُ فَخَبِّرْنَا عَنِ الْأَجَلِ الَّذِى جَعَلْتَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ قَالَ لِيَتَعَلَّمَ الْجَاهِلُ وَ يَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ وَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُصْلِحَ فِى هَذِهِ الْهُدْنَهِ أَمْرَ هَذِهِ الْأُمَّهِ ادْخُلُوا مِصْرَكُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ وَ رَحَلُوا مِنْ عِنْدِ آخِرِهِمْ.

**[ترجمه]الارشاد - . شیخ مفید آن را در فصل ۳۸ از مختار کلام امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب الإرشاد، ص ۱۴۴ روایت کرد. - :

از کلام امیرمؤمنان علیه السلام به خوارج زمانی که به کوفه بازگشت و این بر اساس ظاهرش قبل از ورودش به آنجا است. بعد از حمد و ثنای خدا فرمود: بارخدایا این جایگاهی است که هرکه در آن پیروز شود، به پیروزی در روز قیامت شایسته تر است و هر که در آن لکه‌دار شود یا هرزگی کند در آخرت نابینا و گمراه تر است.

شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید که آنها زمانی که قرآن ها را بالا بردند و گفتید: «آنها را در مورد کتاب خدا اجابت می کنیم» به شما گفتم: من از شما نسبت به آن قوم آگاه ترم، آنها نه اصحاب دین هستند نه قرآن، من در کودکی و بزرگسالی با آنها همراه بودم و آنان را شناختم و بدترین کودک و بدترین مردان بودند، بر حق و راستی خود حرکت کنید. آنها این قرآن را از روی سستی، خدعه و نیرنگ بالا برده اند. پس رأی ام را بر من رد کردید و گفتید: نه، بلکه از آنان می پذیریم. به شما گفتم: گفته ام به شما و سرکشی تان از من را یاد آورید، پس آنگاه که از هرچه غیر از نامه امتناع کردید، بر حکمین شرط کردم که آنچه که قرآن زنده کرد را زنده کنید و آنچه که قرآن میراند را بمیرانید، پس اگر به حکم خدا حکم کردند، بر ما نیست که با حکم کسی که به آنچه که در قرآن است حکم کرد، مخالفت کنیم و اگر امتناع کردند ما از حکم آن دو برئ هستیم.

یکی از خوارج گفت: به ما بگو آیا عادلانه می بینی که مردان درباره خون داور شوند. فرمود: ما مردان را داور نکردیم بلکه قرآن را داور کردیم و این قرآن است و این خطی مسطور بین دو جلد است که صحبت نمی کند و فقط مردان با آن صحبت می کنند. به او گفتند: درباره مهلتی که بین خود و آنان قرار دادی به ما خبر بده! فرمود: تا جاهل یاد بگیرد و عالم تثبیت شود و امید که خداوند در فاصله این آتش بس، امر این امت را اصلاح کند. وارد شهر خود شوید، خداوند شما را رحمت کند و خوارج تا آخرین نفر به شهر خود بازگشتند..

**[ترجمه]

بيان

قوله عليه السلام كان أولى بالفلج أى من ظفر فى هذا

ص: ۳۸۷

۱- ۶۱۷- رواه الشيخ المفيد رحمه اللّه فى الفصل ۳۸ مما اختار من كلام أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب الإرشاد، ص ۱۴۴.

الحرب و فی هذه القضیه لإخبار النبی صلی الله علیه و آله بکون القاتلین أولی بالحق من المقتولین و غیر ذلک مما مر أو المعنی أن حجه أهل الحق تکون أغلب دائما و قال الجوهری نطف الرجل بالکسر إذا اتهم بریبه و نطف الشی ء أیضا فسد و النطف التلطخ بالعیب و قال العنت الإثم و قد عنت الرجل أی أثم و العنت أیضا الوقوع فی أمر شاق و قد عنت و أعنته غیره.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام: «کان اولی بالفلج» یعنی از پیروزی در این جنگ و در این قضیه به جهت خبر دادن نبی صلّی الله علیه و آله در خصوص اینکه قاتلان از مقتولین به حق سزاوارترند و اموری غیر از آن از آنچه که بیان شد. یا معنی این است که حجت اهل حق دائماً غالب تر است و جوهری گوید: نطف الرجل با کسره زمانی است که به شبهه ای متهم می شود. نطف الشئ به معنی فاسد شد است و النطف یعنی لکه دار شدن با عیب است. و گوید: العنت یعنی گناه و قد عنت الرجل یعنی گناه کرد و العنت گرفتار شدن در امری دشوار نیز می‌باشد و قد عنت و أعنته غیره گفته می شود.

**[ترجمه]

«۶۱۸»

(۱)قب، المناقب لابن شهرآشوب لَمَّا دَخَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْكُوفَةَ جَاءَ إِلَیْهِ زُرْعَةُ بْنُ الْبُرْجِ الطَّائِیُّ وَ حُرْقُوصُ بْنُ زُهَیْرٍ التَّمِیمِیُّ ذُو الثُّدَیَّةِ فَقَالَ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ فَقَالَ علیه السلام كَلِمَةُ حَقٍّ یُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ قَالَ حُرْقُوصٌ فَتُبْ مِنْ خَطِیئَتِكَ وَ ارْجِعْ عَنْ قِصَّتِكَ وَ اخْرُجْ بِنَا إِلَی عَدُوِّنَا نُقَاتِلْهُمْ حَتَّی نَلْقَی رَبَّنَا فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام قَدْ أَرَدْتُكُمْ عَلَی ذَلِكَ فَعَصَیْتُمُونِی وَ قَدْ كَتَبْنَا بَیْنَنَا وَ بَیْنَ الْقَوْمِ كِتَاباً وَ شُرُوطاً وَ أَعْطَیْنَا عَلَیْهَا عُهُوداً وَ مَوَاثِیقاً وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی وَ أَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذا عاهَدْتُمْ الْآیَةَ فَقَالَ حُرْقُوصٌ ذَلِكَ ذَنْبٌ یَنْبَغِی أَنْ نَتُوبَ عَنْهُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام مَا هُوَ بِذَنْبٍ وَ لَكِنَّهُ عَجْزٌ مِنَ الرَّأْیِ وَ ضَعْفٌ فِی الْعَقْلِ وَ قَدْ تَقَدَّمْتُ فَنَهَیْتُكُمْ عَنْهُ فَقَالَ ابْنُ الْكَوَّاءِ الْآنَ صَحَّ عِنْدَنَا أَنَّكَ لَسْتَ بِإِمَامٍ وَ لَوْ كُنْتَ إِمَاماً لَمَا رَجَعْتَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام وَیْلَكُمْ قَدْ رَجَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَامَ الْحُدَیْبِیَةِ عَنْ قِتَالِ أَهْلِ مَكَّةَ فَفَارَقُوا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ قَالُوا لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِی مَعْصِیَةِ الْخَالِقِ وَ كَانُوا اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ الْبَصْرَةِ وَ غَیْرِهِمَا وَ نَادَی مُنَادِیهِمْ أَنَّ أَمِیرَ الْقِتَالِ شَبَثُ بْنُ رِبْعِیٍّ وَ أَمِیرَ الصَّلَاةِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْكَوَّاءِ وَ الْأَمْرُ شُورَی بَعْدَ الْفَتْحِ وَ الْبَیْعَةُ لِلَّهِ عَلَی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ اسْتَعْرَضُوا النَّاسَ وَ قَتَلُوا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ خَبَّابِ بْنِ الْأَرَتِّ وَ كَانَ عَامِلَهُ عَلَی

۱- ۶۱۸- رواه ابن شهرآشوب رحمه اللّه فی آخر عنوان: «فی الحكمین و الخوارج» من كتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۳۶۹ ط النجف.

النَّهْرَوَانِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَا ابْنَ عَبَّاسٍ امْضِ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَانْظُرْ مَا هُمْ عَلَيْهِ وَ لِمَا ذَا اجْتَمَعُوا فَلَمَّا وَصَلَ إِلَيْهِمْ قَالُوا وَيْلَكَ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَ كَفَرْتَ بِرَبِّكَ كَمَا كَفَرَ صَاحِبُكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَ خَرَجَ خَطِيبُهُمْ عَتَّابُ بْنُ الْأَعْوَرِ التَّغْلَبِيُّ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ مَنْ بَنَى الْإِسْلَامَ فَقَالَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ فَقَالَ النَّبِيُّ أَحْكَمَ أُمُورَهُ وَ بَيَّنَ حُدُودَهُ أَمْ لَا قَالَ بَلَى قَالَ فَالنَّبِيُّ بَقِيَ فِي دَارِ الْإِسْلَامِ أَمِ ارْتَحَلَ قَالَ بَلِ ارْتَحَلَ قَالَ فَأُمُورُ الشَّرْعِ ارْتَحَلَتْ مَعَهُ أَمْ بَقِيَتْ بَعْدَهُ قَالَ بَلْ بَقِيَتْ قَالَ وَ هَلْ قَامَ أَحَدٌ بَعْدَهُ بِعِمَارَةِ مَا بَنَاهُ قَالَ نَعَمِ الذُّرِّيَّةُ وَ الصَّحَابَةُ قَالَ أَ فَعَمَرُوهَا أَوْ خَرَبُوهَا قَالَ بَلْ عَمَرُوهَا قَالَ فَالْآنَ هِيَ مَعْمُورَةٌ أَمْ خَرَابٌ قَالَ بَلْ خَرَابٌ قَالَ خَرَبَهَا ذُرِّيَّتُهُ أَمْ أُمَّتُهُ قَالَ بَلْ أُمَّتُهُ قَالَ وَ أَنْتَ مِنَ الذُّرِّيَّةِ أَوْ مِنَ الْأُمَّةِ قَالَ مِنَ الْأُمَّةِ قَالَ أَنْتَ مِنَ الْأُمَّةِ وَ خَرَبْتَ دَارَ الْإِسْلَامِ فَكَيْفَ تَرْجُو الْجَنَّةَ وَ جَرَى بَيْنَهُمْ كَلَامٌ كَثِيرٌ فَحَضَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي مِائَةِ رَجُلٍ فَلَمَّا قَابَلَهُمْ خَرَجَ إِلَيْهِ ابْنُ الْكَوَّاءِ فِي مِائَةِ رَجُلٍ فَقَالَ عليه السلام أَنْشُدُكُمُ اللَّهَ هَلْ تَعْلَمُونَ حَيْثُ رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ فَقُلْتُمْ نُجِيبُهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ فَقُلْتُ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ بِالْقَوْمِ مِنْكُمْ وَ ذَكَرَ مَقَالَهُ إِلَى أَنْ قَالَ فَلَمَّا أَبَيْتُمْ إِلَّا الْكِتَابَ اشْتَرَطْتُ عَلَى الْحَكَمَيْنِ أَنْ يُحْيِيَا مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَ أَنْ يُمِيتَا مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ فَإِنْ حَكَمَا بِحُكْمِ الْقُرْآنِ فَلَيْسَ لَنَا أَنْ نُخَالِفَ حُكْمَهُ وَ إِنْ أَبَيَا فَنَحْنُ مِنْهُ بِرَاءٌ فَقَالُوا لَهُ أَخْبِرْنَا أَ تَرَاهُ عَدْلًا تَحْكِيمَ الرِّجَالِ فِي الدِّمَاءِ فَقَالَ إِنَّا لَسْنَا الرِّجَالَ حَكَّمْنَا وَ إِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ وَ الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ دَفَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ إِنَّمَا يَتَكَلَّمُ بِهِ الرِّجَالُ قَالُوا فَأَخْبِرْنَا عَنِ الْأَجَلِ لِمَ جَعَلْتَهُ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُمْ قَالَ لِيَعْلَمَ الْجَاهِلُ وَ يَتَثَبَّتَ الْعَالِمُ وَ لَعَلَّ اللَّهَ يُصْلِحُ فِي هَذِهِ الْمُدَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةَ

وَ جَرَتْ بَيْنَهُمْ مُخَاطَبَاتٌ فَجَعَلَ بَعْضُهُمْ يَرْجِعُ فَأَعْطَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام رَايَهَ أَمَانٍ مَعَ أَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فَنَادَاهُمْ أَبُو أَيُّوبَ مَنْ جَاءَ إِلَى هَذِهِ الرَّايَهِ أَوْ خَرَجَ مِنْ بَيْنِ الْجَمَاعَهِ فَهُوَ آمِنٌ فَرَجَعَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَهُ آلَافِ رَجُلٍ فَأَمَرَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنْ يَتَمَيَّزُوا مِنْهُمْ وَ أَقَامَ الْبَاقُونَ عَلَى الْخِلَافِ وَ قَصَدُوا إِلَى نَهْرَوَانَ فَخَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَهْلَ الْكُوفَهِ وَ اسْتَنْفَرَهُمْ فَلَمْ يُجِيبُوهُ فَتَمَثَّلَ:

أَمَرْتُكُمْ أَمْرِي بِمُنْعَرَجِ اللِّوَى***فَلَمْ تَسْتَبِينُوا النُّصْحَ إِلَّا ضُحَى الْغَدِ

ثُمَّ اسْتَنْفَرَهُمْ فَنَفَرَ أَلْفَا رَجُلٍ يُقَدِّمُ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ وَ هُوَ يَقُولُ:

إِلَى شَرِّ خَلْقٍ مِنْ شُرَاهٍ تَحَزَّبُوا***وَ عَادَوْا إِلَهَ النَّاسِ رَبَّ الْمَشَارِقِ

فَوَجَّهَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام نَحْوَهُمْ وَ كَتَبَ إِلَيْهِمْ عَلَى يَدَيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي عَقِبٍ وَ السَّعِيدُ مَنْ سَعِدَتْ بِهِ رَعْبَتُهُ وَ الشَّقِيُّ مَنْ شَقِيَتْ بِهِ رَعْبَتُهُ (۱)وَ خَيْرُ النَّاسِ خَيْرُهُمْ لِنَفْسِهِ وَ شَرُّ النَّاسِ شَرُّهُمْ لِنَفْسِهِ وَ لَيْسَ بَيْنَ اللَّهِ وَ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ قَرَابَهٌ وَ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَهٌ فَلَمَّا أَتَاهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَاسْتَعْطَفَهُمْ أَبَوْا إِلَّا قِتَالَهُ وَ تَنَادَوْا أَنْ دَعُوا مُخَاطَبَهَ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابِهِ وَ بَارِزُوا الْجَنَّهَ (۲)وَ صَاحُوا الرَّوْحُ الرَّوَاحُ إِلَى الْجَنَّهِ وَ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يُعَبِّئُ أَصْحَابَهُ وَ نَهَاهُمْ أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ أَحَدٌ وَ كَانَ أَوَّلُ مَنْ خَرَجَ مِنَ الْخَوَارِجِ لِلْبِرَازِ أَخْنَسَ بْنَ الْعَزِيزِ الطَّائِيَّ (۳)وَ جَعَلَ يَقُولُ:

۱- ۱ كذا فى ط الكمبانىّ من كتاب البحار، و فى كتاب مناقب آل أبى طالب فى كلا الموردين: «رعيته ...».

۲- ۲ كذا فى أصلى، و فى مناقب آل أبى طالب: «و بادروا الجنه».

۳- ۳ كذا فى أصلى، و فى مناقب آل أبى طالب: ج ۲ ص ۳۷۱: اخنس بن العيزار.

ثَمَانُونَ مِنْ حَیِّی جَدِیلَهَ قُتِّلُوا***عَلَی النَّهْرِ کَانُوا یَخْضِبُونَ الْعَوَالِیَا

یُنَادُونَ لَا حُکْمَ إِلَّا لِرَبِّنَا***حَنَانَیْکَ فَاغْفِرْ حَوْبَنَا وَ الْمَسَاوِیَا

هُمْ فَارَقُوا مَنْ جَارَ فِی اللَّهِ حُکْمُهُ*** فَکُلٌّ عَلَی الرَّحْمَنِ أَصْبَحَ ثَاوِیاً

فَقَتَلَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ الرَّاسِبِیُّ یَقُولُ:

أَنَا ابْنُ وَهْبٍ الرَّاسِبِیِّ الشَّارِی***أَضْرِبُ فِی الْقَوْمِ لِأَخْذِ الثَّارِ

حَتَّی تَزُولَ دَوْلَهُ الْأَشْرَارِ***وَ یَرْجِعَ الْحَقُّ إِلَی الْأَخْیَارِ

وَ خَرَجَ مَالِکُ بْنُ الْوَضَّاحِ وَ قَالَ:

إِنِّی لَبَائِعٌ مَا یَفْنَی بِبَاقِیِهِ***وَ لَا أُرِیدُ لَدَی الْهَیْجَاءِ تَرْبِیضاً

وَ خَرَجَ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام الْوَضَّاحُ بْنُ الْوَضَّاحِ مِنْ جَانِبٍ وَ ابْنُ عَمِّهِ حُرْقُوصٌ مِنْ جَانِبٍ فَقَتَلَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ الْوَضَّاحَ وَ ضَرَبَ ضَرْبَهً عَلَی رَأْسِ الْحُرْقُوصِ فَقَطَعَهُ وَ وَقَعَ رَأْسُ سَیْفِهِ عَلَی الْفَرَسِ فَشَرَدَ وَ رِجْلُهُ فِی الرِّکَابِ حَتَّی أَوْقَعَهُ فِی دُولَابٍ خَرَابٍ فَصَارَتِ الْحَرُورِیَّهُ کَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّیحُ فِی یَوْمٍ عَاصِفٍ فَکَانَ الْمَقْتُولُونَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِیٍّ علیه السلام رُؤْبَهُ بْنُ وَبَرٍ الْبَجَلِیُّ وَ رِفَاعَهُ بْنُ وَائِلٍ الْأَرْحَبِیُّ وَ الْفَیَّاضُ بْنُ خَلِیلٍ الْأَزْدِیُّ وَ کَیْسُومُ بْنُ سَلَمَهَ الْجُهَنِیُّ وَ حَبِیبُ بْنُ عَاصِمٍ الْأَزْدِیُّ إِلَی تَمَامِ تِسْعَهٍ وَ انْفَلَتَ مِنَ الْخَوَارِجِ تِسْعَهٌ کَمَا تَقَدَّمَ ذِکْرُهُ وَ کَانَ ذَلِکَ لِتِسْعٍ خَلَوْنَ مِنْ صَفَرٍ سَنَهَ ثَمَانٍ وَ ثَلَاثِینَ.أَبُو نُعَیْمٍ الْأَصْفَهَانِیُّ عَنْ سُفْیَانَ الثَّوْرِیِّ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَمَرَ أَنْ یُفَتَّشَ عَنِ الْمُخْدَجِ بَیْنَ الْقَتْلَی فَلَمْ یَجِدُوهُ فَقَالَ رَجُلٌ وَ اللَّهِ مَا هُوَ فِیهِمْ فَقَالَ علیه السلام وَ اللَّهِ مَا کَذَبْتُ وَ لَا کُذِبْتُ.

تَارِیخُ الطَّبَرِیِّ وَ إِبَانَهُ ابْنِ بَطَّهَ وَ سُنَنُ أَبِی دَاوُدَ وَ مُسْنَدُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ

اللَّهِ بْنِ أَبِی رَافِعٍ وَ أَبِی مُوسَی الْوَائِلِیِّ وَ جُنْدَبٍ وَ أَبِی الْوَضِی ءِ وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالَ: قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام اطْلُبُوا الْمُخْدَجَ فَقَالُوا لَمْ نَجِدْهُ فَقَالَ وَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ یَا عَجْلَانُ ائْتِنِی بِبَغْلَهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَتَاهُ بِالْبَغْلَهِ فَرَكِبَهَا وَ جَالَ فِی الْقَتْلَی ثُمَّ قَالَ اطْلُبُوهُ هَاهُنَا فَاسْتَخْرَجُوهُ مِنْ تَحْتِ الْقَتْلَی فِی نَهَرٍ وَ طِینٍ وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی نُعَیْمٍ عَنْ سُفْیَانَ فَقِیلَ قَدْ أَصَبْنَاهُ فَسَجَدَ لِلَّهِ تَعَالَی فَنَصَبَهَا-.

تَارِیخُ الْقُمِّیِّ أَنَّهُ رَجُلٌ أَسْوَدُ عَلَیْهِ شَعَرَاتٌ عَلَیْهِ قُرَیْطِقٌ مُخْدَجُ الْیَدِ إِحْدَی ثَدْیَیْهِ كَثَدْیِ الْمَرْأَهِ عَلَیْهِ شُعَیْرَاتٌ مِثْلُ مَا یَكُونُ عَلَی ذَنَبِ الْیَرْبُوعِ.

و فی مسند موصلی حبشی مثل البعیر فی منكبه مثل ثدی المرأه فقال صدق الله و رسوله صلی الله علیه و آله.

وَ فِی رِوَایَهِ أَبِی دَاوُدَ وَ ابْنِ بَطَّهَ أَنَّهُ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام مَنْ یَعْرِفُ هَذَا فَلَمْ یَعْرِفْهُ أَحَدٌ فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا رَأَیْتُ هَذَا بِالْحِیرَهِ فَقُلْتُ إِلَی أَیْنَ تُرِیدُ فَقَالَ إِلَی هَذِهِ وَ أَشَارَ إِلَی الْكُوفَهِ وَ مَا لِی بِهَا مَعْرِفَهٌ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام صَدَقَ هُوَ مِنَ الْجَانِّ و فی روایه أخری: هو من الجن.

وَ فِی رِوَایَهِ أَحْمَدَ قَالَ أَبُو الْوَضِی ءِ لَا یَأْتِیَنَّكُمْ أَحَدٌ یُخْبِرُكُمْ مَنْ أَبُوهُ قَالَ فَجَعَلَ النَّاسُ یَقُولُونَ هَذَا مَلِكٌ هَذَا مَلِكٌ هَذَا مَلِكٌ وَ یَقُولُ عَلِیٌّ ابْنُ مَنْ.

وَ فِی مُسْنَدِ الْمَوْصِلِیِّ فِی حَدِیثٍ مَنْ قَالَ مِنَ النَّاسِ إِنَّهُ رَآهُ قَبْلَ مَصْرَعِهِ فَإِنَّهُ كَاذِبٌ.

وَ فِی مُسْنَدِ أَحْمَدَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِی الْوَضِی ءِ أَنَّهُ قَالَ قَالَ عَلِیٌّ علیه السلام أَمَا إِنَّ خَلِیلِی أَخْبَرَنِی بِثَلَاثَهِ إِخْوَهٍ مِنَ الْجِنِّ هَذَا أَكْبَرُهُمْ وَ الثَّانِی لَهُ جَمْعٌ كَثِیرٌ وَ الثَّالِثُ فِیهِ ضَعْفٌ.

إبانه ابن بَطَّهَ: أنه ذكر المقتول بالنهروان فقال سعد بن أبی وقاص هو

شيطان الردهه زاد أبو يعلى فى المسند شيطان ردهه رجل من بجيله يقال له الأشهب أو ابن الأشهب علامه فى قوم ظلمه.

مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الرَّعِينِيُّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ لَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صِفِّينَ خَاضَ النَّاسُ فِي أَمْرِ الْحَكَمَيْنِ فَقَالَ بَعْضُ النَّاسِ مَا يَمْنَعُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ أَنْ يَأْمُرَ بَعْضَ أَهْلِ بَيْتِهِ فَيَتَكَلَّمَ فَقَالَ لِلْحَسَنِ قُمْ يَا حَسَنُ فَقُلْ فِي هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَقَامَ الْحَسَنُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ قَدْ أَكْثَرْتُمْ فِي أَمْرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ فَإِنَّمَا بُعِثَا لِيَحْكُمَا بِكِتَابِ اللَّهِ فَحَكَمَا بِالْهَوَى عَلَى الْكِتَابِ وَ مَنْ كَانَ هَكَذَا لَمْ يُسَمَّ حَكَماً وَ لَكِنَّهُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ وَ قَدْ أَخْطَأَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ فِي أَنْ أَوْصَى بِهَا إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ فَأَخْطَأَ فِي ذَلِكَ فِي ثَلَاثِ خِصَالٍ فِي أَنَّ أَبَاهُ لَمْ يَرْضَهُ لَهَا وَ فِي أَنَّهُ لَمْ يَسْتَأْمِرْهُ وَ فِي أَنَّهُ لَمْ يَجْتَمِعْ عَلَيْهِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ الَّذِينَ نَفَذُوهَا لِمَنْ بَعْدَهُ وَ إِنَّمَا الْحُكُومَةُ فَرْضٌ مِنَ اللَّهِ وَ قَدْ حَكَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله سَعْداً فِي بَنِي قُرَيْظَةَ فَحَكَمَ فِيهِمْ بِحُكْمِ اللَّهِ لَا شَكَّ فِيهِ فَنَفَذَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله حُكْمَهُ وَ لَوْ خَالَفَ ذَلِكَ لَمْ يُجْزِهِ ثُمَّ جَلَسَ ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ قُمْ فَتَكَلَّمْ فَقَامَ وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ لِلْحَقِّ أَهْلًا أَصَابُوهُ بِالتَّوْفِيقِ وَ النَّاسُ بَيْنَ رَاضٍ بِهِ وَ رَاغِبٍ عَنْهُ وَ إِنَّمَا بُعِثَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسٍ بِهُدًى إِلَى ضَلَالَةٍ وَ بُعِثَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ بِضَلَالَةٍ إِلَى الْهُدَى فَلَمَّا الْتَقَيَا رَجَعَ عَبْدُ اللَّهِ عَنْ هُدَاهُ وَ ثَبَتَ عَمْرٌو عَلَى ضَلَالَتِهِ وَ اللَّهِ لَئِنْ حَكَمَا بِالْكِتَابِ لَقَدْ حَكَمَا عَلَيْهِ وَ إِنْ حَكَمَا بِمَا اجْتَمَعَا عَلَيْهِ مَعاً مَا اجْتَمَعَا عَلَى شَيْ‏ءٍ وَ إِنْ كَانَا حَكَمَا بِمَا سَارَا إِلَيْهِ لَقَدْ سَارَ عَبْدُ اللَّهِ وَ إِمَامُهُ عَلِيٌّ وَ سَارَ عَمْرٌو وَ إِمَامُهُ مُعَاوِيَةُ فَمَا بَعْدَ هَذَا مِنْ غَيْبٍ يُنْتَظَرُ وَ لَكِنَّهُمْ سَئِمُوا الْحَرْبَ وَ أَحَبُّوا الْبَقَاءَ وَ دَفَعُوا الْبَلَاءَ وَ رَجَا كُلُّ قَوْمٍ صَاحِبَهُمْ ثُمَّ جَلَسَ

ثُمَّ قَالَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ قُمْ فَتَكَلَّمْ فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ وَ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَـذَا الْأَمْرَ كَانَ النَّظَرُ فِيهِ إِلَى عَلِيٍّ وَ الرِّضَا فِيهِ لِغَيْرِهِ فَجِئْتُمْ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ فَقُلْتُمْ لَا نَرْضَى إِلَّا بِهَذَا فَارْضَ بِهِ فَإِنَّهُ رِضَانَا وَ ايْمُ اللَّهِ مَا اسْتَفَدْنَاهُ عِلْماً وَ لَا انْتَظَرْنَا مِنْهُ غَائِباً وَ لَا أَمَّلْنَا ضَعْفَهُ وَ لَا رَجَوْنَا بِهِ صَاحِبَهُ وَ لَا أَفْسَدَ بِمَا عَمِلَا الْعِرَاقَ وَ لَا أَصْلَحَا الشَّامَ وَ لَا أَمَاتَا حَقَّ عَلِيٍّ وَ لَا أَحْيَيَا بَاطِلَ مُعَاوِيَةَ وَ لَا يُذْهِبُ الْحَقَّ رُقْيَةُ رَاقٍ وَ لَا نَفْحَةُ شَيْطَانٍ وَ أَنَا الْيَوْمَ لَعَلَى مَا كُنَّا عَلَيْهِ أَمْسِ وَ جَلَسَ.

نَوْفٌ الْبِكَالِيُّ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ نَادَى بَعْدَ الْخُطْبَةِ بِأَعْلَى صَوْتِهِ الْجِهَادَ الْجِهَادَ عِبَادَ اللَّهِ أَلَا وَ إِنِّي مُعَسْكِرٌ فِي يَومِي هَـذَا فَمَنْ أَرَادَ الرَّوَاحَ إِلَى اللَّهِ فَلْيَخْرُجْ قَالَ نَوْفٌ وَ عَقَدَ لِلْحُسَيْنِ عليه السلام فِي عَشَرَةِ آلَافٍ وَ لِقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ فِي عَشَرَةِ آلَافٍ وَ لِأَبِي أَيُّوبَ الْأَنْصَارِيِّ فِي عَشَرَةِ آلَافٍ وَ لِغَيْرِهِمْ عَلَى أَعْدَادٍ أُخَرَ وَ هُوَ يُرِيدُ الرَّجْعَةَ إِلَى صِفِّينَ فَمَا دَارَتِ الْجُمُعَةُ حَتَّى ضَرَبَهُ الْمَلْعُونُ ابْنُ مُلْجَمٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَتَرَاجَعَتِ الْعَسَاكِرُ.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . ابن شهر آشوب آن را در آخر عنوان «فی الحکمین و الخوارج» از کتاب مناقب آل أبی طالب: ج۲، ص ۳۶۹، چاپ نجف روایت کرد. - :

زمانی که امیرمؤمنان علیه السلام وارد کوفه شد، زرعه بن برج طائی و حرقوص بن زهیر تمیمی ذو ثدیه نزد او آمد و گفتند: لا حکم إلا لله، امام فرمود: سخنی حق که باطل از آن اراده می شود. حرقوص گفت: از گناهت توبه کن و از قصه ات بازگرد و با ما به سوی دشمنان خارج شو. با آنان پیکار می کنیم تا پروردگارمان را دیدار می کنیم. پس علی علیه السلام فرمود: از شما آن را خواستم اما از من سرکشی کردید و بین خود و آن قوم عهدنامه و شروطی نوشتیم و عهد و پیمان هایی به آنان عطا کردیم و خداوند متعال فرموده است: «وَأَوْفُواْ بِعَهْدِ اللّهِ إِذَا عَاهَدتُّمْ» {و چون با خدا پیمان بستید به پیمان خود وفا کنید} حرقوص گفت: آن گناهی است که لازم است که از آن توبه کنیم، علی علیه السلام فرمود: آن گناه نیست بلکه ناتوانی ازاندیشه و ضعف در عقل است و مقدم شدم و شما را از آن نهی کردم.

ابن کواء گوید: الآن نزد بر ما صحّت یافت _ معلوم شد _ که تو امام نیستی و اگر امام بودی، برنمی گشتی. علی علیه السلام فرمود: وای بر شما، رسول الله صلّی الله علیه و آله در سال حدیبیه از پیکار با اهل مکه بازگشت.

از امیرمؤمنان علیه السلام جدا شدند و گفتند: لا حکم إلا لله و در معصیت خالق، هیچ طاعتی برای مخلوق نیست و دوازده هزار نفر از اهالی کوفه، بصره و جز آن‌دو بودند و منادی آنان ندا داد که امیر جنگ، شبث بن ربعی و امیر نماز، عبدالله بن کوّاء است و امر شورای بعد از فتح است و بیعت بر امر به معروف و نهی از منکر از آن خداست. و مردم را آزمودند و عبدالله بن خبّاب بن أرب که کارگزار او بر نهروان بود را به قتل رساندند.

امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: ای ابن عباس، به سوی این قوم برو و بنگر که بر چه هستند و چرا تجمع کرده اند. پس چون او به آنان رسید، گفتند: وای بر تو ابن عباس، به پروردگارت کفر ورزیدی، چنانکه رفیقت علی بن ابی طالب کفر ورزید و خطیبشان، عتاب بن اعور ثعلبی ظاهر شد، پس ابن عباس گفت: چه کسی اسلام را بنا نهاد؟ گفت: خدا و رسولش، گفت: آیا نبی امورش را محکم و حدودش را معین کرد یا خیر؟ گفت: آری. گفت: پس نبی در دار الاسلام باقی ماند یا ارتحال نمود؟ گفت: البته ارتحال نمود. گفت: پس امر شرع با او سفر کرد یا بعد از او باقی ماند؟ گفت: البته باقی ماند. گفت: و آیا بعد از

او کسی به آبادکردن آنچه که او بنا نمود، پرداخت؟ گفت: آری، فرزندان و صحابه. گفت: آیا آن را آباد کردند یا ویران کردند؟ گفت: البته آباد کردند. گفت: الآن آن آباد است یا ویران؟ گفت: البته ویران. گفت: ذریه اش آن را ویران کرد یا امتش؟ گفت: البته امتش. گفت: و تو از ذریه او هستی یا از امتش؟ گفت: از امت. گفت: تو از امت هستی و دارالاسلام را ویران کردی، پس چگونه امید به بهشت داری. و میان آنان صحبت بسیاری گذشت.

و امیرمؤمنان همراه صد مرد حاضر شد و چون با آنان روبرو شد، ابن کواء به همراه صد مرد به سوی او بیرون آمد و امام علیه السلام فرمود: شما را به خدا سوگند می دهم، آیا می دانید زمانی که قرآن ها را بالا بردند و گفتید آنان را در مورد کتاب خدا اجابت می کنیم، به شما گفتم: من از شما نسبت به آن قوم آگاه ترم و سخن او را ذکر کرد تا اینکه فرمود: از غیر نامه امتناع کردید، بر دو داور شرط کردم که آنچه قرآن زنده کرد را زنده کنند وآنچه قرآن میمیراند را بمیرانند. پس اگر به حکم قرآن حکم کردند، مخالفت با حکم او بر ما جایز نیست و اگر امتناع کردند، ما از آن برئ هستیم.

به او گفتند: به ما بگو آیا حکم کردن در مورد خون را عدالت می بینی؟ فرمود: ما مردان را داور نکردیم، بلکه قرآن را داور کردیم و قرآن، خطی مسطور بین دو جلد است که سخن نمی گوید بلکه مردان با آن سخن می گویند. گفتند: درباره مهلت به ما خبر بده که چرا مابین خود و آنان قرار دادی؟ فرمود: تا جاهل آگاه شود و آگاه ثبات یابد و شاید خداوند در این مدت این امت را اصلاح کند.

و میان آنان سخنانی جاری شد، پس شروع به برگشتن کردند .

پس امیرمؤمنان علیه السلام پرچم امان را به ابوایوب انصاری داد و ابوایوب آنان را ندا داد: هرکه به سوی این پرچم آید یا از بین جماعت خارج شود در امان است. پس هشت هزار مرد بازگشتند، پس امیرمؤمنان علیه السلام به آنان دستور داد که از آنان متمایز شوند و سایرین بر اختلاف باقی ماندند و نهروان را قصد کردند.

پس امیرمؤمنان بر اهل کوفه خطبه ایراد کرد و آنان را فرخواند، اما او را اجابت نکردند، پس مثال آورد.

أمرتکم أمری بمنعرج اللوی فلم یستبینوا النصح إلا ضحی الغد

در سرزمین منعرج اللوی، دستور لازم را دادم امّا نپذیرفتند، که فردا سزای سرکشی خود را چشیدند.

سپس آنها را فراخواند، پس دوهزار مرد فرار کردند. عدی بن حاتم پیش آمد، درحالی که می گفت:

إلی شر خلق من شراه تحزّبوا و عادوا إله الناس ربّ المشارق

از بدترین خلق از میان اشرار طرفداری کردند و به سوی خدای مردم پروردگار مشارق بازگشتند.

پس امیرمؤمنان علیه السلام به سوی آنان فرستاد و به دست عبدالله بن ابوعقب برایشان نوشت:

و سعادتمند کسی است که رغبتش به وسیله او سعادتمند شود و نگون بخت کسی است که رغبتش به وسیله او نگون بخت شود. و بهترین مردم، بهترین آنها برای خود است و بدترین مردم، بدترین آنها برای خود است و بین خدا و هیچ از یک خلائقش قرابتی نیست و هر نفسی مرهون چیزی است که کسب کرده است. پس چون امیرمؤمنان نزد آنان آمد و با آنان نرمی کرد از غیر پیکار امتناع کردند و ندا دادند که هم کلامی با علی و یاران او را رها کنید و به سوی بهشت پیش بروید، حرکت حرکت به سوی بهشت.

و امیرمؤمنان علیه السلام یارانش را تجهیز می کرد و آنها را از اینکه یکی از آنها به سوی آنان مقدم شود، باز می داشت. و اولین کسی از خوارج که برای نبرد خارج شد، اخنس بن عزیز طائی بود، درحالی که می گفت: ثمانون مت حیّی جدیله قتلوا علی النهر کانوا یخضبون الخوالیا

ینادون لا حکم إلا ربنا حنانیک لاغفر حوبنا و المساویا

هم فارقوا من جار فی الله حکمه فکلّ علی الرحمن أصبح ثاویا

هشتاد نفر از قبیله‌ام جدیله بر نهر کشته شدند درحالی‌که شمشیرها را رنگین می کردند.

ندا می‌دادند که حکم فقط از آن پروردگارما است، رحم کن و لغزش و بدی‌های ما در گذر.

آنها از کسی که حکمش درباره خدا ستم کرد جدا شدند، و همه ایشان مقیم رحمان شدند.

امیر مؤمنان او را به هلاکت رساند و عبدالله بن وهب راسبی خارج شد درحالی که می گفت:

أنا ابن وهب الراسبی الشاری أضرب فی القوم لأخذ الثاری

حتی تزول دوله الأشرار و یرجع الحق إلی الأخیار

من ابن وهب راسبی فروشنده هستم برای گرفتن انتقام بر آن قوم ضربه می‌زنم.

تا دولت اشرار از میان برود و حق به اخیار بازگردد.

و مالک بن وضاح خارج شد که می گفت:

إنی لبائع ما یفنی بباقیه و لا أریدالهیجاء تربیضا

من آنچه که فانی است را به آنچه که باقی می‌فروشم و در معرکه جنگ خواهان تفرج نیستم.

و وضاح بن وضاح از سمتی و پسرعمویش حرقوص، از سمتی دیگر به سوی امیرمؤمنان علیه السلام خارج شدند و امیرمؤمنان علیه السلام وضاح را کشت و ضربه ای بر سر حرقوص وارد کرد که ـن را قطع کرد و سر شمشیرش بر روی اسب افتاد، پس

رمید، درحالی که پایش در رکاب بود تا اینکه او را در چرخ چاهی ویران انداخت و حروریه مانند خاکستر شدند که در روزی طوفانی باد بر آن شدت گرفته است .

و افراد کشته شده از اصحاب علی علیه السلام رؤبه بن وبربجلی، رفاعه بن وائل ارحبی، فیاض بن خلیل ازدی، کیسوم بن سلمه جمحی و حبیب بن عاصم ازدی تا پایان آن نه نفر بودند.

و از میان خوارج نه نفر گریختند، چنانکه ذکرش گذشت و آن در نهم صفر سال ۳۸ بود.

ابونعیم اصفهانی از سفیان ثوری روایت کرد که امیرمؤمنان علیه السلام امر کرد که در میان کشتگان ناقص را جستجو کنند، اما او را نیافتند، پس مردی گفت: به خدا سوگند او در میان آنان نیست. پس فرمود: به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم.

تاریخ طبری، ابانه بن بطّه، سنن ابوداود و مسند احمد از عبدالله بن ابورافع و ابوموسی وایلی، جندب و ابووضی و لفظ از اوست، گویند: علی علیه السلام فرمود: ناقص را جستجو کنید. گفتند: او را نیافتیم. فرمود: به خدا سوگند دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم. ای عجلان، استر رسول الله صلّی الله علیه و آله را برایم بیاور. پس استر را برایش آورد و بر آن سوار شد و در میان کشتگان چرخید، سپس فرمود: او را در اینجا جستجو کنید. پس او را از زیر کشتگان در نهری ساکن بیرون آوردند. و در روایت ابونعیم از سفیان گوید: گفته شد او را یافتیم، پس برای خداوند متعال سجده کرد و او را بر افراشت.

تاریخ قمی گوید که او مردی سیاه پوست است که بر او موهایی است بر او ردایی است، دستش ناقص، یکی از سینه هایش مانند سینه زن، بر آن موهایی کوچک مانند آنچه که بر دم موش است، می باشد.

و در مسند موصلی آمده است، مردی حبشی مانند شتر که در شانه اش چیزی مانند سینه زن است و فرمود: خدا و رسولش راست گفتند. و در روایت ابوداود و ابن بطّه آمده است که علی علیه السلام فرمود: چه کسی این را می شناسد؟ پس کسی او را نشناخت. مردی گفت: من او را در حیره دیدم. گفتم: قصد کجا داری؟ گفت: قصد اینجا و به کوفه اشاره کرد و شناختی به آن ندادم. علی علیه السلام فرمود: راست گفت او از جانّ ـ اجنه ـ است. و در روایتی دیگر از جن است .

و در روایت احمد ابووضیٔ گفت: کسی به سوی شما نیامد که خبر دهد که پدرش کیست؟ راوی گوید: پس مردم می گفتند: این ملک است این ملک است و علی می گفت پس کیست؟

و در مسند موصلی در حدیثی آمده است: هریک از مردم بگوید که او را قبل از مرگش دیده است، دروغگوست و در مسند احمد با اسنادش از ابووضیٔ روایت کرد که علی علیه السلام فرمود: آگاه باشید که دوستم از سه برادر جنی به من خبر داد که این بزرگترین آنها است و دومین آنان جمع فراوانی دارد و در سومی ضعفی است.

ابانه ابن بطه گوید که وی مقتول در نهروان را ذکر کرد و سعدین ابووقاص گوید: او شیطان ردهه است.

ابویعلی در مسند افزود: شیطان ردهه مردی از بجیله است که به او اشهب یا ابن اشهب گفته می شود که علامتی در قوم

ظالمان است.

محمد بن عبدالله رعینی با اسنادش از علی علیه السلام روایت کرد که وی زمانی که از صفین خارج شد، مردم در امر حکمین وارد شدند و بعضی از مردم گفتند: چه چیزی امیرمؤمنان علیه السلام را بازمی دارد که یکی از اهل بیتش را امر کند تا صحبت کند؟ به حسن فرمود: حسن برخیز و درباره این دو مرد، عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص بگو. پس حسن برخاست و گفت: ای مردم، شما درباره امر عبدالله بن قیس و عمرو بن عاص زیاده روی کردید، آن دو به این دلیل فرستاده شدند که با کتاب خدا حکم کنند اما براساس هوا و هوس و بر خلاف کتاب الله حکم کردند و هرکه چنین باشد، حَکم نامیده نمی شود بلکه محکوم علیه است و عبدالله بن قیس در اینکه عبدالله بن عمر را وصی قرار داد، اشتباه کرد به خاطر سه خصلت: در اینکه پدرش به آن راضی نبود، و در اینکه او را امارت نداد و در اینکه مهاجرین و انصار بر او اجتماع نکردند کسانی که آن را برای کسی که بعد از اوست اجرا کردند، و حکومت فرضی از خداست و رسول الله صلّی الله علیه و آله سعد را در بنی قریظه حَکم قرار داد، پس او با حکم خدا که شکی در آن نیست، درباره آنان حکم داد، پس رسول الله حکم او را اجرا کرد و اگر با آن ــ حکم خدا ــ مخالفت می کرد، آن را اجرا نمی‌کرد. سپس نشست.

سپس علی علیه السلام به عبدالله بن عباس فرمود: برخیر و صحبت کن. پس برخاست و گفت:

ای مردم، برای حق اهلی است که با توفیق به آن دست یافته اند و مردم دو دسته‌اند یا راضی به آن و یا رویگردان از آن هستند و عبدالله بن قیس با هدایت به سوی ضلالت فرستاده شد و عمرو بن عاص با ضلالت به سوی هدایت فرستاده شد و زمانی که روبرو شدند، عبدالله از هدایتش بازگشت و عمرو بر ضلالتش ثابت ماند. به خدا سوگند، اگر بر اساس کتاب خدا حکم می... کردند، علیه او حکم می‌کردند و اگر به آنچه که با هم بر آن اجتماع کردند حکم می‌کردند، بر چیزی اجتماع نمی‌کردند و اگر به آنچه که به سوی آن حرکت کردند، حکم کرده بودند، عبدالله به همراه امامش علی حرکت کرد و عمرو به همراه امامش، معاویه حرکت کرد و بعد از این نهانی نیست که مورد انتظار باشد. اما آنها از جنگ بیزار شده و نشستن را دوست داشتند و بلاء را دفع کردند و هر قوم رئیس خود را امیدوار بود. سپس نشست.

سپس به عبدالله بن جعفر فرمود: برخیز و سخن بگو. پس عبدالله برخاست و گفت: ای مردم، تأمل در این امر به علی و رضایت در آن به غیر او بود، عبدالله بن قیس را آوردید و گفتید: جز به این راضی نیستیم، پس به او راضی باش که او رضای ماست و به خدا سوگند از او نه علمی بهره بردیم و نه غایبی را از او منتظر بودیم و نه ضعفش را آرزو کردیم و نه با او رفیقش را امید کردیم و با آنچه عمل کردند، نه عراق را فاسد کردند و نه شام را اصلاح کردند و نه حق علی را از بین بردند و نه باطل معاویه را زنده کردند و حق را نه جادوی جادوگر از بین می برد و نه نفس شیطان و ما امروز در مورد علی علیه السلام بر چیزی هستم که دیروز بر آن بودیم و نشست.

نوف بکالی از امیرمؤمنان علیه السلام روایت کرد که وی بعد از خطبه با بلندترین صدایش ندا برآورد، ای بندگان خدا، جهاد جهاد، آگاه باشید که در این روز من اردو زده ام، پس هرکه حرکت به سوی بهشت را قصد دارد باید خارج شود .

نوف گوید: و در ده هزار نفر برای حسین، و برای قیس بن سعد در ده هزار نفر و برای ابوایوب انصاری در ده هزار نفر و برای

سایرین در اعـدادی دیگر مقرر کرد، درحالی که وی قصد بازگشت به صـفین را داشت و جمعه برگزار نشد تا اینکه ابن ملجم ملعون که نفرین خدا بر او باد، بر او ضربت زد، پس لشکرها بازگشتند.

**[ترجمه]

بیان

قال فی النهایه فی حـدیث منصور و جاء الغلام و علیه قرطق أبیض أی قباء و هو تعریب کرته و قد تضم طاؤه و إبدال القاف من الهاء فی الأسماء المعربه کثیر و منه حدیث الخوارج کأنی أنظر إلیه حبشی علیه قریطق هو تصغیر قرطق.

**[ترجمه]در النهایه گوید: در حدیث منصور آمده است: و غلامی آمد درحالی که بر او قرطقی سفید یعنی قبائی سفید بود و آن تعریب «کرته» است و گاه طاء آن مضـموم می شود و ابدال قاف از هاء در اسـماء معرب زیاد است و حدیث خوارج از آن است، «کأنی أنظر إلیه حبشی علیه قریطق» که این تصغیر قرطق است.

**[ترجمه]

«۶۱۹»

(۱)کشف، کشف الغمه قَالَ ابْنُ طَلْحَهَ لَمَّا عَادَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ صِفِّینَ إِلَی الْکُوفَهِ بَعْدَ إِقَامَهِ الْحَکَمَیْنِ أَقَامَ یَنْتَظِرُ انْقِضَاءَ الْمُدَّهِ الَّتِی بَیْنَهُ وَ بَیْنَ مُعَاوِیَهَ لِیَرْجِعَ إِلَی مُقَاتَلَتِهِ وَ الْمُحَارَبَهِ إِذِ انْخَزَلَتْ طَائِفَهٌ مِنْ خَاصَّهِ أَصْحَابِهِ فِی أَرْبَعَهِ آلَافِ فَارِسٍ وَ هُمُ الْعُبَّادُ وَ النُّسَّاکُ فَخَرَجُوا مِنَ الْکُوفَهِ وَ خَالَفُوا عَلِیّاً ع

---

۱ - ۶۱۹- رواه الاربلی رحمه اللّه فی آخر عنوان: «فأما حروبه فی زمن خلافته ...» من کتاب کشف الغمّه: ج ۱، ص ۲۶۴ ط بیروت.

وَ قَالُوا لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ لَا طَاعَهَ لِمَنْ عَصَی اللَّهَ وَ انْحَازَ إِلَيْهِمْ نَيِّفٌ عَنْ ثَمَانِيَهِ آلَافٍ مِمَّنْ يَرَی رَأْيَهُمْ فَصَارُوا اثْنَیْ عَشَرَ أَلْفاً وَ سَارُوا إِلَی أَنْ نَزَلُوا بِحَرُورَاءَ وَ أَمَّرُوا عَلَيْهِمْ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْكَوَّاءِ فَدَعَا عَلِيٌّ عليه السلام عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ فَأَرْسَلَهُ إِلَيْهِمْ فَحَادَثَهُمْ فَلَمْ يَرْتَدِعُوا وَ قَالُوا لِيَخْرُجْ إِلَيْنَا عَلِيٌّ بِنَفْسِهِ لِنَسْمَعَ كَلَامَهُ عَسَی أَنْ يَزُولَ مَا بِأَنْفُسِنَا إِذَا سَمِعْنَاهُ فَرَجَعَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَخْبَرَهُ فَرَكِبَ فِی جَمَاعَهٍ وَ مَضَی إِلَيْهِمْ فَرَكِبَ ابْنُ الْكَوَّاءِ فِی جَمَاعَهٍ مِنْهُمْ فَوَاقَفَهُ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام يَا ابْنَ الْكَوَّاءِ إِنَّ الْكَلَامَ كَثِيرٌ فَأَبْرِزْ إِلَيَّ مِنْ أَصْحَابِكَ لِأُكَلِّمَكَ فَقَالَ وَ أَنَا آمَنُ مِنْ سَيْفِكَ فَقَالَ نَعَمْ فَخَرَجَ إِلَيْهِ فِی عَشَرَهٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام عَنِ الْحَرْبِ مَعَ مُعَاوِيَهَ وَ ذَكَرَ لَهُ رَفْعَ الْمَصَاحِفِ عَلَی الرِّمَاحِ وَ أَمْرَ الْحَكَمَيْنِ وَ قَالَ أَ لَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ يَخْدَعُونَكُمْ بِهَا فَإِنَّ الْحَرْبَ قَدْ عَضَّتْهُمْ فَذَرُونِی أُنَاجِزْهُمْ فَأَبَيْتُمْ أَ لَمْ أُرِدْ أَنْ أَنْصِبَ ابْنَ عَمِّی حَكَماً وَ قُلْتُ إِنَّهُ لَا يَنْخَدِعُ فَأَبَيْتُمْ إِلَّا أَبَا مُوسَی وَ قُلْتُمْ رَضِينَا بِهِ حَكَماً فَأَجَبْتُكُمْ كَارِهاً وَ لَوْ وَجَدْتُ فِی ذَلِكَ الْوَقْتِ أَعْوَاناً غَيْرَكُمْ لَمَا أَجَبْتُكُمْ وَ شَرَطْتُ عَلَی الْحَكَمَيْنِ بِحُضُورِكُمْ أَنْ يَحْكُمَا بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ فَاتِحَتِهِ إِلَی خَاتِمَتِهِ وَ السُّنَّهِ الْجَامِعَهِ وَ إِنَّهُمَا إِنْ لَمْ يَفْعَلَا فَلَا طَاعَهَ لَهُمَا عَلَيَّ كَانَ ذَلِكَ أَوْ لَمْ يَكُنْ قَالَ ابْنُ الْكَوَّاءِ صَدَقْتَ قَدْ كَانَ هَذَا كُلُّهُ فَلِمَ لَا تَرْجِعُ الْآنَ إِلَی حَرْبِ الْقَوْمِ فَقَالَ حَتَّی تَنْقَضِیَ الْمُدَّهُ الَّتِی بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ قَالَ ابْنُ الْكَوَّاءِ وَ أَنْتَ مُجْمِعٌ عَلَی ذَلِكَ قَالَ نَعَمْ لَا يَسَعُنِی غَيْرُهُ فَعَادَ ابْنُ الْكَوَّاءِ وَ الْعَشَرَهُ الَّذِينَ مَعَهُ إِلَی أَصْحَابِ عَلِيٍّ عليه السلام رَاجِعِينَ عَنْ دِينِ الْخَوَارِجِ وَ تَفَرَّقَ الْبَاقُونَ وَ هُمْ يَقُولُونَ لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ وَ أَمَّرُوا عَلَيْهِمْ عَبْدَ

اللَّهِ بْنَ وَهْبٍ الرَّاسِبِيَّ وَ حُرْقُوصَ بْنَ زُهَيْرٍ الْبَجَلِيَّ الْمَعْرُوفَ بِذِی الثُّدَیَّهِ وَ عَسْکَرُوا بِالنَّهْرَوَانِ وَ خَرَجَ إِلَیْهِمْ عَلِیٌّ علیه السلام فَسَارَ حَتَّی بَقِیَ عَلَی فَرْسَخَیْنِ مِنْهُمْ وَ کَاتَبَهُمْ وَ رَاسَلَهُمْ فَلَمْ یَرْتَدِعُوا فَأَرْکَبَ إِلَیْهِمُ ابْنَ عَبَّاسٍ وَ قَالَ سَلْهُمْ مَا الَّذِی نَقَمُوهُ وَ أَنَا رِدْفُکَ فَلَا تَخَفْ مِنْهُمْ فَلَمَّا جَاءَهُمُ ابْنُ عَبَّاسٍ قَالَ مَا الَّذِی نَقَمْتُمْ مِنْ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالُوا نَقَمْنَا أَشْیَاءَ لَوْ کَانَ حَاضِراً لَکَفَّرْنَاهُ بِهَا وَ عَلِیٌّ علیه السلام وَرَاءَهُ یَسْمَعُ ذَلِکَ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ سَمِعْتُ کَلَامَهُمْ وَ أَنْتَ أَحَقُّ بِالْجَوَابِ فَتَقَدَّمَ وَ قَالَ أَیُّهَا النَّاسُ أَنَا عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ فَتَکَلَّمُوا بِمَا نَقَمْتُمْ عَلَیَّ فَقَالُوا نَقَمْنَا عَلَیْکَ أَوَّلًا أَنَّا قَاتَلْنَا بَیْنَ یَدَیْکَ بِالْبَصْرَهِ فَلَمَّا أَظْفَرَکَ اللَّهُ بِهِمْ أَبَحْتَنَا مَا فِی عَسْکَرِهِمْ وَ مَنَعْتَنَا النِّسَاءَ وَ الذُّرِّیَّهَ فَکَیْفَ حَلَّ لَنَا مَا فِی الْعَسْکَرِ وَ لَمْ تَحِلَّ لَنَا النِّسَاءُ فَقَالَ لَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام یَا هَؤُلَاءِ إِنَّ أَهْلَ الْبَصْرَهِ قَاتَلُونَا وَ بَدَءُونَا بِالْقِتَالِ فَلَمَّا ظَفِرْتُمْ اقْتَسَمْتُمْ سَلَبَ مَنْ قَاتَلَکُمْ وَ مَنَعْتُکُمْ مِنَ النِّسَاءِ وَ الذُّرِّیَّهِ فَإِنَّ النِّسَاءَ لَمْ یُقَاتِلْنَ وَ الذُّرِّیَّهَ وُلِدُوا عَلَی الْفِطْرَهِ وَ لَمْ یَنْکُثُوا وَ لَا ذَنْبَ لَهُمْ وَ لَقَدْ رَأَیْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَنَّ عَلَی الْمُشْرِکِینَ فَلَا تَعْجَبُوا إِنْ مَنَنْتُ عَلَی الْمُسْلِمِینَ فَلَمْ أَسْلُبْ نِسَاءَهُمْ وَ لَا ذُرِّیَّتَهُمْ وَ قَالُوا نَقَمْنَا عَلَیْکَ یَوْمَ صِفِّینَ کَوْنَکَ مَحَوْتَ اسْمَکَ مِنْ إِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ فَإِذَا لَمْ تَکُنْ أَمِیرَنَا فَلَا نُطِیعُکَ وَ لَسْتَ أَمِیراً لَنَا فَقَالَ یَا هَؤُلَاءِ إِنَّمَا اقْتَدَیْتُ بِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِینَ صَالَحَ سُهَیْلَ بْنَ عَمْرٍو (۱)قَالُوا فَإِنَّا نَقَمْنَا عَلَیْکَ أَنَّکَ قُلْتَ لِلْحَکَمَیْنِ انْظُرَا کِتَابَ اللَّهِ فَإِنْ کُنْتُ

۱- ۱ و بعد هذا کان فی أصلی: «و قد تقدمت [قصته] ». و بما أن هذه الجمله من کلام صاحب کشف الغمّه- و لیست جزءا للقصه و الروایه- حذفناها.

أَفْضَلَ مِنْ مُعَاوِيَهَ فَأَثْبَتَانِی فِی الْخِلَافِهِ فَإِذَا كُنْتَ شَاكّاً فِی نَفْسِکَ فَنَحْنُ فِیکَ أَشَدُّ وَ أَعْظَمُ شَكّاً فَقَالَ علیه السلام إِنَّمَا أَرَدْتُ بِذَلِکَ النَّصَفَهَ فَإِنِّی لَوْ قُلْتُ احْكُمَا لِی وَ ذَرَا مُعَاوِیَهَ لَمْ یُرْضَ وَ لَمْ یُقْبَلْ وَ لَوْ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله لِنَصَارَی نَجْرَانَ لَمَّا قَدِمُوا عَلَیْهِ تَعَالَوْا حَتَّی نَبْتَهِلَ وَ أَجْعَلَ لَعْنَهَ اللَّهِ عَلَیْكُمْ لَمْ یَرْضَوْا وَ لَكِنْ أَنْصَفَهُمْ مِنْ نَفْسِهِ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَی فَقَالَ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَی الْكاذِبِینَ فَأَنْصَفَهُمْ عَنْ نَفْسِهِ فَكَذَلِکَ فَعَلْتُ أَنَا وَ لَمْ أَعْلَمْ بِمَا أَرَادَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ مِنْ خُدْعَهِ أَبِی مُوسَی قَالُوا فَإِنَّا نَقَمْنَا عَلَیْکَ أَنَّکَ حَكَّمْتَ حَكَماً فِی حَقٍّ هُوَ لَکَ فَقَالَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ حَكَّمَ سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ فِی بَنِی قُرَیْظَهَ وَ لَوْ شَاءَ لَمْ یَفْعَلْ وَ أَنَا اقْتَدَیْتُ بِهِ فَهَلْ بَقِیَ عِنْدَكُمْ شَیْ ءٌ فَسَكَتُوا وَ صَاحَ جَمَاعَهٌ مِنْهُمْ مِنْ كُلِّ نَاحِیَهٍ التَّوْبَهَ التَّوْبَهَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَ اسْتَأْمَنَ إِلَیْهِ ثَمَانِیَهُ آلَافٍ وَ بَقِیَ عَلَی حَرْبِهِ أَرْبَعَهُ آلَافٍ فَأَمَرَ علیه السلام الْمُسْتَأْمِنِینَ بِالاعْتِزَالِ عَنْهُمْ فِی ذَلِکَ الْوَقْتِ وَ تَقَدَّمَ بِأَصْحَابِهِ حَتَّی دَنَا مِنْهُمْ وَ تَقَدَّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ وَ ذُو الثُّدَیَّهِ حُرْقُوصٌ وَ قَالا مَا نُرِیدُ بِقِتَالِنَا إِیَّاکَ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ وَ الدَّارَ الْآخِرَهَ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً ثُمَّ الْتَحَمَ الْقِتَالُ بَیْنَ الْفَرِیقَیْنِ وَ اسْتَعَرَ الْحَرْبُ بِلَظَاهَا وَ أَسْفَرَتْ عَنْ زُرْقَهِ صُبْحِهَا وَ حُمْرَهِ ضُحَاهَا فَتَجَادَلوا وَ تَجَالَدُوا بِأَلْسِنَهِ رِمَاحِهَا وَ حِدَادِ ظُبَاهَا فَحَمَلَ فَارِسٌ مِنَ الْخَوَارِجِ یُقَالُ لَهُ الْأَخْنَسُ الطَّائِیُّ وَ كَانَ شَهِدَ صِفِّینَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام فَحَمَلَ وَ شَقَّ الصُّفُوفَ یَطْلُبُ عَلِیّاً علیه السلام فَبَدَرَهُ عَلِیٌّ بِضَرْبَهٍ فَقَتَلَهُ فَحَمَلَ ذُو الثُّدَیَّهِ لِیَضْرِبَ عَلِیّاً فَسَبَقَهُ عَلِیٌّ علیه السلام وَ ضَرَبَهُ فَفَلَقَ الْبَیْضَهَ وَ رَأْسَهُ فَحَمَلَهُ فَرَسُهُ وَ هُوَ لِمَا بِهِ فَأَلْقَاهُ فِی آخِرِ الْمَعْرَكَهِ فِی حَرْفِ دَالِیَهٍ عَلَی شَطِّ النَّهْرَوَانِ وَ خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ ابْنُ عَمِّهِ مَالِکُ بْنُ الْوَضَّاحِ وَ حَمَلَ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام

فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ فَقَتَلَهُ وَ تَقَدَّمَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ الرَّاسِبِيُّ فَصَاحَ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ وَ اللَّهِ لَا نَبْرَحُ مِنْ هَذِهِ الْمَعْرَكَهِ أَوْ تَأْتِيَ عَلَى أَنْفُسِنَا أَوْ نَأْتِيَ عَلَى نَفْسِكَ فَابْرُزْ إِلَيَّ وَ أَبْرُزُ إِلَيْكَ وَ ذَرِ النَّاسَ جَانِباً فَلَمَّا سَمِعَ عَلِيٌّ عليه السلام كَلَامَهُ تَبَسَّمَ وَ قَالَ قَاتَلَهُ اللَّهُ مِنْ رَجُلٍ مَا أَقَلَّ حَيَاءَهُ أَمَا إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنِّي حَلِيفُ السَّيْفِ وَ خَدِينُ الرُّمْحِ وَ لَكِنَّهُ قَدْ يَئِسَ مِنَ الْحَيَاهِ أَوْ إِنَّهُ لَيَطْمَعُ طَمَعاً كَاذِباً ثُمَّ حَمَلَ عَلِيٌّ عليه السلام فَضَرَبَهُ عَلِيٌّ وَ قَتَلَهُ وَ أَلْحَقَهُ بِأَصْحَابِهِ الْقَتْلَى وَ اخْتَلَطُوا فَلَمْ يَكُنْ إِلَّا سَاعَهٌ حَتَّى قُتِلُوا بِأَجْمَعِهِمْ وَ كَانُوا أَرْبَعَهَ آلَافٍ فَمَا أَفْلَتَ مِنْهُمْ إِلَّا تِسْعَهُ أَنْفُسٍ رَجُلَانِ هَرَبَا إِلَى خُرَاسَانَ إِلَى أَرْضِ سِجِسْتَانَ وَ بِهَا نَسْلُهُمَا وَ رَجُلَانِ صَارَا إِلَى بِلَادِ عُمَانَ وَ بِهَا نَسْلُهُمَا وَ رَجُلَانِ صَارَا إِلَى الْيَمَنِ وَ فِيهَا نَسْلُهُمَا وَ هُمُ الْإِبَاضِيَّهُ وَ رَجُلَانِ صَارَا إِلَى بِلَادِ الْجَزِيرَهِ إِلَى مَوْضِعٍ يُعْرَفُ بِالسِّنِّ وَ الْبَوَازِيجِ وَ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ وَ صَارَ آخَرُ إِلَى تَلِّ مَوْزَنَ وَ غَنِمَ أَصْحَابُ عَلِيٍّ عليه السلام غَنَائِمَ كَثِيرَهً وَ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ عَلِيٍّ عليه السلام تِسْعَهٌ بِعَدَدِ مَنْ سَلِمَ مِنَ الْخَوَارِجِ وَ هِيَ مِنْ جُمْلَهِ كَرَامَاتِ عَلِيٍّ عليه السلام فَإِنَّهُ قَالَ نَقْتُلُهُمْ وَ لَا يُقْتَلُ مِنَّا عَشَرَهٌ وَ لَا يَسْلَمُ مِنْهُمْ عَشَرَهٌ فَلَمَّا قُتِلُوا قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام الْتَمِسُوا الْمُخْدَجَ فَالْتَمَسُوهُ فَلَمْ يَجِدُوهُ فَقَامَ عَلِيٌّ عليه السلام بِنَفْسِهِ حَتَّى أَتَى نَاساً قَدْ قُتِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ فَقَالَ أَخِّرُوهُمْ فَوَجَدُوهُ مِمَّا يَلِي الْأَرْضَ فَكَبَّرَ عَلِيٌّ عليه السلام وَ قَالَ صَدَقَ اللَّهُ وَ بَلَّغَ رَسُولُهُ قَالَ أَبُو الْوَضِي ءِ فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ حَبَشِيٌّ عَلَيْهِ قُرَيْطِقٌ إِحْدَى يَدَيْهِ مِثْلُ ثَدْيِ الْمَرْأَهِ عَلَيْهَا شَعَرَاتٌ مِثْلُ ذَنَبِ الْيَرْبُوعِ وَ هَذَا أَبُو الْوَضِي ءِ هُوَ عَبَّادُ بْنُ نَسِيبٍ الْقَيْسِيُّ تَابِعِيٌّ يَرْوِي عَنْهُ هَذَا الْقَوْلَ أَبُو دَاوُدَ فِي سُنَنِهِ كَمَا قَالَ (۱)

۱- ۱ رواه أبو داود فی عنوان: [قتال الخوارج] فی آخر کتاب السنه تحت الرقم: ۴۷۶۹ من سننه: ج ۴ ص ۲۴۵ ط دار الفکر بیروت.

**[ترجمه]کشف الغمه - . اربلی آن را در آخر عنوان «فأما حروبه فی زمن خلافته...» از کتاب کشف الغمه: ج ۱، ص ۲۶۴، چاپ بیروت روایت کرد. - :

ابن طلحه گوید: زمانی که امیرمؤمنان بعد از اقامه دو داور از صفین به کوفه بازگشت، در انتظار پایان یافتن مدتی که بین وی و معاویه بود، اقامت کرد تا به پیکار و جنگ با او بازگردد، تا اینکه گروهی از خواص یارانش در چهار هزار سوار جدا شدند که درحالی که آنان از عابدان و پارسایان بودند از کوفه خارج شدند و با علی مخالفت کردند و گفتند: حکم فقط از آن خداست، برای کسی که از خدا سرکشی کند هیچ طاعتی نیست. و بیش از هشت هزار نفر از کسانی که به نظر آنها معتقد بودند، به آنان ملحق شدند. پس دوازده هزار نفر شدند و حرکت کردند تا اینکه وارد حروراء شدند و عبدالله بن کواء را بر خود امیر کردند.

و علی علیه السلام، عبدالله بن عباس (رض) را به سوی آنان فرستاد و او با آنان صحبت کرد، اما ممانعت نکردند و گفتند: خود علی باید به سوی ما آید تا کلام او را بشنویم، شاید زمانی که از او بشنویم آنچه که در ماست، از بین برود.

پس ابن عباس بازگشت و به او خبر داد، پس وی به همراه جمعی سوار شدند و به سوی آنان حرکت کرد و ابن کواء نیز به همراه جمعی از آنان سوار شد. پس به او رسید و علی علیه السلام به او گفت: ای ابن کواء، سخن بسیار است، پس از میان اصحابت به سوی من بیا تا با تو صحبت کنم. گفت: و من از شمشیرت ایمن هستم. فرمود: آری. پس به همراه ده تن از یارانش به سوی او خارج شد و علی علیه السلام درباره جنگ با معاویه برای او صحبت کرد و بالابردن قرآن ها بر نیزه ها و امر حکمین را برای او یادآوری کرد و فرمود:

آیا به شما نگفتم که شامیان با آن شما را فریب می دهند، زیرا جنگ به آنان گزند رسانده است، مرا رها کنید تا با آنان نبرد کنم، اما شما امتناع کردید.

آیا نخواستم که پسر عمویم را داور منصوب کنم و نگفتم که او فریب نمی خورد، اما شما از غیر ابوموسی امتناع کردید؟ و گفتید: او را به عنوان داور پذیرفتیم، پس با اکراه شما را اجابت کردم و اگر در آن زمان، یارانی غیر از شما می یافتم، شما را اجابت نمی کردم و بر حضور شما بر دو داور شرط کردم که بر اساس ابتدا تا انتهای آنچه که خداوند متعال نازل کرده است و سنت جامعه حکم کنند و اگر چنین نکنند برای آن دو طاعتی بر من نیست، چنین بود یا خیر؟

ابو کواء گفت: همه آن را راست گفتی، پس چرا اکنون به جنگ با آن قوم بازنمی گردی؟ فرمود: تا مدت زمانی که بین من و معاویه است پایان یابد. ابن کواء گفت: و تو با آن موافقی؟ فرمود: آری، غیر از آن برایم ممکن نیست. پس کواء و ده نفری که همراه او بودند، در ارتداد از دین خوارج به سوی یاران علی علیه السلام بازگشتند و سایرین متفرق شدند، درحالی که می گفتند: «لا ـ حکم الا ـ لله» و عبدالله بن وهب راسبی و حرقوص بن زهیر بجلی معروف به ذوثدیه را بر خود امیر کردند و در نهروان اردو زدند.

و علی علیه السلام به سوی آنان خارج شد و حرکت کرد تا اینکه در دو فرسخی آنها ماند و با آنان مکاتبه کرد و رسول

فرستاد اما امتناع نکردند، پس ابن عباس را سواره به سوی آنان فرستاد و گفت: از آنان بپرس چه کینه ای دارند و من پشت سرت هستم، پس از آنان نترس. پس چون ابن عباس نزد آنان آمد، گفت: چه کینه ای از امیرمؤمنین داری؟ گفتند: مواردی را کینه داریم که اگر حاضر بود او را به سبب آنها تکفیر می کردیم و علی علیه السلام پشت سر او بود و آن را می شنید، پس ابن عباس گفت: یا امیرمؤمنان، سخن اینان را شنیده ای، پس تو به جواب دادن سزاوارتری .

پس پیش آمد و فرمود: ای مردم، من علی بن ابی طالب هستم، پس درباره آنچه که بر من کینه دارید سخن بگویید. گفتند: اولین کینه ما از تو این است که ما در حضور تو در بصره پیکار کردیم و چون خداوند تو را بر آنان پیروز ساخت، آنچه که در لشکر آنان بود را بر ما حلال کردی و ما را از زنان و فرزندان منع کردی. چگونه آنچه که در لشکر بود برای ما حلال شد و زنان برای ما حلال نشدند؟ علی علیه السلام به آنان فرمود: ای جماعت، اهل بصره با ما پیکار کردند و جنگ را بر ما آغاز کردند و چون پیروز شدید آنچه که از کسانی که با شما جنگ کردند گرفته شد را تقسیم کردید و شما را از زنان و فرزندان منع کردم، زیرا زنان جنگ نکردند و فرزندان بر فطرت زاده شده اند و پیمان نشکسته اند و گناهی ندارند و رسول الله صلّی الله علیه و آله را دیده ام که بر مشرکان لطف کرد پس تعجب نکنید که من بر مسلمانان لطف کردم و زنان و فرزندانشان را نگرفتم. و گفتند: در روز صفین، پاک کردن نامت از امارت مؤمنان را بر تو کینه گرفتیم، پس زمانی که امیر نباشی، از تو اطاعت نمی کنیم و امیر ما نیستی.

فرمود: ای جماعت، من فقط از رسول الله صلّی الله علیه و آله پیروی کردم، زمانی که با سهیل بن عمرو سازش کرد. گفتند: اینکه به دو داور گفتی که «به کتاب خدا بنگرید، اگر من برتر از معاویه بودم مرا در خلافت اثبات کنید.» را از تو کینه گرفتیم، وقتی تو در خود تردید داری، شک ما درباره تو بیشتر و بزرگتر است.

امام علیه السلام فرمود: قصدم از آن فقط انصاف بود، زیرا اگر می گفتم برای من حکم کنید و معاویه را رها کنید، مورد رضایت قرار نمی گرفت و پذیرفته نمی شد و اگر نبی صلّی الله علیه و آله به مسیحیان نجران زمانی که به سوی او آمدند فرمود: بیایید تا تضرع کنیم و لعنت خدا را بر شما قرار دهم، اما راضی نشدند، پس او حق خود را در مقابل آنان به اثبات رسانید، چنانکه خداوند متعال به او امر کرد و فرمود: « فنجعل لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ» پس حق خود را در مقابل آنان به اثبات رساند و من نیز چنین کردم، درحالی‌که از حیله ای که عمرو بن عاص برای ابوموسی قصد کرد، آگاه نبودم. گفتند: و اینکه درباره وحشتت حکمی را حاکم کردی، بر تو کینه گرفتیم .

فرمود: رسول الله صلّی الله علیه و آله سعد بن معاذ را درباره بنی قریظه داور کرد و اگر می خواست چنین نمی کرد و من از او پیروی کردم و آیا چیزی نزدتان باقی ماند؟ پس سکوت کردند و جمعی از آنان از هر گوشه فریاد توبه یا امیرمؤمنان را برآوردند و هشت هزار از آنان از او امان خواستند و چهارهزار نفر بر جنگ با او باقی ماندند. پس امام علیه السلام به طلب کنندگان امان، دستور داد که همان وقت از آنان کناره گیری کنند و با یارانش پیشروی کرد تا به آنان نزدیک شد و عبدالله بن وهب و حرقوص ذو ثدیه پیش آمدند و گفتند: ما از جنگ با تو فقط خواستار ذات خدا و سرای آخرت هستیم. علی علیه السلام فرمود: {بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم [آنان] کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند}

سپس جنگ بین دو گروه در گرفت و شعله های جنگ برافروخته شد و زردی صبح و سرخی ظهرش را آشکار کرد، پس ضربت زدند و با زبان نیزه ها و تیزی لبه آن نزاع کردند و سواری از خوارج به نام اخنس طائی که همراه علیه السلام در صفین شرکت کرده بود، حمله کرد و در طلب علی علیه السلام صفوف را شکافت و علی با ضربه ای او را غافلگیر کرد و وی را به هلاکت رساند و ذوثدیه حمله کرد تا بر علی ضربت زند، اما علی بر او پیشی گرفت و بر او ضربه زد، پس کلاه‌خود و سرش را شکافت و اسبش او را برد، درحالی‌که در آن حال بود و او را در آخر میدان در کنار دولابی بر رود نهروان انداخت و پس از او پسرعمویش، مالك بن وضاح خارج شد و بر علی یورش آورد و علی وی را زد و به هلاکت رساند.

و عبدالله بن وهب راسبی پیش آمد و فریاد برآورد: ای ابن ابی طالب، به خدا سوگند از این میدان جدا نمی شویم تا اینکه یا تو ما را بکشی یا ما تو را، پس به سوی من بیا و من به سوی تو می آیم و مردم را به جانبی رها کن.

چون علی علیه السلام سخن او را شنید، لبخندی زد و فرمود: خداوند این مرد را مرگ دهد، چه کم است شرمش، او باید بداند که من هم پیمان شمشیر و یار نیزه هستم. اما او از زندگی ناامید شده است یا اینکه طمع کاذبی دارد. سپس بر علی علیه السلام یورش آورد و علی بر او ضربت زد و به هلاکت رساند و به یاران مقتولش ملحق کرد و درگیر شدند که جز یک ساعت نبود، تا اینکه همگی کشته شدند درحالی که چهارهزار نفر بودند و جز نه نفر از آنان نگریخت. دو مرد به سوی خراسان و به سرزمین سجستان گریختند و نسلشان در آن است و دو مرد به سوی سرزمین عمان رفتند و نسلشان در آن است و دو مرد به سوی یمن رفتند و نسلشان در آن است که همان اباضیه هستند و دو مرد به سوی الجزیره، به جایی که به سن و بوازیج معروف است و به ساحل فرات رفتند و دیگری به سوی تپه موزن رفت.

و اصحاب علی علیه السلام غنائم بسیاری به دست آوردند و از اصحاب علی علیه السلام نه نفر، به تعداد کسانی که از خوارج سالم ماندند، کشته شدند و این از جمله کرامات علی علیه السلام است، زیرا وی فرمود: آنان را می کشیم و جز ده نفر از ما کشته نمی شود و جز ده تن از آنان سالم نمی ماند. پس چون کشته شدند، علی علیه السلام فرمود: ناقص را جستجو کنید. پس او را طلب کردند اما نیافتند. پس علی علیه السلام خود برخاست تا اینکه به افرادی رسید که برخی بر روی برخی دیگر کشته شده بودند. فرمود: آنان را برگردانید. و او را چسبیده به زمین یافتند و علی علیه السلام تکبیر گفت و فرمود: خدا راست گفت و رسولش ابلاغ نمود.

ابووضیٔ گفت: پس من چون به او نگاه کردم، مردی حبشی است که عبائی بر اوست که یکی از دستانش مانند سینه زن است که موهایی مانند دم موش بر آن است. و این ابووضیٔ، همان عبّاد بن نسیب قیسی تابعی است که ابوداود در سنن خود چنانکه گوید: این سخن را از او روایت می کند. - . ابو داود آن را در عنوان قتال الخوارج در آخر کتاب سنت ذیل رقم ۴۷۶۹ از سننش: ج۴، ص ۲۴۵ چاپ دارالفکر، بیروت روایت کرد. -

**[ترجمه]

بیان

انخزلت انقطعت و انحاز القوم ترکوا مرکزهم إلی آخر و الخدین الصدیق. و قال الفیروزآبادی فی القاموس السن جبل بالمدینه و موضع بالری و بلد علی دجله و قال بوازیج بلد قرب تکریت.

**[ترجمه]انخزلت یعنی جدا شدند. و انحاز القوم، مرکز خود را به قصد دیگری رها کردند، الخدین یعنی یاور. فیروزآبادی در قاموس گوید: السن کوهی در مدینه و محلی در ری و شهری در کنار دجله است و گوید: بوازیج شهری در نزدیکی تکریت است .

**[ترجمه]

«۶۲۰»

(۱)إِرْشَادُ الْقُلُوبِ، خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ذَاتَ لَيْلَهٍ مِنْ مَسْجِدِ الْكُوفَهِ مُتَوَجِّهاً إِلَى دَارِهِ وَ قَدْ مَضَى رُبْعٌ مِنَ اللَّيْلِ وَ مَعَهُ كُمَيْلُ بْنُ زِيَادٍ وَ كَانَ مِنْ خِيَارِ شِيعَتِهِ وَ مُحِبِّيهِ فَوَصَلَ فِي الطَّرِيقِ إِلَى بَابِ رَجُلٍ يَتْلُو الْقُرْآنَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ وَ يَقْرَأُ قَوْلَهُ تَعَالَى أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً يَحْذَرُ الْآخِرَهَ وَ يَرْجُوا رَحْمَهَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ إِنَّما يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبابِ بِصَوْتٍ شَجِيٍّ حَزِينٍ فَاسْتَحْسَنَ كُمَيْلٌ ذَلِكَ فِي بَاطِنِهِ وَ أَعْجَبَهُ حَالُ الرَّجُلِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَقُولَ شَيْئاً فَالْتَفَتَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا كُمَيْلُ لَا تُعْجِبْكَ طَنْطَنَهُ الرَّجُلِ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ وَ سَأُنَبِّئُكَ فِيمَا بَعْدُ فَتَحَيَّرَ كُمَيْلٌ لِمُكَاشَفَتِهِ لَهُ عَلَى مَا فِي بَاطِنِهِ وَ لِشَهَادَتِهِ بِدُخُولِ النَّارِ مَعَ كَوْنِهِ فِي هَذَا الْأَمْرِ وَ تِلْكَ الْحَالَهِ الْحَسَنَهِ وَ مَضَى مُدَّهٌ مُتَطَاوِلَهٌ إِلَى أَنْ آلَ حَالُ الْخَوَارِجِ إِلَى مَا آلَ وَ قَاتَلَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ كَانُوا يَحْفَظُونَ الْقُرْآنَ كَمَا أُنْزِلَ فَالْتَفَتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِلَى كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ هُوَ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْهِ وَ السَّيْفُ فِي يَدِهِ يَقْطُرُ دَماً وَ رُءُوسُ أُولَئِكَ الْكَفَرَهِ الْفَجَرَهِ مُحَلَّقَهٌ عَلَى الْأَرْضِ فَوَضَعَ رَأْسَ السَّيْفِ عَلَى رَأْسٍ مِنْ تِلْكَ الرُّءُوسِ وَ قَالَ يَا كُمَيْلُ أَمَّنْ هُوَ قانِتٌ آناءَ اللَّيْلِ ساجِداً وَ قائِماً أَيْ هُوَ ذَلِكَ الشَّخْصُ الَّذِي كَانَ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ فِي تِلْكَ اللَّيْلَهِ فَأَعْجَبَكَ حَالُهُ فَقَبَّلَ كُمَيْلٌ قَدَمَيْهِ وَ اسْتَغْفَرَ اللَّهَ وَ صَلَّى عَلَى مَجْهُولِ الْقَدْرِ.

**[ترجمه]ارشاد القلوب - . دیلمی آن را در کتاب ارشاد القلوب: ج۲، ۲۲۶، چاپ بیروت روایت کرد. - :

امیرمؤمنان علیه السلام شبی از مسجد کوفه به قصد منزلش خارج شد، درحالی که ربع شب سپری شده بود و کمیل بن زیاد که از بهترین پیروان و محبان او بود، همراهش بود و در راه به در خانه مردی رسید که در آن وقت، قرآن تلاوت می کرد و این کلام خداوند را با صدایی غمگین و محزون قرائت کرد: «أَمَّنْ هُوَ قَانِتٌ آنَاء اللَّيْلِ سَاجِدًا وَقَائِمًا يَحْذَرُ الْآخِرَةَ وَيَرْجُو رَحْمَةَ رَبِّهِ قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُوْلُوا الْأَلْبَابِ» {[آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می کند [و] از آخرت می ترسد و رحمت پروردگارش را امید دارد بگو آیا کسانی که می دانند و کسانی که نمی دانند یکسانند تنها خردمندانند که پندپذیرند} کمیل در دلش او را تحسین کرد و بدون اینکه چیزی بگوید: از حالت آن مرد خوشش آمد، پس امام علیه السلام به او روی کرد و فرمود: کمیل، طنین این مرد تو را به شگفتی وا ندارد که او با وجود بودنش در این امر و آن حالت نیکو، از اهل آتش است. و مدت مدیدی سپری شد تا اینکه آن دگرگونی در حال خوارج رخ داد و امیرمؤمنان علیه السلام با آنان پیکار کرد، درحالی که قرآن را چنانکه نازل شده است، حفظ می کردند. پس امیرمؤمنان علیه السلام به کمیل بن زیاد که در حضور او ایستاده بود و از شمشیر در دستش خون می

چکید و سرهای آن کافران فاسق بر زمین آویزان بود و سر شمشیرش را بر روی یکی از آن سرها گذاشت و فرمود: ای کمیل، {[آیا چنین کسی بهتر است] یا آن کسی که او در طول شب در سجده و قیام اطاعت [خدا] می‌کند} یعنی او همان شخصی است که در آن شب قرآن قرائت می کرد و حالش تو را به شگفتی آورد. کمیل پاهای او را بوسه زد و از خدا طلب آمرزش کرد و بر کسی که مقامش ناشناخته مانده درود فرستاد .

**[ترجمه]

«۶۲۱»

(۲)فر، تفسیر فرات بن إبراهیم جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي وَائِلٍ السَّهْمِيِّ قَالَ:

ص: ۳۹۹

۱- ۶۲۰- رواه الدیلمیّ رحمه اللّه فی کتاب إرشاد القلوب: ج ۲ ص ۲۲۶. ط بیروت.

۲- ۶۲۱- رواه فرات بن إبراهیم الکوفیّ فی تفسیر الآیه: ۶ من سوره الأنفال من تفسیره ص ۵۰ ط ۱. و فی معناه ما رواه الشیخ المفید عن جندب بن عبد اللّه فی کتاب الإرشاد، ص ۱۶۷، طبع النجف. و رواه المدائنی علی وجه آخر کما فی شرح المختار: ۳۶ من شرح ابن أبی الحدید: ج ۱، ص ۴۶۳ ط بیروت، و فی طبع مصر: ج ۲ ص ۲۷۱.

خَرَجْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى النَّهْرَوَانِ قَالَ وَ كُنْتُ شَاكّاً فِی قِتَالِهِمْ فَضَرَبْتُ بِفَرَسِی فَأَقْحَمْتُهُ فِی أَشْجَارٍ كَانَتْ هُنَاكَ قَالَ فَوَ اللَّهِ لَكَأَنَّهُ عَلِمَ مَا فِی قَلْبِی فَأَقْبَلَ يَسِيرُ عَلَى بَغْلَهِ النَّبِیِّ صلی الله علیه و آله حَتَّى نَزَلَ بِتِلْكَ الْأَشْجَارِ فَنَزَلَ فَوَضَعَ فَرْشَهُ ثُمَّ جَلَسَ عَلَيْهِ ثُمَّ احْتَبَى بِحَمَائِلِ سَيْفِهِ فَأَنَا أَرَاهُ وَ لَا يَرَانِی إِذْ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا يُجْلِسُكَ فَقَدْ عَبَرَ الْقَوْمُ النَّهْرَ قَالَ كَذَبْتَ لَمْ يَعْبُرُوا قَالَ فَرَجَعَ ثُمَّ جَاءَ آخَرُ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا يُجْلِسُكُ فَقَدْ عَبَرَ الْقَوْمُ النَّهْرَ وَ قَتَلُوا فُلَاناً وَ فُلَاناً قَالَ كَذَبْتَ لَمْ يَعْبُرُوا وَ اللَّهِ لَا يَعْبُرُونَ حَتَّى أَقْتُلَهُمْ عَهْدٌ مِنَ اللَّهِ وَ مِنْ رَسُولِهِ قَالَ ثُمَّ دَعَا بِفَرَسٍ فَرَكِبَهُ فَقُلْتُ مَا رَأَيْتُ كَالْيَوْمِ وَ اللَّهِ لَئِنْ كَانَ صَادِقاً لَأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِی حَتَّى يَنْقَطِعَ قَالَ وَ لَمَّا جَازَنِی اتَّبَعْتُهُ فَانْتَهَيْنَا إِلَى الْقَوْمِ فَإِذَا هُمْ يُرِيدُونَ الْعُبُورَ فَشَدَّ عَلَيْهِمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُعِينٌ أَوْ مُغِيثٌ فَعَرَضَ رُمْحَهُ عَلَى الْقَنْطَرَهِ فَرَدَّ الْقَوْمَ ثُمَّ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام صَاحَ بِالْقَوْمِ فَتَنَحَّوْا قَالَ ثُمَّ حَمَلُوا عَلَيْنَا فَانْهَزَمْنَا وَ هُوَ وَاقِفٌ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيْنَا فَقَالَ مَا هَذَا كَأَنَّمَا يُسَاقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ قُلْنَا أَ وَ لَيْسَ إِلَى الْمَوْتِ نُسَاقُ قَالَ شُدُّوا الْأَضْرَاسَ وَ أَكْثِرُوا الدُّعَاءَ وَ احْمِلُوا عَلَى الْقَوْمِ قَالَ فَفَعَلْنَا فَوَ اللَّهِ مَا انْتَصَفَ النَّهَارُ وَ مِنْهُمْ أَحَدٌ يُخْبِرُ عَنْ أَحَدٍ قَالَ فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ عَجِبُوا مِنْ قَوْلِهِ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَخْبَرَنِی أَنَّ فِی هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ رَجُلًا مُخْدَجَ الْيَدِ فَأَقْبَلَ يَسِيرُ حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى جَوْبَهِ قَتْلَى فَقَالَ ارْفَعُوهُمْ فَرَفَعْنَاهُمْ فَاسْتَخْرَجْنَا الرَّجُلَ فَمَدَدْنَا الْمُخْدَجَهَ فَاسْتَوَتْ مَعَ الصَّحِيحَهِ ثُمَّ خَلَّيْنَاهَا فَرَجَعَتْ كَمَا كَانَتْ فَلَمَّا رَأَى النَّاسَ قَدْ عَجِبُوا قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ فِيهِ عَلَامَهً أُخْرَى فِی يَدِهِ

الصَّحِيحَهِ فِی بَطْنِ عَضُدِهِ مِثْلُ رَکَبِ الْمَرْأَهِ قَالَ فَشَقَقْتُ ثَوْباً کَانَ عَلَیْهِ بِأَسْنَانِی أَنَا وَ الْأَصْبَغُ بْنُ نُبَاتَهَ حَتَّی رَأَیْنَاهُ کَمَا وَصَفَ وَ رَأَوْهُ النَّاسُ.

**[ترجمه]تفسیر فرات ابن ابراهیم - . فرات بن ابراهیم کوفی آن را در تفسیر آیه ۶ از سوره انفال در تفسیرش ص ۵۰، چاپ اول روایت کرد. آنچه که شیخ مفید از جندب بن عبدالله در کتاب الاشاد، ص ۱۶۷، چاپ نجف روایت کرد در معنای آن است.

و مدائنی آن را به وجهی دیگر چنانکه در شرح مختار ۳۶ از شرح ابن ابی الحدید: ج۱، ص ۴۶۳، چاپ بیروت و در چاپ مصر: ج۲، ص ۲۷۱ آمده است، روایت کرد. - : ابووائل سهمی گوید: همراه امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام خارج شدیم و چون به نهروان رسیدیم، فرمود: درباره جنگ با آنان تردید داشتم، پس با اسبم حرکت کردم و او را در دل درختانی که در آنجا بود، وارد کردم. ادامه داد: به خدا سوگند او از آنچه که در دلم بود، آگاه بود. پس درحالی‌که بر روی استر نبی حرکت می کرد، روی آورد تا اینکه به آن درختان رسید و پایین آمد و فرشش را پهن کرد و بر آن نشست و حمائل شمشیرش را بر روی پا انداخت، درحالی‌که من او را می دیدم و او مرا نمی دید، تا اینکه مردی نزد او آمد و گفت: یا امیرمؤمنان، چه چیزی تو را نشانده است، درحالی‌که آن قوم از نهر عبور کرده اند؟ فرمود: دروغ گفتی، عبور نکرده اند. ادامه داد: پس او برگشت و مرد دیگری آمد و گفت: یا امیرمؤمنان چه چیزی تو را نشانده است، آن قوم از نهر عبور کرده اند و فلانی و فلانی را کشته اند. فرمود: دروغ گفتی، عبور نکرده‌اند و به خدا سوگند عبور نمی کنند تا اینکه آنان را به هلاکت برسانم، این عهدی از خدا و رسول اوست. فرمود: سپس اسبی طلب کرد و بر آن سوار شد، گفتم: چنین روزی ندیدم، به خدا سوگند اگر صادق باشد با شمشیرم تا زمانی که بشکند، ضربه می زنم. راوی ادامه داد: و زمانی که از من گذر کرد، او را دنبال کردم تا به آن قوم رسیدیم، درحالی‌که آنها قصد عبور داشتند. پس مردی که معین یا مغیث نام داشت بر آنان یورش برد و بر روی پل نیزه اش را آشکار کرد و آن قوم را بازگردانید. سپس علی علیه السلام بر آن قوم فریاد زد، پس کنار کشیدند. راوی گوید: سپس بر ما یورش آورند و ما شکست خوردیم، درحالی‌که او ایستاده بود، سپس به ما روی کرد و فرمود: این چیست؟ «کَأَنَّما یُساقُونَ إِلَی الْمَوْتِ وَهُمْ یَنظُرُونَ» {گویی که آنان را به سوی مرگ می رانند و ایشان [بدان] می نگرند} گفتیم: آیا به سوی مرگ کشیده نمی شویم؟ فرمود: دندان ها را بفشارید و بسیار دعا کنید و بر قوم حمله کنید. راوی ادامه داد: چنین کردیم و به خدا سوگند، روز به نیمه نرسید و کسی از آنان نبود که دیگری خبر بدهد.

گوید: زمانی که مردم آن را دیدند، از سخن او تعجب کردند، پس فرمود: ای مردم، رسول الله صلّی الله علیه و آله به من خبر داده است که در میان این قوم مردی با دستی ناقص است. پس شروع به حرکت کرد تا اینکه به حفره کشتگان رسیدم. فرمود: آنان را کنار بزنید، پس کنار زدیم و آن مرد را بیرون کشیدم و دست ناقص را کشیدیم با دست سالم برابر بود، سپس آن را رها کردیم و به حالت قبل بازگشت و چون مردم را دید که تعجب کرده اند، فرمود: ای مردم، براستی در او علامتی است در دست سالم او در بطن بازویش، چیزی مانند پستان زن است. گوید: من و اضبغ بن نباته، لباسش را با دندان پاره کردیم تا اینکه او را چنانکه وصف کرده بود، دیدیم و مردم نیز دیدند.

**[ترجمه]

بیان

الجوبه الحفره.

**[ترجمه]الجوبه یعنی حفره.

**[ترجمه]

«۶۲۲»

(۱)کا، الکافی مُحَمَّدُ بْنُ یَحْیَی عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: بَعَثَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ إِلَی ابْنِ الْکَوَّاءِ وَ أَصْحَابِهِ وَ عَلَیْهِ قَمِیصٌ رَقِیقٌ وَ حُلَّهٌ فَلَمَّا نَظَرُوا إِلَیْهِ قَالُوا یَا ابْنَ عَبَّاسٍ أَنْتَ خَیْرُنَا فِی أَنْفُسِنَا وَ أَنْتَ تَلْبَسُ هَذَا اللِّبَاسَ فَقَالَ هَذَا أَوَّلُ مَا أُخَاصِمُکُمْ فِیهِ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ وَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ خُذُوا زِینَتَکُمْ عِنْدَ کُلِّ مَسْجِدٍ

**[ترجمه]الکافی - . ثقه الاسلام کلینی آن دو را روایت کرد. - :

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام عبدالله بن عباس را به سوی کواء و یاران او فرستاد، درحالی که پیراهنی نازک و حله ای بر او بود. پس چون به او نگاه کردند، گفتند: ای ابن عباس! تو در میان ما بهترینمان هستی و تو این لباس را بر تن می کنی؟ گفت: این اولین چیزی است که بر سر آن علیه شما اقامه دعوی می کنم.« قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللّهِ الَّتِیَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّیِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» {[ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده} و خداوند عز و جل فرمود: «یَا بَنِی آدَمَ خُذُواْ زِینَتَکُمْ عِندَ کُلِّ مَسْجِدٍ» {ای فرزندان آدم جامه خود را در هر نمازی برگیرید}

**[ترجمه]

«۶۲۳»

(۲)کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ صَفْوَانَ عَنْ یُوسُفَ بْنِ إِبْرَاهِیمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَی أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْعَبَّاسِ لَمَّا بَعَثَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی الْخَوَارِجِ یُوَاقِفُهُمْ لَبِسَ أَفْضَلَ ثِیَابِهِ وَ تَطَیَّبَ بِأَطْیَبِ طِیبِهِ وَ رَکِبَ أَفْضَلَ مَرَاکِبِهِ فَخَرَجَ فَوَاقَفَهُمْ فَقَالُوا یَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَیْنَنَا أَنْتَ أَفْضَلُ النَّاسِ إِذْ أَتَیْتَنَا فِی لِبَاسِ الْجَبَابِرَهِ وَ مَرَاکِبِهِمْ فَتَلَا عَلَیْهِمْ هَذِهِ الْآیَهَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ فَالْبَسْ وَ تَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِیلٌ یُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لْیَکُنْ مِنْ حَلَالٍ.

**[ترجمه]الکافی - . ثقه الاسلام کلینی آن دو را روایت کرد و سید بحرانی آن دو را در تفسیر آیه ۳۲ از سوره اعراف از تفسیر برهان: ج۲، ص ۱۱، چاپ سوم، در ج۶ و ۷ م کتاب الزی و التجمل از الکافی ج۶، ص ۴۴۱ روایت کرد. - :

یوسف ابراهیم گوید: بر علی بن حسین علیه السلام وارد شدم، فرمود: عبدالله بن عباس زمانی که امیرمؤمنان، علی علیه السلام او را به سوی خوارج فرستاد تا آنان را متوقف کند، بهترین لباسش را پوشیده و با نیکوترین رایحه‌اش، معطر شده و برترین مرکبش را سوار شد و خارج شد و با آنان روبرو شد، پس گفتند: یا ابن عباس! درحالی که تو برترین مردم هستی، در لباس و مرکب جباران نزد ما آمده ای؟ پس وی این آیه را بر آنان تلاوت کرد: {[ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده} پس بپوش و زیبنده باش که خداوند جمیل است و جمال را دوست دارد، اما باید از حلال باشد.

**[ترجمه]

«۶۲۴»

(۳)ختص، الإختصاص مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنِ الْعُكْلِيِّ الْحِرْمَازِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَسْوَدَ بْنِ صَنْعَانَ الْغَنَوِيِّ عَنْ مِسْمَعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْبَصْرِيِّ عَنْ رَجُلٍ قَالَ:

ص: ۴۰۱

۱- ۶۲۲- رواهما ثقه الإسلام الكلینی رحمه اللّه. و رواهما عنه السیّد البحرانیّ رحمه اللّه فی تفسیر الآیه ۳۲ من سوره الأعراف من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۱۱، ط ۳. فی ح ۶ و ۷ من كتاب الزی و التجمل من الكافی ج ۶، ص ۴۴۱.
۲- ۶۲۳- رواهما ثقه الإسلام الكلینی رحمه اللّه. و رواهما عنه السیّد البحرانیّ رحمه اللّه فی تفسیر الآیه ۳۲ من سوره الأعراف من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۱۱، ط ۳. فی ح ۶ و ۷ من كتاب الزی و التجمل من الكافی ج ۶، ص ۴۴۱.
۳- ۶۲۴- رواه الشیخ المفید رضوان اللّه علیه فی أواسط كتاب الاختصاص ص ۱۲۱.

لَمَّا بَعَثَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام صَعْصَعَهَ بْنَ صُوحَانَ إِلَی الْخَوَارِجِ قَالُوا لَهُ أَ رَأَیْتَ لَوْ کَانَ عَلِیٌّ مَعَنَا فِی مَوْضِعِنَا أَ تَکُونُ مَعَهُ قَالَ نَعَمْ قَالُوا فَأَنْتَ إِذَنْ مُقَلِّدٌ عَلِیّاً دِینَکَ ارْجِعْ فَلَا دِینَ لَکَ فَقَالَ لَهُمْ صَعْصَعَهُ وَیْلَکُمْ أَ لَا أُقَلِّدُ مَنْ قَلَّدَ اللَّهَ فَأَحْسَنَ التَّقْلِیدَ فَاضْطَلَعَ بِأَمْرِ اللَّهِ صِدِّیقاً لَمْ یَزَلْ أَ وَ لَمْ یَکُنْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا اشْتَدَّتِ الْحَرْبُ قَدَّمَهُ فِی لَهَوَاتِهَا فَیَطَأُ صِمَاخَهَا بِأَخْمَصِهِ وَ یُخْمِدُ لَهَبَهَا بِحَدِّهِ مَکْدُوداً فِی ذَاتِ اللَّهِ عَنْهُ یَعْبُرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ الْمُسْلِمُونَ فَأَیْنَ تَصْرِفُونَ وَ أَیْنَ تَذْهَبُونَ وَ إِلَی مَنْ تَرْغَبُونَ وَ عَمَّنْ تَصْدِفُونَ عَنِ الْقَمَرِ الْبَاهِرِ وَ السِّرَاجِ الزَّاهِرِ وَ صِرَاطِ اللَّهِ الْمُسْتَقِیمِ وَ سَبِیلِ اللَّهِ الْمُقِیمِ قَاتَلَکُمُ اللَّهُ أَنَّی تُؤْفَکُونَ أَ فِی الصِّدِّیقِ الْأَکْبَرِ وَ الْغَرَضِ الْأَقْصَی تَرْمُونَ طَاشَتْ عُقُولُکُمْ وَ غَارَتْ حُلُومُکُمْ وَ شَاهَتْ وُجُوهُکُمْ لَقَدْ عَلَوْتُمُ الْقُلَّهَ مِنَ الْجَبَلِ وَ بَاعَدْتُمُ الْعِلَّهَ مِنَ النَّهَلِ أَ تَسْتَهْدِفُونَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ وَصِیَّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَقَدْ سَوَّلَتْ لَکُمْ أَنْفُسُکُمْ خُسْرَاناً مُبِیناً فَبُعْداً وَ سُحْقاً لِلْکَفَرَهِ الظَّالِمِینَ عَدَلَ بِکُمْ عَنِ الْقَصْدِ الشَّیْطَانُ وَ عَمِیَ بِکُمْ عَنْ وَاضِحِ الْمَحَجَّهِ الْحِرْمَانُ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ الرَّاسِبِیُّ نَطَقْتَ یَا ابْنَ صُوحَانَ بِشِقْشِقَهِ بَعِیرٍ وَ هَدَرْتَ فَأَطْنَبْتَ فِی الْهَدِیرِ أَبْلِغْ صَاحِبَکَ أَنَّا مُقَاتِلُوهُ عَلَی حُکْمِ اللَّهِ وَ التَّنْزِیلِ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ أَبْیَاتاً قَالَ الْعُکْلِیُّ الْحِرْمَازِیُّ وَ لَا أَدْرِی أَ هِیَ لَهُ أَمْ لِغَیْرِهِ:

کَیْ تَلْزَمُوا الْحَقَّ وَحْدَهُ*** وَ نَضْرِبُکُمْ حَتَّی یَکُونَ لَنَا الْحُکْمُ

فَإِنْ تَتْبَعُوا حُکْمَ الْإِلَهِ یَکُنْ لَکُمْ***إِذَا مَا اصْطَلَحْنَا الْحَقُّ وَ الْأَمْنُ وَ السِّلْمُ

وَ إِلَّا فَإِنَّ الْمَشْرَفِیَّهَ مِحْذَمٌ*** بِأَیْدِی رِجَالٍ فِیهِمُ الدِّینُ وَ الْعِلْمُ

فَقَالَ صَعْصَعَهُ کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْکَ یَا أَخَا رَاسِبٍ مُرَمَّلًا بِدِمَائِکَ یَحْجُلُ الطَّیْرُ بِأَشْلَائِکَ لَا تُجَابُ لَکُمْ دَاعِیَهٌ وَ لَا تَسْمَعُ مِنْکُمْ وَاعِیَهٌ یَسْتَحِلُّ ذَلِکَ مِنْکُمْ إِمَامُ هُدًی قَالَ الرَّاسِبِیُّ:

سَیَعْلَمُ اللَّیْثُ إِذَا الْتَقَیْنَا *** دَوْرَ الرَّحَی عَلَیْهِ أَوْ عَلَیْنَا

أَبْلِغْ صَاحِبَکَ أَنَّا غَیْرُ رَاجِعِینَ عَنْهُ أَوْ یُقِرَّ لِلَّهِ بِکُفْرِهِ أَوْ یَخْرُجَ عَنْ ذَنْبِهِ فَإِنَّ اللَّهَ قَابِلُ التَّوْبِ شَدِیدُ الْعِقَابِ وَ غَافِرُ الذَّنْبِ فَإِذَا فَعَلَ ذَلِکَ بَذَلْنَا الْمُهَجَ

فَقَالَ صَعْصَعَهُ

عِنْدَ الصَّبَاحِ يَحْمَدُ الْقَوْمُ السُّرَی

ثُمَّ رَجَعَ إِلَی عَلِیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَأَخْبَرَهُ بِمَا جَرَی بَیْنَهُ وَ بَیْنَهُمْ فَتَمَثَّلَ عَلِیٌّ علیه السلام:

أَرَادَ رَسُولَایَ الْوُقُوفَ فَرَاوَحَا**یَداً بِیَدٍ ثُمَّ أَسْهَمَا لِی عَلَی السَّوَاءِ

بُؤْساً لِلْمَسَاكِینِ یَا ابْنَ صُوحَانَ أَمَا لَقَدْ عُهِدَ إِلَیَّ فِیهِمْ وَ إِنِّی لَصَاحِبُهُمْ وَ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ إِنَّ لَهُمْ أَنْ یَدُورَ فِیهِ رَحَی الْمُؤْمِنِینَ عَلَی الْمَارِقِینَ فَیَا وَیْحَهَا حَتْفاً مَا أَبْعَدَهَا مِنْ رَوْحِ اللَّهِ ثُمَّ قَالَ:

إِذَا الْخَیْلُ جَالَتْ فِی الْفَتَی وَ تَكَشَّفَتْ**عَوَابِسُ لَا یُسْأَلْنَ غَیْرَ طِعَانٍ

فَكَرَّتْ جَمِیعاً ثُمَّ فَرَّقَ بَیْنَهَا** سَقَی رُمْحَهُ مِنْهَا بِأَحْمَرَ قَانٍ

فَتًی لَا یُلَاقِی الْقَرْنُ إِلَّا بِصَدْرِهِ** إِذَا أَرْعَشَتْ أَحْشَاءُ كُلِّ جَبَانٍ

ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَ یَدَهُ إِلَی السَّمَاءِ وَ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ ثَلَاثاً قَدْ أَعْذَرَ مَنْ أَنْذَرَ وَ بِكَ الْعَوْنُ وَ إِلَیْكَ الْمُشْتَكَی وَ عَلَیْكَ التُّكْلَانُ وَ إِیَّاكَ نَدْرَأُ فِی نُحُورِهِمْ أَبَی الْقَوْمُ إِلَّا تَمَادِیاً فِی الْبَاطِلِ وَ یَأْبَی اللَّهُ إِلَّا الْحَقَّ فَأَیْنَ یَذْهَبُ بِكُمْ عَنْ حَطَبِ جَهَنَّمَ وَ عَنْ طِیبِ الْمَغْنَمِ وَ أَشَارَ إِلَی أَصْحَابِهِ وَ قَالَ اسْتَعِدُّوا لِعَدُوِّكُمْ فَإِنَّكُمْ غَالِبُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ عَلَیْهِمْ آخِرَ سُورَهِ آلِ عِمْرَانَ.

**[ترجمه]الاختصاص - . شیخ مفید آن را در اواسط کتاب الاختصاص ص ۱۲۱ روایت کرد. - :

عبدالله بصری از مردی گوید:

زمانی که علی بن ابی طالب علیه السلام، صعصعه بن صوحان را به سوی خوارج فرستاد به او گفتند: به نظرت اگر علی در موضع ما بود، تو همراه او بودی؟ گفت: بله، گفتند: پس تو در دینت مقلد علی هستی، برگرد که تو دینی نداری! صعصعه به آنان گفت: وای بر شما، آیا از کسی که از خدا تقلید کرد و تقلید را نیکو به‌جای آورد و به عنوان راستگو، پیوسته امر خدا را برعهده گرفت تقلید نکنم آیا چنین نبود که رسول الله صلّی الله علیه و آله زمانی که جنگ شدت گرفت، در شدت آن او را مقدم کند، پس او با پایش گوش او را لگدمال کرد و شعله آن را با لبه اش خاموش کرد، درحالی که در راه خدا خسته است و رسول الله و مسلمانان از او عبور می کننـد. پس به کجا رویگردان هستید و کجا می روید؟ و به سوی که تمایل دارید و از چه کسی دوری می گزینید؟ از ماه تابان و چراغ درخشان و صراط مستقیم خدا و را مقیم خدا. خداوند با شما پیکار کند، چرا دروغ می گویید؟ آیا به سوی دوست بزرگ و هدف دور تیر می اندازید؟ عقل هایتان گمراه و خردهایتان غارت و سیمایتان کریه شده است. از قله کوه بالا رفته اید و شرب نخست را از شرب دوم دور کردید، آیا امیرمؤمنان و وصی رسول الله صلّی الله علیه و آله را قصد کرده اید؟ نفسهایتان زیانی آشکار را برای شما ظاهرآرایی کرده است، پس دور و نابود باد کافران ستمگر، شیطان شما را از راه منحرف کرده است و حرمان شما را از حجت واضح کور کرده است.

عبدالله بن وهب راسبی به او گفت: ای پسر صوحان! بسان صدای شتر سخن گفتی، غریدی و در غرش زیاده روی کردی. به رفیقت برسان که ما بر سر حکم خدا و تنزیل، با او پیکار می کنیم. و عبدالله بن وهب ابیاتی خواند که عکلی حرمازی گفت و نمی دانم این ابیات از اوست یا غیر او:

کی تلزموا الحق وحده و نضربکم حتی یکون لنا الحکم

فإن تتبعوا حکم الإله یکن لکم إذا ما اصطلحنا الحقّ و الأمن و السلم

و إلا فإنّ المشرفیه محذم بأیدی رجال فیهم الدین و العلم

تا فقط به حق ملزم شوید و بر شما ضربت می‌زنیم تا اینکه حکم از آن ما باشد.

پس اگر از حکم خدا پیروی کردید بر اساس آنچه که ما بر آن توافق کردیم حق، امان و صلح برای شما خواهد بود.

در غیر این صورت شمشیر برنده در دستان مردانی است که دین و دانش در میان آنان است.

صعصعه گفت: ای برادر راسبی! من به تو می نگرم که با خونت پوشیده شده ای و پرندگان بر روی لاشه ات جست‌وخیز می کنند، نه دعوت کننده ای از شما اجابت می شود و نه از آگاهی از شما حرف شنوی می شود، امام هدایت آن را درباره شما حلال کرد. راسبی گفت:

سیعلم اللیث إذا التقینا دور الرحا علیه أو علینا

آنگاه که با یکدیگر روبرو می‌شویم شیر خواهد دانست که چرخش آسیاب بر ماست یا بر آنان .

صعصعه گفت: جوجه‌ها را آخر پاییز می‌شمرند. سپس به سوی علی علیه السلام بازگشت و او را از آنچه که بین او و آنان گذشت، آگاه کرد. پس علی علیه السلام مثال آورد:

أراد رسولای الوقوف فراوحا یداً بیدٍ ثمّ اسهما لی علی السواء

دو فرستاده من قصد دستیابی داشتند پس دست در دست یکدیگر رفتند و هر یک بر من اطاله سخن کردند.

بیچاره باد مساکین، ای ابن صوحان آگاه باش که درباره آنان به من عهد شده است و من صاحب آنها هستم و دروغ نگفتم و دروغ نشنیدم و براستی برای آنان روزی است که آسیاب مؤمنان در آن بر مارقین می چرخد و چه مرگبار است آن و چه دور است از روح خدا، سپس فرمود:

إذا الخیل جالت فی الفتی و تکشّفت عوابس لایسألن غیر طعان

فکرّت جمیعاً ثمّ فرق بینها سقی رمحه منها بأحمر قان

فتی لا یلاقی القرن الا بصدره إذا أرعشت أحشاء کلّ جبان

آنگاه که سواران در میان چکاچک نیزه‌ها تاخت آورند و شمشیرها جز در اندیشه زدن نباشند،

و همه جنگاوران پای به میـدان مبارزه نهادند، نیزه آن قهرمان بی هماورد است که میان آنان را جدایی می‌اندازد، و نیزه‌اش را با خون سرخ صاحب آن سیراب می کند.

جوانی که زمانی که دل هر انسان ترسو به لرزه درآید، هم‌آوردش را جز با سینه‌اش استقبال نمی کند.

سپس سـر و دستش را به سوی آسمان بلند کرد و سه مرتبه فرمود: بارخدایا شاهد باش هرکه هشدار داد معذور است و یاری با توست، شکایت به سوی توست و توکل بر توست، تو را در سینه آنان می زنیم. این قوم جز از زیاده‌روی در باطل امتناع کرد و خداونـد جز از حق امتنـاع می کنـد، پس شـما را کجـا می‌برد از هیزم جهنم و غنیمت خوش، و به یـارانش اشاره کرد و فرمود: برای دشمنانتان مهیا شوید که شما بر آنان غالب خواهید بود به اذن خدا. سپس آخر سوره آل عمران را بر آنان قرائت کرد.

**[ترجمه]

بیان

قوله یطأ صـماخها بـأخمصه الأـخمص من بـاطن القـدم ما لم یبلغ الأرض و هو کنایه عن الاستیلاء علی الحرب و إذلال أهلها و لعل المکدود هنا بمعنی الکاد و الطیش الخفه و شاهت وجوهکم قبحت و العل الشربه الثانیه أو الشرب بعد الشرب تباعا و النهل محرکه أول الشرب و استهدف له دنا منه و انتصب له و سیف حذم قاطع و یقال حجل الطائر کنصر و ضرب إذا نزا فی مشیته أو بالخاء المعجمه ثم الجیم قال الجوهری الخجل سوء احتمال الغنی

و فی الحدیث إذا شبعتن خجلتن.

أی أشرتن و بطرتن انتهی.

قوله عند الصباح یحمد القوم السُّرَی قال المیدانی یضرب الرجل یحتمل المشقه رجاء الراحه.

ص: ۴۰۳

**[ترجمه]این سخن او «یطأ صماخها بأخمصه» أخمص، فرورفتگی کف پاست و این کنایه از چیرگی بر جنگ و خوارکردن اهل آن است. و شاید مکدود در اینجا به معنی کاد است و الطیش یعنی سبکسری. «و شاهت وجوهکم» یعنی زشت شد. العلّ نوشیدم دوم یا نوشیدن پی‌درپی است. النهل با حرکت اول، نوشیدن است. استهدف له: به او نزدیک شد و برای او قد راست کرد. سیف حذم یعنی برنده. و حجل الطائر و ضرب بر وزن نصر، زمانی گفته می شود که در رفتنش بپرد یا با خاء سپس جیم است. جوهری گوید: الخجل عدم توانایی در تحمل توانگری و در حدیث آمده است: اذا شبعتن خجلتن یعنی اشرتن و گستاخی کردند. پایان

این سخن او «عند الصباح یحمد القوم السری» میدانی گوید: برای مردی مثال زده می‌شود که به امید راحتی، دشواری را تحمل می کند.

**[ترجمه]

«۶۲۵»

(۱)ختص، الإختصاص الْمُعَلَّى بْنُ مُحَمَّدٍ الْبَصْرِيُّ عَنْ بِسْطَامِ بْنِ مُرَّةَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ حَسَّانَ عَنِ الْهَيْثَمِ بْنِ وَاقِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنِ ابْنِ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَهَ قَالَ: أَمَرَنَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِالْمَسِيرِ إِلَى الْمَدَائِنِ مِنَ الْكُوفَهِ فَسِرْنَا يَوْمَ الْأَحَدِ وَ تَخَلَّفَ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ فِي سَبْعَهِ نَفَرٍ فَخَرَجُوا إِلَى مَكَانٍ بِالْحِيرَهِ يُسَمَّى الْخَوَرْنَقَ فَقَالُوا نَتَنَزَّهُ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْأَرْبِعَاءِ خَرَجْنَا فَلَحِقْنَا عَلِيّاً قَبْلَ أَنْ يُجَمِّعَ فَبَيْنَا هُمْ يَتَغَدَّوْنَ إِذْ خَرَجَ عَلَيْهِمْ ضَبٌّ فَصَادُوهُ فَأَخَذَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ فَنَصَبَ كَفَّهُ فَقَالُوا بَايِعُوا هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فَبَايَعَهُ السَّبْعَهُ وَ عَمْرٌو ثَامِنُهُمْ وَ ارْتَحَلُوا لَيْلَهَ الْأَرْبِعَاءِ فَقَدِمُوا الْمَدَائِنَ يَوْمَ الْجُمُعَهِ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَخْطُبُ وَ لَمْ يُفَارِقْ بَعْضُهُمْ بَعْضاً كَانُوا جَمِيعاً حَتَّى نَزَلُوا عَلَى بَابِ الْمَسْجِدِ فَلَمَّا دَخَلُوا نَظَرَ إِلَيْهِمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَسَرَّ إِلَيَّ أَلْفَ حَدِيثٍ فِي كُلِّ حَدِيثٍ أَلْفُ بَابٍ لِكُلِّ بَابٍ أَلْفُ مِفْتَاحٍ وَ إِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ يَقُولُ يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ وَ إِنِّي أُقْسِمُ لَكُمْ بِاللَّهِ لَيُبْعَثَنَّ يَوْمَ الْقِيَامَهِ ثَمَانِيَهُ نَفَرٍ بِإِمَامِهِمْ وَ هُوَ ضَبٌّ وَ لَوْ شِئْتُ أَنْ أُسَمِّيَهُمْ فَعَلْتُ قَالَ فَلَوْ رَأَيْتَ عَمْرَو بْنَ حُرَيْثٍ سَقَطَ كَمَا تَسْقُطُ السَّعَفَهُ وَجِيباً.

**[ترجمه]الاختصاص - . شیخ مفید آن را در اواخر کتاب الاختصاص ص ۲۷۷ چاپ نجف روایت کرد.

- : ابن نباته گوید: امیرمؤمنان ما را به حرکت از کوفه به سوی مدائن امر کرد. پس روز یکشنبه حرکت کردیم و عمرو بن حریث به همراه هفت نفر بازماندند و به سوی محلی در حیره که خورنق خوانده می شود، خارج شدند و گفتند: تفرج می کنیم و چون روز چهارشنبه شد، خارج می شویم و به علی ملحق می شویم، قبل از اینکه جمع شود. پس درحالی‌که نهار می خوردند، سوسماری بر آنان ظاهر شد، آن را صید کردند و عمرو بن حریث آن را گرفت و کف دستش را بر او کشید پس گفتند: بیعت کنید این امیرمؤمنان است. پس هفت نفر با او بیعت کردند و عمرو هشتمین آنان بود و شب چهارشنبه سفر کردند و روز جمعه درحالی‌که امیرمؤمنان خطبه ایرا می کرد، وارد مدائن شدند و با هم بودند و از یکدیگر جدا نشدند تا اینکه بر مسجد رسیدند. و چون وارد شدند، امیرمؤمنان به آنان نگریست و فرمود: ای مردم، رسول الله هزار حدیث را به صورت محرمانه برایم گفت که در هر حدیث هزار دروازه است، برای هر دروازه ای هزار کلید است و من شنیدم که خداوند

می فرمایـد: «يَوْمَ نَدْعُو كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ» {[یاد کن] روزی را که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می خوانیم} و من برای شـما به خـدا سوگنـد یاد می کنم که روز قیامت هشت نفر با امامشان که سوسـماری است، محشور می شوند واگر بخواهم که آنان را به نـام ذکر کنم، انجام می دادم. راوی گویـد: پس عمرو بن حریث را دیـدم که چون نخـل خشـکیده از آشـفتگی بر زمین افتاد.

**[ترجمه]

بیان

الوجیب الاضطراب.

**[ترجمه]الوجیب یعنی اضطراب.

**[ترجمه]

«۶۲۶»

أَقُولُ رَوَى الشَّيْخُ أَحْمَدُ بْنُ فَهْدٍ فِي الْمُهَذَّبِ، وَ غَيْرُهُ فِي غَيْرِهِ بِأَسَانِيدِهِمْ عَنِ الْمُعَلَّى بْنِ خُنَيْسٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: يَوْمُ النَّيْرُوزِ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي ظَفِرَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِأَهْلِ النَّهْرَوَانِ وَ قَتَلَ ذَا الثُّدَيَّةِ.

ص: ۴۰۴

۱- ۶۲۵- رواه الشيخ المفيد رحمه اللّه فی أواخر کتاب الاختصاص ص ۲۷۷ ط النجف.

**[ترجمه]می گویم: امام صادق علیه السلام فرمود: روز نوروز روزی است که امیرمؤمنان علیه السلام بر اهل نهروان پیروزی یافت و ذوثدیه را کشت .

**[ترجمه]

باب ۲۴ باب سائر ما جری بینه و بین الخوارج سوی وقعه النهروان

الأخبار

«۶۲۷»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام لَمَّا هَرَبَ مَصْقَلَةُ بْنُ هُبَيْرَةَ الشَّيْبَانِيُّ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَ كَانَ قَدِ ابْتَاعَ سَبْيَ بَنِي نَاجِيَةَ مِنْ عَامِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَعْتَقَهُمْ فَلَمَّا طَالَبَهُ بِالْمَالِ خَاسَ بِهِ وَ هَرَبَ إِلَى الشَّامِ قَبَّحَ اللَّهُ مَصْقَلَةَ فَعَلَ فِعْلَ السَّادَةِ وَ فَرَّ فِرَارَ الْعَبِيدِ فَمَا أَنْطَقَ مَادِحَهُ حَتَّى أَسْكَتَهُ وَ لَا صَدَّقَ وَاصِفَهُ حَتَّى بَكَّتَهُ وَ لَوْ أَقَامَ لَأَخَذْنَا مَيْسُورَهُ وَ انْتَظَرْنَا بِمَالِهِ وُفُورَهُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۴ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد و برای آن مصادر دیگری است که محقق برخی از آنها را در مختار ۲۹۹ از نهج السعاده: ج۲، ص ۴۸۶، چاپ اول روایت کرد. - : یکی از فرمانداران امام به نام مصقله بن هبیره، اسیران بنی ناجیه را از فرمانده لشکر آن حضرت خرید و آزاد کرد امّا وقتی از او غرامت خواستند به طرف شام فرار کرد: خدا روی مصقله را زشت گرداند، کار بزرگواران را انجام داد، امّا خود چونان بردگان فرار کرد، هنوز ثنا خوان به مدّاحی او برنخاسته بود که او را ساکت کرد، هنوز سخن ستایشگر او به پایان نرسیده بود که آنها را به زحمت انداخت.امّا اگر مردانه ایستاده بود همان مقدار که داشت از او می پذیرفتیم و تا هنگام قدرت و توانایی به او مهلت می دادیم.

**[ترجمه]

«۶۲۸»

(۲)تَوْضِيحٌ قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِي شَرْحِ النَّهْجِ رَوَى إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِيُّ فِي

ص: ۴۰۵

---

۱ - ۶۲۷- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۴۴ من کتاب نهج البلاغه. و له مصادر أخر یجد الباحث بعضها فی المختار: ۲۹۹ من نهج السعاده: ج ۲ ص ۴۸۶ ط ۱.

۲ - ۶۲۸- رواه ابن أبی الحدید نقلا عن کتاب الغارات فی شرح المختار: ۴۴ من نهج البلاغه من شرحه: ج ۱، ص ۵۹۰ طبع الحدیث ببیروت، و فی طبع الحدیث بمصر: ج ۳ ص ۱۲۸، و المصنّف قد لخص القصه و ما ذکرها بخصوصیاتها. و الحدیث بتفصیله موجود تحت الرقم: ۱۳۹ من تلخیص کتاب الغارات: ج ۱، ص ۳۳۸ ط ۱. و رواه أیضا الطبریّ مفصلا بروایه هشام بن محمّد، عن أبی مخنف حوادث سنه: ۳۸ من تاریخه: ج ۱، ص ۳۴۱۸/ و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۵ ص ۱۱۳.

كِتَابِ الْغَارَاتِ وَ وَجَدْتُهُ فِی أَصْلِ الْكِتَابِ أَيْضاً عَنِ الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ الْأَزْدِیِّ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُعَيْنٍ (۱)قَالَ: كَانَ الْخِرِّيتُ بْنُ رَاشِدٍ أَحَدُ بَنِی نَاجِيَهَ قَدْ شَهِدَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام صِفِّينَ فَجَاءَ إِلَيْهِ علیه السلام بَعْدَ انْقِضَاءِ صِفِّينَ وَ بَعْدَ تَحْكِيمِ الْحَكَمَيْنِ فِی ثَلَاثِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ يَمْشِی بَيْنَهُمْ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ لَا أُطِيعُ أَمْرَكَ وَ لَا أُصَلِّی خَلْفَكَ وَ إِنِّی غَداً لَمُفَارِقٌ لَكَ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام ثَكِلَتْكَ أُمُّكَ إِذاً تَنْقُضَ عَهْدَكَ وَ تَعْصِیَ رَبَّكَ وَ لَا تَضُرَّ إِلَّا نَفْسَكَ أَخْبِرْنِی لِمَ تَفْعَلُ ذَلِكَ قَالَ لِأَنَّكَ حَكَّمْتَ فِی الْكِتَابِ وَ ضَعُفْتَ عَنِ الْحَقِّ إِذْ جَدَّ الْجِدُّ وَ رَكَنْتَ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ فَأَنَا عَلَيْكَ رَادٌّ وَ عَلَيْهِمْ نَاقِمٌ وَ لَكُمْ جَمِيعاً مُبَايِنٌ فَقَالَ لَهُ عَلِیٌّ علیه السلام وَيْحَكَ هَلُمَّ إِلَیَّ أُدَارِسْكَ وَ أُنَاظِرْكَ فِی السُّنَنِ وَ أُفَاتِحْكَ أُمُوراً مِنَ الْحَقِّ أَنَا أَعْلَمُ بِهَا مِنْكَ فَلَعَلَّكَ تَعْرِفُ مَا أَنْتَ الْآنَ لَهُ مُنْكِرٌ وَ تُبْصِرُ مَا أَنْتَ الْآنَ عَنْهُ غَافِلٌ وَ بِهِ جَاهِلٌ فَقَالَ الْخِرِّيتُ فَأَنَا غَادٍ عَلَيْكَ غَداً فَقَالَ علیه السلام اغْدُ إِلَیَّ وَ لَا يَسْتَهْوِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ وَ لَا يَقْتَحِمَنَّ بِكَ رَأْیُ السَّوْءِ وَ لَا يَسْتَخِفَّنَّكَ لِلْجَهَلَاتِ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ فَوَ اللَّهِ إِنِ اسْتَرْشَدْتَنِی وَ اسْتَنْصَحْتَنِی وَ قَبِلْتَ مِنِّی لَأَهْدِيَنَّكَ سَبِيلَ الرَّشَادِ فَخَرَجَ الْخِرِّيتُ مِنْ عِنْدِهِ مُنْصَرِفاً إِلَى أَهْلِهِ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُعَيْنٍ فَعَجِلْتُ فِی أَثَرِهِ مُسْرِعاً لِأَنْصَحَهُ وَ أَسْتَعْلِمَ خَبَرَهُ فَرَأَيْتُهُ رَجَعَ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُمْ يَا هَؤُلَاءِ إِنِّی قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أُفَارِقَ هَذَا

۱- ۱ كذا فی أصلی فيه و ما يأتی بعد ذلك، و مثله فی كتاب الغارات و شرح ابن أبی الحديد. و فی تاريخ الطبریّ فی جميع الموارد: «عبد اللّه بن فقيم الأزدیّ» و فی بعض الموارد لم يذكر لفظ «الأزدیّ».

الرَّجُلَ فَنَصَحْتُ ابْنَ عَمِّهِ وَ رَجَعْتُ إِلَى بَيْتِی فَلَمَّا أَصْبَحْتُ وَ ارْتَفَعَ النَّهَارُ أَتَیْتُ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام وَ أَخْبَرْتُهُ خَبَرَهُ فَقَالَ علیه السلام دَعْهُ فَإِنْ قَبِلَ الْحَقَّ وَ رَجَعَ عَرَفْنَا لَهُ ذَلِکَ وَ قَبِلْنَاهُ مِنْهُ فَقُلْتُ لَهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَلِمَ لَا تَأْخُذُهُ الْآنَ فَتَسْتَوْثِقَ مِنْهُ فَقَالَ إِنَّا لَوْ فَعَلْنَا هَذَا بِکُلِّ مَنْ نَتَّهِمُ مِنَ النَّاسِ مَلَأْنَا السُّجُونَ مِنْهُمْ وَ لَا أَرَانِی یَسَعُنِی الْوُثُوبُ بِالنَّاسِ وَ الْحَبْسُ لَهُمْ وَ عُقُوبَتُهُمْ حَتَّی یُظْهِرُوا لِیَ الْخِلَافَ فَقَالَ لِی سِرّاً اذْهَبْ إِلَی مَنْزِلِ الرَّجُلِ فَاعْلَمْ مَا فَعَلَ فَأَتَیْتُ مَنْزِلَهُ فَإِذَا لَیْسَ فِی مَنْزِلِهِ وَ لَا مَنْزِلِ أَصْحَابِهِ دَاعٍ وَ لَا مُجِیبٌ فَأَقْبَلْتُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام بِقِصَّتِهِمْ فَلَمَّا أَخْبَرْتُهُ علیه السلام قَالَ أَبْعَدَهُمُ اللَّهُ کَمَا بَعِدَتْ ثَمُودُ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ قَدْ أُشْرِعَتْ لَهُمُ الْأَسِنَّةُ وَ صُبَّتْ عَلَی هَامِهِمُ السُّیُوفُ لَقَدْ نَدِمُوا إِنَّ الشَّیْطَانَ قَدِ اسْتَهْوَاهُمْ وَ أَضَلَّهُمْ وَ هُوَ غَداً مُتَبَرِّئٌ مِنْهُمْ وَ مُخَلٍّ عَنْهُمْ فَقَامَ إِلَیْهِ زِیَادُ بْنُ خَصَفَهَ (۱)فَقَالَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ إِنَّهُ لَوْ لَمْ یَکُنْ مِنْ مَضَرَّهِ هَؤُلَاءِ إِلَّا فِرَاقُهُمْ إِیَّانَا لَمْ یَعْظُمْ فَقْدُهُمْ عَلَیْنَا وَ لَکِنَّا نَخَافُ أَنْ یُفْسِدُوا عَلَیْنَا جَمَاعَهً کَثِیرَهً مِمَّنْ یَقْدَمُونَ عَلَیْهِمْ مِنْ أَهْلِ طَاعَتِکَ فَائْذَنْ لِی فِی اتِّبَاعِهِمْ حَتَّی نَرُدَّهُمْ عَلَیْکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَقَالَ لَهُ علیه السلام فَاخْرُجْ فِی آثَارِهِمْ رَشِیداً ثُمَّ قَالَ اخْرُجْ رَحِمَکَ اللَّهُ حَتَّی تَنْزِلَ دَیْرَ أَبِی مُوسَی ثُمَّ لَا تَبْرَحْهُ حَتَّی یَأْتِیَکَ أَمْرِی وَ سَأَکْتُبُ إِلَی مَنْ حَوْلِی مِنْ عُمَّالِی فِیهِمْ فَکَتَبَ نُسْخَهً وَاحِدَهً وَ أَخْرَجَهَا إِلَی الْعُمَّالِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مَنْ قُرِئَ عَلَیْهِ کِتَابِی هَذَا مِنَ الْعُمَّالِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ رِجَالًا لَنَا عِنْدَهُمْ تَبِعَهٌ خَرَجُوا هِرَاباً نَظُنُّهُمْ خَرَجُوا نَحْوَ بِلَادِ الْبَصْرَهِ فَسَلْ عَنْهُمْ أَهْلَ بِلَادِکَ وَ اجْعَلْ عَلَیْهِمُ الْعُیُونَ فِی کُلِّ نَاحِیَهٍ مِنْ أَرْضِکَ ثُمَّ اکْتُبْ إِلَیَّ بِمَا یَنْتَهِی إِلَیْکَ عَنْهُمْ

۱- ۱ کذا فی کتاب الغارات و شرح ابن أبی الحدید و تاریخ الطبریّ، و فی طبع الکمبانیّ من البحار هاهنا و ما یلیه جمیعا: «ابن حفصه».

فَخَرَجَ زِيَادُ بْنُ خَصَفَةَ حَتَّى أَتَى دَارَهُ وَ جَمَعَ أَصْحَابَهُ وَ أَخَذَ مَعَهُ مِنْهُمْ مِائَةً وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا وَ خَرَجَ حَتَّى أَتَى دَيْرَ أَبِي مُوسَى وَ رَوَى بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَأْلٍ التَّيْمِيِّ قَالَ إِنِّي لَعِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام إِذاً بيج [فَيْجٌ] (۱)قَدْ جَاءَهُ يَسْعَى بِكِتَابٍ مِنْ قَرَظَةَ بْنِ كَعْبٍ الْأَنْصَارِيِّ وَ كَانَ أَحَدُ عُمَّالِهِ يُخْبِرُهُ بِأَنَّ خَيْلًا مَرَّتْ مِنْ قِبَلِ الْكُوفَةِ مُتَوَجِّهَةً نَحْوَ نَفَرٍ وَ أَنَّ رَجُلًا مِنْ دَهَاقِينِ أَسْفَلِ الْفُرَاتِ قَدْ أَسْلَمَ وَ صَلَّى يُقَالُ لَهُ زَاذَانُ فَرُّوخُ فَلَقُوهُ فَقَالُوا لَهُ أَ مُسْلِمٌ أَنْتَ قَالَ نَعَمْ قَالُوا فَمَا تَقُولُ فِي عَلِيٍّ قَالَ أَقُولُ إِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ سَيِّدُ الْبَشَرِ وَ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَقَالُوا كَفَرْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ثُمَّ حَمَلَتْ عَلَيْهِ عِصَابَةٌ مِنْهُمْ فَقَطَعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ وَ أَخَذُوا مَعَهُ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ يَهُودِيّاً فَقَالُوا خَلُّوا سَبِيلَ هَذَا لَا سَبِيلَ لَكُمْ عَلَيْهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ فَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ الْعِصَابَةِ الَّتِي مَرَّتْ بِعَمَلِكَ فَقَتَلَتِ الْبَرَّ الْمُسْلِمَ وَ أَمِنَ عِنْدَهُمُ الْمُخَالِفُ الْمُشْرِكُ وَ أَنَّ أُولَئِكَ قَوْمٌ اسْتَهْوَاهُمُ الشَّيْطَانُ فَضَلُّوا كَالَّذِينَ حَسِبُوا أَلَّا تَكُونَ فِتْنَةٌ فَعَمُوا وَ صَمُّوا فَ أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ يَوْمَ يُحْشَرُ أَعْمَالُهُمْ فَالْزَمْ عَمَلَكَ وَ أَقْبِلْ عَلَى خَرَاجِكَ فَإِنَّكَ كَمَا ذَكَرْتَ فِي طَاعَتِكَ وَ نَصِيحَتِكَ وَ السَّلَامُ: وَ كَتَبَ عليه السلام إِلَى زِيَادِ بْنِ خَصَفَةَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ كُنْتُ أَمَرْتُكَ أَنْ تَنْزِلَ دَيْرَ أَبِي مُوسَى حَتَّى يَأْتِيَكَ أَمْرِي وَ ذَلِكَ أَنِّي لَمْ أَكُنْ عَلِمْتُ أَيْنَ تَوَجَّهَ الْقَوْمُ وَ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُمْ أَخَذُوا نَحْوَ قَرْيَةٍ مِنْ قُرَى

۱- ۱ كذا في أصلى من البحار، و في الغارات و تاريخ الطبريّ و شرح ابن أبي الحديد: «فيج». أقول: هو معرب: «پيک» بمعنى الرسول و البريد، و يعبر عنه أيضا ب «پيام آور» أو «پيغام آور».

السَّوَادِ فَاتَّبِعْ آثَارَهُمْ وَ سَلْ عَنْهُمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ السَّوَادِ مُسْلِماً مُصَلِّياً فَإِذَا أَنْتَ لَحِقْتَ بِهِمْ فَارْدُدْهُمْ إِلَيَّ فَإِنْ أَبَوْا فَنَاجِزْهُمْ وَ اسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُمْ قَدْ فَارَقُوا الْحَقَّ وَ سَفَكُوا الدَّمَ الْحَرَامَ وَ أَخَافُوا السَّبِيلَ وَ السَّلَامُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَأْلٍ فَأَخَذْتُ الْكِتَابَ مِنْهُ عليه السلام وَ أَنَا يَوْمَئِذٍ شَابٌّ حَدَثٌ فَاسْتَأْذَنْتُهُ أَنْ أَذْهَبَ مَعَهُ إِلَى الْعَدُوِّ فَأَذِنَ وَ دَعَا لِي فَأَتَيْتُ بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ ثُمَّ خَرَجْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْمَوْضِعَ الَّذِي كَانُوا فِيهِ فَسَأَلْنَا عَنْهُمْ فَقِيلَ أَخَذُوا نَحْوَ الْمَدَائِنِ وَ لَحِقْنَا بِالْمَدَائِنِ فَقَالَ زِيَادٌ لِرَئِيسِهِمْ مَا الَّذِي نَقَمْتَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَلَيْنَا حَتَّى فَارَقْتَنَا قَالَ لَمْ أَرْضَ بِصَاحِبِكُمْ إِمَاماً وَ لَمْ أَرْضَ بِسِيرَتِكُمْ سِيرَةً فَرَأَيْتُ أَنْ أَعْتَزِلَ وَ أَكُونَ مَعَ مَنْ يَدْعُو إِلَى الشُّورَى مِنَ النَّاسِ فَإِذَا اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ هُوَ لِجَمِيعِ الْأُمَّهِ رِضًا كُنْتُ مَعَ النَّاسِ فَقَالَ زِيَادٌ وَيْحَكَ وَ هَلْ يَجْتَمِعُ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ يُدَانِي عَلِيّاً عَالِماً بِاللَّهِ وَ بِكِتَابِهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِهِ صلى الله عليه و آله مَعَ قَرَابَتِهِ وَ سَابِقَتِهِ فِي الْإِسْلَامِ فَقَالَ لَهُ الْخِرِّيتُ هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ فَقَالَ زِيَادٌ فَفِيمَ قَتَلْتُمُ الرَّجُلَ الْمُسْلِمَ فَقَالَ الْخِرِّيتُ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ إِنَّمَا قَتَلَتْهُ طَائِفَةٌ مِنْ أَصْحَابِي قَالَ فَادْفَعْهُمْ إِلَيْنَا قَالَ مَا إِلَى ذَلِكَ مِنْ سَبِيلٍ قَالَ أَ وَ هَكَذَا أَنْتَ فَاعِلٌ قَالَ هُوَ مَا تَسْمَعُ قَالَ فَدَعَوْنَا أَصْحَابَنَا وَ دَعَا الْخِرِّيتُ أَصْحَابَهُ ثُمَّ اقْتَتَلْنَا فَوَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ قِتَالًا مِثْلَهُ مُنْذُ خَلَقَنِيَ اللَّهُ لَقَدْ تَطَاعَنَّا بِالرِّمَاحِ حَتَّى لَمْ يَبْقَ فِي أَيْدِينَا رُمْحٌ ثُمَّ اضْطَرَبْنَا بِالسُّيُوفِ حَتَّى انْحَنَتْ وَ عُقِرَتْ عَامَّةُ خَيْلِنَا وَ خَيْلِهِمْ وَ كَثُرَتِ الْجِرَاحُ فِيمَا بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ وَ قُتِلَ مِنَّا رَجُلَانِ مَوْلًى لِزِيَادٍ كَانَتْ مَعَهُ رَايَتُهُ يُدْعَى سُوَيْداً وَ رَجُلٌ آخَرُ يُدْعَى وَاقِداً وَ صُرِعَ مِنْهُمْ خَمْسَةُ نَفَرٍ وَ حَالَ اللَّيْلُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فَقَدْ وَ اللَّهِ كَرِهُونَا وَ كَرِهْنَاهُمْ وَ هَزَمُونَا وَ هَزَمْنَاهُمْ وَ جُرِحَ زِيَادٌ وَ جُرِحْتُ ثُمَّ إِنَّا بِتْنَا فِي جَانِبٍ وَ تَنَحَّوْا فَمَكَثُوا سَاعَةً مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ ثُمَّ مَضَوْا فَذَهَبُوا وَ أَصْبَحْنَا فَوَجَدْنَاهُمْ قَدْ ذَهَبُوا فَوَ اللَّهِ مَا كَرِهْنَا ذَلِكَ فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا الْبَصْرَةَ وَ بَلَغَنَا أَنَّهُمْ أَتَوُا الْأَهْوَازَ فَنَزَلُوا فِي جَانِبٍ مِنْهَا وَ تَلَاحَقَ بِهِمْ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِمْ نَحْوَ مِائَتَيْنِ فَأَقَامُوا مَعَهُمْ

وَ كَتَبَ زِيَادٌ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا لَقِينَا عَدُوَّ اللَّهِ النَّاجِيَ وَ أَصْحَابَهُ بِالْمَدَائِنِ فَدَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْهُدَى وَ الْحَقِّ وَ الْكَلِمَهِ السَّوَاءِ فَتَوَلَّوْا عَنِ الْحَقِّ وَ أَخَذَتْهُمُ الْعِزَّهُ بِالْإِثْمِ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَقَصَدُونَا وَ صَمَدْنَا صَمْدَهُمْ فَاقْتَتَلْنَا قِتَالًا شَدِيداً مَا بَيْنَ قَائِمِ الظُّهْرِ إِلَى أَنْ أَدْرَكَتِ الشَّمْسُ وَ اسْتُشْهِدَ مِنَّا رَجُلَانِ صَالِحَانِ وَ أُصِيبَ مِنْهُمْ خَمْسَهُ نَفَرٍ وَ خَلَّوْا لَنَا الْمَعْرَكَهَ وَ قَدْ فَشَتْ فِينَا وَ فِيهِمُ الْجِرَاحُ ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ لَمَّا أَدْرَكُوا اللَّيْلَ خَرَجُوا مِنْ تَحْتِهِ مُتَنَكِّرِينَ إِلَى أَرْضِ الْأَهْوَازِ وَ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُمْ نَزَلُوا مِنْهَا جَانِباً وَ نَحْنُ بِالْبَصْرَهِ نُدَاوِي جِرَاحَنَا وَ نَنْتَظِرُ أَمْرَكَ رَحِمَكَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا أَتَاهُ الْكِتَابُ قَرَأَهُ عَلَى النَّاسِ فَقَامَ إِلَيْهِ مَعْقِلُ بْنُ قَيْسٍ الرِّيَاحِيُّ فَقَالَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا كَانَ يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مَكَانَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ بَعَثْتَهُمْ فِي طَلَبِهِمْ عَشَرَهٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَإِذَا لَحِقُوهُمُ اسْتَأْصَلُوا شَأْفَتَهُمْ وَ قَطَعُوا دَابِرَهُمْ فَقَالَ علیه السلام لَهُ تَجَهَّزْ يَا مَعْقِلُ إِلَيْهِمْ وَ نَدَبَ مَعَهُ أَلْفَيْنِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَهِ فِيهِمْ يَزِيدُ بْنُ الْمَعْقِلِ (۱)وَ كَتَبَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بِالْبَصْرَهِ أَمَّا بَعْدُ فَابْعَثْ رَجُلًا مِنْ قِبَلِكَ صَلِيباً شُجَاعاً مَعْرُوفاً بِالصَّلَاحِ فِي أَلْفَيْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ فَلْيَتَّبِعْ مَعْقِلَ بْنَ قَيْسٍ فَإِذَا خَرَجَ مِنْ أَرْضِ الْبَصْرَهِ فَهُوَ أَمِيرُ أَصْحَابِهِ حَتَّى يَلْقَى مَعْقِلًا فَإِذَا لَقِيَهُ فَمَعْقِلٌ أَمِيرُ الْفَرِيقَيْنِ فَلْيَسْمَعْ مِنْهُ وَ لْيُطِعْهُ وَ لَا يُخَالِفْهُ وَ مُرْ زِيَادَ بْنَ خَصَفَهَ فَلْيُقْبِلْ إِلَيْنَا فَنِعْمَ الْمَرْءُ زِيَادٌ وَ نِعْمَ الْقَبِيلُ قَبِيلَتُهُ (۲)وَ كَتَبَ علیه السلام إِلَى زِيَادٍ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ وَ فَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ بِهِ النَّاجِيَ وَ أَصْحَابَهُ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمالَهُمْ فَهُمْ حَيَارَى عَمِهُونَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعاً وَ وَصَفْتَ مَا بَلَغَ بِكَ وَ بِهِمُ الْأَمْرُ فَأَمَّا أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ

۱- ۱ و مثله فی شرح نهج البلاغه و تاریخ الکامل لابن الأثیر و فی تاریخ الطبریّ: «یزید بن المغفل الأزدیّ ...».

۲- ۲ کذا فی أصلی، فی جمیع المصادر: «و نعم القبیل قبیله».

لِلَّهِ سَعْیُکَمْ وَ عَلَیْهِ جَزَاؤُکُمْ وَ أَیْسَرُ ثَوَابِ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِ خَیْرٌ لَهُ مِنَ الدُّنْیَا الَّتِی یَقْتُلُ الْجَاهِلُونَ أَنْفُسَهُمْ عَلَیْهَا فَ ما عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللَّهِ باقٍ وَ لَنَجْزِیَنَّ الَّذِینَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ ما کانُوا یَعْمَلُونَ وَ أَمَّا عَدُوُّکُمُ الَّذِینَ لَقِیتُمْ (۱)فَحَسْبُهُمْ خُرُوجُهُمْ مِنَ الْهُدَی وَ ارْتِکَاسُهُمْ فِی الضَّلَالَهِ وَ رَدُّهُمُ الْحَقَّ وَ جِمَاحُهُمْ فِی التِّیهِ فَذَرْهُمْ وَ ما یَفْتَرُونَ وَ دَعْهُمْ فِی طُغْیانِهِمْ یَعْمَهُونَ فَ أَسْمِعْ بِهِمْ وَ أَبْصِرْ فَکَأَنَّکَ بِهِمْ عَنْ قَلِیلٍ بَیْنَ أَسِیرٍ وَ قَتِیلٍ فَأَقْبِلْ إِلَیْنَا أَنْتَ وَ أَصْحَابُکَ مَأْجُورِینَ فَقَدْ أَطَعْتُمْ وَ سَمِعْتُمْ وَ أَحْسَنْتُمُ الْبَلَاءَ وَ السَّلَامُ قَالَ وَ نَزَلَ النَّاجِی جَانِباً مِنَ الْأَهْوَازِ وَ اجْتَمَعَ إِلَیْهِ عُلُوجٌ کَثِیرٌ مِنْ أَهْلِهَا مِمَّنْ أَرَادَ کَسْرَ الْخَرَاجِ وَ مِنَ اللُّصُوصِ وَ طَائِفَهٌ أُخْرَی مِنَ الْأَعْرَابِ تَرَی رَأْیَهُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ وَ رُوِیَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُعَیْنٍ قَالَ کُنْتُ أَنَا وَ أَخِی کَعْبٌ فِی ذَلِکَ الْجَیْشِ مَعَ مَعْقِلٍ فَلَمَّا أَرَادَ الْخُرُوجَ أَتَاهُ علیه السلام یُوَدِّعُهُ فَقَالَ لَهُ یَا مَعْقِلَ بْنَ قَیْسٍ اتَّقِ اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتَ فَإِنَّهَا وَصِیَّهُ اللَّهِ لِلْمُؤْمِنِینَ لَا تَبْغِ عَلَی أَهْلِ الْقِبْلَهِ وَ لَا تَظْلِمْ أَهْلَ الذِّمَّهِ وَ لَا تَتَکَبَّرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا یُحِبُّ الْمُتَکَبِّرِینَ فَقَالَ مَعْقِلٌ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ فَقَالَ عَلِیٌّ علیه السلام هُوَ خَیْرُ مُسْتَعَانٍ ثُمَّ قَامَ مَعْقِلٌ فَخَرَجَ وَ خَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّی نَزَلَ الْأَهْوَازَ فَأَقَمْنَا أَیَّاماً حَتَّی بَعَثَ ابْنُ عَبَّاسٍ خَالِدَ بْنَ مَعْدَانَ مَعَ جَیْشِ الْبَصْرَهِ فَدَخَلَ عَلَی صَاحِبِنَا وَ سَلَّمَ عَلَیْهِ بِالْإِمْرَهِ وَ اجْتَمَعَا جَمِیعاً فِی عَسْکَرٍ وَاحِدٍ ثُمَّ خَرَجْنَا إِلَی النَّاجِی وَ أَصْحَابِهِ فَأَخَذُوا یَرْتَفِعُونَ نَحْوَ جِبَالِ رَامَهُرْمُزَ یُرِیدُونَ قَلْعَهً بِهَا حَصِینَهً فَلَحِقْنَاهُمْ وَ قَدْ دَنَوْا مِنَ الْجَبَلِ فَصَفَفْنَا لَهُمْ ثُمَّ أَقْبَلْنَا نَحْوَهُمْ فَجَعَلَ مَعْقِلٌ عَلَی مَیْمَنَتِهِ یَزِیدَ بْنَ مَعْقِلٍ وَ عَلَی مَیْسَرَتِهِ مِنْجَابَ بْنَ رَاشِدٍ وَ وَقَفَ النَّاجِی بِمَنْ مَعَهُ مِنَ الْعَرَبِ فَکَانُوا مَیْمَنَهً وَ جُعِلَ أَهْلُ الْبَلَدِ وَ الْعُلُوجُ وَ مَنْ أَرَادَ کَسْرَ الْخَرَاجِ وَ جَمَاعَهٌ مِنَ الْأَکْرَادِ مَیْسَرَهً

۱- ۱ کذا فی أصلی و شرح ابن أبی الحدید، و فی تاریخ الطبریّ: «لقیتموهم».

وَ سَارَ فِينَا مَعْقِلٌ يُحَرِّضُنَا وَ يَقُولُ يَا عِبَادَ اللَّهِ لَا تَبْدَءُوا الْقَوْمَ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ وَ أَقِلُّوا الْكَلَامَ وَ وَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ وَ الضَّرْبِ وَ أَبْشِرُوا فِي قِتَالِهِمْ بِالْأَجْرِ الْعَظِيمِ إِنَّمَا تُقَاتِلُونَ مَارِقَةً مَرَقَتْ وَ عُلُوجاً مَنَعُوا الْخَرَاجَ وَ لُصُوصاً وَ أَكْرَاداً فَمَا تَنْتَظِرُونَ فَإِذَا حَمَلْتُ فَشُدُّوا شَدَّةَ رَجُلٍ وَاحِدٍ قَالَ فَمَرَّ فِي الصَّفِّ يُكَلِّمُهُمْ يَقُولُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ حَتَّى إِذَا مَرَّ بِالنَّاسِ كُلِّهِمْ أَقْبَلَ فَوَقَفَ وَسَطَ الصَّفِّ فِي الْقَلْبِ وَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ مَا يَصْنَعُ فَحَرَّكَ رَايَتَهُ تَحْرِيكَتَيْنِ ثُمَّ حَمَلَ فِي الثَّالِثَةِ وَ حَمَلْنَا مَعَهُ جَمِيعاً فَوَ اللَّهِ مَا صَبَرُوا لَنَا سَاعَةً حَتَّى وَلَّوْا وَ انْهَزَمُوا وَ قَتَلْنَا سَبْعِينَ عَرَبِيّاً مِنْ بَنِي نَاجِيَةَ وَ مِنْ بَعْضِ مَنِ اتَّبَعَهُ مِنَ الْعَرَبِ وَ نَحْوَ ثَلَاثِمِائَةٍ مِنَ الْعُلُوجِ وَ الْأَكْرَادِ وَ خَرَجَ الْخِرِّيتُ مُنْهَزِماً حَتَّى لَحِقَ بِسِيفٍ مِنْ أَسْيَافِ الْبَحْرِ وَ بِهَا جَمَاعَةٌ مِنْ قَوْمِهِ كَثِيرٌ فَمَا زَالَ يَسِيرُ فِيهِمْ وَ يَدْعُوهُمْ إِلَى خِلَافِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ يُزَيِّنُ لَهُمْ فِرَاقَهُ وَ يُخْبِرُهُمْ أَنَّ الْهُدَى فِي حَرْبِهِ وَ مُخَالَفَتِهِ حَتَّى اتَّبَعَهُ مِنْهُمْ نَاسٌ كَثِيرٌ وَ أَقَامَ مَعْقِلُ بْنُ قَيْسٍ بِأَرْضِ الْأَهْوَازِ وَ كَتَبَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالْفَتْحِ وَ كُنْتُ أَنَا الَّذِي قَدِمَ بِالْكِتَابِ عَلَيْهِ وَ كَانَ فِي الْكِتَابِ لِعَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ مَعْقِلِ بْنِ قَيْسٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّا لَقِينَا الْمَارِقِينَ وَ قَدِ اسْتَظْهَرُوا عَلَيْنَا بِالْمُشْرِكِينَ فَقَتَلْنَا مِنْهُمْ نَاساً كَثِيراً وَ لَمْ نَعْدُ فِيهِمْ سِيرَتَكَ لَمْ نَقْتُلْ مِنْهُمْ مُدْبِراً وَ لَا أَسِيراً وَ لَمْ نُذَفِّفْ مِنْهُمْ عَلَى جَرِيحٍ وَ قَدْ نَصَرَكَ اللَّهُ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ* قَالَ فَلَمَّا قَدِمْتُ بِالْكِتَابِ عَلَى عَلِيٍّ عليه السلام قَرَأَهُ عَلَى أَصْحَابِهِ وَ اسْتَشَارَهُمْ فِي الرَّأْيِ فَاجْتَمَعَ رَأْيُ عَامَّتِهِمْ عَلَى قَوْلٍ وَاحِدٍ قَالُوا نَرَى أَنْ تَكْتُبَ إِلَى مَعْقِلِ بْنِ قَيْسٍ يَتْبَعُ آثَارَهُمْ وَ لَا يَزَالُ فِي طَلَبِهِمْ حَتَّى يَقْتُلَهُمْ أَوْ

يَنْفِيَهُمْ مِنْ أَرْضِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّا لَا نَأْمَنُ أَنْ يُفْسِدُوا عَلَيْكَ النَّاسَ قَالَ فَرَدَّنِي إِلَيْهِ وَ كَتَبَ مَعِي أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى تَأْيِيدِهِ أَوْلِيَاءَهُ وَ خَذْلِهِ أَعْدَاءَهُ جَزَاكَ اللَّهُ وَ الْمُسْلِمِينَ خَيْراً فَقَدْ أَحْسَنْتُمُ الْبَلَاءَ وَ قَضَيْتُمْ مَا عَلَيْكُمْ فَاسْأَلْ عَنْ أَخِي بَنِي نَاجِيَةَ فَإِنْ بَلَغَكَ أَنَّهُ اسْتَقَرَّ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ فَسِرْ إِلَيْهِ حَتَّى تَقْتُلَهُ أَوْ تَنْفِيَهُ فَإِنَّهُ لَمْ يَزَلْ لِلْمُسْلِمِينَ عَدُوّاً وَ لِلْفَاسِقِينَ وَلِيّاً وَ السَّلَامُ قَالَ فَسَأَلَ مَعْقِلٌ عَنْ مَسِيرِهِ وَ الْمَكَانِ الَّذِي انْتَهَى إِلَيْهِ فَنُبِّئَ بِمَكَانِهِ بِسِيفِ الْبَحْرِ بِفَارِسَ وَ أَنَّهُ أَفْسَدَ مَنْ قِبَلَهُ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ وَ مَنْ وَالاهُمْ مِنْ سَائِرِ الْعَرَبِ وَ كَانَ وَ قَوْمَهُ قَدْ مَنَعُوا الصَّدَقَةَ عَامَ صِفِّينَ وَ مَنَعُوهَا فِي ذَلِكَ الْعَامِ أَيْضاً فَسَارَ إِلَيْهِمْ مَعْقِلٌ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَ الْبَصْرَةِ فَأَخَذُوا عَلَى أَرْضِ فَارِسَ حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى أَسْيَافِ الْبَحْرِ فَلَمَّا سَمِعَ الْخِرِّيتُ بِمَسِيرِهِ أَقْبَلَ عَلَى مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ مِمَّنْ يَرَى رَأْيَ الْخَوَارِجِ فَأَسَرَّ إِلَيْهِمْ أَنِّي أَرَى رَأْيَكُمْ وَ أَنَّ عَلِيّاً مَا كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُحَكِّمَ الرِّجَالَ فِي دِينِ اللَّهِ وَ قَالَ لِلْآخَرِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ مُسِرّاً إِلَيْهِمْ إِنَّ عَلِيّاً قَدْ حَكَّمَ حَكَماً وَ رَضِيَ بِهِ فَخَالَفَ حُكْمَهُ الَّذِي ارْتَضَاهُ لِنَفْسِهِ وَ هَذَا الرَّأْيُ الَّذِي خَرَجَ عَلَيْهِ مِنَ الْكُوفَةِ وَ قَالَ لِمَنْ يَرَى مَنْعَ الصَّدَقَةِ شُدُّوا أَيْدِيَكُمْ عَلَى صَدَقَاتِكُمْ ثُمَّ صِلُوا بِهَا أَرْحَامَكُمْ وَ عُودُوا إِنْ شِئْتُمْ عَلَى فُقَرَائِكُمْ فَأَرْضَى كُلَّ طَائِفَةٍ بِضَرْبٍ مِنَ الْقَوْلِ وَ كَانَ فِيهِمْ نَصَارَى كَثِيرٌ أَسْلَمُوا فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ الِاخْتِلَافَ قَالُوا وَ اللَّهِ لَدِينُنَا الَّذِي خَرَجْنَا مِنْهُ خَيْرٌ وَ أَهْدَى مِنْ دِينِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ لَا يَنْهَاهُمْ دِينُهُمْ عَنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ وَ إِخَافَةِ السُّبُلِ فَرَجَعُوا إِلَى دِينِهِمْ فَلَقِيَ الْخِرِّيتُ أُولَئِكَ فَقَالَ وَيْحَكُمْ إِنَّهُ لَا يُنْجِيكُمْ مِنَ الْقَتْلِ إِلَّا الصَّبْرُ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَ لِقِتَالِهِمْ أَ تَدْرُونَ مَا حَكَمَ عَلِيٌّ فِيمَنْ أَسْلَمَ مِنَ النَّصَارَى ثُمَّ رَجَعَ إِلَى النَّصْرَانِيَّةِ لَا وَ اللَّهِ لَا يَسْمَعُ لَهُ قَوْلًا وَ لَا يَرَى لَهُ عُذْراً وَ لَا دَعْوَةً وَ لَا يَقْبَلُ مِنْهُ تَوْبَةً وَ لَا يَدْعُوهُ إِلَيْهَا وَ إِنَ

حُكْمَهُ فِيهِ أَنْ يُضْرَبَ عُنُقُهُ سَاعَهَ يُسْتَمْكَنُ مِنْهُ فَمَا زَالَ حَتَّى خَدَعَهُمْ فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ نَاسٌ كَثِيرٌ وَ كَانَ مُنْكَراً دَاهِياً فَلَمَّا رَجَعَ مَعْقِلٌ قَرَأَ عَلَى أَصْحَابِهِ كِتَاباً مِنْ عَلِيٍّ عليه السلام: فِيهِ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ قُرِئَ عَلَيْهِ كِتَابِي هَذَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَ النَّصَارَى وَ الْمُرْتَدِّينَ سَلَامٌ عَلى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدى وَ آمَنَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ كِتَابِهِ وَ الْبَعْثِ بَعْدَ الْمَوْتِ وَافِياً بِعَهْدِ اللَّهِ وَ لَمْ يَكُنْ مِنَ الْخَائِنِينَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِيِّهِ وَ أَنْ أَعْمَلَ فِيكُمْ بِالْحَقِّ وَ بِمَا أَمَرَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ فِي كِتَابِهِ فَمَنْ رَجَعَ مِنْكُمْ إِلَى رَحْلِهِ وَ كَفَّ يَدَهُ وَ اعْتَزَلَ هَذَا الْمَارِقَ الْهَالِكَ الْمُحَارِبَ الَّذِي حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ الْمُسْلِمِينَ وَ سَعَى فِي الْأَرْضِ فَسَاداً فَلَهُ الْأَمَانُ عَلَى مَالِهِ وَ دَمِهِ وَ مَنْ تَابَعَهُ عَلَى حَرْبِنَا وَ الْخُرُوجِ مِنْ طَاعَتِنَا اسْتَعَنَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ وَ جَعَلْنَاهُ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُ وَ كَفى بِاللَّهِ وَلِيًّا وَ السَّلَامُ.

قَالَ: فَأَخْرَجَ مَعْقِلٌ رَايَهَ أَمَانٍ فَنَصَبَهَا وَ قَالَ مَنْ أَتَاهَا مِنَ النَّاسِ فَهُوَ آمِنٌ إِلَّا الْخِرِّيتُ وَ أَصْحَابُهُ الَّذِينَ نَابَذُوا أَوَّلَ مَرَّهٍ فَتَفَرَّقَ عَنِ الْخِرِّيتِ كُلُّ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ قَوْمِهِ وَ عَبَّأَ مَعْقِلٌ أَصْحَابَهُ ثُمَّ زَحَفَ بِهِمْ نَحْوَهُ وَ قَدْ حَضَرَ مَعَ الْخِرِّيتِ جَمِيعُ قَوْمِهِ مُسْلِمُهُمْ وَ نَصْرَانِيُّهُمْ وَ مَانِعُو الصَّدَقَهِ مِنْهُمْ فَجَعَلَ مُسْلِمِيهِمْ مَيْمَنَهً وَ النَّصَارَى وَ مَانِعِي الصَّدَقَهِ مَيْسَرَهً وَ سَارَ مَعْقِلٌ يُحَرِّضُ أَصْحَابَهُ فِيمَا بَيْنَ الْمَيْمَنَهِ وَ الْمَيْسَرَهِ وَ يَقُولُ أَيُّهَا النَّاسُ مَا تَدْرُونَ مَا سِيقَ إِلَيْكُمْ فِي هَذَا الْمَوْقِفِ مِنَ الْأَجْرِ الْعَظِيمِ إِنَّ اللَّهَ سَاقَكُمْ إِلَى قَوْمٍ مَنَعُوا الصَّدَقَهَ وَ ارْتَدُّوا عَنِ الْإِسْلَامِ وَ نَكَثُوا الْبَيْعَهَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً إِنِّي شَهِيدٌ لِمَنْ قُتِلَ مِنْكُمْ بِالْجَنَّهِ وَ مَنْ عَاشَ بِأَنَّ اللَّهَ يُقِرُّ عَيْنَهُ بِالْفَتْحِ وَ الْغَنِيمَهِ فَفَعَلَ ذَلِكَ حَتَّى مَرَّ بِالنَّاسِ أَجْمَعِينَ ثُمَّ وَقَفَ بِالْقَلْبِ بِرَايَتِهِ فَحَمَلَتِ

الْمَيْمَنَهُ عَلَيْهِمْ ثُمَّ الْمَيْسَرَهُ وَ ثَبَتُوا لَهُمْ وَ قَاتَلُوا قِتَالًا شَدِيداً ثُمَّ حَمَلَ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ عَلَيْهِمْ فَصَبَرُوا لَهُمْ سَاعَهً ثُمَّ إِنَّ النُّعْمَانَ بْنَ صُهْبَانَ بَصُرَ بِالْخِرِّيتِ فَحَمَلَ عَلَيْهِ فَضَرَبَهُ فَصَرَعَهُ عَنْ فَرَسِهِ ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ وَ قَدْ جَرَحَهُ فَاخْتَلَفَا بَيْنَهُمَا ضَرْبَتَيْنِ فَقَتَلَهُ النُّعْمَانُ وَ قُتِلَ مَعَهُ فِي الْمَعْرَكَهِ سَبْعُونَ وَ مِائَهٌ وَ ذَهَبَ الْبَاقُونَ فِي الْأَرْضِ يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ بَعَثَ مَعْقِلٌ الْخَيْلَ إِلَى رِحَالِهِمْ فَسَبَا مَنْ أَدْرَكَ فِيهَا رِجَالًا وَ نِسَاءً وَ صِبْيَاناً ثُمَّ نَظَرَ فِيهِمْ فَمَنْ كَانَ مُسْلِماً خَلَّاهُ وَ أَخَذَ بَيْعَتَهُ وَ خَلَّى سَبِيلَ عِيَالِهِ وَ مَنْ كَانَ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ عَرَضَ عَلَيْهِ الرُّجُوعَ إِلَى الْإِسْلَامِ أَوْ الْقَتْلَ فَأَسْلَمُوا فَخَلَّى سَبِيلَهُمْ وَ سَبِيلَ عِيَالاتِهِمْ إِلَّا شَيْخاً مِنْهُمْ نَصْرَانِيّاً أَبَى فَقَتَلَهُ وَ جَمَعَ النَّاسَ فَقَالَ أَدُّوا مَا عَلَيْكُمْ فِي هَذِهِ السِّنِينَ مِنَ الصَّدَقَهِ فَأَخَذَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عِقَالَيْنِ وَ عَمَدَ إِلَى النَّصَارَى وَ عِيَالاتِهِمْ فَاحْتَمَلَهُمْ مَعَهُ وَ أَقْبَلَ الْمُسْلِمُونَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُمْ يُشَيِّعُونَهُمْ فَأَمَرَ مَعْقِلٌ بِرَدِّهِمْ فَلَمَّا ذَهَبُوا لِيَنْصَرِفُوا تَصَايَحُوا وَ دَعَا الرِّجَالَ وَ النِّسَاءَ بَعْضَهُمْ إِلَى بَعْضٍ قَالَ فَلَقَدْ رَحِمْتُهُمْ رَحْمَهً مَا رَحِمْتُهَا أَحَداً قَبْلَهُمْ وَ لَا بَعْدَهُمْ وَ كَتَبَ مَعْقِلٌ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُخْبِرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَنْ جُنْدِهِ وَ عَنْ عَدُوِّهِمْ أَنَّا دَفَعْنَا إِلَى عَدُوِّنَا بِأَسْيَافِ الْبَحْرِ فَوَجَدْنَا بِهَا قَبَائِلَ ذَاتِ حَدٍّ وَ عَدَدٍ وَ قَدْ جَمَعُوا لَنَا فَدَعَوْنَاهُمْ إِلَى الْجَمَاعَهِ وَ الطَّاعَهِ وَ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَ السُّنَّهِ وَ قَرَأْنَا عَلَيْهِمْ كِتَابَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَفَعْنَا لَهُمْ رَايَهَ أَمَانٍ فَمَالَتْ طَائِفَهٌ مِنْهُمْ إِلَيْنَا وَ ثَبَتَتْ طَائِفَهٌ أُخْرَى فَقَبِلْنَا أَمْرَ الَّتِي أَقْبَلَتْ وَ صَمَدْنَا إِلَى الَّتِي أَدْبَرَتْ فَضَرَبَ اللَّهُ وُجُوهَهُمْ وَ نَصَرَنَا عَلَيْهِمْ فَأَمَّا مَنْ كَانَ مُسْلِماً فَإِنَّا مَنَنَّا عَلَيْهِ وَ أَخَذْنَا بَيْعَتَهُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَخَذْنَا مِنْهُمُ الصَّدَقَهَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ وَ أَمَّا مَنِ ارْتَدَّ فَعَرَضْنَا عَلَيْهِمُ الرُّجُوعَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاهُمْ فَرَجَعُوا إِلَى الْإِسْلَامِ غَيْرَ رَجُلٍ وَاحِدٍ فَقَتَلْنَاهُ وَ أَمَّا النَّصَارَى فَإِنَّا سَبَيْنَاهُمْ وَ أَقْبَلْنَا بِهِمْ لِيَكُونُوا نَكَالًا لِمَنْ بَعْدَهُمْ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّهِ كَيْلَا يَمْنَعُوا الْجِزْيَهَ وَ لَا يَجْتَرِءُوا عَلَى قِتَالِ أَهْلِ الْقِبْلَهِ وَ هُمْ لِلصِّغَارِ وَ الذِّلَّهِ

أَهْلٌ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَوْجَبَ لَكَ جَنَّاتِ النَّعِيمِ وَ السَّلَامُ قَالَ ثُمَّ أَقْبَلَ بِالْأَسَارَى حَتَّى مَرَّ عَلَى مَصْقَلَهَ بْنِ هُبَيْرَهَ الشَّيْبَانِيِّ وَ هُوَ عَامِلٌ لِعَلِيٍّ عليه السلام عَلَى أَرْدَشِيرَخُرَّهْ وَ هُمْ خَمْسُمِائَهِ إِنْسَانٍ فَبَكَى إِلَيْهِ النِّسَاءُ وَ الصِّبْيَانُ وَ تَصَايَحَ الرِّجَالُ يَا أَبَا الْفَضْلِ يَا حَامِلَ الثِّقْلِ يَا مَأْوَى الضَّعِيفِ وَ فَكَاكَ الْعَنَاهِ امْنُنْ عَلَيْنَا فَاشْتَرِنَا وَ أَعْتِقْنَا فَقَالَ مَصْقَلَهُ أُقْسِمُ بِاللَّهِ لَأَتَصَدَّقَنَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ اللَّهَ يَجْزِي الْمُتَصَدِّقِينَ فَبَلَغَ قَوْلُهُ مَعْقِلًا فَقَالَ وَ اللَّهِ لَوْ أَعْلَمُهُ قَالَهَا تَوَجُّعاً لَهُمْ وَ وَجْداً عَلَيْهِمْ إِزْرَاءً عَلَيَّ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ وَ إِنْ كَانَ فِي ذَلِكَ فَنَاءُ بَنِي تَمِيمٍ وَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ ثُمَّ إِنَّ مَصْقَلَهَ بَعَثَ ذُهْلَ بْنَ الْحَارِثِ إِلَى مَعْقِلٍ فَقَالَ بِعْنِي نَصَارَى بَنِي نَاجِيَهَ فَقَالَ أَبِيعُكُمْ بِأَلْفِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَأَبَى عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يُرَاوِضُهُ حَتَّى بَاعَهُ إِيَّاهُمْ بِخَمْسِمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ دَفَعَهُمْ إِلَيْهِ وَ قَالَ عَجِّلْ بِالْمَالِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ مَصْقَلَهُ أَنَا بَاعِثٌ الْآنَ بِصَدْرٍ مِنْهُ ثُمَّ كَذَلِكَ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْهُ شَيْ ءٌ وَ أَقْبَلَ مَعْقِلٌ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَأَخْبَرَهُ بِمَا كَانَ مِنَ الْأَمْرِ فَقَالَ أَحْسَنْتَ وَ أَصَبْتَ وَ وُفِّقْتَ وَ انْتَظَرَ عَلِيٌّ عليه السلام مَصْقَلَهَ أَنْ يَبْعَثَ بِالْمَالِ فَأَبْطَأَ بِهِ وَ بَلَغَ عَلِيّاً عليه السلام أَنَّ مَصْقَلَهَ خَلَّى الْأُسَارَى وَ لَمْ يَسْأَلْهُمْ أَنْ يُعِينُوهُ فِي فَكَاكِ أَنْفُسِهِمْ بِشَيْ ءٍ فَقَالَ مَا أَرَى مَصْقَلَهَ إِلَّا قَدْ حَمَلَ حَمَالَهً وَ لَا أَرَاكُمْ إِلَّا وَ سَتَرَوْنَهُ عَنْ قَرِيبٍ مُبَلْدِحاً ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْخِيَانَهِ خِيَانَهَ الْأُمَّهِ وَ أَعْظَمُ الْغِشِّ عَلَى أَهْلِ الْمِصْرِ غِشُّ الْإِمَامِ وَ عِنْدَكَ مِنْ حَقِّ الْمُسْلِمِينَ خَمْسُمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَابْعَثْ بِهَا إِلَيَّ حِينَ يَأْتِيكَ رَسُولِي وَ إِلَّا فَأَقْبِلْ إِلَيَّ حِينَ تَنْظُرُ فِي كِتَابِي فَإِنِّي قَدْ تَقَدَّمْتُ إِلَى رَسُولِي أَنْ لَا يَدَعَكَ سَاعَهً وَاحِدَهً تُقِيمُ بَعْدَ قُدُومِهِ عَلَيْكَ إِلَّا أَنْ تَبْعَثَ بِالْمَالِ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا قَرَأَ كِتَابَهُ أَتَاهُ عليه السلام بِالْكُوفَهِ فَأَقَرَّهُ أَيَّاماً لَمْ يَذْكُرْ لَهُ شَيْئاً ثُمَّ سَأَلَهُ

الْمَالَ فَأَدَّى إِلَيْهِ مِائَتَيْ أَلْفِ دِرْهَمٍ وَ عَجَزَ عَنِ الْبَاقِي فَفَرَّ وَ لَحِقَ بِمُعَاوِيَةَ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عَلِيّاً علیه السلام قَالَ مَا لَهُ تَرَّحَهُ اللَّهُ فَعَلَ فِعْلَ السَّيِّدِ وَ فَرَّ فِرَارَ الْعَبْدِ وَ خَانَ خِيَانَةَ الْفَاجِرِ فَلَوْ عَجَزَ مَا زِدْنَا عَلَى حَبْسِهِ فَإِنْ وَجَدْنَا لَهُ شَيْئاً أَخَذْنَاهُ وَ إِنْ لَمْ نَجِدْ لَهُ مَالًا تَرَكْنَاهُ ثُمَّ سَارَ عَلِيٌّ علیه السلام إِلَى دَارِهِ فَهَدَمَهَا وَ كَانَ أَخُوهُ نُعَيْمُ بْنُ هُبَيْرَةَ شِيعَةً لِعَلِيٍّ علیه السلام مُنَاصِحاً فَكَتَبَ إِلَيْهِ مَصْقَلَةُ مِنَ الشَّامِ مَعَ رَجُلٍ مِنْ نَصَارَى تَغْلِبَ يُقَالُ لَهُ حُلْوَانُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي كَلَّمْتُ مُعَاوِيَةَ فِيكَ فَوَعَدَكَ الْكَرَامَةَ وَ مَنَّاكَ الْإِمَارَةَ فَأَقْبِلْ سَاعَةَ تَلْقَى رَسُولِي وَ السَّلَامُ فَأَخَذَهُ مَالِكُ بْنُ كَعْبٍ الْأَرْحَبِيُّ فَسَرَّحَ بِهِ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام فَأَخَذَ كِتَابَهُ فَقَرَأَهُ ثُمَّ قَدَّمَهُ فَقَطَعَ يَدَهُ فَمَاتَ وَ كَتَبَ نُعَيْمٌ إِلَى مَصْقَلَةَ شِعْراً يَتَضَمَّنُ امْتِنَاعَهُ وَ تَعْيِيرَهُ وَ- حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي سَيْفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قِيلَ لِعَلِيٍّ علیه السلام حِينَ هَرَبَ مَصْقَلَةُ ارْدُدِ الَّذِينَ سُبُوا وَ لَمْ يُسْتَوْفَ أَثْمَانُهُمْ فِي الرِّقِّ فَقَالَ لَيْسَ ذَلِكَ فِي الْقَضَاءِ بِحَقٍّ قَدْ عَتَقُوا إِذَا أَعْتَقَهُمُ الَّذِي اشْتَرَاهُمْ وَ صَارَ مَالِي دَيْناً عَلَى الَّذِي اشْتَرَاهُمْ- قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ رَوَى عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّهُ لَمَّا بَلَغَ عَلِيّاً علیه السلام مُصَابُ بَنِي نَاجِيَةَ وَ قَتْلُ صَاحِبِهِمْ قَالَ هَوَتْ أُمُّهُ مَا كَانَ أَنْقَصَ عَقْلَهُ وَ أَجْرَأَهُ إِنَّهُ جَاءَنِي مَرَّةً فَقَالَ إِنَّ فِي أَصْحَابِكَ رِجَالًا قَدْ خَشِيتُ أَنْ يُفَارِقُوكَ فَمَا تَرَى فِيهِمْ فَقُلْتُ إِنِّي لَا آخُذُ عَلَى التُّهَمَةِ وَ لَا أُعَاقِبُ عَلَى الظَّنِّ وَ لَا أُقَاتِلُ إِلَّا مَنْ خَالَفَنِي وَ نَاصَبَنِي وَ أَظْهَرَ الْعَدَاوَةَ لِي ثُمَّ لَسْتُ مُقَاتِلَهُ حَتَّى أَدْعُوَهُ وَ أُعْذِرَ إِلَيْهِ فَإِنْ تَابَ وَ رَجَعَ قَبِلْنَا مِنْهُ وَ إِنْ أَبَى إِلَّا الِاعْتِزَامَ عَلَى حَرْبِنَا اسْتَعَنَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ وَ نَاجَزْنَاهُ فَكَفَّ عَنِّي مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى جَاءَنِي مَرَّةً أُخْرَى فَقَالَ لِي إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يُفْسِدَ عَلَيْكَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَهْبٍ وَ زَيْدُ بْنُ حُصَيْنٍ الطَّائِيُّ إِنِّي سَمِعْتُهُمَا يَذْكُرَانِكَ بِأَشْيَاءَ

لَوْ سَمِعْتَهُمَا لَمْ تُفَارِقْهُمَا حَتَّى تَقْتُلَهُمَا أَوْ تُوثِقَهُمَا فَلَا يَزَالانِ بِمَحْبَسِكَ أَبَداً فَقُلْتُ لَهُ إِنِّی مُسْتَشِیرُکَ فِیهِمَا فَمَا ذَا تَأْمُرُنِی بِهِ قَالَ إِنِّی آمُرُکَ أَنْ تَدْعُوَهُمَا فَتَضْرِبَ رِقَابَهُمَا فَعَلِمْتُ أَنَّهُ لَا وَرَعَ لَهُ وَ لَا عَقْلَ فَقُلْتُ لَهُ وَ اللَّهِ مَا أَظُنُّ لَکَ وَرَعاً وَ لَا عَقْلًا لَقَدْ کَانَ یَنْبَغِی لَکَ أَنْ تَعْلَمَ أَنِّی لَا أَقْتُلُ مَنْ لَمْ یُقَاتِلْنِی وَ لَمْ یُظَاهِرْ لِی عَدَاوَتَهُ بِالَّذِی کُنْتُ أَعْلَمْتُکَهُ مِنْ رَأْیِی حَیْثُ جِئْتَنِی فِی الْمَرَّهِ الْأُولَی وَ لَقَدْ کَانَ یَنْبَغِی لَکَ لَوْ أَرَدْتُ قَتْلَهُمْ أَنْ تَقُولَ لِیَ اتَّقِ اللَّهَ بِمَ تَسْتَحِلُّ قَتْلَهُمْ وَ لَمْ یَقْتُلُوا أَحَداً وَ لَمْ یُنَابِذُوکَ وَ لَمْ یَخْرُجُوا مِنْ طَاعَتِکَ.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه گوید - . ابن ابی الحدید آن را به نقل از کتاب الغارات در شرح مختار ۴۴ از نهج البلاغه از شرحش: ج ۱، ص ۵۹۰، چاپ جدید بیروت، و در چاپ جدید مصر: ج۳، ص ۱۲۸ روایت کرد و مصنف ماجرای آن و آنچه که درباره آن ذکر کرده را خلاصه کرده است.

و این حدیث با تفصیلش ذیل شماره ۱۳۹ از تلخیص کتاب غارات ج ۱، ص ۳۳۸، چاپ اول موجود است.

و طبری نیز آن را به صورت مفصل به روایت هشام بن محمد از ابو مخنف در حوادث سال ۳۸ از تاریخش: ج ۱، ص ۳۴۱۸/ و در چاپ جدید بیروت: ج۵، ۱۱۳ روایت کرده است. - :

عبدالله بن قعین گوید: خرّیت بن راشد از بنی ناجیه همراه علی در صفین شرکت کرده بود، پس بعد از پایان یافتن صفین و داور کردن دو حکم، به همراه سی تن از یارانش به سوی امام علیه السلام آمد. بین یارانش راه می رفت تا اینکه در مقابل او قرار گرفت و گفت: خیر، به خدا سوگند از امرت اطاعت نمی کنم و پشت سرت نماز نمی خوانم و فردا از تو جدا هستم.

علی علیه السلام به او فرمود: مادرت به عزایت بنشیند، پس عهدت را می شکنی و از پروردگارت عصیان می کنی و جز به خودت ضرر نمی زنی. به من بگو چرا چنین می کنی؟ پاسخ داد: زیرا تو در کتاب حکم کرده ای، پس من پاسخ تو را می دهم، با آنان دشمن و از همه شما جدا هستم.

پس علی علیه السلام فرمود: وای بر تو، به سوی من بشتاب تا درباره سنت ها با یکدیگر بحث و مناظره کنیم و برایت اموری از حق را بگشایم که من از تو به آنها آگاه ترم و شاید تو آنچه که اکنون آن را نمی شناسی را بشناسی و به آنچه که الان از آن غافل و ناآگاه هستی، آگاه شوی. خریت گفت: من فرا نزدت می آیم. فرمود: فردا بیا و شیطان فریبت ندهد و اندیشه بدی را در تو وارد نکند و کسانی که نمی دانند، تو را به خاطر نادانسته ها حقیر نشمارند که به خدا سوگند، اگر از من طلب هدایت و نصیحت کنی و از من بپذیری، قطعاً تو را به راه هدایت رهنمون می شوم.

خرّیت به قصد خانواده خود از نزد او خارج شد. عبدالله بن قعین گفت: در پی او شتابان حرکت کردم تا او را نصیحت کنم و از خبرش آگاه شوم، پس او را دیدم که به سوی یارانش بازگشت و به آنان گفت: ای جماعت، نظرم این است که از این مرد جدا شوم. پس پسرعمویش را نصیحت کردم و به منزلم برگشتم. پس چون صبح کردم و روز بالا آمد، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمدم و خبر او را به وی دادم. فرمود: او را رها کن، اگر حق را پذیرفت و بازگشت، آن را از او می شناسیم و آن را از او می پذیریم. به او عرض کردم: یا امیرمؤمنان، چرا اکنون او را نمی گیری و از او مطمئن نمی شوی؟ فرمود: اگر با هریک از

مردم که متهم می کنیم، چنین کنیم، زندان ها ر از آنان پر می کنیم و خود را نمی بینم که جهیدن بر مردم و حبس و مجازات آنان برایم میسر باشد تا اینکه خلاف آن را برایم آشکار کنند. پس نهانی به من فرمود: به منزل آن مرد برو و بدان چه کرده است؟ پس به منزل آمدم، اما نه در منزل او و نه در منزل یارانش، نه دعوت کننده ای بود نه پاسخ دهنده ای .

با قصه آنها به سوی امیرمؤمنان آمدم و او را آگاه کردم، فرمود: خداوند آنان را دور کند، چنانکه ثمود دور شد، آگاه باشید، به خدا سوگند اگر نیزه ها را برای آنان برافراشته کنم و شمشیرها بر سر آنان فرود آورم، قطعاً پشیمان می شدند. شیطان آنان را اغوا و گمراه کرد و فردا از آنان تبری می جوید و تخطی می کند.

زیاد بن خصفه به سوی او برخاست و گفت: یا امیرمؤمنان، اگر جدایی اینان از ما تنها ضرر اینان باشد، نبودشان بر ما سنگین نیست، اما ما بیم داریم که جمع بسیاری از اهل طاعتت که نزد آنان می روند را بر ما تباه کنند، پس در پیروی از آنان به من اجازه بده تا ان شاء الله آنان را به سوی تو بازگردانیم.

پس امام علیه السلام به او فرمود: در پی آنان به هدایت خارج شو، سپس فرمود: خداوند تو را رحمت کند، خارج شو تا به دیر ابوموسی برسی و از آن جدا نشو تا فرمانم به تو برسد و برای کسانی از عاملانم که در میان آنان هستند خواهم نوشت، و نسخه واحدی نوشت و آن را به سوی کارگزاران فرستاد: بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا علی امیرمؤمنان به هریک از عاملانم که این نامه ام بر او خوانده شود، اما بعد در کنار آنها مردانی از ما هستند که به عنوان تابع خارج شده‌اند در حال فرار، گمان می‌کنیم که به سوی بلاد بصره خارج شده‌اند پس از اهالی بلادت درباره آنان بپرس و در هر گوشه ای از سرزمینت جاسوسانی بر آنان قرار بده، سپس هرآنچه که از آنان به تو می رسد را برایم بنویس.

پس زیاد بن خصفه خارج شد تا به منزل خویش آمد و یارانش را جمع کرد و صد و سی مرد از آنان را با خود گرفت و خارج شد تا به دیر ابوموسی رسید.

و با اسنادش از عبدالله بن وال تیمی روایت کرد: زمانی که ییج، درحالی‌که با نامه ای از قرظه بن کعب انصاری که از کارگزاران او بود، نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد، نزد او بودم در آن نامه خبر می داد که سوارانی از جانب کوفه به قصد نفّر گذر کرد و اینکه مردی از دهقانان پایین فرات اسلام آورده و نماز خواند که زاذان فرّوخ نامیده می شود. با او دیدار کردند و به او گفتند: آیا تو مسلمانی؟ گفت: آری. گفتند: درباره علی علیه السلام چه می گویی؟ گفت: می گویم: او امیرمؤمنان، سرور بشر و وصی رسول الله صلّی الله علیه و آله است. گفتند: ای دشمن خدا کفر گفتی. سپس گروهی از آنان بر او حمله کردند و با شمشیرشان او را قطعه قطعه کردند. و همراه او مردی یهودی بود از اهل ذمه را گرفتند و گفتند: راه او را بازگذارید که برای شما راهی بر او نیست.

پس امیرمؤمنان برای او نوشت: اما بعد، آنچه که در خصوص امر آن گروهی که در حوزه عملت گذشتند، ذکر کردی را فهمیدم، درستکار مسلمان را کشتند و مخالف مشرك نزد آنان ایمن است و براستی اینان قومی هستند که شیطان آنان را فریب داد. پس مانند کسانی که پنداشتند که فتنه نیست، گمراه شدند، پس کور و کر شدند، پس درحالی‌که عملشان محشور می‌شود آنان را می‌شنوم و می‌بینم، پس به عملت ملزم باش و به خراجت روی کن که تو چنانکه ذکر کردی در طاعت و

خلوصت هستی. و السلام.

و امام علیه السلام برای زیاد بن خصفه نوشت: اما بعد، به تو فرمان داده بودم که در دیر ابوموسی ساکن شوی تا فرمانم به تو برسد و آن به این دلیل بود که من نمی دانستم که آن قوم به کجا روی کرده اند و به من خبر رسیده است که آنها سمت روستایی از روستاهای سواد را در پیش گرفته اند، پس در پی آنان برو و درباره آنان سؤال کن که آنها مردی مسلمان نمازگزار از اهل سواد را کشته اند و چون به آنان رسیدی، آنان را به سوی من بازگردان و اگر امتناع کردند، با ایشان درگیر شو و علیه آنان از خداوند استعانت بجویی که آنها از حق جدا شده، خون حرام را ریخته و راه را منحرف کرده اند. والسلام.

عبدالله بن وال گوید: نامه را از امام علیه السلام گرفتم، درحالی که در آن روز جوانی نوپا بودم. از او اذن خواستم که همراه او به سوی دشمن بروم، پس اذن داد و برای من دعا کرد. پس نامه را برای او آوردم، سپس خارج شدیم تا اینکه به محلی که در آن بودند، رسیدیم و درباره آنان سؤال کردیم. گفته شد: راه مدائن درپیش گرفتند. و به مدائن رسیدیم، پس زیاد به رئیس آنان گفت: از امیرمؤمنان علیه السلام و ما چه کینه ای گرفتید که از ما جدا شدید؟ گفت: رفیق شما را به عنوان امام و سیره شما را به عنوان سیره نمی پذیریم. پس نظرم این بود که کناره بگیرم و همراه کسانی باشم که به شورا دعوت می کنند، پس چون مردم بر مردی توافق کنند که مورد رضایت همه امت است، با آنان باشم.

زید گفت: وای بر تو، آیا مردم بر مردی که هم طراز علی، عالم به خدا، کتاب و سنت رسولش باشد، با قرابت و سابقه او در اسلام باشد توافق می کنند؟ خرّیت به او گفت: این چیزی است که به تو می گویم. زیاد گفت: پس چرا آن مرد مسلمان را کشتید؟ خریت گفت: من او را نکشتم بلکه گروهی از یارانم او را کشتند. گفت: آنان را به ما تحویل بده. گفت: این راهی ندارد. گفت: آیا تو چنین انجام می دهی؟ گفت: این چیزی است که می شنوی.

گفت: ما اصحابمان را خواندیم و خرّیت یارانش را خواند، سپس نبرد کردیم و به خدا سوگند، از زمانی که خداوند مرا آفرید، نبردی مانند آن ندیدم، با نیزه ضربه می زدیم تا اینکه نیزه ای در دستمان باقی نماند، سپس شمشیرها را به حرکت درآوردیم، تا اینکه خمیده شدند و اغلب اسبان ما و آنان زخمی شد و زخمیان ما و آنان زیاد شد و پنج نفر از آنان به خاک افتاد و شب میان ما و آنان حائل شد. به خدا سوگند، آنها از ما اکراه داشتند و ما از آنان اکراه داشتیم و آنها ما را تارومار کردند و ما نیز آنان را تارومار کردیم و زیاد زخمی شد و من نیز زخمی شدم، سپس ما در گوشه ای شب را سپری کردیم و کنار کشیدند و ساعتی از اول شب را ماندند، سپس رهسپار شدند و رفتند و صبح کردیم و دیدم که آنها رفته اند. به خدا سوگند، آنان را ناپسند نشمردیم، پس رهسپار شدیم تا به بصره رسیدیم و به ما خبر رسید که آنها به اهواز آمده و در گوشه ای از آن ساکن شده اند و افرادی از یارانش در حدود دویست نفر، به آنان ملحق شده و همراه آنان مقیم شده اند.

و زیاد برای علی علیه السلام نوشت: اما بعد، با دشمن خدا ناجی و یاران او، در مدائن روبرو شدیم و آنها را به سوی هدایت، حق، و کلمه برابری دعوت کردیم، اما آنها از آن روی برگرداندند و غرور گناه، آنان را گرفت و شیطان اعمالشان را برایشان آراسته کرد و از راه بازداشت. پس ما را قصد کردند، ما آنان را قصد کردیم، پس مابین قائم الظهر تا رسیدن خورشید، به شدت پیکار کردیم و دو مرد صالح از ما شهید شد و پنج نفر از آنان گرفتار شدند و معرکه را برای ما رها کردند و جراحت میان ما و آنان شایع شد. سپس آن قوم زمانی که شب فرارسید، در خفای آن به صورت ناشناس به قصد اهواز خارج شدند و

به من خبر رسیده است که در گوشه ای از آن ساکن شده اند، درحالی‌که ما در بصره، زخمیان را مداوا می کنیم و منتظر فرمان تو هستیم، خداوند تو را رحمت کند، والسلام.

زمانی که نامه به او رسید، آن را بر مردم قرائت کرد، پس معقل بن قیس ریاحی به سوی او برخاست و گفت: خداوند تو را اصلاح کند، یا امیرمؤمنان لازم است که به جای هریك از این مردانی که به دنبال آنان فرستادی، ده نفر از مسلمانان باشند که اگر به آنان رسیدند، ریشه شان را برکنند و آنان را از بن و ریشه براندازند.

امام علیه السلام به او فرمود: ای معقل، به سوی آنان آماده شو و همراه او ده هزار از کوفه داوطلب شدند که یزید بن معقل در میان آنان بود و برای عبدالله بن عباس در بصره نوشت:

اما بعد، مردی محکم، شجاع، معروف به صلاح را به همراه دوهزار مرد از اهالی بصره از جانب خود بفرست، باید به دنبال معقل بن قیس باشد و از زمین بصره خارج شود، درحالی که امیر اصحابش است، با معقل روبرو شود و چون او را دید، معقل فرمانده دو گروه است، باید از او حرف شنوی کند و اطاعت کند و با او مخالفت نکند و به زیاد بن خصفه فرمان بده، باید به سوی ما بیاید که بهترین شخص، زیاد و بهترین قبیله ها، قبیله اوست و امام علیه السلام برای زیاد نوشت:

اما بعد، نامه ات به من رسید و آنچه که در خصوص ناجی و یارانش که خداوند بر دل هایشان مهر زده و شیطان عملشان را برایشان زینت داده است، ذکر کردی را دریافتم. آنان سرگردان آواره هستند و گمان می کنند که نیکو عمل می کنند و امری که درخصوص آنان به تو و آنان رسید را توصیف کرد، اما تو و یارانت، تلاششان برای خدا و جزایتان بر اوست. و کمترین ثواب خدا برای مؤمن برای تو از دعایی که جاهلان خود را بر سر آنان می کشند، بهتر است: «وَمَا عِندَ اللّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُواْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ» {و آنچه پیش خداست پایدار است و قطعا کسانی را که شکیبایی کردند به بهتر از آنچه عمل میکردند پاداش خواهیم داد} به هوش باش که دشمنان شما کسانی هستند که دیدید و خروجشان از هدایت، غوطه ور شدنشان در ضلالت و انکار حق و خودسری شان در گمراهی برایشان کافی است. پس آنها و آنچه دروغ می بندند را رها کن و ایشان را در تمردشان فروبگذار، که آنان سرگردانند. به آنان گوش کن و آنان را ببین که تو پس از زمانی کوتاه بر آنان، بین اسیر و قتیل هستی و به ما روی کن که تو و یارانت مأجور هستی که اطاعت کردید، گوش سپردید و آزمون را نیکو کردید. والسلام.

گوید: و ناجی در گوشه ای از اهواز ساکن شد و دهاتیان بسیاری از اهالی آن از میان کسانی که قصد نقض خراج داشتند و از میان دزدان و گروه دیگری از بادیه نشیان که هم رأی او بودند، دور او حلقه زدند.

ابراهیم گوید: و از عبدالله بن قعین روایت است: من و برادرم کعب در آن لشکر همراه معقل بودیم و چون قصد خروج داشت، برای وداع نزد علی علیه السلام آمد، پس به او فرمود: ای معقل بن قیس، هرچه توانستی از خدا بترس که آن سفارش خدا به مؤمنان است. بر اهل قبله ستم نکن و بر اهل ذمه ظلم نکن و تکبر نکن که خداوند متکبران را دوست ندارد. معقل گفت: الله المستعان. علی علیه السلام فرمود: او بهترین استعانت شده است.

سپس معقل برخاست و خارج شد و ما نیز همراه او خارج شدیم تا اینکه به اهواز رسید و چند روز در آن اقامت کردیم تا اینکه ابن عباس، خالد بن معدان را به همراه لشکر بصره فرستاد. پس بر رئیس ما وارد شد و امیری او را پذیرفت و هردو در لشکری واحد جمع شدند. سپس به سوی ناجی و یارانش خارج شدیم، پس به سوی کوه های رامهرمز به قصد قلعه محکمی که در آن است، بالاـ می رفتند، به آنان رسیدیم در حالی‌که به کوه نزدیک شدند. پس برای آنان صف‌آرایی کردیم و به سوی آنان حرکت کردیم و معقل بر جناح راستش یزید بن معقل و بر جناح چپش منجاب بن راشد را قرار داد.

و ناجی با عرب هایی که به همراهش و جناح راستش بودند، توقف کرد و اهل شهرها، بی ادبان و کسانی که قصد شکستن خراج را داشتند و جماعتی از کردها را جناح چپ قرار داد .

و معقل در میان ما حرکت کرد، درحالی که ما را تشویق می کرد و می گفت: ای بندگان خدا، بر آن قوم شروع نکنید و چشم ها را ببندید و کلام را کم کنید و خود را برای ضربه نیزه و شمشیر آماده کنید و در جنگ با آنها اجری عظیم بر شما بشارت باد که شما فقط با مارقه ای که خارج شدند و دهاتیانی که از خراج امتناع کردند و دزدان و کردها پیکار می کنید، پس منتظر چه هستید؟ چون حمله کردند شما بسان یورش یک مرد بر آنان یورش آورید. گوید: پس بر صف گذر کرد، درحالی که با این سخن با آنان صحبت می کرد تا اینکه بر همه مردم گذر کرد، روی آورد و وسط صفی در قلب لشکر ایستاد.

به او نگریستم که چه می کند پس پرچمش را دو مرتبه حرکت داد، سپس در حرکت سوم حمله کرد و همگی همراه او حمله کردیم و به خدا سوگند، ساعتی برابرمان مقاومت کردند تا اینکه پشت کردند و شکست خوردند و هفتاد عرب از بنی ناجیه و از بعضی از عرب هایی که پیرو او بودند و حدود سیصد نفر از علوج و کردها را به هلاکت رساندیم.

و خریت شکست‌خورده خارج شد تا اینکه به ساحل دریایی که جمعی از قوم فراوانش در آن بود، ملحق شد و پیوسته در میان آنان حرکت می کرد و آنها را به مخالفت با علی دعوت می کرد وجدایی از او را برای آنان آراسته می کرد و به آنان خبر می داد که هدایت در جنگ و مخالفت با اوست، تا اینکه افراد بسیاری از آنان از او دنباله روی کردند.

و معقل بن قیس در اهواز مقیم شد و فتح را برای امیرمؤمنان علیه السلام نوشت، درحالی که من با نامه نزد او بودم و در نامه آمده بود:

برای بنده خدا علی امیرمؤمنان از معقل بن قیس، سلام بر تو، خدای یکتایی را که جز او خدایی نیست حمد می گویم. اما بعد ما با مارقین روبرو شدیم، درحالی که با مشرکان بر ما آشکار شدند، پس افراد بسیاری از آنان را کشتیم و در میان آنان از سیره تو گذر و تجاوز نکردیم، نه فراری را کشتیم، نه اسیر را و بر مجروحی از آنها شتاب نکردیم و خداوند تو و مسلمانان را یاری دهد و سپاس برای خدای پروردگار جهانیان .

گوید: زمانی که نامه را به علی علیه السلام تقدیم کردم، آن را بر یارانش قرائت کرد و از آنان نظرخواهی کرد، پس رأی همه آنان بر قولی واحد توافق کرد و گفتند: نظرمان این است که برای معقل بن قیس بنویسی که آنان را دنبال کند و پیوسته در پی

آنان باشد تا آنان را بکشد یا آنان را از ارض اسلام بیرون کند، زیرا ما ایمن نیستیم که مردم را بر تو تباه نکند. گوید: مرا به سوی او بازگرداند در حالی‌که نامه‌ای با من بود:

اما بعد، حمد از آن خداست بر تأیید اولیاء و رسواکردن دشمنان، خداوند تو و مسلمان را جزای خیر دهد. آزمون را نیکو کردید و آنچه که بر آن بودید را ادا کردید، پس درباره مرد بنی ناجیه بپرس که اگر به تو خبر رسید که در سرزمینی استقرار یافته است به سوی او حرکت کن تا او را بکشی یا بیرون کنی که او پیوسته دشمن مسلمانان و دوست فاسقان است، والسلام.

راوی گوید: معقل درباره حرکتش و مکانی که به آن رسید، سؤال کرد، پس از محل او در سیف البحر در فارس خبر داد و اینکه او کسانی از عبد قیس و کسانی که از سایر عرب با آنان دوستی می کرد را تباه کرد و قومش در سال صفین از صدقه امتناع کردند و در آن سال نیز از آن امتناع کردند.

و معقل در آن ارتش از اهل کوفه و بصره، به سوی آنان حرکت کرد، پس سرزمین فارس را در پیش گرفتند تا اینکه به اسیاف بحر رسیدند.

زمانی که خرّیت از حرکت او خبردار شد، یارانش که همراه او بودند و به عقیده خوارج معتقد بودند، روی کرد و به صورت محرمانه به آنان گفت که من با شما هم عقیده هستم و برای علی شایسته نبود که مردانی را در دین داور کند و به اصحاب دیگرش به صورت مخفیانه گفت: علی کسی را داور کرد و به او راضی شد و با حکم او که برای خودش پسندید، مخالفت کرد و این رأی است که از کوفه علیه او خارج شد و به کسانی که هم‌عقیده عثمان و اصحابش بودند گفت: من بر عقیده شما هستم و عثمان مظلومانه کشته شده است و به کسانی که از صدقه امتناع کردند گفت: دستانتان را به صدقاتتان ببندید، سپس آن را به خویشاوندان خود ببخشید و اگر خواستید به فقرایتان بدهید، پس هر گروه را به سخنی راضی کرد .

و در میان آنها مسیحیان بسیاری بودند که اسلام آوردند و چون آن اختلاف را دیدند، گفتند: به خدا سوگند دینی که از آن خارج شدیم، برتر و هدایت کننده تر از دین اینان است که دینشان آنان را از ریختن خون و مخوف کردن راه ها بازنمی دارد. پس به دین خود بازگشتند و خریت آنان را دید و گفت: وای بر شما، جز مقاومت در برابر این قوم و جنگ شان چیزی شما را از مرگ نجات نمی دهد. آیا می دانید علی درباره مسیحیانی که اسلام آوردند سپس به مسیحیت برگشتند چیست؟ نه، به خدا سوگند هیچ حرفی نمی شنود، برای او هیچ عذری و دعوتی نمی بیند و توبه ای از او نمی پذیرد و او را به آن دعوت نمی کند و حکم او درباره وی، این است که در هر ساعتی که ممکن شد، گردنش زده شود؟

و پیوسته چنین بود تا اینکه آنان را فریب داد، پس افراد بسیاری دور او جمع شدند و او باهوش زیرک بود.

و چون معقل بازگشت، نامه‌ای از علی علیه السلام برای یارانش خواند که در آن آمده است:

بسم الله الرحمن الرحیم از بنده خدا علی امیرمؤمنان به هر کسی از مسلمانان، مؤمنان، مارقین، مسیحیان و مرتدین که این نامه من بر او خوانده شود. سلام بر هر کسی‌که از هدایت پیروی کرد و به خدا، رسول و کتاب او و برانگیخته شدن بعد از مرگ ایمان آورد درحالی‌که به عهد خدا وفادار و از خیانتکاران نیست، اما بعد من شما را به کتاب خدا و سنت نبی‌اش دعوت

می‌کنم و اینکه درباره شما براساس حق و آنچه‌که خداوند در کتابش به آن امر فرموده است عمل کنم پس هر یک از شما به جهاز خویش بازگردد و دست بکشد و از این مارق هلاک‌شونده محاربی که با خدا، رسول خدا و مسلمانان پیکار کرد و در زمین برای تباهی تلاش کرد کناره‌گیری کند بر مال و خونش امان است و هر که در نبرد با ما و خروج از طاعت ما از او پیروی کند علیه او از خدا استعانت می‌جوییم و او را بین خود و آنان قرار می‌دهیم و خداوند به‌عنوان ولی کافی است. والسلام.

گوید: پس معقل پرچم امان را بیرون آورد و آن را نصب کرد و گفت: هر یک از مردم که به‌سوی این بیاید در امان است جز خرّیت و یارانش که در بار نخست ستیز کردند .

پسر هر کسی غیر از قوم خرّیت که همراه او بود از وی پراکنده شد.

معقل اصحابش را بسیج کرد و با آنها به‌سوی او پیش‌روی کرد و همراه خریت تمامی قومش از مسلمانان، نصرانی، امتناع‌کنندگان از صدقه حاضر شدند و او مسلمانان آنان را جناح راست، مسیحیان و امتناع‌کنندگان از صدقه را جناح چپ قرار داد.

و معقل شروع به تحریک یارانش در مابین جناح راست و چپ نمود و می‌گفت: ای مردم از اجر بزرگی که در این جایگاه برای شما وجود دارد آگاه نیستید که خداوند شما را به‌سوی قومی که از زکات امتناع کردند و از اسلام برگشتند و از روی ظلم و تجاوز بیعت شکستند فرستاده است و من شهادت می‌دهم که هر یک از شما که کشته شود به بهشت می‌رود و هر کس زنده بماند خداوند چشمش را با فتح و غنیمت روشن می‌کند.

و چنین کرد تا اینکه بر همه افراد گذر کرد سپس با پرچمش در قلب سپاه ایستاد و ابتدا جناح راست و سپس جناح چپ بر آنان یورش برد و آنها در مقابل اینان مقاومت کردند و به‌شدت پیکار کردند سپس او و یارانش بر آنان یورش بردند و آنها ساعتی در برابر اینان مقاومت کردند.

سپس نعمان بن صهبان خرّیت را دید و بر او حمله کرد و ضربت زد و از اسبش به زمین انداخت سپس به‌سوی او از اسب پایین آمد و او را مجروح کرد و دو ضربه میان آن دو رد و بدل شد و نعمان او را به هلاکت رساند و صد و هفتاد نفر در معرکه همراه او کشته شدند و سایرین به چپ و راست زمین رفتند.

و معقل سواران را به‌سوی جهاز آنان گسیل داشت و هر کسی‌که در آن دست یافتند از مرد و زن و کودک را به اسارت گرفتند سپس در آنان تأمل کرد و هر کسی‌که مسلمانان بود را رها کرد و بیعتش را گرفت و راه خانواده‌اش را بازگذاشت و بر هر کسی‌که از اسلام برگشته بود رجوع به اسلام یا کشته شدن را عرضه کرد پس اسلام آوردند و راه آنان و خانواده آنان را بازگذاشت جز پیرمردی نصرانی از آنان که امتناع کرد پس او را کشت.

و مردم را جمع کرد و گفت: صدقه‌ای که در این سالها بر شما بوده است را ادا کنید پس از مسلمانان زکات دو سال را گرفت و نصاری و خانواده‌هایشان را برگرفت و آنان را با خود برد و مسلمانانی که همراه آنان بودند آنها را مشایعت می‌کردند. پس

معقل به برگرداندن آنها دستور داد و زمانی‌که رفتند که بازگردند فریاد زدند و برخی از مردان و زنان یکدیگر را خواندند. پس گفت: به آنان رحمت آوردم رحمتی که نه قبل و نه بعد از آنها شامل کسی نشده است.

و معقل برای علی علیه السلام نوشت: اما بعد من به امیرمؤمنان درباره لشکرش و دشمنان آنان خبر می‌دهم ما به‌سوی دشمن‌مان در سواحل دریا پیش رفتیم و در آنان قبائلی با ساز و برگ بسیار و تندی و صلابت یافتیم که برای نبرد با ما آماده شدند و ما آنان را به اتحاد، طاعت و به حکم کتاب و سنت دعوت کردیم و نامه امیرمؤمنان را بر آنان قرائت کردیم و پرچم امان را برای آنان بالاـ بردیم پس گروهی از آنان به‌سوی ما متمایل شدند و گروهی دیگر ثابت ماندند. پس امر گروهی که روی کرد را پذیرفتیم و گروهی که پشت کرد را قصد کردیم و خداوند بر وجوه آنان زد و ما را علیه آنان یاری کرد، پس بر هر کسی‌که مسلمان بود لطف کردیم و بیعتش را برای امیرمؤمنان گرفتیم و صدقه‌ای که بر آنان بود را گرفتیم و بر هر کسی‌که مرتد بود رجوع به اسلام یا مرگ را عرضه کردیم و جز یک مرد به اسلام بازگشتند که او را به قتل رساندیم.

و اما درخصوص مسیحیان، آنها را به اسارت گرفتیم و به همراه آنان روی آوردیم تا مایه عبرتی باشند برای اهل ذمه بعد از خود تا از جزیه امتناع نکنند و بر جنگ با اهل قبله جرئت نکنند درحالی‌که آنها شایسته ذلت و حقارت هستند. یا امیرمؤمنان خداوند تو را رحمت کند و جنات نعیم را بر تو واجب سازد و السلام.

راوی گوید: سپس با اسیران پیش آمد تا بر مصقله بن هبیره شیبانی که کارگزار علی علیه السلام بر اردشیر خرّه بود گذر کرد درحالی‌که آنها پانصد نفر بودند پس زنان و کودکان برای او گریستند و مردان فریاد زدند ای صاحب فضیلت، ای بر دوش... کشنده سنگینی، ای پناه ضعیف و رهایی اسرا، بر ما منت‌گذار، ما را بخرر و آزاد کن.

مصقله گفت: به خدا سوگند بر آنان صدقه می‌دهم که خداوند صدقه‌دهندگان را دوست دارد و سخنش به معقل رسد و او گفت: به خدا سوگند اگر بدانم که این سخن را از روی دلسوزی بر آنان و هم‌دردی با آنها و تحقیر من گفته است گردنش را می‌زنم هرچند نابودی بنی تمیم و بکر بن وائل در آن باشد.

سپس مصقله، ذهل بن حارث را به‌سوی معقل فرستاد و گفت: مسیحیان بنی ناجیه را به من بفروش. گفت: به هزار هزار درهم به شما می‌فروشم پس او امتناع کرد و پیوسته آمد و شد می‌کرد تا اینکه آنان را به پانصد هزار درهم به او فروخت و به او سپرد و گفت: مال را به‌سوی امیرمؤمنان علیه السلام بفرست. مصقله گفت: من اینک قسمتی از آن را به‌سوی او می‌فرستم سپس چنین می‌کنم تا چیزی از آن باقی نماند. معقل به امیرمؤمنان علیه السلام روی کرد و ماجرایی که بود را به او خبر داد پس فرمود: نیکو کردی و درست عمل کردی و توفیق یافتی. و علی علیه السلام منتظر مصقله ماند تا پول بفرستد اما او تأخیر کرد و به علی علیه السلام خبر رسید که مصقله اسیران را آزاد کرده و از آنان نخواسته است که در آزاد کردن خود با چیزی به او کمک کنند پس فرمود: مصقله را نمی‌بینم جز اینکه غرامتی بزرگ را بر دوش گرفته است و شما را می‌بینم که به‌زودی او را خلف‌وعده‌کننده خواهید دید. سپس برای او نوشت: اما بعد براستی از بزرگترین خیانت‌ها خیانت بر امت و بزرگترین فریب بر اهل شهر، فریب امام است، پانصد هزار درهم از حق مسلمانان نزد توست زمانی‌که رسولم نزد تو می‌آید آن را به‌سوی من بفرست و در غیر این‌صورت زمانی‌که به نامه من می‌نگری به‌سوی من بیا و من به رسولم سپرده‌ام که بعد از آمدنش نزد تو اجازه ندهد که یک ساعت اقامت کنی مگر اینکه مال را بفرستی والسلام.

زمانی‌که نامه او را خواند نزد او در کوفه آمد و چند روز او را سکنی داد و چیزی به او نگفت سپس از او پول خواست و او دویست هزار درهم به او داد و از باقی آن ناتوان شد، پس فرار کرد و به معاویه پیوست و چون این به علی علیه السلام رسید گفت: او را چه می‌شود خداوند او را اندوهگین کند بسان سروران عمل کرد و بسان بردگان فرار کرد و بسان فاجران خیانت کرد و اگر عاجز بود بر او سخت نمی‌گرفتیم و اگر چیزی نزدش می‌یافتیم می‌گرفتیم و اگر مالی برایش نمی‌یافتیم رهایش می‌کردیم .

سپس علی علیه السلام به‌سوی منزل وی حرکت کرد و آن را ویران کرد و برادرش نعیم بن هبیره شیعه مخلص علی علیه السلام بود. پس مصقله از شام به همراه مردی از مسیحیان ثعلب که حلوان خوانده می‌شد برایش نوشت: اما بعد من درباره تو با معاویه صحبت کردم و او تو را به بزرگداشت وعده داده و امارت جایی را برایت درنظر گرفته است پس در ساعتی که با رسولم دیدار می‌کنی حرکت کن والسلام.

و مالك بن کعب ارحبی او را گرفت و وی را به‌سوی علی علیه السلام فرستاد. وی نامه او را گرفت و خواند سپس او را پیش خواند و دستش را قطع کرد و او جان سپرد و نعیم شعری برای مصقله نوشت که بیانگر امتناع و ملامتش است.

عبدالرحمان بن جندب از پدرش گوید: زمانی‌که مصقله گریخت به علی علیه السلام گفته شد: کسانی‌که اسیر شدند و قیمتشان در بردگی کامل نشده است بازگردان. فرمود: این قضاوت عادلانه‌ای نیست، کسی‌که آنها را خریداری کرده آزاد کرده است، پس آزاد هستند و مال من، دینی شده است بر گردن کسی‌که آنان را خریده است.

عبدالرحمن بن جندب از پدرش روایت کرد زمانی‌که گرفتن بنی ناجیه و کشته شدن رئیسشان به علی علیه السلام رسید: فرمود: وای بر او! چه ناقص‌عقل و گستاخ بود. او یک مرتبه نزد من آمد و گفت: در میان یاران تو مردانی هستند که بیم این دارم که از تو جدا شوند درباره آنان چه نظری داری؟ گفتم: من براساس تهمت مؤاخذه نمی‌کنم و براساس ظن مجازات نمی‌کنم و فقط با کسی پیکار می‌کنم که با من مخالفت و ستیز کند و ابراز دشمنی کند، پس پیکارکننده با او نیستم تا اینکه او را دعوت کنم و عذر او را بشنوم، پس اگر توبه کرد و بازگشت از او می‌پذیرم و اگر از غیر عزم بر جنگ با ما امتناع کرد علیه او از خدا استعانت می‌جوییم و با او نبرد می‌کنیم پس مدتی از من دست کشید تا اینکه بار دیگر نزد من آمد و گفت: من بیم این دارم که عبدالله بن وهب و زید بن حصین طائی علیه تو بشورند، زیرا من از آنان شنیدم که تو را با اموری یاد می‌کنند که اگر می‌شنیدی آنها را رها نمی‌کردی مگر اینکه آنان را به قتل برسانی یا به بند بکشی تا پیوسته در زندان تو باشند. به او گفتم: من درباره آن دو از تو مشورت می‌خواهم در این خصوص چه دستوری به من می‌دهی؟ گفت: به تو امر می‌کنم که آن دو را بخوانی و گردنشان را بزنی. پس دانستم که او نه پرهیزکاری دارد و نه عقل، پس به او گفتم: به خدا سوگند برای تو نه پرهیزکاری گمان می‌کنم نه عقل، برای تو شایسته بود که بدانی من کسی‌که با من جنگ نکند و دشمنی‌اش را بر من آشکار نکند نمی‌کشم به آنچه‌که تو را از رأیم آگاه کردم قسم آنجا که در مرتبه نخست نزد من آمدی اگر خواستار قتل آنان بودی برایت شایسته بود که بگویی: از خدا بترس چرا کشتن آنان را حلال کرده‌ای درحالی‌که کسی را نکشته‌اند و با تو ستیز نکرده‌اند و از اطاعتت خارج نشده‌اند.

**[ترجمه]

توضيح

قوله عليه السلام أدركت الشمس لعله كنايه عن الغروب أى أدركت مغربها كأنها تطلبه و فى بعض النسخ دلكت و هو أصوب.

قال فى القاموس دلكت الشمس دلوكا غربت و اصفرت أو مالت أو زالت عن كبد السماء و السيف بالكسر ساحل البحر و الجمع أسياف.

و النكر و النكراء و النكاره الدهاء و الفطنه يقال رجل نكر كفرح و ندب و جنب و منكر كمكرم أى ذو نكره و الدهى جوده الرأى كالدهاء يقال رجل داهيه و داه قوله عقالين أى صدقه عامين قال الفيروزآبادى العقال ككتاب زكاه عام من الإبل و قال بلدح ضرب بنفسه الأرض و وعد و لم ينجز العده.:

و قال ابن الأثير فى الكامل: لما قتل أهل النهروان خرج أشرس بن عوف الشيبانى على على عليه السلام بالدسكره فى مائتين ثم سار إلى الأنبار فوجه إليه على الأشرس بن حسان فى ثلاثمائه فواقعه فقتل الأشرس فى ربيع الآخر سنه ثمان و ثلاثين ثم خرج هلال بن علقمه من بنى تيم الرباب و معه أخوه مجالد فأتى ماسندان فوجه إليه على عليه السلام معقل بن قيس الرياحى فقتله و قتل أصحابه و هم أكثر من مائتين ثم خرج أشهب بن بشر و هو من بجيله فى مائه و ثمانين رجلا فأتى المعركه التى أصيب فيها هلال و أصحابه و صلى عليهم و دفن من قدر عليه منهم فوجه

إليه علی علیه السلام جاريه بن قدامه السعدی و قيل حجر بن عدی فأقبل إليهم الأشهب فاقتتلوا بجرجرايا فقتل الأشهب و أصحابه ثم خرج سعيد بن قفل التيمی فی رجب بالبندنيجين و معه مائتا رجل فأتی درزنجان و هی من المدائن علی فرسخين فخرج إليهم سعد بن مسعود فقتلهم ثم خرج أبو مريم السعدی فأتی شهرزور و أكثر من معه من الموالی و قيل لم يكن معه من العرب غير سته هو أحدهم و اجتمع معه مائتا رجل و قيل أربعمائه و عاد حتی نزل علی خمسه فراسخ من الكوفه فأرسل إليهم علی علیه السلام يدعوه إلی بيعته و دخول الكوفه فلم يفعل و قال ليس بيننا غير الحرب فبعث علیه السلام إليه شريح بن هانئ فی سبعمائه فحمل الخوار علی شريح و أصحابه فانكشفوا و بقی شريح فی مائتين فانحاز إلی قريه فتراجع إليه بعض أصحابه و دخل الباقون الكوفه فخرج علیه علیه السلام بنفسه و قدم بين يديه جاريه بن قدامه السعدی فدعاهم جاريه إلی طاعه علی و حذرهم القتل فلم يجيبوا و لحقهم علی علیه السلام أيضا فدعاهم فأبوا عليه و علی أصحابه فقتلهم أصحاب علی علیه السلام و لم يسلم منهم غير خمسين رجلا استأمنوا فآمنهم و كان فی الخوارج أربعون رجلا جرحی فأمر علی علیه السلام بإدخالهم الكوفه و مداواتهم حتی برءوا.

ص: ۴۱۹

**[ترجمه]این سخن امام علیه السلام: «أدرکت الشمس» شاید کنایه از غروب باشد یعنی به محل غروبش رسید گویی که او در طلب آن بوده باشد و در بعضی نسخه‌ها «دلکت» آمده است که این صحیح‌تر است.

در قاموس گوید: دلکت الشمس دلوکاً: غروب کرد و زرد رنگ شد یا اینکه از دل آسمان منحرف شد و زایل شد. و السیف با کسره ساحل دریاست و جمع آن اسیاف است. النکر و النکراء و النکاره: زیرکی و ذکاوت، رجل نکر بر وزن فرح و جنب و رجل منکر بر وزن مکرم گفته می‌شود یعنی گمنام، الدهی مانند دهاء نیکی اندیشه است، رجل داهیه و داه گفته می‌شود. این سخن او «عقالین» یعنی صدقه دو سال، فیروزآبادی گوید: عقال بر وزن کتاب زکات یک سال از شتر است و گوید: بلدح یعنی خود را بر زمین زد و وعده کرد و وعده را عملی نکرد.

ابن اثیر در الکامل گوید: زمانی‌که اهل نهروان کشته شد اشرس بن عوف شیبانی در دسکره به همراه دویست نفر علیه علی علیه السلام قیام کرد سپس به‌سوی انبار حرکت کرد و علی علیه السلام اشرس بن حسان را به همراه سیصد نفر به‌سوی او گسیل داشت با او درگیر شد و اشرس را در ربیع الآخر سال ۳۸ به هلاکت رساندند.

سپس هلال بن علقمه از بنی تیم رباب خارج شد و برادرش مجالد همراه او بود به «ماسندان» رسید و علی علیه السلام معقل بن قیس ریاحی را به‌سوی او فرستاد و او وی و یارانش که بیش از دویست نفر بودند را کشت .

سپس اشهب بن بشر که از بجیله است به همراه صد و بیست مرد قیام کرد پس به معرکه‌ای که هلال و یارانش در آن گرفتار شدند آمد و بر آنان نماز خواند و تا جایی که قادر بود دفن کرد پس علی علیه السلام جاریه بن قدامه سعدی و گفته شده حجر بن عدی را به‌سوی او فرستاد پس اشهب به آنان روی آورد و در جرجرایا پیکار کردند و اشهب و یارانش کشته شدند. سپس سعید بن قفل تیمی در رجب در بند نیجین قیام کرد و دویست مرد همراه او بود و به درزنجان که در دو فرسخی مدائن است آمد و سعد بن مسعود به‌سوی آنان خارج شد و آنان را به هلاکت رساند.

سپس ابومریم سعدی خارج شد و به شهروز آمد درحالی‌که بیشتر کسانی‌که همراه او بودند از موالی بودند و گفته شده جز شش تن از عرب همراه او نبودند که او یکی از آنان بود و دویست مرد و گفته شده چهارصد مرد با او جمع شدند و بازگشت تا اینکه بر پنج فرسخی کوفه مقیم شد و علی علیه السلام به‌سوی او فرستاد درحالی‌که آنان را به بیعت خود و ورود به کوفه دعوت کرد اما او چنین نکرد و گفت: چیزی جز جنگ بین ما نیست پس امام علیه السلام شریح بن هانی را به همراه هفتصد نفر به‌سوی او فرستاد و خوارج بر شریح و یارانش حمله کردند و رسوا شدند و شریح در دویست نفر باقی‌ماند و به روستایی ملحق شد و برخی از یارانش به‌سوی او برگشتند و سایرین وارد کوفه شدند.

پس علی علیه السلام خود خارج شد و جاریه بن قدامه سعدی را پیش از خود مقدم داشت پس جاریه به اطاعت از علی دعوت کرد و آنان را از مرگ بر حذر داشت اما اجابت نکردند و علی علیه السلام نیز به آنان ملحق شد و آنان را دعوت کرد اما از او و یارانش امتناع کردند پس یاران علی علیه السلام آنان را به هلاکت رساندند و جز پنجاه نفر از آنان سالم نماند امان خواستند و آنان را امان داد و در خوارج چهل مرد مجروح بودند پس علی علیه السلام به وارد کردن آنان در کوفه و مداوای آنان تا بهبودی امر کرد .

**[ترجمه]

باب ۲۵ باب إبطال مذهب الخوارج و احتجاجات الأئمه علیهم السلام و أصحابهم علیهم

الأخبار

«۶۲۹»

(۱)قب، المناقب لابن شهرآشوب فِی حِلْیَهِ الْأَوْلِیَاءِ قَالَ أَبُو مجلر [مِجْلَزٍ] قَالَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَابُوا عَلَیَّ تَحْکِیمَ الْحَکَمَیْنِ وَ قَدْ حَکَّمَ اللَّهُ فِی طَائِرٍ حَکَمَیْنِ.

إِبَانَهُ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَطَّهَ نَاظَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ جَمَاعَهَ الْحَرُورِیَّهِ فَقَالَ مَا ذَا نَقَمْتُمْ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ قَالُوا ثَلَاثاً أَنَّهُ حَکَّمَ الرِّجَالَ فِی دِینِ اللَّهِ فَکَفَرَ بِهِ وَ قَاتَلَ وَ لَمْ یَغْنَمْ وَ لَمْ یَسْبِ وَ مَحَی اسْمَهُ مِنْ إِمْرَهِ الْمُؤْمِنِینَ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ حَکَّمَ رِجَالًا فِی أَمْرِ اللَّهِ مِثْلَ قَتْلِ صَیْدٍ فَقَالَ یَحْکُمُ بِهِ ذَوا عَدْلٍ مِنْکُمْ وَ فِی الْإِصْلَاحِ بَیْنَ الزَّوْجَیْنِ قَالَ وَ إِنْ خِفْتُمْ شِقاقَ بَیْنِهِما فَابْعَثُوا حَکَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَکَماً مِنْ أَهْلِها وَ أَمَّا أَنَّهُ قَاتَلَ وَ لَمْ یَسْبِ وَ لَمْ یَغْنَمْ أَ فَتَسْبُونَ أُمَّکُمْ عَائِشَهَ ثُمَّ تَسْتَحِلُّونَ مِنْهَا مَا یُسْتَحَلُّ مِنْ غَیْرِهَا فَلَئِنْ فَعَلْتُمْ لَقَدْ کَفَرْتُمْ وَ هِیَ أُمُّکُمْ وَ إِنْ قُلْتُمْ لَیْسَتْ بِأُمِّنَا

۱- ۶۲۹- رواه ابن شهرآشوب رحمه اللّه فی عنوان: «الرد علی الخوارج» قبیل العنوان: «فصل فی مسائل و أجوبه» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۱، ص ۲۳۲ ط النجف.

فَقَدْ كَذَبْتُمْ لِقَوْلِهِ وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ وَ أَمَّا أَنَّهُ مَحَى اسْمَهُ مِنْ إِمْرَهِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَدْ سَمِعْتُمْ بِأَنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله أَتَاهُ سُهَيْلُ بْنُ عَمْرٍو وَ أَبُو سُفْيَانَ لِلصُّلْحِ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَهِ فَقَالَ اكْتُبْ هَذَا مَا صَالَحَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله الْقِصَّهَ وَ وَ اللَّهِ لَرَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله خَيْرٌ مِنْ عَلِيٍّ وَ مَا خَرَجَ مِنَ النُّبُوَّهِ بِذَلِكَ فَقَالَ بَعْضُهُمْ هَذَا مِنَ الَّذِينَ قَالَ اللَّهُ تَعَالَى بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ وَ قَالَ وَ تُنْذِرَ بِهِ قَوْماً لُدًّا قَالَ وَ رَجَعَ مِنْهُمْ خَلْقٌ كَثِيرٌ.

وَ نَاظَرَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدَ الْإِبَاضِيَّ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ قِبَلَ الرَّشِيدِ فَقَالَ هِشَامٌ إِنَّهُ لَا مَسْأَلَهَ لِلْخَوَارِجِ عَلَيْنَا فَقَالَ الْإِبَاضِيُّ كَيْفَ ذَاكَ قَالَ لِأَنَّكُمْ قَوْمٌ قَدِ اجْتَمَعْتُمْ مَعاً عَلَى وَلَايَهِ رَجُلٍ وَ تَعْدِيلِهِ وَ الْإِقَامَهِ بِإِمَامَتِهِ وَ فَضْلِهِ ثُمَّ فَارَقْتُمُونَا فِي عَدَاوَتِهِ وَ الْبَرَاءَهِ مِنْهُ فَنَحْنُ عَلَى إِجْمَاعِنَا وَ شَهَادَتُكُمْ لَنَا وَ خِلَافُكُمْ لَنَا غَيْرُ قَادِحٍ فِي مَذْهَبِنَا وَ دَعْوَاكُمْ غَيْرُ مَقْبُولَهٍ عَلَيْنَا إِذِ الِاخْتِلَافُ لَا يُقَابَلُ بِالاتِّفَاقِ وَ شَهَادَهُ الْخَصْمِ لِخَصْمِهِ مَقْبُولَهٌ وَ شَهَادَتُهُ عَلَيْهِ مَرْدُودَهٌ غَيْرُ مَقْبُولَهٍ فَقَالَ يَحْيَى بْنُ خَالِدٍ قَدْ قَرُبَ قَطْعُهُ وَ لَكِنْ جَارِهِ شَيْئاً فَقَالَ هِشَامٌ رُبَّمَا انْتَهَى الْكَلَامُ إِلَى حَدٍّ يُغْمَضُ وَ يَدُقُّ عَنِ الْأَفْهَامِ وَ الْإِنْصَافُ بِالْوَاسِطَهِ وَ الْوَاسِطَهُ إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِي لَمْ يُؤْمَنْ عَلَيْهِ الْعَصَبِيَّهُ لِي وَ إِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِكَ لَمْ أُجِبْهُ فِي الْحُكْمِ عَلَيَّ وَ إِنْ كَانَ مُخَالِفاً لَنَا جَمِيعاً لَمْ يَكُنْ مَأْمُوناً عَلَيَّ وَ لَا عَلَيْكَ وَ لَكِنْ يَكُونُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِي وَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِكَ فَيَنْظُرَانِ فِيمَا بَيْنَنَا قَالَ نَعَمْ فَقَالَ هِشَامٌ لَمْ يَبْقَ مَعَهُ شَيْ ءٌ ثُمَّ قَالَ إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَمْ يَزَالُوا مَعَنَا عَلَى وَلَايَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَتَّى كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحَكَمَيْنِ مَا كَانَ فَأَكْفَرُوهُ بِالتَّحْكِيمِ وَ ضَلَّلُوهُ بِذَلِكَ وَ الْآنَ هَذَا الشَّيْخُ قَدْ حَكَّمَ رَجُلَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فِي مَذْهَبِهِمَا أَحَدُهُمَا يُكَفِّرُهُ وَ الْآخَرُ يُعَدِّلُهُ فَإِنْ كَانَ مُصِيباً فِي ذَلِكَ فَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ أَوْلَى بِالصَّوَابِ وَ إِنْ كَانَ مُخْطِئاً فَقَدْ أَرَاحَنَا مِنْ نَفْسِهِ بِشَهَادَتِهِ بِالْكُفْرِ عَلَيْهَا وَ النَّظَرُ فِي كُفْرِهِ وَ إِيمَانِهِ أَوْلَى مِنَ النَّظَرِ فِي إِكْفَارِهِ عَلِيّاً عليه السلام

فَاسْتَحْسَنَ الرَّشِيدُ ذَلِكَ وَ أَمَرَ لَهُ بِجَائِزَةٍ.

وَ قَالَ الطَّاقِيُّ لِلضَّحَّاكِ الشَّارِيِّ لَمَّا خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ مُحَكِّماً وَ تَسَمَّى بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ تَبَرَّأْتُمْ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ اسْتَحْلَلْتُمْ قِتَالَهُ قَالَ لِأَنَّهُ حَكَّمَ فِي دِينِ اللَّهِ قَالَ وَ كُلُّ مَنْ حَكَّمَ فِي دِينِ اللَّهِ اسْتَحْلَلْتُمْ قَتْلَهُ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنِ الدِّينِ الَّذِي جِئْتَ بِهِ أُنَاظِرُكَ عَلَيْهِ لِأَدْخُلَ فِيهِ مَعَكَ إِنْ عَلَتْ حُجَّتُكَ حُجَّتِي قَالَ فَمَنْ شَهِدَ لِلْمُصِيبِ بِصَوَابِهِ لَا بُدَّ لَنَا مِنْ عَالِمٍ يَحْكُمُ بَيْنَنَا قَالَ لَقَدْ حَكَّمْتَ يَا هَذَا فِي الدِّينِ الَّذِي جِئْتَ بِهِ أُنَاظِرُكَ فِيهِ قَالَ نَعَمْ فَأَقْبَلَ الطَّاقِيُّ عَلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ هَذَا صَاحِبَكُمْ قَدْ حَكَّمَ فِي دِينِ اللَّهِ فَشَأْنَكُمْ بِهِ فَضَرَبُوا الضَّحَّاكَ بِأَسْيَافِهِمْ.

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . ابن شهر آشوب آن را در عنوان: «الرد علی الخوارج» قبل از عنوان «فصل فی مسائل و أجوبه» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج۱، ص ۲۳۲، چاپ نجف. - : ابو مجلر گوید: علی بن ابوطالب علیه السلام فرمود: داور کردن دو حکم را بر من عیب کردند درحالی‌که خداوند درباره پرنده‌ای دو داور را حکم کرد.

إبانه ابی عبدالله ابن بطه گوید: ابن عباس با جماعت حروریه مناظره کرد و گفت: از امیرمؤمنان علیه السلام چه کینه‌ای دارید؟ گفتند: سه خصلت او را، در دین خدا مردانی را داور کرد پس به او کفر ورزید، و جنگید و غنائم و اسیر نگرفت و نامش را از امیرمؤمنان پاک کرد.

پس گفت: خداوند مردانی را در امر خدا داور کرد مانند کشتن صید و فرمود: «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِّنكُمْ» {آن را دو تن عادل از میان شما تصدیق کنند} و درباره اصلاح بین زن و شوهر فرمود: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا» {و اگر از جدایی میان آن دو [زن و شوهر] بیم دارید پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید}

اما درخصوص اینکه جنگید و اسیر نکرد و غنیمت نگرفت، آیا مادرتان عایشه را به اسارت می‌گیرید و آنچه‌که درخصوص زنان غیر او حلال است را درباره او حلال می‌شمارید که اگر چنین کنید کفر ورزیده‌اید درحالی‌که او مادر شماست و اگر بگویید او مادر ما نیست دروغ گفته‌اید به‌جهت این کلام خداوند متعال: {و همسرانش مادران ایشانند} و درخصوص اینکه او نامش را از امیری مؤمنان پاک کرد، شنیده‌اید که سهیل بن عمرو و ابوسفیان در روز حدیبیه نزد نبی صلّی الله علیه و آله آمدند پس فرمود: بنویس این چیزی است که محمد رسول خدا بر آن صلح کرد و ادامه قصه، و به خدا سوگند رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بهتر از علی بود و به سبب آن از نبوت خارج نشد.

یکی از آنان گفت: این از جمله کسانی است که خداوند متعال فرمود: «بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ» }بلکه آنان مردمی جدل پیشه اند} و فرمود: «وَتُنذِرَ بِهِ قَوْمًا لُّدًّا» {و مردم ستیزهجو را بدان بیم دهی} راوی گوید: و افراد بسیاری از آنان برگشت.

عبدالله بن یزید اباضی با هشام بن حکم گماشته رشید مناظره کرد و هشام گفت: خوارج بر ما مسأله‌ای ندارد. اباضی گفت: این چگونه است گفت: زیرا شما قومی هستید که همراه با ما بر ولایت یک مرد و تعدیل او و اقامه امامت او و برتری او توافق کردید سپس در دشمنی و برائت از او از ما جدا شدید ما بر توافق خود هستیم و گواهی شما و اختلاف شما خللی در مذهب

مـا وارد نمی‌کنـد و ادعایتـان علیه ما پـذیرفته نیست زیرا اختلاف با اتفاق، مقابله نمی‌شود و گواهی خصم برای خصم مقبول و شهادتش علیه او مردود و غیر مقبول است.

یحیی بن خالـد گویـد: یقین او نزدیک شد ولی چیزی بر او سـتم کرد.ً پس هشام گفت: شاید کلام به حدی برسد که غامض شود و از فهم‌ها دور شود و انصاف به واسطه است و واسـطه اگر از اصـحاب من باشـد از جانبـداری او و از من اطمینان نیست و اگر از اصحاب او باشـد او را در حکم بر خودم نمی‌پسـندم و اگر با هر دو ما مخالفت باشـد نه بر من مورد اطمینان است نه بر تو، پس بایـد یـک مرد از یـاران من و یـک مرد از اصـحاب تو باشـد که به آنچه‌که مابین ماست نظر کننـد گفت: آری، هشام گفت: چیزی همراه او باقی نماند.

سپس گفت: این قوم پیوسته با ما بر ولایت امیرمؤمنان بودند تا اینکه امر حکمین پیش آمد و او را با تحکیم تکفیر کردند و به سبب آن وی را گمراه شـمردند و اینـک این پیرمرد دو مرد بـا دو مـذهب مختلـف را داور کرده است که یکی از آن دو او را تکفیر می‌کنـد و دیگری وی را تعـدیل می‌کنـد پس او اگر در این امر درست عمـل کرده باشـد امیرمؤمنـان به درسـتی اولی‌تر است و اگر خطاکار باشد پس با شـهادتش به کفر بر خود ما را از خود راحت کرده است و تأمل در کفر و ایمان او از تأمل در کافر شـمردن علی علیه السلام توسط او اولی‌تر است. پس رشید آن را تحسین کرد و به عطای هدیه به وی دستور داد. و طاقی ــ مؤمن طـاق ــ به ضـحاک شـاری زمـانی‌کهً از کـوفه خروج کرد و خـود را امیرالمـؤمنین نامیـد و مردم را به حکومت خود دعوت کرد گفت: چرا از علی بن ابی طالب برائت جستید و جنگ با او را حلال شـمردید؟ گفت: زیرا او در دین خدا حکم و داور قرار داد. گوید: و هر که در دین خدا حکم قرار دهد قتلش را حلال شـمردید؟ آری؛ گفت: درباره دینی که آوردی تا بر سر آن بـا تو منـاظره کنم به من خبر بـده تـا همراه تو در آن وارد شوم اگر حجتت بر حجتم برتری یـافت؟ گفت: چه کسـی به درستی پیروز شـهادت دهـد؟ باید عالمی میان ما داوری کند. گفت: ای مرد در دینی که آوردی تا بر سـر آن با تو مناظره کنم حَکـم قرار دادی. گفـت: آری. طـاقی به اصـحابش روی کرد و گفت: این رئیس شـماست که در دین خـدا حکم کرده است، پس هر کاری که خواستید با او بکنید. پس با شمشیر خود ضحاک را زدند.

**[ترجمه]

«۶۳۰»

(۱)قب، المناقب لابن شهرآشوب لَمَّا قِيلَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِي الْحَكَمَيْنِ شَكَكْتَ قَالَ علیه السلام أَنَا أَوْلَى بِأَنْ لَا أَشُكَّ فِي دِينِي أَمِ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَ وَ [مَا] قَالَ اللَّهُ تَعَالَى لِرَسُولِهِ قُلْ فَأْتُوا بِكِتابٍ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدى مِنْهُما أَتَّبِعْهُ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ.

**[ترجمه]مناقب ابن شـهر آشـوب - . ابن شـهر آشـوب آن را در منـاقب ابن ابی طـالب روایت کرده است. - : زمـانی‌که به امیرمؤمنان درخصوص حکمین گفته شد: شک کردم، امام علیه‌السلام فرمود: من شایسته این هسـتم که در دینم شک شوم یا نبی صلّی الله علیه و آله و آنچه‌که خداوند متعال به رسولش فرمود: «قُلْ فَأْتُوا بِكِتَابٍ مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ هُوَ أَهْدَى مِنْهُمَا أَتَّبِعْهُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ» {بگو پس اگر راست می گویید کتابی از جانب خدا بیاورید که از این دو هدایت کننده تر باشد تا پیرویش کنم}

**[ترجمه]

«۶۳۱»

(۲)شی، تفسیر العیاشی عَنْ یَزِیدَ بْنِ رُومَانَ قَالَ: دَخَلَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ وَ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ فِی الْحِجْرِ فَجَلَسَ إِلَیْهِمَا ثُمَّ قَالَ یَا ابْنَ عَبَّاسٍ صِفْ لِی إِلَهَکَ الَّذِی تَعْبُدُهُ فَأَطْرَقَ ابْنُ عَبَّاسٍ طَوِیلًا مُسْتَبْطِئاً

ص: ۴۲۳

۱- ۶۳۰- رواه ابن شهرآشوب فی مناقب آل أبی طالب.

۲- ۶۳۱- رواه العیّاشیّ رحمه اللّه فی تفسیر الآیه: ۸۲ من سوره الکهف من تفسیره. و رواه عنه البحرانیّ فی تفسیر الآیه الکریمه من سوره الکهف من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۴۷۸ ط ۳. و رواه أیضا الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی باب التوحید و نفی الشریک من کتاب التوحید، ص ۷۹، ح ۳۵. و رواه عنه المجلسیّ فی البحار: ج ۴ ص ۲۹۷ ط ۱. و رواه الحافظ ابن عساکر بسندین عن عکرمه فی الحدیث: ۲۰۳ من ترجمه الإمام الحسین من تاریخ دمشق: ج ۱۳، ص ۱۵۷، ط ۱.

بِقَوْلِهِ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ إِلَيَّ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ الْمُتَوَرِّطَ فِي الضَّلَالَهِ الْمُرْتَكِسَ فِي الْجَهَالَهِ أُجِيبُكَ عَمَّا سَأَلْتَ عَنْهُ فَقَالَ مَا إِيَّاكَ سَأَلْتُ فَتُجِيبَنِي فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ مَهْ سَلِ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ فَإِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النُّبُوَّهِ وَ مَعَهُ مِنَ الْحِكْمَهِ فَقَالَ لَهُ صِفْ لِي فَقَالَ أَصِفُهُ بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسَهُ وَ أُعَرِّفُهُ بِمَا عَرَّفَ بِهِ نَفْسَهُ لَا يُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ وَ لَا يُقَاسُ بِالنَّاسِ قَرِيبٌ غَيْرُ مُلْزَقٍ وَ بَعِيدٌ غَيْرُ مُتَقَصٍّ يُوَحَّدُ وَ لَا يُبَعَّضُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْكَبِيرُ الْمُتَعَالِ قَالَ فَبَكَى ابْنُ الْأَزْرَقِ بُكَاءً شَدِيداً فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام مَا يُبْكِيكَ قَالَ بَكَيْتُ مِنْ حُسْنِ وَصْفِكَ قَالَ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ إِنِّي أُخْبِرْتُ أَنَّكَ تُكَفِّرُ أَبِي وَ أَخِي وَ تُكَفِّرُنِي قَالَ لَهُ نَافِعٌ لَئِنْ قُلْتُ ذَاكَ لَقَدْ كُنْتُمُ الْحُكَّامَ وَ مَعَالِمَ الْإِسْلَامِ فَلَمَّا بُدِّلْتُمْ اسْتَبْدَلْنَا بِكُمْ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ يَا ابْنَ الْأَزْرَقِ أَسْأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَهٍ فَأَجِبْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَمَّا الْجِدارُ فَكانَ لِغُلامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَهِ وَ كانَ تَحْتَهُ كَنْزٌ لَهُما إِلَى قَوْلِهِ كَنزَهُما مَنْ حُفِظَ فِيهِمَا قَالَ أَبُوهُمَا قَالَ فَأَيُّهُمَا أَفْضَلُ أَبُوهُمَا أَمْ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فَاطِمَهُ قَالَ لَا بَلْ رَسُولُ اللَّهِ وَ فَاطِمَهُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ فَمَا حُفِظْنَا حَتَّى حَالَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَ الْكُفْرِ فَنَهَضَ ابْنُ الْأَزْرَقِ ثُمَّ نَفَضَ ثَوْبَهُ ثُمَّ قَالَ قَدْ نَبَّأَنَا اللَّهُ عَنْكُمْ مَعْشَرَ قُرَيْشٍ أَنْتُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی - . عیاشی آن را در تفسیر آیه ۸۲ سوره کهف از تفسیرش روایت کرد.

و بحرانی آن را از او تفسیر آیه کریمه سوره کهف از تفسیر برهان: ج۲، ص ۴۷۸، چاپ سوم روایت کرد.

شیخ صدوق نیز آن را در باب التوحید و نفی الشرک از کتاب توحید، ص ۷۹، ج۳۵، و مجلسی از او در البحار: ج۴، ص ۲۷۹، چاپ اول روایت کرد.

و حافظ ابن عساکر آن را را با دو سند از عکرمه در حدیث ۲۰۳ از زندگی‌نامه امام حسن از تاریخ دمشق: ج۱۳، ص۱۵۷، چاپ اول روایت کرد. - : یزید بن رومان گوید: نافع بن ازرق وارد مسجد الحرام شد و حسین بن علی به همراه عبدالله بن عباس در حجر بود پس او نزد آن دو نشست و گفت: ای ابن عباس خدایی که می‌پرستی را برایم توصیف کن، پس ابن عباس طولانی و شمرده سخن گفت: پس حسین به من فرمود: ای ابن ازرق غرق در ضلالت، نگون‌سار در جهالت به‌سوی من روی کن تا درباره آنچه‌که از او سؤال کردی پاسخت بگویم. گفت: از تو سؤال نکردم که پاسخم دهی پس ابن عباس به او گفت: خاموش باش از پسر رسول‌الله سؤال کن که او از اهل بیت نبوت است و حکمت همراه اوست. به او گفت: برایم توصیف کن. او را به‌وسیله آنچه که خودش را بـا آن توصیف کرد توصیف می‌کنم و او را به‌وسیله آنچه‌که خودش را بـا آن معرفی کرد معرفی می‌کنم بـا حواس درک نمی‌شود با مردم قیاس نمی‌شود نزدیک غیر متصل و دوری است که به کنه او رسیده نمی‌شود واحد می‌شود و متعدد نمی‌شود هیچ خدایی جز او کبیر متعال نیست.

راوی گوید: ابن ازرق به شدت گریست و حسین علیه السلام به او فرمود: چه چیزی تو را به گریه انداخت؟ گفت: از توصیف نیکویت گریستم. فرمود: ای ابن ازرق بـا خبر شـدم که تو پـدرم، برادرم و مرا تکفیر می‌کنی! نافع به او گفت اگر آن را گفتم حکـام و معـالم اسـلام بودیـد پس چون تغییر دادیـد کسـی را جـایگزین شـما کردیم حسین به او فرمود: ای ابن ازرق دربـاره مسأله‌ای از تو سؤال می‌کنم درباره این کلام خداوند که هیچ خدایی جز او نیست به من پاسخ بگو: «وَأَمَّا الْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَامَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِي الْمَدِينَهِ وَكَانَ تَحْتَهُ كَنزٌ لَّهُمَا» تا این سخن «کنزهما» {و اما دیوار از آن دو پسر [بچه] یتیم در آن شهر بود و زیر آن گنجی متعلق به آن دو بود} و چه کسی درباره ان دو حفاظت کرد؟ گفت: پدرشان، فرمود: و کدام‌یک بهتر است پدر آنان یا رسول‌الله و فـاطمه؟ گفته: البته رسول‌الله و فـاطمه بنت رسول‌الله. گفت: و چه چیزی از مـا حفـاظت کرد تـا اینکه میان ما و کفر

حائل شد .

پس ابن ازرق برخاست و لباسش را تکاند و گفت: خداوند درباره شما گروه قریش به ما خبر داده است شما قومی مخالف هستید.

**[ترجمه]

«۶۳۲»

(۱)شی، تفسیر العیاشی عَنْ إِمَامِ بْنِ رِبْعِیٍّ قَالَ: قَامَ ابْنُ الْکَوَّاءِ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ قُلْ هَلْ نُنَبِّئُکُمْ بِالْأَخْسَرِینَ أَعْمالًا الَّذِینَ ضَلَّ سَعْیُهُمْ فِی الْحَیاهِ الدُّنْیا وَ هُمْ یَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ یُحْسِنُونَ صُنْعاً قَالَ أُولَئِکَ أَهْلُ الْکِتَابِ کَفَرُوا بِرَبِّهِمْ وَ ابْتَدَعُوا فِی دِینِهِمْ فَحَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ وَ مَا أَهْلُ النَّهْرِ مِنْهُمْ بِبَعِیدٍ و عن أبی الطفیل قال: منهم أهل النهر و فی روایه أخری عن أبی الطفیل

ص: ۴۲۴

۱- ۶۳۲- رواه العیّاشیّ فی تفسیر الآیه: ۱۰۳ من سوره الکهف من تفسیره. و رواه عنه البحرانیّ فی تفسیر الآیه الکریمه من سوره الکهف من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۴۹۵ ط ۳.

أولئک أهل حروراء و عن عکرمه.

**[ترجمه]تفسیر عیاشی - . عیاشی آن را در تفسیر آیه ۱۰۳سوره کهف از تفسیرش روایت کرد، و بحرانی آن را از او در تفسیر آیه کریمه سوره کهف از تفسیر برهان: ج۲، ص ۴۹۵، چاپ سوم روایت کرد.

: -

امام بن ربعی گوید: ابن کواء به‌سوی امیرمؤمنان برخاست و گفت: درباره این کلام «خداوند به من بگو: بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم [آنان] کسانی اند که کوشش شان در زندگی دنیا به هدر رفته و خود می پندارند که کار خوب انجام می دهند» گفت: آنان اهل کتاب هستند که به پروردگارشان کفر ورزیدند و در دینشان بدعت کردند و اعمالشان باطل شد و اهل نهر از آنان دور نیستند. و ابن طفیل گوید: اهل نهر از آنان است و در روایتی دیگر از ابوطفیل و از عکرمه: آنان اهل حروراء هستند.

**[ترجمه]

«۶۳۳»

(۱)فس، تفسیر القمی أَبِی عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الثُّمَالِیِّ عَنْ أَبِی الرَّبِیعِ قَالَ: حَجَجْتُ مَعَ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی السَّنَهِ الَّتِی حَجَّ فِیهَا هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِکِ وَ کَانَ مَعَهُ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ مَوْلَی عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَنَظَرَ نَافِعٌ إِلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فِی رُکْنِ الْبَیْتِ وَ قَدِ اجْتَمَعَ عَلَیْهِ النَّاسُ فَقَالَ لِهِشَامٍ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ مَنْ هَذَا الَّذِی تَکَافَأَ عَلَیْهِ النَّاسُ قَالَ هَذَا نَبِیُّ أَهْلِ الْکُوفَهِ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ عَلَیْهِمْ أَفْضَلُ الصَّلَوَاتِ وَ أَکْمَلُ التَّحِیَّاتِ فَقَالَ نَافِعٌ لَآتِیَنَّهُ وَ لَأَسْأَلَنَّهُ عَنْ مَسَائِلَ لَا یُجِیبُنِی فِیهَا إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ قَالَ فَاذْهَبْ إِلَیْهِ فَاسْأَلْهُ لَعَلَّکَ تُخْجِلُهُ فَجَاءَ نَافِعٌ حَتَّی اتَّکَأَ عَلَی النَّاسِ فَأَشْرَفَ عَلَی أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام فَقَالَ یَا مُحَمَّدَ بْنَ عَلِیٍّ إِنِّی قَرَأْتُ التَّوْرَاهَ وَ الْإِنْجِیلَ وَ الزَّبُورَ وَ الْفُرْقَانَ وَ قَدْ عَرَفْتُ حَلَالَهَا وَ حَرَامَهَا وَ قَدْ جِئْتُ أَسْأَلُکَ عَنْ مَسَائِلَ لَا یُجِیبُ فِیهَا إِلَّا نَبِیٌّ أَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ أَوِ ابْنُ نَبِیٍّ فَرَفَعَ أَبُو جَعْفَرٍ رَأْسَهُ فَقَالَ سَلْ عَمَّا بَدَا لَکَ قَالَ أَخْبِرْنِی کَمْ کَانَ بَیْنَ عِیسَی وَ مُحَمَّدٍ مِنْ سَنَهٍ فَقَالَ أُخْبِرُکَ بِقَوْلِکَ أَوْ بِقَوْلِی قَالَ أَخْبِرْنِی بِالْقَوْلَیْنِ جَمِیعاً قَالَ أَمَّا فِی قَوْلِی فَخَمْسُمِائَهِ سَنَهٍ وَ أَمَّا قَوْلُکَ فَسِتُّمِائَهِ سَنَهٍ فَقَالَ أَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ وَ سْئَلْ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَهً یُعْبَدُونَ مَنْ ذَا الَّذِی سَأَلَهُ مُحَمَّدٌ وَ کَانَ بَیْنَهُ وَ بَیْنَ عِیسَی خَمْسُمِائَهٍ قَالَ فَتَلَا أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام هَذِهِ الْآیَهَ سُبْحانَ الَّذِی أَسْری بِعَبْدِهِ لَیْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرامِ إِلَی الْمَسْجِدِ الْأَقْصَی الَّذِی بارَکْنا حَوْلَهُ لِنُرِیَهُ مِنْ آیاتِنا کَانَ مِنَ الْآیَاتِ الَّتِی أَرَاهَا اللَّهُ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله حَیْثُ أَسْرَی بِهِ إِلَی بَیْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ حَشَرَ اللَّهُ الْأَوَّلِینَ وَ الْآخِرِینَ مِنَ النَّبِیِّینَ وَ الْمُرْسَلِینَ ثُمَ

۱- ۶۳۳- رواه علیّ بن إبراهیم رحمه اللّه فی تفسیر الآیه: ۵۰ من سوره الأعراف من تفسیره. و رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه بسند آخر. و رواه البحرانیّ عنهما فی تفسیر الآیه: ۵۰ من سوره الأعراف من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۲۱ ط ۳.

أَمَرَ جَبْرَائِيلَ علیه السلام فَأَذَّنَ شَفْعاً وَ أَقَامَ شَفْعاً وَ قَالَ فِی إِقَامَتِهِ حَیَّ عَلَی خَیْرِ الْعَمَلِ ثُمَّ تَقَدَّمَ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله فَصَلَّی بِالْقَوْمِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ اللَّهُ لَهُ سَلْ یَا مُحَمَّدُ مَنْ أَرْسَلْنا مِنْ قَبْلِکَ مِنْ رُسُلِنا أَ جَعَلْنا مِنْ دُونِ الرَّحْمنِ آلِهَهً یُعْبَدُونَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِلرُّسُلِ عَلَامَ تَشْهَدُونَ وَ مَا کُنْتُمْ تَعْبُدُونَ قَالُوا نَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ أَنَّکَ رَسُولُ اللَّهِ أُخِذَتْ عَلَی ذَلِکَ عُهُودُنَا وَ مَوَاثِیقُنَا فَقَالَ نَافِعٌ صَدَقْتَ یَا أَبَا جَعْفَرٍ فَأَخْبِرْنِی عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ وَ السَّماواتُ أَیُّ أَرْضٍ تُبَدَّلُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام تُبَدَّلُ أَرْضُنَا بِخُبْزَهٍ بَیْضَاءَ یَأْکُلُونَ مِنْهَا حَتَّی یَفْرُغَ اللَّهُ مِنْ حِسَابِ الْخَلَائِقِ فَقَالَ نَافِعٌ إِنَّهُمْ عَنِ الْأَکْلِ لَمَشْغُولُونَ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ أَ هُمْ حِینَئِذٍ أَشْغَلُ أَمْ وَ هُمْ فِی النَّارِ فَقَالَ نَافِعٌ بَلْ وَ هُمْ فِی النَّارِ قَالَ فَقَدْ قَالَ اللَّهُ وَ نادی أَصْحابُ النَّارِ أَصْحابَ الْجَنَّهِ أَنْ أَفِیضُوا عَلَیْنا مِنَ الْماءِ أَوْ مِمَّا رَزَقَکُمُ اللَّهُ مَا شَغَلَهُمْ أَلِیمُ عَذَابِ النَّارِ عَنْ أَنْ دُعُوا بِالطَّعَامِ فَأُطْعِمُوا الزَّقُّومَ وَ دُعُوا بِالشَّرَابِ فَسُقُوا الْحَمِیمَ فَقَالَ صَدَقْتَ یَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ بَقِیَتْ مَسْأَلَهٌ وَاحِدَهٌ فَقَالَ وَ مَا هِیَ قَالَ أَخْبِرْنِی عَنِ اللَّهِ مَتَی کَانَ قَالَ وَیْلَکَ أَخْبِرْنِی مَتَی لَمْ یَکُنْ حَتَّی أُخْبِرَکَ مَتَی کَانَ سُبْحَانَ مَنْ لَمْ یَزَلْ وَ لَا یَزَالُ فَرْداً صَمَداً لَمْ یَتَّخِذْ صاحِبَهً وَ لا وَلَداً ثُمَّ قَالَ یَا نَافِعُ أَخْبِرْنِی عَمَّا أَسْأَلُکَ عَنْهُ فَقَالَ هَاتِ یَا أَبَا جَعْفَرٍ قَالَ مَا تَقُولُ فِی أَصْحَابِ النَّهْرَوَانِ فَإِنْ قُلْتَ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَتَلَهُمْ بِحَقٍّ فَقَدِ ارْتَدَدْتَ أَیْ رَجَعْتَ إِلَی الْحَقِّ وَ إِنْ قُلْتَ إِنَّهُ قَتَلَهُمْ بَاطِلًا فَقَدْ کَفَرْتَ قَالَ فَوَلَّی عَنْهُ وَ هُوَ یَقُولُ أَنْتَ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ النَّاسِ حَقّاً حَقّاً ثُمَّ أَتَی هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِکِ فَقَالَ لَهُ مَا صَنَعْتَ قَالَ دَعْنِی مِنْ کَلَامِکَ هُوَ وَ اللَّهِ أَعْلَمُ النَّاسِ حَقّاً حَقّاً وَ هُوَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ حَقّاً حَقّاً وَ یَحِقُّ لِأَصْحابِهِ أَنْ یَتَّخِذُوهُ نَبِیّاً.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم - . علی بن ابراهیم آن را در تفسیر آیه ۵۰ سوره اعراف در تفسیرش روایت کرد.

کلینی آن را با سندی دیگر روایت کرد،و بحرانی ان را از آن دو در تفسیر آیه ۵۰ سوره اعراف از تفسیر برهان: ج۲، ص۲۱، چاپ سوم روایت کرد. - : ابوربیع گوید: با باقرعلیه السلام سالی که هشام بن عبدالملک حج کرد حج کردم و نافع بن ازرق غلام عمر بن خطاب با او بود و نافع به باقر علیه السلام در رکن بیت نگاه کرد درحالی‌که مردم دور او جمع شده بود پس هشام به او گفت: یا امیرمؤمنان این کیست که مردم به او رو کرده‌اند؟ گفت: این نبی کوفیان است او محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابوطالب است که برترین صلوات‌ها و کامل‌ترین تحیات بر آنان باد. نافع گفت: به‌سوی او می‌روم و از او درباره مسائلی که جز نبی یا وصی نبی در آن پاسخم را نمی‌دهد سؤال نمی‌کنم. گفت: به‌سوی او برو و از او سؤال کن شاید او را خجالت‌زده کنی پس نافع آمد تا اینکه به مردم تکیه کرد و به باقرعلیه السلام نزدیک شد و گفت :ای محمد بن علی من تورات، انجیل، زبور و فرقان را خواندم و حلال و حرام آنها را شناختم و نزد تو آمدم تا درباره مسائلی از تو سؤال کنم که جز نبی یا وصی نبی یا پسر نبی پاسخ آن را نمی‌دهد. باقر سرش را بلند کرد و گفت: از هر چه برایت پیش آمد سؤال کن. گفت: به من بگو فاصله بین عیسی و محمد چند سال بود؟ گفت: براساس قول تو خبر بدهم یا قول خودم؟ گفت: با هر دو قول به من خبر بده. فرمود: در قول من پانصد سال و در قول تو ششصد سال است. سپس گفت: درباره این کلام خداوند: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رُّسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِن دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ» {و از رسولان ما که پیش از تو گسیل داشتیم جویا شو آیا در برابر [خدای] رحمان خدایانی که مورد پرستش قرار گیرند مقرر داشته ایم}

به من خبر بده که کسی‌که محمد از او سؤال کرد کیست و بین او و عیسی پانصد سال بود؟ راوی گوید: و باقرعلیه السلام این آیه را قرائت کرد: «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلاً مِّنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الأَقْصَى الَّذِي بَارَكْنَا حَوْلَهُ لِنُرِيَهُ مِنْ آيَاتِنَا» {منزه است آن [خدایی] که بنده اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی که پیرامون آن را برکت داده ایم سیر داد تا از نشانه های خود به او بنمایانیم} از آیاتی که خداوند زمانی‌که محمد را شبانه به‌سوی بیت‌المقدس حرکت داد به او نشان داد این است که خداوند اولین و آخرین‌ها را از انبیاء و مرسلین محشور کرد سپس به جبرئیل امر کرد و او دو مرتبه دو مرتبه اذان و اقامه گفت و در اقامه‌اش گفت حی علی خیر العمل سپس محمدصلّی الله علیه و آله پیش آمد و بر آن جمع نماز خواند و چون فارغ شد خداوند به او امر فرمود: ای محمد از رسولانمان که پیش از تو فرستادیم بپرس که آیا غیر از رحمن خدایی قرار دادیم که بپرستند؟ رسول‌الله صلّی الله علیه و آله به رسولان فرمود: بر چه شهادت می‌دهید و چه می‌پرستید؟ گفتند: گواهی می‌دهیم که جز خدای واحد هیچ خدایی نیست شریکی برای او نیست و تو رسول خدا هستی و عهد و پیمان‌های ما بر آن گرفته شد.

نافع گفت: راست گفتی ای باقر پس درباره این سخن خداوند تبارک و تعالی به من خبر بده: «يَوْمَ تُبَدَّلُ الأَرْضُ غَيْرَ الأَرْضِ» «روزی که زمین به غیر این زمین و آسمانها [به غیر این آسمانها] مبدل گردد» کدام زمین مبدل می گردد؟ باقرعلیه السلام فرمود: زمین ما به نانی سفید تبدیل می‌شود که از آن می‌خورند تا اینکه خداوند از حساب خلائق فارغ شود. نافع گفت: آنها از خوردن مشغول هستند. باقر فرمود: آیا آنها در آن حال مشغولند یا در آتش هستند. نافع گفت: البته در آتش هستند. فرمود: خداوند فرمود: «وَنَادَى أَصْحَابُ النَّارِ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ أَفِيضُواْ عَلَيْنَا مِنَ الْمَاء أَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّهُ» {و دوزخیان بهشتیان را آواز می دهند که از آن آب یا از آنچه خدا روزی شما کرده بر ما فرو ریزید} عذاب دردناک آتش آنها از این غافل نساخت که

طلب طعام کنند پس با زقوم اطعام شدند و طلب نوشیدنی کنند و با حمیم سیراب شدند!

گفت: راست گفتی ای پسر رسول‌الله و یک مسأله باقی مانـد. فرمود: و آن چیست: فرمود: درباره خـدا به من خبر بده که کی بود؟ فرمود: وای بر تو به من بگو چه زمانی نبود تا به تو بگویم چه زمانی بود منزه است کسی‌که ازلی و ابدی است. فرد صمد است که همسر و فرزنـدی نگرفته است سپس فرمود: ای نافع به من بگو درباره چه از تو بپرسم. گفت: شـروع کن یا ابوجعفر. فرمود: دربـاره اصـحاب نهروان چه می‌گویی، اگر بگویی که امیرمؤمنـان آنان را به حق کشت ارتـداد کردی یعنی به‌سوی حق بازگشتی و اگر بگویی: او آنان را به باطل کشت کفر گفته‌ای.

راوی گوید: به او پشت کرد درحالی‌که او می‌گفت: تو به خدا سوگند به حق به حق داناترین مردم هستی. سـپس نزد هشام بن عبدالملک آمد به او گفت: چه کردی؟ گفت: کلامت را از من برگیر او به خدا سوگند به حق به حق داناترین مردم است و او پسر رسول‌الله است به حق به حق و برای یارانش سزاوار است که او را نبی بگیرند.

**[ترجمه]

«۶۳۴»

(۱)ج، الإحتجاج عَنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ مِثْلَهُ

**[ترجمه]الاحتجـاج - . طبرسـی آن را در احتجاجات امام باقر علیه السـلام از کتاب الاحتجاج ص ۳۲۵، چاپ بیروت روایت کرد. - :

از ثمالی از ابوربیع مشابه آن را آورده.

**[ترجمه]

بیان

قال الفیروزآبادی کافأه دافعه قوله صـلی الله علیه و آله فقد کفرت أی لإنکار الخبر المتواتر عن النبی صلی الله علیه و آله أنه أمر أمیر المؤمنین علیه السلام بقتال الفرق الثلاث و أنه سماهم مارقین.

**[ترجمه]فیروزآبـادی گویـد: کافـاه یعنی از او دفـاع کرد. این سـخن امـام علیه السـلام «فقـد کفرت» یعنی به دلیل انکار خبر متواتر از نبی مبنی بر اینکه به جنگ با سه فرقه به امیرمؤمنان امر کرد و آنان را مارقین نامید .

**[ترجمه]

«۶۳۵»

(۲)ضه، روضه الواعظين شـا، الإرشـاد ج، الإحتجـاج رُوِىَ أَنَّ نَافِعَ بْنَ الْأَزْرَقِ جَاءَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليهم السـلام فَجَلَسَ بَيْنَ يَدَيْهِ يَسْأَلُهُ عَنْ مَسَائِلِ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فَقَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السـلام فِى عَرْضِ كَلَامِهِ قُلْ لِهَذِهِ الْمَارِقَهِ بِمَا اسْتَحْلَلْتُمْ فِرَاقَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السـلام وَ قَدْ سَفَكْتُمْ دِمَاءَكُمْ بَيْنَ يَدَيْهِ فِى طَاعَتِهِ وَ الْقُرْبَهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِنُصْرَتِهِ فَسَيَقُولُونَ لَكَ إِنَّهُ حَكَّمَ فِى دِينِ اللَّهِ فَقُلْ لَهُمْ قَدْ حَكَّمَ اللَّهُ تَعَالَى فِى شَرِيعَهِ نَبِيِّهِ رَجُلَيْنِ مِنْ خَلْقِهِ فَقَالَ جَلَّ اسْمُهُ فَابْعَثُوا حَكَماً مِنْ أَهْلِهِ وَ حَكَماً مِنْ أَهْلِها إِنْ يُرِيدا إِصْلاحاً يُوَفِّقِ اللَّهُ بَيْنَهُما وَ حَكَّمَ رَسُولُ اللَّهِ صـلى الله عليه و آله سَعْدَ بْنَ مُعَاذٍ فِى بَنِى قُرَيْظَهَ فَحَكَمَ فِيهَا بِمَا أَمْضَاهُ اللَّهُ تَعَالَى أَ وَ مَا عَلِمْتُمْ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا أَمَرَ الْحَكَمَيْنِ أَنْ يَحْكُمَا بِالْقُرْآنِ وَ لَا يَتَعَدَّيَاهُ وَ اشْتَرَطَ رَدَّ مَا خَالَفَ الْقُرْآنَ مِنْ أَحْكَامِ الرِّجَالِ وَ قَالَ حِينَ قَالُوا لَهُ حَكَّمْتَ عَلَى نَفْسِكَ مَنْ حَكَمَ عَلَيْكَ فَقَالَ مَا حَكَّمْتُ مَخْلُوقاً وَ إِنَّمَا حَكَّمْتُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَيْنَ تَجِدُ الْمَارِقَهُ تَضْلِيلَ مَنْ أَمَرَ بِالْحُكْمِ بِالْقُرْآنِ وَ اشْتَرَطَ

۱- ۶۳۴- رواه الطبرسىّ رحمه اللّه فى احتجاجات الإمام الباقر عليه السلام من كتاب الاحتجاج ص ۳۲۵ ط بيروت.

۲- ۶۳۵- رواه الشيخ المفيد رفع اللّه مقامه فى فضائل الإمام الباقر عليه السلام من كتاب الإرشاد، ص ۲۶۵ ط النجف. و رواه الطبرسىّ فى احتجاجات الإمام الباقر عليه السلام من كتاب الاحتجاج ص ۳۲۴ ط بيروت. و رواه الفتال رحمه اللّه فى كتاب روضه الواعظين. و بمعناه رواه البحرانىّ بأسانيد عن مصادر فى تفسير الآيه: ۴۸ من سوره إبراهيم من تفسير البرهان: ج ۲ ص ۳۲۲.

رَدَّ مَا خَالَفَهُ لَوْ لَا ارْتِكَابُهُمْ فِی بِدْعَتِهِمُ الْبُهْتَانَ فَقَالَ نَافِعُ بْنُ الْأَزْرَقِ هَذَا وَ اللَّهِ كَلَامٌ لَمْ يَمُرَّ بِمَسْمَعِی قَطُّ وَ لَا خَطَرَ مِنِّی بِبَالٍ وَ هُوَ الْحَقُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

**[ترجمه]روضه الواعظین، الارشاد، الاحتجاج - . شیخ مفید آن را در فضائل امام باقر علیه السلام از کتاب الارشاد ص ۲۶۵، چاپ نجف روایت کرد.

طبرسی آن را در احتجاجات امام باقر علیه السلام از کتاب الاحتجاج ص ۳۲۴، چاپ بیروت روایت کرد.

القتال ان را در کتاب روضه الواعظین روایت کرد.

بحرانی آن را به صورت مفهومی با اسنادهایی از چند منبع در تفسیر آیه ۴۸ سوره ابراهیم از تفسیر برهان: ج۲، ص۳۲۲ روایت کرد. - : روایتی است که نافع بن ازرق نزد محمد بن علی بن حسین علیه السلام آمد و در مقابلش نشست درحالی‌که درباره مسائل حلال و حرام از او سؤال می‌کرد و باقر علیه السلام در عرض کلامش به او فرمود: به این مارقین بگو چرا جدایی از امیرمؤمنان را حلال شمردید درحالی‌که خونتان را در مقابل او در طاعت او تقرب به خداوند متعال با یاری او ریختهاید؟ به تو خواهند گفت: او در دین خدا حکم کرد. پس به آنان بگو: خداوند متعال در شریعت نبی‌اش دو مرد از خلقتش را داور کرد و فرمود: «وَإِنْ خِفْتُمْ شِقَاقَ بَيْنِهِمَا فَابْعَثُواْ حَكَمًا مِّنْ أَهْلِهِ وَحَكَمًا مِّنْ أَهْلِهَا إِن يُرِيدَا إِصْلاَحًا يُوَفِّقِ اللّهُ بَيْنَهُمَا» {پس داوری از خانواده آن [شوهر] و داوری از خانواده آن [زن] تعیین کنید اگر سر سازگاری دارند خدا میان آن دو سازگاری خواهد داد} و رسول‌الله سعد بن معاذ را در بنی قریظه داور کرد پس او در آن به آنچه‌که خداوند متعال محقق کرد حکم داد آیا ندانستید که امیرمؤمنان به حکمین امر کرد که فقط براساس قرآن حکم کنند و از آن تجاوز نکنند و رد آن احکام مردان که با قرآن مخالف است را شرط کرد و زمانی‌که به او گفتند «کسی‌که علیه تو حکم می‌کند را برخود حکم کردی» گفت: هیچ مخلوقی را داور نکردم بلکه فقط کتاب را خدا داور کردم پس مارقین کجا گمراهی کسی‌که به حکم قرآن امر کرد و رد آنچه‌که مخالف آن است را می‌بینند اگر ارتکاب بهتان در بدعتشان نبود. نافع بن أزرق گفت: به خدا سوگند این کلامی است که هرگز نشنیده‌ام و به ذهنم خطور نکرده است و انشاءالله حق است .

**[ترجمه]

باب ۲۶ باب ما جرى بينه صلوات الله عليه و بين ابن الكواء و أضرابه لعنهم الله و حكم قتال الخوارج بعده عليه السلام

الأخبار

«۶۳۶»

(۱)ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ هَاشِمٍ عَنِ ابْنِ الْمُغِيرَهِ عَنِ السَّكُونِيِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عليهم السلام قَالَ: ذُكِرَتِ الْحَرُورِيَّهُ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام قَالَ إِنْ خَرَجُوا مِنْ جَمَاعَهٍ أَوْ عَلَى إِمَامٍ عَادِلٍ فَقَاتِلُوهُمْ وَ إِنْ خَرَجُوا عَلَى إِمَامٍ جَائِرٍ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ فَإِنَّ لَهُمْ فِي ذَلِكَ مَقَالًا.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق آن را در حدیث ۷۲ از باب نوادر العلل، باب آخر از کتاب علل الشرائع: ج۲، ص۶۰۳ روایت کرد. - :

جعفر بن محمـد از پدرش علیه السـلام گوید: حروریه را نزد علی بن ابی طالب ذکر کردم فرمود: اگر از جماعتی یا علیه امامی عادل خروج کردند با آنان پیکار کنید و اگر بر امامی ستمکار خروج کردند با آنان پیکار نکنید که در این زمینه، سخنی برای آنان است.

**[ترجمه]

«۶۳۷»

(۲)فس، تفسیر القمی كَانَ عَلِيُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام يُصَلِّی وَ ابْنُ الْكَوَّاءِ خَلْفَهُ وَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يَقْرَأُ فَقَالَ ابْنُ الْكَوَّاءِ وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَيْكَ وَ إِلَی

ص: ۴۲۹

۱- ۶۳۶- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی الحدیث: ۷۱ من باب نوادر العلل- و هو الباب الأخیر- من کتاب علل الشرائع: ج ۲ ص ۶۰۳.

۲- ۶۳۷- رواه علیّ بن إبراهیم رفع اللّه مقامه فی تفسیر الآیه: ۶۰ من سوره الروم من تفسیره. و رواه أیضا الشیخ الطوسیّ مسندا فی کتاب التهذیب. و رواه عنهما البحرانیّ فی تفسیر الآیه: ۶۰ من سوره الروم فی تفسیر البرهان: ج ۳ ص ۲۶۸ ط ۳. و رواه عن طریق آخر ابن أبی الحدید فی آخر شرحه علی المختار: ۴۰ من نهج البلاغه-: ج ۱، ص ۴۹۱ ط الحدیث ببیروت.

الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ أَشْرَکْتَ لَیَحْبَطَنَّ عَمَلُکَ وَ لَتَکُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِینَ فَسَکَتَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام حَتَّی سَکَتَ ابْنُ الْکَوَّاءِ ثُمَّ عَادَ فِی قِرَاءَتِهِ حَتَّی فَعَلَهُ ابْنُ الْکَوَّاءِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ فَلَمَّا کَانَ فِی الثَّالِثَهِ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا یَسْتَخِفَّنَّکَ الَّذِینَ لا یُوقِنُونَ.

**[ترجمه]تفسیر علی بن ابراهیم - . علی بن ابراهیم آن را در تفسیر آیه ۶۰ از سوره روم از تفسیرش روایت کرد.

و شیخ طوسی نیز آن را به صورت مسند در کتاب التهذیب روایت کرد.

و بحرانی آن را از آن دو در تفسیر آیه ۶۰ از سوره روم در تفسیر برهان: ج۳، ص ۲۶۸، چاپ سوم روایت کرد.

ابن ابی الحدید نیز آن را از طریقی دیگر در آخر شرح بر مختار ۴۰: ج۴۹۱، چاپ جدید بیروت روایت کرد. - : علی بن ابی طالب علیه السلام نماز می‌خواند و ابن کواء پشت سر او بود و امیرمؤمنان قرائت می کرد پس ابن کواء گفت: «و قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد» پس امیرمؤمنان سکوت کرد تا اینکه ابن کواء سکوت کرد سپس به قرائتش بازگشت تا اینکه ابن کواء سه مرتبه چنین کرد پس چون در مرتبه سوم بود امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: {پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند}

**[ترجمه]

«۶۳۸»

(۱)یج، الخرائج و الجرائح رُوِیَ أَنَّ ابْنَ الْکَوَّاءِ قَالَ لِعَلِیٍّ علیه السلام أَیْنَ کُنْتَ حَیْثُ ذَکَرَ اللَّهُ أَبَا بَکْرٍ فَقَالَ ثانِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُما فِی الْغارِ فَقَالَ علیه السلام وَیْلَکَ یَا ابْنَ الْکَوَّاءِ کُنْتُ عَلَی فِرَاشِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَدْ طَرَحَ عَلَیَّ رَیْطَتَهُ فَأَقْبَلَ عَلَیَّ قُرَیْشٌ مَعَ کُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ هِرَاوَهٌ فِیهَا شَوْکُهَا فَلَمْ یُبْصِرُوا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَأَقْبَلُوا عَلَیَّ یَضْرِبُونِّی حَتَّی تَنَفَّطَ جَسَدِی وَ أَوْثَقُونِی بِالْحَدِیدِ وَ جَعَلُونِی فِی بَیْتٍ وَ اسْتَوْثَقُوا الْبَابَ بِقُفْلٍ وَ جَاءُوا بِعَجُوزٍ تَحْرُسُ الْبَابَ فَسَمِعْتُ صَوْتاً یَقُولُ یَا عَلِیُّ فَسَکَنَ الْوَجَعُ فَلَنْ أَجِدَهُ وَ سَمِعْتُ صَوْتاً آخَرَ یَقُولُ یَا عَلِیُّ فَإِذَا الْحَدِیدُ الَّذِی عَلَیَّ قَدْ تَقَطَّعَ ثُمَّ سَمِعْتُ صَوْتاً یَا عَلِیُّ فَإِذَا الْبَابُ فُتِحَ وَ خَرَجْتُ وَ الْعَجُوزُ لَا تَعْقِلُ.

**[ترجمه]الخرائج - . سید رضی حدیثی بسیار نزدیک به آن را در الاختصاص روایت کرد.

و سید بحرانی نیز آن را در حدیث ۶ از سوره توبه از تفسیر برهان: ج۲، ص۱۲۶ روایت کرد. - :

روایت است که ابن کواء به علی علیه السلام گفت: زمانی که خداوند ابوبکر را ذکر کرد و فرمود: «اِنِیَ اثْنَیْنِ إِذْ هُمَا فِی الْغَارِ» کجا بودی. فرمود: وای بر تو ای ابن کواء! در بستر رسول‌الله صلّی الله علیه و آله بودم و ملحفه‌اش را بر من انداخت پس قریش به همراه هر مردی از آنان که خارش بسان چماقی است به من روی کردند و چون رسول‌الله صلّی الله علیه و آله را ندیدند

درحالی‌که مرا می‌زدند به من روی کردند تا اینکه بدنم تاول زد و مرا با آن بستند و مرا در خانه‌ای گذاشتند و در را با قفل بستند و پیرزنی را آوردند که از در نگهبانی می‌داد. پس صدایی شنیدم که می‌گفت: ای علی! پس دردی که احساس می‌کردم آرام گرفت و صدایی دیگر شنیدم که می‌گفت: ای علی! پس زنجیری که بر من بود پاره شد. سپس صدایی شنیدم ای علی! پس در باز شد و بیرون آمدم درحالی‌که پیرزن متوجه نمی‌شد.

**[ترجمه]

بیان

قال فی القاموس الریطه کل ملاءه غیر ذات لفقین کلها نسج واحد و قطعه واحده أو کل ثوب لین رقیق و الهراوه بالکسر العصا و النفطه الجدری و البثره.

**[ترجمه]در قاموس گوید: الریطه هر ملحفه بدون وصله که یک بافت واحد و تکه واحد باشد یا هر لباس نرم نازک. والهرواه با کسره یعنی عصا و النفطه یعنی پیسی و جوش.

**[ترجمه]

«۶۳۹»

(۲)یب، تهذیب الأحکام الْحُسَیْنُ بْنُ سَعِیدٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِیسَی عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ وَهْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَانَ فِی صَلَاهِ الصُّبْحِ فَقَرَأَ ابْنُ الْکَوَّاءِ وَ هُوَ خَلْفَهُ وَ لَقَدْ أُوحِیَ إِلَیْکَ وَ إِلَی الَّذِینَ مِنْ قَبْلِکَ لَئِنْ

ص: ۴۳۰

۱- ۶۳۸- و قریبا منه جدا رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی کتاب الخصائص. و رواه عنه السیّد البحرانیّ فی الحدیث ۶ من تفسیر الآیه: ۴۱ من سوره التوبه من تفسیر البرهان: ج ۲ ص ۱۲۶.

۲- ۶۳۹- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی الحدیث: ۳۹ من «باب أحکام الجماعه» من کتاب الصلاه من التهذیب: ج ۳ ص ۳۶ ط النجف.

أَشْرَكْتَ لَيَحْبَطَنَّ عَمَلُكَ وَ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْخاسِرِينَ فَأَنْصَتَ عَلِيٌّ علیه السلام تَعْظِيماً لِلْقُرْآنِ حَتَّى فَرَغَ مِنَ الْآيَهِ ثُمَّ عَادَ فِي قِرَاءَتِهِ ثُمَّ أَعَادَ ابْنُ الْكَوَّاءِ الْآيَهَ فَأَنْصَتَ عَلِيٌّ أَيْضاً ثُمَّ قَرَأَ فَأَعَادَ ابْنُ الْكَوَّاءِ فَأَنْصَتَ عَلِيٌّ ثُمَّ قَالَ فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لا يَسْتَخِفَّنَّكَ الَّذِينَ لا يُوقِنُونَ ثُمَّ أَتَمَّ السُّورَهَ ثُمَّ رَكَعَ.

**[ترجمه]تهذیب - . شیخ طوسی آن را در حدیث ۳۹ از باب احکام الجماعه از کتاب نماز از التهذیب: ج۳، ص ۳۶، چاپ نجف روایت کرد. - :

امام صادق علیه السلام فرمود: علی علیه السلام در نماز صبح بود پس ابن کواء پشت سر او بود قرائت کرد: {و قطعا به تو و به کسانی که پیش از تو بودند وحی شده است اگر شرک ورزی حتما کردارت تباه و مسلما از زیانکاران خواهی شد} پس علی علیه السلام به احترام قرآن گوش سپرد تا اینکه از آیه فارغ شد سپس به قرائتش بازگشت و ابن کواء آیه را تکرار کرد و علی باز هم گوش سپرد سپس قرائت کرد و ابن کواء تکرار کرد و علی گوش سپرد سپس فرمود: {پس صبر کن که وعده خدا حق است و زنهار تا کسانی که یقین ندارند تو را به سبکسری واندارند} سپس سوره را کامل کرد و رکوع کرد.

**[ترجمه]

«۶۴۰»

(۱)نهج، نهج البلاغه مِنْ كَلَامٍ لَهُ علیه السلام قَالَ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ وَ هُوَ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَهِ يَخْطُبُ فَمَضَى فِي بَعْضِ كَلَامِهِ شَيْ ءٌ اعْتَرَضَهُ الْأَشْعَثُ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَذِهِ عَلَيْكَ لَا لَكَ فَخَفَضَ إِلَيْهِ بَصَرَهُ ثُمَّ قَالَ علیه السلام لَهُ وَ مَا يُدْرِيكَ مَا عَلَيَّ مِمَّا لِي عَلَيْكَ لَعْنَهُ اللَّهِ وَ لَعْنَهُ اللَّاعِنِينَ حَائِكٌ ابْنُ حَائِكٍ مُنَافِقٌ ابْنُ كَافِرٍ وَ اللَّهِ لَقَدْ أَسَرَكَ الْكُفْرُ مَرَّهً وَ الْإِسْلَامُ أُخْرَى فَمَا فَدَاكَ مِنْ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مَالُكَ وَ لَا حَسَبُكَ وَ إِنَّ امْرَأً دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ وَ سَاقَ إِلَيْهِمُ الْحَتْفَ لَحَرِيٌّ أَنْ يَمْقُتَهُ الْأَقْرَبُ وَ لَا يَأْمَنَهُ الْأَبْعَدُ.

قَالَ السَّيِّدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يُرِيدُ علیه السلام أَنَّهُ أُسِرَ فِي الْكُفْرِ مَرَّهً وَ فِي الْإِسْلَامِ مَرَّهً.

وَ أَمَّا قَوْلُهُ دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ السَّيْفَ فَأَرَادَ بِهِ حَدِيثاً كَانَ لِلْأَشْعَثِ مَعَ خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ بِالْيَمَامَهِ غَرَّ فِيهِ قَوْمَهُ وَ مَكَرَ بِهِمْ حَتَّى أَوْقَعَ بِهِمْ خَالِدٌ وَ كَانَ قَوْمُهُ يُسَمُّونَهُ بَعْدَ ذَلِكَ عُرْفَ النَّارِ وَ هُوَ اسْمٌ لِلْغَادِرِ عِنْدَهُمْ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۹ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : امام در مسجد کوفه سخنرانی می کرد، اشعث بن قیس به یکی از مطالب آن اعتراض کرد و گفت این سخن به زیان شما، نه به سود تو است، امام نگاه خود را به او دوخت و فرمود:

چه کسی تو را آگاهاند که چه چیزی به سود، یا زیان من است لعنت خدا و لعنت لعنت کنندگان، بر تو باد ای متکبر متکبر زاده، منافق پسر کافر سوگند به خدا، تو یک بار در زمان کفر و بار دیگر در حکومت اسلام، اسیر شدی، و مال و خویشاوندی تو، هر دو بار نتوانست به فریادت برسد. آن کس که خویشان خود را به دم شمشیر سپارد، و مرگ و نابودی را به سوی آنها کشاند، سزاوار است که بستگان او بر وی خشم گیرند و بیگانگان به او اطمینان نداشته باشند.

منظور امام علیه السّلام این است که اشعث ابن قیس یک بار وقتی که کافر بود اسیر شد و بار دیگر آنگاه که مسلمان شد.

و «شمشیرها را به سوی قبیله اش راهنمایی کرد» مربوط به جریانی است که اشعث قبیله خود را فریب داد تا خالد بن ولید، آنها را غافلگیر کند و از دم شمشیر بگذراند که پس از آن خیانت او را با لقب «عرف النّار» - چیزی که آتش را بپوشاند- ، می نامیدند و این لقبی بود که به نیرنگ باز می دادند.

**[ترجمه]

بَیان

قَالَ الشُّرَّاحُ الْكَلَامُ الَّذِی اعْتَرَضَهُ الْأَشْعَثُ أَنَّهُ علیه السلام كَانَ یَذْكُرُ فِی خُطْبَتِهِ أَمْرَ الْحَكَمَیْنِ فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَ قَالَ لَهُ نَهَیْتَنَا عَنِ الْحُكُومَهِ ثُمَّ أَمَرْتَنَا بِهِ فَمَا نَدْرِی أَیُّ الْأَمْرَیْنِ أَرْشَدُ فَصَفَّقَ علیه السلام إِحْدَی یَدَیْهِ عَلَی الْأُخْرَی وَ قَالَ هَذَا جَزَاءُ مَنْ تَرَكَ الْعُقْدَهَ وَ كَانَ مُرَادُهُ علیه السلام هَذَا جَزَاؤُكُمْ إِذْ تَرَكْتُمُ الرَّأْیَ وَ الْحَزْمَ فَظَنَّ الْأَشْعَثُ أَنَّهُ علیه السلام أَرَادَ هَذَا جَزَائِی حَیْثُ تَرَكْتُ الْحَزْمَ وَ الرَّأْیَ.

وَ قِیلَ كَانَ مُرَادُهُ علیه السلام هَذَا جَزَائِی حَیْثُ وَافَقْتُكُمْ عَلَی مَا أَلْزَمْتُمُونِی

ص: ۴۳۱

۱- ۶۴۰- رواه السیّد الرضیّ رضوان اللّه علیه فی المختار: ۱۹ من كتاب نهج البلاغه.

مِنَ التَّحْكِيمِ وَ كَانَ مُوَافَقَتُهُ علیه السلام لَهُمْ خَوْفاً مِنْهُمْ عَلَى أَنْ يَقْتُلُوهُ فَجهِلَ الْأَشْعَثُ أَوْ تَجَاهَلَ أَنَّ الْمَصْلَحَهَ قَدْ تُتْرَكُ لِأَمْرٍ أَعْظَمَ مِنْهَا فَاعْتَرَضَهُ.

قَوْلُهُ علیه السلام حَائِكُ ابْنُ حَائِكٍ قِيلَ كَانَ الْأَشْعَثُ وَ أَبُوهُ يَنْسِجَانِ بُرُودَ الْيَمَنِ.

وَ قِيلَ إِنَّهُ كَانَ مِنْ أَكَابِرِ كِنْدَهَ وَ أَبْنَاءِ مُلُوكِهَا وَ إِنَّمَا عَبَّرَ عَنْهُ علیه السلام بِذَلِكَ لِأَنَّهُ كَانَ إِذَا مَشَى يُحَرِّكُ مَنْكِبَيْهِ وَ يُفَحِّجُ بَيْنَ رِجْلَيْهِ وَ هَذِهِ الْمَشِيَّهُ تُعْرَفُ بِالْحِيَاكَهِ وَ عَلَى هَذَا فَلَعَلَّ الْأَقْرَبَ أَنَّهُ كِنَايَهٌ عَنْ نُقْصَانِ عَقْلِهِ.

وَ ذَكَرَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ (١)أَنَّ أَهْلَ الْيَمَنِ يُعَيَّرُونَ بِالْحِيَاكَهِ وَ لَيْسَ هَذَا مِمَّا يَخُصُّ الْأَشْعَثَ.

وَ أَمَّا التَّعْيِيرُ بِالْحِيَاكَهِ فَقِيلَ إِنَّهُ لِنُقْصَانِ عُقُولِهِمْ وَ قِيلَ لِأَنَّهُ مَظِنَّهُ الْخِيَانَهِ وَ الْكَذِبِ.

وَ يُمْكِنُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْحِيَاكَهِ نَسْجُ الْكَلَامِ فَيَكُونُ كِنَايَهً عَنْ كَوْنِهِ كَذَّاباً.

كَمَا

رُوِيَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام أَنَّهُ ذُكِرَ عِنْدَهُ علیه السلام أَنَّ الْحَائِكَ مَلْعُونٌ فَقَالَ إِنَّمَا ذَاكَ الَّذِي يَحُوكُ الْكَذِبَ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى رَسُولِهِ.

قَوْلُهُ علیه السلام أَسَرَكَ إِلَى قَوْلِهِ فَمَا فَدَاكَ أَيْ مَا نَجَّاكَ مِنَ الْوُقُوعِ فِيهَا مَالُكَ وَ لَا حَسَبُكَ.

وَ لَمْ يُرِدِ الْفِدَاءَ الْحَقِيقِيَّ فَإِنَّ مُرَاداً لَمَّا قَتَلَتْ أَبَاهُ خَرَجَ الْأَشْعَثُ طَالِباً بِدَمِهِ فَأُسِرَ فَفَدَى نَفْسَهُ بِثَلَاثَهِ آلَافِ بَعِيرٍ وَ هَذَا هُوَ الْمُرَادُ بِأَسْرِهِ فِي الْكُفْرِ.

وَ أَمَّا أَسْرُهُ فِي الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ارْتَدَّ بِحَضْرَمَوْتَ وَ مَنَعَ أَهْلَهَا تَسْلِيمَ الصَّدَقَهِ فَبَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَيْهِ زِيَادَ بْنَ لَبِيدٍ ثُمَّ أَرْدَفَهُ بِعِكْرِمَهَ بْنِ أَبِي جَهْلٍ فِي جَمٍّ غَفِيرٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَاتَلَهُمُ الْأَشْعَثُ بِقَبَائِلِ

۱- ۱ ذكره و ما بعده ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۱۹ من نهج البلاغه: ج ۱، ص ۲۳۹ ط الحدیث ببیروت.

كِنْدَهَ قِتَالًا شَدِيداً فَالْتَجَأَ بِقَوْمِهِ إِلَى حِصْنِهِمْ وَ بَلَغَ بِهِمْ جُهْدُ الْعَطَشِ فَبَعَثَ إِلَى زِيَادٍ يَطْلُبُ مِنْهُ الْأَمَانَ لِأَهْلِهِ وَ لِبَعْضِ قَوْمِهِ وَ لَمْ يَطْلُبْهُ لِنَفْسِهِ فَلَمَّا نَزَلَ أَسَرَهُ زِيَادٌ وَ بَعَثَ بِهِ مُقَيَّداً إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَأَطْلَقَهُ أَبُو بَكْرٍ وَ زَوَّجَهُ أُخْتَهُ أُمَّ فَرْوَهَ.

قَوْلُهُ عليه السلام دَلَّ عَلَى قَوْمِهِ قَالَ ابْنُ مِيثَمٍ إِشَارَهٌ إِلَى غَدْرِهِ بِقَوْمِهِ فَإِنَّ الْأَشْعَثَ لَمَّا طَلَبَ الْأَمَانَ مِنْ زِيَادٍ طَلَبَهُ لِنَفَرٍ يَسِيرٍ مِنْ وُجُوهِ قَوْمِهِ فَظَنَّ الْبَاقُونَ أَنَّهُ طَلَبَهُ لِجَمِيعِهِمْ فَنَزَلُوا عَلَى ذَلِكَ الظَّنِّ فَلَمَّا دَخَلَ زِيَادٌ الْحِصْنَ ذَكَّرُوهُ الْأَمَانَ فَقَالَ إِنَّ الْأَشْعَثَ لَمْ يَطْلُبِ الْأَمَانَ إِلَّا لِعَشَرَهٍ مِنْ قَوْمِهِ فَقَتَلَ مِنْهُمْ مَنْ قَتَلَ حَتَّى وَافَاهُ كِتَابُ أَبِي بَكْرٍ بِالْكَفِّ عَنْهُمْ وَ حَمْلِهِمْ إِلَيْهِ فَحَمَلَهُمْ.

وَ قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ فِيمَا ذَكَرَهُ السَّيِّدُ لَمْ نَعْرِفْ فِي التَّوَارِيخِ هَذَا وَ لَا شِبْهَهُ وَ أَيْنَ كِنْدَهُ وَ الْيَمَامَهُ كِنْدَهُ بِالْيَمَنِ وَ الْيَمَامَهُ لِبَنِي حَنِيفَهَ وَ لَا أَعْلَمُ مِنْ أَيْنَ نَقَلَهُ السَّيِّدُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ.

**[ترجمه]شراح گویند: سخنی که اشعث با آن مخالفت کرد این است امام علیه السلام در خطبه‌اش امر حکمین را ذکر می‌کرد پس مردی از یارانش برخاست و به او گفت: «ما را از حکم کردن نهی کردی سپس ما را به آن امر کردی نمی‌دانیم کدام‌یک از این دو درست‌تر است.» پس امام دستانش را به هم زد و فرمود: این جزای کسی است که بیعت را ترک کرد. و منظور امام علیه السلام این است که این جزای شماست آنگاه که اندیشه و دوراندیشی را رها کردم. و گفته شده: مقصود امام علیه السلام این بود این جزای من است زمانی‌که در آنچه‌که درخصوص تحکیم بر من الزام کردید با شما موافقت کردم و موافقت امام علیه السلام با آنان به‌جهت ترس از آنان بود از اینکه او را بکشند پس اشعث جهل کرد یا خود را به جهالت زد که مصلحت برای امری بزرگتر از آن ترک می‌شود پس با او مخالفت کرد.

این سخن امام علیه السلام: «حائک بن حائک» گفته شده: اشعث و پدرش برد یمنی می‌بافتند.

و گفته شده او از بزرگان کنده و پسران ملوک آن بودند و امام علیه السلام به این دلیل با آن تعبیر کرد که او در زمان راه رفتن شانه‌هایش را تکان می‌داد و بین پاهایش را باز می‌کرد و این راه رفتن به حیاکت معروف است و بر این اساس شاید نزدیک‌تر این باشد که این کنایه از کم‌خردی اوست.

و ابن ابی الحدید - . ابن ابی الحدید این و ما بعد آن را در شرح مختار: ۱۹ از نهج البلاغه: ج۱، ص ۲۳۹، چاپ جدید بیروت ذکر کرد. -

ذکر کرد که اهل یمن بافندگی را عیب می‌شمردند و این از اموری که مختص اشعث باشد نیست.

درخصوص ملامت با بافندگی گفته شد: به‌جهت کم‌خردی آنان است و گفته شده زیرا این، محل گمان خیانت و کذب است.

و ممکن است که منظور از حیاکه سخن‌بافی باشد پس کنایه از کذاب بودن اوست، چنانکه از امام صادق علیه السلام روایت است که در حضور او ذکر شد که بافنده، ملعون است پس فرمود: فقط آن بافنده‌ای که بر خدا و رسولش دروغ می‌بندد.

این سخن امام «أسرک» تا این سخنش «فما فداک» یعنی نه مالت و نه حسبت _ خویشاوندی‌ات _ تو را از وقوع در آن نجات

نداد .

و فدای حقیقی را اراده نکرد بلکه زمانی‌که مراد پدرش را کشت، اشعث به خونخواهی او خارج شد پس اسیر شد و سه هزار شتر را به‌عنوان فدیه خود داد و این مقصود از اسارتش در کفر است.

و درخصوص اسارتش در اسلام، زمانی‌که رسول‌الله وفات کرد به حضرموت برگشت و اهالی آن را از پرداخت صدقه منع کرد پس ابوبکر زیاد بن لبید را فرستاد و عکرمه بن ابوجهل را در خیلی انبوه از مسلمانان به‌دنبال او فرستاد و اشعث با قبائل کنده به سختی با آنان جنگید و قومش را به دژشان پناه داد و عطش بر آنان شدت گرفت پس جهت خواستن امان برای خانواده‌اش به‌سوی زیاد فرستاد و برای خود امان نخواست زمانی‌که پایین آمد زیاد او را اسیر کرد و او را دست بسته به‌سوی ابوبکر فرستاد و ابوبکر او را آزاد کرد و خواهرش ام‌فروه را به همسری او درآورد.

این سخن امام علیه السلام: «دل علی قومه» ابن میثم گوید: اشاره‌ای است که فریبش بر قومش زیرا اشعث زمانی‌که از زیاد امان خواست برای تعداد اندکی از سرشناسان قومش طلب کرد و سایرین گمان کردند که او برای همگی طلب کرده است پس بر این گمان پایین آمدند پس زمانی‌که زیاد وارد قلعه شد امان را برای او یادآوری کردند پس او گفت: اشعث امان را فقط برای ده نفر از قومش طلب کرده است پس او برخی از آنان را به هلاکت رساند تا اینکه نامه ابوبکر مبنی بر دست کشیدن از آنان و بردن آنها به‌سوی او به وی رسید و آنان را به‌سوی او برد.

ابن ابی الحدید در آنچه‌که سید ذکر کرد گفت این و شبیه آن را در تواریخ نیافتیم کنده کجا و یمامه کجا، کنده در یمن و یمامه برای بنی حنیفه است و نمی‌دانم سید (رض) آن را از کجا نقل کرده است.

**[ترجمه]

«۶۴۱»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام لَمَّا قَتَلَ الْخَوَارِجَ فَقِيلَ لَهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَلَكَ الْقَوْمُ بِأَجْمَعِهِمْ فَقَالَ علیه السلام كَلَّا وَ اللَّهِ إِنَّهُمْ نُطَفٌ فِي أَصْلَابِ الرِّجَالِ وَ قَرَارَاتِ النِّسَاءِ وَ كُلَّمَا نَجَمَ مِنْهُمْ قَرْنٌ قُطِعَ حَتَّى يَكُونَ آخِرُهُمْ لُصُوصاً سَلَّابِينَ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۶۰ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - :

در پایان جنگ با خوارج، شخصی گفت، ای امیر المؤمنین خوارج همه نابود شدند. فرمود: نه، سوگند به خدا هرگز آنها نطفه هایی در پشت پدران و رحم مادران وجود خواهند داشت، هر گاه که شاخی از آنان سر برآورد قطع می گردد تا اینکه آخرینشان به راهزنی و دزدی تن در می دهند.

**[ترجمه]

توضیح

القرار و القراره بالفتح ما قر فيه شى ء و سكن و المراد هنا الأرحام و نجم كنصر ظهر و طلع و القرن كنايه عن الرئيس و هو فى الإنسان موضع قرن الحيوان من رأسه و قطع القرن استيصال رؤسائهم و قتلهم و اللصوص بالضم جمع لص مثلثه و السلب الاختلاس.

روى أن جماعه من الخوارج لم يحضروا القتال و لم يظفر بهم أمير المؤمنين عليه السلام و أما المفلتون من القتل فانهزم اثنان منهم إلى عمان و اثنان إلى كرمان و اثنان إلى سجستان و اثنان إلى الجزيره و واحد إلى تل موزن فظهرت بدعهم فى البلاد و صاروا نحوا من عشرين فرقه.

۱- ۶۴۱- رواه السيّد الرضىّ رضوان اللّه عليه فى المختار: ۶۰ من كتاب نهج البلاغه.

و کبارها ست الأزارقه أصحاب نافع بن الأزرق و هم أکبر الفرق غلبوا علی الأهواز و بعض بلاد فارس و کرمان فی أیام عبد الله بن الزبیر.

و النجدات رئیسهم نجده بن عامر الحنفی.

و البیهسیه أصحاب أبی بیهس هیصم بن جابر و کان بالحجاز و قتل فی زمن الولید.

و العجارده أصحاب عبد الکریم بن عجرد.

و الإباضیه أصحاب عبد الله بن إباض قتل فی أیام مروان بن محمد.

و الثعالبه أصحاب ثعلبه بن عامر.

و تفصیل خرافاتهم مذکور فی کتب المقالات.

**[ترجمه]القراره با فتحه چیزی است که شـی در آن قرار می‌گیرد و ساکن می‌شود. در اینجا مقصود ارحام است. نجم بر وزن نصـر یعنی ظهور و طلوع کرد. القرن کنایه از رئیس است، و او در انسان محل شاخ حیوان در سـرش است. قطع القرن نابودی و کشتن رؤسای آنان است. اللصوص با ضمه جمع لص با سه حرکت است. السلب یعنی ربودن.

روایت است که جمعی از خوارج در جنگ حاضـر نشدند و امیرمؤمنان به آنان دست نیافت. اما نجات‌یافتگان از مرگ، دو نفر از آنهـا بـه عمـان، دو نفر بـه کرمـان، دو نفر بـه سجســتان و دو نفر بـه جزیره و یـک نفر بـه تـل مـوزن عقب‌نشـینی کردنـد و بدعت‌هایشان در بلاد آشکار شد و قریب به بیست فرقه شدند.

و بزرگترین آن فرقه‌هـا شـش فرقه است: أزارقه یـاران نـافع بن أزرق و اینـان بزرگترین فرقه‌ها بودنـد که بر اهواز و برخی بلاد فارس و کرمان در ایام عبدالله بن زبیر غلبه یافتند.

و نجدات که رئیسشان نجده بن عامر حنفی است.

بیهسیه یاران ابوبیهس هیصم بن جابر است که در حجاز بود و در زمان ولید کشته شد، عجارده اصحاب عبدالکریم بن عجرد.

أباضیه اصحاب عبدالله بن أباض که در ایام مروان بن محمد کشته شد.

و ثعالبه اصحاب ثعلبه بن عامر است و تفصیل افسانه‌های آنان در کتب مقالاب مذکور است.

**[ترجمه]

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام فِی الْخَوَارِجِ لَا تَقْتُلُوا الْخَوَارِجَ بَعْدِی فَلَیْسَ مَنْ طَلَبَ الْحَقَّ فَأَخْطَأَهُ کَمَنْ طَلَبَ الْبَاطِلَ فَأَدْرَکَهُ یَعْنِی مُعَاوِیَهَ وَ أَصْحَابَهُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۶۱ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : درباره خوارج فرمود: بعد از من با خوارج نبرد نکنید، زیرا کسی که در جستجوی حق بوده و خطا کرد مانند کسی نیست که طالب باطل بوده و آن را یافته است. منظور امام از گروه دوم معاویه و یاران او هستند_

**[ترجمه]

بيان

لعل المراد لا تقتلوا الخوارج بعدی ما دام ملک معاويه و أضرابه کما يظهر من التعليل و قد کان يسبه عليه السلام و يبرأ منه فی الجمع و الأعياد و لم يکن إنکاره للحق عن شبهه کالخوارج و لم يظهر منهم من الفسوق ما ظهر منه و لم يکن مجتهدا فی العباده و حفظ قوانين الشرع مثلهم فکان أولی بالجهاد.

**[ترجمه]شاید منظور این است: بعد از من تا زمانی که معاویه و امثال او فرمانرواست خوارج را نکشید چنانکه از تعلیل روشن می‌شود و او امام علیه السلام را دشنام می‌داد و در جمع و اعیاد از او برائت می‌جست و انکار حق توسط او مانند خوارج از روی شبهه نبود و فسقی که از او ظهور یافت از آنان نمایان نشد و در عبادت و حفظ قوانین شرع مانند آنان نبود پس به جهاد اولی‌تر است.

**[ترجمه]

«۶۴۳»

(۲)نهج، نهج البلاغه رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام کَانَ جَالِساً فِی أَصْحَابِهِ إِذْ مَرَّتْ بِهِ امْرَأَهٌ جَمِیلَهٌ فَرَمَقَهَا الْقَوْمُ بِأَبْصَارِهِمْ فَقَالَ علیه السلام إِنَّ أَبْصَارَ هَذِهِ الْفُحُولِ طَوَامِحُ وَ إِنَّ ذَلِکَ سَبَبُ هَبَابِهَا فَإِذَا نَظَرَ أَحَدُکُمْ

۱- ۶۴۲- رواه السيّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۶۱ من کتاب نهج البلاغه.

۲- ۶۴۳- رواه السيّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۴۲۰ من باب قصار کلام أمير المؤمنين عليه السلام من نهج البلاغه.

إِلَی امْرَأَهٍ تُعْجِبُهُ فَلْیَلْمَسْ أَهْلَهُ فَإِنَّمَا هِیَ امْرَأَهٌ کَامْرَأَهٍ فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْخَوَارِجِ قَاتَلَهُ اللَّهُ کَافِراً مَا أَفْقَهَهُ فَوَثَبَ الْقَوْمُ لِیَقْتُلُوهُ فَقَالَ علیه السلام رُوَیْداً إِنَّمَا هُوَ سَبٌّ بِسَبٍّ أَوْ عَفْوٌ عَنْ ذَنْبٍ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۲۰ از باب قصار کلام امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - :

اصحاب امام پیرامونش نشسته بودند که زنی زیبا از آنجا گذشت، حاضران دیده به آن زن دوختند. امام فرمود: - همانا دیدگان این مردان به منظره شهوت آمیز دوخته شده و به هیجان آمده اند، هر گاه کسی از شما با نگاه به زنی به شگفتی آید، با همسرش بیامیزد که او نیز زنی چون زن وی باشد. - مردی از خوارج گفت:خدا این کافر را بکشد چقدر فقه می داند مردم برای کشتن او برخاستند، امام فرمود - آرام باشید، دشنام را با دشنام باید پاسخ داد یا بخشیدن از گناه.

**[ترجمه]

بیان

فلمح بصره امتد و علا ذکره فی النهایه و قال هب التیس أی هاج للسفاد یقال هب یهب هبیبا و هبابا.

**[ترجمه]طمح بصره: نگاهش امتداد یافت و بالا رفت در النهایه این را ذکر کرده و گوید: هب التیس یعنی برای جفت‌گیری برانگیخته شد و هبّ یهبّ هبیباً و هیاباً گفته می‌شود.

**[ترجمه]

«۶۴۴»

(۱)کِتَابُ الْغَارَاتِ، لِإِبْرَاهِیمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیِّ عَنْ زَیْدِ بْنِ وَهْبٍ قَالَ: قَدِمَ عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَفْدٌ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَهِ فِیهِمْ رَجُلٌ مِنْ رُؤَسَاءِ الْخَوَارِجِ یُقَالُ لَهُ الْجَعْدُ بْنُ نَعْجَهَ وَ قَالَ لَهُ فِی لِبَاسِهِ فَقَالَ هَذَا أَبْعَدُ لِی مِنَ الْکِبْرِ وَ أَجْدَرُ أَنْ یَقْتَدِیَ بِیَ الْمُسْلِمُ فَقَالَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ فَإِنَّکَ مَیِّتٌ قَالَ مَیِّتٌ بَلْ وَ اللَّهِ قَتْلًا ضَرْبَهً عَلَی هَذِهِ تُخْضَبُ هَذِهِ قَضَاءً مَقْضِیّاً وَ عَهْداً مَعْهُوداً وَ قَدْ خابَ مَنِ افْتَری

ص: ۴۳۵

۱- ۶۴۴- ذکره الثقفی رحمه اللّه فی الحدیث: ۶۵ من کتاب تلخیص الغارات: ج ۱، ص ۱۰۸، ط ۱. و ذکر ذیله فی الحدیث الأول منه ص ۷، و فی ص ۳۰. و رواه عنه الشیخ النوریّ رحمه اللّه فی عنوان: «استحباب التواضع فی الملابس» من کتاب الصلاه من المستدرک: ج ۱، ص ۲۱۰. و للحدیث مصادر کثیره یجد الباحث بعضها فی الحدیث: ۳۱ و ما بعده من فضائل علیّ علیه السلام و تعلیقها من کتاب الفضائل ص ۲۲ ط ۱، و فیه: «الجعد بن بعجه».

**[ترجمه]کتاب غارات - . ثقفی ان را در حدیث ۶۵ از کتاب تلخیص الغارات: ج۱، ص ۱۰۸ چاپ اول ذکر کرد و ذیل آن را در حدیث اول از آن ص۷، و در ص ۳۰ ذکر کرد.

و شیخ نوری آن را از او در عنوان «استحباب التواضع فی الملابس» از کتاب نماز از المستدرک: ج۱، ص ۲۱۰ روایت کرد.

و برای این حدیث منابع بسیاری است که محقق برخی از آنها را در حدیث ۳۱ و ما بعد آن از فضائل علی علیه السلام و تعلیق آن از کتاب الفضائل ص ۲۲، چاپ اول می‌یابد. - : زید بن وهب گوید: گروهی از اهالی بصره نزد علی علیه السلام آمدند که در میان آنها مردی از رؤسای خوارج بود که جعد بن نعجه گفته می‌شود و درباره لباسش به او سخن گفت، پس پاسخ داد: این برای من از کبر دورتر و برای اینکه مسلمانان به من اقتدا کنند شایسته‌تر است. پس به او گفت: از خدا بترس که تو مرده‌ای. فرمود: مرده و بلکه به خدا سوگند کشته ضربه‌ای که بر این زده می‌شود و این را رنگین می‌کند به‌عنوان تقدیر مقدر و عهدی وعده داده شده و هر که افترا زد ناکام ماند .

**[ترجمه]

باب ۲۷ باب ما ظهر من معجزاته بعد رجوعه صلوات اللّه علیه من قتال الخوارج

الأخبار

«۶۴۵»

(۱)ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنْ عَلِیِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ عَلِیٍّ الْخُزَاعِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عِیسَی بْنِ حُمَیْدٍ الطَّائِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَمَّا رَجَعَ مِنْ وَقْعَهِ الْخَوَارِجِ اجْتَازَ بِالزَّوْرَاءِ فَقَالَ لِلنَّاسِ إِنَّهَا الزَّوْرَاءُ فَسِیرُوا وَ جَنِّبُوا عَنْهَا فَإِنَّ الْخَسْفَ أَسْرَعُ إِلَیْهَا مِنَ الْوَتَدِ فِی النُّخَالَهِ فَلَمَّا أَتَی مَوْضِعاً مِنْ أَرْضِهَا قَالَ مَا هَذِهِ الْأَرْضُ قِیلَ أَرْضُ نَجرَا فَقَالَ أَرْضُ سِبَاخٍ جَنِّبُوا وَ یَمِّنُوا فَلَمَّا أَتَی یَمْنَهَ السَّوَادِ إِذَا هُوَ بِرَاهِبٍ فِی صَوْمَعَهٍ فَقَالَ لَهُ یَا رَاهِبُ أَنْزِلُ هَاهُنَا فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ لَا تَنْزِلْ هَذِهِ

---

۱ - ۶۴۵- رواه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی الحدیث: ۴۲ من الجزء ۷ من أمالیه: ج ۱، ص ۲۰۲ ط بیروت. و رواه أیضا ابن شهرآشوب علی وجوه فی عنوان: «إخباره [علیه السلام] بالغیب» من مناقب آل أبی طالب: ج ۲ ص ۱۰۰.

الْأَرْضَ بِجَيْشِكَ قَالَ وَ لِمَ قَالَ لِأَنَّهُ لَا يَنْزِلُهَا إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ بِجَيْشِهِ يُقَاتِلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ هَكَذَا نَجِدُ فِي كُتُبِنَا فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَأَنَا وَصِيُّ سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ وَ سَيِّدُ الْأَوْصِيَاءِ فَقَالَ لَهُ الرَّاهِبُ فَأَنْتَ إِذَنْ أَصْلَعُ قُرَيْشٍ وَ وَصِيُّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَقَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام أَنَا ذَلِكَ فَنَزَلَ الرَّاهِبُ إِلَيْهِ فَقَالَ خُذْ عَلَى شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ إِنِّي وَجَدْتُ فِي الْإِنْجِيلِ نَعْتَكَ وَ أَنَّكَ تَنْزِلُ أَرْضَ بَرَاثَا بَيْتَ مَرْيَمَ وَ أَرْضَ عِيسَى علیه السلام فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قِفْ وَ لَا تُخْبِرْنَا بِشَيْءٍ ثُمَّ أَتَى مَوْضِعاً فَقَالَ الْكَزُوا هَذَا فَلَكَزَهُ بِرِجْلِهِ علیه السلام فَانْبَجَسَتْ عَيْنٌ خَرَّارَةٌ فَقَالَ هَذِهِ عَيْنُ مَرْيَمَ الَّتِي انْبَعَثَ لَهَا ثُمَّ قَالَ اكْشِفُوا هَاهُنَا عَلَى سَبْعَةَ عَشَرَ ذِرَاعاً فَكُشِفَ فَإِذَا بِصَخْرَةٍ بَيْضَاءَ فَقَالَ علیه السلام عَلَى هَذِهِ وَضَعَتْ مَرْيَمُ عِيسَى مِنْ عَاتِقِهَا وَ صَلَّتْ هَاهُنَا فَنَصَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام الصَّخْرَةَ وَ صَلَّى إِلَيْهَا وَ أَقَامَ هُنَاكَ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ يُتِمُّ الصَّلَاةَ وَ جَعَلَ الْحَرَمَ فِي خَيْمَةٍ مِنَ الْمَوْضِعِ عَلَى دَعْوَةٍ ثُمَّ قَالَ أَرْضُ بَرَاثَا هَذَا بَيْتُ مَرْيَمَ علیها السلام هَذَا الْمَوْضِعُ الْمُقَدَّسُ صَلَّى فِيهِ الْأَنْبِيَاءُ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام وَ لَقَدْ وَجَدْنَا أَنَّهُ صَلَّى فِيهِ إِبْرَاهِيمُ قَبْلَ عِيسَى علیه السلام.

**[ترجمه]امالی شیخ طوسی - . شیخ طوسی آن را در حدیث ۴۲ از جلد ۷ امالی: ج۱، ص ۲۰۲، چاپ بیروت روایت کرد.

و ابن شهر آشوب نیز آن را در به چند وجه در عنوان: «إخباره علیه السلام بالغیب» از مناقب آل ابی طالب: ج۲، ص ۱۰۰ روایت کرد. - : امام باقرعلیه السلام می‌فرمود: امیرمؤمنان زمانی‌که از واقعه خوارج بازگشت از زوراء گذر کرد و به مردم فرمود: آن زوراء است حرکت کنید و از آن دور شوید که ظلم به‌سوی آن از میخ در سبوس سریع‌تر است. پس زمانی‌که به محلی از آن سرزمین رسید فرمود: این چه زمینی است؟ گفته شد: أرض نجرا. فرمود: سرزمین پهن از آن دور شوید و به سمت راست بیایید و چون به سمت راست سواد رسید، با راهبی در صومعه روبرو شد. به او فرمود: ای راهب آیا در اینجا ساکن شوم؟ راهب به او گفت: با لشکرت در این زمین ساکن نشو. فرمود: چرا؟ گفت: زیرا جز نبی یا وصی نبی و لشکرش که در راه خدا پیکار می‌کند، بر آن ساکن نمی‌شود: در کتبمان چنین یافتم. امیرمؤمنان علی علیه السلام فرمود: و من وصی سید انبیاء و سید اوصیاء هستم. راهب به او گفت پس تو اصلع قریش و وصی محمدصلّی الله علیه و آله هستی. امیرمؤمنان به او فرمود: من او هستم. راهب به‌سوی او پایین آمد و گفت: شرائع اسلام را به من بیاموز که من توصیف تو را در انجیل یافتم و اینکه تو در سرزمین براثا، منزل مریم و سرزمین عیسی علیه السلام ساکن می‌شوی. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: بایست و چیزی به ما خبر نده. سپس به محلی آمد و فرمود: این را لگد بزنید، پس با پا زد، پس چشمه‌ای جوشان جوشیدن گرفت، فرمود این چشمه مریم است که برای او جوشید. سپس فرمود: اینجا را هفت ذراع حفر کنید، پس حفر شد و به صخره‌ای سفید رسیدند و علی علیه السلام فرمود: این صخره‌ای است که مریم، عیسی را از آغوشش قرار داد و در آنجا نماز خواند و امیرمؤمنان علیه السلام صخره را راست کرد، به‌سوی آن نماز خواند و چهار روز در آنجا اقامت کرد و نماز را کامل می‌خواند و حرم را در خیمه‌ای از موضعی بر دعوت قرار داد، سپس فرمود: سرزمین براثا، این بیت مریم علیه السلام است، این مکان مقدسی است که انبیاء در آن نماز خواند.

ابوجعفر محمد بن علی علیه السلام فرمود: و یافتیم که ابراهیم علیه السلام قبل از عیسی علیه السلام در آن نماز خواند.

**[ترجمه]

توضیح

قال الفیروزآبادی فی القاموس الزوراء دجله و بغداد لأن أبوابها الداخله جعلت مزوره عن الخارجه و البعیده من الأراضی و قال الصلع محرکه انحسار شعر مقدم الرأس و قال براثا قریه من نهر الملک أو محله عتیقه بالجانب الغربی و جامع براثا معروف و اللکز الدفع بالکف استعمل هنا مجازا فی الضرب بالرجل.

و قال فی النهایه فیه و إذا بعین خراره أی کثیره الجریان.

قوله علی دعوه أی مقدار ما یسمع دعاء رجل رجل.

**[ترجمه]فیروزآبادی در قاموس گوید: الزوراء، دجله و بغداد است به این دلیل که درهای داخلی آن دور از درهای خارجی و دور از زمین‌ها قرار داده شده است. گوید: الصلع با حرکت: ریختن موی جلوی سر است. و گوید: براثا روستایی از نهر الملک یا محله‌ای قدیمی در جانب غربی است و جامع براثا معروف است. الکز، زدن با کف دست است و در اینجا مجازاً برای زدن با پا به‌کار رفته است.

در النهایه گوید: در آن آمده است: و اذا بعین خراره یعنی چشمه پر جریان.

این «علی دعوه» یعنی مقداری که مردی صدای فراخوانی مرد دیگری را بشنود.

**[ترجمه]

«۶۴۶»

(۱)یب، تهذیب الأحکام رَوَی جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِیُّ أَنَّهُ قَالَ: صَلَّی بِنَا عَلِیٌّ علیه السلام بِبَرَاثَا بَعْدَ رُجُوعِهِ مِنْ قِتَالِ الشُّرَاهِ وَ نَحْنُ زُهَاءُ مِائَهِ أَلْفِ رَجُلٍ

ص: ۴۳۸

۱- ۶۴۶- رواه الشیخ فی التهذیب، ج ۳، ص ۲۶۴، ط النجف.

فَنَزَلَ نَصْرَانِيٌّ مِنْ صَوْمَعَتِهِ فَقَالَ أَيْنَ عَمِيدُ هَذَا الْجَيْشِ فَقُلْنَا هَذَا فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ يَا سَيِّدِی أَنْتَ نَبِيٌّ قَالَ لَا النَّبِيُّ سَيِّدِی قَدْ مَاتَ قَالَ فَأَنْتَ وَصِيُّ نَبِيٍّ قَالَ نَعَمْ ثُمَّ قَالَ اجْلِسْ كَيْفَ سَأَلْتَ عَنْ هَذَا قَالَ إِنَّمَا بُنِيَتْ هَذِهِ الصَّوْمَعَهُ مِنْ أَجْلِ الْمَوْضِعِ وَ هُوَ بَرَاثَا وَ قَرَأْتُ فِی الْكُتُبِ الْمُنَزَّلَهِ أَنَّهُ لَا يُصَلِّی فِی هَذَا الْمَوْضِعِ بِذَا الْجَمْعِ إِلَّا نَبِيٌّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيٍّ وَ قَدْ جِئْتُ أَنْ أُسْلِمَ فَأَسْلَمَ وَ خَرَجَ مَعَنَا إِلَى الْكُوفَهِ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عليه السلام فَمَنْ صَلَّى هَاهُنَا قَالَ صَلَّى عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ أُمُّهُ فَقَالَ لَهُ عليه السلام فَأُفِيدُكَ مَنْ صَلَّى هَاهُنَا قَالَ نَعَمْ قَالَ الْخَلِيلُ عليه السلام.

**[ترجمه]التهذیب: - . شیخ آن را در التهذیب: ج۳، ص ۲۶۴، چاپ نجف روایت کرد. - جابر بن عبدالله انصاری روایت کرده: علی علیه السلام بعد از رجوعش از جنگ خوارج در براثا بر ما نماز خواند، درحالی‌که ما صد هزار مرد بودیم، و مردی نصرانی از صومعه‌اش آمد و گفت: فرمانده این لشکر کجاست؟ گفتیم: این است. به او روی کرد و بر او سلام کرد و گفت: سرور من، تو نبی هستی؟ فرمود: نه، نبی سرور من است که وفات یافته است. گفت: پس تو وصی نبی هستی. گفت: آری، سپس فرمود: بنشین، چگونه در این‌باره سؤال کردی؟ گفت: این صومعه فقط به‌خاطر این مکان که براثا است، بنا شده است و در کتب نازل شده خواندم که در این مکان با این جمع جز نبی یا وصی نبی نماز نمی‌خواند و آمده‌ام که اسلام آورم و اسلام آورد و همراه ما به‌سوی کوفه خارج شد. علی علیه السلام به او فرمود: و اینجا چه کسی نماز خواند؟ گفت: عیسی بن مریم و مادرش نماز خواندند. امام به او فرمود :آیا به تو خبر دهم که چه کسی اینجا نماز خواند؟ گفت: آری، فرمود: خلیل علیه السلام.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الشراه الخوارج الواحد شَارٍ سموا بذلک لقولهم إنا شرینا أنفسنا فی طاعه الله أی بعناها بالجنه حین فارقنا الأئمه الجائره و قال هم زهاء مائه أی قدر مائه و قال عمید القوم و عمودهم سیدهم.

**[ترجمه]جوهری گوید: شراه خوارج است. واحد آن شارّ است و به‌جهت این سخنشان به این نام نامیده شدند که ما جانمان را در طاعت خدا فروختیم یعنی آنها را به بهشت فروختیم، آنگاه که از امام ستمگرمان جدا شدیم. و گوید: هم زهاء مائه یعنی به اندازه صد نفر هستند و گوید: عمید القوم و عمودهم یعنی رئیس آنان.

**[ترجمه]

«۶۴۷»

(۱)کنز، کنز جامع الفوائد و تأویل الآیات الظاهره مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى عَنِ ابْنِ مُسْكَانَ عَنْ أَبِی بَصِيرٍ عَنْ أَبِی الْمِقْدَامِ عَنْ جُوَيْرِيَهَ بْنِ مُسْهِرٍ قَالَ: أَقْبَلْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بَعْدَ قَتْلِ الْخَوَارِجِ حَتَّى إِذَا صِرْنَا فِی أَرْضِ بَابِلَ حَضَرَتْ صَلَاهُ الْعَصْرِ فَنَزَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَ

نَزَلَ النَّاسُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ هَـٰذِهِ أَرْضٌ مَلْعُونَهٌ وَ قَدْ عُـذِّبَتْ مِنَ الـدَّهْرِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ هِیَ إِحْدَی الْمُؤْتَفِکَاتِ وَ هِیَ أَوَّلُ أَرْضٍ عُبِدَ فِیهَا وَثَنٌ وَ إِنَّهُ لَا یَحِلُّ لِنَبِیٍّ وَ لَا وَصِیِّ نَبِیٍّ أَنْ یُصَـلِّیَ بِهَا فَأَمَرَ النَّاسَ فَمَالُوا إِلَی جَنْبَیِ الطَّرِیقِ یُصَلُّونَ وَ رَکِبَ بَغْلَهَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَمَضَی

ص: ۴۳۹

۱- ۶۴۷- تأویل الآیات الباهره للنجفی فی ذیل الآیه ۵۲ من سوره الحاقه. و رواه المجلسیّ ثانیه فی البحار، ج ۴۱، ص ۱۶۸ عنه و عن الروضه و الفضائل لابن شاذان و البصائر و العلل، فراجع. و رواه الراوندیّ فی الخرائج، ص ۲۰۶.

عَلَيْهَا قَالَ جُوَيْرِيَهُ فَقُلْتُ وَ اللَّهِ لَأَتْبَعَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَأُقَلِّدَنَّهُ صَلَاتِيَ الْيَوْمَ قَالَ فَمَضَيْتُ خَلْفَهُ فَوَ اللَّهِ مَا جُزْنَا جِسْرَ سُورَاءَ حَتَّى غَابَتِ الشَّمْسُ قَالَ فَسَبَبْتُهُ أَوْ هَمَمْتُ أَنْ أَسُبَّهُ قَالَ فَالْتَفَتَ وَ قَالَ جُوَيْرِيَهُ قُلْتُ نَعَمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ فَنَزَلَ نَاحِيَهً فَتَوَضَّأَ ثُمَّ قَامَ فَنَطَقَ بِكَلَامٍ لَا أَحْسَبُهُ إِلَّا بِالْعِبْرَانِيَّهِ ثُمَّ نَادَى بِالصَّلَاهِ قَالَ فَنَظَرْتُ وَ اللَّهِ إِلَى الشَّمْسِ قَدْ خَرَجَتْ مِنْ جَبَلَيْنِ لَهَا صَرِيرٌ فَصَلَّى الْعَصْرَ وَ صَلَّيْتُ مَعَهُ فَلَمَّا فَرَغْنَا مِنْ صَلَاتِنَا عَادَ اللَّيْلُ كَمَا كَانَ فَالْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ يَا جُوَيْرِيَهُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى يَقُولُ فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ وَ إِنِّي سَأَلْتُ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِاسْمِهِ الْعَظِيمِ فَرَدَّ عَلَيَّ الشَّمْسَ.

أقول: سيأتى تلك الأخبار بأسانيد جمه فى أبواب معجزاته.

**[ترجمه]کنز جـامع الفوائـد و تأویـل الآیات الظاهره - . تألیف الآیات الباهره از نجفی در ذیل آیه ۵۲/ سوره الحاقه. مجلسی آن را بـار دیگر در البحار ج ۴۱، ص ۱۶۸ از او و الروضه و الفضائـل ابن شـاذان و البصائر و العلل روایت کرده است. راونـدی آن را در الخرائج، ص۲۰۶ روایت کرد. - :

جویره بن مسـهر گوید: همراه امیرمؤمنان علیه السلام بعد از کشتن خوارج خارج شدیم تا اینکه زمانی که در سرزمین بابل وارد شدیم نماز عصـر فرا رسـید. پس امیرمؤمنان علیه السـلام پایین آمد و مردم پایین آمدند و فرمود: ای مردم این زمین نفرین شده است و سه مرتبه از جانب روزگار عذاب دیده است و یکی از مؤتکفات است و اولین زمینی است که در آن بت پرسـتش شـد و برای هیـچ نبی و وصـی حلال نیست که در آن نماز بخوانـد پس به مردم فرمان داد که درحالی که نماز می‌خواننـد به اطرف راه متمایل شوند و بر استر رسول‌الله سوار شد و بر روی آن حرکت کرد.

جویریه گوید: به خدا سوگند امروز از امیرمؤمنان تبعیت می کنم و در نمازم از او تقلید می کنم. ادامه داد: پشت سـر او حرکت کردم به خدا سوگند از جسـر سوراء گذر نکردیم تا اینکه خورشید غروب کرد. گوید: پس او را دشنام دادم یا قصد کردم که دشـنام دهم گویـد: به اطراف نگـاه کرد و فرمود: جویریه؟ گفتم: بله یـا امیرمؤمنـان ادامه داد: در گوشه‌ای پـایین آمـد و وضـو گرفت سپس برخاست و سخنی گفت که عبرانی بود سپس برای نماز ندا داد. گفت: به خدا سوگند به آفتاب نگاه کردم که از دو کوه بیرون آمـده است و صـریری دارد پس عصـر خوانـد و من همراه او خواندم و چون از نمازمان فارغ شدیم شب چنانکه بود بـازگشت پس به من نگـاه کرد و فرمود: ای جریر خداونـد تبارک و تعالی می‌فرمایـد: فرمایـد: «فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّکَ الْعَظِیمِ» {پس به نام پروردگار بزرگت تسبیح گوی} و من از خداوند سبحان به نام بزرگش مسألت کردم پس خورشید را به‌سوی من بازگرداند.

می گویم: آن اخبار با همه اسنادش در ابواب معجزات او خواهد آمد .

**[ترجمه]

باب ۲۸ باب سیره أمیر المؤمنین علیه السلام فی حروبه

الأخبار

«۶۴۸»

(۱)ب، قرب الإسـناد أَبُو الْبَخْتَرِیِّ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ عَنْ جَدِّهِ علیه السـلام عَنْ مَرْوَانَ بْنِ الْحَکَمِ قَالَ: لَمَّا هَزَمَنَا عَلِیٌّ بِالْبَصْرَةِ رَدَّ عَلَی النَّاسِ أَمْوَالَهُمْ مَنْ أَقَامَ بَیِّنَةً أَعْطَاهُ وَ مَنْ لَمْ یُقِمْ بَیِّنَةً عَلَی ذَلِکَ حَلَّفَهُ فَقَالَ لَهُ قَائِلُونَ یَا عَلِیُّ اقْسِمِ الْفَیْءَ بَیْنَنَا وَ السَّبْیَ قَالَ فَلَمَّا کَثُرُوا عَلَیْهِ قَالَ أَیُّکُمْ یَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِینَ فِی سَهْمِهِ فَسَکَتُوا.

**[ترجمه]قرب الاسـناد - . حمیری آن را در حـدیث هفتم از آنچه که ابو بختری روایت کرد در اواسـط کتاب قرب الاسـناد، ص ۶۲، چاپ اول روایت کرده است. - :

مروان بن حکم گوید: زمانی که علی در بصره ما را شکست داد، اموال مردم را به آنان بازگردانید. هرکسی که دلیل روشنی اقامه کرد به او بخشید و هرکسی که دلیل روشنی بر آن نداشت، سوگندش داد، پس افرادی گفتند: ای علی، غنائم و اسران را میان ما تقسیم کن. راوی گوید: چون بر او بسیار شدند، گفت: کدام یک از شما امّ المؤمنین را جزء سهمش می گیرد؟ پس ساکت شدند.

**[ترجمه]

«۶۴۹»

(۲)ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ الْحِمْیَرِیِّ عَنْ مَسْعَدَهَ بْنِ زِیَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ علیهما السلام مِثْلَهُ.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق ان را در حدیث ۶۹ از باب آخر کتاب علل الشرائع: ج۲، ص ۶۰۳ روایت کرد. - :

پدرم از سعد، از حمیری، از مسعده بن زیاد، از جعفر، از پدرش مشابه آن را آورده.

**[ترجمه]

«۶۵۰»

(۳)ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ النَّهْدِیِّ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ ابْنِ رِئَابٍ عَنْ

ص: ۴۴۱

۱- ۶۴۸- رواه الحمیری رحمه اللّه فی الحدیث السابع ممّا رواه عن أبی البختری فی أواسط کتاب قرب الإسناد، ص ۶۲ ط ۱.

۲- ۶۴۹- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۶۹ من الباب الأخیر من کتاب علل الشرائع: ج ۲ ص ۶۰۳.

۳- ۶۵۰- رواه الشیخ الصدوق رضوان اللّه علیه فی الحدیث: ۱۲۲ من کتاب علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۴۶.

زُرَارَهَ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام یَقُولُ إِنَّمَا أَشَارَ عَلِیٌّ علیه السلام بِالْکَفِّ عَنْ عَدُوِّهِ مِنْ أَجْلِ شِیعَتِنَا لِأَنَّهُ کَانَ یَعْلَمُ أَنَّهُ سَیُظْهَرُ عَلَیْهِمْ بَعْدَهُ فَأَحَبَّ أَنْ یَقْتَدِیَ بِهِ مَنْ جَاءَ بَعْدَهُ فَیَسِیرُ فِیهِمْ بِسِیرَتِهِ وَ یَقْتَدِی بِالْکَفِّ بَعْدَهُ.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق ان را در حدیث ۱۲۲ از کتاب علل الشرائع: ج۱، ص ۱۴۶ روایت کرد. - :

زراره گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرماید: علی علیه السّلام به خاطر شیعه مان به خودداری از دشمنش اشاره کرد، زیرا او می دانست که بعد از او بر آنان غلبه می کنند، پس دوست داشت که کسی که بعد از او می آید به وی اقتدا کند و درباره آنان با روش وی حرکت کند و بعد از او به خودداری اقتدا کند .

**[ترجمه]

«۶۵۱»

(۱)ع، علل الشرائع عَلِیُّ بْنُ حَاتِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ الرَّازِیِّ عَنِ ابْنِ أَبِی الْخَطَّابِ عَنِ ابْنِ بَزِیعٍ عَنْ یُونُسَ عَنْ بَکَّارِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ الْحَضْرَمِیِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ یَقُولُ لَسِیرَهُ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام فِی أَهْلِ الْبَصْرَهِ کَانَتْ خَیْراً لِشِیعَتِهِ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ إِنَّهُ عَلِمَ أَنَّ لِلْقَوْمِ دَوْلَهً فَلَوْ سَبَاهُمْ سُبِیَتْ شِیعَتُهُ قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِی عَنِ الْقَائِمِ علیه السلام یَسِیرُ بِسِیرَتِهِ قَالَ لَا إِنَّ عَلِیّاً سَارَ فِیهِمْ بِالْمَنِّ لِمَا عَلِمَ مِنْ دَوْلَتِهِمْ وَ إِنَّ الْقَائِمَ یَسِیرُ فِیهِمْ بِخِلَافِ تِلْکَ السِّیرَهِ لِأَنَّهُ لَا دَوْلَهَ لَهُمْ.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق ان را در حدیث ۹ از باب (۱۲۲) کتاب علل الشرائع: ج۱، ص ۱۵۰ روایت کرد. - :

بکار بن ابوبکر حضرمی گوید: امام صادق می فرماید: سیره علی بن ابی طالب درباره اهل بصره برای شیعه او بهتر از هر آن چیزی بود که خورشید بر آن طلوع کرده است. وی دانست که برای آن قوم، دولتی است و اگر آنان را اسیر کند، شیعه او اسیر میی شود. راوی گوید: عرض کردم: به من بگو آیا حضرت قائم علیه السّلام به سیره او حرکت می کند؟ فرمود: خیر. علی علیه السلام درباره آنها با لطف بر آنان رفتار کرد، به جهت آنچه که درباره دولت آنان می دانست، اما قائم برخلاف آن سیره حرکت می کند، زیرا برای آنان دولتی نیست.

**[ترجمه]

«۶۵۲»

(۲)ع، علل الشرائع أَبِی عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادٍ عَنْ حَرِیزٍ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: لَوْ لَا أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام سَارَ فِی أَهْلِ حَرْبِهِ بِالْکَفِّ عَنِ السَّبْیِ وَ الْغَنِیمَهِ لَلَقِیَتْ شِیعَتُهُ مِنَ النَّاسِ بَلَاءً عَظِیماً ثُمَّ قَالَ وَ اللَّهِ لَسِیرَتُهُ کَانَتْ خَیْراً لَکُمْ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَیْهِ الشَّمْسُ.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق ان را در حدیث ۱۱ یا ذیل حدیث ۱۰ از کتاب علل الشرائع: ج۱، ص ۱۵۰ روایت کرد. - :

امام باقر علیه السّلام فرمود: اگر علی علیه السّلام درباره اهل جنگش به خودداری از اسیر و غنیمت رفتار نمی کرد، شیعه او از مردم با مصیبت عظیمی مواجه می شدند. سپس فرمود: به خدا سوگند سیره او برای شما از هرآنچه که خورشید بر آن طلوع کرده است، بهتر بود.

**[ترجمه]

«۶۵۳»

(۳)ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِيدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنِ الرَّبِيعِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ النَّاسَ

ص: ۴۴۲

۱- ۶۵۱- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی الحدیث: ۹ من الباب: ۱۲۲ من کتاب علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۵۰.

۲- ۶۵۲- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی الحدیث ۱۱ أو ذیل الحدیث: ۱۰ من کتاب علل الشرائع: ج ۱ ص ۱۵۰.

۳- ۶۵۳- رواه الشیخ الصدوق رضوان اللّه علیه فی الحدیث الأول من الباب: ۱۲۳ من کتاب علل الشرائع: ج ۱، ص ۱۵۴.

يَرْوُونَ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَتَلَ أَهْلَ الْبَصْرَةِ وَ تَرَكَ أَمْوَالَهُمْ فَقَالَ إِنَّ دَارَ الشِّرْكِ يَحِلُّ مَا فِيهَا وَ دَارُ الْإِسْلَامِ لَا يَحِلُّ مَا فِيهَا فَقَالَ إِنَّ عَلِيّاً عليه السلام إِنَّمَا مَنَّ عَلَيْهِمْ كَمَا مَنَّ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلَى أَهْلِ مَكَّةَ وَ إِنَّمَا تَرَكَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمْوَالَهُمْ لِأَنَّهُ كَانَ يَعْلَمُ أَنَّهُ سَيَكُونُ لَهُ شِيعَةٌ وَ أَنَّ دَوْلَةَ الْبَاطِلِ سَتَظْهَرُ عَلَيْهِمْ فَأَرَادَ أَنْ يُقْتَدَى بِهِ فِي شِيعَتِهِ وَ قَدْ رَأَيْتُمْ آثَارَ ذَلِكَ هُوَ ذَا يُسَارُ فِي النَّاسِ بِسِيرَةِ عَلِيٍّ عليه السلام وَ لَوْ قَتَلَ عَلِيٌّ عليه السلام أَهْلَ الْبَصْرَةِ جَمِيعاً وَ أَخَذَ أَمْوَالَهُمْ لَكَانَ ذَلِكَ لَهُ حَلَالًا لَكِنَّهُ مَنَّ عَلَيْهِمْ لِيُمَنَّ عَلَى شِيعَتِهِ مِنْ بَعْدِهِ.

وَ قَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّاسَ اجْتَمَعُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَوْمَ الْبَصْرَةِ فَقَالُوا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ اقْسِمْ بَيْنَنَا غَنَائِمَهُمْ قَالَ أَيُّكُمْ يَأْخُذُ أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ فِي سَهْمِهِ.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق ان را در حدیث اول از باب (۱۲۳) کتاب علل الشرائع: ج۱، ص ۱۵۴ روایت کرد. - :

عبدالله بن سلیمان گوید: به امام صادق علیه السّلام عرض کردم: مردم روایت می کنند که علی علیه السّلام اهل بصره را کشت و اموالشان را رها کرد و فرمود: هرآنچه در دارالشرک است، حلال است و هرآنچه در دار اسلام است، حلال نیست. پس فرمود: علی علیه السّلام بر آنان لطف کرد، چنانکه رسول الله صلّی الله علیه و آله بر اهل مکه لطف کرد و علی علیه السّلام فقط به این دلیل اموال آنان را رها کرد که وی می دانست که برای او شیعه ای خواهد بود و دولت باطل بر آنان غالب می شود، پس خواست که درباره شیعه اش به وی اقتدا شود و شما آثار آن را دیده اید. این آن است، درباره مردم با سیره علی علیه السّلام رفتار می شود. و اگر علی علیه السّلام همه اهل بصره را می کشت و اموالشان را می گرفت، برای او حلال بود. اما او بر آنان لطف کرد تا بعد از او بر شیعه او لطف شود .

و روایت است که مردم روز بصره نزد امیرمؤمنان علیه السّلام جمع شدند و گفتند: ای امیرمؤمنان غنائم آنان را بین ما تقسیم کن، فرمود: کدام یک از شما ام مؤمنین را جزء سهمش می گیرد.

**[ترجمه]

«۶۵۴»

(۱)ع، علل الشرائع ما، أمالی الشیخ أَبِي عَنْ سَعْدٍ عَنِ ابْنِ عِيسَى عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ [بْنِ] فَضَّالٍ عَنْ ثَعْلَبَةَ بْنِ مَيْمُونٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ هَارُونَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام جَالِساً فَسَأَلَهُ الْمُعَلَّى بْنُ خُنَيْسٍ أَ يَسِيرُ الْقَائِمُ بِخِلَافِ سِيرَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ نَعَمْ وَ ذَلِكَ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام سَارَ فِيهِمْ بِالْمَنِّ وَ الْكَفِّ لِأَنَّهُ عَلِمَ أَنَّ شِيعَتَهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْهِمْ عَدُوُّهُمْ مِنْ بَعْدِهِ وَ أَنَّ الْقَائِمَ عليه السلام إِذَا قَامَ سَارَ فِيهِمْ بِالْبَسْطِ وَ السَّبْيِ وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يَعْلَمُ أَنَّ شِيعَتَهُ لَنْ يُظْفَرَ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدِهِ أَبَداً.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق ان را در باب (۱۵۸) کتاب علل الشرائع: ج۱، ص ۲۱۰ روایت کرد. - :

امالی طوسی: حسن بن هارون گوید: نزد اما صادق علیه السّلام نشسته بودم، پس معلی بن خنیس از او سؤال کرد: آیا قائم برخلاف سیره امیرمؤمنان رفتار می کند؟ فرمود: بله، زیرا علی علیه السّلام به این دلیل با لطف و خودداری درباره آنان رفتار

کرد که وی می دانست که بعد از او دشمن شیعه اش بر آنان غلبه می یابد، و قائم علیه السّلام زمانی که قیام کند، درباره آنان با گسترش ـ جنگ ـ و اسارت رفتار می کند، زیرا او می داند که بعد از او هرگز بر شیعه اش پیروز نمی شوند.

**[ترجمه]

«۶۵۵»

(۲)ف، تحف العقول سَأَلَ يَحْيَى بْنُ أَكْثَمَ عَنْ عِلَّهِ اخْتِلَافِ سِيرَهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فِی أَهْلِ صِفِّينَ وَ فِی أَهْلِ الْجَمَلِ فَكَتَبَ أَبُو الْحَسَنِ الثَّالِثُ علیه السلام وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ عَلِيّاً علیه السلام قَتَلَ أَهْلَ صِفِّينَ مُقْبِلِينَ وَ مُدْبِرِينَ وَ أَجَازَ عَلَى

۱- ۶۵۴- رواه الشیخ الصدوق رحمه اللّه فی الباب: ۱۵۸ من کتاب علل الشرائع: ج ۱، ص ۲۱۰.

۲- ۶۵۵- رواه الحسن بن علیّ بن شعبه رحمه اللّه فی أجوبه الامام الهادی علیه السلام و کلمه من کتاب تحف العقول ص ۳۵۹ ط النجف.

جَرِيحِهِمْ وَ إِنَّهُ يَوْمَ الْجَمَلِ لَمْ يَتْبَعْ مُوَلِّياً وَ لَمْ يُجِزْ عَلَى جَرِيحٍ وَ مَنْ أَلْقَى سِلَاحَهُ آمَنَهُ وَ مَنْ دَخَلَ دَارَهُ آمَنَهُ فَإِنَّ أَهْلَ الْجَمَلِ قُتِلَ إِمَامُهُمْ وَ لَمْ تَكُنْ لَهُمْ فِئَةٌ يَرْجِعُونَ إِلَيْهَا وَ إِنَّمَا رَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى مَنَازِلِهِمْ غَيْرَ مُحَارِبِينَ وَ لَا مُخَالِفِينَ وَ لَا مُنَابِذِينَ رَضُوا بِالْكَفِّ عَنْهُمْ فَكَانَ الْحُكْمُ فِيهِمْ رَفْعَ السَّيْفِ عَنْهُمْ وَ الْكَفَّ عَنْ أَذَاهُمْ إِذْ لَمْ يَطْلُبُوا عَلَيْهِ أَعْوَاناً وَ أَهْلُ صِفِّينَ كَانُوا يَرْجِعُونَ إِلَى فِئَةٍ مُسْتَعِدَّةٍ وَ إِمَامٍ يَجْمَعُ لَهُمُ السِّلَاحَ الدُّرُوعَ وَ الرِّمَاحَ وَ السُّيُوفَ وَ يُسَنِّي لَهُمُ الْعَطَاءَ وَ يُهَيِّئُ لَهُمُ الْأَنْزَالَ يَعُودُ مَرِيضَهُمْ وَ يَجْبُرُ كَسِيرَهُمْ وَ يُدَاوِي جَرِيحَهُمْ وَ يَحْمِلُ رَاجِلَهُمْ وَ يَكْسُو حَاسِرَهُمْ وَ يَرُدُّهُمْ فَيَرْجِعُونَ إِلَى مُحَارَبَتِهِمْ وَ قِتَالِهِمْ فَلَمْ يُسَاوِ بَيْنَ الْفَرِيقَيْنِ فِي الْحُكْمِ لِمَا عَرَفَ مِنَ الْحُكْمِ فِي قِتَالِ أَهْلِ التَّوْحِيدِ لَكِنَّهُ شَرَحَ ذَلِكَ لَهُمْ فَمَنْ رَغِبَ عُرِضَ عَلَى السَّيْفِ أَوْ يَتُوبُ مِنْ ذَلِكَ.

**[ترجمه]تحف العقول - . حسن بن على بن شعبه آن در اجوبه امام هادى عليه السلام و سخنان او از كتاب تحف العقول ص ۳۵۹، چاپ نجف روايت كرد. - : يحيى بن أكثم از علت تفاوت سيره اميرمؤمنان عليه السّلام درباره اهل صفين و اهل جمل سؤال كرد، پس امام هادى عليه السّلام نوشت: اما درباره اين سخنت كه على عليه السّلام اهل صفين را از پيش او و پشت سر به قتل رساند و درباره زخميان آنان اجازه داد و در روز جمل فرارى را دنبال نكرد و درباره زخميان اجازه نداد و به هر كسى كه سلاحش را انداخت و هركسى كه در خانه اش داخل شد، امان داد. اينكه اهل جمل امامشان كشته شد و براى آنها گروهى نبود كه به سوى آنان بازگردند و مردم بدون جنگ، مخالفت و ستيز به خانه خود بازگشتند، درحالى كه به خوددارى از خود راضى بودند. پس حكم درباره آنان، برداشتن شمشير از آنان و خوددارى از آزار آنان بود، زيرا عليه او و طلب يارى نكردند درحالى كه اهل صفين به سوى گروه آماده و امامى برمى گشتند كه براى آنان سلاح هايى از قبيل زره، نيزه و شمشير برايشان جمع مى كرد و عطايا به آنان بخشده مى‌شود، و براى آنها غذا تدارك مى بيند و از مريضشان عيادت مى كند و شكسته شان را بند مى زند و زخمى شان را مداوا مى كند، پياده شان را سوار مى كند و عريانشان را مى پوشاند و آنان را باز مى گرداند، پس به جنگ و نبرد با آنان بازگشتند، لذا بين دو دسته در حكم مساوات برقرار نشد، به سبب آنچه كه در خصوص حكم در جنگ اهل توحيد مى دانست، اما او آن را براى آنها شرح داد و هر كسى كه منحرف شد بر او شمشير كشيده شد تا از آن توبه كند.

**[ترجمه]

بيان

الأنزال جمع النزل و هو ما يهيأ للنزيل و الحاسر الذى لا مغفر عليه و لا درع.

**[ترجمه]الأنزل جمع نزل است، يعنى آنچه كه براى مهمان آماده مى شود. الحاسر: كسى كه نه كلاه‌خودى بر اوست نه زره اى.

**[ترجمه]

(۱)قب، المناقب لابن شهرآشوب فِی لَیْلَهِ الْهَرِیرِ لَمْ تَکُنْ صَلَوَاتُهُمُ الظُّهْرُ وَ الْعَصْرُ وَ الْمَغْرِبُ وَ الْعِشَاءُ عِنْدَ وَقْتِ کُلِّ صَلَاهٍ إِلَّا التَّکْبِیرَ وَ التَّهْلِیلَ وَ التَّسْبِیحَ وَ التَّحْمِیدَ وَ الدُّعَاءَ فَکَانَتْ تِلْکَ صَلَاتَهُمْ لَمْ یَأْمُرْهُمْ بِإِعَادَتِهَا وَ کَانَ علیه السلام لَا یَتْبَعُ مُوَلِّیَهُمْ وَ لَا یُجِیزُ عَلَی جَرِیحِهِمْ وَ لَمْ یَسْبِ ذَرَارِیَّهُمْ وَ کَانَ لَا یَمْنَعُ مِنْ مُنَاکَحَتِهِمْ وَ مُوَارَثَتِهِمْ.

قَالَ أَبُو عَلِیٍّ الْجُبَّائِیُّ فِی کِتَابِ الْحَکَمَیْنِ الَّذِی رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام سَبَی قَوْماً مِنَ الْخَوَارِجِ أَنَّهُمْ کَانُوا قَدِ ارْتَدُّوا وَ تَنَصَّرُوا وَ کَانَ عَلْیَانٌ الْمَجْنُونُ مُقِیماً بِالْکُوفَهِ وَ کَانَ قَدْ أَلِفَ دُکَّانَ طَحَّانٍ فَإِذَا اجْتَمَعَ الصِّبْیَانُ عَلَیْهِ وَ آذَوْهُ یَقُولُ قَدْ حَمِیَ الْوَطِیسُ وَ طَابَ اللِّقَاءُ وَ أَنَا عَلَی بَصِیرَهٍ مِنْ أَمْرِی ثُمَّ یَثِبُ وَ یُحَمْحِمُ وَ یُنْشِدُ:

۱- ۶۵۶- رواه ابن شهرآشوب رحمه اللّه فی أواخر عنوان: «فصل فی ظالمیه و مقاتلیه» من کتاب مناقب آل أبی طالب: ج ۳ ص ۲۰ ط النجف.

آرینی [أَرِینِی] سِلَاحِی لَا أَبَا لَکِ إِنَّنِی***أَرَی الْحَرْبَ لَا تَزْدَادُ إِلَّا تَمَادِیاً

ثُمَّ یَتَنَاوَلُ قَصَبَهً لِیَرْکَبَهَا فَإِذَا تَنَاوَلَهَا یَقُولُ:

أَشُدُّ عَلَی الْکَتِیبَهِ لَا أُبَالِی***أَ حَتْفِی کَانَ فِیهَا أَوْ سِوَاهَا

قَالَ فَیَنْهَزِمُ الصِّبْیَانُ بَیْنَ یَدَیْهِ فَإِذَا لَحِقَ بَعْضَهُمْ یَرْمِی الصَّبِیُّ بِنَفْسِهِ إِلَی الْأَرْضِ فَیَقِفُ عَلَیْهِ وَ یَقُولُ عَوْرَهُ مُسْلِمٍ وَ حَمَی مُؤْمِنٍ وَ لَوْ لَا ذَلِکَ لَتَلِفَتْ نَفْسُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ یَوْمَ صِفِّینَ ثُمَّ یَقُولُ لَأَسِیرَنَّ فِیکُمْ سِیرَهَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ لَا أَتْبَعُ مُوَلِّیاً وَ لَا أُجِیزُ عَلَی جَرِیحٍ ثُمَّ یَعُودُ إِلَی مَکَانِهِ وَ یَقُولُ:

أَنَا الرَّجُلُ الضَّرْبُ الَّذِی تَعْرِفُونَهُ*** خَشَاشٌ کَرَأْسِ الْحَیَّهِ الْمُتَوَقِّدِ

**[ترجمه]مناقب ابن شهر آشوب - . ابن شهر آشوب آن را در اواخر عنوان «فصل فی ظالمیه و مقاتلیه» از کتاب مناقب آل أبی طالب: ج۳، ص ۲۰، چاپ نجف روایت کرد. - :

در شب هریر نماز ظهر، عصر، مغرب و عشای آنها جز تکبیر، تهلیل، تسبیح، تحمید و دعا در وقت هر نماز نبود، و آن نمازشان بود و آنها را به اعاده آنها امر نفرمود. و فراری آنها را دنبال نکرد و بر زخمی آنان اجازه نداد و فرزندان آنها را اسیر نکرد و از ازدواج و ارث بردن متقابل میان آنان منع نفرمود.

ابوعلی جبّانی در کتاب حکمین گوید: آنچه که روایت شده که وی علیه السّلام گروهی از خوارج را اسیر گرفت، آنان مرتد بودند و مسیحی شده بودند.

علیان دیوانه در کوفه مقیم بود و به مغازه آسیابان عادت کرده بود و چون کودکان بر علیه او جمع می شدند و او را اذیت می کردند، می گفت: تنور داغ شد و دیدار _ نبرد _ نیکو شد و من درباره امرم، صاحب بصیرت هستم. سپس می پرید و شیهه می کشد و می خواند:

أرینی سلاحی لا أبا لک إننی أری الحرب لا تزداد تمادیاً

نفرین بر تو سلاحم را بر من نمایان کن که من جنگ را می‌بینم که جز بر تداوم و پایداری‌اش افزوده نمی‌شود.

سپس شاخه ای می گرفت تا مرکوب خود سازد و چون آن را می گرفت می گفت:

أشدّ علی الکتیبه لا أبالی أحتفی کان فیها أو سواها بر آن گردان یورش می‌برم اعتنایی ندارم که آیا مرگم در میان آنان است یا غیر آن.

گوید: پس کودکان در مقابل او شکست می خوردند. چون به یکی از آنها می رسید، کودک خود را بر زمین می انداخت، بر روی او می ایستاد و می گفت: عورت مسلمان و غیرت مؤمن و اگر این نبود، جان عمرو بن عاص روز صفین تلف می شد.

سپس می گفت: درباره شما سیره امیرمؤمنان را اجرا می کنم، فراری را دنبال نمی کنم و بر مجروح اجازه نمی دهم. سپس به مکانش باز می گشت و می گفت:

أنا الرجل الضرب الذی تعرفونه خشاش کرأس الحیه المتوقّد

من آن مرد چالاکی هستم که می‌شناسید، نافذ چون سر سوزش‌آور مار.

**[ترجمه]

إیضاح

قال فی النهایه فی حدیث حنین الآن حمی الوطیس الوطیس شبه التنور و قیل هو الضراب فی الحرب و قیل هو الوطء الذی یطس الناس أی یدقهم.

و قال الأصمعی هی حجاره مدوره إذا حمیت لم یقدر أحد یطؤها.

و لم یسمع هذا الکلام من أحد قبل النبی صلی الله علیه و آله و هو من فصیح الکلام عبر به عن اشتباک الحرب و قیامها علی ساق انتهی.

و الحمحمه صوت الفرس و الحتف الموت و الحمی ما یمنع منه أی حرمه المؤمن و قال الجوهری الضرب الرجل الخفیف اللحم قال طرفه أنا الرجل البیت و قال قال أبو عمرو رجل خشاش بالفتح و هو الماضی من الرجال ثم ذکر البیت أیضا.

**[ترجمه]در النهایه گوید: در حدیث حنین آمده است «الآن حمی الوطیس» و وطیس شبیه تنور است و گفته شده آن اوج درگیری در جنگ است و گفته شده گامی است که مردم را لگد می کند یعنی آنان را می کوبد.

و اصمعی گوید: سنگ گردی است که اگر داغ شود، کسی قادر به راه رفتن بر آن نیست.

و این سخن پیش از نبی صلّی الله علیه و آله از کسی شنیده نشده است و آن از کلام فصیح است که به وسیله آن از درگرفتن جنگ و برپاشدن آن تعبیر کرده است. پایان.

الحمحمه: صدای اسب، الحتف: مرگ، و الحمی چیزی است که از آن منع می شود، یعنی حرمت مؤمن، و جوهری گوید: الضرب مرد لاغر است. طرفه گوید: أنا الرجل... . ادامه بیت. و گوید ابوعمرو گوید: رجل خشاش با فتحه، مرد تأثیرگذار و با نفوذ است. سپس همین بیت را ذکر کرده است.

**[ترجمه]

(۱)کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُذَافِرٍ عَنْ

ص: ۴۴۵

۱- ۶۵۷- رواه الکلینی رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۵ من الباب الذی یلی «باب إعطاء الامان» من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۳۳. و رواه عنه الشیخ الطوسیّ رحمه اللّه فی باب سیره الامام من کتاب التهذیب: ج ۶ ص ۱۵۵، ط النجف.

عُقْبَهَ بْنِ بَشِیرٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِیکٍ عَنْ أَبِیهِ قَالَ: لَمَّا هُزِمَ النَّاسُ یَوْمَ الْجَمَلِ قَالَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام لَا تَتْبَعُوا مُوَلِّیاً وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَی جَرِیحٍ وَ مَنْ أَغْلَقَ بَابَهُ فَهُوَ آمِنٌ فَلَمَّا کَانَ یَوْمُ صِفِّینَ قَتَلَ الْمُقْبِلَ وَ الْمُدْبِرَ وَ أَجَازَ عَلَی الْجَرِیحِ فَقَالَ أَبَانُ بْنُ تَغْلِبَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِیکٍ هَذِهِ سِیرَتَانِ مُخْتَلِفَتَانِ فَقَالَ إِنَّ أَهْلَ الْجَمَلِ قُتِلَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَیْرُ وَ إِنَّ مُعَاوِیَهَ کَانَ قَائِماً بِعَیْنِهِ وَ کَانَ قَائِدَهُمْ.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی ان را در حدیث ۵ از باب بعد از باب «إعطاء الأمان» از کتاب جهاد از الکافی: ج۵، ص ۳۳ روایت کرد.

و شیخ طوسی ان را از او در باب سیره امام از کتاب التهذیب: ج۶، ص ۱۵۵، چاپ نجف روایت کرد. - :

عبدالله بن شریک از پدرش گوید: زمانی که مردم در روز جمل شکست خوردند، امیرمؤمنان علیه السّلام فرمود: فراری را دنبال نکنید و مجروح را خلاص نکنید و هرکه درش را بست، در امان است .

و زمانی که روز صفین بود، از پشت سر و پیش رو کشت و بر مجروح اجازه داد.

ابان بن تغلب به عبدالله بن شریک گفت: این دو روش مختلف است. پس گفت: در مورد اهل جمل، طلحه و زبیر را کشت، اما معاویه مقابل او ایستاده بود و رهبر آنان بود.

**[ترجمه]

«۶۵۸»

(۱)کا، الکافی الْعِدَّهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِیِّ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: دَعَا رَجُلٌ بَعْضَ بَنِی هَاشِمٍ إِلَی الْبِرَازِ فَأَبَی أَنْ یُبَارِزَهُ فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ مَا مَنَعَکَ أَنْ تُبَارِزَهُ قَالَ کَانَ فَارِسَ الْعَرَبِ وَ خَشِیتُ أَنْ یَغْلِبَنِی فَقَالَ لَهُ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ فَإِنَّهُ بَغَی عَلَیْکَ وَ لَوْ بَارَزْتَهُ لَغَلَبْتَهُ وَ لَوْ بَغَی جَبَلٌ عَلَی جَبَلٍ لَهُدَّ الْبَاغِی.

وَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام إِنَّ الْحُسَیْنَ بْنَ عَلِیٍّ علیهما السلام دَعَا رَجُلًا إِلَی الْمُبَارَزَهِ فَعَلِمَ بِهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَقَالَ لَئِنْ عُدْتَ إِلَی مِثْلِ هَذَا لَأُعَاقِبَنَّکَ وَ لَئِنْ دَعَاکَ أَحَدٌ إِلَی مِثْلِهَا فَلَمْ تُجِبْهُ لَأُعَاقِبَنَّکَ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ بَغَی.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی آن را در باب «طلب المبارزه» از کتاب جهاد از الکافی: ج۵، ص ۳۵، چاپ آخوندی روایت کرد. شیخ طوسی نیز ان را در حدیث دوم از باب نوادر از کتاب جهاد از التهذیب: ج۶، ص ۱۶۹ روایت کرد. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: مردی یکی از بنی هاشم را به نبرد دعوت کرد، پس از مبارزه با او ابا ورزید، امیرمؤمنان علیه السّلام به او فرمود: چه چیزی تو را از هماوردی با او بازداشت؟ گفت: سوارکار عرب بود و ترسیدم که بر من غالب شود. امیرمؤمنان علیه السّلام به او فرمود: او بر تو ستم کرد و اگر با او مبارزه می کردی بر او غالب می شدی، اگر کوهی بر کوهی ستم کند، ستمکار نابود می شود.

امـام صـادق علیه السّـلام فرمـود: حسـین بن علی علیه السّـلام مردی را به مبـارزه دعـوت کرد و امیرمؤمنـان آن را دانست، پس فرمـود: اگر بـار دیگر به این عمـل بـازگردی، تـو را مجـازات می کنم و اگر کسـی تو را به نظیر آن دعوت کرد، او را اجـابت نکنی، تو را مجازات می کنم، آیا ندانستی او ستمگر است.

**[ترجمه]

بیان

الهد الهدم الشدید و الکسر و لعله کان لتعلیم الغیر مع أنه مکروه بدون إذن الإمام کما ذکره الأصحاب و لیس بمحرم.

**[ترجمه]الهّـد: نابودی شدیـد و شکسـتن، شایـد آن برای یاد دادن به دیگران باشد، با وجود اینکه آن بدون اذن امام مکروه است، چنانکه اصحاب ذکر کرده اند و حرام نیست.

**[ترجمه]

«۶۵۹»

(۲)کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ عَقِیلٍ

ص: ۴۴۶

---

۱ - ۶۵۸- رواه الکلینی قـدس اللّه نفسه فی «باب طلب المبارزه» من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۳۵ ط الآخوندی. و رواه أیضا الشیخ الطوسیّ رضوان اللّه علیه فی الحدیث الثانی من باب النوادر من کتاب الجهاد من التهذیب: ج ۶ ص ۱۶۹.
۲ - ۶۵۹- رواه الکلینی رضوان اللّه تعـالی علیه فی الحـدیث الأول من الباب: ۱۵ من کتـاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۳۶ ط الآخوندی.

الْخُزَاعِيِّ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ إِذَا حَضَرَ الْحَرْبَ يُوصِي الْمُسْلِمِينَ بِكَلِمَاتٍ فَيَقُولُ تَعَاهَدُوا الصَّلَاهَ وَ حَافِظُوا عَلَيْهَا وَ اسْتَكْثِرُوا مِنْهَا وَ تَقَرَّبُوا بِهَا فَإِنَّهَا كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتاباً مَوْقُوتاً وَ قَدْ عَلِمَ ذَلِكَ الْكُفَّارُ حِينَ سُئِلُوا ما سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا مَنْ طَرَقَهَا وَ أُكْرِمَ بِهَا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الَّذِينَ لَا يَشْغَلُهُمْ عَنْهَا زَيْنُ مَتَاعٍ وَ لَا قُرَّهُ عَيْنٍ مِنْ مَالٍ وَ لَا وَلَدٍ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ رِجالٌ لا تُلْهِيهِمْ تِجارَهٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقامِ الصَّلاهِ وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مُنْصِباً لِنَفْسِهِ بَعْدَ الْبُشْرَى لَهُ بِالْجَنَّهِ مِنْ رَبِّهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْها وَ كَانَ يَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ يُصَبِّرُ عَلَيْهَا نَفْسَهُ ثُمَّ إِنَّ الزَّكَاهَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاهِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ عَلَى أَهْلِ الْإِسْلَامِ وَ مَنْ لَمْ يُعْطِهَا طَيِّبَ النَّفْسِ بِهَا يَرْجُو بِهَا مِنَ الثَّوَابِ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهَا فَإِنَّهُ جَاهِلٌ بِالسُّنَّهِ مَغْبُونُ الْأَجْرِ ضَالُّ الْعُمُرِ طَوِيلُ النَّدَمِ بِتَرْكِ أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ الرَّغْبَهِ عَمَّا عَلَيْهِ صَالِحُو عِبَادِ اللَّهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ ... يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ ما تَوَلَّى مِنَ الْأَمَانَهِ فَقَدْ خَسِرَ مَنْ لَيْسَ مِنْ أَهْلِهَا وَ ضَلَّ عَمَلُهُ عُرِضَتْ عَلَى السَّمَاوَاتِ الْمَبْنِيَّهِ وَ الْأَرْضِ الْمِهَادِ وَ الْجِبَالِ الْمَنْصُوبَهِ فَلَا أَطْوَلَ وَ لَا أَعْرَضَ وَ لَا أَعْلَى وَ لَا أَعْظَمَ لَوِ امْتَنَعْنَ مِنْ طُولٍ أَوْ عَرْضٍ أَوْ عِظَمٍ أَوْ قُوَّهٍ أَوْ عِزَّهٍ امْتَنَعْنَ وَ لَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَهِ ثُمَّ إِنَّ الْجِهَادَ أَشْرَفُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الْإِسْلَامِ وَ هُوَ قِوَامُ الدِّينِ وَ الْأَجْرُ فِيهِ عَظِيمٌ مَعَ الْعِزَّهِ وَ الْمَنَعَهِ وَ هُوَ الْكَرَّهُ (۱)فِيهِ الْحَسَنَاتُ وَ الْبُشْرَى بِالْجَنَّهِ بَعْدَ الشَّهَادَهِ وَ بِالرِّزْقِ غَداً عِنْدَ الرَّبِّ وَ الْكَرَامَهِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ

۱- ۱ هذا هو الصواب و فی الکافی و البحار الکره. لاحظ بیان المصنّف الآتی.

ثُمَّ إِنَّ الرُّعْبَ وَ الْخَوْفَ مِنْ جِهَادِ الْمُسْتَحِقِّ لِلْجِهَادِ وَ الْمُتَوَازِرِينَ عَلَى الضَّلَالِ ضَلَالٌ فِي الدِّينِ وَ سَلْبٌ لِلدُّنْيَا مَعَ الذُّلِّ وَ الصَّغَارِ وَ فِيهِ اسْتِيجَابُ النَّارِ بِالْفِرَارِ مِنَ الزَّحْفِ عِنْدَ حَضْرَةِ الْقِتَالِ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا زَحْفاً فَلا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبارَ فَحَافِظُوا عَلَى أَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذِهِ الْمَوَاطِنِ الَّتِي الصَّبْرُ عَلَيْهَا كَرَمٌ وَ سَعَادَةٌ وَ نَجَاةٌ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ مِنْ فَظِيعِ الْهَوْلِ وَ الْمَخَافَةِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ لَا يَعْبَأُ بِمَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ لَيْلَهُمْ وَ نَهَارَهُمْ لَطُفَ بِهِ عِلْماً وَ كُلُّ ذَلِكَ فِي كِتابٍ لا يَضِلُّ رَبِّي وَ لا يَنْسى فَ اصْبِرُوا وَ صابِرُوا وَ اسْأَلُوا النَّصْرَ وَ وَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْقِتَالِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فَ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ الَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ.

وَ فِي حَدِيثِ يَزِيدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ أَبِي صَادِقٍ قَالَ: سَمِعْتُ عَلِيّاً صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ يُحَرِّضُ النَّاسَ فِي ثَلَاثَةِ مَوَاطِنَ الْجَمَلِ وَ صِفِّينَ وَ يَوْمِ النَّهْرِ يَقُولُ عِبَادَ اللَّهِ اتَّقُوا اللَّهَ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ وَ اخْفِضُوا الْأَصْوَاتَ وَ وَطِّنُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الْمُنَازَلَةِ وَ الْمُجَادَلَةِ وَ الْمُبَارَزَةِ وَ الْمُنَاضَلَةِ وَ الْمُنَابَذَةِ وَ الْمُعَانَقَةِ وَ الْمُكَادَمَةِ وَ اثْبُتُوا وَ اذْكُرُوا اللَّهَ كَثِيراً لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ لا تَنازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَ تَذْهَبَ رِيحُكُمْ وَ اصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ

**[ترجمه]الكافي - . كلينى آن را در حديث اول از باب ۱۵ از كتاب جهاد از الكافي: ج۵، ص ۳۶، چاپ آخوندى روايت كرد. - :

عقيل خزاعى گويد: اميرمؤمنان عليه السّلام زمانى كه جنگ فرارسيد، با سخنانى مسلمانان را توصيه مى كرد و مى فرمود: « مردم - خواندن و اقامه - نماز را بر عهده گيريد، و آن را حفظ كنيد، زياد نماز بخوانيد، و با نماز خود را به خدا نزديک كنيد.«نماز دستورى است كه در وقت هاى خاص بر مؤمنان واجب گرديده است» و كفار زمانى كه مورد سؤال قرار گرفتند، آن را دريافتند «مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ * قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ» {چه چيز شما را در آتش]سَقَر[در آورد؟»، گويند: «از نماز گزاران نبوديم} و حق آن را كسى كه آن را پيمود، دانست و كسانى از اميرمؤمنان عليه السّلام به وسيله آن گرامى داشته شدند كه زيور دنيا، روشنايى چشم، يعنى مال و فرزند آنها را از نماز باز نداشت. خداوند عزّ و جلّ مى فرمايد: «رِجَالٌ لَّا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَإِقَامِ الصَّلَاةِ» مردانى كه نه تجارت و نه داد و ستدى آنان را از ياد خدا و برپا داشتن نماز و دادن زكات به خود مشغول نمى دارد

رسول الله صلّى الله عليه و آله بعد از بشارت او به بهشت از جانب پروردگارش خود را در نماز به زحمت مى انداخت، پس خداوند فرمود: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» {و كسان خود را به نماز فرمان ده و خود بر آن شكيبا باش} و او خانواده خود را به نماز امر مى فرمود و خود نيز در انجام نماز شكيبا بود.

همانا پرداخت زكات و اقامه نماز عامل نزديک شدن مسلمانان به مسلمانان است. پس آن كسى كه زكات را با رضايت خاطر نپردازد و با آن ثوابى برتر از آن اميد دارد، نسبت به سنت ناآگاه، در اجر زيانكار، در عمر گمراه و از ترک امر خداو رويگردانى از آنچه كه بندگان خدا بر آن هستند، بسيار پشيمان است. خداوند عزّ و جلّ مى فرمايد: «وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى» {و [راهى] غير راه مؤمنان در پيش گيرد وى را بدانچه روى خود را بدان سو كرده واگذاريم} در خصوص امانت، پس هركه از اهل آن نيست، زيانكار است و عملش گمراه است.

بر آسـمان های برافراشـته و زمین گسترده و کوه های به پاداشته، عرضه شد که از آنها بلندتر، بزرگتر و وسیع تر یافت نمی شد و اگر بنـا بود که چیزی به خـاطر طول و عرض و توانمنـدی و سـربلندی از پـذیرفتن سـرباز زنـد، آنـان بودنـد اما از کیفر الهی ترسیدند .

سپس جهـاد بعـد از اسـلام آوردن، شـریف ترین اعمـال است و آن قـوام دین است و پـاداش همراه بـا عزت و منـاعت، در آن بزرگ است، و آن حمله و هجوم است. حسـنات و بشارت بهشت بعـد از شـهادت و روزی در فردا نزد پروردگار و کرامت در آن است. خداوند عزّ و جلّ می فرماید: «وَلاَ تَحْسَبَنَّ الَّذِینَ قُتِلُواْ فِی سَبِیلِ اللّهِ»

سپس رعب و ترس از جهاد، مستحق جهاد است و یاری کننـده یکـدیگر بر ضـلالت، ضـلالتی در دین و گرفتن دنیا با ذلت و حقـارت است و در آن است اسـتحقاق آتش ــ جهنم ــ بـا فرار از پیشـروی به هنگام فرارسـیدن جنگ، خداونـد عزّ و جلّ می فرمایـد: «یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُواْ إِذَا لَقِیتُمُ الَّذِینَ کَفَرُواْ زَحْفاً فَلاَ تُوَلُّوهُمُ الأَدْبَارَ» {ای کسانی که ایمان آورده ایـد هر گاه [در میدان نبرد] به کـافران برخورد کردیـد که [به سوی شـما] روی می آورنـد به آنـان پشت مکنیـد} پس بر امر خـدا در این مواضع که شکیبـایی بر آن کرم، سعادت، نجـات در دنیـا و آخرت از وحشت و بیم سـخت است، مراقبت کنیـد که خداونـد عزّ و جلّ به آنچه که بنـدگان در شب و روز مرتکب می شونـد، اعتنا نمی کند، و دقیقا بر علم آنها آگاه است و همه این موارد «فِی کِتَابٍ لَّا یَضِلُّ رَبِّی وَلَا یَنسَـی» {در کتابی نزد پروردگار من است پروردگارم نه خطا می کنـد و نه فراموش می نماید} پس شـکیبایی کنیـد و صـبوری پیشه کنیـد و طلب پیروزی کنیـد و خود را برای جنگ آماده کنید و تقوای خدا پیشه کنید که خداوند همراه کسانی است که تقوا پیشه کردند و کسانی که نیکوکار هستند.

در حدیث یزید بن اسـحاق از امام صادق علیه السّـلام آمده است که فرمود: شـنیدم که علی علیه السّـلام مردم را در سه موضع جمل، صفین و روز نهر، ترغیب می کرد و می فرمود:

ای بندگان خدا، تقوای خدا پیشه کنید، دیدگان را بر هم نهید و صداها را آرام کنید و خود را برای درگیری، مجادله، مبارزه، پیکار، ستیز، رویارویی و نبرد آماده کنید و آرام گیرید و خدا را بسـیار یاد کنید که امید که رستگار شوید «وَلاَ تَنَازَعُواْ فَتَفْشَلُواْ وَتَذْهَبَ رِیحُکُمْ وَاصْبِرُواْ إِنَّ اللّهَ مَعَ الصَّابِرِینَ» {و با هم نزاع مکنید که سـست شوید و مهابت شـما از بین برود و صبر کنید که خدا با شکیبایان است}

**[ترجمه]

«۶۶۰»

(۱)کِتَابُ، صِـفِّینَ لِنَصْـرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ سَـعْدٍ عَنْ إِسْـمَاعِیلَ بْنِ یَزِیـدَ عَنْ أَبِی صَادِقٍ عَنِ الْحَضْـرَمِیِّ مِثْلَهُ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ اللَّهُمَّ أَلْهِمْهُمُ الصَّبْرَ وَ أَنْزِلْ عَلَیْهِمُ النَّصْرَ وَ أَعْظِمْ لَهُمُ الْأَجْرَ

**[ترجمه]کتاب صفین - . نصر بن مزاحم منقری آن را در جلد سوم کتاب صفین ص ۲۰۴، چاپ مصر روایت کرد:

و ما ان را از او و از نصر و از منابع دیگری در مختار ۴۵ از باب وصایای امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج السعاده: ج۸، ص۳۴۰، چاپ اول روایت کردیم. - :

تألیف نصر بن مزاحم از عمر بن سعد، از اسماعیل بن یزید، از ابوصادق، از حضرمی، مشابه آن را آورده و در پایان آن افزوده است: بارخدایا صبر را بر آنان الهام کن و پیروزی بر آنان فرو بفرست و اجر آنان را بزرگ کن.

**[ترجمه]

«۶۶۱»

(۲)کا، الکافی وَ فِی حَدِیثِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ

ص: ۴۴۸

۱- ۶۶۰- رواه نصر بن مزاحم المنقریّ قبیل آخر الجزء الثالث من کتاب صفّین ص ۲۰۴ ط مصر: و رویناه عنه و عن نصر و عن مصادر أخر فی المختار: ۴۵ من باب وصایا أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج السعاده ج ۸ ص ۳۴۰ ط ۱.

۲- ۶۶۱- رواه الکلینی رحمه اللّه فی الحدیث الرابع من الباب: ۱۵ من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۴۱.

علیه السلام کَانَ یَأْمُرُ فِی کُلِّ مَوْطِنٍ لَقِینَا فِیهِ عَدُوَّنَا فَیَقُولُ لَا تُقَاتِلُوا الْقَوْمَ حَتَّی یَبْدَءُوکُمْ فَإِنَّکُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَی حُجَّهٍ وَ تَرْکُکُمْ إِیَّاهُمْ حَتَّی یَبْدَءُوکُمْ حُجَّهٌ أُخْرَی لَکُمْ فَإِذَا هَزَمْتُمُوهُمْ فَلَا تَقْتُلُوا لَهُمْ مُدْبِراً وَ لَا تُجِیزُوا عَلَی جَرِیحٍ وَ لَا تَکْشِفُوا عَوْرَهً وَ لَا تُمَثِّلُوا بِقَتِیلٍ.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی آن را در حدیث رابع از باب ۱۵ کتاب جهاد از الکافی: ج۵، ص۴۱ روایت کرد. - :

و در حدیث عبدالرحمن بن جندب از پدرش آمده است که امیرمؤمنان علیه السّلام در هر محلی که با دشمن روبرو می شدیم، امر می کرد و می فرمود: با آن جمع نبرد نکنید تا آنها بر شما آغاز کنند که شما به حمد خدا بر حجت هستید و رها کردن آنها تا زمانی که خود نبرد را آغاز کنند، حجت دیگری برای شماست و چون آنان را شکست دادی، آنها را در حالت پشت کرده نکشید و مجروحان را خلاص نکنید، کشف عورت نکنید و مقتولی را مثله نکنید.

**[ترجمه]

بیان

رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ الْخَبَرَ الثَّانِیَ مِنْ کِتَابِ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ عَنْ إِسْمَاعِیلَ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی صَادِقٍ وَ رَوَی السَّیِّدُ الرَّضِیُّ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ الْحَدِیثَ الْأَوَّلَ فِی النَّهْجِ (۱) هَکَذَا بَعْدَ مَا سَاقَ أَوَّلَ الْخُطْبَهِ إِلَی قَوْلِهِ کِتاباً مَوْقُوتاً

أَ لَا تَسْمَعُونَ إِلَی جَوَابِ أَهْلِ النَّارِ حِینَ سُئِلُوا ما سَلَکَکُمْ فِی سَقَرَ قالُوا لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّینَ وَ إِنَّهَا لَتَحُتُّ الذُّنُوبَ حَتَّ الْوَرَقِ وَ تُطْلِقُهَا إِطْلَاقَ الرِّبَقِ وَ شَبَّهَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِالْحَمَّهِ تَکُونُ عَلَی بَابِ الرَّجُلِ فَهُوَ یَغْتَسِلُ مِنْهَا فِی الْیَوْمِ وَ اللَّیْلَهِ خَمْسَ مَرَّاتٍ فَمَا عَسَی أَنْ یَبْقَی عَلَیْهِ مِنَ الدَّرَنِ وَ قَدْ عَرَفَ حَقَّهَا وَ سَاقَهُ إِلَی قَوْلِهِ وَ کَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَصِباً بِالصَّلَاهِ بَعْدَ التَّبْشِیرِ لَهُ بِالْجَنَّهِ لِقَوْلِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ أْمُرْ أَهْلَکَ بِالصَّلاهِ وَ اصْطَبِرْ عَلَیْها فَکَانَ یَأْمُرُ بِهَا أَهْلَهُ وَ یَصْبِرُ عَلَیْهَا نَفْسَهُ ثُمَّ إِنَّ الزَّکَاهَ جُعِلَتْ مَعَ الصَّلَاهِ قُرْبَاناً لِأَهْلِ الْإِسْلَامِ فَمَنْ أَعْطَاهَا وَ سَاقَ الْکَلَامَ إِلَی قَوْلِهِ علیه السلام

۱- رواه السیّد الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: (۱۹۷) من کتاب نهج البلاغه.

وَ لَكِنْ أَشْفَقْنَ مِنَ الْعُقُوبَهِ وَ عَقَلْنَ مَا جَهِلَ مَنْ هُوَ أَضْعَفُ مِنْهُنَّ وَ هُوَ الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولًا إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ لَا يَخْفَى عَلَيْهِ مَا الْعِبَادُ مُقْتَرِفُونَ فِی لَيْلِهِمْ وَ نَهَارِهِمْ لَطُفَ بِهِ خُبْراً وَ أَحَاطَ بِهِ عِلْماً أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ انْتَهَى.

قوله علیه السلام من طرقها لعله من الطروق بمعنی الإتیان باللیل أی واظب علیها فی اللیالی و قیل أی جعلها دابه و صنعته من قولهم هذا طرقه رجل أی صنعته.

و لا یخفی ما فیه و لا یبعد أن یکون تصحیف طوق بها علی المجهول أی ألزمها کالطوق بقرینه أکرم بها علی بناء المجهول أیضا.

و فی النهج و قد عرف حقها رجال من المؤمنین الذین لا یشغلهم عنها زینه متاع و لا قره عین من ولد و لا مال.

و قال الجوهری نصب الرجل بالکسر نصبا تعب و أنصبه غیره.

قوله علیه السلام علی أهل الإسلام الظاهر أنه سقط هنا شی ء.

و فی النهج قربانا لأهل الإسلام فمن أعطاها طیب النفس بها فإنها تجعل له کفاره و من النار حجازا و وقایه فلا یتبعنها أحد نفسه و لا یکثرن علیها لهفه فإن من أعطاها غیر طیب النفس بها یرجو بها ما هو أفضل منها فهو جاهل بالسنه مغبون الأجر ضال العمل طویل الندم.

ثم أداء الأمانه فقد خاب من لیس من أهلها أنها عرضت علی السماوات المبنیه و الأرضین المدحوه و الجبال ذات الطول المنصوبه فلا أطول و لا أعرض و لا أعلی و لا أعظم منها و لو امتنع شی ء بطول أو عرض أو قوه أو عز لامتنعن و لکن أشفقن من العقوبه إلی آخر ما مر.

قوله علیه السلام من الأمانه لعله بیان لسبیل المؤمنین أی المراد بسبیل

المؤمنين ولایه أهل البیت علیهم السلام و هی الأمانه المعروضه و الأصوب ما فی و الأصوب هو ما فی النهج.

و قال ابن میثم ذکر کون السماوات مبنیه و غیرها تنبیه للإنسان علی جرأته علی المعاصی و تضییع هذه الأمانه إذ أهل لها و حملها و تعجب منه فی ذلک.

و قوله و لو امتنع شی ء إلخ إشاره إلی أن امتناعهن لم یکن لعزه و عظمه أجساد و لا استکبار عن الطاعه و إنه لو کان کذلک لکانت أولی بالمخالفه لأعظمیه أجرامها بل إنما ذلک عن ضعف و إشفاق من خشیه الله و عقلهن ما جهل الإنسان.

قیل إن الله تعالی عند خطابها خلق فیها فهما و عقلا و قیل إن إطلاق العقل مجاز فی سببه (۱)و هو الامتناع عن قبول هذه الأمانه.

قوله علیه السلام و هو الکره أی الحمله علی العدو و هی فی نفسها أمر مرغوب فیه أو لیس هو إلا مره واحده و حمله فیها سعاده الأبد.

و یمکن أن یقرأ الکره بالهاء أی هو مکروه للطباع فیکون إشاره إلی قوله تعالی کُتِبَ عَلَیْکُمُ الْقِتالُ وَ هُوَ کُرْهٌ لَکُمْ و لعله أصوب.

و قال الجوهری زحف إلیه زحفا مشی و الزحف الجیش یزحفون إلی العدو.

قوله علیه السلام لطف به الضمیر راجع إلی الموصول فی قوله ما العباد مقترفون و کدم الصید طرده و الفشل الجبن.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید خبر دوم را از کتاب نصر بن مزاحم از عمرو بن سعد، از اسماعیل بن یزید، از پدرش از ابوصادق روایت کرد. و سید رضی حدیث نخست را در نهج البلاغه -بعد از اینکه آغاز خطبه را تا این سخن او: کتاباً موقوتاً ذکر می کند- چنین آورده است: آیا به پاسخ دوزخیان گوش فرا نمی دهید، آن هنگام که از آنها پرسیدند:چه چیز شما را به دوزخ کشانده است؟ گفتند: «ما از نماز گزاران نبودیم» همانا نماز، گناهان را چونان برگ های پاییزی فرو می ریزد، و غل و زنجیر گناهان را از گردن ها می گشاید.

پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نماز را به چشمه آب گرمی که بر در سرای مردی جریان داشته باشد، تشبیه کرد، اگر روزی پنج بار خود را در آن شستشو دهد، هرگز چرک و آلودگی در بدن او نماند. حق نماز را شناختند را تا این سخن ادامه داد: رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پس از بشارت به بهشت، خود را در نماز خواندن به زحمت می انداخت، زیرا خداوند به او فرمود:{خانواده خویش را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش} پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم پی در پی خانواده خود را به نماز فرمان می داد، و خود نیز در انجام نماز شکیبا بود.

همانا پرداخت زکات و اقامه نماز، عامل نزدیک شدن مسلمانان به خداست، پس آن کس که زکات را با رضایت خاطر بپردازد تا این سخن : امّا از کیفر الهی ترسیدند، و از عواقب تحمّل امانت آگاهی داشتند، که ناتوان تر از آنها آگاهی نداشت، و آن انسان است، که خدا فرمود:«همانا انسان ستمکار نادان است» همانا بر خداوند سبحان پنهان نیست آنچه را که بندگان در شب و روز انجام می دهند، که دقیقا بر اعمال آنها آگاه است، و با علم خویش بر آنها احاطه دارد، اعضاء شما مردم گواه او،

و اندام شما سپاهیان او، روان و جانتان جاسوسان او، و خلوت های شما بر او آشکار است. پایان

این کلام او که: «من طرقها» شاید از طروق به معنی آمدن در شب باشد یعنی در شب بر آن مراقبت کرد و گفته شده: یعنی آن را عادت و پیشه خود قرار داد. بر گرفته از این کلام آنان که هذا طرقه رجل، یعنی این پیشه مرد است.

و ایرادی که در آن است، پوشیده نیست و بعید نیست که تصحیف طوّق بها بر بنای مجهول باشد، یعنی مانند طوق به آن ملزم شد با قرینه «اکرم بها» بر بنای مجهول.

و در نهج البلاغه آمده است: «همانا کسانی از مؤمنان حق نماز را شناختند که زیور دنیا از نماز بازشان ندارد، و روشنایی چشمشان یعنی اموال و فرزندان مانع نمازشان نشود.»

و جوهری گوید: نصب الرجل –باکسره- نصباً: یعنی خسته شد، و أنصبه غیره. این کلام او: «علی اهل الاسلام» ظاهر این است که در اینجا چیزی حذف شده است.

و در نهج البلاغه: عامل نزدیک شدن مسلمانان به خداست، پس آن کس که زکات را با رضایت خاطر بپردازد، کفّاره گناهان او می شود، و باز دارنده و نگهدارنده انسان از آتش جهنّم است، پس نباید به آنچه پرداخته با نظر حسرت نگاه کند، و برای پرداخت زکات افسوس خورد، زیرا آن کس که زکات را از روی رغبت نپردازد، و انتظار بهتر از آنچه را پرداخته داشته باشد، به سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم نادان است، و پاداش او اندک، و عمل او تباه و همیشه پشیمان خواهد بود. یکی دیگر از وظائف الهی، ادای امانت است، آن کس که امانت ها را نپردازد زیانکار است. امانت الهی را بر آسمان های بر افراشته، و زمین های گسترده، و کوه های به پا داشته، عرضه کردند، که از آنها بلندتر، بزرگ تر، وسیع تر یافت نمی شد، امّا نپذیرفتند اگر بنا بود که چیزی به خاطر طول و عرض و توانمندی و سربلندی از پذیرفتن امانت سرباز زند آنان بودند، امّا از کیفر الهی ترسیدند تا پایان آنچه که گذشت.

و این کلام او «من الأمانه» شاید بیانی برای راه مؤمنان باشد، یعنی مقصود از راه مؤمنان، ولایت اهل بیت است که آن امانت عرضه شده است و صحیح تر آن است که در نهج البلاغه آمده است.

این میثم گوید: ذکر برافراشته بودن آسمان ها و جز آن هشداری است برای انسان بر گستاخی اش بر معصیت ها و ضایع کردن این امانت، زیرا برای آن امانت و تحمل آن شایسته شده است و در آن از او تعجب می شود.

و این کلام او: «و لو امتنع شیءٍ» تا پایان آن اشاره ای است به اینکه امتناع ورزیدن آنها برای سربلندی و بزرگی اجساد و تکبر ورزیدن در مقابل اطاعت نبود و اگر آن چنین بود، به جهت بزرگتر بودن اندازه شان برای مخالفت مناسب تر بودند، بلکه آن فقط به جهت ضعف و ترس از خشیت خدا و آگاهی آنها از آنچه که انسان از آن نادان است، بود.

گفته شده: خداوند متعال به هنگام خطاب آنها، در آنها فهم و عقلی خلق کرد و گفته شده: اطلاق عقل مجاز در سبب آن است که همان امتناع از پذیرفتن این امانت می باشد.

این کلام او: «وهو الکرّه» یعنی حمله بر دشمن است که در نفس این مسأله امری مورد تشویق است یا اینکه آن جز یک مرتبه نیست و حمله ای است که در آن سعادتی ابدی است .

و ممکن است که «الکرّه» با هاء قرائت شود، یعنی آن برای طبع ها مکروه است، پس اشاره ای است به این کلام خداوند: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كُرْهٌ» { بر شما کارزار واجب شده است در حالی که برای شما ناگوار است} و شاید این صحیح تر باشد.

جوهری گوید: زحف إلیه زحفاً: یعنی رفت، و الزحف: لشکریان به سوی دشمن پیشروی می کنند.

این کلام امام علیه السّلام: «لطف به»، ضمیر به موصول موجود در این کلام او «ما العباد مقترفون» باز می گردد. و کدم الصید: یعنی شکار را دور کرد. والفشل یعنی ترس.

**[ترجمه]

«۶۶۲»

(۲)نهج، نهج البلاغه فِی حَدِیثِهِ علیه السلام أَنَّهُ شَیَّعَ جَیْشاً یُغْزِیهِ فَقَالَ اعْذُبُوا عَنِ النِّسَاءِ مَا اسْتَطَعْتُمْ.

قال السید الرضی و معناه اصدفوا عن ذکر النساء و شغل القلب بهن

ص: ۴۵۱

۱- ۱ کذا فی أصلی من البحار، و فی طبع بیروت من شرح ابن میثم: «مسببه».

۲ - ۶۶۲- رواه السیّد رحمه اللّه تحت الرقم: ۷ من غریب حکم أمیر المؤمنین قبیل المختار: ۲۶۱ من الباب الثالث من نهج البلاغه.

و امتنعوا من المقاربه لهن لأن ذلک يفت فی عضـد الحميه و يقـدح فی معاقد العزيمه و يکسـر عن العدو و يلفت عن الإبعاد فی الغزو و کل من امتنع عن شی ء فقد أعذب عنه و العاذب و العذوب الممتنع عن الأکل و الشرب.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سيد آن را در مختار ۷ از حکمت‌های شگفت‌انگيز امير مؤمنان قبل از مختار ۲۶۱ از باب سوم نهج البلاغه روايت کرد. - :

و در حديث امام عليه السلام وقتی که لشکری را در راه جنگ مشايعت می کرد فرمود: تا می توانيد از زنان دوری کنيد.

می گويم: معنی اين سـخن آن است که از ياد زنان و توجه دل به آنها در هنگام جنگ اعراض کنيد و از نزديکی با آنان امتناع ورزيد، چرا که اين کار بازوان حميت را سـست و در تصـميم شـما خلل ايجاد می کند، و از حرکت سريع و کوشش در جنگ بـاز می‌دارد. هر کس از چيزی امتنـاع ورزد گفتـه می‌شـود «عزب عنه» و «عـازب» و «عـذوب» به معنی کسـی که از خـوردن و آشاميدن امتناع می‌ورزد.

**[ترجمه]

«۶۶۳»

(۱)کـا، الکافی أَحْمَـدُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْکُوفِیُّ عَنِ ابْنِ جُمْهُورٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِـنَانٍ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ عليه السـلام وَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ حَرِيزٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْـلِمٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ عليه السـلام قَالَ: قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السـلام لِأَصْحَابِهِ إِذَا لَقِيتُمْ عَدُوَّکُمْ فِی الْحَرْبِ فَأَقِلُّوا الْکَلَامَ وَ اذْکُرُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَا تُوَلُّوهُمُ الْأَدْبَارَ فَتُسْخِطُوا اللَّهَ تَبَارَکَ وَ تَعَالَی وَ تَسْتَوْجِبُوا غَضَبَهُ وَ إِذَا رَأَيْتُمْ مِنْ إِخْوَانِکُمُ الْمَجْرُوحَ وَ مَنْ قَدْ نُکِلَ بِهِ أَوْ مَنْ قَدْ طَمِعَ عَدُوُّکُمْ فِيهِ فَقُوهُ بِأَنْفُسِکُمْ.

**[ترجمه]الکافی - . کلينی ان را در حديث پنجم از باب ۱۵ کتاب جهاد از الکافی: ج۵، ص ۴۲ روايت کرد. - :

اميرمؤمنان به اصـحابش فرمود: زمانی که در جنگ با دشمن روبرو شديد، سخن را کم کنيد و خدا را ياد کنيد و به آنان پشت نکنيـد که خداونـد تبـارک و تعـالی را به خشم می آوريـد و مسـتوجب غضب او می شويـد و زمـانی که يکی از برادرانتان را مجروح ديديد و کسی که اذيت ديده است و کسی که دشمن در او طمع کرده است را ديديد، به وسيله خودتان او را حفاظت کنيد .

**[ترجمه]

«۶۶۴»

(۲)کـا، الکـافی الْعِـدَّهُ عَـنْ سَـهْلٍ عَـنْ جَعْفَرِ بْـنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ الْقَـدَّاحِ عَنْ أَبِيهِ الْمَيْمُـونِ عَنْ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ عليه السـلام أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السـلام کَانَ إِذَا أَرَادَ الْقِتَالَ قَالَ هَذِهِ الدَّعَوَاتِ اللَّهُمَّ إِنَّکَ أَعْلَمْتَ سَبِيلًا مِنْ سُـبُلِکَ جَعَلْتَ فِيهِ رِضَاکَ وَ نَدَبْتَ إِلَيْهِ أَوْلِيَاءَکَ وَ جَعَلْتَهُ أَشْـرَفَ سُبُلِکَ عِنْدَکَ ثَوَاباً وَ أَکْرَمَهَا لَدَيْکَ مَآباً وَ أَحَبَّهَا إِلَيْکَ مَسْلَکاً ثُمَّ اشْتَرَيْتَ فِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ

أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّهَ یُقاتِلُونَ فِی سَبِیلِ اللَّهِ فَیَقْتُلُونَ وَ یُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَیْکَ حَقّاً فَاجْعَلْنِی مِمَّنِ اشْتَرَی فِیهِ مِنْکَ نَفْسَهُ ثُمَّ وَفَی لَکَ بِبَیْعِهِ الَّذِی بَایَعَکَ عَلَیْهِ غَیْرَ نَاکِثٍ وَ لَا نَاقِضٍ عَهْدٍ وَ لَا مُبَدِّلٍ تَبْدِیلًا بَلِ اسْتِیجَاباً لِمَحَبَّتِکَ وَ تَقَرُّباً بِهِ إِلَیْکَ فَاجْعَلْهُ خَاتِمَهَ عَمَلِی وَ صَیِّرْ فِیهِ فَنَاءَ

۱ – ۶۶۳- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی الحدیث الخامس من الباب: ۱۵ من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۴۲.

۲ – ۶۶۴- رواه ثقه الإسلام الکلینی رحمه اللّه فی الحدیث الأول من الباب: ۲۰ من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۴۶. و للحدیث مصادر أخر یجدها الباحث فی ذیل المختار: ۸۹ و ما قبله من باب الدعاء من کتاب نهج السعاده: ج ۶ ص ۲۹۶ و ۳۱۲.

عُمُرِی وَ ارْزُقْنِی فِیهِ لَکَ وَ بِهِ مَشْهَداً تُوجِبُ لِی بِهِ مِنْکَ الرِّضَا وَ تَحُطَّ بِهِ عَنِّی الْخَطَایَا وَ تَجْعَلُنِی فِی الْأَحْیَاءِ الْمَرْزُوقِینَ بِأَیْدِی الْعُدَاهِ وَ الْعُصَاهِ تَحْتَ لِوَاءِ الْحَقِّ وَ رَایَهِ الْهُدَی مَاضِیاً عَلَی نُصْرَتِهِمْ قُدُماً غَیْرَ مُوَلٍّ دُبُراً وَ لَا مُحْدِثٍ شَکّاً اللَّهُمَّ وَ أَعُوذُ بِکَ عِنْدَ ذَلِکَ مِنَ الْجُبْنِ عِنْدَ مَوَارِدِ الْأَهْوَالِ وَ مِنَ الضَّعْفِ عِنْدَ مُسَاوَرَهِ الْأَبْطَالِ وَ مِنَ الذَّنْبِ الْمُحْبِطِ لِلْأَعْمَالِ فَأُحْجِمَ مِنْ شَکٍّ أَوْ أَمْضِیَ بِغَیْرِ یَقِینٍ فَیَکُونَ سَعْیِی فِی تَبَابٍ وَ عَمَلِی غَیْرَ مَقْبُولٍ.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی ان را در حدیث اول از باب ۲۰ کتاب جهاد از الکافی: ج۵، ص ۴۶ روایت کرد.

و برای این حدیث منابع دیگری است که محقق آنها را ذیل مختار ۸۹ و ماقبل آن در باب دعا از کتاب نهج السعاده: ج۶، ص ۲۹۶ و ۳۱۲ می‌یابد. - : امام صادق علیه السّلام فرمود: امیرمؤمنان علیه السلام زمانی که قصد جنگ داشت، این دعاها را بر زبان می آورد:

خدایا همانا تو راهی از راههای خود را فراهم ساختی، و خوشنودی خویش را در آن مقرر داشتی، و دوستان خود را بدان تشویق کردی، و آن را در نزد ما شریفترین راهها از نظر ثواب، و در نزد خود گرامی ترین راهها از نظر ورودگاه و محبوبترین آنها از نظر پیمودن و سلوک قرارش دادی، آنگاه در این باره از مردمان با ایمان جان و مالشان را خریداری فرمودی که در مقابل، بهشت (جاوید) از آن ایشان باشد که در راه تو پیکار کنند و بکشند و کشته شوند، و این وعده ای است که بر عهده تو محقق است در کتاب توراه و انجیل و قرآن، پس مرا در زمره آن کسانی قرار ده که در این راه جانشان از طرف تو خریداری شده و بدین معامله ای که انجام شده و آنچه فروخته نسبت بتو وفاداری کرده بی آنکه از راه منحرف گردد، و پیمان بشکند، و به نحوی دگرگون شود _ تغییر کند_ جز آنکه از تو وفای به وعده ات را خواهد، و جلب محبتت را جوید، و تقرب درگاهت را خواهان باشد، پس درود فرست بر محمد و خاندانش، و پایان کردار و عمل مرا چنین کن، و در راه تو و بخاطر تو شهادتی را روزی من گردانی که خوشنودی خود را بر من واجب کنی و گناهانم را بدان بریزی، و در زمره زندگان روزی خور (نزد خود) درآوری. و این شهادت بدست دشمنان نافرمانت و در زیر لوای حق و پرچم هدایت باشد که برای یاری اهل حق به پیش روم، و پشت به- جنگ نکرده و تردید و شکی برایم پدید نیاید، و پناه برم بتو در آن هنگام از گناهی که اعمال و کارها (ی نیک) را از بین ببرد.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام و به عطف علی فیه و لعله زید من النساخ.

و فی کتاب الإقبال و ارزقنی فیه لک و بک مشهدا.

و هو أصوب.

و فی الصحاح قدما بضم الدال لم یعرج و لم ینثن و قال ساوره أی واثبه و قال حجمته فأحجم أی کففته فکف و قال التباب

الخسران و الهلاك.

**[ترجمه]این کلام امام علیه السّلام «وبه» معطوف بر فیه است و شاید از جانب نسخه پردازان افزوده شده باشد .

و در کتاب الاقبال «و ارزقنی فیه لک و بک مشهداً» آمده است و این صحیح تر است.

و در صحاح: قدماً با ضمه دال یعنی منحرف و خم نمی شود. و گوید: ساوره یعنی بر او جهید و گوید: حجمته فأحجم یعنی او را بازداشتم، پس خودداری کرد. و گوید: التباب یعنی زیان و هلاکت.

**[ترجمه]

«۶۶۵»

(۱)کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَحْمَدَ الْبَزَنْطِیِّ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ عَمَّارٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ شِعَارُنَا یَوْمَ صِفِّینَ یَا نَصْرَ اللَّهِ.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی آن را در ذیل حیث اول از باب شعار از کتاب جهاد ار الکافی: ج۵، ص ۴۷، چاپ آخوندی روایت کرد. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: شعار ما در روز صفین یا نصر الله بود.

**[ترجمه]

«۶۶۶»

(۲)ع، علل الشرائع ابْنُ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنْ مُعَاوِیَهَ بْنِ حُکَیْمٍ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ یَحْیَی بْنِ أَبِی الْعَلَاءِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: کَانَ عَلِیٌّ لَا یُقَاتِلُ حَتَّی تَزُولَ الشَّمْسُ وَ یَقُولُ تُفَتَّحُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَ تُقْبَلُ التَّوْبَهُ وَ یَنْزِلُ النَّصْرُ وَ یَقُولُ هُوَ أَقْرَبُ إِلَی اللَّیْلِ وَ أَجْدَرُ أَنْ یَقِلَّ الْقَتْلُ وَ یَرْجِعَ الطَّالِبُ وَ یُفْلِتَ الْمَهْزُومُ.

۱- ۶۶۵- رواه ثقه الإسلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی ذیل الحدیث الأول من باب الشعار من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۴۷ ط الآخوندی.

۲- ۶۶۶- رواه الشیخ الصدوق رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۷۰ من باب النوادر و هو الباب الأخیر من کتاب علل الشرائع: ج ۲ ص ۶۰۳.

**[ترجمه]علل الشرائع - . شیخ صدوق آن را در حدیث ۷۰ از باب نوادر، باب آخر از کتاب علل الشرائع: ج۲، ص ۶۰۳ روایت کرد. - :

امام صادق علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام تا زوال خورشید جنگ نمی کرد و می فرمود: درهای آسمان گشوده می شود، توبه پذیرفته می شود و یاری فرو فرستاده می شود. و می فرمود: آن به شب نزدیک تر است و شایسته تر است که کشتار کمتر شود، طالب بازگردد و شکست خورده فرار کند.

**[ترجمه]

«۶۶۷»

(۱)کا، الکافی عَلِیٌّ عَنْ أَبِیهِ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی آن را در حدیث ۵ از باب وصیت رسول الله و أمیر مؤمنان علیه السلامدر السرایا از کتاب جهاد از الکافی: ج۵، ص ۲۸ روایت کرد. - :

علی از پدرش، از ابن ابوعمیر مشابه آن را آورده است.

**[ترجمه]

«۶۶۸»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ لِابْنِهِ الْحَسَنِ علیه السلام لَا تَدْعُوَنَّ إِلَی مُبَارَزَهٍ وَ إِنْ دُعِیتَ إِلَیْهَا فَأَجِبْ فَإِنَّ الدَّاعِیَ بَاغٍ وَ الْبَاغِیَ مَصْرُوعٌ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار۲۳۳ از کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه روایت کرد. - :

و درود خدا بر او، به فرزندش حسن علیه السلام فرمود: کسی را به پیکار دعوت نکن، اما اگر تو را به نبرد خواندند بپذیر، زیرا تو آغازگر پیکار، تجاوزکار است و تجاوزکار، شکست‌خورده است

**[ترجمه]

بیان

مصروع أی مستحق لأن یصرع و یهلک و بعید من نصر الله سبحانه.

**[ترجمه]مصروع یعنی مستحق اینکه به زمین افتد و هلاک شود و از یاری خداوند سبحان دور است .

**[ترجمه]

«۶۶۹»

(۳)نَوَادِرُ الرَّاوَنْدِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ آبَائِهِ علیهم السلام قَالَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهما السلام كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام يُبَاشِرُ الْقِتَالَ بِنَفْسِهِ وَ لَا يَأْخُذُ السَّلَبَ.

**[ترجمه]نوادر راوندی - . راوندی آن را در نوادرش روایت کرد. - :

حسن بن علی علیه السّلام فرمود: علی علیه السّلام خود مستقیماً به جنگ مبادرت می ورزید و سلب ــ غارت و چپاول کشته‌شدگان ــ را نمی گرفت.

**[ترجمه]

«۶۷۰»

(۴)کا، الکافی عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام لَوْ لَا أَنَّ الْمَكْرَ وَ الْخَدِيعَةَ فِي النَّارِ لَكُنْتُ أَمْكَرَ النَّاسِ.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی آن را در حدیث اول از «باب المکر و الغدر...» از کتاب الایمان و الکفر از اصول الکافی: ج۲، ص ۳۳۶ روایت کرد. - :

امرمؤمنان علیه السّلام فرمود: اگر مکار و نیرنگ باز در آتش نبود، قطعاً مکارترین مردم بودم.

**[ترجمه]

«۶۷۱»

(۵)کا، الکافی عَلِيٌّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ عَمِّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ سَالِمٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ طَرِيفٍ عَنِ ابْنِ نُبَاتَةَ قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ذَاتَ يَوْمٍ وَ هُوَ يَخْطُبُ عَلَى الْمِنْبَرِ بِالْكُوفَةِ يَا أَيُّهَا النَّاسُ لَوْ لَا كَرَاهِيَةُ الْغَدْرِ لَكُنْتُ مِنْ أَدْهَى النَّاسِ أَلَا إِنَّ لِكُلِّ غُدَرَةٍ فُجَرَةً وَ لِكُلِّ فُجَرَةٍ كُفَرَةً أَلَا وَ إِنَّ الْغَدْرَ وَ الْفُجُورَ وَ الْخِيَانَةَ فِي النَّارِ.

**[ترجمه]الکافی - . کلینی آن را در حدیث آخر از «باب المکر و الغدر...» از کتاب الایمان و الکفر از اصول الکافی: ج۲، ص ۳۳۸ روایت کرد. - :

ابن نبـاته گویـد: امرمؤمنـان علیه السّـلام روزی درحالی که در کوفه بر منبر خطبه ایراد می کرد، فرمود: ای مردم، اگر کراهیت نیرنـگ نبود، قطعاً از زیرک ترین مردم بودم، به هوش باشـید که برای هر نیرنگی فجوری است و برای هر فجوری، کفاره ای. به هوش باشید که نیرنگ، فجور و خیانت در آتش است.

**[ترجمه]

«۶۷۲»

(۶)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام قَالَهُ لِأَصْحَابِهِ فِی وَقْتِ الْحَرْبِ

ص: ۴۵۴

---

۱ - ۶۶۷- رواه الکلینی نور اللّه مرقـده فی الحـدیث: ۵ من «بـاب وصـیه رسول اللّه و أمیر المؤمنین» علیه السـلام فی السـرایا من کتاب الجهاد من الکافی: ج ۵ ص ۲۸.

۲- ۶۶۸- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۲۳۲ من قصار کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی نهج البلاغه.

۳- ۶۶۹- رواه الراوندیّ رحمه اللّه فی نوادره.

۴- ۶۷۰- رواه ثقه الإسـلام الکلینی رفع اللّه مقامه فی الحـدیث الأول من «باب المکر و الغدر ...» من کتاب الإیمان و الکفر من أصول الکافی: ج ۲ ص ۳۳۶.

۵- ۶۷۱- رواه ثقه الإسـلام الکلینی رحمه اللّه فی الحـدیث الأخیر من «بـاب المکر و الغـدر ...» من کتـاب الإیمان و الکفر من أصول الکافی: ج ۲ ص ۳۳۸.

۶- ۶۷۲- رواه السیّد الرضیّ رضوان اللّه علیه فی المختار: ۱۲۱ من کتاب نهج البلاغه.

وَ أَيُّ امْرِئٍ مِنْكَمْ أَحَسَّ مِنْ نَفْسِهِ رِبَاطَةَ جَأْشٍ عِنْدَ اللِّقَاءِ وَ رَأَى مِنْ أَحَدٍ مِنْ إِخْوَانِهِ فَشَلًا فَلْيَذُبَّ عَنْ أَخِيهِ بِفَضْلِ نَجْدَتِهِ الَّتِى فُضِّلَ بِهَا عَلَيْهِ كَمَا يَذُبُّ عَنْ نَفْسِهِ فَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُ مِثْلَهُ إِنَّ الْمَوْتَ طَالِبٌ حَثِيثٌ لَا يَفُوتُهُ الْمُقِيمُ وَ لَا يُعْجِزُهُ الْهَارِبُ إِنَّ أَكْرَمَ الْمَوْتِ الْقَتْلُ وَ الَّذِى نَفْسُ ابْنِ أَبِى طَالِبٍ بِيَدِهِ لَأَلْفُ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ مِيتَةٍ عَلَى الْفِرَاشِ وَ مِنْهُ وَ كَأَنِّى أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ تَكِشُّونَ كَشِيشَ الضِّبَابِ لَا تَأْخُذُونَ حَقّاً وَ لَا تَمْنَعُونَ ضَيْماً قَدْ خُلِّيتُمْ وَ الطَّرِيقَ فَالنَّجَاةُ لِلْمُقْتَحِمِ وَ الْهَلَكَةُ لِلْمُتَلَوِّمِ

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۲۱ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : به هنگام نبرد در جنگ صفیّن خطاب به سربازان خویش فرمود :هر کدام از شما در صحنه نبرد با دشمن، در خود شجاعت و دلاوری احساس کرد، و برادرش را سست و ترسو یافت، به شکرانه این برتری باید از او دفاع کند، آنگونه که از خود دفاع می کند، زیرا اگر خدا بخواهد او را چون شما دلاور و شجاع گرداند.

همانا مرگ به سرعت در جستجوی شماست، آنها که در نبرد مقاومت دارند، و آنها که فرار می کنند، هیچ کدام را از چنگال مرگ رهایی نیست و همانا گرامی ترین مرگها کشته شدن در راه خداست. سوگند به آن کس که جان پسر ابو طالب در دست اوست، هزار ضربت شمشیر بر من آسانتر است از مرگ در بستر استراحت خداست.

گویی شما را در برخی از حمله ها، در حال فرار، ناله کنان چون گلّه ای از سوسمار می نگرم که نه حقّی را باز پس می گیرید، و نه ستمی را باز می دارید، اینک این شما و این راه گشوده، نجات برای کسی است که خود را به میدان افکنده به مبارزه ادامه دهد، و هلاکت از آن کسی است که سستی ورزد.

**[ترجمه]

«۶۷۳»

وَ مِنْهُ فَقَدِّمُوا الدَّارِعَ وَ أَخِّرُوا الْحَاسِرَ وَ عَضُّوا عَلَى الْأَضْرَاسِ فَإِنَّهُ أَنْبَى لِلسُّيُوفِ عَنِ الْهَامِ وَ الْتَوُوا فِى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ فَإِنَّهُ أَمْوَرُ لِلْأَسِنَّةِ وَ غُضُّوا الْأَبْصَارَ فَإِنَّهُ أَرْبَطُ لِلْجَأْشِ وَ أَسْكَنُ لِلْقُلُوبِ وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ وَ رَايَتَكُمْ فَلَا تُمِيلُوهَا وَ لَا تُخَلُّوهَا وَ لَا تَجْعَلُوهَا إِلَّا بِأَيْدِى شُجْعَانِكُمْ وَ الْمَانِعِينَ الذِّمَارَ مِنْكُمْ فَإِنَّ الصَّابِرِينَ عَلَى نُزُولِ الْحَقَائِقِ هُمُ الَّذِينَ يَحُفُّونَ بِرَايَاتِهِمْ وَ يَكْتَنِفُونَهَا حِفَافَيْهَا وَ وَرَاءَهَا وَ أَمَامَهَا لَا يَتَأَخَّرُونَ عَنْهَا فَيُسْلِمُوهَا وَ لَا يَتَقَدَّمُونَ عَلَيْهَا فَيُفْرِدُوهَا أَجْزَأَ امْرُؤٌ قِرْنَهُ وَ آسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ وَ لَمْ يَكِلْ قِرْنَهُ إِلَى أَخِيهِ فَيَجْتَمِعَ عَلَيْهِ قِرْنُهُ وَ قِرْنُ أَخِيهِ وَ ايْمُ اللَّهِ لَئِنْ فَرَرْتُمْ مِنْ سَيْفِ الْعَاجِلَةِ لَا تَسْلَمُوا مِنْ سَيْفِ الْآخِرَةِ أَنْتُمْ لَهَامِيمُ الْعَرَبِ وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ إِنَّ فِى الْفِرَارِ مَوْجِدَةَ اللَّهِ وَ الذُّلَّ اللَّازِمَ وَ الْعَارَ الْبَاقِيَ وَ إِنَّ الْفَارَّ لَغَيْرُ مَزِيدٍ فِى عُمُرِهِ وَ لَا مَحْجُوزٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ يَوْمِهِ مَنْ رَائِحٌ إِلَى اللَّهِ كَالظَّمْآنِ يَرِدُ الْمَاءَ الْجَنَّةُ تَحْتَ أَطْرَافِ الْعَوَالِي الْيَوْمَ تُبْلَى

الْأَخْيَارُ وَ اللَّهِ لَأَنَا أَشْوَقُ إِلَى لِقَائِهِمْ مِنْهُمْ إِلَى دِيَارِهِمْ اللَّهُمَّ فَإِنْ رَدُّوا الْحَقَّ فَافْضُضْ جَمَاعَتَهُمْ وَ شَتِّتْ كَلِمَتَهُمْ وَ أَبْسِلْهُمْ بِخَطَايَاهُمْ إِنَّهُمْ لَنْ يَزُولُوا عَنْ مَوَاقِفِهِمْ دُونَ طَعْنٍ دِرَاكٍ يَخْرُجُ مِنْهُ النَّسِيمُ وَ ضَرْبٍ يَفْلِقُ الْهَامَ وَ يُطِيحُ الْعِظَامَ وَ يُنْدِرُ السَّوَاعِدَ وَ الْأَقْدَامَ وَ حَتَّى يُرْمَوْا بِالْمَنَاسِرِ تَتْبَعُهَا الْمَنَاسِرُ وَ يُرْجَمُوا بِالْكَتَائِبِ تَقْفُوهَا الْكَتَائِبُ وَ حَتَّى يُجَرَّ بِبِلَادِهِمُ الْخَمِيسُ يَتْلُوهُ الْخَمِيسُ وَ حَتَّى تَدْعَقَ الْخُيُولُ فِي نَوَاحِرِ أَرْضِهِمْ وَ بِأَعْنَانِ مَسَارِبِهِمْ وَ مَسَارِحِهِمْ.

قال الشريف الرضى الدعق الدق أى تدق الخيول بحوافرها أرضهم و نواحر أرضهم متقابلاتها يقال منازل بنى فلان تتناحر أى تتقابل.

**[ترجمه]زره پوشیده ها را در پیشاپیش لشکر قرار دهید، و آنها که کلاه خود ندارند، در پشت سر قرار گیرند، دندان ها را در نبرد روی هم بفشارید، که تأثیر ضربت شمشیر را بر سر کمتر می کند، در برابر نیزه های دشمن، پیچ و خم به خود دهید که نیزه ها را می لغزانـد و کمتر به هدف اصابت می کند، چشم ها را فرو خوابانید، که بر دلیری شما می افزاید، و دل را آرام می کند، صداها را آهسته و خاموش سازید که سستی را می زداید. پرچم لشکر را بالا دارید و پیرامون آن را خالی مگذارید و جز به دست دلاوران و مدافعان سر سخت خود نسپارید، زیرا آنان که در حوادث سخت ایستادگی می کنند، از پرچم های خود بهتر پاسداری می نمایند و آن را در دل لشکر نگاه می دارند، و از هر سو، از پیش و پس و اطراف، مراقب آن می باشند، نه از آن عقب می مانند که تسلیم دشمن کنند و نه از آن پیشی می گیرند که تنها رهایش سازند.

هر کس بایـد برابر حریف خود بایستد و کـار او را بسازد و به یاری برادر خود نیز بشتابد، و مبارزه با حریف خود را به برادر مسلمان خود وامگذارد که او در برابر دو حریف، قرار گیرد، حریف خود، و حریف برادرش.

به خدا سوگند اگر از شمشیر دنیا فرار کنید از شمشیر آخرت سالم نمی مانید، شما بزرگان عرب و شرافتمندان برجسته اید، در فرار از جنگ، خشم و غضب الهی و ذلّت همیشگی و ننگ جاویدان قرار دارد، فرار کننده بر عمر خود نمی افزاید و بین خود و روز مرگش مانعی ایجاد نخواهد کرد.

کیست که شتابان و با نشاط با جهاد خویش به سوی خـدا حرکت کند چونان تشنه کامی که به سوی آب می رود بهشت در سایه نیزه های دلاوران است، امروز در هنگامه نبرد آنچه در دل ها و سر زبان هاست آشکار می شود.به خدا سوگند که من به دیـدار شامیان در میـدان نبرد شیفته ترم تا آنان بر بازگشت به خانه هاشان که انتظار آن را می کشند. بار خدایا اگر شامیان از حق روی گرداندند جمعشان را پراکنده، و در میانشان اختلاف و تفرقه بیفکن، و آنان را برای خطاکاریشان به هلاکت رسان .

همانا شامیان، بـدون ضربت نیزه هایی پیاپی هرگز از جای خود خارج نشوند، ضرباتی که بدنهایشان را سوراخ نماید، چنانکه وزش باد از این سو فرو شده بدان سو در آید، ضربتی که کاسه سر را بپراکند، و استخوانهای بدن را خرد، و بازوها و پاها را قطع و به اطراف پخش کنـد آنان دست بر نمی دارند تا آنگاه که دسته های لشکر پیاپی بر آنان حمله کنند و آنها را تیرباران نماینـد، و سواران ما هجوم آورنـد، و صف هایشان را درهم شکنند، و لشکرهای عظیم، پشت سر لشکرهای انبوه، آنها را تا شهرهایشان عقب براننـد، و تا اسب ها، سرزمینشان را که روی در روی یکدیگر قرار دارد، و اطراف چراگاهایشان، و راه های آنان را، زیر سم بکوبند.

می گویم: «الـدعق» به معنی کوبیـدن زمین بـا سم اسبهـاست و «نواحر» به معنی متقابـل است. می گوینـد: منزلهای فلان طایفه «تتناحر» یعنی مقابل هم هستند.

**[ترجمه]

تبیین

قوله علیه السلام أحس من نفسه أی علم و وجد و رباطه الجأش شده القلب و الذب الدفع و النجده الشجاعه کما یذب عن نفسه أی بنهایه الاهتمام و الجد لجعله مثله أی مثل أخیه فی الجبن أو أخاه مثله فی الشجاعه و الحثیث السریع و المقیم للموت الراضی به کما أن الهارب عنه الساخط له أهون من میته إما مطلقا أو عنده علیه السلام لما یعلم ما فیه من الدرجات.

و قال النهایه کشیش الأفعی صوت جلدها إذا تحرکت و قد کشت تکش و لیس صوت فمها لأن ذلک فحیحها و

مِنْهُ حَدِیثُ عَلِیٍّ علیه السلام کَأَنِّی أَنْظُرُ إِلَیْکُمْ تَکِشُّونَ کَشِیشَ الضِّبَابِ.

و قال ابن أبی الحدید أی کأنکم لشده خوفکم و اجتماعکم من الجبن کالضباب المجتمعه التی تحک بعضها بعضا قال الراجز:

کشیش أفعی أجمعت لعضّ*** و هی تحک بعضها ببعض

و اقتحم عقبه أو وهده رمی بنفسه فیها و التلوم الانتظار و التوقف.

قوله أجزأ امرؤ قال ابن أبی الحدیـد من الناس من یجعل هـذا أو نحوه أمرا بلفظ الماضـی کالمسـتقبل فی قوله تعالی وَ الْوالِداتُ یُرْضِعْنَ

ص: ۴۵۶

أَوْلَادَهُنَّ و منهم من قال معنى ذلک هلا أجزأ فيكون تحضيضا محذوف الصيغه للعلم بها و أجزأ أی کفی و قرنک مقارنک فی القتال و نحوه و آسی أخاه بنفسه بالهمزه أی جعله أسوه لنفسه و يجوز واسيت زيدا بالواو و هی لغه ضعيفه و الموجده الغضب و السخط قوله عليه السلام و الذل اللازم قيل يروی اللاذم بالذال المعجمه بمعناه و الرائح المسافر وقت الرواح أو مطلقا كما قاله الأزهری و يناسب الأول ما مر من أن قتاله عليه السلام كان غالبا بعد الزوال.

قوله عليه السلام تحت أطراف العوالی يحتمل أن يكون المراد بالعوالی الرماح قال ابن الأثير فی النهايه العاليه ما يلی السنان من الرمح و الجمع العوالی أو المراد منه السيوف كما يظهر من ابن أبی الحديد فيحتمل أن يكون من علا يعلو إذا ارتفع أی السيوف التی تعلو فوق الرءوس أو من علوته بالسيف إذا ضربته به و يؤيده

قَوْلُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله الْجَنَّةُ تَحْتَ ظِلَالِ السُّيُوفِ.

قوله عليه السلام تبلی الأخبار بالباء الموحده أی تختبر الأفعال و الأسرار كما قال تعالی وَ نَبْلُوَا أَخْبارَكُمْ و فی بعض النسخ بالياء المثناه التحتانيه أی تمتاز الأخيار من الأشرار.

قوله عليه السلام إلی لقائهم أی الأعداء لقتالهم و الفض التفريق.

و أبسلت فلانا أسلمته إلی الهلكه.

قوله عليه السلام طعن دراک أی متتابع يتلو بعضه بعضا و يخرج منه النسيم أی لسعته و روی النسم أی طعن يخرق الجوف بحيث يتنفس المطعون من الطعنه و روی القشم بالقاف و الشين المعجمه و هو اللحم و الشحم و الفلق الشق و طاح الشی ء سقط أو هلک أو تاه فی الأرض و أطاحه غيره و أندره أسقطه.

قال ابن أبی الحديد يمكن أن يفسر النواحر بأمر آخر و هو أن يراد به

أقاصی رضهم من قولهم لآخر لیله من الشهر ناحره.

و قد مر تفسیر بعض أجزاء الخطبه فی مواضعها.

**[ترجمه]امام علیه السّلام «أحس من نفسه» یعنی دانست و دریافت. «رباطه الجأش» استواری دل، الذبّ: دفع کردن، النجده: شجاعت است. «کما یذبّ عن نفسه» یعنی در نهایت اهتمام و جدیت، «لجعله مثله» یعنی نظیر برادرش در ترس، یا قراردادن برادرش مانند وی در شجاعت. و الحثیث یعنی سریع. المقیم للموت: راضی به آن چنانکه گریزان از آن، از آن ناراضی است. « أهون من میته» یا به صورت مطلق آسان است یا نزد او آسان است، به جهت آگاهی وی از درجاتی که در آن است.

در النهایه گوید: کشیش الأفعی: صدای پوست مار زمانی که حرکت می کند، و قد کشت تکش گفته می شود و صدای دهان او نیست، زیرا به آن فحیح گفته می شود. و حدیث علی علیه السّلام از آن است. «کأنی انظر إلیکم تکشون کشیش الضباب».

و ابن ابی الحدید گوید: یعنی گویی شما به جهت شدت خوفتان و اجتماعتان از روی ترس مانند سوسمارهای جمع شده ای هستید که یکی به دیگری برخورد می کند. رجزخوان گوید:

کشیش أفعی أجمعت لعضّ و هی تحکّ بعضها ببعض

صدای کشیده شدن مارهایی افعی بر روی زمین که قصد نیش زدند دارد در حالی که برخی به دیگری برخورد می‌کند .

و «اقتحم عقبه أو وهده» یعنی خود را در آن انداخت، التلوّم: یعنی انتظار و توقف.

و این کلام او «أجزأ امرؤ» ابن ابی الحدید گوید: برخی از افراد این یا نظیر آن را امری با لفظ ماضی قرار می دهند، مانند مستقبل در این کلام خداوند متعال: «وَالْوَالِدَاتُ یُرْضِعْنَ أَوْلاَدَهُنَّ» {و مادران [باید] فرزندان خود را شیر دهند}

و برخی از آنها گوید: معنای آن هلا أجزأ است، پس تحضیض محذوف الصیغه است به جهت علم به آن «أجزأ» یعنی بس است. و قرنک یعنی هماورد تو در جنگ و امثال آن «و آسی أخاه بنفسه» یا با همزه است یعنی او را الگویی برای خود قرار داد، واسیت زیداً با واو جایز است که لغت ضعیفی است. الموجده یعنی خشم و غضب. این کلام امام علیه السّلام: «الذل اللازم» گفته شده: لاذم با ذال در همان معنا روایت می شود. «الرائح» یعنی مسافر در شب یا به صورت مطلق. چنانکه ازهری گفته است و معنای نخست با آنچه که در خصوص اینکه جنگ او غالبا بعد از زوال خورشید بود، تناسب دارد.

این کلام او «تحت أطراف العوالی» محتمل است که مقصود از عوالی نیزه باشد. ابن اثیر در النهایه گوید: العالیه آنچه به دنبال سرنیزه می آید است و جمع آن عوالی است، یا مقصود از آن شمشیر است، چنانکه از ابن ابی الحدید روشن خواهد شد، پس محتمل است که از ریشه علا یعلو باشد آنگاه که بالا می آید یعنی شمشیرهایی که بر روی سرها بالا می رود. یا از ریشه علوته بالسیف است، زمانی که با آن بر او ضربت بزنی و این کلام نبی صلّی الله علیه و آله مؤید آن است که: «بهشت زیر سایه شمشیرهاست».

این کلام امام علیه السّلام «تبلی الأخبار» با باء، یعنی اعمال و اسرار آزموده می شود. چنانکه خداوند متعال فرمود: «وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ» {و گزارشهای [مربوط به] شما را رسیدگی کنیم}

و در بعضی نسخه ها با یاء است، یعنی خوبان از بدان متمایز می شوند.

این کلام امام علیه السّلام: «إلی لقائهم» یعنی دیدار دشمنان برای جنگ با آنان. الفض یعنی جدا کردن. أبسلت فلاناً: یعنی او را تسلیم هلاکت کرد .

این سخن امام علیه السّلام: «طعن دراك» یعنی پی در پی که یکی در پی دیگری می آید. «یخرج منه النسیم» یعنی نیشش، و «نسم» روایت شده است، یعنی ضربه ای که شکم را پاره می کند، به گونه ای که ضربه خورده از شکاف ضربه تنفس می کند. «القشم» روایت شده است که همان گوشت و خون است. «الفلق» یعنی شکاف، طاح الشئ: یعنی سقوط کرد و نابود شد یا در زمین سرگردان شد و أطاحه غیره، أندره یعنی او را انداخت.

ابن ابی الحدید گوید: ممکن است که «نواحر» با امر دیگری تفسیر شود و آن اینکه منظور از آن نهایت بیماری ایشان باشد، از این گفتار ایشان که به آخرین شب ماه می گویند: ناحره.

و تفسیر برخی از بخش های خطبه در مواضع آنها بیان شد.

**[ترجمه]

«۶۷۴»

(۱)نهج، نهج البلاغه مِنْ وَصِيَّتِهِ علیه السلام لِعَسْكَرِهِ قَبْلَ لِقَاءِ الْعَدُوِّ بِصِفِّينَ لَا تُقَاتِلُوهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ فَإِنَّكُمْ بِحَمْدِ اللَّهِ عَلَى حُجَّةٍ وَ تَرْكُكُمْ إِيَّاهُمْ حَتَّى يَبْدَءُوكُمْ حُجَّةٌ أُخْرَى لَكُمْ عَلَيْهِمْ فَإِذَا كَانَتِ الْهَزِيمَةُ بِإِذْنِ اللَّهِ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً وَ لَا تُصِيبُوا مُعْوِراً وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَى جَرِيحٍ وَ لَا تَهِيجُوا النِّسَاءَ بِأَذًى وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ سَبَبْنَ أُمَرَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضَعِيفَاتُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ إِنْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ إِنَّهُنَّ لَمُشْرِكَاتٌ وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفِهْرِ أَوِ الْهِرَاوَةِ فَيُعَيَّرُ بِهَا وَ عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۴ از باب نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : دستور امام پیش از رویارویی با دشمن در صفّین:

با دشمن جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند، زیرا بحمد اللّه حجّت با شماست، و آغازگر جنگ نبودنتان، تا آن که دشمن به جنگ روی آورد، حجّت دیگر بر حقّانیت شما خواهد بود.اگر به اذن خدا شکست خوردند و گریختند، آن کس را که پشت کرده نکشید، و آن را که قدرت دفاع ندارد آسیب نرسانید، و مجروحان را به قتل نرسانید.

زنان را با آزار دادن تحریک نکنید هر چند آبروی شما را بریزند، یا امیران شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و اندیشه کم توانند، در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم، و در جاهلیّت اگر

مردی با سنگ یا چوب دستی، به زنی حمله می کرد، او و فرزندانش را سرزنش می کردند.

**[ترجمه]

إيضاحٌ

قَالَ ابْنُ مِيثَم رَحِمَهُ اللَّهُ رُوِیَ أَنَّهُ علیه السلام كَانَ يُوصِی أَصْحَابَهُ فِی كُلِّ مَوْطِنٍ يَلْقَوْنَ الْعَدُوَّ فِيهِ بِهَذِهِ الْوَصِيَّهِ وَ زَادَ فِی رِوَايَتِهِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ بَعْدَ قَوْلِهِ وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَی جَرِيحٍ قَوْلَهُ وَ لَا تَكْشِفُوا لَهُمْ عَوْرَهً وَ لَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ فَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَی رِحَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتِكُوا سِتْراً وَ لَا تَدْخُلُوا دَاراً إِلَّا بِإِذْنٍ وَ لَا تَأْخُذُوا شَيْئاً مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَ لَا تَهِيجُوا النِّسَاءَ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ.

قوله علیه السلام حجه أخری قال ابن میثم و بیان هذه من وجهین أحدهما أنه دخول فی حرب الله و حرب رسوله صلی الله علیه و آله

لِقَوْلِهِ صلی الله علیه و آله يَا عَلِيُّ حَرْبُكَ حَرْبِی.

و تحقق سعیهم فی الأرض بقتلهم النفس التی حرم الله فتحقق دخولهم فی عموم قوله تعالی إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِی الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا الآیه.

ص: ۴۵۸

۱- ۶۷۴- رواه السیّد الرضیّ قدس اللّه نفسه فی المختار: ۱۴ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج البلاغه.

و ثانيها دخولهم فی قوله تعالی فَمَنِ اعْتَدی عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَيْكُمْ (۱)

قوله علیه السلام و لا تصيبوا معورا قال ابن ميثم أعور الصيد أمكن من نفسه و أعور الفارس ظهر فيه موضع خلل للضرب ثم قال أی لا تصيبوا الذی أمكنتكم الفرصه فی قتله بعد انكسار العدو كالمعور من الصيد.

و قال ابن أبی الحديد هو الذی يعتصم منک فی الحرب بإظهار عورته لتكف عنه و يجوز أن يكون المعور هنا المريب الذی يظن أنه من القوم و أنه حضر للحرب و ليس منهم لعله حضر لأمر آخر.

ص: ۴۵۹

۱- ۱ هذا تلخيص كلام ابن ميثم رحمه اللّه فی شرح المختار: ۱۴ من الباب الثانی من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۳۸۳ ط ۳، و لأجل التوضيح نذكر بيانه حرفيا قال: و قد وصی [أمير المؤمنين عليه السلام جيشه] فی هذا الفصل بأمور: أحدها أن لا يقاتلوهم إلی أن يبدؤهم [أهل الشام] بالقتال، و أشار إلی أن ذلک يكون حجه ثانيه عليهم. و أومی بالحجه الأولی إلی قوله تعالی: «فَإِنْ بَغَتْ إِحْداهُما عَلَى الْأُخْرى فَقاتِلُوا الَّتِي تَبْغِي حَتَّى تَفِيءَ إِلى أَمْرِ اللَّهِ» [۹/ الحجرات] و ظاهر أن هؤلاء [كانوا] بغاه علی الامام الحق فوجب قتالهم. و أما [الحجه] الثانيه: فهی تركهم حتّی يبدءوا بالحرب، و بيان هذه الحجه من وجهين: أحدهما أنهم إذا بدءوا [الامام] أو جيشه بالحرب فقد تحقّق دخولهم فی حرب اللّه و حرب رسوله لقوله صلّی اللّه عليه و آله و سلم: «يا علی حربک حربی» و تحقّق سعيهم فی الأرض بالفساد بقتلهم النفس التی حرم اللّه [قتلها] ابتداء بغير حق، و كل من تحقّق دخوله فی ذلک دخل فی عموم قوله: إِنَّما جَزاءُ الَّذِينَ يُحارِبُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ وَ يَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ فَساداً أَنْ يُقَتَّلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ ذلِكَ لَهُمْ خِزْيٌ فِي الدُّنْيا وَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ عَذابٌ عَظِيمٌ [۳۳/ المائده]. الثانی أن البادی بالحرب ابتداء [من غير مسوغ] معتد، و كل معتد كذلک يجب الاعتداء عليه لقوله تعالی: فَمَنِ اعْتَدی عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدی عَلَيْكُمْ [۱۹۴/ البقره: ۲] فوجب الاعتداء عليهم إذا بدءوا بالحرب.

و قال فی النهایه کل عیب و خلل فی شی ء فهو عوره و منه

حدیث علی علیه السلام و لا تصیبوا معمورا.

أعور الفارس إذ بدا فیه موضع خلل للضرب و إن فی قوله علیه السلام إن کنا مخففه من المثقله و کذا فی قوله و إن کان و الواو فی قوله و إنهن للحال و الفهر بالکسر الحجر ملأ الکف و قیل مطلقا و الهراوه بالکسر العصا و التناول بهما کنایه عن الضرب بهما و قوله علیه السلام و عقبه عطف علی الضمیر المستکن المرفوع فی قوله فیعیر و لم یؤکد للفصل بقوله بها کقوله تعالی ما أَشْرَکْنا وَ لا آباؤُنا

**[ترجمه]ابن میثم گوید: روایت شده است که امام علیه السّلام در هر مکانی که با دشمن روبرو می شدند با این وصیت به آنان توصیه می نمود و در روایتش از نصر بن مزاحم بعد از این سخن او «و لا تجهزوا علی جریح» این سخنش را افزوده است: «و عورت آنان را نمایان نکنید و هیچ کشته ای را مثله نکنید و چون به اثاثیه قوم رسیدید، نه پرده ای بدرید و نه وارد خانه ای شوید، مگر با اذن، و چیزی از اموال آنان را نگیرید و زنان را برآشفته نسازید.» تا پایان آنچه گذشت.

درخصوص این کلام او علیه السّلام «حجت دیگری» ابن میثم گوید: و بیان این از دو جهت است: یکی اینکه آن بنا به این سخن نبی صلّی الله علیه و آله که «ای علی، جنگ تو جنگ من است» جنگ خدا و رسول اوست و تحقق یافتن تلاششان در زمین با کشتن نفسی است که خداوند حرام کرده است، پس ورودشان در عمومیت این کلام خداوند: «إِنَّمَا جَزَاء الَّذِينَ يُحَارِبُونَ اللّهَ وَرَسُولَهُ وَيَسْعَوْنَ فِي الأَرْضِ فَسَادًا أَن يُقَتَّلُواْ أَوْ يُصَلَّبُواْ» ادامه آیه {سزای کسانی که با [دوستداران] خدا و پیامبر او می جنگند و در زمین به فساد می کوشند جز این نیست که کشته شوند یا بر دار آویخته گردند} محقق می شود.

و دوم شمولیت این کلام خداوند بر آنان است: «فَمَنِ اعْتَدَى عَلَيْكُمْ فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» {پس هر کس بر شما تعدی کرد همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید} - . این تلخیص کلام ابن میثم در شرح مختار ۱۴ از بخش دوم نهج البلاغه: ج۴، ص۳۸۳، چاپ سوم است. -

این کلام امام علیه السّلام: «و لا تصیبوا معوراً» ابن میثم گوید: اعور الصید، یعنی بر خودش مسلط کرد. و اعور الفارس: در او موضع خللی برای ضربه زدن نمایان شد. سپس گوید: یعنی به کسی که چون شکار ضعیف، بعد از شکست دشمن، فرصت کشتنش برایتان امکان پذیر شد، آسیب نرسانید.

ابن ابی الحدید گوید: او کسی است که در جنگ با کشف عورتش، خود را از تو مصون می دارد تا از او دست بکشی و جایز است که معور در اینجا فرد شک برانگیزی باشد که گمان می شود از آن جمع است و برای جنگ حاضر شده است، درحالی که از آنان نیست و شاید برای امر دیگری حاضر شده است.

در النهایه گوید: هر عیب و نقصی که در چیزی است، عورت است و این حدیث علی علیه السّلام از آن است: «لا تصیبوا معوراً»، اعور الفارس زمانی است که در او محل خللی برای ضربه زدن نمایان شود. «و إن» در این کلام امام علیه السّلام: «إن کنّا» ان مخففه از مثقله است و همچنین در این کلام او «و إن کان». و واو در این سخن او «و إنّهن» حاله است، و الفهر با

کسره، سنگ به اندازه کف دست است و گفته شده مطلقاً سنگ است. الهراوه با کسره یعنی عصا، و گرفتن آن دو، کنایه از ضربه زدن به وسیله آن دو است. و این کلام امام علیه السّلام: «و عقبه» عطف بر ضمیر مستتر مرفوع در این کلام او: فیغیر است و برای فصل با «بها» تأکید نشده است، مانند این کلام خداوند: و ما أشركنا و لا آباؤنا»

**[ترجمه]

«۶۷۵»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ كَانَ يَقُولُ عليه السلام لِأَصْحَابِهِ عِنْدَ الْحَرْبِ لَا تَشْتَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ وَ لَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حَمْلَةٌ وَ أَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا وَ وَطِّنُوا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا وَ اذْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الطَّعْنِ الدَّعْسِيِّ وَ الضَّرْبِ الطِّلَحْفِيِّ وَ أَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ فَإِنَّهُ أَطْرَدُ لِلْفَشَلِ وَ الَّذِی فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ مَا أَسْلَمُوا وَ لَكِنِ اسْتَسْلَمُوا وَ أَسَرُّوا الْكُفْرَ فَلَمَّا وَجَدُوا عَلَيْهِ أَعْوَاناً أَظْهَرُوهُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۶ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد. - : به هنگام جنگ به یارانش می‌فرمود:

عقب نشینی هایی که مقدّمه هجوم دیگری است، و ایستادنی که حمله در پی دارد نگرانتان نسازد، حق شمشیرها را اداء کنید، و پشت دشمن را به خاک بمالید، و برای فرو کردن نیزه ها، و محکم ترین ضربه های شمشیر، خود را آماده کنید، صدای خود را در سینه ها نگهدارید که در زدودن سستی نقش بسزایی دارد.به خدایی که دانه را شکافت، و پدیده ها را آفرید، آنها اسلام را نپذیرفتند، بلکه به ظاهر تسلیم شدند، و کفر خود را پنهان داشتند و آنگاه که یاورانی یافتند آن را آشکار ساختند.

**[ترجمه]

بیان

لا تشتدن علیکم أی لا تستصعبوا و لا یشق علیکم فرار بعده رجوع إلی الحرب و الجوله الدوران فی الحرب و الجائل الزائل عن مکانه و هذا حض لهم علی أن یکروا و یعودوا إلی الحرب إن وقعت علیهم کره أو المعنی إذا رأیتم المصلحه فی الفرار لجذب العدو إلی حیث تتمکنوا منه فلا تشتد علیکم و لا تعدوه عارا.

قوله علیه السلام و وطئوا للجنوب مصارعها و فی بعض النسخ و وطنوا بالنون أی اجعلوا مصارع الجنوب و مساقطها وطنا لها أو وطیئا لها أی استعدوا للسقوط علی الأرض و القتل و الکلام کنایه عن العزم علی الحرب و عدم الاحتراز عن مفاسدها و قال الجوهری ذمرته ذمرا حثثته.

۱- ۶۷۵- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۱۶ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

و قال ابن أبی الحدید الطعن الدعسی الذی یحشی به أجواف الأعداء و أصل الدعس الحشو یقال دعست الوعاء أی حشوته.

قوله علیه السلام و ضرب طلحفی بکسر الطاء و فتح اللام أی شدید و اللام زائده و الیاء للمبالغه.

و أمیتوا الأصوات أی لا تکثروا الصیاح و الفشل الفزع و الجبن و الضعف.

قوله علیه السلام و لکن استسلموا أی انقادوا خوفا من السیف.

**[ترجمه]«لا تشتدن علیکم» یعنی فراری که بعد از آن رجوع به جنگ است را دشوار نگیرید و سخت نپندارید. الجوله: چرخش در جنگ است. و جائل: جداشونده از جای خویش است. و این تشویقی است برای آنان، بر اینکه مجدداً حمله کنند و به جنگ بازگردند، اگرچه حمله دیگری بر آنان واقع شد یا معنا این است، زمانی که برای کشماندن دشمن به جایی که بر او مسلط شوید، مصلحت را در فرار دید، بر خود سخت نپندارید و آن را ننگ نشمرید.

این کلام امام علیه السّلام که «و وطئوا للجنوب مصارعها» که در بعضی نسخه ها «و وطّنوا» با نون آمده است، یعنی محل به زمین افتادن پهلوها و محل سقوط آنها را وطنی برای آنها یا وطئی برای آنها قرار دهید، یعنی برای افتادن بر زمین و کشته شدن آماده شود و این کلام، کنایه ای از عزم بر جنگ و عدم احتراز از مفاسد آن است. و جوهری گوید: ذمرته ذمراً، یعنی او را تشویق کردم.

و ابن ابی الحدید گوید: الطعن الدعسی: ضربه ای است که در بطن دشمنان جا داده می شود. و اصل دعس، پرکردن است و دعست الوعاء، گفته می شود: یعنی آن را پر کردم.

و این کلام امام علیه السّلام: «وضرب طلحفی» -باکسره طاء و فتحه لام- یعنی ضربه شدید و لام زائد و یاء برای مبالغه است. «وأمیتوا الاصوات» یعنی بسیار فریاد نکنید. والفشل یعنی فزع، ترس و ضعف. و این کلام امام علیه السّلام: «و لکن استسلموا» یعنی به دلیل ترس از شمشیر مطیع شدند.

**[ترجمه]

«۶۷۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کَلَامٍ لَهُ علیه السلام وَصَّی بِهِ شُرَیْحَ بْنَ هَانِئٍ لَمَّا جَعَلَهُ عَلَی مُقَدِّمَتِهِ إِلَی الشَّامِ اتَّقِ اللَّهَ فِی کُلِّ مَسَاءٍ وَ صَبَاحٍ وَ خَفْ عَلَی نَفْسِکَ الدُّنْیَا الْغَرُورَ وَ لَا تَأْمَنْهَا عَلَی حَالٍ وَ اعْلَمْ أَنَّکَ إِنْ لَمْ تَرْدَعْ نَفْسَکَ عَنْ کَثِیرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَهَ مَکْرُوهِهِ سَمَتْ بِکَ الْأَهْوَاءُ إِلَی کَثِیرٍ مِنَ الضَّرَرِ فَکُنْ لِنَفْسِکَ مَانِعاً رَادِعاً وَ لِنَزْوَتِکَ عِنْدَ الْحَفِیظَهِ وَاقِماً قَامِعاً.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۵۶ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به فرمانده سپاه، شریح بن هانی که او را به سوی شام حرکت داد: در هر صبح و شام از خدا بترس، و از فریب کاری دنیا بر نفس خویش بیمناک باش، و هیچ گاه از دنیا ایمن مباش، بدان که اگر برای چیزهایی که دوست می داری، یا آنچه را که خوشایند تو نیست، خود

را باز نداری، هوس ها تو را به زیان های فراوانی خواهند کشید، سپس نفس خود را باز دار و از آن نگهبانی کن، و به هنگام خشم، بر نفس خویش شکننده و حاکم باش.

**[ترجمه]

بیان

سمت بک قال ابن أبی الحدید أی أفضت بک و فی النهایه فلان یسمو إلی المعالی إذا تطاول إلیها و النزوه الوثبه و الحفیظه الغضب و قال الجوهری وقمه أی رده و قال أبو عبیده أی قهره.

**[ترجمه]«سمت بک» ابن ابی الحدید گوید: یعنی به تو منتهی شدم. و در النهایه گوید: فلان یسمو إلی المعالی، زمانی که مدعی بزرگی ها باشد. والنزوه یعنی جهش، الحفیظه یعنی خشم. و جوهری گوید: و قمّه یعنی او را بازگرداند. و ابو عبیده گوید: یعنی بر او غالب شد.

**[ترجمه]

«۶۷۷»

(۲)وَ رَوَی ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ عَنْ نَصْرِ بْنِ مُزَاحِمٍ وَ وَجَدْتُهُ فِی أَصْلِ کِتَابِهِ أَیْضاً عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ عَلِیّاً علیه السلام کَانَ یَأْمُرُنَا فِی کُلِّ مَوْطِنٍ لَقِینَا مَعَهُ عَدُوَّهُ فَیَقُولُ لَا تُقَاتِلُوا الْقَوْمَ حَتَّی یَبْدَءُوکُمْ فَهِیَ حُجَّهٌ أُخْرَی لَکُمْ عَلَیْهِمْ فَإِذَا قَاتَلْتُمُوهُمْ فَهَزَمْتُمُوهُمْ فَلَا تَقْتُلُوا مُدْبِراً وَ لَا تُجْهِزُوا عَلَی جَرِیحٍ وَ لَا تَکْشِفُوا عَوْرَهً

۱- ۶۷۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۵۶ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

۲- ۶۷۷- رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۵۴ من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۲۶ ط الحدیث بمصر، و رواه نصر فی وقعه صفّین ص ۲۰۳.

وَ لَا تُمَثِّلُوا بِقَتِيلٍ فَإِذَا وَصَلْتُمْ إِلَى رِحَالِ الْقَوْمِ فَلَا تَهْتِكُوا سِتْراً وَ لَا تَدْخُلُوا دَاراً إِلَّا بِإِذْنٍ وَ لَا تَأْخُذُوا شَيْئاً مِنْ أَمْوَالِهِمْ إِلَّا مَا وَجَدْتُمْ فِي عَسْكَرِهِمْ وَ لَا تَهِيجُوا امْرَأَةً بِأَذًى (۱)وَ إِنْ شَتَمْنَ أَعْرَاضَكُمْ وَ تَنَاوَلْنَ أُمَرَاءَكُمْ وَ صُلَحَاءَكُمْ فَإِنَّهُنَّ ضِعَافُ الْقُوَى وَ الْأَنْفُسِ وَ الْعُقُولِ وَ لَقَدْ كُنَّا لَنُؤْمَرُ بِالْكَفِّ عَنْهُنَّ وَ هُنَّ مُشْرِكَاتٌ وَ إِنْ كَانَ الرَّجُلُ لَيَتَنَاوَلُ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْهِرَاوَةِ وَ الْحَدِيدِ فَيُعَيَّرُ بِهَا عَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ.

**[ترجمه]و ابن ابی الحدید - . ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار ۵۴ از نهج البلاغه: ج۴، ص ۲۶، چاپ جدید مصر و نصر در وقعه صفین، ص ۲۰۳ روایت کرده است. -

در شرح نهج البلاغه از نصر بن مزاحم –و آن را در اصل کتاب او نیز یافتم- از عمرو بن سعد با اسنادش از عبدالله بن جندب از پدرش گوید که علی علیه السّلام در هر محلی که همراه با او با دشمن روبرو می شدیم، به ما امر می کرد و می فرمود: با آن قوم جنگ را آغاز نکنید تا آنها شروع کنند، زیرا حجّت دیگر بر شما خواهد بود.اگر جنگ کردید و به اذن خدا شکست خوردند آن کس را که پشت کرده نکشید، و مجروحان را به قتل نرسانیدوم رسیدی و کشته‌ای را مثله نکنید و چون به اثاثیه پرده‌ای ندرید و جز به اذن وارد خانه‌ای نشوید و از اموال انان جز آچه که در اردوگاهشان یافتید چیزی نستانید وزنی را با آزار دادن تحریک نکنید هر چند آبروی شما را بریزند، یا امیران و صلحای شما را دشنام دهند، که آنان در نیروی بدنی و روانی و اندیشه کم توانند، در روزگاری که زنان مشرک بودند مأمور بودیم دست از آزارشان برداریم، و در جاهلیّت اگر مردی با سنگ یا چوب دستی، به زنی حمله می کرد، او و فرزندانش را سرزنش می کردند.

**[ترجمه]

«۶۷۸»

(۲)وَ قَالَ ابْنُ مِيثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ رُوِيَ أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام كَانَ إِذَا اشْتَدَّ الْقِتَالُ ذَكَرَ اسْمَ اللَّهِ حِينَ يَرْكَبُ ثُمَّ يَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعَمِهِ عَلَيْنَا وَ فَضْلِهِ الْعَمِيمِ سُبْحانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنا هذا وَ ما كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَ إِنَّا إِلى رَبِّنا لَمُنْقَلِبُونَ ثُمَّ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ وَ يَرْفَعُ يَدَيْهِ وَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ وَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ مُدَّتِ الْأَعْنَاقُ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَ أُنْضِيَتِ الْأَبْدَانُ اللَّهُمَّ قَدْ صَرَّحَ مَكْنُونُ الشَّنَآنِ وَ جَاشَتْ مَرَاجِلُ الْأَضْغَانِ اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ غَيْبَةَ نَبِيِّنَا وَ كَثْرَةَ عَدُوِّنَا وَ تَشَتُّتَ أَهْوَائِنَا رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنا وَ بَيْنَ قَوْمِنا بِالْحَقِّ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْفاتِحِينَ ثُمَّ يَقُولُ سِيرُوا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ يَا اللَّهُ يَا أَحَدُ يَا صَمَدُ يَا رَبِ

۱- ۱ هذا هو الصواب الموافق لما رواه الطبريّ في تاريخه: ج ۴ ص ۶، و الموافق للمختار: ۱۴ من باب الكتب من نهج البلاغه، و في أصلي هنا: «إلا بإذني».

۲- ۶۷۸- رواه ابن ميثم رحمه اللّه في شرح المختار: ۱۵ من باب الكتب من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۳۸۵ ط بيروت، و فيه سقط في هذا الموضع منه، بل و في مواضع أخر من هذه الطبعه.

مُحَمَّدٍ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ اللَّهُمَّ كُفَّ عَنَّا أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ وَ كَانَ هَذَا شِعَارَهُ بِصِفِّينَ.

**[ترجمه]و ابن میثم - . ابن میثم آن را در شرح مختار ۱۵ از بخش نامه‌های نهج البلاغه: ج۴، ص ۳۸۵، چاپ بیروت روایت کرد. -

گوید: روایت است که امیرمؤمنان علیه السّلام زمانی که جنگ بر او شدید می شد، زمانی که سوار می شد، نام خدا را ذکر می کرد و می فرمود: حمد از آن خداست، به خاطر نعمت هایی که بر ما عطا کرد و به خاطر فضل فراگیرش، منزه است کسی که این را برای ما مسخر کرد، درحالی که با آن قرین نبودیم و ما به سوی پروردگار خود باز می گردیم. سپس به قبله رو می کرد و دستانش را بالا می برد و می فرمود: خدایا گام ها در راه تو در حرکت و قلب ها به سوی تو روان شده، و گردن ها به درگاه تو کشیده، و دیده ها به آستان تو نگران، و بدن ها در خدمت تو لاغر شده است، خدایا دشمنی های پنهان آشکار، و دیگهای کینه در جوش است، خدایا به تو شکایت می کنیم از اینکه پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم در میان ما نیست، و دشمنان ما فراوان، و خواسته های ما پراکنده است.«پروردگارا بین ما و دشمنانمان به حق داوری فرما که تو از بهترین داورانی«

سپس می فرمود: به برکت خدا حرکت کنید، سپس می فرمود: الله اکبر، الله اکبر، لا إله إلّا الله، الله اکبر یا الله یا احد یا صمد یا رب محمد. بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوه إلّا بالله العلیّ العظیم، ایاک نعبد و ایاک نستعین. بار خدایا دست ظالمان را از ما کوتاه کن و این شعار وی در صفین بود .

**[ترجمه]

«۶۷۹»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ كَانَ علیه السلام يَقُولُ إِذَا لَقِيَ الْعَدُوَّ مُحَارِباً اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَفْضَتِ الْقُلُوبُ وَ سَاقَ الدُّعَاءَ إِلَى قَوْلِهِ وَ أَنْتَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ وَ جَعَلَ قَوْلَهُ وَ نُقِلَتِ الْأَقْدَامُ بَعْدَ قَوْلِهِ وَ شَخَصَتِ الْأَبْصَارُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۵ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد. همچنین آن را در حدیث سوم از باب «مقدار الجزیه» در آخر کتاب زکات از کتاب الاستبصار ج۲، ص ۵۳، از مختار کلام امیر مؤمنان روایت کرده است. - :

زمانی که در جنگ با دشمن روبرو می شد، می فرمود: «بارخدایا، قلب ها به سوی تو روانه شده».

و دعا را تا این سخن او ادامه می داد: «که تو بهترین داورانی» و این کلام وی «و گام ها در راه تو در حرکت است» را بعد از این کلام وی «گردن ها به درگاه تو کشیده شده است» آورده است.

**[ترجمه]

بيان

قال الخليل في العين أفضى فلان إلى فلان أي وصل إليه و أصله أنه صار في فضائه.

و قال ابن أبي الحديد أفضت القلوب أي دنت و قربت و يجوز أن يكون أفضت أي بسرها فحذف المفعول انتهى.

و يحتمل أن يكون من أفضيت إذا خرجت إلى الفضاء أي خرجت إلى فضاء رحمتك بسؤالك.

و شخص بصره فهو شاخص إذا فتح عينيه و جعل لا يطرف و أنضيت الأبدان أي أهزلت و منه النضو و هو البعير المهزول و صرح أي انكشف.

و الشنآن البغضه و جاشت القدر أي غلت و المراجل القدور و تشتت أهوائنا أي تفرق آرائنا و اختلاف آمالنا و قال في النهايه فتح الحاكم بين الخصمين إذا فصل بينهما و الفاتح الحاكم.

۱- ۶۷۹- رواه السيّد الرضيّ رفع اللّه مقامه في المختار: ۱۵ من الباب الثاني من كتاب نهج البلاغه. و رواه أيضا في الحديث: ۳ من باب: «مقدار الجزيه» في آخر كتاب الزكاه من كتاب الاستبصار: ج ۲ ص ۵۳. مما اختار من كلم أمير المؤمنين.

**[ترجمه]الخلیل در العین گوید: افضی فلان إلی فلان، یعنی فلانی به فلانی رسید و اصلش این است که او در فضای وی قرار گرفت. و ابن ابی الحدید گوید: افضت القلوب، یعنی نزدیک شد و جایز است که أفضت باشد، یعنی سرش را و مفعول محذوف باشد. پایان

و محتمل است که از أفضیت باشد، زمانی که به قصد فضاء خارج شوی، یعنی با خواسته ای به سوی فضای رحمت او خارج شوی. و «شخص بصره فهو شاخص» زمانی است که چشمانش را بگشاید و پلک نزند. وأُنضیت الابدان یعنی نحیف شد و نضو که شتر لاغر است، از این ریشه است. و صرّح یعنی آشکار شد. الشنآن یعنی کینه، جاشت القدر یعنی دیگ جوشید. والمراجل یعنی دیگ ها، و تشتّت اهوائنا یعنی نظراتمان پراکنده و آرزوهایمان مختلف شد و در النهایه گوید: فتح الحاکم بین الخصمین یعنی میان آنها را حل و فصل کرد و الفاتح یعنی داور .

**[ترجمه]

باب ۲۹ باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام و وصایاه إلی عماله و أمراء أجناده

الأخبار

«۶۸۰»

(۱)ف، تحف العقول وَصِیَّتُهُ لِزِیَادِ بْنِ النَّضْرِ حِینَ أَنْفَذَهُ عَلَی مُقَدِّمَتِهِ إِلَی صِفِّینَ اتَّقِ اللَّهَ فِی کُلِّ مُمْسًی وَ مُصْبَحٍ وَ خَفْ عَلَی نَفْسِکَ الْغَرُورَ وَ لَا تَأْمَنْهَا عَلَی حَالٍ مِنَ الْبَلَاءِ وَ اعْلَمْ أَنَّکَ إِنْ لَمْ تَزَعْ نَفْسَکَ عَنْ کَثِیرٍ مِمَّا تُحِبُّ مَخَافَةَ مَکْرُوهِهِ سَمَتْ بِکَ الْأَهْوَاءُ إِلَی کَثِیرٍ مِنَ الضُّرِّ حَتَّی تَظْعَنَ فَکُنْ لِنَفْسِکَ مَانِعاً وَازِعاً عَنِ الظُّلْمِ وَ الْغَیِّ وَ الْبَغْیِ وَ الْعُدْوَانِ قَدْ وَلَّیْتُکَ هَذَا الْجُنْدَ فَلَا تَسْتَذِلَّنَّهُمْ وَ لَا تَسْتَطِلْ عَلَیْهِمْ فَإِنَّ خَیْرَکُمْ أَتْقَاکُمْ تَعَلَّمْ مِنْ عَالِمِهِمْ وَ عَلِّمْ جَاهِلَهُمْ وَ احْلُمْ عَنْ سَفِیهِهِمْ فَإِنَّکَ إِنَّمَا تُدْرِکُ الْخَیْرَ بِالْعِلْمِ وَ کَفِّ الْأَذَی وَ الْجَهْلِ ثُمَّ أَرْدَفَهُ علیه السلام بِکِتَابٍ یُوصِیهِ فِیهِ وَ یُحَذِّرُهُ وَ هَذَا نَصُّهُ اعْلَمْ أَنَّ مُقَدِّمَةَ الْقَوْمِ عُیُونُهُمْ وَ عُیُونُ الْمُقَدِّمَهِ طَلَائِعُهُمْ فَإِذَا أَنْتَ خَرَجْتَ مِنْ بِلَادِکَ وَ دَنَوْتَ مِنْ عَدُوِّکَ فَلَا تَسْأَمْ مِنْ تَوْجِیهِ الطَّلَائِعِ فِی کُلِّ نَاحِیَةٍ وَ فِی

۱- ۶۸۰- رواه الحسن بن علیّ بن شعبه رحمه اللّه فی الحدیث: ۲۱ مما اختار من کلامه علیه السلام فی کتاب تحف العقول ص ۱۳۰، و فی طبع آخر ص ۱۹۱.

بَعْضِ الشِّعَابِ وَ الشَّجَرِ وَ الْخَمَرِ وَ فِی کُلِّ جَانِبٍ حَتَّی لَا یَغْتَرَّکُمْ عَدُوُّکُمْ وَ یَکُونَ لَکُمْ کَمِینٌ وَ لَا تُسَیِّرِ الْکَتَائِبَ وَ الْقَبَائِلَ مِنْ لَدُنِ الصَّبَاحِ إِلَی الْمَسَاءِ إِلَّا عَلَی تَعْبِئَةٍ فَإِنْ دَهِمَکُمْ أَمْرٌ أَوْ غَشِیَکُمْ مَکْرُوهٌ کُنْتُمْ قَدْ تَقَدَّمْتُمْ فِی التَّعْبِئَةِ وَ إِذَا نَزَلْتُمْ بَعْدُ وَ نَزَلَ بِکُمْ فَلْیَکُنْ مُعَسْکَرُکُمْ فِی أَقْبَالِ الشِّرَافِ أَوْ فِی سِفَاحِ الْجِبَالِ وَ أَثْنَاءِ الْأَنْهَارِ کَیْ مَا تَکُونَ لَکُمْ رِدْءاً وَ دُونَکُمْ مَرَدّاً وَ لْتَکُنْ مُقَاتَلَتُکُمْ مِنْ وَجْهٍ وَاحِدٍ أَوِ اثْنَیْنِ وَ اجْعَلُوا رُقَبَاءَ فِی صَیَاصِی الْجِبَالِ وَ بِأَعْلَی الشِّرَافِ وَ بِمَنَاکِبِ الْأَنْهَارِ یَرْتَئُونَ لَکُمْ لِئَلَّا یَأْتِیَکُمْ عَدُوٌّ مِنْ مَکَانِ مَخَافَةٍ أَوْ أَمْنٍ وَ إِذَا نَزَلْتُمْ فَانْزِلُوا جَمِیعاً وَ إِذَا رَحَلْتُمْ فَارْحَلُوا جَمِیعاً وَ إِذَا غَشِیَکُمُ اللَّیْلُ فَنَزَلْتُمْ فَحُفُّوا عَسْکَرَکُمْ بِالرِّمَاحِ وَ التِّرَسَةِ وَ اجْعَلُوا رُمَاتَکُمْ یَلُونَ تِرَسَتَکُمْ کَیْلَا تُصَابَ لَکُمْ غِرَّةٌ وَ لَا تُلْقَی لَکُمْ غَفْلَةٌ وَ احْرُسْ عَسْکَرَکَ بِنَفْسِکَ وَ إِیَّاکَ أَنْ تَرْقُدَ إِلَی أَنْ تُصْبِحَ إِلَّا غِرَاراً أَوْ مَضْمَضَةً ثُمَّ لْیَکُنْ ذَلِکَ شَأْنَکَ وَ دَأْبَکَ حَتَّی تَنْتَهِیَ إِلَی عَدُوِّکَ وَ عَلَیْکَ بِالتُّؤَدَةِ فِی حَرْبِکَ وَ إِیَّاکَ وَ الْعَجَلَةَ إِلَّا أَنْ تُمْکِنَکَ فُرْصَةٌ وَ إِیَّاکَ أَنْ تُقَاتِلَ إِلَّا أَنْ یَبْدَءُوکَ أَوْ یَأْتِیَکَ أَمْرِی وَ السَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ.

**[ترجمه]تحف العقول - . حسن بن علی بن شعبه آن را در حدیث ۲۱ از مختار کلام امام عایه السلام در کتاب تحف العقول ص ۱۳۰، و در چاپ دیگر ص ۱۹۱ روایت کرد. - :

توصیه او به زیاد بن نضر، زمانی که او را در جلودار خود به سوی صفین فرستاد فرمود: در هر عصر و صبح، تقوای خدا پیشه کن و بر نفست از فریب بترس و در هیچ حالی از آزمایش بر آن ایمن نباش. و بدان که تو اگر نفست را از بسیاری از آنچه که دوست داری، باز نداری، هواها تو را به سوی بسیاری از ترس مکروه آن، از ضررها می برد تا اینکه سالخورده شوی، پس مانع و بازدارنده ای برای نفست از ظلم، گمراهی، ستم و دشمنی باش.

تو را بر این لشکر گماردم، پس آنها را ناچیز نشمار و بر آنان فخرفروشی نکن که برترین شما باتقواترین شماست که از دانایشان فرامی گیرد و به نادانشان می آموزد. درباره سفیه آنان بردبار باش که تو با علم، به خیر دست می یابی و از آزار و جهل خودداری کن.

سپس آن را با نامه ای که در آن او را توصیه می کند و برحذر می دارد، به پایان می رساند که متن آن این است: «بدان که جلودار جمع، چشم آنان است و چشم جلودار، طلایه دار آن است، پس تو زمانی که از سرزمینت خارج شدی و به دشمن نزدیک شدی، از جهت دهی طلایه داران در هر ناحیه و در برخی از دره ها، درختان و خمر و در هر جانبی بیزار نباش تا دشمن شما را اغفال نکند و در کمین شما نباشد.

گردان ها و دسته ها را از صبح تا شب جز بر تجهیز، به حرکت درنیاور که اگر امری بر شما رسید یا مکروهی شما را فرا گرفت، در تجهیز مقدم شده اید و چون بر دشمنی که بر شما وارده شده است، فرود آمدید، اردوگاه شما باید رو به بلندی یا در دامنه کوه و میان رودها باشد تا برای شما پشتیبان راه برگشت باشد و نبردتان باید از یک یا دو سمت باشد.

و مراقبانی را در دل کوه ها و بالاترین بلندی و در کنار رودها، درحالی که به شما آبرسانی می کنند، قرار دهید تا دشمن از محل مورد بیم یا امن بر شما وارد نشود. و چون فرود آمدید، همگی فرود آیید و چون رفتید، همگی بروید.

و چون شب فرا رسید و فرود آمدید، لشکرتان را با نیزه و سپر بپوشانید و تیراندازتان را بعد از سپرها قرار دهید تا دچار بی

توجهی و غفلت نشوید و خودت از لشکرت مراقبت کن و برحذر باش که تا صبح، جز به صورت شتاب زده و کوتاه نخوابی و این باید شأن و عادت تو باشد تا زمانی که به دشمن ختم می شود. و متانت در جنگ بر تو لازم است و از شتاب برحذر باش، مگر زمانی که فرصت به تو دست می دهد و برحذر باش که با او نجنگی مگر اینکه او بر تو آغاز کند، تا اینکه فرمان من به تو برسد. و سلام و رحمت خدا بر تو باد.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام حتی تطعن بضم العین أی تکبر من قولهم طعن فی السن و قد مضی شرحها و إنما کررنا للاختلاف بین الروایات.

**[ترجمه]این کلام او: «حتی تطعن» با ضمه یعنی بزرگ شوی، برگرفته از این سخن آنان: «طعن فی السن» که شرح آن بیان شد و فقط به جهت اختلاف روایات تکرار کردیم.

**[ترجمه]

«۶۸۱»

(۱)یب، تهذیب الأحکام سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ

ص: ۴۶۶

۱- ۶۸۱- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه قبل عنوان: «باب الخمس و الغنائم» فی الحدیث الأخیر، من «باب الخراج و عماره الأرضین» من کتاب تهذیب الأحکام: ج ۴ ص ۱۲۰، ط النجف، و رواه أیضا فی الحدیث: ۳ من باب «مقدار الجزیه» فی آخر کتاب الزکاه من کتاب الاستبصار ج ۲، ص ۵۳. و رواه أیضا الشیخ الصدوق فی الحدیث: ۹۵ فی باب الخراج و الجزیه قبیل باب الصوم من کتاب من لا یحضره الفقیه: ج ۲ ص ۲۶.

إِبْرَاهِيمَ بْنِ عِمْرَانَ الشَّيْبَانِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ يَحْيَى بْنِ الْأَشْعَثِ الْكِنْدِيِّ عَنْ مُصْعَبِ بْنِ يَزِيدَ الْأَنْصَارِيِّ قَالَ: اسْتَعْمَلَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام عَلَى أَرْبَعَةِ رَسَاتِيقِ الْمَدَائِنِ الْبِهْقُبَاذَاتِ وَ نَهْرِ شيريا وَ نَهْرِ جُوَيْرٍ وَ نَهْرِ الْمَلِكِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَ عَلَى كُلِّ جَرِيبِ زَرْعٍ غَلِيظٍ دِرْهَماً وَ نِصْفاً وَ عَلَى كُلِّ جَرِيبٍ وَسَطٍ دِرْهَماً وَ عَلَى كُلِّ جَرِيبِ زَرْعٍ رَقِيقٍ ثُلُثَيْ دِرْهَمٍ وَ عَلَى كُلِّ جَرِيبِ كَرْمٍ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ وَ عَلَى كُلِّ جَرِيبِ نَخْلٍ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ وَ عَلَى كُلِّ جَرِيبِ الْبَسَاتِينِ الَّتِي تَجْمَعُ النَّخْلَ وَ الشَّجَرَ عَشَرَةَ دَرَاهِمَ وَ أَمَرَنِي أَنْ أُلْقِيَ كُلَّ نَخْلٍ شَاذٍّ عَنِ الْقُرَى لِمَارَّةِ الطَّرِيقِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ وَ لَا آخُذَ مِنْهُ شَيْئاً وَ أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَ عَلَى الدَّهَاقِينِ الَّذِينَ يَرْكَبُونَ الْبَرَاذِينَ وَ يَتَخَتَّمُونَ بِالذَّهَبِ عَلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةً وَ أَرْبَعِينَ دِرْهَماً وَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ وَ التُّجَّارِ مِنْهُمْ عَلَى كُلِّ رَجُلٍ أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ دِرْهَماً وَ عَلَى سَفِلَتِهِمْ وَ فُقَرَائِهِمْ اثْنَيْ عَشَرَ دِرْهَماً عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ قَالَ فَجَبَيْتُهَا ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفَ أَلْفِ دِرْهَمٍ فِي سَنَةٍ.

**[ترجمه]بصائر الدرجات - . شیخ طوسی آن را قبل از عنوان «باب الخمس و الغنائم» در حدث آخر از «باب الخراج و عماره الأرضيين» کتاب تهذیب الأحکام: ج۴، ص ۱۲۰، چاپ نجف و نیز در حدیث (۳) م باب «مقدار الجزیه» در آخر کتاب زکات از کتاب الاستبصار ج ۲، ص ۵۳ روایت کرد.

و شیخ صدوق نیز آن را در حدیث ۹۵ در باب الخراج و الجزیه قبل از الصوم از کتاب من لایحضره الفقیه: ج۲، ص ۲۶ روایت کرد. - : مصعب بن یزید انصاری گوید: امیرمؤمنان علی بن ابی طالب علیه السّلام مرا در چهار رستاق مدائق بر کار گمارد: بهقباذات، نهر شیریا، نهر جویر و نهر ملک و به من فرمان داد که بر هر جریب زراعی یک و نیم درهم و بر هر جریب وسط، یک درهم و بر هر جریب زرع مملوک، درهم و بر هر جریب انگور، ده درهم و بر هر جریب نخل، ده درهم و بر هر جریب بستان شامل نخل و درخت، ده درهم قرار دهم و امر فرمود که هر نخل نادر از روستاها را برای عابران راه در راه مانده بیاندازم و چیزی از آن نگیرم و امر کرد که بر هر یک از دهقانانی که بر اسب کاری سوار می شود و انگشتر طلا بر دست می کنند، چهل و هشت درهم وضع کنم و بر هر یک از اواسط و تجار آنان بیست و چهار درهم و بر هر یک از پایین دستان و فقرای آنها دوازده درهم وضع کنم. گوید: در هر سال هجده هزار هزار درهم جمع آوری کردم.

**[ترجمه]

إيضاح

قال محمد بن إدريس رحمه الله في كتاب السرائر بهرسير بالباء المنقطه من تحتها نقطه واحده و السين غير المعجمه هي المدائن و الدليل على ذلك أن الراوي قال استعملني على أربعه رساتيق ثم عد خمسه فذكر المدائن ثم ذكر من جمله الخمسه بهرسير فعطف على اللفظ دون المعنى.

فإن قيل لا يعطف الشي ء على نفسه قلنا إنما عطف على اللفظه دون المعنى و هذا كثير في القرآن و الشعر قال الشاعر:

إلى الملك القرم و ابن الهمام**و ليث الكتيبه في المزدحم

فكل هذه الصفات راجعه إلى موصوف واحد و قد عطف بعضها على بعض لاختلاف ألفاظها.

و يدل على ما قلناه أيضا ما

ذكره أصـحاب السـير فى كتاب صـفين قالوا لما سار أمير المؤمنين عليه السـلام إلى صفين قالوا ثم مضى نحو ساباط حتى انتهى إلى مدينه بهرسير و إذا رجل من أصحابه ينظر إلى آثار كسرى و هو يتمثل بقول ابن يعفور السهمى

جرت الرياح إلى محل ديارهم*** فكأنما كانوا على ميعاد

فقال عليه السلام أ فلا قلت كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ زُرُوعٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ وَ نَعْمَهٍ كانُوا فِيها فاكِهِينَ كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها قَوْماً آخَرِينَ الآيه.

و أما البهقباذات فهى ثلاثه البهقباذ الأعلى و هى سته طساسيج طسوج بابل و خطرنيه و الفلوجه العليا و السفلى و النهرين و عين التمر.

و البهقباذ الأوسط أربعه طساسيج طسوج الجبه و البداه و سور إبريسما و نهر الملك و بارسوما.

و البهقباذ الأسفل خمسه طساسيج منها طسوج فرات و بارقلى و طسوج السيلحين الذى فيه الخورنق و السدير ذكر ذلك عبد الله بن خردادبه فى كتاب الممالك و المسالك (۱)

أقول: إنه رحمه الله بنى كلامه على ما نقله من كتاب المقنعه و فيه و البهقباذات مع العطف.

و على ما فى كتاب التهذيب الظاهر إضافه الرساتيق إلى المدائن فيحتمل أن يكون بهرسير عطفا على أربعه و يكون البهقباذات بيانا لأربعه رساتيق المدائن أى استعملنى على البهقباذات و على بهرسير.

و أن يكون معطوفا على رساتيق أى استعملنى على أربعه أشياء أحدها رساتيق المدائن و هى البهقباذات و الثانى بهرسير و هكذا.

و أن يكون معطوفا على البهقباذات إحدى الرساتيق و المحل الذى يجرى فيه نهر شيريا ثانيها.

ثم اختلف فى قراءه بهرسير فقد قرأ ابن إدريس كما عرفت و يؤيده ما نقله و نقلنا أيضا فى موضع آخر من كتاب صفين.

ص: ۴۶۸

۱- ۱ و قريبا منه ذكره الياقوت فى كتاب معجم البلدان: ج ۱، ص ۵۱۶ و ج ۶ ص ۱۳۱.

و قرأ بعض الأفاضل نهرسير بالنون و السين المهمله و بعضهم نهرشير بالنون و الشين المعجمه و قال هو النهر الذى عمله فرهاد لشيرين و هو من أعمال المدائن و منهم من قرأ بهرشير بالباء و الشين المعجمه أى المعمول لأجل اللبن و هو بعيد و منهم من قرأ نهرسر بإسقاط الياء من بين المهملين أى النهر الأعلى و كذا اختلف النسخ فى نهر جوير ففى بعضها بالجيم فالواو فالياء المثناه التحتانيه فالراء المهمله و فى بعضها بإبدال الياء باء موحده و فى بعضها بإبدال الراء نونا و قال الفيروزآبادى الطسوج كسفود الناحيه و فى النهايه هو استخراج المال من مظانه (۱)

**[ترجمه]محمد بن ادریس رحمه الله در کتاب السرائر گوید: «بهر سیر» با باء و سین، همان مدائن است و دلیل بر آن این است که راوی گوید: مرا در چهار رستاق به کار گمارد، سپس پنج نام را ذکر کرد، پس مدائن را ذکر کرد، سپس «بهر سیر» را در جمله پنج نام ذکر کرد. پس معطوف بر لفظ است، بدون معنی. و اگر گفته شده که چیزی بر خودش عطف نمی شود، می گوییم: فقط به لفظ نه معنا عطف شده است و این در قرآن و شعر فراوان است. شاعر گوید:

إلى الملك القرم و ابن الهمام و ليث الكتيبه فى المزدحم

به پادشاه بزرگ و فرزند شخص بزرگوار و بخشنده و شیر گردان در اوج درگیری جنگ.

که همه این صفات به یک موصوف باز می گردد و برخی از آنها به جهت اختلاف الفاظ به برخی دیگر عطف شده است. و همچنین آنچه که اصحاب سیر در کتاب صفین ذکر کرده اند بر آنچه که ذکر کردیم دلالت دارد، دلالت دارد که گویند: زمانی که امیرمؤمنان علیه السّلام به سوی صفین حرکت کرد، گفتند: سپس به سمت ساباط رفت تا اینکه به مدینه «بهر سیر» رسید و زمانی که یکی از اصحابش درحال نگریستن به آثار کسری، این گفته ابن یعفور سهمی را به عنوان مثال می آورد:
جرت الرياح إلى محل ديارهم فكأنما كانوا على ميعاد

بادها به سوی دیار آنان وزیدن گرفت گویی که وعده‌ای داشت.

امام علیه السّلام فرمود: آیا نگفتم: «كَمْ تَرَكُوا مِن جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ* وَزُرُوعٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ* وَنَعْمَةٍ كَانُوا فِيهَا فَاكِهِينَ * كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخَرِينَ» {[وه] چه باغها و چشمه سارانی [که آنها بعد از خود] بر جای نهادند، و کشتزارها و جایگاه های نیکو، و نعمتی که از آن برخوردار بودند، [آری] این چنین [بود] و آنها را به مردمی دیگر میراث دادیم}

و بهقباذات سه تاست، بهقباذ اعلی که شش طسوج است، طسوج بابل، خطرنیه، فلوجه علیا، سفلی، نهرین و عین القمر.

و بهقباذ اوسط چهار طسوج است، طسوج جیه، بداوت، سور ابرسیما، نهر ملک و بارسوما. و بهقباذ اسفل پنج طسوج است که عبارت است از طسّوج فرات، بارقلی، طسوج سیلحین که خوزنق و سدیر در آن است. عبدالله بن خردادبه آن را در کتاب الممالک و المسالک ذکر کرده است. - . نزدیک به آن را یاقوت در کتاب معجم البلدان: ج۱، ص۵۱۶، ج ۶، ص ۱۳۱ ذکر کرده است. -

می گویم: او رحمه الله سخن خود را بر آنچه که از کتاب المقنعه نقل کرده است، بنا نهاده است و البهقباذات در آن با عطف

آمـده است. و براساس آنچه که در کتاب التهـذیب آمـده است، که ظاهر، اضافه رساتیق به مدائن است، پس محتمل است که «بهر سیر» عطف بر اربعه باشد و «بهقباذات» بیان اربعه رساتیق المدائن باشد، یعنی مرا بر بهقباذات و بر بهر سیر به کار گمارد. و نیز محتمل است که معطوف به رساتیق باشد، یعنی مرا بر چهار ناحیه بر کار گمارد که یکی از آنها، رستاق های مدائن است که همـان بهقبـاذات است و دومی بهر سیر است و این چنین. و محتمـل است که معطوف بر «بهقبـاذات» باشـد، اول رسـاتیق و محلی که نهر شـیربا در آن جریـان دارد دومین آن است. سـپس در قرائت بهر سـیر اختلاف است، ابن ادریس چنانکه دریافتی قرائت کرده است و آنچه که او نقل کرده است و در جایی دیگر از کتاب صفین نیز نقل کردیم، مؤید آن است .

و یکی از افاضل «نهر سیر» با نون و سـین قرائت کرده است و برخی از آنها «نهر شـیر» با نون و شـین قرائت کرده اند و گویند: نهری است که فرهاد برای شـیرین ایجاد کرد و از بخش های مـدائن است و برخی از آنان «بهر شـیر» با باء و شـین قرائت کرده است، یعنی انجام شـده به خاطر شـیر که این بعیـد است. و برخی از آنان «نهر سـر» با حذف یاء از میان سین و راء قرائت کرده است، یعنی نهر اعلی و همچنین نسـخه‌هـا دربـاره «نهر جویر» نیز دچار اختلاف هسـتند. در برخی از آنها با جیم، واو، یاء، راء و در برخی دیگر با تبـدیل یاء به باء و در برخی دیگر با تبـدیل راء به نون آمـده است. فیروزآبادی گویـد: طسوج بر وزن سـفود یعنی ناحیه، و در النهایه بیرون آوردن مال از محل مورد حدس است.

**[ترجمه]

«۶۸۲»

(۲)نهـج، نهـج البلاـغه وَ مِـنْ کِتَـابٍ لَهُ علیه السـلام إِلَی أُمَرَائِهِ عَلَی الْجُیُـوشِ (۳)مِنْ عَبْـدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُـؤْمِنِینَ إِلَی أَصْـحَابِ الْمَسَالِـحِ أَمَّا بَعْـدُ فَإِنَّ حَقّاً عَلَی الْوَالِی أَنْ لَا یُغَیِّرَهُ عَلَی رَعِیَّتِهِ فَضْلٌ نَالَهُ وَ لَا طَوْلٌ خُصَّ بِهِ وَ أَنْ یَزِیدَهُ مَا قَسَمَ اللَّهُ لَهُ مِنْ نِعَمِهِ دُنُوّاً مِنْ عِبَادِهِ وَ عَطْفاً عَلَی إِخْوَانِهِ أَلَا وَ إِنَّ لَکُمْ عِنْدِی أَنْ لَا أَحْتَجِزَ دُونَکُمْ سِـرّاً إِلَّا فِی حَرْبٍ وَ لَا أَطْوِیَ دُونَکُمْ أَمْراً إِلَّا فِی حُکْمٍ وَ لَا أُؤَخِّرَ لَکُمْ حَقّاً عَنْ مَحَلِّهِ وَ لَا أَقِفَ بِهِ دُونَ مَقْطَعِهِ وَ أَنْ تَکُونُوا عِنْـدِی فِی الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِکَ وَجَبَتْ لِلَّهِ عَلَیْکُمُ النِّعْمَهُ وَ لِی عَلَیْکُمُ الطَّاعَهُ وَ أَنْ لَا تَنْکُصُوا عَنْ دَعْوَهٍ وَ لَا تُفَرِّطُوا فِی صَلَاحٍ وَ أَنْ تَخُوضُوا الْغَمَرَاتِ إِلَی الْحَقِّ فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَسْتَقِیمُوا لِی عَلَی ذَلِـکَ لَمْ یَکُنْ أَحَـدٌ أَهْـوَنَ عَلَیَّ مِمَّنِ اعْوَجَّ مِنْکُمْ ثُمَّ أُعْظِمُ لَهُ الْعُقُوبَهَ وَ لَـا یَجِـدُ عِنْـدِی فِیهَـا رُخْصَهً فَخُـذُوا هَـذَا مِنْ أُمَرَائِکُمْ وَ أَعْطُوهُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ مَا یُصْلِحُ اللَّهُ بِهِ أَمْرَکُمْ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سـید رضـی آن را در مختار ۵۰ از بـاب دوم کتاب نهـج البلاغه روایت کرد. - : نامه به فرمانـدهان سپاه: از بنده خدا، علی بن ابی طالب، امیر مؤمنان به نیروهای مسلّح و مرز داران کشور پس از یاد خدا و درود همانا بر زمامدار واجب است که اگر اموالی به دست آورد، یا نعمتی مخصوص او شـد، دچار دگرگونی نشود، و با آن اموال و نعمت ها، بیشتر به بندگان خدا نزدیک گردد و به برادرانش مهربانی بیشتری روا دارد.

آگاه باشـید حق شـما بر من آن است که جز اسـرار جنگی هیچ رازی را از شـما پنهان ندارم، و کاری را جز حکم شرع، بدون مشورت با شما انجام ندهم، و در پرداخت حق شما کوتاهی نکرده و در وقت تعیین شده آن بپردازم، و با همه شما به گونه ای مساوی رفتار کنم. پس وقتی من مسئولیّت های یاد شده را انجام دهم، بر خداست که نعمت های خود را بر شـما ارزانی دارد،

و اطاعت من بر شما لازم است، و نباید از فرمان من سرپیچی کنید، و در انجام آنچه صلاح است سستی ورزید، و برای رسیدن به حق تلاش کنید، حال اگر شما پایداری نکنید، خوارترین افراد نزد من انسان کج رفتار است، که او را به سختی کیفر خواهم داد، و هیچ راه فراری نخواهد داشت، پس دستور العمل های ضروری را از فرماندهانتان دریافت داشته، و از فرماندهان خود در آنچه که خدا امور شما را اصلاح می کند، اطاعت کنید، با درود.

**[ترجمه]

«۶۸۳»

(۴)ما، الأمالی للشیخ الطوسی الْمُفِیدُ عَنِ الْکَاتِبِ عَنِ الْأَجْلَحِ عَنْ جُنْدَبِ بْنِ أَبِی ثَابِتٍ عَنْ

ص: ۴۶۹

۱- ۱ لم أجد ماده «طسج» فی طبعه الحدیث ببیروت من کتاب النهایه.

۲- ۶۸۲- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۵۰ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه.

۳- ۳ هذا هو الصواب، و فی ط الکمبانیّ من أصلی: «من کلام له علیه السلام إلی أمرائه علی الجیوش».

۴- ۶۸۳- رواه الشیخ الطوسیّ رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۳۳ من الجزء الثامن من أمالیه: ج ۱، ص ۱۳۶، ط ۱. و رویناه عن مصدر آخر فی المختار: ۸۴ من باب الکتب من کتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ۲۲۸ ط ۱.

ثَعْلَبَةَ بْنِ زَيْدٍ الْحِمَّانِيِّ قَالَ كَتَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام إِلَی أَمَرَاءِ الْأَجْنَادِ وَ ذَكَرَ نَحْوَهُ وَ فِيهِ فَضْلُ مَالِهِ وَ لَا مَرْتَبَةَ اخْتَصَّ بِهَا وَ فِيهِ فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَجَبَتْ لِی عَلَيْكُمُ الْبَيْعَةُ وَ لِی مِنْكُمُ الطَّاعَةُ وَ فِيهِ لَمْ يَكُنْ أَحَدٌ أَهْوَنَ عَلَيَّ مِمَّنْ خَالَفَنِی فِيهِ ثُمَّ أُحِلَّ بِكُمْ فِيهِ عُقُوبَتُهُ وَ لَا تَجِدُوا عِنْدِی إِلَی قَوْلِهِ علیه السلام وَ أَعْطُوا مِنْ أَنْفُسِكُمْ هَذَا يُصْلِحُ أَمْرَكُمْ.

**[ترجمه]امالی طوسی - . شیخ طوسی آن را در مختار ۳۳ از جلد هشتم امالی: ج۱، ص ۱۳۶، چاپ اول روایت کرد.

ما آن را از منابعی دیگر در مختار ۸۴ از بخش نامه‌های کتاب نهج السعاده: ج ۴، ص ۲۲۸، چاپ اول روایت کردیم. - :

ثعلبه بن زید حمانی گوید: امیرمؤمنان علیه السّلام برای فرماندهان لشکرها نوشت و مانند آن را ذکر کرد و در آن آمده است: «مالش زیاد شد و هیچ مرتبه نیست که به آن مختص شود» و نیز آمده است: «و چون چنین کردم، بیعت من بر شما و اطاعت شما از من واجب می شود.» و نیز آمده است: «کسی نزد من خوارتر از کسی که درباره آن با من مخالفت کند نیست، پس عقوبت او درباره آن، آن را بر شما حلال می کنم و نیابید نزد من» تا این سخن وی: «و اطاعت کنید که این امر شما را اصلاح می کند» آمده است.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن الأثیر فی ماده سلح من کتاب النهایه المسلحه القوم الذین یحفظون الثغور من العدو و سموا مسلحه لأنهم یکونون ذوی سلاح أو لأنهم یسکنون المسلحه و هی کالثغر و المرقب یکون فیه أقوام یرقبون العدو لأن لا یطرقهم علی غفله فإذا رأوه أعلموا أصحابهم لیتأهبوا له و جمع المسلح مسالح.

قوله علیه السلام أن لا یغیره أی لا یصیر الفضل الذی ناله الوالی و الطول الذی خصه الله به و هو الولایه سبأ لتغیره علی رعیته بالخروج عن العدل و الجفاء علیهم.

قوله علیه السلام أن لا أحتجز قال ابن میثم أی لا أمنع و قال ابن أبی الحدید أی لا أستتر.

و کلاهما غیر موجودین فی کلام أهل اللغه و إن کان ما ذکره الجوهری من أنه یقال احتجز الرجل بإزاره أی شد إزاره علی وسطه قریبا مما ذکره ابن أبی الحدید لکنه بهذا المعنی غیر متعد و کذا استتر کما ذکره فی تفسیره و المناسب هو ما ذکره ابن میثم و إن کان غیر موجود فی کلامهم.

و استثناء الحرب لأنه خدعه و لا یناسب إفشاء الآراء فیه.

و لا أطوی دونکم أمرا أی أظهرکم علی کل ما فی نفسی مما یحسن إظهارکم علیه فأما الأحکام الشرعیه و القضاء علی أحد الخصمین فإنی لا

أعلمكم قبل وقوعها و لا أشاوركم فيها كيلا تفسد القضيه بأن يحتال ذلك الشخص لصرف الحكم عنه و لعدم توقف الحكم على المشاوره.

و قال ابن أبی الحدید ثم ذکر أنه لا یؤخر لهم حقا عن محله یعنی العطاء و أنه لا یقف دون مقطعه و الحق هاهنا غیر العطاء بل الحکم قال زهیر:

فإن الحق مقطعه ثلاث*** یمین أو نفار أو جلاء

أی متی تعین الحکم حکمت به و قطعت و لا أقف و لا أتحبس انتهی.

و یحتمل تعمیم الحق فی الموضعین أی ما یلزم لکم علی من عطاء أو حکم لا أؤخره عن محله و لا أقصر فی الإتیان به فالوقوف به قبل مقطعه ترک السعی فی الإتیان به قبل تمامه.

**[ترجمه]ابن اثیر گوید: درباره ماده «سلح» از کتاب النهایه گوید: المسلحه کوهی هستند که نواحی را از دشمن محافظت می کنند و به این دلیل مسلحه نامیده شده اند که صاحب سلاح هستند یا به این دلیل که در مسلحه سکونت دارند که مانند ناحیه و محل مراقبت که در آن اقوامی هستند که مراقب دشمن هستند که به صورت ناگهانی بر آنها نتازند و چون این را ببینند، یاران خود را آگاه می کنند، برای آن آماده شوند و جمع مسلح، مسالح است.

این کلام امام علیه السّلام: «أن لا یغیره» یعنی برتری که والی به آن دست یافته و لطفی که خداوند او را به آن مخصوص گردانیده است که همان ولایت است، عاملی برای غیرت او و بر رعیتش به صورت خروج از عدالت و ستم بر آنان نمی گردد.

و این کلام او که: «أن لا آحتجز» این میثم گوید: یعنی منع نمی کنم. و ابن ابی الحدید گوید: یعنی پنهان نمی کنم و هیچ یک در کلام اهل لغت موجود نیست، گرچه آنچه که جوهری در این خصوص ذکر کرده که گفته می شود: احتجز الرجل بإزاره، یعنی ازارش را بر کمرش بست، به آنچه که ابن ابی الحدید بیان کرده است، نزدیک است اما با این معنا متعدی نیست و استتر نیز چنین است، چنانکه در تفسیر آن بیان کرده است و مناسب چیزی است که این میثم ذکر کرده است، گرچه در کلام آنان موجود نیست.

و مستثنی کردن جنگ به این دلیل است که آن نیرنگ است و افشای آراء در آن مناسب نیست. «و لا أطوی دونکم امراً» یعنی شما را از آنچه که در درونم است تا آنچه که آگاه کردن شما از آن صحیح است، آگاه می کنم و در خصوص احکام شرعی و قضاوت بر یکی دو طرف دعوا شما را قبل از وقوع آن آگاه نمی کنم و درباره آن با شما مشورت نمی کنم تا قضاوت با نیرنگ آن شخص برای بازگرداندن حکم از خود، فاسد نشود و نیز به جهت عدم منوط بودن حکم به مشورت.

این ابی الحدید گوید: سپس ذکر کرد که وی حقی از آنان را از محل آن به تأخیر نمی افکند و منظورش عطا است و آن را از وقت تعیین‌شده به تعویق نمی‌اندازد، و حق در اینجا چیزی غیر از عطا، بلکه حکم است. زهیر گوید:

فإن الحق مقطعه ثلاث یمین أو نفار أو جلاء

مرز جدایی حق بر سه قسم است: سوگند، نفار، جلاء ــ کوچ ــ.

یعنی هرگاه حکم معین گردد به آن حکم می کنم، رأی قطعی می دهم، نمی ایستم و باز نمی مانم. پایان

و تعمیم دادن حق در موضع محتمل است، یعنی آنچه که درخصوص عطا یا حکم برای شما بر من لازم است را از محل آن به تأخیر نمی اندازم و در اجرای آن کوتاهی نمی کنم. و وقوف به آن قبل از مقطع آن، ترک تلاش در آوردن آن قبل از پایان یافتن آن است.

**[ترجمه]

«۶۸۴»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی عُمَّالِهِ عَلَی الْخَرَاجِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَی أَصْحَابِ الْخَرَاجِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مَنْ لَمْ يَحْذَرْ مَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْهِ لَمْ يُقَدِّمْ لِنَفْسِهِ مَا يُحْرِزُهَا وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا كُلِّفْتُمْ يَسِيرٌ وَ أَنَّ ثَوَابَهُ كَثِيرٌ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِيمَا نَهَی اللَّهُ عَنْهُ مِنَ الْبَغْيِ وَ الْعُدْوَانِ عِقَابٌ يُخَافُ لَكَانَ فِي ثَوَابِ اجْتِنَابِهِ مَا لَا عُذْرَ فِي تَرْكِ طَلَبِهِ فَأَنْصِفُوا النَّاسَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَ اصْبِرُوا لِحَوَائِجِهِمْ فَإِنَّكُمْ خُزَّانُ الرَّعِيَّةِ وَ وُكَلَاءُ الْأُمَّةِ وَ سُفَرَاءُ الْأَئِمَّةِ وَ لَا تُحْشِمُوا أَحَداً عَنْ حَاجَتِهِ وَ لَا تَحْبِسُوهُ عَنْ طَلِبَتِهِ وَ لَا تَبِيعُنَّ لِلنَّاسِ فِي الْخَرَاجِ كِسْوَةَ شِتَاءٍ وَ لَا صَيْفٍ وَ لَا دَابَّةً يَعْتَمِلُونَ عَلَيْهَا وَ لَا عَبْداً وَ لَا تَضْرِبُنَّ أَحَداً سَوْطاً لِمَكَانِ دِرْهَمٍ وَ لَا تَمَسُّنَّ مَالَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ مُصَلٍّ وَ لَا مُعَاهَدٍ إِلَّا أَنْ تَجِدُوا فَرَساً أَوْ سِلَاحاً يُعْدَی بِهِ عَلَی أَهْلِ الْإِسْلَامِ فَإِنَّهُ لَا يَنْبَغِي لِلْمُسْلِمِ أَنْ يَدَعَ ذَلِكَ فِي أَيْدِي أَعْدَاءِ الْإِسْلَامِ فَيَكُونَ شَوْكَةً عَلَيْهِ

۱- ۶۸۴- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۵۱ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام فی نهج البلاغه.

وَ لَا تَدَّخِرُوا أَنْفُسَكُمْ نَصِيحَةً وَ لَا الْجُنْدَ حُسْنَ سِيرَهٍ وَ لَا الرَّعِيَّهَ مَعُونَهً وَ لَا دِينَ اللَّهِ قُوَّهً وَ أَبْلُوا فِی سَبِیلِهِ مَا اسْتَوْجَبَ عَلَیْكُمْ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ قَدِ اصْطَنَعَ عِنْدَنَا وَ عِنْدَكُمْ أَنْ نَشْكُرَهُ بِجُهْدِنَا وَ أَنْ نَنْصُرَهُ مِمَّا بَلَغَتْ قُوَّتُنَا وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیمِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۵۱ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به کارگزاران بیت المال:

از بنده خدا علی امیر مؤمنان به کارگزاران جمع آوری مالیات.پس از یاد خدا و درود.همانا کسی که از روز قیامت نترسد، زاد و توشه ای از پیش نخواهد فرستاد. بدانید مسئولیّتی را که به عهده گرفته اید اندک امّا پاداش آن فراوان است، اگر برای آنچه که خدا نهی کرد «مانند ستمکاری و دشمنی» کیفری نبود.برای رسیدن به پاداش در ترک آن نیز عذری وجود نداشت، در روابط خود با مردم انصاف داشته باشید، و در بر آوردن نیازهایشان شکیبا باشید.همانا شما خزانه داران مردم.و نمایندگان ملّت، و سفیران پیشوایان هستید، هرگز کسی را از نیازمندی او باز ندارید، و از خواسته های مشروعش محروم نسازید، و برای گرفتن مالیات از مردم، لباس های تابستانی یا زمستانی، و مرکب سواری، و برده کاری او را نفروشید.

و برای گرفتن درهمی، کسی را با تازیانه نزنید، و به مال کسی «نمازگزار باشد، یا غیر مسلمانی که در پناه اسلام است» دست اندازی نکنید، جز اسب یا اسلحه ای که برای تجاوز به مسلمان ها به کار گرفته می شود.زیرا برای مسلمان جایز نیست آنها را در اختیار دشمنان اسلام بگذارد، تا نیرومندتر از سپاه اسلام گردند.

از پند دادن به نفس خویش هیچ گونه کوتاهی نداشته، از خوشرفتاری با سپاهیان، و کمک به رعایا، و تقویت دین خدا، غفلت نکنید، و آنچه در راه خدا بر شما واجب است انجام دهید.همانا خدای سبحان از ما و شما خواسته است که در شکرگزاری کوشا بوده، و با تمام قدرت او را یاری کنیم، «و نیرویی جز از جانب خدا نیست»

**[ترجمه]

توضیح

ما یحرزها أی یحفظ نفسه من عذاب الله ما لا عذر فی ترک طلبه لأنه نفع عظیم مقدور علی تحصیله فالتفریط فی طلبه قبیح.

و قال الجوهری السفیر الرسول و المصلح بین القوم و الجمع سفراء.

و قال قال أبو زید حشمت الرجل و أحشمته بمعنی و هو أن یجلس إلیک فتؤذیه و تغضبه و قال ابن الأعرابی حشمته أخجلته و أحشمته أغضبته.

و فی بعض النسخ و لا تحسموا أحدا بالسین المهمله من الحسم بمعنی القطع و المعاهد الذمی و کل من دخل بأمان و قال الجوهری العداء تجاوز الحد و الظلم یقال عدا علیه عدوا و عدوا و عداء ظلمه.

و قال ابن الأثیر فی ماده شوک من کتاب النهایه القتال شدته و حدته.

قوله علیه السلام و لا تدخروا أنفسکم أی لا تمنعوا عن أنفسکم نصیحه و ارعوا ما فیه صلاحها.

و فی النهایه الإبلاء الإنعام و الإحسان و فی حدیث بر الوالدین أبل الله تعالی عذرا فی برها أی أعطه و أبلغ العذر فیها إلیه و المعنی أحسن فیما بینک و بین الله ببرک إیاهما و قال الاصطناع افتعال من الصنیعه و هی العطیه و الکرامه و الإحسان.

قوله علیه السلام أن نشکره أی اصطنع إلینا لأن نشکره أو جعل شکره بجهدنا و نصره بقوتنا صنیعه و معروفا عندنا و عندکم.

**[ترجمه]«مایحرزها» یعنی آنچه نفسش را از عذاب خدا حفظ می کند، تا زمانی که در ترک طلب آن عذری نباشد، زیرا نفع بزرگی بر آن تحصیل مقدر شده است و کوتاهی در طلب آن قبیح است.

و جوهری گوید: سفیر یعنی فرستاده و مصلح بین قوم و جمع آن سفراء است. و گوید: ابو زید گوید: حشمت الرجل و أحشمته به یک معنی است، یعنی او به سوی تو می نشیند و تو او را آزار می دهی و به خشم می آوری. و ابن اعرابی گوید: حشمته یعنی او را خجالت زده کردم و أحشمته یعنی او را به خشم آوردم.

و در بعضی نسخه ها «لاتحسموا احد» با سین از ریشه حسم به معنی قطع کردن آمده است و معاهد: ذمّی و هر کسی که در امان وارد شده است، می باشد. و جوهری گوید: العداء یعنی تجاوز از حد و ظلم، گفته می شود: عدا علیه عدواً و عدوّا و عدائاً یعنی بر او ظلم کرد .

و ابن اثیر درباره ماده شوک از کتاب النهایه گوید: شوکه القتال یعنی شدت و حدّت جنگ.

و این کلام امام علیه السّلام «ولا تدخدروا انفسکم» یعنی نصیحتی را از خود منع نکنید و آنچه که صلاحتان در آن است را رعایت کنید. و در النهایه الابلاء یعنی انعام و احسان، و در حدیث احترام به والدین آمده است: «أبل الله تعالی عذراً فی برها» یعنی به عطا کرد و عذر در آن را به او رسانید و معنا این است با احترامات به آن دو، مابین خود و خدا را اصلاح کن و گوید: الاصطناع: بر وزن افتعال از ریشه صنیعه به معنی بخشش، کرامت و احسان است.

این کلام او: «أن نشکره» یعنی به ما نیکی کرد تا او را شکر کنیم یا اینکه شکرگزاری او و به‌سبب تلاشمان و یاری اش با قدرت مان را نیکی و احسانی نزد ما و شما قرار داد.

**[ترجمه]

«۶۸۵»

(۱)نهج، نهج البلاغه مِنْ کِتَابِهِ إِلَی أُمَرَائِهِ فِی الصَّلَاهِ أَمَّا بَعْدُ فَصَلُّوا بِالنَّاسِ

١- ۶٨۵- رواه السيّد الرضىّ رضى اللّه تعالى عنه فى المختار: ۵٢ من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

الظُّهْرَ حِينَ تَفِی ءُ الشَّمْسُ مِثْلَ مَرْبِضِ الْعَنْزِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعَصْرَ وَ الشَّمْسُ بَيْضَاءُ حَيَّةٌ فِی عُضْوٍ مِنَ النَّهَارِ حِينَ يُسَارُ فِيهَا فَرْسَخَانِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْمَغْرِبَ حِينَ يُفْطِرُ الصَّائِمُ وَ يَدْفَعُ الْحَاجُّ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْعِشَاءَ حِينَ يَتَوَارَى الشَّفَقُ إِلَى ثُلُثِ اللَّيْلِ وَ صَلُّوا بِهِمُ الْغَدَاةَ وَ الرَّجُلُ يَعْرِفُ وَجْهَ صَاحِبِهِ وَ صَلُّوا بِهِمْ صَلَاةَ أَضْعَفِهِمْ وَ لَا تَكُونُوا فَتَّانِينَ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۵۲ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به فرمانداران شهرها در باره وقت نماز :

پس از یاد خدا و درود نماز ظهر را با مردم وقتی بخوانید که آفتاب به طرف مغرب رفته، سایه آن به اندازه دیوار آغل بز گسترده شود، و نماز عصر را با مردم هنگامی بخوانید که خورشید سفید است و جلوه دارد و پاره ای از روز مانده که تا غروب می توان دو فرسخ راه را پیمود.و نماز مغرب را با مردم زمانی بخوانید که روزه دار افطار، و حاجی از عرفات به سوی منی کوچ می کند.و نماز عشاء را با مردم وقتی بخوانید که شفق پنهان، و یک سوّم از شب بگذرد، و نماز صبح را با مردم هنگامی بخوانید که شخص چهره همراه خویش را بشناسد، و نماز جماعت را در حد ناتوان آنان بگزارید، و فتنه گر مباشید.

**[ترجمه]

إيضاح

لعل الابتداء بالظهر لأنها أول ما فرضت من الصلوات حين تفی ء أی يزيد و يرجع ظل الشمس بعد غايه نقصانه.

قوله مثل مربض العنز أی الأنثى من المعز و هو قريب من القدمين وقت النافله و هو أول وقت الفضيله المختص بالظهر لا آخره كما فهمه الراوندی رحمه الله.

قوله و الشمس بيضاء أی لم تصفر للمغيب و حياتها استعاره لظهورها فی الأرض و العضو بالضم و الكسر واحد الأعضاء و الظرف خبر للشمس أو متعلق بصلوا و المراد بقاء جزء معتد به من النهار.

و قال فی النهايه فيه أنه دفع من عرفات أی ابتدأ السير و دفع نفسه منها و نحاها أو دفع ناقته و حملها على السير.

و الفتان من يفتن الناس عن الدين و إطاله الصلاه مستلزمه لتخلف العاجزين و الضعفاء و المضطرين.

**[ترجمه]شاید آغاز کردن با ظهر به این دلیل باشد که آن اولین نمازی است که فرض شد. «حین تفئ» یعنی زمانی که سایه خورشید بعد از نهایت نقصانش زیاد می شود و برمی گردد .

و در این کلام او: «مثل مربض العنز» یعنی مادینه بز که آن نزدیک به دو گام وقت نافله است که اول وقت، فضیلت مختص ظهر و نه پایان آن است، چنانکه راوی فهمیده است.

و این کلام او «الشمس بیضاء» یعنی برای غروب زرد نشده است و زندگی خورشید استعاره از ظهور آن در زمین است. و

عضو با ضـمه و کسره واحد اعضا است. و ظرف خبری برای شمس یا متعلق به «صلّوا» است و منظور بقای بخش مورد اعتبار از روز است.

در النهـایه گویـد: در آن آمـده است که «دفع من عرفـات» یعنی حرکت را شـروع کرد و خود را از عرفـات دور و دفع کرد، یا شـترش را دور کرد و بر حرکـت وا داشـت. و الفتّـان کسـی است که مردم را از دین، طولانـی کردن نمـاز تـا آنجـا که مسـلزم جاماندن ناتوانان، ضعیفان و مجبوران است، گمراه می کند.

**[ترجمه]

«۶۸۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السـلام إِلَی عُثْمَانَ بْنِ حُنَیْفٍ الْأَنْصَارِیِّ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَی الْبَصْـرَهِ وَ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّهُ دُعِیَ إِلَی وَلِیمَهِ قَوْمٍ مِنْ أَهْلِهَا فَمَضَـی إِلَیْهَا أَمَّا بَعْـدُ یَا ابْنَ حُنَیْفٍ فَقَـدْ بَلَغَنِی أَنَّ رَجُلًا مِنْ فِتْیَهِ أَهْلِ الْبَصْـرَهِ دَعَاکَ إِلَی مَأْدُبَهٍ فَأَسْـرَعْتَ إِلَیْهَا یُسْتَطَابُ لَکَ الْأَلْوَانُ وَ تُنْقَلُ إِلَیْکَ

ص: ۴۷۳

۱- ۶۸۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۴۵ من باب الکتب من کتاب نهج البلاغه.

الْجِفَانُ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّکَ تُجِیبُ إِلَی طَعَامِ قَوْمٍ عَائِلُهُمْ مَجْفُوٌّ وَ غَنِیُّهُمْ مَدْعُوٌّ فَانْظُرْ إِلَی مَا تَقْضَمُهُ مِنْ هَذَا الْمَقْضَمِ فَمَا اشْتَبَهَ عَلَیْکَ عِلْمُهُ فَالْفِظْهُ وَ مَا أَیْقَنْتَ بِطِیبِ وُجُوهِهِ فَنَلْ مِنْهُ أَلَا وَ إِنَّ لِکُلِّ مَأْمُومٍ إِمَاماً یَقْتَدِی بِهِ وَ یَسْتَضِی ءُ بِنُورِ عِلْمِهِ أَلَا وَ إِنَّ إِمَامَکُمْ قَدِ اکْتَفَی مِنْ دُنْیَاهُ بِطِمْرَیْهِ وَ مِنْ طُعْمِهِ بِقُرْصَیْهِ أَلَا وَ إِنَّکُمْ لَا تَقْدِرُونَ عَلَی ذَلِکَ وَ لَکِنْ أَعِینُونِی بِوَرَعٍ وَ اجْتِهَادٍ وَ عِفَّهٍ وَ سَدَادٍ فَوَ اللَّهِ مَا کَنَزْتُ مِنْ دُنْیَاکُمْ تِبْراً وَ لَا ادَّخَرْتُ مِنْ غَنَائِمِهَا وَفْراً وَ لَا أَعْدَدْتُ لِبَالِی ثَوْبِی طِمْراً وَ لَا حُزْتُ مِنْ أَرْضِهَا شِبْراً وَ لَا أَخَذْتُ مِنْهُ إِلَّا کَقُوتِ أَتَانٍ دَبِرَهٍ وَ لَهِیَ فِی عَیْنِی أَوْهَی وَ أَهْوَنُ مِنْ عَفْصَهٍ مَقِرَهٍ [(۱)](#)بَلَی کَانَتْ فِی أَیْدِینَا فَدَکٌ مِنْ کُلِّ مَا أَظَلَّتْهُ السَّمَاءُ فَشَحَّتْ عَلَیْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ وَ سَخَتْ عَنْهَا نُفُوسُ قَوْمٍ آخَرِینَ وَ نِعْمَ الْحَکَمُ اللَّهُ وَ مَا أَصْنَعُ بِفَدَکٍ وَ غَیْرِ فَدَکٍ وَ النَّفْسُ مَظَانُّهَا فِی غَدٍ جَدَثٌ تَنْقَطِعُ فِی ظُلْمَتِهِ آثَارُهَا وَ تَغِیبُ أَخْبَارُهَا وَ حُفْرَهٌ لَوْ زِیدَ فِی فُسْحَتِهَا وَ أَوْسَعَتْ یَدَا حَافِرِهَا لَضَغَطَهَا [لَأَضْغَطَهَا] الْحَجَرُ وَ الْمَدَرُ وَ سَدَّ فُرَجَهَا التُّرَابُ الْمُتَرَاکِمُ وَ إِنَّمَا هِیَ نَفْسِی أَرُوضُهَا بِالتَّقْوَی لِتَأْتِیَ آمِنَهً یَوْمَ الْخَوْفِ الْأَکْبَرِ وَ تَثْبُتَ عَلَی جَوَانِبِ الْمَزْلَقِ وَ لَوْ شِئْتُ لَاهْتَدَیْتُ الطَّرِیقَ إِلَی مُصَفَّی هَذَا الْعَسَلِ وَ لُبَابِ هَذَا الْقَمْحِ وَ نَسَائِجِ هَذَا الْقَزِّ وَ لَکِنْ هَیْهَاتَ أَنْ یَغْلِبَنِی هَوَایَ وَ یَقُودَنِی جَشَعِی إِلَی تَخَیُّرِ الْأَطْعِمَهِ وَ لَعَلَّ بِالْحِجَازِ أَوْ بِالْیَمَامَهِ مَنْ لَا طَمَعَ لَهُ فِی الْقُرْصِ وَ لَا عَهْدَ لَهُ بِالشِّبَعِ أَوْ أَنْ أَبِیتَ مِبْطَاناً وَ حَوْلِی بُطُونٌ غَرْثَی وَ أَکْبَادٌ حَرَّی أَوْ أَنْ أَکُونَ کَمَا قَالَ الْقَائِلُ:

وَ حَسْبُکَ دَاءً أَنْ تَبِیتَ بِبِطْنَهٍ***وَ حَوْلَکَ أَکْبَادٌ تَحِنُّ إِلَی الْقِدِّ

أَ أَقْنَعُ مِنْ نَفْسِی بِأَنْ یُقَالَ لِی أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ وَ لَا أُشَارِکُهُمْ فِی مَکَارِهِ الدَّهْرِ أَوْ أَکُونَ أُسْوَهً لَهُمْ فِی جُشُوبَهِ الْعَیْشِ فَمَا خُلِقْتُ لِیَشْغَلَنِی أَکْلُ الطَّیِّبَاتِ

۱- ۱ ما بین المعقوفین مأخوذ من نسخه شرحها ابن أبی الحدید- و هو أصح النسخ- و قد سقط من أصلی من ط الکمبانیّ من البحار.

كَالْبَهِيمَهِ الْمَرْبُوطَهِ هَمُّهَا عَلَفُهَا أَوِ الْمُرْسَلَهِ شُغُلُهَا تَقَمُّمُهَا تَكْتَرِشُ مِنْ أَعْلَافِهَا وَ تَلْهُو عَمَّا يُرَادُ بِهَا أَوْ أُتْرَكَ سُدًى أَوْ أُهْمَلَ عَابِثاً أَوْ أَجُرَّ حَبْلَ الضَّلَالَهِ أَوْ أَعْتَسِفَ طَرِيقَ الْمَتَاهَهِ وَ كَأَنِّی بِقَائِلِكُمْ يَقُولُ إِذَا كَانَ هَذَا قُوتَ ابْنِ أَبِی طَالِبٍ فَقَدْ قَعَدَ بِهِ الضَّعْفُ عَنْ قِتَالِ الْأَقْرَانِ وَ مُنَازَلَهِ الشُّجْعَانِ أَلَا وَ إِنَّ الشَّجَرَهَ الْبَرِّيَّهَ أَصْلَبُ عُوداً وَ الرَّوَاتِعَ الْخَضِرَهَ أَرَقُّ جُلُوداً وَ النَّابِتَاتِ الْعِذْيَهَ أَقْوَى وَقُوداً وَ أَبْطَأُ خُمُوداً وَ أَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله كَالصِّنْوِ مِنَ الصِّنْوِ وَ الذِّرَاعِ مِنَ الْعَضُدِ وَ اللَّهِ لَوْ تَظَاهَرَتِ الْعَرَبُ عَلَى قِتَالِی لَمَا وَلَّيْتُ عَنْهَا وَ لَوْ أَمْكَنَتِ الْفُرَصُ مِنْ رِقَابِهَا لَسَارَعْتُ إِلَيْهَا وَ سَأَجْهَدُ فِی أَنْ أُطَهِّرَ الْأَرْضَ مِنْ هَذَا الشَّخْصِ الْمَعْكُوسِ وَ الْجِسْمِ الْمَرْكُوسِ حَتَّى تَخْرُجَ الْمَدَرَهُ مِنْ بَيْنِ حَبِّ الْحَصِيدِ إِلَيْكِ عَنِّی يَا دُنْيَا فَحَبْلُكِ عَلَى غَارِبِكِ قَدِ انْسَلَلْتُ مِنْ مَخَالِبِكِ وَ أَفْلَتُّ مِنْ حَبَائِلِكِ وَ اجْتَنَبْتُ الذَّهَابَ فِی مَدَاحِضِكِ أَيْنَ الْقُرُونُ الَّذِينَ غَرَرْتِهِمْ بِمَدَاعِبِكِ أَيْنَ الْأُمَمُ الَّذِينَ فَتَنْتِهِمْ بِزَخَارِفِكِ هَا هُمْ رَهَائِنُ الْقُبُورِ وَ مَضَامِينُ اللُّحُودِ وَ اللَّهِ لَوْ كُنْتِ شَخْصاً مَرْئِيّاً وَ قَالَباً حِسِّيّاً لَأَقَمْتُ عَلَيْكِ حُدُودَ اللَّهِ فِی عِبَادٍ غَرَرْتِهِمْ بِالْأَمَانِيِّ وَ أُمَمٍ أَلْقَيْتِهِمْ فِی الْمَهَاوِی وَ مُلُوكٍ أَسْلَمْتِهِمْ إِلَى التَّلَفِ وَ أَوْرَدْتِهِمْ مَوَارِدَ الْبَلَاءِ إِذْ لَا وِرْدَ وَ لَا صَدَرَ هَيْهَاتَ مَنْ وَطِئَ دَحْضَكِ زَلِقَ وَ مَنْ رَكِبَ لُجَجَكِ غَرِقَ وَ مَنِ ازْوَرَّ عَنْ حِبَالِكِ وُفِّقَ وَ السَّالِمُ مِنْكِ لَا يُبَالِی إِنْ ضَاقَ بِهِ مُنَاخُهُ وَ الدُّنْيَا عِنْدَهُ كَيَوْمٍ حَانَ انْسِلَاخُهُ اعْزُبِی عَنِّی فَوَ اللَّهِ [لَا] أَذِلُّ لَكِ فَتَسْتَذِلِّينِی وَ لَا أَسْلَسُ لَكِ فَتَقُودِينِی (۱)وَ ايْمُ اللَّهِ يَمِيناً أَسْتَثْنِی فِيهَا بِمَشِيئَهِ اللَّهِ لَأَرُوضَنَّ نَفْسِی رِيَاضَهً تَهِشُّ مَعَهَا إِلَى

۱- ۱ العزوب: الغيبه و البعد و الذل بالكسر و يضم ضد الصعوبه و منه الذلول و الذل: المذله الصغار و الأول هنا أنسب منه رحمه اللّه.

الْقُرْصِ إِذَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ مَطْعُوماً وَ تَقْنَعُ بِالْمِلْحِ مَأْدُوماً وَ لَأَدَعَنَّ مُقْلَتِي كَعَيْنِ مَاءٍ نَضَبَ مَعِينُهَا مُسْتَفْرِغَةً دُمُوعَهَا أَ تَمْتَلِئُ السَّائِمَةُ مِنْ رِعْيِهَا فَتَبْرُكَ وَ تَشْبَعُ الرَّبِيضَةُ مِنْ عُشْبِهَا فَتَرْبِضَ وَ يَأْكُلُ عَلِيٌّ مِنْ زَادِهِ فَيَهْجَعَ قَرَّتْ إِذَنْ عَيْنُهُ إِذَا اقْتَدَى بَعْدَ السِّنِينَ الْمُتَطَاوِلَةِ بِالْبَهِيمَةِ الْهَامِلَةِ وَ السَّائِمَةِ الْمَرْعِيَّةِ طُوبَى لِنَفْسٍ أَدَّتْ إِلَى رَبِّهَا فَرْضَهَا وَ عَرَكَتْ بِجَنْبِهَا بُؤْسَهَا وَ هَجَرَتْ فِي اللَّيْلِ غُمْضَهَا حَتَّى إِذَا غَلَبَ الْكَرَى عَلَيْهَا افْتَرَشَتْ أَرْضَهَا وَ تَوَسَّدَتْ كَفَّهَا فِي مَعْشَرٍ أَسْهَرَ عُيُونَهُمْ خَوْفُ مَعَادِهِمْ وَ تَجَافَتْ عَنْ مَضَاجِعِهِمْ جُنُوبُهُمْ وَ هممت [هَمْهَمَتْ] بِذِكْرِ رَبِّهِمْ شِفَاهُهُمْ وَ تَقَشَّعَتْ بِطُولِ اسْتِغْفَارِهِمْ ذُنُوبُهُمْ أُولَئِكَ حِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ فَاتَّقِ اللَّهَ يَا ابْنَ حُنَيْفٍ وَ لْتَكْفِكَ أَقْرَاصُكَ لِيَكُونَ مِنَ النَّارِ خَلَاصُكَ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۵ از بخش نامه‌های نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به فرماندار بصره، عثمان بن حنیف انصاری که دعوت مهمانی سرمایه داری از مردم بصره را پذیرفت: پس از یاد خدا و درود ای پسر حنیف، به من گزارش دادند که مردی از سرمایه داران بصره، تو را به مهمانی خویش فرا خواند و تو به سرعت به سوی آن شتافتی خوردنی های رنگارنگ برای تو آوردند، و کاسه های پر از غذا پی در پی جلوی تو نهادند گمان نمی کردم مهمانی مردمی را بپذیری که نیازمندانشان با ستم محروم شده، و ثروتمندانشان بر سر سفره دعوت شده اند، اندیشه کن در کجایی و بر سر کدام سفره می خوری پس آن غذایی که حلال و حرام بودنش را نمی دانی دور بیفکن، و آنچه را به پاکیزگی و حلال بودنش یقین داری مصرف کن، آگاه باش هر پیروی را امامی است که از او پیروی می کند، و از نور دانشش روشنی می گیرد.

آگاه باش امام شما از دنیای خود به دو جامه فرسوده، و دو قرص نان رضایت داده است، بدانید که شما توانایی چنین کاری را ندارید امّا با پرهیزکاری و تلاش فراوان و پاکدامنی و راستی، مرا یاری دهید. پس سوگند به خدا من از دنیای شما طلا و نقره ای نیندوخته، و از غنیمت های آن چیزی ذخیره نکرده ام، بر دو جامه کهنه ام جامه ای نیفزودم، و از زمین دنیا حتی یک وجب در اختیار نگرفتم و از آن جز به اندازه قوت قاطر مادینه پُشت زخمی نگرفتم و دنیای شما در چشم من از دانه تلخ درخت بلوط ناچیزتر است.آری از آنچه آسمان بر آن سایه افکنده، فدک در دست ما بود که مردمی بر آن بخل ورزیده، و مردمی دیگر سخاوتمندانه از آن چشم پوشیدند، و بهترین داور خداست.مرا با فدک و غیر فدک چه کاردر حالی که جایگاه فردای آدمی گور است، که در تاریکی آن، آثار انسان نابود و اخبارش پنهان می گردد، گودالی که هر چه بر وسعت آن بیفزایند، و دست های گور کن فراخش نماید، سنگ و کلوخ آن را پر کرده، و خاک انباشته رخنه هایش را مسدود کند.من نفس خود را با پرهیزکاری می پرورانم، تا در روز قیامت که هراسناک ترین روزهاست در أمان، و در لغزشگاه های آن ثابت قدم باشد.

من اگر می خواستم، می توانستم از عسل پاک، و از مغز گندم، و بافته های ابریشم، برای خود غذا و لباس فراهم آورم، امّا هیهات که هوای نفس بر من چیره گردد، و حرص و طمع مرا وا دارد که طعامهای لذیذ بر گزینم، در حالی که در«حجاز» یا «یمامه» کسی باشد که به قرص نانی نرسد، و یا هرگز شکمی سیر نخورد، یا من سیر بخوابم و پیرامونم شکم هایی که از گرسنگی به پشت چسبیده، و جگرهای سوخته وجود داشته باشد، یا چنان باشم که شاعر گفت:

«این درد تو را بس که شب را با شکم سیر بخوابی و در اطراف تو شکم هایی گرسنه و به پشت چسبیده باشند»

آیا به همین رضایت دهم که مرا امیر المؤمنین علیه السلام خوانند و در تلخی های روزگار با مردم شریک نباشم و در سختی های زندگی الگوی آنان نگردم آفریده نشده ام که غذاهای لذیذ و پاکیزه مرا سرگرم سازد، چونان حیوان پرواری که تمام همّت او علف، و یا چون حیوان رها شده که شغلش چریدن و پر کردن شکم بوده، و از آینده خود بی خبر است.آیا مرا بیهوده آفریدند آیا مرا به بازی گرفته اند آیا ریسمان گمراهی در دست گیرم و یا در راه سرگردانی قدم بگذارم .

گویا می شنوم که شخصی از شما می گوید: اگر غذای فرزند ابی طالب همین است، پس سستی او را فرا گرفته و از نبرد با هماوردان و شجاعان باز مانده است .آگاه باشید درختان بیابانی، چوبشان سخت تر، و درختان کناره جویبار پوستشان نازک تر است.درختان بیابانی که با باران سیراب می شوند آتش چوبشان شعله ورتر و پر دوام تر است.

من و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم چونان همزاد، یا چون آرنج به یک بازو پیوسته ایم.

به خدا سوگند اگر اعراب در نبرد با من پشت به پشت یکدیگر بدهند، از آن روی بر نتابم، و اگر فرصت داشته باشم به پیکار همه می شتابم، و تلاش می کنم که زمین را از این شخص مسخ شده «معاویه» و این جسم کج اندیش، پاک سازم تا سنگ و شن از میان دانه ها جدا گردد.

ای دنیا از من دور شو، مهارت را بر پشت تو نهاده، و از چنگال های تو رهایی یافتم، و از دام های تو نجات یافته، و از لغزشگاه هایت دوری گزیده ام.کجایند بزرگانی که به بازیچه های خود فریبشان داده ای کجایند امت هایی که با زر و زیورت آنها را فریفتی که اکنون در گورها گرفتارند و درون لحدها پنهان شده اند.ای دنیا به خدا سوگند اگر شخصی دیدنی بودی، و قالب حس کردنی داشتی، حدود خدا را بر تو جاری می کردم، به جهت بندگانی که آنها را با آرزوهایت فریب دادی، و ملّت هایی که آنها را به هلاکت افکندی، و قدرتمندانی که آنها را تسلیم نابودی کردی، و هدف انواع بلاها قرار دادی که دیگر راه پس و پیش و ندارند، امّا هیهات کسی که در لغزشگاه تو قدم گذارد سقوط خواهد کرد، و آن کس که بر امواج تو سوار شد غرق گردید، کسی که از دام های تو رهائی یافت پیروز شد، آن کس که از تو به سلامت گذشت نگران نیست که جایگاهش تنگ است، زیرا دنیا در پیش او چونان روزی است که گذشت.

از برابر دیدگانم دور شو، سوگند به خدا، رام تو نگردم که خوارم سازی، و مهارم را به دست تو ندهم که هر کجا خواهی مرا بکشانی، به خدا سوگند، که تنها اراده خدا در آن است، چنان نفس خود را به ریاضت وادارم که به یک قرص نان، هر گاه بیابم شاد شود، و به نمک به جای نان خورش قناعت کند، و آنقدر از چشم ها اشک ریزم که چونان چشمه ای خشک در آید، و اشک چشمم پایان پذیرد.آیا سزاوار است که چرندگان، فراوان بخورند و راحت بخوابند، و گله گوسفندان پس از چرا کردن به آغل رو کنند، و علی نیز – همانند آنان – از زاد و توشه خود بخورد و استراحت کند چشمش روشن باد که پس از سالیان دراز، چهارپایان رها شده، و گلّه های گوسفندان را الگو قرار دهد.

خوشا به حال آن کس که مسئولیّت های واجب را در پیشگاه خدا به انجام رسانده و در راه خدا هر گونه سختی و تلخی را به جان خریده، و به شب زنده داری پرداخته است، و اگر خواب بر او چیره شده بر روی زمین خوابیده، و کف دست را بالین خود قرار داده، و در گروهی است که ترس از معاد خواب را از چشمانشان ربوده، و پهلو از بسترها گرفته، و لبهایشان به یاد

پروردگار در حركت و با استغفار طولانی گناهان را زدوده اند:«آنان حزب خداوند، و همانا حزب خدا رستگار است»

پس از خدا بترس ای پسر حنیف، و به قرص های نان خودت قناعت كن، تا تو را از آتش دوزخ رهائی بخشد.

**[ترجمه]

إيضاح

عثمان بن حنيف هو الذى أخرجه طلحه و الزبير من البصره حين قدماها قوله عليه السلام من فتيه أهل البصره قال ابن أبى الحديد أى من فتيانها أو من شبانها و أسخيائها و يروى أن رجلا من قطان البصره أى سكانها و قال فى النهايه المأدبه بضم الدال الطعام يدعى إليه القوم و قد جاءت بفتح الدال أيضا يقال أدب فلان القوم يأدبهم بالكسر أى دعاهم إلى طعامه و الأدب الداعى يستطاب لك الألوان يطلب لك طيبها و لذيذها.

و قال الجوهرى الجفنه كالقصعه و الجمع الجفان و العائل الفقير و الجفاء نقيض الصله و المجفو المبعد.

ثم اعلم أن ظاهر كلامه عليه السلام النهى عن إجابه مثل هذه الدعوه من وجهين أحدهما أنه طعام قوم عائلهم مجفو و غنيهم مدعو فهم من أهل الرياء و السمعه و عدم إجابه دعوتهم أولى.

ص: ۴۷۶

و ثانيهما أنه مما يظن تحريمه فالأولى الاحتراز عن أكله فيمكن أن يكون النهى عاما و مثل تلك الإجابه مكروها أو يكون خاصا بالولاه كما يشعر به قوله عليه السلام فى كلامه لعاصم بن زياد حيث

قَالَ عليه السلام لَهُ إِنِّى لَسْتُ كَأَنْتَ إِنَّ اللَّهَ افْتَرَضَ عَلَى أَئِمَّهِ الْعَدْلِ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعَفَهِ النَّاسِ كَيْلَا يَتَبَيَّغَ بِالْفَقِيرِ فَقْرُهُ.

و حينئذ يكون المخاطب بقوله عليه السلام ألا و إن إمامكم و قوله و أعينونى هم الولاه فالنهى إما للتحريم أو للتنزيه و لا ينافى الأول قوله ألا و إنكم لا تقدرون على ذلك فإن الظاهر أنه إشاره إلى الاكتفاء من الثوب بالطمرين و من الطعم بالقرصين.

و على الثانى تكون الكراهه بالنظر إلى الولاه أشد.

و يحتمل أن يكون للأعم من الحرمه و الكراهه و يكون لكل من الولاه و غيرهم حكمه فالخطاب عام.

و يمكن أن يستفاد من قوله عليه السلام يستطاب لك الألوان وجه آخر من النهى و هو المنع من إجابه دعوه المسرفين و المبذرين إما تحريما مع عموم الخطاب أو خصوصه و نظيره النهى للولاه عن أخذ الهدايا و لعله يشعر بذلك قوله يستطاب لك و تنقل إليك أو تنزيها فيكون بالنظر إليهم أشد أو الأعم منهما كما ذكر.

و الاحتمالات الأخيره مبنيه على انقسام الإسراف مطلقا إلى المحرم و المكروه.

و القضم الأكل بأطراف الأسنان و الطمر بالكسر الثوب الخلق و الطمران الإزار و الرداء و القرصان للغداء و العشاء.

و قوله عليه السلام بورع و اجتهاد الورع اجتناب المحرمات و الاجتهاد أداء الواجبات أو الورع يشمل ترك المكروهات أيضا و الاجتهاد الإتيان بالسنن الأكيده أيضا و يمكن أن يكون التنوين فيهما للتقليل أى بما تستطيعون منهما و الإعانه على الشفاعه أو على إجراء الأحكام و الأدب بين الناس

ص: ۴۷۷

و الأول أظهر.

و قال الجوهرى التبر من الذهب ما كان غير مضروب فإذا ضرب دنانير فهو عين و لا يقال تبر إلا للذهب و بعضهم يقول للفضه أيضا انتهى.

و الوفر المال الكثير و المراد بالبالى المندرس و بالطمر ما لم يبلغ ذلك.

و فى نسخه الراوندى بعد ذلك و لا ادخرت من أقطارها شبرا و فدك ينصرف بتأويل الموضع و لا ينصرف بتأويل البلده أو القريه.

و النفوس الشاحه أبو بكر و عمر و أتباعهم و الساخيه نفوس أهل البيت عليهم السلام أو من لم يرغب فى هذا الغصب و لم يرض به و الأول أظهر.

و فى الصحاح مظنه الشى ء موضعه و مألفه الذى يظن كونه فيه و الجمع المظان و قال الجدث القبر و قال ضغطه يضغطه ضغطا رخمه إلى حائط و نحوه و منه ضغطه القبر.

و فى بعض النسخ لأضغطها قال ابن أبى الحديد أى جعلها ضاغطه و الهمزه المتعديه و يروى لضغطها و المتراكم المجتمع و إنما هى نفسى كأن الضمير راجع إلى النفس و قيل أى إنما همتى و حاجتى رياضه نفسى و يقال رضت الدابه كقلت أى ذللتها و أدبتها.

و المراد بالمزلق الصراط أو طريق الحق قوله عليه السلام و لو شئت لاهتديت

قال ابن أبى الحديد و قد روى و لو شئت لاهتديت إلى هذا العسل المصفى و لباب هذا البر المنقى فضربت هذا بذاك حتى ينضج وقودا و يستحكم معقودا.

و القمح البر قاله الجوهرى.

و قال القز الإبريسم معرب و قال الجشع أشد الحرص و قال الاختيار الاصطفاء و كذلك التخير و قال المبطان الذى لا يزال عظيم البطن من كثره الأكل.

و قال الغرث الجوع و قد غرث بالكسر يغرث و قال الحره بالكسر العطش و منه

قولهم أشد العطش حره على قره إذا عطش فى يوم بارد و الحران العطشان و الأنثى حرى مثل عطشى.

قوله عليه السلام أو أكون الهمزه للاستفهام و الواو للعطف و البيت للحاتم الطائى المشهور و البطنه بالكسر هو أن يمتلئ من الطعام امتلاء شديدا و القد بالكسر سير يقد من جلد غير مدبوغ و الاشتياق إلى القد لشده الجوع.

قوله عليه السلام و لا أشاركهم الواو للحال أو العطف على أقنع أو يقال فيحتمل الرفع و النصب.

و قوله عليه السلام أو أكون معطوف على أشاركهم أو على أقنع.

و قال الجوهرى طعام جشب و مجشوب أى غليظ و يقال هو الذى لا أدم معه.

قوله عليه السلام كالبهيمه المربوطه إلخ قال ابن ميثم فإن الاشتغال بها إن كان غنيا أشبه المعلوفه فى اهتمامه بما يعتلفه من طعامه الحاضر و إن كان فقيرا كان اهتمامه بما يكتسبه كالسائمه و التقمم أكل الشاه ما بين يديها بمقمتها أى شفتها و قيل تتبع القمامه.

قوله عليه السلام تكترش أى تملأ بها كرشه و الكرش بالكسر و ككتف لكل مجتر بمنزله المعده للإنسان و تلهو عما يراد بها أى من ذبح و استخدام.

و أترك فى بعض النسخ بالضم عطفا على أقنع و بالنصب عطفا على يقال أو يشغلنى و كذا قوله أهمل و أجر و أعتسف و أجر حبل الضلاله أى أجر اتباعى إليها و يحتمل التشبيه بالبهيمه التى انقطع مقودها أو تركت سدى و الاعتساف العدول عن الطريق و المتاهه محل التيه و الضلال و الحيره

ص: ۴۷۹

و الباء فی قعد به للتعدیه و فی القاموس النزال بالکسر أن ینزل الفریقان عن إبلهما إلی خیلهما فیضاربوا و قد تنازلوا و الرتع الاتساع فی الخصب و کل خصب مرتع و یظهر من بعض الشراح أنه قرأ الروائع بالیاء المثناه التحتانیه من راعه بمعنی أعجبه و فیما رأینا من النسخ بالتاء و العذی بکسر العین و سکون الذال الزرع لا تسقیه إلا ماء المطر.

قوله علیه السلام کالصنو من الصنو الصنو المثل و أصله أن تطلع النخلتان من عرق واحد

وَ قَالَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله أَنَا وَ عَلِیٌّ مِنْ نُورٍ وَاحِدٍ.

و فی کثیر من النسخ کالضوء من الضوء أی کالضوء الحاصل أو المنعکس من الضوء لکون علمه و کمالاته من النبی صلی الله علیه و آله و لذا کنی الله عن النبی صلی الله علیه و آله فی القرآن بالشمس و عنه علیه السلام بالقمر و التشبیه بالذراع من العضد لأن العضد أصل للذراع و الذراع وسیله إلی التصرف و البطش بالعضد.

و سمی معاویه معکوسا لانعکاس عقیدته و مرکوسا لکونه تارکا للفطره الأصلیه و یحتمل أن یکون تشبیها له بالبهائم.

و إنما قال علیه السلام الشخص و الجسم ترجیحا لجانب البدن أو لکونه تابعا لشهواته البدنیه تارکا لمقتضیات روحه و عقله فکأنه لیس هذا إلا الجسم المحسوس و قال الجوهری الرکس رد الشیء مقلوبا وَ اللَّهُ أَرْکَسَهُمْ بِما کَسَبُوا أی ردهم إلی کفرهم قوله علیه السلام حتی تخرج المدره من بین حب الحصید قال ابن میثم أی حتی یخرج معاویه من بین المؤمنین و یخلصهم من وجوده بینهم کما یفعل من یصفی الغله.

و قال ابن أبی الحدید کما أن الزراع یجتهدون فی إخراج الحجر و المدر و الشوک و نحوه من بین الزرع کیلا یفسد مبانیه فیفسد ثمرته (۱)

ص: ۴۸۰

۱- ۱ کذا فی أصلی المطبوع، و فی النسخه التی عندی من شرح ابن أبی الحدید و شرح ابن میثم: «کیلا یفسد منابته ...».

و فيه نظر لأنه لا معنى لإخراج الطين من الزرع لأن لفظ حب الحصيد لا يفهم منه ذلك (۱)

و قال الجوهرى الغارب ما بين السنام و العنق و منه قولهم حبلك على غاربک أى اذهبى حيث شئت و أصله أن الناقه إذا رعت و عليها الخطام ألقى على غاربها لأنها إذا رأت الخطام لا يهنؤها شى ء.

و الانسلال الانطلاق فى استخفاء و المخلب كمنبر ظفر كل سبع و أفلت الطائر و غيره تخلص و أفلته غيره و الحبائل جمع حباله بالكسر و هى ما يصاد بها من أى شى ء كان و المداحض المزالق و المراد هنا مواضع الشبهه و كل ما يؤدى إلى حرام و المداعب من الدعابه و هى المزاح.

و فى النهايه الزخرف فى الأصل الذهب و كمال حسن الشى ء و قال المضامين جمع مضمون و مضمون الشى ء ما احتوى و اشتمل ذلک الشى ء عليه.

و القالب بالفتح قالب الخف و نحوه و ما يفرغ فيه الجواهر و بالكسر البسر الأحمر حسيا أى مدركا بالحس و فى بعض النسخ جنسيا أى منسوبا إلى جنس من الأجناس الموجوده المشاهده.

و قال الجوهرى هوى بالفتح يهوى سقط إلى أسفل و المهوى و المهواه ما بين الجبلين و الصدر بالتحريک الرجوع عن الماء خلاف الورد و المعنى أوردتهم مهالک ليست من محال الصدور و الورود و لا يرجى النجاه منها.

و دحضت رجله زلقت و لجه الماء و لجه معظمه و ركوبها كنايه عن ركوب أهوالها و فتنها أو طلب العلو فيها و أزور عنه عدل و انحرف.

و قال ابن أبى الحديد ضيق المناخ كنايه عن شدائد الدنيا كالفقر و المرض و الحبوس و السجون و لا يبالى بها لأن كل ذلک حقير فى جنب السلامه من فتنه الدنيا كيوم حان انسلاخه أى قرب انقضاؤه و لا أسلس لک

۱- ۱ هذا آخر ما ذكره المصنّف بنحو الايجاز عن ابن ميثم رحمه اللّه فى شرح هذه الفقره فى شرحه على نهج البلاغه: ج ۴ ص ۱۱۳.

أی لا أنقاد.

و الاستثناء من الیمین بمشیئه الله تعلیقها بالمشیئه بقول إن شاء الله و هو مستحب فی سائر الأمور و قال ابن الأثیر فی النهایه هش لهذا الأمر یهش هشاشه إذا فرح بذلک و استبشر و ارتاح له و خف و قال نضب الماء غار و نفد.

و قال الجوهری ماء معین أی جار أی أبکی حتی لا یبقی فی عینی ماء.

و قال ابن أبی الحدید الرعی بکسر الراء الکلاء و قال الجوهری ربض الغنم مأواها و ربوض الغنم و البقر و الفرس و الکتب مثل بروک الإبل و الربیض الغنم برعاتها المجتمعه فی مربضها و قال الهجوع النوم لیلا.

و قال الهمل بالتحریک الإبل بلا راع یقال إبل همل و هامله و یقال فلان یعرک الأذی بجنبه أی یحتمله ذکره الفیروزآبادی و قال ما اکتحلت غمضا أی ما تمت و الکری النعاس افترشت أرضها أی اکتفت بها فراشا.

و توسدت کفها أی جعلتها وساده و اکتفت بها مع أنه مستحب و الهمهمه الصوت الخفی و یدل علی استحباب إخفاء الذکر و تقشعت أی تفرقت و زالت و ذهبت کما یتقشع السحاب.

**[ترجمه]عثمان بن حنیف، همان کسی است که طلحه و زبیر، زمانی که وارد بصره شدند او را از بصره بیرون کردند. ابن ابی الحدید درباره این کلام امام علیه السّلام «من فتیه اهل البصره» گوید: یعنی از جوانمردان یا از جوانان و سخاوتمندان آن، و «أن رجلاً من قطان البصره» نیز روایت می شود، یعنی از ساکنان آن.

و در النهایه گوید: المأدبه با ضمه دال، طعامی است که مردم به آن دعوت می شوند و با فتحه دال نیز آمده است. گفته می شود: أدب فلان القوم یأدبهم یعنی آنها را به غذایش دعوت کرد و الآدب یعنی دعوت کننده. «یستطاب لک الألوان» بهترین و لذیذترین آن برای تو طلب می شود.

جوهری گوید: جفنه بر وزن قصعه است و جمع آن جفان است. العائل یعنی فقیر و جفاء متضاد بخشش است و المجفّو یعنی دور کننده.

و بدان که ظاهر کلام امام علیه السّلام نهی کردن از اجابت چنین دعوتی به دو جهت است: یکی اینکه آن غذای قومی است که فقیر آنان طرد شده و بی نیاز آنان دعوت شده است، پس آنها اهل ریاء و شهرت هستند و عدم اجابت دعوت آنان اولی است.

و دوم اینکه آن از مواردی است که حرام بودنش گمان می شود، پس اولی خودداری از خوردن آن است که نهی عام و نظیر این، اجابت مکروه باشد یا اینکه خاص والیان باشد، چنانکه این سخن در خطاب به عاصم بن زیاد بیانگر آن است، آنجا که می گوید: «من مانند تو نیستم، خداوند بر ائمه عدل فرض ساخته است که خود را با مردم ضعیف بسنجند تا فقر فقیران به رخ آنان کشیده نشود، و در این صورت مخاطب این سخن او «ألا ـ و إنّ إمامکم» و نیز این کلام او، «وأعینونی» همان والیان می شود و نهی کردن یا برای تحریم است یا برای تنزیه که این سخن او «ألا ـ و إنکم لا ـ تقدرون علی ذلک» با مورد اول منافات

دارد، زیرا ظاهر این است که آن اشاره ای است به اکتفا کردن در مورد لباس به دو جامه کهنه و از غذا به دو قرص.

و بر اساس مورد دوم، کراهت نسبت به والیان شدیدتر می باشد. و محتمل است که برای اعم از حرام و مکروه بودن باشد و حکم او برای والیان و سایرین باشد، پس خطاب عام است. و ممکن است که از این کلام او علیه السّلام «یستطاب لک الالوان» وجه دیگری از نهی استفاده شود که همان منع از اجابت دعوت اسرافکاران و هدردهندگان است یا به عنوان حرام با عموم یا خصوص خطاب و نهی کردن والیان از گرفتن هدایا، مشابه آن است و شاید این کلام امام «یستطاب لک و تنقل إلیک» بیانگر آن باشد، یا به عنوان تنزیه که نسبت به آنان شدیدتر است یا اینکه اعم از این دو مورد است، چنانکه ذکر شد.

و احتمالات دیگری نیز بر تقسیم اسراف مطلق به حرام و مکروه مبنی است.

القضم: خوردن با گوشه دندان، الطمر با کسره جامه ژنده، و الطمران: دستار و رداست و القرصان یعنی نهار و شام.

و در این سخن امام علیه السّلام «بورع و اجتهاد» ورع اجتناب از محرمات و اجتهاد، ادای واجبات است یا اینکه ورع ترک مکروهات را نیز شامل می شود. و اجتهاد به جای آوردن سنت های مؤکده نیز می شود و ممکن است که تنوین در آن دو برای تقلیل باشد، یعنی به هر آنچه از آن دو قادر هستید و یاری بر شفاعت یا بر اجرای احکام و آداب بین مردم، و مورد اول بهتر است.

و جوهری گوید: التبر در خصوص طلا چیزی است که ضرب نشده است و چون ضرب شود، دینار می شود که عین نامیده می شود و تبر جز به طلا گفته نمی شود و برخی از آنها به نقره نیز می گویند. پایان.

الوفر: مال فراوان است و منظور از بالی مندرس و منظور از طمر چیزی است که به مرحله پوسیدگی نرسیده است.

و در نسخه اروندی بعد از آن «و لا ادخرت من اقطارها شبراً» آمده است. «فدک» به تأویل مکان، منصرف است و به تأویل شهر یا روستا، غیرمنصرف است.

و نفوس بخیل ابوبکر، عمر و پیروان آنها و سخاوتمند نفوس اهل بیت علیه السّلام یا هر کسی است که به این غصب تمایل نداشت و به آن راضی نبود و مورد اول بهتر است.

و در صحاح: مظنه الشیء موضع و محل یافت آن است که بودنش در آنجا مورد گمان است و جمع آن مظان است. و گوید: الجدث یعنی قبر و گوید: ضغطه یضغطه ضغطاً، او را به سوی دیوار و امثال آن فشار داد و ضغطه القبر از آن است. و در بعضی نسخه ها «لأضغطها» آمده است که ابن ابی الحدید گوید: آنها را فشاردهنده قرار داد، و همزه برای تعدیه است و «لضغطها» نیز روایت می شود و المتراکم یعنی انباشته. و «إنما هی نفسی» گویا ضمیر به نفس برمی گردد. و گفته شده یعنی همت و حاجت من فقط تربیت نفسم است و گفته می شود: رضت الدابه- بر وزن قلت، یعنی آن را رام و تربیت کردم.

و منظور از مزلق صراط یا راه حق است. و درباره این کلام او علیه السّلام «لو شئت لاهتدیت» ابن ابی الحدید گوید: و روایت شده است: «ولو شئت لا- هتدیت إلی هذا العسل المصفی و لباب هذا البرّ الضقی فضرب هذا بذاک حتی ینضج وقوداً و

یستحکم معقوداً» و القمح یعنی گندم. جوهری این را گوید .

و گوید: القز معرب ابریشم است و گوید: جشع یعنی شدیدترین حرص. و گوید: اختیار یعنی برگزیدن و تخیر نیز چنین است. و گوید: المبطان کسی که از خوردن زیاد، پیوسته شکمش بزرگ است.

و گوید: الغرث یعنی گرسنگی و قد غرث با کسره یغرث فعل آن است. و گوید: الحرّه با کسره یعنی عطش و این کلام آنان از این ریشه است، «اشد العطش حرّه علی قرّه»، زمانی که در روزی سرد تشنه شود، و الحران یعنی تشنه و مؤنث آن حری بر وزن عطشی است. و این کلام امام علیه السّلام «أو أکون» همزه برای استفهام و «واو» برای عطف است و این بیت از حاتم طائی مشهور است. و البطنه با کسره این است که از غذا مملو گردد. و «القد» با کسره بندی از پوست دباغی نشده است و اشتیاق به آن از شدت گرسنگی است.

و این کلام او علیه السّلام «و لا اشارکهم»، واو حالیه یا عاطفه بر أقنع یا یقال است، پس رفع و نصب محتمل است و این کلام امام علیه السّلام «أو أکون»، معطوف بر أشارکهم یا «أقنع» است.

و جوهری گوید: طعام جشب یا مجشوب یعنی غذای غلیظ و گفته می شود غذایی است که خورش با آن نیست.

و درباره این کلام امام علیه السّلام «کالبهیمه المربوطه» تا پایان آن، ابن میثم گوید: اشتغال به خوردن، اگر غنی باشد، در توجه اش به غذای حاضرش که از آن می خورد به غنم معلوفه ــ چهارپایی که علف را برایش در آخور می‌گذارند ــ بیشتر شبیه است، و اگر فقیر باشد اهتمامش به آنچه کسب می کند مانند غنم سائمه است ــ چهارپایی که او را رها می‌کنند تا غذایش را در دشت پیدا کند ــ. «التقمم» این است که گوسفند آنچه که پیش رویش است را با لبهایش بخورد و گفته شده در پی زباله گشتن است.

و این سخن امام علیه السّلام «تکترش» یعنی کرش خود را با آن پر می کند و کرش با کسره بر وزن کتف برای هر نشخوارکننده به منزله معده برای انسان است. «و تلهو عما براد بها» یعنی از ذبح و به خدمت گرفته شدن .

«أترک» در بعضی نسخه ها با ضمه به عنوان عطف بر «اقنع» و با نصب به عنوان عطف بر «یقال» یا «یشغلنی» آمده است. و نیز این کلام او علیه السّلام «أهمل و أجر و أعتسف و أجر حبل الضلاله» یعنی پیروانم به سوی آن کشده می شود، و تشبیه به چارپایی که زمامش بریده شده یا رها شده است نیز محتمل است. و الاعتساف یعنی انحراف از مسیر و المتاهه محل سرگردانی، ضلالت و حیرت است.

و باء در «قعد به» برای تعدیه است. و در قاموس النزال با کسره این است که دو گروه از شتر خویش به قصد اسب ها پیاده شوند و درحالی که صف آرایی کرده اند بر یکدیگر ضربه می زنند. و الرتع فراخی در حاصلخیزی است و هر حاصلخیزی مرتع است. و از برخی شراح روشن می شود که «روایع» قرائت کرده اند از ریشه راعه به معنی او را به شگفتی وا داشت و در نسخه هایی که ما دیدیم با تاء آمده است. العذی با کسره عین و سکون ذال زراعتی است که فقط با آب باران آبیاری می شود ــ دیم ــ.

این کلام امام علیه السّلام «کالصنو من الصنو» صنو، نظیر است و اصل آن این است که دو نخل از یک ریشه سر برآورند و نبی صلّی الله علیه و آله فرمود: من و علی از یک نور واحد هستیم.

و در بسیاری از نسخه ها «کالضوء من الضوء» آمده است، یعنی نور حاصل یا منعکس از نور به این جهت که علم و کمالات او از نبی صلّی الله علیه و آله است و لذا خداوند در قرآن از نبی صلّی الله علیه و آله با شمس و از او علیه السّلام با قمر کنایه آورده است. و تشبیه به آرنج از بازو به این جهت است که بازو اصل آرنج است و آرنج وسیله ای برای تصرف و غلبه بر بازو است.

و معاویه را به جهت معکوس شدن عقیده اش، معکوس و به جهت ترک کردن فطرت اصلی مرکوس نامیده است و محتمل است که در تشبیه او به چارپایان باشد.

امام علیه السّلام فقط به جهت ترجیح دادن جنبه جسمی یا به جهت تابع شهوات جسمانی و تارک مقتضیات روح و عقل خود بودن «الشخص و الجسم» فرموده است: گویی این جز جسم محسوس نیست و جوهری گوید: الرکس رد کردن شئ به صورت وارونه است «والله ارکسهم بما کسبوا» یعنی آنها را به کفرشان بازگردانید. ابن میثم درباره این سخن امام علیه السّلام «حتی تخرج المدره من بین حب الحصید» گوید: یعنی تا معاویه را از بین مؤمنان خارج کند و آنها را از وجود او در میان آنان رها سازد، چنانکه کسی که غله را جدا می کند، انجام می دهد.

و ابن ابی الحدید گوید: چنانکه کشاورزان در بیرون آوردن سنگ و خار و خاشاک و امثال آن از بین کشته تلاش می کنند تا ریشه آنها فاسد نشود که میوه آن فاسد نگردد.

و در آن نکته ای است، زیرا خارج کردن گل از کشته معنایی ندارد، زیرا از لفظ حب الحصید این معنا فهمیده نمی شود.

و جوهری گوید: غارب مابین کوهان و گردن است و این کلام آنها از آن است «حبلک علی غاربک» یعنی هرجا خواستی برو و اصل آن این است که شتر درحالی که دهنه دارد به چرا برده می شود، ریسمانش بر پشتش اندخته می شود، زیرا زمانی که او دهنه را ببیند، چیزی برای او مفرح نیست.

الانسلال: یعنی رهایی در خفاء. المخلب بر وزن منبر چنگال هر درنده، و أفلت الطایر و مانند آن یعنی رهایی یافت و أفلته غیره یعنی غیر او، وی را نجات داد. الحبائل حمع حباله با کسره است و چیزی است که به وسیله آن شکار می شود از هر چیزی که باشد، المداحض یعنی لغزشگاه و منظور از آن در اینجا مواضع شبهه و هر آنچه که منجر به حرام شود است. المداعب از ریشه دعابه یعنی مزاح است.

و در النهایه: الزخرف در اصل طلا و کمال نیکی هر چیز است و گوید: مضامین جمع مضمون است و مضمون یک چیز یعنی هرآنچه که آن شی دربر دارد و شامل آن است، می باشد.

و قالب با فتحه است قالب کفش و امثال آن و هر چیزی است که جواهر در آن خالی می شود و با کسره خرمای نارس قرمز

است. «حسیاً» یعنی با حس درک می شود و در بعضـی نسخه ها «جنسیاً» آمده است، یعنی منسوب به جنسی از اجناس موجود مشاهده شده .

جوهری گویـد: هوی یهوی: به پایین افتاد، و المهوی و المهواه مابین دو کوه است و «الصدر» با حرکت بازگشت از آب اسـت برخلاـف ورد و معنی این است: مهلکه هـایی که از محـل هـای خروج و ورود بر آب نیست و نجـات از آن امیـد نمی رود، بر آنان وارد شده است.

و دحضت رجله یعنی پایش لغزیـد و لجّه الماء و لجّه یعنی اغلب آب، و سوار شـدن بر آن کنایه از سوار شدن وحشت‌ها و فتنه های آن یا طلب برتری در آن است. «ازور عنه» یعنی منحرف شد و عدول کرد.

ابن ابی الحدیـد گویـد: ضـیق المناخ کنایه از سـختی های دنیاماننـد فقر، مرض، حبس و زندان است و به آنها اعتنا نمی کند، زیرا همه آنها در کنار سـلامتی از فتنه دنیا ناچیز است. «کیوم حان انسلاخه» یعنی پایان یافتن آن نزدیک شد. «ولا أسلس لک» یعنی رام نمی شوم.

و اسـتثناء از سوگند به مشـیت خدا، مربوط ساختن آن به مشیت با گفتن ان شاء الله است که در سایر امور مستحب است. و ابن اثیر در النهایه گوید: «هش لهذا الأمر یهشّ هشاشه» زمانی است که با آن شاد و خوشـحال شود و با آن آسوده گردد و سـبک شود و گوید: نضب الماء یعنی فرو رفت و به پایان رسید.

و جوهری گوید: ماء معین یعنی آبی جاری، یعنی می گریم تا اینکه آبی در چشمم باقی نماند.

و ابـن ابی الحدیـد گویـد: الرعی بـا کسـره راء یعنی چراگـاه. و جـوهری گویـد: ربض الغنـم، آغـل گوسـفند اسـت و ربـوض گوسـفند، گاو و اسب و سگماننـد بروک شتر است و ربیض: گوسـفند همراه با چوپانان آن در آغل. گویـد: الهجوع خواب شب است و گویـد: الهمـل در حـالت حرکت‌دار، شتر بـدون شتربـان است، و ابل همل و هامله گفته می شود. و گفته می شود فلاـن یعرک الأـذی بجنبه یعنی اذیت را بـا پهلویش تحمـل می کنـد. فیروزآبـادی این را ذکر کرده است و گویـد: ما اکتحلت غمضاً، یعنی نخوابیـدم. و الکری: چرت، افترشت أرضـها یعنی به زمین به عنوان بستر بسـنده کردم. و توسّـدت کفها یعنی کف دسـتش را بالش کرد و به آن بسنده کرد، علاوه بر اینکه مستحب است. الهمهمه: صدای پنهان، و بر مستحب بودن اخفای ذکر دلالت دارد و تقشّمت یعنی پراکنده و زایل شد و از بین رفت، چنانکه ابر پراکنده می شود.

**[ترجمه]

«۶۸۷»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السـلام إِلَی بَعْضِ عُمَّالِهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَی إِقَامَهِ الدِّینِ وَ أَقْمَعُ بِهِ نَخْوَهَ الْأَثِیمِ وَ أَسُدُّ بِهِ لَهَاهَ الثَّغْرِ الْمَخُوفِ فَاسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَی مَا أَهَمَّکَ وَ اخْلِطِ الشِّدَّهَ بِضِغْثٍ مِنَ اللِّینِ وَ ارْفُقْ مَا کَانَ الرِّفْقُ أَرْفَقَ وَ اعْتَزِمْ بِالشِّدَّهِ حِینَ لَا یُغْنِی عَنْکَ إِلَّا الشِّدَّهُ وَ اخْفِضْ لِلرَّعِیَّهِ جَنَاحَکَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَکَ وَ آسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظَهِ وَ النَّظْرَهِ وَ الْإِشَارَهِ وَ

التَّحِيَّهِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِى حَيْفِكَ وَ لَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۶ از بخش نامه‌های نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به یکی از فرمانداران:

پس از یاد خدا و درود همانا تو از کسانی هستی که در یاری دین از آنها کمک می گیرم، و سرکشی و غرور گناهکاران را در هم می کوبم.و مرزهای کشور اسلامی را که در تهدید دشمن قرار دارند حفظ می کنم، پس در مشکلات از خدا یاری جوی، و درشتخویی را با اندک نرمی بیامیز. در آنجا که مدارا کردن بهتر است مدارا کن، و در جایی که جز با درشتی کار انجام نگیرد، درشتی کن، پر و بالت را برابر رعیّت بگستران، با مردم فروتن باش، و در نگاه و اشاره چشم، در سلام کردن و اشاره کردن با همگان یکسان باش، تا زورمندان در ستم تو طمع نکنند، و نا توانان از عدالت تو مأیوس نگردند.با درود

**[ترجمه]

بیان

الاستظهار الاستعانه و القمع القهر و التذلیل و النخوه الکبر

ص: ۴۸۲

۱- ۶۸۷- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۴۶ من باب الکتب من کتاب نهج البلاغه.

و الأثيم المذنب.

و قال فى النهايه اللهوات جمع لهاه و هى اللحمات فى سقف أقصى الفم انتهى و لعله أريد بها هنا الفم مجازا و الضغث بالكسر قطعه حشيش مختلطه الرطب باليابس و فى تشبيه اللين بالضغث لطف فإنه لا يكون إلا لينا.

و قال ابن أبى الحديد المراد مزج الشده بشى ء من اللين فاجعلهما كالضغث و فيه بعد.

و قال الجوهرى اعتزمت على كذا و عزمت بمعنى و الاعتزام لزوم القصد فى المشى انتهى و لعل المراد هنا المعنى الثانى إلى أنه مع الاضطرار إلى الشده ينبغى عدم الإفراط فيه و خفض الجناح كنايه عن الرفق أو الحراسه و إلانه الجانب ترك الغلظه و العنف فى المعاشره و آس بينهم أى اجعلهم أسوه و روى و ساو بينهم و المعنى واحد و اللحظه المراقبه و قيل النظر بمؤخر العين.

**[ترجمه]استظهار يعنى استعانت، القمع: قهر و خوار كردن، النخوه: كبر، الأثيم: گناهكار. و در النهايه گويد: اللهوات جمع لهاه است كه زبان كوچك است. پايان. و شايد منظور از آن در اينجا مجازاً دهان باشد. الضغث با كسره قطعه علف به صورت آميخته از تر و خك است و در تشبيه نرمى به ضغث ظرافتى است، زيرا ضغث جز نرم نيست.

ابن ابى الحديد گويد: منظور آميختن شدت با اندكى نرمى است، پس آنها را مانند ضغث قرار مى دهم، و در آن بعدى است. و جوهر گويد: اعتزمت على كذا و عزمت به يک معنى است و الاعتزام: لزوم قصد در حركت است. پايان. و شايد مقصود در اينجا معنى دوم باشد، در اشاره به اينكه با وجود نياز به شدت، عدم افراط در آن لازم است. و خفض الجناح كنايه از ملايمت يا مراقبت است. الإنه الجانب يعنى ترک خشونت و شدت در معاشرت است. «و آس بينهم» يعنى آنها را اسوه قرار بده، و «و ساو بينهم» نيز روايت شده است كه هر دو معنا يكى است. و اللحظه يعنى مراقبت و گفته شده، نگاه كردن با گوشه چشم است
.

**[ترجمه]

«۶۸۸»

(۱)نهج، نهج البلاغه مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الدُّنْيَا مَشْغَلَهٌ عَنْ غَيْرِهَا وَ لَمْ يُصِبْ صَاحِبُهَا مِنْهَا شَيْئاً إِلَّا فَتَحَتْ لَهُ حِرْصاً عَلَيْهَا وَ لَهَجاً بِهَا وَ لَنْ يَسْتَغْنِيَ صَاحِبُهَا بِمَا نَالَ فِيهَا عَمَّا لَمْ يَبْلُغْهُ مِنْهَا وَ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِرَاقُ مَا جَمَعَ وَ نَقْضُ مَا أَبْرَمَ وَ لَوِ اعْتَبَرْتَ بِمَا مَضَى حَفِظْتَ مَا بَقِيَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سيد رضى آن را در مختار ۴۹ از بخش دوم نهج البلاغه روايت كرد. - : نامه از امام عليه السلام:

پس از ياد خدا و درود همانا دنيا انسان را به خود سرگرم و از ديگر چيزها باز مى دارد.دنيا پرستان چيزى از دنيا به دست نمى آورند جز آن كه درى از حرص به رويشان گشوده، و آتش عشق آنان تندتر مى گردد، كسى كه به دنياى حرام برسد از آنچه به دست آورده راضى و بى نياز نمى شود، و در فكر آن است كه به دست نياورده، امّا سر انجام آن، جدا شدن از فراهم

آورده ها، و به هم ریختن بافته شده هاست. اگر از آنچه گذشته عبرت گیری، آنچه را که باقی مانده می توانی حفظ کنی. با درود.

**[ترجمه]

بیان

المشغله کمرحله ما یشغلک و فی بعض النسخ مشغله علی بناء الإفعال فلو صحت الروایه بطل ما حکم به الأکثر من رداءه أشغله و اللهج بالشی ء الولوع به.

قوله علیه السلام و لو اعتبرت قال ابن أبی الحدید أی لو اعتبرت بما مضی من عمرک لحفظت باقیه أن تنفقه فی الضلال و طلب الدنیا و تضیعه.

ص: ۴۸۳

---

۱ – ۶۸۸- رواه السیّد الرضیّ رضی اللّه تعالی عنه فی المختار: ۴۹ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه، قال: و من کتاب له علیه السلام إلی معاویه أیضا.

و قال ابن میثم أی لو اعتبرت بما مضی من القرون الخالیه لحفظت ما بقی من السعاده الأخرویه أقول قال ابن أبی الحدید قد ذکر نصر بن مزاحم هذا الکتاب و قال إنه علیه السلام کتبه إلی عمرو بن العاص و فیه زیاده لم یذکرها الرضی (۱)

**[ترجمه]المشغله بر وزن مرحله: چیزی است که تو را سرگرم کند و در بعضی نسخه ها « مشغله» بر وزن افعال آمده است که اگر روایت صحیح باشد، آنچه که اغلب بر زشتی «أشغله» حکم کرده اند، باطل می شود. اللهج بالشئ یعنی ولع به آن.

این سخن امام علیه السّلام «و لو اعتبرت» ابن ابی الحدید گوید: یعنی اگر از عمر سپری شده ات عبرت بگیری، باقی مانده آن را از اینکه در ضلالت دنیاخواهی هزینه کنی و ضایع کنی، حفظ می کنی.

سید رضی رضی الله تعالی عنه در المختار از باب دوم از کتاب نهج البلاغه آن را روایت کرده و گوید: نامه دیگری از امام علیه السّلام به معاویه،

و ابن میثم گوید: یعنی اگر از قرن های سپری شده عبرت بگیری، آنچه که از سعادت اخروی مانده است را حفظ می کنی. می گویم: ابن ابی الحدید گوید: نصر بن مزاحم این کتاب را ذکر کرده است و می گوید: امام علیه السّلام آن را برای عمرو بن عاص نوشت و در آن زیادتی است، رضی آن را ذکر نکرده است. - . ابن ابی الحدید آن را در شرح مختار ۴۹ ار بخش نامه‌های نهج البلاغه: ج۱۷، ص ۱۵، چاپ مصر، و در چاپ جدید بیروت، ج ۵، ص۱۱ ذکر کرد.

ابن ابی الحدید آن را از نصر در شرح مختار ۳۵ از بخش خطبه‌های نهج البلاغه: ج۲، ص ۲۲۷، چاپ مصر نیز روایت کرده است.

و نصر بن مزاحم آن را در اواسط جلد دوم از کتاب صفین ص ۱۱۰، چاپ مصر و در چاپ دیگر ص ۱۲۴ روایت کرد.

و ما آن را به صورت نقل مستقیم از کتاب صفین در مختار ۹۳ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام، از نهج السعاده: ج۴، ص ۲۵۱، چاپ اول روایت کردیم. -

**[ترجمه]

«۶۸۹»

(۲)نهج، نهج البلاغه مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی سَلْمَانَ الْفَارِسِیِّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَیَّامِ خِلَافَتِهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا مَثَلُ الدُّنْیَا مَثَلُ الْحَیَّهِ لَیِّنٌ مَسُّهَا قَاتِلٌ سَمُّهَا فَأَعْرِضْ عَمَّا یُعْجِبُکَ فِیهَا لِقِلَّهِ مَا یَصْحَبُکَ مِنْهَا وَ ضَعْ عَنْکَ هُمُومَهَا لِمَا أَیْقَنْتَ بِهِ مِنْ فِرَاقِهَا وَ کُنْ آنَسَ مَا تَکُونُ بِهَا أَحْذَرَ مَا تَکُونُ مِنْهَا فَإِنَّ صَاحِبَهَا کُلَّمَا اطْمَأَنَّ فِیهَا إِلَی سُرُورٍ أَشْخَصَتْهُ عَنْهُ إِلَی مَحْذُورٍ أَوْ إِلَی إِینَاسٍ أَزَالَتْهُ عَنْهُ إِلَی إِیحَاشٍ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . (۶۸۹): سید رضی آن را در مختار ۶۸ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد.

و ما آن را از منابع بسیاری در مختار دوم از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج السعاده: ج۴، ص ۸ روایت کردیم. - : نامه به سلمان فارسی، قبل از ایّام خلافت:

پس از یاد خدا و درود، دنیای حرام چونان مار است، که پوستی نرم و زهری کشنده دارد، پس از جاذبه های فریبنده آن روی گردان، زیرا زمان کوتاهی در آن خواهی ماند، و اندوه آن را از سر بیرون کن، زیرا که یقین به جدایی، و دگرگونی حالات آن را داری، و آنگاه که به دنیا خو گرفته ای بیشتر بترس، زیرا که دنیا پرست تا به خوشگذارانی اطمینان کرد زود او را به تلخ کامی کشاند، و هر گاه که به دنیا انس گرفت و آسوده شد، ناگاه به وحشت دچار می گردد.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام لقله ما یصحبک منها أی لقله ما تستفید من لذتها و الانتفاع بها و التعبیر بالقله علی سبیل التنزل أی لأنک لا تصحب منها شیئا و قیل المراد بما یصحبه منها الکفن و قیل القبر.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام: لقلّه ما یصحبک منها یعنی برای اندکی آنچه که از لذت و بهره مندی از آن استفاده می کنی. و تعبیر با اندکی به سبیل تنزل است، یعنی چیزی از آن با تو همراه نمی شود. و گفته شده منظور از آنچه که از آن با او همراه می شود کفن است و گفته شده قبر است.

**[ترجمه]

«۶۹۰»

(۳)نهج، نهج البلاغه رُوِیَ أَنَّ شُرَیْحَ بْنَ الْحَارِثِ قَاضِیَ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام

ص: ۴۸۴

۱- ۱ ذکره ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۴۹ من باب الکتب من نهج البلاغه: ج ۱۷ ص ۱۵، ط مصر، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۵ ص ۱۱. و أیضا رواه ابن أبی الحدید عن نصر فی شرح المختار: ۳۵ من باب خطب نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۲۷ ط مصر. و أمّا نصر بن مزاحم فرواه فی أواسط الجزء الثانی من کتاب صفّین ص ۱۱۰، ط مصر، و فی طبع آخر ص ۱۲۴. و رویناه حرفیا نقلا عن کتاب صفّین فی المختار: ۹۳ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام، من کتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ۲۵۱ ط ۱.

۲- ۶۸۹- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۶۸ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه. و رویناه عن مصادر کثیره فی المختار الثانی من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج السعاده: ج ۴ ص ۸.

۳- ۶۹۰- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار الثالث من باب الکتب من کتاب نهج البلاغه. و رواه أیضا عنه المصنّف فی

الحديث: ۴۸ من الباب: ۱۰۷ من المجلد التاسع من بحار الأنوار: ج ۹ ص ۵۴۵ ط الکمبانیّ و فی ط الحدیث: ج ۴۱ ص ۱۵۷. و رويناه عن مصادر فی المختار: ۱۶۸ من باب الخطب من کتاب نهج السعاده ج ۱، ص ۶۰۲ ط ۲.

اشْتَرَی دَاراً عَلَی عَهْدِهِ بِثَمَانِینَ دِینَاراً فَبَلَغَهُ ذَلِکَ وَ اسْتَدْعَاهُ وَ قَالَ لَهُ بَلَغَنِی أَنَّکَ ابْتَعْتَ دَاراً بِثَمَانِینَ دِینَاراً وَ کَتَبْتَ کِتَاباً وَ أَشْهَدْتَ شُهُوداً فَقَالَ لَهُ شُرَیْحٌ قَدْ کَانَ ذَلِکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ فَنَظَرَ إِلَیْهِ نَظَرَ مُغْضَبٍ ثُمَّ قَالَ یَا شُرَیْحُ أَمَا إِنَّهُ سَیَأْتِیکَ مَنْ لَا یَنْظُرُ فِی کِتَابِکَ وَ لَا یَسْأَلُکَ عَنْ بَیِّنَتِکَ حَتَّی یُخْرِجَکَ مِنْهَا شَاخِصاً وَ یُسْلِمَکَ إِلَی قَبْرِکَ خَالِصاً فَانْظُرْ یَا شُرَیْحُ لَا تَکُونُ ابْتَعْتَ هَذِهِ الدَّارَ مِنْ غَیْرِ مَالِکَ أَوْ نَقَدْتَ الثَّمَنَ مِنْ غَیْرِ حِلٍّ لَکَ فَإِذَا أَنْتَ قَدْ خَسِرْتَ دَارَ الدُّنْیَا وَ دَارَ الْآخِرَهِ أَمَا إِنَّکَ لَوْ کُنْتَ أَتَیْتَنِی عِنْدَ شِرَائِکَ مَا اشْتَرَیْتَ لَکَتَبْتُ لَکَ کِتَاباً عَلَی هَذِهِ النُّسْخَهِ فَلَمْ تَرْغَبْ فِی شِرَاءِ هَذِهِ الدَّارِ بِدِرْهَم فَمَا فَوْقَهُ وَ النُّسْخَهُ هَذِهِ هَذَا مَا اشْتَرَی عَبْدٌ ذَلِیلٌ مِنْ مَیِّتٍ قَدْ أُزْعِجَ لِلرَّحِیلِ اشْتَرَی مِنْهُ دَاراً مِنْ دَارِ الْغُرُورِ مِنْ جَانِبِ الْفَانِینَ وَ خِطَّهِ الْهَالِکِینَ وَ تَجْمَعُ هَذِهِ الدَّارَ حُدُودٌ أَرْبَعَهٌ الْحَدُّ الْأَوَّلُ یَنْتَهِی إِلَی دَوَاعِی الْآفَاتِ وَ الْحَدُّ الثَّانِی یَنْتَهِی إِلَی دَوَاعِی الْمُصِیبَاتِ وَ الْحَدُّ الثَّالِثُ یَنْتَهِی إِلَی الْهَوَی الْمُرْدِی وَ الْحَدُّ الرَّابِعُ یَنْتَهِی إِلَی الشَّیْطَانِ الْمُغْوِی وَ فِیهِ یُشْرَعُ بَابُ هَذِهِ الدَّارِ اشْتَرَی هَذَا الْمُغْتَرُّ بِالْأَمَلِ مِنْ هَذَا الْمُزْعَجِ بِالْأَجَلِ هَذِهِ الدَّارَ بِالْخُرُوجِ مِنْ عِزِّ الْقَنَاعَهِ وَ الدُّخُولِ فِی ذُلِّ الطَّلَبِ وَ الضَّرَاعَهِ فَمَا أَدْرَکَ هَذَا الْمُشْتَرِی فِیمَا اشْتَرَی مِنْ دَرَکٍ فَعَلَی مُبَلْبِلِ أَجْسَامِ الْمُلُوکِ وَ سَالِبِ نُفُوسِ الْجَبَابِرَهِ وَ مُزِیلِ مُلْکِ الْفَرَاعِنَهِ مِثْلِ کِسْرَی وَ قَیْصَرَ وَ تُبَّعٍ وَ حِمْیَرَ وَ مَنْ جَمَعَ الْمَالَ عَلَی الْمَالِ فَأَکْثَرَ وَ مَنْ بَنَی

وَ شَیَّدَ وَ زَخْرَفَ وَ نَجَّدَ وَ ادَّخَرَ وَ اعْتَقَدَ وَ نَظَرَ بِزَعْمِهِ لِلْوَلَدِ إِشْخَاصُهُمْ جَمِیعاً إِلَی مَوْقِفِ الْعَرْضِ وَ الْحِسَابِ وَ مَوْضِعِ الثَّوَابِ وَ الْعِقَابِ إِذَا وَقَعَ الْأَمْرُ بِفَصْلِ الْقَضَاءِ وَ خَسِرَ هُنالِکَ الْمُبْطِلُونَ شَهِدَ عَلَی ذَلِکَ الْعَقْلُ إِذَا خَرَجَ مِنْ أَسْرِ الْهَوَی وَ سَلِمَ مِنْ عَلَائِقِ الدُّنْیَا.

أقول: سیأتی بروایه أخری مع شرحه فی أبواب خطبه و مواعظه (۱)

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار سوم از بخش نامه‌های نهج البلاغه روایت کرد.

و مصنف نیز آن را از او در حدیث ۴۸ از باب ۱۰۷ جلد نهم از بحار الأنوار: ج۹، ص ۵۴۵، چاپ کمپانی، و در چاپ جدید: ج۴۱، ص ۱۵۷ روایت کرد.

و ما آن را از منابعی در مختار ۱۶۸ از باب خطبه‌های کتاب نهج السعاده: ج۱، ص ۶۰۲، چاپ دوم روایت کردیم. - : به امام خبر دادند که شریح بن الحارث، قاضی امام خانه ای به ۸۰ دینار خرید، او را حضار کرده فرمود: به من خبر دادند که خانه ای با هشتاد دینار خریده ای، و سندی برای آن نوشته ای، و گواهانی آن را امضا کرده اند. شریح گفت:آری ای امیر مؤمنان، امام علیه السّلام نگاه خشم آلودی به او کرد و فرمود: ای شریح به زودی کسی به سراغت می آید که به نوشته ات نگاه نمی کند، و از گواهانت نمی پرسد، تا تو را از آن خانه بیرون کرده و تنها به قبر بسپارد.ای شریح اندیشه کن که آن خانه را با مال دیگران یا با پول حرام نخریده باشی، که آنگاه خانه دنیا و آخرت را از دست داده ای.اما اگر هنگام خرید خانه، نزد من آمده بودی، برای تو سندی می نوشتم که دیگر برای خرید آن به درهمی یا بیشتر، رغبت نمی کردی، آن سند را چنین می نوشتم:

این خانه ای است که بنده ای خوار آن را از مرده ای آماده کوچ خریده، خانه ای از سرای غرور، که در محلّه نابود شوندگان، و کوچه هلاک شدگان قرار دارد، این خانه به چهار جهت منتهی می گردد:یک سوی آن به آفت ها و بلاها، سوی دوّم آن به مصیبت ها، و سوی سوم به هوا و هوس های سست کننده.

و سوی چهارم آن به شیطان گمراه کننده ختم می شود، و در خانه به روی شیطان گشوده است.

این خانه را فریب خورده آزمند، از کسی که خود به زودی از جهان رخت برمی بندد، به مبلغی که او را از عزّت و قناعت خارج و به خواری و دنیا پرستی کشانده، خریداری کرده است. هر گونه نقصی در این معامله باشد، بر عهده پروردگاری است که اجساد پادشاهان را پوسانده، و جان جبّاران را گرفته، و سلطنت فرعون ها چون »کسری« و »قیصر« و »تبّع« و »حمیر« را نابود کرده است. آنان که مال فراوان گرد آورده بر آن افزودند، و آنان که قصرها ساخته، و محکم کاری کردند، طلا کاری کرده، و زینت دادند، فراوان اندوختند، و نگهداری کردند، و به گمان خود برای فرزندان خود باقی گذاشتند همگی آنان به پای حسابرسی الهی، و جایگاه پاداش و کیفر رانده می شوند، آنگاه که فرمان داوری و قضاوت نهایی صادر شود «پس تبهکاران زیان خواهند دید». به این واقعیّت ها عقل گواهی می دهد هر گاه که از اسارت هوای نفس نجات یافته، و از دنیاپرستی به سلامت بگذرد.

می گویم: به روایت دیگری به همراه شرحش در باب خطبه‌ها و اندرزهای امام علیه السلام خواهد آمد. - . مصنف آن را در

باب ۱۲ از کلام امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب البحار: ج۱۷، ص ۷۷، چاپ کمپانی، و در چاپ جدید: ج۷۷، ص ۳۷۷ روایت کرد. -

**[ترجمه]

«۶۹۱»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى الْعُمَّالِ الَّذِينَ يَطَأُ عَمَلَهُمُ الْجَيْشُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى مَنْ مَرَّ بِهِ الْجَيْشُ مِنْ جُبَاةِ الْخَرَاجِ وَ عُمَّالِ الْبِلَادِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي قَدْ سَيَّرْتُ جُنُوداً هِيَ مَارَّةٌ بِكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ قَدْ أَوْصَيْتُهُمْ بِمَا يَجِبُ لِلَّهِ عَلَيْهِمْ مِنْ كَفِّ الْأَذَى وَ صَرْفِ الشَّذَى وَ أَنَا أَبْرَأُ إِلَيْكُمْ وَ إِلَى ذِمَّتِكُمْ مِنْ مَعَرَّةِ الْجَيْشِ إِلَّا مِنْ جَوْعَةِ الْمُضْطَرِّ لَا يَجِدُ عَنْهَا مَذْهَباً إِلَى شِبَعِهِ فَنَكِّلُوا مَنْ تَنَاوَلَ مِنْهُمْ ظُلْماً عَنْ ظُلْمِهِمْ وَ كُفُّوا أَيْدِيَ سُفَهَائِكُمْ عَنْ مُضَارَّتِهِمْ وَ التَّعَرُّضِ لَهُمْ فِيمَا اسْتَثْنَيْنَاهُ مِنْهُمْ وَ أَنَا بَيْنَ أَظْهُرِ الْجَيْشِ فَارْفَعُوا إِلَيَّ مَظَالِمَكُمْ وَ مَا عَرَاكُمْ مِمَّا يَغْلِبُكُمْ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَا لَا تُطِيقُونَ دَفْعَهُ إِلَّا بِاللَّهِ وَ بِي أُغَيِّرُهُ بِمَعُونَةِ اللَّهِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۶۰ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به فرماندارانی که لشکر از شهرهای آنان عبور می کند: از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به گرد آوران مالیات و فرمانداران شهرهایی که لشکریان از سرزمین آنان می گذرند.پس از یاد خدا و درود همانا من سپاهیانی فرستادم که به خواست خدا بر شما خواهند گذشت، و آنچه خدا بر آنان واجب کرده به ایشان سفارش کردم، و بر آزار نرساندن به دیگران، و پرهیز از هر گونه شرارتی تأکید کرده ام، و من نزد شما و پیمانی که با شما دارم از آزار رساندن سپاهیان به مردم بیزارم، مگر آن که گرسنگی سربازی را ناچار گرداند، و برای رفع گرسنگی چاره ای جز آن نداشته باشد.پس کسی را که دست به ستمکاری زند کیفر کنید، و دست افراد سبک مغز خود را از زیان رساندن به لشکریان، و زحمت دادن آنها جز در آنچه استثناء کردم باز دارید.من پشت سر سپاه در حرکتم، شکایت های خود را به من رسانید، و در اموری که لشکریان بر شما چیره شده اند که قدرت دفع آن را جز با کمک خدا و من ندارید، به من مراجعه کنید، که با کمک خداوند آن را بر طرف خواهم کرد.ان شاء الله

می گویم: به روایت دیگری همراه با شرح آن در ابواب خطبه‌ها و موعظه‌های امام خواهد آمد.

**[ترجمه]

بیان

يطأ عملهم أي يسيرون في أرضهم و البلاد التي تحت عملهم و حكمهم و قال الجوهري جبيته جباية و جبوته جباوة جمعته و قال الشذا مقصورا الأذى و الشر قوله و إلى ذمتكم قال ابن أبي الحديد أي اليهود و النصارى الذين بينكم

قال صلى الله عليه و آله من آذى ذمتي فكأنما آذاني.

۱- ۱ رواه المصنّف فی الباب: ۱۲ من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب البحار: ج ۱۷، ص ۷۷ ط الکمبانیّ، و فی ط الحدیث: ج ۷۷ ص ۳۷۷.

۲- ۶۹۱- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۶۰ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج البلاغه.

و قال ابن میثم أی إلی ذمتکم التی أخذتها من إساره الجیش فإنه لیس بأمری من ذلک إلا معره جوعه المضطر و المعره الإثم و الأمر القبیح المکروه و الأذی و هذا و یدل علی أنه یجوز للجائع المضطر من الجیش الأخذ بقدر الشبع.

و قال ابن الأثیر فی النهایه التنکیل المنع و التنحیه و و أنا بین أظهر الجیش أی أنا قریب منکم و سائر علی أثرهم و قال ابن میثم کنایه عن کونه مرجع أمرهم و عراه یعروه غشیه أو قصده و تغییر ما عراهم دفع الظلم عنهم.

**[ترجمه]یطأ عملهم یعنی در سرزمین آنها و بلادی که تحت عمل و حکم آنان است، حرکت می کنند و جوهری گوید: جبیته جبایه و جبوته جباوه: یعنی آن را جمع کردم و گوید: الشذی به صورت مقصور یعنی اذیت و شر. این کلام امام علیه السّلام «و إلی ذمتکم» ابن ابی الحدید گوید: یعنی یهود و مسیحیانی که بین شما هستند. پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود: هر که اهل ذمه مرا آزار دهد، گویی مرا آزرده است.

ابن میثم گوید: یعنی إلی ذمتکم التی أخذتها من اساره الجیش فإنه لیس بأمری من ذلک إلا معرّه جوعه المضطر، و المعرّه یعنی گناه و امر قبیح و مکروه و آزار و این بر آن دلالت دارد که برای فرد گرسنه نیازمند از میان لشکریان گرفتن، به قدر رفع گرسنگی جایز است .

و ابن اثیر در النهایه گوید: التنکیل منع و اجتناب. و «أنا أظهر الجیش» یعنی من به آنها نزدیک و در پی آنها درحرکت هستم. و ابن اثیر گوید: کنایه از این است که او مرجع امر آنان است. و «عراه یعروه» او را دربرگرفت یا قصد کرد. و تفسیر ما عراهم: یعنی دفع ظلم از آنان.

**[ترجمه]

«۶۹۲»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام کَتَبَهُ لَمَّا اسْتَخْلَفَ إِلَی أُمَرَاءِ الْأَجْنَادِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّمَا أَهْلَکَ مَنْ کَانَ قَبْلَکُمْ أَنَّهُمْ مَنَعُوا النَّاسَ الْحَقَّ فَاشْتَرَوْهُ وَ أَخَذُوهُمْ بِالْبَاطِلِ فَاقْتَدَوْهُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار آخر از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به فرماندهان لشکر، پس از به دست گرفتن خلافت :پس از یاد خدا و درود همانا ملّت های پیش از شما به هلاکت رسیدند، بدان جهت که حق مردم را نپرداختند، پس دنیا را با رشوه دادن به دست آوردند، و مردم را به راه باطل بردند و آنان اطاعت کردند.

**[ترجمه]

ایضاح

فاشتروه قال ابن أبی الحدید أی فاشتری الناس الحق منهم بالرشا و الأموال أی لم یضعوا الأمور مواضعها و لا ولوا الولایات مستحقیها و کانت أمورهم تجری علی وفق الهوی و الأغراض الفاسده فاشتری الناس منهم المیراث و الحقوق کما یشتری السلع

بالأموال و روى فاستروه بالسين المهمله أى اختاروه تقول استريت خيار المال أى اخترته و يكون الضمير عائدا إلى الظلمه لا إلى الناس أى منعوا الناس حقهم من المال و اختاروه لأنفسهم و استأثروا به و أخذوهم بالباطل أى حملوهم على الباطل فجاء الخلف من بعد السلف فاقتدوا بآبائهم و أسلافهم فى ارتكاب ذلك الباطل ظنا منهم أنه حق لما قد ألفوه و نشئوا عليه.

و قال ابن ميثم اشتروه أى باعوه و تعوضوا عنه بالباطل لما منعوا منه كقوله تعالى وَ شَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ و كذلك قوله عليه السلام أخذوهم بالباطل فاقتدوه أى اقتدوا الباطل و سلكوا فيه مسلك من أخذهم به كقوله

۱- ۶۹۲- رواه السيّد الرضىّ رضوان اللّه عليه فى المختار الأخير من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

تعالی فَبِهُداهُمُ اقْتَدِهْ انتهی.

قیل و یحتمل إرجاع الضمیر المرفوع فی قوله علیه السلام اشتروه إلی الناس و المنصوب إلی المنع المذکور فی ضمن قوله منعوا أی إنما أهلک من کان قبلکم أن الظالمین منهم تصرفوا فی أمورهم و صاروا خلفاء فیهم حکاما بینهم و هو معنی منعهم الحق فرضوا بذلک و تعوضوا به عن الحق و خلفائه فالاشتراء کنایه عن الرضا أو استعاره لتعوضهم أو مجاز فیه.

و أما الضمیر المنصوب فی قوله علیه السلام فاقتدوه فیحتمل الإرجاع إلی الأخذ فیکون نظیرا لسابقه أو إلی الباطل.

أقول: و فی بعض النسخ فافتدوه بالفاء أی أخذوهم بأحکام الجور فأعطوا الفداء لیتخلصوا منهم فالضمیر راجع إلی الباطل و لعله أنسب.

**[ترجمه]«اشتروه» ابن ابی الحدید گوید: مردم حق را از آنان با رشوه و مال خریداری کردند، یعنی امور را در محل آن قرار ندادند و ولایت را به مستحقین آن نسپردند و امور آنان بر طبق امیال و اغراض فاسد جریان داشت، پس مردم میراث و حقوق را از آنان خریدند، چنانکه کالا با مال خریداری می شود. و «فاستروه» روایت شده است، یعنی آن را برگزیدند. می گویی استریت خیار المال، یعنی آن را برگزیدم و ضمیر به الظلمه برمی‌گردد نه به مردم، یعنی مردم را از حقشان از اموال بازداشتند و آن را برای خود اختیار کردند و به خود اختصاص دادند و آنها را بر باطل واداشتند، پس خلف بعد از سلف آمد و در ارتکاب آن باطل، به پدران و نیاکان خود اقتدا کردند، به گمان اینکه به جهت آنچه که به آن انس گرفتند و بر آن نشأت گرفتند، آن را حق می پنداشتند.

ابن میثم گوید: اشتروه یعنی آن را فروختند و آن را با باطل جایگزین کردند زمانی که منع شدند، مانند این سخن خداوند متعال: «وَشَرَوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ» {و او را به بهای ناچیزی فروختند} و نیز این سخن امام علیه السّلام: «أخذهم بالباطل فافتدوه» یعنی به باطل اقتدا کردند و در آن شیوه کسی که آنها را بر آن واداشت، طی کردند. مانند این کلام خداوند: «فَبِهُدَاهُمُ اقْتَدِهْ» {پس به هدایت آنان اقتدا کن} پایان .

گفته شده: ارجاع ضمیر مرفوع در این کلام امام علیه السّلام «اشتروه» به مردم و ارجاع ضمیر منصوب به منع مذکور در ضمن این کلام او «منعوا» محتمل است، یعنی کسانی که پیش از شما بودند به این دلیل هلاک شدند که ظالمان آنان در امور آنان تصرف کردند و خلیفه و حاکم در میان آنان شدند و این معنای آنان را از حق منع کردند و به آن راضی شدند و آن را جایگزین حق و خلفای آن کردند، است. پس خریدن کنایه از رضایت یا استعاره برای «جایگزین آنان شد» یا مجاز در آن است.

و اما ضمیر منصوب در این سخن امام علیه السّلام: «فاقتدوه» ارجاعش به اخذ محتمل است که در این صورت شبیهی برای سابق بر آن است یا ارجاعش به باطل نیز محتمل است.

می گویم: و در بعضی نسخه ها «فاقتدوه» با فاء آمده است، یعنی آنها را بر احکام جور واداشتند و فدیه دادند تا از آنان خلاص شوند، پس ضمیر به باطل برمی گردد و شاید این مناسب تر باشد.

**[ترجمه]

«۶۹۳»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام لِزِيَادِ بْنِ أَبِيهِ وَ قَدِ اسْتَخْلَفَهُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَى فَارِسَ وَ أَعْمَالِهَا فِي كَلَامٍ طَوِيلٍ كَانَ بَيْنَهُمَا نَهَاهُ فِيهِ عَنْ تَقْدِيمِ الْخَرَاجِ اسْتَعْمِلِ الْعَدْلَ وَ احْذَرِ الْعَسْفَ وَ الْحَيْفَ فَإِنَّ الْعَسْفَ يَعُودُ بِالْجَلَاءِ وَ الْحَيْفَ يَدْعُو إِلَى السَّيْفِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در آخر نهج البلاغه ذیل شماره ۴۷۶ از کلمات قصار امیر مؤمنان علیه السلام روایت کرد. - :

چون زیاد بن ابیه را به جای عبدالله بن عباس به فارس و شهرهای پیرامون فرستاد او را در دستورالعملی طولانی از گرفتن مالیات نابه‌هنگام نهی کرد و فرمود: عدالت را بگستران و از ستمکاری پرهیز کن که ستم رعیت را به آوارگی کشاند و بیدادگری به مبارزه و شمشیر می‌انجامد.

**[ترجمه]

بيان

قال في القاموس عسف السلطان ظلم و فلانا استخدمه و الحيف الميل و الجور و الظلم فيحتمل أن يكون المراد بالحيف الميل إلى بعض الرعايا بالإعزاز و الاحترام و تفضيل بعضهم على بعض فإن ذلك يورث العداوه بينهم و عدم طاعه بعضهم للوالي فيكون داعيا إلى القتال.

أو المراد بالعسف الاستخدام كما هو دأب الملوك في استخدام الرعايا و أخذ دوابهم فالحيف بمعنى الظلم أي سائر أنواعه.

ص: ۴۸۸

۱- ۶۹۳- رواه السيّد الرضيّ رفع اللّه مقامه في آخر نهج البلاغه تحت الرقم: ۴۷۶ من قصار كلام أمير المؤمنين عليه السلام.

و قال ابن أبی الحدید کانت عاده أهل فارس فی أیام عثمان أن یطلب الوالی منهم خراج أملاکهم قبل بیع الثمار علی وجه الاستلاف و کان ذلک یجحف بالناس.

**[ترجمه]در قاموس گوید: عسف السلطان: ستم کرد و عسف السلطان فلاناً، یعنی او را به کار گمارد. الحیف: یعنی میل، جور و ستم، پس محتمل است که منظور از حیف، میل به سوی برخی از رعایا با عزت و احترام و برتری دادن برخی از آنها بر برخی دیگر باشد که این میان آنان دشمنی و عدم اطاعت برخی از آنها از والی را به وجود می آورد که عاملی برای جنگ می شود. یا اینکه مقصود از عسف، به کار گرفتن است چنانکه این عادت فرمانروایان در به خدمت گرفتن رعایا و گرفتن چارپایان آنان است، پس حیف به معنی ستم است یعنی سایر انواع آن .

و ابن ابی الحدید گوید: عادت پارسیان در عهد عثمان این بود که والی قبل از فروش محصول بر وجه قرض خراج املاکشان را از آنان می خواست و این به آنان ضرر می رساند.

**[ترجمه]

«۶۹۴»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی بَعْضِ عُمَّالِهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ دَهَاقِینَ أَهْلِ بَلَدِکَ شَکَوْا مِنْکَ قَسْوَهً وَ غِلْظَهً وَ احْتِقَاراً وَ جَفْوَهً فَنَظَرْتُ فَلَمْ أَرَهُمْ أَهْلًا لِأَنْ یُدْنَوْا لِشِرْکِهِمْ وَ لَا أَنْ یُقْصَوْا وَ یُجْفَوْا لِعَهْدِهِمْ فَالْبَسْ لَهُمْ جِلْبَاباً مِنَ اللِّینِ تَشُوبُهُ بِطَرَفٍ مِنَ الشِّدَّهِ وَ دَاوِلْ لَهُمْ بَیْنَ الْقَسْوَهِ وَ الرَّأْفَهِ وَ امْزُجْ لَهُمْ بَیْنَ التَّقْرِیبِ وَ الْإِدْنَاءِ وَ الْإِبْعَادِ وَ الْإِقْصَاءِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۲۰ از بخش نامه‌های نهج البلاغه روایت کرد.

و روایتی نزدیک به آن را در مختار ۱۱۷ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج السعاده: ج۵، ص ۲۷، چاپ اول روایت کردیم. - : نامه به یکی از فرمانداران:

پس از نام خدا و درود.همانا دهقانان مرکز فرمانداریت، از خشونت و قساوت و تحقیر کردن مردم و سنگدلی تو شکایت کردند.من در باره آنها اندیشیدم، نه آنان را شایسته نزدیک شدن یافتم، زیرا که مشرکند، و نه سزاوار قساوت و سنگدلی و بد رفتاری هستند، زیرا که با ما هم پیمانند، پس در رفتار با آنان، نرمی و درشتی را به هم آمیز، رفتاری توأم با شدّت و نرمش داشته باش، اعتدال و میانه روی را در نزدیک کردن یا دور کردن، رعایت کن.

**[ترجمه]

بیان

الدهقان بالضم و الکسر رئیس القریه و هو معرب و القسوه الصلابه و الجفوه نقیض الصله.

قوله علیه السلام فلم أرهم أی لا تقربهم إلیک قربا کاملا لشرکهم و لا تبعدهم عنک بعدا کاملا لأنهم معاهدون و أهل الذمه فعاملهم بین المعاملتین و الجلباب الإزار و الرداء أو الملحفه أو المقنعه و الطرف بالتحریک الطائفه من الشی ء و المداوله المناوبه أی کن قاسیا مره و لینا أخری.

**[ترجمه]دهقان با ضمه و کسره کدخداست و واژه ای معرب است، القسوه یعنی سختی، الجفوه متضاد بخشش است.

این کلام امام علیه السّلام: «فلم أرهم» یعنی به جهت شرکشان آنها را خیلی به خود نزدیک نکن و به این جهت که معاهد و اهل ذمه هستند کاملا از خود دور نکن و میان این دو رفتار با آنان برخورد کن، الجلباب: دستار، رداء، ملحفه یا روبند است. و الطرف با حرکت، مجموعه از چیزی است. المداوله: یعنی تناوب، یعنی گاه سرسخت باش و گاه با ملایمت.

**[ترجمه]

«۶۹۵»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی زِیَادِ بْنِ أَبِیهِ وَ هُوَ خَلِیفَهُ عَامِلِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَلَی الْبَصْرَهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ یَوْمَئِذٍ عَامِلُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام عَلَیْهَا وَ عَلَی کُوَرِ الْأَهْوَازِ وَ فَارِسَ وَ کِرْمَانَ وَ إِنِّی أُقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَماً صَادِقاً لَئِنْ بَلَغَنِی أَنَّکَ خُنْتَ مِنْ فَیْ ءِ الْمُسْلِمِینَ شَیْئاً

ص: ۴۸۹

---

۱ – ۶۹۴- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۲۰ من باب الکتب من کتاب نهج البلاغه. و قریبا منه رویناه فی المختار: ۱۱۷ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج السعاده: ج ۵ ص ۲۷ ط ۱.

۲– ۶۹۵- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۲۱ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج البلاغه.

صَغِيراً أَوْ كَبِيراً لَأَشُدَّنَّ عَلَيْكَ شَدَّةً تَدَعُكَ قَلِيلَ الْوَفْرِ ثَقِيلَ الظَّهْرِ ضَئِيلَ الْأَمْرِ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۲۱ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه روایت کرد - : نامه به زیاد بن ابیه، جانشین فرماندار بصره.ابن عباس از طرف امام فرماندار بصره بود و بر حکومت اهواز و فارس و کرمان و دیگر نواحی ایران نظارت داشت :همانا من، براستی به خدا سوگند می خورم، اگر به من گزارش کنند که در اموال عمومی خیانت کردی، کم یا زیاد، چنان بر تو سخت گیرم که کم بهره شده، و در هزینه عیال، در مانده و خوار و سرگردان شوی با درود.

**[ترجمه]

إيضاح

قال ابن ميثم زياد هو ابن سميه أم أبی بكره دعی أبی سفيان و روی أن أول من دعاه ابن أبيه عائشه حين سئلت لمن يدعی و كان كاتب المغيره بن شعبه ثم كتب لأبی موسی ثم كتب لابن عامر ثم كتب لابن عباس و كان مع علی عليه السلام فولاه فارس و كتب إليه معاويه يتهدده فكتب إليه أ تتوعدنی و بينی و بينك ابن أبی طالب أما و الله لئن وصلت إلی لتجدنی أحمر ضرابا بالسيف ثم دعاه معاويه أخا له و ولاه بعد أمير المؤمنين عليه السلام البصره و أعمالها و جمع له بعد المغيره بن شعبه العراقين و كان أول من جمعا له.

و قال الجوهری الكوره المدينه و الصقع [و الصقع الناحيه] و الجمع كور.

و قال الفارس الفرس و بلادهم و قال الشده بالفتح الحمله الواحده و قال الوفر المال الكثير أی نفقرك بأخذ ما أخذت من أموال المسلمين ثقيل الظهر بالأوزار و التبعات و قيل كنايه عن الضعف و عدم النهوض لما يحتاج إليه و الضئيل الحقير أی تسلب جاهك بسلب مالك.

**[ترجمه]ابن میثم گوید: زیاد پسر سمیه مادر ابو بکره، حرامزاده ابوسفیان است و در روایت است که اولین کسی که او را ابن ابیه صدا کرد، عایشه است، آنگاه که کاتب مغیره بن شعبه بود از او سؤال شد به نام چه کسی خوانده می شود، سپس کاتب ابوموسی، سپس ابن عامر، سپس ابن عباس بود و همراه علی علیه السّلام بود، پس ولایت فارس را به او داد و معاویه با تهدید برای او نوشت، پس در پاسخ او نوشت: آیا مرا تهدید می کنی درحالی که بین من و تو ابن ابی طالب است، آگاه باش که به خدا سوگند اگر به من برسی مرا سرخ ضربت زننده با شمشیر می یابی، سپس معاویه او را برادر خود خواند و بعد از امیرمؤمنان علیه السّلام ولایت بصره و بخش های آن را به او سپرد و بعد از مغیره بن شعبه، عراقین را برای او کرد و او اولین کسی بود که آن دو برای وی جمع شد.

جوهری گوید: الكوره: شهر و ناحیه است و جمع آن كور است. گوید: الفارس، پارسیان و سرزمین آنهاست. گوید: الشده با فتحه یک حمله است. و گوید: الوفر مال بسیار است، یعنی تو را با آنچه که از اموال مسلمانان گرفتی نیازمند می کند. «ثقیل الظهر» بار و تبعات آن و گفته شده کنایه از ضعف و عدم پرداختن به مایحتاج خود است. الضئیل: یعنی حقیر، یعنی جاهت را

با سلب مالت سلب می کنی.

**[ترجمه]

«۶۹۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى زِيَادٍ أَيْضاً فَدَعِ الْإِسْرَافَ مُقْتَصِداً وَ اذْكُرْ فِی الْيَوْمِ غَداً وَ أَمْسِكْ مِنَ الْمَالِ بِقَدْرِ ضَرُورَتِكَ وَ قَدِّمِ الْفَضْلَ لِيَوْمِ حَاجَتِكَ أَ تَرْجُو أَنْ يُؤْتِيَكَ اللَّهُ أَجْرَ الْمُتَوَاضِعِينَ وَ أَنْتَ عِنْدَهُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ وَ تَطْمَعُ وَ أَنْتَ مُتَمَرِّغٌ فِی النَّعِيمِ تَمْنَعُهُ الضَّعِيفَ وَ الْأَرْمَلَةَ أَنْ يُوجِبَ لَكَ ثَوَابَ الْمُتَصَدِّقِينَ وَ إِنَّمَا الْمَرْءُ مَجْزِيٌّ بِمَا أَسْلَفَ وَ قَادِمٌ عَلَى مَا قَدَّمَ وَ السَّلَامُ.

ص: ۴۹۰

---

۱ – ۶۹۶- رواه السیّد الرضیّ رضی اللّه عنه فی المختار: ۲۲ من الباب الثانی من كتاب نهج البلاغه. و قریبا منه رویناه عن مصدرین آخرین فی المختار: ۱۴۲ و تالیه من باب كتب أمیر المؤمنین علیه السلام من كتاب نهج السعاده: ج ۵ ص ۱۶۵، ط ۱.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۲۲ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد.

نامه‌ای نزدیک به آن را از دو مصدر دیگر در مختار ۱۴۲ و ۱۴۳ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج السعاده: ج۵، ص ۱۶۵، چاپ اول روایت کردیم. - : نامه دیگری به زیاد:

ای زیاد، از اسراف بپرهیز، و میانه روی را برگزین، از امروز به فکر فردا باش، و از اموال دنیا به اندازه کفاف خویش نگهدار، و زیادی را برای روز نیازمندیت در آخرت پیش فرست.آیا امید داری خداوند پاداش فروتنان را به تو بدهد در حالی که از متکبران باشی و آیا طمع داری ثواب انفاق کنندگان را دریابی در حالی که در ناز و نعمت قرار داری و تهیدستان و بیوه زنان را از آن نعمت ها محروم می کنی همانا انسان به آنچه پیش فرستاده، و نزد خدا ذخیره ساخته، پاداش داده خواهد شد.با درود.

**[ترجمه]

بیان

الإسراف التبذیر و قیل ما أنفق فی غیر طاعه و قیل مجاوزه القصد و الاقتصاد التوسط فی الأمور و فی النهایه التمرغ التقلب فی التراب و قال الأرامل المساکین من نساء و رجال و یقال لکل واحد من الفریقین علی انفراده أرامل و هو بالنساء أخص و أکثر استعمالا الواحده أرمل و أرمله فالأرمل الذی ماتت زوجته و الأرمله التی مات زوجها سواء کانا غنیین أو فقیرین انتهی و أن یوجب مفعول تطمع.

**[ترجمه]اسراف: زیاده روی است، و گفته شده: آنچه که در غیر از اطاعت هزینه شود. و گفته شده: تجاوز از میانه روی است. الاقتصاد: میانه روی در امور است. و در النهایه، التمرغ یعنی غلتیدن در خاک است.

و گوید: الأرامل: مردان و زنان مسکین است و به هر یک از این دو دسته به تنهای ارامل گفته می شود و آن برای زنان خاص تر و بیشتر مورد استعمال است. واحد آن أرمل و أرمله است و أرمل کسی است که زنش فوت کرده است و ارمله زنی است که شوهرش فوت کرده است، چه اینکه فقیر باشند یا توانگر. پایان. و أن یوجب مفعول «تطمع» است.

**[ترجمه]

«۶۹۷»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی قُثَمَ بْنِ الْعَبَّاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَیْنِی بِالْمَغْرِبِ کَتَبَ إِلَیَّ یُعْلِمُنِی أَنَّهُ وُجِّهَ إِلَی الْمَوْسِمِ أُنَاسٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ الْعُمْیِ الْقُلُوبِ الصُّمِّ الْأَسْمَاعِ الْکُمْهِ الْأَبْصَارِ الَّذِینَ یَلْتَمِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَ یُطِیعُونَ الْمَخْلُوقَ فِی مَعْصِیَهِ الْخَالِقِ وَ یَحْتَلِبُونَ الدُّنْیَا دَرَّهَا بِالدِّینِ وَ یَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِآجِلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِینَ وَ لَنْ یَفُوزَ بِالْخَیْرِ إِلَّا عَامِلُهُ وَ لَا یُجْزَی جَزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ فَأَقِمْ عَلَی مَا فِی یَدَیْکَ قِیَامَ الْحَازِمِ الصَّلِیبِ وَ النَّاصِحِ اللَّبِیبِ وَ النَّافِعِ لِسُلْطَانِهِ الْمُطِیعِ لِإِمَامِهِ وَ إِیَّاکَ وَ مَا یُعْتَذَرُ مِنْهُ وَ لَا تَکُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِراً وَ لَا عِنْدَ الْبَأْسَاءِ فَشِلًا.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۳ از بخش نامه‌های کتاب نهج البلاغه روایت کرد.

نامه‌ای نزدیک به آن را از مصدری دیگر در مختار ۱۵۸ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج السعاده: ج۵، ص ۲۹۵، چاپ اول روایت کردیم. - : نامه به قثم بن عبّاس:پس از یاد خدا و درود، همانا مأمور اطلاعاتی من در شام به من اطلاع داده است که گروهی از مردم شام برای مراسم حج به مکّه می آیند، مردمی کور دل، گوش هایشان در شنیدن حق ناشنوا، و دیده هایشان نابینا، که حق را از راه باطل می‌جویند، و بنده را در نافرمانی از خدا، فرمان می برند، دین خود را به دنیا می فروشند، و دنیا را به بهای سرای جاودانه نیکان و پرهیزکاران می خرند، در حالی که در نیکی ها، انجام دهنده آن پاداش گیرد، و در بدی ها جز بدکار کیفر نشود.پس در اداره امور خود هشیارانه و سر سختانه استوار باش، نصیحت دهنده ای عاقل، پیرو حکومت، و فرمانبردار امام خود باش، مبادا کاری انجام دهی که به عذر خواهی روی آوری، نه به هنگام نعمت ها شادمان و نه هنگام مشکلات سست باشی.با درود.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن میثم کان معاویه قد بعث إلی مکه دعاه فی السر یدعون إلی طاعته و یثبطون العرب عن نصره أمیر المؤمنین علیه السلام بأنه إما قاتل لعثمان أو خاذل له و ینشرون عندهم محاسن معاویه بزعمهم فکتب أمیر المؤمنین علیه السلام هذا الکتاب و قثم بن العباس بن عبد المطلب لم یزل والیا لعلی علیه السلام علی مکه حتی قتل علی علیه السلام فاستشهد قثم بسمرقند فی زمن معاویه.

---

۱ - ۶۹۷- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۳۳ من باب الکتب من کتاب نهج البلاغه. و قریبا منه ذکرناه عن مصدر آخر فی المختار: ۱۵۸ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج السعاده: ج ۵ ص ۲۹۵ ط ۱.

و قیل إن الذین بعثهم معاویه کان بعض السرایا التی کان یبعثها للإغاره علی أعمال علی علیه السلام.

و العین الجاسوس أی أصحاب أخباره علیه السلام عند معاویه و یسمی الشام مغربا لأنه من الأقالیم المغربیه و الموسم کمجلس الوقت الذی یجتمع فیه الحاج کل سنه و الأکمه الذی یولد أعمی الذین یلتمسون الحق بالباطل قال ابن أبی الحدید أی یطلبون الحق بمتابعه معاویه فإنهم کانوا یظهرون ناموس العباده و فی بعض النسخ یلبسون الحق أی یخلطونه و قوله علیه السلام درها منصوب بدلا من الدنیا و شراؤهم عاجل الدنیا بأجل الأبرار کنایه عن استعاضتهم الآخره بالدنیا و الحازم ذو الحزم الراسخ فی الدین و الصلیب التشدید و ما یعتذر منه المعصیه و الزله و قال ابن الأثیر فی النهایه البطر الطغیان عند النعمه و طول الغناء و قال الفشل الفزع و الجبن و الضعف.

**[ترجمه]ابن میثم گوید: معاویه دعوت کنندگانی را در خفا به سوی مکه فرستاد که به طاعت او دعوت می کنند و عرب را از یاری امیرمؤمنان علیه السّلام به این صورت که او یا قاتل عثمان است یا رهاکننده او، به تأخیر می اندازند و به زعم خود محاسن معاویه را نزد آنان گسترش می دهند، پس امیرمؤمنان علیه السّلام این نامه را نوشت و قثم بن عباس بن عبدالمطّلب هنوز والی علی علیه السّلام بر مکه بود تا اینکه علی علیه السّلام به قتل رسید و قثم در زمان معاویه در سمرقند شهید شد و گفته شده: کسانی که معاویه می فرستاد، برخی از گردان هایی بود که برای تحریک علیه اعمال علی علیه السّلام می فرستاد.

و العین یعنی جاسوس، یعنی صاحبان اخبار امام علیه السّلام نزد معاویه و شام را به این دلیل که از اقلیم های غربی بود، مغرب نامید، الموسم بر وزن مجلس: زمانی است که حاجیان در هر سال در آن جمع می شوند. الأکمه: کور مادرزاد. «الذین یلتمسون الحق بالباطل» ابن ابی الحدید گوید: یعنی کسانی که حق را با پیروی از معاویه طلب می کنند، زیرا آنها اصول عبادت را اظهار می کنند و در بعضی نسخه ها «یلبسون الحق» آمده است، یعنی حق را درمی آمیزند. و این کلام امام علیه السّلام «درّها» منصوب به عنوان بدل از «دنیا» است و شراؤهم عاجل الدنیا بآجل الابرار کنایه از تعویض آخرت با دنیاست. و الحازم، دوراندیش راسخ در دین است. الصلیب یعنی شدید، «مایعتذر منه» معصیت و لغزش است و ابن اثیر در النهایه گوید: البطر به معنی سرکشی به هنگام نعمت و طولانی شدن توانگری است. و گوید: الفشل یعنی فزع، ترس و ضعف.

**[ترجمه]

«۶۹۸»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْعَبْدَ لَیَفْرَحُ بِالشَّیْ ءِ الَّذِی لَمْ یَکُنْ لِیَفُوتَهُ وَ یَحْزَنُ عَلَی الشَّیْ ءِ الَّذِی لَمْ یَکُنْ لِیُصِیبَهُ فَلَا یَکُنْ أَفْضَلَ مَا نِلْتَ فِی نَفْسِکَ مِنْ دُنْیَاکَ بُلُوغُ لَذَّهٍ أَوْ شِفَاءُ غَیْظٍ وَ لَکِنْ إِطْفَاءُ بَاطِلٍ أَوْ إِحْیَاءُ حَقٍّ وَ لْیَکُنْ سُرُورُکَ بِمَا قَدَّمْتَ وَ أَسَفُکَ عَلَی مَا خَلَّفْتَ وَ هَمُّکَ فِیمَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۳ از بخش نامههای کتاب نهج البلاغه روایت کرد. و نزدیک به آن را در مختار ۲۲ نیز روایت کرد. - : نامه به عبد الله بن عباس:

پس از یاد خدا و درود همانا انسان از به دست آوردن چیزی خشنود می شود که هرگز آن را از دست نخواهد داد، و برای

چیزی انـدوهناک است که هرگز به دست نخواهـد آورد، پس بهترین چیز نزد تو در دنیا، رسـیدن به لـذّت ها، یا انتقام گرفتن نباشـد، بلکه هـدف تو خاموش کردن باطل، یا زنـده کردن حق باشد، تنها به توشه ای که از پیش فرستادی خشـنود باش، و بر آنچه به جای می گذاری حسرت خور، و همّت و تلاش خود را برای پس از مرگ قرار ده.

**[ترجمه]

«۶۹۹»

(۲)نهـج، نهـج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْبَصْرَةِ اعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَةَ مَهْبِطُ إِبْلِيسَ وَ مَغْرِسُ الْفِتَنِ فَحَادِثْ أَهْلَهَا بِالْإِحْسَانِ

ص: ۴۹۲

۱- ۶۹۸- رواه السیّد الرضیّ رضوان اللّه علیه فی المختار: ۶۶ من باب الکتب من نهج البلاغه. و قریبا منه رواه أیضا فی المختار: ۲۲ منه.

۲- ۶۹۹- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۱۸ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه.

وَ احْلُلْ عُقْدَهَ الْخَوْفِ مِنْ قُلُوبِهِمْ وَ قَدْ بَلَغَنِی تَنَمُّرُکَ لِبَنِی تَمِیمٍ وَ غِلْظَتُکَ عَلَیْهِمْ وَ أَنَّ بَنِی تَمِیمٍ لَمْ یَغِبْ لَهُمْ نَجْمٌ إِلَّا طَلَعَ آخَرُ وَ أَنَّهُمْ لَمْ یُسْبَقُوا بِوَغْمٍ فِی جَاهِلِیَّهٍ وَ لَا إِسْلَامٍ وَ أَنَّ لَهُمْ بِنَا رَحِماً مَاسَّهً وَ قَرَابَهً خَاصَّهً نَحْنُ مَأْجُورُونَ عَلَی صِلَتِهَا وَ مَأْزُورُونَ عَلَی قَطِیعَتِهَا فَارْبَعْ أَبَا الْعَبَّاسِ رَحِمَکَ اللَّهُ فِیمَا جَرَی عَلَی یَدِکَ وَ لِسَانِکَ مِنْ خَیْرٍ وَ شَرٍّ فَإِنَّا شَرِیکَانِ فِی ذَلِکَ وَ کُنْ عِنْدَ صَالِحِ ظَنِّی بِکَ وَ لَا یَفِیلَنَّ رَأْیِی فِیکَ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۱۸ از بخش دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد.

- : نامه به فرمانـدار بصره عبـد اللّه بن عباس: بدان، که بصـره امروز جایگاه شـیطان، و کشتزار فتنه هاست.با مردم آن به نیکی رفتـار کن، و گره وحشت را از دل هـای آنـان بگشـای. بـد رفتاری تو را با قبیله «بنی تمیم» و خشونت با آنها را به من گزارش دادنـد، همانا «بنی تمیم» مردانی نیرومندنـد که هر گاه دلاوری از آنها غروب کرد، سلحشور دیگری جای آن درخشـید، و در نبرد، در جاهلیّت و اسلام، کسی از آنها پیشی نگرفت، و همانا آنها با ما پیوند خویشاوندی، و قرابت و نزدیکی دارند، که صله رحم و پیونـد با آنان پاداش، و گسسـتن پیوند با آنان کیفر الهی دارد، پس مدارا کن ای ابو العباس امید است آنچه از دست و زبان تو از خوب و یا بد، جاری می شود، خدا تو را بیامرزد، چرا که من و تو در اینگونه از رفتارها شریکیم.سعی کن تا خوش بینی من نسبت به شما استوار باشد، و نظرم دگرگون نشود، با درود.

**[ترجمه]

تَبیین

قَالَ ابْنُ مِیثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ رُوِیَ أَنَّ ابْنَ عَبَّاسٍ کَانَ قَدْ أَضَرَّ بِبَنِی تَمِیمٍ حِینَ وَلِیَ أَمْرَ الْبَصْرَهِ مِنْ قِبَلِ عَلِیٍّ علیه السلام لِلَّذِی عَرَفَهُمْ بِهِ مِنَ الْعَدَاوَهِ یَوْمَ الْجَمَلِ لِأَنَّهُمْ کَانُوا مِنْ شِیعَهِ طَلْحَهَ وَ الزُّبَیْرِ وَ عَائِشَهَ فَحَمَلَ عَلَیْهِمُ ابْنُ عَبَّاسٍ فَأَقْصَاهُمْ وَ تَنَکَّرَ عَلَیْهِمْ وَ عَیَّرَهُمْ بِالْجَمَلِ حَتَّی کَانَ یُسَمِّیهِمْ شِیعَهَ الْجَمَلِ وَ أَنْصَارَ عَسْکَرَ وَ هُوَ اسْمُ جَمَلِ عَائِشَهَ وَ حِزْبَ الشَّیْطَانِ فَاشْتَدَّ ذَلِکَ عَلَی نَفَرٍ مِنْ شِیعَهِ عَلِیٍّ علیه السلام مِنْ بَنِی تَمِیمٍ مِنْهُمْ حَارِثَهُ (۱)بْنُ قُدَامَهَ وَ غَیْرُهُ فَکَتَبَ بِذَلِکَ حَارِثَهُ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام یَشْکُو إِلَیْهِ ابْنَ عَبَّاسٍ فَکَتَبَ علیه السلام إِلَی ابْنِ عَبَّاسٍ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ خَیْرَ النَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ غَداً أَعْمَلُهُمْ بِطَاعَتِهِ فِیمَا عَلَیْهِ وَ لَهُ وَ أَقْوَاهُمْ بِالْحَقِّ وَ إِنْ کَانَ مُرّاً أَلَا وَ إِنَّهُ بِالْحَقِّ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ فِیمَا بَیْنَ الْعِبَادِ فَلْتَکُنْ سَرِیرَتُکَ فِعْلًا وَ لْیَکُنْ حُکْمُکَ وَاحِداً وَ طَرِیقَتُکَ مُسْتَقِیمَهً وَ اعْلَمْ أَنَّ الْبَصْرَهَ مَهْبِطُ إِبْلِیسَ وَ مَغْرِسُ الْفِتَنِ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ قَوْلُهُ.

قوله علیه السلام فیما بین العباد حال عن الحق أو ظرف للقیام لکونه عباره عما ینفع العباد و یصیر سببا لانتظام أمورهم.

۱- ۱ کذا فی أصلی و مثله فی طبع بیروت من شرح ابن میثم: ج ۴ ص ۳۹۵، و لعل الصواب: «جاریه» و هو ابن قدامه.

قوله علیه السلام فلتکن سریرتک فعلا أی لا تضمر خلاف ما تفعل و لا تخدع الناس قوله علیه السلام و مغرس الفتن قال ابن أبی الحدید أی موضع غرسها و یروی بالعین المهمله و هو الموضع الذی ینزل فیه القوم آخر اللیل.

فحادث أهلها أی تعهدهم بالإحسان قال فی النهایه فیه حادثوا هذه القلوب بذکر الله أی اجلوها و اغسلوا الدرن عنها و تعاهدوها بذلک کما یحادث السیف بالصقال.

و فی الصحاح قال الأصمعی تنمر له أی تنکر له و تغیر و أوعده لأن النمر لا یلقاه أبدا إلا متنکر غضبان و تنمروا تشبهوا بالنمر لم یغب لهم نجم أی لم یمت لهم سید إلا قام آخر مقامه و قال ابن میثم الوغم التره و الأوغام الترات أی لم یهدر لهم دم فی جاهلیه و لا فی إسلام یصفهم بالشجاعه و الحمیه فالمضاف محذوف أی لم یسبقوا بشفاء حقد من عدو.

و یحتمل أن یکون المعنی أنهم لم یسبقهم أحد إلی الترات و الأحقاد لشرف نفوسهم بقله احتمالهم للأذی و ذلک لأن المهین الحقیر فی نفسه لا یکاد یغضب و یحقد بما یفعل به من الأذی و إن غضب فی الحال إلا أنه لا یدوم ذلک الغضب و لا یصیر حقدا أو لم یسبقهم أحد و لم یغلب علیهم بالقهر و البطش.

و فی وصفهم بذلک إشاره إلی وجه المصلحه فی الإحسان إلیهم مع نوع من المدح و الاستماله و الرحم الماسه لاتصالهم عند إلیاس بن مضر.

و قال ابن أبی الحدید مأزورون أصله موزورون و لکنه جاء بالهمزه لتحاذی بها همزه مأجورون.

قوله علیه السلام فاربع أی توقف و تثبت فیما تفعل و المراد بالشر الضرر لا الظلم و إن احتمله.

قوله علیه السلام فإنا شریکان هو کالتعلیل لحسن أمره له بالتثبت لأنه لما کان والیا من قبله فکل حسنه أو سیئه یحدثها فی ولایته فله علیه السلام

شرکه فی إحداثها إذ هو السبب البعید و أبو العباس کنیه ابن عباس.

و قال الجوهری فال الرأی یفیل فیوله ضعف و أخطأ و رجل فال و فائل أی ضعیف الرأی مخطئ الفراسه.

**[ترجمه]ابن میثم گوید: روایت است که ابن عباس زمانی که از جانب علی علیه السّلام امر بصره را برعهده گرفت، به جهت عدواتی که روز جمل از آنان شناخت و به این دلیل که از پیروان طلحه و زبیر و عایشه بودند، به آنان آسیب رساند، پس ابن عباس بر آنان حمله کرد، آنها را دور کرد و با آنان خصمانه رفتار کرد و آنها را به سبب جمل نکوهش می کرد تا اینکه آنها را شیعه جمل و انصار عسکر که نام شتر عایشه بود و حزب شیطان نامید و این بر تعدادی از شیعه علی علیه السّلام از بنی تمیم از جمله حارثه بن قدامه و جز او دشوار آمد، پس حارثه آن را برای علی علیه السّلام نوشت، درحالی که از ابن عباس به او شکایت کرد.

پس امام علیه السّلام برای ابن عباس نوشت: اما بعد فردا برترین مردم نزد خدا، عامل ترین آنان به طاعت او و در آنچه که علیه او و به نفع اوست، قوی ترین آنان، حق گرچه تلخ باشد، است. به هوش باش که آسمان ها و زمین در آنچه که میان بندگان است، به حق برپا شد، پس باید نیت تو عمل، حکمت واحد و راهت استوار باشد .

و بدان که بصره، امروز جایگاه شیطان و کشت زار فتنه هاست تا پایان آنچه که گذشت.

این سخن امام علیه السّلام: «فیما بین العباد» حال از حق یا ظرف برای قیام است، به جهت اینکه عبارت است از آنچه که به نفع بندگان است و سببی برای نظام یافتن امور آنان می شود.

و این سخن مام علیه السّلام: «فلتکن سریرتک فعلاً» ابن ابی الحدید گوید: یعنی محل کشت فتنه ها و با عین نیز روایت می شود که محلی است که جمع آخر شب در آن وارد می شوند.

«فحادث أهلها» یعنی آنها را به احسان عهد کن. در النهایه گوید: در آن آمده است: «حادثوا هذه القلوب بذکرالله» یعنی جلا دهید و چرک را از آن بشویید و آن را به آن وعده دهید، چنانکه با شمشیر به وسیله صیقل صحبت می شود.

در الصحاح آمده است: اصمعی گوید: تنمّر له یعنی با او خصمانه رفتار کرد و غضب کرد و او را تهدید کرد، زیرا پلنگ را هرگز جز در حالت ناراحتی و غضب نمی بینید. تنمّروا، یعنی شبیه پلنگ شدند. «لم یغب لهم نجم» یعنی سروری از آنان وفات نکرد، مگر اینکه فرد دیگری در مقام او قرار بگیرد. و ابن میثم گوید: الوغم یعنی نبرد و أغام یعنی کینه‌ها، یعنی خونی از آنان نه در جاهلیت و نه در اسلام به هدر نرفته است. آنها را به شجاعت و غیرت وصف می کند، پس مضاف محذوف است، یعنی در تسکین کینه ای از دشمن کسی بر آنان پیشی نگرفته است.

و محتمل است که معنا این باشد که به جهت شرف نفس آنان با تحمل اندکشان در مقابل آزار، کسی در حقد و کینه بر آنان پیشی نگرفته است، و آن به این دلیل است که انسان با نفس فرومایه پست، تقریباً خشمگین نمی شود و از آزاری که در حق او می شود، کینه نمی گیرد و اگر در حالتی خشمگین نیز شود، آن خشم دوام ندارد و کینه نمی شود. یا اینکه کسی در قهر و

دلاوری بر آنان پیشی نگرفته و غلبه نیافته است .

و در توصیف آنها به این صفات اشاره ای است به وجه مصلحت در نیکی به آنها با نوعی از مدح و استمالت و پیوند خوشاوندی به جهت پیوندشان با الیاس بن مضر است.

و ابن ابی الحدید گوید: «مأزورون» اصلش موزورون است، اما با همزه آمده است تا با همزه مأجورون مقابل گردد.

و این سخن امام علیه السّلام: «فاربع» یعنی در آنچه که انجام می دهی توقف کن و بایست. و منظور از شر، ضرر است نه ظلم، گرچه محتمل آن است. و این سخن او علیه السّلام: «فإنا شریکان» مانند تعلیلی برای نیکی امر وی برای او با تثبیت است، زیرا او زمانی که از جانب وی والی باشد، هر حسنه یا بدی که در ولایتش انجام می دهد، برای امام علیه السّلام سهمی در ایجاد آن است، زیرا او سبب دور است. و ابو العباس کینه ابن عباس.

جوهری گوید: فال الرأی یفیل فیوله: یعنی رأی ضعیف و خطا است و رجل فال و فائل یعنی سست رأی و دارای ذکاوت خطاکار.

**[ترجمه]

«۷۰۰»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ کَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ یَقُولُ مَا انْتَفَعْتُ بِکَلَامٍ بَعْدَ کَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله کَانْتِفَاعِی بِهَذَا الْکَلَامِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْمَرْءَ قَدْ یَسُرُّهُ دَرَکُ مَا لَمْ یَکُنْ لِیَفُوتَهُ وَ یَسُوؤُهُ فَوْتُ مَا لَمْ یَکُنْ لِیُدْرِکَهُ فَلْیَکُنْ سُرُورُکَ بِمَا نِلْتَ مِنْ آخِرَتِکَ وَ لْیَکُنْ أَسَفُکَ عَلَی مَا فَاتَکَ مِنْهَا وَ مَا نِلْتَ مِنْ دُنْیَاکَ فَلَا تُکْثِرْ بِهِ فَرَحاً وَ مَا فَاتَکَ مِنْهَا فَلَا تَأْسَ عَلَیْهِ جَزَعاً وَ لْیَکُنْ هَمُّکَ فِیمَا بَعْدَ الْمَوْتِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۲۲ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: نامه به ابن عباس که گفت پس از سخنان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم هیچ سخنی را همانند این نامه سودمند نیافتم:

پس از یاد خدا و درود، همانا انسان گاهی خشنود می شود به چیزی که هرگز از دستش نمی رود، و ناراحت می شود برای از دست دادن چیزی که هرگز به آن نخواهد رسید.ابن عباس خوشحالی تو از چیزی باشد که در آخرت برای تو مفید است، و اندوه تو برای از دست دادن چیزی از آخرت باشد، آنچه از دنیا به دست می آوری تو را خوشنود نسازد، آنچه در دنیا از دست می دهی زاری کنان تأسّف مخور، و همّت خویش را به دنیا پس از مرگ واگذار.

**[ترجمه]

بیان

أول الكلام إشاره إلى قوله تعالى ما أَصابَ مِنْ مُصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتابٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَها إِنَّ ذلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ لِكَيْلا تَأْسَوْا عَلى ما فاتَكُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتاكُمْ وَ اللَّهُ لا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتالٍ فَخُورٍ و الدرك محركه لحاق الشىء و الوصول إليه بعد طلبه و اسم لم يكن ضمير المرء و الغرض عدم الإكثار فى الفرح بالنعم بحيث يؤدى إلى الاغترار بالدنيا و الغفله عن العقبى و عدم الحزن المفرط فى المصيبه بحيث يفضى إلى عدم الرضا بالقضاء و ترك ما يجب أو يستحب فعله.

قوله عليه السلام بما نلت من آخرتك أى من أسباب آخرتك و الطاعات التى توجب حصول الدرجات الأخرويه و لا تأس أى لا تحزن.

**[ترجمه]اول كلام، اشاره اى است به اين سخن خداوند متعال: «مَا أَصَابَ مِن مُّصِيبَةٍ فِى الْأَرْضِ وَلَا فِى أَنفُسِكُمْ إِلَّا فِى كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَن نَّبْرَأَهَا إِنَّ ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لِكَيْلَا تَأْسَوْا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ» {هيچ مصيبتى نه در زمين و نه در نفسهاى شما [= به شما] نرسد مگر آنكه پيش از آنكه آن را پديد آوريم در كتابى است اين [كار] بر خدا آسان است تا بر آنچه از دست شما رفته اندوهگين نشويد و به [سبب] آنچه به شما داده است شادمانى نكنيد و خدا هيچ خودپسند فخرفروشى را دوست ندارد}

الدرك با حركت: رسيدن و وصول به چيزى بعد از طلب آن است. و اسم «لم يكن» ضمير «المرء» است و هدف عدم زياده روى در شادى با نعمت ها، به گونه اى كه به اغفال توسط دنيا و غفلت از عقبى منجر شود و عدم حزن مفرط در مصيبت به گونه اى كه به نارضايتى از تقدير و ترك آنچه كه انجامش واجب يا مستحب است، بيانجامد مى‌باشد. اين سخن او «بما نلت من آخرتك» يعنى از اسباب آخرتت و طاعاتى كه كسب درجات اخروى را موجب مى شود. «و لا تأس» يعنى اندوهگين نباش.

**[ترجمه]

«۷۰۱»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام إِلَى أَهْلِ الْبَصْرَةِ

ص: ۴۹۵

۱- ۷۰۰- رواه السيّد الرضىّ رحمه اللّه فى المختار: ۲۲ من باب كتب أمير المؤمنين عليه السلام من كتاب نهج البلاغه.

۲- ۷۰۱- رواه الشريف الرضى رضوان اللّه عليه فى المختار: ۲۹ من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

وَ قَدْ كَانَ مِنِ انْتِشَارِ حَبْلِكَمْ وَ شِقَاقِكَمْ مَا لَمْ تَغْبَوْا عَنْهُ فَعَفَوْتُ عَنْ مُجْرِمِكَمْ وَ رَفَعْتُ السَّيْفَ عَنْ مُدْبِرِكُمْ وَ قَبِلْتُ مِنْ مُقْبِلِكَمْ فَإِنْ خَطَتْ بِكُمُ الْأُمُورُ الْمُرْدِيَهُ وَ سَفَهُ الْآرَاءِ الْجَائِرَهِ إِلَى مُنَابَذَتِى وَ خِلَافِى فَهَا أَنَا ذَا قَدْ قَرَّبْتُ جِيَادِى وَ رَحَلْتُ رِكَابِى وَ إِنْ أَلْجَأْتُمُونِى إِلَى الْمَسِيرِ إِلَيْكُمْ لَأُوقِعَنَّ بِكُمْ وَقْعَهً لَا تَكُونُ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَيْهَا إِلَّا كَلَعْقَهِ لَاعِقٍ مَعَ أَنِّى عَارِفٌ لِذِى الطَّاعَهِ مِنْكُمْ فَضْلَهُ وَ لِذِى النَّصِيحَهِ حَقَّهُ غَيْرُ مُتَجَاوِزٍ مُتَّهَماً إِلَى بَرِى ءٍ وَ لَا نَاكِثاً إِلَى وَفِيٍّ.

**[ترجمه]نهج البلاغه – . شریف رضی آن را در مختار ۲۹ از بخش دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد.

– : نامه به مردم بصره:

شما از پیمان شکستن، و دشمنی آشکارا با من آگاهید.با این همه جرم شما را عفو کردم، و شمشیر از فراریان برداشتم، و استقبال کنندگان را پذیرفتم، و از گناه شما چشم پوشیدم، اگر هم اکنون کارهای ناروا، و اندیشه های نابخردانه، شما را به مخالفت و دشمنی با من بکشاند، سپاه من آماده، و پا در رکابند.و اگر مرا به حرکت دوباره مجبور کنید، حمله ای بر شما روا دارم که جنگ جمل در برابر آن بسیار کوچک باشد، با اینکه به ارزش های فرمانبردارانتان آگاهم، و حق نصیحت کنندگان شما را می شناسم، و هرگز به جای شخص متّهمی، انسان نیکوکاری را نخواهم گرفت، و هرگز پیمان وفاداران را نخواهم شکست.

**[ترجمه]

إيضاح

الحبل العهد و الميثاق و الأمان و كل ما يتوصل به إلى شى ء و انتشاره كنايه عن تشتت الآراء أو عدم الثبات على العهود و قيل أى نشركم حبل الجماعه.

قال الجوهرى غبيت عن الشى ء و غبيته أيضا أغبى غباوه إذا لم يفطن له و غبى على الشى ء كذلك إذا لم تعرفه.

قوله عليه السلام و قبلت من مقبلكم أى الذى لم يفر و جاء معتذرا.

و قال ابن أبى الحديد خطا فلان خطوه يخطو و هو مقدار ما بين القدمين فهذا لازم فإن عديته قلت أخطيت بفلان و خطوت به و قد عداه عليه السلام بالباء أقول المعنى أن ذهبت بكم الأمور المهلكه و السفه محركه خفه الحلم.

و الآراء فى بعض النسخ على زنه آجال على القلب و فى بعضها على الأصل و الجور العدول عن القصد و قال الجوهرى جاد الفرس أى صار رائعا يجود جوده بالضم فهو جواد للذكر و الأنثى من خيل جياد و أجياد و أجاويد.

و الركاب الإبل التى يركب عليها و الواحده راحله و رحلت البعير أرحله

رحلا إذا شددت على ظهره الرحل و هو أصغر من القتب و فى بعض النسخ بالتشديد.

و أوقعت بهم أى بالغت فى قتالهم و الوقعه بالحرب الصدمه بعد الصدمه قوله إلا كلعقه لاعق قال ابن أبى الحديد هو مثل يضرب للشىء الحقير التافه و روى بضم اللام و هى ما تأخذه الملعقه و فى النهايه لعق الأصابع و الصحفه لطع ما عليها من أثر الطعام قوله عليه السلام غير متجاوز متهما أى لا أجاوز فى العقوبه من المتهم أى الذى ثبت عليه الذنب إلى برىء بأن لا أعاقبه و أعاقب البرىء و الناكث من نقض البيعه و الوفى من وفى بها و إنما قال عليه السلام ذلک لئلا ينفروا عنه يأسا من عدله و رأفته.

**[ترجمه]الحبل: عهد پیمان و امان و هر چیزی است که به وسیله آن به چیزی متصل می گردند و انتشار آن کنایه از پراکندگی آراء یا عدم ثبات بر عهدهاست و گفته شده یعنی گسترانیدنتان عهد جماعت را .

جوهری گوید: غبیت عن الشئ، و نیز غبیته، أغبی غباوه زمانی است که آن را درنیابد و غبی علیّ الشئ نیز زمانی است که از آن آگاه نباشی.

و این سخن امام علیه السّلام: «و قبلت من مقبلکم» یعنی کسی که فرار نکرد و عذرخواهانه آمد.

ابن ابی الحدید گوید: خطا فلان خطوه یخطو، که آن فاصله دو گام است و لازم است و چون آن را متعدی کردی می گویی: أخطیت بفلان و خطوت به و امام علیه السّلام آن را با باء متعدی کرده است. می گویم: معنا این است: اگر امور شما را به سوی مهلکه برد و السفه با حرکت: کم خردی است.

و «آراء» در بعضی نسخه ها بر وزن آجال بنا بر قلب است و در بعضی دیگر بر اصل است و جور: انحراف از قصد است. و جوهری گوید: جاد الفرس، یعنی اسب نیکو شد. یجود جوده با ضمه و به آن اسم، جواد گفته می شود و به نر و ماده اسب، جیاده أجیاد و اجاوید گفته می شود.

الرکاب: شتری است که بر آن سوار می شوند و واحد آن راحله است و رحلت البعیر أرحله رحلاً، زمانی است که بر پشت او زین ببندی که کوچکتر از قتب است و در بعضی نسخه ها با تشدید آمده است.

و أوقعت بهم یعنی در نبرد با آنان نهایت تلاش خود را به کار بستم، الوقعه در جنگ صدمه در پی صدمه است. این سخن او: «الّا کلعقه لاعق» ابن ابی الحدید گوید: مثلی است که برای شی ناچیز کم ارزش زده می شود و با ضمه لام روایت شده است که چیزی است که با قاشق می گیری. و در النهایه لعق الأصابع و الصحفه: یعنی آنچه که از اثر غذا بر آن بود را پاک کرد. این سخن امام علیه السّلام که غیر متجاوز متهماً، یعنی در عقوبت او را از متهم فراتر نمی برم، یعنی بی گناه را به جای کسی که گناه بر او اثبات شده است مجازات نمی کنم، به این صورت که او را مجازات نکنم و بی گناه را مجازات کنم. «الناکث» کسی است که بیعت شکسته است. «الوفیّ» کسی است به بیعت وفا کرده است. و امام علیه السّلام به این دلیل این را گفته است که از روی ناامیدی از عدالت و رأفت او، از او بیزار نشوند .

**[ترجمه]

«۷۰۲»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام إِلَى قُثَمَ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى مَكَّةَ أَمَّا بَعْدُ فَأَقِمْ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَ اجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِيَ وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ وَ لَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ وَ لَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ وَ لَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجَةٍ عَنْ لِقَائِكَ بِهَا فَإِنَّهَا إِنْ ذِيدَتْ عَنْ أَبْوَابِكَ فِي أَوَّلِ وِرْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدُ عَلَى قَضَائِهَا وَ انْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَاصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قِبَلَكَ مِنْ ذِي الْعِيَالِ وَ الْمَجَاعَةِ مُصِيباً بِهِ مَوَاضِعَ الْمَفَاقِرِ وَ الْخَلَّاتِ وَ مَا فَضَلَ عَنْ ذَلِكَ فَاحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قِبَلَنَا وَ مُرْ أَهْلَ مَكَّةَ أَنْ لَا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنٍ أَجْراً فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ سَوَاءً الْعاكِفُ فِيهِ وَ الْبادِ فَالْعَاكِفُ الْمُقِيمُ بِهِ وَ الْبَادِي الَّذِي يَحُجُّ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ لِمَحَابِّهِ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۶۷ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: نامه به قثم بن عباس، فرماندار شهر مکّه:

پس از یاد خدا و درود، برای مردم حج را به پای دار، و روزهای خدا را به یادشان آور.در بامداد و شامگاه در یک مجلس عمومی با مردم بنشین، آنان که پرسش های دینی دارند با فتواها آشنایشان بگردان، و ناآگاه را آموزش ده، و با دانشمندان به گفتگو بپرداز.جز زبانت چیز دیگری پیام رسانت با مردم، و جز چهره ات دربانی وجود نداشته باشد، و هیچ نیازمندی را از دیدار خود محروم مگردان، زیرا اگر در آغاز از درگاه تو رانده شود، گر چه در پایان حاجت او بر آورده شود دیگر تو را نستاید.

در مصرف اموال عمومی که در دست تو جمع شده است اندیشه کن، و آن را به عیالمندان و گرسنگان پیرامونت ببخش، و به مستمندان و نیازمندانی که سخت به کمک مالی تو احتیاج دارند برسان، و ما زاد را نزد ما بفرست، تا در میان مردم نیازمندی که در این سامان هستند تقسیم گردد. به مردم مکّه فرمان ده تا از هیچ زائری در ایّام حج اجرت مسکن نگیرند، که خدای سبحان فرمود:«عاکف و بادی در مکّه یکسانند» عاکف، یعنی اهل مکه و بادی، یعنی زائرانی که از دیگر شهرها به حج می آیند، خدا ما و شما را به آنچه دوست دارد توفیق عنایت فرماید.با درود.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام بِأَيَّامِ اللَّهِ أی إنعامه و أیام انتقامه روی

۱- ۷۰۲- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار: ۶۷ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج البلاغه.

ذلک عن أبی عبد الله علیه السلام.

و اجلس لهم العصرین قال ابن میثم لکونهما أطیب الأوقات بالحجاز و قال الجوهری العصران الغداه و العشی و منه سمیت صلاه العصر و قال السفیر الرسول و المصلح بین القوم إن ذیدت أی دفعت و منعت و وردها سؤالها و المجاعه بالفتح الجوع و قال ابن الأثیر المفاقر جمع فقر علی غیر قیاس کالمشابه و الملامح و یجوز أن یکون جمع مفقر و الخله الحاجه و المحاب جمع المحبه بمعنی الحب أی الأعمال المحبوبه.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام «بأیام الله» یعنی روزهای انعام و انتقام خدا، این از امام صادق علیه السّلام روایت شده است. «و اجلس لهم العصرین» ابن میثم گوید: به این جهت که این دو بهترین وقت در حجاز بودند. و جوهری گوید: عصران، صبح و غروب است و نماز عصر از روی آن نامیده شده است. و گوید: السفیر، فرستاده و مصلح بین قوم. «این ذیدت» یعنی دفع و منع شد. «وردها» درخواست آن. المجاعه با فتحه، گرسنگی است و ابن اثیر گوید: مفاقر: جمع غیر قیاسی فقر است، بر وزن مشابه و ملامح و جایز است که جمع مفقر باشد. و الخله یعنی حاجت و المحاب جمع محبه به معنی حب است، یعنی اعمال محبوب.

**[ترجمه]

«۷۰۳»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّکَ لَسْتَ بِسَابِقٍ أَجَلَکَ وَ لَا مَرْزُوقٍ مَا لَیْسَ لَکَ وَ اعْلَمْ بِأَنَّ الدَّهْرَ یَوْمَانِ یَوْمٌ لَکَ وَ یَوْمٌ عَلَیْکَ وَ أَنَّ الدُّنْیَا دَارُ دُوَلٍ فَمَا کَانَ مِنْهَا لَکَ أَتَاکَ عَلَی ضَعْفِکَ وَ مَا کَانَ مِنْهَا عَلَیْکَ لَمْ تَدْفَعْهُ بِقُوَّتِکَ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۷۲ از بخش دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: نامه به عبد اللّه بن عباس: پس از یاد خدا و درود، تو از أجل خود پیشی نخواهی گرفت، و آنچه که روزی تو نیست به تو نخواهد رسید، و بدان که روزگار دو روز است:روزی به سود، و روزی به زیان تو، و همانا دنیا خانه دگرگونی هاست، و آنچه که به سود تو - و از آن تو - است هر چند ناتوان باشی خود را به تو خواهد رساند، و آنچه که به زیان تو است هر چند توانا باشی دفع آن نخواهی کرد.

**[ترجمه]

«۷۰۴»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ وَصِیَّهٍ لَهُ علیه السلام لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عِنْدَ اسْتِخْلَافِهِ إِیَّاهُ عَلَی الْبَصْرَهِ سَعِ النَّاسَ بِوَجْهِکَ وَ مَجْلِسِکَ وَ حُکْمِکَ وَ إِیَّاکَ وَ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ طَیْرَهٌ مِنَ الشَّیْطَانِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَا قَرَّبَکَ مِنَ اللَّهِ یُبَاعِدُکَ مِنَ النَّارِ وَ مَا بَاعَدَکَ مِنَ اللَّهِ یُقَرِّبُکَ مِنَ النَّارِ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - .: سید رضی آن را در مختار ۷۷ از بخش دوم کتاب نهـج البلاغه روایت کرد. - : نامه به عبد اللّه بن عباس: با مردم، به هنگام دیـدار و در مجالس رسـمی و در مقام داوری، گشاده رو باش و از خشم بپرهیز، که سـبک مغزی، به تحریک شـیطان است، و بـدان آنچه تو را به خدا نزدیک می سازد، از آتش جهنّم دور، و آنچه تو را از خدا دور می سازد، به آتش جهنّم نزدیک می کند.

**[ترجمه]

بیان

سع الناس أی لا تخص بعض الناس بشی ء من ذلک بل ساوهم فیها و مجلسک أی تقربهم منک فی المجلس طیره من الشیطان فی بعض النسخ بفتح الطاء و سکون الیاء و فی بعضها بکسر الطاء و فتح الیاء.

ص: ۴۹۸

۱- ۷۰۳- رواه الشریف الرضی رحمه اللّه فی المختار: ۷۲ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه.

۲- ۷۰۴- رواه السیّد الرضیّ رضی اللّه تعالی عنه فی المختار: ۷۷ من باب الکتب من کتاب نهج البلاغه.

و قال الجوهری فی فلان طیره و طیروره أی خفه و طیش و الطیره مثال العتبه و هو ما یتشأم به من الفأل الردی انتهی.

و الأول هنا أظهر و علی الثانی فیمکن أن یکون المراد أن ذلک فأل ردی ء ناش من الشیطان یدل علی أن صاحبه بعید من رحمه الله.

**[ترجمه]سع الناس: یعنی برخی از مردم را به چیزی از آن مخصوص نگردان، بلکه آنها را درآن برابر کن. «و مجلسک» یعنی نزدیکی آنها به تو در مجلس. «طیره من الشیطان» در بعضی نسخه ها با فتحه طاء و سکون یاء و در بعضی نسخه ها با کسره طاء و فتحه یاء آمده است. و جوهری گوید: فی فلان طیره و طیروره، یعنی در او سبکسری و بی پروایی است. و الطیره مانند عقبه است که چیزی است که از فال بدشوم گرفته می شود. پایان.

و معنای اول در اینجا بهتر است و بر اساس معنای دوم ممکن است که مقصود این باشد که آن فال بد، نشأت گرفته از شیطان باشد که بر این دلالت دارد که صاحب آن از رحمت خدا دور است.

**[ترجمه]

«۷۰۵»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی کُنْتُ أَشْرَکْتُکَ فِی أَمَانَتِی وَ جَعَلْتُکَ شِعَارِی وَ بِطَانَتِی وَ لَمْ یَکُنْ فِی أَهْلِی رَجُلٌ أَوْثَقَ مِنْکَ فِی نَفْسِی لِمُوَاسَاتِی وَ مُوَازَرَتِی وَ أَدَاءِ الْأَمَانَهِ إِلَیَّ فَلَمَّا رَأَیْتَ الزَّمَانَ عَلَی ابْنِ عَمِّکَ قَدْ کَلِبَ وَ الْعَدُوَّ قَدْ حَرِبَ وَ أَمَانَهَ النَّاسِ قَدْ خَزِیَتْ وَ هَذِهِ الْأُمَّهَ قَدْ فَتَکَتْ وَ شَغَرَتْ قَلَبْتَ لِابْنِ عَمِّکَ ظَهْرَ الْمِجَنِّ فَفَارَقْتَهُ مَعَ الْمُفَارِقِینَ وَ خَذَلْتَهُ مَعَ الْخَاذِلِینَ وَ خُنْتَهُ مَعَ الْخَائِنِینَ فَلَا ابْنَ عَمِّکَ آسَیْتَ وَ لَا الْأَمَانَهَ أَدَّیْتَ وَ کَأَنَّکَ لَمْ تَکُنِ اللَّهَ تُرِیدُ بِجِهَادِکَ وَ کَأَنَّکَ لَمْ تَکُنْ عَلَی بَیِّنَهٍ مِنْ رَبِّکَ وَ کَأَنَّکَ إِنَّمَا کُنْتَ تَکِیدُ هَذِهِ الْأُمَّهَ عَنْ دُنْیَاهُمْ وَ تَنْوِی غِرَّتَهُمْ عَنْ فَیْئِهِمْ فَلَمَّا أَمْکَنَتْکَ الشِّدَّهُ فِی خِیَانَهِ الْأُمَّهِ أَسْرَعْتَ الْکَرَّهَ وَ عَاجَلْتَ الْوَثْبَهَ فَاخْتَطَفْتَ مَا قَدَرْتَ عَلَیْهِ مِنْ أَمْوَالِهِمُ الْمَصُونَهِ لِأَرَامِلِهِمْ وَ أَیْتَامِهِمُ اخْتِطَافَ الذِّئْبِ الْأَزَلِّ دَامِیَهَ الْمِعْزَی الْکَسِیرَهَ فَحَمَلْتَهُ إِلَی الْحِجَازِ رَحِیبَ الصَّدْرِ بِحَمْلِهِ غَیْرَ مُتَأَثِّمٍ مِنْ أَخْذِهِ کَأَنَّکَ لَا أَبَا لِغَیْرِکَ حَدَرْتَ عَلَی أَهْلِکَ تُرَاثَکَ مِنْ أَبِیکَ وَ أُمِّکَ فَسُبْحَانَ اللَّهِ أَ مَا تُؤْمِنُ بِالْمَعَادِ أَ وَ مَا تَخَافُ مِنْ نِقَاشِ الْحِسَابِ أَیُّهَا الْمَعْدُودُ کَانَ عِنْدَنَا مِنْ ذَوِی الْأَلْبَابِ کَیْفَ تُسِیغُ شَرَاباً وَ طَعَاماً وَ أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّکَ تَأْکُلُ حَرَاماً وَ تَشْرَبُ حَرَاماً وَ تَبْتَاعُ الْإِمَاءَ وَ تَنْکِحُ النِّسَاءَ مِنْ مَالِ الْیَتَامَی وَ الْمَسَاکِینِ وَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُجَاهِدِینَ الَّذِینَ أَفَاءَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ هَذِهِ الْأَمْوَالَ

---

۱ – ۷۰۵– رواه الشریف الرضی رضوان اللّه تعالی علیه فی المختار: ۴۱ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج البلاغه. و قد رویناه عن مصادر فی المختار: ۱۶۸ من باب الکتب من کتاب نهج السعاده: ج ۵ ص ۳۲۷ ط ۱.

وَ أَحْرَزَ بِهِمْ هَذِهِ الْبِلَادَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَ ارْدُدْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَمْوَالَهُمْ فَإِنَّکَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ ثُمَّ أَمْکَنَنِی اللَّهُ مِنْکَ لَأَعْذِرَنَّ إِلَى اللَّهِ فِیکَ وَ لَأَضْرِبَنَّکَ بِسَیْفِیَ الَّذِی مَا ضَرَبْتُ بِهِ أَحَداً إِلَّا دَخَلَ النَّارَ وَ وَ اللَّهِ لَوْ أَنَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَیْنَ فَعَلَا مِثْلَ فِعْلِکَ الَّذِی فَعَلْتَ مَا کَانَتْ لَهُمَا عِنْدِی هَوَادَهٌ وَ لَا ظَفِرَا مِنِّی بِإِرَادَهٍ حَتَّى آخُذَ الْحَقَّ مِنْهُمَا وَ أُزِیحَ الْبَاطِلَ عَنْ مَظْلَمَتِهِمَا وَ أُقْسِمُ بِاللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ مَا یَسُرُّنِی أَنَّ مَا أَخَذْتَهُ مِنْ أَمْوَالِهِمْ حَلَالٌ لِی أَتْرُکُهُ مِیرَاثاً لِمَنْ بَعْدِی فَضَحِّ رُوَیْداً فَکَأَنَّکَ قَدْ بَلَغْتَ الْمَدَى وَ دُفِنْتَ تَحْتَ الثَّرَى وَ عُرِضَتْ عَلَیْکَ أَعْمَالُکَ بِالْمَحَلِّ الَّذِی یُنَادِی الظَّالِمُ فِیهِ بِالْحَسْرَهِ وَ یَتَمَنَّى الْمُضَیِّعُ الرَّجْعَهَ فِیهِ وَ لاتَ حِینَ مَناصٍ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۴۱ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. ما آن را از مصادری در مختار ۱۶۸ از بخش نامه‌های کتاب نهج السعاده: ج۵، ص ۳۲۷، چاپ اول روایت کردیم.
- : نامه به عبدالله بن عباس:

پس از یاد خدا و درود، همانا من تو را در امانت خود شرکت دادم، و همراز خود گرفتم، و هیچ یک از افراد خاندانم برای یاری و مدد کاری، و امانت داری، چون تو مورد اعتمادم نبود.آن هنگام که دیدی روزگار بر پسر عمویت سخت گرفته، و دشمن به او هجوم آورده، و امانت مسلمانان تباه گردیده، و امّت اختیار از دست داده، و پراکنده شدند، پیمان خود را با پسر عمویت دگرگون ساختی، و همراه با دیگرانی که از او جدا شدند فاصله گرفتی، تو هماهنگ با دیگران دست از یاری اش کشیدی، و با دیگر خیانت کنندگان خیانت کردی.نه پسر عمویت را یاری کردی، و نه امانت ها را رساندی.گویا تو در راه خدا جهاد نکردی و برهان روشنی از پروردگارت نداری، و گویا برای تجاوز به دنیای این مردم نیرنگ می زدی، و هدف تو آن بود که آنها را بفریبی و غنائم و ثروت های آنان را در اختیار گیری، پس آنگاه که فرصت خیانت یافتی شتابان حمله ور شدی، و با تمام توان اموال بیت المال را که سهم بیوه زنان و یتیمان بود، چونان گرگ گرسنه ای که گوسفند زخمی یا استخوان شکسته ای را می رباید، به یغما بردی، و آنها را به سوی حجاز با خاطری آسوده، روانه کردی، بی آن که در این کار احساس گناهی داشته باشی. دشمنت بی پدر باد، گویا میراث پدر و مادرت را به خانه می بری.

سبحان اللّه آیا به معاد ایمان نداری و از حسابرسی دقیق قیامت نمی ترسی ای کسی که در نزد ما از خردمندان بشمار می آمدی، چگونه نوشیدن و خوردن را بر خود گوارا کردی در حالی که می دانی حرام می خوری و حرام می نوشی چگونه با اموال یتیمان و مستمندان و مؤمنان و مجاهدان راه خدا، کنیزان می خری و با زنان ازدواج می کنی که خدا این اموال را به آنان وا گذاشته، و این شهرها را به دست ایشان امن فرموده است

پس از خدا بترس، و اموال آنان را باز گردان، و اگر چنین نکنی و خدا مرا فرصت دهد تا بر تو دست یابم، تو را کیفر خواهم کرد، که نزد خدا عذر خواه من باشد، و با شمشیری تو را می زنم که به هر کس زدم وارد دوزخ گردید.سوگند به خدا اگر حسن و حسین چنان می کردند که تو انجام دادی، از من روی خوش نمی دیدند و به آرزو نمی رسیدند تا آن که حق را از آنان باز پس ستانم، و باطلی را که به دستم پدید آمده نابود سازم.به پروردگار جهانیان سوگند، اگر آنچه که تو از اموال مسلمانان به نا حق بردی، بر من حلال بود، خشنود نبودم که آن را میراث باز ماندگانم قرار دهم، پس دست نگهدار و اندیشه نما، فکر کن که به پایان زندگی رسیده ای، و در زیر خاک ها پنهان شده، و اعمال تو را بر تو عرضه داشتند، آنجا که ستمکار با حسرت فریاد می زند، و تباه کننده عمر و فرصت ها، آرزوی بازگشت دارد امّا «راه فرار و چاره مسدود است.»

**[ترجمه]

إيضاح

قال ابن أبی الحدید قد اختلف الناس فی المکتوب إلیه هذا الکتاب فقال الأکثرون إنه عبد الله بن العباس رحمه الله و رووا فی ذلک روایات و استدلوا علیه بألفاظ من ألفاظ الکتاب کقوله أشرکتک فی أمانتی و جعلتک بطانتی و شعاری و إنه لم یکن فی أهلی رجل أوثق منک.

و قوله علی ابن عمک قد کلب ثم قال ثانیا قلبت لابن عمک ظهر المجن ثم قال ثالثا فلا ابن عمک آسیت و قوله لا أبا لغیرک و هذه کلمه لا تقال إلا لمثله فأما غیره من أفناء الناس فإن علیا علیه السلام کان یقول له لا أبا لک.

و قوله أیها المعدود کان عندنا من أولی الألباب.

و قوله و الله لو أن الحسن و الحسین علیهما السلام و هذا یدل علی أن المکتوب إلیه هذا الکتاب قریب من أن یجری مجراهما عنده.

ص: ۵۰۰

وَ قَدْ رَوَى أَرْبَابُ هَذَا الْقَوْلِ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ كَتَبَ إِلَى عَلِيٍّ علیه السلام جَوَاباً عَنْ هَذَا الْكِتَابِ قَالُوا وَ كَانَ جَوَابُهُ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِی كِتَابُكَ تُعَظِّمُ عَلَيَّ مَا أَصَبْتُ مِنْ بَيْتِ مَالِ الْبَصْرَةِ وَ لَعَمْرِی إِنَّ حَقِّی فِی بَيْتِ الْمَالِ لَأَكْثَرُ مِمَّا أَخَذْتُ وَ السَّلَامُ قَالُوا فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِنَ الْعَجَبِ أَنْ تُزَيِّنَ لَكَ نَفْسُكَ أَنَّ لَكَ فِی بَيْتِ مَالِ الْمُسْلِمِينَ مِنَ الْحَقِّ أَكْثَرَ مِمَّا لِرَجُلٍ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَدْ أَفْلَحْتَ إِنْ كَانَ تَمَنِّيكَ الْبَاطِلَ وَ ادِّعَاؤُكَ مَا لَا يَكُونُ يُنْجِيكَ مِنَ الْمَأْثَمِ وَ يُحِلُّ لَكَ الْمُحَرَّمَ إِنَّكَ لَأَنْتَ الْمُهْتَدِی السَّعِيدُ إِذَنْ وَ قَدْ بَلَغَنِی أَنَّكَ اتَّخَذْتَ مَكَّةَ وَطَناً وَ ضَرَبْتَ بِهَا عَطَناً (۱)تَشْتَرِی بِهَا مُوَلَّدَاتِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَهِ وَ الطَّائِفِ تَخْتَارُهُنَّ عَلَى عَيْنِكَ وَ تُعْطِی فِيهِنَّ مَالَ غَيْرِكَ فَارْجِعْ هَدَاكَ اللَّهُ إِلَى رُشْدِكَ وَ تُبْ إِلَى اللَّهِ رَبِّكَ وَ اخْرُجْ إِلَى الْمُسْلِمِينَ

ص: ۵۰۱

۱- ۱ و للمصنف العلامه رفع اللّه مقامه هاهنا فی هامش الكتاب حاشیه هذا نصها- عدا ما زدنا بین المعقوفات توضیحا-: [قوله علیه السلام:] «و ضربت بها عطنا» كنایه عن اتخاذ الإبل الكثیره أو عن اتساعه فی المأكل و المشرب و غیرهما. قال [ابن الأثیر] فی [ماده «عطن» من كتاب] النهایه. فی حدیث الرؤیا: «حتی ضرب الناس بعطن» العطن: مبرک الإبل حول الماء یقال: عطنت الإبل فهی عاطنه و عواطن إذا سقیت و بركت عند الحیاض لتعاد إلی الشرب مره أخری. و أعطنت الإبل إذا فعلت بها ذلک، ضرب ذلک مثلا لاتساع الناس فی زمن عمر، و ما فتح اللّه علیهم من الامصار. [و أیضا قال ابن الأثیر فی ماده «ولد» من كتاب النهایه]. و فی حدیث شریح: «أن رجلا اشتری جاریه و شرط أنّها مولده فوجدها تلیده» المولده التی ولدت بین العرب و نشأت مع أولادهم و تأدبت بآدابهم. و قال الجوهریّ: رجل مولد إذا كان عربیا غیر محض. و التلیده: التی ولدت ببلاد العجم و حملت فنشأت ببلاد العرب.

مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَعَمَّا قَلِيلٍ تُفَارِقُ مَنْ أَلِفْتَ وَ تَتْرُكُ مَا جَمَعْتَ وَ تَغِيبُ فِي صَدْعٍ مِنَ الْأَرْضِ غَيْرَ مُوَسَّدٍ وَ لَا مُمَهَّدٍ قَدْ فَارَقْتَ الْأَحْبَابَ وَ سَكَنْتَ التُّرَابَ وَ وَاجَهْتَ الْحِسَابَ غَنِيّاً عَمَّا خَلَّفْتَ فَقِيراً إِلَى مَا قَدَّمْتَ وَ السَّلَامُ قَالُوا فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ قَدْ أَكْثَرْتَ عَلَيَّ وَ وَ اللَّهِ لَأَنْ أَلْقَى اللَّهَ قَدِ احْتَوَيْتُ عَلَى كُنُوزِ الْأَرْضِ كُلِّهَا مِنْ ذَهَبِهَا وَ عِقْيَانِهَا وَ لُجَيْنِهَا أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَاهُ بِدَمِ امْرِئٍ مُسْلِمٍ وَ السَّلَامُ.

و قال آخرون و هم الأقلون هذا لم يكن و لا فارق عبد الله بن عباس عليا عليه السلام و لا باينه و لا خالفه و لم يزل أميرا على البصره إلى أن قتل على عليه السلام.

قالوا و يدل على ذلك ما رواه أبو الفرج على بن الحسين الأصبهانى من كتابه الذى كتبه إلى معاويه من البصره لما قتل على عليه السلام و قد ذكرناه من قبل.

قالوا و كيف يكون ذلك و لم يختدعه معاويه و يجره إلى جهته فقد علمتم كيف اختدع كثيرا من عمال أمير المؤمنين على عليه السلام و استمالهم إليه بالأموال فمالوا و تركوا أمير المؤمنين عليه السلام فما باله و قد علم النبوه التى (۱)حدثت بينهما لم يستمل ابن عباس و لا اجتذبه إلى نفسه و كل من قرأ السير و عرف التواريخ يعرف مشاقه ابن عباس لمعاويه بعد وفاه على عليه السلام و ما كان يلقاه به من قوارع الكلام و شديد الخصام و ما كان يثنى به على أمير المؤمنين و يذكر خصائصه و فضائله و يصدع به من مناقبه و مآثره فلو كان بينهما غبار أو كدر لما كان به الأمر كذلك بل كانت الحال تكون بالضد مما اشتهر من أمرهما و هذا عندى هو الأمثل و الأصوب.

۱- ۱ النبوّه: الارتفاع و هنا كنايه عن عدم الموافقه يقال: نبا عنه بصره أى تجافاه و لم ينظر إليه و نبا منزله إذا لم توافقه و نبأ حدّ السيف إذا لم يعمل فى الضريبه و يقال: لا ينبو عن فلان أى ينقاد له منه طاب ثراه.

و قـد قال الراونـدی المکتوب إلیه هـذا الکتاب هو عبیـد الله بن العباس لا عبد الله و لیس ذلک بصـحیح فإن عبید الله کان عامل علی علیه السلام علی الیمن و قد ذکرنا قصته مع بسر بن أرطاه فیما تقدم و لم ینقل عنه أنه أخذ مالا و لا فارق طاعه.

و قـد أشـکل علی أمر هـذا الکتاب فإن أنا کـذبت النقل و قلت هذا کلام موضوع علی أمیر المؤمنین علیه السـلام خالفت الرواه فإنهم قـد أطبقوا علی روایه هـذا الکلام عنه و قـد ذکر فی أکثر کتب السـیره و إن صـرفته إلی عبـد الله بن العباس صدنی عنه ما أعلمه من ملازمته لطاعه أمیر المؤمنین فی حیاته و بعد وفاته و إن صرفته إلی غیره لم أعلم إلی من أصرفه من أهل أمیر المؤمنین علیه السلام و الکلام یشعر بأن الرجل المخاطب من أهله و من بنی عمه فأنا فی هذا الموضع من المتوقفین انتهی.

و قال ابن میثم هذا مجرد اسـتبعاد و معلوم أن ابن عباس لم یکن معصوما و علی علیه السـلام لم یکن لیراقب فی الحق أحدا و لو کان أعز أولاده بل یجب أن تکون الغلظه علی الأقرباء فی هذا الأمر أشد ثم إن غلظه علی و عتابه لا یوجب مفارقته إیاه و لنرجع إلی الشرح.

قوله علیه السـلام کنت أشـرکتک فی أمانتی أی جعلتک شریکا فی الخلافه التی ائتمننی الله علیها و الأمانه الثانیه ما تعارفه الناس و قال ابن الأثیر فی النهایه بطانه الرجل صاحب سره و أدخله أمره الذی یشاوره فی أحواله.

قـد خزیت أی هانت و ذلت و المراد عـدم اهتمام الناس بحفظها و قال الجوهری و قال ابن الأثیر التفل نفـخ معه أدنی بزاق و هو أکثر من النفث.

و المواساه المشارکه و المساهمه و أصله الهمزه قلبت تخفیفا و الموازره المشارکه فی حمل الأثقال و المعاونه فی إمضاء الأمور.

و قال فی حرب و کلب

من النهایه فی حدیث علی علیه السلام کتب إلی ابن عباس حین أخذ مال البصره فلما رأیت الزمان علی ابن عمک قد کلب.

أی اشتد یقال کلب الدهر علی أهله إذا ألح علیهم و اشتد و قال

و العدو قد حرب أی غضب یقال منه حرب یحرب حربا بالتحریک انتهی.

قد خزیت أی هانت و ذلت و المراد عدم اهتمام الناس بحفظها و قال الجوهری الفتک أن یأتی الرجل صاحبه و هو غار حتی یشد علیه فیقتله و قد فتک به یفتک و یفتک علی زنه یضرب و ینصر و الفاتک الجری ء و قال شغر البلد أی خلا من الناس و فی القاموس شغرت الأرض لم یبق أحد یحمیها و یضبطها و الشغر البعد و التفرقه.

و قال ابن أبی الحدید أی خلت من الخیر.

و قال فی قوله علیه السلام قلبت لابن عمک أی کنت معه فصرت علیه و أصل ذلک أن الجیش إذا لقوا العدو کانت ظهور مجانهم إلی وجه العدو و بطونها إلی عسکرهم فإذا فارقوا رئیسهم عکسوا قوله علیه السلام علی بینه من ربک أی لم یکن إیمانک عن حجه و برهان و قال الجوهری شی ء شدید بین الشده و الشده بالفتح الحمله الواحده و قد شد علیه فی الحرب انتهی.

و الکره الحمله و العود إلی القتال و قال فی النهایه فی حدیث علی علیه السلام اختطاف الذئب الأزل الأزل فی الأصل الصغیر الفجر و هو فی صفات الذئب الخفیف و قیل هو من قولهم زل زلیلا إذا عدی و خص الدامیه لأن من طبع الذئب محبه الدم حتی أنه یری ذئبا دامیا فیثب علیه لیأکله.

و فی الصحاح المعز من الغنم خلاف الضأن و هو اسم جنس و کذلک المعزی.

قوله رحیب الصدر أی واسعه طیب النفس و قال الجوهری الإثم الذنب و تأثم أی تحرج عنه و کف و قال حدرت السفینه أی أرسلتها إلی أسفل انتهی.

و أما قوله علیه السلام لا أبا لغیرک فقال فی النهایه لا أبا لک أکثر ما

يستعمل فى معرض المدح أى لا كافى لك غير نفسك و قد يذكر فى معرض الذم كما يقال لا أم لك و قد يذكر فى معرض التعجب دفعا للعين انتهى.

فعلى الأول يكون لا أبا لغيرك ذما له بمدح غيره و على الثانى مدحا له و تلطفا مع إشعار بالذم و على الثالث يكون إبعادا عن التعجب من سوء فعله تلطفا أو ذما له بالتعجب من حسن فعل غيره دون فعله.

و الأنسب بالمقام أن يكون الغرض لا أبا لك للذم فعبر هكذا لنوع ملاطفه و قد يقال مثله فى الفارسيه يقال إن مات عدوك و الغرض إن مت.

و فى النهايه فيه من نوقش فى الحساب عذب أى من استقصى فى محاسبته و حوقق و منه حديث على عليه السلام يوم يجمع الله الأولين و الآخرين لنقاش الحساب و هو مصدر منه و أصله المناقشه من نقش الشوكه إذا استخرجها من جسمه.

قوله عليه السلام أيها المعدود كان عندنا أدخل عليه السلام لفظه كان تنبيها على أنه لم يبق كذلك فإن الظاهر من المعدود فى الحال.

و قيل لعله عليه السلام لم يقل يا من كان عندنا من ذوى الألباب إشعارا بأنه معدود فى الحال أيضا عند الناس منهم و فى التعبير بالمعدود إشعار بأنه لم يكن قبل ذلك أيضا منهم.

و فى الصحاح مكنه الله من الشى ء و أمكنه منه بمعنى و فى القاموس أعذر أبدى عذرا و أحدث و ثبت له عذر و بالغ و فى النهايه الهواده الرخصه و السكون و المحاباه و فى الصحاح الهواده الصلح و الميل قوله عليه السلام بإراده أى بمراد و قال الجوهرى زاح أى ذهب و بعد و أزاحه غيره و قال الظلامه و المظلمه ما تطلبه عند الظالم و هو اسم ما أخذ منك و قال الزمخشرى فى المستقصى صح رويدا أى ترفق فى الأمر و لا تعجل و أصله أن الأعراب فى باديتها تسير بالظعن فإذا عثرت على لمع من العشب قالت ذلك و غرضها أن ترعى الإبل الضحاء قليلا قليلا و هى سائره حتى إذا بلغت مقصدها شبعت

فلما كان من الترفق فى هذا توسعوا فقالوا فى كل موضع ضح بمعنى ارفق و الأصل ذاك و قال الجوهرى قوله تعالى وَ لاتَ حِينَ مَناصٍ قال الأخفش شبهوا لات بليس و أضمروا فيها اسم الفاعل و قال لا تكون لات إلا مع حين و قد جاء حذف حين فى الشعر و قرأ بعضهم وَ لَاتَ حِينُ مَنَاصٍ برفع حين و أضمر الخبر قال أبو عبيد هى لا و التاء إنما زيدت فى حين و كذلك فى تلان و أوان و إن كتبت مفرده و قال المورج زيدت التاء فى لات كما زيدت فى ثمت و ربت.

**[ترجمه]ابن ابى الحديد گويد: مردم درباره مخاطب اين نامه دچار اختلاف هستند و اغلب گفته‌اند كه او عبدالله بن عباس است و درباره آن روايات كرده‌اند و با الفاظى از اين نامه مانند اين سخن او: «همانا من تو را در امانت خود شركت دادم و همراز خود كردم...» بر آن استدلال كرده‌اند.

و اين سخن او «بر پسر عمويت سخت گرفته است» سپس بار ديگر گويد «پيمان خود را با پسر عمويت دگرگون ساختى» و براى بار سوم گويد «نه پسر عمويت را يارى كردى» و اين سخن او «دشمنت بى‌پدر باد» كه اين عبارت جز براى نظير او گفته نمى‌شود، و على عليه السّلام براى جز او از عامه مردم لا أباً لك مى‌فرمود. و اين سخن او كه اى كسى كه نزد ما از خردمندان به شمار مى‌آمدى، و نيز اين سخنش «سوگند به خدا اگر حسن و حسين» بر اين دلالت دارد كه مخاطب اين نامه به اينكه نزد او مانند آن دو باشند نزديك‌است.

و اصحاب اين گفتار روايت كرده‌اند كه عبدالله بن عباس پاسخ اين نامه را براى على عليه السّلام نوشت و جواب اين بود: امّا بعد نامه تو به من رسيد آنچه‌كه از بيت‌المال بصره گرفته‌ام بر من بزرگ شده‌است به جانم سوگند حق من در بيت‌المال قطعاً بيشتر از چيزى‌است كه گرفتم والسلام.

گفتند پس على عليه السّلام براى او نوشت: اما بعد شگفت است كه نفست براى تو آراسته است كه در بيت‌المال مسلمانان حقى بيشتر از آنچه‌كه براى هر مرد مسلمان است وجود دارد پس اگر آرزويت باطل و ادعاى چيزى نباشد كه تو را از گناه نجات دهد و حرام را براى تو حلال كند رستگار شده‌اى كه پس تو هدايت‌يافته سعادتمند هستى .

و به من رسيده‌است كه تو مكه را وطن گرفته‌اى و در آن استراحتگاهى بنا نهاده‌اى كه با آن زنان دورگه مكه، مدينه و طائف را مى‌خرى و به چشم خويش آن زنان را انتخاب مى‌كنى و مال سايرين را به آنها عطا مى‌بخشى. پس خدا هدايتت كند به صلاحت بازگرداند و به‌سوى خدا، پروردگارت توبه كن و اموال مسلمانان را به‌سوى آنان بيرون آور كه به زودى از آنچه‌كه به آن الفت گرفته‌اى جدا مى‌شوى و آنچه‌كه اندوخته‌اى را رها مى‌كنى و در حفره‌اى از زمين پنهان مى‌شوى بدون بالش و بستر درحالى‌كه از عزيزان جدا شده، در خاك ساكن شده و با حساب روبرو مى‌شوى درحالى‌كه از آنچه بر جاى گذاشتى بى‌نياز و به آنچه از پيش فرستاده‌اى نيازمند هستى. والسلام.

گويند عبدالله بن عباس براى او نوشت: اما بعد بر من زياده‌روى كرده‌اى به خدا سوگند اگر خدا را درحالى ديدار كنم كه همه گنج‌هاى زمين از طلا، زر و سيم آن را در بر گرفته‌ام براى من محبوب‌تر از اين است كه او را با خون فردى مسلمان ديدار كنم. والسلام. و ديگران كه اندك هستند مى‌گويند: او نبوده است و عبدالله بن عباس از عليعليه السّلام جدا نشد، با او مخالفت و مشكل نداشت و تا شهادت على عليه السّلام همچنان امير بصره بود.

گویند: و آنچه‌که ابوفرج علی بن حسین اصفهانی از نامه او که زمان شهادت علی علیه السّلام برای معاویه از بصره نوشت مؤید آن است و آن را پیش از این ذکر کرده‌ایم.

گویند: این چگونه است درحالی‌که معاویه او را فریب نداد و به سمت خود نکشانید درحالی‌که دریافتید که او چگونه بسیاری از کارگزاران امیرمؤمنان علی علیه السّلام را فریب داد و با اموال آنان را به‌سوی خود مایل کرد پس به‌سوی او تمایل یافتند و امیرمؤمنان علیه السّلام را رها کردند. او را چه می‌شود درحالی‌که نبوتی که میان آن دو رخ داده‌است را دانسته است ابن عباس را منحرف نکرد و به‌سوی خود نکشانید و هر کسی‌که سیر را مطالعه کرده و از تواریخ آگاه‌است ایجاد مزاحمت‌های ابن عباس برای معاویه بعد از وفات علی علیه السّلام و سخنان کوبنده و خصومت شدیدی که از وی می‌دید و آنچه‌که به‌وسیله آن امیرمؤمنان را مدح و ثنا می‌گفت و خصائص و فضائل او را بیان می‌کرد و به‌وسیله آن مناقب و مفاخر او را آشکار می‌کرد آگاه است. و اگر میان آن دو تیرگی یا کدورتی بود مسأله چنین نبود بلکه عکس چیزی بود که درباره آن دو مشهور است و این نزد من بهتر و صحیح‌تراست.

راوندی گوید مخاطب این نامه عبیدالله بن عباس است نه عبدالله و این صحیح‌تر نیست زیرا عبیدالله کارگزار علی علیه السّلام بر یمن بود و قصه او با بسر بن أرطأه پیش از این بیان کردیم و کسی درباره او نقل نکرده است که وی مالی گرفته و از اطاعت جدا شده است.

این نامه بر من دشوار شد پس اگر من نقل را تکذیب کردم و گفتم این سخن به امیرمؤمنان علیه السّلام نسبت داده شده است با راویان مخالفت کرده‌ام، زیرا آنها بر روایت این سخن از او اتفاق نظر دارند و در اغلب کتب سیره ذکر شده است. و اگر این سخن را به عبدالله بن عباس منسوب کنم آنچه‌که درخصوص ملازمت او با اطاعت از امیرمؤمنان در دوره زندگی وی و پس از وفات او می‌دانم مرا از آن بازمی‌دارد و اگر آن را به غیر او نسبت دهم نمی‌دانم به کدام‌یک از خویشان امیرمؤمنان علیه السّلام نسبت دهم درحالی‌که سخن بیانگر این است که مرد مورد خطاب از خویشان و عموزادگان اوست و من از این منظر از تردیدکنندگان هستم. پایان.

ابن میثم گوید: این صرف بعید پنداشتن‌است و معلوم این است که ابن عباس معصوم نبوده است و علی علیه السّلام درباره حق، مراقب کسی نبوده‌است گرچه از عزیزترین فرزندانش باشد بلکه واجب است که سخت‌گیری در این امر بر نزدیکان شدیدتر باشد سپس اینکه خشم و عتاب علی علیه السلام جدایی وی از او را ایجاب نمی‌کند. اینک به شرح بازمی‌گردیم.

این سخن امام علیه السّلام: «کنت أشرکتک فی أمانتی» یعنی تو را شریکی در خلافتی که خداوند مرا بر آن امین نهاده است قرار دادم و امانت دوم چیزی است که مردم از آن آگاهند. و ابن اثیر در النهایه گوید: بطانه الرجل: رازدار او و داخل در امر او که درباره احوالش با او مشورت می‌کند.

«المواساه» یعنی مشارکت و سهیم بودن و اصل آن همزه است که برای تخفیف قلب شده‌است و الموازره: مشارکت در بردن بار و همکاری در اجرای امور.

و درباره حرب و کلب در النهایه گوید: در حدیث علی علیه السّلام برای ابن عباس زمانی که اموال بصره را گرفت نوشت: «فلما رأیت الزمان علی ابن عمک قد کلب» یعنی شدت گرفته‌است. گفته می‌شود: کلب الدهر علی أهله یعنی بر آنان فشار آورد و شدت گرفت. و گوید: «العدّو قد حرب» یعنی دشمن خشمگین شد، از این ریشه حرب یحرب حرباً با حرکت گفته می‌شود. پایان.

«قد خزیت» یعنی خوار و ذلیل شدم و مقصود عدم اهتمام مردم به حفظ آن است. و جوهری گوید: الفتك این است که مرد درحالی که سرزده است به‌سوی رفیقش می‌رود و بر او حمله می‌کند و او را به قتل می‌رساند و قد فتك به یفتِك و یفتُك (بر وزن یضرب و ینصر) و فاتك یعنی: گستاخ. و گوید: شغر البلد یعنی خالی از مردم شد و در قاموس: شغرت الأرض یعنی کسی باقی نماند که آن را حراست و حفاظت کند. و الشغر یعنی دوری و تفرقه.

ابن ابی الحدید گوید: یعنی از خیر خالی شد.

و درباره این سخن او علیه السّلام «قلبت لا بن عمك» گوید یعنی همراه او بودی و علیه او شدی و اصل آن این است که در لشکر در دیدار با دشمن روی سپرها به‌سوی دشمن و پشت آن به‌سوی لشکر خود باشد و چون از رئیس خود جدا شدند برمی‌گردانند. این سخن اوعلیه السّلام: «علی بیّنه من ربّک» یعنی ایمان تو از حجت و برهان نبوده است. و جوهری گوید شئ شدید یعنی چیزی که شدتش آشکار باشد و الشده با فتحه یک حمله است و قد شدّ علیه فی الحرب گفته میی‌شود پایان.

«الکرّه» حمله و بازگشت به جنگ است. در النهایه گوید: در حدیث علی علیه السّلام «اختطاف الذئب الأزل» الأزل در اصل مؤخر کوچک است که از صفات گرگ سریع است. و گفته‌شده این برگرفته از این سخن آنان است زلّ زلیلاً- زمانی که منحرف شود و خونین را به این دلیل مخصوص کرده است که از طبع گرگ علاقه به خون است حتی او وقتی که گرگی خونین ببیند بر او هجوم می‌آورد تا او را بخورد.

در الصحاح المعز از گوسفندان بر خلاف ضأن است و این جنس است و معزی نیز چنین است.

این سخن او «رحیب الصدر» یعنی صاحب سینه‌ای گشاده و نفسی پاك. جوهری گوید: الاثم یعنی گناه و تأثم یعنی از آن منع کرد و خودداری کرد. و گوید: حدرت سفینه یعنی آن را به پایین فرستادم. پایان.

و اما این سخن امام علیه السّلام «لا أباً لغیرك» در النهایه گوید: «لا أباً لك» بیشترین موردی که استعمال می‌شود در موضع مدح است یعنی غیر تو هیچ کفایت‌کننده‌ای برای تو نباشد. و در موضع نکوهش نیز گاه ذکر می‌شود چنانکه لا أم لك گفته می‌شود و گاه در موضع تعجب برای دفع چشم زخم ذکر می‌شود. پایان.

براساس مورد اول «لا أباً لغیرك» نکوهشی است برای او با مدح سایرین، و براساس معنای دوم مدحی برای او و اظهار لطف به همراه بیان ذم. و براساس مورد سوم بعید شمردن از روی تعجب از سوء عمل او و از روی تلطّف یا ذم او با تعجب از حسن عمل غیر اوست نه عمل او. و مناسب‌تر با این مقام این است که غرض از لا اباً لك نکوهش باشد و به‌جهت نوعی ملاطفت چنین تعبیر کرده‌است و مثل آن در فارسی گفته می‌شود: «اگر دشمنت بمیرد»، و غرض این است که «اگر تو مُردی».

در النهایه درباره آن گوید: «من نوقش فی الحساب عذب» یعنی هر که محاسبه‌اش به‌صورت کامل انجام می‌گیرد و مورد بررسی قرار می‌گیرد و حدیث علی علیه السّلام از آن است «یوم یجمع الله الأولین و الآخرین لنقاش» یعنی حساب و این مصدر آن است و اصل آن منافشه از نقش الشوکه است زمانی‌که خار را از بدنه آن بیرون آورد .

این سخن او «أیها المعدود کان عندنا» امام علیه السّلام لفظ «کان» را به عنوان هشداری بر اینکه او چنین باقی نمی‌ماند وارد کرده است و ظاهر از معدود، معدود در حال است.

و گفته شده شاید امام علیه السّلام نفرموده است یا من کان عندنا من ذوی الإلباب در اشاره به این‌که او اکنون نیز ذر نظر مردم از آنان شمرده می‌شود. و در تعبیر با معدود اشاره‌ای است به اینکه او قبل از آن نیز از آنان نبوده‌است.

در صحاح مکّنه الله من الشئ و امکنه منه به یک معنی است. و در قاموس «أعذر» یعنی عذری اظهار کرد و ایجاد کرد و برای او عذری اثبات شد و جدیت کرد. و در النهایه: الهواده یعنی رخصت، سکون و مهربانی، و در صحاح: الهواده یعنی صلح و میل. این سخن امام علیه السّلام «بباراده» یعنی با مراد. و جوهری گوید زاح یعنی از بین رفت و دور شد و أزاحه غیره ـ او را غیر او را از بین برد ـ. و گوید: الظلامه و المظلمه آنچه را که از ظالم طلب می‌کنی و این اسم چیزی است که از تو گرفته می‌شود. و زمخشری در المستقصی گوید: ضحّ رویداً یعنی در کار به ملایمت رفتار کن و عجله نکن و اصل آن این است که بادیه‌نشین در بادیه کوچ می‌کرد و چون بر اندکی گیاه دست می‌یافت این جمله را می‌گفت و منظورش این بود که شتر آرام آرام آن غذا ـ علف ـ را بچرد درحالی‌که آنان در حرکت هستند و چون به مقصد رسید سیر شده است و به‌جهت آرامشی که در این امر است آن را گسترش دادند و در هر مکانی ضحّ را به معنی نرمی کردن به‌کار بردند و اصل آن است. و جوهری درباره این کلام خداوند «و لات حین مناص» گوید: اخفش گوید: «لات» را به «لیس» شبیه کرده‌اند و اسم فاعل را در آن مستقر کرده‌اند و گوید: «لات» فقط همراه «حین» است و حذف «حین» در شعر آمده است و برخی از آنها «و لات حین مناص» را با رفع حین قرائت کرده اند و خبر را مستقر کرده‌اند ابوعبید گوید: «آن لا و تا است که فقط بر حین اضافه شده است و تلان اوان نیز چنین است» گرچه به‌صورت مفرد نوشته شود. و مورّج گوید: تاء در «لات» افزوده شده‌است چنانکه در ثمت و ربت افزوده شده است .

**[ترجمه]

«۷۰۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ الْعَبْدِیِّ وَ قَدْ خَانَ فِی بَعْضِ مَا وَلَّاهُ مِنْ أَعْمَالِهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ صَلَاحَ أَبِیکَ غَرَّنِی مِنْکَ وَ ظَنَنْتُ أَنَّکَ تَتَّبِعُ هَدْیَهُ وَ تَسْلُکُ سَبِیلَهُ فَإِذَا أَنْتَ فِیمَا رُقِّیَ إِلَیَّ عَنْکَ لَا تَدَعُ لِهَوَاکَ انْقِیَاداً وَ لَا تُبْقِی لِآخِرَتِکَ عَتَاداً أَ تَعْمُرُ دُنْیَاکَ بِخَرَابِ آخِرَتِکَ وَ تَصِلُ عَشِیرَتَکَ بِقَطِیعَهِ دِینِکَ وَ لَئِنْ کَانَ مَا بَلَغَنِی عَنْکَ حَقّاً لَجَمَلُ أَهْلِکَ وَ شِسْعُ نَعْلِکَ خَیْرٌ مِنْکَ وَ مَنْ کَانَ بِصِفَتِکَ فَلَیْسَ بِأَهْلٍ أَنْ یُسَدَّ بِهِ ثَغْرٌ أَوْ یُنْفَذَ بِهِ أَمْرٌ أَوْ یُعْلَی بِهِ قَدْرٌ أَوْ یُشْرَکَ فِی أَمَانَهٍ أَوْ یُؤْمَنَ عَلَی جِبَایَهٍ فَأَقْبِلْ إِلَیَّ حِینَ یَصِلُ إِلَیْکَ کِتَابِی هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قال الشریف الرضی و المنذر بن الجارود هو الذی قال فیه أمیر المؤمنین إنه لنظار فی عطفیه مختال فی بردیه تفال فی شراکیه.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۷۱ از بخش دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد.

ما نامه‌ای نزدیک به آن را از مصدری دیگر در مختار ۱۱۴ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان از کتاب نهج السعاده: ج۵، ص ۲۲، چاپ اول روایت کردیم. - : نامه به «مُنذَر بن جارود عبدی» که او را به فرمانداری برخی از شهرهای فارس گماشت ولی او در امانت خیانت کرد:

امّا بعد، براستی که پاکی و صلاحیّت پدرت مرا نسبت به تو فریفت، و من گمان می کردم تو هم روش پدر را پیش خواهی گرفت و راه او را خواهی رفت. امّا متأسّفانه آن طور که به من گزارش رسیده است تو از فرمانبرداری هوای نفس خود دست بردار نیستی و برای آخرتت توشه ای ذخیره نکردی. آبادی دنیایت را با خرابی آخرتت به دست آوری و با تباهی دینت، فامیلت را به نان و نوا رسانی و اگر این گزارش درست باشد قطعاً «شتر قبیله» و «بند کفشت» از تو و امثال تو بهتر است. تو لیاقت آن را نداری که مرز دار اسلام باشی، یا کاری را به پیش بری، یا ارزشی را پاس داری، یا امانتی را امین باشی، یا از خیانتی بازداری. پس آنگاه که این نامه ام به تو رسید به سویم آی ان شأاللّه.

و شریف رضی گوید: و این «مُنذَر» همان است که امیر مؤمنان - درود خدا بر او - در باره اش فرمود: «از خودپسندی به چپ و راست نگرد، و به جامه های راه راه و پر زرق و برقش بالد، و کفشش را با آب دهان واکس زند.»

**[ترجمه]

إيضاح

الهدی بالفتح السیره الحسنه فیما رقی بالتشدید أی فیما رفع إلی و أصله أن یکون الإنسان فی موضع عال فیرقی إلیه شی ء و کان العلو هاهنا هو علو الرتبه بین الإمام و الأمیر نحو قولهم تعالی باعتبار علو رتبه الآمر علی المأمور.

ص: ۵۰۶

۱- ۷۰۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۷۱ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه. و قریبا منه رویناه عن مصدر آخر فی المختار: ۱۱۴ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج السعاده: ج ۵ ص ۲۲ ط ۱.

كذا و ذكره ابن أبى الحديد و قال اللام فى قوله عليه السلام لهواك متعلق بمحذوف دل عليه انقيادا لأن المتعلق من حروف الجر بالمصدر لا يجوز أن يتقدم على المصدر و العتاد العده و قال العرب تضرب المثل بالجمل فى الهوان.

و قال ابن ميثم جمل الأهل مما يتمثل به فى الهوان و أصله فيما قيل إن الجمل يكون لأبى القبيله فيصير ميراثا لهم يسوقه كل منهم و يصرفه فى حاجته فهو ذليل حقير بينهم.

و شسع نعلك قال الجوهرى هى التى تشد إلى زمامها و قال ابن أبى الحديد المثل بها فى الاستهانه مشهور لابتذالها و وطئها الأقدام فى التراب.

قوله عليه السلام أو يشرك فى أمانه قال ابن ميثم الخلفاء أمناء الله فى بلاده فمن ولوه من قبلهم فقد أشركوه فى أمانتهم.

قوله عليه السلام أو يؤمن على جبايه قال ابن أبى الحديد أى على استجباء الخراج و جمعه و هذه الروايه التى سمعناها و من الناس من يرويها خيانه بالخاء المعجمه و النون و هكذا رواها القطب الراوندى و لم يرو الروايه الصحيحه التى ذكرناها نحن و قال على تكون متعلقه بمحذوف أو بيؤمن نفسها و هذا بعيد و تكلف.

و قال ابن ميثم أى تؤمن حال خيانتك لأن كلمه على تفيد الحال انتهى.

و أقول يمكن أن يقدر فيه مضاف أى على إزاله خيانه أو يراد بالخيانه المال الذى هو بمعرضها.

قوله عليه السلام لنظار فى عطفيه أى ينظر كثيرا فى جانبيه تاره هكذا و تاره هكذا لإصلاح ثوبه أو إعجابه بنفسه.

و قال ابن أبى الحديد الشراك السير الذى يكون فى النعل على ظهر

القدم و التفل بالسكون مصدر تفل أی بصق و التفل محركه البصاق نفسه و المختال إنما يفعله فی شراكيه ليذهب عنهما الغبار و الوسخ يتفل فيهما فيمسحهما ليعودا كالجديدين.

و قال ابن الأثير التفل نفخ معه أدنی بزاق و هو أكثر من النفث.

**[ترجمه]الهـدی با فتحه سيره نيكو است، «فيما رقّی» با تشديد يعنی در آنچه‌كه به‌سوی من بالا آمد و اصل آن اين است كه انسان در محلی مرتفع باشد و چيزی به‌سوی او بالا رود گويی علو در اينجا علو مرتبه بين امام و امير است مانند اين سـخن تعال (بيا) در كلام آنها كه به اعتبار برتری درجه امر كننده بر امر شونده‌است.

ابن ابی الحديـد آن را اينگونه ذكر كرده‌است و گويد لام در اين سـخن امام عليه السّـلام «لهواك» متعلق به محذوفی است كه «انقياداً» بر آن دلالت دارد زيرا متعلق از حروف جر به مصـدر جايز نيست كه بر مصـدر مقدم شود و العتاد يعنی توشه. و گويد عرب اين مثل را برای سستی در شتر می‌زند .

ابن ميثم گويـد: جمـل الأهل از مواردی است كه در خواری به آن مثال زده می‌شود و اصل آن در آنچه گفته شـده اين اسـت كه شـتر برای پـدر قـبيله‌است پس ميراثی برای آنهـا می‌شود كه هر يـك از آنهـا آن را هـدايت می‌كنـد و در حـاجتش به‌كـار می‌رود پس او ميان آنان ذليل خوار است.

«و شسع نعلك» جوهری گويد: آن چيزی‌است كه به زمام شتر بسته می‌شود. و ابن ابی الحديد گويد: مثل زدن به آن در تحقير و خواری مشهوراست به‌جهت بی‌ارزشی و فشار دادن آن در خاك به‌وسيله پا.

اين سـخن امام عليه السّـلام «أو يشـرك فی أمانه» ابن ميثم گويد: خلفاء امينان خدا در بلاد او هستند پس هر كسی را از جانب خود بر آن بگمارند او را در امانت خويش شـريك كرده‌اند. و اين سـخن او «أو يؤمن علی جبابه» ابن ابی الحديد گويد: يعنی بر وصـول ماليـات و جمع‌آوری آنهـا، و اين روايـتی است كه مـا شـنيديم و برخی افراد آن را «خيـانه» روايت می‌كننـد و قطب راونـدی آن را اينگـونه روايـت كرده‌است و روايت صـحيحی كه مـا ذكر كرديم را ذكر نكرده است و گويـد: «علی» متعلـق به محذوف يا به خود يؤمن است و اين بعيد و تكلف است.

ابن ميثم گويد: يعنی از حال خيانتت در امان باشی زيرا كلمه «علی» افاده حال می‌كند. پايان.

می‌گويم: ممكن‌است كه در آن مضـافی در تقـدير گرفته شود يعنی بر از بين رفتن خيانت يا اينكه منظور از خيانت مالی باشـد كه او در معرض آن خيانت است. اين سـخن امام عليه السّـلام «لنظار فی عطفيه» يعنی در دوطرفش بسـيار نگاه می‌كند گاه اين چنين و گاه آن‌گونه به‌جهت اصلاح لباسش يا شيفتگی‌اش خود.

ابن ابی الحديد گويد: شراك: حركتی است كه در كفش بر روی پاشنه پا است. التفل با سكون مصدر تفل يعنی انداختن آب دهـان است و التفـل با حركت خود آب دهان است. متكبر آن را فقط در دو جانبش انجام می‌دهـد تا غبار و آلودگی را از آن بزدايد در آن دو آب دهان می‌اندازد و آن دو را پاك می‌كند تا نو به نظر برسند .

ابن اثیر گوید: التفل دمیدنی است که اندکی بزاق با آن است و بیشتر از نفث است.

**[ترجمه]

«۷۰۷»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى الْحَارِثِ الْهَمْدَانِيِّ وَ تَمَسَّكْ بِحَبْلِ الْقُرْآنِ وَ انْتَصِحْهُ وَ أَحِلَّ حَلَالَهُ وَ حَرِّمْ حَرَامَهُ وَ صَدِّقْ بِمَا سَلَفَ مِنَ الْحَقِّ وَ اعْتَبِرْ بِمَا مَضَى مِنَ الدُّنْيَا مَا بَقِيَ مِنْهَا فَإِنَّ بَعْضَهَا يُشْبِهُ بَعْضاً وَ آخِرَهَا لَاحِقٌ بِأَوَّلِهَا وَ كُلُّهَا حَائِلٌ مُفَارِقٌ وَ عَظِّمِ اسْمَ اللَّهِ أَنْ لَا تَذْكُرَهُ إِلَّا عَلَى حَقٍّ وَ أَكْثِرْ ذِكْرَ الْمَوْتِ وَ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ وَ لَا تَتَمَنَّ الْمَوْتَ إِلَّا بِشَرْطٍ وَثِيقٍ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يَرْضَاهُ صَاحِبُهُ لِنَفْسِهِ وَ يُكْرَهُ لِعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ يُعْمَلُ بِهِ فِي السِّرِّ وَ يُسْتَحْيَا مِنْهُ فِي الْعَلَانِيَةِ وَ احْذَرْ كُلَّ عَمَلٍ إِذَا سُئِلَ عَنْهُ صَاحِبُهُ أَنْكَرَهُ أَوِ اعْتَذَرَ مِنْهُ وَ لَا تَجْعَلْ عِرْضَكَ غَرَضاً لِنِبَالِ الْقَوْلِ وَ لَا تُحَدِّثِ النَّاسَ بِكُلِّ مَا سَمِعْتَ فَكَفَى بِذَلِكَ كَذِباً وَ لَا تَرُدَّ عَلَى النَّاسِ كُلَّ مَا حَدَّثُوكَ بِهِ فَكَفَى بِذَلِكَ جَهْلًا وَ اكْظِمِ الْغَيْظَ وَ احْلُمْ عِنْدَ الْغَضَبِ وَ تَجَاوَزْ عِنْدَ الْقُدْرَةِ وَ اصْفَحْ مَعَ الدَّوْلَةِ تَكُنْ لَكَ الْعَاقِبَةُ وَ اسْتَصْلِحْ كُلَّ نِعْمَةٍ أَنْعَمَهَا اللَّهُ عَلَيْكَ وَ لَا تُضَيِّعَنَّ نِعْمَةً مِنْ نِعَمِ اللَّهِ عِنْدَكَ وَ لْيُرَ عَلَيْكَ أَثَرُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ بِهِ عَلَيْكَ وَ اعْلَمْ أَنَّ أَفْضَلَ الْمُؤْمِنِينَ أَفْضَلُهُمْ تَقْدِمَةً مِنْ نَفْسِهِ وَ أَهْلِهِ وَ مَالِهِ فَإِنَّكَ مَا تُقَدِّمْ مِنْ خَيْرٍ يَبْقَ لَكَ ذُخْرُهُ وَ مَا تُؤَخِّرْهُ يَكُنْ لِغَيْرِكَ خَيْرُهُ وَ احْذَرْ صَحَابَةَ مَنْ يَفِيلُ رَأْيُهُ وَ يُنْكَرُ عَمَلُهُ فَإِنَّ الصَّاحِبَ مُعْتَبَرٌ بِصَاحِبِهِ

ص: ۵۰۸

۱- ۷۰۷- رواه الشريف الرضی فی المختار: ۶۹ من باب كتب أمير المؤمنين عليه السلام من نهج البلاغه.

وَ اسْكُنِ الْأَمْصَارَ الْعِظَامَ فَإِنَّهَا جِمَاعُ الْمُسْلِمِينَ وَ احْذَرْ مَنَازِلَ الْغَفْلَهِ وَ الْجَفَاءِ وَ قِلَّهَ الْأَعْوَانِ عَلَى طَاعَهِ اللَّهِ وَ اقْصُرْ رَأْيَكَ عَلَى مَا يَعْنِيكَ وَ إِيَّاكَ وَ مَقَاعِدَ الْأَسْوَاقِ فَإِنَّهَا مَحَاضِرُ الشَّيْطَانِ وَ مَعَارِيضُ الْفِتَنِ وَ أَكْثِرْ أَنْ تَنْظُرَ إِلَى مَنْ فُضِّلْتَ عَلَيْهِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَبْوَابِ الشُّكْرِ وَ لَا تُسَافِرْ فِي يَوْمِ جُمُعَهٍ حَتَّى تَشْهَدَ الصَّلَاهَ إِلَّا فَاصِلًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَوْ فِي أَمْرٍ تُعْذَرُ بِهِ وَ أَطِعِ اللَّهَ فِي جُمَلِ أُمُورِكَ فَإِنَّ طَاعَهَ اللَّهِ فَاضِلَهٌ عَلَى مَا سِوَاهَا وَ خَادِعْ نَفْسَكَ فِي الْعِبَادَهِ وَ ارْفُقْ بِهَا وَ لَا تَقْهَرْهَا وَ خُذْ عَفْوَهَا وَ نَشَاطَهَا إِلَّا مَا كَانَ مَكْتُوباً عَلَيْكَ مِنَ الْفَرِيضَهِ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ مِنْ قَضَائِهَا وَ تَعَاهُدِهَا عِنْدَ مَحَلِّهَا وَ إِيَّاكَ أَنْ يَنْزِلَ بِكَ الْمَوْتُ وَ أَنْتَ آبِقٌ مِنْ رَبِّكَ فِي طَلَبِ الدُّنْيَا وَ إِيَّاكَ وَ مُصَاحَبَهَ الْفُسَّاقِ فَإِنَّ الشَّرَّ بِالشَّرِّ مُلْحَقٌ وَ وَقِّرِ اللَّهَ وَ أَحْبِبْ أَحِبَّاءَهُ وَ احْذَرِ الْغَضَبَ فَإِنَّهُ جُنْدٌ عَظِيمٌ مِنْ جُنُودِ إِبْلِيسَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۶۹ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به حارث همدانی: به ریسمان قرآن چنگ زن، و از آن نصیحت پذیر، حلالش را حلال، و حرامش را حرام بشمار، و حقّی را که در زندگی گذشتگان بود تصدیق کن، و از حوادث گذشته تاریخ، برای آینده عبرت گیر، که حوادث روزگار با یکدیگر همانند بوده، و پایان دنیا به آغازش می پیوندد، و همه آن رفتنی است.

نام خدا را بزرگ دار، و جز به حق سخنی بر زبان نیاور، مرگ و جهان پس از مرگ را فراوان به یاد آور، هرگز آرزوی مرگ مکن جز آن که بدانی از نجات یافتگانی، از کاری که تو را خشنود، و عموم مسلمانان را ناخوشایند است بپرهیز، از هر کار پنهانی که در آشکار شدنش شرم داری پرهیز کن، از هر کاری که از کننده آن پرسش کنند، نپذیرد یا عذر خواهی کند، دوری کن، آبروی خود را آماج تیر گفتار دیگران قرار نده.

و هر چه شنیدی باز گو مکن، که نشانه دروغگویی است، و هر خبری را دروغ مپندار، که نشانه نادانی است.خشم را فرو نشان، و به هنگام قدرت ببخش، و به هنگام خشم فروتن باش، و در حکومت مدارا کن تا آینده خوبی داشته باشی، نعمت هایی که خدا به تو بخشیده نیکو دار، و نعمت هایی که در اختیار داری تباه مکن، و چنان باش که خدا آثار نعمت های خود را در تو آشکارا بنگرد.و بدان، بهترین مؤمنان، آن بود که جان و خاندان و مال خود را در راه خدا پیشاپیش تقدیم کند، چه آن را که پیش فرستی برای تو اندوخته گردد، و آنچه را که باقی گذاری سودش به دیگران می رسد. از دوستی با بی خردان و خلافکاران بپرهیز، زیرا هر کس را از آن که دوست اوست می شناسند، و در شهرهای بزرگ سکونت کن زیرا مرکز اجتماع مسلمانان است، و از جاهایی که مردم آن از یاد خدا غافلند، و به یکدیگر ستم روا می دارند، و بر اطاعت از خدا به یکدیگر کمک نمی کنند، بپرهیز.در چیزی اندیشه کن که یاری ات دهد، از نشستن در گذرگاههای عمومی، و بازار، پرهیز کن که جای حاضر شدن شیطان، و بر انگیخته شدن فتنه هاست.

و به افراد پایین تر از خود توجه داشته باش، که راه شکر گزاری تو در برتری است.در روز جمعه پیش از نماز مسافرت مکن، جز برای جهاد در راه خدا، و یا کاری که از انجام آن ناچاری.در همه کارهایت خدا را اطاعت کن، که اطاعت خدا از همه چیز برتر است. نفس خود را در واداشتن به عبادت فریب ده، و با آن مدارا کن، و به زور و اکراه بر چیزی مجبورش نساز، و در وقت فراغت و نشاط به کارش گیر، جز در آنچه که بر تو واجب است، و باید آن را در وقت خاص خودش به جا آوری.بپرهیز از آن که مرگ تو فرا رسد در حالی که از پروردگارت گریزان، و در دنیاپرستی غرق باشی.از همنشینی با

فاسـقان بپرهيز كه شـر به شر مى پيوندد، خدا را گرامى دار، و دوستان خدا را دوست شمار، و از خشم بپرهيز كه لشگر بزرگ شيطان است.با درود.

**[ترجمه]

إيضاح

قوله عليه السلام بحبل القرآن لعل الإضافه بيانيه كما

قال صلى الله عليه و آله فى حديث الثقلين كتاب الله حبل ممدود من السماء إلى الأرض.

و انتصـحه أى عـده لك ناصـحا فيما أمرك به و نهاك عنه و أحل حلاله أى اعتقـده كذلك و اعمل به و صدق بما سـلف أى صدق بما تضـمنه القرآن من أيام الله و مثلاته فى الأيام السالفه و النبيين و المرسـلين و ما جاءوا به أو بما ظهر لك من حقيته من الأـمور السـالفه من ابتـداء العـالم و حـدوثه و بعث النبيين و أحوالهم و غيرها سواء ظهر من الكتاب أو السـنه أو البرهان العقلى و كلهـا حائـل أى متغير إلاـ على حـق أى على حق عظيم معتـد به من الأـموال أو مطلقـا مالاـ أو غيره أو الغرض عـدم الحلف على الباطل و لا تتمن الموت أى لا تطلبه إلا مقرونا و مشـروطا بأن يكون صـلاحك فيه و تدخل الجنه بعده و تكون مغفورا مبرورا و قال ابن أبى الحديد أى إلا و أنت واثق من أعمالك

ص: ۵۰۹

الصالحه أنها تؤديك إلى الجنه و تنقذك من النار و هذا معنى قوله تعالى لليهود فَتَمَنَّوُا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ وَ لا يَتَمَنَّوْنَهُ أَبَداً بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ انتهى و أقول على هذا لعله يرجع إلى النهى عن تمنى الموت مطلقا فإن ذلك الوثوق مما لا يكاد يحصل لأحد سوى الأنبياء و الأئمه عليهم السلام و لا تجعل عرضك غرضا أى اتق مواضع التهم و الغرض الهدف و النبل السهام العربيه و لا واحد له من لفظه و النبال جمع الجمع و الصفح مع الدوله العفو عند الغلبه على الخصم و استصلح كل نعمه أى استدم نعم الله تعالى بشكرها و تضييعها بترك الشكر أو بصرفها فى غير مصارفها المشروعه و رؤيه أثر النعمه باستعمالها كلبس الفاخر من الثياب و إطعام الطعام و التقدمه من النفس بذلها فى الجهاد و إتعابها و إذابتها بالصيام و القيام و من الأهل ببعث الأولاد و العشيره إلى الجهاد و عدم المبالاه بما أصابهم فى سبيل الله و الرضا بقضاء الله فى مصائبهم و من المال بإنفاقه فى طاعه الله.

و قوله عليه السلام و إنك ما تقدم إشاره إلى قوله تعالى وَ ما تُقَدِّمُوا لِأَنْفُسِكُمْ مِنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْراً وَ أَعْظَمَ أَجْراً و قال الجوهرى فال رأيه ضعف و رجل فال أى ضعيف الرأى مخطئ الفراسه.

قوله عليه السلام فإن الصاحب معتبر قال ابن ميثم فإنك تقاس بصاحبك و ينسب فعلك إلى فعله و لأن الطبع مع الصحبه أطوع للفعل منه للقول فلو صحبته لشابه فعلك فعله.

و فى القاموس صحبه كسمعه صحابه و يكسر و فى الصحاح الجماع ما جمع شيئا يقال الخمر جماع الإثم.

و احذر منازل الغفله كالقرى و البوادى و كل منزل يكون أهله غافلين عن الله جافين لأوليائه باعدين عن الآداب الحسنه غير معينين على طاعه الله على ما يعنيك أى يهمك.

و المعاريض جمع معرض بفتح الميم أو كسرها و هو محل عروض الشى ء و ظهوره قال الجوهرى المعرض ثياب تحلى فيها الجوارى إلا فاصلا أى

شاخصا قال تعالی وَ لَمَّا فَصَلَتِ الْعِيرُ أو فی أمر تعذر به أی لضروره تکون عذرا شرعا.

قوله علیه السلام فی جمل أمورک أی فی جملتها و کلها و خادع نفسک أی بأخذ عفوها و نشاطها و ترغیبها إلی العباده بذکر الوعد و الوعید و صحبه العباد و النظر إلی أطوارهم الحسنه من غیر قهر و جبر حتی یمل و یضجر بل بأن یتلطف لها و لا یحملها فوق طاقتها و قال الجوهری عفو المال ما یفضل عن النفقه.

فإن الشر بالشر لعل المراد بالشر الثانی صحبه الفاسق و بالأول سوء العاقبه أو بالأول ما تکتسبه النفس من تلک المصاحبه و قیل الشر یقوی بالشر کالنار تقوی بالنار فمخالطتهم جاذبه لک إلی مساعدتهم و فی بعض النسخ ملحق بصیغه اسم الفاعل أی یلحقک الشر بالشر.

**[ترجمه]این سخن او «بحبل القرآن» شاید اضافه بیانی باشد چنانکه پیامبرصلّی الله علیه و آله در حدیث ثقلین فرمود کتاب خدا ریسمان کشیده‌شده از آسمان به زمین است. «انتصحه» یعنی آن را در آنچه‌که تو را به آن امر کرده و از آن نهی کرده‌است نصیحت‌کننده خود بشمار. «احلّ حلاله» یعنی چنین به آن معتقد باش و به آن عمل کن «صدّق بما سلف» یعنی آنچه‌که قرآن درباره ایام خدا و مثالهایش درباره ایام پیشین، انبیاء، مرسلین و آنچه‌که آوردند و آنچه‌که از حقیقت آن درباره امور پیشین از ابتدای عالم، حدوث آن، بعثت انبیاء، احوال آنان و جز آن برایت روشن شد چه اینکه از کتاب روشن شد یا از سنت یا برهان عقلی، در بر گرفته‌است را تصدیق کن. «و کلها حائل» یعنی متغیر «الاّ علی حقّ» یعنی بر حق بزرگ مورد تعدی قرار گرفته از اموال یا مطلقاً اموال یا غیر آن یا غرض عدم سوگند بر باطل است. «لا تتمن الموت» یعنی مرگ را طلب نکن مگر در حالت مقرون و مشروط به اینکه صلاحت در آن باشد و بعد از آن وارد بهشت شوی و تو را از آتش نجات دهد. و این معنای این سخن خداوند متعال به یهود است. «فَتَمَنَّوُاْ الْمَوْتَ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ* وَلَن يَتَمَنَّوْهُ أَبَدًا بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ» {پس اگر راست می گویید آرزوی مرگ کنید،ولی به سبب کارهایی که از پیش کرده اند هرگز آن را آرزو نخواهند کرد} پایان. و می‌گویم: بر این اساس شاید به نهی از آرزوی مرگ به‌صورت مطلق بازمی‌گردد زیرا آن اطمینان از اموری است که تقریبا جز برای انبیاء و ائمه علیهم السّلام برای کسی حاصل نمی‌شود. «لاتجعل عرضک عرضاً» یعنی از مواضع تهمت بترس، و الغرض یعنی هدف، و النبل یعنی تیر واژه‌ای عربی است و واحدی از لفظ خود ندارد و النبال جمع الجمع است. الصفح مع الدوله یعنی عفو به هنگام غلبه بر دشمن است. «استصلح کل نعمه» یعنی نعمت‌های خداوند متعال را با شکر آنها مداوم کن و ضایع کردن آنها با ترک شکر یا به‌کار بردن آن در مصارف غیر مشروع است. و رؤیت اثر نعمت با به‌کار بردن است مانند پوشیدن لباس فاخر و اطعام طعام است. و التقدمه من النفس: فدا کردن جان در جهاد و خسته کردن و تحلیل بردن آن با روزه و قیام است. و التقدمه من الأهل با فرستادن فرزندان و عشیره به جهاد و عدم بی‌اعتنایی به‌آنچه‌که در راه خدا به آنان می‌رسد و رضایت به تقدیر خدا در مصائب آنان است. و التقدمه من المال با هزینه کردن آن در طاعت خداست.

و این سخن امام «فإنک ما تقدم» اشاره‌ای است به این سخن خداوند: «وَمَا تُقَدِّمُواْ لأَنفُسِكُم مِّنْ خَيْرٍ تَجِدُوهُ عِندَ اللّهِ إِنَّ اللّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ» {و هر گونه نیکی که برای خویش از پیش فرستید آن را نزد خدا باز خواهید یافت آری خدا به آنچه می کنید بیناست} و جوهری گوید: فال رأیه یعنی رأیش ضعیف شد و رجل فال یعنی مردی ضعیف‌رأی، خطا کار در فراست.

این سخن امام علیه السّلام «فأن الصاحب معتبر» ابن میثم گوید زیرا تو با رفیقت مقایسه می‌شوی و عمل تو به عمل او نسبت

داده می‌شـود و نیز به این دلیـل که طبع بـا همراهی بیش از قول مطیع عمـل است و اگر بـا او همراه شوی عملت شـبیه عمـل او می‌شود.

در قاموس گویـد: صـحبه بر وزن سـمعه و مصـدر آن صـحابه است و کسـره نیز می‌گیرد. و در صـحاح الجماع چیزی است که چیزی را جمع کنـد گفته می‌شود که الخمر یجمع الاثم (شـراب گناه را جمع می‌کنـد) «و احـذر منازل الغفله» مانند روسـتاها و صحراهـا و هر منزلی که اهـالی آن از خـدا غافـل بر اولیـای او جفاکـار و از آداب نیکو دور هسـتند، و بر طـاعت خـدا یـاریگر نیستند، «علی ما یعینک» یعنی آنچه‌که برای تو مهم است.

المعاریض: جمع معرض با فتحه یا کسـره میم است و محل عرضه و ظهور چیزی است جوهری گویـد: معرض لباسـی است که دخترکان در آن آراسـته می‌شوند. «ألّا فاصلاً» یعنی شاخص، خداوند فرمود: «وَلَمَّا فَصَلَتِ الْعِیرُ» {و چون کاروان رهسپار شد}، «أو فی أمر تُعذَر به» یعنی برای ضرورتی که عذری شرعی است.

این سـخن خداوند: «فی جمل أمورک» یعنی در مجموعه و تمامی امورت «و خادع نفسک» یعنی با گرفتن گذشت و نشاط آن و ترغیب آن به‌عبادت به‌وسـیله ذکر وعـده و تهدید و همراهی با بندگان و نظر به حالات حسـنه آن بدون قهر و جبر به‌گونه‌ای که ملول و بیزار شود بلکه بـا آن ملاـطفت کنـد و آن را بر فراتر از توان آن حمـل نکنـد و جوهری گویـد: عفو المال آنچه‌که بیشتر از خرج است. «فإنّ الشـرّ بالشـرّ» شاید منظور از شر دوم همراهی با فاسق و شر اول بدی عاقبت باشد یا اینکه منظور از شر اول چیزی باشد که نفس از آن مصاحبت کسب می‌کند و گفته‌شده شر تو را به شر می‌رساند.

**[ترجمه]

«۷۰۸»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی الْأَسْوَدِ بْنِ قُطَبَهَ صَاحِبِ جُنْدِ حُلْوَانَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ الْوَالِیَ إِذَا اخْتَلَفَ هَوَاهُ مَنَعَهُ ذَلِکَ کَثِیراً مِنَ الْعَدْلِ فَلْیَکُنْ أَمْرُ النَّاسِ عِنْدَکَ فِی الْحَقِّ سَوَاءً فَإِنَّهُ لَیْسَ فِی الْجَوْرِ عِوَضٌ مِنَ الْعَدْلِ فَاجْتَنِبْ مَا تُنْکِرُ أَمْثَالَهُ وَ ابْتَذِلْ نَفْسَکَ فِیمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَیْکَ رَاجِیاً ثَوَابَهُ وَ مُتَخَوِّفاً عِقَابَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّ الدُّنْیَا دَارُ بَلِیَّهٍ لَمْ یَفْرُغْ صَاحِبُهَا قَطُّ فِیهَا سَاعَهً إِلَّا کَانَتْ فَرْغَتُهُ عَلَیْهِ حَسْرَهً یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ أَنَّهُ لَنْ یُغْنِیَکَ عَنِ الْحَقِّ الشَّیْ ءُ أَبَداً وَ مِنَ الْحَقِّ عَلَیْکَ حِفْظُ نَفْسِکَ وَ الِاحْتِسَابُ عَلَی الرَّعِیَّهِ بِجُهْدِکَ فَإِنَّ الَّذِی یَصِلُ إِلَیْکَ مِنْ ذَلِکَ أَفْضَلُ مِنَ الَّذِی یَصِلُ بِکَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شـریف رضـی آن را در مختار ۵۹ از بخش نـامه‌های امیر مؤمنان علیه السـلام از نهـج البلاغه روایت کرد. - :

نامه به أسود بن قطبه فرمانـده لشـکر حلوان: پس از یاد خـدا و درود. اگر رأی و اندیشه زمامدار دچار دگرگونی شود، او را از اجرای عدالت بسـیار باز می دارد.پس باید که کار مردم در آنچه حق است نزد تو یکسان باشد، زیرا در ستمکاری بهایی برای عـدالت یـافت نمی شود.از آنچه که هماننـد آن را بر دیگران نمی پسـندی پرهیز کن، و نفس خود را در حـالی که امیـدوار به پاداش الهی بوده و از کیفر او هراسـناکی، به انجام آنچه خداونـد بر تو واجب گردانیده است، وادار ساز.و بدان که دنیا سـرای

آزمایش است، و دنیا پرست ساعتی در آن نمی آساید جز آن که در روز قیامت از آن افسوس می خورد، و هرگز چیزی تو را از حق بی نیاز نمی گرداند.و از جمله حقّی که بر توست آن که نفس خویش را نگهبان باشی، و به اندازه توان در امور رعیّت تلاش کنی، زیرا آنچه در این راه نصیب تو می شود، برتر از آن است که از نیروی بدنی خود از دست می دهی.با درود.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام إذا اختلف هواه کما إذا لم یکن الخصمان

ص: ۵۱۱

۱- ۷۰۸- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۵۹ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج البلاغه.

عنده سواء بل كان هواه و ميله إلى أحدهما أكثر ظلم و جار.

قوله عليه السلام ما تنكر أمثاله أى إذا فعله غيرك.

و ابتذال الثوب و غيره امتهانه قاله الجوهرى و قال البليه و البلاء و البلوى واحد و الفرغه المره من الفراغ و قال الجوهرى احتسبت عليه كذا إذا أنكرت عليه قاله ابن دريد فإن الذى يصل إليك أى النفع الذى يصل إلى نفسك من الثواب أفضل من الذى يصل إلى رعيتك بسببك و هو عدلك و إحسانك.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام «اذا اختلف هواه» مانند اینکه زمانی که دو طرف دعوا نزد او برابر نباشند بلکه میل و علاقه او به یکی از دو طرف بیشتر باشد ظلم و ستم کرده است. و این سخن او «ما تنکر أمثاله» یعنی زمانی که غیر تو آن را انجام می‌دهد.

و ابتذال لباس و جز آن یعنی فرسوده شدن آن، این را جوهری گوید. و گوید: البلیّه، البلاء و البلوی یکی است و الفرغه مصدر مره از فراغ است و جوهری گوید: احتسب علیه کذا زمانی است که آن را بر او رد کنی ابن درید این را گوید. «فإن الذی یصل إلیک» یعنی نفعی که از ثواب به نفست می‌رسد از آنچه که به سبب تو به رعیتت می‌رسد که همان عدل و احسان توست بهتر است.

**[ترجمه]

«۷۰۹»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ عَامِلِ أَذْرَبِيجَانَ وَ إِنَّ عَمَلَكَ لَيْسَ لَكَ بِطُعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ وَ أَنْتَ مُسْتَرْعًى لِمَنْ فَوْقَكَ لَيْسَ لَكَ أَنْ تَفْتَاتَ فِي رَعِيَّةٍ وَ لَا تُخَاطِرَ إِلَّا بِوَثِيقَةٍ وَ فِي يَدَيْكَ مَالٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنْتَ مِنْ خُزَّانِي حَتَّى تُسَلِّمَهُ إِلَيَّ وَ لَعَلِّي أَنْ لَا أَكُونَ شَرَّ وُلَاتِكَ لَكَ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۵ از بخش دوم از نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به اشعث ابن قیس فرماندار آذربایجان: همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده، بلکه امانتی در گردن تو است، باید از فرمانده و امام خود اطاعت کنی، تو حق نداری نسبت به رعیّت استبدادی ورزی، و بدون دستور به کار مهمّی اقدام نمایی، در دست تو اموالی از ثروتهای خدای بزرگ و عزیز است، و تو خزانه دار آنی تا به من بسپاری، امیدوارم برای تو بدترین زمامدار نباشم، با درود.

**[ترجمه]

بَيان

قَالَ ابْنُ مِيثَمٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ غَيْرُهُ رُوِيَ عَنِ الشَّعْبِيِّ أَنَّهُ علیه السلام لَمَّا قَدِمَ الْكُوفَةَ وَ كَانَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ عَلَى ثَغْرِ أَذْرَبِيجَانَ مِنْ

قِبَلِ عُثْمَانَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِالْبَيْعَهِ وَ طَالَبَ بِمَالِ أَذْرَبِيجَانَ مَعَ زِيَادِ بْنِ مَرْحَبٍ الْهَمْدَانِيِّ وَ صُورَهُ الْكِتَابِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ أَمَّا بَعْدُ فَلَوْ لَا هَنَاتٌ وَ هَنَاتٌ كُنَّ مِنْكَ كُنْتُ الْمُقْدِمَ فِي هَذَا الْأَمْرِ قَبْلَ النَّاسِ وَ لَعَلَّ آخِرَ أَمْرِكَ يَحْمِلُ أَوَّلَهُ وَ بَعْضُهَا بَعْضاً إِنِ اتَّقَيْتَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ قَدْ كَانَ مِنْ بَيْعَهِ النَّاسِ إِيَّايَ مَا قَدْ بَلَغَكَ وَ كَانَ طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ أَوَّلَ مَنْ بَايَعَنِي ثُمَ

۱- ۷۰۹- رواه الشريف الرضى رضوان اللّه عليه فى المختار: ۵ من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

نَقَضَا بَيْعَتِی عَنْ غَيْرِ حَدَثٍ وَ أَخْرَجَا عَائِشَةَ فَسَارُوا بِهَا إِلَی الْبَصْرَهِ فَصِرْتُ إِلَيْهِمْ فِی الْمُهَاجِرِينَ وَ الْأَنْصَارِ فَالْتَقَيْنَا فَدَعَوْتُهُمْ إِلَی أَنْ يَرْجِعُوا إِلَی مَا خَرَجُوا مِنْهُ فَأَبَوْا فَأَبْلَغْتُ فِی الدُّعَاءِ وَ أَحْسَنْتُ فِی الْبَقِيَّهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ عَمَلَکَ إِلَی آخِرِ مَا مَرَّ وَ کَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی رَافِعٍ فِی شَعْبَانَ سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِينَ وَ رُوِیَ أَنَّهُ لَمَّا أَتَاهُ کِتَابُهُ عليه السلام دَعَا بِثِقَاتِهِ وَ قَالَ لَهُمْ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ قَدْ أَوْحَشَنِی وَ هُوَ آخِذِی بِمَالِ أَذْرَبِيجَانَ عَلَی کُلِّ حَالٍ وَ أَنَا لَاحِقٌ بِمُعَاوِيَهَ فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ الْمَوْتُ خَيْرٌ لَکَ مِنْ ذَلِکَ تَدَعُ مِصْرَکَ وَ جَمَاعَهَ قَوْمِکَ فَتَکُونُ ذَنَباً لِأَهْلِ الشَّامِ فَاسْتَحْيَا مِنْ ذَلِکَ وَ بَلَغَ قَوْلُهُ أَهْلَ الْکُوفَهِ فَکَتَبَ إِلَيْهِ عليه السلام کِتَاباً يُوَبِّخُهُ فِيهِ وَ يَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ عَلَيْهِ وَ بَعَثَ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ فَلَامَهُ حُجْرٌ عَلَی ذَلِکَ وَ نَاشَدَهُ اللَّهُ وَ قَالَ أَ تَدَعُ قَوْمَکَ وَ أَهْلَ مِصْرِکَ وَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ تَلْحَقُ بِأَهْلِ الشَّامِ وَ لَمْ يَزَلْ بِهِ حَتَّی أَقْدَمَهُ إِلَی الْکُوفَهِ فَعَرَضَ عَلَيْهِ عليه السلام ثِقْلَهُ فَوَجَدَ فِيهَا مِائَهَ أَلْفِ دِرْهَمٍ: وَ رُوِیَ: أَرْبَعُمِائَهِ أَلْفِ دِرْهَمٍ فَأَخَذَهَا وَ کَانَ ذَلِکَ بِالنُّخَيْلَهِ فَاسْتَشْفَعَ الْأَشْعَثُ بِالْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام وَ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ فَأَطْلَقَ لَهُ مِنْهَا ثَلَاثِينَ أَلْفاً فَقَالَ لَا يَکْفِينِی فَقَالَ لَسْتُ بِزَائِدِکَ دِرْهَماً وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ تَرَکْتُهَا لَکَانَ خَيْراً لَکَ وَ مَا أَظُنُّهَا تَحِلُّ لَکَ وَ لَوْ تَيَقَّنْتُ ذَلِکَ لَمَا بَلَغْتَهَا مِنْ عِنْدِی فَقَالَ الْأَشْعَثُ خُذْ مِنْ جِذْعِکَ مَا أَعْطَاکَ.

و أقول: الأذربيجان اسم أعجمی غير مصروف و الألف مقصوره و الذال ساکنه و منهم من يقول آذربيجان بمد الهمزه و ضم الذال و سکون الراء.

و لعل المراد بالهنات أی الأمور القبيحه ما کان من ارتداده و موافقته لخلفاء الجور فی جورهم أی لو لا تلک الأمور لکنت فی هذا الأمر متقدما علی غيرک فی الفضل و السابقه.

و يحتمل أن يراد بالهنات ما فی قلبه من النفاق و الحقد و العداوه أی لو لا تلک الأمور لکان ينبغی أن تکون متقدما علی غيرک فی بيعتی و متابعتی و لعل

آخر أمرک یؤید الأول أی لعله صدر منک فی آخر الأمر أشیاء تصیر سببا للتجاوز عما صدر منک أولا و بعضها أی بعض أمورک من الخیرات یحمل بعضا أی سائرها من السیئات و البقیه الإبقاء و الشفقه و قال فی النهایه الطعمه بالضم شبه الرزق و الطعمه بالکسر و الضم وجه الکسب یقال هو طیب الطعمه و خبیث الطعمه و هی بالکسر خاصه حاله الأکل و استرعاه طلب منه الرعایه أی أنت راع من قبل سلطان هو فوقک.

قوله علیه السلام أن تقتات فی بعض النسخ بالقاف من القوت یقال قته فاقتات أی رزقته فارتزق و فی بعضها بالفاء و الألف من الفوت بمعنی السبق یقال تفوت فلان علی فلان فی کذا و افتات علیه إذا انفرد برأیه فی التصرف فیه و لما ضمن معنی التغلیب عدی بعلی.

و قال ابن میثم بالهمزه و لعله منه سهو.

قوله علیه السلام و لا- تخاطر أی و لا- أن تخاطر فی شی ء من الأمور إلا بوثیقه أی لا تقدم علی أمر مخوف مما یتعلق بالمال الذی تتولاه إلا بعد أن تتوثق لنفسک یقال أخذ فلان بالوثیقه فی أمره أی احتاط و یقال خاطر بنفسه أی أشفی بها علی خطر.

و قال الزمخشری فی المستقصی فی قولهم خذ من جذع ما أعطاک هو جذع بن عمرو الغسانی أتاه سبطه بن المنذر السلیحی یسأله دینارین کان بنو غسان یؤدونهما إتاوه فی کل سنه من کل رجل إلی ملوک سلیح فدخل منزله و خرج مشتملا علی سیفه فضربه به حتی سکت ثم قال ذلک و امتنعت بعد غسان عن الإتاوه و الإتاوه الخراج و قال الفیروزآبادی الجذع هو ابن عمرو الغسانی و منه خذ من جذع ما أعطاک کان غسان تؤدی إلی ملک سلیح دینارین من کل رجل من کل رجل و کان یلی ذلک سبطه بن المنذر السلیحی فجاء سبطه یسأله الدینارین فدخل جذع منزله فخرج مشتملا بسیف فضرب به سبطه حتی برد و قال خذ من جذع ما أعطاک أو أعطی بعض الملوک سیفه رهنا فلم یأخذه و قال اجعل من کذا فی کذا فضربه به و قتله و قال یضرب فی

اغتنام ما یجود بخ البخیل و فی الصحاح قال اجعل هذا فی كذا من أمك.

**[ترجمه]ابن میثم رحمه الله و سایرین گویند: از شعبی روایت شده‌است كه امام علیه السّلام زمانی‌كه وارد كوفه شد درحالی‌كه اشعث بن قیس از جانب عثمان بر نواحی آذربایجان بود نامه‌ای برای بیعت برای وی نوشت و خواستار اموال آذربایجان و زیاد بن مرحب همذانی نوشت و متن نامه این است: بسم الله الرحمن الرحیم از بنده خدا علی امیرمؤمنان به اشعث بن قیس اما بعد اگر عیب‌ها و نقص‌هایی كه از جانب تو بودند نبود قبل از مردم در این امر مقدم بودی و شاید پایان امرت ابتدای آن را حمل كند و برخی از آن برخی دیگر را بر دوش كشد اگر تقوای خدا پیشه كنی، و درخصوص بیعت مردم با من آنچه‌كه به تو رسیده‌است رخ داد، و طلحه و زبیر اولین كسانی هستند كه با من بیعت كردند سپس بدون حادثه‌ای بیعت مرا شكستند و عایشه را بیرون بردند و او را به‌سوی بصره حركت دادند پس در میان مهاجرین و انصار به‌سوی آنان حركت كردم و به یكدیگر رسیدیم پس آنها را دعوت كردم كه به آنچه‌كه از آن خارج شدند بازگردند اما ممانعت كردند و در دعوت تلاش بسیار كردم و در ادامه نیكی كردم و بدان كه عملت تا پایان آنچه‌كه گذشت. و عبیدالله بن ابی رافع در شعبان سال ۳۶ آن را نوشت.

و روایت است كه زمانی‌كه نام امام علیه السّلام به او رسید امنای خود را فراخواند و به آنها گفت: علی بن ابی طالب مرا بیمناك كرده‌است و آن در هر حال اموال آذربایجان را می‌گیرد و من به معاویه ملحق می‌شوم. پس یارانش به او گفتند: مرگ برای تو از آن بهتر است، شهر و گروه مردمت را رها می‌كنی و دُم ــ دنباله‌رو ــ شامیان می‌شوی؟ پس از آن شرمگین شد، و سخنش به اهل كوفه رسید و امام علیه السّلام نامه‌ای برای او نوشت كه در آن او را سرزنش كرد و وی را به آمدن نزد خود امر كرد و حجر بن عدی را فرستاد و حجر او را بر آن ملامت كرد و او را به خدا سوگند داد و گفت: آیا مردم و اهالی شهرت و امیرمؤمنان را رها می‌كنی و به شامیان می‌پیوندی. و پیوسته بر آن بود تا اینكه او را وارد كوفه كرد و بارش را بر امام علیه السّلام عرضه كرد پس در آن صدهزار درهم و روایت شده چهارصدهزار درهم یافت. آن را گرفت و این ماجرا در نخیله بود. پس اشعث از حسن، حسین و عبدالله بن جعفر شفاعت خواست، پس سی هزار از آن را برای او آزاد كرد پس گفت: این برایم كافی نیست، امام فرمود: یك درهم نیز نمی‌افزایم به خدا سوگند اگر آن را رها كنی برای تو بهتر است؛ گمان نمی‌كنم برای تو حلال باشد و اگر به آن یقین یافتی از جانب من به آن نرسیده‌ای پس اشعث گفت: یك مو از خرس كندن غنیمت است .

و می‌گویم: الأذربایجان اسم غیر عربی غیر منصرف است و الف آن مقصوره و ذال آن ساكن است و برخی از آنها آذربایجان با مد همزه و ضمه ذال و سكون راء می‌گوید.

و شاید منظور از هنات ــ یعنی امور ناپسند ــ ارتداد او و موافقت او با خلفای جور در ستم آنان باشد یعنی اگر آن امور نبود در این امر در فضل و سابقه بر غیر خود متقدم بودی.

و محتمل است كه منظور از هنات آنچه‌كه از نفاق، كینه و دشمنی در قلب اوست باشد یعنی اگر این امور نبود شایسته بود كه تو در بیعت و پیروی از من از غیر خود پیشتاز باشی. «و لعلّ آخر امرك» مؤید نظر اول است یعنی شاید در آخر امر اموری از تو سر زند كه سببی برای گذشت از آنچه‌كه در ابتدا صادر شد باشد. «و بعضها» یعنی برخی امور خیر تو «یحمل بعضاً» یعنی

سایر امورت از بدی‌ها را، البقیه یعنی باقی گذاشتن و شفقت. در النهایه گوید: طعمه با ضمه شبیه رزق است و طعمه با کسره و ضمه وجه کسب است گفته می‌شود او طیّب الطعمه و خبیث الطعمه است و آن با کسره به‌طور خاص حالت خوردن است «استرعاه» یعنی از آن مراقبت را طلب کن یعنی تو از جانب سلطانی که از تو بالاتر است راعی هستی.

این سخن امام «أن تقتات» در بعضی از نسخه‌ها با قاف از قوت آمده‌است گفته می‌شود قتّه فاقتات یعنی به او روزی دادم پس ارتزاق کرد و در بعضی نسخه‌ها با فاء و الف از فوت به معنی پیشی گرفتن است. گفته می‌شود: تفوت فلان علی فلان فی کذا و افتات علیه زمانی‌که در عقیده‌اش درباره تصرف در آن بی‌همتا باشد و زمانی‌که شامل معنای تغلیب باشد با «علی» متعدی می‌شود. و ابن میثم گوید: با همزه است و شاید این اشتباهی از جانب اوست.

و این سخن امام علیه السّلام: «و لا تخاطر» یعنی بدون دستور به هیچ امری اقدام نکن. یعنی بر امر مخوف از آنچه‌که به مالی که بر عهده‌داری مربوط است اقدام نکن مگر بعد اینکه به خودت، مطمئن شدی گفته می‌شود اخذ فلان بالوثیقه فی امره یعنی احتیاط کرد و گفته می‌شود: خاطر بنفسه یعنی نفسش را در آستانه خطر قرار داد .

و زمخشری در المستقصی درباره این سخن آنان «خذ من جذع ما اعطاک» گوید او جذع بن عمرو غسانی است که سبطه بن منذر سلیحی نزد او آمد که دو دینار را از او طلب کند. بنو غسان این دو را به‌عنوان خراج در هر سال به ازای هر مرد به فرمانروایان سلیح پرداخت می‌کردند. پس او وارد منزلش شد و با شمشیرش خارج شد و با آن بر او ضربت زد تا اینکه ساکت شد. سپس آن را گفت. از آن پس، غسانیان از دادن خراج امتناع ورزیدند، الإتاوه یعنی خراج، و فیروزآبادی گوید: الجذع پسر عمرو غسانی است و از آن است «خذ من جذع ما اعطاک» غسان به ازای هر مردی دو دینار به پادشاه سلیح پرداخت می‌کرد و سبطه بن منذر سلیحی به‌دنبال آن می‌آمد. پس سبطه آمد و دو دینار را خواست. جذع وارد خانه‌اش شد در حالی که شمشیرش را به کمرش بسته بود. پس آنقدر به سبطه ضربه زد تا اینکه سرد شد، و گفت: خذ من جذع ما اعطاک ـ هر چه جذع می‌دهد قبول کن ـ یا اینکه شمشیرش را به یکی از پادشاهان به‌عنوان گرو داد و آن را نگرفت و گفت: آن را از فلان در فلان قرار بده، پس با آن بر او ضربت زد و او را کشت. گوید: در غنیمت شمردن آنچه‌که بخیل می‌بخشد مثال زده می‌شود و در صحاح گوید: اجعل هذا فی کذا من أمّک.

**[ترجمه]

«۷۱۰»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی بَعْضِ عُمَّالِهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِی عَنْکَ أَمْرٌ إِنْ کُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ رَبَّکَ وَ عَصَیْتَ إِمَامَکَ وَ أَخْزَیْتَ أَمَانَتَکَ بَلَغَنِی أَنَّکَ جَرَّدْتَ الْأَرْضَ فَأَخَذْتَ مَا تَحْتَ قَدَمَیْکَ وَ أَکَلْتَ مَا تَحْتَ یَدَیْکَ فَارْفَعْ إِلَیَّ حِسَابَکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ حِسَابَ اللَّهِ أَعْظَمُ مِنْ حِسَابِ النَّاسِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۴۰ از بخش دوم از نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به یکی از فرمانداران:

پس از یاد خدا و درود از تو خبری رسیده است که اگر چنان کرده باشی، پروردگار خود را به خشم آورده، و امام خود را نا فرمانی، و در امانت خود خیانت کرده ای.به من خبر رسیده که کشت زمینها را بر داشته، و آنچه را که می توانستی گرفته، و آنچه در اختیار داشتی به خیانت خورده ای، پس هر چه زودتر حساب اموال را برای من بفرست و بدان که حسابرسی خداوند از حسابرسی مردم سخت تر است.با درود.

**[ترجمه]

بیان

و أخزیت أمانتک أی ذللتها و أهنتها أنک جردت الأرض أی أخربت الضیاع و أخذت حاصلها لنفسک یقال جردت الشیء کنصرت أی أقشرته و أزلت ما علیه و منه سمی الجراد لأنه یجرد الأرض.

**[ترجمه]«و أخزیت أمانتک» یعنی آن را خوار و ذلیل کردی. «أنک جردت الأرض» یعنی املاک را ویران کردی و محصول آن را برای خود گرفتی جردت الشیئ بر وزن نصرت گفته می‌شود یعنی پوست آن را گرفتی و آنچه‌که بر آن است را از بین بردی و جراد (ملخ) از این ریشه نام گرفته است زیرا او زمین را عریان می کند.

**[ترجمه]

«۷۱۱»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی عُمَرَ بْنِ أَبِی سَلَمَةَ الْمَخْزُومِیِّ وَ کَانَ عَامِلَهُ عَلَی الْبَحْرَیْنِ فَعَزَلَهُ وَ اسْتَعْمَلَ النُّعْمَانَ بْنَ عَجْلَانَ الزُّرَقِیَّ مَکَانَهُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی قَدْ وَلَّیْتُ النُّعْمَانَ بْنَ الْعَجْلَانِ عَلَی الْبَحْرَیْنِ وَ نَزَعْتُ یَدَکَ مِنْ غَیْرِ ذَمٍّ لَکَ وَ لَا تَثْرِیبٍ عَلَیْکَ فَلَقَدْ أَحْسَنْتَ الْوِلَایَةَ وَ أَدَّیْتَ الْأَمَانَةَ فَأَقْبِلْ غَیْرَ ظَنِینٍ وَ لَا مَلُومٍ وَ لَا مُتَّهَمٍ وَ لَا مَأْثُومٍ فَقَدْ أَرَدْتُ الْمَسِیرَ إِلَی ظَلَمَهِ أَهْلِ الشَّامِ وَ أَحْبَبْتُ أَنْ تَشْهَدَهُ مَعِی فَإِنَّکَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَی جِهَادِ الْعَدُوِّ وَ إِقَامَهِ عَمُودِ الدِّینِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۲ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام از نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به عمر بن ابی سلمه مخزومی فرماندار بحرین، پس از نصب نعمان بن عجلان زرقی: از یاد خدا و درود، همانا من نعمان ابن عجلان، را به فرمانداری بحرین نصب کردم، بی آن که سرزنشی و نکوهشی برای تو وجود داشته باشد، تو را از فرمانداری آن سامان گرفتم، براستی تاکنون زمامداری را به نیکی انجام دادی، و امانت را پرداختی.پس به سوی ما حرکت کن، بی آن که مورد سوء ظنّ قرار گرفته یا سرزنش شده یا متّهم بوده و یا گناهکار باشی، که تصمیم دارم به سوی ستمگران شام حرکت کنم.دوست دارم در این جنگ با من باشی، زیرا تو از دلاورانی هستی که در جنگ با دشمن، و بر پا داشتن ستون دین از آنان یاری می طلبم.

**[ترجمه]

بيان

عمر هو ربيب رسول الله صلى الله عليه و آله أمه أم سلمه.

و النعمان هو من الأنصار و قال فى الإستيعاب كان لسان الأنصار و شاعرهم و الزُّرَقِيُّ كَجُهَنِيٍّ نسبه إلى زريق و التثريب التعيير و الاستقصاء فى اللوم

ص: ۵۱۵

۱- ۷۱۰- رواه الشريف الرضى رفع اللّه مقامه فى المختار: ۴۰ من باب الكتب من كتاب نهج البلاغه.

۲- ۷۱۱- رواه السيّد الرضىّ رحمه اللّه فى المختار: ۴۲ من باب كتب أمير المؤمنين عليه السلام من نهج البلاغه.

و الظنين المتهم و فى القاموس أثمه الله فى كذا كمنعه و نصره عده عليه إثما فهو مأثوم و الاستظهار الاستعانه.

**[ترجمه]عمر پسر خوانده رسول‌الله صلّى الله عليه و آله است مادر او أم سلمه است.

و نعمان از انصار است و در استيعاب گويد: سخنگوى انصاريان و شاعر آنان بود و رزقى بر وزن جهنى منسوب به زريق است. التثريب: توبيخ كردن و نهايت سرزنش است، الظنين يعنى متهم، و در قاموس: أثمه الله فى كذا بر وزن منعه و نصره آن را بر او گناه شمرد و او مأثوم است. الاستظهار يعنى استعانت.

**[ترجمه]

«۷۱۲»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام إِلَى مَصْقَلَهَ بْنِ هُبَيْرَهَ الشَّيْبَانِيِّ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى أَرْدَشِيرْخُرَّهْ بَلَغَنِى عَنْكَ أَمْرٌ إِنْ كُنْتَ فَعَلْتَهُ فَقَدْ أَسْخَطْتَ إِلَهَكَ وَ أَغْضَبْتَ إِمَامَكَ بَلَغَنِى أَنَّكَ تَقْسِمُ فَيْ ءَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِى حَازَتْهُ رِمَاحُهُمْ وَ خُيُولُهُمْ وَ أُرِيقَتْ عَلَيْهِ دِمَاؤُهُمْ فِيمَنِ اعْتَامَكَ مِنْ أَعْرَابِ قَوْمِكَ فَوَ الَّذِى فَلَقَ الْحَبَّهَ وَ بَرَأَ النَّسَمَهَ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ حَقّاً لَتَجِدَنَّ بِكَ عَلَيَّ هَوَاناً وَ لَتَخِفَّنَّ عِنْدِى مِيزَاناً فَلَا تَسْتَهِنْ بِحَقِّ رَبِّكَ وَ لَا تُصْلِحْ دُنْيَاكَ بِمَحْقِ دِينِكَ فَتَكُونَ مِنَ الْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا أَلَا وَ إِنَّ حَقَّ مَنْ قِبَلَنَا وَ قِبَلَكَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ فِى قِسْمَهِ هَذَا الْفَيْ ءِ سَوَاءٌ يَرِدُونَ عِنْدِى عَلَيْهِ وَ يَصْدُرُونَ عَنْهُ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شريف رضى آن را در مختار ۴۳ از بخش دوم از نهج البلاغه روايت كرد. - :

نامه به مصقله بن هبيره شيبانى، فرماندار اردشير خرّه: گزارشى از تو به من دادند كه اگر چنان كرده باشى، خداى خود را به خشم آورده اى، و امام خويش را نافرمانى كرده اى، خبر رسيد كه تو غنيمت مسلمانان را كه نيزه ها و اسب هايشان گرد آورده و با ريخته شدن خون هايشان به دست آمده، به اعرابى كه خويشاوندان تواند، و تو را برگزيدند، مى بخشى به خدايى كه دانه را شكافت، و پديده ها را آفريد، اگر اين گزارش درست باشد، در نزد من خوار شده و منزلت تو سبك گرديده است پس حق پروردگارت را سبك مشمار، و دنياى خود را با نابودى دين آباد نكن، كه زيانكارترين انسانى.آگاه باش.

حق مسلمانانى كه نزد من يا پيش تو هستند در تقسيم بيت المال مساوى است، همه بايد به نزد من آيند و سهم خود را از من گيرند.

**[ترجمه]

بيان

أردشيرخره بضم الخاء و تشديد الراء المفتوحه كوره من كور فارس أنك تقسم فى بعض النسخ بفتح الهمزه بدلا من أمر و فى بعضها بالكسر بتقدير حرف الاستفهام ليلائم قوله عليه السلام إن كنت فعلته و قوله لئن كان ذلك حقا و قال فى النهايه اعتام الشى ء يعتامه إذا اختاره و عيمه الشى ء بالكسر خياره.

و قال ابن أبى الحديد و روى فيمن اعتماك على القلب و المشهور الصحيح الأول و المعنى قسمه الفى ء فيمن اختاروك سيدا لهم لتجدن بك أى لك أو بسبب فعلك و ميزانا منصوب على التميز و هو كنايه عن صغر منزلته و يقال صدرت عن الماء أى رجعت و الاسم الصدر بالتحريك خلاف الورد و فيه تشبيه للفى ء بالماء الذى تتعاوره الإبل العطاش.

ص: ۵۱۶

۱- ۷۱۲- رواه الشريف الرضى رضى اللّه عنه فى المختار: ۴۳ من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

**[ترجمه]«اردشیر خرّه» با ضـمه خاء و تشدیـد راء مختوح منطقه‌ای از مناطق فارس است «أنک تقسم» در بعضـی نسـخه‌ها با فتحه همزه آمـده‌است به عنوان بدل از «أمر» و در بعضـی نسـخه‌ها با کسـره با تقدیر حرف اسـتفهام است تا با این سـخن او «ان کنـت فعلته» و این سـخن او «لئن کـان ذلـک حقـاً» منـاسب باشـد. در النهـایه گویـد: اعتـام الشـئ یعتـامه زمـانی‌ست که آن را بر گزینی، و عتیمه الشئ با کسره بهترین آن است.

ابن ابی الحدید گوید: «فیمن اعتماک» با قلب روایت شده‌است و مشـهور صـحیح مورد اول است و معنا تقسیم غنیمت در میان کسـانی که تو را به‌عنوان رئیس خود انتخـاب کرده‌انـد است «لتجـدنّ بـک» یعنی برای تو و به سـبب عمـل تو. «میزاناً» به عنوان تمییز منصوب است و این کنـایه از حقـارت جایگـاه اوست و صـدرت عن الماء گفته می‌شود یعنی از آب باز گشـتم و اسم آن صدر با حرکت مخالف ورد است و در آن تشبیه غنیمت به آبی است که شتر تشنه به نوبت بر آن وارد می‌شوند.

**[ترجمه]

«۷۱۳»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی زِیَادِ بْنِ أَبِیهِ وَ قَدْ بَلَغَهُ أَنَّ مُعَاوِیَهَ قَدْ کَتَبَ إِلَیْهِ یُرِیدُ خَدِیعَتَهُ بِاسْتِلْحَاقِهِ وَ قَدْ عَرَفْتُ أَنَّ مُعَاوِیَهَ کَتَبَ إِلَیْکَ یَسْتَزِلُّ لُبَّکَ وَ یَسْتَفِلُّ غَرْبَکَ فَاحْذَرْهُ فَإِنَّهُ الشَّیْطَانُ یَأْتِی الْمَرْءُ مِنْ بَیْنِ یَدَیْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ یَمِینِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ لِیَقْتَحِمَ غَفْلَتَهُ وَ یَسْتَلِبَ غِرَّتَهُ وَ قَدْ کَانَ مِنْ أَبِی سُفْیَانَ فِی زَمَنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ فَلْتَهٌ مِنْ حَدِیثِ النَّفْسِ وَ نَزْغَهٌ مِنْ نَزَغَاتِ الشَّیْطَانِ لَا یَثْبُتُ بِهَا نَسَبٌ وَ لَا یُسْتَحَقُّ بِهَا إِرْثٌ وَ الْمُتَعَلِّقُ بِهَا کَالْوَاغِلِ الْمُدَفَّعِ وَ النَّوْطِ الْمُذَبْذَبِ فَلَمَّا قَرَأَ زِیَادٌ کِتَابَهُ قَالَ شَهِدَ بِهَا وَ رَبِّ الْکَعْبَهِ وَ لَمْ تَزَلْ فِی نَفْسِهِ حَتَّی ادَّعَاهُ مُعَاوِیَهُ.

قال السید الرضـی رضـی الله عنه قوله علیه السـلام کالواغل المدفع الواغل الذی یهجم علی الشـرب معهم و لیس منهم فلا یزال مـدفعا محاجزا و النوط المذبذب هو الذی یناط برحل الراکب من قعب أو قدح أو ما أشـبه ذلک فهو أبدا یتقلقل إذا حث ظهره و استعجل سیره.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شـریف رضـی آن را در مختار ۴۴ از بخش نـامه‌های امیر مؤمنان علیه السـلام از نهـج البلاغه روایت کرد. - :

نـامه به زیاد بن أبیه در سال ۳۹ هجری آن هنگـام که امـام بـا خبر شـد، معاویه نامه ای به او نوشـته، و به بهانه اینکه زیاد برادر معاویه است می خواهد او را فریب دهد: اطلاع یافتم که معاویه برای تو نامه ای نوشته تا عقل تو را بلغزاند، و اراده تو را سست کند.از او بترس که شـیطان است، و از پیش رو، و پشت سر، و از راست و چپ به سوی انسان می آید تا در حال فراموشی، او را تسـلیم خود سازد، و شـعور و درکش را بر بایـد.آری ابو سـفیان در زمان عمر بن خطّاب ادّعایی بـدون انـدیشه و با وسوسـه شیطان کرد که نسبی را درست می کنـد، و نه کسـی با آن سـزاوار ارث می شود. ادّعا کننـده چونان شتری بیگانه است که در جمـع شـتران یـک گله وارد شـده تـا از آبشـخور آب آنـان بنوشـد که دیگر شـتران او را از خود ندانسـته، و از جمع خود دور کنند.یا چونان ظرفی که بر پالان مرکبی آویزان و پیوسته از این سو بدان سو لرزان باشد.

وقتی زیاد نامه را خواند گفت به پروردگار کعبه سوگند که امام علیه السلام به آنچه در دل من می گذشت گواهی داد تا آن که معاویه او را به همکاری دعوت کرد.

سید گوید:«واغل» حیوانی است که برای نوشیدن آب هجوم می آورد امّا از شمار گله نیست و همواره دیگر شتران او را به عقب می رانند، و «نوط مذبذب» ظرفی است، که به مرکب می آویزند، که همیشه به این سو و آن سو می جهد، و در حال حرکت لرزان است.

**[ترجمه]

تبیین

قال ابن أبی الحدید (۲)أما زیاد فهو زیاد بن عبید فمن الناس من یقول عبید بن فلان و ینسبه إلی ثقیف و الأکثرون یقولون إن عبیدا کان عبدا و إنه بقی إلی أیام زیاد فابتاعه و أعتقه و نسب زیاد إلی غیر أبیه لخمول أبیه و للدعوه التی استلحق بها فقیل تاره زیاد بن سمیه و هی کانت أمه للحارث بن کلده الثقفی و کانت تحت عبید و قیل تاره زیاد بن أبیه و تاره زیاد بن أمه و لما استلحق قال له الأکثر زیاد بن أبی سفیان لأن الناس مع الملوک.

ثم روی عن ابن عبد البر و البلاذری و الواقدی عن ابن عباس و غیره أن عمر بعث زیادا فی إصلاح فساد وقع بالیمن فلما رجع خطب عند عمر خطبه لم یسمع مثلها و أبو

ص: ۵۱۷

۱- ۷۱۳- رواه السیّد الرضیّ قدس اللّه سره فی المختار: ۴۴ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب نهج البلاغه.
۲- ۲ جمیع ما ذکره المصنّف هاهنا عن ابن أبی الحدید، هو تلخیص ما رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۴۴ من نهج البلاغه: ج ۴ ص ۸۰۴ ط الحدیث ببیروت.

سفیـان حاضـر و علی علیه السـلام و عمرو بن العـاص فقـال عمرو لله أبو هـذا الغلام لو کان قرشیا لساق العرب بعصاه فقال أبو سفیان إنه لقرشی و إنی لأعرف الذی وضعه فی رحم أمه فقال علی علیه السلام و من هو قال أنا فقال مهلا یا أبا سفیان فقال أبو سفیان:

أما و الله لو لا خوف شخص***یرانی یا علی من الأعادی

لأظهر أمره صخر بن حرب***و لم یخف المقاله فی زیاد

و قد طالت مجاملتی ثقیفا***و ترکی فیهم ثمر الفؤاد

عنی بقوله لو لا خوف شخص عمر بن الخطاب و فی روایه أخری قال أتیت أمه فی الجاهلیه سفاحا فقال علی علیه السلام مه یا أبا سفیان فإن عمر إلی المساءه سریع قال و عرف زیاد ما دار بینهما فکانت فی نفسه.

و فی روایه أخری قال له عمرو بن العاص فهلا تستلحقه قال أخاف هذا العیر الجالس أن یخرق علی إهابی.

قَالَ وَ رَوَی الْمَدَائِنِیُّ أَنَّهُ لَمَّا کَانَ زَمَنُ عَلِیٍّ علیه السلام وَلَّی زِیَاداً فَارِسَ أَوْ بَعْضَ أَعْمَالِ فَارِسَ فَضَبَطَهَا ضَبْطاً صَالِحاً وَ جَبَا خَرَاجَهَا وَ حَمَاهَا وَ عَرَفَ ذَلِکَ مُعَاوِیَهُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ غَرَّتْکَ قِلَاعٌ تَأْوِی إِلَیْهَا لَیْلًا کَمَا یَأْوِی الطَّیْرُ إِلَی وَکْرِهَا وَ ایْمُ اللَّهِ لَوْ لَا انْتِظَارِی بِکَ مَا اللَّهُ أَعْلَمُ بِهِ لَکَانَ لَکَ مِنِّی مَا قَالَهُ الْعَبْدُ الصَّالِحُ فَلَنَأْتِیَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لا قِبَلَ لَهُمْ بِها وَ لَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْها أَذِلَّهً وَ هُمْ صاغِرُونَ وَ کَتَبَ فِی أَسْفَلِ الْکِتَابِ شِعْراً مِنْ جُمْلَتِهِ:

تَنْسَی أَبَاکَ وَ قَدْ شَالَتْ نَعَامَتُهُ***إِذْ تَخْطُبُ النَّاسَ وَ الْوَالِی لَهُمْ عُمَرُ

فَلَمَّا وَرَدَ الْکِتَابُ عَلَی زِیَادٍ قَامَ فَخَطَبَ النَّاسَ وَ قَالَ الْعَجَبُ مِنِ ابْنِ آکِلَهِ الْأَکْبَادِ وَ رَأْسِ النِّفَاقِ یَتَهَدَّدُنِی وَ بَیْنِی وَ بَیْنَهُ ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ زَوْجُ سَیِّدَهِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَ أَبُو السِّبْطَیْنِ وَ صَاحِبُ الْوَلَاءِ وَ الْمَنْزِلَهِ وَ الْإِخَاءِ فِی مِائَهِ أَلْفٍ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ وَ التَّابِعِینَ لَهُمْ بِإِحْسَانٍ أَمَا وَ اللَّهِ لَوْ تَخَطَّی

هَؤُلَاءِ أَجْمَعِينَ إِلَيَّ لَوَجَدَنِی أَحْمَرَ مِخَشّاً ضَرَّاباً بِالسَّيْفِ ثُمَّ كَتَبَ إِلَی عَلِيٍّ علیه السلام وَ بَعَثَ بِكِتَابِ مُعَاوِيَهَ فِی كِتَابِهِ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ علیه السلام أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی قَدْ وَلَّيْتُكَ مَا وَلَّيْتُكَ وَ أَنَا أَرَاكَ لِذَلِكَ أَهْلًا وَ إِنَّهُ قَدْ كَانَتْ مِنْ أَبِی سُفْيَانَ فَلْتَهٌ فِی أَيَّامِ عُمَرَ مِنْ أَمَانِيِّ التِّيهِ وَ كَذِبِ النَّفْسِ لَمْ تَسْتَوْجِبْ بِهَا مِيرَاثاً وَ لَمْ تَسْتَحِقَّ بِهَا نَسَباً وَ إِنَّ مُعَاوِيَهَ كَالشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ يَأْتِی الْمَرْءَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَ مِنْ خَلْفِهِ وَ عَنْ يَمِينِهِ وَ عَنْ شِمَالِهِ فَاحْذَرْهُ ثُمَّ احْذَرْهُ وَ السَّلَامُ.

قَالَ وَ رَوَى أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: كَانَ عَلِيٌّ علیه السلام قَدْ وَلَّی زِيَاداً قِطْعَهً مِنْ أَعْمَالِ فَارِسَ وَ اصْطَنَعَهُ لِنَفْسِهِ فَلَمَّا قُتِلَ عَلِيٌّ علیه السلام بَقِيَ زِيَادٌ فِی عَمَلِهِ وَ خَافَ مُعَاوِيَهُ جَانِبَهُ وَ أَشْفَقَ مِنْ مُمَالاتِهِ الْحَسَنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما السلام فَكَتَبَ إِلَيْهِ كِتَاباً يُهَدِّدُهُ وَ يُوعِدُهُ وَ يَدْعُوهُ إِلَی بَيْعَتِهِ فَأَجَابَهُ زِيَادٌ بِكِتَابٍ أَغْلَظَ مِنْهُ فَشَاوَرَ مُعَاوِيَهُ فِی ذَلِكَ الْمُغِيرَهَ بْنَ شُعْبَهَ فَأَشَارَ عَلَيْهِ بِأَنْ يَكْتُبَ إِلَيْهِ كِتَاباً يَسْتَعْطِفُهُ فِيهِ وَ يَذْهَبَ الْمُغِيرَهُ بِالْكِتَابِ إِلَيْهِ فَلَمَّا أَتَاهُ أَرْضَاهُ وَ أَخَذَ مِنْهُ كِتَاباً يُظْهِرُ فِيهِ الطَّاعَهَ بِشُرُوطٍ فَأَعْطَاهُ مُعَاوِيَهُ جَمِيعَ مَا سَأَلَهُ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ بِخَطِّ يَدِهِ مَا وَثِقَ بِهِ فَدَخَلَ إِلَيْهِ الشَّامَ وَ قَرَّبَهُ وَ أَدْنَاهُ وَ أَقَرَّهُ عَلَی وَلَايَتِهِ ثُمَّ اسْتَعْمَلَهُ عَلَى الْعِرَاقِ.

وَ قَالَ الْمَدَائِنِيُّ لَمَّا أَرَادَ مُعَاوِيَهُ اسْتِلْحَاقَ زِيَادٍ وَ قَدْ قَدِمَ عَلَيْهِ الشَّامَ جَمَعَ النَّاسَ وَ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ أَصْعَدَ زِيَاداً مَعَهُ عَلَی مِرْقَاهٍ تَحْتَ مِرْقَاتِهِ وَ حَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّی قَدْ عَرَفْتُ شَبَهَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِی زِيَادٍ فَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ شَهَادَهٌ فَلْيَقُمْ بِهَا فَقَامَ نَاسٌ فَشَهِدُوا أَنَّهُ ابْنُ أَبِی سُفْيَانَ وَ أَنَّهُمْ سَمِعُوهُ أَقَرَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ فَقَامَ أَبُو مَرْيَمَ السَّلُولِيُّ وَ كَانَ خَمَّاراً فِی الْجَاهِلِيَّهِ فَقَالَ أَشْهَدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ قَدِمَ عَلَيْنَا بِالطَّائِفِ فَأَتَانِی فَاشْتَرَيْتُ لَهُ لَحْماً وَ خَمْراً وَ طَعَاماً فَلَمَّا أَكَلَ قَالَ يَا أَبَا مَرْيَمَ أَصِبْ لِی بَغِيّاً فَخَرَجْتُ فَأَتَيْتُ بِسُمَيَّهَ فَقُلْتُ لَهَا إِنَ

أَبَا سُفْيَانَ مَنْ قَدْ عَرَفْتَ شَرَفَهُ وَ جُودَهُ وَ قَدْ أَمَرَنِی أَنْ أَصِيبَ لَهُ بَغِيّاً فَهَلْ لَکَ فَقَالَ نَعَمْ يَجِی ءُ الْآنَ عُبَيْدٌ بِغَنَمِهِ وَ كَانَ رَاعِياً فَإِذَا تَعَشَّی وَ وَضَعَ رَأْسَهُ أَتَيْتُهُ فَرَجَعْتُ إِلَی أَبِی سُفْيَانَ فَأَعْلَمْتُهُ فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَتْ تَجُرُّ ذَيْلَهَا فَدَخَلَتْ مَعَهُ فَلَمْ تَزَلْ عِنْدَهُ حَتَّی أَصْبَحَتْ فَقُلْتُ لَهُ لَمَّا انْصَرَفَتْ كَيْفَ رَأَيْتَ صَاحِبَتَكَ فَقَالَ خَيْرَ صَاحِبَةٍ لَوْ لَا دَفَرٌ فِی إِبْطَيْهَا فَقَالَ زِيَادٌ مِنْ فَوْقِ الْمِنْبَرِ يَا أَبَا مَرْيَمَ لَا تَشْتِمْ أُمَّهَاتِ الرِّجَالِ فَتُشْتَمَ أُمُّکَ فَلَمَّا انْقَضَی كَلَامُ مُعَاوِيَةَ وَ مُنَاشَدَتُهُ قَامَ زِيَادٌ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مُعَاوِيَةَ وَ الشُّهُودَ قَدْ قَالُوا مَا سَمِعْتُمْ وَ لَسْتُ أَدْرِی حَقَّ هَذَا مِنْ بَاطِلِهِ وَ هُوَ وَ الشُّهُودُ أَعْلَمُ بِمَا قَالُوا وَ إِنَّمَا عُبَيْدٌ أَبٌ مَبْرُورٌ وَ وَالٍ مَشْكُورٌ ثُمَّ نَزَلَ انْتَهَی كَلَامُ ابْنِ أَبِی الْحَدِيدِ.

أقول: و إنما أوردت تلك القصص لتعلم أن ما صدر من زياد و ولده لعنه الله عليهما إنما نشأ من تلك الأنساب الخبيثه و تزيد إيمانا و يقينا بأنه لا يبغضهم إلا من ولد من الزنا كما تواتر عن أئمه الهدى.

و لنرجع إلى شرح الكتاب قال فی النهايه الغرب الحده و منه غرب السيف و الفل الكسر و الفله الثلمه فی السيف و منه حديث على عليه السلام يستفل غربک من الفل الكسر قوله عليه السلام ليقتحم غفلته أی ليلج و يهجم عليه و هو غافل جعل اقتحامه إياه اقتحاما للغفله نفسها.

كذا ذكره ابن أبی الحديد و قال ليس المراد باستلاب الغره أن يأخذ الغره لأنه لو كان كذلك لصار ذلك الغافل لبيبا عاقلا و إنما المعنى ما يعنيه الناس بقولهم أخذ فلان غفلتی و فعل كذا أی أخذ ما يستدل به على غفلتی كذا انتهى.

و أقول لو كان الإسناد مجازيا كما حمل عليه الفقره الأولى لم يفد هذا

المعنى لأنه يكون حينئذ من قبيل إسناد الشى ء إلى الحاله التى المفعول عليها كما يسند إلى الزمان و المكان فيكون المفاد الاستلاب وقت الغره و الاقتحام وقت الغفله و إنما نسب إليهما مبالغه لبيان أن عله الاستلاب و الاقتحام لم يكن إلا الغره و الغفله فكأنهما وقعا عليهما.

و يمكن أن يكون المفعول محذوفا و يكون الغره و الغفله منصوبتين بنزع الخافض أى يقتحم عليه فى حال غفلته و يستلب لبه فى حال غرته.

و الفلته الأمر الذى يصدر فجأه من غير تدبر و رويه و نزع الشيطان بينهم أفسد و عدم ثبوت النسب بها

لقول النبى صلى الله عليه و آله الولد للفراش و للعاهر الحجر.

و فى النهايه الشرب بفتح الشين و سكون الراء الجماعه يشربون الخمر و قال فى حديث على عليه السلام المتعلق بها كالنوط المذبذب أراد ما يناط برحل الراكب من قعب أو غيره فهو أبدا يتحرك إذا حث ظهره أى دابته.

و قال فى المستقصى شالت نعامتهم أى تفرقوا و ذهبوا لأن النعامه موصوفه بالخفه و سرعه الذهاب و الهرب و قيل النعامه جماعه القوم و قال الجوهرى النعامه الخشبه المعترضه على الزرنوقين و يقال للقوم إذا ارتحلوا عن منهلهم أو تفرقوا قد شالت نعامتهم و النعامه ما تحت القدم.

**[ترجمه]ابن ابى الحديد - . تمامى آنچه كه مصنف در اينجا از ابن ابى الحديد ذكر كرده است تلخيص چيزى است كه ابن ابى الحديد در شرح مختار ۴۴ از نهج البلاغه: ج۴، ص ۸۰۴، چاپ جديد بيروت روايت كرده است. - گويد: زياد همان زياد بن عبيد است، برخى از مردم گويد عبيد بن فلان است و او را به ثقيف نسبت مى‌دهند و اغلب آنها مى‌گويند: عبيد برده بود و تا ايام زياد باقى‌ماند پس او را خريد و آزاد كرد و زياد به‌جهت ناشناس بودن پدرش و به‌جهت دعوتى كه به آن ملحق شد به غير پدرش منسوب شد پس گاه زياد بن سميه گفته مى‌شود كه او كنيز حارث بن كلده ثقفى بود و تحت امر عبيد بود و گاه زياد بن ابيه خوانده مى‌شود و گاه زياد بن أمّه و زمانى‌كه ملحق شد اغلب به او زياد بن ابى سفيان گفتند زيرا مردم همراه فرمانروايان هستند سپس از ابن عبدالبر و بلاذرى و واقدى از ابن عباس و سايرين روايت كردند كه عمر زياد را براى اصلاح فسادى كه در يمن رخ داده بود فرستاد پس زمانى‌كه بازگشت نزد عمر خطبه‌اى ايراد كرد كه او نظير آن را نشنيده بود و ابوسفيان، على عليه السّلام و عمرو بن عاص حاضر بودند، پس عمرو گفت: به خدا سوگند اين جوان اگر قريشى بود عرب را با عصايش هدايت مى‌كرد. ابوسفيان گفت: او قريشى است و من كسى را كه او را در رحم مادرش نهاد مى‌شناسم. پس على عليه السّلام فرمود: او كيست؟ گفت: من، فرمود: آهسته ابوسفيان. ابوسفيان گفت:

أما و الله لو لا خوف شخص

يرانى يا علىّ من الأعادى

لأظهر أمره صخر بن حرب

و لم يخف المقاله فى زياد

و قد طالت مجاملتى ثقيفاً

و تركى فيهم ثمر الفؤاد

اى على! آگاه باش اگر نبود بيم كسى از دشمنان كه مرا ببيند،

قطعا صخر بن حرب امرش را آشكار مى‌كرد و از سخن درباره زياد بيمى نداشت.

و ارتباطم با ثقيف و برجاى گذاشتن ثمره قلبم در ميان آنان به درازا كشيده است.

منظورش از «لو لاخوف شخص» در سخن او عمر بن خطاب است و در روايت ديگرى گويد: در جاهليت براى زنا نزد مادرش رفتم. پس على عليه السّلام فرمود: آهسته ابوسفيان كه عمر نسبت به بدى سريع است. گفت: و زياد آنچه كه ما بين آن دو گذشت را دانست و اين در ذهنش ماند.

و در روايتى ديگر عمرو بن عاص به او گفت: آيا به او ملحق نمى‌شوى؟ گفت: از اين الاغ نشسته مى‌ترسم كه پوستم را بدرد. گويد: و مدائنى روايت كرد كه در زمان على عليه السّلام زياد را بر فارس يا بخشى از مناطق فارس ولايت داد پس آن را به نيكى اداره كرد و خراج آن را جمع‌آورى كرد و از آن حمايت كرد و معاويه از اين آگاه شد پس براى او نوشت:

اما بعد قلعه‌اى كه شبانه سان پرنده‌اى كه به لانه‌اش پناه مى‌برد پناه مى‌برى تو را مغرور كرده‌است به خدا سوگند اگر انتظارم از تو نبود آنچه كه خدا از آن آگاه‌تر است براى تو از جانب من چيزى است كه عبدصالح فرمود: «فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَّا قِبَلَ لَهُم بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُم مِّنْهَا أَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ» {به سوى آنان بازگرد كه قطعا سپاهيانى بر [سر] ايشان مى آوريم كه در برابر آنها تاب ايستادگى نداشته باشند و از آن [ديار] به خوارى و زبونى بيرونشان مى كنيم} و در پايين نامه شعرى نوشت كه از جملات آن اين است.

تنسى أباك و قد شالت نعامته

إذ تخطب الناس و الوالى لهم عمر

پدرت را درحالى كه رخت بر بسته است فراموش مى‌كنى، آنگاه كه در ميان مردم خطبه مى‌خوانى و والى آنان عمر است.

زمانى‌كه نامه به زياد رسيد برخاست و بر مردم خطبه ايراد كرد و گفت: شگفتا از پسر جگرخوار و پيشواى نفاق، مرا تهديد مى‌كند درحالى‌كه بين من و او پسر عموى رسول‌الله صلّى الله عليه و آله، همسر سرور زنان جهانيان، پدر سبطين، صاحب ولاء، منزلت و برادرى در صدهزار از مهاجرين و انصار و تابعين با احسان به آنان، قرار دارد، به‌هوش باشيد به خدا سوگند اگر همه اينان به‌سوى من گام بردارند مرا سرخ واردشونده ضربت زننده با شمشير مى‌يابند سپس براى او نوشت و نامه معاويه را به

همراه نامه‌اش فرستاد.

پس علی علیه السّلام برای او نوشت: اما بعد من تو را بر آنچه‌که گمارده‌ام، گمارده‌ام و تو را شایسته آن می‌بینم و آن در دوره عمر، لغزشی بود از جانب ابوسفیان، از آرزوهای بیهوده و دروغ نفس که به سبب آن مستوجب میراثی نشدی و شایسته نسبی نشده‌ای. معاویه مانند شیطان رانده‌شده است از پیش‌رو، پشت‌سر، راست و چپ انسان می‌آید، از او بر حذر باش، برحذر باش والسلام.

گوید: و ابوجعفر محمد بن حبیب گوید: علی علیه السّلام زیاد را بر بخشی از نواحی فارس ولایت داد و او را برای او تربیت کرد پس زمانی‌که علی علیه السّلام کشته شد زیاد در کارش باقی‌ماند و معاویه از جانب او احساس خطر کرد و از جانبداری او از حسن بن علی علیه السّلام ترسید. پس نامه‌ای برای او نوشت که وی را تهدید کرده و به بیعتش دعوت می‌کرد. پس زیاد با نامه‌ای تندتر از آن به او جواب داد.

معاویه درباره آن با مغیره بن شعبه مشورت کرد پس او را راهنمایی کرد که نامه‌ای برای بنویسد که در آن از او دل‌جویی کند و مغیره نامه را نزد او برد و زمانی‌که نزد او آمد او را راضی کرد و از نامه‌ای گرفت که در آن به شروطی اظهار طاعت می‌کند پس معاویه تمامی آنچه‌که از او خواسته بود را به او عطا کرد و با دست‌خط خود آنچه‌که به او اطمینان کند را برایش نوشت و پس به قصد او وارد شام شد و او را به خود مقرّب و نزدیک کرد و بر ولایتش ثابت کرد سپس او را در عراق به کار گمارد.

مدائنی گوید: زمانی‌که معاویه تصمیم گرفت زیاد را ملحق کند درحالی‌که شام را به او داده است مردم را جمع کرد و از منبر بالا رفت و زیاد را با خود از پلکان زیرین بالا برد و حمد و ثنای خدا گفت و گفت: ای مردم من شباهت خانواده‌ام در زیاد را شناخته‌ام هر که شهادتی دارد بر آن قیام کند.

پس افرادی برخاستند و شهادت دادند که او پسر ابوسفیان است و از او شنیده‌اند که قبل از مرگش به آن اقرار کرده‌است.

و ابومریم سلولی که در جاهلیت خمار بود برخاست و گفت: یا امیرمؤمنان شهادت می‌دهم که ابوسفیان در طائف بر ما وارد شد و نزد من آمد و برایش گوشت، شراب و غذایی خریدم چون آن را خورد گفت: ای ابومریم زناکاری برای من بیاب. پس خارج شدم و سمیه را آوردم و به او گفتم ابوسفیان کسی است که شرف و بخشش او را شناخته‌ام و به من دستور داده‌است که زنا کاری بیابم آیا تو هستی؟ پس گفت: آری، عبید که چوپان است الآن گوسفندانش را می‌آورد و چون شام خورد و سر نهاد، نزد او می‌آیم،. به‌سوی ابوسفیان بازگشتم و او را آگاه کردم و دیری نپایید که دامن‌کشان آمد و همراه او وارد شد و تا صبح نزد او بود و چون او رفت به ابوسفیان گفتم: رفیقه‌ات را چگونه دیدی؟ گفت: بهترین رفیقه است اگر بوی بد زیر بغلش نباشد.

پس زیاد از بالای منبر گفت: ای ابومریم مادر مردان را دشنام نده که مادرت دشنام می‌شود.

زمانی‌که سخن معاویه و سوگند دادنش به پایان گرفت زیاد برخاست و حمد و ثنای خدا را برجای آورد و گفت: ای مردم معاویه و شاهدان آنچه‌که شنیدید را گفتند و من حق این امر را از باطل آن تشخیص نمی‌دهم و او و شاهدان به آنچه گفتند

آگاه‌ترند و عبید پدری آمرزیده و سرپرستی مورد سپاس است سپس پایین آمد. پایان کلام ابن ابی الحدید.

می‌گویم: این داستان‌ها را فقط به این دلیل وارد کردم که از آنچه‌که از زیاد و پسرش که لعنت خدا بر آنان باد سر زد آگاه باشی از آن انساب ناپاک نشأت گرفت و ایمان و یقین به اینکه جز کسی از ولد زنا زاده شد با آنان دشمنی نمی‌کند را فزونی می‌بخشد چنانکه از ائمه هدی به تواتر آمده‌است.

اینک به شرح نامه بازمی‌گردیم، در النهایه گوید: الغرب تیزی و غرب السیف از آن است. الفلّ یعنی شکستگی و الفلّه دندانه در شمشیر است و این حدیث علی علیه السّلام از آن است «یستقلّ غربک» از ریشه الفلّ به معنی شکسته شدن. این سخن امام علیه السّلام «لیقتحم غفلته» یعنی تا بر او وارد شود و هجوم آورد درحالی‌که او غافل است، ورودش بر او را ورود بر خود غفلت قرار داده‌است.

ابن ابی الحدید آن را چنین ذکر کرده‌است و گوید: منظور از استلاب الغرّه این است که لحظه غفلت را برباید زیرا اگر چنین باشد آن غافل خردمند آگاه می‌بود و معنی چیزی است که مردم از این سخن خود قصد دارند: أخذ فلان غفلتی و فعل کذا یعنی آنچه‌که به‌وسیله آن بر غفلت من استدلال می‌کند را گرفت. پایان.

می‌گویم: اگر اسناد مجازی باشد چنانکه فقره اول بر آن حمل می‌شود این معنا را افاده نمی‌کند زیرا در این حالت از نوع اسناد یک چیز به‌حالتی که در آن انجام گرفته‌است می‌شود چنانکه به زمان و مکان اسناد داده می‌شود پس معنی چنین می‌شود: برای ربودن وقت غفلت و ورود وقت غفلت و به‌جهت مبالغه برای بیان اینکه علت ربودن و وارد شدن جز بی‌توجهی و غفلت نبوده‌است به این دو نسبت داده‌است پس گویی آن دو بر او واقع شده‌اند.

و ممکن است که مفعول محذوف باشد و غره و غفله منصوب به نزع خافض باشند یعنی ودر وقت غفلت بر او وارد می‌شود و عقلش را در حالت غفلت می‌رباید.

و الفلته امری است که به‌صورت ناگهانی بدون تدبیر و اندیشه صادر می‌شود. «و نزع الشیطان بینهم» تباه کرد و عدم اثبات نسبت به آن به‌جهت این کلام نبی خداصلّی الله علیه و آله است: «نوزاد برای بستر است و برای زناکار سنگ است».

در النهایه الشرب با فتحه شین و سکون راء یعنی جماعتی که شراب می‌نوشند و در حدیثی علی علیه السّلام گوید: «المتعلق بها کالنوط لمذبذب» منظور از آن چیزی نظیر خدنگ و مانند آن است که بر زین سوار آویزان می‌شود و زمانی‌که پشت چارپایش را حرکت دهد تکان می‌خورد. و در المستقصی گوید: شالت نعامتهم یعنی پراکنده شدند و رفتند زیرا شترمرغ به سبکی و سرعت رفتن و گریز موصوف است. و گفته شده: نعامه جماعت قوم است. و جوهری گوید: النعامه چوب نهاده شده میان دو نهر کوچک است و جمع زمانی‌که از آبشخور خود سفر کنند یا پراکنده شوند گفته می‌شود: قد شالت نعامتهم و النعامی آنچه‌که زیر پاست را گویند.

**[ترجمه]

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام إِلَى سَهْلِ بْنِ حُنَيْفٍ الْأَنْصَارِيِّ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَدِينَهِ فِي مَعْنَى قَوْمٍ مِنْ أَهْلِهَا لَحِقُوا بِمُعَاوِيَهَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رِجَالًا مِمَّنْ قِبَلَكَ يَتَسَلَّلُونَ إِلَى مُعَاوِيَهَ فَلَا تَأْسَفْ عَلَى مَا يَفُوتُكَ مِنْ عَدَدِهِمْ وَ يَذْهَبُ عَنْكَ مِنْ مَدَدِهِمْ فَكَفَى لَهُمْ غَيّاً وَ لَكَ مِنْهُمْ شَافِياً فِرَارُهُمْ مِنَ الْهُدَى وَ الْحَقِّ وَ إِيضَاعُهُمْ إِلَى الْعَمَى وَ الْجَهْلِ وَ إِنَّمَا هُمْ أَهْلُ دُنْيَا مُقْبِلُونَ عَلَيْهَا وَ مُهْطِعُونَ إِلَيْهَا قَدْ عَرَفُوا الْعَدْلَ وَ رَأَوْهُ وَ سَمِعُوهُ وَ وَعَوْهُ وَ عَلِمُوا أَنَ

ص: ۵۲۱

۱- ۷۱۴- رواه السيّد الرضيّ رحمه اللّه فى المختار: ۷۰ من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

النَّاسَ عِنْدَنَا فِي الْحَقِّ أَسْوَةٌ فَهَرَبُوا إِلَى الْأَثَرَهِ فَبُعْداً لَهُمْ وَ سُحْقاً إِنَّهُمْ وَ اللَّهِ لَمْ يَنْفِرُوا مِنْ جَوْرٍ وَ لَمْ يَلْحَقُوا بِعَدْلٍ وَ إِنَّا لَنَطْمَعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يُذَلِّلَ اللَّهُ لَنَا صَعْبَهُ وَ يُسَهِّلَ لَنَا حَزْنَهُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۷۰ از بخش دوم از نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به سهل بن حنیف انصاری فرماندار مدینه، آنگاه که گروهی از مدینه گریخته به معاویه پیوستند:

پس از یاد خدا و درود، به من خبر رسیده که گروهی از مردم مدینه به سوی معاویه گریختند، مبادا برای از دست دادن آنان، و قطع شدن کمک و یاریشان افسوس بخوری که این فرار برای گمراهی شان، و نجات تو از رنج آنان کافی است، آنان از حق و هدایت گریختند، و به سوی کور دلی و جهالت شتافتند.آنان دنیاپرستانی هستند که به آن روی آوردند، و شتابان در پی آن روانند.عدالت را شناختند و دیدند و شنیدند و به خاطر سپردند، و دانستند که همه مردم در نزد ما، در حق یکسانند، پس به سوی انحصار طلبی گریختند، دور باشند از رحمت حق، و لعنت بر آنان باد.سوگند به خدا آنان از ستم نگریختند، و به عدالت نپیوستند، همانا آرزومندیم تا در این جریان، خدا سختی ها را بر ما آسان، و مشکلات را هموار فرماید.ان شاء اللّه، با درود .

**[ترجمه]

بیان

قوله فی معنی قوم أی فی شأنهم و أمرهم یتسللون أی یخرجون إلی معاویه هاربین فی خفیه و استتار قال الفیروزآبادی انسل و تسلل انطلق فی استخفاء و قال الجوهری انسل من بینهم خرج و تسلل مثله و قال وضع البعیر و غیره أی أسرع فی سیره و أوضعه راکبه و فی النهایه الإهطاع الإسراع فی العدو و أهطع إذا مد عنقه و صوب رأسه فی الحق أسوه أی لا نفضل بعضهم علی بعض فی العطاء کما یفعل معاویه و

فی النهایه فیه أنه قال للأنصار إنکم ستلقون بعدی أثره فاصبروا.

الأثره بفتح الهمزه و الثاء الاسم من آثر یؤثر إیثارا إذا أعطی أراد أنه یستأثر علیکم فیفضل غیرکم فی نصیبه من الفی ء و الاستیثار الانفراد بالشی ء و السحق بالضم البعد و الحزن من الأرض ضد السهل.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام «فی معنی قوم»یعنی در شأن و امر آنان. «یتسلّلون» یعنی درحالی‌که در خفا و استتار می‌گریزند به‌سوی معاویه خارج می‌شوند. فیروزآبادی گوید انسلّ و تسلّل یعنی مخفیانه رفت. و جوهری گوید: انسلّ من بینهم: از میان آنان خارج شد و تسلّل مانند آن است. و گوید: وضع البعیر و غیره یعنی در حرکتش شتاب کرد و أوضعه راکبه. و در النهایه گوید الاهطاع یعنی شتاب در دویدن و أهطع زمانی است که گردنش را بکشد و سرش را راست کند. «فی الحقّ أسوه» یعنی در بخشش برخی از آنان را بر برخی دیگر ترجیح نمی‌دهیم چنانکه معاویه انجام می‌دهد. و در النهایه: در آن آمده‌است که به انصار فرمود: شما بعد از من شاهد تبعیض خواهید بود پس صبوری پیشه کنید و الأثره با فتحه همزه و ثاء اسمی از آثر یأثر أیثاراً است آنگاه که بخشید می‌خواهد که شما را تحریک کند پس غیر شما را در بهره از غنیمت ترجیح می‌دهد، الاستئثار، انحصار به چیزی است و السحق با ضمه یعنی بعد و الحزن درباره زمین مخالف دشت است.

**[ترجمه]

«۷۱۵»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی کُمَیْلِ بْنِ زِیَادٍ النَّخَعِیِّ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَی هِیتَ یُنْکِرُ عَلَیْهِ تَرْکَهُ دَفْعَ مَنْ یَجْتَازُ بِهِ مِنْ جَیْشِ الْعَدُوِّ طَالِباً لِلْغَارَهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ تَضْیِیعَ الْمَرْءِ مَا وَلِیَ وَ تَکَلُّفَهُ مَا کُفِیَ لَعَجْزٌ حَاضِرٌ وَ رَأْیٌ مثبر [مُتَبَّرٌ] وَ إِنَّ تَعَاطِیَکَ الْغَارَهَ عَلَی أَهْلِ قِرْقِیسِیَاءَ وَ تَعْطِیلَکَ مَسَالِحَکَ الَّتِی وَلَّیْنَاکَ لَیْسَ لَهَا مَنْ یَمْنَعُهَا وَ لَا یَرُدُّ الْجَیْشَ عَنْهَا لَرَأْیٌ شَعَاعٌ فَقَدْ صِرْتَ جِسْراً لِمَنْ أَرَادَ الْغَارَهَ مِنْ أَعْدَائِکَ عَلَی أَوْلِیَائِکَ غَیْرَ شَدِیدِ الْمَنْکِبِ وَ لَا مَهِیبِ الْجَانِبِ وَ لَا سَادٍّ ثُغْرَهً وَ لَا کَاسِرٍ لِعَدُوٍّ شَوْکَهً وَ لَا مُغْنٍ عَنْ أَهْلِ مِصْرِهِ وَ لَا مُجْزٍ عَنْ أَمِیرِهِ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۶۱ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان از نهج البلاغه روایت کرد. -: نامه به کمیل بن زیاد نخعی، فرماندار «هیت» و نکوهش او در ترک مقابله با لشکریان مهاجم شام نوشته شد:

پس از یاد خدا و درود سستی انسان در انجام کارهایی که بر عهده اوست، و پافشاری در کاری که از مسؤولیّت او خارج است، نشانه ناتوانی آشکار، و اندیشه ویرانگر است.اقدام تو به تاراج مردم «قرقیسا» در مقابل رها کردن پاسداری از مرزهایی که تو را بر آن گمارده بودیم و کسی در آنجا نیست تا آنجا را حفظ کند، و سپاه دشمن را از آن مرزها دور سازد، اندیشه ای باطل است.تو در آنجا پلی شده ای که دشمنان تو از آن بگذرند و بر دوستانت تهاجم آورند، نه قدرتی داری که با تو نبرد کنند، و نه هیبتی داری که از تو بترسند و بگریزند، نه مرزی را می توانی حفظ کنی، و نه شوکت دشمن را می توانی در هم بشکنی، نه نیازهای مردم دیارت را کفایت می کنی، و نه امام خود را راضی نگه می داری .

**[ترجمه]

بیان

قال ابن أبی الحدید کان کمیل من صحابه علی علیه السلام و شیعته و خاصته و قتله الحجاج علی المذهب فیمن قتل من الشیعه و کان عامل

ص: ۵۲۲

۱- ۷۱۵- رواه الشریف الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: ۶۱ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام من نهج البلاغه.

علی علیه السلام علی هیت و کان ضعیفا یمر علیه سرایا معاویه بنهب أطراف العراق فلا یردها و یحاول أن یجبر ما عنده من الضعف بأن یغیر علی أطراف أعمال معاویه مثل قرقیسیاء و ما یجری مجراها من القری التی علی الفرات فأنکر علیه السلام ذلک من فعله.

قوله علیه السلام ما ولی علی صیغه المعلوم المجرد من ولیت الأمر کرضیت ولایه إذا تولیته و استبددت به و فی بعض النسخ علی صیغه المجهول من التفعیل من قولهم ولیته البلد إذا جعلته والیا علیه و التکلف التجشم و التکلف التعریض لما لا یعنیه و کفاه مئونته أی قام بأمره.

قوله علیه السلام متبر قال فی النهایه أی مهلک یقال تبره تتبیرا أی کسره و أهلکه و التبار الهلاک و قال التعاطی التناول و الجرأه علی الشی ء من عطا الشی ء یعطوه إذا أخذه و تناوله و قرقیسیاء فی النسخ بالفتح مقصورا و فی القاموس قرقیسیاء بالکسر و یقصر بلد علی الفرات و یقال شعاع أی متفرق و شده المنکب کنایه عن القوه و الحمیه و هیبه الجانب کنایه عن شده البطش و الثغره الثلمه و لا مجز عن أمیره أی کاف و مغن و الأصل مجزئ بالهمزه فخفف.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گوید: کمیل از اصحاب علی علیه السّلام، شیعه و خواص او بود و حجاج او را در بین افرادی از شیعه او که بر سر مذهب کشت، به قتل رساند و کارگزار علی علیه السّلام بر هیت بود و ضعیف بود و دسته‌های معاویه با غنیمت‌های نواحی عراق بر او گذر می‌کردند و آنها را باز نمی‌گرداند و تلاش کرد که ضعفش را جبران کند به این‌صورت که بر نواحی شهرهای معاویه چون قرقیسا و روستاهای نظیر آن بر حاشیه فرات یورش برد پس امام علیه السّلام آن عمل را بر او نکوهش کرد.

این سخن امام علیه السّلام «ما ولی» بر صیغه معلوم مجرد از ولیت الأمر است بر وزن رضیت و مصدر آن ولایت است زمانی‌که آن را بر عهده بگیری و بر آن چیره شوی و در بعضی نسخه‌ها به صیغه مجهول از باب تفعیل آمده‌است برگرفته از این سخن آنها: ولّیته البلد زمانی‌که او را بر آن شهر حاکم کنی. التکلّف یعنی تحمل کردن و التکلف: پرداختن به آنچه‌که به او مرتبط نیست. «کفاه مؤنته» یعنی به امر آن پرداخت.

این سخن امام: «متبر» در النهایه گوید یعنی مهلک، گفته می‌شود: تبّره تتبیراً یعنی آن را شکست و از بین برد و التبار یعنی هلاک. و گوید: التعاطی یعنی گرفتن و جرأت بر چیزی از ریشه عطا الشئ یعطوه زمانی‌که آن را بگیرد و به دست آورد. و «قرقیسا» در نسخه‌ها با فتحه مقصور آمده‌است و در قاموس قرقیساء با کسره است و مقصور نیز می‌شود: شهری بر حاشیه فرات است. و گفته می‌شود شعاع یعنی پراکنده، و شده المنکب کنایه از قدرت و غیرت است، و هیبه الجانب کنایه از شدت قدرت است و الثغره یعنی شکاف. «لا مجز عن امیره» یعنی کفایت‌کننده و بی‌نیازکننده و اصل آن مجزئ با همزه است که مخفف شده‌است.

**[ترجمه]

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ حِلْفٍ كَتَبَهُ علیه السلام بَيْنَ الْيَمَنِ وَ رَبِيعَهَ نُقِلَ مِنْ خَطِّ هِشَامِ بْنِ الْكَلْبِيِّ هَذَا مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْيَمَنِ حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا وَ رَبِيعَهُ حَاضِرُهَا وَ بَادِيهَا أَنَّهُمْ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ يَدْعُونَ إِلَيْهِ وَ يَأْمُرُونَ بِهِ وَ يُجِيبُونَ مَنْ دَعَا إِلَيْهِ وَ أَمَرَ بِهِ لَا يَشْتَرُونَ بِهِ ثَمَناً قَلِيلًا وَ لَا يَرْضَوْنَ بِهِ بَدَلًا وَ أَنَّهُمْ يَدٌ وَاحِدَهٌ عَلَى مَنْ خَالَفَ ذَلِكَ وَ تَرَكَهُ أَنْصَارٌ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ دَعْوَتُهُمْ وَاحِدَهٌ لَا يَنْقُضُونَ عَهْدَهُمْ لِمَعْتَبَهِ عَاتِبٍ وَ لَا لِغَضَبِ غَاضِبٍ وَ لَا لِاسْتِذْلَالِ قَوْمٍ قَوْماً وَ لَا لِمَسَبَّهِ قَوْمٍ قَوْماً عَلَى

ص: ۵۲۳

۱- ۷۱۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۷۴ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه.

ذَلِکَ شَاهِدُهُمْ وَ غَائِبُهُمْ وَ حَلِیمُهُمْ وَ جَاهِلُهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَیْهِمْ بِذَلِکَ عَهْدَ اللَّهِ وَ مِیثَاقَهُ إِنَّ عَهْدَ اللَّهِ کَانَ مَسْئُولًا وَ کَتَبَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه – . سید رضی آن را در مختار ۷۴ از بخش دوم از نهج البلاغه روایت کرد. – : عهدنامه‌ای که با خط هشام بن کلبی برای صلح میان قبیله ربیعه و یمن تنظیم فرمود: این پیمان‌نامه‌ای است که مردم یمن و ربیعه آن را پذیرفته‌اند چه آنان که در شهر حضور دارند چه آنان که در بیابان زندگی می‌کنند. آنان پیرو قرآنند و به کتاب خدا دعوت می‌کنند و به انجام دستورات آن فرمان می‌دهند و هر کس که آنان را به کتاب خدا بخواند پاسخ می‌دهند، نه برای آن مزدی خواهند و نه به جای آن چیز دیگری بپذیرند، و در برابر کسی که خلاف این پیمان خواهد یا آن را واگذارد ایستادگی خواهند کرد.

گروهی گروهی دیگر را یاری می‌دهند، همه متحد بوده و به خاطر سرزنش سرزنش‌کننده‌ای یل خشم خشمناکی، یا خوار کردن بعضی، یا دشنام دادن قومی، این پیمان را نمی‌شکنند. بر این پیمان، حاضران و آنها که غایبند، دانایان و ناآگاهان، بردباران و جاهلان همه استوارند و عهد و پیمان الهی نیز بر آنان واجب گردیده است که از پیمان خدا پرسش خواهد شد و علی بن ابی طالب آن را نوشت.

**[ترجمه]

بیان

قال ابن أبی الحدید الحلف العهد و قال الیمن کل من ولده قحطان نحو حمیر و عک و جذام و کنده و الأزد و غیرهم و ربیعه هو ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان و هم بکر و تغلب و عبد القیس و الحاضر ساکن الحضر و البادی ساکن البادیه أنهم علی کتاب الله أی مجتمعون علیه لا یشترون به ثمنا أی لا یتعوضون عنه بثمن و أنهم ید واحده أی لا تخالف بینهم و فعلهم فعل واحد و قال الجوهری عتب علیه أی وجد علیه یعتب و تعتب عتبا و معتبا و الاسم المعتبه و المعتبه و لا لمسبه قوم أی لأن إنسانا منهم سب و هجا بعضهم و المسبه و السب الشتم و الحلیم العاقل بقرینه الجاهل أو ذو الأناه فإن ترک الأناه من الجهل إن عهد الله کان مسئولا أی مطلوبا یطلب من العاهد أن لا یضیعه و یفی به أو مسئولا عنه یسأل الناکث و یعاتب علیه و قیل أی إن صاحب العهد کان مسئولا.

و قال ابن میثم فی روایه و کتب علی بن أبی طالب و هی المشهوره عنه و وجهها أنه جعل هذه الکنیه علما بمنزله لفظه واحده لا یتغیر إعرابها.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید گوید: الحلف یعنی عهد و گوید: الیمن هر یک از فرزندان قحطان مانند حمیر، عکّ، جذام، کنده، الأزد و امثال آن است. و ربیعه، همان ربیعه بن نزار بن معد بن عدنان است که عبارتند از بکر، تغلب و عبدقیس. الحاضر یعنی ساکن حضر(شهر) و البادی ساکن بادیه(صحرا) است، «أنهم علی کتاب الله» یعنی بر کتاب خدا موافق هستند «لا یشترون ثمناً» یعنی آن را با قیمتی تعویض نمی‌کنند. «و أنهم ید واحده» یعنی میان آنان اختلافی نیست و عملشان عملی واحد است. و جوهری گوید: عتب علیه یعنی بر او خشمگین شد یعتب، تعتّب عتباً و معتباً و اسم آن المعتَبه و المعتِبه است. «و لا لمسبّه قوم»

یعنی زیرا یکی از آنها برخی دیگر از آن را دشنام و ناسزا گفت و المسبّه و السب یعنی دشنام، الحلیم به قرینه جاهل، عاقل است یا بردبار است زیرا ترک بردباری از جهل است. «ان عهد الله کان مسؤولاً» یعنی مورد طلب است که از عهدکننده خواسته می‌شود که آن را ضایع نکند و به آن وفا کند یا اینکه درباره آن سؤال می‌شود و از پیمان‌شکن سؤال می‌شود و به خاطر آن نکوهش می‌شود. و گفته شده: یعنی صاحب عهد مورد سؤال واقع می‌شود .

و ابن میثم در روایتی گوید: و علی ابن ابی طالب نوشت و این از او مشهور است و وجه آن اینکه وی این کینه را علم به منزله لفظ واحدی که اعرابش تغییر نمی‌کند قرار داد.

**[ترجمه]

«۷۱۷»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ وَصِیَّهٍ لَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ کَانَ یَکْتُبُهَا لِمَنْ یَسْتَعْمِلُهُ عَلَی الصَّدَقَاتِ وَ إِنَّمَا ذَکَرْنَا مِنْهَا جُمَلًا لِیُعْلَمَ أَنَّهُ علیه السلام کَانَ یُقِیمُ عِمَادَ الْحَقِّ وَ یُشْرِعُ أَمْثِلَهَ الْعَدْلِ فِی صَغِیرِ الْأُمُورِ وَ کَبِیرِهَا وَ دَقِیقِهَا وَ جَلِیلِهَا انْطَلِقْ عَلَی تَقْوَی اللَّهِ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ لَا تُرَوِّعَنَّ مُسْلِماً وَ لَا تَجْتَازَنَّ عَلَیْهِ کَارِهاً وَ لَا تَأْخُذَنَّ مِنْهُ أَکْثَرَ مِنْ حَقِّ اللَّهِ فِی مَالِهِ فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَی الْحَیِّ فَانْزِلْ بِمَائِهِمْ مِنْ غَیْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْیَاتَهُمْ ثُمَّ امْضِ إِلَیْهِمْ بِالسَّکِینَهِ وَ الْوَقَارِ حَتَّی

۱- ۷۱۷- رواه الشریف الرضی رضی اللّه تعالی عنه فی المختار: ۲۵ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه.

تَقُومَ بَيْنَهُمْ فَتُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ وَ لَا تُخْدِجْ بِالتَّحِيَّةِ لَهُمْ ثُمَّ تَقُولَ عِبَادَ اللَّهِ أَرْسَلَنِي إِلَيْكُمْ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتُهُ لِآخُذَ مِنْكُمْ حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ فَهَلْ لِلَّهِ فِي أَمْوَالِكُمْ مِنْ حَقٍّ فَتُؤَدُّوهُ إِلَى وَلِيِّهِ فَإِنْ قَالَ قَائِلٌ لَا فَلَا تُرَاجِعْهُ وَ إِنْ أَنْعَمَ لَكَ مُنْعِمٌ فَانْطَلِقْ مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخِيفَهُ أَوْ تُوعِدَهُ أَوْ تَعْسِفَهُ أَوْ تُرْهِقَهُ فَخُذْ مَا أَعْطَاكَ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ وَ إِنْ كَانَتْ لَهُ مَاشِيَةٌ أَوْ إِبِلٌ فَلَا تَدْخُلْهَا إِلَّا بِإِذْنِهِ فَإِنَّ أَكْثَرَهَا لَهُ فَإِذَا أَتَيْتَهَا فَلَا تَدْخُلْهَا دُخُولَ مُتَسَلِّطٍ عَلَيْهِ وَ لَا عَنِيفٍ بِهِ وَ لَا تُنَفِّرَنَّ بَهِيمَةً وَ لَا تُفْزِعَنَّهَا وَ لَا تَسُوأَنَّ صَاحِبَهَا فِيهَا وَ اصْدَعِ الْمَالَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعَرَّضَنَّ لِمَا اخْتَارَ ثُمَّ اصْدَعِ الْبَاقِيَ صَدْعَيْنِ ثُمَّ خَيِّرْهُ فَإِذَا اخْتَارَ فَلَا تَعَرَّضْ لِمَا اخْتَارَ فَلَا تَزَالُ كَذَلِكَ حَتَّى يَبْقَى مَا فِيهِ وَفَاءٌ لِحَقِّ اللَّهِ فِي مَالِهِ فَاقْبِضْ حَقَّ اللَّهِ مِنْهُ فَإِنِ اسْتَقَالَكَ فَأَقِلْهُ ثُمَّ اخْلِطْهُمَا ثُمَّ اصْنَعْ مِثْلَ الَّذِي صَنَعْتَ أَوَّلًا حَتَّى تَأْخُذَ حَقَّ اللَّهِ فِي مَالِهِ وَ لَا تَأْخُذَنَّ عَوْداً وَ لَا هَرِمَةً وَ لَا مَكْسُورَةً وَ لَا مَهْلُوسَةً وَ لَا ذَاتَ عَوَارٍ وَ لَا تَأْمَنَنَّ عَلَيْهَا إِلَّا مَنْ تَثِقُ بِدِينِهِ رَافِقاً بِمَالِ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يُوَصِّلَهُ إِلَى وَلِيِّهِمْ فَيَقْسِمَهُ بَيْنَهُمْ وَ لَا تُوَكِّلْ بِهَا إِلَّا نَاصِحاً شَفِيقاً وَ أَمِيناً حَفِيظاً غَيْرَ مُعْنِفٍ وَ لَا مُجْحِفٍ وَ لَا مُلْغِبٍ وَ لَا مُتْعِبٍ ثُمَّ احْدُرْ إِلَيْنَا مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ نُصَيِّرْهُ حَيْثُ أَمَرَ اللَّهُ بِهِ فَإِذَا أَخَذَهَا أَمِينُكَ فَأَوْعِزْ إِلَيْهِ أَنْ لَا يَحُولَ بَيْنَ نَاقَةٍ وَ بَيْنَ فَصِيلِهَا وَ لَا يَمْصُرَ لَبَنَهَا فَيَضُرَّ ذَلِكَ بِوَلَدِهَا وَ لَا يَجْهَدَنَّهَا رُكُوباً وَ لْيَعْدِلْ بَيْنَ صَوَاحِبَاتِهَا فِي ذَلِكَ وَ بَيْنَهَا وَ لْيُرَفِّهْ عَلَى اللَّاغِبِ وَ لْيَسْتَأْنِ بِالنَّقِبِ وَ الظَّالِعِ وَ لْيُورِدْهَا مَا تَمُرُّ بِهِ مِنَ الْغُدُرِ وَ لَا يَعْدِلْ بِهَا عَنْ نَبْتِ الْأَرْضِ إِلَى جَوَادِّ الطُّرُقِ وَ لْيُرَوِّحْهَا فِي السَّاعَاتِ وَ لْيُمْهِلْهَا عِنْدَ النِّطَافِ وَ الْأَعْشَابِ حَتَّى يَأْتِيَنَا بِهَا بِإِذْنِ اللَّهِ بُدَّناً مُنْقِيَاتٍ غَيْرَ مُتْعَبَاتٍ وَ لَا مَجْهُودَاتٍ لِنَقْسِمَهَا عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّةِ نَبِيِّهِ صلى الله عليه و آله فَإِنَّ ذَلِكَ أَعْظَمُ لِأَجْرِكَ وَ أَقْرَبُ لِرُشْدِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

قوله علیه السلام علی تقوی الله حال أی مواظبا علی التقوی و معتمدا علیها و لا تروعن بالتخفیف و فی بعض النسخ بالتشدید و الروع الخوف أو شدته یقال رعت فلانا کقلت و روعته فارتاع.

قوله و لا تجتازن أی لا تمرن ببیوت المسلمین و هم یکرهون مرورک علیها.

و روی بالخاء المعجمه و الراء المهمله أی لا تقسم ماله و تختار أحد القسمین بدون رضاه و الضمیر فی علیه راجع إلی مسلما و الحی القبیله و من عاده العرب أن تکون میاههم بارزه عن بیوتهم.

قوله علیه السلام و لا تخدج بالتحیه الباء زائده و فی بعض النسخ بدونها أی لا تنقصها من قولهم خدجت الناقه إذا ألقت ولدها قبل أوانه و أنعم لک أی قال نعم قوله أو تعسفه أی لا تطلب منه الصدقه عسفا أی جبرا و ظلما و أصله الأخذ علی غیر الطریق و قال الجوهری یقال لا ترهقنی لا أرهقک الله أی لا تعسرنی و لا أعسرک الله.

قوله علیه السلام من ذهب أو فضه أی إذا وجبت علیه زکاه أحد النقدین أو حد من زکاه الغلات نقدا إذا أعطاک القیمه و المراد بالماشیه هنا الغنم و البقر و سؤت الرجل أی ساءه ما رأی منی و الصدع الشق و العود بالفتح المسن من الإبل و الهرمه أیضا المسنه لکنها أکبر من العود و المکسوره التی انکسرت إحدی قوائمها أو ظهرها و المهلوسه المریضه التی قد هلسها المرض و أفنی لحمها و الهلاس السل و العوار بفتح العین قد یضم العیب.

قوله علیه السلام و لا مجحف أی الذی یسوق المال سوقا عنیفا فیجحف به أی یهلکه أو یذهب بکثیر من لحمه و یحتمل أن یکون المراد من یخون فیه و یستلبه و اللغوب التعب و الإعیاء و لغبت علی القوم الغب بالفتح فیهما أفسدت علیهم و أحدره أرسله و أوعزت إلیه فی کذا و کذا أی تقدمت و الفصیل ولد الناقه إذا فصل عن أمه و المصر حلب ما فی الضرع جمیعه

و الفعل کنصر و الجهد المشقه یقال جهد دابته و أجهدها إذا حمل علیها فی السیر فوق طاقتها قوله علیه السلام و لیعدل أی لا یخص بالرکوب واحده بعینها لیکون ذلک أروح لهن و قال الجوهری استأنی به أی انتظر به و قال نقب البعیر بالکسر إذا رقت أخفافه

و قال الجزری فی حدیث علی علیه السلام و لیستأن بذات النقب و الظالع.

أی بذات الجرب و العرجاء.

و الظلع بالسکون العرج و الغدر جمع غدیر الماء و لیروحها أی یترکها حتی تستریح فی الأوقات المناسبه لذلک أو من الرواح ضد الغدو أی یسیرها فی ساعات الرواح و یترکها فی حر الشمس حتی تستریح و النطاف جمع النطفه و هی الماء الصافی القلیل و البدن بالتشدید السمان واحدها بادن و النقی مخ العظم و شحم العین من السمن و أنقت الإبل أی سمنت و صار فیه نقی و کذلک غیرها ذکرها الجوهری.

أقول: أخرجته من الکافی فی کتاب أحواله علیه السلام بتغییر ما (۱)

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۲۵ از بخش دوم از نهج البلاغه روایت کرد. - : دستور العمل امام به مأموران جمع آوری مالیات ما بخشی از این وصیت را آوردیم تا معلوم شود که امام ارکان حق را به پا می داشت و فرمان به عدل صادر می کرد، در کارهای کوچک یا بزرگ، با ارزش یا بی مقدار

با ترس از خدایی که یکتاست و همتایی ندارد حرکت کن.

در سر راه هیچ مسلمانی را نترسان، یا با زور از زمین او نگذر، و افزون تر از حقوق الهی از او مگیر.هر گاه به آبادی رسیدی، در کنار آب فرود آی، و وارد خانه کسی مشو، سپس با آرامش و وقار به سوی آنان حرکت کن، تا در میانشان قرار گیری، به آنها سلام کن، و در سلام و تعارف و مهربانی کوتاهی نکن.سپس می گویی: «ای بندگان خدا، مرا ولی خدا و جانشین او به سوی شما فرستاده، تا حق خدا را که در اموال شماست تحویل گیرم، آیا در اموال شما حقّی است که به نماینده او بپردازید» اگر کسی گفت: نه، دیگر به او مراجعه نکن، و اگر کسی پاسخ داد: آری، همراهش برو، بدون آن که او را بترسانی، یا تهدید کنی، یا به کار مشکلی وادار سازی، هر چه از طلا و نقره به تو رساند بردار، و اگر دارای گوسفند یا شتر بود، بدون اجازه اش داخل مشو، که اکثر اموال از آن اوست.آنگاه که داخل شدی مانند اشخاص سلطه گر، و سختگیر رفتار نکن، حیوانی را رم مده، و هراسان مکن، و دامدار را مرنجان، حیوانات را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند، پس از انتخاب اعتراض نکن، سپس باقی مانده را به دو دسته تقسیم کن و صاحبش را اجازه ده که خود انتخاب کند و بر انتخاب او خرده مگیر، به همین گونه رفتار کن تا باقی مانده، حق خداوند باشد.

اگر دامدار از این تقسیم و انتخاب پشیمان است، و از تو درخواست گزینش دوباره دارد، همراهی کن، پس حیوانات را درهم کن، و به دو دسته تقسیم نما، همانند آغاز کار، تا حق خدا را از آن برگیری.و در تحویل گرفتن حیوانات، حیوان پیر و دست و پا شکسته، بیمار و معیوب را به عنوان زکات نپذیر، و به فردی که اطمینان نداری، و نسبت به اموال مسلمین دلسوز نیست،

مسپار، تا آن را به پیشوای مسلمین برساند و او در میان آنها تقسیم گرداند. در رساندن حیوانات آن را به دست چوپانی که خیر خواه و مهربان، امین و حافظ، که نه سختگیر باشد و نه ستمکار، نه تند براند و نه حیوانات را خسته کند، بسپار، سپس آنچه از بیت المال جمع آوری شد برای ما بفرست، تا در نیازهایی که خدا اجازه فرموده مصرف کنیم.

هر گاه حیوانات را به دست فردی امین سپردی، به او سفارش کن تا:» بین شتر و نوزادش جدایی نیفکند، و شیر آن را ندوشد تا به بچّه اش زیانی وارد نشود.در سوار شدن بر شتران عدالت را رعایت کند، و مراعات حال شتر خسته یا زخمی را که سواری دادن برای او سخت است بنماید.آنها را در سر راه به درون آب ببرد، و از جاده هایی که دو طرف آن علف زار است به جادّه بی علف نکشاند، و هر چند گاه شتران را مهلت دهد تا استراحت کنند، و هر گاه به آب و علفزار رسید، فرصت دهد تا علف بخورند و آب بنوشند« تا آنگاه که به اذن خدا بر ما وارد شوند، فربه و سر حال، نه خسته و کوفته، که آنها را بر أساس رهنمود قرآن، و سنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تقسیم نماییم.

عمل به دستورات یاد شده مایه بزرگی پاداش و نیز هدایت تو خواهد شد. ان شاء اللّه.

این سخن امام علیه السّلام «علی تقوی الله» حال است یعنی مراقب بر تقوی و تکیه‌کننده بر آن، «لا تروعن» بدون تشدید است و در بعضی نسخه‌ها با تشدید است و الروع یعنی ترس یا شدت ترس، رعت فلاناً بر وزن قلت و روعته فارتاع گفته می‌شود.

این سخن او «و لا تجتازن» یعنی بر خانه‌های مسلمانان درحالی‌که از گذر بر خانه‌های آنان اکراه دارند گذر نکن.

و با خاء و راء نیز روایت شده‌است: یعنی مال او را قسمت نکن و یکی از دو قسمت را بدون رضایت او انتخاب نکن. و ضمیر در «علیه» به «مسلماً» برمی‌گردد و الحی قبیله است و از عادت عرب این است که آب‌هایشان دور خانه‌های آنان باشد.

این سخن امام علیه السّلام: «و لا تخدع بالتحیه» باء زائد است و در بعضی نسخه‌ها بدون آن آمده‌است یعنی از آن کم نکن که برگرفته این سخن آنان است خدجت الناقه زمانی‌که پیش از موعد بزاید. «و أنعم لک» یعنی بله گفت، این سخن او «أو تعسفه» یعنی به اجبار از او طلب صدقه نکن عسفاً یعنی جبر و ظلم و اصل آن گرفتن از غیر راه آن است. و جوهری گوید: لا ترهقنی لا أرهقک الله گفته می‌شود یعنی مرا در تنگنا قرار نده و خداوند تو را در تنگنا قرار ندهد. و این سخن امام علیه السّلام «من ذهب أو فضه» یعنی زمانی‌که زکات یکی از این دو مال بر او واجب شد یا حدی از زکات غلات به‌صورت نقدی زمانی‌که قیمت را به تو داد. و منظور از ماشیه در اینجا: گوسفند و گاو است و سؤت الرجل آنچه‌که از من دید برای او ناپسند افتاد. الصدع یعنی شکاف، العود با فتحه: از شتر، پیر است و هرمه نیز پیر است اما بزرگ‌تر از عود است. المکسوره یعنی شتری که یکی از پاها یا پشتش شکسته باشد. الملهوسه: شتر مریضی که بیماری او را لاغر کرده و گوشتش را از بین برده است، الهلاس یعنی سل، العوار با فتحه عین و گاه ضمه آن یعنی عیب.

این سخن امام علیه السّلام: «و لا مجحف» یعنی کسی‌که مال را با خشونت می‌کشد و بر آن اجحاف می‌کند یعنی آن را به هلاکت می‌رساند یا بسیاری از گوشتش را از بین می‌برد و محتمل است که منظور کسی باشد که در آن خیانت می‌کند و آن را می‌رباید. اللغوب یعنی خستگی و ناتوانی و لغبت علی القوم ألغب با فتحه یعنی بر آنان فساد کردم. احدره یعنی آن را

فرستاد. أوعزت إليه فی کذا و کذا یعنی در فلان و فلان بر او پیشی گرفتم. الفصیل بچه شتر زمانی‌که از مادرش جدا می‌شود. المصر شیری که در پستان جمع کرده‌است و فعل آن بر وزن نصر است. الجهد یعنی مشقت جهد دابّته و أجهدها گفته می‌شود زمانی‌که در حرکت بیش از توان آن بر آن حمل شود. این سخن امام علیه السّلام «لیعدل» یعنی یکی از آنها را به سوار شدن مخصوص نکند تا آن برای آنان آرام‌بخش‌تر باشد و جوهری گوید: در حدیث علی علیه السّلام آمده‌است «و لیستأن بذات النقب و الظالع» یعنی شتر گر و لنگ، و الظلع با سکون یعنی لنگ. الغدر جمع غدیر الماء است «و لیروحها» یعنی آن را رها کند تا در اوقات مناسب استراحت کند. یا از ریشه رواح مخالف غدّو است یعنی آن را در ساعات غروب حرکت دهد و در حرارت خورشید رها کند تا استراحت کند. النطاف: جمع نطفه است یعنی آب صاف اندک. و بدن با تشدید یعنی فربه و واحد آن بادن است و النقّی: مغز استخوان و پیه چشم از چربی است و أنقت الابل یعنی فربه شد و در آن چربی ایجاد شد غیر از آن نیز چنین است جوهری این را ذکر کرده‌است.

می‌گویم: آن را از الکافی در کتاب احوال امام علیه السّلام با اندکی تغییر استخراج کردم. - . کلینی آن را در حدیث اول باب ۲۲ از کتاب زکات از الکافی: ج۳، ص ۵۳۶، چاپ جدید روایت کرد.

و مصنف آن را از او در حدیث ۲۶ از باب ۱۰۷ م بحار الأنوار: ج۴۱، ۱۲۶ روایت کرد.

و ما آن را از الکافی و مصادر دیگری در مختار ۲۵ از باب وصایا از کتاب نهج السعاده: ج۸، ص ۱۱۰، چاپ اول روایت کردیم. -

**[ترجمه]

«۷۱۸»

(۲)وَ رَوَاهُ أَیْضاً إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیُّ فِی کِتَابِ الْغَارَاتِ عَنْ

ص: ۵۲۷

۱- ۱ رواه ثقه الإسلام الکلینی قدس اللّه روحه فی الحدیث الأول من الباب: ۲۲ من کتاب الزکاه من الکافی: ج ۳ ص ۵۳۶ ط الحدیث. و رواه عنه المصنّف رحمه اللّه فی الحدیث: ۲۶ من الباب: ۱۰۷ من بحار الانوار: ج ۴۱ ۱۲۶. و قد رویناه عن الکافی و مصادر أخر فی المختار: ۲۵ من باب الوصایا من کتاب نهج السعاده ج ۸ ص ۱۱۰، ط ۱.

۲- ۷۱۸- رواه الثقفی رحمه اللّه فی الحدیث: ۷۶ من کتاب الغارات. و رواه عنه المصنّف و لکن بنحو الإشاره فی الحدیث: ۲۴ من الباب ۹ من کتاب الزکاه من بحار الأنوار: ج ۲۰ ص ۲۴. و رواه أیضا الشیخ النوریّ و ساق الکلام سندا و متنا نقلا عن کتاب الغارات فی الحدیث الأول من الباب: ۱۲ من کتاب الزکاه من مستدرک الوسائل: ج ۱، ص ۵۱۶.

يَحْيَى بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْوَلِيدِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: بَعَثَ عَلِيٌّ عليه السلام مُصَدِّقاً مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى بَادِيَتِهَا فَقَالَ عَلَيْكَ يَا عَبْدَ اللَّهِ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ لَا تُؤْثِرَنَّ دُنْيَاكَ عَلَى آخِرَتِكَ وَ كُنْ حَافِظاً لِمَا ائْتَمَنْتُكَ عَلَيْهِ رَاعِياً لِحَقِّ اللَّهِ حَتَّى تَأْتِيَ نَادِيَ بَنِي فُلَانٍ فَإِذَا قَدِمْتَ عَلَيْهِمْ فَانْزِلْ بِفِنَائِهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُخَالِطَ أَبْيَاتَهُمْ ثُمَّ سَاقَ الْحَدِيثَ نَحْواً مِمَّا مَرَّ إِلَى قَوْلِهِ عليه السلام وَ أَقْرَبُ لِرُشْدِكَ فَيَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهَا وَ إِلَيْكَ وَ إِلَى جُهْدِكَ وَ نَصِيحَتِكَ لِمَنْ بَعَثَكَ وَ بُعِثْتَ فِي حَاجَتِهِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله قَالَ مَا نَظَرَ اللَّهُ إِلَى وَلِيٍّ يُجْهِدُ نَفْسَهُ لِإِمَامِهِ بِالطَّاعَةِ وَ النَّصِيحَةِ إِلَّا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى.

**[ترجمه]و ابراهيم بن محمد ثقفى - . ثقفى ان را در حديث ۷۶ از كتاب الغارات روايت كرد.

و مصنف نيز از او اما به صورت در اشاره در حديث ۲۴ از باب ۹ كتاب زكات از بحار الأنوار ج۲۰، ص ۲۴ روايت كرد.

و شيخ نورى نيز آن را روايت كرد و كلام را از نظر سند و متن به نقل از كتاب غارات در حديث اول از باب ۱۲ از كتاب زكات از مستدرك الوسائل: ج۱، ص ۵۱۶ روايت كرد. -

نيز آن را در كتاب الغارات از يحيى بن صالح، از وليد بن عمرو، از عبدالرحمان بن سليمان، از جعفر بن محمد روايت كرد كه گويد: على عليه السّلام فرد معتمدى را از كوفه به باديه آن فرستاد و گفت: اى بنده خدا تقواى خدا پيشه كن و دنيايت را بر آخرتت ترجيح نده و بر آنچه‌كه تو را بر آن امين كردم مراقب باش، حق خدا را مراعات كن تا به منطقه بنى فلان برسى و چون بر آنان وارد شدى بدون اينكه وارد خانه‌هاى آنان شوى در عرصه آنان داخل شو.

سپس حديث را مانند آنچه‌كه گذشت تا اين سخن امام عليه السّلام بيان كرد: «و براى هدايتت نزديك‌تر است و خدا به آن، به تو، به تلاش و خلوصت براى كسى‌كه تو را فرستاده‌است در راه حاجت او فرستاده شده‌اى نگاه مى‌كند زيرا رسول‌الله صلّى الله عليه و آله فرمود: خداوند به سرپرستى كه خود را براى امامش با طاعت و خلوص به مشقت مى‌اندازد نگاه نمى‌كند مگر اينكه همراه ما در رفيق اعلى باشد.

**[ترجمه]

«۷۱۹»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ عَهْدٍ لَهُ عليه السلام إِلَى بَعْضِ عُمَّالِهِ وَ قَدْ بَعَثَهُ عَلَى الصَّدَقَةِ فِي مِثْلِهِ أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ فِي سَرَائِرِ أُمُورِهِ وَ خَفِيَّاتِ أَعْمَالِهِ حَيْثُ لَا شَهِيدَ غَيْرُهُ وَ لَا وَكِيلَ دُونَهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَعْمَلَ بِشَيْءٍ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ فِيمَا ظَهَرَ فَيُخَالِفَ إِلَى غَيْرِهِ فِيمَا أَسَرَّ وَ مَنْ لَمْ يَخْتَلِفْ سِرُّهُ وَ عَلَانِيَتُهُ وَ فِعْلُهُ وَ مَقَالَتُهُ فَقَدْ أَدَّى الْأَمَانَةَ وَ أَخْلَصَ الْعِبَادَةَ وَ أَمَرَهُ أَنْ لَا يَجْبَهَهُمْ وَ لَا يَعْضَهَهُمْ وَ لَا يَرْغَبَ عَنْهُمْ تَفَضُّلًا بِالْإِمَارَةِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّهُمُ الْإِخْوَانُ فِي الدِّينِ وَ الْأَعْوَانُ عَلَى اسْتِخْرَاجِ الْحُقُوقِ وَ إِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيباً مَفْرُوضاً وَ حَقّاً مَعْلُوماً وَ شُرَكَاءَ أَهْلِ مَسْكَنَةٍ وَ ضُعَفَاءَ ذَوِي فَاقَةٍ وَ إِنَّا مُوَفُّوكَ حَقَّكَ فَوَفِّهِمْ حُقُوقَهُمْ وَ إِلَّا فَإِنَّكَ مِنْ أَكْثَرِ النَّاسِ خُصُوماً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ بُؤْساً لِمَنْ خَصْمُهُ عِنْدَ اللَّهِ الْفُقَرَاءُ وَ الْمَسَاكِينُ وَ السَّائِلُونَ وَ الْمَدْفُوعُونَ وَ الْغَارِمُ وَ ابْنُ السَّبِيلِ

۱- ۷۱۹- رواه السيّد الرضىّ رفع اللّه مقامه فى المختار: **۲۶** من الباب الثانى من كتاب نهج البلاغه.

وَ مَنِ اسْتَهَانَ بِالْأَمَانَهِ وَ رَتَعَ فِی الْخِیَانَهِ وَ لَمْ یُنَزِّهْ نَفْسَهُ وَ دِینَهُ عَنْهَا فَقَدْ أَحَلَّ بِنَفْسِهِ الذَّلَّ وَ الْخِزْیَ فِی الدُّنْیَا وَ هُوَ فِی الْآخِرَهِ أَذَلُّ وَ أَخْزَی وَ إِنَّ أَعْظَمَ الْخِیَانَهِ خِیَانَهُ الْأُمَّهِ وَ أَفْظَعَ الْغِشِّ غِشُّ الْأَئِمَّهِ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۲۶ از بخش دوم از نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به برخی از مأموران مالیات که برای فرماندار اصفهان مخنف بن سلیم فرستاده شد: او را به ترس از خدا در اسرار پنهانی، و اعمال مخفی سفارش می کنم، آنجا که هیچ گواهی غیر از او، و نماینده ای جز خدا نیست.

و سفارش می کنم که مبادا در ظاهر خدا را اطاعت، و در خلوت نافرمانی کند، و اینکه آشکار و پنهانش، و گفتار و کردارش در تضاد نباشد، امانت الهی را پرداخته، و عبادت را خالصانه انجام دهد.و به او سفارش می کنم با مردم تندخو نباشد، و به آنها دروغ نگوید، و با مردم به جهت اینکه بر آنها حکومت دارد بی اعتنایی نکند، چه اینکه مردم برادران دینی، و یاری دهندگان در استخراج حقوق الهی می باشند. بدان برای تو در این زکاتی که جمع می کنی سهمی معیّن، و حقّی روشن است، و شریکانی از مستمندان و ضعیفان داری، همانگونه که ما حق تو را می دهیم، تو هم باید نسبت به حقوق آنان وفادار باشی، اگر چنین نکنی در روز رستاخیز بیش از همه دشمن داری، و وای بر کسی که در پیشگاه خدا، فقرا و مساکین، و درخواست کنندگان و آنان که از حقّشان محرومند، و بدهکاران و ورشکستگان و در راه ماندگان، دشمن او باشند و از او شکایت کنند.

کسی که امانت الهی را خوار شمارد، و دست به خیانت آلوده کند، خود و دین خود را پاک نساخته، و درهای خواری را در دنیا به روی خود گشوده، و در قیامت خوارتر و رسواتر خواهد بود، و همانا بزرگ ترین خیانت خیانت به ملّت، و رسواترین دغلکاری، دغلبازی با امامان است، با درود.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام حیث لا شهید کأنه إشاره إلی موضع أسرار العمل و إخفاء الأمور و قیل یعنی یوم القیامه و الشهید الشاهد و الحاضر و الوکیل من یفوض إلیه الأمور أو الشاهد و الحفیظ کما فسر به قوله تعالی وَ اللَّهُ عَلی ما نَقُولُ وَکِیلٌ قوله علیه السلام فقد أدی الأمانه أی أمانه الله التی أخذها علی العباد فی عبادته.

قوله علیه السلام أن لا یجبههم قال فی النهایه أی لا یواجههم بما یکرهونه و أصل الجبه لقاء الجبهه أو ضربها فلما کان المواجه غیره بالکلام القبیح کالضارب جبهته به سمی ذلک جبها و قال الجوهری عضهه عضها رماه بالبهتان و قد أعضهت أی جئت بالبهتان.

قوله علیه السلام و لا یرغب عنهم أی عن مخالطتهم و معاشرتهم تحقیرا لهم و قوله أهل مسکنه منصوب بکونه صفه لشرکاء و قیل بدل و بؤسا قال ابن أبی الحدید هو بؤسی علی وزن فعلی و البؤس الخضوع و شده الحاجه.

و المذکور فی النسخ بؤسا بالتنوین و کذا صححه الراوندی فیکون انتصابه علی المصدر کما یقال سحقا لک و بعدا لک و یقال

خصـمه أی غلبه فی الخصومه و السائلون قیل المراد بهم هنا الرقاب و هم المکاتبون یتعـذر علیهم مال الکتابه فیسألون و قیل هم الأساری و قیل العبیـد تحت الشـده و المـدفوعون هم الذین عناهم الله بقوله فِی سَبِیلِ اللّهِ و هم فقراء الغزاه و المدفوع الفقیر لأن کل أحد یکرهه و یدفعه عن نفسه.

ص: ۵۲۹

و قيل هم الحجيج المنقطع بهم لأنهم دفعوا عن إتمام حجهم أو دفعوا عن العود إلى أهلهم.

و فى بعض النسخ المدقعون بالقاف قال فى القاموس المدقع كمحسن الملصق بالدقعاء و هو التراب.

و أما سهم العاملين فقد ذكره عليه السلام بقوله و أنا موفوك حقك مع أن العامل لا يخاصم نفسه و أقول هذه التكلفات (۱)إنما نحتاج إليها إذا حملنا الكلام على استيفاء الأقسام و لا ضروره فيه فيمكن أن يكون المراد بالسائلين و المدفوعين أو المدقعين الموصوفين بتلك الصفات من أصناف المستحقين للصدقات و رتع كمنع أى أكل و شرب ما شاء فى خصب و سعه.

قوله عليه السلام فقد أحل بنفسه قال ابن أبى الحديد أى جعل نفسه محلا للذل و الخزى و يروى فقد أخل بنفسه بالخاء المعجمه و لم يذكر الذل و الخزى و معناه جعل نفسه فقيرا يقال خل الرجل إذا افتقر و أخل به و بغيره أى جعله فقيرا و يروى أحل بنفسه بالحاء المهمله و لم يذكر الذل و الخزى أى أباح دمه و الروايه الأولى أصح لقوله عليه السلام بعدها و هو فى الآخره أذل و أخزى قوله عليه السلام خيانه الأمه مصدر مضاف إلى المفعول به لأن الساعى إذا خان فقد خان الأمه كلها و كذا إذا غش فى الصدقه فقد غش الإمام (۲)

و جوز بعضهم أن يكون مضافا إلى الفاعل فالمراد حينئذ أن إغماض الأئمه و ترك النهى عن مثل تلك الخيانه أفظع الغش فلا يطمع العاملون فى الإغماض فيها.

۱- ۱ أى تكلف حمل كلام أمير المؤمنين هذا على استيفائه لذكر جميع أصناف المستحقين للصدقات كما ذكره ابن أبى الحديد فى شرح كلام الإمام عليه السلام.

۲- ۲ إلى هنا يتم كلام ابن أبى الحديد بتلخيص بسيط جدا.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام «حیث لا شهید» گویی اشاره‌ای است به محل مخفی کردن عمل و پنهان کردن امور. و گفته شده یعنی روز قیامت. و شهید یعنی شاهد و حاضر و الوکیل کسی‌که کارها به او محوّل می‌شود یا شاهد و حافظ است چنانکه این کلام خداوند متعال به آن تفسیر شده‌است: «وَاللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ» {خدا بر آنچه می گوییم وکیل است}

این سخن امام علیه السّلام «فقد أدّی الأمانه» یعنی امانت خدا که درخصوص عبادتش از بندگان گرفت. این سخن امام علیه السّلام: «أن لایجبههم» در النهایه گوید یعنی آنها را با آنچه‌که از آن اکراه دارند مواجه نکند و اصل الجبه برخورد با پیشانی یا زدن آن است و از آنجا که کسی‌که با غیر خود با کلام زشت روبرو می‌شود مانند ضربه‌زننده بر پیشانی به‌وسیله آن است جبه نامیده شده‌است. و جوهری گوید: عضهه عضهاً یعنی بر او بهتان زد و قد أعضهت یعنی بهتان آوردم.

و این سخن امام علیه السّلام «لا یرغب عنهم» یعنی از درآمیختن و معاشرت با آنان برای تحقیر آنان.

و این سخن امام علیه السّلام «أهل مسکنه» به‌عنوان صفت «الشرکاء» منصوب است و گفته شد بدل است. «و بؤساً» ابن ابی الحدید گوید بؤسی بر وزن فعلی است و البؤس: یعنی فروتنی و شدت نیاز است.

و آنچه‌که در نسخه‌ها ذکر شده‌است بؤساً با تنوین است و راوندی نیز آن را چنین تصحیح کرده‌است پس منصوب بودنش به‌عنوان مصدر است چنانکه سحقاً لک و بعداً لک گفته می‌شود. و خصمه گفته می‌شود یعنی در خصومت بر او غلبه کرد. «السائلون»: گفته شد منظور از آنان در اینجا بردگان است که مکاتبه‌کنندگانی هستند که اموال کتابت برای آنان مقدور نیست پس آن را درخواست می‌کنند. و گفته شده اسراء هستند. و گفته شد بردگان تحت فشار هستند و مدفوعون کسانی هستند که خداوند با این سخنش آنان را قصد کرد: «فی سبیل الله» و آنان فقیران جنگاور هستند و المدفوع فقیر است زیرا همه از او بیزارند و وی را از خود دور می‌کنند.

و گفته شده آنها حج‌کنندگان جدا از آنان هستند زیرا آنها از اتمام حج خود یا از بازگشت نزد خانواده خود بازداشته‌شده‌اند در بعضی نسخه‌ها: «المدقعون» با قاف آمده‌است در قاموس گوید: المدقع بر وزن محسن چسبیده به خاک است .

اما درخصوص سهم کارگزاران امام علیه السّلام آن را با این سخنش «و إنا موفوک حقک» ذکر کرده‌است در کنار اینکه کارگزار علیه خود اقامه دعوا نمی‌کند و این تکلفات را فقط به این دلیل می‌گویم که اگر کلام را بر بیان کامل اقسام حمل کنیم به آن نیاز داریم که ضرورتی در آن نیست پس ممکن است که منظور از سائلین، مدفوعین، مدقعین توصیف‌شده با این صفات از گروه‌های مستحق صدقه باشد. رتع بر وزن منع یعنی آنچه خواست را در حاصلخیزی پربار خورد و نوشید.

این سخن امام علیه السّلام «فقد أحلّ بنفسه» ابن ابی الحدید گوید: یعنی خود را محلی برای ذلت و خواری قرار داد «فقد أخلّ بنفسه» نیز روایت می‌شود و ذلت و خواری ذکر نشده‌است و معنایش این است که خود را فقیر قرار داد، خلّ الرجل گفته می‌شود: آنگاه‌که فقیر شد و أخلّ به و بغیره یعنی او را فقیر کرد و «أحلّ بنفسه» نیز روایت می‌شود و ذلت و خواری ذکر نشده‌است. یعنی خونش را مباح کرد و روایت نخست اولی است به‌جهت این سخن امام علیه السّلام بعد از آن «و هو فی الآخره أذل و أخزی». این سخن امام علیه السّلام «خیانه الأمه» مصدر مضاف به مفعول به است زیرا تلاشگر اگر خیانت کند به

همه امت خیانت کرده‌است و همچنین زمانی‌که در صدقه ــ زکات ــ تقلب کند امام را فریب داده‌است.

و برخی از آنها جایز دانسته‌اند که مضاف به فاعل باشد و در این حالت منظور این است که اغماض امامان و ترک کردن نهی از آن خیانت، نفرت‌انگیزترین فریب است پس نباید کارگزاران به اغماض در آن حریص باشند.

**[ترجمه]

أبواب الأمور و الفتن الحادثه بعد الرجوع عن قتال الخوارج

باب ۳۰ باب الفتن الحادثه بمصـر و شهاده محمد بن أبی بکر و مالک الأشتر رضی الله عنهما و بعض فضائلهما و أحوالهما و عهود أمیر المؤمنین علیه السلام إلیها

الأخبار

«۷۲۰»

(۱)قَالَ ابْنُ أَبِی الْحَدِیدِ فِی شَرْحِ النَّهْجِ رَوَی إِبْرَاهِیمُ بْنُ مُحَمَّدٍ الثَّقَفِیُّ فِی کِتَابِ الْغَارَاتِ وَ وَافَقَ مَا رَأَیْتُهُ فِی أَصْلِ کِتَابِهِ رَوَی بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْکَلْبِیِّ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ حُذَیْفَهَ هُوَ الَّذِی حَرَّضَ الْمِصْرِیِّینَ عَلَی قَتْلِ عُثْمَانَ وَ نَدَبَهُمْ إِلَیْهِ وَ کَانَ

۱- ۷۲۰- رواه الثقفی رحمه اللّه فی الحدیث: ۱۰۱ و ما بعده من کتاب الغارات: ج ۲، ص ۲۰۵ ط ۱ و رواه عنه ابن أبی الحدید فی شرح المختار: ۶۷ من نهج البلاغه: ج ۲ ص ۲۹۸ ط الحدیث ببیروت. و أکثر ما رواه الثقفی رحمه اللّه رواه أیضا الطبریّ فی حوادث سنه: ۳۶ من تاریخه: ج ۵ ص ۲۳.

حِینَئِذٍ بِمِصْرَ فَلَمَّا صَارُوا إِلَی عُثْمَانَ وَ حَصَرُوهُ وَثَبَ هُوَ بِمِصْرَ عَلَی عَامِلِ عُثْمَانَ عَلَیْهَا وَ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِی سَرْحٍ فَطَرَدَهُ عَنْهَا وَ صَلَّی بِالنَّاسِ فَخَرَجَ ابْنُ أَبِی سَرْحٍ مِنْ مِصْرَ [و قال به صر إلی مصر] وَ نَزَلَ عَلَی تُخُومِ أَرْضِ مِصْرَ مِمَّا یَلِی فِلَسْطِینَ وَ انْتَظَرَ مَا یَکُونُ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ فَلَمَّا وَصَلَ إِلَیْهِ خَبَرُ قَتْلِهِ لَحِقَ بِمُعَاوِیَهَ وَ وَلَّی عَلِیٌّ علیه السلام قَیْسَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ مِصْرَ وَ قَالَ لَهُ صِرْ إِلَی مِصْرَ فَقَدْ وَلَّیْتُکَهَا وَ اخْرُجْ إِلَی ظَاهِرِ الْمَدِینَهِ وَ اجْمَعْ ثِقَاتِکَ وَ مَنْ أَحْبَبْتَ أَنْ یَصْحَبَکَ حَتَّی تَأْتِیَ مِصْرَ وَ لَکَ جُنْدٌ فَإِنَّ ذَلِکَ أَرْعَبُ لِعَدُوِّکَ وَ أَعَزُّ لِوَلِیِّکَ فَإِذَا أَنْتَ قَدِمْتَهَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَأَحْسِنْ إِلَی الْمُحْسِنِ وَ شُدَّ عَلَی الْمُرِیبِ وَ ارْفُقْ بِالْعَامَّهِ وَ الْخَاصَّهِ فَإِنَّ الرِّفْقَ یُمْنٌ فَقَالَ قَیْسٌ رَحِمَکَ اللَّهُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَدْ فَهِمْتُ مَا ذَکَرْتَ فَأَمَّا الْجُنْدُ فَإِنِّی أَدَعُهُ لَکَ فَإِذَا احْتَجْتَ إِلَیْهِمْ کَانُوا قَرِیباً مِنْکَ وَ إِنْ أَرَدْتَ بَعْثَهُمْ إِلَی وَجْهٍ مِنْ وُجُوهِکَ کَانُوا لَکَ عُدَّهً وَ لَکِنِّی أَسِیرُ إِلَی مِصْرَ بِنَفْسِی وَ أَهْلِ بَیْتِی وَ أَمَّا مَا أَوْصَیْتَنِی بِهِ مِنَ الرِّفْقِ وَ الْإِحْسَانِ فَاللَّهُ تَعَالَی هُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَی ذَلِکَ قَالَ فَخَرَجَ قَیْسٌ فِی سَبْعَهِ نَفَرٍ مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ حَتَّی دَخَلَ مِصْرَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ وَ أَمَرَ بِکِتَابٍ مَعَهُ یُقْرَأُ عَلَی النَّاسِ فِیهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی مَنْ بَلَغَهُ کِتَابِی مِنَ الْمُسْلِمِینَ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ اللَّهَ إِلَیْکُمُ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بِحُسْنِ صُنْعِهِ وَ قَدَرِهِ وَ تَدْبِیرِهِ اخْتَارَ الْإِسْلَامَ دِیناً لِنَفْسِهِ وَ مَلَائِکَتِهِ وَ رُسُلِهِ وَ بَعَثَ بِهِ أَنْبِیَاءَهُ إِلَی عِبَادِهِ فَکَانَ مِمَّا أَکْرَمَ اللَّهُ هَذِهِ الْأُمَّهَ وَ خَصَّهُمْ بِهِ مِنَ الْفَضْلِ أَنْ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله إِلَیْهِمْ فَعَلَّمَهُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ السُّنَّهَ وَ الْفَرَائِضَ وَ أَدَّبَهُمْ لِکَیْمَا یَهْتَدُوا وَ جَمَعَهُمْ لِکَیْمَا لَا یَتَفَرَّقُوا وَ زَکَّاهُمْ لِکَیْمَا یَتَطَهَّرُوا فَلَمَّا قَضَی مِنْ ذَلِکَ مَا عَلَیْهِ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَیْهِ فَعَلَیْهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَ سَلَامُهُ وَ رَحْمَتُهُ وَ رِضْوَانُهُ

ثُمَّ إِنَّ الْمُسْلِمِینَ مِنْ بَعْدِهِ اسْتَخْلَفُوا أَمِیرَیْنِ مِنْهُمْ صَالِحَیْنِ أَحْیَیَا السِّیرَهَ وَ لَمْ یَعْدُوَا السُّنَّهَ ثُمَّ تَوَفَّیَا فَوُلِّیَ بَعْدَهُمَا مَنْ أَحْدَثَ أَحْدَاثاً فَوَجَدَتِ الْأُمَّهُ عَلَیْهِ مَقَالًا فَقَالُوا ثُمَّ نَقَمُوا عَلَیْهِ فَغَیَّرُوا ثُمَّ جَاءُونِی فَبَایَعُونِی وَ أَنَا أَسْتَهْدِی اللَّهَ لِلْهُدَی وَ أَسْتَعِینُهُ عَلَی التَّقْوَی أَلَا وَ إِنَّ لَکُمْ عَلَیْنَا الْعَمَلَ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِهِ وَ الْقِیَامَ بِحَقِّهِ وَ النُّصْحَ لَکُمْ بِالْغَیْبِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَکِیلُ وَ قَدْ بَعَثْتُ لَکُمْ قَیْسَ بْنَ سَعْدٍ الْأَنْصَارِیَّ أَمِیراً فَوَازِرُوهُ وَ أَعِینُوهُ عَلَی الْحَقِّ وَ قَدْ أَمَرْتُهُ بِالْإِحْسَانِ إِلَی مُحْسِنِکُمْ وَ الشِّدَّهِ عَلَی مُرِیبِکُمْ وَ الرِّفْقِ بِعَوَامِّکُمْ وَ خَوَاصِّکُمْ وَ هُوَ مِمَّنْ أَرْضَی هَدْیَهُ وَ أَرْجُو صَلَاحَهُ وَ نُصْحَهُ نَسْأَلُ اللَّهَ لَنَا وَ لَکُمْ عَمَلًا زَاکِیاً وَ ثَوَاباً جَزِیلًا وَ رَحْمَهً وَاسِعَهً وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ کَتَبَ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی رَافِعٍ فِی صَفَرٍ سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِینَ فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ قِرَاءَهِ الْکِتَابِ قَامَ قَیْسٌ خَطِیباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ قَالَ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی جَاءَ بِالْحَقِّ وَ أَمَاتَ الْبَاطِلَ وَ کَبَتَ الظَّالِمِینَ أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّا بَایَعْنَا خَیْرَ مَنْ نَعْلَمُ بَعْدَ نَبِیِّنَا صلی الله علیه و آله فَقُومُوا وَ بَایِعُوا عَلَی کِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله فَإِنْ نَحْنُ لَمْ نَعْمَلْ فِیکُمْ بِکِتَابِ اللَّهِ وَ سُنَّهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَلَا بَیْعَهَ لَنَا عَلَیْکُمْ فَقَامَ النَّاسُ فَبَایَعُوا وَ اسْتَقَامَتْ مِصْرُ وَ أَعْمَالُهَا لِقَیْسٍ وَ بَعَثَ عَلَیْهَا عُمَّالَهُ إِلَّا أَنَّ قَرْیَهً مِنْهَا قَدْ أَعْظَمَ أَهْلُهَا قَتْلَ عُثْمَانَ وَ بِهَا رَجُلٌ مِنْ بَنِی کِنَانَهَ یُقَالُ لَهُ یَزِیدُ بْنُ الْحَارِثِ فَبَعَثَ إِلَی قَیْسٍ أَنَّا لَا نَأْتِیکَ فَابْعَثْ عُمَّالَکَ فَالْأَرْضُ أَرْضُکَ وَ لَکِنْ أَقِرَّنَا عَلَی حَالِنَا حَتَّی نَنْظُرَ إِلَی مَا یَصِیرُ أَمْرُ النَّاسِ وَ وَثَبَ مَسْلَمَهُ بْنُ مَخْلَدٍ الْأَنْصَارِیُّ بِهِ فَنَعَی وَ دَعَا إِلَی الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ قَیْسٌ وَیْحَکَ أَ عَلَیَّ تَثِبُ وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِی مُلْکَ الشَّامِ وَ مِصْرَ وَ أَنِّی قَتَلْتُکَ فَاحْقُنْ دَمَکَ فَأَرْسَلَ إِلَیْهِ مَسْلَمَهُ أَنِّی کَافٌّ عَنْکَ مَا دُمْتَ أَنْتَ وَالِیَ

مِصْرَ وَ كَانَ قَيْسٌ ذَا رَأْيٍ وَ حَزْمٍ فَبَعَثَ إِلَى الَّذِينَ اعْتَزَلُوا أَنِّي لَا أُكْرِهُكُمْ عَلَى الْبَيْعَةِ وَ لَكِنِّي أَدَعُكُمْ وَ أَكُفُّ عَنْكُمْ فَهَادَنَهُمْ وَ هَادَنَ مَسْلَمَةُ بْنُ مَخْلَدٍ وَ جَبَى الْخَرَاجَ وَ لَيْسَ أَحَدٌ يُنَازِعُهُ قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ خَرَجَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى الْجَمَلِ وَ قَيْسٌ عَلَى مِصْرَ وَ رَجَعَ إِلَى الْكُوفَةِ مِنَ الْبَصْرَةِ وَ هُوَ بِمَكَانِهِ وَ كَانَ أَثْقَلَ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى مُعَاوِيَةَ لِقُرْبِ مِصْرَ وَ أَعْمَالِهَا مِنَ الشَّامِ فَكَتَبَ مُعَاوِيَةُ إِلَى قَيْسٍ وَ عَلِيٌّ عليه السلام يَوْمَئِذٍ بِالْكُوفَةِ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ إِلَى صِفِّينَ مِنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ نَقَمْتُمْ عَلَى عُثْمَانَ فِي أَثَرَةٍ رَأَيْتُمُوهَا أَوْ ضَرْبَةِ سَوْطٍ رَأَيْتُمُوهُ ضَرَبَهَا أَوْ فِي شَتْمِهِ أَوْ تَمْيِيزِهِ أَحَداً أَوْ فِي اسْتِعْمَالِهِ الْفِتْيَانَ مِنْ أَهْلِهِ فَإِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ دَمَهُ لَمْ يَحِلَّ لَكُمْ بِذَلِكَ فَقَدْ رَكِبْتُمْ عَظِيماً مِنَ الْأَمْرِ وَ جِئْتُمْ شَيْئاً إِدّاً فَتُبْ يَا قَيْسُ إِلَى رَبِّكَ إِنْ كُنْتَ مِنَ الْمُجْلِبِينَ عَلَى عُثْمَانَ إِنْ كَانَتِ التَّوْبَةُ قَبْلَ الْمَوْتِ تُغْنِي شَيْئاً وَ أَمَّا صَاحِبُكَ فَقَدِ اسْتَيْقَنَّا أَنَّهُ أَغْرَى النَّاسَ بِهِ وَ حَمَلَهُمْ عَلَى قَتْلِهِ حَتَّى قَتَلُوهُ وَ أَنَّهُ لَمْ يَسْلَمْ مِنْ دَمِهِ عِظَمُ قَوْمِكَ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ يَا قَيْسُ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يَطْلُبُ بِدَمِ عُثْمَانَ فَافْعَلْ وَ بَايِعْنَا عَلَى عَلِيٍّ فِي أَمْرِنَا هَذَا وَ لَكَ سُلْطَانُ الْعِرَاقَيْنِ إِنْ أَنَا ظَفِرْتُ مَا بَقِيتُ وَ لِمَنْ أَحْبَبْتَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ سُلْطَانُ الْحِجَازِ مَا دَامَ لِي سُلْطَانٌ وَ سَلْنِي مِنْ غَيْرِ هَذَا تُجَبْ مِمَّا تُحِبُّ فَإِنَّكَ لَا تَسْأَلُنِي مِنْ شَيْ ءٍ إِلَّا أُوتِيتَهُ وَ اكْتُبْ إِلَيَّ بِرَأْيِكَ فِيمَا كَتَبْتُ إِلَيْكَ وَ السَّلَامُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ قَيْسٌ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ وَ فَهِمْتُ الَّذِي ذَكَرْتَ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ وَ ذَلِكَ أَمْرٌ لَمْ أُقَارِبْهُ وَ ذَكَرْتَ أَنَّ صَاحِبِي هُوَ الَّذِي أَغْرَى النَّاسَ بِعُثْمَانَ وَ دَسَّهُمْ إِلَيْهِ حَتَّى قَتَلُوهُ وَ هَذَا أَمْرٌ لَمْ أَطَّلِعْ عَلَيْهِ وَ ذَكَرْتَ لِي أَنَّ عِظَمَ عَشِيرَتِي لَمْ تَسْلَمْ مِنْ دَمِ عُثْمَانَ فَلَعَمْرِي إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ كَانَ فِي أَمْرِهِ عَشِيرَتِي وَ أَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنْ مُبَايَعَتِكَ عَلَى الطَّلَبِ بِدَمِهِ وَ مَا عَرَضْتَهُ عَلَيَّ فَقَدْ فَهِمْتُهُ

وَ هَـذَا أَمْرٌ لِی فِیهِ نَظَرٌ وَ فِکْرٌ وَ لَیْسَ هَذَا مِمَّا یُعَجَّلُ إِلَی مِثْلِهِ وَ أَنَا کَافٍّ عَنْکَ وَ لَیْسَ یَأْتِیکَ مِنْ قِبَلِی شَیْ ءٌ تَکْرَهُهُ حَتَّی تَرَی وَ نَرَی إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی وَ السَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ فَلَمَّا قَرَأَ مُعَاوِیَهُ کِتَابَهُ لَمْ یَرَهُ إِلَّا مُقَارِباً مُبَاعِداً وَ لَمْ یَأْمَنْ أَنْ یَکُونَ مُخَادِعاً مُکَایِداً فَکَتَبَ إِلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ قَرَأْتُ کِتَابَکَ فَلَمْ أَرَکَ تَدْنُو فَأَعُدَّکَ سِلْماً وَ لَمْ أَرَکَ تَتَبَاعَدُ فَأَعُدَّکَ حَرْباً أَرَاکَ کَحَبْلِ الْحَرُونِ وَ لَیْسَ مِثْلِی مَنْ یُصَانَعُ بِالْخَدَائِعِ وَ لَا یُخْدَعُ بِالْمَکَایِدِ وَ مَعَهُ عَدَدُ الرِّجَالِ وَ أَعِنَّهُ الْخَیْلِ فَإِنْ قَبِلْتَ الَّذِی عَرَضْتُ عَلَیْکَ فَلَکَ مَا أَعْطَیْتُکَ وَ إِنْ أَنْتَ لَمْ تَفْعَلْ مَلَأْتُ مِصْرَ عَلَیْکَ خَیْلًا وَ رِجَالًا وَ السَّلَامُ فَلَمَّا قَرَأَ قَیْسٌ کِتَابَهُ وَ عَلِمَ أَنَّهُ لَا یَقْبَلُ مِنْهُ الْمُدَافَعَهَ وَ الْمُطَاوَلَهَ أَظْهَرَ لَهُ مَا فِی نَفْسِهِ فَکَتَبَ إِلَیْهِ مِنْ قَیْسِ بْنِ سَعْدٍ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ أَمَّا بَعْدُ فَالْعَجَبُ مِنِ اسْتِسْقَاطِکَ رَأْیِی وَ الطَّمَعِ فِی أَنْ تَسُومَنِی لَا أَبَا لِغَیْرِکَ الْخُرُوجَ مِنْ طَاعَهِ أَوْلَی النَّاسِ بِالْأَمْرِ وَ أَقْوَلِهِمْ بِالْحَقِّ وَ أَهْدَاهُمْ سَبِیلًا وَ أَقْرَبِهِمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَسِیلَهً وَ تَأْمُرُنِی بِالدُّخُولِ فِی طَاعَتِکَ طَاعَهِ أَبْعَدِ النَّاسِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ وَ أَقْوَلِهِمْ بِالزُّورِ وَ أَضَلِّهِمْ سَبِیلًا وَ أَدْنَاهُمْ (۱)مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَسِیلَهً وَ لَدَیْکَ قَوْمٌ ضَالُّونَ مُضِلُّونَ طَوَاغِیتُ مِنْ طَوَاغِیتِ إِبْلِیسَ وَ أَمَّا قَوْلُکَ أَنَّکَ تَمْلَأُ عَلَیَّ مِصْرَ خَیْلًا وَ رِجَالًا فَلَئِنْ لَمْ أَشْغَلْکَ عَنْ ذَلِکَ حَتَّی یَکُونَ مِنْکَ أَنَّکَ ذُو جِدٍّ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا أَتَی مُعَاوِیَهَ کِتَابُ قَیْسٍ آیَسَ مِنْهُ وَ ثَقُلَ مَکَانُهُ عَلَیْهِ وَ کَانَ أَنْ یَکُونَ مَکَانَهُ غَیْرُهُ أَعْجَبَ إِلَیْهِ لِمَا یَعْلَمُ مِنْ قُوَّتِهِ وَ بَأْسِهِ وَ نَجْدَتِهِ فَاشْتَدَّ أَمْرُهُ عَلَی مُعَاوِیَهَ فَأَظْهَرَ لِلنَّاسِ أَنَّ قَیْساً قَدْ بَایَعَکُمْ فَادْعُوا اللَّهَ لَهُ وَ قَرَأَ عَلَیْهِمْ کِتَابَهُ الَّذِی لَانَ

۱- ۱ کذا فی أصلی و فی شرح نهج البلاغه: و أدناهم. و فی طبعه سابقه: و أنآهم. و فی الغارات و الطبریّ: و أبعدهم.

فِيهِ وَ قَارَبَهُ وَ اخْتَلَقَ كِتَاباً نَسَبَهُ إِلَى قَيْسٍ فَقَرَأَهُ عَلَى أَهْلِ الشَّامِ فَشَاعَ فِي الشَّامِ كُلِّهَا أَنَّ قَيْساً صَالَحَ مُعَاوِيَةَ وَ أَتَتْ عُيُونُ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَيْهِ بِذَلِكَ فَأَعْظَمَهُ وَ أَكْبَرَهُ وَ تَعَجَّبَ لَهُ وَ دَعَا ابْنَيْهِ حَسَناً وَ حُسَيْناً وَ ابْنَهُ مُحَمَّداً وَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَأَعْلَمَهُمْ بِذَلِكَ وَ قَالَ مَا رَأْيُكُمْ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ دَعْ مَا يُرِيبُكَ إِلَى مَا لَا يُرِيبُكَ اعْزِلْ قَيْساً مِنْ مِصْرَ قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام وَ اللَّهِ إِنِّي غَيْرُ مُصَدِّقٍ بِهَذَا عَلَى قَيْسٍ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ اعْزِلْهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَإِنْ كَانَ حَقّاً مَا قَدْ قِيلَ لَا يَعْتَزِلُكَ إِنْ عَزَلْتَهُ قَالَ فَإِنَّهُمْ لَكَذَلِكَ إِذْ جَاءَهُمْ كِتَابٌ مِنْ قَيْسِ بْنِ سَعْدٍ وَ فِيهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُخْبِرُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَكْرَمَكَ اللَّهُ وَ أَعَزَّكَ أَنَّ قِبَلِي رِجَالًا مُعْتَزِلِينَ سَأَلُونِي أَنْ أَكُفَّ عَنْهُمْ وَ أَدَعَهُمْ عَلَى حَالِهِمْ حَتَّى يَسْتَقِيمَ أَمْرُ النَّاسِ وَ تَرَى وَ يَرَوْنَ وَ قَدْ رَأَيْتُ أَنْ أَكُفَّ عَنْهُمْ وَ لَا أَعْجَلَ بِحَرْبِهِمْ وَ أَنْ أَتَأَلَّفَهُمْ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُقْبِلَ بِقُلُوبِهِمْ وَ يُفَرِّقَهُمْ عَنْ ضَلَالَتِهِمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ السَّلَامُ فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّكَ إِنْ أَطَعْتَهُ فِي تَرْكِهِمْ وَ اعْتِزَالِهِمْ اسْتَشْرَى الْأَمْرُ وَ تَفَاقَمَتِ الْفِتْنَةُ وَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِكَ كَثِيرٌ مِمَّنْ تُرِيدُهُ عَلَى الدُّخُولِ فِيهَا وَ لَكِنْ مُرْهُ بِقِتَالِهِمْ فَكَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ فَسِرْ إِلَى الْقَوْمِ الَّذِينَ ذَكَرْتَ فَإِنْ دَخَلُوا فِيمَا دَخَلَ فِيهِ الْمُسْلِمُونَ وَ إِلَّا فَنَاجِزْهُمْ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا أَتَى هَذَا الْكِتَابُ قَيْساً فَقَرَأَهُ لَمْ يَتَمَالَكْ أَنْ كَتَبَ إِلَيْهِ أَمَّا بَعْدُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَالْعَجَبُ لَكَ تَأْمُرُنِي بِقِتَالِ قَوْمٍ كَافِّينَ عَنْكَ لَمْ يَمُدُّوا يَداً لِلْفِتْنَةِ وَ لَا أَرْصَدُوا لَهَا فَأَطِعْنِي يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ كُفَّ عَنْهُمْ فَإِنَّ الرَّأْيَ تَرْكُهُمْ وَ السَّلَامُ فَلَمَّا أَتَاهُ الْكِتَابُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ابْعَثْ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ إِلَى مِصْرَ وَ اعْزِلْ قَيْساً فَبَلَغَنِي وَ اللَّهِ أَنَّ قَيْساً يَقُولُ إِنَّ سُلْطَاناً لَا يَتِمُّ إِلَّا بِقَتْلِ مَسْلَمَةَ بْنِ مَخْلَدٍ لَسُلْطَانُ سَوْءٍ وَ اللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنَّ لِي سُلْطَانَ الشَّامِ مَعَ سُلْطَانِ مِصْرَ وَ أَنِّي قَتَلْتُ ابْنَ مَخْلَدٍ

وَ كَانَ عَبْدُ اللَّهِ أَخَا مُحَمَّدٍ لِأُمِّهِ وَ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ لَهُ إِمْرَةٌ وَ سُلْطَانٌ فَاسْتَعْمَلَ عَلِيٌّ علیه السلام مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَكْرٍ عَلَی مِصْرَ لِمَحَبَّتِهِ لَهُ وَ لِهَوَی عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ أَخِیهِ فِیهِ وَ كَتَبَ مَعَهُ كِتَاباً إِلَی أَهْلِ مِصْرَ فَسَارَ حَتَّی قَدِمَهَا فَقَالَ لَهُ قَیْسٌ مَا بَالُ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام مَا غَیَّرَهُ فَغَضِبَ وَ خَرَجَ عَنْهَا مُقْبِلًا إِلَی الْمَدِینَهِ وَ لَمْ یَمْضِ إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام بِالْكُوفَهِ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِینَهَ جَاءَهُ حَسَّانُ بْنُ ثَابِتٍ شَامِتاً بِهِ وَ كَانَ عُثْمَانِیّاً فَقَالَ لَهُ نَزَعَكَ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ وَ قَدْ قَتَلْتَ عُثْمَانَ فَبَقِیَ عَلَیْكَ الْإِثْمُ وَ لَمْ یُحْسِنْ لَكَ الشُّكْرَ فَزَجَرَهُ قَیْسٌ وَ قَالَ یَا أَعْمَی الْقَلْبِ یَا أَعْمَی الْبَصَرِ وَ اللَّهِ لَوْ لَا أَنْ أُلْقِیَ بَیْنِی وَ بَیْنَ رَهْطِكَ حَرْباً لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ ثُمَّ أَخْرَجَهُ مِنْ عِنْدِهِ ثُمَّ إِنَّ قَیْساً وَ سَهْلَ بْنَ حُنَیْفٍ خَرَجَا حَتَّی قَدِمَا عَلَی عَلِیٍّ علیه السلام الْكُوفَهَ فَخَبَّرَهُ قَیْسٌ الْخَبَرَ وَ مَا كَانَ بِمِصْرَ فَصَدَّقَهُ وَ شَهِدَ مَعَ عَلِیٍّ علیه السلام بِصِفِّینَ هُوَ وَ سَهْلُ بْنُ حُنَیْفٍ وَ كَانَ قَیْسٌ طُوَالًا أَطْوَلَ النَّاسِ وَ أَمَدَّهُمْ قَامَهً وَ كَانَ سِنَاطاً (۱)أَصْلَعَ شُجَاعاً مُجَرَّباً مُنَاصِحاً لِعَلِیٍّ علیه السلام وَ لِوُلْدِهِ وَ لَمْ یَزَلْ عَلَی ذَلِكَ إِلَی أَنْ مَاتَ أَقُولُ هَذِهِ الْأَخْبَارُ مُخْتَصَرٌ مِمَّا وَجَدْتُهُ فِی كِتَابِ الْغَارَاتِ وَ قَالَ فِیهِ وَ كَانَ قَیْسٌ عَامِلًا لِعَلِیٍّ علیه السلام عَلَی مِصْرَ فَجَعَلَ مُعَاوِیَهُ یَقُولُ لَا تَسُبُّوا قَیْساً فَإِنَّهُ مَعَنَا فَبَلَغَ ذَلِكَ عَلِیّاً فَعَزَلَهُ وَ أَتَی الْمَدِینَهَ فَجَعَلَ النَّاسُ یُغْرُونَهُ وَ یَقُولُونَ لَهُ نَصَحْتَ فَعَزَلَكَ فَلَحِقَ بِعَلِیٍّ علیه السلام وَ بَایَعَهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفاً عَلَی الْمَوْتِ بَعْدَ مَا أُصِیبَ عَلِیٌّ علیه السلام وَ صَالَحَ الْحَسَنُ مُعَاوِیَهَ (۲)فَقَالَ لَهُمْ قَیْسٌ إِنْ شِئْتُمْ دَخَلْتُمْ فِیمَا دَخَلَ فِیهِ النَّاسُ فَبَایَعَهُ مَنْ مَعَهُ إِلَّا خثیمه [خَیْثَمَهَ] الضَّبِّیَ

۱- ۱ السناط- بكسر السین و ضمه-: الكوسج الذی لا لحیه له أصلا، أو الخفیف العارض و لم یبلغ حدّ الكوسج أو من لحیته فی الذقن و ما بالعارض شی ء.

۲- ۲ ما بین المعقوفین زیاده یستدعیها السیاق. و فی الأصل: و أصیب علیا.

- وَ عَنْ هِشَام بْنِ عُرْوَهَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ- كَانَ قَيْسُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عُبَادَهَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام عَلَی مُقَدِّمَتِهِ وَ مَعَهُ خَمْسَهُ آلَافٍ قَدْ حَلَقُوا رُءُوسَهُمْ.

أَقُولُ وَجَدْتُ فِی بَعْضِ الْکُتُبِ أَنَّ عَزْلَ قَیْسٍ عَنْ مِصْرَ مِمَّا غَلَبَ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام أَصْحَابُهُ وَ اضْطَرُّوهُ إِلَی ذَلِکَ وَ لَمْ یَکُنْ هَذَا رَأْیَهُ کَالتَّحْکِیمِ وَ لَعَلَّهُ أَظْهَرُ وَ أَصْوَبُ (۱)

ثُمَّ قَالَ إِبْرَاهِیمُ وَ کَانَ عَهْدُ عَلِیٍّ علیه السلام إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ هَذَا مَا عَهِدَ عَبْدُ اللَّهِ عَلِیٌّ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ حِینَ وَلَّاهُ مِصْرَ أَمَرَهُ بِتَقْوَی اللَّهِ فِی السِّرِّ وَ الْعَلَانِیَهِ وَ خَوْفِ اللَّهِ تَعَالَی فِی الْمَغِیبِ وَ الْمَشْهَدِ وَ أَمَرَهُ بِاللِّینِ عَلَی الْمُسْلِمِ وَ الْغِلْظَهِ عَلَی الْفَاجِرِ وَ بِالْعَدْلِ عَلَی أَهْلِ الذِّمَّهِ وَ بِالْإِنْصَافِ لِلْمَظْلُومِ وَ بِالشِّدَّهِ عَلَی الظَّالِمِ وَ بِالْعَفْوِ عَنِ النَّاسِ وَ بِالْإِحْسَانِ مَا اسْتَطَاعَ وَ اللَّهُ یَجْزِی الْمُحْسِنِینَ وَ یُعَذِّبُ الْمُجْرِمِینَ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَدْعُوَ مَنْ قِبَلَهُ إِلَی الطَّاعَهِ وَ الْجَمَاعَهِ فَإِنَّ لَهُمْ فِی ذَلِکَ فِی الْعَافِیَهِ وَ عِظَمِ الْمَثُوبَهِ مَا لَا یُقْدَرُ قَدَرُهُ وَ لَا یُعْرَفُ کُنْهُهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَجْبِیَ خَرَاجَ الْأَرْضِ عَلَی مَا کَانَتْ تُجْبَی عَلَیْهِ مِنْ قَبْلُ لَا یُنْتَقَصُ وَ لَا یُبْتَدَعُ ثُمَّ یَقْسِمَهُ بَیْنَ أَهْلِهِ کَمَا کَانُوا یَقْسِمُونَهُ عَلَیْهِ مِنْ قَبْلُ وَ إِنْ لَمْ تَکُنْ لَهُمْ حَاجَهٌ وَ أَمَرَهُ أَنْ یُلِینَ لَهُمْ جَنَاحَهُ وَ أَنْ یُوَاسِیَ بَیْنَهُمْ فِی مَجْلِسِهِ وَ وَجْهِهِ لِیَکُونَ الْقَرِیبُ وَ الْبَعِیدُ عِنْدَهُ فِی الْحَقِّ سَوَاءً وَ أَمَرَهُ أَنْ یَحْکُمَ بَیْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَ أَنْ یَقُومَ بِالْقِسْطِ وَ أَنْ لَا یَتَّبِعَ الْهَوَی وَ أَنْ لَا یَخَافَ فِی اللَّهِ لَوْمَهَ لَائِمٍ فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ مَنِ

۱- ۱ ۷۲۰-أقول: و بمثل ما أفاده قدّس سرّه رواه ابن سیرین کما رواه بسنده عنه البلاذری فی الحدیث: ۴۶۶ من ترجمه أمیر المؤمنین علیه السلام من کتاب أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۴۰۷، و فی ط ۱: ج ۲ ص ۴۰۵ ط بیروت. و رواه أیضا ابن أبی شیبه المتوفی عام: ۲۳۰ فی کتاب المصنّف: ج ۱۱/ الورق ۲۰۵/ ب/.

اتَّقَاهُ وَ آثَرَ طَاعَتَهُ وَ أَمَرَهُ عَلَى مَنْ سِوَاهُ وَ كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِی رَافِعٍ مَوْلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِغُرَّهِ شَهْرِ رَمَضَانَ سَنَهَ سِتٍّ وَ ثَلَاثِینَ - أَقُولُ رَوَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ شُعْبَهَ فِی تُحَفِ الْعُقُولِ هَذَا الْعَهْدَ نَحْواً مِمَّا ذُكِرَ (۱)ثُمَّ قَالَ إِبْرَاهِیمُ ثُمَّ قَامَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ خَطِیباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَیْهِ وَ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی هَدَانَا وَ إِیَّاكُمْ لِمَا اخْتُلِفَ فِیهِ مِنَ الْحَقِّ وَ بَصَّرَنَا وَ إِیَّاكُمْ كَثِیراً مِمَّا عَمِیَ عَنْهُ الْجَاهِلُونَ أَلَا وَ إِنَّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ وَلَّانِی أُمُورَكُمْ وَ عَهِدَ إِلَیَّ بِمَا سَمِعْتُمْ وَ أَوْصَانِی بِكَثِیرٍ مِنْهُ مُشَافَهَهً وَ لَنْ آلُوكُمْ جُهْداً مَا اسْتَطَعْتُ وَ ما تَوْفِیقِی إِلَّا بِاللَّهِ عَلَیْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَیْهِ أُنِیبُ فَإِنْ یَكُنْ مَا تَرَوْنَ مِنْ آثَارِی وَ أَعْمَالِی طَاعَهً لِلَّهِ وَ تَقْوَى فَاحْمَدُوا اللَّهَ عَلَى مَا كَانَ مِنْ ذَلِكَ فَإِنَّهُ هُوَ الْهَادِی إِلَیْهِ وَ إِنْ رَأَیْتُمْ مِنْ ذَلِكَ عَمَلًا بِغَیْرِ الْحَقِّ فَارْفَعُوهُ إِلَیَّ وَ عَاتِبُونِی عَلَیْهِ فَإِنِّی بِذَلِكَ أَسْعَدُ وَ أَنْتُمْ بِذَلِكَ مَأْجُورُونَ وَفَّقَنَا اللَّهُ وَ إِیَّاكُمْ لِصَالِحِ الْعَمَلِ قَالَ وَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَكْرٍ إِلَى عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام وَ هُوَ إِذْ ذَاكَ بِمِصْرَ عَامِلُهَا یَسْأَلُهُ جَوَامِعَ مِنَ الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ وَ السُّنَنِ وَ الْمَوَاعِظِ فَكَتَبَ إِلَیْهِ لِعَبْدِ اللَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ سَلَامٌ عَلَیْكَ فَإِنِّی أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنْ رَأَى أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَرَانَا اللَّهُ وَ جَمَاعَهَ الْمُسْلِمِینَ فِیهِ أَفْضَلَ سُرُورِنَا وَ أَمَلِنَا فِیهِ أَنْ یَكْتُبَ لَنَا كِتَاباً فِیهِ فَرَائِضُ وَ أَشْیَاءُ مِمَّا یُبْتَلَى بِهِ مِثْلِی مِنَ الْقَضَاءِ بَیْنَ النَّاسِ فَعَلَ فَإِنَّ اللَّهَ یُعْظِمُ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ الْأَجْرَ وَ یُحْسِنُ لَهُ الذُّخْرَ

۱- ۱ و هذا رواه الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۲ من المجلس: ۳۱ من أمالیه ص ۱۵۹. و رواه أیضا الشیخ الطوسیّ رضوان اللّه علیه فی الحدیث الأخیر من المجلس الأول من أمالیه ص ۱۶، و فی ط بیروت ص ۲۴.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَلِيٌّ عليه السلام بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ وَ أَهْلِ مِصْرَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَصَلَ إِلَیَّ كِتَابُکَ فَقَرَأْتُهُ وَ فَهِمْتُ مَا سَأَلْتَنِی عَنْهُ فَأَعْجَبَنِی اهْتِمَامُکَ بِمَا لَا بُدَّ مِنْهُ وَ مَا لَا يُصْلِحُ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُهُ وَ ظَنَنْتُ أَنَّ الَّذِی دَعَاکَ إِلَيْهِ نِيَّةٌ صَالِحَةٌ وَ رَأْیٌ غَيْرُ مَدْخُولٍ وَ لَا خَسِيسٍ وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْکَ أَبْوَابَ الْأَقْضِيَهِ جَامِعاً لَکَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ بِمَا سَأَلَهُ عَنْهُ مِنَ الْقَضَاءِ وَ ذِكْرِ الْمَوْتِ وَ الْحِسَابِ وَ صِفَهِ الْجَنَّهِ وَ النَّارِ وَ كَتَبَ فِی الْإِمَامَهِ وَ كَتَبَ فِی الْوُضُوءِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی مَوَاقِيتِ الصَّلَاهِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی الرُّكُوعِ وَ السُّجُودِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی الْأَدَبِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْیِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی الِاعْتِكَافِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی الزَّنَادِقَهِ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی نَصْرَانِیٍّ فَجَرَ بِمُسْلِمَهٍ وَ كَتَبَ إِلَيْهِ فِی أَشْيَاءَ كَثِيرَهٍ لَمْ نَحْفَظْ مِنْهَا غَيْرَ هَذِهِ الْخِصَالِ وَ حَدَّثَنَا بِبَعْضِ مَا كَتَبَ إِلَيْهِ.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ حَدَّثَنِی يَحْيَى بْنُ صَالِحٍ عَنْ مَالِكِ بْنِ خَالِدٍ الْأَسَدِیِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ عَبَايَهَ قَالَ: كَتَبَ عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَی أَهْلِ مِصْرَ لَمَّا بَعَثَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَكْرٍ إِلَيْهِمْ كِتَاباً يُخَاطِبُهُمْ بِهِ وَ يُخَاطِبُ مُحَمَّداً أَيْضاً فِيهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فِی سِرِّ أَمْرِكُمْ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ عَلَی أَیِّ حَالٍ كُنْتُمْ عَلَيْهَا وَ لِيَعْلَمِ الْمَرْءُ مِنْكُمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلَاءٍ وَ فَنَاءٍ وَ الْآخِرَهُ دَارُ جَزَاءٍ وَ بَقَاءٍ فَمَنِ اسْتَطَاعَ أَنْ يُؤْثِرَ مَا يَبْقَى عَلَى مَا يَفْنَى فَلْيَفْعَلْ فَإِنَّ الْآخِرَهَ تَبْقَى وَ الدُّنْيَا تَفْنَى رَزَقَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ تَبَصُّراً بَصِيراً لِمَا بَصَّرَنَا وَ فَهْماً لِمَا فَهَّمَنَا حَتَّى لَا نُقَصِّرَ فِيمَا أَمَرَنَا وَ لَا نَتَعَدَّى إِلَى مَا نَهَانَا وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّکَ وَ إِنْ كُنْتَ مُحْتَاجاً إِلَی نَصِيبِکَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا أَنَّکَ إِلَی نَصِيبِکَ مِنَ الْآخِرَهِ أَحْوَجُ فَإِنْ عَرَضَ لَکَ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا لِلْآخِرَهِ وَ الْآخَرُ لِلدُّنْيَا فَابْدَأْ بِأَمْرِ الْآخِرَهِ وَ لْتَعْظُمْ رَغْبَتُکَ فِی الْخَيْرِ وَ لْتَحْسُنْ فِيهِ نِيَّتُکَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يُعْطِی الْعَبْدَ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ وَ إِذَا أَحَبَّ الْخَيْرَ وَ أَهْلَهُ وَ لَمْ يَعْمَلْهُ كَانَ إِنْ شَاءَ

اللَّهُ كَمَنْ عَمِلَهُ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَالَ حِينَ رَجَعَ مِنْ تَبُوکَ إِنَّ بِالْمَدِينَهِ لَأَقْوَاماً مَا سِرْتُمْ مِنْ مَسِيرٍ وَ لَا هَبَطْتُمْ مِنْ وَادٍ إِلَّا كَانُوا مَعَكُمْ مَا حَبَسَهُمْ إِلَّا الْمَرَضُ يَقُولُ كَانَتْ لَهُمْ نِيَّهٌ ثُمَّ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي وَلَّيْتُکَ أَعْظَمَ أَجْنَادِي أَهْلَ مِصْرَ وَ إِذْ وَلَّيْتُکَ مَا وَلَّيْتُکَ مِنْ أَمْرِ النَّاسِ فَإِنَّکَ مَحْقُوقٌ أَنْ تَخَافَ فِيهِ عَلَى نَفْسِکَ وَ تَحْذَرَ فِيهِ عَلَى دِينِکَ وَ لَوْ كَانَ سَاعَهً مِنْ نَهَارٍ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُسْخِطَ رَبَّکَ لِرِضَا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَافْعَلْ فَإِنَّ فِي اللَّهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ وَ لَيْسَ فِي شَيْ ءٍ غَيْرِهِ خَلَفٌ مِنْهُ فَاشْتَدَّ عَلَى الظَّالِمِ وَ لِنْ لِأَهْلِ الْخَيْرِ وَ قَرِّبْهُمْ إِلَيْکَ وَ اجْعَلْهُمْ بِطَانَتَکَ وَ إِخْوَانَکَ وَ السَّلَامُ.

وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ كَتَبَ عَلِيٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ مِصْرَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ الْعَمَلِ بِمَا أَنْتُمْ عَنْهُ مَسْئُولُونَ فَأَنْتُمْ بِهِ رَهْنٌ وَ أَنْتُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ رَهِينَهٌ وَ قَالَ وَ يُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ وَ قَالَ فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ عَمَّا كانُوا يَعْمَلُونَ فَاعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ اللَّهَ سَائِلُكُمْ عَنِ الصَّغِيرِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَ الْكَبِيرِ فَإِنْ يُعَذِّبْ فَنَحْنُ الظَّالِمُونَ وَ إِنْ يَغْفِرْ وَ يَرْحَمْ فَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الرَّحْمَهِ وَ الْمَغْفِرَهِ حِينَ مَا يَعْمَلُ بِطَاعَهِ اللَّهِ وَ مُنَاصَحَتِهِ فِي التَّوْبَهِ فَعَلَيْكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَإِنَّهَا تَجْمَعُ مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يَجْمَعُ غَيْرُهَا وَ يُدْرَکُ بِهَا مِنَ الْخَيْرِ مَا لَا يُدْرَکُ بِغَيْرِهَا خَيْرُ الدُّنْيَا وَ خَيْرُ الْآخِرَهِ يَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ قِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا ما ذا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قالُوا خَيْراً لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هذِهِ الدُّنْيا حَسَنَهٌ وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَيْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِينَ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ يَعْمَلُ لِثَلَاثٍ إِمَّا لِخَيْرِ الدُّنْيَا فَإِنَّ اللَّهَ يُثِيبُهُ بِعَمَلِهِ فِي الدُّنْيَا قَالَ اللَّهُ وَ آتَيْناهُ أَجْرَهُ فِي الدُّنْيا وَ إِنَّهُ فِي الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ فَمَنْ عَمِلَ لِلَّهِ تَعَالَى

أَعْطَاهُ أَجْرَهُ فِی الـدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ کَفَاهُ الْمُهِمَّ فِیهِمَا وَ قَـدْ قَالَ تَعَالَی یا عِبادِ الَّذِینَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّکَمْ لِلَّذِینَ أَحْسَـنُوا فِی هـذِهِ الدُّنْیا حَسَـنَهٌ وَ أَرْضُ اللَّهِ واسِـعَهٌ إِنَّما یُوَفَّی الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِساب فَمَا أَعْطَاهُمُ اللَّهُ فِی الـدُّنْیا لَمْ یُحَاسِـبْهُمْ بِهِ فِی الْآخِرَهِ قَالَ اللَّهُ تَعَالَی لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَهٌ فَالْحُسْـنَی الْجَنَّهُ وَ الزِّیَادَهُ الدُّنْیَا وَ إِمَّا لِخَیْرِ الْآخِرَهِ فَإِنَّ اللَّهَ یُکَفِّرُ عَنْهُ بِکُلِّ حَسَـنَهٍ سَیِّئَهً یَقُولُ إِنَّ الْحَسَـناتِ یُـذْهِبْنَ السَّیِّئاتِ ذلِکَ ذِکْری لِلذَّاکِرِینَ حَتَّی إِذَا کَانَ یَوْمَ الْقِیَامَهِ حُسِـبَتْ لَهُمْ حَسَـنَاتُهُمْ وَ أُعْطُوا بِکُلِّ وَاحِدَهٍ عَشْرَ أَمْثَالِهَا إِلَی سَـبْعِمِائَهِ ضِعْفٍ فَهُوَ الَّذِی یَقُولُ جَزاءً مِنْ رَبِّکَ عَطاءً حِساباً وَ یَقُولُ عَزَّ وَ جَلَّ فَأُولئِکَ لَهُمْ جَزاءُ الضِّعْفِ بِما عَمِلُوا وَ هُمْ فِی الْغُرُفاتِ آمِنُونَ فَارْغَبُوا فِیهِ وَ اعْمَلُوا بِهِ وَ تَحَاضُّوا عَلَیْهِ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُؤْمِنِینَ الْمُتَّقِینَ قَـدْ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الْخَیْرِ وَ آجِلِهِ شَـرِکُوا أَهْـلَ الـدُّنْیَا فِی دُنْیَاهُمْ وَ لَمْ یُشَارِکْهُمْ أَهْلُ الـدُّنْیَا فِی آخِرَتِهِمْ یَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِیَ لِلَّذِینَ آمَنُوا فِی الْحَیاهِ الـدُّنْیا خالِصَهً یَوْمَ الْقِیامَهِ کَـذلِکَ نُفَصِّلُ الْآیاتِ لِقَوْمٍ یَعْلَمُونَ سَـکَنُوا الدُّنْیَا بِأَفْضَلِ مَا سُکِنَتْ وَ أَکَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُکِلَتْ شَارَکُوا أَهْلَ الدُّنْیَا فِی دُنْیَاهُمْ فَأَکَلُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا یَأْکُلُونَ وَ شَرِبُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا یَشْـرَبُونَ وَ لَبِسُوا مِنْ أَفْضَـلِ مَـا یَلْبَسُونَ وَ سَـکَنُوا بِأَفْضَـلِ مَا یَسْـکُنُونَ وَ تَزَوَّجُوا بِأَفْضَلِ مَا یَتَزَوَّجُونَ وَ رَکِبُوا مِنْ أَفْضَلِ مَا یَرْکَبُونَ أَصَابُوا لَـذَّهَ الدُّنْیَا مَعَ أَهْلِ الدُّنْیَا وَ تَیَقَّنُوا أَنَّهُمْ غَداً مِنْ جِیرَانِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ یَتَمَنَّوْنَ عَلَیْهِ مَا یُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَهٌ وَ لَا یُنْقَصُ لَهُمْ لَذَّهٌ أَمَا فِی هَذَا مَا یَشْتَاقُ إِلَیْهِ مَنْ کَانَ لَهُ عَقْلٌ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّکُمْ إِنِ اتَّقَیْتُمْ رَبَّکُمْ وَ حَفِظْتُمْ نَبِیَّکُمْ فِی أَهْلِ بَیْتِهِ فَقَدْ عَبَدْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ مَا عُبِدَ وَ ذَکَرْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ مَا ذُکِرَ وَ شَـکَرْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ مَا شُکِرَ وَ أَخَذْتُمْ بِأَفْضَلِ الصَّبْرِ وَ جَاهَدْتُمْ بِأَفْضَلِ الْجِهَادِ وَ إِنْ کَانَ غَیْرُکُمْ أَطْوَلَ صَلَاهً

مِنْكَمْ وَ أَكْثَرَ صِيَاماً إِذَا كُنْتُمْ أَتْقَى لِلَّهِ وَ أَنْصَحَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ أَخْشَعَ وَ احْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ نُزُولَهُ وَ خُذُوا لَهُ عُدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَدْخُلُ بِأَمْرٍ عَظِيمٍ خَيْرٌ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَداً أَوْ شَرٌّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَداً فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يُفَارِقُ رُوحُهُ جَسَدَهُ حَتَّى يَعْلَمَ إِلَى أَيِّ الْمَنْزِلَتَيْنِ يَصِيرُ إِلَى الْجَنَّةِ أَمْ إِلَى النَّارِ أَ عَدُوٌّ هُوَ لِلَّهِ أَمْ وَلِيٌّ لَهُ فَإِنْ كَانَ وَلِيّاً فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ الْجَنَّةِ وَ شُرِّعَ لَهُ طَرِيقُهَا وَ نَظَرَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِأَوْلِيَائِهِ فِيهَا وَ فَرَغَ مِنْ كُلِّ شُغُلٍ وَ وُضِعَ عَنْهُ كُلُّ ثِقَلٍ وَ إِنْ كَانَ عَدُوّاً لِلَّهِ فُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ النَّارِ وَ سُهِّلَ لَهُ طَرِيقُهَا وَ نَظَرَ إِلَى مَا أَعَدَّ اللَّهُ فِيهَا لِأَهْلِهَا وَ اسْتَقْبَلَ كُلَّ مَكْرُوهٍ وَ فَارَقَ كُلَّ سُرُورٍ قَالَ تَعَالَى الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ ظالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوُا السَّلَمَ ما كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلى إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ فَادْخُلُوا أَبْوابَ جَهَنَّمَ خالِدِينَ فِيها فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمَوْتَ لَيْسَ مِنْهُ فَوْتٌ فَاحْذَرُوهُ قَبْلَ وُقُوعِهِ وَ أَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ فَإِنَّكُمْ طُرَدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ أَخَذَكُمْ وَ إِنْ هَرَبْتُمْ أَدْرَكَكُمْ وَ هُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَ الدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ عِنْدَ مَا تُنَازِعُكُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسُكُمْ مِنَ الشَّهَوَاتِ فَإِنَّهُ كَفَى بِالْمَوْتِ وَاعِظاً وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله أَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ فَإِنَّهُ هَادِمُ اللَّذَّاتِ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَا يَغْفِرُ اللَّهُ لَهُ وَ يَرْحَمُهُ وَ احْذَرُوا الْقَبْرَ وَ ضَمَّتَهُ وَ ضِيقَهُ وَ ظُلْمَتَهُ فَإِنَّهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ كُلَّ يَوْمٍ يَقُولُ أَنَا بَيْتُ التُّرَابِ وَ أَنَا بَيْتُ الْغُرْبَةِ وَ أَنَا بَيْتُ الدُّودِ وَ الْقَبْرُ رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ أَوْ حُفْرَةٌ مِنْ حُفَرِ النَّارِ إِنَّ الْمُسْلِمَ إِذَا مَاتَ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ مَرْحَباً وَ أَهْلًا قَدْ كُنْتَ مِمَّنْ أُحِبُّ أَنْ

تَمْشِیَ عَلَی ظَهْرِی فَإِذَا وَلِیتُکَ فَسَتَعْلَمُ کَیْفَ صُنْعِی بِکَ فَیَتَّسِعُ لَهُ مَدَّ بَصَرِهِ وَ إِذَا دُفِنَ الْکَافِرُ قَالَتْ لَهُ الْأَرْضُ لَا مَرْحَباً وَ لَا أَهْلًا قَدْ کُنْتَ مِمَّنْ أُبْغِضُ أَنْ تَمْشِیَ عَلَی ظَهْرِی فَإِذَا وَلِیتُکَ فَسَتَعْلَمُ کَیْفَ صُنْعِی بِکَ فَتَنْضَمُّ عَلَیْهِ حَتَّی تَلْتَقِیَ أَضْلَاعُهُ وَ اعْلَمُوا أَنَّ الْمَعِیشَهَ الضَّنْکَ الَّتِی قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ فَإِنَّ لَهُ مَعِیشَهً ضَنْکاً هِیَ عَذَابُ الْقَبْرِ وَ أَنَّهُ یُسَلَّطُ عَلَی الْکَافِرِ فِی قَبْرِهِ حَیَّاتٌ تِسْعَهً وَ تِسْعِینَ تِنِّیناً عِظَامٌ تَنْهَشُ لَحْمَهُ حَتَّی یُبْعَثَ لَوْ أَنَّ تِنِّیناً مِنْهَا نَفَخَ فِی الْأَرْضِ مَا أَنْبَتَتِ الزَّرْعُ رَیْعَهَا أَبَداً وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ أَنْفُسَکُمْ وَ أَجْسَادَکُمُ الرَّقِیقَهَ النَّاعِمَهَ الَّتِی یَکْفِیهَا الْیَسِیرُ مِنَ الْعِقَابِ ضَعِیفَهٌ عَنْ هَذَا فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ تَرْحَمُوا أَنْفُسَکُمْ وَ أَجْسَادَکُمْ عَمَّا لَا طَاقَهَ لَکُمْ بِهِ وَ لَا صَبْرَ عَلَیْهِ فَتَعْمَلُوا بِمَا أَحَبَّ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَتْرُکُوا مَا کَرِهَ فَافْعَلُوا وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ مَا بَعْدَ الْقَبْرِ أَشَدُّ مِنَ الْقَبْرِ یَوْمٌ یَشِیبُ فِیهِ الصَّغِیرُ وَ یَسْکَرُ فِیهِ الْکَبِیرُ وَ یَسْقُطُ فِیهِ الْجَنِینُ وَ تَذْهَلُ کُلُّ مُرْضِعَهٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَ احْذَرُوا یَوْماً عَبُوساً قَمْطَرِیراً ... کَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِیراً أَمَا إِنَّ شَرَّ ذَلِکَ الْیَوْمِ وَ فَزَعَهُ اسْتَطَارَ حَتَّی فَزِعَتْ مِنْهُ الْمَلَائِکَهُ الَّذِینَ لَیْسَتْ لَهُمْ ذُنُوبٌ وَ السَّبْعُ الشِّدَادُ وَ الْجِبَالُ الْأَوْتَادُ وَ الْأَرَضُونَ الْمِهَادُ وَ انْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِیَ یَوْمَئِذٍ وَاهِیَهٌ وَ تَتَغَیَّرُ فَکَانَتْ وَرْدَهً کَالدِّهَانِ وَ تَکُونُ الْجِبَالُ سَرَاباً مَهِیلًا بَعْدَ مَا کَانَتْ صُمّاً صِلَاباً یَقُولُ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ فَکَیْفَ مَنْ یَعْصِیهِ بِالسَّمْعِ وَ الْبَصَرِ وَ اللِّسَانِ وَ الْیَدِ وَ الرِّجْلِ وَ الْفَرْجِ وَ الْبَطْنِ إِنْ لَمْ یَغْفِرِ اللَّهُ وَ یَرْحَمْ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ مَا بَعْدَ ذَلِکَ الْیَوْمِ أَشَدُّ وَ أَدْهَی عَلَی مَنْ لَمْ یَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ مِنْ ذَلِکَ الْیَوْمِ نَارٌ قَعْرُهَا بَعِیدٌ وَ حَرُّهَا شَدِیدٌ وَ عَذَابُهَا جَدِیدٌ وَ مَقَامِعُهَا حَدِیدٌ وَ شَرَابُهَا صَدِیدٌ لَا یَفْتُرُ عَذَابُهَا وَ لَا یَمُوتُ سَاکِنُهَا دَارٌ لَیْسَتْ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ فِیهَا

رَحْمَهٌ وَ لَا یُسْمَعُ فِیهَا دَعْوَهٌ: وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ مَعَ هَذَا رَحْمَهَ اللَّهِ الَّتِی وَسِعَتْ کُلَّ شَیْ ءٍ* لَا تَعْجِزُ عَنِ الْعِبَادِ جَنَّهٌ عَرْضُهَا کَعَرْضِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ خَیْرٌ لَا یَکُونُ بَعْدَهُ شَرٌّ أَبَداً وَ شَهْوَهٌ لَا تَنْفَدُ أَبَداً وَ لَذَّهٌ لَا تَفْنَی أَبَداً وَ مَجْمَعٌ لَا یَتَفَرَّقُ أَبَداً قَوْمٌ قَدْ جَاوَرُوا الرَّحْمَنَ وَ قَامَ بَیْنَ أَیْدِیهِمُ الْغِلْمَانُ بِصِحافٍ مِنْ ذَهَبٍ فِیهَا الْفَاکِهَهُ وَ الرَّیْحَانُ فَقَالَ رَجُلٌ (۱)یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی أُحِبُّ الْخَیْلَ فَهَلْ فِی الْجَنَّهِ خَیْلٌ قَالَ نَعَمْ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنَّ فِیهَا خَیْلًا مِنْ یَاقُوتٍ أَحْمَرَ عَلَیْهَا یَرْکَبُونَ فَتَدِفُّ بِهِمْ خِلَالَ وَرَقِ الْجَنَّهِ فَقَالَ رَجُلٌ یَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّی یُعْجِبُنِی الصَّوْتُ الْحَسَنُ أَ فِی الْجَنَّهِ الصَّوْتُ الْحَسَنُ قَالَ نَعَمْ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنَّ اللَّهَ لَیَأْمُرُ لِمَنْ أَحَبَّ ذَلِکَ مِنْهُمْ بِشَجَرٍ یُسْمِعُهُ صَوْتاً بِالتَّسْبِیحِ مَا سَمِعَتِ الْآذَانُ بِأَحْسَنَ مِنْهُ قَطُّ فَقَالَ رَجُلٌ یَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنِّی أُحِبُّ الْإِبِلَ أَ فِی الْجَنَّهِ إِبِلٌ قَالَ نَعَمْ وَ الَّذِی نَفْسِی بِیَدِهِ إِنَّ فِیهَا نَجَائِبَ مِنْ یَاقُوتٍ أَحْمَرَ عَلَیْهَا رِحَالُ الذَّهَبِ قَدْ أُلْحِفَتْ بِنَمَارِقِ الدِّیبَاجِ یَرْکَبُونَ فَتَزِفُّ بِهِمْ خِلَالَ وَرَقِ الْجَنَّهِ وَ إِنَّ فِیهَا صُوَرَ رِجَالٍ وَ نِسَاءٍ یَرْکَبُونَ مَرَاکِبَ أَهْلِ الْجَنَّهِ فَإِذَا أَعْجَبَ أَحَدَهُمُ الصُّورَهُ قَالَ اجْعَلْ صُورَتِی مِثْلَ هَذِهِ الصُّورَهِ فَیُجْعَلُ صُورَتُهُ عَلَیْهَا وَ إِذَا أَعْجَبَتْهُ صُورَهُ الْمَرْأَهِ قَالَ رَبِّ اجْعَلْ صُورَهَ فُلَانَهَ زَوْجَتِهِ مِثْلَ هَذِهِ الصُّورَهِ فَیَرْجِعُ وَ قَدْ صَارَتْ صُورَهُ زَوْجَتِهِ عَلَی مَا اشْتَهَی وَ إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّهِ یَزُورُونَ الْجَبَّارَ سُبْحَانَهُ فِی کُلِّ جُمُعَهٍ فَیَکُونُ أَقْرَبُهُمْ مِنْهُ عَلَی مَنَابِرَ مِنْ نُورٍ وَ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ عَلَی مَنَابِرَ مِنْ یَاقُوتٍ وَ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ عَلَی مَنَابِرَ مِنْ زَبَرْجَدٍ وَ الَّذِینَ یَلُونَهُمْ عَلَی مَنَابِرَ مِنْ مِسْکٍ فَبَیْنَا هُمْ کَذَلِکَ یَنْظُرُونَ إِلَی نُورِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ (۲)

۱- ۱ و فی هامش هذا المقام من البحار للمصنف کلام هذا نصه: من قوله علیه السلام: «فقال رجل» إلی قوله: «علی ما اشتهی» لم یکن فی کتاب ابن أبی الحدید، و لعله اسقطه لما فیه من التشویش و عدم الانطباق.

۲- ۲ من قوله: «إن أهل الجنه- إلی قوله؛- ینظرون إلی نور اللّه جلّ جلاله» غیر موجود فی روایه الشیخ المفید و لا فی روایه ابن أبی الحدید، فإن نهض سند الحدیث لاثباته و ثبت صدوره عن أمیر المؤمنین علیه السلام لا بدّ من تأویله کما ذکروه فی قوله تعالی: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَهٌ إِلی رَبِّها ناظِرَهٌ و ذلک للأدله العقلیه و الأخبار المتواتره عن أهل بیته صلّی اللّه علیه و آله و سلم علی استحاله رؤیه اللّه تعالی.

وَ يَنْظُرُ اللَّهُ فِی وُجُوهِهِمْ إِذْ أَقْبَلَتْ سَحَابَهٌ تَغْشَاهُمْ فَتَمْطُرُ عَلَيْهِمْ مِنَ النِّعْمَهِ وَ اللَّذَّهِ وَ السُّرُورِ وَ الْبَهْجَهِ مَا لَا يَعْلَمُهُ إِلَّا اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ مَعَ هَذَا مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ رِضْوَانُ اللَّهِ الْأَكْبَرُ أَمَا إِنَّا لَوْ لَمْ نُخَوَّفْ إِلَّا بِبَعْضِ مَا خُوِّفْنَا بِهِ لَكُنَّا مَحْقُوقِينَ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُنَا مِمَّا لَا طَاقَهَ لَنَا بِهِ وَ لَا صَبْرَ لِقُوَّتِنَا عَلَيْهِ وَ أَنْ يَشْتَدَّ شَوْقُنَا إِلَى مَا لَا غَنَاءَ لَنَا عَنْهُ وَ لَا بُدَّ لَنَا مِنْهُ وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ عِبَادَ اللَّهِ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ وَ يَحْسُنَ بِهِ ظَنُّكُمْ فَافْعَلُوهُ فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا تَكُونُ طَاعَتُهُ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ وَ إِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ لِلَّهِ طَاعَهً أَشَدُّهُمْ لَهُ خَوْفاً وَ انْظُرْ يَا مُحَمَّدُ صَلَاتُكَ كَيْفَ تُصَلِّيهَا فَإِنَّمَا أَنْتَ إِمَامٌ يَنْبَغِی لَكَ أَنْ تُتِمَّهَا وَ أَنْ تُخَفِّفَهَا وَ أَنْ تُصَلِّيَهَا لِوَقْتِهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ مِنْ إِمَامٍ يُصَلِّی بِقَوْمٍ فَيَكُونُ فِی صَلَاتِهِ وَ صَلَاتِهِمْ نَقْصٌ إِلَّا كَانَ إِثْمُ ذَلِكَ عَلَيْهِ وَ لَا يَنْقُصُ ذَلِكَ مِنْ صَلَاتِهِمْ شَيْئاً وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَیْ ءٍ مِنْ عَمَلِكَ يَتْبَعُ صَلَاتَكَ فَمَنْ ضَيَّعَ الصَّلَاهَ فَهُوَ لِغَيْرِهَا أَشَدُّ تَضْيِيعاً وَ وُضُوؤُكَ مِنْ تَمَامِ الصَّلَاهِ فَأْتِ بِهَا عَلَى وَجْهِهِ فَإِنَّ الْوُضُوءَ نِصْفُ الْإِيمَانِ وَ انْظُرْ صَلَاهَ الظُّهْرِ فَصَلِّهَا لِوَقْتِهَا لَا تَعْجَلْ بِهَا عَنِ الْوَقْتِ لِفَرَاغٍ وَ لَا تُؤَخِّرْهَا عَنِ الْوَقْتِ لِشُغُلٍ فَإِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَسَأَلَهُ عَنْ وَقْتِ الصَّلَاهِ فَقَالَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله أَتَانِی جَبْرَئِيلُ فَأَرَانِی وَقْتَ الصَّلَاهِ فَصَلَّى الظُّهْرَ حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى الْعَصْرَ وَ هِیَ بَيْضَاءُ نَقِيَّهٌ ثُمَّ صَلَّى الْمَغْرِبَ حِينَ غَابَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ صَلَّى الْعِشَاءَ حِينَ غَابَ الشَّفَقُ ثُمَّ صَلَّى الصُّبْحَ فَأَغْلَسَ بِهَا وَ النُّجُومُ مُشْتَبِكَهٌ كَانَ النَّبِیُّ صلى الله عليه و آله كَذَا يُصَلِّی قَبْلَكَ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ وَ لا قُوَّهَ إِلَّا بِاللَّهِ أَنْ تَلْتَزِمَ السُّنَّهَ الْمَعْرُوفَهَ وَ تَسْلُكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ الَّذِی أَخَذُوا وَ لَعَلَّكَ تَقْدَمُ عَلَيْهِمْ غَداً

ص: ۵۴۸

ثُمَّ انْظُرْ رُكُوعَكَ وَ سُجُودَكَ فَإِنَّ النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله كَانَ أَتَمَّ النَّاسِ صَلَاةً وَ أَحْفَظَهُمْ لَهَا وَ كَانَ إِذَا رَكَعَ قَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ إِذَا رَفَعَ صُلْبَهُ قَالَ سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ مِلْ ءَ سَمَاوَاتِكَ وَ مِلْ ءَ أَرْضِكَ وَ مِلْ ءَ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْ ءٍ فَإِذَا سَجَدَ قَالَ سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى وَ بِحَمْدِهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ أَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي يَرَى وَ لَا يُرَى وَ هُوَ بِالْمَنْظَرِ الْأَعْلَى أَنْ يَجْعَلَنَا وَ إِيَّاكَ مِمَّنْ يُحِبُّهُ اللَّهُ وَ يَرْضَاهُ حَتَّى يَبْعَثَنَا عَلَى شُكْرِهِ وَ ذِكْرِهِ وَ حُسْنِ عِبَادَتِهِ وَ أَدَاءِ حَقِّهِ وَ عَلَى كُلِّ شَيْ ءٍ اخْتَارَهُ لَنَا فِي دُنْيَانَا وَ دِينِنَا وَ أُولَانَا وَ أُخْرَانَا وَ أَنْ يَجْعَلَنَا مِنَ الْمُتَّقِينَ الَّذِينَ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ فَإِنِ اسْتَطَعْتُمْ يَا أَهْلَ مِصْرَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ أَنْ تُصَدِّقَ أَقْوَالَكُمْ أَفْعَالُكُمْ وَ أَنْ يَتَوَافَقَ سِرُّكُمْ وَ عَلَانِيَتُكُمْ وَ لَا تُخَالِفَ أَلْسِنَتَكُمْ قُلُوبُكُمْ فَافْعَلُوا عَصَمَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ بِالْهُدَى وَ سَلَكَ بِنَا وَ بِكُمُ الْمَحَجَّةَ الْعُظْمَى (1)وَ إِيَّاكُمْ دَعْوَةَ الْكَذَّابِ ابْنِ هِنْدٍ وَ تَأَمَّلُوا وَ اعْلَمُوا أَنَّهُ لَا سَوَاءَ إِمَامُ الْهُدَى وَ إِمَامُ الرَّدَى وَ وَصِيُّ النَّبِيِّ عليهما السلام وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكُمْ مِمَّنْ يُحِبُّ وَ يَرْضَى لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله يَقُولُ إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِناً وَ لَا مُشْرِكاً أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيُخْزِيهِ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ (2)كُلَّ مُنَافِقٍ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَاتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَاتُهُ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقّاً وَ قَدْ كَانَ يَقُولُ خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُنَافِقٍ حُسْنُ سَمْتٍ وَ [لا] فِقْهٌ فِي سُنَّةٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنَّ أَفْضَلَ الْفِقْهِ الْوَرَعُ فِي دِينِ اللَّهِ وَ الْعَمَلُ بِطَاعَتِهِ أَعَانَنَا

۱- ۱ كذا فى أصلى، و فى شرح ابن أبى الحديد: «المحجه الوسطى ...».

۲- ۲ كذا فى الأصل، و فى شرح ابن أبى الحديد: «عليهم».

اللَّهُ وَ إِيَّاكَ عَلَى شُكْرِهِ وَ ذِكْرِهِ وَ أَدَاءِ حَقِّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ فَعَلَيْكَ بِالتَّقْوَى فِي سِرِّ أَمْرِكَ وَ عَلَانِيَتِهِ وَ عَلَى أَيِّ حَالٍ كُنْتَ عَلَيْهَا جَعَلَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ مِنَ الْمُتَّقِينَ أُوصِيكَ بِسَبْعٍ هُنَّ جَوَامِعُ الْإِسْلَامِ اخْشَ اللَّهَ وَ لَا تَخْشَ النَّاسَ فِي اللَّهِ وَ خَيْرُ الْقَوْلِ مَا صَدَّقَهُ الْعَمَلُ وَ لَا تَقْضِ فِي أَمْرٍ وَاحِدٍ بِقَضَاءَيْنِ مُخْتَلِفَيْنِ فَيَتَنَاقَضَ أَمْرُكَ وَ يَزِيغَ عَنِ الْحَقِّ وَ أَحِبَّ لِعَامَّةِ رَعِيَّتِكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ وَ اكْرَهْ لَهُمْ مَا تَكْرَهُ لِنَفْسِكَ وَ أَهْلِ بَيْتِكَ وَ الْزَمِ الْحُجَّةَ عِنْدَ اللَّهِ فَأَصْلِحْ أَحْوَالَ رَعِيَّتِكَ وَ خُضِ الْغَمَرَاتِ إِلَى الْحَقِّ وَ لَا تَخَفْ فِي اللَّهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَ انْصَحْ لِمَنِ اسْتَشَارَكَ وَ اجْعَلْ نَفْسَكَ أُسْوَةً لِقَرِيبِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَعِيدِهِمْ وَ عَلَيْكَ بِالصَّوْمِ وَ إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَكَفَ عَاماً فِي الْعَشْرِ الْأُوَلِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَ عَكَفَ الْعَامَ الْمُقْبِلَ فِي الْعَشْرِ الْأَوْسَطِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ فَلَمَّا كَانَ الْعَامُ الثَّالِثُ رَجَعَ مِنْ بَدْرٍ وَ قَضَى اعْتِكَافَهُ فَنَامَ فَرَأَى فِي مَنَامِهِ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ كَأَنَّهُ يَجِدُ (۱)فِي مَاءٍ وَ طِينٍ فَلَمَّا اسْتَيْقَظَ رَجَعَ مِنْ لَيْلَتِهِ إِلَى أَزْوَاجِهِ وَ أُنَاسٌ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ ثُمَّ إِنَّهُمْ مُطِرُوا لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ فَصَلَّى النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله حِينَ أَصْبَحَ فرأى [فَرُئِيَ] فِي وَجْهِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله الطِّينُ فَلَمْ يَزَلْ يَعْتَكِفُ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ حَتَّى تَوَفَّاهُ اللَّهُ وَ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ صَامَ سِتَّةَ أَيَّامٍ مِنْ شَوَّالٍ فَكَأَنَّمَا صَامَ السَّنَةَ جَعَلَ اللَّهُ خُلَّتَنَا وَ وُدَّنَا خُلَّةَ الْمُتَّقِينَ وَ وُدَّ الْمُخْلَصِينَ وَ جَمَعَ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ فِي دَارِ الرِّضْوَانِ إِخْوَاناً عَلَى سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ حَدَّثَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَيْفٍ عَنْ أَصْحَابِهِ أَنَّ عَلِيّاً لَمَّا كَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ هَذَا الْكِتَابَ كَانَ يَنْظُرُ فِيهِ وَ يَتَأَدَّبُ بِهِ فَلَمَّا ظَهَرَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ قَتَلَهُ أَخَذَ كُتُبَهُ أَجْمَعَ فَبَعَثَ بِهَا إِلَى مُعَاوِيَةَ فَكَانَ مُعَاوِيَةُ يَنْظُرُ فِي هَذَا الْكِتَابِ وَ يَتَعَجَّبُ مِنْهُ فَقَالَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ وَ قَدْ رَأَى إِعْجَابَهُ بِهِ مُرْ بِهَذِهِ الْأَحَادِيثِ أَنْ تُحْرَقَ

۱- ۱ و فی الغارات ط ۱: یسجد.

فَقَالَ مُعَاوِيَهُ مَهْ فَإِنَّهُ لَا رَأْیَ لَکَ فَقَالَ الْوَلِیدُ أَ فَمِنَ الرَّأْیِ أَنْ یَعْلَمَ النَّاسُ أَنَّ أَحَادِیثَ أَبِی تُرَابٍ عِنْدَکَ تَتَعَلَّمُ مِنْهَا قَالَ مُعَاوِیَهُ وَیْحَکَ أَ تَأْمُرُنِی أَنْ أُحرِقَ عِلماً مِثْلَ هَذَا وَ اللَّهِ مَا سَمِعْتُ بِعِلْمٍ هُوَ أَجْمَعُ مِنْهُ وَ لَا أَحْکَمُ فَقَالَ الْوَلِیدُ إِنْ کُنْتَ تَعْجَبُ مِنْ عِلْمِهِ وَ قَضَائِهِ فَعَلَامَ تُقَاتِلُهُ فَقَالَ لَوْ لَا أَنَّ أَبَا تُرَابٍ قَتَلَ عُثْمَانَ ثُمَّ أَفْتَانَا لَأَخَذْنَا عَنْهُ ثُمَّ سَکَتَ هُنَیْئَهً ثُمَّ نَظَرَ إِلَی جُلَسَائِهِ فَقَالَ أَلَا لَا نَقُولُ إِنَّ هَذِهِ مِنْ کُتُبِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ وَ لَکِنْ نَقُولُ هَذِهِ مِنْ کُتُبِ أَبِی بَکْرٍ کَانَتْ عِنْدَ ابْنِهِ مُحَمَّدٍ فَنَحْنُ نَنْظُرُ فِیهَا وَ نَأْخُذُ مِنْهَا قَالَ فَلَمْ تَزَلْ تِلْکَ الْکُتُبُ فِی خَزَائِنِ بَنِی أُمَیَّهَ حَتَّی وَلِیَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ فَهُوَ الَّذِی أَظْهَرَ أَنَّهَا مِنْ أَحَادِیثِ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَلَمَّا بَلَغَ عَلِیّاً علیه السلام أَنَّ ذَلِکَ الْکِتَابَ صَارَ إِلَی مُعَاوِیَهَ اشْتَدَّ عَلَیْهِ حُزْناً.

وَ رُوِیَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَلَمَهَ قَالَ: صَلَّی بِنَا عَلِیٌّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ:

لَقَدْ عَثَرْتُ عَثْرَهً لَا أَعْتَذِرُ*** سَوْفَ أَکِیسُ بَعْدَهَا وَ أَسْتَمِرُّ

وَ أَجْمَعُ الْأَمْرَ الشَّتِیتَ الْمُنْتَشِرَ

فَقُلْنَا مَا بَالُکَ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ قَالَ إِنِّی اسْتَعْمَلْتُ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ عَلَی مِصْرَ فَکَتَبَ إِلَیَّ أَنَّهُ لَا عِلْمَ لِی بِالسُّنَّهِ فَکَتَبْتُ إِلَیْهِ کِتَاباً فِیهِ أَدَبٌ وَ سُنَّهٌ فَقُتِلَ وَ أُخِذَ الْکِتَابُ قَالَ إِبْرَاهِیمُ فَلَمْ یَلْبَثْ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ شَهْراً کَامِلًا حَتَّی بَعَثَ إِلَی أُولَئِکَ الْمُعْتَزِلِینَ الَّذِینَ کَانَ قَیْسُ بْنُ سَعْدٍ مُوَادِعاً لَهُمْ فَقَالَ یَا هَؤُلَاءِ إِمَّا أَنْ تَدْخُلُوا فِی طَاعَتِنَا وَ إِمَّا أَنْ تَخْرُجُوا مِنْ بِلَادِنَا فَبَعَثُوا إِلَیْهِ أَنَّا لَا نَفْعَلُ فَدَعْنَا حَتَّی نَنْظُرَ إِلَی مَا یَصِیرُ أَمْرُ النَّاسِ فَلَا تَعْجَلْ عَلَیْنَا فَأَبَی عَلَیْهِمْ فَامْتَنَعُوا مِنْهُ وَ أَخَذُوا حِذْرَهُمْ ثُمَّ کَانَتْ وَقْعَهُ صِفِّینَ وَ هُمْ لِمُحَمَّدٍ هَائِبُونَ فَلَمَّا أَتَاهُمْ خَبَرُ مُعَاوِیَهَ وَ أَهْلِ الشَّامِ ثُمَّ صَارَ الْأَمْرُ إِلَی الْحُکُومَهِ وَ أَنَّ عَلِیّاً وَ أَهْلَ الْعِرَاقِ قَدْ قَفَلُوا عَنْ مُعَاوِیَهَ وَ الشَّامِ إِلَی عِرَاقِهِمْ اجْتَرَءُوا عَلَی مُحَمَّدٍ وَ أَظْهَرُوا الْمُنَابَذَهَ لَهُ فَلَمَّا رَأَی مُحَمَّدٌ

ذَلِکَ بَعَثَ إِلَيْهِمُ ابْنَ جَمْهَانَ الْبَلَوِيَّ وَ مَعَهُ يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ الْكِنَانِيُّ فَقَاتَلَاهُمْ فَقَتَلُوهُمَا ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِمْ رَجُلًا مِنْ كَلْبٍ فَقَتَلُوهُ أَيْضاً وَ خَرَجَ مُعَاوِيَةُ بْنُ خَدِيجٍ مِنَ السَّكَاسِکِ يَدْعُو إِلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ فَأَجَابَهُ الْقَوْمُ وَ أُنَاسٌ كَثِيرٌ آخَرُونَ وَ فَسَدَتْ مِصْرُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فَبَلَغَ عَلِيّاً علیه السلام تَوَثُّبُهُمْ عَلَيْهِ فَقَالَ مَا أَرَى لِمِصْرَ إِلَّا أَحَدَ الرَّجُلَيْنِ صَاحِبَنَا الَّذِي عَزَلْنَاهُ بِالْأَمْسِ يَعْنِي قَيْسَ بْنَ سَعْدٍ أَوْ مَالِکَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ وَ كَانَ عَلِيٌّ حِينَ رَجَعَ عَنْ صِفِّينَ رَدَّ الْأَشْتَرَ إِلَى عَمَلِهِ بِالْجَزِيرَهِ وَ قَالَ لِقَيْسِ بْنِ سَعْدٍ أَقِمْ أَنْتَ مَعِي عَلَى شُرْطَتِي حَتَّى نَفْرُغَ مِنْ أَمْرِ هَذِهِ الْحُكُومَهِ ثُمَّ اخْرُجْ إِلَى أَذْرَبِيجَانَ فَكَانَ قَيْسٌ مُقِيماً عَلَى شُرْطَتِهِ فَلَمَّا انْقَضَى أَمْرُ الْحُكُومَهِ كَتَبَ علیه السلام إِلَى الْأَشْتَرِ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِنَصِيبِينَ كِتَاباً وَ طَلَبَهُ.

أقول: لما روى المفيد رحمه الله فى المجالس (۱)هذه القصه و هذا الكتاب قريبا مما أورده أخرجته منه لكونه أبسط و أوثق إلا أن فى روايه الثقفى أن بعث الأشتر كان قبل شهاده محمد.

**[ترجمه]ابن ابی الحدید - . ثقفی آن را در حدیث ۱۰۱ و مابعد آن ا کتاب الغارات: ج۲، ص ۲۰۵، چاپ اول روایت کرد.

و ابن ابی الحدید این را از او در شرح مختار ۶۷ از نهج البلاغه: ج۲، ص ۲۹۸، چاپ جدید بیروت روایت کرد، و اغلب آنچه که ثقفی روایت کرد را طبری نیز در حوادث سال ۳۶ از تاریخش: ج۵، ص ۲۳ روایت کرد. -

در شرح نهج‌البلاغه گوید: ابراهیم بن محمد ثقفی در کتاب غارات روایت کرد و با آنچه‌که در اصل کتاب او دیدم موافق است، وی با اسنادش از کلبی روایت کرد که محمد بن حذیفه همان کسی است که مصریان را بر قتل عثمان تحریک کرد و آنها را به‌سوی او روانه کرد و در آن هنگام در مصر بود پس زمانی‌که به‌سوی عثمان حرکت کردند و او را محاصره کردند او بر کارگزار مصر عبدالله بن سعد بن ابوسرح حمله کرد و او را از آنجا بیرون راند و بر مردم پیش نماز شد پس ابن ابوسرح از مصر خارج شد و بر مرزهای مصر و فلسطین وارد شد و منتظر نتیجه ماجرای عثمان ماند و چون خبر قتل او رسید به معاویه پیوست.

و علی علیه السّلام قیس بن سعید بن عباده را بر مصر گمارد و به او گفت: به‌سوی مصر برو که تو را بر آن گمارده‌ام و به‌سوی پشت مدینه خارج شو معتمدان و هر کسی‌که دوست داشتی که همراهت باشد را جمع کن تا درحالی‌که سربازانی داری وارد مصر شوی که این برای دشمن ترسناک‌تر و برای دوستت عزیزتر است و ان‌شاءالله هرگاه وارد آن شدی به نیکوکار نیکی کن و بر آن که تردید دارد سخت بگیر و با عامه و خاصه مدارا کن که مدارا خجسته است .

پس قیس گفت: خداوند تو را رحمت کند ای امیرمؤمنان! آنچه فرمودی را دریافتم اما درخصوص سربازان من، آنها را برای تو ترک می‌کنم که چون به آنها احتیاج داشتی به تو نزدیک باشند و چون قصد کردی آنها را به سمتی گسیل کنی توشه‌ای برای تو باشند و من خودم و خانواده‌ام به‌سوی مصر می‌روم و درخصوص آنچه‌که درباره ملاطفت و احسان به من توصیه کردی از خداوند بر آن طلب استعانت می‌کنم. راوی گوید: قیس با هفت تن از اهل بیتش خارج شد تا اینکه وارد مصر شد، از منبر بالا رفت و به قرائت نامه‌ای که همراه او بود بر مردم دستور داد:

بسم اللّه الرحمن الرحیم از بنده خدا علی امیر المؤمنین به هر کس از مسلمانان که این فرمان من به او رسد. سلام بر شما. می

ستایم خداونـدی یکتا را که جز او خـدایی نیست. اما بعـد، خـدای تعالی از روی نیکخواهی و حسن تقدیر و تدبیرش اسـلام را دین خود و فرشـتگانش و رسولانش قرار داد. و برای تبلیغ آن پیامبران را به میان بنـدگان خویش فرسـتاد و بنـدگان برگزیـده خود را ویژه امر رسالت گردانید. یکی از مواردی که خدای عزّ و جلّ مردم را بنواخت و فضیلت خویش ارزانی داشت این بود که محمد صلی اللّه علیه و آله را به سوی ایشان مبعوث داشت. محمد آنان را کتاب و حکمت و سنت و فرایض آموخت. و تا مگر هدایت شوند تأدیب کرد و تا پراکنده نشوند، متحد ساخت و تا از آلایشها پاک گردند جسم و جانشان تزکیه نمود. چون این وظایف به پایان برد، جانش بگرفت و به نزد خود برد. درود و سلام و بخشایش و خشنودی خدا نصیب او باد که او ستوده و صاحب مجد وعظمت است. مسلمانان پس از او دو مرد را، جانشینی اش دادنـد. دو مرد صالـح که به کتاب خـدا عمل می کردند و سیرت نیکو داشـتند. آن دو از سـنت و آیین او تجاوز نکردند. خداوند آن دو را رحمت کناد. از پس آن دو حاکمی آمد که بدعتها آورد و مردم به عیبجویی او زبان گشادند. نخست به زبان گفتند و سپس بر او خشم و کین آشکار کردند و او را بر افکندنـد و نزد من آمدنـد و با من بیعت کردنـد. من از خـدا هدایت می خواهم و می خواهم که مرا در پرهیزگاری یاری دهد. وظیفه ما در برابر شـما این است که به کتاب خدا و سـنت رسول او عمل کنیم و حق او بگزاریم و نیکخواه شما باشیم. از خدا یاری می خواهیم. خدا ما را بس است و بهترین کارساز است.

قیس بن سعد انصاری را به امارت به سوی شـما فرسـتادم. پس یاریش کنیـد و مددش رسانید در کارهایی که بر مقتضای حق است. او را فرمان داده ام به نیکوکار شـما نیکی کنـد و بر آنان که در این امر در تردیدنـد سـخت بگیرد و با عوام و خواص به مدارا رفتار کند. قیس بن سعد از کسانی است که من از ایمان او خشنودم و امیدم بر آن است که این مهم را صالح باشد و جز نیکی و خیر نخواهـد. از خداوند برای خود و برای شـما عملی پسـندیده و پاک و ثوابی فراوان و بخشایشـی فراخ خواسـتارم. و السلام علیکم و رحمه اللّه و برکاته.

عبید اللّه بن ابی رافع در ماه صفر سال سی و شش این نامه را نوشت.

چون قیس از خواندن نامه فارغ شد برخاست و خطبه خواند و خدا را سپاس گفت و او را شکر کرد و گفت:

سپـاس از آن خـدایی است که حق را آورد و باطل را از بین برد و ظالمان را در هم کوبیـد ای مردم! بهترین کسـی که بعـد از پیامبر سـراغ داریم با ما بیعت کرده است پس برخیزیـد و بر کتاب خدا و سـنت نبی‌اش با ما بیعت کنید و اگر ما درباره شـما بر اساس کتاب خدا و سنت نبی‌اش عمل نکنیم بر شما حجتی برای ما نیست.

مردم برخاسته و با او بیعت کردند و مصر استقرار یافت و قیس به اطراف و نواحی مصر عاملانش را فرستاد مگر قریه‌ای که قتل عثمـان را عظیم می شـمردند، در میـان آنهـا مردی به نام یزیـد بن حارث بود که به سوی قیس فرسـتاد: ما نزد تو نمی‌آییم پس عاملانت را بفرست که زمین زمین توست امـا ما را به حال خود واگـذار تا ببینیم چه پیش آیـد. مسـلمه بن مخلـد انصاری قیام کرد و سوگواری کرد و به خونخواهی عثمان دعوت کرد و قیس به سوی او فرسـتاد: آیا علیه من قیام می‌کنی؟ به خـدا سوگند من خوش نمی دارم ملک مصـر و شام برایم باشد و تو را بکشم، پس مراقب خونت باش. ـ خودت را به کشـتن مده ـ مسلمه جوابش داد: مادامی که تو والی مصر می باشی من از تو دست می‌کشم .

و قیس، عاقل و دور اندیش بود به کسانی که کنار کشیدند سفارش داد من شما را به بیعت مجبور نمی کنم اما شما را رها می‌کنم و از شما دست می‌کشم و با آنان ترک مخاصمه کرد و مسلمه بن مخلّد نیز چنین کرد و خراج را جمع کرد در حالی کسی با او ستیز نمی‌کرد.

ابراهیم گوید: درحالی‌که قیس بر مصر بود علی علیه السلام به قصد جمل خارج شد و از مصر به کوفه بازگشت و قیس هنوز در جای خویش بود و به جهت نزدیکی مصر و نواحی آن به شام، سنگین‌ترین خلق خدا برای معاویه بود. پس معاویه برای قیس نامه نوشت و علی در آن روز در کوفه بود قبل از اینکه به سوی صفین حرکت کند: از معاویه بن ابی سفیان به قیس بن سعد سلام بر شما! من در حضور شما خدایی را حمد می‌گویم که خدایی غیر از او نیست: اما بعد اگر از عثمان کینه گرفتید به خاطر خودکامگی که در پیش گرفت و یا ضربه تازیانه‌ای که دیدید زد یا در ناسزایش یا تبعیض قائل شدن نسبت به کسی یا در به کار گماشتن جوانانی از خویشان خود، اما دانستید اگر می‌دانستید که خونش با این چیزها برای شما حلال نمی‌شود؛ شما مرتکب گناه بزرگی شدید و امر ناپسندی را آوردید. پس یا قیس به خدایت توبه کن - اگر از گیرندگان خون (قاتلان) عثمان بودی، اگر توبه قبل از مرگ فایده‌ای داشته باشد. و امّا دوست تو، ما یقین داریم که خلایق را به قتل عثمان تحریک نموده بر او تشویق کرده است تا اینکه او را کشتند و اغلب قومت از خون او بری نیستند. پس ای قیس! اگر توانستی از خواستاران خون عثمان باشی چنین کن و در این خصوص علیه علی با ما بیعت کن اگر من مظفّر باشم سلطنت عراقین برای تو و برای هر یک از خوانواده‌ات که دوست داشتی سلطنت حجاز را می‌دهم تا زمانی که قدرت از آن من باشد و غیر از این را از من بخواه که به تو عطا می‌کنم که تو چیزی از من نمی‌خواهی مگر اینکه عطایت می‌کنم؛ پس در نامه‌ای که برایم می‌نویسی نظرت را بنویس و السلام.

چون نامه به قیس رسید نوشت: اما بعد نامه ات رسید و فهمیدم آنچه را که از امر عثمان بیان کرده‌ای این امریست که من از آن بی‌خبرم و امّا آنچه نوشته‌ای که صاحبم خلق را اغرا کرد و آنها را علیه او تحریک کرد تا اینکه او را کشتند از آن هم بی‌… خبرم و گفته‌ای که اغلب عشیره‌ام از خون عثمان مبرا نیستند به جانم سوگند سزاوارترین مردم درباره امر او عشیره من هستند.

و این امری است که نیازمند تأمل و فکری است و از مواردی نیست که در آن شتاب شود و من از تو خودداری می کنم و از جانب من چیزی به تو نمی رسد که ناپسند شماری، تا اینکه تو و ما ببینیم که چه پیش آید، ان شاء الله تعالی و درود، رحمت و برکات خدا بر تو باد.

زمانی که معاویه نامه او را دید، او را نزدیک شونده و دورشونده دید و ایمن از این نشد که حیله گر نیرنگ باز باشد، پس برایش نوشت: اما بعد، نامه ات را خواندم پس تو را نمی بینم که نزدیک شوی، پس تو را خواهان صلح بدانم و نمی بینم که دور شوی تا خواهان جنگ بدانم، بلکه تو را مانند اسب خیره سری می بینم و من کسی نیستم که بتوان او را با این نیرنگ‌ها فریب داد و او با این خدعه‌ها فریب نمی‌خورد درحالی که سپاهی از پیاده و سواره دارد، پس اگر آنچه که بر تو عرضه کردم را پذیرفتی، آنچه که به تو عطا می کنم از آن توست و اگر چنین نکنی، مصر را با سواران و پیادگان جنگجو پر می کنم، والسلام.

زمانی که قیس نامه را خواند و دریافت که او دفع الوقت و سردواندن را از وی نمی پذیرد، آنچه در دل داشت را بر او آشکار

کرد. پس برایش نوشت:

از قیس بن سعد به معاویه بن ابوسفیان، اما بعد، در شگفتم که رأی مرا ناچیز می شماری و می خواهی فریبم دهی و بر آن سری که مرا واداری که از اطاعت مردی که از هر کس دیگر به خلافت شایسته تر است و بیش از همه سخن حق بر زبان اوست و به راه هدایت می رود و به رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله از همه نزدیک تر است، بیرون آیم و به اطاعت تو گردن نهم یعنی به اطاعت کسی درآیم که از همه مردم به امر خلافت ناسزاوارتر است و بیش از همه دروغ می گوید و از همه گمراهتر است و از رسول اللّه صلی اللّه علیه و آله دورتر. در کنار تو قومی هستند خود گمراه و گمراه کننده دیگران و همه یاران طغیانگر ابلیس. اما اینکه نوشته بودی که مصر را پر از سواره و پیاده می کنی، تو را از این اقدام بازندارم، اکنون بخت خویش بیازمای .

هنگامی که نامه قیس بن سعد به معاویه رسید، از او نومید شد و بودن قیس در مصر بر او گران آمد. زیرا هر کس دیگر جز او در مصر می بود برای معاویه بهتر بود. زیرا معاویه دلیری و رزم آوری او می شناخت. از این رو به مردم چنین نمود که قیس بن سعد از آنان متابعت می کند، پس در حق او دعا کنید. آن گاه، نامه نخست قیس را که اندکی در آن نرمش نشان داده بود برای مردم بر خواند و سپس نامه ای از زبان قیس بن سعد جعل کرد و آن را بر شامیان خواند. در میان شامیان شایع شد که قیس با معاویه صلح کرده است و مخبران علی علیه السلام خبر آن را نزد علی علیه السلام آوردند. او آن را بزرگ، عجیب و شگفت دانست و پسرانش حسن، حسین و پسرش محمد و عبدالله بن جعفر را خواند و آنها را از آن ماجرا آگاه کرد و فرمود: نظرتان چیست؟ عبدالله بن جعفر گفت: آنچه که تو را به تردید می اندازد را به قصد آنچه که به تردید نمی اندازد، رها کن، قیس را از مصر عزل کن. علی علیه السلام فرمود: به خدا سوگند، من این را بر قیس تصدیق نمی کنم. عبدالله گفت: امیرمؤمنان او را عزل کن، اگر آنچه گفته شده حق باشد، اگر او را عزل کنی برای عزل تو فرصت نمی‌یابد.

راوی ادامه داد: آنها چنین بودند تا اینکه نامه ای از قیس بن سعد به آنان رسید و در آن آمده بود: اما بعد، یا امیرمؤمنان که خداوند تو را گرامی و عزیز کند، به تو خبر می دهم که در اطراف من کسانی هستند که اعتزال نموده اند و خواسته اند که با ایشان کار نداشته باشم و به حال خودشان واگذارم تا امر مردم مستقیم شود و من در حقشان صلاح می بینم که از آنان دست نگه دارم و در جنگ با آنان عجول نباشم و در این فاصله با آنان انس بگیرم، شاید با صفای قلب اقبال نمایند و از گمراهی شان دست بکشند. ان شاءالله، والسلام. عبدالله بن جعفر گفت: یا امیرمؤمنین، تو اگر در رها کردن و اعتزال آنان از او پیروی کنی، امر وخیم تر می شود و فتنه برپا می‌شود و بسیاری از کسانی که خواهان ورود در بیعتت هستند، از بیعت باز می نشینند، بلکه به جنگ با آنها امر بفرما. پس امام برای او نوشت: اما بعد، به سوی قومی که ذکر کردی حرکت کن یا در آنچه که مسلمانان داخل شده اند، داخل می شوند و درغیر این صورت با آنها ستیز کن، والسلام .

زمانی که این نامه به قیس رسید و آن را خواند، نتوانست خودداری کند جز اینکه برای او نوشت: امیرمؤمنان شگفتا از تو، مرا به جنگ جماعتی که از تو خودداری کرده اند و دست به فتنه نزده اند و در کمین آن نیستند امر می فرمایی، یا امیرمؤمنان در آن از من پیروی کن و از آنها دست نگه دار که صلاح، ترک آنهاست، والسلام.

زمانی که این نامه به او رسید، عبدالله بن جعفر گفت: یا امیرمؤمنان، محمد بن ابوبکر را به سوی مصر بفرست و قیس را عزل

کن که به خدا سوگند به من خبر رسیده است که قیس می گوید: سلطنتی که جز با مرگ مسلمه بن مخلد کامل نشود، سلطنت ناستوده‌ای است. به خدا سوگند دوست ندارم که سلطنت شام به همراه سلطنت مصر از آن من باشد، درحالی که ابن مخلد را کشته باشم.

و عبدالله برادر مادری محمد بود و دوست داشت که امارت و سلطنتی برای او باشد.

پس علی علیه السّلام، محمد بن ابوبکر را به جهت علاقه به او و علاقه عبدالله بن جعفر برای برادرش درباره آن بر مصر گمارد، و امام همراه او نامه ای برای مردم مصر نوشت.

او حرکت کرد تا وارد مصر شد و قیس به او گفت: امیرمؤمنان را چه شده، چه چیزی او را تغییر داده است و خشمگین شد و به قصد مدینه از آن خارج شد و به کوفه نزد علی علیه السلام نرفت.

زمانی که وارد مدینه شد، حسان بن ثابت که عثمانی بود، ناسزاگویان نزد او آمد و به او گفت: علی بن ابی طالب تو را عزل کرد و تو عثمان را کشتی و گناه بر تو باقی است و شکر برای تو نیکو صورت نگرفته است. قیس او را زجر کرد و گفت: ای کور دل کور چشم، به خدا سوگند، اگر میان قبیله ام و قبیله تو جنگ نیافکنم، تو را می کشم و بیرونش کرد. سپس قیس و سهل بن حنیف خارج شدند تا نزد علی در کوفه رفتند و قیس، اخبار و آنچه که در مصر بود را به او خبر داد و او تصدیقش کرد و او و سهل بن حنیف همراه علی علیه السلام در صفین شرکت کردند و او از نظر قامت، بلندترین قامت و بی ریش، طاس، شجاع، کارآزموده و مخلص علی علیه السلام و پسر او بود و پیوسته بر این حال بود تا اینکه وفات کرد.

می گویم: این اخبار مختصری از چیزی است که در کتاب غارات یافتم و در آن گوید: و قیس عامل علی علیه السلام بر مصر بود و معاویه می گفت: قیس را ناسزا نگویید که او با ماست و این به علی رسید و او عزلش کرد و به مدینه آمد و مردم او را تحریک می کردند و به او می گفتند: خلوص ورزیدی و عزلت کرد. پس به علی علیه السّلام پیوست. و دوازده هزار نفر بر مرگ با او بیعت کردند. بعد از اینکه علی وفات یافت و حسن با معاویه صلح کرد، قیس به آنان گفت: اگر خواستید در آنچه که مردم وارد شدند، وارد شوید. پس کسانی که همراه او بودند با او بیعت کردند جز خثیمه ضبی.

و هشام بن عروه از پدرش گوید: قیس بن سعد بن عباده همراه علی بن ابی طالب علیه السلام در مقدمه لشکر بود، درحالی که پنج هزار نفر سرتراشیده همراهش بودند.

می گویم: در برخی از کتب یافتم که عزل قیس از مصر از مواردی است که اصحاب امیرمؤمنان در آن بر او غلبه یافتند و وی را بر آن مجبور کردند و این مانند تحکیم، نظرش نبود و شاید این بهتر و صحیح تر است. - . نظیر آنچه که وی روایت کرد را انب سیرین نیز روایت کرد چنانکه بلاذری نیز از او در حدیث ۴۶۶ از زندگی امیر مؤمنان علیه السلام از کتاب انساب الأشراف: ج۱، ص ۴۰۷، و در چاپ اول: ج۲، ص ۴۰۵ چاپ بیروت روایت کرد و ابن ابی شیبه متوفی در سال ۲۳۰ نیز آن را در کتاب مصنف: ج۱۱/ ورق ۲۰۵/ ب/ روایت کرد. -

ابراهیم گوید: و عهدنامه علی به محمد بن ابوبکر این بود: این چیزی است که بنده خدا علی، امیرمؤمنان به محمد بن ابوبکر

عهد کرد، زمانی که او را بر مصر ولایت داد و به تقوای خدا در پیدا و پنهان و ترس از خدا در غیاب و حضور امر کرد.

او را به ملایمت با مسلمان و سختی با فاجر و عدل بر اهل ذمه و انصاف برای مظلوم و شدت بر ظالم و عضو مردم، احسان به آنها تا آنجا که توان است، امر کرد که خداوند مسلمانان را جزا می دهد و گناهکاران را عذاب می کند و به او امر کرد که افرادش را به طاعت و وحدت امر کند که در این کار حسن عاقبت و ثواب بزرگی است که اندازه گرفته نمی شود و کنهش شناخته نمی شود و به او امر کرد که خراج زمین را بر آن مقداری که قبلا گرفته می شد، جمع کند و نه چیزی کم کند و نه چیزی زیاد، سپس آن را بین آنان قسمت کند، چنانکه قبلاً بر اساس آن تقسیم می کردند، اگرچه حاجتی نداشته باشند.

و به او امر کرد که با آنان نرمخو باشد و در مجلس و توجه اش بین آنان برابری ایجاد کند تا نزدیک و دور در حق در نظرش برابر باشند و به او امر کرد که بین مردم به حق حکم کند و عدالت را برپا کند و از هوی پیروی نکند و در راه خدا از نکوهش نکوهش گر بیم نداشته باشد که خداوند با کسی است که از او بترسد و طاعت او را برگزیند و او را بر جز آن امر کرد.

و عبیدالله بن ابورافع، غلام آزاد شده رسول الله در ابتدای ماه رمضان سال ۳۶ این نامه را نگاشت.

می گویم: حسن بن علی بن شعبه در تحف العقول این عهدنامه را شبیه به آنچه که ذکر شد، روایت کرد. - . این چیزی است که شیخ مفید در حدیث ۲ از مجلس ۳۱ از امالی‌اش ص ۱۵۹ روایت کرد.

و شیخ طوسی نیز آن را در حدیث آخر از مجلس اول امالی‌اش ص ۱۶ و در چاپ بیروت ص ۲۴ روایت کرد. -

سپس ابراهیم گوید: سپس محمد بن ابوبکر خطبه خواند و پس از حمد و ثنای خدا گفت: اما بعد حمد از آن خدایی است که ما را و شما را هدایت کرد پس از آن که در موضوع حق بین ما اختلاف بود، و ما و شما را به آنچه که بسیاری از جاهلان از آن کور و نابینا شده اند، بینا گردانید، آگاه باشید که مرا امیرمؤمنان بر امور شما ولایت داد و به آنچه شنیدید، سفارش کرده و بسیاری از آنها را به صورت شفاهی بر من سفارش کرده است تا آنجا که در توانم باشد، کوتاهی نخواهم کرد و توفیقم جز با خدا نیست، بر او توکل کردم و به سوی او باز می گردم، اگر از آثار و اعمالم طاعت خدا و تقوا دیدی، خدا را سپاسگزار باشید که او هدایتگر به سوی آن است و اگر عملی از آن را به غیر حق دیدید، آن را به من برسانید و بر آن عتابم کنید که من از آن خوشحال می شوم و شما بر آن اجر داده می شوند و خداوند ما و شما را به عمل صالح توفیق دهد.

ابراهیم گوید: محمد بن ابوبکر درحالی که کارگزار مصر بود، برای علی بن ابی طالب نامه نوشت که در آن درباره جوامع حلال، حرام، سنن و مواعظ از او سؤال کرد، برای او نوشت: به بنده خدا امیرمؤمنان از محمد بن ابوبکر، سلام بر تو، من خدایی را که جز او خدایی نیست حمد می گویم، اما بعد اگر نظر امیرمؤمنان باشد –خداوند به ما و جماعت مسلمانان در وجود او بهترین شادی و امیدمان را نمایان ساخت– که برایمان نامه ای بنگارد که در آن فرائض و اموری که امثال من در قضاوت بین مردم با آن مواجه می شود، چنین کند که خداوند اجر امیرمؤمنان را بزرگ و ذخیره را نیکو می کند.

علی علیه السلام برای او نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، از بنده خدا امیرمؤمنان علی بن ابی طالب به محمد بن ابوبکر و مردم مصر، سلام برشما، من خدایی را که جز او خدایی نیست حمد می گویم.

اما بعد، نامه ات به من رسید، آن را خواندم و آنچه که در خصوص آن از من سؤال کردی را فهمیدم، اهتمامت به آنچه که گریزی از آن نیست و جز آن شایسته مؤمنان نیست را پسندیدم و می پندارم آنچه که تو را به آن دعوت کرد، نیت صالح و رأی بی آلایش تو که از هر دنائتی مبرّاست. ابواب قضاوت را به صورت جامع برایت فرستادم و هیچ قدرتی نیست جز با خدا و او برای ما کافی است و بهترین وکیل است. و آنچه که درخصوص قضا، یاد مرگ، حساب، صفت بهشت و آتش سؤال کرد را برایش نوشت و درباره امامت، وضو، وقت های نماز، رکوع، سجود، ادب، امر به معروف و نهی از منکر، اعتکاف، زندیقان، و درباره مرد نصرانی که با زنی مسلمان زنا کند برای او نوشت و نیز درباره موارد فراوانی برایش نوشت که جز این خصلت ها را از آن حفظ نکردیم و برخی از آنچه که برایش نوشت را برایمان حدیث گفت .

عبایه گفت: علی علیه السلام زمانی که محمد بن ابوبکر را به سوی مردم مصر فرستاد، نامه ای برایشان نوشت که در آن، آنها و محمد را خطاب کرد: اما بعد من شما را به تقوای خدا در امور پیدا و پنهانتان و در هر حالی که بودید توصیه می کنم و هریک از شما باید بداند که دنیا سرای بلاء و فنا و آخرت دار جزا و بقا است. پس هرکه توانست که آنچه که ماندگار است را بر آنچه که فناپذیر است، ترجیح دهد، باید چنین کند که آخرت می ماند و دنیا فانی است. خداوند به ما و شما بینایی به آنچه که ما را بصیر کرده و فهم آنچه که فهمانیده است، روزی کند تا از امرش کوتاهی نکنیم و به آنچه نهی کرده است تجاوز نکنیم.

بدان ای محمد که تو اگر به نصیبت از دنیا محتاج باشی، احتیاجت به نصیبت از آخرت بیشتر است، پس اگر دو امر برایت پیش آمد، یکی برای آخرت و دیگری برای دنیا، امر آخرت را شروع کن و اشتیاقت به خیر باید بزرگ شود و نیتت در آن نیکو باشد که خداوند به بنده به میزان نیتش می بخشد و زمانی که خیر را دوست بدارد و اهل آن باشد و به آن عمل نکند، ان‌شاءالله مانند کسی است که به آن عمل می کند، زیرا رسول الله صلّی الله علیه و آله زمانی که از تبوک بازگشت، فرمود: در مدینه جماعت هایی هستند که در مسیری نرفتید و از دشتی پایین نیامدید، مگر اینکه همراه شما بودند و جز بیماری آنها را نگه نداشت. می فرماید: آنها نیت داشتند.

سپس بدان ای محمد که من تو را سرپرست بزرگترین لشکرم یعنی لشکر مصر قرار دادم و زمانی که تو را بر این امر مردم گماشتم، بر تو سزاوار است که در آن بر نفس خود بیم داشته باشی و بر دینت برحذر باشی، گرچه یک ساعت از روز باشد و اگر توانستی که پروردگارت را برای رضایت یکی از خلقش خشمگین نکنی، چنین کن که در خدا جایگزینی از غیر اوست، اما در چیزی غیز از او جایگزینی از او نیست. بر ظالم سخت‌گیر باش و با اهل خیر نرمخو باش و آنها را به خود نزدیک کن و خواص و برادر خود قرار بده، والسلام.

و با این اسناد گوید: علی صلوات الله علیه برای محمد و مردم مصر نوشت: بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ از بنده خدا امیر مؤمنان علی بن ابی طالب به مردم مصر و محمّد بن ابی بکر: سلام بر شما، من اوّلا بنزد شما اللّه را که معبودی جز او نیست سپاس می گویم. و بعد، شما را به تقوای الهی سفارش می‌کنم در آنچه که نسبت به آن مسئولید و در گرو آن هستید و بسوی آن بازمی گردید: که خدای متعال می فرماید: «كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» {هر کسی در گروِ دستاورد خویش است} و می فرماید: «وَيُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللّٰهِ الْمَصِيرُ» {و خداوند شما را از [عقوبت] خود می ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست} و

می‌فرمایـد: «فَوَرَبِّكَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِيْنَ * عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ» {پس سوگنـد به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسـید، از آنچه انجام می دادند}

ای بنـدگان خـدا بدانیـد که خـدا- عزّ و جلّ- از خرد و کلاـن اعمالتـان از شـما بازخواست می‌کنـد، پس اگر عـذاب کنـد ما ظالمیم، و اگر ببخشاید او ارحم الرّاحمین است .

بنـدگان خـدا! نزدیکترین حالات بنـده به آمرزش و رحمت زمانی است که به طاعت خـدا عمل می‌کنـد، و خالصانه توبه می… نمایـد. بر شـما باد به تقوا که آن جامع خیراتی است که غیر آن چنین نیکی‌ها در بر ندارد، و خیراتی از خیرات دنیا و آخرت با آن بـدست آیـد که با غیر آن بدست نیاید، خدا- عزّ و جلّ- فرمود: «وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُواْ خَيْرًا لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ فِي هَـذِهِ الـدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارُ الآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ» {و به کسانی که تقوا پیشه کردند گفته شود پروردگارتان چه نازل کرد می گوینـد خوبی برای کسـانی که در این دنیـا نیکی کردنـد [پاداش] نیکویی است و قطعا سـرای آخرت بهتر است و چه نیکوستسـرای پرهیزگـاران} بنـدگان خـدا! بدانیـد که مؤمن بخـاطر سه پـاداش کار می‌کنـد: یا به جهت خیر دنیا است که البتّه خداونـد او را بپاداش عمل خود در دنیا می رسانـد، خـدای سـبحان درباره ابراهیم علیه السـلام فرموده: «وَآتَيْنَاهُ أَجْرَهُ فِي الـدُّنْيَا وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ» {و در دنیا پاداشـش را به او بخشـیدیم و قطعا او در آخرت [نیز] از شایستگان خواهد بود} پس هر کس برای خدا کار کند خداوند پاداش او را در دنیا و آخرت بدو ببخشاید، و امور مهمّ او را کفایت نماید، که همانا خدا- عزّ و جلّ- فرموده: «يَا عِبَادِ الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا رَبَّكُمْ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَـذِهِ الـدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَأَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةٌ إِنَّمَا يُوَفَّى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُم بِغَيْرِ حِسَابٍ» {ای بنـدگان من که ایمان آورده اید از پروردگارتان پروا بدارید برای کسانی که در این دنیا خوبی کرده انـد نیکی خواهـد بود و زمین خـدا فراخ است بی تردیـد شـکیبایان پـاداش خود را بی حساب [و] به تمام خواهنـد یافت} پس خداونـد آنان را بـدان چه که در دنیا بـدیشان عطا کنـد در آخرت به محاسـبه نخواهد کشـید، خدای عزّ و جلّ فرموده: «لِّلَّذِينَ أَحْسَنُواْ الْحُسْنَى وَزِيَادَةٌ» {برای کسانی که کار نیکو کرده انـد نیکویی [بهشت] و زیاده [بر آن] است} پس پاداش نیک همان بهشت است، و افزونی پاداشـی است که در دنیا بدیشان مرحمت می‌فرماید. و یا بجهت خیر آخرت است، که خدا- عزّ و جلّ- بهر کـار نیکی گنـاهی را از آنـان پـاک سـازد، خـدای -عزّ و جـلّ- فرمـوده: «إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّـيِّئَاتِ ذَلِكَ ذِكْرَى لِلذَّاكِرِين» {زیرا خوبیهـا بـدیها را از میـان می برد این برای پندگیرنـدگان پنـدی است}، تـا اینکه چـون روز قیـامت فرا رسـد کارهـای نیکشان بحساب آنان منظور شود، سـپس خداونـد به عـدد هر کار نیکی پاداش آن را ده برابر تا هفتصـد برابر به آنان ارزانی دارد و خـدا -عزّ و جـلّ- فرمـوده: «جَزَاء مِّن رَّبِّكَ عَطَاء حِسَابًا» {[این است] پاداشـی از پروردگـار تو عطایی از روی حساب} و نیز فرموده: «فَأُوْلَئِكَ لَهُمْ جَزَاء الضِّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ آمِنُونَ» {پس برای آنان دو برابر آنچه انجام داده انـد پاداش است و آنها در غرفه ها[ی بهشتی] آسوده خاطر خواهنـد بود}. پس به این همه پاداش روی آوریـد و برای دستیابی به آن کار کنیـد، و با نشاط هر چه تمامتر بسوی آن بشـتابید. و بدانید ای بندگان خدا که پرهیزکاران به تمام نیکی‌های دنیوی و آخروی دست یـافته‌انـد، آنـان با اهل دنیا در دنیایشان شـریکند، ولی اهل دنیا با آنان در آخرتشان شـرکت ندارنـد. خـداوند فرموده است: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِي لِلَّذِينَ آمَنُواْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ» {[ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسـی حرام گردانیـده بگو این [نعمتها] در زنـدگی دنیا برای کسانی است که ایمان آورده انـد و روز قیامت [نیز] خاص

آنان می باشد این گونه آیات [خود] را برای گروهی که می دانند به روشنی بیان می کنیم} آنان به بهترین وجهی در دنیا سکونت جسته، و به نیکوترین صورت از آن بهره مند شده‌اند، با اهل دنیا در دنیاشان شریکند، در کنار آنان از پاکیزه ترین خوراکها می‌خورند و از تمیزترین نوشیدنیها، می‌نوشند، و از بهترین لباسها می‌پوشند، و در برترین منزلها سکونت می کنند، و بهترین همسران را اختیار می کنند، و برترین سواری‌ها را سوار می‌شوند، با اهل دنیا و مثل آنان از لـذّت دنیا بهره می‌برند، و فردا روز همجوار خدایند، از خدا آرزو و درخواست می کنند و خداوند آرزوهایشان برآورد، و دعا و درخواستی از آنان را ردّ نکند، و هیچ بهره‌ای از لـذّت را از آنان دریغ ننمایند. پس ای بندگان خدا به چنین چیزها هر صاحب خردی مشتاق است، و برای دستیابی به آن به پروای الهی عمل می کند، و لا حول و لا قوّه الّا باللّه.

بندگان خدا اگر پروای الهی پیش گیرید، و حقّ پیامبرتان را در باره خاندان حضرتش محفوظ دارید، هر آینه خدا را به بهترین وجه پرستش نموده اید، و به بهترین صورت یاد کرده، و به نیکوترین روش سپاس گفته، و به بالاترین درجات صبر و شکر دست یازیده ، و به برترین درجه جهد سعی و کوشش نموده‌اید، هر چند که دیگران نمازشان از شما طولانی‌تر، و روزه... داریشان از شما بیشتر باشد، زیرا که شما از آنان پرهیزکارتر، و نسبت به اولی الامر و امامان خود خیر خواه‌ترید.

ای بندگان خدا! از مرگ و بیهوشی و رنجهای جان کندن بهراسید، و ساز و برگ آن را فراهم کنید که مرگ بطور ناگهانی با یکی از دو چیز بزرگ بسراغ شما خواهد آمد: یا با خیری که ابدا شرّی با آن نیست، یا با شرّی که ابدا خیری بهمراه ندارد. پس چه کسی به بهشت نزدیکتر است از آن کس که برای آن کار می کند؟ و چه کسی بدوزخ نزدیکتر است از کسی که برای آن عمل می‌نماید؟ راستی که روح هیچ یک از مردم از کالبدش جدا نشود جز اینکه می‌داند که بکدامیک از دو سر منزل می‌رسد، به بهشت یا به دوزخ، دشمن خداست یا دوست اوست، پس اگر دوست خدا باشد درهای بهشت به رویش گشوده می‌شود و طریق آن بر او گشوده می‌شود و به آنچه که خداوند برای دوستانش در آن مهیا کرده است می‌نگرد و از هر مشغولیتی فارغ می‌شود و هر باری از او برداشته می‌شود .

و اگر دشمن خدا باشد درهای آتش بر او گشوده می‌شود و راه ان برا او آسان می‌شود و و به آنچه که خداوند برای اهل آن در آن مهیا کرده است می‌نگرد و از هر مکروهی استقبال می کند و از هر سروری جدا می‌شود، خداوند متعال فرمود: «الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَهُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوُاْ السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سُوءٍ بَلَى إِنَّ اللّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ * فَادْخُلُواْ أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبِئْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ» {همانان که فرشتگان جانشان را میگیرند در حالی که بر خود ستمکار بودهاند پس از در تسلیم درمیآیند [و میگویند] ما هیچ کار بدی نمیکردیم آری خدا به آنچه میکردید داناست، پس از درهای دوزخ وارد شوید و در آن همیشه بمانید و حقا که چه بد است جایگاه متکبران}

بندگان خدا! از مرگ گریزی نیست، بنابراین پیش از آمدنش [در فکر آن باشید و] از آن بهراسید، و ساز و برگ آن را فراهم کنید، که شما در دسترس دام و شکار مرگ هستید، اگر بمانید شما را می گیرد، و اگر بگریزید بشما می‌رسد، و مرگ از سایه شما بشما نزدیک‌تر و همراه‌تر است، مرگ با زلف شما گره‌خورده و دنیا از پشت پای شما پیچیده می‌شود، پس بهنگامی که نفستان شما را بسوی شهوات می کشاند بسیار یاد مرگ کنید، و مرگ برای اندرزگوئی کافی است و رسول خدا صلّی الله علیه و آله فراوان یاران خود را به یادآوری مرگ سفارش می‌نمود و می‌فرمود: بسیار یاد مرگ کنید که مرگ

شکننده لذّتهاست.

بندگان خدا! آن کس که آمرزیده نشده پس از مردن چیزی دشوارتر از آن در پیش دارد و آن قبر است، پس از تنگی و فشار و تاریکی و تنهائی آن بیم دارید، قبر هر روز می‌گوید: من خانه تنهائی‌ام، خانه خاکی‌ام، من خانه وحشتم، من خانه کرمها و گزندگانم، قبر یا باغی از باغهای بهشت، یا چاهی از چهاهای دوزخ است.

بنده مسلمان چون به خاک سپرده شود زمین به او گوید: آفرین، خوش آمدی، تو از جمله کسانی هستی که دوست داشتم بر پشت من راه رود، حال که تو را در برگرفتم خواهی دانست که چگونه با تو عمل می‌کنم! پس تا آنجا که چشم کار می‌کند برای او گشاده گردد .

و کافر چون به خاک سپرده شود زمین به او گوید: تو را آفرین و خوشامد مباد، تو از دشمن‌ترین کسانی هستی که دوست نداشتم بر پشت من راه رود، حال که تو را در برگرفتم خواهی دانست که چگونه با تو عمل می کنم! پس چنان او را بفشارد که استخوانهای پهلویش بهم برخورد.

و همانا آن زندگی سخت و دشواری که خداوند دشمن خود را از آن بیم داده عذاب قبر است «فإنّ له معیشه ضنکاً» که خداوند بر کافر نود و نه مار مسلّط کند که گوشت بدنش را به دندان گزد، و استخوانش را بشکنند، و پیوسته بر سر او در آمد و شدند تا روزی که از قبر برانگیخته شود، که اگر یکی از آن مارها در زمین بدمد هرگز زمین زراعتی نرویاند.

بندگان خدا! بدانید که این جانهای ناتوان شما، و پیکرهای نازپرورده و لطیفی که اندکی عذاب آن را کافی است تاب تحمّل این همه عذاب را ندارد، پس اگر بتوانید باین پیکرها و جانهای خود نسبت به آنچه که تاب تحمّل و صبر بر آن را ندارند رحمی آورید پس به آنچه که خدا دوست دارد عمل کنید، و آنچه را که خدا خوش ندارد رها سازید و لا حول و لا قوه إلّا بالله.

بندگان خدا! همانا پس از برانگیخته شدن از قبر با چیزی روبرو هستید که از (عذاب) قبر دشوارتر است، و آن روزی است که خردسال در آن روز پیر شود و بزرگسال و به مستی و بیهوشی درآید، و کودکان نارس در جنین بیفتند، و هر زن شیردهی از کودک شیرخوارش غافل گردد، روزی که چهره درهم کشیده، و اخم برهم بسته، روزی که شرّ آن در همه جا پخش است، همانا ترس آن روز فرشتگانی را که گناهی ندارند به هراس اندازد، و آسمانهای هفتگانه و کوههای استوار و زمین گسترده و گاهوار از بیم آن بلرزه افتند، و آسمان بشکافد و در آن روز فرو هشته باشد و سرخ و مذاب شود، و کوهها پس از آن همه صلابت و سختی همه به صورت ریگ روان انباشته در آیند،«وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَن شَاءَ اللَّهُ» {و در صور دمیده می شود پس هر که در آسمانها و هر که در زمین است بیهوش درمی افتد مگر کسی که خدا بخواهد} چه رسد به آن کس که با گوش و چشم و زبان و دست و پا و فرج و شکم گناه نموده که اگر خداوند او را نیامرزیده و از شدائد آن روز به او رحم ننموده باشد.

چنین کسی از همه اینها بگذرد و به غیر اینها برسد، به آتشی که ژرفایش عمیق، و سوزش شدید، و نوشابه‌اش صدید (چرک

و خون زنان زناکار)، و عـذابش جدیـد (تازه به تازه) و گرزهایش حدیـد (از آهن) است، عـذابش کاهش نیابد، و ساکنانش نمیرند، جایگاهی است که رحمتی در آن نیست، و دعای اهل آن شنیده نشود.

بندگان خدا! بدانید که در کنار این همه عذاب، رحمت خدا قرار دارد که از دسترس بندگان دور نیست، بهشتی که فضای آن بـه انـدازه پهنـای آسـمان و زمیـن اسـت که برای پرهیزکـاران فراهم آمـده است، آن خیری است که ابـدا شـرّی بـا آن نباشـد، لذّتهایش ملال نیاورد، و گردهمآئی آن بجدائی نینجامد، ساکنان آن در همسایگی خدای رحمان بسر برند، و پسران زیبا روی سینی‌هائی از زر که پر از میوه و سبزیجات خوشبوست بدست دارند و به خدمت آنان کمر بندند.

مردی گفت: یا رسول الله من اسب دوست دارم آیا در بهشت اسب وجود دارد؟ فرمود: بله به کسـی که جانم در دست اوسـت سوگنـد در آن اسـبانی از یاقوت سـرخ است که بر آن سوار می‌شوند و آنان را در میان سـرسبزی بهشت به پرواز در می‌آورد. مرد گفت: یا رسول الله من صـدای نیکو را می پسـندم آیا در بهشت صدای نیکو وجود دارد؟ فرمود: بله به کسـی که جانم در دست اوست سوگنـد که خداونـد برای کسـی از آنان که آن را دوست دارد به درختی فرمان می‌دهـد که صـدای تسـبیحی به گوش او برسانـد که گوشـها هرگز صـدایی بهتر از او نشنیده‌انـد. مرد گفت: یـا رسول الله من شتر دوست دارم آیـا در بهشـت شتری وجود دارد؟ فرمود: بله به کسـی که جـانم در دست اوست سوگنـد در آن شترانی نژاده از یـاقوت سـرخ است که بر آن زین طلاـست است که بـا بالشـتک زین دیبا پوشانـده شـده است و بر آن سوار می‌شونـد و آنها را در میان سـرسبزی بهشت به شتـاب می‌برد و در آن تصـاویر مردان و زنـانی است که بر مرکب اهـل بهشت سوار می‌شونـد و چون یکی از آنان تصویری را بپسـندد می گویـد: صورت مرا مانند این تصویر قرار بده پس صورتش بر آن قرار می گیرد و چون تصویر زنی را بپسندد می... گوید: پروردگارا صورت همسـرش فلانی را مانند این تصویر قرار بده و برمی‌گردد درحالی که سـیمای همسرش چنانکه می... پسـندد شـده است. و اهل بهشت خداوند سـبحان را در هر جمعه زیارت می‌کنند و نزدیک‌ترین آنها به او بر منبرهایی از نور و افراد بعد از آنان بر منبرهایی از یاقوت و کسانی که در پی آنها هسـتند بر منبرهایی از زبرجد و افراد پس از آنها بر منبرهایی از مسک هستند و در حالی که چنین هستند به نور خداوند جلّ جلاله می‌نگرند و خداوند در چهره آنان می‌نگرد پس ابری روی آورده و آنان را دربر می گیرد و باران نعمت، لـذت، سـرور و شادی بر آنان می‌ریزد، آنچه که فقط خداوند سـبحان می‌داند و علاوه بر این که رضوان خداوند اکبر از آن برتر نیست.

آگاه باشـید که ما گرچه جز به وسـیله آنچه که ما را می‌ترساند نمی‌ترسیم اما سزاوار است که ترسمان از آنچه که نه طاقتی بر آن نداریم و نه صبری به جهت قدرتمان بر آن شدت یابد و شوقمان به آنچه که از آن بی‌نیاز هستیم و نه از آن چاره‌ای داریم فزونی گیرد.

و ای بندگان خدا! اگر توانستید که بیمتان از پروردگار شدت گیرد و ظنّتان به او نیکو شود چنین کنید که طاعت بنده به میزان خوفش است و بهترین مردم برای خدا خائف‌ترین آنها از اوست.

به نمـازت بنگر که چگونه می گزاری زیرا که تو پیشوای آن قوم هستی، زیبنـده توست که آن را کامـل بجـای آوری و سـبک نگزاری، که هیـچ پیشوائی در جلو قومی نماز نگزارد و نقصانی در نمازشان پیـدا شود جز اینکه گناه آن بر گردن اوست بدون آنکه چیزی از ثواب نماز آنان کاسـته شود. و نماز را کامل بجای آر و ارکان آن را بخوبی حفظ کن تا پاداشـی بمانند پاداش

آنان برای تو باشد بدون آنکه چیزی از پاداش آنان کم گردد.

و بدان که همه اعمالت تابع نماز توست پس هرکه نماز را تباه کند برای غیر نماز تباه‌کننده‌تر است و وضو از ارکان نماز است پس آن را به صورت صحیح انجام بده که وضو نیمی از ایمان است .

سپس مراقب نماز ظهر باش و آن را در وقت خود بگزار، پیش از وقت بخاطر بیکاری در انجام آن شتاب مکن، و بخاطر سرگرمی به کار از وقت خود تأخیرش مینداز، همانا مردی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله از اوقات نماز پرسش نمود، فرمود: جبرئیل نزد من آمد و وقت نماز را بمن نمایاند، پس نماز ظهر را بهنگامی که خورشید در وسط آسمان و بر بالای ابروی راستش قرار گرفته بود بخواند، سپس وقت نماز عصر را بمن نمایاند و آن زمانی بود که سایه هر چیز باندازه خودش شده بود، سپس نماز مغرب را هنگامی که آفتاب غروب کرد بخواند، سپس نماز عشا را هنگامی که شفق پنهان شد بجای آورد، سپس نماز صبح را هنگامی گزارد که سیاهی شب با سپیدی صبح در آمیخته، و هنوز ستارگان مشتبک بودند. پس تو نیز در این اوقات نماز بگزار، و همراه سنّت معروف و راه روشن و آشکار باش.

سپس در رکوع و سجود خود کمال دقت بجای آر، که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نمازش از همه مردم کامل‌تر، و در عین حال مراقب‌ترین آنها بر آن بود در رکوعش سه مرتبه می‌فرمود: سبحان ربی العظیم و بحمده و چون بدنش را بالا می‌آورد می‌فرمود: سمع الله لمن حمده اللهم لک الحمد ملء سماواتک و ملء أرضک ماشئت من شئ و چون سجده می‌کرد سه مرتبه می‌گفت: سبحان ربی الأعلی و بحمده.

از خدائی که می‌بیند و دیده نمی‌شود و در دیدگاه اعلی قرار دارد می‌خواهم که ما و تو را از جمله کسانی قرار دهد که دوستشان دارد و از آنان خرسند است، تا جایی که ما و تو را بر ادای سپاس و یادآوریش و حسن عبادت و ادای حقّش، و بر آنچه که در دنیا و دینمان و در اولی و آخرتمان برای ما برگزیده یاری رساند و ما را از متقیانی که ترس و اندوهی بر آنان نیست قرار دهد.

و شما ای مردم مصر باید که کردارتان بدرستی سخنتان ، و ظاهرتان بصحّت نهانتان گواهی دهد، و زبانتان با آنچه در دل دارید مخالف نباشد. خداوند ما و شما را با هدایت مصون بدارد و ما و شما را در با حجت بزرگ راه ببرد .

شما را از دعوت کذاب پسر هند برحذر می‌دارم بیاندیشید و بدانید که پیشوای هدایت با پیشوای هلاکت، و وصیّ پیامبر صلّی الله علیه و آله و دشمن او برابر نیستند. خداوند ما و شما را از جمله کسانی که دوست دارد و می‌پسندد قرار دهد، از رسول الله شنیدم که می‌فرماید: راستی که من بر امتم از مؤمن و مشرک بیم ندارم چرا که خداوند مؤمن را به خاطر ایمانش (از خیانت) باز می‌دارد، و شرّ مشرک را با اظهار شرکش از شما دور می‌سازد و لیکن از منافق بر شما بیمناکم، آنچه را می‌پسندید می‌گوید، و آنچه را که خوش ندارید عمل می‌کند.

و نبی صلّی الله علیه و آله فرمود هر کسی که نیکی‌هایش او را شاد کند و بدیهایش اندوهگینش سازد مؤمن حقیقی است و می‌فرمود دو خصلت در منافق جمع نمی‌شود: شهرت نیک و دانش در سنت.

محمّـد بن ابی بکر! بدان که برترین فقه و دانائی، پرهیزگاری در دین خدا و عمل بطاعت اوست، و من تو را به پروای الهی در پنهان و آشکار کارهایت و در هر شرایطی که هستی سفارش می‌کنم، خداوند ما و تو را از متقیان قرار دهد.

من تو را به هفت خصلت که حاوی کلّیّات اسلام است سفارش می‌کنم : از خدا -عزّ و جل- بترس، و در راه خدا از هیچ کس نترس، و بهترین سخن آنست که عمل بدرستی آن گواهی دهد، و در یک امر دو گونه داوری مکن که کارت دچار پراکندگی گردد و از حقّ بر کنار افتی، و برای عموم مردم تحت فرمانت آن را بپسند که برای خود و خانواده‌ات می‌پسندی، و همان را برای آنان ناخوش دار که برای خود و خانواده‌ات ناخوش می‌داری که این کار حجّت و دلیل تو را رساتر سازد و آنان را بهتر بصلاح آورد، و در راه حقّ در ژرفای شدائد فرو رو، و در راه خدا از سرزنش هیچ ملامتگری باک مدار، و هر کس که با تو مشورت کرد خیر او را در نظر گیر، و خودت را نمونه و الگوی هر دور و نزدیکی از مسلمانان قرار ده .

و بر تو باد روزه گرفتن که رسول الله صلّی الله علیه و آله سالی در ده روز اول ماه رمضان اعتکاف کرد و سال آینده در ده روز میانی از ماه رمضان اعتکاف کرد و چون سال سوم فرارسید، از بدر رجعت کرد و اعتکافش را به جای آورد و خوابید و در خواب، شب قدر را در ده روز آخر دید، گویی که او در آب و گل سجده می کند. چون از خواب برخاست، همان شب به سوی همسرانش و اصحابش که همراه او بودند بازگشت، سپس بر آنان باران بارید در شب بیست و سوم و نبی اکرم صلّی الله علیه و آله نماز خواند. زمانی که صبح کرد در سیمای او گل دیده شده و پیوسته تا زمان مرگ در دهه آخر از ماه رمضان اعتکاف می کرد.

و نبی فرمود: هرکه ماه رمضان، سپس شش روز از شوال را روزه بگیرد، گویی کل سال را روزه گرفته است، خداوند دوستی و علاقه به ما را، دوستی متقیان و علاقه مخلصان قرار می دهد و ما و آنها را در دار رضوان به عنوان برادر بر روی تخت هایی متقابل جمع می کند، انشاء الله.

ابراهیم گوید: محمد بن ابوسیف از اصحابش روایت کرد که زمانی که علی علیه السلام برای محمد بن ابوبکر این نامه را نوشت، در آن نگاه می کرد و از آن می آموخت و زمانی که عمرو بن عاص بر او پیروز شد و وی را به قتل رساند، تمامی نامه های او را جمع کرد و برای معاویه فرستاد و معاویه در آن نامه نگاه می کرد و از آن در شگفت می شد. ولید بن عقبه – درحالی که تعجب او از آن نامه را دیده است- گفت: فرمان بده این احادیث سوزانده شود، معاویه گفت: خاموش که نظری برای تو نیست. ولید گفت: آیا صلاح است که مردم بدانند که احادیث ابوتراب نزد توست و تو از آنها می آموزی؟ معاویه گفت: وای بر تو، آیا مرا فرمان می دهی که علمی این چنین را بسوزانم، به خدا سوگند علمی نشنیدم که از آن جامع تر و محکم تر باشد. ولید گفت: اگر علم و قضای او را می پسندیدی، چرا با او نبرد می کنی؟ گفت: اگر نبود که ابوتراب عثمان را کشته، سپس بر ما فتوا دهد، قطعاً از او می گرفتیم (علم را) سپس لحظه ای ساکت شد و به همنشینانش نگریست و گفت: آگاه باشید، ما نمی گوییم که این از نامه های علی بن ابوطالب است، بلکه می گوییم از نامه های ابوبکر است که نزد پسرش محمد بود و ما در آن می نگریم و از آن فرا می گیریم. گفت: و آن نامه ها پیوسته در خزائن بنی امیه بود تا اینکه عمر بن عبدالعزیز ولایت یافت و او کسی است که آشکار کرد که آن از احادیث علی بن ابی طالب علیه السلام است .

ابراهیم گوید: زمانی که به علی علیه السلام خبر رسید که آن نامه به معاویه رسید، بسیار اندوهگین شد.

و از عبدالله بن سلمه روایت است: علی علیه السلام بر ما نماز خواند و چون رفت فرمود:

ـ لغزشی مرتکب شدم که بهانه ای نمی آورم بعد از آن ذکاوت به خرج خواهد داد و ادامه می دهم و امر پراکنده و آشفته را جمع می کنم.

عرض کردیم: چه شده یا امیرمؤمنان؟ فرمود: من محمد بن ابوبکر را بر مصر گماردم و برایم نوشت که بر سنت علمی ندارد و من نامه ای برایش نوشتم که ادب و سنت در آن بود، پس او کشته شد و نامه گرفته شد.

ابراهیم گوید: محمد بن ابوبکر یک ماه کامل نگذشته بود که به سوی آن معتزلینی که قیس بن سعد رهایشان کرده بود، فرستاد و به آنان گفت: یا در طاعت ما داخل شوید یا از شهر ما خارج شوید؛ و آنها به سوی او فرستادند که ما کاری نمی کنیم، ما را رها کن تا ببینیم امر مردم به کجا می رسد و عجله نکن. اما او ابا ورزید و آنها نیز از او امتناع کردند و بسیج نیرو کردند و آماده پیکار بودند تا اینکه واقعه صفین پیش آمد و آنها بر محمد خشمگین بودند. چون خبر معاویه و شامیان به آنها رسید و امر به حکمیت ختم شد و خبر آمد که علی علیه السّلام و عراقیان از معاویه و شام به عراق بازگشته اند، بر محمد جرأت یافتند و مخالفت را اظهار کردند و چون محمد این را دید، ابن جمهان بلوی و یزید بن حرث کنانی را به سوی آنان فرستاد و این دو با آنان جنگیدند، پس هر دو را کشتند، سپس مردی از کلب را به سوی آنان فرستاد که او را نیز کشتند.

و معاویه بن خدیج از سکاسک به خونخواهی عثمان به پا خواست و آن قوم و مردم بسیاری او را اجابت کردند و مصر بر محمد بن ابوبکر آشفته شد و قیام آنها علیه او به علی علیه السلام رسید، فرمود: باید یکی از این دو مرد را بر مصر بگمارم، رفیقمان که دیروز عزلش کردیم، یعنی قیس بن سعد یا مالک بن حارث اشتر. علی علیه السلام پس از بازگشت از صفین اشتر را به جزیره فرستاده بود و به قیس بن سعد گفت: تو همراه من فرمانده شرطه من باش تا از گرفتاری این حکومت فارغ شویم، سپس به سوی آذربایجان برو و قیس فرمانده شرطه او بود و چون امر حکومت پایان یافت، برای اشتر که در آن زمان در نصیبین بود نامه نوشت و او را خواست.

می گویم: از آنجا که مفید در مجالس - . معروف به امالی، قصه را در حدیث ۴ از مجلس نهم از آن ص ۲۶، چاپ نجف.

و قصه را طبری از طریق ابو مخنف در حوادث سال ۳۸ از تاریخش: ج۴، ص ۷۱ روایت کرد. -

این ماجرا و نامه را نزدیک به آنچه که آوردم روایت کرد، آن را به جهت ساده تر و مطمئن تر بودنش از آن استخراج کردم با این تفاوت که در روایت ثقفی آمده است که اشتر را قبل از شهادت محمد فرستاد.

**[ترجمه]

«۷۲۱»

قَالَ الْمُفِيدُ أَخْبَرَنِي الْكَاتِبُ عَنِ الزَّعْفَرَانِيِّ عَنِ الثَّقَفِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الضَّحَّاكِ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: لَمَّا

وَرَدَ الْخَبَرُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام بِمَقْتَلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ كَتَبَ إِلَی مَالِكِ بْنِ الْحَارِثِ الْأَشْتَرِ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ كَانَ مُقِیماً بِنَصِیبِینَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّكَ مِمَّنْ أَسْتَظْهِرُ بِهِ عَلَی إِقَامَهِ الدِّینِ وَ أَقْمَعُ بِهِ نَخْوَهَ الْأَثِیمِ وَ أَسُدُّ بِهِ الثَّغْرَ الْمَخُوفَ وَ قَدْ كُنْتُ وَلَّیْتُ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ (۲)مِصْرَ فَخَرَجَ عَلَیْهِ خَوَارِجُ وَ كَانَ حَدَثاً لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحُرُوبِ فَاسْتُشْهِدَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَاقْدَمْ عَلَیَّ لِنَنْظُرَ

ص: ۵۵۲

۱- ۱ المعروف بالأمالی ذکر القصه فی الحدیث: ۴ من المجلس التاسع منه ص ۵۶ ط النجف. و القصه رواها الطبریّ من طریق أبی مخنف فی حوادث سنه: ۳۸ من تاریخه: ج ۴ ص ۷۱.

۲- ۲ جمله: «فاستشهد رحمه اللّه» أقحمت فی الحدیث سهوا من الراوی أو الکاتب لقیام القرائن القطعیه علی أن بعث الأشتر رفع اللّه مقامه کان قبل استشهاد محمّد بن أبی بکر رضوان اللّه علیه.

فِی أَمْرِ مِصْرَ وَ اسْتَخْلِفْ عَلَی عَمَلِکَ أَهْلَ الثِّقَهِ وَ النَّصِیحَهِ مِنْ أَصْحَابِکَ فَاسْتَخْلَفَ مَالِکٌ عَلَی عَمَلِهِ شَبِیبَ بْنَ عَامِرٍ الْأَزْدِیَّ وَ أَقْبَلَ حَتَّی وَرَدَ عَلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام فَحَدَّثَهُ حَدِیثَ مِصْرَ وَ أَخْبَرَهُ عَنْ أَهْلِهَا وَ قَالَ لَهُ لَیْسَ لِهَذَا الْوَجْهِ غَیْرُکَ فَاخْرُجْ فَإِنِّی إِنْ لَمْ أُوصِکَ اکْتَفَیْتُ بِرَأْیِکَ وَ اسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَی مَا أَهَمَّکَ وَ اخْلِطِ الشِّدَّهَ بِاللِّینِ وَ ارْفُقْ مَا کَانَ الرِّفْقُ أَبْلَغَ وَ اعْتَزِمْ عَلَی الشِّدَّهِ مَتَی لَمْ یُغْنِ عَنْکَ إِلَّا الشِّدَّهُ قَالَ فَخَرَجَ مَالِکٌ الْأَشْتَرُ فَأَتَی رَحْلَهُ وَ تَهَیَّأَ لِلْخُرُوجِ إِلَی مِصْرَ وَ قَدَّمَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ أَمَامَهُ کِتَاباً إِلَی أَهْلِ مِصْرَ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَیْکُمُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ أَسْأَلُهُ الصَّلَاهَ عَلَی نَبِیِّهِ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ وَ إِنِّی قَدْ بَعَثْتُ إِلَیْکُمْ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا یَنَامُ أَیَّامَ الْخَوْفِ وَ لَا یَنْکُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ حَذَرَ الدَّوَائِرِ مِنْ أَشَدِّ عَبِیدِ اللَّهِ بَأْساً وَ أَکْرَمِهِمْ حَسَباً أَضَرَّ عَلَی الْفُجَّارِ مِنْ حَرِیقِ النَّارِ وَ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنْ دَنَسٍ أَوْ عَارٍ وَ هُوَ مَالِکُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ لَا نَابِی الضَّرِیبَهِ وَ لَا کَلِیلُ الْحَدِّ حَلِیمٌ فِی الْحَذَرِ رَزِینٌ فِی الْحَرْبِ ذُو رَأْیٍ أَصِیلٍ وَ صَبْرٍ جَمِیلٍ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِیعُوا أَمْرَهُ فَإِنْ أَمَرَکُمْ بِالنَّفِیرِ فَانْفِرُوا وَ إِنْ أَمَرَکُمْ أَنْ تُقِیمُوا فَأَقِیمُوا فَإِنَّهُ لَا یُقْدِمُ وَ لَا یُحْجِمُ إِلَّا بِأَمْرِی فَقَدْ آثَرْتُکُمْ بِهِ عَلَی نَفْسِی نَصِیحَهً لَکُمْ وَ شِدَّهَ شَکِیمَهً عَلَی عَدُوِّکُمْ عَصَمَکُمُ اللَّهُ بِالْهُدَی وَ ثَبَّتَکُمْ بِالتَّقْوَی وَ وَفَّقَنَا وَ إِیَّاکُمْ لِمَا یُحِبُّ وَ یَرْضَی وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ وَ لَمَّا تَهَیَّأَ مَالِکٌ الْأَشْتَرُ لِلرَّحِیلِ إِلَی مِصْرَ کَتَبَ عُیُونُ مُعَاوِیَهَ بِالْعِرَاقِ إِلَیْهِ یَرْفَعُونَ خَبَرَهُ فَعَظُمَ ذَلِکَ عَلَی مُعَاوِیَهَ وَ قَدْ کَانَ طَمِعَ فِی مِصْرَ فَعَلِمَ أَنَّ الْأَشْتَرَ إِنْ قَدِمَهَا فَاتَتْهُ وَ کَانَ أَشَدَّ عَلَیْهِ مِنِ ابْنِ أَبِی بَکْرٍ فَبَعَثَ إِلَی دِهْقَانٍ مِنْ أَهْلِ

الْخَرَاجِ بِالْقُلْزُمِ أَنَّ عَلِيّاً قَدْ بَعَثَ بِالْأَشْتَرِ إِلَى مِصْرَ وَ إِنْ كَفَيْتَنِيهِ سَوَّغْتُكَ خَرَاجَ نَاحِيَتِكَ مَا بَقِيتَ فَاحْتَلْ فِي قَتْلِهِ بِمَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ ثُمَّ جَمَعَ مُعَاوِيَةُ أَهْلَ الشَّامِ وَ قَالَ لَهُمْ إِنَّ عَلِيّاً قَدْ بَعَثَ بِالْأَشْتَرِ إِلَى مِصْرَ فَهَلُمُّوا نَدْعُو اللَّهَ عَلَيْهِ يَكْفِينَا أَمْرَهُ ثُمَّ دَعَا وَ دَعَوْا مَعَهُ وَ خَرَجَ الْأَشْتَرُ حَتَّى أَتَى الْقُلْزُمَ فَاسْتَقْبَلَهُ ذَلِكَ الدِّهْقَانُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَ قَالَ أَنَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْخَرَاجِ وَ لَكَ وَ لِأَصْحَابِكَ عَلَيَّ حَقٌّ فِي ارْتِفَاعِ أَرْضِي فَانْزِلْ عَلَيَّ أُقِمْ بِأَمْرِكَ وَ أَمْرِ أَصْحَابِكَ وَ عَلَفِ دَوَابِّكُمْ وَ احْتَسِبْ بِذَلِكَ لِي مِنَ الْخَرَاجِ فَنَزَلَ عَلَيْهِ الْأَشْتَرُ فَأَقَامَ لَهُ وَ لِأَصْحَابِهِ بِمَا احْتَاجُوا إِلَيْهِ وَ حَمَلَ إِلَيْهِ طَعَاماً دَسَّ فِي جُمْلَتِهِ عَسَلًا جَعَلَ فِيهِ سَمّاً فَلَمَّا شَرِبَهُ الْأَشْتَرُ قَتَلَهُ وَ مَاتَ وَ بَلَغَ مُعَاوِيَةَ خَبَرُهُ فَجَمَعَ أَهْلَ الشَّامِ وَ قَالَ لَهُمْ أَبْشِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَجَابَ دُعَاءَكُمْ وَ كَفَاكُمُ الْأَشْتَرَ وَ أَمَاتَهُ فَسُرُّوا بِذَلِكَ وَ اسْتَبْشَرُوا بِهِ وَ لَمَّا بَلَغَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام وَفَاةُ الْأَشْتَرِ جَعَلَ يَتَلَهَّفُ وَ يَتَأَسَّفُ عَلَيْهِ وَ يَقُولُ لِلَّهِ دَرُّ مَالِكٍ لَوْ كَانَ مِنْ جَبَلٍ لَكَانَ أَعْظَمَ أَرْكَانِهِ وَ لَوْ كَانَ مِنْ حَجَرٍ كَانَ صَلْداً أَمَا وَ اللَّهِ لَيَهُدَّنَّ مَوْتُكَ عَالَماً فَعَلَى مِثْلِكَ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي ثُمَّ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ إِنِّي أَحْتَسِبُهُ عِنْدَكَ فَإِنَّ مَوْتَهُ مِنْ مَصَائِبِ الدَّهْرِ فَرَحِمَ اللَّهُ مَالِكاً فَقَدْ وَفَى بِعَهْدِهِ وَ قَضى نَحْبَهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ مَعَ أَنَّا قَدْ وَطَّنَّا أَنْفُسَنَا أَنْ نَصْبِرَ عَلَى كُلِّ مُصِيبَةٍ بَعْدَ مُصَابِنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَإِنَّهَا أَعْظَمُ الْمُصِيبَةِ.

أقول: و في روايه الثقفي في كتابه عليه السلام إلى الأشتر و هو غلام حدث السن و ليس فيه ذكر شهاده محمد فلا ينافي ما يظهر من روايته أن بعث الأشتر كان قبل شهادته و ما أورده السيد من الاعتذار من محمد لبعث الأشتر يدل على ذلك أيضا و هو أشهر عند أرباب التواريخ و لكن روايه الإختصاص (1)أيضا مؤيده لهذه الروايه

ص: ۵۵۴

1- 1 الآتيه في الحديث: ۷۳۴ من هذا الباب، ص ۳۰۶.

**[ترجمه]مفید گوید: هشام بن محمّد گوید: چون خبر شهادت محمّد بن ابی بکر- رضی اللّه عنه- به امیر المؤمنین علیه السلام رسید نامه‌ای به مالك بن حارث اشتر-رحمه اللّه - كه آن روزها در نصیبین اقامت داشت، نگاشت كه: امّا بعد همانا تو از كسانی هستی كه من برای برپائی دین از وی كمك می جویم، و به پشتیبانی وی تكبر و سركشی گناهكاران را می‌شكنم، و به یاری او مرزهائی را كه بیم هجوم دشمن از آنها می‌رود می‌بندم. و من پیش از این محمد بن ابی بكر-رحمه اللّه- را بر مصر گماردم، و تنی چند بر وی خروج كردند و چون جوان بود و جنگ ناآزموده كشته‌شده و به شهادت رسید- خدایش رحمت كناد-، بنا بر این بزودی نزد من آی تا در امر مصر تدبیری بیندیشیم، و یكی از یارانت را كه مورد اعتماد و خیرخواهی هستند به جایگزینی بر كارهای خودت بگمار.

مالك -رضی اللّه عنه- شبیب بن عامر ازدی را به جای خود گمارد و به سوی امیر المؤمنین علیه السلام روانه گشت تا بر آن حضرت وارد شد، امام علیه السلام خبر مصر را به وی باز گفت و از احوال اهالی آنجا باخبرش ساخت، و به او فرمود: كسی جز تو برای آنجا شایسته نیست، پس برو، و هر گاه من به تو سفارشی نمی‌كنم به این دلیل است كه به رأی و نظر خودت بسنده می كنم از خدا در كارهای مهم یاری جو، و درشتی را با نرمی بهم بیامیز، و تا آنجا كه نرمش كارساز است با نرمی رفتار كن، و هر گاه كه جز درشتی چیزی سود نبخشید به سختی و درشتی متوسل شو. مالك اشتر-رضی اللّه عنه- خارج شد و بار و بنه را جمع كرده آماده حركت بسوی مصر شد، و امیر المؤمنین علیه السلام پیشاپیش او نامه‌ای برای اهل مصر نگاشت:

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ سلام بر شما، من به نزد شما خدائی را می‌ستایم كه جز او معبودی نیست، و از او خواستارم كه بر پیامبرش محمد و آل او درود فرستد. همانا من بنده‌ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم كه در روزهای ترسناك نمی... خوابد، و در اوقات هراس‌انگیز از دشمن روی برنمی‌تابد، او از رزمنده‌ترین بندگان خدا، و دارای گرامی‌ترین حسب و شریفترین آن در میان آنهاست، بر نابكاران از سوزش آتش زیانبارتر است، و دورترین مردم از عار و ننگ است، و او همان مالك بن حارث اشتر است، وی بسان شمشیری است كه دندانه تیزش و تیزی لبه‌اش به كندی نگراید، زود از میدان نگریزد، و بهنگام رزم با متانت و سنگین است، اندیشه‌ای عمیق و ریشه‌دار و صبر و تحمّلی نكو دارد، پس سخنش را بشنوید و امرش را فرمان برید، پس اگر امر بجنگ داد بجنگید، و چنانچه باقامت فرمانتان داد بر جای بمانید، او جز به دستور من نه اقدامی كند و نه دست بردارد. همانا من شما را در بودن با اشتر به جهت خیرخواهی شما و قوّت نفسی كه بر دشمنتان پیدا می كنید بر خویشتن مقدّم داشتم؛ خداوند شما را به هدایت نگهدارد، و بر لزوم تقوی پایدارتان بدارد، و ما و شما را به آنچه دوست دارد و می‌پسندد توفیق بخشد، و سلام بر شما و رحمت و بركات خداوند بر شما باد.

چون مالك اشتر آماده حركت به سوی مصر شد جاسوسان معاویه در عراق خبر حركت مالك را به وی نوشتند، و این مطلب بر معاویه گران آمد چه چشم طمع به مصر دوخته بود، و خوب می‌دانست كه اگر مالك در آنجا پا نهد مصر از چنگ وی بیرون خواهد رفت، و نیز مالك در نزد او از محمد بن ابی بكر پر صلابت‌تر می‌نمود، لذا به دهقانی مالیات پرداز كه در قلزم سكونت داشت كس فرستاد كه علی علیه السّلام مالك اشتر را به طرف مصر گسیل داشته و اگر شرّ او را از سرما برداری تا زنده هستی مالیات همان ناحیه را به تو خواهم بخشید، بنابراین هر چه می‌توانی در قتل او چاره‌ای بیندیش. سپس معاویه، اهل شام را جمع كرد و به آنان گفت: همانا علی اشتر را به سوی مصر فرستاده، همگی گرد آئید تا از خدا بخواهیم شرّ او و از سر ما كوتاه كند، سپس دعا كرد و همگی با او دعا كردند.

اشتر به سوی مصـر بیرون شد تا به قلزم رسید، آن دهقان باستقبال او آمد بر وی سلام کرده گفت: من مردی از اهل شام هستم و برای تو و یارانت از زکات زمینم حقی بر عهـده من است، نزد من فرود آی تا به خـدمت تو و یارانت کمر بندم و چهارپایان خود را از علفهای اینجا بخوران و جزء مالیات من حساب کن. اشتر در خانه وی فرود آمد و او به رفع نیازهای مالک و یارانش همّت گماشت، و خوراکی را که با عسل مسـموم آغشـته بود به نزد مالک برد، و چون مالک از آن بخورد او را در جا کشت. خبر به معاویه رسید، وی مردم شام را جمع کرد و گفت : مژده باد شما را که خدای تعالی دعایتان را اجابت نمود، و شر مالک را از شما باز داشت و او را کشت ، همگی با شنیدن این خبر مسرور شده و به هم مژده می دادند.

چون خبر شهادت اشتر به امیر المؤمنین علیه السلام رسید آهی برکشید و بسیار افسوس خورد و فرمود: آفرین خدا بر مالک، او اگر از کوه بود البتّه بزرگترین سـتون و صـخره آن بود، و اگر از سـنگ بود همانا سـنگ سـختی بود، مالکا! راستی که به خـدا سوگند مرگ تو جهانی را ویران ساخت، و مویه کنان بر چون توئی باید مویه سر دهند. سپس فرمود: إنّا لِلّهِ وَ إنّا إلَیْهِ راجِعُونَ، و الحمـد للّه ربّ العـالمین خداونـدا من این مصـیبت بزرگ را به حسـاب تو می گـذارم که مرگ او از مصائب روزگار است، خداونـد مالک را رحمت کنـد که او به عهد خود وفا کرد و پیمان خود را به انجام رساند و به دیدار خدایش شـتافت، با اینکه ما با خود عزم کرده‌ایم که بر هر مصـیبتی پس از مصیبت رحلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله صبر پیشه سازیم که راستی آن بزرگترین مصیبت است .

می گویم: و در روایت ثقفی در نامه امام به اشتر آمده است «او جوانی کم سن بود» و در آن ذکر شـهادت محمد نیامده است، پس با آنچه که از روایتش روشن می شود، مبنی بر اینکه فرستادن اشتر قبل از شهادت او بوده است، منافات ندارد. و آنچه که سید درباره عذرخواهی از محمد به جهت فرسـتادن اشتر آورده است نیز بر آن دلالت دارد و این نزد صاحبان تاریخ مشـهورتر است اما روایت اختصاص نیز مؤید این روایت است.

**[ترجمه]

«۷۲۲»

(۱)رَجَعْنَا إِلَی رِوَایَهِ الثَّقَفِیِّ رَوَی بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَاصِمِ بْنِ کُلَیْبٍ عَنْ أَبِیهِ أَنَّ مُعَاوِیَهَ لَمَّا بَلَغَهُ خَبَرُ الْأَشْتَرِ بَعَثَ رَسُولًا یَتْبَعُهُ إِلَی مِصْرَ وَ أَمَرَهُ بِاغْتِیَالِهِ فَحَمَلَ مَعَهُ مِزْوَدَیْنِ فِیهِمَا شَـرَابٌ فَاسْتَسْـقَی الْأَشْتَرُ یَوْماً فَسَـقَاهُ مِنْ أَحَدِهِمَا فَاسْتَسْـقَی یَوْماً آخَرَ فَسَقَاهُ مِنَ الْآخَرِ وَ فِیهِ سَمٌّ فَشَربَهُ وَ مَـالَ عُنُقُهُ فَطَلَبَ الرَّجُلَ فَفَاتَهُ وَ عَنْ مُغِیرَهَ الضَّبِّیِّ أَنَّ مُعَاوِیَهَ دَسَّ لِلْأَشْتَرِ مَوْلًی لِآلِ عُمَرَ فَلَمْ یَزَلِ الْمَوْلَی یَـذْکُرُ لِلْأَشْتَرِ فَضْلَ عَلِیٍّ وَ بَنِی هَاشِمٍ حَتَّی اطْمَأَنَّ إِلَیْهِ فَقَـدَّمَ الْأَشْتَرُ یَوْماً [ثم] [ثَقَلَهُ أَوْ تَقَدَّمَ ثَقَلَهُ] وَ اسْتَسْـقَی مَاءً فَسَـقَاهُ الْمَوْلَی شَـرْبَهَ سَوِیقٍ فِیهَا سَمٌّ فَمَـاتَ قَـالَ وَ قَـدْ کَانَ مُعَاوِیَهُ قَالَ لِأَهْلِ الشَّام لَمَّا دَسَّ لَهُ مَوْلَی عُمَرَ ادْعُوا عَلَی الْأَشْتَرِ فَـدَعَوْا عَلَیْهِ فَلَمَّا بَلَغَهُ مَوْتُهُ قَالَ أَ لَا تَرَوْنَ کَیْفَ اسْـتُجِیبَ لَکُمْ وَ قَدْ رُوِیَ مِنْ بَعْضِ الْوُجُوهِ أَنَّ الْأَشْتَرَ قُتِلَ بِمِصْرَ بَعْدَ قِتَالٍ شَدِیدٍ وَ الصَّحِیحُ أَنَّهُ سُقِیَ سَمّاً فَمَاتَ قَبْلَ أَنْ یَبْلُغَ مِصْـرَ وَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَـدَائِنِیِّ أَنَّ مُعَاوِیَهَ أَقْبَلَ یَقُولُ لِأَهْلِ الشَّام أَیُّهَا النَّاسُ إِنَّ عَلِیّاً قَـدْ وَجَّهَ الْأَشْتَرَ إِلَی مِصْـرَ فَادْعُوا اللَّهَ أَنْ یَکْفِیَکُمْ فَکَانُوا یَدْعُونَ عَلَیْهِ فِی دُبُرِ کُلِّ صَلَاهٍ وَ أَقْبَلَ الَّذِی سَقَاهُ السَّمَّ إِلَی مُعَاوِیَهَ فَأَخْبَرَهُ بِهَلَاکِ الْأَشْتَرِ فَقَامَ مُعَاوِیَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ خَطِیباً فَقَالَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّهُ کَانَ لِعَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ یَدَانِ یَمِینَانِ فَقُطِعَتْ إِحْدَاهُمَا یَوْمَ صِفِّینَ وَ هُوَ عَمَّارُ بْنُ یَاسِرٍ وَ قَدْ قُطِعَتِ الْأُخْرَی الْیَوْمَ

وَ هُوَ مَالِكٌ الْأَشْتَرُ وَ قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَلَمَّا بَلَغَ عَلِيّاً عليه السلام مَوْتُ الْأَشْتَرِ قَالَ إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّی أَحْتَسِبُهُ عِنْدَکَ فَإِنَّ مَوْتَهُ مِنْ مَصَائِبِ الدَّهْرِ ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ مَالِكاً فَلَقَدْ وَفَى بِعَهْدِهِ وَ قَضى نَحْبَهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ مَعَ أَنَّا

ص: ۵۵۵

۱- ۷۲۲- رواه مع التوالی الثقفی فی الحدیث: ۱۱۶ و ما بعده من کتاب تلخیص الغارات: ج ۱، ص ۲۶۲، و ما بعدها.

قَدْ وَطَّنَّا أَنْفُسَنَا أَنْ نَصْبِرَ عَلَى كُلِّ مُصِيبَهٍ بَعْدَ مُصَابِنَا بِرَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله فَإِنَّهَا مِنْ أَعْظَمِ الْمُصِيبَاتِ.

وَ عَنْ مُعَاوِيَهَ الضَّبِّيِّ قَالَ: لَمْ يَزَلْ أَمْرُ عَلِيٍّ عليه السلام شَدِيداً حَتَّى مَاتَ الْأَشْتَرُ وَ كَانَ الْأَشْتَرُ بِالْكُوفَهِ أَسْوَدَ مِنَ الْأَحْنَفِ بِالْبَصْرَهِ.

وَ عَنْ جَمَاعَهٍ مِنْ أَشْيَاخِ النَّخَعِ قَالُوا دَخَلْنَا عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام حِينَ بَلَغَهُ مَوْتُ الْأَشْتَرِ فَوَجَدْنَاهُ يَتَلَهَّفُ وَ يَتَأَسَّفُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لِلَّهِ دَرُّ مَالِكٍ وَ مَا مَالِكٌ لَوْ كَانَ مِنْ جَبَلٍ لَكَانَ فِنْداً وَ لَوْ كَانَ مِنْ حَجَرٍ لَكَانَ صَلْداً أَمَا وَ اللَّهِ لَيَهُدَّنَّ مَوْتُكَ عَالَماً وَ لَيُفْرِحَنَّ عَالَماً عَلَى مِثْلِ مَالِكٍ فَلْتَبْكِ الْبَوَاكِي وَ هَلْ مَرْجُوٌّ كَمَالِكٍ وَ هَلْ مَوْجُودٌ كَمَالِكٍ قَالَ عَلْقَمَهُ بْنُ قَيْسٍ النَّخَعِيُّ فَمَا زَالَ عَلِيٌّ يَتَلَهَّفُ وَ يَتَأَسَّفُ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ الْمُصَابُ بِهِ دُونَنَا وَ عُرِفَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ أَيَّاماً.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ وَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَدَائِنِيِّ عَنْ رِجَالِهِ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ لَمَّا بَلَغَهُ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَدْ وَجَّهَ الْأَشْتَرَ إِلَى مِصْرَ شَقَّ عَلَيْهِ فَكَتَبَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَيْهِ عِنْدَ مَهْلَكِ الْأَشْتَرِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي مَوْجِدَتُكَ مِنْ تَسْرِيحِ الْأَشْتَرِ إِلَى عَمَلِكَ وَ لَمْ أَفْعَلْ ذَلِكَ اسْتِبْطَاءً لَكَ عَنِ الْجِهَادِ وَ لَا اسْتِزَادَهً لَكَ مِنِّي فِي الْجِدِّ وَ لَوْ نَزَعْتُ مَا حَوَتْ يَدَاكَ مِنْ سُلْطَانِكَ لَوَلَّيْتُكَ مَا هُوَ أَيْسَرُ مَئُونَهً عَلَيْكَ وَ أَعْجَبُ وَلَايَهً إِلَيْكَ إِلَّا أَنَّ الرَّجُلَ الَّذِي كُنْتُ وَلَّيْتُهُ مِصْرَ كَانَ رَجُلًا لَنَا مُنَاصِحاً وَ عَلَى عَدُوِّنَا شَدِيداً فَرَحْمَهُ اللَّهِ عَلَيْهِ فَقَدِ اسْتَكْمَلَ أَيَّامَهُ وَ لَاقَى حِمَامَهُ وَ نَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ فَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَ ضَاعَفَ لَهُ الثَّوَابَ وَ أَحْسَنَ لَهُ الْمَآبَ فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّكَ وَ شَمِّرْ لِلْحَرْبِ وَ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ وَ أَكْثِرْ ذِكْرَ اللَّهِ وَ الِاسْتِعَانَهَ بِهِ وَ الْخَوْفَ مِنْهُ يَكْفِكَ مَا أَهَمَّكَ وَ يُعِنْكَ عَلَى مَا وَلَّاكَ أَعَانَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ عَلَى مَا لَا نَنَالُ إِلَّا بِرَحْمَتِهِ وَ السَّلَامُ (۱)

۱- ۱ و رواه السيّد الرضيّ رحمه اللّه في المختار: ۳۴ من الباب الثاني من كتاب نهج البلاغه. و رواه الطبريّ مع أكثر ما يليه في حوادث سنه: ۳۸ من تاريخه: ج ۱، ص ۳۳۹۵، و في ط: ج ۴ ص ۷۵ و في ط: ج ۵ ص ۹۶.

فَكَتَبَ مُحَمَّدٌ رَحِمَهُ اللَّهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَيْكَ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدِ انْتَهَى إِلَيَّ كِتَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَهِمْتُهُ وَ عَرَفْتُ مَا فِيهِ وَ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ أَشَدَّ عَلَى عَدُوِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَا أَرَقَّ [لِوَلِيِّهِ مِنِّی وَ قَدْ] خَرَجْتُ فَعَسْكَرْتُ وَ أمنت [آمَنْتُ] النَّاسَ إِلَّا مَنْ نَصَبَ لَنَا حَرْباً وَ أَظْهَرَ لَنَا خِلَافاً وَ أَنَا مُتَّبِعٌ أَمْرَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ حَافِظُهُ وَ لَاجِئٌ إِلَيْهِ وَ قَائِمٌ بِهِ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى كُلِّ حَالٍ وَ السَّلَامُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

وَ عَنْ أَبِی جَهْضَمٍ الْأَسَدِيِّ قَالَ: إِنَّ أَهْلَ الشَّامِ لَمَّا انْصَرَفُوا عَنْ صِفِّينَ وَ أُتِیَ بِمُعَاوِيَةَ خَبَرُ الْحَكَمَيْنِ وَ بَايَعَهُ أَهْلُ الشَّامِ بِالْخِلَافَهِ لَمْ يَزْدَدْ إِلَّا قُوَّةً وَ لَمْ يَكُنْ لَهُ هَمٌّ إِلَّا مِصْرَ فَدَعَا عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ وَ حَبِيبَ بْنَ مَسْلَمَهَ وَ بُسْرَ بْنَ أَرْطَاهَ وَ الضَّحَّاكَ بْنَ قَيْسٍ وَ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ خَالِدٍ وَ شُرَحْبِيلَ بْنَ السِّمْطِ وَ أَبَا الْأَعْوَرِ السُّلَمِيَّ وَ حَمْزَهَ بْنَ مَالِكٍ فَاسْتَشَارَهُمْ فِی ذَلِكَ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ نِعْمَ الرَّأْیُ [مَا] رَأَيْتَ فِی افْتِتَاحِهَا عِزُّكَ وَ عِزُّ أَصْحَابِكَ وَ ذُلُّ عَدُوِّكَ وَ قَالَ آخَرُونَ نَرَى مَا رَأَى عَمْرٌو فَكَتَبَ مُعَاوِيَهُ إِلَى مَسْلَمَهَ بْنِ مَخْلَدٍ الْأَنْصَارِيِّ وَ إِلَى مُعَاوِيَهَ [بْنِ] خَدِيجٍ الْكِنْدِيِّ وَ كَانَا قَدْ خَالَفَا عَلِيّاً علیه السلام فَدَعَاهُمَا إِلَى الطَّلَبِ بِدَمِ عُثْمَانَ فَأَجَابَا وَ كَتَبَا إِلَيْهِ عَجِّلْ إِلَيْنَا بِخَيْلِكَ وَ رَجِلِكَ فَإِنَّا نَنْصُرُكَ وَ يَفْتَحُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَبَعَثَ مُعَاوِيَهُ عَمْرَو بْنَ الْعَاصِ فِی سِتَّهِ آلَافٍ فَسَارَ عَمْرٌو فِی الْجَيْشِ حَتَّى دَنَا مِنْ مِصْرَ فَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الْعُثْمَانِيَّهُ فَأَقَامَ وَ كَتَبَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ أَمَّا بَعْدُ فَتَنَحَّ عَنِّی بِدَمِكَ يَا ابْنَ أَخِی فَإِنِّی لَا أُحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ مِنِّی ظَفَرٌ وَ إِنَّ النَّاسَ بِهَذِهِ الْبِلَادِ قَدِ اجْتَمَعُوا عَلَى خِلَافِكَ وَ رَفْضِ أَمْرِكَ وَ نَدِمُوا عَلَى

اتِّبَاعِکَ وَ هُمْ مُسَلِّمُوکَ لَوْ قَدِ الْتَقَتْ حَلْقَتَا الْبِطَانِ فَاخْرُجْ مِنْهَا إِنِّی لَکَ مِنَ النَّاصِحِینَ وَ السَّلَامُ قَالَ وَ بَعَثَ عَمْرٌو مَعَ هَذَا الْکِتَابِ کِتَابَ مُعَاوِیَهَ إِلَیْهِ وَ هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ غِبَّ الظُّلْمِ وَ الْبَغْیِ عَظِیمُ الْوَبَالِ وَ إِنَّ سَفْکَ الدَّمِ الْحَرَامِ لَا یَسْلَمُ صَاحِبُهُ مِنَ النَّقِمَهِ فِی الدُّنْیَا وَ التَّبِعَهِ الْمُوبِقَهِ فِی الْآخِرَهِ وَ مَا نَعْلَمُ أَحَداً کَانَ أَعْظَمَ عَلَی عُثْمَانَ بَغْیاً وَ لَا أَسْوَأَ لَهُ عَیْباً وَ لَا أَشَدَّ عَلَیْهِ خِلَافاً مِنْکَ سَعَیْتَ عَلَیْهِ فِی السَّاعِینَ وَ سَاعَدْتَ عَلَیْهِ مَعَ الْمُسَاعِدِینَ وَ سَفَکْتَ دَمَهُ مَعَ السَّافِکِینَ ثُمَّ تَظُنُّ أَنِّی نَائِمٌ عَنْکَ فَأَتَیْتَ بَلْدَهً فَتَأْمَنُ فِیهَا وَ جُلُّ أَهْلِهَا أَنْصَارِی یَرَوْنَ رَأْیِی وَ یَرْفَعُونَ قَوْلَکَ وَ یَرْقُبُونَ عَلَیْکَ وَ قَدْ بَعَثْتُ إِلَیْکَ قَوْماً حِنَاقاً عَلَیْکَ یَسْتَشْفِکُونَ دَمَکَ وَ یَتَقَرَّبُونَ إِلَی اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِجِهَادِکَ وَ قَدْ أَعْطَوُا اللَّهَ عَهْداً لَیَقْتُلُنَّکَ وَ لَوْ لَمْ یَکُنْ مِنْهُمْ إِلَیْکَ مَا قَالُوا لَقَتَلَکَ اللَّهُ بِأَیْدِیهِمْ أَوْ بِأَیْدِی غَیْرِهِمْ مِنْ أَوْلِیَائِهِ وَ أَنَا أُحَذِّرُکَ وَ أُنْذِرُکَ فَإِنَّ اللَّهَ مُقِیدٌ مِنْکَ وَ مُقْتَصٌّ لِوَلِیِّهِ وَ خَلِیفَتِهِ بِظُلْمِکَ لَهُ وَ بَغْیِکَ عَلَیْهِ وَ وَقِیعَتِکَ فِیهِ وَ عُدْوَانِکَ یَوْمَ الدَّارِ عَلَیْهِ تَطْعُنُ بِمَشَاقِصِکَ فِیمَا بَیْنَ أَحْشَائِهِ وَ أَوْدَاجِهِ وَ مَعَ هَذَا إِنِّی أَکْرَهُ قَتْلَکَ وَ لَا أُحِبُّ أَنْ أَتَوَلَّی ذَلِکَ مِنْکَ وَ لَنْ یُسَلِّمَکَ اللَّهُ مِنَ النَّقِمَهِ أَیْنَ کُنْتَ أَبَداً فَتَنَحَّ وَ انْجُ بِنَفْسِکَ وَ السَّلَامُ قَالَ فَطَوَی مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ کِتَابَیْهِمَا وَ بَعَثَ بِهِمَا إِلَی عَلِیٍّ علیه السلام وَ کَتَبَ إِلَیْهِ أَمَّا بَعْدُ یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ فَإِنَّ الْعَاصِیَ ابْنَ الْعَاصِ قَدْ نَزَلَ أَدَانِیَ مِصْرَ وَ اجْتَمَعَ عَلَیْهِ مِنْ أَهْلِ الْبَلَدِ کُلُّ مَنْ کَانَ یَرَی رَأْیَهُمْ وَ هُوَ فِی جَیْشٍ جَرَّارٍ وَ قَدْ رَأَیْتُ مِمَّنْ قِبَلِی بَعْضَ الْفَشَلِ فَإِنْ کَانَ لَکَ فِی أَرْضِ مِصْرَ حَاجَهٌ فَامْدُدْنِی بِالْأَمْوَالِ وَ الرِّجَالِ وَ السَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ فَکَتَبَ إِلَیْهِ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِی رَسُولُکَ بِکِتَابِکَ تَذْکُرُ أَنَّ ابْنَ الْعَاصِ قَدْ نَزَلَ أَدَانِیَ مِصْرَ فِی جَیْشٍ جَرَّارٍ وَ إِنَّ مَنْ کَانَ عَلَی مِثْلِ رَأْیِهِ قَدْ خَرَجَ إِلَیْهِ وَ خُرُوجُ مَنْ کَانَ عَلَی رَأْیِهِ خَیْرٌ لَکَ مِنْ إِقَامَتِهِ عِنْدَکَ

وَ ذَكَرْتَ أَنَّكَ قَدْ رَأَيْتَ مِمَّنْ قِبَلَكَ فَشَلًا فَلَا تَفْشَلْ وَ إِنْ فَشِلُوا حَصِّنْ قَرْيَتَكَ وَ اضْمُمْ إِلَيْكَ شِيعَتَكَ وَ أَوِّلِ الْحَرَسَ فِي عَسْكَرِكَ (۱)وَ انْدُبْ إِلَى الْقَوْمِ كِنَانَةَ بْنَ بِشْرٍ الْمَعْرُوفَ بِالنَّصِيحَةِ وَ التَّجْرِبَةِ وَ الْبَأْسِ وَ أَنَا نَادِبٌ إِلَيْكَ النَّاسَ عَلَى الصَّعْبِ وَ الذَّلُولِ فَاصْبِرْ لِعَدُوِّكَ وَ امْضِ عَلَى بَصِيرَتِكَ وَ قَاتِلْهُمْ عَلَى نِيَّتِكَ وَ جَاهِدْهُمْ مُحْتَسِباً لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَ إِنْ كَانَ فِئَتُكَ أَقَلَّ الْفِئَتَيْنِ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعِينُ الْقَلِيلَ وَ يَخْذُلُ الْكَثِيرَ وَ قَدْ قَرَأْتُ كِتَابَ الْفَاجِرَيْنِ الْمُتَحَابَّيْنِ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَ الْمُتَلَائِمَيْنِ عَلَى الضَّلَالَةِ وَ الْمُرْتَبِئَيْنِ [الْمُرْتَشِيَيْنِ] فِي الْحُكُومَةِ وَ الْمُتَكَبِّرَيْنِ عَلَى أَهْلِ الدِّينِ الَّذِينَ اسْتَمْتَعُوا بِخَلَاقِهِمْ كَمَا اسْتَمْتَعَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ بِخَلَاقِهِمْ فَلَا يَضُرَّنَّكَ إِرْعَادُهُمَا وَ إِبْرَاقُهُمَا وَ أَجِبْهُمَا إِنْ كُنْتَ لَمْ تُجِبْهُمَا بِمَا هُمَا أَهْلُهُ فَإِنَّكَ تَجِدُ مَقَالًا مَا شِئْتَ وَ السَّلَامُ:

قَالَ: فَكَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ إِلَى مُعَاوِيَةَ جَوَابَ كِتَابِهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ مِنْ أَمْرِ عُثْمَانَ أَمْراً لَا أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ مِنْهُ وَ تَأْمُرُنِي بِالتَّنَحِّي عَنْكَ كَأَنَّكَ لِي نَاصِحٌ وَ تُخَوِّفُنِي بِالْحَرْبِ كَأَنَّكَ عَلَيَّ شَفِيقٌ وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ تَكُونَ الدَّائِرَةُ عَلَيْكُمْ وَ أَنْ يَخْذُلَكُمُ اللَّهُ فِي الْوَقْعَةِ وَ أَنْ يَنْزِلَ بِكُمُ الذُّلُّ وَ إِنْ تُوَلُّوا الدُّبُرَ فَإِنْ يَكُنْ لَكُمُ الْأَمْرُ فِي الدُّنْيَا فَكَمْ وَ كَمْ لَعَمْرِي مِنْ ظَالِمٍ قَدْ نَصَرْتُمْ وَ كَمْ مِنْ مُؤْمِنٍ قَدْ قَتَلْتُمْ وَ مَثَّلْتُمْ بِهِ وَ إِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ وَ إِلَيْهِ تُرَدُّ الْأُمُورُ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَ اللَّهُ الْمُسْتَعانُ عَلى ما تَصِفُونَ قَالَ وَ كَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ جَوَابَ كِتَابِهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ فَهِمْتُ كِتَابَكَ وَ عَلِمْتُ مَا ذَكَرْتَ وَ زَعَمْتُ أَنَّكَ لَا تُحِبُّ أَنْ يُصِيبَنِي مِنْكَ ظَفَرٌ فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُبْطِلِينَ وَ زَعَمْتَ أَنَّكَ لِي نَاصِحٌ وَ أُقْسِمُ أَنَّكَ عِنْدِي ظَنِينٌ وَ زَعَمْتَ أَنَّ أَهْلَ الْبَلَدِ قَدْ رَفَضُونِي وَ نَدِمُوا عَلَى اتِّبَاعِي فَأُولَئِكَ حِزْبُكَ وَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ حَسْبُنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَ تَوَكَّلْتُ عَلَى

۱- كذا فى أصلى، و فى شرح ابن أبى الحديد: «و أذك الحرس فى عسكرك ...».

اللَّهِ الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ رَبِّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ- قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ فَأَقْبَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ يَقْصِدُ قَصْدَ مِصْرَ فَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ فِي النَّاسِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ يَا مَعَاشِرَ الْمُسْلِمِينَ فَإِنَّ الْقَوْمَ الَّذِينَ كَانُوا يَنْتَهِكُونَ الْحُرْمَةَ وَ يَغْشَوْنَ أَرْضَ الضَّلَالَهِ (۱)قَدْ نَصَبُوا لَكُمُ الْعَدَاوَهَ وَ سَارُوا إِلَيْكُمْ بِالْجُنُودِ فَمَنْ أَرَادَ الْجَنَّهَ وَ الْمَغْفِرَهَ فَلْيَخْرُجْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَلْيُجَاهِدْهُمْ فِي اللَّهِ انْتَدِبُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ مَعَ كِنَانَهَ بْنِ بِشْرٍ وَ مَنْ يُجِيبُ مَعَهُ مِنْ كِنْدَه (۲)ثُمَّ نَدَبَ مَعَهُ أَلْفَيْ رَجُلٍ وَ تَخَلَّفَ مُحَمَّدٌ فِي أَلْفَيْنِ وَ اسْتَقْبَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ كِنَانَهَ وَ هُوَ عَلَى مُقَدِّمَهِ مُحَمَّدٍ فَلَمَّا دَنَا عَمْرٌو مِنْ كِنَانَهَ سَرَّحَ إِلَيْهِ الْكَتَائِبَ كَتِيبَهً بَعْدَ كَتِيبَهٍ فَلَمْ تَأْتِهِ كَتِيبَهٌ مِنْ كَتَائِبِ أَهْلِ الشَّامِ إِلَّا شَدَّ عَلَيْهَا بِمَنْ مَعَهُ فَيَضْرِبُهَا حَتَّى يُلْحِقَهَا بِعَمْرٍو فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَاراً فَلَمَّا رَأَى عَمْرٌو ذَلِكَ بَعَثَ إِلَى مُعَاوِيَهَ بْنِ خَدِيجٍ الْكِنْدِيِّ فَأَتَاهُ فِي مِثْلِ الدُّهْمِ (۳)فَلَمَّا رَأَى كِنَانَهُ ذَلِكَ الْجَيْشَ نَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ وَ نَزَلَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ فَضَارَبَهُمْ بِسَيْفِهِ وَ هُوَ يَقُولُ وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِتاباً مُؤَجَّلًا فَلَمْ يَزَلْ يُضَارِبُهُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى اسْتُشْهِدَ رَحِمَهُ اللَّهُ فَلَمَّا قُتِلَ كِنَانَهُ أَقْبَلَ ابْنُ الْعَاصِ نَحْوَ مُحَمَّدٍ وَ قَدْ تَفَرَّقَ عَنْهُ أَصْحَابُهُ فَخَرَجَ مُحَمَّدٌ فَمَضَى فِي طَرِيقٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى خَرِبَهٍ فَأَوَى إِلَيْهَا وَ جَاءَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ حَتَّى دَخَلَ الْفُسْطَاطَ

۱- ۱ كذا فى أصلى، و فى شرح ابن أبى الحديد: ج ۲ ص ۳۱۸ ط بيروت: «و يغشون الضلاله و يستطيلون بالجبريه قد نصبوا لكم العداوه ...».

۲- ۲ جمله «و من يجيب معه من كنده» غير موجوده فى شرح ابن أبى الحديد، و كان فى أصلى وضع عليها علامه و لكن لم تكن واضحه.

۳- ۳ الدهم- كسهم-: العدد الكثير الذى لكثرته يتبين سواده من البعيد. و معاويه بن خديج هذا من رجال البخارى و كثير من أصحاب الصحاح الست.

وَ خَرَجَ ابْنُ خَدِيجٍ فِي طَلَبِ مُحَمَّدٍ حَتَّى انْتَهَى إِلَى عُلُوجٍ عَلَى قَارِعَةِ الطَّرِيقِ فَسَأَلَهُمْ هَلْ مَرَّ بِكُمْ أَحَدٌ تُنْكِرُونَهُ قَالُوا لَا قَالَ أَحَدُهُمْ إِنِّي دَخَلْتُ تِلْكَ الْخَرِبَةَ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ جَالِسٍ قَالَ ابْنُ خَدِيجٍ هُوَ هُوَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ فَانْطَلَقُوا يَرْكُضُونَ حَتَّى دَخَلُوا عَلَى مُحَمَّدٍ فَاسْتَخْرَجُوهُ وَ قَدْ كَادَ يَمُوتُ عَطَشاً فَأَقْبَلُوا بِهِ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ فَوَثَبَ أَخُوهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ كَانَ فِي جُنْدِهِ فَقَالَ لَا وَ اللَّهِ لَا يُقْتَلُ أَخِي صَبْراً ابْعَثْ إِلَى مُعَاوِيَةَ بْنِ خَدِيجٍ فَانْهَهُ عَنْ قَتْلِهِ فَأَرْسَلَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ إِلَى مُعَاوِيَةَ أَنِ ائْتِنِي بِمُحَمَّدٍ فَقَالَ مُعَاوِيَةُ أَ قَتَلْتُمْ كِنَانَةَ بْنَ بِشْرٍ ابْنَ عَمِّي وَ أُخَلِّي عَنْ مُحَمَّدٍ هَيْهَاتَ أَ كُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِنْ أُولَئِكُمْ أَمْ لَكُمْ بَراءَةٌ فِي الزُّبُرِ فَقَالَ لَهُمْ مُحَمَّدٌ اسْقُونِي قَطْرَةً مِنْ مَاءٍ فَقَالَ لَهُ ابْنُ خَدِيجٍ لَا سَقَانِيَ اللَّهُ إِنْ سَقَيْتُكَ قَطْرَةً أَبَداً إِنَّكُمْ مَنَعْتُمْ عُثْمَانَ أَنْ يَشْرَبَ الْمَاءَ حَتَّى قَتَلْتُمُوهُ صَائِماً مُحْرِماً فَسَقَاهُ اللَّهُ مِنَ الرَّحِيقِ الْمَخْتُومِ وَ اللَّهِ لَأَقْتُلَنَّكَ يَا ابْنَ أَبِي بَكْرٍ وَ أَنْتَ ظَمْآنُ وَ يَسْقِيكَ اللَّهُ مِنَ الْحَمِيمِ وَ الْغِسْلِينِ فَقَالَ مُحَمَّدٌ يَا ابْنَ الْيَهُودِيَّةِ النَّسَّاجَةِ لَيْسَ ذَلِكَ الْيَوْمَ إِلَيْكَ وَ لَا إِلَى عُثْمَانَ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَى اللَّهِ يَسْقِي أَوْلِيَاءَهُ وَ يُظْمِئُ أَعْدَاءَهُ وَ هُمْ أَنْتَ وَ قُرَنَاؤُكَ وَ مَنْ تَوَلَّاكَ وَ تَوَلَّيْتَهُ وَ اللَّهِ لَوْ كَانَ سَيْفِي فِي يَدِي مَا بَلَغْتُمْ مِنِّي مَا بَلَغْتُمْ فَقَالَ لَهُ مُعَاوِيَةُ بْنُ خَدِيجٍ أَ تَدْرِي مَا أَصْنَعُ بِكَ أُدْخِلُكَ جَوْفَ هَذَا الْحِمَارِ الْمَيِّتِ ثُمَّ أُحْرِقُهُ عَلَيْكَ بِالنَّارِ قَالَ إِنْ فَعَلْتُمْ ذَلِكَ بِي فَطَالَ مَا فَعَلْتُمْ ذَلِكَ بِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ ايْمُ اللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ هَذِهِ النَّارَ الَّتِي تُخَوِّفُنِي بِهَا بَرْداً وَ سَلَاماً كَمَا جَعَلَهَا اللَّهُ عَلَى إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِهِ وَ أَنْ يَجْعَلَهَا عَلَيْكَ وَ عَلَى أَوْلِيَائِكَ كَمَا جَعَلَهَا عَلَى نُمْرُودَ وَ عَلَى أَوْلِيَائِهِ وَ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُحْرِقَكَ اللَّهُ وَ إِمَامَكَ مُعَاوِيَةَ وَ هَذَا أَشَارَ إِلَى عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ بِنَارٍ تَلَظَّى عَلَيْكُمْ كُلَّما خَبَتْ زَادَهَا اللَّهُ عَلَيْكُمْ سَعِيراً فَقَالَ مُعَاوِيَةُ بْنُ خَدِيجٍ

إِنِّی لَا أَقْتُلُکَ ظُلْماً إِنَّمَا أَقْتُلُکَ بِعُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ قَالَ مُحَمَّدٌ وَ مَا أَنْتَ وَ رَجُلٌ عَمِلَ بِالْجَوْرِ وَ بَدَّلَ حُکْمَ اللَّهِ وَ الْقُرْآنَ وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَنْ لَمْ یَحْکُمْ بِما أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولئِکَ هُمُ الْکافِرُونَ وَ فَأُولئِکَ هُمُ الظّالِمُونَ وَ فَأُولئِکَ هُمُ الْفاسِقُونَ فَنَقَمْنَا عَلَیْهِ أَشْیَاءَ عَمِلَهَا فَأَرَدْنَاهُ أَنْ یَخْتَلِعَ مِنْ عَمَلِنَا فَلَمْ یَفْعَلْ فَقَتَلَهُ مَنْ قَتَلَهُ مِنَ النَّاسِ فَغَضِبَ ابْنُ خَدِیجٍ فَقَدَّمَهُ فَضَرَبَ عُنُقَهُ ثُمَّ أَلْقَاهُ فِی جَوْفِ حِمَارٍ وَ أَحْرَقَهُ بِالنَّارِ فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِکَ عَائِشَةَ جَزِعَتْ عَلَیْهِ جَزَعاً شَدِیداً وَ قَنَتَتْ فِی دُبُرِ کُلِّ صَلَاةٍ تَدْعُو عَلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ وَ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ وَ مُعَاوِیَهَ بْنِ خَدِیجٍ وَ قَبَضَتْ عِیَالَ مُحَمَّدٍ أَخِیهَا وَ وُلْدَهُ إِلَیْهَا فَکَانَ الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدٍ فِی حَجْرِهَا: قَالَ وَ کَانَ ابْنُ خَدِیجٍ مَلْعُوناً خَبِیثاً یَسُبُّ عَلِیّاً علیه السلام فَقَدْ رُوِیَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ أَبِی عَوْفٍ قَالَ دَخَلَ مُعَاوِیَهُ بْنُ خَدِیجٍ عَلَی الْحَسَنِ بْنِ عَلِیٍّ علیهما السلام فِی مَسْجِدِ الْمَدِینَهِ فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ وَیْلَکَ یَا مُعَاوِیَهُ أَنْتَ الَّذِی تَسُبُّ أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ عَلِیّاً أَمَا وَ اللَّهِ لَئِنْ رَأَیْتَهُ یَوْمَ الْقِیَامَهِ وَ لَا أَظُنُّکَ تَرَاهُ لَتَرَیَنَّهُ کَاشِفاً عَنْ سَاقٍ یَضْرِبُ وُجُوهَ أَمْثَالِکَ عَنِ الْحَوْضِ ضَرْبَ غَرَائِبِ الْإِبِلِ (1)وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ قَالَ حَلَفَتْ عَائِشَةُ أَنْ لَا تَأْکُلَ شِوَاءً أَبَداً بَعْدَ قَتْلِ مُحَمَّدٍ فَلَمْ تَأْکُلْ شِوَاءً حَتَّی لَحِقَتْ بِاللَّهِ وَ مَا عَثَرَتْ قَطُّ إِلَّا قَالَتْ تَعَسَ مُعَاوِیَهُ بْنُ أَبِی سُفْیَانَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ مُعَاوِیَهُ بْنُ خَدِیجٍ.

وَ یُرْوَی عَنْ کَثِیرٍ النَّوَّاءِ أَنَّ أَبَا بَکْرٍ خَرَجَ فِی حَیَاهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله

۱- ۱ و للحدیث شواهد کثیره و قد رواه الطبرانی فی ترجمه الامام الحسن تحت الرقم ۲۷۲۷ و ۲۷۵۸ من المعجم الکبیر ج ۳ ص ۸۲ و ۹۴ ط بغداد. و رواه أیضا البلاذری فی الحدیث ۹ من ترجمه الامام الحسن من أنساب الأشراف ج ۳ ص ۱۱ ط ۱. و رواه أیضا الحاکم فی مناقب أمیر المؤمنین من المستدرک ج ۳ ص ۱۳۸. و رواه أیضا الهیتمی فی مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۳۰. و رواه أیضا ابن أبی الحدید فی شرح المختار ۳۰ من الباب الثانی من شرحه ج ۱۶ ص ۱۸ ط مصر. و رواه أیضا الحافظ ابن عساکر بطرق فی ترجمه معاویه بن حدیج من تاریخ دمشق.

فِی غَزَاهٍ فَرَأَتْ أَسْمَاءُ بِنْتُ عُمَیْسٍ وَ هِیَ تَحْتَهُ کَأَنَّ أَبَا بَکْرٍ مُتَخَضِّبٌ بِالْحِنَّاءِ رَأْسُهُ وَ لِحْیَتُهُ وَ عَلَیْهِ ثِیَابٌ بِیضٌ فَجَاءَتْ إِلَی عَائِشَهَ فَأَخْبَرَتْهَا فَبَکَتْ عَائِشَهُ وَ قَالَتْ إِنْ صَدَقَتْ رُؤْیَاکِ فَقَدْ قُتِلَ أَبُو بَکْرٍ إِنَّ خِضَابَهُ الدَّمُ وَ إِنَّ ثِیَابَهُ أَکْفَانُهُ فَدَخَلَ النَّبِیُّ صلی الله علیه و آله وَ هِیَ کَذَلِکَ فَقَالَ مَا أَبْکَاهَا فَذَکَرُوا الرُّؤْیَا فَقَالَ علیه السلام لَیْسَ کَمَا عَبَّرَتْ عَائِشَهُ وَ لَکِنْ یَرْجِعُ أَبُو بَکْرٍ صَالِحاً فَتَحْمِلُ مِنْهُ أَسْمَاءُ بِغُلَامٍ تُسَمِّیهِ مُحَمَّداً یَجْعَلُهُ اللَّهُ غَیْظاً عَلَی الْکَافِرِینَ وَ الْمُنَافِقِینَ قَالَ فَکَانَ کَمَا أَخْبَرَ علیه السلام.

وَ عَنِ الْحَارِثِ بْنِ کَعْبٍ عَنْ حَبِیبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ (۱)قَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّی لَعِنْدَ عَلِیٍّ علیه السلام جَالِساً إِذْ جَاءَهُ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ قُعَیْنٍ مِنْ قِبَلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ یَسْتَصْرِخُهُ قَبْلَ الْوَقْعَهِ فَقَامَ عَلِیٌّ علیه السلام فَنَادَی فِی النَّاسِ الصَّلَاهَ جَامِعَهً فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَی عَلَیْهِ وَ ذَکَرَ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَصَلَّی عَلَیْهِ ثُمَّ قَالَ أَمَّا بَعْدُ فَهَذَا صَرِیخُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ وَ إِخْوَانِکُمْ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ قَدْ سَارَ إِلَیْهِمُ ابْنُ النَّابِغَهِ عَدُوُّ اللَّهِ وَ عَدُوُّ مَنْ وَالاهُ وَ وَلِیُّ مَنْ عَادَی اللَّهَ فَلَا یَکُونَنَّ أَهْلُ الضَّلَالِ إِلَی بَاطِلِهِمْ وَ الرُّکُونِ إِلَی سَبِیلِ الطَّاغُوتِ أَشَدَّ اجْتِمَاعاً عَلَی بَاطِلِهِمْ مِنْکُمْ عَلَی حَقِّکُمْ فَکَأَنَّکُمْ بِهِمْ قَدْ بَدَءُوکُمْ وَ إِخْوَانَکُمْ بِالْغَزْوِ فَاعْجَلُوا إِلَیْهِمْ بِالْمُوَاسَاهِ وَ النَّصْرِ عِبَادَ اللَّهِ إِنَّ مِصْرَ أَعْظَمُ مِنَ الشَّامِ خَیْراً وَ خَیْرٌ أَهْلًا فَلَا تُغْلَبُوا عَلَی مِصْرَ فَإِنَّ بَقَاءَ مِصْرَ فِی أَیْدِیکُمْ عِزٌّ لَکُمْ وَ کَبْتٌ لِعَدُوِّکُمْ اخْرُجُوا إِلَی الْجَرَعَهِ وَ الْجَرَعَهُ بَیْنَ الْحِیرَهِ إِلَی الْکُوفَهِ لِنَتَوَافَی هُنَاکَ کُلُّنَا غَداً إِنْ شَاءَ اللَّهُ قَالَ فَلَمَّا کَانَ الْغَدُ خَرَجَ یَمْشِی فَنَزَلَهَا بُکْرَهً فَأَقَامَ بِهَا حَتَّی انْتَصَفَ النَّهَارُ فَلَمْ یُوَافِهِ مِائَهُ رَجُلٍ فَرَجَعَ فَلَمَّا کَانَ الْعَشِیُّ بَعَثَ إِلَی الْأَشْرَافِ فَجَمَعَهُمْ فَدَخَلُوا عَلَیْهِ الْقَصْرَ وَ هُوَ کَئِیبٌ حَزِینٌ فَقَالَ

۱- ۱- من هنا إلی قوله قال المدائنی ذکره الطبریّ عن أبی مخنف فی تاریخه ج ۴ ص ۷۹ و ما بعدها. و لیلاحظ ما ذکرناه فی ذیل المختار ۲۸۵ و ما بعده من کتاب نهج السعاده ج ۲ ص ۴۷۲ و ما بعدها.

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَا قَضَى مِنْ أَمْرٍ وَ قَدَّرَ مِنْ فِعْلٍ وَ ابْتَلَانِي بِكُمْ أَيَّتُهَا الْفِرْقَةُ الَّتِي لَا تُطِيعُ إِذَا أَمَرْتُهَا وَ لَا تُجِيبُ إِذَا دَعَوْتُهَا لَا أَبَا لِغَيْرِكُمْ مَا ذَا تَنْتَظِرُونَ بِنَصْرِكُمْ وَ الْجِهَادِ عَلَى حَقِّكُمْ الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنَ الذُّلِّ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لِغَيْرِ الْحَقِّ وَ اللَّهِ إِنْ جَاءَنِي الْمَوْتُ وَ لَيَأْتِيَنِّي فَلَيُفَرِّقَنَّ بَيْنِي وَ بَيْنَكُمْ لَتَجِدُنَّنِي لِصُحْبَتِكُمْ قَالِياً أَ لَا دِينٌ يَجْمَعُكُمْ أَ لَا حَمِيَّةٌ تَغِيظُكُمْ أَ لَا تَسْمَعُونَ بِعَدُوِّكُمْ يَنْتَقِصُ بِلَادَكُمْ وَ يَشُنُّ الْغَارَةَ عَلَيْكُمْ أَ وَ لَيْسَ عَجَباً أَنَّ مُعَاوِيَةَ يَدْعُو الْجُفَاةَ الطَّغَامَ الظَّلَمَةَ فَيَتَّبِعُونَهُ عَلَى غَيْرِ عَطَاءٍ وَ لَا مَعُونَةٍ فَيُجِيبُونَهُ فِي السَّنَةِ الْمَرَّةَ وَ الْمَرَّتَيْنِ وَ الثَّلَاثِ إِلَى أَيِّ وَجْهٍ شَاءَ ثُمَّ أَنَا أَدْعُوكُمْ وَ أَنْتُمْ أُولِي النُّهَى وَ بَقِيَّةُ النَّاسِ فَتَخْتَلِفُونَ وَ تَفْتَرِقُونَ عَنِّي وَ تَعْصُونِّي وَ تُخَالِفُونَ عَلَيَّ فَقَامَ إِلَيْهِ مَالِكُ بْنُ كَعْبٍ الْأَرْحَبِيُّ فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ انْدُبِ النَّاسَ مَعِي فَإِنَّهُ لَا عِطْرَ بَعْدَ عَرُوسٍ لِمِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ كُنْتُ أَدَّخِرُ نَفْسِي وَ إِنَّ الْأَجْرَ لَا يَأْتِي إِلَّا بِالْكُرْهِ ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَى النَّاسِ وَ قَالَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجِيبُوا إِمَامَكُمْ وَ انْصُرُوا دَعْوَتَهُ وَ قَاتِلُوا عَدُوَّكُمْ إِنَّا نَسِيرُ إِلَيْهِمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَأَمَرَ عَلِيٌّ سَعْداً مَوْلَاهُ أَنْ يُنَادِيَ أَلَا سِيرُوا مَعَ مَالِكِ بْنِ كَعْبٍ إِلَى مِصْرَ وَ كَانَ وَجْهاً مَكْرُوهاً فَلَمْ يَجْتَمِعُوا إِلَيْهِ شَهْراً فَلَمَّا اجْتَمَعَ لَهُ مِنْهُمْ مَا اجْتَمَعَ خَرَجَ بِهِمْ مَالِكٌ فَعَسْكَرَ بِظَاهِرِ الْكُوفَةِ وَ خَرَجَ مَعَهُ عَلِيٌّ فَنَظَرَ فَإِذَا جَمِيعُ مَنْ خَرَجَ نَحْوٌ مِنْ أَلْفَيْنِ فَقَالَ عليه السلام سِيرُوا وَ اللَّهِ مَا أَنْتُمْ مَا إِخَالُكُمْ تُدْرِكُونَ الْقَوْمَ حَتَّى يَنْقَضِيَ أَمْرُهُمْ فَخَرَجَ مَالِكٌ بِهِمْ وَ سَارَ خَمْسَ لَيَالٍ فَقَدِمَ الْحَجَّاجُ بْنُ غَزِيَّةَ الْأَنْصَارِيُّ مِنْ مِصْرَ فَأَخْبَرَهُ بِمَا عَايَنَ مِنْ هَلَاكِ مُحَمَّدٍ وَ قَدِمَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ شَبِيبٍ وَ كَانَ عَيْناً لِعَلِيٍّ عليه السلام وَ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الشَّامِ حَتَّى قَدِمَتِ البشر [الْبُشْرَى] مِنْ قِبَلِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ يَتْبَعُ بَعْضُهُ بَعْضاً بِفَتْحِ مِصْرَ وَ قَتْلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا رَأَيْتُ يَوْماً قَطُّ سُرُوراً مِثْلَ سُرُورٍ رَأَيْتُهُ بِالشَّامِ حِينَ أَتَاهُمْ قَتْلُ مُحَمَّدٍ فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام أَمَا إِنَّ حُزْنَنَا عَلَى قَتْلِهِ عَلَى قَدْرِ سُرُورِهِمْ بِهِ لَا بَلْ

يَزِيدُ أَضْعَافاً فَرَدَّ عليه السلام مَالِكاً مِنَ الطَّرِيقِ وَ حَزِنَ عَلَى مُحَمَّدٍ حَتَّى رُئِيَ ذَلِكَ فِيهِ وَ تَبَيَّنَ فِي وَجْهِهِ وَ قَامَ خَطِيباً فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ أَلَا وَ إِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتَتَحَهَا الْفَجَرَةُ أَوْلِيَاءُ الْجَوْرِ وَ الظُّلْمِ الَّذِينَ صَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَ بَغَوُا الْإِسْلَامَ عِوَجاً أَلَا وَ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ قَدِ اسْتُشْهِدَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ أَمَا وَ اللَّهِ لَقَدْ كَانَ مَا عَلِمْتُ يَنْتَظِرُ الْقَضَاءَ وَ يَعْمَلُ لِلْجَزَاءِ وَ يُبْغِضُ شَكْلَ الْفَاجِرِ وَ يُحِبُّ سَمْتَ الْمُؤْمِنِ وَ إِنِّي وَ اللَّهِ مَا أَلُومُ نَفْسِي عَلَى تَقْصِيرٍ وَ لَا عَجْزٍ وَ إِنِّي لِمُقَاسَاهِ الْحَرْبِ مُجِدٌّ بَصِيرٌ إِنِّي لَأُقْدِمُ عَلَى الْحَرْبِ وَ أَعْرِفُ وَجْهَهُ وَجْهَ الْحَزْمِ وَ أَقُومُ بِالرَّأْيِ الْمُصِيبِ فَأَسْتَصْرِخُكُمْ مُعْلِناً وَ أُنَادِيكُمْ مُسْتَغِيثاً فَلَا تَسْمَعُونَ لِي قَوْلًا وَ لَا تُطِيعُونَ لِي أَمْراً حَتَّى تَصِيرَ الْأُمُورُ إِلَى عَوَاقِبِ الْمَسَاءَهِ وَ أَنْتُمُ الْقَوْمُ لَا يُدْرَكُ بِكُمُ الثَّأْرُ وَ لَا يُنْقَصُ بِكُمُ الْأَوْتَارُ دَعَوْتُكُمْ إِلَى غِيَاثِ إِخْوَانِكُمْ مُنْذُ بِضْعٍ وَ خَمْسِينَ لَيْلَهً فَجَرْجَرْتُمْ عَلَيَّ جَرْجَرَهَ الْجَمَلِ الْأَسَرِّ وَ تَثَاقَلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ تَثَاقُلَ مَنْ لَا نِيَّهَ لَهُ فِي الْجِهَادِ وَ لَا رَأْيَ لَهُ فِي اكْتِسَابِ الْأَجْرِ ثُمَّ خَرَجَ إِلَيَّ مِنْكُمْ جُنَيْدٌ مُتَذَائِبٌ ضَعِيفٌ كَأَنَّما يُساقُونَ إِلَى الْمَوْتِ وَ هُمْ يَنْظُرُونَ فَأُفٍّ لَكُمْ (۱)ثُمَّ نَزَلَ فَدَخَلَ رَحْلَهُ.

قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَحَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَدَائِنِيِّ قَالَ: كَتَبَ عَلِيٌّ عليه السلام إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ وَ هُوَ عَلَى الْبَصْرَهِ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ سَلَامٌ عَلَيْكَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ وَ قَدِ اسْتُشْهِدَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ وَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ نَحْتَسِبُهُ وَ قَدْ كُنْتُ أَوْعَزْتُ إِلَى النَّاسِ وَ تَقَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ فِي بَدْءِ الْأَمْرِ وَ أَمَرْتُهُمْ بِإِعَانَتِهِ قَبْلَ الْوَقْعَهِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَ جَهْراً وَ عَوْداً وَ بَدْءاً فَمِنْهُمُ الْآتِي كَارِهاً وَ مِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ كَاذِباً وَ مِنْهُمُ الْقَاعِدُ خَاذِلًا أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجاً وَ أَنْ يُرِيحَنِي

ص: ۵۶۵

---

۱ – ۱– و للخطبه مصادر و قد رواها الزبير بن بكار في ج ۶ من كتاب الموفقيات ص ۳۴۸ ط بغداد و رواها بسنده عنه ابن عساكر في ترجمه عبد الرحمن بن شبيب من تاريخ دمشق. و رواه الآبي في أواخر الباب الثالث من نثر الدرر ۱/ ۳۱۴ ط مصر.

مِنْهُمْ عَاجِلًا فَوَ اللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَاءِ الْعَدُوِّ فِي الشَّهَادَهِ وَ تَوْطِينِي نَفْسِي عِنْدَ ذَلِكَ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْماً وَاحِداً عَزَمَ اللَّهُ لَنَا وَ لَکَ عَلَى تَقْوَاهُ وَ هُدَاهُ إِنَّهُ عَلى كُلِّ شَيْ ءٍ قَدِيرٌ وَ السَّلَامُ عَلَيْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ (۱)قَالَ فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ لِعَبْدِ اللَّهِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ سَلَامٌ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُکَ تَذْكُرُ فِيهِ افْتِتَاحَ مِصْرَ وَ هَلَاکَ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَ أَنَّکَ سَأَلْتَ رَبَّکَ أَنْ يَجْعَلَ لَکَ مِنْ رَعِيَّتِکَ الَّتِي ابْتُلِيتَ بِهَا فَرَجاً وَ مَخْرَجاً وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُعْلِيَ كَلِمَتَکَ وَ أَنْ يَأْتِيَ بِمَا تُحِبُّهُ عَاجِلًا وَ اعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ صَانِعٌ لَکَ وَ مُعِزٌّ دَعْوَتَکَ وَ كَابِتٌ عَدُوَّکَ وَ أُخْبِرُکَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ النَّاسَ رُبَّمَا قَبَضُوا ثُمَّ نَشِطُوا فَارْفُقْ بِهِمْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ دَارِهِمْ وَ مَنِّهِمْ وَ اسْتَعِنْ بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ كَفَاکَ اللَّهُ الْمُهِمَّ وَ السَّلَامُ عَلَيْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

قَالَ الْمَدَائِنِيُّ وَ رُوِيَ أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ قَدِمَ مِنَ الْبَصْرَهِ عَلَى عَلِيٍّ فَعَزَّاهُ بِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ.

وَ عَنْ مَالِکِ بْنِ الْجَوْنِ الْحَضْرَمِيِّ أَنَّ عَلِيّاً عليه السلام قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مُحَمَّداً كَانَ غُلَاماً حَدَثاً لَقَدْ كُنْتُ أَرَدْتُ أَنْ أُوَلِّيَ الْمِرْقَالَ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَهَ مِصْرَ فَإِنَّهُ وَ اللَّهِ لَوْ وَلِّيَهَا لَمَا حلى [خَلَّى] لِابْنِ الْعَاصِ وَ أَعْوَانِهِ الْعَرْصَهَ وَ لَا قُتِلَ إِلَّا وَ سَيْفُهُ فِي يَدِهِ بِلَا ذَمٍّ لِمُحَمَّدٍ فَلَقَدْ أَجْهَدَ نَفْسَهُ وَ قَضَى مَا عَلَيْهِ (۲)

قَالَ الْمَدَائِنِيُّ وَ قِيلَ لِعَلِيٍّ عليه السلام لَقَدْ جَزِعْتَ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ جَزَعاً شَدِيداً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ وَ مَا يَمْنَعُنِي أَنَّهُ كَانَ لِي رَبِيباً وَ كَانَ لِبَنِيَّ أَخاً وَ كُنْتُ لَهُ وَالِداً أَعُدُّهُ وَلَداً.

وَ رَوَى إِبْرَاهِيمُ الثَّقَفِيُّ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ جُنْدَبٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَمِقِ وَ حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ وَ حَبَّهُ الْعُرَنِيُّ وَ الْحَارِثُ الْأَعْوَرُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سَبَإٍ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ مَا افْتُتِحَتْ مِصْرُ وَ هُوَ مَغْمُومٌ حَزِينٌ فَقَالُوا لَهُ بَيِّنْ لَنَا مَا

۱- ۱- و رواه السيّد الرضىّ رفع اللّه مقامه فى المختار ۳۵ من الباب الثانى من نهج البلاغه.

۲- ۲- و قريبا منه رواه السيّد الرضىّ رضوان اللّه عليه فى المختار ۶۵ من نهج البلاغه.

قَوْلُکَ فِی أَبِی بَکْرٍ وَ عُمَرَ فَقَالَ لَهُمْ عَلِیٌّ علیه السلام هَلْ فَرَغْتُمْ لِهَذَا وَ هَذِهِ مِصْرُ قَدِ افْتُتِحَتْ وَ شِیعَتِی بِهَا قَدْ قُتِلَتْ أَنَا مُخْرِجٌ إِلَیْکُمْ کِتَاباً أُخْبِرُکُمْ فِیهِ عَمَّا سَأَلْتُمْ وَ أَسْأَلُکُمْ أَنْ تَحْفَظُوا مِنْ حَقِّی مَا ضَیَّعْتُمْ فَاقْرَءُوهُ عَلَی شِیعَتِی وَ کُونُوا عَلَی الْحَقِّ أَعْوَاناً وَ هَذِهِ نُسْخَهُ الْکِتَابِ (۱)مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مَنْ قَرَأَ کِتَابِی هَذَا مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَ الْمُسْلِمِینَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ فَإِنِّی أَحْمَدُ إِلَیْکُمُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بَعَثَ مُحَمَّداً نَذِیراً لِلْعَالَمِینَ وَ أَمِیناً عَلَی التَّنْزِیلِ وَ شَهِیداً عَلَی هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ أَنْتُمْ مَعَاشِرَ الْعَرَبِ یَوْمَئِذٍ عَلَی شَرِّ دِینٍ وَ فِی شَرِّ دَارٍ مُنِیخُونَ عَلَی حِجَارَهٍ خُشْنٍ وَ جَنَادِلَ صُمٍّ وَ شَوْکٍ مَبْثُوثٍ فِی الْبِلَادِ تَشْرَبُونَ الْمَاءَ الْخَبِیثَ وَ تَأْکُلُونَ الطَّعَامَ الْجَشِبَ وَ تَسْفِکُونَ دِمَاءَکُمْ وَ تَقْتُلُونَ أَوْلَادَکُمْ وَ تَقْطَعُونَ أَرْحَامَکُمْ وَ تَأْکُلُونَ أَمْوَالَکُمْ بَیْنَکُمْ بِالْبَاطِلِ سُبُلُکُمْ خَائِفَهٌ وَ الْأَصْنَامُ فِیکُمْ مَنْصُوبَهٌ وَ لَا یُؤْمِنُ أَکْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَ هُمْ مُشْرِکُونَ فَمَنَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَیْکُمْ بِمُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَبَعَثَهُ إِلَیْکُمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِکُمْ وَ قَالَ فِی مَا أَنْزَلَ مِنْ کِتَابِهِ هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِنْهُمْ یَتْلُوا عَلَیْهِمْ آیاتِهِ وَ یُزَکِّیهِمْ وَ یُعَلِّمُهُمُ الْکِتابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ إِنْ کانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِی ضَلالٍ مُبِینٍ وَ قَالَ لَقَدْ جاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ ما عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ وَ قَالَ لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَی الْمُؤْمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ قَالَ ذلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَنْ یَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ فَکَانَ الرَّسُولُ إِلَیْکُمْ مِنْ أَنْفُسِکُمْ بِلِسَانِکُمْ فَعَلَّمَکُمُ الْکِتَابَ وَ الْحِکْمَهَ وَ الْفَرَائِضَ وَ السُّنَّهَ وَ أَمَرَکُمْ بِصِلَهِ أَرْحَامِکُمْ وَ حَقْنِ دِمَائِکُمْ وَ صَلَاحِ ذَاتِ الْبَیْنِ وَ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلی أَهْلِها وَ أَنْ تُوفُوا بِالْعَهْدِ وَ لا تَنْقُضُوا الْأَیْمانَ بَعْدَ تَوْکِیدِها وَ أَمَرَکُمْ أَنْ تَعَاطَفُوا وَ تَبَارُّوا وَ تَبَاشَرُوا وَ تَبَاذَلُوا وَ تَرَاحَمُوا وَ نَهَاکُمْ عَنِ التَّنَاهُبِ

۱- ۱- و تقدم فی الباب ۱۶ ص ۱۴۸ کتاب یشبهه فراجع إلیه البته. و هذا رواه ابن أبی الحدید فی شرح المختار ۶۷ من خطب نهج البلاغه لکن قال: انه خطب.

وَ التَّظَالُمِ وَ التَّحَاسُدِ وَ التَّبَاغِي وَ التَّقَاذُفِ وَ عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ بَخْسِ الْمِكْيَالِ وَ نَقْصِ الْمِيزَانِ وَ تَقَدَّمَ إِلَيْكُمْ فِيمَا تَلَا عَلَيْكُمْ أَنْ لَا تَزْنُوا وَ لَا تَرْبُوا وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَ الْيَتَامَى وَ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَماناتِ إِلى أَهْلِها وَ لا تَعْثَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ وَ لا تَعْتَدُوا إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ فَكُلُّ خَيْرٍ يُدْنِي إِلَى الْجَنَّهِ وَ يُبَاعِدُ مِنَ النَّارِ أَمَرَكُمْ بِهِ وَ كُلُّ شَرٍّ يُدْنِي إِلَى النَّارِ وَ يُبَاعِدُ مِنَ الْجَنَّهِ نَهَاكُمْ عَنْهُ (۱)فَلَمَّا اسْتَكْمَلَ مُدَّتَهُ مِنَ الدُّنْيَا تَوَفَّاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ سَعِيداً حَمِيداً فَيَا لَهَا مُصِيبَهً خَصَّتِ الْأَقْرَبِينَ وَ عَمَّتْ جَمِيعَ الْمُسْلِمِينَ مَا أُصِيبُوا قَبْلَهَا بِمِثْلِهَا وَ لَنْ يُعَايِنُوا بَعْدَهَا أُخْتَهَا فَلَمَّا مَضَى لِسَبِيلِهِ صلى الله عليه و آله تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَ اللَّهِ مَا كَانَ يُلْقَى فِي رُوعِي وَ لَا يَخْطُرُ عَلَى بَالِي أَنَّ الْعَرَبَ تَعْدِلُ هَذَا الْأَمْرَ بَعْدَ مُحَمَّدٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّي مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِي إِلَّا انْثِيَالُ النَّاسِ عَلَى أَبِي بَكْرٍ وَ إِجْفَالُهُمْ إِلَيْهِ لِيُبَايِعُوهُ فَأَمْسَكْتُ يَدِي وَ رَأَيْتُ أَنِّي أَحَقُّ بِمَقَامِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله وَ مِلَّهِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله فِي النَّاسِ بِمَنْ تَوَلَّى الْأَمْرَ بَعْدَهُ فَلَبِثْتُ بِذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ حَتَّى رَأَيْتُ رَاجِعَهً مِنَ النَّاسِ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ تَدْعُو إِلَى مَحْقِ دِينِ اللَّهِ وَ مِلَّهِ مُحَمَّدٍ فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْماً وَ هَدْماً يَكُونُ الْمُصِيبَهُ بِهِمَا عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوَاتِ وِلَايَهِ أُمُورِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ ثُمَّ يَزُولُ مَا كَانَ مِنْهَا كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ وَ كَمَا يَنْقَشِعُ السَّحَابُ فَمَشَيْتُ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَبَايَعْتُهُ وَ نَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاغَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ كَانَتْ كَلِمَهُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ فَتَوَلَّى أَبُو بَكْرٍ تِلْكَ الْأُمُورَ وَ سَدَّدَ وَ يَسَّرَ وَ قَارَبَ وَ اقْتَصَدَ فَصَحِبْتُهُ مُنَاصِحاً وَ أَطَعْتُهُ فِيمَا أَطَاعَ اللَّهَ فِيهِ جَاهِداً وَ مَا طَمِعْتُ أَنْ لَوْ حَدَثَ بِهِ حَدَثٌ وَ أَنَا حَيٌّ أَنْ يَرُدَّ

۱- ۱- و هذه الفقره من الخطبه ممّا توجب على المتشرعه الفحص التام و بذل الوسع كما ينبغى حول الآثار الوارده عن صاحب الشريعه و عدم جواز الاتكال على الفكر الشخصى و العقل الفردى قبل المراجعه أو بعد الوصول إلى ما بينه من لا ينطق عن الهوى إن هو إلّا وحى يوحى إليه من لا يعزب عن علمه شى ء فى الأرض و لا فى السماء و قنن القوانين لمصالح المخلوقين و هو غنى عنهم.

إِلَيَّ الْأَمْرُ الَّذِي بَايَعْتُهُ فِيهِ طَمَعَ مُسْتَيْقِنٍ وَ لَا يَئِسْتُ مِنْهُ يَأْسَ مَنْ لَا يَرْجُوهُ فَلَوْ لَا خَاصَّهُ مَا كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ عُمَرَ لَظَنَنْتُ أَنَّهُ لَا يَدْفَعُهَا عَنِّي فَلَمَّا احْتَضَرَ بَعَثَ إِلَى عُمَرَ فَوَلَّاهُ فَسَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ نَاصَحْنَا وَ تَوَلَّى عُمَرُ الْأَمْرَ فَكَانَ مَرْضِيَّ السِّيرَهِ مَيْمُونَ النَّقِيبَهِ حَتَّى إِذَا احْتَضَرَ قُلْتُ فِي نَفْسِي لَنْ يَعْدِلَهَا عَنِّي لَيْسَ بِدَافِعِهَا عَنِّي فَجَعَلَنِي سَادِسَ سِتَّهٍ فَمَا كَانُوا لِوِلَايَهِ أَحَدٍ أَشَدَّ كَرَاهِيَةً مِنْهُمْ لِوِلَايَتِي عَلَيْهِمْ فَكَانُوا يَسْمَعُونِّي عِنْدَ وَفَاهِ الرَّسُولِ صلى الله عليه و آله أُحَاجُّ أَبَا بَكْرٍ وَ أَقُولُ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّا أَهْلَ الْبَيْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْكُمْ أَ مَا كَانَ فِينَا مَنْ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ وَ يَعْرِفُ السُّنَّهَ وَ يَدِينُ بِدِينِ الْحَقِّ: فَخَشِيَ الْقَوْمُ إِنْ أَنَا وُلِّيتُ عَلَيْهِمْ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُمْ مِنَ الْأَمْرِ نَصِيبٌ مَا بَقُوا فَأَجْمَعُوا إِجْمَاعاً وَاحِداً فَصَرَفُوا الْوَلَايَهَ إِلَى عُثْمَانَ وَ أَخْرَجُونِي مِنْهَا رَجَاءَ أَنْ يَنَالُوهَا وَ يَتَدَاوَلُوهَا إِذْ يَئِسُوا أَنْ يَنَالُوهَا مِنْ قِبَلِي ثُمَّ قَالُوا هَلُمَّ بَايِعْ وَ إِلَّا جَاهَدْنَاكَ فَبَايَعْتُ مُسْتَكْرَهاً وَ صَبَرْتُ مُحْتَسِباً فَقَالَ قَائِلُهُمْ يَا ابْنَ أَبِي طَالِبٍ إِنَّكَ عَلَى هَذَا الْأَمْرِ لَحَرِيصٌ فَقُلْتُ إِنَّهُمْ أَحْرَصُ مِنِّي وَ أَبْعَدُ أَيُّنَا أَحْرَصُ أَنَا الَّذِي طَلَبْتُ تُرَاثِي وَ حَقِّيَ الَّذِي جَعَلَنِيَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَوْلَى بِهِ أَمْ أَنْتُمْ إِذْ تَضْرِبُونَ وَجْهِي دُونَهُ وَ تَحُولُونَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ فَبُهِتُوا وَ اللَّهُ لا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَعْدِيكَ عَلَى قُرَيْشٍ فَإِنَّهُمْ قَطَعُوا رَحِمِي وَ أَصْغَوْا إِنَائِي وَ صَغَّرُوا عَظِيمَ مَنْزِلَتِي وَ أَجْمَعُوا عَلَى مُنَازَعَتِي حَقّاً كُنْتُ أَوْلَى بِهِ مِنْهُمْ فَسَلَبُونِيهِ ثُمَّ قَالُوا أَلَا إِنَّ فِي الْحَقِّ أَنْ تَأْخُذَهُ وَ فِي الْحَقِّ أَنْ تَمْنَعَهُ فَاصْبِرْ كَمَداً أَوْ مُتْ أَسَفاً وَ حَنَقاً فَنَظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ مَعِي رَافِدٌ وَ لَا ذَابٌّ وَ لَا نَاصِرٌ وَ لَا مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي فَضَنِنْتُ بِهِمْ عَنِ الْمَنِيَّهِ فَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَذَى وَ تَجَرَّعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا وَ صَبَرْتُ مِنْ كَظْمِ الْغَيْظِ عَلَى أَمَرَّ مِنَ الْعَلْقَمِ وَ آلَمَ لِلْقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشِّفَارِ حَتَّى إِذَا نَقَمْتُمْ عَلَى عُثْمَانَ أَتَيْتُمُوهُ فَقَتَلْتُمُوهُ ثُمَّ جِئْتُمُونِي لِتُبَايِعُونِي فَأَبَيْتُ عَلَيْكُمْ وَ أَمْسَكْتُ يَدِي فَنَازَعْتُمُونِي وَ دَافَعْتُمُونِي وَ بسطت [بَسَطْتُمْ] يَدِي فَكَفَفْتُهَا وَ مَدَدْتُمُوهَا فَقَبَضْتُهَا وَ ازْدَحَمْتُمْ عَلَيَّ حَتَّى ظَنَنْتُ أَنَّ بَعْضَكُمْ قَاتِلُ بَعْضٍ أَوْ أَنَّكُمْ قَاتِلِيَّ فَقُلْتُمْ بَايِعْنَا لَا نَجِدُ غَيْرَكَ وَ لَا نَرْضَى إِلَّا بِكَ بَايَعْنَاكَ لَا نَفْتَرِقُ وَ لَا تَخْتَلِفُ

كَلِمَتُنَا فَبَايَعْتُكَمْ وَ دَعَوْتُ النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِي فَمَنْ بَايَعَ طَوْعاً قَبِلْتُهُ مِنْهُ وَ مَنْ أَبَى لَمْ أُكْرِهْهُ وَ تَرَكْتُهُ فَبَايَعَنِي فِيمَنْ بَايَعَنِي طَلْحَهُ وَ الزُّبَيْرُ وَ لَوْ أَبَيَا مَا أَكْرَهْتُهُمَا كَمَا لَمْ أُكْرِهْ غَيْرَهُمَا فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا يَسِيراً حَتَّى بَلَغَنِي أَنَّهُمَا قَدْ خَرَجَا مِنْ مَكَّهَ مُتَوَجِّهَيْنِ إِلَى الْبَصْرَهِ فِي جَيْشٍ مَا مِنْهُمْ رَجُلٌ إِلَّا قَدْ أَعْطَانِي الطَّاعَهَ وَ سَمِعَ لِي بِالْبَيْعَهِ فَقَدِمَا عَلَى عَامِلِي وَ خُزَّانِ بَيْتِ مَالِي وَ عَلَى أَهْلِ مِصْرِي الَّذِينَ كُلُّهُمْ عَلَى بَيْعَتِي وَ فِي طَاعَتِي فَشَتَّتُوا كَلِمَتَهُمْ وَ أَفْسَدُوا جَمَاعَتَهُمْ ثُمَّ وَثَبُوا عَلَى شِيعَتِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ فَقَتَلُوا طَائِفَهً مِنْهُمْ غَدْراً وَ طَائِفَهً صَبْراً وَ طَائِفَهٌ مِنْهُمْ غَضِبُوا لِلَّهِ وَ لِي فَشَهَرُوا سُيُوفَهُمْ وَ ضَرَبُوا بِهَا حَتَّى لَقُوا اللَّهَ صَادِقِينَ فَوَ اللَّهِ لَوْ لَمْ يُصِيبُوا مِنْهُمْ إِلَّا رَجُلًا وَاحِداً مُتَعَمِّدِينَ لِقَتْلِهِ لَحَلَّ لِي بِهِ قَتْلُ ذَلِكَ الْجَيْشِ بِأَسْرِهِ (1)فَدَعْ مَا أَنَّهُمْ قَدْ قَتَلُوا مِنَ الْمُسْلِمِينَ أَكْثَرَ مِنَ الْعِدَّهِ الَّتِي دَخَلُوا بِهَا عَلَيْهِمْ وَ قَدْ أَدَالَ اللَّهُ مِنْهُمْ فَبُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ ثُمَّ إِنِّي نَظَرْتُ فِي أَمْرِ أَهْلِ الشَّامِ فَإِذَا أَعْرَابٌ وَ أَهْلُ طَمَعٍ جُفَاهٌ طُغَاهٌ يَجْتَمِعُونَ مِنْ كُلِّ أَوْبٍ وَ مَنْ كَانَ يَنْبَغِي أَنْ يُؤَدَّبَ أَوْ يُوَلَّى عَلَيْهِ وَ يُؤْخَذَ عَلَى يَدَيْهِ لَيْسُوا مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَ لَا الْأَنْصَارِ وَ لَا التَّابِعِينَ بِإِحْسَانٍ فَسِرْتُ إِلَيْهِمْ فَدَعَوْتُهُمْ إِلَى الطَّاعَهِ وَ الْجَمَاعَهِ فَأَبَوْا إِلَّا شِقَاقاً وَ فِرَاقاً وَ نَهَضُوا فِي وُجُوهِ الْمُسْلِمِينَ يَنْضَحُونَهُمْ بِالنَّبْلِ وَ يَشْجُرُونَهُمْ بِالرِّمَاحِ فَهُنَاكَ نَهَدْتُ إِلَيْهِمْ بِالْمُسْلِمِينَ فَقَاتَلْتُهُمْ فَلَمَّا عَضَّهُمُ السِّلَاحُ وَ وَجَدُوا أَلَمَ الْجِرَاحِ رَفَعُوا الْمَصَاحِفَ يَدْعُونَكُمْ إِلَى مَا فِيهَا فَأَنْبَأْتُكُمْ أَنَّهُمْ لَيْسُوا بِأَهْلِ دِينٍ وَ لَا قُرْآنٍ وَ أَنَّهُمْ رَفَعُوهَا غَدْراً وَ مَكِيدَهً وَ خَدِيعَهً وَ وَهْناً وَ ضَعْفاً فَامْضُوا عَلَى حَقِّكُمْ وَ قِتَالِكُمْ فَأَبَيْتُمْ عَلَيَّ وَ قُلْتُمْ اقْبَلْ مِنْهُمْ فَإِنْ أَجَابُوا إِلَى مَا فِي الْكِتَابِ جَامَعُونَا عَلَى مَا نَحْنُ عَلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ وَ إِنْ أَبَوْا كَانَ أَعْظَمَ لِحُجَّتِنَا عَلَيْهِمْ فَقَبِلْتُ مِنْهُمْ وَ كَفَفْتُ عَنْهُمْ إِذْ وَنَيْتُمْ وَ أَبَيْتُمْ وَ كَانَ الصُّلْحُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَهُمْ عَلَى

---

۱ - ۱- لهذه الفقره شواهد كثيره بعضها مذكور فی عنوان الرجل يقتله النفر فی كتاب الديات تحت الرقم ۷۷۴۳- ۷۷۴۹ من كتاب المصنّف لابن أبی شيبه ج ۹ ص ۳۴۷- ۳۴۸. و ليراجع المصنّف لعبد الرزاق ج ۹ ص ۴۸۵ و سنن البيهقیّ ۸/ ۴۱ و نصب الرايه ۴/ ۴۵۳.

رَجُلَيْنِ يُحْيِيَانِ مَا أَحْيَا الْقُرْآنُ وَ يُمِيتَانِ مَا أَمَاتَ الْقُرْآنُ فَاخْتَلَفَ رَأْيُهُمَا وَ تَفَرَّقَ حُكْمُهُمَا وَ نَبَذَا مَا فِي حُكْمِ الْقُرْآنِ وَ خَالَفَا مَا فِي الْكِتَابِ فَجَنَّبَهُمَا [اللَّهُ] السَّدَادَ وَ دَلَّاهُمَا فِي الضَّلَالَهِ فَنَبَذَا حُكْمَهُمَا وَ كَانَا أَهْلَهُ فَانْخَزَلَتْ فِرْقَهٌ مِنَّا فَتَرَكْنَاهُمْ مَا تَرَكُونَا حَتَّى إِذَا عَثَوْا فِي الْأَرْضِ يَقْتُلُونَ وَ يُفْسِدُونَ أَتَيْنَاهُمْ فَقُلْنَا ادْفَعُوا إِلَيْنَا قَتَلَهَ إِخْوَانِنَا ثُمَّ كِتَابُ اللَّهِ بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ قَالُوا كُلُّنَا قَتَلَهُمْ وَ كُلُّنَا اسْتَحَلَّ دِمَاءَهُمْ وَ دِمَاءَكُمْ وَ شَدَّتْ عَلَيْنَا خَيْلُهُمْ وَ رِجَالُهُمْ فَصَرَعَهُمُ اللَّهُ مَصَارِعَ الظَّالِمِينَ فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ مِنْ شَأْنِهِمْ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَمْضُوا مِنْ فَوْرِكُمْ ذَلِكَ إِلَى عَدُوِّكُمْ فَقُلْتُمْ كَلَّتْ سُيُوفُنَا وَ نَفِدَتْ نِبَالُنَا وَ نَصَلَتْ أَسِنَّهُ رِمَاحِنَا وَ عَادَ أَكْثَرُهَا قَصْداً فَارْجِعْ بِنَا إِلَى مِصْرِنَا لِنَسْتَعِدَّ بِأَحْسَنِ عُدَّتِنَا فَإِذَا رَجَعْتَ زِدْتَ فِي مُقَاتِلَتِنَا عِدَّهَ مَنْ هَلَكَ مِنَّا وَ فَارَقَنَا فَإِنَّ ذَلِكَ أَقْوَى لَنَا عَلَى عَدُوِّنَا فَأَقْبَلْتُ بِكُمْ حَتَّى إِذَا أَظْلَلْتُمْ عَلَى الْكُوفَهِ أَمَرْتُكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا بِالنُّخَيْلَهِ وَ أَنْ تَلْزَمُوا مُعَسْكَرَكُمْ وَ أَنْ تَضُمُّوا قَوَاصِيَكُمْ وَ أَنْ تُوَطِّنُوا عَلَى الْجِهَادِ أَنْفُسَكُمْ وَ لَا تُكْثِرُوا زِيَارَهَ أَبْنَائِكُمْ وَ نِسَائِكُمْ فَإِنَّ أَهْلَ الْحَرْبِ الْمُصَابِرُوهَا وَ أَهْلَ التَّشْمِيرِ فِيهَا الَّذِينَ لَا يَنْقَادُونَ مِنْ سَهَرِ لَيْلِهِمْ وَ لَا ظَمَإِ نَهَارِهِمْ وَ لَا خَمْصِ بُطُونِهِمْ وَ لَا نَصَبِ أَبْدَانِهِمْ فَنَزَلَتْ طَائِفَهٌ مِنْكُمْ مَعِي مُعَذِّرَهً وَ دَخَلَتْ طَائِفَهٌ مِنْكُمُ الْمِصْرَ عَاصِيَهً فَلَا مَنْ بَقِيَ مِنْكُمْ صَبَرَ وَ ثَبَتَ وَ لَا مَنْ دَخَلَ الْمِصْرَ عَادَ إِلَيَّ وَ رَجَعَ فَنَظَرْتُ إِلَى مُعَسْكَرِي وَ لَيْسَ فِيهِ خَمْسُونَ رَجُلًا فَلَمَّا رَأَيْتُ مَا أَتَيْتُمْ دَخَلْتُ إِلَيْكُمْ فَلَمْ أَقْدِرْ إِلَى أَنْ تَخْرُجُوا إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فَمَا تَنْتَظِرُونَ أَ مَا تَرَوْنَ أَطْرَافَكُمْ قَدِ انْتَقَصَتْ وَ إِلَى مِصْرِكُمْ قَدْ فُتِحَتْ وَ إِلَى شِيعَتِي بِهَا قَدْ قُتِلَتْ وَ إِلَى مَسَالِحِكُمْ تُعْرَى وَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى وَ أَنْتُمْ ذَوُو عَدَدٍ كَثِيرٍ وَ شَوْكَهٍ وَ بَأْسٍ فَمَا بَالُكُمْ لِلَّهِ أَنْتُمْ مِنْ أَيْنَ تُؤْتَوْنَ وَ مَا لَكُمْ تُسْحَرُونَ وَ أَنَّى تُؤْفَكُونَ وَ لَوْ أَعْزَمْتُمْ وَ أَجْمَعْتُمْ لَمْ تُرَامُوا أَلَا إِنَّ الْقَوْمَ قَدِ اجْتَمَعُوا وَ تَنَاشَبُوا وَ تَنَاصَحُوا وَ أَنْتُمْ قَدْ وَنَيْتُمْ وَ تَغَاشَشْتُمْ وَ افْتَرَقْتُمْ مَا أَنْتُمْ إِنْ أَتْمَمْتُمْ عِنْدِي عَلَى هَذَا بِمُنْقِذِينَ فَانْتَهُوا عَمَّا نُهِيتُمْ وَ اجْمَعُوا عَلَى حَقِّكُمْ وَ تَجَرَّدُوا لِحَرْبِ عَدُوِّكُمْ قَدْ أَبْدَتِ الرَّغْوَهُ مِنَ الصَّرِيحِ وَ بَيَّنَ الصُّبْحُ لِذِي عَيْنَيْنِ

إِنَّمَا تُقَاتِلُونَ الطَّلَقَاءَ وَ أَبْنَاءَ الطَّلَقَاءِ وَ أَولِی الْجَفَاءِ وَ مَنْ أَسْلَمَ كَرْهاً فَكَانَ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَنْفُ الْإِسْلَام كُلِّهِ حَرْباً أَعْدَاءُ اللَّهِ وَ السُّنَّهِ وَ الْقُرْآنِ وَ أَهْلُ الْبِدَعِ وَ الْأَحْدَاثِ وَ مَنْ كَانَتْ بَوَائِقُهُ تُتَّقَی وَ كَانَ عَلَی الْإِسْلَام وَ أَهْلِهِ مُخَوِّفاً وَ أَكَلَهُ الرِّشَا وَ عَبَدَهُ الدُّنْیَا وَ لَقَدِ انْتَهَی إِلَیَّ أَنَّ ابْنَ النَّابِغَهِ لَمْ یُبَایِعْ مُعَاوِیَهَ حَتَّی أَعْطَاهُ وَ شَرَطَ لَهُ أَنْ یُؤْتِیَهُ أَتِیَّهً هِیَ أَعْظَمُ مِمَّا فِی یَدِهِ مِنْ سُلْطَانِهِ أَلَا صَفِرَتْ یَدُ هَذَا الْبَائِعِ دِینَهُ بِالدُّنْیَا وَ خَزِیَتْ أَمَانَهُ هَذَا الْمُشْتَرِی نُصْرَهَ فَاسِقٍ غَادِرٍ بِأَمْوَالِ الْمُسْلِمِینَ وَ إِنَّ فِیهِمْ مَنْ قَدْ شَرِبَ فِیكُمُ الْخَمْرَ وَ جُلِدَ الْحَدَّ یُعْرَفُ بِالْفَسَادِ فِی الدِّینِ وَ الْفِعْلِ السَّیِّئِ وَ إِنَّ فِیهِمْ مَنْ لَمْ یُسْلِمْ حَتَّی رُضِخَ لَهُ عَلَی الْإِسْلَام رَضِیخَهٌ فَهَؤُلَاءِ قَادَهُ الْقَوْمِ وَ مَنْ تَرَكْتُ ذِكْرَ مَسَاوِیهِ مِنْ قَادَتِهِمْ مِثْلُ مَنْ ذَكَرْتُ مِنْهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ مِنْهُمْ وَ یَوَدُّ هَؤُلَاءِ الَّذِینَ ذَكَرْتُ لَوْ وُلُّوا عَلَیْكُمْ فَأَظْهَرُوا فِیكُمُ الْكُفْرَ وَ الْفَسَادَ وَ الْكِبْرَ وَ الْفُجُورَ وَ التَّسَلُّطَ بِالْجَبْرِیَّهِ وَ اتَّبَعُوا الْهَوَی وَ حَكَمُوا بِغَیْرِ الْحَقِّ وَ لَأَنْتُمْ عَلَی مَا كَانَ فِیكُمْ مِنْ تَوَاكُلٍ وَ تَخَاذُلٍ خَیْرٌ مِنْهُمْ وَ أَهْدَی سَبِیلًا فِیكُمُ الْعُلَمَاءُ وَ الْفُقَهَاءُ النُّجَبَاءُ وَ الْحُكَمَاءُ وَ حَمَلَهُ الْكِتَابِ وَ الْمُتَهَجِّدُونَ بِالْأَسْحَارِ وَ عُمَّارُ الْمَسَاجِدِ بِتِلَاوَهِ الْقُرْآنِ أَ فَلَا تَسْخَطُونَ وَ تَهْتَمُّونَ أَنْ یُنَازِعَكُمُ الْوَلَایَهَ عَلَیْكُمْ سُفَهَاؤُكُمْ وَ الْأَشْرَارُ الْأَرَاذِلُ مِنْكُمْ فَاسْمَعُوا قَوْلِی هَدَاكُمُ اللَّهُ إِذَا قُلْتُ وَ أَطِیعُوا أَمْرِی إِذَا أَمَرْتُ فَوَ اللَّهِ لَئِنْ أَطَعْتُمُونِی لَا تَغْوُونَ وَ إِنْ عَصَیْتُمُونِی لَا تَرْشُدُونَ خُذُوا لِلْحَرْبِ أُهْبَتَهَا وَ أَعِدُّوا لَهَا عُدَّتَهَا وَ أَجْمِعُوا إِلَیْهَا فَقَدْ شُبَّتْ نَارُهَا وَ عَلَا شَنَارُهَا وَ تَجَرَّدَ لَكُمْ فِیهَا الْفَاسِقُونَ كَیْ یُعَذِّبُوا عِبَادَ اللَّهِ وَ یُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ أَلَا إِنَّهُ لَیْسَ أَوْلِیَاءُ الشَّیْطَانِ مِنْ أَهْلِ الطَّمَعِ وَ الْمَكْرِ وَ الْجَفَاءِ بِأَوْلَی بِالْجِدِّ فِی غَیِّهِمْ وَ ضَلَالِهِمْ وَ بَاطِلِهِمْ مِنْ أَوْلِیَاءِ اللَّهِ أَهْلِ الْبِرِّ وَ الزَّهَادَهِ وَ الْإِخْبَاتِ بِالْجِدِّ فِی حَقِّهِمْ وَ طَاعَهِ رَبِّهِمْ وَ مُنَاصَحَهِ إِمَامِهِمْ إِنِّی وَ اللَّهِ لَوْ لَقِیتُهُمْ فَرْداً وَ هُمْ مِلْ ءُ الْأَرْضِ مَا بَالَیْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ وَ إِنِّی مِنْ ضَلَالَتِهِمُ الَّتِی هُمْ فِیهَا وَ الْهُدَی الَّذِی نَحْنُ عَلَیْهِ لَعَلَی ثِقَهٍ وَ بَیِّنَهٍ وَ یَقِینٍ وَ بَصِیرَهٍ وَ إِنِّی إِلَی لِقَاءِ رَبِّی لَمُشْتَاقٌ وَ لِحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ وَ لَكِنَّ أَسَفاً یَعْتَرِینِی وَ حُزْناً یُخَامِرُنِی مِنْ أَنْ یَلِیَ أَمْرَ

ص: ۵۷۲

هـٰذِهِ الْأُمَّهِ سُـفَهاؤُها وَ فُجّارُها فَيَتَّخِـذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلًا وَ عِبادَ اللَّهِ خَوَلًا وَ الْفاسِـقِينَ حِزْباً وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ لَا ذٰلِكَ لَما أَكْثَرْتُ تَأْنِيبَكَمْ وَ تَحْرِيضَـكُمْ وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ وَنَيْتُمْ وَ أَبَيْتُمْ حَتَّى أَلْقاهُمْ بِنَفْسِـي مَتَى حُمَّ لِي لِقاؤُهُمْ فَوَ اللَّهِ إِنِّي لَعَلَى الْحَقِّ وَ إِنِّي لِلشَّهادَهِ لَمُحِبٌّ فَ انْفِرُوا خِفافاً وَ ثِقالًا وَ جاهِـدُوا بِأَمْوالِكُمْ وَ أَنْفُسِـكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذٰلِكُمْ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ وَ لَا تَثّاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فتفروا [فَتَقِرُّوا] بِالْخَسْفِ وَ تَبُوءُوا بِالـذُّلِّ وَ يَكُنْ نَصِـيبُكُمُ الْأَخْسَـرَ إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْيَقْظانُ الْأَرِقُ مَنْ نامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ وَ مَنْ ضَـعُفَ أَوْدَى وَ مَنْ تَرَكَ الْجِهادَ فِي اللَّهِ كَانَ كَالْمَغْبُونِ الْمَهِينِ اللَّهُمَّ اجْمَعْنَا وَ إِيَّاهُمْ عَلَى الْهُـدَى وَ زَهِّدْنَا وَ إِيَّاهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ اجْعَلِ الْآخِرَهَ لَنَا وَ لَهُمْ خَيْراً مِنَ الْأُولَى وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]به روایت ثقفی - . ثقفی آن را به توالی در حدیث ۱۱۶ و مابعد آن از کتاب تلخیص ج۱، ص ۲۶۲، و مابعد آن روایت کرد. -

باز می گردیم. با اسنادش از عاصم بن کلیب از پدرش روایت کرد که زمانی که خبر اشتر به معاویه فرستاد، رسولی فرستاد که او را تا مصر دنبال کند و به فرمان داد که او را بکشد و همراه او دو کوزه آب آماده داد که در آن نوشیدنی بود و روزی اشتر طلب آب کرد و از یکی از آن دو بـه او نوشانید و روزی دیگر طلب آب کرد و او از دیگری به وی نوشانید که در آن سم بود، پس او نوشید و گردنش خم شد و آن مرد را طلب کرد، اما نیافت.

و از مغیره ضبی روایت است که معاویه غلامی از خاندان عمر را برای اشتر تحریک کرد و آن غلام پیوسته فضیلت علی و بنی هاشم را برای اشتر ذکر می کرد تا اینکه به او اطمینان یافت و روزی بار و بنه اش را به اشتر تقدیم کرد و او طلب آب کرد و غلام شربت شکر و خرمایی مسموم را به او نوشانید و او جان سپرد.

گوید: معاویه زمانی که غلام عمر را برای او تحریک کرد، به شامیان گفته بود: اشتر را نفرین کنید و آنها او را نفرین کردند و چون خبر مرگش به او رسید گفت: آیا نمی بینید شما استجابت دید؟ و از برخی سرشناسان روایت است که اشتر در مصر بعد از جنگی سخت کشته شد و صحیح این است که او سمی نوشید و قبل از رسیدن به مصر وفات کرد.

از علی بن محمد مدائنی روایت است که معاویه به شامیان می گفت: ای مردم، علی اشتر را به سوی مصر فرستاده است، پس از خدا بخواهید که شما را حفاظت کند، پس آنها بعد از هر نمازی او را نفرین می کردند و کسی که به او سم نوشانید نزد معاویه آمد و خبر هلاکت اشتر را به او داد و معاویه لعنه الله خطبه ایراد کرد: اما بعد، علی بن ابی طالب دو دست راست داشت، یکی از آنها در روز صفین قطع شد که عمار بن یاسر است و دیگری امروز قطع شد که مالک اشتر است .

و ابراهیم گوید: زمانی که خبر مرگ اشتر به علی علیه السلام رسید فرمود: إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَیْهِ راجِعُونَ، و الحمد للّه ربّ العالمین خداوندا من این مصیبت بزرگ را به حساب تو می گذارم که مرگ او از مصائب روزگار است.

سپس فرمود: خداوند مالک را رحمت کند که او به عهد خود وفا کرد و پیمان خود را به انجام رساند و به دیدار خدایش شتافت، با اینکه ما با خود عزم کرده‌ایم که بر هر مصیبتی پس از مصیبت رحلت رسول خدا صلّی الله علیه و آله صبر پیشه سازیم که راستی آن بزرگترین مصیبت است.

معاویه ضبی گوید: امر علی شدید بود تا اینکه اشتر وفات کرد و اشتر در کوفه از احنف در بصره سیاه‌تر بود. و از جمعی از مشایخ نخع گوید: زمانی که خبر مرگ اشتر به امیرمؤمنان علیه السلام رسید، نزد او رفتیم و او را متحسر و اندوهگین یافتیم.

علقمه بن قیس نخعی گوید: علی همچنان متحسر و اندوهگین بود، چنانکه گمان کردیم او به مالک مصیبت‌زده است نه ما، و این تا چندین روز در سیمایش مشخص بود.

ابراهیم گوید: محمد بن عبدالله از مدائنی از رجالش برایمان حدیث گفت: محمد بن ابوبکر زمانی که خبردار شد که علی علیه السلام اشتر را به سوی مصر فرستاده است، بر او دشوار شد، پس علی علیه السلام به هنگام مرگ برای او نوشت: پس از یاد خدا و درود، به من خبر داده اند که از فرستادن اشتر به سوی محلّ فرمانداری ات، ناراحت شده ای.این کار را به دلیل کند شدن و سهل انگاری ات یا انتظار کوشش بیشتری از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان تر، و حکومت تو در آن سامان خوش تر است.همانا مردی را فرماندار مصر قرار دادم، که نسبت به ما خیرخواه، و به دشمنان ما سخت گیر بود، خدا او را رحمت کند، که ایّام زندگی خود را کامل، و مرگ خود را ملاقات کرد، در حالی که ما از او خشنود بودیم، خداوند از او خشنود باد، و پاداش او را چند برابر عطا کند، و ثوابش را دوچندان و بازگشتش را نیکو گرداند .

پس برای مقابله با دشمن بیرون بیا آماده پیکار باش، و با آگاهی و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن، و یاد خدا، استعانت و ترس از او را بسیار کن که تو را در مشکلات کفایت می کند، و تو را در آنچه ولایت داد یاری می‌کند، و خداوند در آنچه که ما و تو را در آنچه که جز با رحمتش به آن نائل نمی‌شویم یاری کند و السلام. - . سید رضی آن را در مختار ۳۴ از بخش دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد.

و طبری آن را به همراه اکثر آن در حوادث سال ۳۸ از تاریخش: ج۱، ص ۳۳۹۵ و در چاپ: چ۴، ص ۷۵ و در چاپ: ج۵، ص ۹۶ روایت کرد. -

و محمد نوشت: به بنده خدا امیرمؤمنان علیه السّلام از محمد بن ابوبکر، سلام بر تو، خدای یکتایی را که جز او خدایی نیست حمد می گویم.

اما بعد، نامه امیرمؤمنان به من رسید و آن را دریافتم و آنچه که در آن است را فهمیدم و در میان مردم کسی نیست که نسبت به دشمن امیرالمؤمنین از من دشمن‌تر باشد و با دوستانش مهربانتر از من. خارج شدم و اردو زدم و مردم را امان دادم جز کسانی که جنگی به پا کردند و مخالفتی با ما را عیان ساختند و من مطیع امر امیرمؤمنان، حافظ آن و پناه گیرنده به او و قائم به او هستم و در هر حالی خداوند مورد استعانت است و سلام، رحمت و برکات خداوند بر امیرمؤمنان باد.

و ابوجهضم اسدی گوید: شامیان زمانی که از صفین بازگشتند و خبر حکمین به معاویه رسید، شامیان بر خلافت او بیعت کردند جز قدرت نیافزود و جز مصر اندوهی نداشت، پس عمرو بن عاص، حبیب بن مسلمه، بسر بن أرطأه، ضحاک بن قیس، عبدالرحمن بن خالد، شرجبیل بن سمط و ابواعور سلمی و حمزه بن مالک را خواند و درخصوص آن با آنها مشورت کرد،

پس عمرو بن عاص گفت: بهترین نظری که می بینم این است که عزت تو و یارانت و ذلت دشمنت در فتح آن است و دیگران گفتند: ما نیز بر نظر عمرو هستیم.

معاویه برای مسلمه بن مخلد انصاری و معاویه بن خدیج کندی که با علی علیه السلام مخالفت بودند نامه نوشت و آنان را به خونخواهی عثمان دعوت کرد و آنان اجابت کردند و برای او نوشتند: با سواران و مردانت به سوی ما بشتاب که ما تو را یاری می کنیم و خداوند برایت گشایش حاصل می کند.

معاویه عمرو بن عاص را به همراه شش هزار نفر فرستاد و عمرو با لشکر حرکت کرد تا اینکه به مصر نزدیک شد و عثمانیان بر او گرد آمدند و برای محمد بن ابوبکر نوشت: اما بعد، خونت را از من دور کن ای پسر برادرم! که من دوست ندارم که در نبرد با تو پیروز شوم و مردم این بلاد برخلاف تو اجتماع کرده اند و امر تو را رد کرده و از پیروی ات پشیمان شده اند و اگر کار جنگ بالاـ بگیرد و سخت شود آنها تو را تسلیم خواهند کرد، پس از آن خارج شو که من از نیکخواهان تو هستم، والسلام.

گوید: و عمرو همراه این نامه، نامه معاویه به او را نیز برای وی فرستاد که این است: اما بعد، عاقبت ظلم و ستم بزرگ است و ریختن خون حرام، صاحب آن را از انتقام در دنیا و تبعات ویرانگر آن در آخرت محفوظ نمی دارد و کسی را نمی شناسیم که بر عثمان ستمگرتر، نکوهش گر و مخالف تر از تو نباشد. در میان تلاشگران علیه او کوشش کرد و به همراه یاریگران علیه او یاری کردی و همراه خونریزان، خون او را ریختی، سپس گمان می کنی که من از تو غافل هستم. به شهری آمدی که در آن در امان هستی و اغلب اهالی آن یاران من هستند که با من هم عقیده اند و سخنت را رد می کنند و مراقب تو هستند و من گروهی خشمگین را به سویت فرستادم که خواهان ریختن خون تو هستند و با جهاد با تو به خدا تقرب می جویند و با خدا عهد بسته اند که تو را به قتل برسانند و اگر آنچه که گفتند، در مورد تو صورت نگیرد، خداوند تو را با دستان آنها یا با دستان اولیای دیگر خود خواهد کشت و من به تو انذار و هشدار می دهم که خداوند تو را قصاص می کند و تقاص ولی و خلیفه اش را به جهت ظلم و ستم تو بر او و مصیبتی که بر او نازل کردی و دشمنی ات با او در روز دار خواهد گرفت، در ان روز تو گاه زوبین خود را در شکمش فرو می‌کردی و گاه رگهایش را می‌بریدی. با وجود این، من از کشتن تو اکراه دارم و دوست ندارم که من عهده‌دار آن باشم و خداوند هرگز تو را از غضب دور نخواهد داشت در هر جایی که باشی، پس خود را کنار بکش و نجات بده، والسلام.

گوید: محمد بن ابوبکر دو نامه را لوله کرد و هر دو را برای علی علیه السلام فرستاد و برای او نوشت: امّا بعد یا امیر المؤمنین علیه السلام عاصی ابن عاص به نزدیکی مصر رسیده و کسانی که از اهل شهر موافق ایشانند با او گرد آمده اند در حالی‌که در لشکری انبوه و جرّار است. از کسانی که همراهم هستند سستی‌هایی دیدم اگر در مصر حاجتی داری مرا با اموال و مردان یاری کن و سلام، رحمت و برکات خدا بر تو باد.

به امیر المؤمنین علیه السلام در جواب نوشت: امّا بعد فرستاده‌ات به همراه نامه‌ات به من رسید یاد می‌کنی که پسر عاص با لشکر بسیار در نزدیکی مصر نازل شده و آنانکه هم فکر او بودند بسویش رفته اند در حالی که خروج کسانی که هم فکر او بودند برای تو از حضورشان در کنارت بهتر است.

گفته‌ای که تو از کسانی که در کنارت هستند پراکندگی می بینی، نترس اگر چه آنان بترسند. باروهای شهرت را استوار کن و یاران خود را به گرد خود فراز آور و نگهبانان و جاسوسان در لشکرت بگمار و کنانه پسر بشر را که معروف به خلوص و تجربه و شجاعت است به سوی ایشان بفرست و من نیز به هر طریق که میسر شود برایت لشگر می‌فرستم. پس در مقابل دشمنان صابر باش و با بصیرت رفتار کن و با نیّتت ــ عقیده‌ای که داری ــ با دشمنان نبرد کن و برای خداوند با ایشان جهاد کن اگر چه یارانت کمتر باشند و خداوند اندک را یاری می‌کند و بسیار را خوار می‌کند. نامه های آن دو فاجر و آن دو دوستدار معصیت، آن دو همدل در گمراهی، آن دو سینه چاکان منتظر حکومت و دو متکبر بر اهل دین، که جز تمتع از نصیب خویش چیزی نمی شناسند، به دستم رسید. رعد و برق آنها تو را نلرزاند، اگر تا کنون آن سان که مستحق آن هستند پاسخشان نداده ای اکنون پاسخشان ده. که هر گونه که بخواهی پاسخشان دهی، توانی داد. و السلام.

راوی گوید: محمد بن ابوبکر برای معاویه در پاسخ نامه اش نوشت: اما بعد، نامه ات به من رسید که در آن درخصوص امر عثمان چیزی ذکر کرده ای که من از آن پوزش نمی طلبم و مرا به کناره گرفتن از خود امر می کنی، گویی که تو دوست من هستی. و مرا از جنگ می ترسانی، گویی که بر من مهربان هستی و من امید دارم که شما شکست بخورید و خداوند در ورطه کارزار هلاکتان کند و شما را خوار سازد و فرار کنید. اگر امر دنیا از آن شما باشد، به جانم سوگند، چه بسیار بسیار ظالمانی که یاری کنید و چه بسیار مؤمنانی که کشته و مثله کنید و بازگشت به سوی خداست و امور به سوی او باز می گردد و او مهربان ترین مهربانان است و در آنچه که وصف می کنید از خدا استعانت می جویم.

راوی گوید: و محمد بن ابوبکر برای عمرو بن عاص در پاسخ نامه اش نوشت: اما بعد، نامه ات را فهمیدم و آنچه ذکر کردی را دانستم و پنداری که دوست نداری که بر من غلبه بیابی. خدا را گواه می گیرم که تو از اهل باطل هستی و پنداری که خیرخواه من هستی. سوگند که به تو ظنین هستم و پنداری که مردم شهر مرا رد کرده اند و بر پیروی از من نادم هستند که آنان حزب تو و حزب شیطان رجیم هستند و خداوند پروردگار جهانیان برای ما بس است و بر خدای عزیز رحیم، پروردگار عرش عظیم توکل کردم.

ابراهیم گوید: مدائنی گوید: عمرو بن عاص به قصد مصر روی کرد و محمد بن ابوبکر در میان مردم برخاست و خدا را حمد و ثنا گفت و گفت: اما بعد، ای گروه های مسلمانان، قومی که حرمت ها را می شکستند و به ضلالت می کشیدند، به دشمنی شما قیام کرده و با لشکریان به سوی شما حرکت کرده اند، پس هرکه خواستار بهشت و آمرزش است، به سوی اینان خارج شود و با آنان در راه خدا جهاد کند. با کنانه بن بشر و کسانی از کنده که او را اجابت می کنند همراه شوید، خدا شما را رحمت کند.

پس دوهزار مرد با او همراهی کردند و محمد به همراه دوهزار مرد باقی ماند و عمرو بن عاص با کنانه که جلودار لشگر محمد بود، رویاروی شد و چون عمرو به کنانه نزدیک شد گروه گروه از پس یکدیگر لشکر به پیش می فرستاد. چون گروهی از شامیان پیش می تاختند، کنانه نیک مقاومت می کرد و آن را در هم می شکست تا به نزد عمرو بازمی گشتند. چون عمرو چنان دید نزد معاویه بن حدیج کندی فرستاد و به یاریش خواند. معاویه بن حدیج با سپاهی گران در رسید. چون کنانه را چشم بر آن سپاه افتاد از اسب فرو جست، یاران او نیز پیاده شدند. کنانه یاران معاویه را به شمشیر می زد و می خواند: «وَمَا

كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلاَّ بِإِذْنِ اللهِ كِتَابًا مُّؤَجَّلاً» {و هیچ نفسی جز به فرمان خدا نمیرد [خداوند مرگ را] به عنوان سرنوشتی معین [مقرر کرده است]} و پیوسته ضربت می زد تا اینکه شهید شد. زمانی که کنانه کشته شد، ابن عاص به سوی محمد درحالی که یارانش از او پراکنده شده اند روی کرد. پس محمد حرکت کرد تا به خرابه ای رسید، به آن پناه برد و عمرو بن عاص آمد تا اینکه وارد خیمه شد. ابن خدیج در طلب محمد خارج شد تا اینکه در میانه راه بر چند تن از عجمان رسید، از آنان پرسید آیا شخص ناشناسی بر شما گذر کرده است؟ گفتند: خیر، یکی از آنان گفت: من وارد آن خرابه شدم، با مردی روبرو شدم که نشسته است، ابن خدیج گفت: به خدای کعبه سوگند، او همان است. دویدند تا بر محمد وارد شدند و او را بیرون آوردند، درحالی که از عطش درحال مرگ بود. او را به فسطاط آوردند. برادرش عبدالرحمن بن ابوبکر که در لشکر عمرو بن عاص بود به پا خاست و گفت: به خدا سوگند، نمی‌گذارم برادرم را اسیر و دست بسته بکشید. کسی را به سوی معاویه بن خدیج بفرست و او را از کشتن وی نهی کن.

عمرو بن عاص به سوی معاویه فرستاد که محمد را نزد من بیاور. معاویه گفت: پسر عمویم کنانه بن بشر را کشتید و من محمد را رها کنم، هرگز «أَكُفَّارُكُمْ خَيْرٌ مِّنْ أُوْلَئِكُمْ أَمْ لَكُم بَرَاءةٌ فِي الزُّبُرِ» {آیا کافران شما از اینان [که برشمردیم] برترند یا شما را در نوشته ها[ی آسمانی] خط امانی است} محمد به آنان گفت: قطره ای آب به من بنوشانید. خدیج به او گفت: اگر قطره ای آب به تو دهم، خداوند هرگز سیرابم نمی کند، زیرا شما عثمان را مانع از این شدید که آبی بنوشد تا اینکه وی را روزه دار و به حرام ـ بی‌گناه ـ کشتید و خداوند او را از شراب گوارای بهشتی نوشاند. به خدا سوگند تو را می کشم ای پسر ابوبکر درحالی که تشنه ای و خداوند تو را از حمیم و غسلین سیراب کند.

محمد بن ابی بکر گفت: ای پسر زن یهودی جولاه ـ بافنده ـ، این کار به دست تو نیست که در آن جهان به هر کس چه بنوشانند، به دست خداست که دوستانش را سیراب کند و دشمنانش را، یعنی تو را و همانندان تو را و آنان که تو را دوست دارند و آنکه تو دوستش داری، حمیم و غسلین دهد. به خدا سوگند، اگر شمشیرم در دست من بود، هرگز تا به این حد زبان درازی نمی کردید. معاویه بن حدیج گفت: می دانی با تو چه خواهم کرد؟ تو را در شکم این خر مرده می کنم و آتشش می زنم. محمد گفت: اگر با من چنین کنید، تازگی ندارد، بسا با اولیای خدا چنین کرده اید. به خدا سوگند، امید آن دارم که خدا آن آتشی را که مرا از آن می ترسانی بر من سرد و سلامت گرداند، آن سان که بر دوست خود ابراهیم سرد و سلامت گردانید و بر تو و یارانت چنان کند که با نمرود و نمرودیان کرد. امید آن دارم که خدا تو را و امامت معاویه بن ابی سفیان و این را- اشاره به عمرو بن عاص کرد- در لهیب جهنم خود بسوزاند و هر زمان که شعله اش کم شود آن را بیش از پیش بر افروزد.

معاویه بن حدیج گفت: من تو را از سر ستمکاری نمی کشم، بلکه به خونخواهی عثمان می کشم. محمد گفت: از عثمان سخن مگوی، عثمان به حق عمل نکرد و حکم قرآن دگرگون نمود و خداوند متعال فرمود: «وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللّهُ فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ» «فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «فَأُوْلَـئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» {و کسانی که به موجب آنچه خدا نازل کرده داوری نکرده اند آنان خود کافرانند} {آنان خود ستمگرانند} {آنان خود نافرمانند} پس مواردی را بر او کینه گرفتیم و قصد کردیم که او را از عمل خلع کنیم اما او نپذیرفت، پس افرادی او را کشتند. ابن خدیج به خشم آمد و گردنش را زد، سپس در شکم الاغ انداخت و سوازند.

زمانی که این خبر به عایشه رسید، سخت بی تابی کرد و در تعقیب هر نماز قنوت می خواند و معاویه بن ابوسفیان، عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج را نفرین می کرد و زن و فرزند برادرش محمد را نزد خود آورد و قاسم بن محمد در حجره او بود.

راوی گوید: ابن خدیج ملعون خبیث بود و علی علیه السلام را دشنام می داد و از داود بن ابوعوف روایت است که: معاویه بن خدیج بر حسن بن علی علیه السلام در مسجد مدینه وارد شد و حسن به او فرمود: وای بر تو ای معاویه، تو کسی هستی که امیرمؤمنان علی را دشنام می دهی؟ آگاه باش که به خدا سوگند او را اگر در روز قیامت ببینی —و گمان نمی کنم که او را ببینی– وجوه امثال تو را بسان زدن غرائب شتر از حوض دور می‌کند. -. برای این حدیث شواهد بسیاری است که طبری آن را در زندگی‌نامه امام حسن ذیل شماره ۲۷۲۷ و ۲۷۵۸ از المعجم الکبیر ج۳، ص ۸۲ و ۹۴، چاپ بغداد روایت کرد.

و بلاذری آن را در حدیث ۹ از زندگی‌نامه امام حسن از انساب الأشراف ج۳، ص ۱۱، چاپ اول روایت کرد.

و حاکم نیز آن را در مناقب امیر مؤمنان از المستدرک ج۳، ص۱۳۸ روایت کرد و هیثمی نیز آن را در مجمع الزوائد، ج۹، ص۱۳۰ روایت کرد. ابن ابی الحدید نیز آن را در شرح مختار ۳۰ از باب دوم از شرحش ج۱۶، ص۱۸، چاپ مصر روایت کرد.

و حافظ ابن عساکر نیز آن را به طرق مختلف در زندگی‌نامه معاویه بن خدیج از تاریخ دمشق روایت کرد. -

و محمد بن عبدالله بن شداد گوید: عائشه قسم خورد که بعد از قتل محمد هرگز گوشت پخته نخورد و نخورد تا اینکه به خدا پیوست و هرگز او را ندیدم مگر اینکه گفت: معاویه بن ابوسفیان، عمرو بن عاص و معاویه بن خدیج هلاک باد.

و از کثیر النوّا روایت می شود: ابوبکر در زندگی رسول الله در غزوه ای خارج شد و اسماء بنت عمیس که زیردستش بود او را دید، گویی سر و محاسنش را با حنا رنگین کرده و بر او لباسی سفید بود و نزد عائشه آمد و او را آگاه کرد، پس عائشه گریست و گفت: اگر خوابت راست باشد، ابوبکر کشته شده است که سرخی او خون و لباسش کفن اوست. و نبی وارد شد درحالی که عایشه در آن حال بود، فرمود: چه چیزی تو را به گریه وا داشته؟ آن خواب را ذکر کردند، فرمود: چنانکه عایشه تعبیر کرد، نیست بلکه ابوبکر سالم بازمی گردد و اسماء از او پسری باردار می شود که نامش را محمد می نهد و خداوند او را خشمی بر کافران و منافقان قرار می دهد. گوید: چنان بود که نبی صلّی الله علیه و آله خبر داد.

حبیب بن عبدالله گوید -. به آنچه که ذیل مختار ۲۸۵ و ما بعدش در کتاب نهج السعاده ج۲، ص ۴۷۲ و مابعد آن ذکر کردیم مراجعه شود. -: به خدا سوگند، من نزد علی علیه السلام نشسته بودم که عبیدالله بن قعین از جانب محمد بن ابوبکر آمد، درحالی که قبل از واقعه از او طلب کمک می کرد، پس علی علیه السلام برخاست و در میان مردم ندا داد: نماز به صورت جماعت است ــ همگان گرد آیید ــ. مردم جمع شدند و از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و رسول الله صلّی الله علیه و آله را یاد کرد و بر او درود فرستاد، سپس فرمود: اما بعد، این فریاد محمد بن ابوبکر و برادران مصری شماست، پسر نابغه، دشمن خدا و دشمن هرکسی که با او دوستی کند و دوست هرکسی که با خدا دشمنی کند، به سوی او رهسپار شده است. چنین نباشد که گمراهان که به سوی باطل می‌روند و در راه طاغوت رهسپارند در باطلشان متحدتر از شما باشند که بر

حقید. گویی آنان را می‌بینید که جنگ را بر شما و برادران شما آغاز کرده اند، با یاری و کمک به سوی آنان بشتابید.

ای بندگان خدا، مصر از شام بزرگتر و اهل آن از شامیان بهتر است. پس بر مصر غالب نیایید که بقای مصر در دستان شماست، برای شما عزت و برای دشمنانتان خواری است. به سوی جرعه خارج شوید –و جرعه در مسیر حیره تا کوفه است– ان شاء الله فردا همگی در آنجا جمع می شویم.

و چون فردا شد، سحرگاه به آنجا رفت و تا نیمه روز انتظار کشید اما صد مرد نیز به او ملحق نشدند، و چون غروب شد در پی اشراف فرستاد و آنان را جمع کرد و در قصر بر او وارد شدند، درحالی که او غمگین محزون بود، فرمود:

سپاس خدای را بر آنچه از امر قضا کرد و از عمل مقدر ساخت و مرا به شما گرفتار کرد، ای جماعتی که چون امر کنم اطاعت نمی کنید و چون دعوت کردم، اجابت نمی کنید. دشمن شما بی پدر باد. درباره یاری و جهاد بر حق خودتان چه انتظار دارید؟ مرگ از ذلت در این دنیا به ناحق بهتر است و به خدا سوگند اگر مرگم فرا رسد –و حتماً خواهد آمد و من و شما را جدا خواهد کرد– حتماً مرا خواهید یافت که از مصاحبت شما خشمگینم.

آیا دینی نیست شما را جمع کند؟ آیا حمیتی شما را به خشم نمی آورد؟ آیا نمی شنوید که دشمنانتان شهرهای شما را غارت می کنند؟ آیا شگفت نیست که معاویه مشتی مردم بی‌سروپا و سفله را دعوت می کند و آنها بدون بخشش و کمک، از او پیروی می کنند و سالی یک، دو و سه مرتبه در هر جهتی که بخواهد، او را اجابت می کنند. اما من شما را دعوت می کنم، درحالی که شما خردمندان و بازمانده مردم دیندار هستید، ولی از من پراکنده و متفرق می شوید و از من سرکشی می کنید و با من مخالفت می کنید؟ مالک بن کعب ارحبی به پا خواست و گفت: یا امیرمؤمنان، مردم را با من روانه کن که «بعد از مرگ شوهر، عطر به کار نیاید»، خود را برای چنین روزی ذخیره کرده ام و اجر، بدون زحمت به دست نمی آید. سپس به مردم روی کرد و گفت: از خدا بترسید و امامتان را اجابت کنید و دعوتش را یاری کنید و با دشمنتان بجنگید. ما به سوی آنان رهسپار می شویم یا امیرمؤمنان.

پس علی به غلامش فرمان داد که ندا دهد: آگاه باشید و همراه مالک بن کعب به سوی مصر رهسپار شوید. مردم مالک بن کعب را خوش نمی‌داشتند، پس تا یک ماه بر او گرد نیامدند و چون تعدادی جمع شدند، مالک همراه آنان خارج شد و در پشت کوفه اردو زدند و علی همراه آنان خارج شد و نگاه کرد و دید قریب به دوهزار نفر جمع شده اند. علی فرمود: رهسپار شوید، به خدا سوگند، شما چه هستید!؟ فکر نمی‌کنم به آنان برسید مگر وقتی که کارشان ساخته شده باشد!. مالک با آنان رهسپار شد و پنج شب حرکت کرد و حجاج بن غزیه انصاری از مصر آمد و آنچه که درخصوص قتل محمد دیده بود را به او خبر داد و عبدالرحمن بن شبیب که مخبر علی علیه السلام بود، آمد و به او خبر داد که وی در شام بوده که مژده فتح مصر و قتل محمد از جانب عمرو بن عاص به صورت پی در پی می رسیده است، و گفت: یا امیرمؤمنان، هرگز هیچ شادمانی را مانند شادمانی مردم شام به هنگام رسیدن خبر مرگ محمد را ندیده ام.

علی علیه السلام فرمود: آگاه باشید که غم ما بر مرگ او به اندازه شادی آنها از آن، بلکه به مراتب بیشتر است. امام، مالک را از راه بازگردانید و بر محمد اندوهگین شد تا اینکه در سیمایش آشکار شد و به خطبه ایستاد و خدا را حمد و ثنا گفت و

فرمود: آگاه باشید که مصر را فاجران اولیاء ستم و جور، فتح کرده اند، کسانی که مانع راه خدا شدند و با انحراف بر اسلام هستند. آگاه باشید که محمد بن ابوبکر شهید شده است؛ خداوند او را رحمت کند و او را اکنون بر آستانه خداوند می‌بینیم. آگاه باشید به خدا سوگند —تا آنجا که می دانم- منتظر قضا بود و برای پاداش کار می کرد و هیأت فاجر را دشمن می داشت و نشانه مؤمن را دوست می‌داشت. من به خدا سوگند خودم را به خاطر کوتاهی یا عجزی ملامت نمی کنم که من به شداید جنگ ساعی و بینا هستم، من در جنگ پیشرو، به طریق حزم آشنا و دارای رأی درست هستم. آشکارا یاری می جویم و از شما طلب یاری می کنم و شما سخن مرا نمی شنوید و امرم را اطاعت نمی کنید تا اینکه امور به عاقبت بد می رسد و شما قومی هستید که نمی‌توان به وسیله شما انتقام گرفت و نمی‌توان به پایمردی شما به هدفی دست یافت.

شما را از پیش از پنج شب قبل به یاری برادرانتان دعوت کردم و شما به سان شتر خسته، ضجه زدید و بر زمین سنگینی می کنید، سنگینی کسی که نیت جهاد ندارد و به فکر کسب اجر نیست، پس از میان شما دسته‌ای کوچک و ترسو و ضعیف، «چنانکه به سوی مرگ کشیده می شوند و آنان می‌نگرند» نزد من آمد. وای بر شما.

سپس پایین آمد و وارد محل اقامت خود شد.

مدائنی گوید: علی علیه السلام برای عبدالله بن عباس که در بصره بود نوشت: از بنده خدا علی امیرمؤمنان به بنده خدا عبدالله بن عباس، سلام، رحمت و برکات خدا بر تو باد. پس از یاد خدا و درود، همانا مصر سقوط کرد و محمد بن ابی بکر شهید گردید، او را اکنون در پیشگاه خداوند عزوجل می‌دانیم، همواره مردم را برای پیوستن به او بر انگیختم، و در آغاز کار به سوی آنان مقدم شدم و فرمان دادم تا قبل از این حوادث ناگوار به یاریش بشتابند. مردم را نهان و آشکار، از آغاز تا انجام فرا خواندم، عدّه ای با ناخوشایندی آمدند، و برخی به دروغ بهانه آوردند، و بعضی خوار و ذلیل بر جای ماندند. از خدا می خواهم برای من فرجی از آنان قرار دهد به زودی مرا از این مردم نجات دهد به خدا سوگند اگر در پیکار با دشمن، آرزوی من شهادت نبود، و خود را برای مرگ آماده نکرده بودم، دوست می داشتم حتّی یکی روز با این مردم نباشم، و هرگز آنان را دیدار نکنم. خداوند برای ما و شما تقوا و هدایتش را عزم کند که بر هر چیزی تواناست و سلام، رحمت و برکات خدا بر تو باد .

گوید: عبدالله بن عباس برای او نوشت: برای بنده خدا علی امیرمؤمنان از عبدالله بن عباس. سلام بر امیرمؤمنان و رحمت و برکات خدا بر تو باد. اما بعد، نامه ات به من رسید که در آن سقوط مصر و مرگ محمد بن ابوبکر را ذکر کردی و اینکه تو از پروردگارت خواسته ای که از مردمی که به آن گرفتار شدی، فرج و نجاتی برایت قرار دهد و من از خدا می خواهم که سخنت را بالا ببرد و آنچه که دوست داری را به زودی به تو عطا کند و می دانم که خداوند، کارساز تو و اجابت کننده دعوتت و درهم‌کوبنده دشمنت است و به تو خبر می دهم یا امیرمؤمنان که چه بسا شود که مردم در آغاز، درنگ و کندی کنند، سپس فعال و بانشاط شوند، پس یا امیرمؤمنان با آنان نرمی کن و مدارا کن و بر آنان لطف کن و از خداوند بر آنان طلب استعانت کن. خداوند تو را از اندوه حفظ کند و سلام، رحمت و برکات خدا بر تو باد. مدائنی گوید: و روایت است که عبدالله بن عباس از بصره نزد علی آمد و مرگ محمد بن ابوبکر را بر او تسلیت گفت.

مالک بن جون حضرمی گوید که علی علیه السلام فرمود: خداوند محمد را رحمت کند که جوانی کم‌سن بود، می خواستم

مرقال بنی هاشم بن عتبه را بر مصر بگمارم، به خدا سوگند اگر او را بر آن سرپرست می کردم، عرصه را برای ابن عاص و یارانش باز نمی گذارد و درحالی کشته می شد، که شمشیرش در دستش است و مذمتی بر محمد نیست که خود را خسته کرد و آنچه بر او بود را انجام داد.

مدائنی گوید: به علی علیه السلام گفته شد، بر محمد بن ابوبکر بی تابی بسیاری کردی یا امیرمؤمنان، فرمود: و چه چیزی مرا مانع می شود که او پسرخوانده من و برادر نبی بود و من برای او پدری بودم که او را فرزندم می دانستم.

عبدالرحمن بن جندب از پدرش گوید: عمرو بن حمق، حجر بن عدیّ، حبّه بن عرنی، حارث اعور و عبدالله بن سبأ بعد از سقوط مصر نزد امیرمؤمنان رفتند و محزون اندوهگین بود، به او گفتند: برای ما بگو نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ علی علیه السلام به آنان فرمود: آیا برای این فراغت دارید؟ درحالی‌که این مصر است که سقوط کرده و شیعه من در آن به قتل رسیده است، من برای شما نامه ای نوشتم که در آن از آنچه که سؤال کردید، به شما خبر دادم و از شما خواستم که آنچه که از حقم ضایع کردید را حفظ کنید و آن را بر شیعه ام قرائت کنید و یاریگران حق باشید و این نسخه آن نامه است: از بنده خدا علی امیرمؤمنان، به هر یک از مؤمنان و مسلمانان که این نامه ام را می خواند، سلام بر شما، من در حضور شما خدایی را حمد می گویم که خدایی جز او نیست.

اما بعد، خداوند محمّد را هشداردهنده جهانیان مبعوث فرمود، تا امین و پاسدار وحی الهی باشد، آنگاه که شما ملّت عرب، بدترین دین را داشته، و در بدترین خانه زندگی می کردید، میان غارها، سنگهای خشن و صخره‌های سخت خارهای پراکنده در سرزمین‌ها به سر می بردید، آب های آلوده می نوشیدید و غذاهای ناگوار می خوردید، خون یکدیگر را به ناحق می ریختید، فرزندانتان را می‌کشتید و پیوند خویشاوندی را می بریدید، و به باطل اموال یکدیگر را می‌خوردید، راههایتان بیمناک بود بت ها میان شما پرستش می شد و اغلبتان در حالی‌که مشرک بودند به خدا ایمان نداشتید، پس خداوند بر شما لطف کرد و محمد را رسولی از میان خودتان به سوی شما فرستاد و در آنچه که از کتابش فرو فرستاد فرمود: «هُوَ الَّذِی بَعَثَ فِی الْأُمِّیِّینَ رَسُولًا مِّنْهُمْ یَتْلُو عَلَیْهِمْ آیَاتِهِ وَیُزَکِّیهِمْ وَیُعَلِّمُهُمُ الْکِتَابَ وَالْحِکْمَةَ وَإِن کَانُوا مِن قَبْلُ لَفِی ضَلَالٍ مُّبِینٍ» {اوست آن کس که در میان بی سوادان فرستاده ای از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت بدیشان بیاموزد و [آنان] قطعا پیش از آن در گمراهی آشکاری بودند} و فرمود: «لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِّنْ أَنفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُم بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُوفٌ رَّحِیمٌ» {قطعا برای شما پیامبری از خودتان آمد که بر او دشوار است شما در رنج بیفتید به [هدایت] شما حریص و نسبت به مؤمنان دلسوز مهربان است} و فرمود: «لَقَدْ مَنَّ اللّهُ عَلَى الْمُؤمِنِینَ إِذْ بَعَثَ فِیهِمْ رَسُولاً مِّنْ أَنفُسِهِمْ» {به یقین خدا بر مؤمنان منت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت} و فرمود: «ذَلِکَ فَضْلُ اللَّهِ یُؤْتِیهِ مَن یَشَاء وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِیمِ» {این فضل خداست آن را به هر که بخواهد عطا می کند و خدا دارای فضل بسیار است}

رسول فرستاده شده به سوی شما، از خود شما بود و کتاب، حکمت، فرائض و سنت را به شما آموخت و شما را به صله ارحام، خودداری از خونریزی، اصلاح جدائی ها، ادای امانت به صاحب آن، وفای به عهد، عدم پیمان شکنی بعد از بستن آن فرمان داد و به شما امر کرد که با یکدیگر مهربان باشید، به هم نیکی کنید، با هم تماس داشته باشید، بر همدیگر بخشش کنید و دلسوز باشید و شما را از غارت، ظلم، حسد، تجاوز و حمله متقابل، از نوشیدن شراب، کم کردن در وزن و پیمانه نهی کرد و

در آنچه که بر شما تلاوت کرد، برایتان بیان کرد که زنا نکنید، ربا نخورید و اموال یتیمان را نخورید و امانت را به اهل آن بسپارید و به عنوان مفسد در زمین فساد نکنید و تجاوز نکنید که خداوند متجاوزان را دوست ندارد. و شما را به هر خیری که به بهشت نزدیک و از آتش دور می کند، امر کرد و از هر شری که به آتش نزدیک و از بهشت دور می کند، نهی کرد.

و چون مهلتش از دنیا به سر آمد، خداوند او را سعادتمند ستوده به سوی خود بازستانید و چه مصیبتی که به نزدیکان اختصاص داشت و جمیع مسلمانان را دربرگرفت، بیش از آن به چنین مصیبتی گرفتار نشدند و بعد از آن نیز با نظیر آن مواجه نشدند.

مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند. سوگند به خدا نه در فکرم می گذشت، و نه در خاطرم می آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اهل بیت او بگرداند، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی ابوبکر و تجمعشان بر او بود که با او بیعت کردند. من دست باز کشیدم در حالی‌که من از کسانی که بعد از محمد عهده‌دار امر او شدند به جایگاه محمد و دین محمد در میان مردم سزاورتر بودم.

و تا زمانی که خدا خواست بر آن ماندم تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام باز گشته، می خواهند دین و آیین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر امر شماست، که کالای چند روزه دنیاست و به زودی ایّام آن می گذرد چنانکه سراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد.پس در آن هنگامه به سوی ابوبکر رفتم و با او بیعت کردم و در میان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد و کلمه خدا همان برتر شد گرچه کافران اکراه داشتند.

پس ابوبکر آن امور را برعهده کرد و محکم کرد و آسان و نزدیک کرد و میانه روی پیشه نمود، پس خالصانه با او همراهی کردم و مجدانه در آنچه که از خدا اطاعت کرد از او اطاعت کردم و طمع نداشتم که اگر حادثه ای برای او رخ دهد، درحالی که من زنده هستم که امری که در آن با او بیعت کردم، طمع فردی مطمئن داخل شود و بسان یأس کسی که به آن امید ندارد، مأیوس نشدم، و اگر آنچه که بین او و عمر بود، خاص نبود، قطعاً گمان می کردم که آن را از من دفع نمی کند. چون در حالت احتضار شد، در پی عمر فرستاد و او را ولایت داد و ما شنیدیم و اطاعت کردیم و خلوص داشتیم و عمر امر را برعهده گرفت و روشش پسندیده و نفسش مبارک بود تا اینکه زمانی که به حالت احتضار رفت با خود گفتم: خلافت را از من خارج نمی کند و دورکننده آن از من نیست، اما مرا ششمین آن شش نفر قرار داد.

آنها از ولایت کسی بیزارتر از ولایت من بر آنان نبودند، آنها به هنگام وفات رسول الله صلّی الله علیه و آله می شنیدند که بر ابوبکر حجت می آورم و می گویم: ای گروه قریش، ما اهل بیت از شما بر این سزاوارتریم، آگاه باشید کسی که قرآن قرائت می کرد و سنت را می شناخت و به دین حق معتقد بود، در میان ما بود.

پس آن قوم ترسیدند اگر من بر آنان ولایت یابم، تا زمانی که که زنده اند، بهره ای از امر برای برای آنان نباشد، پس همگی

اجمـاع کردنـد و ولایـت را به عثمان واگـذار کردنـد و آن را از من خارج کردنـد به امیـد اینکه به آن دست یابنـد و بین خود بچرخانند، آنگاه که ناامید شدند که از جانب من به آن دست یابند، سپس گفتند: بشتاب بیعت کن که در غیر این صورت با تو جنگ می کنیم.

به اجبـار بیعت کردم و به امیـد اجر، صبر پیشه کردم، پس کسـی از آنـان گفت: یا ابن ابی طالب، تو بر این امر حریص هستی. گفتم: آنهـا از من حریص ترنـد و دورتر، کـدام یـک حریص تریم؟ منی که ارث و حقم را که خـدا و رسولش مرا اولی به آن قرار داد، طلب کردم یا شـمایی که مرا از آن کنار می‌زنیـد و مانع میان من و آن می شوید؟ پس بهت زده شدند و خداوند قوم ستمگر را هدایت نمی کند.

خـدایا برای پیروزی بر قریش از تو کمک می خواهم، که پیونـد خویشاوندی مرا بریدند، و کار مرا دگرگون کردند و جایگاه بزرگ مرا تحقیر کردنـد، و همگی برای مبارزه با من در حقّی که از همه آنان سزاوارترم، متّحد گردیدند و گفتند:حق را اگر توانی بگیر، و یا اگر تو را از حق محروم دارند، یا با غم و اندوه صبر کن، و یا با حسرت و تأسف بمیر.

به اطرافم نگریستم دیدم که نه یاوری دارم، و نه کسی از من دفاع و حمایت می کند، جز خانواده ام که مایل نبودم جانشان به خطر افتـد.پس خـار در چشـم فرو رفتـه، دیـده بر هم نهـادم، و بـا گلـوی اسـتخوان در آن گیر کرده، جـام تلـخ را جرعه جرعه نوشیدم، و در فرو خوردن خشم در امری که تلخ تر از گیاه حنظل، و دردناک تر از فرو رفتن تیزی شمشیر در دل بود شکیبایی کردم

تا اینکه بر عثمان دشـمنی کردیـد، نزد او آمدیـد و به قتل رسانیدیـد، سپس به سوی من آمدیـد تا با من بیعت کنیـد و بر شـما امتناع کردم و خودداری کردم، اما با من نزاع کردید و مقاومت کردید، دستتان را گشودید و من دستم را نگاه داشتم، شما آن را دراز کردیـد و من آن را پس کشـیدم و بر من اجتمـاع کردیـد، تـا اینکه گمان کردم یکـدگیر را می کشـید یا اینکه مرا می کشـید، پس گفتند: با ما بیعت کن که خیر تو را نمی یابیم و جز به تو راضی نمی شویم. با ما بیعت کن که پراکنده نمی شویم و دچـار اختلاـف نمی شویم. با شـما بیعت کردم و مردم را به بیعتم دعوت کردم و هرکه به اختیار بیعت کرد، از او پـذیرفتم و هرکه امتناع کرد او را مجبور نکردم و رهایش کردم.

در میان کسانی که با من بیعت کردند، طلحه و زبیر بودند و اگر امتناع کرده بودند، مجبورشان نمی کردم، چنانکه غیر آنان را مجبور نکردم، اما دیری نپاییـد که به من خبر رسـید که آنها در لشـکری به قصـد بصـره از مکه خارج شـده اند و در میان آنها هیچ مردی نیست، مگر اینکه اطاعتم را پذیرفته و با من بیعت کرده بود .

بر کـارگزار و خزانه‌دار من و بر مردم شـهری که همگـی در بیعت و طـاعت من بودنـد هجوم آوردنـد و آنان را از هم پراکنـده کردند و به زیان من در میانشان اختلاف افکندند و بر مسـلمانان پیرو من تاختند و گروهی را به نیرنگ و گروهی را دست‌بسته کشـتند، و گروهی برای خداوند و برای من غضب کردند پس شمشـیرها را کشیدند و با دشمن جنگیدند تا اینکه صادقانه خدا را ملاقات کردند. به خدا سوگند اگر فقط یک تن از آنان را به عمد کشـته باشـند به سبب آن، کشـتن تمامی آن لشـکر برای من حلال است؛ حال بگـذریم از این که تعدادی که ایشان از مسـلمانان کشـتند بیش از تعداد کسانی بود که علیه ایشان به آن

بیعت داخل شده بودند؛ و خداوند آنان را دگرگون کرد و قوم ظالمان نابود باد.

در امر شامیان تأمل کردم آنان بادیه‌نشینان، طمعکاران، درشت خویانی پست هستند که از هر گوشه ای گرد آمده، و از گروه های مختلفی ترکیب یافته اند، مردمی که سزاوار بودند احکام دین را بیاموزند، و تربیت شوند، و دانش فراگیرند، و کار آزموده شوند، و سرپرست داشته باشند، و دستگیرشان کنند، و آنها را به کار مفید وادارند.آنان نه از مهاجرانند و نه از انصار، و نه با احسان از تابعین، پس به سوی آنان حرکت کردم و انها را به اطاعت و اتحاد دعوت کردم اما از غیر اختلاف و تفرقه امتناع کردند و در مقابل مسلمانان ایستادند و بر آنان تیر انداختند و با نیزه با ایشان ستیز کردند، در آن هنگام با مسلمانان به سوی آنان روانه شدم و با آنان پیکار کردم و چون سلاح آنان را گزیدن گرفت و درد جراحت را احساس کردند قرآنها را بالا بردند و شما را به آنچه در آن است دعوت کردند، شما را آگاه کردم که آنها اهل دین و قرآن نیستند بلکه به نیرنگ و مکر و خدعه و از روی ضعف و سستی آن را علم کرده‌اند، پس به حق و جنگ خود ادامه دهید اما از من امتناع کردید و گفتید از آنان بپذیر که اگر آنچه که در کتاب است را اجابت کنند با ما بر حقی که بر آن هستیم اجتماع می‌کنند و اگر امتناع ورزند حجت ما بر ایشان را بزرگتر می‌کند.

از آنها پذیرفتم و خودداری کردم، آنگاه که سستی و ابا ورزیدید و قرار شد صلح بین شما و آنان با دو مردی باشد که آنچه که قرآن زنده کرد را زنده کنند و آنچه که قرآن از بین برد را از بین ببرند، پس رأیشان مختلف و حکمشان پراکنده شد و آنچه که در حکم قرآن است را رها کردند و با آنچه در کتاب است، مخالفت کردند. خداوند نیز آنان را از اندیشه درست دور داشت و به وادی ضلالت انداخت؛ پس حکم خدا را رها کرده و آنا اهل چنین کاری بودند.

و گروهی از شما از ما گسستند و تا زمانی که ما را ترک کردند، ترکشان کردیم تا اینکه در زمین فساد کردند، درحالی که قتل و فساد می کردند، نزد آنان آمدیم و گفتیم: قاتلان برادرانمان را به ما بسپارید و پس از آن کتاب خدا میان ما حکم می کند. گفتند: همه ما قاتلان آنها هستیم و همه ما خون آنان و شما را حلال کردیم و سواران و مردان آنها بر ما هجوم آوردند و خداوند آنها در هلاکت گاه های ظالمان انداخت.

و چون شأن شما چنین بود، شما را امر کردم که به سرعت به سوی دشمنتان حرکت کنید، پس گفتید: شمشیرهایمان کند و تیرهایمان به پایان رسیده و سرنیزه هامان فرو افتاده است و اغلب آن از استواری خارج شده است، پس ما را به شهرمان بازگردان تا به بهترین تجهیزات آماده شویم و اگر به شهر بازگردی به جای آن شمار که از جنگجویان ما کشته شده اند یا از ما جدا شده اند، گروه دیگری را به لشکر خواهی آورد که این کار ما را در برابر دشمنمان تقویت خواهد کرد. شما را به شهر بازگرداندم چون به نزدیکی کوفه رسیدیم فرمان دادم در نخیله فرود آیید و لشکرگاه برپا کنید و همواره در لشکرگاه خود بمانید و آنچه کم دارید فراهم آرید و دل به جهاد بندید و از دیدار با زنان و فرزندانتان بکاهید که مردان جنگی مردانی شکیبایند و همواره دامن عزم بر کمر دارند و ماندگی نمی شناسند و ملول نمی شوند نه از بیداری کشیدن در شب و نه از تشنگی در روز و نه از تهی بودن شکم و نه از کوفتگی بدن. جماعتی از شما نزد من ماندند و عذرهای واهی آوردند و گروهی نافرمانی کردند و به شهر رفتند. نه در آنها که مانده بودند صبر و ثباتی بود و نه آنان که به شهر رفتند بازگشتند. تا یک روز که به لشکرگاه خود نگریستم، شمار سربازان من به پنجاه تن هم نمی رسید. چون چنان دیدمتان من هم به کوفه در

آمدم ولی شما تا به امروز نتوانسته اید با من از شهر پای بیرون نهید .

چه انتظار می کشید؟ نمی بینید که از هر طرف زمینهای شما روی به نقصان می نهد و شهرهایتان یکی پس از دیگری به دست دشمن می افتد و شیعیان من در آن شهرها کشته می شوند و مرزهایتان را مرزبانی نیست و این دشمن است که به بلاد شما لشکر می کشد؟ در حالی که شمار شما بسیار است و نیرو و توانتان افزون. شما را چه می شود؟ از کجا می آیید؟ به کجا می روید؟ چه کسی شما را جادو کرده است؟ اگر عزم نبرد جزم کنید و دست اتحاد به هم دهید کس قصد شما نتواند کرد. بدانید که آن قوم- یعنی دشمنانتان- گرد آمدند و متحد شدند و همه نیکخواه یکدیگرند و شما سستی ورزیدید و اختلاف کردید و پراکنده شدید و می دانم که اگر بدین وضع ادامه دهید هرگز در زمره سعیدان نخواهید بود. پس آنان که به خواب غفلت در شده اند بیدار شوند و بر آن سخن حق که می گویند متحد شوند و برای نبرد با دشمن از هر علاقه مجرد گردند. اکنون آنچه روی نهفته بود آشکار شده و برای آنان که چشمان بینا دارند صبح روشن گردیده. شما با آزادشدگان و فرزندان آزادشدگان و سفلگان می جنگید، با قومی می ستیزید که از روی اکراه اسلام آوردند. و در آغاز اسلام همواره با رسول اللّه صلی الله علیه و آله در جنگ بودند، دشمنان خدا و سنت و قرآن و بدعتگذاران و نو پدیدآوران در دین، کسانی که همواره باید از عواقب تبهکاریشان بیمناک بود. کسانی که برای اسلام و مسلمانان چهره هایی ترسناک بوده اند، جماعت رشوه خواران و دنیاپرستان.

به من خبر داده اند که ابن نابغه (عمرو عاص) با معاویه بیعت نکرد تا چیزی نگرفت. و شرط کرد، در صورتی بیعت خواهد کرد که چیزی بیش از آنچه اکنون در قلمرو اوست به او دهد. آری. تهی باد دست چنین فروشنده ای که دینش را به دنیا می فروشد و به خواری افتد چنین خریداری که کارش نصرت دادن فاسقان است و اموال مسلمانان را به تباهی می کشد.

براستی در آنان کسی است که در میان شما شراب نوشید و حد بر او جاری شد، و به فساد در دین و عمل زشت شناخته شد و در میان آنها کسی است که اسلام را نپذیرفت امّا بناحق بخشش هایی به او عطا گردید. اینان رهبران آن قوم هستند. و کسی از رهبران آنها که بدی‌هایش را عنوان نکردم مانند و بلکه بدتر از کسی است که ذکرش کردم. اینانی که برایتان ذکر کردم تمنا می‌کنند که بر شما ولایت یابند و کفر، فساد، کبر، فجور، تسلط با جبرگرایی را در میان شما آشکار کنند و از امیال پیروی کنند و به ناحق حکم نمایند.

شما قطعا با وجود سستی و ضعفی که در میانتان است از آنان برتر، راهتان استوارتر است، در میان شما علماء، فقهاء، برگزیدگان، حکماء، حاملان کتاب، شب‌زنده‌داران، آبادگران مساجد با تلاوت قرآن است. آیا به خشم نمی‌آیید و اندوهگین نمی‌شوید که کم‌خردان، اشرار و فرومایگان شما بر سر ولایت با شما نزاع می‌کنند؟

خداوند شما را هدایت کند زمانی که سخنی گفتم گوش بسپارید و چون فرمان دادم از فرمانم اطاعت کنید که به خدا سوگند اگر اطاعتم کنید فریب نمی‌خورید و اگر از من سرکشی کنید هدایت نمی‌شوید، برای جنگ آماده شوید و ساز و برگ برگیرید و بر آن اجتماع کنید که آتش آن برافروخته شده و شعله‌های آن بالا گرفته است و در آن فاسقان برای شما مهیا شده‌اند تا بندگان خدا را عذاب دهند و نور خدا را خاموش کنند! آگاه باشید که دوستان شیطان از میان اهل طمع، مکر و جفا در کوشش در گمراهی و ضلالتشان از دوستان خدا از میان نیکوکاران، زاهدان و فروتنان در کوشش در حق و طاعت

پروردگار و خلوص برای امامشان سزاوارتر نیستند. به خدا سوگند اگر تنها با دشمنان روبرو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته، و نه می هراسم.من به گمراهی آنان و هدایت خود که بر آن استوارم، مطمئن، دارای دلیل روشن، یقین و آگاه هستم، و همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق، و پاداش او را منتظر هستم.لکن از این اندوهناکم که بی خردان، و تبهکاران این امّت، حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، و با فاسقان همراه باشند، اگر اینگونه حوادث نبود شما را بر نمی انگیختم، و سرزنشتان نمی کردم، و آنگاه که سرباز می زدید رهاتان می کردم. تا زمانی که مواجهه با انها برایم مقدر شد خود با آنها روبرو می‌شدم که به خدا سوگند من بر حق هستم و مشتاق شهادت هستم: {سبکبار و گرانبار بسیج شوید و با مال و جانتان در راه خدا جهاد کنید اگر بدانید این برای شما بهتر است} در خانه های خود نمانید، که به ستم گرفتار، و به خواری دچار خواهید شد، و بهره زندگی شما از همه زیانبارتر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است، هر آن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید، و هرکه سستی کند هلاک می‌شود و هرکه جهد در راه خدا را ترک کند زیانکار خوار خواهد بود.

بارخدایا ما و آنان را بر هدایت جمع کن و ما و آنها را در دنیا زاهد کن و آخرت را برای ما و آنان از دنیا بهتر کن. با درود.

**[ترجمه]

توضیح

قوله و المرتشین فی بعض النسخ و المرتبئین أی المنتظرین المترصدین للحکومه أیهما یأخذها قال الجوهری المربأ المرقبه و کذلک المربأ و المرتبأ و ربأت القوم ربئا و ارتبأتهم أی راقبتهم و ذلک إذا کنت لهم طلیعه فوق شرف یقال ربأ لنا فلان و ارتبأ إذا اعتان و ربأت المربأه و ارتبأتها أی علوتها قال أبو زید رابأت الشی ء مرابأه إذا حذرته و اتقیته و قال الدهم العدد الکثیر.

قوله فإنه لا عطر بعد عروس قال الزمخشری بعد إیراد المثل و یروی لا مخبأ لعطر بعد عروس و أصله أن رجلا أهدیت إلیه امرأه فوجدها تفله فقال لها أین الطیب فقالت خبأته فقال ذلک.

و قیل عروس اسم رجل مات فحملت امرأته أوانی العطر فکسرتها علی قبره و صبت العطر فوبخها بعض معارفها فقالت ذلک یضرب علی الأول فی ذم ادخار الشی ء وقت الحاجه إلیه و علی الثانی فی الاستغناء عن ادخار الشی ء لعدم من یدخر له.

و قال المیدانی قال المفضل أول من قال ذلک امرأه من عذره یقال لها أسماء بنت عبد الله و کان لها زوج من بنی عمها یقال لها عروس فمات عنها فتزوجها رجل من قومها یقال له نوفل و کان أعسر أبخر بخیلا دمیما فلما أراد

أن يظعن بها قالت له لو أذنت لی فرثيت ابن عمی و بكيت عند رمسه فقال افعلی فقالت أبكيك يا عروس الأعراس يا ثعلبا فی أهله و أسدا عند البأس مع أشياء ليس يعلمها الناس.

قال و ما تلك الأشياء قالت كان عن الهمه غير نعاس و يعمل السيف صبيحات البأس ثم قالت يا عروس الأغر الأزهر الطيب الخيم الكريم المحضر مع أشياء له لا تذكر.

قال و ما تلك الأشياء قالت كان عيوفا للخنا و المنكر طيب النكهه غير أبخر أيسر غير أعسر.

فعرف الزوج أنها تعرض به فلما رحل بها قال ضمی إليك عطرك و نظر إلی قشوه عطرها مطروحه فقالت لا عطر بعد عروس فذهبت مثلا يضرب لمن لا يدخر عنه نفيس.

قوله عليه السلام لقد كان ما علمت أی ما دمت علمته و عرفته أو علمت حاله أو صرت عالما بتنزيله منزله اللازم.

و يحتمل أن تكون ما موصوله بتقدير الباء أی بالذی علمت منه أو بجعله خبر كان و الأفعال بعده بدله أو اسم كان و الأفعال خبره أی كان الذی علمت منه تلك الصفات و الأول لعله أظهر.

و انثال انصب و الإجفال الإسراع.

قوله عليه السلام فكان مرضی السيره أی ظاهرا عند الناس و كذا ما مر فی وصف أبی بكر و آثار التقيه و المصلحه فی الخطبه ظاهره بل الظاهر أنها من إلحاقات المخالفين.

قوله عليه السلام فبهتوا فی بعض النسخ فهبوا أی انتبهوا و لكن لم ينفعهم الانتباه.

و قال الجوهری صغا يصغو و يصغی صغوا أی مال و أصغيت إلی فلان

إذا ملت بسمعک نحوه و أصغيت الإناء أملته يقال فلان مصغى إناؤه إذا نقص حقه و قال الكمد الحزن المكتوم و قال جاءوا من كل أوب أى من كل ناحيه.

قوله عليه السلام أو يولى عليه أى من كان لقله عقله و سفاهته حريا لأن يقوم عليه ولى يتولى أموره.

و قال الجوهرى نظمت اللؤلؤ أى جمعته فى سلك و طعنه فانتظمه أى اختله و قال يقال نصل السهم إذا خرج منه النصل و نصل السهم إذا ثبت نصله فى الشى ء فلم يخرج و هو من الأضداد و نصلت السهم تنصيلا نزعت نصله و قال القصده بالكسر القطعه من الشى ء إذا انكسر و الجمع قصد يقال القنا قصد و قد انقصد الرمح و تقصدت الرماح تكسرت.

و قال الفيروزآبادى رمح قصد ككتف و قصيد و إقصار متكسر و قال أطل على الشى ء أشرف.

قوله عليه السلام و إلى مسالحكم تعرى أى ثغوركم خاليه عن الرجال و السلاح و الصريح اللبن الخالص إذا ذهبت رغوته.ذكره الجوهرى و قال أنف كل شى ء أوله و أنف البرد أشده و قال المخامره المخالطه و قال حم الشى ء أى قدر و أحم أى حان وقته و قال أودى فلان أى هلك فهو مود.

**[ترجمه]این سخن او «و المرتشین» در بعضی نسخه‌ها «المرتبئین» آمده‌است یعنی منتظران در کمین حکومت که کدام‌یک از آن دو به آن دست می‌یابند، جوهری گوید: المَربأ یعنی محل مراقبت و المِربأ و المُربأ نیز چنین است و رَبأت القوم رَبئاً و ارتبأتهم یعنی از آنان مراقبت کردم و آن زمانی است که تو برای آنان جلوداری فراتر از شرف باشی. رباً لنا فلان و ارتبأ زمانی گفته می‌شود که یاری کند و ربأت المربأه و ارتبأتها یعنی از آن بالا رفتم، ابوزید گوید: ربأت الشئ مرابأه زمانی است که از آن بر حذر باشی و بترسی، و گوید: الدهم یعنی تعداد زیاد.

و این سخن او «فإنه لا عطر بعد عروس» زمخشری بعد از ذکر این مثل گوید و «لا مخبأ لعطر بعد عروس» نیز روایت می‌شود و اصل آن این است که زنی به سوی مردی برده شد پس او را بد بو دید، به او گفت: عطر کجاست: گفت آن را پنهان کردم، پس مرد این جمله را گفت.

و گفته شده: عروس اسم مردی است که فوت کرد پس همسرش ظرف عطر را برد و بر سر قبر او شکست و عطر را ریخت و برخی از آشنایان او را نکوهش کردند پس زن این جمله را گفت،

که مثال اول در نکوهش ذخیره کردن چیزی به هنگام نیاز به آن، و مثال دوم به هنگام بی‌نیازی از ذخیره کردن چیزی به‌جهت عدم وجود کسی‌که برای او ذخیره شود زده می‌شود.

میدانی گوید: مفضّل گوید اولین کسی‌که آن را گفت زنی از عذره است که اسماء بنت عبدالله خوانده می‌شد و همسرش از عموزادگانش بود که عروس خوانده می‌شد، او فوت کرد و زن با مردی از قوم خود که نوفل نامیده می‌شد و فقیرتر بدرایحه، بخیل و زشت بود ازدواج کرد و زمانی‌که مرد خواست که او را ببرد به وی گفت: اگر اجازه بدهی پسر عمویم را رثا گویم و بر سر قبر او گریه کنم. گفت: انجام بده، پس زن گفت: ای عروس عروسان! ای گرگ در میان خانواده و شیر به هنگام شدت

به همراه چیزهایی که مردم آن را انجام نمی‌دهند! بر تو می‌گریم. مرد گفت: آن چیزها چیست؟ گفت: از همت، سست نبود و شمشیر را در سپیده‌دم جنگ به‌کار می‌بست. سپس گفت: ای عروس روشن درخشان، صاحب خلق و خوی نیکو، بخشنده، حاضر با اشیائی که برای او ذکر نمی‌شود. گوید و آن اشیاء چیست؟ گفت: متکبر در مقابل امور ناشایست، منکر، خوش رایحه غیر بد بو، ثروتمند غیر فقیر بود.

پس شوهرش دانست که او به وی کنایه می‌زنند پس زمانی‌که او را برد گفت: عطرت را به خود بزن و به عطردان خالی شده عطرش نگاه کرد پس زن گفت: بعد از عروس هیچ عطری نیست. پس مثل شد برای کسی‌که امر نفیسی بعد از او ذخیره نمی‌شود ـ فایده‌ای ندارد ـ.

این سخن امام علیه السّلام «لقد کان ما عملت» یعنی تا زمانی‌که از آن آگاه بودم و آن را دریافتم یا اینکه حال او را دریافتم یا اینکه عالم شدم با تنزیل او به منزله لازم.

و محتمل است که «ما» با تقدیر باء با قرار دادن آن خبر برای کان، موصوله باشد یعنی آنچه‌که از او دانستم آن صفات بود و مورد اول شاید بهتر باشد و انثالّ یعنی ریخت و الاجفال یعنی اسراع.

این سخن امام علیه السّلام «فکان مرضی السیره» یعنی نزد مردم آشکار بود و آنچه‌که در توصیف ابوبکر گذشت نیز چنین است و نشانه‌های تقیه و مصلحت در خطبه آشکار است و حتی روشن است که آن از الحاقات مخالفان است.

این سخن امام علیه السّلام «فبهتوا» در بعضی نسخه‌ها «فهبّوا» آمده‌است یعنی هوشیار بودند اما هوشیاری سودی برایشان نداشت.

و جوهری گوید: صغا یصغو و یصغی صَغواً یعنی تمایل یافت، و أصغیت إلی فلان زمانی است که گوش خود را به‌سوی او متمایل کنی و أصغیت الإناء یعنی ظرف را متمایل کردم، فلان مصغی إناؤه گفته می‌شود زمانی‌که از حقش کاسته شود. و گوید: الکمد یعنی حزن پنهان. و گوید: جاؤوا من کل أوب یعنی از هر ناحیه‌ای آمدند.

این سخن امام علیه السّلام «أو یولّی علیه» یعنی کسی‌که به‌جهت کم‌خردی و سبک‌مغزی‌اش شایسته است که سرپرستی که امور او را عهده‌دار شود بر وی گمارده شود.

و جوهری گوید نظمت اللّؤلؤ یعنی مروارید را در نخی جمع کردم و طعنه فانتظمه یعنی آن را دچار اختلال کرد و گوید: نصل السهم گفته می‌شود زمانی‌که پیکان از آن خارج شود و نصل السهم زمانی است که پیکان آن در چیزی فرو رود و خارج نشود و این از اضداد است و نصلت السهم تنصیلاً یعنی سر پیکان آن را جدا کردم. و گوید: القصده با کسره قطعه‌ای از یک چیز است زمانی‌که بشکند و جمع آن قِصَد است القنا قِصَدٌ و قد انقصد الرّمح و تقصّدت الرماح گفته می‌شود یعنی نیزه شکست. و فیروزآبادی گوید: رمح قصِد، بر وزن کتِف و قصید و أقصاد یعنی نیزه شکسته، و گوید: أطلّ علی الشئ یعنی مشرف شد.

و این سخن امام علیه السّلام «و إلی مسالحکم تعری» یعنی مرزهایتان از مردان و سلاح خالی است. الصریح یعنی شیر خالص زمانی‌که کف آن از بین برود، جوهری این را ذکر کرده‌است و گوید: أنف کل شئ: ابتدای هر چیز است، و أنف البرد یعنی شدت سرما، و گوید المخالطه یعنی درآمیختگی، حمّ الشئ یعنی مقدر شد، أحمّ یعنی وقت آن رسید، أودی فلان یعنی هلاک شد و او مود نامیده می‌شود.

**[ترجمه]

«۷۲۳»

(۱)ج، الإحتجاج کَتَبَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَی مُعَاوِیَهَ احْتِجَاجاً عَلَیْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیمِ مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ إِلَی الْبَاغِی مُعَاوِیَهَ بْنِ صَخْرٍ سَلَامٌ عَلَی أَهْلِ طَاعَهِ اللَّهِ مِمَّنْ هُوَ أَهْلُ دِینِ اللَّهِ وَ أَهْلُ وَلَایَهِ اللَّهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ

---

۱ – ۷۲۳- رواه الطبرسیّ رحمه اللّه فی أوائل عنوان: «احتجاجه [یعنی أمیر المؤمنین علیه السلام] علی معاویه ...» من کتاب الاحتجاج ص ۱۸۳.

بِجَلَالِهِ وَ سُلْطَانِهِ خَلَقَ خَلْقاً بِلَا عَبَثٍ مِنْهُ وَ لَا ضَعْفٍ بِهِ فِي قُوَّهٍ وَ لَكِنَّهُ خَلَقَهُمْ عَبِيداً فَمِنْهُمْ شَقِيٌّ وَ سَعِيدٌ وَ غَوِيٌّ وَ رَشِيدٌ ثُمَّ اخْتَارَهُمْ عَلَى عِلْمٍ مِنْهُ وَ اصْطَفَى وَ انْتَخَبَ مِنْهُمْ مُحَمَّداً صلى الله عليه و آله وَ اصْطَفَاهُ لِرِسَالَتِهِ وَ ائْتَمَنَهُ عَلَى وَحْيِهِ فَدَعَا إِلَى سَبِيلِ رَبِّهِ بِالْحِكْمَهِ وَ الْمَوْعِظَهِ الْحَسَنَهِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَ أَنَابَ وَ أَسْلَمَ وَ سَلَّمَ أَخُوهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام فَصَدَّقَهُ بِالْغَيْبِ الْمَكْتُومِ وَ آثَرَهُ عَلَى كُلِّ حَمِيمٍ وَ وَقَاهُ كُلَّ مَكْرُوهٍ وَ وَاسَاهُ بِنَفْسِهِ فِي كُلِّ خَوْفٍ وَ قَدْ رَأَيْتُكَ تُسَاوِيهِ (١)وَ أَنْتَ أَنْتَ وَ هُوَ هُوَ الْمُبَرِّزُ السَّابِقُ فِي كُلِّ خَيْرٍ وَ أَنْتَ اللَّعِينُ بْنُ اللَّعِينِ لَمْ تَزَلْ أَنْتَ وَ أَبُوكَ تَبْغِيَانِ لِدِينِ اللَّهِ الْغَوَائِلَ وَ تَجْتَهِدَانِ عَلَى إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ تَجْمَعَانِ الْجُمُوعَ عَلَى ذَلِكَ وَ تَبْذُلَانِ فِيهِ الْأَمْوَالَ وَ تُحَالِفَانِ عَلَيْهِ الْقَبَائِلَ عَلَى ذَلِكَ مَاتَ أَبُوكَ وَ عَلَيْهِ خَلِيفَتُهُ أَنْتَ فَكَيْفَ لَكَ الْوَيْلُ تَعْدِلُ عَنْ عَلِيٍّ (٢)وَ هُوَ وَارِثُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ وَصِيُّهُ وَ أَوَّلُ النَّاسِ لَهُ اتِّبَاعاً وَ آخِرُهُمْ بِهِ عَهْداً وَ أَنْتَ عَدُوُّهُ وَ ابْنُ عَدُوِّهِ فَتَمَتَّعْ بِبَاطِلِكَ مَا اسْتَطَعْتَ وَ تَبَدَّدْ بِابْنِ الْعَاصِ فِي غَوَايَتِكَ فَكَأَنَّ أَجَلَكَ قَدِ انْقَضَى وَ كَيْدَكَ قَدْ وَهَى ثُمَّ تَسْتَبِينُ لِمَنْ تَكُونُ الْعَاقِبَهُ الْعُلْيَا وَ السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى فَأَجَابَهُ مُعَاوِيَهُ إِلَى الزَّارِي عَلَى أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ سَلَامٌ عَلَى أَهْلِ طَاعَهِ اللَّهِ

۱- ۱كذا في أصلي من البحار و الاحتجاج، و الصواب: «و أنت تساميه» كما في الحديث: ۴۶۰ من ترجمه أمير المؤمنين من كتاب أنساب الأشراف: ج ۱، ص ۴۰۴، و في ط ۱: ج ۲ ص ۳۹۴ و مثله أواخر الجزء الثاني من كتاب صفّين ص ۱۱۸، و في أيّام معاويه من كتاب مروج الذهب: ج ۳ ص ۱۰، و في ط مصر: ج ۳ ص ۲۰، و في كتاب سمط النجوم العوالي: ج ۲ ص ۴۶۵.

۲- ۲ كذا في أصلي و كتاب الاحتجاج معا، و الصواب: «تعدل نفسك بعلي» كما في الحديث التالي و كما في الحديث المتقدم الذكر من كتاب أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۹۴ ط المحمودي ببيروت، و في المخطوطه: ج ۱، ص ۴۰۴، و جميع المصادر المتقدم الذكر آنفا.

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ أَتَانِی كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِیهِ مَا اللَّهُ أَهْلُهُ فِی قُدْرَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ مَعَ كَلَامٍ أَلَّفْتَهُ وَ رَصَفْتَهُ لِرَأْیِكَ فِیهِ ذَكَرْتَ حَقَّ عَلِیٍّ وَ قَدِیمَ سَوَابِقِهِ وَ قَرَابَتَهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نُصْرَتَهُ وَ مُوَاسَاتَهُ إِیَّاهُ فِی كُلِّ خَوْفٍ وَ هَوْلٍ وَ تَفْضِیلَكَ عَلِیّاً وَ عَیْبَكَ لِی بِفَضْلِ غَیْرِكَ لَا بِفَضْلِكَ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی صَرَفَ ذَلِكَ عَنْكَ وَ جَعَلَهُ لِغَیْرِكَ فَقَدْ كُنَّا وَ أَبُوكَ مَعَنَا فِی زَمَانِ نَبِیِّنَا مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله نَرَى حَقَّ عَلِیٍّ لَازِماً لَنَا وَ سَبْقَهُ مُبَرِّزاً عَلَیْنَا فَلَمَّا اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله مَا عِنْدَهُ وَ أَتَمَّ لَهُ مَا وَعَدَهُ وَ قَبَضَهُ إِلَیْهِ صلی الله علیه و آله فَكَانَ أَبُوكَ وَ فَارُوقُهُ أَوَّلَ مَنِ ابْتَزَّهُ حَقَّهُ وَ خَالَفَهُ عَلَى ذَلِكَ اتَّفَقَا ثُمَّ دَعَوَاهُ إِلَى أَنْفُسِهِمَا فَأَبْطَأَ عَلَیْهِمَا فَهَمَّا بِهِ الْهُمُومَ وَ أَرَادَا بِهِ الْعَظِیمَ فَبَایَعَ وَ سَلَّمَ لِأَمْرِهِمَا لَا یُشْرِكَانِهِ فِی أَمْرِهِمَا وَ لَا یُطْلِعَانِهِ عَلَى سِرِّهِمَا حَتَّى قَضَى اللَّهُ مِنْ أَمْرِهِمَا مَا قَضَى ثُمَّ قَامَ بَعْدَهُمَا ثَالِثُهُمَا یَهْدِی بِهَدْیِهِمَا وَ یَسِیرُ بِسِیرَتِهِمَا فَعِبْتَهُ أَنْتَ وَ أَصْحَابُكَ حَتَّى طَمِعَ فِیهِ الْأَقَاصِی مِنْ أَهْلِ الْمَعَاصِی حَتَّى بَلَغْتُمَا مِنْهُ مُنَاكُمْ وَ كَانَ أَبُوكَ مَهَّدَ مِهَادَهُ فَإِنْ یَكُنْ مَا نَحْنُ فِیهِ صَوَاباً فَأَبُوكَ أَوَّلُهُ وَ إِنْ یَكُنْ جَوْراً فَأَبُوكَ سَنَّهُ وَ نَحْنُ شُرَكَاؤُهُ وَ بِهَدْیِهِ اقْتَدَیْنَا وَ لَوْ لَا مَا سَبَقَنَا إِلَیْهِ أَبُوكَ مَا خَالَفْنَا عَلِیّاً وَ لَسَلَّمْنَا لَهُ وَ لَكِنَّا رَأَیْنَا أَبَاكَ فَعَلَ ذَلِكَ فَأَخَذْنَا بِمِثَالِهِ فَعِبْ أَبَاكَ أَوْ دَعْهُ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ تَابَ وَ أَنَابَ.

**[ترجمه]الاحتجاج - . طبرسی آن را در اوائل عنوان «احتجاجه (یعنی أمیر مؤمنان علیه السلام) علی المعاویه...» از کتاب الاحتجاج ص ۱۸۳ روایت کرد. - :

محمد بن ابوبکر رضی الله عنه در احتجاج بر معاویه برای او نوشت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. از محمد بن ابی بکر به آن گمراه، پسر صخر. سلام بر اهل فرمانبرداری خدا، از آن کس که به شایسته ولایت الهی سر سپرده است. اما بعد، خداوند به شکوه و فرّ و بزرگی و چیرگی و قدرت خود آفریدگان را بی تحمّل رنج و بی احساس ضعفی در نیروی خویش و بی آنکه خود به آفرینش آنان نیازی داشته باشد بیافرید، ولی او آفریدگان را به عنوان بندگان خود هستی بخشید (که باید بنده وار از او فرمان برند) و پاره ای را نیکبخت و برخی را بدبخت، گروهی را گمراه و بعضی را ره یافته ساخت، سپس بر پایه آگاهی خود، آنان را دست چین و به گزین کرد و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را برگزید و او را به پیامبری خود اختصاص داد و برای دریافت وحی خویش انتخاب کرد و امین امر خود ساخت، پس وی با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارش فرا خواند. و نخستین کسی که به ندای او پاسخ داد و به او روی آورد و باورش کرد و با او همراهی نمود و اسلام پذیرفت و تسلیم شد، برادر و پسر عمّش، علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. او را بر پایه غیب نهفته نهان _ حقیقت پوشیده از دیگران _ تصدیق کرد و بر هر دوست دیگری رجحانش داد و از هر حادثه هولناکی به جان حمایتش کرد و خود را در هر توطئه هراسناک همدوش او نگاه داشت. اینک می بینم که تو دم از همتایی با او می زنی، در حالی که تو، تویی (با همه خصوصیات بدت) و او، اوست که با سابقه ای برجسته در تمام خیرات و نکوییها سرآمدست، در حالی که تو لعنت شده پسر لعنت شده بودی و سپس نیز تو و پدرت همچنان فتنه ها بر ضد دین خدا برانگیختید، و برای خاموش کردن پرتو اسلام کوشیدید، و دسته بندیها کردید، و احزاب تشکیل دادید، و مال مایه گذاشتید، و بدین منظور با قبایل (مخالف اسلام) رفت و آمد کردید. پدرت بر این روش درگذشت و تو بر همین پایه جایش را گرفتی.

وای بر تو! چگونه خود را با علی مقایسه می کنی در حالی که او وارث پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وصیّ او و پدر فرزندان وی و نخستین انسانی است که سر به فرمان او نهاده و تا واپسین دم زندگی او بر پیمان خویش ایستاده. در صورتی که

تو دشمن وی و پسر دشمن او هستی؟ پس چندان که خواهی از باطل خود بهره برگیر و پسر عاص هم در این گمراهی و گردنکشی تو را مدد کند، گویا دیگر مهلتت سپری شده و مکر و نیرنگت رنگ باخته است. بزودی آشکار می شود که سرانجام والا از آن کیست. و درود بر آن کس که از هدایت پیروی کند .

معاویه به او نوشت: از معاویه بن ابی سفیان به نکوهشگر پدر خویش، محمد بن ابی بکر، سلام بر اهل طاعت خدا. اما بعد، نامه ات به من رسید، در آن از آنچه خداوند را از شمول توانایی و قدرتش سزد یاد کرده بودی و سخنانی نیز از خود به هم بربافته و آورده بودی و حق پسر ابی طالب را یادآوری کرده و از پیشینه و خویشاوندی او با پیامبر صلی اللّه علیه و یاری وی به او و همدوشی وی با او در هر موضع هول و هراسگاهی سخن گفته بودی و بر من به برتری و فضل دیگر کس، و نه به فضل و فضیلت خود، احتجاج کرده بودی. سپاس خدایی را که فضل را از تو بگرفت و آن را بر دیگری مقرّر داشت.

ما و پدرت در روزگار زندگی پیامبرمان صلی اللّه علیه با هم بودیم- می دیدیم نگهداشت حقّ پسر ابی طالب بر ما لازم و برتری او بر ما آشکارست، پس چون خداوند آنچه را می بایست برای پیامبرش صلی اللّه علیه برگزید و آنچه را بدو وعده کرده بود به تمامی رساند و دعوتش را آشکار کرد و حجّتش را روشن و غالب ساخت، جان وی را به جوار خویش برد. آنگاه پدر تو و فاروق او نخستین کسانی بودند که حقّ علی را گرفتند و با او به مخالفت پرداختند و هر دو بر این امر متّفق و همداستان گشتند، سپس وی را به پذیرفتن ـ حکومت ـ خود خواندند و او ـ در بیعت ـ با آن دو تعلّل کرد و بر ضد ایشان به این سوی و آن سوی روی آورد تا در کار او اندیشیدند و بر آن شدند که او را به اندوهی عظیم افکنند و آهنگ وارد کردن لطمه ای گران بدو نمودند، پس ناگزیر بیعت کرد و به آن دو تسلیم شد، ولی آن دو وی را در کار خود مشارکت نمی دادند و بر رازهای خود آگاهش نمی کردند، تا درگذشتند و دورشان سپری شد.

آنگاه پس از آن دو تن، سومین، عثمان بن عفّان، آمد که به رهنمود آنان ره پیمود و بر روش آن دو رفت، ولی تو و رفیقت از او عیبجویی کردید، تا بدانجا که سرآمدهای عاصیان به طمع حکومت او افتادند تا به آرزوی خود درباره او رسیدید. پدرت شالوده این (دولت) را نهاده و حکومت خود را پایه گذاشته و این بنا را بر آورده است. بنابر این اگر آنچه ما بر آنیم درست است، پدر تو آغاز گرش بوده و اگر جور و ستم است باز هم پدرت پایه اش را گذاشته است. ما شرکای او هستیم و به رهنمود او رفته و از کار او پیروی کرده ایم.

اگر پدرت، پیش از ما این راه نپیموده بود ما با پسر ابی طالب مخالفتی نمی کردیم و به او تسلیم می شدیم، ولی دیدیم پدرت چنان کرد و ما نیز گام به جای گام او نهادیم و رفتار او را سرمشق خود ساختیم.

پس در آنچه تو را بایسته است (و می پنداری که باید کسی را نکوهش کنی) پدرت را سرزنش کن و یا از سر مدّعا درگذر. و سلام بر آن که پشیمان شود و از گمراهی به راه آید و توبه کند.

**[ترجمه]

بیان

قوله تبـدد بابن العاص التبـدد التفرق و تبـددوا الشـی ء اقتسـموه حصـصا و لا يناسـبان المقام إلا بتكلف و الأظهر و ليمدك ابن العاص كما سيأتی (۱)و زريت عليه عبته و الرصف الشد و الضم.

**[ترجمه]اين سـخن او «تبـدّد بـابن العاص» التبـدّد يعنی تفرقه و تبـدّدوا الشـئ: آن را به قسـمت‌هايی تقسـيم كردنـد و با مقام تناسب ندارند جز با تكلف و بهتر اين است: ليمدّك _ تا تو را مدد كند _ ابن العاص چنانكه به زودی خواهد آمد.

زريت عليه: او را نكوهش كردی، الرّصف: بستن و ضميمه كردن.

**[ترجمه]

«۷۲۴»

(۲)ختص، الإختصاص كِتَابُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِلَى مُعَاوِيَةَ

ص: ۵۷۷

۱- ۱ و فی أنساب الأشراف، ط ببيروت، ج ۲، ص ۳۹۵: و ليمدد لک عمرو فی غوايتک.

۲- ۷۲۴- رواه الشيخ المفيد رحمه اللّه فی أواسط كتاب الاختصاص: ص ۱۲۶، و فی ط النجف: ص ۱۱۹.

مِنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ إِلَی مُعَاوِیَهَ بْنِ أَبِی سُفْیَانَ سَلَامٌ عَلَی أَهْلِ طَاعَهِ اللَّهِ مِمَّنْ هُوَ سَلَّمَ لِأَهْلِ وَلَایَهِ اللَّهِ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ بِجَلَالِهِ وَ عَظَمَتِهِ وَ سُلْطَانِهِ وَ قُدْرَتِهِ خَلَقَ خَلْقاً بِلَا عَبَثٍ مِنْهُ وَ لَا ضَعْفٍ فِی قُوَّهٍ وَ لَا مِنْ حَاجَهٍ بِهِ إِلَیْهِمْ وَ لَکِنَّهُ خَلَقَهُمْ عَبِیداً فَجَعَلَ مِنْهُمْ غَوِیّاً وَ شَقِیّاً وَ سَعِیداً ثُمَّ اخْتَارَهُمْ عَلَی عِلْمِهِ فَاصْطَفَاهُ وَ انْتَجَبَ مِنْهُمْ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله فَانْتَجَبَهُ وَ اصْطَفَاهُ بِرِسَالاتِهِ وَ أَرْسَلَهُ بِوَحْیِهِ وَ ائْتَمَنَهُ عَلَی أَمْرِهِ وَ بَعَثَهُ رَسُولًا مُصَدِّقاً وَ دَلِیلًا فَکَانَ أَوَّلَ مَنْ أَجَابَ وَ أَنَابَ وَ صَدَّقَ وَ آمَنَ وَ أَسْلَمَ وَ سَلَّمَ أَخُوهُ وَ ابْنُ عَمِّهِ عَلِیُّ بْنُ أَبِی طَالِبٍ صَدَّقَهُ بِالْغَیْبِ الْمَکْتُومِ وَ آثَرَهُ عَلَی کُلِّ حَمِیمٍ وَ وَقَاهُ کُلَّ هَوْلٍ وَ وَاسَاهُ بِنَفْسِهِ فِی کُلِّ خَوْفٍ حَارَبَ مَنْ حَارَبَهُ وَ سَالَمَ مَنْ سَالَمَهُ وَ لَمْ یَزَلْ بَاذِلًا نَفْسَهُ فِی سَاعَاتِ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ الْجِدِّ وَ الْهَزْلِ حَتَّی أَظْهَرَ اللَّهُ دَعْوَتَهُ وَ أَفْلَجَ حُجَّتَهُ فَلَمْ یَبْرَحْ مُبْتَذِلًا لِنَفْسِهِ فِی سَاعَاتِ الْأَزْلِ وَ الْهَلُوعِ حَتَّی بَرَّزَ سَابِقاً لَا نَظِیرَ لَهُ فِیمَنِ اتَّبَعَهُ وَ لَا مُقَارِبَ لَهُ فِی فِعْلٍ وَ قَدْ رَأَیْتُکَ أَیُّهَا الْغَاوِی تُسَامِیهِ وَ أَنْتَ أَنْتَ وَ هُوَ هُوَ الْمُبَرِّزُ السَّابِقُ فِی کُلِّ حِینٍ أَوَّلُ النَّاسِ إِسْلَاماً وَ أَصْدَقُ النَّاسِ نِیَّهً وَ أَطْیَبُ النَّاسِ ذُرِّیَّهً وَ أَفْضَلُ النَّاسِ زَوْجَهً رَسُولُ اللَّهِ ابْنُ عَمِّهِ وَ هُوَ وَصِیُّهُ وَ صَفِیُّهُ وَ أَخُوهُ الشَّارِی نَفْسَهُ یَوْمَ مُوتَهَ وَ عَمُّهُ سَیِّدُ الشُّهَدَاءِ یَوْمَ أُحُدٍ وَ أَبُوهُ الذَّابُّ عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عَنْ حَوْزَتِهِ وَ أَنْتَ اللَّعِینُ بْنُ اللَّعِینِ لَمْ تَزَلْ أَنْتَ وَ أَبُوکَ تَبْغِیَانِ عَلَی رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله الْغَوَائِلَ وَ تَجْهَدَانِ عَلَی إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ وَ تَجْمَعَانِ عَلَیْهِ الْجُمُوعَ وَ تُؤَلِّبَانِ عَلَیْهِ الْقَبَائِلَ وَ تَبْذُلَانِ فِیهِ الْمَالَ هَلَکَ أَبُوکَ عَلَی ذَلِکَ وَ عَلَی ذَلِکَ خَلَفُکَ وَ الشَّاهِدُ عَلَیْکَ بِفِعْلِکَ مَنْ یَأْوِی وَ یَلْجَأُ إِلَیْکَ مِنْ بَقِیَّهِ الْأَحْزَابِ وَ رُءُوسِ النِّفَاقِ وَ أَهْلِ الشِّقَاقِ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ الشَّاهِدُ لِعَلِیٍّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ علیهما السلام بِفَضْلِهِ الْمُنِیرِ الْمُبِینِ وَ سَبْقِهِ الْقَدِیمِ أَنْصَارُهُ الَّذِینَ مَعَهُ الَّذِینَ ذُکِرُوا بِفَضْلِهِمْ فِی الْقُرْآنِ وَ أَثْنَی اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ الْمُهَاجِرِینَ وَ الْأَنْصَارِ فَهُمْ مَعَهُ کَتَائِبُ وَ عَصَائِبُ مِنْ حَوْلِهِ یُجَالِدُونَ بِأَسْیَافِهِمْ

وَ يُهْرِقُونَ دِمَاءَهُمْ دُونَهُ يَرَوْنَ الْفَضْلَ فِي اتِّبَاعِهِ وَ الشَّقَاءَ فِي خِلَافِهِ فَكَيْفَ يَا لَكَ الْوَيْلُ تَعْدِلُ نَفْسَكَ بِعَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ وَصِيُّهُ وَ أَبُو وُلْدِهِ وَ أَوَّلُ النَّاسِ لَهُ اتِّبَاعاً وَ آخِرُهُمْ بِهِ عَهْداً يُخْبِرُهُ بِسِرِّهِ وَ يُشْرِكُهُ فِي أَمْرِهِ وَ أَنْتَ عَدُوُّهُ وَ ابْنُ عَدُوِّهِ فَتَمَتَّعْ مَا اسْتَطَعْتَ بِبَاطِلِكَ وَ لْيُمْدِدْكَ ابْنُ الْعَاصِي فِي غَوَايَتِكَ وَ كَأَنَّ أَجَلَكَ قَدِ انْقَضَى وَ كَيْدَكَ قَدْ وَهَى ثُمَّ تَسْتَبِينُ لِمَنْ تَكُونُ الْعَاقِبَةُ الْعُلْيَا وَ اعْلَمْ أَنَّكَ إِنَّمَا تُكَايِدُ رَبَّكَ الَّذِي قَدْ أَمِنْتَ كَيْدَهُ فِي نَفْسِكَ وَ آيَسْتَ مِنْ رَوْحِهِ وَ هُوَ لَكَ بِالْمِرْصَادِ وَ أَنْتَ مِنْهُ فِي غُرُورٍ وَ بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ وَ أَهْلِ رَسُولِهِ عَنْكَ الْغَنَاءُ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَى فَلَمَّا قَرَأَ مُعَاوِيَةُ كَتَبَ إِلَيْهِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ الزَّارِي عَلَى أَبِيهِ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ تَذْكُرُ فِيهِ مَا اللَّهُ أَهْلُهُ مِنْ سُلْطَانِهِ وَ قُدْرَتِهِ وَ مَا اصْطَفَى بِهِ رَسُولَهُ مَعَ كَلَامٍ أَلَّفْتَهُ وَ وَضَعْتَهُ لِرَأْيِكَ فِيهِ تَضْعِيفٌ وَ لِأَبِيكَ فِيهِ تَعْنِيفٌ وَ ذَكَرْتَ فَضْلَ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ قَدِيمَ سَوَابِقِهِ وَ قَرَابَتَهُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ نُصْرَتَهُ لَهُ وَ مُوَاسَاتَهُ إِيَّاهُ فِي كُلِّ خَوْفٍ وَ هَوْلٍ فَكَانَ احْتِجَاجُكَ عَلَيَّ وَ عَيْبُكَ لِي بِفَضْلِ غَيْرِكَ لَا بِفَضْلِكَ فَأَحْمَدُ رَبّاً صَرَفَ ذَلِكَ الْفَضْلَ عَنْكَ وَ جَعَلَهُ لِغَيْرِكَ فَقَدْ كُنَّا وَ أَبُوكَ مَعَنَا فِي حَيَاةِ نَبِيِّنَا صلی الله علیه و آله نَرَى حَقَّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ لَازِماً لَنَا وَ فَضْلَهُ مُبَرِّزاً عَلَيْنَا حَتَّى اخْتَارَ اللَّهُ لِنَبِيِّهِ مَا عِنْدَهُ فَأَتَمَّ لَهُ وَعْدَهُ وَ أَظْهَرَ لَهُ دَعْوَتَهُ وَ أَفْلَجَ لَهُ حُجَّتَهُ ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ فَكَانَ أَوَّلَ مَنِ ابْتَزَّهُ حَقَّهُ أَبُوكَ وَ فَارُوقُهُ وَ خَالَفَاهُ فِي أَمْرِهِ عَلَى ذَلِكَ اتَّفَقَا وَ اتَّسَقَا ثُمَّ دَعَوَاهُ لِيُبَايِعَهُمَا وَ أَبْطَأَ عَنْهُمَا وَ تَلَكَّأَ عَلَيْهِمَا فَهَمَّا بِهِ الْهُمُومَ وَ أَرَادَا بِهِ الْعَظِيمَ ثُمَّ إِنَّهُ بَايَعَ لَهُمَا وَ سَلَّمَ فَلَمْ يُشْرِكَاهُ فِي أَمْرِهِمَا وَ لَمْ يُطْلِعَاهُ عَلَى سِرِّهِمَا حَتَّى قُبِضَا عَلَى ذَلِكَ ثُمَّ قَامَ ثَالِثُهُمَا مِنْ بَعْدِهِمَا عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ فَاقْتَدَى بِهَدْيِهِمَا فَعِبْتَهُ أَنْتَ وَ صَاحِبُكَ حَتَّى طَمِعَ فِيهِ الْأَقَاصِي مِنْ أَهْلِ الْمَعَاصِي وَ بَطَنْتُمَا لَهُ وَ أَظْهَرْتُمَا لَهُ الْعَدَاوَةَ حَتَّى بَلَغْتُمَا فِيهِ مُنَاكُمَا فَخُذْ حِذْرَكَ يَا ابْنَ أَبِي بَكْرٍ فَسَتَرَى وَبَالَ أَمْرِكَ

وَ قِسْ شِبْرَكَ بِفَتْرِكَ فَكَيْفَ تُوَازِي مَنْ لَا يُوَازِنُ الْجِبَالُ حِلْمَهُ وَ لَا تَعِبْ مَنْ مَهَّدَ لَهُ أَبُوكَ مِهَادَهُ وَ طَرَحَ لِمُلْكِهِ وِسَادَهُ فَإِنْ يَكُنْ مَا نَحْنُ فِيهِ صَوَاباً فَأَبُوكَ فِيهِ أَوَّلُ وَ نَحْنُ فِيهِ تَبَعٌ وَ إِنْ يَكُنْ جَوْراً فَأَبُوكَ أَوَّلُ مَنْ أَسَّسَ بِنَاهُ فَبِهُدَاهُ اقْتَدَيْنَا وَ بِفِعْلِهِ احْتَذَيْنَا وَ لَوْ لَا مَا سَبَقَنَا إِلَيْهِ أَبُوكَ مَا خَالَفْنَا عَلِيّاً وَ لَسَلَّمْنَا إِلَيْهِ وَ لَكِنْ عِبْ أَبَاكَ بِمَا شِئْتَ أَوْ دَعْهُ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ أَنَابَ وَ رَجَعَ عَنْ غَوَايَتِهِ وَ تَابَ.

أقول: روى الكتاب و الجواب نصر بن مزاحم فى كتاب صفين بأدنى اختلاف أومأنا إلى بعضه (۱)

**[ترجمه]الاختصاص - . شیخ مفید آن را در اواسط کتاب الاختصاص: ص۱۲۶، و در چاپ نجف: ص ۱۱۹ روایت کرد. - :

نامه محمد بن ابوبکر به معاویه لعنه الله: از محمد بن ابوبکر به معاویه بن ابوسفیان، سلام بر اهل طاعت خدا از کسانی که تسلیم اهل ولایت خدا شدند.

اما بعد، خداوند به شکوه و فرّ و بزرگی و چیرگی و قدرت خود آفریدگان را بی تحمّل رنج و بی احساس ضعفی در نیروی خویش و بی آنکه خود به آفرینش آنان نیازی داشته باشد بیافرید، ولی او آفریدگان را به عنوان بندگان خود هستی بخشید (که باید بنده وار از او فرمان برند) و آنان را گمراه و بدبخت، نیک‌بخت قرار داد، سپس بر پایه آگاهی خود، آنان را دست چین کرد و محمد صلی اللّه علیه و آله و سلم را برگزید و او را به پیامبری خود اختصاص داد و برای دریافت وحی خویش انتخاب کرد و امین امر خود ساخت و او را همان رسولی کرد که _ کتابهای آسمانی _ پیشین تصدیقش کرده اند و او رهنمای _ قوانین الهی _ است .

و نخستین کسی که به ندای او پاسخ داد و به او روی آورد و باورش کرد و با او همراهی نمود و اسلام پذیرفت و تسلیم شد، برادر و پسر عمّش، علی ابن ابی طالب علیه السلام بود. او را بر پایه غیب نهان تصدیق کرد و بر هر دوست دیگری رجحانش داد و از هر حادثه هولناکی به جان حمایتش کرد و خود را در هر توطئه هراسناک همدوش او نگاه داشت، با دشمن او بجنگید و با دوست او صلح و سازش پیشه کرد و همواره در لحظات ترس و گرسنگی و جدی و شوخی برای او جانبازی کرد چندان که دعوت را اظهار و حجتش را پیروز کرد (چندان که پیشگامی گشت که در جهاد، کسی چنو نبود و در کردار، کس به گرد او نمی رسید.)

اینک ای گمراه! تو را می بینم که دم از همتایی با او می زنی، در حالی که تو، تویی (با همه خصوصیات بدت) و او، اوست که با سابقه ای برجسته در تمام خیرات و نکوییها سرآمدست، و از مردم نخستین کسی است که اسلام آورده، به نیّت راست-اندیش تر، و به خاندان پاکیزه تر، و به داشتن همسری ارجمند از همه مردم والاتر، و رسول خدا پسر عم اوست و او وصی و برگزیده پیامبر خداست. برادرش در روز مؤته و عمویش سیدالشهداء در روز احد جانشان را فروختند و پدرش از رسول خدا صلی الله علیه و آله و از حریم او دفاع می‌کرد. در حالی که تو لعنت شده پسر لعنت شده بودی و سپس نیز تو و پدرت همچنان فتنه ها بر ضد دین خدا برانگیختید، و برای خاموش کردن پرتو اسلام کوشیدید، و دسته بندیها کردید، و احزاب تشکیل دادید، و مال مایه گذاشتید، و بدین منظور با قبایل (مخالف اسلام) رفت و آمد کردید. پدرت بر این روش هلاک شد و تو بر همین پایه جایش را گرفتی و گواه بر این، باقیمانده دسته ها و احزاب مخالف و سران دورویی و دو دستگی و مخالفان

پیامبر خدا صلی اللّه علیه و آله هستند که به تو پناه آورده اند و تو آنان را زیر بال و پر گرفته ای.

و گواه برای علی، علاوه بر برتری آشکار و پیشگامی سابق خود او در اسلام، یاران وی از مهاجران و انصارند که ذکر فضلشان در قرآن آمده و به یادها مانده و خداوند ایشان را ستوده است. اینان گروه پیوسته همراه او و فوجهای پیرامون اویند، به خاطر او شمشیر از نیام کشند و برای او خون خود را بریزند و جانبازی کنند، فضیلت را در پیروی از او و شقاوت را در مخالفت با او می دانند. وای بر تو! چگونه خود را با علی مقایسه می کنی در حالی که او وارث پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و وصیّ او و پدر فرزندان وی و نخستین انسانی است که سر به فرمان او نهاده و تا واپسین دم زندگی او بر پیمان خویش ایستاده، پیمبر رازش را به او سپرده و وی را در کار خود شریک کرده است. در صورتی که تو دشمن وی و پسر دشمن او هستی؟ پس چندان که خواهی از باطل خود بهره برگیر و پسر عاص هم در این گمراهی و گردنکشی تو را مدد کند، گویا دیگر مهلتت سپری شده و مکر و نیرنگت رنگ باخته است. بزودی آشکار می شود که سرانجام والا از آن کیست. و بدان که تو هر چند با پروردگارت، که مدتی از کید او در امان مانده و از نیرومندیش مأیوس شده ای، نیرنگ بازی، او در حالی که تو از درنگ او در انتقام به خود مغرور شده ای در کمین توست، و خدا و خاندان پیامبر او از تو بی نیازند. و درود بر آن کس که از هدایت پیروی کند.

چون معاویه لعنه الله آن را خواند به او نوشت:

بسم اللّه الرحمن الرحیم. از معاویه بن ابی سفیان به نکوهشگر پدر خویش، محمد بن ابی بکر، سلام بر اهل طاعت خدا. اما بعد، نامه ات به من رسید، در آن از آنچه خداوند را از شمول توانایی و قدرتش سزد و اینکه پیامبرش را بر چه آئین برگزیده یاد کرده بودی و سخنانی نیز از خود به هم بربافته و آورده بودی که نشان از کم خردی تو داشت، و بر پدرت ناروا رانده بودی. حق پسر ابی طالب را یادآوری کرده و از پیشینه و خویشاوندی او با پیامبر صلی اللّه علیه و یاری وی به او و همدوشی وی با او در هر موضع هول و هراسگاهی سخن گفته بودی و برمن به برتری و فضل دیگر کس، و نه به فضل و فضیلت خود، احتجاج کرده بودی. سپاس خدایی را که فضل را از تو گرفت و آن را بر دیگری مقرّر داشت.

ما و پدرت در روزگار زندگی پیامبرمان صلی اللّه علیه با هم بودیم- می دیدیم نگهداشت حقّ پسر ابی طالب بر ما لازم و برتری او بر ما آشکارست، پس چون خداوند آنچه را می بایست برای پیامبرش صلی اللّه علیه برگزید و آنچه را بدو وعده کرده بود به تمامی رساند و دعوتش را آشکار کرد و حجّتش را روشن و غالب ساخت، جان وی را به جوار خویش برد. آنگاه پدر تو و فاروق او نخستین کسانی بودند که حقّ علی را گرفتند و با او به مخالفت پرداختند و هر دو بر این امر متّفق و همداستان گشتند، سپس وی را به پذیرفتن _ حکومت _ خود خواندند و او _ در بیعت _ با آن دو تعلّل کرد و بر ضد ایشان به این سوی و آن سوی روی آورد تا در کار او اندیشیدند و بر آن شدند که او را به اندوهی عظیم افکنند و آهنگ وارد کردن لطمه ای گران بدو نمودند، پس ناگزیر بیعت کرد و به آن دو تسلیم شد، ولی آن دو وی را در کار خود مشارکت نمی دادند و بر رازهای خود آگاهش نمی کردند، تا درگذشتند و دَورشان سپری شد.

آنگاه پس از آن دو تن، سومین، عثمان بن عفّان، بیامد که به رهنمود آنان راه پیمود و بر روش آن دو برفت، ولی تو و رفیقت از او عیبجویی کردید، تا بدانجا که سرآمدهای عاصیان به طمع حکومت او افتادند و خود روی نهفتید و دشمنی و فریبکاری

خود را بر ملا ساختید تا به آرزوی خود درباره او رسیدید. ای پسر ابو بکر، به هوش باش که به زودی نتیجه ناپسند کار خود را خواهی دید و اندازه و مقیاس وجب خود را داشته باش ــ پای از گلیم خویش درازتر مکن ــ که تو در ترازوی سنجش، با آن کس که بردباریش با کوههای گران برابر است برابر و همسان نیستی. پدرت شالوده این (دولت) را نهاده و حکومت خود را پایه گذاشته و این بنا را بر آورده است. بنابر این اگر آنچه ما بر آنیم درست است، پدر تو آغاز گرش بوده و اگر جور و ستم است باز هم پدرت پایه اش را گذاشته است. ما شرکای او هستیم و به رهنمود او رفته و از کار او پیروی کرده ایم. اگر پدرت، پیش از ما این راه نپیموده بود ما با پسر ابی طالب مخالفتی نمی کردیم و به او تسلیم می شدیم، ولی دیدیم پدرت چنان کرد و ما نیز گام به گام به جای گام او نهادیم و رفتار او را سرمشق خود ساختیم. پس در آنچه تو را بایسته است ــ و می پنداری که باید کسی را نکوهش کنی ــ پدرت را سرزنش کن و یا از سر مدّعا درگذر. و سلام بر آن که پشیمان شود و از گمراهی به راه آید و توبه کند .

می گویم: نصر بن مزاحم این نامه و پاسخ آن را با اندکی اختلاف در کتاب صفین روایت کرده‌است که ما به بخشی از آن اشاره کردیم. - . آن را در اواخر جلد دوم از کتاب صفین ص ۱۱۸، چاپ مصر روایت کرد. و ابن ابی الحدید آن را در اواخر شرح مختار ۴۶ از نهج البلاغه از شرحش چاپ جدید مصر: ج۳، ص ۱۸۸، و در چاپ جدید بیروت: ج۱، ص ۶۲۱ از او روایت کرد.

طبری به این نامه‌ها اشاره کرده است اما به جهت کراهت مردم از ذکر این قسم حقائق از ذکر صریح آن خودداری کرده است. -

**[ترجمه]

«۷۲۵»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كَلَامٍ لَهُ عليه السلام لَمَّا قَلَّدَ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ مِصْرَ فَمُلِكَتْ عَلَيْهِ وَ قُتِلَ وَ قَدْ أَرَدْتُ تَوْلِيَةَ مِصْرَ هَاشِمَ بْنَ عُتْبَةَ وَ لَوْ وَلَّيْتُهُ إِيَّاهَا لَمَا خَلَّى لَهُمُ الْعَرْصَةَ وَ لَا أَنْهَزَ لَهُمُ الْفُرْصَةَ بِلَا ذَمٍّ لِمُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فَلَقَدْ كَانَ إِلَيَّ حَبِيباً وَ كَانَ لِي رَبِيباً.

**[ترجمه]نهج‌البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۶۷ از کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : از کلام امام علیه السّلام ــ زمانی که محمد بن ابوبکر را والی مصر کرد و آن از او سلب شد کشته شد : خواستم هاشم بن عتبه را بر مصر بگمارم و اگر او را بر آن می‌گمارم عرصه را برای آنان بازنمی‌گذارد و فرصتی را برای آنان پیش نمی‌آورد بدون هیچ مذمتی برای محمد بن ابوبکر که او برایم محبوب و پسر خوانده من بود.

**[ترجمه]

بیان

قوله لما قلد أی جعله والیها كأن ولایتها قلاده فی عنقه لأنه مسئول عن خیرها و شرها و یقال ملكه علیه أی أخذه منه قهرا و

استولی علیه و إنهاز الفرصه إما تأکید لتخلیه العرصه و المراد بهما تمکین العدو و عدم التدبیر فی دفعه کما ینبغی أو التخلیه کنایه عن الفرار و الإنهاز عن تمکین الأعداء و عدم استحقاق الذم لکون هذا التمکین عن عجزه لا عن التقصیر و التوانی و کان إلی حبیبا أی کنت أحبه و محبوبه علیه السلام لا یستحق الذم و ربیب الرجل ابن امرأته من غیره و أم محمد أسماء بنت عمیس کانت عند جعفر بن أبی طالب و هاجرت معه إلی الحبشه فولدت له هناک عبد الله و لما

۱- ۱ رواه فی أواخر الجزء الثانی من کتاب صفّین ص ۱۱۸، ط مصر. و رواه عنه ابن أبی الحدید فی أواخر شرح المختار: ۴۶ من نهج البلاغه من شرحه ط الحدیث بمصر: ج ۳ ص ۱۸۸، و فی ط الحدیث ببیروت: ج ۱ ص ۶۳۱. و أشار الطبریّ إلی هذه الکتب و لکن اعتذر عن ذکرها صراحه من أجل کراهه العامّه من ذکر هذا النمط من الحقائق!!!.

۲- ۷۲۵- رواه الشریف الرضی رحمه اللّه فی المختار: ۶۸ من کتاب نهج البلاغه.

استشـهد جعفر تزوجها أبو بكر فولـدت له محمـدا ثم تزوجها أمير المؤمنين عليه السـلام و نشأ محمـد فى حجره و رضع الولاء و التشيع و كان جاريا عنده عليه السلام مجرى بعض ولده.

و أما هاشم فهو ابن عتبه بن أبى وقاص و هو المرقال سمى به لأنه كان يرقل فى الحرب أى يسرع قتل بصفين رضى الله عنه.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام «لما قلد» یعنی او را والی آن قرار داد گویی که ولایت آن گردنبندی در گردن اوست زیرا او درباره خیر و شر آن مورد سؤال قرار می‌گیرد. و ملکه علیه گفته می‌شود یعنی به زور از او گرفت و بر آن سیطره یافت. و إنهاز الفرصه یا تأکیدی برای خالی گذاشتن میدان است و منظور از آن دو قادر ساختن دشمن و عدم تدبیر در دفع کردن او چنانکه شایسته است می‌باشد یا اینکه خالی گذاردن کنایه از فرار و انهاز کنایه از قادر ساختن دشمنان است. و سزاوار نکوهش نبودن به این جهت است که این قادر ساختن دشمن از ناتوانی اوست نه از کوتاهی و سستی، «و کان إلیّ حبیباً» یعنی او را دوست داشتم و محبوب امام علیه السّلام سزاوار مذمت نیست، ربیب الرجل: پسر همسر مرد از غیر آن مرد است. و مادر محمد اسماء بنت عمیس نزد جعفر بن ابوطالب بود و همراه او به حبشه مهاجرت کرد و آنجا عبدالله را برای او به‌دنیا آورد و زمانی که جعفر شهید شد ابوبکر او را به همسری خود درآورد و محمد را برای او به دنیا آورد سپس امیرمؤمنان علیه السّلام او را به همسری خود درآورد و محمد در خانه او بزرگ شد و ولایت و تشیع در جانش رسوخ کرد و برای او بسان دیگر فرزندانش بود.

و هاشم پسر عتبه بن ابو وقّاص است که همان مرقال است و به این جهت به این نام نامیده شد که در جنگ شتاب می کرد و در صفین کشته شد.

**[ترجمه]

«۷۲۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ فَاخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَكَ وَ أَلِنْ لَهُمْ جَانِبَكَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَكَ وَ آسِ بَيْنَهُمْ فِي اللَّحْظَهِ وَ النَّظْرَهِ حَتَّى لَا يَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِي حَيْفِكَ لَهُمْ وَ لَا يَيْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُسَائِلُكُمْ مَعْشَرَ عِبَادِهِ عَنِ الصَّغِيرَهِ مِنْ أَعْمَالِكُمْ وَ الْكَبِيرَهِ وَ الظَّاهِرَهِ وَ الْمَسْتُورَهِ فَإِنْ يُعَذِّبْ فَأَنْتُمْ أَظْلَمُ وَ إِنْ يَعْفُ فَهُوَ أَكْرَمُ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِينَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الدُّنْيَا وَ آجِلِ الْآخِرَهِ فَشَارَكُوا أَهْلَ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ لَمْ يُشَارِكْهُمْ أَهْلُ الدُّنْيَا فِي آخِرَتِهِمْ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَفْضَلِ مَا سُكِنَتْ وَ أَكَلُوهَا بِأَفْضَلِ مَا أُكِلَتْ فَحَظُوا مِنَ الدُّنْيَا بِمَا حَظِيَ بِهِ الْمُتْرَفُونَ وَ أَخَذُوا مِنْهَا مَا أَخَذَتِ الْجَبَابِرَهُ الْمُتَكَبِّرُونَ ثُمَّ انْقَلَبُوا عَنْهَا بِالزَّادِ الْمُبَلِّغِ وَ الْمَتْجَرِ الرَّابِحِ أَصَابُوا لَذَّهَ زُهْدِ الدُّنْيَا فِي دُنْيَاهُمْ وَ تَيَقَّنُوا أَنَّهُمْ جِيرَانُ اللَّهِ غَداً فِي آخِرَتِهِمْ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَهٌ وَ لَا يُنْقَصُ لَهُمْ نَصِيبٌ مِنْ لَذَّهٍ فَاحْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ أَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِي بِأَمْرٍ عَظِيمٍ وَ خَطْبٍ جَلِيلٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ أَبَداً أَوْ شَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَداً فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّهِ مِنْ عَامِلِهَا وَ مَنْ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ عَامِلِهَا وَ إِنَّكُمْ طُرَدَاءُ الْمَوْتِ إِنْ أَقَمْتُمْ لَهُ أَخَذَكُمْ وَ إِنْ فَرَرْتُمْ مِنْهُ أَدْرَكَكُمْ وَ هُوَ أَلْزَمُ لَكُمْ مِنْ ظِلِّكُمْ الْمَوْتُ مَعْقُودٌ بِنَوَاصِيكُمْ وَ الدُّنْيَا تُطْوَى مِنْ خَلْفِكُمْ فَاحْذَرُوا نَاراً قَعْرُهَا بَعِيدٌ وَ حَرُّهَا شَدِيدٌ وَ عَذَابُهَا جَدِيدٌ دَارٌ لَيْسَ فِيهَا رَحْمَهٌ

۱- ۷۲۶- رواه السیّد الرضیّ رضی اللّه عنه فی المختار: ۲۶ من الباب الثانی من نهج البلاغه.

وَ لَا تُسْمَعُ فِيهَا دَعْوَةٌ وَ لَا تُفَرَّجُ فِيهَا كُرْبَةٌ وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَنْ يَشْتَدَّ خَوْفُكُمْ مِنَ اللَّهِ وَ أَنْ يَحْسُنَ ظَنُّكُمْ بِهِ فَاجْمَعُوا بَيْنَهُمَا فَإِنَّ الْعَبْدَ إِنَّمَا يَكُونُ حُسْنُ ظَنِّهِ بِرَبِّهِ عَلَى قَدْرِ خَوْفِهِ مِنْ رَبِّهِ وَ إِنَّ أَحْسَنَ النَّاسِ ظَنّاً بِاللَّهِ أَشَدُّهُمْ خَوْفاً لِلَّهِ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَكْرٍ أَنِّی قَدْ وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِی فِی نَفْسِی أَهْلَ مِصْرَ فَأَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تُخَالِفَ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَنْ تُنَافِحَ عَنْ دِينِكَ وَ لَوْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ الدَّهْرِ فَلَا تُسْخِطِ اللَّهَ بِرِضَاءِ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَإِنَّ فِی اللَّهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ وَ لَيْسَ مِنَ اللَّهِ خَلَفٌ فِی غَيْرِهِ صَلِّ الصَّلَاةَ لِوَقْتِهَا الْمُوَقَّتِ وَ لَا تُعَجِّلْ وَقْتَهَا لِفَرَاغٍ وَ لَا تُؤَخِّرْهَا عَنْ وَقْتِهَا لِاشْتِغَالٍ وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَیْ ءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَبَعٌ لِصَلَاتِكَ وَ مِنْهُ فَإِنَّهُ لَا سَوَاءَ إِمَامُ الْهُدَى وَ إِمَامُ الرَّدَى وَ وَلِيُّ النَّبِيِّ وَ عَدُوُّ النَّبِيِّ وَ لَقَدْ قَالَ لِی رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِنِّی لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِی مُؤْمِناً وَ لَا مُشْرِكاً أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيَقْمَعُهُ اللَّهُ بِشِرْكِهِ وَ لَكِنِّی أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقِ الْجَنَانِ عَالِمِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۲۶ از بخش دوم نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به فرماندار مصر، محمد بن ابی بکر، هنگامی که او را به سوی مصر فرستاد:

با مردم فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش.در نگاه هایت، و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم، به تساوی رفتار کن، تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند، و ناتوان ها در عدالت تو مأیوس نگردند، زیرا خداوند از شما بندگان در باره اعمال کوچک و بزرگ، آشکار و پنهان خواهد پرسید، اگر کیفر دهد شما استحقاق بیش از آن را دارید، و اگر ببخشد از بزرگواری اوست.آگاه باشید ای بندگان خدا پرهیزکاران از دنیای زودگذر به سلامت گذشتند و آخرت جاودانه را گرفتند.با مردم دنیا در دنیاشان شریک گشتند، امّا مردم دنیا در آخرت آنها شرکت نکردند، پرهیزکاران در بهترین خانه های دنیا سکونت کردند، و بهترین خوراک های دنیا را خوردند، و همان لذّت هایی را چشیدند که دنیاداران چشیده بودند، و از دنیا بهره گرفتند آنگونه که سرکشان و متکبران دنیا بهره مند بودند.سپس از این جهان با زاد و توشه فراوان، و تجارتی پر سود، به سوی آخرت شتافتند.لذّت پارسایی در ترک حرام دنیا را چشیدند، و یقین داشتند در روز قیامت از همسایگان خدایند، جایگاهی که هر چه درخواست کنند، داده می شود، و هر گونه لذّتی در اختیارشان قرار دارد.

ای بندگان خدا از مرگ و نزدیک بودنش بترسید، و آمادگی های لازم را برای مرگ فراهم کنید، که مرگ جریانی بزرگ و مشکلی سنگین به همراه خواهد آورد:یا خیری که پس از آن شرّی وجود نخواهد داشت، و یا شرّی که هرگز نیکی با آن نخواهد بود پس چه کسی از عمل کننده برای بهشت، به بهشت نزدیک تر و چه کسی از عمل کننده برای آتش، به آتش نزدیک تر است شما همه شکار آماده مرگ می باشید: اگر توقّف کنید شما را می گیرد، و اگر فرار کنید به شما می رسد. مرگ از سایه شما به شما نزدیک تر است، نشانه مرگ بر پیشانی شما زده شد، دنیا پشت سر شما در حال درهم پیچیده شدن است، پس بترسید از آتشی که ژرفای آن زیاد، و حرارتش شدید، و عذابش نو به نو وارد می شود، در جایگاهی که رحمت در آن وجود ندارد، و سخن کسی را نمی شنوند، و نا راحتی ها در آن پایان ندارد.

اگر می توانید که ترس از خدا را فراوان، و خوش بینی خود را به خدا نیکو گردانید، چنین کنید، هر دو را جمع کنید، زیرا بنده خدا خوش بینی او به پروردگار باید به اندازه ترسیدن او باشد، و آن کس که به خدا خوش بین تر است، باید بیشتر از دیگران از کیفر الهی بترسد.

ای محمـد بن ابی بکر بدان که من تو را سـرپرست بزرگ ترین لشـکرم یعنی لشـکر مصـر، قرار دادم. بر تو سـزاوار است که با خواسـته هـای دل مخـالفت کرده، و از دین خود دفـاع کنی، هر چنـد سـاعتی از عمر تو باقی نمانـده باشـد. خـدا را در راضـی نگهداشـتن مردم به خشم نیاور، زیرا خشـنودی خـدا جایگزین هر چیزی بوده امّا هیـچ چیز جایگزین خشـنودی خدا نمی شود. نمـاز را در وقـت خـودش به جـای آر، نه اینکه در بیکـاری زودتر از وقتش بخـوانی، و به هنگـام درگیری و کـار آن را تـأخیر بیندازی، و بدان که تمام کردار خوبت در گرو نماز است.

قسـمتی از نامه : امام هدایتگر، و زمامدار گمراهی، هیچ گاه مساوی نخواهند بود، چنان که دوسـتان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و دشمنانش برابر نیستند، پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به من فرمود: «بر امّت اسلام، نه از مؤمن و نه از مشرک هراسـی نـدارم، زیرا مؤمن را ایمـانش بـاز داشـته، و مشـرک را خداونـد به جهت شـرک او نـابود می سازد، من بر شـما از مرد منافقی می ترسم که درونی دو چهره، و زبانی عالمانه دارد، گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است».

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السـلام و آس بینهم قال ابن الأثیر فی ماده أسا من النهایه الأسوه و المؤاساه المساهمه و المشارکه فی المعاش و الرزق و أصلها الهمزه فقلبت واوا تخفیفا و منه

حدیث علی علیه السلام آس بینهم فی اللحظه و النظره.

أی اجعل کل واحـد منهم أسوه خصـمه و قال ابن أبی الحدیـد نبه بـذلک علی وجوب أن یجعلهم أسوه فی جمیع ما عدا ذلک من العطـاء و الإنعـام و التقریب کقوله تعـالی فَلا تَقُلْ لَهُما أُفٍّ و قال فی قوله علیه السـلام فی حیفک لهم الضـمیر فی لهم راجع إلی رعیته لا ـ إلی العظمـاء و قـد کـان سـبق ذکرهم فی أول الخطبه أی حتی لا ـ یطمع العظماء فی أن تتحیف الرعیه و تظلمهم و تدفع أموالهم إلیهم و یجوز أن یرجع الضمیر إلی العظماء أی حتی لا یطمع العظماء فی جورک فی القسم الذی إنما تفعله لهم و لأجلهم انتهی و الحیف یکون بمعنی المیل عن القصد و بمعنی الظلم

و الثانى بالأول و الأول بالثانى أنسب.

قوله عليه السلام فأنتم أظلم أى من أن لا تعذبوا أو لا تستحقوا العقاب و إن يعف فهو أكرم من أن لا يعفو أو يستغرب منه العفو.

أو المعنى أنه سبحانه إن عذب فظلمكم أكثر من عذابه و لا يعاقبكم بمقدار الذنب و إن يعف فكرمه أكثر من ذلك العفو و يقدر على أكثر منه و ربما يفعل أعظم منه.

و قال ابن أبى الحديد أى أنتم الظالمون كقوله تعالى وَ هُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ و كقولهم الله أكبر.

و قال ابن ميثم و يحتمل أن يكون قد سمى ما يجازيهم من العذاب ظلما مجازا لمشابهه الظلم فى الصوره كما فى قوله تعالى فَاعْتَدُوا عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدى عَلَيْكُمْ فصدق إذن اسم التفضيل لابتدائهم بالمعصيه انتهى.

و قوله سكنوا الدنيا بيان لقوله ذهبوا و قال ابن ميثم و إنما كان ما فعلوا أفضل لأنهم استعملوها على الوجه الذى ينبغى لهم و أمروا باستعمالها عليه و ظاهر أن ذلك أفضل الوجوه و هو الأخذ من لذات الدنيا المباحه لهم بقدر ضرورتهم و حاجتهم بل نقول إن لذتهم بما استعملوا منها أتم و أكمل و ذلك أن كل ما استعملوه من مأكول و مشروب و منكوح و مركوب إنما كان عند الحاجه و الضروره و كلما كان الحاجه إلى الملذات أتم كانت اللذه أقوى و أعظم.

أقول: و يحتمل أن تكون الأفضليه باعتبار أن المتقين لما كان مصروفهم من الحلال لا يخافون عليه عقابا و غيرهم لما كان ما ينتفعون به حراما أو مخلوطا يخشون العقوبه عليه و هذا مما يكدر عيشهم و عامل الجنه من يعمل الأعمال المؤديه إليها و كذا عامل النار.

و الطرداء بضم الطاء و فتح الراء جمع طريد أى يطردكم عن أوطانكم و يخرجكم منها و قال فى النهايه فيه كنت أطارد حيه أى أخادعها لأصيدها و منه طراد الصيد.

ص: ۵۸۳

قوله علیه السلام معقود بنواصیکم أی ملازم لکم.

قوله علیه السلام و إن أحسن الناس ظنا التلازم بینهما لکونهما لازمین للمعرفه فکلما صارت هذه المعرفه أکمل و العلم بجلالته سبحانه أتم کان حسن الظن و الخوف أبلغ.

قوله علیه السلام أعظم أجنادی أی عساکری و أعوانی و أقالیمی و بلدانی قال ابن أبی الحدید یقال للأقالیم و الأطراف أجناد.

و قال الجوهری الجند الأعوان و الأنصار و الشام خمسه أجناد دمشق و حمص و قنسرین و أردن و فلسطین یقال لکل مدینه منها جند و الظاهر هو الأول لقوله أهل مصر فأنت محقوق أی حقیق و جدیر.

و قال فی النهایه المنافحه و المکافحه المدافعه و المضاربه و منه

حدیث علی علیه السلام فی صفین نافحوا بالظبی.

أی قاتلوا بالسیف و أصله أن یقرب أحد المتقاتلین من الآخر بحیث یصل نفح کل واحد منهما إلی صاحبه و هی ریحه و نفسه و قال اللهم أعط کل منفق خلفا أی عوضا.

و المراد بإمام الردی معاویه کقوله تعالی وَ جَعَلْناهُمْ أَئِمَّةً یَدْعُونَ إِلَی النّارِ و کذا هو المراد بعدو النبی قال ابن أبی الحدید لأن عدوه علیه السلام عدو النبی لقوله صلی الله علیه و آله و عدوک عدوی و عدوی عدو الله و لأن دلائل النفاق کانت ظاهره علیه من أفعاله و فلتات لسانه.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام: «و آس بینهم» ابن اثیر در ماده «أسا» از النهایه گوید: الاسوه و المواساه سهیم بودن و مشارکت در معاش و رزق است و اصل آن دو همزه است که به جهت تخفیف به واو قلب شده است و حدیث علی علیه السّلام از آن است. «آس بینهم فی اللحظه و النظره» یعنی هر یک از آنها را برابر با دشمش قرار بده و ابن ابی الحدید گوید: با آن بر وجوب اینکه آنها را در جمیع آنچه که غیر از آن است، از قبیل عطاء انعام و تقریب برابر قرار بدهد، آگاه کرده است، مانند این سخن خداوند متعال: فَلاَ تَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ

و درباره این سخن خداوند «فی حیفک لهم» گوید: ضمیر موجود در لهم به رعیتش باز می گردد، نه به بزرگان و ذکر آنها در اول خطبه گذشت، یعنی تا بزرگان در اینکه بر رعیت ستم کنی و بر آنان ظلم کنی و اموال آنان را به سوی بزرگان بکشانی، طمع نکنند و جایز است که ضمیر به عظماء باز گردد، یعنی تا بزرگان به ستم تو در قسمی که برای آنان و به خاطر آنان انجام می دهی، طمع نکنند. پایان. الحیف به معنی انحراف از قصد است و به معنی ظلم است و مورد دوم به اول و اول به دوم مناسب تر است.

این سخن امام علیه السّلام «فأنتم أظلم» یعنی ظالم تر از اینکه عذاب نشوید یا مستحق مجازات نباشید «و إن یعف فهو أکرم» بزرگوارتر از اینکه عفو نکند یا اینکه عفو از او بعید نیست.

یا معنا این است که خداوند سبحان اگر عذاب کند، ظلم شما بیشتر از عذاب اوست و شما را به میزان گناه، مجازات نمی کند و اگر عفو کند، کرمش بیشتر از آن عفو است و بر بیشتر از آن قادر است و چه بسا بزرگتر از آن انجام می دهد.

و ابن ابی الحدید گوید: یعنی شما ستمکاران هستید، مانند این کلام خداوند متعال: «وَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيْهِ». و مانند این سخن آنان: الله اکبر.

و ابن میثم گوید: و محتمل است که عذابی که به آنان می دهد را به عنوان مجاز ظلم نامیده باشد، به جهت مشابهت با ظلم در صورت، چنانکه در این سخن خداوند آمده است: «فَاعْتَدُواْ عَلَيْهِ بِمِثْلِ مَا اعْتَدَى عَلَيْكُمْ» {همان گونه که بر شما تعدی کرده بر او تعدی کنید} پس اسم تفضیل به جهت آغازکردن معصیت توسط آنان صدق می کند.

و این سخن او «سکنوا الدنیا» بیانی برای این سخن او «ذهبوا» است و ابن میثم گوید: آنچه که انجام دادند، برتر بود، زیرا آنها، آن را بر وجهی که برایشان شایسته است و به استعمال آن بر آن امر شده اند، به کار می بردند و ظاهر این است که آن برترین وجوه است که همان برگرفتن از لذت های مباح دنیا برای آنان به قدر ضرورت و حاجتشان است، بلکه می گویم: لذتشان به آنچه که از آن به کار گرفتند، تمام تر و کامل تر است و آن ابنکه هرآنچه که از خوردنی و نوشیدنی، نکاح شدنی و مرکوب استفاده کردند فقط به هنگام حاجت و ضرورت بود و هرچه نیاز به لذت ها تمام تر باشد، لذت قوی تر و بزرگ تر است.

می گویم: محتمل است که برتربودن به این اعتبار باشد که متقیان از آنجا که امور مورد مصرفشان حلال است، از مجازات بر آن بیم ندارند و سایرین از آنجا که آنچه که از آن بهره می برند، حرام یا مخلوط است، از مجازات بر آن بیم دارند و این از اموری است که زندگی آنان را مکدر می کند. و عمل‌کننده بهشت کسی است که اعمال منجر به آن را انجام می دهد و عمل‌کننده آتش نیز چنین است.

و الطرداء با ضمه طاء و فتحه راء: جکع طرید است، یعنی شما را از وطنتان طرد می کند و از آن بیرون می کند. و در النهایه گوید: در آن آمده است: «کنت أطارد حیه»، یعنی به او نیرنگ می زنم تا شکارش کنم و طراد الصید از آن است.

این سخن امام علیه السّلام: «معقود بنواصیکم» یعنی ملازم با شما.

و این سخن امام علیه السّلام: «إن احسن الناس ظناً»، تلازم بین آن دو به جهت لازم بودن آن دو برای شناخت است، پس هر چه این شناخت کامل تر و علم به جلالت خداوند سبحان تمام تر باشد حسن ظن و ترس واضح تر است.

این سخن امام علیه السّلام: «اعظم أجنادی» یعنی لشکریان، یاران، اقلیم ها و سرزمین هایم. ابن ابی الحدید گوید: به اقلیم ها و نواحی أجناد گفته می شود.

جوهری گوید: الجُند، یاران و کمک کنندگان است و شام، پنج جُند است: دمشق، حمص، قنسرین، اردن و فلسطین که به هر شهر از آنها جند گفته می شود و قول صحیح‌تر، همان اول است، به جهت این سخن او: اهل مصر. «فأنت محقوق» یعنی شایسته و سزاوار.

در النهـایه گویـد: المنـافحه و المکافحه یعنی دفاع و ضـربت متقابل و حـدیث علی علیه السّـلام در صـفین از آن است. «نافحوا بـالظبی» یعنی بـا شمشـیر پیکـار کنیـد و اصـل آن ان است که یکی از دو جنگجو به دیگری نزدیک شود، به گونه ای که بو و نفس هر یک از آنها به دیگری برسد و گوید: خدایا به هر انفاق کننده ای، جایگزینی ببخش.

و منظور از امام ردی، معاویه است، ماننـد این سـخن خداوند متعال: «وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّهً یَدْعُونَ إِلَی النَّارِ» {و آنان را پیشوایانی که به سوی آتش می خوانند گردانیدیم} و همچنین منظور از دشمن نبی، اوست.

ابن ابی الحدید گوید: زیرا دشـمن او علیه السّـلام، دشـمن نبی است، به جهت این سخن نبی صلّی الله علیه و آله: «و دشمن تو، دشمن من و دشمن من، دشمن خداست» و نیز به این دلیل که دلائل نفاق از اعمال و سخنان نامعقول او، بر وی روشن است.

**[ترجمه]

«۷۲۷»

(۱)کش، رجـال الکشـی مُحَمَّدُ بْنُ مَسْـعُودٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الْقُمِّیِّ عَنْ أَحْمَـدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَـی عَنْ رَجُلٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ جَمِیلِ بْنِ دَرَّاجٍ عَنْ حَمْزَهَ بْنِ مُحَمَّدٍ الطَّیَّارِ قَالَ: ذَکَرْنَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ عِنْـدَ أَبِی عَبْـدِ اللَّهِ علیه السـلام فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السـلام رَحِمَهُ اللَّهُ وَ صَـلَّی عَلَیْهِ قَالَ لِأَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السـلام یَوْماً مِنَ الْأَیَّامِ ابْسُطْ یَدَکَ أُبَایِعْکَ فَقَالَ أَ وَ مَا فَعَلْتَ قَالَ بَلَی

ص: ۵۸۴

۱- ۷۲۷- رواه أبو عمرو الکشّیّ رحمه اللّه فی ترجمه محمّد بن أبی بکر تحت الرقم: ۱۶ من رجاله ص ۶۱ ط النجف.

فَبَسَطَ يَدَهُ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّکَ إِمَامٌ مُفْتَرَضٌ طَاعَتُکَ وَ أَنَّ أَبِی فِی النَّارِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام کَانَ النَّجَابَهُ مِنْ قِبَلِ أُمِّهِ أَسْمَاءَ بِنْتِ عُمَیْسٍ رَحْمَهُ اللَّهِ عَلَیْهَا لَا مِنْ قِبَلِ أَبِیهِ.

**[ترجمه]رجال الکشی - . ابو عمرو کشی آن را در زندگی‌نامه محمد بن ابوبکر ذیل شماره ۱۶ از رجالش ص ۶۱، چاپ نجف روایت کرد. - :

حمزه بن محمد طیار گوید: نزد امام صادق علیه السّلام، محمد بن ابوبکر را یاد کردم، پس فرمود: خداوند او را رحمت کند و او درود بفرستد. روزی به امیرمؤمنان علیه السّلام گفت: دستانت را بگشای تا با تو بیعت کنم. فرمود: آیا چنین نکردی؟ گفت: بلی. پس دستش را گشود. پس گفت: گواهی می دهم که تو امامی هستی که طاعتت واجب است و پدرم در آتش است و امام صادق علیه السّلام فرمود: نجابت از جانب مادرش اسماء بنت عمیس رحمه الله علیها بود نه از جانب پدرش.

**[ترجمه]

«۷۲۸»

(۱)ختص، الإختصاص عَنِ ابْنِ الطَّیَّارِ مِثْلَهُ.

**[ترجمه]الاختصاص - . شیخ مفید آن را در حدیث ۱۲۳ در اوائل کتاب الاختصاص ص ۶۵ چاپ نجف روایت کرد. - :

از ابن طیار مشابه آن را آورده.

**[ترجمه]

«۷۲۹»

(۲)کش، رجال الکشی حَمْدَوَیْهِ بْنُ نَصْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَیْنَهَ عَنْ زُرَارَهَ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ أَبِی بَکْرٍ بَایَعَ عَلِیّاً علیه السلام عَلَی الْبَرَاءَهِ مِنْ أَبِیهِ.

**[ترجمه]رجال کشی - . ابو عمرو کشی آن را در زندگی‌نامه محمد بن ابوبکر روایت کرد. - :

از امام باقر علیه السّلام روایت است که محمد بن ابوبکر با برائت از پدرش، با علی علیه السّلام بیعت کرد.

**[ترجمه]

«۷۳۰»

(۳)ختص، الإختصاص أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِیُّ عَنِ ابْنِ الْوَلِیدِ عَنِ الصَّفَّارِ عَنِ ابْنِ یَزِیدَ عَنِ ابْنِ أَبِی عُمَیْرٍ مِثْلَهُ.

**[ترجمه]الاختصاص - . شیخ مفید آن را در حدیث ۱۲۴ در اوائل کتاب الاختصاص ص ۶۵ چاپ نجف روایت کرد. - :

احمد بن هارون فامی، از ابو ولید، از صفار، از ابن یزید، از ابن عمیر مشابه آن را آورده است .

**[ترجمه]

«۷۳۱»

کش، رجال الکشی حَمْدَوَیْهِ وَ إِبْرَاهِیمُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِیدِ عَنْ أَبِی جَمِیلَهَ عَنْ مُیَسِّرِ بْنِ عَبْدِ الْعَزِیزِ عَنْ أَبِی جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: بَایَعَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ عَلَی الْبَرَاءَهِ مِنَ الثَّانِی.

**[ترجمه]رجال کشی: امام باقر علیه السّلام فرمود: محمد بن ابوبکر با برائت از دومی بیعت کرد.

**[ترجمه]

«۷۳۲»

کش، رجال الکشی حَمْدَوَیْهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنْ یُونُسَ عَنْ مُوسَی بْنِ مُصْعَبٍ عَنْ شُعَیْبٍ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ سَمِعْتُهُ یَقُولُ مَا مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ إِلَّا وَ مِنْهُمْ نَجِیبٌ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَنْجَبُ النُّجَبَاءِ مِنْ أَهْلِ بَیْتِ سَوْءٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِی بَکْرٍ.

**[ترجمه]رجال کشی: شعیب از امام صادق علیه السّلام گوید: از او شنیدم که می فرماید: هیچ یک از اهل بیت نیست مگر اینکه برخی از آنها از خود، نجیب هستند و نجیب ترین نجباء از اهل بیت بد، محمد بن ابوبکر است.

**[ترجمه]

«۷۳۳»

(۴)ف، تحف العقول کَتَبَ أَمِیرُ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام إِلَی أَهْلِ مِصْرَ بَعْدَ تَسْیِیرِ

ص: ۵۸۵

۱- ۷۲۸- رواه الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۱۲۳ فی أوائل کتاب الاختصاص ص ۶۵ ط النجف.

۲- ۷۲۹- رواه أبو عمر الکشّیّ رحمه اللّه فی ترجمه محمّد بن أبی بکر.

۳- ۷۳۰- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الحدیث: ۱۲۴ فی أوائل کتاب الاختصاص ص ۶۵ ط النجف.

۴- ۷۳۳- رواه الحسن بن علیّ بن شعبه رحمه اللّه فی ما اختار من کلام أمیر المؤمنین علیه السلام فی کتاب تحف العقول ص ۱۱۹، ط النجف.

مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ مَا هَذَا مُخْتَصَرُهُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ وَ أَهْلِ مِصْرَ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَصَلَ إِلَیَّ کِتَابُکَ وَ فَهِمْتُ مَا سَأَلْتَ عَنْهُ وَ أَعْجَبَنِی اهْتِمَامُکَ بِمَا لَا بُدَّ لَکَ مِنْهُ وَ مَا لَا یُصْلِحُ الْمُسْلِمِینَ غَیْرُهُ وَ ظَنَنْتُ أَنَّ الَّذِی أَخْرَجَ ذَلِکَ مِنْکَ نِیَّهٌ صَالِحَهٌ وَ رَأْیٌ غَیْرُ مَدْخُولٍ أَمَّا بَعْدُ فَعَلَیْکَ بِتَقْوَی اللَّهِ فِی مَقَامِکَ وَ مَقْعَدِکَ وَ سِرِّکَ وَ عَلَانِیَتِکَ وَ إِذَا قَضَیْتَ بَیْنَ النَّاسِ فَاخْفِضْ لَهُمْ جَنَاحَکَ وَ لَیِّنْ لَهُمْ جَانِبَکَ وَ ابْسُطْ لَهُمْ وَجْهَکَ وَ آسِ بَیْنَهُمْ فِی اللَّحْظِ وَ النَّظْرَهِ حَتَّی لَا یَطْمَعَ الْعُظَمَاءُ فِی حَیْفِکَ لَهُمْ وَ لَا یَیْأَسَ الضُّعَفَاءُ مِنْ عَدْلِکَ عَلَیْهِمْ وَ أَنْ تَسْأَلَ الْمُدَّعِیَ الْبَیِّنَهَ وَ عَلَی الْمُدَّعَی عَلَیْهِ الْیَمِینُ وَ مَنْ صَالَحَ أَخَاهُ عَلَی صُلْحٍ فَأَجِزْ صُلْحَهُ إِلَّا أَنْ یَکُونَ صُلْحاً یُحَرِّمُ حَلَالًا أَوْ یُحَلِّلُ حَرَاماً وَ آثِرِ الْفُقَهَاءَ وَ أَهْلَ الصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ وَ الْحَیَاءِ وَ الْوَرَعِ عَلَی أَهْلِ الْفُجُورِ وَ الْکَذِبِ وَ الْغَدْرِ وَ لْیَکُنِ الصَّالِحُونَ الْأَبْرَارُ إِخْوَانَکَ وَ الْفَاجِرُونَ الْغَادِرُونَ أَعْدَاءَکَ فَإِنَّ أَحَبَّ إِخْوَانِی إِلَیَّ أَکْثَرُهُمْ لِلَّهِ ذِکْراً وَ أَشَدُّهُمْ مِنْهُ خَوْفاً وَ أَنَا أَرْجُو أَنْ تَکُونَ مِنْهُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ وَ إِنِّی أُوصِیکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ فِیمَا أَنْتُمْ عَنْهُ مَسْئُولُونَ وَ عَمَّا أَنْتُمْ إِلَیْهِ صَائِرُونَ فَإِنَّ اللَّهَ قَالَ فِی کِتَابِهِ کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ وَ قَالَ وَ یُحَذِّرُکُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَ إِلَی اللَّهِ الْمَصِیرُ وَ قَالَ فَوَ رَبِّکَ لَنَسْئَلَنَّهُمْ أَجْمَعِینَ عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ فَعَلَیْکُمْ بِتَقْوَی اللَّهِ فَإِنَّهَا تَجْمَعُ مِنَ الْخَیْرِ مَا لَا یَجْمَعُ غَیْرُهَا وَ یُدْرَکُ بِهَا مِنَ الْخَیْرِ مَا لَا یُدْرَکُ بِغَیْرِهَا مِنْ خَیْرِ الدُّنْیَا وَ خَیْرِ الْآخِرَهِ قَالَ اللَّهُ وَ قِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْا مَا ذَا أَنْزَلَ رَبُّکُمْ قَالُوا خَیْراً لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا فِی هذِهِ الدُّنْیا حَسَنَهٌ وَ لَدارُ الْآخِرَهِ خَیْرٌ وَ لَنِعْمَ دارُ الْمُتَّقِینَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ الْمُتَّقِینَ ذَهَبُوا بِعَاجِلِ الْخَیْرِ وَ آجِلِهِ شَارَکُوا أَهْلَ الدُّنْیَا فِی دُنْیَاهُمْ وَ لَمْ یُشَارِکْهُمْ أَهْلُ الدُّنْیَا فِی آخِرَتِهِمْ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِینَهَ اللَّهِ الَّتِی أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّیِّباتِ مِنَ

الرِّزْقِ سَكَنُوا الدُّنْيَا بِأَحْسَنِ مَا سُكِنَ فَأَكَلُوهَا بِأَحْسَنِ مَا أُكِلَتْ وَ اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّكُمْ إِذَا اتَّقَيْتُمُ اللَّهَ وَ حَفِظْتُمْ نَبِيَّكُمْ فِی أَهْلِهِ فَقَدْ عَبَدْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ عِبَادَتِهِ وَ ذَكَرْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ مَا ذُكِرَ وَ شَكَرْتُمُوهُ بِأَفْضَلِ مَا شُكِرَ وَ قَدْ أَخَذْتُمْ بِأَفْضَلِ الصَّبْرِ وَ الشُّكْرِ وَ اجْتَهَدْتُمْ بِأَفْضَلِ الِاجْتِهَادِ وَ إِنْ كَانَ غَيْرُكُمْ أَطْوَلَ مِنْكُمْ صَلَاةً وَ أَكْثَرَ مِنْكُمْ صِيَاماً وَ صَدَقَةً إِذْ كُنْتُمْ أَنْتُمْ أَوْفَى لِلَّهِ وَ أَنْصَحَ لِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ مَنْ هُوَ وَلِیُّ الْأَمْرِ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ احْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ الْمَوْتَ وَ قُرْبَهُ وَ كَرْبَهُ وَ سَكَرَاتِهِ وَ أَعِدُّوا لَهُ عُدَّتَهُ فَإِنَّهُ يَأْتِی بِأَمْرٍ عَظِيمٍ بِخَيْرٍ لَا يَكُونُ مَعَهُ شَرٌّ وَ بِشَرٍّ لَا يَكُونُ مَعَهُ خَيْرٌ أَبَداً فَمَنْ أَقْرَبُ إِلَى الْجَنَّةِ مِنْ عَامِلِهَا وَ أَقْرَبُ إِلَى النَّارِ مِنْ أَهْلِهَا فَأَكْثِرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ عِنْدَ مَا تُنَازِعُكُمْ إِلَيْهِ أَنْفُسُكُمْ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ أَكْثِرُوا ذِكْرَ هَادِمِ اللَّذَّاتِ وَ اعْلَمُوا أَنَّ مَا بَعْدَ الْمَوْتِ لِمَنْ لَمْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ وَ يَرْحَمْهُ أَشَدُّ مِنَ الْمَوْتِ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدُ أَنِّی وَلَّيْتُكَ أَعْظَمَ أَجْنَادِی فِی نَفْسِی أَهْلَ مِصْرَ وَ أَنْتَ مَحْقُوقٌ أَنْ تَخَافَ عَلَى نَفْسِكَ وَ أَنْ تَحْذَرَ فِيهِ عَلَى دِينِكَ وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ إِلَّا سَاعَةٌ مِنَ النَّهَارِ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تُسْخِطَ رَبَّكَ بِرِضَا أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ فَافْعَلْ فَإِنَّ فِی اللَّهِ خَلَفاً مِنْ غَيْرِهِ وَ لَا فِی شَیْ ءٍ خَلَفٌ مِنَ اللَّهِ اشْدُدْ عَلَى الظَّالِمِ وَ خُذْ عَلَى يَدَيْهِ وَ لِنْ لِأَهْلِ الْخَيْرِ وَ قَرِّبْهُمْ مِنْكَ وَ اجْعَلْهُمْ بِطَانَتَكَ وَ إِخْوَانَكَ ثُمَّ انْظُرْ صَلَاتَكَ كَيْفَ هِیَ فَإِنَّكَ إِمَامٌ وَ لَيْسَ مِنْ إِمَامٍ يُصَلِّی بِقَوْمٍ فَيَكُونُ فِی صَلَاتِهِمْ تَقْصِيرٌ إِلَّا كَانَ عَلَيْهِ أَوْزَارُهُمْ وَ لَا يَنْتَقِصُ مِنْ صَلَاتِهِمْ شَیْ ءٌ وَ لَا يُتَمِّمُهَا إِلَّا كَانَ لَهُ مِثْلُ أُجُورِهِمْ وَ لَا يَنْتَقِصُ مِنْ أُجُورِهِمْ شَیْ ءٌ وَ انْظُرِ الْوُضُوءَ فَإِنَّهُ تَمَامُ الصَّلَاةِ وَ لَا صَلَاةَ لِمَنْ لَا وُضُوءَ لَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّ كُلَّ شَیْ ءٍ مِنْ عَمَلِكَ تَابِعٌ لِصَلَاتِكَ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ مَنْ ضَيَّعَ الصَّلَاةَ فَإِنَّهُ لِغَيْرِ الصَّلَاةِ

ص: ۵۸۷

مِنْ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ أَضْيَعُ وَ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ يَا أَهْلَ مِصْرَ أَنْ يُصَدِّقَ قَوْلَكُمْ فِعْلُكُمْ وَ سِرَّكُمْ عَلَانِيَتُكُمْ وَ لَا تُخَالِفَ أَلْسِنَتَكُمْ أَفْعَالُكُمْ فَافْعَلُوا وَ قَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه و آله إِنِّي لَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مُؤْمِناً وَ لَا مُشْرِكاً أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيَمْنَعُهُ اللَّهُ بِإِيمَانِهِ وَ أَمَّا الْمُشْرِكُ فَيُخْزِيهِ اللَّهُ وَ يَقْمَعُهُ (1)بِشِرْكِهِ وَ لَكِنْ أَخَافُ عَلَيْكُمْ كُلَّ مُنَافِقٍ حُلْوِ اللِّسَانِ يَقُولُ مَا تَعْرِفُونَ وَ يَفْعَلُ مَا تُنْكِرُونَ لَيْسَ بِهِ خَفَاءٌ وَ قَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه و آله مَنْ سَرَّتْهُ حَسَنَاتُهُ وَ سَاءَتْهُ سَيِّئَاتُهُ فَذَلِكَ الْمُؤْمِنُ حَقّاً وَ كَانَ يَقُولُ صلى الله عليه و آله خَصْلَتَانِ لَا تَجْتَمِعَانِ فِي مُنَافِقٍ حُسْنُ سَمْتٍ وَ فِقْهٌ فِي سُنَّةٍ وَ اعْلَمْ يَا مُحَمَّدَ بْنَ أَبِي بَكْرٍ أَنَّ أَفْضَلَ الْفِقْهِ الْوَرَعُ فِي اللَّهِ وَ الْعَمَلُ بِطَاعَةِ اللَّهِ أَعَانَنَا اللَّهُ وَ إِيَّاكَ عَلَى شُكْرِهِ وَ ذِكْرِهِ وَ أَدَاءِ حَقِّهِ وَ الْعَمَلِ بِطَاعَتِهِ إِنَّهُ سَمِيعٌ قَرِيبٌ وَ اعْلَمْ أَنَّ الدُّنْيَا دَارُ بَلَاءٍ وَ فَنَاءٍ وَ الْآخِرَةَ دَارُ بَقَاءٍ وَ جَزَاءٍ فَإِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤْثِرَ مَا يَبْقَى عَلَى مَا يَفْنَى فَافْعَلْ رَزَقَنَا اللَّهُ بَصَراً مَا بَصَّرَنَا وَ فَهْمَ مَا فَهَّمَنَا حَتَّى لَا نُقَصِّرَ عَمَّا أَمَرَنَا وَ لَا نَتَعَدَّى إِلَى مَا نَهَانَا عَنْهُ فَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنْ نَصِيبِكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ أَنْتَ إِلَى نَصِيبِكَ مِنَ الْآخِرَةِ أَحْوَجُ فَإِنْ عَرَضَ لَكَ أَمْرَانِ أَحَدُهُمَا لِلْآخِرَةِ وَ الْآخَرُ لِلدُّنْيَا فَابْدَأْ بِأَمْرِ الْآخِرَةِ وَ إِنِ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُعْظِمَ رَغْبَتَكَ لِلْخَيْرِ وَ تُحْسِنَ فِيهِ نِيَّتَكَ فَافْعَلْ فَإِنَّ اللَّهَ يُعْطِي الْعَبْدَ عَلَى قَدْرِ نِيَّتِهِ إِذَا أَحَبَّ الْخَيْرَ وَ أَهْلَهُ وَ إِنْ لَمْ يَفْعَلْهُ كَانَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ كَمَنْ فَعَلَهُ ثُمَّ إِنِّي أُوصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ ثُمَّ بِسَبْعِ خِصَالٍ هُنَّ جَوَامِعُ الْإِسْلَامِ

۱- ۱ كذا فى أصلى ط الكمبانىّ، و فى كتاب تحف العقول ط بيروت: «فيخزيه اللّه و يقمعه».

تَخْشَی اللَّهَ وَ لَا تَخْشَی النَّاسَ فِی اللَّهِ وَ إِنَّ خَیْرَ الْقَوْلِ مَا صَدَّقَهُ الْفِعْلُ وَ لَا تَقْضِ فِی أَمْرٍ وَاحِدٍ بِقَضَاءَیْنِ فَیَخْتَلِفَ عَلَیْکَ أَمْرُکَ وَ تَزِلَّ عَنِ الْحَقِّ وَ أَحِبَّ لِعَامَّهِ رَعِیَّتِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِکَ وَ اکْرَهْ لَهُمْ مَا تَکْرَهُ لِنَفْسِکَ وَ أَهْلِ بَیْتِکَ وَ الْزَمِ الْحُجَّهَ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَصْلِحْ رَعِیَّتَکَ وَ خُضِ الْغَمَرَاتِ إِلَی الْحَقِّ وَ لَا تَخَفْ فِی اللَّهِ لَوْمَهَ لَائِمٍ وَ أَقِمْ وَجْهَکَ وَ انْصَحْ لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ إِذَا اسْتَشَارَکَ وَ اجْعَلْ نَفْسَکَ أُسْوَهً لِقَرِیبِ الْمُسْلِمِینَ وَ بَعِیدِهِمْ وَ أْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ وَ انْهَ عَنِ الْمُنْکَرِ وَ اصْبِرْ عَلی ما أَصابَکَ إِنَّ ذلِکَ مِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ وَ السَّلَامُ عَلَیْکَ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ.

أقول: سیأتی مع شرحه إن شاء الله بإسناد آخر فی باب مواعظه (۱)صلوات الله علیه بتغییر و زیاده و قد مر بروایه ابن أبی الحدید أیضا (۲)

**[ترجمه]تحف العقول - . حسن بن علی بن شعبه آن را در برگزیده کلام امیر مؤمنان علیه السلام در کتاب تحف العقول، ص ۱۱۹، چاپ نجف روایت کرد. - :

امیرمؤمنان علیه السّلام بعد از حرکت دادن محمد برای اهل مصر، نامه ای نوشت که خلاصه آن این است: از بنده خدا امیرمؤمنان به محمد بن ابوبکر و اهالی مصر، سلام بر شما، اما بعد نامه ات به من رسید و آنچه که درباره آن سؤال کردی را دریافتم و توجه ات به آنچه که از آن گریزی برای تو نیست و آنچه که جز آن برای مسلمانان شایسته نیست را پسندیدم و گمان می کنم آنچه که آن را از تو به ظهور می رساند، نیت پاک و رأی غیر مدخل است.

اما بعد تمسک به تقوای خدا در قیام و نشست، و در پیدا و پنهانت بر تو لازم است و زمانی که بین مردم قضاوت کردی، با آنان فروتن باش، نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش. در نگاه هایت و در نیم نگاه و خیره شدن به مردم به تساوی رفتار کن تا بزرگان در ستمکاری تو طمع نکنند و ناتوان ها در عدالت تو مأیوس نگردند و از مدعی دلیل روشن و بر مدعی علیه سوگند بخواهی.

و هرکه بر صلحی با برادرش سازش کرد، صلح او را جزا ببخش، مگر اینکه صلحی باشد که حلال را حرام یا حرام را حلال می کند و فقهاء، اهل راستی، وفا، حیا و پرهیزکاری را بر اهل فجور، دروغ و نیرنگ برتری بده و باید صالحان نیکان، برادرانت و فاجران نیرنگ باز، دشمنت باشند که محبوب ترین برادرانم نزد من کسانی هستند که بیشتر خدا را یاد می کنند و بیشتر از او بیم دارند و من امیدوارم که تو از آنان باشی، ان شاء الله .

من شما را به تقوای خدا درآنچه که درباره آن مورد سؤال واقع می شود و آنچه که به سوی آن درحرکت هستید، توصیه می کنم که خداوند در کتابش فرمود: «کُلُّ نَفْسٍ بِمَا کَسَبَتْ رَهِینَهٌ» {هر کسی در گروِ دستاورد خویش است} و فرمود: وَیُحَذِّرُکُمُ اللّهُ نَفْسَهُ وَإِلَی اللّهِ الْمَصِیرُ {و خداوند شما را از [عقوبت] خود می ترساند و بازگشت [همه] به سوی خداست} و فرمود: «فَوَرَبِّکَ لَنَسْأَلَنَّهُمْ أَجْمَعِیْنَ * عَمَّا کَانُوا یَعْمَلُونَ» {پس سوگند به پروردگارت که از همه آنان خواهیم پرسید از آنچه انجام می دادند} پس بر شما باد تقوای خدا که آن خیری را جمع می کند که غیر آن جمع نمی کند و به وسیله آن به خیری دست یافته می شود که با غیر آن به آن دست یافته نمی شود از خیر دنیا و آخرت. خداوند فرمود: «وَقِیلَ لِلَّذِینَ اتَّقَوْاْ مَاذَا أَنزَلَ رَبُّکُمْ قَالُواْ خَیْرًا لِّلَّذِینَ أَحْسَنُواْ فِی هَذِهِ الدُّنْیَا حَسَنَهٌ وَلَدَارُ الآخِرَهِ خَیْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِینَ» {و به کسانی که تقوا پیشه کردند گفته

شـود پروردگارتـان چه نـازل کرد می گوینـد خوبی برای کسـانی که در این دنیـا نیکی کردنـد [پـاداش] نیکویی است و قطعا سرای آخرت بهتر است و چه نیکوستسـرای پرهیزگـاران} آگـاه باشـید ای بنـدگان خـدا که پرهیزکـاران بـا خیر دنیا و آخرت گذشـتند. در دنیای اهل دنیا با آنان شـریک شدند و اهل دنیا در آخرت آنان شرکت نکردند. خداوند عز وجل فرمود: «قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِيَ أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالْطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ» {[ای پیامبر] بگو زیورهایی را که خدا برای بندگانش پدید آورده و [نیز] روزیهای پاکیزه را چه کسی حرام گردانیده بگو} پرهیزکاران در بهترین خانه های دنیا سکونت کردند و بهترین خوراک های دنیا را خوردند.

و آگاه باشـید ای بنـدگان خـدا که شـما زمانی که تقوای خـدا داشتیـد و نبی تان را در خاندان او حفظ کردید، او را با برترین عبادتش عبادت کرده اید و با برترین آنچه که ذکر شده است، یاد کرده اید و با برترین آنچه که شکر شده، شکرگزاری کرده اید و برترین صبر و شـکر را گفته اید و با برترین تلاش، تلاش کرده اید، گرچه غیر شما، نمازشان از شما طولانی تر و روزه و صدقه شان از شـما بیشتر باشد، زیرا شـما برای خدا وفادارتر، برای دوستان خدا و هر کسی از خاندان رسول الله صلّی الله علیه و آله ولی امر است، خالص بوده اید .

ای بنـدگان خـدا از مرگ و نزدیک بودن آن، اندوه و سـکرات آن بترسـید و آمادگی های لازم را برای مرگ فراهم کنید که مرگ جریانی بزرگ به همراه خواهـد آورد یا خیری که پس از آن شـری وجود نخواهد داشت یا شـری که هرگز نیکی با آن نخواهـد بـود! پس چه کسـی از عمـل کننـده برای بهشت به بهشت نزدیـک تر و از اهـل آتش به آتش نزدیـک تر است. پس مرگ را بسـیار یاد کنید، زمانی که نفس هایتان به سوی آن با شـما ستیز می کند که من شـنیدم که رسول الله صـلّی الله علیه و آله می فرمایـد: ویران کننـده لـذت ها را بسـیار یاد کنید و بدانید که آنچه که بعد از مرگ است برای کسـی که خداوند او را نیامرزد و مورد رحمت قرار ندهد، از مرگ شدیدتر است.

و ای محمد آگاه باش که من تو را سـرپرست بزرگترین لشـکرم، یعنی لشکر مصر قرار دادم و بر تو سزاوار است که بر خودت بیم داشـته باشـی و در آن بر دینت برحـذر باشـی و هرچنـد سـاعتی از روز برایت بـاقی نباشـد و اگر توانستی که خـدایت را با رضایت یکی از خلقش به خشم نیاوری، چنین کن، زیرا خشـنودی خـدا جایگزین هرچیزی بوده، اما هیـچ جایگزین خشـنودی خدا نمی شود.

بر ظـالم سـخت بگیر و دسـتانش را ببنـد و بـا اهل خیر نرمخو باش و آنها را به خود نزدیک کن و آنها را خواص و برادر خود قرار بـده. سـپس به نمازت بنگر که چگونه است. اگر تو امام هستی، هیچ امامی نیست که بر قومی پیش نماز می شود، در نماز آنها هیـچ تقصـیری نیست، مگر اینکه بار آنها بر اوست درحالی‌که از نماز انها چیزی کاسـته نمی شود، و نماز را را کامل نمی سازد مگر اینکه مانند اجر آنها برای اوست، درحالی که از اجر آنان چیزی کاسته نمی شود.

و به وضو بنگر که آن تمـام نمـاز است و کسـی که وضو نـدارد، نماز نـدارد و بـدان که هرچیزی از عملت تابع نمازت است و بدان که هرکه نماز را تباه کند، برای سایر شرائع اسلام جز نماز تباه کننده تر است.

ای مردم مصـر، اگر توانستید که سـخنتان عملتان را و پنهانتان، پیدایتان را تأیید کند و زبانتان با کردارتان مخالف نباشد، چنین

کند که رسول الله صلّی الله علیه و آله فرموده است: بر امت اسلام نه از مؤمن و نه از مشرک هراسی ندارم، زیرا مؤمن را خدا با ایمانش بازداشته و مشرک را خدا خوار می کند و با شرکش نابود می سازد، من بر شما از هر منافق شیرین زبانی می ترسم که گفتارش دلپسند و رفتارش زشت و ناپسند است.

و نبی صلّی الله علیه و آله فرموده است: هرکسی که نیکی هایش او را شاد و بدی هایش او را اندوهگین کند، مؤمن حقیقی است. و نیز می فرمود: دو خصلت در منافق جمع نمی شود: روش نیکو، فقه در سنت.

و بدان ای محمد بن ابوبکر که برترین دانش پرهیزکاری در خدا و عمل به طاعت خداست. خداوند ما و تو را بر شکرش، ذکرش و ادای حقش و عمل به طاعتش یاری کند که او شنوای نزدیک است.

و بدان که دنیا سرای امتحان و نابودی و آخرت سرای بقا و جزا است، پس اگر توانستی که آنچه ماندگار است را بر آنچه که فناپذیر است ترجیح دهی، انجام بده. خداوند دیدن آنچه که ما را بصیر کرد و فهم آنچه که ما را فهیم کرد را بر ما روزی دهد تا از آنچه که به ما امر کرد، کوتاهی نکنیم و از آنچه که ما را از آن نهی نکرد فراتر نرویم که تو از بهره ات از دنیا گریزی نداری و به بهره ات از آخرت نیازمندتر هستی، پس اگر دو امر بر تو عارض شد، یکی برای آخرت و دیگری برای دنیا، امر آخرت را شروع کن و اگر توانستی که اشتیاقت به خیر را بزگتر کنی و نیتت در آن را نیکو کنی انجام بده که خداوند به میزان نیت بنده به او عطا می کند. زمانی که خیر را و اهالی خیر را دوست بدارد هرچند آن را انجام ندهد، ان شاء الله مانند کسی است که آن را انجام داده است.

سپس من شما را به تقوای خدا و سپس هفت خصلتی که جوامع اسلام است، توصیه می کنم. از خدا بترس و در راه خدا از مردم نترس، و برترین سخن چیزی است که عمل را تصدیق کند و در امری واحد با دو قضاوت داوری نکن که امرت را بر تو دچار اختلاف می کند و از حق منحرف می شوی و آنچه که برای خود و خانواده ات دوست داری را برای عامه مردمت دوست بدار و آنچه که برای خود و خانواده ات نمی پسندی را برای آنان نیز نپسند و نزد خدا به حجت ملزم باش و رعیتت را اصلاح کن و در راه حق در دشواری ها وارد شو و در راه خدا از نکوهش ملامت گر نترس و پیوسته توجه ــ به دین ــ کن و شخص مسلمان زمانی که با تو مشورت کرد، به او خلوص داشته باش و خود را با مسلمانان دور و نزدیک برابر قرار بده و به معروف امر کن و از منکر نهی کن و برآنچه که گرفتار شدی، شکیبایی کن که آن از عزم امور است و سلام، رحمت و برکات خدا بر تو باد.

می گویم: این نامه همرا با شرح آن، ان شاء الله با اسنادی دیگر در باب مواعظ - . مراجعه شود: حدیث ۱۱ از باب مواعظ امیر مؤمنان علیه السلام از ج۱۷، ص ۱۰۱، چاپ کمپانی و در چاپ جدید: ج۷۷، ص ۳۸۷. - امام علیه السّلام با اندکی تغییر و زیادت خواهد آمد و با روایت ابن ابی الحدید نیز گذشت. - . در پایان حدیث نخست از ابن باب بیان شد. -

**[ترجمه]

(۳)ختص، الإختصاص الْحُسَیْنُ بْنُ أَحْمَدَ الْعَلَوِیُّ الْمُحَمَّدِیُّ وَ أَحْمَدُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ زَنْجَوَیْهِ جَمِیعاً عَنْ حَمْزَهَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَلَوِیِّ عَنْ بَکْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِیبٍ عَنْ سَمُرَهَ بْنِ عَلِیٍّ عَنْ أَبِی مُعَاوِیَهَ الضَّرِیرِ عَنْ مُجَالِدٍ عَنِ الشَّعْبِیِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ذِی الْجَنَاحَیْنِ قَالَ: لَمَّا جَاءَ عَلِیَّ بْنَ أَبِی طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ مُصَابُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ حَیْثُ قَتَلَهُ مُعَاوِیَهُ بْنُ خَدِیجٍ السَّکُونِیُّ بِمِصْرَ جَزِعَ عَلَیْهِ جَزَعاً شَدِیداً وَ قَالَ مَا أَخْلَقَ مِصْرَ أَنْ یُذْهَبَ آخِرَ الدَّهْرِ فَلَوَدِدْتُ أَنِّی وَجَدْتُ رَجُلًا یَصْلَحُ لَهَا فَوَجَّهْتُهُ إِلَیْهَا فَقُلْتُ تَجِدُ فَقَالَ مَنْ قُلْتُ الْأَشْتَرَ قَالَ ادْعُهُ لِی فَدَعَوْتُهُ فَکَتَبَ لَهُ عَهْدَهُ وَ کَتَبَ مَعَهُ

ص: ۵۸۹

۱- ۱ و انظر الحدیث: ۱۱ من باب مواعظ أمیر المؤمنین علیه السلام من ج ۱۷، ص ۱۰۱، ط الکمبانیّ، و فی ط الحدیث: ج ۷۷ و ص ۳۸۷. للمصنف ان یحقق هذه الامنیه فبقی من دون شرح.

۲- ۲ تقدم فی آخر الحدیث الأول من هذا الباب، فلاحظ.

۳- ۷۳۴- رواه الشیخ المفید رحمه اللّه فی الحدیث: ۱۳۵ فی أوائل کتاب الاختصاص ص ۷۵ ط النجف، و فی ط طهران، ص ۷۹. و للکتاب مصادر أخر یجد الباحث کثیرا منها فی المختار: ۱۲۴ من باب الکتب من نهج السعاده: ج ۵ ص ۵۲ ط ۱.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ مِنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْمَلَإِ مِنَ الْمُسْلِمِينَ الَّذِينَ غَضِبُوا لِلَّهِ حِينَ عُصِيَ فِي الْأَرْضِ وَ ضَرَبَ الْجَوْرُ بِأَرْوَاقِهِ عَلَى الْبَرِّ وَ الْفَاجِرِ فَلَا حَقٌّ يُسْتَرَاحُ إِلَيْهِ وَ لَا مُنْكَرٌ يُتَنَاهَى عَنْهُ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ وَجَّهْتُ إِلَيْكُمْ عَبْداً مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا يَنَامُ أَيَّامَ الْخَوْفِ وَ لَا يَنْكُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ حِذَارَ الدَّوَائِرِ أَشَدَّ عَلَى الْفُجَّارِ مِنْ حَرِيقِ النَّارِ وَ هُوَ مَالِكُ بْنُ الْحَارِثِ الْأَشْتَرُ أَخُو مَذْحِجٍ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِيعُوا فَإِنَّهُ سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ لَا نَابِي الضَّرِيبَةِ وَ لَا كَلِيلُ الْحَدِّ فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا وَ إِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا وَ إِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُحْجِمُوا فَأَحْجِمُوا فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ وَ لَا يُحْجِمُ إِلَّا بِأَمْرِي وَ قَدْ آثَرْتُكُمْ بِهِ عَلَى نَفْسِي لِنَصِيحَتِهِ لَكُمْ وَ شِدَّهِ شَكِيمَتِهِ عَلَى عَدُوِّكُمْ عَصَمَكُمْ رَبُّكُمْ بِالْهُدَى وَ ثَبَّتَكُمْ بِالْيَقِينِ ثُمَّ قَالَ لَهُ لَا تَأْخُذْ عَلَى السَّمَاوَهِ فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ مُعَاوِيَهَ وَ أَصْحَابَهُ وَ لَكِنَّ الطَّرِيقَ الْأَعْلَى فِي الْبَادِيَهِ حَتَّى تَخْرُجَ إِلَى أَيْلَهَ (۱)ثُمَّ سَاحِلْ مَعَ الْبَحْرِ حَتَّى تَأْتِيَهَا فَفَعَلَ فَلَمَّا انْتَهَى إِلَى أَيْلَهَ وَ خَرَجَ مِنْهَا صَحِبَهُ نَافِعٌ مَوْلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ فَخَدَمَهُ وَ أَلْطَفَهُ حَتَّى أَعْجَبَهُ شَأْنُهُ فَقَالَ مِمَّنْ أَنْتَ قَالَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَهِ قَالَ مِنْ أَيِّهِمْ قَالَ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ قَالَ وَ أَيْنَ تُرِيدُ قَالَ مِصْرَ قَالَ وَ مَا حَاجَتُكَ بِهَا قَالَ أُرِيدُ أَنْ أَشْبَعَ مِنَ الْخُبْزِ فَإِنَّا لَا نَشْبَعُ بِالْمَدِينَهِ فَرَقَّ لَهُ الْأَشْتَرُ وَ قَالَ لَهُ الْزَمْنِي فَإِنِّي سَأُجِيئُكَ بِخُبْزٍ فَلَزِمَهُ حَتَّى بَلَغَ الْقُلْزُمَ وَ هُوَ مِنْ مِصْرَ عَلَى لَيْلَهٍ فَنَزَلَ عَلَى امْرَأَهٍ مِنْ جُهَيْنَهَ فَقَالَتْ أَيُّ الطَّعَامِ أَعْجَبُ بِالْعِرَاقِ فَأُعَالِجَهُ لَكُمْ قَالَ الْحِيتَانُ الطَّرِيَّهُ فَعَالَجَتْهَا لَهُ فَأَكَلَ وَ قَدْ كَانَ ظَلَّ صَائِماً فِي يَوْمٍ حَارٍّ فَأَكْثَرَ مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ فَجَعَلَ لَا يَرْوَى فَأَكْثَرَ مِنْهُ حَتَّى نَغَرَ يَعْنِي انْتَفَخَ بَطْنُهُ مِنْ كَثْرَهِ شُرْبِهِ فَقَالَ لَهُ نَافِعٌ إِنَّ هَذَا الطَّعَامَ الَّذِي أَكَلْتَ لَا يَقْتُلُ سَمَّهُ إِلَّا الْعَسَلُ فَدَعَا بِهِ مِنْ ثِقْلِهِ فَلَمْ يُوجَدْ قَالَ لَهُ نَافِعٌ هُوَ عِنْدِي فَآتِيكَ بِهِ قَالَ نَعَمْ فَأْتِنِي بِهِ فَأَتَى رَحْلَهُ فَحَاضَرَ شَرْبَهً مِنْ عَسَلٍ بِسَمٍّ قَدْ كَانَ مَعَهُ أَعَدَّهُ لَهُ فَأَتَاهُ بِهَا فَشَرِبَهَا فَأَخَذَهُ الْمَوْتُ مِنْ سَاعَتِهِ وَ انْسَلَّ نَافِعٌ فِي ظُلْمَهِ

۱- ۱ بفتح الهمزه، مدینه علی ساحل بحر القلزم ممّا یلی الشام.

اللَّيْلِ فَأَمَرَ بِهِ الْأَشْتَرُ أَنْ يُطْلَبَ فَطُلِبَ فَلَمْ يُصَبْ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ وَ كَانَ لِمُعَاوِيَهَ بِمِصْرَ عَيْنٌ يُقَالُ لَهُ مَسْعُودُ بْنُ رَجْرَجَهَ فَكَتَبَ إِلَى مُعَاوِيَهَ بِهَلَاكِ الْأَشْتَرِ فَقَامَ مُعَاوِيَهُ خَطِيباً فِي أَصْحَابِهِ فَقَالَ إِنَّ عَلِيّاً كَانَ لَهُ يَمِينَانِ قُطِعَتْ أَحَدُهُمَا بِصِفِّينَ يَعْنِي عَمَّاراً وَ الْأُخْرَى الْيَوْمَ إِنَّ الْأَشْتَرَ مَرَّ بِأَيْلَهَ مُتَوَجِّهاً إِلَى مِصْرَ فَصَحِبَهُ نَافِعٌ مَوْلَى عُثْمَانَ فَخَدَمَهُ وَ أَلْطَفَهُ حَتَّى أَعْجَبَهُ وَ اطْمَأَنَّ إِلَيْهِ فَلَمَّا نَزَلَ الْقُلْزُمَ حَاضَرَ لَهُ شَرْبَهً مِنْ عَسَلٍ بِسَمٍّ فَسَقَاهَا لَهُ فَمَاتَ أَلَا وَ إِنَّ لِلَّهِ جُنُوداً مِنْ عَسَلٍ.

**[ترجمه]الاختصاص - . شیخ آن را در حدیث: ۱۳۵ از اوائل کتاب الاختصاص ص ۷۵ چاپ نجف، و در چاپ تهران، ص ۷۹ روایت کرد.

و برای این نامه مصادر دیگری است که محقق بسیاری از آنها را در مختار ۱۲۴ از بخش نامه‌های نهج السعاده: ج۵، ص، ۵۲، چاپ اول می‌یابد. - :

شعبی گوید:

عبداالله بن جعفر ذوالجناحین گوید: زمانی که خبر محمد بن ابوبکر که او را معاویه بن خلیج سکونی در مصر کشته است، به علی بن ابوطالب علیه السّلام رسید، بسیار بر او بی تابی کرد و فرمود: چه سزاوار است مصر که که به آخر روزگار برود! چقدر دوست داشتم که مردی بیابم که شایسته آن باشد و او را به سوی آن بفرستم. گفتم: می یابی. فرمود: کیست؟ عرض کردم اشتر، فرمود: او را صدا کن، او را خواندم. پس عهدش را برای او نوشت و همراه او نوشت:

بسم الله الرحمن الرحیم، از علی بن ابوطالب به جماعت مسلمانانی که زمانی که در زمین عصیان شود و ستم شاخ هایش را بر نیکوکار و فاجر زد، پس نه حقی بود که به سوی آن استراحت شود و نه منکری که رها شود، برای خدا به خشم می آمدند. سلام بر شما، من در حضور شما خدایی را حمد می گویم که هیچ خدایی جز او نیست. اما بعد من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترس نمی خوابد و در حذر از مصیبت ها از دشمنان عقب نمی کشد، بر فاسقان از شعله آتش شدیدتر است و او مالک بن حرث اشتر پسر مذحجی است. به او گوش بسپارید و از او اطاعت کنید که او شمشیری از شمشیرهای خداست که نه تیزی آن کند می‌شود و نه ضربت آن است، پس اگر شما را فرمان کوچ دادن کرد کوچ کنید و اگر گفت بایستید بایستید و اگر امر کرد که عقب بکشید، عقب بکشید که او جز با دستور من پیش نمی رود و عقب نمی کشد و شما را به وسیله او بر خودم برتری دادم، زیرا او را خیر خواه شما دیدم، و سر سختی او را در برابر دشمنانتان پسندیدم. خدایتان شما را با هدایت مصون بدارد و با یقین استوارتان سازد.

سپس به او فرمود: راه سماوه در پیش نگیر که من از معاویه و یارانش بر شما می ترسم، بلکه راه برتر در بادیه است تا اینکه به سوی أیله خارج شوی، سپس ساحل دریا تا اینکه به آن برسی. پس چنین کرد و زمانی که به أیله رسید و از آن خارج شد. نافع غلام عثمان بن عفان با او همراه شد و به او خدمت کرد و با او مهربان بود، طوری که حالت او وی را به شگفتی واداشت، پس گفت: از کیستی تو؟ گفت: از اهالی مدینه. گفت: از کدام یک از آنان؟ گفت: غلام عمر بن خطاب. گفت: قصد کجا داری؟ گفت: مصر. گفت: حاجتت در آنجا چیست؟ گفت: می خواهم از نان سیر شوم که ما در مدینه سیر نمی شویم، پس اشتر بر او دلسوزی کرد و به او گفت: با من همراه شو که تو را با نانی اجابت خواهم کرد. پس با او همراه شد تا به قلزم رسید

که در فاصله یک شب از مصر است و بر زنی از جهینه فرود آمد، پس زن گفت: کدام غذا در عراق مورد پسند است که آن را برای شما مهیا کنم؟ گفت: ماهی تازه، پس زن آن را مهیا کرد، پس او خورد، درحالی که در روزی گرم روزه دار مانده بود و بسیار آب نوشید و سیراب نمی شد. پس در آن زیاده روی کرد تا اینکه از شدت نوشیدن شکمش باد کرد، پس نافع به او گفت: سم این غذایی که خوردی جز با عسل از بین نمی رود. پس در میان اثاثیه‌اش آن را جستجو کرد اما یافت نشد. نافع به او گفت: نزد من است، بدهم؟ گفت: آری، آن را به من بده. پس جهازش را آورد و با سمی که همراه او بود، شربتی از عسل برایش حاضر کرد و برای او آماده کرد و آن را آورد، پس آن را نوشید، پس در همان ساعت مرگ او را دربرگرفت و نافع در تاریکی شب گریخت و اشتر دستور داد که او را بجویند، پس جستجو شد، اما به او دست نیافتند .

عبدالله بن جعفر گوید: معاویه در مصر جاسوسی داشت که مسعود بن رجرجه خوانده می شد. پس هلاکت اشتر را برای معاویه نوشت و معاویه به عنوان خطیب در میان یارانش برخاست و گفت: علی دو دست داشت که یکی از آنها در صفین قطع شد، یعنی عمار و دیگری امروز، که مالک اشتر با قصد مصر بر أیله گذشت و نافع غلام عثمان با همراه شد و بر او خدمت و مهربانی کرد، طوری که او پسندید و به او اطمینان کرد و زمانی که در قلزم فرود آمدند، شربتی از عسل با سم برای او حاضر کرد و به او نوشانید، پس وفات کرد. به هوش باشید که خداوند لشکریانی از عسل دارد.

**[ترجمه]

بیان

قال الجوهری الأرواق الفساطیط یقال ضرب فلان روقه بموضع كذا إذا نزل به و ضرب خیمته و فی الحدیث حین ضرب الشیطان روقه و مد أطنابه یقال ألقی فلان علیك أرواقه و شراشره و هو أن یحبه حبا شدیدا و قال الساحل شاطئ البحر و قد ساحل القوم إذا أخذوا علی الساحل.

قوله حتی نعر فی بعض النسخ بالغین المعجمه قال فی النهایه نغرت القدر تنغر غلت و فی القاموس نغر من الماء كفرح أكثر و فی بعضها بالمهمله من نعر بمعنی صوت و الأول أظهر و لعل ما فی الخبر بیان لحاصل المعنی.

**[ترجمه]جوهری گوید: الأرواق یعنی سایبان‌ها، ضرب فلان ورقه بموضع كذا گفته می شود زمانی که در آن موضع فرود آمد و خیمه‌اش را برپا کرد و در حدیث آمده است: «حین ضرب الشیطان روقه و مدّ اطنابه». گفته می شود: ألقی فلان علیك أرواقه و شراشره و آن اینکه او را بسیار دوست بدارد. و گوید: ساحل یعنی کنار دریا و قد ساحل القوم، زمانی است که راه ساحل درپیش بگیرند.

این سخن او «حتی نغر» در بعضی نسخه‌ها با غین آمده است. در النهایه گوید: نغرت القدر تنغر یعنی دیگ جوشید. و در قاموس نغر من الماء بر وزن فرح، یعنی زیاد شد، و در بعضی نسخه ها با عین آمده است از ریشه نعر به معنی صدا داد و مورد اول بهتر است و شاید آنچه در خبر است بیانی برای نتیجه معنا باشد.

**[ترجمه]

«۷۳۵»

(۱)ختص، الإختصاص أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ حَمْزَةَ بْنِ الْقَاسِمِ الْعَلَوِيِّ عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ عَلِيٍّ عَنِ الْمِنْهَالِ بْنِ جُبَيْرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ عَوَانَةَ قَالَ: لَمَّا جَاءَ هَلَاكُ الْأَشْتَرِ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليهما السلام صَعِدَ الْمِنْبَرَ فَخَطَبَ النَّاسَ ثُمَّ قَالَ أَلَا إِنَّ مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ قَدْ قَضَى نَحْبَهُ وَ أَوْفَى عَهْدَهُ وَ لَقِيَ رَبَّهُ فَرَحِمَ اللَّهُ مَالِكاً لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْداً وَ لَوْ كَانَ حَجَراً لَكَانَ صَلْداً

ص: ۵۹۱

۱- ۷۳۵- رواه الشیخ المفید رفع اللّه مقامه فی الحدیث: ۱۳۶ فی أوائل کتاب الاختصاص ص ۸۱، و فی طبع النجف: ص ۷۵. و للحدیث مصادر جمه یجد الطالب کثیرا منها فی ذیل المختار: ۲۸۰ و توالیه من باب الکتب من نهج السعاده: ج ۲ ص ۴۶۰ ط ۱.

لِلَّهِ مَالِکٌ وَ مَا مَالِکٌ وَ هَلْ قَامَتِ النِّسَاءُ عَنْ مِثْلِ مَالِکٍ وَ هَلْ مَوْجُودٌ کَمَالِکٍ قَالَ فَلَمَّا نَزَلَ وَ دَخَلَ الْقَصْرَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ رِجَالٌ مِنْ قُرَيْشٍ فَقَالُوا لَشَدَّ مَا جَزِعْتَ عَلَيْهِ وَ لَقَدْ هَلَکَ قَالَ أَمَا وَ اللَّهِ هَلَاکُهُ قَدْ أَعَزَّ أَهْلَ الْمَغْرِبِ وَ أَذَلَّ أَهْلَ الْمَشْرِقِ قَالَ وَ بَکَى عَلَيْهِ أَيَّاماً وَ حَزِنَ عَلَيْهِ حُزْناً شَدِيداً وَ قَالَ لَا أَرَى مِثْلَهُ بَعْدَهُ أَبَداً.

**[ترجمه]الاختصاص - . شیخ مفید آن را در حدیث ۱۳۶ در اوائل کتاب الاختصاص ص ۸۱، و در چاپ نجف ص ۷۵ روایت کرد. این حدیث مصادر فراوانی دارد که محقق بسیاری از آنها را ذیل مختار ۲۸۰ و مابعد آن از بخش نامه‌ها از نهج السعاده: ج۲، ص ۴۶۰، چاپ اول می‌یابد. - : عوانه گوید: زمانی که خبر مرگ اشتر به علی بن ابوطالب رسید، از منبر بالا رفت و بر مردم خطبه ایراد کرد و فرمود: به هوش باشید که مالک بن حارث مرگش فرا رسیده و به عهدش وفا کرده و پروردگارش را دیدار کرده است، پس خداوند مالک را رحمت کند، اگر کوه بود، بی نظیر بود و اگر سنگ بود، محکم بود. شگفتا از مالک؟ مالک چه بود؟ و آیا زنان می‌توانند همتای مالک را بزایند؟ و آیا موجودی مانند مالک است؟ گوید: زمانی که پایین آمد و وارد قصر شد، مردانی از قریش به سوی او آمدند و گفتند: بی تابی ات بر او شدید شد، درحالی که او از بین رفته است. فرمود: به هوش باشید، به خدا سوگند مرگ او، اهل مغرب را عزیز و اهل مشرق را ذلیل کرده است. گفت و روزها بر او گریست و بسیار بر او غمگین شد و فرمود: پس از او هرگز مانند او را نمی بینم.

**[ترجمه]

«۷۳۶»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ قَالَ علیه السلام لَمَّا بَلَغَهُ قَتْلُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ إِنَّ حُزْنَنَا عَلَيْهِ عَلَى قَدْرِ سُرُورِهِمْ بِهِ إِلَّا أَنَّهُمْ نَقَصُوا بَغِيضاً وَ نَقَصْنَا حَبِيباً.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۲۵ از بخش سوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - :

آنگاه که خبر کشته‌شدن محمد بن ابو بکر را به او دادند فرمود: همانا اندوه ما بر شهادت او به اندازه شادی شامیان است جز آن که از آنان یک دشمن و از ما یک دوست کم شد.

**[ترجمه]

«۷۳۷»

(۲)وَ قَالَ علیه السلام وَ قَدْ جَاءَهُ نَعْيُ الْأَشْتَرِ مَالِكٌ وَ مَا مَالِكٌ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْداً وَ لَوْ كَانَ حَجَراً لَكَانَ صَلْداً لَا يَرْتَقِيهِ الْحَافِرُ وَ لَا يُوفِي عَلَيْهِ الطَّائِرُ.

قوله علیه السلام الفند هو المنفرد من الجبال.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۴۴۳ از کلمات قصار امیر مؤمنان در کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - :

وقتی خبر شهادت مالک اشتر که رحمت خدا بر او باد به امام رسید حضرت فرمود» مالك! چه مالکی؟ اگر کوهی بود در سرفرازی کوهی بود یگانه بود و اگر سنگ بود سنگی سخت و محکم بود، هیچ رونده‌ای به اوج قله او نمی‌رسید و هیچ پرنده‌ای برفراز آن پرواز نمی کرد.

این سخن امام علیه السّلام: «الفند» کوهی که از دیگر کوه‌ها ممتاز و جدا افتاده است.

**[ترجمه]

توضیح

قال فی النهایه الفند من الجبل أنفه الخارج منه و منه

حدیث علی علیه السلام لو کان جبلا لکان فندا.

و قیل هو المنفرد من الجبال.

و قال ابن أبی الحدید إنما قال علیه السلام لو کان جبلا لکان فندا لأن الفند قطعه من الجبل طولا و لیس الفند القطعه من الجبل کیف ما کانت و لذلک قال علیه السلام لا یرتقیه الحافر لأن القطعه المأخوذه من الجبل طولا فی دقه لا سبیل للحافر إلی صعودها و لو أخذت عرضا لأمکن صعودها ثم وصف علیه السلام تلک القطعه بالعلو العظیم فقال و لا یوفی علیه الطائر أی لا یصعد علیه یقال أوفی فلان علی الجبل أی أشرف.

**[ترجمه]در النهایه گوید: الفند از کوه، دماغه بیرون از آن است و حدیث علی علیه السّلام از آن است «لو کان جبلًا لکان فنداً» گفته شده یگانه از کوه است.

ابن ابی الحدید گوید: امام علیه السّلام فقط به این دلیل فرمود: «لو کان جبلًا لکان فنداً» که الفند، قطعه‌ای از طول کوه است و فند قطعه ای از کوه به هر صورتی که باشد، نیست و به این دلیل فرمود: «لا یرتقیه الحافر» زیرا قطعه برگرفته از طول کوه، درظرافت برای رونده راهی برای صعود ندارد و اگر در عرض آن باشد، صعود آن ممکن است. سپس امام علیه السّلام آن قطعه را به بلندی بزرگ توصیف کرده است. پس فرمود: «ولا یوفی علیه الطائر» یعنی بر آن بالا نمی رود. اوفی فلان علی الجبل گفته می شود، یعنی بر کوه اشراف یافت .

**[ترجمه]

«۷۳۸»

(۳)کش، رجال الکشی ذُکِرَ أَنَّهُ لَمَّا نُعِیَ الْأَشْتَرُ إِلَی أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ علیه السلام تَأَوَّهَ

۱- ۷۳۶- رواه السیّد الرضیّ رحمه اللّه فی المختار: ۳۲۵ من الباب الثالث من کتاب نهج البلاغه.

۲- ۷۳۷- رواه الشریف الرضی رحمه اللّه فی المختار: ۴۴۳ من قصار کلام أمیر المؤمنین فی کتاب نهج البلاغه.

۳- ۷۳۸- رواه الکشّیّ رضوان اللّه علیه فی ترجمه مالک الأشتر رفع اللّه مقامه من رجاله.

حُزْناً ثُمَّ قَالَ رَحِمَ اللَّهُ مَالِكاً وَ مَا مَالِكٌ عَزَّ عَلَيَّ بِهِ هَالِكاً لَوْ كَانَ صَخْراً لَكَانَ صَلْداً وَ لَوْ كَانَ جَبَلًا لَكَانَ فِنْداً وَ كَأَنَّهُ قُدَّ مِنِّی قَدّاً.

**[ترجمه]رجال کشی - . کشی آن را در زندگی‌نامه مالک اشتر از رجالش روایت کرد. - :

ذکر کرد، زمانی که خبر مرگ اشتر به امیرمؤمنان علیه السّلام رسید، با اندوه آه کشید، سپس فرمود: خداوند مالک را رحمت کند و چه مالکی؟ هلاک کننده با او بر من دست نمی یافت، اگر صخره بود، محکم بود و اگر کوه بود، یگانه بود و گویی قطعه ای از من جدا شده است.

**[ترجمه]

«۷۳۹»

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی مُحَمَّدِ بْنِ أَبِی بَکْرٍ رَضِیَ اللَّهُ عَنْهُ لَمَّا بَلَغَهُ تَوَجُّدُهُ مِنْ عَزْلِهِ بِالْأَشْتَرِ عَنْ مِصْرَ ثُمَّ تُوُفِّیَ الْأَشْتَرُ فِی تَوَجُّهِهِ إِلَی مِصْرَ قَبْلَ وُصُولِهِ إِلَیْهَا وَ قَدْ بَلَغَنِی مَوْجِدَتُکَ مِنْ تَسْرِیحِ الْأَشْتَرِ إِلَی عَمَلِکَ وَ إِنِّی لَمْ أَفْعَلْ ذَلِکَ اسْتِبْطَاءً لَکَ فِی الْجُهْدِ وَ لَا ازْدِیَاداً لَکَ فِی الْجِدِّ وَ لَوْ نَزَعْتُ مَا تَحْتَ یَدِکَ مِنْ سُلْطَانِکَ لَوَلَّیْتُکَ مَا هُوَ أَیْسَرُ عَلَیْکَ مَئُونَهً وَ أَعْجَبُ إِلَیْکَ وِلَایَهً إِنَّ الرَّجُلَ الَّذِی کُنْتُ وَلَّیْتُهُ أَمْرَ مِصْرَ کَانَ رَجُلًا لَنَا نَاصِحاً وَ عَلَی عَدُوِّنَا شَدِیداً نَاقِماً فَرَحِمَهُ اللَّهُ فَلَقَدِ اسْتَکْمَلَ أَیَّامَهُ وَ لَاقَی حِمَامَهُ وَ نَحْنُ عَنْهُ رَاضُونَ أَوْلَاهُ اللَّهُ رِضْوَانَهُ وَ ضَاعَفَ الثَّوَابَ لَهُ فَأَصْحِرْ لِعَدُوِّکَ وَ امْضِ عَلَی بَصِیرَتِکَ وَ شَمِّرْ لِحَرْبِ مَنْ حَارَبَکَ وَ ادْعُ إِلَی سَبِیلِ رَبِّکَ وَ أَکْثِرِ الِاسْتِعَانَهَ بِاللَّهِ یَکْفِکَ مَا أَهَمَّکَ وَ یُعِنْکَ عَلَی مَا یُنْزِلُ بِکَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۴ از بخش دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : پس از عزل محمد بن ابی بکر و نصب مالک اشتر به فرمانداری مصر، برای دلجویی از محمّد بن ابی بکر نوشت: پس از یاد خدا و درود، به من خبر داده اند که از فرستادن اشتر به سوی محلّ فرمانداری ات، ناراحت شده ای. این کار را به دلیل کند شدن و سهل انگاری ات یا انتظار کوشش بیشتری از تو انجام ندادم، اگر تو را از فرمانداری مصر عزل کردم، فرماندار جایی قرار دادم که اداره آنجا بر تو آسان تر، و حکومت تو در آن سامان خوش تر است همانا مردی را فرماندار مصر قرار دادم، که نسبت به ما خیرخواه، و به دشمنان ما سخت گیر و درهم کوبنده بود، خدا او را رحمت کند، که ایّام زندگی خود را کامل، و مرگ خود را ملاقات کرد، در حالی که ما از او خشنود بودیم، خداوند خشنودی خود را نصیب او گرداند، و پاداش او را چند برابر عطا کند. پس برای مقابله با دشمن، سپاه را بیرون بیاور.

و با آگاهی لازم به سوی دشمن حرکت کن، و با کسی که با تو در جنگ است آماده پیکار باش.مردم را به راه پروردگارت بخوان، و از خدا فراوان یاری خواه که تو را در مشکلات کفایت می کند، و در سختی هایی که بر تو فرود می آید یاری ات می دهد.

**[ترجمه]

توضیح

التوجـد الحزن و الموجـده الغضب و لعـل المراد بها أيضا هنا الحزن و التسـريح الإرسال و الاسـتبطاء عـد الشـى ء بطيئا و الجهد بالضم الوسع و الطاقه و بالفتح المشقه و المئونه الثقل و الإعجاب بالشى ء عده حسنا و الولايه بالكسر السلطنه و تقول نقمت عليه أمره و نقمت منه كضـربت و علمت إذا عبته و كرهته أشـد الكراهه لسوء فعله و اسـتكمل أيـامه أى أتم عمره و الحمـام ككتاب الموت و قيل قضاء الموت و قدره من قوله حم كذا أى قدر أولاه الله رضوانه أى أوصله إليه و قربه منه و قيل أى أعطاه.

۱- ۷۳۹- رواه السيّد رضى اللّه تعالى عنه فى المختار: ۳۴ من الباب الثانى من نهج البلاغه.

قوله علیه السلام فأصحر لعدوک قال فی النهایه أی کن من أمره علی أمر واضح منکشف من أصحر الرجل إذا خرج إلی الصحراء.

و قال ابن أبی الحدید أی أبرز له و لا تستتر عنه فی المدینه التی أنت فیها.

و قال ابن میثم السبب فی إرسال هذا الکتاب أن محمد بن أبی بکر رضی الله عنه کان یضعف عن لقاء العدو و لم یکن فی أصحاب علی علیه السلام أقوی بأسا فی الحرب من الأشتر رحمه الله و کان معاویه بعد وقائع صفین قد تجرد للإغاره علی أطراف بلاد المسلمین و قد کانت مصر جعلت طعمه لعمرو بن العاص و علم علیه السلام أنها لا تتحفظ إلا بالأشتر فکتب له العهد الذی یأتی ذکره و وجهه إلیها فبلغه أن محمدا تألم من ذلک ثم إن الأشتر مات قبل وصوله إلیها فکتب علیه السلام إلی محمد هذا الکتاب و هو یؤذن بإقراره علی عمله و استرضائه و تعریفه وجه عذره فی تولیه الأشتر لعلمه و أنه لم یکن ذلک لموجده علیه و لا تقصیر منه.

**[ترجمه]التوجد یعنی حزن و الموجده یعنی خشم و شاید منظور از آن نیز در اینجا حزن باشد و التسریح یعنی ارسال و الاستبطاء یعنی کند شمردن یک چیز و الجهد با ضمه یعنی فراخی و توان و با فتحه یعنی مشقت و المؤونه یعنی سنگینی، الاعجاب بالشئ یعنی نیکو شمردن آن و الولایه با کسره یعنی سلطنت. نقمت علیه أمره و نقمت منه بر وزن ضربت و علمت را زمانی می گویی که او را ملامت کنی و به جهت بدی عملش، به شدت از او بیزار باشی. و «استکمل أیّامه» یعنی عمرش را کامل کرد. الحمام بر وزن کتاب یعنی مرگ و گفته شده، قضا و قدر مرگ است، برگرفته از این کلام او: حمّ کذا، یعنی مقدرشده. «أولاه الله رضوانه» یعنی او را به خود رساند و به خود نزدیک کرد و گفته شده یعنی به او عطا کرد.

این سخن امام علیه السّلام: «فأصحر لعدوّک» در النهایه گوید: یعنی در خصوص امر او، بر دلیلی واضح روشن باش، از ریشه اصحر الرجل، زمانی که به سوی صحرا خارج شد.

ابن ابی الحدید گوید: یعنی برای او آشکار شو و در شهری که در آن هستی از او پنهان نشو.

ابن میثم گوید: علت در فرستادن این نامه این است که محمد بن ابوبکر از دیدار با دشمن، ضعیف بود و در یاران علی علیه السّلام در جنگ، قدرتمندتر از اشتر نبود و معاویه بعد از وقایع صفین تلاش خود را به یورش بر نواحی سرزمین های مسلمانان، صرف کرده بود و مصر را طعمه ای برای عمرو بن عاص قرار داده بود و امام علیه السّلام دریافت که مصر جز با اشتر حفظ نمی شود، پس عهدنامه ای که ذکرش می آید را برای او نوشت و آن را به سوی او فرستاد. پس به او خبر رسید که محمد از آن غمگین شده است و اشتر قبل از رسیدن به آنجا وفات کرده است. پس امام علیه السّلام این نامه را برای محمد نوشت، درحالی که بر استقرار او بر عملش و استمالتش و بیان دلیلش در تولیت اشتر برای عمل او و اینکه آن به جهت اندوه بر او و کوتاهی از جانب او نبوده است، خبر می دهد.

**[ترجمه]

(۱)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ كِتَابٍ لَهُ عليه السلام إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بَعْدَ مَقْتَلِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ بِمِصْرَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ مِصْرَ قَدِ افْتُتِحَتْ وَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدِ اسْتُشْهِدَ فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ وَلَداً نَاصِحاً وَ عَامِلًا كَادِحاً وَ سَيْفاً قَاطِعاً وَ رُكْناً دَافِعاً وَ قَدْ كُنْتُ حَثَثْتُ النَّاسَ عَلَى لَحَاقِهِ وَ أَمَرْتُهُمْ بِغِيَاثِهِ قَبْلَ الْوَقْعَهِ وَ دَعَوْتُهُمْ سِرّاً وَ جَهْراً وَ عَوْداً وَ بَدْءاً فَمِنْهُمُ الْآتِي كَارِهاً وَ مِنْهُمُ الْمُعْتَلُّ كَاذِباً وَ مِنْهُمُ الْقَاعِدُ خَاذِلًا أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ لِي مِنْهُمْ فَرَجاً عَاجِلًا فَوَ اللَّهِ لَوْ لَا طَمَعِي عِنْدَ لِقَائِي عَدُوِّي فِي الشَّهَادَهِ وَ تَوْطِينِي نَفْسِي عَلَى الْمَنِيَّهِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ لَا أَبْقَى مَعَ هَؤُلَاءِ يَوْماً وَاحِداً وَ لَا أَلْتَقِيَ بِهِمْ أَبَداً.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۵ از بخش نامه‌های کتاب نهج البلاغه روایت کرد. -: نامه به عبد الله بن عباس پس از شهادت محمد بن ابی بکر در مصر که نوشته شد:

پس از یاد خدا و درود همانا مصر سقوط کرد، و فرماندارش محمد بن ابی بکر «که خدا او را رحمت کند» شهید شد، در پیشگاه خداوند، او را فرزندی خیر خواه، و کار گزاری کوشا، و شمشیری برنده، و ستونی باز دارنده می شماریم، همواره مردم را برای پیوستن به او بر انگیختم، و فرمان دادم تا قبل از این حوادث ناگوار به یاریش بشتابند.مردم را نهان و آشکار، از آغاز تا انجام فرا خواندم، عدّه ای با ناخوشایندی آمدند، و برخی به دروغ بهانه آوردند، و بعضی خوار و ذلیل بر جای ماندند.از خدا می خواهم به زودی مرا از این مردم نجات دهد به خدا سوگند اگر در پیکار با دشمن، آرزوی من شهادت نبود، و خود را برای مرگ آماده نکرده بودم، دوست می داشتم حتّی یکی روز با این مردم نباشم، و هرگز آنان را دیدار نکنم.

**[ترجمه]

إيضاح

استشهد على بناء المجهول أی قتل فی سبیل الله و قال فی النهایه الاحتساب من الحسب كالاعتداد من العد و إنما قیل لمن ینوی بعمله وجه الله احتسبه لأن له حینئذ أن یعتد بعمله فجعل فی حال مباشره الفعل

ص: ۵۹۴

۱- ۷۴۰- رواه الشریف الرضی رحمه اللّه فی المختار: ۳۵ من باب الكتب من نهج البلاغه.

کـأنه معتـد به و الاحتساب فی الأعمال الصالحات و عنـد المکروهات هو البـدار إلی طلب الأجر و تحصـیله بالصبر و التسـلیم أو باسـتعمال أنواع البر و القیـام بهـا علی الوجه المرسوم فیهـا طلبا للثواب المرجو منها و منه الحـدیث من مات له ولـد فاحتسـبه أی احتسب الأـجر بصبره علی مصـیبته یقـال احتسب فلان ابنا له إذا مات کبیرا و افترطه إذا مات صـغیرا و معناه اعتـد مصـیبته به فی جمله بلایـا الله التی یثاب علی الصبر علیها انتهی و الکـدح العمل و السـعی قاله الجوهری و قال رکن الشـی ء جانبه الأقوی و هو یأوی إلی رکن شدیـد أی عز و منعه و قال لحقه و لحق به لحاقا بالفتح أی أدرکه و قال اسـتغاثنی فأغثته و الاسم الغیاث صارت الواو یاء لکسره ما قبلها.

قوله علیه السلام و منهم المعتل أی قعد و اعتل بعله کاذبه قوله علیه السلام و لا ألتقی معطوف علی قوله لأحببت أن لا أبقی کما أن فی بعض النسخ بالنصب و فی بعضها بالرفع.

**[ترجمه]أستشهد مبنی بر مجهول، یعنی در راه خدا کشته شد. و در النهایه گوید: الاحتساب از ریشه حسب بر وزن اعتداد از عدّ است و به کسی که با عملش ذات خدا را نیت کند گفته می شود: احتسبه، چون او در این هنگام باید عمل خود را بشمارد ــ به آن توجه کند ــ، و در حال انجام دادن عمل به گونه‌ای باشد که گویی آن را می‌شمارد. الاحتساب در اعمال صالح است و در مکروهات، اقدام برای طلب اجر و تحصیل آن، با صبر و تسلیم است. یا اینکه با استعمال انواع نیکی ها و پرداختن به آن به مرسوم در آن، برای طلب ثواب مورد امیـد از آن است و این حـدیث از آن است: «من مات له ولد فاحتسـبه» یعنی با صبر بر مصـیبت او اجر را طلب کنـد. احتسب فلاـن ابناً له، زمـانی است که در سن بزرگ بمیرد و افترطه زمـانی است که در کودکی بمیرد و معنـایش این است که مصـیبتش به او را در زمره بلایـای خداونـد که بر صـبر بر آن، ثـواب داده می شـود می شـمارد. پایان.

الکدح: عمل و تلاش. جوهری این را گوید و گوید: رکن الشیئ: جانب قوی یک شـیئ و هو یأوی إلی رکن شدید، یعنی قدرت و اسـتحکام و لحقه و لحق به لحاقاً بـا فتحه، یعنی به او رسـید. و گویـد: اسـتغاثنی فـأغثته و اسم آن الغیـاث است. واو به جهت کسره ما قبل آن یاء شده است.

و ایـن سـخن امـام علیـه السّـلام: «و منهم المعتّـل» یعنی نشـست و دلیـل دروغین آورد. این سـخن او علیه السّـلام: «و لاـ ألتقی» معطوف به «لأحببت أن أبقی» است، چنانکه در بعضی نسخه ها با نصب و در برخی از آنها با رفع است .

**[ترجمه]

«۷۴۱»

(۱)نهـج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السـلام إِلَی أَهْلِ مِصْـرَ لَمَّا وَلَّی عَلَیْهِمُ الْأَشْتَرَ رَحِمَهُ اللَّهُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلِیٍّ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی الْقَوْمِ الَّذِینَ غَضِـبُوا لِلَّهِ حِینَ عُصِـیَ فِی أَرْضِهِ وَ ذُهِبَ بِحَقِّهِ فَضَـرَبَ الْجَوْرُ سُـرَادِقَهُ عَلَی الْبَرِّ وَ الْفَـاجِرِ وَ الْمُقِیمِ وَ الظَّاعِنِ فَلَا مَعْرُوفٌ یُسْتَرَاحُ إِلَیْهِ وَ لَا مُنْکَرٌ یُتَنَاهَی عَنْهُ أَمَّا بَعْـدُ فَقَـدْ بَعَثْتُ إِلَیْکُمْ عَبْـداً مِنْ عِبَادِ اللَّهِ لَا یَنَامُ أَیَّامَ الْخَوْفِ وَ لَا یَنْکُلُ عَنِ الْأَعْـدَاءِ سَاعَاتِ الرَّوْعِ أَشَدَّ عَلَی الْفُجَّارِ مِنْ حَرِیقِ النَّارِ وَ هُوَ مَالِکُ بْنُ الْحَارِثِ أَخُو مَذْحِجٍ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَ أَطِیعُوا أَمْرَهُ فِیمَا طَابَقَ الْحَقَّ فَإِنَّهُ

سَيْفٌ مِنْ سُيُوفِ اللَّهِ لَا كَلِيلُ الظَّبَةِ وَ لَا نَابِی الضَّرِيبَةِ فَإِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تَنْفِرُوا فَانْفِرُوا وَ إِنْ أَمَرَكُمْ أَنْ تُقِيمُوا فَأَقِيمُوا فَإِنَّهُ لَا يُقْدِمُ وَ لَا يُحْجِمُ وَ لَا يُؤَخِّرُ وَ لَا يُقَدِّمُ إِلَّا عَنْ

۱- ۷۴۱- رواه الشريف الرضی رفع اللّه مقامه فی المختار: ۳۸ من باب كتب أمير المؤمنين عليه السلام فی نهج البلاغه.

أَمْرِی وَ قَدْ آثَرْتُکَمْ بِهِ عَلَی نَفْسِی لِنَصِیحَتِهِ لَکَمْ وَ شِدَّهِ شَکِیمَتِهِ عَلَی عَدُوِّکُمْ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن را در مختار ۳۸ از بخش نامه‌های امیر مؤنان علیه السلام در کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به مردم مصر آنگاه که مالک اشتر را به فرمانداری آنان برگزی :

از بنده خدا، علی امیر مؤمنان، به مردمی که برای خدا به خشم آمدند، آن هنگام که دیگران خدا را در زمین نافرمانی، و حق او را نابود کردند، پس ستم، خیمه خود را بر سر نیک و بد، مسافر و حاضر، و بر همگان، بر افراشت، نه معروفی ماند که در پناه آن آرامش یابند، و نه کسی از زشتی ها نهی می کرد.

پس از ستایش پروردگار من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم، که در روزهای وحشت، نمی خوابد، و در لحظه های ترس از دشمن روی نمی گرداند، بر بدکاران از شعله های آتش تندتر است، او مالک پسر حارث مذحجی است.آنجا که با حق است، سخن او را بشنوید، و از او اطاعت کنید، او شمشیری از شمشیرهای خداست، که نه تیزی آن کند می شود، و نه ضربت آن بی اثر است.اگر شما را فرمان کوچ کردن داد، کوچ کنید، و اگر گفت بایستید، بایستید، که او در پیش روی و عقب نشینی و حمله، بدون فرمان من اقدام نمی کند.مردم مصر من شما را بر خود برگزیدم که او را برای شما فرستادم، زیرا او را خیر خواه شما دیدم، و سر سختی او را در برابر دشمنانتان پسندیدم.

**[ترجمه]

«۷۴۲»

(۱)کِتَابُ الْغَارَاتِ، عَنْ فُضَیْلِ بْنِ خَدِیجٍ عَنْ مَوْلَی الْأَشْتَرِ قَالَ: لَمَّا هَلَکَ الْأَشْتَرُ وَجَدْنَا فِی ثِقْلِهِ رِسَالَهَ عَلِیٍّ إِلَی أَهْلِ مِصْرَ وَ ذَکَرَ نَحْوَهُ وَ زَادَ فِی آخِرِهِ عَصَمَکُمُ اللَّهُ بِالْحَقِّ وَ ثَبَّتَکُمْ بِالْیَقِینِ وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ.

**[ترجمه]کتاب غارات - . ثقفی آن را در باب خبر مقتل اشتر، ج۱، ص ۲۶۶، چاپ اول روایت کرد. - :

غلام اشتر گوید: زمانی که اشتر وفات کرد، در بار او نامه علی علیه السّلام به مردم مصر را یافتیم و مانند آن را ذکر کرد و در پایان آن افزود، خداوند شما را با حق حفظ کند و با یقین استوار سازد و درود خدا بر شما باد.

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام إلی القوم الذین غضبوا لله قال ابن أبی الحدید هذا الفصل یشکل تأویله علی لأن أهل مصر هم الذین قتلوا عثمان بالعصیان و إذا شهد أمیر المؤمنین علیه السلام بأنهم غضبوا لله حین عصی الله فی أرضه فهذه شهاده قاطعه علی عثمان بالعصیان و إتیان المنکر.

ثم أجاب بتأویلات رکیکه لا تقبل الجواب و قال الجوهری کل بیت من کرسف فهو سرادق و فی القاموس استراح إلیه سکن و اطمأن و فی النهایه ضبه السیف حده و طرفه و فی القاموس الضریبه السیف وحده و فی الصحاح نبا السیف إذا لم یعمل فی الضریبه و قال فلان شدید الشکیمه إذا کان شدید النفس أنفا أبیا و فلان ذو شکیمه إذا کان لا ینقاد.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام: «إلی القوم الذین غضبوا لله». ابن ابی الحدید گوید: تأویل این فصل بر من مشکل است، زیرا مردم مصر همان کسانی هستند که با سرکشی، عثمان را کشتند و زمانی که امیرمؤمنان علیه السّلام بر این گواهی داد که آنها زمانی که در زمین خدا، از خدا سرکشی شد، برای خدا به خشم می آیند، شهادت قاطعی است بر سرکشی عثمان و انجام دادن منکر.

سپس با تأویلات ضعیفی که جواب نمی پذیرد جواب داده است. جوهری گوید: هر خانه‌ای که از کرسف _ پنبه _ است، سرادق نام دارد. و در قاموس: استراح إلیه، یعنی ساکن و مطمئن شد. و در النهایه: نبا السیف زمانی است که در ضربت عمل نکند و گوید: فلان شدید الشکیمه، زمانی که شدید النفس خشن سرباززننده باشد و فلان ذو شکیمه زمانی است که مطیع نباشد.

**[ترجمه]

«۷۴۳»

(۲)نهج، نهج البلاغه وَ مِنْ کِتَابٍ لَهُ علیه السلام إِلَی أَهْلِ مِصْرَ مَعَ مَالِکٍ الْأَشْتَرِ لَمَّا وَلَّاهُ إِمَارَتَهَا أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بَعَثَ مُحَمَّداً صلی الله علیه و آله نَذِیراً لِلْعَالَمِینَ وَ مُهَیْمِناً عَلَی الْمُرْسَلِینَ فَلَمَّا مَضَی علیه السلام تَنَازَعَ الْمُسْلِمُونَ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ فَوَ اللَّهِ مَا کَانَ یُلْقَی فِی رُوعِی وَ لَا یَخْطُرُ عَلَی بَالِی أَنَّ الْعَرَبَ تُزْعِجُ هَذَا الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ صلی الله علیه و آله عَنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَ لَا أَنَّهُمْ مُنَحُّوهُ عَنِّی مِنْ بَعْدِهِ فَمَا رَاعَنِی إِلَّا انْثِیَالُ النَّاسِ عَلَی فُلَانٍ یُبَایِعُونَهُ فَأَمْسَکْتُ بِیَدِی حَتَّی رَأَیْتُ رَاجِعَهَ النَّاسِ قَدْ رَجَعَتْ عَنِ الْإِسْلَامِ یَدْعُونَ إِلَی مَحْقِ دِینِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله

ص: ۵۹۶

۱- ۷۴۲- رواه الثقفی رحمه اللّه فی باب خبر مقتل الأشتر، ج ۱، ص ۲۶۶، ط ۱.

۲- ۷۴۳- رواه السیّد الرضیّ رفع اللّه مقامه فی المختار ۶۲ من الباب الثانی من کتاب نهج البلاغه.

فَخَشِيتُ إِنْ لَمْ أَنْصُرِ الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ أَنْ أَرَى فِيهِ ثَلْماً أَوْ هَدْماً تَكُونُ الْمُصِيبَةُ بِهِ عَلَيَّ أَعْظَمَ مِنْ فَوْتِ وِلَايَتِكُمُ الَّتِي إِنَّمَا هِيَ مَتَاعُ أَيَّامٍ قَلَائِلَ يَزُولُ مِنْهَا مَا كَانَ كَمَا يَزُولُ السَّرَابُ أَوْ كَمَا يَتَقَشَّعُ السَّحَابُ فَنَهَضْتُ فِي تِلْكَ الْأَحْدَاثِ حَتَّى زَاحَ الْبَاطِلُ وَ زَهَقَ وَ اطْمَأَنَّ الدِّينُ وَ تَنَهْنَهَ وَ مِنْهُ إِنِّي وَ اللَّهِ لَوْ لَقِيتُهُمْ وَاحِداً وَ هُمْ طِلَاعُ الْأَرْضِ كُلِّهَا مَا بَالَيْتُ وَ لَا اسْتَوْحَشْتُ وَ إِنِّي مِنْ ضَلَالِهِمُ الَّذِي هُمْ فِيهِ وَ الْهُدَى الَّذِي أَنَا عَلَيْهِ لَعَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ نَفْسِي وَ يَقِينٍ مِنْ رَبِّي وَ إِنِّي إِلَى لِقَاءِ اللَّهِ لَمُشْتَاقٌ وَ لِحُسْنِ ثَوَابِهِ لَمُنْتَظِرٌ رَاجٍ وَ لَكِنَّنِي آسَى أَنْ يَلِيَ هَذِهِ الْأُمَّةَ سُفَهَاؤُهَا وَ فُجَّارُهَا فَيَتَّخِذُوا مَالَ اللَّهِ دُوَلًا وَ عِبَادَهُ خَوَلًا وَ الصَّالِحِينَ حَرْباً وَ الْفَاسِقِينَ حِزْباً فَإِنَّ مِنْهُمُ الَّذِي شَرِبَ فِيكُمُ الْحَرَامَ وَ جُلِدَ حَدّاً فِي الْإِسْلَامِ وَ إِنَّ مِنْهُمْ مَنْ لَمْ يُسْلِمْ حَتَّى رُضِخَتْ لَهُ عَلَى الْإِسْلَامِ الرَّضَائِخُ فَلَوْ لَا ذَلِكَ مَا أَكْثَرْتُ تَأْلِيبَكُمْ وَ جَمْعَكُمْ وَ تَحْرِيضَكُمْ وَ لَتَرَكْتُكُمْ إِذْ أَبَيْتُمْ وَ وَنَيْتُمْ أَ لَا تَرَوْنَ إِلَى أَطْرَافِكُمْ قَدِ انْتَقَضَتْ وَ إِلَى أَمْصَارِكُمْ قَدِ افْتُتِحَتْ وَ إِلَى مَمَالِكِكُمْ تُزْوَى وَ إِلَى بِلَادِكُمْ تُغْزَى انْفِرُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكُمْ وَ لَا تَثَّاقَلُوا إِلَى الْأَرْضِ فَتُقِرُّوا بِالْخَسْفِ وَ تَبُوءُوا بِالذُّلِّ وَ يَكُونَ نَصِيبُكُمُ الْأَخَسَّ إِنَّ أَخَا الْحَرْبِ الْأَرِقُ وَ مَنْ نَامَ لَمْ يُنَمْ عَنْهُ وَ السَّلَامُ.

**[ترجمه]نهج البلاغه - . سید رضی آن در مختار ۶۲ از باب دوم کتاب نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به مردم مصر، که همراه مالك اشتر فرستاد آنگاه که وی را والی آن کرد:

پس از یاد خدا و درود خداوند سبحان محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را فرستاد تا بیم دهنده جهانیان، و گواه پیامبران پیش از خود باشد.آنگاه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم به سوی خدا رفت، مسلمانان پس از وی در کار حکومت با یکدیگر درگیر شدند.سوگند به خدا نه در فکرم می گذشت، و نه در خاطرم می آمد که عرب خلافت را پس از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از اهل بیت او بگردانند، یا مرا پس از وی از عهده دار شدن حکومت باز دارند، تنها چیزی که نگرانم کرد شتافتن مردم به سوی فلان شخص بود که با او بیعت کردند.من دست باز کشیدم، تا آنجا که دیدم گروهی از اسلام باز گشته، می خواهند دین محمّد صلّی اللّه علیه و آله و سلّم را نابود سازند، پس ترسیدم که اگر اسلام و طرفدارانش را یاری نکنم، رخنه ای در آن بینم یا شاهد نابودی آن باشم، که مصیبت آن بر من سخت تر از رها کردن حکومت بر شماست، که کالای چند روزه دنیاست و به زودی ایّام آن می گذرد چنانکه سراب ناپدید شود، یا چونان پاره های ابر که زود پراکنده می گردد.پس در میان آن آشوب و غوغا بپا خاستم تا آن که باطل از میان رفت، و دین استقرار یافته، آرام شد .

بخشی از همین نامه است: به خدا سوگند اگر تنها با دشمنان روبرو شوم، در حالی که آنان تمام روی زمین را پر کرده باشند، نه باکی داشته، و نه می هراسم.من به گمراهی آنان و هدایت خود که بر آن استوارم، آگاهم، و از طرف پروردگارم به یقین رسیده ام، و همانا من برای ملاقات پروردگار مشتاق، و به پاداش او امیدوارم.لکن از این اندوهناکم که بی خردان، و تبهکاران این امّت، حکومت را به دست آورند، آنگاه مال خدا را دست به دست بگردانند، و بندگان او را به بردگی کشند، با نیکوکاران در جنگ، و با فاسقان همراه باشند، زیرا از آنان کسی در میان شماست که شراب نوشید و حد بر او جاری شد، و کسی که اسلام را نپذیرفت امّا بناحق بخشش هایی به او عطا گردید. اگر اینگونه حوادث نبود شما را بر نمی انگیختم، و سرزنشتان نمی کردم، و شما را به گرد آوری تشویق نمی کردم، و آنگاه که سرباز می زدید رهاتان می کردم.

آیا نمی بینید که مرزهای شما را تصرّف کردند و شهرها را گشودند و دستاوردهای شما را غارت کردند و در میان شهرهای شما آتش جنگ را بر افروختند. برای جهاد با دشمنان کوچ کنید، خدا شما را رحمت کند، در خانه های خود نمانید، که به

ستم گرفتار، و به خواری دچار خواهید شد، و بهره زندگی شما از همه پست تر خواهد بود، و همانا برادر جنگ، بیداری و هوشیاری است، هر آن کس که به خواب رود، دشمن او نخواهد خوابید با درود.

**[ترجمه]

توضیح

قوله علیه السلام و مهیمنا أی شاهدا علی المرسلین یشهد لهم فی الآخره و أصله من آمن غیره من الخوف لأن الشاهد یؤمن غیره من الخوف بشهادته و قیل هو الرقیب و قیل المؤتمن و قیل القائم بأمور الخلق و قیل أصله المؤیمن فأبدلت الهاء من الهمزه و هو مفیعل من الأمانه و المراد بالأمر الخلافه.

و الروع بالضم القلب أو سواده و قیل الذهن و العقل و أزعجه قلعه عن مکانه و نحاه أی أزاله و لعل الغرض إظهار شناعه هذا الأمر و أنه مما لم یکن یخطر ببال بظاهر الحال فلا ینافی علمه بذلک بإخبار الرسول صلی الله علیه و آله.

ص: ۵۹۷

قوله علیه السلام فما راعنی قال ابن أبی الحدید تقول للشی ء یفجؤک بغته ما راعنی إلا کذا و الروع بالفتح الفزع کأنه یقول ما أفزعنی شی ء بعد ذلک السکون الذی کان عندی و الثقه التی اطمأننت إلیها إلا وقوع ما وقع من انثیال الناس أی انصبابهم من کل وجه کما ینثال التراب علی أبی بکر و الاسم کان مذکورا فی کتاب الأشتر صریحا و إنما الناس یکتبونه علی فلان تذمما من ذکر الاسم.

قوله علیه السلام حتی رأیت راجعه الناس أی الطائفه الراجعه من الناس التی قد رجعت عن الإسلام یعنی أهل الرده کمسیلمه و سجاح و طلیحه بن خویلد.

و یحتمل أن یکون المراد بهم المنافقین المجتمعین علی أبی بکر فإنهم کانوا یغتنمون فتنه تصیر سببا لارتدادهم عن الدین رأسا قوله علیه السلام کما یتقشع أی یتفرق و ینکشف.

و تنهنه أی انزجر عن الاضطراب و الحرکه و قال الجوهری نهنهت الرجل عن الشی ء فتنهنه أی کففته و زجرته فکف و فی النهایه طلاع الأرض ذهبا أی ما یملأها حتی یطلع عنها و یسیل و الاستیحاش ضد الاستیناس و هنا کنایه عن الخوف آسی أی أحزن مال الله دولا فی الصحاح أن دولا جمع دوله بالضم فیهما و فی القاموس الدوله انقلاب الزمان و العقبه فی المال و یضم أو الضم فیه و الفتح فی الحرب أو هما سواء أو الضم فی الآخره و الفتح فی الدنیا و الجمع دول مثلثه و فی النهایه کان عباد الله خولا أی خدما و عبیدا یعنی أنهم یستخدمونهم و یستعبدونهم.

قوله علیه السلام و الصالحین حربا أی عدوا و الفاسقین حزبا أی ناصرا و جندا.

و قال ابن أبی الحدید المراد بمن شرب الخمر الولید بن عقبه و أما الذی رضخت له علی الإسلام الرضائخ فمعاویه و أبوه و أخوه و حکیم بن حزام

و سهیل بن عمرو و الحارث بن هشام و غیرهم و هم قوم معروفون لأنهم من المؤلفه قلوبهم الـذین رغبوا فی الإسلام و الطاعه بجمال و شاء دفعت إلیهم للأغراض الدنیاویه و الطمع و لم یکن إسلامهم عن أصل و یقین.

و قال القطب الراوندی یعنی عمرو بن العاص و لیس بصحیح لأن عمرا لم یسلم بعد الفتح و أصحاب الرضائخ کلهم صونعوا عن الإسلام بغنائم حنین و لعمری إن إسلام عمرو کان مدخولا أیضا إلا أنه لم یکن عن رضیخه و إنما کان لمعنی آخر و الرضیخه شی ء قلیل یعطاه الإنسان یصانع به عن أمر یطلب منه کالأجره انتهی و التألیب التحریض و التأنیب أشد اللوم.

و الونی الضعف و الفتور و إلی ممالککم تزوی أی تفیض و لا تثاقلوا بالتشدید و التخفیف معا إشاره إلی قوله تعالی ما لَکُمْ إِذا قِیلَ لَکُمُ انْفِرُوا فِی سَبِیلِ اللَّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَی الْأَرْضِ الآیه و قال الفیروزآبادی تثاقل عنه تباطأ و القوم لم ینهضوا للنجده و قد استنهضوا لها و قال فی النهایه الخسف النقصان و الهوان و قال أصل البواء اللزوم و أبوء أی أقر و التزم و أرجع.

و قال الأرق هو السهر و رجل أرق إذا سهر لعله فإن کان السهر من عادته قیل أرق بضم الهمزه و الراء و أخو الحرب ملازمه و من نام لم ینم عنه لأن العدو لا یغفل عن عدوه.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام: و مهیمناً: یعنی شاهد بر رسولان که در آخرت گواهی می دهد و اصل آن از آمن غیره من الخوف است، زیرا شاهد غیر خود را با شهادتش از خوف ایمن می دارد. و گفته شده: مراقب است و گفته شده: مورد اطمینان است و گفته شده: قائم به امور خلق است و گفته شده اصل آم مؤیمن است و هاء از همزه تبدیل شده است که وزن مفیعل از أمانت است و منظور از امر خلافت است.

الروع با ضمه قلب یا سواد قلب و گفته شده، ذهن و عقل است. أزعجه یعنی او را از جایش جدا کرد. نحّاه یعنی او را زائل کرد و شاید غرض، اظهار زشتی این مرد باشد و اینکه آن از اموری که به ظاهر حال به ذهن خطور نمی کند باشد. پس عملش از آن با خبردادن رسول صلّی الله علیه و آله منافات ندارد .

این سخن امام علیه السّلام: «فما راعنی» ابن ابی الحدید گوید: به چیزی که ناگهان تو را غافلگیر می کند، می گویی: ما راعنی إلا کذا. الروع با فتحه یعنی فزع، گویی می گوید: چیزی که بعد از آن سکونی که نزدم بود و اطمینانی که به آن تکیه کردم، مرا به وحشت نیانداخت، مگر وقوع آنچه که از سرازیر شدن مردم از هرجهت رخ داد –چنانکه خاک سرازیر می شود- بر ابوبکر و اسم در نامه اشتر، به صراحت مذکور است و مردم فقط به جهت ناپسند دانستن ذکر اسم، علی فلان می نوشتند.

این سخن امام علیه السّلام: «حتی رأیت راجعه الناس» یعنی گروه بازگشت کننده از مردم که از اسلام بازگشتند، یعنی اهل ردّه ما مسیلمه، سجاح و طلیحه بن خویلد.

و محتمل است که منظور از آن، منافقان جمع شده نزد ابوبکر باشد، گویی که آنها فتنه ای که سببی اساسی برای ارتدادشان از دین می شود را غنیمت می شمارند و این سخن امام علیه السّلام: «کما یتقشع» یعنی پراکنده و آشکار شوند.

تنهنه یعنی از آشفتگی و حرکت خودداری کرد و جوهری گوید: نهنهت الرجل عن الشئ فتنهنه، یعنی او را بازداشتم و مانع

شـدم، پس خودداری کرد. و در النهایه گوید: طلاع الأرمض ذهباً، یعنی آنچه که زمین را پر می کند تا از اینکه از آن بالا می آیـد و جاری می شود. الاستیحاش: متضاد الاستئناس است و در اینجا کنایه از ترس است. آسـی یعنی اندوهگین کرد، «مال الله دولًا» در صحاح آمده است که دولا جمع دوله است با ضمه در هر دو و در قاموس، الدوله یعنی دگرگونی زمانی و سیر نزولی در اموال و مضـموم می شود یا اینکه ضـمه در آن و فتحه در حرب است یا هر دو برابر هسـتند یا اینکه ضمه در آخرت و فتحه در دنیـا است و جمع آن دول بـا هر سه حرکت است و در النهایه آمـده است: کان عبادالله خولا، یعنی خادمان یا غلامان، یعنی آنها، آنان را به خدمت و بردگی می گیرند.

و این سخن امام علیه السّلام: «والصالحین حرباً»، یعنی دشمن و «الفاسقین خرباً»، یعنی یاریگر و سرباز.

ابن ابی الحدید گوید: منظور از کسی که شراب نوشید، ولید بن عقبه است و کسی که به ناحق بخشش هایی را بر او عطا شد، معاویه، پدر و برادر او و حکیم بن حزام، سـهیل بن عمرو، حارث بن هشام و غیر اوست که اینان گروهی معروف هسـتند، زیرا اینان یک دلانی هسـتند که از اسـلام و طاعت، روی گردان شدند، با شتر و گوسـفندی که برای اغراض دنیوی و طمع به آنان داده شده و اسلام شان از اصل و یقین نبوده است.

و قطب راونـدی گویـد: «مقصـودش عمرو بن عـاص» است و این صـحیح نیست، زیرا عمرو بعـد از فتـح، اسـلام نیـاورد و همه اصـحاب بخشـش ها، از غنایم حنین برای اسـلام آوردنشان داده شدنـد. و به جانم سوگند، اسـلام عمرو نیز مدخول بود، با این تفاوت که آن برای بخشـش نبود و بلکه برای قصد دیگری بود و الرضـیخه شئ اندکی است که انسان می بخشد و با آن امری که از آن طلب می کند را به دست می آورد، مانند اجر. پایان. التأدیب یعنی تشویق، و التأنیب شدیدترین ملامت است و الدنی یعنی ضـعف و سـستی. إلی ممـالککم تزوی یعنی گرفته می شود. «و لا ـ تثّاقلوا» هم با تشدیـد و هم با تخفیف اشاره‌ای است به این سـخن خداوند متعال: «مَا لَكُمْ إِذَا قِيلَ لَكُمُ انفِرُواْ فِي سَبِيلِ اللّهِ اثَّاقَلْتُمْ إِلَى الأَرْضِ» {شـما را چه شده است که چون به شـما گفته می شود در راه خدا بسیج شوید کندی به خرج می دهید} و فیروزآبادی گوید: تثاقل عنه یعنی کندی کرد و تثاقل القوم عنه یعنی برای یـاری برنخاسـتند، درحـالی که برای آن تحریک شـده انـد. و در النهایه گویـد: الخسف یعنی نقص و خواری و گویـد: اصل البواء، لزوم است و ابوء یعنی اقرار کرد، عهـده دار شـد و بازگشت. و گوید: الأرق، شب زنده داری است و رجل أرق، زمانی است که شب به دلیلی بیـدار بماند و اگر شب بیداری از عادت او باشد، أرق با ضـمه همزه و راء گفته می شود، و اخو الحرب، یعنی ملازم با جنگ، «و هر آن کس که به خواب رود دشمن او نخواهد خوابید»، زیرا دشمن از دشمن خود غافل نمی شود.

**[ترجمه]

«۷۴۴»

(۱)نهج، نهج البلاغه مِنْ عَهْدٍ لَهُ علیه السلام كَتَبَهُ لِلْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ لَمَّا وَلَّاهُ عَلَى مِصْرَ وَ أَعْمَالِهَا حِينَ اضْطَرَبَ أَمْرُ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ رَحِمَهُ اللَّهُ وَ هُوَ أَطْوَلُ عَهْدٍ كَتَبَهُ وَ أَجْمَعُهُ لِلْمَحَاسِنِ هَذَا مَا أَمَرَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ عَلِيٌّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ مَالِكَ بْنَ الْحَارِثِ الْأَشْتَرَ فِي عَهْدِهِ إِلَيْهِ حِينَ وَلَّاهُ مِصْرَ جِبَايَةَ خَرَاجِهَا وَ جِهَادَ عَدُوِّهَا وَ اسْتِصْلَاحَ أَهْلِهَا وَ عِمَارَةَ بِلَادِهَا أَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَ إِيثَارِ طَاعَتِهِ

وَ اتِّبَاعِ مَا أَمَرَ بِهِ فِی کِتَابِهِ مِنْ فَرَائِضِهِ وَ سُنَنِهِ

۱- ۷۴۴- رواه الشریف الرضی قدس اللّه نفسه فی المختار: ۵۳ من باب کتب أمیر المؤمنین علیه السلام فی نهج البلاغه.

الَّتِی لَا یَسْعَدُ أَحَدٌ إِلَّا بِاتِّبَاعِهَا وَ لَا یَشْقَی إِلَّا مَعَ جُحُودِهَا وَ إِضَاعَتِهَا وَ أَنْ یَنْصُرَ اللَّهَ سُبْحَانَهُ بِیَدِهِ وَ قَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ فَإِنَّهُ جَلَّ اسْمُهُ قَدْ تَکَفَّلَ بِنَصْرِ مَنْ نَصَرَهُ وَ إِعْزَازِ مَنْ أَعَزَّهُ وَ أَمَرَهُ أَنْ یَکْسِرَ مِنْ نَفْسِهِ عِنْدَ الشَّهَوَاتِ (۱)وَ یَزَعَهَا عِنْدَ الْجَمَحَاتِ فَإِنَّ النَّفْسَ أَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ اللَّهُ ثُمَّ اعْلَمْ یَا مَالِکُ أَنِّی قَدْ وَجَّهْتُکَ إِلَی بِلَادٍ قَدْ جَرَتْ عَلَیْهَا دُوَلٌ قَبْلَکَ مِنْ عَدْلٍ وَ جَوْرٍ وَ أَنَّ النَّاسَ یَنْظُرُونَ مِنْ أُمُورِکَ فِی مِثْلِ الَّذِی مَا کُنْتَ (۲)تَنْظُرُ فِیهِ مِنْ أُمُورِ الْوُلَاةِ قَبْلَکَ وَ یَقُولُونَ فِیکَ مَا کُنْتَ تَقُولُ فِیهِمْ وَ إِنَّمَا یُسْتَدَلُّ عَلَی الصَّالِحِینَ بِمَا یُجْرِی اللَّهُ لَهُمْ عَلَی أَلْسُنِ عِبَادِهِ فَلْیَکُنْ أَحَبَّ الذَّخَائِرِ إِلَیْکَ ذَخِیرَةُ الْعَمَلِ الصَّالِحِ فَامْلِکْ هَوَاکَ وَ شُحَّ بِنَفْسِکَ عَمَّا لَا یَحِلُّ لَکَ فَإِنَّ الشُّحَّ بِالنَّفْسِ الْإِنْصَافُ مِنْهَا فِیمَا أَحَبَّتْ أَوْ کَرِهَتْ وَ أَشْعِرْ قَلْبَکَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِیَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللُّطْفَ بِهِمْ وَ لَا تَکُونَنَّ عَلَیْهِمْ سَبُعاً ضَارِیاً تَغْتَنِمُ أَکْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَخٌ لَکَ فِی الدِّینِ وَ إِمَّا نَظِیرٌ لَکَ فِی الْخَلْقِ (۳)یَفْرُطُ مِنْهُمُ الزَّلَلُ وَ تَعْرِضُ لَهُمُ الْعِلَلُ وَ یُؤْتَی عَلَی أَیْدِیهِمْ فِی الْعَمْدِ وَ الْخَطَإِ فَأَعْطِهِمْ مِنْ عَفْوِکَ وَ صَفْحِکَ مِثْلَ الَّذِی تُحِبُّ أَنْ یُعْطِیَکَ اللَّهُ مِنْ عَفْوِهِ وَ صَفْحِهِ فَإِنَّکَ فَوْقَهُمْ وَ وَالِی الْأَمْرِ عَلَیْکَ فَوْقَکَ وَ اللَّهُ فَوْقَ مَنْ وَلَّاکَ وَ قَدِ اسْتَکْفَاکَ أَمْرَهُمْ وَ ابْتَلَاکَ بِهِمْ وَ لَا تَنْصِبَنَّ نَفْسَکَ لِحَرْبِ اللَّهِ فَإِنَّهُ لَا یَدَیْ لَکَ بِنَقِمَتِهِ وَ لَا غِنَی بِکَ عَنْ عَفْوِهِ وَ رَحْمَتِهِ وَ لَا تَنْدَمَنَّ عَلَی عَفْوٍ وَ لَا تَبْجَحَنَّ بِعُقُوبَةٍ وَ لَا تُسْرِعَنَّ إِلَی بَادِرَةٍ وَجَدْتَ عَنْهَا مَنْدُوحَةً وَ لَا تَقُولَنَّ إِنِّی مُؤَمَّرٌ آمُرُ فَأُطَاعُ فَإِنَّ ذَلِکَ إِدْغَالٌ فِی الْقَلْبِ وَ مَنْهَکَةٌ لِلدِّینِ وَ تَقَرُّبٌ مِنَ الْغِیَرِ

۱- ۱ و فی نسختین من طبع الحدیث من نهج البلاغه: «و أمره أن یکسر نفسه من الشهوات».

۲- ۲ کذا فی متن أصلی، و کتب فی هامشه: «فی مثل الذی کنت» و لم یشر إلی بدلیته.

۳- ۳ و فی بعض النسخ المطبوعه حدیثا: «أو نظیر لک فی الخلق».

وَ إِذَا أَحْدَثَ لَکَ مَا أَنْتَ فِیهِ مِنْ سُلْطَانِکَ أُبَّهَهً أَوْ مَخِیلَهً فَانْظُرْ إِلَی عِظَمِ مُلْکِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ فَوْقَکَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْکَ عَلَی مَا لَا تَقْدِرُ عَلَیْهِ مِنْ نَفْسِکَ فَإِنَّ ذَلِکَ یُطَامِنُ إِلَیْکَ مِنْ طِمَاحِکَ وَ یَکُفُّ عَنْکَ مِنْ غَرْبِکَ وَ یَفِیءُ إِلَیْکَ بِمَا عَزَبَ عَنْکَ مِنْ عَقْلِکَ إِیَّاکَ وَ مُسَامَاهَ اللَّهِ فِی عَظَمَتِهِ وَ التَّشَبُّهَ بِهِ فِی جَبَرُوتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ یُذِلُّ کُلَّ جَبَّارٍ وَ یُهِینُ کُلَّ مُخْتَالٍ أَنْصِفِ اللَّهَ وَ أَنْصِفِ النَّاسَ مِنْ نَفْسِکَ وَ مِنْ خَاصَّهِ أَهْلِکَ وَ مَنْ لَکَ فِیهِ هَوًی مِنْ رَعِیَّتِکَ فَإِنَّکَ إِنْ لَا تَفْعَلْ تَظْلِمْ وَ مَنْ ظَلَمَ عِبَادَ اللَّهِ کَانَ اللَّهُ خَصْمَهُ دُونَ عِبَادِهِ وَ مَنْ خَاصَمَهُ اللَّهُ أَدْحَضَ حُجَّتَهُ وَ کَانَ لِلَّهِ حَرْباً حَتَّی یَنْزِعَ وَ یَتُوبَ وَ لَیْسَ شَیْءٌ أَدْعَی إِلَی تَغْیِیرِ نِعْمَهِ اللَّهِ وَ تَعْجِیلِ نِقْمَتِهِ مِنْ إِقَامَهٍ عَلَی ظُلْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ یَسْمَعُ دَعْوَهَ الْمَظْلُومِینَ وَ هُوَ لِلظَّالِمِینَ بِالْمِرْصَادِ وَ لْیَکُنْ أَحَبَّ الْأُمُورِ إِلَیْکَ أَوْسَطُهَا فِی الْحَقِّ وَ أَعَمُّهَا فِی الْعَدْلِ وَ أَجْمَعُهَا لِرِضَا الرَّعِیَّهِ فَإِنَّ سُخْطَ الْعَامَّهِ یُجْحِفُ بِرِضَی الْخَاصَّهِ وَ إِنَّ سُخْطَ الْخَاصَّهِ یُغْتَفَرُ مَعَ رِضَی الْعَامَّهِ وَ لَیْسَ أَحَدٌ مِنَ الرَّعِیَّهِ أَثْقَلَ عَلَی الْوَالِی مَئُونَهً فِی الرَّخَاءِ وَ أَقَلَّ مَعُونَهً لَهُ فِی الْبَلَاءِ وَ أَکْرَهَ لِلْإِنْصَافِ وَ أَسْأَلَ بِالْإِلْحَافِ وَ أَقَلَّ شُکْراً عِنْدَ الْإِعْطَاءِ وَ أَبْطَأَ عُذْراً عِنَ الْمَنْعِ وَ أَضْعَفَ صَبْراً عِنْدَ مُلِمَّاتِ الدَّهْرِ مِنْ أَهْلِ الْخَاصَّهِ وَ إِنَّمَا عَمُودُ الدِّینِ وَ جِمَاعُ الْمُسْلِمِینَ وَ الْعُدَّهُ لِلْأَعْدَاءِ الْعَامَّهُ مِنَ الْأُمَّهِ فَلْیَکُنْ صِغْوُکَ لَهُمْ وَ مَیْلُکَ مَعَهُمْ وَ لْیَکُنْ أَبْعَدَ رَعِیَّتِکَ مِنْکَ وَ أَشْنَأَهُمْ عِنْدَکَ أَطْلَبُهُمْ لِمَعَایِبِ النَّاسِ فَإِنَّ فِی النَّاسِ عُیُوباً الْوَالِی أَحَقُّ مَنْ سَتَرَهَا فَلَا تَکْشِفَنَّ عَمَّا غَابَ عَنْکَ مِنْهَا فَإِنَّمَا عَلَیْکَ تَطْهِیرُ مَا ظَهَرَ لَکَ وَ اللَّهُ یَحْکُمُ عَلَی مَا غَابَ عَنْکَ فَاسْتُرِ الْعَوْرَهَ مَا اسْتَطَعْتَ یَسْتُرِ اللَّهُ مِنْکَ مَا تُحِبُّ سَتْرَهُ مِنْ رَعِیَّتِکَ أَطْلِقْ عَنِ النَّاسِ عُقْدَهَ کُلِّ حِقْدٍ وَ اقْطَعْ عَنْکَ سَبَبَ کُلِّ وِتْرٍ وَ تَغَابَ عَنْ کُلِّ مَا لَا یَضِحُ لَکَ (۱)وَ لَا تَعْجَلَنَّ إِلَی تَصْدِیقِ سَاعٍ فَإِنَّ السَّاعِیَ غَاشٌّ وَ إِنْ

۱- ۱ و فی أصلی بالصاد المهمله.

تَشَبَّهَ بِالنَّاصِحِينَ وَ لَا تُدْخِلَنَّ فِی مَشُورَتِکَ بَخِیلًا یَعْدِلُ بِکَ عَنِ الْفَضْلِ وَ یَعِدُکَ الْفَقْرَ وَ لَا جَبَاناً یُضْعِفُکَ عَنِ الْأُمُورِ وَ لَا حَرِیصاً یُزَیِّنُ لَکَ الشَّرَهَ بِالْجَوْرِ فَإِنَّ الْبُخْلَ وَ الْجُبْنَ وَ الْحِرْصَ غَرَائِزُ شَتَّی یَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ بِاللَّهِ إِنَّ شَرَّ وُزَرَائِکَ مَنْ کَانَ لِلْأَشْرَارِ قَبْلَکَ وَزِیراً وَ مَنْ شَرِکَهُمْ فِی الْآثَامِ فَلَا یَکُونَنَّ لَکَ بِطَانَةً فَإِنَّهُمْ أَعْوَانُ الأئمه [الْأَثَمَهِ] وَ إِخْوَانُ الظَّلَمَهِ وَ أَنْتَ وَاجِدٌ مِنْهُمْ خَیْرَ الْخَلَفِ مِمَّنْ لَهُ مِثْلُ آرَائِهِمْ وَ نَفَاذِهِمْ وَ لَیْسَ عَلَیْهِ مِثْلُ آصَارِهِمْ وَ أَوْزَارِهِمْ وَ آثَامِهِمْ مِمَّنْ لَمْ یُعَاوِنْ ظَالِماً عَلَی ظُلْمِهِ وَ لَا آثِماً عَلَی إِثْمِهِ أُولَئِکَ أَخَفُّ عَلَیْکَ مَئُونَةً وَ أَحْسَنُ لَکَ مَعُونَةً وَ أَحْنَی عَلَیْکَ عَطْفاً وَ أَقَلُّ لِغَیْرِکَ إِلْفاً فَاتَّخِذْ أُولَئِکَ خَاصَّةً لِخَلَوَاتِکَ وَ حَفَلَاتِکَ ثُمَّ لْیَکُنْ آثَرُهُمْ عِنْدَکَ أَقْوَلَهُمْ بِمُرِّ الْحَقِّ لَکَ وَ أَقَلَّهُمْ مُسَاعَدَةً فِیمَا یَکُونُ مِنْکَ مِمَّا کَرِهَ اللَّهُ لِأَوْلِیَائِهِ وَاقِعاً ذَاکَ مِنْ هَوَاکَ حَیْثُ وَقَعَ وَ الْصَقْ بِأَهْلِ الْوَرَعِ وَ الصِّدْقِ ثُمَّ رُضْهُمْ عَلَی أَنْ لَا یُطْرُوکَ وَ لَا یَبْجَحُوکَ بِبَاطِلٍ لَمْ تَفْعَلْهُ فَإِنَّ کَثْرَةَ الْإِطْرَاءِ تُحْدِثُ الزَّهْوَ وَ تُدْنِی مِنَ الْغِرَّهِ (۱)وَ لَا یَکُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَ الْمُسِیءُ عِنْدَکَ بِمَنْزِلَهٍ سَوَاءٍ فَإِنَّ فِی ذَلِکَ تَزْهِیداً لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِی الْإِحْسَانِ وَ تَدْرِیباً لِأَهْلِ الْإِسَاءَهِ عَلَی الْإِسَاءَهِ وَ أَلْزِمْ کُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلْزَمَ نَفْسَهُ وَ اعْلَمْ أَنَّهُ لَیْسَ شَیْءٌ بِأَدْعَی إِلَی حُسْنِ ظَنِّ وَالٍ بِرَعِیَّتِهِ مِنْ إِحْسَانِهِ إِلَیْهِمْ وَ تَخْفِیفِهِ الْمَئُونَاتِ عَنْهُمْ وَ تَرْکِ اسْتِکْرَاهِهِ إِیَّاهُمْ عَلَی مَا لَیْسَ لَهُ قِبَلَهُمْ فَلْیَکُنْ مِنْکَ فِی ذَلِکَ أَمْرٌ یَجْتَمِعُ لَکَ بِهِ حُسْنُ الظَّنِّ بِرَعِیَّتِکَ فَإِنَّ حُسْنَ الظَّنِّ یَقْطَعُ عَنْکَ نَصَباً طَوِیلًا وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ حَسُنَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَنْ حَسُنَ بَلَاؤُکَ عِنْدَهُ وَ إِنَّ أَحَقَّ مَنْ سَاءَ ظَنُّکَ بِهِ لَمَنْ سَاءَ بَلَاؤُکَ عِنْدَهُ وَ لَا تَنْقُضْ سُنَّةً صَالِحَةً عَمِلَ بِهَا صُدُورُ هَذِهِ الْأُمَّهِ وَ اجْتَمَعَتْ بِهَا الْأُلْفَهُ

۱- ۱ کذا و انظر بیان المصنّف الآتی.

وَ صَلَحَتْ علیه [عَلَیْهَا] الرَّعِیَّهُ وَ لَا تُحْدِثَنَّ سُنَّهً تَضُرُّ بِشَیْ ءٍ مِنْ مَاضِی تِلْکَ السُّنَنِ فَیَکُونَ الْأَجْرُ لِمَنْ سَنَّهَا وَ الْوِزْرُ عَلَیْکَ بِمَا نَقَضْتَ مِنْهَا وَ أَکْثِرْ مُدَارَسَهَ الْعُلَمَاءِ وَ مُنَاقَشَهَ الْحُکَمَاءِ فِی تَثْبِیتِ مَا صَلَحَ عَلَیْهِ أَمْرُ بِلَادِکَ وَ إِقَامَهِ مَا اسْتَقَامَ بِهِ النَّاسُ قَبْلَکَ وَ اعْلَمْ أَنَّ الرَّعِیَّهَ طَبَقَاتٌ لَا یَصْلُحُ بَعْضُهَا إِلَّا بِبَعْضٍ وَ لَا غِنَی بِبَعْضِهَا عَنْ بَعْضٍ فَمِنْهَا جُنُودُ اللَّهِ وَ مِنْهَا کُتَّابُ الْعَامَّهِ وَ الْخَاصَّهِ وَ مِنْهَا قُضَاهُ الْعَدْلِ وَ مِنْهَا عُمَّالُ الْإِنْصَافِ وَ الرِّفْقِ وَ مِنْهَا أَهْلُ الْجِزْیَهِ وَ الْخَرَاجِ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّهِ وَ مُسْلِمَهِ النَّاسِ وَ مِنْهَا التُّجَّارُ وَ أَهْلُ الصِّنَاعَاتِ وَ مِنْهَا الطَّبَقَهُ السُّفْلَی مِنْ ذَوِی الْحَاجَهِ وَ الْمَسْکَنَهِ وَ کُلٌّ قَدْ سَمَّی اللَّهُ لَهُ سَهْمَهُ وَ وَضَعَ عَلَی حَدِّهِ وَ فَرِیضَتِهِ فِی کِتَابِهِ أَوْ سُنَّهِ نَبِیِّهِ صلی الله علیه و آله عَهْداً مِنْهُ عِنْدَنَا مَحْفُوظاً فَالْجُنُودُ بِإِذْنِ اللَّهِ حُصُونُ الرَّعِیَّهِ وَ زَیْنُ الْوُلَاهِ وَ عِزُّ الدِّینِ وَ سُبُلُ الْأَمْنِ وَ لَیْسَ تَقُومُ الرَّعِیَّهُ إِلَّا بِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِلْجُنُودِ إِلَّا بِمَا یُخْرِجُ اللَّهُ لَهُمْ مِنَ الْخَرَاجِ الَّذِی یَقْوَوْنَ بِهِ عَلَی [فِی] جِهَادِهِمْ (1)عَدُوَّهُمْ وَ یَعْتَمِدُونَ عَلَیْهِ فِیمَا یُصْلِحُهُمْ وَ یَکُونُ مِنْ وَرَاءِ حَاجَتِهِمْ ثُمَّ لَا قِوَامَ لِهَذَیْنِ الصِّنْفَیْنِ إِلَّا بِالصِّنْفِ الثَّالِثِ مِنَ الْقُضَاهِ وَ الْعُمَّالِ وَ الْکُتَّابِ لِمَا یُحْکِمُونَ مِنَ الْمَعَاقِدِ وَ یَجْمَعُونَ مِنَ الْمَنَافِعِ وَ یُؤْتَمَنُونَ عَلَیْهِ مِنْ خَوَاصِّ الْأُمُورِ وَ عَوَامِّهَا وَ لَا قِوَامَ لَهُمْ جَمِیعاً إِلَّا بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِی الصِّنَاعَاتِ فِیمَا یَجْتَمِعُونَ عَلَیْهِ مِنْ مَرَافِقِهِمْ وَ

۱- ۱ کذا فی أصلی و فی متن ط الحدیث من شرح ابن أبی الحدید: «الذی یقوون به علی جهاد عدوهم».

يُقِيمُونَهُ مِنْ أَسْوَاقِهِمْ وَ يَكْفُونَهُمْ مِنَ التَّرَفُّقِ بِأَيْدِيهِمْ مِمَّا لَا يَبْلُغُهُ رِفْقُ غَيْرِهِمْ ثُمَّ الطَّبَقَهُ السُّفْلَى مِنْ أَهْلِ الْحَاجَهِ وَ الْمَسْكَنَهِ الَّذِينَ يَحِقُّ رِفْدُهُمْ وَ مَعُونَتُهُمْ وَ فِی اللَّهِ لِكُلٍّ سَعَهٌ وَ لِكُلٍّ عَلَى الْوَالِی حَقٌّ بِقَدْرِ مَا يُصْلِحُهُ وَ لَيْسَ يَخْرُجُ الْوَالِی مِنْ حَقِيقَهِ مَا أَلْزَمَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِنْ ذَلِكَ إِلَّا بِالاهْتِمَامِ وَ الِاسْتِعَانَهِ بِاللَّهِ وَ تَوْطِينِ نَفْسِهِ عَلَى لُزُومِ الْحَقِّ وَ الصَّبْرِ عَلَيْهِ فِيمَا خَفَّ عَلَيْهِ أَوْ ثَقُلَ: فَوَلِّ مِنْ جُنُودِكَ أَنْصَحَهُمْ فِی نَفْسِكَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِإِمَامِكَ [وَ] أَنْقَاهُمْ جَيْباً وَ أَفْضَلَهُمْ حِلْماً مِمَّنْ يُبْطِئُ عَنِ الْغَضَبِ وَ يَسْتَرِيحُ إِلَى الْعُذْرِ وَ يَرْؤُفُ بِالضُّعَفَاءِ وَ يَنْبُو عَلَى الْأَقْوِيَاءِ وَ مِمَّنْ لَا يُثِيرُهُ الْعُنْفُ وَ لَا يَقْعُدُ بِهِ الضَّعْفُ ثُمَّ الْصَقْ بِذَوِی الْمُرُوءَاتِ وَ الْأَحْسَابِ وَ أَهْلِ الْبُيُوتَاتِ الصَّالِحَهِ وَ السَّوَابِقِ الْحَسَنَهِ ثُمَّ أَهْلِ النَّجْدَهِ وَ الشَّجَاعَهِ وَ السَّخَاءِ وَ السَّمَاحَهِ فَإِنَّهُمْ جِمَاعٌ مِنَ الْكَرَمِ وَ شُعَبٌ مِنَ الْعُرْفِ ثُمَّ تَفَقَّدْ مِنْ أُمُورِهِمْ مَا يَتَفَقَّدُهُ الْوَالِدَانِ مِنْ وَلَدِهِمَا وَ لَا يَتَفَاقَمَنَّ فِی نَفْسِكَ شَیْ ءٌ قَوَّيْتَهُمْ بِهِ وَ لَا تَحْقِرَنَّ لُطْفاً تَعَاهَدْتَهُمْ بِهِ وَ إِنْ قَلَّ فَإِنَّهُ دَاعِيَهٌ لَهُمْ إِلَى بَذْلِ النَّصِيحَهِ لَكَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ بِكَ وَ لَا تَدَعْ تَفَقُّدَ لَطِيفِ أُمُورِهِمْ اتِّكَالًا عَلَى جَسِيمِهَا فَإِنَّ لِلْيَسِيرِ مِنْ لُطْفِكَ مَوْضِعاً يَنْتَفِعُونَ بِهِ وَ لِلْجَسِيمِ مَوْقِعاً لَا يَسْتَغْنُونَ عَنْهُ وَ لْيَكُنْ آثَرُ رُءُوسِ جُنْدِكَ عِنْدَكَ مَنْ وَاسَاهُمْ فِی مَعُونَتِهِ وَ أَفْضَلَ عَلَيْهِمْ مِنْ جِدَتِهِ بِمَا يَسَعُهُمْ وَ يَسَعُ مَنْ وَرَاءَهُمْ مِنْ خُلُوفِ أَهْلِيهِمْ حَتَّى يَكُونَ هَمُّهُمْ هَمّاً وَاحِداً فِی جِهَادِ الْعَدُوِّ فَإِنَّ عَطْفَكَ عَلَيْهِمْ يَعْطِفُ قُلُوبَهُمْ عَلَيْكَ وَ لَا تَصِحُّ نَصِيحَتُهُمْ إِلَّا بِحِيطَتِهِمْ عَلَى وُلَاهِ أُمُورِهِمْ (۱)وَ قِلَّهِ اسْتِثْقَالِ دُوَلِهِمْ وَ تَرْكِ اسْتِبْطَاءِ

۱- ۱ و مثله فی متن ط الحدیث من شرح ابن أبی الحدید، و هاهنا فی نسخه الصبحی الصالح زیاده هذا نصها: «فإن عطفک علیهم یعطف قلوبهم علیک، و إن أفضل قره عین الولاه استقامه العدل فی البلاد و ظهور موده الرعیه. و أنّه لا تظهر مودتهم إلّا بسلامه صدورهم، و لا تصح نصیحتهم إلّا بحیطتهم علی ولاه الأمور ...».

انْقِطَاعِ مُـدَّتِهِمْ فَافْسَـحْ فِی آمَالِهِمْ وَ وَاصِلْ فِی حُسْنِ الثَّنَاءِ عَلَیْهِمْ وَ تَعْدِیـدِ مَا أَبْلَی ذَوُو الْبَلَاءِ مِنْهُمْ فَإِنَّ کَثْرَهَ الـذِّکْرِ لِحُسْنِ فِعَالِهِمْ تَهُزُّ الشُّجَـاعَ وَ تُحَرِّضُ النَّاکِلَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَی ثُمَّ اعْرِفْ لِکُلِّ امْرِئٍ مِنْهُمْ مَا أَبْلَی وَ لَا تَضُـمَّنَّ بَلَاءَ امْرِئٍ إِلَی غَیْرِهِ وَ لَا تُقَصِّرَنَّ بِهِ دُونَ غَایَهِ بَلَائِهِ وَ لَا یَدْعُوَنَّکَ شَـرَفُ امْرِئٍ إِلَی أَنْ تُعْظِمَ مِنْ بَلَائِهِ مَا کَانَ صَـغِیراً وَ لَا ضَـعَهُ امْرِئٍ إِلَی أَنْ تَسْتَصْغِرَ مِنْ بَلَائِهِ مَا کَانَ عَظِیماً وَ ارْدُدْ إِلَی اللَّهِ وَ رَسُولِهِ مَـا یُظْلِعُکَ مِنَ الْخُطُوبِ وَ یَشْـتَبِهُ عَلَیْکَ مِنَ الْأُمُورِ فَقَـدْ قَالَ اللَّهُ سُـبْحَانَهُ لِقَوْمٍ أَحَبَّ إِرْشَادَهُمْ یا أَیُّهَـا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَ أَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ فَـإِنْ تَنـازَعْتُمْ فِی شَـیْ ءٍ فَرُدُّوهُ إِلَی اللَّهِ وَ الرَّسُولِ فَالرَّدُّ إِلَی اللَّهِ الْأَخْـذُ بِمُحْکَمِ کِتَـابِهِ وَ الرَّدُّ إِلَی الرَّسُولِ الْأَخْـذُ بِسُـنَّتِهِ الْجَـامِعَهِ غَیْرِ الْمُفَرِّقَهِ ثُمَّ اخْتَرْ لِلْحُکْمِ بَیْنَ النَّاسِ أَفْضَلَ رَعِیَّتِکَ فِی نَفْسِـکَ مِمَّنْ لَا تَضِیقُ بِهِ الْأُمُورُ وَ لَا یُمَحِّکُهُ الْخُصُومُ وَ لَا یَتَمَادَی فِی الزَّلَّهِ وَ لَا یَحْصَرُ مِنَ الْفَیْ ءِ إِلَی الْحَقِّ إِذَا عَرَفَهُ وَ لَا تُشْرِفُ نَفْسُهُ عَلَی طَمَعٍ وَ لَـا یَکْتَفِی بِأَدْنَی فَهْمٍ دُونَ أَقْصَـاهُ [وَ] أَوْقَفَهُمْ فِی الشُّبُهَـاتِ وَ آخَـذَهُمْ بِالْحُجَـجِ وَ أَقَلَّهُمْ تَبَرُّماً بِمُرَاجَعَهِ الْخَصْمِ وَ أَصْبَرَهُمْ عَلَی تَکَشُّـفِ الْأُمُورِ وَ أَصْـرَمَهُمْ عِنْدَ إِیضَاحِ الْحُکْمِ مِمَّنْ لَا یَزْدَهِیهِ إِطْرَاءٌ وَ لَا یَسْتَمِیلُهُ إِغْرَاءٌ وَ أُولَئِکَ قَلِیلٌ ثُمَّ أَکْثِرْ تَعَاهُدَ قَضَائِهِ وَ افْسَـحْ لَهُ فِی الْبَذْلِ مَا یُزِیحُ عِلَّتَهُ وَ تَقِلُّ مَعَهُ حَاجَتُهُ إِلَی النَّاسِ وَ أَعْطِهِ مِنَ الْمَنْزِلَهِ لَدَیْکَ مَا لَا یَطْمَعُ فِیهِ غَیْرُهُ مِنْ خَاصَّتِکَ لِیَأْمَنَ بِـذَلِکَ اغْتِیَالَ الرِّجَالِ لَهُ عِنْـدَکَ فَانْظُرْ فِی ذَلِکَ نَظَراً بَلِیغاً فَإِنَّ هَـذَا الـدِّینَ قَـدْ کَانَ أَسِـیراً فِی أَیْدِی الْأَشْـرَارِ یُعْمَلُ فِیهِ بِالْهَوَی وَ تُطْلَبُ بِهِ الـدُّنْیَا ثُمَّ انْظُرْ فِی أُمُورِ عُمَّالِـکَ وَ اسْـتَعْمِلْهُمُ اخْتِبَاراً وَ لَا تُوَلِّهِمْ مُحَابَاهً وَ أَثَرَهً فَإِنَّهُمَا جِمَاعٌ مِنْ شُـعَبِ الْجَوْرِ وَ الْخِیَانَهِ وَ تَوَخَّ مِنْهُمْ أَهْلَ التَّجْرِبَهِ وَ الْحَیَاءِ مِنْ أَهْلِ الْبُیُوتَاتِ الصَّالِحَهِ وَ الْقَدَمِ فِی الْإِسْـلَامِ الْمُتَقَدِّمَهِ فَإِنَّهُمْ أَکْرَمُ أَخْلَاقاً وَ أَصَحُّ أَعْرَاضاً وَ أَقَلُّ فِی الْمَطَامِعِ إِشْـرَافاً وَ أَبْلَغُ فِی عَوَاقِبِ الْأُمُورِ نَظَراً ثُمَّ أَسْبِغْ عَلَیْهِمُ الْأَرْزَاقَ فَإِنَّ ذَلِکَ قُوَّهٌ لَهُمْ عَلَی اسْتِصْلَاحِ أَنْفُسِهِمْ وَ غِنًی لَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ مَا تَحْتَ أَیْدِیهِمْ

وَ حُجَّهٌ عَلَيْهِمْ إِنْ خَالَفُوا أَمْرَكَ أَوْ ثَلَمُوا أَمَانَتَكَ ثُمَّ تَفَقَّدْ أَعْمَالَهُمْ وَ ابْعَثِ الْعُيُونَ مِنْ أَهْلِ الصِّدْقِ وَ الْوَفَاءِ عَلَيْهِمْ فَإِنَّ تَعَاهُدَكَ فِى السِّرِّ لِأُمُورِهِمْ حَدْوَهٌ لَهُمْ عَلَى اسْتِعْمَالِ الْأَمَانَهِ وَ الرِّفْقِ بِالرَّعِيَّهِ وَ تَحَفَّظْ مِنَ الْأَعْوَانِ فَإِنْ أَحَدٌ مِنْهُمْ بَسَطَ يَدَهُ إِلَى خِيَانَهٍ اجْتَمَعَتْ بِهَا عَلَيْهِ عِنْدَكَ أَخْبَارُ عُيُونِكَ اكْتَفَيْتَ بِذَلِكَ شَاهِداً فَبَسَطْتَ عَلَيْهِ الْعُقُوبَهَ فِى بَدَنِهِ وَ أَخَذْتَهُ بِمَا أَصَابَ مِنْ عَمَلِهِ ثُمَّ نَصَبْتَهُ بِمَقَامِ الْمَذَلَّهِ وَ وَسَمْتَهُ بِالْخِيَانَهِ وَ قَلَّدْتَهُ عَارَ التُّهَمَهِ وَ تَفَقَّدْ أَمْرَ الْخَرَاجِ بِمَا يُصْلِحُ أَهْلَهُ فَإِنَّ فِى صَلَاحِهِ وَ صَلَاحِهِمْ صَلَاحاً لِمَنْ سِوَاهُمْ وَ لَا صَلَاحَ لِمَنْ سِوَاهُمْ إِلَّا بِهِمْ لِأَنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ عِيَالٌ عَلَى الْخَرَاجِ وَ أَهْلِهِ وَ لْيَكُنْ نَظَرُكَ فِى عِمَارَهِ الْأَرْضِ أَبْلَغَ مِنْ نَظَرِكَ فِى اسْتِجْلَابِ الْخَرَاجِ لِأَنَّ ذَلِكَ لَا يُدْرَكُ إِلَّا بِالْعِمَارَهِ وَ مَنْ طَلَبَ الْخَرَاجَ بِغَيْرِ عِمَارَهٍ أَخْرَبَ الْبِلَادَ وَ أَهْلَكَ الْعِبَادَ وَ لَمْ يَسْتَقِمْ أَمْرُهُ إِلَّا قَلِيلًا فَإِنْ شَكَوْا ثِقَلًا أَوْ عِلَّهً أَوِ انْقِطَاعَ شِرْبٍ أَوْ بَالَّهٍ أَوْ إِحَالَهَ أَرْضٍ اغْتَمَرَهَا غَرَقٌ أَوْ أَجْحَفَ بِهَا عَطَشٌ خَفَّفْتَ عَنْهُمْ بِمَا تَرْجُو أَنْ يَصْلُحَ بِهِ أَمْرُهُمْ وَ لَا يَثْقُلَنَّ عَلَيْكَ شَيْ ءٌ خَفَّفْتَ بِهِ الْمَئُونَهَ عَنْهُمْ فَإِنَّهُ ذُخْرٌ يَعُودُونَ بِهِ عَلَيْكَ فِى عِمَارَهِ بِلَادِكَ وَ تَزْيِينِ وِلَايَتِكَ مَعَ اسْتِجْلَابِكَ حُسْنَ ثَنَائِهِمْ وَ تَبَجُّحِكَ بِاسْتِفَاضَهِ الْعَدْلِ فِيهِمْ مُعْتَمِداً فَضْلَ قُوَّتِهِمْ بِمَا ذَخَرْتَ عِنْدَهُمْ مِنْ إِجْمَامِكَ لَهُمْ وَ الثِّقَهَ مِنْهُمْ بِمَا عَوَّدْتَهُمْ مِنْ عَدْلِكَ عَلَيْهِمْ وَ رِفْقِكَ بِهِمْ فَرُبَّمَا حَدَثَ مِنَ الْأُمُورِ مَا إِذَا عَوَّلْتَ فِيهِ عَلَيْهِمْ مِنْ بَعْدُ احْتَمَلُوهُ طَيِّبَهً أَنْفُسُهُمْ بِهِ فَإِنَّ الْعُمْرَانَ مُحْتَمِلٌ مَا حَمَّلْتَهُ وَ إِنَّمَا يُؤْتَى خَرَابُ الْأَرْضِ مِنْ إِعْوَازِ أَهْلِهَا وَ إِنَّمَا يُعْوِزُ أَهْلُهَا لِإِشْرَافِ أَنْفُسِ الْوُلَاهِ عَلَى الْجَمْعِ وَ سُوءِ ظَنِّهِمْ بِالْبَقَاءِ وَ قِلَّهِ انْتِفَاعِهِمْ بِالْعِبَرِ ثُمَّ انْظُرْ فِى حَالِ كُتَّابِكَ فَوَلِّ عَلَى أُمُورِكَ خَيْرَهُمْ وَ اخْصُصْ رَسَائِلَكَ الَّتِى تُدْخِلُ فِيهَا مَكَايِدَكَ وَ أَسْرَارَكَ بِأَجْمَعِهِمْ لِوُجُودِ صَالِحِ الْأَخْلَاقِ مِمَّنْ لَا تُبْطِرُهُ الْكَرَامَهُ فَيَجْتَرِئَ بِهَا عَلَيْكَ فِى خِلَافٍ لَكَ بِحَضْرَهِ مَلَإٍ وَ لَا تَقْصُرُ بِهِ الْغَفْلَهُ عَنْ إِيرَادِ مُكَاتَبَاتِ عُمَّالِكَ عَلَيْكَ وَ إِصْدَارِ جَوَابَاتِهَا عَلَى الصَّوَابِ عَنْكَ وَ فِيمَا

يَأْخُذُ لَکَ وَ يُعْطِي مِنْکَ وَ لَا يُضْعِفُ عَقْداً اعْتَقَدَهُ لَکَ وَ لَا يَعْجِزُ عَنْ إِطْلَاقِ مَا عُقِدَ عَلَيْکَ وَ لَا يَجْهَلُ مَبْلَغَ قَدْرِ نَفْسِهِ فِي الْأُمُورِ فَإِنَّ الْجَاهِلَ بِقَدْرِ نَفْسِهِ يَکُونُ بِقَدْرِ غَيْرِهِ أَجْهَلَ ثُمَّ لَا يَکُنِ اخْتِيَارُکَ إِيَّاهُمْ عَلَى فِرَاسَتِکَ وَ اسْتِنَامَتِکَ وَ حُسْنِ الظَّنِّ مِنْکَ فَإِنَّ الرِّجَالَ يَتَعَرَّضُونَ لِفِرَاسَاتِ الْوُلَاةِ بِتَصَنُّعِهِمْ وَ حُسْنِ خِدْمَتِهِمْ وَ لَيْسَ وَرَاءَ ذَلِکَ مِنَ النَّصِيحَةِ وَ الْأَمَانَةِ شَيْءٌ وَ لَکِنِ اخْتَبِرْهُمْ بِمَا وُلُّوا لِلصَّالِحِينَ قَبْلَکَ فَاعْمِدْ لِأَحْسَنِهِمْ کَانَ فِي الْعَامَّةِ أَثَراً وَ أَعْرَفِهِمْ بِالْأَمَانَةِ وَجْهاً فَإِنَّ ذَلِکَ دَلِيلٌ عَلَى نَصِيحَتِکَ لِلَّهِ وَ لِمَنْ وُلِّيتَ أَمْرَهُ وَ اجْعَلْ لِرَأْسِ کُلِّ أَمْرٍ مِنْ أُمُورِکَ رَأْساً مِنْهُمْ لَا يَقْهَرُهُ کَبِيرُهَا وَ لَا يَتَشَتَّتُ عَلَيْهِ کَثِيرُهَا وَ مَهْمَا کَانَ فِي کُتَّابِکَ مِنْ عَيْبٍ فَتَغَابَيْتَ عَنْهُ أُلْزِمْتَهُ ثُمَّ اسْتَوْصِ بِالتُّجَّارِ وَ ذَوِي الصِّنَاعَاتِ وَ أَوْصِ بِهِمْ خَيْراً الْمُقِيمِ مِنْهُمْ وَ الْمُضْطَرِبِ بِمَالِهِ وَ الْمُتَرَفِّقِ بِبَدَنِهِ فَإِنَّهُمْ مَوَادُّ الْمَنَافِعِ وَ أَسْبَابُ الْمَرَافِقِ وَ جُلَّابُهَا مِنَ الْمَبَاعِدِ وَ الْمَطَارِحِ فِي بَرِّکَ وَ بَحْرِکَ وَ سَهْلِکَ وَ جَبَلِکَ وَ حَيْثُ لَا يَلْتَئِمُ النَّاسُ لِمَوَاضِعِهَا وَ لَا يَجْتَرِءُونَ عَلَيْهَا فَإِنَّهُمْ سِلْمٌ لَا تُخَافُ بَائِقَتُهُ وَ صُلْحٌ لَا تُخْشَى غَائِلَتُهُ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَهُمْ بِحَضْرَتِکَ وَ فِي حَوَاشِي بِلَادِکَ وَ اعْلَمْ مَعَ ذَلِکَ أَنَّ فِي کَثِيرٍ مِنْهُمْ ضِيقاً فَاحِشاً وَ شُحّاً قَبِيحاً وَ احْتِکَاراً لِلْمَنَافِعِ وَ تَحَکُّماً فِي الْبِيَاعَاتِ وَ ذَلِکَ بَابُ مَضَرَّةٍ لِلْعَامَّةِ وَ عَيْبٌ عَلَى الْوُلَاةِ فَامْنَعْ مِنَ الِاحْتِکَارِ فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه و آله مَنَعَ مِنْهُ وَ لْيَکُنِ الْبَيْعُ بَيْعاً سَمْحاً بِمَوَازِينِ عَدْلٍ وَ أَسْعَارٍ لَا تُجْحِفُ بِالْفَرِيقَيْنِ مِنَ الْبَائِعِ وَ الْمُبْتَاعِ فَمَنْ قَارَفَ حُکْرَةً بَعْدَ نَهْيِکَ إِيَّاهُ فَنَکِّلْ بِهِ وَ عَاقِبْ فِي غَيْرِ إِسْرَافٍ ثُمَّ اللَّهَ اللَّهَ فِي الطَّبَقَةِ السُّفْلَى مِنَ الَّذِينَ لَا حِيلَةَ لَهُمْ مِنَ الْمَسَاکِينِ وَ الْمُحْتَاجِينَ وَ أَهْلِ الْبُؤْسَى وَ الزَّمْنَى فَإِنَّ فِي هَذِهِ الطَّبَقَةِ قَانِعاً وَ مُعْتَرّاً احْفَظِ اللَّهَ مَا اسْتَحْفَظَکَ مِنْ حَقِّهِ فِيهِمْ وَ اجْعَلْ لَهُمْ قِسْماً مِنْ بَيْتِ مَالِکِ وَ قِسْماً مِنْ غَلَّاتِ

صَوَافِی الْإِسْلَامِ فِی کُلِّ بَلَدٍ فَإِنَّ لِلْأَقْصَی مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِی لِلْأَدْنَی وَ کُلَّ مَنْ قَدِ اسْتُرْعِیتَ حَقَّهُ فَلَا یَشْغَلَنَّکَ عَنْهُمْ بَطَرٌ فَإِنَّکَ لَا تُعْذَرُ بِتَضْیِیعِ التَّافِهِ لِأَحْکَامِکَ الْکَثِیرَ الْمُهِمَّ فَلَا تُشْخِصْ هَمَّکَ عَنْهُمْ وَ لَا تُصَعِّرْ خَدَّکَ لَهُمْ وَ تَفَقَّدْ أُمُورَ مَنْ لَا یَصِلُ إِلَیْکَ مِنْهُمْ مِمَّنْ تَقْتَحِمُهُ الْعُیُونُ وَ تَحْقِرُهُ الرِّجَالُ فَفَرِّغْ لِأُولَئِکَ ثِقَتَکَ مِنْ أَهْلِ الْخَشْیَهِ وَ التَّوَاضُعِ فَلْیَرْفَعْ إِلَیْکَ أُمُورَهُمْ ثُمَّ اعْمَلْ فِیهِمْ بِالْإِعْذَارِ إِلَی اللَّهِ سُبْحَانَهُ یَوْمَ تَلْقَاهُ فَإِنَّ هَؤُلَاءِ مِنْ بَیْنِ الرَّعِیَّهِ أَحْوَجُ إِلَی الْإِنْصَافِ مِنْ غَیْرِهِمْ وَ کُلٌّ فَأَعْذِرْ إِلَی اللَّهِ تَعَالَی فِی تَأْدِیَهِ حَقِّهِ إِلَیْهِ وَ تَعَهَّدْ أَهْلَ الْیُتْمِ وَ ذی [ذَوِی] الرِّقَّهِ فِی السِّنِّ مِمَّنْ لَا حِیلَهَ لَهُ وَ لَا یَنْصِبُ لِلْمَسْأَلَهِ نَفْسَهُ وَ ذَلِکَ عَلَی الْوُلَاهِ ثَقِیلٌ وَ الْحَقُّ کُلُّهُ ثَقِیلٌ وَ قَدْ یُخَفِّفُهُ اللَّهُ عَلَی أَقْوَامٍ طَلَبُوا الْعَاقِبَهَ فَصَبَّرُوا أَنْفُسَهُمْ وَ وَثِقُوا بِصِدْقِ مَوْعُودِ اللَّهِ لَهُمْ وَ اجْعَلْ لِذَوِی الْحَاجَاتِ مِنْکَ قِسْماً تُفَرِّغُ لَهُمْ فِیهِ شَخْصَکَ وَ تَجْلِسُ لَهُمْ مَجْلِساً عَامّاً فَتَتَوَاضَعُ فِیهِ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَکَ وَ تُقْعِدُ عَنْهُمْ جُنْدَکَ وَ أَعْوَانَکَ مِنْ أَحْرَاسِکَ وَ شُرَطِکَ حَتَّی یُکَلِّمَکَ مُتَکَلِّمُهُمْ غَیْرَ مُتَعْتِعٍ فَإِنِّی سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله یَقُولُ فِی غَیْرِ مَوْطِنٍ لَنْ تُقَدَّسَ أُمَّهٌ لَا یُؤْخَذُ لِلضَّعِیفِ فِیهَا حَقُّهُ مِنَ الْقَوِیِّ غَیْرَ مُتَعْتِعٍ ثُمَّ احْتَمِلِ الْخُرْقَ مِنْهُمْ وَ الْعِیَّ وَ نَحِّ عَنْکَ الضِّیقَ وَ الْأَنَفَ (1)یَبْسُطِ اللَّهُ عَلَیْکَ بِذَلِکَ أَکْنَافَ رَحْمَتِهِ وَ یُوجِبْ لَکَ ثَوَابَ طَاعَتِهِ وَ أَعْطِ مَا أَعْطَیْتَ هَنِیئاً وَ امْنَعْ فِی إِجْمَالٍ وَ إِعْذَارٍ ثُمَّ أُمُورٌ مِنْ أُمُورِکَ لَا بُدَّ لَکَ مِنْ مُبَاشَرَتِهَا مِنْهَا إِجَابَهُ عُمَّالِکَ بِمَا یَعْیَا عَنْکَ کُتَّابُکَ وَ مِنْهَا إِصْدَارُ حَاجَاتِ النَّاسِ عِنْدَ وُرُودِهَا عَلَیْکَ مِمَّا تَحْرَجُ بِهِ صُدُورُ أَعْوَانِکَ وَ امْضِ لِکُلِّ یَوْمٍ عَمَلَهُ فَإِنَّ لِکُلِّ یَوْمٍ مَا فِیهِ وَ اجْعَلْ لِنَفْسِکَ فِیمَا بَیْنَکَ وَ بَیْنَ

1- کذا فی الأصل المطبوع، وفی متن شرح ابن أبی الحدید، ط الحدیث ببیروت: " ونح عنهم الضیق... ".

اللَّهِ أَفْضَلَ تِلْکَ الْمَوَاقِيتِ وَ أَجْزَلَ تِلْکَ الْأَقْسَامِ وَ إِنْ کَانَتْ کُلُّهَا لِلَّهِ إِذَا صَلَحَتْ فِيهَا النِّيَّهُ وَ سَلِمَتْ مِنْهَا الرَّعِيَّهُ وَ لْيَکُنْ فِی خَاصَّهِ مَا تُخْلِصُ لِلَّهِ بِهِ دِينَکَ إِقَامَهُ فَرَائِضِهِ الَّتِی هِیَ لَهُ خَاصَّهً فَأَعْطِ اللَّهَ مِنْ بَدَنِکَ فِی لَيْلِکَ وَ نَهَارِکَ وَ وَفِّ مَا تَقَرَّبْتَ بِهِ إِلَی اللَّهِ مِنْ ذَلِکَ کَامِلًا غَيْرَ مَثْلُومٍ وَ لَا مَنْقُوصٍ بَالِغاً مِنْ بَدَنِکَ مَا بَلَغَ وَ إِذَا قُمْتَ فِی صَلَاتِکَ لِلنَّاسِ فَلَا تَکُونَنَّ مُنَفِّراً وَ لَا مُضَيِّعاً فَإِنَّ فِی النَّاسِ مَنْ بِهِ الْعِلَّهُ وَ لَهُ الْحَاجَهُ وَ قَدْ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله حِينَ وَجَّهَنِی إِلَی الْيَمَنِ کَيْفَ أُصَلِّی بِهِمْ فَقَالَ صَلِّ بِهِمْ کَصَلَاهِ أَضْعَفِهِمْ وَ کُنْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَحِيماً وَ أَمَّا بَعْدَ هَذَا فَلَا تُطَوِّلَنَّ احْتِجَابَکَ مِنْ رَعِيَّتِکَ فَإِنَّ احْتِجَابَ الْوُلَاهِ عَنِ الرَّعِيَّهِ شُعْبَهٌ مِنَ الضِّيقِ وَ قِلَّهُ عِلْمٍ بِالْأُمُورِ وَ الِاحْتِجَابُ مِنْهُمْ يَقْطَعُ عَنْهُمْ عِلْمَ مَا احْتَجَبُوا دُونَهُ فَيَصْغُرُ عِنْدَهُمُ الْکَبِيرُ وَ يَعْظُمُ الصَّغِيرُ وَ يَقْبُحُ الْحَسَنُ وَ يَحْسُنُ الْقَبِيحُ وَ يُشَابُ الْحَقُّ بِالْبَاطِلِ وَ إِنَّمَا الْوَالِی بَشَرٌ لَا يَعْرِفُ مَا تَوَارَی عَنْهُ النَّاسُ بِهِ مِنَ الْأُمُورِ وَ لَيْسَتْ عَلَی الْحَقِّ سِمَاتٌ يُعْرَفُ بِهَا ضُرُوبُ الصِّدْقِ مِنَ الْکَذِبِ وَ إِنَّمَا أَنْتَ أَحَدُ رَجُلَيْنِ إِمَّا امْرُؤٌ سَخَتْ نَفْسُکَ بِالْبَذْلِ فِی الْحَقِّ فَفِيمَ احْتِجَابُکَ مِنْ وَاجِبِ حَقٍّ تُعْطِيهِ أَوْ فِعْلٍ کَرِيمٍ تُسْدِيهِ أَوْ مُبْتَلًی بِالْمَنْعِ فَمَا أَسْرَعَ کَفَّ النَّاسِ عَنْ مَسْأَلَتِکَ إِذَا أَيِسُوا مِنْ بَذْلِکَ مَعَ أَنَّ أَکْثَرَ حَاجَاتِ النَّاسِ إِلَيْکَ مَا لَا مَئُونَهَ فِيهِ عَلَيْکَ مِنْ شَکَاهِ مَظْلِمَهٍ أَوْ طَلَبِ إِنْصَافٍ فِی مُعَامَلَهٍ ثُمَّ إِنَّ لِلْوَالِی خَاصَّهً وَ بِطَانَهً فِيهِمُ اسْتِئْثَارٌ وَ تَطَاوُلٌ وَ قِلَّهُ إِنْصَافٍ [فِی مُعَامَلَهٍ] فَاحْسِمْ مَادَّهَ أُولَئِکَ بِقَطْعِ أَسْبَابِ تِلْکَ الْأَحْوَالِ (۱)

۱- ۱ کذا فی متن أصلی، و فی هامشه: «فاحسم مئونه أولئک ...».

وَ لَا تُقْطِعَنَّ لِأَحَدٍ مِنْ حَاشِيَتِکَ وَ حَامَّتِکَ قَطِیعَهً وَ لَا یَطْمَعَنَّ مِنْکَ فِی اعْتِقَادِ عُقْدَهٍ تَضُرُّ بِمَنْ یَلِیهَا مِنَ النَّاسِ فِی شِرْبٍ أَوْ عَمَلٍ مُشْتَرَکٍ یَحْمِلُونَ مَئُونَتَهُ عَلَی غَیْرِهِمْ فَیَکُونَ مَهْنَأُ ذَلِکَ لَهُمْ دُونَکَ وَ عَیْبُهُ عَلَیْکَ فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ أَلْزِمِ الْحَقَّ مَنْ لَزِمَهُ مِنَ الْقَرِیبِ وَ الْبَعِیدِ وَ کُنْ فِی ذَلِکَ صَابِراً مُحْتَسِباً وَاقِعاً ذَلِکَ مِنْ قَرَابَتِکَ وَ خَاصَّتِکَ حَیْثُ وَقَعَ وَ ابْتَغِ عَاقِبَتَهُ بِمَا یَثْقُلُ عَلَیْکَ مِنْهُ فَإِنَّ مَغَبَّهَ ذَلِکَ مَحْمُودَهٌ وَ إِنْ ظَنَّتِ الرَّعِیَّهُ بِکَ حَیْفاً فَأَصْحِرْ لَهُمْ بِعُذْرِکَ وَ اعْدِلْ عَنْکَ ظُنُونَهُمْ بِإِصْحَارِکَ فَإِنَّ فِی ذَلِکَ رِیَاضَهً مِنْکَ لِنَفْسِکَ وَ رِفْقاً بِرَعِیَّتِکَ وَ إِعْذَاراً تَبْلُغُ فِیهِ حَاجَتَکَ (۱)مِنْ تَقْوِیمِهِمْ عَلَی الْحَقِّ وَ لَا تَدْفَعَنَّ صُلْحاً دَعَاکَ إِلَیْهِ عَدُوُّکَ لِلَّهِ فِیهِ رِضًی فَإِنَّ فِی الصُّلْحِ دَعَهً لِجُنُودِکَ وَ رَاحَهً مِنْ هُمُومِکَ وَ أَمْناً لِبِلَادِکَ وَ لَکِنِ الْحَذَرَ کُلَّ الْحَذَرِ مِنْ عَدُوِّکَ بَعْدَ صُلْحِهِ فَإِنَّ الْعَدُوَّ رُبَّمَا قَارَبَ لِیَتَغَفَّلَ فَخُذْ بِالْحَزْمِ وَ اتَّهِمْ فِی ذَلِکَ حُسْنَ الظَّنِّ وَ إِنْ عَقَدْتَ بَیْنَکَ وَ بَیْنَ عَدُوٍّ لَکَ عُقْدَهً أَوْ أَلْبَسْتَهُ مِنْکَ ذِمَّهً فَحُطْ عَهْدَکَ بِالْوَفَاءِ وَ ارْعَ ذِمَّتَکَ بِالْأَمَانَهِ وَ اجْعَلْ نَفْسَکَ جُنَّهً دُونَ مَا أَعْطَیْتَ فَإِنَّهُ لَیْسَ مِنْ فَرَائِضِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ شَیْ ءٌ النَّاسُ أَشَدُّ عَلَیْهِ اجْتِمَاعاً مَعَ تَفَرُّقِ أَهْوَائِهِمْ وَ تَشْتِیتِ آرَائِهِمْ مِنْ تَعْظِیمِ الْوَفَاءِ بِالْعُهُودِ وَ قَدْ لَزِمَ ذَلِکَ الْمُشْرِکُونَ فِیمَا بَیْنَهُمْ دُونَ الْمُسْلِمِینَ لِمَا اسْتَوْبَلُوا مِنْ عَوَاقِبِ الْغَدْرِ فَلَا تَغْدِرَنَّ بِذِمَّتِکَ وَ لَا تَخِیسَنَّ بِعَهْدِکَ وَ لَا تَخْتِلَنَّ عَدُوَّکَ فَإِنَّهُ لَا یَجْتَرِئُ عَلَی اللَّهِ إِلَّا جَاهِلٌ شَقِیٌّ وَ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ عَهْدَهُ وَ ذِمَّتَهُ أَمْناً أَفْضَاهُ بَیْنَ الْعِبَادِ بِرَحْمَتِهِ وَ حَرِیماً یَسْکُنُونَ إِلَی مَنَعَتِهِ وَ یَسْتَفِیضُونَ إِلَی جِوَارِهِ فَلَا إِدْغَالَ وَ لَا مُدَالَسَهَ وَ لَا خِدَاعَ فِیهِ وَ لَا تَعْقِدْ عَقْداً تُجَوِّزُ فِیهِ الْعِلَلَ وَ لَا تُعَوِّلَنَّ عَلَی لَحْنِ قَوْلٍ بَعْدَ التَّأْکِیدِ وَ التَّوْثِقَهِ

۱- ۱ ما بین المعقوفین غیر موجود فی أصلی و إنّما أخذناه من عده نسخ من مطبوعات نهج البلاغه.

وَ لَا يَدْعُوَنَّكَ ضِيقُ أَمْرٍ لَزِمَكَ فِيهِ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى طَلَبِ انْفِسَاخِهِ بِغَيْرِ الْحَقِّ فَإِنَّ صَبْرَكَ عَلَى ضِيقٍ تَرْجُو انْفِرَاجَهُ وَ فَضْلَ عَاقِبَتِهِ خَيْرٌ مِنْ غَدْرٍ تَخَافُ تَبِعَتَهُ وَ أَنْ تُحِيطَ بِكَ مِنَ اللَّهِ فِيهِ طِلْبَةٌ لَا تَسْتَقِيلُ فِيهَا دُنْيَاكَ وَ لَا آخِرَتَكَ إِيَّاكَ وَ الدِّمَاءَ وَ سَفْكَهَا بِغَيْرِ حِلِّهَا فَإِنَّهُ لَيْسَ شَيْ ءٌ أَدْعَى لِنِقْمَةٍ وَ لَا أَعْظَمَ لِتَبِعَةٍ وَ لَا أَحْرَى بِزَوَالِ نِعْمَةٍ وَ انْقِطَاعِ مُدَّةٍ مِنْ سَفْكِ الدِّمَاءِ بِغَيْرِ حَقِّهَا وَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُبْتَدِئٌ بِالْحُكْمِ بَيْنَ الْعِبَادِ فِيمَا تَسَافَكُوا مِنَ الدِّمَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَهِ فَلَا تُقَوِّيَنَّ سُلْطَانَكَ بِسَفْكِ دَمٍ حَرَامٍ فَإِنَّ ذَلِكَ مِمَّا يُضْعِفُهُ وَ يُوهِنُهُ بَلْ يُزِيلُهُ وَ يَنْقُلُهُ وَ لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدِي فِي قَتْلِ الْعَمْدِ لِأَنَّ فِيهِ قَوَدَ الْبَدَنِ وَ إِنِ ابْتُلِيتَ بِخَطَإٍ وَ أَفْرَطَ عَلَيْكَ سَوْطُكَ وَ يَدُكَ بِعُقُوبَةٍ فَإِنَّ فِي الْوَكْزَهِ فَمَا فَوْقَهَا مَقْتَلَةً فَلَا تَطْمَحَنَّ بِكَ نَخْوَةُ سُلْطَانِكَ عَنْ أَنْ تُؤَدِّيَ إِلَى أَوْلِيَاءِ الْمَقْتُولِ حَقَّهُمْ وَ إِيَّاكَ وَ الْإِعْجَابَ بِنَفْسِكَ وَ الثِّقَهَ بِمَا يُعْجِبُكَ مِنْهَا وَ حُبَّ الْإِطْرَاءِ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنْ أَوْثَقِ فُرَصِ الشَّيْطَانِ فِي نَفْسِهِ لِيَمْحَقَ مَا يَكُونُ مِنْ إِحْسَانِ الْمُحْسِنِ وَ إِيَّاكَ وَ الْمَنَّ عَلَى رَعِيَّتِكَ بِإِحْسَانِكَ أَوِ التَّزَيُّدَ فِيمَا كَانَ مِنْ فِعْلِكَ أَوْ أَنْ تَعِدَهُمْ فَتُتْبِعَ مَوْعُودَكَ بِخُلْفِكَ فَإِنَّ الْمَنَّ يُبْطِلُ الْإِحْسَانَ وَ التَّزَيُّدَ يَذْهَبُ بِنُورِ الْحَقِّ وَ الْخُلْفَ يُوجِبُ الْمَقْتَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَبُرَ مَقْتاً عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا ما لا تَفْعَلُونَ إِيَّاكَ وَ الْعَجَلَهَ بِالْأُمُورِ قَبْلَ أَوَانِهَا أَوِ التَّسَاقُطَ فِيهَا عِنْدَ إِمْكَانِهَا أَوِ اللَّجَاجَه فِيهَا إِذَا تَنَكَّرَتْ أَوِ الْوَهْنَ عَنْهَا إِذَا اسْتَوْضَحَتْ فَضَعْ كُلَّ أَمْرٍ مَوْضِعَهُ وَ أَوْقِعْ كُلَّ عَمَلٍ مَوقِعَهُ وَ إِيَّاكَ وَ الِاسْتِئْثَارَ بِمَا النَّاسُ فِيهِ أُسْوَهٌ وَ التَّغَابِيَ عَمَّا تُعْنَى بِهِ مِمَّا قَدْ وَضَحَ لِلْعُيُونِ فَإِنَّهُ مَأْخُوذٌ مِنْكَ لِغَيْرِكَ وَ عَمَّا قَلِيلٍ تَنْكَشِفُ عَنْكَ أَغْطِيَهُ الْأُمُورِ وَ يُنْتَصَفُ مِنْكَ لِلْمَظْلُومِ امْلِكْ حَمِيَّهَ أَنْفِكَ وَ سَوْرَهَ حَدِّكَ وَ سَطْوَهَ يَدِكَ وَ غَرْبَ لِسَانِكَ وَ احْتَرِسْ مِنْ كُلِّ ذَلِكَ بِكَفِّ الْبَادِرَهِ وَ تَأْخِيرِ السَّطْوَهِ حَتَّى يَسْكُنَ غَضَبُكَ فَتَمْلِكَ الِاخْتِيَارَ وَ لَنْ

تَحْكَمَ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ حَتَّى تُكْثِرَ هُمُومَكَ بِذِكْرِ الْمَعَادِ إِلَى رَبِّكَ وَ الْوَاجِبُ عَلَيْكَ أَنْ تَتَذَكَّرَ مَا مَضَى لِمَنْ تَقَدَّمَكَ مِنْ حُكُومَةٍ عَادِلَةٍ أَوْ سُنَّةٍ فَاضِلَةٍ أَوْ أَثَرٍ عَنْ نَبِيِّنَا صلى الله عليه و آله أَوْ فَرِيضَةٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَتَقْتَدِيَ بِمَا شَاهَدْتَ مِمَّا عَمِلْنَا بِهِ فِيهَا وَ تَجْتَهِدَ لِنَفْسِكَ فِي اتِّبَاعِ مَا عَهِدْتُ إِلَيْكَ فِي عَهْدِي هَذَا وَ اسْتَوْثَقْتُ بِهِ مِنَ الْحُجَّةِ لِنَفْسِي عَلَيْكَ لِكَيْ لَا تَكُونَ لَكَ عِلَّةٌ عِنْدَ تَسَرُّعِ نَفْسِكَ إِلَى هَوَاهَا وَ مِنْ هَذَا الْعَهْدِ وَ هُوَ آخِرُهُ (۱)وَ أَنَا أَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى بِسَعَةِ رَحْمَتِهِ وَ عَظِيمِ قُدْرَتِهِ عَلَى إِعْطَاءِ كُلِّ رَغْبَةٍ أَنْ يُوَفِّقَنِي وَ إِيَّاكَ لِمَا فِيهِ رِضَاهُ مِنَ الْإِقَامَةِ عَلَى الْعُذْرِ الْوَاضِحِ إِلَيْهِ وَ إِلَى خَلْقِهِ مَعَ حُسْنِ الثَّنَاءِ فِي الْعِبَادِ وَ جَمِيلِ الْأَثَرِ فِي الْبِلَادِ وَ إِتْمَامِ النِّعْمَةِ وَ تَضْعِيفِ الْكَرَامَةِ وَ أَنْ يَخْتِمَ لِي وَ لَكَ بِالسَّعَادَةِ وَ الشَّهَادَةِ إِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ وَ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِهِ وَ آلِهِ كَثِيراً وَ سَلَّمَ تَسْلِيماً (۲)

**[ترجمه]نهج البلاغه - . شریف رضی آن را در مختار ۵۳ از بخش نامه‌های امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه روایت کرد. - : نامه به مالک اشتر، در سال ۳۸ هجری هنگامی که او را به فرمانداری مصر برگزید، آن هنگام که اوضاع محمد بن ابی بکر متزلزل شد، و از طولانی ترین نامه هاست که زیبایی های تمام نامه ها را دارد .

بنام خداوند بخشنده و مهربان، این فرمان بنده خدا علی امیر مؤمنان، به مالک اشتر پسر حارث است، در عهدی که با او دارد، هنگامی که او را به فرمانداری مصر بر می گزیند تا خراج آن دیار را جمع آورد، و با دشمنانش نبرد کند، کار مردم را اصلاح، و شهرهای مصر را آباد سازد.

او را به ترس از خدا فرمان می دهد، و اینکه اطاعت خدا را بر دیگر کارها مقدّم دارد، و آنچه در کتاب خدا آمده، از واجبات و سنّت ها را پیروی کند، دستوراتی که جز با پیروی آن رستگار نخواهد شد، و جز با نشناختن و ضایع کردن آن جنایتکار نخواهد گردید.به او فرمان می دهد که خدا را با دل و دست و زبان یاری کند، زیرا خداوند پیروزی کسی را تضمین کند که او را یاری دهد، و بزرگ دارد آن کس را که او را بزرگ شمارد. و به او فرمان می دهد تا نفس خود را از پیروی آرزوها باز دارد، و به هنگام سرکشی رامش کند، که همانا نفس همواره به بدی وا می دارد جز آن که خدا رحمت آورد.

پس ای مالک بدان من تو را به سوی شهرهایی فرستادم که پیش از تو دولت های عادل یا ستمگری بر آن حکم راندند، و مردم در کارهای تو چنان می نگرند که تو در کارهای حاکمان پیش از خود می نگری، و در باره تو آن می گویند که تو نسبت به زمامداران گذشته می گویی، و همانا نیکوکاران را به نام نیکی توان شناخت که خدا از آنان بر زبان بندگانش جاری ساخت.پس نیکوترین اندوخته تو باید اعمال صالح و درست باشد، هوای نفس را در اختیار گیر، و از آنچه حلال نیست خویشتن داری کن، زیرا بخل ورزیدن به نفس خویش، آن است که در آنچه دوست دارد، یا برای او ناخوشایند است، راه انصاف پیمایی. مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش.مبادا هرگز، چونان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته اند، دسته ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می باشند.اگر گناهی از آنان سر می زند یا علّت هایی بر آنان عارض می شود، یا خواسته و ناخواسته، اشتباهی مرتکب می گردند، آنان را ببخشای و بر آنان آسان گیر، آن گونه که دوست داری خدا تو را ببخشاید و بر تو آسان گیرد.همانا تو از آنان برتر، و امام تو از تو برتر، و خدا بر آن کس که تو را فرمانداری مصر داد والاتر است، که انجام امور مردم مصر را به تو واگذارده، و آنان را وسیله آزمودن تو قرار داده است.

هرگز با خدا مستیز، که تو را از کیفر او نجاتی نیست، و از بخشش و رحمت او بی نیاز نخواهی بود.

بر بخشش دیگران پشیمان مباش، و از کیفر کردن شادی مکن، و از خشمی که توانی از آن رها گردی شتاب نداشته باش.به مردم نگو، به من فرمان دادند و من نیز فرمان می دهم، پس باید اطاعت شود، که این گونه خود بزرگ بینی دل را فاسد، و دین را پژمرده، و موجب زوال نعمت هاست.

و اگر با مقام و قدرتی که داری، دچار تکبّر یا خود بزرگ بینی شدی به بزرگی حکومت پروردگار که برتر از تو است بنگر، که تو را از آن سرکشی نجات می دهد، و تند روی تو را فرو می نشاند، و عقل و اندیشه ات را به جایگاه اصلی باز می گرداند. بپرهیز که خود را در بزرگی همانند خداوند پنداری، و در شکوه خداوندی همانند او دانی، زیرا خداوند هر سرکشی را خوار می سازد، و هر خودپسندی را بی ارزش می کند.

با خدا و با مردم، و با خویشاوندان نزدیک، و با افرادی از رعیّت خود که آنان را دوست داری، انصاف را رعایت کن، که اگر چنین نکنی ستم روا داشتی، و کسی که به بندگان خدا ستم روا دارد خدا به جای بندگانش دشمن او خواهد بود، و آن را که خدا دشمن شود، دلیل او را نپذیرد، که با خدا سر جنگ دارد، تا آنگاه که باز گردد، یا توبه کند.

و چیزی چون ستمکاری نعمت خدا را دگرگون نمی کند، و کیفر او را نزدیک نمی سازد، که خدا دعای ستمدیدگان را می شنود و در کمین ستمکاران است. دوست‌داشتنی ترین چیزها در نزد تو، در حق میانه ترین، و در عدل فراگیرترین، و در جلب خشنودی مردم گسترده ترین باشد، که همانا خشم عمومی مردم، خشنودی خواص -نزدیکان- را از بین می برد، امّا خشم خواص را خشنودی همگان بی أثر می کند.خواصّ جامعه، همواره بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می کنند زیرا در روزگار سختی یاریشان کمتر، و در اجرای عدالت از همه ناراضی تر، و در خواسته هایشان پافشارتر، و در عطا و بخشش ها کم سپاس تر، و به هنگام منع خواسته ها دیر عذر پذیرتر، و در برابر مشکلات کم استقامت تر می باشند.در صورتی که ستون های استوار دین، و اجتماعات پرشور مسلمین، و نیروهای ذخیره دفاعی، عموم مردم می باشند، پس به آنها گرایش داشته و اشتیاق تو با آنان باشد.

از رعیّت، آنان را که عیب جوترند از خود دور کن، زیرا مردم عیوبی دارند که رهبر امّت در پنهان داشتن آن از همه سزاوارتر است، پس مبادا آنچه بر تو پنهان است آشکار گردانی، و آنچه که هویداست بپوشانی، که داوری در آنچه از تو پنهان است با خدای جهان می باشد، پس چندان که می توانی زشتی ها را بپوشان، تا آن را که دوست داری بر رعیّت پوشیده ماند خدا بر تو بپوشاند.

گره هر کینه ای را در مردم بگشای، و رشته هر نوع دشمنی را قطع کن، و از آنچه که در نظر روشن نیست کناره گیر.در تصدیق سخن چین شتاب مکن، زیرا سخن چین گرچه در لباس اندرز دهنده ظاهر می شود امّا خیانتکار است. بخیل را در مشورت کردن دخالت نده، که تو را از نیکوکاری باز می دارد، و از تنگدستی می ترساند.ترسو را در مشورت کردن دخالت نده، که در انجام کارها روحیّه تو را سست می کند.حریص را در مشورت کردن دخالت نده، که حرص را با ستمکاری در نظرت زینت می دهد.همانا بخل و ترس و حرص، غرائز گوناگونی هستند که ریشه آنها بدگمانی به خدای بزرگ است.

بـدترین وزیران تو، کسـی است که پیش از تو وزیر بـدکاران بوده، و در گناهـان آنـان شـرکت داشـته، پس مبادا چنین افرادی محرم راز تو باشـند، زیرا که آنان یاوران گناهکاران، و یاری دهندگان سـتمکارانند.تو باید جانشینانی بهتر از آنان داشته باشی که قدرت فکری امثال آنها را داشته، امّا گناهان و کردار زشت آنها را نداشـته باشـند:کسانی که سـتمکاری را بر سـتمی یاری نکرده، و گناه کاری را در گناهی کمک نرسانده باشـند.هزینه این گونه از افراد بر تو سـبک تر، و یاریشان بهتر، و مهربانیشان بیشتر، و دوستی آنان با غیر تو کمتر است.آنان را از خواص، و دوسـتان نزدیک، و راز داران خود قرار ده، سـپس از میان آنان افرادی را که در حق گـویی از همه صـریح ترنـد، و در آنچه را که خـدا برای دوسـتانش نمی پسـندد تو را مـدد کـار نباشـند، انتخاب کن، چه خوشایند تو باشد یا ناخوشایند.

تا می توانی با پرهیزکاران و راسـتگویان بپیونـد، و آنان را چنان پرورش ده که تو را فراوان نسـتایند، و تو را برای اعمال زشتی که انجام نداده ای تشویق نکنند، که سـتایش بی اندازه، خود پسـندی می آورد، و انسان را به سرکشـی وا می دارد.هرگز نیکو کار و بـدکار در نظرت یکسان نباشـند، زیرا نیکوکاران در نیکوکاری بی رغبت، و بـدکاران در بـد کاری تشویق می گردنـد، پس هر کدام از آنان را بر أساس کردارشان پاداش ده.

بـدان ای مالـک هیـچ وسـیله ای برای جلب اعتمـاد والی به رعیّت بهتر از نیکوکـاری به مردم، و تخفیف مالیات، و عـدم اجبار مردم بـه کـاری که دوست ندارنـد، نمی باشـد، پس در این راه آنقـدر بکـوش تـا به وفـاداری رعیّت، خوشـبین شـوی، که این خوشبینی رنج طولانی مشکلات را از تو بر می دارد، پس به آنان که بیشتر احسان کردی بیشتر خوشبین باش، و به آنان که بد رفتاری کردی بد گمان تر باش.

و آداب پسـندیده ای را که بزرگـان این امّت به آن عمـل کردنـد، و ملّت اسـلام بـا آن پیونـد خورده، و رعیّت بـا آن اصـلاح شدنـد، بر هم مزن، و آدابی که به سـنّت های خوب گذشـته زیان وارد می کنـد، پدید نیاور، که پاداش برای آورنده سـنّت، و کیفر آن برای تو باشـد که آنهـا را در هم شـکستی.با دانشـمندان، فراوان گفتگو کن، و بـا حکیمـان فراوان بحث کن، که مایه آبـادانی و اصـلاح شـهرها، و برقراری نظم و قـانونی است که در گذشـته نیز وجود داشت. ای مالک بـدان مردم از گروه های گوناگونی می باشند که اصلاح هر یک جز با دیگری امکان ندارد، و هیچ یک از گروه ها از گروه دیگر بی نیاز نیست.از آن قشـرها، لشکریان خدا، و نویسندگان عمومی و خصوصی، قضات دادگستر، کارگزاران عدل و نظم اجتماعی، جزیه دهندگان، پرداخت کنندگان مالیات، تجّار و بازرگانان، صاحبان صنعت و پیشه وران.

و نیز طبقه پایین جامعه، یعنی نیازمندان و مستمندان می باشند، که برای هر یک خداوند سهمی مقرّر داشته، و مقدار واجب آن را در قرآن یا سـنّت پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم تعیین کرده که پیمانی از طرف خداست و نگهداری آن بر ما لازم است. پس سپاهیان به فرمان خدا، پناهگاه استوار رعیّت، و زینت و وقار زمامداران، شکوه دین، و راههای تحقّق امنیّت کشورند.امور مردم جز با سپاهیان استوار نگردد.

و پایـداری سـپاهیان جز به خراج و مالیات رعیّت انجام نمی شود که با آن برای جهاد با دشـمن تقویت گردند، و برای اصـلاح امور خویش به آن تکیّه کنند، و نیازمندی های خود را برطرف سازند.

سپس سپاهیان و مردم، جز با گروه سوم نمی توانند پایدار باشند، و آن قضات، و کارگزاران دولت، و نویسندگان حکومتند، که قراردادها و معاملات را استوار می کنند، و آنچه به سود مسلمانان است فراهم می آورند، و در کارهای عمومی و خصوصی مورد اعتمادند.و گروه های یاد شده بدون بازرگانان، و صاحبان صنایع نمی توانند دوام بیاورند، زیرا آنان وسائل زندگی را فراهم می آورند، و در بازارها عرضه می کنند، و بسیاری از وسایل زندگی را با دست می سازند که از توان دیگران خارج است.

قشر دیگر، طبقه پایین از نیازمندان و مستمندانند که باید به آنها بخشش و یاری کرد. برای تمام اقشار گوناگون یاد شده، در پیشگاه خدا گشایشی است، و همه آنان به مقداری که امورشان اصلاح شود بر زمامدار، حقّی مشخصّ دارند، و زمامدار از انجام آنچه خدا بر او واجب کرده است نمی تواند موفّق باشد جز آن که تلاش فراوان نماید، و از خدا یاری بطلبد، و خود را برای انجام حق آماده سازد، و در همه کارها، آسان باشد یا دشوار، شکیبایی ورزد.

برای فرماندهی سپاه کسی را برگزین که خیرخواهی او برای خدا و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و امام تو بیشتر، و دامن او پاک تر، شکیبایی او برتر باشد، از کسانی که دیر به خشم آید، و عذر پذیرتر باشد، و بر ناتوان رحمت آورد، و با قدرتمندان، با قدرت برخورد کند، درشتی او را به تجاوز نکشاند، و ناتوانی او را از حرکت باز ندارد.سپس در نظامیان با خانواده های ریشه دار، دارای شخصیّت حساب شده، خاندانی پارسا، دارای سوابقی نیکو و درخشان، که دلاور و سلحشور و بخشنده و بلند نظرند، روابط نزدیک بر قرار کن، آنان همه بزرگواری را در خود جمع کرده، و نیکی ها را در خود گرد آورده اند.

پس در کارهای آنان به گونه ای بیندیش که پدری مهربان درباره فرزندش می اندیشد، و مبادا آنچه را که آنان را بدان نیرومند می کنی در نظرت بزرگ جلوه کند، و نیکوکاری تو نسبت به آنان – هر چند اندک باشد – خوار مپندار، زیرا نیکی، آنان را به خیرخواهی تو خواند، و گمانشان را نسبت به تو نیکو گرداند، و رسیدگی به امور کوچک آنان را به خاطر رسیدگی به کارهای بزرگشان وامگذار، زیرا از نیکی اندک تو سود می برند، و به نیکی های بزرگ تو بی نیاز نیستند.

برگزیده ترین فرماندهان سپاه تو، کسی باشد که از همه بیشتر به سربازان کمک رساند، و از امکانات مالی خود بیشتر در اختیارشان گذارد، به اندازه ای که خانواده هایشان در پشت جبهه، و خودشان در آسایش کامل باشند، تا در نبرد با دشمن، سربازان اسلام تنها به یک چیز بیندیشند.

همانا مهربانی تو نسبت به سربازان، دل هایشان را به تو می کشاند، و همانا برترین روشنی چشم زمامداران، برقراری عدل در شهرها و آشکار شدن محبّت مردم نسبت به رهبر است، که محبّت دلهای رعیّت جز با پاکی قلب ها پدید نمی آید، و خیرخواهی آنان زمانی است که با رغبت و شوق پیرامون رهبر را گرفته، و حکومت بار سنگینی را بر دوش رعیّت نگذاشته باشد، و طولانی شدن مدت زمامداری بر ملّت ناگوار نباشد.پس آرزوهای سپاهیان را بر آور، و همواره از آنان ستایش کن، و کارهای مهمّی که انجام داده اند بر شمار، زیرا یادآوری کارهای ارزشمند آنان، شجاعان را بر می انگیزاند، و ترسوها را به تلاش وامی دارد، انشاء اللّه.

و در یک ارزشیابی دقیق، رنج و زحمات هر یک از آنان را شناسایی کن، و هرگز تلاش و رنج کسی را به حساب دیگری

نگذاشته، و ارزش خدمت او را ناچیز مشمار، تا شرافت و بزرگی کسی موجب نگردد که کار کوچکش را بزرگ بشماری، یا گمنامی کسی باعث شود که کار بزرگ او را ناچیز بدانی.مشکلاتی که در احکام نظامیان برای تو پدید می آید، و اموری که برای تو شبهه ناکند، به خدا، و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم باز گردان، زیرا خدا برای مردمی که علاقه داشته هدایتشان کند فرموده است: {ای کسانی که ایمان آورده اید خدا را اطاعت کنید و پیامبر و اولیای امر خود را [نیز] اطاعت کنید پس هر گاه در امری [دینی] اختلاف نظر یافتید اگر به خدا و روز بازپسین ایمان دارید آن را به [کتاب] خدا و [سنت] پیامبر [او] عرضه بدارید} پس باز گرداندن چیزی به خدا، یعنی عمل کردن به قرآن، و باز گرداندن به پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم یعنی عمل کردن به سنّت او که وحدت بخش است، نه عامل پراکندگی.

سپس از میان مردم، برترین فرد نزد خود را برای قضاوت انتخاب کن، کسانی که مراجعه فراوان، آنها را به ستوه نیاورد، و برخورد مخالفان با یکدیگر او را خشمناک نسازد، در اشتباهاتش پافشاری نکند، و بازگشت به حق پس از آگاهی برای او دشوار نباشد، طمع را از دل ریشه کن کند، و در شناخت مطالب با تحقیقی اندک رضایت ندهد، و در شبهات از همه با احتیاطتر عمل کند، و در یافتن دلیل اصرار او از همه بیشتر باشد، و در مراجعه پیاپی شاکیان خسته نشود، در کشف امور از همه شکیباتر، و پس از آشکار شدن حقیقت، در فصل خصومت از همه برنده تر باشد، کسی که ستایش فراوان او را فریب ندهد، و چرب زبانی او را منحرف نسازد و چنین کسانی بسیار اندکند.پس از انتخاب قاضی، هر چه بیشتر در قضاوت های او بیندیش، و آنقدر به او ببخش که نیازهای او بر طرف گردد، و به مردم نیازمند نباشد، و از نظر مقام و منزلت آنقدر او را گرامی دار که نزدیکان تو، به نفوذ در او طمع نکنند، تا از توطئه آنان در نزد تو در أمان باشد.در دستوراتی که دادم نیک بنگر که همانا این دین در دست بدکاران اسیر گشته بود، که با نام دین به هوا پرستی پرداخته، و دنیای خود را به دست می آوردند.

سپس در امور کارمندانت بیندیش، و پس از آزمایش به کارشان بگمار، و با میل شخصی، و بدون مشورت با دیگران آنان را به کارهای مختلف وادار نکن، زیرا نوعی ستمگری و خیانت است. کارگزاران دولتی را از میان مردمی با تجربه و با حیا، از خاندان های پاکیزه و با تقوی، که در مسلمانی سابقه درخشانی دارند انتخاب کن، زیرا اخلاق آنان گرامی تر، و آبرویشان محفوظتر، و طمع و روزی شان کمتر، و آیندهنگری آنان بیشتر است. سپس روزی فراوان بر آنان ارزانی دار، که با گرفتن حقوق کافی در اصلاح خود بیشتر می کوشند، و با بی نیازی، دست به اموال بیت المال نمی زنند، و اتمام حجّتی است بر آنان اگر فرمانت را نپذیرند یا در امانت تو خیانت کنند. سپس رفتار کارگزاران را بررسی کن، و جاسوسانی راستگو، و وفاپیشه بر آنان بگمار، که مراقبت و بازرسی پنهانی تو از کار آنان، سبب امانت‌داری، و مهربانی با رعیّت خواهد بود.

و از همکاران نزدیکت سخت مراقبت کن، و اگر یکی از آنان دست به خیانت زد، و گزارش جاسوسان تو هم آن خیانت را تأیید کرد، به همین مقدار گواهی قناعت کرده او را با تازیانه کیفر کن، و آنچه از اموال که در اختیار دارد از او باز پس گیر، سپس او را خوار دار، و خیانتکار بشمار، و طوق بد نامی به گردنش بیفکن.

مالیات و بیت المال را به گونه ای وارسی کن که صلاح مالیات دهندگان باشد، زیرا بهبودی مالیات و مالیات دهندگان، عامل اصلاح امور دیگر اقشار جامعه می باشد، و تا امور مالیات‌دهندگان اصلاح نشود کار دیگران نیز سامان نخواهد گرفت زیرا

همه مردم نان‌خور مالیات و مالیات‌دهندگانند.

باید تلاش تو در آبادانی زمین بیشتر از جمع آوری خراج باشد که خراج جز با آبادانی فراهم نمی گردد، و آن کس که بخواهد خراج را بدون آبادانی مزارع به دست آورد، شهرها را خراب، و بندگان خدا را نابود، و حکومتش جز اندک مدّتی دوام نیاورد.پس اگر مردم شکایت کردند، از سنگینی مالیات، یا آفت زدگی، یا خشک شدن آب چشمه ها، یا کمی باران، یا خراب شدن زمین در سیلاب ها، یا خشکسالی، در گرفتن مالیات به میزانی تخفیف ده تا امورشان سامان گیرد، و هرگز تخفیف دادن در خراج تو را نگران نسازد زیرا آن، اندوخته ای است که در آبادانی شهرهای تو، و آراستن ولایت های تو نقش دارد، و رعیّت تو را می ستایند، و تو از گسترش عدالت میان مردم خشنود خواهی شد، و به افزایش قوّت آنان تکیه خواهی کرد، بدانچه در نزدشان اندوختی و به آنان بخشیدی، و با گسترش عدالت در بین مردم، و مهربانی با رعیّت، به آنان اطمینان خواهی داشت، آنگاه اگر در آینده کاری پیش آید و به عهده شان بگذاری، با شادمانی خواهند پذیرفت، زیرا عمران و آبادی، قدرت تحمّل مردم را زیاد می کند.همانا ویرانی زمین به جهت تنگدستی کشاورزان است، و تنگدستی کشاورزان، به جهت غارت اموال از طرف زمامدارانی است که به آینده حکومتشان اعتماد ندارند، و از تاریخ گذشتگان عبرت نمی گیرند.

سپس در امور نویسندگان و منشیان به درستی بیندیش، و کارهایت را به بهترین آنان واگذار، و نامه های محرمانه، که در بر دارنده سیاست ها و اسرار تو است، از میان نویسندگان به کسی اختصاص ده که صالح تر از دیگران باشد، کسی که گرامی داشتن، او را به سرکشی و تجاوز نکشاند تا در حضور دیگران با تو مخالفت کند، و در رساندن نامه کار گزارانت به تو، یا رساندن پاسخ های تو به آنان کوتاهی نکند، و در آنچه برای تو می ستاند یا از طرف تو به آنان تحویل می دهد، فراموش کار نباشد.و در تنظیم هیچ قراردادی سستی نورزد، و در برهم زدن قراردادی که به زیان توست کوتاهی نکند، و منزلت و قدر خویش را بشناسد، همانا آن که از شناخت قدر خویش عاجز باشد، در شناخت قدر دیگران جاهل تر است.

مبادا در گزینش نویسندگان و منشیان، بر تیزهوشی و اطمینان شخصی و خوش باوری خود تکیه نمایی، زیرا افراد زیرک با ظاهر سازی و خوش خدمتی، نظر زمامداران را به خود جلب می نمایند، که در پس این ظاهر سازی ها، نه خیرخواهی وجود دارد، و نه از امانت داری نشانی یافت می شود لکن آنها را با خدماتی که برای زمامداران شایسته و پیشین انجام داده اند بیازمای، به کاتبان و نویسندگانی اعتماد داشته باش که در میان مردم آثاری نیکو گذاشته، و به امانت داری از همه مشهورترند، که چنین انتخاب درستی نشان دهنده خیرخواهی تو برای خدا، و مردمی است که حاکم آنانی.

برای هر یک از کارهایت سرپرستی برگزین که بزرگی کار بر او چیرگی نیابد، و فراوانی کار او را در مانده نسازد، و بدان که هر گاه در کار نویسندگان و منشیان تو کمبودی وجود داشته باشد که تو بی خبر باشی خطرات آن دامنگیر تو خواهد بود.

سپس سفارش مرا به بازرگانان و صاحبان صنایع بپذیر، و آنها را به نیکوکاری سفارش کن، بازرگانانی که در شهر ساکنند، یا آنان که همواره در سیر و کوچ کردن می باشند، و بازرگانانی که با نیروی جسمانی کار می کنند، چرا که آنان منابع اصلی منفعت، و پدید آورندگان وسایل زندگی و آسایش، و آوردندگان وسایل زندگی از نقاط دور دست و دشوار می باشند، از بیابان ها و دریاها، و دشت ها و کوهستان ها، جاهای سختی که مردم در آن اجتماع نمی کنند، یا برای رفتن به آنجاها

شجاعت ندارنـد.بازرگانان مردمی آرامنـد، و از ستیزه جویی آنـان ترسـی وجود نخواهـد داشت، مردمی آشتی طلبنـد که فتنه انگیزی ندارند.در کار آنها بیندیش چه در شـهری باشند که تو به سر می بری، یا در شهرهای دیگر، با توجه به آنچه که تذکر دادم. این را هم بدان که در میان بازرگانان، کسانی هم هستند که تنگ نظر و بد معامله و بخیل و احتکار کننده اند، که تنها با زورگویی به سود خود می اندیشند.و کالا را به هر قیمتی که می خواهند می فروشـند، که این سودجویی و گران‌فروشی برای همه افراد جامعه زیانبار، و عیب بزرگی بر زمامـدار است.پس، از احتکار کالا جلوگیری کن، که رسول خـدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم از آن جلوگیری می کرد، باید خرید و فروش در جامعه اسـلامی، به سادگی و با موازین عدالت انجام گیرد، با نرخ هایی که بر فروشـنده و خریدار زیانی نرساند، کسی که پس از منع تو احتکار کند، او را کیفر ده تا عبرت دیگران شود، امّا در کیفر او اسراف نکن.

سپس خـدا را خـدا را در خصوص طبقـات پـایین و محروم جـامعه، که هیـچ چـاره ای ندارنـد، – و عبارتنـد – از زمین گیران، نیازمنـدان، گرفتاران، دردمندان.همانا در این طبقه محروم گروهی خویشـتن داری کرده، و گروهی به گدایی دست نیاز بر می دارند، پس برای خدا پاسدار حقّی باش که خداوند برای این طبقه معیّن فرموده است:بخشی از بیت المال، و بخشی از غلّه های زمین های غنیمتی اسـلام را در هر شهری به طبقات پایین اختصاص ده، زیرا برای دورترین مسلمانان همانند نزدیک ترین آنان سهمی مساوی وجود دارد و تو مسـئول رعایت آن می باشـی. مبادا سـر مستی حکومت تو را از رسیدگی به آنان باز دارد، که هرگز انجام کارهای فراوان و مهم عذری برای ترک مسئولیّت های کوچک تر نخواهد بود .

همـواره در فکر مشـکلات آنـان بـاش، و از آنـان روی بر مگردان، به ویژه امور کسـانی را از آنـان بیشـتر رسـیدگی کن که از کوچکی به چشم نمی آیند و دیگران آنان را کوچک می شمارند و کمتر به تو دسترسی دارند.

برای این گروه، از افراد مورد اطمینان خود که خـدا ترس و فروتنند فردی را انتخاب کن، تا پیرامونشان تحقیق و مسائل آنان را به تو گزارش کنند.سـپس در رفع مشـکلاتشان به گونه ای عمل کن که در پیشـگاه خدا عذری داشته باشی، زیرا این گروه در میـان رعیّت بیشـتر از دیگران به عـدالت نیازمندنـد، و حق آنـان را به گونه ای بپرداز که در نزد خـدا معـذور باشـی، از یتیمـان خردسـال، و پیران سالخورده که راه چاره ای ندارنـد.و دست نیاز بر نمی دارنـد، پیوسـته دلجویی کن که مسـئولیّتی سـنگین بر دوش زمامـداران است، اگر چه حق، تمامش سـنگین است امّا خـدا آن را بر مردمی آسان می کند که آخرت می طلبند، نفس را به شکیبایی وا می دارند، و به وعده های پروردگار اطمینان دارند.

پس بخشـی از وقت خود را به کسـانی اختصـاص ده که به تو نیاز دارنـد، تا شـخصا به امور آنان رسـیدگی کنی، و در مجلس عمومی با آنان بنشـین و در برابر خدایی که تو را آفریده فروتن باش، و سـربازان و یاران و نگهبانان خود را از سر راهشان دور کن تا سـخنگوی آنان بـدون اضـطراب در سـخن گفتن با تو گفتگو کنـد، من از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و سلّم بارها شنیـدم که می فرمود: ملّتی که حق ناتوانـان را از زورمنـدان، بی اضـطراب و بهـانه ای بـاز نسـتاند، رسـتگار نخواهـد شـد. پس درشتی و سـخنان نـاهموار آنـان را بر خود هموار کن، و تنـگ خویی و خود بزرگ بینی را از خود دور سـاز تـا خـدا درهـای رحمت خود را به روی تو بگشاید، و تو را پاداش اطاعت ببخشاید، آنچه به مردم می بخشـی بر تو گوارا باشد، و اگر چیزی را از کسی باز می داری با مهربانی و پوزش خواهی همراه باشد.

بخشـی از کارها به گونه ای است که خود بایـد انجام دهی، ماننـد پاسـخ دادن به کارگزاران دولتی، در آنجا که منشـیان تو از پاسخ دادن به آنها درمانده اند.

و دیگر، بر آوردن نیاز مردم در همان روزی که به تو عرضه می دارند، و یارانت در رفع نیاز آنان ناتوانند .

کار هر روز را در همان روز انجام ده، زیرا هر روزی، کاری مخصوص به خود دارد.

نیکوترین وقت هـا و بهترین ساعـات شب و روزت را برای خود و خـدای خود انتخـاب کن، اگر چه همه وقت برای خـداست، اگر نیّت درست و رعیّت در آسایش قرار داشته باشد.

از کارهـایی که به خـدا اختصـاص دارد و بایـد بـا اخلاـص انجـام دهی، انجام واجباتی است که ویژه پروردگار است، پس در بخشـی از شب و روز، وجود خود را به پرسـتش خـدا اختصـاص ده، و آنچه تو را به خـدا نزدیک می کنـد بی عیب و نقصانی انجـام ده، اگر چه دچار خسـتگی جسم شوی.هنگامی که نماز به جماعت می خوانی، نه با طولانی کردن نماز، مردم را بپراکن و نه آن که آن را تبـاه سـازی، زیرا در میـان مردم، بیمـار یا صاحب حاجتی وجود دارد.آنگاه که پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم مرا به یمن می فرسـتاد از او پرسـیدم، بـا مردم چگونه نمـاز بخوانم فرمود: در حـد توان ناتوانـان نمـاز بگـذار و بر مؤمنـان مهربان باش.

هیـچ گاه خود را فراوان از مردم پنهان مدار، که پنهان بودن رهبران، نمونه ای از تنگ خویی و کم اطّلاعی در امور جامعه می باشـد.نهان شـدن از رعیّت، زمامـداران را از دانسـتن آنچه بر آنـان پوشـیده است باز می دارد، پس کار بزرگ، انـدک، و کار اندک بزرگ جلوه می کند، زیبا زشت، و زشت زیبا می نماید، و باطل به لباس حق در آید.

همانـا زمامـدار، آنچه را که مردم از او پوشـیده دارنـد نمی دانـد، و حق را نیز نشانه ای نباشـد تا با آن راست از دروغ شـناخته شود.

و تو به هر حال یکی از آن دو نفر می باشـی: یا خود را برای جانبازی در راه حق آماده کرده ای که در این حال، نسبت به حقّ واجبی که بایـد بپردازی یـا کـار نیکی که بایـد انجـام دهی ترسـی نـداری، پس چرا خود را پنهان می داری و یا مردی بخیل و تنگ نظری، که در این صـورت نیز مردم چـون تو را بنگرنـد مـأیوس شـده از درخواست کردن بـازماننـد.با اینکه بسـیاری از نیازمندی های مردم رنجی برای تو نخواهد داشت، که شـکایت از ستم دارند یا خواستار عدالتند، یا در خرید و فروش خواهان انصافند.

همانا زمامـداران را خواص و نزدیکانی است که خود خواه و چپاولگرند، و در معاملات انصاف ندارند، ریشه سـتمکاریشان را با بریدن اسباب آن بخشکان، و به هیچ کدام از اطرافیان و خویشاوندانت زمین را واگذار مکن، و به گونه ای با آنان رفتار کن که قرار دادی به سودشان منعقـد نگردد که به مردم زیان رسانـد، مانند آبیاری مزارع، یا زراعت مشترک، که هزینه های آن را بر دیگران تحمیـل کننـد، در آن صورت سودش برای آنـان، و عیب و ننگش در دنیا و آخرت برای تو خواهـد مانـد. حق را به صاحب حق، هر کس که باشد، نزدیک یا دور، بپرداز، و در این کار شـکیبا باش، و این شکیبایی را به حساب خدا بگذار، گر

چه اجرای حق مشکلاتی برای نزدیکانت فراهم آورد، تحمّل سنگینی آن را به یاد قیامت بر خود هموار ساز. و هر گاه رعیّت بر تو بد گمان گردد، عذر خویش را آشکارا با آنان در میان بگذار، و با این کار از بدگمانی نجاتشان ده، که این کار ریاضتی برای خود سازی تو، و مهربانی کردن نسبت به رعیّت است، و این پوزش خواهی تو آنان را به حق وامی دارد.

هرگز پیشنهاد صلح از طرف دشمن را که خشنودی خدا در آن است رد مکن، که آسایش رزمندگان، و آرامش فکری تو، و امنیّت کشور در صلح تأمین می گردد .

لکن زنهار زنهار از دشمن خود پس از آشتی کردن، زیرا گاهی دشمن نزدیك می شود تا غافلگیر کند، پس دور اندیش باش، و خوشبینی خود را متّهم کن. حال اگر پیمانی بین تو و دشمن منعقد گردید، یا در پناه خود او را امان دادی، به عهد خویش وفا دار باش، و بر آنچه بر عهده گرفتی امانت دار باش، و جان خود را سپر پیمان خود گردان، زیرا هیچ یک از واجبات الهی همانند وفای به عهد نیست.

که همه مردم جهان با تمام اختلافاتی که در افکار و تمایلات دارند، در آن اتّفاق نظر داشته باشند.تا آنجا که مشرکین زمان جاهلیّت به عهد و پیمانی که با مسلمانان داشتند وفادار بودند، زیرا که آینده ناگوار پیمان شکنی را آزمودند. پس هرگز پیمان شکن مباش، و در عهد خود خیانت مکن، و دشمن را فریب مده، زیرا کسی جز نادان بدکار، بر خدا گستاخی روا نمی دارد، خداوند عهد و پیمانی که با نام او شکل می گیرد با رحمت خود مایه آسایش بندگان، و پناهگاه امنی برای پناه آورندگان قرار داده است، تا همگان به حریم أمن آن روی بیاورند. پس فساد، خیانت، فریب، در عهد و پیمان راه ندارد. مبادا قراردادی را امضاء کنی که در آن برای دغلکاری و فریب راه هایی وجود دارد، و پس از محکم کاری و دقّت در قرار داد نامه، دست از بهانه جویی بردار، مبادا مشکلات پیمانی که بر عهده ات قرار گرفته، و خدا آن را بر گردنت نهاده، تو را به پیمان شکنی وا دارد، زیرا شکیبایی تو در مشکلات پیمان ها که امید پیروزی در آینده را به همراه دارد، بهتر از پیمان شکنی است که از کیفر آن می ترسی، و در دنیا و آخرت نمی توانی پاسخ گوی پیمان شکنی باشی.

از خونریزی بپرهیز، و از خون ناحق پروا کن، که هیچ چیز همانند خون ناحق کیفر الهی را نزدیک مجازات را بزرگ نمی کند، و نابودی نعمت ها را سرعت نمی بخشد و زوال حکومت را نزدیك نمی گرداند، و روز قیامت خدای سبحان قبل از رسیدگی اعمال بندگان، نسبت به خون های ناحق ریخته شده داوری خواهد کرد، پس با ریختن خونی حرام، حکومت خود را تقویت مکن. زیرا خون ناحق، پایه های حکومت را سست، و پست می کند و بنیاد آن را بر کنده به دیگری منتقل سازد، و تو، نه در نزد من، و نه در پیشگاه خداوند، عذری در خون ناحق نخواهی داشت چرا که کیفر آن قصاص است و از آن گریزی نیست. اگر به خطا خون کسی ریختی، یا تازیانه یا شمشیر، یا دستت دچار تند روی شد،– که گاه مشتی سبب کشتن کسی می گردد، چه رسد به بیش از آن– مبادا غرور قدرت تو را از پرداخت خونبها به بازماندگان مقتول باز دارد.

مبادا هرگز دچار خود پسندی گردی و به خوبی های خود اطمینان کنی، و ستایش را دوست داشته باشی، که اینها همه از بهترین فرصت های شیطان برای هجوم آوردن به توست، و کردار نیك، نیکوکاران را نابود سازد.

مبادا هرگز با خدمت هایی که انجام دادی بر مردم منّت گذاری، یا آنچه را انجام داده ای بزرگ بشماری،یا مردم را وعده ای

داده، سپس خلف وعده نمایی منّت نهادن، پاداش نیکوکاری را از بین می برد، و کاری را بزرگ شمردن، نور حق را خاموش گردانـد، و خلاف وعـده عمل کردن، خشم خـدا و مردم را بر می انگیزانـد که خدای بزرگ فرمود: {نزد خدا سـخت ناپسـند است که چیزی را بگویید و انجام ندهید}

مبـادا هرگز در کـاری کـه وقـت آن فرا نرسـیده شـتاب کنی، یـا کـاری که وقت آن رسـیده سـستی ورزی، و یـا در چیزی که (حقیقت آن) روشن نیست ستیزه جویی نمـایی و یـا در کارهـای واضـح و آشـکار کوتـاهی کنی تلاش کن تا هر کاری را در جای خود، و در زمان مخصوص به خود، انجام دهی.

مبـادا هرگز در آنچه که بـا مردم مسـاوی هستی امتیازی خواهی از اموری که بر همه روشن است، غفلت کنی، زیرا به هر حال نسبت به آن در برابر مردم مسئولی، و به زودی پرده از کارهـا یـک سـو رود، و انتقـام سـتمدیده را از تو بـاز می گیرنـد. بـاد غرورت، جوشـش خشـمت، تجـاوز دسـتت، تنـدی زبانت را در اختیار خود گیر، و با پرهیز از شـتابزدگی، و فروخوردن خشم، خـود را آرامش ده تـا خشم فرو نشـیند و اختیـار نفس در دست تو باشـد. و تو بر نفس مسلّط نخواهی شـد مگر بـا یـاد فراوان قیامت، و بازگشت به سوی خدا. آنچه بر تو لازم است آن که حکومت های دادگستر پیشـین، سنّت های با ارزش گذشتگان، روش های پسندیده رفتگان، و آثار پیامبر صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و واجباتی که در کتاب خداست، را همواره به یاد آوری، و به آنچه ما عمل کرده ایم پیروی کنی، و برای پیروی از فرامین این عهد نامه ای که برای تو نوشـته ام، و با آن حجّت را بر تو تمـام کرده ام، تلاش کن، زیرا اگر نفس سرکشـی کرد و بر تو چیره شـد عـذری نزد من نداشـته باشـی. از خداونـد بزرگ، با رحمت گسترده، و قدرت برترش در انجام تمام خواسته ها، درخواست می کنیم که به آنچه موجب خشنودی اوست ما و تو را موفّق فرماید، که نزد او و خلق او، دارای عذری روشن باشـیم، برخوردار از ستایش بندگان، یادگار نیک در شهرها، رسیدن به همه نعمت ها، و کرامت ها بوده، و اینکه پایان عمر من و تو را به شـهادت و رستگاری ختم فرماید، که همانا ما به سوی او باز می گردیم. با درود به پیامبر اسلام صلّی اللّه علیه و آله و سلّم و اهل بیت پاکیزه و پاک او، درودی فراوان و پیوسته. با درود .

**[ترجمه]

تبیین

قـال الجوهری قال الکسائی جَبَبْتُ الماءَ فی الحوض و جَبَوْتُهُ أی جمعته و جَبَیْتُ الخراجَ جِبَایَةً و جَبَوْتُهُ جِبَاوَةً و لا یهمز و أصـله الهمز.

و قال الفیروزآبادی فی القاموس جبا الخراج کسعی و رمی جبوه و جباء و جباوه جمعه و جبایه بکسرهن انتهی.

و قال الکیدری الجبوه بالفتح للمره و بالکسر للهیئه و النصب علی البدلیه أو علی أنه مفعول لقوله ولاه و لعل المراد بالخراج هنا کل ما یأخذه الوالی.

۱- ۱ و هذه الجمله: «و من هذا العهد و هو آخره» لا توجد فی بعض نسخ نهج البلاغه.

۲- ۲ و فی النسخه المطبوعه ببیروت من شرح ابن أبی الحدید: «و السلام علی رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله الطیبین الطاهرین».

و فی ط بیروت من شرح ابن میثم: «و السلام علی رسول اللّه صلّی اللّه و علیه و آله و سلم الطیبین الطاهرین و سلم تسلیما کثیرا».

قوله علیه السلام و أن ینصر الله سبحانه بیده کالجهاد بالسیف و ضرب من احتاج إلیه فی النهی عن المنکر مثلا.

و المراد من قوله بقلبه فی الاعتقادات و الإنکار القلبی للآتی بالمنکرات و العزم علی إجراء الأحکام و العبادات.

و تکفله سبحانه بقوله وَ لَیَنْصُرَنَّ اللّٰهُ مَنْ یَنْصُرُهُ و أمثالها.

و الکسر من النفس کنایه عن کفها عن بعض ما تشتهیه و قال الجوهری وزعته أزعه کففته فاتزع هو أی کف و قال جمح الفرس إذا اعتز فارسه و غلبه و الجموح من الرجال الذی یرکب هواه فلا یمکن رده و جمح أی أسرع قال أبو عبید فی قوله تعالی لَوَلَّوْا إِلَیْهِ وَ هُمْ یَجْمَحُونَ أی یسرعون و قال الدوله بالفتح فی الحرب یقال کانت لنا علیهم الدوله و بالضم المال یقال صار الفی ء دوله بینهم یتداولونه یکون مره لهذا و مره لهذا و الجمع دولات و دول و قال بعضهم کلتاهما تکون فی الحرب و المال.

قوله علیه السلام إن الناس ینظرون أی کما کنت تمدح قوما من الولاه و تذم قوما کذلک من یسمع أخبارک یمدحک بأفعالک الحسنه و یذمک بأعمالک القبیحه فاحذر أن تکون ممن عاب و یذم.

قوله علیه السلام ذخیره العمل الصالح فی بعض النسخ برفع ذخیره و الإضافه و فی بعضها بالنصب علی التمییز و رفع العمل الصالح.

قوله علیه السلام فیما أحببت و کرهت أی عند الشهوه و الغضب أو فی الأفعال و التروک.

قوله علیه السلام و أشعر قلبک الرحمه أی اجعلها شعاره و اللطف بهم فی بعض النسخ بالتحریک و هو الإسلام من لطف کنصر لطفا بالضم إذا رفق و دنا قال الجوهری ضری الکلب بالصید ضراوه أی تعود و کلب ضار و کلبه ضاریه و أضراه صاحبه أی عوده و أضراه به أیضا أی أغراه و إما نظیر لک أی إنسان مثلک یفرط منهم الزلل أی لیسوا معصومین یقال

فرط إليه منه قول أى سبق و العلل الأمراض المعنويه أى أسباب المعاصى و دواعيها.

قوله عليه السلام و يؤتى على أيديهم قال ابن أبى الحديد هذا مثل قولك يؤخذ على أيديهم أى يؤدبون و يمنعون يقال خذ على يد هذا السفيه و قد حجر الحاكم على فلان و أخذ على يده.

و قال ابن ميثم كنايه عن كونهم غير معصومين بل هم ممن يؤتون من قبل العمد و الخطإ و تأتى على أيديهم أوامر الولاه و المؤاخذات فيما يقع منهم من عمد أو خطإ انتهى.

و أقول إن الفعل فى قوله يؤتى فى بعض النسخ بصيغه الخطاب و فى بعضها بصيغه الغيبه فعلى الأول يحتمل أن يكون الغرض بيان احتياجه إليهم و تضرره من ناحيتهم أى تهلك بسبب ما يجرى على أيديهم عمدا أو خطأ من قولهم أتى عليه الدهر أى أهلكه و قولهم أتى من جهه كذا إذا أتاه الضرر من تلك الجهه.

و على الثانى الظرف قائم مقام الفاعل أى يهلك الحكام و الولاه أيديهم كنايه عن منعهم عن التصرفات و مؤاخذتهم بما عملته أيديهم فيرجع إلى بعض ما مر و يمكن أن يكون القائم مقام الفاعل الضمير الراجع إلى الوالى بقرينه المقام فيئول إلى ما أفادته النسخه الأخرى.

أو المعنى أنهم و ربما صدر منهم بعض القبائح بإضلال غيرهم فكأنه جرى فعل المضل بأيديهم فهم مستحقون للصفح عنهم.

قوله عليه السلام و قد استكفاك الضمير المرفوع راجع إلى الله و إلى الموصول فى من ولاك أى طلب منك كفايه أمورهم و امتحنك بهم.

و نصب النفس لحرب الله كنايه عن مبارزته إياه بالمعاصى.

قوله عليه السلام لا يدى لك قال ابن أبى الحديد اللام مقحمه و المراد

الإضافه و نحوه قوله لا أبا لک.

و قال ابن میثم و حذف النون من یدین لمضارعته المضاف و قیل لکثره الاستعمال.

و قال ابن الأثیر فی حرف الیاء فی ماده ید من النهایه فیه قد أخرجت عبادا لی لا یدان لأحد بقتالهم أی لا قدره و لا طاقه یقال ما لی بهذا الأمر ید و لا یدان لأن المباشر و الدفاع إنما یکون بالید فکان یدیه معدومتان لعجزه عن دفعه.

و فی بعض النسخ لا یدا لک.

و قال الجوهری البجح الفرح و قال البادره الحده و بدرت منه بوادر غضب أی خطإ و سقطات عند ما احتد و البادره البدیهه و المندوحه السعه و التأمیر تولیه الإماره یقال هو أمیر مؤمر و الإدغال إدخال الفساد و منهکه أی ضعف و سقم و قال الجزری فیه من یکفر الله یلقی الغیر أی تغیر الحال و انتقالها عن الصلاح إلی الفساد و الغیر الاسم من قولک غیرت الشی ء فتغیر و قال الأبهه العظمه و المخیله الکبر و قال الفیروزآبادی طامن الأمر سکن و قال الطماح ککتاب النشوز و الجماح و قوله إلیک متعلق بقوله یطامن علی تضمین معنی القبض أو الجذب و من للتبعیض.

و قال الکیدری ضمّن یطامن معنی یردّ فلذا عداه بإلی أی یرد إلیک سوره غضبک و اعتلائک و لا یخلیها تتجاوز عنک إلی غیرک و قیل إن إلی یتعلق بطماحک و هو من قولهم طمح بصره إلی الشی ء أی ارتفع أی یسکن ذلک بعض نظرک نفسک بعین العجب و الکبریاء و الغرب بالفتح الحده و بالکسر البعد و یفی ء إلیک أی یرجع إلیک بما بعد عنک من عقلک و المساماه مفاعله من السمو و هو العلو.

قوله علیه السلام أنصف الله أی بالقیام بما فرض علیک و أنصف الناس بالقیام بحقوقهم و معاملتهم بالعدل دون عباده أی فقط

أو كان الله هو الحقيق بأن يسمى خصما فإن مخاصمه العباد مضمحله فى جنب مخاصمته و انتقامه. و قال الجوهرى دحضت حجته دحوضا بطلت و أدحضه الله أبطله و قال أنا حرب لمن حاربنى أى عدو و قال نزع عن الأمور نزوعا انتهى عنها.

أقول: يحتمل أن يكون أداء حقوق الناس إليهم من التوبه أو يكون نزوعه عباره عن أداء حقوقهم و توبته عن ندمه فإنه ما دام حابسا لحقوقهم فهو ظالم فلم يكن تاركا للظلم منتهيا عنه و المرصاد الطريق و الموضع يرصد فيه العدو.

و قال فى النهايه كل خصله محموده فلها طرفان مذمومان فهى وسط بين الطرفين و فيه الوالد أوسط أبواب الجنه أى خيرها.

قوله عليه السلام لرضا الرعيه أى العامه يجحف برضى الخاصه أى يبطله و لا يجدى نفعا عند سخط العامه من قولهم أجحف به أى ذهب به و لعل المراد بالخاصه أعيان أهل البلد و ذوو المروءه منهم و من يلازم الوالى و صار كالصديق له يغتفر أى يستر و لا يضر عند رضا العامه.

قوله عليه السلام و ليس أحد من الرعيه أثقل على الوالى مئونه لسؤال المطالب و الشفاعات و أقل معونه له فى البلاء كوقت الحاجه و عند العزل و النكبه لعدم حصول متمنياتهم و ألحف السائل ألح و أقل شكرا عند الإعطاء لاعتقادهم زياده فضلهم على العامه و أبطأ عذرا عند المنع أى إن منعهم الوالى و لم يعطهم لم يقبلوا منه عذرا و ملمات الدهر نوازله و مصائبه.

قوله عليه السلام من أهل الخاصه متعلق بأثقل و ما عطف عليه و جماع الشى ء مجمعه و مظنته و قال الجوهرى يقال صغوه معك و صغوه معك و صغاه معك أى ميله و فى بعض النسخ صفوه بالفاء أى خالص

ودک و الشناءه مثل الشناعه البغض و إطلاق عقده الحقد إخراجه من القلب أی لا تحقد علی أحد فتکون الجمله التالیه کالتفسیر لها.

و یحتمل أن یکون المراد إخراج الحقد علی نفسه عن قلوب الناس بحسن الخلق أو حقد بعضهم علی بعض بالموعظه و نحوها فتکون الجمله التالیه مؤسسه.

و قال فی النهایه السبب فی الأصل الحبل ثم استعیر لکل ما یتوصل به إلی شی ء.

و فی الصحاح الوتر بالکسر الفرد و بالفتح الذحل أی الحقد و العداوه هذه لغه أهل العالیه.

فأما لغه أهل الحجاز فبالضد منهم.

و أما تمیم فبالکسر فیهما و قال تغابی تغافل أی لا تتعرض لأمر لم یتضح لک من أمورهم التی توجب حدا أو تعزیرا أو عتابا و تعییرا و الساعی من یسعی إلی الوالی بذم الناس و جرائمهم و الباء قوله یعدل بک للتعدیه و الفضل الإحسان.

و یعدک الفقر أی یخوفک منه إشاره إلی قوله تعالی الشَّیْطانُ یَعِدُکُمُ الْفَقْرَ و قوله بالجور متعلق بالشره فالجور جور المأمور أو بالتزیین فالمراد جور الأمر و الشره غلبه الحرص و الجور المیل عن القصد.

قوله علیه السلام یجمعها سوء الظن أی هو ملزومها أو معنی مشترک بینها و بطانه الرجل بالکسر صاحب سره و محل مشورته و الواو فی قوله و أنت واجد یحتمل العطف و الحالیه و منهم متعلق باسم التفضیل مقدم علیه و ممن بیان لقوله خیر الخلف و یقال رجل نافذ فی أمره أی ماض و الآصار جمع الإصر بالکسر و هو الذنب و الثقل و الحنو العطف و الشفقه و حفلاتک أی مجامعک و محفل القوم

مجتمعهم و قوله عليه السلام واقعا منصوب على الحاليه أى فى حال وقوع ذلك القول منه و النصيحه و قله المساعده حيث وقع من هواك سواء كان فى هوى عظيم أو حقير أو حيث وقع هواك أى سواء كان ما تهواه عظيما أو ليس بعظيم.

و يحتمل أن يريد واقعا ذلك الناصح من هواك و محبتك حيث وقع أى يجب أن يكون له من هواك موقعا كذا ذكره ابن ميثم.

و قيل يحتمل أن يكون ذلك إشاره إلى ما يكون منك أى سواء كان ذلك الفعل الصادر عنك مما تهواه هوى عظيما أم لا.

و الأظهر أن المعنى أن الناصح يقول و ينصح و يمنع سواء كان علمه موافقا لهواك و رضاك أم لا فقوله حيث وقع أى من الموافقه و المخالفه.

قوله عليه السلام و الصق على بناء المجرد و فى بعض النسخ على بناء الإفعال أى ألصق نفسك بهم و على التقديرين المعنى اجعلهم خاصتك و خلصاءك ثم رضهم أى ربهم و عودهم أن لا يمدحوك فى وجهك.

و قال الجوهرى البجح الفرح و بجحته أنا تبجيحا فتبجح أى أفرحته ففرح و التوصيف بقوله لم تفعله ليس للتخصيص بل المعنى لا يفرحوك بمدحك بما لم تفعله فإنه باطل كما قال سبحانه وَ يُحِبُّونَ أَنْ يُحْمَدُوا بِما لَمْ يَفْعَلُوا و الزهو الكبر و الفخر و العزه بالعين المهمله و الزاى بمعنى القوه و الغلبه و الشده أى يقربك إلى أن يقوى الشيطان و نفسك الأماره و يغلبا عليك أو إلى أن يقسو قلبك فتغلب الرعيه و تظلمهم.

و فى بعض النسخ بالغين المعجمه و الراء المهمله أى الغفله عن الحق و الاغترار بالباطل و التزهيد خلاف الترغيب و التدريب التعويد.

قوله عليه السلام و ألزم كلا منهم أى فجاز المحسن بالإحسان

ص: ۶۱۸

و المسی ء بالإساءه و النصب التعب و هو هنا اغتمامه حذرا من أن یصیبه منهم مکروه أو لا یطیعوه و البلاء یطلق علی الخیر و الشر کما قال تعالی وَ نَبْلُوکُمْ بِالشَّرِّ وَ الْخَیْرِ فِتْنَهً و المراد هنا بالأول الأول و بالثانی الثانی.

و قال الجوهری صدر کل شی ء أوله و الصلاح ضد الفساد و الفعل کدخل و حسن و المنافثه المحادثه

وَ فِی الْحَدِیثِ أَنَّ الرُّوحَ الْأَمِینَ نَفَثَ فِی رُوعِی.

و فی بعض النسخ مثافنه الحکماء بتقدیم المثلثه علی النون و هی المعاونه.

و قال الراوندی رحمه الله اشتقاقه من ثفنه البعیر و هی ما یقع علی الأرض من أعضائه إذا استنیخ کأنک ألصقت ثفنه رکبتک رکبته قوله علیه السلام من أهل الذمه قال ابن میثم لف و نشر و یحتمل أن یکون بیانا لأهل الخراج فإن للإمام أن یقبل أرض الخراج من سائر المسلمین و أهل الذمه و التجار بالضم و التشدید و بالکسر و التخفیف جمع تاجر.

و الصناعه بالکسر حرفه الصانع و الضمیران فی حده و فریضته إما راجعان إلی الله أو إلی کل.

و المراد بالعهد الحکم الخاص بکل منهم.

و قوام الشی ء بالکسر ما یقوم به و ینتظم به أمره.

قوله علیه السلام و یکون من وراء حاجتهم أی فیما یحتاجون إلیه و الوراء إما بمعنی الخلف کأنه ظهر لحاجتهم و محل لاعتمادهم أو بمعنی القدام کما قیل فی قوله وَ کانَ وَراءَهُمْ مَلِکٌ فکأنه یسعی بین یدی حاجتهم لکفایه أمورهم و الأول أظهر و یحکمون بصیغه الإفعال.

قوله علیه السلام من مرافقهم أی مرافق الرعیه أو التجار و ذوی الصناعات أی المرافق الحاصله بهم و کذلک الضمیر فی أسواقهم و المرفوع فی یکفونهم راجع إلی التجار و ما عطف علیه و کذا ضمیر بأیدیهم و غیرهم

و قال الجوهری المرفق من الأمر هو ما ارتفقت به و انتفعت به و قال حق الشی ء یحق أی وجب و قال الرفد العطاء و الصله.

قوله علیه السلام و فی الله أی فی جوده و عنایته فلیعتمدوا علی الله فی تدبیر أمورهم أو فی حکمه و شریعته و ما قرر لکل منهم فی کتابه و سنه نبیه قوله علیه السلام بقدر ما یصلحه الضمیر راجع إلی الکل و قیل إلی الوالی و هو بعید.

قوله علیه السلام فول من جنودک أی اجعل الوالی علی جندک من کان کذلک أنقاهم جیبا أی أطهرهم جیبا أی عفیفا أمینا و یکنی عن العفه و الأمانه بطهاره الجیب لأن الذی یسرق یجعل المسروق فی جیبه و هذه الوصیه فی ولاه الجیش لأجل الغنائم کذا ذکره ابن أبی الحدید.

و قال ابن میثم ناصح الجیب کنایه عن الأمین.

و لعله لم یکن فی نسخته لفظه أنقاهم و قال الجوهری رجل ناصح الجیب أمین.

و یحتمل أن یکون المراد بطهاره جیبه أو نصحه کونه محبا للإمام علیه السلام غیر مبطن لعداوه أو نفاق.

قوله علیه السلام و یستریح إلی العذر أی یسکن عند العذر و یمیل إلیه فیقبله.

و یحتمل أن یکون من قولهم عذرته عذرا فیما صنع فالعذر بمعنی قبول العذر.

قوله علیه السلام و ینبو علی الأقویاء کذا فی أکثر النسخ المصححه أی یعلو علی الأقویاء و یدفع ظلمهم عن الضعفاء من النباوه و هی الأرض المرتفعه.

و فی بعض النسخ عن الأقویاء أی یتجافی و یبعد عنهم و لا یمیل إلیهم

ص: ۶۲۰

من قولهم نبأ بصره عن الشی ء إذا تجافی عنه.

قوله علیه السلام و ممن لا یثیره عطف علی قوله ممن یبطئ أی لا یکون له عنف فیثیره و لو کان له عنف بمقتضی طبعه یطفیه بعقله أو أنه لو عنف به أحد تحلم و صبر.

و لعل المراد بالإلصاق بذوی الأحساب تفویض الولایات و الأمور إلیهم أو تفقد أحوالهم و تربیتهم و حفظهم عن الضیاع و الحسب بالتحریک ما یعد من المآثر و قیل الشرف الثابت له و لآبائه و السوابق الفضائل التی یسبق لها.

و قال الجوهری النجده الشجاعه و لاقی فلان نجده أی شده.

و السماحه بالفتح موافقه الرجل علی ما أرید منه أو الجود و العطاء.

قوله علیه السلام فإنهم جماع من الکرم أی مجمع من مجامع الکرم أو تلک الصفات من الصفات الجامعه من جمله صفات الکرم و فی إتیان ضمیر ذوی العقول تجوز کقوله فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِی إِلَّا رَبَّ الْعالَمِینَ و قال ابن أبی الحدید أی مجمع الکرم

وَ مِنْهُ الْحَدِیثُ الْخَمْرُ جِمَاعُ الْإِثْمِ.

و من هاهنا زائده و إن کان فی الإیجاب علی مذهب الأخفش.

قوله علیه السلام و شعب من العرف أی شعب العرف أی أقسامه و أجزاؤه أو من المعروف لأن غیرها أیضا من الکرم و المعروف نحو العدل و الفقه.

قوله علیه السلام ثم تفقد من أمورهم أی أمور الجنود أو ذوی الأحساب و من بعده أو الرعیه مطلقا و التفقد طلب الشی ء عند غیبته.

و قال الجوهری تفاقم الأمر عظم و التاء فی داعیه للمبالغه (۱)

ص: ۶۲۱

۱- ۱ و فی هامش أصلی هاهنا ما لفظه: قال الکیدری: قیل: هو مستعار من داعیه اللبن و هو ما یترک فی الضرع لیدعو ما بعده. منه رحمه اللّه.

قوله علیه السلام اتکالا علی جسیمها أی اعتمادا علی تفقد عظیمها و من واساهم أی الجنود من جدته أی غناه و من خلوف أهلیهم أی من یخلفونه من أولادهم و أهلیهم إلا بحیطتهم فی أکثر النسخ المصححه بفتح الحاء و تشدید الیاء و لیس موجودا فیما ظفرنا به من کتب اللغه بل فیها الحیطه بکسر الحاء و سکون الیاء کما فی بعض النسخ قال الجوهری الحیطه بالکسر الحیاطه و هما من الواو و قد حاطه یحوطه حوطا و حیاطه و حیطه أی کلأه و وعاه و مع فلان حیطه لک و لا تقل علیک أی تحنن و تعطف.

و قال ابن أبی الحدید و أکثر الناس یروونها بتشدید الیاء و کسرها و الصحیح بکسر الحاء و تخفیف الیاء.

قوله علیه السلام و قله استثقال دولهم أی بأن کانوا راضین بدولتهم و لا یعدوها ثقیلا و لا یتمنوا زوالها و الاستبطاء عد الشی ء بطیئا.

قوله علیه السلام و واصل فی حسن الثناء علیهم أی کرره حتی کأنک وصلت بعضه ببعض أو واصلهم و تحبب إلیهم بذلک.

و فی بعض النسخ من حسن و تعدید البلاء کثره إظهاره و قال فی النهایه فیه عسی أن یؤتی هذا من لا یبلی بلائی أی لا یعمل مثل عملی فی الحرب کأنه یرید أفعل فعلا أختبر فیه و یظهر خیری و شری و الهز التحریک و التحریض الترغیب ثم اعرف أی اعلم مقدار بلاء کل امرئ منهم و جازه بذلک المقدار و لا تقصرن به دون غایه بلائه أی بأن تذکر بعضه أو تحفره و لا تجازیه بحسبه.

قوله علیه السلام ما یضلعک فی بعض النسخ بالضاد و فی بعضها بالظاء و قال ابن الأثیر فی ماده ضلع من کتاب النهایه فیه أعوذ بک من الکسل و ضلع الدین أی ثقله و الضلع الاعوجاج أی یثقله حتی یمیل صاحبه عن الاستواء و الاعتدال یقال ضلع بالکسر یضلع ضلعا بالتحریک

و ضلع بالفتح يضلع ضلعا بالتسكين أى مال و من الأول

حديث على عليه السلام و اردد إلى الله و رسوله ما يضلعك من الخطوب.

أى يثقلك.

و قال الظاء فى ماده ظلع الظلع بالسكون العرج و ظلعوا أى انقطعوا و تأخروا لتقصيرهم و أخاف ظلعهم بفتح اللام أى ميلهم عن الحق و ضعف إيمانهم و قيل ذنبهم و أصله داء فى قوائم الدابه يغمز منها و رجل ظالع أى مائل و قيل إن المائل بالضاد.

و قال ابن أبى الحديد الروايه الصحيحه بالضاد و إن كان للروايه بالظاء وجه.

قوله عليه السلام بسنته الجامعه أى التى تصير أهواؤهم و نياتهم بالأخذ بها واحده و لا يتفرقون عن طاعه الله و عبادته.

قوله عليه السلام ثم اختر للحكم بين الناس هو وصيه فى نصب القضاه فى نفسک أى اعتقادک و الباء فى تضيق به للتعديه و لا يمحكه الخصوم كذا فى النسخ المعتبره على صيغه المجرد إما بالياء أو بالتاء و الذى يظهر من كلام أهل اللغه هو أن محک لازم.

و الذى رواه ابن الأثير فى النهايه هو تمحكه بضم التاء من باب الإفعال و

قال فى حديث على عليه السلام لا تضيق به الأمور و لا تمحكه الخصوم.

قال المحک اللجاج و قد محک يمحک و أمحكه غيره انتهى.

و فى بعض النسخ يمحكه على بناء التفعيل.

و قال ابن ميثم فى شرح قوله ممن لا يمحكه الخصوم أى لا يغلبه على الحق باللجاج و قيل ذلک كنايه عمن يرتضيه الخصوم فلا تلاجه و يقبل منه بأول قوله.

قوله عليه السلام و لا يتمادى فى الزله أى لا يستمر فى الخطإ بل يرجع بعد ظهور الحق و قال الجوهرى الحصر العى يقال حصر الرجل يحصر حصرا مثل تعب تعبا و الحصر أيضا ضيق الصدر يقال حَصِرَتْ

صُدُورُهُمْ و كل من امتنع من شـی ء لم يقدر عليه فقد حصـر عنه و حصـرت الرجل فهو محصور أی حبسـته و حصره و حبسته و حصـره العدو يحصرونه إذا ضيقوا عليه انتهی و المعنی لا يضيق صدره و لا يشكل عليه الرجوع إلی الحق إلی معرفته و لا يحبس نفسه عنه و التبرم التضجر و الملال أی لا يمل من معاوده الكلام رجاء ظهور الحق و أصرمهم أقطعهم و أمضاهم.

و قال الجوهری زهاه و ازدهاه استخفه و تهاون به و منه قولهم فلان لا يزدهی بخديعه و الإطراء المدح و الإغراء التحريض.

قوله عليه السـلام ثم أكثر تعاهد قضائه أی ابحث و اسـتخبر ما يقضی و يحكم به هل هو موافق للحق ثم أمره بأن يفرض له عطاء واسعا يملأ عينه و يتعفف به عن الرشوه و قال الجوهری زاح الشی ء يزيح زيحا أی بعد و ذهب و أزحت علته فزاحت.

و قـال ابن ميثم ما فی قوله ما يزيـح علته يحتمل أن يكون بـدلا من البـذل و أن يكون مفعولا لفعل محـذوف دل عليه البـذل أی فتبـدل له ما يزيـح علته و أن يكون مفعولا لقوله افسـح فسـح وسع له ما يكفيه من المال أو فی معنی مصـدر افسـح أی افسـح له فسحا يزيل علته انتهی.

و الاغتيال فی الأصل أن تقتل رجلا خدعه و هاهنا كنايه عن ذم الناس له و تقبيح ذكره عند الوالی حتی ينحرف عنه.

قوله عليه السلام قد كان أسيرا أی فی زمن من تقدم من الخلفاء.

قوله عليه السـلام و العمـال هم المنصوبون لجبـايه الخراج و الجزيه و الصـدقات فاسـتعملهم اختيـارا فی بعض النسـخ بالمثناه أی انصب من عمالك من كان مختارا عندك و الاختيار الاصطفاء أو من تختاره بعد التأمل و التفكر و فی بعضها بالموحده أی بعد اختبارك و امتحانك لهم.

و قال الجوهری حباه يحبوه أی أعطاه.

و قال ابن أبی الحديد أی لا تولهم محاباه لهم أو لمن يشفع لهم و لا أثره و إنعاما

عليهم.

و قال فی القاموس حاباه محاباه و حباء نصره و اختصه و مال إليه فإنهما أی المحاباه و الأثره كما هو مصرح به فی بعض النسخ بدل الضمير و فی بعض النسخ فإنهم و التوخی التحری و القصد قاله الجوهری.

و قال القدم واحد الأقدام و القدم السابقه فی الأمر يقال لفلان قدم صدق أی أثره حسنه و قال الفيروزآبادی فالقدم بمعنی الرجل مؤنثه و قول الجوهری القدم واحد الأقدام سهو صوابه واحده.

و قال فی النهايه الأعراض جمع العرض و هو موضع المدح و الذم من الإنسان سواء كان فی نفسه أو فی سلفه أو من يلزمه أمره و قيل هو جانبه الذی يصونه من نفسه و حسبه و يحامی عنه أن ينتقص و يثلب و قال ابن قتيبه عرض الرجل نفسه و بدنه لا غير.

و قال ابن أبی الحديد الإشراف شده الحرص علی الشی ء.

قوله عليه السلام ما تحت أيديهم أی من أموال المسلمين مما أمروا بجبايتها أو ثلموا أمانتک كنايه عن الخيانه و الثلمه الخلل فی الحائط و غيره.

قوله عليه السلام و ابعث العيون أی من يراقبهم و يطلع عليهم.

و العين الجاسوس و الديدبان حدوه لهم أی باعث و محرض لهم و الحدو فی الأصل سوق الإبل و الغناء لها.

قوله عليه السلام و تحفظ من الأعوان أی من خيانه أعوان الولاه أو أعوانک فی ذكر أحوال العمال بأغراضهم الفاسده أو الأعوان هم الحاضرون عنده الذين يبعثهم إلی المواضع القريبه و ضمير بها راجع إلی الخيانه.

و اكتفيت جزاء الشرط و أخذه بما أصاب من عمله استعاده ما أخذه خيانه و قال الجوهری وسمته وسما و سمه إذا أثرت فيه بسمه و كی و الهاء عوض عن الواو و قلدته عار التهمه أی جعلت العار كالقلاده فی عنقه

ص: ۶۲۵

قوله علیه السلام لأن ذلک أی الخراج أو استجلابه (۱)فإن شکوا ثقلا أی ثقل الخراج المضروب علیهم أو ثقل وطأه العامل أو عله کالجراد و البرد و نحوهما و الشرب بالکسر الحظ من الماء و قال الجوهری و الجزری یقال لا ـ تبلک عندی باله أی لا یصیبک منی ندی و لا خیر.

و قال ابن میثم الباله القلیل من الماء تبل به الأرض و قال أحالت الأرض تغیرت عما کانت علیه من الاستواء فلا نتجت زرعها و لا أثمرت نخلها.

و قال ابن أبی الحدید أو باله یعنی المطر.

و قال فی النهایه حالت الناقه و أحالت إذا حملت عاما و لم تحمل عاما و قال فی الحدیث إنه جعل علی کل جریب عامر أو غامر درهما و قفیزا الغامر ما لم یزرع مما یحتمل الزراعه من الأرض سمی غامرا لأن الماء یغمره فهو و الغامر فاعل بمعنی مفعول انتهی.

قوله علیه السلام أو أجحف بها أی ذهب به و المعنی أتلفها عطش بأن لا یکفیها الماء الموجود فی الشرب أو لتقصیر أو مانع حسن نیاتهم أی صفاء باطنهم و میلهم بالقلوب و فی بعض النسخ ثنائهم و استفاضه العدل انتشاره.

و قوله معتمدا حال من ضمیر خففت أی قاصدا و الإجمام الترفیه.

و قوله و الثقه النسخ متفقه علی جرها فیکون معطوفا علی قوله أو إجمامک.

ص: ۶۲۶

۱- ۱ و هاهنا فی حاشیه أصلی هامش أو تعلیق من المصنّف العلامه و هذا نصه: قال بعض الشارحین روی استحلاب الخراج بالحاء المهمله من الحلب و هو استخراج ما فی الضرع من اللبن. «و إلّا قلیلا» أی قلیلا من أمره أو زمانا قلیلا أو قلیلا من العمّال. منه رحمه اللّه.

و قال ابن ميثم فضل نصب بالمفعول من معتمدا و الثقه معطوف على المفعول المذكور و لعله قرأ بالنصب.

قوله عليه السلام فربما حدث من الأمور كاحتياجك إلى مساعده مال يقسطونه عليهم قرضا لك أو معونه محضه و الإعواز الفقر.قوله عليه السلام على الجمع أى جمع المال لأنفسهم أو للسلطان و سوء ظنهم بالبقاء أى الإبقاء على العمل لخوف العزل أو يظنون طول البقاء و ينسون الموت و الزوال أى بالبقاء.

و فى النهايه العبر جمع عبره و هى كالموعظه مما يتعظ به الإنسان و يعمل به و يعتبر ليستدل به على غيره.

قوله عليه السلام فول على أمورك لعل المراد بها ما يكون لها نهايه الاختصاص بالوالى من الأمور الكليه دون الجزئيه المتعلقه بالقرى و نحو ذلك فالمراد بخيرهم خير كتاب الوالى.

و يمكن أن يراد بها مطلق أموره فالضمير فى خيرهم عائد إلى مطلق الكتاب و الأول أظهر.

قوله عليه السلام مكايدك أى تدابيرك الخفيه و المعنى اجعل رسائلك المذكوره مخصوصه بمن كان منهم أشد جمعا للأخلاق الصالحه كالعلم بوجوه الآراء المصلحه و الوفاء و النصيحه و الأمانه و غيرها.

و البطر الطغيان عند النعمه.

قوله عليه السلام و لا تقصر به أى لا تجعله الغفله مقصرا و قوله و فيما لعله معطوف على قوله عن إيراد يأخذ لك كالخراج أو المكاتيب التى تكون حجه لك و يعطى منك كسهام الجند أو المكاتيب التى تكون حجه لغيرك.

قوله عليه السلام و لا يضعف أى إن عقد لك عقدا قواه و أحكمه

و إن عقد خصومک علیک عقدا اجتهد فی إدخال ما یمکن به حله و نقضه عند الحاجه فالمراد بالإطلاق إما ترک التقیید أو حل العقد.

و فی بعض النسخ لا یعجز بصیغه الإفعال أی لا یعجزک.

و استنامتک أی میل قلبک إلیه قال الجوهری استنام إلیه أی سکن إلیه و اطمأن.

قوله علیه السلام فإن الرجال یتعرضون قال ابن أبی الحدید و یروی یتعرفون أی یجعلون أنفسهم بحیث تعرف بالمحاسن بتصنعهم فاعمد لأحسنهم کان أی اقصد لمن کان فی زمن الصالحین قبلک أحسنهم.

قوله علیه السلام و لمن ولیت أمره أی لإمامک.

قوله علیه السلام و اجعل لرأس کل أمر قال ابن أبی الحدید نحو أن یکون أحدهم للرسائل إلی الأطراف و الأعداء و الآخر لأجوبه عمال السواد و الآخر لخاصته و نفقاته.

قوله علیه السلام لا یقهره کبیرها أی لا یعجز عن القیام بحقه و لا یتشتت علیه أی لا یتفرق لکثرته و ضمیرا کبیرها و کثیرها راجعان إلی الأمور.

قوله علیه السلام ألزمته أی یأخذک الله و الإمام بتغافلک.

قوله علیه السلام ثم استوص قال ابن أبی الحدید أی أوص نحو قر فی المکان و استقر یقول استوص بالتجار خیرا أی أوص نفسک بذلک و منه

قول النبی صلی الله علیه و آله استوصوا بالنساء خیرا.

و مفعولا استوص و أوص هاهنا محذوفان للعلم بهما.

و یجوز أن یکون معنی استوص أی اقبل الوصیه منی بهم و أوص بهم أنت غیرک.

و المضطرب یعنی المسافر و الضرب السیر فی الأرض قال الله تعالی

إِذا ضَرَبْتُمْ فِي اَلْأَرْضِ قوله علیه السلام و المترفق ببدنه أی أهل الصنائع فإنهم یتکلفون نفع الناس و نفع أنفسهم بتجشم العمل و إتعاب البدن و المرافق ما ینتفع بها و المطارح المواضع البعیده قال الجوهری الطرح بالتحریک المکان البعید و حیث قال ابن أبی الحدید و یروی بحذف الواو أی من مکان لا یجتمع الناس لمواضع تلک المنافع منه و لا یجترءون علیها فیه کالبحار و الجبال و نحوهما.

و الضمیر فی مواضعها و علیها یعود إلی المنافع.

قوله علیه السلام فإنهم سلم أی و لو أسلم و صلح لا یتخوف منهم إفساد فی دوله و لا خیانه فی مال و البائقه الداهیه و قیل الظلم.

و الغائله الشر و حواشی البلاد أطرافها و الشح البخل أو الحرص و الحکر الجمع و الإمساک و الاحتکار الحبس انتظارا للغلاء و سیأتی أحکام الاحتکار فی محلها.

و قال فی القاموس تحکم فی الأمر جار فیه حکمه و قال البیاعه بالکسر السلعه و الجمع بیاعات و لفظ و عیب فی بعض النسخ مذکور بالرفع عطفا علی باب و فی بعضها بالجر عطفا علی مضره و سمح بکذا سمحا بالفتح أی جاد و أعطی أو وافق علی ما أرید منه و المراد هنا إما ترک البخس فی المکیال و المیزان فالمراد بقوله بموازین عدل عدم النقص فی أصل المیزان و یحتمل التأکید.

أو المراد بالسمح إعطاء الراجح قلیلا أو الرفق بالمشتری و ترک الخشونه علی الاستحباب و إن کان الظاهر الوجوب و قارفه أی قاربه و خالطه.

و المراد بالتنکیل و المعاقبه فی غیر إسراف التعزیر علی قدر المصلحه.

قوله علیه السلام ثم الله الله أی اذکر الله و اتقه و الحیله الحذق فی تدبیر الأمور و أهل البؤسی لفظ أهل غیر موجود فی أکثر النسخ.

ص: ۶۲۹

و البؤسی مصدر کالنعمی و هی شده الحاجه فلا یصح عطفه علی المساکین و المحتاجین إلا بتقدیر و أما الزمنی فهو جمع زمن فیکون معطوفا علی أهل البؤسی لا البؤسی و سیأتی تفسیر القانع و المعتر (۱)و احفظ لله أی اعمل بما أمر الله به فی حقهم أو اعمل بما أمرک به من ذلک لله.

و قال فی النهایه الصوافی الأملاک و الأراضی التی جلا عنها أهلها أو ماتوا و لا وارث لها واحدها صافیه.

قال الأزهری یقال للضیاع التی یستخلصها السلطان لخاصته الصوافی و به أخذ من قرأ فاذکروا اسم الله علیها صوافی أی خالصه لله تعالی انتهی.

و لعل المراد بالقسم من بیت المال فی قوله علیه السلام و اجعل لهم قسما من بیت مالک هو السهم المفروض لهم من الزکوات و الأخماس و بالقسم من غلات الصوافی ما یکفیهم لسد خلتهم من خاصه الإمام علیه السلام من الفی ء و الأنفال تبرعا و یحتمل شموله لبیت المال أیضا.

و المراد بالأقصی من بعد من بلد الوالی و قیل من بعد من جهه الأنساب

۱- ۱ أقول: و فی هامش أصلی هاهنا للمصنف العلامه حاشیه و هذا نصها: اختلف فی القانع و المعتر فقیل القانع الذی یقنع بما أعطی أو بما عنده و لا یسأل و المعتر الذی یتعرض ان تطعمه من اللحم و یسأل. و قیل: القانع: الذی یسأل و المعتر الذی یتعرض للمسأله و لا یسأل، یقال: عره و اعتره و عراه و اعتراه إذا اعترض للمعروف من غیر مسأله. و فی مجمع البیان: قال أبو جعفر و أبو عبد اللّه علیهما السلام: القانع الذی یسأل فیرضی بما أعطی و المعتر الذی یعتر الأبواب منه رحمه اللّه. أقول: و فی ط بیروت فی تفسیر الآیه ۳۶ من سوره الحجّ من مجمع البیان: هکذا: و قال أبو جعفر و أبو عبد اللّه علیهما السلام: القانع الذی یقنع بما أعطیته و لا یسخط و لا یکلح و لا یلوی شدقه غضبا. و المعتر: الماد یده لتطعمه و فی روایه الحلبیّ عن أبی عبد اللّه علیه السلام قال: القانع الذی یسأل فیرضی بما أعطی، و المعتر: الذی یعتری رحلک ممن لا یسأل.

و الأسباب منه و قيل أی لا- تصرف ما کان من الصوافی فی بعض البلاد علی مساکین ذلک البلد خاصه فإن لغیرهم فیها مثل حقهم و کل قد استرعیت حقه أی أمرک الله برعایه حقه.

قوله علیه السلام و لا یشغلنک عنهم نظر أی تفکر فی أمر آخر و اهتمام به و فی بعض النسخ بطر بالباء و الطاء المهمله أی مرح و طغیان.

و التافه الحقیر.

قوله لأحکامک فی أکثر النسخ بفتح الهمزه و یمکن أن یقرأ بالکسر و لعله أنسب کما لا یخفی و الإشخاص الإخراج و لا تصعر خدک لهم أی لا- تمل وجهک عن الناس تکبرا ممن تقتحمه العیون أی تزدریه و تحتقره و تحقر بالتخفیف و کسر القاف أی تستحقره و فی بعض النسخ علی التفعیل ففرغ لأولئک ثقتک أی عین لرفع أمورهم إلیک رجلا من أهل الخشیه لله و التواضع لهم أو لله أو الخشیه لله و التواضع للإمام أو لک ثم اعمل فیهم أی اعمل فی حقهم بما أمر الله به بحیث تکون ذا عذر عنده إذا سألک عن فعلک بهم.

قوله علیه السلام و تعهد أهل الیتم و ذوی الرقه فی السن ممن لا حیله له قال الجوهری الرقق محرکه الضعف و رجل رقیق أی ضعیف و قال ابن میثم أی المشایخ الذین بلغوا فی الشیخوخه إلی أن رق جلدهم ثم ضعف حالهم عن النهوض فلا حیله لهم.

و قال الکیدری أی الذین بلغوا فی السن غایه یرق لهم و یرحم علیهم و لا ینصب نفسه أی حیاء أو ثقه بالله.

قوله علیه السلام و العاقبه فی بعض النسخ بالقاف و الباء الموحده.

و فی بعضها بالفاء و الیاء المثناه فصبروا أنفسهم بالتخفیف و التشدید.

قال فی النهایه أصل الصبر الحبس و قال تعالی وَ اصْبِرْ نَفْسَکَ مَعَ الَّذِینَ یَدْعُونَ رَبَّهُمْ

و قال الفيروزآبادی صبره طلب منه أن يصبر.

قوله علیه السلام قسما أی من أوقاتک تفرغ لهم فيه شخصک أی لا تشتغل فيه بسائر الأشغال و تقعد عنهم جندک أی تنهاهم عن التعرض لهم و الدخول فی أمورهم و الأحراس جمع حارس أی الحفظه و قال فی النهايه شرط السلطان نخبه أصحابه الذين يقدمهم علی غيرهم من جنده و الشرطه أول طائفه من الجيش تشهد الوقعه.

و أيضا قال ابن الأثير فی ماده تعتع من النهايه فيه حتی يؤخذ للضعيف حقه غير متعتع بفتح التاء أی من غير أن يصيبه أذی يقلقله و يزعجه يقال تعتعته فتتعتع و غير منصوب لأنه حال من الضعيف انتهی.

قوله علیه السلام لن تقدس أی لن تطهر عن العيوب و النقائص و هو علی المجهول من التفعيل و المعلوم من التفعل و الخرق الجهل و كذلك العی أی تحمل عنهم و لا تعاتبهم و الضيق التضييق عليهم فی الأمور أو البخل أو ضيق الصدر بما يرد من الأمور أو العجز و الأنف بالتحريک الامتناع من الشیء استكبارا و الكنف بالتحريک الجانب و الناحيه و الإعطاء الهنیء ما لم يكن مشوبا بالمن و الأذی و نحو ذلک و يقال أجملت الصنيعه عند فلان و أجمل فی صنيعه ذكره الجوهری و أعذر أی أبدی عذره.

و قوله أمور مبتدأ خبره محذوف أی هناک أمور و فی الصحاح و عيی إذا لم يهتد لوجهه و العی خلاف البيان و قد عی فی منطقه و عيی أيضا و قال مكان حرج و حرج أی ضيق و قد حرج صدره يحرج حرجا.

قوله علیه السلام بالغا من بدنک أی و إن أتعبک ذلک تعبا كثيرا.

قوله علیه السلام فلا تكونن منفرا أی بالتطويل الذی يوجب نفره الناس و لا مضيعا بالتأخير عن أوقات الفضيله و التقصير فی الآداب و التعليل للأول.

ص: ۶۳۲

و

قوله عليه السلام و كن بالمؤمنين رحيما.

من تتمه الحديث النبوى صلى الله عليه و آله أو من كلامه عليه السلام و رجح ابن أبى الحديد الثانى قوله عليه السلام من الضيق أى البخل أو ضيق الخلق أو غيرهما مما تقدم و قله علم أى سبب لها و الاحتجاب منهم الضمير للولاه أى الناشئ منهم أو للرعيه فمن بمعنى عن و ضمير عنهم للولاه قطعا و كذا ضمير عندهم أى يصير سببا لأن يتوهموا كبير الأمور بتسويل الأعوان و أصحاب الأغراض صغيرا و كذا العكس ما توارى عنه الناس أى استتر و الضمير فى عنه راجع إلى الوالى و فى به إلى ما و من الأمور بيان له.

قوله عليه السلام و ليست على الحق سمات أى ليست على الحق و الباطل من الكلام علامات يعرفان بها بمجرد السماع فلا بد من التجسس حتى يتميزا.

و فى النهايه أسدى و أولى و أعطى بمعنى و المظلمه ما تطلبه من الظالم و هو اسم ما أخذ منك و الاستيثار الاستبداد بالأمور و التطاول الترفع و الحامه الخاصه و حامه الرجل أقرباؤه و فى النهايه الأقطاع يكون تمليكا و غير تمليك و فى الصحاح أقطعه قطيعه أى طائفه من أرض الخراج و فى القاموس القطيعه محال بغداد قطعها المنصور أناسا من أعيان دولته.

قوله عليه السلام و لا يطمعن فاعله ضمير أحد المتقدم و العقده بالضم الضيعه و العقار الذى اعتقده صاحبه ملكا و العقده المكان الكثير الشجر أو النخل كذا فى كتب اللغه.

و قال ابن ميثم اعتقد الضيعه اقتناها و قال ابن أبى الحديد اعتقدت عقده أى ادخرت ذخيره.

و لم نجدها فى كلام أهل اللغه و لا يخفى عدم مناسبه ما ذكره ابن أبى الحديد و قال فى النهايه كل أمر يأتيك من غير تعب فهو هنى ء و لك المهنأ و المهنّأ

ص: ۶۳۳

قوله عليه السلام و كن فى ذلك قال ابن ميثم الواو فى و كن للحال و كذا واقعا حال أقول و فى الأول نظر و الحاصل ألزم الحق كل من لزم عليه أى حق كان من ظلامه أو حد أو قصاص و على أى امرئ كان من قرابتك و خواصك و ابتغ عاقبته أى عاقبه ذلك الإلزام.

و فى القاموس الغب بالكسر عاقبه الشى ء كالمغبه بالفتح.

قوله عليه السلام فأصحر لهم أى أظهر لهم عذرك يقال أصحر الرجل إذا خرج إلى الصحراء و أصحر به إذا أخرجه و اعدل عنك فى بعض النسخ بقطع الألف على بناء الإفعال و فى بعضها بالوصل على بناء المجرد فعلى الأول من عدل بمعنى حاد و على الثانى من عدله أى نحاه فإن فى ذلك إعذارا أى إظهارا للعذر و الدعه الخفض و سعه العيش و الهاء عوض عن الواو.

و مقاربه العدو إظهاره الموده و طلبه الصلح و يتغفل أى يطلب غفلتك و الحزم الأخذ فى الأمر بالثقه و اتهام حسن الظن ترك العمل بمقتضاه.

و فى النهايه العقده البيعه المعقوده و قال حاطه يحوطه حفظه و صانه.

قوله عليه السلام و اجعل نفسك جنه أى لا تغدر و لو ذهبت نفسك.

فإنه ليس من فرائض الله شى ء.

قال ابن أبى الحديد شى ء اسم ليس و جاز ذلك و إن كان نكره لاعتماده على النفى و لأن الجار و المجرور قبله فى موضع الحال كالصفه فتخصص بذلك و قرب من المعرفه و الناس مبتدأ و أشد خبره و هذه الجمله المركبه من مبتدإ و خبر فى موضع رفع لأنها صفه شى ء.

و أما خبر المبتدإ الذى هو شى ء فمحذوف و تقديره فى الوجود

كما حذف الخبر فى قولنا لا إله إلا الله.

و يمكن أيضا أن يكون من فرائض الله فى موضع رفع لأنه خبر المبتدإ و قد تقدم عليه و يكون موضع الناس و ما بعده رفعا لأنه صفه المبتدإ الذى هو شى ء كما قلناه أولا و ليس يمتنع أيضا أن يكون من فرائض الله منصوب الموضع لأنه حال و يكون موضع الناس أشد رفعا لأنه خبر المبتدإ الذى هو شى ء.

قوله عليه السلام و قد لزم ذلك أى لزم المشركون مع شركهم الوفاء بالعهود و صار ذلك سنه لهم فالمسلمون أولى باللزوم و الوفاء.

قوله عليه السلام لما استوبلوا أى عدوا عواقب الغدر وبالا.

قال فى النهايه الوبال فى الأصل الثقل و المكروه و استوبلوا المدينه أى استوخموها و قال فيه إنى لا أخيس بالعهد أى لا أنقضه يقال خاس بعهده يخيس و خاس بوعده إذا أخلفه و قال ختله يختله خدعه و راوغه.

و قال ابن ميثم أفضاه بسطه و استفاض الماء سال و قال فى القاموس فضا المكان فضاء و فضوا اتسع و المنعه بالتحريك العز و قد يسكن.

قوله عليه السلام و حريما يسكنون إلى منعته و يستفيضون إلى جواره (۱)قال ابن أبى الحديد إلى هاهنا متعلق بمحذوف كقوله تعالى فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ أى مرسلا إليه أى جعل الله ذمته أمنا ينتشرون فى طلب حوائجهم ساكنين إلى جواره و فى الصحاح الدغل بالتحريك الفساد يقال قد أدغل فى الأمر إذا أدخل فيه ما يخالفه و يفسده و قال المدالسه كالمخادعه.

قوله عليه السلام تجوز فيه العلل أى يتطرق إليه التأويلات و المعاذير و فى النهايه اللحن الميل عن جهه الاستقامه يقال لحنت لفلان إذا

۱- ۱ ما بين المعقوفين فى آخر هذا العهد الشريف فى صلى الله عليه و آله و إنّما اعدناه هاهنا توضيحا.

قلت له قولا يفهمه و يخفى على غيره لأنك تميله بالتوريه عن الواضح المفهوم.

و المعنى لا تنقض العهود و المواثيق تمسكا بالتأويلات أو لا تقبل من الخصم ذلك و يحتمل الأعم.

و الانفساخ فى بعض النسخ بالخاء المعجمه من الفسخ و هو النقض و فى بعضها بالمهمله و هو الاتساع.

قوله عليه السلام لا تسقيل فيها أى لا تكون لك إقاله فى الدنيا و لا فى الآخره.

قوله عليه السلام و انقطاع مده كمده العمر و السلطنه و سعه العيش و ينقله أى إلى غيرك و القود القصاص و الوكز الضرب بجمع الكف أو مطلقا و المعنى أنه قد يؤدى أمثالها إلى القتل.

و قال الجوهرى طمح بصره إلى الشى ء ارتفع و كل مرتفع فهو طامح و أطمح فلان بصره رفعه و المعنى لا يمنعك كبر السلطنه عن أداء الديه و ظاهره ثبوت الديه فى الخطإ فى إقامه التعزير مطلقا و اختلف فيه الأصحاب فقيل لا يضمن مطلقا.

و قيل يضمن فى بيت المال إذا كان الحد للناس فلو كان لله لم يضمن و قد يقال الخلاف إنما هو فى التعزير فإن تقديره منوط بالاجتهاد لا الحد فإنه مقدر و سيأتى تمام الكلام فيه فى محله.

و أعجب فلان بنفسه على بناء المفعول إذا ترفع و سر بما رأى من نفسه و أطريت فلانا مدحته بأحسن ما فيه و قيل جاوزت الحد فى مدحه.

قوله عليه السلام من أوثق فرص الشيطان فى نفسه أى اعتماد الشيطان فى الإضلال بزعمه على هذا النوع من الفرصه أشد من اعتماده على سائر الأنواع و المحق الإبطال و التزيد فى الحديث الكذب و المراد هنا أن تعطى أحدا واحدا فتقول أعطيته عشره أو التساقط فيها قال ابن أبى

الحدید هذا عباره عن النهی عن الحرص و الجشع قال الشنفری:

و إن مدت الأیدی إلی الزاد لم أکن***بأعجلهم إذ أجشع القوم أعجل

و هذا أخذه من قول الجوهری تساقط علی الشی ء أی ألقی نفسه علیه إلا أنه عداه بعلی کما تری و حینئذ لا یکون مقابلا للفقره الأولی بل عینها و لا یخلو عن بعد بقرینه ما بعدها و الظاهر أن التساقط فی الأمر التقصیر و التکاسل فیها کما ذکره ابن میثم.

و قال الفیروزآبادی التنکر التغیر عن حال تسرک إلی حال تکرهها و الاسم النکیر.

و قال الجوهری استوضحت الشی ء إذا وضعت یدک علی عینک تنظر هل تراه و استوضحه الأمر إذا سألته أن یوضحه لک انتهی.

فعلی ما فی بعض النسخ من بناء المجهول فالمعنی واضح أی إذا تأملت فیها و استعملته و تیقنته و فی بعضها علی بناء المعلوم.

و قال ابن أبی الحدید أی وضحت و انکشفت و لم أجده فی کلام أهل اللغه.

قوله علیه السلام و التغابی عما تعنی به أی التغافل عما تفعله خواصک أو مطلقا من الأمور المنکره فإنک تقصد به و تؤخذ منک للمظلوم و تعاقب علیه مما قد وضح للعیون لعل تخصیص هذا النوع لکونه أشنع أو لأنه لا ینبغی للوالی تجسس العیوب و المعاصی الخفیه.

و قال ابن میثم أی التغافل عما یجب العلم و العنایه به من حقوق الناس المأخوذه ظلما مما قد وضح للعیون إهمالک انتهی.

و لا یخفی أنه إنما یستقیم تفسیر ابن میثم إذا کان یعنی بصیغه المذکر الغائب لا بالخطاب کما فیما عندنا من النسخ.

و مأخوذ منک لغیرک أی تعاقب علیه مع أنک لم تنتفع به بل انتفع به

غیرک و یمکن أن یکون المراد بـالغیر المظلوم و عما قلیل أی مجاوزا عن زمان قلیل و ما زائـده أو نکره موصوفه ینتصف منک أی ینتقم بالعـدل و قـال فی النهایه فی حـدیث معقل بن یسار فحمی من ذلک أنفا یقال أنف من الشـی ء یأنف أنفا إذا کرهه و شرفت نفسه عنه و أراد به هاهنا أخذته الحمیه من الغیره و الغضب و قیل هو أنفا بسکون النون للعضو أی اشتد غضبه و غیظه من طریق الکنایه کما یقال للمتغیظ ورم أنفه و السوره الحده و الشده و الإضافه للمبالغه.

و السطوه الصوله.

و البادره من الکلام الذی یسبق من الإنسان فی الغضب.

و الأثر بالتحریک اسم من آثرت الحدیث أی نقلته.

و استوثقت أی استحکمت و تسرع إلی الأمر عجل علی إعطاء کل رغبه.

قال ابن أبی الحدیـد الرغبه مصدر رغب فی کذا کأنه قال القادر علی إعطاء کل سؤال أی کل سائل ما سأله و روی و کل رغیبه أی مـا یرغب فیه من الإقـامه علی العـذر و لعل المعنی علی الجواب الواضـح فی کل ما سألنا الله عنه من حقوقه و حقوق خلقه و صاحب العذر بهذا المعنی لا یکون مذنبا.

و قـال ابن میثم یحتمـل أن یکون العـذر اسـما من الإعـذار إلی الله و هو المبـالغه فی الإتیـان بـأوامره فکـأنه قـال من الإقامه علی المبالغه إلیه فی أداء أوامره انتهی.

و فی کون العـذر اسـما من أعـذر کما ذکره إشـکال و تمام النعمه عطف علی قوله ما فیه أی لتمام نعمته علی و تضاعف کرامته لدی و توفیقنا للأعمال الصالحه التی نستوجبهما بها.

ص: ۶۳۸

كذا قيل و الأظهر أنه عطف على حسن الثناء و إنما اكتفينا بهذا القدر من البيان إيثارا للاختصار و إلا فالمجلدات لا تفى بشرحه.

**[ترجمه]جوهری گوید: کسایی گوید: جبیت الماء فی الحوض و جبوته، یعنی جمع کردم و جبیت الخراج جبایه و جبوته جباوةً، بدون همزه و اصل آن همزه است.

و فیروزآبادی در قاموس گوید: جبا الخراج بر وزن سمی و رمی جبوةً و جباء و جباوةً یعنی مالیات را جمع آوری کرد و جبایةً که همگی با کسره است. پایان.

کیدری گوید: الجبوه با فتحه مصدر مرّه و با کسره مصدر هیأت است و نصب بنا بر بدل بودن یا مفعول له بودن برای «ولاه» است و شاید منظور از خراج در اینجا، هرآن چیزی باشد که والی می گیرد.

و این سخن امام علیه السّلام: «و خدا را با دست یاری کند» مانند جهاد با شمشیر و کسی که در نهی کردن از منکر به او نیاز دارد را به عنوان مثال آورده است.

و منظور از این سخن او «با دلش» در اعتقادات است و انکار قلبی برای انجام دهنده منکرات، و عزم بر اجرای احکام و عبادات است.

و خداوند سبحان با این کلامش: «وَلَيَنصُرَنَّ اللَّهُ مَن يَنصُرُهُ» {و قطعا خدا به کسی که [دین] او را یاری میکند یاری میدهد} و امثال آن او را تأمین می کند.

والكسر من النفس کنایه از بازداشتن نفس از برخی ا آنچه که به آن تمایل دارد، است و جوهری گوید: وزعته أزعه یعنی او را بازداشتم، پس او اتّزع یعنی خودداری کرد. و گوید: جمح الفرس زمانی است که سوارکار اسب، نیرو بگیرد و بر او غلبه یابد و جموح از مردان کسی است که بر مرکب امیال خود سوار می شود و رد آن ممکن نیست و جمح یعنی شتاب کرد. ابوعبید درباره این سخن خداوند متعال گوید: «لَّوَلَّوْاْ إِلَيْهِ وَهُمْ يَجْمَحُونَ» {شتابزده به سوی آن روی می آوردند} و گوید: الدوله با فتحه درباره جنگ است گفته می شود: ما بر آنان دولت داشتیم و با ضمه مال است، گفته می شود: صار الفئ دوله بینهم، یعنی غنیمت را بین خود می چرخاندند، یک مرتبه برای این بود و بار دیگر برای او، و جمع آن دولات و دول است و برخی گویند: هر دو آنها درباره جنگ و مال است .

این سخن امام علیه السّلام: «إن الناس ینظرون»، یعنی چنانکه تو گروهی از والیان را مدح و گروهی را نکوهش می کردی، کسی که اخبار تو را بشنود نیز چنین است، با اعمال نیکت تو را مدح و با اعمال ناپسندت تو را نکوهش می کند، پس برحذر باش از کسانی نباشی که نکوهش می کند و مذمت می شود. و این سخن امام علیه السّلام: «ذخیره العمل الصالح»، در بعضی نسخه ها با رفع «ذخیره» و اضافه و در برخی دیگر با نصب بنا بر تمییز بودن و رفع «العمل الصالح» آمده است. و این سخن امام علیه السّلام: «فیما أحببت و کرهت» یعنی به هنگام شهوت و خشم یا در اعمال و ترک کردن ها.

و این سخن امام علیه السّلام: «و أشعر قلبک الرحمه» یعنی رحمت را جامه قلبت قرار بده. «واللطف بهم» در بعضی نسخه ها با

حرکت آمده است که اسم از لطف لطفاً بر وزن نصر است و زمانی که به معنی نرم شد و نزدیک شد باشد، با ضمه است. جوهری گوید: ضری الکلب بالصید ضراوه، یعنی سگ به شکار عادت کرد و کلب ضار و کلبه ضاریه و أضراه صاحبه یعنی او را عادت داد و أضراه به نیز به معنی او را تحریک کرد، است. «و إمّا نظیر لک» یعنی انسانی مانند تو. «یفرط منهم الزلل»، یعنی معصوم نیستند، گفته می شود: فرط إلیه منه قول یعنی سخنی از او به سوی او پیشی گرفت و الملل بیماری های روحی است یعنی اسباب و علل معصیت‌ها.

این سخن امام علیه السّلام: «و یؤتی علی أیدیهم»، ابن ابی الحدید گوید: این مانند این سخن توست: یؤخذ علی أیدیهم، یعنی ادب می شوند و منع می شوند، گفته می شود: حذر علی ید هذا السفیه و قد حجر الحاکم علی فلان و أخذ علی یده.

و ابن میثم گوید: کنایه ای است از غیر معصوم بودن آنان، بلکه آنها از کسانی هستند که از روی عمد و خطا انجام می دهند و اوامر والیان و مؤاخذه در آنچه که از روی عمد یا خطا از آنان سر می زند، به دست آنان انجام می گیرد. پایان.

و می گویم: فعل در این سخن امام علیه السّلام، «یؤتی» در بعضی نسخه ها به صیغه خطاب و در بعضی از آنها با صیغه غایب آمده است و بر اساس مورد اول محتمل است که غرض، بیان احتیاج او به آنان و ضررش از جانب آنان باشد، یعنی به سبب آنچه که به عمد یا اشتباه به دست آنان صورت می پذیرد، هلاک می شود که برگرفته از این سخن آنان است: أتی علیه الدهر، یعنی روزگار او را هلاک کرد، و این سخن آنان: أتی من جهه کذا زمانی که ضرر از آن جهت بر او وارد شود.

و بر اساس مورد دوم، ظرف جانشین فاعل است، یعنی حاکم هلاک می شود و الولاه ایدیهم کنایه از منع آنها از تصرف و مؤاخذه آنان به سبب آنچه که دستانشان مرتکب شد، می باشد. پس به بخشی از آنچه که بیان شد، باز می گردد و ممکن است که به قرینه مقام جانشین فاعل، ضمیر مربوط به والی باشد، پس به آنچه که نسخه دیگر افاده کرد، باز می گردد.

یا معنا این است که چه بسا با گمراه کردن سایرین، برخی از زشتی ها از آنان سرزده است، پس گویی، عمل گمراه با دست آنان صورت گرفته است، پس آنها مستحق بخشش از آنان هستند.

و این سخن امام علیه السّلام: «و قد استکفاک» ضمیر مرفوع به الله یا به موصول موجود در «من ولّاک» باز می گردد، یعنی کفایت امور آنان را از تو طلب کرد و تو را به وسیله آنان امتحان کرد. و نصب النفس لحرب الله، کنایه از مبارزه او با وی به وسیله معصیت هاست. و این سخن امام علیه السّلام: «لایدی لک» ابن ابی الحدید گوید: لام مقحمه است و قصد اضافه کردن است و لا أباً لک مانند آن است.

و ابن میثم گوید: و نون از یدین به جهت مشابهتش به مضاف و گفته شده به جهت کثرت استعمال حذف شده است.

و ابن اثیر در حرف یاء در ماده «ید» از النهایه گوید: در آن آمده است: «قد أخرجت عباداً لی لا یدان لأحد بقتالهم» یعنی قدرت و توانی نیست. گفته می شود: ما لی بهذا الأمر ید و لا یدان، زیرا اقدام و دفاع فقط با دست است، پس گویی به جهت ناتوانی اش از دفع آن، دو دستش وجود ندارد و در بعضی نسخه ها «لا یدا لک» آمده است.

جوهری گوید: البجح شادی است و گوید: البادره یعنی شدت و بدرت منه بوادر غضب یعنی خطا کرد و بدرت سقطات زمانی است که خشمگین شود، البادره یعنی بدیهه، المندوره یعنی فراخی، التأمیر یعنی واگذاری امارت و گفته می شود: هو امیر مؤمّر، و الادغال، یعنی واردکردن فساد و منهکه یعنی ضعف و بیماری. و جزری گوید: در آن آمده است: «من یکفر الله یلقی الغیر» یعنی تغییر حال و دگرگونی آن از صلاح به فساد و الغیر، اسم از این سخن توست. غیّرت الشئ متغیّر و گوید: الأبهّه یعنی عظمت و المخیله یعنی کبر و فیروزآبادی گوید: طامن الأمر یعنی ساکن شد و الطماح بر وزن کتاب یعنی ناسازگاری و تمرد و این سخن او «إلیک» متعلق به «یطامن» است. بنابر تضمین معنای رفتن یا جذب کردن و «من» تبعیضیه است.

کیدری گوید: «یطامن» معنای یردّ را در خود دارد، لذا آن را با إلی متعدی کرده است، یعنی تندی خشم تو و اعتلای تو را به سوی تو باز می گرداند و اجازه نمی‌دهد از تو به غیر تو تجاوز کند. و گوید: «إلی» متعلق به «بطماحک» است و این برگرفته از این سخن است: طمح ببصره إلی الشئ، یعنی نگاهش به سوی آن بالا رفت، یعنی بخشی از نگاهت به خودت با دیده بزرگی و شیفتگی به خود نزد آن ساکن می‌شود، الغرب با فتحه شدت و با کسره دوری است، «یفئ إلیک» یعنی آن قسمت از عقلت که از تو دور شد را به سوی تو باز می آورد و «المساماه» بر وزن مفاعله از سموّ یعنی بلندی است.

این سخن امام علیه السّلام: «أنصف الله» یعنی با پرداختن به آنچه که بر تو فرض کرد. «وأنصف الناس» با پرداختن به حقوق آنها و برخورد عادلانه با آنها. «دون عباده» یعنی اگر فقط خدا سزاوار این بود که خصم نامیده شود، خصومت بندگان در کنار خصومت و انتقام او زائل بود.

جوهری گوید: دحضت حجّته دحوضاً: یعنی حجتش باطل شد و أدحضه الله، یعنی خداوند او را باطل کرد و گوید: أنا حرب لمن حاربنی، یعنی دشمن و گوید: نزع عن الأمور نزوعاً، یعنی از آن پایان گرفت.

می گویم: محتمل است که ادای حقوق مردم، از توبه برای آنان باشد یا اینکه نزوع آن، عبارت از ادای حقوق آنها و توبه اش از روی ندامت باشد، زیرا او تا زمانی که حقوق آنها را حبس کرده است، ظالم است، پس ترک کننده ظلم و پایان‌یابنده از آن نیست. «المرصاد» راه و محلی است که در آن دشمن کمین می کند.

و در النهایه گوید: هر خصلت پسندیده‌ای دو طرف ناپسند دارد که آن وسط آن دوست و از آن آمده است، پدر وسط ابواب بهشت، یعنی بهترین آنهاست .

این سخن امام علیه السّلام: «لرضا الرعیّه» یعنی عامه مردم «یجحف برضی الخاصه»، یعنی آن را باطل می کند و در صورت خشم عامه مردم فایده ای ندارد که برگرفته از این سخن آنان است: أجحف به، یعنی آن را برد و شاید منظور از خاصه سرشناسان مردم شهر و جوانمردان آنان و ملازمان والی باشد که برای او مانند دوست شده است. «یغتفر» یعنی پنهان می شود و با وجود رضای عامه مردم، ضرر ندارد. این سخن امام: « خواص جامعه بار سنگینی را بر حکومت تحمیل می‌کنند» برای درخواست تقاضاها و شفاعت ها است، «و در روزگار سختی یاریشان کمتر است» مانند وقت حاجت و گوشه نشینی و مصیبت است به دلیل عدم حصول خواسته ها، ألحف السائل یعنی اصرار کرد. «أقل شکراً عند الإعطاء» به جهت اعتقادشان بر فزونی

فضیلت او بر عامه است. «و أبطأ عذراً عند المنع» یعنی اگر والی از آنان منع کند و به آنان عطا نکند، عذری از او نمی پذیرند و «ملمات الدهر»، حوادث و مصیبت های روزگار.

این سخن امام علیه السّلام: «من أهل الخاصه» متعلق به «أثقل» و آنچه که بر آن عطف شده است، می باشد و جماع الشئ: محل اجتماع و محل گمان آن است و جوهری گوید: صِغوه معک، صُغُوه معک و صَغاه معک گفته می شود: میل او با توست و در بعضی نسخه ها «صهوه» آمده است یعنی خلوص علاقه تو، و الشناءه بر وزن شناعه یعنی دشمنی، و اطلاق عقده الحقد یعنی خارج کردن عقده کینه از قلب، یعنی بر کسی کینه نورز. پس جمله بعد مانند تفسیر برای آن است.

و محتمل است که منظور، بیرون کردن کینه بر خود از دل مردم به وسیله حسن خلق باشد یا بیرون کردن کینه برخی از آنها بر برخی دیگر به وسیله پند و اندرز و امثال آن باشد. پس جمله بعد مؤسسه است.

در النهایه گوید: سبب در اصل، ریسمان است، سپس برای هرآنچه که با آن به چیزی وصل می شود، استعاره گرفته شده است.

و در الصحاح: الوتر با کسره، فرد و با فتحه کینه و دشمنی است و این لغت اهل عالیه است .

و لغت اهل حجاز، مخالف آنهاست و لغت تمیم در هر دو با کسره است و گوید: تغابی یعنی تظاهر به غفلت کرد، یعنی به امری از امور آنها که حد، تعزیر، نکوهش و ملامتی را واجب می کند برایت روشن نشد نپرداز. «الساعی» از ریشه با نکوهش مردم و اشتباهات آنها به سوی والی تلاش می کند است و باء در این سخن او «یعدل بک» برای تعدیه است.

الفضل یعنی احسان، «یعدک الفقر» یعنی تو را از آن می ترساند، اشاره ای است به این سخن خداوند متعال: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ» {شیطان شما را از تهیدستی بیم می دهد}

و این سخن او «بالجور» متعلق به الشر است، پس جور جور مأمور است یا متعلق به التزیین است، پس منظور از جور، امرکننده است. «الشره» غلبه حرص و الجور انحراف از میانه روی است.

این سخن امام علیه السّلام: «یجمعها سوء الظن»، سوء ظن، ملزم آن یا معنای مشترک بین آنهاست. «بطانه الرجل» با کسره رازدار و مورد مشورت اوست. و واو در این کلام او «و أنت واجد» عاطفه و حالیه بودن را محتمل است و «منهم» متعلق به اسم تفضیل مقدم بر آن است و «ممن» بیانی برای «خیر الخلف» در کلام اوست. و رجل نافذ فی أمره، گفته می شود یعنی قاطع، و الآصار جمع «الإصر» با کسره است که به معنی گناه و بار است. الحنو یعنی عطف و شفقت و «حفلاتک» یعنی محل اجتماع تو و محفل القوم محل اجتماع آنان.

و این سخن او «واقعاً» بنا بر حال بودن منصوب است، یعنی درحال وقوع آن کلام از او، نصیحت و کم بودن کمک، آنجاکه از میل تو واقع شود، چه اینکه در میل بزرگ باشد یا حقیر یا جایی که میل تو واقع شود، یعنی چه اینکه آنچه دوست داری بزرگ باشد یا کوچک.

و محتمل است که منظور این باشد که آن نصیحت کننده از روی هوا و علاقه تو، واقع شده باشد، آنجا که واقع می شود، یعنی واجب است که در علاقه تو موقعی برای آن باشد. ابن میثم آن را چنین ذکر کرده است و گفته شده: محتمل است که آن اشاره ای به آنچه که از جانب توست، باشد، یعنی چه اینکه آن عمل صادر شده از تو از جمله مواردی که بسیار دوست می داری باشد یا خیر.

و بهتر این است که معنی این باشد که ناصح می گوید: نصیحت می کند و منع می کند، چه اینکه عملش با هوا و رضای تو موافق باشد یا خیر. پس این سخن او «حیث وقع» یعنی از موافقت و مخالفت.

و این سخن امام علیه السّلام: «و الصق» بر بنای مجرد است و در بعضی نسخه ها بر بنای إفعال است، یعنی خود را به آنان ملحق کن و بر اساس هر دو تقدیر معنا این است: آنها را خواص و خالصان خود قرار بده. «ثم رضهم» یعنی آنان را تربیت کن و عادت بده که تو را در حضور خودت نستایند.

و جوهری گوید: البجح یعنی شادی و بجّحه أنا تبجيحاً فتبجّح، یعنی او را خوشحال کردم، پس خوشحال شد و توصیف کردن با این سخن او «لم تفعله» برای تخصیص نیست بلکه معنی این است تو را با مدح کردن تو به وسیله آنچه که انجام نداده ای، خوشحال نکنند که این باطل است، چنانکه خداوند سبحان فرمود: «وَّيُحِبُّونَ أَن يُحْمَدُواْ بِمَا لَمْ يَفْعَلُواْ» {و دوست دارند به آنچه نکرده اند مورد ستایش قرار گیرند} الزهو یعنی کبر و فخر، العزّه با عین و زاء به معنی قدرت، غلبه و شدت است، یعنی تو را نزدیک می کند تا اینکه شیطان و نفس اماره ات قوی شود و بر تو غلبه یابد یا تا اینکه قلبت قسی شود. پس بر رعیت غلبه بیابی و به آنان ستم کنی.

در بعضی نسخه ها با غین و راء است، یعنی غفلت از حق و فریفته باطل شدن، تزهید مخالف ترغیب است، تدریب یعنی عادت دادن.

این سخن او «و ألزم كلاً منهم» یعنی نیکوکار را به نیکی و بدکار را به بدی مجازات کن و النصب یعنی خستگی و در اینجا اندوهش در حذر از اینکه مکروهی از آنان به او برسد یا اینکه از او اطاعت نکنند است و البلاء بر خیر و شر اطلاق می شود، چنانکه خداوند متعال فرمود: «وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً» {شما را از راه آزمایش به بد و نیک خواهیم آزمود} و در اینجا منظور از اول، خلیفه اول و منظور از دوم، خلیفه دوم است .

جوهری گوید: صدر کل شئ، اول هر چیز است و الصلاح مخالف فساد است و الفعل بر وزن دخل و حسن است، المنافثه یعنی صحبت متقابل، و در حدیث آمده است: «إن الروح الأمين نفث في روعی» و در بعضی نسخه ها «مثافنه الحكماء» آمده است با تقدیم ثاء بر نون که به معنی کمک و همراهی است.

و راوندی گوید: از ثفه البعير مشتق است و آن عضوی از شتر است که بر زمین قرار می گیرد زمانی که نشانده شود، گویی تو سر زانویت را به زانوی او می چسبانی. این سخن امام علیه السّلام: «من أهل الذمّه» ابن میثم گوید: لف و نشر است و محتمل است که بیانی برای اهل خراج باشد، زیرا برای امام است که زمین خراج را از سایر مسلمانان و اهل ذمّه بپذیرد.

تجار با ضمه و تشدید و با کسره و تخفیف، جمع تاجر است.

الصناعه با کسره، حرفه صنعتگر است و دو ضمیر موجود در «حدّه» و «فریضه» یا به «الله» بازمی گردد یا به «کل» و منظور از «بالعهد» حکم خاص هر یک از آنان است.

و قوام الشئ با کسره: آنچه که به آن قائم می شود و امرش با آن نظم می گیرد، است. این سخن امام علیه السّلام: «و یکون من وراء حاجتهم» یعنی در آنچه که به آن نیاز دارند، «الوراء» یا به معنی پشت است، گویی آن تکیه گاهی برای حاجتشان و محلی برای اعتمادشان است یا به معنی جلو است، چنانکه درباره این کلام خداوند: «وَكَانَ وَرَاءهُم مَّلِكٌ» {پیشاپیش آنان پادشاهی بود} گفته شده است، پس گویی او پیشاپیش حاجت آنان برای کفایت امور آنان تلاش می کند و مورد اول بهتر است، «یحکمون» به صیغه افعال است.

این سخن امام علیه السّلام: «من مرافقهم» یعنی مرافق رعیت یا تجار یا صنعتگران، یعنی مرافق حاصل شده به وسیله آنها و ضمیر در «أسواقهم» چنین است و ضمیر مرفوع موجود در «یکفونهم» به تجار و آنچه که بر آن عطف شده است، باز می گردد و ضمیر موجود در «أیدیهم» و «غیرهم» نیز چنین است.

جوهری گوید: المرفق من الأمر، چیزی است که از آن بهر ه و منفعت می بری. و گوید: حقّ الشئ یحقّ یعنی واجب شد و گوید: الرفد یعنی عطا و بخشش .

این سخن امام علیه السّلام: «و فی الله» یعنی در جود و عنایت خدا، پس در تدبیر امورشان یا در حکم و شریعت او و آنچه که در کتابش و سنت نبی اش برای هریک از آنان مقرر کرده است باید بر خدا تکیه کنند.

این سخن امام علیه السّلام: «بقدر ما یصلحه»، ضمیر به کل باز می گردد و گفته شده به والی که این بعید است.

این سخن امام علیه السّلام: «فولّ من جنودک» یعنی هرکسی که چنین بود را سرپرست لشکرت قرار بده. «أنقاهم جیباً» یعنی پاک ترین آنها از نظر جیب، یعنی عفیف امین و از عفت و امانت داری به پاکی جیب، کنایه آورده است، زیرا کسی که سرقت می کند، مال دزدی را در جیبش می گذارد و این توصیه درباره سرپرستان لشکر به جهت غنائم است، ابن ابی الحدید چنین ذکر کرده است. ابن میثم گوید: ناصح الجیب کنایه از امین است، و شاید در نسخه او، لفظ «أنقاهم» نبوده است. و جوهری گوید: رجل ناصح الجیب، یعنی امین. و محتمل است که منظور از طهارت جیب او یا خلوص او، محب امام بودن و خالی از عداوت و نفاق بودن او باشد.

و این سخن امام علیه السّلام: «یستریح إلی العذر» یعنی در صورت عذر آرام می گیرد و به سوی آن متمایل می شود و آن را می پذیرد.

و محتمل است که برگرفته از این کلام آنان باشد: عذرته عذراً فیما صنع، پس عذر به معنی قبول عذر است.

این سخن امام علیه السّلام: «و ینبو علی الأقویاء» در اکثر نسخه های تصحیح شده چنین است، یعنی بر اقویاء برتری می یابد و

ظلم آنها را از ضعفاء دفع می کند. از ریشه نباوه که به معنی زمین مرتفع است.

و در بعضی نسخه ها «عن الأقویاء» آمده است و از آنها کناره گیری می کند و دوری می گزیند و به آنها متمایل نمی شود، بر گرفته از این کلام آنان: نبا بصره عن الشئ، زمانی که از آن کناره گیری کند.

این سخن امام علیه السّلام: «و ممن لا یثیره» عطف بر این سخن او «ممن یبطئ» است، یعنی او خشونتی ندارد که آن را برانگیزد و اگر به اقتضای فطرتش خشونتی داشت، آن را با عقلش خاموش می کند یا اگر کسی با او تندی کند، صبر و بردباری پیشه می کند.

و شاید منظور از الصاق بذوی الاحساب، سپردن ولایات و امور به آنان یا بررسی احوال آنها و تربیت و حفاظت آنها از تباهی باشد. «الحسب» با حرکت چیزی است که از مفاخر به حساب می آید و گفته شده شرف اثبات‌شده برای او و اجداد اوست. و سوابق: فضائلی است که بر او پیشی دارد.

و جوهری گوید:النجده یعنی شجاعت و لاقی فلان نجده یعنی فلانی با شدتی مواجه شد و السماحه با فتحه یعنی موافقت مرد با آنچه که از او خواسته می شود یا جود و بخشش است.

این سخن امام علیه السّلام: «فأنهم جماع من الکرم» یعنی مجمعی از مجامع کرم یا اینکه آن صفت از صفت های جامع از جمله صفات کرم است و در آوردن ضمیر ذوی العقول جوازی است، مانند این سخن خداوند متعال: «فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّی إِلَّا رَبَّ الْعَالَمِینَ» {قطعا همه آنها جز پروردگار جهانیان دشمن منند} و ابن ابی الحدید گوید: یعنی محل اجتماع کرم و از آن حدیث است: الخمر جماع الاثم و «من» در اینجا بر اساس مذهب اخفش زائد است، گرچه در ایجاب باشد.

این سخن امام علیه السّلام: «و شعب من العرف» شعبه های عرف یعنی أقسام و اجزاء آن یا از معروف، زیرا غیر آن نیز از کرم و احسان است، مانند عدل و دانش.

این سخن امام علیه السّلام: «ثم تفقّد من امورهم»، یعنی امور لشکریان یا افراد صاحب حسب و نسب و کسانی که بعد از اوست یا مطلقاً رعیت، و تفقد جستجوی چیزی به هنگام غیبت آن است.

جوهری گوید: تفاقم الأمر یعنی کار بزرگ شد و تاء در «داعیه» برای مبالغه است.

و این سخن امام علیه السّلام: «اتکالاً علی جسیمها» یعنی اعتماد بر جستجوی بزرگ آن، «من واسهم» یعنی لشکریان، «من جدته» یعنی بی نیازی آن، «من خوف أهلیهم» یعنی کسی که از میان فرزندان و خویشاوندان خود جانشین می کنند. «إلا بحیطتهم» در اغلب نسخه های تصحیح شده با فتحه حاء و تشدید یاء آمده است و در کتب لغتی که یافتیم، موجود نیست، بلکه الحیطه در آنها با کسره حاء و سکون یاء است، چنانکه در بعضی نسخه ها چنین است. جوهری گوید: الحیطه با کسره، حیاطه است و هر دو از واو است و قد حاطه یحوطه حوطاً و حیاطه و حیطه، یعنی از او مراقبت و محافظت کرد. و مع فلان حیطه لک [و علیک نمی گویی] یعنی مهربانی و عطوفتی است.

و ابن ابی الحدید گوید: و اغلب افراد آن را با تشدید یاء و کسره آن روایت می کنند و صحیح با کسره حاء و تخفیف یاء است.

و این سخن امام علیه السّلام: «و قلّه استثقال دولهم»، یعنی به اینکه به دولت آنها راضی باشند و آن را سنگین نشمارند و نابودی آن را آرزو نکنند، والاستبطاء یعنی کند شمردن چیزی.

این سخن امام علیه السّلام: «واصل فی حسن الثناء علیهم»، یعنی آن را تکرار کرد تا اینکه برخی از آن را به برخی دیگر رساندی، یا اینکه آنان را دنبال کرد و با آن به آنها اظهار دوستی کرد.

و در بعضی نسخه ها: «من حسن» آمده است و تعدید البلاء، کثرت اظهار بلا است و در النهایه گوید: در آن آمده است: «عسی أن یؤتی هذا من لا یبلی بلائی»، یعنی نظیر عمل من در جنگ را انجام نمی دهد، گویی او می خواهد بگوید که عملی انجام می دهم که در آن آزموده شوم و خیر و شر را اظهار می کند. «الهز» یعنی حرکت دادن، تحریض، یعنی ترغیب کردن. «ثم اعرف» یعنی مقدار امتحان هر فرد از آنها را می دانم و تجاوز او از آن مقدار، «ولا تقصرنّ به دون غایه بلائه» یعنی به اینکه برخی را ذکر کنی و برخی را تحقیر کنی و او را بر اساس آن جزا ندهی.

این سخن امام علیه السّلام: «ما یضلعک» در بعضی نسخه ها با ضاد و در برخی دیگر با ظاء آمده است و ابن اثیر در ماده ضلع از کتاب النهایه گوید: در آن آمده است: «اعوذ بک من الکسل و ضلع الدین» یعنی سنگینی آن، و الضلع یعنی انحراف، یعنی بر او سنگین می شود تا اینکه صاحبش از استقرار و اعتدال منحرف می شود، ضلع با کسره، یضلع ضلعاً با حرکت و ضلع با فتحه، یضلع ضلعاً با سکون گفته می شود، یعنی منحرف شد و از مورد اول، حدیث علی علیه السّلام است، «و اردد إلی الله و رسوله ما یضلعک من الخطوب»، یعنی بر تو سنگین می شود.

درباره الظاء در ماده ظلع گوید: الظلع با سکون انحراف است و ظلعوا یعنی منقطع شدند و به جهت کوتاهی شان تأخیر کردند و أخاف ظلعهم با فتحه لام، یعنی انحرافشان از حق و ضعف ایمانشان و گفته شده از گناهشان و اصل آن دردی در پای چهارپاست که او را لنگ می‌کند. و رجل ظالع، یعنی منحرف و گفته شده منحرف با ضاد است و گوید: ابن ابی الحدید گوید: روایت صحیح با ضاد است گرچه روایت با ظاء نیز دارای وجه است.

این سخن امام علیه السّلام: «ثم اختر للحکم بین الناس» توصیه ای در گماشتن فقهاء است. «فی نفسک» یعنی در اعتقادات، باء در «تضیق» برای تعدیه است. «و لا یمحکه الخصوم» در نسخه‌های معتبر نیز به صیغه مجرد است یا با یاء، یا با تاء و آنچه که از کلام اهل لغت روشن می گردد، این است که آن دعوای لازم است.

و آنچه که ابن اثیر در النهایه روایت کرده این است که «تمحکه» با ضمه تاء از باب إفعال است و گوید: در حدیث علی علیه السّلام آمده است: «لا تضیق به الأمور و لا تمحکه الخصوم» المحک یعنی لجاجت و قد محک یمحک و أمحکه غیره پایان.

و در بعضی نسخه ها: «یمحکه» بر مبنای تفعیل است.

و ابن میثم در شرح این سخن امام علیه السّلام: «ممن لا یمحکه الخصوم» گوید: یعنی با لجاجت، در حق بر او غلبه نمی کند و گفته شده، آن کنایه از کسی است که طرف دعوا او راضی می کند، پس با او لجاجت نمی کند و اولین کلام او را می پذیرد.

و این سخن امام علیه السّلام: «لا یتمادی فی الزلّه»، یعنی در خطا استمرار ندارد، بلکه بعد از ظهور حق باز می گردد. و جوهری گوید: الحصر یعنی ناتوانی، گفته می شود: حصر الرجل یحصر حصراً بر وزن تعب تعباً و نیز الحصر یعنی تنگ دل و حصرت صدورهم گفته می شود و هرکسی که از چیزی امتناع کند و قادر بر آن نباشد، از آن ناتوان باشد قد حصر عنه گفته می‌شود حصرت الرجل به صورت متعدی نیز به کار می‌رود و او محصور است، یعنی او را حبس کردم و حصره العدو یحصرونه، زمانی است که بر او فشار آورند. پایان.

و معنی این است که سینه اش تنگ نمی شود و رجوع به حق بعد از شناخت آن مشکل نیست و خود را از آن نگه نمی دارد. والتبرّم یعنی تشویق و ملال، یعنی به امید ظهور حق از بحث ملول نمی شود و «أصرمهم» قاطع ترین و مؤثرترین آنها.

جوهری گوید: زهاه و ازدهاه یعنی او را خفیف و خوار کرد و این کلام آنان از آن است: فلان یزدهی بخدیعه الإطراء یعنی مدح و الإغراء یعنی تشویق.

این سخن امام علیه السّلام: «ثم أكثر تعاهد قضائه» یعنی درباره آنچه که او قضاوت می کند و حکم می کند جستجو و تحقیق کن که آیا آن با حق موافق است، سپس امر کن که بخشش فراوانی که چشمانش را سیر کند و او را از رشوه باز دارد، بر او واجب شود و جوهری گوید: زاح الشئ یزیح زیحا، یعنی دور شد و از بین رفت و أرحت علّته فزاحت علتش را از بین بردم پس از بین رفت

ابن میثم گوید: ما در این کلام او «ما یزیح علته»، محتمل است که بدل از «البذل» باشد و محتمل است که مفعولی برای فعل محذوفی که «البذل» بر آن دلالت می کند باشد، یعنی آنچه که علت او را از بین می رود، بر او می بخشی و محتمل است که مفعولی برای این کلام او «افسح» باشد از ریشه فسح، یعنی مالی که او را کفایت کند بر او بگستران یا در معنی، مصدر «افسح» باشد، یعنی چنان برای او بگستران که علت او را از بین ببرد. پایان.

الاغتیال در اصل این است که مردی را با حیله به قتل برسانی و در اینجا کنایه از نکوهش او توسط مردم و تقبیح نام او نزد والی است تا از او رویگردان شود.

و این سخن امام علیه السّلام: قد کان اسیراً، یعنی در زمان خلفای پیشین.

این سخن او: «العمّال» یعنی افراد منصوب برای جمع آوری مالیات، جزیه و صدقات، «فاستعملهم اختیاراً» در بعضی نسخه ها با یاء آمده است، یعنی از میان کارگزارانت کسی که نزد تو برگزیده است را منصوب کن و الاختیار یعنی برگزیدن. یا کسی که بعد از تأمل و تفکر برمی گزینی و در بعضی نسخه ها با باء آمده است، یعنی بعد از برگزیدن و امتحان کردن آنها. جوهری گوید: حباه یحبوه، یعنی به او بخشید.

ابن ابی الحدید گوید: یعنی آنها را به عنوان هدیه ای برای آنان یا به خاطر کسی که وساطت آنها را می کند یا از روی برتری و لطف بر آنها نگمار.

و در قاموس گوید: حاباه محاباه و حباء: او را یاری کرد، مخصوص گردانید و به سوی او تمایل یافت.

«فإنهما»، یعنی مهربانی و ترجیح، چنانکه در برخی نسخه ها به جای ضمیر، صریحاً آمده است و در بعضی نسخه ها «فإنهم» آمده است و جوهری گوید: التوخی، یعنی طلب و قصد کردن.

و گوید: القدم واحد أقدام است. والقدم سابقه در امری است. گفته می شود: لفلان قدم صدق، یعنی تأثیر نیکو. و فیروزآبادی گوید: القدم به معنی پا مؤنث است و این کلام جوهری که «القدم» واحد اقدام است، اشتباه و درست آن، واحده است.

و در النهایه گوید: الاعراض جمع عرض است که جایگاه مدح و ذم در انسان است، چه اینکه در خودش باشد یا در نیاکانش یا در کسی که به امر او ملزم است. و گفته شده قسمتی از خودش و نسبتش است که آن را محافظت می کند و آن را از اینکه کاسته شود و افتراه زده شود، محافظت می کند و ابن قتیبه گوید: عرض الرجل، خود و بدن مرد است نه چیز دیگر.

و ابن ابی الحدید گوید: الاشراف شدت حرص بر چیزی است.

این سخن امام علیه السّلام: «ما تحت ایدیهم» یعنی از اموال مسلمانان، از آنچه که به جمع آوری آن مأمور شده اند، «أو ثلموا أمانتک» کنایه از خیانت است، الثلمه شکاف در دیوار و غیر آن است.

این سخن امام علیه السّلام: «و ابعث العیون» یعنی کسی که مراقب آنان است و بر آنان اطلاع دارد.

العین، جاسوس و دیده بان است. «حدوه لهم» یعنی برانگیزنده و تحریک کننده آنها و الحدو، در اصل کشیدن شتر و آواز خواندن برای آن است .

این سخن امام علیه السّلام: «و تحفظ من الأعوان» یعنی از خیانت یاران والیان یا یاران خودت در ذکر احوال کارگزاران با اهداف فاسدشان یا یاران افراد حاضر نزد او هستند، کسانی که آنها را به سوی مکان های نزدیک می فرستی و ضمیر موجود در «بها» به خیانت باز می گردد.

«واکتفیت» جواب شرط است و أخذه بما اصاب من عمله، بازگرداندن آنچه که به خیانت گرفته است. و جوهری گوید: وسمته وسماً وسِمه، زمانی است که در او نشانه و داغی گذاشتی و هاء، بدل از واو است. «قلّدته عار التهمه»یعنی ننگ را مانند قلاده ای در گردن او قرار دادم.

این سخن امام علیه السّلام: «لأن لک» یعنی خراج یا گرفتن آن. «فإن شکوا ثقلاً» یعنی مالیات تعیین شده بر آنان یا سنگینی فشار کارگزار یا علتی مانند ملخ، سرما و امثال آن، الشرب با کسره، سهم از آب است و جوهری و جزری گویند: گفته می شود: لا تبلّک عندی بالّه، یعنی از من بخشش و خیری به تو نمی رسد.

و ابن میثم گوید: البالّه اندکی آب است که زمین با آن خیس می شود و گوید: أحالت الأرض یعنی زمین از همواری ای که بر آن بود، دگرگون شد، پس نه کشته اش بارور شد و نه نخلش ثمر داد.

و ابن ابی الحدید گوید: یا بالّه یعنی باران.

و در النهایه گوید: حالت الناقه و أحالت زمانی است که یک سال آبستن شود و سالی آبستن نشود و در حدیث گوید: «إنه جعل علی کل جریب عامر او غامر درهماً و قفیزاً». الغامر زمینی که احتمال زراعت دارد کشت نشود و به این دلیل غامر نامیده شده است که آب آن را می پوشاند، پس آن غامر است و الغامر فاعل به معنی مفعول است. پایان.

این سخن امام علیه السّلام: «أو أحجف بها» یعنی آن را برد و معنی این است که عطش، او را تلف کرد. به این صورت که آب موجود در نوشیدن برایش کافی نبود یا به جهت کوتاهی یا مانعی. «حسن نیاتهم» یعنی صفای باطن و تمایل قلبی آنان. و در بعضی نسخه ها، ثنائهم آمده است و استفاضه العدل گسترش عدالت است .

و این سخن او «معتمداً» حال برای ضمیر خففت است، یعنی قصدکننده و الاجمام یعنی ایجاد آسایش.

و این سخن او: «و الثقه»، نسخه ها بر جرّ آن متفق هستند، پس معطوف بر این سخن او «أو اجمامک» می‌شود.

و ابن میثم گوید: «فضل» به عنوان مفعول «معتمداً» منصوب شده است و «الثقه» معطوف بر مفعول مذکور است و شاید او با نصب قرائت کرده است.

و این سخن امام علیه السّلام: «فربما حدث من الأمور» مانند احتیاج تو به مساعدت، مالی است که به عنوان قرض یا کمک صرف، بر خود قسط بندی می کنند. و الاعواز یعنی فقر. این سخن امام علیه السّلام: «علی الجمع» یعنی اموال برای خودشان یا برای حاکم. «و سوء ظنّهم بالبقاء» یعنی ابقاء بر کار به جهت ترس از برکناری یا اینکه طول بقاء را گمان می کنند و مرگ و زوال را با بقاء فراموش می کنند.

در النهایه: العبر جمع عبره است و آن پند و اندرز از آنچه که انسان از آن پند می گیرد و به آن عمل می کند و عبرت می گیرد یا با آن بر غیر خود استدلال می کند است.

این سخن امام علیه السّلام: «فولّ علی أمورک» شاید منظور از آن، امور کلی ای که دقیقاً به والی اختصاص دارد، باشد نه امور جزئی مربوط به روستاها و امثال آن. پس منظور از بهترین آنها، بهترین کاتبان والی است و ممکن است که منظور از آن، مطلق امور او باشد. پس ضمیر موجود در «خیرهم» به مطلق کتاب باز می گردد و مورد اول بهتر است.

این سخن امام: «مکائدک» یعنی تدبیرهای پنهان تو و معنا این است که نامه های مذکورت را مخصوص به کسی که بیشتر دارای اخلاق نیکو از قبیل علم به وجوه آراء اصلاح کننده، وفاء، خلوص، امانت و امثال آن است، قرار بده و البطر، سرکشی به هنگام نعمت است.

این سخن امام علیه السّلام: «و لا تقصر به» یعنی از روی کوتاهی، آن را غفلت قرار نده. و این سخن او: «فیما» شاید معطوف بر این سخن او «عن ایراد» باشد، «یأخذ لک» مانند خراج یا نوشته هایی که برای تو حجت است و «یعطی منک» مانند سهم لشکریان یا نوشته هایی که برای سایرین حجت است.

این سخن او: «و لا یضعف» یعنی اگر برای تو پیمانی بست، آن را قوی و محکم می کند و اگر دشمنانت علیه تو پیمانی بستند، او در وارد کردن آنچه که باز کردن آن و شکستن آن به هنگام نیاز را ممکن می کند، تلاش می کند. پس منظور از اطلاق یا ترک قید است یا باز کردن گره است. و در بعضی نسخه ها «لا یعجز» با صیغه إفعال آمده است، یعنی تو را ناتوان نمی کند.

و استنامتک یعنی تمایل قلبی تو به او، جوهری گوید: استنام إلیه یعنی به سوی او آرام گرفت و اطمینان یافت.

این سخن او: «فأنّ الرجل یتعرّضون» ابن ابی الحدید گوید: «یتعرّضون» روایت می شود، یعنی خود را به گونه‌ای قرار می دهند که با تصنع خود به محاسن شناخته می‌شوند. «فاعمد لأحسنهم کان» یعنی کسی که در زمان صالحان پیش از تو بهترین آنها بود را قصد کن. این سخن امام علیه السّلام: «و لمن ولیت أمره» یعنی امام تو.

این سخن امام علیه السّلام: «واجعل لرأس کلّ أمر»، ابن ابی الحدید گوید: مانند اینکه یکی از آنها برای نامه‌های ارسالی به اطراف و دشمنان، دیگری برای پاسخ های کارگزاران نواحی و دیگری برای خواص و هزینه های او باشد.

و این سخن امام علیه السّلام: «لا یقهر کبیرها»، یعنی از پرداختن به حق آن عاجز نباشد. «و لا یتشتت علی»، یعنی به جهت کثرت آن، پراکنده نمی شود و دو ضمیر موجود در «کبیرها و کثیرها» به امور باز می گردد.

این سخن او «ألزمته» یعنی خدا و امام، تو را به جهت تظاهرت به غفلت مؤاخذه می کنند.

این سخن امام علیه السّلام: «ثم استوص» ابن ابی الحدید گوید: یعنی أوص مانند قرّ فی المکان و استقرّ است می گوید: استوص بالتجار خیراً، یعنی خودت را به آن سفارش کن و کلام نبی صلّی الله علیه و آله از آن است: استوصوا بالنساء خیراً. و مفعول «استوص» و «أوص» در اینجا به دلیل علم به آن محذوف است و جایز است که معنای استوص این باشد: سفارش من درباره آنها را بپذیر و أوص بهم أنت غیرک. «المضطرب» یعنی مسافر و الضرب: حرکت در زمین. خداوند متعال فرمود: «وَإِذَا ضَرَبْتُمْ فِی الأَرْضِ» {و چون در زمین سفر کردید}

این سخن امام علیه السّلام: «المترفق ببدنه» یعنی پیشه وران، زیرا آنها با تحمل کار و خسته کردن بدن منفعت مردم و خود را بر عهده می‌گیرند. المرافق: آنچه که از آن بهره برده می شود. المطارح، یعنی مکان های دور. جوهری گوید: الطرح با حرکت مکان دور است. «و حیث» ابن ابی الحدید گوید: با حذف واو روایت می شود، یعنی از مکانی که مردم به جهت محل آن منافع، بر او اجتماع نمی کنند و در آن بر آن منافع تن به خطر نمی دهند، مانند دریا، کوه و امثال آن و ضمیر موجود در «مواضعها و علیها» به منافع باز می گردد.

این سخن امام علیه السّلام: «فإنهم سلم» یعنی اگر تسلیم شود و صلح کند، از فساد در دولت و خیانت در اموال توسط آنان

ترسی وجود ندارد. البائقه یعنی مصیبت و گفته شده ظلم است و الغائله یعنی شر، حواشی البلاد، اطراف سرزمین ها، الشحّ یعنی بخل یا حرص، الحکر جمع کردن و نگه داشتن و احتکار نگه داشتن در انتظار افزایش قیمت است و احکام احتکار در محل آن خواهد آمد.

در القاموس گوید: تحکم فی الأمر یعنی حکمش در آن جاری شد و گوید: البیاعه با کسره کالای تجاری و جمع آن بیاعات است و لفظ «و عیب» در بعی نسخه ها به عنوان عطف بر «باب» با رفع مذکور است و در بعضی از آنها به عنوان عطف بر «مضره» با جر مذکور است. سمح بکذا سمحاً با فتحه یعنی بخشید، بخشش کرد و با آنچه که از او خواسته شد، موافقت کرد و در اینجا مقصود، یا ترک کم فروشی در پیمانه و وزن است که منظور از این سخن او «بموازین عدل» نکاستن در اصل میزان است و محتمل تأکید است یا اینکه منظور از السمح اعطاء الراجع قلیلاً، نرم خویی با مشتری و ترک خشونت از روی استحباب است، گرچه ظاهر، وجوب است. «قارفه» یعنی به او نزدیک شد و درآمیخت و مقصود از التنکیل و المعاقبه در غیر اسراف، تنبیه به قدر مصلحت است .

این سخن امام علیه السّلام: «ثم الله الله» یعنی خدا را یاد کن و از او بترس، الحیله: مهارت در تدبیر امور و «اهل البؤسی» لفظ «اهل» در اکثر نسخه ها موجود نیست و البؤسی مصدر است، مانند النعمی، یعنی شدت نیاز. پس عطف کردن آن بر مساکین و محتاجین جز با تقدیر صحیح نیست. «الزّمنی« جمع زمن است، پس معطوف بر «اهل البؤسی» است نه «البؤسی» و تفسیر القانع و المعتّر به زودی خواهد آمد. «احفظ لله» یعنی به آنچه که خداوند درباره حق آنها امر کرده است، عمل کن یا به آنچه که در خصوص آن تو را به آن امر کرده است، برای خدا عمل کن.

در النهایه گوید: الصوافی املاک و زمین هایی است که اهل آن از آن رفته اند یا وفات کرده‌اند و وارثی ندارد و واحد آن صافیه است.

الأزهری گوید: به املاکی که حاکم برای خواص خود اختصاص می دهد، صوافی گفته می شود و کسی که « فاذکروا اسم الله علیها صوافی» قرائت کرده است، این معنا را گرفته است، یعنی خالص برای خداوند متعال. پایان.

و شاید منظور از بخشی از بیت المال در این سخن امام علیه السّلام: «واجعل لهم قسماً من بیت مالک»، سهم واجب برای آنها از زکات و خمس باشد و منظور از قسم من غلات الصوافی، چیزی باشد که از غنیمت و ره آورد برای تأمین کمبود خواص امام علیه السّلام، به عنوان اعانه برایشان کافی باشد و شمولش بر بیت المال نیز محتمل است.

و منظور از الأقصی از نظر دوری از شهر والی باشد و گفته شده از نظر دوری از جهت انساب و اسباب از اوست. و گفته شده آنچه که از زمین های غنیمتی حاصل می شود را در برخی از شهرها به طور خاص بر مساکین آن شهر هزینه نکن، زیرا سایرین نیز در آن مانند آنها حق دارند. «وکل قد استرعیته حقه» یعنی خداوند تو را به مراعات حق او امر کرده است.

این سخن امام علیه السّلام: «و لا یشغلنّک عنهم نظر» یعنی اندیشه در امری دیگر و توجه به آن تو را از آنان مشغول نسازد. و در بعضی نسخه ها «بطر» آمده است، یعنی نشاط و سرکشی، و التافه یعنی حقیر .

و این سخن امام علیه السّلام: «لإحکامک» در اغلب نسخه ها با فتحه همزه آمده است و قرائتش با کسره نیز ممکن است و شاید این مناسب تر باشد، چنانکه پوشیده نیست. و الاشخاص یعنی بیرون کردن، «و لا تصعّر خدّك لهم» یعنی از روی تکبر رویت را از مردم نگردان، «ممن تقتحمه العیون» یعنی خوار و تحقیرش می کند. «و تحقر» با تخفیف و کسره قاف، یعنی او را حقیر می پندارد و در بعضی نسخه‌ها بر وزن تفعیل است. «ففرّغ لأولئك ثقتك» یعنی برای رساندن امور آنها به تو، مردی از اهل خشیت خدا و تواضع برای آنان یا برای خدا و تواضع برای امام یا برای تو باشد را منصوب کن. «ثمّ اعمل فیهم» یعنی در خصوص آنها به آنچه که خداوند امر کرده است، عمل کن، به گونه ای که زمانی که درباره عملت با آنان از تو سؤال کرد، صاحب عذر باشی.

این سخن امام علیه السّلام: «و تعهد اهل الیتیم و ذوی الرقه فی السن ممّن لا حیله له»، جوهری گوید: الرقق با حرکت یعنی ضعف و رجل رقیق یعنی مردی ضعیف، و ابن میثم گوید: یعنی افراد کهنسالی که در پیری به حدی رسیده اند که پوستشان نازک شده و حالشان از برخاستن ضعیف است. پس حیله ای ندارند.

کیدری گوید: یعنی کسانی که در سن، به حدی رسیده اند که به آنان دلسوزی می شود و مهربانی می شود. «و لا ینصب نفسه» یعنی حیا یا اطمینان به خدا.

این سخن امام علیه السّلام: «العاقبه» در بعضی نسخه ها با قاف و باء، در بعضی دیگر با فاء و یاء آمده است، «فصبروا انفسهم» با تخفیف و تشدید است. در النهایه گوید: اصل صبر، حبس است و خداوند متعال فرمود: «وَاصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ الَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم» {و با کسانی که پروردگارشان را می خواهند شکیبایی پیشه کن} و فیروزآبادی گوید: صبّره، یعنی از او خواست که صبور باشد.

این سخن امام علیه السّلام: «قسماً» یعنی بخشی از اوقات را «تفرّغ لهم فیه شخصک» یعنی در آن به سایر مشغولیت ها مشغول نباش. «و تقعد عنهم جندک» یعنی لشکریانت را از تعرض به آنها و دخالت در امور آنها نهی می کنی، الأحراس جمع حارس است، یعنی پاسدار، و در النهایه گوید: شرط السلطان گزیده ای از یاران حاکم است که آنها را بر سایر لشکریانش مقدم می سازد و الشرطه اولین گروه از لشکر است که شاهد واقعه است.

و ابن اثیر نیز در ماده تعتع از النهایه گوید: در آن آمده است: «حتی یؤخذ للضعیف حقّه غیر متعتع» با فتحه تاء، یعنی بدون اینکه آزاری به او برسد که وی را نگران و هراسان کند، تعتعه فتتعتع گفته می شود و «غیر» به عنوان حال برای الضعیف منصوب است. پایان.

این سخن امام علیه السّلام: «لن تقدس» یعنی از عیوب و نقائص پاك نخواهی شد که بر وزن مجهول از تفعیل و معلوم از تفعل است. «الخرق» یعنی جهل و العیّ نیز چنین است، یعنی از آنها برعهده بگیر و آنها را ملامت نکن. «الضیق» یعنی فشار آوردن به آنها در امور یا بخل یا تنگی سینه به جهت اموری که از آنها سر می زند یا عجز. «الأنف» باحرکت، امتناع ورزیدن از چیزی از روی تکبر. الکنف با حرکت، جانب و ناحیه، الاعطاء الهنئ چیزی است که آمیخته با منت و آزار و امثال آن نباشد. گفته می شود: أجملت الصنیعه عند فلان و أجمل فی صنیعه، جوهری این را ذکر کرده است و أعذر یعنی عذرش را آشکار کرد.

این سخن او «امور» مبتدا است و خبرش محذوف است یعنی هناك امور. و در الصحاح: وعیی اذا لم یهتد لوجهه و العیّ، مخالف بیان است و قد عیّ فی منطقه، و نیز عیی گفته می شود. و گوید: مکان حرِجٌ و حرج یعنی مکانی تنگ و قد حرج صدره یحرج حرجاً.

این سخن امام علیه السّلام: «بالغاً من بدنک» یعنی گرچه آن تو را بسیار خسته کند.

این سخن امام: «فلا تکوننّ منفّراً» یعنی با طولانی ساختنی که موجب بیزاری مردم است. «و لا مضیعاً» با تأخیر از اوقات فضیلت و کوتاهی در آداب و تعلیل برای مورد اول است.

این سخن او: «و کن بالمؤمنین رحیماً» از ادامه حدیث نبوی یا از کلام امام علیه السّلام است و ابن ابی الحدید مورد دوم را ترجیح داده است. این سخن امام علیه السّلام: «من الضیق» یعنی بخل یا خلق تنگی یا اموری غیر از این دو از مواردی که بیان شد. «قلّه علم» یعنی سببی برای آن. «الاحتجاب منهم» ضمیر موجود برای والیان است، یعنی احتجاب ناشی از آنها یا برای رعیت است پس «من» به معنی عن است و ضمیر موجود در «عنهم» قطعاً برای والیان است و نیز ضمیر موجود در «عندهم» یعنی سببی برای این می شود که امور بزرگ خود را با فریب یاران و اصحاب اغراض، کوچک پندارند و همچنین بالعکس. «ما تواری عنه الناس» یعنی پنهان می شوند و ضمیر در «عنه» به والی، و در «به» به «ما» بازمی گردد و «من الأمور» بیانی برای آن است.

این سخن امام علیه السّلام: «و لیست علی الحق سمات» یعنی کلام حق و باطل نشانه ای ندارد که به محض شنیدن، به وسیله آن شناخته شود، پس ناگزیر باید تحقیق شود تا از یکدیگر بازشناخته شوند.

و در النهایه: أسدی، أولی و أعطی به یک معنی است. و المظلمه چیزی است که از ظالم طلب می کنی و اسم چیزی است که از تو گرفته شده است. الاستئثار خودرأی‌ای در امور است. التطاول یعنی ترفع و الحامه یعنی خواص و حامه الرجل نزدیکان مرد است. و در النهایه: الإقطاع تملیکی و غیر تملیکی است. و در الصحاح: أقطعه قطیعه یعنی بخشی از زمین های خراج و در قاموس: القطیعه، محله هایی از بغداد است که منصور، آن را بین افرادی از سرشناسان دولتش تقسیم کرد.

این سخن امام علیه السّلام: «و لا یطمعنّ»، فاعلش ضمیر احد متقدم بر آن است.

العقیده با ضمه، دارائی و ملکی است که صاحبش به عنوان ملك به آن معتقد است و العقده مکان پر درخت یا پر نخل است، در کتب لغت چنین آمده است.

ابن میثم گوید: اعتقد الضیعه: آن را به دست آورد و ابن ابی الحدید گوید: اعتقدت عقده یعنی آن را به عنوان ذخیره اندوختم.

آن را در کلام اهل لغت نیافتم و عدم تناسب آنچه که ابن ابی الحدید ذکر کرده است، پوشیده نیست و در النهایه گوید: هر امری که بدون خستگی به تو برسد، هنئ است و برای تو مهنأ و مهنّأ است .

این سخن او: «و کن فی ذلک»، ابن میثم گوید: واو در «و کن» حالیه است و «واقعاً» نیز حال است. می گویم: در مورد اول نکته ای است و نتیجه اینکه حق را، هرچه که بود از بی‌عدالتی، حد یا قصاص بر هر کسی که لازم شد، ملزم کن و بر هر کسی که بود از نزدیکان و خواصت. «ابتغ عاقبته» یعنی عاقبت آن الزام. و در قاموس «الغبّ» با کسره: عاقبت یک چیز است مانند مغبّه با فتحه.

این سخن امام علیه السّلام: «فأصحر لهم» یعنی عذرت را برای آنها آشکار کن، أصحر الرجل گفته می شود زمانی که به سوی صحرا خارج شد و أصحر به زمانی است که او را خارج کرد. «و أعدل عنک» در بعضی نسخه ها با قطع الف بر بنای إفعال و در برخی دیگر با وصل بر بنای مجرد است که بر اساس بنای اول از «عدل» به معنی منحرف شد، و بر اساس بنای دوم از «عدله» به معنی او را دور کرد، است. «فإن فی ذلک اعذاراً» یعنی اظهار عذری است. الدعه یعنی افتادگی و فراخی زندگی و هاء، عوض از واو است.

و مقاربه العدوّ اظهار دوستی و درخواست صلح توسط دشمن است. «یتغفل» یعنی خواستار غفلت توست و الحزم اطمینان یافتن در امری است. و اتهام حسن الظن، ترک کردن عمل به مقتضای آن است.

در النهایه: العقده: بیعت بسته شده است و گوید: حاطه یحوطه، یعنی او را حفاظت و صیانت کرد.

این سخن امام علیه السّلام: «واجعل نفسک جنّه» یعنی نیرنگ نکن، گرچه خودت از بین بروی.

«فإنه لیس من فرائض الله شیء» ابن ابی الحدید گوید: شیء اسم «لیس» است و این جایز است، گرچه نکره بودن آن به جهت اعتمادش بر نفی است، زیرا جار و مجرور قبل از آن در موضع حال، مانند صفت است، پس با آن اختصاص یافته است و به معرفه نزدیک شده است و الناس، مبتدا و أشدّ خبر آن است و این جمله مرکب از مبتدا و خبرش در موضع رفع است، زیرا صفت شیء است. و خبر مبتدائی که «شیء» است، محذوف و تقدیرش «من فرائض الله»، در موضع رفع باشد، زیرا خبر مبتدا است که بر آن مقدم شده است و موضع «الناس» و ما بعد آن رفع است، زیرا صفت برای مبتدا، یعنی «شیء» است، چنانکه در ابتدا گفتیم. و ممتنع نیست که «من فرائض الله» محلاً منصوب باشد، زیرا حال است و محل «الناس أشدّ» به عنوان خبر برای «شیء» مرفوع است.

این سخن او «و قد لزم ذلک» یعنی مشرکان با وجود شرکشان، وفا به عهد را ملزم شدند و این برای آنها سنت شد، پس مسلمانان به لزوم و وفاء سزاوارتر هستند.

این سخن امام علیه السّلام: «لما استوبلوا» یعنی عواقب نیرنگ را زیان شمردند.

در النهایه گوید: الوبال در اصل بار سنگین و ناپسندی است. استوبلوا المدینه یعنی شهر را سنگین دانستند. گوید: در آن آمده است: «انّی لا أخیس بالعهد» یعنی عهد نمی شکنم، خاس بعهده یخیس و خاس بوعده، گفته می شود زمانی که خلف وعده کند و گوید: ختله یختله، به او نیرنگ زد و حقه زد.

و ابن میثم گوید: أفضاه، یعنی آن را گسترش داد، استفاض الماء یعنی آب جاری شد، و در قاموس گوید: فضا المکان فضاءً و فضوّاً: مکان وسعت گرفت و المنعه با حرکت و گاه سکون یعنی عزت.

این کلام امام علیه السّلام : «و حریماً یسکنون إلی منعته و یستفیضون إلی جواره» ابن ابی الحدید گوید: «إلی» در اینجا متعلق به محذوف است، مانند این کلام خداوند متعال: «فِي تِسْعِ آيَاتٍ إِلَى فِرْعَوْنَ» { نشانه های نه گانه ای است [که باید] به سوی فرعون} یعنی فرستاده شده به سوی او یعنی خداوند ذمه اش را أمن قرار داد که در طلب حاجت خود، درحالی که در جوار او ساکن هستند، پراکنده می شوند. در الصحاح: الدغل با حرکت یعنی فساد، قد ادخل فی الأمر، گفته می شود زمانی که آنچه که با آن امر مخالف است و تباه کننده آن است را در آن وارد کند. و گوید: المدالسه بر وزن المخالطه است و این سخن امام علیه السّلام: «تجوز فیه العلل» یعنی تأویلات و عذرهایی بر آن وارد می شود. و در النهایه آمده است: اللحن، انحراف از سمت استواری است .

لحنت لفلان، گفته می شود زمانی که به او کلامی بگویی که وی می فهمد و بر سایرین پوشیده باشد، زیرا تو آن کلام را با توریه از مفهوم واضح منحرف می کنی. و معنا این است، عهد و پیمان ها را با تمسک به تأویلات نقض نکن یا آن را از طرف دعوا قبول نکن و اعم از این نیز محتمل است. الانفساخ در بعضی نسخه ها با خاء از ریشه الفسخ، به معنی نقض کردن و در برخی دیگر با حاء، به معنی وسعت داشت است.

این سخن امام علیه السّلام: «لا یستقیل فیها» یعنی در دنیا و آخرت گذشتی برای تو نیست.

این سخن امام علیه السّلام: «انقطاع مدّه» نظیر مدت عمر، سلطنت، فراخی زندگی، «ینقله» یعنی به غیر تو منتقل می کند. «القود» یعنی قصاص، الوکز: ضربه با مشت یا مطلقا ضربه و معنا این است: امثال آن منجر به قتل می شود.

جوهری گوید: طمح بصره إلی الشئ، یعنی نگاهش را به سوی چیزی بالا برد و هر بالا رفته ای، طامح است و أطمح فلان بصره: نگاهش را بالا برد و معنا این است، غرور حکومت، تو را از پرداخت دیه بازندارد و ظاهر آن ثبوت دیه در خطا در اقامه حد و تعزیر به صورت مطلق است و اصحاب، درباره آن دچار اختلاف هستند. گفته شده مطلقاً تعهد می کند. و گفته شده: در بیت المال تعهد می کند، اگر حد برای مردم باشد و اگر برای خدا باشد، تعهد نمی کند. و گاه گفته می شود: اختلاف فقط در تعزیر-زیرا اندازه آن منوط به اجتهاد است- است نه حد، زیرا اندازه آن معین است و بخش تکمیلی سخن در باره آن در محل آن خواهد آمد.

أعجب فلان بنفسه بر مبنای مفعول است زمانی که خود را برتر شمرد و به آنچه که از خود می بیند، شاد شود. أطریت فلاناً، یعنی او را با بهترین چیزی که در اوست، مدح کردم و گفته شد، در ستایش او از حد فراتر رفتم.

این سخن امام علیه السّلام: «من أوثق فرص الشیطان فی نفسه» یعنی تکیه شیطان در گمراه کردن به زعم او بر این نوع از فرصت ها بیشتر از تکه او بر سایر انواع است. المحق یعنی ابطال، التزید در سخن یعنی دروغ و مقصود در اینجا این است که به کسی یکی ببخشی و بگویی به او ده عدد بخشیدم. أو التساقط فیها: ابن ابی الحدید گوید: این عبارت است از نهی کردن از

حرص و طمع، شنفری گوید: إن مدّت الأیدی إلی الزاد لم أکن بأعجلهم إذ أجشع القوم أعجل

اگر دست ها به سوی غذا دراز شود، عجول ترین آنها نیستم، زیرا حریص ترین مردم، عجول ترین آنان است.

و این را از کلام جوهری گرفته است: تساقط علی الشئ، یعنی خود را بر آن انداخت، با این تفاوت که او آن را با علی متعدی کرده است، چنانکه می بینی و در این حالت مقابل فقره نخست نیست، بلکه عین آن است و به قرینه مابعدش دور از بعید بودن نیست. و ظاهر این است که التساقط فی الامور، کوتاهی و سستی در آنها باشد، چنانکه ابن میثم ذکر کرده است.

فیروزآبادی گوید: التنکّر تغییر از حالتی که تو را شاد می کند، به حالتی است که آن را نمی پسندی و اسم آن نکیر است.

جوهری گوید: استوضحت الشئ زمانی است که دست را بر روی چشمت قرار می دهی، می بینی که آیا آن را می بینی و استوضحت الأمر زمانی است که از او می خواهی که آن را برایت توضیح دهد. پایان.

بر اساس آنچه که در بعضی نسخه ها با بنای مجهول آمده است، معنی واضح است، یعنی زمانی که در آن تأمل کردی و آن را به کار گرفتی و به آن یقین یافتی. و در بعضی نسخه ها بر بنای معلوم است.

ابن ابی الحدید گوید: یعنی واضح و روشن کردم و این را در کلام اهل لغت نیافتم.

این سخن امام علیه السّلام: «التغابی عمّا تعنی به» یعنی اظهار غفلت از آنچه که خواصت انجام می دهد یا مطلقاً از امور ناپسند، زیرا تو با آن قصد می شوی و از تو برای مظلوم گرفته می شود و بر آن مجازات می شوی.

«مما قد وضح للعیون» شاید تخصیص دادن این نوع به جهت شنیع تر بودن آن باشد یا به این دلیل باشد که تحقیق درباره عیوب و معصیت های پنهان برای والی لازم است.

ابن میثم گوید: یعنی تظاهر به غفلت از آنچه که سهل انگاری تو برای عیون روشن است. پایان .

و پوشیده نیست که تفسیر ابن میثم، زمانی صحیح است که یعنی به صیغه مذکر غائب باشد نه به صیغه خطاب، چنانکه در نسخه های نزد ما اینگونه است.

«مأخوذ منک لغیرک» یعنی بر آن مجازات می شوی، با وجود اینکه تو از آن بهره مند نمی شوی، بلکه غیر تو از آن بهره می گیرد. و ممکن است که منظور از «غیر» مظلوم باشد، «عما قلیل» یعنی مجاوز از زمانی اندک. «ما» زائد یا نکره موصوفه است. «ینتصف منک» یعنی با عدالت از تو انتقام گرفته می‌شود و در النهایه گوید: در حدیث معقل بن یسار آمده است: «فحمی من ذلک أنفاً» أنف من الشئ یأنف أنفاً گفته می شود، زمانی که از آن بیزار باشد و خود را از آن دور کند و در اینجا منظورش این است، از غیرت و غضب به تب دچار شد و گفته شده: هو أنفاً با سکون نون برای عضو، یعنی خشم و غیظش شدید شد، از طریق کنایه چنانکه به خشمگین گفته می شود: ورم أنفه _ دماغش ورم کرد _ السوره، حدت و شدت است و اضافه برای مبالغه است.

السطوه یعنی یورش، البادره من الکلام یعنی سخنی که در خشم از انسان سرعت می گیرد.

الأثر با حرکت اسمی از أثرت الحدیث است، یعنی سخن را نقل کردم و استوثقت یعنی محکم کردم.

تسرّع إلی الأمر: به سوی آن کار شتاب کرد.

«علی اعطتء کلّ رغبه» ابن ابی الحدید گوید: الرغبه مصدر رغب فی کذا است، گویی که بگوید: القادر علی اعطاء کل سؤال، یعنی قادر به اعطای خواسته هر درخواست کننده. و «کل رغیبه» روایت شده است یعنی آنچه که به آن رغبت می شود، درخصوص پافشاری بر عذر و شاید معنی این باشد: جواب واضح در هر آنچه که در خصوص حقوق خدا و خلقش از خدا سؤال کردیم و صاحب عذر با این معنی گناهکار نیست.

ابن میثم گوید: محتمل است که عذر، اسم مصدر از اعذار إلی الله باشد که این مبالغه در به جای آوردن اوامر اوست، گویی که بگوید: از پافشاری بر مبالغه در انجام دادن اوامر او. پایان و در اسم بودن عذر از «اعذر» چنانکه او ذکر کرده است، اشکالی است. «و تمام النعمه» عطف بر این سخن اوست: «ما فیه» یعنی برای اتمام نعمتش بر من و دوچندان کردن کرامتش نزد من و توفیق دادن ما به اعمال صالحی که به وسیله آن مستوجب آن دو می شویم. چنین گفته شده است و بهتر این است که بر «حسن الثناء» معطوف شود، فقط به جهت اختصار به این مقدار از شرح اکتفا کردیم ، در غیر این صورت چندین جلد نیز برای شرح آن کافی نیست.

**[ترجمه]

«۷۴۵»

(۱)جش، الفهرست للنجاشی ابْنُ نُوحٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحُسَیْنِ بْنِ سُفْیَانَ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِیِّ بْنِ حَاتِمٍ عَنْ عَبَّادِ بْنِ یَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ سَمِعْتُ السَّبِیعِیَّ ذَکَرَ ذَلِکَ عَنْ صَعْصَعَهَ قَالَ: لَمَّا بَعَثَ علیه السلام مَالِکاً الْأَشْتَرَ وَالِیاً عَلَی أَهْلِ مِصْرَ کَتَبَ إِلَیْهِمْ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ أَمِیرِ الْمُؤْمِنِینَ إِلَی نَفَرٍ مِنَ الْمُسْلِمِینَ سَلَامٌ عَلَیْکُمْ إِنِّی أَحْمَدُ إِلَیْکُمُ اللَّهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ أَمَّا بَعْدُ فَإِنِّی قَدْ بَعَثْتُ إِلَیْکُمْ عَبْداً مِنْ عَبِیدِ اللَّهِ لَا یَنَامُ أَیَّامَ الْخَوْفِ وَ لَا یَنْکُلُ عَنِ الْأَعْدَاءِ حَرَّازُ الدَّوَائِرِ لَا نَاکِلٌ مِنْ قَدَمٍ وَ لَا وَاهِنٌ فِی عَزْمٍ مِنْ أَشَدِّ عِبَادِ اللَّهِ بَأْساً وَ أَکْرَمِهِمْ حَسَباً أَضَرُّ عَلَی الْکُفَّارِ مِنْ حَرِیقِ النَّارِ وَ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْ دَنَسٍ أَوْ عَارٍ وَ هُوَ مَالِکُ بْنُ الْحَارِثِ أخا [أَخُو] مَذْحِجٍ حُسَامٌ صَارِمٌ لَا نَابِی الضَّرِیبَهِ وَ لَا کَلِیلُ الْحَدِّ عَلِیمٌ فِی الْجِدِّ رَزِینٌ فِی الْحَرْبِ ذُو رَأْیٍ أَصِیلٍ وَ صَبْرٍ جَمِیلٍ فَاسْمَعُوا لَهُ وَ أَطِیعُوا أَمْرَهُ فَإِنْ أَمَرَکُمْ بِالنَّفْرِ فَانْفِرُوا وَ إِنْ أَمَرَکُمْ أَنْ تُقِیمُوا فَأَقِیمُوا فَإِنَّهُ لَا یُقْدِمُ وَ لَا یُحْجِمُ إِلَّا بِأَمْرِی وَ قَدْ آثَرْتُکُمْ بِهِ عَلَی نَفْسِی لِنَصِیحَتِهِ لَکُمْ وَ شِدَّهِ شَکِیمَتِهِ عَلَی عَدُوِّکُمْ عَصَمَکُمُ اللَّهُ بِالتَّقْوَی وَ زَیَّنَکُمْ بِالْمَغْفِرَهِ وَ وَفَّقَنَا وَ إِیَّاکُمْ لِمَا یُحِبُّ وَ یَرْضَی وَ السَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَ رَحْمَهُ اللَّهِ وَ بَرَکَاتُهُ.

**[ترجمه]فهرست نجاشی - . (۷۴۵): نجاشی آن را در زندگی‌نامه صعصعه بن صوحان روایت کرد.

و برای این حدیث مصادر زیادی است که محقق بسیاری از آنها را ذیل مختار ۱۲۴ از بخش نامه‌های نهج السعاده: ج۵، ص

۵۲، چاپ اول می‌یابد. - :

جابر گوید: از سبیعی شنیدم که آن را از صعصعه ذکر کرد که گوید: زمانی که امام علیه السّلام مالک اشتر را به عنوان والی مردم مصر فرستاد، برای آنان نوشت:

از بنده خدا امیرمؤمنان به جمعی از مسلمانان، سلام بر شما، من نزد شما خدایی را که خدایی جز او نیست، حمد می گویم، اما بعد، من بنده ای از بندگان خدا را به سوی شما فرستادم که در روزهای ترس نمی‌خوابد و از دشمن نمی گریزد، در مصیبت ها پاسدار است، نه در پیشتازی عقب نشین است نه در عزم سست است. از قوی ترین بندگان خدا، گرامی ترین آنها از نظر حسب است، از شعله های آتش برای دشمنان مضرتر، دورترین مردم از آلودگی و ننگ است، او مالک بن حرث مذجحی، شمشیری برنده است نه ضربت آن بی‌اثر است نه تیزی آن کند است. در جدیت دانا، در جنگ خونسرد، صاحب اندیشه ای اصیل و صبری نیکوست. پس به او گوش سپارید، از فرمانش اطاعت کنید و اگر شما را به کوچیدن فرمان داد کوچ کنید و اگر شما را به اقامت امر کرد، اقامت کنید، زیرا او جز به فرمان من پیش روی و عقب نشینی نمی کند من شما را بر خود برگزیدم که او را برای شما فرستادم زیرا او را خیرخواه شما دیدم و سرسختی او را در برابر دشمنان پسندیدم. خداوند شما را با تقوا حفظ کند و با مغفرت بیاراید و ما و شما را به آنچه که دوست دارد و می پسندد، توفیق دهد و سلام، رحمت و برکات خداوند بر شما باد .

**[ترجمه]

بیان

قوله علیه السلام حراز الدوائر فی أکثر النسخ بالحاء المهمله ثم الراء المهمله ثم المعجمه أی الحارس فی الدوائر أو جلابها من قولهم أحرز الأجر إذا حازه و الدائره الغلبه بالنصر و الظفر و فی بعضها بالجیم و المهملتین و هو أنسب و فی بعضها بالجیم ثم المعجمه ثم المهمله و هو أیضا مناسب أی

---

۱ - ۷۴۵- رواه النجاشیّ رحمه اللّه فی ترجمه صعصعه بن صوحان. و للحدیث مصادر کثیره یجد الباحث کثیرا منها فی ذیل المختار: ۱۲۴ من باب الکتب من نهج السعاده: ج ۵ ص ۵۲ ط ۱.

القتال فی الدوائر.

**[ترجمه]این سخن امام علیه السّلام: «حرّاز الدوائر» در اغلب نسخه ها با حاء، راء و زاء آمده است، یعنی پاسدار در مصیبت ها یا گیرنده آنها برگرفته از این سخن آنان: أحرز الأجر، زمانی که اجر را بگیرد و الدائره: غلبه کردن با پیروزی است. و در بعضی نسخه ها با جیم و دو راء آمده است که این مناسب تر است و در برخی دیگر با جیم، زاء و راء آمده است که این نیز مناسب است، یعنی جنگاور در مصیبت ها.

**[ترجمه]

تعريف مركز

بسم الله الرحمن الرحيم

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

الزمر: ٩

المقدمة:

تأسّس مركز القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان بإشراف آیة الله الحاج السید حسن فقیه الإمامی عام ١۴٢۶ الهجری فی المجالات الدینیة والثقافیة والعلمیة معتمداً علی النشاطات الخالصة والدؤوبة لجمع من الإخصائیین والمثقفین فی الجامعات والحوزات العلمیة.

إجراءات المؤسسة:

نظراً لقلة المراکز القائمة بتوفیر المصادر فی العلوم الإسلامیة وتبعثرها فی أنحاء البلاد وصعوبة الحصول علی مصادرها أحیاناً، تهدف مؤسسة القائمیة للدراسات الکمبیوتریة فی أصفهان إلی التوفیر الأسهل والأسرع للمعلومات ووصولها إلی الباحثین فی العلوم الإسلامیة وتقدم المؤسسة مجاناً مجموعة الکترونیة من الکتب والمقالات العلمیة والدراسات المفیدة وهی منظمة فی برامج إلکترونیة وجاهزة فی مختلف اللغات عرضاً للباحثین والمثقفین والراغبین فیها.

وتحاول المؤسسة تقدیم الخدمة معتمدة علی النظرة العلمیة البحتة البعیدة من التعصبات الشخصیة والاجتماعیة والسیاسیة والقومیة وعلی أساس خطة تنوی تنظیم الأعمال والمنشورات الصادرة من جمیع مراکز الشیعة.

الأهداف:

نشر الثقافة الإسلامیة وتعالیم القرآن وآل بیت النبیّ علیهم السلام

تحفیز الناس خصوصا الشباب علی دراسة أدقّ فی المسائل الدینیة

تنزیل البرامج المفیدة فی الهواتف والحاسوبات واللابتوب

الخدمة للباحثین والمحققین فی الحوازت العلمیة والجامعات

توسیع عام لفکرة المطالعة

تهمید الأرضیة لتحریض المنشورات والکتّاب علی تقدیم آثارهم لتنظیمها فی ملفات الکترونیة

السياسات:

مراعاة القوانین والعمل حسب المعاییر القانونیة

إنشاء العلاقات المترابطة مع المراکز المرتبطة

الاجتنباب عن الروتینیة وتکرار المحاولات السابقة

العرض العلمی البحت للمصادر والمعلومات

الالتزام بذكر المصادر والمآخذ فی نشر المعلومات

من الواضح أن يتحمل المؤلف مسؤولية العمل.

نشاطات المؤسسة:

طبع الكتب والملزمات والدوريات

إقامة المسابقات فی مطالعة الكتب

إقامة المعارض الالكترونية: المعارض الثلاثية الأبعاد، أفلام بانوراما فی الأمكنة الدينية والسياحية

إنتاج الأفلام الكرتونية والألعاب الكمبيوترية

افتتاح موقع القائمية الانترنتی بعنوان : www.ghaemiyeh.com

إنتاج الأفلام الثقافية وأقراص المحاضرات و...

الإطلاق والدعم العلمی لنظام استلام الأسئلة والاستفسارات الدينية والأخلاقية والاعتقادية والردّ عليها

تصميم الأجهزة الخاصة بالمحاسبة، الجوال، بلوتوث Bluetooth، ويب كيوسك kiosk، الرسالة القصيرة ((sms

إقامة الدورات التعليمية الالكترونية لعموم الناس

إقامة الدورات الالكترونية لتدريب المعلمين

إنتاج آلاف برامج فی البحث والدراسة وتطبيقها فی أنواع من اللابتوب والحاسوب والهاتف ويمكن تحميلها علی ٨ أنظمة؛

١.JAVA

٢.ANDROID

٣.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

٧.CHM

٨.GHB

إعداد ۴ الأسواق الإلكترونية للكتاب علی موقع القائمية ويمكن تحميلها علی الأنظمة التالية

١.ANDROID

٢.IOS

٣.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

وتقدّم مجاناً فی الموقع بثلاث اللغات منها العربية والانجليزية والفارسية

الكلمة الأخيرة

نتقـدم بكلمـة الشـكر والتقـدير إلى مكاتب مراجع التقليـد منظمات والمراكز، المنشورات، المؤسـسات، الكتّاب وكل من قدّم لنا المساعدة فى تحقيق أهدافنا وعرض المعلومات علينا.

عنوان المكتب المركزى

أصفهان، شارع عبد الرزاق، سوق حاج محمد جعفر آباده ای، زقاق الشهيد محمد حسن التوكلى، الرقم ١٢٩، الطبقة الأولى.

عنوان الموقع : : www.ghbook.ir

البريد الالكترونى : Info@ghbook.ir

هاتف المكتب المركزى ٠٣١٣٤٤٩٠١٢٥

هاتف المكتب فى طهران ٨٨٣١٨٧٢٢ ـ ٠٢١

قسم البيع ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩شؤون المستخدمين ٠٩١٣٢٠٠٠١٠٩.


مرکز القائمیة اصبهان للبحوث والتحریات الکمبیوتریة
للحصول على المكتبات الخاصه الاخرى
ارجعوا الى عنوان المــركز من فضلــكم
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
و للايصاءِ من فضلكم
٠٩١٣ ٢٠٠٠ ١٠٩